

## دیگر الواح حضرت بهاءالله

هو الحیّ القیوم تبارک و تعالی شأنه

آفتاب حقیقی کلمه الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط باوست و اوست روح حقیقی و ماء معنوی که حیات کلشی از مدد و عنایت او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآة بلون او ظاهر مثلاً در مرایای قلوب حکما تجلی فرمود حکمت ظاهر شد و همچنین در مرایای افئدة اهل صنعت اشراق نمود صنایع بدیعه منیعه ظاهر و در افئدة عارفین تجلی فرموده بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر بانسان قائم و از او ظاهر و انسان از شمس کلمه ربّانیّه موجود و اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه بوده و خواهد بود اوست نار الهی و چون در صدور برافروخت ما سوی الله را بسوخت افئدة عشاق از این نار در احتراق و این نار حقیقت ماء است که بصورت نار ظاهر شده ظاهرها نار و باطنها نور و از این ماء کلشی باقی بوده و خواهد بود و من المآء کلشی حیّ از خدا میطلبیم که این ماء عذب الهی را از این کأس روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سیل محبتش بگذریم و البهآء علی اهل البهآء

\*\*\*

بسم الله الأقدس العلیّ الأبهی

آنچه از معنی بیت در آیات الهی نازل و از افق سماء حقیقت مشرق همان تمام است و فصل الخطاب لا ینکره الا من کان من الجهلاء بیانی دیگر بلسان پارسی ذکر میشود تفضلاً لک انه یحبّ عباده الذاکرین و آن اینکه اگر بخواهی کما هی این مقام را مشاهده نمائی در بحر آیات تکوینیّه متغمّس شو کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها در مقام تجلی سلطان مجلی در ملکوت اسماء و صفات از برای کلّ اثبات آییّت میشود در اینصورت غیر آیات چیزی مشهود نه تا قرب و بعد تصوّر شود بعد از اشراق شمس معانی از افق این بیان کلّ از آیات الهی محسوب دیگر غیر تجلی سلطان مجلی امری ملحوظ نه تا آنکه ذکر شود و یا بقمیص عبارت درآید و اگر دست قدرت الهیّه آییّت اشیاء را اخذ نماید لا تری فی الملک من شیء چه قدر پاک و مقدّس است پروردگار تو و چه قدر عظیم است سلطنت و غلبه او آیات تکوینیّه و آفاقیه که مظاهر اسماء و صفات او تعالی شأنه هستند در یک مقام مقدّسند از قرب و بعد تا چه رسد بذاته تعالی انشاءالله اگر از این خمر معانی که در خمخانه عزّ صمدانی بانامل قدس سبحانی تربیت شده بیاشامی از عالم و عالمیان درگذری و بشطر دوست من غیر اشاره توجّه نمائی

قسم بنیر آفاق اگر جمیع ناس حلاوت کلمهئی از کلمات الهیّه که از مشرق فم مشیّت رحمانیّه اشراق فرموده ادراک نمایند کلّ از لذایذ دنیای فانیه منقطع شوند و بوجه باقی توجّه کنند بعد عباد بشأنی ملاحظه میشود که نفسی را که مقصود از دنیا و تعمیر آن ظهور او بوده در اُخرب بلاد منزل داده‌اند دیگر در اینصورت بچه استحقاق فضل الهی از سماء عزّ رحمانی نازل شود همچو میدان که نفسی بر حقّ قادر است قسم بمطلع اسم اعظم که اگر اراده فرماید جمیع را بکلمهئی معدوم نماید قبول این سجن اعظم نظر بخلاصی اعناق است از سلاسل نفس و هوی و قبول این ذلّت نظر بعزّت من فی الأرض بوده چه

که این نفعه رحمانیه از برای حیوة بریه آمده و زود است که اشراق شمس کلمه را از جمیع اطراف مشاهده نمایند ان ربک  
لهو المقتدر القدير ولكن مقصود شاعر از این بیت که  
دوست نزدیکتر از من بمن است

وین عجبتر که من از وی دورم

ترجمه آیه مبارکه بوده که میفرماید و نحن اقرب الیه من جبل الوریث و فی الحقیقه بلسان پارسی خوب ذکر نموده و در  
این حین از خمر رحمت رب العالمین شارب چه که از لسان قدم ذکرش جاری شد چون حق فرموده که من بانسان نزدیکترم  
از رگ گردن او باو لذا میگوید با وجود آنکه تجلی حضرت محبوب از رگ گردن من بمن نزدیکتر است مع ایقان من باین  
مقام و اقرار من باین رتبه من از او دورم یعنی قلب که مقر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربانی از ذکر او غافل است و  
بذکر غیر مشغول از او محجوب و بدنیا و آلاهی آن متوجه و حق بنفسه قرب و بعد ندارد مقدس است از این مقامات و نسبت  
او بکلّ علی حدّ سواً بوده این قرب و بعد از مظاهر ظاهر این مسلم است که قلب عرش تجلی رحمانی است چنانچه در  
احادیث قدسیه قبله این مقام را بیان فرمودیم لا یسعی ارضی و لا سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن و قلب که محلّ  
ظهور ربّانی و مقرّ تجلی رحمانی است بسا میشود که از مجلی غافل است در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او  
صادق و در حین تذکر بحقّ نزدیک است و اسم قریب بر او جاری و دیگر ملاحظه نما که بسا میشود که انسان از خود غافل  
است ولكن احاطه علمیه حقّ لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود لذا البتّه او اقرب بوده و خواهد بود چه  
که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلق فیه محجوب و هر ذی بصری بعین یقین مشاهده مینماید که  
قرب و بعد بنسبتهما الی المظاهر ذکر شده و میشود و آن سلطان قدم مقدس از قرب و بعد و اذکار و اسماء و صفات بوده و  
خواهد بود

باری قرب بحقّ در این مقام توجه باو بوده و بعد غفلت از او مثلاً هر نفسی که الیوم از ریح اظهر ابهی نوشید باعلی  
ذروه قرب و وصال مرتقی و من دون آن در اسفل درک بعد و انفصال بوده اگرچه در کلّ احیان بذکر رحمن ناطق و باوامرش  
عامل باشد چنانچه الیوم ملل مختلفه که در ارضند چون از صهای احدیه محرومند کلّ در تیه بعد سائر و قرب و بعد در ظهور  
مظهر الهیه معلوم و مشهود هر نفسی که بحرم ایقان توجه نمود او از اهل قرب محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده  
و خواهد بود قرب بحقّ بعد ندارد اگر ناس بعید نمانند اصل شجره قرب در ارض این بیان که از سماء رحمن نازل شده ثابت و  
فرعها احاط العالمین وقتی که شمس اسم قریب از مشرق لقا اشراق فرمود جمیع آفاق را احاطه نموده و قرب معنوی از قرب  
ظاهر اقدم و اقرب است چنانچه مشاهده میشود بسا از نفوس که با حقّ بوده‌اند و در عشی و اشراق در ظاهر مشرف و لكن  
حقّ تصدیق قرب در حقّ آن نفوس نفرموده چه که از قرب معنوی محروم بوده‌اند و حقّ عالم و ساتر و اگر نفسی در اقصی  
بلاد ساکن و بحقّ ناظر باشد در حقّ او کلمه قرب نازل و لكن یا طوبی و یا حبذا از برای نفسی که بهر دو مرزوق شود فوالذی  
جعلنی ذلیلاً لعزّ العالمین و مسجوناً لعتق اهل العالم که اگر نفسی یکبار از روی خلوص وجه رحمانی را زیارت نماید مقابل  
است با حسنات اولین و آخرین بل استغفر الله عن ذلک چه که بذکر و بیان این مقام محدود نشود بر فضل این مقام احدی  
مطلع نه مگر حقّ جلّ کبریائه و اگر نفسی در شطری که عرش ظهور در آن مستقرّ است وارد شود در جمیع عوالم لانهایه  
فیض و اجر این عمل او را مدد نماید تا چه رسد بنفسی که بلقا فائز شود و مقصود از جمیع آنچه از سماء عنایت نازل و در  
کتب الهیه مذکور و مسطور لقاء الله بوده طوبی لمن فاز به و ورد شطر الذی من افقه اضاء شمس جمال رحمة ربّه العلیّ  
العظیم و مسّ ترابه و استنشاق هوائه آنّه فاز بخیر الذی لیس فوقه خیر و لا فضل و عنایه تالله یزورنه اهل الفردوس و یجدن منه  
عرف الله المقتدر المهیمن العزیز القدير

ای سائل انشاءالله بعنایت سلطان لایزالی از کوثر بیان اطهر ربّانی در این ایّام روحانی از اناء رحمت رحمانی بیاشامی و بشطر الله توجّه نمائی جمیع عوالم ما لا نهائیه اذکار و الفاظ و بیان از نقطه اولّیه تفصیل شده و کلّ بآن نقطه راجع و آن نقطه باراده قدمیه ظاهر هر نفسی که ایوم باو و بحبّ او فائز شد صاحب جمیع اسماء حسنی و صفات علیا و صاحب علم و بیان بوده و خواهد بود ولکن احدی از زلال این بیان که از یمین عرش رحمن جاری است نیاشامد مگر اهل بهاء ای سائل مشاهده رحمت و فضل الهی نما مع آنکه در سجن جالس و اعدا از کلّ جهات مترصد مع ذلک تو را محروم ننموده و در این احزان بذکر دوستان الهی مشغول هل رأیت فضلاً اعظم من ذلک لا وربّک الرحمن امروز روزی است که حبیب قد عرفناک میگوید و کلیم به قد رأیناک ناطق و خلیل به قد اطمئنّ قلبی ذاکر جهد نمائید شاید از فضل رحمن محروم نمانید و هر چه در این ایّام فوت شود تدارک آن ابداً ممکن نه طاهر و خفیف شوید چون نسائم ربیع روحانی بشطر رحمانی مرور نمائید اینست نصیحت رحمن اهل اکوان را و از ذکر اینکه کلّ اشیاء آیات الهی بوده توهم نرود که نعوذ بالله خلق از سعید و شقیّ و مشرک و موحد در یک مقامند و یا آنکه حقّ جلّ و عزّ را با خلق نسبت و ربط بوده چنانچه بعضی از جهّال بعد از ارتقاء بسموات اوهام خود توحید را آن دانسته‌اند که کلّ آیات حقّند من غیر فرق و از این رتبه هم بعضی تجاوز نموده‌اند و آیات را شریک و شبیه نموده‌اند سبحان الله اّنه واحد فی ذاته و واحد فی صفاته ما سواه معدوم عند تجلّی اسم من اسمائه و ذکر من اذکاره و کیف نفسه فواسمی الرحمن که قلم اعلی از ذکر این کلمات مضطرب و متزلزل است از برای قطره فانیه نزد تموّجات بحر اعظم باقی چه شأن مشاهده میشود حدوث و عدم را تلقاء قدم چه ذکری بوده استغفر الله العظیم از این چنین عقاید و اذکار

بگو ای قوم موهوم را با قیوم چه مناسبت و خلق را با حقّ چه مشابهت که باثر قلم او خلق شده‌اند و این اثر هم از کلّ مقدّس و منزّه و میرّا و از این مقام گذشته در مقام آیات ملاحظه کن که شمس یکی از آیات الهی است آیا میشود او را با ظلمت در یک مقام ملاحظه نمود لا فونفسه الحقّ لا یتکلّم احد بذلک الاّ من ضاق قلبه و زاغ بصره بگو در خود ملاحظه کنید اظفار و چشم هر دو از شما است آیا این دو نزد شما در یک رتبه و یک شأن بوده اگر گفته شود بلی قل کذبتم برّی الأبهی چه که آن را قطع میکنید و این را مثل جان عزیز دارید تجاوز از رتبه و مقام جایز نه حفظ مراتب لازم یعنی هر شیء در مقام خود مشاهده شود بلی وقتی که شمس اسم مؤثّر بر کلّ اشیاء تجلّی فرموده در هر شیء اثر و ثمری علی قدر مقدور ظاهر چنانچه ملاحظه میشود که سمّ با اینکه مهلک است مع ذلک در مقام خود اثری و نفعی از او مشهود و این اثر در اشیاء از اثر این اسم مبارک است سبحان خالق الأسماء و الصّفات شجر یابس را بسوزانند و شجره طریّه رطیبه را در ظلّش ماوی گیرند و از اثمارش منتعم شوند در احیان مظاهر الهیه اکثری از برّیه بامثال این کلمات نالائقه ناطق چنانچه در کتب الهیه و صحف منزله تفصیل آن نازل توحید آن است که در کلّ آیه تجلّی حقّ مشاهده کنند نه آنکه خلق را حقّ دانند مثلاً تجلّی شمس اسم ربّ را در کلّ ملاحظه نمائید چه که در کلّ آثار تجلّی این اسم مشهود است و تربیت کلّ منوط باو

و تربیت هم دو قسم است یک قسم آن محیط بر کلّ است و کلّ را تربیت میفرماید و رزق میدهد چنانچه خود را ربّ العالمین فرموده و قسم دیگر مخصوص بنفوسی است که در ظلّ این اسم در این ظهور اعظم وارد شده‌اند ولکن نفوس خارجه از این مقام محروم و از مائده احدیه که از سماء فضل این اسم اعظم نازل ممنوعند چه نسبت است آن نفوس را مع این نفوس لو کشف الغطاء لینصعق من فی الأكوان من مقامات الذّین توجّهوا الی الله و انقطعوا فی حبه عن العالمین و موحد در این دو طائفه تجلّی این دو اسم را ملاحظه مینماید بقسمی که مذکور شد چه که اگر اخذ تجلّی شود کلّ هالک خواهند بود و هم چنین در تجلّی شمس اسم احد ملاحظه کن که بر کلّ اشراق فرموده یعنی در کلّ آیه توحید الهی ظاهر چنانچه کلّ مدلّند بر حقّ و سلطنت او و وحدت او و قدرت او و این تجلّی رحمت او است که سبقت گرفته کلّ را ولکن نفوس مشرکه از این تجلّی غافل و از شریعه قرب و لقا محروم چنانچه مشاهده میشود جمیع ملل مختلفه بوحدانیّت او مقرر و بفردانیّت او معترف

اگر آیه توحید الهی در آن نفوس نمیبود هرگز مقرّب باین کلمه مبارکه لا اله الا هو نبودند معذلک غافل و بعیدند و عندالله از موحدین محسوب نه چه که سلطان مجلی را ادراک نموده‌اند و در مقامی این تجلی که در مشرکین ظاهر اثر اشراق موحدین است لا یعرف ذلک الا اولو الالباب ولکن موحدین مظاهر این اسمند در رتبه اولیه و ایشانند که خمر احدیه را از کأس الوهیّه نوشیدند و بشرط الله توجه نموده‌اند کجا است نسبت این نفوس مقدّسه با آن نفوس بعیده و هم‌چنین در تجلی اسم قریب و امثال آن ملاحظه کن که در رتبه اولیه مظاهر این اسماء اهل بهاء بوده و مادون آن معدوم و مفقود انشاءالله بیصر حدید در جمیع اشیاء آیه تجلی سلطان قدم مشاهده نمائی و آن ذات اطهر اقدس را از کلّ مقدّس و میرا بینی این است اصل توحید و جوهر تفرید کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ العظیم

ای سائل نظر بشأن عباد نما همین سؤال را در سنین قبل نفسی از مشرک بالله نموده و جوابی بخطّ خود نوشته نزد حرف سین است فولّدی انطقنی بذکره بین الأرض و السماء که معنی ظاهر این فرد را ادراک نموده و سیّد محمد اصفهانی تلقاء وجه حاضر و اظهار نمود این نوشته را امر فرماید از سلمان اخذ نمایند جایز نه که باطراف ببرد و حاجی میرزا احمد و او در منزل کلیم بر مشرک بالله ثابت نموده‌اند که غلط معنی نموده معذلک ناس نسناس او را حقّ اخذ نموده‌اند و بحقی که جمیع امور بکلمه او معلق و منوط باغواهی آن مشرک مردود ظلم و اعتساف نموده و مینمایند حال بر تو لازم که آن نوشته را از حرف سین اخذ نمائی و متوکلاً علی الله و خالصاً لوجهه بمتابعانش بنمائی لعلّ یتخذنّ الی الله سبیلاً از قراری که استماع شد بعضی الواح نارویه آن مشرک بالله را حبّاً لله سوخته‌اند اگرچه این فعل من غیر اذن واقع شده ولکن چون حبّاً لله بوده عفا الله عمّا سلف ولکن ابدأً محبوب نیست عندالله که کلمات احدی محو شود چنانچه حال بعضی از مکتوبات آن مشرک بالله لازم است که در دست باشد چه که قدرش از کلماتش ظاهر بگو ای ناس گذشته از جمیع مراتب انصاف کجا رفته گیرم امر او را حقّ ستر فرمود آیا کلمات او را ندیده‌اید فوا حسرة علیکم علی ما فرطتم فی جنب الله نفسی که از عهده معنی یک شعر برنیاید چگونه هادی اخذ نموده‌اید معلوم نیست بعد از مشاهده خطّ او که نزد حرف سین است بچه عذر معتذر خواهند شد کذلک اخذ الله سمعهم و بصرهم بلی آن نفوس را مثل آن مولی لازم دعهم بأهوائهم و اقبل الی مولاک القدیم

جهد کن که شاید نفسی را بشریعه رحمن وارد نمائی این از افضل اعمال عند غنیّ متعال مذکور و بشأنی بر امر الهی مستقیم باش که هیچ امری تو را از خدمتی که بآن مأموری منع ننماید اگرچه من علی الأرض بمعارضه و مجادله برخیزند مثل اریاح باش در امر فائق الأصباح چنانچه مشاهده مینمائی که اریاح نظر بمأموریت خود بر خراب و معمور مرور مینماید نه از معمور مسرور و نه از خراب محزون و نظر بمأموریت خود داشته و دارد احبّاء حقّ هم باید ناظر باصل امر باشند و بتبلیغ آن مشغول شوند لله بگویند و بشنوند هر نفسی اقبال نمود آن حسنه باو راجع و هر نفسی که اعراض نمود جزای آن باو واصل و در حین خروج نیر آفاق از عراق اخبار داده شد بطیور ظلمتیّه و البتّه از بعض اراضی نعیب مرتفع خواهد شد چنانچه در سنین قبل شده در کلّ احوال پناه بحقّ برده که مباد متابعت نفوس کاذبه نمائید قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الأعظم کذلک ینصحکم ربکم العلیم الحکیم و الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

م ص

جناب آقا میرزا علیمحمد



## هو الله تعالى شأنه العظمة

آیات الهی عالم را احاطه نموده و نور فضلش قلوب موحدین را منور داشته نیر عدل از افق سماء سیاست کبری مشرق و لایح و لکن سبحات انفس غافله یعنی اعراض آن نفوس شریه انوارش را مستور داشته آیا سبب حرمان چه بوده و علت منع چه شکلی نبوده و نیست که حضرت قیاض جلّت عنایته و عظم فضله عالم را محض عرفان و ظهورات عدل و انصاف خلق فرموده لازال امطار جودش هاطل و آیات فضلش نازل در هر شیء علم القدرة لله منصوب و در هر مقام رایة العزة لله مرتفع مع ذلك موحدین ضعیف و مشرکین قوی مشاهده میشوند چنانچه دیده شد مدائن اهل توحید محاط و مدافع مشرکین محیط این نیست مگر از جزاء اعمال و افعال و الصلوة المشرقة من افق سماء رحمة الله علی جوهر خلقه و مطلع آثاره و مشرق وحیه و مصدر امره الذی بنوره تنور العالم و باسمه استبرک الأمم هو الذی به بدئ کل امر و ختم و به ظهر صراط الله المستقیم و امره العظیم لولاه ما ظهر اسم من الأسماء و لا صفة من الصفات و علی آله و اصحابه الذین ما منعهم حجبات المحتجبین و سطوة المشرکین نصرنا دین الله حقّ النصر بحیث اخذت سطوتهم من فی العالم و احاط اقتدارهم کلّ الأمم اولئک عباد ما خوفهم شیء من الأشياء و ما حجبهم ذکر من الأذکار طلوعوا من افق الاقتدار و سخرنا مدن الأشرار بهم اشرق نور التوحید و ظهر حکم التجرید

سبحانک یا سید العالم و مقصود الأمم اسألك بهم و بما ظهر منهم فی سبیلک بأن تؤیّد اهل التوحید علی ما تحبّ و ترضی ثمّ انصرهم علی الذین اعتدوا علیهم و اخذوا حقهم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدر  
و بعد قد بلغ الخادم کتابکم قرأت ما فیهِ و عرضت تلقاء الوجه قال المولی ارواحنا فداه نسأل الله تعالی ان یفتح علی وجوه عباده باب فضله و یقرّبهم الی بحر عرفانه و یزینهم بما یرتفع به امره و یکتب لهم من القلم الأعلى اجر الآخرة و الأولى انه ربّ العرش و الثری نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لوحدانیته و اعترافاً لفردانیته لم یزل کان مقتدرراً علی من فی الأرض و السماء لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن القیوم انا نسلم من هذا المقام علی احبائنا و نوصیهم بالحکمة و بما یرتفع به المقام بین الأنام انتهى

لله الحمد نعمت محبت که از اعظم نعماء الهی محسوبست موجود عالم بنارش مشتعل و بنورش منور اعتدالش روحست از برای هیاکل وجود و اگر فی الجملة تجاوز نماید معدوم نماید و مفقود سازد سبحان الله هم عمار عالم از او و هم خرابی این چه خلقی است که کل از وصفش حیران هم نحیب بکا از او مرتفع و هم سرور لایحصى از او ظاهر خادم از حقّ جلّ جلاله سائل و أمل که اعتدال را نصیب دوستان فرماید و عنایت کند طعم رحیق مختوم از او یافت میشود در مقامی اوست هادی و اوست واسطه فیض بعد از انبیا سلام الله علیهم و اوست مترجم در مقامی و مبین در مقامی سبحان الله وصفش بقلم تمام نمیشود در جمیع اشیاء هم این فضل علی حدّها ظاهر و مشهود چه که کل مدلّ بر حقّ جلّ جلاله اند و همچنین از صنع او قلم و مداد فارس این مضمار نه الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید  
اینکه ذکر جناب حاجی سید مهدی علیه سلام الله را نمودند ذکرشان لدی المولی بشرف اصغا فائز فرمودند این مناجات را تلاوت نمایند آنها تهدیه الی صراط الله المستقیم

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الی مشارق وحیک و مطالع الهامک و مهابط علمک و مصادر اوامرک و احکامک اسألك باسمک الذی به سخرت العالم و هدیت الأمم و بسطانک الذی غلب الأشياء و بآیاتک الّتی احاطت الأرض و السماء و بالذین ذابت اکبادهم فی حبک و انفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیلک بأن لا تخیینی عمّا کتبتہ لأصفیائک و قدرته لأولیائک ای ربّ تری المحتاج قائماً لدی باب کرمک و المسکین متمسکاً بحبل عطائک قدر لی ما ینبغی لسماء جودک و بحر

فضلك انت الذى شهدت الكائنات بعلوك و سموك و الممكنات بعظمتك و اقتدارك اى رب فأنزل من سحاب سماء رحمتك ما يقرّبنا اليك ثم ارزقنا خير ما انزلته فى كتابك اشهد يا الهى بوحدايتك و فردانيتك و بانك انت الله لا اله الا انت لم تنزل كنت فى علو العظمة و الاقتدار و لا تزال تكون بمثل ما قد كنت فى ازل الازال لا تمنعك شؤونات الخلق و لا شبهات القوم انك انت القيوم الذى لا تضعف جندك جنود العالم و لا صفوف الأمم تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و انك انت المقتدر العزيز الحميد الهى الهى ترى العاصى اراد بحر غفرانك و البعيد افق قريبك و رضائك اسألك بنفحات آياتك و التسمات التى تمرّ من شطر عنايتك بأن تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك و الاقبال الى افقك و النظر الى آثارك و التوجّه الى آياتك يا اله العالم اسألك بالسراج الأظهر الأقوم بأن تجعلنى من الذين وصفتهم فى كتابك الذى انزلته على سلطان رسلك اولئك عباد مكرمون لا خوف عليهم و لا هم يحزنون هل تمنعنى يا الهى بعد اذ سرعت الى فرات رحمتك و هل تخيّبنى يا مقصودى بعد اذ رفعت ايدى الرّجاء الى سماء فضلك و مواهبك لا وعزّتك ما هذا ظنّى بك اشهد أنّ بابك مفتوح و فضلك محيط و رحمتك سابقة لا تمنع جودك اعراض العباد و لا عطائك خطاء من فى البلاد فاغفر لى بجودك و احسانك ثم ايدنى على خدمة اصفياك و اولياك انك انت المقتدر العليم الحكيم لا اله الا انت الفرد الواحد العزيز الجميل انتهى

الحمد لله عنایت ظاهر و فضل باهر از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی مسئلت مینماید که ایشان را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است و موقّ دارد بر ذکر و ثنائش و الاعتراف بما نطق به قلمه الأعلى قبل خلق الأرض و السّماء انه لا اله الا هو لم يلد و لم يولد و ما اتخذ لنفسه صاحبةً و لا ولدًا انشاء الله از رحيق بيان بياشامند چه که هر نفسى بان فائز شد بعرفان حقّ جلّ جلاله فائز اگر جميع اهل عالم کلمه توحيد را اصغا مینمودند حقّ اصغا هرآينه کل منقطعاً عن الكلّ الى الله توجه میکردند شؤونات و اشارات خادعه عالم امم را از فيض اعظم منع نموده مکافات و مجازات دو مرآتند از برای اعمال حسن و قبيح آن در این دو ظاهر و هویدا قسم بسرّ وجود که اگر بکتاب الهى جلّ جلاله عمل مینمودند ذلّهای مشهوده ظاهره دست نمیداد و ظاهر نمیشد امروز کل باید بکمال خضوع و ابتهال دستهای ظاهر و باطن را بسماء جود و فضل حقّ تعالى شأنه بلند نمایند و نصرت طلبند که شاید کل محروم نمانند و از بحر آگاهی و دانائی ممنوع نگردند باری جزاء اعمال ناس را منع نموده ولكن چون باب فضل مفتوح است امید هست که ناله های مؤمنین و موحدین اثر نماید و عالم را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید انما السّؤال من العباد و الاستجابة من الله مالک يوم المعاد

خدمت محبوب مکرم حضرت ح و س عليه بهاء الله و عنایته سلام میرسانم الحمد لله فائز بوده و ذکرشان لدى المولى مذکور اسأله تعالى ان ينزل عليه من سماء الفضل امطار الرّحمة و العطاء انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون و همچنین خدمت محبوب مکرم جناب كاف و راء عليه سلام الله و الطافه و سایر دوستان سلام الله عليهم سلام میرسانم و از برای هر یک توفیق و تأیید میطلبم انّ ربنا الرحمن هو السّامع المجيب السّلام و الثّناء عليكم و على عباد الله المخلصين

\*\*\*

جناب میرزا آقا عليه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

آیات نازل و بیّنات ظاهر ولكن عباد غافل و محجوب بفانی مشغولند و از حضرت باقی محروم امروز روز ذکر و ثناست طوبی از برای نفسیکه شبهات عالم او را از انوار یقین منع نمود و محروم نساخت سبحان الله زخارف و الوان فانیه عالم ناس را از

ملکوت باقی الهی غافل نموده عنقریب جزای اعمال کل را اخذ نماید انّ ربّک هو العادل الحکیم امروز حضرت قیوم ظاهر و رحیق مختوم مشهود بگو ای عباد بشتابید شاید فائز شوید بآنچه که از برای او از عدم بوجود آمده‌اید اینست وصیّت مظلوم اهل ارض را طوبی لمن سمع و اقبل و ویل للمعرضین الحمد لله ربّ العالمین

\*\*\*

جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبهی

هو الرّؤف الرّحیم

ابصار را خبر مینمائیم و بشارت میدهیم خود را از مشاهده آثار مقصود عالم و مالک امم منع منمائید یوم یوم شماست چه که از برای بینائی از عدم بوجود آمده‌اید و مقصود از این بینائی در مقام اول و رتبه اولی مشاهده آثار الله بوده و هست و آذان را بشارت میدهیم خود را از فیوضات فیاض حقیقی در ایام الهی محروم مسازید شکّی نبوده و نیست که از برای اصغاء ندا خلق شده‌اید و مقصود از این اصغاء در قیوم اسماء شنیدن این ندا است که از افق اعلی در عشی و اشراق مرتفع

یا حیدر قبل علی و یا علی قبل حیدر این یوم را مثلی نبوده و نیست چه که بمثابه بصر است از برای قرون و اعصار و بمثابه نور است از برای ظلمت ایام فی الحقیقه ایامی که از تجلیات انوار آفتاب حقیقت محرومست از لیالی محسوب بل اظلم کذلک نطق مالک القدم از احاطته الأحران من الذین نذوا الأمانة ورائهم و قالوا ما نأح به الصّدق و عملوا ما صاح به الصّهیون اولیای الهی دانسته و میدانند که این مظلوم نظر برکن وفا که از اعظم ارکان نزد مالک امکان مذکور نصرت و اعانت حضرت سلطان را میطلبید ولکن از مقام دیگر و افق آخر نیز نصر و ظفر اشراق نمود قل

الهی الهی اسألك بقیامک الذی به قام التّبیون و المرسلون و نصبت رایة لا اله الا انت علی اعلی مقام الوجود ان تزین سلطان الايران بأنوار الفضل و الاحسان ای ربّ ایده علی العدل الخالص لتستضیء به آفاق مملکتک ثمّ الهمه یا الهی ما اردت فی ارتفاع مقامه و حفظ مملکتک ای ربّ وفقه برحمتک ثمّ احفظه بجنود غیبک لیقوم علی ارتفاع کلمتک بین ملوک ارضک الذین فوّضت الیهم امور خلقک ای ربّ زد فی قدرته و سلطانه و عزّه و اقتداره لیحکم بین العباد علی ما امرته به فی کتابک انک انت المقتدر العزیز الفضال

باید این حزب مظلوم در لیالی و ایام عدل حضرت سلطان را طلب نمایند و مسئلت کنند ولکنّ الله اظهر ما اراد و يظهر ما یرید البتّه عدل حضرت سلطان ایران از برای اهل آن افضل و احبّ است و اما از افقی که این ایام نور عدل اشراق نموده باید اجر آن و مکافات آن از نظر اولیای الهی محو نشود جوهر جمیع کتب سماوی مشعر و ناطق است بر مکافات محسنین و عاملین نسأل الله ان یوفّقکم علی اجراء ما امرتم به من قلمه الأعلی انّه علی کلّ شیء قدیر

توجه بدول خارجه جایز نه هذا ما حکم به المظلوم فی کتابه المبین چون اراده‌ها و دعاهاى شما لوجه الله است البتّه بر حضرت سلطان ایده الله تبارک و تعالی نیز عدل اشراق مینماید

الهی الهی ایده علی ابقآء اسمه فی کتابک و ارتقاء مقامه بین خلقک انک انت المهیمن العزیز المختار یا حیدر قبل علی علیک بهائی الأبدی باب فضل باز است و فرات جود از قلم لدئی جاری فضل بمقامی رسیده که اگر از ذرات کائنات سؤال شود لمن الفضل تقول لله ربّ الأرباب اولیای الهی را بعنایتش بشارت ده و بفضل نامتناهیش آگاه

نما لئلا يحزنهم نقق الضفادع در هر حال بحبل رحمت متمسک باشید و در باره کل بفضل ناظر شما انهار جاریه منشعبه از بحر اعظمید باید خود را در راه ارتقاء اهل عالم فدا نمائید

یا علی قبل حیدر علیک بهاء الله مالک القدر اگرچه در ظاهر بزحمت افتادی ولكن در باطن در مقام ابر رحمت چه که آثار امانت و دیانت و عفت و صدق و صفا در اطراف عالم بتو منتشر وصف این مقام خارج از بیان الأمر بید الله مالک الأنام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان قل نوصیکم بأعمال یتنور العالم بأنوارها بذیل عدل تشبث نمائید و بحبل حکمت متمسک ضغینه و بغضای عباد این ایام نظر بنادانی و عدم معرفت است و الا اگر بیابند که شما از برای چه ظاهر شده‌اید و بچه مأمورید هرآینه کل سرّاً و جهراً بطواف مشغول گردند انه يعلم و يقول و الناس یقولون و لا یعلمون

یا حیدر قبل علی مخصوص ابناء خلیل ارض هاء و میم چندی قبل الواح مقدسه از سماء اراده نازل و ارسال شد اگر جمیع اهل عالم بیک قطره از بحور مستوره در کلمات الهی فائز شوند از ما عندهم بگذرند بشأنی که اسباب عالم از اشیاء و زخارف و الوان ایشان را از نبأ الله محروم نماید و از اثمار سدره منتهی منع نکند اینکه مصلحت ندیدید جناب مذکور در امورات عین و شین داخل شود نعم ما عملت قد تزین رأیک فی هذا المقام بطراز القبول

و در باره جمع الواح از لوح قبل خود و اشراقات و طرازات و تجلیات و غیر آن و همچنین از الواحی که حکم منع سیف و فساد و جدال در آن نازل و امثال لوح برهان و الواحی که ناطق است بمحبت و الفت و اتحاد کل که ذکر نمودید این اراده مبارکست و محیط و نافذ و فی الحقیقه از سلطان اعمال نزد غنی متعال مذکور و محسوب طوبی للعاملین انشاءالله کاتب مذکور موفق شود بر تحریر آنچه سبب بقا و علّت آسایش اهل عالم است انا ذکرنا ابناء الخلیل فی الواح شتی و ابن من سمی یهودا و اوقدنا بذکرهم ناراً فی السدره المرتفعه فی الفردوس الأعلى تنطق انه لا اله الا هو المهیمن القیوم کبر علیهم من قبلی و بشرهم بما اشرق و لاح من افق اللوح من نیر عنایه ربهم الغفور الکریم نسأل الله ان یمدهم و یؤیدهم علی الاستقامه الّتی بها ارتعدت فرائص المشرکین

ذکر هادی دولت‌آبادی را نمودید فی الحقیقه بیک قطره از بحر انصاف فائز نه اولیای ارض قاف و میم را در الواح شتی ذکر نمودیم انشاءالله بشرف استقامت فائز شوند هادی باعثساف ظاهر و در اضلال ناس ساعی و جاهد اسامی اولیای ارض قاف و میم را ذکر نمودید مخصوص هر یک لوحی نازل و ارسال شد از حقّ میطلییم نفوس آن ارض را بمثابه جبل ثابت و راسخ و مستقیم دارد نهرین از اول ایام الی حین جاری قد سبقا فی الاقبال و التوجّه علی اکثر العباد یشهد بذلك مالک الایجاد ذکر کتب عقاید هادی را نمودی سبحانالله از یومی که اسم بابی را باو نسبت داده‌اند الی حین آرام نگرفته بانواع حیل و تدبیر جان ناقابلش را حفظ مینماید مع ذلك با فوارس مضمار انقطاع عمل نموده آنچه را که هیچ ظالمی ننموده اهل سده را از قبل مظلوم تکبیر برسان قل یا قوم انظروا الی آثار الله و رحمته و عزّه و عظمت و اقتداره و اذکروا ما ظهر من عندی قد کنت قائماً فی اول الايام امام وجه العالم و بلغت الأمراء و العلماء و العرفاء ما اردته فی اصلاح العالم و ارتقاء الأمم بحیث ما سرت وجهی فی اقل من آن ثم فکروا فی الذین انفقوا اموالهم و ارواحهم فی سبیلی ما منعهم الثروة و لا الزینة و لا العزة اقبلوا الی مقرّ الفداء بوجه نوراء و فازوا بکوثر الانقطاع و الانفاق فی حبّ الله المهیمن القیوم بگو ای قوم هادی بمثابه یکی از علمای فرقان بر ترتیب حزبی مثل شیعه مشغول دعوه بقدره الله ثم اسلکوا سبل الذین ما منعهم سطوة الظالمین و لا شوکة المعتدین و لا جنود الأرض کلها كذلك یدکرکم القلم الأعلى فی سجنه الأعظم لتعرفوا و تكونوا من الشاکرین امید آنکه از نفعات وحی و نار کلمه کل مشتعل شوند و بنور امر منور حیل و مکر سید مهدی نجف‌آبادی در ساحت اقدس مشهود قد انزلنا له من قبل آیاتاً بها تعطرت مدائن الحکمة و البیان و العلم و العرفان و ما انجذبت به افئدة المقرّبین سبحانالله بمثابه صخره صماء قابل اصغاء کلمه الله نبوده و نیست قل یا مهدی قد احاطت الآیات کلّ الجهات و اشرقت شمس البینات امام

وجوه الأحزاب أنك لو تنكر فضل الله و آياته و حجّة الله و برهانه بأى شىء تثبت ما عندك و بأى برهان تدعو الناس الى ما عندكم من الأوهام و الظنون نشهد أنه ما عرف السبيل و لا الدليل يتبع اهوائه كما أتبع القوم اهوائهم الا انه و من معه من الأخسرين فى كتاب الله العليم الحكيم

اینکه ذکر اسم الله جیم را نمودی و همچنین استقامتشان را بر امر حقّ جلّ جلاله این ایام مخصوص او از سماء عنایت نازل شد آنچه که لآلی بحور بیان و عرفان بآن معادله ننماید امروز باید کل بتألیف قلوب مشغول شوند و به ما اراده الله متمسک گردند انا نکبر علیه من هذا المقام و نبشره بما قدر له من لدن مقتدر قدیر ایادی امر هر یک لدى المظلوم مذکورند و این معدود باید در لیالی و ایام بحکمت و بیان در الفت و اتحاد همّت را مبذول دارند هذا ما حکم به الله فى الزّبر و الألواح یا حیدر قبل علی هر هنگام آثار علوّ امر فى الجملة ظاهر از خلف استار بی انصافهای عالم بیرون آمدند و عمل نمودند آنچه را که شنیدید و دیدید این الانصاف و این العدل لو لا البهَاء من یقدر ان یقوم امام الوجوه و من یقدر ان ینطق بین الأحزاب علم الله انّ المفترین و التّاعقین یعلمون و یعرفون بانّا رفعا الأمر بقدره من عندنا و سلطان من لدنا ولكن ینکرون اتباعاً لأوهامهم و ظنونهم نسأل الله ان یرجع الکاذبین و المفترین الى بحر الصدق انه هو المقتدر المعطى العزیز الحکیم

توجه جناب محمد اسمعیل از قبل امضا شد و جناب حاجی سید اسدالله را هم اذن میدهیم بشرط اقتضای حکمت و اگر از طریق دیگر توجه نمایند احبّ و اولی است چه که در مدینه کبیره مفترین و خائنین مترصدند در هر قلبی القای شبهه و ریب نموده و مینمایند مع آنکه خیانت آن نفوس نزد اهل آن مدینه ثابت و مبرهن گشت

یا حیدر علیک بهائی چندی قبل لوحی مخصوص ابن شهید علیهما بهاء الله الأبهی نازل و در آن لوح ذکر شهید الذى فدى نفسه فى سبیل الله بوده و انزلنا له ما لا ینقطع عرفه و لا یتغیّر اثره و ما قدرّ فيه ان ربّک هو الغفور الرّحیم رعایت ابن بر کل لازم البتّه باید بکسب و شغلی اشتغال نماید بی اثر و ثمر نماند الحمد لله الذى زین رأسه باکلیل اسمی و هیکله بطراز نسبتی و نسأله ان یوفّقه علی حفظ هذا المقام الأعلى و المقرّ الأبهی

قد احزننا ما ورد علی ابن ابهر من القضاء المثبت قد کان لها شأن و مقام عند الله انا ذکرناها من قبل و نذکرها فى هذا الحین یا امتی و یا ورقتی اشهد أنك اقبلت اذ ارتفع النداء من الأفق الأعلى و اخذت یدک الیمنی کوثر الرضآء و بالأخری سلسبیل البقاء و شربت منهما مرّة باسمی الأعلى و اخری باسمی الأبهی نشهد أنك حملت الشّدائد و البلايا فى سبیل الله ربّ العرش و الثرى ما منعک اعراض الاماء و لا شماتتهنّ و لا ما خرج من فمهنّ اشهد أنك سبقت اکثر العباد فضلاً عن الاماء و اقبلت الى افق الظهور اذ اعرض عنه رجال الجهات اول ضیاء ظهر من بحر النور و اول تجلّی اشراق من افق الطور علیک یا امه الله مالک یوم النّشور انت الّتی اجبت نداء ربّک و فزت بآياته و آثاره و ما ظهر من عنده نسأل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سحاب فضله امطار رحمته و یکتب لک اجر اللّائی طفن حول العرش فى العشیّ و الاشراق و فى الغدوّ و الاصال یا ورقتی انت فى الأفق الأبهی و یذکرک المظلوم فى سجن عکاء طوبی لک و نعیماً لک افرحی یا امتی بهذا الذّکر الذى اذا خرج من فمى ماج بحر الغفران و هاج عرف الرّحمة و الاحسان من لدى الرّحمن طوبی لمن اقبل الیک و ذکرک بما نطق به لسان الله المهیمن القیوم البهَاء من لدنا علیک و النور من عندنا علیک و علی من تقرّب الیک و حضر امام تربتک و زارک بما نزل من لدى الله مالک الغیب و الشّهود

ذکر جناب ابن ابهر علیه بهائی در ساحت اقدس بوده و هست و آنچه در مقامات جذب و شوق و اشتعال و تبلیغ ایشان ذکر نمودی بشرف اصغا فائز امید آنکه بانقطاع خالص و منتهی التّقديس بتبلیغ امر الهی مشغول باشند انا سمعنا ذکره و ندائه فى هذا الأمر المبرم و کنا معه فى المجالس و المحافل ان ربّک یسمع و یرى و هو السّميع البصیر چندی قبل جواب مطالب ابن ابهر از سماء عنایت نازل و ارسال شد ولكن نرسیده نسأل الله ان یشرفه به و یجعله فائزاً بلقائه

یا حیدر قبل علی از حق بطلب مبعوث فرماید نفوسی را که منقطعاً عن العالم بر نصرت مظلوم قیام نمایند و ایادی امریّه موجوده را مؤید فرماید بر آنچه سبب و علت ورود عباد است در لجه بحر توحید حقیقی ابن مریم میفرماید یا اغنام الله شما را مابین ذناب میفرستم باید از ارضی که اراده حرکت بارض دیگر نمائید تراب آن ارض هم با جامه‌های شما نباشد ولكن نظر بتغییرات اسباب و خلق باید انسان در آنچه سزاوار یوم است تفکر نماید و عمل کند

ذکر بی‌شعوری بعضی از معرضین بیان را نمودی فی الحقیقه بحق ناطقی حضرت نقطه روح ما سواه فداه بأعلى النداء التماس مینماید و بکمال عجز میفرماید آن یوم به بیان محتجب ممانید معذک هادی دولت‌آبادی با هر یک از مقبلین ملاقات مینماید بذکری از بیان قصد اضلال میکند و غافل از آنکه آن حین بمخالفت حضرت مشغول است از مالک وجود مسئلت نما انصاف عطا فرماید سبحان الله بمقدمه مؤمنند و از اصل معرض بمبشر قائلند و از سلطان ظهور محجوب فی الحقیقه مقام این کلمه علیاست یا حیدر قبل علی این ایادی غیر طاهره قابل تشبث ذیل اطهر اقدس نبوده و نیست

الهی الهی فابتعث من عندک من یذکرک و ینصرک انک انت المجیب و انک انت السّميع و انک انت العليم لا اله الا انت المؤید المشفق الکریم

ذکر جناب میرزا محمد باقر علیه بهائی را نمودید انا ذکرناه فی مقامات شتی و نسأل الله ان یحفظه و اولیائه من کلّ ظالم بعید و کلّ معتد ائیم اولیا طراً را وصیت مینمائیم بمدارا و حکمت و بآنچه سبب جذب افنده و قلوبست در جمیع احوال از آنچه سبب ضوضا و اشتعال نار بغضا است نهی نمودیم چه که اکثری جاهلند و بمقصود آگاه نه لذا مشتعل میشوند شهر محرم الحرام لازال محترم بوده بالأخره بشهادت سیدالشهداء علیه السلام دارای مقام اعلی و رتبه علیا شد و در این ظهور نظر بظهور نقطه اولی و تولد او مقام دیگر تحصیل نمود از اول جزع و فرح و نوحه و ندبه ظاهر و از ثانی فرح و سرور ولكن این فقره نزد حزب الله معلوم و واضح و نزد حزب دیگر مستور و مکون لذا نظر برحمت الهی که سبقت گرفته و فضل و عطای ربّانی حزب الله باید در آن ایام حرمت آن یوم را نگاه دارند حضرت نقطه هم حرمت آن یوم را ملاحظه میفرمودند فی آخر القول امید آنکه اولیای الهی تمسک نمایند بآنچه که سبب تقرّب احزابست و همچنین سبب اصلاح عالم و امم البهآء المشرق من افق سمآء الفضل و العطاء علیک و علی اولیائی الذین نذوا ما نهوا عنه و عملوا ما امروا به فی کتاب الله العليم الحکیم الحمد لله ربّ العرش العظيم

\*\*\*

جناب سید محمد فی ارض البآء

بسم الله الأبدع الأمدع الأقدس الأبهی

إذا نطق لسان الله فی کلّ شیء بانّی حیّ فی هذا الأفق الذی ظهر بالحقّ و سمّی فی مای الأعلی باسم العلیّ الأعلی ثمّ فی مداین الأسمآء باسم البهّی الأبهی ثمّ بین مای الانشاء بهذا الاسم الذی منه ارتفع الضّجیح عن کلّ من فی السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضله و انقذه عن غمرات الوهم و الهوی و اصعده الی سدره المنتهی فی هذا الحرم القصوی الذی یطوفن فی حوله کلّ ما کان و ما یکون ولكنّ الناس احتجّبوا انفسهم عمّا اشرق بالحقّ و اظهر نفسه بین العالمین بسطان کان علی الحقّ محیطاً قل یا قوم تالله الحقّ انّ هذا لبحر الذی منه ظهرت البحور و الیه یدهب کلّها و منه اشرقت الشمس و الیه یرجع کلّها و منه اثمرت سدرات الأمر بأثمار الّتی کلّ واحدة منها بعثت علی هیکل نبیّ و ارسل الی عالم من عوالم الّتی ما احصاها

احد آلا نفس الله التي احاطت الموجودات بحرف من كلمة التي خرج من قلمه الذي كان محكوماً تحت اصبعه الذي كان على الحق قوياً كذلك يغن جمال القدم في هذه الأيام المظلم الصيلم فيا ليت من ذى سمع ليسمع نغماته و ينقطع عن العالمين جميعاً

ان يا عبد الناظر الى شطر البهآء في هذا اليوم الذي اضطربت فيه انفس كلّ مشرك بعيداً فاعلم بأن حضر بين يدي الوجه ما الهمة الله في صدرك و شهدناه ببصر الرحمة و الجود و انزلنا عليك تلك الكلمات التي بها ظهر كلّ امر محتوماً و كلّ سرّ مستوراً ثم اعلم بأن الله قد غفرک بفضل من عنده و طهرک عن المعاصي في حين الذي ذكرت في کتابک هذا الذکر الذي منه اقصرت جلود كلّ غافل دينياً و هبت عليك نسائم البقاء عن شطر ربك العليّ الأعلى و قلبک الى شاطئ القصوى حين غفلتک عنه و كذلك تمت عليك نعمة الله و فضله لتكون شاكراً في نفسك و تكون على الحق رضيعاً و لقد نزلنا في هذا اللوح مائدة الأمر من سماء الفضل تالله من يرزق منها ليشهد نفسه عن كلّ من في الملك غنياً

و اما ما سألت عن الله ربك فيما نزلناه من قبل على محمد عريياً فاعلم بأنّ أوّل ما بعثناه بالحقّ فهو عليّ قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه على ظلل الروح من سماء عزّ عليّاً و آخر ما بعثناه فهو ايضاً عليّ و سمّيناه في الملائ الأعلى باسمنا القدوس ان انت بذلك عليماً و عزّزناهما بهذا الجمال الذي ظهر بالحقّ و اشرق عن افق الأمر بسلطان ميبناً و أنا لو نريد ان نفسر لك تلك الآية لن يكفيه المداد و لا الأقلام ولكن اختصرنا بما فسّرنا لك لأننا نكون في تلك الأيام في امر عظيماً و لم نجد الفرصة و لو شاء الله و اراد لنفسرها و نفضلها رحمة من لدنا عليك و ان رحمتي عليك كثيراً ان استقم على الأمر ثم ذكّر الناس بالحكمة و الموعدة و لا تجادل مع احد كذلك امرک لسان القدس ان اعمل بما امرت و كن على استقامة منيعاً

\*\*\*

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد  
های های هذا جُذِبَ الهی هذا خَلَعَ يزدانی هذا قُمُصَّ ربّانی

با ابجر حیوانی با کوثر روحانی آن ربّ انام آمد  
های های هذا عِدَبْتُ سبحانی هذا لَطَفْتُ رحمانی هذا طُرَزْتُ عَذبانی

از مصر عمائی آن یوسف شیرازی با عشوه و نام آمد  
های های هذا وُجِّهْتُ ازلانی هذا طَلَعْتُ نورانی هذا بَدَعْتُ قَدمانی

آن قاتل عشاقان وان محیی محبوبان با سیف و سهام آمد  
های های هذا سُبَيْفْتُ عشقانی هذا رُمِحْتُ غمزانی هذا شَهَمْتُ مژگانی

از خلف حجاب جان واز شهر لقای جانان با بخشش و انعام آمد  
های های هذا لُمِعْتُ قُدسانی هذا قَدَمْتُ قَدمانی هذا كَرِمْتُ بدائی

آن جوهر ابقا از مخزن اسما با ظلّ غمام آمد  
های های هذا حُزِنْتُ كُنزانی هذا لُقِلْتُ صَدفانی هذا صِفْتُ اسمانی

آن فارس میدان وان قاتل محبوبان با تیغ و حسام آمد  
های های هذا جُيِدَ حَضْرَانِي هذا صُدِرَ الطَافِي هذا عُدْبَ احْسَانِي

آن موجد بیضا آن مظهر ابها در روز قیام آمد  
های های هذا اُلَّهَ بَدْعَانِي هذا رَبِّبَ قَدْسَانِي هذا مِلْحَ مَزَائِي

آن سرّ جمال الله وان صرف جلال الله با صوت و پیام آمد  
های های هذا شُعْفَتَ لِمَعَانِي هذا جُدْبَ قَدْمَانِي هذا وَلَّهَ غَيْبَانِي

با رتبه و رقا با غنچه رُوحا با کاسه و جام آمد  
های های هذا هُكَلَّ غِلْمَانِي هذا حَكَمَ سَبْحَانِي هذا غُنَجَّ وَلَهَانِي

با ناز جهانسوز با راز جگردوز از مشرق لام آمد  
های های هذا رُقَصَ عَجْبَانِي هذا كَبَدُ شَبَاكِي هذا جِغَرِ حَرَّاقِي

آن باز شکاری از ساعد سلطانی با طبل و خیام آمد  
های های هذا طَيْرٌ رِضْوَانِي هذا صُعَدَ قَطْرَانِي هذا وَرَقٌ خَضْرَائِي

هم مقصد مقصود عالم هم مظهر معبود آدم با جشن مدام آمد  
های های هذا قُدْرَ عَظْمَانِي هذا عَظَمَ قَدْرَانِي هذا جُيَشَّ اِبْدَانِي

آن جوهر روح حق با صور انا الحق چون هادم اصنام آمد  
های های هذا رُنَّ سِرْيَانِي هذا غُنَّ عِبْرَانِي هذا لَحَنَ فِرْقَانِي

با جُعدۀ افشانی با گیسوی ثعبانی با رحمت و الهام آمد  
های های هذا غُفِرَ اِزَالِي هذا كَرَمٌ بَهَائِي هذا هَبَّةٌ رِفْعَانِي

آن سازج ارواح وان مُحرق اشباح با صولت ضرغام آمد  
های های هذا حُرَّقَ اِرْوَاحِي هذا عَلِمَ وُجْدَانِي هذا قَلَمٌ ثَعْبَانِي

آن وجهه باقی چون صبح الهی در شام ظلام آمد  
های های هذا شَمْسٌ شَرَّاقِي هذا قُمْرٌ لِمَعَانِي هذا نُجْمٌ طِرْزَانِي

یک موی ز گیسویش یک بوی ز هندویش از وی بمشام آمد  
های های هذا بُعِثَ نَوَّارِي هذا حُشِرَ رِبَّانِي هذا وَهَبَ اَلَّهِي

از صبح وفای حق از فجر لقای حق آن عیش بکام آمد



های های هذا وُلْدٌ شيرازی هذا سُرَجٌ مشکاتی هذا بُرْقٌ مصباحی

صد جام بدستش صد دام بشستش با غمز تمام آمد  
های های هذا سُدْرٌ سدرانی هذا شِجْرٌ عمرانی هذا غُمَزٌ فتانی

با اصبع لاهوتی با انمِل یاقوتی با بُطری رام آمد با نطق کلام آمد با شور تمام آمد  
های های هذا شُرْبٌ نوشانی هذا عَذْبٌ ولهانی هذا حُرْكَ روحانی

آن شعله رِبَّانی آن آتش فارانی با برد و سلام آمد  
های های هذا مُلْحٌ بهاجی هذا سُرٌّ وهاجی هذا أَلَهٌ معراجی

آن ظاهر مستور آن غایب مشهور از صحن پیام آمد  
های های هذا عُشْوٌ طرفانی هذا حَاجِبٌ قوسانی هذا شُعْلٌ روحانی

عیسی ز دمش زنده موسی ز غمش خسته کان شمس تمام آمد  
های های هذا نُفْحٌ منانی هذا رُوحٌ رواحی هذا كَلِمٌ تمامی

آن قیصر سبحانی با افسر شاهنشاهی با تاج انا الّهی چون صبح ز شام آمد  
های های هذا تُيْحٌ وهابی هذا صُبْحٌ براقی هذا جُلُلٌ خلاقی

از خلف حجاب قدس واز سُرّ نقاب اُنس آن یار دلارام آمد  
های های هذا عُدْرٌ حورائی هذا كُنْسٌ بلاری هذا عُيْنٌ غمّازی

با رقصه قَدّوسی با غمزه سبّوحی با کوب مدام آمد  
های های هذا طَبِيرٌ فردوسی هذا شَهْقٌ طاوسی هذا نَعْمٌ ناقوسی

در ارض الّهی آن سرو سمائی با مشی و خرام آمد  
های های هذا طُورٌ الهامی هذا خُبْرٌ ذوقانی هذا سَطْرٌ سطرانی

آن سیف الّهی با جوهر یزدانی بیرون ز نیام آمد  
های های هذا سُيْفٌ قَهّاری هذا عَتَبٌ غفّاری هذا بُطَشٌ جبّاری

آن بلبل گلزار از گلشن اسرار از دشت بدام آمد  
های های هذا طَرَبٌ جبّاری هذا اِثْرٌ ربّانی هذا نَفْسٌ رحمانی

محتجبانرا مرگی منجمدانرا دردی شاهنشاه ایّام آمد  
آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد رغم دل انعام آمد

های های هذا سُكَّتْ سلطانی هذا كُكِبْ محوانی هذا لُهَبْ شعلائی

آن نار الهی از نفس رحمانی قرنهای دمیده شد تا بلون دم عاشقان هوای صمدانی ظاهر گشت و بعد بروح ربّانی عهدها دمیده شد تا بلون جُعد نگار مشهود گشت و لا یعدّ و لا یحصی طائف حول کعبه قرب ذو الجمال و سالک سبیل حرم ذو الجلال شد تا بشرف ظهور در این لوح مذکور آمد و بهیاکل ارواح قدسی از عشق الهی بخضوع و خشوع و قیام و جلوس بهیئة کلمات مرقومه در آیات مشهوده مشهود گشت پس باید اطیّار عرشی که قصد مقاصد معارج قدسی نمایند بوله و آهنگی تلاوت نمایند که جمیع من فی الملک را روح قدیمی و حیات ابدی و زندگی دائمی بخشند لعلّ رشحات النّار علی صدور الابرار قد کان باذن الله مرشوشاً

\* \* \*

جناب رحیم سلّمه الله

هو العلیم

اسمع یا اسمی ثمّ اسطع عن کثیب الحمراء کسطوع المسک عن رضوان ربّک المنان العزیز القدیر ليعطّر منک الممکنات و یضعنّ روابیح الامکان و یقلبنّ الی وجه ربّک الرّحمن العزیز العلیم ان یا رحیم فاخرج عن غرف السّکون و کن منادیاً من لدنّا بین العالمین فانقطع عن نفسک فی سبیل ربّک ثمّ هاجر الی ائی ارض ترید باسمی المرید الغالب العظیم و ان تكون واحداً فاستأنس بذکر ربّک المهیمن العزیز الحکیم و انک لو تسمع ما علّمک جمال العلم تالله یؤثّر قولک علی کلّ شیء بل علی کلّ جبل راسخ منیع قم عن مقامک ثمّ اشتعل بهذه النّار الّتی منها اشتعلت کلّ الأشياء لیحدث منک حرارة حبّ الله فی قلوب الموحّدين تالله یا رحیم انا وجدنا ملاً البیان فی وهم الّذی لن یقاس بوهم احد فی الملک لذا بکت عیون سرّی لنفسی الوحید الغریب قل یا قوم فانصروا الغلام و انه لهو الّذی به رفع دینکم و علت اسمائکم و ظهرت قدرتکم و لاح جمال الله المقنن العزیز البدیع ان یا قوم لا تحرموا انفسکم عن هذا الفضل الّذی ارتفع بالحقّ خافوا عن الله الّذی الیه منقلبکم و مثوی العالمین قم باذن الله ثمّ ذکر النّاس بما یذکرک روح القدس فی هذا اللیل المنیر

ان یا اسمی ان کنت فقیراً فی الضّعف فاستغن باسمی القادر و ان کنت علیلاً فی الجسد فاستشف باسمی الشافی و ان کنت کلیلاً فی التّلق فاستنطق بسلطانی النّاطق العلیم الفصیح و انک اذا اردت ان تبّلع النّاس الی الله اذا تنطق الروح علی لسانک و یجرى عنک ینایع الحکمة و البیان و کان الله علی ما اقول شهید کذلک یشکر ربّک لتبشّر النّاس برضوان قرب منیع

\* \* \*

هو الله

اسمعی اطوار ورقة البقاء فی سدره المنتهی و قولی بلحن الورقاء سبحان ربّی الاعلی هذا الّذی یذکرکم الی الوطن البهیّ الابهی قولی سبحان ربّی الاعلی و ینطق بالحقّ و یدعوکم الی الله و ما هذا الا وحی یوحی فسبحان ربّی الاعلی و یصعد العارفين الی غیب البقاء و المعرضین الی درک السفلی فسبحان ربّی الاعلی قل یا عبد لا تخف من احد و توکل علی الله فی الآخرة و الاولی فسبحان ربّی الاعلی لئلاّ یعرض علیک اصحاب الهدی و لعلّ یرسری فلك النّار علی بحر التّقوی فسبحان ربّک الاعلی و

ان اعترض عليك من احد لا تحزن فارجع الى الله و ان اليه الرجعى فسبحان ربى الاعلى فابذل على اهل العماء ما اعطيك  
ربى فى ملاء العلى فسبحان ربى الاعلى لعل يجدون فواكه الاصفى من دوحه القصى فسبحان ربى الاعلى و لعل يشربوا  
المقرين من هذا الكأس الذهبى الحمراء عن جمال الله الابدى الاسنى فسبحان ربى الاعلى قل لا يحجبكم الاشارات و لا  
يمنعكم الكلمات عن الذين كفروا و اشقى ثم اعرضوا و اطغى فسبحان ربى الاعلى قل يا قوم خافوا عن الله و لا تجاوزوا عما  
حدد فى لوح البقاء من قلم الروحى فسبحان ربى الاعلى قل هذا عبد من الله يعلمكم من اسرار العظمى فسبحان ربى الاعلى و  
يجزيكم باحسن الجزاء من عند الله العلى الاعلى فسبحان ربى الاعلى و قدر فى هذا اللوح شرب من الخمر الحيوان للذى  
امن ثم هدى و حدد من زقوم الظلماء لمن كفر و تولى فسبحان ربى الاعلى ١٥٢

## [ یادداشت ]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

جناب حاجی میرزا علی اکبر نراقی

هو الله تعالى شأنه العظمة والقدرة والكبرياء

اشهد الله و ملائكته و انبيائه و اصفياؤه و اوليائه و احبائه و اودائه بأن تنزِيل الآيات من الله مالِك الأسماء و الصّفات بلغ الى مقام عجز المخلصون عن احصائها و الكاتبون عن تحريرها و أنّها تنزل في الصّباح و المساء و في آتاء اللّيل و اطراف النّهار و أنّي مع عجزى و عجز ما دونى عن تحريرها كيف اقدر ان اشتغل الى شىء آخر و ازاحم احبّاء الله بكلماتى الّتى لا تغنى و لا تتمر لعمر الله انّ قلبى كان مشتاقاً بذكر احبّاء الله ولكن لن اجد الفرصة لأذكرهم بذكرى الّذى يحكى عنى و يليق لنفسى لذا اطلب منهم العفو فى كلّ الأحوال ليعف الله عنهم فضلاً من عنده انه لهو العفو الغفور

همیشه اوقات قلب و لسان و قلم مشتاقست بذكر دوستان و آقايان و لكن اين عبد فانى بشائى مشغولست كه فرصت استماع ذكرى او تحرير كلمه‌ئى نميابد لذا اگر در جواب تأخیری شود و يا تعطیلی رود امید عفو است مكاتیب آن جناب پی در پی وارد و چون بطراز ذكر مالک اسماء مزین بود کمال بهجت و انبساط دست داد و لكن از امورات وارده بر آن جناب حزن شدید روی نمود اگرچه فى الحقیقه ملاحظه شود آنچه لوجه الله و فى امر الله و فى سبیل الله و فى رضاء الله وارد شود نعمت باقیه بوده و خواهد بود چه كه هیچ عملی بی مكافات و بی مجازات نبوده و نیست و مكافات اعمال طیبیه در كتاب الهی ثبت شده و بدوام ملك و ملكوت باقى خواهد ماند لذا آن جناب باید از امورات وارده محزون نباشند

عرايض آن جناب در ساحت اقدس عرض شد هذا ما تكلم به لسان العظمة اى على قبل اكبر هنگامی كه تلقاء عرش در منظر انور حاضر بودى ملكوت بيان الهی ترا بحكمت امر فرمود باید در كلّ احوال بان ناظر باشى و هر نفسى بانچه از مبدأ مشیت ظاهر شده عامل شود من غير فتنه و ضوضاء عباد بانچه اراده نموده فائز گردد حكمت جوهریست جذّاب هر بعیدی را بمقرّ قرب جذب نماید و هر غریبی را بوطن كشاند نفوسى كه بزخارف دنیا دل بسته‌اند و بمناصب فانیه مغرور گشته‌اند متنبّه نشوند و از خواب غفلت بیدار نگردند مگر باسبابی كه حقّ بان عالم است و حكمت مذكوره در كتب و الواح اسّ این اساس بوده و هست انّ ربك لهو العليم الخبير اگر دست قدرت حجاب این مقام را بردارد و ما عند الله مشهود شود كل شهادت دهند كه آنچه از قلم اعلى جارى شد همان محبوب و موصل بمطلوبست قد قرئ كتابك لدى الوجه و اجنابك بهذه الكلمات الّتى بها اشرفت شمس علم ربك طوبى لقوم يعلمون و ما يفوز به الا المخلصون انتهى

و آنچه از تبليغ امر مرقوم نموده بودید نسأل الله ان يوفقكم على هذا الأمر العظيم اى حبيب من قلب این فانى بمنابّه نار مشتعل است چه كه مشاهده میشود حقّ ظاهر و ملكوت بيان باهر و يوم الله مشهود و مع ذلك نفوسى كه خالصاً لوجه الله ناس را متذكّر نمایند و بحقّ بخوانند مثل اكسير احمر كم ياب مشاهده میشوند كم من ارض باتت من غير زرع و حرث و كم من ارض زرعت و حرثت و باتت من غير ماء و كم من ارض اتى وقت حصادها و لم يكن من حاصد ليحصدها ولكن از بدايع

الطاف الهیّه و ظهورات عواطف رحمانیّه امید هست که نفوسی باخلاق ملکوتیّه ظاهر شوند و بتبلیغ امر الله و تربیت من فی العالم مشغول گردند آن جهتی که سبب و علت جذب قلوب و تطهیر نفوس است انقطاع از ما سوی الله بوده طوبی از برای نفسی که از ریحی بیان الهی سرمست شد و در انجمن عالم بذکر دوست ناطق گشت این مستی بر شعور بیفزاید و هستی در نیستی آورد شرح این مقام را پایانی نه آنّه لهو المبین العلیم الحکیم

در هر حال باید دوستان الهی و شاریان ریحی روحانی بحکمت ناظر باشند و به ما انزله الله فی الكتاب متمسک دوستان و محبوبان ارض طاء را از قبل این فانی تکبیر برسانید و همچنین مظلومانی که فی سبیل الله بسجن مبتلا گشته اند هنیئاً لهم دنیا را اعتباری نبوده و نیست و جمیع اعمال معدوم و فانی خواهد شد مگر اعمال نفوسی که لوجه الله بان قیام نموده اند آثار آن اعمال از دفتر ابداع محو نخواهد شد باید از بعد کمال مواظبت ملحوظ دارند تا امری که مغایر حکمت است ظاهر نشود چه که در اکثر الواح این فقره نازل و آنچه از قلم اعلی جاری شده آن مؤثر و مطلع اثمار بوده و خواهد بود انشاءالله در جمیع احوال بخدمت امر مشغول باشید و به ما اراد به المقصود متمسک اسامی دوستان الهی که در ورقه آن جناب مذکور بود کل لدی الوجه عرض شد طوبی لهم بما ذکرت اسمائهم فی المنظر الأكبر ثمّ هنیئاً لهم انّ لهم حسن ماآب انشاءالله بر امر الله مستقیم باشند چه که این فقره بسیار عظیمست نه مثل بعضی که بهر ریخی متحرکند و بهر هوائی متبع و بهر نعیمی متوجه خدمت جمیع از قول این خادم فانی تکبیر منیع برسانید نسأل الله ان یزینهم بأثواب الاستقامه و ینطقهم بثنائه بین البریة انه لهو المقتدر القدير

مخدومزاده مکرم آقا محمد تقی را تکبیر برسانید انشاءالله بتحریر آیات الله همیشه موفق باشند امری محبوبتر از آن نیست خطوطی که خواسته بودند خدمت حضرت غصن الله الأكبر روحی لتراب مقدمه الأطهر فدا عرض شد فرمودند تو خود شاهد و گواهی که از کثرت تحریر الواح الهیّه فرصت بالمره مفقود و غیر مشهود است و فی الحقیقه همین است که فرمودند چه که اگر گاهی هم بر سبیل تفرّج بیرون شهر تشریف ببرند الواح همراهست و در آنجا هم مشغول میشوند مشاهده کنید حال از جمیع بلدان و از ارضها و از اطراف این ارض متصلاً عرایض میرسد تحریر تنزیل مخصوص است باین عبد و تحریر الواح بحضرت غصن الله الأكبر روحی لحرکه قلمه الفداء فی الحقیقه از قدرت حقّ است که فی الجمله از عهده برمیائیم والا بر حسب ظاهر بسیار مشکل بنظر میآید نسأله التأيید فی کلّ الأحوال انه لهو المؤید الکریم

عرض کلیّه این عبد آنکه باید آن جناب بکمال سعی و اهتمام در الفت و اتحاد نفوس مشغول باشند اختلافی که در آن ارض واقع شد فی الحقیقه سبب تضييع امر الله بوده دوستان از آن محزون شدند و دشمنان از آن مسرور گشتند این فقره لدی الله بسیار عظیمست در هر حال باید جمیع بحبل اتحاد متمسک باشند بشأنی که احدی رایحه اختلاف از احبای الهی استشمام ننماید ایوم که سیّد ایام و سلطان ازمان و اوقات است باید از وجوه مؤمنین بالله نضره رحمن مشاهده شود باری فقره اختلاف سبب حزن کلی شد و عالم را تیره نمود انشاءالله این نار اختلاف بکوثر محبت و اتحاد فانی و معدوم شود تا کل به ما اراده الله فائز گردند البهَاء علیکم

\*\*\*

ط

جناب میرزا اسدالله فی ...

هو الناطق فی ملکوت الذکر و البیان

الأمر لله الذي أمسك قلمه الأعلى في أشهر معلومات بما اظلم افق الأمانة بما اكتسبت ايدي اهل الانشاء فلما قضت المدّة و تمّ الميقات حرّكه بأنامل الاقتدار ليحول في مضمار الذكر و البيان و يستنّ في ميدان العلم و العرفان تبارك الرحمن الذي أمسك و اطلق و اذا أمسك ناح به الملائ الأعلى و اذا اطلق اهتزّ من في ممالك البقاء و تمايلت افان سدرة المنتهى و تطاولت اغصان اشجار مدائن الأسماء أنه لهو الفارس الذي لا يمنعه نعاق الفجّار و لا نهاق الأشرار يركض و يجول و ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السّماء بما جعله الله روحاً للملائ الأعلى و نوراً لملكوت الانشاء أنه لهو الطراز الذي به تزيّن العالم و تضوّعت نفحة القميص بين الأمم اسأل مالك القدم بأن يعرف العباد فضل هذا اليوم الذي ما قدر له شبيهه في الابداع و لا نظير في الاختراع و اكبر و اصلى على الذين توجهت وجوههم الى الله فاطر السّماء و اقبلت قلوبهم الى الأفق الأعلى و نطقت السنهم بذكر الله مالك الأسماء و انشرح صدورهم من نفحات هذا اليوم الذي جعله الله مطلعاً لاسمه الذي به انكسر ظهر الأصنام و تزلزلت اركان الأوهام لا اله الا هو المقتدر العزيز العالم

و بعد قد فاز الخادم بكتابتكم و وجدت منه ما جعلني مسروراً لأنه كان مزيّناً بذكر الله و ثنائيه و مطرّراً بما ينبغي لكم في ايامه فلما اخذني عرف الوداد من نفحات مدادكم صعدت و حضرت بين يدي الله مالك الابداع و عرضت ما فيه اذاً نطق لسان العظمة قال جلّ كبريائه يا اسد انا كنا ماشياً في البيت اذاً حضر العبد الحاضر لدى العرش بكتابتك و عرضه لدى الوجه فلما تمّ انزلنا الجواب من سماء المشيّه و الاقتدار لشكر و تكون من الفائزين يشهد قلمي الأعلى بأنك اقبلت و سمعت و حضرت و عرفت و رأيت و فزت بلقاء الله و أنه لهو الشهيد ان انظر ثمّ اذكر اذ اسمعناك ندائي و اريناك منظري و اشهدناك جمالي و انا الجميل هل تحزنك شؤونات العالم بعد الذي وردت شاطئ بحر السرور و انا الحزين انت الذي شربت رحيق الوصال من يد عطاء ربك و فزت بالفرح الأعظم ان ربك لهو العظيم ان اشكر الله بما ايدك و رزقك لقائه أنه لهو الموعود في كتب القبل ان ربك لهو العليم كن خادماً لأمر مولاك لعمر الله أنه خير لك عمّا على الأرض كلّها كذلك يعلمك قلمي و انا الخبير قد قدر لك بفضله ما يفرح به قلبك ان ربك لهو الكريم

ندى شما اصغا شد و آنچه در ثنای مالک اسماء از قلم جاری جمیع مشهود آمد انشاء الله در جمیع احوال بکمال حکمت و بیان بذکر حقّ ناطق باشید و بخدمتش مشغول الحمد لله از بدایع الطاف الهی بساحت اقدس فائز شدی و قلم اعلى بعنایتی ناطق که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود در لیالی و ایام بان ناظر باشید و چون جان محفوظش دارید حال خدمت امر بسیار لازم و افضل اعمالست انشاء الله بان موفق شده و میشوید أنه یری و یسمع و أنه لهو الحقّ المبین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض احوال ایشان شمس عنایت از افق فضل مشرق قال جلّ کبريائه يا على نعيماً لك بما سمعت حفيف سدرة المنتهى و خرير كوثر الحيوان في ملكوت الانشاء تمسک بالعروة الوثقى و قل

لك الحمد يا مالک الأسماء بما عرفتنی و اسمعتنی و شرفتنی بعرفانك بعد الذي غفل عنه اكثر خلقك اسألك يا مالک الملكوت و المهيمن على الجبروت بأن تجعلني منجذباً بآياتك و منقطعاً عن دونك و ذاكراً بثنائك بين عبادك بالحكمة التي امرتنى بها في كتابك أنك انت المقتدر على ما تشاء باسمك القدير

ان اشكر الله بما ذكرت في السجن الأعظم و ذكرك مولاك القديم الذي ينطق بأعلى النداء أنه لا اله الا هو الناطق و انا السميع انتهى

و اسامی آقايان که در کتاب آن جناب مذکور بود واحداً واحداً عرض شد و نسبت بكل اظهار عنایت فرمودند قوله جلّ جلاله

ان يا اسد يذرك الفرد الأحد آيات انفجرت منها ينابيع الحكمة بين البرية لتفرح و تشكر ربك العليم  
يا على قبل نقى قد ذكرت لدى العرش و هذه مرة اخرى قل  
يا مالك الأسماء لك الحمد بما عرفنتى و شرفنتى و ذكرتنى أسألك بأن تجعلنى ثابتاً على حبك على شأن لا تزلنى  
اشارات الذين كفروا بك اذ اتيتهم من سماء الأمر بسطان مبين  
يا محمد ان استمع ما يناديك به المظلوم و يذكرك فى هذا المقام الكريم ان اشكر بما شربت كوثر البيان اذ عرض  
عنه اكثر من فى الامكان قل

يا الهى الرحمن أسألك بأن تؤيدنى على ما يرفع به ذكرك و ييقى به ذكرى بدوام ملكوتك المنيع  
ان يا اسم الجيم قد توجه اليك وجه ربك من هذا المقام الذى زينته الله بطراز اسمه الأعظم الذى به اضطرب الأمم الآ  
من شاء ربك القدير كن راسخاً ثم ثابتاً على شأن يستقوى بهما كل ضعيف و يستقرب كل بعيد و يستفرح كل حزين و يستيقن  
كل عبد مريب أنا ذكرك مرة بعد مرة لتقوم على خدمة الأمر و تذكر ربك الحميد  
يا ابتراب يذكرك الوهاب لعمر الله ما احلى ذكركم و نداءكم و ما ابهى اضعاء ربكم السميع لكم ان تشكروا الله بما  
جعلكم من الفائزين

يا حسن أنا نذكرك فضلاً من لدنا ان استمع و قل  
لك الثناء يا مالك الأسماء بما شرفنتى و أيدنتى و رزقتنى ما غفل عنه اكثر خلقك و أنك انت الغفور الرحيم  
أنا نذكر من سمى بأيوب ليفرح و يكون من الشاكرين انت الذى وجهت و اقبلت و فزت يشهد بذلك قلمى السريع ان  
اذكر اذ كنت لدى العرش و سمعت نداء المظلوم و كنت من الفائزين  
يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمى بمحمد الذى اقبل الى افقى الأبهى و اراد ان يشرب رحيق البقاء من يد عطاء ربه  
الكريم لعمر الله لو تشرب منه باسمى لتجد لذة النعماء كلها و يأخذك سكر خمر العرفان على شأن تدع من فى الامكان عن  
ورائك و تذكر ربك على شأن يجذب به كل غافل بعيد أنا نوصيك بالاستقامة الكبرى لأن الأمر عظيم عظيم ان افرح بما  
يذكرك المظلوم فى السجن الأعظم و توجه اليك من هذا المقر البعيد  
يا يوسف ان استمع ما يناديك به ربك الأبهى من الأفق الأعلى ليبلغك النداء الى مقام تدع الورى عن ورائك و تشهد  
نفسك فى سرور مبين طوبى لك بما سمعت و اقبلت و ذكرت ربك اذ عرض عنه كل معرض مريب تمسك بحبل عطاء ربك  
و قل

أسألك بنفسك بأن تجعلنى مستقيماً على امرك و لائداً بحضرتك و متشبثاً بذيلك المنير  
كذلك ذكركنا لتطلع بالظاف ربك و تكون من الراسخين  
أنا نذكر فى هذا الحين من سمى بعبدالحسين ليأخذه جذب نفحات الوحي فى هذا اليوم الذى فيه استقر مالك القدم  
على العرش الأعظم و ينطق أنه لا اله الا انا البديع لا يعادل بما ذكرت به لدى الوجه خزائن الأرض كلها يشهد بذلك قلمى  
الأعلى و ما نزل فى لوحى الحفيظ ان اذكر مولاك فى كل الأحيان و قل  
يا اله الامكان أسألك باسمك المهيم على الأسماء بأن تجعلنى راسخاً فى دينك و مستقيماً على حبك و ناطقاً  
بذكرك الجميل اشهد ان بك ماج بحر العرفان و هاج عرف القميص بين الأديان و أنك انت الذى باسمك ارتفعت سماء  
البيان و بذكرك تشرفت كتب الرحمن لا اله الا انت الرقيب  
ان الحميد يذكرك عبده الحبيب ليجد كل ذى شم عرف عنايات ربه الكريم يا حبيب أنا نذكرك من شطر هذا السجن  
ان ربك لهو الرحيم ان استمع آيات ربك و خذها بقوة من لدى الله و قل

لک الحمد یا اله العالمین اسألك بقدرتک و سلطانتک و عظمتک و اجلالک بأن تجعلنی من الذین نبدوا العالم باسمک  
یا مالک القدم انک انت المقتدر علی ما تشاء تأخذ و تعطی و انک انت المتعالی العزیز المنیع انتهى  
اینکه در باره جناب آقا محمد بیک مرقوم داشتید عرض شد قال و قوله الحق این ایام نظر باختلافات و انقلابات و نیران  
حروب توجه بشطر سجن جایز نه بگو ای دوستان حضرت دوست میفرماید الیوم باید جمیع احبّا بافی اتحاد ناظر باشند و در  
هوای ذکر و بیان طیران کنند یعنی باید بکمال اتحاد و یگانگی بتبلیغ امر بحکمت مشغول شوند این اعظم ثبوتات عندالله بوده  
و خواهد بود انه یکتب اجر اللّقاء لمن اراد انه لهو المقتدر القدر انتهى

و همچنین جناب آقا علی عسکر که مرقوم داشتید مخصوصاً عرض شد فرمودند جزاه الله احسن الجزاء و یقدر له ما  
ینفعه فی الآخرة و الأولى و انه مالک العرش و الثری لا اله الا هو السامع البصیر انتهى

ذکر مسجونین که فرمودید تلقاء وجه عرض شد فرمودند لیس لهم ان یحزنوا فیما ورد علیهم فی حبّ الله و امره قد ورد  
علینا ما ورد علیهم ان ربک لهو المخیر العلیم ان الذین حسبوا فی سبیل الله سوف ینصرهم الله فضلاً من عنده و یجعل ذکرهم  
مخلداً فی کتابه العظیم و كذلك ذکرناهم فی کتاب من سمی بعلی قبل اکبر الذی فاز بمنظر الله رب العالمین قل ان افرحوا  
بذکر الله ایاکم انه یحب من حمل الشدائد فی سبيله انه لهو العزیز الکریم انتهى انشاءالله عنایات لایتناهیة شامل حال ایشان  
خواهد شد

و اما در باره مانکجی صاحب که مرقوم داشته بودید عریضه ایشان از طرف ارض صاد رسید ولكن جایز نیست احدی  
اسم مرسل را بداند که کیست و زود هم رسید و جواب هم از سماء مشیت همان ایام نازل ولكن نظر بحکمت ارسال آن  
تعویق افتاد و همچنین عرایض این عبد که خدمت بعضی آقایان عرض شده بود و در حین ورود عریضه صاحب که تلقاء عرش  
عرض شد حضرت غصن الله اکبر روحی لثراب قدومه الفداء حضور داشتند بایشان امر فرمودند که جواب عریضه را بنویس  
ایشان هم جواب مرقوم فرمودند و اینکه ارسال نشد نظر بان بوده که در آن ایام چون بعضی از نصاری بر مسلمین قیام نمودند و  
بکمال مکر و حيله بفساد اشتغال داشتند و در مکاتیب از طرف حکومت تفحص میشد که مباد از مفسدین مکتوبی باطراف  
برود باین جهات و جهات اخری ارسال نشد تا در این کره شمس اذن از افق فضل مشرق و طالع و جواب ایشان ارسال شد  
انشاءالله بمعانی آن فائز شوند ای برادر حقیقی و دوست واقعی از حقّ جلّ جلاله بطلبید که نفوس باذان واعیه و صدور منشرحه  
و نفوس زکیه بکلمات الهیه ناظر شوند جناب صاحب بعضی از مطالب سؤال نموده اند از جمله از اختلاف مذاهب و این  
مطلبی است اگر بتفصیل نازل شود البتّه سبب انقلاب بعضی خواهد شد چه که اکثری از مردمان از شریعه بیان نیاشامیده اند و  
بمعانی ما نزل من لدی الرحمن برنمیخورند و ملتفت نیستند و اکثری از عباد در اختلاف شرایع متحیرند و حال آنکه این  
اختلافات سبب و علّت تربیت نفوس و ترقی آن بوده و خواهد بود چه که بمقتضای وقت و زمان و عصر احکام الهیه نازل  
شده مثلاً در اختلافات ساعات ملاحظه نمائید و در اختلافات فصول مشاهده فرمائید اگر نفس بصیر فی الجملة تفکر نماید  
بیقین میدانند که این اختلافات سبب اتحاد عباد و علّت حفظ من فی البلاد بوده و هست از قبل فرموده السفر قطعه من  
السفر حال اگر گفته شود السفر قطعه من الجنة باسی نبوده و نیست چه که اسباب تغییر کرده چنانچه مشاهده میشود که  
حال مسافر بکمال راحت در کالسکه مینشینند و بهر سمت که اراده نماید میرود در این دو قول شخص بصیر هیچ مخالفت  
مشاهده نمینماید و همچنین سرکار صاحب بیانات مذاهب را نموده اند و استفسار فرموده اند که کدام الیوم محبوبست و این  
مسئله بر حسب ظاهر صراحهً جواب آن نوشته نشد ولكن تلویحاً جمیع اجوبه ایشان از سماء مشیت رحمن نازل و ارسال شد  
انشاءالله بحقایق آن پی برند و بهیاکل معانی ساکنه در غرف کلمات آگاه شوند الیوم بهتر و مقبول تر که فی الحقیقه مربی عالم و  
منور عالم و محیی عالمست بیانات حقّ بوده چنانچه اگر شخص منصفی همین لوح صاحب را ملاحظه کند اعتراف مینماید



که سلطان بیان و ملیک کتب است و جامع کلّ معانی است و همین سؤالات که ایشان فرموده‌اند از قبل جواب کل نازل علم الله ما بقی من شیء الا و قد نزل فی الكتاب در جمیع مطالب و امور از سماء مشیت نازل شده آنچه که جمیع را کفایت نماید و بکمال آسایش برساند از حقّ میطلبیم ناس را مؤید فرماید بادراک ما هو المقصود خدمت سرکار صاحب از قول این عبد سلام برسانید و مذکور دارید انشاءالله باید بانوار محبت الهی منور شوید و برضایش فائز و چون در عراق بشرف حضور فائز شدند انشاءالله باثر و ثمر آن مرزوق گردند آن مظهر ما یشاء بسلطانه و آنه لهو المظهر القدير

این عبد یک نسخه از لوح مبارک که باسم جناب صاحب نازل بخطّ نسق نوشته ارسال داشت که هر یک از دوستان بخواهد سواد بردارد از آن بردارد تا اصل محفوظ بماند و بدست صاحبش برسد در حین تحریر این عریضه این فقره بنظر آمد که دوستان آن ارض جدّ و جهد نمایند تا جناب صاحب بر اصل مطلب مطلع شوند یعنی آگاه شوند بر اینکه مقصود حقّ جلّ جلاله نزاع و جدال و نعوذ بالله اعمال شنیعه و افعال مردوده و سفک دماء و نهب و اخذ اموال ناس نبوده و نیست اگر فی الحقیقه بر این امور مطلع شوند و مقصود از ما نزل فی الكتاب را بیابند اینقدر میشود که بر بعضی از نفوس کلماتی القا نمایند که سبب اطمینان شود و اعزّه و امرا ادراک این مقام نمایند و بدانند که حقّ از جمیع نقایص مقدّس و مبرّاست این امر مثل شمس مشهود و واضحست و طریق آن ظاهر و سیل آن مستقیم اگر در این کلمه جامعه که از مشرق قلم ربّانیّه جاری شده تفکر نمایند بر علو امر الله و سمو آن شهادت میدهند قال جلّ اجلاله لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم انتهى این الناس و ما یقولون و این مقام امر الله المهیمن القیوم انشاءالله باید آن جناب بکمال ملایمت و حکمت عباد را متذکر نمایند و کمال سعی و جهد در اتحاد احبّای آن ارض مبذول دارند علم الله هذا ما یفرح به کلّ الأشیاء ان ربنا الرحمن وصی فی اکثر الألواح احبّائه بالمحبّة و الاتحاد لأنّ بهما ترتفع رایات التصر و یلوح افق الأمر

و بعد از عرض عریض آن جناب در ساحت اقدس و ما انزله الرحمن فی الجواب مجدداً این عبد را احضار فرمودند و فرمودند یا عبد حاضر بنویس باحیّا که قلم اعلی ابدأ التفاتی بذکر اکسیر و ذکر علم آن نداشته و نخواهد داشت بعضی از نفوس از بعضی اقوال حکما و غیرهم سؤال نمودند مشاهده شد اگر جواب نازل نشود شاید سبب توهمات شود لذا از مطلع علم ربّانی نازل شد آنچه نازل شد و کل را از عمل بان نهی فرمودیم طوبی لمن سمع امر الله و نهی نفسه عن الهوی قسم بافتاب افق علم که ایوم اکسیر اعظم و جوهر عالم کلمه الله است بگو ای دوستان این اکسیر اعظم را باسم مالک قدم بر وجود امم القا نمائید شاید تقلیب شوند و بمقام عرفان بالله فائز گردند و در این مقام بیانات مشرقه منیره لائح از قلم اعلی جاری و از قبل و بعد باطراف ارسال شد نعیماً لمن سمع امر الله المهیمن القیوم

یا اسد طوبی للذین اجتمعوا لحبّ الله و امره و یتفکرون و یتدبرون فی امور احبّائه بشرهم من قبلی بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت کلّ شیء آنچه در مشرق اذکار ذکر نمودی لدی العرش مقبول افتاد و همچنین ما ذکرت فی محلّ البرکة انا نذکر الذین اجتمعوا و یجتمعون لخدمة الله لیفروا و یكون من الشاکرین علیهم بهائی و ذکری و ثنائی ان ربک لهو المقتدر الحکیم قد غفر الله الذین اردت غفرانهم لعمری فی هذا الحین الّذی ظهرت هذه الکلمة من فم ارادة ربک لماج بحر الغفران و هاج عرف قمیص رحمة ربک الرحمن انه لهو الفضّال الکریم انتهى

استدعا از آن جناب آنکه احبّای آن ارض را که از کوثر محبت الهی نوشیده‌اند و بقمیص منیر استقامت مزینند از جانب این خادم فانی تکبیر بدیع منبع برسانید و فنا و نیستی این عبد را نزد هر یک مذکور دارید حقّ جلّ جلاله شاهد و گواهدست که این بنده فانی در اکثر اوقات بذکر ایشان مشغولست آنه لهو الخیر العلیم البهآ علیک و علیهم و علی الذین وفوا بميثاق الله و عهده و استقاموا علی الأمر فی هذا الیوم الأعظم العظیم و الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

نی

خواجه محمد

بنام دانای بینا

الحمد لله آفتاب کرم مشرق و بحر علم موج و آسمان فضل مرتفع ولكن کلّ غافل و محجوب مشاهده میشوند مگر نفوسیکه  
بعنایت مالک قدم از عالم و امم گذشته‌اند و بدوست یکتا توجه نموده‌اند دنیا و آنچه در اوست فانی شده و خواهد شد  
نیکوست حال نفسیکه حجبات دنیا او را از مالک اسماء منع نمود و باستقامت کبری فائز شد بشنوید ندای مظلوم را و به ما  
ینبغی لأهل الله عمل نمائید امروز روزیست که جمیع کتب الهی بذکر او ناطق باید اهل حقّ بکمال سکینه و وقار حرکت  
نمایند نزاع و جدال و امثالهما در کتاب الهی منع شده و نصرت امر بحکمت و بیان منوط و مشروط است طوبی لمن اخذ  
الکتاب بقوة من عندنا و عمل بما امر به من لدن آمر حکیم

\* \* \*

الأقدس الأعلى

الحمد لله از تجلیات انوار نیر اعظم افق عالم روشن و منیر است و فیوضات رحمانیه از سماء مرحمت و مکرمت جاری و نازل  
طوبی از برای نفوسی که بوساوس انفس خبیثه از شاطی بحر احدیه محروم نمانده‌اند و حجبات وهمیه را بعنایات مالک بریه  
خرق نموده‌اند ایشانند نفوسی که خمر مرحمت را از ایادی فضل من غیر تأمل گرفته و نوشیده‌اند انّ لهم حسن مآب  
ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدت و بلا شما را فراموش  
نموده و در کلّ احیان احبای رحمن را امر مینماید بآنچه خیر است از برای ایشان عمّا خلق فی السموات و الارضین اعظم از  
کلّ امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامعه الهیه است انشاءالله از فضل رحمانی و عنایت سبحانی کلّ بآن فائز شوید این بسی  
واضح و معلوم است که آنچه ذکر میشود مقصود خلاصی نفوس است از سجن نفس و هوی و ارتقائهم الى الأفق الأعلى  
انشاءالله باید کلّ متمسک بحبل محکم استقامت شوند و متشبث بذیل اتحاد و اتفاق گردند باید بشأنی بر امر مستقیم باشند  
که نجات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید لیس هذا علی الله بعزیز

ان رأیتم الجیم قولوا له بأی حجة اقبلت و بأی برهان اعرضت عن الله المقتدر العزیز الحکیم انک اتبعت اهواء الذی ما  
عرف الیمین عن الشمال الا انه من الأخسرین و الذی اغواک قد اخذناه بذنبه اذاً فی بحر النار یقول تبت الیک یا محبوب  
العالمین ضرب علی فمه من ید القدرة و قیل اصمت یا ایها المشرک البعید انک دعوت الناس الی الذی ما رأیته و ما عرفته و ما  
اطلعت علی امره و انت تصدقنی فی ذلک لو تكون من المنصفین یا عبد ارحم نفسک و انفس الناس و لا تتبع الذین اتبعوا  
الأوهام و جعلوها لأنفسهم ارباباً من دون الله دع ما عندهم ثم استقم بالاستقامة الكبرى علی امر ربک فاطر الأرض و السماء  
کذلک یأمرک مالک الأسماء لو کنت من العالمین

بلسان پارسی القا کنید که شاید کلمات نصحیه ربانیه را ادراک نماید و بشاطی بحر اعظم راجع شود عجب در  
اینست که بعد از امواج بدیعه منیعہ ابهر الطاف الهیه و اشراقات کلمات ربانیه باشارات عتیقه خلقه بالیه خلافت و امثال آن از

شاطی بحر احدیّه ممنوع و محروم مشاهده میشوند قل الله يعلم ما فی قلوبکم و ما انتم به تنطقون و تتکلمون در این ایام روحانی باید کلّ بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ ما فی ایدی الناس و عن کلّ ما سمعوا تا چه رسد بخلافت مجعوله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال این اذکار سبحات مجلّله بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حقّ عبادی است که بقدرت الهیه کلّ را خرق نموده‌اند و بدوست پیوسته‌اند الیوم آل الله نفوسی هستند که جمیع من فی السموات و الأرض را معلق باراده حقّ دانند بشأنی که اگر بخواهد بحرکت اصبع اراده ذره تراب را باعلی ذروه ابداع رساند و همچنین اعلی ذروه را بادی ذره راجع فرماید کلّ ما یقول هو حقّ و ما یحکم به ینبغی ان یكون محبوب العارفين بدیع من جمیع الجهات در این ظهور ظاهر لو کان الناس فیه یتفکرون

باری بعضی اهل بیان باقوال ارامل اهل فرقان ناس را از شریعه رحمن منع نموده‌اند بحرف جیم و امثال او بگوئید بعین بصیرت مشاهده کنید هزار سال او ازید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او مینمود فتوای قتل میدادند الا انهم من عبدة الأوهام فی کتاب ربک العلیم الخبیر و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کلّ باطل و بی معنی بوده همین قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است مشاهده کنید انّی لا احبّ ان اخرق بعض الأحجاب طوبی لقویّ یخرق بأنامل الیقین لیری ما هو المراد عند ربّه مالک الایجاد کلّ در این ظهور مأمورند که در نفس ظهور و آثار او مقدّساً عن الكلّ مشاهده نمایند و این فضل مخصوص این ظهور بوده و همچنین میفرماید اذا ظهر یدلّ النور بالظلمة و الظلمة بالنور مع ذلک بنفسی که از مبدأ و منتهای او مطلع نیستید از مطلع انوار احدیه و مشرق آیات الهیه محروم مانده‌اید بگوئید قدری بیان فارسی را ملاحظه کنید لعلکم تدعون الموهوم و ترون شمس اسم ربکم القیوم مشرقه بین السموات و الأرضین بشنوبید ندای ناصح امین را و قطع نظر از آنچه استماع نمودید در آیات الهیه نظر نمائید و در ما ظهر فی الظهور تفکّر کنید لعلکم تدعون الهوی و تتوجّهون الی الله العلیم الحکیم ان تکفروا انتم و من علی الأرض جمیعاً انه لهو الغنیّ الحمید

انتم یا احبائى فی القاف دعوا هؤلاء ثمّ اقبلوا بالقلوب الی شطر الله المقتدر العزیز المحبوب کونوا علی شأن تستضیء بکم الآفاق و تتوجّه بکم الوجوه الی شطر ربکم العزیز الودود احمداً لله بما جرت اسمائکم من قلم الوحی و ینطق بأذکارکم لسان المسجون نسأل الله ان یؤیدکم علی الاتّحاد فی امر ربکم مالک یوم المعاد و یجعلکم من الذّین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون اشریوا كأس الحیوان بالرّوح و الریحان رغماً للذّین کفروا بالرّحمن و کانوا عن لقائه هم معرضون طوبی لکم بما ذکرتم من لدن مالک القدم فی السّجن الأعظم و توجه الیکم طرف الله المقتدر المهیمن القیوم بایستید بر امر الله بشأنی که هر مضطربی مستقیم شود و هر عظم رمیمی بحرکت آید و جهد نمائید تا ظلمت امکان از انوار ذکر رحمن مستنیر شود انشاءالله کلّ به ما یلیق لشؤونکم و نسبتکم الی الله قیام نمائید سدره منتهی تکلم میفرماید بگوش جان بشنوبید لسان رحمن در نطق است باصغای آن فائز شوید کذلک یدکرکم ربکم المتکلم العلیم

یا امائی هناک افرحن بما ذکرتم من القلم الأعلى ثمّ استقمین علی امر الله مالک الأسماء کذلک یعظکن ربّکن فی هذا اللوح الذی طرّ بطراز بیان الله العزیز المحمود ای اماء من انشاءالله لم یزل و لایزال از کوثر محبت غنی بیزوال بیاشامید و بذکر و ثنایش ناطق باشید انما البهّاء علیکم یا احبّاء الله و علی الذّین یسمعون قولکم فی هذا الأمر الأبدع العظیم

\*\*\*

ط

جناب میرزا یوسف علیه بهاء الله من

## بسمی الّذی به ماج بحر البیان فی الامکان

الحمد لله از دریای عنایت الهی آشامیدی و بافق اعلیٰ توجّه نمودی جمیع احزاب مختلفه ارض منتظر و چون آفتاب حقیقت از افق عالم طالع کل معرض الا من شاء الله اگر الیوم مقامات نفوس موقنه ذکر شود بیم آنست از فرط سرور بعضی هلاک شوند نقطه بیان میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ من فی البیان و همچنین میفرماید و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان اگر نفسی در بحور مستوره در این کلمه علیا تفکر نماید فی الجمله بر مقام این امر اعظم اقدس اعلیٰ آگاه شود مقام ظهور که معلوم شد مقام طائفین معلوم و واضح است لعمر الله نفسی که از نفسی در این امر برآید معادله نمی نماید باو کنوز ارض طوبی لمن فاز ویل للغافلین لله الحمد آن جناب باین مقام فائز شدند انشاء الله بر حفظش مؤیدند مکتوب آن جناب را عبد حاضر قرائت نمود طوبی لک بما اعترفت بما اعترف به الله و بما کان مسطوراً فی کتبه و زیره و الواحه اینکه در اجتماع نفوس ذکر نمودید انا نذکر کلّ واحد منهم فضلاً من لدنا انه لهو الفضل الکریم

### هو الأقدم الأعظم

یا ابن اسمی یشهد قلمی الأعلیٰ بآئک هاجرت فی الله الی ان حضرت لدى الباب و سمعت ندائه الأهلی و شربت رقیق عنایته منقطعاً عن الوری و درت البلاد لاعلاء کلمته العلیا و ارتفاع ذکره بین ملا الانشاء طوبی لک و لمن سمع قولک فی هذا الأمر الّذی اذا ظهر تززع بنیان الّذین کفروا بالله مالک الغیب و الشّهود

### هو الظاهر الباطن

یا اسد یذکرک المظلوم الّذی ظهر باسمه القیوم و دعا کلّ الی الأفق الأعلیٰ المقام الّذی منه اشرفت انوار الوجه بعد فناء الأشیاء اشهد أنّک فزت بما لا فاز به اکثر العباد قد سافرت فی سبیلی و نصرت امری و اخترت الغربه حبّاً لجمالی و شوقاً لاعلاء کلمتی نشهد أنّک تحت لحاظ عنایة مولی الأنام و تحرسک عین الله الّتی لا تنام

### بسمی العلیم الخبیر

یا حبیب ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا الحین لیأخذک جذب آیات ربّک علی شان لا تمنعک شؤونات العالم و لا حجبات الأمم طوبی لک و لیبت ارتفع فی ذکرک و اجتمع فی اصفیائی الّذین اقبلوا الی افقی و نطقوا بثنائی و قاموا علی خدمة امری العزیز البدیع

### هو الشّاهد الباقي العلیم

یا حسن یذکرک مولی السّرّ و العلن و یوصیک بما یرتفع به امر الله بین عباده و خلقه تمسک بما امرت به و قل یا الهی اسألک بأنوار وجهک و آیات عظمتک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی ذکرک و ثنائک و خدمة اولیائک أنّک انت المقتدر القدیر

### هو التّاطق فی ملکوت البیان

کَر یذکرک مولی الوری بما یقوم به الأموات بدوام الملک و یشیرک بما رقم لک من قلم الارادة ما تقرّ به عیون اهل ملکوت  
الاسماء و یأمرک بما ینبغی لهذا الیوم الذی کان مذکوراً فی افئدة الأصفیاء و مسطوراً فی کتب اللّٰه مالک الرقاب

بسمی الناطق الحکیم

یا نصرالله لعمری من عرفنی قد نصر الله فی ازل الآزال و هذا حقّ التّصرّ یشهد بذلك لسان العظمة و عن ورائه حقائق الأشياء  
کلّها ولكنّ الناس اکثرهم فی حجاب عظیم

الحمد لله نفوس مقبله موقنه راضیه که در کتاب ذکر شده بود هر یک محلّ عنایت مخصوصه واقع شدند ان اشکر  
الله بهذا الفضل المبین و قل

سبحانک یا الهی و اله الأشياء و محبوی و محبوب افئدة الأصفیاء اسألك بالأکباد الّتی ذابت فی عشقک و حبّک و  
الافئدة الّتی احترقت فی فراقک بأن تقدّر لی ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسکاً بحبل  
فضلك اسألك ان لا تخیّنی عن بدائع جودک و ظهورات فضلک انک انت الذی خضعت لاسمک اعناق المقرّین و خشعت  
اصوات الموحّدين لا اله الا انت محبوب العارفين و مقصود من فی السموات و الارضين

\* \* \*

محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهاء الله الملك الحقّ المبین ملاحظه فرماید

۱۵۲۱

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الشکر لأولیائه و الثناء لأصفیائه الذین ما بدّلوا نعمته و قاموا علی خدمته و انفقوا ما عندهم فی سبيله و سرعوا الی ما  
امروا به فی کتابه و سألوا من بحر جوده و سماء عطائه کلمة رضائه اولئک ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السماء لا  
یسبقونه بالقول و لا یعملون الا باذنه و لا یعترفون الا ما نزل من سماء مشیّته

سبحانک یا مالک یوم الدین و مرّبی العالمین ترى عبدک الامین متمسکاً بحبل رضائک و یراعی مقامات اولیائک و  
یذکرهم فی مراسلاته لیذکرهم الخادم فی المقام الأعلى و الذروة العلیا ای ربّ ایده و من اتّحد معه ثمّ انصرهما و امددهما  
بجنود الغیب و الشّهادة و برايات عظمتک و بیّنات ظهورک انک انت الهنا و مقصودنا و معبودنا و قاضی حوائجنا و حوائج  
عبادک و خلقک انت الذی یا الهی ثبت بالبرهان توحید ذاتک و تفرد صفاتک لا اله الا انت القویّ القدير و بالاجابة جدير

نامه‌های آن محبوب الی دو هفته قبل متواتر رسید رسیدن نسایم ربیع و جواب نوشته شد بمثابة امطار مع کثرت اشغال و  
کثرت تحریر که مشاهده کرده‌اند در جواب نامه‌های آن محبوب بهیچوجه تأخیر نرفت از حقّ میطلبیم آن محبوب را مؤید فرماید  
بر آنچه سبب انتشار آثار الله و تقدیس و تنزیه امر اوست و در هر کره نامه در ساحت امنع اقدس عرض شد و لسان عظمت  
بکلماتی که ممزوج بعنايات مخصوصه و معطر بنفحات رحمت حقّ جلّ جلاله بود نطق فرمود و در این لیلۀ مبارکه که  
شانزدهم شهر شوال المکرّم است نامه آن محبوب که چند هفته قبل رسیده بود مره اخرى در ساحت امنع اقدس اعلى بشرف  
اصغا فائز قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهاء الله الملك الحقّ العدل المبین نامه‌های شما که بعبد حاضر ارسال نمودی در

ساحت اقدس عرض شد اینکه در ذکر اولیای آن ارض نوشتی کل اصغا گشت لله الحمد مؤید شدند بر آنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند جمیع اهل عالم طالب حقّ بوده و هستند از ملوک و مملوک و علما و فقها و سایرین و چون آفتاب حقیقت از افق سماء مشیّت اشراق نمود کل ممنوع و محجوب سبحان الله مع طلب محرومند و مع اشتیاق ممنوع اهل اروپا بکنائس و یهود بهیاکل و اسلام بمساجد و همچنین ملل اخری بصوامع و امثال آن متوجه کل حقّ را میطلبند و لکن حقّ شهادت می‌دهد بر غفلت و بعد آن نفوس آمال ایام محدوده و الوان آن کل را مشغول نموده و از آلاء باقیه و عنایات سرمدیه محروم داشته یشهد بذلک لسان العظمة فی مقامه المحمود

یا امین در اتحاد اولیا سعی بلیغ مبذول دار شمر عن ساعد الجهد لظهور الاتحاد بین اهل الوداد مخصوص نفوسی که بطراز تخصیص مزینند بگو یا اولیا هر نفسی لوجه الله خاضع و خاشع شود از برای یکی از احبّاً لأجل ارتفاع کلمه اتحاد آن خضوع و خشوع مرقاتیست از برای علوّ و سموّ یشهد بذلک امّ الكتاب فی ملکوت العلم و البیان

آنچه در باره جناب علی حیدر علیه بهاء الله نوشتی ملاحظه شد لله الحمد موفّقند بر خدمت لدی الوجه مذکور بوده و هستند بشره بعنایتی اولیا طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان از قبل ذکر موقنین و مقبلین را که بطراز ایقان مزینند و بافق اعلی ناظر نمودی این مظلوم هم هر یک را از قبل ذکر نموده انشاء الله فائز شوند بآنچه که سبب اصلاح عالم و هدایت امم است البهَاء من لدنا علیک و علی من فاز بهذا الأمر العظیم انتهى لله الحمد و الشکر چه که اولیاء خود را لازال ذکر نموده و مینماید قسم بانوار وجه مقصودنا و محبوبنا اگر ثمرات ذکر حقّ جلّ جلاله بقدر سمّ ابره تجلّی فرماید کل از عالم و عالمیان منقطع شوند رجای یک کلمه که از قلم اعلی جاری گردد حال اکثر امور مستور و لکن عنقریب ظاهر شود آنچه که الیوم اکثری از او غافلند ذکر حبیب روحانی جناب آقا علی حیدر و همچنین مخدوم مکرم جناب نایب علیهما بهاء الله و عنایته را نمودند

فی الحقیقه ایشان بحقّ متمسکند و بر خدمت قائم این خادم فانی این شهادت را تلقاء عرش داده و می‌دهد و اینکه در باره دو مؤید و دو منفق و دو خادم و دو حبیب یعنی جنابان اخوان ندافان علیهما بهاء الرحمن مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس اعلی نیر این کلمات اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی در توفیق و تأیید حقّ جلّ جلاله تفکر نما من کان لله کان الله له قسم بافتاب حقیقت که نزد ملاً اعلی و سگان سموات مشهورتر و معروف‌ترند از نزد اهل ارض برکت من عند الله بوده و هست در اول ایام سجن اعظم تفکر نما برکت و نعمت و مائده بمثابه امطار نازل و هاطل و لکن چون خیانت بمیان آمد قطع شد چنانچه تجارات معطل ماند و اکثری پریشان شدند ید قدرت الهی سجن را بلند نمود بمقامی که با فردوس اعلی و جنت علیا برابری مینمود و لکن خیانت خائنین ابواب خیرات را مسدود نمود یا امین نفسین را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان ذکرشان در کتب و صحف الهی مخلّد است آنچه در ذکر ایشان و اشتعال و انقطاعشان نوشتی حقّ لا ریب فیہ نسأل الله ان یحفظهما و یجعلهما من الذین اتخذوا فی جوار رحمة ربهم مقاماً فی کلّ عالم من عوالمه ان ربک هو المشفق الکریم اجرهما علی الله قد شهد القلم الأعلی باقبالهما و حبّهما و استقامتهما و خدمتهما هذه شهادة لا تعادلها ثروة العالم و لا خزائن الأمم ان ربک هو العلیم الخبیر انتهى لله الحمد سراج بیان بدهن حکمت منور و جمیع مدائن عدل و انصاف را نور عطا مینماید و روشنی میبخشد این مصباح خاموشی نپذیرد اریاح مختلفه او را از نور باز ندارد الأمر بیده یفعل کیف یشاء لا اله الا هو المقتدر القدر

و اینکه ذکر احتبای گوکچای و چکن را نمودند یک لوح اقدس از سماء مشیّت ربّانی مخصوص ایشان نازل و ذکر آن محبوب هم در آن نازل شده از حقّ میطلبم ایشان را مؤید فرماید بر قرائت و ادراک معانی آن و همچنین ورقهائی مخصوص جناب اسمعیل بیک علیه بهاء الله ارسال شد

در یکی از دستخطها آن محبوب ذکر ملاقات حبیب روحانی جناب آقا علی حیدر و جناب سیاح افندی را فرموده بودند و ذکر نموده بودند او طالب ملاقات شده هم با ایشان و هم با آن محبوب و همچنین مرقوم داشتند در این امور چه باید کرد و دستورالعمل خواسته بودند بعد از عرض این فقرات در افق اعلی و ذروه علیا لسان عظمت باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا امین تو مکرر مظلوم را دیده‌ئی و در هر کرّه که بارض سجن وارد شدی اشهر متوالیات طائف بوده و در ظلّ قباب عظمت ساکن بالمواجهه شنیدی آنچه که سبب عمار عالم و اصلاح امم و ارتقاء نفوس و تطهیر قلوب بوده قلم اعلی من غیر ستر و حجاب میفرماید یا اولیائی یا حزب الله بیقین مبین بدانید این ظهور اعظم از برای اخمد نار ضغینه و بغضا که در افنده و قلوب مکنونست آمده معشر اولیا در اطراف باید جهد نمایند شاید بکوتر نصیحت و فرات موعظه عالم را مطهر سازند تا نار مشتعل خاموشی پذیرد و آفاق بنور اتفاق منور گردد هر امری که بقدر رأس شعری رایحه فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراک شود حزب الله باید از او احتراز نمایند بمثابه احتراز از رقشا این کلمه علیا در صحف و کتب و الواح بأعلی النداء ندا مینماید و باصرح بیان میگوید یا ملأ الأرض بشاره الله آمد وقت فرح و سرور و ابتهاج است چه که محاربه و مجادله و منازعه در الواح الهی منع شده یوم اصلاح است نه فساد باید اهل بها که باسم قیوم از ریح مخنوم آشامیده‌اند بموعظه حسنه و اعمال طیبه و اخلاق مرضیه حق را نصرت نمایند قل هذا جند الله لو انتم تعلمون و هذا امر الله لو انتم تفقهون قل ان قائد عساکری تقوی الله لو انتم تشعرون نصرت و ظفر در این ظهور اعظم بجنود مذکوره مقدر گشته طوبی للعاملین و طوبی للفائزین بشائی این فقره در الواح از قلم اعلی نازل شده که انسان از احصای آن بزحمت میافتد هذا هو الحق و ما بعده الا الضلال ولكن در بعضی از مواضع که نفی مطلب جهرة سبب اشتعال نار بغضا شود باید بحکمت تشبث نمود باری در هیچ امری از امور این ظهور اعظم شریک فساد نبوده و نیست یشهد بذلک لسانی و قلبی و قلمی و زبری و صحفی و کتبی و الواحی یا امین علی حیدر علیه بهائی را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو الحمد لله لدی المظلوم مذکوری و بعنایات مشرق رحمت الهی فائز اولیای آن ارض طرّاً را ذکر مینمائیم و باتحاد و اتفاق امر میکنیم و انا الامر الحاکم القدیم انتهى

در سنین اولیه بعضی از اهل بیان در اول امر باعمالی ظاهر که قلم و لسان حیا مینماید از ذکر آن در مال مردم تصرف مینمودند من غیر اذن صاحبش و باعمال مردوده منهیّه مشغول بعد از توجه مقصودنا و مقصودکم الی العراق در لیالی و ایام نصیحت میفرمودند و موعظه مینمودند چه بقلم و چه بلسان تا آنکه فی الجمله بعضی به ما اراده الله فائز گشتند نظر بان ایام حال بعضی باوهامات قبل طلب مینمایند آنچه را که نزد حق مردود بوده و هست در این مقامات باید بحکمت تشبث نمود چه اگر قبول شود مخالف است چه که فساد نهی شده نهیاً عظیماً فی الکتاب و اگر مأیوس کند فتنه احداث نماید فی الحقیقه انسان متحیر است باری این خادم فانی از حق مسئلت مینماید نفوس را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید تا محبت ایام فانیه از عنایات باقیه دائمه منع نکند ان ربنا و ربکم و ربّ الأرض و السماء قد کان علی کلّ شیء قدیرا

اینکه تعریف و توصیف بلیغ منیع از احبای الهی در ارض طاء نمودند این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی این کلمه علیا از امّ الکتاب ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی یا امین طوبی لک بما ذکرک اولیائی فی الطاء کبر علیهم من قلبی و ذکرهم بأذکاری و بشرهم بعنایتی نفوسی که از آن ارض بساحت اقدس توجه نموده‌اند در این حین لدی الوجه مذکورند قد فضلنا بعضهم علی بعض و قدرنا لهم خیراً کثیراً فی الکتاب انتهى این فانی هم خدمت کل سلام و ثنا و تکبیر میگویم و میفرستم و از حق جلّ جلاله از برای کل مدد میطلبم و توفیق میخواهم امید هست بنار محبت مشتعل شوند و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق رحمن هدایت نمایند

و اینکه مرقوم داشتند گاهی از قبل آن محبوب بزیارت فائز شوم این استدعا باجابت مقرون لله الحمد این عبد موفق شد بعمل و عمل مزین گشت بطراز قبول

و اینکه ذکر مخدوم مکرم جناب آقا میرزا عبداللّه علیه بهاء الله و عنایتہ را نمودند بعد از عرض تبسم فرمودند و فرمودند نعم ما عمل امین فی ذکرہ انا ذکرناہ من قبل و ارسلنا الیہ لوحاً شہد بفضلی لہ و عنایتی آیاه بشرناک بہ قل لا تحزن ما توقّف عرف عنایتی و لا حرکة قلمی فی ذکرک ان ربک معک فی کلّ الأحوال انتہی فی الحقیقہ فائزند بآنچه کہ شبہ نداشته و ندارد ہنیئاً لہ و مریناً لہ

و ذکر جناب آقا میرزا حبیب اللّه و جناب آقا میرزا محمد تقی علیہما بہاء اللّه و همچنین ذکر اشتعالشان را بنابر محبت الہی نمودند امروز کہ ۱۶ شہر مذکور است مخصوص این عبد خدمت جناب آقا میرزا محمد تقی علیہ بہاء اللّه مکتوبی نوشته در جواب دستخط ایشان و ذکر حبیب روحانی جناب آقا میرزا حبیب اللّه علیہ بہاء اللّه در آن شدہ و آن مکتوب حاوی آیات اللّه است و ذکر مغفرت بعضی از نفوس از قبل حقّ جلّ جلالہ در آن مذکور

و اینکه ذکر حبیب معنوی جناب حاجی میرزا حسین علیہ بہاء اللّه را نمودند کہ از آن محبوب خواہش نمودہ اند کہ در ساحت اقدس مذکور آیند الحمد لله بذكر الہی و عنایت ربّانی فائز گشتند ہنیئاً لہ

نامہ دیگر آن حضرت کہ رقم نهم ۹ و سلخ شعبان تاریخ آن بود بمثابہ اناء مختوم وارد چون ختم برداشتیم مسک اذفر متضوّع چہ کہ مزین بود بذكر محبوب عالمیان بعد از قرائت و اطلاع در شبی از شبہا در افق اعلیٰ عرض شد قول الربّ تعالیٰ و تقدّس یا عبد حاضر لله الحمد جناب امین موفق شدند بر خدمت امر از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بر اتحاد قلوب و اتفاق نفوس یا امین آنچه در بارہ اتحاد با جناب علی حیدر نوشتی از قبل و بعد جواب مرقوم داشتیم لازال حقّ اتحاد و اتفاق را دوست داشته و آنچه در بارہ ج و ع و ع و سایر اولیای آن ارض و همچنین ذکر اشتعال و خضوع و خشوع و قیام بر خدمت امر اللّه جلّ جلالہ نمودی بشرف اصغا فائز و ہر یک از بحر بیان رحمن نصیب برداشت و قسمت کلّی برد کل را بشارت دہ نسأل اللّه ان یقدّر لہم خیر کلّ عالم من عوالمہ انہ ہو الفضل الکریم انتہی

اینکہ در بارہ اولیای آن ارض و اسرای بلاد مرقوم داشتید یعنی نفوسی کہ فی سبیل اللّه از کأس بلایا نوشیدند و بیأساء و ضرّاء مبتلا شدند و از ظلم ظالمین یعنی علمای جہلا از وطن خارج و بارض طاء کہ مطلع ظهور مالک اسماء و صفات بودہ وارد تمام این فقرات و اسامی نفوس مهاجرین فی سبیل اللّه امام کرسی مقصود عالم عرض شد و بعد از اصغا بحر بیان رحمن بشانی مّواج کہ اقلام عالم از ذکرش و وصفش قاصر قولہ عزّ بیانہ و جلّ برہانہ یا امین علیک بہائی طوبی لک بما ذکرک احبّائی الذین ہاجروا من وطنہم بما اکتسبت ایدی الظالمین الذین بدلوا نعمۃ اللّٰہ کفرآ و نقضوا میثاقہ و جادلوا بآیاتہ و قاموا علی اطفاء نورہ قل موتوا بغیظکم سوف ترون انفسکم فی عذاب الیم و اولیائی فی الفردوس الاعلیٰ و لن تجدوا لأنفسکم الی اللّٰہ سبیلا کذلک نطق لسان العظّمۃ فی هذا الحصن المتین انا اردنا ان نذکر کلّ واحد منهم فضلاً من عندنا و انا المبین العلیم و انا المشفق الکریم

یا قلمی اذکر من سمّی باسمعيل قل طوبی لک بما اقبلت الی اللّٰہ المہیمن القیوم و فزت بآیاتہ و نفحات آیامہ و ورد علیک ما ورد علیہ بما اکتسبت ایدی الذین نقضوا الميثاق و العہود اسمع ندائی ثمّ افرح بذكری لعمر اللّٰہ لا یعادلہ ذکر العالم طوبی لقوم یعرفون قد اخذتک الأحزان فی سبیلی یاخذک السّرور و الابتہاج بذكری ان ربک ہو الفرد الواحد المقتدر العزیز الودود

یا (سید) محمود علیک بہائی نشہد انک سمعت من اعدائی ما لا احببت ان تسمع اسمع فی هذا الحین ما خلق اللّٰہ الخلق لاصغائہ قل لک الحمد یا مقصود العالم اشہد ان ذکرک سبب لفرح العالم یشہد بذلک عباد مکرمون ایّاک ان تحزنک حوادث الدنیا ضع ما عند القوم متمسکاً باسمی العزیز المحبوب قد نزل لک و لأولیائی ما قرّت بہ العیون

یا سید محمد اذا شربت رحيق الوحی من کأس بیانی قل



الهی الهی لك الحمد بما اسمعتنی ندائك الأهلی و صریر قلمك الأعلى اسألك باسمك القیوم الذی به قام من بشرّ العباد بظهورك و ما یظهر من عندك بأن تجعلنی متوجّهاً الیک فی كلّ الأحوال أنّك انت الغنیّ المتعال  
یا (سیّد) محمّد رضا اذا تنوّرت بانوار بیان ربّك الرّحمن و سمعت نداء المظلوم قل  
الهی الهی لك الحمد بما عرّفنتنی و علّمتنی و هدیتنی اسألك بأن تجعلنی مستقیماً علی حبّك و شارباً ریح العرفان من  
ید عطائك أنّك انت الغفور الرّحیم

یا (میرزا) محمّد علی یا منظر یذكرک مالک القدر من شطر منظره الأكبر و یذكرک بآياته و یشترک بفضله قل  
لك الحمد یا مولی العالم و لك الشّاء یا فاطر السّماء بما سقیتنی كأس حبّك و ایدتنی علی الاقرار بما انزلته فی کتابك  
ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و متمسّكاً بحبل جودك اسألك یا مالک الوجود بأن تكتب لی ما یحفظنی عن سهام اشارات  
التّاعقین و اسیاف شبّهات الملحدین أنّك انت المقندر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الفضّال  
یا محمّد (نعیم) اذا اخذك ریح بیانی و وجدت نفحات و حیی قل

الهی الهی لك الحمد بما ذكرتنی فی سجنك اذ كنت بین ایدی اعدائك اسألك بحروفات كلمتك الجامعة و بآیاتك  
المنزلة و بحركة قلمك الأعلى و ظهورات قدرتك فی ناسوت الانشاء بأن تجعلنی ثابتاً علی حبّك و راسخاً علی امرک أنّك انت  
الذی ما خوّفتك جنود العالم و ما اضعفتك قوّة الأمم تأخذ و تعطی أنّك انت القویّ القدير  
یا قنبر علی طوبی لعبد حمل الشّدائد فی حبّی و سمع شماتة الأعداء فی سبیلی أنّه من اخیر العباد عند ربّه المختار و  
من اعلى الخلق عند الحقّ یشهد بذلك أمّ الكتاب فی مقامه الرّقیع

یا محمّد علی طوبی لعبد سافر فی سبیلی و اختار الغربة لاسمی و قبل البلیا لحبّی أنّه من اهل فردوسی علیه بهائی و  
عنايتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین

یا محمّد قبل تقی قد ورد علیک ما ورد علینا لعمری انّ السّم فی سبیلی شهد و الثّار نور و البلاء رحمة و البأساء نعمة و  
الضّرّاء مائدة كذلك نطق لك قلمی الأعلى فی سجن عکاء لتسمع و تكون من الشّاكرین

یا قلمی الأعلى اذکر من سمی (حاجی) بسید میرزا قل طوبی لك بما اقبلت الی افقی و سمعت ندائی نعیماً لك بما  
اکرمت مثوی الذین هاجروا من مقامهم بما اکتسبت ایدی الظّالمین طوبی لك و لمن راعهم و اکرّمهم و اطعمهم و انعمهم أنّا  
معهم نسمع و نری انّ ربّك هو السّميع البصیر نسأل الله ان یؤیّدک و یمدّک و یقدّر لك ما ینفعک أنّه هو المقدرّ الحکیم  
انتهی

لله الحمد کل بامواج بحر بیان رحمن فائز شدند بعد از عرض اسماء لسان عظمت بشأنی ناطق که هر سامعی متحیر و  
هر ناطقی مبهوت نسبت بهر یک از نفوس مذکوره فراتی جاری و رحمتی ساری و همچنین در باره نفوسی که بمهاجرین اظهار  
محبت و موّدت نموده اند آنچه از سماء مشیت مخصوص هر یک نازل گواهی میدهد بر عمّان رحمت رحمن فی الحقیقه نفوس  
مقدّسه در مقامات خود این مقام را آمل و راجی بوده و هستند الأمر بیده یؤیّد من یشاء رحمة من لدنه و هو الغفور الرّحیم این  
فانی هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرسانم و از حقّ تعالی شأنه مدد میطلبم

عریضه جناب آقا میرزا ابوالحسن (ع ط) علیه بهاء الله رسید و در شب سه شنبه (۳) نوزدهم شهر شوال المکرّم دو  
ساعت از شب گذشته در ساحت امنع اقدس عرض شد و بانوار نیر قبول فائز گشت طوبی له و نعیماً له و یک لوح ابداع امنع  
ارفع ابهی از سماء مشیت مولی الوری مخصوص ایشان نازل و ارسال شد از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را تأیید فرماید بر اخذ  
لوح مبارک بقوّة من عنده و قدرة من لدنه لیشرّب من کؤوس بیان ربّه کوثر عرفانه انّ ربّنا و ربّکم هو المشفق الکریم

و اینکه در باره صعود مرحومه ضلع علیها بهاء الله و رحمته و وصیت او معروض داشته‌اند فرمودند مغفوره خطایها چون ذکرش در ساحت اقدس مذکور کلمه مبارکه عفو در باره‌اش نازل و در باره وصیت او آنچه ناظرأ الی الحکمة عمل نمودند بشرف قبول مزین و مابقی باید به امین برسد و او بعضی از نفوس معینه برساند انتهی

و اینکه در باره ضلع اخری علیها بهاء الله مسئلت عنایت نموده‌اند بعد از عرض امام وجه یک لوح اعترأ اعلی مخصوص او نازل و ارسال شد فضله احاط و رحمته سبقت و نعمته سبغت ولكن القوم فی اعراض مبین زود است حجات خرق شود و عباد بیابند آنچه را که الیوم از او غافلند و اقبال نمایند بآنچه که الیوم از او معرضند ان ربنا و ربکم هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون

و اینکه در باره والدین نوشته‌اند بعد از عرض در ساحت فی قبضته ملکوت کل شیء این کلمات عالیات از سماء اراده نازل قوله تبارک و تعالی قل

الهی الهی ترانی منجذباً بآیاتک و متمسکاً بحبل عطائک و مشتعلأ بنار حبک و طائراً فی هوآء قریک اسألک بأیادی امرک و مطالع قدرتک و مشارق عظمتک و اقتدارک بأن تقدّر لی و لمن نسبته الی نفسی ما یقرّبنا الیک و یهدینا الی صراطک المستقیم و امرک العظیم ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک لا اعلم ما یضربنی و ینفعنی انک انت العلیم الخیر قدر لی یا الهی ما یقومنی علی خدمه امرک و ما ترتفع به کلمتک العلیا بین الوری انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم انتهی

عنایت حقّ جلّ جلاله ایشان را اخذ نموده و نازل شده آنچه که تغییر نیابد و تبدیل نشود انّ الفضل بیده یقدر لمن یشاء و هو المقتدر المختار

و اینکه در باره خروج روح و کیفیت آن در عوالم اخری سؤال نموده‌اند بعد از عرض در ساحت امع اقدس لسان عظمت باین کلمات عالیات ناطق قوله تبارک و تعالی یا ایّها الشّارب رحیق حبّی و الطائر بأجنحة الایقان فی هوآء قریبی در این مقام بیانات شتی مکرر از لسان مولی الوری در الواح نازل انبیا و مرسلین عرفان این مقام را ستر نموده‌اند لأجل حفظ عالم فی الحقیقه اگر نفسی در آنچه از قلم اعلی در این مقامات جاری شده تفکر نماید بیقین مبین میداند که مشعر ادراک آن عالم در این عالم گذارده نشده تا ادراک نماید و بر حقیقت عارف شود و لکن اینقدر ذکر میشود که ارواح مجردة که حین ارتقا منقطعاً عن العالم و مطهراً عن شبهات الأمم عروج نمایند لعمر الله انوار و تجلیات آن ارواح سبب و علّت ظهورات علوم و حکم و صنایع و بقای آفرینش است فنا آن را اخذ نماید و شعور و ادراک و قدرت و قوت او خارج از احصای عقول و ادراک است انوار آن ارواح مرّبی عالم و امم است اگر این مقام بأسره کشف شود جمیع ارواح قصد صعود نمایند و عالم منقلب مشاهده گردد انتهی

در این ایام یکی از احبّای ارض قاف و واو این فقره را سؤال نمود و جوابی از ملکوت بیان ربنا الرحمن نازل بعینه در این مقام ذکر میشود تا اولیا از رحیق بیان الهی بیاشامند و بمقام استقامت کبری فائز شوند

و اینکه سؤال شده بود نفس بعد از فنای بدن باقیست یا نه و بر فرض بقا چه حالت خواهد داشت قوله تبارک و تعالی و اما ما سألت عن الرّوح و بقائه بعد صعوده اعلم انه یصعد حین ارتقائه الی ان یحضر بین یدی الله فی هیکل لا تغیره القرون و الأعصار و لا حوادث العالم و ما یظهر فیهِ و یكون باقیاً بدوام ملکوت الله و سلطانه و جبروته و اقتداره و منه تظهر آثار الله و صفاته و عنایة الله و الطافه انّ القلم لا یقدر ان یتحرک علی ذکر هذا المقام و علوه و سموه علی ما هو علیه و تدخله ید الفضل الی مقام لا یعرف بالبیان و لا یذکر بما فی الامکان طوبی لروح خرج من البدن مقدساً عن شبهات الأمم انه یتحرک فی هوآء ارادة ربّه و یدخل فی الجنّة العلیا و تطوفه طلعات الفردوس الأعلى و یعاشر مع انبیاء الله و اولیائه و یتکلّم معهم و یقصّ

لهم ما ورد عليه في سبيل الله رب العالمين لو يطلع احد على ما قدر له في عوالم الله رب العرش و الثرى ليشعل في الحين شوقاً لذلك المقام الامنع الافرغ الاقدس الابهى بلسان پارسی بشنو يا عبدالوهاب عليك بهائي اينكه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و اینكه سؤال از کیفیت آن نمودی انه لا یوصف و لا ینبغی ان یدکر الا علی قدر معلوم انبیا و مرسلین محض هدایت خلق بصراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند لعمر الله اشراقات آن ارواح سبب ترقیات عالم و مقامات امم است ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای ظهورات و صنایع عالم بهم تمطر السحاب و تبت الأرض هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علت و مبدء موجود نه و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود و فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود بهیکلی که لایق بقا و قابل آن عالم است این بقا بقاء زمانست نه بقاء ذاتی چه که مسبوقت بعلت و بقاء ذاتی غیر مسبوق و آن مخصوص است بحق جلّ جلاله طوبی للعارفین اگر در اعمال انبیا تفکر نمائی یقین مبین شهادت میدهی که غیر این عالم عالمهاست حکمای ارض چنانچه در لوح حکمت از قلم اعلی نازل اکثری بآنچه در کتب الهی نازل قائل و معترفند ولكن طبیعیین که بطبیعت قائلند در باره انبیا نوشته‌اند که ایشان حکیم بوده‌اند و نظر بتربیت عباد ذکر مراتب جنت و نار و ثواب و عذاب نموده‌اند حال ملاحظه نمائید جمیع در هر عالمی که بوده و هستند انبیا را مقدم بر کل میدانند بعضی آن جواهر مجردة را حکیم میگویند و برخی من قبل الله میدانند حال امثال این نفوس اگر عوالم الهی را منحصر باین عالم میدانستند هرگز خود را بدست اعدا نمیدادند و عذاب و مشقّاتی که شبه و مثل نداشته تحمل نمی‌فرمودند اگر نفسی بقلب صافی و بصر حدید در آنچه از قلم اعلی اشراق نموده تفکر نماید بلسان فطرت به الآن قد حصص الحق ناطق گردد انتهى

و اما دستخط آن حضرت رقم ۱۰ که بیست و هشتم رمضان تاریخ آن بود باب جدید گشود و خبرهای جدید آورده از جمله خبر صحت و سلامتی و قیام آن محبوب بر خدمت امر الهی و همچنین ذکر سلامتی دوستان و اولیائی که بطراز تخصیص مزینند سبحان الله این قاصد بی لسان اینهمه حرفها گفته انشاءالله لازال متحرک باشد تا آنی در هر مقام محبوبست مگر در این مقام چه که قاصدی که از جانب اولیای حق است باید بکمال تعجیل حرکت نماید و پی در پی برسد

اینکه در باره ورقه کنیز الهی علیها بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه علیا از افق بیان حق اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا امین عليك بهائی تو و منسوبانت از حق بوده و هستی هر یک را از قبل حق تکبیر برسان و بعنایت و رحمت و فضلش بشارت ده و اما در باره ورقه آنچه ذکر نمودی بطراز قبول مزین نسأل الله ان یوقّهما علی ما یحبّ و یرضی انه هو مالک العرش و الثرى و ربّ الآخرة و الأولى انتهى

و همچنین دستخط آخر آن محبوب رقم ۱ و ۶ شهر شوال کتابی بود در ذکر و ثنای مقصود عالمیان و اولیا و اصفیائش

صدهزار شکر حضرت مقصود را که شما را توفیق ذکر عطا فرمود و این عبد را توفیق استماع الامر بیده و هو الامر الحکیم اینکه مرقوم داشتید مناجات حضرت اسم جود علیه بهاء الله الابهی را ارسال داشتم تا در حضور عرض شود در این حین این عبد فانی در ساحت امنع اقدس حاضر و بعد از اذن عرض نمود و چون منتهی شد باب این بیان بمفتاح فضل مفتوح قوله تبارک و تعالی انا سمعنا ندائك اجبناک مرّة بعد مرّة لله الحمد در هر کتابی ذکررت بوده لازال نیر فضل از افق سماء رحمت الهی مشرق و لائح فائز شدی بآنچه که عالم منتظرش بوده الفضل بیده و الجود فی قبضة قدرته انه هو الفضال المقدر الغفور الرحیم انتهى الحمد لله آفتاب جود الهی عالم وجود را فرا گرفته و عنایاتش بمتابۀ غیث هاطل در هر حین بر اولیائش نازل که قادر بر آنکه از عهده شکرش برآید مگر اعانتش دست گیرد و عطایش آنچه ظاهر شده قبول فرماید اوست کریم و اوست

توانا

عریضه جناب آقا ملاً محمّد (ع ط) علیه بهاء الله بعد از عرض در ساحت امنع اقدس یک لوح مقدّس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله از کوثر بیان بیاشامند و از انوار آفتاب معانی منور گردند و همچنین لسان بیان باین کلمات عالیات در باره ایشان ناطق قوله تبارک و تعالی الحمد لله باقبال و عرفان فائز شدند از حقّ میطلبیم او را باستقامت فائز فرماید چه که کذّابهای قبل از خلف حجاب بیرون آمده‌اند و در ترتیب حزبی مثل حزب قبل سعی بلیغ نموده و مینمایند یا امین از حقّ بطلب عباد را از نیر عدل و انصاف محروم نفرماید آنه علی کلّ شیء قدیر انتهی این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد آنچه را که سبب و علت استقامت و قیام بر خدمت امر است الحمد لله بعنایت حقّ و مرحمت و مغفرت فائز گشتند و از قلم اعلیٰ مذکورند هنیئاً له

اینکه ذکر جناب ملاً غلامرضای جاسی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند و همچنین ذکر اشتعال ایشان را بنار محبت الهی فرمودند بعد از عرض امام وجه این کلمه علیا از قلم اعلیٰ در ذکر ایشان جاری و نازل قوله تبارک و تعالی یا غلام قبل رضا علیک بهائی لازال مذکور بوده و هستی از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه که سبب اعلاء کلمه و استقامت عباد است از حقّ بطلب عباد خود را حفظ فرماید که شاید بمثل حزب قبل بظلمت اوهام و ظنون مبتلا نشوند و از انوار توحید حقیقی محروم نمانند اهل بیان تازه اراده نموده‌اند حزب شیعه ترتیب دهند اعاذنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء انه هو المقتدر القدر انتهی این عبد متحیر که باین زودی چگونه محتجب گشتند و از آنچه دیده و میبیند غافلند آیا حزب قبل چه صرفه بردند و چه خدمتی در یوم جزا بحقّ نمودند جز آنکه بر منابر بلعن مشغول و بر سفک دمش فتوی دادند حال در بی‌بصری عباد تفکر فرمائید قسم بافتاب حقیقت که از سمع و بصر و فؤاد محرومند خدا بصر بخشد و انصاف عطا فرماید

و همچنین ذکر جناب مشهدی نصرالله و جناب مشهدی حسین و جناب آقا محمّد صادق و اخوی ایشان علیهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض این فقره امام عرش این آیات از مشرق بینات اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا نصرالله علیک بهاء الله لله میگویم و لوجه الله اظهار میدارم نیر انصاف مستور و نور عدل غیر مشهود استقامت بمثابه عنقا مشاهده میشود یعنی مذکور و غیر موجود از حقّ بطلب ترا و اولیای خود را بر امرش راسخ و ثابت فرماید اوست قادر و توانا یا مشهدی حسین علیک بهائی این مظلوم ترا در سجن ذکر مینماید که شاید از نفحات ذکر بحبل مذکور تمسک نمائی تمسکی که جمیع عالم قادر بر فصل نباشد اینست مقام انسان طوبی لمن تمسک بعروة عنایة الله ربّ العالمین یا محمّد صادق قلم اعلیٰ ترا ذکر مینماید در حالتی که بین یدی غافلین مسجون و مظلومست و ترا وصیت میفرماید باستقامت بر امرش هر نفسی از کوثر استقامت آشامید او از اهل سفینه حمرا از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور طوبی لک و لمن معک و آمن بالله ربّ العالمین امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنیّ متعال مذکور طوبی لمن فاز و ویل للغافلین جناب امین ذکر هر یک را نموده لذا کل باثر قلم اعلیٰ فائز گشتند انا ذکرنا الذین ذکرت اسمائهم لدی المظلوم و انزلنا لهم ما یقرّبهم الی الله مالک یوم الدین طوبی لمن اقبل و ویل للمعرضین انتهی

این عبد هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند و بعنایت حقّ بشارت میدهد امروز روز اقبال و توجه و استقامتست طوبی از برای نفوسی که همزات شیاطین ایشان را از افق اعلیٰ منع نمود و محروم نساخت البهَاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبّکم لوجه الله ربّ العالمین

خادم

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

محبوب روحانی جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعزّ الأعظم الأبهي

الحمد لله الذي اسمعنا فصل الخطاب و انزل علينا الكتاب و اظهر لنا سرّ المبدأ و المآب و هداانا الى سواء الصراط اصلي و اسلم و اكبر على الذين نبذوا الأوهام و اخذوا الأحكام و قاموا على نصرة امر ربهم مالك الأنام و الظاهر في الأيام اولئك عباد بهم ظهر سرّ الأحدثية و لاح افق الاستقامة و هدر العنديل على اغصان سدرة الالهية انه لا اله الا هو العزيز الوهاب سبحانك يا مالك الأسماء و فاطر السماء و الظاهر فيملكوت الانشاء و المشرق من الأفق الأعلى تعلم و ترى انّ الخادم يراه عاجزاً عن ذكر هؤلاء الذين توجهوا اليك بوجه نورآء و شاهدوا في حبك ما ناح به الملاء الأعلى و سكاّن ملكوت الأسماء اسألك بأن تقدّر لهم يا الهى كلّ خير ثبت من القلم فى اللوح الأعظم ثم اكتب لهم ما يشرّفهم بالشهادة الكبرى قبل صعود ارواحهم اليك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز المنان و بعد يا حبيب فؤادى قد فزت بكتابك الذي ارسلته من الهاء و الميم و ذكرت اياماً كنت فى السجن الأعظم و حضورك لدى الوجه و اصغائك نداءً محبوبنا و محبوبكم و محبوب من فى السموات و الأرضين و بعدما قرأت و عرفت قصدت المقام و عرضت ما فيه تلقاء العرش فلما تمّ اقبل اليّ وجه القدم و قال يا عبد الحاضر خذ اللوح و القلم فلما اخذت انزل من سماء مشيئة لكلّ واحد من الأسماء الذين ذكرتهم فى كتابك آياتاً لا تعادلها كنوز الأرض و لا خزائن السماء تعالى هذا الفضل العظيم و هذه الموهبة الكبرى و الرحمة العظمى يسأل الخادم ربّه بأن يوفّقه و جنابك على خدمة الأمر بالروح و الرّيحان فيكلّ الأحيان انه لهو الواحد العزيز المنان

عرض میشود بعد از ورود دستخط آنجناب و عرض تلقاء باب مخصوص هر يك از نفوس مذكوره آيات بديعه منيعه نازل و ارسال شد بايد بمقتضای مصلحت داده شود يعنى در نفوس اقبال مشاهده گردد اگرچه فى الجملة باشد و بعد داده شود از حقّ ميطلبيم كه ناس را از بحر فضل خود محروم نمايد انه لهو المعطى الكريم دو لوح از الواح مخصوص حضرات نذافها عليهما بهاء الله نازل شده زود برسانيد و اينكه مرقوم داشته بوديد كه عهد نموده اند بكمال قناعت گذران كنند و مابقي را بساحت اقدس ارسال دارند اينفقره عرض شد فرمودند باعتدال حرکت كنند بر خود سخت نگیرند انا نحبّ ان يكونا فى عيشة راضية و اگر بخواهند چیزی ارسال دارند بامّ حرم برسانند مقبول است از قبل هم آنچه تا حال داده اند امّ حرم معروض داشته انتهى

و آنچه در باره اجبای الهی در ارض هم مرقوم داشتند عرض شد و در جواب حضرت اسم الله زين المقربين عليه منكلّ بهاء ابهاه ذكر كل شده و حسب الأمر بان ارض ارسال میدارند و همچنين احتمال ميرود مجدداً بالواح بديعه منيعه فائز شوند مخصوص آن طفل را ذكر فرموده اند طوبى له و لأبيه

عرض دیگر آنکه چند یوم قبل عریضه مفصلی اینبعد خدمت جناب اسم الله جمال علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب آقا سید ابوطالب و جناب ابن عطار علیهما بهاء الله عرض نموده انشاءالله رسیده

عرض دیگر آنکه مدتهاست ذکر جناب ذبیح علیه بهاء الله در دستخطهای مبارکه احتیای الهی دیده نشده استدعا آنکه ایشانرا ملاقات نمائید و از قبل اینفانی تکبیر بدیع منیع برسانید قل این اشتعالک و اشتیاقک و جذبک و انجذابک و حبک و غرامک و ولهک و احتراقک فی الله رب العالمین اگرچه اینبعد موقن است باینکه جمیع آنچه ذکر شد موجود است ولکن چون مدتهاست که گوش و چشم باستماع کلمات و مشاهده آن مرزوق نگشته لذا این عرایض اظهار گشت

عرض دیگر آنکه حسب الامر باید چند نفوس که بطراز امانت و دیانت و قناعت مزیند و دارای نطق و بیان باطراف توجه نمایند و بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول شوند الواح بشائی نازل شده که احصای آن ممکن نه باید از فارسی و عربی آنچه موافق این ایام است جمع نمود و بمقتضای مقام و نفوس کلمات الهی القا شود انتهى انشاءالله حرارت نفوس مطمئنه افسردگی و برودت انفس غافله را زایل نماید

عرض دیگر آنکه بعضی از الواح مبارکه را در این ایام حسب الامر اینبعد نوشته چه که در بعضی اوقات حضرت غصن الله روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدومه الفداء تشریف نداشتند از حق جلّ جلاله سائل و آملمیم که آنجناب مؤید شوند بر ذکر حق و ثنای حق و تبلیغ امر حق ليقوم به کلّ قاعد و ينطق کلّ صامت و يقبل کلّ معرض و یری کلّ عمی و يتکلم کلّ کلیل و یمشی کلّ مقعد و یطمئن کلّ مضطرب و یوقن کلّ مریب و یستقیم کلّ متزلزل انه ولیّ من اقبل الیه و مجیب کلّ سائل خاضع خاشع منیب جمیع طائفین عرش خدمت آنجناب تکبیر میرسانند و همچنین اغصان سدره الهیه روحی و ارواح العالمین لهم الفداء بذکر ابدع امع ابهی آنجناب را ذاکرند البهَاء علیکم و علی من معکم من احبّاء الله فی هناک

خادم

فی ۱۵ ذی حجه سنة ۱۲۹۷

عدد الواح منزوله مرسوله بیست و یک است انشاءالله جمیع بان فائز شوند

\*\*\*

هو الغالب القادر القهیر القدر القیوم

الحمد لله الذی اشرق شمس البهَاء عن مشرق البقاء و استضاء منه اهل ملا العالمین الذینهم كانوا حول العرش لمن الطائفین و انه ما من اله الا هو یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی و کلّ عنده فی لوح حفیظ  
ان یا میر قبل محمد اسمع ما یرنّ لك عندلیب الفراق حین الذی التفت الساق بالساق و انفضت کلّ الميثاق الا ميثاق الله ربك الخلاق و ابطلت کلّ الكتب و الأوراق الا الواح ربك الرزاق ان انقطع یا میر عن الدنيا و ما فیها و ما بینها و ما علیها و لا تتبع خطوات المشركین ثم اتكل الى الله ربك و كن فی دین الله لمن المستقیمین مله هذا الغلام الالهی العراقی المبین و منه اثبتت كلّ الأدیان من اول الذی خلق الآدم من الماء و الطین و یثبت الى ابد الابدین ان یا میر طهر مرآة قلبك عن

الكذورات لتجد فيه شبح هذا المظلوم الأسير الذى وقع تحت سيوف البغضاء عما اكتسبت ايادى هؤلاء المشركين الذين يقولون بألسنتهم تالله انا آمنّا بعلّى قبل نبيل و اذا جاء منزله بمليك من الأمر اذاً انكره و كذبوه الى ان افتوا على قتله كما افتوا ملل القبل على التبيين و المرسلين و يشهد بذلك لسان سرهم بأنهم الذين يكذبون فى كلّ آن و فى كلّ حين قل يا قوم أ فمن كان ناظراً الى شطر الله كالذى يعبد الأصنام او الذى يتبع المشركين تالله يا مير اذاً تقول بهم يسودّ وجوههم و يلوون السنتهم فى افواههم و لن يقدررو ان يؤتون جوابك و انّ هذا لقول الصّدق لو انت من السّامعين ان يا مير أ تسرّ فى نفسك بعد الذى بدّل سرور البهّاء بحزن عظيم أ تستبشر فى روحك بعد الذى غاب بشارة الله و جاء بحزن ميبين أ تشرب الماء بعد الذى كان جمال البهّاء ظمّان فى الأعراء و كان الله على ما اقول لشهيد قل يا مير تالله انّ الذى اشتهر اسمه فى البلاد قام على قتله و كان ان يكذبه فى كلّ آن و فى كلّ حين الى ان وصل الأمر الى هذا المقام الذى تشهد و ترى ما ورد على هذا المظلوم الأسير الذى سمى فى ملكوت البقاء بالبهّاء و هذا ما نزل من قلم قدس منير و أنك يا مير فانصره بقوّة الله لتكون لجمال القدم لمن التّاصرين أ تسكن يا مير فى البيوت بعد الذى وقع الحسين تحت سيوف اهل القنوت أ تنوم على الفراش بعد الذى كان نير الآفاق بين يدي هؤلاء الفسّاق و لن ينعس فى امر الله لا فى ازل الآزال و لا فى ابد الآبدن كذلك اخبرك بالصّدق لتكون مطّلعاً بما ورد على هذا الجمال الدّرّيّ الأمين من ايادى ظلم هؤلاء الفاسقين ان يا مير طهر النظر عن حدودات البشر و لا تتبع خطوات من مكر و غدر ثمّ انظر بهذا المنظر الأكبر لتطّلع بما هو المكون فى خزائن قدس ميبين ثمّ اقرأ هذا الدّعاء

فسبحانك اللهم يا الهى اسألك من انوار جمالك و باشراقات شمس فضلك و افضالك ان انقطعنى عمّا خلق فى السموات و الأرض و تجعلنى خالصاً لوجهك البهّيّ الأبهى و مخلصاً لديك العلىّ الأعلى يا من كنت مقدّساً عمّا يعرف و يقال و عمّا يشهد بالمقال ثمّ اسألك يا الهى من سحاب جودك و مكرمتك و من غمام عنايتك و مرحمتك ان امطر على ارض قلبى امطار عزّ رأفتك لينبت منه نبات علمك و حكمتك ليجمعنى متوكلاً الى طلعة ابهائيتك اى ربّ انّ المشركون ما عرفوا جوهر ذاتك و غشوا اعينهم بغشوات الشّرك الى ان افتوا على قتل مظهر نفسك البهّيّ الأبهى و قاموا على ذلك ليقومنّ النّاس على هذا الفعل و زلّوا بعض النّاس من صراطك عمّا خرج قول الباطل عن افواههم اذاً انت يا محبوبى خذهم بعذابك الشّديدة بما اكتسبت اياديهم و أنك انت المقتدر على ما تشاء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و أنك انت المبدأ و المعيد و أنك انت السّميع المستجاب ثمّ اغفر لى يا محبوبى خطايائى ثمّ استرنى يا مسجودى عيوبى و لا تغفلنى بأقلّ من آن عن ذكر جمالك و أنك انت الحقّ لا اله الا انت اليك المبدأ و المآب لن يعرف انّيتك كلّ ذى عقل مستطاب و أنك انت يا مير قبل محمّد اسمع ندائى و لا تكن من الغافلين ان انقطع عمّا خلق فى التراب انه يفنى و يبقى كلمات ربّك فى ابد العالمين و الرّوح و العلاء و الكبرياء عليك و على من كان لقولى لمن السّامعين

\* \* \*

هو الظاهر الناطق المقتدر العليم الحكيم

الحمد لله الذى اظهر بسلطانه ما اراد و زينّ اليوم بنسبته اليه و سمّاه فى كتب السّماء بيوم الله و فيه ظهر ما بشّر به رسله و كتبه و زيره فلمّا اتى الوعد اشرق نير الظهور انه هو مكلم الطور بسلطان ما خوّفته شوكة العلماء و الأمراء و ما منعه سطوة الجبابرة و لا ظلم الفراغنة قام امام الوجوه و قال تالله انا المكون و انا المخزون و انا الذى بذكرى تزينت سماء البرهان بأنجم البيان و الامكان بنور العرفان تعالى من اظهر نفسه و انزل برهانه و اسمع الكلّ آياته البهّاء و التّكبير على ايادى امره بين عباده الذين جعلهم

تراجمه وحیه و ما انزلہ فی کتابہ و بہم ماج بحر العرفان بین الأديان و اشرق نیر العلم من افق الامکان و اضآت بنوره الآفاق و اہتزت بہ افندة العشاق فی يوم الميثاق

یا ایہا الطائر فی ہواء العرفان و الناظر الی افق رحمة ربک الرحمن انا امسکنا القلم بما اکتسبت ایادی الأمم و اخذنا زمامہ فی برہة من الزمان بما احاطت بنا الأحزان من اللذین نبذوا البرّ و التقوی و اخذوا البغی و الفحشاء اولئک اشتعلوا بنار الحرص و الهوی و خانوا فی اموال الوری من دون اذن من اللہ ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى قل الہی الہی لا تطردنی عن بحر عطائک و لا تمنعنی عن ظلّ قباب فضلک و عزّتک یا سلطان الوجود و مالک ممالک الکرّم و الوجود ما اتخذت لنفسی دونک سلطناً و لا سواک ربّاً اسألک بخیر کثیر البیان و ہزیز نسّمات ظہورک فی الامکان و بآیاتک الکبری و حفیف سدرۃ المنتہی ان تؤیّد عبادک علی العدل فی امرک و الانصاف فی ظہورک ای ربّ تراہم معرضین عن ساحة عزّک و متمسکین بأوہامہم فی ایامک نبذوا بحر العلم وراثتہم مقبلین الی غدیر الوہم لم ادر یا الہی بأی حجّة یتبعون ما عندهم و بأی برہان ینکرون ما انزلت علیہم من سماء فضلک و اظہرت لہم من اصداق بحر ارادتک اشہد بظہورک ظہر السبیل و نزل الدلیل و تمّت الحجّة و کملت النعمۃ ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اکون متوجّہاً الی انوار وجہک و متمسکاً بحبل عنایتک و معترفاً ببحر بیانک و سماء حکمتک و مقراً بما نطق بہ لسان عظمتک و ما انزلتہ فی کتیبک ای ربّ اید الغافلین علی الاعتراف بما اظہرتہ بقوتک و المعرضین علی الاقبال الی باب رحمتک و المنکرین علی الاقرار بوحدانیتک و فردانیتک ای ربّ وفقہم علی الرجوع الیک و القيام علی تدارک ما فات عنہم عند تجلّیات انوار نیر ظہورک انت الذی بارادتک نصبت رایۃ اسمک الوہاب فی المآب و ارتفع خبآء مجدک امام وجوہ الأحباب طوبی لغریب قصد ظلّک و لفقیر اراد بحر غنائک و طوبی لطالب تمسک بحبل قریب و تشبّث بذیل عطائک و طوبی لقاصد قصد فرات رحمتک و مخزن کرّمک و طوبی لمنقطع نبذ ما دونک و اخذ ما امر بہ فی کتابک المبین

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو نابالغهای عالم عمل نمودند آنچه را کہ هیچ ظالمی عمل ننمودہ و گفته اند آنچه را کہ هیچ مشرکی نگفته نفوسی کہ در طین ظنون و اوہام غرقند قابل ادراک تجلّیات انوار آفتاب حقیقت نبودہ و نیستند تا قلب از نار و ہم فارغ نشود البتہ بنور یقین فائز نگردد کجاہند آن نفوس کدرہ موہومہ و نفوسی کہ از عالم گذشتہ اند و بر شاطی بحر انقطاع خرگاہ افراختہ اند

یا ایہا الناظر الی الوجہ چندی قلم را از تحریر منع نمودیم و سبب آن احزان وارده بودہ چہ کہ حضرت تقوی در تحت برائن نفس و ہوی مشاہدہ شد آتش طمع و حرص بر ہیکل تقدیس وارد آورد آنچه را کہ قلم از ذکرش عاجز و اوراق از حملش قاصر نفوس موجودہ قابل ادراک مقامات نبأ عظیم نبودہ و نیستند الا من شاء ربک پر امل قادر بر طیران در این فضای مقدّس مبارک نہ قل یا قوم اتقوا اللہ و لا تکنوا من الغافلین ضعوا ما سمعتم و رأیتم و اخذتم و خذوا ما اوتیتم من لدی اللہ ربّ العالمین لعمر اللہ لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم ما عند الأحزاب ضعوا الظنون و الأوہام متوجّہین الی افق اشرق منہ نیر الایقان من لدی الرحمن هذا ما امرتم بہ من قبل فی الواح شتی و فی هذا اللوح المبین

یا محمّد علیک بہائی امروز ہر نفسی ارادہ نماید بافتاب حقیقت کہ از افق سماء سجن اشراق نمودہ توجّہ کند باید قوۃ مدرکہ را از قصص اولی مقدّس نماید و رأس عرفان را بتاج انقطاع و ہیکل وجود را بطراز تقوی مزین دارد و بعد ارادۃ تغمّس در لجّہ بحر احدیہ کند

یا علی علیک بہآء اللہ الابدی امروز روز کلمۃ مبارکہ قل اللہ ثمّ ذرہم فی خوضہم یلعبون است قاصدین باید حین قصد ذروۃ علیا در قدم اول از کثیر این آیۃ مبارکہ بیاشامند و ہمچنین در قدم ثانی امام کعبۃ الہی این آیۃ را بلسان حقیقت



تلاوت کنند انّی ترکت ملّة قوم لا يؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون اگر طالب بآنچه ذکر شد فائز شود او لائق تقرّب و حضور و قابل طیران در این هواء مقدّس است و الاّ باید باوهم معرضین و مغلّین تأسی نماید چنانچه نموده‌اند

یا محمّد قبل علی هر خس و خاشاکی لائق این بساط نبوده و نیست باری اسباب توجّه بشاطی بحر معانی و تقرّب بانوار آفتاب حقیقی آنست که ذکر شد من دون آن السبیل مسدود و الطّلب مردود بأعلی التّداء کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و لکن غافلین و معرضین نپذیرفتند از حقّ جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوّت و قدرت بخشد تا از مرقاة اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند هادی دولت‌آبادی را بنصایح مشفقانه و مواظط حکیمانه نصیحت نمودیم که شاید از شمال وهم بيمين یقین توجّه کند و از موهوم بشرط قیوم اقبال نماید و بانوار حضرت معلوم فائز شود نصایح قلم اعلی در صخره صماء اثر نمود و ثمری ظاهر نه حال جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و باغواى آن نفوس غافله مشغول و بر اصنام اسماء معتکف سبحان الله حزب قبل از تجارت اسماء چه ربحی تحصیل نمودند و بچه فوزی فائز گشتند در یوم جزا کل از حقیف سدره منتهی محروم مشاهده شدند و شجره مبارکه را بایادی بغی و فحشا قطع نمودند و بر منابر بلعن و سب مشغول بوده و هستند انظر کیف جعل الله اعلام اسفلهم و اسفلهم اعلام نفسی از اهل سنّه و جماعت در جهتی از جهات ادعای قائمیت نموده و الی حین قریب صدهزار نفس اطاعتش نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر فرمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همّت گماشتند و عمل نمودند آنچه را که عین حقیقت گریانست از ورود این مظلوم در زوراء الی حین بمثابه امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده مع ذلک آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت قدیم خود باقی و برقرار و اگر این عنایت از آن شطر باین جهات توجّه مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده مینمودید انه ینطق بالحقّ ولكنّ الخلق فی حجاب مبین اسمع التّداء من شطر عکاء و خذ بیدک الیمنی کأساً من ریحی بیان ربک مولی الوری و بیدک الأخری کوباً من ذکرى الأبھی رغماً لمن فی ناسوت الانشاء الذین انکروا آیاتی الکبری بما اتبعوا اهل البغی و الفحشاء و مظاهر النفس و الهوی یا ایها المتوجّه الی انوار الوجه باسم حقّ جلّ جلاله در هر حین از این ریحی مبین بیاشام این ریحی مطلع انبساط و نشاط است نه سکر و فساد قل

الهی الی لک البهآء بما ذکرتنی من قلمک الأعلی و زینتنی بطراز عزّک و عطائک و نورّ قلبی بنور معرفتک اسألک یا من باسمک طار الموحّدون فی هواء قریک و انجذبت افئدة المخلصین من رشحات بحر بیانک ان تؤیّد عبادک علی الاقرار بما اظهرت لهم بجودک و کرمک و ما انزلت علیهم من سماء عرفانک انک انت الفضال الکریم و المقتدر العزیز العظیم اشکر الله ربک ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع بما انزل لک ما یبقی به اسمک و ذکرک بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا انه هو الفیاض ذو الفیض العظیم و هو الفضال ذو الفضل المبین لا اله الا هو العلیم الحکیم

یا نبیل قبل علی خفّاشهای عالم عباد الله را بصد هزار اوهام و ظنون از تجلّیات آفتاب حقیقت منع مینمایند کوثر استقامت و بیان و ریحی اطمینان و ایقان نصیب نفسی است که بیصر حقّ بافق اعلی ناظر باشد و بسمع او باصغاء ندا توجّه نماید امروز امواج بحر بیان مقصود عالمیان امام وجوه ادیان ظاهر و تجلّیات انوار ظهور مکلمّ طور مشهود و سدره رحمن در قطب فردوس اعلی ناطق یا لیت قومی یعلمون یا لیت قومی یسمعون یا لیت قومی ینظرون این آیام اغنام الهی بین ذئاب ارض مبتلا و این مظلوم تحت برائن بغضا و لکن شاکریم که حقّ عنایت فرمود و تأیید نمود بشأنی که من دون ستر و حجاب مابین احزاب اظهار نمودیم آنچه را که سبب اعظم است از برای اصلاح عالم و نجات امم با احدی مدهانه نمودیم و در اجرای اوامر الهی توقّف نکردیم ظلم ظالمین و ضرر معتدین قلم اعلی را از اظهار کلمه علیا منع ننمود هر هنگام نفسی از اصحاب جرائد و غیره بر اعراض قیام مینمود اعضا و اجزای دولت سرّاً و جهراً ترغیب مینمودند و تقویت میکردند باری در ظاهر و باطن در ترضیع امر الله جاهد و ساعی و لکن این مظلوم منقطعاً عن العالم و الأمم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر عالم است از

ضعینه و بغضا و علّت اخمد نار بغی و فحشا ناصر و معینی مشهود نه از هر جهتی سهام مفتریات مغلّین و اسنّه ملحدین بر هیکل امر وارد این مظلوم در سنین متوالیات باین کلمات عالیات ناطق

سبحانک یا الهی لو لا البلیا فی سبیلک من این تظہر مقامات عاشقیک و لو لا الرزایا فی حبّک بأی شیء تبین شؤون مشتاقیک و عزّتک انیس محبّیک دموع عیونهم و مؤنس مریدیک زفرا قلوبهم و غذاء قاصدیک قطعات اکبادهم و ما الذّ سمّ الرّدی فی سبیلک و ما اعزّ سهم الأعداء لاعلاء کلمتک یا الهی اشربنی فی امرک ما اردته و انزل علیّ فی حبّک ما قدرته و عزّتک ما ارید الا ما ترید و لا احبّ الا ما انت تحبّ توکلت علیک فی کلّ الأحوال اسألك یا الهی ان تظہر لنصرة هذا الأمر من کان قابلاً لاسمک و سلطانک لیدکرنی بین خلقک و یرفع اعلام نصرک فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت المهیمن القیوم سبحانک اللّهم یا الهی قوّ قلوب احبّائک بقوّتک و سلطانک لئلا یخوّفهم من فی ارضک ثمّ اجعلهم یا الهی مشرقین من افق عظمتک و طالعیّن من مطلع اقتدارک ای ربّ زینهم بطراز العدل و الانصاف و نور قلوبهم بأنوار المواهب و الألطاف انک انت الفرد الواحد العزیز العظیم اسألك یا مالک القدم و مولی العالم و مقصود الأمم بالاسم الأعظم ان تبدّل اریکة الظلم بسریر عدلک و کرسیّ الغرور و الاعتساف بعرش الخضوع و الانصاف انک فعّال لما تشاء و انک انت العلیم الخبیر بگو یا حزب الله از هر شطر و جهتی اعدا با سیوف بغضا احاطه نموده اند و معین و یوری بر حسب ظاهر نبوده و نیست بعضی از نفوس غافلّه موهومه باظهار عناد و مفتریات از برای خود مقام و اعتباری را راجی و آملند و چون این مظلوم را بی معین و ناصر دیده اند با اسیاف بغض و عناد حمله نموده اند سبحان الله چهل سنه بنصایح و مواظط عباد را از نزاع و فساد و جدال منع نمودیم و از فضل الهی و رحمت رحمانی این حزب از سلاح باصلاح توجّه نمودند و ارادة الله را بر اراده های خود مقدّم داشتند هر یوم از ظالمین ظلمی ظاهر و ناری مشتعل مع ذلک صبر نمودند و بحق گذاشتند در بعضی از اراضی ظالمین هر سنه بسفک دماء مشغول و حزب مظلوم باین کلمه که از قبل بان نطق نمودیم متمسک ان تقتلوا خیر لکم من ان تقتلوا لله الحمد در سبیل الهی کشته شدند و نکشتند چه که بامر الله ناظر بوده و هستند در ارض صاد و عشق آباد ظالمین نار ظلم افروختند و خون اولیا ریختند قل

الهی الهی تری اولیائک تحت سیاط الظالمین و اغنامک بین ذناب ارضک اسألك بقدرتک الّتی غلبت الکائنات و بسطانک الّذی احاط الموجودات ان تنور قلوب عبادک بنور عدلک و زینهم بطراز البرّ و التّقوی فی مملکتک انک انت المقتدر العزیز الفضّال

این ایام طغیان مفترین و بغضاء خائنین از حدّ گذشته نفسی که در لیلی و ایام بمناهی مشغول لأجل حفظ او او را طرد نمودیم رفته در مدینه کبیره با امثال خود متحد شده و بتضییع امر الله مشغول و اتّخذوا الآخر لأنفسهم معیناً و ناصرراً لنشر مفتریاتهم و نفس مطروده از ارض مقدّسه به شیخ محمّد یزدی پیوست و بفتوای اخوی بر ضرّ مظلوم و اکل اموال ناس قیام نمودند چون امرا و علمای ایران را مخالف و معرض میدانند لذا اختر و سائرین بر عناد قیام نمودند مخصوص اختر که محض اخذ دراهم و اعتبار تحریر نموده آنچه را که خود گواهی میدهد بر کذب آن لعمر الله انه فی ضلال مبین البتّه مقامی را که اکثر اهل عالم انکار نموده اند از مطالع بغی و فحشا و ظلم و اعتساف در باره اش بصدق تکلم نکند و تمسک نماید بآنچه که سبب فزع اکبر است و لکن این مظلوم بفضل الله و عنایته ما سوی الله را بمثابه کفی از تراب مشاهده مینماید ضوضا و غوغا و زماجیرشان را بمثابه طنین ذباب میدانند مگر نفوسی که از عنایت الهی بطراز عدل و امانت و صدق و صفا مزینند نه ملاحظه شأن و تزویر عرفا را مینمایند و نه ضوضای علما را امام وجوه کل امر الله را اظهار نمودیم لن یصیننا الا ما کتب الله لنا اگرچه این ایام مطالع ظلم و اعتساف بر ضرّ این مظلوم قیام نموده اند سوف یظہر الله کنوزه لنصرة امره و نباه و این کنوز رجالد لا تمنعهم سطوة و لا تخوّفهم شوکة و لا تضعفهم الصّفوف و الألوّف بحکمت و بیان امکان را مسخّر نمایند

قل یا حزب الله یقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است مقام انسان و شأنش بعلم و عمل است در اکثر الواح عباد را از ما یضرهم منع و به ما ینفعهم امر نمودیم یا حزب الله با جمیع احزاب عالم بمحبت و مودت معاشرت نمائید فساد و شئون آن طراً نهی شده نهیاً عظیماً فی کتاب الله رب العالمین اگرچه در اول ایام از قلم اعلی نازل شد آنچه که ظاهرش مخالف امر جدید الهی است از جمله امثال این فقرات نازل قد طالت الأعناق بالتفاق این اسیاف قدرتک یا قهار العالمین ولكن مقصود از آن نزاع و فساد نبوده بلکه مقصود اظهار مراتب ظلم ظالمین بوده و شقاوت مشرکین تا کل بدانند که ظلم فراعنه ارض بمقامی رسیده که از قلم اعلی امثال این آیه نازل و حال وصیت مینمائیم عباد الله را که از بعد بیعضی بیانات تمسک نمایند و سبب ضرر عباد نشوند نصرت در این ظهور اعظم منحصر است بحکمت و بیان جند الله اعمال طیبه طاهره و اخلاق مقدسه مرضیه بوده و هست و سردار این جنود تقوی الله مکرر این بیان در صحف و کتب و الواح نازل خذوا یا قوم ما امرتم به من لدی الله المهیمن القیوم انه یامرکم بما یحفظکم و ینفعکم انه هو الفضل الکریم

امروز استقامت از اعظم اعمال نزد غنی متعال مذکور سبحان الله بعضی از نفوس که سالها ادعای استقامت مینمودند چون فی الجملة امتحان بمیان آمد فرّوا کحمر مستنفره فرّت من قسوره چندی قبل مکتوبی از قریه منشاد بساحت اقدس ارسال نمودند و در آن مکتوب از حقّ جلّ جلاله خوارق عادات طلب کرده اند لأجل اطمینان نفوس و ایقان قلوب ولكن سائلین بعضی از علمای فرقان بودند مشاهده شد اگر باسم آن نفوس ذکر این ظهور و حجّت و برهانش شود شاید سبب ضوضای علمای فرقان گردد لذا اسناد را تحویل و تبدیل نمودیم و از ملکوت بیان نازل شد آنچه که هر منصفی اگر بقرائت آن فائز شود مادام الحیات به رجعت الیک یا مقصود العالم ناطق گردد و یکی از آن نفوس هم اظهار تصدیق مینمود و بعد از ملاحظه تحویل اسناد متزلزل مشاهده گشت لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو المهیمن علی من فی السموات و الأرضین امید آنکه از اضطراب باطمینان و از توقّف برجوع فائز شوند انه هو التّواب الکریم مع آنکه اهل قریه در این ارض موجود و در ظاهر ظاهر هم امور آن ارض معلوم و واضح مع ذلک واقع شد آنچه که شایسته نبود کجاست شأن آن نفوس و نفوسی که از شبهه و ریب و ظنون و اوهام انام گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند نقطه اولی میفرماید اگر او بر سماء حکم ارض نماید و یا بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان یقول لم و بم

باری بعضی از نفوس غافله در هر بلد بمثابه ابلیس در سرّ بتلیس مشغولند ولكن لدی الله مشهود یا حزب الله لوجه الله شما را ذکر مینمائیم و نصیحت میفرمائیم که شاید از ارض ادنی قصد ذروه علیا نمائید و از اوهام بنور یقین توجه کنید و به ما یظهر من عنده راضی باشید حقّ جلّ جلاله با علم یفعل ما یشاء آمده و رایت یحکم ما یرید امام وجهش منصوب بان ناظر باشید و از دوش فارغ و آزاد یقین مبین بدانید آنچه از او ظاهر شود حقّ است و صدق لا ریب فیه امید آنکه از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله اولیا یعنی نفوسی که از اصحاب سفینه حمرا و از اهل بهاء محسوبند شبهات اهل عالم ایشان را از رحیق مختوم و اسم قیوم منع نماید و محروم نسازد بعضی از خلق در هر حال نظرشان بر اعراض و اعتراض است چنانچه الی حین چند کره اهل بیان سؤال نموده اند که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم علیه بهاء الله الأبهی بوده ولكن نقطه اولی روح ما سواه فده آن حضرت را قبل از موسی ذکر فرموده و این فقره مخالف کتب و ما عند الرّسل است قلنا اتق الله و لا تعترض علی من زینه الله بالعصمة الکبری و اسمائه الحسنی و صفاته العلیا سزاوار عباد آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمایند در آنچه از او ظاهر شود چه که بمقتضیات حکمت بالغه احدی جز حقّ آگاه نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر

نفوس اربعه اهل منشاد را طلب نمودیم تا حاضر شوند لیسمعوا ما خلقت الآذان لاصغائه ولكن حاضر نشدند قد منعتهم الأوهام عن نور الیقین از حقّ میطلبیم کل را مؤید فرماید بر تسلیم و رضا انه هو السّامع المّجیب امروز بر حزب الله لازم و

واجب که از بحر جود سلطان وجود و مالک غیب و شهود مسئلت نمایند که شاید عباد ارض باوهم حزب قبل مبتلا نشوند و لکن بعضی از نفوس مثل هادی دولت‌آبادی و مهدی نجف‌آبادی جمیع همت را بر اضلال خلق مصروف داشتند و بخدعه و مکرری ظاهر گشتند که سگان مدائن بیان و عرفان متحیر مشاهده میشوند یکباش نفسی امثال آن سؤالات را از نفس ساکنه در جزیره مینمود لپظهر له ما نزل بالحق فی هذا المقام العزیز المنیع قل یا اولیاء الله ندای مظلوم را بسمع فطرت بشنوید و در آثارش بعین حقیقت توجه نمائید عمری اذاً یظهر لکم ما کان مستوراً عن اعین العباد ان الله هو الناصح الفیاض المشفق الکریم

یا ایها المنجذب بآیاتی اسمع ما انزلناه لأحد اولیائی انا ما اردنا فی الملک الا الاصلاح یشهد بذلك مصباح العالم الذی ما اتخذ لحفظه زجاجاً و لا بلوراً و لا حائلاً لعمر الله ان البهء ما نطق عن الهوی بل بما یقرّب الناس الی مقام تطمئنّ به قلوبهم و تستریح به نفوسهم انت تعلم و الله یعلم ورائک انی ما اتخذت لنفسی معیناً و نصرت امر الله بقدره عجزت عند ظهورها قدرة العالم و سطوة الأمم الذین نبذوا التقوی و اخذوا الفحشاء من دون بیّنة و برهان

بگو ای عباد وصایای مظلوم را بشنوید اول هر امری و ذکری معرفت بوده اوست ممدّ کل و مرّی کل و اول امری که از معرفت حاصل میشود الفت و اتفاق عباد است چه که باتفاق آفاق عالم منور و روشن و مقصود از اتفاق اجتماع است و مقصود از اجتماع اعانت یکدیگر و اسبابی که در ظاهر سبب اتحاد و الفت و وداد و محبت است بردباری و نیکوکاریست در یکی از الواح باین کلمه علیاً نطق نمودیم طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مطهر است از ضغینه و بغضا و لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم و حصن محکم متین از برای حفظ نفس اماره خشیه الله بوده و هست اوست سبب تهذیب نفوس و تقدیس وجود در ظاهر و باطن مکرر گفتیم نصرتی که در کتب و صحف و الواح این مظلوم مسطور بحکمت و بیان بوده و همچنین باعمال و اخلاق لعمر الله اقوی جنود عالم اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بوده و هست سیف تقوی احدّ از سیف حدید است لو کنتم تعلمون من غیر ستر و حجاب امام وجوه احزاب امر الله را ذکر نمودیم و کل را به ما یقرّبهم و یحفظهم و یرفعهم امر کردیم و از اول ایام الی حین آنچه در سبیل دوست یکتا وارد شده حمل نمودیم و صبر کردیم و از فضل و رحمت الهی از امری که بقدر سمّ ابره رائحه فساد از آن استشمام شود مقدّس و منزّه بوده و هستیم امروز امری که لائق ذکر است امریست که سبب اتحاد و اتفاق و ارتقاء کل است عمل نیک بمثابة سدره مشاهده میشود و اثمار جنیه لطیفه از آن ظاهر میگردد امروز روز اعمال طیبه است و اخلاق مرضیه نصایح مظلوم از نظر نرود امید آنکه مابین اولیا عرف محبت و دوستی متضوع گردد و با یکدیگر بمحبت و شفقت معاشرت نمایند در یکی از الواح باین کلمه نطق نمودیم آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت و خیمه نظم عالم بدو ستون قائم و بریا مجازات و مکافات امثال این امور بملوک عصر راجع ایشانند مظاهر قدرت الهی و مطالع عزّت ربّانی بعد از معرفت حضرت باری جلّ جلاله دو امر لازم خدمت و اطاعت دولت عادلّه و تمسک بحکمت بالغه این دو سبب ارتفاع و ارتقاء وجود و ترقی آن است از حقّ میطلبیم حضرت سلطان ایده الله را بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید اگر علمای حزب شیعه بگذارند رأفت و شفقت سلطانی کل را اخذ نماید و بعدل و انصاف حکم فرماید این مظلوم وفا را دوست داشته و دارد و یا ملک از ملوک ارض را بر اعانت مظلومهای عالم تأیید نماید صراط حقّ و میزانش عدل و انصاف بوده از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را از آنچه ذکر شد محروم ننماید علمای ایران سبب و علت منع عبادند از صراط الهی قل یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد ارتفع صریر القلم الاعلی بین الارض و السماء و ضعوا ما الفتّموه بأیادی الظنون و الأوهام قد ماج بحر العلم و اشرق نیر الیقین من افق ارادة الله ربّ العالمین انا نوصی اولیاء الله مرّة اخری بالأمانة و الدیانة و العفة و بتقوی الله قائد جیوش العدل من لدی الله الامر الحکیم

الهی الهی آید اولیائک علی عمل یتضوَع منه عرف رضائک و یکون مزیناً بعزّ قبولک ای ربّ تسمع زفرائهم و تری عبراتهم و تعلم ما ورد علیهم من دون بیّنة من عندک أنّک تعلم ما فی قلوب عبادک و لا یعزب عن علمک من شیء قد شهدت الممكنات بأنّک انت الحقّ علّام الغیوب

طوبی لنفس تمسّک بحبل الصّبر و الاضطبار فیما ورد علیه فی سبیل اللّٰه ربّ العرش العظیم قلم مظلوم در جمیع احیان عباد را به ما ینفعهم و یقرّبهم وصیّت نموده امید آنکه حقّ جلّ جلاله آذان عالم را مطهّر نماید تا بسمع قبول نصایح و مواعظ مظلوم را بشنوند و بآن عمل نمایند

الهی الهی آید عبادک الغافلین علی الرجوع الیک أنّک انت التّوّاب الفضّال الفیاض الغفّار العظیم الحکیم یکی از اولیا علیه بهاء اللّٰه که از کأس استقامت نوشیده و ما سوی اللّٰه نزدش معدوم بوده در ارض صاد با هادی دولت آبادی ملاقات نموده آن غافل ذکر نمود ماء نطفه را نقطه اولی حکم بطهارتش کرده اند لأجل حرمت نطفه من ینظهره اللّٰه و در آن ایّام جمال قدم بیست و پنج ساله بودند و مقصودش از این کلمه ردّ ظهور اللّٰه و نفی او و اثبات اوام خود بوده اولاً آنکه این کلمه از بیانست میفرماید در آن یوم بیان نفع نمیبخشد و بآن تمسّک نمائید قال و قوله الحقّ انه لا یشار بشارتی و لا بما نزل فی البیان و بآنچه ذکر نمود مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصّرين واضح و ثابت چه که حضرت میفرماید ایّاک ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان بکمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست قل لعمر اللّٰه لا یجد احد من البیان الا عرف ظهور مکلم الطّور الّذی ینطق بأعلى التّداء الملک لله مولی الوری یا هادی سبب اختلاف و اضلال مشو انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات الهی بمثابه امطار از سحاب فضل نازل و هاطل جمیع بیان الیوم طائف حول است لو کنتم تفقهون سبحان اللّٰه هادی ملتفت نیست که چه میگوید و از بیان حضرت نقطه اولی در باره نطفه چه ادراک کرده ثانیاً بگو ای غافل نطفه من ینظهره اللّٰه روح ما سواه فداء طاهر و مطهّر بوده و هست و آن نطفه مبارکه بذکر احدی محتاج نه اقسامک باللّٰه الّذی خلقک و سوّاک در یک آن قلب را از بغض مطهّر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی تفکر کن شاید بکلمه مبارکه تبت الیک یا مولی العالم موفّق شوی آیا پاکی و طهارت نطفه من ینظهره اللّٰه معلق بکلمه عباد اوست استغفر اللّٰه من هذا الوهم المبین استغفر اللّٰه من هذا الظلم العظیم استغفر اللّٰه من هذا الخطیة الکبیر بگو یا هادی اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی از لسان حضرت نقطه انّی انا اول العابدین اصغا نمائی من ینظهره اللّٰه روح ما سواه فداء محیط بوده نه محاط مقام نقطه بقول او ثابت شده و میشود انه هو غنی عمّن فی السّموات و الأرض کل باو محتاج و در این مقامات حضرت نقطه بکلمه مذکوره ناطق اسمع ثمّ انصف و لا تکن من الظالمین و اگر بگوئی مقصود حضرت نقطه از ذکر نطفه آگاهی خلق بوده خلق اگر مثل تو مشاهده شوند هرگز آگاهی نیابند چه که بصر و سمع را از مشاهده و اصغا منع نمایند و اگر مقصود آگاهی نفوس منصفه بوده ایشان از ذکر من ینظهره اللّٰه و کلمه او که نقطه اولی از آن اخبار نموده بقوله انه ینطق فی کلّ شأن انّی انا اللّٰه الی آخر الآیة مقام آن نطفه طیّبه و آن لطیفه طاهره ربّانیّه را دانسته و میدانند باری مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال بذکر آن محبوب بوده اعرف و کن من الشّاکرین اعلم و کن من التّائبین انظر و کن من المنصفین میفرماید شجره اثبات باعراض از او شجره نفی میشود لعمر اللّٰه ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین میفرماید یا قوم یوم یوم اللّٰه است و امر امر او بقطره از بحر ممنوع نشوید و بذره از آفتاب ظهور محروم نمائید لعمری یا هادی اخذت الغدیر و نبذت بحر اللّٰه ورائک اتق اللّٰه ثمّ انصف فیما ظهر بالحقّ انه یغنیک عن دونه و یهدیک الی نبیه العظیم یا هادی هل یقدر من اردته ان یستنّ مع الفارس الالهی فی میدان الحکمة و البیان لا وربک الرّحمن خذ اعنة هواک ثمّ ارجع الی مولاک انّ الیه مرجعک و مثواک یا هادی قل للمهدی لست انت من فرسان هذا المضممار اعرف مقامک و لا تکن من المتجاوزین طهّر قلبک من همزات الوری و بصرک عن رمد الهوی لتعرف من اتی من افق الاقتدار برایات الآیات و تكون من العارفين یا مهدی از برای این

یوم خلق شدی بخدعه و مکر تمسک نما و سبب اضلال مشو و مخالفت حضرت نقطه مکن بحر بیان امام بصرت موج و آفتاب حقیقت فوق رأست مشرق و لائح انظر و قل

لك الحمد يا مقصود العالم و لك البهَاء يا محبوب من في السَّموات و الأرضين

یا هادی انصاف ده در آنچه ظاهر شده تو هر یوم در حفظ جان خود تدبیر مینمائی و مردم را بدرهم و دینار و اقوال نالانقه از حقّ منع میکنی بر خود و مردم رحم نما در بیدانسی بمقامی رسیدهئی که طهارت نطفه من ینظهره الله را معلق بکلمه نقطه نمودهئی استغفر الله من هذا الوهم المبین استغفر الله من هذا الظلم العظیم استغفر الله من هذا البغی الکبیر استغفر الله من هذا الخطی الذی لیس له شبیه و لا نظیر قسم بآفتاب برهان که الیوم از اعلی افق عالم مشرق و لائح است این مظلوم لوجه الله ترا نصیحت میفرماید لعلک تذکر او تخشی تو با ما نبودی از اصل امر آگاه نیستی بآثار رجوع نما لعل ینفتح علی وجهک باب العدل و الانصاف و تكون من الموقنین بعد از ذکر نطفه امام وجه شخص مذکور علیه بهاء الله و عنایته گفته پنجاه جلد کتاب از یحیی نزد منست امشب بمان و ببین مع آنکه آنچه اعتراض کرده جوابهای محکم شنیده ولكن بغضا او را از توجه بافق اعلی منع نموده حقّ شاهد و عالم گواه که بکذب تکلم کرده دو جلد از مناجات حضرت نقطه روح ما سواه فداه نزد یحیی بوده و مکرر آنرا نوشته شاید آنچه نوشته به هادی سپرده و از این گذشته اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم او و امثال او را نفعی نبخشد یک قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است صد رطل حدید و نحاس بیک یاقوت بهرمانی معادله نماید از این امور گذشته معادل جمیع کتب سماوی از نقطه و قبل او الحال حاضر و موجود بیا و ببین و در حین تنزیل حاضر شو شاید نفحات وحی ترا جذب نماید و یا عرف الهام بمقصود رساند یا هادی اگر از حضور ممنوعی وکیل و نایب تعیین نما شاید بیاید آنچه را که الیوم از آن غافلید و اقبال نمائید بآنچه که از آن معرضید انّ المظلوم ینادی و یقول

الهی الهی لا تمنع عبادک عن شاطئ بحر عنایتک و لا تجعلهم من الذین کفروا بک و بآیاتک و انکروا ما انزلته من قلمک الأعلی فی ایامک ای ربّ عرفهم نبأک و علمهم صراطک و مقامک انک انت العزیز التوّاب

بگو یا هادی این مظلوم وقتی در زنجیر بود که تو در بستر بکمال راحت آرمیده بودی در لیالی و ایام لأجل ارتفاع کلمه الله حمل بأساء و ضرّاء نمودیم زحمتهای این مظلوم و بلا یای او خارج از حدّ احصاست ایامی که از سطوت غضب علما و امرا عالم ظلمانی و تیره بود این مظلوم بقوّت ملکوتی و قدرت الهی منقطعاً عن العالم امام وجوه امم باظهار امر قیام نمود و از جهات نفحات متضوّع و تجلیات انوار نیر بینات مشرق و ساطع و لائح و چون فی الجمله آفتاب امر از افق هر مدینه اشراق نمود تو و امثال تو از خلف حجاب با اسیاف ضغینه و بغضا و کذب و افترا بیرون آمدید و قصد مظلوم نمودید من غیر حجّت و برهان اتق الله یا هادی و لا تکن من الظالمین انا ندعوکم الی التور و تدعوننی الی التار ما لکم لا تتعقلون و فیما ظهر لا تتفکرون بشنو ندای مظلوم را ثمّ اجعل محضرك بین یدی الله ثمّ انصف فی هذا النبی الأعظم و لا تکن من الظالمین بحضرت نقطه روح ما سواه فداه بچه حجّت اقبال کردی و تصدیق نمودی اعظم از آن را ببصر انصاف ملاحظه نما لعلک تتخذ الله لنفسک معیناً و تجد الیه سبیلاً قسم بامواج بحر بیان مقصود عالمیان از ایمان تو و امثال تو گذشتیم القای بغضا در قلوب منما نصیحت ناصح امین را بشنو و بآثار منقطعاً عن الكلّ رجوع نما لعمر الله أنّها ترشدک و تهدیک الی صراط الله المستقیم هر یوم بوهمی تمسک مینمائی و بر اعراض و اعتراض تشبّث نفسی از شما باین ارض آمده و ذکر نمود معرضین بیان مقبلین را منع مینماید و از توجه بشطر الله باز میدارند و ذکر قتل و ظلم و امثال آن را القا میکنند و مقبلین را از صراط مستقیم محروم میسازند حقّ جلّ جلاله مقدّس و مبرّاست از ادراک و عقول معرضین باید در اثبات حقیقت نظر نمود و بحجّت و برهان تمسک جست اگر حقیقت ثابت شد دیگر آنچه از جانب او ظاهر شود حقّ است شک و ریب را در آن ساحت مقرر و مقامی نه چندی قبل

این خطبه مبارکه از قلم اعلی جاری و نازل حال مجدد ذکر میشود شاید بمرقاة انصاف صعود نمائی و در آنچه ظاهر شده تفکر کنی و فائز شوی بآنچه که سبب اعظم است از برای نجات امم و اصلاح عالم

هو الذاکر المعزى العليم البصير

الحمد لله الذى استقر على العرش بالعظمة والعزة والكبرياء ونطق بما نفخ فى الصور و اهتز من فى القبور و انصعق من فى الأرض و السماء الا من شاء الله مالک الأسماء و به نصبت رایة انه يفعل ما یشاء و ارتفع علم الملك یومئذ لله مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى انه لهو الذى لا یفارق عن ساحة عزه حکم الصدق ولو یحکم بالوجود لمن لا وجود له و لا یسمع من هوآء تقدیسه صوت اجنحة طیر العصیان ولو یحل ما حرّم فى ازل الازال انه لهو المعبود الذى شهدت الذرات لعظمته و سلطانه و الکائنات لقدرته و اقتداره ان القائم من قام على ذکره و نطق بشائه و القیوم من فاز بالاستقامة على امره تعالی تعالی من ینطق بالحق تعالی من ابتلى بین الخلق تعالی من یرى نفسه بین الجمع وحیداً و بین القوم فریداً الحمد لله الذى جعل البلاء طرازاً لأولیائه و به زینهم بین خلقه و بریته انه لهو الحاکم الذى ما منعه حجبات العالم و لا سبحات الأمم و ما اطلع على ما عنده احد الا نفسه یشهد بذلك من عنده علم الألواح

مقصود آنکه ساحت عزّش از خطا و عصیان مقدّس و منزّه است و آنچه از ملکوت اوامر و احکامش ظاهر شود کل من غیر توقّف باید بآن تمسک نمایند و عمل کنند اعمال این حزب نزد تو و اهل بیان طراً معلوم و واضح بوده و هست در سفک دماء و تصرف در اموال ناس و ظلم و تعدی مبالغت نداشته‌اند و بعد از اشراق نیر ظهور از افق عراق کل را از اعمال مردوده و اخلاق مبعوضه منع نمودیم ذرات کائنات گواه بوده و هست که در جمیع احوال عباد را به ما یرفعهم امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلت بوده نهی کردیم مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست هل من منصف ینصف فى هذا الأمر الأعظم و هل من عادل ینطق بالعدل فى هذا التبا العظیم نسأل الله ان یؤید عباده على ما یرفعهم و یعرفهم ما یرتّبهم الیه انه هو الحقّ المقتدر المهیمن العليم الخبیر چه میگوئی در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه که در سه یوم هفتصد نفس را گردن زدند در بریّه شام و اطراف خلق کثیر را از طراز هستی منع نمودند باری حقّ مختار است در اعمال و افعال در آنچه ذکر شد تفکر نما شاید آگاه شوی و یبایی آنچه را که سبب بقای ابدیست بعد از اثبات حقّیت اعراض و اعتراض جائز نبوده و نیست مع ذلک و نفسه الحقّ در این مقام نازل شده آنچه که هر منصفی شهادت میدهد که مقصود این مظلوم حفظ ناس بوده و هست و اطفاء نار ضغینه در افنده و قلوب در کتب منزله و صحف مقدّسه و الواح منیره نظر نما شاید فائز شوی بآنچه که سبب ظهور عدل و انصافست لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله و اراده محیطه اش چهل سنه میشود که نار جدال و نزاع و فساد در ایران خاموش و مخمود است در امری که در عشق آباد واقع شده نظر نما یکی از اولیا را فئه طاغیّه باغیه شهید نمودند و جراحات وارده از سی متجاوز بوده مع ذلک حزب الله تعرض نمودند و باین آیه مبارکه که مکرر از قلم اعلی نازل گشته تمسک جستند انه هو السّتر یامرکم بالسّتر و هو الصّبّار یامرکم بالصّبیر الجمیل شفقت و محبتشان بمقامی فائز که از قاتلین و ظالمین شفاعت نمودند هنیئاً لهم نشهد انهم اخذوا کوثر الرّضاء من ابدی عطآء ربهم الفیاض الغفور الرّحیم اگر فضل این ظهور را شما انکار نمائید البتّه حقّ جلّ جلاله برانگیزاند نفوسی را که لوجه الله قیام کنند و بحقّ تکلم نمایند در اعمال و افعال احبّای قبل تفکر نما و همچنین در اعمال این ایام شاید اعتساف را بسیف تقوی از میان برداری و بانصاف توجه کنی قل

الهی الاهی اشهد بانک اقبلت الیّ اذ کنت معرضاً و نادیتی اذ کنت صامتاً اسألك یا مسخّر الأفئدة و القلوب باسمک المحبوب ان تؤید عبادک على ما یرفعهم باسمک و یجعلهم اعلام هدیّتک فى ارضک ای ربّ نور قلوبهم بأنوار نیر العدل و

الانصاف و قدر لهم ما يزيّنهم بطراز عفوك و رضائك انك انت المقتدر العزيز الفضال

يا حزب الله بافق ارادة حضرت موجود ناظر باشيد و به ما ينجي لايامه متمسك يوم عظيم است و امر عزيز عجب است مع آنكه بعضى از عباد خود را از اهل بيان ميشمرند باوهم حزب قبل مبتلا مشاهده ميشوند امروز كتب عالم احدى را نجات نميخشد الا بكلمه‌ئى كه از مشرق فم اراده الهى اشراق نمايد هر بياني بان مزين گشت او بعز قبول فائز امروز از كلمه مباركه عرف توحيد حقيقى متضوع طوبى لمن وجد و ويل للغافلين قل يا حزب الله ضعوا ما عند المعرضين و خذوا ما امرتم به من لدى الله رب العالمين لعمرى كتب عالم بكلمه‌اش معادله نمايد حال بسمع ظاهر مقدس اين آيه عليا را كه از نقطه اولى ظاهر شده اصغا نما قوله عز ذكره اگر يك آيه از آيات من يظهروه الله را تلاوت كنى اعزتر خواهد بود عندالله از آنكه كل بيان را ثبت كنى زيرا كه آن روز آن يك آيه ترا نجات ميدهد ولى كل بيان نميدهد حال در علو مقام و سمو آن تفكر نما شايد از شبهات مغلين و اشارات معتدين از تقرّب الى الله محروم نماني سبحان الله بعضى لفظ مستغاث را حجاب نموده‌اند و بان كلمه خلق را از حق منع کرده‌اند مع آنكه ذكر مستغاث هم از بيان است ميفرمايد به بيان از سلطان و منزل او محروم نمائيد و از آن گذشته ميفرمايد چه كسى عالم بظهور نيست غير الله هر وقت شود بايد كل تصديق بنقطه حقيقت نمايند و شكر الهى بجاي آورند امروز اهل بهاء در ظلّ سرادق عظمت و عصمت حق جلّ جلاله مقرر يافته‌اند و از براى خود مقام گزيده‌اند باستقامتى ظاهرند كه شبه و مثل نداشته و ندارد فى الحقيقه هر بصيرى متحير است و هر خيرى متعجب چه كه در اين ظهور اعظم ظاهر شده آنچه كه از اول ابداع الى حين ظاهر نگشته آفتاب قدرت امام وجوه مشرق و بحر علم ظاهر و سماء فضل مرتفع مع ذلك بادله و برهان عباد را بافق ظهور دعوت مينمائيم كه شايد محروم نمانند فضل بمقامى رسيده كه مالك ملكوت بيان در اثبات امرش بقول ديگران استدلال ميفرمايد بگو اى اهل بيان از حق بترسيد بعدل و انصاف در آنچه ظاهر شده تفكر نمائيد و ملاحظه كنيد شايد فائز شويد بآنچه كه از براى آن خلق شده‌ايد حزب قبل در قرون و اعصار باوهم مشغول و آن اوهم سدّى شد حائل و ايشان را از كعبه الله محروم نمود و از عرفان مطاف مقرّبين و مخلصين منع كرد هر يوم حزبى را حزبى سب مينمودند و در اعراض و اعتراض شبه نداشته و ندارند

در ايام طفوليت روزى از روزها قصد ملاقات جدّه غصن اعظم را نموديم در ايامى كه ضلع مرحوم ميرزا اسمعيل وزير بوده بعد از ورود مشاهده شد شخصى با عمامه كبير نشسته و نفسى هم با او بوده از خلف حجاب مخصوص ورقه مؤمنه مقدسه تحقيق مينمود از جمله ذكر نمود بايد بدانيم و بفهميم كه جبرئيل بالاتر است يا قنبر اميرالمؤمنين اين مظلوم با آنكه ببلوغ ظاهره نرسيده بود بسيار تعجب نمود از عقل آن دو غافل بارى شخص مذكور بخيال خود امثال اين بيان را از معارف ميشمرد و بگمان خود باعلى مقام عرفان ارتقا نموده غافل از آنكه از عبده اسماء لدى الله مذكور و محسوب بعد از توقّف چند دقيقه اين مظلوم ذكر نمود اگر جبرئيل آن است كه در كتاب مبين ميفرمايد نزل به الروح الامين على قلبك آقاي قنبر هم در آن مقام نبوده و هنگامى هم كه توجه بارض قم نموديم همين شخص در آن ارض موجود مكرّر امثال اين كلمات در چند مقام از او اصغا شد از جمله يومى ذكر نمود بايد بدانيم سلمان بالاتر است يا عباس آيا از براى اين گفتگو چه ثمر و اثرى ملاحظه نموده‌اند و حاصل اين ذكرها چيست مقصود آنكه حزب الله بدانند كه آن قوم عبده اوهم بوده‌اند و باين جهت از عرفان حق جلّ جلاله در ايام ظهور محروم گشتند رجا آنكه امثال اين امور در اين ظهور ظاهر نشود حق را حق و خلق را خلق دانند طوبى للمنصفين

از قرار مذكور اين ايام ابن باقر ارض صاد حسب الامر حضرت سلطان در مدينه طاء وارد و در يكي از مجالس گفته بايد سورة توحيد را ترجمه نمائيد و بهر يك از اهل مملكت بسپاريد تا كل بدانند حق لم يلد و لم يولد است و بايها بالوهيت و ربوبيت قائل سبحان الله آيا چه شده كه ابن عمران در طور عرفان بعد از اصغاي انتى انا الله از سدره مباركه ذكرى نمود و دفتر



توحید را ترجمه نفرمود باری اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اتق الله ندای ناصح امین را بسمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصفا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما لعمر الله کلمه مبارکه ائی انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده اند قل یا ابن باقر در این ظهور تفکر کن نفسی که بقدرت قلم اعلی ظاهر نمود آنچه را که اکثر عباد از ملوک و مملوک متحیر البتّه چنین شخص دارای خزائن حکمت و بیان است باید بانصاف مزین شوید و قصد ادراک نمائید و بکمال تسلیم و رضا اقبال کنید که شاید بلاکلی مکنونه در اصداف بحر اعظم فائز شوید از علو و سموّ ندا اراده توجّه عباد بوده که بعد از اقبال و توجّه القا نمائیم آنچه را که هر نفسی خود را در ظلّ سدره عطا غنی و مستغنی مشاهده نماید و کان سرّ الوجود علی ما اقول شهیداً قل یا ابن باقر مقامت را ادراک نما و از آن تجاوز منما انه یهدیک و یرشدک بما ینغیبک و یحفظک ینغی لک ان تشکر ربّک الفضل و ربّک الفیاض و ربّک الکریم لوح برهان که از سماء مشیّت رحمن مخصوص والد نازل شده تحصیل نما و قرائت کن شاید از شمال وهم و اوهام بیمین یقین و ایقان توجّه نمائی و بنور عدل منور شوی یا محمد قبل علی علیک بهائی و عنایتی بگو یا ابن باقر یک کلمه لوجه الله ذکر مینمائیم که شاید از عالم اعتساف و ظلم بگذری و بمراقه توکل و انقطاع قصد مدائن عدل و انصاف نمائی آیا در دنیا نوری و یا ظهوری ظاهر شد و یا اشراق نمود که تو و امثال تو قبولش کردند و ردّش نمودند معین نما که بوده و نامش چه باری جسارت را بگذار و به ما حکم به الله راضی شو در لوحی از قبل این مناجات نازل قرائت نما شاید بر اختیار حقّ اقرار نمائی و قبول کنی آنچه را که از سماء مشیّت نازل گشته

سبحانک اللهم یا الهی اسألك باسمک الّذی به سخّرت من فی السّموات و الأرض ان تحفظ سراج امرک بزجاجة قدرتك و الطافک لئلاّ تمرّ علیه اریاح الانکار من شطر الّذین غفلوا من اسرار اسمک المختار ثمّ زد نوره بدهن حکمتک انک انت المقتدر علی من فی ارضک و سمائک ای ربّ اسألك بالكلمة العلیا الّتی بها فرع من فی الأرض و السّماء الاّ من تمسک بالعروة الوثقی ان لا تدعنی بین خلقک و ارفعنی الیک و ادخلنی فی ظلال رحمتک و اشرینی زلال خمر عنایتک لأسکن فی خباء مجدک و قباب الطافک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت المهیمن القیوم

یا ابن باقر حقّ با علم یفعل ما یشاء ظاهر شده انکار و اقرار تو منوط نبوده و نیست ذکر الوهیت و ربوبیت از حقّ جلّ جلاله بوده و هست این مظلوم لازال باین کلمات عالیات ناطق

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و سلطانتک و بقدرتک و اقتدارک و عزّتک یا اله الممکنات و معبود الکائنات احبّ ان اضع وجهی علی کلّ بقعة من بقاع ارضک و علی کلّ قطعة من قطعاتها لعلّه یتشرّف بمقام تشرّف بقدم اولیائک ای ربّ تسمع ندائی و ضجیجی و صریخی فی ایامک و تعلم بانّی ادعو عبادک الی التور و هم یدعوننی الی التار اسألك ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و الانابة لدی باب فضلک انک انت المقتدر العزیز الوهاب

ایکاش نفعات متضوعه از آیات را ادراک مینمودی بشنو ندای مظلوم را از ظلم بعدل رجوع نما و از اعتساف بانصاف توجّه کن احضر امام الوجه لتری امواج بحر بیان ربّک الرحمن و تجلیات انوار نیر البرهان ایاک ان تمنعک الریاسة عن مشرق نور الأحدیة ضع ما عندک و خذ ما امرت به من لدی الله ربّ العالمین عنایت این ظهور بمقامیست که هیچ منصف و عادل انکار ننماید قریب چهل سنه میشود که این مظلوم عباد را از فساد و نزاع و جدال و قتل منع نموده در لیالی و ایام قلم متحرک و لسان ناطق و الحمد لله نصح مظلوم را اولیای حقّ قبول نمودند و بان عامل چنانچه در عشق آباد کشته شدند و نکشتند بلکه از ظالمها و قاتلها توسط و شفاعت کردند و همچنین در ارض صاد و دیار اخری آنچه بر حزب الله وارد شد صبر نمودند و بحق گذاشتند و از قبل کل میدانند هر سنه نزاع و جدال جاری چه مقدار از نفوس که از طرفین کشته شدند یک سنه در طبری و سنه اخری در زنجان و سنه دیگر در نیریز و بعد از توجّه این مظلوم حسب الاجازه حضرت سلطان به عراق عرب کل

را از فساد و نزاع منع نمودیم اگر تو منکری عالم شاهد و گواه اگرچه بعضی از مفتترین و منکرین حسنات قلم اعلی را ستر نمودند و بهوی تکلم نموده و مینمایند و لکن لعمر الله انّ البهَاء ما ينطق عن الهوى بل ينطق بما يقرب الناس الى الأفق الأبهى يا حزب الله در حقّ سلطان بحقّ تمسّک نمائید و از برای او بطلیبید آنچه را که سزاوار بخشش اوست فی الحقیقه مکرر نصرت نموده‌اند و اغنام الهی را از ذئاب حفظ فرموده‌اند البتّه کل شنیده و میدانید لذا باید از حقّ بطلیبیم از انوار آفتاب عدلش عالم را منور نماید انّه علی کلّ شیء قدیر

الهی الهی تری طغیان بغاة عبادک و اشرار خلقتک و ما ورد منهم علی اصفیائک و امنائک ای ربّ انصر حضرة السلطان لینصرهم بعزّک و قوتک و اقتدارک ثمّ افتح علی وجوههم ابواب عنایتک و رحمتک و عطائک ای ربّ نور آفاق القلوب بنور معرفتک و طهرها عن الضغينة و البغضاء بحکمتک الّتی احاطت علی الأشياء ثمّ اکتب للذین انفقوا ارواحهم فی سبیلک و اقبلوا الی سهام الأعداء لاعلاء کلمتک اجر لقائک انت الّذی لا تعجزک قوّة العالم و لا تضعفک قدرة الأمم و لا یعزب عن علمک من شیء انک انت المقتدر العزیز الحکیم

باید اولیا و اصفیا در لیلالی و ایام از برای کل تأیید طلب نمایند اگر مدعیان محبتّ الیوم بآنچه در الواح از قلم اعلی نازل شده تمسّک نمایند و عمل کنند عنقریب انوار آثار الهی بر کل تجلّی نماید یشهد بذلک لسان العظمة فی هذا الحین المبین

یا محمّد قبل علی قد ذكرت بما لا یقطع عرفه و فزت بما یكون باقیاً بدوام الملك و الملكوت نسأل الله ان يجعلک من الذین ما منعهم شیء من الأشياء و ما خوفتهم ضوضاء العلماء و ما اضعفتهم سیوف الأعداء

ای ربّ ایّد حزبک علی نصرة امرک بجنود البیان ثمّ اکتب لهم ما ترتفع به مقاماتهم بین عبادک و یقرّبهم الی بساط عزّک انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک المبرم المحکم المتین

این مظلوم دو سنه فرداً واحداً غیبت اختیار نمود و در بیابانها و جبالها سائر و در ایام غیبت هرج و مرج ظاهر بعضی را غفلت اخذ نمود بشأنی که از ما عند الله گذشتند و به ما عندهم تمسّک جستند بالأخره نار ظلم مشتعل و بحضرت دیان وارد آوردند آنچه را که انجم سماء سرور ساقط و قمر عدل از نور ممنوع و شمس انصاف از ضیاء محروم در کتاب هیکل مخصوص حضرت دیان از سماء عرفان نقطه بیان نازل قوله تعالی ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف یعرف قدره و یعزّ بهائه الی آخر بیانه عزّ بیانه و در رأس کتاب هیکل این کلمات عالیات مرقوم قوله تعالی ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالتور الصمد اسم الله الدیان و در مقام دیگر میفرماید ان یا مظهر الأحدیة الی آخر بیانه و همچنین در مقامی مخاطباً آیاه میفرماید ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهره الله و معنی این اسم جزادهنده یوم جزاست و او حرف سوّم بود که باقبال و ایمان و حضور فائز گشت و مقصود از کتاب هیکل ذکر این امر اعظم و نبأ عظیم بوده و لکن احدی ملتفت نه و در مقامی میفرماید هذا العلم عند الله لأعزّ من کلّ شیء مقصود آن بوده که منقطعین را بشارت عنایت فرماید بظهور کنز مخزون که از نوزده سنه تجاوز نمی نماید و بعشرین نمیرسد حال باید منصفین انصاف دهند اگر مقصود این نبوده اقدمیت آن بر سائر علوم و فضلش بر بیانات دیگر چه بوده باری غرض مرضی است انسان را از عدل و انصاف محروم مینماید حضرت دیان را بظلمی شهید نمودند که سبب تبدیل فرح اکبر بحزن اعظم شد و بعضی از کتاب هیکل علم اکسیر و جفر را گمان کرده‌اند فباطل ما ظنّوا و هم یظنون مقصود از کتاب بمثابه آفتاب ظاهر و واضح و لائح طویب للمتبصرین کذلک جناب میرزا علی اکبر را فتوی بر شهادتش دادند و شهیدش نمودند و همچنین آقا ابوالقاسم و سائرین را فی الحقیقه خطیبات آن نفوس از حدّ احصا خارج این مظلوم این اذکار را دوست نداشته و ندارد مقصود آنکه بعضی آگاه شوند و بحقّ نطق نمایند اسم دیان را ابوالشّور و جناب خلیل که در بیان میفرماید ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری

فى الكتب من بعد الصّحف ان يا اسمى فى البيان او را ابوالدّواهى ناميدند و بعد در صدد قطع سدره مباركه افتادند ولكنّ الله اطردهم بقدرته و سلطانه رغماً لأنفهم أنّه هو الفضّال الفيّاض الحافظ الكريم  
 در ليالى و ايام بنصرت قيام نموديم بشأنى كه اعراض احزاب عالم منع نمود و مقصودى جز اصلاح و اخمد نار ضعيفه و بغضا نبوده و نيست يشهد بذلك ما جرى من قلمى امام وجوه الخلق و ما نطق به لسانى بين العباد نسأل الله تبارك و تعالى ان يزيّن الكلّ بما يحبّ و يرضى و يؤيّدهم على الانابة و الرجوع اليه أنّه هو القويّ القدير  
 يا محمّد قبل على نشهد أنّك فزت بكتاب لا ينقطع عرفه و لا ندائه و لا ذكره لك ان تشكر الله فى اللّيالى و الايام بهذا الفضل المبين و تبشّر العباد بالحكمة و البيان بهذا النّبيا العظيم اوليا را از قبل مظلوم تكبير برسان و بتجليات انوار نير عنايت ربّانى بشارت ده انا ذكرنا كلّ واحد منهم بما لا تعادله خزائن الأرض طوبى لمن عرف و فاز و ويل للغافلين  
 و اينكه از بعد سؤال نمودى أنّه يظهر لك وعداً من الله ربّ العرش العظيم عريضه بعد بساحت اقدس فائز نحمد الله الذى عرفك امره و علمك ذكره و هداك الى صراطه المستقيم ستفنى الدنيا و ما فيها و يبقى لك عملك فى ايام الله و ما جرى من قلمك فى ثناء المظلوم و ذكره نسأله ان يؤيّدك و يوفّقك و يمدّك بجنود البيان لتهدى الناس و تقربهم اليه أنّه هو المؤيّد المقتدر القدير و الحمد لله العزيز الحميد

\* \* \*

هو المنادى من افقه الاعلى

الحمد لله الذى اظهر بكلمته العلياء ما كان مكنوناً فى كنائز عصمته و مخزوناً فى خزائن حفظه أنّه هو المقتدر الذى بامر من عنده ماج بحر البيان فى الامكان و اشرق نير الفضل من افق سماء البرهان و نصب العلم امام وجوه العالم و به ظهر توحيد الله و سلطانه و قدرته و اقتداره و الصلوة و التكبير و البهّاء على ايدى امره الذين قطعوا السبل و المناهج لاعلاء امره و اثبات كلمته العليا التى بها انجذبت حقائق الاشياء و نادى سدره المنتهى فى الفردوس الاعلى قد اتى المالك بامر لا يقوم معه السموات و الارض و بسطان غلب من فى ملكوت الامر و الخلق أنّه هو الذى بظهوره ابتم ثغر ام الكتاب فى المآب و دعا الكلّ الى الله مالك الرقاب و على الذين سمعوا ندائهم و اكرموا مثنوهم و عملوا بما أمروا به فى كتاب الله ربّ الارباب  
 يا اولياء الله و حزيه جناب بآء قبل ق الذى لقب بهائى فى كتابى الابدى حضر امام وجهى و ذكركم لذا ذكرناكم و انزلنا لكم ما هاج به عرف بيانى و ماج بحر فضلى ان ربكم هو المشفق الكريم  
 يا افنانى فى البلدان عليكم بهائى و عنايتى اسمعوا ندائى من هذا المقام الاعلى و الذروة العليا أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المهيمن القيوم نشهد أنّكم فزتم بعرفان الله مالك ملكوت الاسماء و آمتم به و اقبلتم الى افقه اذ اعرض عنه العباد الذين انكروا ظهور الله و برهانه و نطقوا بما لا نطق به الاولون  
 يا اوليائى فى الطاء اسمعوا ندائى من شطر سجنى أنّه اذ ارتفع ابتم ثغر البيان و نطقت الارض و السماء قد اتى الوعد و اتى الموعد برايات الآيات من لدى الله مالك الوجود  
 يا ايدى امرى طوبى لكم بما اقبلتم بوجوه نوراء و فزتم بعرفان ربكم اذ ارتعدت فرائص الاسماء اشهد أنّكم شريتم رحيقى المختوم من كأس عطاء اسمى المخزون الذى ينطق فى هذا الحين امام وجوه من فى السموات و الارضين و نبشّرهم بما ظهر و لاح من افق سماء رحمة الله مالك الغيب و الشهود طوبى لمن احبكم و سمع ذكركم و قام على خدمتكم أنّه من الفائزين فى كتابى المبين

في هذا الحين ارادت ارادتي ان تذكر القاف و الميم بايات تنجذب بها افئدة الذين آمنوا اذ سمعوا نداء الله رب ما كان و ما يكون يا اوليائي هناك نوصيكم بالاستقامة الكبرى لئلا تزل اقدامكم من همزات الذين انكروا حجة الله اذ نزلت بالحق و كفروا بالذي ينطق بينكم باعلى النداء انه لا اله الا انا الحق علام الغيوب

يا ارض الكاف قد مرت عليك نسائم الظهور في فجر يومه هل وجدت ام كنت من الغافلين يا اوليائي هناك انا سمعنا ندائكم و رأينا اقبالكم و اعمالكم ان ربكم هو السميع البصير طوبى لسمع فاز بالاصغاء و لبصر رأى آياتي الكبرى انهما في ظل عناية ربهما المقتدر القدير

يا ارض الصاد اين اوليائي و احبائي اشهد فيك اشتعلت نار البغضاء و احترقت بها اكباد الاصفياء الذين بهم اشرفت شمس الايقان من افق سماء العرفان و نادى المناد من كل الجهات قد ظهر من كان مكنوناً و اتى من كان مخزوناً في علم الله مالك هذا المقام الرفيع يا اوليائي هناك طوبى لكم بما سمعتم ندائى و اقبلتم بالقلوب الى افقى و شربتم رحيق العرفان من يد عطائي و اعترفتم بما نزل في كتابي العظيم انا سترنا اسمائكم حكمة من عدنا و رحمة من لدن عليم خبير

يا اهل النون و الجيم قد حضر الهائي امام وجهي و اراد من بحر جودي ذكركم ذكرناكم بما اشرفت بنوره الارض و السماء يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ يا اوليائي هناك قد اتى ربيع البيان و امطرنا من سحب رحمتي امطار عنايتي طوبى لقلب نبتت منه سنبلات حكمتي التي امرنا الكل بها في لوحى العظيم هنيئاً لكم بما حملتم الشدائد فى سبيلي و صبرتم فى البأساء شوقاً لرضائى نسئل الله ان يؤيدكم على الاستقامة و يكتب لكم من قلمه الاعلى كل خير انزله فى كتابه انه هو المنزل القديم

يا قلمى ول وجهك شطر الالف و الرء و قل اين ذكركم و بيانكم و اين اقبالكم و اشتعالكم و اين انجذابكم و انقطاعكم اياكم ان تخوفكم سطوة العلماء او تضعفكم قوة الاقوياء انصروا ربكم الرحمن بالحكمة و البيان و لا تكونوا من الضامتين قد كان لكم شأن عند الله سوف يرى كل مستقيم ما قدر له من لدن عليم حكيم ما لى اريكم ساكتين و صامتين عن ذكر الله و بيانه هل اخذتكم الغفلة ام كنتم من الخائفين قوموا باسمى و خذوا كوب البقاء ثم اشربوا منه بذكرى البديع انا خلقناكم و اظهرناكم لخدمتي اياكم ان تحجبكم حجابات التاعقين انا نوصيكم كما وصيناكم من قبل بالامانة و الديانة و الصدق و الوفاء و بما يرتفع به كلمة الله رب العالمين طوبى لمن نبذ الفساد و قام على الاصلاح انه من المقرين فى كتاب الله رب العرش العظيم يا اوليائي انا امرناكم بالبر و التقوى و نهيناكم عن البغى و الفحشاء و عن كل ما يتكدر به العباد فى ناسوت الانشاء و انا المشفق الكريم اجعلوا همكم نصره العباد و ما تفرح به افئدتهم ان ربكم يأمركم بما ينفعكم و يمنعكم عما يضرركم انه هو الفضال العزيز الحكيم يا اوليائي فى الجهات قد توضع عرف البيان اذ تكلم مكلم الطور طوبى لاذن سمعت و ويل لكل غافل بعيد انصروا ربكم الرحمن ببيان تنجذب به العباد هذا ما امرناكم به من قبل و فى هذا الحين

يا اهل الدال و الواو و ضواحيها افرحوا بما وجدنا منكم عرف محبة الله رب هذا المقام الكريم نشهد انكم اقبلتم الى الله رب الكرسي الرفيع و ورد عليكم فى سبيله ما ناح به الفردوس الاعلى و الذين طافوا حول العرش فى بكور و اصيل قد انزلنا لاوليائي فى الصحيفة التي انزلناها من سماء مشيتي لمن طار فى هوائى و تمسك بحبل حبي و نطق بشائى بين عبادى و تشبث بذيلى المنير

و نذكر فى هذا الحين من سمى بمحمد انه قام على خدمة امرى و تبليغ ما نزل فى كتابي نشهد انه فاز بما لا فاز به اكثر العباد و انا المحصى العليم

يا قلم ول وجهك شطر الخاء و الواو ثم اذكرهم بذكر تنطق به الاشجار بما نطقت به سدرة الطور لموسى الكليم يا اوليائي نشهد انكم فرتم باياتى و آتارى و نزل لكم فى الالواح ما انجذبت به افئدة المقرين نسئل الله ان يؤيدكم على الاستقامة

الكبرى بحيث لا تزلكم شبهات العلماء الذين منعوا الناس عن التقرّب الى نبأ الله العظيم يا اولياء الله نشهد انكم كنتم تحت لحاظ عنايتي قد نزلت اسمائكم من قلمي الاعلى فى الصحيفه الحمراء ان ربكم الرحمن هو الفضل المقتدر العليم الخبير و ما اظهرنا اسمائكم و ما ذكرناها رحمة من عندى و حكمة من لدن حاكم عليم

يا اوليائى فى المدن و القرى هذا يوم فيه ظهرت الآيات و برزت البيئات اياكم ان تمنعوا انفسكم عما ظهر بالفضل ضعوا الاوهام مقبلين الى هذا الثور اليقين هذا يوم فيه نصب الميزان و ظهر البرهان و مرّ الجبال كمرّ السحاب هذا ما اخبر به الرحمن فى الفرقان طوبى لمقبل اقبل و ويل للمعرضين يا حרב الله اياكم ان تمنعوا انفسكم عن البحر الاعظم الذى ماج امام الوجوه باسمى المقتدر القدير قد جرت انهار البيان و سرت نسائم السبحان و الروح ينادى فى بريّة الوفاء لبيك يا مولى الورى و لبيك يا من فى قبضتك زمام الاسماء و لبيك يا مقصود العارفين

يا اوليائى فى اليا قد اقبل اليكم المظلوم من شطر عكّاء و يذكركم بما تبقى به اذكاركم و اسمائكم فى كتب الله ربّ العالمين اياكم ان تحزنكم حوادث الدنيا لعمرى انها ستفنى و يبقى ما قدّر لكم من لدى الله ربّ العرش العظيم قد احاطتنا البلايا من كلّ الجهات و ورد علينا من الظالمين ما ناحت به الاشياء و صاح كلّ عالم خبير انا اردنا لهم العناية الكبرى و هم ارادوا لنفسى الذلّة العظمى نسئل الله ان يزيّنهم بطراز العدل و يوفّقهم على الرجوع انه هو التّوّاب المشفق الغفور الرحيم

\*\*\*

جناب بصرار عليه بهاء الله

بسمى المشرق من افق سماء العرفان

الحمد لله الذى اظهر من بحر البيان لآئى الحكمة و التّبيان هو المالك الذى نصبت عن يمينه راية الملك لله و عن يساره علم يفعل ما يشاء لا تضعفه قوّة الأمراء و العلماء و لا تمنعه شوكة الأقوياء و العرفاء لا اله الا هو فاطر السّماء و مالك ملكوت الاسماء و ربّ الآخرة و الاولى يا باقر يا بصرار عليك بهاء الله المقتدر الغفار قد ذكرك اسمى على قبل اكبر ذكرناك بهذا اللّوح المبين لتشكر ربك الغفور الرحيم از مصيبت وارده محزون مباش اقرء ما انزله الرحمن فى الفرقان المال و البنون زينة الحياة الدّنيا و الباقيات الصّالحات خير عند ربك ثواباً و خير املاً اين آية مباركه بعد از صعود ابناء رسول الى الرّقيب الأعلى نازل شده به يقين ميبان بدان آنطفل نزد امين حقيقى محفوظ بوده و هست قد جعله الله كنزاً لك و ذخراً لك و شرفاً لك انه هو ارحم الرّاحمين و اكرم الأكرمين لا تحزن من شىء توكل فى الأمور على الله ربّ العالمين انه معك و سمع ندائك و هو السّميع البصير منتسبين را از قبل مظلوم تكبير برسان و بعنايت حقّ جلّ جلاله بشارت ده نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤدّبكم على ما يحبّ و يرضى و يؤلّف بين القلوب انه هو المقتدر العزيز المحبوب ذكر اوليا در ساحت مظلوم بوده و هست اين ايام نامه يكي از افنان سدره مباركه عليه بهاء الله الأبهى رسيد و ذكر اوليا طراً در آن مذکور و هر يك بذكر الهى فائز نسئل الله ان يوفّقهم على الاتّحاد و الاتّفاق و يقربهم اليه بهاء عليك و على اوليائى و امائى اللّائى آمنّ بالفرد الخبير

\*\*\*

محبوب مكرم حضرت على قبل اكبر عليه بهاء الله مالك القدر ملاحظه فرمايند

### بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأعلى

الحمد لله الذي أنزل الكتب و أرسل الرّسل و جعلهم سرج هدايته بين خلقه و بهم فرق بين الحقّ و الباطل و فصل بين المعرض و المقبل و هم صراط الله المستقيم و امره المحكم المتين و بهم بشر الله خلقه باسمه المكنون و سرّه المخزون و نبأه العظيم و نوره القديم الى ان قضى الميقات و اتى الوعد و اشرق افق العالم بتبیر الظهور و ارتفع نداء مكلم الطور و تكلم بكلمة انصعق منها من فى السموات و الأرض الا الذين انقذتهم ايدى العناية و وجدوا عرف القميص اذ تضوّع بين البرية اولئك فازوا بيوم فيه اشرقت الأرض بنور ربها و غرّدت حمامة الفردوس بثناء بارئها و ارتفع حفيف سدره المنتهى و بشرت الكلّ بظهور مقصودها و محبوبها و المنادى فيها الى ان بلغت الأيام الى هذه الأيام التي فيها اضطربت عقول العقلاء و تزعزعت بنیان الأفوياء و ارتعدت فرائص الأمراء و تزلزلت افئدة العلماء و الفقهاء الا الذين خلقتهم ايدى القدرة من جوهر الاستقامة و ربّتهم ارادة الله مالك البرية فى مقام ما اطّلع به الا علمه المحيط اولئك عباد لّما وردوا فى السجن قالوا ما قال الرضوان عند دخول المقرّبين فى الجنة العليا قد اخذهم جذب محبة الله على شأن اختاروا السجن على الجنان حباً لله ربهم الرحمن و اخذوا كأس البأساء باسم مالك الأسماء و شربوا منها بحبّ نطقا الصبر و الاضطبار قد خلقنا الله بنور من انوار صبركم و اصطباركم لعمر مقصودنا نستحيى ان نظهر وجودنا امام وجوهكم بل ينبغى لنا ان نطوف حولكم بدوام ملكوت ربنا المهيمن القيوم

سبحانك يا من باسمك ماج بحر الحيوان و هاجت ارياح الامتحان و اشتعلت افئدة المخلصين و طارت عقول الموحّدين اسألك بنفوذ آياتك و ظهور علاماتك و مظلومية نفسك بين عبادك و بالذين اختاروا لأنفسهم السجن رجاء ما عندك بأن تنزل من سماء فضلك ما تقرّ به عيون الذين تمسّكوا بحبل عنايتك و تشبّثوا بذيل رحمتك اى ربّ ترى اوليائك و اصفياك مقبلين الى افئك الأعلى و معترفين بما نطق به لسان عظمتك فى ملكوت الانشاء قدّر لهم يا الهى ما ينبغى لوجودك و الطافك و ما يليق لفضلك و كرمك ثمّ اكتب لهم يا مقصود العالم و مولى الأمم من قلم الارادة ما ينفعهم فى كلّ عالم من عوالمك اى ربّ قد ذاب كبد الخادم بما ورد على الذين ذكرت اسمائهم فى الصحيفة الحمراء من قلمك الأعلى و ذكرتهم بما ناح لهم اهل الملكوت و اصحاب الجبروت اى ربّ قرّبهم اليك فى كلّ عالم من عوالمك و قدّر لهم ما تقرّ به ابصار عبادك و تفرح افئدة المخلصين من خلقك انك انت الذى باسمك ماج بحر العطاء يا مالك الأسماء و بذكرك تشهّق الطاووس عند عرش عظمتك يا فاطر السماء اسألك بأن تنزل على اصفياك ما تظهر به مقاماتهم فى ملكوت الانشاء انك انت مولى الورى و مالك العرش و الثرى لا اله الا انت العزيز المحبوب

كلّ الخادم لسجنكم الفداء دستخطهاى متواترة آن محبوب چه باسم اين بنده و چه باسم حضرت اسم جود عليه بهاء الله الأبهى جميع رسيد و حزن و بهجت بى پايان رخ نمود و دليل آن واضح است احتياج بعرض نيست و بعد از قرائت و اطلاع هر يك از آن وقتى از اوقات در ساحت امنع اقدس عرض شد و اظهار عنايت و الطاف از افق فضل رحمانى ظاهر و لائح بشأنى كه اين عبد فى الحقيقه عاجز است از ذكر آن بتمامه ولكن خود آن محبوب امواج بحر بيان رحمن و اشراقات آفتاب فضل را مشاهده فرموده اند بهيچ وجه احتياج بمترجم و مبيّن و مفسّر نبوده و نيست و هم چنين در الواحى كه با جناب محبوبى ح ك عليه بهاء الله و عنايته ارسال شد در بعضى از آن الواح هم ذكر آن محبوب نازل و دستخط آخر آن حضرت بعد از عرض در تلقاء عرش اين بيان از ملكوت علم الهى نازل قوله عزّ كبريائه و جلّ بيانه

## بسمی المشفق الکریم

یا علی لازال تحت لحاظ عنایت حقّ جلّ جلاله بوده‌ئی و از ملکوت فضل نازل شده از برای شما آنچه که خزائن ملوک و مملوک بل خزائن عالم بآن معادله نمایند ناس در ثروت و راحت غافل و مغرورند بشأنی که مابین حقّ و باطل و ظلم و عدل و انصاف و اعتساف تمیز نمیدهند نعمت را نعمت می‌شمرند و سراب را آب می‌پندارند غافل از آنکه بیک تغییر فرح بحزن مبدّل شود و نغمه بناله سبحان‌الله کل بتغییر و فنا آگاهند و بر آن گواه مع‌ذلک باعملی که شبه آن دیده نشده مشغولند لعمر‌الله سوف یرون انفسهم فی خسران مبین در این ظهور اعظم حقّ جلّ جلاله ظالمین را مهلت نداده و نخواهد داد لو لا سبق الأمر من عنده لرأوا جزءاً ما عملوا فی اقلّ من آن بحیث جعلتهم عاصفات القهر هباءً منثوراً حقّ با شما بوده و اعمال ظالمین و معتدین را مشاهده نموده و قلم اعلی آنچه واقع شده بعدم حکمت نسبت نداد و قبول فرمود فضلاً من عنده و یشهد لکم و لقیامکم و استقامتکم و ذکرکم و ثنائکم امام الوجوه و بمظلومیّتکم و بکلّ ما ورد علیکم فی سبیل الله بارتکم و خالقکم و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض کذلک نطق القلم اذ استوی مالک القدم علی العرش الأعظم فی لیلة تنادی فیها المناد الملک لله مالک المبدأ و المعاد طوبی از برای نفوسی که اولیای حقّ را خدمت نمودند و مؤانست جستند امروز یک ذره از اعمال حسنه مستور نماند و مکافات آن ظاهر گردد طوبی للذین فازوا بحبّکم و خدمتکم فی سبیل الله ربّ العالمین آنچه بر شما وارد شده لوجه الله بوده در سبیل او شنیدید آنچه را که قابل اصغا نبوده و دیدید آنچه که لایق مشاهده نه این شهادت قلم اعلی اعظم است از دنیا و ما فیها لک ان تشکر ربّک الذاکر الکریم دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار قل انه معکم یسمع و یری و هو العلیم الخبیر البهآء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی الذین عملوا بما امروا به فی کتابی المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

از صریر قلم اعلی مراتب و مقامات فضل و عنایت مشهود احتیاج بذکر این کلیل علیل نبوده و نیست قسم بافتاب افق معانی اگر آذان عالم مقدّس و مطهّر بود باصغای این ندا مشتعل میشد اشتعالی که ذکرش از قلم و مداد خارج است یشهد بذلک مولی العالم و مقصود الأمم این فضل را شبه و نظیر نبوده و این رحمت را مانند نه از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عنایت فرماید و عباد خود را بکلمه علیا از نوم غفلت نجات بخشد و بافق آگاهی کشاند نعم ما قیل

عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند

گوش گیرش در دبیرستان الرحمن درآر

از حقّ میطلبم غافلین را آگاهی بخشد و از حلاوت بیان خود محروم نسازد انه علی کلّ شیء قدیر  
عرض دیگر آنکه هر قدر ارسال مراسلات مستور ماند احبّ است چه اگر اهل ظلم آگاه شوند البتّه در صدد منع برآیند بسا میشود بیحکمتی دوستان اخبار مینماید در هر حال حسب الأمر باید بحکمت متمسک باشند و باو متمشبتّ مجددّ حینی که مناجات آن محبوب بتمامها در ساحت امنع اقدس لیس کمثله شیء عرض شد این بیان از مشرق عنایت محبوب امکان اشراق نمود قوله عزّ بیهانه و جلّ ذکره

## انا السّامع المجیب

یا علی قد ورد علی البحر الأعظم انهار ذکرک و بیانک و اراد ان یقذف علیک لآئی الذکر و البیان ان اجمعها باسمه المقتدر القدیر قد سمعنا ثنائک و رأینا اثمار سدره خلوصک و ذکرناک بهذا اللّوح البدیع طوبی لقیامکم و خدمتکم و سکونکم و وقارکم و استقامتکم و لصبرکم الجمیل نسأل الله بأن يجعلک علماً فی امره و یجذبک الی مقام لا تری ما عندک بل الی ما یرتفع به

امر الله رب العالمين فاعلم بالحقّ اليقين أنّه لا يعزب عن علمه من شيء و هو المشفق العزيز المنيع كذلك زينا هيكلك بقميص عنایتی و رأسک باکلیل فضلی الذي لا يعادله شيء ان افرح و قل

لک الحمد یا مولی العالم بما ذکرتنی و علمتنی و عرفتنی و اشهدتنی و اریتنی و انطقتنی و جعلتنی فائزاً بلقائک و کوثر وصالک و اجتذبتنی علی شأن ما اضعفتنی قوّة الأقیاء و ما خوفتنی شوکة الأمراء ای ربّ اسألک بنفسک بأن تحفظنی و تقرّبنی الیک و تکتب لی ما ینبغی لسماء جودک و شمس فضلك أنّک انت الجواد الکریم لا اله الا انت العلیّ العظیم انتهی

لله الحمد اشراقات انوار آفتاب عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابة وجودش ظاهر و باهر مع سحاب و سبحات که آفاق را اخذ نموده نور امر الله نزد مقرّبین و مخلصین اظهر از کلّ شيء له الحمد فی کلّ الأحوال یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد عباده علی الانصاف أنّه لهو المؤیّد الحکیم الحمد لله العزیز العظیم

و اینکه مرقوم داشتند ابن السلطان که به وزیرنظام ملقب است بسیار زخارف قول اظهار داشته که من با ایشان یعنی جمال قدم جلّ اجلاله مراد بودم و من خبر دارم کذب و ربّ العرش و الثری با ابناء سلطان موجود ملاقات واقع نشده بلی هنگامی که دریند شمیران قبل از ظهور منظر اکبر واقع شاهزادگان عظام از جمله مراد میرزا که به حسام السلطنه ملقب و فرهاد میرزا و امام قلی میرزا که به عمادالدوله ملقب دو بار به دریند آمده حضور مبارک را ادراک نمودند مع سیفالدوله پسر ظلّ السلطان و امّا فریدون میرزا که به فرمانفرما ملقب بوده یک بار جمال قدم بمنزل او رفته چه که در جوار ساکن بود من دون آن آنچه گفته اند کذب بعضی از ذوی القربی با ایشان مراده داشتند و بعضی هم بامورات بعضی مشغول بودند سبحان الله اگر قول آن نفوس را تصدیق نمائیم ظهور امر اعظم و اکبر و اعلی و ابهی مشاهده میشود و بر جمیع حجّت بالغه کامل و تمام باری یقولون ما قالوا من قبل فی الحقیقه انسان بی بصر و بی انصاف حکم معدوم بر او شده و میشود امرائی که باین صفات موصوف باشند بمثابة قبور فراعنه بوده و هستند ظاهر مکمل و باطن غیر آن یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّدهم علی الانصاف و یرتّبهم بطراز العدل و الصدق اگرچه اعمال آن نفوس جمیع سبل و طرق را سد نموده مگر یک سبیل یشهد بذلك کلّ منصف بصیر در جواب حبیب فؤاد جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الابهی از قبل در این امور از قلم اعلی نازل شده آنچه که هر منصفی ملاحظه نماید عرف بیان رحمن را ادراک مینماید

ذکر جناب آقا سیّد آقا بزرگ علیه بهاء الله را فرموده بودند ذکر ایشان لازال از لسان مبارک استماع شده مکرّر فرمودند قد ورد علی اهل المیم من ذریة الرسول ما لا ورد علی احد من قبل و این کرّه آنچه از احوالات مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی فرمودند صدق و ربّ الآیات صدق و ربّ البیّنات قد ورد علیهم اعظم عمّا ورد علینا اذ ادخلنا المشرکون فی بلدة سمیت بآمل و كانت الضوضاء مرتفعة فی کلّ الأحيان و فی کلّ یوم ینادی المناد هذا یوم فیہ یسفک الدّم الأطهر طوبی لأهل المیم الذین ورد علیهم ما نوح به سکّان الفردوس و الذین طافوا عرش الله العظیم و ذکرنا العلی بذکر ناحت به الأشياء کلّها و ذابت به الصخرة و صاح به السحاب و نذکر فی هذا الحین من صعد الی الله فی السجّن قد اعترف قلمی الاعلی بشهادته فی سبیلی طوبی له و نعیماً له لعمر الله حین ارتقاء روحه استقبله الملائة الاعلی من لدى الله مالک الأسماء و فاطر السمّاء و استبرکّن به الحوریات فی غرفات الجنان طوبی لأصفياء الله و اولیائه و ویل للذین ظلموا من دون بیّنة و برهان و نذکر کلّ من کسر سلاسل الأوهام و فاز بأنوار الیقین فی هذا الیوم الذي فیہ تنادی الذرّات الملک لله مالک الایجاد انتهی

صدهزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که آنچه در سبیلش وارد بطراز قبول فائز زود است این حکومتها و ریاستها و ظلمها معدوم شود و هر ظالمی خسارت خود را مشاهده نماید سبحان الله مع آنکه معلوم نیست بقای آن نفوس در دنیا یک یوم او یومین او آن و آئین او دقیقه و دقیقترین مع ذلك خود را از انوار عدل محروم نموده اند و عمل نموده اند آنچه را که بدوام ملک و ملکوت جزای آن باقی است افّ لهم و بما اکتسبت ایادیهم فی ایام الله بارئهم و خالقهم



خدمت جناب سیّد مذکور مظلوم علیه بهاء الله المهیمن القیوم و سایر آقایان تکبیر عرض مینمایم و از حقّ جلّ جلاله  
سائل و آمل مقدّر فرماید از برای ایشان آنچه که سبب و علت حفظ مقامات ایشانست و هم‌چنین خیر دنیا و آخرت را از برای  
ایشان میطلبم اوست قادر و توانا و اوست مشفق و کریم البهّاء و الثّناء و التّکبیر علی حضرتکم و علیهم من لدی الله ربّنا و  
ربّکم و ربّ من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۹ ذی‌الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۱

در این حین قصد مقصد اعلیٰ نموده بعد از حضور فرمودند بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی باید بکمال جدّ و اجتهاد  
در اتّحاد و اتّفاق قلوب مشغول باشی این مقام را اختلافات عالم ضرر نرساند اجرش در خزانه علم الهی مکنون و مخزون انّ  
ربّک لهو الصّادق النّاطق البصیر تمسّک بما امرت به لعمری انه ینفعک فی کلّ عالم من عوالم ربّک الخبیر انتهى  
عرض دیگر یک لوح اقدس علیحده از سماء مشیّت مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد هذا فضل بعد فضل

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\* \* \*

حبيب معنوی الّذی سمّی بجناب علی قبل محمدّ علیه بهاء اللّٰه و نوره ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربّنا الأعظم الأقدم الأقدس العلیّ الأبهی

الحمد لله الّذی تجلّی بآثر قلمه الأعلى علی من فی ملکوت الانشاء اذاً نطق کلّ کلیل و برئ کلّ علیل و استعلم کلّ جاهل و استغنی کلّ فقیر و قام کلّ مقعد و سرع کلّ متوقّف و به توجّهت الوجوه و اقبلت النفوس و هدرت حمامة البیان علی اغصان سدرة البرهان انه لا اله الا هو العزیز المّنان البهاء المشرق من افق مشیّة الرّحمن علی مطالع العرفان و مشارق الايقان الّذین قاموا بأرجلهم و نطقوا بألسنهم و اوماؤا بأکمامهم و اشاروا بعیونهم و حواجبهم الی اللّٰه بارئهم و خالقهم و رازقهم و محییهم و ممیتهم اولئک عباد شهد لهم القلم الأعلى باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و قیامهم علی هذا الأمر الّذی به اندکّت الجبال و اسودّت وجوه اهل الضّلال الّذین اعرضوا عن المآل و اقبلوا الی کلّ غافل محتال  
سبحانک اللهمّ یا الهه الأسماء و مالک العرش و الثّری اسألک باسمک الّذی به تحرّک القلم علی اللّوح و ظهر منه عبادک و بریتک بأن تؤیّد اصفيائك علی خدمة امرک علی شأن لا تمنعهم اعراض العلماء و لا ظلم الأمراء ثمّ قرّ یا الهی عیونهم بأنوار وجهک و نور قلوبهم بضیاء معرفتک ثمّ اظهر منهم فی الملک ما یقی بدوام ملکوتک و جبروتک انک انت المقنن المتعالی العلیم الحکیم

و بعد یا مهجة قلبی و بهجة فؤادی قد تضوّع عرف الخلوص لله الحقّ اذ فتحت کتابک لعمر المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلما قرأت و عرفت اردت الغیب المکنون و الكنز المخزون فلما حضرت و تشرّفت اشرفت شمس الاذن و عرضت ما فیہ تلقاء الوجه اذاً نطق لسان العظمة بما کان الرّوح للأبدان و النور للأبصار و کوثر الحیوان للعطشان و رحيق العرفان لأهل الامکان قال جلّ کبريائه و عظم سلطانه یا ايّها الشّارب من كأس حبّی ان استمع ندائی من حول ضریحی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد سمعنا ندائک و اجبتناک فضلاً من عندنا و هذا أوّل کتاب منک احضره العبد الحاضر لدى العرش و قرأه امرأ من عندنا ان ربّک لهو القادر الحکیم لله درک یا من اقبلت الی الوجه و حضرت هذا المقام الّذی سمّی بالأسماء الحسنی فی کتاب الأسماء و سمعت نداء المظلوم اذ کان ناطقاً باسمه المهیمن علی ما کان و ما یكون قد فزت بما یقی به ذکرک بدوام الملک و الملکوت کن مشتعلاً بنار الأمر و مضیءً بهذا النور الّذی به انار من فی ملکوت الغیب و الشّهود طوبی لک بما اردت خدمة مولاک و نطقت بین العباد بما سمعت و رأیت فی هذا المقام المحمود ذکرّ الناس بالاستقامة الکبری و بشرهم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت الوجود انا نوصیهم بالاستقامة الکبری علی شأن لا یمنعهم کتاب السّجین و اوراق الرّقوم قل لو یأتیکم احد بکتاب الفجّار دعوه عن ورائکم ثمّ اقرؤوا ما انزله الرّحمن فی لوح محفوظ

جمیع دوستانرا از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو در اکثری از الواح ذکر امر و عظمت آن و ذکر استقامت و مقام آن شده تا جمیع بعنایت الهی بشأنی فائز شوند که عالم و شئون آن و ظهورات آن و سطوت آن ایشانرا از افق رحمن منع ننماید ذکر ناعق و طیور لیل در احیان توقّف در عراق و در ارض سرّ و سجن اعظم در الواح نازل و باطراف ارسال شد تا کل مطلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند بعضی از نفوس مشاهده شد بمواء سنور از تغرّذات عنذلیب ظهور محروم ماندند مع آنکه مدّعی رتبه بلند استقامت بودند انشاءالله باید نفحات رحمن در آن دیار بشأنی متضوّع شود که از برای احدی مجال توقّف نماند کن قائماً علی خدمه مولاک و ناطقاً بذکره و ثنائیه بین العباد کذلک یأمرک من عنده امّ الکتاب انتهى

یا حبیب فوادی عجب در اینست که بعضی از نفوس مابین رائحه دفرا و عنبرسارا فرق نگذارند ملاحظه در اهل بیان که البوم معرضند نمائید بعینه در سیب اهل فرقان ماشیند و خود را از اهل بیان مینامند و بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدّسه مشغولند از جمله میرزا احمد کرمانی که از اول کمال اقبال و خلوص را اظهار مینمود و بعد نظر بجنون و اعمال شنیعه مردوده واگذاشته شد در بعضی از مدن ارض خاء رفته و به ما امره النفس و الهوی ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عریضه بکمال ابتهال و انابه و استغفار بساحت اقدس ارسال داشت و بعد بارض هاء رفته و التجا بیکی از نفوس مقدّسه نموده و ایشان عریضه بساحت اقدس ارسال داشتند و توسط نمودند بعد در مدینه کبیره رفته و نقض عهد نمود و بعضی کلمات واهیة شیطان را باطراف فرستاد لعمر الله انسان از چنین نفوس متحیر میشود حال چند عریضه این بی انصاف موجود است و بقسمی اظهار عجز نموده که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدینه کبیره اخراجش نموده اند اعاذنا الله و معشر الموحّدين من مکره و مکر امثاله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر میشود و ادّعی ایمان و ایقان مینماید و نزد منافق بکمال اتّفاق ظاهر این ایام کتابی از سجّین بدست آورده به آباء شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجّین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند تفصیل بساحت اقدس عرض شد این بیان از لسان رحمن ظاهر قوله عزّ کبریائه نفوسیکه از ثمره شجره قلم اعلی مرزوقند کتب عالم ایشانرا از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد باین هدیانات انتهى

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند اینکلمه محکمه مبارکه نازل قوله جلّ اجلاله در سنه اولیه از صریر قلم اعلی اینکلمه مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسیکه امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع توجه نمودند و اینمقام بلند اعلی حاصل نمیشود مگر بمحو آنچه از قبل بوده و آذان اصغا نموده نعیماً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأبهی انتهى

از حقّ میطلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمه الهیه فوالذی تفرّد بالبیان و توحد بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم باصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبت مالک امکان بشأنی مشتعل شوند که ما سوی الله را معدوم و فانی مشاهده کنند حیّذا ذاک العرف اذ تضوّع بین الأمم یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد العباد علی عرفان هذا الأمر الذی به ترزع بنیان الوجود الا من شاء الله مالک الغیب و الشهود

در این آیه منزله در کتاب اقدس که در اول ورود سجن اعظم نازل شده تفکر نمائید که میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّشیء فی لوح مبین انتهى

صدق الله ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ من فی السموات و الارض انا آمنّا به و بعلمه الذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند وقتیکه کتاب اقدس از سماء مشیت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد و لکن بعد لسان قدم بشارت میدهد آن ارض را بقوله تعالی لا تحزنی

بذلك سوف يظهر الله فيك أولى بأس شديد يذكرونني باستقامة لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم شبهات المرييين اولئك ينظرون الله بأعينهم و ينصرونه بأنفسهم الا أنهم من الراسخين انتهى

طوبى لعين رأت و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فى الليالى و الأيام در چند سنه قبل يومى از ايام جناب امين عليه بهاء الله در ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجه و فرمودند انا وجدنا رائحة دفرآء من ارض الكاف و الرآء و اينعبد فانى اينفقره را چند سنه قبل در جواب يکى از دوستان نوشته سبحان الله چه مقدار اين نفوس مرييه از صراط مستقيم بعيد ديده ميشوند مع آيات منزله و براهين ساطعه و بينات مشرقه و علامات مشهوده در تيه اوهام ساير و سالکند معنى يوم الله را ادراک نموده اند چه اگر ادراک نموده بودند اقل من آن محتجب نيمانند و بچشم و سر ببحر اعظم توجه مينمودند و ميشتافتند گويا از نقره كبرى غافلند و از صور اعظم بيخبر

يکى از حروفات حى از نقطه اولى روح ما سواه فداه سؤال از آن نير اعظم و مولى الأمم که به من يظهر در بيان مذکور است نمود بقسمى جواب از مصدر امر صادر که هر منصفى ادراک مينمايد که اينمقام بذکر و وصف و تعريف و ثنا محتاج نه بلکه مقدسست از آنچه گفته شده و ميشود چه که علم احدى باو احاطه نموده و نخواهد نمود و ادراک نفسى باو پي نبرده و نخواهد برد اينعبد متحير است که نفوس غافله چه ادراک نموده اند و بچه متمسکند بارى نقطه اولى روح ما سواه فداه در جواب سائل باينکلمات عاليات تکلم فرموده قوله عز ذکره

فقد سمعت كتابك و ان ما فيه جوهر لو لا ما فيه ما اجبتك على ذلك القرطاس و لا حينئذ بأعلى ما قدر فى الابداع فما اعظم ذكر من قد سألت عنه و ان ذلك اعلى و اعز و اجل و امنع و اقدس من ان يقدر الأفتدة بعرفانها و الأرواح بالسجود له و الأنفس بثنائه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت مسئلتك و صغرت كينويتك هل الشمس التى هى فى مرايا ظهوره فى نقطة البيان يسأل عن الشمس التى تلك الشمس فى يوم ظهوره سجاد لطلعتها ان كانت شمساً حقيقية و الا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذكرها و لو لا كنت من الواحد الأول لجعلت لك من الحد حيث قد سألت عن الله الذى قد خلقك و رزقك و اماتك و ابعتك فى هيكلك هذا بالنقطة البيان فى ذلك الظهور المتفرد بالكيان فقل اولاً اذا اردت ان تخطر بعلمك ذكره سبحان الله ذو الملك و الملكوت تسعة عشر مرة الى آخر قوله عز و جل

اگر اهل بيان و يا اهل عالم بنور انصاف منور شوند و باينکلمات دريآت که از مشرق سماء علم الهى اشراق نموده نظر نمايند و تفکر کنند البته جميع بجان ببحر حيوان توجه نمايند از جميع بيان جوهرى اخذ نموده اند و آنرا بابدع بيان ذکر فرموده اند فى الحقيقه اينکلمه مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمه لا نظير لها فى الكتاب محسوبست يکتا لؤلؤ دريای عرفان است و يکتا کلمه ملکوت بيان قوله عز بيانه

و قد كتبت جوهره فى ذكره و هو انه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان بلى وعزته تلك الكلمة عند الله اكبر عن عبادة من على الأرض اذ جوهر كل العبادة ينتهى الى ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او مستشيراً باشارة خلقه و اننى انا اول عبد قد آمنت به و باياته و اخذت من ابكار حدائق جنه عرفانه حدائق كلماته بلى وعزته هو الحق لا اله الا هو و كل بأمرة قائمون انتهى

با اين بيانات واضح و کلمات محکمه و آيات منيعه و براهين ثابته اهل بيان از ذکر الوهيت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض بشأنى قيام کرده اند که ذکر آن ممکن نه ملاحظه در علو امر و سمو آن و عز او و مقام او نمائيد و در پستى اين خلق جاهل نادان بعينه مثل اهل فرقان اراده نموده اند یک دو هزار سالى وصى بازى بميان آرند یک چند امام و همچنين نقبا و نجبائى تعيين نمايند قلم اعلى در اينظهور اعظم ميفرمايد هذا يوم الله ان انتم تعرفون و هذا يوم الظهور ان انتم تشهدون لا يذکر

فيه آلا الله وحده ان انتم تشعرون انه قد اتى بالحقّ مقدّساً عن كلّ شاهد و مشهود و منزهاً عن كلّ ما جرى من القلم و ظهر من اللسان ان انتم تعلمون انتهی

هر حزبی از احزاب بکلمه‌ئی تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده بعضی گفته‌اند که مقام الوهیت مقامیست بزرگ نمیتوان اینمقام را از احدی قبول نمود اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشر به کتب الله المهیمن القیوم نقطة بیان روح ما سواه فداه میفرماید انه ینطق فیکلشیء اننی انا الله و همچنین میفرماید لو ینتقر علی التراب تنادی ذرّات التراب علی انّ ذلک عرش قد استوی الرّحمن علیه انتهی

نقطه ظهور الیوم بلسان اهل بها باینکلمه ذکر میشود انه قد کان مقدّساً عن ذکر الأسماء و فوقها و دونها و اختها انه لا ینطق به غیره و لا یوصف بدونه قد شهد کلشیء بانه لهو المقدّس المنزه عن الاشارات و البیانات و الدلالات و الأحادیث و الأبدیّات و برخی اعتراض نموده‌اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده سلطان قدمی را که نقطه بیان در ذکرش میفرماید او مقدّست از بیان و اشاره من این قوم یحیا وقت از برای او معین میفرماید این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و اینکلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده نفسیکه بشهادت خود نقطه بیان بجمیع بیان معروف نمیشود چگونه بکلمه مستغاث معروف میگردد و مستغاث از بیان محسوبست و انه لا ینطق به البیان با اینکه میفرماید اگر این حین ظاهر شود بر کل لازم است اقرار بر آنشجره مبارکه در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است طوبی للعارفین و بهمین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است بشارت فرموده‌اند که بشرف لقا فائز میشود قوله عزّ ذکره لعنک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک اولاً تدرک آخره ولكن ایقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر انتهی

باید نفوسیکه متمسک بذکر مستغاثند در اینکلمات عالیات تفکّر نمایند شاید بالفاظ از بحر معانی محروم نمانند و بذکر مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند ای ورّی انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر طوبی للعارفین و نعیماً للمتفکّیین و المتفکّیین این خادم فانی این اذکار را مکرراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده و لکن چون این ایام نعیق ناعق که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سجّین بمیان آمده مجدداً ذکر شد تا آنمحبوب دوستانرا آگاه نماید و اهل بها خود را به ما ینبغی لهم مشاهده نمایند و باستقامت کبری ظاهر گردند انشاءالله باید کل بیانات حقّ را ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احوال محظوظ باشند

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آنجهات و شئون استقامت قبل نسبت ببعده نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منبع جلّ کبریائه و عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابرا بمقامی فائز فرماید که در سبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل بگذرند اینمراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعزّ ابهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفاتح قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهی

در اینمقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان الشّهداء ظاهر شده خدمت آنجناب ذکر مینماید تا جمیع دوستان لآلی بدیعۀ منیعه از دریای بیان الهی اخذ نمایند قوله عزّ کبریائه مخاطباً لعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر انشاءالله باید جمیع اصفیا به ما یرتفع به امر الله قیام نمایند و عامل شوند تفکّر نمایند الیوم کدام یک از اعمال

سبب ارتقای عباد و ارتفاع امر است نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و اینکلمه مبارکه از سماء اراده از قبل نازل نصرت امر الله بسیف حکمت و بیان است نه بسیف حدید و دون آن امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است انشاءالله صاحبان ابصار دیده و دانسته‌اند در اینصورت باید اهل حق تفکر نمایند که الیوم چه کشف حجابهای خلق نماید و سبب علو و سمو امر الهی گردد یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکر نما با زندگی خود را فدای سیل حق کن این شهادتست که بقلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود اسم حاء علیه منکّل بهاء ابهاه باین شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیت و خیالی نداشت جمیع اینمراتب را فدای دوست نمود و بعد هم بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرحمن هر نفسی فی الحقیقه خود را بحق سپرد و در سیل حق از خود فانی شد او ملاحظه شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر بامر الله و ما یتب به حکمه شود اقسام بشمس بیانی من فاز بما نطق به قلمی آنه ریح فی کلّ عالم من عوالمی ایاکم ان یمنعکم شیء عن سیلی المستقیم کل باید بکمال جهد تحصیل کلمه رضا نمایند ناس جاهلند و هم غافل میبند لازم است و اگر آن میبند بامر حق عامل شود البتّه نور بیانش عالم را منور نماید و امم را بشرط قدم کشاند یا علی چون نصرت امر را حق جلّ جلاله و عظم کبریائه مقدّس نموده از نزاع و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید بحبل اعمال طیبه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود اگر نفسی لله بانچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجابات غلیظه نماید چه که آنچه را حق سبب و علت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثر است یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهى

اینعبد فانی از هنگام مقدمه ارض صاد به یا لیتی کنت معهم ذاکر است فی الحقیقه بمقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقرّین و مخلصین و امثال اینعبد فانی باقی خواهد بود حال از حقّ منبع استدعا آنکه آنجناب و اینعبد را باین شهادت که از قلم اعلی جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خدمت دوست نمائیم و به ما اراده الله فائز گردیم و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق‌الاذکار در ارض طاء معین شده و همچنین در بلاد اخری بعنایت حقّ جاری شده و میشود اینمراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب طوبی لمحلّ و لیت و لمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لأودية و لبرّ و لبحر و لجزیره و لدسكرة ارتفع فیها ذکر الله و ثنائه این حکم محکم در کتاب اقدس نازل ولکن این امور معلق بحکمت است در هر حال باید بافق حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلّین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و بوضوا قیام نمایند از اصول احکام الهی و شریعة الله مابین اهل فرقان جز اسمی نمانده کل در بادیه‌های ظنون و اوهام سالک و بجّهال ارض متمسک معذلک بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند افّ لهم و للذین تمسکوا بهم قسم بانوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجب‌تر و خاسرتر و پست‌تر مشاهده میشوند چه که بعد از خرق حجابات و حرق اشارات و سجات باوهام قبل تمسک نموده‌اند قد اتّخذوا لأنفسهم صنماً من دون الله الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خاء محبوبست چه که مطابق کتاب الله و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الاّ از نفوس مطمئنّه مستقیمه طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لانتشار آثار مالک الایجاد ولکن در ارض طاء و یاء و ش و غیرها باید توقّف نمود و بحبل صبر تمسک جست الی ان یطلع نیر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است ای کاش ناس غافل منافع ظاهره خود را ادراک مینمودند نراهم فی جهل عظیم هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را بجمیع عالم مبادله ننماید هیهات هیهات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة الله و عرفانه و اوامره انتهى

اما فقره محلّ البركة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند باندک وهنی و وهمی ذکر مینمایند و نفوس ظالمه هم منتظر اگر متعرض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را بنمایند اخذ وجه قابل نبوده و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود از حقّ میطلبیم آنجناب را بر خدمت امر مؤید فرماید آنّه لهو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته ملکوت ملک السموات و الارضین ملاحظه نمائید این محلّ البركة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الارض مع ذلک اگر مطلع شوند بنوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه‌های متعدده ارسال فرموده‌اند و جواب عرض نشده مدتها گذشت بلکه عهدها و قرنها و خبری از آنجناب نرسید تا اینکه این ایام متوالیاً متواتراً حضرت زین‌المقرئین علیه بهاء الله الملك الحقّ المبین دستخطهای آنجناب را که با اسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده و همچنین جعبه کاغذ و قلم این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید و الا در جواب اهمال نمیرفت انشاءالله از حرارت محبت الهی بشائی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد تا اینمقام جواب یک نامه نامی آنجناب بود که عرض شد و بعد نامه دیگر مسرت‌بخش خاطر غمگین گردید از نفعاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدر بود بذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السموات و الارض و بعد در ساحت اقدس عرض شد قوله عزّ کبریا انشاءالله آنچه را از حقّ منبع مسئلت نموده‌اند بان فائز شوند طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلى و شرب کوثر البقاء و تسنیم اللقآء من ید عطاء مالک الاسماء و انشاءالله مقدساً عنکلّ شیء بذکر حقّ ناطق و ذاکر باشند لعلّ نفوس مرده از نفعات ذکر زنده شوند و بمقام انا الیه راجعون فائز گردند یوم ظاهر و این یومی است که جمیع بان موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود و لکن جهال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفاشی در آن نفوس غلبه نموده اینست که از اشعه شمس معانی محرومند دوستان ارض خاء را از قبل مالک اسماء تکبیر برسان انا نبشّره بتکبیری و ذکری و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی ان ربّک لهو الغفور العطوف نفوسیکه بمعارض ایقان ارتقا نموده‌اند و از سلسیل حیوان در ایام رحمن آشامیده‌اند جمیع لدی المظلوم مذکورند بگو ای اشجار حدیقه محبت الهی امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است انشاءالله شئون عالم و ظلم امم شما را از آن محروم ننماید لعمر الله دنیا فانی و ما فیها فانی جهد نمائید تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید قسم بذات حقّ هر نفسی آشامید او بحیات ابدیه و طراز باقی مزین است و یقوم علی خدمه مولا علی شأن لا تأخذ لومه لائم و لا شماتة الذین کفروا بالله ربّ العالمین ای دوستان بروح و ریحان و بکمال حکمت و بیان جمع شوید و از ریحی اطهر انور با اسم مالک قدر بیاشامید و آنّه لحنی العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکری المقدّس المتعالی العزیز الرقیع از حوادث دنیا محزون مباشید تالله بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیری مخصوص شما خلق شده و باقتضای اوقات ظاهر خواهد شد کذلک بیشرکم قلمی الأعلى من هذا السّجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهى

اینکه ذکر شده بود توجه بارض خاء نمودید و وارد ارض باء شدید و توقّف آنجناب نه یوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبت مابین نفوس مقبله لله الحمد و له المنّة که آنجناب را مؤید فرمود بذکر و ثنا و خدمت امر انشاءالله روایح اختلاف از جمیع جهات مقطوع شود و نفعات اتحاد و اتفاق مابین احباب متضوع گردد آنچه سبب و علت اعلاى امر الله مابین عباد است اول اتحاد و اتفاق است و همچنین صفات و اخلاق انشاءالله جمیع بان فائز شوند

و اینکه در باره سادات شه میرزاد علیهم بهاء الله و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله لازال باینمقام اعزّ ارجمند اعلی فائز باشند انا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر الله فی المدن و الدیار انتهى

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایه فرح و مسرت شد انشاءالله در هر حین بنار محبت الهی بشعله‌ئی فوق شعله اول ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر یوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام یوم قبل است در محبت الله مشاهده کنند

و اینکه در باره ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جمیع در ساحت اقدس اعلی عرض شد قوله عز کبریائه یا احبائی فی الخاء ان استمعوا نداء الله ربکم الأبهی انه یدکرکم بما بقی به اذکارکم و ارواحکم فیملکوت الله رب العالمین ان استبقوا فی خدمه الله و امره هذا ما ینفعکم فی الدنیا و الآخرة ان ربکم الرحمن لهو المنخبر العلیم لا تحزنوا عما ترونه الیوم سیأتی یوم فیه تنادی السن الأمم الملك لله المقتدر الفرد الواحد الخیر كذلك نورنا افق سماء البیان بهذا التبر المشرق المقدس المنیر نوصیکم یا احبائی بالأمانة و الصدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم بهاء علیکم و علی من یحبکم من لدی الله الفرد الواحد الحکیم انتهى

و اینکه مذکور داشتند بارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیه را از برای بقیه آل اسم الله حاء علیه منکله بهاء ابهه ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم بقیه آل اظهار محبت نماید لدی الله محبوبست الحمد لله آنجناب موفق بوده و هستند و در ساحت اقدس اعظم این عمل مبرور مقبول افتاد نعیماً لک و هنیئاً لک از جناب آقا میرزا اسرم و جناب ابن شهید علیه بهاء الله عرایض رسیده و همچنین باینعبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند جواب ارسال شد الحمد لله بطراز محبت الهی مزینند و این ثوب موفق کل نفوس بوده و هست اگر اهل عالم بآن مزین گردند

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب اینفانی نیابت نمودید این منتهی آمال اینفانی بوده نشکر الله بذلك فی الحقیقه اینفقره از فوز اعظم است از حق جل جلاله سائل و آلم که اجر عظیم عنایت فرماید اشهد انه لا اله الا هو و الذی زارهما کمن زار مالک القدم علی العرش الأعظم و اینکلمه مبارکه را اینعبد از لسان عظمت اصغا نمود و تمثال بیمثال در احسن احوال بساحت اقدس فائز و بانوار عرش منیر فرمودند هذا من افخر الهدایا قد حضر تلقاء وجه مالک الأسماء طوبی له و للذین حضرت اسمائهم لدی العرش كذلك یدکر الله عباده المقبلین انتهى

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آنجناب شده بقول اعجام بسیار درازنفسی نموده و لکن چون مقصود اولیه و امل حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده بآسی نبوده و نیست جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده و میشود و انشاءالله بتدریج ارسال میگردد چه که ارسال پاکت ضخیم موفق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح منیعاً مبارکه مقدسه از سماء مشیت در جواب عریضه جناب الهورم علیه بهاء الله و اسماء مذکوره در عریضه ایشان نازل لو شاء الله از بعد ارسال میشود

عرض دیگر آنکه از طرف حدبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله مراجعت مینمایند لذا این کره چیزی خدمت ایشان عرض نشد اسأله تعالی بأن یؤیده فیکل الأحوال و یقدر له خیر الآخرة و الأولى عرایض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل انشاءالله ارسال میشود خدمت حبیب مکرم جناب ملاً علی علیه بهاء الله و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله و سایر آقایان علیهم بهاء الله عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض میدارم آنچه نزد اینعبد ارسال داشتند در ساحت اقدس عرض شد و همچنین اینعبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت از حق توفیق میطلبم موفق شوم بر ارسال آن از بعد

اینکه مذکور داشتند که جناب ملاً غلام رضا از شاهرود بآنجناب نوشته اند قلیل وجهی از مال الله نزد این ذره هست و چند نفر مسکین و پریشانم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و آثار هم لازم است که نوشته شود و باطراف این بلد ارسال گردد آیا جایز است که این وجه باینصارف برسد انتهى امثال اینفقره از قبل بساحت اقدس عرض شده حکم



محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق الله موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود آنچه حکم صادر معمول گردد تا هر امری منظم باشد ولکن در این فقره مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملا غلام رضا اراده نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنچه در کتاب اقدس نازل بآن عامل شوند تا جمیع بطراز اراده محبوب عالمیان مزین باشد

ذکر مخدّر والده علیها بهاء الله و سایرین در ساحت اقدس اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوّة جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدره رحمت ساکن و مستریح باشند انا نکبر من هذا المقام علی وجوهنّ و نذکرهنّ بآیات الله المهیمن القیوم طوبی لهنّ بما فزن بآیات الله و ذکره و عرفانه فی ایامه ان هذا الا مقام عظیم البهآء علیهنّ و علی اللائی آمنّ بالفرد الخبیر

انا نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی حضر کتابه لدى العرش بشره بذکری ایاه لیکون من الشاکرین انا قرأنا کتابه و اجبناه سوف نرسل الیه لو شاء الله لوح کریم لیجد منه عرف ذکری و بیانی ان ربک لهو الذاکر العلیم البهآء علیه من لدى الله ربّ العالمین انتهى

عرض میشود حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتنی لتراب قدومه العزیز فدا چندیست بمحلّیکه دو یوم مسافت باین ارض است تشریف برده اند انشاء الله بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نیستی و فنا خدمت ایشان معروض داشته بودند عرض میشود و اظهار عنایتشان نزد آنجناب ارسال میگردد البهآء و الثناء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بهذا الأمر العظیم

خادم

۲۷ محرم سنه ۱۲۹۸

## [ یادداشت ]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

بش

علیا حضرت ورقه الفردوس علیها من کلّ بهاء ابهاه ملاحظه فرماید

۱۵۲'

الحمد لله الذى تجلّى على الممکنات باسمه القيوم اذاً ظهر الانقلاب بين الأرض و السماء من الناس من اعرض و منهم من اقبل طوبى لمن وفى بميثاق الله و عهده و ويل لمن نقضه ظلماً من عنده انه من المعتدين فى كتاب الله رب العالمين و بعد قد فاز الخادم بما ظهر و لاح من افق سماء حبكم و خلوصكم و استقامتكم على امر الله ربنا و ربكم و محبوبنا و محبوبكم و محبوب من فى السموات و الارضين فلما قرأت كتابكم و عرفت ما فيه قصدت المقصود و عرضت تلقاء الوجه اذاً نطق لسان الرحمن بما لا تعادله كنوز الامكان قال جلّ كبريائه يا امتى يا ورقتى يا ايها المنجذبة باياتى طوبى لك و لكلّ امة فازت بهذا المقام الأعلى انه من اهل البهاء فى كتاب الله العليّ العظيم انا سمعنا ذكرك اجنناك من قبل و انزلنا لك ما يقربك الى العزيز العليم كبرى من قبلى على وجوه امائى و بشرهين بذكرى الجميل انا نوصى العباد و الاماء بالاستقامه الكبرى على هذا الامر الذى به زلت اقدام الاولياء الا من اخذته نساييم رحمة ربه الكريم هذا يوم قام فيه القيوم و قام الناس تلقاء وجه ربهم العزيز الحميد طوبى لمن عرف و فاز و ويل للمنكرين انشاء الله كلّ در اين ايام لا شبه له به ما اراده المحبوب قيام نمايند بشأنيکه نعيق عالم ايشان را از رحيق اسم اعظم منع نمايد قد ارتفع النعيق و يرتفع النعيق و يرتفع هذا ما اخبرناكم به من قبل انه لهو الغفور الرحيم جميع بايد بحکمت متمسک باشند و بتبليغ امر مشغول آنچه اليوم سبب ضوضاى مشرکين و منکرين است از حکمت خارج ان اجتنبوا يا احبائى عما نهيتم عنه فى كتاب الله العليم الخبير انتهى

اينکه در باره نار محبت الله در افتده و قلوب صافيه مرقوم داشتيد طوبى لهم و نعيماً لهم انشاء الله بنارى مشتعل شوند که اثر آن در عالم ظاهر گردد و لکن در جميع احوال بايد حکمت را از دست ندهند در اين ايام شخصى در يکى از اراضى من غير ستر بر منابر اعلاى کلمه نموده در ساحت اقدس اين عمل مقبول نيفتاد فرمودند اين فقره سبب ضوضا و اضطراب نفوس ضعيفه خواهد شد اهل بها بايد در کلّ احیان از بحر حيوان بکمال حکمت بنوشند و بنوشانند تبليغ امر الهى بحکمت محبوب است بايد اراضى قلوب و نفوس را مستعد نمود از براى القای بذر و بعد بانچه مقصود است پرداخت انتهى

و اينکه در باره نفوسیکه بخدمت امر قيام نموده اند مرقوم داشتيد اسامى کلّ واحداً بعد واحد در ساحت اقدس عرض شد نسبت بهر يک شمس عنایت از افق اراده الهى مشرق قوله جلّ كبريائه طوبى لكم يا اهل البهاء بما نبتتم قدح الفناء و اخذتم باسمه قدح البقاء و شريتم منه بذكره المحبوب هنيئاً لكم و مريئاً لكم بما سمعتم و اقبلتم و عرفتم ما اعرض عنه اكثر العباد ان ربكم العليم لهو المهيمن العزيز الودود اياكم ان تخوفكم سطوة الأمراء و تحزنكم اشارات العلماء او شبهات الذين كفروا بالله مالک الوجود تمسکوا بحبل خدمه ربکم الرحمن انه يسمع و يرى و هو الحق علام الغيوب انا کنا معکم از قمتم

علی خدمتہ الأمر و سمعنا ندائکم اذ دخلتم المقام المرقوم لعمر اللہ قد فرتم بما لا فاز به احد من قبل یشہد بذلك من تحرک بأمره القلم الأعلى علی لوح محفوظ ندای کلّ بشرف اصغا فائز و اسامی کلّ در کتاب الہی مسطور و اعمال کلّ در پیشگاہ حضور مشہود انشاء اللہ بامریکہ لایق این یوم عزیز بدیع است قیام نمایند و بکمال استقامت و خلوص عمل کنند آنچه را سزاوار است و هر عملیکہ الیوم سبب ضوضا شود لدی العرش ممنوع بوده و خواهد بود

جناب اسد علیہ بہائی و عنایتی و ہمچنین جناب علی علیہ بہائی تفصیل هر ارضی را بساحت اقدس عرض نموده اند و بتوسط جناب اسد عریض ارض خاء بمنظر ابہی فائز و جواب از قبل ارسال شد انشاء اللہ بآن فائز شوند ای حکمای ارض و صرافان دیار کشف لآلی نزد بصیر محبوب است آنکہ از چشم بی بہرہ مانده قدر او را نشناسد و بعرفان او فائز نگردد گوش لایق اصغاست ولکن کمیاب انشاء اللہ باسم حقّ بگشایند و کلمہ القا نمایند انتہی

و اینکہ مرقوم داشتید بیٹیکہ محلّ سکناى حضرت باب اعظم روح من فی ملکوت الأسماء فداہ بوده مشرق الأذکار نموده اند لدی العرش بسیار مقبول افتاد و فرمودند قولہ جلّ کبریائہ او از اعلی البیوت لدی اللہ محسوب است و او احقّ است از بیوت دیگر باین مقام عزّ امنع ولکن باید کلّ بقسمی حرکت نمایند کہ سبب اضطراب نفوس مقبلہ نشود یا ورقۃ الفردوس انا قبلنا بیٹک و زیناہ بطراز القبول فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم طوبی لک و لیبتک و للذین فازوا بما امروا به من لدی اللہ ربّ العالمین انتہی

و اینکہ در بارہ جناب بہاء اللہ نوشته بودید تحت لحاظ عنایت بوده و هستند اینقرہ در ساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الوہاب فی الجواب قولہ عزّ کبریائہ عنایت حقّ با او بوده الحمد للہ بعرفان حقّ و محبتّ دوستان حقّ و خدمت امر حقّ فائز گشته و این از اموریست کہ لدی اللہ ضایع نشده و نخواهد شد این ارض در باطن مضطرب و در ظاهر ساکن و این فقرہ از قبل از قلم اعلی جاری لذا توجّه و توقّف در این ارض از حکمت خارج انا قبلنا توجّه و حضوره و قیامه و ذکره و ثنائہ له ان یشکر اللہ بهذا الفضل العظیم و یحمدہ بهذه النعمۃ الّتی سبقت الأشیاء بہاء علیہ و علی ایہ الذی فاز بأثر قلمی الأعلى فی هذا الیوم المبارک البدیع انتہی

و اینکہ مرقوم داشتید مخدّره روحانی علیہا بہاء اللہ استدعا نموده اند ذکر ایشان و جناب آقا محمد رضا و امّ ایشان علیہا بہاء اللہ در ساحت امنع اقدس معروض گردد حسب الاستدعا عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمتہ یا روحانی قد کنت مذکورہ لدی العرش فی سنین متوالیات و فزت بما ظهر من قلمی الأعلى فی الزّیر و الألواح انا ذکرناک و نذکرک بما لا تبدّله حوادث العالم و لا تمنعہ شئونات الأمم انّ ربّک لہو المقتدر المختار و نذکر من سمّی بمحمد قبل رضا رحمۃ من عندنا لیفرح بما نزل له من لدی اللہ ربّ الأرباب بشّریہ من قبلی و کبری علی وجہہ انّ ربّک یفعل ما یشاء و یحکم ما اراد طوبی له و لک و لأمک الّتی فازت بهذا الذکر الّذی سرت بہ نسمة الرّحمن علی العباد انتہی

و در بارہ ولد جناب مهاجر الّذی ہاجر و فاز مرقوم داشتید لدی العرش عرض شد اذا نطق لسان الرّحمن فی ملکوت البیان و قال عزّ کبریائہ انشاء اللہ بعنایت الہی فائز بوده و هستند امروز جمیع نسبتها بحقّ محکم است امروز یومیست بزرگ و در جمیع صحف و کتب بیوم اللہ مذکور یک کلمہ کہ در این روز پیروز در بارہ نفسی نازل شود او از صدہزار اولاد و احفاد مقدّم بوده و خواهد بود و کلمہ الہی بمتابہ روح است و روح از کوثر زندگانی آشامیده و بحیوۃ باقیہ فائز گشته ہرچہ در زمین مشاہدہ میشود البتہ بفنا راجع ولکن کلمہ الہی در حدایق کتب سرسبز و خرّم و بدوام ملک و ملکوت بوده و خواهد بود جناب محمد علی مرّہ بعد مرّہ بلقا فائز و باین مقام بلند کہ بطراز اذن مزین بود رسید نعیماً له انتہی و ہمچنین در بارہ دو اخوی ایشان از سماء مشیت آیات بدیعہ نازل للہ الحمد ہجرتشان بعد از عروج بطراز قبول مزین شد و برحمت نامتناہی الہیہ فائز گشته

و اینکه در باره ارث مرقوم داشته بودید عرض شد این حکم محکم از مصدر امر الهی جاری و نازل یک واحد آنرا آنورقه تصرف نمایند و مابقی را حقّ بخود ایشان عنایت فرمود مابین خود قسمت کنند آنّه لهو المعطی الکریم البهّاء من لدنّ علیکم و علیها و علی من اقبل الی اللّٰه الفرد الواحد العلیم الحکیم انتهى

استدعای این خادم فانی آنکه در هیچ وقتی از اوقات از نظر عنایت دوستان الهی که از رحیق حقیقی آشامیده‌اند و بانوار وجه ناظرند محو نشود و خدمت کلّ بتکبیر بدیع ذاکر است انشاء اللّٰه جمیع بکمال حکمت و اتّحاد در امر مالک ایجاد قیام نمایند بشأنیکه اثر آن از کلّ جهات ظاهر شود لیس هذا علی ربّنا القدیر بعزیز تأییدات منزل آیات ظاهر انشاء اللّٰه جمیع عباد را اخذ نماید و بصراط مستقیم و میزان محکم هدایت فرماید و این بهمت و استقامت اولیای حقّ منوط بوده و خواهد بود امید هست که موفّق شوند بآنچه سزاوار این یوم امنع اقدس است البهّاء المشرق من افق عنایة ربّنا الرّحمن علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بهذا الیوم الّذی فیہ نصب الصّراط و وضع المیزان الحمد لله المقتدر العزیز المنان

خادم

فی ۱۲ شوال سنة ۱۲۹۸

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

\* \* \*

۹۱

حبيب مكرم جناب ملا على ب ج عليه بهاء الله ملاحظه فرمايد

هو الأقدس الأعظم الأكرم العليّ الأبهي

الحمد لله الذي تجلّى للكائنات بالنقطة التي كانت مقدّسة عن الجهات و النّقاط و أنّها لهي التي لا يرى فيها إلا الله منزل الآيات و تنطق في كلّ الأشياء لا اله إلا هو المهيمن على من في الأرضين و السموات و أنّها لهي التي طرّرت بها الألواح في ملكوت الانشاء و زينت جبروت الأسماء و الصفات و حكمت عن تلك النقطة في مقام الأسماء عن نقطة تحت الباء البارزة عنها الهاء و اخبر عنها الكاظم بقوله الحمد لله الذي جعل كتاب الكينونة بالسّرّ البيئونة بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالألف بلا اشباع و لا انشقاق و أنّه قد اراد من النقطة الباء و أنّها اذا اتّصلت بالهاء ظهر الاسم الأعظم الذي به ارتعدت فرائص الأمم و تنزل من في العالم و به انصعق من في السموات و الأرض إلا من شاء الله مظهر البيئات و أنّه لمكّم موسى من الشجرة في السينا و ينطق من افقه الأبهي ظاهراً باهراً أنّه لا اله إلا انا المقدّس عن الأذكار و الاشارات طوبى لمن نطق و عمل بما انزله الرحمن في الفرقان بقوله تعالى قل الله ثمّ ذرهم في خوضهم يلعبون هذا يوم لا يذكر فيه الأسماء لأنّ الذي ظهر بالحق لا يحكى إلا عن الله كما اخبر به نقطة البيان بقوله أنّه هو الذي ينطق في كلّ شيء أنّي انا الله لا اله إلا انا المهيمن القيوم و هذا يوم اخبر الله به حبيبه الذي تشرف به المعراج قال و قوله الحقّ لمن الملك اليوم لله الواحد القهار أنّ الذي وجد عرف البيان انقطع عن الامكان و تمسّك بالله وحده و شهد بما شهد لسان العظمة من قبل و من بعد و الذي غفل و تمسّك بالظنون أنّه احتجب عن الكنز المخزون و السّرّ المكنون و يدور حول الأسماء التي خلقت بالكاف و التّون تالّه قد انتهت الأسماء الى مبدئها و موجدّها الذي اذا اراد لشيء ان يقول له كن فيكون و الحمد لله الذي قد وفي بالوعد بظهور الموعود الذي به محت الآثار و سقطت الأثمار و انصعقت الأسماء و اصفرّت الأوراق و اندكّت الجبال و انفطرت السماء و كسفت الشّمس و خسفت الأقمار و تنزلت الأرض و ما فيها من القوّات تعالت عظمتة و جلّت قدرته و عظمت سلطنته الذي انطق كلّ شيء بثناء هذا اليوم الأبدع الأمنع الأقدس الموعود ولكنّ القوم اكثرهم لا يفقهون منهم من تمسّك بالأوهام و جعلها ارباباً لنفسه من دون الله و منهم من نبذها و نطق في كلّ الأحيان الله الله قد آمنت بك منقطعاً عن الأسماء و عمّا ظهر في الانشاء نشهد أنّه فاز بالتوحيد و كوثر التجريد و عرف المقصود اذ اظهر نفسه لمن في الملك و الملكوت

يا حبيب قلبي قد هزنتي نفحات حبّكم و نسمات و دّكم بمشاهدة كتابكم مرّة بعد مرّة و اخذت القلم ان اترجم ما في قلبي من محبّة احبّاء الله و اصفياؤه ولكن أنّه يصيح و يقول هذا مضمار لن يقدر ان يجول فيه مثلي لأنّ هذا مقام اقّرت الألسن بعجزها عن ذكره و الأقلام بقصورها عن ثنائه ولكن مع الاعتراف بالقصور و العجز اذكر على قدرى و مسكنتي و اسأل الله ان

یلهمنی ما ینبغی لأحبائہ و یلیق لأصفیائہ اَنّہ لہو الملہم المعلمّ المقندر الخبیر فلما فزت بکتابکم و اطلعت بما فیہ قصدت المقصد الأفضی و المنظر الأعلى و عرضت لدى العرش اذا تکلم لسان العظمة بما اشرفت به شمس العناية و الألفاظ قال و قوله الحقّ ای علی الحمد لله بانوار فجر ظهور فائز شدی و بمقصود عالمیان توجّه نمودی و لدى الوجه مذکوری از حوادث دنیا محزون مباش آنچه حکمت بالغه الهی اقتضا نماید ظاهر میشود اَنّہ یمدکم بأسباب السموات و الأرض اَنّہ لہو المقندر القدير ولكن قلم اعلى ترا و سایر دوستان را وصیّت مینماید بحکمت و به ما انزلہ الله فی الكتاب اليوم لازم و واجبت متابعت احکام الهی و از اعظم احکام حکمت است جمیع بآن مأمورند و تفصیل آن در الواح عربی و فارسی نازل شده باید ملاحظه نمایند و بآن عامل گردند و باید بشأنی مابین خلق ظاهر شوند که کل عرف اخلاق الهیہ را از ایشان بیابند و آنچه سبب ارتفاع امر و تقدیس آنست بآن عامل گردند ای علی اگر نفوس مقبله از اراده‌های خود میگذشتند و به ما اراده الله عمل مینمودند حال اکثری از خلق بعرفان حقّ فائز بودند از جمله در اکثر الواح کل را بحکمت امر نمودیم بغیر آن عمل نمودند و همچنین قلم اعلى کراراً و مراراً نہی فرمود عباد را از توجّه بشرط اقدس معذلک از امر الله غفلت نمودند آنچه لسان الله بآن تکلم میفرماید آن خیر محض بوده و خواهد بود طوبی لمن نبذ ما اراد و تمسک بارادة الله المہيمن القیوم انتهى

عرض این خادم فانی آنکه دوستان حقّ باید در جمیع احوال بحبل حکمت متمسک باشند چه که در کتاب الهی مکرراً این امر محکم نازل شده اکثری از ناس سالها بظنون و اوہام تربیت شده‌اند و خرق آن دفعهً واحده بسیار مشکل است رحمت حقّ جلّ کبریائہ سبقت گرفته بر کل لذا باید نفوسی که از صہبای معانی آشامیده‌اند و بکوثر علم ربّانی فائز شده‌اند بکمال رأفت و شفقت بادویہ مناسبه امراض نفوس غافلہ را مداوا نمایند تا ابصار از رمد اوہام مطہر شود و قلوب از امراض ظنون فارغ گردد باید مثل آن جناب احکام الهی را بکل برسانند تا جمیع مطّلع شوند و به ما اراد الله عامل گردند البعضی از اهل بیان که بگمان خود خرق حجاب نموده‌اند و بغایه قصوی رسیده‌اند در کلمه مبارکه اَنّی انا الله که از مطلع ظهور ظاهر است توقّف نموده‌اند بلکه بواسطه آن اعراض کرده‌اند حال ملاحظه نمائید چه قدر از صراط حقّ مستقیم بعیدند و از مقصود محروم و حال آنکه از قبل اخبار نموده‌اند چنانچه در خطبه طنتنجیہ میفرماید فتوقّعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور و نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید او در هر شیء بآئی انا الله ناطق است معذلک در بحور ریب متغمّسند و در هوای اوہام طایر تا چه رسد باحزاب مختلفه که هنوز ادراک یوم الله را ننموده‌اند چه که در آن یوم جز حقّ جلّ کبریائہ هیچ اسمی از اسماء مذکور نہ مثلاً از اعلى مراتب آن تا ادنی مقام آن از ذکر نبوت و ولایت و نقبا و نجبا و اوتاد جمیع از برای آن بود که ناس را بحقّ دعوت مینمودند و حال بعد از ظهور غیب مکنون و کنز مخزون اگر نفسی بغیر او ناظر باشد یا تمسک نماید البتہ از مقام بلند توحید و رتبه اعلاى تفرید محرومست یوم قیامت مسمیات کلّ این اسماء فضل بدیع را راجی و مرتجیند چه که علم الملک لله الواحد القهار مرتفع است و رایت اَنّی انا الله در قطب عالم بر اعلى المقام منصوب قسم بافتاب افق بیان اهل امکان غافلند اگر اقلّ از سمّ ابره به ما ظهر و لاح و اشرق و الاح مطّلع میشدند از ما سوی الله میگذشتند و بندای لیبیک لیبیک یا اله العالمین ناطق میشدند بلی این کوثر روحانی را هر نفسی سزاوار نبوده و نیست هنوز معنی خاتم النبیین که در فرقان نازل شده ادراک نموده‌اند چه که معلوم و واضحست که بعد از ختم نبوت تلویحاً و تصریحاً در کتاب الهی ظهور الله مذکور و مسطور است شرح این مقام بتمامه از قوه و احصا و احاطه این عبد و امثال این عبد خارج است بهتر آنکه این بیان را باین کلمه مبارکه ختم نمایم

یومی از ایّام بین اصحاب از مجاورین و مهاجرین لسان عظمت باین کلمه ناطق فرمودند امروز روزیست که از او اخبار داده‌اند بقوله تعالی یوم یأتی ربک متبصرین از این بیان ادراک مینمایند که اگر نفسی در این یوم باسمى از اسماء متمسک شود و یا تشبّث نماید در مقامی از مشرکین محسوبست انتهى بیش از این گفتن مرا دستور نیست باری مقصود آنکه اگر نفسی که

باعلی رتبه ایقان و اطمینان فائز است امثال این بیانات را در اول مرتبه از برای طالب ذکر نماید البته او هلاک شود و بحیوة باقیه فائز نگردد باید برتبه و مقام او تکلم نمود تا قابل استماع نعمه الهی گردد هر نفسی باندازه و مقدار او باید ریحی عرفان عطا شود مکرراً از لسان عظمت این کلمه اصغا شد که باید شاربان ریحی معانی و بیان در صدد تربیت جمیع عالم باشند و این مقام بسیار بلند است بلکه اعلی من کل علو و اسمی من کل سمو طوبی لمن فاز بهذا المقام الأعز الأقدس الأعمع الأعظم الأعلى

استدعا آنکه همیشه این خادم فانی را برشحات قلمیه مذکور و مسرور دارند و نفوس مشتعلۀ آن دیار را از جانب این بنده فانی تکبیر منیع برسائید و بگوئید امروز روز استقامتست و امروز روز خدمت است جهد نمائید تا بامری فائز شوید که ذکر آن بدوام الله باقی و دائم بماند استقامت از اعظم امور است چه که مشاهده شد نفسی که خود را از اهل ایمان میشمرد و در هوای ایقان طایر بود بنعیب غرابی از حقّ جلّ و عزّ ممنوع گشت انشاءالله باید آن جناب بکمال سعی و اجتهاد ناس را باستقامت دعوت نمایند چه که از قبل خبر فرموده اند کل را بنعاق ناعقین و ادعای کاذبین و آنچه از قلم اعلی نازل شد البته ظاهر خواهد گشت سورة رئیس را تلاوت فرمائید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزای سورة مبارکه هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از احباب نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر خارجه روم بود بمقرّ خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سرّ به عکا او شده بود دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کل بودند یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا گاهی این صدر اعظم بود و آن وزیر دول خارجه و گاهی بالعکس در آن لوح میفرماید قوله عزّ کبریاة سوف نعزل الّذی کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نمائید که مقصود از آن نقطه اسلامبولست چه که از یک جهتش بحر ایض است و جهة دیگر بحر اسود باری آنچه از قلم اعلی جاری کل ظاهر شده و اخبارهای دیگر هم که در الواح هست کل ظاهر خواهد شد نشهد آنه هو العالم المقتدر السّامع البصیر الخبیر لذا باید احبای الهی آنچه در الواح نازل شده در نظر داشته باشند که مباد از نعیمی خود را از فیوضات لانهایه محروم نمایند از حقّ میطلبیم که جمیع احبای خود را بآنچه اراده فرموده موفق فرماید تا کل بکمال خضوع و خشوع و استغنا و تقدیس و تنزیه و اعمال حسنه طیبه و اخلاق مرضیه بشنای حقّ جلّ جلاله و تبلیغ امرش مشغول شوند انما بهاء علیک و علی الّذین تزینوا برداء الاستقامه فی امر الله المقتدر العلیم الحکیم

خادم

## [ یادداشت ]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

\*\*\*

طاء

جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذي تفرّد بالعرّة و توحد بالعظمة قد نطق بالكلمة و ارتفعت بها سموات الأفئدة و القلوب ثمّ نطق بكلمة اخرى اذاً سطر نور فلما اخذته ارياح الارادة تشتت و تقبّب على وجه السماء و بكلّ جزء منه تنور قلب كلّ من اقبل و فؤاد كلّ من توجه انه لهو الذي يفعل ما يشاء بسلطانه و يحكم ما يريد بقدرته لا تعجزه شئون العالم و لا اشارات الأمم و لا تخوفه سطوة الذين اعرضوا عن الله رب العالمين و الحمد لله الذي رفع سماء اللوح و زينها بشموس الكلمات و انجم الحروف التي ماج في كلّ واحدة منها بحر الحكمة و المعاني تعالي المالك الأبدی الذي استوى على العرش بقوة ما اضعفتها قدرة العالم و ما اعجزتها شئون الذين قاموا على الاعراض و ظهوروا بنفاق ما ظهر شبهه في الآفاق يشهد بذلك لسان التاطق في يوم الميثاق و انه لهو الفرد الواحد المتعالي العليم الحكيم و الحمد لله الذي اظهر من افق السماء ما انجذب به من في ملكوت الانشاء اذاً تحرّك كلشيء و توجه كلّ وجه و شاخص كلّ بصر و اقبل كلّ قلب و سرع كلّ رجل اذاً اراد الامتحان و بذلك اشرفت من افق القضاء شمس البلاء و بذلك اضطربت النفوس و تزلزلت الأركان و من الناس من اعرض بعد اقباله و منهم من خاف بعد اطمينانه و منهم من تقهقر بعد توجهه و منهم من تبعد بعد قربه و منهم من توقّف بعد سيره و منهم من ضعف بعد قدرته ليظهر بذلك من اراده منقطعاً عن الجهات اولئك ما منعتهم شئون القضاء و لا ظهورات البلاء قالوا بلسان الظاهر و الباطن باسمك يا محبوب العالم و مقصود الأمم و سرعوا اليه بل طاروا بأجنحة الايقان الى افق فضله و شربوا رحيق البيان من يد عطائه اولئك عباد الذين وجدوا حلاوة الذكر و اخذهم سكر كوثر العرفان الذي ادارته انامل فضل ربهم الرحمن طوبى لهم ثمّ طوبى لهم و تعالي من ظهر بهذا الفضل العظيم و الجود العميم اشهد انه لا اله الا هو لم يزل كان في علوه و سموه مقدساً عن وصف خلقه و ذكر عباده لا تدرکه الأفئدة و القلوب و عنده علم كلشيء في كتاب مبين

و بعد يا ايها الشارب من كأس البيان قد بلغ الخادم ما ارسلته بيد احد من الأحبّاء قرأته و وجدت منه عرف حبّكم لله ربنا و ربكم و اقبالكم الى الله مقصودنا و مقصودكم أسأله تعالي بأن يكتب لكم خير الدنيا و الآخرة و يرزقكم ما يرتفع به ذكركم في إيامه انه لهو الفرد الواحد المقتدر العزيز القدير

بلسان پارسی عرض میشود تا مطالب در نزد هر یک از دوستان بی ستر و حجاب معلوم و واضح گردد که شاید بسعی آنجناب عبادیکه از سطوة ظلم و اعتساف متزلزل و مضطرب مشاهده میشوند بنور یقین و طراز اطمینان مزین گردند اینعبد بسیار متفکر است چه که مشاهده مینماید دنیا در هر حین بلسان خود بر فنای خود شهادت میدهد معذک از برای این دو روزه



فایه کل از ملکوت باقی محرومند مگر نفوسیکه از ید عطا رحیق یقین آشامیده‌اند اولئک عباد مقربون و اولئک لا خوف علیهم و لا هم یحزنون از حقّ میطلبیم کل را آذان واعیه عطا فرماید تا باصغاء کلمات الهی فائز شوند اوست معطی حقیقی و قیاض حقیقی اینست که در بعضی از الواح اینکلمه از سماء مشیّت ربّانی نازل قوله تعالی لو فاز احد باصغاء ندآء ربّه العلیّ الأبهی فی ملکوت الانشاء أنّه لا یسکن فی مقامه یقوم بالحکمة و البیان علی ذکر ربّه العزیز الحمید و همچنین در الواح دیگر میفرمایند که مضمون آن بفارسی اینست اگر مردمان ارض بشنیدن ندآء الهی فائز شوند کل بافق اعلی توجّه نمایند و از رحیق ابهی بیاشامند قسم ببحر علم الهی که اگر بگوش حقیقی نغمه‌ئی از نعمات طیور عرش را ادراک کنند جان در ره دوست ایثار نمایند و از محلّ فدا زنده برنگردند چنانچه شاریان کوثر معانی برنگشتند و آنچه بود و نبود از مال و جان و اهل در سیبیل آنشمس حقیقت دادند فعم اجر العالمین اگر نفسی قطره‌ئی از بحر محبّت بیاشامد و یا برشحه‌ئی از بحر انقطاع فائز شود جمیع عالم را شبه یک کفّ تراب مشاهده نماید و آنچه در آسمانها و زمین است او را از سیبیل دوست منع نماید چندی قبل لوحی از سماء مشیّت الهی نازل و اینفقره در آن لوح اقدس امنع از قلم اعلی مسطور یک تجلّی از تجلّیات شمس انقطاع بر ملوک افتاد از خود و غیر خود گذشتند و سر در بیابانها نهادند از جمله نعمان بود که در یکی از لیلی شمس کلمه که از مشرق انقطاع مُشرق بود بر او تافت متفکّر شد و هم متحیر و چون از سکر تحیر برآمد خود او بخود او خطاب نمود که چه مصرف دارد اینهمه اموال و زخارف که جمع نمودی و فردا دیگری او را مالک شود و غیر تو بر کرسی تو نشیند در یک آن جذب رحیق انقطاع او را بمقامی رساند که از خزائن و دوائن و تاج و تخت و اسباب حشمت و سلطنت گذشت و در همان شب از بیت خارج شد و رو بصحرا نهاد و چون صبح طالع و امرا حاضر سریر سلطنت را بی ملک دیدند آنچه تفحص کردند خبری از او نیافتند و اگر الیوم از برای جمیع من علی الأرض از اعلی و ادنی اینمقام تجلّی نماید کل را منقطع از ما سوی الله مشاهده نمایند چه که بر فنا و نیستی دنیا فی الحقیقه واقف شوند و بچشم بصیرت ملاحظه نمایند جمیع ناس بفنای دنیا شهادت دهند ولکن این شهادت حقیقت ندارد و بمقام ملکه نیامده چه اگر فی الحقیقه ادراک نمایند و بصر حقیقی ملاحظه کنند هرگز خود را بسبب او از فیوضات نامتناهیة الهیّه محروم نمایند اکثر دیدنها و گفتنها و شنیدنها و عرفانها عارضیست نه حقیقی هر بصیری این گفتار را گواهدست و هر علیمی بر راستی آن شهادت داده و میدهد از حقّ میطلبیم جمیع ناس را بشنیدن کلمه مبارکه خود مؤید فرماید تا کل از کدورات دنیا و غفلت آن منزّه شوند و بقلب و فؤاد بمطلع نور احدیّه توجّه نمایند انه لهو المعطی المجیب الکریم

ای برادر نار الله مشتعل و نور الله از افق جود مشرق بحر عنایت در امواج و سلطان غیب و شهود بر عرش ظهور مستوی مع ذلک کل بیخبر و بی بهره و مخمود و بعید مشاهده میشوند این نفوس را منع نموده مگر سیّئاتیکه بآن قیام نمودند و از قبل مرتکب شدند اگر نفسی بآیات ناظر باشد شرق و غرب ارض را پر نموده از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نیست و اگر بیّئات و معجزات ناظر باشد تشهد الأشياء کلّها قد ظهر منه ما لا ظهر فی الابداع از اینها گذشته آنچه ظاهر شده و ظاهر بشود از قبل بچندین سنه از قلم اعلی نازل و جاری اینبعد نمیداند که آنجناب بمشاهده آیاتیکه در ارض سرّ و عراق و سجن اعظم نازل شده فائز شده‌اند یا نه سورة مبارکه رئیس حین خروج از ادرنه نازل اکثری از اصحاب شاهد و گواهند و آن لوح مبارک نزد اکثری موجود است بگیرید و مشاهده کنید آنچه در ارض واقع گشته یعنی در مملکت دولت عثمانی فقره بفقره بکمال تصریح در آن نازل و ثبت شده و همچنین در لوح پاریس که ذکر ملک آن ارض و ما یرد علیه از قلم اعلی بتفصیل در آن نازلست و از اینها گذشته آنچه انسان تفکّر نماید و یا بخیالش خطور کند از آن اعظمت و کاملتر از هر قبیل در ارض ظاهر شده مع ذلک ناس سناس بمثابه عنکیوت بیوت اوهامیّه میتند قد اعرضوا عن الحقّ و تمسکوا بالباطل من دون بیّته و برهان حجّت الهی که جمیع ذرات نزدش خاضعست انکار نموده‌اند و از برهان او گذشته‌اند و بمشارق ظنون و اوهام که بعضی از

علمای جاهل عصر باشند تمسک و تشبث جسته‌اند افّ لهم و للذین اتبعوهم من دون بیّنه من الله العلیّ العظیم در فرقان حقّ جلّ و عزّ میفرماید یوم یأتی ربّک او بعض آیات ربّک و همچنین میفرماید یوم یقوم النّاس لربّ العالمین و امثال این بیانات در فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده بسیار است و در کتب قبل هم بوده و این عبد فانی در عرایضیکه بدوستان معروض داشته از قبل و بعد مکرّر آن آیات را نوشته و ارسال نموده لذا در این مکتوب باختصار قناعت رفت از حقّ میطلبیم ابصار قلوب و افنده را از رمد اوهام مقدّس نماید تا باشراقات انوار وجه بعد از فنای اشیاء فائز شوند طالب را یک کلمه کفایت مینماید و عرف حقّ از او استشمام میکند رایحه گل و دون آن واضح و مبرهن است هر ممیزی تمیز میدهد ولكن در صورتیکه شامه از شئونات عرضیه تغییر نیافته باشد و اگر نعوذ باللّه شامه معیوب شود ممیّز نخواهد بود این آیامیست که رشحات بحر بیان اهل امکان را تازه و زنده نموده ولكن انسان که خود را افضل مخلوقات میدانند اکثری از او دور مانده‌اند و خیر هم ندارند اینست که فرموده‌اند اگر انسان بانسانیت ظاهر شود از ملک افضل است و دون آن از حیوان پست‌تر امید هست که آنجناب بمتابّه سراج روشن و منیر شوند و سبب تذکّر نفوس غافله گردند

و اینکه مرقوم داشته بودند که در یکی از الواح که مخصوص یکی از عباد نازل این آیه مبارکه فرقان مذکور قوله تعالی و انهم ظنّوا کما ظننتم ان لن یبعث الله من بعده احداً و در آیه لفظ من بعد نیست و شخص عالمی محض حاجت از چند نفر سؤال نموده که اگر لفظ من بعد در قرآن بود استدلال در حقّ اینظهور اعظم تمام بود و چون لفظ من بعد نیست چگونه استدلال میشود ای برادر یک کلمه عرض مینمایم اگر فی الجمله توجّه شود کفایت مینماید و افق شک بیقین مبدل میشود و شمس امر بشأنی تجلّی میفرماید که آثار ظلمت در وجود نیماند آنکلمه اینست که هر طالب و هر قاصد و هر عامل در اوّل امر باید قلب را از ظنونات و اوهامات ناس مقدّس و منزّه نماید و در صدد عرفان حقّ جلّ جلاله متوکلاً علیه برآید تا حقّ جلّت عظمته را بصفات و آثار و علامات و حجج و براهین بقدر خود بشناسد و ادراک نماید چه که آن بحر قدم و شمس حقیقت و سماء کرم بکینونته و ذاته شناخته نشده و نمیشود قد اعترف النّبیین بعجزهم و المخلصون بتحیرهم و المقرّبون ببعدهم اینمقام بذکر و بیان محتاج نه چه که مسلم کل است و جمیع ناس بآن مقرّر و معترفند و چون طیور ادراک و دانائی از صعود بآنمقام بلند اعلی عاجزند اینست که امر شده بآثار نظر نمایند که شاید هر کسی بمقام خود و مقدار خود بمؤثّر حقیقی پی برد و هر نفسی باینمقام فائز شد و قطره‌ئی از دریای دانائی آشامید یعنی عرفان حقّ فائز گشت و او را شناخت در اینصورت آنچه بفرماید مقبولست و حکمش مطاع و امرش نافذ اینکلمه مبارکه را ملاحظه نمائید که میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید معترفین باینکلمه مبارکه از اهل حقّ محسوبند و آنها نفوسی هستند که از صهبای معانی آشامیده‌اند و برحیق نورانی در بامداد رحمانی فائز گشته‌اند ایشانند که در امر الله چون و چرا نگفته و نخواهند گفت اما در ذکر آیه اولاً آنکه نفسی از کتاب الهی خبر ندارد که از پیش چه بوده و ثانی آنکه اگر قائل اوّل کلمه خود را و یا آیات خود را کم نماید و یا بیفزاید مختار بوده و هست چه که اوست مکلم در شجره و اوست مکلم در فرقان و اوست مکلم در بیان و اوست مکلم در کتب و صحف و زیر من اوّل الذی لا اوّل له اگر نفسی بکتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکّر کند خود را مستغنی مشاهده نماید قسم بآفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارک لالی علم الهی مخزونست و دریاهای عرفان مستور و مکنون نیکوست حال نفسیکه بانقطاع کامل باو توجّه نمود و بآن فائز گشت و مقصود از ذکر این آیه مبارکه این بوده که مردم این عصر بدانند و آگاه شوند که در اعصار ماضیه و قرون خالیه هم اهل آن قرون بمضمون این آیه تکلم مینمودند که دیگر نبی نخواهد آمد و احدی برسالت مبعوث نشود و این مقصود حاصل میشود خواه لفظ من بعد بر حسب ظاهر مذکور باشد یا نباشد چه که معنی آیه مبارکه این میشود که ایشان گمان کردند همچنان که شما گمان کردید اینکه خدا مبعوث نمیکند احدی را و کلمه من بعد در باطن آیه بوده چنانچه در مقام دیگر بکمال تصریح میفرماید قوله تعالی و لقد جاءکم یوسف من قبل البینات

فما زلتم فی شکّ ممّا جاءکم به حتّی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولاً کذلک یضلّ الله من هو مسرف مرتاب مشاهده نمائید که معنی آن آیه بعینه در این آیه موجود من بعد در آنجا مقدّر و در اینجا ظاهر و مقصود از ذکر من بعد در این آیه این بوده که معترضین و معترضین بر امر الله ادراک نمایند که از قبل هم در هر عصر که آفتاب حقیقت از مشرق ظهور ظاهر شد عباد آن عصر اعراض نمودند و گفتند بعد از نبیّ ما و کتاب ما احدی مبعوث نمیشود باری ذکر لفظ من بعد از برای وضوح مطلب بوده و بعضی از آیات مبارکه فرقی و کتب قبل ذکر آنچه مقدّر شده لازم میشود تا سامعین مقصود متکلم را بیابند و معنی آیات الهیه را ادراک نمایند مثلاً فرموده قوله تعالی و لقد خلقناکم ثمّ صوّناکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا و این مسلمست که امر بسجود ملائکه قبل از خلق بوده اینست که علما چون خواستند طریقی از برای معنی آیه لأجل تفهیم و تفهیم ناس پیدا نمایند لفظ اباکم را گفتند مقدّر است که آیه مبارکه اینقسم میشود و لقد خلقنا اباکم ثمّ صوّنا اباکم ثمّ قلنا للملائکه اسجدوا که معنی چنین میشود که ما حضرت آدم پدر شما را خلق کردیم و مصوّر نمودیم و بعد امر نمودیم ملائکه را که باو سجده نمایند اگر اینعبد بخوهد از این امثله از کلام مجید ذکر نماید یک رساله باید تألیف کند و آنجناب را زحمت دهد بر قرائت آن حال آنجناب بآنشخص عالم ذکر نمایند یعنی آنشخصیکه ذکر نموده اگر لفظ من بعد در آیه مبارکه بود استدلال در حقّ اینظهور اعظم بامعنا بود در آیه دویم ملاحظه نمایند که لفظ من بعد ظاهر و باهر و مشهود است ای برادر آنچه عرض شد نظر بمحبّت بآنجناب بود و الا نفوسیکه الیوم مؤید شده‌اند و یا فی الحقیقه طالب صراط مستقیم باشند باید حقّ را بحقّ بشناسند و بحیل محکم او تمسک جویند چه اگر بغیر او متمسک شوند هرگز ببحر عرفان فائز نگردند و از انوار آفتاب حقیقت که از مشرق سجن طالعت روشن نیابند از جمیع ناس سؤال نما که چه میگویند در آیه مبارکه که میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید حقّ هرچه بفرماید کتابست و جمیع باید باو ناظر باشند لسان از او بیان از او کتاب از او آنچه بفرماید حقّست و آنچه ذکر نماید حقّست و آنچه از او ظاهر شود حقّست و اگر نفسی توقّف نماید و یا لم و بم بگوید از صراط مستقیم الهی انحراف جسته انشاءالله باید آن عالمیکه ذکر نمودید بصر انصاف در آنچه عرض شد ملاحظه نماید که شاید بوی ریحان ریاض علم حقیقی را استشمام کند و بمدینه طیّبه انا لله رجوع نماید در یکی از الواح مبارکه اینکلمه عالیه نازل میفرماید لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لکلّ نفس اذا سمع النّداء یقول

لییک لییک یا فاطر السّماء و اله الأسماء اشهد أنّک اظهرت مشرق وحیک و مطلع آیاتک و ما لا یعرفه الا انت اسألک بأن لا تدعنی بنفسی و هوای ای ربّ یشهد کلّشیء بغنائک و فقری و أنّک انت القویّ القدیر

این خادم فانی از حقّ سائل که جمیع عباد را تأیید فرماید بآنچه رضای او در اوست آنه لهو المعطیّ المجیب الکریم جناب آقا سیّد علی اکبر علیه بهاء الله بسیار ذکر شما را نزد اینعبد نمودند امید است که انشاءالله موفق شوید بر خدمت امر تا ظاهر شود از شما آنچه که در ملکوت الهی باقی و دائم بماند بسیار این بنده از ذکر جناب سیّد مسرور شد و از حقّ میطلبم توفیق آنجناب را در کلّ حین زیاد فرماید آنه ولیّ المحسنین

اینکه نوشته بودید که ملاّ جعفر نراقی که قبل از ظهور خود را از حروفات حیّ بیان میدانست اظهار نمود که هر نفسیکه اهل بیان است باید بدقت تمام حساب جمیع مایملک خود را بکند و خمس او را بدهد حتّی از ملیوس پوشش خود و بعضی از اهل آنزمان که قول او را سند داشته مبالغی که مقدور بوده دادند آیا جمال قدم آنچه داده شده از بابت حقوق الله قبول میفرمایند یا باید از اینظهور حساب کرده داده شود این تفصیل در ساحت اقدس عرض شد فرمودند ملاّ جعفر از احدی اذن نداشته از روی هوی تکلم مینمود و حکم میکرد و لکن چون نفوسیکه داده‌اند لأجل الله و امره عمل نموده‌اند لذا معفوّد دوباره مطالبه از ایشان جایز نه و این حقوق که ذکر شده و از افق سماء لوح الهی حکم آن اشراق نموده نفع آن بخود عباد راجعت عمر الله اگر مطلع شوند بر آنچه مستور است و آگاه گردند از بحر فضلیکه در این حکم مکنون است جمیع ناس

آنچه را مالکند در سبیل ذکرش انفاق نمایند طوبی لمن فاز بما امر به من لدی اللّٰه العلیم الحکیم انتهى ای برادر از همان حکم ملاً جعفر معلوم میشود که از ریاض انقطاع بوئی نشنیده مثل او مثل نفوسیت که بتغسیل میّت مشغولند و در آنحین بغارت البسه متوجّه امر اللّٰه بروح و ریحان نازل شده طوبی لمن فاز به ویل للغافلین کتاب اقدس که از سماء مقدّس در سنین قبل ارسال شد مدّتی مستور بود و امر نفرمودند که ببلاذ ارسال شود میفرمودند امر حقوق الهی در آن کتاب نازل شده و این نظر برحمت و شفقت حقّ بوده و بعد از اطلاع عباد به ما انزله الرّحمن فیه بر کل عمل بآن واجب میشود شاید از ادای آن تکاهل نمایند و یا چیزی در قلوب خطور نماید که لایق ایّام الهی نباشد و بعد از اکثر اطراف عرایض بساحت اقدس رسید و استدعای احکام نمودند و حسب الأمر اینعبد ارسال داشت و لکن امر فرمودند که احدی مطالبه حقوق ننماید بر هر نفسی در کتاب الهی فرض شده که خود او بکمال روح و ریحان ادا نماید اسأله تعالی بأن یؤیّد الکّل علی ما یحبّ و یرضی و اینکه در باره فقرا نوشته بودید که میشود حقوق الهی را بآنها داد یا نه اینفقره منوط باذن است در هر محل که حقوق الهی جمع شد باید تفصیل آن و تفصیل فقرا عرض شود آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چه اگر عموماً اذن داده شود خالی از اختلاف نخواهد بود و سبب زحمت خواهد شد

و اینکه در باره حاجی میرزا احمد نوشته بودید تا حال عریضه شفاعت از جناب ذبیح علیه بهآء اللّٰه الأبهی بساحت اقدس نرسیده بلی عرایض ایشان بسیار رسیده ولی ذکر شفاعت در آنها مذکور نه و اینعبد زیاده بر این اطلاع ندارد و آنچه از حقوق الهی بارض صاد ارسال داشتند رسید و اینکه اراده نمودید بساحت اقدس توجّه نمائید عرض شد فرمودند در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشید چه که این امر محکم از سماء اوامر الهی نازل شده و در این سنه حکمت اقتضا نمینماید و بعد الأمر یدیه انتهى اینعبد معبود حقیقی را شاکر است که آنجناب را بر عرفانش و خدمت امرش مؤیّد فرمود آنه لهو الفضّال المعطی الکریم البهآء علیکم و علی اهلکم من لدی اللّٰه ربّ العالمین

استدعا آنکه از قول این فانی دوستان آن ارض را تکبیر برسانید و مذکور دارید از سطوة ظالمین ارض محزون نشوید الحمد لله بامری فائز شده‌اید که معادله نمینماید باو آنچه در ارض مشهود است و آنچه مستور قدر مقامات خود را بدانید و او را از دست مدهید عنقریب نفوس ظالمه بصد هزار حسرت و ندامت بخاک راجع و از آنجا بمقام خود نازل بحکمت متمسک باشید و بذکر اللّٰه مشغول از برای هر نفسی موت مقدّر و مکتوب و چون وقت آن رسید تأخیر نشود و این یک مرتبه واقع میشود و البته اگر باسم دوست و ذکر دوست و در ره دوست واقع شود احسن و اکمل و ابدع و ابهی و احلی خواهد بود آنکه از این شربت نوشیده عرض این عبد را بتمامه ادراک نماید و مذاق جاننش را شیرین یابد مقصود از عرض اینفقرات آنکه با حکمت باشند نه بحدّیکه امر اللّٰه مابینشان بالمره مستور ماند و نار اللّٰه بالمره مخمود گردد چون صبح منیر باشند و چون روز روشن جهد نمایند باعمال طیّبه و اخلاق روحانیّه مابین بریه ظاهر شوند چه که اعمال حسنه سبب علو امر اللّٰه بوده و خواهد بود و همچنین سبب تنبه عباد البهآء الثناء علی احبّآء اللّٰه الذین فازوا برحیق الاستقامه بین البریّه و آمنوا و اقبلوا الی اللّٰه الفرد الخبیر

سبحانک یا اله الأسماء و فاطر السّمآء و یا مجذب من فی الانشاء بندائک الأحلی اسألک باسمک الذی به انجذب المألّ الأعلی و طارت افئدة اهل مدائن البقاء بأن تنزل من سماء عنایتک ما تفرح به قلوب احبّآئک الذین اجابوا اذ سمعوا ندائک و توجّهوا اذ عرفتهم سبیلک و اقبلوا اذ هدیتهم الی صراطک و افق ظهورک ای ربّ انهم عباد آمنوا بک و بآیاتک و حملوا الشّدائد فی سبیلک و تراهم یا محبوب الامکان تحت مخالب اهل الطّغیان الذین نبذوا آیاتک و کفروا ببیناتک و اعرضوا عن حجّتک و برهانک ای ربّ قد اخذتهم سطوة الظالمین علی شأن اضطرّوا فی ایّامک و احاطتهم البلایا من کلّ الجهات بعد

تمسكهم بحبل عنايتك اى ربّ فأشربهم من كوثر عطائك الذى من شرب منه لا يأخذه الاضطراب و لا فرع من فى البلاد  
انك انت مولى العباد و الحاكم فى يوم المعاد لا اله الا انت الغالب المقتدر القوىّ القدير

خادم

مورّخة ٢ شوال سنة ١٢٩٦

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

الحمد لله الذي تفرّد بالمحبّة و توحد بالوداد أنه لمولى العباد و مالك الابداد و الناطق بما اراد في المبدأ و المعاد و التفحة التي تضيّعت من قميص الله و النور المشرق من افق عنايته و السلام الظاهر اللانح من ملكوت فضله على الذين قاموا على اعلاء كلمته و اظهار امره و عملوا بما امروا به في كتابه اولئك عباد بهم جرت الأوامر و الأحكام بين الأنام و ثبت حكم التقديس بين الأحزاب بهم رفعت الرّايات و ظهرت العلامات يصلينّ عليهم الملائ الأعلی و عن ورائهم مالك الأسماء و فاطر السّماء و بعد از جلوس راضيه عليها بهائی بحضور حاضر و نيابت آنجناب بزيارت فائز خان نعمت گسترده و حاضرین را بار داد و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما تريد الآذان چه که اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذي آيدك و آيدها

بنام مظلوم آفاق

يا على الحمد لله بصر عالم از كحل حكمت و بيان احبّاي الهی روشنست اگرچه این روشنی را سحاب تیره اوهام خلق از ظهور و بروز منع نموده ولكن البته ارياح اراده این ابر را متفرق نماید اوست قادر و توانا و قدرتش اليوم مستور ولكن در سرّ بفتح مدائن قلوب مشغول بیان رحمن مفتاحی است قوی و فاتح و آفتابست مشرق و لائح و بحریست محیط بگشاید و نور بخشد و حیات عطا نماید طوبی از برای بصیری که شک و ریب و اوهام و ظنون و سطوت و غضب اهل عالم او را از ذروه علیا منع نمود بیک کلمه عالم مضطرب و بکلمه اخری ساکن و مطمئن و بیک عمل مشتعل و بعمل آخر برد و سلام اینست که از قلم اعلی در زیر و الواح اخلاق روحانیّه و اعمال مرضیه و کلمه طیبّه از جنود قویّه الهیه ذکر شده از جمیع مراتب گذشته اگر ناس بانصاف تمسک نمایند هم خود بانوار یقین فائز گردند و آثار و حجج و براهین حقّ جلّ جلاله را بمثابة آفتاب مشاهده نمایند و هم کرسی اقتدار حقّ مابین عالم ظاهراً باهراً مشاهده گردد

يا اكبر دوستان را تكبير برسان و از قبل مظلوم القا نما شما از سایر اهل عالم باید ممتاز باشید و در جمیع احیان بشرط امتیاز ناظر قدر خود را بدانید و مقام اولیای حقّ را که از اول امر بخدمت قیام نموده اند بشناسید قلم اعلی جمیع را ذکر فرموده و بخلع عنایت مزین داشته ولكن از الواح نفوس مستقیمه ثابتة عرف امتیاز متضوّع طوبی لمن وجد و كان من العاملين يا ايها الناظر الى الله اشهد أنك شريت رحیق حبی فی اول ایامی و اعترفت بما اعترف به الله و تمسکت به و نشرت آثاره و كنت قائماً على خدمته فی يوم فيه زلت الأقدام کبر من قبلی على احبّائی فی الطاء و من حولها و بشرهم بعناية الله ربّ

العالمين انا نوصيهم بالتقوى الخالص و بما يرتفع به امر الله العليم الخبير قل ان ارحموا على انفسكم و على سدره الأمر و على الدماء التي سفكت لاعلاء كلمة الله المطاعة اتقوا الله يا قوم و كونوا من المنصفين لا تضيعوا اعمالكم و ما ورد عليكم في هذا النبأ العظيم لكم ان تفتخروا على من على الأرض انكم فزتم بما لا فاز به احد من الخلق يشهد بذلك من نطق ام الكتاب بذكره العزيز البديع لا تجعلوا انفسكم ملعب جهلاء الأرض ينبغي لكل عمل ينسب اليكم ان يكون مشرفاً كالشمس بين العالم كذلك يعظكم الله حق الوعظ رحمة من عنده انه يحبكم و يريد لكم ما ينبغي لمقاماتكم عند الله العلي العظيم اياكم ان تعملوا ما تتوقف به الرحمة في سماء المشية كذلك ينصحكم من كان اشفق بكم منكم ان ربكم الرحمن لهو العليم الحكيم بهاء المشرق من افق عنايتي و النور الالواح من سماء رحمتي عليك و على من معك و يحبك في سبيل الله مالك هذا اليوم المبارك المبين انتهى

انشاء الله جميع دوستان الهى بقميص تقديس مزين شونند بايد بشأنى ظاهر باشند كه اگر در انجمن عالم بوعظ و نصح عباد قيام نمايند و بأعلى البيان تنطق كنند نه خود در سرّ خجل باشند و نه من على الأرض قادر بر اعتراض حال بايد در ليالى و ايام در تدبير آن باشند كه نفسى را هدايت نمايند و از رحيق عرفان بچشانند اين ايام ايامى نيست كه فكر مختلف گردد و اراده متوقف و قصد مشوب و اعمال منافى و اخلاق خشن بايد جميع اعمال و افعال و اخلاق مثل نقطه واحده مشاهده شود يعنى مرجع كل معروف باشد تا مدلّ بر معروف حقيقى و حاكى از او گردد كل تحت لحاظ عنايت بوده و هستند ما من احد الا و قد فاز باكليل الذكر من لدى الله المهيم القويم حال آنچه لازمست بايد احبّاي الهى بان تمسك نمايند ايام راحت و فرح و عزّت را هم البتّه مشاهده كنند لازال ميفرمايند اگر منادى را بشناسند و لذت بيان رحمن را بيبانند عالم را معدوم شمزند و به ما يرتفع به الأمر ناظر و متشبّث و متمسك گردند باري اين عبد خدمت هر يك عرض سلام و تكبير و فنا و نىستى ميرساند و بكمال عجز و ابتهال از معادن جواهر محبّت الهى استدعا مينمايد كه بمقامات عاليه خود ناظر باشند و آنچه سزاوار است عمل فرمايند العرض و العجز من العبد و القبول من احبّاء الله العزيز المحبوب

اينكه ذكر نفسين مقبلين جناب آقا سيّد محمد و استاد محمد قلى عليهما بهاء الله فرموده بودند و هم چنين ذكر عمل ايشان را فى سبيل الله در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد نسبت بهر يك آفتاب عنايت و قمر رأفت و نجم شفقت و كلمه عليا ظاهر و مشرق قوله جلّ و عزّ

#### بسمى المنادى فى العالم

يا محمد قد ذكرت لدى المظلوم مرّة بعد مرّة و ذكرناك فى كلّ مرّة ما يجد منه المخلصون عرف عنايتى ان افرح و كن من الشّاكرين و نذكرك فى هذا الحين كره اخرى فضلاً من لدنا ان ربك لهو العزيز الكريم ان احمد الله بما ذكر عملك فى الألواح و انزل لك ما يزينك بطراز الخلوص انه لهو المقنن القدير قد فاز ما عملته فى سبيلى برضائى و طراز قبولى ان ربك لهو العليم الحكيم طوبى لك و لعملك و لمن عمل بما امر به فى كتابى المبين بقيامكم على خدمتى و عملكم فى حبى نطق الملاء الأعلى طوبى لمن وفى بميثاق الله فى هذا اليوم المبارك البديع البهاء المشرق الظاهر الالواح اللميع عليك و على كلّ عبد مستقيم

و هذا ما نزل من جبروت الفضل لجناب استاد محمد قلى عليه بهاء الله قوله جلّ كبريائه

#### بسمى المهيم على الظاهر و الباطن

یا محمد قبل قلی یذکرک المظلوم من شطره و یذکرک بعهدہ و ینزل لک ما عملتہ متمسکاً بکتابہ طوبی لک بما وفیت و عملت بما امرت به فی حبّہ کم من عبد تمسک بسبل الأوهام معرضاً عن سبیلہ و کم من عبد نبذ العالم عن ورائہ مقبلاً الی انوار وجهہ ان افرح بما ایدک علی العمل بما یقرّبک فی کلّ الأحوال الی نفسه نعیماً لک بما اقبلت الی اللّٰہ و وجدت عرف قمیصہ انا ذکرناک من قبل و من بعد ان ربک یجزی من تمسک بحبل عنایتہ البہاء المشرق من افق سماء الفضل علیک و علی من اتبع امرہ انتهى

طوبی لهما و نعیماً لهما چه کہ عرف خلوص از ایشان بشهادت اللّٰہ متضوّع و بروح و ریحان عمل نمودند آنچه را بان امر شدند انشاء اللّٰہ این مقام اعلیٰ را باسم حقّ جلّ جلالہ حفظ فرمائید از حقّ منبع این خادم فانی سائل و آمل کہ ایشان را باستقامت کبری فائز فرماید آنّہ علی کلّ شیء قدیر تکبیر و سلام خدمت ایشان منوط بارادہ و عنایت آن محبوبست اینکہ در بارہ ورقہ مخدّره حو علیہا بہاء اللّٰہ مرقوم داشتید عرض شد فرمودند نعم ما عمل من المعروف فی حقّہا انشاء اللّٰہ مؤید باشند بر اعمال طیبہ و ما یكون حاکباً عن الحکمة المحضة منتسبین انشاء اللّٰہ بعنایت حقّ فائز باشند و باستقامت کبری مزین تا جلاجل دایہ ایشان را از صراط احدیہ منع ننماید

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و رحمتی و عنایتی ان انظر ثمّ اذکر فی امة رجعت الی مقرّھا أنّہا بدلت التور بالنّار و باعت ملک النّاس بقطعة من الألماس مع کمال محبّت و اقبال و ادّعی عرفان دایہ بیک گل الماس او را فریب داد از حقّ معرض و بغیر او مقبل اینست شأن دنیا و اهل آن از اوّل امر معرض بوده و ابدأً اطلاق نداشته و ندارد چه کہ با ما نبوده خضوع و خشوع بیمعنی حضرات ق آن نفوس را بر آن داشت کہ اظهار ایمان نمایند آنّہ یعلم ما فی الصّدور و ما فی القلوب و هو العلیم الخبیر اگر یک ورقہ از اوراق در افعال و اعمال و حرکات او تفکر نماید تنطق و تقول ائی برینہ منها و عن کلّ ما عندها و تحفظ وجهها عن وجهها آن جناب میدانند قلم اعلیٰ در ذکر آن نفوس متوقّف بود ولکن نظر بظلم و تعدی و شرارہ نفس و ہوی از قلم اعلیٰ این کلمات جاری و نازل و این ہم نظر بآنکہ او را بشناسند و بر اعمال و افعال او اطلاق یابند اعاذنا اللّٰہ و یاکم منها و امثالها انتهى

این فانی از حقّ جلّ جلالہ سائل و آمل کہ دوستان آن ارض را بصراط مستقیم امانت و دیانت و صدق و صفا هدایت فرماید تا کل در ظلّ حقّ و عنایتش مستریح باشند وقتی این کلمہ علیا از لسان مالک اسماء استماع شد فرمودند یا عبد حاضر از برای هر شیء مبدئی بوده و هست اینکہ عوام گفته و میگویند بی مایہ خمیر فطیر است حرفیست تمام و این قول حکیم عارف است الیوم اصحاب الہی مایہ احزاب عالمند باید کل از امانت و صدق و استقامت و اعمال و اخلاق ایشان اقتباس نمایند از حقّ بطلب عرف آگاهی را بیابند و بہ ما یرتفع بہ شوونہم و مقاماتہم تمسک نمایند انتهى

اینکہ بعضی از معرضین بیان اعتراض نموده اند با ادّعی حقیّت اصحابشان بفجور و فحشا عامل و اصحاب نقطہ اولی بتقوی عامل و بطراز امانت و دیانت مزین این کلمہ از صراط حقّ و راستی خارج چه کہ از ورود جمال قدم بہ عراق کہ این عبد مطّلع است متّصلاً آیات و کلمات در سرّ سرّ نازل و ارسال میشد و جمیع امر بہ ما ارادہ اللّٰہ و نہی عمّا نہی عنہ فی الکتاب چندی قبل لسان عظمت باین کلمہ علیا ناطق از عراق و ارض سرّ و ارض سجن متّصل اهل بیان را نصیحت نمودیم و بہ ما ینبغی لأمر اللّٰہ امر فرمودیم هنوز بغی و فساد مرتفع نشده اکثری آلودہ اند و بتقدیس و تنزیہ فائز نہ انتهى آن محبوب خود مطّلعند کہ چه اعمال شنیعہ مابین این فرقه ظاهر فی الحقیقہ انسان قادر بر تقریر نہ احدی اختیار زن و فرزند و مال و اموال خود را نداشت اکثری باغی و یاغی و طاعی ولکن خود را از اصحاب خلّص الہی میدانستند معدودی مقدّس از شئونات و شبہات دیدہ شدند و آن ہم در اوّل امر و بعد خود آن جناب شاهد و گواہند کہ چه کردند و چه شد بقسمی کہ حضرت اعلیٰ روح ما سواہ فداه اظهار حیرت فرمودند و در ظاهر چیزی فرمودند چه کہ ناصر و معین موجود نہ در ایّام آخر لوحی مرقوم داشتند و



منتهای شکایت از آن نفوس فرموده‌اند و از اکثری عدم رضایت اظهار نموده‌اند و لکن ستر شد چه که اظهار آن مقتضی حکمت نه ناس ضعیفند چنانچه مشاهده شد با وجود اشراقات آفتاب حقیقت در وسط زوال و ظهور سدره منتهی از یمین بقعه بیضا هر نفسی بهوای خود وهمی را بطراز یقین جلوه میداد

باری اگر در این مقامات گفتگو نمائیم اوراق و دفاتر کفایت ننماید و اما در این ظهور اعظم حتی اعدا شهادت داده و میدهند بر تقدیس و تنزیه و علو و سمو یکی از علمای یزد گفته بود در اول هرج و مرج اعمال این طایفه خارج از وصف و بیان حال مشاهده میشود در محفلها جمع میشوند و تلاوت آیات مینمایند و مناجات میخوانند و بکمال امانت و دیانت ظاهر و مشهود معلوم میشود از امر رئیس جدید است ملاحظه فرمائید چه مقدار از نفوس در این ظهور رایگان شربت شهادت آشامیدند و چه بدست خود خود را فدا نمودند با آنکه حق راضی نبود حال هم نفوسی هستند از جمیع عیوبات مقدس و منزّه و میرا ان ربنا العليم لهو الشاهد الخبير

این عبد یک کلمه از امانت و وفای بعهد ذکر مینماید که شاید بعضی متنبه شوند و بیقین بدانند که لله تحت قبابه عباد اولی امانه عظیمه و اولی اعمال طیبه و اولی اخلاق روحانیّه در اسکندریه چند نفر از احبای الهی حسب الامر بکسب مشغول و کسب در این ظهور اعظم از عبادت محسوب شده نسأله بأن یوفق الكلّ علی ما اراد و آن کلمه اینکه جناب آقا شیخ علی ابن جناب حاجی عبدالرحیم علیهما بهاء الله به خرطوم تشریف بردند بجهت مؤانست با جناب محبوب قلب و فؤاد حاجی میرزا حیدر علی و جناب حبیب روحانی حاء و سین علیهما بهاء الله چه که اسمین مسجونین نوشته بودند و یک نفر از اصحاب را خواسته بودند لأجل مؤانست و اطلاع بر امورات حادثه ارض مقصود و ما حولها و همچنین ایران جناب شیخ مذکور مصمم شدند و لوجه الله حرکت نمودند مدتی چون اوراق اشجار محبت مجتمع و از هواء لطیف و آب نورانی خفیف تر و تازه بودند ناگاه باد خریف وزیدن گرفت و اسباب تفرقه بمیان آمد اسمین مذکورین علیهما ثناء الله باین شطر توجه نمودند و به ما هو المقصود فائز گشتند و جناب شیخ در همان ارض بکسب مشغول بعد از سنین متوالیات حسب الامر مبرم جناب حاجی عبدالله علیه بهاء الله بان سمت توجه نمودند لأجل مصاحبت با جناب شیخ و همچنین اعانت نماید ایشان را در اشغال ظاهره و تأیید کند در مراجعت و لکن نظر بتشتت امور بطول انجامید تا آنکه حضرت شیخ علیه بهاء الله صعود فرمودند و بعد از صعود جناب حاجی عبدالله مذکور در تمشیت امور پرداخت قنسل ایران که در آن مدینه بود تفصیل امورات مرحوم و همچنین امتعه و اموالش را بجناب کارپرداز اول دولت علیه ایران که مقیم قاهره است نوشت ایشان هم رسمی که حسب القانون مجرا شده از اموال و ترکه طلب نمودند جناب اسمین اعلیین محمد و علی علیهما بهاء الله از اسکندریه نوشتند که آنچه حق شماسست میرسد بعضی از تجار قاهره که اقبال نموده‌اند بجناب کارپرداز مذکور گفتند که این وجه بشما میرسد چه که قول حضرات صحیحست و مقدس از شک و ریب بعد اسکندریه منقلب و قاهره مضطرب و دمدمه مدافع مرتفع و طنطنه صفوف و الوف و بنادق ظاهر بشأنی که جمیع ناس مضطرب و خائف و اضطراب تجاوز نمود تا باین اراضی رسید لو لا فضل الله و رحمته لخشفت الأرض بمن علیها چه که نظر بغفلت و عصیان امت مستحق بودند آنچه را که واقع شد

باری اسکندریه در ساعات معدوده عالیها سافلها مشاهده گشت چنانچه از قبل در بعضی از عرایض این فانی ذکر نموده و همچنین از قلم اعلی نازل احبای اسکندریه و قاهره عریضه بساحت اقدس ارسال نمودند و تکلیف خود را خواستند و همچنین بحضرت اسم الله مه علیه من کلّ بهاء ابهاله که در آن اوقات در این ارض تشریف داشتند عریضه ارسال نمودند فرمودند احبای الف و سین باقتضا حرکت نمایند و بشطر اقدس توجه کنند و احبای مصر در مقرّ خود ساکن و مستریح باشند و بعد حضرات بارض مقصود وارد و غافلین و خائنین اسکندریه را آتش زدند و اموال ناس را از هر قبیل چه سوختند و چه بتاراج بردند و اموال دوستان هم جمیع بتاراج رفت و مخزن ایشان منهدم و ویران و طرف خرطوم هم نار و غی مشتعل و شخصی علم

عصیان برافراخت نظر باغتشاش مصر آن اطراف جمیع منقلب و مضطرب و جناب حاجی عبدالله در آنجا محصور تا آنکه حکم خروج رسید و متوکلأ علی الله بیرون آمد و از صد هزار بلا حقّ جلّ جلاله حفظش فرمود و الحمد لله بارض مقصود وارد و مشرف

و اما حضرات اسکندریّه مع آنکه کمال افلاس موجود و جناب کارپرداز قاهره هم معزول و خبر ورود کارپرداز جدید در اسلامبل واصل مع ذلک نظر بوعدهئی که شده بود جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله در صدد آن برآمدند که بوعده وفا نمایند و از فضل و عنایت حقّ وجهی موجود شد او را اخذ نمود و روانه مصر گشت و مبلغ پنجاه جنیه انگلیزی برد و تسلیم نمود مؤمنین تجّار و خود جناب کارپرداز بسیار متحیر و متعجب و اول کارپرداز از اخذ آن ابا نمود قسم یاد کرد که من حرفی ندارم این صفات شما مرا کافیت و در مدح و ثنای شما همین قدر بس که همان نفوسی که شما را دشمن میدارند بمدح شما ناطقند باری این فقره سبب اعلا شد در آن جهات و جناب آقا سیّد علی علیه بهاء الله نوشته اند شرحی از محبت دوستان مصر بقسمی که طیبور حبّ در افتدۀ اولیا بحرکت و طیران میآید محبت لله فی الحقیقه حیات حقیقی بخشد و مرده را زنده نماید این وفای بعهد ایشان از سلطان اعمال عند غنیّ متعال مذکور و مسطور از حقّ جلّ جلاله میطلبیم احبّای آن ارض و اراضی اخری را مؤید فرماید بر امانت و راستی

ارض سجن بمقامی مرتفع که جمیع اطراف باو ناظر بودند و هر یک از اصحاب اگر چیزی طلب مینمودند لأجل بیع و شری از مدن قریبه و بعیده بآنه هو حاضر جواب میشنیدند و بعد بخیان بعضی از نفوس و ظلمت ما فی قلوبهم از مقام اول بمقام ثانی راجع بل ثالث و مع ذلک نظر بانکه مقرّ کرسی واقع علو و سموّ مقامات احباب علی قدر معلوم مابین عباد باقی و برقرار کار یک عیب دیگر پیدا کرده هر نفسی که بسیار خبیث واقع میشود در آخر مقام دعوی حقیقت هم مینماید ید قدرت انشاء الله عباد خود را حفظ فرماید و به ما یحبّ و یرضی فائز نماید در جمیع احوال جمیع جوارح و اعضا باید بکلمه لا حول و لا قوّة الا بالله ناطق باشد

در این اثنا لدی العرش حاضر و مقصود غیب و شهود باین کلمه ناطق بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهائی و رحمتی و عنایتی یا علی مر احبّائی بما یرتفع به مقاماتهم بأمری قل یا اولیاء الرحمن فی البلدان سخروا مدائن القلوب بجنود الأعمال و الأخلاق هذا ما حکم به مولی العالم حین استوائه علی العرش الأعظم طوبی لعبد انجذب بندائی و عمل بما امر به فی کتابی المبین انتهى از این قبیل بیانات محکّمات لاتحصی از لسان مالک وری استماع شد طوبی للعاملین

اینکه در باره محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر خدمات ایشان را فی سبیل الله فرمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه مکرّر از لسان عظمت جاری فرمودند علیه بهاء الله علیه بهاء الله خبر مازندان را آن محبوب بتفصیل مرقوم داشته اند و این ایام از هر شطری عرایض رسیده و حاوی ذکر خدمت ایشان در قو و لکن بعد از عرض بر حسب ظاهر چند یوم در این فقره امری از مطلع ظاهر نه و بعد یومی از ایام این کلمه علیا از مشرق بیان مالک اسماء ظاهر قوله جلّت عظمته و جلّ کبریاته یا عبد حاضر اگر بگوئیم بحکمت واقع شده مشاهده میشود قباع خنازیر و ضوضای جهلا مرتفع و اگر تمام هم بجهت ضوضا ناظر باشیم ستر این خدمت باهر را دوست نداشته و نداریم لذا از مصدر امر الهی این حکم جاری میگوئیم بنطق و بیان ملجأ بوده و حقّ جلّ جلاله نظر بفضل و عنایت او را محل و مصدر اعلاّی کلمه فرموده و این اعلا اگرچه سبب ضوضا شد و لکن نظر بالجاء بأسی نبوده و نیست بلکه لدی العرش مقبول انا زینا عمله بطراز القبول و ذکرناه فی الواح شتی ان ربک لهو العطوف الغفور الرحیم الکریم انتهى

عرض این فانی آنکه صورت این عریضه اگر نوشته شود و بتصحیح فائز و باطراف ارسال گردد خالی از نفع نبوده و نیست چه که مزین است بآیات و کلمات حقّ جلّ جلاله که فی الحقیقه سبب اشتعال عالم و امم است شاید حلاوت آن را

بیابند و به ما یحبه الله قیام نمایند و شاید عرف اعمال و اخلاق طیبیه در اطراف متضوع شود و ناس غافل را آگاهی بخشد الامر بیده و ما انا الا عبد منیب و آنچه از الواح مخصوص احبای ارض میم خواسته اند همان ایام نازل و نظر بانقلابات و حکمت در ارسال آن تأخیر رفت این ایام امر بارسال فرمودند و انشاء الله ارسال میشود آنچه آن محبوب فؤاد در باره ایشان مرقوم فرمودند فی الحقیقه سبب مسرت قلب شد و عالم محبت ظاهر انشاء الله آن محبوب و ایشان در جمیع احیان به ما اراده الله ناطق و بر خدمت امر قائم باشند

و دستخط ثانی آن حضرت که تاریخ آن غره شهر رمضان المبارک بود گوش تازه بخشید و بنعمه جدیده در محبت مالک احدیه مترنم و بعد از استماع و ادراک قصد مقام مقدس از ذکر و بیان نموده و تفصیل بعد از اذن عرض شد اذاً جری فرات الرحمة و الأنطاف و ماج بحر الفضل علی شأن لا یذكر بالبیان قال و قوله الحق

### بسمی المظلوم الفرید

یا ایها الناظر الی شطر السجین و الناطق بثناء المقصود و الثارب من ریحی المختوم علیک بهاء الله المهیمن القیوم قد حضر العبد الحاضر بما ارسلته الیه و عرض تلقاء المظلوم ما غنت حمایة فؤادک فی ثناء الله و ذکره طوبی لسانک و لیبانک و لمن یسمع قولک فی امر الله العزیز الودود قد انزلنا علی المقربین ما لو یلقى علی التراب لتطلع منه شمس العلم و البیان کذلک نطقت یراعة الرحمن و الناس اکثرهم لا یفقهون انت الادی حضرت و رأیت البحر و امواجه و الشمس و انوارها و سمعت ما تکلم به مکلم الطور اذ کان مستویاً علی عرش الظهور ان ربک یدکر من اقبل الیه و نطق بثنائه و قام علی خدمة امره العزیز الممنوع لا تحزن عما یعملون المقبولون لعمری لو انصفوا و عرفوا لعملوا بما امروا به فی الواح شتی من لدی الله مالک الوری کذلک نطق ام الكتاب من قبل و اللوح المحفوظ فی هذا المقام المحمود کبر من قبلی احبائی و ذکرهم بما ینفعهم و یحفظهم و یرفعهم الی ملکوتی الادی جعله الله مطاف من فی الغیب و الشهود قل یا اولیائی انا نوصیکم بأعمال یرفعها الملائکة الاعلی عرف التقدیس لعمری بها یرتفع امری و مقاماتکم فی ظل قباب عنایتی و خباء مجدی و فسطاط رحمتی الاتی سبقت الوجود قل انا نکتون معکم فی کل الاحوال نسمع و نری و انا السامع البصیر انا نری و نسترنسمع و نصمت لو نفضل لک ما ظهر و سیظهر تأخذک الاحزان فاسأل الله بأن یدله بسلطان من عنده ان ربک لهو القوی القدر البهاء و الثور علیک و علی اولیائی و علی الذین وفوا بميثاق الله و عهده فی هذا الیوم العزیز البدیع انتهى

این فانی خدمت آن محبوب عرض مینماید که اگرچه جواب دستخطها تأخیر میشود و لکن بعد جمیع مطالب واحداً بعد واحد از سماء مشیت الهی نازل و ارسال میگردد از حسن حظ آنکه سبب تأخیر خدمت آن حضرت مشهود و واضح و مبرهنست در هر حال امید عفو است و دیگر از آن حضرت این خادم فانی مطمئن است چه که مطلع و آگاهند اینکه بشارت وصول الواح الهی را مرقوم داشتید و هم چنین اجتماع دوستان و القاء آن بر ایشان و ذکر مراتب شوق و ذوق و جذب و انجذاب حزبه تعالی فی الحقیقه مسرت بی اندازه عنایت فرمود انشاء الله در جمیع احوال از حلاوت بیان رحمن قسمت برند و بما ینبغی قیام نمایند چه قدر محبوبست از آن نفوس منجذبه مشتعل ظهور اعمال و اخلاق طیبیه مرضیه آفاق عالم انسان باین انوار روشن و منیر عمل مقبل مستقیم بمثابة شجر است اصلش در ارض استقامت و فرعش الی ما شاء الله و اثمارش بدوام ملک و ملکوت فی الحقیقه جز مرآت علم الهی احصای این مراتب ننموده و نخواهد نمود هنیئاً لحضرتکم و لهم از حق میطلبیم جمیع اهل عالم را از این نعمت طیبیه و مائده سمائیه قسمت عطا فرماید و محروم ننماید انه علی کل شیء قدیر

و اینکه اظهار تشکر و بهجت و سرور از مائده ثانیه و شمس جدیده مشرقه و نعمت مکرره فرمودند ارکان را بهجت بسیار لطیفی بل الطف عما یحصى عطا نمود در ذکر اشراق الواح الهی از افق عنایت مره اخری این کلمه را مرقوم داشتید

قولکم دیگر این لاشیء این کره چنان جرعه نوش شده و از این عطیة کبری محظوظ گشته که خود را مالک بر من علی الأرض یافته بعد از عرض این کلمه در ساحت امنع اقدس لسان الهی باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ و عزّ این بیان جناب علی قبل اکبر بمثابه شاخه محبت است که بعشق الهی پیوند شده انتهی صد هزار روح و بحور آن فدای این کلمه مبارکه که بمثابه آفتاب از افق عنایت طالع شده سبح بحمد ربّک و کن من الشاکرین

و اینکه در ذکر دوستان الهی مرقوم داشتید که ایشان هم از کوثر بیان رحمن منجذب شدند بشأنی که مجذوب وار بشای الهی ناطق گشتند و هم چنین بنفی شعور و ادراک و انسانیت از نفوس معرضه از اهل بیان بعد از عرض این فقره این کلمه تامه مطاعه از مطلع بیان احدیه اشراق فرمود فرمودند یا عبد حاضر انشاء الله دوستان الهی همیشه جمع باشند و بذکر و ثنای حق مشغول هر نفسی از بحر اعظم آشامید عالم را در ظلّ خود مشاهده نماید این طیور را پرواز حق آموخته و فوق طیور ادراک و عقول طیران نمایند طوبی لهم طوبی لهم انتهی فدای وجودی که حلاوت بیان را بیابد و شمس شفقت و الطاف را از آفاق سماء کلمات کتاب الهی مشاهده نماید و اینکه در باره حرکت و مشورت مرقوم داشتند فی الحقیقه کون آن محبوب در آن ایام در آن ارض لازم بود امید هست از عنایت حق جلّ جلاله که آن ارض مبارکه را از شئون مردوده معرضین از اهل بیان مقدّس فرماید سبحان الله چه مقدار مردم غافلند هر ذی شعور و درایتی متحیر است از آن نفوس مجعوله جهل را بر کرسی قلوب مقرّ داده اند و علم و انصاف را خارج باب داشته اند افت لهم و لمن ضلّ و اضلّهم و لداهیه تمشی و لا تعرف الی من و لها هاویه تستعید الهاویه منها

و اینکه در باره جناب آقا میرزا لطف الله علیه بهاء الله مرقوم داشتید در پیشگاه حضور مالک قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله جلّ اجلاله

#### بسمی الناصح المشفق الخبیر

یا ایها المقبل الی الوجه ایام الله است بیک آن آن قرون و اعصار معادله نمینماید ذره این یوم بمثابه خورشید مشاهده میگردد و قطره اش مانند دریا اگر نفسی یک نفس فی حبّ الله و لخدمته برآرد او از سید اعمال از قلم اعلی مسطور اگر فضائل این یوم ذکر شود کل منصعق مشاهده شوند الا من شاء ربّک لذا محبوب آنکه در این یوم در صدد آن باشی که بانوار شمس رضای حق فائز شوی یک کلمه از صد هزار اولاد بهتر و برتر و پاینده تر است انشاء الله باین مقام بلند اعلی فائز گردی تا ذکرت بدوام ملک و ملکوت پاینده ماند در هیچ حال مأیوس مباش بذیل حق متشبّث باش و باو متوکّل قل یا الهی انا الذی اقبلت الیک بروحی و ذاتی و نفسی و ما عندی و وضعت املی و رجائی و مشیتی و ارادتی امام کرسی عظمتک آیدنی علی ما اردته بجدوک و فضلک انت تعلم بانّی لا علم لی بما ینفعنی و یضرّنی قدر لی ما هو خیر لی انک انت الشاهد العالم المشفق العظیم الحکیم انتهی

و اینکه در باره جناب حاجی آقا علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح مبارک از سماء مشیت نازل انشاء الله از بحر بیان رحمن بیاشامند و بانوار معرفتش منور گردند قوله جلّ کبریا

#### هو الأقدس الأعظم الأبهی

انّ التور ینادی و التار تنادی طوبی لأذن سمعت و فازت بما اراده الله فی یومه العزیز البدیع انه اتی لحیوة العالم و الأمم ارادوا قتله فویل لهم انّ ربّک لهو الشاهد الخبیر قل تالله انّ الطور یطوف حولی و الأنوار سجدت لهذا التور اللّمع من الناس من نطق

بالبهوی و منهم من قام على الافتراء و منهم من تمسک بالذین نقضوا ميثاق الله و عهده كذلك قضی الأمر و انا من الشاهدين يا ملاً الأرض دعوا ما عندكم رجاء ما عند الله كذلك يأمرکم من ينطق بالحقّ انه لا اله الا هو المقتدر القدير طوبى لك بما ذكرت لدى المظلوم و نزل لك من عنده ما يغنيك في كلّ عالم من عوالم ربك ان انت من الراسخين تمسک بكتاب الله و ما نزل من عنده ان ربك لهو المؤيد الغفور الرحيم قد شهدت الكتب لكتابي و هو هذا الهيكل الذي استوى على العرش رغماً لكلّ عالم بعيد كذلك نطق قلمي الاعلى فضلاً من عندي ان افرح بهذا الفضل العظيم البهاء المشرق من افق ملكوتي على الذين نبذوا سوائى و تمسكوا بعنابتي و تشبثوا بذيلي المنير انتهى انوار فضل احاطه فرمود و فجر عنایت دميد صدهزار طوبى از برای نفوسى كه اليوم بمقصود فائز شدند و شئونات و ظهورات ايام معدوده ايشان را از مقام باقى منع نمود تكبير و سلام اين عبد خدمت جناب ميرزا و ايشان و هر يك از دوستان الهى اگر ممكن شود در هر صباح و مسا بلکه در هر ساعت بل در هر آن معلق بعنایت آن محبوبست

و اینکه ذکر جناب رضا قلى خان عليه بهاء الله فرموده بودند امام وجه من لا يعزب عن علمه من شىء عرض شد هذا ما نطق به لسان الشفقة و الكرم و الفضل قوله جلّ شأنه و عظم كرمه يا على قبل اكبر عليك رحمتى التى سبقت البشر حقّ جلّ جلاله جميع عالم را از برای معرفت خود خلق فرموده و از برای كل راحت خواسته و اسبابى هم بمقتضيات حكمتش ظاهر فرموده لعمري اگر اهل ارض بانوار تير سماء علم منور شوند يعنى آنچه از افق اعلى و ذروه عليا نازل تمسک نمايند و عمل کنند كل خود را در كمال سرور و امنيت و راحت مشاهده نمايند آنچه در باره ايشان عمل نموديد لدى العرش محبوب از قبل مظلوم تكبير برسان بگو محزون مباش از آنچه بر تو وارد شد بر حقّ اعظم از آن وارد قسم بانوار وجه الهى اين عالم باين عظمت كه مشاهده ميشود لايق يك نفر از دوستان الهى نبوده و نيست ان استقم على الأمر انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انشاءالله در كلّ احيان باو ناظر باشند و بذيلش متشبث انه يقدر له ما اراد و هو المشفق الكريم البهاء عليه و الصبر له و الاضطبار لك و الأمر لى و انا الأمر الحكيم انتهى

اینکه در باره جناب آقا سيّد محمد طيب عليه بهاء الله مرقوم داشتيد و همچنين مراتب ذهن و ذكا و اقبال و كمال و استعداد ايشان اين مراتب بتمامه در حين زوال يوم يكشنبه شهر صفر مقرر عرش تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ كبريائه انشاءالله بعنایت حقّ فائز باشند و بانوار معرفتش منير و از رحيقش مشروب و از مائدهاش مرزوق جبداً هذا اليوم المبارك العزيز عرفش عالم را احاطه نموده و نسيمش بر كل مرور کرده طوبى لمن انتبه من هذا التسيم و عرف و قام و قال مقبلاً الى الأفق الأعلى

قد كنت نائماً يا الهى هزئتى نسيمات عنایتك و اقامتتى امام افق فضلك اسألك بأن تؤيدنى على خدمتك و الاستقامة على امرك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشهود يا على لحاظ عنایت باو متوجه بشره بما نطق به المظلوم فى سجنه العظيم ترقى از برای وجود بوده و هست در جميع عوالم هذا حقّ لا ريب فيه البهاء عليك و عليه و على من تمسک بالمعروف و ما يرتفع به امر الله رب العالمين انتهى اینکه جواب سؤال ايشان مختصر از ملكوت اعلى نازل آن محبوب ميدانند كه در اين مراتب و مقامات نازل شده آنچه كه من على الأرض را كفايت نمايد و اين ايام قلم اعلى يحبّ ان ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا هو المهيمن القيوم از حقّ جلّ جلاله اين خادم فانى سائل و أمل كه ايشان را در جميع احوال مؤيد فرمايد بر آنچه كه سبب اعلاى كلمة الله است و اینکه در باره جنابان آقا خداداد و آقا شاهويدى عليهما بهاء الله مرقوم داشتيد فى الحقيقه ايشان بعنایت حقّ فائزند بعد از عرض در ساحت امع اقدس اعلى لسان كبريا باين كلمات عاليات ناطق قوله جلّ كبريائه

## هو الشاهد السميع

يا خداداد قلم اعلى شهادت ميدهد بر اينكه هر هنگام ذكرت عرض شد بكلمه الهى و ذكرش فائز شدى از حق سائل شو ترا تأييد فرمايد بر عرفان اين مقام كريم كبير از اول اقبال بافق اعلى در هر يوم كه ذكرت شده لوحى مخصوص نازل و من غير آن لحاظ عنايت بتو متوجه بوده ان اشكر الله ربك و رب من فى الأرض و السماء الذى اخذ يدك و انقذك من ظلمات الأرض و ادخلك فى ظل سدره عنايته و رفع ذكرك بين عباده المقربين فضل و رحمتش لازال سبقت داشته و دارد انه نجاك و هداك الى سواء الصراط و سقاك خمر الطهور بيد عطائه و جعلك من اهل المقام كن قائماً على خدمتى و ناطقاً بشئائى و متمسكاً بفضلى الذى احاط الآفاق انتهى

و همچنين اين آيات مشرفات از سماء مشيت حق جل جلاله در باره جناب حاجى شاهويردى عليه بهاء الله نازل قوله  
جلت عظمته

## بسمى المشفق الكريم

يا شاهويردى فائز شدى بآنچه كه اهل عالم از آن غافل و محجوبند الا من شاء الله سلكت و اقبلت و توجهت الى ان بلغت الى مطلع الهداية و سمعت ما تكلم به لسان الله المقندر العليم الحكيم كم من ولي مات فى حسرة لقاى و كم من حبيب قصد مقامى و كم من امير ناح فى فراقى و كم من انيس انفق روحه لوصالى و انك قصدت و عزمت متوكلاً على الله الى ان حضرت فى ساحة طافه الروح الأمين و سمعت من المظلوم ما سمعت اذن المقربين ان اشكر الله بما ايدك و قرىك الى بحر الحيوان و انزل لك ما لا يعادله شىء من الأشياء و اسمعك ما سمع الكليم در عنايت حق تفكر نماييد تا شما را از جميع احزان محدوده دوروزه فارغ و آزاد نمايد لايق اين فضل توجه است و لايق توجه فراغت از احزان البهائى عليك و على من معك انتهى

اين خادم فانى لازال از براى جنابان كه از قلم اعلى بابناء خليل و وراثت كليم ناميده شده اند خير و بركت و عنايت و استقامت و فضل و ذكر جاودانى طلب نموده و مينمايد و البته وقتى مقرون باجابت گردد چه كه بشهادت قلم اعلى و شهادت آن محبوب اكثر اوقات را در خدمت امر مصروف داشته و دارند چنين نفوس را همه عالم ذاكر شده و خواهند شد اين اشياء متفرقه و الوان مختلفه عنقریب معدوم و ما عند الله ليبقى طوبى لهم فى الحقيقه مؤيدند از جمله تأييد آنكه آن محبوب از ايشان اظهار رضايتموده اند انشاء الله لازال موفق باشند و اينكه جناب آقا خداداد عليه بهاء الله فرموده اند قريب يك سنه ميشود آنچه ارسال نموده اند جواب از اين عبد نرفته الامر كما قال ولكن اين عبد نظر باطمینان از ايشان و همچنين نظر بآنكه در اكثر از الواح ذكرشان از قلم اعلى جارى اين عبد در جواب مراسلات بعضى كه تازه بشريعه اقبال نموده اند مشغول و خود ايشان نظر بخدمت و استقامتى كه در امر دارند البته راضيند بآنچه واقع شده حق تعالى شأنه شاهد و گواهست كه لازال ذكرشان و قيامشان و خدمتشان نصب عين بوده و هست و اميد است از فضل الهى جواب هم ارسال شود

و اينكه در باره جناب آقا محمد و آقا على اصغر عليهما بهاء الله مرقوم داشتند الحمد لله ايشان بذكر الهى از قبل و بعد فائز شده اند قد نزل ذكرهما من سماء عنايت ربنا و ربكم و محبوبنا و محبوبكم و رقما من القلم الاعلى هذا من فضل مقصودنا و مقصودكم اين كلمات عاليات در اين مقام از لسان مالك ورى جارى و نازل قوله جل و عز يا محمد طوبى لك بما وفيت بعهدك و طوبى لمن عمل فيه ما كان مقبولاً لدى العرش قد زين عملك بطراز القبول فى هذا المقام العزيز المحمود ان اشكر الله بهذا الفضل و قل لك الحمد يا مالك الغيب و الشهود و نذكر على قبل اصغر و نكبتر عليه و نبشره برحمتى التى

سبقته طوبى له بما فاز بذكرى من قبل و من بعد و شرب رحيقى المختوم انتهى عمل آن حضرت بسيار مقبول افتاد و عمل جناب آقا محمد هم بطراز قبول فائز قد شهد بذلك آيات الله ربنا و رب العالمين  
اينكه در باره جناب آقا ميرزا محمد على و اهل ايشان عليهما بهاء الله مرقوم داشتيد بعد از عرض در ساحت اقدس امواج بحر بيان الهى بصورت اين كلمات باهرات ظاهر و لائح قال جلت عظمته

#### بسمى العزيز العظيم

يا محمد قبل على قد سمعنا ذكرك فى كتاب من احببى و احبه الله و انزلنا لك آيات لا تعادلها ما فى خزائن الملوك طوبى لمن فاز اليوم بعرفان الله الذى اذا ظهر نطقت الاشياء قد اتى الوعد و هذا هو الموعد انا اظهرنا الامر و انزلنا الآيات و دعونا الكل الى الله المهيمن القيوم من الناس من نبذ الهدى و اخذ الهوى بما اتبع كل غافل محجوب قد ورد على المظلوم فى سبيل الله ما ناح به الملاء الأعلى و سكان مدائن الاسماء ولكن القوم اكثرهم لا يفقهون فى كل الأحوال قمنا على الامر على شأن ما منعنا مدافع العالم و لا صفوف الجنود و اول من اعترض علينا علماء الأرض قد نقضوا ميثاق الله و عهده و قاموا علينا كما قاموا من قبل على محمد رسول الله و من قبله على الروح بناديهم الميزان و هم لا يسمعون و يندهم الصراط و هم لا يشعرون قد تمسكوا بالظنون و الأوهام معرضين عن انوار اليقين كذلك يقص لك قلمى الأعلى فى هذا السجن الممنوع ان احفظ آياتى ثم اقرأها بربوات اهل البهاء هذا ما يأمرك من عنده كتاب محفوظ البهاء عليك و على ضلعك التى فازت برحيق محبة ربها العزيز الودود انتهى

يا محبوب فؤادى حسب الامر اين آيات عظيمة منيعه را بر ايشان القا نمائيد و از قبل حق تكبير برسانيد شايد از نفحات بيان سلطان امكان بفرح حقيقى فائز شوند و از فرع اكبر محفوظ مانند اين عبد هم خدمت ايشان تكبير و سلام عرض مينمايد ذكر جناب آقا سيد على عليه بهاء الله از اهل خاء فرموده بودند و هم چنين ذكر اشتعالشان را بنار محبت الهى بعد از حضور و اذن و عرض آفتاب عنايت بصورت اين كلمات عاليات تجلّى فرمود قوله جلّ اجلاله

#### بسمى الناطق من افق الملكوت

كتاب انزله المظلوم لمن اقبل الى الله فى يوم بشر به رسل الله من قبل و كل كتاب منزل يا على فاذا ذكر ما اقامك على هذا الامر و ما يقظك فى هذا اليوم و من اسمعك نداء المظلوم الذى رأى فى سبيل الله ما ناح به المقرّبون و من اخبرك بهذا المسجون و من حدثك هذا الامر الذى به ارتفع حفيف سدره المنتهى و انار الأفق الأعلى و نطقت الاشياء فى ملكوت الانشاء قد اتى من كان مستوراً فى علم الله و مسطوراً من قلم الامر فى كتابه المختوم طوبى لك بما سمعت و عرفت و اقبلت الى من اتى من سماء الامر بسطان مشهود دع الناس بأهوائهم و تشبث بذيل عناية ربك مالك الوجود انا نوصيك و الذين آمنوا بما يفرح به قلب المظلوم و يرتفع امر الله العزيز الودود أنه لو يجد عرف اخلاقه و ما امر به عباده فى كتابه ليفرح كذلك نطق لسان البيان فى ملكوت العرفان فضلاً من عنده و هو الحق علام الغيوب البهاء عليك و على من اشتعل بنار محبة الله فى أيامه و على كل قائم نبذ القعود فى هذا اليوم الموعد ثم الذكر و البهاء على من انتبه من نسيمات الوحي التى تمر من شطر سجنى العزيز المحبوب انتهى

در اين حين مبارك بشأنى آيات نازل و بينات باهر كه فى الحقيقه صدهزار مثل اين عبد از ذكر و وصف و تحرير و تقريرش عاجز و قاصر العظمة لله ربنا و ربكم و مقصودنا و مقصودكم و مقصود من فى الملك و الجبروت نيمدانم اين خلق را

چه سکری اخذ نموده امت قبل استدلال مینمودند که چند فقره در کتاب نازل که حقّ جلّ جلاله از امور بعد خبر داده و این امور واقع گشته و نظر بوقوع آن او را از حجت و برهان میسرمدند و حال آن جناب و جمیع دوستان شاهد و گواهند که امراتی که هیچ عاقلی تصوّر آن نمینمود از قلم اعلی بکمال تصریح نازل و جمیع واحداً بعد واحد از قوه بفعل آمد و از باطن بظاهر جلوه نمود بلکه آنچه از بعد ظاهر شده و یا بشود واحداً بعد واحد ذکرش در کتاب نازل و در ظاهر ظاهر مشاهده شد این فقره هم محدود نبوده چه که از یک و دو و سه و فوق آن و فوق فوق آن ظاهر و باهر مع ذلک کلّ غافل نائم میّت الا من حفظته ید الفضل آیا احدی میتواند بگوید در هیچ ظهوری آیاتش اکمل و یا بیناتش اظهر و یا سدره حجت اثر از این سدره مبارکه باسقه بوده لا ربّی مگر بالمره از انصاف عاری باشد این خادم آنچه عرض نموده و یا مینماید در پرده بوده و هست چه که اذن بر عرایض بعضی از امور نداشته و ندارد ختم الله علی فمه الأمر یفعل و یحکم کیف یشاء و هو المقتدر المختار ذکر مخدوم معظم حضرت زین بر الّذی هاجر الی الله و فاز فی ارض السّرّ فرمودید انشاءالله در جمیع احوال بعنایات مخصوصه حقّ و فیوضاتش فائز باشند لازال امام عین بوده و هستند هیچ وقت فراموش نشده و نخواهند شد انشاءالله در جمیع قرون و اعصار باسم حقّ و خدمت حقّ مذکور باشند بعض احیان مخصوص ذکرشان از لسان مالک قدم جاری یا محبوب فوادی از جمیع مراتب گذشته شجر وفا شجر مبارکیست اثمارش محبوب و آثار و اسرارش باقی و دائم اگر خوب ملاحظه شود اوست قائد جنود حبّ و اوست پیشرو اهل ودّ و راستی از صمیم قلب خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینمایم عریضه ایشان خدمت حضرت غسن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومه الفداء رسید و انشاءالله جواب عنایت میفرماید اینکه در بعض امور توقّف رفته نظر بحکمت است ایام ایامیست که اگر امتیاز ظاهر شود بسا میشود سبب ضرر گردد یعنی از برای نفس ممتازه اعدا نظر بآنکه حال یقین مبین دانسته اند که حقّ جلّ جلاله فتنه و فساد و اذیت و قتل را منع فرموده اند لذا در بعض امور فی الجمله متوقّفند و لکن در سرّ سرّ مترصد اگر فی الحقیقه نفسی را منشأ اثر کلّی در آن جهات بدانند بتشبّهات مختلفه تقصیری بر حسب ظاهر اثبات مینمایند مانند تقصیری که آن طیر ظالم از برای کبک بیچاره ثابت نمود و او را درید مقصود این فانی آنکه باین جهات بعض اوامر الهیه متوقّف

اینکه در باره امه الله هدهد علیها بهاء الله مرقوم داشتید وقتی از اوقات مخصوص این فانی مجدّد ذکر ایشان را نموده و بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند و لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق قوله تعالی یا ایّها الناظر الی وجهی و القائم علی خدمه امری بشرها من قبلی و کبر علیها امرأ من لدن ربّک المشفق الکریم انا ذکرناها من قبل و بنت اسمی الأصدق الّذی اقبل و توجه الی شطر الله امرأ من عنده الی ان دخل السّجن و قام لدی الباب و سمع نداء الله المقتدر العزیز الوهاب انا نکبر علیها و علی امّها و علی امائی اللّائی اقبلن الی الله مالک الرقاب و نوصیهنّ بالعمل الخالص و ما ینبغی لأیام الله ربّ الأرباب کذلک ماج بحر البیان اذ یمشی الرّحمن فی اعلی المقام انتهى الحمد لله فازت بما ارادت قد ذکرت و نزلت لها و لبنتها ما تضوّع به عرف عنایة ربّنا الکریم

آخر دستخط آن محبوب جان بمناجات مع الله منتهی در حین عرض آن چون باین کلمه آن جناب رسید که عرض نموده اند الهی و محبوبی معزّز بدار نفسی را که امر ترا معزّز بدارد و علّت اعزاز و اعلائی امر تو گردد در این مقام شمس این بیان از افق اراده مالک امکان اشراق نمود قوله جلّ اجلاله یا ایّها الشّارب رحیق بیانی انا اعزّزناک و نصرناک و رفعناک و ذکرناک لندکر امر ربّک العزیز الکریم این عزّت تغییر نیابد و جنود عالم بر ستر آن قادر نه چه که حقّ عنایت فرموده و از جانب حقّ است و زود است که آثارش در ارض ظاهر شود تمسک بذکری و قم علی خدمه امری بالروح و الریحان و الحکمة و البیان کذلک یأمرك الرّحمن من هذا المقام العزیز المنیع آن جناب و بعضی از دوستان که صادق و محرمند و بطراز محبت



فى الحقيقه مزين مشورت نمايد و بانچه سبب اتحاد و اتفاق است قيام كنيد لعمري سوف يرفع الله من يحبه و يظهر مقامه بين خلقه انه ولي من والاه و ناصر من نصره فى يومه العزيز البديع انتهى

در اين مقام بحر بيان بشائى موج كه حفظ و خيال و قوه از اين عبد رفت انا لله و انا اليه راجعون و الامر بيد الله ديگر نميدانم كاد ان يطير الجسد و كيف الروح بعد از عرض مناجات و تنزيل آيات و اظهار عنايات و ظهورات رحمت و بروزات فضل ذكر نفوس مقبله مستقيمه عليهم بهاء الله و عنايته كه در دستخط آن محبوب بود در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما اشرقت به شمس الحقيقه من افق سماء البيان قوله جلت عظمته و عظم احسانه و كبر كبريائه

### بسمى المذكور فى الصحف و الزير و الألواح

كتاب نزل من لدى الله مالك القدم على الأحزاب و الأمم طوبى لسميع سمع و بصير رأى و ويل لكل منكر مرتاب ان يا قلمى الأعلى ان اذكر الذين تشبثوا بأذيال رداء عنابة ربك مالك الأسماء بذكر تجذب به القلوب و الأرواح ان اذكر عبدى العظيم الذى اعترف بهذا التبا الأعظم و شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربك الرحمن الذى ينطق فى كل شأن انه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا ذكرناك من قبل من شطر البقعة البيضاء من سدره المنتهى بذكر توضع منه عرف البقاء بين الأحزاب ان اشكر الله بهذا الذكر الأعظم فى سجنى الأعظم و قل لك الحمد يا مطلع الوحى و منزل الآيات لعمري لا تعادل بحرف من آياتى كنوز الأرض كلها يشهد بذلك من عنده ام الكتاب قل يا ملأ الأحزاب تالله ان الكتاب ينطق فى قطب العالم و يدع الأمم الى مالك القدم ولكن القوم فى نوم عجاب قل اتى من خضعت له كتب الأرض كلها ان اعتبروا يا اولى الأبصار اتقوا الرحمن يا ملأ الامكان ان انصفوا فى هذا الأمر الذى اذا ظهر نفخ فى الصور و مرت الجبال قل فأتوا يا ملأ الأرض بما عندكم و وزن ما عندنا و عندكم بهذا الميزان الذى وضع بالعدل امراً من لدى الله رب الأرباب هذا يوم فيه ينادى الميزان بأعلى النداء بانى انا المميز العليم من لدن مالك الأديان

و نذكر من سمي بحيدر من هذا المنظر الأكبر ليشه برحمتى و عنايتى و يقربه الى مقام جعله الله مطاف الفردوس الأعلى و اهل ملكوت الأسماء فى العشى و الاشراق لعمري لو تطلع بما عند ربك ليأخذك الفرح و الابتهاج على شأن تعجز عن ذكره الأفلام كن قائماً على خدمة امرى و ناطقاً بشائى و ناظراً الى افقى و متشبثاً بأذيال رداء عنايتى كذلك امرناك من قبل و فى هذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس الحكمة و البيان يا حيدر وص عبادى بأخلاقى و ما نزل فى كتابى ان ربك لهو الأمر العزيز العلام اياك ان تمنعك شؤونات الخلق عن الحق ضع ما سوائى ثم ول وجهك الى شطرى و قل اشهد انك كنت مسطوراً من القلم الأعلى و مكنوناً فى علم الله مالك الرقاب ان احمد الله بما ذكرت لدى المظلوم و انزل لك ما انارت به الآفاق

يا على قبل اكبر عليك بهائى و رحمتى ان افرح بما توجه اليك البحر الأعظم من هذا المقام الأنور الأقدم و اراد ان يذكر عمك و ابنه ليفرحا بذكر الله فى يوم فيه اسودت الوجوه و زلت الأقدام طوبى لمقبل سمع و اقبل ويل لمعرض اعرض عن الذى ذكره فى اللبالي و الأيام انا نبشهما و نكب من هذا المقام عليهما ليقوما على خدمة امرى الذى خضعت له الأعناق و نذكر احباء الله و اوليائه فى ارض السين و التون و نبشهم بالشمس و اشراقها و البحر و امواجه و السماء و ارتفاعها و الأنجم و انوارها و ما رقم لهم من قلمى الأعلى فى الصحيفة الحمراء كذلك يجزى الله عباده فضلاً من عنده و هو العزيز الفضل يا يحيى ان استمع النداء من شطر عكاء عن يمين البقعة النوراء من السدره انه لا اله الا انا الغنى المتعال هل تعرف من ينطقك و هل تعلم من اقبل اليك قل اى ونفسك ان مكلم الطور ينطق لى و مالك الظهور قد اقبل الى وجهى فضلاً من عنده و هو الغنى بالحق و انا الفقير المحتاج يا يحيى وص عبادى بالأمانة و الصدق و بما يرتفع به ذكر الله فى المدن و الديار ان افتحوا

القلوب بجنود الأخلاق كذلك امرنا العباد من قبل و في هذا الكتاب و كذلك زينا دياج كتاب الوجود بذكر المقصود لتشكر ربك مالك الأنام

و نذكر من سمى بمولى في هذا المقام الأعلى بندائى الأهل و انا المقتدر على ما اراد قم على الذكر و الثناء و سبح بحمد ربك مالك المآب انا ذكرناكم بذكر سالت به البطحاء و جرى فرات رحمتى من كل الجهات قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن بحر الحيوان اتقوا الرحمن الذى اتى بجنود الوحي و رايات الآيات قل هل يبقى لكم ما ترونه اليوم لا ونفسى الحق سيفنى من على الأرض و يبقى الملك لنفسه وحدها يشهد بذلك كل شجر و حجر و مدر و حصاة و نذكر الهادى الذى هديناه الى سواء الصراط يا هادى ان المظلوم يذكرك و يأمرك و الذين آمنوا بالمعروف ان اتبعوا ما امرتم به من لدن فالى الأصباح تالله يوم الله ينطق بالحق فى هذا القصر الذى جعله الله المنظر الأكبر ان اعرفوا يا اولى الأبواب قل ضعوا ما عند القوم قد اتى سلطان الوجود بأعلام الوحي و الالهام يا ملأ الأرض اتقوا الله و لا تحرموا انفسكم عن الذى به ظهر ما كان مكنوناً فى الزبر و الألواح خذوا كتاب الله بقوة و لا تتبعوا كل جاهل مرتاب كذلك نورنا افق سماء العرفان بنور البيان طوبى لمن سمع و رأى و ويل لكل غافل مكار

ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمع صيربك و اقبل اليك الذى سمى بيوسف ليفرح بهذا الذكر الذى اذا ظهر سجدت له الأذكار انا ظهرنا و اظهرنا الأمر على شأن اضطربت القلوب و شاخصت الأبصار الا الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله مطلع الأنوار طوبى لمن فاز باصغاء ندائى و وجد عرف قميصى و انتبه من نسيمات عنائتى اذ سرت فى الأسحار هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالك الأسماء ولكن الناس فى غفلة و نعاس نعيماً لمن وجد عرف البيان و قام على خدمة الأمر فى الغدو و الأصال انا سمعنا ذكرك ذكرناك و رأينا اقبالك اقبلنا اليك من مشرق الأذكار

و نذكر على قبل محمد و نبشره و الذين آمنوا فى هناك برحمتى و عنائتى و فضلى الذى به شهدت الذرات توكل فى كل الأمور على مكلّم الطور و تمسك بما نزل فى الكتاب من لدن مرسل الأرياح اياك ان تمنعك اوهام العلماء عن فاطر السماء او تخوفك سطوة الأمراء عن مطلع الايقان لا تلتفتوا الى ايام معدودات انها ستمضى و يرون الموحدون انفسهم فى اعلى الجنان انا نامركم فى كل الأحوال بالحكمة لئلا يرتفع ضوضاء الذين كفروا بالمآل كذلك تضوع عرف البيان فى الامكان طوبى لمن وجد و ويل لكل منكر مكار

و نذكر احبائى فى الشين و الهاء و نبشرهم باقبالى اليهم و نكبر على وجوههم من هذا المقام الذى تزين بأنوار وجه ربهم العزيز الغفار يا احبائى ان افرحوا بما نزل لكم من سماء الأمر ثم اشكروا ربكم الرحمن فى كل الأحيان انه غفركم و هداكم و فضلكم على اكثر العباد انا ذكرنا كل من ذكر اسمه تلقاء الوجه ثم الذين ما ذكرت اسمائهم انه يفعل كيف يشاء بسلطان من عنده و هو المقتدر العزيز العالم

و نذكر من سمى بخانلر و نبشره بعناياتى التى لا يأخذها التفاد ان افرح بما ذكرناك و الذين آمنوا بآيات تفدى لها الأرواح ان اقتصر امورك على ذكر الله و ثنائه اذا ورد عليك احد من اوليائه قم على خدمته بالروح و الریحان اياك ان تحزنك شؤونات الدنيا و ما يرد فيها دعها عن ورائك و تمسك بحبل الله مالك الایجاد البهاء عليك و على ابنائك و اهلك و على كل موقن صبار انتهى

آيا بعد از امواج بحر معانى و ظهورات انوار بيان الهى اين عبد چه ذکر نماید و چه عرض کند وقتى از اوقات اين كلمه عليا از لسان مالك اسماء ظاهر فى الحقيقه قلب از آن محترق و زفرات متصاعد و عبرات نازل قوله جلّت عظمته يا عبد حاضر مشاهده مينمائى و اصفا ميکنى که در ليالى و ايام صرير قلم فضل مرتفع و ندای مظلوم بلند و جميع از برای هدايت عباد و نجات من على الأرض بوده ای کاش در جزای اين موهبت کبرى و شفقت عظمى بر امر الهى متحد مى شدند و بآنچه سبب و

علّت سموّ و علوّ اوست متشبّث که شاید عرف خوشی از اعمال خالصه و اخلاق روحانیّه ساطع شود و عالم را اخبار نماید بآنچه ظاهر شده این عرف اگر مرتفع شود قاصدیت صادق و رسولیت کامل و مبین طوبی لمن فاز بیانی و عرف ما اراد ملکوت مشیّتی انتهی این فقیر لازال در آنچه ظاهر شده متحیر و مبهور یک طنین عنکبوت اقبال مینمایند و از صریر قلم اعلیٰ اعراض رایحه کرپه را محبوب میشمردند و از عرف فردوس اعلیٰ محروم جمیع امور ظاهر و مشهود سوف یراه حضرتک کذلک اخبرنی من عنده امّ الکتاب در این حین دستخطّ ثالث آن حضرت بمثابه نسیم ربیع حقیقی بر این جسد یابس مطروح عبور نمود بخششها فرمود و عنایتها اظهار داشت لله الحمد بشیر محبت در ظهور و مرور و انشاءالله این بشیر ممنوع نشود و از حرکت بازماند و بعد از قرائت و اطلاع بمقام لا عدل له توجه نموده بعد از حضور و اذن مناجات آن محبوب بکمال روح و ریحان تلقاء عرش رحمن عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم و مولی العالم قوله تبارک و تعالیٰ

يا ايّها المتوجّه الی وجهی و المنجذب بآیاتی انا سمعنا ندائک و ما ناجیت به الله ربک و سمعنا زفرائک و رأینا عبراتک فی حبّ الله محبوبک و مقصودک و شاهدنا نار حبّک و اشتعال قلبک و خضوعک و خشوعک و اهتزاز ارکانک فی عشق الله و وده انا کنا معک فی المجالس و المحافل اذ کنت ناطقاً بهذا الاسم الأعظم و هذا النبیّ الذی بشرنا به النبیین و المرسلین نعیماً لک و للذین ما منعتم شؤونات الأوهام قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش العظیم کبر من قبلی علی احتیائی قل تالله یوح قلبی و تبکی عینی بما ورد علی امری العزیز البدیع تمسکوا بحبل الاتحاد و ما فات عنکم فی ایام الله ربّ العالمین کذلک اوقدنا سراج النصح بدهن الفضل و نار الحبّ ان لن تحفظوه عن الأریاح لا تكونوا سبباً لاطفائه اتقوا الرحمن و تفکروا فی عنایة ربکم الغفور الرحیم قوموا علی خدمة الأمر انه خیر لکم عمّا خلق فی السموات و الأرضین انتهی

بصد هزار لسان این خادم فانی از دوستان الهی مسئلت مینماید که از جان بخروشد و جمعاً بکشند که شاید اهل عالم مطلع و آگاه شوند بآنچه که حقّ جلّ جلاله اراده فرموده اگر احصای اختلاف و احساس اعمال غیر طیّبه نمایند لعمر محبوبی و محبوبکم یفرون و یستهزئون در یکی از الواح میفرماید باید دوستان بمثابه رگ شریان در جسد عالم متحرک باشند لذا باید جمیع باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که جمیع عالم بسبب آن اقبال نمایند و بحرکت آیند صد هزار جان فدای عاملین لله کجایند نفوسی که حقّ را بر خود مقدم دارند و در سبیلش عمل نمایند آنچه که سبب ترقّی و محبت اهل عالم است از فضل حقّ امید هست که حبه های عنایت مودعه در قلوب انبات نماید و باثمار لطیفه مزین گردد الأمر بیده و هو القویّ القدیر ذکر جناب آقا شیخ عباس علیه بهاء الله از قلم آن حضرت مرقوم این فقره تلقاء عرش مطلع نور احدیه عرض شد و این لوح امنع مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله از فرات جاریه در لوح الهی بیاشامند و باجر لقا و عنایت ربنا مالک الأسماء فائز گردند قوله عزّ بیانه و جلّ فضله و جلّت عظمته

هو الشاهد السميع العليم

یا عباس یذکرک المظلوم بذکر تنجذب به المقربون الی الله المهیمن القیوم قد اتت الساعه و ارتفع النداء و ظهرت الصیحة و مرّت الجبال و القوم هم لا یسعون قد انقلب العالم و استقرّ العرش و استوی علیه مالک الظهور و مکلم الطور و الناس اکثرهم لا یفقهون قد ظهرت امّ الکتاب و تنادی بین الأرض و السماء بأعلى النداء و تدع الكلّ الی المقام المحمود من الناس من انکر و منهم من اعرض و منهم من جادل بآیات الله ربّ ما کان و ما یكون و منهم من نقض میثاق الله و عهده بظلم ناح به اهل مدائن الأسماء و سکّان الملکوت فلما تفرّسنا وجدنا اکثر اعدائنا العلماء کذلک یقصر لک لسان الأبهی من الأفق الأعلیٰ انه لهو الحقّ علام الغیوب انا اظهرنا العلم لعرفان المعلوم فلما الاح افق الظهور و اتی المعلوم انکره العلماء فی اول الأمر الا من شاء الله مالک الوجود قل یا معشر العلماء ضعوا ما عندکم تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلیٰ و یشتر الكلّ بظهور المعلوم الذی توجهتم

اليه في كلّ اصيل و بكور قل ما لى اراكم يا معشر الغافلين تقصدون البيت و تعرضون عن الذى رفعه بأمر من عنده اتقوا الله و لا تتبعوا اهلواكم ان اتبعوا من اتاكم بكتاب مشهود الذى اذا ظهر خضعت له كتب العالم كلها ان انصفوا يا قوم و لا تكونوا من الذين كفروا بالشاهد و المشهود هذا يوم وعدتم به فى صحف الله و كتبه و هذا امر اخذ عهده من عنده علم ما كان و ما يكون قل يا ملاء الظالمين قد عملتم ما صاح به الملاء الأعلى و ناح اهل الفردوس و سعدت زفرات الجنة العليا و نزلت عبرات الملائكة و الروح قل ان كان عندكم اعظم عمّا اتى من جبروت الارادة فأتوا به و لا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل تعالوا لأريكم ما غفلتم عنه فى هذا اليوم الذى نسب الى الله العزيز الودود هذا يوم فيه تضيّعت رائحة الرحمن و فاحت نفحات الوحي و نطق عندليب الأمر على الأغصان الملك لله مالك الملوك يا عباس قم على خدمة الأمر باسم ربك مالك القدم و ذكرّ الناس بهذا التبا الأعظم الذى اذا ظهر ارتعدت فرائص الأوهام و الظنون اياك ان تمنعك عن مالك الأسماء شوكة الأمراء و شبهات العلماء كن كالجبل الراسخ على هذا الأمر المحتوم قل انه اتى بالحقّ و لا يلتفت الى اقبالكم و اعراضكم ظهر و اظهر ما اراد رغماً لأنفكم لو انتم تعلمون انه هو الذى ينطق فى كلّ شأن انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز المحبوب كذلك فتحنا على وجهك باب الفضل بمفتاح العدل اذا فزت به قل لك الحمد يا اله الغيب و الشهود اشهد أنك نبذت الراحة لارتقاء الأمم و قبلت الدلة لعزّ العالم و اخترت الغربية لبلوغ العباد الى الوطن الأعلى المقام الذى جعله الله مقدساً عمّا تدركه العقول يا ايها المتوجّه الى الوجه خذ الرّيح المخبوم باسم المظلوم ثم اشرب منه بهذا الذكر الذى به انجذبت الأرواح و القلوب انا كتبنا لك اجر اللقّاء من قلمى الأعلى فى الصحيفة الحمراء ان افرح ثم اشكر ربّ البيت المعمور انا قبلنا اقبالك و توجّهك و عملك فى سبيل الله طوبى لك بما زينت اعمالك بطراز القبول انتهى

يا محبوب فؤادى گویا بر هر كلمه‌ئى از كلمات الهى يك منادى موجود و بأعلى النداء من فى الوجود را ندا مينمايد سبحان الله عالم را چه واقع كه از اين فضل اكبر خود را محروم نموده‌اند و به ما لا يسمن و لا يغنى مشغول گشته‌اند بارى الحمد لله جناب مذکور بشرافت كبرى فائز و بذكر قلم اعلى مشرف انشاء الله قدر اين مقام اعلى را بدانند و از سلسيل و كوثر و تسنيم بيان الهى بنوشند و بنوشانند و آن محبوب و اين عبد بكلمه هنيئاً ناطق شويم و مريئاً گوئيم حبّداً هذا العرف نميدانم از كجا ميايد الحمد لمظهره و مرسله و مبعثه و فاطره و خالقه و محدثه اين فانى هم خدمت ايشان تكبير و سلام معروض ميدارد و دعای توفيق استدعا مينمايد ان ربنا الرحمن على كلّ شىء قدير و ما ذكر حضرتكم فى جناب محمد كريم الذى هاجر فى سنة القبل قد فاز باصغاء ربنا الرحمن و نزل له ما تفرح به افئدة العارفين قوله تمت كلمته و كمل برهانه

بسمى الذى به نزل كلّ كتاب مبين

شهد الله انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و ارسلنا الرّسل ليبشّروا العباد بهذا الظهور الذى به ظهر ما كان مذكوراً بلسان الأنبياء و مسطوراً فى كتب الله ربّ العالمين اذا ظهر الأمر و نزلت الآيات و استقرّ هيكل الظهور على العرش قام الناس على الاعراض الا من حفظته يد الاقتدار من لدن قوى قدير يا كريم ان اسمع ما يناديك به المظلوم من شطر السّجن و يذكرك بما تجد منه عرف البقاء ان ربك لهو العليم الحكيم طوبى لوجه توجهه الى الأفق الأعلى و لرجل سلك سبيل الله العزيز الحميد انا سمعنا نداءك اذ وجدت عرف قميصى من شطر الحجاز المقام الذى نورانه بأنوار وجه محمد رسول الله و خاتم النبیین انا سمعنا ذكرك من قبل و ذكرناك فى كتاب ما اطّلع به الا الفرد الخبير طوبى لمن نبذ الهوى و اتبع ما امر به من لدى الله مالك الورى انه من اعلى الخلق فى كتابه المبين نعيماً لك بما نبذت الأوهام عن ورائك مقبلاً الى مشرق وحي ربك الرحمن الرحيم انه ينصر من يشاء بسطان من عنده و يهدى المقبلين الى صراطه المستقيم هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر فى ازل

الآزال يشهد بذلك من ينطق بالحقّ في كلّ شأن أنّه لا اله الاّ انا العليّ العظيم أنّك اذا فزت بكتابی و وجدت عرف بيانی سبح بحمد ربّك ثمّ اشكره بهذا الفضل الذي ما رأيت عين الابداع شبهه يشهد بذلك كلّ عالم منصف و كلّ عارف بصير لا تحزن من شيء قد قبل ما عملته في سبيله أنّه لا يضيع اجر المحسنين كذلك انار افق البيان بنبرّ ذكر ربّك المشفق الكريم انتهى هذه نعمة اخرى و رحمة اخرى و فضل آخر لمن اقبل اليه و تقرّب الي ساحة قدسه و استنشق الهوآء الذي كان مجاوراً هوآء هذا السّجن المنيع انشاء الله از نار محبّت الهی که از هر حرفی از حروفاتش ظاهر و باهر است مشتعل شوند و باستقامت تمام بحکمت و بیان بذکرش ناطق له الفضل و المنة في كلّ الأحوال و هو الفضال في ازل الآزال و اینکه آن محبوب ذکر نفوس مقبله عليهم بهآء الله فرموده بودند در ساحت اقدس كان الله و لم يكن معه من شيء واحداً بعد واحد عرض شد و مخصوص هر يك از سماء مشيت نازل شد آنچه که غريب را بوطن هدايت کند و تشنه را بسلسيل و عاشق را بمعشوق رساند و طالب را بشطر مطلوب کشاند قال عظم احسانه و جلّ کبريائه و احاط فضله و علا سلطانه

### بسمی المشرق من افق سماء ملکوتی العظيم

يا سليم يذکرک الكريم من شطر السّجن خالصاً لوجهه لتسمع صرير قلمی الأعلى و هدير طير البقاء على اغصان سدره المنتهى أنّه لا اله الاّ انا العليم الخبير طوبى لقلب انجذب بآيات الله و لوجه توجه اليه و للسان نطق بذكره البديع لا تنظر الى العلماء و کبريائهم ان انظر الى من يذکرک في هذا السّجن العظيم قل أنّه ظهر بالحقّ و قام على الأمر بسطان ما منعت شؤونات الأوهام و لا حجّته حجبات المعرضين کم من عالم منع عن فضل الله و رحمته و کم من امّی فاز بهذا الرّحيق المنير ان اشكر الله بما عرّقتك مطلع الأمر و مشرق الوحى و عصمک عن شبهات الذين كفروا ببرهانه القويم ان استقم على حبّ الله و امره على شأن يجد منك الموحدون عرف الاستقامة في هذا التّبيا الذي استبشر به الملاء الأعلى و اهل الفردوس على مقام كريم و هذا ما نزل لمن سمى بميرزا ابوالحسن

### بسمی العليم الحكيم

يا ابوالحسن ذکرت نرد مظلوم مذکور و سماء بیان رحمن بتو متوجّه اين آسمانيست که سيّارات آن تا حين احصا نشده و نخواهد شد و شمس و اقمار آن لازال في قطب الزوال لائح و مشرق هر حکیمی از احصايش متحير و هر قوی قادری از ادراک و تحدیدش عاجز و ترا وصيت مينمايد براستی و انصاف چه اگر جميع خلق عالم بطراز انصاف مزین ميشدند از عرفان اسم اعظم و مالک قدم محروم نمیگشتند اين مظلوم بگمان اهل ظنون به غير ما حکم به الله حکم نمود حضرت رسول و خاتم انبيا روح ما سواه فداه چه تقصير بر او ثابت که در سنين متواليات بر اذيتش قيام نمودند برخی کاذبش گفتند و بعضی مجنون و حزبي ساحر و قومی مفتري جميع آنچه ذکر شد آن عبد و ساير عباد شنیده اند و دانسته اند از آن وجود مبارک گذشته در حضرت روح تفکر نما که سبب چه بود که من على الأرض بر انکارش قيام نمودند وارد شد بر مظاهر امر الهی آنچه که هر صاحب انصافی گريست و نوحه نمود سبب و علّت اعراض در هر عصر و قرن علمای آن زمان بودند که حبّ رياست ایشان را از اقبال منع مينمود الاّ انهم في ضلال مبین امید هست که آن جناب در ماضی تفکر نماید و بصراط مستقيم الهی پی برد شک و شبهه نئی نبوده و نیست که اين مظلوم لله ميگويد و الى الله ميخواند لا يضره الاعراض و لا ينفعه الاقبال ظنون و اوهام

خلق را بخلق گذار و بقلب منیر بحقّ جلّ جلاله توجّه نما که شاید باب معرفت بر وجهت بگشاید و از انوار وجه بعد فناء  
اشیاء ترا محروم نفرماید آنه یقول الحقّ و یهدی الناس الی افقه المنیر  
و هذا ما نزل لجناب مشهدی نصرالله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا نصرالله یدکرک مولی الوری اذ کان مسجوناً فی هذا المقام البعید و یشرک بفضل الله و رحمته انه ما من اله الا هو یفعل ما  
یشاء و یحکم ما یرید ان اشهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الفرد الخبیر قد ذكرت لدى المظلوم و نزل لک هذه الآيات الّتی  
لا یعادلها ما خلق فی الأرض یشهد بذلك ربّک العلیم طوبی لک بما نذت شبهات القوم و شربت من بحر الیقین ان اعرف  
مقام من هداک ثم اشکر ربّک المؤید الکریم ایاک ان تحزنک شؤونات الخلق او تخوفک الملوک و السلاطین ینبغی لکلّ من  
اقبل الی افقی ان یترک الأرض و ما علیها لهم و یتوجّه الی فتح القلوب باسمی العزیز الحکیم انّ الأموال لأهل الجلال و القلوب  
لله ربّ العالمین

و نذکر فی هذا المقام من سمی بأبی القاسم الّذی هاجر الی ان فاز بقاء ره العزیز الکریم و نوصیه بالاستقامة علی هذا  
الأمر الأعظم و ندعو له ما ینبغی لفضل الله العلیّ العظیم البهاء علی اهل البهاء الّذین فازوا بذکرى الجمیل انتهى این خادم فانی  
از رحمت و عنایت مقصود عالمیان امیدوار است که ید عنایتش کل را اخذ نماید و از جحیم سفلی بجنّت علیا کشاند انه لا  
یعجزه من شیء و لا یعزب عن علمه من امر یعطی بالفضل و یمنع بالحکمة و هو المقتدر الأمر المرید  
و اینکه در باره ملاّ محمّد علیه بهاء الله از اهل یاء مرقوم داشتید و هم چنین ارتقاء ایشان بمرفاة البیان الی سماء عرفان  
ربّنا الرّحمن عرض شد این کلمات عالیات از مظهر علم الهی و مصدر امر ربّانی و فی الحقیقه مقام لایعرف و لایذکر در باره  
ایشان ظاهر و نازل قوله تبارک و تعالی

بنام گوینده پابنده

یا محمّد از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر عرفان و ایقان و خدمت امرش بشأنی که اگر اهل عالم بر اعراض قیام نمایند قادر بر  
منع آن جناب نباشند امروز روح الله در بریّه ارض مقدّسه ندا مینماید و نور الله از افق اراده مشرق و عرف قمیص متضوّع و  
نسمات وحی در مرور مع ذلک عباد در ضلالت خود باقی و برقرار جهد نما تا از کوثر عرفان رحمن بیاشامی و از مائده منزله  
قسمت بری و بحکمت و بیان اهل امکان را بافق اعلی هدایت نمائی ناس غافلند مبین لازم بر خدمت امر حقّ قیام نما تا  
مخدوم عالم شوی و بنار حبّش مشتعل شو تا محبوب آفاق گردی اگرچه کشف بعضی از اسرار شده ولکن اکثری از آن در  
علم الهی مستور و مکنون چه اگر اسرار یوم الله و مقامات نفوس موقنه مطمئنه اقلّ از سمّ ابره ظاهر شود جمیع ناس را طائف  
مطاف ماکان و مایکون مشاهده نمائی باسم حقّ بایست و بتدارک مافات قیام نما وقت بسیار عزیز است بل اعزّ از کبریت احمر  
ناس را باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه وصیّت نما طوبی از برای نفوسی که لله عاملند و الی الله متوجّه

قل یا ملأ الأرض ایاکم ان تمنعکم کتب العالم عن کتاب الله المهیمن القیوم الّذی نزل من سماء الفضل من لدى  
الحقّ علام الغیوب قل تالله لا ینفعکم ما عند الناس اتقوا الرّحمن ثم اقبلوا الیه بوجه بیضاء و قلوب نوراء کذلک یأمرکم من فی  
قبضته زمام العلوم قل یا معشر العلماء طهّروا قلوبکم عمّا عندکم لتسمعوا صریر القلم الأعلى و حفیف سدره المنتهی من المقام  
المحمود هذا یوم لا تغنیکم کنوز العالم و لا صفوف الأمم دعوها عن ورائکم رجاء ما عند الله ربّ ما کان و ما یرکون انا

نوصیک و الذین آمنوا بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به اضطربت اركان الأسماء الآ من شاء الله مالک الوجود كذلك ما ج بحر بیانی و هاج عرف عنایتی آنک اذا رأیت و وجدت قم و قل

اشهد أنك قبلت اذى العالم لارتفاع امر الله و حملت البلايا فى حب الله فاطر السماء و مالک الأسماء الى ان قبلت السجن الأعظم لنجاة الأمم اسألك بالاسم الأعظم الذى به سخرت ملكوت الأسماء بأن لا تخيبنى عمّا عندك و لا تمنعنى عمّا قدرته لأمنائك و اصفيائك اى ربّ ترانى مقبلاً اليك و متمسكاً بجلک اسألك بأن تؤيدنى على الاستقامة على هذا الأمر الذى به زلت اقدام اكثر خلقك لا اله الا انت المتعالى المشفق الغفور الكريم انتهى

انشاء الله مؤيد شونند بر آنچه از لسان عظمت بان مأمور شدند و از کنوس عنایت بیاشامند آشامیدنى که از منع ظالمین بازمانند فى الحقیقه اگر انسان در این ایام قسمت نبرد و از فیوضات فیاض بی نصیب ماند بچه چیز دلخوش و مسرور و مشغول بسیار حیف است این اوقات عزیزه بگذرد و انسان غافل باشد انشاءالله باید جمیع دوستان همّت بر خدمت گمارند اول کل بکمال تقدیس و تنزیه و انصاف و مشورت قیام نمایند آنچه را سبب تفریق مشاهده کنند اول باصلاح آن توجّه کنند و بعد بروح و ریحان و حکمت بخدمت مشغول گردند اصلاح امور ایشان و عالم همه خواهد شد و امثال این بیان مکرّر از لسان قدم استماع شده صد هزار نعم و طوبی از برای نفوسى که قیام نمایند بر آنچه که سبب ارتفاع امر و راحت اهل عالم است و فى الحقیقه نفس ارتفاع نفس راحت است ولکن ناس جاهل از این فقره غافل انشاءالله آن محبوب و این عبد دعا میکنیم که شاید از شمال جهل بیمین دانائی فائز شونند

و اینکه در باره اخت حضرت سلطان الشهداء روح ما سواه فداه مرقوم داشتید تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة يا على لحاظ عنایت باو و منتسبین نورین بوده و خواهد بود و به اسم الله مهدى امر نمودیم که در باره حقوق او بجناب صادق علیه بهائی سفارش کامل نماید و همچنین از قلم اعلى مرقوم اگر اخت حقى دارد باید ادا نمائید بحق و عدل رفتار شود انا نکبر من هذا المقام عليها و نبشرها بفضلى و رحمتى انتهى و اما توجّه ایشان بشطر ص و قیام ورقهئى از اوراق على ما يحبه الله و يرضى این فقره بشرف اصغای مالک اسماء فائز فرمودند یا عبد حاضر طوبى لها ثم طوبى لها ينبغى ان ينزل عليها من سماء عنایتى ما يلقى به ذكرها جزاء عملها و يكتب لها قلمى الأعلى و يبشرها بقبول ما ظهر من عندها و تأمر الغصن بأن يكتب لأمتى و ورقتى ما نزل من سماء مشيئة موجدها و ظهر من افق عنایة بارئها ليكون ذخراً و شرفاً لها فى كلّ عالم من عوالم ربّها انتهى پرتو آفتاب عنایت عوالم غیب و شهود را منور نمود یا محبوب فوادی مشاهده نمائید عمل مرغوب چه مقدار محبوبست عندالله اگر بحور اكسير و كنوز عالم را احدی انفاق كند البتّه باين ذكر فائز نشود عملی ظاهر و بطراز قبول فائز بشأنى که از مطلع بیان رحمن ظاهر آنچه که نفحاتش بدوام ملك و ملكوت منقطع نشود از جانب این عبد تكبير و سلام بان ورقه برسانید عليها بهاء ربّها عليها بهاء ربّها و هذا ما نزل لها من سماء عنایة ربنا الغفور الكريم

بسمى الظاهر المشهود

یا ورقتى عليك بهائی ان افرحى بما نزل لك من القلم الأعلى انه ذكرک و بشرک بما ظهر منك فى سبيل الله المهيمن القيوم ان اشكرى و تشبّثى بذيل العناية و قولى

لك الحمد يا اله الوجود و مالک الغيب و الشهود بما ايدتني على عمل فاز بطراز قبولك و تزين برضائك لعمرك يا محبوب قلبى لا يعادل ما اعطيتنى بما خلق فى سمائك و ارضك أنك انت المعطى الكريم انتهى

حقّ جلّ جلاله جمیع را مؤيد فرماید بر آنچه نفحات رضایش از او متضوّع يك عمل مرور اليوم معادلست با صد هزار عمل بل استغفر الله من هذا التحديد و همچنین عمل غير خیر وقتى از اوقات لسان عظمت باين كلمه عليا ناطق قوله جلّ و

عزّ یا عبد حاضر عنایات حقّ خلق را جسور نموده بشأنی که ذکرش محبوب نه باید نفوس مقبله را آگاه نمود الیوم چون آفتاب ظهور مشرقست و پرتو انوار وجه عالم را احاطه نموده لذا اکثری از اعمال نالایقه ستر شده و میشود آنّه هو السّتار الحکیم امروز روز شادیست و روز فرح اکبر است بحر عنایت مّواج و نسیم جود در مرور و آفتاب فضل مشرق ولكن حال مشاهده میشود که اعمال شنیعه بمقامی رسیده که نزدیک بآنست غبارش بذیل حقّ جلّ جلاله رسد و حجاب حرمت را بردرد جمیع آنچه از اوّل امر تا حال وارد شد و قبول نمودیم لأجل اعزاز کلمه الهی و ارتقاء نفوس مطمئنّه مستقیمه راضیه مرضیه بود حال از اعمال بعضی بیاد رفته و میروند مگر اینکه حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله حفظ نماید چنانچه نمود

یا عبد حاضر بجناب علی علیه بهائی و عنایتی بنویس باید جمیع دوستان آن ارض را متذکّر دارد و به ما ینفعهم آگاه نماید شاید از ما فات عنهم رجوع نمایند و بحقّ تمسک جویند و شاید آنچه سبب ضرر گشته و علّت ذلّت نفوس شده بماء رجوع طاهر و مقدّس گردد آنّه هو التّوّاب و هو الفضّال الکریم انتهى مکرّر این بیانات از لسان منزل آیات جاری و بعضی از اوقات این عبد وارد و جمال قدم را در کدورت و حزنی مشاهده مینمود که لرزه اندام این فانی را اخذ مینمود و حزن جمال قدم معلوم و واضحست که در چه بوده و هست احتیاج بذکر ندارد امروز اعمال طیّبه دوستان الهی منادی امرند بین عباد از این قبیل در الواح الهی مکرّر نازل شاید نفع بخشد و سبب تنبّه گردد والاّ آنّه لغنیّ عن العالمین چندی قبل بعضی از نفوس بر حسب ظاهر شکایت آغاز نمودند مع ذلک از ساحت اقدس جواب نازل نه فرمودند ستری سبق الکشف و صبری سبق العجل انتهى ولكن بیم آنست تجاوزات ما حجاب را بردارد و ستر را خرق نماید اتشبتّ بذیل عنایت و اسأله بأن یؤدّد احبائه علی ما یحبّ و یرضی و یمنعهم عمّا یضرّهم و یهدیهم الی ما ینفعهم آنّه هو المقتدر المهیمن العطوف الغفور

حسب الأمر مهاجرین ارض صاد علیهم بهاء الله را از قبل حقّ تکبیر برسانید انشاءالله بنور اتّفاق منور باشند و بر خدمت امر قائم تا اثر نور در آفاق اشراق نماید و ظاهر شود جمیع فی الجمله برضای حقّ پی برده اند بآن تمسک نمایند و بآن عامل شوند اینست سبب رستگاری در دنیا و آخرت هجرت و بلاای شما لازال تحت لحاظ بوده انشاءالله محفوظ ماند انتهى

اینکه در باره جناب آقا میرزا آقا بابا علیه بهاء الله مرقوم داشتید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و بانوار عنایت شمس حقیقت فائز طوبی له در این ایام مکتوبی جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله از اهل یاء ساکن شاه بمصلحت جناب میرزا حی علیه بهاء الله و عنایته باین عبد ارسال داشته اند و اسامی متعدّده در آن مذکور و از جمله اسامی جناب آقا میرزا آقا بابا علیه بهاء الله بوده مخصوص هر یک لوح امنع نازل و ارسال شد انشاءالله فائز میشوند فی الحقیقه امر بقسمی است که آن محبوب مرقوم داشته اند چه که سفر جناب میرزا بآن سمتها سبب ارتفاع کلمه شد هذا یکفیه وربّ العالمین چون این کلمه از لسان محبوب استماع گشت ذکر شد والاّ این عبد قابل آنکه ذکر خدمات ایشان را نماید نبوده و نیست

اینکه در باره ورقه اهل جناب میرزا ح و سین علیهما بهاء الله و عنایته مرقوم فرمودند سبب حزن شد و اهل سراق عصمت جمیع بکمال حزن مشهود و ظاهر و در ساحت اقدس هم مذکور خدمت جناب میرزا از جانب این فانی تعزیت بگوئید و انشاءالله خود این عبد هم عرض مینماید آنچه را که از ضعف و مسکنتش حاکی است

و اینکه ذکر صعود جناب حاجی میرزا حسن هراتی علیه بهاء الله نمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد این کلمات عالیات محض فضل و عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ جلاله و عزّ ذکره و عزّ ثنائیه

هو الذّاکر المعین

یا حسن یزورک المظلوم من مقامه الأعلى الّذی جعله الله مطاف اهل ذرّوة العلیا و یذکرک بذکر فاح به عرف العنایة بین البریّة طوبی لک و لصعودک و لتوجّهک و لورودک فی الرّیق الأعلى و المقام الأبهی اشهد أنّک اقبلت الی الغایة القصوی و الأفق



الأعلى اذ ارتفع حفيف سدره المنتهى بين الأرض و السماء و شهدت بما شهد به لسان الكبرياء و قبلت ما نزل من عنده و ظهر من لدنه طوبى لك بما فزت بالغفران من لدى الرحمن و وجد منك الملاء الأعلى عرف حبي طوبى لمن يذكرك بما ذكرك المظلوم فى هذا المقام الممنوع قد كنت لله و رجعت الى بحر رحمته ان هذا الا من فضله العزيز المحبوب انتهى الحمد لله باين عنایت كبرى مفتخر شدند طوبى از برای نفوسى كه باين فيض اكبر فائزند و مقامش را ميشناسند نفوس مستقيمه طاهره مطمئنه از سماء عنایت قياض قسمت داشته و دارند و من غير تعطيل بر ايشان نازل و جارى چه در حيات و چه در ممات

و اينكه در صعود حضرت مرفوع مبرور آقا سيد ابوطالب عليه من كل بهاء ابهاه مرقوم داشتيد چندی قبل از طرف حدبا حضرت اسم الله زين عليه من كل بهاء ابهاه ذكر ايشان و هم چنين بعض مطالب از لسان اهل ايشان عليها بهاء الله بساحت اقدس ارسال داشتند و جواب بتفصيل نازل و ارسال شد و ذكرشان هم در آن لوح مبارك نازل له الحمد و المنة فى كل الأحوال البهاء المشرق اللائح من افق عناية ربنا على حضرتكم و على من معكم من الذكور و الاناث

عرض ميشود دو لوح اقدس مدتهاست مخصوص ابناء مرفوع مبرور جناب ذبيح عليه بهاء الله و بحر رحمته از سماء مشيت نازل و اين مدت ارسال نشد و بتأخير افتاد تا اين ايام ارسال گشت شايد بعنايات الهيته متذکر شوند و به ما ينبغى و يحبه الله قيام نمايند خدمت هر نفسى در ساحت اقدس مذکور و منظور ولو بمقدار سم ابره مرفوع ذبيح عليه بهاء الله در اول ايام بشرافت اقبال و ايمان فائز شدند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند بعد از استماع ندا اقل من آن توقف نمودند يشهد بذلك من عنده كتاب مبين لذا مراعات ايشان در هر حال شده و انشاءالله ميشود و اين فانى از حق جل جلاله تأييد ايشان را طلب مينمايد آن محبوب هم بايد بمهربانى ايشان را حفظ نمايند اول عمر است ارياح شباب را مهيبى ديگر است عرض ديگر مخدره خديجه بيگم عليها بهاء الله چند كره باين عبد مكتوب ارسال داشته و اين عبد نظر بانقلابات و محاربة اطراف جواب ارسال نداشت تا در اين كره مكتوبى كه چند شهر قبل نوشته شده بود ارسال داشت كه آن محبوب برسانند

و هم چنين جواب مكتوبى كه جناب آقا محمد كريم ع ط عليه بهاء الله بحضرت اسم جود عليه بهاء الله الأبهى ارسال داشتند اين فانى نوشته ارسال داشت انشاءالله از اقداح فلاح در جميع احيان بياشامند و به ما ينبغى لأيام الله عامل باشند از اطراف خبير رسيد كه جناب ايشان به ما انزله الله فى الكتاب عامل شدند و مخصوص تبليغ وكيل اخذ نمودند طوبى له و نعيماً له هر نفسى به ما اراده الله عمل نمايد البتة در دنيا و آخرت ثمر بخشد و اثر پديدار نمايد و در هر دو جهان بكار آيد

ديگر دوستان آن ارض را مكرّر تكبير و سلام عرض نموده بجناب على پاشا خان عليه بهاء الله بشارت دهيد چه كه فرش ايشان رسيد و يومى از ايام گسترده شد و جمال قدم تشریف بردند در بستان و بقدم حضرت مقصود روح من فى اللاهوت لقدمه الفداء مشرف گشت و فائز شد و جناب حاجى غلامعلى مسافر عليه بهاء الله را احضار فرمودند و فرمودند اگر جناب پاشا عليه بهائى را دیدى او را بشارت ده بقبول آنچه ارسال داشته نعيماً له و هنيئاً له انشاءالله مشتعل باشند بشأنى كه روشنیشان ظاهر و هويدا باشد اين فانى از حق جل جلاله ميطلبد اوليا و اصفيا را مؤيد فرمايد بر عرفان ما قدر لهم چه اگر مطلع شوند سيل عالم قادر بر اطفاء نار محبتشان نباشد و روشنى آن را تاريخى اخذ نمايد

از جمله عنایات جدیده آنكه مخصوص اسامى مذكوره الواح بدیعه منیعه نازل هم بخط این فانى كه در مكتوب ثبت شده و هم بخط مبارك حضرت غصن الله الأكبر روحى و ذاتى و كينوتى لتراب قدمه الفداء فى الحقيقه صاحبان الواح ذو

المقامين و ذو اللّوحين و ذو الذّكرين شده اند ينبغي ان نقول بكلّ جوارحنا و اركاننا لك الحمد يا فضّال القديم و لك العناية يا مقصود العالمين الثّور و البهّاء من افق عناية ربّنا مالك الاسماء على حضرتكم و على من معكم و على اولياء الله و احبائه

خادم

في ١٣ شهر صفر ١٣٠٠

\*\*\*

حبيب مكرمّ جناب آقا محمّد باقر عليه بهاء الله و عناياته ملاحظه فرمايند هم  
من ارض ن و ر

هو الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

الحمد لله الذي تفردّ بالكبرياء و توحدّ بالتدّاء و تعظّم بالاسم الذي كان سلطان الاسماء أنّه لهو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو المقدر العليم الحكيم و الحمد لله الذي انزل الكتاب و زيّنه بأسطر الأوامر و الأحكام لينتفع بها الأنام الذين نبذوا الأوهام و اقبلوا الى افق منه اشرفت شمس علم ربّنا العليم الخبير أنّه ما اراد عن كلّ ما ظهر الا اظهار جوده و فضله و كرمه لعباده أنّه لهو المعطي الكريم

و بعد قد بلغ كتابكم الى هذا الخادم و قرأت ما فيه و حضرت به تلقاء العرش و عرضت لدى الله العزيز الحكيم اسأل الله ان يوفّقكم و يظهر امثالكم ليعترفوا بما اعترف به لسان القدم بين الأمم أنّه لهو المقدر القدير عرض اين فاني آنكه مكتوب آنجناب رسيد و فرح بي اندازه از آن حاصل چه كه نفعات محبّت رحمن از آن استشمام شد انشاء الله در جميع احيان بتوفيقات حضرت رحمن موفّق باشيد و بذكر سلطان حقيقي ذاك و ناطق مناجاتيكه بساحت اقدس امنع عرض نموديد عرض شد في الحين لوحى از سماء مشيّت نازل و ارسال گشت انشاء الله بزيارت آن فائز شويد و بنفعات آن معطر

اينكه در باره حقوق الله ذكر نموديد و نوشته بوديد كه عبدى مالك وجه نقدى و ملكى است و حقوق الله بر حسب حكم آن در نقدى معلوم ولكن عبد كه مالك ملك است آن ملك در جائيست كه نميخرند تا حقوق الله از آن جدا شود و اگر بخواهد از نقدى بدهد كفاف نميدهد و خود عبد هم از كسب مى افتد و آنملك هم اجاره ندارد در اينصورت تكليف چيست حكم الله آنكه ملكى كه انتفاع از آن مقطوعست يعنى نفعى از آن حاصل نمى شود حقوق الله بر آن تعلق نميگيرد أنّه لهو الحاكم الكريم

و اينكه در باره اسم ابن مذكور داشتيد بأسى نيست ولكن در ظاهر باسم ظاهر عبّاس حضرت غصن الله الأعظم روحى و كينونتى لثراب قدومه الفداء ناميده شود

و اينكه در باره جناب آقا على اكبر الذي صعد الى الله نوشته بوديد عرض شد و كلمه غفران از ملكوت بيان رحمن در باره ايشان ظاهر طوبى له بما فاز بالذّكر فى حياته و بغفران الله و رحمته بعد مماته و صعوده

اينكه در باره جناب آقا محمّد على نوشته بوديد ذكر ايشان در ساحت امنع اقدس عرض شد مناجات مختصرى از سماء مشيّت الهى نازل و ارسال گشت قرائت نمايند هذه صورة ما انزله الله من سماء المشيّة و الارادة

## هو الأقدس الأعظم

قل سبحانك اللهم يا اله الأشياء و خالق الأسماء أسألك بالاسم الذي به كسرت الأصنام و زالت الأوهام بأن تغمسنى فى بحر الايقان يا مالك الأديان اى رب ايدنى على ما اردته بسلطانك و انزلته فى محكم كتابك اى رب هذا يوم تزيّنت به صحائف الامكان و الكتب التي انزلته على سفرائك و اصفيائك اسألك بأن لا تمنعنى عن رشحات بحر فضلک و لا تطردنى عن الباب الذى فتحتہ على من فى سماءك و ارضك اى رب انا الضعيف تمسكت باسمك القوى القدير قدر لى من فضلک ما ينفعنى فى الدنيا و الآخرة أنك انت المعطى البازل المقتدر العزيز الحكيم انتهى

انشاء الله بقرائت این کلمات منیعہ مبارکہ کہ از مشرق مشیت رحمانیہ ظاہر شدہ فائز و مؤید شونہ

عرض دیگر آنکہ نفوسیکہ در آن ارض و ارض نون و راء از کوثر الہی آشامیدہ اند و بافق اعلى ناظرند جميع را از جانب این حقیر فقیر تکبیر برسانید اى دوستان اى شاربان رحیق رحمت رحمن امروز روز بزرگیست قدرش عظیم و شأنش عظیم و ما يحدث فيه أنه لهو عظیم عظیم باید اوہامات نفوس غافلہ و ظنون ہیاکل شرکیہ را معدوم و مفقود ملاحظہ نمائید و از سلسبیل یقین در کلّ حین باسم مالک یوم الدین بنوشید لسان از برای امروز خلق شدہ و بصر از برای این یوم مبارک از عرصہ عدم بوجود آمدہ لعمر اللہ امروز روز آذان و قلوبست تا ببینند و بگویند و بشنوند و در خزینہ محفوظ دارند بگو جہد نمائید کہ شاید از فیض فیاض در مثل همچو روزی محروم نمائید اگرچہ الحمد لله در آن روضہ گلہای معانی باسم محبوب ابدی شکفتہ و ازہار بیان باسم مقصود امکان ظاہر شدہ ولکن باید انشاء الله در کلّ حین از اثر کلمہ الہیہ نارشان مشتعلتر و نورشان باہرتر دیدہ شود و از سلطان حقیقی اینعبد فانی سائل است کہ آن گلہای محبت را از اریاح سمومیہ و بادہای باردہ حفظ نماید تا ہمیشہ با کمال طراوت و لطافت خندان باشند آنہ لهو العزیز الکریم البہاء علیکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بعرفان اللہ و ايقنوا بلقائه العزیز المنیع

خادم

فی ۶ رجب ۱۲۹۶

\*\*\*

اسم الله الجمال عليه بهاء الله الأبهي

۱۵۲

## هو الأقدس الأعظم العلى الأبهي

الحمد لله الذى توحد بالجلال و تفرّد بالاجلال و تقدّس عن الملل و تنزّه عن الآمال و هو الذى قدر للأعمار الآجال و هو التاطق فى ازل الآزال و الظاهر فى المآل لا اله الا هو الغنى المتعال و الحمد لله الذى قبل عمل الذين انجذبوا من نداءه و اسكرهم رحیق وحيه و انطقهم بثنائه و عرفهم شمس جماله و اظهرهم فى ايامه و ايدهم على عرفان نفسه و وفقهم على رضائه أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن الفعال الحمد لله الذى انار افق العالم بالتبیر الأعظم و اذا استوى على العرش بشرّ الناس بظهور بحر الطافه و شمس افضاله طوبى لراسخ نبذ ما منعه و سرع الى افقه الأعلى و ويل لمن توقّف بما اتبع اوہام

الَّذِينَ ظَهَرُوا بِأَثْوَابِ الرِّجَالِ اكْبَرُ وَ اصَلَّى وَ اسَلَّمَ عَلَى الَّذِينَ مَا مِنْهُمْ الْهُوَى عَنْ اللَّهِ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَ بِهِمْ اشْرَقَ نَجْمُ الْعِرْفَانِ فِي أَكْثَرِ الْبُلْدَانِ وَ هُمْ عِبَادُ مَكْرَمُونَ وَ هُمْ عِبَادُ عَامِلُونَ وَ هُمْ عِبَادُ مَقْرَبُونَ وَ هُمْ عِبَادُ مَخْلُصُونَ وَ هُمْ عِبَادُ فَائِزُونَ وَ هُمْ عِبَادُ قَائِمُونَ عَلَى خِدْمَةِ مَوْلَاهُمْ وَ هُمُ النَّاطِقُونَ بَيْنَ الْعِبَادِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ اشْهَدُ أَنَّهُمْ فَازُوا بِكُوْثَرِ الْحَيَوَانِ الَّذِي جَرَى عَنْ يَمِينِ عَرْشِ الرَّحْمَنِ وَ فَازُوا بِمَا لَا فَازَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ رَبَّنَا الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْفَضَّلُ

روحي لقيامكم الفداء و لاستقامتكم الفداء قد كنت جالساً ساكناً متفكراً في امر الله و ما ورد عليه من عباده اذا اتى احد من احببائه الله بكتاب حضرتك فلما فككت وجدت رائحة حببكم محبوبنا و محبوب من في العالم و مقصودنا و مقصود من في السموات و الارض و قرأته و عرفت ما فيه من خدمتكم و قيامكم و ثنائكم و ما حملتموه في سبيل الله و بعد قصدت المقام الأعلى مقرّ عرش ربنا الأبهى فلما دخلت و وقفت تلقاء الوجه عرضت ما ناديت به الله اذا تبسم ثغر المحبوب و قال ليس له من فضل في ذلك انا ايدناه على ذكرى فذكرني و عرفناه افقى فتوجه الى وجهي و وفقناه على خدمتي فقام عليها باذني ان الفضل كله لنفسي و انا الفضل القديم لو لم يكن رشحات بحر فضلي ما عرفني و لو لم يكن جذب آياتي من ملكوت بياني ما توجه الى سبيلي

يا اسمي الجمال تفكر في الملوك و الذي كشفنا عنه لتطلع بما نطق مولاك الحكيم ان ملكاً من الملوك كان مستغرماً في بحور الملك و لازياً بالدنيا و ما فيها من الزخارف و الألوان و في احد من الليال تجلّت عليه شمس الانقطاع من افق ارادتي و كشفنا عنه انه ترك كل ما عنده و خرج عن البيت متوجّهاً الى البيداء و ما اطّلع به احد الا الله ربك و رب العالمين و لو نكشف على الناس كما كشفنا عنك كلهم يقومون على خدمتي و ذكرى و ثنائى كذلك نطق لسانى لتكون من الفرحين ان ربك يحب المزاح في بعض الأحيان و يمزح انه لهو الفعّال لما يريد ليس لأحد ان يعترض عليه فيما ظهر من عنده يشهد بذلك كتب الله العليم الحكيم انتهى

و آنچه از مراتب عجز و نیستی و اعتراف بر معاصی و قصور اظهار نموده بودید فرمودند یا اسمی انا عفونا عنک من قبل و قبلنا خدمتک و طاعتک و حضورک و لقائک و سمعنا حنینک و اینیک و صریحک و ضجیحک و زفرات قلبک فی حبّ الله ربک العزیز الحمید انتهى

و اینکه نوشته بودید خطای این مرتبه که توجه بارض خاء باشد بر خطایای قبل افزود بعد از عرض این کلمه نطق لسان الرحمن فی ملکوت البیان ما لا یقدر ان یعرفه احد من اهل الامکان لعمرک لا یقدر اقلام العالم ان یقوم بوصفه و لا افئدة العارفين بادراکه و در آخر بیان فرمودند بنویس باسم جمال علیه بهاء الله که این خدمت قبول بوده و خواهد بود چه که جناب اسمی الحاء علیه بهاء الله بشما نوشتند و نشهد انه ممن اشتعل بنار محبة الله و کان مستغرماً فی بحر فضله و فی مثل تلك الحالة لما سمع ما ورد فی ارض السجّج صاح فی نفسه و اخبر الناس بما ظهر ان ربک لهو العليم الخبير ان اطمئن انا قبلنا ما عملته فی سبیل الله و کن من الشاکرین ان امطار الفضل من سماء عنایتی كانت متوجهة الیک و لحاظ رحمتی ناظرة الى حبک ان اذکر ربک فی کلّ الأحوال بالحکمة و البیان انه یسمع و یرى انه لهو السميع البصیر

ای جمال بعضی از نفوس بافق اعلى ناظر و بکمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب در سبیل الهی از هیچ شیء مضائقه ندارند و بتمام میل در خدمت امر سبقت میگیرند اولئک اهل البهَاء فی صحیفتی الحمراء و بعضی باین مقام بلند اعلى هنوز نرسیده اند لذا از خطرات قلبیه محفوظ نیستند ان ربک لهو العليم لذا حین ورود اخبار مذکوره بارض اقدس امر از مصدر امر مشرق و حکم منع از سماء مشیّت الهی نازل از جمله باسم جواد علیه بهاء الله که طائف حول است امر شد که بارض تاء و قاف بنویسد که احدی چیزی مطالبه نماید و همچنین بجناب اسم حاء علیه من کلّ بهاء ابهاه من لدی الله امر شد در باره ارض خاء و کاف و طاء این فقره منع مخصوص بارض خاء نبوده کمال عنایت نسبت باحبای آن ارض از مشرق الطاف ظاهر

قد نزلت لهم آيات من قبل لو يقرأها احد يطّلع بفضل الله و رحمته عليهم ان ربك لهو الخبير شكّي نبوده و نیست که هر نفسی از نفوس مذکوره که بخدمت قیام نمودند لله بوده و فی سبیل الله عمل نموده لذا البتّه عملشان مقبول و اجرشان عندالله از قلم اعلی مسطور باید بکمال فرح و انبساط بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند انا نکبر علی وجوههم و نذکرهم بما یقی به اسمائهم فی ناسوت الانشاء و فی ملکوتی البدیع انتهى

عرض این عبد آنکه این امر مبرم در وقتی نازل که اسامی نفوسی که بخدمت امر موفّق شدند در ساحت اقدس بر حسب ظاهر مذکور نه و بعد از ذکر نفوس قبول شد و آنچه از وجوه رسیده بود امر شد مابین بعضی از احبّای الهی که در آن ارض ساکنند قسمت شود و صورت تقسیم را حسب الامر جناب آقا میرزا محمد علی علیه بهاء الله از اهل قائن ارسال داشتند باید قسمی نشود که سبب تکدّر نفوس مقبله گردد چه که جمیع عندالله معرّزند الیوم هر نفسی که بافق اعلی توجّه نمود کمال عنایت در باره او بوده و هست چه که امر عظیم است از حقّ جلّ و عزّ میطلبیم کل را بقمیص استقامت مزین فرماید و از ریحق اطهر در کلّ حین بنوشاند انه لهو المعطی الکریم این بسی واضح و معلومست از یومی که کتاب اقدس از سماء مشیّت نازل شد در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و بکمال عجز و ابتهال سائل شدند لذا امر بارسال کتاب اقدس شد و فرمودند احدی حقوق الهی را مطالبه نکند و این فقره معلق باقبال خود نفوس بوده تا آنکه سنین منتهی شد بسنه قبل و امر از مصدر امر صادر که هر نفسی بخواهد ادای حقوق الله نماید از او اخذ نمایند و فی الحقیقه این هم فضل بزرگست در باره عباد چه که سبب تطهیر و نعمت و برکت الهی است طوبی لمن عمل بما امر به فی الکتاب اگرچه آن حضرت معلومست بکمال حکمت و انقطاع عمل نموده اند و حرفی هم که مغایر امر باشد از آن جناب ظاهر نشد و لکن چون مخصوص این فقره عازم شدند لذا حکم منع نازل چه که بعضی از ناس ضعیفند والا فوالله الذی لا اله الا هو که عمل شما مقبول و سعی شما مشکور بوده و خواهد بود یومی از ایّام از لسان مبارک این کلمه اصغا شد یا عبد الحاضر لدی العرش قد خلقنا الکلّ لخدمتی و ایّامی و نصره امری و عرفان نفسی و التوجّه الی وجهی و الحضور لدی باب رحمتی و ما عندهم هو کان رشحاً من بحر عطائی لو نطلب منهم ما اعطیتهم بفضلی لتشاهدتم غیر ما شهدتم من قبل ان ربک لهو العلیم الخیر

و همچنین بلسان پارسی فرمودند اگرچه این عبد قادر بر ذکر آنچه از ملکوت بیان اصغا نموده تماماً نبوده و نیست و لکن آنچه در نظر مانده ذکر میشود فرمودند مع آنکه جمیع عالم از حقّ است و کل هم باین مقرّر و معترف و آنچه هم باهل ارض داده شد از بخششهای بحر عنایت او بوده مع ذلک اگر امر بانفاق ما عندهم شود البتّه بعضی را قاصر و متوقّف مشاهده نمائی و بعضی هم از تجلّیات انوار شمس انقطاع بمقامی فائز که بکمال محبّت و خلوص فی سبیل الله انفاق نمودند آنچه را مالک بودند این هم مشاهده شد انتهى

عرض این خادم فانی آنکه قسمی بشود که اهل ارض خاء مکدّر نشوند و بطراز سرور باسم الله مزین گردند و این فقره عندالله محبوبست چه که کمال عنایت در باره دوستان از افق فضل مشهود و لائحست و اینکه در باره مشار الیه مرقوم فرموده بودید که هدیه خدمت آن جناب فرستاد و اظهار نمود خدمت قابلی نماید انشاءالله خدمت ایشان قبول شده در هر حال قسمی بفرمائید که احدی محزون نشود امری که نفی و اثبات آن لله واقع شود البتّه محبوبست دیگر از برای احدی در این مقام حزن باقی نخواهد ماند این قدر عرض میشود که این سفر شما لله بوده و جمیع اعمال نزد حقّ مشهود و واضح و اینکه مرقوم فرموده بودید حسب الامر بارض خاء نوشتید که قبول نشد فرمودند این کلمه سبب حزن خواهد شد چه که گمان مینمایند که نزد حقّ مقبول نیستند باید قسمی بشود که جمیع مطّلع شوند بآنکه لحاظ عنایت بایشان بوده و انشاءالله خواهد بود انتهى و سبب آنست که از قبل عرض شد انشاءالله جمیع بعنایات الهیه مسرور و فائز باشند

و اینکه مرقوم داشتید که بعضی از آن نفوس که وجه داده‌اند از بابت حقّ الله داده‌اند فرمودند نعم ما عملوا لأنّ الحقوق کلمة انزلها الرحمن فی الكتاب بر کل لازم که بآن ناظر باشند و عمل نمایند و لکن چون آنچه واقع شد بر حسب ظاهر روایح دیگر بعضی از ضعف از آن استنشاق مینمودند لذا حکم منع از سماء امر نازل آنه لهُو الحاکم المختار یا اسمی الجمال انا احبناک فضلاً من عندی و نحبک بعنایتی المهيمنة على العالم و نرى الذين زينهم الله فى ارض الخاء بطراز الخضوع و الخشوع و الخلوص ان ربك لهُو العليم المحيط هم الذين فازوا برحيق الوحي و اسكرهم كوثر عناية ربك الكريم انا نسمع و نرى من نطق بذكرى و عمل فى سبيلى المستقيم لا يعزب عن علم ربك من شىء ان ربك لهُو العالم الخبير ان الذين طاروا فى هوائى و عملوا ما امروا به فى سبيلى سوف يرون انفسهم فى مقامات تعجز عن وصفها السن التاطقين انا نكبّر من هذا المقام الأعلى الذى سمى بالسّجن الأعظم فى كتاب الأسماء على وجه الذين آمنوا بالله رب العالمين و اقروا و اعترفوا بما انزله من سماء الفضل ان ربك لهُو المعطى القديم نسأل الله بأن يوفّقهم على الاستقامة الكبرى لئلا تزّل اقدامهم عمّا يذكر فى الابداع و عن نعيق الناعقين انتهى تا این مقام جواب دستخطّ عالی که از یزد ارسال فرموده بودند فقره فقره عرض شد ان الحمد لله رب العالمين

دستخطّ ثانی که از ارض صاد مرقوم داشته بودید در وقتی که این عبد خادم در خارج بلد بود رسید علم الله فتحته و قرأته وجدته مزیناً مطرّاً مشرفاً مبارکاً معطراً بذكر الله محبوبى و محبوبکم و مقصودى و مقصودکم و مقصود العالمين حقّ جلّ و عزّ شاهد و گواهد که این عبد نظر بناز مشتعل که از محبت الهی در صدر آن حضرت در فوران مشاهده نمود مرّه بعد مرّه قرائت کرد و بعد در وقتی مخصوص تلقاء عرش معروض گشت ان ربى لهُو السميع العليم اذا توجّه وجه القدم الى الخادم و قال جلّت عظمته و کبريائه انا سمعنا ذکر اسمى و ندائه و مناجاته و رأينا توجّهه و ابتهاجه و انا مضرم نار حبيّ فى صدره و انا المقتدر القدیر یا اسمى قد اخذتنى الأحران على شأن لو اذکر لک تنوح لى کنوح الفاقدين قد ظهر فى هذه الأرض ما لا ينبغى ان يظهر فى أيام الله و ظهوره و انا المظلوم الفريد قد جعلنا ارض السّجن جنّة من الجنان و انزلنا فيها البركة و اطلقنا سبيل الذين كانوا فى حصن متين و فتحنا باب المدينة يخرج منه من يشاء و يدخل فيه من يريد فلما ظهر ما ظهر وجدوا انفسهم فى ضيق مبین انک لا تحزن من شىء ان ربك مع ما احاطته الأحران انه على فرح عظيم بشرّ الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى بذكرى و کبر على وجوههم من قبلى و انا الغفور الرحيم انا نذكر الذين آمنوا بالله فى اللیالى و الأيام ان ربك لهُو الصادق الخبير کبر من قبلى على کلّ من نسب الیک من کلّ ذکور و اناث و من کلّ صغیر و کبير انتهى و فقرات آخر مناجات آن جناب که مشعر بوصول لوح امنع و فرح و ابتهاج و شکر و حمد بود چون عرض شد اذا نطق لسان العظمة مرّه اخرى یا اسمى رأيناک متغمساً فى بحر الرضاء طوبى لک بما کنت فائزاً بهذا المقام الکريم کن فى کلّ الأحوال بمثل ما کنت كذلك یوصیک قلمى الأعلى فى هذا السّجن المبین انتهى

و اینکه در باره لوح جناب ملا علی جان علیه بهاء الله ذکر نمودید فى الحقیقه همان قسمست که مرقوم داشتید امثال این امورات سبب شد که مانده سمانیه قطع گشت چنانچه مدتی بود که قلم اعلى متوقف بود یا حبيب فؤادى اگر عباد بآنچه از مالک ایجاد مأمورند عمل نمایند لعمرك ترى العالم غير العالم بلکه زیاده از آنست که آن حضرت مرقوم داشته‌اند چنانچه وقتی از اوقات لسان قدم متوجّهاً الى الخادم فرمودند بعضی از الواح الهیه که از سماء مشیت محض عنایت نازل شده حال در زیر تراب مانده شخصی که رافع آن بود از خوف آن را مستور داشته و الواح بعضی را بعضی دیگر داده‌اند ان ربك لهُو العليم انتهى از این کلمه مبارکه مستفاد میشود که بسیار امورات غیر مقبوله در فقره الواح واقع شده از حقّ جلّ و عزّ شما و این عبد و همه دوستان بخوایم و بکمال عجز و نیاز بطلبیم و استدعا نمائیم که جمیع را بطراز استقامت و امانت و صدق و وفا مزین فرماید فوالذى انطق الأشياء باسمه الأعظم الأبهى اگر بنصایح مشفقّه الهیه عمل مینمودند حال اشراق شمس کلمه

رَبَّانِيَه از هر مدینه مشرق و ظاهر بود و از هر افقی طالع و لائح مشاهده میشد قد قضی الأمر و ینبغی لللسان ان یکون علی صمت مبین انشاءالله از فضل و عنایت حقّ چنین دیده میشود که جمیع شاریان کوثر حقیقت بنار محبت بشانی مشتعل شوند که جز یگانگی و یکتائی نماند تا جمیع بیک لسان ناطق شوند و بیک دست عامل گردند اگر دعاهای این عبد نظر بیحور عصیان باجابت مقرون نشود امید هست که دعای آن جناب و سایر دوستان عندالله مقبول گردد آنّه لهو الفضال آنّه لهو الجواد آنّه لهو الرحمن الرحیم

عرض دیگر آنکه جناب زین‌المقرّین علیه بهاء الله الأبھی باین عبد مرقوم داشتند که شخصی از اهل مازندران باینجا آمده و اراده شطر اقدس دارد و چون در ساحت اقدس عرض شد لوحی مخصوص جناب ملا علی جان علیه بهاء الله در این ایام نازل و همچنین در باره آن شخص آیات مهمینه منیعه از سماء مشیت نازل و ارسال شد و مخصوص امر شد که لوح مخصوص را شخص حامل نزد شما بیاورد و بعد از زیارت آن حضرت لوح منبع را بصاحبش برساند

و عرض دیگر آنکه در وقتی از اوقات فرمودند که بجناب اسم جمال بنویس که توقّف زیاد در محلّی لازم نه بلکه باید مثل ستاره سحری از افق هر دیاری طالع شوی تا بعضی از دوستان که افسرده‌اند بنار محبت الهی مشتعل شوند همچنان که غذا از برای اجساد لازمست همین قسم از برای ارواح واجب غذای روح مائده منیعه لطیفه طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده اگر غذای روح بآن نرسد البتّه ضعیف شود لذا گاهی بکمال حکمت بعضی اطراف توجه نمائید لأجل تبلیغ امر آنچه لازم و واجبست تذکر نفوس مقبله است تا جمیع باعانت الهی بطراز استقامت و امانت و صدق و ما یرتفع به امر الله فائز شوند در این ایام از سماء مشیت مالک انام لوحی در انقطاع و مقام او نازل در این مقام ذکر میشود که شاید سبب تطهیر نفوس گردد و از حقّ جلّ و عزّ میطلبیم که جمیع را از این رحیق بنوشاند و باین مقام اعزّ اعلی فائز فرماید و هر نفسی بطراز انقطاع فائز شد البتّه امین و صادق و مستقیم مشاهده شود یا حبّذا هذا المقام الأطهر یا حبّذا هذا المقام الأنور یا حبّذا هذا المقام الأسنی یا حبّذا هذا المقام الأعلى هذه صورة ما انزله الله فی الكتاب

#### بسمی الكتاب

الانقطاع شمس اذا اشرقت من افق سماء نفس تنخمد فیها نار الحرص و الهوی كذلك ینخبرکم مالک الوری ان اتم من العارفين انّ الذی فتح بصره بنور العرفان ینقطع عن الامکان و ما فیہ من الألوان یشهد بذلك ربّک الرحمن فی هذا المقام العزیز الرقیع ان انظر تمّ اذکر النعمان الذی کان من اعزّ الملوک و من قبله احد من الکیان اذا تجلّت علی قلبهما شمس الانقطاع ترکا ما عندهما و خرّجا عن بیتهما مقبلین الی العراء و ما اطّلع بهما الاّ الله العلیم انّ النعمان کان مستویاً علی عرش الملک اذا اسمعناه کلمة من کلماتی العلیا اهتزّ و تفکرّ و تحیرّ ثمّ انتبه و قام و قال مخاطباً الی نفسه لا خیر فیما ملکته الیوم و غدّاً یملکه غیرک كذلك نبّهناه و انا المقتدر القدیر فلما تنفس الصّبح و طلع الشّمس وجد الأمرآ العرش متروکاً تحیروا و تفحصوا فی الأفطار الی ان یشسوا عمّا املوا أنّ لهو العالم الخبیر لعمر الله لو نکشف الغطاء عن العیون کما کشفنا عنه لتری النّاس یدعون الدّنیة عن ورائهم و یتروکون ما ینعهم عن هذا الأفق المنیر طوبی لمن تنور بأنوار الانقطاع آنّه من اهل السفینة الحمراء لدى الله ربّ العرش العظیم طوبی لمدينة اشرقت شمس الانقطاع من افقها و لأرض اضاءت من انوارها لعمری لو فازت هذه الدّیة بنور من اشرافها لما بلی البهآ بین الأعدآ كذلك یقصّ لک مالک الأسمآ لتکون من العارفين لو ابثّ لک ما ورد علی المظلوم لتنوح و تبکی کبکآ الفاقدين اذا فزت بلوح الله و اثره ان اقرآ مرّة بعد اخرى ثمّ اقرآ علی الذین تجد من وجوههم نظرة الله العزیز الکریم كذلك رشح البحر الأعظم لتفرح و تشکر ربّک العزیز الحمید اما الفرح بما توجّه الیک وجه الله من هذا المقام

الكبير و انزل لك ما يجذبك الى المقصود و يقربك الى مقامه المنيع البهآ عليك و على من شرب كوثر البقآء من ايدى عطآء ربه الرحيم

حال اگر نفسی بصر ظاهر خالصاً لوجه الله در این لوح ملاحظه نماید و تفکر کند یطّلع بما ینفعه و بما ینسفی به العالم یا حبیب فؤادی اکثری از ناس در دبستان جهل و نادانی تربیت شده‌اند و در مفازه کذب و نفاق سایر کجاست بینا و کجاست شنوا این الأبصار الحدیة و الآذان الواعیة نفسی که حرف ثالث مؤمن به من یظهره الله را بنصّ نقطه بیان روح من فی الامکان فداه بظلم و طغیان شهید نمود و همچنین شخصی که با او از ارض تاء به عراق آمد و همچنین نفوس دیگر هر یک را بیهانهئی فتوی بر قتلش داد مع ذلک نوشته که نفوس مقدّسه را میکشند و زورکی میخوانند ریاست نمایند حال ملاحظه نمائید که حرف ثالث من یظهره الله را از نفوس مقدّسه نشمرده و آقا جان مشهور به کج کلاه که خدای واحد شاهد است که از اعمال شنیعه او اهل این دیار بفریاد آمده بودند از ایران و استانبول و شام و این بلد استفسار نمایند تا حقیقت این نفس که خدمت شخص موهوم از نفوس مقدّسه شده معلوم گردد و آن شخص بزرگی که مرقوم داشته بودید که نفس موهوم مکتوبی باو نوشته ارسال داشته خوبست تفصیل آقا جان را از او سؤال نمایند چه که خواهر آقا جان در بیت نواب فریدون میرزا بوده و از جمله نفوس مقدّسه نفس موهوم رضا قلی بوده که خود آن جناب میدانند که برادرش در حضور آن حضرت ذکر مینمود که عدم ایمان من نظر بایمانیست که رضا قلی اخوی من ادّعا مینماید و من او را بهتر میشناسم و اعمال او را بهتر میدانم مع ذلک میبینم که او خود را یکی از اولیای این امر میدانند دیگر تفاسیل او بر خود آن حضرت معلومست و مطّلع شده‌اند که بجهت از ساحت اقدس طرد شد و اگر از اتباع یحیی بود در عکّا چه میکرد فوالله الذی لا اله الا هو ورد منه و من اخته ما ناح به سگان الملكوت اینها از نفوسی هستند که هر نفسی آنها را دیده شهد بکذبهم و نفاقهم هم الذین نذبوا امر الله و احکامه و اخذوا ما امرهم به اهوائهم یشهد بذلک ما انزله الرحمن فی الكتاب

لعمرك قد ذرفت العيون من اعمالهم و ذابت الأکباد بما ورد من ظلمهم علی امر الله و سفرائه یشهد بذلک کلّ من تزین بردآء الانصاف چه قدر محبوبست که شخصی از جناب مشیرالدوله سبب رفتن سید محمد را به استانبول سؤال کند تا معلوم شود نزد هر ذی بصری که این نفوس کذبیه موهومه چه مقدار سبب تضييع امر الله شده‌اند و از جمیع این امور گذشته خود آن جناب مطّلعند که احدی با آن نفوس معاشر نبود چند شهر بود که جمال قدم با احدی معاشرت نمینمود باب مسدود و لقا ممنوع و در آن ایام واقع شد آنچه واقع شد انّ الخادم یسأل ربه بأن یعرف العباد ما عنده و یهدیهم الی صراطه المستقیم تا این محل جواب دستخط آن حضرت است که از ارض صاد ارسال داشته بودند و چند شهر قبل جواب عرض شد ولکن چون مطّول بود و حاوی هر قسم مطلب و بیانی و اطراف منقلب لذا ارسال نشد و تا الیوم که پنجم ماه مبارک رمضانست در عهده تأخیر و تعویق ماند تا آنکه مجدداً در این چند یوم دستخط دیگر آن حضرت که در خارج ارض طاء یعنی امامزاده حسن مرقوم داشته‌اند علّت انبساط قلب و انشراح صدر گردید بعد از اطلاع بساحت اقدس توجّه نمود تمام آن را معروض داشت قوله جلّت عظمته و کبریائه

یا جمال مرّة نراک علی فرح مبین و طوراً علی حزن یکدرّ به افئدة المخلصین اگر بفرح اعظم فائز شدید دیگر کدورت چه معنی دارد و اگر فی الحقیقه بنفای دنیا موقئید و بانبساط بساط مبسوطه حقّ مطّلع ذکر قبض از برای چه بین یا اسمی الجمال هل تعرف من یکلمک انه لهو الذی انفق الکلیم روحه لندائه و الحیب للقاءه و الروح لعرف قمیصه هل تبقى لك الأحزان بعد هذه البیانات الّتی جرت من عیون رحمة ربک الرحمن الرحیم نشهد أنّک انت من الفائزین و أنّک انت من الموقئین و أنّک انت من المطّلعین ای جمال اولاً آنکه در ایامی که بحر فرح در امواج است و اریاح سرور بظهور مظهر ظهور در هبوب لایق نیست نفوس مقبله مستقیمه ذکر احزان نمایند مگر در مصیباتی که بحق راجع میشود و چون کدورات آن جناب



از این جهت بوده لذا باسی نیست ولکن احزان شما بعنایات حضرت دوست بسرور مبدل میشود چه که معزّی اوست و مسلّی او حال احزان وارده بر مظلوم را چه باید کرد هل من معزّ یعزّیه او من مسلّ یسلّیه فیما ورد علیه لا ونفسه المهیمنة علی العالمین ای جمال ذکر احزان محبوب امکان دارای بحر تسلّی است طوبی للعارفین تفصیل این اجمال را حال وقت اقتضا نمینماید چه که عبد حاضر حاضر است و اراده آنکه مکتوب شما که فقره بفقره عرض نموده در ملکوت بیان جواب نازل شود که شاید آن جواب بمثابۀ روح حیّ حیوان در اجساد اهل امکان سرایت نماید و کل را بنفحات ایّام اللّٰه فائز کند آنّٰه لهُو المقدرّ العلیم الحکیم ای جمال احبّاً را که بافق رحمن توجّه نموده‌اند و از رحیق عرفان محبوب امکان آشامیده‌اند در کلّ احیان متذکّر دارید تا جمیع باخلاق طیّبه و صفات مرضیه که سبب ارتفاع امر اللّٰه است ظاهر شوند ای جمال اگر ارض سجن بطراز امانت مزین بود محبوب عالم محزون مشاهده نمیشد باید دوستان را بامانت و صداقت دعوت نمائید که شاید باین دو نیر اعظم که از افق سماء اوامر الهی مشرقست فائز شوند

در یکی از الواح پارسی این کلمه از سماء مشیّت الهی نازل امروز اعمال شایسته باید و افعال پسندیده شاید و هر عمل نیکی بنفسه مبلّغ امر است شاهد این مقال بیاناتیست که از قلم اعلی در الواح اخری ثبت شده اگر امروز نفسی بطراز امانت فائز شود عنداللّٰه احبّ است از عمل نفسی که پیاده بشطر اقدس توجّه نماید و بلقای حضرت معبود در مقام محمود فائز گردد امانت از برای مدینه انسانیّت بمثابه حصن است و از برای هیکل انسانی بمنزلۀ عین اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا مذکور و مسطور است اگرچه در حدّت بصر مانند زرقاء یمامه باشد ای جمال بعنایت الهی مطمئن باش و بر خدمت امر قائم بشأنی که حوادث زمان و کدورات امکان ترا از خدمت محبوب عالمیان منع ننماید بلی کدورت از صفات بشریّت است در هر صورت انسان را اخذ مینماید و افسرده میسازد ولکن در نفوس مقدّسه اثر کلّی نداشته و ندارد جسد محزون ولکن روح در رُوح و ریحان چنانچه ابن مریم میگوید جسد محزونست و روح در فرح و سرور ای جمال این ذکر را بزرگ شمر چه که امطار رحمت رحمانی از سماء عنایت بر تو باریده ان اشکر و کن من الشاکرین ان اشکر و کن من الحامدین انتهى

دیگر جای آن ندارد که این خادم فانی کلمه‌ئی معروض دارد چه که سلطان کلمات آن حضرت را ذکر فرموده و ملیک معانی بر سریر عنایت مستوی گشته یا حبیب فؤادی و المذکور فی قلبی اگر جمیع عالم و عالمیان یک گوش شود باصغای یک حرف از کلمة اللّٰه تماماً فائز نگردد آن حضرت شنیده‌اند و میدانند و النّاس فی انصعاق مبین چون ذکر امانت و صداقت از لسان احدیّه ظاهر شد لذا این عبد دو لوح از الواح اللّٰه که در این مقامات نازل شده ذکر مینمایم تا آن حضرت بحکمت و بیان بر دوستان القا نمایند که شاید منتشر شود و کل به ما اراده اللّٰه فائز گردند

#### هو السّلطان فی ممالک البیان

قد کنا تفکرنا فی الأرض و سمعنا حدیثها و اخبارها اذا طلعت من غرفة من غرفات الفردوس حوریّة نورآء و سارت الی ان قامت فی وسط الهوّاء و نادت بأحسن الأصوات یا ملأ الأرض و السّموات انّی حوریّة سمّیت بالأمانة فی الصّحیفه المرقومه المستورة قد کشفتم عن وجهی باذن مالکی لتنظروا حسنی و جلالی و جمالی و خلّقی و خلّقی و تشاهدوا عینی الکحیل و وجنتی الحمراء و غرّتی الغرّاء و غدائری السّوداء اقسّمکم یا ملأ الانشاء بمولی الوری و سلطان الآخرة و الأولى بأن لا تحبّیونی بحجبات الخیانة و الحرص و الهوی و لا تدعونی بین ایدیها لعمر اللّٰه انّ الخیانة من اعدائی و شأنها الضّعینه و البغضاء اسألکم بالفرد الأحد بأن لا تسلّطوا علیّ عدویّ الألدّ ان ارحمونی یا اهل الأرض و لا تكونوا من الظّالمین کذلک انزلنا لک الآیات و عرفناک بالتّلویح ما

ورد علينا في السجن الأعظم لتكون من العارفين أنا نحمد الله بما ورد علينا من البأساء في سبيله المستقيم أنك اذا قرأت اللوح و عرفت ما فيه ذكر أحبتي من قبلي و كبر على وجوههم من لدى المظلوم الغريب

### بسمي البديع

كتاب الصدق نزل بالحق من لدن عالم خبير انه لرسول الصدق الى البلاد ليدكر الناس الى مقامه الرفيع و يعرفهم شأنه الأعلى و مقره الأبهى و يريهم جماله الأبدع و مقامه الأرفع و سلطانه الأمتع الأعز البديع لعمر الله انه يمشى و عن يمينه يمشى الاقبال و عن يساره الاطمينان و عن امامه اعلام العزة و عن ورائه جنود الوفاق يشهد بذلك مجرى الأنهار انه بكل شيء عليم انه ينادى و يقول يا معشر البشر اني جئتكم من لدى الصدق الأكبر لأعركم علوه و سموه و جماله و كماله و مقامه و عزه و بهائه لعل تجدون سيلاً الى صراطه المستقيم تالله ان الذي تزين بهذا الطراز الأول انه من اهل هذا المقام المنير اياكم يا قوم ان تدعوه تحت مخالب الكذب خافوا الله و لا تكونوا من الظالمين مثله مثل الشمس اذا اشرفت من افقها اضاءت بها الآفاق و انارت وجوه الفائزين ان الذي منع عنه انه في خسران مبين أنا نقول يا ايها الرسول هل تقدر ان تدخل المدن و الديار و هل تجد لنفسك فيها من معين انه يقول ليس لي من علم أنك انت العليم الحكيم أنا نزلنا هذا اللوح فضلاً من عندنا لتذكر الناس بما فيه من لدن أمر عظيم البهاء عليك و على من يقرأ آيات الرحمن بالروح و الريحان و يكون من الراسخين

در این سنه اکثر آیات از قلم اعلى جارى يعنى حق جلّ جلاله خود مرقوم فرمودند و ذکر انقطاع و امانت و وفا و صداقت و سایر صفات عالیّه در اکثری از الواح ظاهر و مشهود است و چون بعض امورات غیر مرضیه در این ارض واقع شد لذا قلم اعلى نظر بتربیت عباد در ذکر اعمال و اخلاق و صفاتی که سبب علو نفوس مقدسه و ارتفاع امر الله و اطمینان اهل عالم و حفظ کل است مکرراً اظهار فرموده آن حضرت و این عبد باید بکمال تضرع و ابتهاج از حق تعالی سلطانه بطلبیم که عباد خود را بآنچه رضای اوست موفق فرماید و بطرازی که لایق و سزاوار است مزین نماید انه لهو المقتدر المتعالی المجیب الغفور الکریم

عرض دیگر آنکه نفوسی که ذکرشان در دستخط عالی بود بعد از عرض بساحت اقدس مخصوص هر یک آیاتی از سماء عنایت نازل انشاءالله جميع بان فائز شوند و بلسان ظاهر و باطن تلاوت نمایند هذا ما نزل لأخت ضلع حضرتک

### هو الأقدس الأعظم

يا جمال ان افرح بما يذكرک الغنى المتعال في هذا اليوم الذى ينوح العدل كنوح التکلى بما اكتسبت ایدی الظالمين تالله قد سكن هيكل العدل على التراب و هيكل الظلم على سرير العزّ بغرور مبین ولكن لعمرك ان السرير يضحك عليه و الهواء يبشره بالعذاب و المكان يستعيد منه بالله ربك المقتدر القدير ان انظر ثم اذكر الذى جعله الناس اماماً لأنفسهم من دون الله الذى سمى بالرقشاء في كتاب الله العليّ العظيم قد ارتكبت ما ناح به الرسول و صاحبت به البتول ولكنّ القوم في شقاق بعيد ان ربك قد اخذها بسطان من عنده و جعلها عبرة للذين كفروا بالله مالک هذا اليوم البديع يا جمال لا تحزن في شيء انه قد اخذ في هذا الظهور كلّ ظالم ظلم و يأخذ الذين تراهم اليوم على ارائك الفتوى من دون بيّنة من لدى الله العليم الخبير يضحكون في بيوتهم و ينوح من ظلمهم اهل الفردوس و المأ الأعلى يشهد بذلك مالک الأسماء في هذا المقام الذى سمى بكلّ الأسماء في كتاب الأسماء من لدى الله العزيز الحميد

ان يا قلم دع ذكر الرّقشَاء ثمّ اذكر الّتي اقبلت و سمعت و آمنت و فازت الى ان طارت الى الرّقيق الأعلى و الجنّة العليا المقام الّذى فيه ينادى لسان القدم الملك لجمالى القديم يا جمال لعمرى انّ الورقة طارت الى السّدرة و تشهد كما شهدت فى الأيّام الفانية انّ ربّك لهو الرّقيب الشّهيد يا ايّتها الورقة انا نذكرك فضلاً من عندنا انّ ربّك لهو الفضّال الكريم اشهد انّك آمنت باللّهِ و اقبلت اليه فى يوم فيه ظهر الفزع الأكبر بما اكتسبت ايدى الغافلين البهآء عليك من لدنا و على اللّائى فزن بكلمة اللّهِ العزيز الجميل ان افرحى فى الجنّة العليا بما شهد لك اللّهُ اذ كان مستويّاً على عرشه العظيم

و نذكر فى هذا المقام من سمّى بالصّمّد ليفرح بذكر اللّهِ الفرد الأحد الغفور الرّحيم يا صمد ان اطمئنّ بفضل اللّهِ و رحمته انه ذكرك بالحقّ و يذكرك فضلاً من عنده لتكون من الشّاكرين تمسّك بكتاب اللّهِ و سننه ثمّ احمده بهذا الفضل الّذى لا يعادله ما خلق فى الأرض انّ ربّك لهو الصّادق الأمين انا ذكرك و ضلّعتك فى هذا اللّوح و نذكر امّها الّتي آمنت باللّهِ ربّ العالمين لا تحزنوا بما ورد عليكم لعمر اللّهِ ستفنى الدّنيا و ما فيها و يبقى ما قدّر لكم فى ملكوتى العزيز المنيع قد كنزت اسمائكم فى هذا الكنز الّذى سمّى باللّوح بلسان اللّهِ و انه ليكون باقياً بقاء اسمائه يشهد بذلك كلّ عارف بصير انتهى

عرض ميشود اين لوح از سماء مشيت ربّانى مخصوص امه اللّهِ خديجه كه در لوح مبارك به ورقه نمايده شد نازل علم اللّهِ أنّها فازت بما لا تعادله السّموات و الأرض فى الحقيقة در اين لوح بديع منبع حضرت شما و جناب عبد قبل صمد و ورقه و ضلع آن حضرت جميع بعنايات مخصوصه الهى فائز شده اند روح العالم لعنايته الفداء و ذكر شهادت نورين نيرين هم در آن شده و همچنين كاظم عليه و عليهما بهآء اللّهِ اگرچه مقدّمه ارض صاد سبب شعله اكباد و نوحه و صحبه عباد شد ولكن انسان بصير كه درست تفكر نمايد و منقطعاً عن الامكان نظر كند مشاهده مينمايد امرى اعزّ از آنچه واقع شده نبوده و نيست چه كه اين عبد از اول تا حال از تفصيل امور نورين نيرين مطلع است ايشان در عراق بساحت اقدس فائز شدند و كمال عنایت در باره ايشان ظاهر و اين فقره در اول منافی خیالات بعضی واقع شد ولكن يد قدرت الهیه ايشان را بلند نمود و بطراز عزّت مزین فرمود و از سماء مكرمت برکت بر ايشان مبذول داشت تا آنكه بمقامى رسيدند كه آن حضرت ديده و شنیده اند و بعد از مراجعت از ساحت اقدس بارض صاد دو عريضه معروض داشتند و همين امرى كه واقع شد بكمال عجز و ابتهال آن را از غنى متعال مسئلت نمودند حال ملاحظه نمائيد الحمد لله تا بودند از عنایت حقّ بكمال عزّت مابين عباد ظاهر و بقسمى القای حبّ ايشان در قلوب شد كه احصای آن را جز حقّ قادر نبوده و نيست و در آخر عمر بشهادت كبرى كه خود خواسته بودند فائز گشتند و بعد هم مشاهده نموده ايد كه از قلم اعلى در باره ايشان چه نازل شده لعمر اللّهِ بما نزل لهم تنوح الأشياء و تصيح الصّخرة و ييكى اهل الفردوس اگر نفسى مالك جميع دنيا باشد و انفاق نمايد باين مقام فائز نخواهد شد و اين مقاميست كه جميع مرسلين و مقرّبين آن را آمل بوده و هستند تا حال قريب صد لوح در اين مصيبت كبرى نازل شده بل از يد چه كه در اين ايام هم مشاهده ميشود در بعضى از الواح ذكر شهدا مذکور است حال كدام شأن اعلاى از اين شأن و كدام مقام اعظم از اين مقام است وقتى از اوقات فرمودند يا خادم امثال اين امورات حادثه اگرچه سبب و علّت احزان لاتحصيه بوده و هست ولكن علّت ارتفاع امر اللّهِ است بايد از امورى شكایت نمود كه سبب و علّت تضييع امر بوده از حقّ جلّ و عزّ ميطلبيم كل را هدايت فرمايد و به ما يحبّ و يرضى مؤيد نمايد و فرمودند بنويس يا جمال امر اللّهِ در ارض سجن اعزّ از كلّ شىء مشاهده ميشود و حال در مقامى واقف كه ذكر آن سبب احزان جديده ميشود انّ ربّك لهو الصّابر الحليم انتهى

اينكه مجدداً ذكر ارض خاء فرموده بوديد عرض شد هذا ما اشرق من افق البيان

يا جمال بشرهم بفضللى و عنایتى و رحمتى الّتي سبقت العالمين انا ذكركم و نذكرهم انّ ربّك لهو المعطى الكريم قد قبلنا ما ارسلوه بعد حضور اسمائهم لدى العرش انه لهو الفضّال الحكيم انّ الّذين ذكرت اسمائهم فى كتابك قد ذكركم بذكر

انجذبت به افئدة المخلصين و تكبر من هذا المقام على وجوههم و نبشّهم بأنّ لهم مقام عزّ كريم انّ الفضل بيده يعطى من يشاء ما يشاء و يقدر لمن اراد ما تقرّ به عيون الناظرين انتهى

و اينکه در باره جناب ميرزا على رضا مرقوم داشته بوديد عرض شد هذا ما انزله الرحمن فى الجواب

هو التّاطق بالحقّ فى ملكوت البيان

سبحان الذى انزل النعمة و اظهر الكلمة و انها لهى الصّراط قد نصب بالحقّ من لدى الله المهيمن القيوم و انها لهى الميزان الأكبر ولكنّ القوم هم لا يفقهون و انها لهى الصّور الأعظم الذى نفخ فيه و انصعق من فى السّموات و الأرض الا من انقضته يد اقتدار ربّك العزيز الودود طوبى لك بما اقبلت الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الورى انّ ربّك لهُو الحقّ علام الغيوب طوبى لقوى كسر اصنام الأوهام مقبلاً الى الله ربّ ما كان و ما يكون قد ذكر اسمك فى كتاب اسمى الذى آمن بنفسى و اعترف بما اعترفت به فى ملكوتى و حضر تلقاء عرشى و طاف فى حولى و طار فى هوائى و حمل الشّدائد فى سبيلى و انه سمى بالجمال من لدى الله مالك الوجود و ذكرناك لتفرح و تكون من الذين نطقوا بثناء الله العزيز المحبوب انا ذكرنا كلّ من اقبل الى الوجه ليكون ذكرى كنزاً له فى ملكوتى الممتنع المرفوع كذلك ذكرناك و انزلنا لك ما قرّت به العيون انتهى

و همچنين در ساحت اقدس ذكر جناب بزرگ عليه بهاء الله که در دستخطّ آن حضرت بود معروض گشت هذا ما تكلم به لسان العظمة

هو الأعزّ الأقدم الأبهى

قل سبحانك يا من بيدك ملكوت الأسماء و فى قبضتك زمام الأشياء اسألك بالاسم الأعظم الذى به اضطرب الأمم الا من حفظته يد اقتدارك بأن تؤيدنى على ذكرک و ثنائک على شأن لا يمعنى نعيق الجهلاء الذين نبذوا احكامك عن ورائهم و جادلوا بآياتک و جاحدوا امرک و اعرضوا عن جمالك اى ربّ فأنزل من سبحانه رحمتک ما ينبت به نبات حکمتک و اوراد عرفانک فى صدور الذين فازوا برحيق و حيق و كوثر الهامک اى ربّ ايدّ کلّ مقبل على نصره امرک و الاستقامة على حبّک انک انت الذى لم تزل كنت مقتدرّاً على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم ثمّ اكتب لى يا الهى ما ينبغى لسماء جودک و بحر فضلک انک انت الفضال القديم لا يعزب عن علمک من شىء تسمع و ترى و انک انت السميع البصير انتهى

و همچنين اسامى ديگر عليهم بهاء الله که در کتاب آن جناب بود فرداً فرداً عرض شد مخصوص هر يك آيات بديعه منيعه نازل انشاء الله بان فائز شوند

هو الأقدس الأبهى

يا نصر انّ المظلوم شاهد اقبالک و توجّهک الى الله و انزل لك ما تقرّ به عينک و يفرح به قلبک و قلوب السّامعين ان افرح بذكرى اياک ثمّ اشکر ربّک الكريم انه توجّه اليک من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما هو اعزّ من بحر الحيوان عند ربّک الرحمن ان اشکر و قل لك الحمد يا مولى العالمين البهاء عليك و على ضلعک التى آمنت بالله الفرد الخبير

ان يا قلم الأعلى ان اذکر من سمى بمؤمن ليفرح بذكر الله مالك المآب انا ذكرناک من قبل فضلاً من عندنا و انا العزيز الوهاب طوبى لنفس اقبلت الى ملكوتى و شربت رحيق عنائتى من ايدى عطائى و نطقت بذكرى البديع قد كان ذکرک

فی کتاب اسمی و نزلت لك هذه الآيات التي لا تعادلها خزائن السموات و الأرضين بهاء عليك و على ضلعك التي فازت في أيام الله الفرد الخبير

و نذكر من سمى بعلي الذي اقبل الى الأفق الأعلى و نوصيه بما يرتفع به امر الله مالك الابدان يا علي ان استمع ندائي ثم افرح بذكر ربك الذي به انارت الآفاق طوبى لسميع سمع نداء المظلوم و لوجه انقطع في سبيله عن كل الجهات بهاء عليك و على ابنك الذي آمن بالفرد الواحد المختار

انا نذكر على عسكر الذي آمن بالله مالك القدر في يوم فيه اضطرب كل ذي فضل و اعرض كل فقيه و اعترض كل حكيم الا من شاء الله رب العالمين كم من علم جعلناه ناراً لصاحبه و كم من عليم تركناه و جعلناه عبرة للتأخرين و كم من غنى غره الغناء الى ان اعرض عن مالك الوري و كم من فقير فاز بكوثر البقاء في أيام الله الملك العزيز الحميد

و نذكر من سمى بشير على ليقن كل مؤمن انا نذكر من ذكر ربه العلي العظيم ان استمع ندائي انه يناديك من شطر سجنه البعيد فاسأل الله بأن يجعلك مستقيماً على امره و ناطقاً باسمه العزيز البديع

ان يا قلم ان اذكر من سمى بميرزا ليفرح بذكر مولاه و يكون من الراسخين يا ايها العبد توكل على الله في كل الأمور ثم اذكر ايامي و بلائي و ما ورد على نفسي و اصفياي الذين آمنوا بآياتي و اقبلوا الى افقي المبين كذلك انزلنا الآيات فضلاً من لدنا ان ربك لهو المنزل الكريم

### هو الأقدس الأعظم الأبهي

يا محمد قبل تقى ان استمع النداء من شطر عكاء المقام الذي سجن فيه هذا المظلوم الغريب قد احاط النداء من في الأرض و السماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما نبذت الأوهام و اقبلت الى مالك الأنام الذي اتى بسلطان مبين نعيماً لك بما اخذت رحيق العرفان و شربت باسم ربك الكريم كم من عبد اعرض في أيام الله عن مطلع الوحي و كم من عبد اقبل و اخذ ما اوتي من لدى الله رب العالمين كذلك تنفس صبح البيان اذ كان هيكل الرحمن مستويّاً على عرشه العظيم بهاء على من ذكرك في كتابه و عليك و على ضلعك التي نسبها الله الى اسمه انه لهو العالم الخبير

يا اسمي الجمال انا نذكر احبائي كلهم اجمعين و تكبر على وجوههم من شطر سجنى و نصلى عليهم و نذكرهم في كل بكور و اصيل يا جمال بشرهم ببحر عنايتي و سماء فضلى و شمس رحمتي [التي] احاطت العالمين قل تالله ان القلم الأعلى يتحرك على ذكركم و وجه القدم توجه الى وجوهكم من هذا المقام العزيز المنيع ان افرحوا بذكرى ثم اشربوا باسمي العزيز البديع انا نامركم بالفرح و نذكر حزني في هذا اليوم الذي فيه سمعت اذني ما ورد على اختي من معشر الظالمين نشهد انها اقبلت و فازت و طارت في هوائى و سمعت ندائي و تحركت باذني و ارادتي كذلك شهد القلم الأعلى ولكن القوم اكثرهم في ريب مبين طوبى لمن زارها و توجه اليها خالصاً لوجه ربه المنعم المعطى الكريم

اي جمال نقطه بيان ميفرماید كل از برای این بوده که در آن محضر اقدس انور اعلى مذکور آيند حال ملاحظه نمايند و قدر این فضل را بدانيد که قلم اعلى در حینی که جميع احزان او را احاطه نموده بذكر احبای خود مشغول است لعمری لم تمنعنی جنود الامکان و لا حوادث الدنيا قد نطقت في كل الأحيان و دعوت الكل الى الفرد الخبير جميع دوستان را از قبل مظلوم آفاق تکبير برسائيد این سنه چند مصیبت واقع شده و در این آخر خبر اخت در ظاهر بساحت اقدس معروض افتاد و فی الحقیقه مظلومه بوده و سرّاً بر او وارد شد آنچه که غیر حق از احصای آن عاجز است طوبی لها و بهائی علیها بما صبرت فی الله و حملت الشدائد فی سبيله المستقیم انتهى

عرض دیگر آنکه الواح متعدده از سماء عنایت الهیّه مخصوص آن جناب ارسال شد از جمله بصحابت جناب آقا سید علی اکبر علیه بهاء الله لوحی مخصوص آن جناب و الواح اخری و همچنین مع جناب ابن اصدق المقدّس علیهما بهاء الله لوحی مخصوص آن جناب نازل و ارسال شد و حال هم لوح اعزّ امنع با پوسته ارسال شد مع این عنایات الهیّه و فضلهای ربّانیّه باید آن حضرت در کلّ احیان بکمال روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند بشأنی که بیهوشان باده غفلت بهوش آیند و پژمردگان وادی اوهام تازه شوند و مردگان قبور اعراض زنده و پابنده گردند البهَاء علیک و السّلام علیک و الرّحمة علیک و عنایة الله علیک

عرض دیگر آن حضرت استخبار فرمایند که ابن جناب مشکین قلم اگر در ارض طاء باشند و ممکن باشد باین جهات توجّه کنند البتّه باین سمت روانه نمایند که بروند نزد جناب مشکین قلم اگر این فقره مجرا شود بسیار محبوبست البتّه آن حضرت منتهای جهد را مبذول فرمایند

### هو الأعزّ الأبھی

بکلی فداک یا من کنت قائماً لخدمة امر الله المقتدر العلیّ الأعلى در دو پوسته قبل بحضور انورت عریضه قلمی و مذکور گردید و در این وقت هم این ورقه منیعه و لوح منیع ارسال ارض قاف خدمت جناب سمندر علیه بهاء الله گردید که ایفاد حضور مبارکت دارند الحمد لله بجوهر جواهر عنایات حضرت دوست مدام مفتخر و فائز بوده و انشاءالله خواهید بود پشهاد بذلک ما ارسلته الی حضرتک چون نظر بثقلت پوسته در این ورقه مبارکه بهمین قدر اکتفا رفت تا معلوم باشد که وفا را و عهد را از نظر و قلب محو نموده ام الفانی جواد محبوبان حقیقی آقایان معنوی روحی لثراب اقدامهم الأطهر فدا بذکر خیر آن دوست روحانی را ذاکر و کذلک احبّای این ارض

## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

آقای معظم و محبوب مکرم حضرت افغان آقائی جناب آقا علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرماید

١٥٢'

بسم ربنا الأعظم الأقدس العليّ الأبهی

الحمد لله الذي توحد بالكلام و تفرد بالبيان الذي خضعت بحور المعاني عندما تلفظ به فم مشيئته و سجدت كتب العالم عند ظهور حرف من آياته بحركة من اصبعه تحرك القلم الأعلى في ملكوت الانشاء و ثبت حكم الآخرة و الأولى قد اعترف كلّ فصيح بالعجز عند ظهور بيانه و كلّ بليغ اقرّ بالقصور عند بروز كلمته العليا التي بها فصل بين الوري أنّها لهي سيف الله المسلول و ميزانه الموضوع و صراطه الممدود و سراجة المنير و أنّها لهي الصور الأعظم و الناقد الأفخم تعالى من تزين باسمه كلّ الكتب و الصحف و الزبر أنّه لهو الذي سمى بكلّ اسم من اسمائه الحسنی في الصحف الأولى و أنّه لهو الذي سمى في التوراة بيهوه و في الانجيل بالمعزى و روح الحقّ و في الفرقان بالنبي العظيم و سمى بأسماء اخرى في كتب ما اطّلع بها الا الله مالك العرش و الثرى أنّه لهو الذي نزل البيان لذكره و بشرّ العباد بظهوره و قدومه طوبى لأذن سمعت ما نطق به النقطة الأولى في قيوم الأسماء في هذا الظهور الأظهر و السرّ المستتر بقوله يا سيّد الأكبر ما انا بشيء الا و قد اقامتنى قدرتك على الأمر ما اتكلت في شيء الا عليك و ما اعتصمت في امر الا اليك و انت الكافي بالحقّ هل من ذى شمّ ليجد عرف بيان الرحمن في الامكان و هل من ذى بصر ليرى الحجّة و البرهان و هل من ذى سمع ليسمع نداء مالك الأديان الذي اتى بقدره و سلطان لعمر الله كلّ من عليها فان و هذا وجه ربنا الرحمن

سبحانك اللهم يا من باسمك اشرفت شمس مشيئتك من افق السماء و سرت فلك الارادة على بحر الكبرياء اسألك بالاسم الذي به سخرت الأشياء و جعلته سلطان الأسماء بأن تؤيد احبّتك على ما تحبّ و ترضى و تقدّر لهم من قلمك الأعلى ما يحفظهم عن الذين اعرضوا عن آياتك الكبرى اى ربّ هم عباد اقبلوا اليك و نبذوا ما دونك و اخذوا ما امروا به في ايامك اى ربّ عرفهم ما قدرت لهم بحدوك و احسانك ثمّ الهمهم ما كنزت لهم في ملكوتك انت الذي يا الهى لا تعجزك شؤونات الخلق و لا تضعفك قوّة الأقوياء و شوكة الأمراء اسألك بذكرك الأعلى و كلمتك العليا بأن تبارك على افغان سدره امرك الذين نسبتهم اليك و جعلتهم اعلاماً بين خلقك و ذكرتهم في اكثر الواحك هم الذين سمّيتهم بالأفغان بلسان عظمتك و خصّصتهم بهذا الاسم بين خلقك و بريّتك اى ربّ فأنزل عليهم من سحاب رحمتك ما ينبغي لعظمتك و اقتدارك ثمّ انصرهم يا الهى بحدوك و عنايتك ثمّ انزل عليهم بركة من عندك انت الذي يا الهى دعوتهم بنفسك اليك و قدرت لهم ما يعجز عن ذكره لساني و السن عبادك أنّك انت المقتدر الذي لا يعجزك شيء و السلطان الذي لا يمنعك امر قد كنت في ازل الأزال الهاً و لم يكن معك من شيء و تكون بمثل ما قد كنت من قبل و أنّك انت الشاهد الناظر السامع العليم الخبير

روحی لذکرکم الفداء قد اسکرنی ریحی بیانکم الّذی ما ج فی بحور کلماتکم الحاکیة عن حبکم مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارضین و أنّها لهی المترجم الّذی یقرأ أسرار القلوب و یترجم ما هو المستور علم الله أنّ هذا لسکر لا یرید الصّحو و لا یحبّ الصّحو و لا یعتزیه الصّحو یسأل الخادم ربّه بأن یرید هذا السکر الّذی اخذنی من ریحی محبّة اولیاء الله و اصفیائه فلما فرت و قرأت و عرفت عرضته لدى الوجه اذاً نطق لسان العظمة یا افنانی یا ایّها الفائز بکوشر عنایتی و الناظر الی افقی أنّ الأمر عظیم عظیم و الخلق ضعیف ضعیف قد اظهرنا الأمر ولكنّ الناس هم عنه معرضون و انزلنا الآیات و هم لا یسمعون قد انتهی المیقات و اتی مظهر البیئات ولكنّ القوم هم لا یفقهون قد ظهر ما هو الموعود فی کتب الله ولكنّ الناس هم عنه غافلون قد بیّننا ما کان مستوراً فی علم الله و اظهرنا ما هو المنزورون فی کتب الله ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد تمّت الحجّة و نزلت المائدة و اتی البرهان ولكنّ الناس هم لا یعرفون قد نبذوا ما عند الله و اخذوا ما عند رؤسائهم الّذین اعرضوا عن الله المهیمن القیوم هم العلماء عندهم و جهلاء لدى الحقّ علام الغیوب قد تمسکوا بما یفنی معرضین عمّا یقیی كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم لا یعلمون قد اشتغلوا بالآیام الفانیة غافلین عمّا عند الله ربّ ما کان و ما یكون لو عرفوا ناحوا علی انفسهم ولكنّ الیوم هم محتجبون لعمر الله هذا یوم القیام و هم قاعدون و یوم البیان و هم صامتون قل یا معشر العرفاء قد ما ج بحر الحیوان و انتم عنه معرضون هذا یوم الایقاظ و انتم راقدون ا وجدتم نفحات الوحی و اعرضتم أ رأیتم الآیات و انکرتم ما لکم لا تشعرون قد انجذب من ریحی بیان الرّحمن من فی الفردوس الأعلى و انتم بأهوائکم تلعبون و لا تفقهون قل یا قوم تفکّروا فی القرون الأولى این الجابرة و الفراعنة این صفوفهم و الوفهم و این ربّات سیوفهم و ربّات قصورهم و این زئیر ابطالهم و زفیر اهوائهم و اعمالهم و این معاقلهم و محافلهم قد تشتّت شملهم و جمعهم و تبدّد عزمهم و عزّهم قل خافوا الله یا قوم و لا تتبّعوا کلّ فاجر مردود قل ایّاکم ان تمنعکم شؤونات الخلق عن الحقّ سیفنی ما ترونه الیوم و یقیی ما قدّر من لدى الله العزیز الودود طوبی لک یا ایّها الطائر فی هوائی و المقبل الی وجهی و المتمسک بحبل فضلی اذ اعرض عنی عبادی و بریّتی الّذین خلقوا من کلمتی المهیمنة علی ما کان و ما یكون انتهى أنّ الخادم یشکر الله علی ما عرفنا و انعمنا و انزل لحضرتک ما تفرح به القلوب و تقرّ به العیون

اینکه در باره ورقه علیا حضرت حرم علیها بهاء الله الابهی مرقوم داشته بودید که با حضرت مبلغ علیه من کلّ بهاء ابهات مشورت نموده اید این فقره محبوبست و لدى العرش مقبول و آنچه مصلحت و موافق حکمت دیده شد عمل نماید اگر آن حضرت مع ایشان عازم شوند البتّه اقریست چنانچه چندی قبل این کلمه را این عبد از لسان قدم استماع نمود جمیع امور لدى العرش ظاهر و مشهود است آنّه لهو العلیم الخبیر از حقّ جلّ جلاله این خادم مسئلت مینماید که عالم را مستعدّ فرماید از برای ظهور آنچه الیوم مستور است اکثری از ناس غافل مشاهده میشوند و بمصلحت خود هم عارف نیستند و اگر گفته شود و کلمه نصحی القا گردد ثمری نخواهد بخشید در بادیه های اوهام سالکنند و باهواء خود مشغول از مصلحت ظاهره خود هم بیخبر و غافل دیده میشوند یک فقره بنظر این عبد آمد خدمت آن حضرت عرض مینمایم تا درایج شعور ناس معلوم شود در آیامی که جمال قدم جلّ کبریائت در مدینه کبیره تشریف داشتند روزی از روزها کامل پاشا که یکی از وزرای دولت علیّه بود بین یدی الوجه حاضر در بین عرایضی که معروض میداشت عرض نمود چندین لسان تعلیم گرفته ام و یک یک را معروض داشت از ده دوازده تجاوز نمود فرمودند ثمره این السن متعدّده چیست عمر گرانمایه بسیار حیف است در چنین امور صرف شود آنچه از لالی بیان از کتب علم رحمن ظاهر شد بکمال فرح و سرور تسلیم و تصدیق مینمود و مع ذلک از عمل بان محروم مشاهده میشد اگر فی الحقیقه بآنچه از قلم اعلی جاری شده عامل شوند جمیع در جمیع عوالم باسایش و راحت تمام فائز گردند در فقره لسان از سماء مشیّت رحمن در کتاب اقدس نازل شد آنچه کل را کفایت مینماید و یک لوح اقدس بلسان پارسی در این مقام نازل شده اگر عمل نمایند جمیع را کافیت و دیگر احتیاج تعلیم السن مختلفه نبوده و نیست عمر را ضایع و وقت را از



دست میدهند و به ما یأمرهم اهوائهم مشغولند چه مقدار مشقت را حمل مینمایند از برای افتخار نفس خود چنانچه الیوم بتعلیم السن مختلفه افتخار مینمایند در این مقام آنچه از قلم اعلی نازل شده اینست قوله عزّ کبریائه قد نزلنا فی الكتاب الأقدس یا اهل المجالس فی البلدان ان اختاروا لغة من اللغات لیتکلم بها من علی الأرض و كذلك من الخطوط انّ الله بیّن لکم ما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم انه لهو الفضل العلیم الخیر این امر میرم از جبروت قدم از برای اهل عالم عموماً و اهل مجالس خصوصاً نازل شده چه که اجرای اوامر و احکام و حدودات منزله در کتاب برجال بیوت عدلیّه الهیّه تفویض شده و این حکم سبب اعظمست از برای اتحاد و علّت کبری است از برای مخالطه و وداد من فی البلاد ملاحظه میشود اکثری از امم از تشتّت لغات اهل عالم از مخالطه و معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیگر محرومند لذا محض فضل و جود کل مأمور شده‌اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند چه جدیداً اختراع کنند و چه از لغات موجوده ارض انتخاب نمایند و کل بآن متکلم شوند در این صورت جمیع ارض مدینه واحده ملاحظه میشود زیرا که کل از لسان یکدیگر مطلع میشوند و مقصود یکدیگر را ادراک مینمایند اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یک از مدن وارد شود مثل آنست که در محلّ خود وارد شده تمسکوا به یا اهل المجالس فی المدن و الدیار اگر نفسی فی الجملة تفکر کند ادراک مینماید که آنچه از سماء مشیت الهیّه نازل شده محض فضل بوده و خیر آن بکل راجعست و لکن بعضی از عباد از ندی جهل و غفلت میآشامند بشأنی که آنچه خیر است و رجحان آن عقلاً و نقلاً ظاهر و مشهود است از آن تجاوز مینمایند و بمزخرفات نفوس غافله از حکمت الهیّه که سبب و علّت ترقی عالم و ارتفاع اهل آنست چشم پوشیده و میپوشند الا انهم فی خسران مبین هر طایفه‌ئی بلسان خود تکلم مینمایند مثل ترک بترکی و ایران پیرسی و عرب بعربی و اهل اروپا بالسن مختلفه خود و این السن مختلفه مابین احزاب متداولست و مخصوصست بطوایف مذکوره و یک لسان دیگر امر شده که اهل عالم عموماً بآن تکلم نمایند تا کل از لسان یکدیگر مطلع شوند و مراد خود را بیابند اوست باب محبت و وداد و الفت و اتحاد و اوست ترجمان اعظم و مفتاح کنز قدم چه مقدار از نفوس مشاهده شده که تمام اوقات را در تعلیم السن مختلفه صرف نموده بسیار حیفتست که انسان عمری را که اعزّ اشیاء عالم است صرف اینگونه امور نماید و مقصودشان از این زحمات آنکه لسان مختلفه را بدانند تا مقصود طوایف و ما عندهم را ادراک نمایند حال اگر بآنچه امر شده عامل شوند کل را کفایت مینماید و از این زحمات لاتحصی فارغ میشوند لغت عرب ابسط از کلّ لغات است اگر کسی بیسط و وسعت این لغت فصیحی مطلع شود آن را اختیار نماید لسان پارسی هم بسیار ملیحست لسان الله در این ظهور بلسان عربی و پارسی هر دو تکلم نموده و لکن بسط عربی را نداشته و ندارد بلکه اکثر لغات ارض نسبت باو محدود بوده و این مقام افضلیت است که ذکر شد و لکن مقصود آنکه لغتی از لغات را اهل ارض اختیار نمایند و عموم خلق بآن تکلم کنند هذا ما حکم به الله و هذا ما ینتفع به الناس لو هم یعرفون و همچنین سوای خطوط مخصوصه طوایف مختلفه یک خطّ اختیار نمایند و خلق عموماً بتحریر آن مشغول شوند بالأخره جمیع خطوط بخطّ واحد و جمیع السن بلسان واحد منتهی شود و این دو سبب اتحاد قلوب و نفوس اهل عالم گردد و قطعات مختلفه ارض یک قطعه مشاهده شود لعمر الله اگر اهل ارض بآنچه در کتاب نازل شد فائز شوند و آفتاب عدل از خلف سحاب اشراق نماید جمیع عالم نفس واحده مشاهده شوند اذ لا تری فی الأرض عوجاً و لا امتاً یا ملاً الأرض انه یعلّمکم ما هو خیر لکم تمسکوا به انه لهو الواعظ الناصح المبین المدبّر المشفق العلیم الحکیم انتهى حال ملاحظه فرمائید اگر اهل ارض بآنچه از لسان عظمت جاری میشود عمل نمایند کل خود را غنی و فارغ و آزاد مشاهده کنند آنچه سبب آسایش اهل ارضست از آن غافل و آنچه علّت آرایش و زحمت و ابتلای نفوسست بآن متمسکند و لکن آنچه از قلم اعلی جاری شده البتّه ظاهر خواهد شد عنقریب صاحبان درایت و عقول مشاهده مینمایند که مفرّی نیست مگر بعمل بآنچه در کتاب الهی نازل شده در سنین ماضیه ملاحظه فرمائید که بواسطه هواهای نفسانیّه چند نفس چه مقدار از بلایا و رزایا بر اهل ارض وارد شد هر یوم

شدّت و بلا زیاد میشود تا آنکه بالأخره بآنچه از لسان عظمت در مراتب صلح نازل شده بآن متمسک شوند و بآن عمل نمایند  
قوله جلّ کبریاّه

### هو التّاصح الأمين

عالم را بمثابة هیكل انسانی ملاحظه کن و این هیكل بنفسه صحیح و کامل خلق شده ولكن باسباب متغایره مریض گشته و لازال مرض او رفع نشده چه که بدست اطّباّی غیر حاذقه افتاده و اگر در عصری از اعصار عضوی از اعضای او بواسطه طبیی حاذق صحّت یافت عضوهای دیگرش بامراض مختلفه مبتلا بوده و حال در دست نفوسی افتاده که از خمر غرور تربیت یافته‌اند و اگر هم بعضی از این نفوس فی‌الجمله در صحّت آن سعی نمایند مقصود نفعی است اسماً و یا رسماً بایشان راجع شود چنین نفوس قادر بر رفع امراض بالکلیّه نبوده و نخواهند بود الاّ علی قدر معلوم و دریاق اعظم که سبب و علّت صحّت اوست اتّحاد من علی الأرضست بر امر واحد و شریعت و آداب واحده و این ممکن نه مگر بهمتّ طیب حاذق کامل مؤیّد که مخصوص نظم عالم و اتّحاد اهل آن از شطر قدم بعرضه عالم قدم گذارد و توجّه نماید و هر هنگام که چنین نور از مشرق اراده الهیّه اشراق فرمود و طیب حاذق از مطلع حکمت ربّانیّه ظاهر شد اطّباّی مختلفه بمثابة سحاب حجاب اشراقات و تجلیات آن نور شدند لذا اهل ارض باختلافات خود باقی ماندند و مرض عالم رفع نشد و صحّت نیافت آن اطّباّ که قادر بر این امر خطیر نبوده و این طیب را هم از معالجه منع نمودند و حجابهای مانعه حایله شدند در این ایّام ملاحظه کن که جمال قدم و اسم اعظم کشف حجاب فرموده و نفس خود را لأجل حیات عالم و اتّحاد و نجات اهل آن فدا نموده معذلک کل بر ضرّش قیام نمودند تا آنکه بالأخره در سجنی که در اخر بلاد واقعت مسجون شده و ابواب خروج و دخول را مسدود کرده‌اند یار را اغیار دانسته‌اند و دوست را دشمن شمرده‌اند مصلح را مفسد گمان نموده‌اند ای اهل ثروت و قدرت حال که سحاب شده‌اید و عالم و اهل آن را از اشراقات انوار آفتاب عدل و فیوضات لاتحصی منع نموده‌اید و راحت کبری را مشقّت دانسته‌اید و نعمت عظمی را نعمت شمرده‌اید اقلّاً و صایای مشفقانه جمال احدیّه را در اموری که سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصغا نمائید در هر سنه بر مصارف خود میافزائید و آن را حمل بر رعیت مینمائید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر بسبب اریاح نفسانیّه که مابین در هبوب و مرور است و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که سبب اعظم است برای استحکام اصول ابنیه ملّت و مملکت چاره اکنون آب و روغن کردنیست صلح و اتّحاد کلیّه که دست نداد باید باین صلح اصلاح شود تا مرض عالم فی‌الجمله تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و مهمّات نیستند الاّ علی قدر یحفظون بها بلدانهم و ممالکهم و بعد از تحقّق این امر مصروف قلیل و رعیت آسوده و خود مستریح میشوند و اگر بعد از صلح ملکی بر ملکی برخیزد بر سایر ملوک لازم که متّحداً او را منع نمایند عجب است که تا حال باین امر نپرداخته‌اند اگرچه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول این صلح که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه که شوکت انسان و عزّت او به ما یلیق له بوده نه باسباب ظاهره اهل بصر حاکم را محکوم مشاهده نمایند و غنی را فقیر و قوی را ضعیف می‌شمرند در حکام ملاحظه نمائید که حکومت و ثروت و قوّت ایشان بر رعیت منوط و معلّق است لذا نزد صاحبان بصر این امور بر قدر انسان نیزفایده جوهر انسانیّت در شخص انسان مستور باید بصیقل تربیت ظاهر شود اینست شأن انسان و آنچه معلّق بغیر شد دخلی بذات انسانی نداشته و ندارد لذا باید بقلّت و کثرت و شوکت و عظمت ظاهره ناظر نباشند و بصلح اکبر پیردازند سلاطین مظاهر قدرت الهیّه‌اند بسیار حیف است که امثال آن نفوس عزیزه حمل امور ثقیله نمایند اگر فی‌الحقیقه زمام امور را بید نفوس مطمئنّه امینه عاقله بگذارند خود را فارغ و آسوده مشاهده نمایند طوبی از برای سلطانی که لنصرة الله و اظهار امره قیام نماید و

عالم را بنور عدل روشن سازد بر کلّ من علی الأرض حبّ او و ذکر خیر او لازمست هذا ما جرى من القلم من لدن مالک القدم نسأل الله بأن يوفّق الأمم بما ينفعهم و يعرفهم ما هو خیر لهم فی الدّنيا و الآخرة أنّه علی کلّ شیء قدير كذلك اشرفت شمس البیان من افق مشیّة ربّکم الرّحمن ان اقبلوا اليها و لا تتبعوا کلّ جاهل بعید انتهى

این لوح امانع اقدس در اوّل ورود سجن اعظم از سماء مشیّت مالک قدم نازل این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است که بقدرت کامله اذن واعیه بخلق عطا فرماید تا کل باصغاء آیات الهی فائز شوند و لکن اعمال خلق مانع بوده و هست در ارض صاد ملاحظه فرمائید مع آنکه از اوّل ظهور جمال قدم جمیع را از نزاع و فساد و جدال منع فرمودند و این فقره را جمیع مطّلعند مع ذلك بان دو مظلوم مع آنکه مال احدی را نبردند و ظلم و ستمی از ایشان نسبت بنفسی ظاهر نشد بلکه مطالع شفقت و مرحمت و عنایت بودند وارد آوردند آنچه قلم و لسان از ذکرش عاجز است این اعمال شنیعه سبب و علّت ظهور طاغی باغی عبیدالله ثانی شده و میشود چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و رعیت وارد شد در این مقام کلمهئی از لسان مبارک استماع گشت که ذکر آن حال جایز نه باری از حقّ میطلبیم نفوس غافله را بر جوع مؤید فرماید تا بآنچه واقع شده کفایت شود انه لهو الغفور الرّحیم فی الحقیقه الیوم جمیع از نفخه صور منصعق دیده میشوند الا من شاء الله عجب در آنست که بعضی از اهل بیان احجب از امم قبلند و بعضی بحیله و مکرری ظاهر که شبه آن دیده نشده یعنی این خادم فانی در ایام عمرش ندیده مثلاً میرزا احمد کرمانی که تفصیل آن را خود آن حضرت مرقوم داشته بودند بمکرری ظاهر که انسان تحیّر مینماید قوله جلّ کبریاؤه فی الكتاب الأقدس ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطّلع به احد الا الله العلیم الخیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السرّ عندنا علم کلّ شیء فی لوح مبین انتهى این کلمات عالیات وقتی از سماء مشیّت الهی نازل شد که ذکر احمد هم در ظاهر نبود بعد از چند سنه عرایض متواتره از او رسید مرّه یقبل و اخری یعرض یتقلّب کالرّطاء و یتلّون کالحرباء در هر حین بلونی ظاهر و در هر آن بشاخهئی متمسک اشهد انه فی خسران مبین در ایامی که در مدینه کبیره توقّف داشته عرایض متعدده بساحت اقدس و همچنین مکاتیب عدیده نزد این عبد و جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الأبهی فرستاده و جمیع مدلّ و مشعر بر توبه و انابه و رجوع و جزع و ابتهال بوده جواب از سماء عنایت نازل و آخر آن باین مضمون بعفو الهی فائزی لو تکون مستقیماً علی الأمر و لکن حالت او از قبل معلوم بوده و از آیه مبارکه کتاب اقدس هم حالت او مستفاد میشود و از تلویح بیان مقصود عالمیان همچو مفهوم شد که از برای او بقیهئی در آن ارض موجود و مستور است العلم عند الله العلیم الخیر در ایام حرکت از عراق ذکر ناعقین و طیور لیل در الواح الهی مذکور و جمیع را اخبار فرمودند و همچنین در ارض سرّ در آیات منزله ذکر نفوس غافله ملحده بوده و در بعضی از الواح این آیات بدیعۀ منیعۀ نازل اذا جاءکم ناعق بکتاب السّجین او بأوراق التّار دعوها عن ورائکم ثمّ اعلموا بانّه لهو النّاعق الموعود فی کتب الله العلیّ العظیم انتهى

آیات متعدده باین مضمون نازل نسأله تعالی بأن یقوی قلوب احبّائه و یظهرهم علی شأن لا یمنعهم ما ذکر فیما کان من قبل و یذکر فیما یكون من بعد انه لهو الحافظ النّاصر المقتدر القدير سبحان الله حقّ جلّ جلاله بشأنی ظاهر که از برای احدی از امم عالم مجال اعراض و اعتراض نمانده جمیع کتب الهی از قبل مشحونست باین ذکر اعظم و جمیع آنچه در این ظهور واقع شده و میشود در کتب قبل بوده در یکی از الواح لسان الهی باین کلمه ناطق میفرماید برّ الهی در برّ شام ظاهر و مشهود و ندایش از صهیون مرتفع و صهیون محلّی است در این اراضی اینست که اشعیا میفرماید و اجعل فی صهیون خلاصاً لاسرائیل و در این آیه که حضرت اشعیا فرموده ملاحظه فرمائید میفرماید ما اجمل علی الجبال قدمی المبشّر المخبر بالسلام المبشّر بالخیر المخبر بالخلاص القائل لصهیون قد ملک الهک روح الخادم لیبانه الفداء خبر میدهد از قدوم مبشّر که نقطه اولی روح ما سواه فداه باشد و خبر داده که مبشّر بر جبال ساکن که چهریق و ماکو باشد چنانچه کل عالمند و میفرماید مبشّر بسلام اخبار

میدهد و از این کلمه دو معنی مستفاد میشود یکی دارالسلام که مقرّ عرش بود و دیگر از سلام حقیقی لأجل کلّ عالم که در اوّل ورود جمال قدم در رضوان ظاهر شد سه ۳ آیه در اوّل ورود رضوان لسان عظمت بآن نطق فرمود یکی از آن این بود که حکم سیف در این ظهور مرتفع شد اینست سلام حقیقی که فی الحقیقه جمیع اهل عالم بآن فائز شده و میشوند و اینست که در مقامات دیگر میفرماید نصرت بحکمت و بیان و ما ینبغی للانسان بوده و خواهد بود لعمر المحبوب اگر یک آیه مبارکه را بسمع مقدّس از هوی اصغا نمایند کل بافق اعلی توجّه کنند و همچنین از مقرّ عرش در آخر آیه خبر میدهد بقوله القائل لصهیون قد ملک الهک و حال علم الله بر صهیون منصوب و نداء الله از آن و جمیع اراضی مقدّسه مرتفع و چه قدر ملیحست این کلمه این آیه که میفرماید المبشّر بالخیر و این خیر است که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید قوله عزّ ذکره ثمّ فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون اگر این عبد مجال مییافت بعضی از اشارات کتب الهی که از قبل در ذکر این ظهور اعظم نازل شده ذکر مینمود و لکن بهیچوجه وقت و فرصت دیده نمیشود و این فقره سبب خجالت این عبد شده چنانچه در عرض جوابهای لازمه تأخیر رفته و میروید و لکن چون جمیع مطلقند که این عبد لیبلاً و نهراً مشغول است هر قدر هم تأخیر شود بشفقت و عنایت و عفو مقرون بوده و خواهد بود سبحان الله این خادم فانی متحیر است بلکه تحیر در این مقام منصع دیده میشود اعظم از همه امور غریبه عجیبه و غفلت و طغیان برتبه حجبات اهل بیانست چه که حجابی خرق نموده بصد هزار حجاب دیگر مبتلا شده اند مع آنکه امر بقسمی ظاهر شده که از اوّل ابداع تا حال نشده و آیات بشأنی نازل گشته که شبه آن دیده نشده و بیّنات بقسمی ظاهر که از برای هیچ منصفی مجال توقّف نیست نقطه اولی روح ما سواه فداه جوهر کلّ بیان را در قمیص یک کلمه ظاهر فرموده اند قوله عزّ ذکره و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّه تلك الکلمة عند الله اکبر عن عبادة من علی الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتهی الی ذلک فعلی ما قد عرفت الله فاعرف من ینظره الله فانه اجلّ و اعلی من ان یتکلم باشارته او مستشیراً باشاره خلقه و اننی انا اوّل عبد قد آمنت به و بآياته و اخذت من ابکار حدائق جنّة عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّه هو الحقّ لا اله الا هو کلّ بامر قائمون لعمر الله این کلمه مبارکه یکتا لؤلؤ بحر بیانست و یکتا آفتاب جهان عرفان چه که سدّی است محکم از برای یا جوج جهل و مأجوج هوی و این کلمه مبارکه بشأنی ملیحست که جمال قدم جلّ کبریائه در لوح امنع اقدس که باسم حضرت مبلغ علیه من کلّ بهاء ابهات نازل شد ذکر فرموده اند این کلمه از برای معرضین بیان بمتابۀ سیف است دیگر مجال اعتراض از برای احدی باقی نمیماند یا محبوب فوادی کلّ عجب در اینست که احدی از اصل امر اطلاع نداشته و ندارد و مع ذلک یتکلمون بأهوائهم ما یتکلمون پستی مقام را مشاهده کنید که بعضی از جهلاً بمستغاث استدلال کرده اند و از مالک آن محروم شده اند اشهد انّ منزل البیان تبرّأ منهم در باب خامس عشر از واحد ثالث بیان این کلمه مبارکه مسطور قوله جلّ شأنه چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند و همچنین میفرماید جمیع بیان بمتابۀ خاتم است در اصبع مبارک او و ورقه ایست از اوراق جنّت او انتهی مع ذلک طنین ذباب مرتفع و جهّال ارض بآن متمسک بحر حیوان امام وجوه ظاهر و قوم از آن غافل و محجوب و ببرکه منتنه متوجّه اینست شأن خلق و شأن الدین اتخذوه لهم ربّاً من دون الله گویا از یوم الله ذکری استماع نموده اند و عرفی از او استشمام نکرده اند اینست که بذکر اصنام و مطالع اوهام مشغولند نقطه اولی روح ما سواه فداه در مقامی میفرماید قوله جلّ شأنه ثمّ اعلم انّ فی ذلک الیوم لم یکن معروفاً غیر الله و لا معبوداً الا اياه و لا موصوفاً سواه و لا محبوباً دونه و لا مقصوداً غیره انتهی

این کلمات مبارکه بأعلی البیان مابین زمین و آسمان ندا مینماید که امروز بحقّ وحده منسوبست و بیوم الله در کتب الهی مسطور و معروف لا ینکر فیہ الا هو و حال قومی باوهامات قبل که الیوم در ساحت اقدس ذکری از آن نبوده و نیست مشغولند و اراده نموده اند بسحاب اوهامات قبل خورشید فضل را مستور دارند و باریاح دفرا سراج الهی را از نور منع نمایند امروز

روز دیگر است و از برای او مقامی دیگر اسأله تعالى بأن يعرف عباده ما ستر عنهم و يقربهم اليه و يرزقهم ما انزل من سماء عطائه أنه وليّ الذّكرين و مجيب السّائلين اين بيانات نقطه اولی روح ما سواه فداه که ذکر شد مکرّر این عبد فانی در عرایضی که بدوستان الهی معروض داشته ذکر نموده که شاید نفوس محتجبه موهومه اینقدر ادراک نمایند که این یوم از حدودات و حجابات و ما عند النَّاس مقدّس و منزّه و مبرّاست او بخود معروف بوده و خواهد بود لا يعجزه شيء و لا يضعفه امر و لا يستره حجاب اليوم اكثرى از بصر و سمع ممنوعند طوبی لمن يراه بعينه منقطعاً عن عينه و يعرفه بنفسه ملقياً نفسه از مقصود یکتا سائل و آمل که عالم عرفان را بانوار آفتاب استقامت منور فرماید و آفاق قلوب را بنیر بیان رحمن روشن نماید أنه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العليم الحكيم

و بعد این خادم فانی بدستخطّ دیگر آن حضرت که تاریخ آن هشتم شهر شعبان بود فائز شد الحمد لله فرح بخشید و بهجت آورد و بعد در وقتی از اوقات در ساحت اقدس امع عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فى الجواب

هو الأقدم

يا افنانى انا اردنا ان نلقى عليك ما نطق به قلمى الأعلى من قبل فى اول خطابى اياك ان ربك لهو العزيز الودود

هو الأعظم

قد اتى الوعد و ظهر الموعود و القوم فى اضطراب مبین قد ماج بحر الحيوان و هم الى الموت يسرعون قد هاج عرف الرحمن و هم عنه معرضون قد اخذوا الغدير و نبذوا السلسيل ما لهم كيف لا يشعرون قد اشتغلوا بالتراب معرضين عن الوهاب الا انهم لا يفقهون لعمر الله ان عيونهم عمياء و آذانهم صماء لا يسمعون و لا ينظرون ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من اقبل الى النور و توجه الى وجه الله المهيمن القيوم الذى سمع النداء اذا ارتفع فى ملكوت الانشاء و سرع فى ميادين الرضاء الى ان عرف و قال لك الحمد يا اله الغيب و الشهود قل يا اهل البهلاء ا انتم فى النور او اخذكم سكر الهوى و منعكم عن ذكر الله مالك الوجود قل هذا يوم القيام كيف انتم تقعدون و هذا يوم النداء و انتم صامتون قوموا باسمى ثم انطقوا بالحكمة و البيان لعل اهل الامكان يتوجهون الى الرحمن الذى ينادى فى هذا المقام الممنوع قل هل سمعتم و صبرتم اتقوا الله و لا تكونوا من الذينهم لا يعرفون قل توجهوا لتسمعوا لحن الله فى ملكوت البيان لعمرى لو يسمعون لياخذهم جذب الشوق الى مقام يرقصون و لا يشعرون قل ا تدعون كوب البقاء و تأخذون صديد الفناء من يد كل فاجر مردود قل ا علمكم هذا معلّم الهوى او انفسكم فاصدقوا لى يا قوم و لا تتبعوا كل كاذب محجوب قوموا بالحكمة و ذكروا العباد بما امركم مالك البرية لعل يتوجهون الى الله العزيز الودود كذلك نطق قلمى و تكلم لسانى و بيئت جوارحى طوبى لمن تقرب و اخذ لوح الله بيد القدرة و شرب منه ما رقم فى لوحى المحفوظ انك يا ايها الشارب من كأسى و التاطق باسمى ان اشكر بما ارسل اليك من سماء العناية هذا الكتاب المحتوم يا افنانى جميع ذرات از ندى الهى و صرير قلم ربانى در وله و شوق مشاهده ميشوند و عباد غافل در تيه اوهام و ظنون سالک قل لعمر الله أنه لا يعرف بغيره و لا يرى يبصر دونه أنه لهو النبأ الذى ما اطلع به احد من قبل و لم تحط به نفس الا الله رب العالمين قل تالله ان هذا نبأ عظيم الذى تزین بذكره كتب الله العليم الخبير قل ليس عنده ما عندكم و لا يمشى فى طرقكم قد اتى بالحق و اظهر صراطه المستقيم قد استقرّ عرشه فى اول الورود على كوم الله بذلك ظهر ما كان مسطوراً فى كتب المرسلين قد تشرّف البرّ و البحر بقدمومه و لقاؤه و نفحات قميصه المنير هذا يوم لا يذكر فيه الا الله وحده و يوزن فيه كل شيء بميزان الله الذى يمشى و ينطق امام وجوه العالم قد اتى مالك القدم بسلطان مبین قل ان البرهان يطوف حول العرش و الحجّة تنادى باسمه العزيز المنيع يا

افنانی ان اشرب من کلّ حرف من آیات ربّک رحيق البقاء ثمّ اشکر ربّک المعطى الکریم ثمّ اذکر احبائى من قبلى و بشرهم بعنایتى و رحمتى و ذکرهم بما انزله الرحمن فى الفرقان و البیان و من قبلهما فى التّوراة و الانجیل تالله قد ترشّح من اناء یانى رحيقى المختوم الّذى وصفه کتاب حکیم من لدن عزیز علیم انتهى الحمد لله لسان عظمت مرّة بعد مرّة اظهار شفقت و عنایت فرمود و در حین تنزیل بشأنى بحر بیان در امواج که این فانی مثل یک سمکه بسیار کوچک خود را مشاهده مینمود که بر سنگی چسبیده دیگر کجا قادر است بر آنچه لسان الله بان تکلم فرموده خدمت آقایان مذکور دارد در این آیات بدیعه منیعه ذکر میزان نازل لذا این عبد فانی اراده نمود که لوح میزان که از قبل نازل شده ذکر نماید تا کل بحلاوت بیان الهی فائز شوند قوله جلّ کبریاة

### بسمی المجیب العلیم

قد اتت السّاعة و نفخ فى الصّور و المیزان ینادى انا الممیّز العلیم ایّین و اظهر امام وجه العالم اعمال الأمم و انا الشّاهد الخبیر لم یبق من ذرّة الاّ و قد اظهرتها و انا العادل المستقیم قد جعلتنى مستویاً ید العدل فى ایّام الله ربّ العالمین هذا یوم فیه ینطق التّاقور و یصیح التّاقوس و ینادى الصّور الملك لله مالک هذا یوم البدیع انک یا ایّها السّامع اذا فزت باصغّاء لوح ربّک ولّ وجهک شطر المظلوم و قل نفسى لبلائک الفداء یا من انفقت ما انت علیه فى سبیل الله العلیّ العظیم انتهى این عبد فانی بمناسبت آنچه عرض مینماید هر چه از کلمات الهی و آیات ربّانی بنظر میآید دوست داشته و دارد که ذکر نماید چه که خادم مطمئن است از اینکه آن حضرت از قرائت و مشاهده آن مسرور میشوند یوم ذکر و بیانست و لکن غافلین را از آن قسمتی نبوده و نیست امروز روزیست که حضرت داود در زبور میفرماید الأنهار لتصفق بالأیادی الجبال لترنم معاً امام الربّ لانه جاء لیدین الأرض جمیع کتب الهی مشحونست بذکر این یوم مبارک و ما ظهر فیه و لکن دیده میشود آنچه در کتب ذکر شده در قلوب صخره صمّا اثری از آن ظاهر نشده بکمال تصریح ذکر یوم الهی و ظهور الله در کتب قبل بوده معذلک ناس غافل و محتجبند در بیان و اهل آن ملاحظه فرمائید نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید و فى سنة التّسع انتم بلقاء الله ترزقون و همچنین میفرماید ثمّ فى سنة التّسع کلّ خیر تدرکون معذلک بعضی از ظهور الله محتجب دیده میشوند و چه مقدار آن حضرت در این امر تأکید فرموده اند بقسمی که میفرمایند به بیان و واحد بیان از آن شمس حقیقت محتجب نماید قوله عزّ و جلّ ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فى البیان الی آخر قوله عزّ و جلّ و در مقامی میفرماید قوله عزّ ذکره من ینظر الی تلك الشّجرة بغير عین الله لم یستحقّ له حکم النّجاة حال ناس غافل ببصرهای محتجبه مرموده اراده معرفه الله نموده اند سبحانه عمّا یظنون و همچنین در مقام دیگر لآلی این کلمات از بحر علم نقطه بیان روح ما سواه فداه ظاهر قوله عزّ و جلّ اینست که من فى البیان را نجات نمیدهد الاّ مشاهده من ینظره الله در کینونات خود نه مشاهده من قد ظهر انتهى در این آیه مبارکه نظر فرمائید که چگونه ناس را تعلیم فرموده اند بنصّ صریح میفرمایند باو ناظر باشید نه بنقطه بیان یکی از حروف حیّ از من ینظره الله جلّت عظمته و عظم کبریاة سؤال نموده اطرده لسان البیان بقوله جلّ و عزّ فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلى و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفئدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بشئانه و الأجساد بذکر بهائه فما عظمت سؤالک و صغرت کینونتک هل شمس الّتی هی فى مرایا ظهوره فى نقطة البیان یسأل عن الشّمس الّتی تلك الشّمس فى یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شمساً حقیقیة والاّ لا ینبغى لعلو قدسها و سموّ ذکرها و لو لا ما کنت من واحد الأوّل لجعلت لک من الحدّ حیث قد سألت عن الله الّذى قد خلقتک و رزقتک و امانتک و ابعثک فى هیکلک هذا بالنّقطه البیان فى ذلک الظهور المتفرّد بالکیان انتهى

حال ملاحظه فرمائید معرضین در چه مقالند و امر در چه مقام یشهد کلّ شیء بتقدیسه و تنزیهه عمّا ذکره لسان العالم و یذکر و هذه کلمة لا ینکرها الا کلّ متوهم مریب و میفرماید قوله عزّ و جلّ لعلک فی ثمانية سنة یوم ظهوره تدرك لقاء الله ان لم تدرك اولاً تدرك آخره ولكن ایقن بأن الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر و سائل جناب ملاً باقر حرف حیّ علیه بهاء الله بوده که باو میفرماید شاید در سنه هشت بقاء الله فائز شوی و اگر اول هشت این مقام اعزّ ارفع اعلى را درک نمودی در آخر آن که منتهی باول تسع میشود بلقا فائز میشوی و همین حرف حیّ در سنه تسع لقاء الله را ادراک نمود و دو مرتبه هم بشطر سجن توجه نمود و بلقا فائز گشت و در این ایام برفیق اعلى صعود نمود علیه بهاء الله و بهاء الملائكة المقربین و همچنین جناب میرزا اسدالله علیه بهاء الله را بشارت فرموده اند که بلقاء من یشهره الله فائز میشوند و این خطاب مستطاب در باره او نازل که میفرمایند و انک انت یا ایها الحرف الثالث المؤمن بمن یشهره الله و در ایامی که نیر اعظم از افق عراق طالع بود بین یدی العرش حاضر و بشرف ایمان فائز گشت و بعد وارد شد بر او آنچه وارد شد الالعة الله على القوم الظالمین و تفصیل آن مظلوم در کتاب بدیع نازل و مسطور است حال ملاحظه فرمائید سلطان قدمی را که میفرماید جمیع بیان بمثابه خاتمی است در اصبع او یقلّب کیف یشاء لما یشاء بما یشاء و میفرماید بجمیع بیان و واحد آن از آن شمس حقیقت محتجب نمایند با این وصیت محکمه متقنه بیک کلمه آن که اسم مستغاث باشد تمسک جسته از مقصود عالم محروم مانده اند این آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و قلوب منیره میفرماید او را باو بشناسید نه بغیر او مع ذلک چه گفته اند و چه کرده اند و هنوز ملتفت نشده اند که بلفظی از بحر بیان ممنوعند و بکلمهئی از ملکوت کلام محروم و ابداً باعمال خود شاعر نیستند بعینه بلعب جابلقا و جابلسا مشغولند الیوم بیک کلمه اگر اراده فرماید آنچه در بیان حروف اثبات است بنفی راجع میفرماید یفعل ما یشاء و لا یسأل عمّا شاء انه على کلّ شیء قدیر چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید قوله عزّ ذکره حلّ لمن یشهره الله ان یردّ من لم یکن فوق الأرض اعلى منه اذ ذلک خلق فی قبضته و کلّ له قانتون و همچنین قادر است بر آنکه جمیع من على الأرض را برداء نبوت فائز فرماید چنانچه میفرماید قوله عزّ ذکره فانه لو یجعل ما على الأرض نبیاً لیکوننّ انبیاء عند الله انتهى جمیع اسماء باقبالهم الیه مفتخر و معزّز و مشرفند والا قابل ذکر نبوده و نیستند لسان احدیه در ارض سرّ باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریاؤه قل انّ التبیّ من سمع نبأی و آمن بنفسی و الرسول من بلّغ رسالاتی و الامام من قام امام وجهی و فاز بأیامی و الولیّ من دخل حصن ولایتی و انقطع عن سوائی و الوصیّ من وصیّ نفسه ثمّ العباد بحبیّ و ذکری کذلک اشرفت شمس البیان من افق مشیّه ربکم الرحمن فی هذا الرضوان المقدّس الممتنع المتعالی العزیز المنیع در این مقام نقطه اولی روح ما سواه فداء مسئلت مینماید که آنچه از حروفات که در بیان دون کتاب علّیین احصا فرمودی تبدیل نمائی و محو فرمائی و در مقام آن خلق نمائی از احرف نورانیّه بآنچه تو دوست میداری و بعد از بیانات عالیّه متعالیه میفرماید تا آنکه منتهی شود باسم اعظم جلّ کبریاؤه و اصل مناجات آن حضرت بسیار محبوبست که ذکر شود تا کل از کوثر بیان قسمت برند قوله جلّ و عزّ و لاسألتک من فضلک یا الهی بأن تزین کلّ آثاری فی کتاب عظیم علی احسن خطّ منبع لم یکن اعلى منه فی علمک بشأن قد بدلت کلّ احرف الّتی قد احصیتها فی دون کتاب العلّیین بأن تمحوّنها بقدرتک و تخلقنّ فی مقامها احرف نورانیّه علی ما تحبّ و ترضی فی منتهی ذروة الاعلى و فوق العلی الی منتهی رفرف الاعلى الی ان ینتهی الی اسمک الأرفع الأعزّ الأجلّ الأجمّل الاعلى الأبهی انک لعلى کلّ شیء قدیر انتهى لعمر الله هر نفسی که اقلّ من ان یحصی بانصاف و بصر فائز شود اشتعال نار محبّت نقطه اولی روح ما سواه فداء را در ذکر ظهور مالک اسماء مشاهده مینماید و ادراک میکند چه فائده که ناس را کسالت غفلت از مقصد اقصی و ذروه علیا و غایه قصوی منع نموده یا محبوب فؤادی فی الجملة ناری که در این خادم فانی مشتعل است او را بر این اذکار تأیید مینماید والا حقّ جلّ جلاله مقدّس و منزّه است از آنچه ذکر شده و بشود و بشهادت نقطه بیان روح ما سواه فداء به ما فی البیان معروف نشده و نخواهد شد تعالت عظمته و

ذکره و سلطانه و همچنین گمان میرود که بعضی از نفوس متوقّفه که در بیدای حیرت سالکند و بحجبات و اشارات محدود شاید متنبّه شوند و بصراط مستقیم الهی راه یابند الأمر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

عرض دیگر آنکه جناب آقا محمّد خان علیه بهاء الله مع دو نفس دیگر وارد و بساحت اقدس فائز گشتند و سراجی که حاکی از قلوب اصفیا بود بتوسط ایشان صحیح و سالم رسید ولکن تا حین جمال قدم بیستان توجه نفرموده اند انشاء الله حسب الفرمایش عمل خواهد شد چندی بود سجن اعظم مقرّ عرش واقع و حال یک شهر میشود که قصر بقدم مبارک مشرف و فائز است نسأل الله محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم بأن یقدر لحضرتکم ما ینبغی لاسمه الکریم انه لهو الغفور الرّحیم البهاء علی حضرتکم من لدن عزیز علیم حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأكبر ذاتی و کینونتی لتراب اقدامهما الفداء آن محبوب را بذکر ارفع اعلی ذاکر و تکبیر اقدس ابھی ابلاغ میدارند و همچنین جمیع طائفین ارض سجن هر یک عرض فنا و نیستی خدمت آن حضرت معروض میدارند

عرض دیگر این فانی آنکه در جمیع احوال دوستان حقّ را بحکمت امر فرمائید که مباد از او غافل شوند و از ما اراد الله محروم گردند یوم قبل لسان عظمت باین کلمه ناطق ای عبد حاضر از آیات بدیعۀ منیعۀ مباد احدی بمقصود واقف نشود و گمان دیگر نماید به افنان بنویس که جمیع را اخبار نماید در جمیع احوال حکم حکمت ساقط نمیشود و اینکه در آیات نازل شده هذا یوم الایقظ و انتم راقدون و هذا یوم القیام و انتم قاعدون مقصود تبلیغ امر الهی است که نفوس مستقیمه بحکمت بر آن قیام نمایند و نفسی المهیمنه علی الأشياء که غیر این در نظر نبوده و نیست و در جواب یکی از دوستان این فقرات محکمۀ متقنه از سماء احدیۀ نازل ذکر میشود تا کل بعنایت و رحمت و شفقت حقّ واقف شوند و به ما اراد الله ناظر گردند قوله جلّ کبریاة ایّاک ان تعمل ما کتبتہ فی آخر کتابک این اعمال اعمال جهلاست و افعال غافلین قسم باسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت بنفسی وارد آورد بمثابۀ آنست که بنفس حقّ وارد آورده نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً تب الی الله عمّا قصدتہ فی نفسک ثمّ ارجع الیه و قل

یا الهی اسألک بالکلمة العلیا بأن تکتب لی کلمة الغفران لأنّی اردت ما لا اردتہ و نهیتہ فی کتابک اسألک بأن تکفّر عني سيئاتی و تغمّسني فی بحر غفرانک انک انت الغفور الکریم

هر ظلمی که از ظالمی ظاهر شد او را بنفس حقّ واگذارید عدل الهی مهیمن و محیط است احتیاج بفساد و نزاع و جدال و قتل و غارت نداشته و ندارد نصرت امر بیجان بوده و خواهد بود و دون آن از هواهای نفسانیّه ظاهر شده و میشود اعاذنا الله و ایّاکم یا معشر المقبلین انتهى

و همچنین در لوح اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهات این فقره مبارکه نازل قوله عزّ کبریاة و نفسه الحقّ اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادۀ سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتهى شخصی از دوستان الهی ارادۀ ضرّ در بارۀ یکی از آحاد ناس داشت و در مکتوبی که باین خادم ارسال داشت ذکر قصد خود را نموده بود این عبد در ساحت اقدس عرض نمود آیات منزله مذکوره در جواب او از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاء الله حقّ جمیع را تأیید فرماید تا از ارادۀ خود بگذرند و بارادۀ الله ناظر شوند انه یقول الحقّ و یهدی السبیل و الحمد لله العزیز الجمیل

عرض دیگر آنکه پاکت جناب اسم الله الجمال علیه من کلّ بهاء ابهات زود بایشان برسد تعجیل لازمست البهائ علیکم

خادم



في ١١ ربيع الأولى سنة ١٢٩٨

## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

هذا ما جرى من قلم الغصن الأعظم بلسان القوم في تفسير الآية بما امر من لدى مالك القدم

هو الله تعالى شأنه العظمة

الحمد لله الذي جعل الخطّ المتكوّن من النّقطة الأولىّ الظّاهرة بالباء طراز الختم لاسمه المهيم على الأسماء ثمّ قسّمه قسمين بالسّرّ المستسرّ بين الأمرين و اخذ الواحد مع الآخر بالحكمة المكونة تحت حجاب القدر اذا تمّ كتاب الأكبر و تزين به من في الأرض و السّماء ليشهدنّ مطالع الآ عند نفى لا بما شهدت سدرة القضاء على البقعة النّوراء و يتوجّهنّ الى مشرق البداء عند مشهد الفداء مقرّ الذي فيه تمّصت الكلمة العليا ثوب الحرّاء في ملكوت الانشاء و ليسمعنّ اهل الملكوت اطوار و رقات المعلّقات على السّدرة المنتهى في ذكر هذا الذّكر الذي ظهر برايات الآيات لمن في الأرضين و السّموات و الحمد لله الذي جعل السّاعة برهاناً لهذه السّاعة التي اذا نطقت بالكلمة الأولى نصب ميزان الأعلى و اذا اهتزّت بنفسها لنفسها تحرّك اهل القبور من اهتزاز نفحات مالك الأسماء مرّةً ظهرت بطراز القدم في سرّ اسمه الأعظم و استجذب منه الأمم و طوراً ظهر بأمر سرعت منه الأشياء الى الله منزل الآيات و الحمد لله الذي جعل التّفخة الأولى بشارّةً لأهل البهّاء المستقرّين على الفلك الحرّاء و الأخرى فتنةً لأهل البيان الذين تمسّكوا بغير ما انزله الرّحمن و تعقبوا اهل الفرقان فيما عندهم من الظّنون و الأوهام و اعرضوا عن البدع الظّاهر من جميع الجهات الذي شهد له لسان العظمة في سرادق الاجلال و جعله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و اظهره بقوّة اللاّهوت في قطب الجبروت المجلّي على الملكوت بحجج باهرات و ظهورات لانحات و الحمد لله الذي نطق بفصل الخطاب في المآب بين الأحزاب ليعرف كلّ عبد مولاه و يتوجّه الى ملجئه و مثواه منقطعاً عمّا سواه اذا انصعق اهل الأهواء الى الأرض الغبراء و اهل البغضاء على تيه الاغضاء و جعل طراز الصّحو بعد المحو لأهل هذا الفضاء الذي كان ضيائه من انوار الجمال بالمآل و به فضّل بين الحزين من اهل الانشاء و قدّر للأولى رحيق الحيوان من كأس اسمه الرّحمن و ارجع الأخرى الى مقرّ القهر في اسفل النّيران بما انكروا ظهور نور الدّات عند قيام السّاعة الممتنعة البديعة المتجلّية على مطالع الأسماء و الصّفات

ان يا ايّها المصطفى بنار الموقدة المشتعلة الملتهبة في الشّجرة المباركة التي نبتت على بقعة السّيناء ساحة الكبرياء قطب الأفريدوس بحبوحة الفردوس و تسمع من زفيرها نداء الرّحمن بأبداع الألحان أنّه لا اله الاّ انا المقتدر العزيز المتّان لو تهبّ نسمة الاذن من مهبّ ارادة ربّك لتصغى من حفيف افنانها ما تنصعق به طيور البقاء في اجمة اللاّهوت و تتجّير عقول سكّان حدائق الجبروت و تذهل الباب اهل المعاني و العرفان في رياض الملكوت و تفور في عنصر التّراب لهيب النّار على شأن تشتعل البحور بنار محبّة الله و تذوب الصّخور من حرارتها و تحيي العظام الرّميمة في القبور من اثرها و تهتزّ النفوس من شغفها و تقرّ العيون من مشاهدتها و تسترّ القلوب من تقرّبها و تنشرح الصّدور بطلوعها و تفرح الأرواح بظهورها و تتعطرّ الآفاق من نشر روائحها و تستنير الامكان من انوارها و تستضيء الأفلاك بضيائها و تحترق احجاب الحدود و الاشارات من اهل سبحات الجلال بجذوة منها و

تهتك الأسبال عن الأعين و الأبصار بقوتها ولكن لما سبقت ارادة ربك بأن الأسرار الربانية و المعارف الصمدانية اللاهوتية التي هي الموائد السماوية و الآلاء الباقية الالهية تنزل على حسب استعداد الامكان و قابلية اهل الأكوان لذا سكت الوراق عن هديرها و افنان سدرة البقاء عن حفيفها ولكن لما اشرفت شمس الاذن و الأمر من افق مشية الله رب الأرباب و رأيناك السائل الآمل لدى الباب و ناظراً الى ربك الوهاب فى المآب و مشتعلاً من جذوات جذبات الله بين ملا الأكوان و ناطقاً بذكره بين الأديان و منادياً باسمه الرحمن لذا هاجت ابحر المحبة فى قلبى و سالت اودية الشوق فى فؤادى و اردنا ان نذكر للمنقطعين من اهل البهاء ما يقرتهم الى ساحة الكبرياء و يبلغهم الى مقام القدس و القرب و اللقاء مقر الذى لا يرى فيه الا تجليات مالك الأسماء على من فى ملكوت الأرض و السماء و ليشربن المخلصون رحيق الوصال من الكأس الظاهرة على هيئة الهاء المقدسة عن الواو الحاكية عن الجهات فى ناسوت الانشاء الذين سافروا من مفازة الظنون و الأوهام مقبلين الى افق الايقان و شقوا ستر الموهوم باسمه القيوم الذى كان مهيمناً على الآفاق و طاروا بأجنحة الروح و الريحان فى جو هذه السماء التي ارتفعت على اعلى الجنان و تزييت بمطلع شمس القدم و مشرق نير الأعظم فهنياً لهم بما زكت نفوسهم و صفت قلوبهم و انشرفت صدورهم و تنورت عيونهم و حدت ابصارهم و وعت آذانهم و انجلت عقولهم و هامت ارواحهم و لطفت و رقت افئدتهم على شأن انطبعت فيها تجليات انوار صبح القدم اذ تجلى بأسمائه الحسنى على من فى الأرض و السماء

و انك انت يا ايها السائل الجليل فاعلم بأن التفسير و البيان ولو كان بأبدع التبيان عنوان للظهور و العيان عند المتعارجين الى معارج العرفان و المتدندنين حول حمى ربك العزيز المتان و المستشرقين من الأنوار التي اشرفت و لاحت بها الآفاق فى هذا اليوم الذى التفت الساق بالساق و احتجب اولو التفاف عن مبدأ الاشراف و دخل اهل الوفاق فى هذا الوثاق بما وفوا بالميثاق لذا لا ينبغي ان يتوجه اليهما من اتى بفصل الخطاب بسلطان ربك العزيز الوهاب و انك لو تنظر بعين الحقيقة لترى بأنهما فى الحقيقة الأولية ختما بالاسمين الأعظمين اللذين كانا منادياً فى برية الروح وادى الجذب و مبشراً بظهور الله و بره لما سواه ليعرف الكل ملجأه و مثواه فبعدها ادبرت ليلة الدلماء و تنفس صبح الهدى و لاحت شمس البقاء و اشرفت الأرض و السماء و طلعت الأقمار و اكفهرت النجوم بالأنوار و اشتهرت الآثار و دارت الأدوار و تكورت الأكوار و جرت الأنهار و اثمرت الأشجار و تفتحت الأزهار و تزييت الحدائق بشقائق الحقائق و نصب الميزان و مد صراط الايقان و تسعر النيران و فار الحسبان و ازلفت الجنان و نزلت ملائكة العاديات برايات من الآيات و خرقت الأحجاب و حرقت الأسبال و انشقت الأستار و جاء ربك العزيز الجبار فى ظلل من غمام الحقائق و المعانى و الأسرار فرأيت المقرئين مهطعين الى ساحة نور الأنوار و حافين حول عرش الله الملك القهار اذ لا نحتاج الى التفسير مع هذا الكشف و الشهود ولو كان بمزامير آل داود لأن جوهر العيان مغنى عن البيان و مثل التفسير عند اولى الأفئدة كمثل المصباح انما يلوح الى الصباح متى اشرق شارق اليقين من افق مبين اذ التلندن حول سراج التفسير من قبيل غض النظر عن المنهاج الجليل و السلوك فى اضيق السبيل ليس اليوم يوم الخوض فى اعماق الكلمات لاخراج لآلى التأويل من اصداف التنزيل بل آن اوان المكاشفة و الشهود و الوفود الى مقام محمود و الوصول الى الرغد المرفود بما اتى الوعد و ظهر الموعد من لدى الله العزيز الودود قل يا اولى الأحجاب من الأحزاب هذا يوم الاياب و حسن المآب و نعم الثواب و ظهور رب الأرباب و قطع الأنساب و خلع الأثواب الى متى تهيمون فى فيافى الشك و الارتباب و تتوارون فى مغرب الاحتجاب و لن تدخلوا مدينة الله العزيز الوهاب بعدما فتحت الأبواب و تيسرت الأسباب أ تقنعون بالسراب عن اعذب الشراب أ تحتجبون بما عندكم عن منزل الكتاب أ تشغلون بأقبح الوجوه عن جمال تشوق الى الوفود بيا به مطلع القدس فى الأكوار و تمنوا الشهادة فى سبيله مشارق الأنوار فى الأدوار أ تحسبون انفسكم على علم من الكتاب لا ورب الأسماء و الصفات بل انتم اغتتمتم ظنوناً من العلوم و غفلتم عن جمال المعلوم و اشتغلتم بأوهام من الفنون و تركتم جوهر المقصود الذى كان مكنوناً فى كتب الله العزيز الودود هل ينفع السراج بعدما استضاء الآفاق بنير الأعظم الوهاج ام يشفى السقيم ماء الحميم بعد الذى ظهر

الدِّرياق الأعظم و الاكسير الأكمل الأتمّ ام يروى الغليل العليل ماء الصّديد بعدما تلاطمت طمظام السّلسيل بظهور ربّ مجيد فأنصفوا يا ملأ الأكوان هل برائحة نافجة روح ربّكم الرّحمن تتعطر الامكان و تهتزّ الأرواح بروح و ريحان ام برائحة الدّفراء الّتي تنشر من برهوت الحسبان هل بفيض غمام فضل موجدكم العزيز المّان سالت اودية المعانى و البيان و اهتزت و ربت اراضى التّيان ام بريح السّموم الّتي تمرّ من وادى التّيران قل هذا مقام لا يجول فى مضماره فوارس القدرة و الاقتدار من الأبرار و الأحرار فكيف هولاء الضّعفاء من الأشرار بل من ترك كلّ حديث و خلع كلّ ثياب رثيث و استوهب من فضل مولاه الملك القيوم جناح الرّوح فى ظلّ هذا الجمال المعلوم لطير فى هذا السّماء و يدور حول هذا الحمى فى الأفق الأعلى و الرّيق الأبهى

و انت يا ساذج الحبّ قل للمتعلّجين من امواج بحر المخزون المكنون و المتبلّجين من انوار السّاطعة عن شمس الحقّ على هياكل الأنزعيّة من سكّان الجبروت فأطلقوا الأعتّة فى هذا الميدان متكلّلاً على فضل محبوبكم المّان و متوكّلاً على ذى الجود و الاحسان ثمّ انصبوا مغناطيس الجذب فى قطب الأكوان لينجذب قلوب اهل الامكان الى الملكوت و يفضّوا الأنظار عن التّوجّه الى التّاسوت ثمّ حرّضوا احبّاء الله ان يظهروا بين الخلق بشيم الحقّ و يترقّوا الى مقام يصبحوا مرايا لظهور اسمائه بين الورى و مجالياً لطلوع صفاته فى ملأ الانشاء حتّى تتضوّع رائحة الحقّ من كلّ شؤنهم من حركتهم و سكونهم

قل يا ايّها الأحباب كونوا كنسائم الأسحار خفيفاً عن ثقل العالم ثمّ مرّوا على اشجار هياكل العباد تالّله اذاً من هزيزكم يئته العالم بذكر مالك القدم و من رائحة السّاطعة عنكم يحيى رمم عظام الأمم و يتزيّن هياكل الوجود بحلل مواهب العزيز الودود اذاً ترون الامكان كأنه قطعة الجنان و روضة الخلد فى الأكوان و آية الكاملة التّامة الظّاهرة الباهرة الحاكية عن جمالكم المتجلّية عن مجلّى الظّاهر باسمه الأعظم بين العالم

سبحانك اللهمّ يا الهى ترى ضعف عبادك و مسكنة ارقائك و عجزهم و انكسارهم تلقّاء ظهور قدرتك و سلطانك و فقرهم و اضطرارهم عند آثار غنائك فانظر اليهم بلحظات اعين الطافك و عاملهم بفضلك و جودك و احسانك فلمّا امرتهم بجوهر تقديسك و ساذج تنزيهك و اظهار امرك بين برّيتك اذاً وفقهم على ان ينالوا الى هذا المقام الأعزّ الأعلى و هذا المكنم الأطف الأقدس فى رفيقك الأبهى ليحكوا بجوهرهم عن ساذج امرك بين خلقك و يظهروا بطرازك بين عبادك و يتردّوا برداء آثارك فى ملكوت انشائك و يتحلّوا بحل انوارك فى جبروت امرك و سلطانك لأنهم فقراء فى فناء غنائك و اذلاء بباب عزّك و علائك و انتسبوا اليك بين الأمم و استظلّوا فى ظلّ اسمك الأعظم و لاذوا بكهف ذكرك الأكرم اى ربّ عاملهم بما يليق لعلّو جودك و موهبتك و ينبغى لسموّ عطاك و الطافك حتّى تصحّ نسبتهم اليك فى كلّ العوالم من اعلى حقائق جوهرياتهم الى منتهى دقائق آياتهم أنّك انت اللّطيف المعطى الرّؤف الرّحيم

ان يا حبيب فاعلم بأنّ فى غيب هذه الآية المباركة و الكلمة التّامة و الرّنة الغيبيّة و النّعمة اللاهوتيّة تجرى اودية اسرار لا بداية لها و لا نهاية لأنها تجرى من جبل القدم و تفيض من العين الصّافية النّابعة الجارية عن يمين عرش اسم الأعظم ولو اراد هذا القلم الأعلم ان يجول فى شرح معانيها السّاطعة من فجر الأكرم و الصّبح الأفخم المتلألئ بأنوار اللّائحة من مشرق بيان مالك القدم بالحنّ الّتى قد خلقها الله فى سرّه المكنوم و نعماته الّتى قدرها الله فى سرّه المستسرّ بالسّرّ المخزون المكنون لينتهى ابحر الوجود مداداً و ينطوى الواح الغيب و الشّهود كتاباً و اثباتاً و لا يسكن موج من امواج هذا البحر الدّخار العجّاج و لا تنفذ قطرة من هذا التّهر الطّافح التّجّاج لأنّ هذا الخليج مستمدّ و متّصل بالطمّظام الجهنّام الأعظم و انشعب من مقام الله المهيمن العزيز القيوم و فى قطرة الفائضة منه غرقت و غابت كلّ العوالم من الغيب و الشّهود ولكن لا يسعنى مجال الذّكر و البيان فى هذا الأوان و الأحوال لذا امسكت الرّمّام و اختصرت فى الكلام و اجريت قطرة من مجارى الأقلام على الألواح معتمداً متوكّلاً على فضل ربّي المتعال قال جلّ ذكره و ثنائه و عزّ جنبه من ان يتصاعد طيور عقول اهل العروج الى معارج سمة اسمه العليّ العظيم

يا قرّة العين فاعلم بأنّ القرّة هي برودة العين الحاصلة بعد سكون احتراق القلب و النهابه بوصوله الى مآربه او انقطاع بكائها او مشاهدتها ما تشاق اليه في بدئها و عودها بمنتهى مناهها و في هذا المقام تأتي طبقاً عيناً بكلّ معانيها فانظر ببصر الحقيقة الى كلّ عالم من العوالم الكليّة و الجزئية فتراه ظاهراً على هيئة الانسان بأكمل الأركان و احسن الابداع و اعدل الأعضاء حتىّ عالم الملك الذي هو مقام التفصيل بالنظر للحقائق الكونية و الا بالنظر للحقائق الملكوتية اذا نظرت بعين الحقّ هو اجمال الاجمال و غاية الاختصار و ظلّ من دون قرار بالجملة انّ الوجود في كلّ المراتب على احسن التّقويم و اكمل مثال قويم و مرآة مستقيم يحكى عن حقيقة الانسان و ظواهره و شؤونه و بواطنه غير انّ كلّ شأن في كلّ عالم من العوالم يظهر بمقتضى ذلك العالم و مؤسس على هويته الدّاعية لكيفية كليّة او جزئية فمما اشتمل عليه حقيقة الانسانية القوى الحاسّة الخاصّة بالكيفية المعلومة و انّ اعظم قوى الظاهرة و اتمّها و اكملها التي هذا الوجود قائم بها و محتاج اليها قوّة الباصرة الظاهرة في هذا العضو الشّامخ الرّقيق و كذلك هذه القوّة موجودة في كلّ العوالم بمنتهى الكمال و الاتقان كعالم الانسان الذي هو عنوان لكلّ عوالم الامكان و كذلك سائر القوى فقال روح العالمين له الفداء متوجّهاً الى جماله الأبهى في كرّته الأخرى يا قرّة العين اى يا من قرّت عيون كلّ الأشياء بمشاهدة جمالك و انجلى ابصار كلّ العوالم عند اشراق انوار طلعتك و جدّدت قمائن الوجود بظهورك و تزيّنت الملكوت بطلوع آثارك كما احترق كبد الآفاق من نار فراقك و ذاب قلب العوالم من حرارة شوقك و اشتياقك و حميت عبرات عين الوجود من لهيب المتصاعد من احشائه في بعدك و هجرانك بظهورك قرّت عينه و بردت لوعته و رويت غلّته و شفيت علّته و طابت سريره و ربحت تجارته و توّرت ظلمته و كشفت كربه و انجبر انكساره و توسّع انحصاره و انجلى غمّه و زال همّه و تبيّن رشدّه و بلغ اشده و عظم قدره و فخم شأنه و تبدّل بالنور ديجوره و انقلب بالميسور معسوره و كمل سروره و حبوره و وصل غاية بغيته و حصل منتهى منيته

ثمّ قال روح العالمين له الفداء فاضرب على اهل المدينة ضرباً على المثليين اى فأظهر سرّ الشّائنين من التّفسين بسطانك على اهل مدينة الوجود و الساكنين في امكنة الواقعة بين البحرين من الحقيقة و الحدود لأنّ حقيقة التّمثيل عند الحقّ هي بيان الشّيء بالايجاد مع الظّهور و العيان في عوالم الرّحمن و اكماله من حيث الحقيقة و الذات و عند اولى الرّوح المؤيدين بمشعر الغيب المثل عين الممّثل به كينونةً و ذاتاً و صفّةً و حقيقةً لا فرق و امتياز بينهما بشأن من الشّؤون و عند اولى الأفتدة المثل هو المثل اى متّفق و متشابه مع الممّثل به من كلّ الوجوه نفيّاً و اثباتاً و اما عند اولى العلم المثل ما هو المشابه للممّثل به ولو بوجه ما و هذا ممّا لا يعتدّ به عند الذين ركبوا على سفينة البقاء و ساحوا على قلزم الكبرياء و شربوا رحيق الأصفى من كأس الكافور و وصلوا الى ذروة الغبطة و السّرور فلنرجع الى ما كنّا فيه فقلنا في بيان فاضرب لأهل المدينة ضرباً على المثليين في التّفسين اى حقّق بقدرتك و سلطانك و قوتك و اقتدارك حقيقة كينونة التّفسين و ذاتيتهما و هويتهما في عالم الظّهور و الشّهود بعد الكمون لينتبه بذلك سكّان ملكوت الانشاء و ينقطعن عن كلّ شيء مقبلاً الى فناء باب عزّ احديتك و متّكلاً على فضلك و الطافك و معتمداً على جودك و احسانك و لائذاً بكهف حفظك و كلاءتك و منقطعاً انظارهم عن استعدادهم و استحقاقهم آملاً من خفيّ رأفتك و رحمتك لأنّ الذي تنقطع عنه سوابق فضلك و تأييدات غيب احديتك اقلّ من طرفة عين لينزل من اعلى الدّرجات العليا الى ادنى مراتب الجهل و العمى و يتساقط من ذروة العزّة و العلى الى درك اسفل الدّلّ و الشّقى ليس لأحد المناص عند اشتداد قواصف الامتحان و استمرار عواصف الافتتان الا من حفظته في سرادق حفظك و حرسته بلحظات اعين رحمتك أنّك انت الحافظ الغفور الرّحيم

فأمّا التّفسين احدهما أوّل من اصطبغ سلاف الألطاف من ايدى الفضل و الاحسان و ذاق حلاوة فاكهة البقاء من الشّجرة التي اصلها ثابت في الأرض و فرعها في السّماء و أوّل فجر استشرق باسراق انوار الله العزيز القيّوم و أوّل نهر انشعب من طمطم الله الملك المهيم الغفور و أوّل نفس انبعثت عن رقد الأوهام و طلعت و الاحت عن مطلع الايقان و أوّل من تردّى

برداء العزّ في كور البيان و سمع نداء الله الملك العزيز العلام من الذروة العليا و المركز الأعلى و نادى بكينونته و ذاته و حقيقته و قلبه و فواده و لسانه بلى يا ربّ بلى و نشر اجنحة القدس في ذلك الهوآ الذي جعله الله مقدساً عن عرفان اهل الانشاء دنا فندلى فكان قاب قوسين او ادنى و دخل الجنّتين المدهامتين و شرب من العينين النضّاختين و خاض في البحرين الأعظمين و جاس خلال الديارين و اقتطف من ثمرة الشجرتين المرتفعتين و احتوى المقامين الأعلىين و اشتمل على الحرفين الأكملين و جمع الكلمتين التامتين و طلع عن افق الكبرياء كظهور التبرين الأنورين و الاح الخافقين و اضاء المشرقين و اشرق المغربين فكان خطّ الفاصل بين الظلّ و النور و نهاية الليل الأليل و مبدأ صبح الظهور و مطلع الفجر بطلوع شمس الحقّ على هياكل الذين شربوا من كأس الكافور و هو الذّكر الأوّل و الطراز الأوّل و المشيئة الأولى في كور البيان فأما النفس الأخرى فهي ظلمة الديجور و اصل الشّرور المختال الفخور و المتكبّر الكفور المحتجب بسبحات الجلال عن الذي جاء في ظلل من الأنوار المسمّى باسم الخوار من لدى الله العليّ المقنّدر القهار ثمّ قال جلّ و عزّ قد قدر الله لأحدهما حول الباب جنّتين من الشجرتين المرتفعتين اى قدر الله للذّي استنار بوجهه الآفاق في يوم الميثاق مقامين من الاسمين الأعظمين المشرقين من المشرقين المستضىء بهما المغربين الظاهر على شكل التربيع في هيئة التثليث في الأفقين و احتوت جنّة الأولى على مشاهدة الذات من دون الحجابات و ظهور الحقّ بجميع الأسماء و الصفات و في خلالها تجرى انهار الكافور من ذروة الغيب باطن الظهور و فيها تنبع عين النّى يشرب منها المقربون و ارتفعت قصورها الى ان اتّصلت الى مقام الذي انقطع الذّكر عن علوّها و سموّها في ملكوت الابداع و تزيت حورياتها بحلل البقاء و ظهروا بطراز الله و شؤونه بين ملاّ الأعلى و استقرت شمسه في كبد السّماء منتهى نقطة الأوج خطّ الاستواء من ازل الأزال و تلالاً نجومها عن افق التقديس الى دهر الداهرين

و اما الجنّة الأخرى فهي مقام اهل التوحيد المتقمّصين بقميص التفريد الذين سكنوا تحت عرش الكبرياء و يطوفون حول كرسى الرّبيع مقام لا يسمع فيه صوت الآ صوته و لا يصغى ذكر الآ ذكره و لا يشهد شىء الآ و يدلّ بكينونته و ذاته و صفاته و افعاله على جوهر الحقّ الظاهر بملكوت الأشياء في الهيكل المكرّم و الاسم الأعظم و الرّمز المنمنم و لقد زين الله كلّتى الجنّتين المدهامتين بالشجرتين المرتفعتين بالحقّ على اتلال القدرة و القوّة ارض الزّعفران جبل المسك كتيب الأحمر و كلّ واحد منهما انشعبت اغصانه و تفتنت افنانه و تورّق و ازهر و اثمر و امتدّ و نشأ و استطال حتّى ملأ الآفاق من جواهر الانجذاب و احاط كلّ العوالم و هذان الشجران هما مقام الظهور و مقام البطون قال عزّ و جلّ احدهما يسقى الماء فى الحوضين اى انّ ماء التجلّى الذي انزله الله من سماء الغيب و غمام الوجود على اراضى الحقائق و الاثبات و فاض على اتلال كينونات المنبعثة بظهور كلمة التوحيد على هيكل المكرّم و المطلع الأقدس الأعظم و سالت اودية القدس على اسم الله العزيز الأفخم انه جمع في هذين الحوضين المتدفّقين الطّافحين احدهما بزال سلسال التكوين و الآخر بفرات السلسيل التشريع على الممكنات و حقائق الابداع و جواهر الاختراع تفيض منهما و كلّ الموجودات مغترفون من هذين المائتين الفائضين فى الحوضين بفضل الله المقنّدر المهيم العليّ الكريم

و قال عزّ و جلّ و الآخر يشرب الماء فى الكأسين اى كأس الحياة الباقية الأبدية الالهية و كأس العلم الذي كان موهبة من لدى الله العليّ الأبهى و هو كطمطام يتموّج فى ذاته و يقذف على سواحل قلوب السائلين من لآئى الحكمة النّى من اوتيتها فقد اوتى خيراً كثيراً قوله عزّ و جلّ و هما قد كانا باذن الله حول النار اى حول نار الله الموقدة النّى اشتعل منها العالم و ظهر من زفيرها نداء الله الملك المقنّدر القيوم و تلهّبت فى قطب الامكان و اثرت فى الأكوان على شأن ذابت منها الأحجار و تأجّجت منها البحار و سيرت الجبال و اندكّت الأقال و احترق منها كبد الشمس و ذاب قلب كلّ كوكب سيّار قوله عزّ ذكره فى المائتين موقوفاً اى ماء الوجود و الحياة الذي فاض من سحاب الأمر فى كور البديع على اكمل موجود و ماء العلم الذي كان مستقرّ العرش الرّحمن قبل خلق الأكوان و لقد جرى عليه حكم الماء لأنّ به احببت الممكنات و اهتزت الموجودات و به حياة

العالم و به ربت اراضى المعرفة و انبتت من سنبيلات المعانى و الحكمة و كذلك يعبر بالنار لأنّ به اوقدت نار محبة الله فى قلوب الأخيار من الأبرار و احترقت حجابات الأحرار و ظهرت حركة الكليّة فى شريان الوجود بحيث لو اجتمع الثقلان على ان يمنعوا هذه الحركة من العالم لن يقدروا و لن يستطيعوا ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً و كذلك يطلق عليه حكم الهوى لأنّ باهتزاز اهتز كلّ شىء و أنّه كنسائم الربيع ما مرّ على شجر من اشجار هياكل المقبلين الآ و البسه خلع العرفان و زيّنه بأوراق المعانى و البيان و كلّه بأزهار الحكمة و التّبيان و كذلك قلع اشجار هياكل المحتجين من اصلها و اسّها عن ارض الوقوف و جعلها لائقاً للتّيران و حصباً لجحيم الحرمان و كذلك يطلق عليه اسم التراب لأنّ به كان و يكون سكون الوجود و اطمينان القلوب و استقرار النفوس و وقار المخلصين و سكينه المقرّبين لولاه لاضمحلّت حقائق الممكنات و انعدمت كينونة الموجودات و انفطرت سمآء الابداع و انشقّت ارض الاختراع و تفتّتت جبال الهويّات و انعدمت الحقائق و القابليّات عند تصادم سطوات يوم الهول الأكبر و الفزع الأعظم و الزلزال الّذى ارتجّ منه قوائم العالم فلنرجع الى ما كنّا فيه

قال عزّ ذكره و على الآخر نهريّن فى ارض المغريين اى الّذى ابي و استكبر و اعرض و ادبر و عس و انكر و نكص على عقبيه و اضلّ صاحبيه و رهقت وجهه غبرة النّار الملّقب بالخوار فكان فى اسفل النّيران محترقاً بلهيب الحرمان و لقد منّ الله عليه بالورود على التّهرين المنشعيين من البحر الأعظم الجاريين باسم الله الأرحم الأقدم الاسمين الأعلىين و الرّسمين المنمنمين اللّذين كانا يبشّران الأمم بظهور جمال القدم نقطة الأولى و ييقظون النّاس بطلوع نيّر الأعظم عن افق الهدى و ينادون بأعلى النّدآء و يصرخون فى برّيّة البقاء قد اقترب ملكوت الله و آن الأوان ان يضع الامكان حمله و يتجدّد اثواب الوجود و يحشر خلق البديع فى كور الجديد و ينشأ رايات الحقّ على اتلال القوّة و القدرة و يأتى جنود الغيب من سمآء الأمر و تنزل ملائكة النّور و تنكشف ظلمات المستجّنة فى غياهب القلوب و هذان التّهران العذبان السّائغان السّلسيلان قد جريا باسم الله فى ارض المغريين اى فى نهاية كور الفرقان عند فقود الآثار و افول اشعة السّاطعة عن شمس الحقّ فى ذلك الدّور و الأوان بحيث غاب نوره و توارى نجومه و غربت شمسّه و اختفى بدره و احاطت الظّلمات مشارق الوجود و مغاربه و بذلك ايّقن المخلصون بأن اقترب صبح الهدى و طلوع شمس الحقيقة عن مشرق البقاء و آن الأوان ان بيعث الأنام عن رقد الأوهام بين يدي الله العزيز العلّام

ثمّ قال عزّ و جلّ و قد كان له حيتان فى احدى الخليجين اى قد كان لهذه النّفس الخبيثة المجتّنة الباطلة حيتان اى اتباع و اشباع من اللّذين كانوا حيتان فى احدى الخليجين اى كانوا داخلين فى ظلّ الاسم الجليل و السيّد النّبيّل و الخليج المنشعب من البحر الأعظم و النّور المكرّم و الطّلع النّورانيّة الكلمة الكاظميّة عليه بهآء الله العزيز المقنن القيوم و هؤلاء الحيتان ولو دخلوا هذا الخليج الأعظم و وردوا على هذا المنهل المكرّم و خاضوا فيه و انتسبوا اليه لكن لمّا رجع هذا الخليج الكريم الى البحر العظيم دخلوا هذا الحيتان فى برّ برهوت هذا الشّيطان و وقعوا فى الدّلّ و الخسران و غفلوا عن المآء العذب الحيوان الجارى عن يمين عرش الرّحمن و احتجّبوا بأوهام شرّ الأنعام عن جمال الله العزيز العلّام فظلّوا خائضاً فى غمرات الجهل و العمى و تائهاً فى مفازة الغىّ و الطّغىّ و محترقاً من يحموم الغلّ و البغضاء و محجوباً عن كوثر الحيوة و محروماً عن الفيض الّذى نزل من غمام ظهور مالك الأسماء و الصّفات

ثمّ قال روح من فى الملك فذاه فقال لصاحبيه الأوّلين أنّكما على الأمر فى الآخريّن و أنّى ما اظنّ الحقّ فى السّاعتين قائمتين اى قال ذلك المغرور الجهول لصاحبيه الأوّلين اى الاسمين الأسبقين المبشّرين أنّكما على الأمر فى الآخريّن اى أنّكما على المنهج القويم و الصّراط المستقيم و اقرّ و اعترف بهما و استظلّ فى ظلّهما ولكن اعرض عن خالفهما و رازقهما بقوله أنّى ما اظنّ الحقّ فى السّاعتين قائمتين اى انكر السّاعتين و جحد القيامتين بعدما قد قامت بالحقّ و ظهر الحشر الأكبر بما كشف الغطاء عن وجهه جمال الأطهر و قامت الطّامة الكبرى بما طلع جمال القدم عن مطلع البقاء و هاتان السّاعتان التقتا و التصقتا

فكانت الأخرى باطن الأولى و بذلك تزلزلت الأرض و انفطرت السّمَاء و ارتجّ اركان ملكوت الانشَاء و نسفت الجبال و تسجّرت البحار و انظمت التّجوم و انخسفت الأقمار و وضعت كلّ ذات حمل حملها و ضجّت القبائل و الأمم و صرخت الأقوام و الملل و قبض الرّوح من كلّ ذى روح بالنّفخة الأولى ثمّ نفخ نفخة اخرى اذا كلّ قيام ينظرون و اشرفت ملكوت الانشَاء بما اشرق و الاح جمال الله العليّ الأبهي من مطلع العماء و قرّت عيون كلّ الأشياء بقاء ربّها و انجلت ظلمات الدّهماء و ظهرت ملكوت الأعلى و نزلت الآيات من جبروت مليك الأسماء و الصّفات

ثمّ قال روحى له الفداء و هو على الكفر باليقين للأنفس نفسه و للتّفسين بعده اى هذه التّفس الخبيثة المجتّهة الباطلة الموقوفة على شفا حفرة النّار الواردة على شفا جرف هار على الكفر و الطّغيان و الضّلالة و الخسران للأنفس الّتى هى نفسه و التّفسان المردودان اللّذان كانا صاحبيه فى العداوة و البغضاء على الله المهيمن القيوم الملقّبان بالبعل و العجل الغشوم لأنهم أوّل من نقض الميثاق و اظهر التّفاق و استكبر على الله و اعترض عليه و جحد برهانه و انكر سلطانه و ارتفع بناحه و صعد قباعه فى كور البيان و بذلك رجع الى اسفل التّيران و رهقت وجهه غبرة الخذلان و كان من الأخرسين اعمالاً و الأثقلين احمالاً و الأسفلين دركاً و مكاناً فتبّاً له ثمّ زهقاً له و لأمثاله و اعوانه فبئس مثوى المعرضين

ثمّ قال جلّ اسمه تالّله الحقّ فأنصفوا بالحقّ فأى التّفسين من الحزين قد كان حول النّار محموداً الا يا معشر الوجود فانظروا ببصر الأطهر الّذى انجلى بالكحل الأنور و ما ارتدّ عن المنظر الأكبر فى يوم ظهور مالك القدر و احكموا بالحقّ الخالص فأى التّفسين فى الحزين قد كان حول النّار الموقدة الرّبانيّة الّتى اشتعل منها العالم محموداً مقبولاً احدهما اقبلت الى ربّها بوجه ناضر و جبين باهر و عين ناظرة و اذن واعية و لسان ناطق بذكر الله و قلب مشتعل من نار محبة الله و روح متولّه من جذباته و فؤاد منطبع فيه آياته و اقرّت بوحدانيّته و اعترفت بفرديّته و خضعت لجناحه و خشعت لحكمه و سلطانه و فدت روحها و ذاتها و كينونتها فى سبيل ربّها و استفاضت من الفيوضات الالهية و استشرقت من انوار شمس الحقيقة فكانت مشية الاولى و مبدأ الوجود فى كور البديع و الذّكر الأوّل و الطّراز الأجلّ و التّور السّاطع و البرق اللّامع و الكلم الجامع و العين الواقع و استنار الآفاق من اشراقها و تزيّن الفردوس بجمالها و دارت كؤوس رحيق المختوم باسمها و جرت انهار الكافور بذكرها و لهجت السن المخلصين بثنائها و غنت الطّيور فى حديقة السّرور و الحبور بنعتها و اوصافها و طارت الى ملكوت الأعلى بأجنحة قدسها و صعدت الى الرّقيق الأبهي بقوّة القوى و نالت الدّرجة العليا بفضل ربّها العليّ الأبهي طوبى لها و حسن مآب فأما التّفس الأخرى ولّت وجهها مدبراً و ارتدّت عن فناء الحقّ مستكبراً و رجعت الى الجحيم خائباً خاسراً و سقت حميماً و غساقاً جزاءً وفاقاً و ذاقت من شجرة الرّقوم بغضاً و شقاقاً الا يا معشر الوجود فأنصفوا اى التّفسين فى النّشأتين قد كان بالحقّ على الصّراط القيّم موقوفاً

\* \* \*

بسم ربّنا الأعظم الأقدم العليّ الأبهي

الحمد لله الّذى جعل التّصرة فى حكمته البالغة و امر بها كلّ البرية الّذين آمنوا بالله مالك الأحديّة أنّه لهو الّذى رفع بفضلته حكم السّيف و وضع مقامه حكم البيان الّذى به تضوّع عرف اسمه الرّحمن بين الامكان تعالى ربّنا الّذى لا يوصف بما عند العلماء و اهل العرفان نعيماً لمن تمسّك بما امر به فى كتاب الله مالك الأديان و تبتاً لمن نبذ الحكمة و البيان و اخذ بأهوائه ما منع عنه فى الزّير و الألواح و طوبى لمن قام على نصرة امر ربّه بالأخلاق و الأعمال يشهد الخادم أنّه من اهل الفلاح



فی کتاب الله مرسل الأریاح و الحمد لله الذی انزل من قلمه الأعلى ما انجذب به المخلصون فی ملکوت الانشاء و انزل لمحییہ ما طارت به الأرواح

و بعد قد فاز الخادم بما ارسلته من قبل كأن به فتح باب السورور فلما قرأت و عرفت و علمت قصدت المقام المحمود و عرضته تلقاء عرش ربنا العزيز الودود اذا نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره الأفلام و النفوس و انزل لكل اسم كان فی كتاب حضرتك ما فاحت به نفحات العناية بین السموات و الأرض يشهد بذلك لوح الأحباب الذی انزله الوهاب و ارسله الیک لتقرأ و تلقى على الذین اقبلوا الى الأفق الأعلى و فازوا بالاستقامة الكبرى لعمر المحبوب لا يعادله شیء عما خلق فی الأرض و السماء يشهد بذلك مالک الأسماء الذی استوى على العرش فی هذا المقام الکریم فلما كنت مشغلاً بتحرير هذه الورقة احضرنی محبوب العالم و قال جلّ کبريائه و عزّ بيانه

بنویس بجناب عندلیب یا عندلیب باین کلمه محکمه متقنه جامعه مبارکه که از افق سماء کتاب الهی مشرق است ناظر باش و جمیع را بآن وصیت نما که شاید بیقین کامل بدانند که نصرت امر الهی بسیف و جدال و نزاع و فساد نوده و نیست و آن کلمه مبارکه اینست که در صحیفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده قد رفعا حکم السیف و وضعنا مقامه حکم البیان طوبی لأهل العرفان الذین تمسکوا بما انزله الرحمن فی الكتاب مع این کلمه محکمه متقنه مشاهده میشود که بعضی تا حین در شک و ریند و باوهامات نفسانیه در تفسیر کلمه نصریه مشغولند قل ما لکم لا تفقهون و لا تشعرون انا وصینا الكل بالرفقه و الشفقه و العناية طوبی لمن فاز بمراذی و ویل للغافلین گویا اراده خود را مقدم بر اراده حقّ می‌شمارند و یا آنچه از ملکوت بیان نازل آن را مزاح میدانند و یا نعوذ بالله حقّ را عاجز و ضعیف مشاهده میکنند قل ویل لکم انه لهو القوی القدر انه لهو العزیز العظیم انه لهو الغالب الحکیم انه لهو القاهر فوق خلقه و هو بكلّ شیء علیم فاسأل الله بأن یؤید احبائی على الأعمال الحسنه و الأخلاق المرضیه و ما حکم به کتاب الله الناطق العلیم الخیر امروز روز دیگر است و سماء دیگر مرتفع و بحر دیگر موج بقبل و بعد قیاس نشده و نخواهد شد بگو امروز آفتاب جود موجود و بحر عنایت امام وجوه در این هواء روحانی باجنحه روح حرکت نمایند و از کدورات و اشارات و غبارهای حوادث روزگار خود را فارغ و مجرد و مقدس دارید پرهی بگل آوده لایق طیران نوده و قابل صعود نه یا عندلیب بگو امروز قلب منیر باید و صدر منشرح و بصر حدید شاید آنچه شنیده‌اید بگذارید و از آنچه می‌بینید حکایت نمایند انسان را شئونات انسانیّت لازم فاه آه الفاظ حمل این معانی نماید و قلم خود را از مترجمی عاجز مشاهده کند الأمر بید الله مالک یوم الدین الحمد له انه ینطق بالحقّ و هو ارحم الراحمین یا عندلیب آنچه بعید حاضر و جناب اسم جود علیهما بهائی از رسائل ارسال داشتی در ساحت اقدس عرض شد محض فضل حیاً و میتاً مخصوص جمیع نفوس مذکوره آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند ذکر الله حیوة للأموات و عنایة للأحباء قدر این فضل را بدان و بشکر و حمد الهی ناطق شو طوبی للسانک بما انشد و لقلبک بما انشأ و لفکرک بما ظهر منه ابکار العرفان فی ثناء الله مالک الحجّه و البرهان انتهى

عنایت الهی بان محبوب و دوستان حقیقی واضح و مشهود است انشاءالله کل فائز شویم بانچه لدى الوجه محبوب است آن جناب که الحمد لله بثنای حقّ در ایام الهی فائز گشتند جمیع عالم از عهده شکر این فضل اعظم عاجز بوده و هستند انشاءالله نفوس آن اراضی را بنار محبت الهی مشتعل دارید کلمه‌ئی که از قلب فارغ ظاهر شود مؤثر بوده و خواهد بود هذا ما سمعت من فم ارادة ربی المبین الحکیم کل را از قبل این خادم فانی تکبیر برسانید و ذکر نمایند ای آقایان امروز روز بزرگ است جهد نمایند تا در این خرابه فانیه آثار باقیه ودیعه بگذارید تا فرصت باقی کل باید غنیمت شماریم و بانچه لایق و سزاوار است مشغول گردیم آنچه الیوم فوت شود کی تدارک شود و که تدارک نماید ینبغی فی هذا الحین ان ینادی الخادم مولی العارفين و مقصود من فی السموات و الأرضین و یقول

يا اله العالم و مقصود الأمم اسألك بالاسم الذى به فتح باب فردوسك الأعلى على من فى ملكوت الانشاء و به ظهرت  
الصيحة بين الأرض و السماء بأن تؤيد اصفياك على ذكرك و ثنائك و تلمهم ما اردته بعلمك اى رب لا تحرمهم عن بحر  
رضائك و لا تبعدهم عن مكامن قريك اى رب لا تنظر اليهم بما عندهم فانظر الى سماء جودك و غنائك و عجز خلقتك و  
احتياج عبادك أنك انت المقتدر الذى خضع ملكوت القدرة عند ظهوره و بروزه لا اله الا انت المعطى المقتدر العزيز الكريم  
البهاء عليكم و على الذين انجذبوا من حلاوة النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و على كل مقبل اقبل الى الله اذ اتى بسطان  
مبين و الحمد لله رب العالمين

خادم

فى ٢٣ ربيع الأول سنة ١٢٩٨

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلق الخلق بكلمة من عنده و ارسل اليهم الرسل و انزل عليهم الكتب ليهديهم الى صراطه المستقيم نشهد انه  
لا اله الا هو اقراراً لعظمته و قدرته و سلطانه و اعترافاً لفردانيته و وحدانيته لم يزل كان فى علو العزة و الارتفاع و لا يزال يكون  
فى سمو العظمة و الامتاع لا اله الا هو العليم الحكيم  
يا اهل الوفاء اذا حضرتى لدى رسم الورقة العليا التى صعدت الى الرقيق الأعلى ففوا و قولوا السلام و التكبير و البهاء  
عليك يا ايها الورقة المباركة المنبئة من السدرة اشهد أنك آمنت بالله و آياته و اجبت ندائه و اقبلت اليه و تمسكت بحبله و  
تشبثت بذيل فضله و هاجرت فى سبيله و اتخذت لنفسك مقاماً فى الغربية حباً للقائه و شوقاً لخدمته رحم الله من تقرب اليك و  
ذكرك بما نطق القلم فى هذا المقام الأعظم نسأل الله بأن يغفرنا و يغفر الذين توجهوا اليك و يقضى لهم حوائجهم و يعطيهم  
من بدائع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين و محبوب العارفين

\*\*\*

هو المنادى بالحق امام وجوه الخلق

الحمد لله الذى سخر شمس البيان بقدرته و قمر البرهان بسلطانه الذى بأمره طوى ما انبسط فى ستة ايام ثم ارتفعت سموات  
العرفان اقرب من لمح البصر و ظهر المنظر الأكبر بما استوى مكلم الطور على عرش الظهور و نطقت السدرة امام الوجوه و به  
ارتفع النداء من الأرض و السماء هذا ظهور ابتسم به ثغر الوجود من الغيب و الشهود و قرّت العيون و تنورت الأبصار الأمر لله  
الواحد المقتدر المختار تالله قد اتى اليوم و القوم فى ريب عجاب نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيد عباده على التقرب الى مشرق  
الأنوار و يوقفهم على الرجوع الى باب فضله و على تدارك ما فات عنهم فى سيد الأيام و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء  
على ايدى امره الذين ما منعهم ضوضاء الأنام عن التقرب الى الله رب الأرباب نبذوا ما سواه و اقبلوا اليه باستقامة انكسر بها  
ظهر الأشرار ما منعهم اعراض المعرضين و اعتراض المشركين الذين يتكلمون بأهوائهم ليصدوا الناس عن سوء الصراط قل انه  
اتى بما يجذبكم الى الأفق الأعلى و يقربكم الى مقام تنور أنوار بيان ربكم مولى الأنام

یا عندلیب علیک بهائی و عنایتی هنیئاً لک بما شربت ریحیق البقاء من ید العطاء و قمت علی خدمة الأمر بقیام اضطربت به اصحاب القعود و ناحت به الأحزاب الا من شاء الله ربک مالک یوم القیام الحمد لله در جمیع احوال بذکر و ثنا مشغولی و بر خدمت قائم

اینکه در باره اعتراضات جناب سید علی ذکر نمودی بشرف اصغا فائز قل اعلم بعلم الیقین بأنّ الله امر الكل بتبلیغ امره و ما ترتفع به کلمته المطاعه بین البریة بعد از این حکم محکم که از سماء اراده مالک قدم نازل کل باطاعت مکلفند اگر باوامر الهی فائز شدند و بما ینبغی عمل نمودند عندالله مقبول والا الأمر یرجع الی الأمر و الغافل فی خسران مبین حقّ در کتب قبل جمیع عباد را ابن خود خوانده و این نظر بتجلیات انوار نیر رحمتی است که بر کل سبقت گرفته و بسیاری از آن ابناء مخالفت نمودند و هر منصفی گواهی داده و میهد بر آنچه از قلم اعلی جاری شده آیا در شیطان چه میگویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند بقول بعضی معلّم ملکوت بوده آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلی مقام ملکوت باسفل مقام عالم ناسوت مقرر یافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم با یفعل ما یشاء چه میتوان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقیمت در باره حرم رسول الله تفکر نمایند آن حضرت روح ما سواه فداه فرموده کلمینی یا حمیراء کلمی و این کلمه علیا که از مشرق فم اراده مولی الوری جاری بر کمال عنایت و شفقت حضرت حاکمیت و حال حزب شیعه میگویند در باره اش آنچه را که کل میدانند آیا آن قبول را سبب چه و این ردّ حزب شیعه را علتّ چه یکی از مطارنه انطاکیه گفته نفسی که در انتها مردود میشد در ابتدا رسول شما چرا او را قبول فرمود و محرم فراش نمود قل تفکروا یا قوم ثمّ انصفوا فیما نطق به مکلم الطور اذ استوی علی عرش الظهور و لا تكونوا من الظالمین یکی از اجله انصار که موسوم به طعمه بود بعد از طلوع نیر حجاز از افق یثرب آنچه داشته با مهاجرین مساوات نموده و بعد مع کمال تقرّب ظاهر شد از او آنچه که عین حقیقت گریست بعد از ظهور عمل مردود یهود اجتماع نمود و حضرت متفکر و متحیر چه که در اول امر چنین امور سبب اضطراب و انقلاب عباد است در آن حین جبرئیل نازل و این آیه را تلاوت نمود انا انزلنا الیک الكتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیماً باری به ما انزله الرحمن فی الفرقان رجوع نمایند

در باره خلقت انسان میفرماید بل هم فی لیس من خلق جدید این حین غیر حین قبل و بعد است قل تفکر لعلک تتخذ الانصاف لنفسک معیناً از این امور گذشته دو جهت در انسان موجود جهتی الی الله و جهتی الی نفسه وقتی که لحاظ عنایت بجهت اول ناظر ذکر مینماید در باره او آنچه را که فوق آن در عالم خلق موجود نه یا عندلیب علیک بهائی بگو در حضرت اسمعیل ابن حضرت صادق چه میگوئی این همان اسمعیل است که حضرات اسمعیلیّه باو متمسک و متشبّثند آن حضرت او را امام و وصیّ فرمود و حکم در این فقره ثابت بعد عزلش نمودند و این سبب اضطراب اصحاب شد و زراره که از اجله اصحاب آن حضرت بود عرض نمود آیا میشود امام عزل شود در جواب فرمودند بدا شد راوی این حدیث کلینی و معترض زراره هر دو نزد اصحاب رجال موثّقند قل انظروا لتعرفوا ما نطق به القلم الأعلی فی هذا المقام العزیز البدیع دیگر معلوم و واضحست که معرضین و معترضین در این مقام چه گفته اند منهم من قال اگر قابل نبود از اول چرا پیشوای خلق قرار فرمود و اگر قابل بود عزلش چرا مقام امام هدایت خلق است در رتبه اولی و در عقیده شما آن حضرت دارای علوم اولین و آخرین است لذا نباید چنین امری که مخالف و مغایر است از ایشان ظاهر شود باری ذکر این فقرات نظر بعقاید خود آن حزبست یشهد بذلک کلّ منصف و کلّ عالم و کلّ صادق امین در هر صورت جمعی از عباد در هر قرن و عصری اعتراض مینمودند بعد از غزوه احد اعراب اطراف بتهنیت قریش رفتند سلاقه که شوهر و پسرانش در محاربه کشته شده بودند به سفیان گفته اگر کسی قاتل شوهر و اولاد مرا بکشد صد نفر شتر باو میدهم از این کلمه نار طمع و حرص در سفیان مشتعل از مکه هفت تن از اعراب را فرستاد در مدینه خدمت حضرت رسیدند و بر حسب ظاهر کسب اسلام نمودند و عرض کردند یا رسول الله

جمعی از ما بایمان فائز شدند و بوحدانیت حقّ و رسالت تو مقرّر و معترفند استدعا آنکه بعضی از اصحاب را امر نمائی با ما بیایند و احکام الهی را از حلال و حرام تلقین نمایند از جمله عاصم را با بعضی دیگر طلب نمودند حضرت هم از میان اصحاب ده تن اختیار کرده فرمان داد که با آن جماعت بمیان قبائل شده تعلیم قرآن و شرایع کنند عاصم و من معه حسب الأمر عازم آن حدود شدند و بعد از توجّه و ورود وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر شد از برای اهل یثرب و بعضی از منافقین بشماتت قیام نمودند که خدای محمّد چرا او را خبر نداد که این جمع بنفاق مسلمانی گرفتند و در آنچه واقع شد حکم بر جهل و عدم علم آن حضرت نمودند

یا ایّها الناظر الی الوجه معترض لازال بوده و خواهد بود و در یک مقام هم نفس مذکور بصدق تکلم نموده چه که اعمال این حزب در اول ایّام نعوذ باللّه منکر فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید و لکن در باره این مظلوم بانصاف تکلم نموده چه که آن جناب و مظاهر عدل و انصاف و صدق گواهی میدهند که این مظلوم بهمتّ تمام در لیالی و ایّام بعد از ورود عراق باذن حضرت سلطان بتهذیب نفوس و تطهیر افنده و قلوب برخاست و از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله نزع و فساد و جدال را منع نموده منعاً عظیماً فی الکتاب و عباد را باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه امر نمودیم قریب چهل سنه میشود که در هیچ محل نار حرب مشتعل نشده بلکه بکثر نصائح الهی و حکمت ربّانی علی قدر مقدور سکون و خاموشی پذیرفت امید آنکه از بعد آثار فساد و نزع و جدال در عالم نماند نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤلّف بین قلوبهم و یؤیّدهم علی تهذیب نفوس العباد و اصلاح البلاد انه علی کلّ شیء قدیر یا عندلیب علیک بهائی در باره شخص مذکور از حقّ جلّ جلاله بطلبید آنچه را که علّت ظهور عدل و انصافست این مظلوم هم از برای او میطلبید آنچه را که سبب رجوع الی الله است

الهی الهی ایّد عبادک علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و علی اقوال تکون مزینة بعزّ رضائک و وفّقهم علی اخلاق تنتشر بها رائحة ایّامک ثمّ قدر لهم الرجوع الیک و الانابة عند امواج بحر عفوک انک انت المقتدر علی ما تشاء بارادتك المهيمنة علی من فی السموات و الارضین

و آنچه آن جناب در جواب القا نمودند بطراز قبول فائز هر یوم اعتراضات غافلین بر حضرت و اصحابش بوده و لکنّ الله اخذهم بقدرته و الارادة محت آثارهم بسلطانه و المشیة اخذتهم اخذ عزیز مقتدر بعضی از اعتراضات را ذکر نمودیم امثال این امور از حدّ احصا خارج اگر بصر عباد از رمد هوی و قلبشان از نار بغضا فارغ و طاهر شود مشاهده نمایند آنچه را که الیوم از آن محرومند قل اعلم انا امرنا الکلّ بالتبلیغ و انزلنا فی شرائط المبلّغین ما ینصف بها کلّ بصیر علی فضل هذا الظهور و عزّه و عطائه و مواهبه و الطافه ینبغی لکلّ نفس اراد ان یتوجّه الی الأفق الأعلى ان ینظّر ظاهره و باطنه عن کلّ ما نهی فی کتاب الله ربّ العالمین و فی اول القدم یتمسک و یعمل بما انزله الرّحمن فی الفرقان بقوله قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون و یری ما سوی الله کقبضة من التراب کذلک اشرق نور الأمر فی المآب من افق سماء ارادة الله المقتدر العزیز الوهاب و فی قدم آخر یتوجّه بکله الی الوجه و بلسان السرّ و الحقیقه مقبلاً الی البیت الأعظم یقوم و یقول ترکت ملّة قوم لا یؤمنون باللّه و هم بالآخرة هم کافرون اذا فازت نفس بالمقامین و الأمرین أنّها کانت مرقومة من اهل البهّاء من القلم الأعلى فی الصّحیفة الحمراء طویبی از برای نفسی که امام کعبه الهی قیام نمود و عمل نمود بآنچه از امر حقیقی و مشرق وحی الهی در این حین نازل شد

یا عندلیب علیک بهائی تیر شرائط مبلّغین بمثابة آفتاب از آفاق سموات الواح الهی ساطع و لائح و مشرق عجب است الی حین ملتفت نشده‌اند حکم تبلیغ از سماء امر مخصوص کل نازل یعنی کل بان مأمورند و همچنین شرائطی که ذکر شده از حقّ بطلب کل را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است بعضی از سائیلین که در مجالس وارد میشوند مقصودشان اطلاع بر احکام الهی است و برخی محض استهزاء و القاء شبهه در قلوب بعضی ان ربّک معهم یسمع و یری و هو السّميع البصیر و در مقامی این کلمات عالیات نازل ینبغی لمن اراد ان ینبغی امر مولاه ان یرین رأسه باکلیل الانقطاع و هیکله بطراز التّقوی و فی

مقام آخر ینبغی لکلّ مبلغ ان یدع ما عنده و ما عند القوم ناظرًا الی ما عند الله المهيمن القيوم این مظلوم مکرر در این مقامات ذکر نموده آنچه را که هیچ منصفی آن را رد نموده لعمر الله اگر معدودی بآنچه حقّ اراده نموده عمل مینمودند هرآینه انوار آثار قلم اعلی عالم را احاطه مینمود از بعضی از نفوسی که خود را بحقّ نسبت داده و میدهند ظاهر شده آنچه که سبب فرع اکبر است قلنا و قولنا الحقّ لیس البلیة سجنی و ما ورد من اعدائی بل من الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون ما ینوح به قلبی و قلمی و کلّ عالم خبیر و کلّ عارف بصیر مکرر امثال این آیات از سماء عنایت الهی نازل و لکن آذان آلوده بقصصهای موهومه از اصغاء کلمات عالیات محکّمات محروم و ممنوعند اگر یک آیه از آیات منزله را فی الحقیقة اصغا نمایند البتّه از ما عندهم به ما عند الله راجع شوند و شهادت دهند بر فضل و عنایت و عدالت حقّ جلّ جلاله در باره کل باید عدل و انصاف را مسئلت نمائید قل

الهی الهی اید عبادک علی الرجوع الیک و المشاهدة فی آثار قلمک الأعلى بعینک ای ربّ لا تمنعهم عن بحر جودک و شمس عطائک و لا تبعدهم عن ساحة قدسک ای ربّ اسألک بنور امرک الذی عند ظهوره محت آثار الشکر و التّفاق ان تبدل اریکه الجهل بسریر العلم و العرفان و عرش الظلم و الاعتساف بکرسى العدل و الانصاف انک انت المقتدر العزیز المنان و در یک مقام این آیه مبارکه نازل و هر صاحب سمعی حنین قلب این مظلوم را از آن اصغا مینماید انک قد خلقت لنصرتی و خدمة امری و لکن نصرت اعدائی بعمل کان اقوی من جنود الملوک و السلاطین فی الحقیقة الیوم عمل نالایق از حزب الله ناصر اعدا است نه ناصر اولیا یا عندلیب لآلی حکمت و بیان را محض صاحبان بصر از خزائن قلم اعلی ظاهر فرمودیم که مظاهر عدل و انصاف را بذروه علیا جذب فرماید از حقّ بصر و سمع باید طلب نمود قد ظهر ما لا ظهر فی العالم لا من قبل و لا من بعد یشهد بذلك امّ الكتاب فی ملکوت البیان طوبی للسامعین و طوبی للفائزین این خلق را دیدهئی و میشناسی اکثری بطنین ذباب مشغول و از تغرّادات حمامات فردوس اعلی ممنوع و محروم در معرضین بیان تفکر نما که باجنحه اوهام در هوای اوهام طائرند الی حین آگاه نشدهاند ربّی را که اخذ نموده اند که خلق نموده بعینه بمثابه حزب شیعه بروایات متوهّمین مشغولند و از حقیقت امر غافل و محجوب القای کلمه از حقّ بوده و هست دیگر عمل بعاملین راجع من عمل فلنفسه و من اساء فعلیها بگو ای عباد حقّ با کلمه یفعل ما یشاء آمده و اعتراضات عالم نزد این کلمه معدوم و مفقود میفرماید انه لو یحکم علی الأرض حکم السماء او علی السماء حکم الأرض لیس لأحد ان یعترض علیه اگر سمع و بصر یافت میشد نازل میشد آنچه که کره خاک را از افلاک بگذراند و لکن از برای متوهّمین طنین لایق کتاب مبین لازم نه بگو ای اذن عالم این یک کلمه را بشنو حضرت نقطه یعنی مبشّر روح ما سواه فداه در جواب سؤال یکی از حروفات حیّ علیه بهاء الله الأبهی در ذکر من ینظره الله جلّ جلاله و عمّ نواله و روح الأمر و الخلق فداه میفرماید قوله عزّ ذکره اگر یک آیه از آیات من ینظره الله تلاوت کنی اعزّتر خواهد بود عندالله از آنکه کلّ بیان را ثبت کنی زیرا که آن روز آن یک آیه ترا نجات میدهد ولی کلّ بیان نمیدهد انتهی حال ملاحظه کن چه مقامی را باوهام و ظنون تارکند و بچه مقامی متمسک ذرهم فی خوضهم ذرهم فی غفلتهم ذرهم فی اوهامهم ذرهم فی ظنونهم یلعبون لا اله الا هو المقتدر المهيمن القيوم

اینکه در باره اختر ذکر نمودی بعنادی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد بدراهم نالایقه و آمال لاتغنی عمل نمود آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود آن جناب و جمیع اصحاب میدانند اصفهانی بی انصاف مال افنان و سائر احباب را بظلم تصرّف نمود و باتش حرص و هوی بشأنی مشتعل که غیر حقّ از احصای آن عاجز و قاصر در این ایام حکومت از او اخذ نمود و لکن الی حین بصاحبش نرسیده تا از بعد چه شود و حرص و طمع چه ناری ظاهر نماید در اکثری از الواح کل را بامانت و دیانت و صدق و صفا امر نمودیم و لکن بعضی مقام امانت و عفت و صدق بخیانیت و مفتریات متمسک جستند لأجل اکل اموال الناس بالباطل و بعضی در این ارض باعمال ناشایسته مشغول محض حفظ آن نفوس را امر بخروج نمودیم و لکن عمل

نمودند آنچه را که هیچ غافل عمل ننموده مقصود از خروج حفظ و عنایت بوده و لکن عداوت احداث نمود انا اردنا لهم التور والحفظ و هم ارادوا لنا الظلم و الافتراء و ما دعاء الظالمين الا في ضلال باری اعراض و اعتراض تخصیص به اصفهانی و رفیق او نداشته حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه یک کتاب رد نوشته و همچنین سائر جهلا که باسم علم معروفند و صاحب ناسخ التواریخ در باره حضرت اعلی نوشته آنچه را که هیچ زندیقی نوشته از حق میطلبیم عباد را مؤید فرماید تا بعدل و انصاف در آثار و ما ظهر من عنده ملاحظه و تفرس نمایند و اگر باین توفیق فائز گردند کل بکلمه مبارکه ترکت مله قوم اعرضوا عنک و جادلوا بالباطل ناطق گردند ان التأييد في يده و التوفيق في قبضته يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ولكن اعمال عباد ایشان را از مشاهده امواج بحر بیان مقصود عالمیان منع نموده ابصار از مشاهده و آذان از اصغا ممنوعند انشاءالله از بعد فائز شوند بآنچه که سزاوار است امروز اخلاق و اعمال ناصر و معینند باید آن جناب کل را بطراز اخلاق مرضیه و اعمال طیبه بیاریند و بعدل و انصاف متذکر دارند عمر الله ان المظلوم في فم الثعبان يذکرهم و ينصحهم لوجه الله و ما اراد منهم جزاء و لا شيئاً و یری نفسه في خطر عظیم چه که ستر نمودیم و بکمال تصریح کل را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقاء است امر نمودیم

اینکه در باره محبوسین و انفاق بعضی ذکر نمودید لله الحمد ایشان را موفق نمود بر عملی که بعزّ رضا فائز و بطراز قبول مزین نسال الله تبارک و تعالی ان يفتح علی وجوههم ابواب الفضل و العطاء و يقربهم اليه و يؤيدهم علی نصره امره بجنود الحكمة و البيان و الأعمال و الأخلاق انه علی كل شيء قدير

یا عندليب هل تری من يجد حلاوة بیانی او ينصف فيما ظهر من عندی و هل تری من يطير بأجنحة الانقطاع فی هذا الهواء قل یا قوم اگر این امر اعظم را انکار نمائید چه امری لایق اقرار است و یا قابل اثبات بگو این اثبات را محو اخذ ننماید و این قیام مقدّس از جلوس و قعود بوده و هست و آنچه از قلم اعلی جاری البتّه ظاهر شده و خواهد شد و لا یقی من حرف الا و قد یراه المنصفون مستویاً علی عرش الظهور ان ربک يعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون

اینکه در باب نشر الواح و انتشار آثار و ذکر غصن اکبر نمودید کل بمشاهده و اصغا فائز گشت الحمد لله آن جناب را مؤید فرمود بر آنچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء کلمه الله المطاعة بوده غصن اکبر چندی قبل بجهت اجرا توجه نموده نسال الله ان يؤيده علی نصره امره و ارتفاع کلمته و ارتقاء عباده و یوفقه علی تطهير القلوب و تنزیه النفوس انه هو المقتدر العزیز الوهاب

ذکر ابن جناب مرحوم مرفوع میرزا آقا علیه بهاء الله الأبهی را نمودید لله الحمد از افکارش ابکار ذکر و ثنا بزیور فصاحت و بلاغت مزین چون در ذکر مقصود اخیار ناطق لدى العرش مذکور و بنور قبول منور نسال الله تبارک و تعالی ان یوفقه علی ما یحبّ و یرضی و یفتح به ابواب القلوب باسمه العزیز المحبوب

یا نصرالله قد ذکرک من طار فی هوائی و تمسک بحبلی ذکرناک بذکر به توجهت الوجوه الی مالک الکرّم و الجود اشکر و قل

لک الحمد بما ذکرنتی و انزلت لی ما ینادی کلّ حرف منه بعنایتک و رحمتک و فضلک و عطانتک ای ربّ ترانی منجذباً بآیاتک و مشتغلاً بنار محبتک اسألك ان تجعلنی ثابتاً راسخاً فی امرک الذی به اضطربت الأفئدة و العقول لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الودود

یا نصرالله علیک بهاء الله و عنایتته اذکر من قبلی امک انها فازت بذکری من قبل طوبی لها نشهد انها فازت بجوهر لا عدل له و بلؤلؤ جعله الله مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و هما حبیبی العزیز البدیع ذکرها من قبلی و بشرها بعنایتی و نورها بأنوار نبی معرفتی ان ربک هو المشفق الکریم

یا عندلیب نفوس مذکورہ در نامہ آن جناب بذکر فائز الحمد لله الذی ایدہم علی الاقبال فی یوم فیہ اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنہ اکثر العباد طوبی لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجّہت الی انوار وجہ ربّہا الرحمن و لعیون قرّت بنور الايقان و لاآذان فازت باصغاء النداء اذ ارتفع بین الأرض و السماء نسأل الله ان یؤیدہم علی الاستقامة الكبرى علی امرہ الأعزّ الأرفع الأعلى بحیث لا تمنعہم جنود الأرض و لا صفوفہا و لا تخوفہم ضوضاء الجهلاء و لا عرفائہا و یقدّر لہم نوراً یمشی امام وجوہہم فی کلّ عالم من عوالمہ انہ هو العزیز الکریم و هو الغفور الرحیم انا ما ذکرنا اسمائہم حکمة من عندنا و انا الامر الحکیم التور الساطع من افق سماء رحمتی علیہم و علی اللائی اقبلن و آمنّ بالفرد الخیر مخلصین و مخلصات و قانتین و قانتات و ذاکرین و ذاکرات و مقبلین و مقبلات کل در ساحت مظلوم مذکورند و آن جناب ایشان را باین بشارت عظمی منور و مسرور دارند اینکہ شخصی در بارہ حجاب ذکر حکم و انزال لوح نموده اکثری باصغا اکتفا مینمایند و بما تشتهي النفس و الهوی تمسک میجویند

یا عندلیب اگر مقدساً عن البغی و الفحشاء و مزیناً بالبیر و التقوی مشاهده میگشتند کل بتجلیات انوار نیر اطمینان و ايقان و غنی منور میشدند اخذوا ما عند القوم و نبذوا ما عند الله جزاء لأعمالہم تو شاهد و عالم گواه کہ این مظلوم بعد از اشراق نیر آفاق از افق عراق بدو قاصد حقیقی و پیک معنوی در لیالی و ایام اهل ایران را بافق عنایت مقصود عالمیان دعوت نمود و آن دو پیک آمه و خامه بوده در جمیع احيان کوثر نصح از قلم جاری و سلسبیل بیان باراده امام وجوه ظاهر و مقصودی جز اصلاح عالم و تہذیب نفوس امم نبوده در اوائل امر اعمال بقسمی منکر مشاهده میشد کہ ہر بصیری بحق پناہ میرد و ہر سمیعی در لیالی و ایام بعجز و ابتہال نجات میطلبید تا آنکہ از فضل و عنایت بتحریر و بیان فی الجملہ اعمال شنیعہ باعمال طیبہ و اخلاق غیر مرضیہ بمرضیہ تبدیل گشت از حقّ بطلب ناس را تأیید فرماید بر عرفان مقصود این مظلوم چہ اگر آگاہ شوند خود اقرار نمایند آنچه را کہ حال منکرند نسأل لهم التوفيق فی کلّ الأحوال انہ هو الغنی المتعال

ذکر مرحوم مرفوع حسن خان را نمودند کہ در سجن معرضین و منکرین بافق ابھی و رفیق اعلی صعود نموده طوبی له و نعیماً له لعمری قد فاز بما لا فاز به احد من قبل یراہ المقرّبون فی هذا الحین علی مقام کریم انا کناّ معہ اذ اراد الحضور و اللقّاء و ذکرناہ بما ماج بہ بحر الغفران فی الامکان و ہاج عرف عنایة الله ربّ العالمین و انزلنا له ما قرّت بہ اعین العارفين و ارسلناہ الی ارض الطّاء انّ رحمة ربک احاط الوجود من الغیب و الشّہود ویل للذین ما عرفوا مقامہ و عملوا ما ناح بہ کلّ منصف و ذرفت بہ دموع العاشقین هل یقیی الذین ظلموا او یجدون لأنفسہم حین الأخذ من مفرّ او من مہرب لا ویبانی الذی بہ انجذبت حقائق الملاّ الاعلی و الفردوس الأبھی و الجنّة العلیا قل

الهی الھی الف بین قلوب عبادک و عرفہم ما اردت لهم بجدوک لو یعرفون لینوحون علی انفسہم و ییکون علی ما فات عنہم فی ایامک ای ربّ لا تدعہم بأنفسہم و لا تمنعہم عن التقرّب الی شمس عرفانک انک انت المقتدر علی ما تشاء ثمّ اجعل اجر الذین نقلوه کنزاً لهم عندک انک انت الفضّال الامین و الحافظ الحارس المعین

ذکر نفوس اخری ہم کہ با او بوده در الواح از قلم الھی جاری و نازل ہنیئاً لهم

ذکر ضلع جناب قاسم خان علیہ بہاء الله را نمودند فلما اردنا ذکرہا سمعنا النداء من شطر العظمة و الکبریاء و رودہا فی الجنّة العلیا و استقرارہا فی غرفة رقم علی فوق بابہا قد بنیت هذه الغرفة لأهل البہاء نسأل الله ان یزل علیہا فی کلّ حین ما تقرّ بہ عینہا و یفرح بہ قلبہا انہ هو الغفور الرحیم

ذکر امّ و اختین را نمودید طوبی لہنّ و نعیماً لہنّ انّ المظلوم فی السّجن الأعظم اراد ان یذکرہنّ بما تبقی بہ اسمائہنّ بدوام ملکوت الله العزیز الحمید طوبی لک یا امتی و ورقتی بما اظہر الله منک من قام علی خدمة امری و ذکری بین عبادی و ثنائی بین خلقی قد وقّہ الله تبارک و تعالی علی نشر آثارہ الّتی بنورها اشرفت الأرض و السماء و تنورت الأفئدة و القلوب و قدّرتا

لك بعض اجره فى تبليغ الأمر و اظهار الكلمة بالحكمة و البيان يا عندليب كبر عليها من قبلى و بشرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت الأشياء و نورى الذى انار به الوجود

و نذكر اختك فى هذا الحين و نبشرها بعناية الله ربّ العرش العظيم يا ورقتى عليك بهائى و رحمتى نسأل الله تبارك و تعالى ان يزيك بميص العرفان و ينورك بأنوار الايقان و يقدر لك ما قدره لامائه اللآئى طفن العرش انه هو السامع المجيب و نذكر امتى الآخري طوبى لأذن سمعت نداء يا امتى و يا عبدى و لقلب اقبل الى الله مالك يوم الدين افرحى بذكرى اياك و سبحى بحمد ربك العزيز العظيم

و نذكر امائى فى الأطراف و نبشهنّ بما قدر لهنّ من لدى الله الفرد الخبير انّ التى فازت بالاقبال انها من اعلى الرجال عند الله طوبى للفائزات و الفائزين الحمد لله رب العالمين

ذكر جناب غلامعلى را نموديد يا غلام قبل على هل تقدر ان تسمع بيانى باستقامة تفتح به ابواب آذان من فى الامكان و هل تقدر ان تنطق ببيان تنطق به السن العالم قل لا ونفسك الا بحولك و قوتك و لله خزائن البيان لو ينزل آية منها او يظهر لؤلؤ منها لترى الناس سكارى من رحيق بيان الله مولى الورى ان ربك هو المقتر على ما يشاء و هو الفضل الكريم قد ذكرى من قام على خدمة امرى و طار فى هواء حبي ذكرناك بايات ظاهرها نور و باطنها رحمة و فى باطن باطنها ما ينادى بهذا النبأ العظيم البهاء عليك و على الذين ما خوفتهم سطوة كل غافل مريب

يا عندليب نفوسى كه اقبال نمودند و بمحبت با آن جناب معاشرت كردند و بقبول ما نطقت فى هذا الأمر الأعظم فائز گشتند و همچنين امائى كه كسب رضا نموده اند و طلب ذكر از مولى الأذكار كرده اند كل بتجليات انوار آفتاب عنایت مقصود عالميان فائز امروز بحر مواج و شمس مشرق و نور ساطع هر نفسى اقبال نمود و بخدمت اوليا فائز گشت او از اهل بهاء در قيوم اسماء از قلم اعلى مذکور و مرقوم اولياى آن ارض را سلام و تكبير برسان و همچنين اماء موقنات را در ظاهر اسامى مستور ولكن در باطن ظاهر و مشهود اين ايام حكمت الهى سبقت گرفته انه هو العليم الخبير عنده علم كل شىء فى كتاب مبين ذكر جناب حاجى على را نموديد و همچنين توجهش بشطر اقدس اوامر و احكام الهى هر يك بمقتضيات حكمت مشروط جناب حاجى على عليه بهائى بايد در آنچه از قلم اعلى جارى شده ملاحظه نمايد اگر مطابق بحركتست حركت نمايد و اگر موافق سكونست ساكن باشد از آن گذشته بايد كه اول مصروف راه را معين نمايد و بعد حركت كند بيع املاك هم نزد مظلوم محبوب نه مگر در اداى ديون بسيارى از نفوس لأجل اداى حقوق الله ارادة بيع نمودند و منع نموديم

يا عندليب بلاياى اين مظلوم سبب اعظمش اجتماع نفوس در حول بوده در سجن جمعى از هر قبيل موجود حال از صغير و كبير و اناث و ذكور قريب سيصد نفس موجودند ديگر باقى معلوم و واضحست بعضى بمثابة جبل ثابت و راسخ و برخى بمثابة نور منير و بعضى هم يعلو مرة و يسفل اخرى و حق با كل بعنايت كبرى سلوك ميفرمايد بيست و يك سنه با اين جمع در سجن ساكن قل القدرة لله رب العالمين الحكمة لله مقصود العارفين الرافة لله معبود من فى السموات و الأرضين الشفقة لله مولى الأولين و الآخرين جلال در توجه اذن داشته و اما دو نفس ديگر بعد از ورود در پرت سعيد طلب اذن نمودند و از بحر فضل محروم نماندند ان ربك هو السامع المجيب

بارى شرايط نفوسى كه باذن فائزند اينست اول صحت مزاج و صحت بدن ثانى اسباب سفر از نقد و غيره و شرطى كه اعظم شرائطست تحصيل اذنست در محل و مقام و اگر كل موجود باشد و حكمت اقتضا نمايد حركت و توجه جائز نه حق ميفرمايد و لله على الناس حج البيت و بعد ميفرمايد من استطاع اليه سبيلاً از حق ميطلبيم كل را تأييد فرمايد تا عمل نمايند آنچه را كه بان مأمورند از مطلع امر ظاهر نميشود مگر آنچه سبب علو و سمو و محبت و الفت و اتحاد عباد است انه هو الأمر الحكيم



اینکه در باره توجّه عباد و اشتعال ایشان ذکر نمودی که در هر سنه جمع کثیری نظر بتشویق چاوشها قصد افق اعلی و ذروه علیا مینمایند این مقام مقام شکر است چه که نفوذ قلم اعلی عباد را باین مقام آورده مع اعراض کل جواهر وجود را باراده مطلقه اخذ کرده مع آنکه در ایامی ظاهر شده که از هر جهتی صفوف و الوف و مدافع و سیوف موجود مع ذلك منقطعاً عن العالم کل را دعوت نمودیم بآنچه سبب ارتفاع وجود و ارتقاء نفوس و راحت عباد و تعمیر بلاد است این ظهور ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده و بمعاشرت با جمیع ادیان بروج و ریحان امر فرموده آن جناب دیده و میدانند آنچه از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده فساد و نزاع و جدال ممنوع و همچین امر نمودیم بقرائت کتب قوم جمیع این امور عنایتی است بزرگ از برای عباد چه که از قبل ممنوع بودند و بجهاد مأمور استعمال لباس اجنبیه و ملاحظه کتب آن قوم از قبل ممنوع و آثار منع در کتب موجود و مشهود و لکن در این ظهور اعظم سدّ منع برداشته شد و بجای آن حرّیت عطا و عنایت گشت انشاءالله آن جناب بفتح مدائن قلوب بروج و ریحان مؤید شوند و بانتشار آثار بحکمت و بیان موفق آنه یمدک بجنود البیان آنه علی کلّ شیء قدیر و نبشّرك فی هذا الحین بحضور ما ولد من ابکار افکارک و اشرق من افق خلوصک و خضوعک و خشوعک و قرئ امام الوجوه نسأل الله ان يعطیک اجراً فی کلّ عالم من عوالمه و یقدّر لک ما یکون باقیاً ببقاء ملکوته آنه هو الفضّال الکریم و المؤید العزیز الخبیر اولیای هر محل را از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسان و بانوار نیر بیان رحمن منور دار استدلالیه آن جناب بساحت اقدس فائز این ایام انشاءالله ملاحظه میشود نسأل الله ان یظهر لک فی ذکره و ثنائه ما تنجذب به القلوب آنه هو المقتدر العزیز المحبوب النور المشرق من افق سمآء بیانی علیک و علی من یسمع قولک فی هذا النّبیا الأعظم و هذا الأمر العظیم

\*\*\*

جناب میرزا حیدر علی علیه بهآء الله

فی شوال ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس العلیّ الأبھی

الحمد لله الذی سرّ خادمه بنفحات بیان اولیائه الذین کرّم وجوههم عن التوجّه الی غیره و حفظهم بقدرته و سلطانه فی يوم ینادی المناد من کلّ الجهات یا ملاً الانشاء طهروا قلوبکم و آذانکم و السنکم و عیونکم لمشاهده جمال الله مالک الأسمآء و اصغآء آیاته الکبری هذا يوم الذکر و الثناء قد شهد بذلك فاطر السمآء طوبی لموقن اقبل الی الله فالق الأصباح و ویل لمن غفل و اعرض عن لقاء ربّه اذ اتی بقدره و سلطان

سبحانک یا من بک سرع کلّ کلیل الی ملکوت البیان و کلّ عطشان الی کوثر الحیوان اسألک باسمک الرحمن بأن تکتب لأولیائک ما یقرّبهم الیک و ینطقهم بثناءک و یؤیّدهم علی ذکرک و یعرفّهم سیلک و یوقّهم علی خدمه امرک ای ربّ تراهم قائمین علی اظهار ما اردته فی ایامک و ناطقین ببدایع ذکرک ای ربّ فاجذبهم بالکلمه العلیا علی شأن لا تحزنهم سبحات العلماء و لا اشارات العرفآء انک انت المقتدر علی ما تشآء و فی قبضتک ملکوت الأسمآء لا اله الا انت المقتدر القدیر

الحمد لله از عنایات نامتناهیة الهی مقبلین فائز شدند بمقامی که اهل عالم از ذکر آن عاجز و قاصر است ایشانند نفوسی که جمیع کتب و صحف بر علو و سمو ایشان شهادت داده و ایشانند آن عبادی که راهها را از خار و خاشاک پاک

نموده‌اند و ناس را بصراط مستقیم هدایت کرده‌اند فی‌الحقیقه هر نفسی الیوم بخدمت امر فائز شد او از مقرّبین در کتاب مبین مذکور و مسطور است امروز هر صاحب سمعی از کلّ اشیاء ذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله را اصغا مینماید و هر صاحب بصری اشراقات انوار وجه را در هر شیء ملاحظه میکند این شأن بلند اعلی این یوم امع اقدس را کفایت مینماید که میفرماید بقوله تعالی الملك یومئذ لله

و بعد یا حبیب فؤادی و المذکور فی قلبی علم الله ذکرت مسرّت‌انگیز است و خیالت بهجت‌بخش مراسلات آن جناب که باسم حضرت اسم جود علیه بهاء الله و عنایتی بود در ساحت امع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی یا حیدر شدائد عالم و مکاره امم را قبول نمودیم و کل را بغایت قصوی و ذروه علیا بأعلی النداء دعوت کردیم و لکن ما فاز بها الا المنقطعون آنچه بطائف حول نوشتی لدی المظلوم مذکور لله الحمد و المنة که آن جناب را مؤید فرمود بر ذکر و ثنا و خدمت امرش قلم اعلی مرّه بعد مرّه شهادت داده بر آنچه فی سبیل الله از شما ظاهر شده حبّاً لله حمل بلایا و رزایا نمودی و بالقای کلمه مؤید گشتی هر کلمه‌ئی که لله ظاهر شود البتّه تأثیر آن در ارض وقتی از اوقات ظاهر خواهد شد انشاءالله بر کسر اصنام ظنون و خرق حجبات اوهام موفق باشی ناس غافل باوهام قبل از یوم مشاهده و لقا محروم مانده‌اند هر حزبی بموهومی تشبّث نموده مخصوص معرضین اهل بیان تازه بحجابهای لانهایی محجوب مشاهده میشوند مشتی از خار و خاشاک علوم علمای فرقان را جمع نموده‌اند و اسمش را معرفة الله و اطاعة الله گذاشته‌اند ویل لهم و للذین اتبعوهم من دون امر من لدن امر علیم لعمر الله از جمیع احزاب و ملل ابعد مشاهده میشوند و طالب آنکه از حقّ چیزی اخذ کنند و یا ادراک نمایند نبوده و نیستند و اذا اراد احد ان یلق علیهم من آیات ربّه یجعلون اصابعهم فی آذانهم کما جعلوا من قبل الا انهم من الأخسّین فی کتاب مبین ایامی که جمیع از خوف مستور بودند صاحب امر بنفسه قیام فرمود و بکمال قدرت و قوّت و غلبه ناس موهوم را باسم قیوم دعوت نمود و جواهر وجود را اخذ فرمود و چون فی‌الجمله نفحات قمیص متضوّع شد و آفاق قلوب بعضی از عباد بانوار وجه روشن و منیر گشت از خلف ستر نعیم و طنین ظاهر کذلک سوّلت لهم انفسهم الا انهم من المشرکین فی کتاب عظیم باید آن جناب بشأنی بر تبلیغ امر قیام نماید که حجبات و اشارات و کدورات او را منع نماید ان اشرب فی کلّ الأحيان سلسبیل الحیوان باسم ربّک منزل الأدیان اگر در سبیل الهی حمل زحمات نمودی و بغریت مبتلا شدی و شماتت شنیدی کأس عنایت هم از ایادی عطا مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه آشامیدی لا تعادل بقطره منها کنوز الأرض کلاً یا حیدر قبل علی ان افرح بما ذکرک المظلوم من شطر السّجن بما تجد منه عرف عنایت اسمہ الرّحمن فی الامکان ان ربّک لهو المشفق العطوف ان انظر ثمّ اذکر اذ کنت معکم علی اعلی الأتلال و شربنا عندکم من ورق الصّین انه لا یعزب عن علمه من شیء یشهد بذلك عباد منصفون ثمّ اذکر اذ کنت حاضراً فی البستان المقام الّذی فیہ استقرّ عرش ربّک الرّحمن و سمعت ما نطق به لسان الله المهیمن القیوم ایاک ان تمنعک شبّهات العالم عن مالک القدم ان اذکر ربّک بما تنجذب به القلوب انا کنا معک اذ کنت ناطقاً بذکر ربّک طوبی للسانک بما نطق بالحقّ و لوجهک بما توجّه الی مقامی المحمود کبیر من قلبی علی وجوه احبائى الذین شربوا من ید عطائی ریحی المخبوم قل هذا یوم الذکر و الثناء لو انتم تعلمون و هذا یوم الأعمال لو انتم تفقهون و هذا یوم الله لو انتم تعرفون و هذا یوم الاستقامة الکبری تمسکوا بها باسم ربّکم المهیمن علی ما کان و ما یکون و هذا یوم البیان لو انتم بالحکمة تنطقون و بشّرهم بذکری و رحمتی و عنایتی و ما قدرّ لهم فی کتابی المحتوم البهّاء علیک و علیهم و علی من یحرّر فی هذا الحین تلقّاء عرش ربّه مالک الوجود انتهى لله الحمد که آن جناب بعنایت حقّ فائز بوده و هستند در شبی از شبها که این آیات مقدّسه ممتنعاً متعالیه از سماء مشیّت الهیه مخصوص آن جناب نازل میشد ذکر تل را بلسان پارسی هم ذکر فرمودند و همچنین ضیافت شما و حضور دوستان بعینه در کتب الهی از قبل هم مذکور و مسطور است میفرماید بر بلندبها و رؤس جبال ضیافتهاست از برای ربّ جنود آنچه در این ارض ظاهر شده حرف بحرف در کتب الهی از قبل بوده طوبی للفائزین طوبی

للعارفين و در جميع كتب ذكر ظهور در اين ارض موعود است و همچنين در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اخري آمده و در اطراف اين ارض مقدسه مبارکه ساکن شده‌اند و ميگويند ظهور نزديک است و ما آمده‌ايم تا بآن فائز شويم و ادراک نمائيم معذلک در غفلت عظيم مشاهده ميشوند رئيسشان چند سنه قبل اراده نمود بحضور فائز شود در ساحت اقدس اين عرض مقبول نيفتاد ولکن لوح امنع اقدس از سماء عنايت مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را بمقصود کشاند معذلک مصداق کلمه مبارکه لا یمسه الا المطهرون ظاهر باری بقطره‌ئی از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم صد هزار حسرت و افسوس که از فيض قياض و رحمت نامتناهی الهی ممنوع و محرومند الأمر بيد الله يعطی و يمنع و هو المقتدر القدير

اینکه ذکر جناب استاد حسين فرموده بودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اين کلمات عالیات از مطلع ظهور آیات نازل قوله عز کبريائه يا حسين انا ذکرناک من قبل و نذکرک فی هذا اللیل الّذی تنور بانوار الوجه اذ یمشی جمال القدم فی سجنه العظیم قد اقبلت الينا و اقبلنا الیک ان اشکر و کن من الذاکرين ان احفظ ما ظهر من القلم الأعلى کما تحفظ روحک و بصرک ان ربک لهو الأمر الحکیم کن ناطقاً بذكر ربک و قائماً علی خدمة اوليائه کذلک یامرک من عنده کتاب ما اطلع به الا الله رب العالمين قد ذکرک من احبتي و صار اسيراً فی سبیلی ذکرناک بما لا يأخذه الفناء یشهد بذلک کل منصف بصیر قل يا قوم ضعوا کؤوس الظنون و خذوا الأقداح باسم ربکم المعطى الکريم ان احمد بما توجه الیک وجه القدم و انزل لک هذا الذکر المبین الحمد لله رب العالمين انتهى

و همچنين در باره جناب آقا سيد آقا عليه بهاء الله که ذکر ایشان در کتاب آن جناب بود اين آیات محکّمات از سماء مشيت الهی نازل قوله عز کبريائه

يا سيد آقا يبشرك مالک الأسماء من شطر السجن و يذکرک بذکر تجد منه المخلصون عرف الله المهيمن القيوم طوبى لاسم تحرک عليه قلمی و للسان نطق بشائى و لقلب اقبل الی ملکوتی العزيز المحبوب قد ذکرک من طاف حولی ذکرناک فضلاً من لدى الحق علام الغيوب ان احفظ آیات ربک ثم اقرأها بالروح و الریحان انّها تنفعک فی الآخرة و الأولى یشهد بذلک من عنده لوح مسطور ضع المريين بأهوائهم و خذ ما امرت به من لدى الله رب ما کان و ما يكون انا امرنا الكلّ فی الكتاب بما ينفعهم فی الآخرة و الأولى یشهد بذلک قلمی الأعلى و عن ورائه مالک الوری الّذی ينطق فی السجن انه لا اله الا انا العزيز الودود انا نوصی عبادنا بالأمانة الكبرى و نأمرهم بما امروا به فی کتاب الله مالک الوجود البهاء علیکم و علی امائی اللائى سمعن النداء و فزن باليوم الموعود

و فی هذا المقام يا حيدر قبل علی يذکرک لسان الله مالک الوری مرّة اخري لتشکر و تكون من الفرحين کن متوجّهاً بوجهک و مقبلاً بقلبک و مشيراً باصبعک و قل يا ملاً العالم تالله قد ظهر من کان مکنوناً فی خباء العظمة و مخزوناً فی سرادق العصمة و مسطوراً فی كتب الله رب العالمين اتقوا الله يا ملاً الأرض و لا تنکروا من يدعوکم الی الله العزيز العظیم انشاءالله بجمیع قلب و لسان و جوارح و چشم بنصرت امر الله مشغول باشيد ذکر شما و آنچه بر شما وارد شده از دفتر عالم محو نشده و نخواهد شد جناب اسم جود عليه بهائى الّذی کان معی و يطوف اليوم حول عرشى قد ارسل ما ارسلته اليه فلما قرئ لدى الوجه نزل هذا اللوح المبین انشاءالله بحکمت و بيان جميع من فی الامکان را بافق رحمن دعوت نمائى بايد آنچه ارسال ميشود جميع را نوشته و در بعض قرى و مدن بکمال حکمت از برای بعضی که سزاوارند قرائت نمائى حال در جميع ایام و ليالى الواح نازل و باطراف ارسال ميشود و کل را از نزاع و جدال و فساد و ما تکرهه العقول و النفوس منع صريح نموديم و بآنچه سبب ارتفاع کلمه و ظهور مقام انسان است امر فرموديم آنچه از آیات و الواح که ارسال ميشود بايد صورت آن را بعضی ثبت نمايند و محفوظ دارند انتهى فی الحقیقه در حفظ آیات الهی بايد کمال جدّ و جهد مبذول گردد بعضی از دوستان اگر

نفسی از مشرکین وارد بیتشان شود جمیع نوشتجات قبل از تجسس بدستش میآید و این از حکمت بغایت خارج بوده و هست و ارسال الواح از این شطر باید مستور باشد مگر از نفوس مطمئنه امینه ثابته چه اگر منکرین و مشرکین مطلع شوند شاید بمنع و فساد قیام نمایند این عبد این عرایض را بر حسب ظاهر چون موافق و مطابق حکمت است معروض میدارد و الا العلم عند الله و ما انا الا جاهل بعید اینکه مرقوم داشته بودید که الواح الهی را بصاحبانش رساندید صد هزار بار هنیئاً لجنابکم و لکل نفس فارت بلوح الله و اثره معلومست آن جناب در خدمت امر کمال سعی را مبذول داشته و دارند این فقره اظهر من الشمس در پیشگاه حضور ظاهر و باهر و هویدا است

ذکر جنابان ندافها علیهما بهاء الله را نموده بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله مکرراً در ساحت اقدس عرض نموده‌اند و آیات بدیعۀ منیعۀ در بارۀ ایشان نازل انشاء الله بآن فائز شده و میشوند و همچنین دو لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و بجناب شیخ سل غایت شد که برساند فی الحقیقه در خدمت امر بهیچوجه کوتاهی ننموده‌اند از حقّ میطلبیم ایشان را از وضوای غافلین و نفاق ناعقین و شبهات بعضی از اهل بیان که فی الحقیقه از اهل تابوتند حفظ فرماید یا محبوبی این عبد بسیار متحیر است چه که این اهل بیان که الیوم از سلطان بیان و منزله و مرسله غافل و معرضند ابداً از اول این امر و اصل آن اطلاع نداشته و ندارند مع ذلک در صدد اضلال نفوس مقبله بوده و هستند و خود را نزد هر کس از نفوسی قلم داده‌اند که در اول امر مؤمن بوده و از جمیع امور مطلع و آگاهند بعضی از عباد بیچاره چون که مطلع نیستند شاید بمکر و تزویر و فریب آن نفوس بعیدۀ محتجبه از صراط الهی ممنوع مانند و محجوب شوند فوالذی نطق و انطق الأشیاء بذکره و ثنائیه شبه این نفوس این عبد فانی ندیده و نشنیده یسأل الخادم ربّه بأن یحفظ عبادۀ من شرّ هؤلاء الذین نبدوا امر الله عن ورائهم و اتبعوا کلّ شیطان مرید باری حضرات ندافها علیهما بهاء الله تلقاء وجه مذکورند طوبی لهما و نعیماً لهما و آنچه بمخدرۀ علیا امّ حرم علیها بهاء الله ارسال داشته‌اند رسیده و بساحت اقدس معروض داشته‌اند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود و اهل ایشان علیهما بهاء الله را نمودید در ساحت اقدس عرض شد مخصوص ایشان در این ایام لوح بدیع منیع از سماء رحمت رحمانی نازل و حامل آن جناب شیخ س که همین چند روزه بآن جهات توجه مینماید و همچنین مجدداً در این لیل انور از سماء مشیت مالک قدر لوح جدید نازل و ارسال میشود انشاء الله رحیق معانی از بحر بیان الهی بنوشند و بنوشانند این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر بدیع منیع که مقدّس از شئونات و اشارات و کلمات این عبد است میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر تبلیغ امر و همچنین بر استقامت کبری ان ربنا الرحمن لهو المؤید المقدر القدر

و اینکه در بارۀ جناب آقا محمد ابراهیم (ابن جواهری قمی) مذکور داشتید از حقّ این خادم فانی میطلبید که ایشان را بر صراط مستقیم خود مستقیم دارد تا مفتاحی باشند از برای ابواب قلوب عباد انشاء الله باسم حقّ بگشایند تا تجلیات انوار آفتاب ظهور کل را فراگیرد و احاطه نماید از فضل و عنایت مقصود عالمیان امید است که ایشان بمتابۀ سراج در آن مدینه روشن و منیر مشاهده شوند تا کل از آن روشنی بافق اعلی راه یابند و بغایت قصوی که معرفت حقّ جلّ جلاله است فائز گردند باری ذکر ایشان در ساحت اقدس اعلی عرض شد یک لوح اعزّ اقدس مخصوص ایشان از ملکوت بیان رحمن نازل و ارسال شد انشاء الله از کؤوس کلمات منزل اسماء و صفات و مظهر آن رحیق معانی بنوشند و سرمست شده در انجمن عالم باسم مالک قدم بهدایت عباد مشغول گردند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند جمیع امور لدی الله بحکمت معلّق و منوط است مثلاً اگر حکمت اقتضا نماید تبلیغ جایز نه این کلمه ایست که مکرر این خادم فانی از لسان عظمت اصغا نموده طوبی لمن نبذ مشیته و تمسک بمشیتة الله المهیمن القیوم

و اینکه در باره شاه‌آباد مرقوم داشتید و اشتعال احباً و همچنین اقبال نفوس معدوده و اجتماعشان بر کلمه جامعه الهیه  
جمیع در ساحت اقدس عرض شد و این آیات باهرات از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ کبریا

### هو الأقدم الأعظم العلیّ الأبهی

کتاب نزل بالحقّ من لدی المهیمن القیوم للذین کسّروا اصنام الطّون و الأوهام باسم الله مالک ما کان و ما یکون یا احبائی فی  
البلاد ان استمعوا التّدآء انه ارتفع بالحقّ طوبی لقوم یسمعون ان افرحوا بما ذکرتم من قلمی الأعلى فی هذا الیوم الذی فیہ استوی  
هیکل الظّهور علی العرش الأعظم و نطق انه لا اله الا انا الحقّ علّام الغیوب باید جمیع بکمال روح و ریحان بحکمت منزله در  
الواح بتبلیغ امر مشغول باشند اگر نفسی در ظاهر صاحب بیان نباشد مبین را اعانت نماید بسیار حیف است الیوم عباد از  
خدمت امر محروم شوند چه که عمل این یوم از اعظم اعمال لدی الله مذکور است انشاءالله کل مؤید شوند بآنچه که سبب و  
علّت ارتفاع کلمه الهی است لحاظ مظلوم متوجّه اولیا و دوستان خود بوده و خواهد بود انه معهم یسمع و یری عنقریب دنیا و  
آنچه در او مشهود است بعدم راجع گردد و آنچه از قلم اعلی در باره اهل بها نازل شده بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده  
خواهد بود ای دوستان جهد نمائید تا برحیق استقامت فائز شوید و از کوشش یقین بیاشامید جمیع احزاب بظنون و اوهام تربیت  
شده‌اند اینست که از اشراقات انوار آفتاب حقیقت محروم و ممنوعند در معرضین از اهل بیان ملاحظه نمائید مع آنکه خود را  
عارف و ناجی می‌شمردند حال نزد حقّ از جمیع امم ارض پست‌ترند چه که باوهای متمسک شده‌اند که شبه آن از قبل نبوده و  
بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مقبله مشغولند بصاحب بیان اظهار ایمان مینمایند و بر مرسل و منزل او وارد آوردند آنچه را  
که هیچ ظالمی وارد نیاورده و گفته‌اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته اعادنا الله و ایاکم من شرّ هؤلاء قولوا

سبحانک یا من بحلاوة بیانک سرع الموحّدون الی فناء بابک و بأنوار وجهک توجّه المخلصون الی افق فضلک اسألک  
بالاسم الذی به سنّخت الملك و الملكوت بأن تؤیّدنا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک فی بلادک انت الذی یا الهی عرّقتنا  
بحر علمک و سمآء حکمتک و شمس ظهورک اسألک بأن لا تجعلنا محرومین عن الاستقامة علی امرک ای ربّ انت الکریم  
ذو الفضل العظیم فاکتب لنا من قلمک الأعلى ما کتبه للذین ما منعهم شبهات العلماء عن التّوجّه الیک و لا ظنوننا اهل  
البیان عن النّظر الی افق عنایتک ای ربّ فارزقنا من کأس الاستقامة علی شأن لا تمنعنا حجبات العالم عن التّوجّه الیک و لا  
سبحات الأمم عن الاقبال الی شطرك لا اله الا انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم انتهی

یا حبیب فؤادی صد هزار حیف که قوه شامه و مدرکه در عالم بمثابه کبریت احمر کمیابست فوالذی خلقنی و اظهرنی و  
عرّقتنی و قرّبتنی و جعلنی خادماً لنفسه که اگر جمیع عالم بعرف بیان رحمن فائز شوند هرآینه کل طائف حول مشاهده گردند  
صد هزار افسوس که از فضل لا شبه له محروم گشته‌اند سبب و علّت محرومی عباد علمای عصرند که عباد بیچاره را از  
سلسال بیمثال بیزوال حضرت لایزال منع نموده‌اند و بکلمات و اشارات نالایقه مشغول کرده‌اند حقّ جلّ جلاله در کلمات  
مکنونه میفرماید ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته مثل شما مثل آب تلخ صافیست که در ظاهر کمال لطافت و صفا از او  
مشهود شود و چون بدست صرّاف ذائقه احدیه افتد قطره‌ئی از آن را قبول نماید مثل این علما مثل شخصی است که حصاة  
بسیاری جمع نموده باشد و گمان نماید آنچه نزد اوست از جواهر است و آنچه جمع نموده از اول عمر الی آخره بیک قیراط  
الماس معادله نماید و لکن بیچاره از این غافل و بیخبر است این خادم فانی از حقّ جلّ و عزّ سائل که ابصار را بگشاید و بنور  
معرفت منور دارد انه لهو المقتدر القدر

خدمت جناب حسن آقا علیه بهاء الله از جانب این فانی تکبیر برسانید انشاءالله موفق باشند بر ذکر حقّ و خدمت حقّ  
و استقامت بر امر حقّ قسم بآفتاب وجود که جمیع عالم را فنا اخذ نماید جز عملی که در سبیل الهی ظاهر شده و بشود و

همچنین خدمت جناب میرزا حسین علیه بهاء الله عرض خلوص میرسانم و از حقّ میطلبم ایشان را فائز نماید بآنچه الیوم محبوبست انشاءالله باستقامت کبری فائز شوند و بنار محبت الهی مشتعل بشأنی که مشرکین و منکرین اهل بیان قادر بر اطفای آن نباشند از قول این عبد تکبیر برسانید و مذکور دارید لعمر الله بعضی از نفوس خائنه باطله کاذبه در صدد اضلال نفوس مقبله افتاده اند مع آنکه از اصل این امر بهیچوجه اطلاع نداشته و ندارند و در این صباح نورانی ناس را از صهبای معرفت رحمانی محروم کرده اند آن جناب باید باسم حقّ از کأس استقامت بنوشند نوشیدنی که تشنگی آن را اخذ نماید و ما سوی الله را معدوم صرف و مفقود بحت بیند مکرر این فانی این فقره را از لسان احدیه استماع نموده قوله عزّ کبریاة هذا یوم الله لا یدکر فیه الا هو طوبی لمن اقبل و فاز ویل للمعرضین

و همچنین خدمت جناب ملا میرزا محمد علیه بهاء الله تکبیر و سلام میرسانم امید آنکه بکمال استقامت بر خدمت امر قیام نمایند قیامی که اهل ارض قادر بر منع نباشند الحمد لله ذکرشان از قلم اعلی از قبل و بعد جاری و نازل شده و لحاظ عنایت باو متوجّه باید بشأنی مشتعل باشند که آثار آن در ارض ظاهر شود ولکن در جمیع امور باید بحکمت ناظر باشند بشأنی که ضوضای جهلا که باسم علما معروفند مرتفع نشود ارض را بسنجند و تخم حکمت ودیعه گذارند اینکه بعضی بر حسب ظاهر مابین موافق و منافق بتبلیغ مشغولند این فقره لدی العرش محبوب نیست میقات اظهار جهره گذشت بعد از شهادت حضرت بدیع علیه بهاء الله و رحمته کل بحکمت مأمور شده اند باید در جمیع احوال باو ناظر باشند چه که بعضی از دوستان نزد ظهور افتتان مضطرب و مکدر و مخمود مشاهده میشوند و ربنا الرحمن لهو المشفق الکریم روحی و نفسی و ذاتی لشفقته الفداء و لرحمته الفداء و لعنایته الفداء ای دوستان این خادم فانی بکمال عجز و نیستی معروض میدارد قدر این یوم را بدانید جمیع مقرّبین و مخلصین بکلمه یا لیتنی ناطق بودند و از حقّ در کلّ احیان سائل و آمل که باین شرافت کبری و موهبت عظمی فائز شوند و شما الحمد لله از فضل نامتناهی الهی فائز شدید و از رحیق مختوم آشامیدید حال باید این عبد و آقایان بکمال اتحاد و اتفاق بشکر و ثنای حقّ جلّ جلاله ناطق باشیم و قدر این نعمت کبری را بدانیم و بآنچه الیوم سبب ارتفاع امر است عامل شویم در جمیع کتب و صحف و زبر و الواح و رقاع نصرت را بصبر و سکون و وقار و اخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه معلّق و منوط فرموده اند از حقّ عمّ نواله میطلبیم که جمیع را مؤیّد فرماید باوامر منزله در کتاب اوست قادر و غالب در مبدأ و مآب

و اینکه در باره دوستان سلطان آباد مرقوم داشتید و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم و استاد حسین علیهما بهاء الله ذکر نمودید جمیع در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد لسان عظمت باین کلمات عالیات محکّمات ناطق قال عزّ کبریاة

بسمی الأقدم الأعظم الأعلی

ای دوستان ایّام ایّام رحمن است و کوثر حیوان از مطلع کرم جاری و ساری انشاءالله بقلوب نورا و وجوه بیضا و غرر غرّا از ید عطا اخذ نمائید و باسم دوست یکتا بیاشامید اگر در کلمات مشرقه از افق قلم اعلی تفکر نمائید کل را وله و شوق بشأنی اخذ نماید که ما سوی الله را مفقود مشاهده کنید و بتمام جوارح و ارکان بر خدمت دوست بایستید باستقامتی که شبهات و اشارات علما و جهلا شما را منع نمایند و از این خیر اکبر و فضل اعظم بازندارد

یا حیدر قبل علی ذکر العباد بما نزل من سمآء مشیة ربّک الرحمن و بشرهم بفضله العظیم قل یا احبّاء الرحمن تمسکوا الیوم بما ینبغی لأمر الله ربّ العالمین ایّاکم ان تمنعکم شبهات الخلق عن الحقّ تشبّثوا بذیل عنایة ربّکم الغفور الکریم لعمر الله هذا یوم لا تعادله الاّیام ان اجهدوا لیظهر منکم ما یقرّبکم الی الفرد الخبیر انا نکبر من شطر سجنی الأعظم علی احبّائی فی

هناك و نوصيهم بما يرتفع به اسمائهم بين السموات و الارضين هذا يوم الأعمال و هذا يوم الأخلاق و ربكم الخلاق المصور  
العليم الحكيم

يا ابراهيم ان استمع نداء المظلوم اذ احاطته الأحران بما اكتسبت ايدي الغافلين كن ثابتاً راسخاً قائماً على خدمة هذا  
التبّ الذي به اضطرت افئدة العرفاء و زلت اقدام العلماء الا من شاء الله المقتدر القدير لا تعادل بذكري اياك زخارف الأرض  
كلها ان اعرف قدره ثم اشكر ربك العزيز العظيم

و نذكر الحسين بعد استاد ليجذبه نداء مالك العباد في يوم المعاد على شأن يقوم و يقول بالحكمة و البيان يا ملاً  
الامكان تالله قد اتى الرحمن بسطان مبين ان احمد الله بما ذكرت لدى المظلوم اذ كان مسجوناً في هذا الحصن المتين اياك  
ان تحزنك شؤونات العالم دعها لأهلها و خذ ما امرت به في كتاب الله مقصود العارفين

يا حيدر قبل على بلّغهم ذكرى و عنائتي و فضلي و رحمتي التي سبقت العالمين لعل يظهر منهم ما اراده الله في هذا  
اليوم المقدس البديع كذلك اظهرنا من غرف الكلمات حوريات المعاني و البيان طوبى لمن شهد و رأى و عرف آيات ربه  
الكبرى في المبدأ و المنتهى و ويل للغافلين و ويل للمعرضين و ويل للراقيدين انتهى

و اينکه در باره جناب آقا ميرزا محمد حکيم عليه بهاء الله مرقوم داشتيد و همچنين اقبالشان را بافق اعلى در ساحت  
امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قال و قوله الحق يا محمد ندای مظلوم را از شطر سجن بشنو ترا بحق  
دعوت مينمايد و بمقامي ميخواند که ذکرش در کتب و صحف و زبر الهي از قبل و بعد بوده يا محمد در ايامي که از کثرت  
بلايا و زرايا روز از شب امتياز نداشت اين مظلوم فرداً واحداً بر امر قيام نمود قیامي که ضوضای اهل ارض او را از ما اراده الله  
منع نمود بأعلى النداء اهل ملکوت انشاء را بافق اعلى هدايت نمود سبيل مستقيم الهي را ظاهر و آشکار فرمود تا احزاب ارض  
از فيض فياض حقيقي محروم نمانند و چون صراط ظاهر و امر حق باهر و افق عالم از انوار ظهور مشرق کل بتمام اعراض قيام  
نمودند الا من شاء الله ربك و رب من في السموات و الارضين حق جل جلاله شاهد و گواهد که آني خود را ستر نمودم  
و بحفظ جسد نپرداختم در جميع احوال ارتفاع امر الهي و اعلاء كلمه عليا منظور نظر ظاهر و باطن بوده جميع اهل بيان در  
آنچه ذکر شد شاهد و گواهند مگر نفوسي که از بحر انصاف محرومند و از افق اعلى ممنوع و چون نسيم عنایت رحمانی مرور  
نمود و نفحه قميص ربّانی في الجملة متضوّع شد جمعی بنفاق برخاستند و بافاق دویدند که شاید نفوس مشتعلۀ بنار محبت را  
مخموم نمایند اينست شأن عباد در يوم معاد سبحان الله از بصير عليهم غافل شدند و بنفوسي که ابدأً از اصل امر اطلاع نداشته  
و ندارند توجه نموده اند آن جناب بايد بكمال روح و ريحان اهل امکان را آگاه نمايند که شايد بعنايت کوثر حيوان از شئونات  
نفس و هوی مطهر شده بملکوت اعلى متوجه شوند قدر و مقام اين يوم معروف بسيار عظيمست و ناس بسيار غافل مشاهده  
ميشوند انشاء الله از ندای احلی از نوم غفلت برخيزند و بدریای آگاهی توجه نمايند يا محمد ان استمع نداء المظلوم انه يذکرک  
لوجه الله و يأمرک بما ينفعک في کلّ عالم من عوالمه ان ربک لهو الفيّاض الکریم ضع ما سمعت من الذين لا يعرفون اليمين  
عن الشمال و خذ ما امرت به في كتاب الله رب العالمين خذ الرّيح المخبوم باسمي القيوم انه يجذبک الى مقام لا تمنعک  
شؤونات العالم عن مالک القدم ان ربک لهو المقتدر القدير وصّ العباد بالاستقامة الكبرى امراً من لدن مالک الوری انه يأمرهم  
بما ينفعهم في الآخرة و الأولى يشهد بذلك من عنده كتاب مبین انتهى از آیات و بيانات مالک اسماء و صفات عنایت و فضل  
الهي نسبت بعباد ظاهر و هویداست حق شاهد و گواهد که اين عبد در اکثر احيان خود را متحیر مشاهده مينمايد چه که  
آفاق عوالم معانی و بيان از نير ظهور روشن و منير است ولكن عباد در کمال غفلت و بعد دیده ميشوند از خمر غرور بشأني  
مستند که ما يضرهم امتياز نميدهند در وادی برهوت سرگردان و مبهوت بوده و هستند انشاء الله نفوسي که بطراز  
ذکر حق جل جلاله در اين اوراق فائز شده اند مؤيد شوند بر خدمت امر و تربيت عباد و احیای اموات اين خادم فانی خدمت

هر یک تکبیر عرض مینماید و بأذکار قلم اعلی بشارت میدهد انشاءالله حق ایشان را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارکست آنه یؤید من یشاء امرأ من عنده و هو المقتدر العليم الخبير و اینکه مرقوم داشتید که اگر غیر آن جناب شخصی بآن سمتها توجه نماید سبب و علت اشتعال نار محبت شود این فقره واضح و مشهود است و لکن جناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر و همچنین جناب ابن اسم الله الأصدق المقدس علیهما بهاء الله و جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و عنایت هر که را مصلحت دانند با الواح ممتنع مقدسه ارسال نمایند شاید نفحات رحمن قلوب اهل آن اراضی را اخذ نماید و بدریای دانائی کشاند در این فقره باید جهد بلیغ مبذول دارند تا نفحات وحی از مدن و دیار قطع نشود و آذان از ندا محروم نماند در ارسال نفوس و تبلیغ امر توقف جایز نه باید نفوس را بر سبیل تبلیغ امر الهی آگاه نمود تا بحکمت تمام مابین انام تکلم نمایند و از مقصود حقیقی و نتیجه امر الهی ناس را آگاهی بخشند در این صورت شمس استقامت از آفاق قلوب اشراق نماید و عالم را منور سازد طوبی للعارفین طوبی للعاملین

و اینکه در باره جناب حاجی سید ابوالفضل مرقوم داشتید عرض شد لوح امع اقدس مخصوص ایشان نازل انشاءالله بآن فائز شوند و به ما اراده الله عامل

و همچنین ذکر جناب محمد قبل حسین علیه بهاء الله ابن ل ط و جناب سمی ایشان نموده بودید الحمد لله جناب مذکور در این امر اعظم اقدم از اول ایام مقرر و معترف بودند و بردای عنایت حق جل کبریائه مزین حال از اول ثابت تر و مشتعل تر دیده میشوند این خادم فانی از حق باقی جل جلاله سائل و آمل است که ایشان را بمثابه علم بر اتلال بین عباد خود ظاهر فرماید و در هر حین بر مقامشان بیفزاید یک لوح امع اقدس مخصوص ایشان نازل انشاءالله بروح و ریحان تلاوت نمایند و از کوثر جاریه که در غیاب کلمات الهی مستور است بیاشامند هنیئاً له و مرثیاً له و اما سمی ایشان ذکرشان در مراسلهئی که باین عبد فرستاده بودند مذکور و همچنین در مکتوب آن جناب که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبھی ارسال داشته بودند ذکر اقبال و توجه و استقامتشان بوده هر دو در ساحت اقدس امع اعز اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله جل کبریائه الحمد لله بعرفان کلمه الهی فائز شد و اقرار و اعتراف نمود بآنچه لسان عظمت بآن ناطق مراتب شوق و اشتیاقشان لدی الوجه ظاهر و مشهود انشاءالله بحکمت تمام از کوثر بیان مالک امکان بنوشند انتهی و یک لوح امع اقدس هم مخصوص ایشان از سماء مشیت رحمن نازل انشاءالله از بحور معانی و بیان که در کلمات مالک ادیان مستور است بنوشند و بنوشانند

و اینکه در باره جناب استاد حسن صباغ علیه بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قد ذکرناه من قبل من قلمی الأعلی و نذکره فی هذا الحین مره اخری لیشکر ربّه العزیز الکریم انشاءالله مؤید باشند بآنچه سزاوار این یوم ابدعست و موفق باشند به ما یرتفع به امر الله العلی العظیم یا حیدر قبل علی کبر من لدنا علی وجهه و ذکره آیات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الأرضین و نذکر فی هذا المقام ابنه الذی سمی بنصرالله و نبشره بمواهبی و الطافی لیحمد و یكون من الشاکرین و نوصیه بالاستقامه الکبری و بما نزل فی کتابی المبین انتهی

و اینکه در باره زیارت نورین نیرین علیهما من کل بهاء ابهه و من کل نور انوره مرقوم داشتید بتفصیل در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما تکلم به لسان الله المهیمن القیوم قوله عز اجلاله یا حیدر قبل علی علیک بهائی و عنایتی یشهد لسان بیانی فی ملکوت علمی بانک فزت بما کان من افضل الأعمال عند الغنی المتعال انا کنا معکما نسمع و نری و انا السامع البصار قد قبلنا توجهکما و ما عملتما فی سبیل الله مالک الأدیان عدم بلوغ مکتوب و تأخیر جواب سبب عدم قبول نبوده آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدر ان افرح بفضل مولاک آنه لهو الفضال الکریم آنچه لوجه الله ظاهر شود نزد حق معلوم و بطراز قبول فائز طوبی از برای نفوسی که خالصاً لوجه الله فائز شوند بآنچه شما فائز شدید یا غلام قبل علی بشنو



ندای مظلوم را و یقین بدان که آنچه در سبیل الهی از تو ظاهر شد لدى الوجه مقبول افتاد عمل هیچ عاملی لدى الله ضایع نشده و نخواهد شد کن موقناً بما نطق به قلمی الأعلى و کن من الشاکرین اشهد انک سمعت التّداء و اقبلت الی الله مالک الأسماء و زرت مقاماً لم یزل کان تحت لحاظ عنایة ربک الغفور الکریم لعمر الله قد زاره الملائة الأعلى و قبیل من الملائكة و سوف تتوجه الیه قبائل الأرض ان ربک لهو العلیم الخیر ان اشکر الله بما ایدک و عرفک سبیله الواضح المستقیم مکافات اعمال حسنه و کلمه طیبه لدى الله مکنون و مخزون است یشهد بذلك لسان الرحمن ولكنّ الناس اکثرهم من الغافلین انتهى از آیات محکمه الهی عنایت حقّ ظاهر و مشهود است براستی عرض مینمایم از هر کلمه‌ئی شمس فضل مشرق نعیماً لحضرتک و لمن کان معک الحمد لله باین نعمت کبری فائز شدید و از اهل سفینه حمرا در کتاب الهی مذکور و مسطور فی الحقیقه این مقام از اوصاف ظاهره که از قلم جاری میشود مقدّس و میراست چه که از لسان عظمت ذکر آن جاری و نازل صد هزار طوبی از برای نفسی که باین مقام اعلی فائز شد

و اینکه در باره جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء الله نوشته بودید عرض شد اظهار عنایت فرمودند و یک لوح امنع اقدس اعزّ ابهی مخصوص ایشان نازل انشاء الله چشمشان بمشاهده آن روشن و قلبشان بزیرت آن مسرور خواهد شد قد فاز بلائی بحر بیان ربّه ان الخادم یشتره بهذا اللوح البدیع و یهنئه بهذا الفضل العظیم

و اینکه در باره نفوس مطمئنّه مقبله علیهم بهاء الله مرقوم داشتید اسامی کل لدى العرش عرض شد و مخصوص هر یک آیات باهرات از سماء رحمت ربّ الأرباب نازل این خادم فانی عاجز است از ذکر آن بتمامه ولكن بعض از آن که بلسان پارسی نازل شد ذکر میشود تا کل بیان رحمن فائز شوند و به ما ینبغی للانسان عامل قوله عزّ کبریائه قلم اعلی شاریان رحیق ابهی را تکبیر میرساند و میفرماید امروز روز خدمت و نصرت امر است خود را از فضل این ایام و نفعات آن محروم نمائید بکمال حکمت و استقامت و رفق و مدارا ناس را متذکرّ دارید که شاید از کوثر عطای الهی بحیات تازه فائز شوند و از کلمه ربّانی بغایت قصوی و ذروه علیا رسند امروز آفتاب فضل مشرق جهد نمائید تا بعملی که لایق و قابل یوم الهی است فائز گردید ذکرتان لدى المظلوم مذکور و از برای هر یک نازل شد آنچه که بمثابه کنوز باقیه است نزد امین علیم جمیع اشیای عالم باین کلمه مبارکه معادله نمایند ان اشکروا ربکم الغفور الرحیم باید باعمال حسنه و کلمات طیبه و حکمت منزله ناس را هدایت نمائید و انشاء الله باخلاق روحانیّه و صفات پسندیده بنصرت امر مشغول شوید انا نکبر من هذا المقام علیکم و نبشکم بفضل الله و رحمته و نامرکم بما نزل فی کتاب الله ربّ العالمین باید بقوادم اتحاد در این هوای مقدّس طیران نمائید و بکمال محبت و وداد مابین خلق ظاهر باشید انه یكون معکم فی کلّ الأحوال انه لهو الحقّ علامّ الغیوب جمیع اماء بذكر الهی فائزند ای ورفقات سدره مبارکه بشما توجه نموده و میفرماید باید کل بطراز تقدیس فائز باشید و باثواب تنزیه مزین از حقّ منیع بخواهید تا رؤس اعمال را باکلیل عصمت منور فرماید اوست مقتدر و توانا ادراک نمودید ایامی را که مقرّین و موحدین و مخلصین لقای آن را از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل بودند از امورات ظاهره و شئونات دنیای فانیه مکدرّ و محزون نباشید دار فانی قابل ذکر نبوده و نیست عنقریب اهل ارض بحسرت تمام و خسران مبین بمقام خود راجع شوند آنچه در دفتر این عالم و دفاتر عوالم اخری بدوام اسماء حسنی باقی و پاینده است ذکر است که الیوم از قلم اعلی در صحیفه حمرا ثبت شود جهد نمائید تا بان فائز شوید و باسم حقّ حفظش نمائید جز حقّ از ذکر این مقام عاجز بوده و خواهد بود بر جمیع شکر و ثنای حقّ در کلّ احیان لازم طوبی لعبد فاز و لأمة فازت و لعبد اعترف و لأمة اعترفت بما نطق به لسان العظمة قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الاّ انا الخیر البصیر انتهى

اینکه مرقوم داشته بودید جناب آقا عبدالحسین الموسوم بالیاهو در ارض ک بودند و فرقه عنود بر ایشان شوریده اند لیس هذا اول ظلم ظهر من الظالمین فی هذه الايام و لیس هذا اول اناء کسر فی سبیل الله و لیس هو اول رجل ابتلی بشماتة الأعداء

باری تفصیل ایشان در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله جمیع عالم بطراز عرفان مالک قدم مزین شوند و بحکمت و بیان بر نصرت امر رحمن قیام نمایند امروز اشتغال بحرف و صنایع از عبادت محسوبست بر کل لازم بلکه واجب است که بشغل و عملی مشغول باشند کسالت و قعود و انزوا و بیکاری و تبلی لدی الحق محبوب نبوده و نیست انشاءالله جمیع به ما امر به الله فائز شوند و عامل گردند انتهی

از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر برسانید و مذکور دارید و بگوئید اشتغال بامور هم در مقامی از خدمت محسوبست انشاءالله نفوس مقبله باستقامت کبری فائز شوند و استقامت کبری مقامیست که هر نفسی بان فائز شد غیر الله را معدوم و مفقود مشاهده نماید ولو یأتی بما عند الناس

و اینکه مرقوم داشته بودند که در مکاتیب این عبد لفظ مالک یوم الطلاق بطاء نوشته شده و بنظر میآید بقاء منقوط باشد هر دو صحیح است چه که یوم الطلاق بطاء مؤلف یوم قیامت است چه که یوم فصل است و چون فصل اکبر در آن یوم واقع لذا در بعض مقام بطاء نوشته شده و همچنین بقاء منقوط بمعنی تلاقی است و چون آن یوم اعظم یوم تلاقی است لذا در بعض از مقامات بقاء مسطور این یومیست که احزاب مختلفه در یک مقام جمع میشوند و شئون متضاده بیک معین توجه مینمایند هذا یوم اللقاء و هذا یوم التلاقی و هذا یوم الالتقاء و هذا یوم الطلاق و هذا یوم الفصل الأكبر و هذا یوم الجمع لعمر محبوبی و محبوبیک و محبوب من فی السموات و الأرض ات القارة و قرعت و ظهرت الحاقه و الحقت و برزت الساعة و قضت در ایامی که نیر ظهور از افق عراق مشرق ولکن نظر بعدم اکمال میقات خلف سبحات حکمت مستور یومی از ایام جمال قدم از حرم بیرون تشریف آوردند و در بیرونی جناب حاجی محمد تقی از اهل نیریز علیه بهاء الله مع این عبد حضور داشتیم و در آن ایام احدی از اصل امر مطلع نه و کل غافل و از غایت ستر جمیع ممنوع مع آنکه ونفسه الحق امر از آفتاب واضحتر بود ولکن بیانات نفس حق ناس را متحیر داشت در آن ایام اموری ظاهر که اگر عرض شود جمیع بکلمه واشوقا ناطق شوند باری در آن حین لسان قدم مخاطباً لجناب حاجی محمد تقی ناطق فرمودند حاجی محمد تقی نشسته بودم ساعت موعود راه میروند فرمودند ای حاجی محمد تقی آن ساعت موعود بیان باین قسم راه میرفت و مشی میفرمودند و مکرر میفرمودند حاجی بین بین همین قسم مشی مینمود همین قسم مشی مینمود سبحان الله مع این ظهور اعظم چون اراده بر ستر تعلق گرفته بود احدی در آن ایام آگاه نه الا معدودی و آن معدود هم علی قدر مقدور لا علی ما هو علیه جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه و لا اله غیره

اینکه مرقوم داشته بودند که الواح بدیع منبعه که در معنی نصرت از قلم اعلی نازل شده سواد نموده اند و همراه دارند تا جمیع مشاهده نمایند و بر نصرت امر الهی و معنی آن آگاه شوند این فقره فی الحقیقه خدمت بزرگیست بامر حق ولکن از قبل هم در معنی نصرت از قلم اعلی نازل شده آنچه که سبب هدایت و تذکر من علی الأرض است انشاءالله آنها را هم بدست آورده ضمّ نمایند بآنچه که نوشته اید تا کل ادراک نمایند که ظهور حق جلّ جلاله از برای اصلاح عالم است نه قتل و غارت و فساد و نفاق و اذیت و امثال آن

و اینکه در باره جناب آقا محمد هاشم (از اهل ک) و سایر دوستان الهی نوشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص هر یک آیات بینات از افق مشیت الهی نازل انشاءالله نفعات آن را بیابند چه اگر جمیع من علی الأرض عرف کلمهئی از کلمات الهی را فی الحقیقه بیابند خود را مقدس و منزّه و فارغ و آزاد مشاهده کنند طوبی از برای نفسی که باین مقام اعظم اعلی فائز شد هذا ما نزل لجناب محمد قبل هاشم

بسمی الشاهد العظیم الخبیر

ذكر من لدنا لمن فى العالم ليقرّبهم الذّكر الى مقام جعله الله مقدّساً عن شبهات الّذين كفروا بيوم الدّين يا هاشم ان افرح بما يذكرك من قام باسمه القيّوم و كسّر اصنام العلوم باسمه المقتدر القدير انا قدّرتنا العلم لعرفان المعلوم و ما ينتفع به العباد لا ما ينطق به كلّ جاهل موهوم طوبى لوجه توجّه الى وجه الله و لأذن سمعت النّداء و للسان نطق بهذا الاسم العظيم اياك ان تمنعك شبهات البشر عن مالك القدر دع ما عند النّاس و خذ ما اوتيت به من لدن مشفق كريم انا نذكر اهلك و من معك فضلاً من لدنا ان ربّك لهو الفضّال القديم و نكبّر من هذا المقام عليهم و على الّذين تمسّكوا بهذا الجبل المتين و هذا ما نزلّ لجناب ميرزا سها (من سلطانآباد)

#### بنام محبوب يكتا

مالك اسماء ميفرمايد جهد نما تا از عنايت حقّ جلّ جلاله بشهاب ناميده شوى يعنى شهاب منير مبين وجود اوليا و استقامتشان بر امر مالك اسماء نور است از براى مقبلين و نار است از براى مشركين انشاءالله بمثابة ستاره سحرى از افق سماء محبّت الهى مشرق و لائح باشى امروز روزيست كه هر نفسى ميتواند تحصيل نمايد آنچه را كه سبب علوّ و سموّ است چه مقدار از نفوس كه طالب اين يوم بديع منيع بودند ولكن چون فجر يوم الله ظاهر شد كل معرض مشاهده گشتند از حقّ بخواه تا كل را از ذلّت نفس و هوى مقدّس فرمايد و بافق اعلى كشانند اينست نعمت حقيقى و مائده سماوى طوبى لمن فاز بها و ويل لمن جعل نفسه محروماً عن نعمة الله و آلائه و عناية الله و الطافه از حقّ جلّ جلاله بخواه تا ترا مؤيّد فرمايد بر امرى كه بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده است البهآء من لدى المظلوم على الّذين فازوا بهذا المقام العظيم و هذا ما نزلّ لجناب استاد حسين ك

#### بسمى السّامع العليم

يا حسين يذكرك المظلوم من شطر السّجن و يدعوك الى الله العزيز الوهاب انا دخلنا السّجن و نزلنا الآيات على شأن لا يحصيها الاّ الله ربّ الأرباب كن ناطقاً ببناء ربّك و عاملاً بما انزله الوهاب فى الكتاب طوبى لقوى ما اضعفته شؤونات الخلق و لمقبل ما منعتهم اشارات اهل الحجاب تمسّك بحبل عناية ربّك و سبّح فى العشىّ و الاشراق ان احمد بما فزت برشحات قلمى الأعلى الذى اذا تحرّك ناد المناد قد اتى سريع الحساب كذلك ماج لك بحر عنايتى فضلاً من عندى و انا العزيز الفضّال انا نذكر من سمى بهاشم و نبشّره بهذا الذّكر الذى نزلّ بالحقّ من لدى الله مالك الرقاب و نذكر من سمى بمحمّد ليفرح بعناية ربّه الغنىّ المتعال و هذا ما نزلّ لجناب آقا حسين (ك) الذى فاز فى الزّوراء

#### هو الشّاهد و المشهود

كتاب انزله مالك الوجود من مقامه المحمود لمن آمن بالله العزيز الودود طوبى لقاصد عرف المقصود و لطالب اجاب المطلوب و لعالم آمن بالله المهيمن القيّوم كم من عالم اعرض عن الصّراط و كم من جاهل عرف و سرع و قال لك الحمد يا مالك الغيب و الشّهود تالله قد انار افق العالم بالتبّير الأعظم ولكنّ النّاس اكثرهم لا يشعرون انّ الحقّ يمضى امام وجوه الخلق يشهد بذلك من نطق فى قطب الامكان انه لا اله الاّ انا المقتدر على ما كان و ما يكون طوبى لمقبل اقبل و فاز باللقاء و ويل لكلّ معرض اعرض عن الله بما اتبع كلّ غافل مردود

و هذا ما نزل لمن سمى بجناب سيد باقر ك

#### هو السامع المجيب

امروز جميع اشياء از نار كلمه الهيّه مشتعلند و جميع ذرات كائنات به قد اتى منزل الآيات ناطق طوبى از براى نفسى كه ندای مكلم طور را از شجرة ظهور اصغا نمود و بتمام جان و روان بر امر محبوب عالميان قيام كرد ذكر اين يوم عزيز بدیع در كتب الهى اظهر از آفتابست در وسط آسمان طوبى از براى چشمى كه بمشاهده فائز شد و از براى قلبى كه بافق اعلى اقبال نمود يا باقر اگر بدوام ملك و ملكوت حق را شكر نمائى هرآينه باين لوح امع اقدس معادله ننمايد قدر كلمات رحمن را بدان و چون جان حفظش نما انا نكبر من هذا المقام عليك و على اييك و على الذين فازوا بهذا المقام العظيم

يا سيد قبل رضا مالك اسماء ميفرمايد جهد كن تا برضاي حق جلّ جلاله فائز شوى اين مقام را شبه و نظير نبوده و جميع موحدين و مقررّين و مخلصين طالب آن بوده و هستند ان ربك ينطق بالحق و يهدى من يشاء الى صراطه المستقيم و الحمد لله العزيز الحكيم

هذا ما نزل لجناب من سمى بملا محمد رضا ك

#### هو الأقدم الأعظم

يا محمد رضا آسمان جود مرتفع و شمس ظهور از افقش مشرق و لائح اينست آن يومى كه كتابهاى آسمانى كل را باو وعده و مژده داده امروز روز آگاهی است دانای يكتا ميفرمايد باب فضل مفتوحست و دريای رحمت امام وجوه ظاهر جهد نمائيد تا از فيض فياض قسمت برید و محروم نمايند در قرون اولی تفكر كنيد و در آنچه بر انبيا و سفرای الهى وارد شده نظر نمائيد هر هنگام كه مطلع وحى الهى از افق سماء مشيت ظاهر شد كل بر اعراض و اعتراض قيام نمودند و بر آن جوهر وجود وارد آوردند آنچه را كه اقلام عالم از ذكر آن عاجز است بگو اى دوستان آب حیات باسم منزل آيات جارى و ساری طوبى لنفس عرفت و شربت و ويل للغافلین الحمد لله رب العالمين

و هذا ما نزل لجناب من سمى بمحمد قبل جعفر

#### بسمي المهيمن على من في الأرض و السماء

ان يا قلمي الأعلى ان اذكر من في ملكوت الانشاء لعل الذكر يقربهم الى مقام كان في الكتاب مذكورا ليس اليوم يوم الوقوف و الصمت ينبغي لكل انسان ان ينطق بالحكمة و البيان في هذا الأمر الذي كان من افق الفضل مشهودا يا احبّاء الله و اصفياؤه ان استمعوا النداء من شطر البقعة النوراء انه يشركم بما نزل في كتاب كان من قلم الله مسطورا اياكم ان تمنعكم شبهات الخلق عن الحق دعوا ما عند الناس ثم اقبلوا بوجوه نوراء الى افق كان بلسان الله موعودا قد تمت الحجّة و كملت التعمّة و ظهر ما كان في سرادق العزّ مستورا قد انفطرت السماء و سرت السفينة الحمراء على بحر الكبرياء بأمر كان من سماء الوحي منزولا كذلك نطقت السدرة و دلح الديك و غنت حمامة الأمر على غصن كان باسم الله معروفا انا نوصيك و احبّاء الله بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذي به زلت اقدام العلماء ان ربك كان على ما اقول شهيدا انتهى في الحقيقة فضل و عنایت و كرم و رحمت حق بمقامى است كه احدى از عهده شكر آن برنبايد در ليالى و ايام آيات الهى من غير تعطيل نازل و جميع مرايائى هستند حاكى از جود و كرم و شفقت محبوب عالميان اين خادم فانى از حق سائل و آمل است كه اوليايش را موفق فرمايد بر

عملی که لایق این فضل اقدس است از جانب این فانی خدمت شاریان رحیق معانی تکبیر بدیع منیع منوط بعنایت آن محبوب است انشاءالله کل کأساً بعد کأس و غرفةً بعد غرفة و قدحاً بعد قدح از رحیق عنایت حقّ بیاشامند البهَاء علی جنابک و علیهم و علی کلّ ناطق نطق و کلّ قائم قام و کلّ سالک سلک صراطه المستقیم و الحمد لله ربّ العالمین

عرض دیگر آنکه چندی قبل مخصوص دوستان و اولیای ارض ک الواح بدیعه منیعه نازل مع جناب شیخ ارسال شد و همچنین این ایام چند لوح اقدس که مخصوص جناب آقا محمد حسین ن و دو سمی ایشان و جناب آقا غلامعلی علیهم بهاء الله از سماء مشیت نازل از طریق پوسته ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند

و اینکه از قبل قبل از برای دوستان قمصر و اطراف آن الواح خواسته بودند و تعویق افتاد این نظر بتعویق نامه آن محبوب بوده و حال بعضی الواح از سماء عنایت نازل با اسم و بی اسم در کره دیگر ارسال میشود چه که در این کره ارسال آن خارج از حکمت است بعد از وصول آن جناب بهر کس مصلحت دانند اذن عطا شد که اسم او را نوشته بدهند تا کل بعنایت الهی فائز گردند الأمر بیده یقدر لمن یشاء ما یشاء و یثبت لمن اراد ما یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

\* \* \*

حضرت افنان آقای معظم آقائی جناب آقا میرزا آقا علیه من کلّ بهاء ابهاه بلحاظ اطهر ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي ظهر و اظهر ما هو المستور في ازل الآزال و نطق بثناء نفسه اذا انجذب المخلصون الى ساحة القرب و القدس و الجمال و البهائيون الى مقام انقطعت عن ذكره الأقلام و لا يحويه المقال تعالی من سخر الأشياء من حركة قلمه الأعلى و اقام الأمر على اساس لا تزعه ارياح التفاق من الذين كفروا بالله ربّ الآخرة و الأولى البهَاء المشرق من افق فضل ربنا الأبهي على افنان السدرة الذين شربوا رحیق الأصفى من يد عطاء ربهم مالک الأسماء و على الذين نبذوا اهوائهم و تمسكوا بالعروة الوثقى التي ظهرت بين الأرض و السماء بارادة قویة التي ما منعها سطوة الأشقياء الذين اعرضوا عن ملكوت البقاء و اقبلوا الى ما هو يفتني نسأل الله ربنا و رب ما خلق بين الأرض و السماء بأن يؤيد الكلّ على عرفانه و الاقبال الى ما ينفعهم في عوالم ربهم العليّ الأبهي

روحي لنفحات قلمكم الفداء لعمر الله قد وجد الخادم من عرف ببيانكم ما قررت به عين كلّ عارف و قام به كلّ قاعد و نطق به كلّ كليل و سمع كلّ اصمّ و تقرب كلّ غريب و بعيد لأنه مرّ من روض نبتت باسم الله و محبته و ذكر الله و مودته و ثناء الله و عظمته قال عزّ ذكره في مقام طوبى لقلم تحرّك على ذكرى و ثنائى و لعين توجّهت الى مشرق فضلى و مطلع انوارى و لسان شهد بما شهد به لسانى و لقلب فاز بحبى و ليد اخذت كتاب اوامرى و احكامى و لرجل مرّت عن الدنيا و قامت على صراطى و لنفس شربت كوثر الاستقامة فى امرى كذلك نطق لسانى فى ملكوت بيانى ليفرح به كلّ قلب فى هذا اليوم العزيز البديع انتهى فى الحقيقة اين خادم فانى از دستخطّ عالى كمال بهجت و مسرت و فرح حاصل نمود چه که هر كلمه آن مدلّ بود بر رضای آن حضرت و تسليم آن حضرت و عرفان آن حضرت و اين كلمه چه قدر مليح است که از قلم آن حضرت جارى شده که مرقوم داشته ايد و ما قضى و يقضى و امضى و يمضى انه هو خير لأحبائه و اصفياه عن ملكوت ملك السموات و الأرضين لأنه اعلم بهم منهم يا ليت علم العالم ما وراء حجب الظهور و وقف الأمم بما هو المضمّر المستور الى آخر بيانكم بعد از عرض اين بيان بساحت اقدس لسان عظمت باين كلمه مبارکه ناطق يا خادم اگر ناس بانچه از قلم افنان عليه بهائى که

در این چند سطر ثبت شده ناظر و عامل شوند کل خود را غنی و مستغنی از ما سوی الله مشاهده نمایند و بر اراک سرور و انبساط و اطمینان متکی شوند یا خادم اگر نفسی فی الجمله تفکر نماید و باستقامت تمام بعروۀ امر متمسک شود بیقین میداند مقامی از او فوت نمیگردد و بعنایاتی فائز میشود که حال ادراک مدرکین باو صعود ننماید و عرفان عارفین خود را عاجز مشاهده کند و بعد از فوز باین مقام اعلی دیگر احزان و کدورات عالم او را مکدر نسازد طوبی لأفنانی الذی نطق بما تضحّ منه عرف العرفان بین الامکان لعمری انه نطق بما ینبغی له انا نذکره و ذکرناه من قبل مرّة بعد مرّة کأنه کان قائماً لدى الباب فی العشیّ و الاشرار انتهى

یا محبوب فؤادی این عبد در کلّ آن در بحر حیرت متغمّس چه که ملاحظه مینماید انوار ظهور عالم را احاطه نموده و تجلیات آفتاب حقیقی جمیع ارض را اخذ فرموده مع ذلک کل در فراش غفلت نائم و یا در تیه جهل سائر الا من شاء ربّی صد هزار افسوس که نفوس از بحر سرور محرومند از حقّ جلّ سلطانه سائلم که جمیع اهل امکان را بخلع غفران مزین فرماید و کل را به ما انزله فی الکتاب کما هی آگاهی عطا فرماید چه اگر آگاه شوند واللّه الذی لا اله الا هو از خود و عالم بگذرند و به ما یلیق لهذا الیوم قیام نمایند

عرض دیگر آنکه عریضه آن حضرت که بساحت اقدس معروض داشته بودند این عبد فانی بالمحبّة و القوّة اخذ نمود و بافق اعلی فائز شد و بعد از حضور در منظر ابهی معروض داشت هذا ما انزله الوهاب فی الجواب

#### هو المحرک فی العالم

یا افنانی قد قرأ العبد الحاضر ما ناجیت به ربّک المظلوم الغریب الذی یدع کلّ الی الله ربّ العالمین انا سمعنا ما نطق به لسانک و ما تحرک به قلمک و شاهدنا توجه قلبک و عینک و اذنک الیه و الی جماله و ندائه المرتفع فی کلّ حین فوالذی جعل مقرّ عرشه فی السّجن الأعظم لو اطّلع العالم علی رشح من بحر فضلی لنبذوا سوائی و اخذوا صراطی المستقیم یا افنانی مع آنکه جمیع بشر در کلّ حین فناء ارض و آنچه در اوست مشاهده مینمایند مع ذلک باو متمسکند و از ملکوت باقی معرض چه بسیار از بیوت که در شب نغمات مفرّحه از آنها مرتفع و در صباح نوحه و زاری ظاهر و مسموع چه مقدار از اسباب فرح و سرور و عیش که در آنی بعزا مبدل شد و چه مقدار از زخارف و نعمتا که صاحب آن از آن محروم گشت و جمیع این امورات را خلق غافل مشاهده نموده و مینمایند مع ذلک محجوب و غافل و معرض ملاحظه میشوند دریای شیرین مقابل چشمها ظاهر و موج و کل بیکه ملحیة اجاجیة مشغول الحمد لله اثر حرارت محبّت الهی از لسان و قلب و ارکان آن جناب ظاهر و هویداست بجان محبوب صد هزار عالم باین مقام معادله مینماید اگر وسعت عالم اقتضا مینمود ثمرات اعمال ظاهر میشد انشاء الله لم یزل و لایزال بعنایات مخصوصه ربّانیة فائز باشند و بذکرش مشغول و مسرور نفوسی که از کوثر بیان آشامیده اند و بافق رحمن ناظرند جمیع را تکبیر برسانید و بذکر حقّ مسرور دارید انتهى

اینکه اظهار افسردگی فرموده بودند انشاء الله امید است که از نفحات بیان ربّنا الرحمن که مخصوص آن حضرت نازل شده افسردگی رفع شود و بطراز سرور مزین گردند و بر حسب حکم الهی باید آن حضرت بتجارت مشغول شوند و انشاء الله اسباب آن فراهم خواهد آمد و آنچه از قلم اعلی در الواح قبل نازل شده ظاهر خواهد شد انه لهو المخبر العلیم الحکیم البهّاء علی حضرتکم و علی الذین عملوا بما امروا به فی کتاب الله ربّ العالمین

و عرض دیگر مبلغ ۱۴ عدد جنیه بتوسّط آقائی جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الأبهی رسید

غصنين اعظمين روحى و ارواح العالمين لتراب اقدامهما العزيز فدا بذكر ابدع اعلى و تكبير اقدس ابهى آن حضرت را ذاكر و مكبرند

\*\*\*

۱۵۲'

الحمد لله الذى عرفنا نفسه و علمنا امره و اوضح لنا مناهج الحقّ و اليقين و اظهر ما ينبغي لوجوده على العالمين نشكره فى كلّ الأحوال بشكر نطق به فى كتابه و علمنا بجموده و سلطانه و التكبير و البهاء على الذين استقاموا على امره و نطقوا بثنائه و فازوا باصغاء ندائه و اقبلوا الى افق فضله و تقرّبوا الى بحر اسمه العظيم

الحمد لله الذى فضّل بين الانشاء بالكلمة العليا و بها غاض الموهوم و فاض بحور العلوم تعالى القيوم الذى نور العالم بالاسم الأعظم و اشرع للأمم ما يقربهم الى ساحة العزة و العظمة و الجلال و مطلع القدرة و القوّة و الاجلال انه لم يزل كان مقدّساً عن الذكّر و الثناء و لا يزال يكون منزهاً عما يتكلّم به اهل الانشاء فلما كان السبيل اليه مقطوع و الدليل اليه مردود نصفه بما وصف ذاته بذاته لذاته و اذكره بما ذكر نفسه بنفسه انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و بعد قد فاز الخادم بكتابكم الذى كان مدلاً لحبكم محبوب العالمين و توجهكم الى مقصود العارفين و حمدت الله بما ايدكم على ذكره بين خلقه و قيامكم على انتشار آثاره فى مملكته و نسأل ربنا الرحمن بأن يسمعنا فى كلّ الأحيان ما تهدر به الورقاء بين الأرض و السماء و يقدر لكم خير الآخرة و الأولى تفصيل مراسله آن جناب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله به ما تنجذب به القلوب و تطير به النفوس ناطق باشند و در هواى معانى و بيان طائر مادّة اشتعال عالم اراده حقّ و كلمه حقّ است و اوست كبريت احمر كه سبب اشتعال هر شىء بوده و خواهد بود انشاءالله قلوب بارده انفس غافله باين كبريت الهى مشتعل شوند و بشرط رحمن توجه نمايند انتهى

و اينكه در ذكر رساله سلوك كه بلسان پارسی نازل شده مرقوم فرموده بوديد اين رساله قبل از ظهور بلسان قوم نازل شده و سبب تنزيل آن آنكه شخصى كه هم عالم بود و هم عارف از اهل سنّت و جماعت عريضهئى در عراق بساحت اقدس فرستاد لذا نظر بحكمت الهيّه اين رساله بطريق متداوله بين قوم نازل شد و اليوم نفسى كه بافق اعلى توجه نمود و بحقّ عارف گشت بانچه در او ذكر يافته از هفت وادى و يا هفت مقام بجمع فائز است چه كه در اين ظهور موهومات خرق شده جميع بعد از عرفان حقّ مأمورند باكتساب علوم نافعه و ترك شئون موهومه نسال الله بأن يوفق عباده على ما اراد لهم من بدايع جوده و كرمه و احسانه انه وليّ المقبلين و مولى المخلصين اين بيانات از لسان حقّ استماع شده طوبى للفائزين

جناب محمّد مصطفى مّمّن ايده الله على القيام على خدمته و سوف ينبئ ما زرع فى العراق انه لهو المنبت الحكيم در باره دكان و ما يتعلّق به آنچه واقع شد انشاءالله خوبست و از حقّ ميطلبيم نتيجه حسنه از او ظاهر فرمايد بر جميع احبّاي آنجا لازمست كه بكمال جدّ و جهد در تمشيت امورات شما سعى نمايند اگرچه حقّ كافى بوده و هست ولكن خير اعمال حسنه بخود نفوس عامله راجعست نسال الله بأن يوفقهم على محبتك و ما يسرّ به قلبك اللطيف الشريف

و دیگر این عبد فانی از حال همشیره اطلاعی نداشته و ندارد و از لسان قدم هم در باره او کلمه‌ئی استماع ننموده که دلیل بر جهات اقبال و یا غیر آن باشد در یکی از لیالی مقدّسه لدی العرش حاضر لوحی مخصوص جناب محمود اخوی آن جناب نازل و در آن لوح این آیه مبارکه نازل قوله جلّ کبریائه انا ذکرناک و نذکرک بالحقّ لأنّنا نحبّ الوفاء و جعلناه من اعظم الأسماء تفکّر فیما نزل من القلم الأعلى لتجد منه عرف المحبوب انتهى این عبد در حضور تحریر مینمود ناگاه اشتعالی در قلب این عبد ظاهر چه که خاطر آوردم شبی را که در بیت جناب ذبیح علیه بهاء الله بودم او در آنجا بود و اول ذکر محبوب را از او شنیدم این ابیات که از مطلع بیان منزل آیات نازل شده تلاوت مینمودند رشح عما از جذبّه ما میریزد الی آخر بشوق و شغف و انجذابی تلاوت مینمودند که از نفحات تغیّاتش گویا عظام رمیمه از جذب بیان الهیه بحرکت میآمدند و این بنده چنان مشاهده مینمود که جذب آن آواز جمیع اهل انشاء را احاطه مینمود و کل را بمقرّ ظهور هدایت میفرمود از قول این عبد فانی تکبیر باو برسائید و بفرمائید چه شد آن الحان بدیعه و آن نغمات منیعه و آن اشتیاق و احتراق در حبّ نیر آفاق چون آیه وفا از مصدر مالک اسماء نازل شد این عبد نظر یوفا این جسارت را نمود که شاید بشأنی از بدایع نغمات الهیه و الحان طیور عرشیه بجذب و شور آئید که جمیع اماء رحمن را مجذوب نمائید و بشطر دوست کشانید و دیگر بخاطر آوردم آن یومی را که سیف گرفته بودند و بی حجاب میخواستند از خانه بیرون بروند صائحه باسم الله و اهل آن بیت او را گرفتند و منع نمودند بفرمائید امروز روز آن جذب و شوقست چه که نوروز روزهاست و سید ایامهاست ای جهان از جان بجوش و از سینه بخروش و از تن بکوش و از لب خمر ذکر محبوب را بنوش برخیز بمحبّتش و نوشانوش گو تا هوش از سرها برود و سروش غیبی در قلبها بذکر محبوب ناطق گردد این کلمات را ناظرأ الی الوفاء عرض نمودم چه که رسم وفا را چون در اول خمر بیان رحمن را از ساغر ذکر او نوشیدم خواستم حال این بنده از این ساغر ابدع امنع اقدس احلی باو بنوشانم

عجب است که در این یوم اعظم که جمیع عالم بنا بر کلمه مالک قدم مشتعلند از آن دیار خبری نیست و حرارتی ظاهر نه ولکن انشاءالله آن محبوب احباب را بذکر ربّ الأرباب مشتعل دارند یعنی آن نفوسی که بنفحات جعلیه جعفریه از شاطی احدیه محروم شده‌اند بگو شما کلمه حقّ را ادراک نکردید و حقّ را از باطل تمیز ندادید این قدر هم تفکّر نمودید که آن وعده‌های ملاً جعفر که هر سه ماه یک مرتبه باولای خود وعده ظهور جعفری میداد که ظهور خودش باشد چه شد و کل این فقره را میدانند معذلک متنبّه نشده‌اند ای محبوب ناس را باین اذکار متذکّر دار که شاید از عنایت مالک قدم در این یوم اعظم محروم نمانند خلق ضعیفند و حجاب غلیظ کو اصعب یقین که باسم ربّ العالمین کل را بردرد و از خلف حجاب نور قلب بدرخشد باری آن محبوب دست از تبلیغ بحکمت و بیان بردارند دنیا عنقریب تمام و فانیست انشاءالله باید بتأییدات الهی بخدمت قیام نمائید و اثر آن در ابداع ظاهر شود نسأل الله بأن یؤید الذین اقبلوا ثمّ توقّفوا و لا یحرّمهم عن البحر الذی احاط من فی السّموات و الأرضین آن بیچارها مطلع نیستند روایات کذب آن نفوس مقبله را بعید نمود ولکن امیدواریم که کل از کأس قرب بنوشند و از صهای یقین بیاشامند هنیئاً لهم ثمّ هنیئاً لهم مرئاً لهم ثمّ مرئاً لهم

حسب الأمر آنکه بوصیّت مرحوم جناب حاجی علیه بهاء الله و رحمته و عنایت و الطافه عمل شود چه که دوست نداریم بعد از او بغیر رضای او عمل شود بذلک ینزل الخیرات علیکم من سماء عطاء ربکم الکریم و در آنچه وصیّت نکرده است رجوع بکتاب الهی یعنی کتاب اقدس نمایند و به ما نزل فیه عامل شوند انتهى

اینکه نوشته بودند که اگر اقتضا نماید بعض بیانات عالیّه که سبب تربیت ناس و تشویق نفوس باشد نوشته ارسال شود تا در جریده مذکوره طبع شود این بنده عرض مینماید آنچه فی الحقیقه سبب تربیت و علّت ترقّی ناس بوده لم یزل و لایزال از قلم اعلی جاری ولکن اکثری از آن غافل بوده و هستند و از گلزار معانی که مایه ترتیب و اعتدال است دماغ عالم قسمتی نبرده و حال بالفاظی که سبب ابتلا و هرج و مرج و تنگی عالمست بآن ناطق و بآن افتخار مینمایند اگرچه وجه عالم در این ایام بر



بی‌باکی و بی‌پروائی و بی‌مذهبی است و لکن عنقریب ابصار حدیده و اذن واعیه در عالم ملک ظاهر خواهد شد و بساط مبسوطه منظوی خواهد گشت کما طوی من قبل الفاظی مابین ناس در ممالک اجنبیه و غیرها مذکور میشود و جمیع از عالم و جاهل بآن تکلم مینمایند و جمیع هم دارائی آن مقامات را مدعی از جمله لفظ تمدن و حریت و انسانیت و وداد و اتحاد و مواسات و آزادی و برابری و شرح و بسط طویل و عریض در ذکر آن الفاظ و تفاسیر آن در جرائد عالم مذکور در این مقام لسان صدق را سزاوار است که باین کلمه ناطق شود فأتوا بعمل ان انتم من الصادقین آنچه الیوم ملاحظه میشود اینست که سدرهئی را که ظهورات انسانیت و فوق آن در ظل آن مذکور اگر بدست قوم افتد البتّه قطع نمایند و بسوزانند از حقّ جلّ و عزّ طلوع نیر انصاف را از آفاق قلوب ناس مستلّت مینمایم که شاید بحقّ ناطق شوند و بحقّ عامل گردند

و اینکه از جناب میرزا آیده الله تعالی مذکور داشتید انشاءالله بنصایح مشفقانه ایشان اصحاب جحیم جهل و اعتساف بنعیم عدل و انصاف فائز شوند و نسأله تعالی بأن يجعل الأختَر مرآةً لأهل البصر ليشاهدوا فيها الحال وجه ما هو المستور فی حجاب الاستقبال

و دیگر تفصیل مکتوب آن جناب در ساحت اقدس عرض شد فرمودند آنچه باید از قلم ظاهر شود ظاهر شد و هر چه باید گفته شود گفته شد و هر چه باید در انجمن عالم هویدا گردد لو شاء الله خواهد گشت حال صبر و صمت محبوب‌تر و از افضل اعمال محسوب انتهی

#### هو الأقدس الأبهی

عرض میشود کتاب آن جناب که فی الحقیقه دفتر محبت مالک ایجاد و صحیفه وداد و اتحاد بود بصر این احقر عباد را منور و قلب را تازه و خوشنود نمود نفحات اذکارش دماغ جان را قوت بخشید و فوحات اخبارش روح را بهجت عطا فرمود و این بنده را گمان آن بود که در جواب آن جناب شرح مبسوطی که مشعر و مدلّ بر مراتب خلوص و مودت و اتحاد و محبت است معروض دارد و لکن از عدم فرصت از این فیض محروم ماند دیگر جناب سمندر علیه بهاء الله تفصیل را ذکر مینمایند در لیالی و ایام این عبد مشغولست لذا این مرتبه مختصراً این نامه عرض شد امید عفو است

و همچنین مخدومی جناب ملا عبدالرزاق علیه بهاء الله مکتوبی باین بنده مرقوم داشته‌اند ابدأ فرصت جواب علیحده نشد جمعی که در ساحت اقدس وارد و فائز شدند کل شاهد و گواهند لذا خدمت ایشان تکبیر و ذکر و سلام این عبد میرساند انشاءالله در کلّ احیان بنصرت امر رحمن بحکمت و بیان مشغول باشند

و دیگر مکتوب جنابان میرزا سمیع خان و میرزا رحیم خان علیهما بهاء الله رسید الحمد لله از سماء مشیت الهیه لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و همچنین لوحی مخصوص احباب الهی که در ککن ساکنند نازل جناب ایشان مخصوص احباب آنجا تلاوت نمایند

و دیگر در فقره قراری که در آنجا شد مخصوص مسافرین جناب اسم جود علیه بهاء الله معروض داشتند قبول فرمودند معلومست این گونه امور که متعلّق بخیرات و حسناتست لم یزل لدی العرش مقبول بوده مخصوص این فقره و خاصّه که در بیت آن جناب واقع شده محبوب بوده و خواهد بود و لکن حسب الأمر آنکه نفسی از احباب از کسی مطالبه ننماید هر نفسی خود سبقت نمود و باین فیض فائز شد هنیئاً له سوف يعوضه الله ضعف ما انفق فی سبيله انه لهو الغفور الکریم جمیع دوستان را تکبیر بلیغ برسانید و از قول این فانی معروض دارید کوثر حیات جاری هی بنوشید هی بنوشید و نعمت حقیقی نازل هی تناول نمائید هی تناول نمائید بحر الطاف مّوّاج هی بجوشید هی بخروشید و در انجمن اهل بهاء که از صهای ذکر و ثنا مدهوشند و از حرقت فراق در خروش این فقیر خادم را بجرعهئی مسرور فرمائید بهاء علیکم یا اهل البهّاء

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

رنگون

برادر مکرم جناب آقا سید مصطفی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الحمد لله الذی عطر العالم من نفحات وحیه و نور افئدة المخلصین بنور معرفته الصلوة و السلام و التکبیر و البهآء علی اولیائه و اصفیائه الذین قاموا علی خدمة امره و ما منعتهم سیوف اعدائه و لا سطوة المعرضین من عباده قاموا بقوة الانقطاع و نصروا الله مالک الابداع ما اضعفتهم قوة و لا قدرة اولئک عباد الذین بهم ثبت حکم التوحید و ارتفعت رایات التجرید و اشرق نیر البرهان بظهور اسمه العزیز البدیع

سبحانک اللهم یا الهی و سیدی و سندی طهر آذان عبادک بکوتر فضلک لاصغآء ندائک و نور ابصارهم بمشاهدة افق ظهورک ای رب تری حزب الشیعة کانوا ان یفتخروا بعلومهم و فنونهم و ما عندهم فلما اتی الوعد و سطع نور الأمر انکروا حقک و جادلوا بآیاتک الی ان افتوا علی سفک دم مشرق فضلک و مطلع بیئاتک و مصدر اوامرک و احکامک ای رب قدس افئدة مخلصیک من قصصهم و اذکارهم ثم زینهم بطراز ما جرى من قلم عدلک و یراعة بیانک ای رب فضلک احاط و سبق و رحمتک احاطت و سبقت قدر للمریدین من احبائک و المقرّین من خلقک ما یجعلهم منقطعین عن دونک و متمسکین بما امرتهم به فی کتابک انک انت المقتدر القدير و بالاجابة جدیر

و بعد نامه‌های آن برادر مکرم رسید هر کدام ذکرى بود مبین و گواهی بود امین از برای توجه و تمسک و اقبال الی الله ربنا الغنی المتعال و بعد از قرائت قصد مقام نموده امام وجه مولی الوری عرض شد و بشرف اصغفا فائز گشت هذا ما نطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

بسم الله العلیم الحکیم

یا مصطفی علیک سلام الله مالک الأرض و فاطر السماء قد حضر لدى المظلوم العبد الحاضر بکتابک و عرضه امام الوجه سمعناه و اجیناک بآیات بیئات أنّها تقرّبک الی الله رب العالمین هذا یوم فیہ ینادی المناد فی کلّ حین الملک لله مالک یوم الذین هذا یوم فاز به کلّ مستقیم و سمع کلّ اذن و شاهد کلّ ذی بصر ما ظهر و اشرق و لاح و سطع من افق ارادة الله رب العرش العظیم انه ما اراد الا تقدیس العباد و تنزیههم عن البغی و الفحشاء و المنکر و الطغی انه هو ارحم الراحمین انک اذا سمعت النداء من الأفق الأعلى و شربت ریحیق البیان من كأس عطاء مالک ملکوت السماء قل

الهی الهی اشهد أنّک ما خلقت العباد الا لعرفان مشرق آیاتک و مطلع بیناتک و ما خلقت الآذان الا لاصغاء صریر قلمک و لا الأبصار الا لمشاهدة انوار افق ظهورک و لا الأیدی الا لأخذ کتابک بقدره من عندک و سلطان من لدنک و لا القلوب الا للاقبال الی کعبه عرفانک و عزّک و امرک و لا الأرجل الا للوصول الی صراطک اسألك بالوجه الّتی احمرّت من الدّم فی سبیلک و الصّدور الّتی تشبّکت من سهام الأعداء لاعلاء کلمتک و بالأفئدة الّتی ما منعها سطوة الظّالمین و ما خوّفنها مدافع المشرکین اقبلوا باسمک الی مظهر نفسک و طافوا حول ارادته شوقاً للقائک بأن تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی التّمسک بحبل امرک و القيام علی خدمتک و ذکرک بین عبادک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک اجد نفسی متحرّرة فی ظهورک و طلوعک و آثارک الّتی احاطت ارضک و سماتک اسألك بأن تجعل رأسی مزیناً باکلیل الانقطاع و هیکلی مطرّراً بطراز الخضوع و الخشوع لدى ظهور اوامرک و احکامک ای ربّ ایّدنی بجودک و کرمک علی الحکمة الّتی امرتني بها فی صحفک و الواحک ثمّ وفّقنی علی الاستقامة الّتی انزلت حکمها من سمآء علمک و حکمتک ای ربّ قوّ عبدک هذا علی القيام علی خدمتک بالحکمة و البیان ثمّ انصره بالقدرة الّتی احاطت الکائنات و بالقوّة الّتی غلبت الممکنات و عزّتک یا اله العالم و مقصود الأمم لا تطمئنّ نفسی الا بعنایتک و الطافک و لا تقرّ عینی الا بمشاهدة آثارک اسألك باسمک الأعظم بأن تکتبني من اصحاب السّفینة الحمراء الّتی بشرّ بها مبشّر امرک بین الوری و جعلتها مخصوصة لأهل البهآء اشهد أنّک ما خیبت قاصدیک و لا تخیبت أملیک لا اله الا انت الغفور الرّحیم

یا مصطفی بلغة نورا ندای مظلوم را بشنو امروز ندا مرتفع و نور ساطع و عرف بیان متضوّع و کعبه الله مشهود و باب فضل مفتوح طوبی از برای نفوسی که خود را از اوهمات حزب قبل و ما عندهم من القصص و التّماتیل مقدّس نمودند و بسمع پاک و بصر مقدّس در آنچه ظاهر شده توجّه و تفرّس کردند اگرچه این ایّام آذان واعیه و ابصار حدیده بمثابة عدل و انصاف کمیابست بلکه نایاب اوّل امری که از برای سالک صادق لازم است تقدیس و تنزیه است از قصص و ادلّه و براهینی که حزب شیعه بآن تمسّک جسته‌اند لعمر الله انهم فی ضلال مبین اذکارهم مفتریات غفلت بمقامی رسیده که بر منابر مظاهر صفات و اسماء الهی را لعن مینمایند و شاعر نیستند عاملند آنچه را که ظالمهای ارض از آن پناه بحقّ برده و میرند از حقّ میطلبیم آن جناب را آگاه فرماید و بر نصرت امر تأیید نماید و نصرت آنچه در کتاب بهاء از قلم اعلی نازل شده باعمال و اخلاق بوده و هست این جنود اقدر و اشجع از جنود عالم مشاهده میگردد اولیا را تکبیر برسان بگو جند الله امروز اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه است بآن تمسّک نمائید لعمری باین جنود مدائن افنده و قلوب مسخّر شده و میشود در این ظهور اعظم فضل اعظم ظاهر و عنایت کبری مشهود کل را از سب و لعن منع نمودیم و همچنین از اعمالی که سبب حزن و علّت هم و غم است یا مصطفی نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک علی ما یبقی به ذکرک بین الأذکار و اسمک بین الأسماء و یزینک بکلمة رضائه أنّه هو العزیز الفضّال لا اله الا هو الفرد الواحد المقتر الفیاض انتهى

لله الحمد در این لیله که لیلۀ پانزدهم ۱۵ شهر شعبان المعظّمست باآثار قلم اعلی فائز شدند و همچنین بامواج بحر بیان ربّنا الرّحمن ایکاش اهل عالم بقطرهئی از دریای عدل الهی فائز میگشتند و باشرافات انوار نیر انصاف منور میشدند سبحان الله کینونت عدل ظاهر و حقیقت فضل امام وجوه مشهود ولكن بی انصافهای عالم یعنی اهل ایران باوهام مقبلند و از مالک انام معرض بخطا از عطای دائمی گذشته‌اند و بظلم از عفو و عدل الهی محرومند خود را از بهترین بشر و افضلترین امم میشمردند و میدانستند و چون اصبع قدرت پرده برداشت عکس آن ظاهر و باهر از صفات بشر محرومند و از اصحاب سقر در منظر اکبر مذکور حقّ شاهد و گواه هر زمان این خادم فانی در عنایات الهی ملاحظه میکند حزن او را اخذ مینماید بشأنی که قریب بهلاکت میگردد چه که هر نفسی طالب خیر و آمل فضل بوده و هست مع ذلک محروم و ممنوع مشاهده میگردد

الهي الهي ايد عبادك على عرفان ما اردت لهم بجودك و كرمك و الهمهم ما قصدت لهم بفضلك و عطائك اسألك  
بأنوار وجهك و اسرار علمك بأن لا تخييبهم عن بدائع فضلك و كرمك أنك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام من  
في السموات و الأرضين

و اينكه ذكر نفوس مذكوره عليهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اين كلمات عاليات از مشرق  
ارادة مالك اسماء و صفات مشرق و لائح هذا ما نطق به لسان المقصود في ذكر جناب ابوالظفر صاحب عليه بهاء الله قوله عز  
بيانه و جل برهانه

بسم الله الفرد الواحد العليم الحكيم

يا ابالظفر يذكرك المظلوم في السجن بما يجذبك الى الله رب العالمين انه انزل في الكتاب ما يهدي الأحزاب الى صراطه و  
يعلمهم ما يقربهم اليه انه هو الفضل الكريم ان النصر في المقام الأول هو الايمان بالله و الاقرار بمطلع آياته و مشرق وجهه و  
مهبط علمه المحيط قد حضر العبد الحاضر بكتاب من سمى بمصطفى عليه بهاء الله و رحمته و كان فيه ذكرك ذكرناك  
بذكر تجذب به افئدة المقبلين ان المظلوم يوصى اوليائه بما ترتفع به مقاماتهم بين العباد طوبى لمن سمع النداء و عمل بما امر  
به من لدن امر حكيم انا ذكرنا الذين اقبلوا الى الوجه قبل اقبالهم و بعد اقبالهم يشهد بذلك كل منصف بصير  
و هذا ما نطق به لسان المحبوب لمن سمى بخيرالدين صاحب و خيره عليه بهاء الله

هو الناظر من مقامه الأعلى

يا ايها المقبل قد حضر اسمك في السجن ذكرناك بما تجد منه نفحات عناية ربك الخبير قل  
الهي الهي لك الحمد بما سقيتني كوثر العرفان من ايادي فضلك و ذكرتنى من قلمك الأعلى بما لا يعادله ما خلق في  
الأرض باسمك القدير اسألك يا من بكلمتك العليا انجذبت الأسماء و باسمك الأبهي سخرت من في الأرض و السماء بأن  
تجعلني ناطقاً بذكرك بين خلقك و متكلماً بثنائك بين عبادك ثم اجعلني مستقيماً على حبك بحيث لا تمنعني سبحات  
الجبابرة و سطوة الفراغة اى رب ترى الضعيف تمسك باسمك القوى و البعيد باسمك القريب و الفقير باسمك القوى الغالب  
القدير اى رب انا الذى نبذت ما دونك متمسكاً بك و بما انزلته فى كتابك اسألك ان لا تخيبنى عمّا عندك أنك انت المقتدر  
على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم  
و هذا ما نزل لجناب محمد اسمعيل صاحب عليه بهاء الله

هو الناظر امام الوجوه

يا اسمعيل در احزاب مختلفه عالم تفكر نما كه بچه مؤمنند و بكدام حجت و برهان متمسك حزب شيعه وصاياى الهي را  
نپذيرفتند بهوى مشغول و از مولى الورى ممنوع حضرت مقصودى را كه در قرون و اعصار منتظرش بودند چون ظاهر شد بر  
كفرش فتوى دادند و بظلم شهيدش نمودند و حال مجدد معرضين بيان بهمان اوهام متمسك و بهمان ظنون مشتبث قل  
الهي الهي اسألك بالقدرة التى عند ظهورها محت قدرة العالم و بنور وجهك الذى به اضاء الأمم بأن تؤيد عبادك على  
التقرب الى بحر علمك و التوجه الى مطلع فضلك و مخزن حكمتك أنك انت الفياض المقتدر الغفور الرحيم

یا سید مصطفیٰ هر یک از نفوس مذکوره فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد و سایر اولیا را از قبل مظلوم سلام برسان و بتجلیات انوار نیر فضل حقّ جلّ جلاله بشارت ده لیفرحوا و یکنوا من الشاکرین کل را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و صفا و وفا جنودی که ناصر حقّ و سبب اعلاء کلمة الله است اخلاق مرضیه و اعمال طیّبه بوده مکرّر این کلمه علیاً از قلم مظلوم جاری و ظاهر طوبی از برای نفوسی که همشان اصلاح عالم و تهذیب امم است آنّه هو المبین العلیم لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی من فی السموات و الارضین انتهى

یا حبیب فؤادی در جمیع احوال باید آن جناب ناظر بحکمت باشند لئلاّ ینظروا ما تضطرب به النفوس حکمت سبب نجات عباد است و همچنین علّت حفظ و حراست از حقّ میطلبم اولیای خود را بانوارش منور دارد و باتارش مزین انّ ربّنا هو التّاطق الامین و التّاصح المبین دوستان آن ارض هر یک را باذکار لطیفه روحانیّه ذکر مینمایم و سلام میرسانم و میطلبم از برای ایشان آنچه را که سبب علوّ و علّت سموّ است انّ الله ربّنا هو المقتدر القدير و بالاجابة جدیر

در جواب عریضه محبوب مکرمّ جناب حاجی سید مهدی علیه بهاء الله الابدی و ضلع ایشان علیها بهاء الله دو لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاءالله از کوثر بیان بنوشند و بنوشانند اغصان سدره مبارکه روحی لترات قدومهم الفداء مخصوص سلام میرسانند و اظهار عنایت میفرمایند البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم من الذین شربوا رحيق العرفان من ایادی عطاء ربّهم المعطى الکریم

خادم

فی ۱۵ شهر شعبان المعظمّ سنة ۱۳۰۶

\*\*\*

ط

جناب مشهدی حیدر ص علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو التّاطق الذّاکر العلیم الحکیم

الحمد لله الذي فتح ابواب العرفان بمقاليد البيان و اظهر ما كان مكنوناً في ازل الازال و مستوراً عن الادراك و الأبصار التّكبير و الثّناء و السّلام و البهاء علی ایادی امره الذّین وجدوا عرف يوم الله و اقبلوا اليه بقلوب نوراء و اخذوا اقداح الفلاح باسمی الأبهی من ایادی العطاء اولئك عباد وصفهم الله في كتبه و صحفه و زبره و الواحه و جعلهم ایادی امره فی بلاده علیهم رحمة من عنده و عناية من لدنه انه هو الفضّال الفیاض العزیز الوهاب

یا حیدر قد حضر کتابک فی المنظر الأكبر المقام الذّی فيه نطق مالک القدر و ذکر اولیائه و انزل لهم ما تبقى به اسمائهم و اذکارهم و ارواحهم و ما ظهر منهم فی هذا السّبیل المستقیم علیهم بهاء الله ربّ العالمین یا حیدر افرح ثمّ اشکر بما فاز کتابک باصفاء المظلوم اذ احاطته الأحزان منکلّ الجهات بما اكتسبت ایادی الذّین نقضوا الميثاق و كفروا بآیات الله العلیم الخبیر طوبی لعبد اقبل و قام امام العباد باستقامة اضطربت بها افئدة المعتدین قل یا حزب الله ضعوا الفساد و الاعتساف و خذوا

العدل و الانصاف لعمري اناكم خلقتم لاصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم انه يفعل ما يشاء و يحكم كيف يشاء و فى قبضته زمام الأمور لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير كبر من قبلى على اوليائى الذين شربوا رحيق العرفان من ايدى عطائي و قاموا على خدمة امرى العزيز الحكيم يا اوليائى هناك اسمعوا ندائى من شطر سجنى انه يحفظكم و يهديكم الى الله ربكم و رب السموات و الارضين

يا حيدر قل يا ملاء الارض اتقوا الله ثم انصفوا فيما ظهر بالحق و لا تكونوا من الظالمين قد كنت صامتاً انطقنى الله و كنت ساكناً حرّكتنى ارادته لتشهد بذلك كتب الله العزيز العليم ضعوا الاعتساف و خذوا الانصاف انه يحفظكم و يكون معكم فيكلّ عالم من عوالم الله انه وليّ من اقبل اليه و وليّ المخلصين قد خلقنا الخلق لهذا اليوم ولكنّ القوم فى وهم ميين يرون و ينكرون يسمعون و يعرضون الا انهم من الأخسرين فى لوحى المبين

انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر احبائى الذين كانت اسمائهم فى ورقة بيضاء ان ربك هو المشفق الكريم يا حسين قبل على قد اقبل اليك وجه المظلوم من هذا المقام الرقيق و ذكرك بما انجذب به الملاء الأعلى و سگان الفردوس طوبى للمنصفين قل انّ البيان يطوف حوله و الكتاب امام وجهه ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين قل به ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن لو انتم من العارفين قل انه بالقلم سبق اسيف الأمم و منع النزاع و القتال و حكم الجهاد انه هو ارحم الراحمين هذا هو المكنون الذى شهدت له الكتب و هذا هو النبأ الذى بشر به محمد رسول الله و من قبله كلّ رسول امين

يا زين العابدين انّ القلم من هذا السجن اقبل اليك و انزل لك ما صاحت به الأشياء و نادت الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله مالك هذا اليوم العزيز البديع انا ذكرناك و اباك بما يكون باقياً ثابتاً فى كتاب الله المنزل القديم اشكره بهذا الفضل الأعظم و قل

لك الحمد يا مالك القدم بما زينتنى بطراز العرفان و هديتنى الى مطلع البيان اسألك بقدرة آياتك و نفوذها ان تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا يمنعى ظلم الظالمين و لا سطوة المشركين الذين نبذوا عهدك و اخذوا ما ظهر من مطالع الظنون و الأوهام اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك اسألك بمشارك علمك و مطالع حكمتك ان تجعلنى مؤيداً على نصره امرك بجنود الأمانة و الديانة انك انت الحاكم على ما تشاء بأمرك المحكم المتين

يا على قد رجعت حديث الطور بما ظهر مكلّمه و نادت السدرة الملك لله ربّ هذا المقام الرقيق طوبى لأذن فازت بندائى و لقلب اقبل الى افقى المنير طوبى لبصر ما منعه الهوى عن النظر الى الأفق الأعلى و ليد اخذت كتاب الله بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة من فى السموات و الارضين قل يا اولياء الله هل تسمعون و تصبرون اين حنين قلوبكم و ضجيج نفوسكم هل عرفتم ما ظهر بالحق ام كنتم من المتوقّفين قل

الهى الهى و سيدى و مقصودى و معبودى و غاية املى و عزّتك و جلالك و عظمتك و اقتدارك احبّ ان اضع وجهى على كلّ بقعة من بقاع ارضك لعلّ يتشرف بمقام تشرف بقدم اوليائك ايرب اغفر جريات عبادك و اوليائك و قدر لهم ما يحفظهم عن دونك فى ايامك اشهد انك انت الكريم و انك انت الرّحيم لا يعزب عن علمك من شىء تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد لا اله الا انت المقتدر العزيز العظيم

يا قلم اذكر من سمى بيدالله و ذكره بما جرى من لسان العظمة فى ملكوت البيان ليشكر و يكون من الحامدين نسأل الله ان يؤيدك على اخذ كتابه بقوة لا تمنعها قوّة العالم و باستقامة لا تزلّها شبهات الأمم ان ربك هو المقتدر على ما يشاء بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائص العالم الا من شاء الله الغفور الرّحيم

يا روح الله قد ارسلنا الروح من قبل و بشرّ الناس بهذا النبأ الذى به انقلبت الارض و السماء و اضطربت افئدة المعتدين و من قبله ارسلنا الكلم بآيات بينات و امرناه ان يخبر الناس بيوم الله العزيز العظيم هذا اليوم الذى فيه استوى مكلّم الطور على

عرش الظهور و ينادى بأعلى النداء يا ملاء الأرض و السماء تالله قد ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و اتى من قرّت بظهوره اعين المقرّين كذلك اشرك نير البيان فى هذا المقام الذى بنى باسمى المقتدر القدير  
يا نصرالله قد اتى النصر و القوم فى حجاب غليظ ان الظالم بالمكاره يهددنى و الله بالنصر يعدنى انه هو اصدق القائلين  
قل انه اظهر امره بسطان لا تضعفه جنود العالم و لا تمنعه ضوضاء الجهال الذين منعوا العباد عن شريعة الله المهيمن المقتدر  
على كل صغير و كبير

يا لسان العظمة اذكر من سمى بسيد محمد الذى طار بأجنحة الاشتياق الى نير الآفاق الى ان ورد فى مقام جعله الله  
مطاف المخلصين يا محمد اذكر اذ قصدت الغاية القصوى و الذروة العليا و قطعت السبيل اذ فزت بالدليل فى ايام ربك العزيز  
الحميد و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت المدينة المحصنة التى اخبر بها الزبور و من قبله كتب الله رب العرش العظيم و  
قمت لدى الباب الذى فتح بمفتاح الفضل على من فى السموات و الأرضين شهدت و سمعت النداء و فزت بما كان مسطوراً  
من القلم الأعلى فى كتب النبيين و حضرت امام كرسى الربّ و سمعت نداءه و رأيت افقه يشهد بذلك هذا اللوح المبين طوبى  
لك و لسمعك و بصرك نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدك على الاستقامة الكبرى و يقدر لك ما قدره للذين شربوا رحيق  
الشهادة من ابادى عطائه انه يذكر من ذكره و يحب من احبه و هو الفضل الغفور الرحيم و نشهد انك شربت رحيق الوصال اذ  
منع عنه العباد الا من شاء الله المهيمن القيوم قل

الهي الهى و سيدي و سندی و مقصودي و معبودى و محبوبى احب ان اذكرك فى قطعات ارضك و ناديك فيكل  
الأيام باسمك بين عبادك اى رب اسألك بسطانتك الذى غلب الوجود من الغيب و الشهود و بأمرك الذى به سخرت العالم و  
افتدة الأمم ان تجعلنى ناطقاً بذكرك و منادياً باسمك بالحكمة و البيان ثم اسألك بسطانتك الذى به ارتعدت فرائص كل جاهل  
و اضطرب فؤاد كل معرض ان تقدّر لى من قلم الفضل ما ينبغي لبحر جودك و سماء كرمك انك انت الفضل المقتدر الغفور  
العطوف

انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر من وجدنا منه عرف محبة الله رب هذا المقام الرقيع و نحب ان نختم الكتاب بذكره  
ليجذبه رحيق البيان الى مقام ارتفع فيه النداء امرأ من لدن أمر قديم انا اصبحنا اليوم و اردنا ارضاً اخرى فلما وردنا شاهداً  
صفصافها مصفوفة و سكتنا تحت اذياله الطويلة المعلقة كلما تحركها ارياح الارادة الى اليمين يسمع من حفيفها قد اتى الرحمن  
بسطان مبين و الى اليسار يسمع منها قد ظهر المكنون باسمه القيوم و كان ان يبشر اشجار العالم بهذا الأمر الذى ظهر من مشيئة  
الله العزيز الحميد يا ابن الهاء اسمع النداء الذى ارتفع من طور العرفان عن يمين بقعة البرهان من سدرة البيان انه لا اله الا هو  
الفرد الواحد المقتدر العزيز الكريم نسأل الله تعالى ان يؤيدك على عرفان ما منع عنه اكثر العباد انه هو المقتدر على ما يشاء لا  
اله الا هو المهيمن على من فى السموات و الأرضين انا اظهرنا الأمر و انزلنا فى كتب شتى ما يظهر من بعد فى القرون و  
الأعصار عند ربك علم كل شىء ولكنّ الناس فى ريب عجاب يرون و ينكرون يسمعون و يعرضون الا انهم من اهل الضلال  
لدى الغنى المتعال قل انصفوا يا قوم ثم انصروا ربكم بالحكمة و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الله رب الأرباب قل قد  
كملت التعمّة و تمت الحجّة اتقوا الرحمن يا معشر العباد فى البلاد نسأل الله ان يفتح على وجهك باب البيان و يؤيدك على  
تبليغ امره بالحجة و البرهان اياك ان تحزنك شماتة الأعداء او تخوفك سطوة الذين كفروا بالله مالك المبدأ و المآب قل

الهي الهى لك الحمد بما سقيتني كأس عرفانك من يد عطائك و نور قلبى بنور الايقان بجودك و عنايتك اى رب  
ترانى مقبلاً الى سماء فضلك و متشبّثاً بأذيال رداء رحمتك و سائلاً لدى باب كرمك و راجياً بدايع جودك اسألك بالدّماء التى  
سفكت فى سبيلك و بالصدور التى تشبكت لاعلاء امرك و اظهار كلمتك ان تؤيدنى بجنود الغيب و الشهادة لأنصر امرك بين  
عبادك و اذكرك بأذكار تنجذب بها افئدة خلقك اى رب انا عبدك الذى اعترف بجريراتى عند امواج بحر عفوك و بخطيئاتى

عند تجليات نيرِ غفرانك كم من ليال كنت نائماً على الفراش غافلاً عن ظهورك و اصغَاء ندائك الأُحلى اذ ارتفع بين الأرض و السماء و كم من ايام كنت مشتغلاً فيها بأُمورى متوقفاً فى امرك اى ربّ انا الذى اعترف بمسكنتى و فقرى و افتقارى عند ملكوت غنائك و عفوك و عطائك و عزّتك استحيى ان اذكرك و اصفك الا بأن تجعل رأسى مزيناً باكليل عفوك و هيكلى مطرزاً بطراز غفرانك آه آه عمّا فات عني فى ايامك اى ربّ ترى العاصى قائماً لدى باب فضلِكَ اسألك بأُنوار وجهك و مشارق وحيك ان تجعلنى ثابتاً راسخاً فى نياك الذى به زلت اقدام خلك الا من انقذته يد كرمك لا اله الا انت الفرد الواحد القويّ الغالب الغفور الرّحيم

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى فتح بين ماء الفرقان و البيان باسمه الذى اذ ظهر خضعت الأديان و هو نفسه و انه ظهر بالبرهان الذى به تزعزعت ببيان الأركان و هو المقتدر العزيز المّان

و بعد در اين فجر روحانى قصد سماء معانى نموده بعد از فوز حضور توجّه الى وجه القدم و نزل هذه الكلمات العاليات من لدى مطلع القوّة و الاقتدار قوله جلّ جلاله و عزّ كبريائه و عزّ بيانه يا ابن ابهر عليك بهاء الله مالِك القدر و وجهك شطر المظلوم منقطعاً عمّا على الأرض كذلك امرناك من قبل و فى هذا الحين نسأل الله ان يوفّقك على الحضور و يفتح على وجهك باب اللّقاء و يحفظك فضلاً من عنده و هو الفضال الكريم انتهى

عرض اين بنده آنكه چندی قبل هم از مصدر اذن در ايامى كه دستخطّ حضرت اسم الله عليه من كلّ بهاء ابهاه رسيد امر صادر بتوجّه آن جناب بشطر مقصود حال مجدداً اين امر امنع اقدس از سماء مشيت نازل هنيئاً لجنابكم و للذين فازوا بهذه النعمة العظمى و الموهبة الكبرى و مائدة السماء نسأله تعالى ان يجمع بيننا و يجعلنا من الفائزين الحمد لله رب العالمين آقاياں آن ارض را تكبير و سلام عرض مينمايم البهاء المشرق من افق عناية ربنا على جنابكم و على من تشبث بذيل ربنا الكريم

\*\*\*

۹۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

الحمد لله الذى نصر امره بالأعداء الذين استقروا على سرر الظلم فى ناسوت الانشاء و ارتكبوا ما ناح به الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا الحمد لله الذى جعل كلّ ما يظهر فى الأرض سبباً لاعلاء كلمته و ارتفاع امره و ظهور عظمته بين عباده انه لهو الذى ما منعه البلاء عمّا اراد و لا البأساء و الضراء عمّا شاء قد نطق بكلمة و انفطرت منها سموات الأديان و انشقت اراضى العرفان و محت آثار الذين كفروا بنفسه الرّحمن تعالى من اظهر كذب كلّ ذى عمامة تمسك بالأوهام انه لهو الذى لا تعجزه صفوف العالم و لا الوف الأمم سوف يرون مقاماتهم فى التيران و ما فات عنهم فى ايام الله ربّ ما يكون و ما قد كان و الصلوة و السلام الظاهر المشرق من افق دارالسلام على الذين ما منعتهم حجابات الغافلين عن التوجّه الى الله رب العالمين و ما خوفتهم سيوف الظالمين عن التبا العظيم قاموا و قالوا يا معشر العلماء بأى ذنب قمتم علينا و بأى جرم افتيتم على اصحاب السفينة



الحمراء الذين نطق بثنائهم لسان الكبرياء فى الأفق الأعلى و شهد بعرفانهم سدره المنتهى التى تنطق بين الأرض و السماء أنه لا اله الا هو مالك الورى و رب العرش و الترى

سبحانك يا من باسمك ماج بحر العلم و ظهرت لآله بين العباد و سرت نسائم ظهورك فى البلاد اسألك بأن تؤيد اصفيائك الذين شربوا من يد عطائك ما انقطعت عنه السن الأوصاف و الأذكار على خدمة امرك على شأن يرتعد به ظهر الأصنام أنك انت مولى الأنام و مالك الأيام اى رب ترى اصفيائك متشبتين فى بلادك و متفرقين فى ديارك اى رب شئت شمل الذين شئتوا شملهم و اخذوا ما عندهم و عملوا ما تبرأ منه اهل فردوسك الأعلى و حظائر قدسك يا مولى الأسماء اى رب اسألك بأنوار وجهك و ظهورات عظمتك بأن تفرغ عليهم صبراً من عندك و تثبت اقدامهم على شأن لا تزلهم شؤونات خلقك و اعتساف عبادك اى رب ترى سحاب الاعتساف تكدر افق العدل و الانصاف و غيرة الظلم منعت انوار عدلك و ظهورات كرمك اسألك بأن تنصر المظلومين من اصفيائك الذين تسمع حينهم من سجن الطاء و ديار اخرى أنك انت الذى شهد كل ذى علم بقدرتك و اقتدارك و كل ذى بصر بقوتك و عظمتك و استعلائك لا اله الا انت المقتر المهيمن العزيز الجبار

و بعد قد فاز الخادم بكتابتكم الذى كان ينادى و يصيح و يشهد بحبكم و وذككم و اقبالكم و خضوعكم و خشوعكم و تبليغكم و استقامتكم و ذكركم و ثنائكم لأمر الله ربنا و ربكم و مقصودنا و مقصودكم فلما اخذنى عرف بيانكم و سكر رحيق تبليانكم و ظهر لى سرّكم و نجواكم فى الله و فى امره قصدت من لا يعزب عن علمه شىء و بعدما حضرت و عرضت نطق لسان المقصود بآيات لا يعرفها احد الا هو و لا يقدر ان يذكرها الا هو و تضوع منها عرف عنايته على شأن تعطرت منه الآفاق و انى اقرّ و اعترف بعجزى عن ذكرها و اظهارها ولكن اذكر لحضرتكم ما انطبع فى مرآة قلبى على قدرى قال عزّ بيانه يا حيدر قد سمع المظلوم ندائك فى امر الله و سرورك فى حبه و حزنك بما ورد على اوليائه لعمر الرحمن انّ الأحزان اخذت الامكان و الناس فى مرية و نفاق قد احاط الأعداء حزب الله مالك الأسماء على شأن ناح به الفردوس الأعلى و سكان الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى العشيّ و الاشرار يا على انّ الأحزان ما منع ربك الرحمن أنه قام على الأمر على شأن ما خوفته سطوة العالم و لا ظلم الأمم ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء و يقول قد اتى يوم الميعاد و مالك الابدان ينطق أنه لا اله الا انا العزيز الوهاب يا على انّ الصبيان ارادوا ان يطفئوا نور الله بأفواههم و يخمدوا نار السدرة بأعمالهم قل سحقاً لكم يا مظاهر الأوهام اتقوا الله و لا تنكروا هذا الفضل الذى به اضاءت الآفاق قل قد ظهر مطلع الاسم المكنون ان انتم تعلمون قد اتى من كان موعوداً فى كتب الله ان انتم تعرفون قد انار افق العالم بهذا الظهور الأعظم ان اقبلوا بقلوب نوراء و لا تكونوا من الذينهم لا يشعرون قد اتت الساعة و نرى الناس صرعى يشهد بذلك عباد مكرمون يا حيدر قبل على تالله قد نفخ فى صور البيان امرأ من لدن ربك الرحمن و انصعق به من فى الأرض و السماء الا الذين انقطعوا عن العالم متمسكين بحبل الله مولى الأنام هذا يوم فيه اشرفت الأرض بنور ربك ولكنّ القوم فى غفلة و حجاب انا اردنا حياة اهل العالم و هم ارادوا قتلى كذلك سؤلت لهم انفسهم فى هذا اليوم الذى تنور بأنوار وجه ربّه المقتر العزيز المختار ام الكتاب ينطق و القوم هم لا يسمعون و اللوح المحفوظ قد ظهر بالحقّ و الناس اكثرهم لا يقرؤون اولئك كفروا بنعمة الله بعد انزالها و اعرضوا عن الحقّ علام الغيوب قد تشبثوا بأذيال الظنون معرضين عن اسم الله المكنون قل يا معشر العلماء ان انصفوا بالله ثم اتوا بما عندكم من الحجّة و البرهان ان انتم من اهل هذا المقام المحمود قل ان اقبلوا الى مشرق وحى الله لنريكم معادل ما عندكم و عند الأحزاب من آيات الله و بيئاته و حججه و برهانه اتقوا الله و لا تكونوا من الذين حقّت عليهم العذاب من لدى الله مالك الوجود هذا يوم فيه ينادى بحر العلم و اظهر لآله ان انتم تعرفون و سماء البيان ارتفعت بالحقّ من لدى الله المهيمن القيوم لعمر الله كينونة العلم تنادى و تقول قد اتى المعلوم الذى تزيت به كتب الله العزيز الودود قد ظهر منه كلّ فضل و خير و اليه يعود اتقوا الله يا معشر الجهلاء و لا تظلموا على الذين ما ارادوا الا ما اراده الله و لا تتبعوا اهوائكم ان انتم تسمعون سيفنى ما ترونه اليوم و تنوحون على ما فرطتم فى جنب الله يشهد

بذلك هذا اللوح المسطور ان افرح بما ذكرناك من قبل و فى هذا الحين بما لا ينقطع عرفه و لا يتغير بدوام اسماء الله رب العالمين انا قبلنا ذكرك و ثنائك و تبليغك و خدمتك فى هذا النبأ العظيم و سمعنا ما نطق به لسانك فى المجالس و المحافل ان ربك هو السميع البصير انا زينناك بطراز رضائى فى ملكوتى و ناديناك من شاطئ الواد الأيمن فى البقعة النوراء خلف قلم الكبرياء من سدره المنتهى انه لا اله الا انا الله العليم الحكيم قد خلقناك لخدمتى و اعلاء كلمتى و اظهار امرى تمسك بما خلقت له من لدن امر قديم

و نذكر اوليائى فى هذا الحين و نبشرهم بعنايات الله و ما قدر لهم فى كتابى المبين قد سمعتم شماتة الأعداء فى حبى و رأيتم ظلم الأشقياء فى سبيلى و انا الشاهد العليم كم من ارض تزيّنت بدمائكم فى سبيل الله و كم من مدينة ارتفع فيها ضجيجكم و حنينكم و كم من سجن ساقكم اليه جنود الظالمين فاعلموا باليقين انه ينصركم و يرفعكم فى العالم و يظهر مقاماتكم بين الأمم انه لا يضيع اجر المقرّين اياكم ان تحزنكم اعمال مطالع الأوهام و ما ارتكب كل ظالم بعيد خذوا كوب الاستقامة باسم الله ثم اشربوا منه بسلطانه القوى القدير كذلك لاحت من افق سماء اللوح شمس شفقتى و عنايتى لتشكروا ربكم العزيز الكريم البهاء المشرق من افق ملكوت يانى عليك و على الذين اقبلوا اليك و سمعوا ما نطق به لسانك فى هذا الأمر العزيز العظيم انتهى

الحمد لله حفيف سدره منتهى بشأنى مرتفع كه قلوب اهل عالم اگر فى الجملة اقبال نمايند منجذب و مشتعل شوند بلکه کل اشياء ولكن شئوننا نفس و هوى عموم اهل عالم را از مالک ورى محبوب نموده افّ للذين منعتم انفسهم و اهوائهم عن الله رب العالمين اين خادم فانى بايد بعدد كل اشياء شكر و حمد نمايد محبوب حقيقى را چه كه از قلم اعلى حكم رضا مخصوص آن محبوب روحانى نازل كل الخير لمن فاز بهذا المقام الأعلى و الرتبة العليا ان ربنا الرحمن لهو البازل الكريم در اين ايام مكرّر ذكر آن محبوب از لسان عظمت جارى و ظاهر انشاء الله بزيارت هر يك فائز ميشويد اينكه ذكر آقايا و دوستان و اوليائى ارض ش را فرموديد لله الحمد بطراز حبّ الله مزيند و باسمش در ملاء اعلى مذکور و معروف اين فقره وقتى مخصوص در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و هر يك بذكر محبوب عالميان فائز گشتند و اين كلمات عاليات از مطلع امر منزل آيات و مظهر بينات نازل قوله تبارك و تعالى

هو الذّاكر العليم الحكيم

يا حيدر قبل على دوستان آن ارض بذكر مظلوم عالم فائز شدند و در ساحت امنع اقدس مذکورند قد ذكرنا الحاء و السين فى الواح شتى و فى الصحيفة الحمراء التى ما اطّلع بها الا الله ربّ الأرباب و انزلنا له ما خضعت له الآيات يشهد بذلك أم الكتاب و ذكرنا العلى بذكر انجذبت منه الأشياء و عن ورائها كل ذى اذن فاز بنفحات هذه الأيام يا على كن على شأن لا تحزنك نعيق الذين كفروا بالله و لا نعيب الذين انكروا هذا الأمر الذى به زلت الأقدام و ذكرنا من سمى بغلام قبل حسين مرّة بعد مرّة يشهد بذلك من ينطق فى هذا الحين انه لا اله الا انا العزيز الغفار طوبى لك و لاسمك الذى يجد منه المخلصون عرف خلوصك لله مالک الرقاب انا نوصيك بالعمل الخالص لله وحده و بما يرتفع به الأمر بين العباد و ذكرنا من سمى بمحمّد قبل باقر و نبشره بعناية الله و بما نزل له فى هذا المقام ان افرحوا يا احبائى فى ايامى قد ارسلنا اليكم من قبل ما يشهد لكم فى السرّ و الاجهار تمسكوا بعروة الله و حبله ثم انصروه فى ايامكم بجنود الحكمة و البيان انا نكبر على اوليائى فى هناك و نوصيهم بالأعمال و الأخلاق و بما نزل من قلمى الأعلى فى اللّيالى و الأيام انا جعلنا سلاح المقرّين بيان الله مالک يوم التناد خذوه باسم ربكم لعمر الله به يسخر من فى الآفاق كذلك اوقدنا سراج العرفان فى مشكاة البيان و انا المقتر العزيز المتان يا اوليائى عليكم بهائى و رحمتى و عنايتى قد رأيتم ما لا رأيت عين و سمعتم فى سبيلى ما لا سمعت آذان العالم يشهد بذلك مشرق

الوحي و مطلع البرهان قد سمعتم زماجير الأعداء في حبي ان استمعوا في هذا الحين ندائى الأحدى انه لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك من يدع العالم الى اعلى المقام انتهى فى الحقيقه فائزىد بانچه كه ناس از آن محرومند الا من شاء الله انشاء الله بكلهم بر خدمت امر قيام نمايند و تكلم كند بانچه كه مقناطيس است از برای جذب عالم و آن بيانات حق جلّ جلاله است قسم بمحجوب عالم اگر ناس در دقايق معدوده محدوده بيانات الهى را اصغا نمايند البتّه از عالم و عالميان مقدّس شده بر خدمت امرش قيام كند بشأنى كه حوادث ايشان را منع نمايند و محروم نسازد در اين ظهور اعظم ميفرمايد سلاح جنود الهى اخلاق مرضيه و اعمال شايسته و كلمه طيبه بوده و هست اين سلاح هرگز كند نشود و بصيقل محتاج نگرود هذا ما سمع الخادم من لسان ربّه المبيّن الحكيم اين خادم فانى خدمت محبوب مكرم معظم حضرت انيس الذى جعله المشركون اسيراً و داروا به الديار سلام و تكبير عرض مينمايد حقّ واحد شاهد كه لازال امام عين بوده و هستند و در هر حال از برای ايشان اين خادم فانى تأييد ميطلبد و همچنين آقايمان مذكور سلام الله عليهم خدمت هر يك اين خادم فانى تكبير و سلام عرض مينمايد و منها خجلت از برای اين عبد حاصل چه كه جناب شيخ سل عليه بهاء الله عازم بودند و اين عبد موفق نشد بر ذكرى و يا ثنائى و اظهار خلوصى و حبى و ودادى حقّ شاهد و گوا هست بشأنى اين فانى بتحرير مشغول كاد ان يضلّ التوم سبيل عينى و چون اين خدمت راجع بحقّ جلّ جلاله است و اثارش از برای كل لذا البتّه عذر فانى مقبول و مجرى است و از حقّ تعالى شأنه تأييد ميطلبم كه فانى را موفق فرمايد بر تدارك آنچه فوت شد ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير اينكه ذكر حضرت افنان جناب آقا ميرزا ابراهيم عليه بهاء الله ابهى فرمودند وقتى مخصوص در حضور من لا يعزب عن علمه من شىء عرض شد اذا افترّ ثغر البيان و نطق بما عجز عن ذكره الامكان انّ الخادم يذكر على قدر معلوم قوله عظم بيانه و عزّ برهانه

#### بسمى المشرق من افق الفضل

كتاب انزله المظلوم من شطر السّجن لمن آمن بالله المهيمن القيوم انه يدع الكلّ الى الله و يهديهم الى صراطه الممدود قد اتى الوعد و نسفت الجبال و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و ينطق على غصن البيان مكلم الطور يا افنانى عليك بهائى انا نذكرك و الذين تمسكوا بالعروة الوثقى و نوصيهم بما ينبغى لهذا الأمر الذى كان مستوراً فى علم الله و مسطوراً فى لوحه المحفوظ طوبى لك و لمن شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربّه الغفور قل يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا اهلآه الذينهم لا يفقهون خذوا ما امرتم به من لدى الله و لا تتبعوا كلّ جاهل مردود قل يوصيكم الله بالبرّ و التقوى ان اعملوا ما امرتم به و لا تكونوا من الذينهم لا يشعرون كن قائماً على الأمر على شأن لا تحجبك حجبات الأرض و لا تمنعك ضوضاء كلّ غافل محجوب انا زينّك بنسبتى هذا من فضل لا يعادله ما خلق فى الأرض يشهد بذلك عباد مخلصون انا نكبّر عليك و على احبائى فى هناك الذين توجهوا الى الوجهه از اشرفت انواره من افق العالم و اجابوا از ارتفع التّداء من مقامه المحمود يا حرب الله فى هناك ان استمعوا من امواج هذا البحر انه لا اله الا انا العزيز الودود ان انصروا ربكم بسلاح البيان بالحكمة التى امرتم بها فى لوحى المسطور لا تحزنوا عن الذين ظلموا و لا تطمئنوا من الذين يدعون الايمان كم من غافل جعل الاقرار شركاً لآماله و كم من شقى يعترف ليعرف ما انتم عليه كذلك وصاكم الله من قبل انه لهو الحقّ علام الغيوب البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على اوليائى فى هناك و على الذين ما نقضوا ميثاق الله و عهده و على امائى اللائى آمن بالله ربّ ما كان و ما يكون انتهى لله الحمد ان حضرت بعنايت حقّ جلّ جلاله فائز گشتند اين فانى خدمت ايشان اظهار فنا و نيستى مينمايد و از حقّ ميطلبد در هر آن بر مقامات افنانش بيفزايد انه على ما يشاء قدير

اینکه در توجّه بارض خضرا و آن اطراف مرقوم داشتند این فقره عرض شد فرمودند حال توجّه بآن اطراف جایز نه وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان عظمت شنیده شد فرمودند یا عبد حاضر نفوسی که بعنایت حقّ فائزند و مقدمند بر کلّ معدود بوده و هستند و باید ایشان نفوس معروفه را ستر نمایند و اقبال و ایمانشان را مستور دارند و آنچه از ایشان در امر الله ظاهر شود نظر بحکمت باید مستور باشد از اعین و ممنوع باشد از آذان انتهی فی الحقیقه این فقره مهمّ است تفکّر در آن لازم چه که میشود سبب فتنه‌های عظیمه و ضررّ کلیّ شود مثلاً شخص معرّض معروفی اگر مشاهده نماید ذکرش انتشار یافته و این سبب ذلّت و پستی مقامش میگردد بکمال ظلم قیام نماید تا بر رتبه و مقام و عزّش نقصی راه نیابد فی الحقیقه مراعات این فقره لازم حقّ جلّ جلاله الهام فرماید آنچه را که مصلحت کلّ است

ذکر جناب آقا میرزا عبدالکریم علیه بهاء الله نموده بودند عریضه ایشان در ساحت امع اقدس عرض شد و یک لوح از سماء مشیّت الهی مخصوص ایشان نازل انشاءالله بآن فائز شوند و از عرفش اهل آن دیار را معطر نمایند هذا ما نطق به لسان العظمة فی لیلة دلماء قوله عزّ یبانه و جلّ کبریائه

### هو الناظر من افقه الأعلى

تالله قد ظهر امّ الكتاب و يدع الكلّ الى الله ربّ العالمين و البحار تنادی قد ظهر البحر الأعظم الذي يسمع من امواجه انه لا اله الا انا الفرد الخبير و الأشجار تصيح و تقول يا ملأ الأرض قد ارتفع حفيف سدره المنتهى و صرير القلم الأعلى ان استمعوا و لا تكونوا من الغافلين و الشمس تنادی يا معشر العلماء قد انفطرت سماء الأديان و انشقّ القمر و كلّ في حشر بدیع اتقوا الله و لا تتبعوا اهلکم ان اتبعوا من شهد له كتب الله العليم الحكيم قد رجح حديث الطور في هذا الظهور و المكلم يقول قد اتى المقصود و استقرّ على عرش الايقان ان انتم من العارفين و وصی الكلّ بما يرتفع به امر الله و يهدى الكلّ الى صراطه المستقيم کم من مملوك انجذب من نداء الله و کم من مالک قام على الظلم على شأن ناح به سگان الفردوس الأعلى و اهل هذا المقام الکریم کم من فقير شرب رحيق الوحي و کم من غنيّ اعرض و انکر الى ان كفر بالله مالک هذا اليوم المبارک البديع قل خافوا الله ثم انصفوا في هذا النبأ الذي اذا ظهر خضع له كلّ نبيّ عظيم قل يا معشر الجهلاء ان تنكروه بأى برهان يثبت ايمانكم برسول الله من قبل و بما نزل من ملكوته العزيز المنيع هل يغنيكم ما عندكم و هل يحفظكم اموالكم لا و نفس الله المهيمنة على من فى السموات و الأرضين ضعوا ما الفتموه بأيدى الظنون و الأوهام و خذوا كتاب الله الذي نزل بأمره المبرم المتين قد حضر كتابك لدى المظلوم و انزل لك هذا اللوح الذي تضوّع منه عرف عناية ربّك المشفق الکریم نسأل الله بأن يجعلك علماً فى مدينة ذكره و يرفع مقامك فى هذا الأمر الذي يرى المخلصون قبائل الأرض فى ظلّه ان ربّك لهو العليم الخبير و نسأله بأن يرزقك خير ما فى كتابه انه لهو السامع المجيب كن قائماً على نصرة امره بجنود الحكمة و البيان كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز الحميد طوبى لمقبل اقبل اليوم و لمستقيم ما خوفته جنود الظالمين البهآء الظاهر اللائح من افق ملكوت البيان عليك و على الذين اخذوا رحيقه المختوم باسمه القيوم و شربوا منه رغباً للذين كفروا بالذى آمنوا به و انكروا هذا النبأ الذى شهد له الله فى كتابه العزيز القديم و نذكر الذين آمنوا من ذوى قرابتك و نبشّره بفضل الله و رحمته التى سبقت من فى السموات و الأرضين انتهى

حمد مقصود عالمیان را چه که امواج بحر عنایتش متتابع و اریاح فضلش مترادف یا محبوب فوادی مع آنکه احزان از کلّ جهات احاطه نموده قلم اعلى در لیالی و ایام متحرّک و مشغول روح من فى العالمين لأثر قلمه الفداء این خادم فانی هم خدمت جناب مذکور تکبیر میرساند از عرف آیات الهی که از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل امید هست فائز شوند بآنچه که نفاذ او را اخذ نمایند و تغییر راه نیابد الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو المقنن القدير مع جناب شيخ سل

هم لوحى باسم ايشان نازل و ارسال شد ذكر جناب يوسف خا عليه بهاء الله نموده بودند الحمد لله بعناية حقّ جلّ جلاله  
فائزند اين فاني خدمت ايشان تكبير ميرساند مخصوص ايشان الواح متعدده نازل و ارسال شده انشاءالله باآثار قلم اعلى فائز شوند  
و به ما ينبغى لأيامه عامل گردند ذكرشان در ساحت امع اقدس بوده و هست هذه بشارة من الخادم اليه  
اينكه ذكر جناب آقا محمد حسين (با) عليه بهاء الله فرموده بودند بعد از عرض در ساحت امع اقدس لآلى ذكر بر  
شكل اين كلمات از بحر بيان لايزالى ظاهر قوله تبارك و تعالى

#### بسمه الذّاکر العليم

يا محمد قبل حسين كن مستعداً لنزول عناية الله ربّ العالمين انّ الرّحمن اراد ان يقذف لك لآلى العرفان من بحر فضله العزيز  
المنيع هل من ذى بصر يشهد و يرى و هل من ذى سمع يسمع ندائى الأحدى من الأفق الأعلى و هل من ذى قلب يقبل الى  
سدرة المنتهى على شأن لا تضعفه سطوة الملوك و لا ضوضاء المملوك ينطق بالحكمة و البيان فى الامكان و يشهد بما شهد  
الله أنّه لا اله الا هو القوىّ الغالب المقتدر العليم الحكيم  
يا حسين قد ذكر ذكرك لدى المظلوم فى السّجن الأعظم و انزل لك ما لا تعادله كتب العالم يشهد بذلك مالک القدم  
ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين انا نادينا من افق البرهان من فى الامكان منهم من اخذه عرف بيان ربّه على شأن نبذ ما عند  
الناس شوقاً للقاء الله ربّ العرش العظيم و منهم من تحيّر و توقّف و منهم من سرع و طار و اجاب مولاه القديم و منهم من  
اعرض و انكر الى ان كفر بالله العزيز الحميد و منهم من افنى عليه بظلم ناح به كلّ عارف بصير انا دعوناهم الى كوثر الحيوان  
و هم حكموا على سفك دمي بظلم مبين كذلك اشرفت شمس التّبيان من افق سماء بيان ربّك الرّحمن أنّك اذا فرت بأنوارها  
سبح بحمد ربّك و قل لك الحمد يا اله العالمين طوبى لك و للذين ما منعهم الدّنيا و زخارفها عن هذا الأفق المنير كبرّ احبائى  
من قبلى انا نوصيهم بالحكمة التّى انزلنا حكمها فى كتابى البديع انتهى  
و همچنين ذكر جناب آقا داراب و مشهدى باقر عليهما بهاء الله نموده بودند هذا ما نزل لهما من ملكوت فضل ربّنا  
الرّحمن الرّحيم قوله عزّ بيانه و جلّت عظّمته

#### بسمى المظلوم الغريب

ان يا قلم الأعلى اياك ان يحزنك ظلم العلماء او سطوة الأمراء او ضوضاء كلّ همج رعاك كلّما زاد البلاء امرناك بالتّناء اعظم  
عمّا ناديت من قبل ان ربّك لهو الأمر المختار دع الأطفال ليلعبوا بالتراب كذلك يأمرک الوهاب فى هذا الحين الذى يذكر  
عبده داراب كن راکضاً مرّة الى اليمين و قل يا اصحاب اليمين قد قرّرت عيونكم بما اشرفت شمس الظّهور و اخرى الى الشّمال  
و قل يا اصحاب الشّمال موتوا بغيظكم قد اتى المكنون و ظهر المخزون و ينطق امامه امّ الكتاب يا اهل البهاء اياكم ان تمنعكم  
شؤونات الأعداء عن مالک الأسماء سوف يفنى ما ترونه اليوم و يبقى لكم ما نزل من لدى الله فى المآب هذا يوم فيه تغرّدت  
حمامة البيان على غصن العرفان و ظهر الصّراط و سكرت الأبصار كذلك دارت افلاك البيان بحركة اصبع ارادة ربّك الرّحمن  
و سرت السّفينة الحمراء على قلزم الكبرياء امراً من لدى الله ربّ الأرباب  
و نذكر من سمّى بباقر و الذين معه ليفرحوا بعناية الله و رحمته أنّه لهو المشفق العزيز الوهاب  
يا اوليائى نوصيكم بما ينبغى لمقاماتكم و لهذا الأمر الذى جعله الله مقدّساً عن الأذكار خذوا لوح الله بقوّة من عنده ثمّ  
اذكروه فى اللّيلى و الأيّام و فى العشيّ و الاشراق طوبى لمن خرق الحجاب الأكبر و سمع حفيف السّدرة من شطر المنظر

الأكبر أنه من اهل الفردوس الأعلى في الزّبر و الألواح البهّاء عليكم و على الذين نبذوا اوهام النَّاس عن ورائهم متشبّثين بأذيال رداء ربّهم مالك الایجاد انتهى

یا محبوبی عالم را آمال از عرفان مآل منع نموده و اموال از غایة قصوی محبوب ساخته بقطره متمسک و از بحر غافل و بکتاب متشبّث و از امّ الكتاب محروم آیا چه سکری است که عالم را احاطه نموده بشأنی که فی الحقیقه شمس را از ظلّ تمیز نمیدهند العظمة لله القدرة لله فی الحقیقه این خادم فانی خود را در منتها درجه تحیّر مشاهده مینماید چه که ملاحظه میشود امری که حقیقتش از ظهور آفتاب و بحر و سماء و ارض واضحتر و لائحتر است کل از آن محجوب و محروم از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی طلب مینماید که بید مبارک از بحر عنایت بر مردگان مبذول فرماید آنچه که سبب حیات کل است تا کل لذّت حیات و لذّت بیان رحمن و لذّت عنایتش را بیابد و بمثابه روح در عالم حرکت نمایند آنه لهو السّميع المجیب و هو الغفور الکریم

و اینکه مرقوم داشتید در آن سمتها دوستان الهی وجهی معین نموده اند مخصوص اهل سجن ارض ط یشکر الخادم ربّه انه ایدهم علی ما ینبغی لهم فی مثل هذه الايام و هذه الحوادث

و اینکه مرقوم فرمودید قدری را نگاه داشتند تا در حرکت زحمت بر حضرت مذکور (اف) علیه من کلّ بهاء ابهه وارد نیاید این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مقبول افتاد بشأنی که فرمودند طوبی له و نعیماً له بما یکون ناظراً فی الامور الی عزّ امر الله و سلطانه و ارتفاع کلمته و اعلاء حکمه یا عبد حاضر از حقّ بطلب مبلغین در جمیع احوال ناظر باشند بآنچه که سبب و علتّ تزوّج عرف تقدیس است بین عباد طوبی لحیدر قبل علی انا اعترفنا برضائنا عنه و شهد بذلك قلمی الأعلى فی هذا المقام و مقامات اخری باید مبلغین بقدر ضرورت از حقوق اخذ نمایند و آنهم اگر بروح و ریحان واقع شود انتهى اگرچه در شرایط مبلغین از قلم اعلی جاری شد آنچه که کافیسست ولكن در این ایام در عریضهئی که این عبد خدمت یکی از افنان سدره عرض مینمود این کلمه علیا از لسان عظمت استماع شد قوله عزّ کبریاؤه و جلّ شأنه از حقّ میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر خدمت امر و تبلیغ ما انزل الوهاب فی الكتاب بشأنی که ما یشهد و یری حجاب نشود و منع ننماید انشاءالله بثوب تقوی و رداء زهد و اکیل انقطاع مزین شود آنچه ذکر شد بمثابه سلاحست از برای مبلغین بل احدّ و احکم و انفذ انتهى

جناب محبوب فؤاد آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله الأبهی هم سنه قبل در این فقره مرقوم داشته بودند و مقصودشان آنکه هر مبلغی که من عند الله موفق و مأمور است باین امر عظیم باید بقدر کفاف با او باشد و در هر ارض که وارد میشود کمال انقطاع از او ظاهر باشد و فی الحقیقه این فقره مرعاة اعظم است از برای ارتقا و صعود و اقبال و توجه امم زهد و انقطاع دو جناحند از برای صعود اسیرهای نفس و هوی الی هواء القرب و اللقّاء لله الحمد آن حضرت عمل فرموده آنچه را که عندالله مقبول بوده این مقامیست بزرگ و شانیست عظیم حضرت افنان اح علیه من کلّ بهاء ابهه و بعضی از ایشان بسیار زحمت کشیده اند فی الحقیقه آنچه از ایشان برآمد عامل شده اند و در اعلاء کلمه و ارتفاع امر و انفاق کوتاهی ننموده اند آن حضرت خود چون راضی بزحمت ایشان نشده اند باید احباء الهی را هم بکمال روح و ریحان آگاه نمایند که شاید از بعد آقایان افنان علیهم من کلّ بهاء ابهه مستریح شوند اگرچه حقّ جلّ جلاله عطا میفرماید آنچه را که سزاوار است ولكن چون در این ایام دستگاه تجارت ایشان را خسارتی رسیده لذا چندی فارغ باشند اقرب بتقوی است یا محبوب فؤادی عنایت بزرگی در باره ایشان شده اگرچه حال از ایشان و غیر ایشان این فقره کما هو حقّه مستور است ولكن یظهره الله ربنا المقتدر العلیم الحکیم اینکه مرقوم فرمودند در منزل جناب حاجی میرزا فضل الله علیه بهاء الله تشریف داشتند مع دوستان الهی علیهم بهاء الله ذکرش در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به محبوب العالمین و المذكور فی افئدة التّبیین و المرسلین قوله عزّ کبریاؤه یا

فضل الله فضل حقّ جلّ جلاله در بارهات مشهود و ظاهر چه که بذکرش فائز شدی و در سجن اعظم از قلم اعلى اسمت نازل جمیع انبیا و اولیا و اصفیا باعظمت این فضل گواهی داده و میدهند ان افرح بهذا الفضل المبین احبای الهی که در آن مجمع حاضر بودند هر یک را ذکر نمودیم و در کتاب الهی از قلم اعلى اسم هر یک ثبت شده طوبی لهم انا نکبر من هذا المقام علیهم و علی اصفیائی و اولیائی هناك و فی دیار اخری و نوصی الكلّ بالصبر و الاضطبار فیما ورد علی الأبرار و بما یرتفع به امر الله العلیم الحکیم انتهى

و اینکه مرقوم داشتید ورقه علیها بهاء الله اخت محمّد قاخا بافق اعلى توجه نموده لدى العرش عرض شد و همچنین عریضه اش معروض و هذا ما نطق به لسان الکبریاء فی الجواب قوله عزّ یبانه و جلّ ذکره

### هو السّامع المجیب

یا امتی و ورقتی ان افرحی بما سعدت الی سدره المنتهی و انّها اجابتک من الأفق الأعلى أنّه لا اله الاّ انا المظلوم الغریب قد ظهرنا و اظهرنا الأمر و هدینا کلّ الی صراط الله المستقیم و شرعنا الشّراعی و امرنا کلّ بما ینفعهم فی الآخرة و الأولى و هم افتوا علی سفک دمی بذک ناحت الحور و صاح الطور و بکی الروح الامین قد منعوا انفسهم عن فیوضات الاّیام بما اتبعوا کلّ جاهل بعید قد نبذوا بحر العلم عن وراثتهم متوجهین الی الجهلاء الذین یدعون العلم من دون بیته من الله ربّ العالمین طوبی لک بما نبذت الأوهام و تمسکت بحبل الله المتین در فضل حقّ جلّ جلاله ملاحظه نما چه بسیار از ملوک و ملکه های عالم بعد از طلب و آمال و انتظار از مقصود عالمیان محروم ماندند و تو بآن فائز شدی انشاء الله فائز شوی بعملی که عرفش بدوام اسماء حقّ جلّ جلاله باقی و پاینده ماند لعمر الله بکلمه یا امتی معادله نمینماید آنچه در ارض مشهود است زود است چشمهای عالم بمشاهده آنچه از قلم اعلى نازل شده روشن و منیر گردد طوبی لک و لأمّ رضعتک قدر این مقام را بدان و بایست بر خدمت امر بشائی که شبهات و اشارات مرییین ترا از قیام باز ندارد آفتاب یقین مشرق و ناس بظنون متمسک بحر علم موج و قوم بذیل جهلا متشبّث این امراض مزمنه را دریا ق رفیع نماید مگر بعنایت حقّ جلّ جلاله اماء آن ارض را تکبیر برسان و بفضل و رحمت الهی بشارت ده انا اردنا لک مقاماً ان احمدی ثمّ اشکری ربّک الفضال الکریم الحمد لله العلیّ العظیم انتهى

لله الحمد بما انعم و اکرم امطار ربیع رحمانی نصیب قاصدین و طالبین و قانتات صادقات بوده و هست اشعه آفتاب کرم بشائی دیده میشود که اگر جمیع کائنات فی الجملة اقبال نمایند بیحر عنایتش فائز شوند از دریا های کرم و جودش سائل و آمل که کل را بانوار هدایت مزین فرماید و از این فضل لا مثل له محروم نسازد انه لهو الفضال الکریم

و دستخطّ دیگر آن محبوب که بتاريخ ۱۵ شهر ذی القعدة الحرام بود عالم عالم فرح بخشید و مسرت عنایت نمود انشاء الله لازال بعنایت حقّ جلّ جلاله مسرور باشید

و اینکه در باره جناب مش علیه بهاء الله مرقوم داشتید چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان بصحابت جناب شیخ سل علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله مؤید باشند بر خدمت امر اگرچه خطاهای کبیره از ایشان ظاهر ولكن عفا الله عنه فضلاً من عنده حال لحاظ عنایت بایشان متوجه و امید هست از فضل بیمنت های حقّ جلّ جلاله آنچه مصلحت ایشانست از سماء عنایت نازل فرماید و از قلم تقدیر مقدر نماید لا یعلم الانسان ما یضرّه و ما ینفعه هو یعلم و یعمل ما ینبغی لعنایتته لأحبائه لکن آنچه این خادم فانی از برای ایشان طلب نموده اینست که در این ایام عامل شوند لله و فی سبیل الله آنچه را که بدوام ملک و ملکوت عرف بقا از او متضوّع باشد باری در هر حال از حقّ میطلبیم آنچه را که خیر عباد در اوست

و اینکه مرقوم فرموده بودند اجلالاً لأمر الله من غیر اطلاع حرکت فرمودند این فقره لدى العرش بسیار مقبول افتاد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله جلّ اجلاله و لمثله ینبغی ان یعمل ما عمل و لمثله یلیق ان یبلغ امر ربّه انتهى

و وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مالک وری و ربّ عرش و ثری شنیده شد قوله عزّ کبریائه زهد و انقطاع بمثابه  
نیرین اعظمینند از برای سماء تبلیغ طوبی لمن فاز بهذا المقام الأكبر و المقرّ الأطهر الأعظم انتهى

اینکه الواح خواسته بودند با اسم و بی اسم ارسال شد و همچنین مخصوص اولیای آباده علیهم بهاء الله مالک الأحدیّه  
الواح بدیعۀ منیعۀ از سماء مشیت الهیّه نازل و ارسال شد طوبی لهم طوبی لهم و لهم حسن المبدأ و المآب  
اینکه در باره جناب حاجی میرزا شک (ت)ر) علیه بهاء الله مرقوم داشتید لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند  
و مکرّر ذکرشان در ساحت اقدس شده و لوح امانع اقدس هم مخصوص ایشان ارسال گشت یسأل الخادم ربّه بأن يجعله  
مستقیماً علی هذا الأمر الأعظم علی شأن یشار الیه بالبنان حرکت و توجّهشان حال از حکمت خارج لو شاء الله یکتب له من  
قلمه الأعلى اجر لقاءه هذه کلمة سمعها الخادم من لسان ربّه المشفق الکریم البهاء علیه

اینکه در باره قطعاتی که مخصوص جناب خان علیه بهاء الله ارسال شده مرقوم داشتند تفصیل آنکه آن قطعات مال  
سرکار خان نبوده شخصی خواسته بود لذا ارسال شد و حال دادن باو هم جایز نه حسب الامر باید بآن جناب برسد مطالبه  
فرمایند حینی که ذکر محبوب فؤاد حضرت شیخ علّ الذی فاز فی اول الايام قبل اکثر الأنام و همچنین ذکر آقایان اف علیهم  
من کلّ بهاء ابهه در ساحت امانع اقدس اعلی مطابق دستخطّ آن محبوب عرض شد این کلمات عالیات از مشرق امر مشرق  
قوله عزّ کبریائه یا حیدر قبل علی نار سدره مشتعل و مکلمّ طور ظاهر و ناطق لعمر الله اگر دوستان الهی فی الجمله توجّه نمایند  
حلاوت بیان رحمن ایشان را بشانی جذب نماید که آثارش ارض را احاطه کند و همچنین از نار سدره بشانی مشتعل شوند که  
اثر حرارت در کل ظاهر گردد و این اشتعال و جذب نظر باسباب گاهی ظاهر و هنگامی مستور یعنی وقتی در ظلّ اسم ظاهر  
ظاهر و زمانی در ظلّ اسم باطن باطن علی علیه بهائی و همچنین افنانی علیهم بهائی از اقبال و توجّه و اشتعالشان افنده و  
قلوب مشتعل و آثار آن اشتعال در عالم موجود ولکن حال مستور سوف یری العالم جذبهم و اشتعالهم و آثار ما عملوا فی سبیل  
الله ربّ العالمین لهم ان یشکروا الله بهذا الفضل الذی لیس له مثل فی العالم و ما ادركه الأمم صد هزار حسرت و خسارت از  
برای نفوسی که محجوب مانده اند و باقوال کذبۀ مفتریه از افق اعلی و ذروه علیا ممنوع گشته اند کذلک زینّا سماء عنایتی بنیر  
بیانی لأولیائی الذین ورد علیهم فی سبیلی ما خزن اجره فی علم الله العلیم الخبیر انتهى

الحمد لله حضرت محبوب فؤاد جناب شیخ علّ علیه بهاء الله الأبهی در ایامی فائز شدند که افق آفتاب حقیقت از  
سحاب خالی نه و فرات رحمت الهی در سرّ سرّ جاری و وجه امر از ابصار و عیون مستور صد هزار طوبی از برای ایشان که در  
مثل آن ایام بیحر اعظم رسیدند و از انوار آفتاب حقیقت قسمت بردند و همچنین آقایان عظام حضرات اف علیهم من کلّ بهاء  
ابهه فائزند بمقامی که این عبد از ذکر آن عاجز است چه که حقّ جلّ جلاله ایشان را بشرافت نسبت خود مزین داشته جمیع  
عالم بیک کلمه یا افنانی معادله ننمایید دیگر آیاتی که مخصوص ایشان نازل شده بأفصح البیان تشهد لهم امام وجوه العالم  
هنیئاً لهم و مریناً لهم

و همچنین آقایان و اولیای حقّ جلّ جلاله که ذکرشان را فرموده بودند هر یک مکرّر بعنایت الهیّه فائز گشته اجر کل  
عندالله ضایع نشده و نمیشود قسم بآفتاب ظهور یک نفس که در محبت الهی برآورده اند عندالله مذکور و در صحیفه حمرا از  
قلم اعلی مسطور است اگر هر یک را بخوایم ذکر نمایم و مقامش را اظهار دارم باید بدفاتر متعدّده و تألیف کتب عدیده  
مشغول شوم حقّ خود ظاهر میفرماید این خادم از حقّ میطلبد ایشان را در جمیع احوال تأیید فرماید بر استقامت و خدمت و  
خلوصی که جمیع اشیاء بر آن گواهی دهد و آثارش در عالم ظاهر و هویدا گردد

اینکه ذکر جناب محمد قبل با (خ)ا و جناب میرزا ابو علیهما بهاء الله نموده بودند که الحمد لله در اول شباب بافق



اعلی توجّه نموده اند این فقره در منظر اکبر عرض شد هذا ما نزل لهما من لدى الله العلي العظيم قوله تبارك و تعالی

### بسمی المظلوم

کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان لمن فی الامکان طوبی لمن سمع و اجاب و ویل لكل غافل مرتاب هذا يوم تنور بانوار الوجه و فيه ینادی لسان العظمة الملك لله مالک يوم المآب قد ذکر ذکرک فی هذا المقام انزلنا لک ما عجزت عن ذکره السن الأنام ان افرح بما ذكرت فی السجن الأعظم و توجّه الیک وجه القدم من اعلی المقام انا انزلنا الآیات و اظهرنا البیّات و دعونا الكلّ الی سواء الصراط من الناس من اعرض و انکر و منهم من افتی علينا من دون بیّنة و برهان و اول من اعرض عنا علماء الأرض فی هذا العصر الذین یدعوننی فی اللیالی و الاّیام باسمی یتکتون علی الوسائد العلیا و اذا اظهرت نفسی قاموا علیّ علی شأن صاحبت به الحصاة طوبی لک بما سمعت النداء و اقبلت الیه و اجبت مولاک اذ اتی بقدرة و سلطان و هذا ما نزل للآخر قوله عزّ کبریائه

### بسمی الظاهر من افق البیان

سبحان الذی ظهر و اظهر امره علی شأن نطقت الأشياء قد جاء الوعد و اتی الموعد الذی شهدت الذرات انه لا اله الا هو المهیمن القیوم قد قرّت عیون المقرّین من هذا الظهور الذی به نطقت سدرة الطور و انار الدیجور و هدرت حمامة الأمر علی اغصان دوحه البیان انه لا اله الا هو العزیز الودود کم من عبد اقبل الی الأفق الأعلى و کم من ملک اعرض عن الله مالک الملوک طوبی لقلب اقبل و لوجه توجّه و لأذن سمعت هذا النداء الذی ارتفع من هذا المقام المحمود انک لا تحزن من شیء توکل علی الله فی کلّ الأمور قل

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی فی السجن و عرقتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مسطوراً فی کتیبک اسألک بأن تجعلنی مستقیماً علی امرک و متشبّهاً بذیل عنایتک انک انت المقتدر العزیز الغفور انتهى و اینکه ذکر ورقه اخت جناب آقا غلامحسین علیهما بهاء الله نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لها و للأوراق التي اقبلن و آمن بالله الفرد الخبير قوله جلّ کبریائه و عزّ بیانه

### هو المشرق من افق الظهور

یا امتی و یا ورقتی حمد کن محبوب عالمیان را که باین فیض اعظم فائز شدی در ایامی که اکثر علما و رجال ارض از آن محرومند ترا باسم ورقه ذکر نمودیم تا بمثابة اوراق از اریاح اراده حقّ جلّ جلاله متحرک باشی چنانچه اوراق اشجار ارض از هبوب اریاح ان اشکری ربّک بهذا الذکر المبین اگر حلاوت کلمه یا امتی را بیابی از عالمیان خود را فارغ مشاهده نمائی و در لیالی و ایام بذکر مقصود یکتا مشغول شوی اوراق و امائی که از فرات رحمت رحمانی آشامیدند و بشرط الله ناظرند هر یک را بابدع بیان ذکر نمودیم طوبی لهنّ و نعیماً لهنّ سوف یظهر الله مقامهنّ فی مقام لا یذکر بالأذکار و لا یوصف بالأوصاف و ترا وصیت مینمائیم بانچه سبب ارتفاع امر الله است مابین عباد و اماء ندای دوستان را میشوند و اعمال را مشاهده میفرماید انه هو السميع البصیر البهاء علیک و علیهنّ من لدى الله المقتدر العلیم الحکیم انتهى

و اینکه ذکر سیده کبیره علیها بهاء الله که به حاجیه معروفند نموده بودند عرض شد و یک لوح امنع اقدس مخصوص او نازل یا محبوب فؤادی امواج فضل الهی نه بشانیست که انسان بتواند تعقل نماید و یا از عهده شکر برآید کینونت حمد

و ثنا و شکر در این عرصه خود را فانی مشاهده مینماید و عاجز و قاصر می بیند در ایامی که از سماء بغضا سهام بلا اغزر از امطار نازل و ظلمت ضغینه از جمیع جهات محیط قلم اعلیٰ بشأنی ناطق که صد هزار جوهر روح منصعق مشاهده میگردد بصد هزار عجز و ابتهاج عرض مینمایم غافلین را آگاه فرماید و از دریای دانائی بنوشاند اوست باذل اوست معطی اوست بخشنده اوست کریم اوست توانا و بینا از مطلب دور افتادم هذا ما نزل لها قوله جلّ جلاله

هو الناظر من افقه الأعلیٰ

ای کنیز خدا بشنو ندای مالک اسماء را که در سجن بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید هر قاصدی را اعانت نموده و هر ندائی را جواب عطا فرموده و هر طالبی را راه داده امروز سیل مستقیم ظاهر و میزان عدل منصوب و انوار آفتاب فضل مشرق ولکن ظلمت انفس ظالمه بمثابه غمام مابین آفتاب فضل و اهل عالم حجاب شده و حایل گشته طوبی از برای کسی که حجاب را خرق نمود و بانوار آفتاب ظهور منور گشت چه بسیار از نفوس که خود را از عقلا و اهل دانش می شمردند و در یوم الهی از جمیع فیوضات محروم و ممنوع گشتند یا ورقتی یا امتی قدر این فضل را بدان و همچنین رحمتی که بر تو سبقت گرفت و ترا بافق اعلیٰ هدایت نمود اماء قانات را از لسان مظلوم تکبیر برسان و بعنایتش مسرور دار انتهی و هذا ما نزل لضعل جناب الأنیس علیهما بهاء الله

هو الشاهد العلیم

یا ورقتی ان استمعی ندائی من شطر سجنی انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب انا انزلنا من سماء الظهور ما انارت به الوجوه و قرّت به العیون قد اتی الوعد و القوم لا یشعرون قد ظهر الموعود و هم لا یفقهون قد اتی من خضع له العالم و تزعزعت ارکان الأمم الّذین نقضوا الميثاق و العهود قد اتاهم من یدکرونه فی اللیالی و الاّیام و هم اعرضوا عنه و افتوا علیه بظلم ناح به روح الأمر و صاح العرش فی مقام مرفوع ان اشکری ربّک بما اختارک لعبد الذی کان اسیراً بأیدی المشرکین فی سنین معدودات و نجاه امرأ من عنده و هو المقتدر علی ما کان و ما یکون یا ورقتی حمد کن مقصود عالم را که چشمت را روشن نمود بنور معرفت خود و اذنت را فائز فرمود باصغاء ندائه الأحلّی ندائی که در لیالی و ایام و عشی و اشراق مرتفع است ید فضل دستت را گرفت و از ظلمات اوهام بمشرق یقینت آورد از حقّ میطلبیم ترا مؤید فرماید بر آنچه که لایق این مقام بلند است انه غفرک و امک ان ربّک لهو الفضل الکریم انا نبشّرك و ایاها برحمتی و عنایتی و نذکر ضلع اخیک و نبشّرها بفضلی الذی احاط من فی السموات و الأرضین الحمد لله ربّ العالمین انتهی

اشراقات انوار آفتاب حقیقت اولیا و احبّ و قانات و ورقات را اخذ نموده لعمر محبوبنا و محبوب من فی السموات و الأرض اگر بگوش حقیقت آیات الهی را اصغا نمایند کل مشتعل شوند بشأنی که عالم را مشتعل نمایند یعنی هر نفسی که در او بقیه روح باقی بزندگانی حقیقی فائز میشود انه علی کلّ شیء قدیر

در این وقت بمنظر اعلیٰ توجه نموده الی ان دخلت المقام اذا نطق لسان العظمة قال و قوله الأحلّی یا خادم بیچه مشغول بودی عرض شد بتحریر جواب مراسلات جناب میرزا و ذکر اولیا در آن حین این کلمه علیا از لسان مالک وری نازل قوله جلّ کبریائه و عظم اقتداره انا نحبّ ان نذکر انجم سماء العرفان مرّة اخری و نوصیهم بما یرتفع به امر الله المهیم القیوم طوبی لهم بما اقبلوا و سمعوا و اجابوا و فازوا بما غفل عنه علماء الأرض و عرفائها الا من شاء الله ربّ العالمین باید باتحاد و اتفاق تشبث نمایند بشأنی که اختلافات عالم سبب تشتت نشود و فصل ننماید بکمال همّت بر اصلاح عالم قیام کنند و در

جميع اوقات بحکمت و بیان ناس غافل را ببحر دانائی هدایت نمایند که شاید آگاه شوند و از ما سوی الله فارغ و آزاد گردند و امر مینمائیم دوستان خود را بحفظ مقامات خود لعمری از برای هر یک مقامی مقدر که اقلام عالم از ذکرش عاجز است طوبی لهم طوبی لهم انتهى

فی الحقیقه امروز روز اعمال و افعال و حکمت و بیان است در لوحی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل قوله عزّ بیانه در جمیع امور بحکمت ناظر باشید حکمت دریاق اعظم است بسا میشود معرض را مقبل مینماید و دشمن را دوست تمسک باو لازم چه که در اکثری از الواح این فقره از سماء مشیت مطلع نور احدیه نازل طوبی للعاملین در کلّ حین متمسک باشید بامری که سبب اعلاء کلمه الله گردد اعمال طیبه و اخلاق مرضیه جند اللهند در این ظهور اعظم و همچنین کلمه طیبه مبارکه این جنود جذّاب قلوبند و فاتح ابواب این سلاح احدّ از سلاح عالم است فاسأل الله بأن یؤید الکلّ علی ما نزل من قلمه الأعلی فی الزّیر و الألواح انتهى در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبم بی عنایتش هیچ شیء از اشیاء ثمری نداشته و ندارد له الفضل و الجود و الکرّم و له ما یعجز عن ذکره الأمم

دستخطّ دیگر آن محبوب که بتاريخ ۲۳ شهر شعبان المعظم بود فی الحقیقه آب قوس بود از برای تشنه قلب الأسد لله الحمد مسرتّ کلی حاصل هر هنگام نفعهئی از شطر محبت آن محبوب متضوّع میشود فی الحقیقه نافه مشکى است از برای این خادم فانی دماغ جان معطرّ و قلب با قوتّ جدید ظاهر چه که تمام آن مزین است بذکر و ثنا و خدمت و محبت محبوب عالم و در آن مرقوم آنچه که بر حزب الله در ارض میم و الف وارد شده تعالی تعالی عمل العلی و ذکر العلی و بیان العلی و استقامه العلی و شهادة العلی و محو العلی و صحو العلی و صعود العلی و علو العلی لعمر محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم قد ظهر منه من الاستقامه ما تزینت به سماء الاقترار و من المظلومیة ما ناحت الحوریات فی الغرفات و اهل الفردوس الأعلی فی مقامات عالیات فی الحقیقه همچو دمّی حیف بود هدر برود و در بساط منجمد شود حسن کار این بود که احدی از ایشان مغایری ندید و خلاف حکمتی واقع نه خالصاً لوجه الله اعلی و اعزّ اشیاء عالم را انفاق کرد هنیئاً له یک عالم هنیئاً از برای او لفظ و بیان و ذکر این عبد قابل این مقام نه و لکن از قلم اعلی نازل آنچه که سزاوار است له الحمد فی کلّ الأحوال این ایام هم توجّه آن حضرت بآن اطراف جایز نه و مخصوص اسرای آن ارض که بسجن طاء وارد شدند آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد ذکر آن دیار و اسرای آن دیار و شهدای آن دیار در ساحت اقدس بوده و هست توجّه بارض طاء هم این سنه جایز نه چه که از داخلی هم اطمینان کامل حاصل نه ان ربنا الرحمن لهو السّتار الکریم

اینکه ذکر جناب مشهدی حسین علیه بهاء الله فرموده بودند آنچه اراده نموده اند در ساحت امنع اقدس عرض شد و مقبول افتاد و لکن فرمودند ذکرش حال جایز نه چه که مفسدین ارض در حرکتند و مترصد دست آویز و همچنین فرمودند خدمات او در این سیل در نظر بوده و هست و مدتهاست یک لوح امنع اقدس مخصوص او نازل و لکن ارسال نشده این ایام ارسال میشود و یک لوح دیگر هم این دو یوم نازل شد انشاء الله بهر دو فائز میشوند

اینکه در باره جناب حاجی علی و ضلع ایشان علیهما بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما تکلم به مکلم الطور قوله عزّ کبریاؤه و جلّ جلاله این فقره لدی الوجه مقبول افتاد نعم ما عمل به الحاجّ المذكور یعنی در تزویج بنت ذبیح علیه و علیها بهاء الله انا ذکرناه من قبل و فی هذا الیوم بما قررت به العیون و طارت به الأرواح بشره من قبلی و ذکره من لدی المظلوم بما نزل من لدی الله مالک الرقاب انشاء الله بروح و ریحان و الفت و اتحاد ایام بگذرانند و بذکر و ثنای مقصود عالمیان در عشی و اشراق مشغول باشند انتهى فی الحقیقه ماندن در ارض طاء در این ایام مثمر ثمری نه انشاء الله ابن حضرت ذبیح علیهما بهاء الله بمعروف تمسک مینمایند و سبب تفریق نمیشوند اگر محض تفرّج هم باشد توجّه بارض جناب حاجی نمایند محبوبست یسأل الخادم ربّه بأن یؤید الکلّ علی ما یحبّ و یرضی و السّلام علی من اتبع الهدی

عرض دیگر آنکه جناب محبوبی امین علیه بهاء الله ذکر آن حضرت را مکرر نموده فی الحقیقه بحق ناظرند و بحق ناطق معروف را از دست نداده و انشاءالله نمیدهند باری ذکر خیر آن حضرت مکرر از ایشان شنیده شد حق توفیق عنایت فرماید تا کل موفق شوند بآنچه که لایق این یوم مبارک است

نفوس مذکوره در دستخط آن حضرت فی الحقیقه از بحر محبت آشامیده‌اند و بافق عنایت ناظرند این معدوم فانی شهادت میدهد در حق ایشان و از حق جلّ جلاله توفیق میطلبد چندی قبل مخصوص کل الواح مقدسه منیعاً از سماء مشیت الهیه نازل و انشاءالله ارسال میشود از حق منبع سائل و آمل که کل بنفحات آیات مقصودنا و مقصود من فی العالم فائز شوند اینکه در باره حقوق مرقوم داشتند که جناب حاجی مذکور اراده ادای آن دارند هذا من فضل الله یؤتیه من یشاء لله الحمد مؤید گشتند به عمل بما نزل فی الكتاب وجهی که قرار شد در این سنه بدهند حسب الأمر قسمت شد صورت آن بنظر میرسد از حق میطلبم ایشان را بر اعمال عظیمه موفق فرماید و از سماء فضل برکت عطا نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدير

و اینکه در باره بقعه مبارکه حضرت ورقه علیا و مخدره کبری و حضرت افنان حضرت خال معظم علیهما من کل بهاء ابهه مرقوم داشتید و رجای جناب من فاز و نفوس اخری علیهم بهاء الله در ساحت امنع اقدس مالک الوری عرض شد و باجابت مقرون فی الحقیقه این عنایت بسیار عالیست چه که محو باو راه ندارد عزل باو نمیرسد از قلم اعلی در ایام ظهور چنین عنایتی ظاهر شود معلوم است شأن و مقام آن فی الحقیقه بخلع باقیه و طراز دائمه فائز شدند نعیماً لهم و مریتاً لهم و طوبی لهم این ذکر در کتاب الهی مخلد و عرفش مابین عباد متضوع این بدء مقدس از ختم و نهایت است در این مقام بیاناتی از لسان عظمت شنیده شد از جمله این کلمه علیا قوله عز کبریاة آفتاب بیان الهی را افول اخذ نماید و غروب از پی درنیاید انتهی اینست مقام خلود یشهد بذلک ربنا العزیز الودود و مخصوص لوح امنع اقدس هم در این مقام نازل یعنی در تفویض تولیت بقاع مبارکه مخصوصه در آن بقعه الی جناب الفضل الذی فاز بلقاء الله فی السجن و نفوس اخری الذین نزلت اسمائهم فی اللوح امرأ من لدن آمر علیهم هذه صورة ما نزل من ملکوت الأمر قوله عز بیانه

هو الأمر الحکیم

یا فضل الله انا ولیناک و الأربعة المعروفة المذكورة لدى الوجه على البقعة الورقة العلیا و البقاع المنسوبة الینا هناک و جعلنا التولية فی کفکم عزراً لکم و لذریاتکم بدوام الملك و الملكوت ان اشکروا الله بهذه الدولة الباقية و العناية الدائمة انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المهیمن القیوم قوموا بقیام ثابت راسخ على خدمة فوضت الیکم من لدى الله مالک ما کان و ما یكون انتهی

و همچنین لوحی از سماء عنایت در ذکر قبول بیت و بستان جناب حاء و سین علیه بهاء الله نازل قوله جلّ اجلاله و عظم کبریاة

هو الحق لا اله الا هو

یا حسین انا قبلنا بیتک و بستانک و زیناهما بطراز القبول و قرزناهما مقرأً للأولیاء الذین یسافرون و یدورون البلاد لتبلیغ الأمر و اعلاء کلمة الله المطاعة و جعلناک موکلاً علیهما و خادماً لهما و قدرناهما لک ذکراً باقیاً دائماً لتشکر ربک السامع المجیب انتهی

لله الحمد دو آفتاب از افق کرم مالک قدم ظاهر و مشرق یعنی دو لوح از سماء مشیّت مقصود عالمیان نازل و هر یک بافصح بیان بعنایت حقّ جلّ جلاله ناطق انشاءالله بآن فائز شوند و بآنچه مأمورند عامل گردند و همچنین حقوق الهی که جناب حاجی عل علیه بهاء الله بادای آن موفق شدند کل بطراز قبول فائز و این کلمه مبارکه از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تبارک و تعالی انا قبلنا ما اراده فی سبیل الله طوبی لمن فاز بأداء ما علیه من حقوق ربّه و بعد از قبول حسب الأمر قسمت شد عدد خمسين مخصوص محبوسین راء و شین و اربعین مخصوص محبوسین ارض طاء و خمسين هم از جناب شیخ سل مخصوص بعضی از مسافرین اخذ شد باید از آن وجه بایشان برسد و خمسين هم بساحت اقدس ارسال دارند و یک سنه را هم بخود جناب حاجی عل علیه بهاء الله عطا فرمودند یعنی بخشیدند فی الحقیقه این عنایتی است بزرگ و فضلی است عظیم از برای نفسی که الیوم مؤید شود بر خدمت امر و ادای حقوق الهی چه که اثر و ثمرش بدوام ملک و ملکوت باقی است نسأل الله بأن یوقنا علی ذکره و ثنائه و علی العمل الصالح و الکلم الطیب و الأخلاق الطیبة الراضیة المرضیة و القیام علی خدمة امره المبرم المتین این خادم فانی از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که عظمت وقت و مقام آن را الهام فرماید تا کل قدر وقت را بدانند و بما ینبغی قیام نمایند انه لهو المؤید المقدر البهاء المشرق من افق سماء العنایة علی حضرتکم و حضرة الأیس و علی اولیاء الله و اصفیائه فی هناک الذین ما نقضوا میثاق الله و عهده و ما خوفتهم الصفوف و الجنود و الحمد لله مالک هذا الیوم الموعود الحمد لله مرّة اخری بدستخطّ آن حضرت فائز اینکه در باره محبوی جناب انیس و آقایان جناب آقا میرزا سیّد علی و آقا غلامحسین و آقا میرزا محمد باقر علیهم بهاء الله و عنایاته مرقوم داشتید در لیلۀ هفتم شهر صفر یک ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب گذشته قصد ذروه علیا و مقرّ عرش نموده آنچه مرقوم فرمودند امام وجه مالک قدم عرض شد آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس را قرائت فرمودند قوله عزّ بیانہ و جلّ ذکره تزوجوا یا قوم لیظہر منکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم ان اتخذوه لأنفسکم معینا و بعد این کلمه علیا از ملکوت اعلی ظاهر قوله عزّ اجلاله یا عبد حاضر جمیع امور در قبضه قدرت الهی بوده و هست و آنچه امر نماید او محبوست هر یک از نفوس مذکوره را ذکر نمودیم بشأنی که جمیع اشیاء از باده ذکر مجذوب و بشای مذکور ناطق هذا من فضل الله یؤتیه من یشاء بنویس بایشان فقر بنفسه احتشام میطلبد لعمر الله فقر حقیقی بمثابه بحر است و احتشام عالم مانند قطره ولكن احتشام دوست لازال بخضوع و خشوع دوستان ناظر و بایشان متوجّه و با ایشان جالس انتهى

بعد از عرض شعر و ذکر عهد جناب آقا میرزا سیّد علی و همچنین رجای آقایان دیگر لسان عظمته باین کلمه مبارکه ناطق قوله جلّ کبریائه باید آنچه در کتاب اقدس از ملکوت مشیّت الهی نازل شده عمل نمایند و قلم اعلی اجر لقا از برای هر یک در صحیفه حمرا ثبت میفرماید به نصبت رایة یفعل ما یشاء و هر چه اراده فرماید جاری مینماید لیس لأحد ان یقول لم و بم انتهى این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید که بعد از عنایت کبری یعنی اجر لقا اسبابی ظاهر شود که در ظاهر هم ایشان بشرف لقا فائز شوند و از کوثر وصال بیاشامند دیگر تا کی این عنایت ظاهر شود و شمس اذن اشراق فرماید ولكن حمد مقصود عالمیان را که از فضل بیمنتهاش عنایت فرمود آنچه را که هیچ شیء از اشیاء باو معادله ننماید اجر لقا نعمتی است عظیم و اوست مائة دائمة باقیه لله الحمد بآن فائز شدند صد هزار حسرت از برای نفوسی که از عنایت امروز غافلند و از انوار آفتاب حقیقت محبوب و بیخبر

و اینکه مرقوم داشتید در ارض ص در مضجع مطهر مقدّس حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء روحی لهما الفداء بیتوته بعمل آمد لعمر محبوبنا و محبویکم آن حضرت عمل فرمودند آنچه را که از سیّد اعمال است و این فقیر لاشیء چگونه از عهده این شکر برآید و یا اولیای دیگر که در این ارض ساکنند این عبد از قبل خود و ایشان بعجز و قصور اعتراف مینماید و در حینی که کمال تحیر دست داده بود و در بحر فکر متغمّس بنظر آمد که مقرّ کان الله و لم یکن معه من شیء را

بوکالت ایشان زیارت نمایم و این عملی است که صد هزار هزار عالم ریح فوق ریح از برای آن محبوبست فوراً بحمد و ثنای محبوب یکتا مشغول گشتم و طلب اذن نموده بعد از اشراق آفتاب اذن از افق اراده امام وجه حاضر و بزیرت فائز و بطراز قبول مزین اینست عملی که از برای او شبه و نظیر تصوّر نشده و نمیشود له الحمد و المنّة و له العنایة و الکرّم و الرّحمة

و اینکه ذکر اهل بیت علیهم من کلّ بهاء ابهه را نموده بودند و عنایات و محبتشان که نسبت بآن جناب ظاهر شد فی الحقیقه سزاوار این مقامند لازال بنخدمت حقّ مشغول بوده‌اند و کمال محبت را در باره اولیانش اظهار مینمودند آنچه از ظلم ظالمین یعنی ذنب و رقشا بر ایشان وارد شد از محبت الهی ممنوع نشدند باستقامت فائزند و این مقامیست بسیار بزرگ از حقّ جلّ جلاله میطلبم ایشان را موفّق و مؤید دارد آنه علی کلّ شیء قدیر

و اینکه در باره جناب حاجی محمد صادق خا علیه بهاء الله مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و از کوثر بیان رحمن بیاشامند آشامیدنی که انتهای آن از حدود مقدّس و منزه هی بیاشامند و بنوشانند امثال آن نفوس اگر بحکمت رفتار نمایند و در حبّ الهی ثابت و مستقیم شوند تأیید حقّ جلّ جلاله بایشان میرسد باید بکمال حکمت بتبلیغ مشغول شوند که شاید اهل آن جهات عرف ظهور را بیابند و ندای دوست را بشنوند و به ما ینفعهم عامل گردند

هذا ما نزل من سماء مشیة ربنا الرحمن لجناب خا علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

بسمی الظاهر الناطق من الأفق الأعلى

انّ المظلوم یذکر من اقبل الی الفرد الخبیر و اعترف بوحدانیته كما اعترف به القلم الأعلى اذ جال فی مضمار البیان طوبی لنفس فازت بعرفان ربها و ویل لكلّ غافل مریب انسان بمثابه شجر است اگر باثمار مزین گشت لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجر بی ثمر قابل نار است اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبیه از اثمار این شجره محسوب ربیع اشجار ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن ربیع اشجار انسانیّه ایام ظهور حقّ جلّ جلاله بوده اگر در این ربیع الهی سدره‌های وجود باثمار مذکوره مزین شوند البتّه انوار آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستریح در ظلّ حضرت مقصود مشاهده کنند آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است در یک آن غرس میشود و در آن دیگر از امطار رحمت رحمانی فرعی در سماء مشاهده میگردد شجره یابسه قابل ذکر نبوده و نیست طوبی از برای مقبلی که بطراز همّت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود او بمقصود فائز و آنچه از برای او خلق شده عارف صد هزار افسوس از برای نفوس غافله فی الحقیقه ایشان بمثابه اوراق یابسه مطروحه بر ارضند عنقریب باد اجل هر یک را بمقرّ خود راجع نماید غافل آمدند و غافل زیستند و غافل بمقام خود رجوع نمودند عالم در هر حین بأعلى التّداء ندا مینماید و میگوید من فانیم و ظهورات و الوان من فانی از اختلافات و تغییرات محدثه در من پند گیرید و متنبّه شوید مع ذلک بصر موجود نه تا ملاحظه کند و سمع مشهود نه تا بشنود سمع حقیقی امروز ندا مینماید و میگوید هنیئاً لی امروز روز من است چه که نداء الله مرتفع است و کینونت بصر میگوید مریناً لی روز روز من است چه که جمال قدم از افق اعلی مشرق و لائح باید اهل بهاء از مالک اسماء در کلّ احیان سائل و آمل شوند که شاید اهل انشاء از فیوضات ایامش محروم نمانند جمیع علما باین کلمه ناطق بودند و مکرّر در زمان طفولیت نفس حقّ اصغا نموده میگفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه ایست که نقبا از آن فرار اختیار مینمایند بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده سبحان الله در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده مع ذلک

خلق از او غافل و محتجب انبیا لقای این یوم را آمل بودند داود میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصنة مدینة محصنه عکاست و حصنش بسیار محکم و مظلوم در او مسجون و همچنین در فرقان میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و بشرهم بآیام الله در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم بکمال تصریح مذکور و مسطور علمای عصر ناس را از این مقام اعلی و ذروة علیا و غایة قصوی منع نموده‌اند طوبی از برای آن جناب که ظلمت اوهام از نور یقین منعت نمود و سطوت ایام شما را از مالک انام بازنداشت قدر این مقام را بدان و از حقّ جلّ جلاله حفظش را بخواه در هر حال دولت باقیه مخصوص حقّ و اولیائش بوده و خواهد بود البهآء المشرق من افق البقاء علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الله المتین انتهی الحمد لله اشراقات انوار آفتاب عنایت کل را فراگرفته و بخششی ظاهر که هر ذکر بدیعی از ذکرش اظهار عجز نموده از حقّ جلّ جلاله این فانی سائل و آمل که کل را یعنی دوستان و آقایان را از شرّ خادعین و خائنین و ماکرین محفوظ دارد اوست مهیمن بر کل و قادر بر کل و محیط بر کل و اینکه در باره آقا میرزا عباس علیه بهآء الله مرقوم داشتید که در اول ایام عمر بنار محبت مشتعلند و بخدمت قائم این فقره هم در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان الرحمن قوله جلّ و عزّ

#### هو العلیم البصیر

انشاءالله نهالهای جدید از امطار رحمت الهی باوراق و اثمار بدیعه جنیّه فائز شوند امروز پرتو آفتاب فضل عالم را احاطه نموده طوبی از برای نفسی که باو فائز شد و ویل لکلّ غافل مرتاب نعیم از برای اشجاری که از اریاح اراده حقّ جلّ جلاله حرکت نمایند در اول ایام بعرفان حقّ و خدمت دوستانش فائز شدی انشاءالله در جمیع احوال و ایام حیات بافق اعلی ناظر باشی و بنار حبش مشتعل و از انوار وجهش منیر الأمر بید الله العلیم الخبیر البهآء علیک انتهی این عبد فانی هم خدمت کل مرّه بعد مرّه عرض خلوص میرساند دیگر از تحریر خجالت میرم چه که بسیار مزاحم شدم ای کاش هر دقیقه از دقائق این ایام هزار دقیقه و هر ساعتی هزار ساعت میشد و این عبد هم مؤید میگشت و بذکر و ثنای اولیای حقّ مشغول میشد اگرچه باز کما ینبغی از عهده برنمیآمد ولکن امید هست که این رجا مقام عمل ظاهر شود و مقرّر گیرد انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر القدیر البهآء المشرق من افق سماء عنایة ربنا علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم و یعینکم و ینصرکم فی الله ربّ العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى عرض دیگر آنکه جمیع اولیاء الهی از عباد و اماء که در دستخطهای آن حضرت مذکور بودند مخصوص هر یک لوح ابداع اقدس از سماء عنایت نازل و ارسال شد هم این عبد در اصل مکتوب ثبت نموده و هم علیحده لوح نوشته ارسال گشت لله الحمد مکرر مذکور گشتند و آنچه بطرز لوح نیست یعنی بعضی فقرات منزله است باید آن محبوب سواد آن را از برای صاحبان آن ارسال فرمایند و همچنین یک لوح اقدس اعزّ ابهی مخصوص آن محبوب نازل فضلاً علی ما نزل فی المکتوب ارسال شد انشاءالله بان فائز گردند و عدد اسم اعظم الواح بدیعه منیعه بلا اسم ارسال شد حسب الاستدعای آن حضرت و آنچه الواح مخصوص اولیای ارض ش نازل نزد محبوب روحانی جناب انیس علیه بهآء الله الأبهی ارسال شد که برسانند و آنچه مخصوص اولیای آبا ده است نزد آقائی حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه من کل بهآء ابهاه ارسال شد که ارسال دارند انشاءالله عرف آیات الهیّه و کلمات قدسیّه که از خزائن علم ظاهر شده جمیع را اخذ نماید و به ما یحبّ و یرضی مؤید فرماید انّه علی کلّ شیء قدیر الحمد لله الواحد العزیز الفرید

خادم

فى ١٩ شهر محرّم الحرام سنة ١٣٠١



## [يادداشت]

١ رقم ٩ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

\*\*\*

م ص

جناب حاجی میرزا ابوالقاسم ش عليه سلام الله

غرّة رجب سنه ١٣٠٧

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذى نطق بكلمة من كلماته العليا و بها فصل بين العباد فى ناسوت الانشاء و بها اظهر سلطانه و ابرز اقتداره و بها ماجت بحور المعانى و البيان فى الامكان و نطق الكتاب الأعظم بين الأمم

يا ملاً الأرض و السماء تالله قد اتى مشرق الايقان و معه الفرقان الذى به فرق بين الحقّ و الباطل بذلك ارتعدت فرائص القبائل الا من شاء الله رب العالمين و مقصود العارفين

سبحانك يا الهى و سيدي و سندی اسألك بنورك الساطع المبين و بجبلك المتين و بتجلياتك فى يوم الدين ان تنور قلوب اوليائك بنور معرفتك ثم ارزقهم كوتر الاستقامة من ايدى عطائك اى ربّ قد خلقتهم لاعلاء امرك و اظهار كلمتك تراهم منقطعين عن دونك و مسرعين الى شاطئ بحر توحيدك بحيث نبدوا الأوهام و الظنون التى بها منع عبادك عن التقرّب الى ساحة عزّك و بساط عظمتك قدر لهم يا مقصود العالم ما ينبغي لسماء جودك و بحر فضلك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأمور لا اله الا انت مالك يوم النشور

و بعد يا حبيبي قد طار قلب الفانى اذ سمع هدير عندليب ثنائك فى وصف الله ربنا و ربك و مقصودنا و مقصودك و اخذ زمام السكون عن كفى بحيث نطقت امام الوجوه الملك لمن اجتذب بندااته عباده فى الأعصار و القرون وعزة الله و عظمته قد اخذنى الفرح من كل الجهات بما خرق حضرتك الحجابات التى بها منع العباد عن التوجّه الى الأفق الأعلى و الذروة العليا كأنى سمعت من آثار قلمكم آيات انجذابكم و اشتعالكم و اشتياقكم الى الله المقتدر الغفور العطوف فلما قرأت و اطّعت قصدت المقام و عرضت امام الوجه قال المولى ارواحنا فداه يا ابالقاسم عليك سلام الله و عنايته قد حضر العبد الحاضر امام الوجه و عرض كتابك وجدنا منه نفحات حبّك و اقبالك و خلوصك و ايقانك و استقامتك و خشوعك لله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم لعمري لو يتوجّه احد بسمع الفطرة لسمع من الصخره الملك و الملكوت و العزّ و الجبروت لله ربّ العالمين طوبى لأذنك بما سمعت النداء و لبصرك بما رأى الأفق الأعلى و لقيامك امام كرسى العدل و لذكرك و ثنائك فى يوم فيه احاط المشركون مدن الله مالك ما كان و ما يكون

يا ايها الطائر فى هواء محبة الله ينبغى لك و للموحّدين ان يتشبّثوا بأذيال رداء عناية الله و يسألوا من سماء فضله و بحر عطائه ان يحفظهم من شرّ المشركين و يبدّل ضعفهم بالقوة و عجزهم بالاقتدار انه هو المقتدر على ما يشاء و فى قبضته زمام الأسماء لا اله الا هو المقتدر العزيز الحميد انك اذا سمعت نداء المظلوم ولّ وجهك شطر كعبة الله المهيمن القيوم و قل

لک الحمد یا الهی بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و بشرتنی بظهور نبئک العظیم و نورت قلبی بنور توحیدک و انطقت لسانی بما انزلته فی کتیبک و صحفک و الواحک سبحانک یا مرسل الأریاح و فالق الأصباح اسألك بمصباح الذی احاطته عواصف فراعنة العباد و قواصف جابرة من فی البلاد ان تؤید من اقرّ بتوحیدک و اعترف بما انزلته فی کتیبک ای ربّ تسمع حینی فی حبّک و شوقی و شغفی من نفحات و حیک اسألك ان توفّقنی لأبشّر العباد بظهور آیاتک و بروز بیّناتک انک انت المقتدر الفضّال الکریم لا اله الا انت العلیم الحکیم انتهى

این فانی متحیر که فضل و عنایت و عدل و عطای حقّ جلّ جلاله چه تصرّفی در عالم وجود داشته و دارد مقتضیات حکمت آن حضرت را مؤید فرمود بر حضور در مقامی که کل از آن اعراض نموده‌اند و موفق نمود بر اصغای بیانی که جمیع از آن ممنوع و محرومند الا من شاءت مشیته التّافذة و ارادته الغالبة فی الحقیقه عالم جدید شده اسرار بیان باراده مقصود عالمیان از غیب بشهود و از ستر بظهور آمده چون این عنایات بر حسب ظاهر از برای آن حضرت ظاهر شده و کشف نقاب نموده امید هست قائد جنود الله یعنی بر و تقوی گردند اخلاق مرضیه از اقوی جنود عالم نزد مالک قدم مذکور انشاءالله باین جنود مدائن حکمت و بیان را تصرّف نمایند و عالم را بنور معرفت منور دارند این امر لدى الله صعب نبوده و نیست بیک کلمه گوهر پاک عدل را جذب نمود و بر سموات برتری داد هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون از همت آن حضرت اطمینان حاصل که جمعی از غافلین را بافق دانائی دعوت نمایند و فائز فرمایند بآنچه که السن حقایق بکلمه مبارکه الملك لله ناطق گردد اولیای آن ارض طراً نزد مولی مذکور بوده و هستند و این فانی از برای هر یک طلب نموده نعمتهائی را که از احصا خارجست و از تحدید فارغ

اینکه در باره ذکرى که سبب آگاهی عباد است مرقوم فرمودند در آن اراضی حسب الامر جایز نه چه که اکثری از عباد مابین مفسد و مصلح فرق نگذاشته‌اند بلکه مصلح را مفسد و مفسد را مصلح دانسته و میدانند ارکان انصاف را سستی اخذ نموده و کذلک عدل را باید این عبد و آن جناب از حقّ بطلبیم عباد خود را بطراز انصاف مزین دارد امری که سبب فرح و علّت سرور است اینست که آن حضرت از بحر عنایت محروم نگشتند و نوشیدند آنچه را که ذکرش الی الأبد باقی و برقرار است و لازال مذکورند مدد غیبی اعانتش را ظاهر فرماید چه که حرکت و نیت لوجه الله بوده و هست یسأل الخادم ربّه ان یقرّبکم و یوفّقکم و یؤیدکم علی ذکره و ثنائه بالحکمة و بیان ان ربنا هو المقتدر العزیز المستعان

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا ابوطالب آیده الله را نمودند چون قبل از اطلاع بر امر ظاهر شده باسی نبوده و نیست اسأل الله ان یقدّر له ما قدره لأمنائه و اصفیائه انه هو المقتدر المختار امید آنکه از بعد بذکر مولی مذکور آیند و از بحر اعظم محروم نمانند

و اینکه در باره کتاب مبارک ایقان مرقوم داشتند لو شاء الله تمام آن بان جناب میرسد طائفین حول طراً سلام میرسانند و از حقّ جلّ جلاله از برای آن جناب تأیید میطلبند السلام و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی عباد الله الصّالحین

\*\*\*

هو الناطق علی العرش امام وجوه العالم

الحمد لله الذی نور العالم بنیر لاج و اشرق من فجر الظهور فی افق سماء بیان الرّحمن و بذلک غرّدت حمامة البهآء علی عمود التور فی الفردوس الاعلی تالله قد اتی مکلم الطور و ظهر ربّ النار فی سدره الوجود و ینطق انه لا اله الا انا الفرد الواحد العلیم الخیر و الحمد لله الذی زین سماء المحبّة بانجم الاتّحاد و الاتّفاق و جعل سبب الاعظم لظهور ما اراد بین الامم حکم

الاقتران في الامكان و انه عمّر الممالك و البلدان و اظهر الصنائع و ما ترونه اليوم و سمعتموه من قبل من عباده الحكماء تعالى مولى الاسماء الذي حكم بالتزويج لراحة عباده و خلقه و سكونهم و اطمينانهم في مملكته و بذلك انزل من ملكوته المقدس في كتابه الاقدس و في كتبه و صحفه من قبل و من بعد انه لهو المقتدر على ما اراد و هو الفرد الواحد المختار سبحانك يا اله العالم و مقصود الامم يشهد لسان ظاهري و باطني و اعضائي و اجزائي و اركانى بوحدانيتك و فراديتك و بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقدساً عنكّل ذكر و وصف و ثناء و لا تزال تكون بمثل ما كنت في ازل الآزال اى ربّ اسئلك بنسائم فجر ظهورك التي بها احيت الكائنات و بامطار سماء فضلک و لثالى بحر علمک و حکمتک بان تؤيد الذي اقبل اليك و اظهرت له فضلک و عنايتک و وهبته امة من امائک التي كانت قائمة على خدمتک في سنين معدودات اظهاراً لوجودک و ابرازاً لفضلک اى ربّ الف بينهما باسمک الذي به سخرت القلوب و اجتذبت النفوس انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتک زمام من فى السموات و الارضين و الحمد لك يا اله العالمين و مقصود العارفين

\* \* \*

اب

نبيل قبل تقى

هو المقتدر المتعالى المقدس العليّ الأبهى

الحمد لله الذي نور العالم من النور الذي اشرق من افق اسمه الأعظم اذا اضطربت الأمم منهم من مات و رجع الى الفناء و منهم من انصعق على الأرض الغبراء و منهم من اجتذبه النور الى الأفق الأعلى البقعة المباركة التي تنطق فيها السدرة المنتهى انه لا اله الا ربّ الآخرة و الأولى و الحمد لله الذي زين الأشياء بطراز النقطة الظاهرة تحت الباء و ركبها بالهاء اذا هدرت الوراق و دلع ديك السناء و غردت حمامة البيان على غصن البقاء انه لا اله الا هو و انه لهو الكنز المخزون و الاسم المكنون الذي به زينت الزبر و الألواح و انه لنار الله لمن اعرض و طغى و نور الله لمن اقبل و هدى و به فصل الله بين الأخيار و الأشرار و به ادارت ايدى العطاء كوثر البقاء طوبى لمن نبذ الهوى و شرب منه باسم ربّه الأبهى و ويل لمن انكر و كفر بالله مالک الأسماء و فاطر الأرض و السماء

و بعد قد بلغ الخادم كتابكم الذي كان مزيئاً بذكر الله و ثنائه و معظراً بالعرف الذي كان متضوعاً من قميص خلوصكم لسلطانه و حضرته نسأل الله بأن يقربكم اليه فى كلّ الأحيان و ينطقكم بما يجتذب به اهل الأديان انه لهو المقتدر المتعالى العزيز المستعان

مكتوب آن جناب واصل الحمد لله عرف محبت محبوب عالميان از آن ساطع و آنچه از اقبال و اتفاق و اتحاد احباً ذکر نموده بودند کمال فرح روی داد چه که اليوم کلّ مخصوص عرفان الله و اتحاد و اتفاق در امرش خلق شده اند طوبى لهم انّ لهم حسن مآب و آنچه از بلاياى وارده مرقوم داشتند اگرچه بظاهر سبب حزن و اندوه شد و لكن چون لوجه الله وارد شده نور على نور بوده و خواهد بود دنيا فانيست چنانچه مشاهده ميشود در كلّ دقائق در تغيير و تبديل است و همين تغيير لوحى است که در او فناى آن از قلم قدرت ثبت شده يا طوبى للمتبصرين عنقريب بساط ظلم پيچيده شود چنانچه از قبل شده و بساط نتايج اعمال مخلصين گسترده گردد اگر اين مقام تفصيل داده شود لعمر الله جميع قلوب اهل عالم طائف حول احبای

حول حقّ گردند نسأل الله ان يفتح الأبصار و يقرّها بالنظر الى ما طلع و اشرق و لمع و ابرق من الأفق الذي كان سلطان الآفاق لمن في الابداع

ای برادر روحانی ناس را غفلت و نادانی از ملکوت باقی الهی منع نموده باید حدّاق اطّابای معنوی بتدابیر حکمت و بیان ایشان را تربیت نمایند و بکمال محبّت و شفقت کوثر معانی را بنوشانند و این کوثر در هر مقامی بظهوری ظاهر در مقامی خمر لذّة للشاریین و در مقامی لبن لم يتغيّر طعمه و در مقامی ماء غير آسن و در مقامی غسل مصفّی و این مقامات اربعه از قبل نازل ولکن از قلم ربّنا الأبهی بعدد اسم اعظم نازل گشته یا بشری للشاریین و یا طوبی للشاریین

و اینکه مرقوم فرموده بودند بارض زاء توجه نمودند و با احبّای آن ارض مجالست فرمودند و بعضی از نفوس قابله را بشطر احدیه دعوت نمودند این فقره بسیار محبوب بوده و هست طوبی لقلبک بما قصد خدمة الله و لرجلك بما سرع الى ارض الرّاء لتبليغ امر الله و للسانک بما نطق بذكر الله و لوجهک بما توجه الى الأحبّاء خالصاً لوجه الله و طوبی از برای نفوسی که از کوثر محبّت و عرفان آشامیده‌اند و بافق رحمن توجه نمودند بعضی که من دون الله از برای خود اله اخذ نموده‌اند بر اصل امر مطّلع نبوده و نیستند و بتوهّمات نفوس غافله در وادی ضلالت مبتلا و حیران مانده‌اند اگر بر تفصیل امورات نفسی که او را معبود دانسته‌اند مطّلع شوند قسم باقتاب افق تقدیس که صدهزار فرسنگ فرار نمایند و بندای یا لیتنا ما اتخذت فلاناً خلیلاً ناطق گردند و صیحه زند از حقّ بطلیب انشاءالله جمیع مردگان را از کوثر حیوان معارف و بیان در این یوم که سیّد ایّام است زنده فرماید طوبی از برای نفوسی که بذکر آن جناب صنم وهم را بعضد یقین شکستند و بمالک یوم الدّین پیوستند علیه بهاء الله و رحمته انشاءالله ثابت و مستقیم بمانند چه که اکثری از ناس بمثل اوراق رقیقه یابسه مشاهده میشوند و بهر ریخی حرکت مینمایند این القلوب الصّافیة و این الأذان الواعیة و این الأبصار الحدیة چه اگر نفسی الیوم در آنچه از مشرق امر الهی ظاهر شده تفکر نماید جمیع عالم را معدوم مشاهده کند و بعروة وثقی تمسک نماید بشأنی که جمیع قادر بر فصل نباشند

و اینکه نوشته بودید که بعضی از دوستان فتنه حادثه در آن ارض را سبب و علّت ذهاب آن جناب دانسته‌اند ابدأ وجود آن جناب سبب آن فتنه نبوده بلکه سبب امری دیگر بوده قد شهد بذلک ربّنا المقتدر المبین العلیم الخیر باید جمیع اهل آن ارض از احبّای الهی مسرور باشند بعمل آن جناب و اسامی نفوس مقبله و اماء مقبلات که در مکتوب آن جناب بود بساحت اقدس معروض شد طوبی لهم و لهم بما ذکرت اسمائهم و اسمائهنّ فی المقام الذی جعله الله مقرّ عرشه و مشرق وحیه و مطلع ظهوره و سلطانه بین العالمین کلّ بعنایات الهی فائز شدند چه که هیچ امری اعظم از آن نیست که ذکر نفسی تلقاء عرش مذکور آید اگر بعظمت این مقام و شرافت آن مطّلع شوند هرآینه از بهجت و سرور هلاک گردند و لوحی از سماء مشیّت الهیه مخصوص جمیع احبّای آن ارض نازل و بعنایتی مظلومین آن ارض در آن لوح مفتخر گشته‌اند که تالله لا یعادلها ما فی الامکان انا نشکر ربّنا الرّحمن بالموهبة الّتی ظهرت و لاحت من افق فضله المهیمن العزیز البدیع

و اینکه از حین ارتفاع امر الله سؤال نموده بودید انّ له وقت مخصوص فی کتاب الله ولکن این ایّام افضل بوده و هست چه که ظلم ظالمین و انکار علما و اعراض و اعتراض جهلاً بمنزله مصفّی است آنچه خالص است وارد میشود و اجرام از دخول ممنوع قدر این ایّام را باید بدانیم محبّت و الفت و عرفان این ایّام را لذّت دیگر و رّوح دیگر است در ایّام ارتفاع امر و غلبه ظاهره هر نفس مردوده‌ئی ادّعای ایمان مینماید چنانچه مشاهده میشود در این ایّام که فی الجمله رایحه عزّ در بعض بلدان مرور نموده بعضی از ماکرین و خادعین ادّعای محبّت و ایمان نموده و بهواهای نفسانیّه عامل و ناطقند چنانچه اوامر الهیه را لعب صبیان انگاشته‌اند و به غیر ما اذن الله تکلم نموده‌اند نسأل الله بأن یؤیّد الكلّ علی ما یحبّ و یرضی آنچه در الواح الهیه نازل باید کلّ بان ناظر باشند و بان عامل هر نفسی بغیر آن تکلم نماید از حقّ نبوده و نیست آنه بریء من الذّین یفسدون فی الأرض و یأکلون اموال التّاس و یرتکبون ما نهوا عنه فی الزّبر و الألواح ولکن آن جناب محزون نباشند از ذلّت وارده این ایّام

همین ذلت نفس عزت خواهد شد زود است که امر الله مهیمن بر کل ظاهر شود لا رادّ لأمره و لا مانع لحکمه یفعل بسلطانه ما یشاء و یحکم بقدرته ما یرید اگر نفسی الیوم درست مشاهده نماید شمس امر را در قطب زوال ملاحظه کند مع آنکه جمیع امرا مخالف و جمیع علما معرض و جمیع ملوک بر حسب ظاهر متحد و جمیع اخبار برآ و بحرأ متصل و جمیع صفوف منتظم حقّ جلّ جلاله در سجن اعظم مع وحدته بشأنی ظاهر که فوق آن ممکن نه تعالی تعالی سلطانه تعالی اقتداره تعالی تعالی کبریائه و اگر دوستان حقّ بآنچه مأمور بودند عمل مینمودند حال مشاهده مینمودید که اکثر بلدان باعلام ایمان و عرفان مزین بودند از حقّ میطلبیم که دوستان را تأیید فرماید بر آنچه بان مأمورند

و اینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق جان محبوبتر است یا ذکر حقّ بحکمت و بیان لعمر الله انّ الثانی لخیر چه که بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کلّ بهآء ابهه کلّ را بحکمت امر فرمودند باید امثال آن جناب بکمال حکمت بتبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سبیل حقیقی الهی را بیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من فی السموات و الأرض است فائز گردند شهادت در سبیل محبوب از افضل الأعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت و لکن اگر خود واقع شود محبوبست جمیع امور معلق بقبول حقّ است و حقّ کلّ را بحکمت امر فرموده اگر نفسی بان ناظر و عامل گردد و از او فساد و اعمال شنیعه که سبب تزییع امر الله است ظاهر نشود و بعد بحدوث فتنهئی شریک شهادت بیاشامد این مقام اعلی المقام بوده و هست و فی الحقیقه این مقام سلطان مقامهاست لا یقدر البیان ان یصفه و لا القلم ان یرکبه عجب است از بعض نفوس که در چنین احیان مضطرب و متزلزل میشوند اصل این است که انسان به ما امره الله عامل گردد بعد از فوز باین مقام آنچه واقع شود محبوب بوده و خواهد بود باید آن جناب و جمیع احباب در کلّ احوال بحبل حکمت متمسک باشند چه که اکثری ضعیفند بمجرّد ارتفاع ضوضا مضطرب و خائف و محتجب مشاهده میشوند قد سبقت رحمة ربنا العالمین

و اینکه در اشعار شیخ بهائی مرقوم داشته بودید این عبد شهادت میدهد که اسراری که الیوم در وسط آسمان و زمین کشف شده و آن جناب بر آن مطلع گشته صد هزار مثل شیخ مرحوم و فوق فوق آن بان عارف نبوده و مطلع نگشته چنانچه مشاهده نموده‌اید که علمای اعلام چه اوهاماتی در ظهور قائم مجسم نموده‌اند و چه مقدار از اوراق لطیفه ممرّده را بذکر ظنون لایسمنه لایغنیه سیاه نموده‌اند کتب متعدده در این مقام نوشته‌اند و کلمهئی از آن را ادراک ننموده‌اند عجب در این است که بعضی از اهل بیان مثل های هاویه که در ارض قاف ساکنست باوهامات اذکار قبل هنوز محتجب و در قبر جهل و نادانی ساکن است باید بکمال روح و ریحان و حکمت و بیان مشغول بتبلیغ امر باشند چنانچه الحمد لله بوده‌اند اینقدر بدانید توجه شما بارض زاء و ذکر شما در آن ارض لدی العرش مقبول افتاده هذا یکفیک وربّ العالمین جهد نمائید تا احبای الهی باخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمات طیبه عامل و ناطق گردند از حقّ جلّ کبریائه میطلبیم که آن جناب را در کلّ احوال تأیید فرماید شما از نفوسی محسوسید که لدی العرش مذکور بوده و هستید و لوحی از سماء عنایت مخصوص آن جناب و هم چنین لوحی مخصوص مخدّره امّ علیها بهآء الله نازل و ارسال شد انشاءالله بزیارت آن فائز شوند

و اینکه از عسر احبای الهی مرقوم داشته بودند بلی جمیع عالم مخصوص حقّ و احبای حقّ خلق شده و این امریست که کلّ رسل و جمیع کتب بر آن گواهند معذلک خلق جاهل غافل نفس حقّ را بظلم مبین در این حصن متین حبس نموده‌اند و البته در این حبس و ظهور عسر و شدائد حکمتهای بالغه الهیه مستور است جمیع عنایات الهیه و قوآت صمدانیه و غنای ربانیه متوجه احبای الهی است نظر بعدم اسباب ظاهر نشده عنقریب ظاهر خواهد شد و در الواح مبارکه منیعه که از سماء مشیت ربانیه نازل شده علّت و سبب ضیق و تنگی احباب در آن مذکور دیگر احتیاج بعرض این بنده نیست و لکن اینقدر عرض میکنم که خیر کل در این فقر و عسر است اگر احبای بر آنچه مخصوص ایشان مقدر شده مطلع شوند تالله لا یلتفتون الی الدنیا و

عسرها وشدتها و مكارها انها ظلّ زایل سیطوی بساطها و یقی ما قدر لهم من لدى الله العليم الحكيم و این عسر ظاهره هم انشاء الله بیسر مبدل خواهد شد و شدت برخا و اضطراب باطمینان انه لهو المقدر العليم جميع احبای الهی را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید و بگوئید الیوم یومیست که باید بکمال سرور و ابتهاج رغماً لأنف العالم از کژوس محبت مالک قدم پی در پی بیاشامید و بذکر الله مشغول باشید قدر این ایام را بدانید و چون عنادل بستان معانی بکمال شوق و اشتیاق در این ربیع الهی بسرانید و در هر مجلس و مجمع که کوثر ذکر الهی بدور آید این خادم فانی را فراموش ننمائید انما البهآء علیک و علی احبآء الله فی هناك

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كان باقياً ببقاء كينونته و دائماً بدوام ازليته الذي خلق الموجودات بكلمة امره و اظهر الممكنات لتجلى انوار حبه و جعل قلوب اوليائه عرشاً لاستواء جمال احديته و مرآةً لتحكى جلال سلطنته و الصلوة و السلام على اول نقطة ظهرت من غيب الاحديّة و اول حرف بها تمت كلمة الجامعة و اول نور اشرق من فجر الهويّة و اول نسيم هبت من رياض الالهية الذي جعله الله في عالم الأمر مظهراً لظهور جميع اسمائه و صفاته و في عالم الخلق سمّاه محمداً بين عباده و على آله و صحبه و سلّم تسليمًا كثيراً

يا ايها المتعارج الى جبروت التوحيد و المتصاعد الى ملكوت التفريد قد وصل اليّ كتابك و عرفت ما ذكرت فيه عن مسألة التي تذهل عنها العقول و تحيرت منها النفوس و كأنّ جنابك اردت من هذا الفانى تفسيرها و كشف رموزها و هتك قناعها و غطائها مع اني ما ادعيت شئون العلميّة و البلوغ الى معارج الحكمة من اسرار الله المودعة في هياكل البشرية مع ذلك و ما سمعت ضوضاء المشركين و غوغاء المنافقين فيما قالوا في حقّي و ارادوا على نفسي كيف يقدر ان يدلع هذا الذيك الالهى في حديقة المعانى او ان تطير هذه الحمامة في رياض الفصاحة ولكن لما وجدت في وجهك انوار المحبة و في قلبك حبّ اسرار الالهية اجرى عليك شطراً من هذا البحر الأعظم المواج و من هذا الغمام الهائل اللجلاج ليكون دليلاً لحبّي اياك من حينئذ الى يوم الذي تحشر العاشقون تحت لوائه و تجمع العارفون عند اشراق انواره فاعلم بأنّ العرفاء الذين بلغوا الى لجج ابحر العناية و عرفوا اسرار البداية فى التّهاية يتكلّمون بكلام فى الظّاهر و يريدون منه المعانى فى الباطن و هذا من سننهم و عاداتهم لذا يكفرونهم بعض الجهال و يسبونهم اصحاب الجدل و يحاجون بهم اهل الضلال فى المقال و من [جملة] كلماتهم هذه الكلمة و انها تكون نوراً و رحمةً للأبرار و نقمةً و غضباً للفجار و لما وصلنا الى هذا المقام من الكلام اردنا ان نذكر بعض المقامات ليظهر لجنابك السبيل قبل القاء الدليل من هذا العبد الدليل الذي ابتلى فى هذه الظلمات الطويل و يسمع من قلبه العويل كلّ من سكن فى ديار الخليل و دخل فى سرادق الأحديّة عند مكاشفة انوار الجليل فاعرف بأنّ اول اشراق شمس الالهية فى العوالم الملكيّة استوائه على عرش الرّحمانيّة و من هذا التجلّى ظهرت انوار الرّحمة من سلطان الأزليّة على الممكنات و هذه الرّحمة انقسمت على قسمين قسم سميت بالرّحمة المنبسطة و الرّحمة الكليّة و الرّحمة الجامعة و الرّحمة المخزونة و الرّحمة الاطلاقية و الرّحمة المحيطة و امثال ذلك ممّا ذكر فى كتب العارفين قدّس الله تعالى اسرارهم و ارواحهم و هى رحمة التي تعطى من دون سؤال و تنفق على الممكنات و الموجودات من البدايات و التّهايات من غير الاظهار اعمّ من ان يكون بالاضمار او بالاجهار و هذه من رحمة التي سبقت كلّ شيء ممّا كان و عمّا يكون فى عوالم المصنوعات و المخلوقات و بهذه الرّحمة المنبسطة تظهر ربوبيّة الكليّة من ربّي الحقيقى على كلّ من فى السموات و الأرض و بها يرزق كلّ شيء و ينفق كلّ شيء و

يعطى كلّ شيء قبل طلبه و مشيئته و ارادته كما أنّ جنابك سمعت و عرفت عن آدم الأولى على نبينا و عليه الصلوة و التسليمات بأنّ الله تبارك و تعالى لما خلقه بقدرته و نفخ فيه من روحه و صوره على صورته هيأ له اسبابه و كلّ ما كان محتاجاً اليه و كذلك فانظر في الأطفال بأنّ الله تبارك و تعالى قدّر لهم رزقهم و كلّ ما يحتاجون به قبل ظهورهم و تولّدهم و أنّهم حين خروجهم عن بطون أمهاتهم ليجدون ارزاقهم من غير ان يسألوها او يطلبوها لأنّهم ما كانوا في الدّنيا حتّى يسألون شيئاً و يطلبون امراً و لما جرى ماء هذه الرّحمة عن بحر الأحديّة في عالم الصّمدية لذا جعلها الله مقدّسة عن الحدود و الجهات و منزّهة عن الطّلب و السّؤالات و لذا سمّى الله نفسه ربّ العالمين و أنّي لو اذكر هذا المقام العالى و هذا الأمر المقدّس المتعالى بدوام عمرى و بقاء كينونتي ما يفرغ حبّ قلبى عن هذا المقام الأعظم و هذا الرّمز المنمنم الأكرم ولكن اختصرت فى ذكره لئلاّ تكسل فى مطالعته و ملاحظته و نسئل الله بأن يوفّقك بالوصول الى اسراره و البلوغ الى واقعه و أنّه هو فعّال لما يشاء و أنّه هو العزيز الكريم و قسم سمّى بالرّحمة المحدودة و الرّحمة التقيديّة و امثال ذلك و من هذه الرّحمة ينزل من غمام العدل غيث العطاء بعد طلب العباد فى عالم الابداد و هذا مقام العدل اى اعطاء كلّ ذى حقّ حقه و هذا مقام هندسة الابداد بعد الانوجد و مراتب القدر فى الاشهاد و الانشاء كما نزل من جبروت البقاء على خاتم الأنبياء صلّى الله عليه و سلّم و ان من شيء الاّ عندنا خزائنه و ما ننزله الاّ بقدر معلوم و من ذلك المقام تموجت ابحر القدرية فى عوالم الملكيّة و اشرقت شمس الربوبية فى سماء الجودية

الله اكبر هذا البحر قد زخرا

و هيجّ الرّيح موجاً يقذف الدّرا

و هذا مقام الذى زلّت فيه اقدام العرفاء و زلعت ارجل البلغاء كما سئل احد من الأولياء عن هذا المقام الأظهر و هذا المنظر الأكبر و اجابه بأنّه بحر زخار لا تلجه و فى مقام آخر ليل دامس لا تسلكه و بعد قال القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله مختم بختام الله مطوىّ فى علم الله رفع الله عن العباد عرفانه و وضعه فوق شهاداتهم لأنّهم لا ينالون بسرّ الصّمدانية و لا بتجلى الرّحمانيّة الى آخر القول و كما تشهد اليوم اختلافات الأمم [لم يكن] الاّ من عدم عرفانهم بهذا الأمر الأكرم والاّ لو وصلوا الى هذا المقام الكبرى و هذا الرّمز العظمى لن يعترض احد احداً و لن يلم نفس نفساً كما غرّد الورقاء على اغصان سدرة البقاء عجب لمن اشتغل بعيوب النّاس و هو غافل عن عيوب نفسه و فى هذا المقام ينبغى بأنّ كلّ احد يتوجّه بنفسه و يهدّبها عمّا نهاه الله عنه و لا يعترض على احد بهواه و يسئل كلّ ما يرد عليه من امر دينه عن الدّينهم كانوا مرايا علم الله و مظاهر امره و مطالع حكمه و مواقع نهيه و لهؤلاء التّقباء حقّ بأن يأمروا النّاس بالمعروف و ينهوا العباد عن المنكر و هم الذين يسارعون فى الخيرات و يركضون الى الحسنات و ليس لدونهم من هذا الكأس نصيب و لغيرهم اليها من سبيل فوعمرك لو لا خوفى عن نمرود ارض النّفس و ملته لألقى عليك من معارف الالهية ما تقرّر به عيناك و تبلغ الى كلّ ما اردت عن هذا الحوت المتبلبل فى التّراب ولكن مع ابتلائى بين يدى هؤلاء الفسقة الفجرة لن اقدر ان افتح عليك باب العلم و العرفان بمفاتيح الحكمة و البيان اذكر لك من تغيّبات طور البقاء على اغصان شجرة الايقان و أنّ جنابك احصيت بعض ما ورد علىّ من رمى الشّقاق و ما ضرب على فمى من ايدى الغلّ و التّفاق و أنّهم فى كلّ يوم يشاورون فى امرى على ما هم يريدون و انا نسئل الله بأن يجرى علينا ما يحبّ و يرضى من حكم القضاء فى عوالم الامضاء و سيظهر ذلك و بعض ما ارادوا لأنّى انفقت روحي و نفسى و جسدى فى سبيل محبوبى و اشتياقى الى الله كاشتياق العين الى الجمال و الحوت الى الزّلال بل ازيد من ذلك و اعلى عمّا يحصى من القلم على الألواح ولكن لا تظهر ما اشرناك حتّى يظهر لك ما القينا عليك اذا تركنا القول و رجعنا الى ما كنّا فى ذكره فاعلم بأنّ فى ذلك المقام اى مقام القدر يجرى كلّ الأمور على التّرتيب الطّبيعيّ و الميزان الأصلىّ على ما قدّر من تقدير الأزليّ و لكلّ شيء فى ذلك المقام مقدار و حدود و تكليف لو يتجاوز عنه اقلّ من سمّ الابرة ليخرج عن حصن الله الذى بناه

بأيدى امره لحفظ عبادته و من خرج عن حصنه فليس له اليه من سبيل و لا الى حياض رحمته من دليل الا بأن يتوب و يرجع اليه و ان جنابك لو تشهد بعون سرك لترى بأن هذه الشريعة المطهرة فى الحقيقة حصن اللاهوت فى ارض الناس ليتحصنوا فيه عباد مكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و غيرهم من العباد الذين ارادوا ان يدخلوا فى حصون شداد و من يدخل فى هذا الحصن لن يأخذه رمى الشبهات و الظنون و لا يمسسه من نصب و لا من كره و من خرج عنه يأخذ السارق ثياب معرفته و ردآء ايمانه و شعار توكله و دثار توسله و يترك عرياً عن اثواب الجميلة التى نسجها الله بأيدى نبيه و رسوله و صفوته اعادنا الله و اياكم من شر هذه السرقات الذين لا يكتفون بالأموال و لا بما يتعلق بالجلال فى عالم التفصيل بعد الاجمال بل يأخذون من الناس كل ما اعطاهم الله من قمص عنايته و اثواب مكرمه و فى هذا المقام يصدق عليهم الفقر الذى يورث سواد الوجه فى الدارين كما غتت عندليب الأحديّة فى رياض الصمديّة الفقر سواد الوجه فى الدارين و كاد ان يكون كفوفاً فوعمرى لو اذكر لك اسرار هذه الاشارات لتقطع عن كل من على الأرض و تطير الى مدينة الصفات عند تجلى انوار الذات ولكن القلم يمنعنى عن ذلك و اللوح يصدنى عن هذا و نسئل الله بأن يظهر ايمانا يستشرق فيها شمس العلم عن افق الحكمة و يطلع فيها قمر الأسرار من الله المقنن العزيز الغفار فلما ثبت حكم الاعطاء لكل من فى السموات و الأرض على قدر استعداداتهم و مراتبهم فاعرف بأن السالك الذى سافر الى الله و هاجر اليه و انقطع عن الوطن الفانية و اراد العروج الى الوطن الباقية لتكشف له اسرار المكنونة و الحقائق المخزونة و تظهر له جرائم الأحديّة و ظهورات الصمديّة و اذا وصل الى ذلك المقام الربيع و هذا الوطن المنيع حقّ عليه بأن يكون اميناً لخزائن علم الله و معتمداً للآلئ اسرار حكمته و ينبغى له بأن يكون حافظاً لهذه المعارف المودعة فى اوعية قلوب المنيرة من عند الله خالق البرية و يحفظها بمثل عينيه و يكتمها فى صدره و انه لو يكشف حرفاً من هذه الأسرار لغير اهله يجرى عليه ثلاثة جنايات الأوّل الخيانة لأنه خان الله فى افشاء اسراره لغير اهله و الثانى الظلم لأنه اعطى هذا المقام لغير اهله و حمل عليه ما لا يطيقه و لن يقدر ان يحمله لذا يثبت عليه حكم الظلم و اى ظلم اكبر عن ذلك و الثالث القتل لأنه اضلّ هذا المسكين و قتله قتلاً ايمانياً لأنه لما لا يقدر ان يعرف هذه المعارف الالهية نزلّ قدماه عمّا كان عليه فى امر مبدئه و معاده لذا يصدق عليه حكم المقتول و يجرى على قاتله حكم القصاص و هذا القتل عند اهل الحقيقة اعظم و اكبر من قتل الجسد لو انتم بطرف الفؤاد تنظرون كما تدلّ بذلك ما نزلّ من ملكوت الأحديّة على طلعة الأحمدية روحى و روح من فى لجج الأنوار فداه فى حقّ حمزة سيد الشهداء و ابوجهل أ و من كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات و ليس بخارج منها اذا تفكّر فى هذه الآية المباركة ان كان المقصود من الموت موت الظاهرية و الحياة حياة الظاهرية لن يصدق على الحمزة حكم الموت و لا الحياة لأنه فى الظاهر كان حياً بحياة العنصرية الظاهرية بل المقصود من الموت فى الآية الشريفة و الكلمة الالهية موت الايمانية و الموت القلبية فانّ الحمزة رضى الله تعالى عنه لما آمن بالله و آياته و برسوله الذى ارسله بالحقّ صار حياً بحياة الايمان و شرب عن كأس الحى الحيوان من عين الايقان يصدق عليه حكم الموت اى عن العوارض الحدية و الحياة اى الحياة الباقية الايمانية و بالعكس يجرى الحكم على ابوجهل و هذه الحياة الايمانية يبقى و لا يفنى و يدلّ بذلك قوله تعالى فلنحيينه حياة طيبة و اما الحياة الظاهرية تفنى كل نفس ذائقة الموت و بذلك ثبت بأن الموت الايمانية اعظم من موت الظاهرية فلما ثبت ذلك يثبت بأن القتل الايمانية ايضاً اعظم عن قتل الجسدية و لذا يجرى على هذا القاتل حكم القصاص فلما اثبتنا حكم القصاص على العارف المكاشف بدلائل واضحة و براهين متقنة فاعرف بأن لن يقدر احد ان يجرى عليه القصاص الا الذينهم شربوا الرّاح عن ساقى الجمال فى عالم الأرواح قبل ظهور الخلق فى عالم الأشباح و لهؤلاء الأقطاب ينبغى ان يجرى عليه الحكم لأنه ينبغى ان يجرى عليه حكم القصاص من لا جرى عليه الحدّ لا كلّ همج رعاى الذين لا يعرفون الحقّ عن الباطل و لا الظلمة عن النور اذا نكتفى بما ذكرناه لك و نختم الكلام بأن الحمد لله ربّ العالمين و السلام على من اتبع الهدى



محبوبی ابن اسم الله اص جناب علی قبل نبیل علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه فرماید

۱۵۲'

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي كان في علو الرقعة و العظمة و الجلال و يكون بمثل ما قد كان في ازل الآزال أنه لا يوصف بالمقال و لا ينعى بما عند الرجال و هو الغنى المتعال

يا محبوب فؤادی قد ورد علی دین الله ما ناه به سکان الفردوس الأعلى و اهل الجنة العليا قد احاطت الأعداء من كل الجهات و ارادوا اطفاء النور الذي اشرق من افق البطحاء ان الخادم يسأل ربه بأن يحفظ اوليائه و اصفياه و يشرفهم بلاقائه في يوم فيه اسودت الوجوه و شاخصت الأبصار

بلسان پارسی عرض میشود اسکندریه که فی الحقیقه تاج مدن اسلامی بود و بمثابة عروس بود مابین ممالک و دیار از سطوت مدافع انگلیس از اثواب امنیّت و اطمینان و طراز عزّت و عمار عاری مشاهده شد در ده ساعت عالیها سافلها بظهور رسید اهل وطن در کمال ضعف و اجنبیه بغایت قوی و غالب القدرة و الغلبة لله الفرد الخیر اینست بقیّه ظهورات ما انزله الله فی الكتاب طوبی للعارفین الفائزین در این ایام نامه مفصلی در جواب دستخط آن محبوب روحانی نوشته شد و لکن چون امورات پوسته منقلب است لذا ارسال آن در عهده تعویق ماند و این ورقه بکمال اختصار عرض شد و امید هست که آن هم از بعد ارسال شود چون دول اجنبیه بر سر مصر هجوم نموده اند لذا این دیار هم خالی از اغتشاش نیست احتیای الهی که در اسکندریه بودند جمیع باین ارض راجع شدند و آنچه داشتند مع اموال ناس کل بغارت رفت البلیه اذا عمّت طابت اسکندریه و ما فيه خراب و سوخته و منهوب و لکن عنایت حقّ دوستان را حفظ نمود نحمده فی کلّ الأحوال از قبل هم نامه مفصلی ارسال شد و تا حین خبر آن نرسیده انشاء الله تا حال حضور و مشاهده را ادراک نموده

و اینکه در باره جناب مس علیه بهاء الله مرقوم داشتید از قبل لوح اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و در مکتوب مفصلی که این عبد بان محبوب نوشته تفصیلی ذکر نموده و حال مجدداً آن تفصیل عرض میشود باری در جمیع احوال از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آن محبوب را حفظ فرماید و جناب مس علیه بهاء الله را بر آنچه سبب و علت بقاء دائمی است مؤید نماید انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر ذکر ایشان مکرر در ساحت اقدس شده و چون خواهش نموده بودند که مؤید شوند بر امری که سبب و علت ذکر ابدی دائمی شود امر فرمودند و کیلی معین نمایند در بنای بیت رفیع عالی و این فقره امریست که بدوام اسماء حسنی باقی و پاینده است و اثمارش از صدهزار اولاد اعظم و اکبر و احسن است و لکن بعد از نامه ثانی آن محبوب که مرقوم داشته بودند ایشان اراده حقوق الهی دارند بعد از عرض این مطلب فرمودند اگر حقوق ادا شود و از آن این بنا مرتفع گردد لدی الله اقرب و احسن است و بطراز قبول فائز در این صورت حریت مطلقه حاصل است انه يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الامر العامل المختار انتهى فی الحقیقه این فضلی است عظیم در باره ایشان باید در لیالی و ایام بحمد و شکر الهی مشغول شوند و بکمال روح و ریحان و تسلیم و رضا بآنچه امر شد عمل نمایند  
هنيئاً له

جوابهای دو دستخط آن محبوب تماماً در مکتوب مفصل نوشته شده و همچنین جواب دستخط قبل آن محبوب که حاوی مطالب متعدده بوده نوشته ارسال شد انشاءالله آن رسیده و این هم از بعد میرسد کلّ عسر یتزین برداء الیسر اذا شاء و اراد و ذکر منتسبین آن محبوب هم بتفصیل شده استدعا آنکه جمیع منتسبین و اولیا و اصفیا را از جانب این خادم فانی تکبیر برسانید امید هست که کل فائز شوند بعنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله البهآء علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بعرفان الله ربّ العالمین

خادم

فی ۱۹ شوال المکرّم سنة ۱۲۹۹

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

اسم الله حضرت زین علیه من کلّ بهاء ابهاه بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

الحمد لله الذي كان و يكون بمثل ما قد كان و هو الذي انعم و اكرم و عرف و علم و الهم البيان انه لهو الرحمن لا اله الا هو  
التاطق في كلّ الأحيان

و بعد عرض این فانی خدمت حضرت عالی آنکه جناب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی علیه بهاء الله مکتوبی باین فانی نوشتند و مقصود آنکه عرض شود و جواب ارسال گردد حال مکتوبی از این عبد مع الواح منبغیه مبارکه ارسال شد اگر مجال هست آن حضرت ملاحظه فرمایند و سواد بردارند و الا اگر پوسته میروند ارسال دارند چه که زود باید بایشان برسد  
حسب الامر آنکه اگر نفسی به ارض نجف آباد و اردستان میروند و یا مکتوب آن جناب میرسد من غیر آدم بنویسید ناعقین و طیور لیل و کتاب سجین و اوراق نار که از عراق و ارض سرّ و عکا در الواح الهی مذکور بود ظهور آن در جمیع اماکن شده و میشود انشاء الله نفوس مطمئنّه مؤید شوند بر استقامت کبری و بقسمی ظاهر شوند که معرضین را مجال اعراض نماند یعنی بقوه آیات منزله و بیّنات ظاهره حجبات اوهام را خرق نمایند و البتّه مظاهر ظنون بیلاذ رحمن توجه کنند کتاب سجین و الواح نار هم همراه دارند لعمر الله انّ الذي كتبها و ارسلها افترى على الله المهيمن القيوم لا ينبغي له ان يتكلم بكلمة كذلك نطق لسان العظمة و القوم اكثرهم لا يشعرون بجاهای دیگر هم مصلحت بدانید اخبار نمائید البهّاء عليك و على من معك انتهى

خادم

۵ رجب ۱۲۹۸

\*\*\*

جناب ناظر

هو الله تعالی شأنه العظمة و الكبرياء

الحمد لله بعنايت مالک قدر يوم قبل جناب ملا علی اکبر عليه بهاء الله بنفحات آیات الهیّه متوجّه آن صوب گشتند و حال جناب ابابدیع عليه بهاء الله عازمند لذا مجدداً این خادم فانی باین عریضه مصدّعت هنوز مسافرین قبل نرفته‌اند جناب ملا محمّد علی مع نفوس معدوده وارد از حقّ میطلبیم که قاصدان و مهاجران را تأیید فرماید بر آنچه اليوم سبب ارتفاع کلمه الله است و در هر مدینه و دیار که وارد میشوند سبب تذکّر نفوس و الفت و اتحاد قلوب شوند و فی الحقیقه ناس از ایشان عرف اخلاق الله را بیابند باید هر یک نفعه حیوة باشند از برای اجساد ناس و رشحات بحر محبت الهی باشند از برای اهل بلاد و البتّه امثال این نفوس قلیل بوده و هستند چنانچه از قبل فرموده‌اند مثل اکسیر احمرند و اکسیر احمر کم‌یابست و روایت قبل که میفرماید و المخلصون فی خطر عظیم شاهد این مقالست و لکن نظر بآنکه عنایت امروز را مثل و مانند نبوده و نیست این عبد امیدوار است که جمیع احبّاً و دوستان حقّ به ما هو المقصود فائز شوند و به غیر ما اراد الله عامل نشوند و تکلم نمایند کل بنار ذکرش مشتعل باشند و بافق امرش ناظر اگرچه این عبد مع جناب ملا علی اکبر عليه بهاء الله مکتوب مفصل معروض داشت و لکن چون هر نفسی عازم میشود اشتیاق قلبی بر آن میدارد که مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه مزاحم شوم عریضی که با جناب ملا محمّد علی بود رسید انشاء الله جواب بهمراهی خود او ارسال میشود

یومی از ایّام فرمودند جناب ناظر عليه بهاء الله باید از عهده خرابیهای رفیق همراه برآیند چه که سنین معدودات لدی العرش بود و ابداً او را لأجل تبلیغ امر الله بشطری نفرستادیم شما سبب شدید و او را مخصوص تعمیر و آبادانی بردید و از قرار معلوم خرابی و ویرانی دست داد بسیار عجیبت که بعضی از نفوس مع نصایح الهیّه و مواظب ربّانیّه و شفقت و عنایت مشرقه لائحه قسمی رفتار نمایند که سبب حزن قلوب مقبله گردد و یا علّت اخماد نفوس مشتعل شود و لکن باید احبّای الهی ناظر بافق امر و ما یظهر من عنده باشند لا بما یظهر من غیره چه که عصمت طرازیست مخصوص حقّ و از برای سایرین سهو و خطا و نسیان بوده باید دوستان از یکدیگر اغماض نمایند و ناظر بعفو حقّ باشند و در باره یکدیگر دعا کنند انه لهو الغفور الکریم جمیع دوستان و آقایان آن اطراف را از قبل این فانی تکبیر برسانید انشاء الله کل بنار محبت الهی مشتعل باشند و بقمیص استقامت مزین و بانوار وجه رحمن منور دستخطّ جناب حبیب روحانی ملا مصطفی که در جواب مکتوب این فانی مرقوم داشتند رسید و سبب فرح و انبساط گشت نسأل الله بأن یوفّق حضرته علی القيام لخدمته و نصره امره و ذکره بین خلقه و یجعل من الّذین قالوا الله ربّنا ثمّ استقاموا انه لهو المقتدر القدير

و همان دستخطّ تلقاء وجه عرض شد اظهار عنایت فرمودند هنیئاً له ثمّ مرئياً له بعد از اتمام عریضه محبت قلبیه این عبد را بر آن داشت که مجدداً خاطر عاطر آن حضرت را بکلماتی که فی الحقیقه مرآت حاکیه وجود این فانیست مشغول نماید و جواب مراسلات جناب ملا محمّد علی در این کرّه عرض شود چه که گفته‌اند فی التأخیر آفات لذا عرض میشود دستخطّهای متعدّد جناب ع ب (ن) علیه بهاء الله باین عبد فانی رسید الحمد لله خلیل آسا اصنام اوهام را شکستند و بافق یقین توجّه نمودند هنیئاً لحضرته بما فاز برحیق المعانی و البیان فی ایّام الرّحمن و رأى اشعة انوار فجر الظهور و اقبل الیه اسأل الله بأن یوفّقه فی کلّ الأحوال و یقدّر له ما تقرّ به اعین العارفين انه لهو المقتدر القدير مکاتیب ایشان بتمامه در ساحت اقدس عرض شد و لکن بعد از فقره کرّه مادیان قد تبسم محبوب العالم قال و قوله الحقّ انه قد نطق بالصدق و بعد از عشر دقائق قد توجّه وجه المقصود الی الخادم و قال ینبغی ان یرجع الی صاحبه فرمودند باید بصاحبش رد شود انتهی بشارت بایشان بدهید که مکتوبشان سبب تبسم جمال قدم شد طوبی له ثمّ طوبی له و دستخطّهای متعدّد آن حضرت که از اوّل ورود در آن ارض الی آخر مرقوم فرمودید این خادم بتمام آن فائز الحمد لله که در جمیع احوال بذکر و ثنای حقّ مشغولید

در باره نفوسی که در این ایّام بساحت اقدس توجّه نموده‌اند الواح منیعه از سماء عزّ احدیه نازل و ارسال شد برسانید و لکن در کلّ احوال حسب الأمر آنکه بحکمت ناظر باشید چه که نظر بفضل الهی و ما نزل فی اوّل هذا الظهور ذکر هر

نفسی تلقاء وجه شده و یا بشود از سماء مشیت لوح نازل آنه لهو الفضال المقتدر القدير اين خادم فانی عرض مینماید که اگر بعضی از دوستان بر حسب ظاهر بلوح فائز نشده‌اند از این فقره محزون نباشند چه که جمیع عالم خلق شده از برای آنکه ذکرشان در ساحت اقدس بشود چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید که کل از برای آنست که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود و حال الحمد لله از فضل نامتناهی الهی جمیع احبّا در ساحتش مذکورند و اگر بثمره همین فقره مطلع شوند کل را جذب سرور و ابتهاج بشأنی اخذ نمایند که از من فی الملک بگذرند و بصد هزار لسان حقّ منیع را شکر نمایند هر عملی در این یوم عظیمست چه که این یومیست که خیر داده حقّ از آن بقوله تعالی من قبل الملک یومئذ لله و کذلک فی مقام آخر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار چه که الیوم یوم ظهور الله است و یومی است که فیه دکت الأرض دکاً دکاً و جاء ربک و الملک صفّاً صفّاً و این یومیست که میفرماید لیوم الفصل و ما ادراک ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذّبین و در ده مقام قلم اعلی مکرراً میفرماید ویل یومئذ للمکذّبین

خدمت جناب محبوب اعنی ملا مصطفی علیه بهاء الله از قول این عبد ذکر نمائید که مع عظمت این یوم و مع آنکه در جمیع کتب الهیه از قبل قبل الی ان ینتهی الی الفرقان ذکر این یوم امنع اقدس اعظم تصریحاً من غیر تأویل بوده مع ذلک احدی ملتفت نشده اهل فرقان که فی الحقیقه از ثدی جهل مرزوقند ببلوغ نرسیده‌اند که سهل است ای کاش در این طفولیت بلبن انصاف موفّق میشدند و لکن عجب از اهل بیانست که آن نفوس مع ادعای عرفان و ایقان از کلمه اننی انا الله اعراض نموده و در اسفل نیران مقرّر گزیده‌اند نمیدانم قول حقّ را که میفرماید یوم یقوم الناس لرب العالمین چه تفسیر نموده‌اند و بعد میفرماید ویل یومئذ للمکذّبین الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کلّ معتد ائیم و همچنین میفرماید در خطبه معروفه فتوقّعوا ظهور مکّم موسى من الشجرة علی الطور و اگر بیانات کتب قبل ذکر شود این نامه کتابی حجیم گردد باری شهادت میدهد این خادم فانی که احدی رایحه رضوان معانی را که در فرقان بامر رحمن مستور گشته نیافته الا الذین انقطعوا الیوم عمّا سوی الله و اجابوا کلّ ما سمعوا من السدره التي احاطت العالمین انشاء الله باید ایشان و آن جناب و سایر دوستان بهمت تمام بتربیت نابالغین بحکمت و بیان مشغول باشند در این حین خود این عبد متحیر است که چه ذکر مینمود و بکجا منتهی شد مع آنکه در این عریضه ذکر این گونه اذکار مقصود نبود و لکن شمس کلمه عرفت الله بفسخ العزائم این گونه اشراق نمود الأمر بید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و عرض دیگر آنکه عریضه جناب آقا میرزا عبدالله علیه بهاء الله و ضلع و ابن ایشان بساحت اقدس فائز و مخصوص هر یک از سماء مشیت لوح امنع نازل و ارسال شد و در لوح ضلع از قلم اعلی ذکر ذریه طیبه شده انشاء الله بان فائز هستند و خواهند شد و همچنین باین عبد هم مرقوم فرموده‌اند از حقّ سائل و آلمم که ایشان را موفّق فرماید بر اموری که سبب ذکر ایشان در عوالم لایتناهی الهیه گردد

و اینکه در باره حاجی میرزا شفیع و ابن او مرقوم فرمودید آنچه عمل شد مقبولست و لکن لا یزید الظالمین الا خساراً و از آنجائی که الیوم رحمت کل را احاطه کرده و یوم تبدل الأرض غیر الأرض است شاید اراضی نفوس غافله از امطار رحمت ربّانیّه بسنبلات حکمت و عرفان فائز شوند

و در فقره لوح حضرت غصن الله الأعظم روحی لتراب قدومه الأعزّ فدا مرقوم داشتید که محبوبست فارسی شود بعد از آن لوح مخصوص رساله‌ئی مرقوم فرمودند بلسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکوش عرفان فائز نشده‌اند بسیار نافعست و مقصودشان از آن رساله آنکه ناس را از متابعت جهلا منع نمایند و بچشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر درست ملاحظه شود از برای کلّ بشر آن رساله مبارکه نافع بوده و هست مع آنکه ظاهراً از امور بدیعۀ مشرقه لامعه در آن ذکری نشده و لکن هر ذی شمی از باطن آن عرف ایام الهی را استنشاق نماید و هر ذی بصری انوار شمس معنوی را ملاحظه کند و

آن رساله نزد مهاجرین موجود است انشاءالله بنظر آن جناب میرسد و مقصود آن بود که یک نسخه آن اول خدمت آن جناب ارسال شود ولکن از کثرت اشغال و عدم حضور کتاب تعویق افتاد

و اینکه مرقوم داشتید که بیٹی ابتیاع شده انشاءالله مبارکست نسأل الله ان یرفع فیہ ذکرہ بالحقّ انه ولیّ الذاکرین بسیار محبوبست در هر ارضی محلّی معین شود تا سبب آسایش واردین گردد انشاءالله همیشه اوقات قلم آن محبوب روحانی دوستان و مخلصان را یاد نماید بهاء علیک و علی الذین فی هناک من لدی الله مولانا و مولاک

\* \* \*

جناب محمد قبل تقی علیه بهاء الله ابهر

بسمی الشّاهد السّميع

الحمد لله در جمیع احوال بعنايات مخصوصه غنیّ متعال فائز بوده و انشاءالله خواهید بود در سبیل حقّ وارد شد بر شما آنچه که در صحیفه حمرا از قلم اعلیّ مذکور در محبتش حمل بأساء و ضراء نمودید و شماتت مشرکین و لوم لائمین را استماع کردید انشاءالله این مقام اعظم اعلیّ باسم حقّ جلّ جلاله محفوظ ماند امروز روزیست که ذرات ممکنات از جمیع جهات به لک الحمد یا اله العالمین ناطق ولکن همج رعاع ارض غافل و محجوب

یا ایها الطّائر فی هوائی و الناظر الی وجهی از برای تبلیغ امر الهی خلق شدهئی بقلب فارغ و نور ساطع و توکل خالص و استقامت کبری بمدن و قری توجه نما و بحکمت و بیان امراض نفوس غافله را شفا عطا کن بگو ای عباد وقت را از دست مدهید چه که بسیار عزیز است قسم بلاکی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمیشود بوجوه منیره و قلوب پاکیزه بر خدمت امر قیام نمائید که شاید مردگان وادی حیرت و ضلالت از رحیق هدایت زنده شوند و به ما بینغی لأیام الله قیام نمایند امروز روز خدمت و طاعت و پرهیزکاری و بردباری است جهد نمائید تا از بحر آگاهی بیاشامید و آنچه سبب و علت آسایش عالم و نجات امم است فائز گردید یا محمد علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین انا ذکرناک فی سنین معدودات لتشکر ربّک و تكون من القائمین علی خدمة امر ربّک الّذی به اضطربت افئدة العلماء و اشتعلت بنار الضّعینة و البغضاء ان ربّک یقضّ لک ما ظهر فی ایامه انه لهو الذاکر العلیم ضع العالم و خذ ما امرت به من لدن مالک القدم سوف تری ما قدر لک من القلم الأعلى فی لوح عظیم و انزلنا لکلّ اسم کان فی کتابک ما قرّرت به عیون الملاّ الأعلى و انجذبت به افئدة المقبلین کلّما سمعنا ندائک اجبناک ان ربّک لهو الفضال الکریم قد کنت معک حین البأساء و الضراء انه لهو الرقیب القریب لک ان تسقى العالم رحیق بیان مالک القدم کذلک امرناک من قبل و من بعد و فی هذا الحین

انا نذکر امک الّتی آمنت برّبها و فازت بعنایتی و فضلی العزیز المنیع بشرها من قبلی و کبر علی وجهها من لدن ربّک و ربّ من فی السّموات و الأرضین سوف یرفع الله ذکرها و یظهر علی العباد و الاماء ما قدر لها انه لهو المقنن القدر

یا تقی قد ورد علیکم فی سبیل الله ما ناح به الأشياء يشهد بذلك من ینطق فی هذا اللیل فی هذا المقام الرقیع طوبی لکم و لمن احبکم لوجه الله و لمن تقرّب الیکم و یسمع قولکم فی هذا التّبیا الّذی به ارتفع هذا البناء العظیم و نذکر اختک الأولى و اختک الأخری و اللّائی ذکرت اسمائهنّ فی کتابک ان ربّک لهو المشفق الرّحیم ان اذکرهنّ من قبلی و بشرنّ بما نزل لهنّ من سماء مشیّتی ما عجز عن عرفانه علماء الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین بهاء المشرق من افق ملکوتی و جبروتی علیک و علی الذین ذکرناهم فی لوح آخر و علی اللّائی اقبلن الی الأفق الأعلى و آمن بالله الفرد الواحد العزیز الحکیم

هو المقتدر على ما يشاء بأمر من لدنه و هو الله كان بكلّ شىء قديرا

الحمد لله مموج ابهر النور بالماء النارية الالهية و مهيج احرف الظهور بنقطة العمائية الفردانية و مطور طود الغيبية من فلك الظهور نفس البطون وجهة الأزلانية و مكور نقطة الربوبية من طرز الأبهائية الصمدانية ليشهدن الكل بأنه هو الحق لا اله الا هو و انه لهو الفرد الأحد الصمد الذى لم يلد و لم يولد و ليس كمثل شىء و هو الله المتكبر الجبار الحمد لله مطفح طماطم النارية من هيكل القدوسية الساذجية و مرشح قماقم الجمالية من رشحات السبوحية المجردانية و مجذب طلعات الهائية من تغنيات الأزلية الوحدانية و مغرد حمامة النورية بالتغردات السرمدية الأبدانية ليعرفن الكل بأنه لهو الحق لا اله الا هو الجرد القدر الذى ليس له وصف دون ذاته و لا نعت دون جنباه و انه لهو المقتدر القهار و الحمد لله مطور النور فى طوران نوره و مكور النور فى كوران نوره و مشعشع النور فى وجهات نوره و مقمّع النور فى قمعان نوره و ملجلج النور فى حركات نوره و مبلج النور فى طلعات نوره حمداً له ثم حمداً له حمداً هو يستحقه و لا غيره

فسبحانك اللهم يا الهى لم يكن لى من ضياء حتى اناديك بايات قدسك و لا لى من بهاء حتى اناجيك بحروفات انسك و لا لى من سناء حتى الايقك فى سراير عزك و لا لى من شعاع حتى اشاهدنك فى مكامن نورك فسبحانك اللهم يا الهى لأناديتك حين الذى جعلتنى محزوناً تلقاء تموج طماطم بشاشيتك و جعلتنى فى الأرض مهموماً عند تهيج قماقم سرائيتك و حين الذى جعلتنى فى البيت مغموماً تلقاء تبدخ ابهر نوريتك فسبحانك اللهم يا الهى لأشهدنك بما تشهد لنفسك بنفسك قبل كل شىء بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل مستريحاً فى عرش الجلال و لا تزال تكونن فى هوية الفضل و العدل لم تزل و لا تزال لتكونن بمثل ما قد كنت من قبل فى عزّ المجد و الجمال لن يعرفك احد على حق عرافيتك و لن يصفك نفس على حق و صافيتك كل ما يعرفوك المقدسون افك فى ساحة قدس مليك وهائيتك و كل ما يبعثوك الموحدون شرك فى فناء انس سلطان قدرايتك فسبحانك اللهم يا الهى انت الذى خلقتنى و لم اك شيئاً فى ملكك و رزقتنى و لم اك ذرأ فى بلادك حتى عرفتنى ذكرك و الهمتنى تصديقه لوجهك و الاذعان لأمره فى حقك و اودعت فى ذاتيتى نوراً من كينونيتك لأعرف بذلك نفسك و اشعشع فى مملكتك و استريح فى ساحة عزك حتى تموجت على ابهر الحزن التى لن يقدر احد ان يشرب قطرة منها و حزنت بشأن تكاد الروح ان يفارق من جسمى بحيث هممت و اهممت الروحانيون و غممت و اغممت التورانيون و لك الحمد يا محبوبى على جميع ما اظهرت بقدرتك و قدرت بمشيتك و احكمت بقضائك و احصيت بامضائك لأن كل ذلك دليل لأمرك و سبيل لسلطان منك فسبحانك اللهم يا الهى كيف ادعوك ببدايع ذكرك بعد الذى قطعت السبيل عن معرفة كنه ذاتك و كيف لا ادعوك و انك ما خلقتنى الا لذكر آلائك و تحميد نعمائك فسبحانك انى كنت لديك لمن الساجدين فسبحانك اللهم يا الهى لأقسمك فى ذلك الليل الأليل عند تغنى حمامة الأمر فى جبل السناء عن يمين شجرة الحمراء بتغنيات ازليتك و فى تلك الظلمات الأطول تلقاء تغرد ورفاء التوراء خلف حجبات العماء بتغردات سرمديتك بأن ترفعنى الى سماء الغيب بهيمنة سلطان قيوميتك و تصعدنى الى افق الشهود بقوة مليك الوهيتك و تعرجنى الى مكامن احديتك و تشرقنى بزيارة طلعتك حتى اسكن فى جوارك و استريح فى بساطك و اتكأ الى وسائد النور بعنايتك و استرقد على سماء الظهور بكرامتك لعل يسكن قلبى و يستريح فؤادى و يلد كينونيتى و يطمنن ذاتيتى لأكون بذلك من الذينهم كانوا بلقاء ربهم يوقنون

ان يا ايها السائل الجليل و المتوقد بنار الخليل ايقن باننى من اول يوم الذى ايدنى الله بالتصديق عليه و الاقرار بأمره الى حينئذ ما اريد ان اجوب احد من العباد ولكن لما وجدت فى قلبك ناراً من محبة الله و قيساً من نور مظهر نفسه لذا قد تموجت ابهر مودتى لحبى لك اريد ان اجيبك بحول الله و قوته بما يطفح منى من رشحات العبودية فى ارض الظهور ليجذبك نفحات

التور الى ذروة السرور و يصلك الى مقام الذى قدّر الله لك فى تلك الأيام التى ارباح الحزن قد احاطتنى من كلّ شطر عمّا اكتسبت ايدى الناس بما افتروا علىّ من دون بيّنة و لا كتاب اى ربّ افرغ علىّ صبراً و انصرنى على القوم المعتدين فاعلم بأنّ لتلك الآية الجنيّة و الثمرة اللطيفة و رنة الالهية و درة اللاهوتية معانياً لطيفة الى ما لا نهاية بما لا نهاية و ائى بفضل الله و جوده ارشح عليك طفحاً منها ليكون ذكراً للمؤمنين و نوراً للمستوحشين و حصناً للمتزلزلين فاشهد بأنّ للطعام مراتب شتى ولكن انا لنكفيّك بأربعة منها منها مقام عرش الهاهوت جنة الأحديّة لن يقدر احد ان يفسّر حرفاً من تلك الآية فى تلك الجنة لأنّ ذلك مقام سرّ الصمدانيّة و ابنيّة الأحاديّة و اسرائيلية الفردانيّة و نفسانيّة اللمعانيّة ظاهرها عين باطنها و باطنها عين ظاهرها لا ينبغى لأحد ان يطّلع بحرف منها ولكنّ الله سيظهر اذا يشاء لمن يشاء و ائى على قدر ضررى و مسكنتى لا اعلم حرفاً منها لأنّها لن يحكى الاّ عن الله بارئها و موجدتها فسبحان الله خالقها و محيبيها عمّا يقولون الموحّدون فوالذى نفسى بيده لو تمّوجت ابحر التور فى تلك المقام ليغرق كلّ من فى السموات و الأرض الاّ عدّة احرف الظهور و كفى بالله علىّ و عليك شهيدا و منها مقام جنة الصمديّة عرش اللاهوت نور البيضا و هو مقام هو هو و ليس احد الاّ هو و هذه الجنة مختصّ للعباد الذين يستقرون على كرسىّ الجلال و يشربون ماء الكافور تلقاء الجمال و يقرؤون آيات التور فى سماء العدل و هم بها يتلذذون و من ذلك الطعام يتنعمون و سبحان الله موجدتها عمّا يصفون و منها جنة الواحديّة ارض الصفرآء طمطم الجبروت و هو مقام انت هو و هو انت عباد الذين لا ينطقون الاّ باذن الله و لا يعملون الاّ بأمره و لا ينهاون الاّ بحكمه كما وصفهم الله بأنهم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون و منها مقام جنة العدل ارض الخضراء قمقام الملكوت ذلك مختصّ للعباد الذين لا تلهيهم التجارة و لا بيع عن ذكر الله الا ان اولئك اصحاب التور و هم فيها باذن الله يدخلون و على بساط العزّ يسترقدون و منها مقام جنة الفضل ارض الحمراء سرّ الصفرآء مستسرّ البيضا نقطة الناسوت و ان ادلاء الذكر فيها اكبر لو كنتم تعلمون فاه آه ثمّ آه آه لو كان نقطة الأولى فى تلك الأيام و يشهد حزنى ليرحمّ بى و يتلطفّ علىّ و يشوقنى فى كلّ حين و يؤيّدنى فى كلّ آن فاه آه ليتنى متّ بعده قبل تلك الأيام ام كنت نسياً منسياً قل ان يا ايّها الملاء ان ارحموني و لا تفتروا علىّ و لا تعجلوا فى امرى لأننى عبد آمنت بالله و آياته و لا يبقى من أيامى الاّ قليلا و كفى بالله ربّى عليكم وكيلا اذ هو حسبى و حسب من اراد من قبل و كفى بنفسه حسيبا ربّ افرغ علىّ صبراً و انصرنى على القوم المشركين الذين لا ينطقون الاّ عن ظنون انفسهم و لا يتحرّكون الاّ بما يؤيّدهم هواهم قل ما لكم كيف انتم لا تتفكّرون و لا تشعرون

ان يا ايّها الأمين اذا تطفّحت ارباح المحبّة عن يمين شجرة الطور و يقبّلك ذات اليمين و ذات الشمال هنالك تحصّن فى كهف التور باذن الله العليّ و هو الله كان بكلّ شىء قديرا و ان شهدت و علمت كلّ ما فسّرنا لك فاشهد بأننا نريد بتفسير اخرى فاعلم بأنّ المراد فى الطعام نفس العلم اى كلّ العلوم و من اسرائيل نقطة الأولى و من بنى اسرائيل الذى جعله الله من عنده حجّة على الناس فى تلك الأيام الاّ ما حرّم اسرائيل على نفسه اى ما حرّم نقطة الأولى على ارقائه و عباده ثمّ اشهد بأنّ كلّ ما حدّد الله فى الكتاب من امره و نهيه حقّ لا ريب فيه و على الكلّ فرض العمل به و التصديق عليه و لا يحجبك عمل الذين كانوا يفسدون فى الأرض و يحسبون انهم مهتدون لا فوربّ العماء هم كاذبون و مفترون و انّ على مثل تلك الفئة لن يحلّ عليهم ان يأكلوا الشّعير فى تلك الأيام فكيف يحلّ عليهم ان يأكلوا ما حرّم الله فى الكتاب فسبحانه سبحانه عمّا يقولون المشركون

ان يا ايّها الخليل اذا استشرقت بتشرق شرق شوارق صبح الأزل التى ملأت الآفاق انواره و استجذبت بتجذب جذب جواذب نور الصمد الذى ظهرت على هياكل الاشراق آثاره فاعرف بأنّ المقصود من الطعام فى تلك الأيام التى كانت الشمس طالعة فى وسط السماء و يستضىء سراج الأزليّة فى مصباح العماء ما يكون الاّ معرفة صاحب الأمر و اسرائيل اى المشيئة الأولى التى خلق الله بها كلّ من فى السموات و الأرض و ما بينهما و بنى اسرائيل عباد الذين يستجذبون بنار تلك المشيئة فى سنة ستين



الى يوم الذى يحشر الناس لرب العالمين و ما كان الله ان يظلم احد ولكن الناس انفسهم يظلمون فاعلم بأن نور الله لم يزل كان مستويًا على اعراش العطاء و لا يزال يكون بمثل ما قد كان ولكن الناس هم لا يشعرون و لا يشهدون فلما استبدخناك بتبذخ طود التور و استشمخناك بتشمخ طود العبودية فى ارض السورور و استشريناك من يد يوسف الجمال ماء الأحديّة من عين الكافور و استرقدناك فى مهاد الأمن عند تغنى نملة المحبور هنالك يروح روحك و يلدّ نفسك و يسرّ ذاتك فاذاً فاشكر الله الذى خلقك من قبل بأمر من عنده و جعلك من الذين هم بآيات الله لمهتدون ولكن الآن اشكو بئى و حزنى الى الله لأنه يشهد همى و ينظر حالى و يسمع ضجيجى فولدى طير التور فى ارض الظهور ما وجدت بمثلى مطروحاً كما الآن قد جلست فى نقطة التراب بالذلة العماء و لم يكن فى الملك ذى روح الا و يحزنى بشأن تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الأرض و تخزّ الجبال هدًا بحيث لم ير عين الدهر بمثلى مظلوماً و اتى صبرت و حلمت و جلست بين يدي الله و اتكلت عليه و فوّضت الأمر اليه لعلّ يرحم علىّ و يعفو عنى كلّ ما كان الناس هم يفترون ثم اعلم يا كمال بانى لو افسر تلك الآية من يومئذ الى ان اتصل الأيام الى المستغاث يوم الذى يقوم الناس لطلعة حىّ بديع لأقدر بما اعطانى الله بفضلته و جوده لأنّ سرّ الأحديّة قد تحركت و بحر الصمديّة قد تموجت و طلعة التور فى سموات العماء عن يمين شجرة الأمر قد تلعلعت فى تلك الأيام التى ما طلعت شمس الظهور بمثلها ولكن الناس لا يعرفون قدرها و لا يشهدون لطفها فآه آه لو عرفوا لن يغيب الحجّة منهم و لن يرفع النعمة عنهم قل ما لكم كيف تشركون بالله الذى خلقكم و ايدكم بنور من عنده ان انتم مؤمنون ان يا كمال اسمع نداء تلك النملة الذليلة المطرودة التى خفى فى وكره و يريد ان يخرج بينكم و يغيب عنكم ممّا اكتسبت ايدى الناس و كان الله شهيد بينى و بين عباده و هو الله كان على كلّ شىء شهيداً فآه آه لو يكون نقطة الأخرى طلعة حىّ قدوس ليحزن على حالى و يبكى على ما نزلت بى و اتى اسئل من جنبه فى ذلك الآن و ادعو من حضرته بأن يصعدنى الى ساحة عزّه و يجلسنى فى بساط قدسه كأتى فى تلك الأيام كنت و لم اكن شيئاً مذكوراً اى ربّ فأفرغ علىّ صبراً فانصرنى على القوم الفاسقين

ان يا ايها الأمين ان كنت سكنت فى اجمة البيضاء جزيرة الفرقان فاعلم بأن الطّعام ولاية التى قدّر الله فيها لأهلها و انّ المراد من اسرائيل نقطة الفرقان و من بنى اسرائيل اوصيائه من بعده الا انّ بمثل ذلك يجزى الله عباده المتّقون و ان كنت سكنت فى جزيرة الحمراء حديقة البيان فاعلم بأننا نطلق الطّعام و نزيد نقطة الأولى صرف الأحديّة فى مقام و من اسرائيل وجهة الأخرى برّ الصمديّة فى مقام و طلعة التور و مجرد الظهور و هيكل الأحديّة الذى جعله المعتدين مسجوناً فى الأرض و مستوراً فى البلاد فى مقام فسبحان الله عمّا اكتسبت ايدى الناس فما بالله بغافل عمّا كان الناس هم يعملون فلما تموجت فى ذلك الآن نار المحبّة فى قلب البهآء و يغنّ حمامة العبودية فى سماء العماء و يرنّ هدهد التور فى وسط الأجواء و يحرق شجرة الطور لنفسه بنار نفسه فوق تابوت الشّهادة عن خلف القاف ارض الامضاء و يكفّ نملة العبودية فى وادى الأحديّة فى ذلك الليل بالسرّ الوفاء اريد ان افسر تلك الآية بما علمنى الله فى ذلك الآن بفضلته و جوده و أنّه لهو العزيز الوهاب فاشهد بأنّ الطّعام يكون بحر الغيب الذى هو المكنون فى صحايف التور و المخزون فى الواح المسطور و اسرائيل مظهر الأمر فى تلك الأيام و بنى اسرائيل اهل البيان و كان ذلك الطّعام حلّ لهم اى لكلّ من اراد ان يصعد الى سماء العناية و يشرب ماء الظهور من تلك الرّجاجة كوب العبودية التى لم يكن الا كمثل فىء فى الأرض بل استغفر الله من ذلك التّحديد فسبحان الله عمّا يقولون الظالمون فى وصفه تسبيحاً كبيراً فآه آه لو تموج علىّ رشحاً من ابحر الاذن من سلطان العماء و مليك البهآء لفسرت تلك الآية بلحنات الروحانيين و ربوات المقدسين و نعمات المجتدين و لمّا ما اشمّ رايحة الامضاء بعد القضاء ليكفينك بما القيت عليك ليكون دليلاً للذينهم كانوا فى ايام ربهم متذكرون فاذا تصطلت بتصطلّ نار الوداد و تلذذت بتلذذ اثر المداد فى تلك الألواح السداد فاشهد و ايقن بانى ما ادّعت شيئاً الا العبودية لله الحقّ و كان الله حكى عمّا كان الناس هم يفترون قل ويل لكم عمّا اكتسبت ايديكم سترّدون الى عالم الغيب و الشّهادة و انتم فيها لتسئلون

قل ان يا اهل المألا لا تتعجبوا عن صنع الله رحمة الله و بركاته عليكم اهل البيان لو كنتم تعلمون اتقوا الله ثم اعلموا بأن صنع الله يستضيء بمثل سراج الأزلية بين صنع الناس كيف انتم لا تفكروا و لا تشهدون فآه آه فولاذي قد استكف وقرأء المحزون في صدر البهآء لنسيت كلآما شهدت من أول يوم الذي شربت لبن المصفي من ثدى امي الى حينئذ بما اكتسبت ايدى الناس و كان الله يعلم كل ما كان الناس هم لا يعلمون قل ان يا اهل العمآء ان اخرجوا من مساكنكم للحضور في حرم النور عمآء الظهور بيت الله الأكبر التي حكمه في لوح الفؤاد باذن الله العلي قد كان مشهوداً و اني اختتم الكلام بما غنت حمامة النور من قبلا حين وروده في ارض السرور و كان بلحن الفؤاد مغرداً و انت تعلم يا محبوبي ما اردت لوجه الله معتمداً فان الصبر منقطع مني لحبي جمال الله منكشفاً و انت تعلم ما اراد ابن الزآء في دمي متعمداً لا وحضرة عزك لا ابايع به لا خفيَةً و لا جهراً الله قرب يوم دمي ثم دمعي على التراب متكناً فيا ليت يومى يوم دمي كنت بالثرى متعطشاً فسبحان الله عما يقولون المشركون في وصفه تسبيحاً كبيراً و الحمد لله رب العالمين بديعاً تمت

\*\*\*

بمبئي

حضرت افنان آقاي حاجي سيد ميرزا عليه بهآء الله الأبهي

١٩ رمضان سنه ١٣٠٩

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلي الأبهي

الحمد لله نعمت آيات ظاهر و مائده بيئات نازل افنده و قلوب صافيه بطراز الفت بديعه مزين حمد مالك وجود و مرابي غيب و شهود را لايق و سزا كه ذكرش را توقفي نه و بيانش را منعي مانع نه اراده اش غالب و مشيتش محيط جل اقتداره و جلت عظمته و جل اختياره و لا اله غيره اين ايام اگرچه اخبار صحت و سلامتي آن حضرت و حضرات آقاياں افنان عليهم بهآء الله و عناياته در عرصه مالك اديان ظاهر و مشهود ولكن ذكر جديد را لذتي ديگر و حلاوتي ديگر است چندي قبل دستخط عالي بمثابه پيك روحاني رسيد في الحقيقه فرح و حزن هر دو از آن مشهود فرحش افسردگی عوالم حزن و كسالت آن را از میان برداشت و حزنش بر غم ايام افروزد ولكن چون بلايا و رزايا و خسارات و انقلابات در ايام دوست يكتنا و في سبيله تعالى وارد في الحقيقه مطلع فرح عالم و مشرق سرور امم است اگر عالم و امم بادراك اين مقام فائز شوند و يا فائز شويم الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام مالك ابداع نموده بعد از اذن عرض شد و بشرف اصغاء مولى الورى فائز گشت هذا ما نزل في الجواب من لدى الله مالك المبدأ و المآب قوله عز بيانه و جل برهانه

بسمه المهيمن على الأسماء

يا ايها المذكور لدى المظلوم و القائم امام الباب اسمع ما ينطق به رب الأرباب في المآب انه يجذبك و يقربك و يخلصك من احزان الدنيا و حوادثها و يجعلك ناطقاً بثنائه و متوجهاً الى انوار وجهه و قائماً على خدمة امره في العشي و الاشراق امروز از مشرق قلم اعلى نير استقامت مشرق و لائح و از مطلع بيان فرات عرفان جاري طوبى لمن وجد و اخذ و شرب و ويل للغافلين حق جل جلاله در اين يوم مبارك اقدس ابهي بكل اسماء ظاهر طوبى لعبد وجد عرف البيان و فاز بما كان مرقوماً من قلم الوحي

فی الزَّبر و الألواح یا افنانی علیک بهائی و عنایتی از قبل این کلمه علیا از لسان مالک ملکوت اسماء نازل و همچنین در این حین مبین مره آخری ظاهر افنان سدره مخصوص خدمت امر از عدم بعرضه وجود آمده‌اند در جمیع احوال و احوال باید بآن متمسک باشند اوست سبب علو و علت سمو و ظهور آنچه حال از عقول و ابصار مستور است یا افنانی لعمر الله سوف یظهر ما رقم من قلم مالک القدم یشهد بذلك من عنده ام الكتاب امروز باید آن جناب با سبایی که سبب ارتفاع کلمه و ارتقاء وجود است متمسک نمایند و سبب جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق مقبلین و مشتاقین کردند در لوح دنیا این کلمه علیا نازل یا افنانی علیک بهائی و عنایتی خیمه امر الهی عظیم است جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت روز روز شماس و هزار لوح گواه شما بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان بتسخیر افنده و قلوب اهل عالم مشغول شوید باید آن افنان این ایام تمسک نماید بآنچه سبب نشاط و انبساط اهل عالم است از خسارت و امثال آن محزون مباشید سبب و علت آن عدم توجه بامر آمر بوده و علت عدم توجه عفو و عطای مقصود عالمیان یشهد بذلك کتبی و زبری و الواحی و ما انزلناه فی هذا السجین الذی جعله الله من اعلى المقام و این خسارت هم چون مبدء و اسبابش دنیا بوده لایق حزن نبوده و نیست چه که شاید این خسارت سبب نعمت و علت راحت اهل عالم گردد چنانچه در اواخر عهد پادشاه مغفور فتحعلی شاه رحمه الله هر یوم ضرری و ضرری بر والد وارد و احدی از حکمت و سر آن آگاه نه تا آنکه اراده الهی و مشیت ربانی فی الجملة کشف غطا شد و سبب و علت آن بمتابۀ نور آفتاب ظاهر و روشن گشت چه که با بقاء آن اسباب ظهور این امر از مطلع برهان مشکل بود باری عند ربک خزائن العلوم لا تحزن و لا تخف افرح بفرحی الأكبر و کن مسروراً بسرور ربک العظیم الخبیر و آنچه الیوم لازم اسبابیست که سبب تقرّب ناس بوده و هست اگر در سایر بلاد عباد الهی عمل مینمودند بآنچه که در سجن اعظم حزب الله بآن عامل حال اکثری از خلق بحق توجه مینمودند و بآنچه سبب خلود در جنت بیان است فائز میگشتند در محرم و ماه مبارک رمضان نفس حق بما ینبغی عمل نموده و مینماید قل یا حزب الله خذوا کتاب الله بقوه من عنده ثم اعملوا به انه یحفظکم و یحرسکم بسلطانه و یرفعکم باسمه بین عبادۀ انه هو العزیز الفیاض قل

الهی الهی اسألک بالدّماء المسفوکة فی سبیلک و بما ورد علی مظهر نفسک فی ارض الطّاء من ظلم اعدائک و ضرر اشرار خلقک ان تؤیّد عبادک علی الرجوع الیک و القیام علی خدمۀ امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الفضّال

البهّاء المشرق اللّائح من افق سمّاء عطائی علیکم یا افنانی و علی الذّین شربوا ریحق العرفان من کأس بیانی و یسمعون قولکم فی هذا الأمر المبین و النّبأ العظیم انتهى لله الحمد و البهّاء و الذّکر و الثّناء چه که در ایامی که نار احزان از جهات مشتعل و نور امر مستور حضرت مالک الملک بذکر اولیا مشغول عنایتی در عالم ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد در این ایام مبارکه در جمیع ساعات لسان عظمت برحمت مسبوکه و عنایت محیطه اش ناطق و ذاکر و از برای اولیا مقدّر فرموده آنچه را که السن و اقلام از ذکرش عاجز یسأله الخادم ان یحفظ اولیائه من ظلم الظّالمین و شماتة المشرکین و غضب المعتدین انه علی کلّ شیء قدیر

اظهار دلتنگی از حوادث روزگار و ضیق امورات فرموده بودند بعد از عرض حضور این کلمات عالیات از ملکوت بیان نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا افنانی علیک بهائی و عنایتی امثال این امور از شرایط ایام ظهور است امری که در اول ایام جمیع انام از آن غافل البتّه سبب ضوضا و اختلاف و انقلاب میگردد و لکن از بعد کل بامر حقیقی تبدیل میشود ظلم بعدل اضطراب باطمینان بعد بقرب انکار باقرار اعراض باقبال فقر بغنا و مسکنت بثروت کلّ ذلک کان عند ربک حتماً مقضیاً لو تعرف ما قدر لک و لمن معک لتطیر بأجنحة الاشتیاق و تجد نفسک ثابتة مستقیمة راسخة مسرورة فی هذا الأمر المبرم العزیز الحکیم باید آن جناب بشأنی حرکت نمایند که سبب فرح و سرور و جذب و انجذاب افنده و قلوب گردد بشنو نصیحت

مظلوم را آنها تحفظک و تنجیک و ترفع مقامک فی الظاهر و الباطن ان ربک هو العليم الخبير انتهى در جميع احوال آن حضرت باید بعنايات مخصوصه حقّ جلّ جلاله مسرور باشند در هر کلمه از کلمات الهی آب حیات مستور لازال نوشیده و مینوشند ولکن از بعد باید باوامر و احکام ناظر باشند و آنچه امر شود فی الحین بان تمسک نمایند انشاءالله عرصه آن انجمن بان حضرت لازال گرم و مشتعل باشد از حقّ جلّ جلاله این فقره را مکرر این خادم مسئلت نموده و مینماید انه هو السامع المجیب

آقای مکرم حضرت افنان جناب حاجی سید محمد علیه بهاء الله الأبهی لازال مذکور بوده و هستند این عبد خدمت ایشان و سایر حضرات افنان سدره عليهم من کلّ بهاء ابهه و اولیای الهی و اولیای اولیای الهی سلام و تکبیر و بها میرسانم و عرض مینمایم و از برای هر یک از معدن کرم میطلبم آنچه را که باقی و دائم است ان ربنا هو المجیب و قاضی حوائج المقربین و المخلصین البهَاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من یحبکم و یسمع قولکم فی امر ربنا و ربکم و ربّ من فی السموات و الأرضین

\*\*\*

ط

حبيب روحانی جناب آقا محمد کریم ع ط علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأقدم العلیّ الأبهی

الحمد لمن نطق بعد تقدیسه عن اللسان و علم بعد تنزیهه عن البیان انه لهو الذي جعل القلم الأعلى مترجماً بين الوری و به اظهر ما اراد باسمه الذي جعله سلطان الأسماء فی ملکوت الانشاء سبحان من تفرّد بالعزّة و العظمة و توحد بالقدرة و القوه قد احاط سلطانه الملك و الملكوت و سبقت رحمته الجبروت و الناسوت انه لهو الذي لا یوصف بالأسماء و لا یذكر بالأذکار قد اقرّ کلّ قریب بعده و اعترف کلّ عالم بجهله و شهد کلّ عاقل بغفلته قد سخر الأشياء بالکلمة التي لا تحت و اشرقت من افق مشیته و هدی الوری الی صراطه الذي ما فاز به الا عباد مکرمون له الحمد اذ هو مالک الغیب و الشهود

و بعد قد بلغ الخادم کتابک الذي ارسلته من قبل اخذت و فتحت و قرأت و وجدت منه عرف حبک ربنا و ربّ ما یرى و ما لا یرى و مالک الوری و سلطان الآخرة و الأولى و در وقتیکه مناسب بود تلقاء عرش شد قوله تبارک و تعالی

هو الأقدس الأعظم المعلم المعرف البصیر السميع

یا ایها المذكور تلقاء الوجه لا تحزن عمّا ورد علیک قد ورد علی مولیک اعظم عمّا ورد علی عباد الله المقربین المخلصین لعمر البهَاء انه یفتخر بالبلاء فی سبیل الله مالک الأسماء ولکن الناس یفرون منه بخوف مبین قد زینا الجسد بالبلاء و طرّنا الروح بفرح لا یعادل فرح العالم كذلك نطق من کان مقدساً عن کلّ ما ادركه العالمون تمسک بحبل الاضطبار امراً من لدن ربک المختار و قل

یا الهی و مالک ناصیتی و محبوب فزادی تری ما ورد علیّ فی ایّامک و تعلم ما انا علیه فی امرک اسئلك باسمک الّذی به جرت من الصّخرة انهار رحمتک و ظهر من البحار آثار عظمتک و من الأقنان ظهورات قدرتک بأن تجعلنی فیکلّ الأحوال مستقیماً علی امرک و متمسکاً بحبل حبّک اشهد أنّ هذا لیوم الّذی فیهِ ظهر الفزع الأكبر و برز کلّ امر مستتر فاغفر اللّهم کلّ حركة ظهرت منی بغير ارادتک ثمّ وفّقنی علی ما ینبغی لأیّامک ثمّ اکتب لی بفضلك ما یحفظنی عن دونک ای ربّ فاجعلنی من الّذین هربوا عن الهوی الی السّدره المنتهی و انقطعوا عن الوری باسمک الأعزّ الأقدس الأبهی أنّک انت مالک العرش و الثّری و فی قبضتک ملکوت کلّشیء و أنّک انت القدر انتهی

تا حال نامه‌های متعدّد از آنجناب رسید الحمد لله جمیع مشعر بر مراتب محبّت و مودّت و خلوص و قیام آنجناب بوده بر امر الهی از آنچه وارد شده محزون مباشید چه که هر نفسی الیوم بطراز محبّه الله مزین است فی الحقیقه بکلّ خیر فائز است جمیع عالم معادله نمی‌نماید بکلمه‌ئی که از فم مشیّت الهی در باره دوستان ظاهر میشود و اینمقامات الیوم از انظار مستور است چه اگر کشف میشد و اهل عالم بر سرّ امر مطلع میگشتند البتّه احدی توقّف نمی‌نمود تا چه رسد باعراض و انکار

و اینکه از عدم ارسال جواب ذکر نمودید حقّ تعالی شأنه و تعالت عظمته شاهد و گواهد است که این تأخیر از عدم محبّت نبوده و نخواهد بود بلکه از کثرت اشغال و تحریر این خادم فانی است از جمیع اشطار بمثابة امطار عریض و مکتوبات میرسد و اینعبد در اکثر اوقات تلقاء عرش بتحریر ما ینزل من سماء مشیّه ربّنا الرحمن مشغول است و هر هنگام که فرصت یافت شد بذکر دوستان توجّه مینماید از دل و نظر هیچیک محو نشده‌اید الحمد لله تلقاء وجه مذکورید و بعنایت فائز و لکن جهد نمائید تا بامریکه لایق این ایّام است فائز شوید جمیع باید الیوم طائف حول بحر اعظم باشند و بکمال اتّحاد بکلمه ناطق باید آنجناب و دوستان الهی از تأخیر عریض این فانی محزون نباشند چه که کلّ علّت تأخیر را دانسته و میدانند

اینکه در باره حضرت ورقه کبری حضرت اخت روح ما سواها فداها نوشته بودید عرض شد و آنچه عمل نمودید مقبول افتاد نشکره فی بدایع فضله و عنایته

و اینکه در باب همشیره نوشته بودید تلقاء وجه عرض شد فرمودند چون موافق حکم کتاب نبود علّت زحمت و سبب محنت شد و لکن انشاءالله این زحمت و محنت را فضل حقّ اجر عنایت میفرماید ان اجتنبوا یا احبّائی عمّا نهیتم عنه فی الکتاب و تمسّکوا بما امرتم به ان ربکم الرحمن لهو الناصر البصیر انتهی آنجناب از این امریکه واقع شد مکدر نباشند چه که بطراز عفو فائز شد آنه لهو الأمر العلیم الحکیم

و اینکه در باره صبیّه جناب اصدق علیه بهاء الله نوشته بودید و مذکور داشتید که او ذکر نموده که این صدمات که بر تو و اهل خانه وارد میشود بسبب آنست که بمیل من رفتار نمیشود اینمراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند یا کریم انّ لعبدی الأصدق مقاماً عظیماً عند ربّک آنه ممّن فاز فی أوّل الأمر بعرفان الله المهیمن القیوم انا ذکرناه فی الکتب و الزّبر و نذکره فی ایّامی انّ ربّک لهو العطوف الغفور طوبی لمن آنس معه فی حیوته و زاره بعد مماته یشهد قلمی الأعلى آنه وجد عرفی و سرع بأمری الی شطری و قام علی هذا الأمر الّذی تززع منه کلّ بنیان مرصوص قد حضر لدی العرش بوجه منیر و کان ان یقوم لدی الباب فی اکثر ایّام و یسمع نداء الله ربّ العرش المرفوع البهّاء علیه و علی من یزوره من لدی الله مالک الغیب و الشّهود ای کریم آنچه بر تو وارد شد بسبب آنچه ذکر نموده نبوده انّ ربّک لهو العلیم عنده علم کلّشیء فی کتاب کریم کبر من قبلی علی وجهها و قل لک یا امتی ان تمشی علی اثر ایّیک کذلک ینصحک قلمی الحکیم ای کریم مرحوم عطار از سابقین بوده و بلقای الهی فائز گشته حقّ جلّ و عزّ احترام او را منظور داشته و میدارد اگر بآنچه مقصود او بوده عمل میشد این کدورات دست نمیداد کذلک یخبرک من عنده علم ما کان و ما یكون انشاءالله بکمال روح و ریحان و با محبّت تمام در ظلّ عنایت الهی مستریح باشید آنه یسمع و یری و آنه لهو السّماع البصّار

جناب اسم جمال علیه بهاء الله ذکر مرفوع فتح الله را نموده بود عمری انا کنا معه اذ کان مرتقیاً بمرقاة الفضل و طائراً فی هواء رحمة ربه العزيز الکریم انا نذکره فی هذا المقام فضلاً من عندنا لتکون من الشاکرین انه سعد بجناحین المحبّة و الايقان الی افق الرحمن و فاز بمقام قرّت به عینه و اعین الناظرین یا فتح الله انت الّذی کنت مذکوراً فی حیوتک لدى العرش و یذکرک بعد ارتفائک قلمی الّذی فضل منه کلّ امر حکیم هذا ذکر لا یعادلہ شیء ان ربک لهو الغفور الکریم کذلک زینّا رأسک باکلیل الغفران من لدن ربک الرحمن انه یذکر من اراد بأمر من عنده انه لهو الذاکر العلیم انتهى فی الحقیقه از ارتقای ایشان حزن و اندوه قلب را احاطه نمود و لکن این در ظاهر امر ذکر میشود و در باطن از کدورات عالم فانی فارغ و برحمت ایزدی پیوست طوبی له و لأمثاله کدام فضل اعظم از اینست که لسان قدم باینکلمات عالیات در باره نفسی تکلم فرماید صد هزار طوبی از برای او که باینمقام فائز شد جناب اخوی علیه بهاء الله و مخدّره امّ علیها بهاء الله را از جانب این خادم فانی تعزیت بگوئید و تسلی بدهید انشاء الله ایعبد و جمیع دوستان بآنچه از دوست یکتا ظاهر راضی و شاکرند نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید جمیع عالم از برای آنست که نفسی بکلمه رضا از بحر جود او فائز شود

اینکه در باره خواب نوشته بودید بسیار از خوابهای پریشانست که اثر آن در ظاهر جهت جمع است حسب الامر آنکه اگر نوم پریشان دیده شود و هم و غم از آن احداث گردد این آیه مبارکه را تلاوت نمایند یا من باسمک ماج بحر الفرح و هاج عرف السور اسئلک بأن ترینی من بدایع فضلک ما تقرّ به عینی و یفرح به قلبی انک انت المعطی الکریم و در غیر رؤیای پریشانهم محبوبست که قرائت شود انتهى

این خادم فانی از حقّ مسئلت مینماید که آنجناب و متعلّقان را از شرّ ناعقین حفظ فرماید هذا من اعظم الدّعاء وربّ العرش و الثری ایعبد بتحریر اینمکتوب مشغول که ندای تعال از مصدر کبریا ظاهر و بعد از توجّه و حضور فرمودند یا عبد الحاضر انا نحبّ ان نذکر عبدنا الرّحیم الّذی فاز بأیامی و حبّی و عرفانی طوبی له بما وفی بعهدہ و میثاقه و شرب ریحق الوحی من كأس عطاء ربه الکریم ای رحیم انشاء الله بعنایت مخصوصه الهی فائز باشی عرف محبّت از قبل و بعد استشمام شد انشاء الله بحفظ اینمقام اعظم فائز گردی چه که شیاطین در مراصد مترصدند کذلک اخبرکم لسان الوحی من قبل کن قائماً علی ذکر الله و خدمته علی شأن لا تمنعک الأوهام و لا ظنون الّذین کفروا بالله العلیّ العظیم بحبل عنایت متمسک باش و بذیل کرم متشبّث دنیا در مرور بوده و هست لا تحزن عمّا فات عنک ان افرح بذکری الجمیل و قل لک الحمد یا من ذکرتنی فی سجنک و ارسلت الّیّ ما قرّت به عیون العارفین الحمد لله ربّ العالمین انتهى از قول این خادم فانی هم بایشان تکبیر بلیغ منبع برسانید و همچنین جمیع دوستان را در آن ارض البهآء علیکم و علیهم و علی عباد الله الموقنین الثابتین الرّاسخین

خادم

فی ۲۸ ذی قعدة سنة ۱۲۹۷

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

زيارة حضرت اول وارد و آخر نازل روح العالم فداهما

بسمه الرؤف الكريم

السّلام الظّاهر من مطلع فم ارادة الله مولى الورى و النور المشرق من افق سماء رحمته الكبرى و آيته النوراء عليكم يا ايدى القدرة فى ملكوت الانشاء و ظهورات العظمة بين الأرض و السّماء  
انتم الّذين ايقظتكم نسّمات فجر الظّهور و اجتذبكم نداء مكلم الطّور انتم الّذين وجدتم رائحة الرّحمن اذ سرت من يمن العرفان بارشادكم سرع الظّمآن الى بحر الحيوان و العاصى الى فرات الرّحمة و الغفران انتم آيات الحقّ و صراطه بين الخلق بكم توجّهت الوجوه الى الأفق الأعلى و سرع الفقير الى مطلع الغنى  
بمصيّتكم ناحت الأشياء و صاحت الذّرات بين الأرض و السّماء و ترك آدم الجنّة العليا و اختار لنفسه مقاماً فى الغبراء انتم مشارق القدرة بين البريّة و مطالع الاقتدار بين الأخيار بكم ظهر ربيع المعانى فى عالم البيان و تجلّى الرّحمن على من فى الامكان

انتم ايدى امره فى بلاده و انجم عنايته بين عبادته بكم بزغت شمس العرفان و انارت آفاق الأديان و سطعت اشعة انوار العلوم بين الأمم و اتسعت دوائر الفنون فى العالم انتم مشارق وحى الله فيما سواه و مطالع آياته فى ناسوت الانشاء و بقيامكم قام النّاس لخدمة الأمر و جرى فرات الرّحمة بين البشر

انتم لآئى البحر المكنون و حروفات الكتاب المخزون من كلمتكم العليا فضّل كتاب الأسماء و فتحت ابواب الخير على من فى الأرض و السّماء بكم ظهر حكم الكاف و التّون و برز السرّ المكنون و فكّ ختم الرّحيق المختوم  
آه آه بحزنكم اخذت الأحزان اهل الفردوس الأعلى و ناحت سگان ملكوت الأسماء بمصيّتكم اخذت الزلازل قبائل الجزيرة الخضراء فى شاطئ قلزم الكبرياء بها صعّدت زفرات المقرّبين و نزلت عبرات المخلصين انتم كتب الله و زبره و صحف الله و الواحه بفرحكم ابتسم نغم الوجود و بحزنكم ناح الغيب و الشّهود

انتم سفن الله الجارية على بحر مشيئته و حزب الله القائمون على نصرة امره بكم ظهر النبأ الأعظم و ارتعدت فرائص الأمم بندائكم استيقظ كلّ نائم و قام كلّ قاعد و سرع كلّ سطيح و انتبه كلّ غافل و تعلّم كلّ جاهل و اطمئنّ كلّ مضطرب و نطق كلّ كليل بذكركم الأحلى سرع الورى الى الأفق الأعلى و سرت السفينة الحمراء على بحر الأسماء  
انتم مشارق مشيئة الله و مطالع امره و مظاهر حكمه و مصادر اقتداره و مخازن علمه و كنائز اسراره و مكامن قضائه و مواقع امضائه و جواهر بحر جوده و معادن كرمه و شمس سماء فضله و اقمار آفاق عطائه بكم نصب لواء الله فيما سواه و عرف كلّ غريب مرجعه و مثواه

باقبالكم سرع المخلصون الى مشهد الفداء و انفقوا ما لهم فى سبيل الله مولى الأسماء بكم فاز المقربون بكوثر البقاء و  
الموحدون بما جرى من البقعة التورآة فى الفردوس الأعلى عند سدرة المنتهى

اشهد ان بكم فاحت نفحة الرحمن فى الامكان و تضوّعت رائحة السبحان فى البلدان بكم استقرّ العرش على ارض  
الرّعفران و استوى عليه الرحمن بكم لاح افق الايقان و نطقت الأشياء الملك لله المقتدر المئان بأسمائكم اشرفت شمس  
المعانى من بروج البيان و سالت جداول حكمة المئان فى رياض العرفان انتم المعانى التى لا تعرف بالألفاظ و لا توصف بالأذكار  
نعيماً لفقير قصد افق غنائكم و لعطشان سرع الى شاطئ بحر الطافكم و لذليل توجه الى بساط عزكم و لجاهل اقبل الى  
مشرق علمكم و لمكروب تقرب الى خبآء مجدكم و سراق فضلكم و لمريض مال الى كوثر شفائكم و لضعيف توجه الى  
ملكوت اقتداركم و لحبيب فاز بسلسيل وصالكم و تشرّف بلقائكم الذى لا يعادله ما خلق فى الابداع و ظهر بالاختراع

طوبى لضال ركض الى مشارق هدايتكم و لراقد استيقظ من ذكركم و لميت تحرّك من نفحات بيانكم و تزيّن بطراز  
الحياة فى ظلّم و لقاعد قام لخدمتكم و لناطق نطق بثنائكم و توجه الى يبايع جودكم و لعاص ورد بحر الغفران بشفاعتكم  
بندائكم الأحدى انجذبت الأشياء الى الله مالك الأسماء و باقبالكم الى الأفق الأعلى اقبلت الوجوه الى مشرق عناية  
ربكم الأبهى بكم ظهرت كنوز الأسماء بين الورى و بكم اشتعلت افئدة العشاق فى ناسوت الانشاء

البهآء المشرق من افق سمآء يبانى لكم و عليكم و لمن اقبل اليكم و توجه الى ساحة عزكم بكم غنت حمامة القدم و  
غرّدت طيور العرش بين الأمم و ماجت البحار و هاجت الأرياح و سطعت الأنوار و اشرفت الآفاق و دلح الديك و ظهر المستور  
و برز المحتوم و ادارت يد الفضل رحيقها المختوم بكم طلع صبح الايقان و طفأ سراج الأوهام و فتح باب الالهام و بكم ظهرت  
اسرار الكتاب و خرق الحجاب بكم غرّدت الورقة الخضراء على الدوحة الحمراء و شهدت بما شهد الله قبل خلق الأرض و  
السمآء

انتم امواج هذا البحر الذى به ماجت البحار و ظهرت رحمة الله فى الأفطار اشهد انكم الجداول المنشعبة من البحر  
الأعظم و الأقمار المشرقة من افق العالم و الأنوار اللآئحة بين الأمم انتم الذين جعل الله كل واحد منكم فرعاً لهذا الأصل  
القديم و مترجماً لهذا السرّ المجلّل المقنّع العظيم و مظهر الاسم الكريم و حاكياً عن فضله العميم طوبى لمن استبرك  
بأنفاسكم فى حيوتكم و استهدى بنبراسكم بعد مماتكم بكم سبغت النعمة و سبقت الرحمة و ظهرت الحجّة و نزلت المائدة و  
تمّت الكلمة و سرت التّسمة و لاح برهان الرحمن بين البريّة

بمصيبتكم اضطربت قبائل مدائن الأسماء و ناح القلم الأعلى و تكدرّ اهل الجنة العليا و اصفرّت اوراق سدرة المنتهى و  
انصعقت الحوريّات فى الغرفات الحمراء و صاحت الدّرّات بين الأرض و السمآء و توقّف قلم الاسم الأعظم عن الحركة فى  
ميادين الذّكر و التّناء

نعيماً لمن استضاء بأنوار وجهكم و فاز بقرب جواركم و طاف حولكم و زار رمسكم و لاذ بحضرتكم و تمسك بحبل  
فضلكم و تشبّث بذيل عنايتكم و جاهد فى سبيلكم و استشهد فى حبكم

بكم انار الأفق الأعلى و اقبلت الوجوه الى الله مالك الأسماء و بكم ظهرت سلطنة الله و اقتداره و عظّمته و كبريائه انتم  
انوار الملكوت و اسرار الجبروت و مطالع امر الله فى عالم النّاسوت بكم اشرق نير البيان و ظهر بحر العرفان و ارتفعت سمآء  
الايقان و استقرّ عرش الرحمن فى الامكان

طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم و لمن تقرب اليكم و زار قبركم و تمسك بحبل الطافكم و تشبّث  
بأذيال رداء مواهبكم



سبحانک یا اله الوجود و مالک الغیب و الشّهود اسئلك بأمطار رحمتک الّتی بها ظهرت نعمک و آلائک لعبادک و بأسرار علمک و لآلی بحر عرفانک ان تغفر لی و لوالدی و لکلّ عبد تمسک بهذا المقام الشّریف و سرع الی هذا المقرّ المنیف ای ربّ اسئلك بالكلمة الّتی بها سخرت افئدة الأولیاء ان تقضی لی حوائجی ثمّ اجعلنی مستقیماً علی امرک و ناظراً الی افقک منقطعاً عن الّذین کفروا بک و بآیاتک

ای ربّ تری عبدک سرع الی بحر غفرانک و ما اراد الاّ ما کتبه لأولیائک انک انت المقتدر الّذی لا یعجزک شغونات العباد و لا تمنعک ضوضاء من فی البلاد تفعل بقدرتک ما تشاء و تحکم ما ترید انک انت القویّ الغالب القدير

\*\*\*

مش

جناب محبوب فؤاد ابن حضرت اسم الله الأصدق المقدّس علیهما بهاء الله الأبھی

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

الله لا اله الاّ هو الّذی ینطق فیکلّ شیء انّه لا اله الاّ هو له العزّة و الجلال و القدرة و الجمال و هو الّذی فصلّ بکلمة بین الحقّ و الباطل و الظلمة و النور و الجهل و العلم و الاقبال و الاعراض انّه هو المقتدر الّذی اقرّ بقدرته کلّ الأشیاء و بنائه من فیملکوت الأمر و الخلق انّه هو العزیز المختار العزّة و الثناء و العظمة و البهاء و التکبیر و العلاء علی ایادی امره الّذین ما نقضوا عهده و میثاقه و وردوا فی المدائن و القرى لاعلاء کلمته و هداية خلقه و اظهار امره و انتشار آثاره یسئل الخادم ربّه ان یؤیّدهم و یوقّهم و یحفظهم و یحرسهم و ینصرهم و یمدّهم و یلهمهم ما یقرّب العباد الی افق العنایة و الألطاف

یا محبوب فؤادی آثار قلم که از فؤاد رقیق لطیف بر ورقه القا شد فی الحقیقه فتح باب لقا نمود و ایام حضور آنمحبوب را یادآوری فرمود و در مقامی مبشّر بود علم الله از هر کلمه از کلماتش عرف محبّت محبوب عالمیان بشأنی متضوّع که از برای احدی جز کلمه فببارک الله ملهم احبائه ما تنجذب به افئدة المقبلین مجالی نه و توقّفی نه جلّ بارئنا و حافظنا و ناصرنا و بعد از اطلاع و قرائت قصد مقام اعلی و مقرّ اقدس انور اسنی نموده امام وجه مالک اسماء عرض شد و بعزّ اصغا فائز گشت هذا ما نطق به مولی الآخرة و الأولى قوله جلّ جلاله

بسمی العلیّ الأبھی

قد حضر اسمک و سمعنا ندائک و وجدنا عرف حبّک و خلوصک و اقبالک الی الله العزیز العظیم قد عرض العبد الحاضر ما ناجیت به الله الّذی اتّخذ لنفسه فی السّجن مقاماً و فیه رفع ندائه و اظهر امره و سلطانه و نطق امام وجوه عبادته و فتح باب فضله و رفع سماء بیانه و زینها بأنوار آیاته انّه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام البیان و هو الفرد العزیز المّان

یا ابن اسمی علیک بهائی و عنایتی یعرف المجرمون بسیماهم امروز است و تظهر خافیة الصّدور و خائنة الأعین امروز است در مدینه کبیره ظاهر شد آنچه که مستور بود بمفتریاتی تمسک جسته اند که شبه نداشته و ندارد یحیی و شیخ محمّد بمثل خودی تشبّث نموده اند و بفساد مشغولند هر نفسی باین ارض توجّه نماید فوراً خبر سیّالة برقیّه میرسد که فلان وجهی را سرقت نموده و به عکّا رفته از جمله جناب افنان آقا سیّد احمد علیه بهاء الله الأبھی چندی قبل بعد از توجّه او بشطر اقدس

قبل از ورودشان به بیروت خبر سیّاله رسید که سیّد احمد و من معه مبلغی سرقت نموده بآنجهت متوجّه کذلک سوّلت لهم انفسهم مقامی را که جمیع منصفین شهادت میدهند بر تقدیس و تزیهش مطالع ظلم اراده نموده‌اند بغبار مفتریات بیالایند مشیرالدوله میرزا حسین خان غفر الله ورود مظلوم و رفتار و گفتار او را در مدینه کبیره ادراک نمود و فهمید و در مجمع اصحاب دولت و ملت ذکر نمود الحمد لله الّذی اظهر ما كان مستوراً فی افئدة الغافلین و المشرکین و نسئله ان يجعل اولیائه طائفین حول ارادته باستقامة تضطرب بها افئدة الظّالمین و المعتدین امروز امر الهی بمثابۀ آفتاب روشن و لائح و بقدرتی ظاهر که شبه آن دیده و شنیده نشده معذلک ظالم دولت‌آبادی بمجرّد آنکه اصغا مینماید نفسی اقبال نموده بتعجیل تمام خود او و یا کذّابی مثل او بانواع حیل در صدد اضلال برمیآید قل الهی الهی نور قلوب عبادک بنور معرفتک ثمّ الق علیهم ما یحفظهم من شرّ اعدائک بی انصافی بمقامی رسیده که فضل اینظهور را انکار نموده‌اند یحیی بفرار مشغول و او در بیت مستور و مظلوم امام وجوه کل قائم گاهی در حبس و هنگامی تحت سلاسل چون تجلیات انوار نیر بیان الهی فی الجملة اشراق نمود از خلف حجاب بیرون آمدند و عمل نمودند آنچه را که حقایق اشیاء بنوحه و ندبه مشغول و روح الامین با ناله مشهود

از جمله در سبزواری با خلیل ملاقات نموده و گفته آنچه که حقّ بر آن آگاه و لکن عجب از خلیل که مثل آنغافل را راه داده بگو یا خلیل بدان اعمال هادی اوّل خدعه و تزویر است که در این امر وارد شده طهر ذلیک من همزاته و همزات امثاله در صدر اسلام امثال این نفوس غافله عمل نمودند آنچه را که ثمر آن در یوم جزا آن شد که مالک وجود را آویختند و شهید نمودند یا خلیل براستی میگویم امثال آن نفوس با ما نبوده و از اصل امر آگاه نه بآثار رجوع نما لیظهر لک الحقّ امروز نجات آیات عالم را احاطه نموده ختم ریحی مختوم باسم قیوم برداشته شد خود را محروم مکن بقدرت و قوّت الهی بر امر قیام نما عالم فانی و ما عند الله باقی از اوّل اسلام الی حین نفسی از علما بر کیفیت ظهور آگاه نه و نزد حزب شیعه جز لعن و سب چیزی نبوده یا خلیل اطّلع من افق البیت باسم ربّک قل یا قوم اسمعوا اسمعوا تالله قد ارتفع صریر القلم الأعلى من سجن عکّاء انظروا انظروا انّ التور اشرق و سطع من افق سماء مشیة الله ربّ العالمین یا خلیل لا تسئل من احد انا ارسلنا الیک من قبل آیات لا تعادلها خزائن الملوک و لا ما عند العباد یشهد بذلک مالک الایجاد فیهذا المقام العزیز البدیع یا خلیل انشاءالله بعنایت حضرت جلیل مجدّد بیتر اوهام مبتلا نشوی در حزب شیعه از عالم و جاهل تفکرّ نما خود را اکبر و اعظم و اعلم و اتقی از اهل ارض میشمردند و سبب نفسی مثل هادی بوده یا خلیل در عمارت‌هاییکه بایادی ظنون و اوهام بنا نهاده‌اند و تعمیر کرده‌اند تفکرّ نما دیگر راضی مشو که امثال آن اوهام بمیان آید آه آه آن اوهام بظلم تبدیل شد و فزع اکبر ظاهر گشت و شنیدی که چه وارد آوردند و الی حین علما بر منابر بسب و لعن مشغولند سبب آنرا تفکرّ نما شاید از ید عطای مقصود عالمیان ریحی ایقان بیاشامی و راضی نشوی مجدّد حزبی مثل حزب قبل در ارض ظاهر شود احفظ العباد امراً من لدن امر قدیم یا خلیل ایامیکه ظلمت سطوت عالم را اخذ نموده بود غیر اینمظلوم احدی ظاهر نه و چون فی الجملة نور امر مشرق بر اینمظلوم با اسیاف بغضا حمله نمودند آنچه الیوم لازمست بر آنجناب اینست که بکمال خضوع و خشوع برخیزی و مقبلاً الی کعبه الله باینکلمات عالیات ناطق شوی

الهی الهی سیّدی و سندی اسئلک بأمواج بحر بیانک و بالأسرار المکنونة فی کتابک و بالآیات المنزلة من سحاب فضلك ان تؤیّدنی علی الانقطاع عن دونک و التمسک بحبل عنایتک ای ربّ ایّدنی علی الاستقامة الکبری و التوجّه الی بابک الّذی فتحتہ علی من فی الأرض و السماء أنّک انت المقنّدر علی ما تشاء لا اله الا انت الامر العلیم الحکیم ای ربّ احفظ عبادک من همزات المفترین و نعاق التّاعقین الّذین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک و جادلوا بحجّتک و برهانک أنّک انت الفضّال المقنّدر القدر لا اله الا انت الفیاض المشفق الکرم

یا خلیل علیک بهاء الله در سنین قبل مکرر مخصوص آنجناب آیات از سماء عنایت نازل و بتوسط جناب ابن اصدق علیه بهائی ارسال شد اقرأها منقطعاً عن العالم أنها تجذبک الی الله ربّ العرش العظیم در حزب قبل خوب تفکر نمایند که جزای اعمالشان در یوم قیام چه بود و چه شد شاید مجدد بدام نیفتید اهل سنّه و جماعت که مبعوض کلّ اهل ایران بودند بدون تبلیغ بمجرّد ملاقات جمعی اقبال نمودند و شخصی در سودان ادّعی مهدویت نمود صدهزار نفر دورش جمع شدند و شیعه ظالم بی انصاف عمل نمود آنچه را که از برای لسان قدرت بیان نمانده امروز روز این آیه است که میفرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و همچنین میفرماید و لقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بآیام الله ان فی ذلک لآیات لکلّ صبار شکور اگرچه آیام ظهور مظاهر هم از آیام الله محسوب و لکن این آیام مخصوص است بآیام الله در کتب الهی یا خلیل آن نفوس مثل هادی و غیره نزد مؤمن اول من آمدند و نزد کافر اول من کفر لعمر الله انه لیس من فوارس مضمار العلم و العرفان براستی میگویم خذ الكتاب بقوة لا تمنعک الجنود و الصفوف و بقدره لا تضعفها ظلم الظالمین و ضوضاء المعتدین انتهى

له المنة و الفضل و العطاء بما اظهر لعباده لآئی کنوز عرفانه و جواهر خزائن بیانه انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفضل الکریم فی الحقیقه هر منصفی متحیر و هر صاحب عدلی مبهور چه که حزبی که خود را افضل و اعلاهی اهل عالم میشمردند در یوم جزا از ایشان ظاهر شد آنچه که از اول عالم الی حین نشده وقتی از اوقات فرمودند یا عبد حاضر ناله و حنین منابر ایران مرتفع و بلسان افصح ندا مینمایند و میگویند الها سیدنا سندا مقصودا محبوا ما را از برای ذکر و ثنایت خلق فرمودی و ترتیب عنایت نمودی حال محلّ اعادی نفس تو شده تویی سمیع و تویی بصیر میشنوی که چه میگویند و مشاهده نموده‌ئی که چه کرده و چه میکنند و حال مجدد بعضی بترتیب چنین حزبی مشغول انتهى

اینبعد نظر بمحبت و همچنین اخلاصیکه بجناب ایشان بوده لازم دانستم بعضی امورات وارده را ذکر نمایم چه که ملحدین بحیله و تزویر تمسک نموده‌اند و هر نفسی را که شنیده‌اند با او گفتگوئی شده باو توجه مینمایند جمیع آگاهند که آن نفوس سالها از سطوت آیام مستور بوده‌اند و چون بقوت مالک ممالک علم و عرفان امر مرتفع شد و ندا از هر شطری ظاهر و نیر بیان از هر جهتی ساطع با سیوف ضغینه و بغضا بیرون آمدند البتّه ایشان آگاهند که چه مقدار نفوس از جذب بیان مقصود عالمیان قصد مقررّ فدا نمودند و جان رایگان در قدوم مولی الأنام نثار کردند اما میرزا هادی بمجرّد آنکه شنید او را بایی گفته‌اند اضطراب ارکانش را اخذ نمود و از برای زندگانی دو یوم دنیا از حیات ابدی و زندگی سرمدی گذشت و بر منبر گفت آنچه که سزاوار خود او بود لعمر مقصودنا نطق بما نأح به الروح الامین در هر مقام بر منبر رفته و کلمه‌ئی گفته بر یکمنبر تبرّی نموده و خود را از کشتن نجات داده یا حبیب فؤادی بقاء وجودش گواهد است بر نفاقش و نورین نیرین و جناب اشرف و من قبلهم جناب کاظم علیهم منکّل بهاء ابهات شهادت هر یک شاهدیست مبین بر ایمان و عرفان و استقامت و ایقانیشان صاحبان بصر و سمع اگر خود بعین انصاف و سمع عدل در آنچه از اول اینظهور اعظم الی حین ظاهر شده تفکر نمایند و مشاهده کنند کل بکلمه اقبلنا الیک یا اله العالم ناطق کردند سبحان الله مع انفاق نفوس مقدسه ارواح و اموال خود را و همچنین قیام بر خدمت امر امام وجوه خلق متوهّمین در بیداء غفلت و هیماء اوهام سائر و سالکند مع آنکه کل میدانند او و امثال او اطلاع بر اصل این امر نداشته و ندارند چه که با حقّ نبوده‌اند اینبعد قریب چهل سنه بخدمت حاضر بوده و کل بر اینفقره آگاهند مع ذلک هیچ از اینبعد سؤال نموده‌اند که شاید بنور صدق منور گردند و در اینظهور ظاهر نشود آنچه که مجدد سبب بلایای لاتحصی و رزایای لاتعدّ گردد باری اینفانی لوجه الله عرض نموده و مینماید که آنحضرت آگاه باشند و بیقین مبین بر امر قیام نمایند قیامیکه قعود آنرا نیابد و بان تبدیل نشود حضرت مقصودیکه بقدرت الهی و قوت حضرت باری امام وجوه امرا و علما قیام فرمود ستر اخذ نمود و بحجاب تمسک نجست و احکام و اوامر الهی را القا فرمود از او احتراز نموده‌اند چه که عبده اوامند و

آنحضرت میدانند لوح حضرت سلطان که از ساحت اقدس ارسال شد شنیده‌اند و همچنین نامه‌های ملوک را یا محبوب فؤادی معرضین بظلمی ظاهر شده‌اند که شبه نداشته و ندارد و در سنین قبل مکرر الواح مخصوص آنحضرت نازل و ارسال شد و جناب ابن اسم الله اصدق علیه بهاء الله الأبهی مأمور بتبلیغ آن بوده خذ زمام الأمر بقدره من عند الله ربنا و ربکم و رب العرش العظیم ثم اهد الناس الی صراطه المستقیم و نبأه العظیم حال قریب صد جلد آیات و بیانات از سماء مشیت نازل در مفتریات بمقامی رسیده‌اند که هر صاحب صدق و عدل و انصافی شهادت می‌دهد بر ظلم آن نفوس غافله یک حکایت لوجه الله عرض مینمایم تا آنکه فی‌الجمله مقام مفترین و کاذبین معلوم شود یومی از ایام حضرت مرفوع جناب حاجی سید جواد علیه بهاء الله الأبهی معروف به کربلانی بحضور فائز عرض نمودند خال حضرت جناب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیهما بهاء الله الأبهی بزیرت نجف و کربلا فائز شده‌اند و حال مراجعت نموده‌اند و اراده رجوع بوطن دارند جمال قدم فرمودند بایشان چیزی گفته‌ئی عرض کرد خیر فرمودند چرا شما باید بتبلیغ امر الله مشغول باشید حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بحضور آور کن دلیلهما الی ساحة العز و الجلال تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز ولکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالأخره فرمودند ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که مابین شما روئیده و باثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آنحضرت هر یک بکمال عزت و عظمت در آمدن موجود و هر نفسی کلمه‌ئی در تولد آنحضرت ذکر مینمود فی‌الحین اخذش مینمودند و خونش میریختند و از این گذشته حکایت ناحیه مقدسه چه شد ذکر بحر و غالیچه کجا رفت و همچنین از جمیع علمای حزب شیعه شنیده‌ایم که آنحضرت می‌آید و ظاهر میشود و دیون شیعیان را ادا میفرماید و جمیع ارض را مسخر مینماید و همچنین ذکرهاییکه اینعبد از ذکرش عاجز است چه که مطلب بطول میانجامد بالأخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات حال میگویند خواهرزاده شماس است اینعبد چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه آفتاب روشن و ظاهر تکلیف اینعبد چیست نمیدانم بعد لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق یا خال حال بمقر خود توجه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف شماس است درست در آن تفکر کنید و معین نمائید مع جناب اخوی تشریف بیارید لو شاء الله یدل الشبهات بآیات محکمات الله علی کل شیء قدیر یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد برسائه خال معروف و نظر بحکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و بکتاب ایقان موسوم گشت حال همین میرزا هادی بامثال خود گفته کتاب ایقان از میرزا یحیی است جمیع افغان موجود شما تفحص نمائید تا کذب مفترین معلوم و واضح گردد امید آنکه آنحضرت از اقوال ناشایسته آنقوم بگذرند و باثار توجه نمایند امر بمثابه آفتاب از برای آنحضرت واضح شود

الهی الهی هذا عبدک و خادمک تعلم و تری انه ما یتکلم من عنده بل بما عرّفته بفضلک و علمته بسطانک اسئلک یا مقصود العالم و الظاهر بالاسم الأعظم ان تؤید عبادک علی الرجوع الیک و الانابه لدی باب فضلک ثم وفقهم علی التدارک علی ما فات عنهم فی ایامک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت المالك فی المبدء و المال حسب الأمر آنمحبوب فؤاد آنچه باسم میرزا هادی دولت‌آبادی نازل شده و نزد اولیا موجود جمع نمایند و بنویسند و بید امینی بجناب خلیل علیه بهاء الله برسانند تا ملاحظه نمایند و همچنین کتب آیات و بعد اخذ نمایند چند سنه میشود باسم ایشان لوحی مخصوص نازل نشده اگرچه از قبل مکرر باسم ایشان آیات نازل و ارسال شد و هر یک حجّتی بود لائح و برهانی بود ساطع از برای اثبات امر عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لیبیک لیبیک مرتفع خواهد شد چه که مفرّی از برای احدی نبوده و نیست نسئل الله ربنا و رب العرش و الثری ان یؤید الكلّ علی ما یحبّ و یرضی

ذکر حضرت مرفوع مغفور مرحوم جناب فائز علیه بهاء الله الأبھی را فرمودند بعد از عرض در ساحت امع اقدس اعلى اينكلمات عاليات محكمات مخصوص ايشان نازل قول الربّ تعالى و تقدّس

هو الميّن المشفق الكريم

شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي فاز في ايامه أنه هو الفائز و سمى به من لسانه المقدّس العزيز البديع نشهد أنه فاز بالايمان في اول الايام و شرب رحيق العرفان من ايدى عطاء ربه الرحمن أنه هو الذي زينته الله بطراز الاستقامة الكبرى بحيث ما معنته ضوضاء العباد و لا زماجير الذين انكروا حكم المآب يا فائز عليك بهائي و عنایتی و رحمتی افرح في الفردوس الأعلى بما ذكرك مولی الوری في سجن عكّاء طوبی للسانك بما اقرّ بتوحيد الله ربّ العرش و الثرى و اعترف بما انزله القلم الأعلى في الأفق الأبھی و طوبی لقلبك بما اقبل الى افق الظهور و لسمعك بما سمع نداء مكلم الطور اذ ارتفع بالحقّ الذي به نفخ في الصور و قام اهل القبور و ظهر يوم النشور و طوبی لبصرک نشهد أنه فاز بآثار الله و بمشاهدة الذين نبذوا الوری ورائهم مقبلين الى مشرق آياته و مطلع بيئاته و مصدر احكامه و طوبی لوجهك بما توجه الى شطره و لسمعك بما سمع ندائه الأهلئ اذ ارتفع بين الأرض و السماء نسل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك من سماء كرمه امطار رحمته و يرزقك من اثمار سدره المنتهى فيكلّ صباح و مساء و يفتح عليك فيكلّ الأحيان ابواب العناية و الفضل و الاحسان أنه هو المشفق العزيز المئان

سبحانك اللهم يا الهی و سيدي و سندی و مقصودی و محبوبی اشهد بتوحيد ذاتك و تقديس نفسك عن المثل و الأمثال و اعترف بقدرتك و سلطانك و عظمتك و اقتدارك اسلك يا اله الكائنات و مقصود الممكنات برايات آياتك و اعلام هدايتك و بالتور الساطع اللامع الذي اشرق من افق ارادتك بأمرک و عزّك و بحفيف سدره المنتهى و خريز كوتر الحيوان في الفردوس الأعلى و بهذا الترب الأطهر و هذا الرمس المطهر ان تقض لي حوائجی و تغفر لي و لأبي و امی و الذين آمنوا بك و بآياتك اى ربّ قدر لي خير الآخرة و الأولى و ما قدرته لعبادك الأصفياء الذين ما منعهم شهادات العالم و لا اشارات الأمم عن التوجه الى بساط عزّك و التقرب الى ساحة مجدك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم انتهى

لله الحمد بعد از ذکر صعود حضرت مرفوع علیه بهاء الله الأبھی امام وجه امواج بحر عنایت و غفران را اين خادم در ساحت اقدس مشاهده نمود از جميع جهات رحمت كبرى و عنایات عظمی بحضرت مرفوع متوجه امید آنکه ابناء مقام ايشان را اخذ نمایند و بانچه سزاوار ايام است تمسك کنند ذكر ايشانهم در ساحت اقدس مذکور الشكر لله و العظمة له و العناية له چه که از لسان عظمت ظاهر شد آنچه که تلافی ما فات عنه را نمود اين خادم از حقّ جلّ جلاله ميطلبد آنچه را که سبب توفيق و تأيد است تعالى فضل هذه الايام و عنایت و رحمت و فضله

مخصوص جناب مرحوم از لسان عظمت ظاهر شد آنچه که بقاء ابدی و عنایت سرمدی فائز گشته هنيئاً له و مريئاً له حسب الأمر ابناء و متسبين عليهم بهاء الله را ذکر نمایند و بصبر و اصطبار وصيت کنند أنه هو المشفق الغفور الرحيم اسامی مذکوره در نامه آنمحبوب فؤاد امام کرسی حقّ جلّ جلاله عرض شد و هر يك فائز شد بانچه که شبه و مثل نداشته و ندارد هذا ما نزل لجناب رفيع خا علیه بهاء الله قوله تبارك و تعالى

هو العليم الحكيم

هذا يوم فيه اثمرت اشجار الفردوس الأعلى بأثمار الحكمة و البيان و ارتفع خريز ماء الحيوان باسم الله مالك الامكان و سطلع التور من افق الظهور بما استوى مكلم الطور على عرش البيان تعالى الرحمن الذي اتى بقدره و سلطان يا رفيع عليك بهائي البديع

افرح بما اقبلنا اليك من هذا الشطر الذي منه اضائت الآفاق و ذكرناك بذكر اذ ظهر من اللسان خضعت له الأذكار كن متمسكاً بحبل العطاء و متشبثاً بذيل رحمة ربك مالك ملكوت الأسماء اياك ان تحزنك مقالات الغافلين او تحجبك شبهات الذين كفروا بالله مولى الأنام خذ الكتاب بقوة من عندنا انه يقربك الى الأفق الأعلى المقام الذي فيه ناد المناد الملك لله مالك الرقاب قل

لك الحمد يا مولى الورى و لك الثناء يا مالك الآخرة و الأولى و لك البهَاء يا ربّ العرش و الثرى بما هديتني و قرّبتني و انزلت لى ما يكون باقياً بدوام اسمائك و صفاتك أنك انت المقتدر العزيز الوهاب و هذا ما نزل لجناب يوسف خا عليه بهاء الله

هو الناطق الأمين

هذا كتاب يمشى و يقول قد اتى الوعد و هذا هو الموعود الذي اذ ظهر نطقت الأشياء كلها تالله قد ظهر محبوب من فى السموات و الأرضين هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً فى ازل الأزال يشهد بذلك من نطق امام الوجوه الملك لله رب العالمين يا يوسف خا قد ذكرك من احببى و شرب رحيق البيان من كأس عطائي ذكرناك بايات لا تعادلها ما كان مشهوداً على وجه الأرض و مكنوناً فى طبقاتها كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده و هو الفضال الكريم خذ قدح البيان باسم محبوب الامكان ثم اشرب منه انه يجذبك الى مقام تنطق فيه الذرات الملك و الملكوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزيز الحميد

و هذا ما نزل لجناب ميرزا هدايت عليه بهاء الله

بسمى المقتدر المهيمن على الأسماء

طوبى لك يا هدايت بما هداك الله الى نبأ الميين و صراطه المستقيم قد اخذ فرح الظهور ممالك الغيب و الشهود و القوم اكثرهم من الغافلين قد نبذوا ما امروا به فى الكتاب و اخذوا ما نهوا عنه بما اتبعوا كل شيطان مريب طهر قلبك بماء الانقطاع و لسانك من كوثر البيان و قل

الهى الهى لك العطاء بما سقيتني كوثر البقاء و لك البهَاء بما هديتني الى افقك الأعلى اشهد ان فضلك احاط الأرض و السماء اسلك بانوار عرشك و اسرار كتابك و بالذى به ارتعدت فرائص عبادك ان تجعلنى مستقيماً على حيك بحيث لا تمنعنى الأسماء عن التقرب الى بساطك و لا الأشياء عن التوجه الى انوار وجهك اى ربّ ترى عبدك هذا متمسكاً بحبل جودك و منتظراً ظهورات عفوك و عطائك اسلك ان لا تخيبه عمّا عندك أنك انت المقتدر الغفور الرحيم و هذا ما نزل لجناب ميرزا محمد حسين م س ابن عليه بهاء الله

بسمى الفضال العليم الحكيم

يا ايها الناظر الى الوجه انا اردنا ان نذكرك في هذا الحين في هذا السجن العظيم لياخذك جذب نداء ربك و يقربك اليه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو الفياض الغفور الكريم اذا سطع النور و تكلم مكلّم الطور اعرض عنه العباد منهم من منعه الأسماء عن موجدتها و منهم من غرته الدنيا و الوانها و منهم من اخذ الكتاب بقوة لا تضعفه جنود الأرض و ما فيها تبارك الله مولى العالم الظاهر بالاسم الأعظم الذى به نطقت الأشجار الملك لله مالك هذا المقام الكريم يا محمد قبل الحاء و السين اسمع نداء الله

رب العالمين انه يذكرك بما يقربك اليه انه هو ارحم الراحمين توكل فيكل الامور على الله المقتدر القدير و بلغ الناس بالحكمة  
و البيان و عرفهم صراط الله المستقيم اياك ان يمنعك ما عند القوم عن اسمى القيوم و اياك ان تضعفك قوة كل ظالم بعيد  
ضع العالم و ما فيه و خذ ما نزل في كتابي المبين كذلك غنت حماسة البيان على الأغصان امراً من لدن امر حكيم  
هذا ما نزل لجناب شيخ اسمعيل عليه بهاء الله

بسمي الغفور الرحيم

قد ظهر الصراط و وضع الميزان الأمر لله المقتدر العزيز المتان قد اخذ اهتزاز الظهور من في القبور و ظهر كل امر مستور فضلاً  
من لدى الله رب الأرباب انا سمعنا نداءك ناديناك عن يمين البقعة التوراء من السدرة الخضراء الله لا اله الا هو الفرد الواحد  
المقتدر الغفار يا شيخ يا اسمعيل اعلم ان التورين الأنورين الحسن و الحسين قصدا مقرّ الفداء شوقاً للقائى سرعا و حضرا و فاذا  
بما قدر لهما من لدى الله مالک الايجاد ما منعتهما الدنيا و وانها و الأشجار و اثمارها قد اقبلا و انفقا ارواحهما في سبيل الله  
مالک يوم القيام کم من عبد اقبل الى مقرّ الفداء و ما رجع بما فدى روحه في حبّ الله مطلع الأنوار اذا فزت بندائى و شربت  
رحيق بياني قل

الهي الهى لك الحمد بما نور قلبى بنور معرفتك و هديتني الى مشرق وحيك و مطلع الهامك اسئلك به و بسلطانه و  
بعزه و بهائه ان تجعلني ناصر امره و القائم على خدمته بحيث لا تزني شبهات العالم و اعراض الأمم أنك انت المقتدر المهيم  
العزيز العلام

هذا ما نزل لجناب حاجي محمد عر عليه بهاء الله

بسمي العزيز الفضال

قد اتى الأمر و ظهر ما كان مستوراً عن الأبصار و نزلت الآيات و برزت البيئات و القوم في غفلة و ضلال الا الذين نبذوا الأوهام  
ورائهم مقبلين الى الله مولى الأديان قد اتى مشرق وحي الله الذي به ناحت القبائل و ظهرت الزلازل كذلك قضى الأمر من لدى  
الله مالک المبدء و المآب يا محمد اشكر بما ذكرك الفرد الأحد من شطر السجن بما انجذبت به افئدة العباد قل يا ملأ  
الأرض اسمعوا النداء انه ارتفع في الأفق الأعلى اياكم ان تمنعكم اوهام الذين انكروا امر الله اذ اتى بالحجة و البرهان يا قوم هذا  
يوم الله و هذا يوم كان مذكوراً في الكتب و الزبر و الألواح اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الأمر الذي به تضوع عرف البيان  
في الامكان كذلك نطق الكتاب اذ يمشى في اعلى المقام من الناس من قال هل الكتاب يمشى قل اى ورب الأرباب يمشى و  
ينطق بل يأكل رغماً لكل منكر مراتب نسل الله ان يوفقك على استقامة تستقيم بها ارجل الأنام و يوفقك على ذكره و ثنائه و  
ينطقك بما تنجذب به افئدة اولى الألباب

و هذا ما نزل لجناب آقا ميرزا احمد نه عليه بهاء الله

هو المجيب بالحكمة و البيان

سبحان الله نور ظهور مكلّم طور عالم را منور نموده و آيات و بينات الهى احاطه فرموده بشأنيکه از برای منصفين مجال اعراض و  
انکار نمانده طوبى از برای منصفیکه بسمع و بصر خود بمشاهده و اصغا فائز گشت سبحان الله غفلت بمقامى رسیده که  
حروف را بر امّ الكتاب مقدم داشته اند بگو اى ملأ بيان ضعوا الظنون و الأوهام تالله الحق قد اشرق نير الايقان من افق ارادة الله

ربّ العالمین خود را از سلاسل اسماء فارغ نمائید و بازادی قصد مقام اعلی و ذروه علیا کنید امروز نفعات آیات الهی متضوع و اسرار مستوره ظاهر و مشهود خود را محروم نمائید و از ما عندکم به ما عند الله توجه نمائید امروز بحر عطا موج و آسمان فضل مرتفع طوبی از برای نفسیکه اعراض ارباب عمائم او را از تقرب منع نمود و از توجه بازداشت کذلک ذکرک المظلوم فی هذه اللیلة الدلماء لتشکر و تقول لک الحمد یا مقصود من فی السموات و الأرضین انتهى

الحمد لله هر یک از اسامی مذکوره برحقیق بیان مقصود عالمیان فائز شد امید آنکه بیاشامند و بر خود حتم نمایند که بقدر قوه عباد را از اوهام حزب شیعه غافله حفظ کنند باسما از مالک آن محروم نمانند هزار و دویست سنه یا وصی گفتند و از حقّ جلّ جلاله ممنوع و محروم بالأخره اعمال و افعال و اقوالشان ثمره‌ئی که بخشید سفک دم اطهر بود یا علی گفتند و مالک وجودیکه بکلمه‌اش هزار علی خلق میشود شهید کردند باری یوم یوم الله است طوبی از برای نفسیکه از این کأس بیاشامد منقطعاً عمّا سواه و التّأیید من الله مالک الأسماء و الصفات

ذکر محبوب فؤاد حضرت حیدر قبل علی علیه بهاء الله الأبدی را نمودند حسب الأمر مأمور شدند که دیدنی از اولیا نمایند و مراجعت کنند باید آنمحبوب فؤاد در لیالی و ایام بر خدمت قائم باشند و بذکر و ثنای حقّ ناطق اصحاب اینظهور اعظم باید بشأنی مستقیم باشند که عالم و ما فیہ من العباد و الأشياء و الألوان و الرّخارف و الکتب ایشانرا از افق اعلی منع نمایند شاید کنوز حقیقی ظاهر گردد و آن رجالی هستند که غیر الله را معدوم صرف شمرند ناعقین بسیاری در هر شهر و دیار ظاهر شوند این از اخباری است که در عراق و ارض سرّ و اولّ سجن اعظم از قلم اعلی جاری این ارض هم خالی از ناعقی نبوده و نیست خدمت حضرت محبوب جان جناب حیدر قبل علی علیه بهاء الرحمن و عنایته تکبیر عرض مینمایم و از حقّ جلّ جلاله از برای ایشان مدد میطلبیم لله الحمد در حضور مذکورند و بعنایت فائز اولیای آن ارض را تکبیر و ذکر و ثنا میرسانم و از برای ایشان میطلبم آنچه را که سبب ارتفاع کلمه الله و ارتقاء مقام است

ذکر جناب حبیب روحانی آقا احمد علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات عالیات محکّمات مبارکات مخصوص ایشان از سماء مشیّت مالک اسماء و صفات نازل قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه

#### هو المشفق الکریم

حمد و سادج آن شکر و جوهر آن سزاوار بساط قرب قدس حضرت مقصودیست که خلق بدیع را باراده مطلقه نافذه جاذبه از عدم بحت بطراز وجود ظاهر فرمود و مزین داشت این خلق از ما عند القوم یعنی حزب قبل و بیان و ما عندهم مقدّس و منزّهند چه که من دون این حکم بدیع در مقام اول و رتبه اولی صادق نه طوبی از برای صدریکه باسم یا طاهر مقدّس از نقشهای عالم است و از برای اذنیکه مطهر از قصصهای کاذبه امم است ایشانند اهل بها و اصحاب سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکرش نازل و راسخ و ثابت و مرقوم یا احمد علیک بهائی و عنایتی لازال مذکور بوده و هستی نامه‌های شما که بعد حاضر ارسال داشتی هر یک بشرف اصغا فائز و بلحاظ عنایت مخصوصه مشرف طوبی لک و لأیک الذی زین الله ظاهر الأرض بوجوده و باطنها بجسده لعمری قد انزلنا له ما لا تعادله زخارف الدنیا کلّها و لا بیانات العلماء و لا زفرات العرفاء و لا آه آه الحکماء مقصود از علما و عرفا و حکما در اینمقامات نفوسی هستند که باسباب ظاهره خود را میآریند و در باطن سدود مانعاند از برای احزاب عالم و الا عارف حقیقی و عالم معنوی و حکیم الهی در عرصه ظهور بیان مالک ادیان بر سر ایقان متکی و مستوی یا احمد انشاء الله بمتابه نار مشتعل و بمتابه نور لائح و ساطع باشی بشأنیکه کل از حرارت محبّت سبیل الهی را بیابد و حقّ را از باطل تمیز دهند و باستقامتی فائز گردند که حرکت عالم آنرا حرکت ندهد و وضوای امم آنرا نلغزاند اولیای



آن ارض و اطراف را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان قل افرحوا بما اقبل اليكم مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود و ذکرکم بذکر جعله سلطان الأذکار و أمّها لهم ان یقولوا

لک الحمد یا محبوب الأرض و السماء و لک الثناء یا مالک الفردوس الأعلى و لک الشکر یا من باسمک خضعت الجتة العلیا نسئلك یا محبوب العالم و مقصود الأمم ان تؤیّدنا علی القيام علی خدمة امرک بحيث لا تمنعه الجنود و الصفوف ای ربّ ترانا منقطعین عن دونک و متمسکین بحبل قدرتک قدر لنا ما ینبغی لوجودک و عطائک و رحمتک و الطافک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و فی یمینک ازمة من فی السموات و الأرضین  
البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الدّین نسبهم الله الیک و علی الدّین یحبّونکم لوجه الله مالک هذا المقام العزیز المنیع انتهى

اینفایهم خدمت ایشان سلام و ثنا و تکبیر و بها میرساند حقّ شاهد و گواه که از نظر نرفته اند و لازال در بساط بیان مقصود عالمیان دارای مقام بوده اند امید آنکه از سدره های وجود اثمار طیّبه طاهره که سبب اعلاء کلمة الله است ظاهر شود و عالم بنعمت قرب متعمّم گردد انّ ربّنا هو المقتدر القدير و بالاجابة جدیر

اینکه در باره ابن جناب مرفوع مرحوم ملاً غلام رضا علیه بهاء الله ابهی مرقوم فرمودند چندی قبل مخصوص ایشان لوح امنع اقدس و همچینین زیارت از لسان عظمت نازل و ارسال شد فی الحقیقه تجلیات انوار نبیر عنایت حقّ جلّ جلاله نسبت بایشان و جناب ابن بمثابة نور ساطع و لائح له الحمد و له الشکر و له الثناء و له البهاء از حقّ از برای ایشان تأیید و توفیق میطلبم و بعد از عرض ذکر اسم ایشان امام کرسی بیان مقصود عالمیان این آیات محکمات نازل قوله تبارک و تعالی یا مهدی علیک بهائی و عنایتی چندی قبل از جهة عرش اعظم آیتی نازل الّتی بها ماج بحر الغفران و حاج عرف عنایت ربّک الرحمن و بها اشرق نبیر الفضل و ظهر ما یكون باقیاً بدوام ملک و ملکوتی انّ ربّک هو الغفور الرحیم قد ظهر ما لا نفاذ له لتشکر ربّک المبین العلیم مکرّر ذکر من صعد الی الأفق الأعلى از قلم ابهی جاری و نازل اشکر و قل

لک الحمد یا بحر العطاء و لک الشکر یا مالک البقاء اسئلك ان تؤیّدنی علی خدمة امرک بحيث لا یمنعنی منع المانعین و ضرّ الظالمین و نار المعتدین و اعراض المعرضین

و اما ما سئلت فی البیت لک ان تؤدّی به دیون من صعد الینا هذا ینبغی لک و لمن تمسّک بهذا الجبل المتین قل لک الحمد یا اله من فی السموات و الأرضین

یا ابن اسمی الأصدق المقدّس قد فاز من صعد الی الأفق الأبهی بما لا فاز به اکثر العباد بشرّ المهدی علیه بهائی و من معه بعنایت الله ربّ العالمین لله الحمد لحاظ عنایت بتو متوجّه منتسبین هر یک فرداً فرداً را بفضل و عطای حقّ بشارت ده کل در ساحت اقدس مذکورند و بعنایت مخصوصه مزین و فائز قد قدر لهم ما لو یظهر منه اقلّ من سمّ الایرة لینصعق العباد الا من شاء الله ربّ العرش العظیم باید آنجناب بعدل ظاهر شوند که صیتش آنجهات را احاطه نماید هذا ینبغی لک و لنسبتک بهذا الأمر الأقدس الأعظم العزیز المبین کن کالتار بین الأخیار لیجد منک کلّ نفس حرارة محبة الله ربّ العرش و الكرسيّ الرقیع قد فزت مرّة بعد مرّة و سمعت کرّة بعد کرّة ما لو یلقى علی الجبل لطار شوقاً لذكر الله العلیم الحکیم كذلك نطق لسان عنایتی فضلاً من عندی لیاخذک جذب البیان و یجعلک متحرکاً منجذباً طائراً فی هواء محبة ربّک الرحمن الرحیم انتهى

اینبعد هم خدمت هر یک از منتسبین سلام و تکبیر و بها میرساند و از بدائع فضل و رحمت نامتناهی الهی از برای ایشان میطلبد آنچه را که اثمار وجود از آن ظاهر شود امید آنکه این استدعا بشرف قبول فائز و عالم از این اثمار منتفع گردد چه که ایام ظهور است و عنایت و نعمت و مائده محیط انّ ربّنا هو المعطی الکریم و هو السّميع المجیب الرّوح و الثناء و

الدّكر و البهآء و التّكبير و العلاء على حضرتكم و على من نسب اليكم و على من يحبّكم و على اصحاب السّفينة الحمراء  
الّذين لن يذكر عندهم الأسمآء و ملكوتها و لا المرايا و شمسها اولئك اهل البهآء حقّاً حقّاً في كتاب الله ربّ العالمين

خادم

١٩ رجب سنة ١٣٠٨

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

اللّٰهُمَّ يَا سُبْحَٰنَ يَا قُدُّوسَ يَا حَنَّانَ يَا مَنَّانَ فَرِّجْ لَنَا بِالْفَضْلِ وَالْإِحْسَانِ أَنْتَ رَحْمَنُ مَنَّانٍ

\*\*\*

جناب علی علیه بهاء الله رش

هو التّٰطِقِ اِمَامِ وَجُوهِ الْاَحْزَابِ

التّوَرُّ لَلّٰهِ وَالْعِزَّةُ لَلّٰهِ وَالْاَمْرُ لَلّٰهِ وَالْبِهَاءُ لَلّٰهِ وَالْقُدْرَةُ لَلّٰهِ اَوْسَتْ قَادِرِيْكَ بِكَلِمَتِهِ عَلِيًّا مِنْ عَلِيٍّ الْاَرْضَ رَا مِنْ غَفْلَتِ مَحْضِ بَاقِ اِغَاثِيْ هِدَايَتِ نَمُوْدٍ وَبِشَاطِئِ بَحْرِ دَانَاثِيْ رَا نَمُوْدٍ كَلِمَتِ اِشْاِ اَكْسِيْرِيْسْتِ اعْظَمِ دَرِ تَقْلِيْبِ مَمْكِنَاتِ وَارْتِقَاءِ حَقَائِقِ مَوْجُوْدَاتِ جَلَّتْ سُلْطَنَتُهُ وَجَلَّتْ قُدْرَتُهُ وَجَلَّ سُلْطَانُهُ وَعَزَّ بَرَهَانُهُ يَا عَلِيُّ عَلِيْكَ بِهَائِيْ اِسْمِيْ عَلِيٍّ قَبْلَ اَكْبَرِ نَامِهِ وَعَرِيْضَةُ شِمَا رَا بِمَنْظَرِ الْهَيْبِ وَمَصْدَرِ فَيُوْضَاتِ سَبْحَانِيْ اِرْسَالِ نَمُوْدٍ بِلِحَاظِ وَاَصْغَا فَاثْرَ گِشْتِ دَرِ اِيْنِ حِيْنِ يَكِيٍّ اِزْ اِغْصَانِ سَدْرَةِ مَبَارَكِهِ حَضْرَتِ ضِيَا اِمَامِ وَجْهِ حَاضِرِ اِمْرِنَا هَا بِاَنْ يَحْرُرَّ هَذَا اللّٰوْحَ الَّذِيْ سَطَعَ مِنْ اَفْقِ سَمَائِهِ نُوْرَ رَحْمَةِ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ لِاِزَالِ مَذْكُوْرٍ بُوْدِهِ وَهَسْتِيْ نَسْتَلُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اِنْ يُوَفِّقْكَ وَاَوْلِيَايَاهُ عَلِيٍّ مَا يَرْتَفِعُ بِهٖ اَمْرُهُ بِيْنِ عِبَادِهِ اِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيْزُ الْفَضَّلُ اَوْلِيَاىْ اَنْ اَرْضَ رَا تَكْبِيْرَ بَرَسَانَ اَنَا نُوْصِيْكَ وَاَوْلِيَايَ بِالْاَمَانَةِ وَالدِّيَانَةِ وَالصَّدَقِ وَالصَّفَاءِ اِنَّ رَبِّكَ هُوَ التّٰطِقُ بِاِسْمِهِ الْاَعْزَّ الْاَبْهَى بِيْنِ الْوَرَى يَا عَلِيُّ جَنَابِ مَهْدِيٍّ رَا اِزْ قَبْلِ مَظْلُوْمِ تَكْبِيْرِ بَرَسَانَ اَنَا ذِكْرُنَا مِنْ قَبْلِ بَيَّاتِ لَا تَعَادِلْهَا الْاَذْكَارُ قَلَّ لَا تَحْزَنْ مِنْ حُوَادِثِ الدُّنْيَا وَعَسْرُهَا وَضَيْقُهَا وَنِعْمَتُهَا نَسْتَلُ اللّٰهَ اِنْ يَفْتَحْ عَلِيٍّ وَجْهَكَ اِبْوَابَ الْفَضْلِ وَالْعَطَاءِ اِنَّهُ هُوَ مَالِكُ الْعَرْشِ وَالثَّرَى وَهُوَ السَّمْعُ الْمَجِيْبُ الْبِهَاءِ عَلِيْكُمْ

\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الْبَهِيِّ الْبَاهِيِّ الْاَبْهِيِّ

الها معبودا محبوبا مقصودا بكدام رو بملكوت ابهايت توجه نمايم و بكدام لسان طلب مغفرت و آمرزش كنم نفسى خالصاً لوجهك از قفس تن برنياوردم و گامی جز بكام نفس بر نداشتم خدايا چنان مستغرق عصيان شدم كه از نفس عصيان خجلم ديگر تا چه رسد در پيشگاه اقدسست الها چگونه شكر نعمای و آلاى وافرۀ دائمهات بجا آورم معدوم بحت و باتى را بعرضۀ شهود و هستى درآوردى و بشرف ظهور لقاى خود كه آمال جميع انبيا و اوليا بود مشرف داشتى از ذكرت غافل شدم و تو از من غافل نشدى عصيان تو را كردم رحمت منبسطۀ خود را از من بازنگرفتى خدايا در اين حين و در اين هنگام دستم از چاره کوتاه

مغفرتت را آمل و سائلم اسئلك بحرمة آياتك و آثارك ان تغفر لى و لأبى و امى و أنك انت ارحم الرّاحمين لا اله الا انت  
المشفق الكريم

\*\*\*

هو السّامع المجيب

الهى الهى ارحم عبادك و امائك و لا تمنعهم عن فرات رحمتك الّذى جرى فى ايامك فى حديقة المعانى بأمرك اى ربّ أنّهم  
عباد اقبلوا اليك منقطعين عن دونك اى ربّ ترى ملاً البيان نقضوا عهدك و كسّروا ميثاقك و اعرضوا عن جمالك اسئلك  
بالبحر الأعظم الّذى ماج باسمك و بعرف قميصك الّذى هاج فى ايامك بأن تحفظ عبادك و امائك بقدرتك و سلطانك لا  
اله الا انت المقتدر القدير

\*\*\*

هو الظاهر من الافق الابهى

الهى الهى اشهد هذا اليوم يومك الّذى كان مذكوراً فى كتبك و صحفك و زبرك و الواحك و اظهرت فيه ما كان مكنوناً فى  
علمك و مخزوناً فى كنائز عصمتك اسئلك يا مولى العالم باسمك الاعظم الّذى به ارتعدت فرائص الامم بان تؤيّد عبادك و  
امائك على الاستقامة على امرك و القيام على خدمتك  
أنك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الاشياء تحفظ من تشاء بقدرتك و سلطانك أنك انت القوىّ الغالب  
القدير

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

الهى الهى اشكرك فى كلّ حال و احمذك فى جميع الاحوال

فى النّعمة الحمد لك يا اله العالمين و فى فقدها الشّكر لك يا مقصود العارفين  
فى البأساء لك الثّناء يا معبود من فى السّموات و الارضين و فى الضّرّاء لك السّنّاء يا من بك انجذبت افدة المشتاقين  
فى الشّدّة لك الحمد يا مقصود القاصدين و فى الرّخاء لك الشّكر يا ايّها المذكور فى قلوب المقرّبين  
فى الثّروة لك البهّاء يا سيّد المخلصين و فى الفقر لك الامر يا رجاء الموحدّين  
فى الفرح لك الجلال يا لا اله الا انت و فى الحزن لك الجمال يا لا اله الا انت  
فى الجوع لك العدل يا لا اله الا انت و فى الشّبع لك الفضل يا لا اله الا انت  
فى الوطن لك العطاء يا لا اله الا انت و فى الغربة لك القضاء يا لا اله الا انت  
تحت السّيف لك الافضال يا لا اله الا انت و فى البيت لك الكمال يا لا اله الا انت  
فى القصر لك الكرم يا لا اله الا انت و فى التّراب لك الجود يا لا اله الا انت

فى السّجن لك الوفاء يا سابغ النّعم و فى الحبس لك البقاء يا مالك القدم  
لك العطاء يا مولى العطاء و سلطان العطاء و مالك العطاء اشهد أنّك محمود فى فعلك يا اصل العطاء و مطاع فى  
حكّمك يا بحر العطاء و مبدء العطاء و مرجع العطاء

\* \* \*

اولياء الله فى شاهروء

هو النّاطق فى ملكوت البيان

الهى هى بهجرى ذابت الأكباد و بفراقى احترقت افئدة العباد هى هى قد ارتفع ضجيج العشاق من الآفاق و صرخ  
الأصفياء فى الفراق قد اظهرت يا هى مشرق آياتك و مطلع ظهوراتك ليتشرّف بلقائه من فى سمائك و ارضك ولكنّ المشركين  
و المعرضين حالوا بينهم و بين اشراقات نور وجهك اى ربّ ترى الوجوه متوجهة الى بوارق انوار وجهك و القلوب مقبلة الى افق  
ظهورك و الألسن ناطقة بشنائك و ذاكرة بما ورد عليها من نار فراقك و الأبصار منتظرة بدايع رحمتك و ظهورات قربك و لقائك  
أ تمنعهم يا هى بعدما ماج بحر الوصال باسمك و امرى و لاح افق اللّقاء بنير جودك و فضلك اى رب ترى ايدى الرّجاء  
متشبّثة بأذيال عطائك اسألك بنفحات وحيك و لآلى بحور علمك و ظهورات سلطنتك بين خلقك بأن تقدّر لأوليائك لقائك و  
وصالك ثمّ اسمعهم نداءك الأحدى امام عرشك او تكتب لهم من قلمك الأعلى اجر الحضور لدى باب عظمتك الذى فتحته  
على وجه من فى مملكتك

الهى هى تعلم و ترى بأن حضر لدى المظلوم فى سجنه الأعظم ورقة و كانت فيها اسماء احبائك الذين شربوا رحيق  
العرفان من كؤوس مواهبك و سلسيل الايقان من ايدى فضلك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء باسمك الذى به بدلت  
النّار بالنور و كشفت الحجبات عن الأفئدة و القلوب بأن تؤيّدهم على الاستقامة الكبرى لئلا تنزل اقدامهم من شبهات المعتدين  
و اشارات المعرضين الذين نقضوا عهدك و ميثاقك و جادلوا بآياتك و كفروا ببرهانك و اعرضوا عن حجّتك بعد اذ احاطت  
ارضك و سمائك اسألك يا مالك القدم و سلطان الأمم بأن تؤيّدهم على عرفان مصدر احكامك و مظهر نفسك ثمّ اذكر  
الذين حضرت اسمائهم امام وجهك ليفرحوا بذكرى و اقبالك و توجهك أنّك انت اكرم الأكرمين و ارحم الرّاحمين انّ الفضل  
فى قبضتك و الجود فى يمينك تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و أنّك انت العزيز الحميد

يا غلام رضا يذكرك المظلوم من شطر السّجن و يوصيك بما يرتفع به امر الله المهيم القيوّم خذ الكتاب بقوة من  
عندنا على شأن لا تمنعك سبحات الذين كفروا بالله مالك الوجود قم بالاستقامة الكبرى على امر ربك مولى الورى و قل يا ملاء  
الأرض اتّقوا الله ربّ العرش و الثرى و لا تكونوا من الذين انكروا نعمة الله اذ نزلت بالفضل اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى  
هذا ما امرتم به من قبل و من بعد يشهد بذلك من نطق فى كلّ شأن أنّه لا اله الا انا الحقّ علام الغيوب قل تالله قد انار افق  
الايقان بنير البرهان اتّقوا الله و لا تتبعوا مطالع الأوهام و الظنون قد ظهر من كان مكنوناً فى العلم و مذكوراً فى افئدة الأنبياء و  
مسطوراً من القلم الأعلى فى كتب الله مالك الغيب و الشّهود كذلك اظهرنا لك البرهان و انزلنا ما تقرّ به عينك و عيون الذين  
فازت بالمكاشفة و الشّهود

يا حيدر قبل على يذكرك القلم الأعلى و يوصيك بما انزله فى الكتاب كن ناطقاً بذكرى و ثابتاً على امرى و ناظراً الى  
افقى و متمسكاً بصراطى و متشبّثاً بأذيال رداء فضل ربك مالك الابدان لا يعادل بحرف من آيات ربك ما يشهد و يرى يشهد

بذلك من عنده أم الكتاب طوبى لنفس فازت بأيامى و لقلب اقبل الى وجهى و لرجل قام على امرى و لعين رأّت الأنوار  
يا عبدالكريم يذكرك المظلوم و ييشرك بعناية الله مولى الأنام و يوصيك بما ينبغى لأيام الله ربّ الأرباب لا تلتفت الى  
الدنيا و شؤوناتها و ما حدث فيها سيفنى ما فيها و يبقى ما نزل من قلم وحى ربك المهيمن على من فى الأرضين و السموات أنا  
انزلنا الآيات و ارسلناها الى الذين آمنوا اذ اتى الله بقدره و سلطان نعيماً لمن فاز بعرفان ربه و ويل لكل غافل مرتاب  
يا قلم اذكر من سمى بمحمد ثم انزل له ما يقربه الى العزيز الوهاب الذى ظهر و اظهر ما اراد هو الذى نطق و انطق  
الأشياء انه لا اله الا انا المقتدر المختار اذا فزت بأياتى و وجدت عرف بيانى قل

لك الحمد يا الهى بما ايدتنى على عرفانك و عرفتني من كان مخزوناً فى خزائن قدرتك اسألك ان تؤيدنى على  
الاستقامة على امرك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأشياء لا اله الا انت الغنى المتعال  
يا شيخ (محمد) اسمع ندائى ثم اذكر ايامى و ما ورد على نفسى من طغاة عبادى الذين انكروا ظهورى و بروزى و  
اشراقى و آياتى التى احاطت الآفاق أنا نذكرك و نوصيك بما يظهر به مقام الانسان بين الأديان تعالى الرحمن الذى خلقك و  
عزّك هذا الأمر الذى به زلت الأقدام اياك ان تحزنك شبهات المعرضين او سطوة الذين كفروا بالله منزل الآيات كن مستقيماً  
على امر ربك و ناطقاً باسمه بين العباد كذلك تضيّعت نفحات الوحى فى العالم ولكنّ الأمم اكثرهم فى غفلة و حجاب  
يا باقر اسمع النداء من يمين البقعة النوراء عند سدرة المنتهى انه لا اله الا هو العزيز الغفار طوبى لثائب رجع الى الله و  
لخاضع خضع لهذا الأمر الذى به زلت الرقاب اياك ان تحجبك حجبات العالم او تخوفك سطوة الذين كفروا بالمبدا و المآب  
يا رضا اسمع النداء انه ارتفع بين الأرض و السماء و يدع الكل الى الله مظهر البيئات تالله قد اتى من خضعت له  
الآيات و طافت حوله مظاهر الأمر من لدى الله ربّ الأرباب كن مستقيماً على الأمر على شأن تضطرب به افئدة الفجار  
الذين انكروا حجة الله و برهانه و ارتكبوا ما صاح به السحاب كذلك نطق قلمي الأعلى على غصن البقاء طوبى لمن سمع و  
ويل لكل منكر كفار

يا (ملاً) على يذكرك المولى الذى اتى بالحقّ بقدره و سلطان تالله لا تمنعه الفراعنه و لا تخوفه الجبابرة قد ظهر و اظهر  
ما اراد انه لهو المنادى فى المآل انظر فى اثر قلمي الأعلى و فكّر فيه انه يقربك الى الأفق الأبهى و يفتح على وجهك باب  
الفرح و الابتهاج اياك ان تمنعك ضوضاء اهل البيان عن مشرق وحى ربك الرحمن او تحزنك اعمال الذين كفروا بالله مالك  
الأيام قل يا قوم انصفوا فى امر الله و لا تتبعوا الذين نذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بالظنون و الأوهام كذلك نطق الحقّ فضلاً  
من عنده و هو المهيمن على ما يكون و ما قد كان

يا محمد قبل حسين قد سلّت بغاة الأرض سيوف البغضاء على وجه الله المهيمن القيوم قد ارتكبوا ما ناح به سكّان  
الفردوس الأعلى و هذا المقام المحمود قل يا ملاً البيان اتقوا الرحمن و لا تتبعوا الذين انكروا ما نزل من القلم الأعلى فى هذا  
اللوح المسطور قد نزلت الآيات و ظهرت البيئات و القوم هم لا يفقهون طوبى لمقبل اقبل بقلبه الى الأفق الأعلى و لوجه توجه  
الى وجه الله ربّ ما كان و ما يكون كذلك تحرك القلم اذ استوى مالك القدم على العرش الأعظم و نطق انه لا اله الا انا  
العزيز الودود

يا محمد قبل حسن قد ارتفع حفيف سدرة المنتهى و جرى ماء الحيوان فى ناسوت الانشاء طوبى لمن سمع و شرب و  
ويل لكل غافل محجوب اياك ان تحجبك حجبات العلماء خذ كأس عنائيتى ثم اشرب منها رحيقى المختوم كم من عالم منع  
عن المعلوم و كم من جاهل اقبل و قال لك الحمد يا مالك الغيب و الشهود بما اظهرت نفسك و انزلت آياتك و هديت  
عبادك الى صراطك الممدود

یا علی یذکرک المظلوم فی هذا الحین المبین و یدعوک الی اللّٰه ربّ العالمین ایاک ان یمنعک شیء عن اللّٰه مالک  
الأسماء او تحجبک اشارات الغافلین الذین نذوا الحقّ ورائهم مقبلین الی کلّ جاهل بعید ضعیف ما عند القوم و خذ ما امرت به  
من لدی اللّٰه العزیز الحمید کذلک انزلنا الآیات و صرفناها بالحقّ امرأ من عندنا و انا المقنن القدر

یا حسین اسمع صریر قلمی الاعلیٰ انه ارتفع بین الارض و السماء و به تضوّعت نفحات الوحی فی کلّ الاحیان قد ورد  
علی المظلوم فی سبیل اللّٰه ما انقطعت الأشجار عن الأثمار و بحر المعانی عن الأمواج ولكن مکلم الطور ینطق و یقول یا ملأ  
الأرض ضعیوا ما عندکم و خذوا ما اوتیتهم من لدی اللّٰه ربّ الأرباب قد قمنا علی الأمر علی شأن ما منعتنا الضوضاء عن ذکر اللّٰه  
مالک الرقاب قلنا امام وجوه العالم قد اتی الوعد و هذا هو الموعد یدعوکم الی اللّٰه اقبلوا الیه و لا تكونوا من الذین کفروا بنعمة  
اللّٰه و جادلوا بآیاته الّتی احاطت الآفاق کذلک دلح الدّیک و غرّدت حمامة الأمر علی الأغصان

یا (ملأ) حسن قلم اعلیٰ در آنی توقّف ننموده یتحرّک و یقول و بحرکنه تحرّکت الأشياء و ظهرت الممكنات جمیع  
عالم از برای این ظهور اعظم خلق شده اند در کتب قبل و بعد این ذکر بوده و حال موجود حضرت مبشّر یعنی نقطه اولی  
جوهر بیان را اخذ نموده اند و باین کلمات عالیات ظاهر فرموده اند قوله و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی  
و لا بما نزل فی البیان این کلمه جوهر بیانست بل سلطان بیان مع آنکه این ظهور اعظم بشهادات کلّ کتب محتاج بذکر و  
دلیل غیر نبوده و نیست آیاتش عالم را احاطه نموده و ظهورات قدرتش واضح و هویدا طوبی از برای بصری که مشاهده نمود  
از برای سمعی که باصفا فائز شد

یا ابالقاسم (من ش) مظلوم ترا ذکر مینماید از اول ایام تا حین در لیلی و ایام مقابل عیون انام حقّ جلّ جلاله را ذکر  
نمودیم فرات رحمت از قلم مشرق آیات در کلّ حین جاری و چون فی الجملة اثرش ظاهر قومی بر اعراض قیام نمودند اشدّ از  
اعراض حزب قبل که سیّد عالم را شهید نمودند و بعضی سخنها زاید از حدّ خود گفتند نفوس غافله ادعاهای نموده و مینمایند  
حزب اللّٰه باید بیدار و آگاه باشند امر اللّٰه لعب جهال نبوده و نیست اگر هر یوم نفسی ادعا نماید امر الهی مابین ناس معطل و  
معوّق مشاهده گردد نزد اهل بصر این فقره واضح و معلوم است انشاء اللّٰه کلّ متّحد شوند و باتّفاق آفاق را بنور این اشراق منور  
دارند

یا حبیب (میرزا حبیب اللّٰه من ش) بشنو ندای حقّ را که از شطر سجن مرتفعست لعمر اللّٰه کلمه اش سلطان کلمات و  
بیانش مالک بیان اگر آذان من علی الارض بحقّ اصفا شوند کل بافق اعلیٰ توجّه نمایند و از ما عندهم به ما عند اللّٰه راجع  
گردند آفتاب حقیقت مشرق و دریای معانی موج و سماء علم مزین این یوم غیر ایامست و این ظهور غیر مظاهر طوبی از برای  
نفوسی که اقبال نمودند و عرفان حقّ فائز گشتند قدر ایام الهی را بدانید لعمری لا تعادلها الخزائن و لا ما فی الارض انه هو  
الفضال الکریم

یا علی (من بیرجند) انشاء اللّٰه بر امر اللّٰه مستقیم باشی و بنیاً عظیم متمسک تمسکی که عالم قادر بر منع نباشد  
طوبی لأهل خاء الذین سمعوا النداء و اجابوا ربهم التاطق العلیم اهل آن دیار را مکرّر ذکر نموده ایم از حقّ میطلبیم کل  
را مشتعل فرماید اشتعالی که اهل عالم بحرارة محبّة اللّٰه فائز شوند یکی از اهل خاء موسوم به محمّد (من خوسف) تلقاء عرش  
حاضر انه سمع ما سمع عباد مقررین از حقّ میطلبیم او را حفظ نماید و مؤید دارد بر ذکر و ثنایش

یا قلم اذکر من حضر کتابه لدی العرش و سمی بابا (میرزا) انا ذکرناه و اولیائی الذین آمنوا باللّٰه ربّ العالمین یا حزب  
اللّٰه ایاکم ان یمنعکم شیء او تضعفکم جنود العالم قوموا بالاستقامة الکبریٰ علی امر اللّٰه مولی الوری انه یدکم و عرقکم و  
قرّبکم و هو المشفق الکریم یا بابا هر یک از اسماء اولیا که در کتابت مذکور ذکرش از قلم اعلیٰ جاری و ارسال شد تا کل  
مشتعل شوند و تمسک نمایند به ما یحبّ و یرضی کل را و صیّت مینمائیم بعمل بآنچه در کتاب الهی از قلم امر نازل شده انه

ارشدكم الى سواء الصراط و امركم بما يرتفع به مقامكم بين الأديان البهآء عليك و عليهم و على امتى و امتى الأخرى (حاجيه بيكم و زهرا) بشرهما بعنايتى و فضلى و رحمتى ان ربك هو الغفور الرحيم و هو السميع البصير و هو الظاهر المجيب

\* \* \*

١٥٢'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلى الابهى

الهى الهى ترى عبدك اقبل اليك و اراد ان يتشرف بما امرته به فى كتابك قدر له من قلمك الاعلى ما يقربه الى الذروة العليا انك انت مربى العالم و مولى الامم و انك انت القوى الغالب القدير



## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

جناب سید مهدی خمین

هو العزیز

الهی ترانی فی فم الثَّعبان و تشهد کیف یلدغنی فی کلِّ حین و حان اما تنصرنی یا الهی بعد الذی تمسکت بذیل عطایاک اما  
ترحمنی یا محبوبی بعد الذی تشبَّثت برداء عزِّ افضالک و قضایاک اذاً یا الهی فانصرنی بسلطان نصرک ثم احفظنی عن هذا  
البلاء یا من یدک ملکوت الانشاء و انت بکلِّ شیء علیم ۱۵۲۱

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

اوست باقی و از افق ابهی ظاهر و هویدا

الواح عربی منیع بسیار مشاهده شد حال بلسان پارسی بدایع کلمات قدس الهی القا میشود فطوبی للسامعین لم یزل حقّ جلّ ذکره مقدّس از ظهور و بروز بوده و خواهد بود غیب لا یعرف و مستور لا یدرک و باطن لا یظهر و کنز لا یرز و سرّ لا یشهد چه که اسم غیب صادق مادامیکه مشهود نه در اینصورت ظاهر نیست تا معروف گردد و بعد از شهود اسم غیب موجود نه تا معلوم شود لذا غیب لایعرف بوده و خواهد بود طوبی از برای نفسیکه در این کلمه تامّه محکمّه الهیه تفکر نماید و بگوهر مقصود که در آن کنز مودع است فائز شود و اگر نفسی ادّعی عرفان غیب من حیث هو غیب نماید کاذب بوده و خواهد بود آنجمال قدم اعظم از آنست که بدون خود معروف گردد و عالیتر از آنست که بدون ذات مقدّس خود موصوف آید چه که آنچه را مخلوق در منتهی مراتب عرفان خود ادراک نماید این عرفان در مخلوق وهمیست که بأنفسهم لأنفسهم احداث شده فتعالی من ان یعرف القدم بالحدوث

و چون ابواب عرفان و ادراک مسدود و منتهی رتبه عرفان عباد مردود محض فضل و جود سلطان وجود مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدیه را از افق انّی انا الظاهر فوق کلّ شیء ظاهر فرمود تا جمیع ناس بعرفان آن شמוש مشرقه از افق حقیقت بعرفان الله فائز شوند و باطاعت آن ذوات مقدّسه برضی الله و طاعته مرزوق گردند و بمقتضای عدل و ظهور فضل بهر یک از مظاهر عزّ باقیه حجّتی و برهانی عنایت فرمود تا برای نفسی مجال اعراض و اعتذار نماند و بر کل حجّت الهی بالغ و کامل گردد و مقصود از این فضل اکبر آنکه ناس را تربیت نمایند که شاید بمملکت وجه داخل شوند و بمقام یقی وجه ربّک که مقام سدره منتهای وجود انسانیت فائز گردند و باقی مانند قسم بجمال قدم که اگر نفسی یکبار از این دنیا ظاهر و مقدّس شده برفیق اعلا ارتقا جوید ابداً فنا نه بیند بهستی اندر هستی رسد و ابداً نیستی و فنا را باین هستی و بقا راه نه و لکن چه فایده که این ناس با قلوب غیر طاهره این نغمه الهی را ادراک نمایند

باری اینظهورات عزّ احدیه از اوّل لا اوّل بوده تا آنکه زمان منتهی شد بظهور بدیع اوّل در قمیص آخر و طالع شد از مشرق اعلی نقطه اولی جلّت عظمته و علت آثاره و عزّ کبریائه و ناس را بشریعه بقا هدایت فرمود و جمیع عباد تمسک برؤسای خود از علما جسته ابداً بساذج عزّ احدیه اقبال نمودند مع آنکه ظاهر شد بحجّتی که کل از اتیان مثل آن خود را عاجز مشاهده نمودند بعد بمعارضه برخاستند و خوارق عادت طلب نمودند آن ذات قدم رساله استدلالیه که بدلائل سبعة معروفست مرقوم فرمودند و جمیع حجّت و دلیل را بآیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که الیوم این آیات که از سحاب عزّ نازل شده حجّت است بر شرق و غرب عالم و حجّتی فوق آن نبوده و نخواهد بود چنانچه ولیعهد آنجوهر صمد را در مجلس خود حاضر نمود و حجّت خواست آنجمال قدم فرمودند آیات الیوم حجّت است بالأخره نپذیرفتند و کل بر قتل آنساذج قدم فتوی دادند الا معدودی که بآیات الهی موقن شده و از مغرب کفر و ضلال بمشرق ایمان و اقبال توجّه نمودند

و بعد آن ذات قدم در کلّ الواح منزله جمیع را باین ظهور اعظم بشارت داده چنانچه سطری از بیان نازل نشده مگر آنکه این ذکر امع در او مذکور و جمیع را نصیحت فرموده که مباد در حین ظهور مثل امت فرقان بحروفات بیان و کلمات منزله در آن از جمال رحمن محتجب مانید مع این وصایا و اینظهور اعظم و طلوع قدس اکرم که بتمام قدرت الهیه و جمیع حجج مطالع عزّ باقیه ظاهر شده کل اعراض نموده‌اند ایکاش بآنچه ملأ فرقان ارتکاب نموده‌اند کفایت مینمودند چه که ملأ فرقان همان فتوی بر قتل جمال رحمن داده‌اند ولکن این طایفه بر قطع سدره الهیه جهد نموده چون خود را عاجز مشاهده نمودند زبان افترا گشودند و البتّه تا حال نعیق مشرکین بآن ارض رسیده ولکن حمد خدا را که اموری باین ساذج اطهر نسبت داده‌اند که هر نفسی که اقلّ من شعیر صاحب شعور باشد و اقلّ از ذرّ صاحب نظر ادراک مینماید که این مفتریات از منبع غلّ و مخزن حسد و معدن بغضا ظاهر شده اذّا یتکلّم السن کلّ الذرّات بأن لعن الله اول ظالم ظلم نقطه الاولى فی ظهوره الاخری و حارب بنفسه و جادل بآياته و کفر ببقائه ثمّ افتري عليه

باری ای عبد اینست شأن این عباد نالایق نابالغ بیست سنه جمال قدم در دست اعدا مبتلی بشأنیکه در کلّ حین در معرض هلاک بوده گاهی در سجن اعدا و گاهی در سلاسل و اغلال و گاهی اسیر فجّار مع ذلک نسبت دنیا و حبّ آن باین ساذج روح داده‌اند مع آنکه جمیع دنیا و ما فیها خلق او بوده و اگر بر ارض الماس هیکل عرش مستقرّ شود سزاوار بوده بلکه خدام درگهش را لایق و حال آنکه قسم بسلطان قدم که طائفین حولش از دنیا و ما فیها مقدّس بوده و خواهند بود چنانچه اگر نفسی مشاهده نماید فلسی از دنیا و اسباب متعلّقه بآن نزد مهاجرین نخواهد یافت حمد محبوبرا که کل را صابر و شاکر خلق فرموده و این سخنان و امثال آنرا ذکر نموده‌اند مگر آنکه القای شبهه در قلوب نمایند دیگر غافلند از اینکه فعل حقّ چون شمس مشرق و لائحتست و هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید

ای عبد به پر معنوی بسماء قدس الهی پرواز کن و خود را از اشارات ما سوی الله مطهّر نموده بمنظر اکبر ناظر شو قسم بحقّ که ضرر اعظم از آنست که ذکر شود و بلایم اکبر از آن که بقلم مرقوم گردد انما اشکو بشی و حزنی الی الله و انه نعم المولی و نعم النصیر انشاءالله در این ایام از بدایع افضال سلطان لایزال محروم نمائید و از رحیق بیمثال ذو الجلال ممنوع نشوید و البهآء علیک و علی من معک من کلّ مؤمن موقن ثابت صابر شکور

\* \* \*

هو الباقي علی عرش الأمر باسمه الأبهي

اليوم آنچه لدى العرش محبوب تبلیغ امر الله است و كذلك قضی الأمر من لدى المختار ولکن تبلیغ بیان حسنه و اذکار منيعه محبوب نه بمجادله و محاربه احسنوا كما احسن الله اليكم نصرت امر مخصوص شده بیان و ذکر لسان كذلك قدر الأمر من لدى الرحمن ای احبّای حقّ چنان حرکت نمائید در ارض که از شما آثار او ظاهر شود بشأنیکه کلّ عباد از اعمال و از افعال و اقوال شما آثار حقّ مشاهده نمایند و بمقصود عزّ باقی شتابند و آنجناب لازال تلقاء عرش مذکور بوده فطوبی لک بما فزت بأمر ما فاز به اکثر العباد و بعد معلوم آنجناب بوده که زود است که شیطان در قمیص انسان در آن ارض وارد شود و اراده نماید که احبّای جمال سبحان را بوساوس نفسیه و خطوات شیطانیّه از صراط عزّ مستقیم منحرف سازد و از شاطی قدس سلطان احدیه محروم نماید اینست از خبرهای مستوره که اصفیا را بآن آگاه فرمودیم که مبادا بمجالست امثال این هیاکل بغضیه از مقام محمود ممنوع شوند پس بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسیکه رایحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه بکلّ آیات ناطق شود و بکلّ کتب تمسّک جویند چه که مقصود از آیات و کتب عرفان نفس رحمن بوده و

خواهد بود پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبادا بدام تزویر و حيله گرفتار آیند اینست نصح قلم تقدیر که تحریر یافت من اطاع فلنفسه و من اعرض فانّ الله لا يحبّ المعرضين و این شیاطین بر چند قسم مشاهده میشوند قسمی از آن نفوسی مشاهده میشوند که در همان بلد فی الحین بنفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر میگردد و قسمی دیگر از مبدأ جحیم سفلی بر هیکل قاصدین وارد میشوند و قسمی هم بظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث میشوند باری الیوم شیطان بکلّ صور ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشأنی از شتون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نماید چنانچه الیوم اکثری را باین حجاب محتجب ساخته و اگر بصر منیر حدید یافت شود از صورت ظاهریه اعداء الله قهر جحیم را ملاحظه مینماید بسیار در حفظ نفوس خود سعی نمائید چه که شیاطین بلباسهای مختلفه ظاهر شوند و بهر نفسی بطریق او برآیند تا آنکه او را بمثل خود مشاهده نموده بعد او را بخود واگذارند و الیوم از اعدای نفس سبحان لابدّ بر اینست که از اهل بیان ظاهر شوند چه که جواهر صافیة این طایفه که بقمیص اعلی مفتخر شده‌اند و از ریح ابهی نوشیده‌اند بهترین خلق عندالله مذکور بوده و خواهند بود و اجساد کدره اینطایفه اشرّ جمیع مخلوقات و ابعده کلّ نفوس عندالله مذکورند لهذا این ظهور محیط لایح مبین را اشرار این طایفه باید بمحاربه برخیزند چه که هرچه ظهور نورانی‌تر حجابات غلیظتر مشهود آید و هرچه شمس جمال سبحان لایح‌تر معرضین در اعراض قوی‌تر کذلک نزلنا لکم الامر و قصصنا ما هو المستور عنکم لتطلّعوا به قبل وقوعه و بعد وقوعه و تکنوننّ من المطّلعین لعلّ لا یمسکم ذلّة النفوس و کذبهم بما یخرج منهم من الأقوال و الآثار و تکنوننّ من العارفين و علی امر ربکم لمن المستقیمین پس الیوم احبّای الهی باید بشأنی ظاهر شوند که اگر کلّ من فی العالم باسیاف برهنه بر ایشان اجتماع نمایند ابداً اعتنا نفرمایند و جمیع را بقدرت پروردگار خود کأن لم یکن شیء مذکورا شمرند پس تو ای عبد مؤمن بشنو آنچه بر این لوح منیع ذکر شده و این کلمات منزله پارسیه را بجمیع احبّای الهی برسان و تبلیغ کن تا جمیع آگاه شوند کذلک نصحناکم بالحقّ لتکنوننّ من العالمین

\*\*\*

اسم الله زین المقرّین

هو العزیز الباقی

الیوم اعظم امور ثبوت بر امر الله بوده و هست چه که شیاطین از جمیع اشطار ظاهر و بتمام مکر در تخریب حصن امر مشغول بر هر نفسی از نفوس مطمئنّه لازم که در کلّ احیان پناه بخداوند متعال برند که شاید محفوظ مانند بر آنجناب لازم است که بقدر قوه در حفظ امر سعی نمایند که مبادا فراعنه بر جنود الهیه غلبه نمایند این قول نظر بتکلیف آنجناب ذکر میشود و الا جند الله غالب بوده و خواهد بود فاستقم علی الامر و لا تلتفت الی احد فتوکّل علی الله المهیمن القیوم

ان یا ورقة الاحدیة تمسک بهذه الشجرة لئلا تسقط حين الذي تهب ارياح النفاق عن كل ماكر لعین

باری در این ایام شیطان باسم رحمن دعوت مینماید و سامری بذکر ازلی ندا میکند و ابلیس بنهایت تلبیس مشغول گشته ففرّوا عنه یا ملاء الارض لعلّ انتم بلقاء الله ترزقون انشاء الله امیدواریم که از بدایع الطاف لا یزالی و عنایات ابهائی از صراط امر نلغزی و در کنف عصمة الله مستریح شوی و الله یقول الحقّ و هو یتهدی السبیل

باری این چند کلمه با قلم شکسته مرقوم شد و الروح علیک و علی من معک و علی الذی سمی بالکریم من لدن عزیز

حکیم

\* \* \*

### بنام محبوب یکتا

الیوم باید دوستان الهی بحکمت ناطق باشند و بما ینبغی ذاکر حقّ آگاه گواهیست که آنچه از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود ارتقای خلق و فراغت و آزادی بوده و خواهد بود باید صاحبان لسان و بیان که بحق منسوبند بحکمت تمام اطفال ارض را تربیت نمایند گفتار باید بمثابه نسیم ربیع باشد تا اشجار وجود از او سرسبز و خرم شوند یک کلمه اثرش مانند اریاح ربیعست و کلمه دیگر بمثابه سموم بگو ای دوستان در جمیع بیانات عربیه و فارسیه از قلم اعلی امر بحکمت نازل شده مع ذلک مشاهده میشود بعضی از او غافلند یا ایها المتوجّه الی الوجه ان افرح بما ذکرک المظلوم و امر العباد بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالم ربّهم العلیم الحکیم انشاء الله کل بما انزله الوهاب فی الکتاب عامل باشند و آنچه سبب علوّ و سموّ و اشتعال است تکلم نمایند بهاء علیک و علی الذین عملوا بما امروا به

\* \* \*

ضلع جناب ورقا علیهما بهاء الله

### هو النور من افق الظهور

الیوم سدره مبارکه ذکر در ملکوت بیان باین کلمه ناطق طوبی لعبد اقبل و آمن و لأمة سمعت و فازت انّها من فوارس مضممار العرفان یشهد بذلک لسان الرحمن فی مقامه الرّقیع یا ورقتی طوبی لک بما سمعت ندائی اذ ارتفع بالحقّ و اعترفت بظهوری اذ کان الرّجال فی وهم مبین قد فزت بعنایة ربّک من قبل و من بعد ان اشکری و سبّحی بحمده انه مع اماته المقبلات و عباده المقبلین بهاء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی من هداک الی صراطی المستقیم

\* \* \*

جناب میرزا آقا علیه بهاء الله

### هو السامع المجیب

امروز از امواج بحر بیان مقصود عالمیان این کلمه اصغا شد یا حزب الله و اصفیائه انصروا ربکم بما انزله فی کتابه ایاکم ان تمنعکم ضوضاء الجهلاء عن التّقرب الی الله ربّ العالمین طوبی از برای سمعیکه باصغای کلمة الله فائز گشت و باستقامت کبری متمسک بعضی نابالغهای عالم باسما از مالک آن محرومند در مدینه کبیره ظاهر شد آنچه که هر صاحب بصری بر اعمال مقبلین و معرضین آگاه گشت از حقّ بطلب عباد را از اوامات حزب قبل حفظ فرماید در کور فرقان نزاع و جدال بر اسماء واقع باسم امام و وصیّ و نقیب و نجیب و رکن رابع و امثال آن بمحاربه و لعن و سب و رد مشغول و در یوم جزا یک عمل پاک از علما و عرفای آنحزب ظاهر نه کل آگاهند که آنحزب اعراض نمودند و بالأخره بر سفک دم اطهر مشرق آیات الهی فتوی دادند قل

الهی الهی اسئلك بقدرتك الّتی غلبت الكائنات و بسطانك الّذی احاط الموجودات و بسطان الأسماء الّذی به  
سخرت الأرض و السّماء بأن تزین عبادك بتجلّیات انوار نیر العدل و الانصاف انك انت مالک المواهب و الألطاف ای ربّ  
ترانی مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونك قدر لی ما ینبغی لسّماء عطائك و بحر فضلک انک انت المقتدر العزیز العلام

سؤال از مرج البحرين نمودند در سنین اولی قلم اعلی در تفسیر و تأویل کتب الهی و همچنین در کشف رموزات و  
اشارات اصحاب بیان و معانی مرقوم داشته آنچه را که هر ذی علمی بیحر علم لدنی گواهی داده ولکن این ایام مایل بتفسیر و  
تأویل نبوده و نیستیم و این آیات از سماء مظهر بیّنات نازل لیس الیوم یوم السّؤال و الجواب بل ینبغی لكلّ نفس اذ سمع التّداء  
من الأفق الأعلى یقوم و یقول لّبیک یا مولیّ الأسماء و لّبیک یا من فی قبضتک زمام من فی السّموات و الأرضین این ایام  
آنجناب و اولیای حقّ باید بکمال روح و ریحان باسباییکه سبب اعلاء کلمه است تمسک نمایند آنجناب الحمد لله مؤید شدند  
بر اقبال و توجّه و اصفا در ایامیکه اکثر اهل عالم معرض مشاهده گشتند محزون مباش نسئل الله ان یفتح علی وجهک باباً من  
ابواب فضله و رحمته انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الغفور الکریم البهّاء من لدناّ علیک و علی من سمع التّداء و قال بلی  
بلی یا مالک ملکوت الأسماء و الظّاهر باسمک الأعظم الأبھی

\*\*\*

اولیاء الله فی الالف و السین ثم المیم و الصاد

هو المبشر المشفق الکریم

امروز امّ کتاب امام وجوه احزاب ذکر مبدأ و مآب میفرماید فی الحقیقه ایام ایامیست که شبه و مثل نداشته و ندارد طویلی از  
برای نفوسی که زماجیر قوم ایشان را از حقّ منع ننمود بر صراط قائمند و بامانت و دیانت که از شرائط تقوی الله است مزین  
جناب عبدالبهاء علیه بهائی و عنایتی قصد جهات اولیا نموده و با طلب کامل و استدعای فاضل از سماء فضل و عطا از برای  
هر یک مسئلت نموده آنچه را که سبب و علّت ذکر ابدی و ثناء سرمدیست لذا بحر بیان بامواج برهان و فضل مقصود عالمیان  
ظاهر هر موجی بذکری ناطق موج اول میفرماید یا معشر الأولیاء بایامی فائزید که اکثر کتب عالم بذکرش مزین امروز باید بنور  
اتحاد بشائی ظاهر باشید که جمیع عالم از شرق و غرب بان نور منور گردد و موج دوم میفرماید یا قوم امروز احسن طراز عندالله  
امانت است فضل و عطا از برای نفسی که باین زینت کبری مزین گشته موج سوم میفرماید روحاً لکم یا اهل البهّاء لکم ان  
تظهوروا بما ینبیت به تقدیس ذاته عن المثل و الأمثال و تنزیه کینونته عمّا قبل و قال موج چهارم میفرماید یا معشر الأحباب ضعوا ما  
ینزلکم و خذوا ما یرفعکم بهذا الاسم الّذی به هاج عرف الله المقتدر المهیمن القیوم

سیحانک یا الهی و سیدی و سندی احفظ اولیائک من شرّ اعدائک ثمّ انصرهم بجنود قدرتک و سلطانک ثمّ اجعل کلّ  
عمل من اعمالهم سراجاً بین اعمال من فی ارضک لتبدل الظلمة بالنور انک انت مالک الظهور و الحاکم فی یوم النّشور لا اله  
الا انت الحقّ علام الغیوب

\*\*\*

جناب رجبعلی الّذی فاز

## بنام خداوند مهربان

امروز باید شاربان رحیق معانی در کلّ احیان بافق رحمن ناظر باشند و بکمال استقامت و حکمت کوثر بیان را بر اهل امکان مبدول دارند قسم بیحر اعظم که در انفاس نفوس مقدسه تأثیرات کلّیه مستور است علی شأن یؤثر فی الاشیاء کلّها ای دوستان تا وقت باقی دولت بیزوال را از دست مدهید آنچه مشاهده میشود فانی و معدوم خواهد شد مگر امریکه لله ظاهر شود و نفسیکه لله برآید عالم عالم جهد باید و عالم عالم توجه تا علم کلمه علیا بر اعلام مرتفع شود اگرچه بفضل الله مرتفع بوده و خواهد بود و حق بنفسه نصرت امرش نموده و خواهد نمود ولکن مقصود آنکه نفوسیکه از ملاً اعلی محسوبند بشفاعت کبری فائز شوند و از هیچ فضلی محروم نمانند انه لهو التّاصح المبین العلیم

ندایت اصغا شد و آنچه خواستی باجابت مقرون انه غفر الذین اردت لهم الغفران و قبل حضورک فی السّجن انه لهو المعط الکریم الحمد لله العزیز العلیم

\* \* \*

## هو الله تعالی شأنه البیان

امروز بیان ناطق و مراتب عشاق عندالله فوق مقامات اهل عالم مشهود جذب و شوری در مدینه انقطاع از عشاق ظاهر سبحان الله مشرکین بظلم متمسک و آن را سبب اطفاء نور دانسته و میدانند ولکن غافل از آنکه ید قدرت الهی آن را بدهن تبدیل نماید و بر نور مصباح بیفزاید جلّ الکریم ذو العزم العظیم الذی يفعل ما یشاء بأمره المحکم المتین یا علی قبل محمّد قد ذکرک غصنی امام وجهی ذکرناک بهذا الکتاب المبین از حقّ میطلبیم در جمیع احوال ترا بر خدمت امر و خدمت افنان مؤید فرماید اوست سامع و مجیب و اوست قادر و توانا

\* \* \*

جناب میرزا آقا الذی حضر و فاز

## هو الأمر الحکیم

امروز جذب اعمال عشاق آفاقرا اخذ نموده و جمیع اشیاء بذکر و ثنای منقطعین ناطق و ذاکر در مدینه عشق نغمهاست و آوازا طوبی از برای نفسیکه باصغا فائز گشت و بنور تقوی و انقطاع منور شد بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری و نازل آنکه ولکنه رسول الله و خاتم النبیین بکلمه مبارکه یوم یقوم الناس لربّ العالمین منتهی گشت یا اولیاء الله و حزبه ایاکم ان تحزنکم سطوة الظالمین و ظلم المعتدین سوف یفنی ما یشهد و یری و یقی لکم ما نزل من القلم الأعلی فی حیفا طوبی لکم و لمن یحبکم لوجه الله العزیز الحمید

\* \* \*

جناب آقا میرزا ایوب علیه بهاء الله

۱۹ جمادی الأولى سنة ۱۳۰۶

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

امروز حمد و شکر مخصوص اولیاست یعنی نفوسی که برحیق مختوم رسیده و میرسند و از اجل محتوم نمیترسند جان را در سبیل مقصود عالمیان رایگان انفاق نموده اند نه از سطوت امرا خوفی و نه از ظلم علما ترسی بافصح بیان امام ادیان قد اتی الحقّ گفته اند سبحان الله حیرت اندر حیرتست که اعمالی که از عشاق زمان در این ظهور ظاهر شده عباد ارض پند نگرفته اند و متنبّه نشده اند انصاف کجا رفته عدل چه شده آن یکی در حین شهادت هنیئاً لی گفته و دیگری به انفتت روحی لله ناطق و آخر در مقابل بیت بدست خود جان را نثار نمود ان تعدوا شهداء الله فی هذا الظهور لا تحصوهم فی الحقیقه از احصا خارجست هر یک بشأنی جان داد که اهل ملاً اعلی فتبارک الله گفتند و اهل جنّت علیا به الجذب لله متکلم جلت عظمة ربنا لا اله الا هو المقتدر القدير

یا محبوب فؤادی نامه نامی رسید فرح مفقود را موجود نمود و سرور مکنون را بعرضه شهود آورد لله الحمد حامل بشارت صحت آن محبوب بود و بعد از فرح و انبساط قصد بساط اعلی و مبدأ نشاط ارض و سماء نموده امام وجه مولی العالم عرض شد و باصفا فائز گشت و بعد لسان عظمت باین آیات متکلم قول الربّ تعالی و تقدّس

بسمی الناطق امام الوجوه

یا ایها المذکور لدى المظلوم سمعنا ندائك و اجنباک بکلمة یجد منها کلّ حزب اعظم ما عنده بحیث یجد منه اهل الفرقان نفحات الرحمن و اهل الانجیل بیانات الجلیل و اصحاب التوراة تغرّدات حمامة الأمر علی اعلی الأغصان و ملاً بیان ما تنجذب به الأفئدة و العقول كذلك اظهر امّ الكتاب بیانه و امّ بیان آیاته و البحر الأعظم امواجه و شمس الوجود جوده و اشراقه طوبی لنفس صعدت و سمعت و رأّت ویل للغافلین قد كنتّ حاضراً لدى المظلوم و سمعت ندائه و عرفت انه ما اراد الا اصلاح العالم و تهذیب نفوس الأمم ولكنّ القوم اعرضوا عنه و انكروا ظهوره و ما ظهر من عنده بغیاً علی الله ربّ العرش العظيم تالله هذا يوم فيه اهتزّ الطور متبسماً لأنه فاز بمکلمه و السدرة تنادی بأعلی النداء قد اتی من انطقنی اتقوا الله یا قوم و لا تنكروا الذی به جرى فرات بیان فی الامکان و ماج بحر العرفان امام الأديان انصفوا فی امر الله و ظهوره و لا تكونوا من الذین جادلوا بآياته و كفروا بنعمته و ارتكبوا ما ناح به کلّ عالم بصیر و کلّ عارف خبیر قل یا معشر البشر قد تزیّن المنظر الأكبر بمالك القدر و ظهر کلّ امر مستتر اقبلوا بوجه نوراء الی الأفق الأعلی و لا تتبعوا الذین انكروا حجّة الله و برهانه اذ اتی بأمر عظیم و سلطان مبین قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه امام الوجه انزلنا لك ما كان نعمةً للأبرار و نوراً للأخيار و كوثر الحیوان للأحزاب نسأل الله ان یؤیّدهم علی الاقبال و یوفّقهم علی ما ینبغی لهذا الیوم المقدّس العزیز البدیع انک اذا اخذک جذب بیانی و سکر رحیق بیانی قل

الهی الهی نفسی لندائك الفداء و روحی لافبالک الفداء و لذکرک الفداء قد اقبلت الی من شطر السجن و ذکرتنی اذ كنت صامتاً عن ذکرک و نادیتنی اذ كنت راقداً اشهد ان رحمتک سبقتنی و نور امرک احاطنی اسألک بأنوار ملکوتک و اسرار جبروتک و بالكلمة الّتی بها انجذبت افئدة عبادک و حقائق خلقک بحیث سعروا الی مقرّ الفداء شوقاً للقائک و بالعنق الذی فاز بحبل الأعداء فی ارض الصّاد اظهاراً لقدرتک و ابرازاً لانقطاعه عن دونک بأن تؤیّد عبادک علی الانصاف فی امرک ثمّ وفّقهم



على خرق سبحات الأوهام التي منعتهم عن التفرّب الى ساحة عزّك و عن اصغاء نداءك الأحملى الذي ارتفع من قلمك الأعلى  
ای ربّ انا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك اشهد بوحدايتك و فردانيتك و بما انزلته في كتابك و اظهرته لارتقاء خلقك الى  
مقام قدرته لهم بجدوك و كرمك ای ربّ اسألك بأن تكتب لي ما كتبه لأصفيائك الذين ما نقضوا عهدك و ميثاقك و ما  
منعتهم سطوة الملوك و ثروة المملوك عن النظرا لي افتك و التمسك بحبلك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت  
الغفور الكريم انتهى

تبارك الله عجب ذكرى و نيكو وقتی حين ارتفاع نداى مالک اسماء و فاطر سماء نداى جميع اشیاء مرتفع شد امواج  
بحر بیان بشأنی ظاهر که دریاهاى عالم گویا کل گوش شدند از برای اصغا و همچنين اشجار آن عجب جذبی در این حين  
عالم را اخذ نموده گویا کلمات بدیعه روح بخشیده و جان تازه عطا نموده هر یک بیشارتی ناطق و بکلمهئی متکلم و لكن چه  
فائده خلق بی انصاف کل محروم و ممنوع آیا اگر از این امر اعظم بگذرند چه امری قابل تمسک است و اگر انکار نمایند چه  
امری لایق اقرار در هر حال دعا لازم است نه جفا چه که نزاع و جدال و فساد در این ظهور اعظم نهی شده نهیاً عظیماً فی  
کتاب ربنا ربّ العرش العظيم ای کاش بر مقصود حضرت مقصود عارف میگشتند جميع عباد را در جميع احوال بصبر و  
اصطبار امر فرموده اند و اولیا باین کلمه مبارکه بشأنی تمسک بسته اند که کشته میشوند و نمیکشند و بد میشوند و نمیگویند این  
بی انصافهاى عالم مطمئن شده اند و هر یوم وارد شده و میشود آنچه که عین عدل میگرد نوری که سبب روشنی عالم است در  
اطفائش میکوشند و این سیفها و سنانها اگرچه در ظاهر باین عباد است و لكن در باطن بنفوس ظالمه راجع نسأل الله ان یعرف  
الکل ما منعوا عنه الیوم بالأوهام و الظنون انا لله و انا الیه راجعون

اینکه اظهار عجز و انکسار در ساحت اقدس نمودند بعد از عرض فرمودند قوله تبارک و تعالی این عجز و انکسار آن  
جناب نزد حقّ جلّ جلاله از عظمت و اقتدار صاحبان اقتدار اعظم و احبست طوبی للسانک انه نطق بالحقّ نسأل الله ان یقدر  
لک خیر الآخرة و الأولى و یکتب لک ما یتقی به ذکرک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر القدير یفعل ما یشاء و یحکم  
ما یرید انتهى

ذکر جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش یک لوح اقدس مخصوص ایشان از  
یمین عرش نازل انشاء الله بان فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند آنچه را که سرمست شده در انجمن عالم به الملك لله  
مالک الملکوت ناطق گردند این عبد تکبیر میرساند و از حقّ میطلبد توفیق عنایت فرماید فی الحقیقه ذکر آن محبوب از برای  
قلب فرحی است تازه و از برای سمع نغمه ایست جدید و از برای ادراک معینی است امین لله الحمد که آن محبوب فائز  
شدند بذکر و ثنا و توجّه و محبت و اقبال انه هو المشفق الکريم و هو المؤید الحکیم

قره عین و فرح قلب لقمان علیه بهاء الرحمن را فرمودند یک لوح اقدس هم مخصوص ایشان از افق سماء برهان  
نازل امید آنکه در ظلّ عنایت حقّ جلّ جلاله تربیت شوند و بآنچه سبب بقا و ذکر ابدیست فائز گردند ذکرش فرح انگیز بود و  
این دلیل است بر عنایت و رحمت حقّ انّ الخادم یسأل ربه بان یقدر له ما هو خیر له انه هو المقتدر القدير  
خدمت دوستان آن ارض تکبیر میرسانم و آنچه سبب علو و سمو است از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک میطلبم انه  
هو السامع المجیب

\*\*\*

جناب آقا محمد رحیم الذی هاجر و فاز

## هو الشاهد العليم

امروز مظلوم از شطر سجن اعظم اهل عالم را ندا مینماید و بیحر اعظم دعوت میکند امرش اظهر از آفتاب و بیانش بمتابۀ انوار هیچ منصفی این فضل اکبر را انکار ننماید و هیچ عادلّی این عطیۀ کبری را نفی نکند امروز روز اقرار و اعتراف است چه که حقّ جلّ جلاله بر عرش عرفان مستوی و بما ینبغی ناطق و متکلمّ این است آن ظهوری که در کتب قبل و بعد مذکور و از قلم الهی مسطور اولیا را تکبیر برسان و بعنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده قسم بامواج بحر بیان رحمن کل نزد مظلوم مذکورند و بعنایت فائز از حقّ میطلبیم جمیع را بر استقامت کبری مؤید نماید و از مائده ابدیّه و نعمت باقیه عباد خود را محروم نسازد اهل باء و دال را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو ای دوستان بحبل حکمت تمسک نمائید و باندازه تکلم کنید یک کلمه بمتابۀ نار میسوزاند و یک کلمه بمتابۀ نور روشن و منیر میفرماید برفق و مدارا تشبث نمائید حقّ رحیم است و رحمتش سبقت گرفته و حقّ کریم است و کرمش احاطه نموده بعضی ضعیفند باید بدریاق ذکر و بیان علاج نمائید و قوّت بخشید اعتدال در جمیع مراتب لازم چه اگر قوّت تجاوز نماید بضعف تبدیل گردد ای دوستان قلم اعلیٰ شما را نصیحت میفرماید و امر مینماید بآنچه که سبب اعلاء کلمه و ارتفاع نفوس است در جمیع احوال باعتدال تمسک نمائید و در امور بانصاف تکلم کنید اعدا بنار جهل مشتعلند باید ببردباری تشبث جست که شاید بیفوسد و ساکن شود نسأل الله تعالیٰ ان یؤیّدکم علی ما یحبّ و یرضیٰ و یوفّقکم علی ما امرتم به فی الكتاب

یا رحیم اگر بارض خضرا رسیدی قل این اشجارک و اثمارک و این اسرارک و اورادک یا خضرآء این برّک لا تحزنی عمّا ورد علیک سوف یظہر الله منک ما قدرّ لک انه هو المقتدر القدر اولیای آن ارض را تکبیر میرسانیم و از حقّ میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است شاید از ریح مختوم عباد را باسم قیوم حیات بخشند و زندگی عطا کنند اهل دیار را از قبل مظلوم ذکر نما بگو حمد کنید مقصود عالم را که شما را مؤید فرمود و بایامش فائز نمود قدر این مقام را بدانید لله الحمد از کلمۀ علیا بتجلیات انوار نیر توحید فائز گشتید و علمای ارض از کلمه فرار اختیار نمودند و از صراط الهی لغزیدند حزب الله را در ارض میم و شین تکبیر برسان شاید از نفحات بیان مقصود عالمیان مؤید شوند بر عملی که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در کتاب الله باقی و پاینده ماند حکمت مقتضی ستر اسماء بوده و هست هذا ما نطق به فاطر السماء اذ استوی علی عرش اسمه السّار الحکیم یا اولیائی عنقریب آنچه مشهود مفقود بتدارک مشغول شوید و مستعدّ گردید از برای صعود انه یؤیّدکم و یامرکم بما یقرّبکم و یرفعکم انه هو الفضّال الکریم

یا اولیائی فی العین و الشّین مکرّر باثار قلم اعلیٰ فائز شدید و بانوار بیان مقصود عالمیان مزین قدر این مقام را بدانید و بخدمت امر تمسک جوئید امروز فرات رحمت جاری و بحر فضل ظاهر

یا ناظر علیک بهائی لازال تحت لحاظ عنایت بوده و هستی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمتی که ذکرش غافلین را متذکّر نماید لیس هذا علی الله بعزیز جناب علی قبل اکبر مذکور بوده و هستند لله الحمد موفّقند بر ذکر و ثنای مظلوم آفاق لازال در سجن اعظم لسان ناطق قلم متحرک وجه متوجّه لیظہر من العباد ما یجعله الله کنزاً لهم عنده انه هو الغفور الرّحیم البهّاء من لدنا علیک و علی من سمع خریر کوثر بیانی و اقبل و اخذ و شرب باسم الله المهیمین علی من فی السموات و الارضین

هو الله البهيّ الأبهي

ان استمع ما يلهمك لسان الله عن جبروته المقدّس العزيز المنيع لعلّ تسمع نداء ربّك و تخرق الحجابات و تطلع عن رداء السّتر باسمى العزيز الممتنع المنيع و لعلّ تكون بين الناس كالشمس التي تستضيء بها الممكنات او كشجرة التي تثمر في كلّ حين او تكون ملكاً و تصيح بين السموات و الأرض بأنّ هذا لجمال الأولى قد ظهر في رداء الكبرياء مرّة اخرى و اعترضوا عليه اولى التّهيّ ثمّ هؤلاء المشركين الذينهم كفروا بالله جهرةً و اعرضوا عن آياته بعد الذي نزلت بالحقّ و كذلك ينزل حينئذ من لدن عليهم خبير قل تالله قد ارتفعت سحب الجود و ظهرت غمام الفضل و تمطر في كلّ حين بآيات بينات التي تذهل عنها عقول الموحّدين قل تالله لو يلقى حرفاً منها على قبور الممكنات ليخرجن عن الأجداث خشعاً لله المقتدر العزيز المنيع و لو يلقى حرفها الأخرى اذاً يرجعون الى ما كانوا و كذلك قدرنا الكلمة سيف الله و نفصل بها بين الموحّدين و المشركين و الذينهم استحوا بكلمة الله اولئك اصحاب البقاء و يطيرن في هواء الرّوح بأجنحة المنقطعين و يصلون عليهم ملائكة الأمر ثمّ الذينهم كانوا في اجمة اللاهوت ثمّ في ستر ثياب الملكوت ثمّ في هواء الجبروت ثمّ في ارض التّاسوت ان انتم من العارفين و الذينهم فرّوا عن كلمة الله و خرجوا عن ظلّها و ماتوا عن نعمات القدس اولئك مثلهم كالرّماد ان انتم من الشّاهدين كما ان الرّماد لن يحرك من شيء اولئك لن يحركن من كلمة الله و صورته ثمّ من نفحات الله و عزّه كذلك نقلى عليك اسرار ما كان لتكونن من العالمين و انك انت يا اسمى فاخرج عن سبحات الأرض ثمّ غشوات الملك ثمّ اطلع عن مطلع الأسماء باسمى الغنى المقتدر البديع ثمّ بلغ امر مولاك الى الشّرق و الغرب و لا تصبر فيه و لا تكن من الساكنين كن كشعلة النّار او كعمود من النّور بحيث لو تظهر من جهة يظهر اشراقك عن جهة اخرى كذلك يحكم عليك قلم القدس من لدن عزيز حكيم و أنا لما نريد ان نعزل نفسنا عن بين هؤلاء لذا نزلنا عليك ما يجعلك به منقطعاً عن العالمين و اكتفينا بهذه الآيات لعلّ تكون متذكراً في نفسك و تذكرّ الناس بأيام التي ما رأت بمثلها عيون الأرباب فكيف عيون المحتجيين و لقد نزلنا عليك من قبل لوحاً و قد كنز في كلّ حرف منه رائحة التي لو يهبّ على الممكنات ليقومنّ عن تراب الغفلة و يتوجّهنّ بوجههم الى وجه الله المهيمن المقتدر العزيز القدير ولكن ما ارسلناه اليك الى ان يأتي وقته لأنّ كلّ الأمور معلّقة بامضاء الذي يرجع الى القضاء الذي يرجع الى القدر الذي يرجع الى الارادة التي يرجع الى المشيئة التي يخلق بأمرى المقتدر العالى المتعالى العزيز المنيع كذلك بشّرناك به لتكون مستبشراً في نفسك الى ان يتجلّى عليك بسلطان الحروفات و الكلمات و انّ هذا فضلى عليك و على العالمين و انّ الذين ذكرت اسمائهم في كتابك بلغهم من لدنا سلاماً و رحمةً و تحيةً و عنايةً و تكبيراً و روحاً و ريحاناً ليستبشرنّ في انفسهم و يكوننّ من الرّاجعين الى الله الذي يرجع اليه كلّ الأمور في يوم الذي تزلّ فيه اقدام المخلصين قل تالله انّ اليوم قد ظهر بالحقّ في هيكل الغلام فتبارك الله ابدع الأبدعين و مظهر كنانز الغيب كيف يشاء و انه لهو الفرد العزيز المقتدر الكريم

\* \* \*

قائين

قد نزل لمحمد قبل على الذي كان في ارض الطّاء بحبّ الله معروفاً

هو الباقي القديم

ان استمع يا عبد ما يوحى اليك عن شطر القدس و لا تلتفت الى الذينهم كفروا و اشركوا فاكف برّيك ثم انقطع عن العالمين جميعا انه يحرسك عن رمى الشيطان و يقربك الى شاطئ قدس محمودا ذكر نفسك في كل حين لئلا يحجبك الاشارات و كذلك يأمرك قلم الأمر من هذا الاصبع الذي خرج عن جيب القدرة بسلطان مبينا ان اتحد مع احباء الله و كن ناصراً لأمره و لا تغفل عنه اقل من حيناً و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثم هذه الورقة التي جعلها الله عن غصن القدس مشهودا و اذا بلغت اليك خذها بروح و ريحان ثم اقرأها بنغمات عزّ بديعا و انها لقميصى قد ارسلناه اليك لتجد منه روايح عزّ محبوبا قم على الأمر بحكمة من لدنا لئلا تحدث الفتنة و يرجع الضر الى اصل الشجرة و كذلك امرت من لدن عزيز حكيماً خذ كأس الحيوان من انامل الرحمن و لا تلتفت الى مظاهر الشيطان فى هذه الأيام التي قام على مكر جديدا تالله تحيرت عن مكره سكان السموات و الأرض و كان الله على ذلك شهيدا ثم ذكر من لدنا عباد الذينهم آمنوا بالله و آياته و ما منعهم همسات الشيطان عن جمال الرحمن و كانوا على الأمر مستقيماً و من دون هؤلاء لم يكن لهم من شأن عند الله دع ذكرهم لأن يومئذ لم يكن اسمائهم عند ربك مذكورا كذلك القيناك قول الحق لتتبع امر مولاك و تتخذ لنفسك اليه سبيلا و لقد نزلنا لأخيك لوحاً و ارسلناه اليه لتقرّ به عيناه و يكون على الأمر مستقيماً

\*\*\*

زوا

جناب آقا سيّد ابراهيم اخ من استشهد فى سبيل الله

بسمه العزيز الكريم

ان يا ابراهيم ان استمع نداء ربك الكريم من ملكوت بيانه الممتع القديم لا اله الا انا الرحمن الرحيم قم بين العباد ثم اذكر ربك بذكر تشتعل به افئدة العالم و تنجذب به ارواح المخلصين و انظر ثم اذكر اذ توجه من سميانه بمحجوب الشهداء الى مشهد الفداء و انفق روحه حباً لله الملك العزيز الحميد تالله حين ارتقاء روحه استقبله الملائع الاعلى و وجدوا منه عرف قميص ربك الابهى و صعدوا معه الى الرقيق الاعلى ان ربك لهو العزيز العليم لو نذكر مقامه و ما رأى من بدائع الطاف ربك ليأخذ الشوق و الاشتياق من فى الآفاق على شأن يفدون انفسهم فى هذا السبيل المستقيم فلما امرنا العباد بالحكمة سترنا ذكر ذاك المقام ان ربك لهو المدبر الحكيم كذلك اختصصناه فضلاً من عندنا و آثرناه على اكثر الخلق انا كنا قادرين ينبغى لك و لمن آمن بالله ان يذكره بما ذكره الله فى لوح حفيظ كبر من قبلى على ذوى قرابته من الذين آمنوا بالله رب العالمين ثم كبر على وجوه احبائى فيهنالك و بشرهم بذكرى الجميل

\*\*\*

بسمه المهيمن على العالمين

ان يا احبائى فى المعمور ان استمعوا نداء مطلع الظهور من شطر بيته المعمور الذى جعله الله مطاف الملائع الاعلى و مشارك الأمر فى ازل الازال ليسرّكم نداء الله و يقدّسكم عن الدنيا و احزانها و يقربكم الى مطلع العظمة و الاقتدار انا ذكرنا الذين توجهوا الى

الوجه و جعلناه كنزاً لهم فى عوالمنا التى ما اطلع بها احد الا نفسه المهيمنة على الامكان طوبى لكم يا احبائى بما فزتم بالمقصود اذ اعرض عنه العلماء و الأمراء و سقيتم كثر الحيوان اذ منع عنه كل غافل مراتب انتم الذين ما منعتم حجابات الناس و ما حجبتمكم اشارات الذين كفروا بالله مالک الرقاب قد توجهتم الى الأفق الأعلى بوجهه بيضاء و سمعتم نداء مالک الأسماء اذ ارتفع بين الأرض و السماء ان افرحوا ثم اشكروا ربكم العزيز الوهاب كم من ملك اراد اللقاء و كم من عالم ناح لأيام الوصال و اذا قضى الميقات و انار افق الظهور بعدوا عنه و تمسكوا بما عندهم من الأقوال قد خلق العالم ليوم الأكبر انه اتى بالحق ولكن القوم فى مرية و شقاق قد فاز العالم بظهور اسمنا الأعظم من الناس من عرف و منهم من لم يعرف طوبى لمن سمع و ادرك و قال لك الحمد يا مطلع الآيات توجهوا يا احبائى بقلوب نوراء الى مقرّ عرش ربكم مالک الأسماء ثم انصروه بالذكر و البيان قد سدّت الأبواب و قام البواب لو شاء الله يفتحها بمفتاح اسمه الأعظم و يطردهم بسلطانه الذى غلب الكائنات اذا احد اراد ان يحضر لدى العرش يتكلمون فيه ما ينوح به سكان الفردوس و الملائة الأعلى انه لهو العزيز العلام

انا منعنا الناس عن الحضور لدى العرش بما اكتسبت ايدي الذين غفلوا عن الأمر و اتبعوا كل مشرك غرّار ينبغي لكل ان يعمل بما امر به من لدى الله الواحد المختار اياكم ان يحزنكم البعد ان الذى فاز اليوم بالاقبال و عمل بما امر به انه من اهل القرب فى امّ الألواح تفكروا فى فضل الله و الطافه انه يذكركم بالفضل فى هذا الحصن الذى بنى من صخرة صماء و يرسل اليكم ما تقرّ به الأبصار ان اتبعوا اوامر الله و سننه و تشبثوا بذيل رحمة ربكم فالق الأصباح تمسكوا بحبل الاتحاد فى سبيل الله مالک اليجاد باتحادكم تضطرب افئدة الذين كفروا بالمبدي و المال و علموا انائكم ليقرؤوا آيات الله بالعشى و الاشرار قد كتب الله لكل اب تربية اولاده من الذكر و الأنثى بالعلم و الآداب ثم الصناعة و الاعتراف كذلك علمناكم فى كتابنا الأقدس الذى نزلناه من ملكوتنا المقدس طوبى لمن اخذه بقدرة من عندنا انه من اهل هذا المقام ان اجهدوا ليظهر منكم ما ينبغي لأيام ربكم مالک الرقاب انما البهلاء عليكم و على الذين فازوا بما فزتم و شربوا كثر الحيوان من ايادى فضل ربكم مالک الأديان

\* \* \*

جناب ملا احمد م ع عليه بهاء الله

بسمى المشرق من افق الابداع

ان يا احمد انا نحب ان نذكرك بذكر يستضىء به العالم و نريد ان نسقيك ماء الحيوان من كثر فم رحمة ربك المعطى العليم قد ارسلنا اليك من قبل قدح العرفان و شربت منه بهذا الاسم الذى به سخر من فى العالمين و من قبله ارسلنا اليك كأساً و اخذتها و شربت منها و قلنا مريئاً لك يا من تزين قلبك بعرفان الله و تشرف لسانك بذكرى العزيز البديع لو نعد لك ما ارسلناه اليك من الأقداح و الكؤوس ليملا الألواح ان ربك لهو المفصل العليم الخبير قد قرأنا كتابك قبل حضوره لدى العرش و نزلنا لك هذا اللوح الذى منه يمر عرف الرحمن فى الامكان لتجد منه ما يفرح به قلبك و يؤيدك على ذكرى العزيز المنيع

ان اجمع احبائى فى هناك ثم اقرأ ما نزلناه لك ليظير بأجنحة العرفان فى هواء محبة ربهم المقتدر القدير قل لا تحزنوا ان افرحوا بالفضل الذى احاط الآفاق لعمرى لا يفوت عنكم من شىء لو تفكروا فى هذه الكلمة لترون انفسكم فى سرور لا يعتره الظنون و لا تأخذه كدورات الامكان يشهد بذلك كل عارف متفكر متفرس بصير انتم تحت قباب الفضل و فسطاط الجود و قدر لكم ما تقرّ به ابصار الناظرين كبر على وجه كل واحد منهم من قبلى و بشرهم بهذا الذكر الجميل انا جعلناك نجم الهداية للبرية نورهم بانوار وجه ربك المشرق الظاهر العزيز البديع ثم أمر الناس بما نزلناه من جبروتنا المقدس فى كتابنا الأقدس

ليعملنّ بما نزل فيه من احكام ربك العليم قل انه لمطلع الفضل لكم و روح الحيوان لابقائكم تمسكوا به بقدره لا تمنعها اشارات الغافلين من عمل به انه فاز بأمر الله و رضائه و الذي غفل انه من الجاهلين به يمرّ عرف القميص بينكم و يقربكم الى الغفور الرحيم و انه لفلک الله بينكم و الآية الكبرى لأهل الوری نعيماً لمن تمسك بها انه من اهل هذا المقام المنيع البهاء عليك و على الذين اتبعوا امرک في هذا الأمر المبين

\*\*\*

احمد وليّ

هو المبيّن الخبير

ان يا احمد قد ذكرناك من قبل و عرفناك سبيل الله الواضح المستقيم انّ المظلوم يذكر من توجه اليه و صبر فيما ورد عليه في سبيل الله الملك العزيز الحكيم لا تحزن عمّا ورد عليك و انظر ثم اذكر ما ورد على احبّاء الله في الأعصار الخالية انه لهو المبيّن الخبير طوبى للذين صبروا في البأساء ابتغاء لمرضاة الله الا انهم من الفائزين ان اذكروا ربكم الرحمن في كلّ الأحيان منقطعين عن الذين غفلوا عن اسمه العظيم اياكم ان تحجبكم شغونات البشر عن المنظر الأكبر دعوهم بأنفسهم و توكلوا على الله المقتدر القدير

\*\*\*

في الصّاد

يصل الى آقا محمّد حسين اخ من هاجر الى الله المهيمن القيوم

بسم الله البهيّ الأبهيّ

هو الفرد في جبروت البهّاء

ان يا اسم الذي سميت باسمي في ملكوت الأسماء اسمع ما يلقيك الرّوح من سماء عزّ بديعا ثم استقم على حبّ الله و دينه لأننا شهدنا الناس في تلك الأيام على وهم كان على سرّ السّطر غليظا و أنك فاخرق سبحات الأوهام بأنامل القدرة من لدن عزيز قديرا اياك ان لا تلتفت الى الذين يأمرّون الناس بالشرك في هذا الغلام الذي ينطق الرّوح فوق رأسه بأنّ تالله هذا جمال يطوفنّ في حوله ملكوت قدس رفيعا كذلك اذكرناك في اللّوح لتذكر الناس بالله ربك و تدخلهم في شاطئ اسم بهيّا قل تالله كلّ ما انتم سمعتم من دوني هو خلقي و كان الله بذلك شهيدا و ما انتم سمعتم بين الناس هو من امري و ما اطّلع به الا نفسي الحقّ و عن ورائي انفس معدودا فلما اخذهم الغرور و استكبروا على الله اذا كشفنا الحجاب و اظهرنا الأمر ليكون الناس في دين ربهم تقيا و أنك انت فاشكر الله بما ستر عنك ما ورد على جمال الله من عباده و كن على شكر عظيمّا تالله لو تطلّع لتبكي في روحك و تنقطع عن كلّ من يمشى على وجه الأرض و لا تجلس مع احد و لا تأنس مع نفس و تتخذ لنفسك مكاناً بعيدا و بلغ الظلم الى مقام الذي يقتلونني بأسياهم ثم يرجعوه الى انفسهم ليدخلوا به البغضاء في قلوب العباد و كذلك يمكرون في امر ربك قل انه لأشدّ مكرراً و اعظم تنكيلا اياك ان لا تستقرّ على مقامك ثم ادع الناس الى جهة العرش و كن في تبليغ مبينا و ان

يَمْسُكُ مِنْ ضَرْبٍ فَاصْبِرْ ثُمَّ اصْطَبِرْ لِأَنَّ رَبَّكَ يَأْتِيكَ بِسُرُورٍ جَمِيلًا قُلْ يَا قَوْمِ ان تَكْفُرُوا بِمَا نَزَلَ مِنْ جِهَةِ الْعَرْشِ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ إِذَا فَاتُوا بِهِ وَلَا تَوَقَّفُوا أَقْلًا مِنْ حِينَا كَذَلِكَ أَمْرُنَا مَا نَزَلَ مِنْ جَمَالِ الْقَدَمِ عَلَى هَذَا الْقَلَمِ الَّذِي كَانَ فِي الْإِبْدَاعِ بِإِذْنِ اللَّهِ مَشْهُودًا وَالرُّوحَ وَالْعِزَّ وَالْبَهَاءَ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ وَرَدُوا عَلَى بَقْعَةٍ عَزَّ بِدِيْعَا آيَاكَ إِنْ لَا تَحْزَنُ فِي أَمْكٍ فَأَنْهَا قَدْ رَفَعْتَ إِلَى الرَّقِيقِ الْأَعْلَى مَقَرَّ قُدُسٍ مَنِيْعًا وَدَخَلْتَ فِي غُرَفَاتِ الْفِرْدَوْسِ مَقَامِ الَّذِي كَانَتْ الْأَنْوَارُ عَنْ أَفْقِهِ مَشْرُوقًا وَاخْتَذَتْهَا هُبُوبُ أَرِيَاكِ الْفَضْلِ وَطَهَّرْتَهَا عَنِ الْعَصِيَانِ وَكَذَلِكَ أَحَاطَهَا فَضْلُ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَإِنَّ فَضْلَهُ قَدْ كَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ مُحِيطًا فَهَنِيئًا لَهَا بِمَا شَرِبْتَ مِنْ كَأْسِ الْقُدُسِ وَزَارَتْ جَمَالَ اللَّهِ عَلَى فِرْدَوْسِ عَزَّ مَكِينًا وَحِينَ اسْتَرْقَائِهَا إِلَى سِدْرَةِ الْبَقَاءِ اسْتَقْبَلَتْهَا الْحَوْرِيَّاتُ عَنْ غُرَفَاتِ الْأَبْهَى وَمَعَهُنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيْلًا كَذَلِكَ يَرْزُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْزِلُ الْفَضْلَ عَلَى عِبَادِهِ وَهُوَ كَانَ بِأَحْبَابِهِ لَغْفُورًا رَحِيمًا

\*\*\*

### الأقدس الأعظم الأَمع الأعلى

إِن يَا اسْمِي إِنْ أَحْمَدُ اللَّهُ بِمَا جَعَلْنَاكَ امْطَارَ الْفَضْلِ لَمَّا زَرَعْنَاهُ فِي الْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ الْمُبَارَكَةِ وَجَعَلْنَاكَ رِبْعَ الْعُنَايَةِ لَمَّا غَرَسْنَاهُ مِنَ الْأَشْجَارِ الْبَدِيْعَةِ الْمَنِيْعَةِ هَذَا فَضْلًا لَا يَعَادِلُهُ مَا خَلَقَ فِي الْإِمْكَانِ وَسَقِينَاكَ رَحِيْقَ الْبِيَانِ مِنْ قَدْحِ الطَّافِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَهُوَ هَذَا الْفَمُ الْمَقْدَسُ الَّذِي إِذَا فَتَحَ اهْتَزَّتْ الْمَمْكَنَاتُ وَتَحَرَّكَتِ الْمَوْجُودَاتُ وَنَطَقَتْ الْوَرَقَاءُ هَذَا لِكُوْثُرِ الْحَيَوَانِ لِمَنْ فِي الْإِبْدَاعِ وَارْسَلْنَا إِلَيْكَ فِي أَكْثَرِ الْأَحْيَانِ عَرَفَ الرَّحْمَنِ مِنْ هَذَا الْفَرْعِ الْمَتَحَرِّكَ عَلَى مَتْنِ رَبِّكَ الْعَزِيْزِ الْمَخْتَارِ تَالَلَهُ الْحَقُّ لَوْ يَتَوَجَّهَ إِلَيْهِ الْوُجُودُ مِنَ الْغَيْبِ وَالشَّهُودُ لِيْرَاهُ طَائِرًا إِلَى الْمَقْصِدِ الْأَقْصَى مَقَامِ الَّذِي فِيهِ تَنْطَلِقُ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيْزُ الْوَهَّابُ طُوبَى لَكَ بِمَا كُنْتَ سَائِرًا فِي بِلَادِ اللَّهِ وَكُنْتَ آيَةَ الْفَرْحِ وَالْإِطْمِيْنَانِ لِأَهْلِ الْبَهَاءِ الَّذِينَ انْقَطَعُوا عَمَّا سِوَاهُ وَتَوَجَّهُوا بِالْقُلُوبِ إِلَى هَذَا الشَّطْرِ الَّذِي مِنْهُ إِضَاءَاتُ الْآفَاقِ وَرَشْحَتُ عَلَيْهِمْ مَا تَرَشَّحَ عَلَيْكَ مِنْ أَمْوَاجِ هَذَا الْبَحْرِ الَّذِي أَحَاطَ مِنْ فِي الْأَكْوَانِ أَنْتَ الَّذِي عَرَفْتَ نَصْرَ اللَّهِ وَقَمْتَ عَلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْبِيَانِ قُلْ إِنْ نَصَرْتَهُ هُوَ تَبْلِيْغُ أَمْرِي هَذَا مَا مَلَأْتِ بِهِ الْأَلْوَاكِ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ مِنْ قَبْلِ وَ مِنْ بَعْدِ قُلْ إِنْ أَعْرَفُوا يَا أَوْلَى الْأَبْصَارِ إِنْ الَّذِينَ خَرَجُوا عَنِ الْحِكْمَةِ أَوْلَاكَ مَا عَرَفُوا نَصْرَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ فِي الْكِتَابِ قُلْ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَفْسُدُوا فِي الْأَرْضِ خُذُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكُمْ الْعَزِيْزِ الْعَلَامُ أَنَّهُ عِلْمُ النَّصْرِ وَعِلْمُكُمْ بِيَانٌ لَنْ يَعْتَرِيَهُ ظُنُونُ الَّذِينَ هَامُوا فِي هَيْمَاءِ الشَّبَّهَاتِ

إِن يَا اسْمِي إِنْ اسْقَى الْمَمْكَنَاتُ مَرَّةً أُخْرَى مِنْ هَذَا الْقَدْحِ الَّذِي بِهِ سَجَّرْتَ الْبَحَارَ ثُمَّ اضْرَمَ فِي قُلُوبِهِمُ النَّارَ الْمَشْتَعْلَةَ الْمَلْتَهَبَةَ مِنْ هَذِهِ السِّدْرَةِ الْحُمْرَاءِ لِيَقُومَنَّ عَلَى الذِّكْرِ وَالشَّأْنِ بَيْنَ مَلَاِ الْأَدْيَانِ قَدْ حَضَرَ مِنْكَ لَدَى الْعَرْشِ كَتَبَ شَتَّى قُرْأَانَهَا بِفَضْلِ مَنْ عِنْدَنَا وَنَزَّلْنَا لِكُلِّ اسْمٍ كَانَ فِيهَا مَا اهْتَزَّتْ بِهِ الْعُقُولُ وَطَارَتْ الْأَرْوَاحُ وَاسْمَعْنَاكَ فِي أَكْثَرِ الْأَحْيَانِ أَطْوَارَ الْوَرَقَاتِ وَتَغْيِيَّاتِ الْعِنَادِلِ الَّتِي تَغْنَّى عَلَى الْأَفْنَانِ كَذَلِكَ تَحَرَّكَتِ يِرَاعَةُ اللَّهِ عَلَى ذِكْرِكَ لِتَذَكَّرَ النَّاسُ بِهَذَا الْبِيَانِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مُطْلِعَ الْآيَاتِ طُوبَى لَأَرْضٍ ارْتَفَعَ فِيهَا ذِكْرُ اللَّهِ وَلَأَذَانَ فَازَتْ بِاصْغَاءِ مَا نَزَلَ مِنْ سَمَاءِ عُنَايَةِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ وَصَّ الْعِبَادَ بِمَا وَصَّيْنَاكَ لِيَمْنَعُوا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا نَهَوْا عَنْهُ فِي أُمَّ الْبِيَانِ إِنْ الَّذِينَ يَرْتَكِبُونَ مَا تَحَدَّثَ بِهِ الْفِتْنَةُ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ أَنَّهُمْ بَعَدُوا عَنْ نَصْرِ اللَّهِ وَآمَرُوا إِلَّا أَنَّهُمْ مِنَ الْمَفْسُودِينَ فِي لَوْحِ جَعَلَهُ اللَّهُ مُطْلِعَ الْأَلْوَاكِ قُلْ أَنَا لَوْ نَزِيدُ لِنَنْصُرُ الْأَمْرَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدَنَا أَنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَهَّارُ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ لِيَخْرُجَ مِنْ عَرِينِ الْقُوَّةِ غَضَنْفَرُ الْقُدْرَةِ وَيَزَارُ زَيْبَرًا يَحْكِي هَزِيمَ الرَّعُودِ الْقَاصِفَةَ فِي الْجِبَالِ أَنَّهُ لَمَّا سَبَقَتْ رَحْمَتُنَا قَدْرْنَا تَمَامَ النَّصْرِ فِي الذِّكْرِ وَالْبِيَانِ لِيَفُوزَ بِذَلِكَ عِبَادُنَا فِي الْأَرْضِ هَذَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِنْ رَبِّكَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْمَتَعَالِ قُلْ خَافُوا اللَّهَ وَلَا تَرْتَكِبُوا مَا يَجْزَعُ بِهِ أَحْبَابِي فِي الْمَلِكِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ هَذَا الْقَلَمُ الَّذِي مِنْهُ تَحَرَّكَ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي مَضْمَارِ الْحِكْمَةِ وَالْعُرْفَانِ كَبِيرٍ مِنْ

قبلی علی وجوه الذین تجدد منها نضرة البهَاء ثم ذکرهم بهذا الذکر الذی به قرّت عیون الأبرار انما البهَاء علیک و علی من تمسک بحبل الله منزل الآیات

یا اسمی بعضی از ناس معنی نصر را ادراک نموده‌اند چه که مشاهده میشود هنوز صلاح و فساد نزد بعضی مجهول است یعنی تمیز نداده‌اند در اکثری الواح از فساد و نزاع و جدال و اموراتی که سبب احداث فتنه و ضوضاء برپه بوده تصریحاً منع شده‌اند مع‌ذلک باموری قیام نموده‌اند که سبب اضطراب افنده و قلوب شده گویند یکی از ملوک عرب بیکی از ندما گفته که آیا میشود نفسی فالوده را نخورده باشد و نشناسد آن ندیم عرض نمود که بلی بسا از نفوس هستند که نخورده‌اند و نمیدانند تا آنکه یومی از ایام عربی وارد بر ملک شد ندیم عرض نمود گمانم اینست که این از آن نفوسی باشد که ادراک فالوده نموده و نمیدانند چیست ملک ذکر نمود اگر چنین باشد یک بدره زر بتو عطا خواهم نمود بعد امر بیسط طعام نمود از هر قبیل اطعمه موجود شد فالوده را نزد عرب گذاردند شروع در اکل نمود از طریق خوردن او ادراک نمودند که نمیدانند ندیم از او پرسید که این چیست گفت در قرآن حقّ جلّ و عزّ ذکر نخل و رمان فرموده نخل در بلاد ما هست گمانم اینست که این رمان باشد ندیم عرض نمود ای ملک باید دو بدره زر عطا کنی چه که رمان را هم نشناخته این حکایت مقطوع الأول و الوسط ذکر شد چه که آنچه مدلّ بر مطلب بود بیان نمودیم

باری جمیع من فی البلدان را از امور مهیجه و فساد و نزاع و شئوناتی که سبب حدوث فتنه میشود منع فرمائید آنچه الیوم مطلوب است تبلیغ امر بوده مثلاً نفوسی که بخیال بعضی از امور قیام نموده و مینمایند اگر بر تبلیغ امر قیام کنند عنقریب کلّ اهل آن دیار بردای ایمان فائز شوند یک آیه در لوح جناب نبیل اهل قائن نازل اگر کسی بحلاوت آن آیه فائز شود معنی نصر را ادراک نماید قل انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال اما التّفوذ معلق باللطافة و اللطافة منوط بالقلوب الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الألواح یا اسمی بیان نفوذ میطلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثر نخواهد بود و نفوذ آن معلق بانفاس طیبیه و قلوب صافیه بوده و هم‌چنین اعتدال میطلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمل نخواهد شد و در اول بر اعراض قیام نماید و اعتدال امتزاج بیان است بحکمتهایی که در زبر و الواح نازل شده و چون جوهر دارای این دو شیء شد او است جوهر فاعل که علّت و سبب کلّیه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلّیه و غلبه الهیه هر نفسی بآن فائز شد او قادر بر تبلیغ امر الله و غالب بر افنده و عقول عباد خواهد بود

یا اسمی شمس بیان از مطلع وحی رحمن بقسمی در زبر و الواح اشراق فرموده که ملکوت بیان و جبروت تبیان از او در انبساط و اهتزاز و اشراق است ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون اینکه مکرر مقام نصر و انتصار از قلم قدر جاری شده و میشود مقصود آن است که مباد احبّاء الله باموری که منشأ فتن و فساد است قیام نمایند جمیع باید در صدد نصرت امر الله برآیند بقسمی که ذکر شد و این از فضل او است مخصوص احبّای او تا کلّ بمقامی که میفرماید من احیا نفساً فقد احیا الناس جمیعاً فائز شوند و غلبه ظاهره تحت این مقام بوده و خواهد بود و از برای او وقتی است معین در کتاب الهی انه ینعلم و ینظهر بسلطانة انه لهو القویّ الغالب المقتدر العلیم الحکیم و باید نفوس مقدّسه تفکر و تدبّر نمایند در کیفیت تبلیغ و از کتب بدیعه الهیه در هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در هر مقام که اقتضا نماید بآیات الهی ناطق شوند چه که او است اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم بشأنی که سامع را مجال توقّف نماند لعمری این امر بشأنی ظاهر شده که مغناطیس کلّ ملل و وجود خواهد بود اگر نفسی درست تفکر نماید مشاهده مینماید که از برای احدی مفزیه نبوده و نیست و کتاب اقدس بشأنی نازل شده که جاذب و جامع جمیع شرایع الهیه است طوبی للقارئین طوبی للعارفین طوبی للمتفکرین طوبی للمتفرّسین و بانبساطی نازل شده که کلّ را قبل از اقبال احاطه فرموده سوف ینظهر فی الأرض سلطانه و نفوذه و اقتداره ان ربک لهو العلیم الخبیر



ان يا اسمى ان استمع ندائى من شطر عرشى انه يحب ان يذكرك فى كل الأحوال بما وجدك قائماً على ذكره بين الرجال ان ربك يحب الوفاء فى ملكوت الانشاء و قدمه على اكثر الصفات انه لهو المقتدر القدير ثم اعلم انا سمعنا ما اثبت فى مناجاتك مع الله ربك العلي العظيم طوبى لك بما اقتصرت امورك على هذا الأمر المبرم العزيز الحكيم نسأل الله بأن يجعل ندائك مغناطيس الأسماء فى ملكوت الانشاء ليسرعن اليه الكائنات من غير قصد و ارادة انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المتعالى الأرفع الأقدس الأرفع الأجل الأكرم العليم الخبير

\* \* \*

شمس جهان

قد نزل لورقة الرضوان من لدى الله العزيز الرحمن

هو الباقي فى افق الأبهى

ان يا امة الله ان ابكى فى نفسك بما وقع الغلام فى بئر الحسد و كان ذلك عن انظر الناس خفياً ان ابكى فى نفسك لهذا الغريب الذى ابتلى بين يدي الحزين فى هذا السجن الذى كان عن وراء مدائن و جبال عظيما ان استقمى على امر الله و حبه و لا تنسيه و كونى فى حول النار على قطب الماء بالسّر الأمر مستقيماً لا تضطربى عن الذين هم كفروا و اشركوا و كانوا عن مقرّ القرب على الاعراض بعيدا

ذكرى من لدنا ذبيح الأكبر ثم بشريه برضوان الذى كان عن جهة العرش فى بدع هذه الأيام بالحق مخلوقاً انا ما نسيناه و اذكرناه فى الألواح من قلم الذى كان منه الأسرار على الرمز مرقوما و نسأل الله بأن يشتهه على الأمر و يرزقه من ثمرات التى كانت من سدرة القدس باذن الله مشهودا

ذكرى من لدنا اماء اللواتى آمنن بالله ربهن و كنن بذكر الله فى هذا الذكر الأعظم على الحق مسرورا

\* \* \*

المحبوب

ان يا ايها السالك فى صراط المحبة و الشارب عن كأس المرحلة فاعلم قد وصل الينا كتابك و عرفنا ما فيه من اشارات حبك و بيانات خلوصك و اطلعنا بما انت عليه و ما اخذتك نار الاشتياق و حرقتك من ايام الفراق عن بعدك عن لقاء محبوبك مع انه معك فى كل حينك و انك ان تراه فهيناً لك و ان لن تراه فانه هو يراك و ان عرفته فقرت عيناك و ان ما عرفته و انه هو يعرفك فى منقلبك و مشواك و انه لن يغفل عنك و لن ينساک و يسمع ضجيجك و نجواك و اما ما ذكرت من ذكر التياز فاعلم بان نيازك حبك انوار الجمال و ورودك فى شاطى بحر الجلال و تطهير نفسك عن كل المقال عمّا يحدث من اهل الجدل لتهدب عليك نسمة القدسيّة و تصلك الى مكنم الاحديّة لتجد رايحة الحب عن قميص الصمديّة و هذا هو اصل التياز لكل من فاز و دخل فى هذا الرّياض و من دون ما ذكرنا لن يفيد و لن يذكر ولو تملأ كل من فى السموات و الارض من الذهب الحمراء و الفضة البيضاء و كل ما سمعت من التياز فى قواعد الاولياء هذا لم يكن الا لظهور محبة الحبيب الى المحبوب و بروز خلوص العاشق الى المعشوق ليظهر انقطاع العبد الى مولاه و اقتدائه به فى آخرته و دنياه والا هم مقدسون عن

الدنيا و زخرفها و زينتها و منزّهون عن كلّ ما يرجع اليها و قدر فيها لأنهم في هواء القدس يطرون و في قباب الرّوح ساكنون لن يأخذهم شئون العرصية و لن يدركهم افئدة المحدودة في عوالم الملكيّة اذاً فاعمس في هذا البحر الذي جرى من شطر المداد لتجد روايح الوداد و تطّلع على اسرار العشق في المبدأ و المعاد ثمّ اعلم بانّا قبلنا عنك نيازك و وجدنا من اورادك ما لا ينبغي ذكره و نسئل الله بان يرزقك من خمر البقاء التي فجّرت من عيون البهائم ليحببك سكره و يأخذك صعقه و هذا من سكر الذي لن يزول ابداً و لن يحول سرمداً

مست مي بيدار گردد از دبور

مست حق نايد بهوش از نفيخ صور

\* \* \*

بسم الله الأرفع الأقدس الأبهي

ان يا ايّها العبد اسمع نداء الله ثمّ اعمل بما تؤمر من لدن ربك و لا تكن في دين الله من الذين هم اذا اشرفت شمس الجمال عن افق الجلال اتخذوا لأنفسهم ظلمةً و كانوا في شكّ و ارتياب ايّاك ان تشرك بالذي كان لم يزل واحداً في ذاته و ما اتخذ لنفسه شريكاً و لا شبيهاً و يشهد بذلك كلّ ما نزل من قبل من لدن عزيز وهاب انّ الذي سمى بمحمّد قبل عليّ و نسبه الله الى نفسه انه لورقة من اوراق تلك الشجرة تالله الحقّ لو نأخذ عنه في اقلّ من الحين فيوضات الأمر ليصفرّ و يسقط على التراب ان يا عبد هل تلعب في امر الله و تحبّ ان تكون من الذين هم يتخذون في كلّ حين رباً من دوني و الهأ سوائي و معبوداً غيري و محبوباً عن ورائي تالله قد زلت اقدامهم و اسودت وجوههم اذاً فاعتبروا يا ملأ الأحياب فاعلم بانّي وحده قد كنت محبوب كلّ شيء و اله كلّ من في السموات و الأرض و ما اتخذت لنفسي شريكاً في الملك و كذلك كنت من قبل القبل و اكون الى آخر الذي لا آخر له و انك فاشهد بما شهد الله و لا تكن في مرية و حجاب و انا خلقنا الابن بأمر من لدنا و قدرة من عندنا و انطقنا ببناء نفسنا ليتذكّر به اولي الألباب و يشهدنّ قدرة ربهم و يوقننّ بانه لهو المقتدر على كلّ شيء ينطق من يشاء بسلطان من عنده و انّ اليه يرجع حكم المبدأ و المآب انّ الذين هم ما حضروا تلقاء العرش و ما سمعوا نغمات الله و ما اشرفت عليهم انوار الجمال لو يتكلمون بأهواء انفسهم و يحتجبون بالأوهام لعلّ يغفرهم الله بعد رجوعهم اليه لأنهم ما اطلعوا بأصل الأمر و كانوا في ستر و حجاب ولكن انت يا عبد كنت حاضراً تلقاء العرش و رأيت ببصرك و عرفت بقلبك بأنّ كلّ ذي شمس سجّاد لطلعتي و كلّ ذي عزّ معزّز بذكري و كلّ ذي ضياء مشرق بعناتي و كلّ ذي نور يطوف في حولي و كلّ ذي امر قد ظهر بأمرى تالله لو تفكّ بصرك لتشهد بأنّ حرّت لعظمة ربك كلّ الأرباب كلّ الأمواج التي تشهد من هذا البحر تذكر في مقامها و علّة ظهورها عناية هذا البحر الذي احاط بالممكنات خف عن الله و لا تفسد في الأرض بعد اصلاحها فأقبل بكلك الى الله ثمّ اجتنب عن الذناب الذين خرجوا من ايكات النفاق بيغض الله و غلّه و اشركوا به كذلك نعلّمك بالحقّ فضلاً من لدنا عليك لتنتزع عن العالمين و تستظلّ في ظلّ هذا القباب

ان يا عبد لا تقترن بذكري ذكر احد من الممكنات و لا بنفسى نفس احد من الموجودات لأنّ ما سوائي قد خلق باشارة من اصبعي اما شهدت كيف انفطر كلّ سماء و انشقّ كلّ ارض و خسف كلّ قمر و مرّت الجبال كمرّ السحاب و اما شهدت بأنّ كلّ الوجود فاني عند ظهورات عزّي و كلّ ذي قدرة في اضطراب من خشيتي اتق الله و لا تتخذ امر الله هزواً و كن من الذين دعوا كلّ من في السموات و الأرض عن ورائهم و اقبلوا الى هذا الوجه الذي ظهر بالحقّ بخشوع و خشوع و اناب تب الى الله و لا تحزن الذين تجد من قلوبهم نفحات حبيّ ثمّ اخفض بين ايديهم جناح الدلّ خالصاً لوجهي و انا عرفنا

بأنك انت احزنت الذى احب الله ربه و عندنا علم السموات و الأرض و علم كل شىء فى صحف و كتاب ايقرن بأن لن يعزب عن علمنا من شىء لا فى السموات و لا فى الأرض و لن يحرك من ذرّ الأ بعد امرى و كل شىء يحضر فى كل حين تلقاء عرشى و يقصّ ما فيه و له و ورد عليه و ظهر عنه كذلك كان امر ربك و يشهد بذلك عباد الذين انقطعوا عن كل الجهات و خرقوا بسلطنتى كل الأحجاب ان يا عبد أنا اجنباك من قبل و امرناك بأن تعاشر مع الأحباب بخشوع و خشوع و تذكّرهم بهذا المظلوم الذى قاموا عليه عباد الذين هم كفروا بالله و اشركوا بجماله و حاربوا بنفسه لعلّ يتذكّر فى انفسهم بالله الذى خلق كل شىء بأمر من عنده و انّ اليه يرجع الأمر فى يوم الحساب و أنا امرناك بأن تخرق حجاب الأوهام و أنك زدت فى بعض النفوس ما زدت اذاً طهرّ نفسك و روحك و ذاتك عن كل ما سوائى ثمّ ذكرّ الناس بالموعظة الحسنة فى هذا الجمال الذى استوى على عرش الأحران فى تلك الأيام و لم يجد لنفسه ناصرًا إلا نفسه العزيز الوهاب و البهآء عليك و على من أتبع امر مولاة و استقرّ اليه بعد الذى اخذت كلّ النفوس رجفة و اضطراب

اي رحيم بشنو نعمات ابدع احلى را از مقرّ حزن كبرى و بكمال سلوك و مدارا با عباد الله رفتار نما بانقطاع خالص حرکت كن بشانى كه آثار حقّ از تو ظاهر شود لا تجادل مع احد و ذكرّ الناس بموعظة و حكمة ان يا عبد تخلق بأخلاقى لأننا ارفعنا حكم النزاع و الجدل و اظهرنا الأمر بقدره و اقتدار من غير ان يلتفت به احد من العالمين لأنّ القدرة فى ارادتى لا فى المحاربة و الجدل كذلك يعظك لسان ربك عن جهة عرش الجلال لتكون من الموقنين امر الله را همچه مدان كه در هر روزى و ساعتى هر نفسى بخواهد اظهار نمايد و ادعا كند زينت ده نفست را بعبوديت لله الحقّ وحده و لا تكن من الذين يمشون فى كلّ حين على سبيل جديد و البهآء عليك

\*\*\*

### الافدس الاعظم الاعلم

ان يا ايها المذكور لدى المسجون ان استمع ندآء اسم المكنون الذى ظهر بالحقّ و ينطق باعلى الندآء فى ملكوت الانشاء انه لا اله الا هو المهيمن القيوم لا تلتفت الى القوم و قواعدهم فانظر الى ما اتى به القيوم بسلطان احاط ما كان و ما يكون لا ينبغي لمثلك ان يلتفت الى الاشارات بل الى الله منزل الآيات انه يدعوك الى الافق الاعلى ان ربك لهو العزيز الودود ان الآيات تنزل مرّة على شأن لا تكدرها قواعد العلوم و لم يصل اليها ما تدركه النفوس و مرّة تنزل على قواعد القوم ان ربك لهو المقتدر على ما اراد بقوله كن فيكون لو تنظر بعينى لترى كلّها على قواعد متقنة و تشكر ربك العزيز المحبوب لنا قواعد فى النحو ما اطّلع بها احد الا من شاء الله ربك مالك الوجود فاسئل الذين حضروا لدى العرش عند تموجات بحر الآيات لعمري انها تنزل على شأن لا يقدر ان يكتبها من فى الملك ولكنّ الناس اكثرهم لا يعلمون دع كلّ ما عند القوم و قم على خدمة موليك قل يا قوم تالله قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و اتى الرحمن بملكوت البرهان توجّهوا اليه و لا تتبعوا كلّ عالم محجوب هذا لمبدء الذى منه ظهرت العلوم و كلّ امر محتوم قل اياكم ان يمنعكم الهوى عن الافق الاعلى او يحجبكم ما عند الناس عن الله مالك الوجود ان اعرف قدر هذه الايام ثمّ ابغ فضل ربك المهيمن على من فى الغيب و الشهود ينبغي لك ان يظهر منك ما يثبت به ذكرك فى لوحنا المحفوظ لا تحزن عن الخلق و وضائهم ان افرح بذكر الحقّ الذى يذكرك من هذا المقام المحمود

\*\*\*

بسم الله الأقدس المتعال

ان يا أيها الناظر الى الوجه فاعلم بأننا وردنا مع سبعين انفس في حصن العكا و أنها اخرب البلاد كلها و عند خروجنا عن مدينة السّرّ قطع احد حنجره عوضاً للقداء و في حين الدّخول في هذه الأرض نبذ احد نفسه في البحر حزناً للفراق و ظهر من فعلهما فزع الأكبر في المقامين فسبحان من يقلّب العباد كيف يشاء و يقدّس من اراد بفضله و أنه لهو العزيز المقتدر الوهاب

\* \* \*

جناب طالب

بسم الذي كلّ في ظهوره مضطربون الّا عباد مكرمون

بسم الله العليّ العظيم

ان يا بقیة آلی اسمع ندائی عن شطر عرشى لتجذبك نغمات الرحمن الى مقام كان عن عرفان العالمين مرفوعا فطوبى لك بما اخذتك نفحات الروح في ايامه و حضرت بين يدي الحبيب الذي استشهد في سبيلي و استعرج الى سرادق القدس مقرّ الذي كان عن انظر المشركين مستورا و انا كنا معك في اضطرابك و اطمينانك و قد محونا الاضطراب و اثبتنا الاطمينان في لوح كان في كنف الحفظ محفوظا و قبلنا ما اخذتك من البأساء و الضراء في سبيل ربك العليّ الأعلى و احببناك من كوثر الذي جرى عن يمين العرش و اسقيناك من هذه الكأس التي كانت بأيدي الله مأخوذا ان اشرب غرفة اخرى باسم ربك الأبهى و لا تخف من ملاء الانشاء تالله ان ربك يحفظك كما حفظك بالحقّ و أنه على كلّ شيء قديرا حرّك لسانك بذكرى ثم زين قلبك بحبي ثم هيكلك برداء الاختصاص بهذا الاسم الذي منه ظهر ملكوت السماء و غنت ورقاء البقاء على افنان سدره التي كانت بأيدي الله مغروسا طهر نفسك عن شئون الأرض و من عليها ثم اصعد في كلّ حين الى سماء التي كانت باسم الله مرفوعا ذكرّ الناس بهذا الذكر الأعظم اياك ان يمنعك شيء عن ذلك لأنك قد كنت من الفائزين في الواح القدس من قلم الأمر مرقوما ان لا تمنعك نفسك من انوار هذه الشمس التي اشرفت عن افق البقاء بانوار كانت على العالمين محيطا فاشكر الله بما دخلت في حربه و ادركت لقاء الحبيب في ايام التي اضطربت فيها سكّان الأرض و السماء و نزلت جنود الوحي برايات كانت على العالمين مشهودا طوبى لك و للذين تشرّفوا بلقائه و حضروا بين يديه و سمعوا نغماته و استظلّوا في ظلّه و طافوا في حوله و شربوا من كوثر بيانه و نصره بما استطاعوا الى ان استشهدوا في سبيله و طاروا في هواء الذي قدّسه الله عن كلّ مشرك مردودا ان يا بقیة آل الله تالله قد ورد على الحبيب ما لا ورد على احد لأنه شرب كأس البلاء من الأحبّاء و الأعداء و أنك اطلعت ببعض ما ورد عليه من الذين كانوا في حوله ولكنّ الله عفا عنهم بما استشهدوا في سبيله و زينهم بطراز الغفران و أنه كان عطوفاً غفورا ولكن ورد على محبوبه في تلك الأيام ما لا ورد عليه و لا على احد من قبل تالله بذلك بكت الأشياء كلها و ناحت سكّان مداين البقاء و بكت عيون العظمة و الكبرياء و اضطربت افئدة النبیین و المرسلین في رضوان قد كان بحبي مخلوقا لأنّ المحبوب قد ابتلى بين يدي الذي كان باسمه بين العالمين مذكورا قل تالله انّ الذي يشناق لقائه اهل الفردوس و يستبرک بتراب بابه اهل ملاء الأعلى و بحركة من قلمه خلقت الممكنات قد ابتلى بين يدي مشرك الذي كان من الموحدین بين ملاء الشّرك معروفا اذا فابك عليّ ثم ضجّ لابتلائي و صح في نفسك لضري و لا تكن من الذينهم يصبرون في امر الله و لا يبالون

بما ورد علىّ و يكوننّ على مقاعدهم مسرورا كذلك اخبرناك و اذكرناك لتطلّع بما ورد على المحبوب و تكون من المتبصّرين  
فى الألواح مذكورا و الرّوح و البهآء عليك و على الّذين عرفوا الله بالله فى هذا الظهور الّذى به فصل بين الحقّ و الباطل و ظهر  
جمال القدم بسطان كان على الحقّ عظيما

\* \* \*

يصل الى جناب ملاّ محمّد جعفر ليكون ناظراً الى منظر الأكبر

هو الله البهّى الأبهى

ان يا جعفر فاحرق حجاب الوهم لأنّا اخرقناها بسطان من عندنا و قدرة من لدنّا و انا المقندر على ما اشاء و انا القادر العليم  
الحكيم ثمّ افتح عيناك ثمّ انظر الى كلمات ربّك تالّله لن يعادل بحرف منها كلّ ما خلق بين السّموات و الأرضين دع الدنّيا و  
ما عليها فى ظلّك ثمّ اخرج عن خلف السّبحات باسراق مبين ثمّ فكر فى نفسك بأنك لو تكفر بتلك الآيات فبأى حديث  
يثبت ايمانك بالله المهيمن العزيز القدير ايّاك ان لا يحجّيك الرّياسة عن ذكر ربّك الرّحمن الرّحيم قم على خدمة الله و ضع  
رجلك على رأس الملك ثمّ اسرع الى شاطئ الأمر فى هذه البقعة المباركة الّتى تنطق ذرّاتها بأنّه لا اله الاّ انا العزيز الجميل طير  
بخوافى القدس عن الأسماء و ملكوتها ثمّ عن الصّفات و جبروتها ثمّ ادخل مقعد الأمن مقرّ الّذى يوحد فيه النّار من سدرة ربّك  
العزيز المختار و هذا ما قدّزناه لك ان انت من العارفين هل تستغنى بالكأس و ما فيها عن غمرات هذا البحر الأعظم تالّله هذا  
لا ينبغى لك لأنّا قدّزنا لك مقام قدس كريم تالّله من يتنفس بنفس وحده فى هذا الأمر ليكون خير له عن كنايز السّموات و  
الأرض و هذا تنزيل من لدن عزيز حكيم هل بعد ظهور الله ينفع احدأ شىء لا فونفسى العليم الخبير كسر اصنام التّقليد و ان  
تجد فى نفسك من ضعف فاستقدر باسمى الغالب القدير و ان لن تؤمن بالله و آياته ايّاك ان لا تنكرها ثمّ خذ يد الضّرّ عن  
امر الله المهيمن الغالب المحيط تالّله أنّك لو تلتفت الى الأشياء بسمع الفطرة لتسمع من كلّ الدّرات ما سمع اذن الكليم و  
تشهد بأنّه لا اله الاّ هو و انّ هذا لسطان القدم قد استقرّ على عرش عظيم ان يا اسمى تالّله لا انطق عن الهوى بل الرّوح ينطق  
فى صدرى ان هى من عندى بل من لدن مقندر قدير خف عن الله الّذى خلقك و سواك و لا تنكر ما ثبت به ايمانك بالله  
ربّك و ربّ العالمين اسمع ما وصّيت به فى الألواح و لا تدع حكم الله عن ورائك و لا تكن من الغافلين ذق من كوثر البقاء  
عن يد البهآء و لا تحرم نفسك عن حرم الخلد و لا تكن من المحتجّبين قل يا معشر العلماء من ملاّ البيان أ تفعلون كما فعلوا  
علماء الفرقان حين الّذى اشرق جمال الأمر باسمه العلّى العليم تالّله هذا ظلم منكم على الله بارئكم و يشهد بذلك كلّ فطن  
بصير ايّاك ان لا تلتفت الى الدّنيا و زخرفها فسوف يفنى الملك و يبقى وجه ربّك العزيز الجميل كذلك القى الرّوح عليك من  
آيات الأمر لعلّ تشهد قدرة ربّك و تكون من الموقنين

و ان ورد عليك الّذى سمّى بأحمد ذكره بذكر من لدنّا لعلّ يجذبه نفحات الفضل و يقربّه بالله العزيز الكريم قل يا عبد  
أنا وصّيناك حين خروجك عن تلقاء العرش بأن لا تتكلّم الاّ على الصّدق الخالص و لا تستر جمال التّوحيد بحجاب الوهم و  
التّقليد و أنّك تركت امر الله و كنت من التّاركين ان يا عبد فاجعل محضرك محضر الانصاف و العدل ثمّ تفكّر بما آمنت به  
بالله العزيز القدير و أنّك ان وجدت ما آمنت به بين يدى العبد هذا اذا لا تكفر بآيات ربّك و لا تكن من الممترين و ان يقول  
احد هذه الآيات ما نزلت على الفطرة كما قالوا و ما استحياوا عن الله الّذى خلقهم و خلق كلّ شىء و بذلك بكت عيون  
العظمة و هم ما استشعروا فى انفسهم و كانوا من الفرحين قل تالّله يا قوم انّ هذا لهو الّذى بأمر من قلمه قد خلقت فطرة كلّ

نفس و فطرة السموات و الأرضين اذا قام روح القدس تلقاء العرش و يقول يا ملاء البيان خافوا عن الله و لا تقولوا ما يحترق عنه افئدة المقرئين تالله انى و من فى الفردوس الأعظم خلقنا بارادة من هذا الجمال تالله حينئذ يطوفن فى حوله اهل ملا الأعلى ان انتم من التاطرين و من دون ذلك ان تريدوا ان يستشرق شمس الحق عن افق فجر منير اذا فاجمعوا من الذين اتوا الفرقان و من دونهم من كل ملل اخرى ثم اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من جبروت البقاء من لدن منزل عليم و ان وجدوا الفرق بينهما اذا انتم على امر من الأمر لا فوالذى نفسى بيده لن يجد الفرق الا انفس المشركين تالله ان روح الأعظم شق ثيابها بما ورد على مظهر نفس الله من عباده المستضعفين قل يا قوم الى متى تكونن واقفاً على ارض الاشارات فاصعدوا عن هذا المقام ثم استبلغوا ببلوغ الأمر لعل تكونن من البالغين و من طهر شم الانصاف عن زكام البغضاء ليجد رايحة الحق من هذه المرسلات كما يجد رايحة فارة المسك و يكون من الموقنين كذلك علمناك و الهمناك حباً لك ان اقبلت فلنفسك و ان اعرضت فان ربك لغنى عن العالمين و الحمد لله محبوبى و محبوب العارفين

\* \* \*

### بسم الله الأقدس الأرفع الأظهر الأعلى

ان يا حامل امانة حب ربك العلى المقتدر العظيم فى يوم الذى فزع كل شىء عن حملها و اضطربت اركان الممكنات عن التقرب اليها و كل انصعقوا من سطوة الأمر و خشية الله المقتدر المهيمن العزيز العظيم قل بلسان الذى قدر الله فيك و لا تخف من احد و انه يحفظك عن ضرر الشياطين الملك يومئذ لله المقتدر الغفار العظيمة يومئذ لله المتجبر المتسخر المتقهّر المقتدر القهار السلطنة يومئذ لله العزيز المتعالى المتظاهر العليم العالم و لن يتحرك شىء عن موضعه الا بعد اذنه و لن تهب نفحة عن جهة الا بأمره و ارادته و كذلك كان مقتدر على من فى السموات و الأرض و محيطاً على العالمين ثم اعلم بأن حضر بين يدي العرش كتابك و اطلعنا بما سطر فيه من آياتك اذا تحرك قلم الله على ذكرك و توجه وجه الله اليك و هذا من فضل الذى جعلك مخصوصاً به بين بريته لتشكر ربك و تكون من الشاكرين ذكر القوم بالحكمة و الموعدة و لا تصبر فى امر ربك و انه يخلق منك ما يشاء بأمره كما خلق بالحق و انه لهو المقتدر على ما يشاء و انه على كل شىء قدير و من شريك رحيق البقاء اسقينا العباد ما قدرنا لهم فضلاً من عندنا انا كنا مقتدرين و من توجهك الى وجه ربك وجهنا وجهه عبادنا الى هذا الشطر المشرق العزيز المقدس المنيع قل لو شاء الله لبيعت من نفس كل ما كان و ما يكون ثم يرجع اليها ثم يبعث منها مرة اخرى و كان ذلك على الله ربك اسهل من كل شىء و انه يفعل كل ذلك بحكم من عنده و يبعث ما يريد

فظوبى للسانك بما تحرك على ذكر ربك فى ايام التى خرست فيها السن التاطقين و شهدت عينك جمال الأمر حين الذى عمت فيه ابصار الخلائق اجمعين و سقى قلبك خمر الحيوان من يدى الرحمن فى يوم الذى منع كل القلوب عن تسنيم الذى جرى عن يمين العرش من منبع اسمى الرحمن الرحيم و عرفت نفسك نفس الله فى زمان الذى غشت النفوس حجبات الوهم و الهوى بحيث كل اعرضوا و اضطربوا و ضجوا و صاحوا الا عده الذينهم انقطعوا عن كل وهم و كسروا كل صنم ثم احترقوا كل حجاب غليظ تباركت يا مظهر الجود بأن وردت على شاطئ اسم المحبوب و اقبلت الى نير الآفاق بعد الذى كان فى حوله جنود الشرك و يرمونه برمى الشقاق و ما استحوا عن الذى خلقهم بأمر من عنده و بشرهم بلقاء نفسه العلى المقتدر العليم كذلك اختصك الله بفضل من عنده و شربك من كأس البقاء و دخلك فى رضوان الأمر حين غفلة الناس عنه و كذلك سبقك فضل ربك و طهرك عن دنس الخلائق اجمعين اذا بشر فى نفسك ببشارة التى ما سبقتها بشارة بما فزت بهذا المقام الذى ماتوا على حسرته عبادنا المقرئين

قل يا ملأ المغلّين موتوا بغیظكم قد اشرقت شمس العظمة عن افق الأمر و استضاء بضیائها كلّ الوجود و انتم غفلتم عنها و كنتم من الغافلین اذاً فارحموا على انفسكم و لا تكفروا بالذی آمنتم به و لا تكوننّ من المسرفین تالله الحق ان تكفروا بهذا الأمر فقد یضحك علیكم كلّ الملل لأنكم استدللتم بینهم فی اثبات امركم بآیات الله المهیمن المقتدر العزیز العلیم فلما نزلت مرّة اخرى بسلطنة عظمی اذاً كفرتم بها فویل لكم يا ملأ الغافلین اظننتم فی انفسكم بأنكم مكسف الشمس و ضیائها لا فونفسی لن تقدرنّ و لن تستطيعنّ ولو یجتمع علیها انتم و ما دونكم عمّا خلق بین السموات و الأرضین خافوا عن الله و لا تبطلوا اعمالكم ثم اسمعوا كلمات الله و لا تكوننّ من المحتجبین قل تالله انی لن ارید لنفسی شیئاً بل ارید نصر الله و امره و كفی بنفسه علی ما اقول شهید و انتم لو تطهّرنّ ابصاركم لتشهدنّ فعلی شهیداً علی قولی ثم قولی دليلاً علی فعلى عمت عیونكم اما رأیتم قدرة الله و سلطنته ثم عظمته و كبریائه فویل لكم يا معشر المغلّین اسمعوا قولی و لا تصبروا اقلّ من آن و كذلك امركم جمال الرحمن لعلّ تنقطعنّ عمّا عندكم و تصعدنّ الی هواء الذی تشهدنّ فی ظلّ الأمر كلّ العالمین قل لا مهرب لأحد و لا ملجأ لنفس و لا عاصم الیوم من قهر الله و سلوته الا بعد امره و هذا امره قد ظهر علی هیكل الغلام فتبارك الله من هذا المنظر المشرق العزیز البدیع خلّصوا انفسكم عن دونی ثمّ توجّهوا الی وجهی و انّ هذا خیر لكم عمّا عندكم و یشهد بذلك لسان الله علی لسانی التاطق العالم العلیم قل ا زعمتم بأنّ باقبالكم یزیده شیئاً لا فونفسی او باعراضكم ینقص عنه شیء لا فوذاتی الغالب الممتنع المنیع

ان اخرقوا حجابات الأسماء و ملكوتها فوجمالی قد ظهر سلطان الأسماء الذی بأمره خلقت الأسماء من أوّل الذی لا أوّل له و یخلقها کیف یشاء و انه لهو المقتدر الحكیم ایاکم ان لا تعرّوا اجسادكم عن خلع الهدی ثم اشربوا عن كأس الّتی یحرّكها غلمان الظهور فوق رؤوسكم و كذلك امركم الذی كان ارحم بكم من انفسكم و لن یطلب منكم اجراً و لا جزاءً ان امره الا علی الذی ارسله بالحقّ و جعله لنفسه حجّة علی الخلائق اجمعین و اظهره بكلّ الآیات اذاً فارتدّوا ابصاركم لتشهدوا ما نطق علیكم لسان القدم لعلّ تكوننّ من المطلّعين هل سمعتم من آبائكم و آباء آبائكم الی ان ینتهی الی آدم الأولى بأن اتی احد علی ظلل الأمر بسلطان لائح مبین و حرّك عن یمینه ملكوت الله و عن یساره جبروت القدم و عن قدّامه جنود الله المقتدر الغالب القدير و تكلم فی كلّ حین بآیات الّتی تعجز عن عرفانها افئدة العارفين و لم یكن من عند الله اذاً تبتّوا ثم تكلموا علی الصّدق الخالص ان انتم من ذی لسان صادق منیع قل قد نزل معادل ما نزل علی علیّ من قبل و من كان فی ریب علی ما نطق علیه الرّوح حیثذ ینبغی له بأن یحضر تلقاء العرش لیسمع آیات الله و یكون علی بصیرة منیر قل تالله قد تمّت نعمة الله و بلغت كلمته و لاح وجهه و احاط سلطانه و ظهر امره و سبق احسانه العالمین فوعمری یا جواد لو لم یكن خوفاً من نمرود الظلم و اضطراب الأعداء لأمرنا بأن یحضر كلّ نفس تلقاء عرش ربك لیشهدنّ ما لا شهده عیون احد من قبل و یسمعنّ ما لا سمعه اذن المقرّیین ولكنّ لّمّا وجدنا الملاء فی الاضطراب لذا منعنا الناس عن الحضور و جلسنا فی البیت وحده متّكلاً علی الله ربّی و ربك و ربّ الخلائق اجمعین قل ما انا الا مبلغ امر ربّی و بما ینطق الرّوح فی صدری تالله هذا لم یكن من عندی بل من لدن سلطان مقتدر قدير ان ارحموا یا قوم علی انفسكم و انفس الناس و لا تحتجبوا عن الذی باشارة من اصبعه قد شقّت الأستار فی كلّ عهد و عصر و بارادة من قلمه قد بعث حقایق المقدّسین قل كلّ الأمور فی قبضة قدرة ربّی المختار و لا ینبغی ان یتصرّف احد فی شیء الا بعد اذنه و لا ان یتكلم فی عرفان الله الا بعد حبه كذلك فصلنا الآیات و صرّفناها بالحقّ لتكون حجّةً من لدنا و برهاناً من عندنا علی عبادنا المریدین و الضیاء الذی اشرق عن منظر ربك العلیّ الأعلى علیك و علی الذین سمعوا قولك فی الله ربك و ربّ العالمین و الحمد له اذ هو فعّال لما یرید

يصل الى اسم الأعظم جناب حبيب في ارض الصاد ليطلع بما ورد على الغلام و يكون من العارفين

هو البهيّ الأبهي

ان يا حبيب انا ارسلنا اليك من قبل الواحد و فيها ما يغنى العالمين جميعا و ما حضر بين يدينا اثر منك لذا امسكنا القلم اتماماً لميقات ربك فلما تمت نزلنا اليك الآيات من جبروت قدس علياً ان يا حبيب عرج الى المعراج و لا تخف من احد فتوكل في كل حين الى جمال عز منيعا ثم اخرق الأحجاب بأمر من عندنا و قم بين السموات و الأرض على هذه الكلمة التي كانت عن جهة العرش المذكور فاخرق حجبات الناس بما اعطاك الله لعل يشتعل بذلك نار الله في كل ما سواه و ينطق الروح في كل شيء بأنه لا اله الا انا المقتر على ما اشاء و اني قد كنت عن العالمين غنياً ثم اعلم بأننا لما وجدنا الناس في وهم الجهل و سكر الهوى ارفعنا ذيل الستر بأنامل الأمر اقلّ عما يحصى اذا ارتفعت ضجيج الطوريون على سيناء الوقوف و شقت استار الأبرار و انصعقت كل اسم معروف و قاموا على عباد الذينهم خلقوا بأمرى و رجعوا الى ما كانوا و كذلك كان الشيطان عن نفس الرحمن محجوباً و أنك انت فاخرج عن خلف قميص الستر ثم افتح اللسان على البيان و ان الروح يؤيدك من لدن عزيز قيوماً ثم اعلم بأن الذينهم كانوا محجوباً خلف الحجاب خوفاً لأنفسهم فلما ارفعنا الأمر و هبت روايح الاطمينان عن شطر الرحمن اذا قاموا على بسيف البغضاء و ما استحيوا عن الله الذي خلقهم من حمأ مسنوناً كذلك كان بغيبهم على و طغيانهم على الله الذي خلق كل شيء بأمر من عنده و انه كان على كل شيء محيطاً قل يا قوم تالله انتم و من على الأرض لم يكن عند الله الا كسواد عين نملة او اقل من ذلك و كفى بنفس ربك على ذلك شهيدا ان الذين اشتعلت في صدورهم نار البغضاء اولئك اتخذوا الرياسات لأنفسهم ارباباً من دون الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون ان يفقهون حديثاً ان يا حبيب فلما نزلت جنود الهام ربك في قمص الآيات اذا اسودت وجوه الذينهم استكبروا على الله و كانوا عن خباء الأمن بعيداً و غرّتهم الرياسة في انفسهم الى ان كفروا بما آمنوا و كانوا على طغيان مبينا و أنك انت خذ زمام الأمر بقدره من لدنا و لا تصبر و لا تصمت لأن الصمت محبوب الا في ذكر ربك كذلك كان الأمر من سحاب الفضل منزولاً قدس ذيل التقديس عن مسّ المشركين ثم استقم بين السموات و الأرض بقدره منيعاً تالله من يثبت على حبي ينزل روح الأعظم على قلبه و ينطق روح القدس على لسانه و يؤيده في كل حيناً قل يا ملاء البيان فاجعلوا محضركم بين يدي الله ثم انصفوا في انفسكم و كونوا على الأمر تقياً انتم ان تكفروا بهذه الآيات فبأى حجة يثبت ايمانكم بالله و مظاهر نفسه فأتوا بها ان انتم على ذلك قديراً اذا تجرد في وجوههم غبرة النار من قهر ربهم المختار و يقولون ما قالوا امة الفرقان حين الذي اتى على ظلال الأنوار من لدن عزيز حكيم ان يا حبيب قم على الأمر ثم ادر رحيق الأطهر قبل ان يرتفع نعيق الأكبر و كذلك امرناك بالحق في هذا اللوح الذي كان من اصبع العز مرقوماً ذكر الناس بهذا الذكر الأكبر و لا تخف من احد و انه يحرسك بجنود القدرة و الاقتدار و يؤيدك بالروح و ينطقك بين السموات و الأرض بألحان الوراق في قطب البقاء و كذلك كان الحكم عن افق الأمر مشهوداً تالله يا حبيب أنك لو تفحص في جسد البهائم لن تجد فيه محلاً الا و قد وقع عليه سهم القضاء من اولي البغضاء و بذلك بكت عيون اهل البقاء على سرادق عز مستورا يقتلون نفس الله بأسياف غلهم ثم يقرؤون آياته قل ما لكم اليوم في محضر الله من ذكر ولو تأتون بعمل العالمين مجموعاً و منهم من غرّته اسم المراتية و منهم من اخذته حجبات الوهم و أنك فاخرق هذين الحجابين بسلطان القوة و القدرة و كن في تقديس كان على الحق ربيعاً دع الأسماء و ملكوتها ثم اصعد بخوافي القدس الى مقام الذي تشهد الممكنات في ظلك و ترى نفسك في على المقام مقرّ قدس ممنوعاً و ان وجدت نفسك وحيداً في حبي لا تحزن لأن هذا من امر الذي لن يقدر ان يحمله الا من كان منقطعاً عن كل من في السموات و الأرض و كذلك طهر الله ذيل التقديس عن مسّ كل مشرك مردوداً آتس بربك ثم



انس ما سواه ثم بلغ الناس بما يعلمك الروح من لدن مهيمن قيوما ثم اعلم بأن غلام الروح قد وقع في بئر البغضاء و لم يكن سياره البقاء ليدلى دلو الوفاء الا نفسه العلى الاعلى فسوف يرفعه بالحق و ينصره بأمر الذى كان على العالمين محيطا و أنك لو توجه بسمع الفطرة لتسمع ضجيج كل الأشياء على هذا الجمال الذى كان بين المشركين مظلوما كذلك القينا عليك حرفاً من الواح القضاء لتطلع بما هو المستور و تكون على بصيرة منيرا و الروح و العز و البهآ عليك و على من معك من الذينهم أيدهم الله على حبه و جعلهم على الأمر مستقيما

\* \* \*

ان يا حبيب قد عرفت ما جرى عليك و قضى على وجهك و سمعت لحنات سرى و جزعات روحك فى خلف سرادقات قلبك و اطلعت بما نزل عليك و ورد بك و احصيت صبرك فى الله و اصطبارك فيه فاعلم بان كل ما قضى عليك لم يكن الا لتباعدك اولياء الله فيما قضى عليهم من سنة الله التى لا تبديل لها فيما مستهم من الشدايد و المكروهات و ورد عليهم ما لا يحصيه احد الا الله و كل ذلك ما ورد عليهم الا لعدم اقبالهم بالدنيا و زينتها و زخرفها ثم اعلم بان الدنيا لو يكون لها شأناً عند الله ما يترك لاهلها و لا تلقوا الاضفياء انفسهم بين ايدى الاشقياء ليفعلوا بهم ما يشاؤون و يجرى عليهم ما يريدون كذلك فاعرف قدر البلاء فى سبيل مولاك فوالله لو اكشف الغطاء عن وجه الامر لتشهد سهم القضاء و رمح الامضاء لاحب عند الله عن ملك الآخرة و الاولى لان بذلك يظهر جوهر الانقطاع و انوار الاختراع و عروج الارواح الى رفرف البقاء و سدره المنتهى فى ملائ الاعلى و أنك انت فاعرف قدر ما اكرمك الله بجوده و اعطاك باحسانه فيما اشرق عليك من انوار فجر الاحديّة و بدايع ظهورات الصبح من افق الالهية و ارفعك حتى مشيت على الهوآ و وصلت الى مقام الذى شربت عن كأس الايقان و استدركت جوهر المعانى فى حديقة البيان قطب الجنان و عرجت بجناحين الحب الى اقصى مراتب القرب و سمعت بشارات الوصل عن مكن العز و القدس كآنك ادركت لحنات الهويّة عن حمامات السرمديّة بحيث استغرقت فى انوار الجمال و استفرغت عن سبحات الجلال و وردت فى مقاعد الروح و الجذب و الوصال فوعمرك أنك لو تلبس من هذا القميص الذى نسج من حديد الكلمات و زبر الاشارات لتكون غنياً عن كل من فى السموات و الارض و عن كل ما يظهر من افئدة المخلوقات و عقول المجردات و يحفظك عن رمى الشبهات و سهم الظنون و عن كل بلاء و مكروه و عن كل ما يظهر فى ملكوت الانشاء و جيروت الادنى

و اما ما شهد حرف الصاد فى نومه اياك هذا دليل على علو قدرك و اطاعتك ربك و خضوعك بارئك كما امرناك من قبل فى عرش اللقا و القيناك من جواهر العلم و الهدى لتكون سالكاً فى مناهج العز و الرضا و ماشياً على صراط الصبر و التقى و تكون صابراً فى البأساء و شاكراً فى الضراء و مصطبراً فى موارد الهلكاء و مستصبراً فى نزول القضاء و مستبصراً فى ظهور البدآ لتكون فانياً عن نفسك و باقياً بالله ربك و الروح عليك و على من يحبك و على الذين كانوا معك

\* \* \*

جناب حرف حى

بسم الله البهى الابهى

ان يا حرف الحى فاسمع نداء ربك مرة اخرى فى هذا الجبروت المقدس الابهى ثم ذكر بما يوحى اليك حينئذ عن جهة العرش فوق سدره المنتهى لعل تكون متذكراً فى نفسك بما اذكرناك من قبل بلسان الله مرة اولى اذاً فكر فيما بقى منه لتكون اهل الآخرة فى هذا الاولى قل تالله قد ظهر حكم التسع و اشرق جمال الثمانين و انك ما ادركت اولها فاجهد فى نفسك لعل تدرك آخرها لتكون من اولى التهى اذاً فاستقم على امر ربك ثم ذكر الناس بما يذكرك الوراق حينئذ من ملكوت الله الاسنى اياك ان لا تخف من شىء و لا تصبر فى امر ربك و لا تكن من اهل العمى فاخرج عن خلف الصمت ثم اطلق لسانك فى ذكر ربك لتكون من اصحاب الهدى و لتذكر الناس بذكرك لعل بك تحدث فيهم ما اختاره الله لهم و كذلك منّا عليك مرة اخرى لتكون موقناً فى امر ربك و تخرق الحجابات عن وجه الذكرى قل تالله ان الروح حينئذ بين يديه تسعى و الشمس استضاء من غرته الغراء و جمال الغيب ينطق فوق رأسه بندا تجذب منه افئدة اولى التهى بان هذا لهو الذى ظهر فى السنين و هذه من آياته الكبرى و ان هذه للثالى التى اظهرناها عن صدف القدس و اقدفناها من بحر الكبرياء لعل تجدون ما قدر لكم من ربكم العلى الاعلى و ان هذا لجمال الله قد اشرق عن خلف الحجابات بسطان لا يغطى و لا يخفى و ان هذا لبحر الذى يتموج فى نفسه و تلك امواجه ان انتم من اصحاب الحجى و ان هذا لنسائم الله بالحق و تلك هبوبها قد هبت فى هذا الضحى قل قد صنع نوح القدس سفينة البقاء و جرت على قلزم الكبرياء فسبحان ربك الاعلى و انك توجه اليها و تمسك بها لتكون من اصحاب جنّة المأوى و ان هذا لصوت الله قد رفع بين السموات و الارض اذاً فاخلع نعليك الهوى لتكون متوجّها الى سيّء الروح فى هذا الفضاء القصى اياك ان لا يمنعك شىء ولو يعارضك كل من فى الملك ثم استمع نداء ربك لتكون ممن سمع و نادى كذلك القيناك و الهمناك ما ينقطعك الى الله ربك لتسرّ فى نفسك و تكون ممن آمن و هدى قل تالله قد ظهر جمال الاولى فى نقطة الاخرى تالله هذا لربك الاعلى و من اعرض عنه و كفر بآياته انه قد ضلّ و طغى كذلك ناديناك مرة اخرى لتسمع نداء ربك فى جبروت البقاء و تهتّز فى نفسك و تقوم على امر ربك باستقامة كبرى قل تالله من توقّف فى امره فسوف يرجعه الله الى درك السفلى و كذلك اخبرناك و علمناك لتكون متذكراً بذكر ربك و تكون من الذى دنى فندلى

\* \* \*

هو العزيز

ان يا حرف الميم اسمع نداءى و لا تكن من الغافلين قل ان طير البقاء قد طار بالحق و بذلك احترقت اكباد المقرين قل ان عندليب الروح قد طارت عن غصن العراق و ارادت غصن اخرى بما قضت اسرار القضاء فى الواح قدس حفيظ قل يا ملأ الارض تالله الحق ان هذا لحمامة تنادى فى كل حين و ما تخاف من احد سوى الله رب العالمين و انّها ما توجه الى نفس و لا تلتفت الى كل من فى السموات و الارضين لان من توجه الى الله لن يتوجه الى غيره و هذا من سجيّة المخلصين فوا حسرتا عليكم يا اهل الارض بما غفلتم عن تلك الايام و كنتم من الغافلين و ما سمعتم نعمات الروح و ان هذا لغفلة عظيم قل ان الذينهم ما حضروا فى تلك الارض قد كانوا على غبن مبين ثم اعلم بان الله قدر فى هذه الهجرة لحكمة لا يعلمها الا الله العزيز الحكيم انتم يا ملأ البيان لا تحزنوا عن ذلك فتوكلوا على الله و ان عليه فليتوكلن الموحدون ثم ذكر من لدنا عباد الذينهم صبروا فى الله و كانوا من الصابرين و الروح عليكم يا احباء الله و على الذينهم كانوا فى الامر لراسخين ١٥٢

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

بسم الله الأقدس العليّ الأبهي

ان يا حسين ليس اليوم يوم الأحزان ان استبشر بين ملائكة الأكوان ثمّ اصعد بجناحين الاطمينان الى هواء رحمة ربك الرحمن قل  
اي رب لك الحمد بما زينت رأسي باكليل البلاء في سبيلك يا فاطر السماء و بذلك افتخر بين ملائكة السماء و أنك  
انت العليم الحكيم

ان اتبع سبيلي في كلّ الأمور بحيث لا يمنعك الهمّ عن مالک الأمم و لا يحجبك البلاء عن الأفق الأعلى سوف يأتي  
أيام يذكرون الموحّدون اسمائكم و ينوحون على ما حملتم في سبيل ربكم المقتدر القدير أنه ما منعه البلاء عن ذكر مولاه ان  
ربك لهو العليم الخبير و الحمد لله العزيز العظيم

\*\*\*

سليمان

هو الله العليّ الاعلى الابهي

ان يا سليمان اسمع ندائي عن جهة سجنى لتجذبك نغماتي و تنقطعك عن سوائى و تطيرك في هوائى و تقرّبك الى مطلع  
جمالى و تنطقك بثنائى بين عبادى و تشربك كوثر البقاء من سلسيل رحمتى و تسنيم القدس من فرات مكرمتى و انّ نفحاتى  
يهدى المشتاقين الى رضوان ذكرى و فوحاتى ترشد الطالبين الى فناء و صلى و لقائى كذلك يذكرك الغلام فى تلك الايام التى  
احاطته الانعام من فسقاء هؤلاء الانام

يا ابن الانسان قل يا اولى الاديان من اهل الاكوان انّ الذى صعد الى السماء قد اتى على ظلل من غمام الحمراء  
بربوات قدسه و تمشى ملكوت الله قدّامه و عن ورائه جنود الوحي لو انتم تعلمون قل قد اتى معزى الذى وعدتم به فى كلّ  
الالواح و قد جائكم ليتمّ لكم الحكمة و البيان اذا تفحصوا فى اقطار العالم لعلّ تجدونه و ان وجدتموه ايّاكم ان تصلبوا هيكل  
الموعود كما صلّبوا ملائكة اليهود من قبل اتقوا الله يا قوم و لا تكوننّ من الظالمين

فطوبى لعين تقع على جماله و لسمع تسمع نغماته و للسان تنطق بثنائه و لرجل يمشى فى مسالك رضائه و لقلب ملاً  
من عرفان نفسه و لنفس حملت امانة حبه كذلك دلح ديك العرش لعلّ اهل الآفاق يبدّلون التّفاف بالوفاق ايّاكم ان ترجموه  
بالاحداق بعد الذى يهديكم الى الوثاق قل انه انفق روحه كما انفق من قبل جسده و لا يخاف من احد عمّا خلق بين السموات  
و الارض و يهدى الناس الى الله رب العالمين

قل يا اهل الارض ان اجتماعوا على مائدة ربكم الرحمن و انها قد نزلت مرة اخرى من جبروت الامضاء بعد القضاء و انها قد ظهرت على هيكل الانسان فى قطب الامكان انتم يا ملاء الاكوان لا تحرموا انفسكم عما قدر لكم من لدى الله المقتدر العزيز المتان قل يا قوم طهروا قلوبكم عن الغل و البغضاء و زكوا نفوسكم عن البغى و الفحشاء ثم زينوا ابدانكم برداء الوفاء ثم لسانكم بالصدق فى ارض الانشاء كذلك امركم قلم الاعلى فى جبروت القضاء ان انتم من العارفين

قل بنفحاته قد اهتزت حقايق الاشياء شوقاً للقائه و طلباً لوصاله انتم يا قوم لا تحرموا انفسكم عن حرم عرفانه و لا تختلفوا فيه لتكونن من الموحدين طوبى لك بما شريت كوثر الحيوان من يد الطاف ربك العزيز المتان نسئل الله بان يثبتك على حبه و يستقرک على امره و انه لعلی کل شیئ قدير قل به احبى الله العالم و خلق العالم لنفسه ولكن ظلموه اهل العالم و ما عرفوه و كانوا من الغافلين

و لو تريد ان تطلع بامرى و ما ورد على نفسى فاعلم بان البلايا قد بلغت الى مقام خرجت عن الذكر و البيان و ما اطلع بمصايب الغلام الا ربه العزيز العالم و نشكر الله بما قدر لنا بامر من عنده و نصبر كما صبرنا من قبل و ما استنصرنا من احد و ما النصّر الا من لدن ربك العزيز الوهاب

اين لوح بديع ارسال شد ولكن آن عبد طالب بايد بكمال حكمت حرکت فرمايند كه ابدأ احدى از مشركين مطلع از مبدء امر قبل از ظهور نشوند و آنچه نوشته بوديد كه از سماء عنایت نازل و باطراف داده شود فسوف يأتى وقته و زمانه و انه لهو المقتدر على ما يشاء يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد

\* \* \*

بسم الله الاقدس الابهى

ان يا صغير السن ان ربك يدعو نفسه بلسانك و يقول  
يا من بيدك ملكوت الاشياء و جبروت الاسماء ترانى صرت غريباً فى حيك اسئلك بجمالك بان تجعل هذه الغربة سبباً لتقرب عبادك الى مصدر امرك و مشرق وحيك اى رب ادعوك بلسان ما عصاك و اسئلك بسلطنتك و اقتدارك بان تحفظنى فى ظل رحمتك و توفقنى على خدمتك و خدمة ابوى أنك انت المقتدر المهيم القويم

\* \* \*

جناب ابوطالب

الأعظم الأعظم

ان يا طالب ان المطلوب يناديك و يقول دع الورى عن ورائك ثم اشرب حمياً المعانى من كأس محياً ربك و اذا تعاطيت الأقداح و اخذتك حرارة خمر معارف ربك فائق الأصباح قم بين ملاء الأرض و قل الی الی يا اهل الفلاح لأقربكم الى المنظر الأكبر و اعزكم ربكم مالك القدر الذى به كسفت الشمس و انشق القمر اياكم ان جعلوا انفسكم محروماً عما خلقتم له دعوا الهوى و تمسكوا بمالك العرش و الثرى هذا خير لكم و يشهد بذلك لسان القدم فى سجنه الأعظم و من عنده علم الكتاب طوبى لك بما فزت بالعرفان و تمسكت بالله ربك العزيز المقتدر المتان

\* \* \*

ملأ احمد

هو الله

ان يا طلعة الحب قد عرفنا شوقك الى الله في رفر البقاء على قربك في ميادين اللقاء بين يدي ربك و كذلك احصينا كل شيء في كتاب كان في اللوح قضيا فاعرف بانك اقبلت الى حرم الجمال و زرت كعبة القدس في جنة الفردوس على فاران الحب كذلك قضينا امرك في لوح كان عن الطاعين حفيظا الا تحزن في شيء و لا تكن هميماً من مكاره الدنيا سيعثك الله في مقام الذي كان بالحق علياً لأن الدنيا و زخرفها و زينتها سيمضى اقل من طرفة عينك فاجهد فيما يبقى لك في ملكوت الأعلى لتكون في عوالم الروح حول شجرة الخلد بقيا اسمع بسمع قلبك ما يغرد الورقاء في قطب البقاء فيما علمك سبل الحق في صراط الذي كان على النور رفيعاً فاقراً هذا اللوح بلسان الروح لتكون من نار الحب لميعة اتق الله و لا تلتفت الى الذين كفروا و لا تعقب الذين اعرضوا عن الله و لن يجدوا لأنفسهم الى الحق سبيلاً و كن مستقيماً على الحب و راسخاً في الأمر بحيث لن يزل قدماك ولو يعترضوا عليك كل من على الأرض جميعاً اذا فلق ما في يمينك ثم ابتغ رضواناً من الله لتجد في مركز الجنان عند ابحر البقاء مقاماً عظيماً و كذلك كتبنا في اللوح تفصيل كل شيء و اذكرناك فيه لتصل الى مقام الذي كان عن الحزن عقيماً فوالله أنك لو تشم هذا القميص لتجد نسمات الهويّة و تفيض عيناك من الدمع في شوقك الى الله و تكون في امر ربك بصيرا و الروح عليك و على الذين كانوا حول القرب في نار الوصل طويّاً المنزول من الهاء بعد الباء

\* \* \*

فتح اعظم

بسم الله العظيم بلا نفاذ

ان يا عبد الناظر الى الله فاعلم بأن اتى القضاء و امضى ما نزل في الواح مالک الأسماء و اخرجوا الغلام من ارض السرّ بظلم مبين و لما خرجنا بكت علينا من كل الملل و ظهر فزع الأكبر في ذلك اليوم العظيم و ما مررنا على شجر و حجر و ارض و مدرّ الآ و قد اودعنا فيه سرّ من اسرار الله المهيمن العزيز القدير فسوف يظهر بالحق و ان ربك لعليم و حكيم و قد نزلت في كل حين آيات و ظهرت في كل آن بيّنات استضاءت منها وجه اهل ملا الأعلى تالله بها استجذبت افئدة المقرّبين أنا وجدنا اهل السموات في سرور مبين و حزن عظيم اما الحزن بما ورد علينا في سبيل الله و اما السرور بما رأوا اشراق شمس الاستقامة عن افق العظمة و الكبرياء كذلك فضلنا لك تفصيلاً عما ورد علينا من الغافلين و كنا طائراً في هواء الاشتياق الى ان وردنا في شاطئ البحر اذا استوى بحر الأعظم على الفلك و جرت على البحر الأبيض و سرنا الى ان بلغنا مقابل مدينة التي سميت بالاسكندرية قد دخل علينا فتى من اهل الابن و حضر تلقاء الوجه بكتاب عربي مبين الذي كتبه احد من اسقف النصارى وجدنا منه رايحة رحمة ربك العزيز العظيم و قد امرنا عبد الحاضر لدى العرش بأن يرسل اليك صورة كتابه لتعرف كيف قلبه قدرة ربك و اخذه بأيدي الفضل و جعله منقطعاً عن العالمين فكّر ثم انظر في تلك الأيام التي احاطتنا بالبلايا انه اشتعل بنار حبي و ذكرى

على شأن ما منعه القضايا كأنه خلق من كوثر رحمة ربك الغفور الرحيم ينبغي لكل نفس بأن يكون ثابتاً في حب مولاه بحيث لا يمنعها ما يظهر في الابداع كما ما منعه هذه الفتنة الدهماء واستضاء في ظلمتها كذلك كان ربك مقتدرًا على ما يشاء وأنه لهو الحاكم على ما يريد لو نذكر لك كل ما ورد علينا لتحزن ولكن فاعلم بأننا نكون في فرح مبین و في كل ما ظهر لحكمة فسوف يظهرها الله بالحق و يحيى العالم بهذا الماء الذى عذب منه الكوثر و السلسيل قد ارسلنا اليك الواحاً ما ذكر فيها اسم احد فاعط كل واحد منها لمن تجد في وجهه نضرة الغلام و ما سترنا الأسماء الا لحفظ انفسهم و ربك بكل شىء عليم مخصوص ارض كاف لوح ارسال نشد ما هذا الا لحكمة فسوف نرسل ولكن شما خبر بفرستيد

\* \* \*

جناب هاشم

### هو الأقدس الأرفع الأرفع الأعلى

ان يا عبد قد حضر بين يدينا كتابك و عرفنا بما فيه و كان الله على ما فى قلبك عليمًا لن يعزب عن علمه من شىء يعلم ما ستر عن الأنظار و ما خفى عن الأفكار و أنه كان عن العالمين غنيًا و أمّا ما ذكرت فى الالهين اياك اياك ان لا تشرك بالله ربك لم تزل كان واحداً فرداً صمداً وترأ باقياً دائماً قيوماً ما اتخذ لنفسه شريكاً فى الملك و لا وزيراً و لا شبيهاً و لا نسبةً و لا مثلاً و يشهد بذلك كل الذرات و عن ورائها الذينهم كانوا فى الأفق الأبهى على منظر الأعلى و كانت اسمائهم حينئذ لدى العرش المذكوراً ان اشهد فى نفسك بما شهد الله لذاته بذاته بأنه لا اله الا هو و ان ما سواه مخلوق بأمره و منجعل باذنه و محكوم بحكمه و مفقود عند شؤونات عزّ فردانيته و معدوم لدى ظهورات عزّ وحدانيته و أنه لم يزل و لا يزال كان متوحداً فى ذاته و متفرداً فى صفاته و واحداً فى افعاله و ان الشبيه وصف خلقه و الشريك نعت عباده سبحانه نفسه من ان يوصف بوصف خلقه و أنه كان وحده فى علو الارتفاع و سمو الامتناع و لن يطراً الى هواء قدس عرفانه اطيار افئدة العالمين مجموعاً و أنه قد خلق الممكنات و ذرأ الموجودات بكلمة امره و ما خلق بكلمة التي ظهرت من قلم الذى حرّكه انامل ارادته كيف يكون شريكاً او دليلاً عليه سبحانه من ان يشار باشارة احد او يعرف بعرفان نفس و ما دونه فقرآ لدى بابه و عجزآ عند ظهور عزّه و ارقآ فى ملكه و أنه كان عن العالمين غنيًا و كلّما ينسب العباد بالعبودية لاسمه المعبود او ينسب المخلوق الى اسمه الخالق هذا من فضله عليهم من دون استحقاقهم بذلك و يشهد بذلك كل موقن بصيراً فاعلم بأن كل شىء يرّى فى ظل اسم من اسماء ربك و أنه قد خلق الاسم بارادة الابداعية التي قدرها الله فى نفس الابداع اذا فاشهد سلطانه و قدرته ثم عظمته و اقتداره ثم رفعته و استعلائه لتطلّع بما كان اليوم من اعين العالمين مستوراً تمسك بالله ثم انقطع عمّا سواه ليشرىبك خمر العرفان من هذه الكأس التي يدورها انامل الرحمن فى هذا الرضوان الذى كان فى على الفردوس باذن الله مرفوعاً طهر قلبك عن رجس الذينهم آمنوا ثم كفروا و كانوا حينئذ من المعرضين عند ربك المذكوراً دع الدنيا و ما خلق فيها عن ورائك ليفتح الله على وجه قلبك ابواب العلم و المعانى و يصعدك الى مقام تشهد كل من فى السموات و الأرض فى ظل اسم من اسماء ربك كذلك اشرفت شمس البيان عن افق اللسان من مهيمن قيوماً و انا لَمّا احببناك اجبنناك فيما ذكرت فى كتابك والا فوالذى توحد بالعبزة و الجلال قد ورد على من الرزايا ما لا يحصيه احد الا الله و بذلك منع القلم عن الذكر و هذا الظلم كان فى امّ البيان عظيماً ان الذى حارب بنفسى تالله قد خلقناه بقولى و الذينهم اوتوا بصر الحديد يعلمون بأن هذا حق لا ريب فيه ولكن الذينهم اخذتهم الأوهام اتخذوه

من دونى لأنفسهم وكيلاً و أنك دع النَّاس بأنفسهم و هواهم ثم اذكر ربك و لا تخف من احد فتوكل على الله و انه يحفظك  
بسلطان مبيناً و البهاء عليك و على كل قلب منيراً

\*\*\*

جناب آقا سيّد باقر فى ارض الياء

هو البديع الأقدس الأعلى

ان يا عبد قم و ناد بين العباد بالحكمة و الموعظة قل يا قوم هل ينبغي لأحد بعد ظهور الله و سلطنته بأن يتمسك بشيء عمّا  
خلق بين السموات و الأرض لا فوجمال الله المشرق المنير و هل يليق لنفس بعد اشراق الشمس و وقوفها فى قطب الزوال بأن  
يتكلم عن المرأة ولو يكون مرأةً حقيقيّةً لا فونفس الله العليم الحكيم قل المرأة افتخارها بما تجلّى عليها الشمس من انوارها و  
هذا التجلّى يكون فيها و يظهر منها ان لن يحول بينها و بين مجلّيها حجابات النفس و الهوى و كذلك كان الأمر ان انتم من  
الشاهدين و بعد الحجاب لن يحكى عن سلطان الشمس ابدأ و ينقطع عنها انوار الله و فضله و عناية الله و احسانه و هذا من  
عندها لأنها احالت بينها و بين الشمس ما منعها عن انوار الله العزيز الرحيم قل لو تقابلن اليوم مرايا الموجودات كلهنّ هذه  
الشمس التى اشرقت عن افق القدس لينطبع فى كلهنّ تجلّى الله المهيمن العزيز القدير و هذا التجلّى يبقى فى اقبالهنّ الى  
الشمس و بعد الاعراض يرجع النور الى مقرّه و ينتهى المخلوق الى شكله و مثله ان انتم من العارفين قل الله خلق المرايا كما  
خلق كلّ شيء و يخلق كيف يشاء بأمر من عنده و انه لهو المقتدر القدير و قدر لكلّ اسم مقاديراً فى ملكوت الأسماء يرفع و  
ينزل و كذلك يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده علم كلّ شيء فى الواح عزّ حفيظ قل انّ قيام كلّ شيء بالله و قيامه بنفسه لو  
انتم من الشاعرين و انّ ضياء كلّ شيء بضياء الشمس و ضيائها بنفسها ان انتم من الموقنين قل انّ افتخار كلّ اسم بموجده و  
افتخاره بنفسه المهيمن الحكيم يا قوم لا تشركوا بالله و لا تتخذوا لأنفسكم ارباباً من دونه اتقوا الله يا قوم و لا تعتدوا فى  
امر الله و لا تكوننّ من الظالمين قل اليوم كلّ شيء فى حدّ سواء بحيث رفع الفرق عن بين الموجودات فمن اقبل الى الله فهو  
من اعلى الخلق و من اعرض فليس له ذكر عند الله الملك الجميل و انما المرأة اليوم من انقطع عن نفسه و هواه و توجه الى  
مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و من دون ذلك لن يصدق عليه حكم الوجود فى جبروت البقاء فكيف هذا المقام ان  
انتم من العالمين قل يا قوم فانظروا مرايا الظاهرة لو تقابلونهنّ الشمس لتشهدنّ فيهنّ هيئتها و بعد انحرافهنّ لن تجدوا فيهنّ اثراً  
من الشمس كذلك يعلمكم قلم الأمر لئلا تزلّ اقدامكم على الصراط و هذا من فضلى عليكم و انا الفضال القديم و كذلك  
فانظروا فى مرايا الأسماء لتكوننّ من الراسخين ولو انّ المرأة تدعى فى نفسها رتبة الشمس و مقامها ولكن الشمس تعرف بانها  
تكذب فى نفسها كما نزل حكم ذلك من قبل ان انتم من الشاهدين

و للخلق عند الله مراتب شتى و منهم من يعثه الله فى ملكوت الأسماء و يشتهر اسمه بين العالمين و له مقام عند ربّه  
على ما هو عليه ان لن يتجاوز عن حدّه و يكون مستقرّاً فى ظلّ الاثبات و ان يزلّ قدمه ليرجع فى الحين الى اسفل السافلين انّ  
الذين تسمع اسمائهم عن كلّ نفس و لن تجد منهم ما تستقرّ به افئدة الذين آمنوا و لن يظهر منهم آثار الله الخالق البارئ  
القديم اولئك بعث اسمائهم من دون كينوناتهم و فى ذلك لحكمة لا يعقلها كلّ جاهل بعيد و منهم من يعث الله كينوناتهم من  
دون الأسماء كما تشهد الذين يستضىء وجوههم و يهبّ منهم روايح القدس ولكن لن يعرفهم الاّ كلّ فطن بصير يمشون بين  
الناس كأحد منهم و فى قلوبهم تستدفّ حمامة الذكر فى شوقهم الى الله و اشتياقهم الى مقرّه المقدّس المنيع و عرفنا الكليم من

قبل واحداً من هؤلاء إذا تحيّر في نفسه و كان من المتحيّرين و عندنا علوم لو نكشف حرفاً منها لتضطرب افئدة الموحّدين و منهم من بيعت الله اسمه و كينونته و كلّ ما فيه كذلك فضلنا لك الأمر لتعرف كلّ نفس في حدّها و شأنها و تكون من المتبصّرين و لو أنا نفضّل مقامات البعث و مراتبه على ما قدرنا له لتطّلع بكلّ الأسرار ولكن لكلّ ذكر ميقات عند ربّك و اذا جاء الوعد ينزل من جبروت قدس رفيع قل ان يا مظاهر الأسماء لا يغرّتكم الدّنيا بغرورها و لا الأسماء برفعها خافوا عن الله و لا تستكبروا على الّذى خلقكم بقوله المحكم البديع ان افتحوا ابصاركم لتعرفوا شأنكم و الّذى خلقكم من ماء مهين اتقوا الله و لا تفتروا على الله بارئكم و لا ترتكبوا الفحشاء في انفسكم الا تحرموا ذواتكم عمّا قدر لكم من لدن مقتدر عليهم

و انك فانظر ملاً البيان و حجباتهم و بما تمسّكوا بعد الّذى امرناهم بأن لا يتمسّكوا حين الظهور بشيء عمّا خلق بين السموات و الأرضين قل ان تكفروا بهذا الأمر فما حجّتكم في ايمانكم بظهور قبلى الّذى سمى بعلىّ قبل نبيل اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن الّذى بأمره نزلت الآيات في كلّ عهد و ظهرت قدرة الله و احاطت رحمته العالمين اتقوا الله ثم انظروا بطرف الله الى اصل الأمر و ما حقّق به كلّ امر حكيم و كنتم من قبل استدلتتم لدونكم في امركم بآيات الله المنزل العزيز الكريم تالله قد نزلت في تلك الأيام معادل ما نزل من قبل على المرسلين و انتم لو تكفرون بها فما الفرق بينكم و ملل القبل الّذيهم كفروا بالله في يوم شقّت فيه السحاب و اتى الله بسلطانه و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير يا قوم ان ارحموا على انفسكم و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و انّ هذا لظلم عظيم ان اخرقوا سبحات الجلال بسلطان اسمى الغالب المحيط فيا ليت كنتم مطّلعاً بأصل الأمر تالله كلّ ما سمعتم في غيرى هو من عندى و ما اطّلع بذلك الا نفسى العليم الخبير و انتم لو تنظرون الى الأمر بعيون طاهر منير لتعرفوا ما لا عرفتم من قبل و تجدنّ انفسكم على استقامة عظيم و انك انت يا عبد دع الأحجاب عن ورائك ثمّ ذكرّ الناس في هذا الأمر و لا تخف من احد فتوكّل على الله العزيز الجميل قم على الأمر ثمّ ناد بين العباد و لا تكن من الصّابرين و انّ هذا خير لك عن كلّ ما يطلق عليه اسم شيء و بذلك يشهد كلّ شيء ان انت من الشّاهدين

فيا الهى و سيّدى و محبوبى انت تعلم بانّى ما قصّرت في تبليغ امرك و اظهرت لعبادك اعظم ما عندهم امراً من عندك و انك انت المقتدر المرید اذا يا الهى فافتح عيونهم ثمّ طهر قلوبهم ليعرفنّ نفسك و ينقطعنّ عن دونك و انك انت ذو الفضل العظيم

\* \* \*

قد نزل لعلىّ اكبر الّذى هاجر الى الله و دخل تلقاء العرش و كان من الفائزين

هو الغنىّ باسمه الأبهى

ان يا علىّ اسمع نداء الله ربّك عن يمين العرش بانّى انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم و قد بعثنا الرّسل من قبل و ارسلناهم الى الّذين هم فرطوا في امر الله ليهديّهم الى مقرّ قدس محمود و من الناس من كفر برسل الله و ما آمن بهم في كلّ عصر و انقلب عن الوجه و كان من الّذين هم منقلبون و منهم من آمن ثمّ ارتقى الى مقام الّذى انفق روحه في سبيل ربّه و كان من الّذين هم في كلّ حين ليستعرجون و كم من رسول بلّغوا الناس رسالات ربّهم و بذلك مسّتهم البأساء و الضّرّاء الى ان قتلوا في سبيل الله العزيز المتعالى المحبوب و استشهدوا على شأن بكت عليهم كلّ الأشياء بل ما كان و ما يكون و كلّما اشتدّت عليهم البلايا زاد اشتياقهم بحيث ما استراحوا على مقعد الأمن و بذلك يشهد عباد مكرمون و قضت الأيام الى ان انتهت بسلطان الأيام



و ظهر جمال عليّ بالحقّ عن مطلع اسمه المكنون و قال يا قوم قد جئتكم عن مشرق الأمر ببرهان واضح و حجّة لا يحج من لدى الله العزيز المهيمن القيوم يا قوم لا تكفروا بآيات الله و لا تكوننّ من الذين هم استكبروا على جمال القدم و كانوا ان يجحدون اذا قام عليه العلماء بأسياف الرّدّ و البغضاء و نهوا الناس بالتقرّب الى شاطئ قدس مبروك و فى كلّ يوم اتخذوا آية فى الكتاب و رواية من الذين هم مضوا من قبل و بها استدلوّوا على ردّ الله و مظهر نفسه و كذلك فسدوا و افسدوا الناس و اتبعوا ما امرهم هواهم كذلك نقصّ ما فعلوا ليطلع به الذين هم آمنوا فى تلك الأيام و يكون ذكرى للذين هم يأتون الى ان كفروه العباد فى كلّ البلاد الا عدّة معدود فلما شهد الأمر كذلك وصّى هؤلاء الذين هم آمنوا فى الواح عزّ مسطور و قال يا قوم انتم لا تفعلوا كما فعلوا الذين هم اشركوا بالله و حاربوا بنفسى و كفروا بآياتى و كذبوا حجّتى المهيمن العزيز المشهود و ان يأتيتكم احد لا تحتجوا بواحد الأوّل و لا بالمرايا و لا بكلّ ما خلق بين السموات و الأرض ايّاكم ان لا تفرّقوا كلمة الله العزيز المحبوب تالله انه لنفسى و بهائى و عظمتى و سلطانى و ما فى البيان ذكر له و دليل عليه ان انتم توقنون يا قوم لا تفعلوا به كما فعلوا ملّة الفرقان على نفسى المظلوم و يا قوم اذا سمعتم ذكره حين سجودكم او ركوعكم او طوافكم حول البيت فاقطعوا عمّا كنتم عليه ثمّ اسرعوا اليه لأنّ فى ذلك اليوم لن يقبل عمل الخلاق الا بعد اذنه و عرفان نفسه العليّ المقتدر المحمود تالله انّ الأعمال كلّها حققت بكلمة التّى جرت من قلمه القيوم و كلّ شىء خلقناه لنفسه و بشرناه لظهوره فى كلّ الألواح و فى لوح محفوظ و بلّغ العباد ما اراد الى ان قاموا عليه و قتلوه بظلم الذى بكت عليه الأسياء و ناح روح القدس و ضجّت افئدة الذين هم كانوا فى حول العرش ان يسبحون فيا ليت ما خلقت الدنيا و ما فيها و ما ظهر هذا الظلم الذى به ناح الله على عرش الكبرياء و شقّ ثياب الاضطراب كلّ ما كان و ما يكون فيا ليت ما ولدت من امّى و لمّا وُلدت ما رُضعت فلما رُضعت ما كبر اشدّى لئلا سمعت ما ورد على جماله المقدّس المطهر المتعالى العزيز المحبوب و قضت الأيام الى ان وقع امر الشّين اذا افتروا علينا عباد الذين هم كفروا و نسبوا هذا الأمر بنفسى و اخذونى بالظلم و طرحونى فى السّجن اربعة اشهر معلومات و ورد علىّ فيه ما لا يحصىه احد و يعجز عن احصائه المحصون فلما تمّت ميقات السّجن بما قدّر على الواح قدس محفوظ اخرجونى عنه و اطرودنى مع اهلى عن الوطن فى ايام الشّتاء التّى فيها اشتدّ البرد على شأن كان الزّمهيري استبرد منه و ورد علينا ما لا يذكر بالبيان و ما اطّلع به الا الله العزيز العالم القيوم و قطعنا السّيل الى ان وردنا العراق و سكنا فيه اشهر معدودات و ما وجدنا رايحة الأمر من الأشطار و لا من المدينة التّى كنا فيها اذا بكت عين سرّى و جهرى و كان الله شهيداً على ما اقول ولكنّ الناس هم لا يشهدون و كلّما خرجت عن البيت و مررت على اعين الناس كانوا ان ينظروا علىّ نظر المغشىّ و يحركوا رؤوسهم مستهزئاً على نفسى الغريب المغموم و اشتدّ الأمر الى مقام ضاقت علىّ الأرض و كنا فى تلك الحالة فى اشهر معدود و فى تلك الأيام ما سمعنا ذكراً من الأحباب و ما وجدنا رايحة الحبّ من احد الا على قدر مقدور و اخذ السكر كلّ من دان بالبيان و اخذهم الاضطراب على شأن ستروا وجوههم عن الأحباب و الأعداء و اتخذ كلّ نفس لوجهه نقاباً حفظاً لنفسه الا قليل من عبادنا الشّكور تالله ما وجدنا احداً لينصر دين الله و امره و شهدنا نار الله مخمودة فى الصّدور اذا قمنا بنفسنا على الأمر و كشفنا الوجه و اشرقنا عن افق القدس بسلطنة الله المهيمن القيوم و فتحنا باب البيت على وجه من فى السموات و الأرض و نصرنا الأمر بشأن لا ينكره الا كلّ منكر مردود الى ان ظهرت رايات الأمر فى كلّ البلاد و اشتعلت النار فى صدور الذين هم انقطعوا و كانوا من الذين هم منقطعون فلما اشتهر امر الله و ظهر برهانه و لاحت حجّته و احاطت آثاره و تمّت كلمته و علت سلطنته و اشرق وجهه اذا قام علىّ الحزبان حزب من الأحبّاء و حزب من الأشقياء و كم من ليالى نامت العيون و ما نامت اهلى خوفاً لنفسى و يشهد بذلك كلّ من سكن فى العراق ان انتم تسألون و بلغ الأمر الى مقام قام علىّ كلّ الملل بكلّ الحيل و قمت فى مقابلة هؤلاء وحده و نصرت الله ربّى مرّة بلحظاتى و مرّة بلسانى و مرّة بيدي و مرّة بنفحات قلبى و مرّة بجنود الوحي و الالهام و مرّة بنفس الله المقتدر العليّ الحكيم و ما استصرت من احد فى سبيل الله ربّى و يشهد بذلك كلّ نفس و عن ورائها لسان الله الملك الصّادق الأمين و فى تلك

الأيام اضطربت انفس المحببين لنفسى على شأن كانوا ان يصيحن في بيوتهم لابنلائى بين ايدى المشركين ثم ارتفعت صرخ  
اهلى عن البيت في كل حين و ان الغلام مرّة توجّه الى الحرم بلحاظ هاطل شديد و قلت يا امّآء الله ان اسكنّ على مقاعدكنّ  
ثم اصبرن و اضطبرن لوجه الله المقتدر العزيز البديع و مرّة توجّهت الى حزب الله و امرناهم بالسكون و الوقار و منعناهم عن  
الاضطراب و كذلك كُنّا عاملين و اتى بنفسى ما توقفت في نصرة امر الله في حين و ما تداهنت مع احد و كنت مشرفاً بين  
الأعداء بأنوار قدس منير و من المشركين من نادى بأنّه يؤخذ في تلك الأيام و يرسل الى ملك العجم ليفعل به ما يشاء و منهم  
من قال بأنّه يقتل في تلك الأرض و منهم من قال فسوف يأخذونه مع اهله و يذهبون بهم الى ديار اخرى و منهم من ينادى  
سيغرقونهم في الشطّ و كذلك كانوا قائلين فوالله في تلك الأيام تحير في امرى اهل ملا الأعلى و كلّهم نزلوا عن مقاعدهم  
القصوى و كانوا قائماً فوق رأسى و ناظراً الى هيمتى و سلطانى و سامعاً ما يخرج من فمى من كلمات الله و آياته بين ملا  
المشركين و كان الغلام يمشى بين الناس و ينطق ما نطق الروح في صدره جهرة من غير ستر و حجاب كما سمعتم و كنتم من  
السامعين و في حين الذى كنت ماشياً بين العباد يمشى ملكوت الله قدّامى و جبروته عن يمينى و سلطانه عن يسارى و قدرته  
عن ورائى ولكنّ الناس كانوا غافلاً عن كلّ ذلك لأنهم احتجبوا ابصارهم في حجبات غليظ الّا عدّة احرف حبّ نفسى العلى  
العظيم فوالذى نفسى بيده لو اذكر ما ورد علىّ في يوم الذى خرجت وحده عن البيت و كنت ذاهباً الى محضر الظالمين الى ان  
دخلت عليهم بسطان مبين لتحترق اكباد الذين هم يجدون رايحة الله عمّا ينزل من عنده و لذا سترنا ذكره و امسكنا القلم عنه  
و اودعناه في مشيئة الله المقتدر العليم الى ان يأتى زمانه و يجرى من قلم مقتدر قدير و كُنّا في تلك الحالة الى ان ارفعنى الله  
بأمره و نصرنى بنفسه و خسر الذين هم كفروا و اشركوا و كانوا من المنكرين و حضر بين يدى العرش احد من الوزراء برسائل  
عديد و ذكر تلقاء الوجه ما ذكر و حقّق حكم الخروج و خرجنا عن المدينة بسلطنة الله المقتدر العلىّ الغالب القدير و هبّت  
روايح الاعزاز عن كلّ الجهات و اشتهر امر ربك الرحمن الرحيم و خضعت كلّ الوجوه لوجه الله و ذلّت كلّ النفوس لسلطانه و  
كذلك كُنّا من الشاهدين فلما شهدوا الذين كان في قلوبهم غلّ الغلام في سرّ السرّ بأنّ ما مسنى الضّرّ في ظهورى بين العباد و  
اعلائى في البلاد ندموا عن سترهم و حجابهم و قاموا علىّ بمكر الذى تالله الحقّ لن يقاس بمكر الأولين و الآخرين و فى كلّ  
الأحيان لدغونى كالتعبان و يشهد بذلك لسان الرحمن على عرش عظيم و انا لما اشهدناهم على ما هم عليه تركنا الأمر و لذا  
مسّتنا الضّرّاء الى ان وردنا في هذا السّجن البعيد و بعدما وردنا في هذه الأرض كان الله محصى ما ورد علينا من الذين هم  
خلقوا بأمر من لدنا و حفظناهم عن ضرّ كلّ ذى ضرّ عنيد الى ان افتوا على قتلى من دون بيّنة و لا حجة مبين و بلغ الأمر الى  
مقام خرجت عن بين الأحباب كلّها ليخمد نار الحسد في قلوب المبغضين فلما خرجنا عن بينهم و شهدوا انفسهم مأیوساً عمّا  
ارادوا قاموا على الافتراء كذلك قصصنا حرفاً من قصص الغلام و اختصرنا فى الذكر لئلا يكسل انفس القارئى و الذين اوتوا  
بصائر الحديد يعرفون عمّا اذكرناه فى اللوح ما لا كشفناه لهم لأنهم يخرجون من التلويح حقايق التصريح و يكفيهم الاشارة فى  
البيان من لدن عليم حكيم و اذا فى قعر هذا الجبّ فى هذا السّجن انادى احبّاء الله المخلصين لعلّ يقومنّ على نصر الغلام و  
يخرجنّه عن هذا البئر العميق

و انك انت يا علىّ قبل اكبر خذ هذا اللوح ثم ارجع الى ديار الله لعلّ الناس يطلعنّ بما ورد على هذا المظلوم من  
هؤلاء الظالمين و ما النصر الا من عند الله ينصر من يشاء بسلطانه و ان نصره كان على المؤمنين قريب فطوبى لك يا عبد بما  
هاجرت عن نفسك و سافرت الى الله و دخلت مقرّ عرش ربك العلىّ الحكيم و حضرت تلقاء الوجه و كنت من الذين هم  
فازوا بلقاء الله العزيز الجميل فسوف يظهر الله اجر ما حملت فى سبيله و انه لا يضيع اجر المحسنين ان تكون مستقيماً على  
حبّ الله و امره و تكون من الراسخين و ان وجدت فى كلّ مدينة مقبلاً الى الله ذكره من قبلى لأن رحمتى سبقت العالمين و  
من دون ذلك دعهم بأنفسهم و احترز منهم ثم اتخذ فى ظلّ عصمة ربك مقاماً امين و اذا وردت فى النخاء ان احضر محضر

اسمنا محمد ثم اذكر له ما سمعت و عرفت من نبي الغلام على صدق مبين كذلك امرناك بالحق لتكون من العاملين ان يا على  
عاشر مع الناس بروح الله و ربحانه ثم اتحد مع الذين تجد في قلوبهم حب الله ربك و رب العالمين زين لسانك بالصدق ثم  
قلبك بالذكر ثم ايديك بالأمانة ثم نفسك بالتسليم و وجهك بالخشوع و جسدك بالخضوع كذلك نصحناك حينئذ بالحق اذا  
خذ ما امرت به من لدن مهيمن قدير اياك ان لا تحزن في شيء و ان يصبك الضراء ذكر ما ورد على نفسي ثم اصبر و كن  
من الصابرين فسوف يبدل الله الضر لمن يشاء و ينزل عليه من فضله ما يريد و انه لأقدر الأقدارين و الرحمة التي تهب عن جهة  
العرش عليك و على عباد الله الموقنين و الحمد لله رب العالمين

\* \* \*

باسمى البهى الأبهى

ان يا على فاشهد بانى ظهور الله فى جبروت البقاء و بطونه فى غيب العماء و جمال القدم فى ملكوت البهء و ساذج الروح فى  
قمص الأعلى و كل خلقوا بأمرى و يطوفن فى حولى و كل بأمرى لمن العاملين و كل سجودوا لوجهى و تمسكوا بذيل عنائى ولو  
لن يستشعروا بذلك فى انفسهم فى هذا الهيكل البديع قل ان هذه لنقطة التى منها فصلت كلمات الله و ظهرت صحايف  
قدس تجريد و الواح عز حفيظ قل انه لكلمة الله التى منها ظهرت النقاط و اليها اعادت ثم بها تحدث فى الحين قل ان منها  
ظهر البرهان فى كل الأعصار و تمت كلمة الله و حجته على العالمين قل انه لو يظهر بحرف ليكون ابداع عن كل ما ذكر فى  
الملك فى ازل الآزال و عن كل ما جرى من القلم على الواح عز مبين قل تالله انها لأحلى عن كل ما تكلمت بها السن  
القدس و تنطقت بها اهل ملا الأعلى و تفوتت بها خلف سرادق العصمة اهل لجج المسبحين قل تالله بنعمة منها تغردت  
الورقاء على الأفنان و لاح برهان الرحمن بسطان عظيم قل يا ملا المغلين قد جاءكم عذاب الله و فهره اذا موتوا من نار التى  
احدثها الله فى نفوسكم ثم اجعلوا اصابع الاعراض فى آذانكم ثم ارجعوا الى اسفل النار فى قعر الجحيم قل انها لصاعقة الله قد  
ظهرت من غمام القدرة و معها شهاب مبين ليمنع الشياطين عن استماع هذه الأسرار التى كانت تحت حجاب القدرة و  
يعددهم عن التقرب الى الله العزيز الحميد قل تالله ليس لأحد مفر فى هذا اليوم الا بأن يؤمن بهذا البرهان اللأيح الكريم و هذه  
الحجة الكافى الأتم البديع المنيع او يكفر بحجج الله من قبل و آياته و رسله و صفوته ان انتم من العارفين قل لن يقبل الله اليوم  
من احد شيئاً ولو يسجده فى ابد الأبدى او يذكره بكل ما نزل من سماء العز فى زمن المرسلين الا بأن يدخل فى هذا السرادق  
الذى ارتفع بالحق و دخل فى ظلله اهل ملا العالين و من لن يدخل فى ظل هذا الوجه فقد خرج عن ظل الله و لن يستن عن  
هذا الحكم احد من العالمين قل انا كنا بينكم فى سنين من الدهر و استرنا وجهنا عن كل بصر بصير لئلا يعرفنا من احد من  
اهل الأرض و كان الله على ذلك شهيد و عليم فلما عادوا المشركون ارفعنا برقع الستر عن وجه الجمال و اظهرناه كالشمس فى  
قطب الزوال فتبارك الله موجد الخلايق اجمعين قل قد جاءت الفتنة من شطر الله المقندر المتعالى العظيم و قد ظهر الميزان  
بالعدل و به يوزن كل الأعمال ان انتم من الشاهدين قل يا ملا الأرض ان تريدوا ان تسمعوا نغمات الله فاسمعوا هذه النغمات  
البديع المليح و ان تريدوا ان تشهدوا جمال الله فاشهدوا هذا الجمال العزيز المنير قل تالله لن يقدر اليوم احد ان يسمع نداء الله  
الا بأن يطهر اذنيه عن كل ما سمع من الناس و يحرق الحجابات بأسرها و يدع الدنيا و من عليها فى ظلله اذا يقدر ان يقرب  
بسدرة العز و يسمع نداء الله عن نار المشتعلة من هذا الشجر المرتفع المنيع

ان يا على قل تالله ان الروح قد رجع بالحق فى هذا الجمال الأزلئ الأبدئ السرمدي الصمدي الأحدى القدمي و  
يدعوكم الى الله العلى و بما نزل فى البيان من لدن سلطان عز عظيم و يبشركم برضوان الله و يهديكم الى شاطئ قدس كريم

فاستبقوا يا قوم بهداية الله و لقاؤه و لا تفعلوا به كما فعلتم برسلك الله من قبل اتقوا الله يا قوم و لا تكونن من المفسدين و يا قوم لا تمنعوا غمام الله عن فيضه و لا نسمة الله عن هبوبها و لا جماله عن هذا الطراز المنير اذاً فأنصفوا فى انفسكم يا ملأ البيان ان لن تؤمنوا بهذه الآيات فبأى شىء آمنتم من قبل ان انتم من المنصفين هل ترضون فى انفسكم بأن تفعلوا بمثل ما فعلوا امم الفرقان فوا حسرة عليكم يا ملأ الغافلين أ نسيتم حين الذى جاءكم سلطان الرسل باسم علىّ بالحقّ و معه بيضاء منير و كتاب مبين و لوح عظيم اذاً قاموا عليه المشركون باعراض الذى لن يقاس بشىء عمّا خلق بين السموات و الأرضين و فعلوا به ما لا اقدر على ذكره و لن يقدر ان يسمعه اذن الموحدّين كذلك نقلى عليك عمّا قضى من قبل لعلّ الناس يستشعرون فى انفسهم و لن يفعلوا بعده ازيد عمّا فعلوا و يكونن من الرّاجعين الى الله الذى اليه منقلبهم و مثنوهم فى يوم الذى فيه تحشر الخلايق اجمعين

ان يا فارس الجلال ذكرّ للعباد ما شهدناك فى سفرك حين الذى سافرت عن مشرق العماء الى مطلع البقاء فى رفارف الأعلى و كنت بحبل القدس فى هواء الرّوح متحرّكاً قل انا سافرنا الى ان بلغنا وراء جبل المسك فى بقعة السننا شهدنا قوماً من المقدّسين حول هذه البقعة على اسم من الأسماء موقوفاً و كانوا ان يقدّسوا الله عمّا ظهر فى عوالم الأسماء و الصّفات و عن كلّ ما يعرفه اعلى حقايق الممكنات مجموعاً اذاً قمنا فى مقابلة عيونهم و مكثنا بينهم و تجلّينا عليهم بطراز الله و كذلك كان الأمر فى وادى العزّ بالحقّ مقضياً و كنا فى تلك الحالة فى المدّة التى لن يحدّ بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعاً لعلّهم يلتفتون بالذى كانوا ان يقدّسوه فى أيّامهم و يعرفون بارئهم و مولاهم بعد الذى كانوا ان يدعوه فى كلّ زمن قديماً فلما وجدناهم متمسّكاً بحبل الأسماء و غافلاً عن سلطان المسمّى سترنا الوجه عنهم و عرجنا عن بينهم و امضينا عنهم الى ان وردنا فى فاران القدس وراء جبل الياقوت فى بقعة قدس محبوباً اذاً وجدنا قوماً كانوا ان يعبدوا الله بقيامهم و قعودهم و ركوعهم و سجودهم و توجّهنا اليهم بجمال قدس مشهوداً لعلّ يعرفون مولاهم القديم و يشرفون بلقاؤه و يدخلون فى ظلّ كان الوجه فيه كالشمس عن افق العزّ مشروقاً فلما وجدناهم متمسّكاً بحبل العبادات و غافلاً عن سلطان الممكنات الذى بحرف منه شرّعت شرايع الأمر فى انهار الحكم اذاً تركناهم فى هواهم و عرجنا الى مقاصد قدس مستوراً و سيرنا فى هواء القرب الى ان وصلنا الى منتهى المقام فى الامكان وادى عزّ مبروكاً وجدنا قوماً من الموحدّين و كانوا ان يوحدوا الله فى السرّ و الجهر و يشهدوا صنع الله فى آفاق الممكنات و انفسهم و كذلك كان الأمر بالحقّ مشهوداً كأنّهم بلغوا فى التوحيد الى غاية القصوى مقام الذى لن يطير فوّه اجنحة اولى النهى الا ان يشاء الله ربّك و ربّى و ربّ العالمين جميعاً و كأنّهم ما شهدوا من شىء الا و قد شهدوا الله عليه مستويّاً و قيوماً و استقرّوا على اعراش المشاهدة و المكاشفة و اكراس عزّ تفريداً و كانوا فى ذلك المقام الى ان جاءهم الامتحان و الافتتان بما قدرّ فى الألواح و كان من قلم القضاء على لوح الأمر مرقوماً اذاً هبنا عليهم بأنفاس الرّحمن و ارسلنا اليهم رايحة القميص من هذا الغلام لعلّ يجدون هذه التّفحات التى كانت عن رضوان الله مرسلهاً و وجدناهم فى صقع الغفلة عن هذه الرسائل التى بنفحة منها تقلّبت الموجودات الى ساحة قرب محموداً و بعد ذلك وردنا بنفسنا الحقّ بينهم بجمال قدس محبوباً لعلّ يوارق الوجه تذكّرهم و تهديهم الى الذى كانوا ان يوحدوه فى أيّامهم و تدخلهم فى لجة الوصال مقام الذى كانت اعين المقرّبين عن فراقه مدموعاً و مكثنا فوق رؤوسهم شهوراً غير معدوداً و سنيناً غير محدوداً و ما وجدناهم فى اقلّ من الدّرة على شعور كذلك احصينا اعمالهم فى هذا اللّوح الذى كان على فخذ الله حينئذ منصوباً فلما سبقت رحمتنا العالمين ما تركناهم و حرّكنا بعد اولى عن فوق رؤوسهم و توجّهنا الى مقابلة عيونهم و صبرنا و مكثنا فى ذلك المقام فى مدّة التى كانت عن تحديد العالمين مرفوعاً لعلّ لا يحرّموا عمّا خلقوا له و كانوا ان يوحدوه فى أيّامهم و فى سنين معدوداً اذاً وجدناهم فى سكر من الأمر و غفلة عن الذى كانوا بحرف منه فى عوالم الأسماء مخلوقاً فلما وجدناهم فى تلك الحالة بكينا عليهم و على وحدتى و غربتى و مضينا عنهم كمضى الصّبا عن رضوان قدس معموراً الى ان وردنا فى وادى النّيبيل هذا المعين الذى منه يجرى السلسيل على هذا

الاسم الذى منه ظهرت ملكوت الأسماء و كان عن وصف العالمين منزوهاً و وجدنا قوماً استقبلونا بوجه عزّ درياً و بهياكل قدس احدياً و كان بأيديهم اعلام النَّصْر و كان مكتوب عليها من قلم ياقوت حمرياً تالله هذه لأعلام نصر الله التى كانت بدوام الله فى ظلّ هذا الاسم مرفوعاً و اولئك كانوا ان يحبّوا الله فى سرّهم و جهرهم كأنّهم ما اطّلعوا بغير ذلك و ما كان دونه عندهم مسموعاً و كانوا ان يعبدوا الله فى سرّ السرّ على هذا السرّ المجلّل بالسرّ على الرّمز الخفىّ مرموزاً و كذلك اشهدناهم و احطنا امرهم الذى كان فى كلمات الله ممدوحاً و كأنّ اعمالهم و انفسهم صارت نفس امر الله من دون فرق و فصل مفصلاً و كانوا ان يذكروا الله فى هذه الكلمة الأتمّ الأكبر الأعلى الأبهى فى هذا المقام الذى كان عن الجهات مقطوعاً اذ نادى المناد فسوف يبعث الله من يدخل الناس فى ظلّ هذه الأعلام بسلطنة من عنده و قدرة من لدنه ليكون الفضل فى هذا الفصل عن رضوان الكلمة على العالمين منزولاً كذلك نلقى عليك ما شهدناه فى سفرنا هذا لتطّلع بذلك على الأسرار التى كانت فى سرادق الأمر خلف حجاب التور بالحكمة مستوراً

قل يا قوم اتقوا الله ثمّ اعرفوا الذى جاءكم من قبل فى قميصه الأخرى ثمّ اسمعوا نغماته من هذه النغمات التى كانت على لحن الله بين العالمين مرفوعاً قل تالله ان لن تعرفوه فى هذا الجمال و لن تسمعوا آياته فى هذه الآيات لن يصدق عليكم عرفان نفسه فى يوم الذى جاءكم بالحقّ و يأتيكم بما وعدتم به فى الواح قدس محفوظاً قل يا قوم هذا غلام الله و عبده و خادمه و حجّته و سلطانه و جماله و عزّه و كبريائه و برهانه و دليله و فضله على اهل السّموات و الأرض و كذلك كان الأمر حينئذ من سمّاء الأمر على هذا اللوح بالحقّ مسطوراً فمن شاء فليسرع الى محضر الله بقلبه او برجله فمن شاء فليرجع الى قهر كان من نار الكفر بأمر الله موقوداً هل يقدر احد بأن يعترض بهذه الآيات و يدعى الايمان فى نفسه لا فوالذى نفسى بيده بل يكون مشركاً بالله و آياته و رسله و صفوته و بذلك يشهد هذا اللوح الذى ينطق بالحقّ و من ورائه لسان قدس مشهوداً

و ان يمسك الدّلّ لاسمى فاصبر و لا تحزن و توكلّ على الله ربّك و أنّه يكفيك عن العالمين جميعاً و ان رأيت اسم الله جواد فانشر كتابك بين يديه ليقرأه بقلبه و لسانه ثمّ ذكره من لدنا بذكر جميلاً ثمّ ذكر الذى كان معه ليكون ذكر الله عليهما و على الناس بالحقّ مسبقاً ثمّ ذكر الذين هم كانوا فى ارضك من الذين هم آمنوا بالله و كانوا على الحبّ مستقيماً و الرّوح و التور و البهّاء عليك و على من معك من كلّ صغير و كبيراً

\*\*\*

بسم الله الأقدس الأبهى

ان يا غفارى ان يا ايها الغريق فى بحر حبّى و الطّائر فى هواء قبرى و الناظر الى وجهى فوالذى انطقنى بذكره بفعلك تحيرت افئدة اولى النهى و طارت طيور العقول الى السّدرة المنتهى طوبى لك بما اخذك جذب ربّك المختار الى افق الذى منه اشرفت شمس العظمة و الاقتدار اياك ان يمنعك الأحزان من ربّك الرّحمن او يقلّبك السّجن عن شطر الله المقتدر العليم الحكيم و الحمد لله مالك يوم الدين

\*\*\*

ياء

غلام

## بسمه المولى

ان يا غلام اسمع ندآء هذا الغلام عن جهة العرش ليجذبك ندآء الرَّحْمَنِ الى رضوانه الممتنع العزيز المنيع ثم اعلم بأن هذا الغلام كلّمَا يكون ناظرًا الى نفسه يجدها احقر الوجود و كلّمَا يرتدّ البصر الى تجلّيات الّتى ظهرت منها يجدها سلطان الغيب و الشّهود فسبحان الّذى بعث مظهر نفسه بالحقّ و ارسله على كلّ شاهد و مشهود و اقامه مقام نفسه و انطقه بشأنه على شأن ما منعته ضوضاء الملل و لا سطوة الملوک قل أنّه لهو المالك بالحقّ كلّ الملوک مملوک له و أنّه لهو العزيز الودود طوبى لك بما آمنت بالله و مظهر نفسه و آنت مع الّذين منهم ارتفعت هذه السّدرة المباركة على هذا المقام المحمود أنّه لا يضيع اجرک فى خدمتهم و يجزيک الله جزآء لا يعادله ما هو الموجود و المفقود فاصعد فى هواء حبّ ربّک ثمّ انقطع عن الّذينهم كفروا بالله العزيز الودود و البهآء عليك و على من استقام فى امر مولاه و انقطع عن الدّنيا فى هذه الأیام المعدود

\* \* \*

يصل الى فتح الأعظم فى ارض الف ليكون من العارفين

## هو الباقي

ان يا فتح الأعظم انا قد احصينا فى نفسک نصر نفسنا الحقّ و نفخنا فىک روحاً من القوّة و الاقتدار حين الّذى حضرت بين یدى العرش فى العراق و كان الله على ذلك شهيدا فوجمالي لو انت تريد بقدره الّتى اعطيناک لتقلّب العالمين الى وجه ربّک لتقدر بسطان الّذى احاط العالمين جميعا ان استقم فى امر ربّک و لا تضطرب من فتنه الّتى اضطرب منها كلّ من فى السّموات و الأرض بحيث وضع الامکان حملة و ترى الناس سكرآء على ارض الفناء و غيرآء فى برّية الوهم و الهوى و كذلك كان امر ربّک على الحقّ شديدا و انا اردنا حين الّذى كنت تلقآء العرش بأن نلقى عليك من امر المقنّعة المغطّئة المحجّبة عن كلّ الأنظار ولكن صبرنا اتماماً لميقات الله فلمّا تمّت الميقات اظهرنا منه رمزاً اذاً تزلزلت سکان الأرض و انصعقت الطّوريون على سينآء الأمر و ضجّت افئدة اولى النّظر من هذا الفزع الأكبر و اظلمت كلّ شمس بازغ منيرا اياک اياک ان لا تمنع عن نفسک قدرة ربّک ثمّ اتخذ فى ظلّ عصمة الأمر على الحقّ الأكبر مقاماً رفيعاً لئلا يأخذک سهم الاشارات من اولى الكلمات و يمنعک عن رحيق الحيوان فى هذا الرّضوان الّذى كان عن يمين العرش مشهودا دع الاشارات عن ورائک ثمّ ارتدّ البصر الى منظر الله الأكبر لتعرف ربّک بنفسه و تكون من العارفين فى امّ الألواح من قلم الله مرقوما

ان يا كلمة الأمر فلمّا نزلت جنود وحى الله بالروح الأعظم فى قمص الآيات اذاً ضاقت صدور اهل الاشارات و منعوا آذانهم عن نغمت ربّهم لذا جعلناهم عن شاطئ الفضل محروما اذنّ الناس بالحجّ الأكبر الى هذا الجمال الّذى تطوف فى حوله بيت الله الأعظم ثمّ الحّل و الحرم ثمّ هياكل القدم الّذين ما سجدوا الا لوجه الّذى كان عن افق القدس مشروفا ضع قدمک على رأس الاشارات و عن كلّ ما يمنعک عن الورد فى ساحة عزّ محبوبا قم بقيام ربّک ثمّ انصر هذا المظلوم و لا تخف من الّذين يقولون ما لا يشعرون و يحسبون أنّهم مهتدون لا فونفسى الحقّ اولئك لم يكونوا اليوم عند ربّک مذکوراً نسيت ما القى الروح عليك حين الّذى دخلت على سرادق الخلد مقام عزّ مبروكا تالله قد جاء فصل الأكبر و فصل بين كلّ الدّرات اذاً انصعقت الأرواح من كلّ نفس الا عدّة وجه ربّک و هم هياكل معدودا تالله لو ترتدّ بصر الّذى اعطيناک لتشهد بأنّ السّحاب ييکى علىّ و الغمام ينوح لى و السّمآء تحنّ لنفسى الّتى كانت بين العالمين مظلوما و ورد عليه ما لا يحصيه احد الا الله ربّى و لو كشف الغطاء عن وجهه لتقطع عن الروح و تصيح بين الأرض و السّمآء بصيحة كان على الحقّ عظيما ولكن سترنا و صبرنا

الى ان يأتى الله بأمره و يظهر طلائع النصر اذاً ينصر الغلام بجنود الغيب كما نصره اول مرة حين الذى كان فى سجن الظلم و اخرجته بالحق بسطان من عنده و انزل عليه سكينه من لدنه و كان نصر ربك بالحق قريباً قل يا قوم هذا الذى منه استضاء كلّ الممكنات و طارت طير الأمر الى مقام الذى استظلّ فى ظلّها كلّ الدّرات و هل ينكر هذا الفضل احد لا فوالذى نفسى بيده الأ كلّ مبعوض مردوداً

قل يا قوم لا تتبعوا هواكم ان اتبعوا ملّة الرّوح و لا تجعلوا انفسكم بحجبات النّفس محجوباً فسوف تمنعون عن حبّ الله و مظهر نفسه و تدعون الى العجل و هذا من سرّ الغيب اخبرناكم به لتكوننّ من الذين اوتوا بصر العرفان و كانوا على الأمر خبيراً ايّاكم يا قوم لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تحاربوا مع الذى به استشرقت شمس العزّ عن افق عزّ منيرا و لا تبطلوا اعمالكم ثمّ انظروا فى كلمات الله لأنّكم خلقتهم لاصغائها و أنّها تستضىء بين كلمات النّاس كاشراق الشّمس بين انجم ميزوغا كسروا اصنام التّقليد بقدره ربّكم و ان وجدتم فى انفسكم من ضعف فاستقدروا بسطاني الذى كان على العالمين محيطاً قل يا ملاً البيان اذاً يتكلّم لسان الله فى افق الأعلى و يقول يا ملاً الأرض بأىّ حجة آمنتم بعلىّ من قبل حين الذى جاء بسطان من الأمر و فى حوله من جنود عزّ مبينا ان كنتم آمنتم به بما نزل عليه من جبروت البقاء آيات قدس بديعا تالله هذا نفسى و تلك آياتى ملأت الآفاق اشراقها فلم كفرتم بما آمنتم به و كنتم على شفا حفرة من الاعراض بعد الذى وصيناكم فى كلّ الألواح بل فى كلّ سطر حفيظاً بأن لا يحجبكم حين الظهور شىء عمّا خلق بين السّموات و الأرض و انتم احتجبتم بكلّ شىء و اعرضتم عن جمال عزّ مشهوداً ايّاكم يا قوم قوموا على خدمة الله و امره ثمّ تداركوا ما فات عنكم و كونوا على صراط قدس مستقيماً و يا قوم لا يغيثكم اليوم اموالكم و لا اولادكم و لا اعمالكم الا بعد حبيّ و كذلك نطق الرّوح عن جهة العرش ان انتم سمعوا ان يا اسمى كذلك ورد علىّ من الذينهم قاموا تلقاء وجهى و خلقوا بأمرى و ما اطّلع بذلك الا نفسى الحقّ و كان الله على ذلك شهيداً و لو وجدنا ذا اذن واعية لألقيناه ما يجعله بصيراً ليطلّع بما هو المستور عن انظر الغافلين جميعاً ان يا اسمى دع كلّ ما يحتجب به النّاس ثمّ ادع العباد الى رضوان الأعظم لعلّ يحدث فى قلوبهم ما يجذبهم الى جمال عزّ معروفاً دع المشركين و ما عندهم و لا تقعد مع الذين تجد فى قلوبهم غلّ الغلام و لا تأنس بهم لأنّ مثلهم مثل الثّعبان بل اشدّ ضرراً ان انت بذلك عليماً فاجعل درعك حبيّ و حصنك امرى و ذكرك اسمى اذاً لن يضرّك السموم و لن يحرقك النّار و لا يفرّك الماء و لن يؤثّر فيك نفس كلّ ملحد بغياً تالله اذاً لو يجادلّك كلّ من فى السّموات و الأرض ليجعلك الله غالباً عليهم بسطانه الذى كان على الأمر قويّاً ايّاك ان لا يمنعه شىء عن حبّ مولاك لأنك سمعت ما لا سمع احد و رأيت ما شاخصت عنه ابصر كلّ غافل ممنوعاً قل يا قوم انّ هذا لوجه الله اشرق فوق رؤوسكم أ تمنعون الأنظار عنه و انّ هذا لظلم على انفسكم و كان الظلم مذموماً تالله انّ ملكوت الله يمشى قدّامكم اذاً فاسرعوا اليه و لا تكوننّ عنه محروماً كذلك القيناك و الهمناك من حكمة التّى كانت تحت قناع الله مكنونا

\*\*\*

ان يا فتنة البقاء فانظري فتنة الله المهيمن القيوم بانها سيأتىكم بالحقّ فيها قد اتاكم حينئذ بالحقّ فاشهدون و أنّها لفتنة يفصل بين الكاف و التّون و يميّز بين الكلّ من يومئذ الى يوم الذى يظهر مرة اخرى فى أيام بدع موعود بظهور غيب ذاته و كنه بقائه فى سنة المستغاث و انّ هذا لحقّ محتوم و انّ ذلك من فتنة يأخذ كلّ الممكنات من كلّ غيب و شهود قل انّ ذلك من فتنة تضطرب فيها النفوس و تذهل فيها العقول و تنفطر الاسرار ثمّ تنصعق بها ارواح المخلصون قل انّ ذلك من فتنة تنفطر بها سموات العلم و الحكمة و تشقّ اراضى العزّ و القدرة ثمّ تندكّ بها جبال المجد و التّور قل انّ ذلك من فتنة يزلزل بها اعراش العظمة و ينقلب بها اهل سرادق الرّفعة ثمّ يتحير بها فى قدس البقاء ملاً الرّوح قل انّ ذلك لمن فتنة تظلم بها شمس الضياء و

تخسف اقمار العماء ثم تسقط بها في سموات الامر انجم العلوم قل ان ذلك من فتنه يمتحن الله بها كل الذرات ثم كل الموجودات ثم كل من في الارضين و السموات ثم كل العالمون و ان ذلك من فتنه يفتن بها عباد مكرمون ثم عباد مخلصون ثم ملائكة المقرَّبون ثم اهل ملاء العالمون قل ان ذلك من فتنه يمحص فيها كل من يدعى المحبة و الايمان بالله المهيم العلي المحبوب بهذا الجمال الممتنع البهي المحبوب و ان ذلك من فتنه ينخدع بها نار القدس ثم ينجمد ماء الحقيقة ثم يهتز سدرات الثور و يموتن الطوريون قل ان ذلك من فتنه يأخذ كل عارف سليم و كل بالغ حكيم و كل مدبر عليم و كل ملك امين ثم كل نبي مرسل

قل ان ذلك من فتنه تضطرب بها كل الآفاق و يمحص بها الناس كلهم اجمعون و يفرق بعض عن بعض كفرق الارض و السماء بل اشد من ذلك فتعالى الله مظهر هذه الفتنه المحتوم و بذلك فرق ما فرق في زمن كل النبيون و المرسلون و من قبلهم في زمن التي لن يحيط بها علم البالغون و سيفرق بذلك كلما يفرق في زمن الآخرون و ان هذا لسر غيب مكنون قد ستر في كائنات قدس محفوظ و لا يعرف ذلك الا من آتاه الله بصراً كان عن ابصار الحديد لمستور و ان ذلك من بصر لو تبصرون بها اهل عوالم الحقيقة ثم اهل مكامن الامر في سرائر العزة ليشهقون في انفسهم و يقشعرون في ذواتهم و لن يستطيعن ان يشهدون تالله الحق ان من هذه الفتنه تخطف ابصار قلوب الغيوب و تبق انظار القدس و الروح ثم تخسف بها في سماء الامر اقمرب الربوب قل تالله في هذه الفتنه تزل اقدام العارفين الذينهم يعرفون الله بالله و هم في اسرار الامر و الحق في كل حين يبصر الحديد ينظرون قل ان ذلك لفتنة تهتك فيها استار المسترات و تنكشف اسرار المسرات ثم تظهر بها كائنات الصدور

قل تالله سيفتنون في هذه الفتنه و يلقون في النار عباد الذين ما خطرت ببالهم باقل من ذرة انهم غير الله يعبدون قل تالله ليفتن في هذه الفتنه حقايق الذين لن يغفلون عن الله و امره في طرفه عين و هم كانوا في كل حين ان يتذكرون فكيف عباد الذينهم ما عرفوا من هذا الامر الذي ينصعق فيه كل المظاهر على قدر ما يعرف النملة من ذنابته و اولئك هم من جوهر الغفلة عند الله لمشهود قل تالله الحق يزل في هذه الفتنه اقدام كل العارفين من اهل ملاء العالمين من قبل ان يلتفتون انفسهم او يفقه قلوبهم او يميزون في ساذج عرفانهم باعلى جواهر العقول فبعد ما يكشف لهم عما هم فيه يفرطون اذ يصيحون في انفسهم و يتعرون في ذواتهم ثم ييكون و يضجون ثم يصرخون ولو يكون لهم ملاء السموات و الارض من الروح و البقاء يريدون ان يفدون و باقل من ان عن هذا الجمال المنيع لا يحتجبون تالله ان روح القدس تضطرب في تلك الايام و نور الانس يرتعب و سر السر تقشعرت في لاهوت العز ملائكة العرش يشفقون قل تالله في هذه الفتنه تفتن الارياح حين هبوبها بنفس هبوبها ثم تمتحن المياح حين شربها و جريانها ثم النار حين الذي تشتعل و تفور تالله قد يفتن كل الاراضي و السموات ثم الشمس و الانجم ثم الاقمار ثم الابحار بكل سفائنها و امواجها و قطراتها و ما قدر فيها من عجائب صنع الله المهيم القويم تالله تفتن كل شئ في كل شئ من كل شئ الى كل شئ بنفس شئ و لن يخرج منه ذرات الهواء و ذلك سر ما نزل من قبل على حبيب الاول من جبروت الله العلي العالم المعلوم و هو ذلك الآية حين ما وصى اللقمان لابنه ان يا بني انها ان تك مثقال ذرة من خردل فتكن في صخرة او في السموات او في الارض يأت بها الله و الله يشهد بما هم كانوا ان يعملون تالله لو تنظرون تشهدون بان سراج الذي توقد في الليالي تلقائكم يفتن في حين ما يشتعل ثم طير الذي يطوف حوله ثم انوار التي تجلي منه و احاطت اطرافه و القت على جهات مشهود تالله ان الفتنه هو يفتن و المحك يمحك و التميميص يمحص و الغربال يغربل و الاشعار ينشق كل واحد بالف شقة ثم يمتحن الشقوق كل ذلك من ظهور هذه الفتنه الاعظم التي يظهر عن هذا الشطر المهيم الاقدم و قد هبت ارياحها حينئذ فسيأتي من قريب في سنة الشداد و يأخذ كل البلاد و كل فيه يستغيثون

تالله و مظهر هذا الجمال القديم بذاته لذاته في ذاته لو يكشف الله حجاباً عما هو المستور ليقع اذاً زلزلته في قوائم الاعراش و يضطربون حوامل العرش و كاد ذواتهم يتفرون و اتي لو اذكر هذا النبأ الاعظم و ظهورات فتنه و امتحاناته الاقوم من



یومئذ الی ابد الآباد فی سرمد الذهور تالله لن ینفد ذکرها و لن یبید وصفها ولو یجری من بعد ما خلق الله کلّ البحور سبعین الف الف بمثل کلّ ذلك فتعالی الله هذا قلیل محدود

ای شمس از کسوف وهم و هوی درآ و ملاحظه کن نیر منیر اظهر انور ابها را در قطب سماء بقا بضیاء انواری که اگر جمیع ذرات وجود من الغیب و الشهود باقل من آن تقابلی باشعهئی از اشعات انوار آن نمایند هرآینه کل بنداء انی انا الّلهی فائز گردند ای شمس ملاحظه کن از جهتی تشعشع انوار فضلش را که بیک اشراق جمیع سموات غیب عظمت را بشموس عزت زینت بخشیده و جبال قدس احدیت بظهور معادن غیبیه مفتخر فرموده و از جهتی شهاب ثاقب عدلش جمیع اعراش علو و رفعت را منهدم فرموده و شموس بلند سماء عظمت را بر تراب ذلت ساقط نموده و لکن ای شمس چه ذکر نماید این ذره فانی که از ارتفاع و ظهور این نیر عظمی چه رایات غل و بغضائی از اولو القضاة من البیان در مقابل این جمال رحمن برافراخته اند قسم بذات مقدّس یکتا که چنین مقدّمهئی تا بحال در عالم ابداع ظاهر نگشته کسیکه وجود او بقولی خلق گشته تا بحال چندین دفعه اراده نموده که این آفتاب جمال سبحانی را باکمام غل و حسد بیوشد و جمال مطهرش را از افق امکان مستور نماید و لکن ید قدرت و غلبه صمدانی کید و مکر او را ظاهر نمود و حفظ فرمود جمال بهاء خود را بملائکه ذات مقدّس ممتنع منبع خود ای شمس کسیرا که در مدّت بیست سنه ارتفاع و اشتهار اسم او را در کلّ بلاد بقسمی فرمود که جمیع عباد او را بریوبیت پرستش نمودند و او را مسجود خود دانستند حال چون ارتفاع امر الله را دید تنور حسد و بغضا بفوران آمده چند مرتبه بانواع و اقسام بر سفک دم مطهرش قیام نموده چون از این اراده مأیوس شد در پی مکرهای دیگر افتاده تا در آخر چون ملاحظه فرمودند که این نار بغضا را جمیع بحور نشانند و این آتش غل و حسد را میاه امکان و اکوان ساکن نگرداند بالاخره عزلت از کل اختیار فرمودند و در بیتی فرداً وترأ وحیداً جالس گشتند که شاید باین سبب قدری نائره حسد اولو البغضاء ساکن گردد باینهم کفایت نموده و راضی نشده از همه جهت و همه سمت آتش فتنه و فساد افروخته اند و بهر قسم شورش و انقلابی در میان کل انداخته و حال در صدد جمیع مذهب و ملل و دول که القای بغضائی بواسطه آنها از این جمال مظلوم ظاهر نمایند و مقصود خود را بعمل آورند ای شمس تفصیل حالات این سنه شداد زیاده از آنست که باذکار اولین و آخرین مذکور گردد صد هزار عالم اسرار و مجال یک حرف گفتار آن نه ای شمس عنقریب میشنوی نعقیق کفر و نفاق را که در اطراف آفاق منتشر میگردد و آنچه خود بر او قیام نمودند بنفس خود راجع نمایند و فریاد مظلومیت برآورند

این ورقه در سنه قبل در جواب خطّ شما نوشتم البتّه پنج مقابل از این که نوشته شده زیاده است و لکن بجهت ملاحظه اسرار مقدّره در ملکوت قضا ارسال نشد تا اینکه این ایام ملاحظه شد که نعقیق کبری برخواسته و فتنه عظمی طلوع نموده اراده نمودم که بخطّی که بتوان خواند ارسال نمایم چون بطرزی که اول نوشته ام درست خوانده نمیشد هنوز یکصفحه تمام نشده که صد هزار بحر از طماطم بلا بر وجه ابها نازل گشت بقسمیکه قلم از تحریر و لسان از تقریر بازماند

خادم الله آقا جان

و در این ایام هم خطّی از شما و جناب معظم اسم الله الذییح رسید اراده جواب مفصل خدمتشان داشتم و لکن تفصیل حال اینست که عرض شده بساذج تکبیرات اعلی مذکر جمالشان میباشم

\*\*\*

## باسم العليّ الاعلى

ان يا قرّتي هلمّي و تعالى لتقرّ عيناك بجمالي ان يا اختي تصاعدي الى نغمات الرّوح من فمائي ان يا ولهتي فاسلكي في مناهج  
حبّي طلباً لجمالي ان يا جذبتني لا تسكني فاسرعي اليّ شوقاً للقائي ان يا بهجتني قمى و قالى امشى الى غاية رجائي لاشرب ماء  
الحيوان من عيون جناني ان يا قرّتي تعالى فاركضى لتفوزي الى رفرف وصالى و لتدخلى فى جنّة الفردوس مسكنى و مقامى لا قبل  
فماك و لتقبلي فمائي و لاستانس بك و تستانسى بيهاى ان يا قرّتي فاحضرى لتسمعى نغماتك و اسمعك نغماتي و تستلذّي  
بنغمات الحجازى من فتى العراقى ان يا اختي فاحضرى لتمشى مقابل وجهى و قدّامى قمى يا قرّتي لتدخلى فى ميادين جلالى  
لاشمّ روايح الطيب عنك و تشمّى نسמת القدس عن شعراتى حرّكى يا مسرّتى برجلاك لآخذك بايدائى فالبسى يا حبيبتى  
ثوب طلبتى و افتقارى لالبسك من خلع غنائى فاصعدى الى ظاهر ذلتى لتشهدى غيب اعتزازى فاسرعى يا اختي لاسكن فى  
قلبك و تسكنى فى فؤادى ان يا حبيبتى احبّ ان اشرب الخمر من شفتاك و انت تقبلي خيط الحمراء من شفتائى ان يا قرّتي  
فاضربى بانامل حبّك و تكلمى بهذا المقالى سأركض اليك متحافياً رجلاى و اعزّى فى شوقك مرغولاتى و امشى فى العراء بغير  
زادى لافدى عليك روحى و قلبى و فؤادى ١٥٢

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

جناب ملا علی اکبر فی ارض الألف

هو الباقي العالم العليم

ان يا قلم الأعلى ذكّر الذي غرق في ابحر الظنّ و الهوى لعلّ يخلصه ما يجري عنك و يطهره عن رجس المتوهّمين قل يا عبد المتوقّف على ارض الحيرة و المتدنن حول التار قل بسم الله الأعزّ الأقدس الأبهي ثمّ ادخل فيها و لا تخف من احد فتوكّل على الله المقتدر القدير و الله يجعلها نوراً لك و رحمةً عليك و سلاماً على العالمين اياك اياك خف عن الله الذي خلقك بأمر من عنده و لا تكن مريباً في الذي نزل البيان و ما فيه لعرفان نفسه الرحمن الرحيم و احيا الله كلّ شيء للقائه و هذا ما نزلناه في كلّ الألواح ان انت من العارفين كلّ الأمور في قبضة قدرته و كلّ الوجوه منقاد لسلطنته و كلّ خلق بأمره المحكم الحكيم أ تشكّ في الذي كلّ ذي شمس سجّاد لطلعته و كلّ ذي بهاء خشاع لعظمته و كلّ ذي نور خضّاع لسلطنته و كلّ ذي علم جاهل عند علمه و كلّ ذي غناء فقير لدى بابه و كلّ ذي عزّ ذليل عند ظهورات عزّه و كلّ ذي اقتدار عاجز لدى شؤونات قدرته و كلّ ذي ساذج محدود في ساحة قدسه و كلّ ذي بقاء فاني عند بروزات انوار بقائه و كلّ ذي ضياء مظلم لدى اشراق وجهه المقدّس المنير أ توقّف في الذي به نزل كلّ كتب و ظهر كلّ صحف و خلق كلّ اسم متعالی رفيع أ تسأل عن الظلّ من الشمس و ضيائها ان افتح بصرك ثمّ اشهدا لتجدها في قطب الزوال بسلطان العظمة و الاستجلال بأنوار التي استضاءت منها اهل ملا الأعلى و سكّان لجاج الأسماء و كلّ ما كان و ما يكون ان انت من الشاهدين و ان منع بصرك رمد الأوهام عن مشاهدة انوار جمال ربّك العليّ الأعلى فاستشف باسمي الشافي الكافي الظاهر البديع أ تسأل عن قطرة التي بقت قعر بشر الظلماء من البحر و امواجه ثمّ سلطانه تالله هذا ظلم من نفسك على نفسك و على الله ربّك العزيز العليم هل يليق لذي بصر يسأل عن شمس السّماء بعد اشراقها لا فوربّ العالمين اياك اياك لا تعلق امر ربّك بتصديق ما سواه و لا باقبال احد من الموجودات لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و خلقهم كخلق نفسك و لا فرق اليوم بينك و بين ما سواك الا من ايده الله بأمره و عرقه مظهر نفسه و الله من اعلى الخلق في الواح قدس حفيظ

قل انه لم يزل كان معروفاً بنفسه لا بشهادة احد من العباد و اقبالهم و لا يزال يكون بمثل ما قد كان و لا ينكر ذلك الا كلّ منكر عنيد ان يا عبد فأنصف في نفسك أ كان الله مقتدرّاً في امره ام انت مقتدر في تعيين ظهوره في وقت من الأوقات ان اعترفت بأنّه كان مقتدرّاً بارتفاع قيوميّته انه اظهر نفسه كما شاء و لا يسأل عمّا شاء و ان تظنّ بأنك مقتدر فأت برهانك و لا تكن من الصّابرين اياك ان لا تجعل امر الله محدوداً بحدود نفسك و لا بحدود احد من بريّته ثمّ اعلم بأنّ ما سواه عجزاء عن عرفان نفسه و كيفيّة ظهوره الا بما يعرفهم فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و الله هو ارحم الرّاحمين و من ظنونك تكاد ان تهبّ قواصف القهر و عواصف الغضب على الممكنات خف عن الله ثمّ استغفر سبعين مرّة لعلّ يغفرک بفضل من عنده و الله لجواد كريم طهر قلبك عن اشارات ما عندك من كلمات اولی الفرقان ثمّ اصعد الى هواء الذي فيه يستضيء انوار وجه ربّك

الرَّحْمَنُ لِتَشْهَدَ نَفْسُكَ غَنِيًّا عَنْ كُلِّمَا سَمِعْتَ وَتَجِدُهَا فَارِغًا عَنِ الْعَالَمِينَ تَاللَّهِ يَا عَبْدَ قَدِّمْتَ حِجَّةَ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ  
الأَعْظَمِ العَظِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَظْهَرَ حَرْفٌ مِنْ آيَاتِهِ الَّتِي عَجَزْتَ عَنْ عَرَفَانِهَا كُلِّ عَالَمٍ عَلِيمٍ وَبَعْدَ الظُّهُورِ أَنْكَ فَانظُرْ بِطَرْفِ البَدءِ  
إِلَى حِجَّةِ الَّتِي بَهَا ثَبَتَ إِيْمَانُكَ مِنْ قَبْلِ إِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَ فِي ذَلِكَ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ اقْنَعْ بِمَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِ رَبِّكَ وَانْهَى يَكْفِيكَ عَنْ  
دُونِهِ

وَ قُلْ سَبْحَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ العَرِشِ العَظِيمِ وَ رَبِّ مَسْئُولٍ يَكُونُ مَحْتَجِبًا فِي حِينِ الظُّهُورِ بِحِجَابَاتِ نَفْسِهِ وَ يَكُونُ مِنْ  
الْغَافِلِينَ وَ مِثْلَ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَؤُلَاءِ كَمِثْلِ أَكْمِهِ الَّذِي يَسْأَلُ عَنْ أَكْمِهِ آخِرَ هَلْ يَغْنِيهِ مِنْ شَيْءٍ لَا فَوْنَفْسِ رَبِّكَ العَلِيِّ  
الحَكِيمِ إِيَّاكَ أَنْ لَا تَكُنْ مِثْلَ الَّذِينَ تَمَسَّكُوا بِذَيْلِ رُؤُسَائِهِمْ حِينِ الَّذِي أَتَى اللَّهُ عَلَى سَحَابِ الأَمْرِ بِاسْمِهِ العَلِيِّ العَظِيمِ وَ اعْرَضُوا  
عَنِ اللَّهِ بِاعْرَاضِهِمْ وَ بِذَلِكَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ العَذَابِ وَ رَجَعُوا إِلَى مِثْوَاهِمُ فَبِئْسَ مِثْوَى المَعْرُضِينَ ضَعَّ حِجَابَاتِ الوَهْمِ تَحْتَ  
قَدَمَاكَ ثُمَّ عَرَّجَ إِلَى مَقَرِّ العِزِّ وَ القُدُسِ وَ الجَلَالِ لِتَشْهَدَ كُلَّ شَيْءٍ فِي ظِلِّ كَلِمَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْ قَلَمِهِ فَكَيْفَ نَفْسُهُ العَلِيِّ  
البَدِيعِ أَنْ يَا عَبْدَ أَنَا وَجَدْنَا مِنْكَ رَوَائِحَ إِشَارَاتِ القَبْلِ مِنْ الَّذِينَ أَوْتُوا الفِرْقَانَ مِنْ ذِكْرِ الوَصَايَةِ وَ دُونِهَا وَ بِذَلِكَ حَزَنْتَ وَ حَزَنْتَ  
مَظَاهِرَ الأَسْمَاءِ فِي مَلَكُوتِهَا وَ مَطَالِعَ الصِّفَاتِ فِي جَبْرُوتِهَا لِأَنَّا أَمَرْنَا العِبَادَ فِي البَيَانِ بِأَنْ يَقْدَسُوا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا عِنْدَهُمْ لِأَنَّ مَا  
عِنْدَهُمْ مَا اغْنَاهُمْ يَوْمَ القِيَامَةِ وَ احْتَجَبَهُمْ عَنِ لِقَاءِ اللَّهِ وَ جَعَلَهُمْ مَحْرُومًا مِنْ نَفْحَاتِ قُدْسِهِ كَمَا شَهِدْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ  
أَمَّا سَمِعْتَ بِأَنَّهُ هُوَ حَيٌّ فِي الأَفْقِ الأَبْهَى وَ هَلْ يَحْتَاجُ بَعْدَ ظُهُورِهِ بِوَصِيٍّ قُلْ سَبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا ظَنَنْتَ فِي نَفْسِي وَ ظَلَمْتَ وَ كُنْتَ  
مِنَ الظَّالِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ أَشْيَاءِ الفَانِيَةِ لِيَقْسِمَهُ وَصِيَّهُ بَيْنَ الوَارِثِينَ وَ أَنْ أَمْرُهُ هُوَ مَعَهُ وَ لَنْ يَفَارِقَ مِنْهُ إِيَّاكَ أَنْ تَتَّخِذَ لِنَفْسِهِ  
وَ كِيَالًا أَوْ وَصِيًّا أَوْ حَسِيبًا أَوْ وَزِيرًا أَوْ نَظِيرًا وَ كُنْ مِنَ التَّائِبِينَ وَ أَنَّهُ يَكْفِي بِنَفْسِهِ كُلَّ المُمَكِّنَاتِ وَ لَا يَكْفِي عَنْهُ شَيْءٌ لَا فِي  
السَّمَوَاتِ وَ لَا فِي الأَرْضِينَ أَنْ أَنْتَ مِنَ المَسْتَشْعِرِينَ بَلِي وَ لِنَفْسِهِ مَرَايَا يَتَجَلَّى عَلَيْهَا بِأَنْفُسِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَنْ يَقَابِلْنَ الشَّمْسَ وَ  
إِشْرَاقَهَا وَ هَذَا مَا تَشْهَدُهُ فِي المَرَايَا الظَّاهِرَةِ أَنْ أَنْتَ مِنَ التَّائِبِينَ وَ يَحْكِيكَ عَنْ إِشْرَاقِ الشَّمْسِ أَنْ يَقَابِلْنَهَا وَ يَسْتَقِيمْنَ عَلَى مَا  
كَانَ عَلَيْهِ وَ بَعْدَ الانْحِرَافِ يَرْجِعُ التُّورَ إِلَى أَصْلِهِ وَ مَقَرَّهُ وَ يَبْقَى الحِجَابَ لِلْمَرَايَا وَ كَذَلِكَ يَبِينُ لَكَ مَا كُنْتَ غَافِلًا عَنْهُ لِتَكُونَ مِنَ  
المُوقِنِينَ وَ لَمْ يَكُنْ هَذَا المَقَامَ مَخْصُوصًا بِأَحَدٍ دُونَ أَحَدٍ تَاللَّهِ الحَقُّ لَوْ يَقَابِلْنَ اليَوْمَ كُلَّ المُمَكِّنَاتِ إِلَى أَنْوَارِ هَذِهِ الشَّمْسِ الَّتِي  
إِشْرَقَتْ عَنْ أَفْقِ القُدُسِ بِطَرَازِ اللَّهِ المَقْتَدِرِ العَلِيِّ العَظِيمِ لِیَرْتَسِمَ فِيهَا تَجَلَّى أَنْوَارِ الشَّمْسِ وَ لَا يَنْكُرُ ذَلِكَ إِلَّا كُلَّ جَاهِلٍ بَعِيدٍ وَ  
مِنْ دُونَ ذَلِكَ أَمَّا سَمِعْتَ يَا عَبْدَ بِأَنَّ ظُهُورَ الَّذِي ظَهَرَ فِي السَّيِّئِينَ هُوَ ظُهُورُ اللَّهِ وَ خَتَمَ النَّبُوَّةَ بِظُهُورِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْ اللَّهَ  
رَبِّكَ مَقْدَسٌ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ وَ إِشَارَةٍ وَ دَلَالَةٍ وَ نَسْبَةٍ وَ رِبْطٍ وَ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ كَانَ مُسْتَوِيًّا عَلَى عَرْشِ التَّقْدِيسِ وَ مِنْزَهًا عَنِ الخَلَائِقِ  
اجْمَعِينَ وَ لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَجْعَلَ لَهُ وَصِيًّا وَ أَنَّمَا الوَصِيُّ لِلْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ هُمْ خَلَقُوا بِقَوْلِهِ إِذَا قُلْتُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الخَالِقِينَ  
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ المَبْدُعِينَ وَ أَنَا أَرْفَعُنَا مِثْلَ تِلْكَ الأَسْمَاءِ فِي البَيَانِ وَ كَسَّرْنَا أَصْنَافَ الأَوْهَامِ لئَلَّا يَحْتَجِبَ أَحَدٌ بِهَا عَنِ اللَّهِ رَبِّكَ  
وَ رَبِّ آبَائِكَ الأَوَّلِينَ إِيَّاكَ أَنْ لَا تَنْظُرَ إِلَى بَعِيْنِ أَحَدٍ سِوَائِي وَ أَنْكَ أَنْ تَرِيدَ أَنْ تَعْرِفَنِي فَانظُرْ بِعَيْنِي وَ مِنْ دُونَ ذَلِكَ لَنْ تَعْرِفَنِي وَلَوْ  
تَفَكَّرَ فِي عَرَفَانِي إِلَى آخِرِ الَّذِي لَنْ يَحْصِيهِ أَحَدٌ مِنَ المَحْصِينَ

وَ أَنْ أَرَدْتَ أَنْ تَصِلَ إِلَى ذُرْوَةِ الفَضْلِ وَ تَبْلُغَ إِلَى مَقَرِّ الأَعْلَى وَ يَقْدَرُ لَكَ كُلُّ خَيْرٍ فِي سَمَاءِ القَضَاءِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ العَلِيِّ  
الأَبْهَى فَانْقَطِعْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ تَوَضَّأْ بِمَاءٍ صَافِي طَاهِرٍ كَمَا أَمَرْتَ فِي البَيَانِ مِنْ لَدُنِ مَنْزِلِ قَدِيمٍ

وَ فِي حِينِ الَّذِي تَغْسِلُ يَدَيْكَ قُلْ

إِي رَبِّ طَهِّرْنِي عَمَّنْ سِوَاكَ ثُمَّ اسْتَعِدَّنِي لِلفَاكِ فِي يَوْمِ ظُهُورِ جَمَالِكَ وَ قِيَامِ نَفْسِكَ ثُمَّ قَدَّسْنِي عَمَّا احْتَجَبَنِي عَنْ  
جَمَالِكَ المُنِيرِ وَ خَلَّصْنِي يَا إِلَهِي لِعَرَفَانَ نَفْسِكَ العَلِيِّ العَلِيمِ

وَ فِي حِينِ الَّذِي تَغْسِلُ وَجْهَكَ قُلْ

ای ربّ هذا وجهی اغسله كما امرتني بهذا الماء اذاً يا الهی اسألك باسمك الذي احتجب عنه العباد ألا الموحّدون من برّيتك بأن تغسل وجهی بماء رحمتك الذي جرى عن يمين عرش عظمتك ليكون خالصاً لوجهك المقدّس المشرق اللّميع ای ربّ فاحفظه عن التوجّه الى غيرك و الاقبال الى الذين هم كفروا بآياتك الكبرى في ظهور نفسك العلويّ الأعلى باسمك الأقدس الأمتع الأبدع الأبهي و لا تجعلني يا الهی محروماً عن لحظات اعين عنايتك و لا مأیوساً عن نفحات قدس الطافك و انك قد كنت لمن دعاك مجيب و لمن طلب لفاك قريب و انك انت ذو الفضل العظيم ای ربّ فاجعله مستضيئاً في يوم الذي تسودّ فيه الوجوه و مشرقاً بأنوار وجهك الكريم

و ان تقرأ بعد التّغسيل لا بأس عليك فضلاً من لدن ربك العليم و بعد الاتمام فاستعمل العطر ثمّ البس احسن ثيابك ثمّ ولّ وجهك شطر حرم الله الذي يطوفه حينئذ ارواح الوجود من الغيب و الشّهود ثمّ ارواح الذين ما امروا بأمر و لم يزل كانوا ناظرأ الى وجه ربك المتعالی العزيز المنيع

ثمّ قم مستقراً على مقامك ثمّ ارفع يديك الى الله بسكون و وقار مبین قل

ای ربّ اسألك باسمك الذي به تجلّيت على الممكنات و استعليت على الكائنات بأنك كما عطّرتني بهذا عطّرتني من نفحات رضوان قدس رحمانيتك و فوحات التي تأتي بها رائحة قميص نفسك العزيز المنير لثلاً يجد احد منّي الأ روائح قدس فضلك و احسانك و اكون بكلّي مقبلاً اليك و منقطعاً عن دونك و انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت الكريم الرحيم ای ربّ يا محبوبی و رجائي و مالک ذاتي و نفسي فأنزل حينئذ على عبدك ما ينبغي لسلطان عنايتك و اكرامك و ما يليق لبدائع فضلك و امتنانك و لا تحرمني يا الهی عمّا قدرته في سماء مشييتك و سحاب ارادتك لأصفيائك الذين اختصصتهم لنفسك العزيز الجميل ای ربّ انا الفقير قد تمسّكت بحبل غنائك و انا الدليل قد تشبّثت بخيط عزّك و اجلالك و انا الضعيف قد استقرت الى خيام عزّ اقتدارك و خبَاء مجد حكومتك و سلطانتك فيها انا يا الهی قمت بين يديك راجياً فضلك و ناسياً سواك و هارياً عن دونك و مقبلاً الى حرم وصلك و كعبة رضاك هل لدونك من وجود لأتوجّه اليه او لسواك من ظهور لأقبل اليه لا فوجمالك بل كلّ ذی ظهور معدوم عند ظهورات انوار قدس كبرياتك و كلّ ذی علوّ مفقود لدى شؤونات عزّ علوک و ارتفاعك فأنزل يا الهی على عبدك ما يجعله غنيّاً عمّا خلق بين السموات و الأرضين و انك انت ارحم الراحمين

اذاً فامش ثلاثة اقدم متوجّهاً الى شطر الله و في قدم الأول قل

ای ربّ تجلّ عليّ في هذا المقام ما تجلّيت به على الكليم في فاران حبّك و حوريب عنايتك و سيناء عزّ رحمانيتك العزيز المنيع ثمّ انقطعني يا الهی عن الأسماء و ملكوتها لثلاً احتجب بها عن الذي خلقها بأمر من عنده و انك انت على كلّ شيء قدير ثمّ اسمعني يا الهی ندائك عن كلّ الأشجار كما اسمعته من سدره امرک عبدك الذي اصطفيته و ارسلته على العالمين

و في قدم الثاني قف و قل

ای ربّ تجلّ عليّ في هذا المقام كما تجلّيت على الرّوح لأقوم على ثناء نفسك و انطق بآياتك بين عبادك الغافلين لعلّ بذلك يطهّر قلوبهم عن الشكّ و الرّيب في امرک الذي به انصعق كلّ من في جبروت الأسماء إلا معدود قليل ای ربّ قدّسني في ذلك المقام عن الصّفات و جبروتها التي يكون حائلاً بيني و بين مشاهدة انوار الدّات ثمّ اسقني يا الهی كأس البقاء من ايادي ذكر اسم ربّي العلويّ الأعلى في هذه الكرة الأخرى و انك انت لذو فضل عظيم ای ربّ ذقني من كوثر الحيوان لأشتعل من حرارة حبّك على شأن يشتعل منّي عبادك ثمّ اجر من فمي سلسيل العرفان في عرفان نفسك الرّحمن لأستدلّ به على برّيتك الذين اضطربوا على صراطك الواضح اللّائح المستقيم

ثمّ في قدم الثالث قف و قل

ای ربّ تجلّ علیّ فی هذا المقام كما تجلّیت علی انبیائک و اصفیائک المقرّبین ثمّ انقطعنی یا الهی عن الدنیا و الآخرة ثمّ ادخلنی فی جنة لقائک و رضوان بهائک العزیز المنیر ای ربّ فامح عن قلبی کلّ ذکر دون ذکرک لأقوم ببناء نفسک بین السموات و الأرضین ای ربّ فاغفر جریراتی الكبرى و خطیئاتی العظمی و ما فرطت فی جنب ربّی العلیّ الأعلی و توقفت علی صراط الذی احاط العالمین ای ربّ فألبسنی ثوب الغفران و خلع الايقان و ائتک قاضی حوائج الطالبین

ثمّ اخر بوجهک علی التراب و قل

لک الحمد یا الهی علی بدائع احسانک و ظهور الطافک فی حقّی بحيث علمتني سبل عرفانک و مناهج هدايتک اذا یا الهی اسألک بنور وجهک الذی به استضاء الممكنات و استنار الکائنات بأن لا تجعلنی من الذین سمعوا ندائک و ما اجابوک و اظهرت لهم نفسک بأعلی ظهورک و ابهی طلوعک و ما اطاعوک ثمّ اجعل لی مقعد عزّ فی جوار اسمک الرحمن فی رضوان الذی خلقته فی قطب الجنان ثمّ الحفنی بعبادک المقرّبین ثمّ انزل علیّ کلّ خیر فی علمک ثمّ ابتعثنی يوم القيامة بين یدی مظهر نفسک المتعالی العلیّ القدير

اذا فارع وجهک عن التراب لأنک اتممت عملک الذی امرت به فی هذا اللوح المبين فوعمر من يظهره الله من يعمل هذا العمل خالصاً لوجه ربّه و منقطعاً عن دونه فقد يقضى الله حوائجه و يبعثه يوم البعث بطراز يتحير عنه ملائكة المقرّبين و كذلك علمناک و اذکرناک لعلّ تدرك لقاء ربک و لا تكون محروماً عمّا هو خیر لک عن کناز السموات و الأرضین ان عملت فلنفسک و ان ترکت فانّ ربک لغنی عن العالمین

\*\*\*

هو الظاهر باسمه القيوم

ان یا قلم الأعلی نحبّ ان نذکر من فاز بأنوار الوجه اذ کان خلف الحجاب انه ممّن فاز بلقاء الله اذ ما ج بحر الوصال فی الزوّراء امراً من لدى الله العزیز العلام قد خرج من بيته مقبلاً الى الأفق الأعلی الى ان دخل و سمع و فاز بما کان موعوداً فی كتب الله الغنی المتعال

یا کمال ان افرح بما یذکرک المظلوم من شطر السجن بما یجذبک الى مقام القرب و القدس و الجمال ان انظر ثمّ اذکر اذ کنت حاضرّاً لدى العرش و سمعت نداء مکّم الطور الذی اذ اتی من سماء الأمر نطقت الأشياء قد اتی مالک يوم المعاد ان افرح بهذا الفضل الأعظم لعمر الله لا تعادله کنوز العالم یشهد بذلك من کان راكباً علی السحاب و ماشياً علی مشارف الأرض بقدره و سلطان

کمال اليوم مقامات عنايات الهی مستور است چه که عرصه وجود استعداد ظهور آن را نداشته و ندارد ولكن سوف يظهر امراً من عنده انه لا تضعفه قوة الجنود و لا سطوة الملوك ينطق بالحقّ و يدع الكلّ الى الفرد الخبير جميع از برای اصلاح عالم خلق شده اند لعمر الله شؤونات درنده های ارض لایق انسان نبوده و نیست شأن انسان رحمت و محبت و شفقت و بردباری با جميع اهل عالم بوده و خواهد بود بگو ای دوستان این کوثر اصفی از اصبع عنایت مالک اسماء جاری بنوشید و باسمش بنوشانید تا اولیای ارض یقین مبین بدانند که حقّ از برای چه آمده و ایشان از برای چه خلق شده اند

مراسلات شما در این ایام رسید و جميع در ساحت اقدس عرض شد و بالطاف و عنایت مظلوم آفاق فائز شدی امروز استقامت از اعظم امور لدى الله بوده چه که مظاهر ظنون و مطالع اوهام در صدد اضلال عباد بوده و هستند بگو ای دوستان سلسبیل استقامت که از معین کلمات الهی جاری و ساریست بگیرید و باسمش بیاشامید تا خود را دارای مقامی مشاهده نمایند

كه اگر كلّ عالم بجميع كتب و زبر و صحف ظاهر شوند معدوم صرف مشاهده نمائيد كذلك نطق اللسان في ملكوت البيان لتشكر ربك العليم الخبير

البهاء عليك و على ضلعك و على ابناك و اختيك و على اللآني آمن بالله العلي العظيم مخصوص دوستان آن ارض از سماء مشيت الواح بديعه منيعه نازل انشاءالله برسد و بان فائز شوند البهاء للمخلصين الثابتين و الثور للسامعين الراسخين

\* \* \*

قد نزل للتي سميت بمریم أنّها اشتعلت بنار حبّ ربّها قبل ان تمسسها و انا سترنا شأنها في حيوتها فلمّا ارتقت الى الرفيق الاعلى كشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اراد ان يزور الطاء الكبرى التي استشهدت من قبل فليزر بهذه الزيارة

بسم الله العلي الاعلى

ان يا قلم الاعلى ما اخذك السرور في ايام ربك العلي الاعلى لتغنّ به على افنان سدره المنتهى بنغمات البهاء ولكن مسنتك المصيبة العظمى اذاً ضجّ بين الارض و السماء ثم اذكر ما ورد عليك من شئون القضاة ليجري دموع من في لجاج الاسماء في هذه المصيبة التي فيها اهتزّ الرضوان و تزلزلت الاكوان و اضطربت حقايق الامكان و بكى عين العظمة على عرش اسمه الرحمن و قل اول رحمة نزلت من سحاب مشية ربك العلي الابهي و اول ضياء اشرق من افق البقاء و اول سلام ظهر من لسان العظمة في ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى و الكلمة العليا و الدرّة النوراء و الطلعة الاحديّة في جبروت القضاة كيف اذكر مصايك يا ايّها الورقة الحمراء تالله من سقوطك عن شجرة الامر سقطت اوراق سدره المنتهى و انكسرت افنان دوحه البقاء و يبست اغصان شجرة طوبى و احترقت قلوب الاولياء و اصفرّت وجوه الاصفياء و تشبكت افئدة الانتقياء في الجنة المأوى و ناح الروح الامين على محضر الكبرياء و صاحت سكان الارض و السماء انت التي كنت لوجنة الاماء شامة الهدى و لجبين التقوى غرة الغراء و بك شقت سبحات الاوهام عن وجه الاماء و بك زينت هياكلهنّ بطراز ذكر مالك الارض و السماء انت التي اذا سمعت نداء الله ما توقفت اقلّ من آن و سرعت اليه منقطعة عمّا سواه و آمنت به و باياته الكبرى و عرفت مظهر نفسه في ايامه بعد الذي فرع من في السموات و الارض الا الذين امسكهم يد ارادة ربك العلي الابهي و نجّاهم من غمرات النفس و الهوى انت التي كنت غريبة في وطنك و اسيرة في بيتك و بعيدة عن ساحة القدس بعد اشتياكك و ممنوعة عن مقرّ القرب بعد شوقك و توجهك انت التي لم تزل حرّكتك ارياح مشية ربك الرحمن كيف شاء و اراد و ما كان لك من حركة و لا من سكون الا بامر و اذنه طوبى لك بما جعلت مشيتك فانية في مشية ربك و مرادك فانياً فيما اراد مولاك انت التي ما منعتك اشارات اهل التفاق عن نير الآفاق و لا اعراض اهل الشقاق عن مالك يوم التلاق و قد وفيت الميثاق في يوم تشاخصت فيه الابصار و انفضّ الفجّار عن حول مظهر نفس ربك المختار الا قليلاً من الاخيار

فاه آه في مصيبتك منع القلم عن الجريان و مرّت روايح الاحزان على اهل الجنان و بها انفصلت اركان كلمة الجامعة و ظهرت على صور الحروفات المقطعات في اوائل سور الكتاب و بها اخذ العقول حكم القيود في عالم الجبروت و لبس الهيولا ثوب الصّورة في ملكوت القضاة

فوحقك يا ايّها الورقة البقائية صعب على بان ارى الدنيا و لا اراك و اسمع هدير الوراق و لا اسمع نغماتك في ذكر ربك العلي الابهي تالله بحزنك حزنت الاشياء عمّا خلق في ملكوت الانشاء و لبس مطالع الاسماء اثواب السوداء فكيف اذكر يا حبيبة البهاء ايام التي فيها تغنيت على الافنان بفنون الالحن في ذكر ربك الرحمن و بنغماتك في ثناء ربك العزيز المئان ارتفع

حفيف سدرة البيان و هدير ورقاء العرفان و خريز ماء الحيوان و هزيز ارياح الجنان و زقاء ديك العرش فى ذكر ربك العزيز المستعان انت التى بتسيحك سح كل الوجود ربّه العزيز الودود و بعدك تكلكلت الورقاء و ركدت الارياح و خبت مصاييح الفلاح و جمدت مياه النّجاح عمت عين ما شهدت فى وجهك نضرة الرّحمن و ما بكت بما ورد عليك من الاحزان و خرس لسان لا يذكرك بين ملاء الاكوان فىا بشرى لاّيام فيها تحركت على الشّجرة و تغيّبت عليها بايات الاحديّة و استجذب به فؤاد كلّ امة خاشعة خاضعة التى ارادت ربّها بوجهة ناضرة ضاحكة مسبشرة فواحزنا لتلك الايام التى فيها غطى وجهك و ستر ظهورك و منع لقاءك

فاه آه يا ايّتها الورقة الاحديّة و الكلمة الاولى و الساذجة القديّة و الثّمرة الالهية و الطلعة العمائيّة و الآية اللاهوتية و الروح الملكوتية فى مصيبتك منعت البحار عن امواجها و الاشجار من اثمارها و الآيات من انزالها و الكلمات من معانيها و السّماء من زينتها و الارض من انباتها و المياه من جريانها و الارياح من هبوبها و انى لو اذكر زراياك على ما هى عليها ليرجع الوجود الى العدم و يرتفع صرير قلم القدم لم ادر اى زراياك اذكره بين ملاء الاعلى ءاذكر ما ورد عليك من احبائك او ما ورد عليك من اعداء الله ربّ الآخرة و الاولى انت التى حملت فى سبيل مولاك ما لا حملته امة من القانتات و به جرت دموع القاصرات فى الغرفات و خررن حوريّات الفردوس على وجه التراب و عررن رؤسهنّ طلعات الافريدوس يا ورقة الحمراء بمصيبتك تغير وجه الظهور و بدّل السرور و اضطربت اركان البيت المعمور و طوى رقّ المنشور فاه آه بمصيبتك قبل كلّ الوجود من الغيب و الشّهود حكم الموت بعد الحيوة و لبس مشية الاولى رداء الاسماء و الصّفات و لمّا انصبت زراياك على نهر الاعظم الذى كان مقدّساً عن الالوان تفرقت و صارت اربعة انهار و اخذته الالوان المختلفة و الحدودات العرضية فلما القيت على ركن الاول من كلمة التقوى تأخّرت فيها حرف الاثبات لحزنها و استقدمت حرف النّفى و ظهر منها ما احترق به قلب البهّاء و كبد البهّاء فلما قرئت على النّقطة الاولى صاحت و اضطربت و تزلزلت الى ان تنزلت و ظهرت على هيئة الحروفات فى الصّفحات فلما سمعت نقطة العلم ضجّت و ناحت و اختلفت و تفرقت و فصلت و ظهرت منها علوم متفرقات و مظاهر مختلفات و بها استكبرن مراياها على الله فى يوم فيه شهد كلّ الدّرات بانّ الملك لله الواحد المقدر القهار تالله بما ورد عليك من اعدائك كاد ان يستبق العدل فضل ربك و القهر رحمة التى سبقت كلّ الاشياء

فاه آه يا كلمة البهّاء و المستشهد فى سبيل البهّاء كم من ليالى بكيت على الفراش شوقاً للقاء البهّاء و كم من ايام احترقت بنار الاشتياق طلباً لوصول البهّاء و توجّهت الى وجه البهّاء الذى لا يرى فيه الا الله العلى الاعلى و اتك انت ما اردت من وجهه الا وجه ربك و يشهد بذلك اهل ملاء الاعلى ثمّ اهل جبروت البقاء عمت عين ما شهدت فىك آية التوحيد و ظهور التفريد يا ايّها المذكور بلسان البهّاء تالله حكم التّأنيث يخجل ان يرجع اليك يا فخر الرجال طوبى لك يا مظهر الجمال طوبى لك بما طهرك الله فى ازل الازال عن شبهات اهل الضلال و حفظك عن الزلزال و انه لهو العزيز المتعال و اليه يرجع حكم المبدء و المآل اشهد بانك كنت ورقة لم تزل حرّكتك ارياح مشية الله و ما اخذتك اشارات اهل التّفاق الذين نقضوا الميثاق و كفروا بالله مالك يوم الطلاق طوبى لامة انست بك و سمعت ذكرك و تمسّكت بحبل حبك و استقربت بك الى الله موجدك و خالقك و التى ما ذاقت حبك خالصاً لوجه ربك أنّها صارت محرومة من عناية التى اختصك الله بها و الجنة لمن اقبل اليك و بكى عليك و زارك بعد موتك يا ايّتها المستورة فى اطباق التراب انّ جسدك وديعة الله العزيز الوهاب فى بطن الارض و روحك استرقى الى الافق الابهى و الرقيق الاعلى

اللهمّ يا الهى وال من والاها و عاد من عاها و انصر من نصرها و ارزق من زارها خير الدّنيا و الآخرة و ما قدرته للمقرّين من خلقك و المخلصين من بريتك و اتك انت مالك الملوك و راحم المملوك و فى قبضتك ملكوت ملك الارض و السّماء تفعل ما تشاء لا اله الا انت ربّ العرش و الثرى و ربّ الآخرة و الاولى



سبحانك اللهم يا الهى اسئلك بمظهر نفسك العلى الاعلى و بظهوراتك الكبرى و باياتك التى احاطت الارض و السماء  
ثم بهذا القبر الذى جعلته اوعية حبك و مقر ورقة من اوراق سدره ظهورك بان لا تطردنى عن بابك و لا تجعلنى محروماً عمّا  
قدرته لاصفياتك اى رب اسئلك بك و بها و بمظاهر الاسماء كلها بان لا تدعنى بنفسى و هوأى و لا تجعلنى من الذينهم  
اعترضوا عليك و اعرضوا عنك فى يوم الذى فيه استويت على عرش رحمانيتك و تجلّيت على كل الاشياء بكل اسمائك  
فاشربنى يا الهى من سلسيل عرفانك و كوثر عنايتك لأجعل به منقطعاً عمّا سواك و مقبلاً الى حرم وصلك و لقاك و انك  
انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المتعالى العزيز الوهاب

اى رب اسئلك بنار التى اشتعلتها فى صدر هذه الورقة التى تحركت من ارياح مشييتك و نطقت على ثناء نفسك بان  
تشتعل قلوب عبادك من نار حبك لينقطعن عن الذينهم كفروا و يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الهى على و على عبادك  
المنقطعين و احبائك القابطين خير الدنيا و الآخرة ثم اغفر لنا و لابائنا و امهاتنا و اخواننا و ذريتنا و ذواتنا من الذين  
آمنوا بك و باياتك و كانوا مقرراً بوحدانيتك و معترفاً بفردانيتك و مدعناً بامرک و ناطقاً بثنائك انك انت الذى لم تزل كنت قادراً  
و لا تزال تكون حاكماً لا يمنعك اسم عن اسم و لا صفة عن صفة كل الاسماء خادمة لنفسك و طائفة فى حولك و منقادة  
لسلطنتك و خاشعة عند ظهور آثار قدرتك و خاضعة لدى بوارق انوار وجهك و انك لم تزل كنت و تكون مقدساً عن خلقك و  
بريتك و بذلك يشهد نفسى و كل الذرات و كيونتى و كيونات من خلق بين الارضين و السموات لا اله الا انت المقتدر  
المتعالى العزيز المنان

\*\*\*

#### هو المعزى المحزون

ان يا قلم قد اتتك مصيبة كبرى و رزية عظيمة التى بها ناحت اهل الفردوس الاعلى و الجنة العليا بها صعدت الاحزان الى ان  
بلغت اذيال رداء الرحمن طوبى لفاصد قصد خدمتها فى حياتها و زارها بعد صعودها و عروجها و لامة قصدت مقامها و تقربت  
الى الله بها البهاء المشرق من افق غرّى الغراء و النور الظاهر اللائح من سماء اسمى الابهى عليك يا ثمرة سدره المنتهى و  
الورقة المباركة النوراء و انيسة من ابتسم بظهوره ملكوت البقاء و ناسوت الانشاء نشهد انك اول ورقة فازت بكأس الوصال فى  
الوثاق و آخر ثمرة اسلمت روحها فى الفراق انت التى ذاب كبك و احترق فؤادك و اشتعلت اركانك فى بعدك عن الحضور  
فى مقام جعله الله مشرق آياته و مطلع بيناته و مظهر اسمائه و مصدر احكامه و مقر عرشه يا ورقتى و عرف جنة رضائى انت فى  
الرفيق الاعلى و المظلوم يذكرك فى سجن عكاء انت التى وجدت عرف قميص الرحمن قبل خلق الامكان و تشرقت بلفاته و  
فرت بوصاله و شربت رحيق القرب من يد عطائه نشهد ان فيك اجتمعت الايتان قد احيتك آية الوصال فى الاولى و اماتك آية  
الفراق فى الاخرى كم من ليل صعدت فيه زفرائك فى حب الله و جرت عبراتك عند ذكر اسمه الابهى انه كان معك و يرى  
اشتعالك و انجذابك و شوقك و اشتياقك و يسمع حنين قلبك و انين فؤادك يا ثمرة سدرتى فى مصيبتك ماج بحر الاحزان و  
هاجت ارياح الغفران اشهد ان فى الليلة التى صعدت الى الافق الابهى و الرفيق الاعلى و يومها قد غفر الله كل عبد صعّد و  
كل امة صعّدت كرامة لك و فضلاً عليك الا الذين انكروا حق الله و ما ظهر من عنده جهرة كذلك اختصك الله يا ورقتى  
بهذا الفضل الاعظم و المقام الاسبق الاقدم طوبى لك و لزازريك و لمجاوريك و لطائفيك و لمن توسل و يتوسل بك الى الله  
انت التى بمصيبتك ناحت الحور و تكدرت اوراق سدره الظهور انت التى اذا سمعت النداء الذى ارتفع من لسان مالك ملكوت  
الاسماء قد اقبلت اليه و اجتذبتك على شأن كاد ان يخرج الاختيار من كفك يا ورقتى يا ايها الطائفة فى هوأى حبي و المتوجهة

الى وجهى و الناطقة بشائى قد انزلنا لك ذكراً لا تمحوه شئون القرون و لا ظهورات الاعصار انا خلدنا ذكرك من قلمى الاعلى  
فى الصحيفه الحمراء التى ما اطلع بها الا الله موجد الاشياء و ذكرك فى هذا اللوح بما يذكرك به المقربون و يتوجه الى  
رمسك الموحدون طوبى لك و نعيماً لك و لمن يحضر تلقاء قبرك و يتلو ما انزله الوهاب فى المئاب

\* \* \*

هذه سورة الدم قد رشحناها من بحر الغيب ليكون آية ظهورى بين الخلايق اجمعين

هو الباقي فى العرش باسمى البهى الأبهى

ان يا محمد اسمع نداء ربك عن هذا المقام الذى لن يصل اليه ايدى الممكناات و لا افئدة الموجودات و لا حقايق الذينهم  
نعسوا فى اقل من آن فى هذا الأمر المقدس العزيز المستور قل يا قوم فاسرعوا الى حرم الله و كينونته و بيت الله و آيته و ظهور  
الله و سلطنته و لا تكونن من الذينهم يذكرون الله بألسنهم ثم باياته يعترضون قل يا قوم هذا مقام الذى يطوفن فى حوله اهل ملا  
الأعلى ثم اهل سرادق البقاء ثم الذينهم سكنوا خلف لجج الكبرياء ان انتم تفقهون قل هذا لمشعر الله و شطره و وجه الله و  
عظمته ان يا اهل ملا اللاهوت ثم اهل مواقع الجبروت ثم اهل العز فى رفارف الملك و الملكوت ان اخرجوا عن اماكنكم  
لتزورن مقام الذى ما فاز به الا الذينهم انقطعوا عن كل من فى السموات و الأرض و عن كل ما يذكر عليه اسم و رسم و جهة و  
اشارة ان انتم تعرفون قل يا قوم هذا مقام الله و فنائه ثم رضوان الله و فردوسه ثم خباء الله و سرادقه اياكم ان لا توجهوا الى غيره  
فاسرعوا اليه لعل انتم بثمرات الروح ترزقون و يا قوم هذا مقام الذى توقفت فيه الأبرار و الذينهم طافوا فى حول العرش كما انتم  
تشهدون

و انك انت يا محمد فاعمل ما يوصيك حينئذ لسان ربك ثم اعمل بما تؤمر من لدى الله المهيمن العزيز المحبوب أولاً  
فاخرق حجبات الموهوم عن وجه قلبك بسلطاني العزيز المقتدر المعلوم ثم ادخل مصر الرحمن باسمى العزيز السبحان و لا  
تلتفت الى ما كان و ما يكون و لو تشهد بأن الشيطان جلس على بابه و يمنعك عن الدخول فامض عيناك عنه ثم استعد  
بجمالى المبارك المهيمن المحبوب و اياك ان لا تجلس مع الذين تجد آثار غلهم كآثر الحرارة فى الصيف او كآثر البرودة فى  
السموم و انك فر عنهم و عن مثلاتهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم بل الى امرى الذى يكون خيراً عن كل شىء لو انتم تشعرون  
و ان تريد ان تمر على البلاد فاستشرق عليها بأنوار ربك ثم تفكر فيما ترى من صنع ربك لتكون من الذينهم يتفكرون و كن  
متخلفاً بأخلاقى بحيث لو ييسط عليك احد ايدى الظلم انت لا تلتفت اليه و لا تعرض به دع حكمه الى ربك القادر العزيز  
القيوم كن فى كل الأحوال مظلوماً تالله هذا من سجيتى و لا يعرفها الا المخلصون ثم اعلم بان تأوه المظلوم حين اضطباره لأعز  
عند الله عن كل عمل لو انتم تعلمون ان اصبر فيما يرد عليك فتوكل فى كل الأمور على الله ربك و انه يكفيك عن ضر ما  
خلق و يخلق و يحفظك فى كنف امره و حصن ولايته و انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كل به يستنصرون و ان يغتبيك  
نفس انت لا تفعل به كما فعل لئلاً تكون مثله ثم اعرض عنه و توجه الى خباء القدس فى هذا السرادق المقدس المرفوع كن  
بين الناس كتلال المسك لتفوح منك روايح القدس بينهم لعل تجذبهم الى فناء قدس محبوب ان وجدت معيناً لنفسك من  
احباء الله فاستأنس به فى كل عشى و اشراق و فى كل سنين و شهور فاقتد فى كل الأمور بالله ناصرك ثم امش بين العباد بوقاره  
و سكينته ثم بلغهم امر مولاك على قدر الذى يقدر ان يسمعون

و أنتك انت يا هدهد السببا اذهب بكتابى الى مداين الله و ان يسألك الطيور عن طير القدس قل انى تركتها حين الذى كانت تحت مخالب الانكار و منسر الأشرار و ما كان عنده من ناصر الا الله الذى خلقه و سوّاه و جعله سراج جماله بين السموات و الأرض ان انتم توقنون و ان وجدت احداً من احبائى و يسأل منى قل تالله انى خرجت عن مدينة السجن حين الذى كان الحسين مطروحاً على الأرض و كان ركة الشين على صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السنان واقفاً تلقاء الرأس و ينتظر بأن يرفعه على السنان كذلك كان الأمر فى سرّ السرّ ان انتم تشعرون و فى تلك الحالة رأيت شفتاه يتحرّك و ينظر بطرفه الى السماء بلحاظ تقطّع عنه القلوب و عن ورائها قلب الله المهيم العزير القيوم و انى تقرّيت رأسى الى شفتاه سمعت بأنه تحت السيف يقول يا قوم تالله ما نطقت بينكم عن الهوى بل بما نطق منطق الطور فى صدرى المقدّس الأصفى تالله لن تشبه آيات الله بشيء عمّا قدر فى جبروت القضاء و عمّا كان فى الآخرة و الأولى و انتم يا ملأ الشرك فاستشقوا هذه الآيات التى نزلت من جبروت الذات من مالک الأسماء و الصفات ان وجدتم منها ريحة القميص عن يوسف العزيز اذاً فارحموا عليه و لا تقتلوه بأسياف الغلّ ان انتم تشهدون بعين الانصاف ثمّ فى انفسكم تصفون و يا قوم تالله انى سدّدت ابواب الفردوس فى عشرين من السنين لئلا يخرج من شفتاي ما يشتعل به نار البغضاء فى صدوركم و بذلك يشهد لسان العظمة ثمّ قلم الأمر على الواح قدس محفوظ و يا قوم انى لعلّى و هذه لكثرة الأخرى بعد الأولى و اظهرت لكم اعظم ما اظهرته من قبل و قد جئت عن منبع العظمة و الجلال و مخزن الرّفة و الاجلال بايات التى ما ظهرت حرف منها فى الملك و هذا اللوح برهانى بينكم و لكم و عليكم ان انتم تعقلون

و يا قوم تالله كنت ساكناً فى البيت و صامتاً عن كلّ الألعان و لكنّ الروح اهتزّى و انطقنى بالحقّ و ظهرت آثاره فى وجهى ان انتم فى جمالى تنفرسون و اغلقت ابواب البيان فى مذ من السنين ولكن لسان الله فتح لسانى ان انتم تعلمون أ تقتلون الذى بأمره رفعت السموات و موجت البحار و اثمرت الأشجار و كشفت الأسرار و ظهر جمال المختار عن خلف الأستار انتم يا ملأ البيان اتقوا الله و لا تكوننّ من الذينهم بايات الله هم يجحدون و يا قوم تالله لست انا من الذينهم كفروا بايات الله ولو انتم تقتلوننى بكلّ الأسياف او بكلّ السهام فى كلّ حين تضربون و انطق فى ملكوت السموات و الأرض و لن اخاف من احد و هذا مذهبي ان انتم تشعرون تالله هذا مذهب كلّ الرّسل و بما نزل على على فى كلّ الألواح و لم ادر انتم بأى مذهب تذهبون و اذا بلغت نغمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الذى اخذه و كان فى تلك الحالة فى مدّة فلمّا افاق فتح عينته ثمّ التفت الى شطر القدس بلحاظ الأنس و قال

اي ربّ لك الحمد على بدايع قضاياك و جوامع رزاياك مرّة اودعتنى بيد النمرود ثمّ بيد الفرعون و وردا علىّ ما انت احصيته بعلمك و احطته بارادتك و مرّة اودعتنى فى سجن المشركين بما قصصت على اهل العماء حرفاً من الرّويّا الذى الهمتنى بعلمك و عرفتنى بسطانك و مرّة قطعت رأسى بأيدى الكافرين و مرّة ارفعتنى الى الصليب بما اظهرت فى الملك من جواهر اسرار عزّ فردانيتك و بدايع آثار سلطان صمدانيتك و مرّة ابتليتنى فى ارض الطّفّ بحيث كنت وحيداً بين عبادك و فريداً فى مملكته الى ان قطعوا رأسى ثمّ ارفعوه على السنان و داروه فى كلّ الديار و حضروه على مقاعد المشركين و مواضع المنكرين و مرّة علّقونى فى الهواء ثمّ ضربونى بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الى ان قطعوا اركانى و فصلوا جوارحى الى ان بلغ الزمان الى هذه الأيام التى اجتمعوا المغلّون على نفسى و يتدبّرون فى كلّ حين بأن يدخلوا فى قلوب العباد ضغنى و بغضى و يمكنون فى ذلك بكلّ ما هم عليه لمقتدرون و مع ذلك انت يا الهى و محبوبى اودعتنى تحت ايدى هؤلاء المشركين اذاً يا الهى فاشهدنى على التراب و تحت اسياف اعدائك فوعزّتك يا محبوبى اشكرك حينئذ فى تلك الحالة و على كلّ ما ورد علىّ فى سبيل رضائك و اكون راضياً منك و من بدايع بلاياك ولكن يا الهى اقسمك بأسمائك المكنونة و جمالك الظاهر المستور المطروح على تراب المذلة بأن تدخل فى قلوب عبادك حبّك ثمّ استقرّهم يا الهى على بساط رحمانيتك ثمّ استظللهم فى ظلّ

شجرة فردانيتك و لا تحرمهم عن نسما ت قدسك التي تهب عن رضوان جمالك و تفوح عن شطر افضالك و أنك انت  
المقتدر على ما تشاء و أنك انت المهيم القيوم

و أنك انت يا محمد فاعرف قدر ما القيناك من جواهر الأسرار ثم تفكر فيما علمناك من بدايع علمنا الذي كان  
مستوراً خلف ظلال الأنوار لتطلع بما ورد علينا و تكون من الذينهم كانوا من اسرار الأمر هم مطعون ثم قل بلسان روحك في  
سرك هل من ناصر ينصر جمال الأولى في طلعة الأخرى و هل من معين يعين نقطة الأخرى في جماله البهي الأبي لعل بذلك  
يبعث الله احداً لينصر الغلام في هذه الأيام التي اخذ السكر سكان السموات و الأرض الا الذينهم كانوا الى جهة القرب في  
هذا الجمال هم ينظرون ولكن يا محمد تالله سوف تجد اعراض المعرضين و استكبارهم و قيامهم في كل الجهات على بغض  
هذا الغلام الا من شاء ربك العزيز القيوم

ان يا محمد اسمع ما يأمرك قلم الامضاء في جبروت القضاء في هذا الهواء الذي قدسه الله عن هياكل البغضاء و طهره  
عن مس المشركين و عرفان المغلين و أنك انت فاحرق السباحات ثم اطلع عن مشرق الأمر بسلطان مبین ثم اذن بين الناس  
بهذا الجمال المشرق العزيز المنير ثم ادخل على اسم الهاء ثم الق عليه ما القى عليك روح الله المقتدر العزيز الكريم لعل يتذكر  
في نفسه و ينقطع الى مولاه و يكون من المهتدين قل يا عبد انا نزلنا لك الواحاً و صحايفاً لا يعلمها الا الله و فيها ما يغنيك عن  
كل ما خلق في الابداع و عما في السموات و الأرضين ولكن ما ارسلناها اليك لأننا ما وجدنا منك رايحة العليين في هذا الغلام  
العربي المبين قل تالله سيفني ما عندك و لا يبقى الا ما هو عند ربك خلف سرادق عز منيع دع الدنيا لأهلها ثم انقطع عما  
خلق فيها ثم توجه بوجه ربك المنان القديم قل ان هذا لعلني بالحق قد ظهر مرة اخرى في هذا الجمال الأطهر الأظهر الأبي و  
ينطق بالحق في جبروت البقاء و ملكوت الأعلى ان انتم من السامعين قل انتم يا ملأ البيان لن ينطق روح التبيان في قلوبكم الا  
بعد حبي و هذا من اصل الدين ان انتم من الموقنين

قل يا ملأ الفرقان تالله قد جاءكم الحق و ما يفرق به الأديان و يفصل به بين الحق و الباطل اتقوا الله و لا تكونن من  
المعرضين قل ان يا اهل الكنايس لا تضربوا على الناوس بما ظهر ناقوس الأعظم في هذا النافور الذي ظهر على هيكل الآيات  
بين الأرضين و السموات و يصيح بالحق على هذا الاسم المشرق الظاهر اللامع قل انه هو الذي نزلت الآيات بأمره و سطر كل  
الألواح باذنه و يشهد بذلك ما يفوح من هذا المسك الذي جرى عن عين الكافور من هذا القلم الأقدم القديم قل انه لينطق في  
كل حين بآيات التي يعجز عنها عقول العقلاء و عرفان العرفاء و افئدة البالغين قل هذا ما وعدتم به في كتب الله ان انتم من  
العارفين و هذا ما حقق به الحق في ازل الآزال و يحقق به الى ابد الأبدان

ان يا محمد فاعمض عيناك عن كل من في السموات و الأرض لتستطيع ان تدخل في حصن ربك المنان القدير فاضرم  
من هذا النار في اشجار الممكنات لينطقن كل بما نطق النار على هيئة النور في طور الظهور كذلك يمن عليك جمال القدم و  
يأمرك على الأمر لتقطع عن كل شيء و تتمسك بعروة عز منيع و الروح و التكبير و البهاء عليك و على الذين يسمعون قولك  
في هذا النبأ العظيم

\*\*\*

هو الله

ان يا محمد قد مضى أيام و ما سمعنا عن طير قلبك نغمات الحب و ما وجدنا منك روايح الشوق و الودد كأنك نسيتنا و نسيت  
مقامات الوصل فيما هبت عليك من نسما ت الفضل و أنك ان انسيتنا انا ما انساك و أنك ان غفلت عن ذكرنا انا ما نغفل

عنك اذاً فارجع الى ما كنت من قبل لانّ ما ينفعك الدّنيا و لا زخرفها و لا زينتها و انّ ما ينفعك هو الانقطاع عمّا سواه و اقبالك الى الله فاسمع منّي و لا تحرم روحك عن معاني الالهية و لا سمعك عن استماع نغمات الاحدية و لا عينك عن النّظر الى جمال الهويّة و لا رجلاك عن الاستقامة على امر الله المنزلة و لا ايديك عن الارتفاع الى سماء العناية اذاً فكّر في امرك ثمّ اختر لنفسك ما تريد وليكن ان تسمع منّي فاختر ما يقرّبك بقلّاء محبوبك و يصلك الى مولاك و مقصودك و السّلام على من اتّبع الهدى

\* \* \*

### هو الأعزّ الأقدس الأمتع الأبهي

ان يا مصطفى قد حضر بين يدينا كتابك و قرأناه و انا كنا قارئين و سمعنا حنين قلبك في الله ربّك و ربّ العالمين و اجنباك في هذا اللّوح بكلمات لن يعادل بحرف منها كلّ ما خلق في الابداع ان انت من العارفين و اذا تشرّفت بلقائه خذه بأيدي التّسليم ثمّ ضعه على عينك ثمّ اقرأه بلحنات المجتذيين ثمّ ذكر حزني و همّي و غمّي و بلائي و ابتلائي و غربتي و بكائي و حرقتي و سجنى في هذه الأرض البعيد ان يا مصطفى تالّله لو تطلّع بما ورد على جمال القدم لتنوح في العراء و تضرب على رأسك و تصيح كصيحة السّليم فاشكر الله بما سترنا عنك اسرار القضايا التي نزلت من سحب مشيئة ربّك المقتدر القدير تالّله ما قمت عن الفراش الا و قد شهدت جنود البلاء واقفاً على فناء بابي و ما نمت عليها الا و قد كان قلبي محزوناً عمّا ورد عليه من جنود الشّياطين فاذاً لا يأكل جمال القدم من طعام الا و قد يكون معه من البلايا و لا يشرب قطرة ماء الا و قد يكون معه جواهر القضايا و اذا امشى يمشى جنود الهمّ قدامي و عساكر الهمّ عن ورائي و كذلك فاشهد حالي ان انت من الشّاهدين و انك انت لا تحزن بما قضى الله علينا ثمّ ارض برضائه لأنّنا كنا لم يزل راضياً بما نزل من عنده و بما قدر من لدنه لذا فاصبر انت في نفسك و لا تجزع و لا تكن من المضطربين فامش على اثرى و توكل على الله فيما يرد عليك و لا تخف من جنود المشركين

ثمّ اعلم بأنّ في تلك الأيام ارتفع نداء الكاذبين كأنّهم ما تكلموا في عمرهم بكلمة من الصّدق كذبوا و اكذبوا ثمّ افتروا على جمال القدم ليدخل به غلّ الغلام في صدور الممرّدين انك دع ذكرهم و فكرهم و ما يظهر من عندهم عن ورائك ثمّ استقم على الأمر بقوتى التي احاطت الممكنات و انّ هذا الأمر من لدنا عليك فاعمل بما امرت و كن من العاملين ذكرّ الناس بالموعظة الحسنة و لا تجادل مع احد لأنّنا اودعنا الدّنيا و ما فيها و عليها لأهلها و ما اردنا لنفسنا هو قلوب عبادنا المقربين طهر قلبك لحبيّ ثمّ لسانك لذكرى ثمّ عينك لمشاهدة انوار التي تستشرق عليك من هذا الفجر المقدّس المنير و من كان له اليوم بصر اقلّ من ان يحصى او شعور اقلّ من خردل تالّله ليشهد فيما كتبوا في شأنى عباد الذين اعرضوا و كانوا من المعرضين عظيمة كذبهم و شدّة غلّهم و كثرة بغضائهم لهذا الجمال المقدّس العزيز المنير و البهّاء عليك و على ضلعك و على ابنك و على من كان ثابتاً على امر الله المقتدر العليّ العظيم

\* \* \*

بسمه المسرور المحزون

ان يا مهدى ان انظر من افق البداء انوار وجه ربك العليّ الابهي ثم استمع النداء من هذا القلم الاعلى انه لا اله الا انا المهيمن القيوم ان انزع قمايص الاحزان مطمئناً بفضل ربك الرحمن ثم اظهر بجذب تنجذب منه الافئدة و العقول كن على شأن توقد بك نار الله فيما سواه هذا ينبغي لنسبتك الى الله مالك الغيب و الشهود كن مطلع فرح ربك و مظهر هذا الابتهاج الذي لا تعتريه الهموم لا تشغل بما يحزنك بل بما يجعلك طائراً في هواء السرور لو يشتدّ حزنك تفكر فيما ورد على هذا المظلوم كن مطمئناً بعناية ربك بحيث يستشرق من افق قلبك شمس الاطمينان هذا ينبغي لك وعزمي الثابت المحتوم

قد حضر بين يدينا كتاب الميم و اطلعنا بما فيه من ذكر الله العزيز المحبوب طوبى له بما استقام على الامر و قام على حبّ مولاة بعد الذي اعرض عنه كلّ مشرك مردود انا ولو ارسلنا اليه القميص تلك مرة بعد اخرى ان ربك لهو العزيز الغفور ليشعل من حرارة بيان ربك على شأن لا تأخذه برودة الذينهم غفلوا عن ذكر ربهم و اتبعوا الاوهام و الظنون نسئل الله بان يؤيده في كلّ الاحوال و يلهمه ما تستنير به الصدور و ما ذكر في عدى و ما ورد عليه في سبيلي قد كنا معه اذ قام عليه المشركون قل لا تحزن بذلك قد اقتديت بمولاك اذ احاطه الظالمون قد شرب ما شربت طوبى لى و له لعمري هذا لرحيق مختوم كلّ ما يرد علينا في سبيل الله انه لهو المحبوب واسمى المشرق على ما كان و ما يكون لو كان المرض انه شفاء لو كان السم انه لدرياق و لو كان الموت انه حيوة ولكنّ الناس هم لا يعرفون لو شئنا لنسفع ناصية كلّ ظالم ولكن تركناهم في ايام معدودات الى وقت معلوم سوف نأخذ الذين ظلموه ان ربك لهو الشاهد على ما هم يعملون انهم فعلوا ما لا فعل عباد الذين بغوا على الله من قبل الا انهم هم الخاسرون قد نزل للاثيم من لدن ربك الشديد ما ينبغي له و ما ارسلنا الى الحين سوف يرى قهر ربّه و يجد نفسه في اسفل الجحيم و قد ذكر في كتابه الصادق عليه بهاء الله الملك العزيز الجميل قد ارسلنا اليه ما يفرح به قلبه و يقوم على نصرة هذا الغريب طوبى لاجبائي في هناك الذين وفوا بميثاق الله و عهده و استقاموا على هذا الامر العظيم

ان يا اسمى مهدى قد حضر لدى الوجه ما انشأه ابن اخيك في ثناء مولاة و عرفنا منه الشوق و الاشتياق و نزلنا له ما يحدث به الشغف و الاحتراق في حبّ الله مالك يوم الطلاق طوبى لمن يقرء و يتفكر فيما نزل من لدى الله المقتدر القدير

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق اين تشعشع انوار لقائك يا محبوب العالمين  
قد ترك المقرّبون في ظلماء الهجران اين اشراق صبح وصالك يا مقصود العالمين  
قد تبلبل اجساد الاصفياء على ارض البعد اين بحر قربك يا جذاب العالمين  
قد ارتفعت ايادي الرّجاء الى سماء الفضل و العطاء اين امطار كرمك يا مجيب العالمين  
قد قام المشركون بالاعتساف في كلّ الاطراف اين تسخير قلم تقدير ك يا مسخر العالمين  
قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات اين غضنفر غياض سطوتك يا قهار العالمين  
قد اخذت البرودة كلّ البريّة اين حرارة محبتك يا نار العالمين  
قد بلغت البليّة الى الغاية اين ظهورات فرجك يا فرج العالمين  
قد احاطت الظلمة اكثر الخليقة اين انوار ضياتك يا ضياء العالمين  
قد طالت الاعناق بالنفاق اين اسياف انتقامك يا مهلك العالمين  
قد بلغت الدلّة الى النّهاية اين آيات عزّتك يا عزّ العالمين  
قد اخذت الاحزان مطلع اسمك الرحمن اين سرور مظهر ظهورك يا فرح العالمين  
قد اخذ الهمّ كلّ الامم اين اعلام ابتهاجك يا بهجة العالمين

ترى مشرق الآيات فى سبحات الاشارات اين اصبح قدرتك يا اقتدار العالمين  
قد اخذت رعدة الظمأ من فى الانشاء اين فرات عنايتك يا رحمة العالمين  
قد اخذ الحرص من فى الابداع اين مطالع الانقطاع يا مولى العالمين  
ترى المظلوم فريداً فى الغربية اين جند سمآء امرك يا سلطان العالمين  
قد تركت وحدة فى ديار الغربية اين مشارق وفآتك يا وفآء العالمين  
قد اخذت سكرات الموت كل الآفاق اين رشحات بحر حيوانك يا حياة العالمين  
قد احاطت وساوس الشيطان من فى الامكان اين شهاب نارك يا نور العالمين  
قد تغير اكثر الورى من سكر الهوى اين مطالع التقوى يا مقصود العالمين  
ترى المظلوم فى حجاب الظلام بين اهل الشام اين اشراق انوار صباحك يا مصباح العالمين  
ترانى ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نعماتك يا ورقآء العالمين  
قد غشت الظنون و الاوهام اكثر الانام اين مطالع ايقانك يا سكينه العالمين  
قد غرق البهآء فى بحر البلاء اين فلك نجاتك يا منجى العالمين  
ترى مطلع آياتك فى ظلمات الامكان اين شمس افق عنايتك يا نوار العالمين  
قد خبت مصايح الصدق و الصفاء و الغيرة و الوفاء اين شئوننا غيرتك يا محرک العالمين  
هل ترى من ينصر نفسك او يتفكر فيما ورد عليها فى حبك اذا توقف القلم يا محبوب العالمين  
قد كسرت اغصان سدره المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتك يا منصور العالمين  
قد بقى الوجه فى غبار الافتراء اين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين  
قد تكدر ذيل التقديس من اولى التدليس اين طراز تنزيهك يا مزين العالمين  
قد ركذ بحر العناية بما اكتسبت ايدى البرية اين امواج فضلك يا مراد العالمين  
قد غلق باب اللقآء من ظلم الاعدآء اين مفتاح جودك يا فتاح العالمين  
قد اصفرت الاوراق من سموم ارياح التفاق اين جود سحاب جودك يا جواد العالمين  
قد تغير الاكوان من غبار العصيان اين نفحات غفرانك يا غفار العالمين  
قد بقى الغلام فى ارض جدباء اين غيث سمآء فضلك يا غياث العالمين  
ان يا قلم الاعلى قد سمعنا ندآتك الاحلى من جيروت البقاء ان استمع ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين  
لو لا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك يا مبين العالمين  
و لو لا البلية كيف اشرفت شمس اصطبارك يا شعاع العالمين  
لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين  
ما احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل التفاق و اشتياقك باللله يا عشق العالمين  
بك ارتفع علم الاستقلال على اعلى الجبال و تموج بحر الافضال يا وله العالمين  
بوحدتك اشرفت شمس التوحيد و بغربتك زين وطن التجريد ان اصطبر يا غريب العالمين  
قد جعلنا الذلة قميص العزة و البلية طراز هيكلك يا فخر العالمين  
نرى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا ستار العالمين  
اذا رأيت سيفاً ان اقبل اذا طار سهم ان استقبل يا فدآء العالمين

أتوح او انوح بل اصيح من قلّة ناصريك يا من بك ارتفع نوح العالمين  
قد سمعت ندأتك يا محبوب الابهي اذا انار وجه البهآء من حرارة البلاء و انوار كلمتك التورآء و قام بالوفآء فى مشهد  
الفدآء ناظراً رضآتك يا مقدر العالمين  
ان يا على قبل اكبر ان اشكر الله بهذا اللوح الذى تجد منه راحة مظلوميّتى و ما انا فيه فى سبيل الله معبود العالمين  
لو يقرئه العباد طرّاً و يتفكّرون فيه ليضرم فى كلّ عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين

\*\*\*

ورقة الرضوان شاهزاده خانم

بسم الله الأمتع الأقدس الأبهي

ان يا ورقة الحب اسمعى ندآء ربك عن شطر هذا السجن لتجذبك نعمات الرحمن الى مقرّ الذى فيه استضاء وجه الذى فيه  
كتب من قلم الله هذا لوجه الله المقتدر المهيمن العزيز القيوم ان اشكرى يا ورقة بما هبت عليك روائح المحبوب و جعلك الله  
من اوراق سدرة التى استظلت فى ظلها عباد منقطعون ان اذكرى ربك فى كلّ الأيام و لا تغفلى عنه و انه يكفيك عن الذين  
هم كفروا و اشركوا بالله العزيز المحبوب ذقى من اثمار تلك الشجرة و لا تمنعنى نفسك عنها ثمّ توكللى على الله ربك فى كلّ  
الأمر ثمّ اجهدى فى نفسك بأن يظهر منك ما ينبغى لنسبتك الى الله و لا تكونى من الذين هم ينسبون انفسهم الى نفس الله  
ثمّ فى مناهج الرضا هم لا يسلكون ان اقتنى ثمّ اذكرى ربك فى تلك الأيام التى اتخذوا الناس لأنفسهم رباً من دون الله و  
هلكوا فى مناهج البغى و الضلال و هم لا يشعرون كذلك القيناك قول الحق لتفرحى بذكر المحبوب و تكونى من امآء اللواتى  
هنّ بذكر ربهنّ يفرحون و البهآء عليك و على الذين هم آمنوا بالله ربهم و انقطعوا عن كلّ عجل مسحور

\*\*\*

هذه صحيفة الله المهيمن القيوم لأحبآء الله فى خلع آباد

هو الناطق فى ملكوت البيان

انا اردنا ان نذكر اوليائى فضلاً من عندى و انا الفضال القديم ليجذبهم الندآء الى الأفق الأعلى و يقربهم الى مقام لا يرى فيه الآ  
الله و آثاره كذلك نطق القلم اذ كان مالك القدم فى سجنه العظيم  
يا باقر قد انزلنا عليك الآيات و اظهرنا لك ما شهد بعنائتى و فضلى و جودى و كرمى و رحمتى التى سبقت من فى  
السّموات و الأرضين بشرّ عبادى بذكرى و ما نزل لهم من سمآء مشيّى ليشكروا ربهم الفياض الغفور الرحيم انا ذكرناهم من قبل  
و زينّاهم بآثار قلمى الأعلى و انا المشفق العزيز الحميد  
يا على قبل اكبر رأينا ذكرك ذكرناك و سمعنا ندائك اجبناك بهذا الكتاب المبين الذى يشهد كلّ حرف من حروفاته  
بوحداية الله و فردانيته و بما نزل فى لوحه العزيز البديع اشكر الله بهذا الفضل الأعظم و قل  
لك الحمد يا مولى العالم بما هديتني الى صراطك المستقيم و جعلتنى مقبلاً الى افكك اذ كان القوم فى اعراض مبين  
اياك ان تمنعك شبهات الذين كفروا بيوم الدين قم على الأمر و ذكرّ الناس بايات الله المقتدر القدير كذلك ماج بحر البيان و



هاج عرف الرَّحْمَن طوبى لمن وجد و اقبل و ويل لكل غافل بعيد

يا على اصغر اذا تنوّرت بأنوار نير البيان و شربت رحيق الحيوان من كتاب ربك الرَّحْمَن قل  
الهي الهي قريك رجائي و ظلّك مقصدي و جوارك مطلبى و حضورك املى و لفائك منتهى منيتى و وصالك بغيتى  
اسألك ان لا تخيبنى بفضلك و رحمتك يا ارحم الرَّاحمين

يا سمى المقصود اذا اشعلتك نار السدرة فى طور البيان و اخذك جذب نداء ربك الرَّحْمَن قل  
الهي الهي ندائك اجنذبني و نار حبك اشعلتنى و هجرك اخذ الاضطبار عن كفى ارحمنى يا موجدى و مقصودى قدّر  
لى الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك او قدّر لى اجر لفائك انك انت المقتدر القدير  
يا على قبل اكبر اذا فزت بكوثر البقاء الذى جرى من قلمى الأعلى قل

الهي الهي لك الحمد بما سقيتنى كوثر بيانك و هديتنى الى صراطك و انزلت لى آياتك اسألك بأنوار صبح ظهورك و  
آيات توحيدك و رايات قدرتك بأن تقدّر لى ما يقربنى اليك انك انت المقتدر المهيمن القيوم  
يا قلمى اذكر من سمى بلطفعلى و بشره بعنايتى و نبّه بما ظهر و لاح فى ايام الله رب العالمين ان ذكرك مصباح  
الفلاح لأهل العالم و آية القدم بين الأمم طوبى لمن فاز ويل للغافلين

يا سيد محمّد اذا رأيت امواج بحر بيانى و اخذتك نفحات آياتى قل  
الهي الهي طوبى لسبيل نسب اليك و لدليل نزل من سماء عنايتك و طوبى لأرض تشرقت بقدمك و لمقام فاز بلقائك  
و لعبد سمع ندائك و اقبل بقلبه الى افقك الأعلى اى رب اسألك بأمرك الذى به ظهرت كناثر العلوم و الفنون و جرى فرات  
البيان فى الامكان بأن تقدّر لى ما يجعلنى راضياً برضائك و معترفاً بما جرى من قلمك الأعلى و لا اقول فى امر من اوامر لم  
و بم اى رب احب ان اكون خاضعاً خاشعاً راضياً لدى ظهورات قدرك و قضائك انك انت العزيز الكريم  
يا سيد على قد فاز اسمك بلحاظ عناية مولاك و انزل لك ما لا تحرقه النار و لا يأكله التراب و لا يغيّره الهواء و لا  
تبدّله القرون و الأعصار يكون لك باقياً بدوام ملكوتى و ذكرى بين عبادى احفظ هذا المقام باسمى ان ربك هو المبيّن العليم  
الحكيم

يا احمد اذا سمعت تغنيات عنادل بيانى على اعلى الأغصان و تغرّدات حمامة عرفانى من اعلى المقام قل  
الهي الهي لك الثناء يا مولى الأسماء و مالك ملكوت البقاء و لك البهاء يا من فى قبضتك زمام الأشياء اسألك بنور  
امرک و حفيف سدره ظهورك و خرير كوثر بيانك و هزير الأرياح فى حديقة فضلک بأن تقدّر لى ما قدرته لأصفيائك الذين  
انفقوا صدورهم فى سبيلك و عيونهم لحبك و ارواحهم لارتفاع كلمتك العليا و اجسادهم لظهار امرک يا مولى الورى و رب  
العرش و الثرى انك انت المقتدر بارادتك و المهيمن بسلطانك لا اله الا انت الأمر القديم  
يا قلم اذكر الحسن الذى سمع و اقبل و اراد ان يشرب كوثر البيان من يد عطاء ربه الرحمن و يقوم على خدمة امره و  
خدمة اوليائه الذين بهم انتشرت آيات الله المهيمن القيوم

يا حسين توجه اليك وجه القدم من السجن الأعظم و يوصيك و اوليائه بالعدل و الانصاف و بالأمانة التى بها سطع نور  
العزة و الانقطاع فى الابداع اشكر الله ربك انه ايدك و شرفك بآثار قلمه الأعلى انه هو المقتدر فى المبدأ و المآب  
يا حبيب الله قد اتى الحبيب اعرض عنه العباد و اعترض عليه من فى البلاد و اشتد الأمر الى ان نزلت آية الهجرة من  
سماء المشية فلما خرج ناح البيت لفراقه و ابتسم ثغر يثرب للقائه يا حزب الله انظروا ثم اذكروا ما ورد على سفراء الله و  
اصفيائه و ما قالوا فى حق من ارسلهم و ما ورد عليه من قوم سوء اخسرين

یا محمد جعفر یذکرک المظلوم لوجه الله لعلّ تجد عرف البیان و تكون مستقیماً علی امر ناح به کلّ مغلّ و اضطرب کلّ غافل و زلّ قدم کلّ جاهل و اشتعلت نار الضّغینه فی قلب کلّ عالم بعید و کلّ ظالم عنید نسالّ الله ان یؤیدک و اولیائی علی الاستقامه علی هذا الأمر العظیم

یا محمد کاظم هل المذكور فی القصر او تحت ارادة کلّ ظالم اعرض و کفر و هل المحبوب بین الأحباب ام بین انیاب الدیاب قد استوی هیکل الظلم علی سریر الاعتساف و ارتکب ما لظمن به علی وجوهنّ طلعات الفردوس الأعلى كذلك قضی الأمر فی هذا السّجن المبین و ما معنا ظلمه عن اظهار العدل و کفره عن اعلاء الکلمه و لا شرکه عن توحید الله الفرد الواحد العظیم الخبیر و ما منعنا سطوته و لا شوکتیه و ما خوّفنا جنوده یشهد بذلك من حضر لدى الوجه و کلّ صادق امین

یا علی مراد مراد العالم ینوح علی نفسه و یقول انّ الأحزاب یدخلون الهیاکل و الکنائس و المساجد و الصّوامع لاسمی و هم غافلون عن نفسی و معرضون عن لقائی و عاملون ما ضاق به صدری و ناح به قلبی و قلمی و اهل خیاب مجدی و سراق عظمیّ كذلك اخذتهم الغفله من کلّ الجهات نسالّ الله ان یشرف لهم فضلاً من عنده و یشرفهم الی سوء الصّراط یا محمد هاشم ندا بسیار بلند است ولكن منافذ آذان فی ضیق مبین از حقّ بطلبید عباد خود را محروم نفرماید لله الحمد نفوس مقبله هر یک بانوار نیر بیان فائز گشتند و از ید عطا کوثر بقا آشامیدند یا حزب الله شما از اثمار سدره دانشید این مقام بلند را از دست مدهید بآنچه لایق و سزاوار است تمسک نمائید

یا محمد حسین بشنو ندای مظلوم را کل را وصیّت مینماید بآنچه سبب و علّت رضای حقّ جلّ جلاله است امر عظیم است باید حزب الله در جمیع احیان بافق رحمن ناظر باشند و از او طلب نمایند حفظ خود را از شبهات ناعقین و اشارات معتدین نسالّ الله ان یحفظک و اولیائه من شرّ الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآیاته و انکروا حجّته و برهانه انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الفرد الواحد الحافظ العظیم الحکیم

یا محمد علی اذا سمعت نداء الله ربّ الأرباب و شربت ریحق البیان فی المآب وّل وجهک شطر الله المهیمن القیوم و

قل

الهی الاهی قد نبذت دونک آخذاً حبل عنایتک اسألک بنفحات آیاتک و حفیف سدره المنتهی و صریر قلمک الأعلى و بالکلمه الّتی بها طار الموحّدون الی هوآء قریک و رضائک و المخلصون الی ساحة عزّک و عظمتک بأن تقدّر لی ما قدرته للمنجذین من عبادک الذین اخذهم سکر بیانک الأحلی بحیث غفلوا عن دونک متوجّهین الی انوار وجهک ای ربّ ترانی ناظراً الی افق امرک و منتظراً بدایع فضلک فأنزل علیّ رحمة من عندک انک انت الّذی باسمک ماج بحر الکرم فی العالم لا اله الا انت الغفور الکریم

یا غلامحسین مظلوم از افق سجن ندا میفرماید و کل را راه مینماید سبحان الله انوار ظهور عالم را احاطه نموده و امر الله بمتابۀ آفتاب ظاهر و هویدا مع ذلك اهل عالم بما عندهم مشغول و از امطار رحمت رحمانی و نیشان مکرمات یزدانی محروم و ممنوع ظنون عباد را از مکنون منع نموده و اوهام از حضرت قیوم محروم ساخته طوبی لمقبل ما منعه اعراض القوم و لقوی ما اضعفه ظلم العباد اگر نفسی الیوم این امر اعظم را انکار نماید بر اثبات چه امری موفّق خواهد شد لا والله معرض از این امر ظاهر هویدا لازال از حقّ معرض بوده یشهد بذلك قلمی الّذی بصریه انجذبت الأشياء و نطقت قد اتی الوعد و الموعد ظهر بسلطان مبین

یا احمد حضرت فرد احد برایات آیات آمد و با اعلام بیّنات ظاهر شد مع ذلك احزاب امم از او محروم و ممنوع هر حزبی بحلی متمسک و بوهمی متشبّث الوان عالم و زخارف امم سدّیست حائل طوبی از برای مقتدری که بعضد یقین سبحات

را خرق نمود و سد را از میان برداشت در لیالی و ایام لسان قدم امم را بنصائح مشفقانه و مواعظ حسنه ذکر نموده و مینماید و متذکر میفرماید از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و بمطلع انوار راه نماید اوست قادر و توانا

يا ايها القلم الأعلى اذكر اماني اللّائى سمعن النداء و اقبلن الى الأفق الأعلى و آمنّ بالذى اتى من افق الاقتدار برايات الآيات نسأل الله ان يؤيدهنّ و يوفّقهنّ و يقدرّ لهنّ ما يقربهنّ الى الله ربّ الأرباب يا اماني و اوراقى حمد كنيد مقصود عالم را كه شما در سجن اعظم بكلمه يا امتى فائز گشتيد آذان اولياى الهى لازال منتظر اين كلمه مباركه بوده و اكثرى در حسرت اصغاء كلمه يا عبدى ناله‌ها نموده‌اند زمام فضل در يد اقتدار حقّ بوده و هست يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا يفعل انه هو المقتدر المختار طوبى از برای شما ایام ظهور را ادراك نمودید و بعرفان مقصود حقیقی فائز گشتید هنیئاً لكنّ و مریئاً لكنّ و از حقّ بطلبید اماء خود را بمثل اماء حزب شیعه باوهم مبتلا نفرماید انه هو السميع البصير و بالاجابة جدیر

\* \* \*

محبوب فؤاد حضرت علی قبل نبیل ابن حضرت اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله الأبهى ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهى

انسان بصیر لازال منفعل و خجل چه كه وصف مینماید مقصودی را كه جمیع ارکان و اعضا بكلمه لایوصف مقرّ و ذكر مینماید مقامی را كه بكلمه لایذكر معترف هر خبیری از وصف رایحه تحدید استشمام مینماید و از ذكر و ثنا رایحه عرفان بعد از اصغا و ايقان و اعتراف بآنكه سیّد لولاك ما عرفناك فرموده فی الحقیقه مقام ذكر و وصف اگرچه نزد متغمّسین بحر عرفان بی‌انتهاست ولكن در مقامی حكایت از تحدید و عرفان مینماید و مقرّین و مخلصین از این كلمه رایحه غرور استشمام مینمایند لذا استغفر الله مرّة اخرى استغفر الله كرهة اخرى استغفر الله آه آه من خجلتی و انفعالی و عدم حیائی لائى ایقنت بأن ذكرى اياه يدلّ على وجودى تلقاء القدم و اظهار مقامى لدى تجلیات انوار مالک الأمم و مقصود العالم ایضاً استغفر الله

الهی الهی تری ضعفی عند ظهورات قدرتك و عجزی لدى شؤونات اقتدارك و فقری تلقاء بحر غنائك و عزّتك حین ذكرك تأخذنی الحيرة و الخجلة على شأن ارید ان استر نفسی تحت اطباق تراب ارضك فاه آه من جهلی عند تجلیات نیر علمك اشهد انی فی هذا المقام حین ما انطق بذكرك ترتعد فرائصی و ارکانی من خشيتك فاه آه اری عملی مخالفاً بما یخرج من فمى تلقاء ملكوت بیانك و فی مقام ینادینی ظاهری و باطنی و اساری و عروقی و شعراتی لا تحزن بذلك لأنه جلّ جلاله لما ماج بحر فضله و هاج عرف عطائه اذن لعباده بذكره و ثنائه و عزّتك و جلالك فی مقام آخر انك خلقت اللسان لذكرك و العيون لمشاهدة انوار ظهورك ای ربّ اسألک بأسرار اسمك الأعظم و بنور امرک الذی اشرق به العالم بأن تبدل ما لا یلیق لك و لأیامك بما یلیق لظهورك و سلطنتك انا عبدك و ابن عبدك اعترفت باقتدارك و اختیارك و برحمتك الّتی سبقت عبادك و خلقتك ای ربّ قدرّ لعبدك و لأولیائك ما یقرّبهم الیک و یقدّسهم عن كلّ ما لا ینبغی لساحة عزّك و بساط قریك انك انت المقتدر على الرّدّ و القبول و على المنع و البلوغ و انك انت المقتدر المهیم على ما كان و ما یكون

و بعد دستخط آن محبوب فؤاد مکرّر رسید و مکرّر تلقاء كرسى ربّ باصغا فائز و كرهة بعد كرهة امواج بحر فضل بكمال اوج ظاهر و از لسان عظمت جاری شد آنچه كه هیچ قلمی احصا نتواند و هیچ مدادی از عهده برنیايد ولكن تأخیر جواب از كثرت تحریر بوده ذلك تقدیر من لدن علیم خبیر و خود آن محبوب بر آنچه ذكر شد شاهد و گواه تا آنكه نامه‌ها باین نامه كه

بتاریخ چهارم شهر شعبان المعظم بود منتهی گشت عوالم علم سرمدی گواهیست صادق که آنچه از قلم آن محبوب جاری گشت فرح اکبر را منبع بود و سرور اعظم را مطلع چه که از هر حرف و هر کلمه آن عرف ذکر و ثنا و اقبال و توجّه و استقامت بر امر محبوب عالمیان استشمام گشت و بعد از قرائت قصد مقام نموده امام وجه مولی الأنام عرض شد اذاً تحرک ملکوت البیان و انزل ما انجذبت به افئدة اهل مدائن العلم و العرفان قول الربّ تعالی و تقدّس

هو المشرق من افق سماء العطاء

یا ابن اسمی علیک بهائی و عنایتی در امر مظلوم تفکّر نما و فیما ورد علیه من البلایا و الرّزایا در جمیع احیان از افق سماء فضل اشراق نمود آنچه که عالم رجا و طلب را منور فرمود و از قلم اعلی جاری شد آنچه که اهل قبور را برانگیخت و بحیات تازه جدیدة منیعه فائز نمود یا ابن اصدق اگر صاحب اذن حقیقی یافت شود اصغا مینماید آنچه را که مخلصین و مقرّبین در طور عرفان اصغا نمودند و مقصود از ظهور و ذکر و بیان آنکه نفاق برخیزد و بجایش اتّفاق مقام اخذ نماید و کل بصفات و اخلاق مبارکه ممدوحه که سبب حفظ و علّت ارتفاع است مزین گردند و لکن در بعضی عکس آن ظاهر مقام اتّفاق نفاق مشهود و مقام امانت خیانت از حقّ بطلب عباد خود را مؤیّد فرماید تا از کأس انقطاع بنوشند و بطراز تقوی مزین گردند نصح الهی را فراموش نمودند بعضی باعمالی ظاهر شده‌اند که سبب تضییع امر الله مابین غافلین و تارکین شده بیدانشهای دنیا هر امر منکری را که از مدّعیان محبت مشاهده مینمایند بحقّ نسبت داده و میدهند بذلک ناح قلمی الأعلی فی الذروة العلیا و بکت العیون فی الفردوس الأبهی اولیا را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان تکبیری که کل را مشتعل نماید و از برای اصغاء نداء مکّم طور مستعدّ فرماید قل یا اولیاء الله فی الأرض اسمعوا نداء المظلوم و زینوا رؤوسکم بأکالیل التّقوی و هیاکلکم بأثواب الانقطاع ثمّ انصروا ربکم بالأعمال هذا ما امرتم به من لدى الله الغنی المتعال امروز اعمال و اخلاق ناصر و معین حقّ جلّ جلاله‌اند طوبی از برای رجالی که لوجه الله باین دو تمسک نمودند تقوی سراجی است منیر اوست سبب روشنی عالم و علّت هدایت امم اگر از اول امر مدّعیان محبت الهی باوامر و احکامش تمسک میجستند حال عالم بنور ایمان منور مشاهده میگشت این ایام از مدّعیان محبت وارد شد آنچه که از اعدا وارد نشده لعمر الله انّ المظلوم فی حزن مبین انتهی

لازال مواعظ حسنه و نصایح مشفقانه که فی الحقیقه سبب قرب و لقا و علّت فیوضات لاتناهی مولی الوری است از لسان عظمت جاری و نازل و بشائی نازل که قلم و مداد از احصای آن عاجز و قاصر معذلک از بعضی ظاهر شده آنچه که عین عدل و انصاف میگردید و قلوب ناله میکند باید این عبد و آن محبوب و اولیا کل از سماء عفو و عطای حقّ جلّ جلاله مسئلت نمائیم غافلین را مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است و کل را توفیق رجوع عطا نماید تا بر تدارک ما فات عنهم قیام کنند و در این یوم اقدس انور خود را از فیوضات و عنایات مقصود عالمیان محروم نسازند ان ربنا هو العطوف الغفور ذکر توجّه باطراف را لأجل اعلاء کلمة الله نمودند و همچنین ورود در مقامی که از لسان عظمت به فروغ نامیده شده بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات از سماء فضل نازل قوله تبارک و تعالی

هو الذاکر العلیم

یا اولیائی فی فروغ اسمعوا نداء الله المقتدر العزیز الودود انه ذکرکم بذکر اشتعلت منه الأفئدة و القلوب و به شهدت الأشياء و من فی ملکوت الأسماء انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد ذکرناکم مرّة بعد مرّة فضلاً من لدنا و انا الفضّال فی ممالک الغیب و الشهود و انزلنا لمن زیناه بطراز التخصیص و ابناؤه و من معه ما انجذبت به حقائق الموجودات و توجّهت الوجوه الی الله مالک

اليوم الموعود نسأل الله ان يؤيدهم على ذكره و ثنائه و تبليغ امره العزيز المحبوب بذلك اشرفت شمس البيان من افق سماء عناية الله مالك الملك و الملكوت طوبى لمن شهد و رأى و ويل لكل غافل محجوب البهاء من لدنا عليكم و على امائى اللائى آمن بالله اذ اتى من سماء الأمر بسطان مشهود انتهى  
و هذا ما نزل لأحباء الله فى حصار

هو المقتدر العليم الحكيم

يا اوليائى فى حصار افرحوا بما توجه اليكم من شطر السجن وجه ربكم المختار و ذكركم بما انجذبت به افئدة الأبرار اسمعوا النداء من شطر السجن انه يقربكم الى الله رب الأرباب انا ذكرنا من احببنا الذى صعد الينا بنور اشرفت منه الآفاق قد استقبله حين العروج قبيل من الملا الأعلى و اهل الجنة العليا يشهد بذلك من اتى من سماء الفضل برايات الآيات و ذكرنا الذين نسبهم الله اليه و قدرنا لهم فى الصحيفة الحمراء ما غرد به العندليب و قررت به الأبصار نسأل الله ان يؤيدهم على ما يحب و يرضى و يكتب لهم ما كتبه لأصفيائه انه هو العزيز الوهاب

انا اردنا ان نذكر من سمى بمير قبل حسن (حاجى مير حسن بيك) ليفرح بعناية ربه فى هذا اليوم الذى فيه نادى المناد من كل الجهات

و نذكر من سمى بالله يار (بيك) ليتمسك بحبل المختار و يشهد لسان ظاهره و باطنه بما شهد به مكلّم الطور اذ استوى على عرش الظهور و يطوف حول الأمر باستقامة لا تمنعه فراغة الأرض و لا جبايرة البلاد

و اردنا ان نذكر من سمى بمحمود (كربلائى) فى كتاب الأسماء و انا العزيز الغفار يا محمود خذ كأس البيان باسم مالك الأديان ثم اشرب منها امراً من لدنا و قل يا قوم تالله قد نزل من سماء البرهان ما قام به اهل القبور و نفخ فى الصور و نطقت الأشياء الملك لله فائق الأصباح

يا جهانكير (بيك) اسمع نداء الله المقتدر القدير من السدرة الحمراء المغروسة فى الفردوس الأعلى من يد ارادة مولى الورى و قل

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما هديتنى الى صراطك و سقيتنى كوثر بيانك و عرفتنى اذ كان القوم فى نوم عجاب

يا اسمعيل اشكر الله ربك بما جعلك فائزاً باصغاء ندائى الأحدى الذى كان امل المقربين و المخلصين فى ازل الآزال اشهد بجودك الذى سبق الوجود و بأمرك الذى سخرت به الأحزاب

يا اوليائى فى نامق انا ذكرناكم من قبل و فى هذا الحين بما اشرف به نير البيان من افق سماء رحمة ربكم مالك اليجاد انا ذكرنا الذى شرب رحيق الشهادة فى سبيل ربه امام العيون و الأبصار و بذلك فاز بما لا فاز به احد الا من شاء الله مالك الرقاب

يا ابن الشهيد طوبى لك بما تمسكت بعروتى و تشببت بذيل رحمتى اذ كان القوم فى غفلة و ضلال نسأل الله ان يقربك اليه و يقدر لك من قلمه الأعلى ما ارتفع به النداء بين الأرض و السماء الملك لله رب ما يرى و ما لا يرى و رب مشارق الأذكار

يا ابالقاسم قد حضر اسمك امام الوجه اقبل اليك وجه الله من هذا المقام و انزل لك ما اشتعلت به النار فى الأشجار و نطقت انه لا اله الا هو المقتدر المهيمن العزيز الجبار ذكر الناس بآيات ربك و بشرهم بما نزل من القلم الأعلى فى اعلى المقام انتهى

لله الحمد در این ایام بعضی مکرر بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز شدند نامه‌ها و عرایض متتابع رسیده و میرسد و در هر یک اماکن و دیار آن اطراف مذکور و هر یک از اولیا فائز شده بآنچه که گواهی میدهد بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ جلاله صد هزار طوبی از برای نفوسی که در این ایام بعنایت الله فائز گشتند چه که کلمه الله را فنا اخذ ننماید و تغییر راه نیابد یشهد بذلك لسان العظمة كما شهد من قبل أنه هو المقتدر على ما يشاء في المبدأ و المآب

ذکر بجستان را نمودند بعد از عرض امام وجه این آیات از سماء عطا نازل قوله جلّ جلاله و عزّ برهانه

یا بجستان افرح ثمّ احمد سبح ثمّ اشکر بما ذکرک الذی بکلمة منه خلقت السموات و الأرض کم من عالم ما ذکر لدى المظلوم و کم من عارف انکر المعروف و کم من رجل منع عن بحر الحیوان فی ایام ربّه الرّحمن و انت فزت بعنایة الله و رحمته و ذکرک من کان مذکوراً فی افئدة المقرّبین و المخلصین انا ذکرنا علیاً فی الكتاب و فی الزّیر و الألواح مرّة بعد مرّة ثمّ الذین آمنوا بالله ربّ العرش العظیم نسأل الله ان یبعث منک رجلاً ینصرون ربّهم فی الأعمال و یعظوا النّاس بالأخلاق و نوصیهم بالمحبّة و الوداد انه هو العلیم الحکیم انا سمعنا نداء الذین اقبلوا و اجبناهم بلوح یشهد لهم فی کلّ عالم من عوالم الله الملك الفرد العزیز الحمید یا ابن اسمی کبّر علی وجوه عبادی فی بلادی ثمّ اتل علیهم آیات الله ربّک و ربّ آبائک الأولین قد انزلنا لک فی هذه الايام ما ابتسم به ثغر البیان ان ربّک هو الغفور الرّحیم

و هذا ما نزل لأولیاء الله فی فاران قوله جلّ جلاله و عظم شأنه لله الحمد اولیای آن ارض فائز شدند بنور ایمان فاران خوب اسمیست از آن عرف محبت استشمام میشود لهم ان یفتخروا بهذا الاسم الذی خرج من فم مشیة الله ربّ العالمین انشاء الله آثار این اسم بارادة الله در اولیای آن ارض ظاهر و مشهود گردد کل را در این حین ذکر مینمائیم نفوسی که قصد کعبه الله نمودند و رحیق لقا را از ابادی عطا آشامیدند کل در ساحت اقدس مذکورند لله الحمد آن نفوس بذکر و حضور و لقا فائز گشتند و همچنین سایر اولیا در این ایام مکرر ذکرشان از قلم اعلی جاری یا ابن اصدق علیک بهائی و عنایتی حال اراده آنکه نفوس مذکوره در نامه را ذکر نمائیم لتعرف اولیائی بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین هذا ما نزل لجناب میر آقا حسین بیگ علیه بهاء الله

هو الله

یا حسین علیک بهائی در این حین مصباح الهی باین کلمه مبارکه ناطق یا حزب الله خذوا كأس الفلاح من ید عطاء ربکم مسخّر الأریاح ثمّ اشربوا منها باسمی العزیز البدیع طوبی لک بما تمسکت بحبل الله و اقبلت الیه اذ کان الظالمون فی ظلم عظیم و اعراض مبین نسأل الله ان یؤدک علی ما اردته فی سبيله الواضح المستقیم ما نزل لجناب حاجی میرزا عبدالعلی علیه بهاء الله

هو الله

یا عبدالعلی علیک بهاء الله الأبدی اشکر الله بما توجه الیک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و انزل لک ما انجذبت به افئدة الأمم الذین وفوا بعهد الله و میثاقه و اخذوا الكتاب بقوة من لدنه انه هو المؤید العلیم طوبی لک و لمن فاز برحیق بیانی و کوثر عرفانی و سلسبیل ذکری العزیز المنیر البهاء من لدنا علی اهل البهاء الذین اقبلوا بالقلوب الی هذا التبا العظیم و هذا ما نزل لجناب استاد علی اکبر علیه بهاء الله

## هو الله

يا على قبل اكبر عليك بهائي در كتاب قبل بشارت داده مي فرمايد كل باسماء ذكر ميشوند حمد كن محبوب عالم را كه ترا فائز فرمود بانچه كه مظاهر جلال و مطالع كمال از آن محرومند مقصود از اين كمال اموريست كه نزد مظاهر اوهام مقبول سبحان الله حزب غافل اسم منكر را معروف گذاشته اند و جهل را علم نسأل الله ان يعرّفهم خسرا نهم و ما فات عنهم في هذا اليوم الذي بذكره نطقت الأوراق في الأشجار قد اتى المختار و معه فرات العلم و الحكمة اقبلوا و لا تكونوا من الغافلين  
هذا ما نزل لجناب كربلائي حسن عليه بهاء الله

## هو الله

يا حسن عليك بهائي حسين را علمای عصر بر شهادتش فتوى دادند چنانچه در اين عصر بر مالکش فتوى دادند كتب الهی از ظلم علمای آن عصر و اين عصر نوحه مينمايد ولكن آذان از اصغا ممنوع احفظ لؤلؤ محبة الله في خزينة قلبك ثم استره من اعين الخائنين و قل لك الحمد يا اله العالم و معبود من في السموات و الارضين  
و هذا ما نزل لجناب مير احمد بيك عليه بهاء الله

## هو الله

يا احمد عليك بهاء الله الفرد الأحد بگو يا قوم امروز روز ذكر و ثناست چه كه جمال قدم و محبوب امم بر عرش عطا مستوى خود را از اين فيض اعظم و فضل اكبر منع نمائيد جهد نمايد شايد فائز شويد بانچه كه بعز قبول فائز گردد و بدوام ملك و ملكوت باقى ماند عالم منتظر اين يوم بوده و چون ظاهر شد اهلش بعدم راجع طوبى لمن عرف المقصود و تمسك بالمعروف انه من المقربين عند الله رب العالمين  
هذا ما نزل لجناب مير غلام رضا بيك عليه بهاء الله

## هو الله

يا غلام قبل رضا مقصود يكتنا از سجن عكا بتو اقبال نموده و ترا ذكر مينمايد لي جذبك ذكره الى مقام تسقى بيد العطاء اهل البهاء كوثر البقاء انه هو مولى الورى يذكر اوليائه بما تبقى به اسمائهم بدوام اسمائه و صفاته انه ولي المقبلين و مقصود العارفين انا نوصى عبادنا و امائنا بتقوى الله رب العرش العظيم طوبى لمن تمسك بحبلي و نطق بثنائى بين عبادى انه من المخلصين فى لوحى المبين  
و هذا ما نزل لجناب محمد هاشم عليه بهاء الله

## هو الله تعالى

يا محمد قبل هاشم عليك بهائي و عنائتي مكرّر ذكرت از قلم اعلى نازل انه معك و سمع ندائك فى ذكره و ثنائيه و هو السميع البصير و هو العليم الحكيم انشاء الله در جميع احوال و احيان بنار حبش مشتعل باشى و بنور عرفانش منور اوليا را تكبير برسان و بضياء سراج الهى مشتعل نما تا كل بحكمت و بيان عباد را بشريعته مقصود عالميان فائز نمايند يوم حكمت است و خدمت

و خدمت حقّ جلّ جلاله در رتبهٔ اولی تبلیغ امرش بوده و هست از حقّ میطلبیم اولیای خود را مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه و ارتقای مقام است البهَاء علیک من لدن مشفق کریم انتهى

این یوم الحمد لله یوم ابصار مخلصین و آذان مقرّین است چه که جز ابصار حدیده و آذان واعیه لایق مشاهدهٔ امواج بحر بیان الهی و اصغاء حقیف سدرهٔ ربّانی نبوده و نیست هنیئاً لهم و مریناً لهم هم باصفاً فائز و هم بمشاهده فائز یوم اولیاست و وقت وقت اصفیا فی الحقیقه ساعت موعوده متحرّیر چه که مقام مقامیست که جز حقّ آگاه نه و جز اراده و علمش محیط نه یسأل الخادم ربّه بأن یقدّر لأحبّائه ما قدّر للذین فازوا بکوثر الانقطاع فی ایامه اولئک عباد زین الله السن الملاّی الاعلی بذکرهم و ثنائهم من یقدر ان یصفهم حقّ الوصف او یعرفهم حقّ العرفان اولئک رجال استقرّوا فی ظلّ قباب العظمة و الاجلال امرأ من لدی الله الغنی المتعال

ذکر توجّه بارض باء و شین و قریه را نمودند بعد از عرض در ساحت امع اقدس این آیات بیّنات از لسان عظمت ظاهر و نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمی الذی به انجذب اهل مدائن العلم و العرفان

اولیای ارض باء و شین لدی الله مذکور بوده و هستند در این ایام مکرّر ذکرشان از سماء مشیّت نازل و هر یک بامواج بحر بیان مقصود عالمیان فائز لله الحمد از کأس عرفان و ایقان آشامیدند و لدی الله از اصحاب سفینهٔ حمرا مذکور و مسطور انه یحبّ اولیائه هناك و ذکرهم من قبل بذکر احیا الله به عباده و یذکرهم فی هذا الحین بما فاحت به نفحات الوحی فی الامکان انه هو العزیز المتّان لا یعزب عن علمه من شیء یشهد و یری و هو العزیز البصّار یا اولیائی اسمعوا ندائی من شطر سجنی ثمّ اذکروا ما ورد علی المظلوم من الذین یدعون العرفان فی انفسهم و یرتکبون ما ارتفع به حنین الملاّی الاعلی یشهد بذلك من اتی بالحقّ بملکوت الآیات انا نبشّر کلّ واحد منهم من القانتین و القانتات بما قدّر لهم من لدی الله ربّ الأرباب البهَاء المشرق من افق سماء رحمتی علیکم و علی الذین سمعوا التّداء و قالوا لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی الارضین و السموات و نذکر اولیائی فی خیرالقری و نذکرهم بآیات الله مولی الأنام یا (ملاً) محمّد قبل رفیع قد ذکرک من قام علی خدمتی ذکرناک بلوح تضوّع منه عرف عنایة الله ربّ الأرباب طوبی لک و لمن اتّخذ لنفسه مقاماً فی ایام الله مالک المبدی و المآب احمد الله بما ذکرک من نطقت الأشياء عند ظهوره قد اتی المخزون بأمر لا یعادله ما کنز فی الاراضی و الجبال یا (ملاً) محمّد قبل تقی قل

لک الحمد یا الهی بما ذکرتنی مرّة بعد مرّة و ایدتنی علی الاستقامة علی امرک اشهد انک انت العزیز الفضّال اسألك بأن تنزل علیّ و علی عبادک من سحاب رحمتک امطار العنایة و اللطاف انک انت المقتدر العزیز الوهاب یا ابن اصدق قد ذکرنا من صعد الی الله الذی سمی بمحمّد قبل علی ثمّ الذین نسبهم الله الیه ان ربّک هو المشفق العزیز الفیاض انا نذکرهم فی هذا الحین و نکبّر علی وجوههم و نسأل لهم ما یقرّبهم الی الغنی المتعال انتهى ذکر هر یک از اولیا که در محضر مولی الوری عرض شد بعنایت کبری فائز گشت مقصود از خلقت آنکه در حضور مذکور آیند تا بخدمتی فائز شوند امطار رحمت از سحاب فضل و عنایت من غیر تعطیل و تعویق نازل ما ذکر من اسم الآ و قد نزل له ما یرقی باقیه باقی طوبی از برای نفوسی که در این ایام موجودند و لدی الوجه مذکور

ذکر ورقه بنت محبوب فؤاد جناب حاء و سین و همچنین ورقه بنت اخت ایشان علیه و علیهنّ بهاء الله را نمودند لله الحمد از سنین گذشته الی حین عندالله مذکور بوده‌اند و بذکر و عنایت و الطاف و شفقت سدرهٔ مبارکه مزین و مرزوق و مخصوص هر یک این ایام لوح اقدس ابداع انور ابهی نازل نزد جناب محبوب فؤاد حاء و سین علیه بهاء الله الأبهی ارسال شد



يسأل الخادم ربّه بأن يجعلهما من اللّائى طفن العرش فى العشىّ و الاشراق و يسبّحن ربّهنّ فى الغدوّ و الآصال و يقدرّ لهما ما تقرّر بهما الأبصار فى الحقيقه اوليائى باء و شين در هر سنه بلکه در هر شهر بلکه در هر يوم در پيشگاه حضور مذكور بوده اند متعمد بنعمتهائى ذكر و بيان و حكمت و عرفان مجدّد بعد از عرض باء و شين در ساحت امع اقدس اعلى اين آيات از مشرق اراده اشراق نمود قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم سلطانه

### هو السّامع العليم

يا امتى يا ورقة الفردوس قد فرت بآيات قد خلق الله بكلّ حرف منها عوالم ما اطّلع بها الآ نفسه انّ ربّك هو العليم الخبير قد فرت فى اكثر الأيّام بنداء الله مقصود العارفين انا ذكرناك ثمّ اللّائى آمنّ بالله ربّ العالمين قد توجه اليك ملكوت البيان و انزل لك و لمن معك ما شهدت به الدّرات بفضل الله و عنايته و رحمته و عطائه انه هو الفضال الكريم

يا روحانى عليك بهائى و عنايتى نطقت بالحقّ اذ اقبلت الى الله مقصود المخلصين قد فاز ما جرى من فؤادك و لسانك باصغاء ربّك ربّ العرش العظيم تشهد بعنايتى لك كتبي و صحفى و ما جرى من قلمى العزيز البديع طوبى لك و لمن احبّك و ذكرك و لأمة سمعت قولك فى هذا التّبّ المبين قد فاز عملك بطراز القبول نسأله ان يؤيّدك على ما يبقى به ذكرك و ذكره بدوام امرى المحكم المتين

يا غلام قبل رضا قد فاز اوليائى هناك بذكرى مرّة بعد مرّة و فى هذه الأيّام ذكرناهم كرّة بعد كرّة بذكر انجذب به الملاء الأعلى و سكّان هذا المقام الرّبيع اشكر الله بما توجه اليك الوجه و زين عملك و عمل اوليائى بطراز تنوّرت بها مدائن الأعمال فكّر فيما جرى من قلمى الأعلى لتجد حلاوة ذكرى و ما نزل من ملكوتى و سماء عنايتى التى سبقت من فى السّموات و الأرضين

يا محمّد قبل على قد ناح قلبى و قلمى بما ورد علىّ من جنود الغافلين الذين ينسبون انفسهم الى نفسى و يأكلون اموال النّاس بالباطل الا أنّهم من الأخسرين فى كتابى العظيم قد ارتكبوا فى المدينة الكبيرة ما صاححت به الصّخرة و ناحت به الأشجار و ذرفت دموع العارفين نسأل الله ان يوفّق الكلّ على العدل و الانصاف و يؤيّدهم على الرجوع انه هو المقتدر القدير الحمد لله الذى ايّدك و اوليائى على خدمة امره و ما يرتفع به ذكره انه هو المؤيّد الحكيم

يا (حاجى ميرزا) حسين انّ المظلوم اقبل اليك و ذكرك بما انجذبت به مدائن الأذكار منهم من قال يا اولياء الله قوموا ثمّ اقبلوا بقلوب طاهرة و نفوس زكيّة و وجوه منيرة و آذان واعية و ارجل مستقيمة تالله قد ارتفع ما طارت به الأشياء و ظهر ما خضع عند ظهوره من فى السّموات و الأرضين قد انزلنا لك ما يجد منه المقرّبون عرف حبّى طوبى لك و لمن فاز بأيام الله و سمع ما ارتفع من الفردوس الأعلى انه من المخلصين يشهد بذلك كلّ منصف خبير كبرّ من قبلى على وجوه اوليائى و بشرهم برحمتى و فضلى انّ ربّك هو المشفق الغفور الرّحيم البهّاء من لدنا عليك و على ابنك و على الذين ما منعهم ضوضاء الغافلين عن صراطى المستقيم

يا عبدالوهاب اسمع نداء مالك الرّقاب الذى ارتفع فى المآب رغماً لكلّ عالم بعيد قل هذا يوم فيه استوى مالك القدم على عرش اسمه الأعظم و نطق بما هدى الأمم الى منظره المنير طوبى لعين رأت و لأذن سمعت و لقلب فاز بالاقبال الى مشرق آيات ربّه النّاطق البصير

و نذكر فى هذا الحين امائى اللّائى شربن رحيق البيان من كأس عطائى و سمعن النّداء من شطر سجنى و تمسّكن بحبلى و تشبّتن بذيل الله المقتدر العزيز الحكيم يا ورقتى يا أمّ مهاجرى انّ المظلوم لا ينساک قد ذكرک و يذکرک بدوام ملکوتہ العزیز الجمیل

و نذكر امة الأخرى أنه يحبّ أوليائه و امائه الذين نبذوا العالم في حبّه و رضائه و اخذوا ما امروا به في كتابه الذي اذا نزل خضع له ما عند الأمم انّ ربّك هو المبيّن الخبير و نوصي الكلّ مرّةً اخرى بالأمانة الكبرى لعمري قد ظهرت في المدينة الكبيرة خيانة بها ناح عباد مكرومون أنّا لله و أنّا اليه راجعون

يا قلم الأعلى اذكر اوليائك في سرايان و بشرهم بعناية الله ربّ الأرباب يا محمّد قبل طاهر أنّا ذكرناك من قبل و الذين آمنوا في المدن و الديار تالله قد سرت نسمة الرحمن في البلدان و القوم اكثرهم في غفلة و ضلال هل تعرف ما منعهم قل اهوائهم و هل تعرف بأىّ شيء يتحرّكون قل بشبهات الذين كفروا بالمبدإ و المآب ذكرّ احبائي من قبلي و نورهم بما سطع و لاح من افق لوح الله مالك الرقاب قد فتح باب السماء و اتى الموعود بنور ما منعه السحاب قل

لك الحمد يا مولى العالم و لك الثناء يا منزل الآيات اشهد أنّك ظهرت و اظهرت ما هدى الناس الى سوائ الصراط يا مسعود اسمع نداء الله العزيز الودود قد حضر اسمك من قبل امام وجه مالك الفضل و اجابك رحمة من عنده و هو العزيز المحبوب قد ظهر كلّ سرّ و برز كلّ امر و نطق كلّ لسان الملك لمالك الوجود قد حضر اسمك مرّةً اخرى ذكرناك كرهةً بعد كرهةً امراً من عندنا و انا المقتدر المهيمن القيوم طوبى لك بما سمعت و اقبلت و ويل لكلّ غافل مردود نوصيك و الذين آمنوا بما تشتعل به الأفئدة و القلوب و بالأمانة و العقّة و الاتحاد طوبى لمن سمع و عمل بما امر به في لوحى المحتوم طوبى لمن اقتصر اموره على تأليف قلوب الأولياء و طوبى لمن تمسّك بحبله الممدود ذكرّ اوليائي من قبلي و بشرهم بما نزل لهم من لدى الله ربّ الجنود لعمري من اقبل اليّ من العباد و الاماء قد تحرّك على ذكره القلم و فاز بعناية مالك القدم الذي نطق امام وجوه الأمم الملك لله مالك الملك و الملكوت انتهى

يا اولياء الله و احبائه از برای هر يك از دوستان از سماء بيان نازل شده آنچه كه سبب حيات عالم و امم است عالم از نفعه الهى تازه و خرّم عمر ربّنا و ربّكم هر يوم كتابى نازل و هر ليل حجّتى باهر ولكن قوم غافل از حقّ ميطلبم اوليائى خود را بر تبليغ امرش مؤيّد فرمايد يعنى بحكمت و بيان عالم را برهان احاطه نموده و نور ظهور منور داشته ولكن غافلين بيخبرند آيا سبب بيخبرى چه بوده علمه عند ربّنا العليم الخبير

و هذا ما نزل من سماء مشيئة ربّنا مالك الابدان لأوليائه فى كاخك و جناباد قوله تبارك و تعالى

بسمى السميع و بسمى البصير

يا محمّد سمع الله ندائك و انزل لك ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك كتاب الله المهيمن القيوم طوبى لأذن فازت باصغاء ندائى و لوجه توجه الى شطرى و لعين رأت آثار قلمى و ليد اخذت كتاب الله ربّ ما كان و ما يكون فضائل ايام الهى خارج از تحديد و فيوضاتش مقدّس از انتها و احصا طوبى از برای نفسى كه وضوا و زماجير و غوغا و نعاق او را از نيّر آفاق منع نمود بوجه منير اقبال نمود و بعين مقدّس از رمد و اذن منزّه از مانع قصد مقام اعلى و ذروهً عليا كرد يشهد لسان العظمة بأنّه هو اهل البهاء المستقرّ على السّفينية الحمراء كذلك اشرق نيّر العطاء من افق سماء عناية مولى الورى طوبى لقوم يعرفون طوبى لك بما اقبلت و سمعت اذ منع عن الاقبال اكثر الاماء و الرجال نسأل الله ان يوفّقك على خدمة امرى و يكتب لك خير كلّ عالم من عوالمه أنّه هو المشفق العزيز الودود

يا اسمعيل اسمع ندائى من ملكوت بيانى أنّه يجذبك الى افق اشرق منه النور و اضاء به الديجور قد ذكرك من احبّتى و قام على خدمتى ذكرناك بايات لا يذكر عندها ذكر الخزان و الكنوز نعيماً لك و لمن عمل بما امر به فى لوحه المحفوظ أنّا زيّنا سماء البرهان بأنجم الذكر و البيان طوبى لمن سمع و فاز أنّه من الذين وصفهم الله فى الفرقان بقوله لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون

و نذكر امائی اللآئی اقبلن الى الأفق الأعلى و عملن ما امرن به فى كتابى المحتوم يا امائى و اوراقى فى المدن و الديار اسمعوا ندآء ربكم المختار أنه اتى من افق الاقتدار بسطان احاط الغيب و الشهود و ذكر كل عبد اقبل اليه و كل امة اقبلت و سمعت و قالت

لك الحمد يا اله الأسماء بما هديت عبادك الى افتك و اوراقك الى سدره امرك اسألك بأمرك الذى سخر العالم و الأمم بأن تغفر لهم و تؤيدهم على ما يقربهم اليك فى كل الأحوال أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الحق علام الغيوب البهآء المشرق من افق سمآء رحمتى على عبادى و ورقاتى اللآئى آمن به و بآياته فى يوم فيه نصب الميزان و نفخ فى الصور

يا (استاد) محمّد قبل باقر قد توجه اليك المظلوم من شطر الله المهيمن القيوم أنه يدعوك بما يقربك اليه و يلقى على العالم ما يؤيدهم على خدمة مالك القدم هذا الاسم الأعظم الذى به حدثت الأرض اخبارها و اظهرت كنوزها و خزائنها طوبى لمن سمع و رأى و ويل للغافلين احفظ ما نزل لك و قل لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الوجود من الغيب و الشهود ان الكتاب ينطق و القوم لا يسمعون و التور اشرق و القوم اكثرهم لا يفقهون قد اتى الميقات و سلطان الآيات استوى على العرش و قال العزة لله مالك الوجود

يا اوليائى فى الجيم و التون قد انجز الله وعده و اظهر ما اراد بقوله كن فيكون ما منعه ضوضاء العباد و لا صفوف الذين انكروا حجة الله و برهانه و قالوا ما لا قاله الأولون يا محمّد قبل باقر (يا) لعمر الله قد تبدلت الأرض و الناس فى ريب عظيم و نطقت الأشجار و القوم اكثرهم من الرّاقدين قد سمعوا الندآء و انكروه و احاطت الجهات حجة ربك و هم لا يشهدون اذا قيل لهم بأى حجة آمنتكم برسل الله يقولون الكتاب فلما نزل أمه كفروا و قالوا ما ناح به المقرّبون لعمر الله لا يعرفون ما يخرج من افواههم اولئك همج رعاى اتبعوا اهوائهم فى يوم فيه نادى المناد من الأفق الأعلى يا ملأ الانشاء قد استقرّ العرش فى عكآء اسرعوا هذا خير لكم عمّا خلق فى الأرض ان انتم تعلمون اذا اخذك كوثر بيانى قل

الهي الهى لك الحمد بما هديتنى و لك الشكر بما ذكرتنى و لك البهآء بما القيت على ما قرّبتنى اليك اشهد أنك انت مولى العالم قد ظهرت و اظهرت ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً عند الله مالك الملكوت البهآء من لدنا على اهل البهآء الذين سمعوا و قالوا لك الحمد يا اله الغيب و الشهود

يا اوليائى فى خيرآباد لا اشكو بشى و حزنى ولكن ذكر مينمايم آنچه را كه سبب تنبّه و بيدارى و آگاهيست هر بلد و هر مدينه كه اليوم بلقاء اهل بهاء فائز او بسبب و علّت ظهور خود آگاه گشته و از فائزين عندالله مذکور و محسوب ولكن اهل بهاء نفسى هستند كه بارادة الله تمسك نموده اند و بذيل مشيتش تشبث ايشانند مطالع عفت و امانت و مشارق عهد و وفا قسم بمالك يوم كه اگر نفسى اليوم ندا نمايد آيا وصاياى الهى در چه وقت نازل و در کدام ورق مسطور در آن وقت الواح لاتحصى از اطراف عالم ندا نمايد مائيم حامل نصايح الهى و مواعظ ربّانى و بر هر نفسى القا نموديم آنچه را كه سبب نجات ابدى و عزّت سرمديست ولكن بعضى از مدعيان محبت هيكل امانت را اخذ نمودند و بزنجيرش كشيدند آن ظالم بى وفا در صباح و مسا از ضرب سياط جفا معذبش دارد ظلم بمقامى رسیده كه حنين حصاة بلند شده و نواة و اسفا ميگويد ينبغي لكل نفس ان يقول

الهي الهى لك الحمد بما هديتنى و ايدتنى على عرفان بحر آياتك و سمآء رحمتك اسألك بأن تؤيد عبادك على ما تحبّ و ترضى و زين هياكلهم بطراز الأمانة و الوفاء بدّل يا الهى كذبهم بالصدق و اعراضهم بالاقبال و انكارهم بالاقرار و ظلمهم بالعدل و اعتسافهم بالانصاف اى ربّ وفقهم على الرجوع اليك و الانابة لى باب عفوك أنك انت التّواب الغفور الرحيم و الفضال العزيز الكريم انتهى

از فضل نامتناهی و رحمت لاتحصی هر یک از اسماء که در ورقه آن محبوب فؤاد بود فائز شد بما لا عدل له اگر باب انصاف و عدل بر وجه عباد باز شود کل شهادت دهند از آنچه نازل گشته بر عنایت و شفقت و فضل حقّ جلّ جلاله چه بسیار از لیالی که کل در مهاد راحت بوده‌اند و لسان مقصود عالمیان بذکر احبّاتش ناطق و ذاکر آیا کدام حمد و شکر لایق این عنایاتست ما یظهر من الخلق لم یکن لایقاً للحقّ جلّ کرمه و جلّ فضله و جلّ جوده الذی احاط الوجود

الهی الهی بچه لسان و بچه استعداد میتوانیم تدارک عملهای ناکرده را نمائیم یا در گل غفلت فرو رفته و ید را اوهام و آمال از اخذ کتاب بازداشته مقام اعراض اقبال فرموده‌اند و بعنایت خفیه ستر نموده‌اند غیر او که را داریم تا از او مسئلت نمائیم آنچه را که سبب تدارک ما فات عنا گردد ولکن نظیر بانحصار مبتلا و بحدود محدود کجا لایق مشاهده و یا قابل عمل است و چون سیلی جز سیلش نه و راهی جز راهش نه با حمل کبائر و صغائر باو راجعیم چه که غیر او نداریم و نشنیدیم و ندیدیم پس باید دست توسّل بذیل اطهرش بلند نمائیم و بحبل رحمتش تمسک جوئیم اوست قادر یکتا و بخشنده یکتا و عالم یکتا و کریم یکتا بصد هزار لسان مسئلت مینمائیم که کل را مؤید فرماید بر عمل بانچه تعلیم داده و اخبار فرموده

ای پروردگار ما بمثابه اطفالیم تربیت لازم داریم از دریای کرمت مسئلت مینمائیم که ما را بایادی اراده‌ات تربیت نمائی و بمقام بلوغ که انقطاع از غیر و توجه بفناء باب تو است مزین و فائز فرمائی قدر لنا فی کلّ الأحوال ما یقرّنا الیک و یطهرنا عن دونک انک انت الفضال الکریم و تمنعنا عما لا یلیق لعظمتک و سلطانتک و قدرتک و اقتدارک لا اله الا انت الفرد الواحد القویّ القدیر

ذکر زاوه و اولیای الهی را در آن ارض نمودند مخصوص ذکر جناب آقا سیّد جواد علیه بهاء الله و عنایت و ذکر اشتعال و توجه و قیامشان را بر خدمت امر بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس ابهی یک لوح مبارک از سماء مشیت مالک رقاب نازل و ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن یشرّقه بلقاء لوحه و یرزقه ما کان مستوراً فی کلماته المطاعة امید آنکه از نار سدره و نور احدیه آن جهات را مشتعل نمایند و منور دارند ان ربنا الرحمن هو المبین العلیم و هو المشفق الکریم این عبد از برای ایشان توفیق و تأیید میطلبد تا بحکمت و بیان اهل امکان را راه نمایند و بمقصود رسانند

در لوح حکمت این کلمات عالیات از سماء مشیت منزل آیات نازل قوله تبارک و تعالی انّ البیان جوهر یطلب التّفوذ و الاعتدال اما التّفوذ معلّق باللطافة و اللطافة منوطة بالقلوب الفارغة الصّافیة و اما الاعتدال امتزاجه بالحکمة الّتی نزلناها فی الزّبر و الألواح انتهى

اکثری غیر بالغ مشاهده میشوند لذا باید بایادی محبت و رفق و مدارا اهل آن اطراف را از نوم غفلت برانگیزانند و ببحر اعظم هدایت فرمایند انّ الله یمدّه و یؤیّده فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و هو الجواد الغفور الرّحیم و هذا ما نزل من سماء مشیّة ربنا الرحمن لأولیائه هناك قوله عزّ برهانه و عزّ بیانه

بسمی الذاکر العلیم

یا شیخ قاسم احمد الله تبارک و تعالی بما آیدک علی التّوجّه الیه و الاقرار بما انزله فی کتابه فی یوم فیه اعرض عنه اکثر خلقه و انکروا ما سطع و لاح من افق سماء قلمه الأعلى طوبی لقویّ ما اضعفته الشّبّهات و ما منعه اشارات الذین کفروا بیوم الدّین افرح بما جرى ذکرک و اسمک من لسان العظمة فی هذا السّجن البعید و انزل لک ما یبقی بدوام الملك و الملكوت من لدن علیم حکیم لا یعادل بکلمة من کلماته ما عند القوم یشهد بذلك من عنده لوح حفیظ نسأل الله تعالی ان یوفّقک علی ذکره و ثنائه و یمدّک بجنود البیان أنّه هو المقتدر القدیر اذا سمعت التّداء من هذا الأفق الأعلى قل

الهي الهى لك الحمد بما زينت هيكلي بطراز الاقبال اليك و رأسى باكليل حبك و عيني بمشاهدة آثارك و قلبي  
بالاقبال الى ساحة عزك اسألك بجدوك الذى احاط الوجود و باسمك الذى به سخرت من فى الغيب و الشهود بأن تؤيدنى  
على الاستقامة على امرك أنك انت المقتدر العزيز الوهاب  
و هذا ما نزل لجناب شيخ سميّ حضرة المقصود

هو الناطق بالحقّ

يا شيخ يا من سميت باسم ربك قد توجه اليك وجه المظلوم و ذكرتك بما تضوّع به عرف الفضل اشكر و قل  
لك الحمد يا مقصود العالم اسألك بالأكباد التي ذابت في هجرتك و فراقك و بنور وجهك الذي به اشرفت مدائن  
علمك و حكمتك و يبهر فضلك و عمان آياتك ان تقدّر لي خير الآخرة و الأولى اي ربّ لا تمنعني عن فيوضات ايامك و لا  
تجعلني محروماً عمّا قدرته لأصفيائك الذين بهم نصبت راية ظهورك في طور العرفان و ارتفعت اعلام هدايتك بين الأنام بأن  
تجعلني من الذين نصرورا امرك بالحكمة و البيان و طافوا حول ارادتك منقطعين عن اراداتهم و اخذوا كتابك بقوة من عندك و  
سلطان من لدنك اي ربّ انت الذي ايقظتني و اسمعنتني و هديتني الى صراطك المستقيم و امرك المحكم المتين لا اله الا  
انت المقتدر القدير

ما نزل لجناب ملا رجبعلي عليه بهاء الله

هو الظاهر المستوى على عرش البيان

يا رجب قبل على عليك بهائي قد اتت الأيام التي فيها قصد القاصدون بيت الله الحرام و طافوا حوله بأمره و عملوا ما امرهم به  
في كتابه طوبى لطائف انقطع عن دونه و فاز بما فاز به المقرّبون بفضله و عطائه أسأله ان يقدرّ لهم من قلمه الأعلى ما تقرّ به  
عيون الورى أنّه يشهد و يرى و هو بالمنظر الأبهي لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم قم على ذكر ربك و بشر العباد  
بالحكمة و البيان بما نزل لهم ليذكروا ربهم ربّ من فى السموات و الأرضين هذا يوم المشاهدة و الاصغاء طوبى لأذن ما منعها  
القصص الأولى و لعين ما حجبها حجاب الغافلين كبر من قبل المظلوم على وجوه احتيائي و نورهم بما اشرق و لاح من افق  
سماء عناية ربك الكريم كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر و تقول

لك الحمد يا مقصود العارفين بما نورّت قلبي فى ايامك و هديتني الى صراطك الأعظم العظيم

ما نزل لمن سمى بمحمّد قبل حسين عليه بهاء الله

هو السميع من افقه الأبهي

يا محمّد قبل حسين انا ذكرنا اولياء الله و احتيائه من قبل و من بعد أنّه اقبل اليهم قبل اقبالهم اليه و ذكرهم قبل اذكارهم و توجه  
اليهم قبل توجههم ان ربك هو الفياض ذو الفضل العظيم و فى مقام اقبل اليهم بعد اقبالهم و ذكرهم بعد اذكارهم أنّه فى كلّ  
حين فى شأن بديع لا يشغله شأن عن شأن و لا تمنعه جنود الظالمين به ظهر حكم الاثبات و نزل كلّ امر حكيم انصروا ربكم  
بالحكمة و البيان لئلا ترتفع ضوضاء الغافلين أنّه ظهر بالفضل و اظهر ما كان مكنوناً فى علم الله ربّ العالمين طوبى لبصير ما  
منع عن مشاهدة آثاري و لسميع سمع نداء الله ربّ العرش العظيم كذلك ماج بحر البيان فضلاً من لدى الله لتشكر و تقول

لك الحمد يا مقصود المقرين بما هديتني الى ساحة عزك و سقيتني كأس حبك و نورتي بنور معرفتك و ذكرتني في سجنك  
و انزلت لي ما انجذبت به افئدة المخلصين  
و هذا ما نزل لجناب ملاً حسين عليه بهاء الله

هو البصير في الأفق الأبهي

يا حسين فكّر فيما ورد على هذا الحسين بعد القائم و هذا القيوم الذي قام امام الوجوه بسُلطان مبین قد ورد علينا من علماء  
ایران ما نأح به سگان الفردوس يشهد بذلك من انصف في هذا النبأ العظيم قل انه هو الذي وعدتم بظهوره بعد القائم لعمر الله  
لولا ما ظهر النقطة و ما نزل البيان اتقوا الله يا قوم لا تنكروا الذي به ظهر كل برهان و ثبت كل حجة و تنور كل افق و نزل كل  
آية و ماج كل بحر و هاج عرف الله العليم الخبير قل يا ملاً الأديان طهروا آذانكم من القصص الأولى لتسمعوا صرير القلم  
الأعلى من الأفق الأبهي هذا ما امرتم به من قبل و في هذا الحين من لدن عزيز حكيم اياكم يا قوم ان تمنعوا انفسكم عن رحيق  
عناية ربكم اقبلوا باسمه و خذوه بحبه ثم اشربوا بذكره العزيز البديع قل تالله لا يغنيكم اليوم ما عند القوم ضعوا مظاهر الأوهام و  
مطالعها مقبلين الى الله ربكم و رب آباءكم الأولين كذلك نطق القلم اذ كان الاسم الأعظم في سجنه العظيم  
قل يا معشر العلماء من الأعجام قد اخذتم زمام العباد باسمي و تقعدون على الصدور بنسبتكم الى امرى فلما اظهرت  
نفسى اعرضتم و عملتم ما جرت به دموع العارفين سوف يفنى ما عندكم و يبدل عزكم بالدلة الكبرى و ترون جزاء اعمالكم من  
الله الأمر الحكيم طوبى لك بما نبذت الموهوم و اخذت القيوم معيناً لنفسك انه مع من احبه يسمع و يرى و هو السميع البصير  
انتهى

این بنده هم خدمت هر یک تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد بر اشتعال ایشان بیفزاید لیشتعل به المتوقّفين و  
یسرعون الى الله العزيز العليم

ذکر اولیای ارض خاء را نمودند لله الحمد هر یک بعنایت و فضل و رحمت الهی از قبل و بعد فائز شده و میشود  
حبيب روحانی جناب ابن شهيد عليهما بهاء الله و عنایته از بحر ذکر الهی قسمت کلی برده‌اند چه که مکرر ذکرشان مذکور  
ان ربنا هو المشفق الکریم و حبيب فؤاد جناب عین و لام عليه بهاء الله و عنایته مکرر نامۀ ایشان رسیده و جواب از کثرت  
تحریر در عهدۀ تأخیر ماند امید هست این ایام بایشان چیزی عرض شود آن محبوب میدانند و دیده‌اند که در جواب دستخط  
آن محبوب چه مقدار عرض میشود و ارسال میگردد و همچنین از اطراف متصل میآید و جواب باید برود فی الحقیقه این عبد  
متحیر است از قدرت و اقتدار آنچه ظاهر شده و میشود و در هر جواب اسامی متعدده مذکور و از برای هر یک نازل شده  
آنچه که شبیه و نظیر نداشته عنایت بمقامی رسیده که هیچ مقبلی محروم نمانده و هیچ سائلی ممنوع نه کل بعنایت و آثار الله  
فائز کدام قلم لایق ذکر این مقام و کدام لسان قابل وصف این اکرام مع ذلك مشرکین بیان کل را انکار نموده‌اند هرگز گمان  
نمیرفت از ایشان چنین ظلمی ظاهر شود وصیتهای نقطه اولی روح ما سواه فداه از میان رفته التماس و تديرشان محو شده فرقی  
که کرده اینست که همان اوهامات حزب شیعه محکمتر بمیان آمده هزار و دویست سنه یا وصی گفتند و حضرت مقصودی  
که هزار وصی بقولش خلق میشود شهیدش نمودند فاعتبروا فاعتبروا فاعتبروا فاعتبروا یا اولی الأبصار یا اولی الأنظار یا اولی  
الألباب یا اولی العرفان یا اولی الاقبال عالم متحیر بر منابر حرفی از حروفات را ذکر میکنند و نوحه مینمایند و بر خالق و رازق و  
محبی و ممیت و مبعثش لعن مینمایند و از منبر بزیر میآیند اینست شأن این قوم غافل ظالم

و حبيب روحانی جناب حاجی محمد عليه بهاء الله مکرر بذکر و عنایت و فضل و رحمت حقّ جلّ جلاله فائز  
گشته‌اند الحمد لله الذي عمّت عنایته و کملت حجّته و احاط برهانه بعد از عرض فقرات مذکوره امام وجه مولی البریه

مخصوص هر یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّدھم جمیعاً علی عرفان ما کان مستوراً فی کلماته و مخزوناً فی حروفاته

الهی الھی ایّدھم علی اخذ الواحک بقوة من عندک و ارزقھم لقائھا بجدک و کرمک ثمّ اشربھم الکوتر الذی قدر فیھا بأمرک و اقتدارک انک انت المقتدر القدير

امید هست از رحمت مسبوکه آنچه در این ایام از بحر جود مالک وجود ظاهر شده غافلین را آگاه نماید و کل را بافق هدایت کشاند ما من اسم الآ و فاز بذکره و ما من عبد الآ و قد احاطه ما ظهر من ملکوت بیانہ آنہ هو الفضل بالفضل و الحاکم بالعدل لا اله الا هو التّاصح الرّحیم و هو التّاطق العلیم از حقّ جلّ جلاله میطلبم بر نور ابصار بیفزاید و همچنین بر قوّه اصغا تا بشنوند و بیابند آنچه را که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند ان ربّنا هو المقتدر القدير و هو المشفق العطوف الکریم ذکر جناب ملاّ محمّد علیه بهاء الله را نمودند و همچنین اشتعال ایشان را در امر حقّ و توجّهشان باطراف لاعلاء کلمه الله بعد از عرض این مراتب در افق اعلی یک لوح اقدس اظهار ابھی از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد لیشرّب من بحر الآیات ما يجعله ساقی سلسیل البیان بین الأدیان و قائد العباد الی اعلی الجنان و نسأل له التّأیید و التّوفیق فی کلّ الأحوال آنہ هو الغنیّ المتعال

و ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله بعزّ اصغا فائز لله الحمد مکرّر از قلم اعلی مذکور و کرّه بعد کرّه ذکرشان از لسان عظمت جاری و همچنین سفرهای ایشان لاعلاء کلمه الله و در این ایام هم در الواح شتی ذکر ایشان نازل و اینکه اذن توجّه از سماء عنایت الھی طلب نموده‌اند بعد از عرض فرمودند در همان اطراف لوجه الله منقطعاً عن دونه بتبلیغ مشغول گردند در آستانه علیه شخص اصفهانی مع آنکه کمال عنایت در باره اش ظاهر با عدو الله متحد شده و بعضی اراذل را تحریک نموده‌اند مقبلین را شتم مینمایند عمل کرده‌اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نکرده نار حرص و طمع اخذشان نموده مبالغی مال عباد را بادعای آنکه سرقت شده از میان برده‌اند باری از امانت گذشته‌اند و بخینت تشبّث جسته‌اند و حال در فساد مشغولند نسأل الله ان یزینھم بالانصاف و یؤیّدھم علی الرجوع قسم بآفتاب حقیقت ارتکاب نموده‌اند آنچه را که شبهه و مثل نداشته حکم الله آنکه تعرّض باحدی ننمایند و لکن با نفوس معرضه که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه هذا حکم قد نزل من سماء ارادة امر قدیم طوبی لمن نبذ ما اراد و اخذ ما اراده الله ربّ العالمین انتھی

ذکر منتسبین ارض طاء را نموده بودند چندی قبل از آن ارض ذکرشان و مراتب اقبال و محبت و توجّهشان را بتفصیل نوشته بودند و در ساحت اقدس بعزّ اصغا فائز و همچنین آن محبوب فؤاد از قبل ذکر نموده‌اند آنچه را که مشعر بر محبت و مودت و استقامت ایشان بوده لذا دو لوح امنع اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و بخطّ ابھی مسطور چند یوم قبل ارسال شد انشاء الله بان فائز شده‌اند و از بحر آیات الھی قسمت کامل اخذ نموده‌اند منتسبین آن محبوب لازال بعزّ ذکر الھی فائزند و این کرّه هم دو لوح اقدس مخصوص دو ورقه مذکوره علیهما بهاء الله از افق سماء فضل نازل و لائح ارسال شد یسأل الخادم ربّه بأن ینزل علیھما و علی امّھما و امّ امّھما ما ینبغی لبحر جوده و سماء عطائه آنہ هو الکرّام الفضال النّور العلام الفیاض المقتدر القدير

اینکه در باره توجّه بعضی از بستگان مرقوم داشتند این ایام توجّه جایز نه چه که سارقین مدینه کبیره قاطعین طریق شده‌اند محض محبت حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی بنفس اصفهانی که حال در مدینه کبیره موجود اعانت نمودند و چون تجارت محکم شد و محلّ رجوع احباب از اطراف گشت بنا بر حرص و طمع مشتعل و مقصودش آنکه جناب نبیل ابن نبیل حاجی شیخ محمّد علی علیه بهاء الله را از میان بردارد و بعد با نفسی مثل خود که البته تفصیل او را شنیده و یا میشنوید متحد شد در فساد و مبلغی مال مردم را از میان برد و فریاد برآورد که سارقین برده‌اند و چون این افترا از او پذیرفته نشد

بر اعراض قیام نمود و بهتک حرمت امر پرداخت در نزد جمیع اعجام مدینه کبیره مذکور داشته باینها آمدند و مال مرا سرقت نمودند مقصود از این ذکر آنکه آن محبوب و اولیا آگاه باشند که احدی بشطر مدینه کبیره توجه ننماید شقاوت آن نفسین بدرجه اعلی رسیده حرمت امر الله را نزد اعجام ضایع کردند یسأل الخادم ربه بأن یبعث من یرف الناس بکذبهم و افترائهم انه علی کل شیء قدیر

و اینکه در ذکر جناب حاجی سی و فقه الله علی ما یحب و یرضی مرقوم داشتند در حضور مکرر ایشان را نصیحت و موعظه فرمودند و از آنچه رایحه فساد از آن استشمام شود بتصریح تمام منع نمودند معذک ایشان باوهامات خود متمسک تمسکی که فصل آن بنظر محال آمد و بعد در ظاهر راضی و در باطن شاکی از اینجا تشریف بردند واقعه رشت و مازندران نظر بمعاشرت او با اصحاب واقع شد چه که بعضی از معاشرت ظاهره او با اصحاب همچو گمان نمودند که اهل الله با مولای او متحدند باری باین جهت وارد شد آنچه که وارد شد معاشرت او در ظاهر ابداً جایز نه ولکن تکدر او هم نظر باشنائی قبل محبوب نه صاحب یک وجه نبوده و نیستند چون از قبل اظهار محبت مینمودند از حق جلّ جلاله میطلبیم عالم خیال ایشان را از غبار و ظلمت فساد و نزاع و ما تکدر به النفوس مقدس فرماید سبحان الله نزد هر نفسی صلاح مقدم است بر فساد باری در باره ایشان باید دعا نمود و از حق طلبید آنچه را که سبب حفظ اوست انه هو السامع المجیب

و اینکه در ذکر ناعق که در لوح خضرا بوده مرقوم داشتند ناعقین نفوسی هستند که ناس را از صراط منحرف میسازند و بغیر حق دعوت مینمایند سبحان الله کاظم مذکور علیه بهاء الله الابهی امام وجوه بحق ناطق است و بر خدمت قائم جای شبهه نبوده و نیست بعد از عرض این کلمات عالیات از سماء مشیت نازل قوله تبارک و تعالی

الهی الاهی طهر قلوب اولیائک عما لا ینبغی لایامک و الف بین افئدتهم و عقولهم و نفوسهم لئلا ینطق احد بغیر رضائک و عرفهم ما انزلت من قبل عباد مکرمون الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون کل باید باین کلمه ناظر باشند و در قول سبقت نگیرند زمام امر در یمین اوست و قبضه قدرت او طوبی لمن انصف فی الامور و تمسک بالعدل انه من الفائزین فی کتابی المبین انتهى

و اما حکایت کردستان در چند سنه قبل بعضی از نفسی شکایت نمودند و در شکایت صادق بودند ولکن قلم اعلی هتک ستر نمود باشارات ذکریه اکتفا رفت و این سنه شکایت عظیم کردند از نفس دیگر آن هم مستور است ان ربنا هو السّارّ الحکیم این فقره بنفوس موقفه معدوده که حال در آن ارض موجودند راجع نبوده و نیست باید این عباد دعا کنیم و از حق بطلبیم نفوسی که خود را بحق نسبت میدهند بمتابه روح خفیف حرکت نمایند و لطافت روح از ایشان ظاهر شود بقسمی که در هر بیت وارد میشوند سبب تقدیس و تنزیه و ارتفاع و ارتقا و اطمینان اهل آن بیت گردند بخود نپردازند بلکه باولیا توجه نمایند در این مقامات از قلم اعلی نازل شده آنچه که مجدد بذکر محتاج نه انه هو المبین العظیم

صفحه مناجات که از قبل اولیا بساحت اقدس ارسال شد باصفا فائز جناب ابن شهید علیهما بهاء الله و عنایته الی آخر اسماء از اولیا و اوراق علیهم بهاء الله هر یک از بحر بیان مقصود عالمیان قسمت بردند و بعنایت مخصوصه فائز گشتند ولکن نظر بفقدان وقت و مجال باختصار ذکر شد فی الحقیقه آنچه از لسان عظمت جاری عظیم و محیط بوده و هست این عبد هم خدمت هر یک تکبیر و ثنا میرساند و توفیق و تأیید مقدس از ادراک و عقول از برای هر یک طلبیده و میطلبید ان ربنا هو الجواد الکریم لا اله الا هو العظیم الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم فی امر الله رب العرش العظیم

خادم



في ٢٤ ذى الحجة سنة ١٣٠٦

اوراق وصول از بعد ارسال ميشود

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

کرمانشاه

جناب میرزا صادق مشرف فوج

هو المشرق من افق سماء البیان باسمه الرحمن

انشاءالله بعنایت حقّ جلّ جلاله از ریح عرفان بیاشامی و بافق اعلیٰ ناظر باشی نامهات بتوسط عبد حاضر رسید و آنچه در او مسطور بود نزد مظلوم ذکر نمود از حقّ میطلبیم سمع جدید و بصر حدید بآن جناب عطا فرماید چه که فی الحقیقه امروز روز مشاهده و اصفا است هم ندای الهی مرتفع است و هم انوار وجه از افق ظهور مشرق و لائح باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و بعدل و انصاف در آیات و بیّنات و ظهورات ناظر شد امروز عظیم است چه که در جمیع کتب بیوم الله معروف جمیع انبیا و اصفا طالب لقای این یوم بدیع بوده‌اند و همچنین احزاب مختلفه ارض و چون آفتاب ظهور از سماء مشیت الهی اشراق نمود کل منصعق و مدهوش مشاهده گشتند الا من شاء الله یا ایها الذاکر حجاب اکبر بشر را از مشاهده منع نمود و از شنیدن ندا بازداشت انشاءالله آفاق بنور اتفاق منور شود و در جبین جمیع من علی الارض نقش خاتم الملك لله منطبع گردد از حقیقت حقیّت من یظهر سؤال نمودی سبحانالله این مقام بیان نیاید و اقلام عالم احصای ثنای آن نکند جمیع انبیا و اصفا بعجز مقررند و جمیع اولیا بتقصیر معترف این مضامری است لا یجول فیه فوارس العرفان و البیان و الادراک و العقول انه لا یعرف بدونه و لا یوصف بسواه احدی باین سرّ مکنون و رمز مخزون احاطه نموده و نخواهد نمود آنچه ذکر شده بمثابه ظلّ است نزد انوار آفتاب حقیقت و لکن نظر بعنایت کبری و فضل لایحصری باین کلمه علیا قلم اعلیٰ ناطق باین کلمه مبارکه که بمثابه شمس از افق سماء لوح الهی مشرقست ناظر باش فارجعوا الی الآثار یا اولی الابصار اگر نفسی بیصر انصاف در آثار و ظهورات و بیّنات که در این ظهور امنع اقدس ظاهر شده تفکر نماید البتّه بکلمه آمنت بک یا مقصود العالمین ناطق گردد آنچه ذکر شد رشحی از بحر حقیقت بود لعمر الله از برای این بحر کران نبوده و نیست و هیچ غوّاص ماهری بعمق آن نرسیده و اگر ناظر به بیان باشید میفرماید هو الذی یناطق فی کلّ شأن اتنی انا الله لا اله الا انا جمیع اسامی که شنیده شد بکلمه این ظهور اعظم خلق شده و میشود تفکر لتعرف و تکنون من العارفين مع ذلك اهل بیان این مقامات را انکار نموده‌اند و باوهم متشبّهند بمثابه حزب طاغیه باغیه یسرعون الی الوهم و الظنّ معرضین عن نور الیقین این مظلوم در هنگامی که از سطوت معتدین احدی قادر بر تکلم نبود بر امر قیام نمود و جمیع من علی الارض را بافق اعلیٰ هدایت کرد قسم بآفتاب کلمه الهی جمیع بلایای ارض را محض حیات و اصلاح عالم قبول نمودیم و در سنین متوالیه وارد شد آنچه که اهل فردوس اعلیٰ بنوحه و ندبه قیام نمودند مع ذلك این خلق افسرده پزمرده از نسمة الله و عرف قمیص بحرکت نیامدند قل

سبحانک یا من فی قبضتک ملکوت اسماء و فی یمینک زمام من فی الانشاء اسألک بهزیز اریاحک فی الفردوس الاعلیٰ و هدیر عندلیبک علی اغصان سدره المنتهی بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال قائماً علی امرک و ناطقاً بشانک و طائراً فی

هوآء حَبِّكَ و عاملاً بما امرتنی به فی کتابک ای ربّ انا الفقیر المحتاج و انت الغنیّ الوهّاب ترانی یا الهی قائماً لدى باب فضلک الذی فتحته باصبع قدرتک علی وجه من فی ارضک و سمائک اسألك بأن لا تخیبنی عمّا عندک و عرفنی ما اردته بیدائع جودک و الطافک و وفقنی علی الاستقامة علی هذا الأمر الذی به زلت اقدم اکثر خلقک الذین نبذوا میثاقک و اعرضوا عن جمالک و جادلوا بآیاتک و جاحدوا ما ظهر من عندک انت الذی لم یسبقک شیء و لم یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و انت العزیز الفرد الواحد الغالب القادر العلیم الحکیم

\* \* \*

شیخ سلمان

بنام خداوند بیننده دانا

انشاءالله در کلّ احیان از رحیق حیوان بیاشامید و بذکر محبوب عالمیان مشغول باشید اوامر الهیه از سماء عزّ احدیه نازل باید کلّ بآن عامل شوید امتیاز و ترقّی و فوز خلق بآن بوده و خواهد بود هر نفسی که بآن عمل نمود رستگار شد بعد از عرفان مطلع توحید و مشرق تفرید دو امر لازم اول استقامت بر حبّش بشأنی که نفاق ناعقین و ادّعی مدّعین او را از حقّ منع نماید و کأن لم یکن شیئاً انگارد و ثانی اتّباع اوامر او است که لم یزل مابین ناس بوده و خواهد بود و باو حقّ از باطل ممتاز و معلوم است انشاءالله جهد نمائید تا بر عمل بما اراد الله موفق شوید انه لهو الناصح العلیم

\* \* \*

ش

من سمّی بالرفیع علیه بهاء الله

بنام مبین دانا

انشاءالله لم یزل و لایزال از زلال سلسال معارف محبوب لایزال بنوشی و بنوشانی کتابت لدى العرش حاضر و عین عنایت بآن ناظر طوبی لک بما ذکرت لدى العرش مرّة بعد مرّة و نزل لک ما تفوح به رائحة الألفاف بدوام الملک و الملكوت آنچه الیوم لازم و بر آن جناب واجبست اینست که بخدمت حقّ قیام نمائی و منقطعاً عن کلّ ما کان بتبلیغ امر مالک امکان مشغول شوی و رحیق مختوم که باصبع قیوم مفتوح شده بر اهل عالم مبذول دارید رشحات وحی متتابعاً مترادفاً از اوراق سدره منتهی ترشح میفرماید و بصورت کلمات در الواح الهیه ظاهر و باهر است طوبی لمن فاز بها و وجد عرفها و نطق بثناء موجدها و قام علی خدمة خالقها و بارئها

اینکه از حجّیه کتاب سؤال نموده بودید حجّیه ما نزل فی هذا الظهور اظهر از آنست که بدلیل محتاج باشد دلیله نفسه و برهانه ذاته هر ذی شمّ منصفی عرفش را استنشاق نموده و مینماید ملاحظه نمائید در این ظهور کل عالمند که بمدارس نرفته و تحصیل علم ننموده و از بیت اهل علم هم ظاهر نشده و اکثر ایام عمرش مبتلا و در سجنهای متعدّده مسجون بوده معذلک قلمش معین فرات علوم نامتناهی ربّانی گشته و اگر بدیده منزّه از رمد هوی مشاهده شود در هر قطره آن بحر علم و حکمت را موج بیند و همین قسم که علم حقّ محیط است همین قسم در سایر اسماء و صفات حقّ ملاحظه نمائید و این آیات یک

ظهور از ظهورات حقّ است اگر تفصیل این مقامات ذکر شود این الواح کفایت نمایند اگر جمیع علمای ارض در حین نزول آیات حاضر باشند یقین بدانید که کل تصدیق مینمایند چه که مفرّ و مهری مشاهده مینمایند الاّ الله المتکلم الناطق السميع البصیر زود است که نفوذ کلمه الهیه و احاطه قدرتش را ملاحظه مینمائید اگرچه حال هم مشهود و واضحست مع آنکه در سجن بین ایدی غافلین بوده ظاهراً باهراً تصریحاً من غیر تأویل از ملوک و مملوک کل را بکمال اقتدار بشطر مختار دعوت فرموده و نظر بضعف عباد شأن این ظهور ذکر نشده الاّ علی قدر مقدور ما قدروا الله حقّ قدره و بعضی از ضعفا چون بمقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده‌اند و بر عظمت آیات الهیه مطلع نگشته‌اند اینست که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادعاهای باطله نموده‌اند و شأن حقّ را منحصر بآن دانسته‌اند چنانچه نازل شده و منهم من ظنّ انّ الآیة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتّصال الف فی آخرهما او بزیادة نون علی امثالهما و ظنّ أنّها کلمات انزلها الرحمن فی صدره لا والله بل اوحی الشیطان فی قلبه قد خسر الذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان انتهی و اگر فی الحقیقه ناس طالب حقّ بودند و بحقّ عارف میشدند از جمیع عالم و عالمیان میگذشتند و بشطر رحمن توجّه مینمودند انشاءالله آن جناب باید در کلّ حین بخدمت امر مشغول باشند و ناس را متذکرّ دارند تأییدات الهیه بوده و هست چنانچه مشاهده مینمائید بر حسب ظاهر مع آنکه در سجن ساکنست بذکر شما مشغول و این لوجه الله بوده و هست که شاید بخدمت امر قیام نمائید و گمگشتگان بادیّه ضلالت را بافق هدایت دلالت کنید و همین قسم تأییدات باطنیه را مشاهده نمائید که در کلّ حین متوجّه اولیا بوده و خواهد بود اکثری از ناس رضیعند باید ایشان را اولاً بلبن حکمت و باغذیه لطیفه تربیت نمود و بعد باغذیه قویه کذلک تقتضی الحکمة انّ ربّک لهو المرئی العلیم از قبل لوح اقدس مخصوص آن جناب نازل و با این لوح ارسال میشود ان اطمئنّ بفضل مولاک انه یدکرک كما ذکرک من قبل ان اجهد لاحیاء الأموات بهذا الماء الذی جعله الله علّة حیاة العالمین قل ان الحمد لله ربّ العالمین نفوسی که در کتاب آن جناب مذکور بود کل بذکر الله فائزند بشرهم بذکرنا ایّاهم و کبر علی وجوههم لیفرحن بتکبیر ربّهم العلیّ الغالب المقتدر القدیر انما البهَاء علیک و علی الذین فازوا بهذا النبیّ العظیم

\*\*\*

اخت من فاز و طاف

بنام دوست یکتا

انشاءالله لم یزل و لایزال از کوثر عرفان محبوب امکان بیاشامید و در ظلّ سدره امر ساکن باشید ای امةالله چه بسیار از علما و عرفا بهواهای نفسیه و غرور علوم ظاهره از شطر احدیه محروم ماندند و تو بعرفان سدره منتهی که الیوم مابین ارض و سماء ندا مینماید فائز شدی از بحر عرفان آشامیدی و از ریح محبت رحمن چشیدی ان اشکری ربّک بهذا الفضل العظیم قسم بآفتاب حقیقت که ذکر شما در کتاب الهی از قلم جلیّ ثبت شده و نزد ملاّ اعلی و سکّان فردوس ابهی مذکوری چه که در سبیلش دیدی و شنیدی آنچه را که قانتات در اعصار قبل دیدند و شنیدند زود است که نام ظلم کنندگان از عالم محو شود و اسامی شما بمثابه ستاره سحری از آفاق سماء بیان لائح و منیر مشاهده گردد البهَاء علیک و علی اللواتی ما منعهنّ الشؤونات عن منزل الآیات و ترکن ما عندهنّ و اخذن ما امرن به من لدی الله ربّ العالمین

\*\*\*

بنام یکتا خداوند بی همتا

انشاءالله لم یزل و لایزال بعنایات مشرقه از افق امر سلطان بی‌زوال فائز و مسرور باشید در کلّ احیان بنصرت امر رحمن مشغول ای عبد ناظر الی الله کمر خدمت را محکم ببند بشأنی که بخدمة الله بین ما سواه مذکور و معروف باشی دنیا و آنچه در او مشهود عنقریب مفقود خواهد شد و آنچه باقیست ما قدرّ من لدی الحقّ لأحبّائه بوده و خواهد بود الیوم باید از احبّای الهی نفحات استقامت بشأنی مرور نماید که احدی نتواند آن نفوس مشتعله را از شطر احدیّه منع کند بگو ای عباد خود را حفظ نمائید و بحقّ جلّ ذکرة پناه برده که مباد نعیب غراب شما را از ربّ الأرباب منع نماید چه که در اکثر بلدان ندای مدعیان کذب مرتفع خواهد شد و این خبریست که حین مهاجرت از عراق بآن اخبار نمودیم و در الواح متعدّده از قلم مالک بریّه تفصیل آن نازل شده قل خذوا كأس الاستقامة باسم ربکم ثمّ اشریوا منها بهذا الذکر الحکیم باید الیوم کلّ باخلاق روحانیّه مابین بریّه ظاهر شوند تا جمیع ناس نفحات تقدیس و تنزیه از منتسبین حقّ استشمام نمایند حمد کن خدا را که تلقاء وجه مذکور و قلم امریّه الهیّه در ذکرت جاری بسیار عظیم است اینمقام طوبی لمن یعرف قدره و یكون من الحافظین

ای طایر هوای حبّ الهی بشنو ندای این مسجون را جمیع احبّا را من قبل الله تکبیر برسان طوبی لهم بما آمنوا و اقبلوا و سمعوا و اجابوا فی یوم فیه نسفت الجبال و اقصرت الجلود انشاءالله باید کلّ بنصایح مشفقانه که از افق اراده مالک بریّه ظاهر شده عامل شوند و جمیع را بحکمت امر نمودیم چه که فساد و نزاع و جدال و تصرف در اموال ناس من غیر اذن کلّ در اینظهور اعظم منع شده بگو ای عباد بشنوید ندای قلم اعلی را که مابین ارض و سماء ندا میفرماید جهد نمائید که شاید بعنایت رحمانیّه و الطاف ربّانیّه آنچه لایق اینظهور اعظمست از شما ظاهر شود باید کلّ متّحد باشید و باعمال و اخلاق و آداب ناسرا از بیدای ظلماتیّه بفضای خوش روحانیّه کشانید و جذب نمائید لازمه انسان انسانیت است طوبی لمن ظهر منه انه من الفائزین انسان نباید جمیع همّت را در خیال خود مصروف دارد باید در تمشیت امور یکدیگر بکمال سعی توجه نمایند اینست حکم محکم مالک امم که از قلم قدم جاری شده لوحی از سماء مشیت در تربیت کلّ نازل و لکن این آیام ارسال نشد چه که وقت اقتضا نموده اذا جاء الحین نرسله الیکم لعمری انه کتاب مبین نزل من لدن ربکم ربّ العالمین

ایدوستان حقّ همّتتان خدمت احبّای حقّ باشد ملاحظه ضعفا لازم و اعانت فقرا از الزم امور لدی الغفور بوده و خواهد بود قسم بآفتاب عزّ تقدیس که از مشرق سجن طالع است که ندای مظلومین از احبّای حقّ و فقرای از دوستان او مؤثّر بوده و خواهد بود اگر ناس شأن حقّ را ادراک مینمودند و بشطر الله متوجّه میگشتند هرآینه امری ظاهر میشد که سبب غنای کلّ گردد قد ستر بما منعوا انفسهم عمّا اراد ربهم العلیم الخبیر ان استمع ما یوحی الیک مالک القدر من شطر منظره الأکبر انه لا اله الا انا المقتدر القدير قم علی الأمر و استقم بحول الله و قوته ثمّ بلغ ما امرت من لدن عزیز علیم قل یا قوم قد اشرقت شمس الجمال من افق امر ربکم العزیز الحمید و نطق کلّشیء الملك لله الواحد الفرد العلیم الحکیم قل هل انتم من الأموات بلی وربّی لو کانت فیکم نفحة الحیوة سمعتم نداء ربکم و اقبلتم و قاتم روحی لبلاتک الفداء یا محبوب العالمین انت الذی حملت الشدائد فی سبیل الله لاحیاء ما سواه الی ان حبست فی سجن عظیم لو تجدون حلاوة ما جرى من القلم الأعلی و تسمعون ما ینادی به لسان العظمة و الکبریاء لتدعون ما عندکم و تسرعون الی مقرّ العرش بخضوع مبین خافوا عن الله و لا تمنعوا انفسکم من نفحات آیام ان اقبلوا بقلوب نوراء و وجوه بیضاء کذلک یأمرکم ربکم المقتدر المتعالی العزیز الجمیل

ان يا ايها الناظر ان افرح بذكر الله اياك و لا تلتفت الى الذين يقولون ما لا يفقهون البهَاء عليك و على ابنك و من معك من الذين اقبلوا الى الوجه الا انهم هم الفائزون و الحمد لله العزيز المحبوب

\*\*\*

جناب سيّد قبل رضا عليه بهاء الله

### الأعظم الأقدم

انشاء الله لم يزل و لا يزال بخدمة غنيّ متعال مشغول باشيد و از زلال كوثر بيزوالش بياشاميد لعمري باطن باطن الى ما لا نهاية له بصورت كأس ظاهر تا محلّ اين ماء طهور كه از يمين عرش مالك ظهور جاريست واقع شود ثمّ استمع بلحن آخر انّ باطن الباطن الباطن الى ما شاء الله قد ظهر على صورة كأس ليكون حاملاً لفرات رحمة ربك الذي جرى من جهة عرش اسمى العليّ العظيم انشاء الله از اين ماء بياشاميد و از اين كوثر بخلق مبذول داريد لو تبلغ الى مقام الذي ذكرناه لتجد نفسك في انجذاب تعجز السن من في الامكان عن ذكره و تصل الى مقام تطير من الشوق في هواء حبّ ربك العزيز العليم ما يحكم به لعباده في الظاهر انه لحقيقة يطوف حولها الباطن و ربك مقدّس عمّا قيل و يقال انه لهو العزيز الكريم

محبوب آنكه آنجناب بكمال همّت بر خدمت امر قيام نمايند و در حال اين مسجون مظلوم كه مابين حزين مبتلا شده تفكّر كنند و تأسّي باو جويند عالم حادث و ما فيه فاني كل بايد بخدمت باقى قيام نمائيم كه شايد عمر ضايع نشود و خدمتى از دست برآيد اصل امور اتحاد عباد است بر شريعة واحده مشاهده در ملت اسلام و ضعف آن نمائيد و در سبب و علت آن تفكّر كنيد اين ضعف نبوده مگر بجهة اختلافاتى كه در آن واقع شده چنانچه مشاهده ميشود هر حزبي طريقي اخذ نموده‌اند و در سببى مشى مينمايند و اگر نفسى بگويد الطّرق الى الله بعدد انفس الخلائق و اين سبيلها از سبيل اعظم منشعب شده بر فرض تصديق اين مقام البتّه اگر نفسى در سبيل اعظم و طريق اكبر سالك شود احسن بوده و اقرب بتقويست در اين مقامات بيانات لا يحصى بوده و هست ولكن نظر باحزان وارده باين قدر اكتفا نموديم و فى الحقيقه اصل مقصود ذكر آنجناب بوده كه همچو ندانند كه ذكرشان از منظر اكبر محو شده هميشه مذكور بوده‌ايد و انشاء الله خواهيد بود نسال الله بأن يظهر منك ما تحبى به افئدة الناس و تنجذب به القلوب و تطير به الأرواح و يقوم كلّ عظم رميم انما البهَاء عليك و على الذين اقبلوا الى قبلة من فى السموات و الأرضين

\*\*\*

### بسمى المزّاح

انّ الحقّ نطق بلسان الخلق

ما عاشقان روى تو ما عاكفان كوى تو ما بستگان موى تو

ميخام رضاي تو ميخام لقاي تو اى من فدای تو

هى هى از خدا طلب هى هى از بها طلب

ما آهوان دشت تو ما ماهيان شصت تو ما طالبان رسم تو

میخام جمال تو میخام جلال تو جانها نثار تو  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما قاصدان قصر تو ما طایفان شهر تو ما خادمان امر تو  
میخام وصال تو میخام بهای تو ای من فدای  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما کشتگان عشق تو ما مردگان هجر تو ما فانیان اسم تو  
میخام بلای تو میخام قضای تو جانها نثار تو  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما طایران رام تو ما ماهیان دام تو ما ساقیان جام تو  
میخام وفای تو میخام جفای تو ای من فدای تو  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما طایفان سجن تو ما حارسان مصر تو ما حافظان سرّ تو  
میخام ندای تو میخام هوای تو جانها نثار تو  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما شاریان کأس تو ما حاملان عرش تو ما ناظران وجه تو  
میخام ثنای تو میخام نوای تو ای من فدای تو  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

ما والهان غمز تو ما خازنان کنز تو ما واقفان رمز تو  
میخام شعار تو میخام دثار تو جانها فدای تو  
هی هی از خدا طلب هی هی از بها طلب

\*\*\*

میرزا محمد قبل تقی

الأقدس الأعظم الأبهي

انّ المذكور يقول يا ملاً الامكان قد خلقتهم لذكري لو انتم تعلمون قوموا على البيان في ذكر ربكم الرحمن هذا ما ينفعكم ان  
انتم تفقهون ان اتبعوا من اتاكم بالحق من لدى الله المهيمن القيوم انه خير لكم عمّا خلق في الأرض طوبى لقوم يعرفون كونوا  
سرج الهداية بين البرية هذا ما امرتم به من لدى الله العزيز المحبوب انّ الذي سكت اليوم عن ذكر ربه انه ترك في بيداء

الضلال و كان من الذينهم ميئون قد اخذت الأحزان نفس الرحمن و الناس هم فى فرح و سرور طوبى لمن اوتى بصر الحديد و توجه بقلبه الى هذا الأفق المحمود يا ايها المقبل الى الله قم على ذكر مولاك قل يا ملاً الامكان هذا يوم العطاء اذ اتى فاطر السماء بملكوت السماء اياكم ان تمنعكم اهوائكم عن هذا الفضل الذى احاط الغيب و الشهود ان اسرعوا بالقلوب الى شطر المحبوب و لا تتمسكوا بما تمسك به المعتدون ان انصروا امر مولاكم باستقامة تتحير بها الأرواح و العقول كذلك زيننا اللوح بطراز الالهام طوبى لقوم يقرؤون

\*\*\*

هو المشرق من افق سماء البيان

ان الكتاب ينطق فى الأفق الأعلى و يقول يا ملاً الانشاء تالله فتح باب السماء و اتى مالك ملكوت السماء بسطان لا تضعفه قوة العالم و لا تخوفه اسياف الأمم قام امام وجوه الأمراء و العلماء و انزل لهم ما انجذب به الملاً الأعلى و اصحاب الجنة العليا طوبى لذي بصر ما منعه حجبات الذين كفروا بالله رب العالمين قد توضع عرف البيان فى الامكان و سرع المقرّبون الى مقام فيه استوى الرحمن على عرش اسمه العظيم يا ملاً الأرض تالله ان المظلوم ما نطق عن الهوى قد اتى من افق الاقتدار بسطان مبين انه يدعوكم لوجه الله و ما اراد منكم جزاء يشهد بذلك سكان الفردوس الأعلى ان كنتم من المنصفين اتقوا الله يا قوم و لا تتبعوا الذين اعرضوا عن البرهان اذ ارتفع نداء مظهر الظهور فى طور العرفان انصفوا فى الأمر لوجه الله و لا تكونوا من المعتدين انظروا ثم اذكروا ما ورد على الغلام فى الليالى و الأيام من الذين نبذوا كتاب الله ورائهم متمسكين بالأوهام و التماثيل انظروا ما انزله الرحمن فى الفرقان و لا تكونوا من الغافلين انه بشركم بأيام الظهور و عرفكم صراطه المستقيم فى هذا الذكر الحكيم بظهوره ناحت مظاهر الأوهام و بسطانه ارتعدت فرائص الظالمين اياكم ان تحجبكم حجبات القوم فى هذا اليوم الذى فيه تنادى الذرات الملك لله العزيز الجميل

يا حسن اسمع النداء من مطلع الكبرياء انه يقرّبك الى افق منه اشرق و لاح نير بيان ربك العليم الحكيم هذا يوم فيه ظهر ما اخبر به رسول الله من قبل و بشر به المسيح ما من رسول الا و اخبر الناس بهذا الظهور الذى انجذب به من فى الأرض و السماء و ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مسطوراً من قلم القدم ولكنّ القوم اكثرهم من المشركين نبذوا التوحيد ورائهم متمسكين بما عندهم من الظنون و الأوهام يشهد بذلك البحر الأعظم فى هذا المقام الرقيق يا ملاً الأرض لعمر الله ما اردت لكم الا نجاتكم و ما اريد الا تقرّبكم الى الله العزيز الحميد لا تمنعوا انفسكم عما ظهر بالحقّ ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم من لدى الله ربّ هذا السبيل المستقيم يا حزب الله فى الديار اعلموا انا اردنا لكم نوراً تمشون به فى ظلمات الأرض و يكون معكم فى عوالم ربكم المهيم على كلّ صغير و كبير طوبى لنفس فازت بكلمة الله و شهدت بما شهد الله قبل خلق الأشياء انه هو الله لا اله الا هو له العظمة و الكبرياء و له العزة و الاقتدار لا تمنعه حوادث الدنيا و لا تخوفه نار الوغى قد حكم بالحقّ و بما ترتفع به مقامات الانسان اذ استوى على العرش امام وجوه المقرّبين

يا اولياء الله فى الشين و الألف و الهاء ان الكلمة التى خرجت من خزائن عناية ربكم الرحمن انها تكون كنزاً لكم عند فضال امين انا نوصيكم و الذين آمنوا بما ترتفع به مقاماتكم بين الأحزاب انه هو المشفق الأمر العليم ينبغى للانسان ان يظهر منه ما يكون ذكره باقياً ببقاء الملك و الملكوت و يستضىء به الوجوه فى كلّ عالم من عوالم ربها المقنن القدير افرحوا بايات الله و ذكره انه ذكركم فى السجن الأعظم بما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك كلّ صادق بصير



يا اهل مجد اسمعوا نداء المظلوم انه يهديكم الى مقام ارتفع بالحق من لدى الله رب الأرباب قد نصب خبأه المجد على اعلى المقام طوبى لكم بما نذتم الأوهام آخذين ما امرتم به من لدى الله مولى الأنام انا ذكرنا الذين اقبلوا الى الوجهه و الاماء اللائى آمنن بالله فالق الأصباح اياكم ان تمنعكم الأوهام عن الاتحاد او التفاف عن التفاف خذوا ما امرتم به من لدى الله منزل الآيات نعيماً لمن فاز بآياته و نطق بشائنه و توجه بوجهه و اقبل بقلبه الى مشرق الأنوار

و اردنا ان نذكر اولياء الله فى الخاء و اللام ليجدوا نفحات الوحي و يتخذوا لأنفسهم سبيلاً الى الله مالک يوم المآب و نذكر فيه من احببني و اراد مولاه ليجذبه الذكر الى المقام الأعلى و يبشره بما قدر له من لدى الله مظهر البيئات و نذكر اوليائى هناك و نبشرهم بما قدر لهم و نذكرهم بآيات لا تعادلها الأذكار اياكم ان تمنعكم وساوس الملحدين و شبهات التاعقين قوموا على الأمر باستقامة تضطرب بها افئدة كل مشرك مرتاب و نوصيكم بتقوى الله و بما انزله فى الألواح لا تحزنوا عما سمعتم من المشركين انهم ارتكبوا ما ارتكب قوم قبلهم سوف يرون جزاء اعمالهم وعداً من لدى الله المقتر المختيار البهآء من لدنا عليكم و على اماء الله اللائى سمعن و آمنن فى يوم القيام

ان المظلوم اراد ان يذكر احبائه فى ارض السلطان ليفرحوا بذكره و يتذكروا بآياته و يطمئنوا بفضله و تستضىء وجوههم من نور اشراق و لاح من افق ارادة الله مالک الأديان انصروا ربكم بجنود الحكمة و البيان و الأعمال و الأخلاق هذه من سنه الله فى هذا الظهور الأعظم يشهد بذلك مكلم الطور الذى به ارتفعت سماء العرفان اياكم يا اوليائى ان تعترضوا على احد توكلوا على الله فى كل الأمور انه مع احبائه فى كل الأحوال لا يعزب عن علمه من شىء يشهد و يرى و هو المقتر البصار كونوا متمسكين بحبل الله الأعظم بحيث لا يمنعكم اصحاب الضلال

يا قلم ان مالک القدم اراد ان يذكر اوليائه فضلاً من عنده و هو العزيز الفضال يا اوليائى فى نظام اتبعوا امر الله و سنه ثم انصروه بأخلاق تستضىء بها الآفاق ينبغى لكل نفس بأن ينصر الله بما يرتفع به امره بين العباد قد حرم فى الكتاب حكم الجدل يشهد بذلك ام الكتاب فى اعلى المقام طوبى لفقير اقبل بقلبه الى بحر الغناء و لعليل اراد الشفاء و لقاعد قام على خدمة امر الله بخضوع و اناب لعمر الله قد ظهر ما كان مسطوراً فى كتب الله و مستوراً عن الأبصار انصروا ربكم بالأعمال و بما ترتفع به مقاماتكم بين الأحزاب كذلك تحرك قلم العدل و نطق بما يقرّبكم الى مطلع البيان قد حضر اسمائكم لدى المظلوم و انزل لكم من سماء العطاء ما عجزت عن ذكره الأقلام طوبى لكم و لأمة آمنت بالله فى هذا اليوم الذى اتى الحق بالحجة و البرهان يا اهل الهآء و الميم ان المظلوم اقبل اليكم فى هذا الحين من شطر السجن و يذكركم بآيات الله المهيم القيوم قد ذكرناكم فى الواح شتى بذكر تضوّعت منه رائحة الرحمن لو كنتم تعلمون قد ذكركم الأمين مرّة بعد مرّة و اراد لكم ما يؤيدكم على عمل يكون باقياً فى الأعصار و القرون اشكروا ربكم الرحمن انه انزل لكم ما يجد منه المخلصون عرف الله العزيز الودود اياكم ان يمنعكم شىء من الأشياء عن الله رب ما كان و ما يكون ان الفضل كان بينكم و ذكركم نسأل الله ان يؤيده و يؤيدكم على ما يحبّ و يرضى انه هو الحق علام الغيوب

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنوید جناب امین علیه بهائی و جناب فضل علیه عنایتی اولیای آن ارض را ذکر نموده اند نفوس مطمئنۀ مستقیمۀ راضیه لازال لدى الله مذکور بوده و هستند لعمر الله از قلم اعلى ذکرشان در صحیفه حمرا مذکور این ذکر را محو اخذ نکند و تغییر راه نیابد هر بصیری آگاه و هر خیرى گواه آنچه از قلم اعلى جارى شده شبه و مثل نداشته و ندارد ولكن مفترین اهل بیان فوق حزب قبل باوهام تشبث جسته اند و تمسک نموده اند بعضی از دوستان الهی بمقتضیات حکمت بالغه ذکرشان بر حسب ظاهر مذکور نه ولكن در کتاب مذکور و بخاتم عزّ مختوم هنیئاً لهم و مرئياً لهم انه يشهد و یرى و هو السميع البصير جميع احبّاء را بفضل و عنایت حقّ بشارت میدهیم و همچنین ابناء خلیل و وراث کلیم را عندالله هر یک مذکور از صغیر و کبیر و اناث و ذکور بر کل لازم است تمسک نمایند بآنچه سبب تقدیس نفوس و اقبال عباد است قلم

نصح الهى در ليالى و ايام ذكر فرموده آنچه را كه فرات رحمت از او جارى و انوار فضل از او مشهود طوبى از براى نفوسى كه بآن تمسك جستند و ويل لكل غافل مردود البهء من لدنا عليكم و على الذين شهدوا بما شهد الله قبل خلق السموات و الارضين الحمد له اذ هو مقصود العارفين و محبوب افئدة المخلصين يا حسن اذا وجدت عرف رحيق بيانى و رأيت امواج بحر حكمتى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتني و عرفتني و اسمعتني ندائك الذى به انجذبت افئدة المخلصين من عبادك و الموحدين من خلقك و اخذتني عناياتك من كل الجهات بأسبابك يا مسبب الأسباب الى ان وردت البقعة التوراء المقام الذى جعلته مشرق آياتك الكبرى و مطلع صفاتك العليا و اريتني ما كان امل المقربين من قبل و من بعد و مطاف الكرويين فى هذا الحين الذى فيه تنادى الأوراق و الأشجار و الأثمار و ما خلق فى الأرض و السماء تالله قد ظهر ما كان مكنوناً فى ازل الآزال اقبلوا بقلوبكم و لا تتبعوا كل مشرك مرتاب اى رب اسألك بلائى بحر عرفانك و تجليات انوار شمس فضلك ان تؤيدنى على الاستقامة على امرك بحيث لا تمنعنى اسياف العالم و لا وضوء الأمم اى رب ترى الدليل قائماً امام عرش عزتك و الفقير متمسكاً بحبل غنائك اسألك ان لا تخيبنى عمّا عندك قدر لى و لأولياتك ما يقربهم اليك فى كل الأحوال انك انت الغنى المتعال

\* \* \*

برو  
على اكبر

### الأفدس الأعظم الأبهى

ان فى ابتلاء مالك الامكان فى كل الأحيان لآيات لمن فى الأكوان قد قبل الشدة لرخاء البرية و المشقة لراحة من فى الامكان نفسى لفضله الفداء و كينونتى لرحمته الفداء و روحى لعنايته التى احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذين كفروا بالله منزل الآيات و انه لا يمنعه شىء عمّا اراد فى امر الله مالك يوم التناد مرة ينادى بلسانه المبين و طوراً يشير باصبع اليقين و يدع الكل الى الله مالك الرقاب لو نذكر ما ورد علينا لتنفطر السماء و تخر الجبال ان الذين كفروا افتخروا بما عندهم من الألقاب ان الأخرس سمى نفسه بالقدوس و ادعى فى نفسه ما ادعى الخناس و الآخر سمى نفسه بسيف الحقّ و قال اتى انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب على فمه ليوقنن الكل بأنه ذنب الشيطان قطع من سيف الرحمن قد كان ان ينتظر ايام عزة و ظهوره بما وعده من كفر بالله فالى الأصباح كذلك يأخذ الله من اعرض عنه و قام على تضييع امره بين العباد فلمّا هلكوا سرت ارياح الربيع و فتحت ابواب السماء و امطر السحاب طوبى لمن فاز بعرفان الله فى ايامه و انقطع بكّله عن كل الجهات قل أ و لم يكفكم رب السموات و الأرض انه قد اتى بالحق باسمه المهيمن على الابداع انك نور قلبك بمصباح الأعظم الذى اوقده مالك القدم ثم استقم على الأمر بسطان ربك المقتدر المختار

\* \* \*

خويد

بسمه المذكور الذي كان مقدساً عن الأذكار

انّ في تغمّس البهَاء في بحر البلاء و تقمّصه قميص القضاء لآيات لأولى الأبصار ان يا اولي النّظر لو تنظرون بالبصر الأنور الى هذا المنظر الأكبر ترون قميص مالك القدر مرشوشاً بدماء البغضاء من اولي الفحشاء تالله بأعمالهم ناحت الأعمال و بأفعالهم تغيّر طراز الله بين السموات و الأرضين يدعون ما لا يفعلون و يقولون ما ليس في قلوبهم الا أنّهم من الصّاعرين اذا يرون الرّاسخين يقولون انا آمنّا بالله الملك الحقّ المتعالى العزيز المنيع و اذا يقعدون مع امثالهم يشربون ما ارادوا و يتكلّمون بأهواء انفسهم الا أنّهم من المغرّقين يفرحون بما عندهم ان عرفوا ناحوا سوف يأخذهم قهر الله و غضبه أنّه اشدّ المنتقمين لعمري رحمتي سبقت غضبي و اصطبارى احاط العالمين ان يا اهل البهَاء ان استمعوا النّداء من شطر الكبرياء من سدرة القضاء على البقعة البيضاء أنّه لا اله الا هو المقتدر القدير انّ في صبري لحكمة و لحلمى حكم اخرى ما اطّلع بها احد الا الله العزيز الحكيم قوموا على الذّكر و الثّناء بين ملاّ الانشاء هذا خير لكم ان انتم من العارفين يا ايّها المذكور لدى العرش ان اشكر ربّك بما تحرّك على ذكرك قلم الله العزيز الحميد كن على شأن تلوح من وجهك نضرة المحبوب و تفوح من اعمالك نفحات امر ربّك العزيز البديع

\*\*\*

جناب ذبيح عليه بهاء الله

بسمه الرّحمن

انا اخبرنا الناس بأيّام الشّداد و ما يحدث فيها في لوح عزّ مسطور الذي سطر فيه ما قضى من لدن مهيمن قيوم لثلاً يضطرب احد حين ظهور ما قدر فيها فضلاً من لدنا على المخلصين فلما اشرفت شمس البلاء عن افق القضاء وجدنا المخلصين على خطر عظيم قل فأنصفوا يا قوم انّ الموت يأتيكم و هذا حقّ لا ريب فيه و يأخذ كلّ صغير و كبير و لمّا كان الأمر كذلك أ تفدون في سبيل الله خير او الموت على الفراش فتبيّتوا يا ايّها المنصفين قل انّ الرّوح خلق للفداء لو انتم من العارفين قل انا نسأل الله بذلك لو انتم من الكارهين تالله لو لم يكن مخالفاً بما نزل في الألواح لقبّلت يد الذي يسفك دمي في سبيل محبوب العالمين و قدرت عمّا ملكنى الله له ارثاً ولو أنّه يستحقّ بذلك نعمة الله و سخطه ثمّ قهره و غضبه بدوام الله الملك العادل الحكيم انّ الذينهم قتلوا و ما قتلوا اولئك حينئذ في الرّيق الأعلى مع التّبيين و المرسلين انّ الله لو يكشف الغطاء عن ابصار الذينهم غفلوا كلّهم يقدون ارواحهم حبّاً لذلك المقام ولكن ستر عنهم و كشف لقوم آخرين فضلاً من لدنه لعباده المنقطعين

انك يا ذبيح اذا اردت مشهد الفداء لا ترض البداء ان افد جسدك حبّاً الى الملاّ الأعلى مقام الذي لا يذكر بالبيان فوربك الرّحمن قد جعل الله ذكره بكرةً ولو ذكر باللسن العالمين أنّه ما ذكر ابداً لأنّ السّمع و البصر و الفؤاد كلّ يدرك ما خلق في هذا العالم و عن ورائه لا يطير طيور افدة العارفين الا من جعل الله بصره مقام بصره أنّه يشهد و يستر حكمة من لدن عالم حكيم و الذي آمن بهذا الظهور أنّه فدى في سبيل الله و انا كنّا شاهدين ان اطمئنّ في نفسك انّ الله كتب لك اجر من استشهد في سبيله و يعصمك عن حدّ الحديد ان تكون ثابتاً على امره و تبلغ امره بالحكمة على ما تستطيع به و أنّه ما يكلف نفساً فوق طاقتها أنّه غفور رحيم و انى لأشكونّ اليك عن الذين يسفكون الدّماء بعد الذي انت تعلم بأننا نهينا العباد عن ذلك في كلّ الألواح و كان الله لشهيد و خبير قل يا قوم قد بعثنى الله للألفة و الاتّحاد اتّقوا الله و لا ترتكبوا ما يرجع به الضّر الى اصل

الأمر و أنّ هذا لظلم عظيم أنّ الذينهم يدعون امر الله عن وراء ظهورهم و يرتكبون ما نهوا عنه اولئك فى غفلة مبين قل ان تحبّون الجهاد فى سبيل الله جاهدوا مع انفسكم و أنّ هذا لجهاد كبير أنّك اسمع قولى طهر قلبك و قلوب العباد عن اشارات المشركين كلّها ثمّ استقم على سرير الايقان فى ظلّ ربك الرحمن و أنّه يكفيك عن المحتججين و انا علمنا بأن غشّت الهاء حجبات الوهم و منعه الأسماء عن الورد فى ملكوت الله و كان من الرّاقدين و ما نفعه الذّكرى أنّه لا يزيد الظّالمين الا خسران مبين أنّه يسترضع من ثدى الوهم ما جاء حين فطامه فكيف بلوغه لذا منع عمّا وعد فى الكتاب و صار محروماً من نفحات الله العليم الحكيم فسوف يقول وا حسرتا علىّ بما فرطت فى جنب الله و كنت من الغافلين قل بعد اعراضك عن هذه الآيات هل تحسب نفسك من الّذى آمن بما نزل فى البيان تالله اذاً يضحك عليك كلّ الأشياء و يتبرأ منك كلّ العالمين طوبى لبصير يشهدهم فى بحر الغفلة و يقول الحمد لله الّذى عصمنى بفضل من عنده و انقذنى من غمرات الوهم و جعلنى من الفائزين كذلك القينا ما ينفعك رحمة من لدنا عليك و على الموقنين و البهّاء عليك و على ابنك نسأل الله بأن يرزقه و اياك خير ما قدّر للمقرّين و الحمد لله ربّ العالمين

\* \* \*

بنويس بجناب مهدي

انا انطقنا النبيل قبل علىّ فى صغره ليشهدنّ الناس قدرتى و سلطنتى ثمّ عظمتى و كبريائى ولكن احبائى الجهلاء اتخذوه شريكاً لنفسى و فسدوا فى البلاد و كانوا من المفسدين ملاحظه نما كه چه قدر ناس جاهلند نفوسى كه تلقاء حضور بوده اند مع ذلك رفته اند و چنين سخنها انتشار داده اند قل أنّه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتى و انطقناه لثناء نفسى بين العالمين و اگر آنى از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود قل يا قوم انّ ما سوائى قد خلق بقولى أنّه و امثاله من الّذين انتبهم الله من هذا الشّجرة هم سحائب الرّحمة و غمامم الفضل و سرج الهداية و ادلائى بين البرية ان يكوننّ ثابتاً على امرى و أنّ ربك ما اتخذ لنفسه شريكاً و لا شبيهاً و لا وزيراً و لا نظيراً و لا ندّاً و لا ضدّاً و لا مثلاً كذلك اشرق الحكم و قضى الأمر من لدى الله العليّ العظيم

\* \* \*

جناب معلّم

بسمه المهيمن على العالمين

انا فى بحبوحة البلاء دعونا اهل الانشاء الى الله مالک الآخرة و الأولى يشهد بذلك عباد مخلصون و اذا اظهرنا الأمر اضطربت افئدة الأقوياء و تزلزلت اركان الأمراء ولكنّ القوم فى حجبات انفسهم ميّتون قد ورد علينا ما لا ورد على احد بذلك ناحت القلوب و تذرقت العيون لن يحصى احد بلاياى الا الحقّ علام الغيوب قد قضت ايامى اكثرها فى سجون البلاد و كنا شاكراً فى كلّ الأحوال و راضياً بما ورد علينا فى سبيل الله المهيمن القيوم كم من فجر طلع و سمع ندائى و كم من اصيل وجدنى ناطقاً بذكر الله العزيز الودود و كم من ليل ما ادركنى نائماً بل ناح لضربى و بلائى و ما ورد علىّ فى هذا السبيل الممنوع ينبغى لكلّ من آمن بالله ان يتبع مولاه على شأن لا تمنعه حجبات العباد و لا تخوفه جنود غافلون

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

بسمی التّاطق الظّاهر العلیم الحکیم

انا نحبّ ان نذکر و نقرأ ما انزلناه علی محمد رسول الله ا لم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله سبحانه الله در لیالی و ایام آیات الهی و بینات صمدانی بمتابۀ غیث هاطل از سماء اراده نازل مع ذلك کل غافل الا من اخذته يد الاقتدار و انقذته عن طین الأوهام امروز ظاهر شده آنچه که در جمیع کتب قبل و بعد قلم الله کل را بآن بشارت داده و ذکر نموده آیا چه شده که آذان عباد از اصغاء ممنوع و ابصار از مشاهده محروم يد عطای ربّانی در این ایام نورانی رحیق بیان و کوثر عرفان را مبذول داشته هیچ مقبلی از این فیض اعظم و عنایت کبری بی نصیب نماند یا حزب الله یوم یوم انبساط و نشاط است در یکی از الواح این کلمات عالیات از قلم اعلی نازل قلنا روز روز نشاط و انبساط است نشاط از چه از صهبای محبت الهی در این فجر روحانی طوبی از برای نفسی که خود را از کوثر بیان مقصود عالمیان مقدّس نمود و باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام فرمود قیامی که عزّت اعدا و ثروت اشقیاء آن را حرکت نهد و از استقامت حقیقی باز ندارد بگو یا حزب الله یوم یوم الله است دعوا ما عند القوم و عزّهم و ثروتهم و قدرتهم و فنونهم و علومهم و غنائهم ورائکم متمسّکین بما اشرق و لاح و سطع و فاح من افق سماء ارادة الله ربّ العالمین براستی میگویم اگر نفسی فی الحقیقه لوجه الله بر تبلیغ امر قیام نماید التّه در جمیع اشیاء بیانش نافذ و ذکرش متصرّف و ندایش محیط آنّه هو المقتدر المهیمن العزیز الوهاب

یا ابن ابهر علیک بهاء الله و نوره جناب اسد علیه بهائی حاضر و مکرّر شما را ذکر نموده و از فیاض حقیقی طلب عنایت کرده و نامه های آن جناب را بساحت اقدس ارسال داشته هر کلمه آن گواهی داده بر توجّه و استقامت و خدمت آن جناب اصلاح بعضی امورات را ذکر نمودی بطراز قبول و عزّ رضا فائز و مزین نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک علی اعلاء کلمته بین الغافلین من عبادۀ الله علی کلّ شیء قدیر این ایام من غیر ستر و حجاب و تعویق و تأخیر سفینه بیان بر بحر معانی متحرّک و جاری بگو یا حزب الله توجّه نمائید یوم یوم نصرت است خود را محروم منمائید سبحان الله بعضی از نفوس معرضه غافله از اصغاء ندای الهی و مشاهده جواهر و لآلی خزائن قلم اعلی محروم و ممنوعند آیا بچه حجّت و برهان بحضرت مبشّر ایمان آورده اند و از مرسل و منزل او غافل و محجوبند امروز جمیع مرسلین از فردوس اعلی و جنّت علیا ندا مینمایند و میفرمایند یا ملاً الأرض خود را از وساوس نفس و هوی مطهّر نمائید و قصد افق اعلی کنید امروز مکلمّ طور بر عرش ظهور مستوی و ندایش از جمیع جهات مرتفع یا ابن ابهر بشنو ندای مظلوم را کمر خدمت را محکم کن و بذکر و ثنای حضرت مقصود مشغول باش شاید نفوس بعیده قصد قرب نمایند و گمراهان سبیل الهی را بیابند ظاهر شده آنچه که از اوّل ظهور ابوالبشر الی حین شبه و مثل نداشته طوبی لأذن سمعت نداء الله المهیمن القیوم و لبصر رأی منظره العزیز المحبوب کتاب الله ینطق امام الوجوه یمشی و یشّر العباد الی افق لاح منه یتیر عنایة ربّهم الغفور قل یا ملاً المعرضین ذروا ما عندکم تالله قد اتی الموعد بسلطان مشهود به ماج بحر البیان و هاج عرف العرفان و ظهرت اسرار ما کان و ما یکون انظروا انظروا قد جری من بیانه فرات البرهان و ظهر کنز الله العزیز المکنون لعمری لا تمنعه شبهات الذین اعرضوا عن الوجه و لا اشارات کلّ غافل محجوب اذکر من قبلی اولیائی و بشرهم بعنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود قل أ فی الله شکّ ام فیما نزل من سحاب الارادة ام فی سلطانه الّذی احاط الجنود و الصّفوف قل آنّه ما اراد الا اظهار امر الله المهیمن القیوم و ارتفاع مقاماتکم یشهد

بذلك من عنده علم كل شيء في كتابه العزيز المخزون قل يا اولياء الله و احبائه افرحوا بما جرت اسمائكم من لسان العظمة و اذكركم في لوحه المبارك العزيز المحتوم كذلك اشرفت شمس البيان من افق سماء البرهان فضلاً من عند الله منزل هذا الرق المنشور البهاء المشرق من افق سماء عنايتي على اوليائي و احبائي و على كل ثابت راسخ متمسك بحبل الله العزيز الودود

ذكر بعضی که من غیر شعور نطق مینمایند نمودی باید در جواب گفته شود الحمد لله که مثل آن نفس غافلۀ ظالمۀ مفتریه مابین اهل حق نبوده و نیست این مقام شکر است نه شکایت بقای او از اول الی حین دلیل است بر نفاق و تزویر و کذب چه اگر بصدق تکلم مینمود بمثابة نورین نیرین و اصفیای قبل و بعد عروج نموده بود لعمر الله بر منبر ارض صاد و حضور ابن شیخ باقر تکلم نموده بآنچه که اکباد مقریین و مخلصین محترق حال در شهادت و انفاق و تسلیم و رضای نفوس مطمئنۀ مقدسه تفکر نمایند و همچنین در نفوس مفتریۀ کاذبه هر یوم مشاهده مینمائید که بچه دسائس متمسکند نزد معرض معرض و نزد مقبل مدعی ایمان لعمر الله عالم صدق و صفا را آوده نموده هر یوم بتدبیری وجود مضطرب خود را حفظ مینماید بگو ای دوستان امروز آفتاب حقیقت از افق سماء سجن عکا ظاهر و باهر و ناطق ما منعه ظلم الجابرة و لا سطوة الفراعنة و لا شبهات الدین کفروا بیوم الدین لله الحمد در آنی خود را ستر نمودیم من غیر ستر و کتمان امر الله را تبلیغ نمودیم من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ان الله هو الغنی الحمید

این ایام فکر جدیدی بخاطر آن نفوس مجعولۀ خائنه رسیده اراده کرده اند کتاب الله را سرقت نمایند و محو کنند قل ویل لکم یا اعداء الله و ظهوره و امره اتقوا و لا تكونوا من الظالمین بیان پاریسی کتابیست عظیم چه که مشعر و مدل بظهور حق جل جلاله است فی الحقیقه انسان متحیر است نسأل الله ان يأخذهم بقهره و يمنعهم بسلطانہ یا ایها الناظر الی الوجه بعینه کلمات قبل ظاهر شده بمثابة حزب موهوم با یکی از اصحاب مکالمه نموده اند ان الموقن تمسک بالبیان طرف مقابل ذکر نمود بیان شما صحیح نیست گفت آن بیانی که خدمت شماست فأت به گفت آنهم صحیح نیست گفت بیان صحیح کجاست گفت در جزیره است مقصود معلوم حال ملاحظه کنید چه عرف مکروهی از آن کلمه منتشر است نسأل الله ان يؤیدهم علی الرجوع و الصدق و یوقّهم علی الانابة لدى باب فضله انه هو الجواد الکریم

ذكر بعضی را طلب نمودی انشاء الله کره اخری ارسال میشود اطمئن بفضل مولاک و کن من الفرحین

\*\*\*

تفلیس

جناب محمد قبل علی

الاقدم الاعظم الاعلی

انا ندع الامم الی مطلع القدم و نبشر العالم بهذا الاسم الّذی به فک ختم ریحق البقاء و انجذب اهل مدائن الاسماء لعلّ الناس یتنبهنّ و یتوجهنّ الی الله المهیمن القیوم قد اضاء العالم من انوار وجه ربّه الرحمن ولكن الامکان اکثرهم لا یشعرون قد اصیحت الشمس مغطیة بسحاب الاوهام بما ورد علیها من الذینهم لا یفقهون قل یا قوم خافوا الله و لا تمنعوا الحقّ عمّا اراد لکم ان اقبلوا بوجوه بیضاء ثمّ استمعوا ما یأمركم به فی هذا المقام الممنوع قد ذکرناک من قبل و تلك مرة بعد اخری فضلاً من عندنا لتشکر مولی العالم و تذکره بهذا الاسم المحبوب

\*\*\*

تفليس

جناب محمد قبل على

### الاقدم الاعظم الاعلى

انا ندع الامم الى مطلع القدم و نبشر العالم بهذا الاسم الذى به فكّ ختم رحيق البقاء و انجذب اهل مدائن الاسماء لعلّ الناس يتنبهون و يتوجهون الى الله المهيمن القيوم قد اضاء العالم من انوار وجه ربه الرحمن ولكن الامكان اكثرهم لا يشعرون قد اصبحت الشمس مغطّية بسحاب الالهام بما ورد عليها من الذينهم لا يفقهون قل يا قوم خافوا الله و لا تمنعوا الحقّ عما اراد لكم ان اقبلوا بوجوه بيضاء ثم استمعوا ما يأمركم به في هذا المقام الممنوع قد ذكرناك من قبل و تلك مرة بعد اخرى فضلاً من عندنا لتشكر مولى العالم و تذكره بهذا الاسم المحبوب

\* \* \*

انا نذكر من اراد الوجه و نطق ببناء الله مالك الوجود هذا يوم فيه قام الناس لله المهيمن القيوم و هذا يوم اخبر به الله و بشر به العباد بقوله ان اخرج القوم من الظلمات الى النور و ذكرهم بأيام الله كذلك قضى الامر من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون هذا يوم فيه مرّت الجبال و القوم اكثرهم لا يفقهون قد حضر كتابك لدى المظلوم و سمعنا ما ناديت الله ربّ البيت المعمور قد فاز حينك بالاصغاء و انزلنا لك ما لا يعادله شىء من الأشياء و لا كنز من الكنوز تمسك بالحيل الأعظم و تشبث بذيل الله ربّ المقام المرفوع الذى فيه نطق لسان العظمة و دعا الكلّ الى مقره المحمود من الناس من اخذه جذب آيات ربك على شأن نبذ العالم مقبلاً الى الله مالك القدم اقبل و سمع و اجاب و فاز بما كان مذكوراً فى افئدة الأنبياء و مسطوراً من القلم الأعلى فى لوحى المحفوظ قد اردت الغفران من عمّان رحمة ربك الرحمن انا طهرناك فضلاً من عندنا بماء العناية و الألفاظ ان ربك هو المشفق العطوف انك اذا وجدت عرف كلماتي و فزت بأثر قلبي ذكر ايامي و ما ورد على من اعدائي الذين نبذوا امر الله عن ورائهم بما اتبعوا كلّ عالم مردود و كلّ جاهل متروك قد افتى علينا الذين عند ذكرنا قاموا و قالوا ما قالوا و لما اظهرنا الامر اعرضوا عنّا و اعترضوا علينا بظلم ناح به اهل الملكوت انا نوصيك بما يرتفع به امر الله هذا ما ينبغي لمن اقبل الى الأفق الأعلى فى هذا اليوم الموعد البهاء على اهل البهاء الذين تمسكوا بعهد الله و ميثاقه و عملوا بما امروا فى لوحه المسطور الحمد لله مالك الملوك و سلطان الجبروت

\* \* \*

سروستان

كربلائى صادق

### هو الأقدس الأعظم

انا نذكر من اقبل الى الله و تمسك بالعروة الوثقى التي اظهرناها بهذا الاسم العظيم طوبى لقاصد قصد المقصود و لطالب توجه الى الله ربّ العالمين قد سبقت رحمتنا العالم و احاط كرمنا من فى السموات و الأرضين انا نأمرك بالاستقامة الكبرى على حبّ

ربك مولى الورى تمسك بها منقطعاً عن المرييين قد تَضَوَّعت رائحة القميص و هاج عرف الله بين كل صغير و كبير نعيماً لمن فاز به و ويل للغافلين ان افرح بذكر المظلوم اياك انه يذكر احبائه بعد الذى يكون بين ايدى الظالمين كذلك ارتفع صرير قلمى و ماج بحر رحمتى فضلاً من عندى عليك ان اشكر و قل لك الحمد يا مطلوب الطالبين

\* \* \*

جناب ميرزا ابوطالب

هو المبيّن العليم

انا نذكر من اقبل الى الوجه و آمن بالله الفرد الخبير ان يا طالب انّ المطلوب يناديك من سجنه العظيم و يذكرك بذكر لاح به افق البيان و تزيّن كلّ هيكل بطراز اسمى الحكيم ان افرح بما توجه اليك البحر الأعظم من هذا المقام البعيد و يدعوك الى الله خالصاً لوجهه يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين لعمر الله قد ربح من اقبل الى الأفق الأعلى و خسر كلّ من اعرض فى هذا اليوم البديع طوبى لمن توجه بسمعه الى السدرة التى تنادى بين العالم و لبصر رأى هذا المنظر الكريم قل يا اله الأسماء و فاطر السماء اسئلك بأن تجعلنى من الذين شربوا رحيق الاستقامة من ايدى عطائك و قدّرت لهم خير الآخرة و الأولى فى صحائف امرك اى ربّ انا الذى توجهت اليك و قصدت كعبة لقائك و افق وصالك فاكتب لى ما ينبغى لوجودك و احسانك انك انت المقتدر المتعالى المعطى الكريم

\* \* \*

جناب آقا محمدرضا زواره

هو البهّى الابهى

انا نسمع فى هذا الحين النداء الذى ارتفع بين الارض و السماء كانّ المنادى هو الله ربّ العالمين فلما توجهنا اليه بسمعنا الاطهر سمعنا يقول يا معشر البشر تالله قد ظهر المنظر الاكبر و جعله الله مقرّ عرشه العظيم يا اهل الامكان قد ظهر الرحمن بالبرهان توجهوا و لا تكونوا من الغافلين انا ذكرنا لك ما اسمعنا اسمنا القيوم الذى هو هذا الناطق الامين لتحمد و تشكر من خلقك و عرقك هذا اليوم المنير البهّاء على اهل البهّاء من لدى الله العزيز الجميل

\* \* \*

هو الشاهد الخبير

انا نشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو اقراراً بوحديّته و اعترافاً بفرديّته و عظمته و سلطانه و نشهد انك ارسلت الى المظلوم ما لا يعادله الكنز المختوم و كان احبّ عندى من كلّ الأشياء المشهودة فى ملكوت الانشاء نسأله تعالى بأن يجزيك احسن الجزاء



فى الآخرة و الأولى انه رب ما يرى و ما لا يرى و رب العرش و الثرى و ارسلنا اليك ما تشرف باللقاء لتجد منه عرف الشفقة و العناية لعمري ان عرفه يجذبك الى مقام لا يذكر بالبيان الامر بيد الله مالک الامکان و مربى الأديان

\* \* \*

فى ك خ

ح م

بسم الله العلى الأبهى

انه هو حينئذ حى فى هذا الأفق العزيز المنير يشهد و يرى و يقول مخاطباً لملا المقربين طوبى لكم بما فزتم بقاء الله و عرفانه و كسرتهم اصنام الوهم و الهوى و فزتم بأنوار الوجه فى هذه الأيام الممتنع المنيع قل من عرف الله انه فاز بقاءه و دخل جنة التى كان قصر من قصورها معادل السموات و الأرضين طوبى لهم بما استقروا على فلك البهاء و انقطعوا عن الذينهم كفروا بالله العلى العظيم قل من اقبل اليه فقد اقبل الى الله و سفرائه و من اعرض عنه فقد اعرض عن مبدعه ثم عن المرسلين قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم نكثوا ميثاق الله و نكصوا على عقبيهم بالاعراض تالله انهم ناكسوا رؤوسهم فى تلك الأيام فى محضر ربهم العزيز العلام كذلك كان الأمر ولكن الناس هم فى حجاب عظيم انه لهو الذى نطق فى كل شىء بانى انا الله لا اله الا انا العزيز الكريم و ينطق حينئذ فى كل شىء بانى انا محبوب العارفين و مقصود العالمين و بهاء من فى السموات و الأرضين

قل كل ما يخرج من فمه انه لمحى الأبدان لو انتم من العارفين كل ما انتم تشهدون فى الأرض انه قد ظهر بأمره العالى المتعالى المحكم البديع اذا استشرق عن افق فمه شمس اسمه الصانع بها تظهر الصنائع فى كل الأعصار و ان هذا لحق يقين و يستشرق هذا الاسم على كل ما يكون و تظهر منه الصنائع بأسباب الملك لو انتم من الموقنين كل ما تشهدون ظهورات الصنعية البديعة كلها ظهر من هذا الاسم و سيظهر من بعد ما لا سمعتموه من قبل كذلك قدر فى الألواح و لا يعرفها الا كل ذى بصر حديد و كذلك حين الذى تستشرق عن افق البيان شمس اسمى العلام يحمل كل شىء من هذا الاسم بدايع العلوم على حده و مقداره و يظهر منه فى مذ الأيام بأمر من لدن مقتدر عليهم و كذلك فانظر فى كل الأسماء و كن على يقين منبع قل ان كل حرف تخرج من فم الله انها لأم الحروفات و كذلك كل كلمة تظهر من معدن الأمر انها لأم الكلمات و ان لوحه لأم الألواح فطوبى للعارفين و هذا ما نزل فى ظاهر الأمر و من كان ناظراً الى حكم الباطن يوقن بأن فى كل حرف نزلت من سماء بيان ربكم الرحمن لكنز روح الأولين و الآخرين و لا يعادلها كل ما خلق بين السموات و الأرضين

كذلك نزلنا عليك الآيات بالحق لأن لك قدر شأن من الشؤون ان تستقيم على امر هذا المسجون الغريب الذى حبس فى هذه الأرض و اعترضوا عليه عباده المستضعفين الذين آمنوا به فى ظهور قبله فلما ظهر فى قميص آخر كفروا به الا لعنة الله على الكاذبين انهم كانوا ان يستروا وجوههم خوفاً من انفسهم فلما اظهرنا الأمر بسلطان مبين خرجوا عن الستر و الكتمان و حاربوا بالله ربهم الرحمن الرحيم كذلك يظهر الله خافية صدور الذينهم كانوا فى مرية و نفاق عظيم أنك انت كن راعى اغنام الله ثم احفظهم من ذياب الأرض و لا تكن من الغافلين لأن الذئب يعوى عن خلفهم و ينتظر ليجد من فرصة كذلك بيتاً لك الأمر لتكون من العالمين ان اجتمع عباد الله ثم احفظهم عن رمى الشياطين فسوف يظهر فى كل ارض آثارهم و هياكلهم اذا تجنّب منهم و توكل على الله العزيز المنيع بذلك اخبرنا عبادنا من قبل و نخبرك حينئذ فضلاً من لدنا عليك و على عبادنا الموقنين

قل يا قوم هذا علىّ بالحقّ قد جاءكم بآياته ثمّ بيّناته ثمّ ببرهانه الأعظم العظيم و ينطق كما نطق من قبل و يشهد بذلك كلّ منصف بصير اتقوا الله و لا ترتكبوا ما نهيتم عنه فى كلّ الألوام و لا تجادلوا بالذى بارادة من عنده خلقتم و خلق اهل ملاّ الأعلى ثمّ اهل سرادق العظمة و البقاء ثمّ اهل السموات و الأرضين و أنّه اشرق عن افق الأبهى فسبحان نفسه العلىّ الأعلى و جرى عن يمينه انهار عزّ منيع من شرب قطرة منها لن يمت ابدأ و هذا ما رقم من قلم القدرة على لوح عزّ حفيظ قل يا قوم لا تحرموا انفسكم عمّا قدر لكم و لا تكوننّ من الغافلين قل انّ الغلام ما اراد منكم شيئاً و يشهد بذلك كلّ منصف عليم و انفق روحه حباً لمن فى السموات و الأرض ليطهرهم عمّا يمنهم عن الصعود الى ملكوت الله المقندر العليم الخبير و ورد عليه فى كلّ حين ما لا ورد على سرفاء الله من قبل و انتم تصدقوننى لو تكوننّ من المنصفين قل يا ملاً البيان يكفينى ملل القبل الذين اعترضوا علىّ و وردوا فى كلّ حين ما بكت عنه عيون المقرّبين انتم فارحموا علىّ نفسى ثمّ على انفسكم اتقوا الله و لا تكوننّ من الظالمين قم على الأمر بقدرتى و سلطانى و لا تخف من احد لو يعترض عليك كلّ الخلائق اجمعين أ تحبّ نفسك ازيد عن نفس الله تالله هذا لا ينبغي لك لأنك انت من الذين كتبت اسمائهم على الواح الله العليم الحكيم انّ الدنيا ستفنى لا ينبغي لأجائى بأن يلتفتوا اليها طهر نفسك عنها و كن فى انقطاع مبين طيرّ فى كلّ حين الى سمائى لتسمع نعماتى و تشرب عن كوثر حيوانى و تسير فى ممالك انسى و افلاك قدسى و تطلّع بخفياى امرى كذلك يأمرك هذا القلم الأعلى لتستفرح فى نفسك و تكون على استقامة بديع فآلق التكبير من قبل الله على وجه امك و اختك ثمّ بشّرهما ببشارات الروح لتكونا من المبشرات فى لوح عزّ عظيم

ثمّ ذكر من لدنا عبدنا البا و كبر على وجهه من لدى الله ربك و رب العالمين قل يا عبد أ تسكن فى البيت و كان المحبوب فى بلاء عظيم أ تستريح فى نفسك و كان الروح تحت اظفار المشركين اياك ان تغفل عن ذكر ربك و انّ بذكره تشتعل افئدة المخلصين الذين قاموا على حبّ الله و امره تالله اتهم لعباد الذين يكبرنّ عليهم اهل ملاّ الفردوس ثمّ ملائكة المقرّبين قل انّ نصره فى تبليغ امره اياكم ان تجاوزوا منه يا ملاً الموحّدين انّ الذين يسفكون الدماء اولئك فى غفلة عظيم قل يا قوم لو تريدون ان تجاهدوا مع اعداء الله اذاً جاهدوا مع انفسكم هذا اقرب بالتقوى لو انتم من العالمين لو تقدرون فى انفسكم فأحيوا عبادنا الميئين ليقومنّ بروح الايمان على امر الله ربهم و رب آبائهم الأولين قل يا قوم لا تسفكوا الدماء أنّه حرم عليكم فى الكتاب من لدن عزيز حكيم قل انّ الله قد بعثنى للايتلاف و الاتحاد اتقوا الله يا ملاً الأرض و لا تكوننّ من الظالمين من يعمل سوء يرجعه المشركون الى نفسى المظلوم الفريد اتقوا الله و لا ترتكبوا ما يرجع به الضّر الى سدرة الله الممتنع العزيز الرقيع انك انت فاطمئنّ بفضل الله و رحمته و انّ رحمته سبقت العالمين من يستقيم على هذا الأمر أنّه من اعلى الخلق عند الله و يطوف فى حوله اهل ملاّ العالمين و التكبير من الله على ضلعك لتحمد الله ربها و تكون من الشاكرات فى لوح قدس حفيظ

ثمّ ذكر من لدنا عبدنا مهدي ليفرح بذكر الله و يكون من الراسخين على هذا الأمر الذى به انصعق كلّ من فى السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضل من عنده و أنّه لعلّى كلّ شىء قدير ان يا عبد قم على امر الله و انّ قيامك على امره لخير لك عمّا خلق بين السموات و الأرضين لا تمنع نفسك عن هذا الكوثر الذى جرى بالحقّ من اصبع ربك العادل القديم ثمّ اشرب منه باسمنا الأبهى و لا تخف من المشركين الذين اذا يروا كوثر الحيوان لم يشربوا منه و اذا يجدون ماء الصديد ليكوننّ من الشاربين طهر نفسك عمّا يكرهه الله ربك ثمّ تجنّب من اعدائه و تمسك بهذه العروة المتين ان اجعل مرادك ما اراد الله ثمّ ارض بما قدر لك و أنّه لهو ارحم الراحمين ثمّ ذكر من لدنا ضلعك لتسرّ فى نفسها بذكر الله العلىّ العظيم و الروح عليك و عليها و على ابنك و بنتك من لدن غفور كريم

ان يا محمّد بلّغ رسالات ربك صدقاً و عدلاً ثمّ ذكر الناس بهذا النبأ الأعظم العظيم ليقومنّ الكلّ على ثناء بارئهم بين الخلائق اجمعين كذلك غنّت الورقاء على افنان دوحة البقاء لتجذبكم نعماتها و تقرّبكم الى الله ربكم و رب العالمين و

ينقطعكم عمّا سوى الله و يبلغكم الى مقرّ الّذى فيه استضاء وجه الرّحمن عن افق نفسه العلىّ العظيم طوبى لمن بلغ الى هذا المقام و سمع آيات ربّه و شرب من هذا الكوثر الّذى جرى عن يمين العرش و يشربنّ منه عباد الله المنقطعين و الرّوح و العزّ و البهآء عليك و على الّذينهم انقطعوا عن كلّ شىء و طاروا فى هواء محبّة ربّك الغفور الرّحيم

\* \* \*

اتى انا الله لا اله الا انا الرّحمن الرّحيم اتى انا الله لا اله الا انا السّلطان العظيم اتى انا الّذى خلقت الموجودات بأمرى و ذرئت الممكنات جوداً من عندى و انا المقتدر على ما اشاء و انا العليم الحكيم و بأمرى اشرفت الشّمس عن افق السّمآء و غنّت عندليب القدس بأنّ هذا لجمال الله فى ناسوت البدآء و ظهور الله فى ملكوت العلى و بطون الله فى جبروت البقاء و ساذج القدم فى هذا القمص المنير البيضاء كذلك كنت من أوّل كلّ أوّل الهأ فرداً واحداً و ترأ صمداً باقياً دائماً حيّاً مريداً مقتدراً عزيزاً قيوماً و اكون سلطاناً ملكاً حكماً عالماً قادراً ازلاً ابداً حيّاً دائماً كائناً معبوداً

\* \* \*

جناب ملا رضا عليه بهآء الله زو

بنام خداوند يكتنا

أوّل فجر برخواستيم و بارضيكه باسم حق مذکور است توجّه نموديم و چون داخل شديم جميع را از كوثر لقا مسرور يافتيم از هر يك از اشجار و ازهار و اوراق و اثمار ندای الملك لله اصغا نموديم يا ايها المقبل الى افقى سكر بيان رحمن بشأنى اشياى بستانرا اخذ نموده كه هر ذره نى از ذرات ترابش بترنمات بديعه منيعه بذكر حق جلّ جلاله مشغولند امروز روزيست كه جميع مقرّبين و مخلصين لقای او را از حق جلّ جلاله مسئلت مينمودند و كتب الهى بر اين گفتار شاهد و گواه طوبى از برای نفوسيكه باصغای ندا فائز شدند و بمشاهده افق مفتخر گشتند چشم از برای امروز است و گوش از برای ايام چه كه ندای محبوب عالميان مرتفعست و افق جمال بنور وجه منور جناب مسافر شما را ذكر نمود و اين لوح امع اقدس كه جميع عالم بحرفى از او معادله نمينمايد نازل تا بان مسرور شوى و بذكر حق جلّ جلاله ناطق گردى الامر بيده و هو الامر الحكيم اگر دوستى يافتى از قبل مظلوم تكبير برسان و بگو اياك اياك ان تمنع نفسك فى ايام الله دع العالم بالاسم الاعظم انه يحفظك و يهديك الى صراط الله العزيز الفرد الواحد العليم

\* \* \*

هو الله تعالى

اگر اين عبد بخواهد ذكر احزان وارده نمايد ممكن نه و احدى جز حقّ بر احصای آن قادر نه لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا حمد خدا را كه اخوى را ملاقات نموديد و بر وضع حرکت و تفصيل او مطلع شديد فوالله الّذى لا اله الا هو كه آنچه در امر شنيديد جميع از اين عبد بوده و احدى مطلع نه جز ميرزا احمد كه او هم خدمت شما رسیده و ديگر يكى از اخوان كه به كلیم معروف است و در اين ارض حاضر و مصلحت ذكر و انتشار اسم او را اين دو دیدند چه كه اين عبد بسيار معروف بوده

و اکثری از اهل مناصب بعداوت ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش ذکر و تحریر شده و کل باسم نقطه اولی مشهور و از این مراتب گذشته چه مقدار در تعلیم و تربیت و حفظش جهد و سعی مبذول شد و در موارد بلایا مستور و در مواقع قضایا منهزم و این عبد مابین اعدا مبتلا و آن جناب استماع نموده اند که چه مقدار ظلم و اعتساف تحمّل نمودم فوالله شی آسوده و مطمئن نیاسودم و کفی بالله شهیدا البته اجتماع اهل عراق و علمای عجم را استماع نمودید که چگونه بر عناد قیام نمودند تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را مخذول نمود و باین ارض وارد شدیم اخوی چون از نفس خود مطمئن شد و این ارض را ساکن دید در سرّ یکی از خدام را بر قتل گماشت فلما اظهر الله خافیه صدره مضطرب شده انکار نمود و بخود آن خادم نسبت داد بعضی از مکاتیب بخطّ او ظاهر شد که حال موجود است و بعد این عبد از کل خارج شد و متوکلاً علی الله در بیت ساکن و مع ذلک نار غضبش ساکن نشد باطراف الواحی نوشته و فرستاده و آنچه را خود عامل بوده باین عبد نسبت داده چه که از همج رعاع ارض مطمئن است که آنچه بگوید محقق و ثابت است اگرچه این مسئله را درست فهمیده چنانچه اکثری او را ندیده اند و آنچه شنیده اند از این عبد بوده مع ذلک بمحاربه با جمال احدیه برخاسته اند فافّ لهم و علی الذین اتّخذوهم لأنفسهم اولیاء من دون الله و هر ذی بصری از آنچه نوشته شأن و مقام او را ادراک مینماید باری اموری مرتکب شده که هیچ نفسی ارتکاب نموده انما اشکو بتی و حزنی الی الله انشاء الله امیدواریم که آن جناب در ظلّ سدره امر ساکن باشید و از جمیع منقطع و البهآء علیک و علی من معک در فقره حاجی میرزا احمد مرقوم داشتید فجزاک الله جزآء حسناً لا یعقبه البدآء و انه کان علی کلّ شیء قدید

\*\*\*

منصور

اگر برود بخواند

اودعت نفسی تحت حفظک و حمایتک فاحفظها یا حفاظ العالمین  
اگر نه مرتبه بخواند بهتر است

\*\*\*

هو الحیّ

اگر شمس جهانی اشراق انوار بهجت کو و اگر قمر رضوانی ابتهاج ضیاء اسرار قدست کو و اگر از قاصرات غرفات جنّات احدیتی جذبه و شوق کو و اگر از طلعات سرادقات ربوبیتی وله و ذوقت کو آخر هر مقامی را نشانی هست و هر رتبه را آیتی در کار مشک ختای احدیه بی روحت دلکش معلوم نگردد و طیب سنای سبای صمدیه بی نفحات دلپذیر چه کار آید اگر صورت بی معنی مراد است تصویر هندی بسیار است و در بغداد صفحه آن را در سوق الحراج بعشر عشر دینار میدهند و اگر معنی مطلوب و مقصود است آن را ظهور و بروزی باید تا نسایم شمال قدس عما از مجعّدات گیسو قسمت بردارد و نفایس مرغولات عزّ ضیا از معطّرات شمامه مجد او نصیب یابد اینست شأن جواهر مجرّدات و سواج مقدّسات طوطی بی نطق از صعوه کمتر بنظر آید و شمس بی نور و بها البته از ذره پست تر پای محبت مستقیم کن تا سر رفعت برافرازی قلم نیستی بر لوح

منیر دل بکش تا علم هستی فوق جبل قدرت بر پا نمائی ولكن کَلِّ ذلک من فضل اللّٰه یؤتیه من یشاء غیر ساذج وجود را از این نعمت قسمتی نیست و جز جوهر نفوس را از این حوض نصیبی نه و آنه هو معطی ما یشاء لما یشاء جناب ملیح اللّٰه که عوالم وجود حقیقی را بی ملح خوش طعم او طعمی نیست و مزه نه بوفور تکبیر مکبّر شوید

\* \* \*

آمیرزا رضاقلی

هو اللّٰه تعالی

اگرچه دفتر عاشقان بیان طی نشود و نامه مشتاقان بقلم امکان اتمام نپذیرد ولكن اگر بحری از وصال دست ندهد بنمی از اذکار باید قانع شد مدتی است که از مدینه قرب سبا طبری نپزیده و بلبلی بگلزار رو ننموده گویا رسم وفا از اهل بقا زایل شده و یا آزادگان را غم هجران بدل نمانده و یا دوستان بساط معنوی را قاصد مقصود نگردد و حجاب بعد محجوب نگرداند بی قاصد نامه فرستند و بدل راز گویند بی قلم رقم زنند و بی لقا وصال جویند و در عین بعد بقرب رسند بلی اینمراتب حق است ولكن این قسمت دل باشد نه نصیب آب و گل روح اگر از غذاهای معنوی مسرور است ولكن جسد را اطعمه ظاهری درخور گوش ظاهر را نغمه ظاهری باید و گوش معنوی را رنه الهی شاید چشم سری جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سری جلال آفاقی مشاهده کند پس مقبول آن است که جمیع مراتب را باندازه قسمت بخشد و نصیب دهد

\* \* \*

مظهر صدق اللّٰه فی الحقّ و الخلق جناب ملا محمدصادق ملاحظه فرمایند

هو اللّٰه تعالی جلّ بهائه

اگرچه مدتها است که هبوب عنایتی از شطر آنجناب بر قلب این مسکین نوزیده و قلم محبت باسم این فانی رقم نزده ولكن این عبد بمقتضای اینکه المؤمنون نفس واحده و روح واحد و جسد واحد لذا مراتب حب و اتحاد که در نفس خود و آنجناب مشاهده مینمودم کذلک آنجنابرا هم بهمین قسم حمل نموده تا آنکه در این ایام جناب شیخ روح اللّٰه روحه بشطر محبوب توجه نموده در تلقاء عرش بین یدی مقصود حاضر شد مع دو نفس دیگر جناب آقا علی اکبر و جناب آقا سید اشرف و چون میقات وقوف در جوار رحمت سلطان رؤف باتمام رسید و اذن رجوع از سماء مشیت نازل لذا این عبد بر خود لازم شمرده که در محضر آنجناب خود را بوسیله مراسله مذکور دارم تا مراتب حبّ مستوره در دل در عالم ظاهر جلوه نماید و باطن بقمیص ظاهر و ظاهر بطراز باطن ظاهر و هویدا گردد چه که لا زال محبوب ذو الجلال دوست داشته که جمیع اعمال عاملین که خود را منسوب بحق دانسته اند بتمام عمل ظاهر شوند یعنی آنچه از ایشان صادر میشود قابل امورات ظاهریّه و شئون باطنیه هر دو باشد لیدلّ ظاهرهم علی باطنهم و باطنهم علی ظاهرهم

و بعد آنکه اگر این عبد بخواهد از قضایای وارده و بلائی نازله که در این ارض بر جمال احدیه وارد شده ذکر نماید البتّه خود را قاصر مشاهده نماید و بر حزن آنجناب هم بیفزاید لذا این عبد باین اذکار نپرداخته و بعهدّه راجعین گذارده که بقدر وسع خود آنچه ادراک نموده اند البتّه معروض خواهند داشت ولكن خدمت آنجناب معروض میدارم که آنقدر معلوم

آنحضرت بوده که این آیام را شبهی و نظیری و مانند نبوده و نخواهد بود و بر هر نفسی لازم که بقدر وسع در اثبات امر الهی و تبلیغ ظهور عزّ صمدانی تقصیر ننماید و بجمیع ارکان در نصر امر که تبلیغ محض است بکوشند و دیگر چه عرض نمایم از احتجاب بعضی با آنکه شمس عزّ اقبال از افق قدس اجلال بشأنی اشراق فرموده که جمیع عالمرا احاطه نموده و بکمال قدرت و سلطنت ظاهر شده و مع ذلک بعضی باوهام تشبّث جسته و از عرفان جمال ملیک علامّ دور مانده‌اند زهی حسرت بر چنین نفوس با وصایای شافیه و مواعظ بالغه که از مصدر عزّ احدیّه در صحف منزله نازل شده مع ذلک ابعداً از ملل قبل و اغفل از کلّ من علی الارض ملاحظه میشوند باید در کلّ حین پناه بخدا برده که شاید از بدایع عنایت محیطه و رحمت منبسطه خود این عباد را از شاطی عزّ قدیمیّه محروم نفرماید و بر صراط امریّه که الیوم جمیع عالمرا احاطه نموده مستقیم و مستقر دارد

در این حین از یمین عرش نازل که بنویس بقیّه آل الله فی الارض که ای مظهر صدقم اگر بر فراش آرمیده‌ئی سر بردار و اگر نشسته‌ئی بقوّه اسمم برخیز و اگر ایستاده‌ئی بشوق جمال طیر و اگر در طیرانی بسططان قدرتم عرج و اگر در عروجی بملیک امرم قف علی مفرّک فی هوآء الرّوح ثمّ افتح شفتاک باسمی الفتّاح ثمّ حرّک لسانک باسمی المحرّک ثمّ انطق علی لحنی قل یا ملأ الارض و السّمآء تالّله الحقّ قد ظهر ملیک البقاء و اشرق عن افق البدآء بسططانه العلیّ الاعلیّ ثمّ بدّل قمیص اسمه و ظهر باسمه الابهی فوق منظر الاعلیّ مفرّ الذی یطوفنّ فی حوله ملکوت الصّفات و الاسماء ان یا قوم ان تریدن ان تشهدنّ قدره الله فاشهدنّ قدرته الّتی احاطت کلّشی و ان تریدن ان تنظرنّ سلطنة الله فانظرنّ سلطنته الّتی غلبت کلّشی و ان تقصدنّ ان تلاحظنّ رحمة الله فانظرنّ الی رحمته الّتی سبقت کلّشی و ان تریدن ان تنظرنّ الی عظمة الله و هیمنته حولنّ البصر الی عظمته الّتی قامت علی کلّشی و ان تریدن ان تسمعنّ نعماته فلتسمعنّ کلمته الّتی خلقت بامرہ و ارتفعت علی کلّشی و ان تریدن ان تشرقنّ بلقائه تالّله هذا جماله قد ظهر علی کلّشی کذلک نطق لسان القدم حینئذ ان استمع لما اوحی الیک ثمّ بلّغه الی العباد لعلّ تطهّرنّ انفسهم عن دنس الاوهام و یبلغنّ الی مقام الذی قدر لهم و کذلک امرک قلم الامر حینئذ من لدی الله المقتدر المهیمن العزیز القیوم

پس ای مظهر صدقم جهد نما که مطابق باین اسم در ارض ظاهر شوی و صدقیکه عند الله محبوب بوده آنست که ببناء نفسش قیام نمائی و بذکر امرش مشغول شوی چه که هیچ صدقی با کلمه‌ئی که لله بآن تکلم میشود برابری ننموده و نخواهد نمود پس خوشا حال آن نفوسیکه باین رتبه بلند اعلیّ فائز شوند و از برای صدق مراتب لا یحصی عند الله مفرّ است که ذکر آن در این ورقه نگنجد و از جمله آن مراتب صدقی است که در میانه ناس معروفست و باین رتبه که انشاء الله فائز شده پس سزاوار آنکه جهد منبع مبذول داری که بصدق اعظم که طائف حول منظر اکبر است فائز شوید و مرزوق گردید فهنیئاً للواصلین انتهت کلمات الله

و اینعبد در آخر عریضه معروض میدارد که انشاء الله لا زال آنجناب بذکر محبوب مشغول بوده بشأنیکه اثرش در تمام عالم ظاهر شود و ما من کلمة الا و لها اثر عند ربّک و کذلک قدر من لدن عزیز قدیر و از خدا میطلبم که بلقا مرزوق شوم تا از اسرار خفیّه و رموزات مستوره بی لسان و بیان معروض و مذکور دارم

جناب ابن که منظور نظر حقّ جلّ اعزازه بوده از لسان این عبد بیدایع ذکر منبع اظهار خلوص فرمائید و مراتب حبّ این بنده در آنحضرت اظهار از آنست که بذکر ظاهر شود و یا بیان ثابت گردد و کان الله عالم بما فی قلبی و انه لهو العلیم الخبیر

و دیگر احباب آن ارض یعنی آنانکه از کأس تجرید نوشیده‌اند و از جام تفرید مرزوق گشته‌اند بذکر لا نهاییه از جانب

این عبد متذکر فرمایند و الروح و العز و البهآ علیک و علی الذینهم کانوا معک ثمّ علیهم جمیعاً

عبدالله و خادم احبّاته آقا جان

\*\*\*

خ

جناب احمد

بنام مقصود عالمیان

ای احمد ندایت شنیده شد و توجّهت لدى المظلوم مذکور آمد یعنی بلسان ملاً اعلی در سبیل حقّ بلاای متعدّده دیدی و رزایای کثیره حمل نمودی حرفی از دهن خارج نمی شود مگر آنکه آذان و اعیه علم الهی آن را اصغاً می نماید و عملی در عالم احداث نه مگر آنکه صورت آن در مرآت علم مشاهده میشود پس بیقین بدان آنچه بر تو و برادر تو در سبیل حقّ وارد شده در کتاب اسماء از قلم اعلی ثبت گشته شاید آسمان ظاهر منفطر و معدوم شود و لکن ذکری که از قلم قدم جاری فنا آن را اخذ ننماید و بدوام اسماء الهی باقی و دائم خواهد ماند طوبی لک بما ایدک الله علی ذلک و فزت بهذا اللّوح الذی فیه شهد الرحمن باقبالک الیه انشاءالله مؤید شوی بر آنچه لدى الحقّ محبوب است ان اذکر ربّک و قل

لک الحمد یا من ایدتنی علی ما ورد علیّ فی سبیلک و الاضطبار فی امرک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا

انت العلیم الحکیم

البهآ علیک و علی اخیک الذی فاز بأیام ربّک و آمن بالفرد الخبیر

\*\*\*

ق

أمّ محمّد تقی

بنام خداوند یکتا

ای امة الله استقامت بر امر الله در الواح مذکور و از قلم قدم مسطور حمد کن محبوب عالم را که بحبّش فائز شدی و بذکرش ذاکر بسی از رجال الیوم از ذکر غنیّ متعال و عرفان او محروم و ممنوع شده اند و بسی از نساء که بافق اعلی ناظرند و بقمیص محبّت محبوب عالم مزین گشته اند هذا من فضل الله یعطیه من یشاء قسم بمطلع اسرار قدم نفسی لحبّ الله برنمی آید مگر آنکه نفعه معطرش در پیشگاه حضور مالک ظهور حاضر اجر هیچ عملی ضایع نشده و نخواهد شد طوبی لک ثمّ طوبی لک تو از امائی محسوبی که محبّت نسبت ترا از شاطی بحر عنایت و مکرمت منع نمود انشاءالله لم یزل و لایزال در ظلّ الطاف رحمن مستریح باشی و بفضلش مطمئن بذکر حقّ مشغول باش و بعنایتش مسرور

دنیا در مرور و آنچه باقی حبّ الهی انشاءالله در کلّ عوالم طائف حول حقّ باشی و از دوش فارغ و آزاد طوبی لابنک

الذی آمن بالله المقتدر العزیز الحکیم کبر من قبلی علی وجهه انا نذکره بالحقّ ان ربّک لهو الغفور الکریم ینبغی له ان یتقیم

على شأن لا تضطربه اوهام الذين كفروا و لا كلمات المشركين ان الذين انقطعوا في سبيله اولئك من اصحاب اليقين يصلين عليهم اهل الرضوان ان ربك لهو العليم الخبير

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

ای امین بعنایت ربّ العالمین بافق مبین فائز شدی و باشراقات انوار جمال قدم در این نیر ایام موفق گشتی امر در قبضه قدرت حقّ بوده و خواهد بود بسا از نفوس را بعد از اقبال از ادنی مقام باعلی ذروه امتناع که مقرّ تجلّی انوار وجه است کشاند و بافق ابهی رساند و بعضی را از اعلی علوّ بما اکتسبت ایدیهم به پست‌ترین مقام مقرّ دهد آنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نیکو است حال نفسی که از کأس انقطاع در ایام مالک ابداع نوشید و بخلوص تمام بخدمت سلطان انام قیام نمود چنانچه مشاهده مینمائی که بعضی از افق انقطاع بشأنی طالع شده‌اند که جز حقّ را مفقود و معدوم شمرده‌اند و از ما عندهم لما عند الله گذشته‌اند این نفوس اگرچه اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود ولکن در این ایام بفضل رحمانی و عنایت ربّانی معدودی مشاهده میشوند که بکمال همّت در خدمت امر کمر بسته‌اند قدر این نفوس الیوم معلوم نه ولکن ونفسی الحقّ یجعلهم الله فی الظاهر و الباطن مرجع کلّ ذکر خیر آنه لهو المقتدر القدير

من قبل المظلوم جمیع احباب را تکبیر برسانید وصیّت مینمایم جمیع بریّه را بر استقامت بر امر و دیانت و امانت که لم یزل و لایزال محبوب بوده طوبی لمن زین هیكله بقمیص الأمانة باید کلّ باین قمیص منیر فائز شوند تا جمیع من علی الأرض از عمل احبّای حقّ مهتدی گردند نفس عمل خیر هادی عباد بوده چنانچه مشاهده شد که از بعضی از احبّای الهیه که بعضی اعمال حسنه ظاهر بنفس آن اعمال ناس اقبال نمودند و بشاطی بحر احدیه متوجّه شدند شیئی بی‌رائحه خلق نشده از برای کلّ اشیاء عرفی بوده و خواهد بود طوبی لنفس یتضوّع منها عرف قمیص التقدیس آنها من خیرة الخلق لدی الحقّ ان ربک لهو العليم الخبير نعیماً لک یا امین بما اقبلت و دخلت و حضرت و فزت و رأیت و سمعت نداء ربک العلیّ العظیم باید بحرارت محبّت الهی در هر بلدی چنان ظاهر و مشتعل باشی که کلّ از آن حرارت بحرکت آیند و بقلوب بشطر محبوب توجه نمایند چه که سبیل رجل مقطوع است بما اکتسبت ایدی الظالمین ای امین علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمه الله لذا باید احبّای بنار کلمه الهیه عباد را از شمال طنون یمین یقین کشانند و از حرارت کلمه ربّانیه چنان بحرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه بمعارج منیعۀ باقیه عروج نمایند ای امین اگر ناس بآداب و اخلاق ربّانیه که در الواح منزله ثبت شده عامل میگشتند هرآینه مشاهده مینمودی من علی الأرض را مقبلاً الی الله ربک و ربّ العالمین

و مقام تقدیس و تنزیه و اقبال و قرب و لقا با امورات ظاهره منافات نداشته و نخواهد داشت در این ظهور اعظم کلّ بکسب و اقتراف و صنائع متوکلاً علی الله المهیمن القیوم مأمورند و این حکم در الواح مؤکداً نازل طوبی لمن فاز بما امر من لدن ربّه الحکیم العليم افرح یا امین بما زیناک بقمیص الأمانة ثم احفظ هذا المقام قل لک الحمد یا اله العالمین نسأل الله ان یوقفک فی کلّ الأحوال و یؤدک علی ما اراد الله ولیّ المحسنین ببعضی از بلایای این مسجون مطّلع شده‌ئی بر هر ذی بصری مبرهن است که در بحر بلایا متغمّسیم و تحت ایادی ظالمین جالس چه که با احدی از اعلی العباد من اهل الظاهر و ما دونهم مداهنه در امر الله نمودیم چنانچه از الواح منزله که برؤسای ارض ارسال شده مستفاد میشود لذا بر هر منصف بصیری واضح و معلوم است که جمیع آن نفوس سرّاً با کمال کین در قصد این ناطق مبین بوده و هستند و مع این امور در کلّ احیان ناس را بحق خوانده و میخوانیم اگر اقلّ من آن ناس در ما ظهر تفکر نمایند یقین میدانند که این امر بقدره الله ظاهر شده و



بکمال سلطنت و اقتدار الهیّه باهر گشته و ابداً باسایش و راحت و خلاصی خود ناظر نبوده و نخواهد بود مثل او مثل عندلیبی است که تحت مخالف ظلم گرفتار شده

ای اهل ارض بشنوید ندای این مظلوم را که خالصاً لوجه الله ندا مینماید و قدری در دنیا و حوادث و عواقب آن تفکر نمائید و هم‌چنین در ما اشرق من افق الأمر و ما ظهر فی ایامه شاید این‌قدر ادراک نمائید که صاحب ندا لله میفرماید و بامر الله تکلم مینماید تا از نفاق غافلین و ظنون متوهمین چه نفوسی که باسم حقّ مذکورند و چه دون آن از مقامات باقیه ممنوع و محروم نمائید این مسجون را مثل هدف مشاهده نمائید و از جمیع اطراف سهام متوالیاً متواتراً بر او میآید و لکن از عنایت الهیّه تا حال محفوظ مانده و بعد الأمر بیده انّی احبّ ما احبّه و ارید ما اراده و اشتاق ما قضی الله لی لأنّ ما یظهر من عنده هو محبوبی و محبوب قلبی انّه خیر لی انّه لهو الغفور الرّحیم

ای امین آنچه در حضور القا شد باید بکمال حکمت معمول داری ادا تمرّ علی البلاد قل

یا الهی و سیّدی و محبوب فؤادی و رجاء قلبی و المذكور فی ظاهری و باطنی اسألك باسمک الذی انفق نفسه فی سبیلک و حمل البلیا فی حبّک و اظهار امرک ان ترسل علی هذه الدیار نفحات قمیص رحمتک و الطافک ای ربّ هؤلاء عبادک و هذه دیارک ولو انهم احتجّوا بأهوائهم و بها منعوا عن التّوجّه الی شطر فضلک و الاقبال الی کعبه عرفانک و لکن انت الذی سبقت رحمتک الکائنات و احاط فضلک الممكنات اسألك باسمک الباطن الذی ظهر بسطانک و جعلته مهیماً علی من فی ارضک و سماتک ان لا تدع هؤلاء بأهوائهم انزل علیهم ما یجعلهم مقبلین الی شطر عنایتک و ناظرین الی وجهک فانظر الیهم یا الهی بلحظات رحمانیتک و خذ ایادهم بقدرتک و سلطانک اخرج یا الهی من جیب عنایتک ید قدرتک و بها اخرج الحجابات الّتی حالت بینهم و بینک لیسرعنّ کلّ الی شریعة قریبک و یطوفنّ حول ارادتک و مشیتک لو تطردهم من یخلّصهم من التّار یا نور السّموات و الأرضین

و حسب الأمر هر یک از احبّای الهی را ملاقات نمودی متوجّهاً الی هذا الشّطر البتّه من قبل الحقّ امر برجوع نمائید چه که امر این ارض بسیار صعب شده و بی‌اذن هم حاصلی نخواهند برد این است حکم محکم امریّه که از قلم اراده باذن مالک بریّه جاری شده و البهآء علی من اتّبع الحقّ و سمع ما امر به

\*\*\*

ن

جناب آقا محمّد صادق

هو الظّاهر من افقه الأعلى

ای اهل بها بشنوید وصیّت قلم اعلی را از اراده خود بگذرید و باراده او ناظر باشید چه که نفسی بضرّ و نفع خود آگاه نبوده و نیست و لکن حقّ تعالی شأنه عالم و محیط بوده و هست آنچه مصلحت است البتّه جاری خواهد فرمود تمام عمر را در اصلاح امور خود صرف نمائید در صدد آن باشید که عالم را اصلاح نمائید اینست مقام اهل بها که در صحیفه حمرا از قلم اعلی ثبت شده با جمیع اهل عالم و احزاب مختلفه امم بکمال محبت سلوک نمائید هر نفسی باین عمل نمود او از سالکین سبیل حقّ محسوبست و حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه و الیه منقلبه و متوا

\*\*\*

## بنام دوست یکتا

ای اهل حقّ انشاءالله در این روز فیروز که فی الحقیقه سید روزهاست بعنایت الهیه و فیوضات الطاف ربّانیه مسرور و خرم باشید غیر دوست دشمن است از او بگریزید و غیر از یار مار است از او فرار نمائید کژدمهای کین در کمین و ثعبانهای حسد در انتظار باسم اعظم خود را حفظ نمائید و بکمال قدرت و اقتدار ظاهر شوید قسم بآفتاب افق امرم که اگر نفسی باطمینان کامل بایستد بر کل فایق شود آفتاب جود موجود و سحاب کرم مشهود نیکو کسی که بانوار آن فائز گشت و مبارک نفسی که از فیوضات این محروم نماند امروز روز ذکر و بیانست نه روز خاموشی و روز جهد و کوشش است نه هنگام وقوف و کاهلی پس باعانت دوست یکتا آهنگ شهر باقی و عالم جاودانی نمائید بگفتار آئید و از اشرار مترسید و بکمال رأفت و رحمت عباد را بشطر مالک یوم معاد دعوت کنید که شاید از این نسیم جانبخش بحرکت آیند

\* \* \*

## بنام خداوند یکتا

ای اهل عالم بعد از کشف حجاب جمعی بآیات متمسک آیات نازل نمودیم و برخی بیبیتات متشبّث آنرا اظهار داشتیم و حزبی باحکام متوجّه شطری اعظم از آن ظاهر فرمودیم آنچه خواستند مجری شد و هر چه گفتند باصغا فائز مقصود از جمیع آنچه ظاهر شد آنکه گوشها مستعدّ شود از برای اصغای یک کلمه علیا و آن اینست یا ملأ الأرض لا تجعلوا دین الله سبباً للبغضاء اگر اینکلمه در عالم محل اخذ نماید کل خود را فارغ و مستریح مشاهده نمایند بگو لعمر الله مذهب الهی و دینش از برای اتّحاد و اتّفاق آمده نه از برای اختلاف و نفاق یشهد بذلك امّ الكتاب و القوم هم لا یسمعون البهء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی الذین نبذوا الأوہام متمسکین بانوار الیقین

\* \* \*

کرنند

ای بلبلان ای بلبلان فصل گل و گلزار شد

ای عارفان ای عارفان آن غیب در اظهار شد

ای عاشقان ای عاشقان معشوق رخ بنمود عیان

ای طالبان ای طالبان مطلوب در دیدار شد

صبح جمال حقّ دمید انوار مطلق شد پدید

از حبس تن باید رهید تا در هوا سیار شد

آن دلبر پرده‌نشین وان خسرو چرخ برین

چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد

آن غیب در قاف بقا پوشیده بد صد دهرها

اینک چه خورشید سما بر دشت از کهسار شد

بازار جمله عاشقان از زلف مشک ترفشان  
وز شکر لعلش عیان چون دگّه عطار شد  
خمها همه در جوش شد عقل و نهی مدهوش شد  
زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد  
تسبیح زّار آمده تزویر بر باد آمده  
زاهد ز عشق روی او در کوچّه خمار شد  
تقوی بیکسو شد نهان سالوس آمد لب‌گزان  
تا سرو قدش در جهان چون کبک در رفتار شد  
کنز خفی ظاهر شده سیمرخ جان طایر شده  
کشف همه اسرار شد خرق همه استار شد  
بلبل بشاخ گل پرید عاشق بیحر دل رسید  
طوطی بهندستان دوید اغیار جمله یار شد

\* \* \*

فی الیاء  
جناب حسن

هو الأرفع الأحسن الأقدس الأعلى

ای حسن ایّام ایّام امتحان کبری است و افتتان عظمی بحبل عنایت متمسک شو و بذیل رحمت متشبّث قلب را از صور سجّینیّه ظلّیه مقدّس و طاهر نما و بفضای عزّ احدیّه وارد شو جز حقّ معدوم دان و ماسوایش را مفقود شمر بیصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شو الیوم کلّ ابصار محجوب و کلّ انظار ممنوع مگر نفسیکه بعنایت الهی و بدایع مکرمات سبحانی حجابات را خرق نمودند و بسرادق ملیک اسماء و صفات وارد شوند بگو ای عباد حقّ بدونش معروف نبوده و نخواهد بود بلکه ماسوایش باو معروف بوده و هر نفسیکه از امرش اعراض نمود از اهل نار و سجّین بین یدی الله مذکور ولو از اجلّه زمان باشد و هر نفسیکه بعرفانش فایز شده از اهل جنّت اعلی و رضوان ابهی محسوب ولو از پست‌ترین خلق باشد این است فضل الهی و رحمت او بر دوستانش و البهّاء علیک

\* \* \*

دوست باقی و مادونش فانی

ای حسین بذکر الله مأنوس شو و از دوش غافل چه که ذکرش انیسیست بی نفاق و مونسیست با کمال وفاق میهمانیست بی خیانت و همدمیست بی ضرر و جنایت مجالسیست امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین رفیقیست با وفا بشأنیکه هر کجا روی با تو آید و هرگز از تو نگسلد غم را بسرور تبدیل نماید و زنگ غفلت بزداید الیوم یومیست که کلمه جذبیّه الهیه مابین

سموات و ارض معلّق و جذب میفرماید جواهر افتدۀ ممکنات را و آنچه از نفوسیکه از امکانۀ تراییه صعود ننموده‌اند حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عند الله جاری قسم بآفتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ئی از جوهر بل اقلّ در جلی مستور باشد البتّه کلمۀ جذیّه و فصلیّه آن ذره را جذب نماید و از جبل فصل کند چنانچه در ملأ بیان ملاحظه مینمائید که آنچه از قلوب صافیّه و نفوس زکیّه و صدور طاهره در این قوم بود بمکمن اعزّ اعلی و مقرّ سدرۀ منتهی متصاعد شدند و آنچه از نفوس غیر مطهّره کدره باصل خود راجع گشتند بوهمی از سلطان یقین اعراض نموده‌اند و بظّل فانی از جمال باقی غافل شده‌اند مردودترین عالم و محدودترین ناس الیوم بین یدی الله مشهودند چه که بحجّتیکه خود بآن موقن شده و بر سایر ملل افتخار مینمایند حال باعظم و اتمّ و اکبر آن کافر و معرض شده‌اند کذلک بیطل الله اعمال الذینهم کفروا و اشركوا و کانوا فی مرية عن لقاء ربهم بعد الذی ظهر بكلّ الآيات و سلطان عظیم ای حسین کأس بقا و فنا هر دو باتمّ ظهور و اظهر بروز بایادی ملائکه جتّ و نار در دور آمده پس نیکو است حال نفسیکه از کأس بقا مرزوق شود و کأس فانی را باهلش گذارد ای حسین امر حقّ را الیوم چون شمس ملاحظه نما و جمیع موجودات را مرایا و هر یک از مرایا که بشمس توجّه نمود و مقابل گشت صورت او در او ظاهر و هویدا و الیوم هر قلبیکه مقابل شد با جمال الهی انوار وجه در او ظاهر و مشهود و من دون ذلک محروم بل مفقود و الیوم مقابل نشده مگر معدودی و ایشانند جواهر وجود عندالله قلم قدم میفرماید جز سمع کلماتم نشنود و جز چشمم بجمال عارف نگردد بصر که برمد هوی علیل شده چگونه بمنظر اکبر ناظر شود طیب جمله علّتها حبّم بوده و شافی جمیع امراض و دمّ خواهد بود حبّ الهی را مطهّر دان در هر محل که وارد شود رجس نماند علّت را بصحّت و جرم را برحمت تبدیل نماید طوبی برای نفوسیکه باین فضل لا عدل له فائز شوند پس تو ای عبد موقن بالله حمد کن که از حروفات باقیه عندالله مذکوری سحاب رحمت رحمانیش بر تو باریده و غمام مکرمت سبحانیش بر تو امطار مرحمت مبدول داشته در وطن اصلی و مقام محمود که مدینه حبّ الهیست مقرّ گرفته‌ئی انشاءالله جهد نما که در کلّ حین از رحمت بدیعی که مخصوص آن حین است فائز شوی و مرزوق گردی چه که در هر آنی جمال الهی بتجلی ابداع تجلی فرماید اهل وقوف را از این فضل معروف قسمت نه بایست مستقیم بر امر الله و بقدر وسع در تبلیغ امرش جهد نما که الیوم اقرب قربات در نزد سلطان اسماء و صفات این رتبه بلند اعلی است ای حسین بر اثر قدم غلام قدم گذار و مشی کن و ابدأً از امورات وارده محزون مباش فوالذی نفسی بیده که اگر عوالم لایتناهی الهی منحصر باین عالم بوده و نعیمش مخصوص آنچه در دنیا عند اهلش مشهود است ابدأً خود را در بلاای لایحصى معذب نمیساختم فکر در انبیای مقرّبین نما و در ضریکه بر هر یک در سبیل الهی وارد شده قسم بقلم قدم که در هر نفسی اقلّ من ذرّ شعور باشد بذکر این بیان و تفکر در آن ابدأً بدنیا اعتنا ننماید و از وجود و فقدان محزون نگردد و همچنین موقن شود بامریکه احدی باو موقن نشده الا من ائده الله علی عرفانه و فتح بصره لمشاهدة اسراره و اگر از ضرّ وارده در این مدینه ذکر نمایم البتّه محزون شوی ولکن اینقدر بدان که فوالذی دلّ لسان الفجر لثائه که از اوّل ابداع تا حال چنین ظلمی ظاهر نشده و بر احدی شبه آنچه بر جمال احدیه وارد شده نشده و بذلک ناح کلّ شیء و هم لا ی شعرون و اقول لن یرد علینا الا بما اراد الله لنا علیه توکلنا و انّ علیه فلیتوکلنّ المقربون و جناب نبیل قبل علیّ عندنا فاطمئنّ من نفسه ثمّ اشکر الله بما جعله معاشر نفسه فی العالمین حمد خدا را که بچشم بمنظر اکبر ناظر است و بسمع در استماع کلمات الله مشغول و بقلب متوجّهست بذکر او فطوبی له و لکم احباء الله را از قبل این مظلوم ذکر ذکر برسانید

\*\*\*

بنام دوست یکتا

ای حسین ندایت شنیده شد و طرف مظلوم از شطر سجن اعظم بتو توجه نمود این از فضل بزرگ پروردگار عالمیانست ان  
اعمل بما نزل فی کتابی الاقدس لعمری انه ینفعک ان ربک لهو العلیم الخبیر

\* \* \*

ای حیات العرش خورشید و داد  
که جهان و امکان چه تو نوری نژاد  
گر نبودی خلق محجوب از لقا  
یک دو حرفی گفتم از سر بقا  
تا که جانها جمله مرهونت شوند  
تا که دلها جمله مجنونت شوند  
تا بینی عالمی مجنون و مست  
روحها بهر نثار اندر دو دست  
تا رسد امر تو ای فخر زمان  
برفشانند بر قدومت رایگان  
سر برآر از کوه جان خورشیدوار  
تا ببیندت عیان از هر کنار  
جلوه ده آن روی همچون ماه را  
سبز و خرم کن ز لطف این کاه را  
قطره میجوید ز بحرت کوثری  
کوثری کن زانکه شاه مهتری  
ذرّه گشته ملتمس نور تو را  
وادهش از لطف بی چون و چرا  
دانه بگشاده دهان سوی سما  
تا بیاید بر وی از لطفت بها  
قطره‌های رحمتت بر وی بیار  
وی ملیک عرش وی میر دیار  
حرق کن این پرده صد توی را  
خوش تماشا ده کنون آن روی را  
زانکه در فضلت نباشد شبهه‌ئی  
بهر ما بریند ز لطفت توشه‌ئی  
مشرق کل کن کنون این غرب را  
بهجت مل ده کنون این شرب را  
نور دل را نور ده ز انوار نور

تا ببینند از رخت انوار طور  
هان بکش آن تیغ اللّهیت را  
هین بکش این دشمنان دینت را  
برفروز آن نار ربّانیت را  
خوش بسوز این ملحد حرّیت را  
جمله خفّاشند ای خورشید روز  
سر برآور جمله ظلمانی بسوز  
صاف کن این درد غم‌آلوده را  
نور ده این شمع شب افسرده را  
عالمی قائم بتو چون تو بجان  
تا شود پیدا ز امرت کن فکان  
ای بهاء جان بیاد روی تو  
نکته‌ها گویم همی از خوی تو  
تا برآرم جانها را از خرد  
تا ببینم درّ عشقت که خرد  
برفروزم آتشی اندر جهان  
تا بسوزم پرده‌های قدسیان  
حور معنی را برآرم از حجاب  
نور غیبی را کنم کشف نقاب  
رمزی از اسرار عشق سرمدی  
باز گویم چون بجان بازآمدی  
خوش بیا ای طیر ناری در بیان  
تا نماند وصف هستی در میان  
پاک کن این قلبهای پرحسد  
نقد کن این قلبهای بی‌رسد  
تا که بیهوشان عهدت ای کریم  
هم بیهوش آیند از جام قدیم  
بلکه از الحان قدس ای یار ما  
دور کن هم هوش و بیهوشی ز ما  
ای سرافیل بها ای شاه جان  
یک حیاتی عرضه کن بر مردگان  
سدرهٔ اوّل بود ز اغصان دل  
وارهانش از هوا و آب و گل

تا ز جوهر وز عرض فارغ شود  
تا ز شمعش شمسها بازغ شود  
این نهالت غرس کن در ارض دل  
پس مقدّس دارش از اشراق و ظلّ  
هم تو حفظ از مختلف بادش نما  
هم ز وهم مشرک آزادش نما  
اصل او ثابت نما در ارض جان  
فرع او را بگذران از آسمان  
نوبهاری تو ز نو آور عیان  
تا ز حشرت برجهند این مردگان  
جوش دریاهاى عشق از جوش تو  
هوش اطیبار بقا از هوش تو  
بوی پیراهن بوز از مصر جان  
سدره موسی نما اینجا عیان  
ای نگار از روی تو آمد بهار  
زین بهار آمد حقایق بیشمار  
هر گل از وی دفتری از حسن دوست  
هر دل از وی کوثری از فضل هوست  
این بهاران را خزان ناید ز پی  
جمله گلها طائف اندر حول وی  
این بهاری نه که جان درکش کند  
این بهاری که روانها را کُند  
آن بهاران شوق خوبان آورد  
وین بهاران عشق بزدان آورد  
آن بهاران را فنا باشد عقب  
وین بهاران را بقا باشد لقب  
آن بهار از فصل خیزد در جهان  
وین بهار از نور روی دلستان  
آن بهاران لاله‌ها آرد برون  
وین بهاران ناله‌ها دارد کنون  
این بهار سرمدی از نور شاه  
برزده خرگاه تا عرش اله  
جمله در خرگاه او داخل شدند

گر تو چشمت هست بنگر هوشمند  
شاه ما چون پرده از رخ بفکند  
این بهاران خیمه بر گردون زند  
یار ما چون بفکند از رخ نقاب  
این بهاران برفروزد بی حجاب  
ما برویش در بهاران اندریم  
ما ز رویش در گلستان ننگریم  
ما بذکرش فارغیم از ذکر کان  
ما ز شمسش بازغیم اندر جهان  
گر نسیمی بروزد زین خوش بهار  
یوسفان بینی که آیند در نظار  
گر نسیمی بروزد زین بوستان  
یوسفان روح بینی در جهان  
جسمها بینی که گردد همچو روح  
روح را هر دم رسد صد گون فتوح  
این ربیع قدس جانان هر دمی  
صد بیان دارد ولی کو محرمی  
این بیان باشد مقدّس از لسان  
کی بمعنیّش رسند این ناکسان  
این بیان از گفت و لفظ و صوت نیست  
این بیان جان است و او را موت نیست  
عاشقان بینی تو اندر این بهار  
جان نثار آورده هر دم صد هزار  
این بهار عزّ روحانی بود  
این ربیع قدس ربّانی بود  
گر وزد بر تو نسیمی زین سبا  
جان فانیت کشد جام بقا  
گر نسیمی آیدت از کوی دوست  
جان فدایش کن که این جان هم از اوست  
لاله توحید بین در این بهار  
سنبل تجرید بین از زلف یار  
غنچه‌های معرفت زین طرف جو  
جملگی از شوق او در جستجو



سروهائش حاکی از قدّ نگار  
سبزه‌هایش دفتری از خطّ یار  
بلبلانش مست از جام الست  
قمریانش از جمال دوست مست  
عندلیبان در هوای وصل او  
جمله مستند از نسیم فضل هو  
نغمه این بلبل ار ظاهر شود  
جان خلقان از حسد طاهر شود  
بحر معنی زین بیان مّواج شد  
فلک هستی زین کرم لجلاج شد  
هر شقایق که برآید زین بهار  
صد حقایق بردمد از سرّ یار  
بوی مشک آید همی از جعد یار  
دست فضلش میکند بر تو نثار  
زلف او همچون سمندر بین بنار  
کو همی گردد بنار روی یار  
عندلیب قدسی از هجران دوست  
ناله‌ها دارد که سوزد مغز و پوست  
گر ز درد هجر خود آهی کند  
شعله اندر جان خاصّان افکند  
غیر خاصّان را نباشد این نصیب  
وامگیر از لطف این فضل ای حبیب  
بروزان مشک الهی را ز جان  
تا ز عطرت بو برند این ناکسان  
این بهار روح باشد جاودان  
نی بهاری کز پیش آید خزان  
زین بهار قدس روح آید برون  
وز هوایش نور نوح آید برون  
برنشانند اهل کشتی را بفلک  
پس بیخشد هر که را صد گونه ملک  
ای جمال الله برون آ از نقاب  
تا برون آید ز مغرب آفتاب  
نافه علم لدنی برگشا

مخزن اسرار غیبی برگشا  
تا ز مشکت بو برند این مردگان  
تا ز خمرت خوش شوند این بیهشان  
این ذلیل ارض وحدت را ز جود  
خلعت عزّت پیوشان ای ودود  
فانیی را پوش از ثوب بقا  
فقر بحتی را چشان شهد غنا  
تا برون آید بکلی از حجاب  
بردرد امکان هستی را نقاب  
بیخود و سرمست آید او برون  
شمعسان اندر زجاج راجعون  
چون که این خار از گلستانت دمید  
صد گلستان آر از وی نو پدید  
هر گلستان را باسمی زن رقم  
پس بهر برگی نما سرّ قدم  
تا که انوار رخت آید عیان  
پر کند نورت زمین و آسمان  
بروزان بادی ز رحمت ای کریم  
بردران احجاب غفلت زین سقیم  
در پناه سدره خود جای ده  
روحهای پاک ای سلطان مه  
بابی از رضوان معنی برگشا  
سدّ مکن این باب از بهر خدا  
تا درآیم بی حجاب اندر جهان  
تا کنم رمزی ز احسانت بیان  
گفت الله الله ای مرد نکو  
رمز حقّ در نزد نادانان مگو  
الله الله ای لسان الله راز  
نرم نرمک گو و با مردم بساز  
هم مگر لطف تو گیرد دستشان  
پس کند فارغ ز بیم این و آن  
پر معنی برگشا طیار شو  
در هوای قرب او سیار شو

قرب او با جان نه در طیّ قدم  
چون بجان بوئی درآئی در قدم  
پس بآنی طیّ افلاک وجود  
نیست مشکل چون شوی ز اهل سجود  
در بیان این بگویم نکته‌ئی  
تا بری از آب حیوان حصّه‌ئی  
تا شوی واقف ز رضوان بقا  
تا بری راهی باقلیم لقا  
تا بطیّ الأرض معنی پی‌بری  
تا چه روح اندر هوایش برپری  
چون تو هستی این زمان در دام گل  
کی بری بوئی تو از رضوان دل  
پس برهنه شو تو از ثوب قیود  
پس مقدّس کن تو جان را از حدود  
ظلمت دل را ز نورش کن منیر  
تا شوی در ملک جانها تو امیر  
چون که ظلمت رفت و نورش مشرق است  
بر دلت انوار طورش بازغ است  
چون که لیلت رفت و صبح آمد پدید  
هم نسیم عزّ روحانی وزید  
پس تو آن ظلمات و آن نور تباه  
آب حیوانش تجلّیّ اله  
گر تو زین ظلمات نفست بگذری  
بی تعب از خمر حیوان برخورداری  
پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ  
تا شوی فارغ از این ظلمت سرا  
آن خضر نوشید و برهید از ممات  
وین خضر بخشد دوصد عین حیات  
آب حیوان بر همه انفاق کرد  
خود نموده جان نثار شاه فرد  
آن خضر جهدی نمود آنگه رسید  
زین خضر صد چشمه آئی شد پدید  
آن خضر شد از پی چشمه دوان

وین خضر را چشمه‌ها از پی روان  
ای بهای جان تو بازآ زین شکار  
تا کنی صید معانی صدهزار  
صید گوران را بهل از بهر گور  
صید معنی آر از صحرای طور  
صید کردی جان عشاقان بدشت  
تا که جانها جمله از هستی گذشت  
نیست فرصت تا تو از اسرار گل  
پیش بلبل گوئی ای سلطان مل  
برپران بازی ز ساعد ای نگار  
تا که بازآرد معانی زان دیار  
این زمان سیمرغ معنی صید کن  
برگشا گنجی تو از مفتاح کن  
آنچه کردی وعده اکنون کن وفا  
ای ز نورت روشن این ارض و سما  
از بهار خود بکن خرّم جهان  
تا که رضوانت شود رشک جنان  
از حقایق بس شقایق بردمان  
در فضای این بهارستان جان  
پس ز هر گل رمز بلبل کن عیان  
شرح مل از دل بگو با خسروان  
زانکه اینجا این زبان نامحرم است  
محرم و نامحرم اینجا چون هم است  
ای صبای صبح از زلفین یار  
نافه‌های مشک روحانی بیار  
ای سحاب فضل روحانی بیار  
تا صدف لؤلؤ همی آرد بیار  
شرح اسرار لدنی بازماند  
ذکر طیّ الأَرْض معنی بازماند  
پس تو ای مخمور از جام غرور  
نار نفست را بدل میکن بنور  
تا کنی طیّ جهان در یکنفس  
تا رها گردی ز حبس این قفس

پیش از آنکه اندر آئی ظلّ دوست  
نی خیر از مغز داری نی ز پوست  
پای معنیّت بگل باشد فرو  
بی خیر ز انوار آن روی نکو  
چون بظلّ شاه جان مسکن کنی  
آن زمان دل از جهانی برکنی  
اول ساعت بدی اندر تراب  
آخر ساعت گذشتی ز آفتاب  
پس بآنی طیّ عالمهای جان  
بی قدم کردی تو ای سالک بدان  
این زمان بوئی ز عطریستان جان  
بروزید و شد معطرّ این جهان  
باز مشک جان از آن رضوان جود  
بروزید و برد جمله آنچه بود  
هوش و بیهوشی ز دست اینجا برفت  
مست و هشیاری همه یکجا برفت  
صحو شد هم محو و محوی هم نماند  
مست شد هشیار و صحوی هم نماند  
آنچه بود از اسم و رسم این جهان  
فانی آمد چون که شد شاهم عیان  
زانکه اسما گر دو صد قرن او پرد  
می نیارد که ز قدرش بو برد  
آنچه چشمت دید و هم گوشت شنید  
او ز جمله پاک آمد ای رشید  
پس تو با این گوش و چشم ای بی بصر  
کی شوی از سرّ جانان باخبر  
چشم دیگر برگشا از یار تو  
گوش دیگر باز کن آنگه شنو  
چشم جاهل می نبیند جز قدم  
چشم عارف بیند اسرار قدم  
چشم عارف صد هزاران ساله راه  
چشم جاهل می نبیند روی شاه  
سائلی مر عارفی را گفت کی

تو بر اسرار الهی برده پی  
وی تو از خمر عنایت گشته مست  
هیچ یادت آید از روز الست  
گفت یاد آید مرا آن صوت و گفت  
کو بدی بود و نباشد این شگفت  
هست در گوشم همی آوای او  
آن صدای خوب جان‌افزای او  
عارف دیگر که برتر رفته بود  
درّ اسرار الهی سفته بود  
گفت آن روز خدا آخر نشد  
ما در آن یومیم آن قاصر نشد  
یوم او باقی ندارد شب عقب  
ما در آن روز و نباشد این عجب  
گر رود ذوقش ز جان روزگار  
می نیننی عرش و فرشی برقرار  
زانکه یوم سرمدی از قدرتش  
لایزول آمد پدید از حضرتش  
پس تو ای جان این معما گوش دار  
پند اسرار الهی هوش دار  
تا که رزق جان بری از حکمتش  
تا که جان سازی فدای طلعتش  
تا که هر دم بشنوی الحان او  
تا بنوشی جامی از احسان او  
تا شوی واقف تو بر اسرار عشق  
تا چشی راح ازل ز انهار عشق  
رخ نگردانم ز سیف این خسان  
گر دوصد بارم کشند این کافران  
خمر تو نوشید جانم ز ابتدا  
هم بیادت جان دهم در انتها  
ای بها یک آتشی از نو فروز  
عالم تحقیق و دانش را بسوز  
پاک کن جان را ز اوصاف جهان  
برگشا رمزی ز اسرار نهان

موجی از دریای ژرف معنوی  
برفکن تا فلک لفظی بشکنی  
یک قدح درده که تا از خود رهم  
همچه صندر پرده‌ها را بردرم  
ای ز سمت سدره هستی بیار  
هم ز دست قدرت حق آشکار  
ای جهانی در کف تقدیر تو  
منقلب گه ساکن از تدبیر تو  
نور ده این شمع و هم زو نور ده  
این جهات مختلف ای شاه مه  
این چراغت را چه روشن کرده‌ئی  
در زجاج حفظ حفظش کرده‌ئی  
هم ز دهن جود دادیش مدد  
وز فقیله امر کردیش رشد  
پس ز باد ظلم حفظش دار تو  
تا شود ظاهر از او انوار تو  
دست دشمن از سرش کوتاه نما  
ای تو ماه امر و شاه انما  
بنگر این شمع که گشته مبتلا  
در میان گردباد پر بلا  
چون ز انوار جمالت نور یافت  
پس مکن در نزد امکانش تو مات  
چون که کردی روشنش خامش مکن  
چون که هوشش داده‌ئی بیهش مکن  
ای ز مهرت ذره خورشیدی شود  
وی ز قهرت شیر عصفوری شود  
بروزیده بادها از هر کنار  
مانده این شمع میان ای کردگار  
گر تو خواهی آب آتش میشود  
ور نخواهی آتش آن دم بفسرد  
ای ز حکمت دیو گردد همچه حور  
ای ز امرت بردمد از نار نور  
گر تو خواهی باد چون دهنی شود

برفزايد روح و هم نوری شود  
ای بهاءالله چو نارت برفروخت  
خرمن هستی عشاقان بسوخت  
یک شرار از نار بر دلها زدی  
صدهزاران سدره بر سینا زدی  
پس ز هر دل سدره‌ها آمد پدید  
موسیا اینجا بسر باید دوید  
تا که نار الله معنی را ز جان  
بنگرید و وارھید از قبطیان  
ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق  
برمگرد و جان بده در راه عشق  
بی سر و بی جان بیا در کوی یار  
تا شوی مقبول اهل این دیار  
وادی عشق است روح الله بیا  
تا صلیب از راه و هم بی‌ره بیا  
از فلک بگذر هم از معراج جسم  
ای تو شاه جان و هم بهاج جسم  
بلبل روحی تو بر گلزار روح  
باز می‌آی تو مهمان‌دار روح  
ساعد شه مسکنت ای باز جان  
سوی مقصد آی اینجا رایگان  
پس تو هم ای نوح فلک تن‌شکن  
خویش را در بحر نورانی فکن  
غرق کن این نفس و حفظ خود مخواه  
تا برون آری سر از جیب اله  
حفظ خواه از شاه و از کشتی مخواه  
تا درآئی در پناه حفظ شاه  
هم تو ای موسی بطور جان بیا  
بگذر از نعل و ردا عریان بیا  
تا شوی واقف تو از اسرار نار  
زانکه نار آمد همی از زلف یار  
زلف او ناری که سوزد جان عشق  
کفر و ایمان هم سر و سامان عشق



زلف او نار است و بر فاران چمد  
هم بتارش گردن دوران خمد  
بس کن ای ورقا تو از اسرار نار  
لؤلؤ جان پیش این کوران میار  
این عصا سیفی بود کز دست حقّ  
می بدرّد صفّ امکان چون ورق  
آن عصا از دوحهٔ بستان دمید  
وین عصا از امر حقّ آمد پدید  
آن عصا از آب و گل آمد برون  
این عصا از نار دل باشد کنون  
این عصا ناری بود کز شعله‌اش  
می بسوزد پرده‌های غلّ و غشّ  
این عصا بادی بود کز قوم هود  
میشناسد مؤمن از کافر جهود  
کشتی آمد آن عصا در عهد نوح  
هم عصا در عهد عیسی گشت روح  
موسیا نارت ز جان شعله کشید  
پس بطور جان همی باید رسید  
نعل چه از جان و از ایمان گذر  
همچه باد از ملک جان پیران گذر  
برپیر از فانی مکان ای طیر جان  
تا بیزم باقی آن گل‌رخان  
آتش موسی پدید از سدره‌اش  
روح صد عیسی دمید از نفحه‌اش  
نار آن موسی ز طور آمد پدید  
نار این موسی ز جان شعله کشید  
در میان کوه و جان بس فرقه‌ها  
هست ظاهر چون ثمر از ورقه‌ها  
سینه‌اش سینا و نارش نور دوست  
کفّ او بیضا و قلبش طور اوست  
این نه آن بیضا که ز امر آمد پدید  
این همان بیضا که امر آرد پدید  
این زمان فاران عشق آمد پدید

یار ما چون پرده از رخ بردرید  
بوی جان میآید این دم بر مشام  
می ندانم از کجا آید مدام  
اینقدر دانم که از زلفین یار  
میوزد بوئی که جان گردد نثار  
نافه مشک الهی باز شد  
جان ما با یاد او همراز شد  
ای نسیم صبح روحانی بوز  
از سپای قدس رحمانی بوز  
تا ز بوی عنبرت جانهای مست  
برپرند از ارض هستی تا الست  
چون که عنقای بقا از قاف جان  
برپرید او تا هوای لامکان  
هم بیک پر سیر آفاق جهان  
کرد از تأیید سلطان زمان  
این زمان بازآمد از عرش نگار  
نغمه‌هایی که برون است از شمار  
از گل رویش دی آمد چون بهار  
وز لب لعلش شب آمد چون نهار  
کار عشاقان ز زلفش شد دراز  
جمله معشوقان ز هجرش در نیاز  
گردن گردان بمویش در کمند  
صفدر یزدان ز تیرش مستمند  
از لبش جانهای عشاقان بلب  
هم ز وصلش جان شاهان در طلب  
از جمالش چشم جان معنوی  
گشت روشن گر تو نیکو بنگری  
گر نبودی چشم او اندر جهان  
چشمه‌های نور کی گشتی روان  
از گلش بس گلستان آمد پدید  
وز رخس گل‌های معنی بردمید  
نار موسی نوجو در کوی او  
جان عیسی روح جو از روی او

گر شبی آید برون او از حجاب  
صد جهان روشن کند چون آفتاب  
لیل نبود جز ز زلف آن نگار  
صبح ناید جز ز نور روی یار  
شهریاران جمله اندر شهر عشق  
جان نثار آورده‌اند از بهر عشق  
از جمال او جمال الله پدید  
وز لیش دل خمر جان اندر کشید  
جمله عالم بمویش بسته است  
هم ز بهرش سینه‌هاشان خسته است  
چون زلیخای جمال آن روی دید  
در مقام دست او دل را برید  
یک نفس از روح خود چون بردمید  
صد هزاران روح عیسی شد پدید  
این نه وصف او بود ای ذو صفات  
وصف آن نوری کزو هستش حیات  
گر تو بر وصف جمالش پی‌بری  
از هزاران بحر معنی بگذری  
وصف یک پرتو که باشد اینچنین  
وصف او خود چون بود ای مرد دین  
چشم عاشق چون جمال او بدید  
هم ز دنیا هم ز عقبی دل برید  
موج دریا‌های عشق از موج او  
اوج عنقا‌های جان از اوج او  
چون که چشم تو ز چشمش نور یافت  
ظلم باشد گر بغیر او بتافت  
چون که نور از او گرفته چشم جان  
حیف باشد گر فتد بر دیگران  
چشم تو از چشم حق گشته عیان  
تا نبینی جز جمالش در جهان  
سرّ این سر بسته گفتم ای رفیق  
درّ این در خفیه سفتم ای شفیع  
تا نیفتد چشم بد بر روی او

تا نیابد غیر راه کوی او  
هم‌چنین در کلّ اعضا این بدن  
تا رهی از قید این ظلماتیان  
گوش تو چون نغمه رازش شنید  
رازهای جانی از سازش شنید  
چون که صنع ایزدی گشته عیان  
چشم بر او کن از این خلق جهان  
گر تو با چشمش جهان را بنگری  
بر هزاران ملک معنی پی‌بری  
می نبیند چشم او جز روی او  
می پیرد مرغ او در کوی او  
از وصالش جان عشاقان بسوخت  
وز فراقش نار دلها بر فروخت  
بس بسوزد عاشق بی جان و سر  
هم ز هجر و هم ز وصلش ای پسر  
بس تو عشق حقّ رفیق خود بدان  
تا شوی پیران ز قید این جهان  
عشق آن باشد که جان فانی کنی  
جان و دل در ملک باقی افکنی  
سرّ این معنی شنو گر پی‌بری  
تا بمعراج الهی بریری  
تا که نخلت بار روحانی دهد  
میوه‌های قدس نورانی دهد  
ای نسیم از زلف او عطری بیار  
ای غمام از فضل هو رشحی بیار  
تا ریاض جان عشاقان او  
لاله‌های عشق آرد بس نکو  
این دل عاشق بود عرش اله  
چون که پاک آمد ز قید ما سواه  
چون ز حبّش بیت او معمور شد  
او نه بیت و بیت او مستور شد  
بیت او از سنگ و گل نبود بدان  
بیت او جز دل نباشد ای جوان

چون که قلبت پاک شد از نور او  
شد مقامش چون که آمد طور او  
چون که بیت الله عاشق شد تمام  
جلوه معشوق آمد بر دوام  
باز عشق آمد حجاب عقل سوخت  
خرمن عرفان و علم و فضل سوخت  
چون که غیرش نیست در بیت ای پسر  
جمله حکم او بدان تو سر بسر  
پس تو چشم و گوش و دست از او بدان  
او ببیند او بگیرد آن زمان  
جان عارف مسجد اقصای اوست  
مخزن اسرار او ادنای اوست  
چاره‌ئی اکنون ز نو باید نمود  
این نصیحت را بجان باید شنود  
هم ز هجر و وصل هر دو درگذر  
تا رسی در رفرف اصل ای پسر  
تا تو در هجری یقین در آتشی  
هم ز وصلش در تب و هم ناخوشی  
پای نه بر عرصه پاک بقا  
که بود غیرش در آن میدان فنا  
گر حدیث کان لله خوانده‌ئی  
ور تو رمز لیس غیره دیده‌ئی  
پای همّت اندر این ره تو گذار  
تا شوی فارغ ز وصل و هجر یار  
چون که دانستی یقین ز اسرار جان  
که نباشد غیر یزدان در میان  
پس ز آب جان بران خاشاک را  
تا ببینی جلوه آن پاک را  
تا ببینی تو وصال اندر وصال  
تا ببینی در دلت نور جمال  
این بود وصلی که ضدّ نبود ورا  
بلکه هجرش می نباشد از ورا  
وصل و هجر تو بود شرک ای پسر

گر تو داری گوش بر پند پدر  
زین دو عقبه چون هما بریر برو  
تا هوای وحدت سلطان هو  
لیک ترسم که بلغزد پای تو  
وهم بد پیدا شود در رأی تو  
واجب آمد شرح این معنی کنم  
بیخ وسواس دل از بن برکنم  
تا نیفتی زین بیان اندر غرور  
وارهی از کبر و ناز و شرّ و شور  
وصل او را تو تجلیش بدان  
که شده بی چند و چون در تو عیان  
نور او در تو ودیعه او بود  
جهد آن کن تا که او ظاهر شود  
پس تو وصل او ز خود جو ای نگار  
تا نبینی بعد از این هجران یار  
مخزن کنز الهی هم توئی  
لیک از غفلت پی اینان دوی  
تا نگردد در تو اوصافش عیان  
خویش را در هجر و گمراهی بدان  
او ز جود خود نکردت بی نصیب  
از صفات و اسم و رسمش ای لیب  
او ز لطفش بابها بر تو گشود  
تو مبند آن بابها همچون یهود  
چون شنیدی ناله نی را ز عشق  
این زمان بشناس او را هم ز عشق  
چون شنیدی صوت نی نائی نگر  
تا نباشی بی خبر از شه مگر  
چون که نائی در جهان اغیار دید  
زان سبب نی را حجاب خود گزید  
پس تو بردر این حجابت یک زمان  
تا که جز نائی نبینی در جهان  
همچه صفدر بردر آن احجاب را  
تا ببینی جلوّه وهّاب را

همچه نی بخروش تو اندر فراق  
تا که آید نائیت اندر وثاق  
چون درآید نائی جان در خروش  
سینه‌های عاشقان آید بجوش  
آتشی بفرورز زین نی تو همی  
تا بسوزی در جهان وصف منی  
از منی چون میم سوزد در جهان  
غیر نی باقی نماند در میان  
چون که گردد چشمت از نورش بصیر  
غیر نائی خود نبینی ای خبیر  
پس زمانی بشنو این اسرارها  
تا بری بوئی از این گلزارها  
یک شرار از نار عشقش برفروخت  
خرمن هستی سلطانی بسوخت  
چون جمالش پرده از رخ برکشید  
پرده اجلال سلطانان درید  
خورد چون تیری ز مؤگان نگار  
بردید او صدر جان شهریار  
تاج شاهی را ز سر آن دم فکند  
بنده گشت و آنگه افتاد او به بند  
همچه صید او دست صیادی فتاد  
یا چه گاهی در دم بادی فتاد  
گر بود پیکی رود سوی عراق  
شرح گوید درد هجران و فراق  
کز فراق جان مشتاقان بسوخت  
تیر هجرت سینۀ شاهان بدوخت  
در میان ما و تو ای شهر جان  
صدهزاران قاف باشد در میان  
نیست پیکی جز که آه پرشرر  
یا رود باد صبا گوید خبر  
دست از نخلش بسی کوتاه ماند  
جان ز هجرش بحرها از چشم راند  
ای صبا از پیش جانان یک زمان

خوش بران تا کوی آن زورائیان  
پس بگویش کی مدینه کردگار  
چون بماندی چون که رفت از برت یار  
یار تو در حبس و زندان مبتلا  
چون حسین اندر زمین کربلا  
یک حسین و صد هزارانش یزید  
یک حبیب و اینهمه دیو عنید  
چون کلیم اندر میان قبطیان  
یا چه روح‌الله میان سبطیان  
همچه یوسف اندر افتاده بچاه  
آن چهی که نبودش پایان راه  
بلبلت شد مبتلا اندر قفس  
بسته شد هم زین قفس راه نفس

\* \* \*

جناب باقر

ای دوست بشنو کلمهٔ دوست را و بجان اصغا نما صعبت بر دوست مفارقت دوست ولکن دوست چنین خواسته دوست را  
چه لایق تسلیم و رضای دوست دوست میفرماید دوست من آنچه من دوست دارم البتّه دوست داری پس برضای دوست و  
آنچه از اوست راضی شو ای دوست علّت حرکت حرارت و سبب صعود خفت انشاءالله نار حبّ الهی که در کلمات  
نظمیهات مودعت سبب صعود و علّت حرکت خواهد شد و دوستان را بدوستان ملحق خواهد ساخت

\* \* \*

این لوح ابداع امنع اقدس از سماء مشیّه رحمانی مخصوص اهل قریهٔ زیرک نازل ورقهٔ فردوس یعنی اخت الباب ملاً محمّد و  
اصحاب آن قریه را بخواند و برایشان بخواند

بنام خداوند فرد واحد

ای دوستان جمال رحمن من غیر ستر و کتمان از افق اکوان مشرق و لائح بشائیکه احدی از اهل بصر را مجال انکار باقی  
نمانده مگر آنکه لایق ادراک منظر اکبر نبوده چنانچه مشاهده میشود شمس مشرق و مضمیء ولکن اعمی از مشاهدهٔ آن محروم  
و بی نصیب است پس خوشا حال نفوسیکه الیوم بمقرّ اطهر و منظر اکبر ناظرند قسم بانوار فجر تقدیس که آن نفوسند که اعزّ  
از کبریت احمر مذکورند لم یزل هبوبات اریاح افتتان و امتحان از مشرق عدل رحمن در مرور بوده و خواهد بود تا تفصیل دهد  
معرض را از مقبل ولکن طوبی از برای نفوسیکه در حین هبوب مضطرب نشوند جمیع ناس را از قبل بایام شداد و فتنهٔ آن اخبار



نمودیم که شاید در حین اهتزاز اریاح قضا از توجّه بشطر دوست محروم نمانند و سراج حبّ الهی را بزجاجات توکل و انقطاع از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذلک در حین نزول اکثری از ناس غافل الّا من شاء ربّه بشأنیکه زجاجات مکسور و سرج مخمود و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شد مع آنکه این بسی واضح است که حسن روح و قدر آن مخصوص آنست که در راه دوست انفاق شود مبارک نفسیکه انفاق نماید و دوست قبول فرماید چون بصر قلب بحجبات نفس و هوی محتجب مانده لذا از ادراک اینمقام محروم گشته و اگر نفسی ببصر اطهر ناظر شود صدهزار جان بمنّت انفاق نماید انشاءالله باید کل در صراط امر الهی بشأنی مستقیم باشند که از اعراض و اعتراض کلّ من علی الأرض نلغزند و در احیان هبوب اریاح امتحان عاشقان جمال رحمن از اهل خسران ممتاز میشوند و نفوسیکه در این ایّام مستقیمند از اهل جنّت لا ظلّ لها عندالله مشهود و مذکورند

شما ای احبّای الهی بشنوید ندایش را از جهة سجن و در جمیع احیان پناه بحقّ برده که از شرّ ایّام و ما یحدث فیها من مظاهر الشیطان محفوظ مانید لازال نظر عنایت حقّ بشما بوده و خواهد بود این چند روز فانیه دلنگ نباشید و بذکر و ثنایش مشغول شوید و بیادش مسرور باشید بسجایای حقّ مابین عباد حرکت نمائید تا جمیع ناس نفعاتش را از افعال و اعمال و اقوال شما استشمام نمایند و بشطر دوست توجّه کنند هر شجرى را ثمرى لایق و سزاوار است چه که اگر شجر مقطوع الثمر شد لایق نار بوده و خواهد بود پس اشجار نفوس انسانی در این زمن الهی باید باثمار بدیعه ظاهر شوند و ثمره این اشجار عرفان الله و اعمال حسنه مرضیه بوده و خواهد بود انشاءالله باید کل بطراز انقطاع مزین گردید و در این ربیع رحمن بخلع قبول مفتخر آئید و از سلسیل عنایت و مکرمت محروم نمائید قسم بافتاب معانی که بای از ابواب رضوان مفتوح شده که از قبل و بعد نشده و نخواهد شد پس قدر این ایّام را بدانید و از دون الله منقطع شوید بشأنیکه احدی قادر نشود بر آنکه در قلوب تصرّف نماید چه که در این ایّام مظاهر قدسیّه الهیه بکمال تقدیس و تنزیه ظاهرند و همان قسم مظاهر شیطانیه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس بصورت انسان ظاهر پس بحقّ توجّه نموده که از فضل و رحمتش از شرّ آن نفوس نسناسیه خناسیه محفوظ مانید اگر عالم هستی و بقا را ادراک نمائید در راه دوست از نیستی و فنای ظاهره مضطرب و متزلزل نشوید باین فضای تنگ فانی دل مبندید در هوای بافضای روح طیران کنید تا در مقرّی وارد شوید که جمیع عالم و اهل آنرا مفقود و معدوم مشاهده کنید نسایم فضل از یمین عرش رحمن در هبوب و مرور است بشأنیکه اگر اهل اکوان فی الجمله اقبال نمایند جمیع را از رجس دنیای فانیه مطهّر نماید و بشطر اطهر راجع کند بدبخت نفوسیکه در این ایّام غافل و مهجور مانده اند و شما ای دوستان حمد کنید محبوب امکان را که اریاح مکرمتش بر شما مرور نموده و بشهر احدیتش هدایت فرموده پس قدر این نعمت را بدانید و در کلّ احیان بشکرش مشغول باشید کلّ امور در پیشگاه حضور مشهود است و از قلوب احبّایش باخبر و آنه بکلّشیء علیم نسلل الله بأن یحفظکم عن شرّ الذینهم کفروا و یشریکم کأس حبه فی کلّ حین و انه علی کلّشیء قدیر

سبحانک اللهم یا الهی هوّلاء عبادک الذین توجّهوا الی بوارق انوار وجهک و استضاءوا من ظهورات عزّ فردائیک فی ایّامک اسئلک باسمک الذی به ظهر الزلزال بین ملأ الانشاء و اخذ السكر عباد الذینهم غفلوا عن ذکرک و لقائک و به قام المخلصون علی ذکرک و ثنائک بأن لا تجعل هوّلاء محروماً من نفعات وحیک و الهامک و ظهورات عزّ فردائیک و شئونات قدس و حدائیک ثم احفظهم یا الهی عن رمی الشبهات و سهم الاشارات و طهرهم من کوثر الطافک و تسنیم مواهبک لئلا یتحرکوا الا باذنک و امرک و لا یتکلموا الا بثناء مظهر نفسک العلیّ الأبهی و انک انت الفعّال لما تشاء لا اله الا انت المقتدر المتعالی المهیمن العزیز المختار

## بنام خداوند بی‌همتا

ای رضا این اسم از عالم غیب بعرضه شهود آمد تا جمیع عباد بآنچه مقصود از این اسم است فائز گردند الیوم هر نفسی برضای الهی فائز نشد از معرفت این اسم قسمت نبرده و نخواهد برد و رضای محبوب عالمیان حاصل نشود الا بمعرفت مطلع وحی و مشرق علم و مهبط الهام او طوبی از برای نفسی است که از بحر عرفان نوشید و بافق ظهور مالک ادیان توجه نمود او است اهل سفینه حمرا که در کتاب اسماء از قلم اعلی مذکور و مسطور است انشاءالله باید جهد بلیغ مبذول دارید که شاید بعرفان این مقام بلند اعلی فائز گردید نسأله تعالی بأن یوفّقک و یقدّر لک ما ینفعک انّه لهو المقتدر العزیز الکریم

\*\*\*

## هو الله تعالی شأنه الکبریاء

ای سلمان در هر امور اقتدا بحق کن و بقضایای الهی راضی باش ملاحظه کن که این غلام مع آنکه از جمیع جهات بر حسب ظاهر امور بر او سخت شده و ابواب ظاهره مسدود گشته و در کلّ حین شیاطین بر اطفاء سراج الله و اخماد نار او مشغولند چنان منیر و مستضیء است که به اشرف السّموات و الأرض و چنان مابین ناس مشهود که گویا ابداً ضرّی بر او وارد نشده از علوّ و دنوّ و عزّت و ذلّت دنیا منال در کلّ احوال بمأل ناظر باش چه که کلّ آنچه مشهود مفقود خواهد شد اینکه مشاهده مینمائی که بعضی از ناس بعزّت دنیا مسرورند و بعلوّ آن مغرور این از غفلت آن نفوس است و هر ذی بصر و ذی نظری شهادت میدهد که این قول حقّ است و این بیان از مشرق تیبان اشراق نموده چه که کلّ عالمند باینکه جمیع این امورات غیر معتبر و غیر ثابت است و چون رسول موت وارد شود جمیع متغیّر لذا معلوم و محقّق است که نفوسی که باین امور دل بسته‌اند غافلند و از غفلت است که باین اسباب ظاهره مشغول شده‌اند

در لوحی از الواح نازل که از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمّل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمّل آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است مابین بریه مگر آنکه نفسی لاطهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکو است حال او که لحبّ الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقّت و زحمت نماید اینست که در الواح نازل که دعای چنین سلطان و محبّت او لازم است

ای سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الأرض از آنچه مشاهده مینمائی بتراب راجع خواهند شد از خدا میطلبیم که جمیع احبّای خود را مؤیّد فرماید که استنشاق طیب گلزار معنوی نمایند و هر نفسی بان فائز شد ابداً بغیر الله ناظر نبوده و نخواهد بود و بقضایای او راضی و صابر و شاکر خواهد شد محزون مباش که بلقا فائز نشدی قد کتب الله لک اجر من حضر بین یدیه انشاءالله سعی کن که از تو اعمال حقّ ظاهر شود و بناری مشتعل باشی که جمیع از تو کسب حرارت کنند ان اقبل الی الله بقلب طاهر و نفس زکیّه و لسان صادق و بصر مقدّس ثم ادعوه فی کلّ الأحوال انّه معین من اقبل الیه و انّه لهو الغفور الرّحیم

قد سمعنا ضجیح الأسراء من اهلی و احبّتی لله الحمد بما جعلونی و اهلی و احبّتی اساری فی سبیله لو تزول الشّمس لا یزول هذا الذّکر فسوف یظهر الله ما اراد انّه لهو العزیز القدیر از اسراء الا اسم الله میم علیه بهاء الله نظر بحکمت لوح نازل نشد و لکن جمیع را تکبیر برسانید و امور کلّ مشهود است یک لوح مخصوص جناب عبدالوهاب نازل شد برسانید ولو نزل بلسان القوم و قواعدهم الظّاهرة و لکن یکفی من علی الأرض لو هم یشعرون در الواح اطراف اسم معین نشده

ولكن عندالله معلوم و مشهود و هر يك از الواح باقتضا نازل طوبى لمن يعرف و يكون من الشاكرين يك جعبه نبات بجهت حضرات موصل داده شد برسانيد

نسألك اللهم بالذنين جعلهم الأشقياء اسارى من الزوراء الى الحدباء و بنسبة التي كانت بينهم و بين مظهر امرک بأن تثبت احبائك على حبك ثم استقمهم على ما كانوا عليه فى انتشار امرک فى الهى انت ترى و تعلم ما ورد عليهم فى حبك و رضائك بحيث بكت عليهم عيون اصفياك و اهل سرادق مجدک اسألك بأن لا تحرمهم من عواطفك و الطافك ثم اسكنهم فى جوار رحمتك فى الدنيا و الآخرة أنك انت على كل شىء قدير

\* \* \*

جناب على

هو البديع

ای على بقاء الله فايز شدى و بضياء وجه مستنير و اين فضلى است كبير ان يا على فانقطع عن كل من فى السموات و الأرض ثم اذهب بروح الله و رضائه الى المدينة ثم اخبر اهلها بما رأيت و شهدت و عرفت من ضرر الذى ورد على جمال القدم من المشركين اى على باخلاقم متخلق شو و با احبایم بخضوع تمام معاشر باش اى على آنچه تلقاء عرش نصايح محكمه از لسان الله اصغا نمودى فراموش مكن اى على در ايكار بذكر جمال مختار مشغول باش و در اسحار بيادش مانوس اى على ذكرم شفاى قلوب و ضياء صدور بوده و خواهد بود بدنای فانی از طلعت باقى غفلت مكن و از شداید آن محزون مشو در كل امور بسطان ظهور توكل كن اگر بوضاى الهى عامل شوى بخير اكبر و منظر اظهر فايز گردى اى على برسولم مانوس باش چه كه لحظات عنايتم لازال باو متوجه بوده كذلك امرک جمال القدم لتكون من العاملين

\* \* \*

بنام مهربان خدای بخشنده

ای مادر نوشته تو را بزبان پارسی مینویسم تا شیرین زبانی طير الهی را از لسان عراقی بشنوی و آوازهای خوش حجازی را فراموش کنی و اقرار کنی که بلبل معنوی بجمیع لسان در باغهای روحانی بر شاخسارهای قدسی در ذکر و بیان است تا از این آوازهای ظاهر آوازهای باطن بشنوی اى مادر از دل بگذر و بدلدار رو آور و از جان بگذر و بجنانان فايز شو نهر قلب را ببحر مقلّب متصل کن و رشته حب را برپشته قرب محبوب محکم دار جان بی جانان بدرهمی نیرزد و دل بی دلدار بفلسی مقابل نه سر بی سرور در خاک به و دل بی درد سوخته به و گردن بی رشته بشمشیر بریده به بگو اى دوستان رو بدوست بخوابید و در فراش بخيال معشوق راحت گیرید و از گلها بوی محبوب بشنوید و از نارهای روشن نور رخ یار در نظر آرید قسم بجان دوست که اگر پیراهن یوسفی ببوی و بمصر دوستی خدائی درائی مادر همه مقربین شوی پس بجان در حب بکوش و بدل در منزل یار در آغم روزگار را باهلهش واگذار هیچ اعتنا بايام دوروز دنیا مکن تا این پیراهن کهنه دنیا از بدن فرو افتد و بر سریر باقى جاويد مسکن گیری و استبرق الهی درپوشی و از جام محبوب باده حب بنوشی و بشمع حب برافروزی و جامه حب بردوزی اینست آن امری که هرگز تغییر نمیکند پس بدان که همه احکام الهی در هر عهد و عصر باقتضای وقت تغییر میکند و تبدیل میشود مگر شریعه

حَبِّ که همیشه در جریان و هرگز تغییر باو راه نیابد و تبدیل او را نجوید این است اسرار بدایع الهی که ذکر نموده برای عباد خود و او است بر همه بخشنده و مهربان و سکینه را از انوار الهی قمیص تکبیر پیوشان

\* \* \*

جناب مجید

هو البدیع

ای مجید بشنو ندای این محزون را که قسم بآفتاب افق عزّ تجرید که از اوّل ابداع تا حال چنین ظلم بر احدی وارد نشده چرا آسوده نشستنی آیا نغمات بدعم را فراموش نموده و یا معاشرت ناس آن جناب را غافل نموده تو صبر و حلم و سکونم را دیده‌ئی حال تفکرّ نما که چه وارد شده که سبب ضجیح و صریخ و ندبۀ جمال احدیّه شده فوالله الذی لا اله الا هو که اگر شربت شهادت از اشّر ناس مینوشیدم البتّه نزدم ارجح از این بوده که این امور که سبب ذلّت امر بوده مابین ناس شایع شود فوالله یکی نفسی و عینی و قلبی و قلمی و من زفراتی ینوح سگان الفردوس ولكنّ الناس هم لا یشعرون و لا یسمعون ای مجید تو میدانی که چه مقدار در علوّ امر الهی بجان ایستادم تا آنکه امر بمقامی رسید که ملاحظه نمودی و بعد اوّل محبتی که باین مظلوم شد این بوده که بر قلم ایستاده و در قطع شجره ربّانیّه کمال جهد نموده‌اند و چون اشتها یافت این غلام خارج منفرداً عن الكلّ در بیت دیگر ساکن که شاید نار غلّ و بغضا ساکن شود بعد قاصد گرفته بجمع اطراف نوشته که کمر قتل مرا بسته‌اند و آنچه را مرتکب شده و در نفسش بوده بسدره لایعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی که اگر این عبد اراده ضرّش مینمود ابداً موجود نبود و چون نوشته او ملاحظه شد تکلیف دیده که ناس را اخبار از امور نمایم که مبدا از کلمات جعلیّه که مسطور داشته عباد از سیل منیر منحرف شوند فوالذی توحد بالعظمه و الکبریاء که اگر بعد از خروج این عبد ساکن میشد ابداً این عبد ذکر نمینمود و از جمله نوشته که برای نان از من خارج شده‌اند رذالت و پستی نفس را ملاحظه کن که چه گفته و چه کرده خود آن جناب تأمل نماید و این غلام را سالها دیده و معاشرت نموده‌ئی با تقدیس کبری و تنزیه عظمی اینگونه مفتریات بمالک اسماء و صفات لایق است لا فونفس الله المهیمن القیوم ذکر مصایم از لسان و قلم هر دو خارج شده انما اشکو بشی و حزنی الی الله باری در اعراض آن جناب از امر الله کمال تدبیر خواهند نمود ای صفی تو در مابین کلّ عباد در اوّل امر بنفس الله فایز شدی و بین یدی الوجه مؤمن شدی بایست بر امر بشائی که از استقامت کل مستقیم شوند

\* \* \*

بنام خداوند مهربان

ای مهربان دوستی از دوستان یادت نمود یادت نمودیم

امروز آنچه دیده میشود گواهی میدهد و بندگان را بخداوند یکتا میخواند بگو امروز آفتاب بینائی از آسمان دانائی هویدا نیکوست کسی که دید و شناخت آنچه از پیش گفته شد در این روزگار پدیدار

بگو ای دوستان خود را از دریای بخشش یزدانی دور منمائید چه که او بسیار نزدیک آمده آنکه پنهان بود آمده و خوب آمده بر یک دستش آب زندگانی و بر دست دیگر فرمان آزادی بگذارید و بگیریید بگذارید آنچه در جهان دیده میشود و بگیریید آنچه را که دست بخشش میبخشد آمده آنچه چشم روزگار مانند آن ندیده ای دوستان بشتابید بشتابید بشنوید بشنوید کردار دستوران مردمان را از کردگار دور نموده بجای نیاز آرز نمودار راه خداوند خدا را گم کرده‌اند گمراهند و خود را دارای راه میدانند پیشوایان را گواه نمودیم و آگاه کردیم تا در این روز گواهی دهند و بندگان را بیایک یزدان رسانند بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بیهوشی بهوش گرائید آواز بی‌نیاز را بگوش جان بشنوید و آنچه سزاوار روز خداوند است رفتار نمائید

امروز مهتر کسی است که دید و آگاه شد و کهنتر کسی که گفتار دانا را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت

دریای دانائی پدیدار و آفتاب بینائی نمودار بشنوید ندای گوینده پاینده را و خود را از آنچه سزاوار نیست پاک و پاکیزه نمائید تا شایسته بارگاه آفریدگار شوید بگو امروز خداوند در انجمن سخن میفرماید نزدیک شوید و گفتارش را بیاید گفتار پیک دیدار اوست شما را از تاریکی رهاوند و بروشنائی رساند نامت را شنیدیم و در نامه یادت نمودیم این یاد مانند نهالیست که بدست بخشش کشتیم زود است که با برگ و بار تازه بی‌اندازه پدیدار شود خداوند خدا چنین فرموده و راه نموده اوست توانا و بینا و اوست گوینده و دانا

\*\*\*

هو

ای واصل بفراق مبتلی شدی و انا الفراق و لا ابالی و انا المفروق و لا اخاف  
ان ترید ان تعرفنی فاعلم بانّی انا الّذی امنع المشتاقین عن الورد فی ساحة قدسی و ابعدهم عن مقرّ عرشى و انا الّذی احترق قلوب العشاق من نار الفراق و اترکهم فی بوادی الآفاق و انا الّذی اذا دُعیت ما استجبت و اذا ذُکرت ما توجّهت و انا الّذی غنّائی لن یسمع ضجیح الفقراء و عزّی لن یعتنی الی الضّعفاء و الاذلاء هذا حین استوائی علی عرش اسمی القهار و حین استوائی علی عرش اسمی الرحمن اهدی المضلّین الی کوثر لقائى و ادخلهم جنّة وصالی و لن اخرجهم ابدًا انا الّذی ادخلنّ الفقراء فی رضوان غنّائی و الضّعفاء تحت خباء قدرتی و الاذلاء فی مدینة عزّی القدیم انا الّذی اذا دعیت استجبت و اذا ذُکرت ذکرت و لم یزل کنت مجیب دعوة المضطّربین انا الّذی استجبت قبل السّؤال و اعطیت من دون الاستحقاق

و هذا سجّیتی انا الّذی ابکی من بکاء المحبّین و اتقرّب بالمستقرّین و فتحت ابواب عنایتی علی وجه من فی السموات و الارض طوبی للواردین

هو

ان یا ایّها الحاضر لدى العرش قد سمعت ندائک و ضجیحک فی الفراق و حزنّت بما ورد علیک من القضاء و نسئل الله بان یدخلک فی مقرّک و انه ارحم من کلّ رحیم

دوستان الهی را ذکر بدیع میرسانم جناب رحیم و جناب منشی الامر را تکبیر برسانید جناب عبد الغفار بذکر الله المختار مشغول باشند لوحی مخصوص حاجی مذکور نازل و ارسال شد برسانید

\*\*\*

ط

ثمره ورقة الحمرا

بنام دوست یگانه

ای ورقه انشاء الله از نسایم اراده رحمانیه از سدره ربانیّه متمایل و متحرک باشی لم یزل و لا یزال از کأس محبتش بنوشی و از قدح رحمتش بیاشامی در کلّ احوال افتتان و امتحان الهی موجود و ظاهر بسیار جهد باید تا غیر دوست ترا از دوست منع ننماید و ما سوی الله ترا از حق محروم نسازد ملاحظه در امه منتسبه نما که باقوال کذبّه موهومه از شطر احدیه محروم ماند و حبّ دنیا او را از مالک اسما منع نمود و عاقبه الامر از دنیای خود ثمری نبرد و بمقرّر نالایق راجع گشت انشاء الله باید آن ورقه در جمیع احوال بذکر رحمن مشغول باشند و بمحبّه الله بشأنی ظاهر گردند که احدی نتواند او را از فیوضات نامتناهیّه الهیه منع نماید دنیا را بقائی نبوده و نیست در کلّ حین در انقلاب و اختلاف بوده و خواهد بود باصل شجره متمسک باش تمسکیکه اقوال و اعمال نفوس موهومه ترا از مقام عزّ باقی باز ندارد البهآ علیک و علی من معک من احبّآ الله

\*\*\*

باسم دوست یکتا

ای پسر عمّ حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع نشد و سبقت گرفتی از جمیع ذوی القربی تا آنکه در سجن اعظم بزیارت جمال قدم فایز شدی این فضل را غنیمت شمار چه که باو معادله نمیکند آنچه در آسمان و زمین خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازه الهی بوطن راجع شو و بذکر دوست ذاکر باش باید بشأنی رفتار نمائی که رایحه قمیص مختار را جمیع اهل دیار از تو بیابند نسبت خود را حفظ کن و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا محفوظ دار بسجایای الهیه مابین بریه ظاهر شو تا جمیع ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدى الحقّ محبوب است از دنیا و امورات محدثه در آن محزون مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو الفانی لا یتفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزّت که آنی بذلت مبتلا شدند و بسی از صاحبان غنا که بفقر راجع گشتند پس امری طلب کن که عزّت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را فقر ادراک ننماید لعمری آئه هو التمسک باسمی و التّشبّث بذیلی المقدّس المنیر احبّای حقّ از ذوی القربی و دون آن کل را از قبل این مسجون تکبیر برسان

و اگر جناب اسم معروف را ملاقات نمودی تکبیر برسان قل لم منعت عن الذی فدی فی سبیله الملاء الاعلی بأرواحهم و قرّت به عیون المقرّین چه شده شما را که بکمال خوف و اضطراب مشاهده میشوید تفکّر در حالت نفسی نما که بروح القدس امر مبعوث شد و فرداً واحداً بلوح الهی بمقرّر معهود توجه نمود و بکمال قدرت و اطمینان رسالات رحمن را تبلیغ نمود و ابدأ سطوت و غضب او را مضطرب نمود هل تخاف من نفسک او عمّا عندک استمع ندائی من شطر البلاء و لا تمنع

نفسک عمّا قدر فی ملکوت البقاء اقبل بکَلِّک الی اللّٰه و لا تخف من الّٰذین ظلموا و لو تريد ابقاء نفسک فاسأل اللّٰه ربّک أنّه یحفظک لو تكون فی قطب البحر او فی اودية الثّار او فی فم التّمساح او بین سیوف الظّالمین تالّله الحقّ لا تتحرّک ورقة الا بعد اذنه و لا تمرّ الأریاح الا بارادته و لا یتنفّس ذو نفس الا بمدده دع الأوهام و تمسّک برّبک العزیز العلام انا نصحناک خالصاً لوجه ربّک لأنّنا لا نحبّ ان یقطع جبل نسبتک الی اللّٰه العزیز الحکیم و اذکر اذ کنت فی السّجن و نصرک اللّٰه بالحقّ و حفظک بجنود الغیب و الشّهادة الی ان اخرجک بسلطانه و جعلک من الفرّحین انا کنا معک فی السّجن و وجدنا منک رائحة الاقبال علی قدر لذا نجّیناک کما نجّینا من اردنا اذ کان بین یدئ الغافلین فکرّ فیما القینا علیک لعلّک تتبه بذکری و تذکر فضل ربّک بین العباد أنّه لهو العلیم الخبیر کن علی شأن لا یشغلك المال عن المآل و لا الأسباب عن مسبّب الأسباب استمع قول من یحبّک و یرید لک ما اراد لنفسه ضع الدّنیاء کلّها و خذ ما اوتیت من لدن مقتدر قدیر هل رضیت بالحیة الفانیة و ترکت الحیة الباقیة لعمری هذا لا ینبغی لک لو کنت من العارفین فیا لیت فدیة فی حبّ اللّٰه مرّة بعد مرّة و صبغ کلّ آن کلّ ارض بدمی فی سبیل اللّٰه ربّک و ربّ العالمین آخر چرا تفکرّ نیممائید ایام گذشت و عمر بانتهار رسید حال خود انصاف ده در آخر ایام انسان در فراش بزحمت امراض و شدّت اوجاع جان بدهد بهتر است یا آنکه آن چند یومی که از عمر باقی مانده در سبیل الهی فدا نماید قسم بجمال قدم الأوّل خسران و الآخر روح و ریحان زهی حسرت و ندامت که نفس انسانی چند نفسی که از جان عاریتی باقی مانده در ره دوست فدا نماید و در فراش غفلت بعد از آشامیدن دواهای مکروهه منتنه ردیه تسلیم نماید فاصدقنی ایّ الأمرین احقّ قل الكلمة الأولى وربّی الأعلى و مالک العرش و الثّری مقصود آنکه احبّای حقّ نباید مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را در سبیل دوست فوز عظیم شمردند اگر واقع شود نه آنکه خود را در مهالک اندازند چه که در این ظهور کل بحکمت مأمورند بشنو ندای مظلوم را که در منتهای شدّت و بلا و هموم و غموم تو را بحقّ میخواند از عالم و عالمیان منقطع شو و در ظلّ رحمتش مأوی گیر ثمّ اعلم بأنّ حضر تلقّاء الوجه احد و ادّعی بأنّه رءاک و قال انک قلت بانّنا لا نرسل الیک لوحاً من بعد اذّا بکت عین شفقتی لنفسک فوالذی انطقنی ببناء نفسه بین الأرض و السّماء لو وجدت عرف القمیص و قرأت لوحاً من الواح ربّک الّتی ارسلناها الیک لفدیة بنفسک و ما عندک لکلمة منها و رضیت بأن تقتل فی کلّ حین الف مرّة و لا ینقطع عنک عرف قمیص القدم و نسمة اللّٰه الّتی تمرّ من شطر اسمه الأعظم لم ادر بأیّ شیء منعت عن هذا الفضل الأکرم و ترکت بین الظّنون و الأوهام تدارک یا اخی ما فات عنک و اقبل الی قبلة العالمین و قل

اقبلت بکَلِّ الیک یا فاطر السّموات و الأرضین فاعف عنی ما غفلت فی جنبک انک انت مولی العالمین

ایاک ان تمنعک الحمیة عن مالک البریة دع الهوی و تمسّک برّبک الأبهی هذا خیر لک و کان اللّٰه علی ما اقول

شهیدا

و دیگر اهل قریه هر که را مقبل الی اللّٰه دیدی من قبل اللّٰه ذاکر شو و بگو محزون مباشید از آنچه بر شما وارد شده چه که بر جمال قدم اعظم از آن وارد و حال در سجن اعظم ساکن و بشأنی امر شدید است که باب خروج و دخول را مسدود نموده اند و لکن در کمال روح و ریحان بذکر رحمن مشغولیم محزون مباشید از آنچه بتاراج رفت زود است که جمیع من علی الأرض بذکر شما ذاکر شوند اجر هیچ نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه از زخارف دنیویّه در سبیلش از شما اخذ شد البتّه در دنیا عطا خواهد فرمود و در عقبی مقاماتی که اگر یکی از آنها بر اهل ارض ظاهر و هویدا شود انفس خود را در سبیل دوست فدا نمایند رجای آنکه بآن مقرّ اقصی فایز گردند بشنوید وصیّت جمال قدم را که از شطر سجن اعظم شما را ندا میفرماید بغی و طغی را بگذارید و بتقوی متمسّک شوید نفوس خود را از اعمال شیطانیه مقدّس نمائید و بطراز الهیّه مزین دارید فساد و نزاع شأن اهل حقّ نبوده و نخواهد بود از اعمال شیعه اجتناب نمائید و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا سالک شوید جهد نمائید تا صفات و اخلاق الهیّه از شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون مابین بریّه مشی نمائید و با کمال عدل

و انصاف با یکدیگر معامله کنید خیانت را بامانت و غیبت را بتزکیه نفس و ظلم را بعدل و غفلت را بذكر تبدیل نمائید اینست نصیح رحمانی که از فم بیان مشیت ربّانی ظاهر شده سعی نمائید که بلکه باعانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده باعمال شنیعه تغییر نیاید و تبدیل نشود در کلّ احیان از مقصود عالمیان آمل و سائل باشید که شما را از فضل و عنایت خود محروم نفرماید و در ظلّ شجره اثبات و سدره اسماء و صفات منزل دهد و السّلام علیکم من لدی اللّٰه مولاکم القدیم و الحمد لله العلیّ العظیم

\* \* \*

جناب کلیم علیه بهاء اللّٰه

بنام خداوند بیمانند

ای کلیم بشنو ندای جمال قدیم را و بایست بر امر اللّٰه بقیامیکه ارجل مضطربین از قیامت مستقیم شوند بگو ای عباد قسم بمظهر ایجاد و سلطان یوم معاد که آنچه از فم اللّٰه باذن خود استماع نمودید ابداً از احدی استماع نخواهید نمود اگرچه لازال در صحراهای آمال سایر شوید و سالک گردید قدر ایّام لقا مستور بوده چه که کل در هوای طایر بودند و در بیدای وهم و عمی سالک کلیم آفاق چون از افق عراق غایب شد اکثری به سامری و ما صنعه گرویدند با آنکه از قبل بجمیع امورات بعد اخبار نمودیم چنانچه در الواح مهاجرت از قلم قدرت مسطور گشته و همچنین جمیع وقایع این ارض را در لوحیکه در و شاش از اصبع قدرت مرقوم شد مذکور آمد فأفّ لملاً البیان چه زود نعمت الهیه را تغییر دادند لم ادر فی ایّ واد هم یسلکون بگو ای عباد هر طیری قادر بر طیران در فضاهاى خوش رحمن نه امر الهی را بر خود مشتبه نمائید چه که امرش از دوش ممتاز و ظاهر و هویدا آیا هدیر ورقا و صریر قلم اعلی با نغمه غراب پیدا مشتبه میشود لا فونفس اللّٰه العلیّ الأعلیّ جهد نمائید که خلق را حقّ مدانید و او را منزّه از ماسواش دانید نور ایّام از ظلام شام بسی واضح و ممتاز است دل دنیا مبندید و بشجره فنا توجه نمائید که حقیقت دنیا بوده و خواهد بود بگو ای عباد در ایّام افتتان محبوسست که در سبیل رحمن بقدیم ایقان مشی نمائید و الا در ایّامیکه نسیم عزّ از رضوان سبحان بوزیدن آید مدّعیان ایمان بسیار خواهند بود ولکن آن ایمان را اعتباری نه و معلق است بکلمه فصلیه اخرى باری ای کلیم عنقریب است که اکثری را سقیم مشاهده نمائی و از کأس جحیم مشروب بینی و از جنّه التّعیم معرض ملاحظه کنی انشاءاللّٰه آنجناب لازال شارب تسنیم بقا و ساقی آن عنداللّٰه مشهود آیند که شاید کوثر معارف الهیه را هیاکل فانیه از انامل حییه آنجناب بنوشند و سرمست شده بشطر منزل الست ناظر شوند ای کلیم شکر کن حق را که بطراز ایمان مزین شدی و بمولود جدید مرزوق و هذا ما اخبرناک به من قبل فی الواح عزّ حفیظ و اینست از آنجمله خبری که در ملکوت تقدیر مقدر شده و بعد از اتمام میقات نازل و ظاهر شد الواح قبل را ملاحظه نما تا درست مطلع شوی و توقن بأنّ عنده علم کلّ شیء و علم الذی ما اطلع به احد الا نفس اللّٰه العلیم الخبیر اگرچه بفضل اللّٰه موقن بوده و انشاءاللّٰه خواهی بود فنعیم ما لقبته و سمیته و قد قبلنا ما ظهر منک اذا فاشکر و کن من الشاکرین انشاءاللّٰه در جمیع احیان مسرور باشید و اگر مس کند شما را حزنی بیقین بدان که بعد از آن سروری مقدر است باری فضل الهی در باره آنجناب لایعدّ و لایحصی بوده و اگر بعضی امور نقصی وارد شده سبب اهمال خود آنجناب بوده در امورات خود و الرّوح و العزّ و البهّاء علیک و علی من معک و علی الذینهم تواصوا بهذا الأمر المبرم المحکم المتین

\* \* \*



## صحيفة الله المهيمن القيوم

### بسمي المشرق من افق البلاء

این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده نوحه مینماید و هاء مسکین از دو چشم میگرد و حالت باء از ذکر خارج ما اطلع علی اسرار الله الا نفسه اوست عالم و دانا و قادر و توانا معادل جمیع کتب قبل و بعد از قلم اعلی امام وجوه نازل مع ذلک هر یک را بغافلۃ نسبت داده اند نفسی که لعمر الله از ادراک آیات الهی عاجز و قاصر است باو نسبت داده و میدهند مباحله در ارض سر امام وجوه کل ظاهر آن را انکار نموده اند جمعی از هر قبیل از داخل و خارج در آن یوم حاضر امر بمثابه آفتاب مشرق و لائح مع ذلک بحجبات اوهام آن را ستر نموده اند

یا حیدر علیک بهائی و عنایتی یحیی مع هفتاد نفر در سفر همراه بوده ببعضی نوشته و حضور خود را انکار کرده و متوهمین قبول نموده اند بر قدم شیعه شنیعه مشی نموده و مینمایند ذرهم فی ضلالتهم و اوهامهم سبحان الله از قبل گفته اند بنت رسول الله روح ما سواه فده در بیت عثمان نبوده یکی از اجنه بهیئت او ظاهر و با عثمان بوده اگر نفسی سؤال نماید آن ورقه مبارکه چه شده و کجا رفته فیهت الّذی کفر علمای قبل و بعد آن حزب چه در قبور خاک و چه در قبور نفس و هوی کل منتظرند که موعود از مقامهای موهومه ظاهر شود اینست شأن آن عباد غافل بسیار حیف است انسان معبود و یا مقصود امثال آن قوم واقع شود

نامه های شما هر هنگام رسید بعضی جواب بتفصیل از سماء بیان مقصود عالمیان نازل و برخی در عهده تأخیر ماند الامر بیده با یفعل ما یشاء چه میتوان گفت در هر حال تسلیم و رضا محبوب بوده و هست ذکر نفوس موفقه در قمصر را نموده اند هر یک بذکر فائز و باثار قلم اعلی مفتخر این ذکر را اذکار عالم معادله نماید انا نکبر من هذا المقام علی وجوههم و نذکرهم بآیاتی و نبشّره بعنایتی و نوصیهم بالاستقامة الکبری و بالأمانة الّتی جعلها الله شمس الأعمال

یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر در یکی از الواح این کلمه علیا بلسان پارسی نازل ناصح امین میفرماید یا اولیاء الله تمسک نمائید بانچه سبب ارتفاع کلمه و علت انتشار امر است امروز نصرت بجنود اعمال و اخلاق مقرر گشته و از قلم اعلی در زبر و الواح ثبت شده هده من سنه الله فی هذا الظهور الأعظم و لن تجد لسنه تبدیلاً و لا تحویلاً هذا حکم جعله الله محفوظاً من کلمة یمحو الله ما یشاء و مزیناً بطراز یشب و عنده ام الكتاب طوبی از برای نفسی که باین حکم محکم تمسک نمود و بصر و سمع و لسان و قلب را از آنچه نهی شده محفوظ داشت قل یا قوم لعمر الله بصر از برای مشاهده آثار و لسان از برای اذکار و سمع از برای اصغا و قلب از برای اقبال خلق شده اعرفوا و لا تکنوا من الغافلین قدر ایام الهی را بدانید لعمر الله مثل آن دیده نشده و از عدم بوجود نیامده

و همچنین اولیای ارض کاف را ذکر نمودند نشهد انهم فازوا بعرفانی و نطقوا بشنائی و اقبلوا الی افقی نسأل الله ان یمدّم بجنود الغیب و الشّهادة و یؤیّدهم علی الاستقامة و یقرّبهم الیه فی الدّنیاء و الآخرة انه هو الغفور الرّحیم کبر من قبل المظلوم علیهم و بشّره بما انزل لهم فی هذا الحین المبین

جناب امین علیه بهائی و عنایتی در هر کره ذکر شما را نموده و طلب مدد و عنایت و رحمت کرده لله الحمد آن جناب فائزند بانچه که عرف رضا از آن متضوع و هم چنین ذکر حزب الله را در دولت آباد نموده اند مکرر ذکر ایشان از قلم

جاری اسامی مذکوره هر یک بذکر و توجّه مظلوم فائز نسأل الله تعالى ان یوفّقهم و یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من الذّین ما منعتهم شبهات العمائم و اشارات الذّین کفروا بیوم الذّین

یا حیدر معرضین بیان تفکر ننموده‌اند که در قرون و اعصار قبل بچه تمسک نموده‌اند و جزا در یوم جزا چه بود قد خسر الذّین کذبوا بأیام الله و اعرضوا عن الحقّ بما اتّبّعوا کلّ مشرک بعید خاصّه مجدّد این قوم بی‌وفا متابعت هادی دولت‌آبادی و باقر اصفهانی که در ارض طاء موجود است نموده‌اند مع آنکه این دو غافل از اصل امر بی‌خبر و محجوبند ایکاش بمثل خودی تمسک مینمودند و خلق بیچاره را بخود می‌گذاشتند بگو یا هادی اتق الله و لا تستر الأمر و لا تتمسک بما تشتهیه نفسک ستر مکن جزیره رفتی و دیدی بر خود مشتبه منما ریاست منعت ننماید خرق کن حجاب غفلت را و بعضد یقین صنم وهم را بشکن قسم بآفتاب حقیقت که از اعلی افق عالم اشراق نموده لوجه الله می‌گویم تو آگاه نیستی در قبل تفکر نما که راوی وجود قائم یکی از انات بوده چند نفر از اهل عمائم با او اتّفاق نموده جعفر را تکذیب نمودند و ناحیه مقدّسه و جابلقا و جابلصا ترتیب دادند و ناس بیچاره را از نفحات وحی ربّانی در ایام الهی محروم نمودند طوبی از برای نفوسی که از جمیع جهات منقطع و بافق اعلی وحده توجّه نموده‌اند ایشانند مظاهر تقوی و مشارق امانت و صدق و وفا

یا حیدر قبل علی امر این مظلوم عظیم است چه که نه با امر مدهانه نمود و نه با علما حقّ و امرش را ستر نفرمود در سجن اعظم ظاهراً باهراً اظهار داشت آنچه را که مخالف نفس و هوای اهل ارض است الا من نبذ ما سوی الله و اخذ ما امر به من لدن علیم حکیم

ذکر جناب اشرف علیه بهائی و عنایتی را نمودی در آخر لوح او را ذکر مینمائیم جناب افنان الذّی یطوف حولی نامه ایشان را بحضور فرستاد آن نامه که در جواب احمد غافل نوشته بود مکرّر از قبل و بعد باصفا فائز طوبی له و نعیماً له قد نطق بالحقّ یشهد بذلک اهل مدائن العدل و الانصاف و اهل الجبروت و الملکوت نسأل الله ان یوفّقه فی کلّ الأحوال و به یفتح ابواب القلوب انه هو المقتدر المهیمن القیوم کبر من قبلی علی وجهه و علی ابنه الذّی سمی بالحسین فی کتاب الله ربّ العالمین یا ایها الطائر فی هوائی دوستان را فرداً فرداً از قبل مظلوم تکبیر برسان و بفضل و عنایت و رحمت حقّ بشارت ده انه هو الفضل الکریم و هو الغفور الرّحیم البهّاء المشرق من افق سمآء فضلی علیک و علی الذّین سمعوا التّدآء و اقبلوا الی الأفق الأعلی بوجوه بیضاء و قلوب نورآء الا انهم من المخلصین فی کتاب الله العزیز العظیم

یا حیدر قبل علی مرّة اخری صریر قلم اعلی را بشنو انه یجذب القلوب و ینورها بنور معرفة الله ربّ العالمین کن مبشراً باسمی و ناطقاً بین عبادی بذکری الحکیم اشهد انک فزت بعرفان الله و تبلیغ امره و ظهر منک ما انجذبت به افئدة المقبلین قد حضر کتابک الذّی ارسلته الی اسم الجود و عرضه العبد الحاضر لدی الوجه اجنناک بما ینادی بین السّموات و الأرضین تالله قد اتی سلطان البیان و منزله و مرسله انه هو احکم الحاکمین طوبی لعبد ما منعه المعرضون عن الاقبال الی الفرد الخبیر و طوبی لعبد نبذ العالم متمسکاً بتوحید الله ربّ العرش العظیم انا انزلنا لک ما لا یحصیه احد اشکر ربّک بهذا الفضل المبین و اما ما ذکرت عباد الله فی الطّآء و الرّآء نسأل الله ان یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من الذّین ما منعتهم مفتریات العلماء عن التّوجّه الی الله العزیز الحمید نبذوا ما عندهم و اخذوا ما امروا به فی کتاب الله المقتدر القدر

یا اهل طار بشنوید ندای مظلوم را قسم بآفتاب حقیقت لوجه الله نطق مینماید وارد شد بر او آنچه که بر احدی وارد نه بلایای ارض را فی سبیل الله لأجل نجات عالم و تهذیب امم قبول نمود آتی خود را ستر نمود و بأعلی التّدآء امر الله را من غیر ستر و حجاب بر کلّ عرضه داشت بعضی قبول نمودند و برخی نظر باوهامات حزب قبل از صراط لغزیدند از قبل مظلوم عباد را تکبیر برسان بگو

یا قوم اگر اهل بیانید جوهرش این کلمه علیاست که از لسان نقطه اولی روح ما سواه فداه جاری و نازل شده میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان و اگر اهل فرقانید میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله و اگر اهل بصیرید منظر اکبر بمثابه آفتاب مشرق و لائح و سدره باثمار لاتحصی امام وجوه ظاهر و مرتفع و بحر بامواج برهان مشهود بشنویید ندای ناصح امین را و بمثابه حزب قبل خود را از معرفه الله و توحید حقیقی محروم منمائید سالها یا حق گفتند و چون از افق عالم ظاهر و مشرق بر اطفاء نورش کمر بستند و بر ضررش قیام نمودند و بالآخره بنار بغضا و سیف جفا شهیدش کردند سبب و علت علمای حزب قبل بوده و هستند چنانچه مشاهده نموده و مینمائید عمل نمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نمود از بر و تقوی گذشتند و بنفس و هوی مشغول نیر عدل و انصاف از ظلم آن نفوس خلف حجاب غلیظ مبتلا از حق میطلبیم عالم را بتجلیات انوار نیر عدل منور فرماید

ذکر جناب غلامعلی علیه بهائی مذکور طوبی له و لابنه ذکرهما بما نزل من قلمی و بشرهما برحمتی و عنایتی نسأل الله ان یؤید الغلام علی خرق حجبات اوهام الأنام و یجعله من الذین نصرُوا امر الله ربّ الکرسی الرقیع چندی قبل نامه او که باسمى مهدی علیه بهائی نوشته بود در ساحت اقدس حاضر و بلحاظ عنایت فائز لله الحمد عرف خضوع و خشوع و استقامت از هر کلمهئی از کلماتش متضوع انا ذکرناه فی الواح شتی و ایدناه علی الحضور و قرّناه الی مقام کان امل المخلصین و المقرّین از حق میطلبیم او را تأیید فرماید بشأنی که در لیالی و ایام بخدمت مشغول باشد نشهد انه خلق لذلك

یا حیدر قبل علی انا امضینا ما ذکرته فی الضیافه انه هو الفیاض الکریم و نذکر الصاد علیه بهائی و عنایتی الذی فاز بما کان مسطوراً فی صحف الله لله الحمد در سجن اعظم مذکورند و بعنایت فائز نسأل الله ان یرفعه باسمه و یجعله ذکراً بین عبادہ انه هو المقتدر القدر این ایام نامه های ایشان هم رسید انشاءالله جواب ارسال میشود لیفرح و یکون من الشاکرین اهل بیت در جمیع مقامات عالیه و جنات مرتفعه مذکور بوده و هستند طوبی لهم و ویل للغافلین

یا حیدر قبل علی امانت باید باو راجع شود هذا ما حکم به المظلوم من قبل و فی هذا الحین اسمع و کن من العاملین ذکر ابناء خلیل و ابناء زردشت علیهم بهاء الله و عنایته را در ارض ک نمودید که بهدایت نفسین محمد و حسین علیهما بهاء الله و رحمته فائز گشته اند و بشطر سجن اقبال کرده اند طوبی لهما و نعیماً لهما قد فازا ما امرنا به فی الزّیر و الألواح بشرهما ثم الذین آمنوا بذکر المظلوم و اقباله الیهم لیفرحوا و یکونوا من الذین طاروا بأجنحة الاشتیاق فی هواء محبته الله مالک یوم الدین یا حیدر قبل علی بعضی از آن نفوس لله الحمد بنور عرفان منورند و بامر الله متمسک و برخی صاحب دو وجهند ان ربک یعلم و یستر و هو السّتر الغفور الرحیم

انا نذکر من سمی باقا بابا و نسأل الله ان یجعله من الذین آثروا احبّاء الله علی انفسهم و عملوا ما امروا به فی الكتاب امراً من لدن علیم حکیم انشاءالله مؤید شود بر آنچه سبب اعلاء کلمه الله است اگر مالک بود جمیع عالم را و در راه دوست انفاق مینمود باین کلمات منزلات معادله نمیکرد له ان یشکر الله ربّه فی العشی و الاشراق و فی البکور و الاصلیل اولیای مازگان را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا ذکرناهم من قبل بذکر لا یفنی و لا ینفد کبر علیهم من قبلی و بشرهم بآیاتی و فضلی و رحمتی نسأل الله ان یمدّهم و یؤیدهم علی الاستقامه الکبری انه علی کلّ شیء قدیر

و نذکر من سمی بملاً میرزا و الذین آمنوا بالله الفرد الخبیر طوبی لمن طهر نفسه بماء الانقطاع و زین رأسه باکلیل التقوی و قام علی تبلیغ الأمر بالحکمة و البیان لعمری انه من اهل البهائه فی یتیم الأسماء الذی نزل فی هذا الذکر العظیم و الأمر المحکم المتین نسأله تعالی ان یکتب له اجر من قام امام الوجه لینیق ایامه فی ذکر ربّه و یکون من الفائزین

یا مشهدی حسن ذکرک من احبّتی و فاز بذکری و خدمتی و لقائی علیه بهائی و علی الذین اعترفوا بما نطق به جمال القدم فی هذا المنظر المنیر یا مشهدی حسن اسمع نداء المظلوم انه ظهر باسمه القیوم و نطق بین العباد بما امر به من لدی الله

فاطر الأرضين و السموات افرح بذكرى اياك و قل

لك الحمد يا مقصود العالم بما ذكرتني اذ كنت في اخرب البلاد اسألك ان تؤيدني على ذكرك و ثنائك و الاستقامه على امرك الذي به احترقت افئدة الأشرار

يا حيدر قبل على اولياى هر ارض را از قبل مظلوم تكبير و سلام برسان بعنايتش مسرور دار و بنور امرش منور انه مع اوليايه اينما كانوا يشهد بذلك لسانى و قلمى و الذين طافوا عرش الله الأعظم ان ربك هو الغفور الرحيم و البهاء من لدنا مرة اخرى عليك و على من يسمع قولك فى امر الله العزيز الحميد

\* \* \*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الكبرياء

این ایامیست که قلم و لسان جز بذکر شهدا ساکن نه و دوست نداشته و ندارد بذکری مشغول شود مگر بذکر نفوسیکه در انجمن عالم در سبیل اسم اعظم جان و روان و جسم و جسد و مال و منال و اهل جمیعرا بکمال تسلیم و رضا انفاق نمودند انّ السماء تبکی و الغمام ینوح و الجبال تصیح و القلوب تفور یا لیت کنت معهم و فزت بما فازوا قسم بآفتاب افق بیان که در امکان چنین مصیبتی ظاهر نگشته و بچنین فضل احدی فائز نشده سوّد الله وجهه الذين كفروا و اعرضوا و قاموا و ذبحوا الذين نوح في مصيبتهم سيّد الأنبياء في الجنة العليا و النقطة الأولى عند سدرة المنتهى صد هزار حسرت و افسوس که این فانی بچنین فیض اعظم فائز نشد قسم بجمال قدم که این حسرت در دل مانده از قلم اعلى در باره آن نفوس مقدسه کلماتی ثبت شده که نورش بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند تالله قد احترقت اکباد اهل الفردوس بما نزل في هذه المصيبة الكبرى من قلم الله مقصودنا و مقصودكم و مقصود من في السموات و الأرضين در هر حین صد هزار بار اینخادم دوست داشته که بکلمه یا لیتنی کنت معهم ناطق گردد تعالی من خلقهم و تعالی من عرفهم و رفعهم و عزّهم مشاهده کنيد و تفکر نمائید که نورین نیرین و نفسین زکیتین قبل از ورود به زوراء ذکرى از ایشان در مدن و دیار نبوده و بعد از آنکه بطراز ایمان فائز شدند و بلقay رحمن مشرف آمدند حقّ جلّ جلاله ایشان را بقدرت کامله خود بردای عزّت و رفعت مفتخر نمود چنانچه شنیدید و دیدید محلّشانرا مأواى مخلصین قرار فرمود و خودشانرا ملاذ واردین و بعد چون از قبل از حقّ جلّ جلاله آمل شدند که بشهادة کبری در سبیل مالک اسماء فائز شوند لذا در آخر عمر فائز شدند بمقامیکه والله الذى لا اله الا هو کلّ مرسلین و مخلصین و مقرّبین طالب و آمل آنمقام بوده و هستند

ای برادر کلّ فضل در ید محبوب حقیقی است هر کس را بخواهد به ما هو المقصود فائز میفرماید لیس لأحد ان يعترض او يقول لم او بم انه لهو المختار المقتدر القدير و از قلم اعلى در این مصیبت کبری نازل شده آنچه که معادله نمینماید بحرّفی از آن آنچه در زمین مشهود است و آنچه در آسمان ظاهر و مستور است گاهی این عبد تفکر در مصیبات وارده بر آن نفوس مقدسه مینماید میخواهد بصیحه و نوحه و ندبه مشغول شود و گاهی بفضلیکه شامل حال ایشان شده نظر میکند به یا لیتنی کنت معهم ناطق میگردد و بفرح لایحصى خود را مشاهده مینماید طوبی لهم ثمّ طوبی لهم حال تفکر نمائید از برای هر نفسی در هر صورت موت مقرّر و ثبت است و البته جان در سبیل رحمن مابین ملاً امکان صعود نماید صد هزار بار افضل است از موتیکه بر فراش واقع شود چه فائده که اکثری از ناس از اینمقام بلند اعلى غافلند يسأل الخادم ربّه المقتدر العلى الأبهى بأن يقدر لكلّ نفس ما يقربه اليه و يعرفه اسرار حکمته فيما ظهر و يظهر انه لهو الفرد الواحد الميّن العليم الحكيم

ایدوست مهربان دو مکتوب از شما رسید اول و ثانی هر دو از دار الأحابی یعنی ارض قاف ارسال شده بود مکتوب اول مزین بود بذكر الهی و خدمت امرش و سلامتی آنجناب و جناب امین علیه بهاء الله و هم چنین مکتوب ثانی الحمد لله که آنجناب بخدمت امر فائز شده و بکمال صدق و صفا و امانت مابین خلق ظاهر گشته هر نفسی الیوم بصفات مرضیه ظاهر شود او مبلغ امر است چه که افعال پسندیده و اخلاق و صفات شایسته بنفسها مروج امر محبوب عالمست چنانچه این معنی از قلم اعلی عبارات شتی در الواح نازلشده طوبی للعالمین و نعیماً للفائزین اینخادم فانی از قبل آنجناب و جناب امین علیک و علیه بهاء الله در کلّ حین شکر مینماید و فی الحقیقه مقام شکر و حمد است چه که هر نفسی مؤید نشده بآنچه شما مؤید شده اید انّ الخادم یحمد الله بذلک و یقول بلسانکم انّ الحمد لک یا مقصود العالمین و الشکر لک یا محبوب العارفين و فی هذا المقام یقول لسان ظاهری و باطنی الحمد لله رب العالمین و بعد از اطلاع این عبد بآنچه در مکتوب آنجناب بود بمقام اقدس انور ابهی توجّه نمود تلقاء وجه جمیع آنچه ذکر نموده بودید معروض داشت فرمودند انشاء الله لم یزل و لا یزال در ظلّ رحمت الهی ساکن باشند و بخدمتش مشغول و فرمودند اینخادم از حقّ بخواه تا ایشانرا بر خدمت خود مستقیم فرماید و در جمیع اوان و احیان بطراز امانت مزین دارد و این خلعت اعزّ ابهی را از ایشان منع ننماید آنه لهو المقتدر القدير انتهى

و اینکه در باره نفسین مقبلین در ارض قاف و میم نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن من ملکوت البیان یا اباالحسن انا سمعنا ندائک و ما کتبت فی التفسیر طوبی لک و لهما من لدی الله الفرد الواحد المجزی الحکیم انا سمعنا ندائهما و رأینا ما عملا فی سبیل الله رب العالمین و قبلنا ما اظهر منهما فی سبیله المستقیم انا نذکر محمّد قبل حسین الّذی فاز بعرفان الله فی یوم فیہ اضطربت افئدة العارفين ان یا حسین ان افرح بما ذکرت لدی العرش و نزل لک من ملکوت عنایة ربک ما تقرّ به عیون الناظرین قد قبل المقصود ما عملته فی سبیله انه لهو المختار العزیز البدیع

و نذکر من سمی بمحمّد قبل رضا و نبشّره بهذا الذکر المبین الّذی به ماجت البحار و هاجت الأریاح و تضرّعت رائحة القمیص بین السموات و الأرضین ان افرح بذکری و بشّر نفسک بهذا الكتاب الکریم انا قبلنا ما ظهر منک فی ایام الله انه یجزیکما احسن الجزاء انه لهو المقتدر القدير انتهى

و اینکه نوشته بودید که بان نفوس ذکر شده بود که حقوق الله را بهر نفسی نمیتوان داد اینکلمه حقّ بوده باید حقوق الله نزد نفوس امینه جمع شود و بعد بید امنای الهی بساحت اقدس ارسال گردد و آنچه بحضرت آقا جمال علیه بهاء الله و شما رسیده لدی الحقّ مقبولست و هم چنین بامّ حرم علیها بهاء الله از حقّ میطلبیم جمیع احباب را بطراز دیانت و امانت فائز فرماید در این سنه نظر ببعضی امورات وارده در ارض سجن از سماء مشیت الهی در ذکر انقطاع و امانت و امثال آن آیاتی نازل که اگر بر جبال عرض شود تخضع لأمر الله عجبت که بعضی قدر و مقام امانت را ندانسته اند و مراعات شأن خود نموده اند خود که شائی ندارند و لکن شأن الله را بین عباد تغییر دادند انشاء الله امیدواریم از بعد بآنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند و تدارک اعمال کنند باید در جمیع احوال بافق عنایت غنیّ متعال ناظر باشند و بخدمت امر مشغول

و آنچه در فقره ارض ه و م در باره جناب آقا محمّد باقر علیه بهاء الله نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد و بطراز قبول فائز ایشان فی الحقیقه بخدمت امر قیام نموده اند اسأله تعالی بأن یؤیّده فیکلّ الأحوال و یرفعه بالحقّ انه لهو المقتدر القدير و هم چنین در باره جناب آقا محمّد حسن علیه بهاء الله ذکر نموده بودند فرمودند طوبی له بما فاز بما انزله الله فی الكتاب الحمد لله از نفوس مطمئنّه طیّبه در آن ارض نفحات محبّت محبوب عالمیان متضرّعت انشاء الله کل بافق اعلی فائز شوند و بذکر و ثنای حقّ ناطق قل

سبحانک یا اله الغیب و الشّهود و مالک الوجود اسألك بالموعود الّذی استوی علی عرش عظمتک و قام مقام نفسک بأن تؤیّد العباد علی الاقبال الی بحر علمک الّذی ماج باسمک و سلطانک و طهر یا الهی قلوبهم من الظّنون و الأوهام فی هذا الیوم الّذی فیہ اشرفت شمس الیقین من افق الاقتدار ایربّ نحن فقراء بیابک و عجزاء عند ظهورات قدرتک اسألك یا مالک الامکان باسمک الرّحمن بأن تقرّب الغافلین الی افق ظهورک و توصلهم ولو بالسّلاسل و الأغلال الی شطر مواهبک ایربّ هم غفلوا عن ایامک بما اتّبعوا مطالع الظّنون الّذین کفروا بآیاتک و عزّتک لو تکشف الغطاء عن وجههم یسرعون الی مقرّک و یصیحون فی العراء فی فراقک ثمّ انزل یا الهی علی احبّیک ما یطمئنّ به قلوبهم و یقرّ به عیونهم و ینشرح به صدورهم انک انت المقنن علی ما تشاء لا اله الا انت القادر المهیمن العلیم الحکیم انتهى

نسأل الله بأن یوفّقک و جناب الامین علی ما یرتفع به امر الله و ذکره انه لهو المقنن القدير البتّه اخبار خود و جناب امین علیه بهاء الله بفرستید جمیع احبّای آن ارض یعنی نفوسیکه از ما سوی الله منقطعند و فی الله ناطق و بالله متمسک و الی الله راجع و فی سبیل الله سالک از جانب اینفانی تکبیر برسانید و بگوئید هذا یوم الخدمه و الذکر و الثناء طوبی لأهل البهَاء و الرّوح و البهَاء علیک و علیهم و علی من فاز بالمقام الأعلى

خادم

فی ۵ رمضان سنة ۱۲۹۶

\*\*\*

این جزو در مصیبت حروفات عالین نوشته شده و لکن این ایام بنفسی تخصیص یافت بعد جمعی طالب شرح و تفسیر شدند که بلسان فارسی نوشته شود لهذا مرقوم گشت و از جواهر کلمات ظاهر و هویدا گشت و لکن چون ترجمه کلمه بکلمه مطابق فطرت اصلیه ملاحظتی نداشت آنچه بقلم جاری شد مسطور آمد اگرچه صاحبان بصیرت در حرفی از آن کلّ حقائق معانی را از دقائق روحانی و معانی ربّانی استنباط مینمایند و لکن چون بعضی را که در عالم طبیعت بشری مأوی است دیده اعتراض باز است لهذا باظهار این بیان تبیان رفت بر سر و صدر اوراق مرقوم شود

هو هو

سبحانک اللهم یا الهی کیف یتحرّک القلم و یجری المداد بعدما انقطعت نسائم الوداد و اشرفت شمس القضاء من افق الامضاء و خرج سیف البلاء من غمد البداء و ارتفعت سماء الأحران و نزل من سحاب القضاء رماح الافتتان و سهام الانتقام بحیث افلت انجم السرور فی قلوب احبّانک و انعدمت مقادیر البهجة فی افئدة اصفیائک و تابعت الرّزایا حتّی وصلت الی مقام لن یقدر احد ان یحملها و لن تطیق نفس ان تقرّبها بحیث اغلقت ابواب الرّجاء و انقطعت نسائم الوفاء و هاجت روائح الفناء و عزّتک یمیکی القلم و یضجّ المداد و انصعق اللّوح و ارتعشت الأبدان و انهدمت الأركان فاه آه عمّا قضی و امضى و ذلك من عنایتک الأولى

پاک و مقدّسی تو ای پروردگار من چگونه حرکت نماید قلم و جاری شود مداد بعد آنکه منقطع شد نسیمهای مرحمت و غروب نمود لطیفه‌های مکرمت و طلوع نمود آفتاب ذلّت و خواری و بیرون آمد شمشیر بلا از نیام و سماء حزن مرتفع شد و از غمام قدرت تیرها و نیزه‌های فتنه و انتقام بیارید بقسمی که علامتها و انجم سرور از قلوب غروب نمود و مقدرهای بهجت از

افنده روزگار زائل شد و ابواب رجا بسته گشت و عنایت نسیم صبا از حدیقه وفا مقطوع گردید و بادهای تند فنا بر شجره بقا بوزید قلم بناله مشغولست و مداد بصیحه و ندبه معروف و لوح از این خروش مدهوش و جوهر هوش از چشیدن این درد و الم در جوش و عندلیب غیب در این سروش که وای وای از آنچه ظاهر و هویدا گشت و این نیست مگر از مرحمت‌های مکنونه تو ای پروردگار من

و انت الذی اوقدت سرج المحبّة فی مشکوة العنایة و ربّيتها بدهن العلم و الحکمة حتّى اضاءت و استضاءت و بنورها اشرفت انوار احدیتک فی مشکوة عزّ سلطنتک و استحکمت ارکان بیت ازلیتک فی ریاض قدس هویتک و حفظتها بزجاجة فضلك و بلور رحمتک لئلاّ تهبّ علیها الأریاح المکدّرة و بعد ذلك اقمصتها بقمیص جودک و رأفتک و اظهرتها من ملکوت صفاتک علی هیکل اسمائک فلما تمّ خلقها و طاب خُلُقها هبّت علیها اریاح الفناء و انقطعت عنها نسّمات البقاء حتّى اخذت حیوتها و انکسرت مشکوتها و فنت انوارها فآه آه عمّا قضی و امضی و ذلك من قضایاک الأخری

و تویی ای پروردگار من که روشن فرمودی شمع مرحمت و چراغهای هدایت خود را در محل‌های عنایت و مکرمت و تربیت فرمودی بروغنی‌های علم و حکمت خود تا اینکه بضیاء او روشن شد چراغهای هدایت در غرفه‌های عزّت تو و باو ظاهر شد نورهای احدیت تو از مصباح‌های بزرگی و حکومت تو و حفظ فرمودی او را از بادهای تند خاموش‌کننده تا آنکه محفوظ بماند در سایه‌های رحمت تو و بعد پوشانیدی او را از خلعت‌های باقی خود و ظاهر فرمودی او را از ملکوت صفات در هیکل اسمی از اسماء خود و چون تمام شد خلق او و نیکو گشت خلق او و وزید بر او بادهای مخالف فنا و بسته شد بروی او درهای بقا بحدی که خاموش شد روشنی او و شکست فانوس او و خالی شد محلّ او و فانی شد نور او پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و اینست از امر مبرم تو ای پروردگار من

کیف اذکر یا الهی بدائع صنعک و اسرار حکمتک بحیث خلقت من جواهر التّعماء المآء الدّریّ و اجرته من اصلاّب الآبآء و نقلته من صلب الی صلب حتّى انتهی فی ظهر احد من عبادک ثمّ نزلت هذا المآء اللّطیف الصّافی فی صدف امة من امائک و ربّيته فیه بآیادی سرّک و لطائف رأفتک و دبرته بتدابیر حکمتک حتّى صورته فی بطن الأمّ علی هیکل التّکریم و احسن التّقویم ثمّ بعد ذلك اخرجته و ارضعته و انعمته و غذیته و سقیته و اکرمته و اعلیته و قوّته و کبرته حتّى اوصلته الی الغایة الّتی لا غایة لها فی خلقک و العلوّ الذی لا منتهی له فی بریتک بحیث عرّجته الی سماء امرک و هوآء عزّ قدسک و اوصلته الی معارج الأسفار بین یدیک و قطعته عن کلّ الجهات و رجّته منک الیک حتّى ورد علیک و نزل بک و لکن یا الهی حین وروده علیک عزّیت جسده لأنک ما احببت غیره و اخذت ثیابه لأنک ما اردت دونه و اسکنته فی بیت لم یکن فیه من رفیق و لا من شفیق و لا من مصاحب و لا من انیس و لا من سراج و لا من فراش و بقی فیه مسکیناً فقیراً فریداً مستجیراً فآه آه بذلك انقطعت نسائم الشّرف عن طرف البقاء و کلت ورقاء الأمر عن نغمات الوفاء و شقّ الوجود عن هیکله الثّیاب الصّفرآء و القت الحور علی وجهها الرّماد و بکت عیون العظمة فی سرائر الامکان بالمدماع الحمرآء فآه آه قضی ما امضی و ذلك من مصائبک الکبری

چگونه ذکر نمایم ای محبوب من و مقصود من حکمت‌های بالغه ترا در ظهورات صنع تازه تو و اسرارهای سلطنت و تدبیر تو که مستور شده از مشاهده عیون و منزه گشته از ادراک عقول بقسمی که خلق فرمودی از جواهر نعمت‌های خود آب لطیف نورانی و جاری نمودی او را در صلب‌های روحانی و نقل نمودی از صلبی بسوی صلبی و از محلّی بسوی محلّی تا اینکه منتهی شد و مقرر گردید در ظهر یکی از عباد تو و بعد نازل فرمودی از ظهر او در صدف یکی از اماء خود و تربیت نمودی او را بدست‌های باطنی خود و لطیفه‌های بخشش و رحمت خود تا اینکه خلق فرمودی او را در بطن امّ بر هیکل کرامت و بزرگی و بهترین صورت او را زینت دادی و از عیون صافی‌های شیر دادی او را و از قدرت کامله حفظ فرمودی او را تا آنکه بزرگ شد در جوار رحمت تو و ساکن شد در دیار حکومت تو و چشید از خمرهای مکرمت تو و نوشید از چشمه‌های لطف تو تا آنکه

بحدیقۀ عرفان وارد شد و بمحلّ ایقان مستریح گشت و در ریاض قرب و مشاهده سائر بود و در بساط وصل و مکاشفه میخرامید تا آنکه بشرف لقا مشرف شد و از خمر بقا مرزوق گشت و ثمرۀ قرب را از شجرۀ وصال اخذ نمود و آب زلال را از چشمۀ جمال بنوشید و زلال معارف الهیۀ را از طلعت بیمثال حضرت لایزال ادراک نمود و طیّ نمود سفرهای ممالک عشق را و راههای مهالک صبر و طلب را تا آنکه وارد شد بر تو و راجع شد بسوی تو و بازگشت نمود نزد تو و ساکن شد در قطب لامکان مقابل جمال تو در این وقت بموج آمد بحر قضای تو و بهیجان آمد بادهای تند در هوای بلاهای تو پس عریان نمودی بدن او را و ذلیل فرمودی جسد او را و منزل دادی او را در خانه‌ئی که نه فرشی در او گسترده بود و نه چراغی در او آماده شده بود و نه رفیق و مونس که مصاحبت نماید با او و نه دوست و انیسی که انس گیرد با او پس وای وای مسدود شد علامات سرور و لال شد عندلیب ظهور و شقّ نمود جوهر وجود ثیاب خود را و ریخت حوریۀ فردوس بر سر خود خاک سیاه را و جاری شد از چشمه‌های قدرت انهار ذلّت پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از مصیبت‌های بزرگ تو ای پروردگار من

سبحانک اللهم یا الهی بعدما اصعدته الی میادین الهآء عرش البقاء و فناءه عن نفسه و بقائه بالنور الاعلی فی رفارف البدآء و وصوله الیه و عرفانه نفسه و ابلاغه نوره و ادراکه جماله سقیته من بدائع العیون الصافیة من جواهر علمک المکنونة و البسته من رداء الهدی و اشربته من کؤوس التقی حتی سمع نغمة الوراقآء فی مرکز العماء و وقف علی المنظر الأكبر و قام لدی حرم الکبریآء و استمسک بالعروة الصفرآء فی البقعة الحمرآء و استغنی بکینوته و استبقی بذاتیته و شاهد بعینه ما شاهد و عرف بقلبه ما عرف و عرج بتمامه الی المقام الذی لن یسبقه احد فی حبه ایاک و رضائه فی قضائک و تسلیمه فی بلائک و کان فی ذلک الشآن الاعلی و المقام الاعزّ الأوفی حتی نفخت علیه من نفحات قضائک و اریاح بلائک و اخذت منه کلّ ما اعطیته بحدوک بحیث منعت رجلاه عن المشی و یداه عن الأخذ و بصره عن مشاهدة جمالک و سمعه عن استماع نغماتک و قلبه عن عرفان مواقع توحیدک و فؤاده عن الایقان بمظاهر تفریدک و ما اکتفیت بذلک حتی نزعته عنه خلع عنایتک و نزلته من قصور العزّة الی تراب الذلّة و من مخزن الغنی الی مکمن الفقر و سکن فی بطن الأرض وحیداً غریباً عریاناً محروماً مهجوراً فآه آه عمّا قضی و امضی و ذلک من رزیتک الكبرى

عجب در اینست که بعد از دخول در حدیقۀ بقا و استسقاء کؤوس بقا و طیران در سماء بقا و وصول بمکامن بقا و ورود در مقامی که جز بقا چیزی مشهود نه و جز صرف قدم امری موجود نه عساکر فنا از جمیع جهات احاطه نمود تا آنکه اخذ نمود او را فتفکروا فیه یا اهل البیان خمسين الف سنة ان انتم فی علم الله لراسخون لا فوربی لا تعرفون ان انتم فی ازل الازال تفکرون

پاک و منزهی تو ای مقصود من بعد از آنکه بلند فرمودی او را بمقامهای عزّ فردوس و وارد نمودی او را در گلزارهای بقای قدس که درهای فنا بروی او باز نگشته تا آنکه فانی شد از نفس خود و باقی ماند ببقای تو و داخل گشت در حدیقۀ وصال و نوشید از چشمۀ جمال و ادراک نمود جواهر علوم و سواذج حکمت را از چشمه‌های مکنونه و پوشید از جامه‌های هدی و پوشید از کأسهای تقی و شنید نواهای ورقاء الهی را از چنگ و بریطهای صمدانی و از همه برید و بحضرت تو پیوست و سر تسلیم در صحراهای قرب تو گذاشت تا آنکه در بیابانهای طلب جان دریاخت و بعد گرفتگی از او آنچه عطا فرموده بودی تا آنکه پای او از مشی بازماند و دستهای او از حرکت افتاد و چشمهای او از مشاهده جمال محجوب شد و گوشهای او از شنیدن بیان تو ممنوع گشت و اخذ نمودی از او خلعتهای مرحمت خود را تا آنکه افتاد برهنه و عریان بر روی خاک و از قصرهای بلند عزّت بر بیت ذلّت مسکن گرفت و از مراتب بلند غنی بر ارض فقر مقررّ گزید و باقی ماند در میان زمین تنها و غریب و وحید و فقیر پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از بلاهای بزرگ تو ای پروردگار من



و انت الّذی اغرست شجرة طيِّبة في ارض مباركة لطيفة و اشربتها ماء الكافور من عيون الظهور و ربّيتها باقتدار سلطنتك و حفظتها بأیدی قدرتك حتّى ارتفعت و علت و جعلت اصلها ثابتاً في ارض مشيِّتك باسم من اسمائك و فرعها في سماء ارادتک و استقرّت و ارتفعت و صارت ذات افنان متعالية و ذات اغصان مرتفعة و ذات دوحه قويّة و ذات قضبان منيعة عظيمة و سكنت على افنانها ارواح عزّ هويّتك و رقدت على اغصانها حمامات قدس ازليّتك و قفصات النور عليها معلّقات و فيها من طيور العزّ مغنيّات و حمامات القدس مغرّقات كلّهنّ يذكرن الله ربّهنّ باللّسان البديع في الألحان و بالكلمة المنيعة على الأغصان و من نعماتهنّ تولّعت افئدة المخلصين و استقرّت انفس المقرّبين فلما بلغت الى اعلى مقامها اخذتها صواعق قهرك و قواصف بليّتك حتّى كسرت اغصانها و اصفرّت اوراقها و سقطت اثمارها و انكسرت اقفاصها و طارت طيورها حتّى وقعت بأسرها و اصلها و فرعها كأنّها ما غرست و ما خلقت و ما ظهرت و ما علت و ما رفعت فأه آه قضى و امضى و ذلك من اقتدار سلطنتك العظمى

و تو ای پروردگار من غرس فرمودی شجرة لطيف نيكو را در زمين مبارک مرغوب و بدستهای مهربانی و عنایت تربيت فرمودی او را و در جوار قدرت و غلبه حفظ فرمودی او را تا اينکه بلند شد شاخه‌های او و بثمر آمد غصنهای او و اصل او ثابت شد در ارض معرفت و فرع او بلند شد تا سماء علم و حکمت تو و ساکن شد بر اوراق او ارواح قدس عنایت تو و مستريح شد بر غصنهای او انوار مجد مکرمت تو و بر شاخه‌های او ساکن شد طيرهای جذب و شوق و عندليبهای عشق و ذوق که جميع نفوس مقدّسين و ارواح مقرّبين از تغنيّات حجازی و نعمات عراقی و نواهای قدس الهی مدهوش گشتند و از حدود وجود رستند و چون تمام شد مدّت او احاطه نمود او را صاعقه‌های قهر تو بقسمی که شکست اغصان او و زرد شد اوراق او و از هم پاشيد ثمرهای او و منهدم شد قفصهای او و پريد طيرهای او و افتاد بر وجه ارض گویا که خلق نشده بود و ظاهر نگشته بود و بثمر نيامده بود پس وای وای از آنچه قضا شد و هویدا گشت و اينست از ظهورات سلطنت تو ای پروردگار من

و انت الّذی نزلت حکم القدرة من جبروت العزّة و اشرق باذنک حکم القضاء بالامضاء في ملکوت البداء لاستواء بقعة العظمة على اوتاد من الحديدة المحكمة المتقنة و سوّيتها من تراب العناية من جنّة ازليّتك و بنيتها على اربعة ارکان من هياكل عزّ احدیّتك و زینتها بشموس صمدیّتك و طرزتها من صافی ذهب مرحمتک و جعلت ابوابها مزينة من الياقوتة الحمراء في اسمک العلیّ الاعلیّ و جدارها مرصّعا من لآلئ صفاتک العلیا في ذکرک الأكبر الأبهی و جعلت سقفها و عرشها من الألماس الرطب الأصفی في الذکر الأتمّ الأقدم الأوفی سبحان الله خالقها و موجدها و مظهرها و مقدّرها و بعد بلوغها الى غایتها و ظهورها على احسن خلقها كانت باقية الى ان تمّ ميقاتها اذاً ارتفعت سماء بلائک في لاهوت سطوتک و نطقت عليها ملائكة قهرك بكلمة بطشک تحرّک اساس البيت حتّى وقعت ارکانها و سقطت عروشها و انهدمت ابوابها و انعدم جدارها و محت علامتها كأنّها ما بنيت على ارضک و ما رفعت في دیارک و ما ظهرت في بلادک بحيث تفرّق ترابها و نسی ذکرها و محت آثارها فأه آه قضى ما امضى و ذلك من بدائع تقدیرک الاعلیّ و لك الحمد على حسن قضائك الأحلی

و تو ای مالک من و رجای من از ملکوت عزّت نازل فرمودی حکم محکم قضا را و از سرادقات قدرت امر مبرم قدر را بر ساختن بیته تا در او ساکن شود نفوس مضطربه و در او مستريح شود عقول مجرّده و بنا فرمودی او را از خاکهای پاک و پاکیزه که از ذرّه‌ئی از آن تراب خلق شد حقائق عالین و افئدة مقدّسين و بر ارکان ربویّه مستقرّ فرمودی رکنهای او را و بافتابهای مشرقه از افق جمال زینت بخشیدی او را و مطرّز فرمودی او را بذهب صافیه و ابواب او را مزین فرمودی بیاقوت بدیعه که از جوهر هوّیه خلق شده بود و مرصّع فرمودی دیوارهای او را بلاکی منیعه که از لطیفه بحر احدیّه ظاهر گشته بود و چون تمام شد بنای او و ظاهر شد آیات او و هویدا شد علامات او امر فرمودی که جميع آنچه در آسمانهای قدرت تو سائر بودند و در هواهای عزّت تو حرکت مینمودند طائف شوند حول او را و زائر شوند تراب او را و مقبل شوند ابواب او را مردود شد هر که

مکث نمود و مقبول شد هر که اقبال نمود پس چون تمام شد وقت او و منقضی شد امر او ابرهای بلا از مشرق سطوت و غضب برخاست و ملائکه قهر بحر فی ناطق شد که لزه بر ارکان بیت افتاد بقسمی که منهدم شد ارکان او و برو افتاد سقفهای او و منعدم شد علامتهای او گویا هرگز بنا نشده بود و بلند نگشته بود بحدی که فراموش شد اسم او و متفرق شد تراب او و معدوم شد رسم او پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت اینست از بدائع تقدیرهای بلند تو ای آقای من و حمد میکنم ترا بر نیکویی قضای شیرین تو ای پروردگار من

وعزّتک یا الهی لا اشکو الیک فیما ورد من عندک و نزل من جنابک بل استغفرک فی کلّ ما ذکرک و حکیت و نطقک من اجترحاتی الّتی لن تحکی الّا عن غفلی من ذکرک و اعراضی عن ریاض قربک لأنّی عرفت مواقع حکمتک و اطّلت علی تدابیر عزّ ربوبیتک و ایقنت بأنّک بسطان فضلک لن تعامل بعبادک الّا ما ینبغی لعزّ جلالک و یلیق لبدائع افضالک و ما قضی حکم الرجوع من افق قدرتک و جبروت ارادتک الّا بما یوصل العباد الی غایة فضلک و منتهی مراتب جودک و فیضک و اعلم بأنّ الذی عرج الیک و نزل علیک ارتقی الی سموات عزّ ازلیتک و سکن فی جوار قدس ربوبیتک و استقرّ علی کرسیّ الافتخار عند اشراق انوار جمالک و رقد فی مهد البقاء لدى ظهور عزّ الوهیتک کأنّی اشاهد فی هذا الحین بأنّه یطیر بجناحی العزّة فی هوآء قدس مرحمتک و ینسیر فی مدائن روح احدیتک و یشرب عن کأوب وصلک و لقائق و یغتذی بنعمآء قربک و وصالک فیما روحا لذلك الشرف الأبهی و العنایة الكبرى و أنّک لمّا اخفیت عن بریتک ما کشفته لعبدک لذا صعب علی العباد حکم الفراق و مستصعب علی الأرقآء ظهور الفصل من افق الطّلاق و عزیز علی الأحبآء ظهور الفناء فی هیاکل البقاء و بذلك نزل علی احبّانک ما نزل بحیث لن یحصیه احد و لن تحیطه نفس و لن تطیقه افئدة و لن تحمله عقول و منها هذه الرّیة النّازلة و هذه المصیبة الّتی بها احترقت الأكباد و اشتعل العباد و اضطربت البلاد و ما بقت من عین الّا و قد بکت و ما من رأس الّا و قد تعرّی و ما من نفس الّا و قد تبلبلت و ما من فؤاد الّا و قد تکدّر و ما من نور الّا و قد اظلم و ما من روح الّا و قد انقطع و ما من سرور الّا و قد تبدّل فآه آه عمّا قضی و امضی و ذلك من قضائک المثبت فی الشّجرة الحمرآء

قسم بعزّت و بزرگواری تو ای مولای من و مقتدای من و حبیب من که شکایت نمیکم بسوی تو از آنچه وارد شد از حضرت تو و ظاهر شد از جانب تو بلکه سرهای عاشقان تو طالب کمندهای محکم است و گردنهای طالبان روی تو منتظر شمشیرهای برنده و سینههای منیره از جذب و شوق مترصد تیرهای زهرآلوده زهرهای کشنده نزد عاشقان از خمرهای حیوان نیکوتر و زخمهای هلاک کننده از شربتهای لطیف پاکیزه تر پس معدوم شود نفسی که در راه عشق تو جان نازد و مفقود شود وجودی که در طلب وصل تو سر نیندازد و بمیرد قلبی که بذکر تو زنده نگردد و دور شود هیكلی که بجان طالب قرب نشود و مشقتهای بادیة عشق را نچشد و لکن ای سید من بازگشت و توبه مینمایم بآنچه مشغول شدم در ساحت قدس تو باین کلماتی که ظاهر نشده مگر از غفلت این عبد از مقامات قرب و وصل زیرا که هر که بتو رسید از غیر تو بازماند و هر که از تو گذشت بغیر تو مشغول شد پس وای بر کسی که از تو برید و بغیر تو پیوست و در وادی حیرت نفس سرگردان بماند و بمرد و از مدینه حیات باقیه و زندگانی دائمه محروم ماند و بعزّت و جلال تو ای پروردگار من که مشاهده میکنم دوستان و محرمان کعبه وصال ترا و سرمستان خمر جمال ترا که مشغولند بدائع قضای تو و مسروند بیلاهای نازله از نزد تو اگرچه قهر صرف باشد و یا غضب بحت زیرا که این قهر مالک لطفهاست و این غضب سلطان مهرها و این سم محیی جانها جبروت عزّت طائف این ذلت است و ملکوت غنی طالب این فقر و تو ای مولای من راجع فرمودی این طیر را از جسد ظلمانی بلاهوت معانی و از غذاهای روحانی مرزوق گشته و بنعمتهای صمدانی محظوظ شده و بتو راجع گردیده و بر تو وارد آمده و ارتقا برافار قدس تو جسته و در جوار رحمت تو مستریح گشته و بر کرسی افتخار مقرر گزیده و در هواهای عزّ روح طیران مینماید و از بادهای وصال احدیه مینوشد و از شرابهایی لقای صمدیه میآشامد و چون بحکمتهای بالغه مستور فرمودی این مراتب را در

پرده‌های قدرت خود لهذا صعب گشته بر عباد حکم فراق و سخت است بر ایشان امر طلاق و بجزع می‌آید نفوس از ملاحظه آن و بفرع می‌آید عقول از مشاهده آن و از جمله آن بلاهای مقدره و مصیبت‌های جلیه مستوره این مصیبت بدیعه و این بلیه جدیده است که باو محترق شد اکباد و مشتعل شد حقائق عباد و مضطرب گشت اهل بلاد پس نماند چشمی مگر آنکه خون گریست و باقی نماند قلبی مگر آنکه کأس الم بچشید و رؤس عالین برهنه و عریان شد و نفوس راضین از غم نالان گشت فؤادها مکدر شد و نورها تاریک و مظلّم گشت و منقطع شد روح از اماکن خود و تبدیل گشت سرور از محافل خود پس وای وای از آنچه ظاهر شد و هویدا گشت و اینست از قضایای ثابت تو در شجره ظهور تو ای پروردگار من

و انک انت یا الهی و محبوبی و رجائی تعلم بأنّ الرّزایا قد اشرقت من افق القضاء و احاطت الامکان و ما فیه و غلبت الأکوان و ما لها و بها ولكن اختصتها فی هذه الأزمان للطّلعین و سمّیت اولاهما باسم الّتی اختصتها و جعلتها امّ الخلائق اجمعین و الأخری باسم الّتی اصطفيتها علی نساء العالمین و نزلت علیهما حین اذ لم تکن لهما من امّ لتشقّ ثیابها او تلقی الرّماد علی رأسها او توافق معهما او تبکی بما ورد علیهما او تعرّی رأسها بما نزل بهما و لا لهما مؤنسات لیأسن بهما و یمنعنهما عن بکائهما و لا مصاحبات لیجفّفن الدّموع عن خدیّهما و لا بتولات لیسترن شعراتهما و لا مشفقات لیسکنّ اضطرابهما او ییکین فی مصائبهما او یخضبن ایدیّهما او یمشطن شعراتهما بعد عزائهما اذاً یا الهی لّمّا قضیت بأمرک ما قضیت و امضیت بحکمک ما امضیت فأکرهما ثمّ البسهما من ثیاب الحریر و الحلل المنیره علی کلمة التّکبیر لتقرّ عیناهما بیدائع رحمتک و یتبدّل حزنهما بجواهر سرورک و انوار التّور فی مشرق طورک ثمّ اسمعهما نغمات هویتک من سدره عزّ ازیلتک و دوحه قدس احدیتک و التّرنّمات الّتی تنصع العقول عن استماعها و تهتّزّ النّفوس لدى ظهورها و تنجذب الأرواح عند بروزها ثمّ ارزقهما من اثمار شجرة ربّانیتک و اذقهما خمر الحیوان من عیون صمدانیتک ثمّ انزلهما فی شریعة قریبک و مدینه وصلک و اسکنهما فی جوار مرحمتک فی ظلّ حدیقه لقائک و وصالک ثمّ افرغ علیهما صبراً من عندک ثمّ اجعلهما و اللّواتی کنّ معهما متکلات علیک و منقطعات عن دونک و مشغولات بذکرک و مؤنسات باسمک و مشتاقات لجمالک و مسرعات الی وصلک و لقائک و مرزوقات من کأس عطائک و طائفات حول ذاتک و راقدات فی مهد قریبک و طائرات فی سماء حبّک و ماشیات فی اراضی رضائک و راکضات الی مکمن انوارک و طالبات حسن قضائک و راضیات عند نزول بلائک و صابرات فیک و راضیات عنک لتکون ابصارهنّ منتظرة لبدائع رحمتک و قلوبهنّ مترصّده لظهور مکرمتک لأنهنّ ما اخذن لأنفسهنّ ربّاً سواک و لا محبواً دونک و لا مقصوداً غیرک و اسألک بالذی اظهرته من قبل و تظهره من بعد بأن لا تحرمهنّ و عبادک عن حرم کبریائک و لا تردّهم عن ابواب المدینه الّتی نزل فی فنائها کلّ من فی السّموات و الأرض و قاموا لدى بابها و ما دخلوا فیها الاّ الّذین اختصتهم بحدودک و جعلتهم مرایا نفسک و مظاهر ذاتک و مطالع عزّک و مشارق قدسک و مغارب روحک و مخازن وحیک و مکامن نورک و بحار علمک و امواج حکمتک و کذلک کنت مقتدرّاً علی ما تشاء و حاکماً علی ما ترید و انک انت المقتدر القیوم ثمّ اصعد یا الهی هذا الضّیف الّذی ورد علیک فوق ما اصعدته بحدودک حتّی یرد فی قباب العظمة خلف سرادقات الأحدیة فی جوار اسمک الأبهی و ذاتک العلیا عند الشّجرة القصوی و جنّة المأوی و روحک الأسنی لتأخذه روائح القدس من النّقطة الأولى و المركز الأعلى و الجوهر الأحلی لیدور حول جماله و یطوف حرم کبریائه و یزور نور صفاته فی کعبة اسمائه ثمّ البسه من خلع السّرور لیستّر بذلك فی ملا الظهور و یسمع لحنات القرب عن شجرة الکافور لتتطرق بذلك الحمامة البیضاء بلحن الجذب فی هذه الورقة الحمرآء و فی کلّ الأشجار بلحن الجبّار من هذه الشّعلة الموقدة عن هذه النّار بأنّه لا اله الاّ هو الملك المقتدر العزیز الجبّار و بأنّه هو الله العزیز المهیمن القهار و عند ذلك یختم القول بأن الحمد لله المتفرد القدار و ستقضى یا الهی ما ترجی و هذا من عطائک الّتمّ الأقدم الأوفی

و بدرستی که تو ای محبوب من مشاهده میفرمائی که رزایا و بلایا از مشرق قضا ظاهر گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن آمد بسی جانهای بیشمار که در راه دوست نثار شد و چه سرهای نامدار که بر دار مرتفع گشت و در آئی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشد کمند عشق تو سرهای عارفان را بسته و تیر حبّ تو جگرهای عاشقان را خسته چهارده سنه میگذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب راحت مسدود شده نه نعیمی از نعمت ملک برداشتند و نه نسیمی از رحمت روح ادراک نمودند گاهی در ذلّت حبس مبتلا و گاهی در بادیّه هجر مخفی از هر وطنی مردود شدند و از هر دیاری مطرود گشتند و از هر راحتی محروم ماندند چه خیطهای محکم که گسسته شد و چه عروه‌های مستحکم که مقطوع گشت از هر نصیبی بی‌نصیب شدند و از هر قسمتی بی‌بهره ماندند نعمتهای ممالک بنقمتهای مهالک تبدیل شد و شمس مشارق الوهیه بمغارب خفا مخفی گردید و سراج روییه در زجاج صدور مکتوم گشت و نار ازلیّه در شجره سرّ مستور ماند و لؤلؤ صمدیه در صدف غیب مخزون و مطلع الوهیه در حجاب قدس مکنون دیگر قلم کجا تواند رقم زند و یا بیان قدم بردارد و تو ای سیّد من و آقای من مطّلعی که باین عبد چه وارد شده و چه نازل گشته در آئی بمقرّ امنی نیاسوده و زمانی بر مقعد عزّی مستقرّ نگشته جز خون دل آبی نیاشامیده و جز قطعۀ کبد بطعامی مرزوق نشد گاهی اسیر کفّار و بشهرها سائر و گاهی بغل و زنجیر معاشر خاصّه این ایّام که هدف سهام فرقتین شده و محلّ انتقام حزین گشته دوستان را از ذلّم عزّتی و از حزنم سروری حاصلست و دشمنان را از وجودم غلّی در دل است بسی غلها که در صدور پنهان گشته و چه بغضها که در قلوب کتمان شده از حبس ظاهر بیرون آمده و بسجن نفوس مشرکه مسجون گشته و تیره‌های ظنونات از کلّ جهات میریزد و اسیاف حسد از جمیع اطراف بمثل باران ریزنده میبارد ولکن با همه این بلایا و محن و رزایای محکم متقن امید هست که از خدمت بازماند و رجل از استقامت نلغزد و عیون بجای پا بخدمت بایستد در این وقت که دموع از خدّم جاری و دم حمرا از قلبم ساریست ندا میکنم ترا که قلب حزینم را از غیر خود غافل گردانی و بخود مشغول نمائی تا از همه مقطوع شود و بتو در بندد زیرا که بسته تو هرگز ننگسد و مقبول تو هرگز مردود نشود سلطان است اگرچه محکوم عباد شود و منصور است اگرچه نفسی او را یاری ننماید و محبوبست اگرچه مردود باشد در این وقت مشعل توحید برافروزد و مرآت تفرید از هیکل تجرید حکایت نماید و مزار عراقی بلحن حجازی آیه کلّ شیء هالک الا وجهه بنوازد زیرا که دستهای عارفین کوتاه و تو در مکنم بلند عزّت مستقرّ و قلوب عاشقین مضطرب و تو در کمال استقلال بر مخزن رفعت مستقیم خیال کجا راه یابد تا در آن سماء بافضا طیران نماید و فکر کجا بار یابد تا در عرصه فناء قدس قدم گذارد توهمات عباد بمنزله غبار است و غبار تیره مکدر کجا بذیل قدس مطهر رسد و یا نظره محدود بر روی منیر تو وارد آید لم یزل و لایزال غیر معروف بوده‌ئی اگرچه از هر ظهوری ظاهرتری و همیشه مستور خواهی بود اگرچه در کلّ شیء از نفس شیء مشهورتری اینست غیب تو در اجهار و ظهور تو در اسرار بلی ای محبوب من هر صدری قابل حبّ تو نیست و هر قلبی لایق ودّت نه حبّ تو ناری مشتعل و اجساد عباد حطبی یابس حطب را بمقاربت نار کجا قراری و استقراری ماند مگر آنکه عنایت قدیمت قدمی بردارد و علم بردا و سلاماً برافرازد تا قلم قدرت بر لوح منیر دل رقم حبّت نگارد و ذلک من فضلک القدیم توتیه من تشاء من عبادک قسم بعزّت تو ای پروردگار که جمیع این بلایا از هر شهدی شیرین‌تر است و از هر روحی نیکوتر زیرا که طالبان کعبه وصال تا از حدود جلال نگذردند بظهور جمال مسرور نگردند و تا از کأس فنا ننوشند بشریعه بقا وارد نگردند و تا قمیص فقر در سیبل رضای تو نپوشند بردای بلند غنی مفتخر نشوند و تا از درد عشق مریض نشوند بسمنزل شفا پی‌نبرند و تا از وطن ترابی نگذردند بوطن قدس الهی عروج ننمایند تا در بیدای طلب سرمدی نمیرند بحیات باقی ازلی فائز نشوند و تا در ارض ذلّت مأوی نیابند بر سماء عزّت راه نجویند و تا سمّ فراق نچشند بشهد بقا مرزوق نگردند و تا بادیه‌های بعد و هجر را طیّ نکنند بمصرهای قرب و وصل مستریح نشوند

اگرچه ای پروردگار من بلايا جميع احبّا را احاطه نموده ولكن در اين ايام تخصيص يافته بدو كنيز تو يكي باسم حوّا ناميده شده و ديگري باسم مريم و وارد شد اين مصيبت كبرى در حيني كه نبود با كنيزان تو مادري تا شقّ نمايد جامه خود را و بريزد بر سر خود خاك سياه را و بگريد بر حزني كه نازل شد بر ايشان و نبود با ايشان مصاحباتي تا آنكه خشك نمايد روهاي ايشان را از آبهاي چشم و بپوشاند موهاي ايشان را از غبارهاي تيره و نبود مشفقاتي تا اينكه تسلي دهد حزن ايشان را و بسرور آورد قلوبشان را و نبود از مونسات كه انس گيرد بايشان و بعد از مصيبت خضاب نمايد دستهايشان را و شانه زند مرغولانشان را و از شرابهاي خون نوشيده بودند و از طعامهاي غم مرزوق گشته و چون قضا فرمودي تو اي پروردگار من آنچه را كه اراده نمودي و جاري فرمودي امر مبرم قدر را در آنچه خواستي پس اي محبوب من بپوشان بر ايشان از جامههاي صبر و شكيبائي و ثيابهاي رحمت و بردباري تا آنكه روشن شود چشمهاي ايشان برحمتهاي تازه تو و ساكن شود قلوبشان از لطفهاي بي اندازه تو و وارد فرما ايشان را در رودخانههاي قرب و شهرهاي وصال و منزل ده بي منزلان را در جوار رحمت خود و در سايههاي خوش مغفرت و آموزش خود و آسايش ده اين مضطربان را در محفلهاي مقدّس خود و بچشان اين تشنگان را از آبهاي كوثر مكنون و از خمرهاي حيوان مخزون و بوز بر ايشان از نسيمهاي يمن حبّ خود و وارد فرما ايشان را در مصرهاي بقاي انس خود تا از غير تو دور شوند و بتو نزديك شوند و بذكر تو مشغول آيند و بياد تو مشعوف گردند و شجره حبت را در زمينهاي منير دل بكارند و از آبهاي عشق تو سيراب نمايند تا بلند شود قامت او و بثمر آيد شاخههاي او تا در حبت ثابت شوند و مستقيم گردند و تا در ارض رضاي تو مشي نمايند و در مهدهاي قرب تو مقرّر گيرند و در بيابانهاي وصل تو سير نمايند و در آسمانهاي لقاي تو طيران نمايند و از شئونات تحديد بگذرند و بر محفلهاي توحيد مشرف گردند و بنفحات تفريد در عالم تجريد سرفراز شوند تا چشم از همه دربندند و بتو بگشايند و از همه بگريزند و بتو وارد آيند پس اي مولاي من عنایت فرما بايشان و باين مهمان جديدی که بر تو وارد شد از آنچه ذکر شد و از آنچه ترک شد و از امری که از این دو جهت مقدّس و مبرّاست و زود است که عطا ميفرمائي آنچه را که بآن خوانده شدی اينست از عنایت تمام تو که پيشی گرفته همه موجودات را ای پروردگار من

\* \* \*

این عبد فقير معروض میدارد که اگرچه تفصيل حرکت از ارض سرّ و بلايای وارده در آن ايام از ذکر و بيان و خامه و بنان خارج است لم يحصيها الا الله ربّي و ربّ كلّ شئى ولكن حسب الامر مختصر عرض میشود که شبی از شبها پنج ساعت گذشته امر فرمودند که جناب اسم الله جمال با دو نفر همراه ايشان که قاصد حرم مقصود بودند در همانوقت از شب بروند مال بگیرند و از آن ارض خارج شوند اين بنده متحیر که سبب چیست حسب الامر مأمور شد و حضرات علی الصّباح خارج شدند بعد از چند ساعت از حین خروج ايشان آمدند و استفسار احوالشان نمودند که چه شدند و کجا رفتند جواب مختصری ذکر شد و رفتند يوم بعد بغتة ساعت هشت جميع احبّا را از تاجر و غيره که در سوق مشغول بودند جميع را گرفته بياب بردند و حبس نمودند و اطراف بيت را بغتة ضباط عسکريّه گرفتند و از باب شخصی آمد خدمت غصن اعظم معروض داشت که حسب الحکم بايد بگلي بولي تشریف ببرند ديگر چه عرض کنم که چه واقع شد بقسمیکه جميع آنچه در بيت بود باسم هراج بتاراج رفت و بعد در سرايه باصحاب ذکر کردند که هر که بخواهد در محلّ خود برود و بکسب و تجارت خود مشغول شود دوازده نفر که در خدمت حضرت ابهي بادرنه وارد شده اند بايد در خدمتشان بروند باقی خود مختارند نفسی قبول توقّف نمود و جميع از اشيا و اسباب و اوضاع خود گذشتند و مفارقت اختيار نمودند مخصوص چند نفر تاجر بودند که سنه قبل وارد ارض سرّ شده بودند کلّ از اسباب خود گذشتند و ضرر کلّي بر آن نفوس وارد شد و مبلغی اسباب را بقیمت بسيار نازل فروختند و نفوسیکه خریدند در دادن وجه تعلّل نمودند و ايشان معطل نشدند از مال گذشتند و بجنود اجلال ملحق شدند و يکنفر هم

خود را فدا نمود که ولوله در شهر افتاد و اکثری از قناسل دول بحضور آمدند و بسیار سخنها میان آمد فرمودند که این سفر حتم است و باید برویم علی الله فی کلّ الامور توکلّی باری اگر بخواهم تفصیل بیانات حضرات را معروض دارم بطول خواهد انجامید ولكن بسیار بمحبت آمدند و تفصیل امور را کلاً و طراً بجمع دول نوشتند و در روز حرکت غوغای غریبی بر پا شد با هفتاد و دو نفر از ارض سرّ بارض سجن توجه فرمودند دیگر چه عرض کنم که در راه چه حالت خوشی دست داد والله جمیع بمثل آنکه بعیش میروند و دیگر چه عرض کنم از آیات بدیعه که در هر حین ظاهر و هویدا میگشت فی لیت کنت معنا و بعد وارد گلی بولی شدیم عمر افندی مین باشی مخصوص با پنج نفر اون باشی وارد شدند معروض داشت باید بعگا تشریف ببرید بعد در بابور لمسه متوجه سمت عگا شدیم قرب بمدینه فلک ایستاد و بقایق تشریف آوردند و چهار نفر را از حضور منع نمودند جناب سیاح و جناب مشکین قلم و آقا محمدباقر و آقا عبد الغفار عمر افندی مذکور داشت که مأمورم این چهار نفر را بقبرص ببرم حضرات بناله آمدند بعد از چند دقیقه مفارقت جناب آقا عبد الغفار خود را از عرشه کشتی بیحر انداخت فی روحا من حبه و انقطاعه و توکله و استقامته و بعد بعگا وارد شدیم در قشله عسکریه منزل دادند و شب ورود چیزی در حرم نبود پاشا شام فرستاد و آنها باطفال داده شد و هوا در شدت حرارت و گرمی و آب شور و غذاهای مخالف دیگر معلوم است که چه گذشته ولكن از فضل الهی در کمال روح و ریحان بوده و هستیم فسوف ينصر الله عباده بالحق و انه موفی وعده و انه بکلّ شیئ علیم چنانچه هر چه در الواح قبل در تفصیل انقلاب ارض سرّ مرقوم کلّ ظاهر شد آنچه هم از نصرت که مرقوم شده البتّه ظاهر خواهد شد و سه نفر در این ارض غربت و سجن فدا شدند دو برادر جناب باقر و اسمعیل علیهما رحمة الله و عنایت دست بگردن هم در یک شب فدا شدند از اول ابداع تا حال چنین امری واقع نشده که دو برادر باین قسم متحداً متفقاً از ارض تیره بمقرّ اطهر منیر طیران نمایند طوبی لهما و لاصلاب حملهما و لرحم خرجا منه تفصیل عنایاتی که در باره ایشان ظاهر شد حال نمیتوانم عرض کنم چه که السبیل مقطوع و القلم ممنوع و همچنین جناب آقا ابوالقاسم از اهل سلطان آباد با همه این بلایا فی الحقیقه در کمال راحت و روح و ریحان بودیم چه که بلقا فایز بودیم ولكن محزون از طرف احبای عراق چه که از حضور دور بودند و بیلائی دیجور مبتلا ولكن چونکه لله و فی الله بوده باسی نیست و حزنی نه

و اما آنچه در باره جناب آقا سید مهدی نوشته بودید در حین رجوع مشافهه بایشان امر شد که در کمال ستر باشند باین جهت معاشرت نکرده اند و دیگر در ثبوت بعضی از احباب نوشته بودید نحمد الله و نشکره بما جعل اولیائنا ثابتاً علی امره و راسخاً فی حبه

و در باره جناب زین دستور العمل خواسته بودید فرمودند الیوم تکلیف کلّ صبر بر قضا یا و انتشار ذکر الهی است ما بین عباد بحکمت محضه و قضاهاى متوالیه و بلاهاى متواتره نفوسى را که فی الحقیقه از کوثر حیوان آشامیده اند منع نماید اگرچه زحمت ایشان فوق قوه واقع شده ولكن چون مرجع امور بحق است آنچه وارد شده سهل است بهر محل از بلاد که مصلحت بدانند مکتوب بنویسند و بفرستند و چون اصل شجره از اریاح قضائیه در نمو است لذا اوراق هم در حرکت احزان کلّ و بلایاى کلّ معلّق باصل شجره است فسوف ینزل ما یفرح به قلوب احبائنا

جمیع را فرداً فرداً تکبیر و سلام برسانید مخصوص نفوسى که آثار استقامتشان منتشر شده و عند الله مذکور گشته اگر ممکن بود بکلّ توقیع ارسال میشد ولكن این ایام مقتضی نیست چنانچه مشاهده میکنید و دیگر بهر مدینه که رسیدی احبای الهی را تکبیر برسان و بگو که الیوم یوم ثبوت و نصرت است بهیچوجه محزون نباشید چه که آنچه وارد شد از قضاهاى محتومه بوده و در الواح قبل ذکر شده فسوف یظهر حکمة ما ظهر و نحن فی شکر مبین

## هو الله تعالى شأنه العظمة و البيان

این مظلوم بین انیاب ذئاب بوده و هست در این حالت صریر قلم اعلی قطع نشده و ندای مقصود عالم توقّف نموده در جمیع احوال اهل امکان را بافق رحمن دعوت نمودیم و چون اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نمود حزبی با سیف و سنان قصد مقصود عالمیان نمودند میگویند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هر یوم جاهلی کلمه‌ئی گفته و میگوید باری عبده عجل بسیار در این اراضی هم شاید ظاهر شود چه که نفاق ناعقین را از قبل اخبار نمودیم و در هر بلدی ظاهر شده و میشود از حقّ میطلبیم اولیاء خود را از شرّ آن نفوس حفظ نماید و قلوب را بانوار الفت و اتحاد منور دارد یا حزب الله بشنود ندای مظلوم را در ناعقین قبل تفکر نمائید چه مقدار از نفوس را بظنون و اوهام مبتلا نموده‌اند حقّ گفتند و شهیدش نمودند یا قائم گفتند و بر منابر سب و لعنّش کردند اینست شأن عباد غافل عمل نمودند آنچه را که عالم عدل گریست و اقلیم انصاف نوحه نمود غافل در این ارض وارد ظاهراً اظهار وفاق و ایمان در باطن کفر و نفاق و لکن ستار ستر فرمود و ذکر فرمود او حقّ را غافل دانسته از عدم اظهار عدم اطلاع گمان نموده غافل از آنکه اسم ستار بذیل مختار تشبّث جست و ستر طلب فرمود ای دوستان بر امر ثابت و راسخ باشید اگر نفسی کلمه‌ئی بگوید در جواب بگوئید ظاهر شد آنچه که بیک تجلی از تجلیات انوار امرش عالم را روشن و منور نمود و یک بیان از بیان منزل از سماء مشیتش کل را از کتب عالم و بیان امم بی‌نیاز کرد طوبی لمن فاز بالله و آیاته و اعرض عن کلّ ناعق بعید باری هر نفسی الیوم ذکر نماید که سبب اختلاف شود لدی الله مردود بوده و هست لعمر الله امر تمام و کامل و ظهورات منتهی لکن نفوس محیله مثل نفوس قبل موجود و اختلاف را دوست داشته و میدارند نسأل الله ان یوقّهم و یؤیّدهم علی نصره امره العزیز البدیع و یمنعهم عمّا یختلف به الناس و یحفظهم من همزات الشیاطین

یا سمندر نامه شما که بجناب اسم جود علیه بهائی نوشتی در ساحت اقدس حاضر و ذکر جمعی از اولیا را نمودی لله الحمد از اول امر تا حین موقّعی بذکر و ثنای حقّ و همچنین بذکر اولیا اقبال نمودی توجّه کردی و بر خدمت قائمی من یقدر ان ینکر ما نطق به لسان المظلوم فی سجنه المبین جناب نبیل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر از قرار مذکور لأجل تبلیغ بجهات اخری توجّه نموده‌اند نسأل الله ان یمده و یوقّقه علی ما یحبّ و یرضی جناب جواد علیه بهاء الله او و منتسبین بذکر و ثنا و خدمت امر مشغولند ذلک من فضل الله علیه انه هو الفضل الکریم

ذکر جناب معلّم را نمودی ذکرناه من قبل و من بعد بذکر بدیع و همچنین ذکر نفوس اخری هر یک فائز شد بآنچه که در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است یا استاد قبل علی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی و اسمعتنی و عرّفتنی و علّمتنی سیبک الّذی اعرض عنه اکثر عبادک و خلقک اسألک بالتّقطة الّتی بها فصلت الکتب و الرّیزر و الألواح و اظهرت منها صحائف مجدک و اسرار امرک ان تجعلنی ثابتاً علی حبّک بحيث لا تمنعنی شبهات من یأتی و یوسوس العباد بالتّفاق فی یوم التّلاق و انک انت مالک الآفاق و مؤلّف القلوب باسمک العزیز الوهاب

یا حسن اسمع التّداء من شطر السّجن انه لا اله الا هو الفرد الخبیر اذا رأیت انجم سماء بیانی و شربت رحیق العرفان من کأس عطائی قل

الهی الهی لک الحمد بما ایقظتنی و ذکرتنی فی سجنک و ایدتنی علی الاقبال الیک اذ اعرض عنک اکثر عبادک اسألک بقیام مشرق امرک و مصدر احکامک و قعوده و نطقه و صمته و ظهوره و ضیائه و سکونه و حرکتی ان تجعلنی فی کلّ الأحوال منادياً باسمک بالحکمة و البیان و ثابتاً علی امرک بین الأدیان ای ربّ لا تمنعنی عن کوثر عنایتک و لا عن قدح عطائک قدر لی ما یجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبلک انک انت المقتدر القدیر

یا محمد رضا ندا مرتفع و مظلوم لازال بین ایادی اعدا بوده ظلم ظالمین و اعراض منکرین و سطوت معتدین و ضغینه علما و بغضای امرا او را از ذکر مالک اسماء و فاطر سماء منع نموده امام وجوه بأعلى التداء کل را دعوت نمودیم و لکن قوم کلمه حق را نپذیرفتند و باو هام مشغولند مخصوص معرضین اهل بیان مقام تصدیق تکذیب نمودند و مکان شکر شکایت آغاز کردند از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر استقامت و حفظ آنچه عطا فرموده اوست بخشنده و مهربان

یا قلمی الأعلی سید عبدالغنی را ذکر نما تا ذکر او را بمشرق نیر استقامت جذب فرماید ای قلم روز گفتار است بگو آنچه باید گفت دوستان الهی را از رحیق حقیقی محروم نما و از دریای بخشش ربانی منع مکن یوم یوم تو است از خزائن معانی و بیان عنایت فرما آنچه را که سزاوار آیم است بگو ای دوستان نور الهی از اعلی افق عالم ساطع اوست شمس حقیقت و خورشید دانائی آفتاب ظهور بهر اسمی نامیده شده بلکه اسماء حسنی و صفات علیا طائف حولش بوده و هست بابصار حدیده نظر نمائید و بقلوب فارغه توجه کنید بصر مغناطیس است از برای باب دانش آگاهی و دانائی عقل از بینائی بصر است طوبی از برای نفسی که راه راست را شناخت و باو تمسک نمود انا نذکر فی هذا المقام اباک الذی صعد الی الرقیق الأعلی امرأ من لدی اللہ ربّ الأرباب انا طهرناه من کوثر العفو والغفران و ادخلناه فی مقام عجزت عن ذکره الأقلام البهآء من لدنا علیه و علی الذین ذکروه بما نطق به القلم الأعلی فی هذا المقام الرقیع قد اخذته نسائم العنایة و الألطاف من کلّ الجهات هذا من فضل اللہ مالک الرقاب انا نذکر فی هذا المقام ضلعه و الذین آمنوا باللّٰه مالک الأدیان كذلك نطق القلم اذ کان مالک القدم فی سجنه الأعظم بما اکتسبت ایدی الظالمین

یا سمندر ذکر اولیای ارض راء و شین و اطراف مکرر از قلم اعلی جاری لآلی صدف عرفان لازال بایادی مقبلین ارسال گشته جمیع را از قبل مظلوم ذکر نما و تکبیر برسان شاید نفحات بیان رحمن ایشان را از احزان وارده مطهر نماید و بفرح اکبر فائز فرماید

ذکر جناب آقا سید احمد را نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان از حق میطلبیم امطار رحمت را که از سماء فضل نازل و جاریست منع ننماید یا احمد بآثار فائز شدی جهد نما که شاید باعمالی فائز شوی که عرفش از عالم قطع نشود کنوز عالم بکلمه الهی برابری ننماید قدر کلمه الله را بدان باو تمسک نما ناعقین بسیار از حق حفظ طلب کن اوست سامع و اوست مجیب

انا اردنا ان نذکر من سمی بالحسین الذی صعد الی اللّٰه ربّ العالمین قسم بافتاب افق سماء معانی که آنچه از قلم اعلی در باره نفوسی که بافق ابهی صعود نموده اند جاری و نازل میشود همان حین آن ارواح مجرّده را قوت عطا فرماید و همچنین بر عزّت و رفعت و نعمت و راحتشان بیفزاید حکمت بالغه این مقامات را ستر فرموده لحفظ عباد هر آیهئی از آیات این ظهور کتابیست مبین از ذکر نقطه موصوفه در الواح مقام آیات و حروفات و کلمات نزد متبصرین معلوم و واضح و ظاهر است لله الحمد حسین علیه بهائی از آیه مبارکه فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد

یا سمندر فضل الهی عباد را اخذ نموده و اسم غفار و ستار عنایات خود را اظهار فرموده بشأنی که عدل مستور و نیر فضل از افق سماء عنایت مشرق و لائح طوبی از برای نفوسی که در این بحر سیر نمایند و بیابند آنچه را که سزاوار داناییست یا غلامعلی بشنو ندای مظلوم را و در امر الله مستقیم باش بقسمی که خود را بعنایت حق از دوش مستغنی مشاهده نمائی اگر باین مقام فائز شوی از نفاق ناعقین و محبین فتنه و اختلاف محفوظ مانی حمد کن مقصود عالمیان را که ترا ذکر نمود و بآثار قلم اعلی فائز فرمود او هام و ظنون لائق متوهّمین بوده و هست بانوار یقین ناظر باش و بحبل استقامت متمسک مکرر ذکر اولیا در ساحت مظلوم بوده و از برای کل استقامت میطلبیم اوست مشفق و مهربان



یا ابتراب ذکرت نزد مظلوم مذکور و بذکر قلم اعلیٰ فائز گشتی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بشأنی که حوادث عالم و وضوای امم و اشارات جهلا و گفتار ضعفا و شبهات علما شما را محزون نماید باسم حقّ مسرور باشی و باو مانوس در جمیع احیان از رحیق محبّت محبوب عالمیان بیاشامی و بیادش عالم را فراموش کنی و تقی علیه بهائی را از قول مظلوم تکبیر برسان و باشراقات انوار نیر کرم بشارت ده شاید این بشارت سبب انتباه اهل عالم گردد بر اقتدار قلم اعلیٰ و نفوذ کلمه علیا احدی آگاه نه هر بیان که از افق سماء اراده مقصود عالمیان ظاهر میشود عرفش عالم را اخذ مینماید و معطرّ میسازد طوبی از برای نفوسی که ببینند و ببینند البهآء من لدنا علیکمما و علی الذّین سمعوا التّدآء اذ ارتفع من الأفق الأعلى و قالوا لک الحمد یا مقصود العارفين و محبوب المخلصین

یا سمندر قلم اعلیٰ در سجن عکا محض فضل و عنایت اراده نموده میم و لام و کاف علیه بهائی را ذکر نماید و باشراقات انوار آفتاب بیان رحمن مسرورش دارد

یا محمد قبل صادق اسمع ندآء المظلوم انه ینادی فی کلّ الأحیان امام وجوه الأدیان و یدعوهم الی الله ربّ العالمین و نذکرهم من قلمی و نذکرهم بآیاتی و نبشّرهم بعنایة الله مالک یوم الدّین قد قمنا امام الوجوه فی آیام زلت فیها اقدام العلماء یشهد بذلک من عنده کتاب مبین سمعنا ندائک ذکرناک و اقبلنا الیک لشکر ربّک المشفق الکریم قد انزلنا الآیات و اظهرنا البیئات و فتحنا علی وجوه العباد ابواب العنایة و الألطاف من لدی الله العزیز الحمید و امرناهم بما یقرّبهم الیه و ایدناهم بفضله الّذی احاط العالم و رحمته الّتی سبقت من فی السّموات و الأرضین انک اذا وجدت عرف بیانی و شربت رحیق الوحی من کأس عطائی قل

الهی الی الی لک الحمد بما ذکرته و انزلت لی ما لا ینقطع عرفه بدوام ملکوتک اشهد یا الی بوحدانیّتک و فردائیّتک اسألک بنفوذ مشیّتک و احاطة ارادتک و بأمواج بحر بیانتک و انوار نیر برهانک ان تجعلنی منقطعاً عن دونک و متوجّهاً بکلی الیک الی الی الی تری اقبالی الیک و توسّلی بحبلک نور ظاهری و باطنی بانوار معرفتک ای ربّ لا تجعلنی محروماً عمّا قدرته لأصفیانتک و لا ممنوعاً عمّا انزلته فی کتابک ای ربّ اسألک بالکلمة الّتی بها نسفت جبال الأوہام و انفطرت سماء الأدیان ان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبّک بحيث لا یمعننی نفاق التّاعقین عن الاقبال الی افقک و لاسطوة الظّالمین عن اخذ کتابک انک انت المقتر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

و نذکر فی هذا المقام من سمی بلطفعلی لیشکر الّذی ذکره اذ کان بین ایدی الظّالمین یا لطفعلی سمندر علیه بهائی ذکرت را نمود و این کلمات مخصوص تو از امّ الکتاب نازل تا روح را تازه نماید و ارکان را قوّت بخشد و بر امر الی ثابت و مستقیم مانی چه بسیار از نفوس باوہام متمسکند و بحرفی اعراض نموده و مینمایند از حقّ جلّ جلاله بطلب کل را تأیید فرماید و قوّه شامه عطا کند و همچنین قوّه سامعه و باصره تا ببیند و ببینند و بشنوند

یا مهدی اهل بیان حزب شیعه و اوہام و ظنون و همچنین اعمال و مقامشان در یوم جزا کل را مشاهده نمودند معذلک در ترتیب همچو حزبی مشغولند اینست شأن عباد اعرف و کن من المتبصرین لله الحمد اولیای مذکوره در کتاب سمندر هر یک بفیوضات فیاض حقیقی فائز گشتند

و نختّم الکلام بذکر الخلیل و من معه لعمر الله انه کان مذکوراً لدى المظلوم بذکر لا ینفد نوره و لا تغیرہ حوادث العالم و لا قاصفات الأمم و لا حجبات المعتدین یا خلیل اسمع التّدآء انه هو الله لا اله الا هو قد ظهر و اظهر امره المحکم المتین ما منعه قصص العالم و لا ظلم الذّین کفروا بیوم الدّین یا خلیل اخسر اهل عالم حزب ایران بوده و هستند قسم بآفتاب بیان که از اعلیٰ افق عالم مشرقست حنین منابر آن دیار در کلّ حین مرتفع و اول ایام در ارض طاء این حنین اصغا شد چه که ترتیب منبر از برای ذکر حقّ جلّ جلاله بوده و حال در ایران مقررّ سبّ مقصود عالمیان شده ملاحظه نما اخسر احزاب چه

کرده و چه گفته معرضین بیان هم بر اثر آن حزب مشی مینمایند جناب حیدر قبل علی علیه بهائی و عنایتی از ارض صاد نوشته که متوهمین این ارض ناس را بکتاب ایقان بمطلع اوهام دعوت مینمایند اینست شأن عباد کو عدل و کجاست انصاف ذرهم فی خوضهم یلعبون

و نذکر محمداً قبل کریم و نبشّره بعنایة الله العزیز الحمید ذکره بآیاتی و بشّره برحمتی الّتی سبقت و بفضلی الّذی احاط الوجود انشاءالله بنار سدره مشتعل باشند و بنورش منیر و باغصانش متمسک بشأنی که عالم را معدوم و مفقود شمرند البهَاء علیک و علیه و علی من معکما و علی کلّ ثابت مستقیم و نذکر من سمّی بیحیی الّذی حضر و فاز و آید الله علی الانصاف فی هذا النّبأ العظیم یا یحیی حضرت و سمعت و رأیت اذ نطق القلم الأعلى اذ کان مستویاً علی عرشه الرّقیع هنیئاً لمن شرب ریحق الالهام من ایدای عطاء ربّه مالک الأنام و تمسک بالحکمة الّتی انزلناها فی الواح شتی و بما امرنا العباد به فی کتابی المبین

\* \* \*

جناب محمدحسن علیه سلام الله

هو المشرق من افق سماء العطاء

این مظلوم لوجه الله مقبلین را ذکر مینماید و بما ینفعهم و یرفعهم امر میفرماید انسان باید ناظر باشد بآنچه که سبب عزّت و علوّ و سموّ اوست و آن حاصل نشود مگر باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه مکرّر این کلمه از قلم جاری بیک کلمه و یک عمل پاک کره خاک از افلاک گذشت امید آنکه کل فائز شوند بآنچه که سبب اقبال نفوس و الفت قلوبست یا محمد قبل حسن جناب زین المقرّین علیه بهائی و عنایتی نامهات را بساحت مظلوم ارسال نمود و این لوح باسمت نازل اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم و قل

الهی الّهی لا تمنعنی عن سماء جودک و لا عن شمس فضلک اسئلک بالکلمة الّتی بها سخرت الغیب و الشّهود ان تؤیّدنی و اولیائک علی ما یرتفع به امرک بین عبادک و فی بلادک ثمّ قدر لی کلّ خیر انزلته فی کتابک انک انت المقتدر الغفور الکریم

البهَاء علیک و علی ابنک و علی الّذین آمنوا بالله الفرد الخبیر

\* \* \*

جناب اعزّ اجلّ ملا محمد ملاحظه دارند

باسمه البهیّ الأبھی

این نامه از این عبد حزین غمین بشطر مشفق امین ارسال میشود که ای یار از اغیار رخ عرفان پیوش و در مقابل وجه نگار بگشا از جان بگذر و بذکر جانان در مابین زمین و آسمان بیان بی ستر و کتمان برآر حجاب صمت شقّ نما و سحاب سکون خرق کن لسان ذو الجلال از جهة عرش فرموده که بنویس

ای محمد عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اضطبار ننمایید چون سمندر نار شعله در دیار افکند بشأنی که جمیع حجابات و سبحات را از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد ای محمد چنان از خلف ستر و سکون بیرون خرام که جمیع جهانیان از حرکت مهتز شده بهیجان آیند بقسمی که جمیع حوریات مستوره در قمایص سندسیه و جوهریات افنده محتجبه از غرف ستر و سکون بی حجاب و نقاب بذکر ربّ الأرباب ناطق شوند ای محمد قسم باسم اعظم که قدرتی ظاهر شده که اگر ایادی رجای جمیع ممکنات بیمین اعطایش بلند شود جمیع باکفّ مشرق بیضا از سینای فضل و عنایت کبریا راجع شوند پس کفّ منیره را از جیب امریه بادن خالق بریه بیرون آر و گمراهان وادی نفس و هوی را برضوان قدس ابهی و فردوس عزّ اعلی دلالت نما و از فقدان ثابتین و اعراض معرضین محزون مباش چه که بدعاً خلقی مبعوث شوند که قدم انقطاع بر کلّ من فی الأرضین و السموات گذارند و آستین تقدیس بر کلّ ما خلق من الماء و الطّین برافشانند و بی سر و پا بقدم دوست بشتابند

در سنه ستین ملاحظه نما که چه قدر از ناس بحجابات اشارات که در ظهور قائم از رؤسای قوم در دست بود محتجب بودند و چون ظهور نیر اقدس امنع ارفع ابهی از افق عزّ اعلی ظاهر و مشرق گشت خلقی مبعوث شدند که جمیع آن اشارات مشهوره را از صدور محو نمودند و قدم بر صراط عزّ مستقیم بسطان وقار و تسلیم و تسکین گذاردند و بهیچ حجابی محجوب نشدند و بهیچ نهیبی منهی و ممنوع نگشتند کذلک یخلق الخلق بسطان امره ولکنّ الناس هم لا یعرفون بلکه بشأنی از کلّ شیء منقطع شدند که ذکر خاتم که نصّ کتاب بود بتصریح اتمّ من غیر تلویح بان هم ممنوع نشده بساحت مرفوع و مقام محمود بین یدی سلطان مقصود وارد شدند و حال شهادت میدهند سرّاً و جهراً که نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود حال مشاهده فرما که چه قدرتی ظاهر شد که بصر را از جمیع این کلمات برداشت و بمنظر اکبر دلالت فرمود باری بگل حسد مغلّ چشمه خورشید و اشعه شمس تفرید و تجرید آلوده نشود و از فیض خود ممنوع نگردد زود است عبادی ظاهر شوند که بهیچ عبارتی محتجب نگردند و بهیچ کلماتی از ساذج قدم محروم نمانند

قل یا ملأ البیان بعد اشراق جمال ذو الجلال فی وسط الزّوال لن ینفع شیء شیئاً ولو یكون اعظم فی الأنظار و ائقل عمّا خلق بالاجهار جز دوست را معدوم و مفقود شمزند و بسطان معلوم توجه نمایند چند سور لأجل آن جناب از سماء قدم نازل شد یکی به عراق ارسال شد و سوره دم بارض ط و همچنین لوح منبع دیگر انشاءالله رسیده و میرسد باری این عبد فانی عرض مینماید که ای جان جانی من و ای طیب دل غمگینم از جان بخروش خروشدنی که جمیع عالم را از نوم غفلت بیدار نماید دیگر تا چه کند قدرت لسانت و آتش قلب منیرت

و در این پوسته که نوشته آن جناب نبود بسیار حزن وارد شد انشاءالله بعد بر خلاف این کرّه معمول دارند و آن لوح که به عراق ارسال شد آن لوح اعظم معهود است که از قبل ذکر شده و بعد فوزک به تشهد بانّه لنفسه دلیل علیه و وصفه ما کان فیه و دونه یعجز عن بیانہ ولو یكون السن الخافقین  
لوحی از آقائی آقای آقا میرزا محمد علی ارسال گشت بزیارت آن فائز آیند

۵ شنبه ۱۲ ذی القعدة

خادم البهآء آقا جان

## بنام مقصود عالمیان

این نامه ایست از مظلوم بسوی مظلومی که از کأس بلا آشامید و از کوب باسء چشید وارد شد بر تو آنچه بر ما وارد شد محزون مباش عنایت حقّ ترا احاطه نمود نجات بخشید حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه که در کلّ حین تحت لحاظ بوده و هستی از عاقبت امور احدی الاّ الله آگاه نه لذا نباید در امورات حادثه مکدر باشی اگر لذّت بیان رحمن را بیابی و عنایتش را آگاه شوی خود را بر سریر اطمینان و فرح مشاهده کنی قد بدّل الله اضطرابک بالاطمینان و ذلک بالعزّ انه یكون معک فی کلّ الأحوال قل

الهی الهی فرّج همّی بحدوک و عطائک و ازل کربتی بسلطنتک و اقتدارک ترانی یا الهی مقبلاً الیک حین اذ احاطت بی الأحزان من کلّ الجهات اسألک یا مالک الوجود و المهیمن علی الغیب و الشّهود باسمک الذی به سخرت الأفئدة و القلوب و بأمواج بحر رحمتک و اشراقات انوار نیر عطائک ان تجعلنی من الذین ما منعهم شیء من الأشياء عن التوجّه الیک یا مولی الأسماء و فاطر السّماء ای ربّ تری ما ورد علیّ فی ایامک اسألک بمشرق اسمائک و مطلع صفاتک ان تقدّر لی ما یجعلنی قائماً علی خدمتک و ناطقاً بثنائک انک انت المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر ثمّ اسألک فی آخر عرضی بأنوار وجهک ان تصلح اموری و تقضی دینی و حوائجی انک انت الذی شهد کلّ ذی لسان بقدرتک و قوّتک و ذی درایة بعظمتک و سلطانتک لا اله الاّ انت السّامع المجیب

\* \* \*

عبدالله علیه بهاء الله

## بنام خداوند یکتا

این کتابیست از مظلوم آفاق بیکی از دوستانش که از مقام خود هجرت نموده تا آنکه بافق اعلی فائز گشته و کوثر وصال را از ایادی عطاء مالک اسماء آشامیده طوبی له و لأبیّه الذی فاز بالدّخول فی هذا المنظر الکریم ای عبدالله انشاءالله بعنایت محبوب عالمیان موفّق شوی بر اموری که سبب اعلاء کلمة الله شود مابین عباد او در کلّ احوال بافق رحمن ناظر باش و بکمال صدق و صفا و امانت و دیانت مابین ناس مشی نما قسم بآفتاب وحی که از مشرق بیان طالع شده که افعال مرضیه و اعمال پسندیده سبب اعلا و استعلاء وجود عباد است طوبی لمن تزین برداء الأخلاق الّتی انزلها الله فی الکتاب حسب الاذن باین سفر توجّه مینمائی انشاءالله باید بما ینبغی عامل شوی از حقّ میطلبیم در جمیع احوال ترا مؤیّد فرماید بآنچه رضای او است البهَاء علیک و علی الذین اقبلوا الی افق الأمر و آمنوا بالله العلیّ العظیم

\* \* \*

## بسم ربّنا العلیّ الاعلی

اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکنن عظمت و مقعد قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع ننمائید ای مؤمن مهاجر عطش و ظمأ غفلت را از سلسبیل قدس عنایت تسکین ده

و شام تیره بعد را بصبح منیر قرب منور گردان بیت محبت باقی را بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانی را بحجبات تیره نفسانی میوش تقوای خالص پیشه کن و از ما سوی الله اندیشه منما و معین قلب منیر را بخاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان بازمدار بحق متمسک شو و بحبل عنایت او متوسل باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از ذلت نفس نجات نبخشد ای عباد اگر از بحور غنای مستوره احدیه مطلع شوید از کون و امکان هر دو غنی و بی نیاز گردید نار طلب در جان برافروزید تا بمطلب رفیع منبع که مقام قرب و لقای جانان است فایز گردید

ای احمد از ابهر متموجه ملتطمه مستوره خود را منع مکن و از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش چشم را منیر کن و بنور لایح روشن نما تا بسینای مبارکه طیه که محل ضیا و استضیاء سنای الهیه است وارد شوی و بتجلیات انوار لانهایه منور گردی و ندای جانفزای انظر ترانی از مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل بشنوی جمال غیب در هیکل ظهور میفرماید

ای احمد نفعهئی از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم هستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدانی مزین فرموده و رشحی از طمطمایم بر عالمیان مبدول گشته و جمیع را سرمست از این باده قدس است از عدم محض فانی بعرضه وجود باقی کشیده

ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار لانهایات از جمیع جهات ملاحظه نمائی و گوش را از آرایش تقلید منزّه کن تا نعمات عندلیب وحدت و توحید را از افنان باقی انسانی بشنوی

ای احمد چشم ودیعه من است او را بغبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را باعراض مشتیه نفسیه از اصغاء کلمه جامعه بازمدار قلب خزینه من است لآلی مکنونه آن را بنفس سارقه و هوس خائن مسپار دست علامت عنایت من است آن را از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما بگو ای عباد فیض رحمت بی منتهایم از سماء مکرمت بی ابتدایم چون غیث هاطل در نزول و جریان است با دیده مقدس و گوش منزّه و استقامت تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بگو ای بندگان من بتحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و مقلد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب نموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی چشم برداشته بزلال سلسال لازوال بی مثالم درآئید لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی آن بملاقات آب فانی و معدوم شود و قدرتی آن بملاقات آب صافی و منیر گردد پس جهد بلیغ و سعی منبع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره بدست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود و لم یزل بآب عنایت من زنده و حی و باقی خواهد بود ای بندگان من جمال قدم میفرماید که از ظلّ هوی و بعد و غفلت بظلّ بقا و قرب و رحمت بشتابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریاحین معطره ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون نار مشتعل شوید تا حجبات غلیظه را محترق نمائید و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حبّ الهی زنده و باقی دارید و چون هوا لطیف شوید تا در مکمن قدس ولایتیم درآئید

ای بندگان من از مدینه وهمیه ظنیه بقوه توکل بیرون آمده بمدینه محکمه مشیده یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت واسعه و عنایت محیطه مأیوس مباشید که همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض بملک هستی آوردم بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل و جود را مبدول داشتم جمیع شما اشجار رضوان قدس منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و بنیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه و خطرات ملکیه بملائکه حفظ فرمودم حال از مغرس و حافظ و مربی خود غفلت ننمائید و دون او را بر او مقدم و مرجح مدارید که مبدا اریاح سمومیه عقیمیه بر شما مرور نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اثمار جنیه و افنان منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمتتم را از لسان ظهور قبلم شنو که پیسر مریم فرمودم که هر مالک بستانی شجره یابسه را

در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده بنار افکند چه که حطب یابس درخور و لایق نار است پس ای اشجار رضوان قدس عنایت من خود را از سموم انفس خبیثه و اریاح عقیمه که معاشرت بمشکرین و غافلین است حفظ نمائید تا اشجار وجود از جود معبود از نفحات قدسیه و روحات انسیه محروم نگردد و لازال در رضوان قدس احدیه جدید و خرم ماند

ای بندگان بنیان مصر ایقان حضرت سبحان را بنقر وهم و ظنون منهدم مکنید چه که ظنّ لم یزل مغنی نبوده و لایزال نفسی را بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد ید قدرت مبسوطه ممدوده مرتفعه سلطنتم را مغلول فرض گرفته‌اید و رحمت منزله مسبوقة غیر مقطوعه‌ام را مقطوع داشته‌اید و سحاب مرتفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر مهطول فرض نموده‌اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتم مفقود شده و یا نفوذ مشیّت و احاطه اراده‌ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نچنین دانسته‌اید چرا جمال عزّ قدس احدیتم را از ظهور منع نموده‌اید و مظهر ذات عزّ ابهی را از ظهور در سماء قدس ابقی ممنوع داشته‌اید اگر چشم انصاف بگشائید جمیع حقایق ممکنات را از این باده جدیده بدیعه سرمست بینید و جمیع ذرات اشیاء را از اشراق انوارش مشرق و منور خواهید یافت فبئس ما انتم ظننتم و ساء ما انتم تظنون

ای بندگان بمبدأ خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور نمائید کلمه مبارکه جامعه اولیه را تبدیل نمائید و از مقرّ عزّ تقدیس و قدس تجرید منحرف مدارید بگو ای عباد غافل اگرچه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته ولیکن سیاط عذاب بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقانه را بگوش مقدّس از کبر و هوی بشنوید و بچشم سر و سرّ در بدیع امرم ملاحظه نمائید از امواج بحر رحمت که جمیع ابهر لانهایه قطره‌ایست نزد او محروم مشوید و از معین قدس عذب فرات سایم خود را ممنوع مسازید قسم بذات غیبم که اگر اقلّ از ذرّ بشعور آئید بسینه بسینای روح بشتائید و بعین خود بمعین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیره بشنوید و غفلت نمائید

ای احمد از تقیید تقلید بروضه قدس تجرید و فردوس عزّ توحید بخرام بگو ای عباد باب رحمت را که بر وجه اهل آسمانها و زمین گشودم بدست ظلم و اعراض مبندید و سدره مرتفعه عنایتم را بجور و اعتساف قطع نمائید براستی میفرمایم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینه منست محلّ خزف فانیه دنیای دنیه مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ منست او را بغبار تیره بغضا میالائید بصفتان متّصف شوید تا قابل ورود ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم درآئید جمیع اشیاء کتاب مبین و صحف محکم قویم منند بدایع حکمت لدنیم را بچشم ظاهر مقدّس و قلب نورانی منزّه مشاهده نمائید

ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبیه جامعه که در الواح قدسیّه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه است بسموات عزّ احدیه والاّ جمال مقدّس از انظر عارفین است و اجلال منزّه از ادراک بالغین در شمس مشرقه منوره مضیئه ملاحظه نمائید که اگر جمیع عباد از بصیر و اعمی چه در وصف منتهی مبالغه نمایند و یا در دون آن منتهی جهد مبذول دارند این دو رتبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در امکانه حدودیه بخود مقبل و معرض راجع بوده و خواهد بود و شمس در مقرّ خود بکمال نور و اعطای فیض و ضیای خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و خواهد بود و هم‌چنین در سراج مضیئه در لیل مظلمه که در محضر شما روشن است مشاهده نمائید آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا جوامع صفات ذمیمه در حقّ او ذکر شود هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لا فوالذی نفسی بیده بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور مینماید و این مدح و ذمّ بقائلین راجع بوده و خواهد بود چنانچه مشهود ملاحظه میشود حال ای عباد از سراج قدس منیر صمدانی که در مشکاة عزّ ربّانی مشتعل و مضیء است خود را ممنوع نمائید و سراج حبّ الهی را بدهن هدایت در مشکاة استقامت در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از ما سوی الله از هبوب انفاس مشرکین حفظش نمائید

ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریست که در قعر عمق آن لآلی لطیفه منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البتّه باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکتونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید حال اگر احدی بشاطی قدسش قدم نگذارد و در طلب او قیام ننماید هیچ از آن بحر و لآلی آن کم شود و یا نقصی بر او وارد آید فیئس ما توهمتم فی انفسکم و ساء ما اتمت توهّمون

ای بندگان تالله الحقّ آن بحر اعظم لجّی و مواج بسی نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بآنی بان فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فایز گردید ای بندگان اگر در بدایع جود و فضل که در نفس شما ودیعه گذارام مطلعّ شوید البتّه از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت منست پی برید و از دون من خود را مستغنی بینید و طمطمای عنایت و قمرم مکرتم را در خود بچشم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم ابهائیّه ظاهر و مشهود بینید این مقام امنع اقدس را بمشتهیات ظنون و هوی و افکیّات وهم و عمی ضایع مگذارید مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بگمان دانه بآب و گل ارض میل نماید و بحرص تمام خود را بآب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید چه که اجنحه آلوده بآب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیّه خود را ساکن ارض فانیّه بیند حال ای عباد پرهای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالاید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمایند

ای عباد لآلی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی بقوّت یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّات غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم و ختم اناء مسک احدیه را بید القدره مفتوح نمودم و روایح قدس مکتونه آن را بر جمیع ممکنات مبذول داشتم حال مع جمیع این فیوضات منیعه محیطه و این عنایات مشرقه لمیعه اگر خود را منع نمائید ملامت آن بر انفس شما راجع بوده و خواهد بود

ای اهل بیان الیوم مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که جواهر جبال مرتفعه الهیهاید و لآلی ابحر فضل احدیه و دون شما از آنچه در سموات و ارض مشهود است در ظلّ شما محشور و بالتّبع مرزوق و متنعمند مثلاً ملاحظه در ارض طیّیه منبته نمائید که مقصود زارع از سقایه سقایه زرع خود است و بسا حجر صلده صلبه که در آن کشت و زرع بالتّبع مشروب میشوند پس مقصود از نزول فیض فیاض مزارع احبّای او بوده که محلّ انبات نبات علم و حکمتند و من دون آن از اعدا و غافلین که احجار متروکه ارضند بالتّبع برشحات فضلیّه و قطرات سحابیه مرزوق و مشروبند ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت مجوئید و از حقّ عزلت مگیرید و از مراقبت امر الله در جمیع احوال غافل مشوید و جهد نمائید که کلمات الهی را بدون آن قیاس نمائید

ای بندگان اگر صاحب بصرید بمدینه بینایان وارد شوید و اگر اهل سمعید بشهر سامعین قدم گذارید و اگر صاحب قلبید بحصن موقنین محلّ گزینید تا از مشاهده انوار جمال ابهائیّه در این ایام مظلمه محجوب نمائید چه که این سنه سنه تمحیص کبری و فتنه عظمی است

ای عباد وصایای روح را با قلم تسلیم و مداد ادعان و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجه بان نموده که مباد از حرفی از آن تغافل نمائید و بجدّ تمام اقبال بحقّ جسته و از دون آن اعراض نموده که اینست اصل ورقه امریه منبته از شجره الهیه

ای عباد نیست در این قلب مگر تجلیّات انوار صبح لقا و تکلم نمینماید مگر بر حقّ خالص از پروردگار شما پس متابعت نفس نمائید و عهد الله را مشکنید و نقض میثاق مکنید باستقامت تمام بدل و قلب و زبان باو توجه نمائید و نباشید از

بی‌خردان دنیا نمایشی است بی‌حقیقت و نیستی است بصورت هستی آراسته دل باو مبندید و از پروردگار خود مگساید و مباحثید از غفلت‌کنندگان براستی می‌گویم که مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی‌بهره و بی‌نصیب مانند و یا صورت معشوقی که از جان و روح عاری مانده و عاشق چون بدو رسد لایسمن و لایغنی مشاهده نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیابد

ای عباد اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی‌الجمله بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دل‌تنگ مشوید که ایام خوش رحمانی آید و عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع آن ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیشی معین و رزقی مقرر است البته بجمیع آنها رسیده فایز گردید اگر قمیص فانی را بقمیص باقی تبدیل نمائید و بمقام جنت ابهائیه که مقرر خلود ارواح عزّ قدسیّه است وارد شوید جمیع اشیاء دلیل بر هستی شما است اگر از غبار تیره نیستی بدرآئید از زحمت ایام معدوده دل‌تنگ مباحثید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور

ای بندگان سلسبیل عذب صمدانی را از معین مقدّسه صافیه طلب نمائید و اثمار منیعۀ جنت احدیه را از سدرۀ مغرسۀ الهیّه اخذ کنید چه که در وادی جزز یابس تسنیم خوش تسلیم و کوثر قدس تکریم بدست نیاید و از شجرۀ یابسه ثمرۀ لطیفۀ منیعۀ ملحوظ نگردد

ای طالبان بادۀ روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجرۀ روحانی بی‌حجاب لن ترانی میفرماید چشم دل و جان را محروم نمائید و بمحلّ ظهور اشراق انوار جمالش بشتائید کذلک ینصحکم لسان الله لعلّ اتم الی شطر الروح تقصدون

\* \* \*

هذا ما ظهر و اشرق من افق البیان

اینکه در بارۀ انقلاب و اختلاف ایران مذکور نموده بودید هذا ما وعدنا به فی الألواح ای طیب قبل از ارسال بدیع حجّت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهرة کلمۀ حقّی بر او القا نکرده و لکن بعد از ظهور بدیع بقدرت منیعۀ الهیّه و ابلاغ کلمۀ ربّانیّه و کتاب الهی حجّت و برهان کامل و بالغ شده چون بنعمت معنویّه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند حتم بود این بلا من لدی الله مالک الأسماء حال باید تفکر نمود که سبب چه بوده که رشحات بحر غضب الهی رئیس را مهلت داده و سایرین را اخذ نموده عند ربّک علم ما کان و ما یکون آنّه لهو العلیم الخبیر اگر ناس در امور وارده و این بلیۀ کبری تفکر مینمودند کلّ را بشاطی عزّ احدیه متوجّه مشاهده مینمودی و لکن قضی ما اراد آنّه لهو المراد ای طیب ناس را اوهام از ربّ انام منع نموده مشاهده در اهل فرقان نما که بکلمات مزخرفۀ موهومه از سلطان کلمه محروم گشته‌اند دو مطلب مابین آن قوم محقق و ثابت بوده بشأنی که ایام و لیالی بذکر آن دو مشغول بودند یکی ذکر قائم و یکی ذکر وصایت در بارۀ قائم مشاهده نمودی که آنچه در دست آن قوم بود وهم صرف بوده حال اهل فرقان را بگذار و بعضی اهل بیان را مشاهده کن که مجدداً باوهامات قبلیّه تمسک جسته و متشتند چنانچه خبیث اصفهانی هر نفسی را که دیده ذکر وصایت نموده که شاید نظر باوهامات قبل ناس را از شاطی عدل محروم نماید و حال آنکه خود آن خبیث میدانند که ذکر وصایت ابداً در بیان نبوده و نیست و از این گذشته بر امر یحیی مطلع نبوده معذک بوسوسه مشغول او و اتباعش باین اذکار ناس را از طلعت مختار منع مینمایند اینست که ناس هنوز بالغ نشده‌اند اگر بالغ بودند باین اذکار از مذکور



ممنوع نمیگشتند و از حقی که بیک کلمه او صدهزار ولیّ خلق میشود بعید نمیماندند طوبی از برای نفسی که حجبات اوهام را بکله خرق نماید و بصر حدید بمطلع عزّ تفرید ناظر شود مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست بود جمیع موهوم صرف بوده مع ذلك بتوهمات انفس مشرکه از مالک بریه محجوب مانده اند ایوم اگر نفسی جمیع این مقامات را معدوم و مفقود نشمرد عندالله از انسان محسوب نه تا چه رسد بمقامات عالیه باذن جان ندای رحمن را بشنو که میفرماید انّ السّالک فی المنهج البیضاء و الرّکن الحمرآء لن یصل الی مقام وطنه ای مقام لقاء ربّه الاّ بکفّ الصّفر عمّا فی ایدی النّاس و عمّا یتکلّم به السن النّاس و عمّا توهمت به افئدة النّاس یا حبّذا لمن فاز بهذا المقام الأسنى و الغایة القصوى و الذّروة العلیا و الفلک الحمرآء و العزّ الأقصى و الطّلع التّورآء و الأفق الأعلى منقطعاً عن اوهام من فی السّموات و الأرضین معرضین اهل بیان بضری قیام نموده اند که شبه آن در عالم ظاهر نشده چه اگر بصر انصاف مشاهده مینمودند و به ما اراد الله توجّه میکردند عرف قمیص الهی کل را اخذ مینمود فوالذی انطقنی بالحقّ بشأنی بی انصاف و غافل مشاهد میشوند که فوق آن متصوّر نه فاسأل الله ان یؤیّدهم علی عرفان هذا البدع الذی ما رأّت عین الابداع ابداع منه قل تالله انه لبدیع السّموات و الأرض و انه لسراج الله للعالمین

و اما ما ذکررت فی المیم انه قد تعدّی سوف یری خسارانه بما ارتکب الا ان یتوب و یرجع انه لهو الحاکم العزیز العلیم انا امسکنا القلم عمّا هو علیه لانه لیس له رأى بل کان محکوماً بما یحکم به من فی حوله کذلک قضی الأمر فی لوح عظیم لا تحزنوا بذلک سوف ینصر الله احبائه و یاخذ الذین ظلموا انّ هذا لحقّ یقین  
یا طیب نسمع حنین البیت انه یقول

ربّ نجّنی من القوم الظّالمین یا الهی فابتعث من یاخذنی و یخلّصنی و یعمّرنی انک انت المقتدر علی ذلک و انک انت العزیز القدر الی متى اکون فی تصرّف الذین کفروا بک و بآیاتک الکبری ای ربّ خلّصنی من هؤلاء المشرکین الذین ما سمعوا ندائک و ما اجابوک قد اخذتهم الأوهام علی شأن اعرضوا عنک و اعترضوا علیک بعد اذ جئتهم من مطلع الفضل بسلطان مبین

اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجاله اجاره هم مینمود محبوب بود الأمر بید الله انه لهو الحاکم علی ما یرید کبر من قبلی احبائی و بشرهم بذکری ایاهم نسأل الله ان یوقّهم علی الاستقامة علی حبّه لانها لا یعادلها شیء فی الابداع انّ ربک لهو العلیم الحکیم

کبر عبدالرحیم نسأل الله ان یؤیّده علی حبّه علی شأن یضع الأوهام تحت رجله و یکسّر صنم الظنون باسم ربّه العزیز الحکیم و یوقّقه علی خدمته و طاعته و یقدّسه عن نفحات المغلّین و یجعله ذاکر نفسه بین عبادہ انه ولیّ من توجّه الیه لا اله الاّ هو المقتدر القدر انما البهآء علیک و علیه و علیهم من لدن عزیز حکیم

\*\*\*

ق

محبوب فؤاد حضرت سمندر علیه بهآء الله الأبهی ملاحظه فرماید

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

ایام احزانست و امواج ضغینه و بغضا در افئدة دشمنان شراره کبر و غرور و دخان حرص و طمع عالم فرح را تیره نموده سبحان الله مع ظهور عنایات و بروز فضل و الطاف وارد شد آنچه که بر حسب ظاهر هیچ نفسی شبه آن را گمان نمینمود یسأل الخادم ربّه ان یسسط بساطاً آخر و یطهر افئدة عبادہ بماء الکوثر و ینورها بأنوار منظره الأكبر انه هو السميع المجیب و هو العليم الخبیر یا محبوب فؤادی دستخط حضرت عالی که بنام این خادم فانی بود و همچنین نامه های متوالی که باسم حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبهی بود کلّ بشرف حضور و اصغاء مکلم طور فائز قوله تبارک و تعالی

### بسمی المنادی بین الأرض و السماء

هذا کتاب من لدى المظلوم الى الذي آمن بالله المهيم القیوم قد احاطت الأحزان مولى الامکان و اولیائه بما ورد علیه من مظاهر الأوهام و الظنون لعمر الله ناع القلم الأعلى فی الأفق الأبهی و صاح الصهیون و نسف کوم الله بما اکتسبت ایدى الذین انکروا حجة الله و برهانه بعد اقرارهم و کفروا بالشاهد و المشهود قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوى و البغی و الفحشاء و ارتکب ما ناحت به الأمانة و بکی عباد مکرمون قد اتفق مع عدو الله فی التصرف فی اموال الناس ان القلم عجز عن ذکر اعمالهما و ما ورد منهما على امر الله ربّ ما کان و ما یكون

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو سبحان الله نفسی که عنایت کبری بر حسب ظاهر در باره اش منظور و اسباب تجارت از هر جهت از برایش موجود چون دارای زخارف دنیا شد اول سیف جفا بر معین و ناصر و مؤید خود وارد آورد و بعد بر اولیا و دوستانش آن بی انصاف در اموال افنان و سایر دوستان طمع نمود و اولیا برآورد که مال مرا بردند و عمل نموده آنچه را که سبب تضییع امر بوده قلم اعلی در این مقام باین کلمات مشغول تا سمندر ناری از احزان وارده و امورات نازلّه بر نبیل قبل علی محزون نشوند و افسرده نگردند در این احزان شریک بزرگی از برایت موجود یا سمندری لا تحزن عمّا ورد علیّ و علیک من کلّ ظالم بعید و کلّ فاجر عنید کن مشتعلاً بنار محبتی و طائراً فی هواء عنایتی و ناطقاً بما تنجذب به الأفئدة و القلوب اولیا هر یک را بنور بیان مقصود عالمیان منور دار و بنار سدره مشتعل نما هر یک امام وجه حاضر و بلسان عنایت مذکور نظر بمقتضیات حکمت ذکر اسم نشده ولکن امام وجه غائب نبوده و نیستند یشهد بذلک بحر بیانی و سماء عطائی و عن ورائهما لسان العظمة فی مقامه المحمود قل

الهی الهی تری ما ورد علی اولیائک من اعدائک قد کفر بک من رفعته بأیادی فضلک و انکر حقک بما اتحد مع مطلع البغضاء فی ایامک ای ربّ تری الظالم اتخذ عدوک لنفسه ناصرّاً و معیناً و ارتکب ما اخذت به الأحزان اهل سرادق عصمتک و خباء عظمتک ای ربّ اسألک بأنوار وجهک بأن تحفظ اولیائک من شرهما و مکرهما انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأمور لا اله الا انت العطوف الغفور انتهى

یا محبوب فؤادی فی الحقیقه امر عجیبی ظاهر محمّد علی اصفهانی در سنین قبل با جناب آقا عبدالرحیم علیه بهاء الله باین ارض وارد چندی در سجن ساکن بعد اذن توقّف در مدینه کبیره را مسئلت نمود بعد از اشراق نیر اذن بان جهت متوجه و در آن ارض متوقف و ساکن تا ایامی که محبوب روحانی جناب حاجی شیخ اخوی علیه بهاء الله الأبهی قرار شد در آنجا بتجارت مشغول گردند محمّد علی مذکور بضاعتش مزجاة بود لذا در اعانت او اشارت رفت بعضی از حضرات آقایان افنان علیهم بهاء الله الأبهی هر یک مبلغ صد لیره تسلیم نمودند و همچنین از اشیاء صین و هند متواتر نزدش ارسال داشتند تا در این سنه خیر انقلاب تجارت آن ارض بمسامع صاحبان مال رسید قصد توجه بمدینه نمودند لأجل اطلاع و تحصیل آن ظالم بمجرّد اصغا با مطلع بغضا متحد شد یومی از ایام فریاد برآورد صندوق را شکستند و سیصد و پنجاه لیره بردند هر یوم بنفسی نسبت میداد و بالآخره سیدی را متهم نمود و بحکومت عارض شد و آن بیچاره فقیر را حبس کردند بعد از چندی چون کذبش ظاهر

شد حکومت سید را رها نمود در آخر این تهمت بر جناب ناظر مسکین علیه بهاء الله وارد آورد چه که همچو گمان نمود که جناب ناظر در آنجا وارد شد شاید امر تجارت آن محلّ باو راجع شود باین توهم این نسبت را باو داد و مجلسها برپا نمود و باطراف نوشت و بهر معرض منکری که میرسید میگفت باینها آمدند و مال مرا سرقت کردند و بردند باری با عدو الله متحد گشت و نزد اکثری از تجار گفتند آنچه را که سبب تضييع امر الله شد باری از اول ایام الی حین چنین لطمه‌ئی بر امر وارد نشده سرکار معین‌الملک ایده الله تعالی بحضرات فرموده سید میگوید محمد علی کاذب است صاحبان مال مالشان را طلب نموده‌اند و او باین بازیها و لعبها تمسک نموده و من هم شریک قول این سید هستم از دفترش کذب بمثابه شمس ظاهر و هویدا و بعد مکتوبی باین فانی و بحضرت اسم الله مه علیه بهاء الله الأبھی ارسال نمود و مذکور داشت محض حفظ امر الله این عبد ذکر سرقت را نموده و اگر اذن عنایت شود ثابت مینمایم که این مال را جناب ناظر سرقت نموده از مصدر امر اذن صادر که البتّه ثابت کن و مالت را اخذ نما چندی گذشت و خبری در این فقره از او نرسید حضرت افنان علیه بهاء الله الأبھی هم در آن ارض از او طلب اثبات فرمودند که خود نوشته حال از عهده برآی بعدرهای نالایقه کذب متمسک بعد بحضرت اسم الله نوشته مال مرا برده‌اند میگوئی یا اثبات کن و حال آنکه خود او مکرر این فقره را اظهار کرده از این کلمه باقی قول و عملش معلوم و واضحست فی الحقیقه بظلمی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و بعد معلوم شد که قبل از اظهار باین ارض بهمه جا نوشته باری نذر کرده که یک کلمه صدق در عالم نگوید نهر کذب و نفاق بیحر کفر و شقاق پیوست انا لله و انا الیه راجعون

اخبار تازه آنکه حضرات آقایان افنان سدره مبارکه با کمال روح و ریحان در نیمه ماه مبارک رمضان وارد و بحضور و لقا فائز و حال از فضل الهی و رحمت رحمانی در ظلّ قباب عظمت مقرر گرفته‌اند و ساکنند هنبئاً لهم و مرئياً لهم حقّ شاهد و گواه که اکثر اوقات ذکر آن محبوب فؤاد از لسان جان ظاهر ذکرت فرح‌انگیز و یادت روح‌انگیز مکرر در این ایام این کلمه علیا از لسان مولی الوری جاری قال و قوله الحقّ قد ورد علی سمندری ما ورد علی نفسی این ایام در احزان شریکست ولکن پاینده نبوده و نیست سوف یزول و تبقى العزة و الفرح و السرور لی و له و لأولیاء الله و اصفیائه و امثاله انتهی

لله الحمد حضرت شیخ علیه بهاء الله و عنایته اکثر ایام بحضور و لقا فائز است ابن آن حضرت با کمال خضوع و مسرت مشهود و امام کرسی ربّ قائم و موجود فی الحقیقه گوش از ذکر خالص آن محبوب مهتر و بصر بلقای منتسبین با فرح اکبر یسأل الخادم ربّه بأن یعزّ حضرتک بعزّه و یرفعک و من معک بقدرته و سلطانه انه هو خیر ناصر و خیر معین و هو ارحم الراحمین و اکرم الأکرمین

اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا شیخ محمد عرب علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشتند فی الحقیقه بخدمت قائمند و بعنایت مولی فائز مکرر ذکرشان از لسان عظمت جاری و نامه‌ها که باین عبد ارسال داشته‌اند جمیع در ساحت اقدس بعزّ اصفا فائز و مخصوص اولیا و احبّا که ذکر نموده‌اند کلّ بنفحات وحی و ذکر حقّ جلّ جلاله فائز گشتند عنایت در باره ایشان بوده و هست و الواح مقدّسه بخوازش ایشان ارسال شده آن محبوب فؤاد امواج بحر عنایت را دیده‌اند و میدانند بحر فضل را کرانی نه و نور نیر کرم را حدی نه یسأل الخادم ربّه بأن یؤید المقرّبین علی عرفان ما کان مکنوناً فی آیاته و مخزوناً فی کلماته انه علی کلّ شیء قدیر بشارت کبری و مؤدّه عظمی کلمه مبارکیست که لسان عظمت من غیر ستر و حجاب در یومی از ایام بجناب نبیل ابن نبیل علیه بهاء الله الأبھی فرمودند و آن اذن حضور آن محبوب فؤاد است انّ الخادم یحمده علی ذلك و یشکره شکرراً لا ینتهی بدوام نعمته و لا یتغیّر ببقائه اسمائه ولکن معلق بحکمت فرمودند باید بمقتضیات آن ناظر بود و اینکه جناب شیخ در باره تعیین مذکور داشته‌اند آن محبوب میدانند گاهی موجود و گاهی مفقود وقتی آفتاب غنا مشهود و هنگامی افلاس ولکن در باره جناب شیخ علیه بهاء الله فرمودند بجناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله حواله شود که برساند تعویق و تأخیر

امثال این امور از عدم وجود شیء مذکور است لاغیر و جناب شیخ هم باید با جناب امین علیه بهاء الله و عنایت به محبت رفتار نمایند حال جناب امین نسبت ابوت دارند بر اکثری و از اول امر الی حین بر خدمت قائمند و بذکر خیر عامه احبای الهی مشغول فی الحقیقه ذکر خیر همین جناب شیخ علیه بهاء الله را مکرر نموده اند و بساحت اقدس فرستاده اند اگر گاهی نظر بحکمت یا نصیحت کلمهئی بگویند نباید مکدر شوند در ذکر این مقامات این کلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر قوله تبارک و تعالی

یا سمندری علیک بهائی و عنایتی امواج بحر عنایت الهی و اشراقات نیر فضل ربانی متوجه اولیا بوده و هست لله الحمد الی حین هر عمل جزئی که از اولیا ظاهر شد و یا قبل از ظهور لحاظ عنایت بان توجه نموده انه لا یضیع اجر المحسنین باید کلّ بما ظهر من عنده ناظر باشند و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر انتهی

فی الحقیقه ذکر جناب شیخ علیه بهاء الله صحیح است و لدی المولی مقبول چه که نفوسی که از شئون ظاهره و زخارف فانیه مقدسند اقوال و اعمالشان مؤثر واقع میشود در اکثری از مقامات در شرایط مبلغین فرموده اند آنچه را که نزد آن محبوب واضح و مبرهنست لحاظ عنایت بایشان بوده و هست انقطاع سبب ارتفاع است و تقوی علت ارتقا باری آنچه در مقامات قناعت و تقوی ذکر نموده اند در ساحت اقدس مقبول یسأل الخادم ربه بان یمدّ جنبه بأسباب تكون علة لاقبال الناس و توجههم الی وجه ربهم مالک الایجاد

ذکر جناب حاجی درویش آقا علیه بهاء الله را فرمودند بعد از عرض امام حضور این کلمات عالیات از امّ الکتاب ظاهر قوله تبارک و تعالی یا درویش آقا علیک بهاء الله فاطر السماء اهل طریقت عهدا و قرنها بذکر وثنای مولی مشغول و خود را مابین عباد اهل حقیقت میشمردند و مراتب توحید و تجرید و انقطاع را ذکر مینمودند و چون سید عالم باسم اعظم ظاهر کلّ انکار نمودند الا من شاء الله از حقّ میطلبیم آن جناب را مؤید فرماید بر اقبالی که سبب اقبال اهل طریق گردد خذ باسمه القیوم رحیق البقاء من ایادی العطاء ثم اشرب بذکره المبین

بگو ای اهل عالم امروز حجج مقررین و مرسلین امام وجه اسم اعظم حاضر و بذکر و ثنا و طواف مشغول ضعوا الأوهام لأهلها و خذوا ما قدر من لدن مقتدر قدیر و عالم خبیر در احزاب مختلفه تفکر نما و همچنین در حجج باقیه لیظهر لك الحقّ و سلطانه و قدرته و اقتداره و آیاته و بیناته و تكون من الفائزین انتهی

امید آنکه از نفحات بیان مقصود عالمیان بتمام همّت بر خدمت قیام نمایند و رحیق مکنون در آیات الهی را بیابند و بیاشامند الأمر بیده یؤید من یشاء بجنود الغیب و الشّهاده و هو المقتدر العزیز الحکیم

ذکر جناب حاجی میرزا فضل الله و ورقه ضلع ایشان را فرموده اند بعد از عرض در ساحت اقدس مخصوص هر یک نازل شد آنچه که مطاف کتب ارض است اسأل المحبوب ان یؤیدهما علی اصغاء بیانه حقّ الاصغاء آمین آمین یا مقصود العارفین آمین آمین یا محبوب من فی السموات و الأرضین ذکر برادر مکرّم جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله را نموده اند همچنین ذکر نامه ایشان را که بان حضرت ارسال داشته و ارسال فرموده اند در ساحت اعزّ اقدس اعلی بعزّ اصغافائز و یک لوح مبارک از سماء مشیت مخصوص ایشان نازل و ارسال گشت یسأل الخادم ربه ان یوفقه علی ما یحبّ و یرضی و یقدر له لقاء لوجه الذی لاح من افقه نیر العنایة و العطاء انه هو فعّال لما یشاء و هو الفرد الواحد المقتدر القدیر

اولیای آن ارض هر یک را ذکر مینمایم و از حقّ جلّ جلاله میطلبم در هر آن رحیق بیان بر ایشان مبذول دارد هی بنوشند و به لک الحمد ناطق گردند فی الحقیقه نفوس مطمئنّه موجوده گوی سبقت را از عالم و عالمیان ربوده اند و بفیوضات حضرت فیاض در ایامش فائز گشته اند که تواند از عهده شکر برآید جز عجز چارهئی نه و جز اقرار بر تقصیر مفرّی نه الأمر بیده و الحکم فی قبضة قدرته و هو المقتدر المختار

ذکر جناب معلّم علیہ بهاء اللّٰه را نموده‌اند که مع تهیّہ اسباب نظر بتنهائی آن حضرت و موافقت توقّف شد این موافقت در ساحت امنع اقدس ابھی مقبول افتاد بقسمی که اجر لقا مخصوص ایشان از لسان قدم جاری و نازل و در آخر بیان لسان رحمن باین کلمه ناطق طوبی از برای او و از برای نفسی که اسباب او را فراهم آورد انا سترنا ذکر اسمہ حکمة من عندنا و انا المختار انتهى البهّاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتک و علی من معک و من فی بیتک و یحبّک و یسمع قولک لوجه اللّٰه ربّ الأرباب و الحمد له اذ هو مالک الایجاد و مولی العباد

خادم

فی ۲۶ شوّال سنة ۱۳۰۶

سه قطعه ارسال شد یکی مخصوص جناب نفس مذکور ایدہ اللّٰه تبارک و تعالی و دو دیگر یکی مخصوص آن حضرت و آخر مخصوص حبیب فؤاد جناب آقا محمّد جواد علیہ بهاء اللّٰه ۱۵۲'

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

هو هو

ایام ایام امتحان و ابهر اختلاف و ابتلا در هیجان و رایات مشتبهات از هر گوشه و کنار در فساد و خسران معلوم است که هیچ احتجایی اشد از احتجاب از حق نیست و هیچ ناری احرا از بعد او نه در هر آن پناه بخدا بر مظهر نفس او برده و عامل بانچه رضای او است بوده که اینست ثمره وجود و سر مقصود و بعد بر رفارف مرتفعه و مکامن ممتنعه مستریح باشید شبیه نیندازد شما را ندای بعضی از عساکر نفی و از حق غفلت ننمائید که در هر ظهور اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله یتب امره و الله یظهر نوره ولو کره المفسدون در جمیع ایام مراقب امر الله بوده و از نفی احتراز و در ارض اثبات ساکن باشید کینوتی را ساجد باشید که لم یزل و لایزال بر مسند عزت مستریح بوده و هست و ستایش ننموده ذات مقدس او را هیچ منزّه و مقدسی پس بجوهر عز خود و اصف عز بوده و بهویجه جود خود ناعت جود خود خواهد بود و کلّ جودها نزد جود او ساجد بوده اند و جمیع عزها عند بروزات عز او خاضع خواهند بود زیرا که هر شیء بعز جود او موجود خواهد گشت فسبحانه سبحانه عمّا یقول الظالمون

\* \* \*

بازآ و بده جامی این ساقی عطشانرا

زان ساغر باقی ده این فانی دورانرا

این هیکل فانیرا برسوز و برو خندان

تا از روزن جان بینم رخساره جانانرا

پاکم کن از آرایش دردم ده از آسایش

وانگاه بهم دریچ این دفتر هجرانرا

هم نفعه عیسی ئی هم سدره موسی ئی

نار الله حمرائی کاتش زدی امکانرا

از ابدم برهان وز قدمم بجهان

در ظلّ فنا ده جا این سرور بیسامانرا

دنیا و عقبی را جمله براهت دادم

بازآ برهت ریزم هم جان و روانرا

گر پرده براندازی عالم همه بگدازی

کار همه برسازی بر هم زنی ایمانرا  
 شمشیر بکف آمدی ای عشق اینک سر و اینک دل  
 زخمی زن و محکم زن این زنده بیجانرا  
 با ابروی خونریزت خون من بیدل ریز  
 پس با لب جانبخشت روحی بدم ارکانرا  
 افعی گیسویت خون دل و جان خورده  
 پس با کف بیضایت برگیر تو ثعبانرا  
 گر تیغ تو بر فرقم ورتیر تو بر صدرم  
 ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستانرا  
 درویش همی خواهد جانرا برهش باز  
 گرچه نبود لایق هدیه جان یزدانرا

\*\*\*

بدایات کلام و غایات ختام ذکر سلطان عما و ملیک بهاست جلّ عنایتہ و عظم احسانہ و لا اله غیرہ و بعد عرض میشود کہ مثل جناب شما کہ از اوراق شجرۃ الهیّہ و از اثمار سدرۃ کینویّہ ظاهر شدید و از کؤوس سنا مرزوق و از کأوب حمرا مشروب گشته اید چرا باید از سرائر امور الهیّہ و ظواهر کلمات صمدانیّہ محبوب گردید و از مقصود اصلی و مطلوب روحانی دور شوید همچہ گمان نشود کہ غرضی در هویت این کلمات مستور و خیالی در سرّ اشارات مکنون است قسم بخدائیکہ این عبد را بر بساط حبّ جالس نمود و بر نمارق و دّ مستریح فرمود کہ آنچه ذکر شده از جواهر عنایت و سواجج مکرمست منزّه از ملاحظه غیریت و مقدّس از مشاهدہ کیفیت است انظر الی قرون الأولى و فکر فیما نزل اللّٰہ فیہا علی اهلہا لم وقع الخلاف بینہم و بم اعرضوا عن وجہتہ و ابعدوا عن صراطہ و افسدوا فی امرہ و اشركوا مع سلطان وحدتہ و صاروا من الهالکین اُ سمعت ان یمحو دین اللّٰہ من قبل ان یثبت او ینسخ حکم اللّٰہ من قبل ان یظہر قل ما لکم کیف لا تعرفون و لا تشعرون لا فورّبی ربّ السّموات و الأرض لن یقدر احد ان ینسخ حرفاً ممّا نزل فی البیان من عند اللّٰہ المہیمن القیوم و کتب علی نفسه بأن یثبت کلّ ما حدّد فی الکتاب من عنده ولكنّ الناس لا یعلمون و لا یفقهون ان یا حبیب انصف باللّٰہ ثمّ اجعل محضرک بین یدیه هل کتبت البیان کما امرک اللّٰہ محبوبک محبوب العارفين لا فوعمرک ما کتبتہ و ما اطعتہ فیما امرت من عنده و صرت من المتوقّفين بل اردت ان تبعد الناس عن امرہ و نھیہ و تكون من المبعدين اُ رضیت باللّٰذی استهزء باللّٰہ و اعرض عن حضرته و ابعد عن صراطہ و اغفل عن ذکرہ و صار من المعرضين قل اما تستحی عن اللّٰذی خلقک و ربّاک و جعلک ملکاً لتذکر الناس بأیام اللّٰہ و تكون من الذاکرين و اتبعت بما تهوی نفسک و تولّیت عن حکم اللّٰہ ربّی و ربّک ربّ العالمين فاقرأ علیہم ما نزل من قبل ان تکفرون انتم و من علی الأرض جميعاً انّ اللّٰہ لغنیّ حمید فورّب السّموات و الأرض لو اجتمع کلّ من فی السّموات علی الألوهیّہ و کلّ من علی الأرض علی الربوبیّہ لن یقدرنّ و لن یستطیعنّ ان ینزلنّ حرفاً ممّا نزل اللّٰہ فی الکتاب قل ما لکم کیف لا تتنبّهون و لا تعرفون فواللّٰذی نفسی بیدہ ما ارید فی تلك الکلمات الاّ حبّی لنفسک و ودّی لجنابک والاّ ما لی و شأنی بأن اتذکر من کان هو خیر المذكورين ولكنّ لما شاهدت نسیانک عن عهدک لذا القیت علیک ما لا یلیقیک احد من العالمين لتعرف حقّ اللّٰہ فی تلك الاّیام و تدارک ما فاتک و تكون من المحسنين و الحمد لله ربّ العالمين در هر حال این ایام رضای ایشان محبوب است و کل در قبضه قدرت اسپرند مفرّی برای نفسی نیست و امر اللّٰہ را باین سهلی ندانید کہ هر کس هوسی

در او اظهار نماید حال از اطراف چندین نفس همین ادعا را نموده‌اند زود است که خواهید دید که شجره استقلال بسططان جلال و ملیک جمال خود لم‌یزل و لایزال باقی خواهد بود و کلّ اینها فانی و مفقود بل معدوم کأن لم یکن شیئاً مذکوراً هباء خواهند گردید اذا انا لله و انا الیه راجعون

و اگر مصلحت بدانید از قول این عبد خدمت جناب میرزا تکبیر برسانید و بعد عرض کنید که آیا رایات اختلاف از کلّ جهات مرتفع نشده و فساد این اصحاب عالم را فاسد نه‌نموده همین بس نیست چگونه جمع اینها ممکنست اینست که در کلّ کتب و کلّ رسل مکتوب و مقرّست لا تشکر بعبادة ربّک احداً مثل شما باید بجمع مراتب ناظر باشید دیگر مختارید ما انا الا ناصح امین و السلام علی الموقنین

\* \* \*

بلحاظ اطهر انور قبله الموحّدين جناب زين‌المقرّين عليه بهاء الله الأبهي مشرف گردد

بسم الله الأقدس الأعظم الأبهي

بروحی و کینوتی لک الفداء یا حبّذا بما فزت بکتابک الّذی کان رأسه مزیناً باکلیل ذکر ربّنا العلیم الخبیر و هیكله مطرّاً بطراز حبّ محبوب العالمین قد اجتذبتنی ظاهره بما مرّت منه نسایم الایقان فی امر ربّنا الرّحمن و سقانی باطنه خمر الحیوان الّتی عصرت من انامل الاستقامة فی ثناء الله المقتدر القدير اذا فزت و وجدت و عرفت قمت و حضرت تلقاء العرش و قرأت امام وجه ربّک الرّحمن بعد الّذی اشرق شمس الاذن من افق ارادة ربّک المتعالی العزیز المتیع نفسی لنفسک الفداء یا من اقبلت الی قبله العارفين روحی لروحک الفداء یا من اذا سمعت النداء قلت لبيک یا اله من فی السموات و الأرضین طوبی لعرفانک الّذی به فزت الی الايام الّتی فیها فاض معین العنایة و الجود باسم ربّک العزیز البدیع طوبی لقلمک بما جرى علی ذکره و ثنائه بعد الّذی غفلت عنه اکثر من علی الأرض یا روحاً لهذا المقام العظیم لو اقول انه سراج اری بأنّ السراج یضیء ظاهر الأشياء و سراج ذکرک فی وصف ربّنا الأبهي یضیء قلوب المقرّين کینوتی لنارک الفداء یا من انجذبت بنار الله المشتعلة بین العالمین حقیقتی لمائک الفداء یا من احییت بماء عرفان ربّک کلّ عظم مریم

بکتاب عدیة آن حضرت فائز شدم و کمال مسرت و ابتهاج از زیارت آن روی داد و اینکه جواب تأخیر شد سبب ناامنی سبیل بوده اگرچه حال هم بهمان ناامنی باقیست چون جناب مشتعل بنار الله و القائم علی صراط الاستقامة و الهدی جناب محمد مصطفی علیه من کلّ بهاء ابهاه و همچنین جناب مهاجر فی سبیل الله و حامل الشدايد فی حبّ مولاہ اعنی جناب مصطفی علیه من کلّ سناء اسناه عازم آن جهت بودند لذا باین عریضه مشغول شدم که شاید ذکرى از این فانی در خدمت آن حضرت و احبّاء الله مذکور آید

در یک کتاب آن حضرت که ذکر ورود جناب شیخ نبیل علیه بهاء الله مذکور بود بعضی عریض مرقوم فرموده بودند که تلقاء عرش اعظم عرض شود از جمله سؤالات مشهدی رضای صباغ در کیفیت حضرت ابراهیم و اسمعیل و قربانی و کیفیت جبریل هذا ما اشرق من افق بیان ربّک الرّحمن قوله عزّ اعزازه و جلّ کبريائه ان یا رضا قد ذکر لدی العرش ذکرک و هذا جواب ما اردته فی سؤالک ینبغی لک بأن تطیر من الشّوق فی هواء حبّ ربّک المتعالی العزیز المتان انا فدینا الاین و ما اطّلع بما اراد ربّک لا جبریل و لا الملائکة المقرّين فاعلم انا کتبنا لعبدنا الخالق الّذی کان من ملاّ الروح کلمة نلقیها علیک مرّة اخرى فضلاً من لدن ربّک العزیز الغفار نزلنا له اذ سأل مسئلة یا ایها الناظر الی المنظر الأبهي لیس الیوم یوم السّؤال اذا سمعت نداء ربّک قل



لبيك يا محبوب العالمين في كل سنة من هذا الظهور بعثنا اسمعيلاً و ارسلناه الى مشهد الفداء و ما فديناه بذبح كذلك قضى الأمر من لدن ربك العزيز المختار منهم اسمعيل الذي سرع مسرعاً الى مقرّ الفداء في العراق بعد الذي انجذب بكلمة من لدنا و فدى نفسه منقطعاً عن الأكوان و منهم اشرف الذي كان ذاكراً بين العباد بذكر ربه مالك يوم التناد و كل ما منعه ازداد شوقه الى الله الى ان فدى نفسه و طار في هواء القرب و دخل مقعد الأمن مقام الذي جعلناه اعلى المقام و منهم البصير عليه ثناء الله و ذكره لعمرى انجذب بندائه حقايق الأشياء اذ طلع من افق بيته بثناء ربه و كان منادياً بين العباد بهذا الاسم الذي منه اضطربت البلاد الى ان شرب كأس الشهادة و فاز بما لا فاز به احد قبله كذلك نزلنا الأمر في الألواح و منهم من فدى نفسه في الطاء و منهم من قطع حنجره اذ رأى نفسى مظلوماً بين ايدي الفجار و منهم من اخذه حبّ الله على شأن نبذ نفسه في البحر قل ان اعتبروا يا اولى الأبصار لم ادر اى ذبيح اذكر لك يا ايها المذكور بلسان ربك في هذه الليلة التي يطوف حولها النهار و منهم فخرالشهداء الذي احضرناه لدى الوجه و خلقناه بكلمة من لدنا ثم ارسلناه بكتاب ربك الى الذي اتبع هواه و فصلنا فيه ما تمت به حجة الله عليه و برهانه على من فى حوله كذلك قضى الأمر من لدن مقتدر الذي كينونة القدرة ينادى عن ورائه لك العظمة و الاقتدار

ای سائل لسان قدم میفرماید بقول ناس سر بریده فراوان بود بخانه ما محبوب تر آنکه در این ذبایح فکر کنی و در جذب و شوق و وله و اشتیاق این نفوس مذکوره و مقامات ایشان سیر نمائی و ایشان نفوسی هستند که بمیل و اراده خود در سبیل محبوب آفاق جان ایثار نمودند و از مشهد فدا برنگشتند اینهمه اسمعیل نقد داری و خود بر احوال بعضی مطلع این نقد ترا کافیست و چه مقدار نفوس دیگر که بعد از اخذ بمنتهای استقامت ظاهر شدند بشأنی که تا حین خروج روح از جسد بذكر اسم اعظم جهرةً ذاکر بودند و امثال این نفوس در ابداع ظاهر نشده لو تفکرّ تحرّ علی التراب و تقول لك العظمة و الجلال یا محیی من فی العالمین و ما سمعت فی خلیل الرحمن انه حق لا ریب فیہ مأمور شدند بذبح اسمعیل تا آنکه ظاهر شود استقامت و انقطاع او در امر الله بین ما سواه و مقصود از ذبح او هم فدائی بود از برای عصیان و خطاهای من علی الأرض چنانچه عیسی ابن مریم هم این مقام را از حقّ جلّ و عزّ خواستند و همچنین رسول الله حسین را فدا نمودند احدی اطلاع بر عنایات خفیة حقّ و رحمت محیطه او نداشته و ندارد نظر بعصیان اهل عالم و خطاهای واقعه در آن و مصیبات وارده بر اصفیا و اولیا جمیع مستحقّ هلاکت بوده و هستند ولكن الطاف مکنونه الهیة بسببی از اسباب ظاهره و باطنه حفظ فرموده و میفرماید تفکرّ لتعرف و کن من الثابتین

و اما ما سألت من الجبریل اذاً جبریل قام لدى الوجه و يقول يا ايها السائل فاعلم اذا تكلم لسان الأحديّة بكلمته العليا يا جبریل ترانی موجوداً على احسن الصور فى ظاهر الظاهر لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير آنچه سؤال شده و میشود جمیع در الواح الله از قبل و بعد تلويحاً و تصريحاً نازل و اليوم نغمه قلم قدم لا اله الا انا المهيمن القيوم است هذا ما وعدتم به فى البيان من لدى الرحمن لو انتم تعلمون انتهى

آنچه در باره آقا محمد ابراهيم خباز که ذکر فرموده بودید که بعد از رجوع الى الله و اعراض از معرضین طلب مغفرت از حقّ نموده و همچنین ابن آن جناب و دیگر برات نام که جمیع طلب مغفرت و رحمت از حقّ نموده اند کل تلقاء عرش معروض شد بلسان ابداع پارسی نازل هر نفسی که بساحت اقدس توجه نمود در آن حین نسایم غفران بر او مرور نموده و مینماید و بطراز رحمت رحمن مزیناً لدى الحقّ مشاهده میشود ولكن باید انشاءالله باقبال تمام بقلوب منیره متوجه بمقصود باشند و جهد نمایند که باستقامت کبری مابین بریه ظاهر شوند و کل باصلاح ناظر باشند و از فساد و ما يتعلّق به بالمره خارج شوند طوبی لهم بما ذکر اسمائهم لدى العرش و اشتغل بأذکارهم قلم ربك العزيز المختار انتهى

و دیگر در بارهٔ محمد رحیم از اهل ص که مرقوم فرموده بودند تلقاء وجه معروض شد مخصوص لوح منیع نازل و ارسال شد ارسال فرماید

و آنچه در بارهٔ قضای حوائج بعضی مرقوم فرموده بودند بهمان تفصیل لدى العرش معروض شد و هذا ما نزل فی الجواب قوله جلّ اجلاله ان استمع ما تنطق به شمس التّبیان من افق ارادة ربّک الرّحمن و بشرّ النّاس بفضل اللّٰه و جوده و کرم اللّٰه و عنایتہ انّٰه لهو المعطى العزیز الجوّاد هر نفسی ارادهٔ هر مطلبی نموده و از ساحت عرش خواسته البتّه مستجاب شده و خواهد شد بلی اگر از برای بعضی ظهور آن بحسب ظاهر تأخیر شده نظر بحکمتهای بالغه و مصالح برّیه بوده تعالی فضلہ تعالی تعالی عظمتہ تعالی کرمہ تعالی عطائہ تعالی جوده و سخائه در یکی از الواح منزله به نبیل اعظم نازل ای نبیل بعضی عباد از حقّ سمّ قاتل طلب نموده و مینمایند و بگمان خود شاهد فائق خواسته‌اند آیا رضیع اگر سم طلب نماید اعطای آن از بالغ جایز لا و نفسی ولو یصیح و بیکی چنانچه شنیده‌اید و مشاهده نموده‌اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حقّ جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطا ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد از جمله مردان چون مخصوص جمال قدم از محلّ خود حرکت نمود لذا اذن حضور داده شد مع جمعی از اهل عراق بین یدی حاضر و بعد مطالبی چند معروض داشت مع آنکه باو اظهار شد که اگر به ما قدر لک راضی باشی اقرب بصلاحت و لکن چون عجز و کمال اصرار از او ظاهر کلمه‌ئی باو القا شد بشرایطی چند و بعد مافوق آنچه خود اراده داشت بآن فائز اگرچه در خدمت فقرا و احبّای حقّ بکمال استقامت مشغول بود و لکن کثرت زخارف دنیویّه و اشتغالات امور ظاهرّیه او را بشأنی غافل نمود که بجمیع اعمال شنیعه مشغول شد تا آنکه بمقامی رسید که در دو سنهٔ قبل از مهاجرت چند مرتبه لدى الباب حاضر و اذن حضور نیافت اگرچه قلبش از طراز حبّ رحمانی محروم نبود و لسانش بشنای حقّ ناطق و لکن نظر باشتغال دنیا از اعلى المقام مهجور ماند و لکنّ اللّٰه عفا عنه و وهبه فی الملکوت ما یكون خیراً عمّن علی الأرض کلّها انّ ربّک لهو الحاکم علی ما یرید و نفوس دیگر بعد ان وصلوا بما ارادوا بالمرّة از حقّ اعراض نمودند بعضی از آن راجع و بعضی بکمال طغیان باقی انّ ربّک لهو العلیم الخیر در بعضی از الواح منزله که قبل از میقات ظهور اعظم از سماء مشیّت مالک امم نازل تفصیل این مراتب مذکور مقصود آنکه احبّای الهی از تأخیر ما ارادوا من ربّهم الکریم مکدّر و محزون نباشند چه که آن مبدأ کرم و مخزن جود و مبدأ فیوضات لانهایه و مصدر عنایات غیر متناهیه لم یزل و لایزال معطی و باذل بوده و خواهد بود انّٰه لهو العزیز الکریم انتهی ما اشرق من افق البیان امانتی باسم جناب آقا حسن علیه بهاء اللّٰه الأبهی ارسال شده برسد بایشان بستهٔ مخصوص باسم جناب خلیل علیه بهاء اللّٰه الملک الجلیل ارسال شد برسانند و تکبیر ما لا نهاییه از قبل کل ابلاغ فرمائید نسأل اللّٰه بأن یجعلہ غضنفر الاستقامة فی امر مالک البریّة

نه لوح مخصوص ن از سماء قیوم نازل و لوحی هم مخصوص جناب آقا عبدالکریم الّذی فاز بلقاء اللّٰه العزیز الحمید در بستهٔ علیحده ارسال شد اسامی معین نشده بمصلحت آن حضرتست و لکن باید جناب آقا عبدالکریم حامل آن باشند و همچنین لوحی بجناب آقا یوسف از سماء امر نازل مخصوص از یمین عرش نازل من قبل حقّ تکبیر بایشان برسانید و این خادم فانی باین کلمه ذاکر ای ربّ ایّده و احبّائک علی خدمهٔ امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک انک ولیّ الذّاکرین وصیّت الهی آنکه احبّای او از اماکنی که رایحهٔ اختلاف استشمام کنند اجتناب نمایند چه که الیوم اختلاف ضرّ اعظمست از برای اصل شجره نسأل اللّٰه بأن یعرفّ النّفوس نفسه لیعلموا أنّهم عجزاء لدى شؤونات قدرته و عدماء لدى ظهورات سلطنته انّٰه علی ما یشاء قدیر انتهی

و دیگر بستهٔ مخصوص اهل خاء باسم جناب نبیل قبل علی علیه ذکر اللّٰه و بهائه باید بایشان برسد و باید بکمال حکمت و احتیاط حمل فرماید و این امورات باید از کل مستور باشد از داخل و خارج چه که بعضی هستند من غیر غرض

کلمه‌ئی تکلم مینمایند و آن سبب ابتلا میشود

دیگر طائفان حول عرش رحمن جمیعاً عرض تکبیر خدمت جمیع میرسانند خدمت جناب مولای مفتخّم معظّم جناب طیب علیه بهاء الله و بهاء کلّ شیء بذکر نیستی و فنا ذاکرم جمیع مکاتیب ایشان که باین ارض رسیده مایه فرح و نشاط بوده مخصوص در نامه‌ئی مذکور فرموده بودند که حضرات نهی الهی را بقدر عطسه اعتنا نمودند آن نامه تلقاء عرش معروض شد تبسم فرمودند و این کلمه از مشرق کلمه مشرق و نازل هر نفسی نصح جناب طیب علیه بهاء الله را نپذیرفت لدی العرش مقبول نیفتاد انتهی بر خود آن نفوس هم مشقتهای بسیار وارد عجیبت که مع نهی صریح و اخبار از سیّالہ برقیه ممنوع نشده‌اند این بسی واضحست اگر این ارض محلّ امنی بود و خارج از ضرّ جمیع را طلب میفرمودند محلیست این ارض که کسب و تجارت در او بسیار مشکل شده و دیگر کم‌وسعت است یک نفر که وارد میشود نمایانست و جمیع در تفحص حال او و این بسی واضح است که سبب فساد ادرنه اجتماع اصحاب بوده و دیگر دو سنه است که کلّ یوم اریاح قحط استشمام میشود این آیام که بسیار بر ناس سخت شده کلّ يتضرعون و لا يعرفون الی من يتوجهون

و دیگر وصیت الهی آنکه جمیع احبّا بکلمه‌ئی تکلم نمایند که سبب وحشت من علی الأرض شود و یا مخالفت ملوک و غیره از آن استشمام گردد جمیع باید بحکمت و بیان حرکت نمایند و بکمال صلاح و سداد منقطعاً عن الفساد در بلاد باسّم مالک ایجاد ذاکر و مشهور و معروف باشند مخصوص نفوسی که از ساحت مقصود مراجعت نموده‌اند باید بکمال آداب ظاهره و باطنه و حکمت منزله بین برپه عمل نمایند انتهی

و ایضاً اشرق من افق الارادة ان یا احبائى فی حدباء علیکم ذکری و بهائی و ثناء کلّ الأشياء و ثناء من فی جبروت الابداع و ملکوت الاختراع انتم الّذین حملتم الشّدايد فی سبیلی و الرّزایا فی حبّی لعمری سوف نرفع اسمائکم و نعلو مراتبکم و مقاماتکم و نظهر بین الأمم ما ورد علیکم فی سبیل ربّکم لم یزل کان طرفی الیکم و لا یزال یكون بمثل ما قد کان طوبی لکم بما اقترن اسمائکم بهذا الاسم الأعظم العظیم آیاکم ان تجزعوا فی شیء ان احفظوا مقاماتکم و آیاکم ان یظهر منکم ما یدل به ما قدر لکم من لدن علیم حکیم ان اعتصموا بحبل الله و عنایتہ ثمّ انقطعوا عمّا یکرهه رضاه هذا خیر لکم عمّا ترؤنه فی الأرض انه ولیکم و ولیّ من والاکم و ولیّ من یحبّکم و یذکر ما ورد علیکم هذه کلمة بها زینّا الواح کینوناتکم لو انتم تعرفون و طرّنا بها دیاج انفسکم لو انتم تفقهون و یقی اثره فی الظاهر و الباطن فی الملکوت کذلک نطق ربّکم العلیم الخبیر البهاء علیکم یا احبائى فی هناک ان اجتمعوا علی امری و ذکری و ثنائی بین عبادی ثمّ اشریوا اقداح الفلاح باسمی و ذکری کذلک نزل لکم من لدن منزل قدیم و الحمد لله ربّ العالمین انتهی ما نزل من سماء الفضل و العنایة

روحی فداک از آن حضرت ملتسم که تلقاء وجوه جمیع آن وجوهات منیره منوره باشراقات انوار حبّ الهیّه علیهم بوارق انوار الّتی اشرقت من افق جبین المحبوب ذکوراً و اناثاً صغیراً و کبیراً از قبل این خادم فانی عرایض مشتاقانه و اذکار بهیّة منیعه و ساذج حبّ و صرف خلوص برسانید علیهم بهاء الله و ثنائه و ثناء من فی العالمین

خادم الله

\*\*\*

هو الله المستعان

بسا اشجار که باثمار بدیعۀ الهیّہ ترین یابد و ما در تحت تراب مسجون باشیم و چه مقدار از ریاض خرم که در ارض ظاهر شود و این ابصار موجوده از دیدنش ممنوع بسا طیور که بر افنان اشجار بتغیّی آیند و این آذان از استماعش محروم لذا باید این ایام معدوده را غنیمت شمرد و از ذکر اللّٰه و ثنای او غافل نشد در جمیع احوال پناه بخدا برده و مراقب بوده که مباد بهمسات شیطان از نفحات رحمن محروم مانی سعی نما که باخلاق حسنه و افعال محموده بین بریّه ظاهر شوی و از تو نسایم تقدیس و انقطاع بوزد که شاید قلوب مردگان از مؤانست و مجالستت بحیات ابدی فائز شوند و بکوثر تسلیم و رضا مرزوق گردند اگرچه جاهل را پند عاقل ثمر نبخشد چنانچه در جمیع الواح نصیحت نمودیم که نفسی متعرض نفسی نشود از زمان توقّف در عراق تا حین ناس را از شهوات نفسانیّه و مجادله و محاربه مع بریّه منع نمودیم مع ذلک عامل شدند آنچه را که در جمیع اوراق و الواح ممنوع بوده و ضرر اعمال جهّال باین عبد مسجون راجع شده و نفوسیکه کلّ اعمال شنیعه را مرتکب بوده‌اند حال خود را بلباس زهد جلوه داده‌اند و جمیع آنچه را عامل شده‌اند باین عبد نسبت داده‌اند اینست که در کتب قبل نازل شده که ذیاب بلباس اغنام ظاهر شوند و بفریب ناس مشغول گردند باری در جمیع احوال بحق ناظر باش و از دوش منقطع ذکرش را غنیمت دان و امانت حبّش را بخائن و سارق منما و در کمال حفظ محفوظش دار در کلّ حین شکر نما که هجرت بوصل تبدیل شد و بعدت بقرب و عرفان اللّٰه در ایامی که اکثری محجوبند فائز شدی و الرّوح علیک

\* \* \*

بعد از اتمام این مکتوب دستخطّ حضرت محبوب فؤاد جناب ملا علی اکبر علیه بهاء اللّٰه و عنایته رسید الحمد لله فرح و بهجت آورد و همچنین دو دستخطّ از محبوب فؤاد جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء اللّٰه در همین روز رسید از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل است که موفق شود جواب را زود عرض نماید و ارسال دارد و همچنین دستخطّ محبوب فؤاد جناب ابن ابهر علیهما بهاء اللّٰه و رحمته رسید سه فقره تا حال باسم ایشان الواح ممتنعۀ مقدّسه نازل و ارسال شد یک فقره آن هنوز باقیست نظر بحکمت یکمرتبه ارسال نشد و لکن در همان ایام که دستخطّ ایشان رسید جمیع الواح نازل و موجود از قول این فانی خدمت هر یک از آقایان و محبوبان مجدداً تکبیر منبع بسته بعنایت آن جنابست

\* \* \*

ق ک

جناب استاد آقا جان علیه بهاء اللّٰه

اوست دانای بینا

بعضی از احزاب عالم همّت بر آن گماشته‌اند که بلسانهای مخصوصه خود تکلم نمایند و این فقره را سبب علوّ و سموّ خود دانسته‌اند چنانچه اهل ایران که بطراز قابلیت و استعداد مزینند اراده نموده‌اند بلسان قدیم تکلم نمایند و آنچه از خارج داخل شده خارج نمایند و لکن نزد مظلوم محبوب آنکه جمیع عالم را یک وطن مشاهده نمایند و در ترویج یک لسان یا دو چنانچه از قبل گفته شد همّت گمارند تا جمیع آفاق بنور اتّفاق فائز شود و اهل ارض از آفتاب دانائی و دریای بینائی قسمت برند و آنچه سبب اتّحاد عالم و امم بوده از قلم اعلی در الواح متفرقه جاری و نازل شده انشاءالله عباد بطراز انصاف مزین شوند و بعدل موفق گردند تا آنچه ذکر شد ثمرات آن را بیابند و گواهی دهند بآنچه حقّ جلّ جلاله بآن امر فرمود اوست راه‌نما و اوست دانا

و بینا شکر کن محبوب عالم را که ترا مؤید فرمود و بآنچه از اکثر ابصار مستور است راه نمود آنه لهو الحقّ علام الغیوب لا اله الا هو العزیز المحبوب

\* \* \*

بنام آنکه بیم از اوست و امید از او

نخستین گفتار کردگار اینست با سینه پاک از خواهش و آرایش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیاید و آنچه سزاوار روز اوست بیاید امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار بجان پاک بشتاید شاید برسید و بآنچه سزاوار است بی برید از آب پرهیزکاری خود را از آز و کردارهای ناشایسته پاک نمائید تا راز روز بی نیاز را بیاید روشنی نخستین در روز پسین پدیدار به سه چیز دیدار دست دهد و رستگاری پدیدار شود پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده بگو ای دوستان راه نما آمد گفتارش از گفتارها پدیدار و راهش میان راهها نمودار راه او است بیاید گفتار گفتار اوست بشنوید امروز ابر بخشش یزدان میبارد و خورشید دانائی روشنی میبخشد و بخود راه مینماید جوانمرد آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت ای دوستان دست توانای یزدان پرده های گمان را درید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن بازماند امروز روز شنیدنست بشنوید گفتار دوست یکتا را و بآنچه سزاوار است رفتار نمائید از گفتار پاریسی بگفتار تازی آغاز نمودیم

يا ايّها المقبل اسمع التّداء أنّه ارتفع في سجن عكّاء و يدع العباد الى الله مالک الایجاد تفکّر فیما ظهر لتری ما لا رأّت عین الابداع ان ربّک هو العزیز الفضل ایّاک ان یمنعک ما فی العالم عن مالک القدم دع الظّنون و مظاهرها و الأوھام و مشارقتها مقبلاً الى الله مالک المبدأ و المآب هذا یوم البصر لأنّ المنظر الأكبر تشرف بانوار ظهور مالک القدر الذی اتی من سمآء البیان بالحجّة و البرهان و هذا یوم السّمع قد ارتفع فیہ صریر القلم الأعلى بین الأرض و السّمآء اسمع و قل لک الحمد یا مقصود العالم و لک التّناء یا مالک الرّقاب

یا ايّها السائل امروز نور ناطق و نار متکلم و خورشید حقیقت مشرق جهد نما شاید فائز شوی بآنچه سزاوار یوم الله است اگر در آنچه ظاهر شده تفکّر نمائی خود را غنی و مستغنی از سؤال مشاهده کنی حقّ مقدّس است از ظنون و اوھام و مشیّت و ارادۀ انام با علم یفعل ما یشآء و رایة یحکم ما یرید آمده حجّت و برهان فوق مقامات اهل امکان ظاهر فرموده آیاتش در کتب و صحف و زبر و الواح موجود و مشهود و بیناتش در سور ملوک و رئیس ظاهر و هویدا لیس لأحد ان یجرب الربّ أنّه یمتحن العباد کیف یشآء اگر فی الحقیقه ببصر انصاف در آنچه ذکر نمودیم مشاهده نمائی و بسمع عدل اصغا کنی بکلمۀ مبارکۀ رجعت الیک یا مولی العالم منقطعاً عن الأمم ناطق شوی بشنو ندای مظلوم را قدم از مقامات ظنون و اوھام اهل امکان بردار و بر لامکان گذار لتسمع تغرّدات طیور العرش و تغنیات عنادل العرفان علی اعلی الأغصان نسأل الله ان یؤیّدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی أنّه هو مولی الوری و ربّ العرش و الثّری لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم اذا اخذک جذب التّداء من الأفق الأعلى قل

الهی الھی اشهد بوحدانیّتک و فردانیّتک و بعزّک و عظمتک و سلطانتک انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت الیک منقطعاً عن دونک و راجياً بدائع فضلک اسألك بأمطار سحاب سمآء کرمک و بأسرار کتابک ان تؤیّدنی علی ما تحبّ و ترضی ای ربّ هذا عبد اعرض عن الأوھام مقبلاً الى افق الایقان و قام لدى باب فضلک و فوّض الأمور الیک و توکلّ علیک فافعل به ما ینبغی لسمآء جودک و بحر کرمک انک انت المقتدر العلیم الحکیم اشهد یا الھی بأنک اعلم بی منی قدر لی ما یقرّنی الیک و

ينفعنى فى الآخرة و الأولى أنك انت مولى الورى و فى قبضتك زمام الفضل و العطاء لا اله الا انت الفضال الكريم البهآء على  
اهل البهآء الذين ما منعهم ضوضآء الأمم عن مالک القدم قاموا و قالوا الله ربنا و رب العرش العظيم

\* \* \*

هو الشافى الكافى المعين الغفور الرحيم

بك يا على بك يا وفى بك يا بهي انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا سلطان بك يا رفعان بك يا ديان انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا احد بك يا صمد بك يا فرد انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا سبحان بك يا قدسان بك يا مستعان انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا عليم بك يا حكيم بك يا عظيم انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا رحمن بك يا عظيم بك يا قدرا انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا معشوق بك يا محبوب بك يا مجذوب انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا عزيز بك يا نصير بك يا قدير انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا حاكم بك يا قائم بك يا عالم انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا روح بك يا نور بك يا ظهور انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا معمور بك يا مشهور بك يا مستور انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا غائب بك يا غالب بك يا واهب انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا قادر بك يا ناصر بك يا ساتر انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا صانع بك يا قانع بك يا قانع انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا طالع بك يا جامع بك يا رافع انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا بالغ بك يا فارغ بك يا سابغ انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا نافع بك يا مانع بك يا صانع انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا جليل بك يا جميل بك يا فضيل انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا عادل بك يا فاضل بك يا باذل انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا قيوم بك يا ديموم بك يا علوم انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا عظيم بك يا قدوم بك يا كروم انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا محفوظ بك يا محظوظ بك يا ملحوظ انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا عطوف بك يا رؤف بك يا لطوف انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا ملاذ بك يا معاذ بك يا مستعاذ انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا غياث بك يا مستغاث بك يا نفاث انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا كاشف بك يا ناشف بك يا عاطف انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى  
بك يا جان بك يا جانان بك يا ايمان انت الكافى و انت الشافى و انت الباقي يا باقى

بک یا ساقی بک یا عالی بک یا عالی انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا ذکر الأعظم بک یا اسم الأکرم بک یا رسم الأقدم انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا سیّوح بک یا قدّوس بک یا نزّوه انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا فتّاح بک یا نصّاح بک یا نجّاح انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا حیب بک یا طیب بک یا جزیب انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا جلال بک یا جمال بک یا فضّال انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا واثق بک یا عاشق بک یا فالح انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا وهّاج بک یا بلاّج بک یا بهّاج انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا وهّاب بک یا عطّاف بک یا رأف انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا ثابت بک یا نابت بک یا ذاوت انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
بک یا نافذ بک یا لاحظ بک یا لافظ انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی  
یا ظاهر مستور یا غائب مشهور یا ناظر منظور انت الکافی و انت الشافی و انت الباقي یا باقی

یا قاتل عشّاق یا واهب فسّاق

یا کافی بک یا کافی

یا شافی بک یا شافی

یا باقی بک یا باقی

انت الباقي یا باقی

سبحانک اللهم یا الهی اسألك بجدوک الذی به فتحت ابواب الفضل و العطاء و به استقرّ هیکل قدسک علی عرش  
البقاء و برحمتک الّتی بها دعوت الممكنات الی خوان مکرمتک و انعامک و بعنایتک الّتی بها اجبت فی نفسک من قبل کلّ من  
فی السّموات و الأرض فی حین ظهور عظمتک و سلطنتک و طلوع عزّ حکومتک بکلمة بلیک و بهذه الأسماء الحسنی  
الأعظم و بهذه الصّفات العلیا الأکرم و بذکرک العلیّ الأعلى و بجمالک الألفی الأصفی و بنورک الخفیّ فی سرادق الأخفی  
و باسمک المتقمّص بقمیص البلاء فی کلّ صباح و مساء ان تحفظ حامل هذه الورقة المبارکة ثمّ الذی یقرأها ثمّ الذی یلقى  
علیها ثمّ الذی یمرّ فی حول بیت الّتی هی فیها ثمّ اشف بها کلّ مریض و علیل و فقیر عن کلّ بلاء و آفة و مکروه و حزن ثمّ  
اهد بها کلّ من یرید ان یدخل فی سبل هدایتک و مناهج فضلک و غفرانک  
و انک انت العزیز الکافی الشافی الحافظ المعطى الرّؤف الکریم الرّحیم

\*\*\*

بنام خداوند یکتا

بگو ای دوستان کذب قبل محبوب بعد را آویخت و برصاص ظلم شهید نمود تفکر در نفوس کاذبه خائنه که باسم صدق و  
امانت و زهد و ورع مابین ناس ظاهر بودند نمایند تا از فرع این یوم اکبر محفوظ مانید یکی ذکر جابلقا نمود و دیگری به  
جابلصا اشاره کرد و کاذب دیگر هیکل موهومی ترتیب داد و بر عرش ظنون مقرر معین نمود بی انصافی ناحیه مقدسه ذکر کرد  
و بی انصاف دیگر کلماتی باو نسبت داد و این امور منکره کاذبه سبب و علّت شد که سلطان مدینه احدیه را بتمام ظلم شهید

نمودند اگر قدرت الهی جمیع حجبات را خرق نماید امور تازه مشاهده نمائید و کلمات بدیعه اصفا کنید حال یک کلمه میفرماید که شاید آن کلمه سدّی شود مابین صدق و کذب و آن کلمه اینست طهّروا اذانکم عمّا یتکلّم به الذّین ینسبون انفسهم الی البیان و یکفرون بمنزله و سلطانه و مرسله چه که این نفوس محتجبه بعینه بر قدم آن نفوس حرکت مینمایند طویب از برای چشمی که ببیند و ادراک نماید او از اقوی النّاس و اقدرهم لدی الحقّ مذکور است استمعوا ما نطق به مبشّری من قبل قال و قوله الحقّ نطفه یكساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان محض عنایت و شفقت این اذکار از قلم مختار جاری احفظ و قل لک الحمد یا اله العالمین حزب شیعه که خود را فرقه ناجیه مرحومه میشمردند و افضل اهل عالم میدانستند بتواتر روایاتی نقل نمودند که هر نفسی قاتل شود باینکه موعود متولّد میشود کافر است و از دین خارج این روایات سبب شد که جمعی را من غیر تقصیر و جرم شهید نمودند تا آنکه نقطه اولی روح ما سواه فداه از فارس از صلب شخص معلوم متولّد شدند و دعوی قائمی نمودند اذّا خسّر الذّین اتّبعوا الظّنون و الأوهام و امر بمثابه انوار آفتاب بر عالمیان ظاهر شد معذلک آن حزب غافله مردوده اعراض نمودند و بر قتل آن جوهر وجود قیام کردند ای اهل بهاء مالک اسماء میفرماید در این امور تفکر نمائید که شاید اصنام ظنون و اوهام را فی الحقیقه بشکنید و باوهام تازه که معرضین بیان بآن متمسک و متشبّثند مبتلا نشوید بقوّت و قدرت الهی بر امر قیام نمائید و عباد را از ظلم نفوس مشرکه و ظنون انفس کاذبه غافله حفظ کنید در اسرار مستوره تفکر نمائید تا حین ظهور اهل فرقان یعنی حزب شیعه از یوم الله و کیفیت ظهور مطلع نبودند گویا از بحر آگاهی بالمره بی نصیب بودند و از اشراقات آفتاب معانی محروم و ممنوع آنچه را بظنون و اوهام خود ادراک نمودند و بآن متمسک بودند امر الهی بر غیر آن جاری و ظاهر شد و آن نفوس موهومه که خود را اتقای خلق و ازهد عالم میشمردند بظلمی قیام نمودند که ملأ اعلی و اهل مدائن اسماء و ملکوت انشاء کل متحیر ماندند کذلک نطق القلم الأعلی فضلاً من عنده لتطلّعوا علی ما ستر عنکم و تشاهدوا ما کان خلف الحجاب بما اکتسبت ایدی الذّین هاموا فی هیماء الظّنون و الأوهام و افتوا علی الذّی اتی بالحقّ من لدی الله المهیمین القیوم

ای شاریان رحیق مختوم اسم قیوم میفرماید در فرقهئی که خود را ناجیه و مرحومه میشمردند ملاحظه کنید که عند ظهور امتحان از فرقه طاغیه باغیه منکره مردوده محسوب شدند و در کتاب الهی از قلم اعلی از مظاهر نفی مذکور و مسطورند انشاءالله باید اهل بهاء که از اصحاب سفینه حمرا در قیوم اسماء مذکورند باستقامتی ظاهر شوند که لائق این امر اعظم و یوم مبارکست امروز روز خدمت و استقامت است اگر طفلی بر این امر مستقیم ماند او اقوی از کلّ بیانست بشهادة الله و شهادة من ظهر من قبل و بشّر النّاس بهذا النّبیا العظیم در الواح عراق و ارض سرّ و سجن اعظم دوستان الهی را آگاه نمودیم و بظهور عجل و ناعقین و طیور لیل و کتاب سجّین و الواح نار اخبار دادیم تا کل بشأنی مستقیم شوند که اهل عالم و ما عندهم قادر بر تحریف آن نفوس ثابته مستقیمه نباشند باید بمثابه جبال مشاهده شوند نه مانند اوراق که بهر ریخی متحرکند و بانداک نسیمی منقلب کذلک علمکم العلیم و عرفکم العارف الخبیر و هداکم الی صراطه المستقیم جهد نمائید و بکمال عجز و ابتهاج از قوی قدیر مسئلت کنید تا شما را مؤید فرماید بر امری که بطراز رضا مزین است و همچنین موفق دارد بر عملی که ذکر آن بدوام ملک و ملکوت در کتاب الهی باقی و پاینده ماند فرصت را از دست مدهید و وقت را ضایع مگذارید قسم بدریای علم لدنی که آنی از این ایام افضل است از قرون و اعصار یشهد بذلک ربکم المختار فی هذا المقام الکریم انشاءالله بنار محبّت رحمن حجبات مانعه را بسوزانید و بنور وجهش قلوب را منور دارید امروز روز این کلمه محکمه مبارکه است که از قبل لسان احدیه بآن تکلم نموده کلّ شیء هالک الا وجهه امروز یوم الله است و حقّ وحده در او ناطق لا یدکر فیہ الا هو این الأبصار الطّاهرة الحدیة و این القلوب المنیره الفارغة امروز روز ابصار و آذان و قلوبست از حقّ بخواهید تا این سه را مالک شوید و از



حجبات مقدّس دارید چه که حجاب رقیق بل ارقّ بصر را از مشاهده و آذان را از اصغا و قلب را از تفقّه منع نماید باین کلمه علیا که از قبل از قلم اعلی نازل شده نظر نمائید

ای پسران دانش چشم سر را پلک بان نازکی از دیدن جهان و آنچه در اوست بی بهره نماید دیگر پرده از اگر بر چشم دل فرود آید چه خواهد نمود

ای دوستان امروز باب آسمان بمفتاح اسم الهی گشوده و بحر جود امام وجوه ظاهر و مّوّاج و آفتاب عنایت مشرق و لائح خود را محروم ننمائید و عمر گرانمایه را بقول این و آن تمام مکنید کمر همّت محکم نمائید و در تربیت اهل عالم توجّه کنید دین الهی را سبب اختلاف و ضغینه و بغضا ندانید لسان عظمت میفرماید آنچه از سماء مشیّت در این ظهور امع اقدس نازل مقصود اتحاد عالم و محبّت و وداد اهل آن بوده باید اهل بهاء که از رحیق معانی نوشیده اند بکمال روح و ریحان با اهل عالم معاشرت نمایند و ایشان را متذکّر دارند بآنچه که نفع آن بکل راجعست اینست وصیّت مظلوم اولیا و اصفیای خود را عالم بمحبّت خلق شده و کل بوداد و اتحاد مأمورند باین کلمه مبارکه که از افق فم سلطان احدیه اشراق نموده ناظر باشید و ذکر نمائید کنت فی قدم ذاتی و ازلیّه کینوتی عرفت حبّی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی

ای اهل بهاء شما در اوطان و این مظلوم در سجن اعظم در حینی که در دریای احزان منغمس است هر یک از شما را بکلمات و بیاناتی ذکر مینماید که اگر حرفی از آن کلمات بر مرایای وجود ممکنات تجلّی نماید در کل کلمه انت المحبوب ظاهر شود بشأنی که جمیع بیابند و قرائت نمایند این فضل بی متتها را از دست مدهید و آنچه در سبیل الهی بر این مظلوم و شما وارد شده از آن غافل نشوید قدر خود را بدانید و مقامات خود را باسم حقّ حفظ نمائید چه که مشرکین و منکرین و خائنین بلباس توحید و اقبال و امانت ظاهر شده اند و بکمال جدّ و جهد در اضلال نفوس مشغولند ان ربکم الرحمن یقول الحقّ و یخبرکم بالفضل و یهدیکم صراطه المستقیم سبل ناس را بگذارید و راههای غافلین را معدوم شمارید و بگوئید انه لا یشی فی طرفکم و لا یعمل ما عندکم قد ظهر و اظهر صراطه المستقیم و عرف الکّل منهجه القویم طوبی نفس سرعت الی بحر رحمة ربّها و لأذن سمعت صریر قلمه الأعلی و لعین رأّت آیاته الکبری و للسان نطق بثنائه الجمیل قل ان ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا الذین کفروا باللّه و آیاته و انکروا حجّته و برهانه و قاموا علی الاعراض بظلم مبین انه فی السّجن الأعظم دعا الملوک و المملوک الی الاسم الأعظم الذی کان مکنوناً فی علم اللّه و مذکوراً فی صحف المرسلین

ای دوستان ذکر جمیع در کتب الهی بوده و خواهد بود و اگر بعضی از اولیای حقّ بلوح علیحده فائز نشوند بیقین مبین بدانند که اسمشان و توجّهشان و اقبالشان علی مراتبهم از قلم اعلی در کتاب مذکور و مسطور است از حقّ تأیید بخواید تا بامری که سبب و علّت ذکر پاینده باشد فائز گردید انه یری و یسمع و هو العلیم الخبیر دنیا را شأنی نبوده و نیست عنقریب من علی الأرض بقبور راجع شوند فوالذی انطق کلّ شیء بشأء نفسه که این دنیا و آنچه در او مشهود است نزد صاحب بصر بیک کلمه از کلمات الهی معادله نمینماید چه که او زائل و فانی بوده و خواهد بود و این بدوام اسماء و صفات دائم و باقی خواهد ماند هیچ عاقلی بملاحظه یوم او یومین نعمت باقیه الهیه را از دست نمیدهد براستی میگویم جان لم یزل و لایزال آهنگ گلشن مکاشفه و لقا داشته و دارد ولکن اوهام و آمال لاتغنی او را از ملکوت قرب منع نموده باید بنار ایقان و نور ایمان حجبات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید جهد نمائید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاراست بنوشید هر نفسی بان فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمرا مذکور است الحمد لله عنایت حقّ و الطافش مقبلین را بصراط مستقیم راه نموده و بعطیه کبری و موهبت عظمی فائز فرموده قدر مقام خود را بدانید و در کلّ احوال آگاه باشید چه که گمراهان در کمین هادیان بوده و خواهند بود ان ربکم الرحمن لهو العلیم الحکیم آیا در ارض طالب صادقی مشاهده شد که از فیض فیاض محروم شود یا قاصدی دیده شد که بصدق تمام مقصد اقصی را اراده نماید و از او ممنوع گردد لا ونفسه الحقّ و اگر بعضی از موحدین و

مقرّبين و مخلصين بر حسب ظاهر امرى را طلب نمودند و بآن فائز نشدند اين نظر بحكمتهاى بالغه الهى بوده بايد محزون نباشند چه كه از براى هر امرى ميقاتى مقرّر و مقدرّ است اذا جاء الحين يظهر بالحقّ من لدى الله ربّ العالمين افرحوا يا اولياء الله و اصفياؤه بما يذكركم قلمي الأعلى فى هذا الليل الذى فيه ينطق لسان العظمة انه لا اله الا هو المؤيدّ النَّاصِح الفرد العزيز الحميد طوبى لمن فاز بالاستقامة الكبرى انه من اهل الفردوس الأعلى فى كتاب الله مالك الأسماء و فاطر السَّماء الذى ظهر بالحقّ بسُلطان مبيّن اياكم ان تمنعكم حجبات الأسماء عن سلطانها و منزلها و مبدعها تمسكوا بحبل عناية ربّكم الرّحمن و تشبّثوا بذيله المنير من عمل ما امر به يصلّيّ عليه الملائة الأعلى و اهل جنّة العليا و الذين سكنوا فى قباب العظمة امراً من الله العزيز الحميد كذلك ذكركم المظلوم اذ كان فى السّجن الغافلين و علمكم ما يقربكم فى كلّ الأحوال الى الله المقتدر المهيمن العزيز الفريد انا نوصى الكلّ بالحكمة و البيان فى امر ربّهم الرّحمن كما وصّيناهم من قبل انه لهو النَّاصِح الأمين تلك كلمة انزلناها فى الواح شتى ينبغى لكلّ من آمن بالله فى هذا الظّهور ان يتمسك بها و يكون من الرّاسخين و نهينا الكلّ عن كلّ ما لا يحبّه الله و امرناهم بما تفرح به افئدة الأمم انه لهو المشفق الكريم عاشروا يا احبائى بالروح و الرّيحان كلّ الأديان اياكم ان تجعلوا كلمة الله علّة لاختلافكم او سبباً لظهار البغضاء بينكم قل اتقوا الله يا ملاء الأرض و لا تكونوا من الغافلين انه يأمركم بما تجدون منهم عرف الروح لو كنتم من العارفين بهاء عليكم و على من معكم و يحبّكم و يخدمكم و يسمع منكم ما رقم من القلم الأعلى فى هذا الأمر المبرم الظاهر المبيّن

\*\*\*

بسم الله الأقدس العليّ الأبهى

تالله بالبلاء زاد حبّ البهاء على شأن ما منعه عن ذكر مالك الأسماء و فاطر السَّماء و فى كلّ الأحيان يدعو اهل الأكوان الى ربّهم الرّحمن فى حبّها هذه النار التى كلّما يمسه الماء يزداد لهيبها فى حبّ ربّه المقتدر العليّ العليم و قبل الدّلة لعزّ من على الأرض و اختار السّجن لنجاة العالمين سيّاحى امرى عظيم عظيم لا يمنعه جنود السّموات و الأرضين لو تجد حلاوة ذكر ربّك فى آية من آياته لتنصعق فى الحين و اذا قمت تقول

اشهد يا الهى بأن سبق ظهورك مطالع الوحي و مشارق الالهام و فى كلّ حرف عمّا يخرج من فمه ستر ما يحيى به العالمون اى ربّ انه سكن فى اخرى البلاد بعد الذى باسمه عمرت السّموات و الأرض كذلك ارتكبوا عبادك الظّالمون ان اشتعل بحرارة حبّى على شأن ينبغى لهذا الظّهور الذى به اضاءت وجوه المقرّبين و اذكر من قبلى من ارادنى ثمّ اشربه كوثر فضلى من انامل عنايتى ليجذبه الى افق رحمتى و مطلع اسمائى و مقرّ عرشى العظيم و الحمد لله ربّ العالمين

\*\*\*

جناب اسم الله الجمال عليه من كلّ بهاء ابهاه

١٥٢'

هو المشفق العطوف الغفور الرّحيم

تالله يا اسمى الجيم قد قرئ لدى العرش كتابك و وجدت منه نفحات حبك لله يشهد بذلك قلمي الأعلى فى هذا الليل الذى فيه ينطق جمال القدم بما توضع منه عرف الحياة بين العالمين و أنك اذا فزت به قم و قل لك الحمد يا اله العالمين ان يا اسمى الميم ان استمع النداء من شطر السجن لعمري ان لسانى يشهد بحبك لله و باقبالك اليه ان اطمئن بفضل ربك و قل لك الثناء يا محبوب العالمين

ان يا اسمى الألف تشهد الف الابداع بانك انت الذى سمعت النداء و اقبلت الى الأفق الأعلى و تمسكت بالمعروف و استقمت على حب مولاك اذ كان مضطرباً كل قوى امين

ان يا اسمى اللام ان ربك العلام يناديك من مقر عرشه العظيم و يشهد لك بما تقر به عينك و يستر به قلبك و يأخذ عرف العناية كل صغير و كبير لا تحزن من شىء انه يسمع و يرى و ينزل لك ما تفرح به قلوب العارفين لعمري لو تجد نفحات هذه الآيات لتطير من الاشتياق و تصيح فى البيت لك الفضل يا من فى قبضتك ملكوت السموات و الأرضين انا خلقناك و ربناك و اسمعناك و اربناك منظرى الكريم

يا اسمى الجمال عليك بهاء الله فى كل حين و بعد حين و قبل حين انت الذى تمسكت بالجبل الأعظم و حملت الرزايا فى حب الله رب العالمين انا كنا معك اذ دخلت فى السجن و كانت معك انفس معدودات ان ربك لهو البصير الخبير ان اذكر من سمي بعلى قبل اكبر انه ممن وفى بميثاق الله و عهده و استشهد فى سبيلى المستقيم انا نذكره فى هذا الحين و نقول عليك بهاء الله و بهاء من فى الملا الأعلى و بهاء الذين فازوا بهذا الأمر البديع يا على قبل اكبر أنك انت دخلت الرمس و محبوب العالم يذكرك فى هذا المقر الربيع انت الذى توجهت الى وجه مولاك و قطعت البر و البحر الى ان دخلت شاطئ البحر الذى ينادى كل قطرة منه قد تم المقات و اتى الرحمن بسلطان ميين و اقبلت الى افق الظهور و قمت لدى الباب و فزت بأنوار الوجه و سمعت نداء الله المهيمن العزيز الحميد و كنت فى جوار رحمته اياماً معدودات ثم رجعت باذنه و دخلت السجن فى حبه ان ربك لهو الشاهد السميع طوبى لمن يذكره بعده بما نطق به القلم الأعلى فى هذا المقام المنيع نشهد انه ممن انفق روحه فى حب مولاة فى يوم فيه زلت اقدام العارفين انا نذكره و الذين معك ليشهد الكل بفضل الله و رحمته انه لهو المعطى الغفور الكريم ثم نبشرك بفضل آخر ان ربك لهو المبشر الخبير انا قد غفرنا اخاك الذى صعد الى الله و نشهد انه ممن اقبل الى الأفق الأعلى و بلغ الغاية القصوى كل ذلك من فضلى عليك لتكون من الشاكرين انه فى الأفق الأبهى يشهد بذلك لسان عظمتى فى هذا المقر المنير

انا نذكر فى هذا المقام من سمي بعلى قبل نقى ليقى ذكره بدوام اسم الله الملك المقتدر العزيز الحميد ان يا قلم الأعلى ان اذكره بالروح و الریحان ثم اشهد له بما شهد له الرحمن ان ربك لهو المعلم الأمين قل طوبى لك يا من سعدت الى الرقيق الأعلى و توجهت الى المقام الأسنى اشهد أنك قد سمعت النداء و اقبلت و آمنت و كنت من الفائزين انت الذى ما منعتك شؤونات الخلق عن الحق قمت على الذكر و الثناء بين ملا الانشاء و توجهت بوجهك الى وجه الله المشرق من هذا الأفق المنير طوبى للذين فازوا بهذا المقام و نعيماً لكل مقبل اقبل الى الله العزيز الجميل

ثم نذكر من سمي بعندليب الذى طار فى هواء محبة الرحمن و فاز بظهور الله فى يومه البديع انا نذكره بأحسن الذكر و نرسل اليه نفحات الآيات من هذا المقام الذى فيه ينطق لسان العظمة الملك لله العزيز المنيع يخاطبه جمال القدم و يقول عليك ثناء الله يا من كنت ناطقاً بذكر ربك و عليك بهاء الله يا من كنت ناظراً الى مشرق فضل ربك العليم كذلك ذكرنا الذين سمعوا نداء الله و اقبلوا اليه بقلوبهم و شهدوا بما شهد الرحمن اذ استوى على عرشه العظيم نعيماً لهم و طوبى لهم بما فازوا فى هذا الحين بكوثر ذكر ربهم المقتدر القدير هل تعادل بهذا الفضل كنوز العالم لا واسمى الأعظم ولكن الناس اكثرهم من الراقدين

بشارة بعد بشارة بما توجه وجه القدم من شطر سجنه الأعظم الى من سمى بمحمد قبل على الذي فاز بعرفان الله مالك  
الايجاد انا نذكره بلحن الله رب الآخرة و الأولى بذكر تمر به رائحة القميص بين العالم و يتضوع عرف الرحمن في الامكان  
انت الذي اقبلت الى قبلة الآفاق و آمنت بالذي اعرض عنه اكثر العباد طوبى لك بما فزت برحيق الحيوان الذي ادارته انامل  
عطاء ربك الرحمن بين الامكان اشهد أنك تقررت و توجهت و عرفت و اخذت و شربت باسم الله مالك الأديان هل من ذى  
اذن ليسمع لحن الله هل من ذى بصر ليشاهد انوار الوجه هل من ذى شم يجد رائحة الفرع الذي علق على ظهر الله المقتدر  
العزير المنان انت فى الرقيق الأعلى و ربك الأبهى يراك و يذكرك ليكون ذكره آية لمن فى الابداع

يا جمال قد سمعنا منك ما كان شاهداً لخضوعك لله و خشوعك لوجهه و عجزك و ابتهالك لدى الله المقتدر العزيز  
الوهاب أنه يكون معك فى كل الأحيان و يذكرك و الذين معك أنه لهو العزيز البصّار و تكبر من هذا المقام الأعلى و المقرّر  
الأسنى على اهلك و من نسب اليك ان ربك لهو المبيّن المختار لا يعزب عن علمه من شىء يذكر من يشاء بما يبقى به  
ذكره بدوام ملك الله مالك الأنام اى جمال كتابت بلحاظ مالك اسماء فائز و جواب آن از سماء مشيت الهى نازل بشأنى كه  
هر كلمه آن شهادت ميدهد بر فضل محبوب عالم و عنایت او ان اشهد و كن من الشاكرين و مخصوص هر يك از اسماء كه  
در كتاب آن جناب بود آیات بديعه منيعه نازل اى جمال قسم بشمس محبت كه از افق عالم مشرقست و بأعلى الضيآء و ابهى  
النور ظاهر و باهر كه اگر جميع ناس در ساعتى از ساعات بقلوب مقدسه مطهره توجه نمایند و نداء الله را اصغا کنند و اطوار  
اوراق سدره منتهى را مشاهده نمایند البتة كلّ از فيض بحر اعظم محروم نمانند و در اين فجر منير بعنايت حق فائز گردند ولكن  
انهم فى غفلة و ربك هو الشاهد الخبير اهل خانه و منتسبين شما جميع لدى العرش مذكورند و جميع بعنايت الهى فائز شده و  
ميشوند لا تحزن من شىء قد قدر لك ما تفرح به القلوب ان ربك لهو الصادق المخبر الأمين

يا اسمى الجمال قد توجه فى هذا الحين وجه ربك الى من سمى بيزرك ليجد نفحات الوحي و ينطق بشيء ربّه الخبير  
ان الذى توجه الى الله أنه يتوجه اليه فضلاً من عنده و انا العليم من نطق بهذا الاسم الأعظم يوقن بأنه كان مذكوراً لدى العرش  
يشهد بذلك ربك و انا الشهيد كبر من قبلى على وجهه قل تالله قد فزت بالفوز الأعظم اذ ذكرك مالك القدم فى هذا اللوح  
الحفيظ ان افرح بفضل مولاك ثم اشكره ان ربك لهو السميع هذا يوم فيه انجذبت الأشياء من نداء مالك الأسماء و يسمع من  
كلّ ذرة من الذرات تهلل و تكبر و تتحرك شوقاً الى ظهور الله فى هذا المقام المبين يا جمال ان اشهد ثم انظر ثم اذكر ما  
رأيت بعينك اذ كنت قائماً لدى الباب و كان متوجّهاً اليك وجه الله رب العالمين ان افرح بفضلى ثم عنایتى ثم مواهبى و  
رحمتى التى سبقت الأشياء و بحر كرمى الذى احاط العالمين و ما ذكرت فى الذين اقبلوا الى المظلوم بشرهم بذكرى اياهم  
ليكوننّ من الفرحين قد عرض لدى العرش العبد الحاضر كلّ اسم كان مذكوراً فى كتابك و نزلنا له ما فاح به عرف الفضل بين  
السّموات و الأرضين طوبى لهم بما فازوا بعرفان الله فى ايامه و تمسكوا بحبله المنير

يا اهل الطاء لعمر الله ان المقصود يذكركم و يناديكم من هذا المقام البعيد و يدعوكم الى مقام لا يأخذه الفناء ان ربكم  
العليم لهو الشاهد الأمين قد ذكرناكم مرّة بعد مرّة ان افرحوا بفضل ربكم و كونوا من الشاكرين ان ابشروا بما توجه اليكم وجه  
الله من هذا الأفق البديع قولوا لك الحمد يا اله العالم و مالك القدم بما تحرك باسمنا قلمك الأعلى و تضوع منه عرف عنايتك  
لهؤلاء العباد نشهد أنك انت الفضال و نحن من السائلين

و ما ذكرت فى اهل الهاء و الميم انا نزلنا لهم الآيات فضلاً من لدنا و انا الكريم و نزلنا لملة الكليم فى هناك ما اردته  
من فضل ربك الرحيم و نذكر اهل الشين و السين و الميم الذين فازوا برحيق البقاء الذى فكّ ختمه باصبع ارادة مالك الانشاء  
طوبى لهم ثم طوبى لهم و حسن مآب ان يا احبائى فى الشين تالله قد ذكركم مالك الأسماء بآيات لا يراها المحو فى ممالك  
الابداع ان مالك الاختراع يشهد بذلك و عن ورائه كلّ عارف علام

يا رضا قد سمعت النداء مرّة بعد مرّة ان استمع في هذه الكرة الأخرى و توجّه بالوجه الأطهر الى المنظر الأكبر و بالقلب الأنور الى افق ظهور ربك العزيز الوهاب قل

لك الشّاء يا مالك البقاء و لك الذّكر يا من بيدك زمام الابداع اشهد أنّك قد قرّبتنى و شرفّتنى و عرّفتنى و اسمعتنى ندائك الأحملى فى ملكوت الانشاء و أنّك انت الكريم الفضال اسألك بالاسم الأعظم بأن تجعلنى ناطقاً بذكرك و تؤيّدنى على الاستقامة الكبرى على امرك الذى به انقلبت الأسماء و ناحت قبائل الأرض كلّها إلا من شاء كرمك الذى احاط الامكان و نذكر الذين فى هناك ليحرّكهم عرف آيات ربهم الرّحمن و نكبّر من هذا المقام على وجوههم و نوصيهم بما ينبغى لهذه الأيام

ان يا قلمى الأعلى ان اذكر من سمى بطالب ليفرح بذكرى و يكون قائماً على خدمة هذا الأمر الذى به زلت الأقدام يا طالب ان استمع نداء المظلوم تالله أنّه ما اراد لك إلا ما يقربك الى الله ربّ الغيب و الاجهار ان اعلم بما وصّيناك من قبل بلسان الصّدق ثمّ تشبّث بذيل رحمة ربك فالق الأصباح قل  
اي ربّ لك الحمد بما عرّفتنى و علّمتنى و اشهدتنى قد توجّهت اليك بكلّى و اسألك بأن لا تدعنى بنفسى و أنّك انت المقتدر المتّان

و نذكر احبائى فى السّين قل ان افرحوا بذكرى و ثنائى لعمر الله يبقى لكم ما جرى من هذا القلم الذى شهد أنّه لا اله الا انا المقتدر العزيز الفضال انا نراكم فى حبّ الله و امره و نوصيكم بالاستقامة الكبرى لأنّ بها ترتفع اعلام النّصرة بين الأرض و السّماء و يغرّد عندليب البقاء فى الأجواء أنّه لا اله الا هو المقتدر على الأكوان خذوا رحيق البيان باسمى ثمّ اشربوا منه بذكرى الذى احاط الجهات طوبى لكم بما تشرّفتم بذكر الله و توجّهتم فى يوم فيه زلت الأقدام  
يا قلمى توجّه الى اهل الميم الذين شربوا رحيق العرفان فى ايام الرّحمن و فازوا بهذا الذّكر الجميل انا سمعنا نداء كلّ واحد منكم و نراكم على ما انتم عليه فضلاً من لدى الله العليم الخبير

انا نذكر من سمى بعلى (ملاً على جان) فى ملكوت الأسماء ليسمع نداء ربّه الكريم ان يا على ان استعدّ لاصغاء نداء ربك الأبهى الذى ارتفع من هذا الأفق الأعلى و المنظر الأسنى لتشهد بما شهد الملاء الأعلى ان ربك لهو المبيّن العزيز الحميد قم على خدمة مولاك على شأن يتحير به ما سواك كذلك يأمرك قلم الأمر من هذا المقام المنير تمسك بالعروة الاستقامة و تشبّث بذيل رحمة ربك و قل

يا اله الأسماء و فاطر السّماء و المهيمن على الأشياء اسألك باسمك الذى به انكسر ظهر الأصنام بأن تجعلنى ناطقاً بذكرك و ذاكرراً بين خلقك ثمّ ايّدنى على خدمة امرك أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم  
ان يا على اذا ارتفع نعيق ناعق فى هناك دعه بنفسه و توجّه بقلبك الى افق ظهور ربك العزيز الحميد كذلك جرى اسمك من لسان المظلوم و نزل لك ما يبقى به اسمك بين السّموات و الأرضين

و نذكر من سمى بالباء و الزّاء ثمّ الرّاء و الكاف (سيّد آقا بزرگ) ليأخذه جذب آيات ربّه على شأن يقوم و ينادى تالله قد ظهر المحبوب و اتى الرّحمن بعرشه العظيم قل يا قوم لا تضيّعوا امر الله بينكم دعوا ما عندكم و خذوا ما اناكم من لدى الله ربّ العالمين هذا يوم لا تنفعكم خزائن العالم و لا اعانة الأمم توكلوا على الله و توجّهوا الى افقه المنير كذلك يعلمك ربك لتذكره بين عباده و تكون من الرّاسخين

توجّه وجه القدم الى ارض التّون و يذكر الذين آمنوا بالله ربّ ما كان و ما يكون يا محمّد (شيخ محمّد) ان افرح بما يذكر الفرد الأحد من هذا المقام الأعلى لتقوم على ذكر مولاك الذى سجن فى سبيل الله المهيمن القيوم قل تالله قد جعل الله السّجن قصراً من الياقوت و ينطق فيه مالك الملكوت أنّه لا اله الا انا العزيز المحبوب كن مستقيماً على حبّ مولاك لأنّ

التَّاعِقِ يَنْعَقُ بَيْنَ الْعِبَادِ دَعَا بِنَفْسِهِ وَ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ اللَّهِ رَبِّ الْغَيْبِ وَ الشَّهُودِ كَذَلِكَ جَرَى مِنْ قَلَمِ الرَّحْمَنِ مَاءَ الْحَيَوَانِ إِنْ اشْرَبَ  
وَ قُلْ لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهَ الْعَالَمِ وَ لَكَ الشُّكْرُ يَا مَالِكَ الْوُجُودِ

إِنْ يَا مُحَمَّدُ يَذْكُرُكَ رَبِّكَ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَ يَنَادِيكَ بِنِدَاءٍ لَوْ يَجِدُ مِنْ فِي الْوُجُودِ عَرَفَهُ لِيَدْعَنَّ مَا عِنْدَهُمْ وَ  
يَطِيرَنَّ فِي هَوَاءٍ مَحَبَّةٍ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ إِذَا فَرَّتْ بَابَاتُ اللَّهِ إِنْ أَحْفَظَهَا ثُمَّ أَقْرَأَهَا فِي اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ لِعَمْرِ اللَّهِ تَسْتَضِيءُ بِهَا الْآفَاقُ  
وَ تَسْتَنِيرُ بِهَا الْقُلُوبَ أَيَّاكَ إِنْ تَحْزَنُكَ شُؤُونَاتُ الْعَالَمِ كُنْ نَاطِرًا فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ إِلَى هَذَا الْأَفْقِ الَّذِي مِنْهُ يَنَادِي الْأَسْمَ الْأَعْظَمَ  
الْمَلِكِ لِلَّهِ مَالِكِ الْمُلُوكِ قُلْ يَا عِبَادَ الرَّحْمَنِ هَلْ بَيْنَكُمْ مِنْ ذِي سَمْعٍ لِيَسْمَعَ نِدَاءَ اللَّهِ وَ هَلْ بَيْنَكُمْ مِنْ ذِي بَصَرٍ لِيَنْظُرَ مَا ظَهَرَ  
فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ قُلْ أَنَّهُ يَكْتُبُ لِمَنْ أَرَادَ أَجْرَ لِقَائِهِ كَذَلِكَ قَضَى الْأَمْرَ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ كَمْ مِنْ عَبْدٍ تَقَرَّبَ وَ مَا فَازَ وَ كَمْ مِنْ عَبْدٍ  
فَازَ بِاللِّقَاءِ إِذْ كَانَ فِي مَقَامٍ بَعِيدٍ كَذَلِكَ يَعَلِّمُكُمْ اللَّهُ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ أَنَّهُ لَهْوُ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

أَنَا نَذِرُ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ فِي أَرْضِ زَيْنَتٍ بِاسْمِ الْمِيمِ (مَازَنْدَرَانِ) فِي هَذَا اللَّوْحِ الْمُنِيْعِ يَا أَهْلَ الْمِيمِ وَ الرَّآءِ إِنْ أَفْرَحُوا بِذِكْرِ  
اللَّهِ وَ تَوَجَّهُوا بِقُلُوبِ نَوْرَاءٍ إِلَى مَشْرِقِ الطُّورِ الَّذِي فِيهِ يَنَادِي مَالِكُ الظُّهُورِ الْمَلِكُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ أَنَا نَذِرُ الَّذِينَ  
شَرِبُوا رَحِيقَ الْوَحْيِ وَ فَازُوا بِعِرْفَانِ اللَّهِ فِي هَذَا الْفَجْرِ الْمُنِيرِ طُوبَى لَكُمْ بِمَا سَمِعْتُمْ وَ اقْبَلْتُمْ وَ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنْتُمْ فِي  
مَقَاعِدِكُمْ وَ لِسَانِ الْمَظْلُومِ يَذْكُرُكُمْ مِنْ هَذَا الْمَقَرِّ الَّذِي يَطُوفُهُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى ثُمَّ أَهْلُ مَدَائِنِ الْأَسْمَاءِ وَ الَّذِينَ يَطُوفُونَ حَوْلَ عَرْشِ  
عَظِيمٍ هَنِيئًا لَكُمْ وَ مَرِيئًا لَكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّائِهِ طُوبَى لَوُجُوهِكُمْ بِمَا تَوَجَّهْتُمْ وَ لِقُلُوبِكُمْ بِمَا اقْبَلْتُمْ وَ لِنَفُوسِكُمْ بِمَا طَارَتْ وَ  
لِعَيُونِكُمْ بِمَا رَأَتْ وَ لِأَلْسِنِكُمْ بِمَا نَطَقَتْ بِنِشَاءِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْحَقِّ الْمُبِينِ أَنَا نُوصِيكُمْ بِالْإِسْتِقَامَةِ عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لِأَنَّهَا تَنْفَعُكُمْ فِي الدُّنْيَا  
وَ الْآخِرَةِ إِنْ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ لَهْوُ الْعَلِيمِ خَذُوا كَأْسَ الْحَيَوَانِ بِاسْمِ الرَّحْمَنِ رَغْمًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبِرْهَانِ إِذْ ظَهَرَ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ  
الْجَمِيلِ ثُمَّ اشْرَبُوا مِنْهُ تَارَةً بِاسْمِهِ وَ طَوْرًا بِذِكْرِ الْبَدِيعِ الْمُنِيْعِ كَذَلِكَ يَذْكُرُكُمْ مِنْ سَجْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَذَلِكَ يَذْكُرُكُمْ مِنْ  
اسْتَقْرَرَّ عَلَى هَذَا الْمَقَامِ الْكَرِيمِ الْبِهَاءِ عَلَيْكُمْ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَقْصُودِ الْعَارِفِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱۵۲

رُوحِي لِحَبِّكُمْ الْفِدَاءَ وَ لَخِدْمَتِكُمْ الْفِدَاءَ بَعْدَ إِزْيَارَتِ كِتَابِ آنِ حَضْرَتِ كِهْ فِي الْحَقِيقَةِ مُطْلَعِ سُرُورِ وَ مَشْرِقِ ابْتِهَاجِ بُوْدِ لَدَى  
الْعَرْشِ حَاضِرِ وَ جَمِيعِ تَلْقَاءِ وَجْهِ عَرْضِ شَدِّ وَ فِي الْحَقِيقَةِ نَفْحَاتِ مَحْبُوبِهِ إِزْ آنِ نَامَةُ مَبَارَكِهِ دَرِ هُبُوبِ بُوْدِ دِيْكَرِ اِحْتِيَاجِ دَلِيلِ وَ  
بِرْهَانِ نَيْسَتِ نَفْسِ آيَاتِ مَنْزِلُهُ إِزْ سَمَاءِ مَشِيَّتِ الْهَيْهَةِ شَاهِدِ وَ گَوَاهِسْتِ بَرِ فَضْلِ اكْبَرِ وَ عِنَايَتِ كِبَرِي لَذَا بَايْدِ دَرِ كُلِّ اِحْيَانِ  
بِكَمَالِ فَرْحِ وَ سُرُورِ مَحْبُوبِ اِمْكَانِ رَا سَتَايِشِ نِمَايِيدِ اَيْنِ عَبْدِ كِهْ بَعْدَ إِزْ نَزُولِ آيَاتِ مَنِيعِهِ بَزْبَانِ كَلِيلِ عَوْضِ آنِ حَضْرَتِ نَيْسْتِي وَ  
فَنَا وَ عَدَمِ اسْتِحْقَاقِ اَيْنِ عِبَادِ عَطَايَايَ لِابْحِصِيَّةِ الْهَيْهَةِ رَا اِظْهَارِ نُمُودِ وَ بَصْدَهْزَارِ لِسَانِ شُكْرِ مِينَمَايِمِ مَحْبُوبِ عَالَمِ رَا چِهْ كِهْ  
كَمَالِ الطَّافِ نَسَبْتِ بَانَ حَضْرَتِ ظَاهِرِ فَرْمُودِ اِنَّ الْخَادِمَ يَشْكُرُهُ بِلِسَانِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَ ذَرَّاتِ الْعَالَمِ وَ رَمُولِ الْبِيدَاءِ وَ بَصْدَهْزَارِ  
عَجْزِ وَ نِيَاِزِ اسْتِدْعَا مِينَمَايِمِ كِهْ لَدَى اللَّهِ مَقْبُولِ وَاقِعِ شُودِ بَارِي فَضْلِ حَقِّ نَسَبْتِ بَانَ جَنَابِ زِيَادِهِ إِزْ ذِكْرِ اَيْنِ فَاِنِي بُوْدِهِ وَ خَوَاهِدِ  
بُوْدِ وَ بَهْرِ يَكِ اِزْ اِسْمَايِ كِهْ دَرِ نَامَةُ آنِ حَضْرَتِ بُوْدِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدِ آيَاتِ بَدِيعَةُ مَنِيعِهِ اِزْ سَمَاءِ عِنَايَتِ رَحْمَانِيَّةِ نَازِلِ وَ اِرْسَالِ شَدِّ  
اِنْشَاءِ اللَّهِ بِصَاحِبَانِشِ بَرَسْدِ تَا اِزْ سَلْسِيلِ وَحِي بِنُوشَنْدِ وَ اِزْ كُوْتَرِ بِيَانِ رَحْمَنِ قَسْمَتِ بَرَنْدِ هَنِيئًا لَهُمْ وَ اِزْ بَرَايِ بَعْضِي اِزْ نَفُوسِ  
مَذْكُورِهِ الْوَاحِ الْهَيْهَةِ مَتْتَابِعًا مَتْرَادِفًا رَفْتَهُ وَ مَخْصُوصِ جَنَابِ مَلَّا عَلِي جَانِ يَكِ لَوْحِ بَدِيعِ مَنِيعِ اِزْ سَمَاءِ بِيَانِ نَازِلِ وَ اِزْ قَبْلِ اِرْسَالِ  
شَدِّ وَ لَكِنْ عَجَبِسْتِ اِزْ بَعْضِي اِزْ نَفُوسِ كِهْ دَرِ اِخْذِ الْوَاحِ مَخْصُوصِ اِحْبَائِي الْهَيْهَةِ بَسِيَارِ سَاعِي وَ جَاهَدَنْدِ وَ بَعْدَ اِزْ اِخْذِ بَعْضِي  
مِيرْسَانْدِ وَ بَعْضِي نَگَاهَ مِيدَارَنْدِ اِزْ حَقِّ مِيْطْلَبِمِ كُلِّ رَا بَدِيَانَتِ وَ اِمَانَتِ مَوْفُوقِ فَرْمَايْدِ فَآهَ آهَ ثُمَّ آهَ آهَ عَيْنِ الْخَادِمِ تَبْكِي بِمَا وَرَدَ عَلَيِ  
هَيْكَلِ الْأَمَانَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ لَوْ كُنْتُ مَأْذُونًا لَذَكَرْتُ مَا يَنْوَحُ بِهِ الْعَالَمُ وَ لَكِنْ اسْتَرْتُ وَ اصْبِرْ اِنَّ رَبِّي لَهْوُ السَّتَّارِ الصَّبَّارِ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ

و عرض دیگر آنکه جواب عریضه مانکجی صاحب از سماء مشیت نازل و ارسال شد و چون بلسان پارسی نازل شده شاید در بعضی اثر نماید و ثمر آن ظاهر شود این عبد از روی آن سوادى بخطّ نسق نوشته و ارسال داشت که هر یک از دوستان بخواهند از روی آن سواد بردارند تا اصل لوح بی نقص و عیب بصاحبش برسد باری اگر سواد آن نوشته شود و تصحیح شود و بعضی داده شود شاید ثمر نماید ولکن در جمیع احوال بمقتضای حکمت عمل فرمائید قسم بعرف قمیص که اگر جمیع ناس مستعدّ بودند همین یک لوح کفایت مینمود

و اینکه مرقوم داشته بودید که جهرة حرکت فرمائید و یا در ستر باشید تلقاء عرش عرض شد فرمودند ستر بهتر است و آسوده‌ترید عجیبت که هنوز مردم مطلع نشده‌اند که مطلع وحی الهی و مشرق امر ربّانی مقصودش فساد و نزاع و جدال نبوده و نیست ای کاش عرف اراده حقّ را اقلّ من سمّ الابرّة ادراک مینمودند در این صورت یقین مینمودند که آنچه اراده فرموده اعترّ از کبریت احمر و اعلى عمّا خلق فی الأرض بوده چون بوئی از گلزار اراده حقّ نبرده‌اند اینست که خوفاً لأنفسهم متعرّض اولیای حقّ شده و میشوند در جمیع امور و احوال ناظر بحکمت باشید و شایسته نیست نسبت بدولت حال احدی بکلمه نالایقه تکلم نماید فی الحقیقه با اعراض علما و قساوتی که آن نفوس را اخذ نموده حضرت سلطان بسیار خوب سلوک فرموده در هر صورت دولت رعایت اهل ملت را مینماید چه که ارتکاب امری که سبب ضوضاء عامه خلق شود نزد دولت مقبول نبوده و نیست چه که باید حفظ تخت و بخت خود نماید این قدر معلوم آن جناب بوده که در منظر اکبر ذکر سلطان بنیکوئی شده اگر یکی از این علمای مظلوم سلطان میشد آن وقت قدر همه سلاطین نزد شما معلوم و واضح میگشت کاش شیخ حسین ظالم و مظلوم شیراز را میدیدید یکی اسمش مظلوم که صد هزار ظالم پناه برده و میرد بخدا از شرّ او و ظلم او کذک یککلمک ریّک و یمرح لتفرح و یفرح کلّ عبد بصیر انتهى

و اینکه در باره محمد تقی نوشته بودید بلی چند یومی بساحت اقدس وارد و مشرف شد و در هنگام رجوع مخصوص باو فرمودند که متوجه باش تا شیاطین ترا از علیین بسجّین نبرند یعنی مضمون کلام مبارک این بود و حال این عبد امیدوار است که راجع شود اگر کسی او را دید بگوید تو بنده خدا و من بنده خدا با کمال فقر و نیستی میگویم که قسم بافتاب تقدیس که بر تو مشتبه شد و فریب خوردی و از تو میطلبم که رجوع نمائی و چندی در آن ارض با آن نفوس معاشرت کنی ولکن با کمال بصیرت باشی تا بر تو معلوم شود آنچه بر تو مجهولست الیوم آن مرتبه رفتی ولکن ملتفت نشدی این عبد دوازده سنه با او بوده و بامر حقّ بخدمت او مشغول یا لیت کنت معی و عرفت ما عرفته و این چند کلمه لله ذکر شد که شاید ریحی اصفی را تبدیل نمائی و بکأس غبرا معاوضه کنی و الأمر بید الله یسقی و یمنع انه لهو المقتدر علی ما یشاء

و اینکه مرقوم فرموده بودید اگر عرایض قبل جواب دارد ارسال شود آنچه از سماء عنایت نازل قبل و بعد و حین همه را کفایت خواهد نمود و اینکه مرقوم فرموده بودید که الواح نارینه از برای بعضی آورده بود اگر همان الواح را صاحبانشان در آن تفکر نمایند شهادت بر غفلت کاتب میدهند و ملتفت میشوند

و ذکر آقا علی عسکر و شیرعلی و میرزا که در آخر کتاب آن حضرت بود عرض شد و نسبت بهر یک عنایات الهیه ظاهر و مشرق نسأل الله بأن یؤیّدهم و یوفّقهم و یرزقهم خیر ما عنده انه لهو المعطی الکریم

حسب الأمر آنکه در ستر امور و ارسال پوسته بسیار جهد نمائید چه اگر شیاطین داخل و خارج مطلع شوند که از ساحت اقدس اخبار میرسد البتّه فساد نمایند و شاید بعضی اظهار خدمت بخیاالشان خطوط نماید و بعضی از امرا و وزرا اخبار دهند که شاید مقرب شوند در هر حال ستر لازم و واجبست و تأخیر جواب عرایض را سبب کلی این بوده و خواهد بود انتهى اگر قسمی شود این فقره مستور ماند همیشه الواح منیعۀ بدیعۀ مخصوص دوستان ارسال شود

عرض دیگر آنکه خدمت دوستان الهی یعنی نفوسی که بافق اعلی ناظرند و از رحیق استقامت آشامیده‌اند هر یک را از قبل این خادم فانی تکبیر ابدع اعلی برسانید ابن جناب ع ط علیه و علی ابیه بهاء الله که ذکرش در کتاب آن حضرت بود تکبیر لایحصى از این عبد معلق بالطاف آن حضرت است و همچنین جناب کربلائی مهدی و سایر دوستان علیهم بهاء الرحمن و البهاء الأبهی علی حضرتکم و علی من معکم اهل سرادق عصمت ربّانیّه بابدع اذکار و اعلاها و ابهاها آن حضرت را ذاکر و بتکبیر امنع اقدس مکبّر و همچنین دوستان ارض سجن کلاً و طراً عرض خلوص خدمت آن حضرت معروض میدارند

خادم

فی ۲۵ رمضان سنة ۱۲۹۵



## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع

آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

۲ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع

آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

### بسمی المنادی بین الأرض و السماء

تبارک الّذی انزل الآيات و جعلها آيةً من عنده و حجةً من لدنه و برهاناً من جانبه أنّه هو المقتدر علی ما یشاء يعطى و يمنع و هو الفرد الواحد العزيز المختار تبارک الّذی اظهر ما كان مکنوناً فی العلم و بعث من نطق بالحقّ امام وجوه العباد هو الّذی انطق عبده فی السّجن بذکره و ثنائه بحيث ما خوفه ظلم ظالم و لا نعاق کلّ ناعق انکر حقّ الله فی المبدأ و المآب

یا ابن ابهر قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الی من قام علی خدمة امر الله ربّ الأرباب طوبی لنفس حملت البلیا فی سبیل الله مالک يوم التّناد طوبی للسانک بما نطق بالحقّ و لوجهک بما توجه الی الله منزل الآيات هذا يوم فيه ظهر کلّ مستور و برز کلّ مکنون و نطق کلّ صامت رغماً للذّین کفروا بالله و انکروا حجّته الّتی احاطت من فی الأرضین و السموات

یا ایّها النّاطق باسمی و القائم علی خدمة امری اسمع ندائی من شطر سجنی أنّه یقرّبک و یهدیک الی النّبیا الأعظم الّذی به انصعق الوجود و اندکّت الجبال و انفطرت سماء الأديان اشکر الله بما وفّقک فی السّجن علی ذکره و ثنائه و اظهر ما كان مستوراً عن الأبصار یا ابن ابهر صدّهزار حمد مقصود عالم را که باسم اعظم ابواب افتدۀ امم را گشود باسمش خوف را باطمینان و بعد را بقرب و ظلمت را بنور تبدیل فرمود اوست امری که ضوضای معتدین منعش ننماید و شبهات مریبین او را از مشیتش بازندارد لعمر الله این عبد و اولیایش خود را در بحر سرور مشاهده مینمایند چه که در ضوضای این ایّام از هر حزبی حزنی بر حضرت سلطان وارد جز این حزب که پاس حرمت و ادب را از دست ندادند فی الحقیقه از برای ادب نزد ربّ مقامیست عظیم طوبی از برای نفسی که بآن فائز گشت و محروم نماند این مظلوم در لیالی و ایّام متحیر و متفکر آیا چه شده که علمای انام و فقهای ایّام و حکمای عصر عمل نمودند آنچه را که سبب حزن موحدین و منقطعین گشت یا ابن ابهر مقام ظهور شکر و بروز حمد این ایّامست که این حزب بعد از فضل الهی و عنایت ربّانی و رحمت مسبوقة رحمانی ترک ادبی از ایشان ظاهر نه مع آنکه مدّعیا در شب و روز بدسیسه و خدعه مشغول قل لک الحمد یا الهی بما حفظت حزیک بقدرتک و سلطانتک مع اعدا و ظهور اشقیای از ایشان بر وجود مبارک سلطان چیزی وارد نه اگر در این ایّام این فقره انکار شود بعد البتّه آثارش و ظهوراتش عالم را احاطه نماید و کل اقرار نمایند بظهور فضل و رحمت الهی أنّه لا یضیع اجور العالمین آن جناب و سایر اولیا مجدّد عباد را بصبر و اصطبار دعوت نمایند و از اعمال بعضی مکدر نشوند بافق امر ناظر باشند نه باقوال و اعمال عباد بر حضرت سلطان و امیر الأمراء اصل امر و حسن نیت این حزب مستور نه اگر نظر بحکمت از حضرت امر امری ظاهر شود باید بحبل صبر تمسّک جست این مظلوم از حقّ میطلبد این حزب را محفوظ دارد و حراست فرماید که مباد امری ظاهر

شود که اعمال و اضطبار چهل ساله را بر باد دهد هیچ نعمتی و هیچ مائدهئی لذتش بر لذت صبر غلبه ننماید از این حزب آنچه ظاهر شود لوجه الله است و لحاظ کل بشرط عنایت او متوجه اوست موفی اجور سائلین لا اله الا هو العليم الحكيم از حق بطلید از برای حضرت سلطان و حضرت امیر الأمراء کشف فرماید تا بر نیت این مظلوم و آمالش آگاه شوند تالله اذا وجدان انفسهما ساکتان علی فلک لا تحركها الأرياح و لا تضرها الأمواج كذلك نطق المظلوم فضلاً من عنده عليك انه لهو الفضال المشفق الكريم لازال مذكور بوده و هستی خذ العروة الوثقى باسم مولی الوری و قل

الهی الهی اسألک بمطلع آياتک و مشرق بیئاتک ان تکشف لعبادک ما کشفت لنا بقدرتک و سلطانک انک انت الّذی باسمک نصبت رایة الاختیار امام وجوه الأبرار و الأشرار لا اله الا انت المقتدر علی ما تشاء بأمرک المبرم الحكيم

\* \* \*

ط

جناب ملا علی اکبر

فی جمادی الثانیة ۱۲۹۵

هو المتعالی العليم الخبير

تبارک الیوم الّذی فیہ انار افق البیان و استوی الرحمن علی عرش العظمة و الاحسان و نطق فی الامکان بما انجذب به المخلصون و طار به الموحّدون و نطق به المقربون انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدّساً عن الأمثال و لا یزال یكون بمثل ما قد کان لا اله الا هو العزيز المتعال هذا یوم فیہ ظهر الاسم الأعظم و استضاء به العالم طوبی لمن اقبل الیه و شرب كأس البلیا فی سبیله و الرّزایا فی حبّه انه ممّن فاز بعرفانه و طار فیهواء قربه یصلینّ علیه الملاء الأعلى و یستبرکنّ به ملکوت الأسماء نعیماً ثمّ نعیماً لمن تردّی برداء البلاء فی سبیل الله مالک الأسماء طوبی ثمّ طوبی لمن أخذ و مُنع و سُجن و بُلی فی حبّ الله فاطر الأرض و السّماء لعمر الله یخاطبه جواهر الوجود فی غرفات الکلمات و یذکره حقائق الأسماء فی قصور الأذکار و الصّفات علم الله ینشی علیه کلّ الأشیاء و یستقرینّ به العباد الی الله منزل الآیات یا لیت کان الخادم مع احبّاء الله اذ دخلوا فی السّجن و ذاقوا كأس البلاء بما اکتسبت ایادی اهل النّفاق فسوف يأخذهم الله بقهر من عنده و یزین هیاکل اولیائه بطراز لا یبلی و عزّ لا یفنی و جمال لا یستره غطاء الانشاء و نور لا تحجبه ظلمات من اعرض عن الأفق الأعلى كذلك یجزی الله المخلصین من عباده و الموحّدین من خلقه و المخلصین من اصفیائه انه لهو المقتدر علی ما تشاء لا اله الا هو العزيز المحبوب

یا حبيب فؤادی کیف یقدر ان یذکر قلمی الکلیل من شرب ریحیق الوحی من ید عطاء ربّه و حمل الشّدائد فی سبیله لعمرک انّی اکون معترفاً بعجزی و قصوری عن اداء ذکر ما انت علیه فی حبّ الله مولاک و مولای و مولی العالمین ولكن استفرح بذکری لأنّ به اری نفسی واقعاً بین صفوف الّذین یذکرون اصفیاء الله و احبّائه و اولیاء الله و اودائه

و بعد عرض میشود که بعد از اصغاء ثناء حضرتک محبوب العالم و عرفان ما تغرّد به حمامة قلمک فی ذکر الله مالک القدم اذا وجدت بیتی رحبیاً و قلبی وسیعاً و صدري منشرحاً و فؤادی طائراً الی المقصد الأقصى و المنظر الأبهی حضرت و عرضت ما فی کتابکم اذا توجّه الی وجه المحبوب و نطق بما انجذبت به القلوب تعالی تعالی بیانه من ان یصفه عباده کأنّی رأیت بأنّ ملکوت البیان یطوف حول ما یخرج من لسان عظمته و کینونة الغیب و الشّهود تهول عند ما یتفوّه به فم اقتداره قال جلّ کبریائه یا علی قبل اکبر انا نذکرک من شطر منظری الأكبر لتسمع ندائی و تجد نفسک فی فرح عظیم لعمری قد کنت

معكم اذ دخلتم في السجن طوبى لكم ثم طوبى لكم بما حملتم البلايا في سبيلي و الرزايا في اعلاء كلمتي و ارتفاع امرى ان ربك لهو البصير طوبى للذين دخلوا حصن عرفاني و طاروا في هواي حبي و شربوا رحيق وحيي و اخذهم سكر خمر بياني على شأن انقطعوا عن سوائى و توجهوا الى وجهي و اقبلوا الى افق فضلى و تمسكوا بحبل عنائتي و تشبثوا بذيل كرمي انهم من الذين يذكرهم السن العالم و يخضع لأسمائهم كل الأمم يشهد بذلك لسان عظمتى و ملكوت بياني و هذا القلم الذى يستن فى مضممار العرفان و انا الخبير ان الذين فازوا بالسجن قد فازوا بذكر قلمي الأعلى و انه لأعز الأشياء لعمر الله لا يعادل به ما خلق بين الأرض و السماء طوبى ثم طوبى لمن تشرف بطراز الاستقامة انه من اعلى الخلق فى كتاب الله ان ربك لهو العليم كبر من قبلى على وجوههم قل طوبى لوجوهكم بما توجهت الى وجه الله و لقلوبكم بما تقربت الى الغاية القصوى و لنفوسكم بما اقبلت الى الأفق الأعلى قد ذقتهم فى سبيلي كأس البلايا ان اشربوا اليوم من يد عطائى رحيقى الأبهى و كوثرى الأصفى لأقول هنيئاً لكم و مريئاً لكم فى ملكوت الانشاء كذلك يذكركم الله بأحسن الذكر انه لهو الكريم ان افرحوا باسمى ثم اشربوا بذكرى انا توجهنا اليكم و نكبر على وجوهكم من هذا المقام الجميل قد كنت محزوناً بحزنكم و نفرح فى هذا الحين بما يذكركم الله بنفسه جزاء ما عملتم فى سبيله المستقيم لو يجدون احبائى لذة البلايا فى سبيلي ليقدموا الهدايا باسمى لأعدائى جزاء ما عملوا بهم لأن بهم بلغوا هذا المقام الذى يذكرهم جمال القدم فى هذا السجن العظيم قد اشتروا لأنفسهم مقاماً فى السقر و لكم مقاماً فى منظرى الأكبر تعالى من لا يضرب محبيته ضر العالم و ظلم الأمم فى بشرى لنفس عرفت ما نطق به لسانى العزيز انتهى

يا بهجة قلبى مشاهدة عنايات الهية نمائيد قسم باقتاب افق بيان اگر جميع اهل امكان در اين آيات منزوله تفكر نمايند و در رأفت و شفقت و عنایت حقّ جلّ كبريائه تعقل كنند هرآينه جميع بيحر كرم توجه نمايند و بافق فضل ناظر گردند چه فايده كه سكر هوى من فى الانشاء را اخذ نموده الا من حفظته يد قدرة ربنا المقتدر القدير

اينكه در باره ورقه كبرى حضرت اخت عليها من كلّ بهاء ابهاه نوشته بودند بساحت اقدس عرض شد حسب الأمر آنكه هر نفسى بخواهد حقوق الله را ادا نمايد و از آن وجه بايشان برسد بقدر كفاف و اداى دين لدى الحقّ مقبول است ولكن مطالبه نمودن حقوق از نفسى جايز نه از حقّ بخواهيد احباً را مؤيد فرمايد بر اداى حقّ الله چه كه اينفقره سبب پاكي مال و حفظ آن و خيرات و بركات بوده و خواهد بود انتهى

و اينكه ذكر اسامى احبّاء الله فرمودند يعنى نفسيكه لمحبة الله وارد سجن شدند يشهد الخادم ما انزله الرحمن فى حقهم ليكفى العالم و ينطق السن الأمم على ذكرهم و ثنائهم وقتى از اوقات ذكر آن نفوس از لسان عظمت اصغا شد بعنايت كبرى ذكر هر يك را فرمودند و بعد فرمودند از حقّ بخواهيد كه اينمقام اعلى و نعمت كبرى را باسم حقّ و محبت او حفظ نمايند و از توهمات عباد مضطرب نشوند بايد بكمال سعى و اجتهاد اينمقام ارفع اعلى را ناظر باشند و در كلّ حين بشكر الهى ناطق

اينكه در باره جناب آقا مير عبدالباقي و دو نفر ديگر عليهم بهاء الله مرقوم داشتند بساحت اقدس عرض شد فرمودند طوبى لهم و لهم المقام الأسنى فى كتاب ربهم العزيز الحكيم انا زيننا الذين مستهم البأساء فى سبيل الله مالك الأسماء بما يبقى به ذكرهم فى ملكوت الله رب العالمين قل ان اصبروا كما صبر مولاكم و انه معكم و ينصركم كيف يشاء لا اله الا هو المقتدر القدير عليهم بهاء الله و رحمته كذلك يذكركم محبوب العالم فى هذا السجن المبين ما ينبغى لكم اليوم ان تسألوا ربكم الرحمن بأن يكنز لكم ما عملتم فى سبيله و يحفظكم على ما انتم عليه لعمري هذا لفضل الأكبر يشهد بذلك مالك القدر طوبى لكلّ سامع بصير انتهى

بارى بعد از عرض تفصيل مسجونين در ساحت اقدس كمال عنایت در باره ايشان ظاهر چنانچه از آيات منزله مستفاد ميشود هنيئاً لهم و انشاءالله عنقريب نجات خواهند يافت اگرچه فى الحقيقه در نجات كبرى هستند چه كه فى سبيل الله واقع

شده حسب الأمر آنکه جمیع احبّای الهی باید بکمال سکون و وقار حرکت کنند و در جمیع احوال بحبل حکمت متمسک باشند و بمنتهای روح و ریحان اهل امکانرا از ریحی حیوان زنده نمایند و فرمودند در آیات منزله این مضمون نازل که اگر احبّای لذّت بلایای فی سبیل الله را بیابند هرآینه تقدیم هدایا نمایند از برای کسانیکه ایشانرا باین فیض اعظم فائز نمودند حال این معلومست که مقصود اظهار علوّ اینمقام و سموّ این رتبه بوده حال اگر نفسی بر حسب ظاهر تقدیم هدایا نماید البتّه از حکمت خارج شده چه که این سبب تحریک و ضوضا و نفاق خواهد شد بگو ای دوستان لسان رحمن میفرماید متمسک شوید باموریکه سبب بهجت و سرور و سکون عباد گردد در اکثری از الواح نازل که اطفال روزگار را باید بلبن که رقیق و لطیف است تربیت نمود تا ببلوغ فائز شوند البتّه غذای ثقیل را حمل نتوانند نمود آنه یذکرهم بما ینفعهم و آنه هو خیر الذّاکرین و البهّاء علیکم و علی الذّین توجّهوا و فازوا باستماع آیات الله ربّ العالمین

یا علی مرّه اخری ینطق قلمی الأعلى و یوصی احبّائه بالاتّحاد فی امر الله لعمری به تفتح ابواب الخیرات ان ربّک لهو المبین العلیم طوبی لمن یجعل هذه الکلمة نصب عینیه نشهد انه من الفائزین انتهى

نفوس مذکوره اگرچه الطاف الهیّه نسبت بایشان در آیات منزله بشأنی ظاهر که فوق آن متصوّر نیست بعد از زیارت آنجناب هم شهادت میدهند بآنچه عرض شد و لکن معذلک حین تنزیل آیات کلمهئی از لسان عظمت شنیده شد که مشعر بود بر اینکه مخصوص آن نفوس الواح منیعهم هم نازل میشود ولو بیک آیه باشد طوبی لهم بما فازوا بعنایة ربّهم از کان الناس اکثرهم محرومین عن هذا الفضل الأقدس الأعزّ الأعظم البدیع المنیع

عرض دیگر آنکه جمیع دوستان یعنی نفوسیکه از باده ذکر الهی مستند و بیاد دوست خرسند از قبل این فانی تکبیر بدیع منیع برسانید و بفرمائید امروز روزیست که همه نبیین و مرسلین منتظر آن بوده‌اند و از حقّ جلّ و عزّ ملاقات آنرا سائل و آمل هذا یوم فیهِ جاء الله و هذا یوم فیهِ نطق الفرقان الملک یومئذ لله و اینست آن یومیکه بذکر آن جمیع کتب مزین شده باید احبّای الهی با کمال اتّحاد و یکتائی و یگانگی بر امر الله ثابت و مستقیم باشند فرمودند بنویس بجناب علی قبل اکبر علیه بهاء الله که امروز باید نفوس مقبله را از کأس عرفان پی در پی نوشاند و بمائده بدیعه منیعیه تربیت نمود تا در امر الله مستقیم و ثابت شوند بقسمیکه احدی از اهل عالم قادر بر تغییر و تبدیل آن نباشد ناس ضعیفند و بعضی حرفهای لایسمنه و لایغنیه اهل فرقان در گوش و جان ایشان باقی مانده لذا بعضی موهومات را شاید اصغرا نمایند قل لیس الأمر کذلک لو یکشف لکم ما ستر عنکم لتدعون الدنیا و ما فیها من الکلمات و الاشارات و تتمسکون بالکلمة الّتی احاطت العالم ای دوستان از اوهامات و ذکر قبل قلب را طاهر و مقدّس نمایند شاید بانوار بدیعه فائز و منور گردید تفکر و تدبّر نمایند در آنچه گفته‌اند و در آنچه واقع شده در اینصورت بر کذب روایت که در طبقه اول قائم بوده‌اند مطلع و واقف شوید لعمر الله اذا ترون شمس الاطمینان مشرقة من آفاق قلوبکم و قمر الایقان لائناً من سموات وجودکم و تجلدون انفسکم علی مقام لا یبلغه غیرکم و ترون ما دونکم من ملأ البیان فی اسفل المقام قل یا احبّائی دعوهم بأوهامهم و بما تنطق به السنتهم الکذبة لعمر الله هذا یوم لا یذکر فیهِ ما عندهم یشهد بذلك القلم الأعلى و لسان الله فیملکوت الانشاء انه لهو المبین الخیر انشاء الله باید دوستان محبوب عالمیان در این فقرات و فقرات دیگر که از قلم وحی جاری و نازل شده تفکر نمایند در اینصورت جمیع نفوس را یعنی آنانکه از ریحی حقیقی محروم و ممنوع شده‌اند معدوم صرف و مفقود بحت مشاهده کنند و حقّ المحبوب انسان سمیع از کلمات نفوس مشرکه طاغیه کاذبه موهومه قدرت حقّ را مشاهده نماید که چگونه بعد از خرق حجابات موهومه مجدداً باوهامات دیگر مبتلا شده‌اند قسم باسم اعظم که از یوم الله چیزی ادراک ننموده‌اند و از بحر بیان الهی قطرهئی نیاشامیده‌اند ذرهم فی خوضهم یلعون و لکن باید احباب را تربیت نمود تا صد هزار مثل آن نفوس موهومه را معدوم و فانی ملاحظه نمایند تازه اراده بئر جدید نموده‌اند و به جابلقا میخوانند تشریف ببرند بگو یک ناحیه مقدّسهئی هم تشکیل بنمائید و گاه گاهی هم تواقیع متعدّده از آنجا اظهار نمائید بگو

آفرین بر ادراک و شعور شما که هنوز نفهمیدید که آنچه در دست داشتید و بآن افتخار مینمودید عندالله مذکور نبوده معدودی برخاستند و زمام ناس بیچاره را اخذ نمودند و چه قدر مجعولات و موهومات از آن نفوس که خود را رؤسای قوم و نقبای ارض میشمردند منتشر شده اگر نفسی منصف باشد مشاهده مینماید که سبب شهادت نقطه اولی روح ما سواه فداه آن نفوس کذب بوده اند یا لیت کنت مأذوناً من الله و عرضت و ذکرت ما هو المستور عنهم و عن اکثر الناس الأمر یبده بأمر و یمنع و لا یسأل عمّا یفعل و هو السائل المقتدر القدير حال مشاهده نمائید آنچه عرض شد کلّ اهل بیان بآن مطلع معذک نمیتوان اینمقام را واضح ذکر نمود چه که مضطرب و متزلزل مشاهده میشوند حال قوت اوهام را ملاحظه فرمائید که نفوس موهومه را چگونه احاطه و اخذ نموده بفرمائید اگر در تعمیر سردابی هم مشغول میشدید بسیار خوب بود چه که بقول شخصی باید مابعد به ماقبل مطابق باشد لا شکّ فی ذلک انّ الموهوم یطابق الوهم بالوهم فویل لهم و لمن اتّبعهم قد شهد الرحمن بأنّ هذا امر بدیع قد جعله الله مقدساً عن المثل و الأمثال و عن القبل و البعد و أنّه لهو بدع السموات و الأرض طوبی للعارفین باری باید آنحضرت بکمال حکمت تکلم فرمایند چه که بعضی از بیانات هست که مثل شمس واضح و لائح و مشرقست معذک اگر انسان بآن تفوه نماید سبب اضطراب قلوب گردد اسرار معانی و بیان را نمیتوان مابین مظاهر حیوان ذکر نمود انشاءالله آنچه سعی و قوه هست بحکمت و بیان در خدمت امر رحمن مبدول دارید

\*\*\*

بی‌ر

جناب آقا سیّد اسدالله

### الأظهر الأبھی

تری یا الهی اشراق شمس کلمتک من افق سجنک بما ارتفع فیہ ذکرک بلسان مظهر ذاتک و مطلع نور احدیتک و بذلک تصوّعت نفعات محبویّتک فی بلادک و احاطت اهل مملکتک یا الهی لمّا اظهرت فضلک لا تمنع عبادک عن التّوجّه الیه لا تنظر یا الهی الی مقاماتهم و شؤونهم و اعمالهم فانظر الی عظمتک و مواهبک و قدرتک و الطافک و عزّتک لو تنظر بعین العدل کلّ یستحقّون غضبک و سیاط قهرک خذ یا الهی ایادی الخلق بأیادی فضلک ثمّ عرفهم ما هو خیر لهم عمّا خلق فی ملکوت الانشاء نشهد یا الهی بانّک انت الله لا اله الا انت لم تزل کنت و ما کان احد دونک و لا تزال تكون و ما یكون غیرک اسألک بالأبصار الّتی یرونک مستقراً علی عرش التّوحید و کرسیّ التّفرید بأنّ تنصر احبّتک باسمک الأعظم ثمّ ارفعهم الی مقام یشهدون بذواتهم و السنهم بانّک انت الواحد الفرد الأحد الصّمد ما اتّخذت لنفسک شریکاً و لا شیبهاً انّک انت العزیز المستعان

\*\*\*

مخدره ورقه حبیبه بنت بنت حضرت ازغندی علیه و علیهما بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

تعالی تعالی من رفع الفرق و وضع الاتفاق تباہی تباہی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الائتلاف لله الحمد قلم اعلى فرق مابين عباد و اماء را از میان برداشت و کل را در صقع واحد بعنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود ظهر ظنون را بسیف بیان قطع نمود و خطرات اوہام را بقدرت غالبه قویہ محو فرمود این عنایت را السن کائنات از شکرش عاجز و افندہ ممکنات از احصائش قاصر جل فضل ربنا و جلّت عنایتہ کامله و رحمته الشاملة و کرمه المحبطة و جوده الظاهرة المشرقة

سبحانک یا اله الوجود و ربّ الملکوت و سلطان الجبروت اسألك بأمرک الذی به خلقت الکائنات و اظهرت الموجودات و امرت کلّ بما یقرّبهم الیک و ینفعهم فی عوالمک و یکون معهم فیکلّ الأحوال ای ربّ تری الخادم اراد ان یدکر امة من امائك و ورقة من اوراک الّتی ایدتها بجدوک و کرمک و جعلتها مقبلة الی افق ظهورک فی ایامک و معترفة بما انزلتها من سماء عنایتک لعبادک و خلقتک اسألك یا اله الغیب و الشهود و هادی کلّ علی التوجّه الی اسمک الودود بأن تؤیّدھا بجنود غیبک علی ذکرک و ثنائک بین امائك انک انت القویّ القدير و الفرد الواحد السامع المجیب و بعد نامه‌های آنمخدره رسید و از هر یک نعمت ایمان و عرفان مشهود الحمد لله فانزید بذكر و ثنای حقّ جلّ جلاله و بعد از قرائت و ملاحظه قصد افق اعلى و مقرر اعلى و مقام اعلى نموده امام وجه مولی الوری نامہ آنمخدره عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

#### هو المشفق الغفور الکریم

یا امتی و ورقتی سمع المظلوم نداءک و ما نطق به لسان قلبک و ظاهرک فی ثناء مولاک لعمر الله لا یعادل بثائه الیوم ما عند القوم و خزائن الأرض و ما عند الأمراء و الملوک یشهد بذلك مالک الملکوت فی هذا الحین المبین و سمعنا حنینک و اینک اجبناک بلوح ینادی بین الأرض و السماء و یدکرک بما یمیقی به ما ظهر منک فی حیة و خدمته و ذکره و ثنائه و جعل کلّ ما خرج من فمک امانة لک عنده انه هو الفضال الکریم لو تسمعین ما نزل لک فی هذا الحین من قلمی الاعلى حقّ الاستماع لتطیرین بأجنحة الاشتیاق فی هوآء محبة مالک یوم الميثاق و تقولین فی ایام حیاتک لک الحمد یا مقصود العالم و لک الثناء یا محبوب العارفين کلّ الوجود لعنایتک الفداء و ما کان و ما یکون لکلمتک الفداء یا ایها المظلوم بین الأعداء و یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الأرضین ای کنیز من و فرزند کنیز من ندای مظلوم را بلسان پارسی بشنو لازال منتسبین مرحوم مغفور الذی بذکره تعطر العالم از ذکور و اناث باکلیل عنایت و طراز ذکر و شفقت مزین حقّ وفا را دوست داشته و نظر بعنایت مخصوصه که متوجّه من صعد الی الله بوده نفوس منتسبه باو اسمشان و ذکرشان از صحیفه حمرا محو نشده و از قلم اعلى در آن مذکور و مسطور کل باید قدر این نعمت عظمی و عطیة کبری را بدانند و بمثابة قلب و جان و بصر و روان حفظش نمایند اینمظلوم از بحر فضل و عطا سائل که اهل آن بیت را مؤید فرماید بر عمل بآنچه در کتاب از قلم امر نازل شده و همچنین موفق دارد بر آنچه سبب انتشار آثار اوست انه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون یا بنت بنت من احبّتی افرحی انه غفر اباک و امک فضلاً من عنده امروز هر نفسی بذکر کلمه‌ئی از کلمات الهی فائز شد او بخیر اکبر و عنایت کبری فائز است انشاءالله مؤید شوی بر آنچه لایق و سزاوار ظهور الهی و امر ربّانست

جناب میرزا محمد تقی علیه بهائی و عنایتی لازال مذکور بوده و هست از حقّ میطلبیم او را تأیید فرماید بر اعمال و اخلاقیکه سبب ارتفاع کلمة الله و مقام اوست انا نکبرّ علیه فی هذا الحین و نبشّره بما نزل له من قبل و من بعد ان رحمة ربّه سبقت الوجود در هر حال نفوس آن ارض باید اهل آن بیت را مکرم و معزّز دارند چه که شأن و مقام حضرت ازغندی عندالله عظیمست

و نكبّر في هذا الحين على من سمّى بعبدالحسين أنا سمعنا ذكره في هذا الذكر الأعظم و ثنائه في هذا النبأ المبين انشاءالله أيام جوانی خود را در ذکر و ثنا و توجّه صرف نماید آنّه یسمع و یری و هو السّميع البصیر

البهَاء من لدنّ علی الدّین سمعوا التّداء و عملوا بما امروا به من لدن آمر حکیم انتهى لله الحمد برشحات بحر عنایت الهی فائز شدید امروز ید عنایت فرق را از میان برداشته عباد و اماء در صقع واحد مشهود طوبی از برای عبدیکه به ما امره الله فائز گشت و همچنین از برای ورقهئی که باریاح اراده حرکت نمود این عنایت بزرگست و اینمقام کبیر فضل و عطایش در هر حین ظاهر و باهر من یقدر ان یشکره علی عطایاه المتواترة و عنایاته المتوالیة در هر حال بذیل عنایتش متشبّثیم و بحبل فضلش متمسّک و از او میطلبم جناب آقا میرزا حبیبالله علیه بهاء الله الذی فاز باللقاء را مؤیّد فرماید بر محبّت و شفقت اوست مؤیّد یکتا و معین یکتا لا اله الا هو العلیّ الأبهی امروز باید کل بنور امر منور شوند و بنار سدره مشتعل و بکمال محبّت و وفا قدح اعلی را از ساقی ابهی اخذ نمایند و رغماً للأعداء بنوشند و بیاشامند و بذکر مقصود یکتا و معبود یکتا مشغول گردند

حبیب روحانی جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله انشاءالله مؤیّدند بر اتّحاد و اتّفاق نفوس خدمت ایشان تکبیر میرسانم و از برای ایشان توفیق میطلبم

و همچنین از برای قرّة عین جناب عبدالحسین علیه بهاء الله الحمد لله در اوّل ایامش بذکر مولی الأنام مؤیّد شده انّ ربّنا هو الکریم و هو الرّحیم و هو المؤیّد و هو الموفّق و هو المعین و هو ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین نظم آن قرّة عین امام وجه مقصود عالمیان عرض شد و بعزّ قبول فائز گشت طوبی از برای لسانیکه بثنا ناطق و قلبیکه بنار حبّ مشتعل در هر حال عنایت از اوست و تأیید از او میطلبم از برای نفوس مذکوره آنچه را که سزاوار بخشش اوست آنّه هو الغفور الرّحیم و السّامع المجیب المقتدر الحکیم البهَاء علیک و علی امائه القانتات و عباده القانتین و الحمد لله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۴ ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۶

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

بسمي الجواد الكريم

تعلم يا الهى بأن مطلع الظهور طلع من بيته المعمور متوجّهاً الى بيت اخيه الذى سمى بالكليم و اعتكف فيه ثمانية ايام بلياليها و اتمناها بليل آخر فضلاً من لدنا و فيه فتحنا ابواب اللقاء على وجه الاحباب و سقينا الكل من بحر وصالك و مناهل قريك و رضائك بحيث قد حضر من اراد فى كل يوم لدى عرش رحمانيتك و فى كل ليل تلقاء وجهك و اشرقت عليهم فى كل الأحيان انوار وجهك و شمس عظمتك و اقتدارك اى رب اجعل هذا اللقاء كثر الاستقامة لأنفسهم و رحيق الاطمينان لذواتهم اى رب نور قلوبهم و قدس نفوسهم و ثبت اقدامهم لأن صراطك دقيق دقيق بل ارق من كل رقيق اسألك يا فالق الاصباح و مسخر الريح باسمك الذى به اشرق نير الفلاح لأهل مملكتك بأن تجعلهم منقطعين عن سوانك و لائذين بحضرتك و متشبّين بأذيال رحمتك ثم وفقهم يا الهى على القيام على خدمتك اى رب عرفهم فضيلة ايامك لئلا يمنعهم شىء عما قدر لهم فى ملكوتك و جبروتك ثم انزل عليهم بركة من عندك و نعمة من سماء عطائك انك انت الجواد الكريم انت تعلم يا الهى بأن الكليم قد قام فى هذه الايام التى نورت بيته بانوار شمس وجهك على خدمتك و الطواف حول عرشك اى رب قدر له و للذين معه ما ينبغي لفضلك و الطافك و جودك و عنايتك انك انت الذى باسمك ارتفعت رايات الكرم على العلم و الوية النصر بين الأمم تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد لا اله الا انت الغفور الرحيم

\*\*\*

هو السامع المجيب

تعلم يا الهى بانى ما اردت فى الملك الا اصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم لعل تنحمد نار البغضاء بماء تدبيرك و يسطع نور الاتحاد بترينتك و حكمتك اى رب ايد امراء الأرض و علمائها على القبول على ما تأمرهم بجودك و عنايتك و علمهم يا الهى ما اردت لهم بفضلك و عرفهم سبيلك الواضح المستقيم و امرك اللائح المبين اى رب قدر لأولياك من قلمك الأعلى ما ينفعهم فى الآخرة و الأولى انك انت مولى الورى و رب العرش و الثرى

\*\*\*

جناب آقا رضی زاده الله عزاً و شرفاً

هو الظاهر على عرش الحزن



تلك آيات الأمر نزلت من جبروت البقاء و لا يعقلها إلا الذينهم طاروا بجناحين الانقطاع الى سماء عزّ مرفوعا و فيها ما ينقطع عنه افئدة المرسلين و يجرى الدموع على خدود قدس منيرا و من يفتح الله له بصر الأمر ليشهد كلّ حرف من هذه الآيات على هيكل الانسان فبإذن الله الذي اظهره على احسن صورة محبوبا و تبكى في غرف الكلمات بمدامع الحمراء و لا يعرف ذلك إلا كلّ عارف بصيرا و فيها يذكر حبيبي الذي نسبه الله بنفسى و انّ هذا من فضل الله عليه لو يكون على ذلك خبيراً

ان يا اخي اسمع نداء ربك عن جهة العرش ثمّ توجه اليه بسمع ظاهر منيعا لتطلع بأسرار الأمر في تلك الأيام التي غشّت النفوس حجابات وهم غليظا ان استمع ما يلقيك الروح عن جهة العرش ثمّ اخرق الأحجاب بأنامل قدس قويا لتدخل خلف الحجاب و تشهد ما تقرّ به عيناك و تفرح به قلبك لأنّ عن ورائه ما لا ادركه الخلاق مجموعا تالله يا اخي لو تنظر ببصر الروح لتشهد بأن ملكوت الله يطوف في حول الكلمات من هذه الآيات التي نزلت عن سماء عزّ رفيعا و تبكى لنفسها و تبكى سكّانها عمّا ورد على جمال القدم من هؤلاء الذينهم اعترضوا على الله بعد الذي خلقوا بأمر من عنده و كذلك كان الأمر من قلم القدس في أمّ الألواح المذكورا و عن ورائها تبكى عيون الله على مقرّ القصوى بصريخ ينفطر عنه اركان كلّ عارف معروفا و بذلك تبكى كلّ الذرّات و كلّ من دخل في ظلّ الأسماء و الصفات و كذلك نخبرك بالحقّ لتكون على علم بديعا و لو تشهد ببصر آخر لتجد هذا المداد على لون الدّم فلما احترق في كبد الحزن قد ظهر على لون السوداء بين الأرض و السماء و كفى بذكرى على ذلك شهيدا و أنّك انت اردت من قبل بأن تطلع على ما ورد علينا اذا فاستمع لما يوحى اليك من سدرة الثّار عن وراء قلم الأمر على بقعة التي كانت في ازل الأزال عن مسّ المشتركين محفوظا لتعرف ما ورد على اخيك بعد الذي جعله الله مظهر سلطانه في الأرض و مطلع اقتداره في الملك و مخزن وحيه بين العالمين جميعا

ثمّ اعلم بأنّ اخي الذي كان معروفاً بينكم قد اورد عليّ في هذا السنين ما لا يحصيه احد إلا الله تالله لو انطق به او اتكلّم على الصّدق لن يقدر ان يسمعه اذن الابداع و كان الله على ما اقول عليما و أنّك لو تقدر ذكره فيما فرط في اخيه لعلّ يتخذ في نفسه الى الروح سيلا قل يا اخي الذي قمت عليّ بسيف البغضاء و افتريت عليّ بما كنت قادراً عليه بعد الذي ربّناك بالحقّ و احفظناك عن كلّ ظالم مردودا تالله يا اخي ما كان الأمر كما سمعت في أوّل الأمر ولكن انا سترناه لحكمة كان عن العيون مستورا و علمناه و ايّدناه في كلّ حين و ما اطّلع بذلك إلا عدّة احرف ذكر اسم ربك و هم انفس معدودا و انت تعلم ما ورد عليّ في أوّل الأمر الى ان اخذوني بالسلاسل و الأغلال و حبسوني في ارض الطّاء الى ان تمّت ميقات ربك في اربعة اشهر متواليات اذا ظهر طلايع النّصر و نصرني الله بالحقّ بجنود الغيب و الشّهادة و انزل عليّ سكينه من عنده و اخرجني من السّجن بسطان كان على العالمين مشهودا ثمّ اخرجوني عن المدينة مع انفس معدودات و قطعنا السّبيل الى ان دخلنا العراق و كذلك كان الحكم من قلم القضاء على اللّوح مقضيّا فلما دخلنا العراق و قضت ايام معدودات و دخل علينا اخي و كان معنا في اشهر كان في الألواح المذكورا و اراد ضلعاً منّا و اخذنا له ما سكنت بها نفسه و يكون في الأرض مستريحا فلما استراح في نفسه قام علينا في سرّ السرّ بما لا حملة السّموات و الأرض و كان الله على ما اقول شهيدا و انا كنّا نذكره بين العباد اعزازاً لكلمة الله و أنّه لو يجد من نفس ليدخل في قلبه بغض الغلام الى ان تركنا الأرض لنفسه و خرجنا عن بين هؤلاء وحده اذا بكت عليّ عيون القدم في سرادق عزّ مرفوعا و انا لو نذكر لك ما ورد عليّ بعد هجرتي لتبكي و يبكي كلّ من في الملك جميعا فلما قضت ميقات الله في سنتين اذا ارجعونا احبّاء الله بفرح به ارتفع فرع الأكبر في جبروت الأمر و الخلق الى ان دخلنا البيت بحزن مبينا و وجدنا الأمر غير مذكور بين العباد بحيث اخذت الذلّة كلّ الأحباب من كلّ وضيع و شريفا كأنّ جنود وحي ربك انقطعت عن النّزول و منعت سحاب الفضل عن امطار رحمة التي كانت على العالمين منزولا و اشهدنا اخينا في ذلّة لن يقاس بذلّة اذا اخذنا قوائم الأمر و ارفعنا خبّاء الذّكر الى مقام الذي كان عن ايدي الظّالمين مرفوعا فلما اشتهر ذكر الله في الأطراف و اشتعلت نار البغضاء في صدور النّاس من اعلاهم و اسفلهم و قاموا عليّ بأسياف شاحذ حديدا و قمت في

مقابلة هؤلاء بنفسى وحده فى تلك الأيام التى اضطربت فيها كلّ النفوس و زلت كلّ رجل مستقيماً و كم من أيام كان اخى مستريحاً على بساطه و كان اهلى مضطرباً من سطوة الأيام و تبكى عيونهم فى كلّ بكور و اصيلا و اشتدّ الأمر على شأن اضطربت على ضربى و ابتلاى اكثر اهل العراق كما سمعت و كنت على ذلك عليماً و بلغ الضّر الى مقام تزلزلت كلّ نفس لنفسى و بكت كلّ عين بما مستنى البأساء من كلّ الأخطار و احاطتنى ذباب الشّر و عن ورائها كلّ نفس شريراً و مع ذلك ما تداهنت مع احد فى امر الله و كنت ناطقاً فى قلب كلّ شىء بأنه لا اله الا هو و انه كان على كلّ شىء محيطاً

اذأ يخاطب قلم الأمر اخيه و يقول ان يا اخى الذى فعلت بأخيك ما لا فعل احد بأحد و وردت عليه ما بكت عنه عيون ما البقاء على غرفات عزّ منيرا و كنا ان نؤيدك فى كلّ الأحيان و احفظناك عن ايدى الظلم و انك كنت بسيف البغضاء عن ورائى لتجد الفرصة و تفعل ما تعدم عنه ارکان عرش عظيماً و كنا ان نرسل الى الديار لتحضر بين يديك من القانتات و تستأنس بهنّ و تكون على راحة مبينا و كنت ان تنقطع فى السرّ عن وجهى نفحات السرور و كذلك احصينا كلّ شىء فى امام قد كان على هيئة اللوح فى هيكل الرّوح مشهوداً و كنت ان تطلب منى ما تسرّ به نفسك الى ان اجتمعت فى حولك عدّة من الأماء و عيشت بهنّ فى نفسك و فى السرّ ارسلت الى احبائك الواحاً و فيها ذكرت ذكر السّجن ليدخل بذلك بغضائى فى قلب كلّ جاهل بغياً اذ جرى التّهين من العينين فى هذين الاسمين الأعلىين اللّذين كانا فى ازل الآزال على العدل فى حول العرش موقوفاً و انا علمنا فعلك و ما فى قلبك و سترنا ذلك بعد علمنا لحكمة التى كانت من اصبع الرّحمن على لوح الامكان بالسرّ السّطر مرقوماً تالله يا اخى لو كان الأمر بيدى لسترت وجهى عن كلّ من فى السموات و الأرض و خرجت عن بين العباد و سكنت على كتيب الحمراء عن وراء قلم الكبرياء لئلا يبقى ذكرى بين احبائى فكيف هؤلاء الذينهم كفروا بالله و حاربوا مع سلطانه و كانوا من قوم سوء اخسرنا تالله كلّمنا اريد ان اخرج عن بين هؤلاء و اصمت عن بدائع الألحان فى هذا الرّضوان اذاً نفحات الرّحمن يأخذنى و روح القدس ينطقنى و روح البقاء يحرك لسان البهاء ان هى من تلقاء نفسى بل من لدن مقتدر قيّوما ان يا اخى فكم من ليالى كنت مستريحاً على الفراش مع ازواجك و انى كنت بنفسى حافظاً لنفسك الى ان اشرفت شمس النهار عن افق قدس منيرا فكم من أيام كنت فى العيش و انى كنت حاضراً فى مقابلة الأعداء لئلا يصيب الضّرّاء من كلّ منكر عنيدا و انك كنت فى سرّ السرّ فى ضربى لكى تجد وقتاً لتفعل بى ما ينقطع به الأرواح عن جسد كلّ اسم قديماً تالله بما جرى من قلمك قد خرت وجوه العظمة على رماد السّوداء و شقت ستر حجب الكبرياء فى جنة المأوى و تشبّكت اكباد المقرّبين على مقاعد القصى و اضطربت افئدة كلّ فطن بصيرا الى ان سافرت معى فى هذا السّفر الذى به جرت مدامع اهل غرف الفردوس على وجوه قدس لميعاً مع كلّ ما سألت منى و استأذنت عنى ما تكلمت بحرف لأنى اطّعت منك ما لا اطّلع به احد من العالمين جميعاً الى ان دخلت معى فى تلك الأرض اذاً قمت على فى كلّ الأيام بل فى كلّ حيناً تالله ما بقى من جسدى من محلّ الا و قد ورد عليه رماح تدبيرك و انك لو تنكر يشهد بذلك لسان صدق عليماً الى ان افتيت على فلما اظهر الله خافية نفسك و اطّلع بها عباد الذين هاجروا الى الله اذاً ارتفع ضجيجهم و انك كنت فى نفسك على غفلة عظيماً فلما شهدنا فعلك و ما خرج من فمك اذاً خرجنا عن بينكم فرداً واحداً من دون ناصر و معيناً حتى لم يكن معى من يخدمنى او يخدم هؤلاء الذين ارفع الله عنهم قلم الأمر اذاً بكت علينا كلّ عين بصيرا و انك بعد ذلك ما استرحت فى نفسك ثم انتشرت فى البلاد فعلك باسمى ليدخل غلى فى صدور من اراد ربه على هيكل اسم علياً و خرج من لسانك و قلمك ما يستحيى ان يذكره قلم العالمين جميعاً و ما فعلت ذلك الا بأن ظننت فى نفسك بأنك كلّ ما تقول يسلموا منك عباد الذينهم كانوا عن شاطئ الأمر بعيداً تالله لا تظمننّ بذلك لأنّ لله عباد يشهدنّ الأمر بنفسه و لن يحجبهم حجبات الوهم و لن يمنعهم الاشارات عن صراط قدس رفيعاً ذكر فيما نزل من قبل انك لو تبسط يدك لتقتلنى ما انا ببساط يدى لأقتلك كما بسطت و ما بسطنا بعد قدرتنا عليك و كان الله على فعلك شهيداً

قل ان يا اخي تالله سيفنى انت و من معك و ترجع الى التراب و يبقى الملك لله ربك و رب الخلائق جميعا تالله يا اخي لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من الممكنات اسمع قولى ثم ارجع عما انت عليه و توجه الى ربك بخضوع منيعا و أنك لو تكون على ما انت عليه و يسجدك كل من على الأرض هل يغنيك فى شىء لا فوالذى بيده نفس البهأ اذا فارجع ثم اتخذ الى عرش ربك سيلا و لو يعترض كل العباد على الله ربهم بقولك و يعضونى فى انفسهم هل ينفك ذلك فى امر لا فوربك ان انت بذلك خيرا اذا يبكى قلمى و عينى و كل من فى السموات و الأرض ان انت بذلك عليما دع الدنيا و زخرفها عن ورائك و لا يغررك الرياسة عن ذكر ربك ثم اسلك سبل الانصاف و لا تجعل نفسك عن حرم القرب محروما و مع ذلك ما اكتفيت فى نفسك الى ان كتبت الى حاكم البلد بالدلة التى ضيقت بها حرمتى و كذلك احصينا اعمالك فى لوح الذى ما غادر عنه حرف من الأعمال من كل صغير و كبير و أنك كنت ساترا وجهك خلف الحجاب خوفاً من نفسك فلما اظهرنا الأمر و هبت رايح الاطمينان و اطمأنت خرجت عن خلف الستر و اعترضت على بما كنت مقتدرا عليه و وردت على ما تشبكت عنه افدة كل موقن ذكيا ثم اتفقت فى الأعراض مع الذى لم تزل كنت تبغضه و هو يبغضك و سمعت منه بأذنيك ما اشتكيت به تلقاء الوجه و مع ذلك لما وجدت فى قلبه بغض الغلام اتحدت معه و اخذته لنفسك معينا تالله يا اخي لو تنصف لتبكي على نفسك ثم على نفسى و تنوح فى أيامك الى ان يغفر الله لك و يجعلك من التائبين فى ام الكتاب مذكورا فانظر الى اول الدهر ان الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمى بهابيل هل نفعه ذلك فى شىء اذا فأنصف و لا تكن عن صراط الصديق بعيدا اياك ان لا يحجبك ما اعطيناك من جبروت الأسماء لأنها قد خلقت بأمر من عندنا و أنا كنا على كل شىء لمقتدرا

ان يا قلم الأمر طهر نفسك عن كل ذكر إلا عن ذكر ربك دع الناس بأنفسهم و لا تلتفت اليهم و كن فى عصمة منيعا و ان ربك يكفيك عن دونه و كفى الله بنفسه عليك معينا ثم ذكر اخيك الذى سمى بالرضى فى ملكوت الأسماء ثم ارسل اليه هذا اللوح ليجد منه رايح قدس محبوبا و ليقر بذلك واحد من عينيه و يبكى الأخرى بما مس اخيه ضر العالمين جميعا و ليطلع من امر الغلام و بما ورد عليه من سهام البغضاء تالله حينئذ يكون فى بئر الحسد و يرفع منه نداء ضعيف حزينا و يقول هل من ناصر ينصر الغلام و يدفع عنه رمح كل مغل اثيما و فى لحن آخر يقول تالله ما استنصر من احد إلا الله و كذلك كنا فى مقابلة ملا الأرض وحيدا و الروح و التكبير و البهأ عليك و على الذين يقرؤون آيات الله و يتفكرون فى اسرارها و يجدون نفحاتها فهنيئا لهم و لكم و لكل ذى شم لطيفا

\*\*\*

باسم الله البهئ الأبهى

تلك آيات الأمر نزلت بالحق من لدن مقتدر قيوما و فيها ارتفعت صريخ الله بما مسته انامل البغضاء من كل مشرك مبغوضا قل يا قوم لا تقطعوا عضد الله بسيوف الغل و لا رأسه بصمصام البغضاء اتقوا الله و لا تخمدوا نار الله بينكم و لا تجعلوا انفسكم عن رشحات هذا الفضل محروما ان الذين ينكرون رحمة التى نزلت من سحاب الأمر اولئك اتخذوا الأصنام لأنفسهم اربابا من دون الله و كان الجمال عن اعينهم مستورا و أنهم لو يشهدون لا يشهدون كذلك خلقناهم صمما من غير بصر و جعلناهم بكما على ارض الذل محشورا قل ان الذينهم اعترضوا على نفس ذات ربك ثم يذكرون نقطة البيان اولئك فى فجوة من النار و اولئك يومئذ خلف حجاب الهوى على تراب النفس مطروحا قل يا قوم أ تذكرون سلطان البيان و تكفرون بذاته فويل لكم بما القى الشيطان فى انفسكم اتقوا الله حق التقى ثم قدسوا نفوسكم عن مس الشيطان و اتباعه انه كان للانسان عدوا مشهودا ان الذين

تجد في قلوبهم رايحة النفاق من نير الأمر اولئك لن يجدوا لأنفسهم في أم الكتاب نصيباً مفروضاً قل ان انتم تحبون نقطة البيان لم تصرفتم في حرمه و كفرتم بآياته بعد انزالها و حرقتم كلمة التي كانت في كل الألواح من قلم الله مرقوما ان انتم الا اتخذتم الوهم لأنفسكم رباً من دون الله بعد الذي كنتم في ارض الأسماء باسم الله مشهودا ان اصغوا يا قوم كلمة الله ثم استسقوا من رحيق القدس ثم اصطلوا من نار التي كانت عن جهة العرش موقودا قل يا قوم تالله الحق انا اخذنا كفاً من الطين و نفخنا فيه روحاً من امرنا و زيّناه بقميص الأسماء بين الأرض و السماء و جعلناه بين العالمين معروفاً فلما كبر اشدّه قام علينا ثم اعترض و بغى على الله الذي خلقه بأمر من عنده الى ان افنى عليه و كذلك كان الانسان برّيه كفورا

ان يا اسمى ذكر الناس بما نطق روح الأعظم تلقاء عرش ربك ثم استقم على الأمر في تلك الأيام التي كانت مظاهر الأسماء على عقبه الوقوف لدى الصراط موقوفاً تالله كل ما سمعت من هذا الأمر و اشرنا به الى غيرنا هذا لحكمة من الله ربك و ما اطّلع بذلك الا انفس معدودا ان الذين يذكرون ما يذكرون ان هم الا يرتعون في رياض الجهل و هاموا في برية الشرك و اولئك كانوا يومئذ عن رياض العلم محروما قل يا ملاء العمياء داووا ابصاركم بكحل ذكر ربكم الرحمن لعل تذكرون ما لا ادركه ابصر الخلاق مجموعا ان يا اسمى تالله قد كنت في مقابلة الأعداء في عشرين من السنين و الذينهم اليوم بغوا على الله اولئك كانوا خلف الحجبات خوفاً لأنفسهم محجوبا فلما ارفعنا الأمر بسلطاني و قدرتي و هبت روائح الاطمينان و العز اذا خرجوا عن خلف القناع و سألوا سيف البغضاء على وجه الذي بلحاظه اشرقت الأرض و السماء اذا لو توجه اليه بسمع القدس لتسمع ما تحترق به الأكباد خلف خباء عز مرفوعا فسوف تشهد ملاء البيان كل ما شهدت في ملا الفرقان بحيث يتمسكون بما عندهم من الروايات و يحتجبون بها عن موجد الأسماء و الصفات و يقولون كما قالوا و يستدلون كما استدلو بل تجد هؤلاء اشد احتجاباً عن ملل القبل و كذلك نزلنا عليك ما كان من سماء الفضل منزولا لتكون على بصيرة في امر ربك ثم استقامة بحيث لا يزلك وساوس الشيطان على صراط الذي كان على فردوس الأمر باذن الله ممدودا اياك ان لا تضطرب في تلك الأيام التي يضطرب فيها النفوس و تذهل فيها العقول و يرفع فيها خوار العجل بصريخ عظيماً تمسك بعروة الأمر لئلا يحركك الأرياح من مظاهر الأشباح ثم اتخذ في ظل عصمة ربك مقاماً محموداً قل يا ملاء البيان اما وصيتم في الكتاب بأن لا تكفروا بآيات الله اذا نزلت بالحق و لا تدحضوها بظنونكم و هواكم فلم اعترضتم عنها و كفرتم بالذي آمنتم به فأف لكم بما نقضتم ميثاق الله و عهده و كنتم عن شاطئ الاشرار عن هذا الجمال محروما و يا قوم فانظروا في حجج النبيين و المرسلين و ما نزل في البيان لعل تداركوا ما فرطتم فيه و تتخذوا الى ذى العرش سبيلاً قل ان كنتم آمنتم بنقطة البيان تالله هذا نفسه و تلك آياته قد نزلت من ملكوت عز عليا ان يا اسمى تالله ان هؤلاء ضيعوا حرمة الله بينهم بما اتبعوا الذينهم خلقوا بأمرى و كان الله بذلك شهيدا و بلغ الأمر الى مقام الذي كتبوا باسم نقطة البيان الواحاً كذبة على ردى ثم نشرها بين الناس ليصدنهم عن سبيل الذي كان عن جهة العرش ملحوظا قل تالله ان بحر الأعظم لن يتغير بما مسته الكلاب و ان جمال الشمس لن يكسف بحجاب هذا السحاب التي حالت بينهم و بين رب الأرباب تالله انها اشرقت بسلطان الجلال و وقفت في قطب الزوال فمن اهتدى فلنفسها فمن اعرض فان ربك غنى عن كل معرض مردودا و انا نشكر الله بأن طهر قميص التقدیس عن مس المشركين و جعل ایدی الكافرين عن هذا الدليل مقطوعا و انت قم بنفسك ثم قل يا ايها الملاء خافوا عن الله و لا تكفروا ببرهانه بعد الذي ظهر بالحق ان كنتم آمنتم بعلي من قبل بما نزل عليه من آيات ربكم اذا فاقروا ما عندكم و انا نقرأ لوحاً من اثر هذا الظهور تالله اذا يستشرق شمس الايقان عن افق فجر منيرا اذا تجد رؤوسهم ناكسة و يرهقهم سياط القهر من لدن عزيز قيوماً كذلك القيناك لتلقى على صدور التي وجدتها عن الريب منزوها و الروح عليك و على من معك من كل اناث و ذكورا

ای دوست من حزن بقسمی این عبد مظلوم را احاطه نموده که ذکر آن قلب را میگدازد دنیا محل افتتان و امتحان بوده و خواهد بود از کأسش جز زهر قاتل احدی نوشیده و از جامش جز سم مهلک نفسی نچشیده لازال بلایای آن نصیب

مريدان حقّ بوده و رزايای او قسمت قاصدان او خواهد بود زينهار بحزنش محزون نشوی و از ذکر رحمن در اين ايام تغافل نمائی در جميع امور بحقّ توکل نما و از دوش دل بگسل و در اين ايام شداد که سکر جميع ايجاد را احاطه نموده از ملکوت سداد حبّش غفلت مکن و چون شمس باشراقاات حبّ سلطان اسماء و صفات مشرق باش تا انوار جمال مختار از تو در بين عباد ظاهر شود و کمر همّت در استقامت بر امر محکم بند و از کلّ ماسوی آزاد و فارغ باش دنيا را وفا نيست و عنقریب آنچه بر ارض مشهود در قعر آن مستور آيند و الرّوح عليك  
و منع آن دوست از قرب لقا سبب هبوب ارياح اختلاف بوده و بعد از تفصيل کبری و سکون آن ان شاء الله بمقتضای وقت اظهار ميشود

\* \* \*

سيّد في الكاف

هو العزيز

تلك آيات الرّوح نزلت بالحقّ لعلّ النّاس يستشعرون في انفسهم ثمّ بآياته في ايام الرّوح يهتدون قل يا قوم قد اتت السّاعة بالحقّ و غنت الورقاء و دلح ديك العرش و اتى الله بمظهر نفسه في ظلل من الغمام و المؤمنون هم بفرح القرب يفرحون و انتم ما استشعرتهم بشيئ من ذلك و اتخذتم لانفسكم ارباباً من دون الله و اعرضتم عن جمال عزّ محبوب اذاً فاسمعوا قولي و توجّهوا الى حرم الجمال ثمّ بنعمة الله في ذكره الاكبر لا تكفرون و هذا خير لكم عن كلّ ما انتم في الملك تشهدون و تعرفون سيفني الدّنيا و ما فيها و انتم ترجعون الى مقرّ سلطان عزّ قيوم و تسئلون عمّا اكتسبتم في ايامكم الباطلة و تجزون بما كسبتم او تكسبون و لن ينفعكم شيئ و لن يرحمكم نفس و لن يخلصكم احد و كلّ من سطوة الامر مضطربون ارحموا على انفسكم و تداركوا ما فرطتم في جنب الله ثمّ في امره تتفكّرون و أنّك انت فاشهد في نفسك أنّه لا اله الا هو الملك المقتدر القيوم و ان سمعت خروجي عن تلك الارض لا تحزن و لا تضطرب لانّ فيه اسرار لا يعقلها الاّ الذينهم كانوا يبصر الله في امره يتفرّسون ثمّ اعلم بانّا انفقنا كلّ ما لنا و علينا في سبل الله العزيز المحمود و لن اخاف من احد و نوفي بما عهدنا في ذرّ البقاء ان انتم تعلمون و أنّك فاجهد في روحك لتكون بمثل ما كنّا بحيث لا يزلّك وساوس الشيطان عن امر ربّك و تكون بانوار العزّ الى ميادين التّوحيد لمن الرّاجعين و انا نشكر الله بما ورد علينا من قبل و بما يرد علينا من بعد و انا كلّ عباد له و كلّ اليه لراجمين و الرّوح عليك  
و على عباد الله المخلصين ١٥٢

قل سبحانك اللهمّ يا الهى اسئلك باسمك الذى به تغنيت على افنان سدره ربّائيتك بان تنزل علىّ من كلّ خير اتمّه و كلّ فضل اقدمه و كلّ ذكر اكبره ثمّ اصلح يا الهى امورى في الدّنيا و الآخرة و أنّك انت على كلّ شيئ قدير

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

هو العزیز

تلك آیات الرّوح نزلت بالحقّ من عبد منیب لتسمع نغمات الامر و تكون من الذّینهم كانوا بانوار العزّ لَمِنَ المهتدین اَیّاك ان لا تنس فضل الله علیك و لا تكن من الغافلین قدّس نفسك عن كلّ من فی السّموات و الارضین فاعلم بانّ الدّنیاء و زخرفها یفنی و یقی الملك لله الملك المتعالی العزیز القدیر قل انّ الطّیر قد طارت عن افنان العراق و ارادت فنون اخرى بما اكتسبت ایدی الظّالمین و هذه من سنّة الله الّتی قد خلت علی عباده المقرّبین قل انّ فی هذا الخروج لاعلاء لامر الله العلیم الحکیم و فیهِ ستر اسرار الحکمة و لا یطلّع بها الاّ الله ربّ العالمین فسوف یظهر الامر بالحقّ و یرفع اسم الله العلیّ العظیم ذکّر العباد بما استطعت و لا تكن من الصّابریں فتوکّل علی الله و انه یکفیک عن دونه و انّ علیه فلیتوکّلنّ المخلصون قل یا ملاً البغضاء موتوا بغیظکم لانّ شجرة القدس اثمرت باوراق عزّ لطیف و طالت افنانها الی مقام الّذی انقطعت عنها ایدی المغلّین و انّ الذّینهم یفرحون بخروج هذه الطّیر تالله انّهم علی غفلة مبین فسوف یدلّ الله سرورهم بالحزن و يأخذهم عذاب یوم عقیم قل انّ هذا العبد انفق روحه لله محبوب العارفین و لن یخاف من احد ولو یجتمع علیه ملوک الارض و من ورائهم هؤلاء المبغضین لانه اقبل الی الله و توکّل علیه و انه یکفیه عن كلّ من فی الملك اجمعین و الرّوح علیک و علی من تمسّک بحبل الله العلیّ العظیم

۱۵۲<sup>۱</sup>

هو العزیز

انشاء الله امیدوارم که بر خلاف سابق و لاحق حرکت فرماید و بالمرّه از نفس و شئون او طاهر شده بفضای خوش روح قدم گذارید جز صدق تکلم نمائید و جز در سبیل انصاف مشی نفرمائید قلب را مقدّس فرمائید و دل را منزّه دنیا عنقریب میگردد و ظهورات آن را بقائی نباشد فی آخر القول اسمع ندائی و لا تكن من الغافلین و لن ینفک شیئی فی الملك الاّ ما القیناک بالحقّ ولو یسجدک کلّ الخلائق اجمعین و الرّوح علیک لو تسمع نداء هذا المهاجر الغریب ۱۵۲<sup>۲</sup>

## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

٢ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

بسم الله الأعظم العظيم

تلك آيات الله الملك الحق العدل المبين نزلت بالحق من جبروت فضل عظيم و أنها لحجة الله بين خلقه و برهانه بين الخلائق اجمعين و أنها لتنزيل من لدن عزيز عليهم قل يا قوم اتقوا الله و لا تعقبوا كل جاهل مريب ان اتبعوا الذي ما اراد لكم الا بأن يقربكم الى مقرّ القرب مقام الذي ارتفعت فيه نعمات ربكم الرحمن الرحيم

انك انت يا ايها الناظر الى شطر الأمر ان استمع ما يوحى اليك عن جهة السجن هذا المقرّ الذي فيه حبس الغلام بما اكتسبت ايدي الظالمين بأنه لا اله الا هو في قبضته ملكوت الأمر و الخلق يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد طوبى لك بما اشتعلت من نار محبة الله و توجهت بقلبك الى شطر بيت عظيم قم على امر الله و حبه و لا توقف اقل من حين بلغ الناس ما القى الروح على فؤادك و لا تكن من الصّامتين و لو يسألك احد من هذا الغلام قل تالله انه لنا الله في الواح الأمر و جماله قد ظهر بالحق بسطان عظيم و انه لعلّي قد جاءكم بايات ربكم لو انتم من العارفين و انفق روحه في سبيل الله ليقربكم الى مقرّ عرش عظيم اياكم يا قوم ان تدحضوا الحق بما عندكم و ما عندكم لو يكون على الحق انه قد نزل من لدنا و قدر من عندنا لو انتم من العارفين ان استنشقوا كل ما يظهر من عنده لو وجدتم رائحة المحبوب خافوا عن الله و لا تكونن من الظالمين يا قوم لا تظلموا على الذي اجتمع عليه ملل الأرض كلهم اجمعين يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فبأي حديث آمنتم بعلّي من قبل ثم بايات الله في زمن المرسلين ان استقم على الأمر ثم بلغ الناس هذا التبا الأعظم العظيم ان اجتمع احبائي على شريعة حبي و هذا من امري عليك ان اعمل بما امرت و لا تكن من الصّابرين ان افتح اللسان بالبيان في ذكر ربك الرحمن ليقومن بذكرك عبادنا الرّاقدين قل يا قوم قد ظهر بحر الأعظم و استضاء سراج الأمر و اشرفت شمس البقاء عن افق هذا الفجر المنير اياكم ان تمنعوا انفسكم من انوارها و الذينهم منعوا انهم قوم سوء اخسرين قل يا قوم ان تريدوا ان تسمعوا نعمات الله ان استمعوا ما رقم في هذا اللوح الحفيظ و ان تريدوا ان تتصاعدوا الى معراج القرب ان اقرؤوا ما نزل فيه و لا تكونن من الصّامتين يا قوم فارحموا على انفسكم و لا ترتكبوا ما ارتكب الذين كانوا من قبلكم و كفروا بايات الله و سفرائه الى ان صبغت الأرض من دمائمهم و بذلك لعنوا في الدنيا و الآخرة و كانوا من المشركين خذ كأس التي ظهرت على هيكل الكلمة و ملئت من كوثر عرفان ربك العلي العظيم ثم اشرب منها باسمي ثم ادرها بين ملاّ المحبين ليستجذبن كل من هذا الكوثر البديع المنيع و من شرب منه قطرة لن يمت ابداً و يكون باقياً ببقاء ربه العزيز الباقي الحكيم كذلك وصّاك هذا المسجون لتنصره بالحق و تكون من القائمين على هذا الأمر الذي فزع منه من في السموات و الأرض الا الذينهم انقطعوا عن كل شيء و توجهوا الى هذا الشطر العزيز المنير

ذَكَرَ مِنْ لَدُنَّا الَّذِي سَمِيَ بِكَاطِمٍ لِيَكُونَ مَتَذَكَّرًا بِذِكْرِ اللَّهِ رَبِّهِ وَ يَنْصُرُهُ بِالْبَيَانِ هَذَا مَا قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ فِي هَذَا الظَّهْرِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ طُوبَى لِأَبِيكَ بِمَا فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ كَانَ مَعَ الْحَبِيبِ إِلَى أَنْ فَدَى فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَحْبُوبِ الْعَالَمِينَ وَ أَنَا أَحِبُّنَاهُ عَلَى شَأْنٍ لَنْ يَذَكَرَ بِالْبَيَانِ طُوبَى لَهُ وَ لِأَيَّامِهِ وَ لِكُلِّ مَا يَكُونُ مُتَعَلِّقًا بِهِ وَ أَنَّهُ حِينْئِذٍ فِي الرَّقِيقِ الْأَعْلَى مَعَ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَ أَنْتَ يَا عَبْدَ فَامِشٍ عَلَى إِثْرِهِ كَذَلِكَ نَصَحْنَاكَ مِنْ قَبْلِ وَ حِينْئِذٍ أَمْرًا مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّكَ وَ أَنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ لَا يَعْزِبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ وَ عِنْدَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ

ثُمَّ كَبَّرَ مِنْ لَدُنَّا الَّذِي سَمِيَ بِابْرَهِيمَ لِيَرَى مَلَكَوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ أَنْ أَتْبَعَ مَلَّةَ الْخَلِيلِ فِي حَبِّ هَذَا الْغُلَامِ قُلْ يَا قَوْمِ فَاجْعَلُوهُ بَضَاعَةً لِأَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَشْتَرُوهُ بِالذَّهَبِ وَ الدَّنَانِيرِ قُمْ عَلَى خِدْمَةِ اللَّهِ وَ نَصْرِهِ وَ قُلْ يَا قَوْمِ دَعُوا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ أَنْفُسِكُمْ وَ أَهْوَاؤِكُمْ ثُمَّ خَذُوا سُنْنَ اللَّهِ بِقُوَّةٍ مِنْ لَدُنَّا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ

ثُمَّ كَبَّرَ مِنْ لَدُنَّا عَلَى وَجْهِ الَّتِي كَانَتْ مَعَكَ وَ بَشَّرَهَا مِنْ لَدُنْ هَذَا الْغُلَامِ الَّذِي سَجَنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ وَ أَنَا نَحْبُّ أَنْ يَتَّحِدَ أَهْلُ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَ يَكُونُوا كَنْفُسًا وَاحِدَةً كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ هَذَا الْمَظْلُومُ حُبًّا لِأَنْفُسِكُمْ أَنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ أَنْ أَرْفَعُوا الْاِخْتِلَافَ ثُمَّ اتَّحَدُوا عَلَى حَبِّي وَ ذِكْرِي وَ ثَنَائِي وَ أَنْ هَذَا خَيْرٌ لَكَ عَمَّا خَلَقَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ

ثُمَّ كَبَّرَ مِنْ لَدُنَّا عَلَى وَجْهِ الَّتِي اسْتَشْهَدَ صَاحِبُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اسْتَرْقَى إِلَى الرَّقِيقِ الْأَعْلَى فِي جِوَارِ رَحْمَةِ رَبِّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ أَنَّهُ لَوْ ارْتَكَبَ مَا نَهَى عَنْهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَ هَبَّتْ عَلَيْهِ رِوَايِحُ الْغَفْرَانِ وَ طَهَّرَهُ عَنِ الْعَصِيَانِ وَ اسْكَنَهُ فِي رِضْوَانِهِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ

أَنْتَ يَا عَلِيُّ بَلَّغَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْخَائِفِينَ يَنْبَغِي لِأَحْبَائِهِ أَنْ يَنْقَطِعَ عَمَّا سِوَى اللَّهِ وَ يَقُومَنَّ عَلَى الْأَمْرِ عَلَى شَأْنٍ لَا يَمْنَعُهُمْ ضَوْضَاءُ الظَّالِمِينَ كُلَّمَا تَنْزَلَ الْاِفْتِتَانُ مِنْ غَمَامِ الْاِمْتِحَانِ أَنْتُمْ عَلَى رُوحٍ وَ رِيحَانٍ بِمَا اشْرَقَتْ عَلَيْهِمْ شَمْسُ الْبَيَانِ مِنْ هَذَا الْأَفْقِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ قُلْ الْيَوْمَ لَوْ يَنْقَطِعُ أَحَدٌ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَتَوَجَّهَ بِقَلْبِهِ إِلَى شَطْرِ الْقُدْسِ لَيْسَخَّرَ الْمَمَكَنَاتِ بِاسْمِ مَنْ أَسْمَاءُ رَبِّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ قُلْ قَدْ اشْرَقَتْ الشَّمْسُ بِاشْرَاقَاتِ مَا اشْرَقَتْ بِمِثْلِهَا فِي اعْصَارِ الْقَبْلِ أَنْ اسْتَضِيؤُوا يَا قَوْمِ مِنْ أَنْوَارِهَا وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الصَّابِرِينَ قُلْ أَنْ أَرْحَمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ لَا تَجْعَلُوهَا مَحْرُومًا عَنْ نَفْحَاتِ تِلْكَ الْأَيَّامِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الصَّاعِرِينَ اتَّقُوا اللَّهَ ثُمَّ اعْرِفُوا قَدْرَ مَا نَزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ مُنِيرٍ كَذَلِكَ الْقَيْنَاكَ بِالْحَقِّ لَتَلْقَى النَّاسَ مَا الْقَى الرُّوحُ فِي صَدْرِكَ لَعَلَّ يَقُومَنَّ النَّاسُ عَنْ رَقْدِ الْغَفْلَةِ وَ الْهَوَى وَ يَسْتَقْبِرَنَّ اللَّهُ إِلَى الَّذِي خَلَقَهُمْ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ يَكُونُوا مِنَ الْفَائِزِينَ وَ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَهِمْ كَسَرُوا اصْنَامَ الْأَوْهَامِ بِقُوَّةِ الْخَلِيلِ الَّذِي حِينْئِذٍ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَقْصُودِ الْعَالَمِينَ

\*\*\*

جَنَابِ آقَا سَيِّدِ يَوْسُفِ فِي الصَّادِ

هُوَ اللَّهُ الْأَمْعَ الْأَعَزَّ الْأَسْبَقَ الْأَطْهَرَ الْأَبْهَى

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ قَدْ نَزَلَتْ بِالْحَقِّ عَنْ جِهَةِ ائِمْنِ الْعَرْشِ وَ جَعَلَهَا اللَّهُ هُدًى وَ ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ وَ فِيهَا فَتَحَتْ أَبْوَابَ الرِّضْوَانِ وَ جَرَى كَوْثَرُ الْحَيَوَانِ مِنْ مَعِينِ اسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِيَشْرَبَنَّ مِنْهُ عِبَادُنَا الَّذِينَهِمْ انْقَطَعُوا عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ تَوَجَّهُوا بِقُلُوبِهِمْ إِلَى هَذَا الْأَفْقِ الْمَشْرِقِ الْمُنِيرِ



ان يا ملاً البيان لا تكونوا كمالاً الفرقان و لا تكفروا بآيات الله و برهانه ثم حجته و آتاره و لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الذى ظهر بكل خير و تجذب الممكنات عن كل الجهات ان يقبلن الى وجه المحبوب فى هذا القميص البديع خافوا عن الله و لا تبدلوا نعمة الله بما عندكم ثم افتحوا ابصاركم فأنصفوا فى الذى ظهر بالحق بسطان مبین و يمشى عن يمينه سدره المنتهى ثم عن يساره شجرة السبأ ثم قدامه جنود وحى الله الملك المقدر العلى الحكيم اياكم يا قوم لا تقنعوا بغرفة من ماء اجاج ثم اسرعوا الى بحر الله الأعظم الذى يتموج فى ذاته لذاته بذاته و بموج منه ظهرت ملكوت الأسماء و الصفات و بموج اخرى ظهر كل امر مبرم حكيم ان ارفعوا سرادق الانقطاع فى شاطئ قلم الكبرياء و لا تلتفتوا بماء الغدير و انكم لو غفلتم عن الله فى هذا الظهور الذى ظهر بكل الآيات ولكن انا لم يزل سبقت رحمتنا كل شىء ما نسد ابواب السماء على وجوهكم و نطعمكم خالصاً لوجهى المشرق المقدس الممتنع المتعالى المنير و ما نريد منكم جزاءً ان اجرى الا على الذى فطرني و خلقني و ارسلني على الخلائق اجمعين و انا قد جعلنا ميقاتاً لكم فاذا تمت الميقات و ما قبلتم الى الله ليأخذنكم عن كل الجهات و يرسل عليكم نفحات العذاب عن كل الأشطار و كان عذاب ربك لشديد يا قوم ان اخرقوا حجاب الأوهام ثم توجهوا بوجه ربكم العزيز العلام و لا تكونن من الخاسرين الذين عبدوا اصنام انفسهم و هوامهم و اعرضوا عن الذى خلقهم و رباهم بأيادى قدرته المتعالى المحيط

ان يا يوسف اسمع نداء الله عن هذا الغلام الذى ينطق فى كل شىء بأنه هو الله لا اله الا انا الرحمن الرحيم و اذا وصل اليك آيات الله فى هذا القرطاس الذى كتبه عبد الحاضر لدى العرش اذا غسل كما امرت فى الكتاب ثم خذ به بأيديك و ضعه على رأسك ثم اقرأه و تفكر فيه لتصل الى ما كنز فيه من اسرار الله المقدر المتعالى العليم الحكيم فوعمرى لو تطهر نفسك عن حب ما سوى الله ربك ليفتح الله على وجه قلبك ابواب المعانى و البيان و يعلمك من بدايع العلم ما يغيبك عن دونى و ان فضله قد كان عليك كبير ان تستقيم على امره و تنقطع عن دونه و تذكر الناس بهذا النبأ الأعظم الأفخم العظيم ثم اعلم بان حضر لدى العرش كتاب الذى فيه ذكرك و توجهت اليه لحظات الله ربك و رب العالمين و سألت فيه ما لا ينبغي لشأنك و شأن كل من فى السموات و الأرضين أ تسأل عن الذى بأمره ظهر كل ما كان و ما يكون عن الذى خلق بقوله كن فيكون ان انت من العالمين هل تقترن ذكر ربك بذكر ما سواه تالله ان هذا ذنب لا يعادله ذنب اهل السموات و الأرض و كان نفسى الحق على ما اقول شهيد هل تسأل عن الذى بحركة من قلمه بعثت النبيين و المرسلين بانك انت بعد الذى هذه حروفات ظهرت من قلمك الذى حرّكته اناملك تالله ان هذا لغفلة اخذتك و احجبتك عن هذا المنظر المشرق الكريم هل يليق لأحد ان يسأل ما سألت عن الذى كان ظاهراً فوق كل شىء و قائماً على كل نفس و اظلمت عند ضياء وجهه شمس الأولين و الآخرين اياك اياك يا ايها العبد لا تكن من الذين شكوا فى امر الله بعد الذى ظهر بتمام الظهور و البطون و قام لدى فناء بابه هياكل المقرئين و المخلصين أ تكون مريباً فى هذه الشمس التى كل الشمس سجاد لطلعته و كل الربوب خضاع لحضرته و كل الأصفياء منقاد لسلطنته و كل الأولياء منجذب بارادته و كل الأشياء متحرك بأمره المحكم المتين اياك طهر قلبك عن اشارات القوم كلها و دع الدنيا و ذكرها و ما خلق فيها عن ورائك لينطبع على وجه قلبك انوار هذه الشمس التى اشرفت عن افق البقاء باسراق لائح عظيم اما تكفيك ما نزلنا عليك الآيات من قبل و ارسلناها اليك و ما شهدت من ظهور الله و سلطنته و ما سمعت من قدرته التى احاطت كل الوجود من الأولين و الآخرين و اما تكفيك تلك الآيات التى ملأت شرق الأرض و غربها تالله لو تشهد بعين الفطرة لتشهد تجلياتها على كل الأشياء و تكون من الموقنين فكر فى نفسك بأى حجة آمنت برسل الله من قبل ثم بعلى قبل نبيل تالله يا ايها العبد الناظر الى الوجه قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و يشهد بذلك كل الذرات ولكن الناس بما اخذتهم الأحجاب منعوا عن هذا الوجه و كانوا فى ضلال مبين و انك انت تب الى الله الذى خلقك و سواك فيما اقترنت ذكره بذكر احد من عباده الذى خلق بقوله و كذلك امرك ربك حباً لنفسك لتكون من

العاملین و آنک تعلم بأننا احببناک من قبل و لذا نبأناک فی هذه الکلمات لتذکر فی نفسک و تكون علی بصیرة منیر و تعرف امر مولاک لأنّ بعرفانه تطهّر النفوس عن دنس کلّ مشرک عنید ثمّ اعلم بأنّ کلّ ما سمعت فی هذا الأمر قد ظهر باذنی ولكن انا سترناه لحکمة من لدنا و وهبنا الاسم لغيرنا امراً من لدنا و انا کنا علی کلّ شیء لقادرین و بذلك امتحنّا نفسه و انفس العباد و انه لما اطمئنّ من نفسه بما ارفعنا الأمر و هبت عن شطر امرنا روابح العزّ خرج عن خلف القناع و افتی علی نفس الله المهيمن العزیز القدير و امنعه جنود الوحي و الالهام فلما شهد عجز نفسه تالله قد اخذ القلم و افتری فی حقّی ما يستحیی القلم ان يذكره و من كان له اقلّ من الشّع شعوراً لیعرف بما جرى من قلمه شأنه ثمّ کذبه ثمّ عظمت هذا الأمر المبرم العظیم انک لا تحتجب بهذه الحجبات فانظر الی اصل الأمر و ما ظهر من ناحية القدس من هذا الجمال الظاهر المشرق العزیز العليم ان احفظ نفسک بأن لا یزلک عواصف الامتحان و لا قواصف الافتتان و تكون علی امر ربّک مستقیم كذلك اذکرناک و القیناک و امرناک و علمناک لتسرّ فی نفسک و تذرک هذا المسجون الّذی وقع فی هذا البئر العمیق و الکبریاء علیک ان تكون مستقیماً علی امر ربّک و علی من احبّک و یسمع قولک فی ذکر ربّک العلیّ المقتر العظیم

لسان الله بکلمات فارسی تکلم میفرماید ای یوسف حجّت بر کلّ من فی السموات و الأرض قبل ان اعرف نفسی تمام بوده و بالغ شده چه که بظهوراتی ظاهر و بشئوناتی باهر که احدی را مجال توقّف و اعراض نه تفکر در امم قبل کن که بچه سبب از شاطی بحر احدیّه محروم شده‌اند و از جمال عزّ باقیه ممنوع و اگر بیصر حدید مشاهده کنی ادراک مینمائی که کل بحجبات کلماتیّه و اشارات وهمیّه و دلالات حادثه از منبع فیض احدیّه ممنوع شده‌اند و در ایام الله که جمال الهی چون شمس در وسط سماء مشرق و مضیء است کل بحجبات وهمیّه محتجب مع آنکه در کلّ الواح وصیّت شده‌اند باینکه در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض تمسک نجویند و باصل امر و به ما یظهر منه ناظر باشند معذلک کل از سیل مستقیم منحرف شده و عرفان حقّ را که لازال مقدّس از دوش بوده بتصدیق و تکذیب عباد او معلق نموده‌اند فافّ لهؤلاء ثمّ سحقاً لهم بما ارادوا ان یعرف الله بغیره و هذا لن یمنک ابدأً چه که آن ذات قدم بنفس خود معروف بوده و هر معروفی بذیکری که از قلم امرش جاری شده معروف گشته بین عباد فتعالی شأنه من ان یعرف بسواه لأنّ ما سواه مخلوق کخلق نفسک

باری الیوم کلّ من فی السموات و الأرض در صقع واحد عندالله مشهودند و هر نفسی که از ماسوای او منقطع شد و بسموات عرفان نفسش طیران نمود او از اصفیای حقّ و اولیای او بوده و خواهد بود اگرچه نزد احدی معروف نباشد و همچنین نفسی که معرض شد از پستترین خلق بین یدی الله مذکور اگرچه از رؤسای قوم باشد چه که حقّ جلّ ذکره را نسبت و ربطی با احدی از ممکنات نبوده و نخواهد بود و کل بنفحه امر او علی حدّ سواء خلق شده‌اند و این بلندی و پستی و علوّ و دنوّ بعد از القای کلمه در انفس خود عباد ظاهر شده هر نفسی که بعد از استماع کلمه الهی بکلمه بلی موفّق شد از اهل علیین و اثبات و جنت ابهی محسوب و من دون آن از اهل جحیم و هاویه مذکور پس الیوم هر نفسی که منسوب سازد خود را بشجره امر باید از کلّ من فی السموات و الأرض منقطع شود و بقلب طاهر و نفس زکیّ و فؤاد منیر بمنظر اکبر راجع گردد و اگر نفسی اراده نماید که حقّ جلّت عظمته را بغیر او عارف شود ابدأً موفّق نشود و عارف نگردهد چه که غیر او محدودند بحدود امکاتیّه و حادثند بمشییّه اختراعیّه و بحادث و محدود ذات قدم شناخته نشده و نخواهد شد بشنو وصایای ربّانی و نغمات قدس صمدانی را و از شمال وهم و ظنّ بیمین یقین راجع شو و ببصر خود در ظهورات الهیّه و شئونات قدس صمدانیّه ملاحظه کن پاک کن بصر را از اشارات لایغنیه تا ظهورات عزّ احدیّه را در کلّ شیء مشاهده نمائی و گوش را از کلمات قوم مطهّر ساز تا نغمات قدس الهیّه را از کلّ جهات استماع نمائی و قلب را از اشارات کلمات قبلیّه منزّه کن تا اشارات کلمات منزله بدیعه را ادراک نمائی و بمعین قدس بیروال و زلال خمر بیمثال فائز شوی اینست وصیّت جمال قدم آن عبد را

و اما آنچه سؤال نمودی از مبدأ و معاد و حشر و نشر و صراط و جنّت و نار کَلِّها حقّ لا ریب فیها و موقن بصیر در کَلِّ حین این مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده مینماید چه که هیچ آنی از فضلی ممنوع نه و از امری محروم نخواهد بود اگر بسموات فضل الهی طیران نمائی در هر آنی امورات محدثه در کَلِّ اوان را چه از قبل و چه از بعد مشاهده کنی چه که فضلش مخصوص بشیئی دون شیئی نبوده و نخواهد بود و لکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنّت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص است بحین ظهور مثلاً ملاحظه نما که در حین ظهور لسان الله بکلمهئی تکلم میفرماید و از آن کلمه مخرجه عن فمه جنّت و نار و حشر و نشر و صراط و کَلِّ ما انت سألت و ما لا سألت ظاهر و هویدا میگردد هر نفسی که بکلمه موقن شد از صراط گذشت و بجنت رضا فائز شد و همچنین محشور شده در زمره مقرّبین و مصطفین و عندالله از اهل جنّت و علیّین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّین و در ظلّ مشرکین محشور اینست ظهورات این مقامات که در حین ظهور بکلمهئی ظاهر میشود و لکن آن نفسی که موفق شده اند برضی الله و امره بعد از خروج آن ارواح از اجساد باجر این اعمال در دار اخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده از این در او موجود نه اگرچه کَلِّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای نفسی امری مقدرّ و مقررّ و همچه تصوّر مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده لغو بوده فتعالی عن ذلک قسم بآفتاب افق معانی که از برای حقّ جنّهای لا عدل لها بوده و خواهد بود و لکن در حیوة اولی مقصود از جنّت رضای او و دخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا بجنّات لا عدل لها وارد و بنعمتهای لایحصى منتعم و آن جنان ثمرات افعالیست که در دنیا بآن عامل شده اند آیا ملاحظه مینمائید که یکی از عباد او که خدمت نفسی نماید و زحمتی برای او تحمّل کند اجر و مزد خود را اخذ مینماید چگونه میشود کریم علی الاطلاق امر فرماید عباد را باوامر خود و بعد عباد خود را از رحمت خود محروم فرماید فسبحانه سبحانه عن ذلک و تعالی تعالی عمّا یظنون العباد فی حقّه باری الیوم جمیع این مراتب مشهود است پس نیکو است حال نفسی که بجنت ابهائیه که اعلی الجنان بوده و خواهد بود فائز شود و اگر آذان مطهّره و نفوس بالغه مشهود میشود هرآینه از بدایع فضلهای الهی ذکر میشد تا جمیع از کَلِّ آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نموده اند فارغ و مطهّره شده بمنظر اکبر اطهر توجّه نمایند و لکن چه فایده که با تربیت نقطه بیان روح ما سواه فداه این عباد از مقام علقه بمضغه نرسیده اند تا چه رسد بمقام اکتسای لحم و من دون ذلک مقاماتی که ابداً ذکر آن نشده فوا حسرة علی هؤلاء الذین غیروا نعمه الله علی انفسهم و بوجودهم منعت سماء المعانی عن ظهوراته و شؤوناته کذلک فاشهد شأن هذا الخلق و کن من الشّاهدین

باری جنّت و نار در حیوة ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح بجنّات لا عدل لها و همچنین بنار لا شبه لها که ثمره اعمال مقبل و معرض است بآن خواهند رسید و لکن نفسی جز حقّ ادراک آن مقامات ننموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده از بدایع نعمتهای الهی که در جنّتهای عزّ صمدانی مقدرّ گشته و همچنین از برای معرض فوق آنچه مسموع شده از عذابهائی دائمه غیر فانیه و ادا نشهد بأنّ الصّراط قد رفع بالحقّ و انّ المیزان قد نصب بالعدل و انّ الظّهورات حشرت و البروزات برزت و التّاقور نقر و الصّور نفخ و التّار اشتعلت و الجنّة قد ازلفت و المنادی قد ناد و السّموات قد طویت و الأرض انبسطت و نسمة الله قد هبت و روح الله ارسلت و الحوریات استزینت و الغلمان استجملت و القصور حققت و الغرف رصّعت و المیاه سیّلت و القطوف دنیت و الفواکه جنبت و الآیات نزلت و اعمال المعرضین قد محت و افعال المقبلین قد ثبتت و اللّوح المحفوظ قد ظهر بالحقّ و لوح المسطور قد نطق بالفضل و مقصود الابداع ثمّ محبوب الاختراع ثمّ معبود من فی الأرض و السّماء قد ظهر علی هیکل الغلام اداً تنطق السن کَلِّ شیء بأن تبارک الله ابداع المبدعین

ای عبد من ای یوسف بشنو نعمات الهی را و الیوم را قیاس بیومی مکن و کلمات ابداع احلی را قیاس بکلماتی منما بعین خود در امورات ظاهره نظر کن و باحدی در عرفان نیر اعظم متمسک مشو

و الیوم بر کلّ احبای الهی لازم که آنی در تبلیغ امر ظهور تکاهل ننمایند و در کلّ حین بمواعظ حسنه و کلمات لینه ناس را بشریعه عَزَّ احدیه دعوت نمایند که اگر نفسی الیوم سبب هدایت نفسی شود اجر شهید فی سبیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد این است فضل پروردگار تو در باره عباد مبلّغین ان اعمل بما امرت و لا تکن من الصّابرين و البهّاء علیک و علی من معک ان تستقیم علی هذا الأمر الأعظم العظیم

\* \* \*

هذا ما نزل من جبروت البقاء لعباده و منهم من طار الی سماء الأمر و منهم من وقف و كذلك نزلنا الأمر رحمة من لدنا لعبادنا الموقنین هذه سورة السلطان قد نزلت من جبروت الرحمن بآیات مهیمن مبرم قدیم

هو الأبدع الأقدس الأبهی

تلك آیات الله قد نزلت بالحق من جبروت البقاء و جعلها الله حجة من عنده و برهاناً من لدنه علی من فی السموات و الأرض من یومئذ الی یوم الذی فیہ تنعدم رایات التّفاق و یستضیء نیر الآفاق عن مشرق اسمه الرحمن الرحیم اذاً یخطف ابصار الذینهم كفروا و اشركوا و یضطرب النفوس و يأخذ السكر کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق بحیث یضع انامل الحیرة بین انیابهم کلّ ما کان و ما یتكون و فیہ تبلی السرائر من کلّ ذی روح ان انتم من العالمین

قل یا قوم خافوا عن الله الذی خلقکم و رزقکم و جعلکم کبرآء فی الأرض و ارسل علیکم من السماء ما ینبت منه الأرض بفواکه قدس منبع ایتاکم یا ملأ الأرض لا تکفروا بنعمة الله و لا تختلفوا فی امره ان اتبعوا ما نزل علیکم من سماء الأمر آیات عَزَّ بدیع و یا قوم قد جاءکم الفرج من عند الله ربکم و یأمركم بالبرّ و التقوی و یمنعکم عن کلّ ما یأمركم الی الهوی اتقوا الله و کونوا من المتّقین قل ان فرجکم فی استواء هذا الجمال علی عرش عَزَّ مبین ان انتم من العارفين قل انه قد ظهر بشأن تحیرت عن سلطانه کلّ العالمین و انکم انتم ما عرفتم فرج الذی وعدتم به فی کلّ الألواح و کنتم من الغافلین قل تالله لو انتم تتفکرون فی امر الذی ظهر بالحق لتشاهدوا فرج ربکم الرحمن فیما یتظهر من هذا القلم الدریّ العزیز المنیع اذاً یا قوم فاستشعروا فی انفسکم لعلّ تعرفون بارئکم فی تلك الأیام الّتی ما عرفه احد من الممكنات الا من شاء ربکم المقتدر العزیز القدير بل قاموا المشرکون علیه و یجادلون معه فی آیات الله و یعترضون علی ما نزل علیه کما اعتراضوا امّة الفرقان علی الله العزیز الممتنع الرقیع حین الذی شقت سحاب الفضل و طلعت جمال القدم عن خلفها علی اسم علیّ بالحقّ بآیات عَزَّ مبین و یا قوم تالله ان الذی خلقتها بکف ارادتی قد بغی علیّ بمثل ما بغی الفرعون بین یدی الله ربکم و ربّ الخلائق اجمعین و قال انا ربکم الأعلى بعد الذی ما کان قادراً بأن یخلق الذباب فی الأرض و یشهد بذلك کلّ ذی بصر منیر و من خلق بقولی اعتراض علیّ بشأن بکت السموات و الأرض ثمّ عیون الذینهم طافوا حول حرم الکبریّاء بمدامع الحمراء و عن ورائهم عیون المقدّسین قل ان ابن مریم صعد الی جبل الأمر و غطاه غمام القدس اذاً شهد رشحات الدّم علی قمیصه تحیر فی نفسه و سأل منه و کان من السائلین فأخبره الغمام عمّا یرد علی الغلام اذاً صاح فی ذاته و انقطع عن العالم و ما فیہ و صعد الی مقرّ القدس بین یدی الله ربّه و ربّ کلّ شیء و ربّ العالمین و اتی لو انطق بکلمة عمّا ورد علیه لینشقّ ستر حجاب العظمة و تنعدم ارکان البيت و تضطرب قوائم عرش عظیم ولكن سترنا و صبرنا الی ان یأتی الله بسلطان نصره و یعرف جماله بین السموات و الأرضین ثمّ اعلم بأنّ المشرکین لمّا

شهدوا آيات الله اعترضوا عليها و كفروا بما آمنوا به من قبل و بذلك حبطت اعمالهم و ما استشعروا بذلك و كانوا من الغافلين و بذلك يلعنهم كل الذرات و كل ما كان خلف حجبات القدرة و هم على مقاعدهم يلعبون و يكونون من الفرحين كذلك يظهر الله خافية القلوب و خائنة الذينهم يدعون الايمان بألسنتهم و يكفرون بالذى بأمره قدر مقادير الايمان من لدن عزيز حكيم و منهم من اعرض و طغى فى نفسه و بغى على الله جهراً و كان من المشركين و منهم من اراد بأن يمكر فى امر الله و به يدخل غل الغلام فى صدور الذينهم آمنوا ليزلهم عن الصراط و يبعدهم عن الشاطئ المقدس المنير و بذلك اجتمعوا على ما وسوس الشيطان فى صدورهم و مكروا مكرأ فسوف يظهر الله مكرهم لمن يتبع امر ربه و يكون على بصيرة من الله المقتر القدير و منهم من اطمأن بأنه لو يعترض على الغلام ليعترض عليه الذين اتبعوه فى غله لأنه يشهد فى نفسه الرياسة قل فويل لكم يا معشر المنكرين و لله عباد لن يمنعهم الاشارات و لا الدلالات و لا يصدهم منع مانع و لا اعراض معرض ولو يجتمع عليهم الخلائق اجمعين اولئك الذين ما صدهم اشارات القبل فى ذكر القيامة و ما منعهم ما نزل فى الفرقان ولكنه رسول الله و خاتم النبيين و خرقوا تلك الحجبات بسطان القدرة من لدنا و دخلوا حرم القدس مقر ربهم العلى الأعلى بصدق مبين و اعترفوا فى انفسهم بأن لا ينقطع النبوة من حينئذ الى آخر الذى لا آخر له و كذلك نفخ الروح فى صدورهم روح الاطمينان من لدن عزيز جميل اولئك يعرفون الله بالله و بما يظهر من عنده و يمنعون آذان القدس عن نفاق المشركين ولو يكونون من عظماء القوم و اشرافهم لأن شرفهم فى اتباعهم امر بارئهم و السجود بين يدى الله العزيز العالم العليم قل يا قوم خافوا عن الله و لا تجادلوا بآيات الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم فاستحيوا عن الذى خلقكم بقوله اتقوا الله يا قوم و لا تكونون من الظالمين و ان لن تؤمنوا بالذى جاءكم عن مشرق الروح بآيات التى بها تثبت ما عندكم لا تفتروا عليه و لا تكونون من المفترين ان يا ملأ البيان تالله هذا لعلى بالحق و يتلى عليكم من آيات الله اتقوا الله يا ملأ الأرض و كونوا من المنصفين ان تعترضوا بما نزل عليكم حينئذ فبأى برهان تسكن انفسكم و تكونون من المستريحين قل لن يقبل اليوم ايمان احد و لا عمل نفس الا بأن تتبع هذا الأمر المبرم العزيز الحكيم و انتم ان لن تؤمنوا فسوف يبعث الله قوماً و يسمعهم نعمات الأمر و يدخلهم فى هذا الرضوان الذى جعله الله آية كبريائه بين السموات و الأرضين اولئك يعرفون بارئهم بنفسه و بما نزل من عنده من آيات الله المهيمن العزيز الغالب المنير و يدعون كل ما عند الناس عن ورائهم ولو يكون كتب الأولين و الآخرين ان الذينهم عرفوا سلطنة البحر و غمراته و لآئه هل يلتفتون الى الأمواج لا فوربك العزيز المنان لو انتم من العارفين و الذى شرب من كوثر القدس عن يد الغلمان هل يقنع بملح اجاج لا فوربك الرحمن لو انتم من الموقنين و من عرف الشمس لن يشتغل بأظلالها كذلك نقلى على افئدتكم ما يقربكم الى الله مولاكم العزيز المتعالى المنيع لعل اهل الفؤاد يرتقون عن التراب و يصعدن الى جبروت السداد مقر عز مكين و انك اذا وردت ارضك مدينة التى سميت باسمى السلطان بشرها و اهلها من الذين آمنوا بما حررك عليهم قلم القدس من اصبح الله لتكونون من المستبشرين قل يا قوم انتم كنتم رقداء على وسائد السكون و كان هيكل الأمر فى صريخ و حنين و يا قوم ان انصروا الله و امره فى تلك الأيام و لا توقفوا فى شىء و كونوا من الناصرين و ان نصره هو تليغ امره على العباد و الاستقرار على حبه فى تلك الأيام التى اضطربت فيها اركان العارفين و يا قوم لا تبدلوا نعمة الله بينكم و لا تنكروا ما يثبت به ايمانكم بالله المقتر المهيمن العزيز القدير اتقوا الله يا قوم و لا تدعوا امر الله عن ورائكم و لا تتبعوا خطوات الشياطين و يا قوم ان تكفروا بسطان الأمر فبأى وجه انتم تتوجهون فى هذه الأيام التى غشت غيرة النار اكثر العباد و اخذ السكر سكان السموات و الأرضين الا الذين هم ااكلوا على الله و انقطعوا عن كل نسبة و تمسكوا بحبل الله العزيز الجميل

ان يا روح الأعظم ذكر فى الكتاب ابوالقاسم الذى سافر الى الله و مسته فى السبيل شدائد الغربة ليستبشر فى نفسه و يستقيم على امر ربه حين الذى نزل فيه اقدم كل عارف بصير ان يا عبد لا تحزن عن شىء و لا تلتفت الى الذينهم كفروا و اعرضوا و كانوا على غفلة مبين ان اصبر فيما ورد عليك ثم توكل على الله ربك و رب كل شىء و رب العالمين

ان يا فرج أنك ان لن تمرّ على ديارك فأرسل هذا اللّوح لعبادنا المقرّبين أنّا جعلنا هذا اللّوح قميص الأمر ليهبّ منه رائحة الغلام على الممكنات لعلّ بذلك يبعث الله قوماً لا ينظرون الا الى الله ربّهم ولا يحجبهم اشارات المعرضين لعلّ يجد عبدنا ابراهيم عن هذا القميص روايح التّقديس و يقوم على الأمر بين السّموات و الأرضين

ان يا ابراهيم فاخرج عن خلف السّكوت باسمى النّاطق المتكلّم العليم الحكيم ان يا خليل قدّس نفسك عن الاشارات ثمّ ناد بنداؤ الرّوح بين الأرض و السّموات لعلّ بذلك تشتعل النّار فى صدور الأبرار و يقومنّ على الأمر بسطان من لدنا و امر من عندنا و انا المقنن على ما اشاء و انا المعطى المتعالى العزيز الرّحيم قم على خدمة الله و نصره و لا تخف من احد و انّ هذا امر الله عليك و قضى من قلم عزّ مبین قل اليوم لا ينفخ احداً شىء ولو يأتى بصحف السّموات و الأرض الا بأن يدخل فى ظلّ ربّه العلىّ الأعلى فى ظهوره الأخرى تالله هذا لجماله بالحقّ ثمّ ظهوره فى ملكوت الأمر و الخلق و سلطانه بين الخلائق اجمعين قل يا قوم أ تكتبون البيان و تكفرون منزله فويل لكم يا معشر الغافلين أ تذكرون الله ثمّ تقتلون نفسه فوا حسرتا عليكم يا ملأ المشركين قل انه ظهر فى تلك الايام على شأن ذلّت له رقاب كلّ شىء ان اتم من العارفين و ظهر امر الله بنفسه وحده كما انتم سمعتم و كنتم من السّامعين قل تالله قد اشرق الأمر كالشمس فى وسط الرّوال و لن ينكره الا كلّ اكمه رجيم ان يا خليل عزّ نفسك عن اشارات القوم ثمّ زيّن هيكلك برداء عزّ منير لأننا جعلناك منادى امرنا فى هناك لتبّلع النّاس بما الهكم الرّوح من لدنا و تكون على ذكر بديع فوجمالي من كان فى قلبه حبّ شىء عمّا خلق بين السّموات و الأرض لن يقدر ان يحمل هذا الأمر المبرم العزيز المنيع طهر نفسك من هذا التّسليم الذى جرى عن معين القدم ثمّ طهر به افئدة المریدين اذا بشرّ فى نفسك بما سمّيناك بمنادى الأمر ثمّ ادر خمر الحمراء باسمى الأبهى بين الأرض و السّماء ليحيى بها ارواح اللّذين اذا يتلى عليهم من آيات ربّهم العلىّ الأعلى يخرنّ بوجوههم على التّراب خضّعاً لله المهيمن العزيز القدير ثمّ اعلم بأنّ كلّما سمعت فى هذا الأمر قد ظهر بأمرى و ما دونى خلق بقولى و ما اطّلع بذلك الا نفسى العليم الخبير و انا لّمّا اردنا اعزاز الأمر بين ملل القبل لذا اشرفنا فى الكلمات الى غيرنا حكمة من لدنا و انا كنّا حاكمين و ارفعنا الأمر الى مقام الذى سمعتم انتشاره و اعلاؤه الى ان ملئت الكلمة و ذكرها بين السّموات و الأرضين فلّمّا ظهر الأمر و برز ثمّ لاح و اشرق قاموا علىّ عباد اللّذينهم خلقوا بأمرى و كذلك كانوا من المعتدين ان يا منادى الأمر انّ اللّذينهم كانوا ان يقنعوا وجوههم خلف القناع خوفاً لأنفسهم فلّمّا هبت رائحة الاطمينان خرجوا كالثعبان و كذلك نقصّ عليك ما هو المستور عن اعين النّاظرين و لتطّلع بما ورد على جمالى و تكون على بصيرة من الله و تكون من العالمين فهنيئاً لك يا منادى الأمر بما حضرت بين يدى العرش حين الذى اشرقت شمس الآفاق عن شطر العراق تالله بذلك فزت بما لا فاز به احد و هذا تنزيل من لدن عزيز عليم فاشكر الله بما رزقك لقائه و ايّدك بزيارة مظهر نفسه فى ايام التّى ما عرفها احد من العباد بما اخذتهم الأوهام و كانوا على غفلة مبین ثمّ اعلم بأنّ يأتىكم الشيطان عن شطر الطّغیان و معه ما يمنعكم به عن جمال الرّحمن ثمّ قم على الأمر و دع ما عنده عن ورائك ثمّ اعرض عنه ثمّ اقبل الى وجهى المشرق العزيز المنير قل يا ايّها الشيطان فاخرج عن بين ملاّ الرّوح لأننا وجدنا منك روايح البغضاء من الله العزيز الكريم و حملت يا ايّها الملعون ما يلعنك به كلّ من فى السّموات و الأرض و سكّان ملكوت الأمر و الخلق و كلّ ما كان و ما يكون ولكن انت غفلت عن ذلك و كنت من الغافلين تالله ما مررت على شىء الا و هو لعنك بلسان سرّه و أنك لّمّا كنت صمّاء ما سمعت ندائه و كنت من الجاهلين و كذلك نقصّ عليكم من انباء الغيب لتوقننّ بأنّ عندنا علم السّموات و الأرض و علم كلّ شىء فى الواح عزّ حفيظ

ان يا لسان القدم ذكرّ الحسين فى الكتاب ثمّ بشرّه بأنوار العرش ليقبله الى شطر البقاء منظر ربّه العلىّ الأعلى و يقربّه الى شاطئ الفردوس مقرّ الذى توقد فيه النّار عن سدرة المختار و ينطق بأنّه لا اله الا انا الرّحمن الرّحيم ان يا عبد الى متى تكسل فى نفسك اذا فاشتعل بهذه النّار ثمّ ناد بين الأخيار بما علّمك ربّك العزيز الغالب القدير ايّاكم ان لا تختلفوا بينكم و لا

تدعوا امر الله عن ورائكم و كونوا بين الناس كأنوار الشمس بحيث يستضيء وجوهكم بين العالمين فوالله يا عبد لو تطلع على ما  
مستنى البأساء لتبكي و تنوح بدوام عمرك و ان هذا لحق مبين ولكن انا سترنا الأمر لئلا يحيط الأحران مظاهر الرحمن و يحترق  
به اكباد المقرئين لذا صبرنا و سترنا الأمر لئلا يشق ستر الحجاب عن وجه العالمين

ان يا منادى الأمر ذكر عبدنا الذى سمى بكلمة الأول من اسمى ليشكر فى نفسه و يكون من الشاكرين قل يا ابن  
فاشكر الله بما استشهد ابيك فى سبيله و كان من المستشهدين تالله الحق حين الذى ارتقى روحه الى الرقيق الأعلى اذاً  
استقبله اهل ملا الأعلى بأباريق القدس و اكواب من رحيق الفردوس و يستبرك بلقائه جنود غيبنا العالين و لو نكشف الغطاء عن  
ابصر الناس و يشهدن مقامه فى رضوان الأبهى ليفيدن انفسهم ليصلن الى مقامه المتعالى اللميع المنير اذاً يستبقن حوريات  
الفردوس على خدمته و انه كان جالساً عن يمين الرضوان و على رأسه تاج البقاء من اسمى الأعظم الأبهى و كذلك احاطه  
فضل ربه الغفور الرحيم و أنك يا ابن لا تحرم نصيبك لأن لك شأن من الشأن عند ربك العزيز المقندر القدير فامش على اثر  
ابيك ثم اقتد بهداه لأنه لو يقطع اركانه لن يجد احد فيها الا حبي كما شهدتم و كنتم من الشاهدين و كذلك اخبرناك بما هو  
المستور عن افئدة الناس لتستقر على امر ربك و تكون فى امره لمن الراسخين

ثم ذكر الذى سمى بمحمد قبل على ثم بشره من لدنا بما اذكره الله فى اللوح و جرى اسمه من اصبع القدس و هذا  
من فضل لن يعادله فضل الأولين و الآخرين و كل من فاز بذلك فقد فاز بكل الخير من لدن ربه العزيز الكريم ان يا عبد لا  
تحزن عن الدنيا و شذائدها لأن كلما يقضى على العباد من اسطر القضاء ولو يكون من السوء و هو خير لهم ان تكون من  
العارفين لأن الله قد ستر عواقب الأمور عن انظر الناس و انه ما من اله الا هو يحكم ما يشاء و يفعل ما يريد و كم من شدة  
يصل العبد الى معين الرخاء و كم من رخاء يصله الى الشدة ان انتم من الشاهدين مثلاً أنك لو كنت على ما كان عليه جدك  
من العزة و الاقتدار لعل الرياسة يمنعك عن الهداية و كذلك يلقىك جمال الأحدثى لتكون فى كل الأحوال على سرور و فرح  
بديع فاشكر الله بما اخذ عنك ما يحجبك عن عرفانه لأن ما ينفع العبد هذا و من دون ذلك لن ينفعه ولو يكون ملاء السموات  
و الأرض من قطعات ياقوت ثمين او لؤلؤ قدس منير تالله ما يغنى به العباد فى تلك الأيام هو عرفان ربه ثم حب الغلام و من  
دونهما لا يسمن و لا يغنى ولو يكون عندهم خزائن السموات و الأرضين كذلك يعظك قلم الأمر لتستقيم على حبي بحيث لن  
يضطربك شىء ولو تضرب بسيوف شاحذ حديد آياك قم على خدمة الله على استقامة لو يقوم عليك كل من فى السموات و  
الأرض لن يزل قدماك عن صراط الله العزيز الحميد تالله لو يقوم احد فى تلك الأيام على حبي و يجادله كل من على الأرض  
ليغلبه الله عليهم لأن روح القدرة قد هبت عن شطر الاقتدار على الموحدين ثم بلغ امر ربك بروح و ريحان بحيث لا تحدث  
الفتنة على الأرض لأنها ترجع الى اصل الشجرة لو انتم من العارفين

ثم ذكر يعقوب ببدائع الذكر من ربه العليم الحكيم قل ان بصر يعقوب قد ارتد من روائح القميص عن يوسف العزيز و  
كان من الناظرين و انا ارسلنا اليك قميص ربك العلى الأعلى على هيئة اللوح لتجد منه روائح القدس و تقر بصر قلبك بحيث  
تشهد انوار عرش عظيم و تستقر على حب مولاك فى أيام التى تضطرب فيها نفس السكون و الاستقرار و تندك جبال الأوهام و  
تنشق حجاب المتوهمين اذاً تجد ملاء البيان فى سكران من الأمر و يأخذهم سياط الأمر من كل الأقطار و هم يفرحون فى  
انفسهم و يكونن من الغافلين اذاً انتم لا تلتفتوا اليهم ففروا الى الله الذى خلقكم و سواكم ثم اتخذوا على شطر الأيمن مقعد  
عز امين ان يا احبائى زينوا اجسادكم برداء الأدب و الانصاف و لا تفعلوا ما يكرهه عقولكم و رضاكم اتقوا الله و كونوا من  
المتقين و أنك انت يا يعقوب لو تشهد بعين القلب قميص ربك الرحمن لتجده محمراً بدم البغضاء بما ورد عليه سهام الأشقياء  
و كان الله يشهد ما انتم عنه لمن الغافلين

ثم أرسلنا رحمتنا عن شطر القدم الى الذى سمى برحمة الله ليسترحم فى نفسه و يكون من الرّاحمين و ان رحمته على نفسه هو عرفان ربه و هذا اصل الرّحمة و هل رأيتم احسن منها لا فونفس البهّاء لو انتم من الموقنين ان يا عبد لا تمنع هبوب رحمة ربك على نفسك و لا عن ذاتك نفحات ربك الرّحمن الرّحيم دع كلّ ذكر عن ورائك ثمّ تمسك بذكر ربك العلىّ العليم و ان يمسك من ضرّ لا تحزن ثمّ تفكّر فى ضرّى و قل كما اقول اى ربّ قد مسنى الضرّ و أنّك انت ارحم الرّاحمين و ان يمسك من اضطراب فاصبر و قل كما اقول اى ربّ فأفرغ علىّ صبراً و أنّك خير النّاصرين و ان يصيبك من قضاء فاصطبر و قل اى ربّ فأنزل علىّ رحمة و أنّك انت خير المنزلين

ان يا جمال القدم فاستشرق عن شطر البقاء باسراق اسمك الأبهى على من سمى بمحمّد فى ملكوت الأسماء ليستجذب فى نفسه بما اخذه تجلّى الأمر عن شطر الله المهيمن العزيز القدير ان يا عبد لو يكون لك الف روح و تفديها بما جرى اسمك من قلم الله ليكون احقر من كلّ شىء فى جنب هذا الفضل العظيم و أنّك لو تدقّ بصرك لتشهد بأن لا يعادله شىء عمّا خلق بين السّموات و الأرضين اياك ان لا تنس فضل ربك و لا تكن فى دين ربك لمن الممترين ان استقم على الأمر ثمّ اثبت و لا تضطرب عن نعيق المشركين فسوف يرفع ضجيج السامرىّ ثمّ صريخ العجل بين العالمين كذلك نخبركم بالحقّ لتطلّعوا بما يظهر فى الخلق و لا يحجبكم نفحات المشركين

ثمّ استشرق باسراق اخرى على الذى سمى باسمعيل ليستروح بروحات ربه و يكون من الفرحين ان يا ذبيح فاحفظ نفسك عن كلّ ما يكرهه ربك العزيز العليم و لا تلتفت الى الدنيا و زخرفها و ما قدرّ فيها لأنها لن ينفعك فى شىء و ما ينفعك ما قدرّ لنفسك على الواح عزّ عظيم اياك ان لا تحرم ذاتك عن حرم القدس و لا نفسك عن كعبة الأنس و لا لسانك عن ذكر الله الغالب المقتدر القدير ان يا عبد فابك على نفس الله و وحدته ثمّ ابتلائه و غربته فى هذا الأرض الّتى انقطعت عن ورودها ارجل القاصدين قل يا قوم فارحموا على الذى نصركم حين الذى كنتم فى ذلّة و خوف ميين و قام بنفسه بين الأعداء و نصركم بجنود الغيب و كذلك كان نصره على المؤمنين قريب اياكم يا قوم لمّا اطمأنتم من انفسكم لا تجاوزوا عن حدّكم و لا تحاربوا مع ربكم الرّحمن و لا تجادلوا بما نزل عليكم من سماء اسم عظيم و يا قوم لا تدحضوا الحقّ بما عندكم تالله كلّما انتم به تستدلّون لغيركم قد خرج عن لساني ثمّ جرى من قلمي العليم الحكيم اياكم ان لا تأخذونى بذلك لأنّ روح الأعظم تنطق فى صدرى و روح البقاء يحرك قلم البهّاء كيف يشاء ان هذا من عنده بل من لدن عليم خبير تالله لو كان الأمر بيدي لسترت وجهى عن كلّ من فى الأرضين و خرجت عن بين هؤلاء و سكنت على جبل لن يذكر ذكرى بين احبائى فكيف هؤلاء المغلّين فوالله كلّما اريد ان اصمت عن بدائع الذّكر روح الذّكر ينطق فى اركانى و يقومنى على امره و يؤيّدنى فى كلّ حين

ان يا اخى الذى افتريت علىّ بما كنت مقتدرّاً فى نفسك بعد الذى ربّيتك بنفسى و حفظتك عن ضرّ العالمين فكم من ليالى انت كنت مستريحاً على الفراش و انى قد كنت فى حول بيتك لمن الحافظين فكم من ايام انت كنت فى العيش مع ازواجك و انى كنت حاضراً على محضر الظّالمين لئلا يمسك من ضرّ و لا يرد عليك ما يحزنك و تكون من المحزونين و أنّك مع كلّ ذلك لكنك فى سرّ السرّ عن ورائى لكى تجد فرصة علىّ و تفعل ما ينعدم عنه اركان عرش عظيم و انا كنا ان نرسل الى الديار ليحضر بين يديك ما يسرّ به نفسك و يفرح ذاتك و تكون من الفرحين و أنّك فى كلّ حين قد كنت فى ضرّى بحيث لو تجد من نفس لتلقى فى قلبه ما احترقت عنه اكباد ملاّ العالمين تالله انى قد كنت عالماً بكلّ ذلك ولكن سترنا بعد علمنا على ما انت عليه و كذلك كان ربك لغفور رحيم تالله بما جرى من قلمك فى الأخلاق قد حرّرت وجه العزّ على تراب الأرض و شقّت ستر حجب الكبرياء فى رضوان البقاء و تشبّكت احشاء المقرّبين الى ان سافرت معى فى هذا السّفرة الّذى به جرت دموع اهل غرف العزّ على حدود عزّ منير مع كلّما سألت منى و استأذنت عنى ما تكلمت بحرف لأنى اطلعت منك ما لا اطلع به احد من العالمين الى ان سافرت و دخلت فى هذه الأرض اذا قمّت علىّ فى كلّ يوم بل فى كلّ حين تالله



ما بقى فى جسدى من محلّ الآ و قد ورد عليه سهماً من سهام تديبرك و أنّك لو تنكر فى نفسك ليشهد لسان الله الملك العليم الى ان افيتت علىّ من دون بيّنة و لا كتاب منير فلّمّا اطّلعوا بذلك هؤلآء المهاجرين قد ارتفعت ضجيجهم ثمّ صريخهم و أنّك كنت فى بيتك على روح و ريحان عظيم فلّمّا شهدنا فعلك و ما خرج من قلمك اذاً خرجت عن بينكم وحده من دون ناصر و معين حتّى لم يكن عندى من يخدمنى او يطبخ لهؤلآء الأطفال ما قدّر لهم من ملكوت ربّهم المعطى البازل الرحيم و أنّك بعد ذلك ما استرحت فى نفسك ثمّ انتشرت فى البلاد فعلك باسمى لتدخل غلىّ فى صدور المحييين و خرج من لسانك و قلمك ما يستحيى ان يذكره قلم العالين فاسمع ما نزل من قبل و أنّك لو تبسط يدك لتقتلنى ما انا بباسط يدى لأقتلك و كان الله على ما اقول شهيد ان يا اخى تالله ستفنى انت و من معك و ترجع الى التراب و يبقى الملك لله المقتدر القدير تالله يا اخى لم يكن فى قلبى بغضك و لا بغض احد من الممكنات اذاً فاسمع قولى ثمّ طهر نفسك و لا تكن من الغافلين و أنّك لو تكون على ما كنت عليه و يسجدك كلّ من فى السموات و الأرض هل يغنيك فى شىء لا فونفسى العليم الحكيم و لو ييغضى كلّ العباد بقولك هل ينفعك ذلك فى امر لا فوربك المهيمن العزيز القديم اذاً ييكى قلمى و عينى ثمّ كلّ شىء لو انت من الشاهدين دع الدنيا و زخرفها عن ورائك و لا يغرتك الرياسة عن ذكر ربك و عن الخضوع لعباد الله المتّقين و مع كلّ ذلك ما اكتفيت الى ان كتبت الى رئيس المدينة بالدّلة التى بها ضيّعت حرمتى بين الخلائق اجمعين ثمّ الفت مع الذى تبغضه و هو ييغضك و سمعت منه بأذنك ما اشتكيت به تلقآء وجهى و كنت من الشاكين فلّمّا قام على بغضى و اشتعلت فى قلبه نار الغلّ اذاً اتخذته لنفسك معيماً و كذلك كنت من الفاعلين فسوف يظهر لك ما فى قلبه و قد حتم الله بأن يظهره بالحقّ و أنّه لهو الفاعل لما يريد تالله يا اخى لو تنصف لتبكي على نفسك ثمّ على نفسى و تنوح فى ايّامك و تكون من التائين الى الله الذى خلقك بأمر من عنده أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح قدس منبع فانظر الى اول الدهر انّ الذى قتل اخيه الأكبر الذى سمى بهاييل هل بقى على الأرض لا فوالله الملك العزيز الحكيم بل رجع الى التراب ثمّ بعثه الله بالحقّ و سأل عمّا فعل ثمّ ارجعه الى مقرّه و كذلك فانظر فى الأمر ثمّ تفكّر فيه و كن من المتفكّرين ايّاك ان لا تحتجب عمّا اعطيناك من ملكوت الأسماء لأنّها قد خلق بأمر من عندنا و انا كنّا على كلّ شىء لمن الأمرين

ان يا جمال الأعظم حرّك القلم على ذكر ربك ثمّ طهره عن ذكر ما سواه ايّاك ان لا تشتغل بأحد و كن فى ذكر ربك العلىّ المقتدر العليم ثمّ انظر الذى كان واقفاً تلقآء الأمر بلحظات عزّ رأفتك العزيز المهيمن المحيط الذى سمى بعلىّ بعد الشّعان ليقوم عن رقدته و يكون من الذّاكرين قل يا عبد قد ارتفعت سدرة الذّكر فى هذا الذّكر الحكيم و تنطق الورقات المعلّقات المتحرّكات على اغصانها بأنّه لا اله الا انا العزيز الفريد و انّ هذا لبهاء الله بين السموات و الأرض و ضيائه فى جبروت الأمر و الخلق و سلطانه على ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين و به اشرقت شمس العزّة و الجلال و استضاءت وجوه المقربين لولاه ما ظهر فى الابداع من شىء و ما نطق الرّوح على غصن البقاء بأنّه لا اله الا انا العزيز المقتدر العليم ان يا عبد تخلّق بأخلاقى ثمّ امش على اثرى و انّ هذا لفضل لن يقابله فضل العالمين ثمّ زين لسانك بالصدّق ثمّ هيكلك بردآء الانصاف ان انت من العالمين كذلك علّمك شديد القدرة من آيات ربك العزيز الحكيم ثمّ زين هيكل الخليل بردآء ذكر ربك الجليل لعلّ يكسّر اصنام الهوى بسلطاني العلىّ الأعلى و يكون من المستقيمين فى ايّام التى تضطرب فيها نفوس الذينهم استقرّوا على سرر الأسماء و يضع كلّ ذى امر امره و ترى التّاس سكرآء من صاعقة الأمر و كذلك نلقى عليك من آيات القدس لتكون من العارفين ان استقم يا عبد على حبّ الله و مظهر نفسه و انّ هذا اصل الدّين ان انت من العالمين دع النّفس و الهوى ثمّ طير بقوادم القدس الى هذا الهوّاء الذى انبسط فى هذا السّماء التى احاطت العالمين ايّاك ان لا تحتجب لسانك بحجاب الكذب لأنّه يخزى الانسان بين الخلائق اجمعين قل يا قوم وفوا بما عاهدتم و لا تحرموا الفقراء عمّا عندكم لأنّ بذلك تمنع الخير من سحاب فضل رفيع ثمّ اتبعوا ما قدّر لكم فى الكتاب و كونوا فى الفعل ازيد من القول تالله هذا سجيّتى و سجيّة

المقدّسين قل يا قوم قد ارتدّت اليكم لحظات الله و انتم لا ترتدّون البصر اليه اذاً تكوننّ في غفلة عظيم و قد اشرق وجه الله فوق رؤوسكم ايّاكم لا تمنعوا ابصاركم عن النظر اليه و انّ هذا فضل قد كان لدى العرش كبير و قامت ملكوت الله امام وجوهكم ايّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن ظلّها و لا تكوننّ من الغافلين كذلك يأمركم سلطان الأمر بما هو خير لكم عمّا خلق في العالمين

ان يا منادى الأمر فأمر الذي سمّي بالرّضا ليوجّه مرآة قلبه الى منظر الله الأكبر هذا المقام الأطهر الأظهر و يكون من الموقنين قل يا عبد ان اخرق حجاب الظنّ بقدره من لدنّا ثم ادخل شريعة اليقين ثم اعلموا بأنّ كلّ الملل احتجوا بحجاب الوهم في ازل الآزال فلما اردنا خرقها ارسلنا مظهرًا من مظاهر نفسنا ليخرق سبحات الأكوان بقدره الرّحمن اذا ارتفعت الضّجيج عن بين السموات و الأرض و فرغت انفس المشركين الى ان حقّق الله الحقّ بآياته و بطل اعمال الذينهم احتجوا عن جمال الأمر و كانوا من الغافلين و مع لم يكن بينهم الا الوهم كبر عليهم خرقه و كانوا من الصّارخين و في تلك الأيام بعثنا كلّ الأوهام على هيكل بشر و زيّناه بقميص اسم من اسمائنا ثم اشتهرنا ذكره بين العباد و كذلك كنّا فاعلين فلما استكبر على الله ربّه و حارب معه و جادل به نزعنا عنه ثوب الأسماء و اشهدناه ككفّ من الطّين فطوبى لمن يخرق هذا الحجاب الأعظم الذي ما ظهر شبهه في جبروت العالمين فيا بشرى لنفس ما احجبه كبر الوهم و يشقّه بأنامل القدرة من لدن عزيز قدير فيا روحا لمن لا يمنعه سبحات الجلال عن الدّخول في ظلّ ربّه العليّ المتعال و يكون من الذينهم دعوا عن ورائهم كلّ ما يحجبهم عن ذكر ربّهم العزيز القادر الحكيم

ان يا قلم القدم في جبروت الأعظم حرّك باذن ربّك على ذكر من سمّي بعليّ قبل خان ليجذبه نفحات الرّحمن من هذا الرّضوان الذي ينطق ورقاتها بأنّه لا اله الا انا الغالب العادل الفرد الحكيم ان استمع ما يغنّ روح الأعظم في جبروت القدم لعلّ يستريح بذلك نفسك و تكون من الذين اخذهم فرح الأمر من كلّ الجهات و يكوننّ من المفرحين يا قوم كونوا من انوار الوجه بين العباد و مظاهر الأمر في البلاد ليظهر منكم آثار الله بين بريّته و اقتداره بين الخلائق اجمعين ايّاكم زيّوا انفسكم بأداب الله و امره و كونوا ممتازاً عن دونكم اذاً يصدق عليكم انتسابكم الى ربّكم الرّحمن الرّحيم و من دون ذلك لن يصدق على نفس حكم الوجود فكيف هذا المقام المرتفع الرّقيع كذلك ينصحكم قلم النّصح من لدن عزيز كريم

ان يا منادى ناد من لدنّا عبدنا السّليمان و بشّره بنفس الرّحمن ليكون من المستبشرين ان يا سليمان فاحفظ نفسك من مظاهر الشّيطان ثم ابن مسجد الأقصى بزير الحبّ من هذا الغلام الأبهى ثم عمّره بأيدي الانقطاع ثم زيّنه بذهب الذّكر في ذكر هذا الجمال الذي ارتفعت به راية الاستجلال على سماء الاستقلال و بذلك ورد عليه ما بكت عنه عيون الأوّلين و الآخريين يا قوم فادخلوا مسجد الأقصى الذي بناه الله بأيدي الفضل في قلوبكم ايّاكم ان لا تخربوه بجنود النّفس و الهوى ثم احفظوه من ذكر الشّياطين قل تالله انّي لمسجد الأقصى في ملاّ الأعلى و بيت المعمور في ملاّ الظّهور و حرم الكبرياء عند سدره المنتهى و حلّ الأمر على مشعر البقاء و مقام القدس في هذا الفردوس الرّقيع المنيع قل يا ملاّ البيان اتّقوا الله و لا تخربوا بيت امره بأيادي البغضاء و لا تعدموا اركانها بوساوس النّفس و الهوى خافوا عن الله الذي خلقكم بمظهر نفسه و ارسل اليكم ما قرّت بجماله عيون القدم ولكن انتم في حجابات انفسكم لمن الميّتين و يا قوم لا تنقضوا ميثاق الله و لا تدعوا عهده من ورائكم و لا تكوننّ بآياته لمن المستهزئين كما استهزؤوا في تلك الأيام عباد الذين خلقت حقايقهم بأثر من قلمه و كذلك كانوا من المعتدين

ثم ذكّر في الكتاب مهديّ ليهتدى بهدى الله ربّه و يكون من المهتدين ان يا مهديّ خذ هداية الله بقوّة من عندنا و دع عن وراء ظهرك هداية الذين يذكرون الله بالسنهم و يعترضون بنفسه و يحاربون بذاته و لا يكوننّ من الشّاعرين و اذا يدخل عليهم احد يقعدون مربّعاً ثم يخرجنّ رؤوس اناملهم من عبّهم و يتحرّكنّ السنهم بالوقار في ذكر ربّك المختار و هذا ما يفعلون على ظاهر الأمر و في الباطن يفتون على الله حفظاً لرياساتهم و لا يباليون في ذلك اقلّ من التّقيير قل تالله الحقّ انتم لو تذكرون الله

على قدر الذى يقطع السنكم و تعبدونه على شأن الذى ينحنى اظهاركم لن ينفعكم الا بعد جبي و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ قدير هل ينفع الذين اتوا الفرقان لو يعبدون الله بعبادة الثقلين لا فورب العالمين و كذلك فانظر اليوم فى الملا البيان ان انتم من العارفين و كذلك شقت انامل القدرة ستر الحجاب و يظهر الحق و ينطق الروح بالصدق الخالص بين السموات و الأرضين لعلّ الناس يعرفنّ بارئهم و لا يحجبينّ عمّا يكون بين العباد عن ذكر ربهم الرحمن الرحيم

ثمّ اراد قلم الأمر بأن يذكر الرسول فى اللوح ليكون فعله مطابقاً باسمه و يكون من العاملين ان يا رسول بلّغ رسالات ربك اولاً على نفسك ثمّ بلّغ الناس ليؤثّر قولك فى قلوب القاصدين ثمّ ارسل على العباد ما ارسلناه اليك من شطر الرحمن روائح السبحان لعلّ يجذبهم الى عرش الرضوان هذا المقرّ المقدّس المنير قل يا قوم فأصغوا كلمة الله ثمّ اقرؤوها فى ايامكم و قد قدر الله لتاليه خير الدنيا و الآخرة و يبعثه فى الجنان على جمال يستضىء منه كلّ من فى العالمين فهنيئاً لمن يقرأ آيات ربّه و يتفكّر فى اسرارها و يطّلع بما كنز فيها من جواهر علم حفيظ

ثمّ ذكر الذى زار بيت العتيق ليستبشر بما ذكر من اثر الله فى هذا الخطاب المبرم المحكم المتين قل تالله انا بعثنا الحرم على هيكل التعظيم فى هيئة التكريم على صورة الغلام فى هذه الأيام فتبارك الله احسن الخالقين و من يطوف فى حوله فقد يطوفه اهل ملا الأعلى ثمّ هياكل المسيحين ولكنّ الله قبل من احبائه ما فات عنهم فضلاً من عنده و أنّه لأرحم الراحمين فسوف ينزل جنود سلطنة الله فى هناك و ينصرونّ امره و يرفعنّ ذكره و يقرؤنّ آياته فى كلّ بكور و اصيل

ان يا منادى الأمر ذكر من لدنا عباد الذين ما حرّك قلم الله على اسمائهم ليأخذهم نفحات الذكر من لدن غفور رحيم قل انا اثبتنا اسمائكم فى الواح القدس الذى كان مكنوناً تحت حجبات الأمر و مخزوناً فى كنائز عصمة ربك الحاكم الحكيم ان اجتمع احبّاء الله على امره على شأن لا يحدث بينهم ما يختلفهم و يكوننّ كنفس واحدة كذلك امرناك و اياهم لتكوننّ من العاملين ثمّ ذكر اماء الله اللواتى آمننّ بالله بارئهنّ ثمّ اللواتى اصابتهنّ المصائب قل ان اصيرن و لا تحزننّ بذلك لأنّ الله قدر لكنّ و للذين استشهدوا فى سبيله ما لا يدركه عقول العاقلين و الروح و العزّ و البهاء عليكم يا جنود الله فى الأرضين ان انتم فى امر ربكم لمن الراسخين

\*\*\*

هذا مدينة التوحيد فادخلوا فيها يا ملاء الموحدين لتكونوا ببشارة الروح لمن المستبشرين

هو العزيز الوحيد العالى العليّ الفريد

تلك آيات الكتاب فصلت آياته بدعيّاً غير ذى عوج على آيات الله و هدى و نورى و ذكرى لمن فى السموات و الأرضين و فيه ما يقرب الناس الى ساحة قدس مبين و أنّه لكتاب فيه يذكر كلّ امر حكيم و نزل بالحقّ من لدن حكيم عليم و فيه ما يغنى الناس عن كلّ شىء و يهبّ منه روائح القدس على العالمين و يغنّ بانه لا اله الا هو يفعل ما يشاء بأمره و يحكم ما يريد قل انّ فيه ما يضىء الصّدر و فيه تفصيل كلّ شىء من لدى الله العزيز القدير و ما من اله الا هو له الخلق و الأمر يحيى و يميت ثمّ يميت و يحيى و أنّه هو حيّ فى جبروت البقاء يحكم ما يشاء و لا يسئل عمّا شاء و فى قبضته ملكوت الانشاء لا اله الا هو العزيز الجميل و أنّه لهو الحقّ لا اله الا هو لم يزل كان مقدّساً عن دونه و متعالياً عن وصف ما سويه و لا يسبقه احد فى العلم و أنّه على كلّ شىء محيطا و لا يزال ما اقترن بعرفان كينونته احد من خلقه و لن يصل اليه ايقان موقن و لا عرفان نفس و أنّه لهو الغنى الحكيم و كان واحداً فى ذاته و واحداً فى صفاته و واحداً فى افعاله لم يزل كان متوحّداً فى عرش الجلال و لا يزال يكون

متفرداً على كرسى الاجلال و الله هو الصمد الذى لن يخرج عنه شىء و لن يقترب به شىء و هو العلى المقتدر العظيم ما وحده احد دون ذاته و ما عرفه نفس دون كينوته و كل ما خلق فى الابداع و ظهر فى الاختراع خلق بكلمة من امره لا اله الا هو العزيز الكريم و ان ما يعرفه العارفون فى اعلى مقاماتهم و ان ما يبلغه البالغون فى اقصى مراتبهم هو عرفان آية تجليه بنفسها لنفسها و هذا غاية العرفان ان انتم الى معارج العلم لمن القاصدين فلما سدّت ابواب الوصول عن ذاته الأزليّة و انقطعت جناحين العرفان عن الطيران الى ملكوت امره ارسل الرّسل من عنده و انزل عليهم الكتب من لدنه و جعل عرفانهم عرفان نفسه و هذا ما قبل عن الممكنات جوداً من عنده و فضلاً من لدنه على من فى الملك اجمعين و من اقرّ بهم كأنه اقرّ على الله و توحد ذاته و من تقرب اليهم كأنه تقرب الى ساحة قدس مبین و من اطاعهم اطاع الله و من اعرض عنهم اعرض عن وجه الله العزيز المقتدر الحى الرّقيب و قدرّ الله عرفان نفسه فى عرفان انفسهم و هذا ما قدرّ فى الواح الأمر من لدن مقتدر قدير و هذا مبلغ العارفين فى منتهى معارجهم ان انتم من العالمين و ما قدرّ الله فوق ذلك لأحد نصيب و لا لنفس سبيل اليه و هذا ما كتب على نفسه الحقّ ان انتم من العارفين هل يقدر الضّعيف ان يصعد الى قوى قديم قل سبحان الله كلّ فقراء اليه و كلّ عن عرفانه لعاجزين و هل ينبغى للفانى ان يطير فى جبروت الباقي قل سبحان الله كلّ عجزاء عنده و كلّ فى مظاهر امره لحايرين و أنك انت يا سلمان فاشهد فى نفسك و روحك و لسانك و جميع جوارحك بأنه لا اله الا هو و كلّ عباد له و كلّ له لعابدين ثمّ يا سلمان سلّم فى نفسك لأمر الله و بما امرت فى الكتاب و لا تكن من الغافلين ثمّ اعرف قدر تلك الأيام و لا تنس الفضل فى نفسك و كن من الشاكرين ثمّ انقطع عن نفسك و هواك ليلهمك الله بفضله ما يخلصك عن العالمين و اياك ان لا تحرم نفسك عن نسمة هذا الرّوح و انّ هذا لغبن مبین ثمّ قرب بتمامك الى الله الملك الحى المقتدر القديم قل هذا فصل من فصول الله قد ظهر بالفضل و لن يغيّره شىء عمّا فى السّموات و الأرضين قل تالله هذا لربيع الذى زين بطرازه الفردوس و لن يعقبه الخريف فى ابد الآبدين و انّ هذا فصل ما سبقه فصل فى الأرض لأنه استظلّ فى ظلّ على عظيم

يا ملاّ الفردوس خذوا نصيبكم من هذا التّسيم الذى به جدّد هياكل العالمين و فيه نفخ روح الحى الحيوان على عظام رميم و ان يا اهل لجة الأحديّة فانقطعوا عن عرفانكم و عن كلّ ما وخدمت به بارئكم و وحدوا الله فى هذه الأيام بما فصل لكم بالحقّ و لا تكوننّ من الغافلين ثمّ خذوا حظكم فى هذا الفصل الذى فيه يصبغ كلّ شىء بصبغ الله العزيز الحميد و ان يا ملاّ البقاء فانقطعوا عن كلّ ما اخذتم لأنفسكم ثمّ اقبلوا الى رضوان الذى فتح باسم الله العلى فى سرّ قدس بديع و ان يا اهل السّموات سبحوا الله باسم الذى منه اقترن الكاف بركنه الرّاء و الميم ثمّ اسمعوا نغمات الرّوح من هذا الطير الذى تغنّ بكلّ الألحان فى كلّ حين قل ان يا اهل الأرض تالله هذه لحمامة يذكركم احسن الذّكر لتكوننّ من الذّاكرين و ما اراد منكم شيئاً و لن يريد منكم جزاءً و ما جزائه الا بأنّ يستشهد لحبّ الله العزيز العليم قل فوالله من لن يطلب لنفسه ما ذكرت حينئذ بالحقّ أنّه على خسران مبین قل انّ الذين يفرون من الموت فى سبيل بارئهم اولئك فى ريب من لقاء الله و اولئك هم الغافلين و اولئك ما وجدوا روايح القدس من هذا القميص المنير و ناموا على فراش الغفلة و اعرضوا عمّا هو خير لهم عن ملكوت ملك العالمين قل سوف يطوى الله الأرض و من عليها و يحشركم بالحقّ فى مكنن قدس مكين اذا تشهدون اسرار الأمر و تطّلعون بما قدرّ من لدى الله العليم الحكيم و تقولون فى انفسكم يا حسرتا علينا فيما غفلنا عن ذكر الله و كنّا على ضلال مبین فوالله لو يكشف الغطاء عن وجه العباد و يطّلعون بما اكتسبت ايديهم فى ايام الله لينقطع الرّوح عن اجسادهم و هذا لحقّ يقين

و أنك انت يا سلمان فاستنصح بما انصحناك بالفضل و امرناك بالعدل و لا تكن من الرّاقدين ثمّ ذكّر نفسك و انفس العباد فيما نزلناه عليك بالحقّ لعلّ الناس ينقلبون بقلوبهم الى مقعد عزّ كريم و اما ما سئلت فى آية التّوحيد و كلمة التّجريد فاعلم بأنّ هذا فوق شأنى و ما انا الا عبد ذليل هو الذى بيده ملكوت العلم و فى قبضته جبروت الحكمة يعلم من يشاء فيما شاء لا اله الا هو العزيز الجميل و له الأمر فى كلّ من فى السّموات و

الأرض يفعل كيف يشاء و هو الملك السلطان العزيز القدير لن يعزب عن علمه شيء و لن يعجزه شيء لا يسئل عمّا يفعل و أنّه لهو الغالب القاهر العزيز الرقيع ولكن أنّي مع عجزى و ضرى و فقرى و افتقارى لمّا احبّ فى نفسى اظهار ما اعطانى الله بفضله لئلا اكون من الذينهم قال الله فى وصفهم فى كتاب عزّ حفيظ قال و قوله الحقّ الذين يبخلون و يأمرّون الناس بالبخل و يكتمون ما اتاهم الله من فضله لذا القى عليك ما يجرى الله على قلمى لتفتخر بما اختصاصك به بين الناس و لعلّ تكوننّ من المنقطعين و لتشكر الله فيما اعطاك بفضله و انزل عليك آيات التي تتخيّر عنها العارفين فاعلم ثمّ اعرف بأنّ للتوحيد مراتب و عوالم و مقامات شتى لا يعلم احد و ما احصاه نفس الا الله الملك المقدر العزيز الجليل و أنّي لو اريد ان افصل لك فى هذا المقام ما علمنى الله بفضله لا يحمله الألواح و لن تكفيه البحور لو يجعل مداداً لهذه الكلمات المقدّس المتعالى العزيز الكريم لأنّ الله لم يكن لفيضه من تعطيل و لا لأمره من تعويق و هو الذى فصل من نقطة الأويّة علم ما كان و يكون ان انتم من العارفين و سيفصل فى طراز هذه النقطة علوم التي ما سمعها اذن احد و لن يعرفها احد من العالمين قل أنّه لو يريد ان يطوى كلّ العلوم عمّا فصل فى الملك من أوّل الذى لا أوّل له ليقدر و يكون ذلك اقرب من لمح البصر لا اله الا هو السلطان المقدر القدير هو الذى فى قبضته ملكوت علم السموات و الأرض يمحو ما يشاء بأمره و يثبت ما اراد بقدرته و عنده للوح قدس حفيظ قل أنّه هو الذى لم يزل كان مقدّساً عن كلّ ما علمتم و يأتي فى كلّ شأن بعلم بديع قل انّ جواهر التوحيد و التّحديد عنده فى حدّ سواء ولكنّ الناس اكثرهم على فراش الجهل لراقدين قل لو يمحو آيات التوحيد و يحكم بالتّحديد هذا لحقّ مبين و ليس لأحد ان يقول لم او بم لأنّ الأمر ما يظهر من عنده و الحكم ما يحكم عليه من لدنه و هو القوى القدير فاشهد يا سلمان فى نفسك بأنّ فى خزائن علم الله لعلوم لن يذكر عند حرف منها علم احد و لا توحيد الذى به يوحدون الله عباده و لا اعلى جواهر التّفريد ولكنّ لما سبقت رحمته كلّ العباد يقبل منهم بما يأمرهم فى زمن كلّ رسول و عهد كلّ نبيّ فضلاً من لدنه على الخلائق اجمعين فاشهد بأنّه لا اله الا هو لن يعرفه احد و لن يصل الى بدايع علمه نفس و لا يدركه كلّ من فى الملك ان انتم فى اسرار الأمر لمن المتفرّسين فيا ليت ليوجد حمامات قدسيّة و افئدة مجردة ليطيرنّ مع هذا العبد فى هواء هذا العلم الذى احترقت من تقربها اجنحة المقرّبين فسوف يظهر الله فى الأرض عبداً ما يمسكهم منع المغلّين و يطيرنّ بجناح القدس و يسيرنّ فى ممالك البقاء و يدخلنّ فى سرادق عزّ منير و لا يشغلهم شأن فى الملك و لا يلهيهم زخارف الأرض عن ذكر الله العلىّ المقدر العزيز و اذا يسمعون نغمات الرّوح تفيض عيونهم من الدّمع و يستبشرون بروح الله و يقبلون الى جمال قدس بديع و لن يبدلوا آيات الله بشيء ولو ينفقون بكلّ من فى السموات و الأرضين و كلّما يسمعون نغمات الله يميلون الى وطن القرب و يفدون انفسهم فى كلّ حين حينئذ ينبغى بأن ابتداء فى ذكر ما اردت من قبل و اختتم هذا الذّكر الذى لن يبلغه اعلى افئدة البالغين

فاعلم يا سلمان بأنّنا نشهد فى مقام توحيد الذات بأنّه واحد فى ذاته و لم يزل كان مستويّاً على عرش التوحيد و كرسىّ التّفريد و لم يكن معه من شيء و لن يذكر عنده من احد و هو الباقي القائم العزيز الكريم و لم يزل كان فى قيوميّة ذاته و لم يكن معه لا ذكر شيء و لا عرفان نفس و لا توحيد احد و الآن يكون بمثل ما قد كان فى ازل الأزال لا اله الا هو الفرد الحكيم و انقطعت عن هذا المقام عرفان العرفاء و بلوغ البلغاء لأنّ دونه معدوم عنده و مفقود لديه و موجود بأمره الا له الأمر و الخلق و أنّه كان على كلّ شيء خبير أنّه هو الله لا اله الا هو الذى ما اتخذ لنفسه وليّاً و لا نصيراً و لا شريكاً و لا شبيه و لا وزيراً لا اله الا هو العزيز القادر المحيط ثمّ نشهد بأنّه كان واحداً فى صفاته و انقطعت كلّ الصّفات عن ساحة قدسه و هذا ما قدّر لنفسه ان انتم من العارفين ثمّ اعلم بأنّ كثرات عوالم الصّفات و الأسماء لن يقترن بذاته لأنّ صفاته تعالى عين ذاته و لن يعرف احد كيف ذلك الا هو لا اله الا هو العزيز المتعالى الغفور الرّحيم و يرجع كلّ ذلك الأسماء و الصّفات الى انبيائه و رسله و صفوته لأنّهم مرايا الصّفات و مطالع الأسماء والاّ أنّه تعالى غيب فى ذاته و صفاته و يظهر كلّ ذلك فى انبيائه من الأسماء

الحسنى و الصّفات العليا لئلاّ يحرم نفس عن عرفان الصّفات فى جبروت الأسماء و انّ هذا لفضل من عنده على العالمين و للموحد فى ذلك المقام حقّ بأن يوقن فى نفسه بأنّ ظهور تلك الصّفات فى رسل الله لم يكن الاّ صفاته تعالى بحيث لن يشهد الفرق بينه و بينهم الاّ انّ صفاتهم ظهرت بأمره و خلقت بمشيئته و هذا حقّ التوحيد فى هذا المقام قد القيناكم بالفضل لتكوننّ من الرّاسخين و لن يشهد العارف شيئاً لا فى السّموات و لا فى الأرض الاّ و قد يرى الله قائماً عليه و يشهد كلّ شىء بلسان سرّه بأنّه لا اله الاّ هو العزيز العظيم و يرتقى العارف الى مقام يشهد آثار تجلّى الله فى كلّ شىء بحيث لو يأخذ انوار هذا التجلّى عن الممكنات لن ييقى فى الملك شىء و بذلك ثبت على نفسه بأنّه كان و لم يكن معه من شىء فسبحانه و تعالى عمّا يقولون هؤلاء المشركين و للموحد حقّ بأن لا يفرق كلمات الله و يشهد بذاته و نفسه بأنّ كلّ الآيات نزلت من عنده و كلّما نزلت على المرسلين حقّ لا ريب فيها و فصلت من لدى الله المهيم القدير و كلّ الشّرايع فصلت من نقطة واحدة و شرع من لدى الله و ترجع اليه و لا فرق بينها ان اتتم من الموقنين و مع اختلافها فى كلّ اعهاد و اعصار لا اختلاف فيها لأنّ كلّها ظهرت من امر الله و الأمر واحد فى ازل الآزال و هذا ما رقم حينئذ من قلم قدس منير و اياكم يا ملاً التوحيد لا تفرّقوا فى مظاهر امر الله و لا فيما نزل عليهم من الآيات و هذا حقّ التوحيد ان اتتم لمن الموقنين و كذلك فى افعالهم و اعمالهم و كلّما ظهر من عندهم و يظهر من لدنهم كلّ من عند الله و كلّ بأمره عاملين و من فرق بينهم و بين كلماتهم و ما نزل عليهم او فى احوالهم و افعالهم فى اقلّ ممّا يحصى لقد اشرك بالله و آياته و برسله و كان من المشركين و كذلك نعلّمكم سبل العلم و الحكمة لعلّ اتتم فى سرادق العزّ لتكوننّ من الدّاخلين و كلّما ذكرنا الأمر بينهم من جواهر التوحيد و حقايق التّفريد هذا لم يكن الاّ فى مقام التّنزيل لأنّ كلّهم بدّثوا من عند الله و يعيدوا اليه و حكموا بأمره و نطقوا باذنه لذا يثبت حكم التوحيد عليهم فى هذا المقام و كذلك نصرف لكم الآيات لتكوننّ من الموقنين ولكن فى مقام الفرق فضّل الله بعضهم على بعض كفضل المولى على العبيد و فى هذا المقام فاشهد مقام بعضهم كالتّقطة فى صدر الحروف ويفصلنّ عن التّقطة و يدورنّ حولها كذلك فاعرف مراتب التّبيين و نشهد بأنّ الذى جائكم باسم علىّ هو التّقطة و تدور فى حولها ارواح المرسلين اذاً قل فى نفسك فتبارك الله احسن الخالقين و نشهد فى مقام الأفعال بأنّ كلّها ظهرت بأمره و خلقت بقوله و بعثت بقضائه و يرجع الى مقام الذى قدّر لها من عنده ذلكم الله ربّى و ربّكم و ربّ آبائكم الأوّلين هل يمكن لأحد ان يحرك فى الملك بغير ما قضى الله له فى الكتاب قل سبحان الله كلّ الأشياء محرّكة بأمره و كلّ اليه لراجعين ما من اله الاّ هو يقبض ما يشاء لمن يشاء و يقدر لكلّ شىء ما يريد و هو المقنن العليم و ما من شىء الاّ و قد احاط علمه قبل ظهوره و بعد ظهوره و قدّر له ما هو خير له عن كلّ ما فى السّموات و الأرض و هذا ما رقم من قلم حكم قدير

اياكم يا ملاً البيان لا تشته عليكم بأنّ الأفعال لو يظهر من عنده كيف يعذب عباده العصاة فى طبقات الجحيم فاعلموا بأنّه تعالى ارسل الرّسل بالحقّ ليأمروا النّاس بالبرّ و التّقوى و ينهوهم عن البغى و الفحشاء و يبشّروهم بلقاء الله فى يوم الذى فيه تشرق الأنوار من مقعد عزّ منير و هذا ما قضى على الحقّ من عنده على العالمين و بهم عرفهم الله سبل الهداية و الضّلالة و بين لهم بلسان رسله كلّما اراد لهم بحيث ما ترك من خير الاّ و هو فى كتاب مبين فلما بين لهم الحقّ و اوضح لهم سبل القدس و اظهر لهم مناهج الفردوس امرهم بكلّ ما يبلغهم الى هذه المقامات القدسيّة و يقرّبهم الى الله العزيز الحميد و انهاهم عن كلّ ما يضرّهم و لذا يرفع المطيعين الى رفرف القرب و يضع المستكبرين ثمّ اختارهم فى هذين السّبيلين بعد علمهم و عرفانهم سبل الهداية و الضّلالة و يمدّهم فى كلّ ما يختارونه لأنفسهم و هذا عدل من عنده على كلّ من فى الملك اجمعين اذاً فاشهد فى نفسك بأنّ الله ما ظلم نفس على قدر خردل و لن يظلم و أنّه لهو المعطى الواهب الكريم فلما ظهر للعباد سبل الحقّ عن الباطل و مناهج الهداية عن الضّلالة يسعدهم فيما يريدون و يجرى عليهم القضاء بعد ارادتهم و كذلك نصرف لكم الآيات و نلقى عليكم كلمات الحكمة لتستبشر بها قلوبكم و قلوب المقرّبين و أنّه تعالى لو يمسك عباده عن فعل و يجبرهم

على فعل آخر ليكون ظلماً من عنده فسبحانه و تعالى من ان يظلم نفس على قدر نقيير و قطمير و انه بعد قدرته على كل شىء و جريان قضائه فى كل شىء يمدّ كلّ الممكنات فى افعالهم بعد عرفانهم بالتور و الظلمة و هذا لفضل من عنده لو اتم ببصر الحكمة فى اسرار الأمر لمن الناظرين و من قال بغير ما الهمناك او يقول بغير ما القيناك فهو مجرم بنصّ الكتاب و كان الله بريئاً منه الا بأن يتوب و يرجع الى الله و يكون من المستغفرين انه يغفر من يشاء و يعدّب من يشاء و يعطى لمن يشاء و يمنع عمّن يشاء و لا يسئل عمّا شاء و بيده ملكوت الأمر و الخلق و فى قبضته جبروت السموات و الأرض يحيى و يميت و يحيى و انه هو حيّ لا يموت و لا يفوت عن علمه شىء و احاط فضله كلّ الممكنات و سبقت رحمته كلّ الكائنات و يعلم خائنة القلوب و ما ظهر منها لا اله الا هو العالم الغالب الحاكم اللطيف الخبير

ثمّ اعلموا يا ملأ البيان بأنّ الله ما اراد لعباده الا ما يقلّبهم الى رفار القصى فى جبروت البقاء و ما قدر لهم الا ما يخلّصهم عن النفس و الهوى ليقى الملك لنفسه الحقّ و يطهّر الأرض و من عليها من دنس هؤلاء المشركين و نشهد فى مقام توحيد العبادة بأنّ كلّها يرجع الى الله العزيز المتعالى العليم و كلّها ظهرت من امر واحد من لدن حكيم قدير و بدت من الله و سيعود اليه و كلّ اليه لراجعين و اليه والله يصعد الكلم الطيب و كلّ لوجهه لساجدين و يعده كلّ من فى السموات و الأرض و ما من شىء الا و قد يسبح بحمده و يخاف من خشيته لا اله الا هو العزيز القيوم كلّ الأعناق منقادة لسلطنته و كلّ القلوب خاشعة لأمره و ذاكرة بذكره و هو الذى عبده كلّ شىء و يعده كلّ من فى السموات و الأرضين انّ الذينهم استقرّوا على كرسىّ التوحيد و مقاعد التّفريد يشهدون فى انفسهم بأنّ كلّ ما يعبد به العباد بارئهم فى صوامعهم و مساجدهم نزل من عند الله و يرجع اليه لأنّ المعبود واحد سبحانه و تعالى انا كلّ له عابدين ولو انّ العباد يغفلون فى عباداتهم و ينسون بارئهم ولكن نفس العبادات و الأذكار يسرعون الى بارئهم و خالقهم و كلّ اليه لسارعين و كلّ ما اتم تشهدون فى ملل الأرض و عباداتهم و اذكارهم كلّها فضلت من لدى الله فى عهد رسله و سفرائه و كلّ بأمره لعابدين ولكن لما احتجوا عن المقصود و ما قدر الله لهم لذا احتجوا عمّا اختار الله لهم فى تلك الأيام التى فيه تغتّ لسان الأحديّة بكلّ الحان جذب بديع فلما اعرضوا عن الله بعد انتظارهم و اختاروا لأنفسهم هذا جرى عليهم حكم القضاء و كان ذلك فى صحايف قدس حفيظ و نشهد حينئذ بأنّ مقامات التوحيد و مراتب التّفريد كلّها ظهرت فى جمال عزّ بديع الذى ظهر فى السّتين بأمر الله المقتدر الحكيم العليم و انه هو الذى كان واحد فى ذاته و صفاته و افعاله و لم يكن له شبه و لا ندّ و لا ضدّ و كلّ خلقوا بأمره و كلّ بأمره لقائمين و لن يقدر احد ان يشاركه فى امره و لا يعارضه فى حكمه لا يسئل عمّا فعل و كلّ فى محضره لراجعين فاستمع يوم يناد المناد فى قطب البقاء و يغنّ حمامة الحجاز فى شطر العراق و يدعو الكلّ الى الوثاق و فيه يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلايق اجمعين و هذا يوم لن يعقبه ظلمة الليل و كانت الشمس يستضىء منه لأنه استنار من انوار وجه منير فوالله حينئذ يسط بساط قدس بديع من لدى الله العزيز المقتدر المنيع قل فوالله انه ليوم لن يحمل فيه عرش ربك الا نفسه الحقّ و انا كنا بذلك لشاهدين و فيه يكشف مقامات لن يذكر فيها التوحيد و لن يصل اليها حقايق التّفريد و لن يطير فى هوائها اعلى معارف العارفين الا من شاء ربك فهنيئاً لمن قرّت عيناه فى هذا اليوم بلقاء الله الملك المتعالى العزيز

قل يا ملأ المشرق و المغرب انّ هذه لغمات يذكر من الحاء حين الذى مرّت على وادى السّناء فى سيناء الرّوح بقعة التى لن يذكر فيها الا الله العزيز اللطيف و اذا وردت فيها اخذت حرف السّين من وادى الأولى لحبّ الذى اتّصل بينهما فى ذرّ البقاء اذاً ظهرت حروفات المجتمعات فى عوالم الأسماء بأمر من لدى الله العزيز الجميل قل هذه لمدينة لو يدخل فيها المريض ليشفى و يطيب اقرب من ان يجرى على اللسان اسم الحين و لو يمرّ عليها ملكوت الأسماء لتصير كلّها اعظماً و تحكى كلّها عن الله بحيث باسم منها ينقلب كلّ من فى السموات و الأرضين و انك انت يا سلمان فاجهد فى نفسك لتدخل فى هذه المدينة و ان لن تقدر على الدّخول فاسع بروحك لعلّ تمرّ فى حولها و يهبّ عليك من نسايم التى يخرج منها فوالله هذا خير

لك عن ملك الأولين و الآخرين و هذا امرى عليك و على الذينهم صعءوا الى مقرّ سلطان ميين و اذا دخلت ارض الصّاد ذكرّ حرف الرّاء بأذكار قدس منيع قل فاستمع ما تعرّن عليك حمامة القدس حين الذى تطير من هوآء الى هوآء عزّ رفيع و لا تضطرب عن ذلك لأنّ فيه ستر اسرار الأمر ان انت من المستبصرين فتوكّل على الله فى امرك و لا تخف من احد و لا تكن من الخائفين هذا ما اخبرناك به من قبل فى الواح قدس حفيظ قلب بوجهك و قلبك الى الله الملك العزيز الكريم فوالله لن ينقطع نداء الله فى وقت و ينادى بأعلى الصّوت فى كلّ حين و من طهر اذناه عن كلمات الخلق يسمع النداء عن جبروت العزة و لن يلتفت الى احد فى الملك و يستجذب من نداء الله و يقلّب الى مكنن قدس مكين و كذلك ذكرّ الميم من لدنا بأذكار عزّ بديع و اذا وردت ارض الشّين فانشر تلك الألواح بين يدي الذينهم آمنوا بها ليتذكرونها بها و يكوننّ من المتذكرونها فمن يتذكر بها ليكون خير له عن كلّ ما خلق من ايدى القدرة فى جبروت عزّ ميين لأنّ فيها لن يشهد الا الله وحده و ما دونه خلق بحرف منها ان انتم من العارفين و كذلك منّا عليك يا سلمان بما القيناك قول الحقّ و بيّنا لك اسرار التوحيد و هديناك الى هذا السبيل الذى فيه جرى السلسيل من هذا المعين و لا ينفد بدوام الله و لا يبيد فى ابد الأبدن ثمّ اعلم يا سلمان بأنّ الذينهم ما اتصفوا بصفات التوحيد لن يصدق عليهم اسم الموحد ان انتم من الشّاعرين و لن يتمّ لأحد حكم التوحيد بالقول و انتم يا ملأ البيان فاجهدوا فى انفسكم لتكونوا بصفات الله لمن المتّصفين و من لن يهبّ منه نسمات الله و صفاته لن يفوز بهذا المقام و لن يعدّ من الموحدن اذا نختم القول بأنّه لا اله الا هو و انا كلّ عباد له و كلّ اليه لراجعين و الحمد لله ربّ العالمين

\*\*\*

هو الله الملك السلطان العزيز المقتدر القيوم

تلك لآيات الله المهيمن القيوم الى الذينهم آمنوا بالله و آياته و هم من فرع الشّرك هم آمنون قل يا قوم لم تنكروننى و قد تشهدون بانّى قد جئتكم بآيات التى تنصعق عنها افئدة الذينهم آمنوا و تذهل عنها العقول و يا قوم أن نسيتم حكم الله بما نزل فى البيان من لدن عزيز محبوب و اخذ عنكم العهد فى كلّ كتاب بل فى كلّ رقّ منشور بأن لا تجاحدوا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تجادلوا بالذى يأتيكم بألواح عزّ محفوظ و ان لم تؤمنوا به لا تعترضوا عليه خافوا عن الله ثمّ بجماله لا تكفرون و لقد نزلنا من قبل على محمّد رسول الله ان انتم تفقهون لا يجادل فى آيات الله الا الذينهم كفروا كذلك نزل من قبل من لدى الله المهيمن القيوم قل يا قوم اتقوا الله و لا تستكبروا على الذى كلّ من سطوته مشفقون ايّاكم ان لا تبطلوا اعمالكم و لا تتمسّكوا بما عندكم بل بما نزل بالحقّ من لدن عزيز قيوم قدّس نفسك ثمّ ذكرّ العباد بما القى الرّوح عليك و لا تخف من احد و لا تحزن عمّا اصابتك البأساء و الضّرّاء و توكلّ على الله ربّك و لا تكن من الذينهم فى آيات الله لا يتفكّرون فوالله لو تقوم بنفسك على حبّ الله و غلامه لينصرك الله على من على الأرض كلّها أنّه ما من اله الا هو ينصر من يشاء بقوله كن فيكون كذلك نتلى عليكم من آيات الله و نلقى عليكم ما تطمئنّ به قلوبكم و قلوب الذينهم لن ينظروا الا بالمنظر الأكبر فى هذا الجمال الدّرّي المكنون و أنّك انت فاخرق حجبات الوهم ثمّ اطلع عن خلف السحاب بقوّة من عندنا و قدرة من لدنا لتشهد ما لا شهد احد من الخلق و هذا ما اشهدناك بالحقّ فى هذا المقام المقدّس المحمود ايّاك ان لا تكن بمثل الذينهم لا يتبعون الا هواهم و هم فى وادى الوهم يحبرون

و اما ما سألت عن الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلقوا على فطرة الله المهيمن القيوم و قدر لكلّ نفس مقادير الأمر على ما رقم فى الواح عزّ محفوظ ولكن يظهر كلّ ذلك بارادات انفسكم كما انتم فى اعمالكم تشهدون مثلاً فانظر فيما حرّم على العباد فى الكتاب من شىء كما انتم فى البيان تنظرون بحيث احلّ الله ما اراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه قل كلّ ذلك



فى الكتاب أ فلا تشهدون ولكنّ النَّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون هل ينسب هذا الى الله او الى انفسهم ان انتم تنصفون قل ما من حسنة الا من عند الله و ما من سيئة الا من انفسكم أ فلا تعرفون و هذا ما نزل فى كلّ الألواح ان انتم تعلمون بلى الله عالم بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالم بعد ظهورها و الله ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده فى الواح قدس مكتون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل فى خلقه كما أنّ علمكم بشيء لم يكن علّة لظهوره فيما اردتم او تريدون و علمتم او تعلمون كذلك نلقى عليك من آيات البدع و نصرّفها بالحقّ لعلّ النَّاس كانوا بآيات ربّهم موقنون اذا تفكّر فى نفسك فيما سألت لعلّ يفتح الله على قلبك ابواب العلوم و الحكمة و يشهدك خلق كلّ شيء و يعرفك اسرار ما كان و ما يكون فوالله كلّ ذلك عنده لأسهل عن كلّ شيء يعطى على ما يشاء من خلقه بأمر من عنده و الله لهو المقتدر العزيز المحبوب و أنّك انت طير فى فضاء القدس فى هذا الهواء الذى فيه يتحرّك نسائم الحيوان ايّاك ان تكن من اهل الوقوف فاسع فى نفسك بأن ترتقى فى كلّ حين الى سماء اخرى و فضاء اخرى لتطلّع فى كلّ آن بأسرار بدع مستور لأنّ لم يكن لسماء فضله من نهاية و لا لأرض فيضه من بداية ليتّم بالقدم او بالجنح او بادراك العقول فاخرق الحجابات باسمى العزيز المحبوب و لا تلتفت الى احد الاّ الله ربّك و توجه الى وجه الدّرّى المشهود بحيث لم يمنعك كبر العمايم عن الدّخول فى حرم الله المهيمن العزيز القدوس لأنّنا وجدنا ملاً البيان بمثل ملاّ الفرقان بل اشدّ احتجاباً ان انتم تعلمون بحيث يقولون بمثل ما قالوا و يفعلون كما فعلوا امم القبل فسوف تعرفون و أنّك فاجهد فى نفسك لئلاّ تمشى على قدمهم بل على قدم الله ربّك فى هذا الصّراط المنير المبارك الممدود و لو تسأل عنهم ما الفرق بينكم و بينهم اذا يقولون ما لا يشعرون كذلك سوّلت لهم انفسهم و قست قلوبهم بما كانوا ان يكسبون

و اما ما سألت عنيّ فاعلم بأننى عبد آمنت بالله و آياته و رسله و كتبه و لا نفرّق بين احد منهم و بذلك امرت من لدى الله المهيمن القيوم و آمنت بكلّ ما نزل من عنده و ما ينزل حينئذ من سماء قدس محبوب و أتبع ما امرت به فى الكتاب بحول الله و قوّته و لن احبّ ان اتجاوز عن حرف منه و يشهد بذلك ذاتي و كينونتي ثمّ لسانى ان انتم تشهدون و احلّ على نفسى كلّ ما حلّله الله فى البيان و احرمّ ما حرمّ من لدنه و اعتقد بكلّ ما نزل فيه ان انتم تعتقدون أنّ الذين يحلّلون ما حرمّ الله عليهم و يحرمّون ما احلّله الله فى الكتاب اولئك لا يفقهون شيئاً و لا يعرفون ولكن هذا السّؤال لا ينبغى لأحد من النَّاس لأنّ هذا مقام لن يحركّ عليه القلم و لن يجرى عليه المداد ان انتم تعرفون و لو كان هذا السّؤال من غيرك ما اجنباه بحرف ولكنّ لما اردنا لك شأناً من الشّؤون لذا اجنباك لعلّ تستدرك فى نفسك و تكون من الذين مهتدون فى هذه الأيام التى اخذت كلّ نفس سكرها و كلّ كانوا عن جماله معرضون الاّ الذينهم انقطعوا بكلّهم عن كلّ ما سمعوا و كانوا بعين القدس هم يشهدون ثمّ ينظرون تالله الحقّ قد سألت عن مقام الذى كان اكبر من خلق السموات و الأرض و جعله الله فوق شهادات عباده لن يعقلها الاّ العارفون بلى انّ النَّاس يعرفون على قدر مراتبهم و مقاديرهم لا على ما قدر له فسبحانه سبحانه عمّا انتم تسألون و أنّك ان تكشف الحجاب عن بصرك و تصعد الى هواء القدس فى هذا الهواء الذى يهبّ فى هذا السماء و تنقطع عن كلّ من فى السموات و الأرض و عن كلّ امر ممدود ليلقى الرّوح فى صدرك من هذا المقام الذى يغنيك عن كلّ ما خلق و يخلق و كيفيك عن كلّ شيء عمّا كان و عمّا يكون كذلك يتلو عليك قلم الأمر من حكمة الله المهيمن القيوم و يلقي عليك ما يقربك الى مقام عزّ محمود الذى منعت عن الدّخول فى فئانه اكثر العباد و لن يصل اليه احد الاّ الذينهم كانوا على اراذك الخلد هم يتكئون

و اما ما سألت عن ابني فاعلم بأنّ ابنائى ان يتبعون احكام الله و لا يتجاوزون عمّا حدّد فى البيان كتاب الله المهيمن القيوم و يأمرن انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ينهون عن المنكر و يشهدون بما شهد الله فى محكم آياته المبرم المحتوم و يؤمنون بمن يظهره الله فى يوم الذى يحصى زمن الأوّلين و الآخرين و فيه كلّ على الله ربّهم يعرضون و لن يختلفوا فى امر الله و

لن يتعدّوا عن شرعه المقدّر المسطور إذا فاعلموا بأنهم اوراق شجرة التّوحيد و اثمارها و بهم تمطر السّحاب و ترتفع الغمام بالفضل ان انتم توقنون و هم عتره الله بينكم و اهل بيته فيكم و رحمته على العالمين ان انتم تعلمون و منهم تهبّ نسمة الله عليكم و تمرّ على المقرّيين ارياح عزّ محبوب و هم قلم الله و امره و كلمته بين برّيته و بهم يأخذ و يعطى ان انتم تفقهون و بهم اشرفت الأرضين بنور ربّك و ظهرت آيات فضله على الَّذِينَهم آيات الله لا يجحدون إذا من اذاهم فقد اذاني و من اعرض عنهم فقد اعرض عن صراط الله المهيمن القيوم فسوف تجد اعراض المعرضين و استكبارهم علينا و بغيهم على انفسنا من دون يبيّته و لا كتاب محفوظ قل يا قوم انهم لآيات الله فيكم اياكم ان لا تجادلوا بهم و لا تقتلوهم و لا تكوننّ من الَّذِينَهم يظلمون و لا يشعرون و هم اسراء الله في الأرض و وردوا تحت ايدى الظّالمين في هذه الأرض التي وقعت خلف جبال مرفوع كلّ ذلك ورد عليهم حين الذي كانوا صغراء في الملك و لم يكن لهم من ذنب بل في سبيل الله القادر المقتدر العزيز المحبوب و الذي منهم يظهر بالفطرة يجرى الله من لسانه آيات قدرته و هو ممّن خصّه الله على امره انه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و انا كلّ بأمره أمرون و نسأل الله بأن يوفّقهم على طاعته و يرزقهم ما يرضى به فؤادهم و افئدة الَّذِينَهم الى شطر الله هم في كلّ حين يتوجّهون و يتجاوز عن جريراتهم و يجعلهم من الَّذِينَهم يتوارثون جنّة الفردوس من لدى الله العزيز المهيمن القيوم كذلك منّا عليك في هذا اللّوح و كشفنا لك ما ستر عن دونك فضلاً من لدناّ عليك و على الَّذِينَهم بهداية الله في هذا الفجر هم مهتدون و انك انت فاحفظ هذا اللّوح كعينك اياك ان لا تكشف لأحد الا لأهله كذلك يأمر الله بما هو الممكنون و لا تجاوز عمّا امرت به لأننا وجدنا ملأ البيان اشدّ احتجاباً عن ملل الأرض الا من شاء ربّك و كذلك احصينا الأمر ان انتم تحصون و نسأل الله بأن يوفّقهم على امره ليخرقوا الحجابات و يخرجوا عن خلف السّحاب بسطان من لدى الله المقتدر القدّوس

ثمّ اعلم بانّا اجبناك مسائلك حين الذي حضر بين يدينا كتابك بلسان عجميّ مبيّن فلما ما وجد من رسول لمرسله اليك محوانه في اليمّ بأمر من لدناّ لئلا يرفع به ضوضاء المشركين و بيده ملكوت كلّ شيء و يمحو ما يشاء و يبث و عنده الواح قدس حفيظ إذا اجبناك في ثلاثة منها بلسان عربيّ بديع و امسكنا القلم عن الاثنيين بحكمة التي لا ينبغي ان يطّلع بها احد الا الله ربّك و ربّ العالمين و يجرى القلم في حينه اذا جاء الأمر من افق قدس منبع اذا شاء الله و اراد انه لا اله الا هو يحكم ما يشاء و يظهر ما يريد كلّ الرّوح و التّكبير و البقاء عليك ان تكون في امر ربّك لمن الرّاسخين

\*\*\*

هو الله العزيز الجميل

توحيد بديع مقدّس از تحديد و عرفان موجودات ساحت عزّ حضرت لايزالي را لايق و سزا است كه لميزل و لايزال در مكمن قدس اجلال خود بوده و في ازل الأزال در مقعد و مقرّ استقلال خود و استجلال خود خواهد بود چه قدر غنى و مستغنى بوده ذات منزّهش از عرفان ممكنات و چه مقدار عالى و متعالى خواهد بود از ذكر سكّان ارضين و سموات از علوّ جود بحت و سموّ كرم صرف در كلّ شيء ممّا يشهد و يرى آية عرفان خود را وديعه گذارده تا هيچ شيء از عرفان حضرتش على مقداره و مراتبه محروم نماند و آن آيه مرآت جمال او است در آفرينش و هر قدر سعى و مجاهده در تلطيف اين مرآت ارفع ابدع منع شود ظهورات اسماء و صفات و شئون علم و آيات در آن مرآت منطبق و مرتسم گردد على مقام يشهد كلّ شيء في مقامه و يعرف كلّ شيء حدّه و مقداره و يسمع عن كلّ شيء على انه لا اله الا هو و انّ عليّاً قبل نبيل مظهر كلّ الأسماء و مطلع كلّ الصّفات و كلّ خلقوا بارادته و كلّ بأمره يعملون و اين مرآت اگرچه بمجاهدات نفساني و توجّهات روحاني از كدورات ظلماني و توهمات شيطاني بحدايق قدس رحمانى و حظاير انس ربّاني تقربّ جويد و واصل گردد ولكن نظر بآنكه هر امرى را وقتى

مقدّر است و هر ثمری را فصلی معین لهذا ظهور این عنایت و ربیع این مکرمت فی ایام الله بوده اگرچه جمیع ایام را از بدایع فضلش نصیبی علی ما هی علیه عنایت فرموده و لکن ایام ظهور را مقامی فوق ادراک مدرکین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع قلوب من فی السموات و الأرض در آن ایام خوش صمدانی بآن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجّه نمایند جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند فتعالی من هذا الفضل الذی ما سبقه من فضل فتعالی من هذه العنایة الّتی لم یکن له شبه فی الابداع و لا له نظیر فی الاختراع فتعالی عمّا هم یصفون او یذکرون اینست که در آن ایام احدی محتاج باحدی نبوده و نخواهد بود چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی بعلم و حکمتی ناطق شدند که بحر فی آن دون آن نفوس مقدّسه اطلاع نیافته و نخواهد یافت اگرچه الف سنه بتعلیم و تعلّم مشغول شوند اینست که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم مستغنی و بی نیاز بوده اند بلکه بنیای علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تعطیل و تأخیر جاری و ساری است

ای هادی انشاء الله بانوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی چه که او است کتاب جامعه و کلمه تامّه و مرآت حاکیه کلّ شیء احصیناه کتاباً ان انتم تعلمون

و بعد سؤال از انقطاع شده بود معلوم آن جناب بوده که مقصود از انقطاع انقطاع نفس از ما سوی الله است یعنی ارتقا بمقامی جوید که هیچ شیء از اشیاء از آنچه در مابین سموات و ارض مشهود است او را از حقّ منع ننماید یعنی حبّ شیئی و اشتغال بآن او را از حبّ الهی و اشتغال بذکر او محجوب ننماید چنانچه مشهوداً ملاحظه میشود که اکثری از ناس الیوم تمسک بزخارف فانیه و تشبّث باسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند اگرچه سالک سبل حقّ بمقامی فایز گردد که جز انقطاع مقامی و مقرّی ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر ترجمان نشود و قلم قدم نگذارد و رقم نزند ذلک من فضل الله یعطیه من یشاء باری مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجّه الی الله و توسّل باو بوده و این رتبه بهر قسم حاصل شود و از هر شیء ظاهر و مشهود گردد او است انقطاع و مبدأ و منتهای آن اذاً نسأل الله بأن ینقطعنا عمّن سواه و یرزقنا لقاءه انّه ما من اله الا هو له الأمر و الخلق یهب ما یشاء لمن یشاء و انّه کان علی کلّ شیء قدیر

و دیگر سؤال از رجعت شده بود این مسئله در جمیع الواح مفصّل و مبسوط ذکر شده بیانات شتی و حکم لایحصى انشاء الله رجوع بآن فرمایند تا بر کیفیت آن اطلاع بهم رسانند بدء کلّ من الله بوده و عود کلّ الی الله خواهد بود مردی از برای احدی نیست رجوع کل بسوی حقّ بوده و لکن بعضی الی رحمته و رضائه و بعضی الی سخطه و ناره و در الواح فارسیّه و عربیّه این مطالب بأسرها و اتمّها ذکر شده فارجمعوا الیها ان انتم تریدون ان تعرفون و همچنین نقطه اولی جلت کبریائه در بیان فارسی بتفصیل مرقوم داشته اند رجوع بآن نمایند که حرفی از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر کلّ شیء فی کتاب مبین و هم چنین مشاهده در بدء خود نما که من الله بوده و الی الله خواهد بود کما بدئتم تعودون و الیه ترجعون

و اما ما سألت فی حدیث المشهور من عرف نفسه فقد عرف ربّه معلوم آن جناب بوده که این بیان را در هر عالمی از عوالم لانهایه باقتضای آن عالم معانی بدیعه بوده که دون آن را اطلاع و علمی بآن نبوده و نخواهد بود و اگر تمام آن کما هو حقّه ذکر شود اقلام امکائیه و ابحر مدادیّه کفایت ذکر ننماید و لکن رشحی از این طمطام بحر اعظم لانهایه ذکر میشود که شاید طالبین را بسر منزل وصول رساند و قاصدین را بمقصود اصلی کشاند و الله یهدی من یشاء الی صراطه العزیز المقتدر القدیر مثلاً ملاحظه در نفس ناطقه که ودیعه ربّانیّه است در انفس انسانیه نمائید مثلاً در خود ملاحظه نما که حرکت و سکون و اراده و مشیّت و دون آن و فوق آن و هم چنین سمع و بصر و شمّ و نطق و مادون آن از حواسّ ظاهره و باطنه جمیع بوجود آن

موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقلّ من آن مقطوع شود جمیع این حواسّ از آثار و افعال خود محجوب و ممنوع شوند و این بسی واضح و معلوم بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط و مشروط بوجود نفس ناطقه که آیه تجلّی سلطان احدیه است بوده و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسماء و صفات ظاهر و از بطون آن جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است مشاهده میشود که سمع بتوجه باو مذکور و کذلک دون آن از کلّ ما یجری علیه الأسماء و الصّفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود ولکن او بنفسها و جوهریتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحث است و اگر الی ما لا نهایتاً بعقول اولیّه و آخریه در این لطیفه ربّانیه و تجلّی عزّ صمدانیه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدمیه بعین سر و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتها مقام عرفان عبد است و منتها بلوغ عباد و اگر بمدارج توکّل و انقطاع بمعارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرد بینی و من عرف شیئاً فقد عرف ربّه بگوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی چه که در جمیع اشیاء آیه تجلّی عزّ صمدانیه و بوارق ظهور شمس فردانیه موجود و مشهود است و این مخصوص بنفس نبوده و نخواهد بود و هذا لحقّ لا ریب فیهِ ان انتم تعرفون ولکن مقصود اولیّه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفا راجع بعرفان مظاهر امر او بوده و ایشانند نفس الله بین عباد و مظهره فی خلقه و آیه بین برّیه من عرفهم فقد عرف الله و من اقرّ بهم فقد اقرّ بالله و من اعترف فی حقّهم فقد اعترف بآیات الله المهیمن القیوم کذلک نصرّف لکم الآیات لعلّ انتم بآیات الله تهتدون

ان یا هادی فاهتد بهدایة الله ربّک و ربّ کلّ شیء ثمّ اشدّد ظهرک لنصرة امر الله و لا تعقبّ الذین اتّخذوا السامریّ لأنفسهم ولیّاً من دون الله و یستهزئون بآیات الله سخریّاً و یكوننّ من المعتدین و اذا تتلی علیهم آیات ربّک یقولون هذه حجبات قل فبائی حدیث آمنتّم بالله ربّکم فأتوا بها ان انتم من الصادقین حال امر بمقامی رسیده که فوالذی نفسی بیده که کلّ من فی السموات و الأرض بعین سرّ بر مظلومیّت این عبد نوحه و ندبه مینمایند و نحن توکلنا علی الله ربّنا و ربّ کلّ شیء و لن ا شاهد کلّ من فی الملك الا ککفّ من الطین الا الذینهم دخلوا فی لجة حبّ الله و عرفانه و کذلک نذکر لک لتکون من العارفین و اما ما سألت فیما ورد فی الحدیث بأنّ المؤمن حیّ فی الدارین بلی ذلک حقّ بمثل وجود الشمس الّتی اشرقت فی هذا الهوّاء الّذی ظهر فی هذا السماء الّذی کان فی هذا العماء ان انتم من العارفین بل انک لو تثبت فی حبّک مولاک و تصل الی مقام الّذی لن یزلّ قدماک یظهر منک ما یحیی به الدارین و هذا تنزیل من لدن عزیز علیم اذا فاشکر الله بما رزقک من هذا الکوثر الّذی تحیی به ارواح المقرّبین و رفعک بالحقّ و انزل علیک الکلمات الّتی بها تمّت حجّة الله علی العالمین فوالله لو یذلل قطرة منه علی اهل السموات و الأرض لتجد کلّها باقیة ببقآء ربّک العزیز القدیر معلوم آن جناب بوده که کلّ اسماء و صفات و جمیع اشیاء از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجبات عن وجهها لن یقی منها الا آیه الله الّتی اودعها الله فیها و هی باقیة الی ما شاء الله ربّک و ربّ السموات و الأرضین تا چه رسد بمؤمن که مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اوّل لا اولّ بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود و هم چنین مؤمن باقی و حیّ بوده و خواهد بود و لم یزل و لایزال طائف حول مشیّة الله بوده و او است باقی ببقآء الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن بامر او و این مشهود است که اعلى افق بقا مقررّ مؤمنین بالله و آیات او بوده ابداً فنا بآن مقعد قدس راه نجوید کذلک نلقى علیک من آیات ربّک لتستقیم علی حبّک و تکون من العارفین چون جمیع این مسائل مذکوره در اکثر از الواح مفصّل و

مبسوط ذكر شده ديگر در اين مقام بنهايت اختصار مذكور گشت انشاءالله اميدواريم كه بمنتهى افق قدس تجريد فائز شوى و بحقيقت اسفار كه مقام بقاى بالله است واصل گردى و مثل شمس در عالم ملك و ملكوت مؤثر و مضىء و منير شوى و لا تياس من روح الله و انه لا يياس من جوده الا الخاسرون

ثم ذكر من لدنا مصاحبك الذى سمى بالرضا ثم بشره بما اراد الله له ليكون من الفرحين ثم ذكر العباد بان لا يضلوا اذا اتاهم امر عظيم قل كونوا مستقيماً على امر الله و ذكره و لا تتعدوا عن حدود الله و لا تكونن من المعتدين

بارى اليوم بر جميع لازم كه بمقامى واصل و ثابت شوند كه اگر جميع شياطين ارض جمع شوند كه ايشان را از صراط الله منحرف نمايند نتوانند و خود را عاجز مشاهده نمايند قل كونوا يا قوم قهر الله لأعدائه و رحمته لأحبابه و لا تكونن من الذين غلبت عليهم رطوبات الهوائية و لن ييقى فيهم اثر الذكر و الأنتى و يكونن من الكاهلين قوموا يا قوم عن مراقد الغفلة بنار التي لو يقابلها كل من فى السموات و الأرض لتجدوا اثرها و ان هذا ما يوصيكم الله به لتكونن من العالمين

و اذا وردت مدينة الله ذكر اهلها ثم بشرهم بذكر الله فى ذكراهم لتكونن من المستبشرين ثم ذكر البيت و اهلها و الذين تجرد منهم روايح القدس من هذا المنظر المقدس الكريم ثم بشر الرضا و الذينهم معه من احباء الله ثم ذكرهم من لدنا بذكر جميل ثم اقصص لهم ما ورد علينا من الذين ارادوا ان يفدوا انفسهم فى سيلنا و كان فى صدورهم غل اكبر عن كل جبل باذخ رفيع كذلك يظهر الله ما فى قلوب الذينهم كفروا و اشركوا بالله رب العالمين و منهم من اعرض ثم تاب ثم كفر ثم آمن الى ان انتهى بمبداه فى اسفل الجحيم

ان يا ملاً البيان خافوا عن الله ثم اتقوا فى انفسكم بحيث لا تعاشروا معه و لا تستأنسوا به و لا تجالسوا آياه و لا تكونن من الغافلين ففروا منه الى الله ربكم ليحفظكم الله عنه و عن شره و عن جنوده كذلك نخبركم بالعدل ليكون رحمة من لدنا عليكم و على الخلايق اجمعين فوالله لو يكون لكم نظرة الايمان لتجدوا من وجهه اثر الجحيم فوالله يهب منه روايح الكره التي لو يهب على الممكنات ليقلبهم الى اسفل السافلين كذلك تتلو عليكم من آيات الله و نلقى عليكم من كلمات الحكمة و نعلمكم سبل التقوى خالصاً لوجه الله العزيز المقتدر القدير فوالله يشهد بكفره وجهه و على نفاقه بيانه و على اعراضه هيكله ان انتم من الشاعرين و هو يدعى فى نفسه جوهر الانقطاع كما ادعى الشيطان و قال خلصت وجهى لله رب العالمين و لذا ما سجدت آدم من قبل و لن اسجد لأنى لو اسجد غير الله لأكون اذا لمن المشركين قل يا ملعون انك لو آمنت بالله لم كفرت بعزه و بهائه و نوره و ضيائه و سلطنته و كبريائه و قدرته و اقتداره و كنت من المعرضين عن الله الذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم من كفت من الطين فوالله يا قوم انه لو يذكر الله لن يذكر الا لمكر الذى كان فى صدره اتقوا الله و لا تقربوا به يا ملاً الموحدين و انه لو يأمركم بالمعروف بالمنكر لو انتم من العارفين آياكم ان لا تطمئنوا به و لا بما عنده و لا تقعدوا معه فى مجالس المحبين فوالله ما اردنا فيما ذكرناه لكم الا لحببى بكم يا معشر المخلصين و انتم يا معشر البيان فانصروا الرحمن بقلوبكم و نفوسكم و السنكم و ابدانكم و ما لكم و عليكم و لا تكونن من الصابرين فوالله يا جنود الله و حزيه قد فعل بنا هذا المنافق ما لا فعل الشيطان بآدم و لا التمرود بابرهم و لا الفرعون بموسى و لا اليهود بيسى و لا ابوجهل بمحمد و لا الشمر بحسين و لا الدجال بقائم و لا السفينانى بالله المقتدر المهيمن العزيز الكريم فوالله ييكى علينا غمام الأمر ثم سحاب الجود ثم اعين المقرين كذلك ورد علينا فى ديار الغربية فى سجن الأعداء قد اخبرناكم بحرف منه بل اقل منها لتكونن من المطلعين و لعل تحدث فى قلوبكم نار المحبة و تنصرونا فى كل شأن و لا تكونن من الغافلين

ثم ذكر المهدي الذى ورد عليه ما يحزن عنه قلوب العارفين قل يا عبد ان اصطبر فى امر الله و حكمه ثم استقم فى كل شأن و لا تكن من المضطربين و ان مستك الذلة لاسمى لا تخمد فى نفسك ثم استقم فى حبك ثم ذكر ايام التي كان

ان يهب بينكم رايح الله العليّ المقتدر العظيم ثمّ انقطع بنفسك و روحك و ذاتك عن مثل هؤلاء و كن في الملك من عبادنا المستقيمين

ثمّ ذكرّ المجيد من لدنّا ثمّ الذين معه من اصفياء الله و احبائه لتكوننّ من الفرحين قل اياك ان لا تجمع مع اعداء الله في مقعد و لا تسمع منه شيئاً ولو يتلى عليك من آيات الله العزيز الكريم لأنّ الشيطان قد ضلّ اكثر العباد بما وافقهم في ذكر بارئهم بأعلى ما عندهم كما تجدون ذلك في ملا المسلمين بحيث يذكرون الله بقلوبهم و سنتهم و يعملون كلّ ما امروا به و بذلك ضلّوا و اضلّوا الناس ان انتم من العالمين فلما جاءهم عليّ بالحقّ بآيات الله اذاً اعرضوا عنه و كفروا بما جاء به من لدن حكيم خبير كذلك يلقي الله عليكم ما يحفظكم عن دونه رحمة من عنده على العالمين ثمّ ذكرّ الرّحيم من لدنّا ليكون متذكراً في نفسه و يكون من الذّاكرين

قل يا عبد ذكّر العباد بما علّمك الله ثمّ اهد الناس الى رضوان الله ثمّ امنعهم عن التّقرّب الى الشّياطين قل فوالله في ذلك اليوم لم يكن ميزان الله الا حبّ الله و امره ثمّ حبّي ان انتم من العارفين انّ الذينهم اعرضوا عنّي فقد اعرضوا عن الله و انّ هذا حجّتي لو انتم من الناظرين و يا قوم قدّسوا ابصاركم ثمّ قلوبكم ثمّ نفوسكم لتعرفوا وجه الله عن وجوه المشركين ثمّ ذكرّ الذينهم آمنوا بالله و آياته ثمّ نوره و بهائه ثمّ بالذّي يظهر في المستغاث ليكون رحمة من لدنّا عليهم و ذكرى للعالمين و من اعرض عنّي فأعرضوا عنه و لا تقبلوا اليه ابداً و انّ هذا ما رقم في الواح عزّ حفيظ و الحمد لله ربّ العالمين

\*\*\*

جناب حيدر قبل على عليه بهاء الله الابهي

هو الكريم ذو الفضل العظيم

جذب و ولهي در مدينه عشاق ظاهر چه كه جوهری از جواهر ثمينه قصد كان خود نموده و عاشقی از عشاق سبقت گرفته و خود را در سبيل مقصود عالميان فدا کرده انّ الذّنب افترس و الظّالم عقر و التّعبان فاغر و بلع سبحان الله اعماليكه سبب حيرت ملاً اعلى است در عباد جاهل تأثير نموده جذب ايام و ظهور انوار و بروز اسرار امام وجوه مشهود ولكن بي اثر مشاهده ميشود و بي ثمر ملاحظه ميگردد چه كه عصيان سدره استحقاق را قطع نموده و رجا را از قلوب محو کرده الی حين در وجود عباد نور امر و لطافت آن و جوهریت آن ظاهر نه از حق بطلب تبديل فرمايد تغيير دهد انه هو الجواد الكريم

حی عليك نور الله و رحمته و عزّ الله و عنايته واقعه ارض صاد را سبب عدم فساد بوده اراده ظالمين و قصدشان چون مقبول نيفتاد بر ظلم قيام نمودند آنجناب شاهد و مقرّبين و مخلصين گواه كه اينمظلوم بجنود مواظ و نصايح و حكمت و بيان آن نفوس را حفظ نمود ولكن نظر بعدم ذكر اين عنايت كبرى مستور مانده و سترش عند الله اولی از جهر انهم بريئون ممّا عمل و انا برئ ممّا يعملون ولكن اوليا طراً را بصير و اصطبار و صيّت مينمائيم بايد كل بافق اعلى ناظر باشند امور را بحق جلّ جلاله تفويض كنند طوبى للمتوكّلين الذين توكّلوا في الامور على الله مالک يوم النّشور ييقين ميين بدان اين ظلمهاى وارده عظيمه تدارك عدل اعظم مينمايد ظلم فرعون عدل موسى را تدارك نمود و يد اقتدار از بيت او ظاهر كرد آنچه را كه بتمام جد و جهد از آن احتراز مينمود و در رفعتش ميكوشيد شوكة الله فوق شوكتهم و امر الله فوق اوامرهم و ارادة الله فوق اراداتهم

نامه آنجناب كه باسم جود ارسال نموديد در ساحت مظلوم حاضر و آنچه مذکور باصفا فائز طلب شهادت نموديد و مقامش را از حق جلّ جلاله از قبل و بعد سائل شده ايد و قلم اعلى شهادت ميدهد بر شهادت شما اشكر ربك بهذا الفضل

در بارهٔ سلطان الشَّهَداء قبل از شهادت ظاهره قلم اعلیٰ بر شهادتش شهادت داده و باینکلمه علیا ناطق انَّ الشَّهید یمشی و یتکلَّم و یخدم امر مولاه چند سنه قبل از صعود در دفتر شهدا اسمش از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور امروز خدمت شما و نصرت امر اعظم است از هر عملی سبحان الله کورهای عالم از مشاهده محرومند و کرها از اصغا ممنوع یا ایها النَّاطق باسمی و الذَّاكر بشائی اغنام الهی ما بین ذیاب محصورند حارس و حافظی جز حق نداشته و ندارند و آنجناب باید بکمال حکمت حرکت نماید و بآنچه الیوم لازمست تمسک جوید اوّل آنکه در قری و مداینیکه نار فتنه مشتعل توجّه بآنشطر جایز نه عدل و انصاف در ایران بمثابهٔ عنقا شده مدّتی بود که حضرت سلطان در حفظ اغنام الهی همّت گماشته بود در هر صورت از سایر عباد رجحان داشته و دارند شفقت و رحمت و عنایتش نسبتی بسایرین نداشته و ندارد از ارض صاد مفتریاتی ذکر نموده و ارسال داشته‌اند انا لا نحبّ ان نظهر ما هو المستور خلف سرادق العلم و ثانی اولیاییکه در بأسا و ضراً مضطرب و خائف مشاهده میشوند بآسی بر آن نفوس نه چگونه است حال مرغیکه عقاب بیند و حال غنمیکه از اطراف ذیاب مشاهده کند کمال مرحمت را باید در بارهٔ آن نفوس مبذول داشت و اگر هم امر خلافی و یا کلمهٔ نالایقی از ایشان ظاهر شود باید بصبر جمیل تمسک جست و بستر اکبر که از نتایج اسم ستار الهی است تشبّث نمود چه اگر ترک اولی از بعضی ذکر شود سبب حزن آن بیچاره و انفعال او شود و این لدی الله محبوب نه حالت اینمظلوم بر کل معلوم است و اراده‌اش واضح و هرگز ملاحظهٔ حفظ خود ننموده و نمینماید در لوح حضرت سلطان اینکلمهٔ علیا از قلم اعلیٰ نازل که معنی آن بفارسی اینست اینمظلوم جالس است در تحت سیفیکه بخیطی یا بشعری معلق معلوم نیست حال وارد شود و یا ساعت دیگر و یا یوم دیگر بکرات در حبس رفتیم و در کوچها و بازارها مثل اسرا ما را گرداندند و جمیع آنچه وارد شد و حمل نمودیم مقصود آنکه عموم اهل عالم از ضغینه و بغضا مقدّس شده بنور محبّت و مودّت و اتفاق منور گردند باری این ایام توجّه بارض شین و صاد جایز نه نفوس مقبلهٔ ثلثه و رابع علیهم بهاء الله را دوست و دشمن هر دو موجود شیاطین ارض و ذیاب آن در صدد بوده و هستند لذا ورود آنجناب در آن ارض مصلحت نه در ارض صاد باید حال نفسی از اهل آن ارض بر خدمت قیام نماید و بحکمت تمسک جوید و بنور بیان افنده و قلوب را منور نماید نسئل الله ان یبعث فیها من یدکرنی و ینصرنی و لا یمنعه الظلم عن العدل و لا الضوضاء عن الاستقامة علی نبأ الله ربّ العرش العظیم

و این ایام ذکر اسامی اولیا بر رؤس الواح مقدّسه جایز نه ولکن من غیر اسم عدد اسم اعظم الواح منزله بخطّ غصنین و خادم و عدد ها بخطّ غصن اکبر ارسال شد باسم جود امر نمودیم تفصیل اعطاء الواح را مذکور دارد

ذکر جناب میرزا مهدی خا علیه بهاء الله را نمودید آنه معه یشهد و یری و هو السّميع البصیر بعنایت حق مطمئن باشند و بفضلش موقن لله الحمد از اوّل ایام از کوثر بیان آشامیدند و از رحیق مختوم قسمت عظیم بردند او و اولیای آن ارض را سلام و تکبیر میرسانیم و بانوار تجلیات آفتاب حقیقت بشارت میدهیم در این ایام مجدّد ذکرشان از قلم اعلیٰ نازل لو نشاء نرسله فضلاً من عندنا ان ربک هو الفضل الکَرِیم

اولیای آن اطراف طراً را از قبل مظلوم ذکر نما بگو از ظلم ظالمین محزون مباشید نسئل الله تبارک و تعالیٰ ان یرفکم مقامات الذّین اقبلوا و اجابوا اذ ارتفع التّداء بین الارض و السّماء و شربوا رحیق الاستقامة من هذه الکأس الّتی تفتخر علی البحور

یا حیدر قبل علی علیک بهائی قل

الهی الهی عندک کنوز الابصار و الآذان اسئلک بعینک الّتی لا تنام و باسمک الّذی به سخرت الانام و ببحر آیاتک و ملکوت بیانک بان لا تحرم عبادک عن المشاهدة و الاصغاء أنّک انت مولی الوری لا اله الا انت الفضل البصّار صلّ اللهم یا

الهی علی اصفیائک و امنائک الذین ما خوفتمہم اسیاف العالم و ما منعتمہم سبحات الذین کفروا بیوم الدین انک انت المقتدر العظیم الحکیم

\* \* \*

جناب قاسم علیہ بہاء اللہ

هو اللہ تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

جميع انبیا و اولیا از نزد حقّ جلّ جلاله مأمور بوده‌اند که اشجار وجود انسانی را از فرات آداب و دانائی سقایه نمایند تا از کلّ ظاهر شود آنچه که در ایشان بنفس ایشان من عند اللہ ودیعه گذاشته شده هر درختی را ثمری مشهود چنانچه مشاهده میشود شجر بی‌ثمر لایق نار است و مقصود از آنچه فرموده‌اند و تعلیم داده‌اند حفظ مراتب و مقامات عالم انسانی بوده طوبی از برای نفسیکه در یوم الهی باصول اللہ تمسک جست و از قانون حقیقی انحراف نجست اثمار سدره وجود امانت و دیانت و صدق و صفا و اعظم از کلّ بعد از توحید حضرت باری جلّ و عزّ مراعات حقوق والدین است در جمیع کتب الهی این فقره مذکور و از قلم اعلی مسطور ان انظر ما انزله الرحمن فی الفرقان قوله تعالی و اعبدوا اللہ و لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً ملاحظه نمائید احسان بوالدین را با توحید مقترن فرموده طوبی لکلّ عارف حکیم یشهد و یری و یقرأ و یعرف و یعمل بما انزله اللہ فی کتب القبل و فی هذا اللوح العظیم یا قاسم انشاء اللہ موفق باشی بر آنچه که رضای دوست در او است جناب والد از نفوسی است که در اول ایام عرف صبح ظهور را ادراک نمود مکرر بلقا فائز شد قدرش را بدان و رضای او را تحصیل نما تا برضای محبوب عالمیان فایز شوی اذا فزت بأثر قلمی الأعلی و لّ وجهک شطر السّجن و قل اسألک باسمک الذی به ارتعدت فرائض الأسماء و اضطربت افئدة العلماء و الأمرأ بأن تؤیّدنی علی ما امرتني به فی کتابک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الجواد الکریم الحمد لک یا محبوب من فی السموات و الأرضین

\* \* \*

بنام پدیدآرنده عالم

جميع اهل عالم از برای معرفت حقّ تعالی شأنه و سلطانه خلق شده‌اند و جمیع هم بیوم ظهور وعده داده شده‌اند ولکن چون آفتاب معرفت از افق ظهور طالع و مشرق شد و بحر بیان بامواج باهر گشت کل غافل و از او محجوب مشاهده شدند مگر نفسیکه سلاسل اوهام را باسم حقّ شکستند ایشانند که از چشمه صافی یقین نوشیدند و از عالم لفظ و ظنون گذشتند و بیحر معانی فائز گشتند تفکر در اعصار قبل نمائید هر وقت و هنگام که مشارق الهام در ارض ظاهر شدند نفوس غافله بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و اکثری را باسیاف غل و بغضا شهید کردند الا لعنة اللہ علی القوم الظالمین قد خسر الذین کفروا و اشركوا و غفلوا و ظلموا و ربّ الذین استشهدوا فی سبیل اللہ ربّ العالمین از حقّ میطلبیم آنجنابرا تأیید فرماید تا در این یوم که بانوار ملکوت عرفان منور است بآنچه حقّ منبع اراده فرموده فائز شوند و از اشراق آفتاب فضل محروم نگردند فنای عالم بر هر کسی واضحست احتیاج بذکر نیست لذا باید در طلب مقامی که مقدّس از ظنون و اوهام و منزّه از شئون و الوان است بود قل



يا اله العالم و سلطان الأمم أسألك بأبدية ذاتك و ازليّة نفسك بأن تؤيدني على الاقبال الى افقك الأعلى و مقامك  
الأسنى اى ربّ ترانى مقبلاً اليك و ناطقاً بثنائك أسألك بأن تجعلني قائماً على خدمتك و منقطعاً عن دونك ثم اكتب لى يا  
الهى ما كتبه لأصفيائك الذين فازوا بعرفان مطلع آياتك و مظهر بيناتك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيم  
القيوم

\* \* \*

سمى مقصود جناب اسمين ح ع

هو الميّن العليم

جميع عالم منتظر يوم الله و بكمال خضوع و خشوع از حقّ جلّ جلاله ظهور موعود را در ليالى و ايام سائل بودند و چون آفتاب  
حقيقت از افق ظهور مشرق و لوح محفوظ از سماء عنایت نازل كل باوهم خود متشبّث و از سلطان يقين معرض مشاهده  
شدند الا من اتى الله بقلب سليم منير موقن مستقيم اى دوستان جهد نمائيد و بمباركى اسم اعظم در اين يوم الهى مقامى را  
مالک شوید که بمثابة شمس از افق بقا طالع و مشرق باشد آنچه سزاوار اين روز مبارکست عامل شوید از قليل و كثير مقرر فانى  
و دريوزه فانيه چشم برداريد و بيحر لا اول و لا آخر له ناظر باشيد بگو اى دوستان بمثابة اطفال بالوان مختلفه مسرور نشويد و  
مشغول نگريد با عزم ثابت و قلب راسخ و بصر حديد و نور يقين با کمال امانت و اخلاق حسنه مابين ناس ظاهر باشيد انا  
وجدناک مقبلاً الى کعبة الوجود ارسلنا اليک هذا الكتاب الذى لا يعادله ما ستر فى البحر و ما خزن فى الأرض و ما کنز فى  
الجبال ان ربک ينطق بالحقّ و انه لهو الغنى المتعال

\* \* \*

سر چاه

جناب ملا على اکبر اخ من فاز

بنام خداوند يکتا

جناب احمد فائز و عملش لدى الله مقبول جميع عالم بشهادتى که در اين لوح از قلم اعلى جارى شده معادله نمينمايد  
انشاءالله مؤيد شود بر امورى که لايق ايام الله است و اين مقام اعلى را باسم مالک ورى حفظ نمايد يا على قبل اکبر فضل و  
عنایت الهى در باره شما بوده و آنچه در سيلش وارد شده در کتاب اسماء از قلم امر جارى و ثابت در سبيل حقّ وارد شد بر  
شما آنچه که لسان عظمت آن را ذکر فرموده محزون مباش و بکمال روح و ريحان بذکر حقّ مشغول باش چه که آنچه وارد  
شده لله و فى سبيل الله بوده کدام مقام اعظم از اينست و کدام امر اعزّ و احسن لا ونفسه الحقّ از برای نفوس مقبله مستقيمه  
مقاماتيست که قلم و لسان و بيان از او عاجز و قاصر است دو حرف از شما بکتاب راجع و دو طير باشيان اعلى و دو نفس  
بوطن ابهى توجه نمودند لعمر الله اتّهما فى الرقيق الأعلى ينظران و يسمعان ما نطق به لسان الفضل فى هذا الحين لو ينظر احد  
مقامهما لينصق ان افرح بهذا الفضل العظيم

و نذکر فی هذا المقام اخاک الّذی سمّی بمحمّد قبل علی و صعّد الی اللّٰه نشهد أنّہ اقبل الی الأفق الأعلى و اجاب مولی الأسماء اذ نادى من ملکوت البیان أنّہ لا اله الاّ انا المهيمن القیوم قد کتّمّا معه حین صعوده و استقبله قبیل من الملائکة المقرّبین البهّاء علیہ و علی من ذکره بما نطق به قلمی فی هذا المقام الرّقیع لا تحزن من شیء انّ ربّک معک أنّہ یدک علی الاقبال و عرّفک ما غفل عنه ابطال الرّجال انّ ربّک لذو فضل علی اولیائه ولكنّ النّاس اکثرهم من الغافلین للّٰه الحمد بفضل عظمی فائز شدید چه که رحمت حقّ و عنایتش شما را احاطه نموده و آثار آن بمثابة شمس مشرقه از آفاق الواح مشرق و لایح از برای حرفین محزون مباش دو حرف بودند از کتاب محبّت الهی و بأمّ الكتاب راجع گشتند در این فضل تفکر نما که علمای عصر مع آنکه در قرون و اعصار منتظر ظهور حقّ بوده‌اند چون فجر یوم اللّٰه طالع و عالم از انوار آفتاب حقیقت منور کل بحجبات اوهام محروم ماندند و از دریای کرم ممنوع و اطفال شما بمقامی فائز که از قلم اعلی ذکرشان جاری رغماً لأنفهم و انف الّذین کفروا بما وعدوا فی کلّ کتب و کلّ صحف و کلّ زبر و کلّ لوح عظیم انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین تمّ الّذین معک و الّذین سمعوا و اجابوا مولاہم المظلوم الغریب

\* \* \*

#### هوالبہی

جناب سلمان انتهای شب است و ابتدای طلوع صبح که این عبد قلم برداشته تا رشحی از ابحر حبّ که در قلب موج است از مجرای قلم باعانت مداد بر لوح سداد جاری گردد و لکن قلم امکان را طاقت اظهار نه و الواح وجود را گنجایش این فضل مشهود نیست اگرچه در این ایّام که رایحه رحمانی از یمن قدس روحانی در هبوبست جمیع این مراتب حبّ بقلب راجع است و نفحات قلبیّه و نسایم روحیّه در عبور و مرور فہنیئاً للفائزین باری بقوّة الهی چون شعلہ نار بکلّ آفاق و دیار گذر کن و حجبات غافلین را بانامل ذکر و یقین خرق کن چه که اکثری از نفوس محتجبه از کیفیّت و کمّیّت امور غافل و از خفیّات اسرار بکلی جاهل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر شدی و از تفصیل مطّلع لئن یهدی بک نفساً خیر لک من حمر النّعم ای سلمان بعنایات جمال منّان مسرور باش از هیچ امری محزون مشو چه که کل فانی الاّ الطاف ربّک الباقی در استقامت بر امر اللّٰه چون اوتاد وجود باش و در حبّ اللّٰه چون شمس در سماء شہود ای سلمان از الطاف خفیّہ الهیّه که لم یزل بر تو سبقت داشته مستریح باش که لم یزل تلقاء وجہ حاضری کمال مرحمت در حقّ تو بوده و خواهد بود در اینصورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در هر جمع بذکر حقّ برافروزی و انشاء اللّٰه بصحّت و سلامت وارد بغداد شده‌اید در ارسال پوسته قدری تأخیر رفت لا بأس و ذلک من تقدیر ربّک العزیز الکریم و در خصوص تفسیر آن دو بیت فوالذی نفسی بیده از آن حین تا بحال آنی فرصت نمودم و حال هم نزدیک صبح است که توانستم که این دو کلمه را مرقوم دارم بجان تو از آن روزی که از حضور مرخص شدی تا بحال همان یک شب را که نظر نموده بودم در فراش خواب وارد شدم انشاء اللّٰه اگر ملاقات شد از عہدہ جمیع اینها خلاص می شوم و جناب عبدالکریم و محمّد حسن و علی آقا را بکمال حبّ ذاکر شوید و جمیع احبّاء اللّٰه را از صغیر و کبیر تکبیر برسائید باقی همیشه در ابحر حبّ اللّٰه مستغرق باشید

\* \* \*

جناب میرزا مهدی

## هو الله

جناب میرزا مهدی برحمت محیطه مخصوص بوده و در جمیع حال از استکتاب کلمات الله و ارسال آن بیدار تغافل ننموده و در کمال انقطاع بر رفق امتناع مستریح باشند و در نهایت اتحاد با مظاهر حبّ ایام بگذرانند دنیا در گذر و مرور است و اگر مقامی در او مشهود میگشت البته ساذج صرف خود را بمهالک لایحصی مبتلا نمینمود فاعتبروا حرم را ذکر منبع برسائید و در استرضای او تغافل ننمائید چه که بسیار ضرر باو وارد شده ولکن در سیل محبوب سهل است جناب آقا محمد علی تفصیل امور ذکر مینماید و موقن میشوید بآنکه ضرر جمیع عالم در جنب ضرر مفقود صرف میهمان را ذاکر شوید از جناب منیب خبری نرسید و الروح علیکم بجناب محمد حسین معروف که در ارض کاف توطن نموده لوحی ارسال شد و بجناب آقا سید مهدی مرقوم شد که برساند و اگر سواد بعضی از الواح و سور باو برسد محبوب است

\* \* \*

\* \* \*

## هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

جوهر تسییح و ساذج تقدیس سلطان بدیع منبع قیومی را سزاست که از رشحات طفحات ابحر عنایت و مکرمت خود هوّیات موجودات و کینونات ممکنات را از ذلت عدم و نیستی بر عرش عزّت و هستی جالس فرمود و باسرافیل قدرت و سلطنت نفخه حیات را بر اجساد جواهر مجردات و سواذج مشهودات دمید و مرایای لطایف معلومات امکان را از بدایع لمعان انوار رحمت بالغه خود منور نمود و نفایس طرایز مجردات اکوان را از افق جمال مستشرق و هویدا ساخت تا جمیع ذرات مخلوقات از افق سموات عالیات الی ارض مربوطات شهادت دهند بر اینکه او است سلطان وجود در اعراض ممکنات و او است ملیک مقصود در هوّیات معلومات منزّه است ذات مقدّس او از هر وصف ساذجی و مقدّس است کینونت منزّه او از هر نعت مجردی بسطان وحدت خود بر عرش تفرید جالس است و بملیک عزّت بر کرسی مکرمت خود ساکن

و بعد طمطمافم رأفت کبری بجوش آمد و ق مقام عنایت عظمی در خروش ابحر فضل بتلاطم آمد و انهر جود بطمطمافم تا آنکه قمیص جلال از طلعت جمال برداشت فوراً مرآت قدسیّه و بلور صمدیّه بجوهر وجود و مجرد شهود علم هستی برافراخت و غطاء نورانی از طلعت احدانی کشف نمود تا اینکه مبشر باشد از هوّیه نور و وجهه ظهور و نقطه احدیه در اعراض طور که جمیع من فی الملک مترصد امر الله و طلعه الله باشند تا سراج ازلیّه در زجاج افنده عباد مستضیء شود و مصباح صمدیّه در مشکاکه صدور ناس مستتیر گردد که مستحکی شوند از سلطان عما و مستجلی شوند از ملیک سنا معزز فرمود این دقیقه ربّانی و لطیفه صمدانی را بطلعت ثالث کما اشار عزّ شأنه بشان عجزت الموحّدون عن ادراکها و قصرت المقدّسون عن عرفانها و هو هذا اول ما نزلنا فی الکتاب ذکر منبع و آخر ما اظهرنا امر عجیب فکذبوهما فعزّناهما بهیکل الثالث ذکر من لدی الله العزیز الجمیل اینست که سموات ازلیّه مرتفع شد و انجم صمدیّه باهر گشت و اقمرا احدیه طالع آمد جذبیه سرور برتات محبور مزین گشت و حمامات شهور بر اغصان شجره کافور مغرّد شد و عندلیب سنا بر افنان سدره سینا برترّم آمد و ورقاء بیضا بر اوراق دوحه غنا بتغنی آمد و فلک بهیجت در سموات رفعت متحرک و فلک قدم بر بحر عظم جاری و ساری گشت سلطان امر بر

سریر حکم جالس و متمکن شد کما استغرد ورقاء السناء فی خطبة التوراء و استرنّ بلبل الوفاء علی افنان دوحه العماء بأن جلوسه خیر من عبادة الثقلین الا انّ بذلك فلیتنافس المتنافسون الا انّ بذلك فلیستدّف ورقاء المخلصون

قسم بجوهر سنا و نقطه امضا بر عرش قضا که جلوس آن نیر اعظم اعظم است از آنچه در سموات و ارضین است این ناری است که بنفس مبارک در نفس خود موقد شد از غیر آنکه مسّ کند او را ناری بلکه این ظهور شمس عما بخاطر احدی از مقرّبین و مخلصین نگذشته چنانچه نقطه اعلی و طلعت ابهی روح من فی اعراش الظهور فاده در حشّشان میفرماید لن یخبره الأخبار و لن یفکره الأفکار و لن یبلغ الی بساط عزّه اعلی جواهر افئدة الموحّدين و لن یصل الی ساحة قدسه ابهی مجرد عقول المقدّسین مفرّج ظهوراتند و مظهر شئونات من عند الله خالق الأرض و السموات متفرّدند از اشباه و امثال و مقدّسند از اشراک و اجلال سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده

ای اهل بیان بشنوید ندای مرا و از کینونات فانی خود رجوع کنید بطلعت باقی و از افکار عدمیه متصاعد شوید بسوی سموات قدمیه که شاید نسیم رحمت و عنایت بوزد و انوار الهی شما را فروگیرد و بعد بر خیام رفعت و قباب عظمت جالس شوید و بر فسطاط مکرمت و اکراس مرحمت مستریح باشید تا نداء سروش غیب را از گوش هوش بشنوید و از سکر غفلت بهوش آئید و جلوس سلطان ازلی را از یمین قوّت و قدرت مشهوداً مشاهده نمائید که اینست نتیجه اعظم و لطیفه افخم و دقیقه اقوم اگر عامل شوید بآنچه ذکر شده در اینورقه مبیضه منیره خواهید شنید ندای غنّات طیور را بر اغصان شجره کافور که بساذج جذب و جوهر وله از جمیع جهات میخوانند شما را و کفّات طلعات سرور را بر اعراش محبوب ملاحظه مینمائید که چگونه طائفند شما را پس بجمال افئدة صافیة منیره متصاعد شوید که تا نسایم رحمت الهی از مشرق جان میوزد و نفحه عبیر از شمال شعر محبوب میآید قسمت عمر را بردارید و نعمت جاوید نامتناهی را اخذ نمائید اینست حیات ابدی و عنایت سرمدی قدر این ایام را بدانید همیشه طلعت امر ظاهر نیست سیخفی الجمال فی قمص الجلال انتم حینئذ تنضرعون و تصرخون پس تا عیون مرحمت جاری است و سحاب مکرمت مرتفع و بحار مودّت متموج است سعی نمائید که از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی بازنمائید

این عبد فانی دانی قسم بخدا که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم در کلّ آن بر کلّ ارض ساجدم طلعت مبارکشان را و بکلّ لسان سائل و آلمم رحمتشان را ان اشهدوا بانّی ما خلّیت من ارض الا و قد وقعت وجهی علیها سجّداً لله المقنّدر العزیز الحمید و ما ترکت من لسان الا و قد نادیت به الله و کان الله علی ما اقول علیم نیستم مگر عبد ذلیل در ساحت قدسشان چشمهای غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف پیوسته منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر ذلّت خاک مترصد عنایت اینست که در عرایض بایشان عرض شده

سبحانک اللهم یا الهی تری بأنّ کلّ العیون نائمون علی فراشهم و عیون البهآ منتظرة لبدایع رحمتک و کلّ العباد مسترقدون علی بساط عزّمهم و طلعة الرّجاء علی وجه التراب مشتاقه لطرایز رفعتک

سبحان الله کجا از برای غیر تلقاء ظهور وجودی است که ذکر شود چه شأن است از برای عدم تلقاء تظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجا است عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک در نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی بل استغفرالله از آنچه ذکر شده و میشود کلّ معلوم صرفیم و مفقود بحت و لا نملک لأنفسنا نفعاً و لا ضرراً و لا حیوة و لا نشوراً کلّ در قبضه قدرت اسیریم و در نزد غنای بحت فقیر زیرا که کلّ من فی الملک در ارض وجودند و ارض در قبضه اقتدار مقنّدر و الأرض جمیعاً قبضته یوم القیامة و السموات مطویّات بیمنه سبحانه عمّا انتم تصفون

چه لطیف است این رتبه طور از حمامه سرور و چه بدیع است این خمر طهور از طلعت مجبور و چه ملیح است این غنّه ابهی از حنجر روحا و چه رقیق است این جذبّه حمرا از وجهه بیضا تا نار مخموده بفوران آید و تراب مخموده بدویان و کینونت افسرده ملنّد شود و جسد پژمرده مهتر گردد و بعد حدود الله را حجاباً لله عامل شوید که اعظم از کلّ خیر است و اعلی از کلّ علم زیرا که آنچه از مراتب علم من عند الله حکم شده نفس معلوم است و معلومی احسن از رضای خدا و اوامر او نیست و با یکدیگر در کمال رحمت و رأفت سلوک نمائید اگر خلافتی از نفسی صادر شود عفو فرمائید با کمال حبّ او را متذکر دارید سخت مگیرید و بر یکدیگر تکبر و عجب نکنید که قسم بخدا که از لوازم نفس غفلت است و منتهای غفلت بر هلاکت پناه میبرم بخدا از شرّ او و از مکر او شما هم پناه برید که شاید اسکندر عما سدّی از زبر سنا مابین حایل گرداند تا از یاجوج هوی و مأجوج عمی آسودگی حاصل شود هذه ورقة تحکی عن سرّ الجذب لو انتم تعلمون لتقرؤنها و لتشهدنّ بانه لهو الحقّ لا اله الا هو و انا کلّ له عابدون و توقننّ بانّی عبد آمنت بالله و آیاته ان انتم قلیلاً ما تفقهون

همین ذلتّ کلّ اهل بیان را کفایت میکند که سلطان امر در سراق کون مکنون است و در خزاین ستر مخزون کسی نیست که بداند در چه ارض ساکنند و در کدام دیار سایر اذاً صاحب الورقاء فی قطب فلک العماء و تزلزلت ارکان عرش عظیم و تقمّصت قمص السوداء طلعات الأبهی علی اکراس عزّ رفیع و تغرّدت حمامة الحزن فی سرّ الکلمات بنداء سرّ خفیّ فلتبکین القاصرات فی عرش الغرفات بآیات بدع حزین و لیجرینّ دموع المحمّرات من عیون الطّاهرات علی حدود مجد لمیع حیثنذ لّمّا سمعت صریخ البکاء من ملکوت الأشیاء ترکت القول و رجعت الی ذکر الله العزیز الحمید الذی له ملک الآخرة و الأولى و کلّ له راجعین و الحمد لله ربّ العالمین

از اهل بیان یک توقع دارم و استدعا مینمایم ثمّ اقسامهم بالله المقتدر المتعالی المهیمن القیوم بأن لا یذکرونی لا بالحبّ و لا بالودّ و لا بالبغض و لا بالکره گویا رضای خدا هم در این باشد و کفی بالله بینی و بینهم بالحقّ شهیدا ثمّ علی وکیلا کتاب نور ارسال نشد با اینکه بسیار تأکید و مبالغه شد اهمال نفرمائید بسیار لازم است از برای کلّ اهل بیان جناب ملاً زین العابدین صلوات الله علیه باید سعی بلیغ در اتمام آن مبذول فرمایند فوربّ السّموات و الأرض انه لکتاب عزّ محبوب و آیات مهیمن قیوم ان اکتبوه بأحسن الخطّ علی کمال ما انتم تستطیعون ان تکتبون ثمّ اقرؤوها بالحبّ ان تحبون الی سموات الجذب تعرجون و الی عماءات القدس تصعدون

\*\*\*

قریه

مخدوم مکرم جناب حاجی محمد علی علیه بهاء الله ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

جوهر حمد و سادج ثنا و حقیقت ذکر ساحت امنع اقدس ارفع ابدع حضرت مقصودی را لایق و سزاست که فناء بابش لازال مقررّ مقرّبین و ملجأ موحدین و مخلصین بوده و هست اوست مقتدری که نباح کلاب ارض و قباع خنازیر بلاد او را از اراده اش منع نمود سیوف و صفوف عالم او را از مشیتش بازداشت گاهی از بر و هنگامی از بحر و حینی از جبال ندایش مرتفع بشأنی

که هر صاحب سمعی اصغفا نمود و هر صاحب قلبی آگاه شد هر قدر عباد غافل بر ضریش افزودند امرش اظهر و ندایش مرتفع‌تر نفوسی که باسمش معزز و معروف بودند در اول ظهور باعراض و اعتراضی قیام نمودند که شبهش در عالم دیده نشده و سبب و علت اعتراض و اعتراض در رتبه اولیه علمای عصر بودند و ناس جاهل بایشان اقتدا نمودند و بشأنی بر ضرر قائم که جمیع اشیاء بصیحه و ندبه مشغول و بشأنی بر اولیای الهی امر سخت شد که مقرر امن و محلّ اطمینان از برای ایشان مفقود مع بلائی وارد و رزایای نازله نفوس مستقیمه هر یک از افق سماء استقامت بمثابه نیر اعظم روشن و منیر چه که عالم بقدر پرّ پشه بل احقر نزدشان قدر و شأنی نداشته هم ایادی امر الله و آیاته بین عباد و آیاته فی بلاده اولئک عباد خضعت اعناقهم لوجه الله مولی الوری و خشعت اصواتهم عند ذکر اسمه الأبهی و ذرفت عیونهم بما ورد علی الله من الدین نقضوا میثاقه و عهده و نبذوا کتابه و جادلوا بآیاته الی ان حاربوا بنفسه و ارسلوه بظلم مبین الی هذا المقام الذی سمی بالسجن الأعظم بلسان مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین

سبحانک یا من باسماک نصبت الرّایات و ظهرت العلامات و غرست اشجار البیان فی روض العرفان و جری کوثر الحیوان فی الامکان اسألك بأن تؤیّد الذّین ما منعهم الاشیاء عن ذکرک یا مالک الاسماء و ما حجّبتهم قوّة الأقویاء عن الأفق الأعلى ثمّ اسألك یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بأن تنصر احبّیک بجنود الحکمة و البیان انک انت المقتدر العزیز المنان لا اله الا انت الفرد الواحد المستعان

و بعد نامه‌های آن جناب رسید و هر یک گواهی بود صادق و شاهدهی بود ناطق بر ذکر و ثنای محبوبنا و محبوبکم و مقصودنا و مقصودکم و معبود من فی الأرض و السماء فی الحقیقه عرف محبت آن مخدوم از او متضوّع هنیئاً لجنابک و مریناً لجنابک چه که از کأس محبت رحمن آشامیدند و از رشحات بحر ایقان قسمت بردند این عبد از کلماتش مسرور و منبسط بشأنی که قلم از عهده ذکرش برنیاید چه که این بسی واضح و معلوم است که هر ذکر و بیانی که عرف محبت محبوب عالمیان از او متضوّع است جان را تازه و روان را فرح بی اندازه عطا مینماید فی الحقیقه این مقام از وصف خارج و از نعت مقدّس است صد هزار طوبی از برای آن جناب که فائز شدند بآنچه که عالم بعد از انتظار از او غافل مشاهده شد الا من شاء الله

باری بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام کان الله و لم یکن معه من شیء نموده بعد از حضور و صمت اذن حاصل عریضه و نامه آن جناب بتمامه عرض شد و این کلمات عالیات در جواب از ملکوت بیان حقّ جلّ جلاله نازل قوله عزّ اقتداره و عظم شأنه

#### بسمی السّامع و بسمی المجیب

یا محمّد قبل علی این ایام در هر حین از خیر کثیر معانی که از یمین عرش الهی جاری کلمه‌ئی اصغفا میشود و این کلمه علیا در این حین باصغاف مالک اسماء فائز طوبی لمن سمع و اجاب و قام علی خدمة امر الله ربّ العالمین لعمر المقصود من فاز به یشتاقه الفردوس الأعلى و اهل الجنّة العلیا و الذّین طافوا عرشه العظیم یا محمّد قبل علی قد سمعت نداء المظلوم مرّة بعد مرّة و هذه کرّة اخرى فضلاً من عنده و هو الفضل المشفق الکریم قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقّاء الوجه از کان المظلوم فی حزن مبین لعمر الله لیس حزنی من سجنی و ما ورد علیّ من اعدائی بل من الذّین ینسون انفسهم الینا و یرتکبون ما ذرفت به اعین العارفین هذا یوم ینبغی لكلّ نفس اقبل الی الوجه ان یتخلّق بأخلاقی و یتمسک بما نزل فی کتابی البدیع بلسان پارسی بشنو لازال حزن حقّ از اعمالی بوده که از دوستانش ظاهر شده سجن اسمی مهدی و الذّین معه و ما ورد علیّ فی سبیل الله سبب و علت حزن نبوده و نیست بلکه این مقام مقام فرح اعظم است و بهجت اکبر و سرور اتمّ امروز در

یکی از الواح این آیه کبری از قلم اعلی جاری و نازل طوبی للذین دخلوا السجن فی سبیلی و مستهم البأساء لاسمی لعمر الله لا يعادل بذلهم عز العالم و لا بقرهم ثروة الأمراء و لا كنوز الذین شغلتهم الأموال عن المآل

یا محمد قبل علی اعراض و اعتراضات امرا و علما و فقها بمثابة أبست از برای سدره و اریاح ربیع است از برای او اثرش ظاهر و ثمرش باهر ولكن اعمال و اخلاق غیر طیبه که مخالف است با کتاب الهی بمثابة سموم مشاهده میشود چه که ناس غافل آن را بحق نسبت میدهند امروز باید بجنود اخلاق روحانیه و کلمه طیبه و اعمال راضیه مرضیه امر الله را نصرت نمود این جنود اقوی از جنود عالم بوده و هست

یا محمد براستی میگویم هر کلمه که از مشرق بیان الهی اشراق مینماید بمثابة آفتابست و هر حرفی بمثابة بحر نیکوست حال نفسی که از اشراقات انوار آفتاب بیانش منور شد و از بحر معانی آشامید یا علی ناس غافل در دبستان آگاهی قدم نگذاشته اند و از بحر دانائی نوشیده اند انامل قدرت از زیر بیان درع ایقان مهیا نموده و اهل امکان اکثری از طراز اول گذشته باثواب ظنون و اوهام تشبث نموده اند اف لهم و للذین اتبعوهم من دون بیته من لدنا و برهان من عندنا

اولیای آن اطراف و آن محل را بعنایت و شفقت حق جل جلاله مسرور دار بگو قدر ایام الهی را بدانید و بما ینبغی قیام نمائید امروز میزان ظاهر و صراط مشهود و صیحه مرتفع و ام الكتاب ناطق جهد نمائید شاید بکلمه رضا از قلم اعلی فائز گردید و یا بعملی مؤید شوید که عرفش منقطع نشود قسم بآفتاب حقیقت که از افق سجن اعظم مشرق و لائح است اگر نفسی اقل از خردل بمکافات اعمال حسنه آگاه شود رایگان جان را در تحصیل آن انفاق نماید ای دوستان این ایامی است که قرون و اعصار طائف اوست و این وقتی است که جمیع وقتیهای عالم نزدش خاضع و خاشع بالوان مختلفه دنیا خود را از فیض ابدی و نعمتهای باقیه دائمه محروم نمائید از حق جل جلاله میطلبیم مدن و دیاری که منظر اولیانش واقع از اشراقات انوار آفتاب دیانت و صداقت و امانت بی نصیب نفرماید اوست مقتدری که حجبات عالم او را منع نمود و سطوت امم او را از اراده اش بازداشت آنک لا تحزن من شیء ان افرح بهذا اللوح الأعظم الذی وجد منه المأ الأعلى عرف عنایه ربک مولی الوری البهء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی اولیائی الذین انتبهوا من النداء و اجابوا ربهم الغفور الکریم انتهى

لسان بیان رحمن ناطق خود مبین و خود معرف اذکار و بیانات و عرایض این فانی بمثابة عدم است تلقاء قدم و بمثابة کلیل است تلقاء ملکوت بیان ولكن چون یوم یوم فضل اکبر و عنایت کبری است هر نفسی باطمینان بذکر حضرت دوست مشغول اگر رحمت سبقت نگرفته بود و یا فضل مشاهده نمیشد این فانی جسارت بر ذکر حرفی ننمود در جمیع احوال از حق جل جلاله عفو میطلبیم و از اولیانش رجا مینماییم در احیان ذکر و فکر و فراغت قلب این عبد را فراموش نفرمایند آنچه از لسان عظمت جاری شده مراتب محبت و رحمت و عنایت و شفقت حق جل جلاله نسبت بان جناب واضح و مشهود است لله الحمد فائز شدید آنچه مثل از برای او نبوده و نیست باید آن مخدم و این فانی و سایر دوستان از حق مسئلت نمائیم تا عالم را بنور عدل و انصاف مزین فرماید و معتدین را هدایت نماید اوست بر هر شیء قادر و توانا

اینکه ذکر رضوان و وصول آیات الهی و فرح و سرور دوستان را مرقوم داشتید این مراتب تلقاء عرش بشرف اصغاء مالک اسماء فائز قوله عز کبریائه مره اخری

یا ایها المقبل طوبی لمن فاز برضائی فی رضوانی و عمل بما امر به فی کتاب الله المهیمن القیوم قد سمعت النداء من قبل و من بعد ان استمع فی هذا الحین الذی نطق فيه جمال القدم انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزیز الودود وص احبائی بالحکمة و البیان لئلا یظهر ما تضطرب به افئدة الضعفاء هذا ما نزل هذا الحین و من قبل فی الواح ربک مالک الغیب و الشهود قل یا اهل القرية ان اعملوا ما امرتم به فی کتابی انه یكون معکم فی کل عالم من عوالم ربکم ان انتم تعلمون ان افرحوا بذکرى ایاکم انه لا يعادله ما خلق فی الأرض یشهد بذلک عباد مکرمون لیس لأحد ان ینطق بما یرتفع به الضوضاء بین المدن و القرى

آنه ینصحرکم فضلاً من عنده و هو النَّاصح العَطوف انتهى طوبی از برای نفوسی که برضوان الله فائز شدند یعنی برضایت او در رضوان هنیئاً لهم و مریئاً لهم لازال عنایت این کأس منع نشود و اولیا از فیض این قدح محروم نمانند آنه لهو البادل المشفق الکریم

اینکه تمّای طواف و توجّه بافق اعلی را نمودند این دو فقره در ساحت عزّ احدیه عرض شد اما طواف بشرف اذن فائز و این فانی بوکالت آن جناب بعمل بآن مفتخر لله الحمد فی کلّ الأحوال قسم بمحبوب عالم اگر این عبد عرض نماید یک طواف حول بر عبادة ثقلین زیادتی نموده حقّ است بلکه خود را در این ذکر خاطی و قاصر میدانند چه که اجر این عمل محدود نبوده و نیست و جز علم الهی احدی او را احاطه ننموده چنانچه حضرت اعلی روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً لجناب العظیم علیه من کلّ بهاء ابههه قال و قوله الحقّ جلوس ساعة فی محضره خیر من عبادة الثقلین

و اما در باره لقا بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمه علیا از افق اعلی ظاهر قوله جلّ جلاله و عظم کبریائه یا محمد قبل علی قد خلق الله العالم للتوجه الی وجهی و القیام لدی بابی و النظر الی افقی و التکلم بثنائی الجمیل فلما انار افق العالم بالتییر الأعظم اعرض عنه الأمم الا من شاء الله رب العالمین قد نطقت کتب الله بهذا الاسم و بشرت الکلّ بهذا الیوم الذی فیهِ ینطق مکلم الطور انه لا اله الا انا المقتدر القدر قد ارتفعت الصیحة و نادت السدرة و قرعت القارعة و ظهرت الحاقّة و ارتفع نداء الصّور و ظهر السرّ المستور و لکنّ القوم اکثرهم من الغافلین قد قاموا علی الاعراض علی شأن انکروا ما نزل فی کتب الله العلیّ العظیم قد نقضوا میثاق الله و نذوا کتابه عن ورائهم الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین

یا محمد قبل علی بلسان پارسی احلی بشنو جمیع عالم از برای لقا و عرفان این یوم مبارک خلق شده اند و هیچ عملی با این عمل معادله نمی نماید این عمل بر سریر عزّت مستوی و در صدر عالم مقرر گزیده مع ذلک قوم قدر یوم و ما ظهر فیهِ را ندانسته وارد آوردند آنچه را که ذرات کائنات و اهل غرفات و مظاهر آیات کل بنوحه و ندبه مشغول عمر الله سبیل لقا واضح و مشهود و اولیا طالب و لکن عباد غافل حایل اهل بهاء را از افق اعلی منع نموده اند و اصحاب سفینه حمرا را از حرکت بازداشته اند ظلمت ظلم عالم را احاطه نموده و تا این ظلم موجود ملوک و مملوک امرا و غیرهم راحت نیابند هر یوم عسر جدیدی و فساد جدیدی احداث شود چنانچه دیده و شنیده اید این ایام نظر بفتنه ارض طاء در این ارض هم فی الجملة گفتگوهای نالایقه بمیان آمده لذا در اذن توقّف نمودیم و از حقّ جلّ جلاله میطلبیم اجر لقا را از قلم اعلی مرقوم فرماید آنه علی کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدیر انتهى

انسان صد هزار چشم می خواهد تا بگرید چه که وارد شده بر نفس حقّ جلّ جلاله آنچه که جمیع کائنات و موجودات از ذکرش عاجزند بحر اصلاح را بفساد نسبت داده اند و مطلع انوار باقیه را بغير عدل سبحان الله این چه غفلتی است که عوالم دانائی از او متحیر است در هر حال چون رحمت حضرت مقصود سبقت گرفته باید بکمال تضرّع و ابتهال از حقّ متعال بطلبیم عباد خود را محروم ننماید و از دریای بینائی قسمت عطا فرماید شاید بشعور آیند و بما ینبغی قیام کنند اوست کریم و اوست رحیم و اوست بخشنده و مهربان لا اله الا هو العزیز المستعان

اینکه در باره حمّام و مشرق الأذکار نوشتید در ساحت من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد هذا ما نطق به لسان المختار فی مشرق الأذکار قوله جلّت عظمته و جلّ اقتداره

حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید فرمود بر خدمت امرش و مع ضوضای اهل عالم و فتنه و فساد و قیام کل بر اطفاء نور ذکر الهی از شما و اولیا ظاهر و هویدا گشت

این بنا را ذکر جاودانی همراه چه که باسم حقّ در ایام حقّ بنا شده و بطراز امضا مزین گشته از حقّ بطلبید کل را مؤید فرماید بر خدمت امر و استقامت و ما انزله الله فی الکتاب



دنیا فانی زود است کل بعدم راجع و بقی ما قدر من القلم الأعلى من لدى الله المهيمن القيوم انتهى  
و اما در باره حَمَام و مدد دوستان آن ارض که ذکر نمودید این بیان از مطلع وحی ظاهر قوله تبارک و تعالی  
طوبی از برای نفوسی که بمعروف عمل نمودند و در ایام الهی بر خدمت امر قیام کردند طوبی از برای آنان که زحمت  
کشیدند و آنان که مدد نمودند کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو مکافات اعمال حسنه عندالله مکنون و مخزون است ان  
افرحوا بهذه الكلمة العلیا ان ربکم الرحمن لهو المبشر العلیم هر عملی الیوم فی سبیل الله ظاهر شود او از سلطان اعمال در  
کتاب اسماء مذکور و از قلم اعلی مسطور طوبی للعالمین و طوبی للعارفین ان الحمد لله رب العالمین انتهى دوستانی که الیوم  
عملشان لدى العرش مذکور و ذکرشان از لسان عظمت جاری لعمر محبوبنا و محبوبکم آن نفوس در مقام اول قائمند و از اعلی  
الخلق لدى الحق مذکور امید از فضل و عنایتش آنکه این فانی و سایر آقایان و دوستان را مؤید فرماید بر تدارک ما فات عنا فی  
ایام الله یک جهان لسان باید تا ذکر نماید آنچه را که از عیون مستور است مقتضیات حکمت بالغه را احدی آگاه نه ان ربنا  
الحکیم هو العلیم الخبیر

بشارت دیگر آنکه ذکر والدین آن جناب تلقاء وجه عرض شد و کلمه غفران از لسان مقصود ظاهر ان الخادم یحمده  
و یشکره علی بدائع فضله و عنایته لمن اقبل الیه و قام علی خدمته  
اینکه در باره ضلع و اخت و سایرین مرقوم داشتید لدى العرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب قوله  
جلّ جلاله

یا محمد قبل علی بشر ضلعک من قبلی و ذکرها بآیاتی ان ربک یجیب من ناداه و یذکر من ذکره و یتوجه الی من  
توجه الیه فضلاً من عنده و هو الغفور الکریم انا ذکرناها و ذکرنا الأخت رحمة من لدن ربک الرحمن الرحیم نعیماً لعبد آمن بالله  
فی الیوم الآخر و لأمة اقبلت و فازت بأنوار العرش الذی استوی علیه ربک العلیّ العظیم کبر من قبل المظلوم علیهما و علی  
اللائی آمن بالله رب العالمین کم من ملک وجدناه غافلاً عن الیوم و کم من امة فازت بهذا الأمر الذی به زلت اقدام العلماء الا  
من شاء الله العزیز الحمید سوف یفنی ما عند الملکات و بقی ما نزل لامانی من لدن منزل قدیم البهآ علیک و علیهنّ و علی  
کلّ امة ما منعتها ضوضآء المشرکین انتهى

فضل بعد فضل رحمت بعد رحمت عنایت بعد عنایت شفقت بعد شفقت ظاهر و مشهود کدام حامد از عهده حمد  
برآید و کدام شاکر از عهده شکر در هر شفقت صد هزار نعمت مستور و هر نعمتی را صد هزار شکر لازم استغفرالله از این  
تحدید بیمعنی بلکه شکر نامتناهی قابل نبوده و نیست تا چه رسد بشکر محدود معدود من یقدر ان یشکره حقّ الشکر و من  
یقدر ان یشیه حقّ الثناء لا ونفسه الحقّ کلّ عاجزون و کلّ قاصرون

و اینکه در باره وصیّت مرحومه مرفوعه مصعوده مخدّره ورقه بنت اخت ورقة الفردوس علیها بهآء الله الأبھی مرقوم داشتید  
در ساحت امنع اقدس کان الله و لم یکن معه من شیء این بیان آن جناب باصغا فائز فرمودند طوبی لها أنّها شربت کوثر  
محبتی و طارت فی هوائی و نطقت بشنائی و فازت باصغآء ندائی و خضعت لأمری و اقبلت بقلبها الی اقصی انا ذکرناها بذکر  
یجد منه المقربون عرف البقاء یشهد بذلك مولی الوری فی هذا السجن المبین از منتسبین ورقه قبول نمودیم اعمالی را که از قوه  
بفعل نیامده قلنا من قبل نیّة المؤمن خیر من عمله نیّت آن مخدّره علیها بهآء الله و رحمته بطراز قبول مزین طوبی لها و نعیماً لها  
انا ذکرناها من قبل و نذکرها فی هذا الحین لیشهد کلّ ذی اسم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و  
الأرضین یشهد لها لسان العظمة کما شهد من قبل و أنّها سمعت ندآء ربّها و اقبلت الیه و اجابت مولاها العزیز الکریم لا یعادل  
بشهادتی ما یراه الخلق یشهد بذلك من ینطق فی کلّ شأن أنّه لا اله الا انا الفرد الخبیر طوبی لمن یقرأ ما نزل لها من سمآء  
عنایتی نشهد أنّه من الفائزین البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیها و علی اللائی اقبلن اذ اتی المقصود بأمر عظیم انتهى

ذکر آن جمع در ساحت امع اقدس از یوم اوّل الی حین بوده یشهد الخادم بآنهنّ و آنهم فازوا بما نزل فی کتب اللّٰه ربّ العالمین و از حقّ میطلبم ایشان را حفظ فرماید و مؤید نماید بر آنچه سبب ارتفاع امر است آنه علی کلّ شیء قدیر و همچنین خدمت هر یک تکبیر میرسانم و بکمال عجز و ابتهاج مستدعیم که از برای این فانی تأیید بطلبند که شاید از عهده این خدمت عظیم برآید

و اینکه مرقوم داشتند معلوم نیست ذکر بعض امور در ساحت امع اقدس جایز است و یا نه البتّه جایز بل لازم چه که حکم بر حسب ظاهر جاری میشود و امورات اولیا مخصوص نفوسی که تحت لحاظ فضل الهی بوده و هستند البتّه باید ذکر شود تا حکم از مصدر امر جاری و نازل گردد ذکر جناب آقا میرزا محمد حسین علیه بهاء اللّٰه را فرمودند در ساحت امع اقدس عرض شد و یک لوح منبع مخصوص ایشان از سماء فضل نازل و ارسال شد انشاء اللّٰه از مائده معنویّه اش قسمت برند و از بحار معانی نصیب اخذ نمایند انّ ربّنا الرحمن لهو الغفور الکریم همچنین مخصوص جناب آقا ابوالحسن لوح امع اقدس نازل و ارسال شد هذه عطیة اخرى فضلاً من لدن ربّنا و ربّ الأرض و السّماء طوبی لمن فاز و ویل للغافلین و اما مخصوص اهل قریه این آیات باهرات نازل قوله عزّ یبانه و جلّت عظمته

بسمی المهیمن علی الأسماء

ان یا قلم الأعلى ان اذکر من قبلی اهل قریتی الذین سمعوا و اقبلوا و اجابوا ربّهم الرحمن الرحیم انّا ذکرناکم من قبل بذکر اذا خرج من فم مشیّتی خضعت له اذکار العالم یشهد بذلک من عنده کتاب مبین هذا یوم فیه جرت انهار البیان باسم ربّکم العزیز الکریم طوبی لکم بما سمعتم نداء ربّکم من الأفق الأعلى و اقبلتم الیه بخضوع خضع له الکائنات و عن ورائها کلّ عالم بصیر ایّاکم ان تخوّفکم سطوة الأمراء او یحجبکم اعراض الجهلاء الذین یدعون العلم من دون بیّنة من اللّٰه العلیم الکریم خذوا کأس البیان باسم ربّکم الرحمن ثمّ اشربوا منها بالحکمة الّتی انزلناها فی الواح شتیّ و فی هذا اللّوح البدیع هذا امر اذ ظهر ناحت به الأصنام و انصعق کلّ جبار عنید طوبی لناطق نطق بما شهد به اللّٰه و لسامع سمع ما نزل من ملکوته المنیع کذلک نطق لسان القدم فی سجنه الأعظم فضلاً من لدنه للذین اقبلوا الیه بوجه نورآء و عملوا بما امروا به من لدی اللّٰه العزیز یا اهل القرية علیکم بهائی و علیکم عنایتی و علیکم رحمتی بدوام ملکوتی و جبروتی و اهل مدائن عزّی الّتی ما اطّلع بها الا من ینطق فی هذا الحین آنه لا اله الا انا الحقّ المبین انتهى

این عبد فانی خدمت هر یک از اهل قریه تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید باید کل بکمال حکمت بخدمت امر مشغول باشند و آنچه فوت شده الیوم بتدارکش قیام نمایند چه که ایّام دیگر ممکن نه از حقّ سائل و آمل که اعمال و افعال و اخلاق طیبیه روحانیّه دوستان خود را در کناز عصمت خود حفظ فرماید و از برای هر یک ذخیره نماید اوست عادل و اوست امین خود فرموده آنه لا یضیع اجر المحسنین جهد نمائید شاید از شما اعمالی ظاهر شود که فنا و سهو و نسیان عالم ملک او را محو ننماید و از نظر ستر نکند اوست بر هر امری مقتدر و توانا

و همچنین یک لوح امع اقدس مخصوص جناب آقا ملا حسن علیه بهاء اللّٰه نازل انشاء اللّٰه مؤید شوند بر قرائت آن بقرآته تنشرح الصدور و تقرّ العیون

و اینکه بعضی از عباد اللّٰه و امائه علیهم و علیهنّ بهاء اللّٰه موفّق شدند بر ادای حقوق و ارسال نمودند رسید لّٰه الحمد مؤید گشتند بآنچه در کتاب از قلم اعلی نازل و بعضی از برکهای مرسوله بمقصوده و مقصود العالم فائز یعنی بمساس بدن مبارک مزین نعیماً لمرسلها و ناسجیها و لها هر شیء از اشیاء که امروز بحضور فائز شد او بثمره وجود خود فائز حسب الأمر آن

جناب هر يك را تكبير برسانند و بكلمه قبول مسرور دارند البهَاء و التَّشَاء و التَّكْبِير على جنابكم و على الَّذِينَ فَازُوا بِأَيَّامِ اللَّهِ رَبِّ  
العالمين

مخصوص بعضی الواح منیعه ارسال شد و از بعد هم لو شاء الله ارسال میشود و بعضی از الواح بخط این عبد ارسال  
شده و میشود

خادم

فی ۱۵ شهر محرم الحرام سنة ۱۳۰۲

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

۱۵۲<sup>۱</sup>

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

جوهر حمد و لطیفه ثنا و ساذج شکر بساط اقدس اعزّ حضرت محبوبی را لایق و سزااست که اولیای خود را از کوثر اطهر زندگانی بخشید و بر خدمت امر قائم نمود تا بکمال روح و ریحان و استقامت کبری عالم را از نفحات بیان رحمن معطر نمایند اولئک عباد قد انزل الله ذکرهم و ثنائهم فی کتبه و زبره و صحفه و الواحه هم الذین ما منعهم شئون الخلق عن الاقبال الیه و القيام علی خدمته یصلین علیهم المألاً الاعلی و اهل الجنّة العلیا و الذین یطوفون العرش فی صباح و مساء

سبحانک یا الهی و محبوبی و مقصودی اید اولیائک علی ذکرک و ثنائک علی شأن یرتفع به رایات امرک ای ربّ وفقهم علی خدمتک ثم انصرهم بجنود الغیب انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

عرض اینفانی خدمت آنمحبوب مکرم آنکه دو پاکت یکی باسم جناب محبوبی ملاً علی اکبر علیه بهاء الله و دیگری باسم جناب ابن اسم الله الاصدق علیهما بهاء الله ارسال شد انشاء الله آنمحبوب کمال جد و جهد را در وصول آن مبذول دارند هر چه زودتر برسد احبست عند الله از حق میطلبم که آنجناب را مؤید فرماید بر خدمت امر خود الحمد لله مؤید بوده و هستید و عنقریب آثار آن ظاهر خواهد شد انه لا یضیع اجر المحسنین از قبل عرض شده بود مکتوبی این خادم فانی در جواب دستخط عالی ارسال میدارد تعویق آن تا حال سبب خجالت شده و حال هم چنین اتفاق افتاد که این عبد در خارج سجن بارسال جواب مراسلات جنابین مذکورین مشغول بود و جواب آنمحبوب از قبل نوشته در شهر مانده و مجال هم نبود اینبعد تدارک آن نماید و ارسال دارد امید عفو بوده و هست انشاء الله دفعه دیگر ارسال حضور میشود دستخطی حضرت غصن الله الاکبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدمه الاطهر فدا مخصوص آنمحبوب مرقوم داشتند ارسال شد خدمت جمیع اولیا و دوستان آن ارض که از کوثر استقامت آشامیده‌اند و بافق امر ناظرند تکبیر معروض میدارم و از برای کل از حق جلّ اجلاله توفیق و تأیید میطلبم انه لهو المؤید الموفق العلیم الحکیم و الحمد لله رب العالمین

خادم

فی ۲۹ جمادی الاولی سنه ۱۲۹۹

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

هو الله تعالى جلت عظمته و جل برهانه

حبذا ید اراده حق جل جلاله مساعد و نجوم از ظلمت سماء سجن فارغ و بازغ و منیر و مشرق اگر سجن بسماء نامیده شده باسی نه چه که محل اولیای حق واقع و للحق وارد و الی الحق راجع و من الحق ناطق حمد ساحت امنع حضرت مقصودی را سزاست که از سجن مخلصین آیه مبارکه کلّ یوم هو فی شأن را تفسیر فرمود باسم سجن دوستان خود را بمقامی مرتفع نمود که السن عالم از ذکرش قاصر یعطی و یمنع و هو العلیم الحکیم یرفع حزياً بسطان من عنده و یضع الآخین انه علی کلّ شیء قدیر قدرتش از نار سرّ نور ظاهر فرماید و از نور نتیجه نار عصیان اهل عالم از رحمتش نکاهد و ایقان اهلش بر او نیفزاید اگر اسم کریمش اقلّ از سمّ ابره تجلّی فرماید آثار عصیان در امکان نماند و اگر اسم عدلش تجلّی فرماید قامت‌های عالم از وزر عصیان خم مشاهده گردد اوست کریمی که از غفلت منع نعمت نماید و از عاصی روزی بازنگیرد رحمتش چون فرات جاری و کرمش چون کلمه امرش نافذ و مسری له الحمد فی کلّ الأحوال و هو الغنی المتعال و بعد دستخط‌های آن حبیب روحانی که بجانب عبد حاضر علیه بهاء الله مرقوم داشتند رسید و در ساحت امنع اقدس ابهی بشرف اصفا فائز هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ اعزازه و عظم مقامه

هو الناصر القدر

یا ایها المسجون فی سبیلی ان استمع ندائی انه یدکرک فی حین احاطته الاحزان من کلّ الأقطار انه اخرجکم من السجن لیعلم الغافلون انهم غیر معجزی الله انه یشهرهم فی هذا الحین بعذاب الیم لا تحزن من الذین کفروا و اعرضوا سوف یرون ما قدر لهم من لدن مقتدر قدیر لعمر الله لا ینفعهم حنینهم و بکائهم سوف یجدون انفسهم فی عذاب الله من غیر ناصر و معین انّ الغافلین استنصروا علینا بجنودهم و صفوفهم و سیوفهم و خیولهم و نحن استنصرنا علیهم بالله القویّ الغالب المقتدر القدر قد حضر کتابک و قرأه من کان حاضراً لدى العرش اجنباک آیات لا تعادلها ما فی العالم یشهد بذلک هذا الکتاب المبین قد ورد علیکم فی سبیلی ما ناح به قلمی و صاح من طاف حول عرشی العظیم طوبی لک و للذین صبروا و شکروا فی البأساء و الضراء الا انهم من المقرّین عند الله ربّ العالمین انّا ذکرناک و الذین سجنوا من قبل بذکر یجد منه المقرّبون عرف البقاء کذلک قضی الأمر من لدى الله العلیم الحکیم خذ کتابی بقوة من عندی انه یؤیدکم و یقرّبکم انه هو الغفور الرحیم قد انزلنا الآیات و القوم هم لا یسمعون و اظهرنا البیّنات و الناس هم لا یشعرون قد نبذوا العلم ورائهم مسرعین الی وهم مبین الذی اعرض عن الله اذ ظهر بالحقّ و اتی بسطان عظیم قل یا قوم اتقوا الله و لا تجعلوا الوهم لأنفسکم ربّاً من دون الله ضعوا ما عندکم خذوا ما امرتم به من لدن علیم خبیر انّا ذکرناک و الذین ذکرت اسمائهم و کتبنا لکلّ واحد منهم ما یریدون معهم فی عوالم ربهم المشفق الکریم و نوصیهم بحفظ ما فازوا به ان ربک هو الناصح الامین

یا علیّ قبل اکبر قد رحب المنظر الأكبر بذكر الله و ثنائه و تقدیسه و تنزیهه و عظمته و کبریائه و ثناء اولیائه و اصفیائه و ادلائه و اودائه قد سمع المظلوم ندائک و حنینک و ما نطق به لسان فؤادک فی ذکر الله موجدک و مؤیدک و خالقک و رازقک و معینک ذکرنتی اذکرک شکرنتی اشکرک انّ ربّک هو الفیاض العزیز العظیم طوی لک و للذین ما اضعفتهم قوّة الأقیاء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ من فی السموات و الأرض اولئک عباد وصفهم الله فی کتبه من قبل و من بعد و هم عباد اعترف لسان اولیائه بعلوهم و سموهم بقوله طوباهم افضل من طوبانا كذلك نطق لسان العظمة فی هذا المقام العزیز المنیع البهّاء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی الذین فازوا بحفظ امانات الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ هذا المقام الرقیع انتهى

اشراقات شمس عنایت حقّ از کلمات درّیات واضح و مبرهن است قسم بمقصود من فی السموات و الأرض این کرّه در باره مسجونین نازل شد آنچه که هر ذی وجودی رجای حبس نمود و از حقّ جلّ جلاله در کلّ حین سائل و آمل که از این فیض محروم نمانند آنه هو الفیاض الکریم لله الحمد کلّ خسارت بمعتمدین راجع و جمیع ربح بمقرّین یعنی مسجونین این از بدایع فضل پروردگار عالمیانست اگر این عبد در ظاهر لیتنی کنت معکم نگفته ولكن قلب لازال به یا لیتنی ناطق بوده الحمد لله از جمیع جهات خبر فرح رسید کلّ از ورود در سجن محزون و از خروج از آن مسرور این نعمتی بود بجمیع امزجۀ عوالم معانی و بیان موافق رغماً للذین کفروا بآیات الله مالک هذا الیوم العزیز البدیع تازهتر از کلّ ظهور رأفت و شفقت حضرت سلطان از لسان عظمت در خباء مجد مکرّر این کلمه شنیده شد فرمودند از حضرت سلطان معروف عظیمی ظاهر از حقّ تأیید و توفیق از برایش میطلبیم مشابه این کلمه علیا مکرّر نطق فرموده اند له الحمد و المنّة حضرت سلطان را مؤید فرمود باین خیر بزرگ از حقّ میطلبیم باب حقیقت را بر وجهشان مفتوح نماید و بانوار آفتاب عدل منور فرماید آنه علی کلّ شیء قدير

اینکه مرقوم داشتند نامه های متعدده بنام حضرت خادم علیه من کلّ بهآء ابهآء ارسال داشته اند و جواب نرسیده حال حضرت ایشان چند یومست اول طلوع بیستان توجه مینمایند و بعد از غروب مراجعت گاهی بغرس اشجار و گاهی بقلع مشغولند از ده تا پانزده یوم اذن حاصل نموده اند ولكن بنظر حقیر نمیآید در جواب آن حضرت اهمال کنند و یا در جواب مطلبی توقف نمایند این مدت هر چه از هر جا رسیده عرض نموده و جواب کلّ را فقره بفقره نوشته مع آنکه از جمیع جهات رسائل بمثل امطار وارد بقدر قوه کوتاهی نشده اگر عنایت حقّ جلّ جلاله شامل نشود کجا میتوان از عهده این شغل عظیم خطیر برآمد با تأییدش جمیع مشکلهآسان و من دون آن هر آسانی مشکل لله الحمد ذکر آن حیب روحانی در ساحت امنع اقدس بوده و هست در ایام سجن اولیا جواب گاه گاهی صادر و نازل و این نظر بحکمت بوده چه که وقتی این کلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد فرمودند تا در سجن هستند باقلّ واجب باید عمل نمود چه که اولیای الهی محاطند و معتدین بحسب ظاهر محیط حکمت بالغه ارسال الواح را تصدیق نمینماید الا علی قدر مقدور شاید باین جهت هم جواب بعضی از نامه ها تأخیر شده باشد در هر حال آنچه یک بار برسد کافیست چه که در هر بار کتابی ارسال شده و میشود از حقّ میطلبیم آنچه از الواح و صورت آن بر باد رفته جمع شود اهل ظلم غافلند و شئونات ظاهره بقسمی مغرورشان نموده که جز بمشتهیات نفسانیّه توجه نداشته و ندارند هر عملی را عامل و هر عصیانی را تابع از حقّ جلّ جلاله میطلبیم آنچه را بظلم اخذ نموده اند یعنی آیات الهی بصاحبانش راجع شود

و اینکه در باره اخوان جناب آقا عبدالعظیم و آقا حیدر علیّ علیهما بهآء الله مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لهما من ملکوت حکمة ربّنا العظیم الحکیم قوله عزّ یبانه یا علیّ قبل اکبر عظیم و حیدر در منظر اکبر بذكر مالک قدر فائز لعمری ذکرناهما بما لا یعادلہ ما یری فی الأرض و ما ستر فیها یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا المقام کبرّ علیهما من قبلی و ذکرهما بلسانی و بشرهما برحمتی الّتی سبقت الافاق بگو امروز روزیست بر عظمتش حقّ در جمیع قرون و اعصار شهادت داده صحف و کتب و زبر کلّها بر فضلش ناطق و بر مقامش معترف و مقررّ دنیا را شانی نبوده و نیست باید در محبّت

الهی بمثابه نار مشتعل باشند و در معرفتش بمثابه نور بازغ و روشن بشانی که عرف استقامت متضوع باشد نفس مطمئنه و روح فارغ از کلمه مبارکه حق جل جلاله پرواز مینماید و فوق عالم سیر میکند نه قوت معتدین او را ضعیف مینماید و نه سطوت ظالمین او را از حق باز میدارد لکن نفس ذائقة الموت مردن یک بار است و زندگی ابدی در عقب یا لیت قومی یعلمون از حق میطلبیم ایشان را مؤید فرماید و موفق دارد با کمال حکمت مابین عباد مشی نمایند و بذکر و ثنای حق مشغول باشند آنچه پاینده است اینست که ذکر شد کان الله علی ما اقول شهیدا

جميع منتسبين را تکبير برسان و بطراز ذکر الهی مزین دار آنه مع کل ذاکر و کل مقبل و کل متوجه و کل متمسک و کل متشبث و کل ناظر الی افقه الأعلى و الذروة العلیا البهآ الظاهر من افق سماء فضلی علیهما و علیهن و علی الذین تمسکوا بعروتی الوثقی و تشبثوا بذیلی المنیر انتهى له العنايه و الجود و الکرّم و له الفضل و العطاء علی من فی العالم فی الحقیقه جميع متحیر چه که آفتاب فضل بشانی اشراق نموده که قطره‌ای از ذکر را یک بحر اجر عطا فرموده و ذره‌ای خیر را مکافات طراز خورشید بخشیده و این مخصوص عموم مشاهده شده و میشود و لکن امثال آن حضرت و بستگان ایشان فائزند بآنچه که ذکر و فکر از احصای آن عاجز و قلم قاصر من یقدر ان یصف من قام علی خدمه من لا وصف له چندی قبل این عبد در حضور قائم و همچنین عبد حاضر علیه من کل بهآ ابهاه لسان عظمت خدمات ورقه ضلع آن حضرت و همچنین منتسبین اخری را ذکر میفرمودند این عبد شهادت میدهد که هیچ یک فراموش نشده‌اند خدمات کلّ عند مالک از مئه علوم ظاهر و باهر و هویدا طوبی از برای نفسی که بخدمت فائز شد و بذکر حق جل جلاله مشرف این ذکر را مقامیست که بوصف درنیاید لعمر مقصودنا و مقصودکم و محبوبنا و محبوبکم ان البقاء یستحیی ان ینسب الیه فی الحقیقه از برای ذکر حق جل جلاله مقامیست ادراک بآن نرسد و فهم انسان پی نبرد الا باعانتہ تبارک و تعالی این عبد خدمت کلّ سلام و تکبیر میرساند از حق میطلبد کلّ را فائز فرماید بآنچه لایق ایام اوست

و آنچه در باره حقوق مرقوم داشتند بعد از عرض در پیشگاه عرش رحمانی این کلمات باهرات از افق سماء الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا علیّ قبل اکبر علیک بهائی الیوم بر هر نفسی ادای حقوق واجب و لازم اخذ آن را امر نمودیم در صورتی که بروح و ریحان واقع شود یعنی عباد رحمن بصرافت طبع و بکمال خوشی و خوشوقتی ادا نمایند اگر من دون این واقع شود اخذش لازم نه در سنین معدودات امنا را از اخذ آن منع نمودیم بعد نظر بمقتضیات حکمت ضرورت اقتضا نمود امر باخذ فرمودیم بشرائط مذکوره طوبی از برای نفسی که فائز شد بادای آن لعمر الله نفعش بخود نفوس راجعت لو هم یعرفون باید اخذ شود و بامر الهی صرف گردد جميع باید بآنچه ذکر شد عمل نمایند من غیر اذن تصرف در آن جائز نه مقصود از این بیانات آنکه هرج و مرج واقع نشود و امور از قانون الهی تجاوز نمایند ایادی امر باید در اجراء قانون و اصول احکام الهی سعی و جاهد باشند تا کلّ باوامر الله مطلع و آگاه گردند

و آنچه جناب عظیم علیه بهائی داده بشرف قبول فائز طوبی له ثم طوبی له انا غفرناه و طهرناه فضلاً من عندنا ان ربک هو الفضل الکریم آنچه در باره آن جناب عمل نموده لدی الوجه مقبول بشره بهذا الذکر الحکیم و آنچه رسیده از حقوق محسوب گشته و این خدمت در کتاب از قلم اعلی مذکور و مسطور انتهى امروز روزیست هیچ عملی در او ضایع نشده و نخواهد شد اگر انسان تفکر نماید در آنچه در شأن عمل جناب عظیم نازل شده بمعرفت یوم و معرفت اولیا و مقام اعمال فائز میگردد آنچه در باره آن حبیب روحانی صرف نموده‌اند از حقوق محسوب شده الحمد لله الذی ائده علی اداء حقوقه و اطاعة امره المبرم فی کتابه المبین

و اینکه در باره اخت علیها بهآ الله مرقوم داشتند قد فازت بأمر عظیم الحمد لله الذی ائدها و وفّقها علی امر ذکره الملاء الأعلى و اهل الجنة العلیا و الذین طافوا و یطوفون العرش العظیم ذکر اخت در الواح متعدده نازل خلعت هم مخصوص

ایشان ارسال شد امام وجه قدم مذکور بوده و هستند طوبی لها و لامرأة عملت فی سبیل الله ما ذكره القلم الأعلى فی مقامه الرقیع لله الحمد این کره اخوان آن جناب کلّ بعنايات مخصوصه فائز گشتند از حقّ سائل و آمل که کلّ را بر خدمت امرش تأیید فرماید و موفق دارد

و اینکه در باره لقا مرقوم داشتند بعد از عرض این کلمات عالیات از سماء اراده نازل قوله عزّ اعزازه این ایام در این ارض امور جدیده احداث شده لذا در اذن توقّف نمودیم و بعد هم بمقتضیات حکمت ربّانیّه عمل میشود جمیع را مجدداً از قبل مظلوم تکبیر برسان ليقربهم الفرح و السرور الی مقام لا تحزنهم اعمال المعتدین و قباع الظالمین و نباح الملحدين من كان لله كان الله له این کلمه مبارکه نوشته شد تا اولیا یقین مبین بدانند حقّ با ایشان بوده و هست و اگر در ظاهر لقا از برای بعضی حاصل نشود اجرش در کتاب از قلم وهّاب جاری و نازل این کلمه بشارتیسست از برای نفوسی که لله عمل نموده و مینمایند انتهی

اینکه در باره احبای ارض طال و الف و شین و دیار اخری علیهم بهاء الله و عنایته و رحمته و الطافه مرقوم داشته بودند این تفصیل در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء العظمة و الاقتدار قوله جلّت عظمته یا حزب الله فی الطاء قد سمعتم النداء اذ ارتفع بین الارض و السماء ان استمعوه مرّة اخری من هذا المقام الأبهی الذی يطوفه الملاء الأعلى فی الغدوّ و الأصال قد ورد علیکم ما نوح به الروح و صاح به القلم الأعلى فی مقام قدسه الله عن الأوصاف بیشرکم اهل الفردوس و الجنة العلیا و سکان القصر فی العشیّ و الاشراق یا علیّ قبل اکبر کبر من قبلی علی وجوههم و ذکرهم بما نزل لهم من ملکوت بیان ربّک المختار قل ایاکم ان تخوفکم سطوة الذین یدخلون بیوتهم فی الأصيل و فی الاشراق تسوقهم ملائكة العذاب الی بئس القرار انتم الذین سمعتم شماتة الأعداء و ما نوح به الروح و سلطان الرّسل فی اعلى الغرفات قد فزتم فی سبیلی بما انزله مالک الأسماء من قلمه الأعلى ان افرحوا بذلك یا ولی الألباب كذلك انزلنا لكم الآيات فضلاً من لدنا لیجذبکم الی مقام لا تحزنکم اشارات الذین کفروا برّب الأرباب البهّاء علیکم و علی من فاز بهذا الأمر الذی به نادت الأشیاء الملك لله الواحد الغفار انتهی

و هذا ما نزل من سماء عنایة ربّنا المتعال لأهل الطالّ قوله جلّ جلاله و عزّ بیانه

هو الناطق المحیب

یا اهل طال علیکم بهاء الله الغنی المتعال مظلوم عالم در سجن اعظم محض فضل بشما توجه نموده جمیع امرا و علما و فقها و ادبا طالب این یوم و از حقّ در لیالی و ایام لقایش را طالب و آمل چون تیر اعظم از افق سماء ظهور طالع و لائح و مکلم طور ناطق و ذاکر کلّ محجوب مشاهده گشتند الا معدودی قلیل لعمر الله انه نطق بکلمة و انصعق من فی السموات و الارض الا عدّة احرف وجه الله المهیمن القیوم لله الحمد شما باین فیض اعظم و موهبت کبری فائز گشتید حال از حقّ بطلبید تا باستقامت کبری مؤید شوید در علمای شیعه و آن حزب تفکر نمائید کلّ عجل الله میگفتند چون امطار علم و عرفان از سحاب عنایت مالک ظهور نازل کلّ بنقمة الله راجع گشتند در اعمال آن فئه خبیثه تفکر نمائید شاید از بعد محفوظ مانید مجدّد بامثال آن اذکار از سبیل مستقیم و راه واضح مبین محروم نمائید البهّاء علیکم و الرّحمة لکم و علی من معکم انتهی

هذا ما نزل لأهل الألف و الشّین

بسمی المهیمن علی الأسماء



یا حزب الله فی الألف و الشّین جناب امین علیه بهائی ذکر شما را از قبل نموده مجدّد جناب علیّ قبل اکبر علیه بهائی الّذی سجن لاسمی از بعد شما را ذکر نموده لذا قلم اعلیٰ بذکر شما مشغول از حقّ میطلبیم کلّ را مؤیّد فرماید بر آنچه در کتاب الهی از قلم ابدی جاری و نازل شده ایّام در مرور است و عنقریب ما فی الدنّیا بفنا راجع و یقی لکم ما نزل لکم و یشهد لکم فی کلّ عالم من عوالم ربّکم ان اشکروا الله بهذا الفضل العظیم عنایت حقّ شامل بوده و فضلش با شما خواهد بود جهد نمائید تا فائز شوید بعملی که فنا او را اخذ ننماید و بدوام ملک و ملکوت پاینده ماند ذکر کلّ در ساحت اقدس بوده و خواهد بود البهآء علیکم و علی من معکم و یحبّکم و هذا ما نزل لجناب محمّد

یا محمّد تفکر نما در آنچه شده تا بر آنچه مشرکین تازه اراده دارند آگاه شوی فرقه شیعه که خود را اقدم خلق و اعظم عباد و اهذب نفوس میدانستند لدی الوجه از ادنیّ النّفوس و اشقیّ العباد مذکور گاهی بذکر وصیّ مغرور و هنگامی بذکر ولیّ مشغول وقتی به جابلقا و جابلصا و ناحیه کذبه متباهی چه مقدار از نفوس که باین اوهامات کشته شدند و سیّد عالم بسیوف کذب آن نفوس شهید شد حال هم جمعی در ارض کاف و راء یافت شده‌اند و فرس ظنون را بسرج هوی آراسته و اراده جابلقا و جابلصا نموده‌اند اعاذنا الله و ایّاکم یا معشر المخلصین باری مجدّد آن کذبها بمیان آمده تا حین عارف نشده‌اند که الیوم یوم الله است و ذکری دون ذکر او محبوب نه آیا از گفته‌های پیش آن حزب غافل چه ثمر بردند که این نفوس مجدّد اراده کرده‌اند افّ لهم و بما اکتسبت ایادیهم بحقّ جلّ جلاله متمسک باش و از دوش فارغ و آزاد امروز کتب عالم نجات نمی‌بخشد الاّ بهذا الكتاب المبین اهل آن دیار را از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از کوثر استقامت بیاشامند و از ما سوی الله بگذرند الأمر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید انتهی و اینکه در باره اهل میم مرقوم داشتند و همچنین مسجونین کلّ لدی العرش مذکور و بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز جمیع را بشارت دهید و بعنایت الهی مطمئن نمائید و اما ما ذکر جنابک فی اهل السّین و الشّین بعد از عرض در منظر اکبر این آیات واضحات از سماء مشیّت مالک قدر نازل قوله عزّ ذکره و عزّت عظمته

#### هو الكتاب المبین

انه ینطق فی هذا الحین بما نطق لسان العظمة قبل خلق السّموات و الأرضین انه لا اله الاّ انا العلیم الحکیم یا اولیائی فی السّین ان استمعوا ندائی من شطر سجنی ثمّ اذکروا ما ورد علیّ و علی اولیائی من الذّین نذبوا الحقّ ورائهم مقبلین الی کلّ مشرک مریب قد منع العلماء اهل الانشاء عن التّقرّب الی الله مالک الأسماء اذ اتی من السّماء بسلطان عظیم کذلک سوّلت لهم انفسهم الاّ انهم من الأخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین قد ماج البحر الأعظم و انار افق البیان بشمس عنایة ربّکم المقتدر القدیر انا نوصیکم بما یرتفع به الأمر و بالأمانة الّتی ذکرناها من قبل امرأ من لدنا و انا الأمر العلیم قولوا یا قوم خافوا الله و لا تجحدوا الحقّ بما عندکم لعمر الله لا ینفعکم کتب العالم و لا صحف الأمم اتقوا الله یا ملاء الأرض و لا تكونوا من الغافلین قد ظهر من کان مکنوناً فی حضرة العلم و مسطوراً فی کتب الله العزیز الحمید قد ارتفع التّعاق و ظهر ما اخبرناکم به من قبل انه هو الحقّ علامّ الغیوب سوف یأتیکم ناعق بکتاب الفجّار لیمنعکم عن صراطی المستقیم مرّة یری بخضوع و اخری بمکر کبیر کلّ را از قبل وصیّت نمودیم و بناحق اخبار فرمودیم طوبیٰ از برای نفسی که ناعقین از او عرف استقامت کبریٰ بیابند بشأنی که فرائص شرک مرتعد شود و افتدۀ منافقین مضطرب هر نفسی الیوم غیر ذکر الهی بذکری ناطق شد او لدی الله مردود بوده و هست بعد از زحمتهای زیاد و حمل شدائد و نفی دیار بديار فی الجملة آفتاب ظهور اشراق نمود و

تجلیاتش احاطه فرمود جمعی از خلف ستر و حجاب بیرون آمده و باضلال اولیای حق کمر را محکم نمودند هر نفسی در ثمره اعمال فرقه فرقان تفکر نماید و همچنین در روایات کذبیه که ناس بیچاره را بآن روایات از صراط مستقیم منع نموده‌اند بهیچ وجه بآن نفوس تقرّب نمیجوید و هدیانات آن گروه را قابل اصغا نمیداند نسأل الله بأن یوفّقکم و یقرّبکم و یرزقکم خیر الآخرة و الأولى انه علی ما یشاء قدیر یا اهل السّین قدر ذکر الهی را بدانید و بر لوح قلب بقلم استقامت ثبت نمائید تا از نظر نرود و سارقین و خائنین بآن راه نیابند انتهى  
ما نزل لأولیاء الله فی الشّین

### هو التّاطق الأمين

یا اهل الشّین محبوب عالم شما را تأیید فرمود بر توجّه و اقبال و فائز نمود شما را بر عرفان امری که انبیا و مرسلین عرفان و لقایش را سائل و آمل بودند این فضل عظیمست و این مقام کبیر در حفظش جهد بلیغ لازم این روزیست که خلیل را بآن بشارت دادیم و کلیم را آگاه نمودیم و اشعیا و یوحنا و مسیح را بآن راه نمودیم و خاتم انبیا کلّ را بر عظمت آن اخبار فرموده اگر وصفش را از کتب الهی اخذ نمایند کلمه‌ئی باقی نمی‌ماند لکن عارفین بر این مقام مطّلع و آگاهند از اول امر تا حین جمیع بلائی ارض را لوجه الله قبول نمودیم در لیالی و ایام قلم اعلی متحرّک و فرات رحمت از یمین عرش جاری چون عالم باین طراز بدیع مزین و جدید شد منافقین بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس ساعی و جاهد وصیّت قلم اعلی اولیای خود را آنکه بافق اعلی وحده ناظر باشند و گوش را از حکایات قبل و بعد مقدّس دارند تا باصغاء حقیقی فائز شوند نسأل الله ربّ العرش و الثّری بأن یوفّقکم و یقرّبکم و یرزقکم کوثر الاستقامة انه علی کلّ شیء قدیر و بالاجابة جدیر انتهى این فانی از حقّ باقی سائل و آمل که اهل آن دیار را از ریح مختوم و عنایت حضرت قیوم محروم نفرماید و ایشان را مؤیّد فرماید بر استقامت کبری تا جمیع خائنین و ماکرین و ناعقین خود را از منع عاجز مشاهده نمایند انّ ربّنا الرّحمن لهو القویّ القادر العلیم الحکیم و خدمت کلّ ذکر تکبیر و سلام منوط بجناب عالیست

ذکر امه الله مریم در ساحت امنع اقدس معروض هذا ما نزل لها من سماء عنایة ربّها الغفور

### هو الذّاکر العلیم

یا علیّ قبل اکبر انّا نذکر فی هذا المقام من سمی یحیی و نبشّره بعنایات ربّه الغفور الرّحیم انّا ذکرنا الّذین اقبلوا الی الأفق الأعلی و شربوا ریح الوحی من ید عطّاء ربّهم الکریم یا یحیی طوبی لک اخذت الکتاب بقوّة من عند ربّک و نوصیک فی هذا الحین بحفظ هذا المقام العظیم و نذکر امتی الّتی زیّناها بطراز حبّی و سقیناها کوثر ذکر الّجلیل أنّها ذکرت ربّها حین الصّعود و ذکرناها فضلاً من عندنا و ادخلناها فی ظلّ سدرتی الّتی تنطق اوراقها انه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر انّا غفرناها رحمة من لدنا و انا الغافر الحکیم انتهى

اینکه مرقوم داشتند اگر اذن حاصل شود بارض میم مخصوص تسلّی اولیای آن ارض توجّه نمایند عرض شد قوله تبارک و تعالی یا علیّ قبل اکبر این فقره بسیار محبوبست لازمست نفسی باین خدمت عظیم قیام نماید و مظلومان وادی ظلم را بنور عدل منور سازد تسلّی بدهد و بحر رحمتی که در قمیص لفظ نیاید از قبل حقّ بر آن مظلومان نثار نماید یا علیّ کلّ بعنایت حقّ فائز شدند و کلمه عفو از برای کلّ نازل بعضی را خوف اخذ نمود و سطوت ظلم مضطرب ساخت بلا عظیم بود و نار ظلم مشتعل و قلوب معتدین قاسی عمل نمودند آنچه را که قلم از ذکرش حیا مینماید ولکن عمر دنیا کوتاهست محزون نباشند چه

که آنچه واقع شده لله بوده و فی سبیل الله وارد گشته این عذاب در کام عشاق عذب بوده و هست لکن توجه آن جناب باید در آن ارض مشورت نمایند و بآن عامل شوند بسیار حکمت باید لثلاً یحدث ما حدث من قبل باید بکمال حکمت حرکت نمود ناس جاهل مترصد ضوضا بوده و هستند ولكن الله یحفظ عباده انه علی کل شیء قدیر بعد از مشورت اگر عازم شدند آن وجه را هم خرج سبیل نمایند کذلک امرناک ان ربک هو الامر العلیم الحکیم انتهى

لوحی از قبل مخصوص آن حضرت نازل و ارسال شد و همچنین لوح امنع اقدس دیگر نازل و در ارسال آن تأخیر رفت حال حسب الامر آن هم ارسال شد انشاءالله از بحر معانی مستوره در آیات منزله و الواح مبارکه بنوشند و بنوشاند هنیئاً لجنابک و لمن شرب من یدک كأس عطاء ربنا و ربک و دو لوح مذکور در آیامی که در حبس تشریف داشتند از سماء عنایت نازل فی الحقیقه فضل و عطا را احدی قادر بر احصا نه له الحمد فی کل الأحوال حضرت غصن اعظم و همچنین حضرت غصن اکبر روحی لهما الفداء تکبیر میرسانند و اظهار عنایت از قبل و بعد از ایشان ظاهر با حزن شریک بودند و با سرور شریک جمیع اهل سرادق عظمت و عصمت بآن حضرت و ورقه ضلع و اخت و منتسبین آن جناب از رجال و اماء تکبیر میرسانند و اظهار محبت میفرمایند فی الحقیقه این حبس جدید غیر حبسهای قبل واقع شد چه که مطلع حزن اکبر و همچنین فرح اکبر بود لله الحمد و المنه علی کل ما یفعل یضع و یرفع و هو المقتدر القدیر تعالی الذی کان محموداً فی فعله و مطاعاً فی امره و هو العزیز الحکیم السلام و التکبیر و البهاء و الذکر و الثناء علیکم و علی من معکم و علی من شرب ریحق الوحی منقطعاً عن الذین کفروا و غفلوا و اشركوا و اعرضوا عن الله المقتدر العلیم الخبیر

حسب الأمر باین جناب اصدق المقدس تکبیر برسان تأخیر جواب عرایض او سبب انقلاب این ارض بوده از حین انقلاب ارض طاء تا حین در این ارض گفتگو بمیان آمده از هر چیزی تفحص مینمایند و همچنین جواب عرایض جناب میرزا اسدالله علیه بهاء الله انشاءالله در این ایام میرسد و اهل جناب حرف عین و همچنین اصحاب آن ارض را از قبل مظلوم مجدد تکبیر میرسانی و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت میدهی بگو حقیقت شما بمثل آفتاب واضح و هویدا شد چه که تا الیوم یعنی از اول ابداع تا حین بر اهل حقّ وارد شده آنچه بر شما وارد شد آنها گواه شما هستند و شما گواه آنها و حقّ گواه هر دو یا علیّ قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی باید کلّ بحکمت عمل نمایند و بآن متمسک باشند معنی حکمت را القا نما تا کلّ به ما امروا به من عند الله عامل شوند اینست خیر عظیم البهاء و التکبیر علیهم و علی عباد الله الراسخین

\* \* \*

جذبا

محبوب مکرم جناب آقا میر محمد حسین بک علیه بهاء الله و عنایت ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حبذا یوم الله ظاهر و عرف قمیص متضوع و سدره ناطق امروز از حقیقت اینکلمه علیا ظاهر العزّة و القدرة و العظمة لمن اتی بالحقّ بجنود الوحی و الالهام در جمیع احوال آیات الهی نازل و بیناتش ظاهر امروز روز توحید خالص است لله الحقّ جلّ جلاله چه که یوم یوم اوست و لا یدکر فیہ الا هو رغماً لأهل البیان الذین نذوا ما امروا به فی کتاب الله مالک السماء و فاطر السماء بقدّم اول راجع شده اند لعمر محبوبنا و محبوب من فی الأرض و السماء پست تر از حزب شیعه مشاهده میشوند در آنی تفکر

نمودند آیا ثمر آنقوم چه بود و حاصل عقاید و اعمالشان چه جز آنکه فتوی بر قتل سیّد عالم و اولیای الهی دادند و بر منابر و مساجد بسب و لعن مشغول فضّ الله فاهم و الصلوة و السلام على اولیاء الله فی هذه الايام نفوسیکه اسماء ایشان را منع نمود و اعراض و اعتراض قوم ایشانرا از توجّه بازداشت باسقامت تمام بر امر مالک انام قیام نمودند ایشانند نفوسیکه کتب قبل و بعد بذکرشان ناطق و بر مقامشان گواه صد هزار طوبی از برای آن نفوس که بحق ناظرند و از غیرش منزّه و مقدّس و میرا علیهم سلام الله و تکبیره و رحمة الله و فضله اسأل الله بهم ان يجعلنی و اولیائه قائمین ثابتین راسخین علی شأن لا یمنعنا نفاق کلّ ناعق و مکر کلّ ماکر غدار

و بعد یا حبیبی چندی قبل نامه آنجناب رسید عرف توجّه و اقبال و استقامت از او متضوّع بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده حضرت و عرضت تلقّاء الوجه فلما تمّ نطق لسان العظمة بما لا یعرف بذکری و ذکر امثالی اسأله فیکلّ الأحوال بأن یؤیّدنی علی حفظ ما ینطق به لسان العناية فیملکوت البیان قوله تبارک و تعالی بسمی الناطق فی السجّان الأعظم انه یهدی الأمم الی الله مالک القدم و یقرّبهم الیه فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم

یا ایّها الناظر الی الأفق الأعلی قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقّاء الوجه و انزلنا لک ما تجد منه عرف عنایتی الّتی سبقت من فی السموات و الأرض یشهد بذلك امّ الكتاب فیهذا المقام الرقیع وجدنا منک عرف حبّی و الاستقامة علی امری طوبی لک و لمن فاز بهذا المقام العظیم فانظر تمّ اذکر ما نطق به اهل البیان الّذین اعرضوا عن الحقّ و کفروا بالله ربّ العالمین یدعون الایمان بنقطة البیان و کفروا بالذی ارسله بالحقّ و جعله مبشراً لهذا النبی الّذی به اضطربت ارکان العلماء و اخذت الرّیازل کلّ القبائل الا من شاء الله ربّک العزیز الحمید لم ادر بأی برهان آمنوا بالله من قبل و بأی امر اعرضوا عن هذا الأفق المنیر

بلسان پارسی ذکر میشود تا کل بیابند و بر خدعه و مکر و غفلت نفوس مشرکه آگاه شوند سلطان وجودیکه معادل جمیع کتب الهی بل ازید از ملکوت مشیتش نازل چنانچه عالم را احاطه نموده او را انکار نموده اند و بگمان خود خود را از اهل ایمان میشمردن لعمر الله نقطه بیان از ظلم آن نفوس بنوحه و ندبه مشغول است امروز حقّ جلّ جلاله در اثباتش بهیچ امری محتاج نه انه یستدلّ بما انزل من عنده و اظهر من لدنه دوستان آن ارض را تکبیر برسان و عنایت و الطاف حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف تقرّ عیونهم بما وعدهم الله انه هو ارحم الرّاحمین و المهیمن علی من فی السموات و الأرضین انتهى

صد هزار حمد و شکر مقصود عالمیان را که دوستان خود را از عرف محبت یکدیگر مسرور میفرماید و همّ و غم را بیهجت و ابتهاج تبدیل مینماید یک کلمه که از قلب طاهر پاک ظاهر میشود عالم خلق را تربیت مینماید و به شطر دوست میکشاند له الحمد و المنة فیکلّ الأحوال و از او سائل و آمل که آنجناب را از اعلام منصوبه محسوب فرماید و بشأنی توفیق عنایت نماید که از برای احدی مجال اعراض و اعتراض نماند ناله این عبد و حنینش از نفوسی است که آفتاب را مشاهده مینمایند و بر ستر آن همّت گماشته اند و نفسه الحقّ بیم آنست مجدّد بظنون و اوهام قبل خلقرا محجوب نمایند و هزار و دوپست سنه دیگر بل ازید بمجادله با یکدیگر مشغول شوند امید آنکه حزب الله ناس را حفظ نمایند جاهلانرا آگاهی بخشند و غافلان را متنبّه سازند طوبی لمنصف انصف فیما ظهر و ویل للغافلین و التّارکین

اینکه در باره علیا مخدّره معظمه ورقة الفردوس علیها بهاء الله الابهی مرقوم داشتند در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة جمیع اهل عالم از برای عرفان نفس حقّ و خدمت امرش خلق شده اند و لکن حبّ زخارف و اشتغال بان کل را از عنایات مخصوصه حقّ جلّ جلاله منع نموده و محروم ساخته بشأنیکه در اداء حقوقیکه بنفس حقّ راجعست متوقّفند و حال آنکه ثمره اش بخود آن نفوس راجع طوبی از برای نفوسیکه بنار محبت مشتعلند و بما نزل فی الكتاب عامل تا حین بقدریکه در نصرت امر صرف شود مؤیّد نشده اند لعمری کل غافلند الا من شاء الله چه اگر بر مقام اعمال این ایام مطلع

شوند جان رایگان ایثار نمایند تا چه رسد باموال فانیه انتهی این خادم فانی از حقّ میطلبید جمیع را مؤید فرماید تا کل حجبات را خرق نمایند و بر خدمت امر قیام کنند

و اینکه مرقوم داشتند امر صادر شود بر تسلیم حقوق الی الورقة علیها بهاء الله و عنایتیه حسب الامر باید نفسی عباد را لله متذکر نماید که شاید بر اداء حقوق موفق شوند و تحصیل مقام عالی و اجر باقی نمایند نزد امینی جمع شود و اخبار نمایند تا بارادة الله عمل شود و از آنجوه مقدریکه بحضرت ورقه علیها بهاء الله از قبل میرسید برسانند و تفصیل را بنویسند امید هست که وراثت حضرت میرزای مرفوع علیه بهاء الله و رحمتیه موفق شوند و بر اثر قدم والد مشی نمایند حال که بعضی محجوب و بعضی متوقف و بعضی متدنند امید هست که نیت خالص آنمرفوع مرحوم سبب و علت فیوضات کلیه گردد و ابنا را از اجر جزیل و خلق جمیل و انفاق فی سبیل الله محروم نفرماید از حقّ میطلبیم ایشانرا مؤید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه است انشاءالله حزب الهی موفق شوند بر آنچه در کتاب نازل شده

و اینکه در باره نهال بستان عرفان و اوراق سدره محبت رحمن علیهم بهاء الله که بانجناب منسوبند مرقوم داشتند در پیشگاه حضور عرض شد و بشرف اصغا فائز هذا ما نزل للابن ولی آقا علیه بهاء الله

هو المشرق من افق سماء البیان

ذکر من لدنا لمن فاز بانوار الملكوت اذ اتی مولی الجبروت بسلطان مبین قل سبحانک یا من باسّمک ماجت بحار الحکمة و العرفان و بنور وجهک اشرق افق البرهان اسألك بأّم الكتاب و نفحات وحیک فی المآب بأن تجعلنی مؤیداً بتأییداتک و مستقیماً علی امرک و ناظراً الی افقک و ناطقاً بثنائک بین عبادک لک الحمد یا الهی بما اظهرتنی فی ایامک من صلب احد من اولیائک اسألك بقدرتک و قوتک ان لا تجعلنی محروماً عمّا عندک و لا تخیبنی عمّا قدرته لأصفیائک و امنائک انا الذی اعترفت یا الهی بوحدانیتک و فردانیتک و بما انزلته فی کتابک لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یكون انتهی و هذا ما نزل للبنّت نوریّه علیها بهاء الله

بسمی المقدّس عن الأسماء

یا ورقه ندای الهی را از طور معانی بشنو از اول خلق عالم تا حین چنین ندائی مرتفع نشده لعمری بندائی األحلی انجذب من فی السّماء و سکّان ملکوت الأسماء طوبی از برای امیکه ترا شیر داد و از برای اییکه ترا تربیت نمود قدر و مقامش را بدان چه که اوست واسطه وجود تو و اوست سبب اقبال تو جمیع عالم طالب و چون انوارش از افق ظهور لامع و ساطع کل اعراض نمودند و تو از اوراقی محسوبی که در صحیفه حمرا از قلم اعلی مذکورند قدر اینمقام اعلی را بدان و حقّ جلّ جلاله را شاکر باش البهّاء علی اییک و امک و علیک و علی اللّائی آمنّ بالله المهیمن القیوم و هذا ما نزل لبنت اخری علائیه علیها بهاء الله

بنام دوست یکتا

امروز هر نفسی بمعرفت حقّ جلّ جلاله فائز شد او از اهل فردوس اعلی در کتاب مذکور و مسطور و هر نفسی غفلت نماید او از اهل سجّین در کتاب مبین طوبی از برای نفسیکه دنیا او را از مالک وری منع نمود لعمر الله او اگر از اوراق است از

اقوی الرجال محسوب و اگر از اضعف عباد است از ابطال عند غنی متعال معروف طوبی لورقة ما منعها ارياح عاصفات عن الله ربها از حقّ ميطلبيم اهل آن بيت را بر امرش مستقيم فرمايد و باسمش معروف اوست مقتدريکه ضوضاء عالم و ظلم امم او را منع ننمايد اراده اش قاصم اراده های عالم و مشيتش قاطع مشيات انه لهو الفرد الواحد المقتدر القدير انتهى و هذا ما نزل للأخت عليها بهاء الله

هو المقتدر على ما اراد و يريد

كتاب انزله المظلوم في السجن الأعظم و فيه يذكر امة من امانه و ورقة من اوراقه لتأخذها حلاوة بياني و تقرّبها الي ملكوتي العزيز المنيع انا ذكرناك بهذا الذكر البديع نسأل الله بأن يجعله كنزاً لك عنده انه على كلّ شيء قدير و هذا ما نزل للأخت اخرى عليها بهاء الله

هو الناطق العليم

سبحان من انزل الآيات و اظهر البيّنات و نطق فيكل شأن انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد سمع كلّ شيء نداء ربه و القوم هم لا يفقهون انا اظهرنا ما كان مكنوناً في العلم و مخزوناً في كتب الله مولى الوجود طوبى لأمة فازت بالايمان و آمنت برّبها اذ اتى بسطان مشهود خدى كتاب الله بقوة من عنده ثم اشكرى ربك العزيز الودود كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتذكرى ربك مالك اليوم الموعود و هذا ما نزل للضلع عليها بهاء الله

هو الناظر من افق الملكوت

كتاب انزله مالك الملوك و فيه يذكر امانه اللّائي آمن بالله الفرد الخبير قد خلقنا كلّ شيء لاصغاء ندائي و عرفان نفسى المهيمنة على من في السموات و الأرضين من الناس من فاز بالعرفان منقطعاً عن الامكان و منهم من اتخذ الشيطان لنفسه رباً من دون الله الا انه من الصّاغرين في كتاب الله العليّ العظيم خدى كتاب الله بقوة من عنده ثم اشكرى ربك العزيز الحميد انا ذكرنا كلّ عبد اقبل الى الله و كلّ امة اقبلت الى افقه المنير بهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على كلّ امة ما منعها شبهات العلماء و لا اشارات المعرضين انتهى عنایت حقّ جلّ جلاله بمقاميست که جميع السن عالم از شکرش عاجز و قاصر ولكن عباد غافل از اينمقام بلند ارجمند آگاه نه باوهم خود مشغول يا حبيب فؤادی في الحقيقه عالم از نار ظنون و اوهم سوخته و خلق را از حقّ منع نموده امروز یک کلمه که از قلم اعلى در باره نفسى جاری و نازل او بعنایت سرمدى فائز است اکثري از خلق از عرفان اينمقام بی بهره و بی نصيب مع آنکه کل میدانند جز حقّ جلّ جلاله معين و ناصر نبوده و نخواهد بود عنایت و آثارش عالم فانی را بطراز باقى مزین فرمايد در جناب مستوفى مرفوع عليه بهاء الله ملاحظه فرمائيد در دنيا بسیار زحمت کشيد اولادش را بر چشمهائش ترجيح ميداد معذلك بعد از او قدر و مقام او را ندانستند و بر قدمش مشى نمودند لعمر مقصودنا آنچه با اوست و سبب فوز ابدى او آياتى بود که از قلم اعلى مخصوص او نازل شد بيک آيه آن هزار وارث و صدهزار اولاد معادله نمينمايد علاوه بر الواح منيعه یک لوح امنع اقدس در زيارتش نازل لعمر الله لا يعادله شيء من الأشياء از حقّ ميطلبيم اولاد ايشانرا هم مؤيد فرمايد که شايد از بحر حيوان محروم نمانند و از فضائل پدر قسمت برند انه على كلّ شيء قدير

اینکه در باره مخدّره مرفوعه مبروره والده علیها بهاء الله و عنایته مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نزل لها من ملکوت  
مشیة ربنا العلیم الخبیر

هو الغفور الکریم

سبحانک یا من باسمک امطرت السّماء و نبتت الأرض و اشرقت الشمس و ظهرت الأسرار و برزت الآثار اسألك ببحر رحمتک  
و نفحات وحیک و ظهورات آیاتک بأن تغفر امتک الّتی صعدت الیک و ارادت فضلک و جودک و مواهبک و الطافک ای ربّ  
فأنزل علیها من سحاب الکرّم ما ینبغی لفضلک یا مالک القدم ایربّ هذا یومک و فیه هاج عرف قمیص جودک و تضوّعت  
رائحة بیانک اسألك بأن تفعل بها ما ینبغی لک و لأیامک و یلیق لعزّک و سلطانک أنّک انت الّذی لا یعجزک شیء و لا  
یمنعک امر لا اله الا انت المقتدر الغفور الکریم انتهى لله الحمد مخدّره مرحومه را از جمیع جهات رحمت الهی احاطه نمود  
ینبغی لنا ان نشکره فی کلّ الأحوال و نحمده فی الغدوّ و الآصال  
و همچنین ذکر صعود جناب ملاّ محمّد حسن علیه بهاء الله تلقاء عرش رحمانی باصغا فائز هذا ما نزل له من سماء  
الفضل و العطاء قوله تبارک و تعالی

بسمی الّذی به ماج بحر الغفران فی الامکان

سبحان الّذی انزل الآیات بالحقّ و اظهر الدلیل و اوضح السبیل و نطق و انطق الأشياء علی أنّه لا اله الا هو المهیمن القیوم  
شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذی اتی بالحقّ أنّه مالک الظهور و مکلم الطور و المذکور فی کبد البهّاء بالسّرّ المستور و المرقوم  
من القلم الأعلى فی الفرقان و الانجیل و التوریه و الزبور به ظهر الصراط و نصب المیزان و نفخ فی الصور و رجع کلّ امر الی  
الله مالک یوم النشور

ان یا قلم اذکر من سمی بالحسن بذکر يتضوّع منه عرف عنایة الله ربّ ما کان و ما یكون طوبی لک یا حسن بما  
شهدت بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض و اعترفت بما اعترف به لسان العظمة فی مقامه المحمود اشهد أنّک اقبلت  
الی الله اذ اعرض عنه العباد و اجبت مولاک اذ ارتفع النداء بین الأرض و السّماء انت الّذی فزت بلوح الله و ذکره و ایام الله و  
ظهوره طوبی لک و لمن تقرّب الی رمسک و زارک بما انزله الرّحمن من سماء الايقان أنّه من المحسنین فی کتاب الله ربّ  
الملك و الملکوت انت الّذی زینک الله بنور الايمان و غفرک فضلاً من عنده و ادخلک فی الجنة العلیا و سقاک کوثر العطاء  
باسمه المهیمن علی الغیب و الشّهود

سبحانک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء تعلم و ترى أنّه سمع ندائک و اقبل الی افقک و اشتعل بنار حبّک فی ایام فیها  
اعرض عنک العلماء و العرفاء و الأدباء ایربّ زینّه بطراز الغفران بین اهل الجنان و نورّه بنور الموهبة و العطاء یا من فی قبضتک  
ناسوت الانشاء و ملکوت البقاء لا اله الا انت المقتدر المهیمن العزیز العظیم الحمد لله العلیم الحکیم انتهى  
طوبی له و نعیماً له و هنیئاً له فائز شد بانچه که این عبد و ملاّ مقرّبین و مخلصین آنرا راجی و آملند قسم بافتاب افق  
بیان این ایام موت بسیار محبوبست اگر باثر قلم الله فائز شود ولكن زندگی را هم این خادم بسیار طالب چه که شاید خدمتی  
از او ظاهر شود که لایق و قابل ذکر باشد شهادت میدهم این خدمتی که باین فانی راجعست عظیم و بسیار عظیمست از حقّ  
جلّ جلاله توفیق میطلبیم و از آنجناب هم التماس دعا مینمایم که شاید موفق شوم و از عهده برآیم

و اینکه در باره جناب ابوطالب بیک و جناب خلیل آقا علیهما بهاء الله مرقوم داشتند چند شهر قبل جناب آقا عزیزالله علیه بهاء الله و عنایت نوشته بودند که جناب ابوطالب بیک چندی قبل قصد طبس نمودند و جناب میر علیه بهاء الله الأبھی او را تبلیغ نموده و بشرف ایمان فائز گشته و او جناب خلیل آقا را و این تفصیل از قبل در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و دو لوح مخصوص ایندو از قلم اعلی نازل و نزد جناب آقا عزیزالله علیه بهاء الله ارسال شد که برسانند و این کره هم که عرض شد اینکلمات عالیات در باره این دو نازل قوله تبارک و تعالی

### بسمی المشرق من الأفق الأعلى

یا میر انّ القدير يناديك فيهذا الحين الذي استوى على سرير الايقان و يدع الكلّ الى افقه المنير اذكر من سمّي بأبيطالب الذي اوضحت له السبيل و دعوته الى الله الفرد الخبير انا ذكرناه من قبل بلوح لاحت من افقه شمس عناية ربك المشفق الكريم طوبى لك بما سقيته كوثر العرفان و عرفته سبيلي المستقيم انا نوصيه بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر البديع و نذكر الخليل الذي اقبل الى الجليل في يوم اعرض عنه كلّ جاهل مريب انا ذكرناه و الذين آمنوا بما يجد منه المقربون عرف عناية ربهم العزيز الحميد طوبى از برای ابوطالب که سلاسل قوم را در يوم الهی باسم حضرت قيوم شکست و بافق اعلى توجه نمود اهل طريق در اينظهور اکثري غافل مشاهده گشتند طوبى از برای نفسیکه بعرفان مکّم طور فائز شد نسأل الله بأن يوفقه و يقربه و يؤيده على محو ما سمع من قبل و صحو ما يسمع اليوم من شطر السجن الذي اشرقت من افقه شمس البيان امراً من لدن مقتدر قدیر البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و عليه و على الخليل و على كلّ ثابت راسخ مستقيم انتهى اينفانی از حقّ سائل و آمل که ايشانرا مؤيد فرمايد بر آنچه سبب ارتفاع امر اوست امروز استقامت از اعظم اعمال لدى الله مذکور چه که شياطين بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدسه ساعی و جاهدند مع آنکه از اصل امر بينخبر و غافلند اين عبد هم خدمت ايشان سلام و تکبير ميرساند و از برای هر یک توفيق و تأييد ميطلبد

اینکه در باره حضرت افنان جناب آقا سيّد علی علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتند ايشان و حضرت افنان کبير و اخوی و امّ و اخت و بنين اخت و من معهم حال در جوار ساکن و این کره کره سيم است که حسب الاذن بسجن فائز و در ظلّ سدره مستريح قد جعل الله التوفيق رفيقهم و اسکنهم فی جواره و رزقهم ما کان مسطوراً من القلم الأعلى و مذکوراً فی کتب المرسلين اينفانی تبلیغ ذکر آنحضرت را نمود و ايشانهم بذکر آنجناب ناطق حاملين و طائفين و مهاجرين و مسافرين کل سلام و تکبير ميرسانند حبّدا هذا المقام العزيز المنيع لازال اينبعد از محبوب بيزوال مسملت نموده که آنحضرت را تأييد فرمايد بر تأليف قلوب و اشتعال نفوس بنار محبة الله و کل موفق شوند بحکمت هذا امر من لدى الله با کمال شوق و اشتياق و شعف و اشتعال متمسک باشند و متشبث اين فضلى است از برای ضعفا بايد اقويا ملاحظه نمايند البهاء و الذکر و الثناء على حضرتکم و على من معکم و على الذين اعترفوا بما اعترف به لسان العظمة انه لا اله الا هو العزيز المحبوب

عرض ديگر ذکر مرفوع مبرور جناب آقا محمّد علی علیه بهاء الله که در جدّه صعود فرمودند در دو مقام از قلم اعلى نازل یکی در لوح مخدّره امّ ايشان و آخر در لوح جناب ملا غلامحسين قد فاز بما کان امل الخادم و آمال المقرّبين

خادم



## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

هو الله المقتدر القيوم

حرّك يا عبد هذا القلم السنّا على هذا اللّوح الدّرّيّ البيضاء ليحكى عمّا يغنّ الرّوح في قلبك من الحان الهويّة في هذا الجنّة البديعة على هذا الدّوحة الصّمدية لتستبشر بذلك عباد مكرمون الذين فيهم غرس شجرة الرّبّاني و اشرفت شمس الصّمداني و النور السّبحاني و الظّهور القدماني و بهم فجّرت عيون الالهية و استورقت سدرة العمائية و اثمرت ورقة الكافورية و منهم استقرّ جوهر الهويّة على عرش القدم و تغرّد الورقاء في هيكل المكرّم و طلعت انوار الصّبح من شمس الهويّة في قمص المفخّم و بهم ظهرت الموجودات و اليهم اعادت و منهم طلعت الممكنات و اليهم رجعت و بهم ليس هيكل الفناء ردآء البقاء و تنوّب جوهر الفقر قميص الغناء و ساذج الدّلّ ثوب الكبرياء

فسبحانك اللهم يا الهى لم ادر ما اذكرك حينئذ اذكرك بما تنطق في صدرى او بما تلهم في قلبى او اذكرك بما وفيت بعهدك فى حقّى و حقّ عبادك كما وعدت من قبل فى محكم كتابك و متقن آياتك قلت و قولك الاحلى و وعدك الصّدق فى ملكوت الاعلى يوم يعنى الله كلّ من سعته اشهد حينئذ بين يديك بانك وفيت بكلّ ما وعدت و ادّيت بكلّ ما حتمت و قضيت كلّما ثبتّ بحيث جعلت كلّ شئى مكمّن غنائك و معدن افضالك فيما عرفتهم مناهج امرك و سبل احكامك و جواهر حكمتك و ساذج علمك و معانى آياتك و كشفت عن وجهك براقع الجلال ليشهدن الكلّ من انوار الجمال فى هيكل ذكرك و قمص عزّك و جوهر علمك و مخزن وحيك و معدن امرك و مكمّن نورك حتّى استغنيت به عن دونه و استكفيت به عن كلّ ما سواه و استفرغت به عن كلّ من فى السّموات و الارض بحيث كلّ العباد يطلبون قربك و جوارك و الطّوف فى كعبة ذاتك و الورود فى حرم لقائك ولكن ائى فوعزّتك ما عرفت بعدك حتّى اطلب قربك و وصالك و ما شهدت فراقك لكى اتمنى واصلك و لقائك فما ظنّى بك يا الهى و ما همّ العباد اليك يا محبوبى لانك كنت قائماً فوق كلّ شئى و باقياً على كلّ شئى فاستلک حينئذ بشمس ازليّتك و انوار عزّ قدس ربوبيّتك بان تجعل هؤلاء من آيات عزّ سلطنتك و من اثمار شجرة فردانيّتك و من اوراق سدره كينونتك ثمّ اشتعل يا الهى فى قلوبهم سراج محبّتك و مشكوة عنايتك و مصباح ولايتك لتحرق اكبادهم شوقاً للقائك و حبّاً لوصالك و طلباً لزيارة جمالك اذ هذا شأن لم يكن فى الملك شأن اعظم من ذلك و لتحركهم ارياح القدس عن شمال الحدية الى يمين الاحدية ليقدرن على الصّعود الى ررف العماء خلف سرادق المجد فى ملكوت السنّا و جيروت البقاء فى حديقة الكبرى عند قميص العلى فى هيكل الاعلى ثمّ استقرّهم يا الهى على مقام الذى خلقت لهم بهم بانفسهم ثمّ البسهم من خلع هدايتك و قميص الذى نسجته من ايدى قدرتك و انامل عزّتك ثمّ اثبت يا الهى على الواح قلوبهم من قلم الامضاء ممّا ينبغى لاهل القضاء و ائك فعّال لما تشاء و ائك انت على كلّ شئى قدير ١٥٢

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

جناب میرزا ابوالقاسم علیه بهاء الله

بسمه المهیمن علی الاسماء

حضرت خاتم انبیا روح ما سواه فداه از مشرق امر الهی ظاهر و با عنایت کبری و فضل بیمنتھی ناس را بکلمه مبارکه توحید دعوت نمودند و مقصود آنکه نفوس غافله را آگاه فرمایند و از ظلمات شرک نجات بخشند و لکن قوم بر اعراض و اعتراض قیام کردند و آوردند آنچه را که معشر انبیا در جنّت علیا نوحه نمودند در انبیای قبل تفکر نما هر یک باعراض قوم مبتلا گشتند بعضی را بجنون نسبت دادند و برخی را سحر گفتند و حزبی را کذاب بمتابۀ علمای ایران سالها از حق جلّ جلاله ظهور این ایام را میطلبیدند و چون افق عالم منیر و روشن گشت کل اعراض نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند آنک اذا سمعت تغرّادات حمامة بیانی علی اغصان دوحه عرفانی قل

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بان لیس لک شریک فی ملکک و لا شبیه فی مملکتک اسئلک بامواج بحر قدرتک و اشراقات انوار شمس احدیتک بان تحفظنی من شرّ اعدائک و تقرّبنی الیک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک معرضاً عن دونک اسئلک بنار سدرتک و نور امرک ان تکتب لی ما کتبه لاصفیائک آنک انت المقتدر الغفور الکریم لا اله الا انت العلیم الحکیم

\*\*\*

جناب آقا میرزا اسدالله ابن نجارباشی علیه بهاء الله

بنام دوست یکتا

حقّ جلّ جلاله اهل عالم را بحیات دائمه میخواند و لکن عباد او را بظنون و اوهام غفلت بشأنی ناس را احاطه نموده که در لیالی و ایام بغیر حقّ مشغولند و شاعر نیستند در کلّ حین عذاب مبین از برای خود مهیا مینمایند عنقریب ثمرات اعمال خود را مشاهده کنند و بر خسران خود گواهی دهند طوبی از برای نفسیکه زخارف فانیه و الوان مختلفه و اقتدار فراعنه او را از مطلع نور احدیه منع نمود بحقّ متمسک و باو متشبّث از حقّ میطلبیم عباد خود را محروم نسازد و از رحیق مختوم قسمت عطا فرماید

\*\*\*

ضلع جناب ابوالحسن الّذی ہاجر

بنام دوست مہریان

حقّ عزیز میفرماید ای کنیز من ذکرت لدی العرش مذکور و لسان الہی باین لوح ناطق تا از بدایع فیوضات رحمت محیطہ اش مسرور شوی و بعنایتش مطمئن در کلّ احیان بذکر محبوب امکان مشغول باش و از دوش فارغ آنچه مقصود از آفرینش بوده عرفان اللّہ است الحمد للّہ بمعرفتش فائز شدی و از بحر محبتش آشامیدی این نعمت بزرگ را غنیمت دان و سهل مشمر و از سارقین و منکرین و شیاطین حفظش نما چه کہ لؤلؤ ثمین را سارقین از کلّ جہات در کمین بوده و خواهند بود انشاء اللّہ بتأییدات اسم اعظم الہی مکنون و محفوظش داری

\* \* \*

هو المبین الحکیم

حقّ جلّ جلالہ از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمدہ الیوم دین اللّہ و مذهب اللّہ آنکہ مذاہب مختلفہ و سبل متعدّدہ را سبب و علّت بغضا نمائید این اصول و قوانین و راہهای محکم متین از مطلع واحد ظاہر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر بمصالح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده

ای اہل بہاء کمر ہمت را محکم نمائید کہ شاید جدال و نزاع مذہبی از بین اہل عالم مرتفع شود و محو گردد حبّاً للّہ و لعبادہ بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید ضغینہ و بغضای مذہبی ناری است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الہی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد در محاربت واقعہ بین دولت علیہ و روس ملاحظہ نمائید طرفین از جان و مال گذشتند چه مقدار قریہ ہا کآن لم یکن مشاهده شد

مشکوٰۃ بیان را این کلمہ بمثابہ مصباح است ای اہل عالم ہمہ بار یک دارید و برگ یک شاخسار بکمال محبت و اتحاد و موّدت و اتفاق سلوک نمائید قسم بآفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حقّ آگاہ گواہ این گفتار بوده و ہست

جہد نمائید تا باین مقام بلند اعلیٰ کہ مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید این قصد سلطان مقاصد و این اہل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیرہ ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل بنظر میآید و سحاب تیرہ مظاہر ظنون و اوہامند یعنی علمای عصر گاہی بلسان شریعت و ہنگامی بلسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصیٰ و غایہ قصویٰ ظهور این مقام بلند اعلیٰ بوده کفی باللّہ شہیدا

ای اہل بہاء با جمیع اہل عالم بروح و ریحان معاشرت نمائید اگر نزد شما کلمہئی و یا جوہری است کہ دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والاّ او را باو گذارید و در بارہ او دعا نمائید نہ جفا لسان شفقت جذّاب قلوب است و مائدہ روح و بمثابہ معانی است از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی

اگر اہل فرقان بشریعت غرّاً بعد از حضرت خاتم روح ما سواہ فداه عمل مینمودند و بذیلش تشبّث بنیان حصن امر مترعزع نمیشد و مداین معمورہ خراب نمیگشت بلکہ مدن و قری بطراز امن و امان مزین و فائز از اختلاف امت مرحومہ و

دخان انفس شریبه ملت بیضا تیره و ضعیف مشاهده میشود اگر عامل میشدند از انوار آفتاب عدل غافل نمیگشتند سبحان الله حضرت نون در کمال عداوت و بغضا و نون دیگر معین و یاور او و هر دو بر حسب ظاهر با جنود و عساکر ایشان در قلعه حدید ساکن و مظلوم در بیتهی که جدار آن بمثابه قرطاس الأمل مقطوع الا من الله انه لو يشاء يجعل القرطاس حديداً اغلظ من الجبل و الحديد رقيقاً ارق من جفن العين لعمر الله ادعوهم الى التور و يدعونني الى التار و ما دعاء الظالمين الا في ضلال اردت لهم العزة و ارادوا لي الذلة الكبرى از اول ايام در دست غافلین مبتلا گاهی به عراق و هنگامی به ارض سر و از آنجا به عکا که منقار قاتلین و سارقین بوده من غیر جهت ما را نفی نمودند و از این سجن اعظم معلوم نیست بکجا و چه جا محل گیریم العلم عند الله رب العرش و الثرى و رب الكرسى الرقيع ما در هر کجا باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید حزب الله بکمال استقامت و اطمینان بافق اعلى ناظر باشند و باصلاح عالم و تربیت امم مشغول گردند آنچه وارد شده و بشود سبب و علت ارتفاع امر بوده و هست خذوا امر الله و تمسكوا به انه نزل من لدن امر حكيم

با کمال شفقت و رحمت اهل عالم را به ما یتتبع به انفسهم دلالت کردیم و راه نمودیم قسم بافتاب حقیقت که از اعلى افق عالم اشراق نموده حزب الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند با جمیع ناس بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و پنهان نه امام وجوه ظاهر و هویدا نفس اعمال گواه این مقال امروز هر صاحب بصری انوار صبح ظهور را مشاهده کند و هر صاحب سمعی ندای مکلم طور را اصغا نماید امواج بحر رحمت الهی بکمال اوج ظاهر بشانی که مشرق آیات و مطلع بینات با جمیع احزاب بی پرده و حجاب جالس و مؤانس چه مقدار از اهل آفاق بنفاق داخل و بوفاق خارج باب فضل بر وجوه کل مفتوح با عاصی و مطیع در ظاهر بیک قسم معاشر که شاید بدکاران بدریای بخشش بی پایان بی برزند تجلیات اسم ستار بقسمی ظاهر که بدکار گمان مینمود از اختیار محسوب هیچ قاصدی محروم نماند و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب ناس را سبب علمای شیعه و اعمال ناشایسته بوده سبحان الله در کودکی میشنیدیم فلان عالم در کلمه قائم سخن میگوید که از احادیث و اخبار بما رسیده یوم ظهور آن حضرت بکلمه ئی تکلم میفرماید و نقبا کل از آن کلمه علیا اجتناب مینمایند و فرار اختیار میکنند آیا آن کلمه چیست که اعلى الخلق از حق اعراض مینمایند ای معشر جهلا آن کلمه اینست و در این حین میفرماید هو در قمیص انا ظاهر و مکون به انا المشهود ناطق نشنیده فرار نمودید بگو این است آن کلمه ئی که از سطوتش فرائض کل مرتعد الا من شاء الله مقصود از علما در این مقامات نفوسی بوده که ناس را از شاطی بحر احدیّه منع نموده اند والا عالم عامل و حکیم عادل بمثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمی که تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش بطراز انصاف

قلم اعلى حزب الله را وصیت میفرماید و بمحبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید مظلوم امروز مسجون ناصر او جنود اعمال و اخلاق بوده نه صفوف و جنود و تفنگ و توپ یک عمل پاک عالم خاک را جنت علیا نماید ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه حق جل جلاله را نصرت نمائید الیوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد بل به ما عند الله لیس له ان ينظر الى ما ينفعه بل بما ترتفع به كلمة الله المطاعة قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدس باشد چه که سلاح فتح و سبب اولیة نصر تقوی الله بوده و هست او است درعی که هیکل امر را حفظ میکند و حزب الله را نصرت مینماید لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب بها فتح المقریون مدن القلوب باذن الله رب الجنود

عالم را ظلمت احاطه نموده سراجی که روشنی بخشد حکمت بوده و هست مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه نمود و از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن گفتن باندازه و شأن و از حکمت حزم است چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول نماید از قبل نوشتیم لا تطمئنوا من کلّ وارد و لا تصدقوا کلّ قائل در جمیع احوال از حق جل جلاله بطلید عبادش را از رحیق مختوم و انوار اسم قیوم محروم نفرماید

یا حزب الله قلمی الأعلى یوصی العباد بالأمانة الكبرى لعمر الله نورها اظهر من نور الشمس قد خسف کل نور عند نورها و ضیائها و اشراقها از حقّ میطلبیم مدن و دیارش را از اشراقات شمس امانت محروم نفرماید جمیع را در لیالی و ایام بامانت و عفت و صفا و وفا امر نمودیم طوبی از برای عاملین از اول ایام که انوار آفتاب امر از افق عراق اشراق نمود تا حین قلم بیان از حرکت بازماند بکمال روح و ریحان اهل امکان را باعمال طیبه و اخلاق مرضیه وصیت نمود در لیالی و ایام صریر قلم مرتفع و لسان ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه قائم و مقابل سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت تفویض ظاهر سی سنه و ازید آنچه بر این حزب مظلوم وارد صبر نموده‌اند و بخدا گذاشته‌اند هر صاحب عدل و انصاف بر آنچه ذکر شد شهادت داده و میدهد این مظلوم در این مدّت بمواعظ حسنه و نصایح شافیۀ کافیه تشبّث نمود تا بر کل ثابت و واضح شد که حقّ از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده نزاع و جدال شأن درنده‌های ارض بوده و هست اعمال پسندیده شأن انسان تبارک الرحمن الّذی خلق الانسان علمه البیان بعد از همه زحمتها نه امراء دولت راضی و نه علمای ملّت یک نفس یافت نشد که لله امام درگاه حضرت پادشاه کلمه‌ئی بگوید لن یصینا الا ما کتب الله لنا بمعروف عمل نمودند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت انصاف بمثابه عنقا شد و صدق مانند کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نمود گویا عدل بمثل اهل حقّ مبعوض عباد و مطرود بلاد گشته سبحان الله در فتنه ارض طاء احدی به ما حکم به الله تکلم نمود نظر باظهار قدرت و ابراز خدمت در حضرت سلطان معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته‌اند امثال آن نفوس قطره را دریا نمایند و ذره را آفتاب بیت گلین را حصن متین گویند و از حقّ مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم را بتهمت فساد اخذ نمودند لعمر الله آن نفوس جز عزّت دولت و خدمت ملّت قصدی و املی نداشته و ندارند لله گفته و لله میگویند و فی سبیل الله سالکند

ای دوستان از مقصود عالمیان مسئلت نمائید حضرت سلطان را تأیید فرماید تا از انوار آفتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز امن و امان مزین گردد از قرار مذکور بصرافت طبع بستگان را گشود و مقیدین را آزادی بخشود بعضی از امور عرضش امام وجوه عباد فرض است و اظهارش از سجنه ابرار تا اختیار مطلع شوند و آگاه گردند انه یلهم من یشاء بما اراد و هو المقتدر الامر العلیم الحکیم از آن ارض کلمه‌ئی بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه سبب حیرت شد نواب والا معتمدالدوله فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده آنچه ذکرش محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان بسیار کم ملاقات نمود آنچه در نظر است دو بار در مرغ محله شمیران که مقرّ مظلوم بود تشریف آوردند کره اول طرف عصر یومی کره ثانی یوم جمعه صبح تشریف آوردند نزدیک مغرب مراجعت فرمودند ایشان عالم و آگاهند نباید بغیر حقّ تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید این کلمات را امام وجه از قبل مظلوم مذکور دارد

هو العلیم الخبیر

یا ابن الملک حضرتک رأیتی من قبل كأحد من الناس لو تتوجّه الیوم ترانی بنور لا یدری احد من اظهره و بنار لا تدری نفس من اشعلها ولكنّ المظلوم یدری و یعرف و یقول اظهرته ید ارادة الله ربّ العالمین و اوقدتها ید القدره تسمع من زفیرها تالله قد اتی الوعد و مکلم الطور ینطق فی سدره الظهور و القوم اکثرهم من الغافلین یا امیر قد کنت ساتراً امری اظهرنی ربّی و کنت راقداً ایقظتنی نسمة الله فلما رفعت رأسی سمعت من کلّ الجهات یا ایها التاطق فی السدره طوبی لأرض تشرقت بقدمک و لنفسی فازت بندائک و لوجه توجّه الیک قم و قل یا ملاء الأرض لیست افکارک و لا امشی فی طرقکم اذکروا ما وعدتم به فیما نزل من قبل و فی کتابی المبین اذا قمت و نطقت بما امرت به لیس هذا من عندی بل من لدن مقتدر قدیر اسأل من حضرتک العدل و الانصاف فی هذا التبا العظیم و هذا البناء الکریم لحضرتک ان تسأل الامر الّذی فی سبیله سفکت الدماء و نصبت

الرَّؤُوسَ وَتَشَبَّكَتِ الصُّدُورَ وَذَابَتِ الْأَكْبَادَ وَانصَعَقَ الْعِبَادَ إِلَّا مِنْ شَاءَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَيْسَ الْأَمْرُ بِيَدِي بَلْ بِيَدِهِ أَنَّهُ هُوَ الْقَوِيُّ  
الْغَالِبُ الْقَدِيرُ قَدْ نَطَقَ اللِّسَانُ عَلَى قَدَرٍ مَقْدُورٍ وَهُوَ الْمَقْدَرُ الْحَكِيمُ

طوبی از برای نفسی که شبهات اهل هوی او را از مولی الوری منع نمود و از افق اعلی بازداشت عظمت امر و  
عظمت ایام در کتب الهی مذکور و مسطور است طوبی لعین رأت و لأذن سمعت ما نطق به لسان ارادة الرحمن علی الأغصان  
و ویل لكل غافل بعید

ای دوستان جناب حیدر قبل علیّ و محمّد قبل حسین علیهما بهائی ذکر اولیای الهی را نمودند شهر شهر و خانه خانه  
قصه کرد بل قصه‌ها گفتند و از عدم حضور کل لدى الباب غصه‌ها خوردند یا حزب الله فی المدن و الدیار قد ذكرت  
اسمائکم لدى الوجه و نزل لکم ما انقطع عنه ایادی التّغییر و الفناء و یوصیکم بحفظ ما اوتیتم به من لدى الله رب العالمین این  
مقام اعلی را باسم مالک اسماء حفظ نمائید از حقّ بخواهید کل را مؤید نماید بر امری که عرفش و ذکرش بدوام ملک و  
ملکوت باقی و پاینده ماند

و فی آخر الكتاب نوصیکم مرّة اخرى بالعفة و الأمانة و الدّیانة و الصدق و الصّفاء ضعوا المنکر و خذوا المعروف امرأ  
من لدى الله العلیم الحکیم در این حین قلم اعلی نوحه مینماید و نطق میکند آنچه در کتب الهی از قبل و بعد بود ظاهر لعمر  
الله ظاهر شد آنچه که چشم عالم شبه آن را ندیده مع ذلك مشاهده میشود بعضی از دوستان از گفته‌های اهل بیان توقّف  
مینمایند و یا از ضوضاء منافقین مضطرب میشوند اینست آن امری که بنفسه ظاهر است و بر کل لازم که وجه امر را بچشم او  
ملاحظه نمایند شأن انسان آنکه اگر جمیع عالم اراده نمایند او را از افق اعلی منع کنند یا از صراط مستقیم منحرف سازند  
خود را عاجز مشاهده نمایند از قبل کل را بنعیق ناعقین و ضوضاء معتدین اخبار نمودیم حزب الهی باید بسیف این کلمه مبارکه  
که از مطلع فم نقطه اولی روح ما سواه فداه اشراق نموده که میفرماید و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار بشارتی  
و لا بما نزل فی البیان و بدرع کلمه مبارکه اخرى که میفرماید ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانیه و ایّاک ان تحتجب  
بما نزل فی البیان خود را از مفسدین اهل بیان حفظ نمایند در ظهور خاتم انبیا روح ما سواه فداه و امورات بعد آن تفکر نمائید  
و پند گیرید و راضی نشوید مجدّد ناحیه کذب و بئر موهومه و جابلقا و جابلسای ظنونیّه بمیان آید و ناس بیچاره را گمراه سازد  
بافق اعلی ناظر باشید و از دونش فارغ و منقطع و آزاد از اوّل امر تا حین آنچه گفته شد امام وجوه بوده حقّ جلّ جلاله آگاه و  
عمل گواه لا حول و لا قوّة الا بالله البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیکم و علی من یدکرکم و یحبکم و علی کلّ مقبل  
ثابت مستقیم و الحمد لله العلیّ العظیم

\*\*\*

بنام خداوند یکتا

حقّ جلّ جلاله اهل عالم را مخصوص معرفت خود خلق فرموده و جمیع را بطراز دانائی و بینائی مزین نموده تا از ریحیق حیوان  
که معرفت حضرت رحمن است محروم نمانند و اسبابیکه سبب و علّت علوّ وجود و سموّ نفوس بوده بلسان رسل ذکر شده  
ولکن بعضی را هواهای نفسانیّه منع نموده چنانچه مشاهده مینمائید مع آنکه خلق باعتقاد کلّ مخصوص عرفان الله خلق  
شده‌اند از او محجوبند و بغیر او متوجّه اعادنا الله و ایّاکم عن شرّ الذّین اعرضوا عن الله و غفلوا عمّا امروا به فی کتابه العظیم  
باید آنجناب متوکلاً علی الله بانچه الیوم سبب ارتفاع امر و علّت تذکر عباد است مشغول باشند این کلمه‌ایست که از قبل و

بعد حقّ جمیع را بآن امر فرموده طوبی للعاملین جمیع دوستان آن اراضی را اگر ملاقات نمودید از قبل مظلوم سلام و تکبیر برسانید البهّاء علی من استقام علی امر اللّٰه و اتّبع ما انزله اللّٰه من ملکوته العزیز المنیع

\* \* \*

جناب حیدر قبل علی علیه بهّاء اللّٰه الأبھی

بسمی الذی ینطق فی بحبوحه الأحران

حقیقت مدح و جوهر ثنا اهل بها را لایق و سزا که ثروت و زینت و الوان ناسوت انشاء ایشانرا از توجّه بافق اعلی منع نمود اقتدار جابره و اختیار فراعنه حائل نشد بنور تقوی و نفوذ کلمه علیا عالم را بحیات تازه و زندگی پابنده مزین نمودند ایشانند رجالی که تجارت عالم ایشانرا مشغول نساخت و از توجّه بمالک قدم بازنداشت در بلایا صابرند و در رزایا ساکن چه که از خلق بریده اند و بحقّ پیوسته اند تعالت مقاماتهم و تعالی اصطبارهم نسأل اللّٰه تبارک و تعالی ان یرفعهم بین عباده و یرتّبهم بطراز العدل فی مملکتهم و یقدرّ لهم ما یجعلهم حروفات کتابه و کلمات الواحه انه هو الحاکم علی ما یشاء و الامر بما اراد لا اله الا هو مالک الایجاد و المهیمن علی من فی البلاد

یا حیدر قبل علی علیک بهائی لازال در ساحت مظلوم مذکور بوده و هستی للّٰه الحمد فائز شدی بآنچه که در کتب الهی از قلم ابدی مرقوم و مسطور آنچه در باره توجّه و اشتعال اولیای ارض الف و راء ذکر نمودی باصغا فائز للّٰه الحمد از اوّل ایام نور ایمان از افق سماء آن ارض طالع و لائح و ساطع و مخصوص در این کرّه از سماء عطاء مالک نور احدیّه آیات بدیعّه منیعّه نازل و ارسال شد نسأل اللّٰه ان یسقیهم من کؤوس آیاته کوثر عرفانه و من کؤوب بیانه سلسبیل حبّه و رضائه و نسأله ان یؤیّدهم علی ما یرتفع به امر اللّٰه فیما سواه

اینکه ذکر رجوع از ارض صاد از قلم اعلی نازل مقصود آنکه در مدینهئی که ذنب در آنست توقّف زیاد جائز نه و قبل هم اینکلمه از ملکوت امر الهی جاری اکثری از امرا و رؤسا در ظاهر اظهار محبّت مینمایند و در باطن بتحریک مشغول سبحان اللّٰه الی حین اعمال عظیمه و عنایت کبیره اینمظلوم معلوم نه و احدی بآن آگاه نه قریب چهل سنه حزب اللّٰه را از نزاع و فساد و قتل و غارت و اعمال و افعال مردوده منع نمودیم چنانچه کل اگر بانصاف آیند شهادت میدهند که فضل اعظم از اینمظلوم ظاهر و هویداست از قبل در هر سنه نار حرب مشتعل چنانچه دیده اند و شنیده اند و بعد از ورود اینمظلوم در عراق عرب احدی بغیر ما اراده المظلوم حرکت نمود مع عناد غافلین و بغضای ناعقین نفسی بر تلافی و دفاع قیام نکرد نصایح الهی و مواعظ ربّانی چنان تأثیر نمود که اولیا را کشتند و شهید نمودند و ایشان نکشتند و بحقّ گذاشتند مع ذلک نه دولت و نه ملّت اظهار رضایت ننمودند گویا از اینعمل غافلند و الی حین باین رحمت کبری و عنایت عظمی آگاه نگشته اند از حقّ بطلبید آگاهی بخشد و انصاف عطا فرماید در اکثری از الواح حضرت پادشاه آیده اللّٰه را ذکر نمودیم و از برایش حفظ و حراست از حقّ مسئلت کردیم باری معروف اینمظلوم مستور چه که مظاهر انکار بیشمار آیا چه شده که وزرا و امرا در تدبیریکه سبب حفظ و حراست و راحت عالم و امم است توجّه نمینمایند امروز میتوان باموریکه سبب بقاء دولت و ترقّی ملّت است تمسّک نمود

ولکن ایام بعد را این فضیلت نبوده و نیست یشهد بذلک من عنده نور المعرفة و البیان

یا حیدر قبل علی اگر چند یومی بارض خاء توجّه نمائی و بحکمت ناظر باشی شاید ثمریکه سبب نجات خلق است از سدره امید بروید و ظاهر گردد صحیفه منزله که باسم جناب نبیل اکبر نازل و همچنین صحیفه اخری که مخصوص جناب

محمد قبل علی از سماء بیان نازل اگر با شما باشد خوبست فی الحقیقه این دو صحیفه یکی است باید در یکجمله جمع شود و همچنین سور و الواحیکه سبب جذب و ابتهاج و علت هدایت و انبساطست ولکن در جمیع احوال ملاحظه حکمت اعظمست از جمیع امور از قبل در حفظ الواح بآنجناب نوشته شد آنچه که تکرار ذکر لازم نه در خضرا دو سنه قبل شخصی که نزد اینمظلوم معروف بوده ملاقات با یکی از اولیا را طلب نمود و مقصودش آنکه ادراک نماید و بیاید آنچه را که مقصود اینظهور اعظمست و با یکی از اولیا ملاقات نمود ولکن از آنملاقات ثمری حاصل نه چه که بستر و کتمان مجلس بآخر رسید و نظر بحکمت مطلب مستور ماند از برای حکمت اندازه و مقدار است معلوم چه اگر این قسم حکمت عمل شود ناس ممنوع و محروم مانند در هر امری اعتدال لازم حال اگر آنجناب قصد آن اطراف نمایند لأجل زیارت و ملاقات اولیا اثر ظاهر شود البتّه عملیکه لوجه الله ظاهر گردد آثار بدیعه منیعه از عدم بوجود آید و بطراز تأثیر فائز شود بعضی از کتب منزله و آیات و الواح را اگر بعضی مشاهده نمایند عندالله محبوب و مقبول چه که اکثری از خلق از اصل امر آگاه نه بمفتریات کاذبین و روایات ناعقین از تقرّب الی الله منع شده و میشوند آنچه بر کل الیوم لازم و واجب اینست که لله بیصر خود در آنچه ظاهر شده و نازل گشته ملاحظه نمایند و فی سبیل الله در حفظ عباد توجه کامل مبذول دارند که شاید حزب الله باوهامات حزب شیعه مبتلا نگردند اسماء اصنام عباد گشته باید بعضد قدرت و قوت آنها بشکنند و بریزند و مقصود از قدرت و قوت قدرت و قوت حکمت و بیان است لعمر الله این قوت غالب بوده و هست و صفوف عالم و سیوف امم آنها منع ننماید و ضعیف نسازد ان ریگ یعلم و یقول و الناس اکثرهم لا یعلمون از حقّ بطلب کنوز مودعه در ارض را ظاهر فرماید و هم رجال لا تضعفهم قدرة و لا تعجزهم قوه و لا تمنعهم حجبات الأرض و لا سبحاتها ینصرون الأمر باللسان و البیان نشهد انهم اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده طوبی لمن سمع و اجاب و لمن عمل بما امر به فی الكتاب

از برای نفوسیکه از قبل الواح طلب نمودی بعضی از قبل ارسال شد و حال مخصوص نفوس الف و راء ابناء مرحوم فا و همچنین ابناء مرفوع را الواح مقدسه ارسال شد نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیدهم علی ذکره و ثنائه و خدمه امره انه علی کلّ شیء قدیر لازال اهل آن ارض در ساحت مظلوم مذکور ولکن کشف کامل و ستر کامل محبوب نه چه که ان الذنب یعوی و الکلّب ینبح یا حیدر قبل علی از برای کل تأیید طلب نما در آن ارض بذکر حکمت و بیان ودیعه گذارده شده سوف یظهر ما اراده الله ربّ العالمین در هر ارض که وارد شدی اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما لتنجذب افئدتهم من ذکر الله المهیمن القیوم اولیای شاهرود را ذکر نما لحاظ عنایت بایشان متوجه از حقّ میطلبیم کل را از سموم رقتنا حفظ فرماید در پست فطرتی هادی تفکر نما تازه باذکاری ناطق که اذن واعیه ابدأ اصغای آنها دوست نداشته و ندارد تازه مرآت و وصی و امثال آن ظاهر شده بگو بریزید این اسماء مانع را و به ما ینبغی لأیام الله تمسک جوئید امروز مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق و سدره باثمار جنیه مزین و مشهود قل

الهی الهی اسألک بآیاتک الکبری و حفیف سدره المنتهی و صریر قلمک الأعلى ان تؤید اولیائک علی استقامه لا تمنعها جنود الشبهات و لا صفوف الاشارات و لا الأسماء و الصفات اهل بها بحقّ ناظرند و از دوشن فارغ و آزاد سست عنصراهی عالم بمفتریات قبل تمسک جسته اند از بحر معرضند و بغدیر متمسک از تشعشات آفتاب ممنوعند و بمطلع ظلمت مقبل انصاف و عدل در ایران مرحوم شده و از عیون و ابصار مستور یا حیدر قبل علی اینمظلومها در ارض صاد و عشق کشته شدند و تعرض نکردند و دست درنیاروند و بصبر و اضطبار متمسک جستند معذلک عناد اهل ایران نسبت بقبل بمراتب زیادتر و کاملتر مشاهده میشود در مراجعت عمل نموده آنچه را که دموع مقررین جاریست نسأل الله تبارک و تعالی ان یزین بلاده بمواهبه و الطافه و جوده و احسانه انه علی کلّ شیء قدیر چهل سنه میشود حضرت پادشاه را بر حسب ظاهر اینمظلوم باراده حقّ جلّ جلاله حفظ نمود معذلک ثمری ظاهر نه و اثری هویدا نه نشکر و نحمد و نقول



یا نَوَّار الوجود و سِتَّار الأمور اسألك بمشرق ظهورک و مطلع آیاتک و مخزن لآئی علمک و حکمتک ان تؤیّد الغافلین علی التَّوجّه الی بحر عطائک و شمس فضلک ثمّ قدّر لهم یا الهی ما قدرته بوجودک و عنایتک انک انت المقنن المختار یا حیدر قبل علی آنچه الیوم لازم منع عباد است از توجّه بافق اعلیٰ برستی میگویم و بلسان حقیقت ذکر مینمایم هر نفسی از عشاق که مشتعل بنار اشتیاق و حضور است باید بآنچه از قبل ذکر شد عمل نماید لعمر الله در اینصورت از اهل حضور و لقا و اصحاب مشاهده و اصغا در صحیفه حمرا از قلم اعلیٰ ثبت میشود بشرّ العباد بذلک آنچه از قلم الله نازل و جاری باقی و ثابت است بشأنیکه محو آنرا اخذ ننماید و تغییر نپذیرد ان ریّک هو المبین المشفق العزیز الوهاب سبیل بعید و مشقتهای آن بسیار امروز باید کل بکلمه الهی متمسک باشند و باراده او متشبّث آنچه از ملکوت امر نازل آن محبوب و مطاعست طوبی للعارفین و للعاملین اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان مخصوص من طار فی هوآء محبّتی و اشرق من افق الانقطاع فی ایّامی و شرب ریحق الوحی من کأس عطائی الذی سمیٰ بعلی قبل حیدر علیه بهآء الله مالک القدر و المنظر الأكبر فی الحقیقه عمل نمودند آنچه را که در این عصر از احدی ظاهر نه از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه که سزاوار آنعمل مبرور مشکور است نامه جناب امین علیه بهائی و عنایتی رسید و لکن هنگامیکه بر حسب ظاهر وقت باقی نه لذا جواب معلّق است بکرة اخری لازال در ساحت مظلوم مذکورند و بر خدمت مؤیّد انشاءالله در جمیع احوال بحر عطا باشند از برای وری و فرات شفقت و محبّت نسبت بکل از قبل فرموده خلقتنا النفوس اطواراً لذا باید ایادی امر مدارا نمایند چه که ایّام ظهور است رحمت و عنایت سبقت گرفته جناب امین از اوّل ورود در لجة احدیه الی حین مدارا نموده اند نسأل الله ان یوفّقه و یؤیّده بجنود الغیب و الشّهادة علی ذکره و ثنائه و خدمة امره المحکم المتین جناب ابن ابهر در آن ارض بماند نسأل الله تبارک و تعالیٰ ان یجعلہ مبلغ امره بحیث تنطق السنن الکائنات بذکره و قیامه و استقامته و خضوعه و خشوعه لله ربّ العالمین انا نکبر علیه من هذا المقام الأعلیٰ و نبشّره بما نزل فی هذا اللوح المبین یا ابن ابهر علیک بهآء الله مالک القدر بیت معهود مذکور بطراز قبول فائز بشرهما من قبلی و نسأل الله ان یوفّقهما و یقدّر لهما ما یقرّبهما الیه انه هو السّميع البصّار البهآء المشرق من افق سمآء بیانی علیکم یا اولیائی و علی امائی اللآئی اقبلن و سمعن و آمنن بالله الفرد الواحد العزیز النّوار

\*\*\*

محبوب فؤاد حضرت امین جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهآء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد بساط حضرت موجودیرا که وجود را موجود فرمود و عالم را بانوار اسم اعظم منور نمود در عالم معنی و معنی معنی و معنی عظم شأنه و لا اله غیره و الصلوة و السلام و التّکبیر و البهآء و الذّکر و الثّناء علی اولیائه الذّین ما نقضوا عهده و میثاقه و قاموا علی خدمة امره العزیز البدیع

و بعد یا محبوبی این نامه ششم است که ارسال میشود دستخطهای آنمحبوب نمره اوّل ۱۷ ربیع الأوّل و ثانی دهم جمادى الأوّل و ثالث پنجم جمادى الثّانی رسید رسیدن ارمغان بیان در حدیقه معانی آنچه در او مذکور مکرر قرائت شد نفعات محبّت از او ساطع و فوحات خلوص از او در هبوب هر کلمه آن شاهدهی بود صادق و گواهی بود امین بر اقبال و توجّه و

خدمت حضرت امین و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقصد اعلیٰ نموده امام وجه بعد از اذن عرض شد و باصغاء محبوب عالم  
فائز گشت هذا ما انزله الرحمن فی الجواب قول الربّ تعالیٰ و تقدّس

### انا المیین الحکیم

یا امین طوبی از برای کلمه‌ئی که در ایام الله باصغاء مقصود فائز گشت و طوبی از برای حرفیکه در محضر اقدسش حاضر شد  
و طوبی از برای لفظیکه در مدینه‌اش ظاهر گشت قل ان تعدّوا نعمه الله لا تحصوها ظاهر شد و ظاهر فرمود آنچه را که از  
قلوب و عیون مستور بود راهش نمودار امرش پدیدار من غیر تعطیل و تعویق اشراقات انوار آفتاب عنایتش رسیده و میرسد سرچ  
امر باسمش ظاهر و آیات عظمت بامرش نازل اوست قادر یکتا و گوینده یکتا حزب الله را از ذکور و اناث که در بلاد حقّ  
جلّ جلاله ساکنند یعنی مدائن ایمان و ایقان هر یک را تکبیر و سلام برسان و بانوار آفتاب بخشش الهی بشارت ده و آثار قلم  
اعلیٰ متذکر دار طوبی لک یا امین شاهد قلمی الأعلیٰ بآنک فزت بالحضور و اللّقاء و المشاهدة و الاصغاء کن سحاباً للبلاد و  
نیسان العنایة للعباد از حقّ میطلبیم حزب خود را بطراز انقطاع مزین فرماید بشأنیکه بتمام همّت بر خدمت قیام نمایند و بهدایت  
من علی الأرض توجّه کنند

بگو ای اهل عالم ندای مظلوم را بشنوید و بآنچه سزاوار است تمسک نمائید بر هر نفسی راه خدا معلوم و واضح بمثابه  
آفتاب نورش مشرق و اشراقش ظاهر هر نفسی بر خدمت قیام نماید ذرات عالم و اهل فردوس اعلیٰ و جنّت علیا از حقّ تأییدش  
را میطلبند و توفیقش را میخواهند بعنایت حقّ جلّ جلاله قدم را از مکان بردارید و بر لامکان گذارید و آن مقام انقطاع از کل و  
قیام بر خدمتست امروز نور ندا مینماید و طور بشارت میدهد اثمار میگوید یا اشجار روز روز شادبست و یوم فرح و سرور است  
چه که محبوب ظاهر و مشهود است عجب جذبی عالم را اخذ کرده و عجب شوری بین ملاً اعلیٰ بساط ابتهاج بکمال  
انبساط مبسوط طوبی از برای لسانیکه بذکرش ذاکر و سمعیکه بترتّمات اشیاء فائز ای صاحبان سمع اطیبار فردوس اعلیٰ در تغنی  
ای صاحبان بصر انوار اسم اعظم مشهود خود را محروم نممائید قدر ایّام را بدانید قلم اعلیٰ در لیالی و ایّام بذکر حزب الله  
مشغول طوبی لهم و لهم حسن مآب و لله الأمر فی المبدء و المعاد انتهى الحمد لله فائز شد آنمحبوب بآنچه که امل مقرّبین و  
امل مخلصین بوده

اینکه در ذکر مخدّره مکرمه عمّه و بنت علیهما بهاء الله مرقوم داشتند و همچنین ذکر حاجیهای ارض کاف علیهم بهاء  
الله و ذکر ضیافت ورقه خدیجه سلطان علیها بهاء الله کل بشرف عرض امام حضور ربّ فائز و هر یک از لسان عظمت مذکور  
این نعمت عظیم است مقامش را بدانید چندی قبل حضرت اسم الله مه علیه منکّل بهاء ابهه ذکر ضیافت نمودند و بعد از  
قبول عمل فرمودند در همان لیله ذکر ایشان از قلم اعلیٰ جاری و ارسال شد

اینکه در باره جناب آقا سیّد فرج الله علیه بهاء الله و محبّت و استقامت ایشان نوشته بودند بعد از عرض آفتاب عنایت  
از افق سماء فضل مشرق و از قبل هم حضرت اسم الله از جانب ایشان عمل نمود آنچه را که ذکر شده بود و اینکه در باره  
ابناء خلیل و وراثت کلیم علیهم بهاء الله در ارض هاء و میم مرقوم داشتند در ایّامیکه آنمحبوب بشرف حضور فائز بودند یک  
صحیفه مبارکه از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل نظر بحکمت الی حین ارسال نشد و حال ارسال میشود از حقّ میطلبیم  
ایشانرا مؤید فرماید بر استقامت کبری چه که ناعقین و ناهقین کالجراد المنتشر در مدن و دیار متفرّق شده‌اند نسل الله ان  
یحفظ الکل بفضل و جوده انه هو جواد کریم

اینکه مرقوم داشتند مکتوب اینعبد که تاریخ آن ۲۶ ربیع الأوّل بود رسیده و قبل آن نرسیده صورت آنچه ارسال شد موجود  
یازدهم ربیع الأوّل مکتوب اینعبد که مزین بود بآیات الهی مع عدد تسع ۹ اوراق وصول ارسال شده امید است که تا حال رسیده

باشد

اینکه در باره حبيب روحانی جناب آقا یحیی علیه بهاء الله مرقوم داشتند هر صاحب بصر و انصافی اگر ملاقات نماید میگوید آنچه را که جناب آقا یحیی گفته ولكن نظر بحجبات نفس و هوی و حب ریاست و اختلاف و فتنه و نفاق میگویند آنچه را که سبب اضلال خلق بیچاره است بمثابة مفتریات قبل که چند نفس غافل نظر بحب ریاست از حق گذشتند و بیانات موهومه عباد بیچاره را در بیدای حیرت و اختلاف و کذب مبتلا نمودند آنچه گفته اند جمیع کذب مثل ناحیه و جابلقا و جابلسا و امثال آن چنانچه بکرات اینفقرات در نامه های اولیا ذکر شده که شاید بعضی متنبه شوند و مره آخری باوهامات قبل مبتلا نگردند این ایام احمد کرمانی ابن ملا جعفر و آقا خان بجزیره رفته اند و با مطلع اوهام تدبیرات کرده اند و مراجعت نموده اند حال ملاحظه نمائید اگر آن نفوس فی الجمله منصف بودند و یا لله حرکت مینمودند باید باین ارض که از اول امر الی حین ندای حق بأعلی النداء مرتفعست بیایند به حاجیه از اهل کاف و راء علیها بهاء الله گفته اند که به عکا هم میآئیم مع ذلک نیامده اند سبحان الله بخدعه و مکرری ظاهر شده اند که غیر از حق از احصای آن عاجز حق شاهد و اولیائش گواه که آن نفوس ابداً از اصل امر آگاه نبوده و نیستند باری ذرهم فی خوضهم یلعبون مقصود از تحریر اینکلمات اطلاع آنمحبوب بوده لا غیر

در این حین تلقاء وجه حاضر و لسان عظمت باینکلمه ناطق قوله جلّ جلاله یا امین علیک بهائی لازال در نامه های تو که بعبد حاضر ارسال نمودی ذکر اتحاد و اتفاق و الفت و محبت و وداد حزب الهی بوده مخصوص نفوسیکه مابین عباد اختصاص یافته اند و بشرف عنایت مخصوصه فائزند ولكن الی حین آنچه سزاوار است مشاهده نگشت زهی حسرت اگر بنصایح قلم اعلی لوجه الله منقطعاً عن ملهمات النفس و الهوی عمل مینمودند ارض غیر ارض و عباد غیر عباد مشاهده میگشت از حق میطلبیم و بطلب تا ظاهر شود آنچه که سزاوار است امروز انقطاع و تقوی معین و ناصر امرند طوبی لمن فاز بهما فاسئل الله ان یمدهم بجنود الذکر و یلهمهم ما ینبغی لهم فی ایام ربهم المبین العلیم الحکیم

یا محبوب فؤادی اینبعد در این حین از حزن جمال قدم بشائی محزون که فی الحقیقه عدم را بر وجود ترجیح دادم چه که حالتی مشاهده شد که لسان یارای ذکر و قلم یارای بیان ندارد و کفی بالله شهیدا و اینکه مرقوم داشتند دوستان الهی را در هر ارضی ملاقات نمایند بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس فرمودند امین علیه بهائی سبب تذکر عبادند و در جمیع احوال خیرخواه کل از حق میطلبیم او را تأیید فرماید انشاءالله در جمیع احوال بعزّ امر ناظر باشند ادای حقوق بر کل واجب و نفع آن بانفس عباد راجع ولكن قبول آن معلق است بروح و ریحان و رضای نفوس عادلّه عامله در اینصورت اخذ جایز والا فلا ان ربک هو الغنی الحمید انتهى

اینکه در باره محبوب روحانی جناب عندلیب علیه بهاء الله و عنایته مرقوم داشتید لله الحمد موقفند بر خدمت امر حضرت محبوب فؤاد جناب سمندر علیه بهاء الله الأبھی مکرر ذکر ایشانرا نموده اند و این ایام نظم و نثر ایشان در حضور عرض شد و ورقه نظم را التفات فرمودند باهل سرادق عصمت و عظمت ان ربنا هو الفضل الکریم بایشان بشارت بدهید لازال ذکر ایشان و تبلیغ ایشان و خدمت ایشان مذکور یسئل الخادم ربّه ان یؤیده فیکلّ الأحوال

اینکه مراتب خلوص و محبت و اشتعال مخدره ورقه ضلع مرفوع مرحوم آقا محمد جعفر علیهما بهاء الله و همچنین ذکر اشتعال جناب حاجی ابوالقاسم علیه بهاء الله و توجه ایشانرا مرقوم داشتند هنیئاً لهما الحمد لله بعنایت حق جلّ جلاله فائزند و مخصوص ذکرشان از لسان عظمت جاری کل را بعنایت الهی بشارت دهید اینبعد هم خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند و از حق تعالی شأنه از برای هر یک میطلبد آنچه را که باقی و پاینده است ذکر جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله و محبت و استقامت ایشانرا فرموده بودند و همچنین ذکر من معه الذی سمی باسمه الحمد لله این ایام در ساحت اقدس مذکورند و ذکر ایشان در آیاتیکه مخصوص حضرت محبوب فؤاد جناب ورقا علیه بهاء الله الأبھی از سماء مشیت نازل شده نازل و ارسال شد

انشاء الله بان فائز شده و ميشوند و باشراقات انوار نير بيان الهی مزین ميگردند ان ربنا الرحمن هو المبین العليم و هو المشفق الکریم حسب الاستدعاى آنمحبوب اين خادم نبایت بزيارت فائز نسل الله تعالى ان يجعل حرف عملنا و آمانا کتاباً من عنده انه على كلشىء قدير

اینکه در دستخط دیگر آنمحبوب ذکر ورود به راء و شین و ذکر اولیای آن ارض و اشتعال و استقامتشانرا در محبت الهی مرقوم داشتند بعد از عرض حضور مالک يوم الثشور این آیات از مطلع عنایت اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا اولیائی فی الرآء و الشین اسمعوا ندآء الله الملك الحق المبین انه لا اله الا انا الفرد الخبير امروز اشیاء مترنم و عنادل بیان بر اغصان سدره عرفان مغرد امروز هر یک از اشیاء محلی اختیار نموده و در آنمحل بذکر حق جلّ جلاله مشغول از عرف آیات مالک اسماء و صفات و شوق ظهور مظهر بیئات کل منجذب آیات سرور و ابتهاج کل را اخذ نموده ولكن معشر عباد اکثری غافل یا حزب الله اگرچه السن عالم از ذکر مالک قدم علی ما ینبغی عاجز و قاصر است ولكن چون کل را امر بذکر و ثنا فرموده لذا مقبول عنایت حق جلّ جلاله نسبت بشما بمثابة آفتاب روشن و منیر خلق فرمود تربیت نمود بصراط مستقیم راه داد و از کأس محبت قسمت عطا فرمود لعمر الله ملاً اعلى در جمیع احیان بذکر اهل بها مشغول یشهد بذلك لسان العظمة فی مقامه المحمود نسل الله ان یوفّقکم و یؤیدکم علی ما امرتم به فی الكتاب و یمدکم بأسباب الأرض و السماء و یقرّبکم الیه و یوصیکم بالمحبة و الأتحاد و بالحکمة و البیان انه هو الأمر الحکیم کل بکمال أتحاد و اتفاق رفتار نمائید و حکمت را از دست مدهید فساد و نزاع مردود است یا حزب الله انصروا المظلوم بالأعمال و الأخلاق هذا ما نزل فی الواح شتی من لدى الله مولی الوری البهآء من لدنا علیکم و علی الذین ما منعهم ظلم العالم عن الله مولی الأمم انتهى

و همچنین ذکر سادات خمس عليهم بهآء الله را نمودند هذا ما نزل لهم من جبروت عنایة ربنا المشفق الکریم قول الربّ تعالی و تقدّس یا امین علیک بهائی لله الحمد سادات مذکوره عليهم بهائی مکرّر باثار قلم اعلى فائز بشرهم بذکری فی هذا الحین انا ذکرنا الذین اقبلوا الی الله رب العالمین نسل الله ان یوفّقهم و یکتب لهم ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى انه هو السامع المجیب انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا محمد حسین (ص) علیه بهآء الله را نمودند بعد از عرض این آیات از مطلع عنایت ربنا الرحمن نازل قوله تبارک و تعالی انا ذکرناه من قبل و من قبل قبل و ایدناه علی الاقبال الی الله الفرد الخبير لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند این ایام لوحی مخصوص او نازل و بتوسط اسم الله مه ارسال شد بشره بعنایتی و فضلی و رحمتی انتهى فی الحقیقه ایشان در ایامیکه فارس تشریف داشتند بذکر ناطق بودند و بر خدمت قائم انه لا یضیع اجر المحسنین اینبعد هم خدمت ایشان سلام و ثنا میرساند و تکبیر عرض مینماید

ذکر ارض قاف و اولیای حقّ و ضیافتهای ایشان و همچنین ضیافت جناب حاجی محمد جواد عليهم بهآء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این بیان از ملکوت برهان نازل قوله تبارک و تعالی طوبی از برای نفوسیکه بخدمت اولیای الهی مشغولند لله الحمد اولیای ارض قاف هر یک بعنایت فائز و بانوار آفتاب استقامت منور کل را ذکر مینمائیم و بشارت میدهیم یا جواد علیک بهائی جناب امین ذکر شما را نموده از حقّ میطلبیم در جمیع احوال شما را تأیید فرماید و از اثمار ایقان اشجار بدیعه در ارض طیبه مبارکه برویاند و از آن اشجار اثمار دیگر و اوراق دیگر ظاهر فرماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الأبهی یا جواد افرح بذکری ایاک و اقبالی الیک من شطر السّجن انه لا یعادل بذکری شیء من الأشیاء یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب انتهى

اینکه در باره محبوب فؤاد حضرت حاجی میرزا حیدر علی علیه بهآء الله الأبهی مرقوم داشتند و همچنین مراتب خدمت و توکل و انقطاع و اشتغال و قیام و استقامت ایشانرا فی الحقیقه ایشان همان قسمند که آنمحبوب نوشته اند لله الحمد باخلاق

طیبه مزینند و بر امر مستقیم و بنور منیر و بنار سدره مشتعل از حقّ تعالی شأنه از برای ایشان میطلبم آنچه را که از افق کتاب الهی محو نشود

اینکه ذکر شیخ محمد کرمانشاه نمودید او از معرضین کبار است بیچاره کورکورانه میدود از امور اطلاع ندارد آنچه از غافلین شنیده بآن تمسک بسته حاجی ابراهیم اهل قاف لبلاً و نهراً با منافقین معاشر یا محبوب فؤادی استقامت بمثابه عنقا ذکرش موجود و هیکلش مفقود اکثری بهر ریخی متحرک از حقّ میطلبم بصر انصاف را بگشاید و راستی عطا فرماید بسیار حیف است این ایام عباد از بحر بیان محروم مانند الأمر بیده يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

اینکه در باره وجوهاتی که حواله شده بود بعضی برسانند مرقوم داشتید فی الحقیقه این امورات هر یک بایست از برای خیرات مع ضیق و تنگی این ارض و مصارف لاتحصی آنچه برسد اراده حقّ جلّ جلاله آنکه بنفوس راضیه مرضیه برسد تا باستغنا کامل بتعلیم و اصلاح و تهذیب قبائل مشغول شوند در این حین اینکلمه علیا از مطلع عنایت کبری نازل قوله تبارک و تعالی هر نفسی الیوم اراده نصرت امر نماید یعنی بتبلیغ مشغول شود باید اولاً بطراز انقطاع مزین گردد از حقّ میطلبیم کل را موفق فرماید بر آنچه لایق ایام اوست انتهى

اینکه در ذکر ورقه ثمره علیها بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس لسان عظمت باینکلمه مبارکه ناطق قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی وجه دهد علیها بهائی را امر نمودیم به ثمره برسد که او برساند چه که واسطه او بوده اما وجه میرزا محمد را مخصوص نوشتیم باید بدست خود او برسد اینفقره معلق بمشورت کسی نبوده آنچه از سماء مشیت نازل باید بآن تمسک نمایند تا مطابق امر مبرم الهی واقع شود مقصود آنکه اینفقره اشتها نیابد ستر این امور نزد حقّ محبوب بوده و هست انه هو الستار یامرک بالستر الجلیل و هو الصّبار یامرک بالصّبر الجمیل انتهى

اینکه در باره برات معلوم مرقوم داشتند و همچنین ردّ آنرا که مصلحت ندیده اند بلی باید مدارا نمود سبحان الله عالم شاهد و گواه که در الواح الهی مطلب واضح و هویدا مع ذلک الی حین مقصود معلوم نه مکرر از لسان عظمت اینکلمه علیا استماع شد قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر اینظهور از برای اصلاح عالم و الفت امم آمده که شاید بکوتر بیان که از قلم رحمن در کلّ احیان جاری نار ضغینه مکنونه در صدور بیفسرد و هیکل عالم از این مرض ادهم ظاهر شود و شفا یابد و همچنین هنگامی دیگر اینکلمه مبارکه از لسان مبارک شنیده شد فرمودند لعمر الله اگر ضرر بر نفس حقّ وارد شود نزد مظلوم اولی و احسنست از آنکه بغیر واقع گردد مکرر امثال این بیان از لسان رحمن استماع شد و نفس کتب و زبر و الواح ناطق و مبین طوبی للنّاظرین میتوان بعضی معاذیر تمسک نمود که هم ایشان فارغ شوند و هم معین مطمئن این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که مخدوم مکرم جناب سی را مؤید فرماید بر آنچه که خیر و صلاح کل در آنست اگر راضی شوند بآنچه که در حضور القا شده البتّه حقّ جلّ جلاله نصرت نماید و اعانت فرماید و این نصرت و اعانت باسباب ظاهره معلق نبوده و نیست بل مسئلت عبد است از حضرت باری جلّ جلاله و عمّت نعمائه و احاط فضلّه و کرمه و ملاقات آنمحبوب با نفوسیکه ذکر نمودند جایز نه هر قدر از آن نفوس مستور باشید اولی و احبّست

و اینکه در باره جناب آقا علی حیدر علیه بهاء الله مرقوم داشتید ایشان لازال لدی الوجه مذکورند اجر عاملین در کتاب از قلم اعلی مسطور بعد از عرض ذکر ایشان امام عرش اینکلمه علیا از لسان مولی الوری ظاهر قوله تبارک و تعالی یا امین علیک بهائی جناب علی قبل حیدر بذكر حقّ فائز لازال حقّ اعانت فرموده و او را بخدمت امر فائز نموده آنچه در باره او و خدمتش و همچنین اشغالش بنار محبت الهی ذکر نمودی صحیح و لکن مرقاة را پله بسیار است و عرفانرا مراتب لانهایه از حقّ میطلبیم در هر یوم بر او بیفزاید و تأیید نماید لیصل الی مقام تکون اعماله کلّها ذکراً واحداً و یجد منه المخلصون عرف عناية الله ربّ العالمین البهَاء من لدنا علیه و علی الذین ما غرّتهم الدنیا و ما منعهم عن التّقرب الی الغنی المتعال انتهى اینعبد فانیهم خدمت

ایشان تکبیر و سلام میرساند در لیالی و ایّام مذکورند من کان لله کان الله له آنچه از ایشان مشهود است خدمت امر الهی است یشهد الخادم بما یری و الأمر بید الله مولی الوری

و اینکه ذکر احبّاء الله سیسان علیهم بهاء الله را فرمودند لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد و همچنین لوح امة الله ضلع جناب آقا محمد قلی و یک صحیفه مبارکه مخصوص ابناء خلیل علیهم بهاء الله در ارض هاء و میم و همچنین اوراق وصول آنچه آنمحبوب نوشته اند و طلب نموده اند ارسال شد اولیا و دوستان الهی در هر ارض و بلد که ساکنند اینعبد خدمت هر یک سلام و تکبیر میرساند ربّ مطلوب و ایشان طالب ایشان سائل و حقّ مجیب لذا استدعا آنکه عباد خود را بنار محبّت مشتعل فرماید و بنور معرفت منور اوست خداوند یکتا و المقتدر علی ما یشاء شاید از ذکر این خادم فانی متذکّر شوند و به ما ینفعهم قیام نمایند السّلام و الثّناء و الذّکر و التّکبیر و البهّاء علی حضرتکم و علیهم و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم و کلّ قائم ناطق مبین علیم و الحمد لله المقتدر العزیز الحکیم

خادم

فی شعبان المعظّم سنة ۱۳۰۴

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

هو الشاهد السامع العليم الخبير

حمد حضرت قیوم را لایق و سزااست که بایادی عطا رحیق مختوم را بر عالمیان مبذول داشت امواج دریای غضب رحمتش را منع نمود و زماجیر ملوک و سلاطین لسان عظمتش را از نطق بازداشت اوست مکلم طور و مالک ظهور که بکلمه علیا اصحاب قبور را حیات تازه بخشید و بخدمت بازداشت و لا یعرفهم الا من ينطق فی السجن الاعظم امام وجوه الامم قد اتی المالك الملك لله المهيمن القيوم

التكبير و البهاء و التور و الضياء على ايدى امر الله الذين نصرنا امره في البلاد و الديار اولئك عباد جعلناهم مفاتيح ابواب العلم و العرفان في الامكان تعالى الرحمن الذي ايدهم على القيام على خدمة امره المحكم المتين

قد حضر حضرة غصني بكتابتك الذي ارسلته الى الحبيب عليه بهائي و عنائتي و قرأه امام وجهي اجنالك بايات انجذبت بها الاشياء و نادت الذرات امام الوجوه الملك لله المقندر العزيز المختار لو يسئلك احد عن البهاء قل لعمر الله انه تحت برائن البغضاء و يذكر اوليائه بما لا ينقطع عرفه بدوام الله مالك السر و الاجهار يا فضل الله اسمع النداء من افق عكاء انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقندر العزيز العالم لا يعزب عن علمه من شئ يشهد و يرى و هو العزيز الوهاب طوبى لك بما ذكرت ربك في حين احاطته الاحزاب من كل الجهات قل هذا يوم النصر انصروه بالذكر و البيان هذا ما حكم به الرحمن في الزبر و الالواح قد بكت عيون الاصفياء في الفردوس الاعلى بما ورد على اولياء الله في مدينة الباء كذلك قضى الامر من لدى الله رب الارباب لعمر الله بذلك نصر الله امره و رفعه الى مقام انقطعت عنه الاذكار سوف يرون المخلصون قدرة الله و سلطانه كذلك نطق لسان العظمة اذ كان يمشى في قصر جعله الله مشرق الانوار

يا على قبل محمد انا ذكرناك من قبل بلوح فاحت به نفحات الله في الاشطار قد كنت مذكورا لدى العرش بايات زلت بها الاقدام الا الذين احاطتهم عنائات ربهم مالك الرقاب نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤلف بك بين القلوب و يؤيدك في كل الاحوال اقرء ما انزلناه في كتابنا الاقدس و بشر به عبادي الذين قاموا على خدمة امري و طاروا في هوائى و نطقوا بما نطق به لسان عظمتي في اعلى المقام قل يا قوم هذا يوم التبليغ ضعوا ما عندكم متمسكين بحبل الله مالك يوم القيام البهاء من لدنا عليك و على الذين يحبونك لوجه الله المهيمن على المشعر و المقام

يا محمد قبل حسن اوليائى ارض هاء و ميم لا زال در نظر بوده و هستند ما بين مظلوم و ايشان حجابى نه يشهد بذلك ام الكتاب و عن ورائه لسان الله العزيز الفياض يا اوليائي امروز روز نصرتست و روز بيانست بتبليغ امر الهى مشغول شويد و در جميع احوال بروح و ريحان و حكمت و بيان از رحیق مختوم كه باصبع عنایت حضرت قیوم باز شده عطا نمائید شاید غافلهاى عالم بدریای آگاهی راه یابند و بر خدمت قیام کنند یا حزب الله و اولیائه و اصفیائه آنچه را که از آن رائحه فساد استشمام شود

از آن اجتناب نمائید و بطراز صبر و اصطبار خود را مزین دارید لعمر الله حقوق اعمال شما باطل نشده و نمیشود و نزد امین مکتون و مخزونست افرحوا بهذه الكلمة التي لا تعادلها كلمات العالم يشهد بذلك مالك القدم في هذا الحين المبين  
اَنَا اردنا ان نذكر في هذا الحين من سَمَى بجواد في كتاب الله النَّاطِق في المَثَاب يا جواد ظاهر شد آنچه که شبه آن را عین عالم ندیده و سمع امکان نشنیده ولكن بعضی از متوهمین مشاهده میشوند بمثابة اهل بیان و فرقان بحبل ظنون متمسکند و از انوار نیر ایقان محروم بگو ای قوم امروز بحر معانی موج و آفتاب علم الهی مشرق و لانج بر خود و امر رحم نمائید مجدد سبب اختلاف مشوید بافق ظهور وحده ناظر باشید اینست مقام توحید حقیقی و نور حکمت ربّانی حزب قبل هر یوم ربّی اخذ نمودند و ثمر آن در یوم جزا آن شد که دیدید و شنیدید طوبی لک و لمن نبذ الاوهام فی ایام الله ربّ الارباب اولیا را از قبل مظلوم ذکر نما و آنچه از سماء رحمت رحمانی و فضل سبحانی نازل شده بشارت ده لیجذبهم بیان الرحمن و یقرّبهم الیه فی کلّ الاحیان

یا قلم اذکر من احبّی و نبذ ما سوائی متمسکاً بما نزل فی الزّبر و الالواح اَنَا نحبّ ان نختم البیان فی هذا اللّوح بذکره لیفرح بعناية ربّه مالک الایجاد نشهد انه فاز بما کان مذکوراً مرقوماً من القلم الاعلی فی کتاب الله العزیز الوهاب یا ایها الناظر الی الوجه ندای مظلوم را بلسان پارسی بشنو این ایام وارد شده آنچه که قلب عالم محزون مشاهده میشود شهادت نفوس مطمئنّه سبب اعلاى کلمه بوده و هست و اما بر بعضی افزود آنچه را که لایق ذکر نه سبحان الله نفوسیکه خود را مطلع استقامت میدانستند مشرق اوهام مشاهده میشوند دعا در حقّ اینمظلوم لازم

یا حیدر قبل علی لو یسئلك احد عن المصباح قل تالله بین الاریاح و لو یسئلك احد عن السّدره قل تحت اسیاف الضّغینه آیا کتاب اقدس را قرائت نموده‌اند و آیا عرف آیات را نیافته‌اند ذلّت و زحمت و شهادت و نعمت و عذاب در سیل الهی شهیدیست احلی و نعمتی است عظمی ولكن ظنون بعضی از اولیا قلب را گداخت لعمری قد ذابت الاکباد بما احاطت امواج البغضاء سفینه الله مولى الوری

اولیای حقیقی را تکبیر و سلام و ذکر و بها برسان از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سبب اعلاى کلمه اوست اوست مقتدر و توانا در جمیع احوال بتهذیب نفوس مشغول باشید انه یعلّمکم و یحفظکم و ینصرکم بصفوف الحکمة و البیان من لدى الله العزیز المنان البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی اولیائی الذین نبذوا الوری ورآتهم و قاموا امام الوجوه و قالوا الله ربّنا و ربّ آبائنا و ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع

طوبی لعلی قبل اکبر الذی اخبّرناه من قبل باسره و ما یرد علیه من جنود الظالمین اسیری آن نفس مطمئنّه راضیه از قبل از قلم اعلی جاری اَنَا اخبّرناه بذلك فضلاً من لدى الله المقتر القدير طوبی لمن یذکره و یعینه و یحبّه فی هذا الیوم المبارک العزیز البدیع کبیر من قبلی علی ضلعه و بشرها بعنایتی و رحمتی التي سبقت الاشیاء لا اله الا هو العلیم الحکیم و نذکر فی هذا الحین من سَمَى بامین فی کتابی المبین نسئل الله ان یحفظه من شرّ الغافلین و ینصره بجنود العالین و یقرّبه الیه فی کلّ حین انه هو ارحم الرّاحمین الحمد لله ربّ العالمین

\*\*\*

محبوب فؤاد حضرت ورقا علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی



حمد حضرت مقتدری را لایق و سزااست که بنقاط قلم اعلی صفوف اقتدار را بیاراست و حروف و کلمات را بطرز جدید و طور بدیع ترکیب نمود و از آن علم کلمه آنه هو الله را برافراخت و با معدودی محدود امام جنود اعدا سطوت کبری ظاهر فرمود ناصرش در رتبه اولی قلم اعلی و در رتبه اخری مظاهر تقوی جلّ بیانه و عظم سلطانه و التکبیر و البهآء علی المخازن المکنونة فی ناسوت الانشاء الّتی منها ظهرت صفوف الحکمة بأعلام البیان اولئک عباد ما اخذهم سکر الهوی بل نشاط الهدی قاموا امام الوجوه و دعوا الکلّ بأمر الله المحتوم الی الرّحیق المختوم طوبی للذین فازوا و ویل للذین انکروا و کفروا اولئک من اصحاب النار لدى الله العزیز المختار

یا محبوب فؤادی آثار خامه محبت و وداد بهیئت اثمار سدره وفا ظاهر اوراق سدره بنغمات بدیعۀ مجذبه مغرّد و اثمارش بذكر آثار قلم اعلی ناطق بعد از استماع و اصغا و وجد و طرب قصد مقام مولی الأنام نموده و بعد از حضور امام مکلم طور قال روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فداه ما فی یدک بعد العرض امرنی بالقراءة عرضت و قرأت امام الوجه فلما تمّ و انتهى نطقت سدره المنتهی بآياتها الکبری قوله تبارک و تعالی

### بسمی المحزون فی ناسوت الانشاء

یا ایها الناطق بذکری و القائم علی خدمة امری و الناظر الی افقی اسمع ندائی أنه ارتفع من مقام احاطته احزان العالم بما اکتسبت ایادی الذین ادّعوا قریبی و حبیبی و ارتکبوا ما ناحت به یراعة الله المهیمن القیوم قد فتح باب فی المدینة الکبیرة لیکون مهبط الأمانة و العفة و الوفاء و الدیانة و الصدق و الصّفاء ولكنّ الظالم جعله محلاًّ للسرقة و الخيانة و الظلم و الجفآء بذلك صاح المقرّبون و ناح المخلصون ثمّ الذین طافوا العرش الأعظم و شهدوا بما شهد الله أنه لا اله الا هو الفرد الواحد المهیمن علی ما کان و ما یرکان

یا ورقآء ینوح البهآء و ینطق بما ورد علی هیکل الأمانة ضریبة و علی وجه الصدق لطمة من الّذی شقّ بأصابع الظلم ستر الحرمة و عمل ما ظهر منه الفزع الأكبر فی مدینة عدل الله مالک الوجود انا اردنا له المعروف و هو اراد لنا المنکر بذلك فتح باب الشّماتة و الاستهزاء علی الله ربّ الغیب و الشّهود انّ المظلوم ینادی و یدع الکلّ الی الوفاق و الاتّفاق ولكنّ الذین نقضوا الميثاق قاموا بنفاق ارتفع به صریخ الأشياء من الآفاق و القوم اکثرهم لا یسمعون قد راج سوق الکذب بما اکتسبت یداه و الصدق فی حزن ما اطّلع به الا الحقّ علامّ الغیوب لعمری قد نبذ التّقوی و اخذ الفحشاء بعدما منعناه و اولیائی عنه فی الواح شتی یشهد بذلك عباد مخلصون انا اردنا له التّجارة و الغافل اراد لنا الخسارة قل خذ المعروف و ضع المنکر امرأ من لدى الله ربّ الجنود ربح المظلوم هو العدل و الانصاف لا الرّخارف الّتی بها فتح باب الحرص و الهوی علی وجوه الوری قل ایاکم یا قوم اتّبعوا عدل الله بینکم و لا تتّبعوا الأوہام و الظنون

یا ورقا علیک بهآء الله مولی الوری در مدینۀ کبیرہ وارد شد آنچه کہ کبد عدل را سوخت نفسی کہ کمال عنایت در باره اش مجرا شد نار حرص و طمع بشأنی در قلبش مشتعل کہ حقّ جلّ جلاله و نعمت و عنایتش را فراموش کرد در لیالی و ایام با عدوّ الله محشور و مأنوس قد ارتکب ما ناحت به الأفئدة و القلوب اعلم یا ورقآء انّ المحبوب فی ضرّ مبین و فی حزن مبین و فی غمّ مبین و فی جمیع الأحوال الحمد لله ربّ العالمین انتهى

از نفعات بیان مقصود عالمیان حالت این عبد معلوم چندی قبل آن محبوب ذکر نفسی را فرمودند کہ از مدینۀ کبیرہ مکتوبی بان شطر فرستاده آن غافل نزد مؤمن مؤمن نزد منکر منکر نزد کافر کافر نار نفاق در قلبش مشتعل با نفس دیگر در جلب زخارف و خیانت متّحد گشت مبالغی مال مردم از میان رفت و حال بنفاق ظاهر چه کہ تصدیق خیاناتش نشده و نمیشود و طغیان بمقامی رسیده مع آنکه حقّ جلّ جلاله عاشروا مع الأدیان فرموده از معاشرت او و منافقین اولیای خود را منع نموده از

حقّ میطلبم آتش طمع را بماء قناعت ساکن نماید و شعلۀ حرص را تسکین عطا کند مع آنکه کمال عنایت امام وجوه در باره اش مجرا اولیا از برایش محل معین نمودند و باموال مدد کردند مع ذلک از او ظاهر شد آنچه که ذکر از ذکر آن در گریز است در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله میطلبم آنچه را که سزاوار است

اینکه در ذکر اولیای آن ارض و اطراف آن و اشتعالشان را بنار محبت الهی مرقوم داشتند بعد العرض امام الوجهه فی الأفق الأعلى لسان بیان در ملکوت عرفان باین آیات محکّمات ناطق قوله تبارک و تعالی یا اولیائی فی التّاء و ضواحیها اسمعوا نداء المظلوم به خلق عالم البیان و عالم الآذان یشهد بذلک هذا الكتاب الأعظم المبین هذا نداء کان اصغائه منتهی امل المقرّین و المخلصین ذکرکم من کان مشتعلاً بنار حبّی و ناطقاً بشنائی الجمیل ذکرناکم بآیات تنجذب بها افئدة الملاّ الأعلى و اهل خبأء المجد و سراق عصمة الله ربّ العالمین انا نبشّره بعبائی و نذکرهم بآیاتی و انا المشفق الکریم قد اثبتنا اسمائهم من قلمی الأعلى فی الصّحیفة الحمراء الّتی ما اطّلع بها الاّ الله مالک هذا الیوم البدیع طوبی لکم بما اخذتم کوثر بیانی من ید عطائی و شربتم منه باسم الله الملك الحقّ العدل المبین

یا ورقا علیک بهائی و رحمتی قل لا تعادل بقطرة منه بحور العالم طوبی لمن فاز به و ویل للغافلین عباد بیچاره را علمای ایران از عرفان مقصود عالمیان در یوم ظهور منع نمودند ایشانند حجاب اعظم خود و امم هر دو را محروم داشتند اولیا را بشارت ده چه که هر یک فائز شد بآنچه که شبه و مثل نداشته در این حین کعبه الله بایشان توجّه نموده و ظهور الله بان اشطار ناظر نسأل الله ان يجعلهم مخازن حبه و کناز استقامته و مطالع جوده بین عباد و نوره فی بلاده انه علی کلّ شیء قدیر سوف نفتح ابواب اللسان بذکرهم و ثنائهم و تؤید القلوب بتوجّها الیهم ان ربهم الرحمن هو السّامع الناظر العلیم البصیر البهّاء من لدنا علیهم و علی الذّین ما منعهم الضّوضاء عن التّوجّه الی الأفق الأعلى و ما خوّفهم جنود الذّین کفروا بالله العزیز الحمید انتهی ربّنا و سیدنا و مولانا نشکر بدائع فضلک و نحمد ظهورات الطافک و عطائک و مواهبک اسألک یا مولی العالم و سید الأمم بأن تحفظ المقبلین من شرّ المعرضین و المقرّین من ظلم المنکرین و المقرّین من اعتساف الذّین کفروا بک و بآیاتک فی یومک المقدّس العزیز المنیر

امید هست عنقریب در آن ارض و اطراف ظاهر شود آنچه که کل را بصراط مستقیم و نبأ عظیم هدایت نماید ان ربّنا هو المقتدر القدر

اینکه در باره توجّه و اقبال جناب آقا سید مهدی علیه بهاء الله الّذی فاز بالرحیق المختوم فی هذا الیوم المبارک المحتوم مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی یک لوح ابدع ابهی از سماء عنایت مولی الوری مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله از رحیق بیان که در کلمات مالک ادیان مکنون و مستور است بیاشامند و بحکمت و بیان عباد غافل را آگاه فرمایند شاید از فیوضات حضرت فیاض از این ایام محروم نمانند انه هو الفضّال الکریم

ذکر جناب حاجی علی عسکر علیه بهاء الله را فرمودند لله الحمد فائز شدند بآنچه که امل مخلصین بوده و مخصوص اولیای میلان علیهم بهاء الله هم لوح منیع ارسال گشت انشاءالله الی حین رسیده و ابصار بنورش منور گشته مکرّر از لسان عظمت ذکر مهاجرین و فائزین ارض میلان جاری مخصوص نفوسی که بمحبوب مکرّم حضرت حاجی الف و حاء علیه بهاء الله الّذی منسوبند کل مذکورند و بعزّ عنایت الله فائز هنیئاً للذّین شربوا رحیق حبه و فازوا بالاقبال الی افقه یسأل الخادم ربّه بأن یحفظهم و یؤیدهم علی ما یحبّ و یرضی این ایام مکرّر از ابناء ایشان که در تاء و فاء تشریف دارند نامه رسیده و ذکرشان تلقاء وجه مذکور صد هزار شکر که تأیید فرمود و توفیق بخشید و فائز نمود احبّای خود را بآنچه که در کتب و صحف و زبر از برایش شبه و مثل ذکر نشده انه هو الفیاض و هو الفضّال و هو الغفور و هو الکریم

و اینکه ذکر امة الله ضلع جناب حاجی علی عسکر علیهما بهاء الله را فرمودند و همچنین توجّه و حضور را بعد از عرض امام کرسی ربّ این کلمه علیاً از مصدر امر مالک الرقاب نازل قوله تبارک و تعالی یا ورقا علیک بهائی امة الله را از قبل مظلوم تکبیر برسان او را بشارت ده چه که اراده اش امام نیر اراده الهی مشهود و واضح و لسان عظمت باین کلمه علیاً ناطق یا امتی علیک بهائی از حقّ جلّ جلاله میطلبیم ترا مؤیّد نماید و اراده ات را که حال در عالم قول است بعمل مزین فرماید و قبول نماید آنچه را که طلب نمودی و مقدر فرماید از برای تو اجر امائی که قصد مقصد اقصی نموده اند و بحضور و اصغا و مشاهده فائز گشته اند اشکری ربّک بهذا الفضل الذی احاط العالم ثمّ احمدی مولاک بهذه الرّحمة الّتی سبقت الأمم قولی قولی

لک الحمد بما هدیتنی و عرفتنی و قدرت لی اجر من شرب رحیق قریبک و فاز بانوار نیر لقائک ای ربّ انت الکریم لا اله الا انت الغفور الرّحیم اسألك بأن تقدّر لی فی کلّ عالم من عوالمک کلّ خیر قدرته لامائک القانتات انک انت المقتدر العزیز العظیم انتهى

طوبی از برای نفسی که بچنین مقامی فائز شده و یا بشود چه که از فضل و رحمتش عالم قصد بمقصود واصل و از مقام طلب بمقام فعل آمد ان تعدّوا عنایاتها لا تحسوها این بنده هم از برای آن مخدّره میطلبد آنچه را که سبب فلاح و نجات است ان ربّنا هو الغفور الکریم

و همچنین ذکر جناب مشهدی الله ویردی علیه بهاء الله بساحت اقدس فائز و این جواب از سماء عطا نازل قوله تبارک و تعالی

#### بسمی المقدّس عن الأسماء

یا الله ویردی طوبی لک و لاسمک چه که این اسم مدلّ و مشعر است بر دریاهاى فضل و عطا و بخشش و عنایت مولی الوری حمد کن مالک قدم را که ترا تأیید فرمود بر فضل و عنایتش و قرب و عرفانش بگو

الهی الاهی اشهد انک خلقت الوجود بقطرة من بحر جودک و اظهرت منه من نیشان رحمتک ما اردته بقدرتک و فضلک ای کریم توئی آن مقتدری که حجبات عالم ترا از اراده ات بازداشت و سبحات امم حایل نشد باصبع اقتدار شقّ استار فرمودی و اولیا را بخواه مجد راه نمودی باب کرم بر وجوه امم مفتوح و سبیل رستگاری امام عیون عالم مشهود ای کریم افنده و قلوب را از نفحات وحیت محروم مفرما و ابصار و آذان را از مشاهده و اصغا منع منما توئی آن قادری که بدو حرف نیست بحت را طراز هستی بخشیدی و فانی باتّ را بعالم باقی دعوت فرمودی ای رحیم این عبد فانی را از کوثر بقا قسمت عطا کن و از دریای دانائی آنچه سزاوار بخشش تو است روزی نما توئی بخشنده و مهربان و فی قبضتک زمام من فی الامکان انتهى

و ذکر جناب حاجی محمّد علی (مر) علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمات مبارکات از امّ الكتاب ظاهر قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا ایّها القائم علی خدمتی و الناطق بثنائی بشره من قبلی بعنایتی و رحمتی انا ذکرناه من قبل و من بعد و ایدناه علی الاقبال و سقیناه کوثر عرفانی من ید عطائی و انا الجواد الکریم نسأله تعالی ان يجعله حرفاً من حروفات کتابه و علماً باسمه بین خلقه انه هو المقتدر القدير

و نذکر فی هذا المقام ابن الدخیل الذی اخذه سکر بیانی و اجتذبه الی افقی و انطقه بثنائی الجمیل بین عبادی الذین شربوا کوثر العرفان من ایادی فضل ربّهم الرّحمن الرّحیم انتهى لله الحمد لازال اولیا مذکور بوده و هستند فضل احاطه نموده و اسباب تأیید فرموده تا آنکه افنده مقدّسه بنور معرفت منور و بنار سدره مشتعل اشتعالی که امید است سبب اشتعال عالم گردد باری این عبد خدمت هر یک تکبیر و سلام میرساند و از حقّ میطلبد آنچه را که سبب حیات کل است یا محبوب فوادی قسم

بآفتاب حقیقت اگر ناس بر عنایت و فضلش علی قدر سمّ ابره آگاه شوند کل خود را از دوش فارغ و آزاد مشاهده نمایند طوبی لمن شرب الرّحیق و فاز بما فاز به المقربون و المخلصون

و همچنین ذکر جناب کربلائی محمّد جعفر علیه بهاء الله باصغا فائز و بعد از عرض در حضور این کلمه علیا از افق سماء طور مشرق و نازل قوله تبارک و تعالی یا جعفر لعمر الله مظلوم حمل نموده آنچه را که عالم از حملش عاجز بوده و هست و مقصود آنکه از بیان و اراده حقّ جلّ جلاله در این فجر ظهور نسیم عنایتی مرور نماید ظاهر را بطراز عدل و انصاف مزین دارد و باطن یعنی افنده و قلوب را از ضغینه و بغضای اهل عالم مطهر فرماید آنچه سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است بیان واضح صریح در زبر و الواح از قلم الله نازل و جاری ولکن آذان واعیه و ابصار حدیده و صدور منشرحه و افنده منیره اقلّ از کبریت احمر مشاهده میشود یا حزبی همّ این مظلوم و بلا و حزنش از ما ورد علیه من الأعداء نبوده و نیست ولکن از مدعیان محبت ظاهر شد آنچه که صخره صیحه زد و سحاب نوحه نمود و ما سوی الله بکلمه و اسفا ناطق گشت بهتر آنکه این مقام مستور ماند لئلا تتکدّر قلوب اولیائی و اصفیائی نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقک و یؤدّک علی ما یرفعک بین العباد انه هو العزیز الفضّال انتهى

از ذکر و بیان عنایت مقصود عالمیان نسبت باولیا واضح و مشهود از حقّ میطلبم اولیا را بشأنی از نار بیان و نور تبیان منور فرماید که جمیع آفاق منور گردد تا اهل عالم بظهور اعمال و اخلاق طیّبه روحانیّه بصرای مستقیم و نبأ عظیم توجه نمایند و خود را از کدورات و غبار شبهات و اشارات قوم مقدّس و میرا ملاحظه کنند رحمتش احاطه نموده و فضلش بمثابة آفتاب از افق هر حرفی از حروفات کتابش مشرق و لائح ان ربنا هو المعین المعطى الکریم انشاءالله قطعهُ مقطّعهُ مذکوره مخصوص جناب آقا میرزا عبدالحسین علیه بهاء الله ارسال میشود لتقرّ بها عین من ارادها و یک قطعهُ مبارکه هم از خطّ حضرت غصن الله الأكبر روحی لتراب قدومه الفداء مخصوص جناب ابن دخیل علیه بهاء الله و عنایت ارسال میشود

و اینکه در باره وصول و ایصال الواح مبارکه مخصوص اولیای بناب و میان دوآب مرقوم داشته‌اند فی الحقیقه بشارتی بود مشهود و بر قوت باصره افزود الحمد لله آن اشطار فائزند وقتی از اوقات این کلمه مبارکه علیا از لسان مولی الوری استماع شد قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر اگر ما در مملکت دیگر بودیم و این الواح که بمثابة امطار بر ایران بارید بر ممالک دیگر این کرم مبذول میشد هرآینه اکثری از اهل مدن و دیار خارجه بمطلع نور احدیه توجه مینمودند انتهى فی الحقیقه اینست آن محبوب میدانند چه مقدار آیات نازل چه مقدار بیّنات ظاهر هر لوح از الواح الهی مفتاح اعظم بود از برای کنوز معانی و شأن و مقامش را احدی انکار ننموده این ایام نفسی از اختیار باین کلمه مولی الوری ناطق و از ارض طاء نوشته که عباد در نزد ظهور لآلی حکمت و بیان که از خزانه قلم اعلی ظاهر خاضعند و احدی ملاحظه نشد که انکار نماید و یا نپسندد معذلک سکر نفس و هوی بشأنی اخذشان نموده که در حین اقرار منکر مشاهده میشوند چه که قول مسموع و مشهود و عمل مفقود چه اگر بعمل فائز میگشتند حال قطعات عالم یک قطعهُ مشاهده میشد و از جنت ابهی محسوب میگشت صد هزار افسوس و دریغ که الی حین بر خسارت و ربیح حقیقی پی نبرده‌اند و آگاه نگشته‌اند اشهد انهم من الغافلین

اینکه در باره جناب ملا حسین (می) علیه بهاء الله مرقوم داشته‌اند بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند یا حسین خذ کتابی بقوه لا تمنعک قوه العالم و بقدره لا تضعفک ضوضاء الأمم و باستقامه لا تزلّک شبهات المریین و لا ضوضاء التّاعقین و لا کّر الملوک و لا فرّ السّلاطین انا اقبلنا الیک فی هذا الحین و انزلنا لک ما لا تعادله خزائن السّموات و الأرضین افرح و قل لک الحمد یا مولی العالم و لک البهاء یا محبوب افنده المخلصین انتهى

و اما در باره حقوق بطراز عفو حقیقی فائز شدند عفا الله عنه فضلا من عنده ان ربنا هو الفضّال الکریم ولکن امید آنکه بهدایت خلق مشغول شوند که شاید بحکمت مقدّره و بیانات منزله نفوس غافله را آگاه سازند و از کوثر معرفت مرزوق

دارند ان ربنا هو المؤيد الحكيم انتهى

و هذا ما نزل لجناب اخيه ملاً احمد عليه بهاء الله يا احمد عليك بهاء الله رب العالمين در ظهور و آثارش تفکر نما  
امطار حکمت و بیان در جمیع احیان از سماء رحمت رحمانی و سحاب حکمت لدنی نازل و آفتاب قدرت و عظمت و اقتدار  
از اعلی افق عالم امام وجوه امم مشرق و لائح و لالی عرفان در کل احیان از خزانه قلم اعلی ظاهر و مشهود نور ساطع بحر  
مواج مع ذلک کل محجوب و مخمود الا من شاء ربک یا احمد ندای مظلوم را بگوش جان بشنو و از عالم و عالمیان بگذر  
لازال باین کلمه علیا که از افق امّ الكتاب مشرقست ناظر باش قوله تبارک و تعالی یا اولیاء الله فی ارضه و اصفیائه فی بلاده و  
حزبه بین خلقه طهروا قلوبکم من القصاص الأولى التي بتمسکها زلت اقدام حزب القبل الذين افتخروا علی العالم و الأمم یا  
احمد انا اردنا ان نسقیک کوثر البیان ليقدّسک عن الظنون و الأوهام التي بها منعت الشيعة عن مطلع نور الأحديّة اسمع النداء  
من افق هذه السمّاء و خذ ما امرت به انه ینجیک فضلاً من عنده و يعرفک نبأ العظيم یا احمد اهل سنّة فتوی بر شهادت سیّد  
عالم ندادند و بجابلقای موهوم و جابلسای ظنون تمسک نجستند و یهود طلعت ظهور را رد نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی  
ندادند یا احمد خوب تفکر نما قلمی که از آن نصیح الله جاری و کلمه الله ظاهر حال بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید بگو  
ای مردم اگر بنور ایمان فائز نمیشوید از ظلمت حزب شیعه خود را خارج نمائید لعمر الله اعمال غیر اعمال رسول و همچنین  
اقوال عمل نمودند آنچه را که عبده اصنام علی قولهم و عبده اوهام عمل نمودند ایکاش ضجیح منابر ایران را اصغا مینمودی  
بلسان فصیح ذاکر و هر یک در هر آن بکلمهئی ناطق میگوید الهی الهی خلقتی لذکرک و ثنائک اذا تسمع من الذی ارتقی  
علی سبک و سب اولیائک یا لیت ما غرست و ما خلقت یا احمد ادعای آن حزب چه بود و عمل چه شد فکر لتکون من  
الراسخین یا احمد اگر از این بحر قطرهئی ظاهر شود و یا از صحیفه مکتونه که بصحیفه حمرا مذکور است کلمهئی بمیان آید  
و گفته شود بید خود عنقت را قطع نمائی باری حقّ از برای حیات ابدی آمده نه از برای موت کل را بحفظ امر نموده نفس  
حقّ شاهد و الواح گواه قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرنتی اذ کنت فی السّجن و اقبلت الیّ اذ کنت غافلاً عن ظهورک و طلوعک و اقتدارک  
اسألک بأمرک الذی جعلته علّة وجود العالم و ظهور الأمم بأن تجعلنی ثابتاً فیما ظهر و متمسکاً بحبلک المتین و نیاک المبین  
انتهی

ذکر حبیب روحانی جناب آقا محمّد صادق علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در ساحت اقدس این عطیّه کبری از  
افق سماء عطا نازل قوله تبارک و تعالی الف و حاء و منتسبین کل فائزند بآنچه که سبب اعظمست از برای هدایت امم  
اسمشان در اراضی معارف غرس شده اغصان و افنان و اوراق و اثمارش بدوام ملک و ملکوت باقی و برقرار طوبی لهم و نعیماً  
لهم نشهد أنّهم من الفائزین فی کتابی المبین کل را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایات لاتتناهی الهی بشارت ده  
و اما در باره اسم اولیا را از قبل اذن دادیم باسمین اعلیین یا اسامی اغصان نسأل الله ان ینزل علیهم رحمة من سماء  
عطائه و برکة من لدنه انه هو الفیاض الفضال انتهى

اینکه مرقوم داشتند جناب آقا علی (م) علیه بهاء الله رجا نموده که هر گاه فرشی یا چیز دیگر که بقدر چهل پنجاه  
تومان بشود لازم باشد امر و عنایت فرمایند و هر گاه وجه الزم لدی الاشارة ارسال میشود بعد از عرض این فقرات در ساحت  
امنع اقدس قوله تبارک و تعالی انا عفونا عنه فضلاً من لدی الله العزيز الحمید نسأل الله تعالی ان يجعله مستقیماً علی امره و  
ناطقاً بثنائه لله الحمد بخدمت فائز شد و آنچه ظاهر شده لدی الله مذکور و مخزون انا نبشّره بعنایتی و نذکره بآیاتی لیاخذه  
الفرح الأكبر فی ایام الله مالک القدر و موجد البشر انشاءالله بنار محبت الهی نفوس افسرده را مشتعل سازد و بظهور انوار نیر  
اعظم راه نماید انتهى این عبد هم خدمت ایشان و سایر اولیا تکبیر و سلام میرساند الحمد لله از نفوس قائمه لدی الله مذکورند

امید آنکه هر یک از اولیا بر هدایت عباد قیام نمایند و نطق بگشاید و لکن بحکمت باید در جمیع احوال بحکمت تمسک نمایند نفوسی که بساحت اقدس فائز گشته‌اند عمل اغصان سدره مبارکه و اصحاب را دیده‌اند و آگاه گشته‌اند اقرار و اعتراف منع شده بعد از اربعین سنه او ازید که مطالع اوهام بدسایس و خدعه مشغول و خلف دنان مستور یکی از آن نفوس این ایام ظاهر و شانش باهر و آن میرزا هادی دولت‌آبادی است که در ارض صاد ساکنست باری در این ایام بعد از شهادت حضرت اشرف روح المقرین له الفداء او را باسم بابی ذکر نمودند خوف اخذش نمود و اضطراب او را بر آن داشت که بر منبر ارتقا جست و از اول امر الی حین تبراً نمود آن نفس ظالمه از برای حیات دو یوم ارتکاب کرد آنچه را که حقیقت وجود نوحه نمود حال در نفوسی که متابعت امثال او مینمایند تفکر فرمائید خسر الطالب و المطلوب و آن غافل ظالم مجدد در اضلال ناس مشغول است حال شهادت اشرف شهید و حیات آن غافل دو شاهد عظیمند بر حقیقت مقام و اعمال آن دو این فقره مکرر ذکر شده چه که از برای تنبه خوبست لعل الغافل یتذکر او یخشی چه مقدار از نفوس که در این ظهور اعظم رایگان جان نثار نمودند العلم عند الله ربنا و رب العرش العظيم

اخبار جدید آنکه جمعی از حضرات افغان و اوراق سدره و حضرت امین علیهم بهاء الله رب العالمین در بیستم شهر رمضان حاضر و بمطاف ملاً اعلی فائز جناب امین مکرر ذکر آن محبوب را نموده فی الحقیقه مخلصین و مقرین را بسیار دوست میدارد هنیئاً له

جناب آقا محمد حسین اسکوئی علیه بهاء الله الابدی ذکرش در این حین در ساحت اقدس ابهی مذکور و باصفا فائز و هذا ما تحرک به لسان العظمة اذ کان مستویاً علی کرسی العطاء قوله تبارک و تعالی

#### هو السامع المجیب

یا محمد قبل حسین ذکرک من احبب ذکرناک بما اشرق به نیر العطاء من افق لوح الله المهيمن القیوم قد لاح به التور و ظهر ما کان مکنوناً فی علم الله مالک الوجود هذا یوم فیه ظهرت الأسرار من کنز حکمة الله رب ما کان و ما یكون انه ظهر بالفضل و حکم بالعدل طوبی لعبد ما منعه حجبات العلماء و ما خوفته سبحات الالذین انکروا ما نزل من لدی الحق علام الغیوب قل یا ملاً الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا کل جاهل مردود قد خرقت الأحجاب و هتکت الأستار من اصبع الاقتدار امرأ من لدن مالک الغیب و الشهود طوبی لسمیع سمع النداء و لبصیر فاز بمشاهدة آثار الله الملك العزیز الودود انک اذا اخذتک نفحات الآیات قل

سبحانک اللهم یا مظهر البینات و مالک الأسماء و الصفات اسألک بنورک الالذی سطع من افق ظهورک و استضاء به آفاق مدائن فضلک و عطائک و بأمرک الالذی احاط بالأشیاء و بسلطانک الالذی غلب من فی الأرض و السماء بأن تؤیدنی علی ما ینبغی لسماء جودک و بحر کرمک ای رب تری الجاهل اراد بحر علمک و الخاطی قلم عفوک و عطائک اسألک ان لا تخیبه بجودک و کرمک انت الالذی بندائک نادت بالأشیاء و لاسمک خضع من فی الأرض و السماء لا اله الا انت المهيمن العزیز الفضال انتهى

حسب الأمر این لوح مبارک بخط حضرت غصن الله اکبر روحی لثراب قدومه الفداء هم نوشته ارسال شد امید آنکه از آیاتش عبرت مشتاقین نازل گردد این بکا بکاء شوقست و محبوبست و از صد هزار فرح افضل دیگر عشاق این مقام را یافته‌اند هنیئاً لهم

ذکر جناب آقا میرزا محمد ابن مرحوم مغفور علیهما بهاء الله را نمودند لله الحمد و المنة مجدد ذکرشان در انجمن مقرین و مخلصین مذکور آمد این عبد لازال از حق متعال طلب نموده او را مؤید نماید بر خدمتی که سبب اعلاء کلمه و

علّت ظهور انقطاعست باری بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس یک لوح مقدّس مخصوص ایشان از سماء عنایت مقصود عالمیان نازل و ارسال شد اسأله تعالی ان یجذبہ بآياته و یقرّبه بفضله و یقدّسه عمّا لا ینبغی لأتّامه أنّه هو السّامع المجیب

و ذکر جناب میرزا محمّد خا و میرزا علی علیهما بهاء اللّٰه بعد از عرض امام وجه این آیات یبّات از سماء مشیّت نازل قوله عزّ بیانه و عزّ برهانه

#### بسمی الظّاهر امام وجوه الأدیان

یا محمّد علیک بهائی آیات الهی عوالم غیب و شهود را احاطه نموده و تجلّیات انوار آفتاب ظهورش بر کل پرتو افکنده لعمری بحر بیان بامواجی ظاهر که از اوّل دنیا الی حین شبه آن دیده نشده معذلک عباد بیشعور خود را در این ظهور از فیوضات مکّم طور محروم نموده‌اند بهوی متمسکند و از تقوی معروض و از حقّ بعیدند و باوہام خلق متشبّث از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید تا باستقامت تمام بر خدمت امرش قیام نمائی و از ریحق عنایتش بیاشامی سبحان اللّٰه جمیع احزاب بذکر مالک رقاب مشغول و بشنایش ناطق ولکن اکثری غافل از حقّ در جمیع احوال از برای کل میطلبم آنچه را که وجود را مرّۀ اخری موجود فرماید و بطراز ابدی مزین دارد اوست قادر و توانا

و هذا ما نزل لجناب آقا میرزا علی علیہ بهاء اللّٰه قوله تبارک و تعالی

#### بسمی العزیز البدیع

یا علی ماکان گذشت و مایکون از بعد میآید باید این حین را غنیمت شمرد و بما ینبغی تمسک جست امروز هر شجری را ذکرست و هر مدری را بیانست قسم بآفتاب حقیقت اذن واعیه از جمیع اشیاء ندای الملک للّٰه مولی الوری اصغا مینماید در شرق ظاهر و آثارش از غرب هویدا و در غرب بر سریر بیان مستوی و از شرق ندایش مرتفع از حقّ میطلبیم اولیای خود را مدد فرماید و از اشراقات انوار نیر بیان محروم ننماید اوست بخشنده و اوست عطاکننده و هو الکریم الفیاض انتھی باسم هر یک سلسیلی جاری و کوثری ساری از شیء میان خالی چه مقدار لآلی حکمت و بیان ظاهر شده و میشود طوبی لذی بصر لینظر و لذی سمع یسمع نداء اللّٰه ربّنا و ربکم و ربّ هذا المقام الکریم

بعد از عرض ذکر سمی حضرت مقصود ابن من صعّد الی اللّٰه علیهما بهاء اللّٰه الأبھی من لدی اللّٰه مولی الوری این کلمات عالیات از بحر فضل و عطا و مطلع صفات و اسماء نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا ایّها المذکور لدی المظلوم مکّرر ذکرست مذکور و از قلم اعلی باسمت نازل شد آنچه که شهادت میدهد بر فضل و رحمت و عنایت حقّ جلّ جلاله هر صاحب شمی از آیات عرف عنایات استشمام نموده و هر صاحب بصری از مشاهده آثار بافق اعلی راه یافته نسأل اللّٰه تبارک و تعالی ان ینزل علیک من سماء العطاء ما یقرّبک الیه و یکتب لک من قلمه الأعلى اجر الحضور و اللّقاء أنّه هو المشفق الکریم و هو الفیاض الغفور الرّحیم

و اردنا ان نذکر ضلعک الّتی آمنت باللّٰه الفرد الخبیر یا امتی و یا ورقتی قد ذکرک من احبّنی و طاف حول امری ذکرناک بهذا الذکر الأعظم ليقربک الیه أنّه هو السّامع المجیب اشکری ربک أنّه سمع ندائک و انزل لک ما یكون باقیاً ببقاء اسمه المهیمین علی الأسماء ان ربک هو الذّاکر العلیم افرحی بعنایتی و قولی

لك الحمد يا من نور قلبى بنور معرفتك و ايدتى على الاقبال فى يوم فيه اضطربت افئدة المريين من عبادك اذك  
انت القوى الغالب القدير

البهآ عليك و على ابنيك و بنتيك من لى الله منزل هذا الذكر المبين انتهى  
له الحمد و البهآ و له العناية و الثآء نفوس مذكوره هر يك به ما لا عدل له فائز و اين عبد هم از حق جلّ جلاله از  
برای هر يك ميطلبد آنچه را كه نهر ابدى از آن جارى و عرف سرمدى از آن ظاهر ان ربنا هو المقتدر على ما يشآء بقوله  
المبارك العزيز البديع

در باره لقا سبيل بعيد و حایل و مانع هم موجود لذا در اذن توقّف رفت از ورود حاكم كُرد الى حين مابين ناس بعضى  
سخنها مذکور نسال الله ان يرفع المانع بقدرته انه هو القوى القدير

در آخر نامه ذكر قرر عيون عليهم بهآ الله و رحمته و عنايته امام حضور مذکور و هر يك بامواج بحر فضل فائز يسأل  
الخدام ربه بان يؤيدهم على خدمة امره لينصروا المولى بجنود الحكمة و البيان انه هو العزيز المتان  
ذكر حبيب روحانى جناب عين و باء عليه بهآ الله الأبهى و نوره الأسنى لازال بوده و هست و اين ايام خبر ايشان  
بتفصيل رسیده لله الحمد بر امر مستقيمند و بر خدمت قائم عليه بهآ الله رب الغيب و الشهود البهآ و الذكر و الثآء على  
حضرتكم و على من معكم و يسمع قولكم فى هذا الأمر العزيز البديع و الحمد لله المقتدر الفرد المنيع

خادم

فى ١٢ شوال سنة ١٣٠٦

عريضة جناب آقا مير على اصغر (اسكوئى) عليه بهآ الله بعد از عرض در پيشگاه اذن توجه عنایت شد يسأل الخدام ربه ان  
يؤيده على التوجه و الاقبال انه هو الغنى المتعال و همچنين توجه جناب مشهدى حسن عليه بهآ الله اگر بحکمت واقع شود  
در هر حال بايد بحکمت ناظر باشند خلاف آن محبوب نه البهآ عليهم

\*\*\*

اس

شطر الاسمين جناب م ح عليه بهآ الله الابهى

٧ ذى الحجة سنة ١٣٠٧

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد حضرت مقصود را سزاوار كه بكلمه مباركه طيبة طاهره عباد نورانى شفقتلى مرحمتلى خلق فرمود بجمع لسان آشنا و  
در جميع آن صادق دسايس و وساوس در شريعت ايشان مردود با صدق مؤانسند و از دوش در گريز آنچه از ايشان ظاهر شود  
گواهيست صادق بر صادق نيتشان و اخلاص حقيقتشان اميد آنكه از انوار وجوه مخلصين و مقرين عالم منور گردد و اين  
كدراتيکه بمثابه طين سبب آلايش وجود گشته از كوثر بيان مقصود عالميان طاهر شود و سبيل واضح و طريق لايع گردد اين



خادم فانی از حق جلّ جلاله میطلبد قلوب اولیای آن ارض را متحد فرماید و الفت بخشد و بنور توکل و تفویض روشن و منیر دارد آنه علی کلّ شیء قدیر

یا محبوب فؤادی دستخطهای سامی و نامه‌های عالی هر یک چون نجم سحری آفاق قلوب را منور نمود و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام نموده امام وجه عرض شد و بعز اصغا فائز گشت فرمودند یا محمد علیک سلامی امریکه الیوم امام آمر حقیقی مقبول و مرغوب حفظ صیت اولیای الهی است در آن ارض که از فضل حضرت باری و مقتضیات اسم رحمانی و ربّانی صیثان عالم را احاطه نماید و هر جهتی از جهات کسب امانت و دیانت و صدق و صفا از مشارق آن ارض نمایند شأن دنیا معلوم و واضح و فنای آن نزد هر صاحب بصر و ادراکی ظاهر و مشهود در شهر عشق یک امر ظاهر و آن شهادت حضرت مذکور در الواح بوده و اولیا نظر پنهانی تعرض که از قلم اعلی نازل شده تعرض نمودند و بصبر جمیل و ستر جلیل تشبث جستند سبحان الله بمظلومیّت کبری حق جلّ جلاله امرش را نصرت نمود و شرق و غرب را اخبار فرمود امید آنکه جمیع اولیا بما اراده الله تمسک نمایند انشاء الله نفوس مطمئنه مستقیمه سبب اعلاء کلمه و ارتقاء وجود گردند و در هر محل و مقام نار ضغینه و بغضا و بغی و فحشا را بماء صافی صبر و اصطبار و توکل و انقطاع افسرده نمایند و اطفا کنند این ایام قلیله را لدی الله و اولیای او شأنی نبوده و نیست انسان بصیر البتّه خود را بحبّ آن آلوده ننماید و ذیل اطهرش را نیالاید طوبی از برای نفوسیکه بروح آمدند و بریحان گذران نمودند و بتوکل کامل بحضرت مقصود راجع گشتند یا محمد اولیای آن ارض و اطراف نزد مظلوم مذکورند و بنور بیان منور کل را سلام برسان و بتجلیات انوار نیر مواهب و الطاف الهی مسرور دار آنه یمدک و یؤیدک و ینصرک بجنود الحکمة و البیان لا اله الا هو المقتدر العزیز المنان انتهى

حمد خدا را که این بی بضاعت را توفیق عطا فرمود و قدرت بخشید تا در لیالی و ایام بخدمت امرش مشغول و از دوش غافل لله در عمل المقرّین و المخلصین چه که رایحه طلب آمال از آن مقطوع و ممنوع له الفضل و العطاء و له الجود و البهَاء قدرت عالم و آمال امم او را منع نمود و از اراده قویّه غالبه بازداشت تعالی سلطانه و تعالت قدرته بیک کلمه روح بخشید و بکلمه اخری اخذ فرمود من یقدر ان یقول لم و بم الا من ینخرج عن سلطانه و یفرّ من حکومته لیس له مقام و لا ذکر و لا وصف فی الحقیقه امثال این وجود نزد مستقرّین سفینه حمرا معدوم و مفقود باری در جمیع احوال این خادم از خداوند یکتا از برای آنحضرت میطلبد آنچه را که سبب حیات ابدی است آنه هو القادر البصیر و هو السّامع المجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر

نامه‌ئی در این کره حسب الامر بجناب آقا علی علیه سلام الله و عنایتی نوشته شد و نزد آنمحبوب حقیقی ارسال شد تا ملاحظه نمایند و اگر مصلحت بیند بدهند نسئل الله ان یحفظه بقدرته و سلطانه و یجعله من التّاصرین

اینکه در توجّه پیرت سعید و مصر و مقامات دیگر مرقوم داشتند از لقای آنمحبوب فؤاد در هر ارضی انشاء الله از آن ثمری ظاهر و نور محبتی ساطع در هر امری از امور و هر شیئی از اشیا از قدرت کامله الهیه اثری و کنزی مکنون و لکن باسباب ظاهره بعد یوماً فیوماً ظاهر میشود و نفس آثار عباد را آگاه مینماید و خبر میدهد ان الله علی کلّ شیء قدیر انشاء الله از حرارت محبت آنمحبوب آثار حرارت در اطراف ظاهر گردد حضرت افغان علیه الابهی لا زال مذکور بوده و هستند فی الحقیقه سبب ارتفاع امرند نسئل الله ان یؤیده و یوقّقه بسلطان من عنده آنه هو القادر الحکیم

حضرت وزیر ایده الله تبارک و تعالی الحمد لله از ما لا ینبغی مقدّسند و بما ینبغی و یلیق مزین انشاء الله مؤید شوند بر اعلاء این امر اعظم حسب الامر باید آنمحبوب در جمیع احوال بحکمت و بیان متمسک باشند خود لقا من غیر حرف در بعضی از نفوس مستعدّه مؤثر واقع میشود بی لفظ هدایت مینماید و بی وصف راه نشان میدهد باید قدر همچو وزیری را دانست و بقدر مقدور محبت و مودت و صدق و صفا بایشان لازم باید اینعزب از حق بطلبند عزت و رفعت ایشانرا ان الله هو السّامع

البصیر و جناب خان و فقه الله انشاء الله در عمل محمودند و در ذکر محمود و در بیان محبوب شکر خدا را که از برای او عبادی هست که بطراز صدق و صفا و محبت و وفا مزینند

ذکر جناب حاجی و تفصیل حضور در آنحضرت مبارک را نمودند و البته مبارکست چه که مجمع اولیا واقع هر بقعه از بقاع ارض که در آن ذکر حق میشود آن بر سایر بقاع افتخار مینماید هذا حق لا ریب فیه اگرچه آن بقعه در آن ایام محزون چه که بحزن حضرت حاجی و من معه علیهم بهاء الله اولیا و آشنا را صاحبان ابصار حدیده محزون مشاهده مینمودند و لکن الواح منزله که از افق هر یک شمس عطا مشرق جمیع کدورات را بفرح و سرور و نشاط و انبساط مبدل نمود و اینکه مرقوم داشتند بعد از قرائت سجده شکر بعمل آوردند سبحان الله عرف این شکر یقین است که صعود نمود و بمقام اعلی فائز گشت فرمودند اینکلمه را ذکر نما قسم بآفتاب حقیقت که عوالم عدل و انصاف و افنده و قلوب اصحاب را منور نمود اگر کشف حجاب شود و آنمقام را ملاحظه نمایند بفرحی ظاهر شوند که در عالم شبه نداشتند و ندارد آنها فائز و سعادت الی مقام حین ورودها نادت الحوریات من الغرفات قد تضحّو عرف ورقة السدره المبارکه بشرن بلقائها ثم افرحن بحضورها باری لعمر الله جذب این ندا در جنت ابهی و فردوس اعلی همه را اخذ نمود ان الله هو الفضل الکَرِیم و هو الغفور الرَّحِیم انتهى

حضرت محبوب فؤاد جناب آقا سید علی علیه سلام الله و عنایته را سلام میرسانم فی الحقیقه اذکار محبتیه ایشان جذّاب افنده و قلوبست و مُجَدِّد وجود از حق جلت عنایته از برای ایشان میطلبم آنچه را که سبب نزول رحمت و عنایتست از سحاب کرم و فضلش و از برای خود تأیید میطلبم که هر کزه ذکر نمایم آنچه را که در قلب مستور است سایر اولیای آن ارض را ذکر مینمایم و از حق از برای هر یک توفیق میطلبم چه قدر محبوبست عند الله ظهور محبت احباب با یکدیگر هنگامیکه ذکر جناب حاجی عباس علیه سلام الله عرض شد که در ایام مصیبت در بیت حضرت حاجی بمحبت مشتعل و بهمت تمام بر خدمت قائم مکرر فرمودند هنیئاً له ثم هنیئاً له باید در لیالی و ایام بشکر و حمد مشغول باشیم که عنایت فرمود راه نمود عزت عطا کرد ذلت کبری که در ایران مخصوص اینحزب بود حال الحمد لله بعضی ادراک نموده اند که اینحزب را نیت دیگر است و امل دیگر جز راحت امم و عمار عالم خیالی نداشته و ندارند هر بصیری تصدیق مینماید و هر سمعی اعتراف میکند و اگر بعضی از کلوخهای عالم بمقتضای عدم انصاف و عدل سخنی گفته و یا بگویند خارج از دیرستان عدل حق است عنایات و الطاف و شفقت بمقامی است که السن عالم از ذکرش عاجز

یومی از ایام بیستان توجه فرمودند و در محلّ جدید خباء مجد مرتفع و حسب الامر اولیا در آنمقام حاضر و مجتمع و بعد از تعلق اراده و حضور جمع از بستان اول مع اغصان سدره مبارکه بآنمحل توجه فرمودند و بعد از جلوس و قرائت حروفات عالین ذکر مصیبت جدیده را بقسمی فرمودند که کل متأسف گشتند و بعد بکلمه اخری ذکری فرمودند که فی الحقیقه ارواح مجرّده قصد عروج نمودند که بعد از عروج بچنین مجلسی فائز شوند و در دو یوم که فی الحقیقه آفتاب عنایت از افقش طالع ظاهر شد آنچه که از عنایت کبری و شفقت عظمی حکایت مینمود و در حضور عمل شد آنچه سزاوار بود ان الله ربنا و ربکم هو الفیاض الکَرِیم و هو المشفق الغفور الرَّحِیم

و همچنین ذکر اعمال خیریه آنمحبوب فؤاد مکرر از لسان مبارک جاری فی الحقیقه اجر احدی علی قدر سم ابره ضایع نشده و نمیشود فرمودند جناب محمد از اول ایام الی حین بخدمت قائم و بحبل فضل متمسک و از ایشان در اینمذت مدیده امری ظاهر نشد که مخالف رضا باشد هذا وصف یرجوه الفردوس الاعلی و الجنة العلیا ینبغی فیهذا المقام ان نقول الحمد لله الذی اید حضرتکم و وفقکم و اظهر منکم ما وصفه مالک الوجود و سلطان الغیب و الشهود نسل الله ان يجعل

حضرتکم مفتاحاً لكلّ باب و قائماً علی کلّ امر و ذاکراً فیکلّ حین انّه هو اقدر الاقدرین لا اله الا هو المهیمن علی من فی السموات و الارضین

دیگر ارمغانهای آنحضرت محبوب رسید چون بتوجه و ذکر آنمحبوب فائز شده‌اند البتّه مقبول واقع شود چون نسبتش بحق جلّ جلاله است هر ورقی از اوراقش رشک جنانست از حق جلّ جلاله میطلبم اجر آنرا در حدیقه معانی و بیان ثابت فرماید و ظهوراتش را در بستان مذکور لیس هذا علیه بعزیز یشهد الخادم بقدرته و سلطانه و عزّه و اقتداره و یسئله ان یقدّر لحضرتکم خیر کلّ عالم من عوالمه انّه هو المقتدر العزیز الحکیم

خدمت نور فؤاد حضرت حاجی سید جواد علیه بهاء الله مالک الایجاد سلام و ثنا عرض مینمایم و بکمال خلوص از حق جلّ جلاله میطلبم که ایشانرا در جمیع اوان و احیان مؤید فرماید بر خدمتش خدمتیکه لازال گواهی دهد بر توجه و تشبّث و محبّت و استقامت ایشان در انجمن عشاق ذکرشان بوده و هست امید آنکه در ایام باقیه بهیئت اجتماع بر خدمت قیام نمائیم و بما اراده الله مشغول شویم انّه هو المؤید العظیم الخیر الحمد لله نامه بذکر ایشان ختم شد این ختم با بدء توأم است بلکه در مقامی میتوان گفت سبقت دارد چه که مقام حضرت خاتم روح ما سواه فداه از بدیع اول که بدء بوده زیاده از وصف و بیانست این است ذاکر و اینست گواه الذکر و الثناء من الله علیکم یا مهابط الحبّ و الوداد و معادن المحبّة و الاّتحاد لا اله الا هو العزیز الفیاض

اولیا و اصفیای آن ارض در قلب مذکور و بحراست عنایت حق جلّ جلاله محفوظ عالم محبّت مقتضباتش در هر حین ذکر و ثنای اولیا بوده و هست خاصّه نهالهائیکه در ظلّ رحمت تربیت شده‌اند و پرورده گشته‌اند و از ریح تازہ مرزوقند چنین نفوس را لسان طاهر باید ذکر نماید و قلب مقدّس شاید که اظهار حبّ نماید باری در نقطه قلب مذکورند و بحرارت فؤاد مشتعل الحمد لله فائزند بآنچه که ضد نداشته و از ند مقدّس ذکرشان مفتاح کنوز است و حبّشان باب فتوح کلّ ذلک من عنایة الله و فضله و جوده و نسئله ان یجمعهم فی ظلّه و یرفعهم باسمه و ینطقهم بثنائه الجمیل السّلام و الذّکر و البهَاء ثمّ العزّة و الرّفعة و العلاء علی حضرتکم و علی من یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ العالمین

\*\*\*

ب

حضرت افنان جناب حاجی سید علی علیه بهاء الله الأبھی

ربیع الأول سنه ۱۳۰۷

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد حضرت مقصودی را سزاست که بانوار آفتاب حقیقت مدن و دیار را بنور معرفت مزین فرمود و آذان طاهره مقدّسه را باصغاء ندا مؤید ساخت من فاز بالاصغاء فاز بالاستقامه مقصود از اصغاء حقّ الاصغاء بوده و هست چنانچه مشاهده شد از قبل قد سمعوا و اعرضوا و یسمعون و یعترضون و الصّلوة و السّلام علی حبیبه و صفیه الّذی اختاره لاطهار امره و ابراز احکامه و اوامره و علی آله و اصحابه الّذین بهم تمّت حجّة الله علی خلقه و ظهرت سطوة الله بین عباده

روحي لذكرکم الفداء و لاستقامتکم الفداء دستخط مبارک رسید فی الحقیقه حامل مؤدها بود چه که صحّت و سلامتی مزاج عالی را مبشّر و همچنین مراتب و مقامات خلوص و انقطاع و تشبّث و توسّل را مخبر خبیری بود دانا و حنیفی بود ناطق و

توانا و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام نموده امام وجه عرض شد فرمودند نَسألُ اللهَ تبارک و تعالی ان یوفِّقهُ علی ما ینبغی و یفتح علی وجهه ابواب البرکة و العنایة و یظهر منه ما ینبغی للنَّاس الی صراطه و ینبغیهم بطراز الأمانة و العفَّة انه علی کلِّ شیء قدیر

و نذکر افغانی من اهل الوفاء الذی سمی بسید آقا و نبشّر من سمی بمحمّد قبل رضا و نَسألُ اللهَ تعالی ان ینبغی لهما من قلمه الأعلى ما لا ینفد و یكون باقیّاً ببقاء اسمائه الحسنی و صفاته العلیا و نذکر اولیائی هناك و نَسألُ لهم البرکة و العافیة من الله مولى البریة و نقول الهی الهی فاجعل عاقبة امورهم خیراً انتهى

این خادم فانی لازال از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک از افغان طلب نموده آنچه را که سبب فیض اعظم است از برای امم آنه مالک العالم و هادی عباده الی اسمه الأقدم الأکرم و همچنین از برای اولیا علیهم سلام الله طلب نموده آنچه را که سزاوار بخشش اوست آنه هو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر

ذکر محبوب روحانی جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله را نمودند و همچنین حبیب روحانی جناب آقا میرزا عبدالکریم و اولیای آن ارض یعنی عشق آباد را فرمودند بعد از عرض فرمودند آنچه را که امطار ربیع عنایت است از برای نهالهای وجود و نسیم مکرمت است از برای نفوس مستعدّه از غیب و شهود از قبل دو ورق از بیانات که از هر کلمه آن عرف فضل و رحمت و عنایت متضوّع بود بتوسط آقای مکرم حضرت افغان علیه بهاء الله الأبهی بآن ارض ارسال شد و در ثانی هم چون آن حضرت اراده ذکر فرمودند امر بارسال سیّالة برقیّه شد یسأل الخادم ربّه بأن یؤید الکّل علی ما یحبّ و یرضی و یوفّقهم علی ما ترتفع به مقاماتهم بین الأحزاب آنه هو المقتدر علی ما اراد و هو الأمر الحکیم

اما فقره جناب ملا محمد علی (تفتی) علیه بهاء الله بعد از عرض فرمودند جناب مذکور حین ورودش در سجن آنچه داشت ارسال نمود و امر باخذ شد ولكن الی حین تصرف نمودیم و حال نظر باینکه ایشان مجدد اراده ارسال مقداری نموده اند آن وجه را قبول مینمائیم که او هم این وجه ثانی از جانب ما قبول نماید هذه عنایة من عندنا از قبل مظلوم باو سلام برسان و بعنایات لاتحصی بشارت ده افغان میدانند و مطلعند قبول این مظلوم وجه قبل را محض محبت بایشانست الی حین از اکثری قبول نشده و از ایشان مرتبه اول بطراز قبول فائز ليقبل منّا فقرة الثانیة نَسألُ الله ان یفتح علی وجهه ابواب عنایت و فضله و برکت و یجعل من الذین فازوا بذکره فی بلاده و نصرة امره بین عباده بالحکمة و البیان آنه هو المقتدر العزیز المنان انتهى

مجدد در ذکر اولیای ارض عین و شین فرمودند یا اولیاء الله بالحکمة و بما ترتفع به مقاماتکم و شؤونکم طوبی لکم و لمن یحبّکم خالصاً لأمر الله ربّ الأرض و السماء و ربّ العرش العظیم ایاکم ان تخوّفکم ضواء القوم الذین نذوا العدل ورائهم متمسّکین بالظلم الا انهم فی عذاب مهین لیس لهم ناصر و لا معین سوف تأخذهم نفحات العذاب من کلّ الجهات آنه هو الأحد المقتدر القدیر آنچه لازم است اتّحاد و اتّفاق و حکمت و اعتدال در امور است طوبی للذین تمسّکوا بحبل الاتّحاد و عملوا بما امروا به من لدن علیم حکیم

و اما فصل در هیچ احوال جایز نه فصل در آن ارض سبب اشتعال نار بغضا میشود در جمیع بلاد ایران آن ارض چون متعلّق بدولت دیگر است اسباب حرّیت بدست میآید ولكن این حرّیت سبب ربّیت سایر احبّا است در بلاد ایران باری در جمیع احوال باعتدال و اسبابی که سبب تقرّب و انجذاب قلوبست باید تمسّک نمود و این فقره منوط باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه است که سبب هدایت و تقرّب نفوسست آنه معکم یشهد و یری و هو السّميع البصیر انتهى

در باره جناب میر محمد حسین بیک علیه بهاء الله و بعض عراض آن جهات مرقوم داشتند چندی قبل مخصوص ایشان نازل شد آنچه که حجّت باقیه است از برای عالم و اهل آن و ارسال گشت یسأل الخادم ربّه بأن یقرّ الأبصار بمشاهدته

و الآذان باصغائه آتّه هو المؤيّد الحكيم لازال محبوبى مير و اوليى آن اطراف از ذكور و اناث در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند مقامشان از الواح الهى معلوم و واضحست هنيئاً لهم آن حضرت جواب نامه‌هاى ایشان را مرقوم فرماید و اظهار عنایت از قبل حقّ مذکور نمایند

در باره امورات عليه مرقوم داشتند در جميع احوال از حقّ سائل و آمل اعزاز امرش را در مدن و ديار و نصرت حضرت افنان را آنّه مجيب السائلين

و اما در باره قرآن بايد با قرآن از آقا حسينعلى اخذ شود با نوشته معتبرى بمهر جمعى و تفصيل در آن مذکور گردد و در ارض طاء نزد جناب حاجى ميرزا حسن عليه بهاء الله ارسال شود و اين فقره بسيار لازم است چه كه بسيار ذكر نموده‌اند و مفترىاتى نسبت داده‌اند و لكن بدوستى از آقا حسينعلى خواهش نمايند طرف معارضه واقع نشوند با هر نفسى لوجه الله محبت و شفقت لازم مگر نفوس معرضه اين حكم در كتاب اقدس از سماء امر نازل طوبى للعاملين السلام و الذكر و البهاء على حضرتكم و على من يحبكم و يسمع قولكم

\* \* \*

#### هو المشرق من افق سماء البيان

حمد حضرت مقصودى را لايق و سزااست كه آن جناب را مؤيّد فرمود بر اقبال و توجه و نصرت و تبليغ و بكلمه مباركه الملك لى اشراف ساعت و اسرار قيامت را ظاهر نمود له الحمد و الثناء و له الشكر و البهاء از اول ايام اقبال نمودى و از كاس اقرار امام وجوه اخيار و اشرار آشاميدى و باستقامت تمام بر امر مالك انام قيام نمودى در ايامى كه اوهام كلّ را از افق اعلى محروم داشت باصبع يقين خرق حجابات ظنون نمودى و بعضد ايقان ظهر اصنام را شكستى از حقّ ميطلبيم در جميع احوال بتأيدات بديعه جديده شما را مؤيّد فرمايد حتى يجعل اعمالك كلها ذكراً واحداً عند ربك و يتضوع منها ما يهدى الناس اليه آتّه هو المقتدر القدير چندی قبل اسم جود عليه بهائى نامه شما را نزد مظلوم ارسال داشت وجدنا منه ما ابتسم به ثغر الحب ان ربك هو الغفور الرحيم يا ايها الشارب رحيق الوحى من كاس عطائى اسمع ندائى من شطر سجنى آتّه يناديك فضلاً من عنده و يذكرك رحمةً من لدنه آتّه هو الفضال الكريم

يا سمندر در اقتدار حقّ جلّ جلاله تفكر نما و همچنين در مظاهر ظنون و اوهام حضرت مبشر نقطه اولى روح ما سواه فداه ميفرمايد و قد كتبت جوهره فى ذكره و هو آتّه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان ايكاش اين يك كلمه را ادراك مينمودند و بان تمسك ميچستند با ذكر اين كلمه محكمه مطاعه كه بشهادت حقّ جوهر بيان است آيا جايز است اهل بيان اليوم از منزل و مرسل آن محبوب و غافل شوند هر منصفى در اين ايام صمت اختيار مينمايد تا از صرير قلم اعلى اصغا نمايد آنچه را كه عرف امر الله از آن متضوع است حضرت نقطه در رفيق اعلى بكلمه مباركه آتتى انا اول العابدين ناطق قل يا قوم اتقوا الله انظروا افقه ثم اسمعوا ندائه لا يشبه ذكره بأذكار العالم و لا ما ظهر من عنده بما ظهر بين الأمم آسمان برهان الهى اليوم مزين است بشموس حكمت و بيان و انجم اوامر و احكام اقبلوا اليها و لا تكونوا من المعرضين اين ظهور اعظم محيط بوده نه محاط حضرت مبشر ذكر فرموده آنچه را كه شبه و مثل نداشته و از ظهور و بروز خود مقصود اعلاء اين كلمه بوده و اين در يك مقام ذكر ميشود و در مقام ديگر لا يعرفه الا هو هذا حقّ لا ريب فيه تالله الحقّ اين امر اعظم و حجّت كبرى در اثبات ظهور بامرى محتاج نبوده و نيست بحر بيان امام وجوه اديان ظاهر و آفتاب برهان فوق رؤس مشرق و لائح سدره منتهى بانمار بديعه منيعه و اوراق جديده لطيفه باهر و هويدا قل ضعوا ما يمنعكم عن الله رب العالمين و خذوا ما امرتم به من لدن مقتدر

علیم حکیم امروز بیان بقبول این ظهور اعظم معلق و منوط انا انزلنا لمبشّری ما قرّت به عیون کتب اللّٰه المهیمن القیوم و ارسلناه الیه فلما حضر و قرأ انجذب من نفحات الوحی علی شأن طار بکله فی هوئی و قصد الحضور امام وجهی قد هرّته الکلمات بحیث لا ینتهی ذکره بالقلم و المداد و لا باللسان یشهد بذلك امّ الكتاب فی المآب انا سترنا اصل الأمر لحفظه حکمة من عندنا و انا العزیز المختار اّنه یفعل ما یشاء و لا یسأل عمّا شاء و هو المقتدر العزیز العلام

یا سمندر خراطینهای طین لایق صعود و طیران نبوده و نیستند و حزب قبل یعنی شیعه فی الحقیقه بظنون و اوهام تربیت شده‌اند لعمری بر امری از امور آگاه نبوده و نیستند الی حین اسرار ظهور معلوم نه بیک اسم و یک لفظ دین اسلام ضعیف شد و از دست رفت یا سمندر حروفات هر ظهوری باید در ایام ظهور حاضر باشند و بشرف لقا فائز گردند فکر تمّ استر و کن من الحافظین الی حین معنی توحید را ادراک نکرده‌اند ینبغی ان ندع ذکرهم و نذکر ما ینهتزّ به الجبال فضلاً عن العباد اّنه هو المقتدر القدر

ذکر نفوسی که اراده اقبال ببحر اعظم کرده‌اند نموده بودید یا سمندر ابصار و آذانی که قابل و لایق اصغا و مشاهده باشد چون کبریت احمر کمیاب ولکن امید هست از یمن خلوص آن جناب و قیامش بر خدمت کلمه نفوذ نماید و عباد را بافق اعلی هدایت کند از حقّ میطلبیم ایشان را مؤیّد فرماید بر ادراک حزب شیعه و اعمال و اقوالی که مخالف امر اللّٰه بوده چه اگر هر نفسی فائز شود باین مقام خود را ثابت و راسخ مشاهده کند بشأنی که اسماء او را از حقّ منع نکند و قصص کذبّه اولی او را محروم نسازد اولیای آن ارض هر یک را از قبل مظلوم ذکر نما کلّ تحت لحاظ عنایت بوده و هستند نسأل اللّٰه ان یوقّهم علی اظهار امره بالحکمة و البیان و ینزل علیهم من سماء عطائه فی کلّ حین ما یقرّبهم الیه اّنه هو العزیز الفضّال اذا اخذک جذب ندائی اقبل الی شطری و قل

الهی الهی تری اقبالی و تمسّکی و توجّهی و تشبّتی اسألک بعروتک الوثقی و اذیال ردآء عنایتک یا مولی الوری و بنور امرک الّذی به اشرفت الأرض و السّماء ان تجعلنی فی کلّ الأحيان مقبلاً الی افقک و ناطقاً بشنائک و مبلّغاً امرک بالحکمة و البیان اّنک انت العزیز المنان ای ربّ نور افئدة عبادک بنور معرفتک تمّ افتح ابواب قلوبهم بمفاتیح جودک و عطائک ای ربّ تراهم هائمین فی هوآء الحیرة و الضلال خلّصهم باسمک القدر و انقذهم باسمک القوی تمّ انصرهم یا الهی بآیاتک و بیّناتک و عرّفهم سبیلک و علّمهم ما یرفعهم الی سماء عزّک و قبولک اّنک انت المقتدر الّذی لا تمنعک حجبات المعتدین و لا اعراض المعرضین و لا شماتة المشمتین اّنک انت العلیم الحکیم

ذکر ملاقات با حاجی میرزا ابوالفضل را نموده بودید یا سمندر در ایامی که نیر اعظم از افق سماء ارض سرّ مشرق و لائح بعد از ارسال الواح و انزال آیات ملاً اسمعیل به عبد حاضر نامهئی ارسال نمود و در آن نامه اقرار و اعتراف خود را بمن ینظر اظهار داشت و بعد باین کلمه غیر لایقه ناقابله نطق نمود که اگر این مقام را در ارض قاف اظهار نمایم نان مرا ملاً هادی قطع مینماید حال ملاحظه نما سمع الطف ابهی چگونه امثال این کلمه را اصغا نماید ولکن فی سبیل اللّٰه شنیدیم و بصبر و اضطبار امر نمودیم یک لوح امنع اقدس در جواب آقا سیّد موسی علیه بهآء اللّٰه از سماء عنایت نازل و ارسال شد لیجد منه عرف اللّٰه المهیمن القیوم انا لله و انا الیه راجعون

\*\*\*

یاء

جناب حاجی میرزا محمّد افشار علیه بهآء اللّٰه

## بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از حرکت قلم اعلى اهل ناسوت انشاء را مسخر نمود و از کوثر مکنون در آن عظام رمیمه را بحیوة جدیدة بدیعه فائز فرمود تعالی تعالی فضله و تعالت رحمته و تعالت عظمته و سلطنته من یقدر ان یحصی بدائع عنایاته و جوامع اوامره و الطافه هو الذی جعل کلمة من کلماته علم الهدایة من عنده و رایة امره بین عباد و بها اظهر القیامة و اسرارها و السّاعة و اشراطها طوبی لعارف عرف ما ظهر من عنده و لعالم شاهد ما اشرق من افق سمآء جوده البهآء و الذکر و الثّناء علی اولیائه و اصفیائه الذین سمعوا ندائه الأهلّی و فازوا بکلمة بلی بلی یا فاطر السّمآء و مالک ملکوت الأسّمآء اولئک عباد فائزون و عباد مکرمون و عباد مستقیمون و هم انصار الله و ایادی امره و مطالع اسمائه الحسنی و صفاته اخذوا الرّحیق من ید عطائه رغماً لأعدائه و شربوا باسمه امام وجوه خلقه انه هو مؤید اولیائه و مشید ارکان امره و رافع احبائه و مظهر مقاماتهم و شؤونهم فی مملکته انه هو القویّ الغالب العلیم الحکیم

دستخطّ عالی با ارمغان بیان و معانی باین خادم فانی رسید فی الحقیقه هر کلمه اش کأسی بود مملوّ از سلسیل محبّت و وداد چه که مزین بود بذکر و ثنای مالک ایجاد و مولی العباد مکرر قرائت شد و از هر کره عرف جدیدی بمشامّ حقیقی رسید سبحان الله نفعاتش بساط سرور گسترد و فوحاتش فرحی مقدّس از مقام عباد آورد و بعد قصد جنت علیا و فردوس اعلى نموده امام مولی الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت اذاً ماج بحر بیان ربنا الرّحمن و نطق مکلم الطّور اذ کان مستویاً علی عرش الظّهور بما ظهر به کنوز العرفان فی الامکان امام وجوه الأدیان و نادى المناد من شطر السّجن اسمعوا ندآء الله المرتفع من اعلى المقام قوله تبارک و تعالی

## هو التور اللامع الساطع من افق سمآء العرفان

م ح افرح بما اراد ان تتحرک علی ذکرک یراعة الله المهیمن القیوم انا ذکرناک مرّة بعد مرّة و ارسلنا الیک الواحاً شتیّ الّتی ماج فی کلّ کلمة من کلماتها بحر بیان ربک المهیمن علی الغیب و الشّهود و لاحت من آفاقها شمس المواهب و الألطاف ان ربک یرید من اراده و یحبّ من احبه و یذکره بما یتقی به اسمه و اثره بدوام الملک و الملكوت ان المظلوم یذکرک فی بحبوحه الأحزان فضلاً من عنده علیک لتشکر ربک مالک الوجود لم یمنعه ظلم الأعدآء و لا سطوة کلّ أمر محجوب کنا مستویاً علی اریکة العدل ورد العبد الحاضر بکتابک و قرأه امام الوجه وجدنا منه عرف خضوعک و خشوعک و توجّهک الی الله ربّ هذا المقام المحمود طوبی لأذنک بما سمعت ندآء الله و لعینک بما فازت بمشاهدة آثاره و للسانک بما نطق بثنائه بین عباده ان ربک هو الحقّ علّام الغیوب اشهد انه بالبلاء رفع اسمه الأبهى و اظهر ما کان مکنوناً فی کنز علمه العزیز المحبوب انا امرنا الكلّ بالأمانة و الدّیانة و الصّدق و الوفاء من النّاس من نبذ امر الله ورائه و ارتکب ما ناح به المقربون اخذ البغی و الفحشاء و نبذ البرّ و التّقوی و نطق بمفتریات ما سمعت اذن الدّنیّا شبهها یشهد بذلك من ینطق فی هذا البیت المعمور قل

الهی الاهی تری اغنامک بین ذناب الأرض و امنائک تحت برائن الخیانة ای ربّ اسألک ببحر آیاتک و انوار فجر ظهورک و بندائک الذی جعلته کوثر الحیوان لأهل الامکان و باسمک الذی به اضطربت افئدة الأدیان ان تزین عبادک بطراز الصّدق و الانصاف و فقههم علی هدایة ما فات عنهم عند تجلیات انوار شمس ظهورک ثمّ یدهم علی الرجوع الی بساط عفوک و غفرانک

و القیام لدى باب جودک و کرمک ای ربّ خلّص عبادک من ظلم الظّالمین و سطوة المعرضین ثمّ احفظهم بجنود الغیب و الشهادة أنّک انت المقتدر علی ما تشاء و المهیمن علی الأشياء لا اله الا انت الفیاض الفضّال العلیم الخبیر

یا ایّها الشّارب رحیق بیانی قد سمعت ندائی الأهلّی باللّغة الفصحی و نحبّ ان نذکرک باللّغة التّورآه لازال این مظلوم در دست اعدا بوده وارد آوردند آنچه را که جز حقّ از احصای آن عاجز و قاصر این ایّام ذناب ارض احاطه نموده و در سرّ سرّ بضرّ این مظلوم مشغول و لکنّ الله یعلم خائنه الأعین و خافیه الصّدور آنچه در سبیل الهی وارد شود محبوبست کلمه یعقوب را بلا ملحق نمودیم اگرچه این ایّام من غیر ناصر و معین مشاهده می‌شویم سوف یبعث الله کناز ارضه و یظهر خزائنها و آن رجالی هستند که مبعوث میشوند بنصرت نبأ عظیم بشأنی که هیچ معنی و هیچ سدّی حائل نشود ایشانند مشارق قدرت و مظاهر قوت الهی هیچ امری از امور این جواهر لامعّه مشرقه را منع نکند و ستر ننماید سبحان الله اهل بیان الی حین نفحات یوم را ادراک نموده‌اند احجب از حزب قبل مشاهده میشوند قل

اسألک یا مالک ملکوت الأسماء و فاطر السّماء بمصباحک الذی ما اراد الا اصلاح العالم و ما اتخذ لنفسه زجاجاً و لا بلوراً و لا حافظاً دونک ان تنور افئدة عبادک بنور معرفتک و زین رؤسهم بأکلیل العدل و الانصاف ای ربّ تری الظّالمین اتحدوا فی تضييع امرک و مقامات امنائک اسألک بارادتک المحیطة و مشیتک التّافذة ان تحفظهم من شرّ هؤلاء الذّین نقضوا عهدک و میثاقک و کفروا بآیاتک الکبری و بیّناتک العظمی لا اله الا انت العلیّ الأبهی

اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان تکبیری که نفحاتش افئده و قلوب را جذب نماید و بافق منیر الا رساند و کل را از قبل مظلوم وصیّت نما بامانت و دیانت و تقوی الله مالک الوجود و مربّی الغیب و الشّهود مکرّر فرمودیم در این ظهور اعظم نصرت بحکمت و بیانست نه بسیف و سنان در هر حال باید بتألیف قلوب و اتحاد نفوس مشغول باشند اعمال طیبّه جند الله بوده و هست و اخلاق مرضیه هادی عباد آنچه سبب اجتناب و احتراز عباد است بعزّ قبول فائز نه و بطراز رضا مزین نه اگرچه در محرّم نقطه اولی از ملکوت اعلی ظاهر البتّه این فقره محبوب جانست و علّت فرح و انبساط و سبب سرور و نشاط و لکن اکثری از عدم آگاهی اگر فرحی در آن ایّام مشاهده نمایند نعوذ بالله حمل بر ضغینه و بغضا کنند لذا از مقتضیات حکمت حرمت آن یوم لازم چنانچه این مظلوم در عراق در ایّام محرّم مصائب آن حضرت را ذکر مینمود و در بعضی از مجالس مصیبت حاضر میشد رحمة للعباد و شفقة لهم و حضرت اعلی روح ما سواه فداه هم حرمت آن ایّام را ملاحظه می‌فرمودند آنچه سبب تقرّب ناس و علّت اقبال و توجّه است باید بآن تمسّک نمود الی ان یظهر الأمر لهم این حکم محکم را بعباد برسانید تا کل آگاه شوند و به ما اراده الله تمسّک نمایند البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و یحبّک و یسمع قولک فی امر الله المقتدر العلیم الحکیم انتهی امید آنکه اولیای الهی با قلوب طاهره مقدّسه و جنود مذکوره که اخلاق و اعمال طیبّه است بر نصرت امر قیام نمایند از افق هر لوحی نیر حکمت و بیان مشرق و لائح و کل بآن مأمورند انشاء الله آن محبوب نفوس غافله را از اوامر و نواهی الهی آگاه نمایند اگر الی حین به ما اراده الله عمل میشد ایران بل ممالک اخری هم بنور امر ساطع و لائح مشاهده میگشت این خادم فانی لازال عرض مینماید

الهی الهی اید اولیائک علی ما یظهر به عنایاتک علی خلقک و امواج بحر عطائک فی مملکتک ای ربّ طهر افئدة المقبلین من کوثر بیانک و قدر لهم ما یزینهم بطراز العدل و الانصاف فی ایّامک لا اله الا انت الفضّال العزیز الحکیم و اما استدلالیه محکمه آن جناب باصفا فائز و قبول فرمودند لو شاء الله این ایّام ارسال میشود و اذن طبع هم از افق بیان طالع یسأل الخادم ربّه ان یفتح بخلوصکم و خضوعکم و اقبالکم و ذکرکم و بیانکم ابواب افئدة النّاس انه اله النّاس و مربّیهم باسمه المرّبی الحکیم صدهزار شکر مقصود عالمیان را که هیچ مقبلی را از تجلیات نیر کلامش محروم نمود و عرض جدید آن محبوب امام وجه مالک ملکوت بیان بشرف اصفا فائز و بنور قبول منور و مخصوص هر یک از اسامی مذکوره لوح منع



اقدس از سماى عطا نازل و ارسال شد الحمد لله آن محبوب واسطه فيض فياض گشتند و همچنين سبب نزول امطار رحمت فضال شدند امر نزول آيات بشانبيست كه كل از احصايش عاجز و از جميع جهات در ليالى و ايام عرايض ميرسد و جواب عنایت ميگردد و اگر گاهى تأخير شود دو جهت دارد اول آنكه از فضل حقّ جلّ جلاله آن حضرت در مقام اعلى يعنى اطمينان و ايقان ساكن لذا در تأخير باسى نه و ثانى كثرت تحرير در جواب عرايضى كه بدعاً فائز شده‌اند و البته آن محبوب راضى و شاكرند چه كه بمائده‌هاى سماوى و نعمتهائى حقيقى مكرّر فائز گشته‌اند هنيئاً لحضرتكم وقتى از اوقات اين كلمه عليا از لسان مالك ملكوت اسماء در ذكر آن جناب استماع شد قوله عزّ بيبانه يا عبد حاضر جناب ميم و حاء بر خدمت قيام نموده انا جعلناه ساقى كوثر بيان الله ربّ العالمين انتهى

سبحان الله فضل بمقاميست كه صاحبان السن و اقلام از عهده ذكرش برنبايند تشهد بذكر اوراق جنان الله الميبين العليم الحكيم اولياى آن ارض را اگر حكمت اقتضا مينمايد و اجازه ميدهد از جانب اين خادم تكبير و ثنا برسانيد حقّ آگاه كه در اكثرى از احبان از مقصود عالميان ميطلبم آنچه را كه در امّ الكتاب مخلص است انه هو السامع المجيب و هو المقتدر القدير البهاء و الذكر و الثناء عليكم و على من معكم و يسمع قولكم فى امر الله المهيمن القيوم انا لله و انا اليه راجعون

\*\*\*

محبوب فؤاد جناب ابن ابهر عليهما بهاء الله الأبهي ملاحظه فرمايد

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهي

حمد حضرت موجودى را لايق و سزااست كه بانوار ملكوت عالم ناسوت را از براى القاء كلمه حكمت و بيان مؤيد نمود و مستعدّ فرمود و بعد از القاء كلمه خلقى موجود و بكلمه اخرى تغيير حاصل جمعى بشطر احديه توجه نمودند چه كه نفحه دوست را ادراك كردند و برخى بتفحص مشغول و شردمهئى بر اعراض و اعتراض قائم و ناطق ولكنّ الله ربنا و مقصودنا اظهار ما اراد رغماً لهم انه هو المقتدر المختار و التكبير و البهاء و السلام و العطاء على اولياء الله و اصفيائه الذين انفقوا ارواحهم فى سبيله اولئك عباد ذكرهم فى كتبه و امرهم باصلاح العالم و تهذيب نفوس الأمم و انهاهم عن الخيانة و الضغينة و الفساد تعالى الله ربنا و ربّ العرش العظيم و مقصودنا و مقصود من فى السموات و الأرضين

يا محبوب فؤادى در اين حين بحضور فائز و در يد مبارك عريضة آن محبوب كه بحضور اطهر آقائى و مولائى حضرت غصن الله الأكبر روحى و ذاتى لترات قدومه الفداء ارسال داشته بودند و بعد از فوز بلحاظ اقدس اعلى اين كلمات عاليات از منزل آيات ظاهر و نازل قوله تبارك و تعالى

هو السامع و هو المجيب

يا بن ابهر مالك قدر از منظر اكبر بان شطر توجه نمود و ترا ذكر مينمايد هل تقدر ان تسمع هذا النداء الذى ارتفع من هذا المقام الأعلى باصغاء تظهر من التراب آذان واعية و ابصار حديده و افئدة منيرة للمشاهدة و الاصغاء قل لا ونباك العظيم الا بفضلك و جودك و عنایتك و عطائك و ان ترید ان تذكرنى لك ان تذكر بذكر تنطق به السن العالم بذكر ربك الذى به ظهرت الأسرار و جرت الأنهار و نطقت الأشجار الملك لله ربّ العالمين انا ذكرناك من قبل بايات احاطت شرق الأرض و غربها أ نسيت ام تقول زدنى بياناً يا مولى العارفين انا نحبّ ان نراك قائماً فى الجمع و ناطقاً بذكرى الجميل و نحبّ ان نراك

غافلاً عن دونى و منادياً باسمى و متمسكاً بعروة عنايتى و متشبهاً بذيلى المنير انا خلقناك و القيناك ما يقربك الى الله و ينطقك بما تنجذب به افئدة المقبلين ضع ما سوائى و خذ ما امرت به فى كتابى المبين هذا يوم فيه انصعق الطوريون اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و نادى المناد الملك لله ربّ العرش العظيم هذا يوم فيه تنطق البحار بأمواجها و الكتاب بآياته و الشَّموس بأنوارها و السماء بأنجمها و الأشجار بأثمارها و الأرض بالآنها ولكنّ القوم اكثرهم لا يسمعون يرون و ينكرون الا أنّهم لا يشعرون انا نراهم من عبدة الظنون و الأوهام يشهد بذلك عباد مكرمون نبذوا البحر الأعظم ورائهم مسرعين الى التهر الا أنّهم لا يعلمون يا بن ابهر اسمع النداء بأذن قلبك أنّه يجذبك و يقربك الى مقام لا يعتره التغيير و الزوال كذلك نطق لسان العظمة أنّه هو الحقّ علامّ الغيوب انا زينا رأسك باكليل الاقبال و هيكلك بطراز العرفان لتبّلع امر ربك بالحكمة و البيان أنّه هو المشفق العطوف أنّك قمت لدى باب عظمتى و سمعت ندائى و رأيت امواج بحر بيانى و شمس سموات حكمتى بشّر بما اريناك و اسمعناك فى هذا المقام الأقدس الأمتع العزيز المرفوع كذلك هطلت امطار رحمتى و اشرق نير فضلى من افق سماء عطائى قل

الهى الهى لك الحمد بما نورّت افق رجائى و سقيت ظمأ فؤادى و بدلت همى و غمى اسألك يا مالك القدم بأنوار عرشك الأعظم ان تؤيدنى فى كلّ الأحوال لظهورك و ايامك و بروزك و اقتدارك اى ربّ ترانى منادياً باسمك بين عبادك و ناطقاً بذكرك فى بلادك و اعترفت فى أول الأيام بوحدايتك و فردانيتك و صرت منجذباً بآياتك و طائرأ فى هوائك و قائماً على خدمتك ارحمنى يا الهى برحمتك الكبرى ثمّ انطقنى بذكرك الأحدى انا الذى يا الهى ندائك حيرنى و اخذ زمام الاختيار عن كفى ادعوك يا الهى باسمك الكريم و اناديك باسمك الرحيم و اقسمك باسمك العليم ان تقدّر لأوليائك ما يقربهم الى بساط عزّ احديتك و ساحة قدس فردانيتك ثمّ افتح بهم ابواب قلوب عبادك و انر بهم يا الهى افئدة خلقك ثمّ اكتب لى و لهم اجر من فاز بلقائك و شرب رحيق الوصال من يد عطائك أنّك انت الذى لا يمنعك شىء و لا يعجزك امر تفعل ما تشاء بسلطانك و تحكم ما تريد بقدرتك ثمّ اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء بلائى بحر حكمتك و تجليات انوار نير فضلک ان تقدّر لأمتك التى صعدت اليك اجر لقائك ثمّ ادخلها يا الهى فى جوار رحمتك و اسمعها نغمات حمامات احديتك على اغصان سدره عرفانك ثمّ اشربها يا مقصودى كوثر بيانك من يد عطائك ثمّ انزل عليها من سحب رحمتك امطار جودك و كرمك اشهد يا الهى أنّها سمعت ندائك و اجابت خطابك و امرك و تمسكت بحبلک بحيث ما منعها شبهات المرييين و لا اشارات الناعقين و لا سطوة المشركين و لا ظلم الظالمين و اخذها جذب ندائك على شأن اشتعل قلبها بنار محبتك و حقيقتها بحرارة مودتك قد ورد عليها فى سبيلك ما انت اعلم به من دونك اغفر يا الهى لها و لمن احبها و ذكر ايامها و زار رسمها و ما نزل من قلمك الأعلى أنّك انت المقتدر على ما تشاء بأمرک ماج بحر الغفران و هاج عرف عنايتك يا من فى قبضتك زمام الامكان لا اله الا انت العزيز المتان

انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين امتنا التى صعدت الى الرقيق الأعلى بما جرى عليها حكم القدر و القضاء من لدى الله مالك ملكوت السماء و فاطر السماء يا امتى و يا ورقى نشهد أنّك اخذت كأس البيان من يد عطاء ربك الرحمن و شربت منها رغماً للاماء اللائى منعهنّ الأوهام و الظنون عن الله المهيمن القيوم يا ايّتها المذكورة لدى المظلوم انت فى الفردوس الأعلى و مقصودك فى سجن عكّاء اشكرى ربك بهذا الفضل الذى اذ اشرق نوره خضعت له الأسماء و الصّفات نشهد أنّك سمعت النداء و اقبلت و قلت بلسان سرّك بلى بلى يا مولى الورى لييك لييبك يا من فى قبضتك زمام الأشياء انت التى خرقت حجيات الضلال و سبحات الجلال و فزت بعرفان ربك فى ايام فيها انكره الرجال و الاناث الا من انقذته يد عناية الله رب العالمين طوبى لك بما اعترفت بوحدايتة الله و فردائيتة و ما انزله فى كتابه و بما نطق به لسانه كم من ايام فيها صعدت زفراتك و نزلت عبراتك فى حبك لله ربّ العرش و الثرى و مالك الآخرة و الأولى انت التى احرقتك نار الفراق و اضعفتك سطوة الهجر فى ايام ربك منور الآفاق و اخذتك الأحزان و بها ذاب كبداك و اضطرب قلبك و تزلزلت اركانك و انفطر وجودك و لو لا

حفظ ربك لتشتت اعضائك و جوارحك و تتفرق عروقك و اساريرك طوبى لك يا ايها الورقة المتمسكة بسدره المنتهى و يا ايها المذكورة عند اهل البهَاء في ناسوت الانشاء بحزنك احاطت الاحزان اهل مدائن العرفان و بمصيبتك ناح سگان حديقه البيان نسأل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك في كل الأحيان ما ينبغي لسماء جوده و بحر كرمه و شمس عطائه انه هو المقتدر العزيز المختار السلام و البهَاء و الذكر و الثناء عليك و على اولك و آخرك و ظاهره و باطنك و رحمة الله و بركاته و عزه و نعمته و لانه ان العناية في قبضته و الفضل في يمينه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر المهيمن العزيز الوهاب انتهى لله الحمد از برای آن ورقة طيبه از سحاب رحمت الهی نازل شد آنچه كه ذكرش باقى و عرفش باقى و نورش باقى صدهزار شكر كه در ايام الله صعود نمود ايامى كه جميع انبيا و اصفيا بان بشارت داده‌اند و از برای خود خواسته‌اند كه حاضر باشند و فائز باشند يا محبوب فؤادى قدرت يفعل ما يشاء را اشياء ارض و سماء منع نمايد هر قسم اراده فرمايد ثابت و محتوم الامر لله ربنا المهيمن القيوم باری فضلش احاطه كرد و رحمتش سبقت گرفت و آن زفراتها كه در ليالى و ايام در فراق مالك انام از ايشان ظاهر اثرش را ظاهر نمود انه لا يضيع اجر المحسنين و اجر المحسنات تا آنكه در اين ايام مباركه ظاهر شد آنچه كه شبه نداشته و ندارد الحمد له فى كل الأحوال

ذكر جناب آقا سيد ابوتراب عليه بهاء الله را نموده بودند و خدمت و توجه و محبت ايشان را بعد از عرض در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باين آيات ناطق قوله تبارك و تعالى يا الف و الباء يذكرك فى هذا الحين من احاطته اشرار العباد من كل الجهات منهم من انكره و منهم من اعرض عنه و منهم من اعترض عليه و منهم من تمسك بالظلم و الاعتساف و مفتريات ناح بها سگان الملكوت و الجبروت و الملاء الأعلى و الجنة العليا كذلك قضى الأمر و نحن فى فرح مبين نسأل الله ان يؤيدك على ما يرتفع به مقام الانسان و يمدك بأسباب الأرض و السماء و يقدر لك من سماء عطائه و سحاب رحمته ما تفتح به ابواب القلوب انه هو المقتدر العزيز المحبوب خذ كوب البقاء باسمى الأبهى انه يجذبك الى مقام تسمع نداء الأشياء فى ذكر هذا النبأ الأعظم الذى به اضطربت اركان الأمم الا من شاء الله رب العرش العظيم انا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين لتفرح و تكون من الشاكرين نسأل الله ان يجعل اجورك فى احبائه كنوزاً عنده انه هو المقتدر الحافظ الأمين انتهى

و همچنين ذكر جناب مشهدى رحيم (ص) و جناب آقا محمد رحيم (ع ط) و آقا محمد عليهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض اين اسامى در ساحت امنع اقدس اعلى اين كلمات عاليات از سماء منزل آيات نازل قوله جل جلاله يا مشهدى رحيم قد اتى الوعد و الأمر لله المهيمن القيوم انه ظهر و اظهر امره و انجز وعده و نطق بما يقرب الناس الى الله مالك الوجود يا اوليائى انا سمعنا ندائكم و رأينا حبكم اقبلنا اليكم من هذا الشطر الممنوع و انزلنا لكم ما فاح به عرف عناية الله مالك الوجود يا محمد قبل رحيم اشكر ربك بما ذكرك فى السجن بايات لا ينقطع عرفها و لا تتغير بدوام الملك و الملكوت قل

لك العزة يا الهى و لك العظمة يا سيدى و لك الفضل يا محبوبى بما عرفتنى مشرق آياتك و مطلع بيناتك اسألك بأن تجعلنى فى ايامك نهراً جارياً باسمك و جبلاً راسخاً فى حبك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الغيب و الشهود

انا سمعنا نظمك و ما انشأته فى ذكر هذا الأمر الذى اذ ظهر انفطرت السماء و انشقت الأرض و اضطرب قلب كل غافل محبوب افرح بما اقبلنا اليك من هذا المقام و انزلنا لك ما انجذبت به حقائق الأشياء و افتدة عباد مقبلون البهَاء عليك و على الذين تمسكوا بهذا الحبل الممدود يا محمد طوبى لك بما ذكرت لدى الوجه و اقبلت الى من اعرض عنه العباد الا من شاء الله مالك هذا المقام المحمود انا نوصيك و الذين آمنوا بالأمانة و العفة و الوفاء طوبى لمن نبذ ما عند القوم و اخذ ما عند الله رب الملائكة و الروح انتهى

اینکه ذکر جناب آقا میرزا رضا (من ارض کاف و راء) علیه بهاء الله را نمودند و همچین ذکر اشتعال و علو ادراک و سمو عرفانشان را مرقوم داشتند بعد از عرض این فقرات امام کرسی ربنا منزل الآيات این بیان از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو المبین العلیم

قد انزلنا کتاباً حین نزوله خضعت له کتب العالم یشهد بذلك الاسم الأعظم الّذی به ارتعدت فرائص الأمم الّا من شاء الله ربّ العالمین قد جرت انهار المعانی و البیان فی حدیقة العرفان طوبی لمن سمع خریرها و حفیف اشجارها و ویل لكلّ غافل مریب یا میرزا رضا اسمع التّداء الّذی ارتفع فی سجن عکّاء عن یمین البقعة النّوراء من السّدرة المبارکة الحمرآء الله لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیم الحکیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن ثمّ انصفوا فیما ظهر بالحقّ و لا تكونوا من الّذین انکروا ظهور الله و سلطانه و نقضوا عهده و جاحدوا ما ظهر من عنده الا أنّهم من المعرضین فی کتاب الله العزیز العظیم یا رضا هل تقدر ان تدع ما عند القوم ورائک و هل تقدر ان تنادی بین العباد بهذا الاسم المهیمن علی من فی السّموات و الأرضین نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّدک علی اعلآء کلمته و اظهار امره باستقامة لا ترلّها جنود الأوهام و لا ظنون المعرضین و یجعلک قائد عباده و یرفعک باسمه المهیمن علی کلّ صغیر و کبیر قل یا قوم هذا یوم فیہ ینادی المناد من کلّ الأشطار و یدعو الكلّ الی صراط الله المستقیم انک اذا اخذک جذب آیاتی و شریعت رحیق البیان من کأس عطائی قل

لک الحمد یا الهی و لک الفضل یا مقصودی بما هدیتنی الی افق ظهورک و اسمعتنی التّداء الّذی ارتفع بین عبادک و اریتنی آثارک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک متمسکاً بحبل جودک و متشبّثاً بذیل فضلک اسألک ان لا تجعلنی محروماً عن امواج بحر بیانک و لا ممنوعاً عن النّظر الی تجلّیات انوار شمس عطائک ای ربّ ترى السّائل قائماً لدى باب عظمتک و خبآء مجدک اسألک ان لا تخییبه عمّا قدرته للمخلصین من عبادک و المقرّبین من خلقک ای ربّ انر قلبی بأنوار ملکوتک و وفّقنی علی اعمال یتضوّع منها عرف قبولک و رضائک انک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الا انت القویّ الغالب القدير انتهى

من یقدر ان یحصی ما ظهر من ملکوت بیان الله ربّنا و ربّ العرش العظیم هل یقدر احد ان یحصی قطرات البحار او رمول العرآء او اوراق الأشجار لا ونفسه الا بحوله و قوته قد نزلت آیات الله علی شأن عجز القلم عن تحریرها و اللسان عن ذکرها و القوّة المدركة عن احصائها یسأل الخادم ربّه ان یرزین عباده بخلع العدل و الصدق أنّه هو اقدر الأقدیرین لا اله الا هو مالک یوم الدّین

ذکر بعضی از نفوس مقبله موقنه مطمئنّه علیهم بهاء الله و تأییده را نمودند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات محکّمات از مشرق عنایت الله مالک الجهات نازل قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه یا ایّها الطّائر فی هوائی قد حضر لدى المظلوم اسماء الّذین ذکرتهم اردنا ان نذکرهم بما ینیقی به ذکرهم بین الأذکار ان ربّک هو العزیز المختار

بسمی السّامع المجیب

یا لسانی کن منادياً فی ملکوت بیانی لعلّ یجذب التّداء من فی ناسوت الانشآء و یقرّبهم الی الأفق الأعلى المقام الّذی جعله الله مطاف الجنّة العلیا و الفردوس الأبهی ان ربّک هو الأمر العلیم الحکیم یا اولیآء الله و احبّآءه علیکم بهائه و رحمته قد حضرت اسمائکم لدى المظلوم ذکرناکم بذکر جرى من کلّ حرف من حروفاته نهر الحیوان لحویة العالم ان ربّکم الرّحمن هو المقتدر علی ما یشآء و فی قبضته زمام من فی السّموات و الأرضین خذوا کتاب الله بقوّة من عنده و قدرة من لدنه بحیث لا

تمنعكم ضوضاء الجهلاء الذين يدعون العلم من دون بيته من الله العليم الحكيم اولئك عباد انكروا حجج الله من قبل و من بعد يشهد بذلك كتابه المبين اقرؤوا ما انزله الرحمن فى الفرقان لتطلعوا على ما ورد على مشارق آياته و مطالع ظهوراته و مهابط وحيه و مصادر امره المحكم المتين بهم ناح الرسول و صاحبت البتول و بكى الروح بما ورد عليهم من هؤلاء الظالمين باسمهم غصبوا مقامهم الا انهم من الاخسرين فى كتاب الله العزيز الحميد يذكرون الله بألسنتهم و يفتنون على سفك دمآء اصفياه و لا يشعرون يتصرفون فى اموال الناس بالباطل و لا يفقهون قولوا موتوا بغيضكم انه اتى من افق الاقتدار برايات الآيات لاصلاح العالم و تقرب الأمم يشهد بذلك ام الكتاب فى هذا المقام المرفوع لعمر الله ما منعنا حوادث الأيام و ظلم الأنام و لا سجن ارض الطآء و لا العكآء قمنا امام الوجوه و دعونا الكل الى الله المهيم القيوم قد نبذوا امر الله ورائهم متمسكين بما عندهم الا انهم لا يعلمون ستفنى الدنيا اذا يرون جزآء اعمالهم و يستغيثون و لا يغاثون كذلك اظهر القلم كنوزه و البحر امواجه طوبى لقوم يعرفون البهآء المشرق من افق سمآء رحمتى عليكم يا مشارق حبي و على الذين ما منعتم شبهات كل غافل محجوب انتهى لله الحمد از تجليات انوار نير بيان منور گشتند ذكر اسامى ستر شد نظر بمقتضيات حكمت بالغه اين خادم از حق جل جلاله سائل و آمل كه آن نفوس فائزه را تأييد فرمايد و مقدر نمايد آنچه را كه سبب بقاء ابدى و عز سرمديست سبحان الله انسان متحير چه كه مشاهده مينمايد بسبب دو يوم اكثرى از نعمتهاى ابدية الهى و عنايات سرمدية ربانى خود را محجوب مينمايند زهى خسارت اميد آنكه از توجه و عنايت مقصود عالميان حجبات جميع اهل ايران خرق شود و كل فائز شوند آنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد ان ربنا هو الفضل الكريم و هو الغفور الرحيم

يا محبوب فؤادى يك فقره از فقرات نامه آن محبوب كه در پيشگاه حضور مكلّم طور عرض شد بعزّ قبول فائز و بعنايت رضا مزين و حسب الامر در اين مقام آن فقره ذكر ميشود قولكم و ذكركم الهى الهى عالمى و واقفان اسرار مىدانند كه اين مظلومان بتريبت و تعليم قلم اعلايت جز فرح و اطمينان عباد و ترقى و ارتقاى من فى البلاد در ظلّ مرحمت و عطوفت همين سلطان ناصرى كه گاهى بقره و سطوت اتباعاً للجهلاء المعتدين و حال بشفقت و مرحمت بميل و اراده خودشان بر نصرت دين ميبينت قيام داشتهاند امرى را نخواسته‌ايم و غير از ظهورات اعمال طيبه طاهره و اخلاق مرضيه فاضله از عالميان چيزى نميخواهيم و ميخواهيم مدعيان ايمان اهل امكان را طراً در اين دارى كه جميع شئونش را فنا احاطه دارد اهل بقا و اصحاب جنّت عليا نمايند پس الهام فرما بصرف فضل و عطا بايشان آنچه را كه مقدّسشان گرداند از شئونات نفس و هوى و مؤيدشان دارد بر عصمت و عفت و بر و تقوى و ما ظهر من عندك فى زبرك و الواحك لا اله الا انت مولى الورى و ملك العرش و القرى و انك انت الرحمن ذو الفضل العظيم اميد آنكه آنچه آن محبوب مسئلت نموده باجابت مقرون گردد و اولياى حق جل جلاله مؤيد شوند بر آنچه كه سبب اقبال اهل عالم است وقتى از اوقات اين كلمه مباركه عليا از لسان مالك اسماء ظاهر قوله تبارك و تعالى بايد هم اوليا عليهم بهائى و عنايتى بر تقديس و تنزيه نفوس باشد نه ترتيب امور خود از حق ميطلبيم چشم روزگار را بمشاهده چنين نفوس منور و فائز فرمايد انتهى

ذكر جناب آقا ميرزا محمد تقى و جناب آقا ميرزا على عليهما بهآء الله را نمودند بعد از عرض امام عرش مقصود عالميان بجواب فائز قوله جل جلاله و عم نواله يا محمد تقى عليك بهائى يوم مباركست انشاء الله اهل بهاء از كوثر استقامت بياشماند لثلاً تمنعهم الاسماء عن ملكوتها وخالقها و لا الدنيا و ثروتها و زخرفها انا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين بذكر خضعت له الاشياء كلها يشهد بذلك ام البيان فى هذا المقام المنير و نذكر من سمى بعلى لسمع و يكون من الشاكرين يا على قد ذكر اسمك لدى المظلوم انزل لك ما فاحت به نفحات البيان فى الامكان نسأل الله ان يؤيدك على الاقبال بكلك و يرفعك باسمه انه على كل شىء قدير انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين اباكما فضلاً من عندنا و انا الفضل الكريم نسأل الله ان

ينزل عليه في هذا الحين رحمة من عنده و يدخله في الفردوس الأعلى و يقدر له كل نعمة و كل مائدة قدرها لأصفيائه و امنائه  
أنه هو العزيز العلام قد سبقت رحمته و احاط كرمه لا اله الا هو المقتدر الفيض انتهى

ذكر جناب ربيع عليه بهاء الله المذكور و معروض و اين آيات مخصوص ايشان از سماء فضل نازل قول الرب تعالى و  
تقدس يا ربيع الحمد لله در ربيع الهى باوراد معانى اقبال نمودى و از مياہ جاريه روحانى قسمت بردى انا نوصيك بحفظ هذا  
المقام الأعلى و نسأل الله ان يحفظك من شبهات المريين و سهام المعتدين و يمدك بجنود البيان انه هو العزيز المتان قد  
نزلت الآيات و ظهرت البيئات ولكن القوم فى ريب عجاب طوبى لك بما نذت الأوهام و اخذت سبيل الايقان من لدى الله  
مالك الأديان و نذكر فى هذا المقام من سمى بمجيد الذى اقبل الى افقى و سمع ندائى الأحدى الذى انجذب به الملاء  
الأعلى و فاز بما كان مرقوماً فى كتب الله رب الأرباب يا ربيع ان رأيت بشره من قبلى نسأل الله ان يؤيده على ذكره و ثنائه و  
الاستقامة على هذا النبأ العظيم انا ذكرناه من قبل بايات لا يعادلها شىء من الأشياء و ذكرناه بذكر لا ينقطع عرفه بدوام ملكوت  
الله العزيز الوهاب انه شرب رحيق البيان من يد عطائى و فاز بما لا فاز به اكثر العباد البهآء من لدنا عليه و عليك و على كل  
مقبل اقبل الى مالك الرقاب انتهى

ذكر قرر عيون اثرين حضرت مرفوع مرحوم حاجى ميرزا كمال الدين عليه بهاء الله الأبهى باصغاء مقصود عالميان فائز هذا  
ما نزل لهما من سماء عطاء ربنا المجيب قوله عز بيانه و جل برهانه

#### هو المشفق الكريم

يا نورالدين قد شرب كمال الدين من يد عطاء رب العالمين رحيق البيان و فاز بلقاء الله العزيز المتان انه من الذين فازوا بما انزله  
الله فى البيان و فى سنة التسع انتم كل خير تدركون نشهد انه فاز و ادرك كل الخير و نزل له تفسير ما انزله الرحمن فى الفرقان  
بقوله تعالى كل الطعام كان حلاً لبنى اسرائيل كذلك احاطه فضل ربه المقتدر الغفار يا نور رأينا اسمك ذكرناك فضلاً من عندنا  
لتقر به عينك و تشكر ربك الفضال نسأل الله ان ينزل عليك عناية من عنده و بركة من لدنه انه هو الفرد الواحد المقتدر الجبار  
و نذكر اخاك الذى سمى بعلى انه كان مذكوراً لدى المظلوم و ناطقاً بهذا الاسم الذى به سخر الله افئدة العباد قل

لك الحمد يا الهى بما ذكرتنى فى السجن و انزلت لى ما قررت به الأبصار اى رب انا عبدك و ابن عبدك قد عرفتنى  
صراطك و هديتنى الى مقامك اشهد ان فى قبضتك زمام من فى الأرضين و السموات

كذلك اظهر المصباح انواره و الكتاب آياته و الثور اشراقه فضلاً من لدى الله العليم الحكيم انتهى ندا من جميع جهات  
مرتفع و آثار منتشر ولكن قوم غافل و محجوب الا من شاء الله ربنا رب من فى السموات و الأرضين در جميع احوال از حق  
جل جلاله از برای عباد تأييد ميطلبم شايد در اين يوم مبارك از امواج بحر عنايت محروم نمانند و فائز شوند بانچه كه عرفش  
ابدست انه هو المقتدر على ما يشاء يشهد و يرى و هو السامع المجيب

و همچنين ذكر قره عين جناب آقا ميرزا عطاء الله ثمر حبيب روحانى جناب آقا محمود عليه بهاء الله و عنايته را نمودند  
بعد از عرض در افق اعلى امام كرسى مولى الورى اين بيان از ملكوت عنايت ظاهر قوله تبارك و تعالى يا عطاء الله ان المظلوم  
يذكرك و اقبل اليك فى هذا الحين بذكر تضوع منه عرف رحمة ربك فى العالم يشهد بذلك الاسم الأعظم فى هذا المقام  
المنيع

و نذكر المحمود الذى اقبل اذ ظهر الأمر و اخذه جذب النداء على شأن سرع الى مطلع الآيات و قطع البر و البحر  
الى ان حضر امام الوجه و شهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض طوبى له و نعيماً له نشهد انه من الفائزين فى كتابى  
المبين البهآء المشرق من افق سماء رحمتى عليه و عليك و على الذين يحبونكم لوجه الله رب العالمين انه يذكر من ذكره و

يحبّ من اقبل اليه الله لا يضيع اجر المحسنين الحمد لله مولى العارفين انتهى اين عبد فاني خدمت هر يك تكبير و سلام ميرساند و در ليالي و ايام اوليا را ذكر نموده و مينمايد و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه قرر عيون و اصفيا و اولياي آن ارض را فائز فرمايد بآنچه كه سبب اعلاء كلمه اوست و همچنين علّت ارتقاء عباد او ليس هذا على ربّنا بعزير چه بسيار از عباد كه بمجرّد قبول كلمه مباركه باعلى مقام نصر و ظفر فائز گشتند و چون نار سدره مشتعل كل بآن شعله منوره مقدسه مشتعل گشته بهدايت عباد مشغول شدند و آنچه از آن نفوس مقدسه ظاهر از نفوذ اسياف عالم انفذ بوده اميد آنكه در اين ظهور اعظم هم اولياي حقّ باين مقام فائز شوند و راقدين را بكلمه آگاه سازند و بنورش هدايت نمايند ان ربّنا هو المقتدر القدير

و همچنين ذكر جناب سينا و نير عليهما بهاء الله و قيامشان را بر خدمت و توجهشان را بحكم تبليغ نمودند اين مراتب امام وجه مالك غيب و شهود عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارك و تعالى يا بن ابهر انا ذكرناهما من قبل بايات تضرّع منها عرف عناية الله المهيمن القيوم نسأل الله ان يحفظهما بفضله و ينصرهما بجنود الغيب و الشهود و يؤيدهما على جذب الأفتدة و القلوب طوبى لهما و لمن تمسك بحبل الاقبال فى هذا اليوم الموعود نعيماً ليد ارتفعت الى سماء فضله و لوجه توجه الى افق عنايته و لعين رأت ما منع عنه بصر كل غافل محجوب هذا يوم فيه ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و برزت اسرار ما كان و ما يكون انا ذكرناهما بجودى و بشرناهما برحمتى التى سبقت الوجود نسأل الله ان يظهر بهما ما يقرب الناس الى افقه و يسقيهم رحيقه المختوم البهاء المشرق من افق ملكوت عنايتى عليهما من هذا المقام المرفوع انتهى

در باره ابن حضرت شهيد از قبل نازل شد در حقّ منفقين آنچه كه بدوام ملك و ملكوت ذكرش باقى و دائم است طوبى لنفس تمسك فى امره بالمعروف و لعبد انفق له ما تيسر انه لا يضيع اجر المحسنين

آنچه در باره جناب فخرالدين ابن اخ و اخت و اخت اخرى عليهم بهاء الله مرقوم داشتند امام وجه مولى العالم عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نزل لهم من سماء ارادة الله ربّ العالمين قوله تبارك و تعالى

#### هو المؤيد الحكيم

يا فخرالدين قد اتى الله بسطان ميبين و ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مستوراً عن اعين الغافلين يا فخرالدين قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا كل غافل بعيد هذا يوم اخبر به الرسل و شهدت له كتب الله ربّ العالمين قل لا تنفعكم علماتكم و ما عندهم اما سمعتم النداء الذى ارتفع فى اول الايام من لدى الله قال و قوله الحقّ يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم قد ارتفع صرير القلم الأعلى و ضعوا ما التفتموه بأيدى الظنون و الأوهام قد اتى الأمر و اشرق نير الايقان من افق سماء ارادة الله العزيز الحميد يقرؤون الكتاب و يكفرون بالله الا انهم من الأخرسين فى كتابي العظيم قد حضر اسمك لدى المظلوم و انزلنا لك ما تفرح به افئدة العارفين اذا وجدت نفحات آياتى و اخذك جذب ندائى قل

الهي الهى ترى الفقير قصد بحر كرمك و اراد بدائع فضلك و ظهورات عطائك اسألك بالكوثر الذى احببت به العباد و بالنور الساطع الذى نورت به البلاد ان تجعلنى من الذين ما الهتهم ثروة العالم و لا زينة الأمم و لا خزائن الملوك اى ربّ اقبلت بكلى اليك و تمسكت بحبلك اسألك ان لا تخيبنى عمّا اردته من سماء عطائك و بحر جودك انك انت المقتدر على ما تشاء باسمك العزيز القدير

و هذا ما نزل للورقة اخت عليها بهاء الله قوله تبارك و تعالى يا ورقتى و يا امتى انا ذكرناك بايات لا ينفد ذكرها و لا تنحمد حرارتها ان ربك هو الفضال الكريم قد نزل اسمك فى اول الايام من لسان الله ربّ هذا المقام العظيم قد احاطك فضلى و سبقتك رحمتى يشهد بذلك هذا الكتاب الميبين و ذكرنا امك اذ صعدت الى الأفق الأعلى و انزلنا لها ما يجد منه كل

ذی شَمَّ عرف الله العليم الحكيم نسأل الله ان ينزل عليها في كلِّ الأحيان مائدة من سماء عطائه ورحمة من سحاب فضله أنه هو مقصود العارفين و محبوب العاملات و العاملين

و نذكر اختك الأخرى فضلاً من لدنا و رحمةً من عندنا و انا المشفق الغفور الرحيم يا امتي و يا ورقتي قد حضر اسمك و ماج بحر العطاء و هاج عرف عناية الله العليم الخبير انا ذكرناك من قبل و في هذا الحين بايات انجذبت بها افئدة المقرئين اشكرى ربك و سبحى بحمده أنه ذكرك بما لا ينفد ذكره بدوام ملكوتي العزيز البديع البهاء من لدنا عليك و عليها و على كلِّ امة آمنت بالفرد الخبير انتهى كينونة الفضل ينادى و يقول

لك الحمد يا مقصود العارفين و محبوب من في السموات و الأرضين قد نورت آفاق قلوب احبائك بنور معرفتك و عرفتهم ما منع عن عرفانه اكثر عبادك اسألك ببحر عطائك و سماء جودك ان تقدر لعبادك و امائك ما يجعلهم من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون ثم ايدهم على ما ترتفع به اعلام هدايتك و ظهورات رحمتك بين خلقك انك انت المشفق المعطى العليم الخبير

ذكر حبيب روحاني جناب آقا ميرزا جليل عليه بهاء الله را نمودند چندی قبل عريضه ايشان بساحت اقدس فائز و اسامی مذکوره در آن واحداً بعد واحد بامواج بحر عنايت و بيان الهی مزین هنيئاً لهم و مريئاً لهم و هذا ما نزل لجناب الجليل عليه بهاء الله في هذا الحين قوله تبارك و تعالى

يا بن ابهر اذكر من قبلي عدى الجليل انا ذكرناه و الذين آمنوا بايات احاطت الوجود من الغيب و الشهود لا تمنع ربك حوادث العالم و لا تخوفه سطوة الجنود قد ظهر و اظهر ما اراد امراً من لدنه أنه هو المهيمن القيوم انصروا ربكم بالحكمة و البيان أنه يمدكم بأعمال و اخلاق تنجذب بها العقول و القلوب كذلك نطق المظلوم في هذا الليل الذي اراد فيه ان يؤلف بين امة من امائه و ورقة من اوراقه و بين ذكراً من كتابه الذي سمى بعدالبهاء في الأفق الأعلى و في كتاب الأسماء عليهما بهائي و عنايتي التي سبقت ما كان و ما يكون نسأل الله ان يؤيد احبائه على خرق الأحجاب أنه هو المقتدر على ما يشاء بأمره كن فيكون انتهى اين ليله شبی است مبارک چه که حسب الارادة ذکر حضرت سلطان الشهداء روح المقرئين فداه بميان آمد و فجر اين ليل مابين ورقه مخدره و حضرت محبوب فؤاد جناب عبدالبهاء عليهما بهاء الله الأبهي الفت و اتحاد از عالم باطن که عالم قضای حق جلّ جلاله است بر حسب ظاهر بامضا فائز و مزین ميگردد في الحقيقه ملاحظه اهل بيت ارض صاد بر کل لازم وارد شد بر ايشان آنچه که بر احدی وارد نه خوف آن ايام اطفال صغار را از نشو و نما منع نموده ضعيف مشاهده ميگردند ولكن الحمد لله بحضور و لقا فائزند محل ظلّ قباب شراب کوثر لقا غذا مائدة سماء البسه و اثواب مواهب و الطاف مالک ملکوت اسماء يسأل الخادم ربّه ان يزيّنهم في كلِّ الأحيان بما يقرّبهم اليه أنه هو السميع المجيب

اهل بيت محبوب فؤاد جناب عين و طاء عليه بهاء الله الأبهي لازال مذکور بوده و هستند و در اين حين اين کلمات عاليات از مشرق عنايت مولی الأسماء و الصفات نازل قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه لازال اهل بيت عين و طاء در ساحت اقدس مذکور انا نذكرهم باياتي و نبشّرم بعنايتي و نزل لهم ما يتضوّع منه عرف عطائي يا ابن ابهر عليك بهائي و رحمتي ذکر اهل آن بيت از اراده و مشيت و قلم و لسان جاری جناب عين و طاء عليه فضلي و رحمتي را از قبل مظلوم تکبير برسان هنيئاً له قد شهد له لسان العظمة باقباله و توجهه و حبه و انفاقه و انفاق امه و ما عمل به من سعد الينا في هذا السبيل المستقيم و هذا النبأ العظيم جناب امين عليه بهائي مکرر ذکر اختين عليهما بهائي و ذکر عين و طاء و سايرين را نموده في الحقيقه اهل آن خانه از اول ايام اقبال نموده اند و بذکر و ثنا و خدمت امر فائزند نذكر بنت اسمی عليهما بهائي و عنايتي نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيدها على التمسك بحبل حبي في كلِّ الأحيان البهاء عليها و على من معها من لدى الله المشفق الکریم و نذكر من فاز



بلقائى و ضلعه التى عملت بما امرت به فى كتابى المبين طوبى لهما و نعيماً لهما نشهد أنّهما من الفائزين فى محضر ربهم الأمر الحكيم البهاء من لدنا عليهم اهل ذاك البيت و الذى شرب كوثر اللقآء من يد العطاء فضلاً من لدن فضال فياض كريم و نذكر ابن الذبيح و ضلعه ليحمدا ربهما و يكونا من الشاكرين انا نبشّرهما كما بشّرناهما من قبل و نسأل الله ان يقرّبهما اليه أنّه وليّ المحسنين

يا ابن ابهر جناب حاجى سيّد نصرالله عليه بهائى نزد مظلوم مذکور بشّر به باقبالى اليه من شطر السّجن و نورّه بأنوار بيانى البديع قد شهدنا باقباله و توجّهه و قيامه على خدمة امر الله ربّ العالمين

انا نحبّ ان نذكر فى هذا المقام اوراقى و امائى نشهد أنّهنّ شربن رحيق الوحي من ايدى العطاء و شهدن بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير فى الحقيقه اوراق مذكورات يعنى عمّه و بنتها خديجه و بنتها الأخرى بذكر و ثنا و خدمت و خضوع و خشوع و استقامت فائز بوده و هستند هنيئاً لهنّ من لدى الله العليم الحكيم الحمد لله ابناء عمّه هم فائز شدند بآنچه كه شبه و مثل نداشته و ندارد نسأل الله ان يحفظهم من اعدائه و يحرسهم بسلطانه و ينزل عليهم بركة من عنده أنّه على ما يشاء قدير لا اله الا هو العزيز العظيم انتهى اين عبد هم خدمت هر يك از اوراق و اوليا تكبير ميرساند و از حقّ جلّ جلاله مطلبد از برای هر يك بمفتاح اسمى از اسماء حسنى بابى بگشايد تا كل بذكرش ذاكر و بنشایش ناطق و بر خدمتش قائم گردند اميد است كه بحر رحمت آنچه مسئلت شد باجابت مقرون فرمايد اوست فضالى كه فضلش احاطه نموده و فيضش پيشى گرفته يظهر ما اراد فى الملك رغماً للذّين كفروا به و باياته و انكروا ظهوره و سلطانه المبين نامه جناب اخوى عليه بهاء الله و عنايته كه بان جناب نوشته اند و ارسال داشته اند آن نامه هم تلقاء وجه مولى الورى عرض شد و باصفا فائز گشت اميد آنكه مخصوص ايشان هم از بعد از سماء عنايت نازل شود آنچه كه ايشان را از كدورات عالم مقدّس فرمايد تا بنار محبّت جديده آن اطراف را مشتعل نمايند حال اين عبد بنقد خدمت ايشان سلام و ثنا و ذكر و بهاء ميرساند اميد آنكه اساس اين دو يوم ايشان را از توجّه بعالم ابدى و نعمتهای سرمدى الهى منع ننمايد بقوّه ايقان بر منبر انقطاع بكلمه مباركه قل الله ثمّ درهم فى خوضهم يلعبون ناطق گردند

يا محبوب فؤادى در قدرت قلم اعلى تفكّر فرمائيد كه در جميع سرهاى عالم ندا را وارد نموده فى الحقيقه اگر نفوس عالم بانصاف تكلم نمايند بجمع اركان حتّى شعرات بكلمه مباركه أنّه هو اقدر الأقدرين ذاكر شوند سبحان الله ندای باین بلندی كه در اين ايام شخص بزرگ معروفى در يكي از مدن كيبه ذكر نموده كه از مشايخ و عرفای عالم امرى كه قابل ذكر باشد مشهود نه فى الحقيقه امروز ندا از عكاً مرتفع و حال آنكه بر حسب ظاهر نه بشرف لقا فائز و نه بآثار مع ذلك ناس غافل و محجوب اگر بيك قطره از بحر انصاف مرزوق شوند جميع بكلمه التّداء لله نطق نمايند منقطعين عمّا على الأرض كلّها طوبى للمنصفين و طوبى للمتصّبرين لله الحمد اسامى مذكوره كل فائز شدند و از بحر بيان مقصود عالميان مرزوق گشتند

و بعد از اتمام اسماء قال و قوله الحقّ انا نحبّ ان نختم البيان بذكر أيوب عليه بهائى و عنايتى و من معه يا أيوب اسمع التّداء من الجهة العليا و الأفق الأعلى ثمّ اشكر من اقبل اليك و انزل لك ما طارت به الأفئدة و العقول انا نحبّ الوفاء و نذكر من ذكرنى و اقبل الى وجهى و عمل فى سبيلى ما تضرّع به عرف الرّضآء ان ربك يسمع نداء اوليائه و يرى توجّههم اليه أنّه هو الحقّ علامّ الغيوب قد ذكرناك من قبل و فى هذا الحين المبين نسأل الله تبارك و تعالى ان يحفظك من طغاة عباده و يحرسك بجنود الغيب و الشّهود قل

الهى الهى اسألك بمصباحك الذى تنوّرت به افئدة اوليائك و استضاء منه ما كان و ما يكون ان تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك بالحكمة و البيان و نصره امرك بين الأديان أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأمور اى ربّ لا تمنعنى

عن بحر عطائك و لا تحرمنى من اللآئى المخزونة فى خزائن قلمك الأعلى انك انت مالك ملكوت الأسماء و فاطر السمآء قد شهد كل لسان بقدرتك و اقتدارك و بعظمتك و سلطانتك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم انتهى

لحافظ عنایت لازال متوجه اولیا بوده و هست اگر خدای نکرده سهوی بر ما وارد شود حق بنفسه یادآوری فرماید و ذکر نماید نسأله فى هذا الحین ان يؤید اولیائه و عبادہ و امائہ و اوراقہ علی الاستقامة علی امرہ و القيام علی خدمة اولیائه انه هو المقتدر العزیز الفضال این عبد خدمت کل باین کلمه ناطق البهآء و الذکر و الثناء و التکبیر الذى فاز بعزّ القبول فى منظر ربنا الأبهى علیکم یا اولیاء الله و امائہ و اوراقہ و اسأل لهم ما یزین اعمالهم بطراز القبول و یعزها ببقاء الملكوت انه علی کل شیء قدیر لا اله الا هو الأمر الحاکم الخبیر

خادم

فى ۱۹ شهر ذى الحجة الحرام سنة ۱۳۰۷

\*\*\*

بسم الذى هو منفخ الروح فى اجساد الكلمات بروح قدس منير

حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجابات ستر الهی مستور بود بتأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت بلی چشمه حیوة مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند حیوة ظاهری عنصری بخشید و این چشمه حیوة که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیوة باقی و روح قدسی بخشید مبدء و محل آن چشمه ظلمات ارض است و مبدء و سبب این چشمه جعد محبوب چون حور معانی که ازل الازل خلف سرادق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از ساحت قدس سلطان لا یزالى اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی بانجمن رحمت ربانی درآید و یک تجلی از تجلیات مکنونه بر عوالم قدس احدیه اشراق فرماید در این حین منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلی و اشراق شوند مشهود نه امر بخلق جدید و صنع بدیع گشت جمیع اهل ملاء اعلى و سگان رفارف بقا متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند در این حین نسیم صباى قدسی از سیای فردوس معنوی بوزید و غبار لطیف معطرى از گیسوی آن حوری روحانی آورد و در آن ساعت چند قطره شراب نورانی از کوثر جمال حضرت رحمانی در آن غبار چکید و دست قدرت صمدانی از کنز غیب رحمت سلطانی ظاهر شد و آن غبار روحانی را بماء عذب نورانی عجین فرمود و بعد نفسی از نفس قدمانی در او دمید اذاً قاموا خلق لو ينظر احد منهم بطرف طرفه علی اهل السموات و الارض لینعدمن کلهنّ و ینقلبن و یرجعن الی عدم قدیم و بعد امر مبرم از سماء امر الهی شد که اهل سرادق عظمت و اهل حجابات قدرت و ملاء کروبین و حقایق صافین جنت خلد را بانوار جمال تزیین نمایند و بفرش سندس و استبرق قدسی فرش نمایند و بعد اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوری روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سموات و ارض بذل روح حقیقی فرمود و بعد از قیام بر فراش سندسی حرکتی فرمود و از آن حرکت از شعرات او چند نقطه سودا که حاکی از آن ظلمت نورا بود بر ارض استبرقی چکید و از آن نقطه‌های معدوده این کلمات بدیعه تزیین یافت و کوثر حبه در ظلمات عیون این کلمات مستور گشت پس ای همپران هوای قدسی از توجه بدنای فانی خود را از این سلسبیل باقی ممنوع ننمائید که شاید بررفارف بقای لقای جمال ذو الجلال اذن دخول یابید و کذلک نذکر لکم الاسرار فیما ستر علی

عقولکم و قلوبکم فی ماء الذی ذکر فی کلّ الالواح بالحيوان لعلّ انتم الی هذا الماء فی هذا المعین بعد انقطاعکم عن کلّ من فی السموات و الارض تصلون و الی بدايع فیض فضله ترجعون

\* \* \*

\* \* \*

ع ش

حضرت افنان جناب حاجی سیّد علی

۱۲ جمادی الأولى سنه ۱۳۰۸

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد خداوند یکتا را لایق و سزا که عالم ملک و ملکوت را بوجود انسان کامل بیاراست بعدل امر فرمود تا اصل شجره ظلم را از زمین برآرد و به ما ینبغی له و قدر له راجع فرماید سبحانه سبحانه ما اعظم سلطانه و اعزّ بیانه حکمت بالغه اش در هر شیء ظاهر و هویدا و نیر امرش فوق کلّ شیء باهر و مهیّا طوبی لمقبل اقبل الیه و لناصر قام علی نصرته و لمعین اعانه فی ایام سجنه و الصلوة و السلام علی ایادی امره الذین داروا البلاد لاعلاء کلمته و ما نقضوا عهده و میثاقه و فازوا برحیق الوحی فی ایامه انهم من اعلى الخلق فی کتابه یصلی علیهم الملائکة و الروح باذنه نسأل الله تبارک و تعالی ان یوفّقهم و یؤیّدهم علی ما ینبغی لنسبتهم الی امره المحکم المتین انا کلّ الیه لمن الرجاعین

روحي لذکرکم الفداء دستخطّ حضرت عالی از بادکوبه و از جهات دیگر بمثابه نور ساطع و سبب و علّت روشنی قلب مبتلای بظلمت احزان گردید ذکر و یاد افنان مائده ایست حقیقی چه که قوت ارکان از آن حاصل نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد افنانه علی ما ینبغی لایامه انه هو منزل الآیات و قاضی الحاجات و بعد از قرائت قصد مقام اعلى نموده و بعد از حضور و اذن تمام آن امام وجه مولی العالم عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله تبارک و تعالی

هو الأمر الحکیم

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی نظر بعدم استعداد اهل عالم حوادث لاتحصی امم را احاطه نموده این مظلوم کل را به ما یحفظهم و یرفعهم آگاه فرموده رشحات بحر اعظم الهی در ایام ظهورش بر خلق میذول حقّ جلّ جلاله گواه که این مظلوم جز نصرت امر و اعلاى کلمه و هدایت برّیه اراده نداشته و ندارد براستی میگویم و لوجه الله میگویم امروز باید اهل بهاء بر نصرت امر قیام نمایند و بروح و ریحان و حکمت و بیان خلق افسرده و پژمرده را تازه و خرّم دارند و از ما عندهم به ما عند الله توجه کنند و بآنچه سبب تقرّب عباد است تمسّک جویند آن جناب و افنان طرّاً میدانند که اعمال این حزب از قبل چه بود و از بعد چه شد و مشرکین و متوهمین اهل بیان حال برعکس سابق بظاهر تمسّک نموده اند بآنچه که سبب حضور و لقا است

جناب حیدر قبل علی نوشته هادی دولت‌آبادی در ارض طاء وارد و در ایام جمعه بر منبر بذکر مصیبت سیدالشهداء مشغول و در عراق بعضی به غیر ما اذن الله لهم در اول محرم بفرح و سرور و عیش که منافی جمیع احزاب عالم است عمل نمودند و الی حین اهل آن بلد بعضی همچو گمان نموده‌اند که این حزب نعوذ بالله به سیدالشهداء علیه السلام محبت نداشته و ندارند بلکه قلوبشان بنار ضغینه و بغضا مشتعل فی الحقیقه این فقره سبب لغزش عباد است چه که عارف نیستند بر عنایت و فضلی که در آن یوم ظاهر شده و از آن گذشته این اصحاب بیقین مبین آگاهند که آن حضرت باذن الهی از قبر برخاسته لذا ملاً اعلی و اهل فردوس ابهی و جت علیا کل با آن حضرت بفرح و سرور مشغول باری تا حجاب جهل و عدم آگاهی موجود باید بقواعد قوم لأجل قرب و هدایت عباد تمسک جست خلق اکثری جاهلند و احداث جهل هم از عدم تربیت حاصل شده ارباب عمائم بی‌انصاف در ایران گفته‌اند آنچه را که از وهم و ظنون متولد شده و حال اکثری قادر بر خرق احجاب نبوده و نیستند مگر فضل الهی مدد فرماید و این فقرا را نجات بخشد اهل بیان دیگر از آن نفوس احجب مشاهده میگردند خود معترفند بر اینکه بعد از قائم ظهور حسینی است و جمیع انبیا در زیر علم آن حضرت جمع میشوند مع ذلک یرون و ینکرون یشهدون و لا یعرفون

باری دلایل حقیقت فوق احصاست ولکن آذان واعیه مفقود نفوسی که بمنکر متمسک بودند حال اظهار معروف مینمایند حیل و مکر بمقامی رسیده که قلم از ذکر آن عاجز است و این مظلوم از اول الی حین کل را باعملی که سبب هدایت عباد و تقرّب ایشانست امر نموده و مینماید و دو یوم محرم را به حسین ابن علی علیه السلام اول بوکالت نقطه اولی و ثانی بالاصالة طوبی نفس عملت بما امرت به فی الکتاب یا حزب الله باخلاق طیبه و اعمال مرضیه تمسک نمایند چه که این دو افتده و قلوب عالم را جذب نماید حقّ جلّ جلاله در این ظهور این دو را ناصر و معین قرار فرموده اهل بهاء باید بهمت کامل باین دو تمسک نمایند و بتسخیر افتده و قلوب مشغول گردند نسأل الله تعالی ان یوقّهم و یؤیدهم علی ما یرتفع به امره بین عباده فی الحقیقه اصحاب عشق علیهم بهاء الله و رحمته و عنایت فائز شده‌اند بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد امید آنکه از بعد بمثابه پدر مشفق مهربان با عباد رفتار نمایند و در حفظ صیت طیب ظاهر جهد بلیغ مبذول دارند

یا علی یا افنانی اولیا طراً را از قبل مظلوم ذکر نما و بعنایت و رحمت حقّ بشارت ده و از حقّ میطلبیم از شما ظاهر فرماید آنچه که سبب انقطاع اهل عالم شود از ارض طاء عرایض متعدّده رسیده ولکن قائم بر خدمت اظهار تسلیم و رضا نموده بهیچ وجه شکایتی از او ظاهر نشده بلکه بهمت تمام بر عدم ورود این اخبار در ساحت اقدس قائم طوبی له و نعیماً له باید جمیع افنان و اولیا بر مکافات این عمل مبرور نادر الوجود برخیزند انّ الله هو المؤید الحکیم و هو الموقّ العلیم انتهی حقّ شاهد و گوا هست که از عمل قائم بر امر ظاهر شده آنچه که سبب فرح و سرور مقرّین و مخلصین است این خادم فانی یقول

الهی الهی خذ ایادی افنانک و اولیائک و ایدهم علی خدمه امرک تراهم یا الهی متمسکین بک و بحبلک المتین فأنزل علیهم امطار رحمتک من سحاب عنایتک ثمّ افتح علی وجوههم ابواب جودک و کرمک انک انت المقتدر الامر الحکیم نظر بعملی که از جناب قائم بر امر ظاهر شده یقین است که این عمل طاهر مقدّس را مکافات الهی خواهد رسید و در دنیا و عقبی این عمل را بخلع ابدی و قبول سرمدی فائز فرماید انّ ربنا هو الفضل الکریم این ایام مکرّر از لسان عظمت ذکر این عمل مبرور استماع شده لابد فضل احاطه نماید و رحمت عنایت فرماید و ید قدرت اعانت کند انه علی کلّ شیء قدیر یجیب من دعاه و یعطی من سأله لا اله الا هو الغفور الرّحیم

اینکه در باره اولیای بادکوبه علیهم بهاء الله مالک الأحدیّه مرقوم داشتید فی الحقیقه مشتعلند و ذکرشان مکرّر در ساحت اقدس بوده و هست مخصوص مبلغین که سبب اقبال عباد و توجّهشان بمبدأ و معاد است از حقّ سائل و آمل که بر همت و

استقامتشان بیفزاید بشأنی که مابین اهل عالم بخدمت امر معروف و مذکور باشند نسأل الله تبارک و تعالی ان یرفع اولیائه هناك و یثبّت اقدامهم علی الصّراط أنّه هو العزیز الوهّاب فی قبضته زمام الأمور و فی یمنه ملک الأرضین و السموات آنچه در باره توجّه جناب کربلائی قاسم علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض فرمودند این ایام برودت هوا و انقلاب بحر مقتضی توجّه نیست و لکن اذن عنایت شد هر هنگام صولت سرما رفع شود در توجّه بشرط سجن باسی نبوده و نیست هذا ما امر به الأمر الحکیم انتهى

اینکه در باره توقّف محبوب فؤاد جناب ورقا علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید چندی توقّف نمایند فی الحقیقه الیوم جمیع باید بخدمت امر مشغول باشند و خدمت امر تبلیغ است و انشاءالله کل موقّف شوند فرمودند یا ورقاء علیک بهاء الله مولی الوری انشاءالله بوصایای الهی متمسّکید و منقطعاً عن دونه متشبّث این مقام فخر مقامها و سبب اقبال قلوب و توجّه وجوه است لله الحمد بحضور و لقا و مشاهده و اصفا مکرّر فائز شدی أنّه یعینک و یؤیّدک و هو الفضّال الکریم و هو الغفور الرّحیم ابناء امام وجه مذکورند و بفضل و رحمت مرزوق نسأل الله ان یوفّقهما علی ذکره و ثنائه و خدمته العزیز الرّقیع انتهى

انشاءالله آن محبوب فؤاد بآیات الهی و ما ظهر من عنده عباد را آگاه نمایند و از نوم غفلت بیدار فرمایند این ایام عباد از قبل بهتر مشاهده میشوند اکثری اراده ادراک این امر را نموده اند حال باید آن محبوب فؤاد مادامی که در آن ارض تشریف دارید بهدایت خلق بروج و ریحان مشغول گردید مکرّر تبلیغ را بحکمت معلّق فرموده اند که مباد امری حادث شود که سبب تزلزل ضعفا گردد در سجن حضور داشته اید و حکمتی که اولیا بآن مأمورند دیده اید و مشاهده نموده اید امید آنکه اولیای آن ارض کل بحکمت تشبّث کنند و عمل نمایند آنچه را که سبب تقرّب عباد است ان ربّنا هو المشفق الکریم

قرر عیون عزیزالله و روح الله علیهما بهاء الله که فی الحقیقه در قلب و لسان هر دو مذکورند و امام وجه مشهود نسأل الله ربّنا ان یقدّر لهما ما ینبغی لعظمته و الطافه و کرمه و مواهبه أنّه هو السّامع المجیب انشاءالله این دعاها باجابت مقرون ان ربّنا هو الغفور الرّحیم

اینکه در باره جناب افنان آقا میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید وارد و بشرف لقا و حضور فائز و بضيافت لیلۀ قبل مزین و مشرفّ نسأل الله ان یوفّق جنابه و یقدّر له العزّة و الغناء أنّه هو مولی الوری و هو المقتدر القدریر اینکه در مراجعت اذن طلب فرمودید که اگر بشود نفس او نفسین همراه بیاورید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس بعزّ قبول فائز نفسی لفضله الفداء امید آنکه از آن حضرت ظاهر شود آنچه که سزاوار است تا صیتش عالم را احاطه نماید و کجیهای دنیای بی وفا را راست فرماید این فقره بسیار عزیز و مرغوبست و البتّه تأییدات الهی مدد فرماید و ظاهر نماید أنّه هو الکریم ذو الفضل العظیم

آنچه در باره ارض غرس مرقوم داشتید انشاءالله تدارک و عمل میشود این ایام قریب یک شهر تمام بل ازید آسمان از غفلت غافلین و ظلم ظالمین هم گریه کرده و هم نوحه نموده لذا سبیل مسدود و طرق ممنوع و چون فضل الهی مدد فرماید و عرصه طرق و سبیل از نسایم ربیع رحمانی معتدل شود بوصایای آن حضرت عمل میشود ان ربّنا هو المؤید الموقّق المقتدر الحکیم البهّاء و الذّکر و الثّناء علی حضرتکم و علی من یحبّکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّنا ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین و الحمد له اذ هو مالک یوم الدّین

اینکه در باره ارسال اشجار و اقلام آن و اثمار مکنونه در آن که فی الحقیقه نفس اسرار است ذکر فرمودید فی الحقیقه این امور دارای ذکر و ثنای ابدی است چه که مقصود حضور اثمار جنیّه لطیفه مبارکه است امام وجه مقصود و اولیا و اصفیا و عباد او لذا هر صاحب اقتداری بقدر قوه باید ملاحظه فرماید مخصوص افنان سدره مبارکه علیهم بهاء الله الأبھی که خود منتسبند البتّه در خدماتی که باسم حقّ جلّ جلاله است توقّف نکرده و نخواهند کرد نسأل الله ان یوفّقههم و یرفعهم و یؤیّدهم و

يفتح على وجوههم ابواب العناية و الثروة و العزة انه هو المعطي الغفور العزيز العظيم و نسأل الله تبارك و تعالى ان يوفق معيها و آخذها و مرسلها و حاملها الذي يأخذ و يؤدى الى مقام قدره الله لغرسها ثم نسأله تعالى ان يقدر للمرسل ما ينبغي لوجوده و كرمه و يجعل ذكره باقياً ببقاء الأشجار و اثمارها فى الأرض انه هو وليّ الذين قصدوا من اعمالهم و افعالهم منفعة العباد و عمار البلاد انه يسمع صوت من ناداه و ذكر من ناجاه و قاضى الحوائج من قبل و من بعد انه هو الفرد الواحد المقندر العزيز المختار

\*\*\*

بسم الله ربّ الأرض و السّمآء

حمد ساحت امع اقدس حضرت مقصودى را لايق و سزا كه اسرار قلوب را ظاهر فرمود و مكنونات ضمائر را هويدا ساخت آه آه عمّا ورد على هيكل التّقدّيس و التّنزيه و الأمانة و الوفاء سهام الحرص و الطّمع و الهوى نفس مذكور مع محبّتهاى حضرات افنان عمل نمود آنچه را كه هر امينى نوحه نمود و هر صادقى گريست بامانت نصحيت نموديم خيانت نمود و بصدق وصيت كرديم بكذب خود را بياراست انصاف را باعتساف تبديل نمود و امانت را بخيانت در اعمال آن غافل هر آگاهى متخيّر مقام محبتّ عداوت ظاهر و محلّ شكر شكايث نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيد الكلّ على ما يحبّ و يرضى و يعرفهم ما ينفعهم و يقربهم انه هو العزيز الوهّاب

نامه جناب ميرزا عبدالكريم عليه سلام الله ملاحظه شد و عرف محبتّ از كلماتش متضوّع و همچنين نور استقامت ساطع و از شطر آخر نامه جناب فضل عليه سلام الله و عنايته رسيد انه قام على خدمة الأمر و نطق بثناء مولاه و آنچه از شهادت مرحوم ذكر نموده اند اصغاً شد هنيئاً له بما سقاه الله من كأس الوفاء جرعة و من قدح الانقطاع غرفة و من بحر الشهادة شربة و حين صعوده استقبلته الأرواح المجردة و الحقايق المنورة بعد اذ احاطته انوار العفو و الغفران نعيماً له و لمن ذكره و يذكره بالخير انّ الله هو الغفار و هو الفضال الكريم و سبب ظهور اين امر امور حادثه در محرم الحرام بوده بعد از وقوع واقعه آنچه ذكر نموده اند از اخبار بحكومت و حاكم مملكت مقبول اطلاع آمين بر امثال اين امور لازم ولكن در سؤال و جواب بايد گفته شود اسلام حقيقى ما بوده و هستيم ولكن اختلافى مابين واقع و آن اينكه بظهور قائمى از اولاد رسول موعود بوده ايم و اين حزبى كه معروفند به بابى ميگوئيم آن حضرت ظاهر شده و حزبى از احزاب اسلام كه خود را شيعه ميدانند منكر اين ظهورند و ميگويند بايد از جابلقاى موهوم و جابلساى ظنون كه اسم دو مدينه است بعلامات مجعوله آن حضرت ظاهر شود اين فقره سبب اختلاف شده و آن قائمى را كه ما بظهورش قائل شديم او را شهيد نمودند و اين فقره هم سبب ضعيفه و بغضاي كلّي گشت و در سنين اوليه در ايران نزاع و جدال مكرّر واقع شد و آن قائم ما را بشارت بظهور اسم قيوّم داد كه بعد ظاهر ميشود و اين ظهور مبارك كلّ را از نزاع و جدال نهى فرمود نهياً عظيماً فى الكتاب و بمعاشرت و محبتّ با جميع اديان امر نمود امراً محكماً فى الألواح چنانچه در كتاب اقدس فرموده عاشروا مع الأديان بالرّوح و الرّيحان در مقام ديگر فرموده ان تقتلوا خير لكم من ان تقتلوا و همچنين بلسان پارسي ميفرمايد اگر نزد شما لؤلؤ ثمينى و يا جوهر منيرى باشد بنمائيد و عرضه داريد اگر قبول شد مقصود حاصل والا او را باو واگذاريد و در باره او دعا نمائيد نه جفا و حال قريب چهل سنه ميشود نزاع و جدال بفضل الله و عنايته بكملى مرتفع گشته و در اين سنين متواليات در هر بلدى مكرّر از اين حزب مظلوم شهيد نموده اند و ايشان تعرض نكرده اند و بحق گذاشته اند و شهادت اين مظلوم كه در اين ايام واقع شده گواهي است صادق بر مظلوميّت اين حزب و ظلم اعدا اين حزب مظلوم از براى كلّ از حقّ راحت و نعمت و عزّت و سلامتى ميطلبند ولكن اعدا در مقابل بقتل و

نهب مشغول بوده و هستند و حال از حقّ تعالی شأنه سائل و آملیم از برای این حزب مظلوم ناصر و معین ظاهر فرماید آنّه علی کلّ شیء قدیر و سبب این قتل و نهب بعضی از علمای ایران بوده‌اند که من غیر دلیل و برهان فتوی بر شهادت این حزب داده‌اند و حضرت سلطان ایران ائده الرحمن هم چند سنه میشود باین حزب تعرّض نفرموده و بلکه حمایت فرموده و در بعضی از مواقع این حزب را از شرّ جهلا حفظ نموده نسال الله تبارک و تعالی ان یؤدّد حضرته علی حفظ المظلومین من مطالع الظلم و الاعتساف آنّه هو السامع المجیب

و در مقررّ و محلّ ذکر عکّا وحدها کافی است مکرّر در شهر محرم الحرام این امور واقع حین خروج از عراق عرب کلّ را وصیّت نمودیم بحکمت و بآنچه سبب فلاح و نجاح کلّ است ولکن بعد از توجّه مظلوم به مدینه کبیره در ماه محرم بعضی عمل نمودند آنچه را که سبب ضوضای عظیم شد چه که عامّه خلق بقطرهئی از بحر آگاهی فائز نشده‌اند همچو گمان مینمایند نعوذ بالله عقاید این حزب و یا محبتشان نسبت بآن حضرت کم شده و یا سستی پذیرفته حاشا و کلا بلکه فرح آن ایام نظر بآنست که رجعت فرموده‌اند و ظاهر گشته‌اند موافق عقیده حزب شیعه چه که از اخبار محققه آنکه در ظهور قائم ائمه فرقان از قبور برمیخیزند و ظاهر میشوند غافل از آنند که در این ایام امر دیگری ظاهر شده و کنز مکون باهر گشته این امور در مثل این ایام جایز نه چه که خارج از حکمت است اکثری از خلق غافل و محجوبند از حقّ غافل و بخود ناظر لذا آنچه سبب فصل است عندالله محبوب نه فصل سبب اجتناب و بعد است اصبروا یا حزب العدل زود است ایامی ظاهر شود که کلّ مقصود را ادراک نمایند و بر خدمت قیام کنند

جناب شهید الّذی احاطته رحمة ربّه من کلّ الجهات از اشراقات نیر محبت و تجلیات نور مودّت مراعات حکمت را علی ما ینبغی ننموده لذا واقع شد آنچه واقع شد عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین امروز باید باسبابی تمسک نمود که سبب تقرّب و توجّه عباد گردد یا اولیاء الله تمسکوا بما تنجذب به الأفئدة و القلوب اعمالی که سبب انقلاب و اشتعال نار بغضاست جایز نه و بعزّ قبول فائز نه این ظهور از برای وصل کلّ است نه فصل و آنچه الی حین ظاهر شده در آن باسی نبوده و نیست و استقامت بعضی از نفوس هم ظاهر از حقّ میطلبیم در جمیع احوال کلّ را تأیید فرماید و آنچه الیوم لازم اتّحاد و اتّفاق اولیاست بر کلّ لازم در این فقره جهد بلیغ مبذول دارند ذکر اولیای آن ارض را نموده‌ایم ولکن نظر بحکمت ارسال نشد سوف نرسله آنّه هو المشفق الغفور الرّحیم السّلام و الذّکر و البهّاء علیکم و علی الذّین عملوا بما امروا به فی کتاب الله ربّ العرش العظیم یا احبّائی ملاحظه حکمت و متابعت دولت از اوامر محتومه الهی است تمسکوا بهما امرأ من لدن ناصح امین

\* \* \*

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که بکلمه علیا در یوم میثاق نفاق مستوره در قلوب اهل شقاق را ظاهر فرمود و بهمان کلمه مبارکه وفاق اصحاب اتّفاق را اوست مقتدری که نعمتش را برای مشرکین نعمت نموده و نورش را نار بیک کلمه حساب کل را رسیده و بمیزان سنجیده نه اقبال مقبلین بر او افزایش و نه اعراض معرضین از او بکاهد لم یزل مستغنی از ذکر و بیان بوده و لایزال خواهد بود جمیع خلق در صقع واحد حاضر و خطاب صادر از شطر کبریا شامل کل و بعد باعمال و اقوال مقامات مختلف و شتون متشتت من اقبل و صدق بالحسنی آنّه من اهل السّفینة الحمراء و من کذب و تولّی آنّه من اهل النّار فی کتاب الله ربّ العرش و التّری و الصّلوٰة و السّلام و التّکبیر و الثّناء علی الذّین ما بدّلوا نعمة الله و ما انکروا سلطانه اولئک ما خوّفتهم جنود العالم و لا صفوف الأمم و ما منعهم اشارات القوم الذّین جادلوا بآياته و انکروا بیّناته و حاربوا

بنفسه يسأل الخادم ربّه بأن يفتح الأبصار و يؤيد الكلّ على العدل و الانصاف أنّه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المهيمن القيوم

و بعد نامه آن جناب مکرم و دوست معظم رسيد قد وجد الخادم منه عرف خلوصکم و اقبالکم لله و الى الله ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم و مقصود من في السموات و الارضين و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام مالک ابداع نموده فلما حضرت عرضت تلقاء الوجه هذا ما نزل في الجواب من لدن ربنا العزيز الوهاب قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

بسمي السامع المجيب

مطلع آياتي را که معادل جميع کتب الهی از قبل و بعد از ملکوت بيانش نازل و آنچه از بعد ظاهر شد بتصريح مبین از آياتش مشهود و ظاهر انکار نموده‌اند و بوهم صرف تمسک جسته‌اند اينست شأن عباد تازه باوهامات بر اعتراض قيام نموده‌اند بگو ای بی‌انصافان از يفعل ما يشاء چه ادراک نموده‌اید لعمر الله باسمی رفعت رايه آنه لا اله الا هو و نصب علم يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد اگر متوهّمين در اين کلمه مبارکه عليا تفکر نمایند صيحه زنند و بکلمه تبنا اليک يا اله العالم و محبوب الأمم ناطق شوند ولكن ظنون و اوهام حائل گشته و حجاب شده و ايشان را از انوار آفتاب عدل محروم ساخته سوف يعرفون ما فات عنهم في ايام الله المهيمن القيوم در اين ظهور هر کلمه‌ئی که از افق اراده حقّ جلّ جلاله اشراق نمود جميع اذکار بل جميع کتب نزدش خاضع است اين البصر ليري و اين السمع ليسمع و اين القلب ليفقه شأن غافلين آنکه باوهامات خود لعب نمايند چنانچه هزار و دويست سنه بل ازيد بان مشغول بوده‌اند نفسی که از غدیر اوهام آشاميده لايق تقرّب ببحر اعظم نبوده و نيست الا بفضل من لدى الله رب العالمين انتهى

از روی عدل و انصاف عرض ميکنم اگر نفسی في الجملة بطراز انصاف مزین باشد شهادت ميدهد که آنچه در اين حين از قلم اعلى نازل کل را کافيست و اقلام عالم از تفصيلش عاجز و قاصر اگر حقّ را يفعل ما يشاء ميدانند ديگر اعتراضات چه معنی دارد و اگر منکر اين کلمه مبارکه‌اند امر ثابت و رجعت الآيه الى مطلعها و مبداها و مرجعها ديگر گفتگو لازم نه ای برادر من هزار و دويست سنه و ازيد امثال آن نفوس بمعارضه و جدال و نزاع مشغول بودند و در حين مباحثه برگهای گردن بمثابه خرطوم بر سر هم ميکوفتند و يکديگر را انکار مينمودند بلکه لعن و شتم از هر حزبي بحزب ديگر ظاهر و مشهود مع آنکه در يوم امتحان جميع اهل سقر و در آن مقررّ يافتند و عقايد و اعمال هيچیک بکار نيامد و ثمری از او ظاهر نشد بگوئيد آخر فکر نمايند حزب شيعه که خود را در اعمال و عقايد سيد احزاب عالم و اعلم امم ميشمردند ثمرات اعمالشان چه بود و حاصل عقايدشان چه اين عبد ميداند و خوب ميداند ثمر آن آنکه سيد عالم را شهيد نمودند آن نفوس و امثالهم در قرون و اعصار باوهام تربيت شده‌اند کجا ميتوانند در مقامی که ميفرمايد طوريون منصعق ميشوند درآيند و يا تقرّب جويند هيئات هيئات الا بكف الصفر عن کلّ ما سمعوا و رأوا امر عظيم است و يوم عظيم غافلين اهل بيان بهمان اوهامات فرقه شيعه متمسکند و بحبال ظنون در اضلال نساء و رجال مشغول چنانچه از قبل بوده‌اند بگوئيد قدری در کذبهای قبل تفکر نمايند شايد متبّه شويد در مقامی اين کلمه عليا از ملکوت بيان مالک اسماء نازل قوله جلّ جلاله يا عبد حاضر طوبی از برای نفسی که اسماء او را از مالک آن منع نمايند و اوهام او را از انوار فجر يقين محروم نسازد بگمان خود اين ايام را بمثابه ايام قبل فرض گرفته‌اند قل لا ونفسي هذا يوم يقوم الناس لرب العالمين هذا يوم بشر به الکليم و انزله الرحمن في الفرقان بقوله تعالى ان اخراج القوم من الظلمات الى النور و ذکرهم بايام الله اگرچه ايام ظهور مظاهر الهی در مقامی يوم الله بر او صدق مينمايد ولكن اين يوم اعظم مخصوصست و نبأ عظيم در او ظاهر قل اتقوا الله يا قوم و لا تدحضوا الحقّ بأهوائکم اذا وجدتم عرف بياني و رأيتم انوار افقی و سمعتم ندائی قوموا و قولوا لبيك يا مقصود العالم لبيك يا محبوب من في السموات و الارضين انتهى



ای برادر انسان متحیر است چه ذکر نماید و چه بگوید نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید اگر بر سماء حکم ارض بفرماید و بر ارض حکم سماء لیس لأحد ان يعترض او يقول لم و بم و من قال فقد كفر در این ظهور اعظم ذکر هر اسمی که در ساحت اقدس عرض شد مخصوص او از سماء مشیت الهی آیات نازل و این نظر بوعده‌ایست که در لوح حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبهی میفرمایند اگر بعد ذرات اسماء در ساحت اقدس حاضر شود مخصوص کل آیات الهی نازل میگردد و لکن از برای مقبلین و مستقیمین و راسخین این فضل محقق و ثابت و هر نفسی اعراض نمود يرجع التور الی اصله و هو یقی فی خسران مبین این اعتراضات کل از عدم بصیرت و انصاف ظاهر در عراق لوحی باسم سید محمد اصفهانی نازل بعد از مدتی یومی از ایام بان جانب تشریف میبردند و این عبد بمسافتی از عقب میرفت در وسط جسر بگفته فرمودند من غیر آنکه باین عبد نظر فرمایند و یا رأس مبارک را بجهتی میل دهند این لوح از این محمد نیست محمد نامیست که در سه هزار سال بعد بان فائز میشود بفرماید از برای خدا بر خود و عباد رحم نمائید اوهامات قبل را مجسم مکنید و سبب قتل اولیای الهی مشوید دنیا را وفائی نه شما از اصل امر آگاه نبوده و نیستید حجتی که معادل جمیع حجج الهی و براهین صمدانی ظاهر فرموده اگر انکار نمائید چه اثبات میکنید ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص بایست ظاهر اظهار اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند و در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اننی انا القائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون بعد از قرائت صحیحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طاء بسبب او اعراض نمودند بگوئید ای منصفین امروز این اعتراضات لایق نه شما از اسرار مطلع نیستید علم الهی محیط بوده و هست آنچه از بعد ظاهر شده از قبل از قلم اعلی بتصریح تمام در سور نازل و کل آگاه و گواهند که این فانی بصدق تکلم مینماید آیا سوره رئیس را ندیده‌اند و یا سور ملوک را نخوانده‌اند چندی قبل این عبد اوراقی خدمت یکی از اولیای الهی معروض داشت و لکن از کثرت مشاغل تا حین موفق بر اتمام آن نشده از حق مطلب مؤید شوم البتّه آن جناب سبب را میدانند در لیالی و ایام بتحریر مشغول از جمیع جهات مراسلات میرسد و در جواب الواح از سماء عنایت نازل و این عبد بتحریر مشغول و چه مراسلاتی که باسم این عبد میآید و باید جواب عرض نماید و از این امر خطیر عظیم گذشته مدتیست شغل دیگر احداث شده و این فانی را مشغول نموده باید در حق نفوس غافلّه دعا نمود فی الحقیقه بسیار بعیدند آگاه نیستند باید آن نفوس در آنچه از قبل واقع شده تفکر نمایند و متنبّه شوند یسأل الخادم ربّه بأن یوقّهم علی ما یحبّ و یرضی و یجعلهم من المنصفین و من الثّابّین و من الرّاجعین

و اینکه ذکر نمودند بعضی از نفوس ثابته مستقیمه مضطرب مشاهده میشوند و هم‌چنین بعضی نعوذ بالله نفی علم از حقّ جلّ جلاله مینمایند این فانی عرض مینماید ایشان خوبست چندی الواح منزله را قرائت نمایند شاید بقطره‌ئی از بحر علم الهی آگاه شوند هیئات هیئات لا یعزب عن علمه من شیء یشهد بذلک ما نزل من لدن ربّنا و ربکم و ربّ من فی السّموات و الأرض ای برادر هر نفسی قابل این بساط نبوده و نیست و هر کسی محرم اسرار حقّ نه غفلت بعضی بمقامیست که تا حین بر جهل خود آگاه نشده‌اند چه اگر آگاه میشدند نفی علم از منبع آن نمینمودند حیرت اندر حیرتست امروز مستقیمین و ثابّین نفوسی هستند که اگر کلّ من علی الأرض مطالع اسماء و مظاهر صفات شوند و در این امر اعظم و نبأ عظیم اقلّ من آن توقّف نمایند کل را معدوم و مفقود مشاهده کنند طوبی للثّابّین یا حبیبی این الثّابّین و این الرّاسخین و این المستقیمین از حقّ سائل و آمل عالم را از انوار وجوه مستقیمین و راسخین و ثابّین و قائمین و قانتین و عاملین محروم نفرماید و اینکه نوشته‌اند در آیات آن شخص نازل شده انا ذکرناک بذکر خضعت له الأذکار هر حرفی که از لسان اراده مالک غیب و شهود ظاهر میشود حروفات عالم و اذکار امم و ما عندهم کل نزدش خاضع است این شرافت راجع است بذکر حقّ و کلمه منزله از سماء مشیت همه عالم لدى الحقّ مذکورند هر نفسی الیوم بذکر حقّ فائز شد او بکلّ خیر فائز است و لکن این مقام معلق و منوط

است باستقامت و در اکثر الواح این فقره نازل اگر جمیع عالم الیوم اقبال نمایند در جمیع اثر تجلی حق ظاهر این مقام باقی تا اقبال باقی والا یرجع التجلی الی المجلی و هو یرجع الی اصله این امور واضح و مبرهنست چنانچه در کتاب بدیع و کتب دیگر و هم‌چنین الواح این مقامات بکمال وضوح و تصریح نازل شده آن آیات دو سنه قبل نازل و آن تغییرات از بعد واقع بگوئید ای مظاهر اوهام بشکنید اصنام را بعضد یقین و بحق جلّ جلاله تمسک نمائید و متشبث شوید در این حین کلمه‌ئی نازل میشود در حق شخصی و حین دیگر نسخ میفرماید یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید در ناسخ و منسوخ فرقان تفکر نمائید این عبد اگر بخواهد این مراتب را بتمامه ذکر نماید از اموری که صدهزار بار اعظم از این اذکار است بازماند و آنچه عرض شد و ذکر شد نظر بمحبتی است که با آن جناب بوده و هست بگوئید از خدا شرم نمائید اقللاً ساکت باشید لعلّ تجدون الی الحقّ سیلا بگوئید اگر مقصود نفی علم است خود بآن اولی یشهد بذلک کلّ منصف بصیر باری اگر بنفی علم خود مشغول شوند اولی و انسب است اولیاء آن ارض را از لسان این فانی تکبیر برسانید نمیدانم چه شده نفوسی که ابداً اطلاع نداشته و ندارند قول آن نفوس مسموع و نفوسی که لازماً با شخص معهود بوده غیر مسموع البتّه این فقره از درایج عالیّه عرفانست خدا حفظ فرماید بشارت آنکه چندی قبل یک لوح امنع اقدس مخصوص آن جناب نازل ارسال شد لتقرّ به عینکم و تجد منه عرف محبوبنا و محبوبکم و این نامه را بهر نفسی دادن جایز نه چه که دست بدست بمشرفین میرسد و آن نفوس آنچه از آثار بدستشان آید جمع مینمایند از آیات حقّ جلّ جلاله بسیار سرقت نموده‌اند آنّه هو العلیم الحکیم از برای هر نفسی قرائت نمائید لیعلم کلّ نفس مقداره

اینکه در باره اعیاد ذکر نمودند اول و ثانی شهر محرم الحرام است ولکن حال حکمت اقتضا نمینماید چه که حزب غافل یعنی شیعه گمانهای دیگر نموده و مینمایند لذا این حکم و احکام دیگر از برای ایام بعد است و زمانش خواهد آمد هذا ما نطق به لسان ربنا العلیم الحکیم و ما ذکرک فی التیروز آن یوم عید است تحویل چه اول نهار واقع شود و چه آخر آن چه که تجلی شمس آن یوم جمیع ساعات آن را فراگرفته لذا آن یوم از صبح از عید محسوبست و هم‌چنین عید اعظم سی و دو یوم از نوروز گذشته همان عصر یوم سی و دوم ابتدای عید است طوبی از برای نفسی که نفعات این یوم مبارک بدیع را بیابد و از انوارش محروم نماند در یکی از مناجات‌ها این کلمه علیا از قلم مالک اسماء نازل قوله تبارک و تعالی ای ربّ هذا یوم قد جعلت نوره مقدساً عن الشمس و اشراقها اشهد آنّه تنور من نور وجهک و اشراق انوار صبح ظهورک و در کتب مقدسه الهی این مقام مذکور این عبد باین مقدار ختم نمود اینقدر هم که ذکر شده و میشود بر بغضای غافلین بیفزاید چه که فرموده نعمه للابرار و نعمه للفجار تا امروز نشنیدیم اگر فضل الهی نفسی را اخذ نماید سبب اعراض او شود این شکّی نبوده و نیست که احدی بنفسه سزاوار ذکر حقّ نبوده و نخواهد بود این مراتب که قلم مقصود عالم بذکر عباد مشغول میشود این از اشراقات انوار آفتاب فضلست فرمودند یا عبد حاضر اگر اسم ستار آنچه در نفسی است ستر نماید و اسم فضال او را بخیر ذکر فرماید آیا این محلّ اعتراض است لعمری اگر نفسی بنفحه این فضل فائز شود طرف یمین وجه را بر تراب بگذارد و به تبت الیک یا فضال الکریم ناطق شود انصاف کو شامه کو از حقّ میطلبیم او را موفق فرماید بر تلاوت و قرائت همان آیات با قلب منیر و بصر حدید که شاید نفحه قمیص را بیابد و محروم نشود انتهی

حقّ شاهد و گوا هست که این کلمه مبارکه کبد را میگذارد حال فضل و عنایت حقّ را ملاحظه نمائید در چه مقامست و اوهمات ما در چه درجه از حقّ اصلاح میطلبیم و عنایت میجوئیم و فضل میخواهیم اگر نیر عدلش در یک آن تجلی فرماید جمیع عالم مستوجب عذاب دائمی و اگر آفتاب فضلش بقدر سمّ ابره اشراق فرماید اسم عصیان از امکان محو و

فانی

بارها پروردگارا ضعیفیم و بفضلت امیدواریم بحبل کرمتمسکیم و باذیال رداء جودت متشبث ما را بخود وامگذار ای قوی دست ضعیفان را بگیر و از غرقاب ظنون و هوی نجات بخش توئی معین و توئی مقتدر مائیم مانده و مائیم ضعیف روح را بی عنایت رُوحی نه و جان را بی بخشش اثری نه ای کریم اعمال نالایقه را بطراز قبول مزین فرما و اقوال ناشایسته را بحلمت ستر نما جز تو نداریم و جز تو نخواهیم ما را در پناه عصمت مأوی ده و در ظلّ قباب عظمت مسکن عطا فرما و از نار نفس و هوی و ظنون و طغی حفظ فرما جز تو حافظی نداریم بیاب فضل متوجهیم و بدایع رحمتت را منتظر آن کن که لایق بزرگی تو است و سزاوار جود و کرم تو لا اله الا انت الغفور الکریم

اینکه در باره خاتم مبارک ذکر نمودید این فقره بتمامه در ساحت امنع اقدس عرض شد تبسم فرمودند و فرمودند بنویس انشاءالله فائز میشوی ان اصبر حتی یأتیک الله بعنایته الأخری انه مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى انتهی ذکر حبیب روحانی جناب آقا طاهر علیه بهاء الله که در سنین قبل حاضر و فائز شدند در ساحت اقدس بوده و هست در این حین هم فرمودند باو تکبیر برسان و از قبل مظلوم ذکر نما لیفرح بذکری و یكون من الشاکرین انتهی این عبد هم خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبد مخصوص ایشان آیات بدیعه منیعه نازل و همچنین ذکر بعضی که در نامه ایشان بوده لو شاء الله این ایام ارسال میشود از حقّ میطلبم از بحر عنایت بیاشامند و از انوار آفتاب فضل منور گردند یعنی از معانی مستوره در آیات الهی که فی الحقیقه مائده سماء و روح ملکوت بقاست قسمت برند البهَاء و التّکبیر و الثّناء علی جنابکم و علی الذّین قاموا بالاستقامه الکبری و قالوا الله ربّنا و ربّ العرش و الثّری

خادم

فی ۷ شهر رجب سنه ۱۳۰۲

در این یوم نامه جناب دوست مکرم آقا محمد حسن علیه بهاء الله رسید خدمت ایشان تکبیر برسانید انشاءالله جواب ایشان هم میرسد رنگ و حنای مرسوله رسید یسأل الخادم ربّه بأن ینزل له ما تقرّ به عینه انه هو الجواد الکریم

\*\*\*

اسمین محمد و حسین علیهما بهاء الله

هو الناطق امام وجوه العالم

حمد مالک اسماء و فاطر سماء را لایق و سزااست که بکلمه علیا نطق فرمود فی الحین ماج بحر العرفان و هاج عرف الرحمن و سطح نور الايقان من افق البرهان تعالی تعالی هذا الفضل الأعظم و تعالی هذا الجود الذی احاط الوجود و تعالی هذا الکریم الذی احاط الأمم

یا حزب الله یوم استقامت کبری است اهل بهاء نفوسی هستند که از خلیج اسماء گذشته‌اند و در شاطی بحر حقیقت علم توحید حقیقی برافراخته‌اند اسماء بمتابۀ حزب شیعه ایشان را از نور احدیّه منع نمود بحقّ وحده متمسک و ناظرند ایشانند از اهل سفینه حمرا که در قیوم اسماء ذکرشان از قلم اعلی جاری

یا محمّد قد اقبل الیک وجہ القدم من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما یبقی به ذکرک فی کتاب اللّٰه ربّ الأرباب هذا یوم بذکره زین کتب اللّٰه من قبل و من بعد طوبی لمن عرف و فاز بفیوضاته و ویل لكلّ غافل مرتاب قل یا قوم تالّٰه قد اتی الیوم و القیوم فتح ختم رحیقه المختوم اقبلوا تمّ اشربوا منه باسمه المهیمن علی من فی الأرضین و السموات

یا حسین اسمع نداء المظلوم انه یذکرک بما یقرّبک الی اللّٰه مشرق الأنوار اذا وجدت عرف بیان الرحمن قل  
لک الحمد یا الهی بما سقیتنی کوثر عرفانک من کأس عطائک و نور حقیقتی بنور معرفتک و عرفتنی سبیلک الواضح  
المستقیم و نبأک العظیم اسألك بالرّایة الّتی نصبت بأمرک علی اعلی بقاع ارضک و بالعلم الّذی ارتفع باسمک و ینطق امام  
وجوه خلقک ان تقدّر لی ما ینبغی لبحر کرمک و سماء عطائک ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک اسألك ان لا تخیننی عمّا  
قدّرته لأصفیائک و امنائک الّذین انفقوا اموالهم و ارواحهم فی سبیلک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز  
الفضّال

از حقّ میطلبیم شما را مؤیّد فرماید و همچنین اولیایش را بر استقامت چه که امر الهی در این ظهور بسیار عظیم است  
اکثری از مقبلین الی حین از اصل امر آگاه نه یشهد بذلک امّ الکتاب فی هذا المقام الرّیعی انوار ظهور مکّم طور عالم را  
احاطه نموده و لکن ابصار مرمود و از مشاهده ممنوع نسأل اللّٰه ان یؤیّد الكلّ علی ما یقرّبهم الیه فی کلّ عالم من عوالمه انه هو  
المقتدر علی ما یشاء و هو الفیاض البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علی ابن الشّهدید و علیکما و علی من سمی بمیرزا آقا و  
علی کلّ ثابت مستقیم و راسخ امین

\* \* \*

ع ش

جناب استاد علی اکبر علیه بهاء اللّٰه

هو النّاطق امام وجوه الأمراء و العلماء

حمد مالک فضل و عطا را لایق و سزا که بکلمه مبارکه علیا بحر جود مّواج و مشرق ظهور بر کرسی عدل مستوی و نور  
رحمت ظاهر و محیط طوبی از برای نفوسی که ظهورات نفس و هوی و شئونات بغی و فحشا ایشان را از توجّه بافق اعلی منع  
نمود بقوّت الهی و قدرت صمدانی ما فی الامکان را گذاردند و کتاب الهی را بقوّتی فوق احصا برداشتند اولئک عباد لم  
تمنعهم الوان العالم و لا سطوة الأمم و لا جنود الأمراء و لا منع العلماء نسأل اللّٰه ان یحفظهم بقدرته و یحرسهم باقتداره و ینزل  
علیهم فی کلّ الأحيان آیات فضله و بیّنات رحمته الّتی سبقت الوجود من الغیب و الشّهود

یا علی قبل اکبر علیک بهائی اسمی علیه بهائی نامهات را که بذکر شهداء ارض یاء مزین بود بساحت اقدس فرستاد  
اگرچه آنچه واقع شد سبب احزان ملاً اعلی و جنّت علیا و سرادق ابهی گشت و لکن در سرّ سرّ ارتفاع عظیم و ارتقاء مبین از  
آن ظاهر لعمر اللّٰه در سرّ سرّ آن بشارت علیا مکنون و مخزون سوف یظهرها اللّٰه فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم امید  
آنکه جمیع اولیای الهی بر نصرت امر قیام نمایند و در جمیع احوال از فساد و نزاع و جدال فارغ و آزاد باشند امروز جمیع اشیاء  
بآنچه واقع شده ناطق و ذاکر اگر آمرین باصغاء سطری از آن موفق شوند خود را بدست خود هلاک نمایند یا لیت کشف لهم  
الغطاء و عرفوا ما عملوا فی ایام اللّٰه العزیز الحمید

جناب محمّد قبل کاظم علیہ بهائی از قبل ارسال نمود آنچه را که ناطق بود باقبال و استقامت اولیا علیهم بهاء الله در آن ارض مبارکه انّ المظلوم یسأل الله ان یقدّر لهم خیر الآخرة و الأولى و یقرّبهم الیه فی کلّ الأحوال انه هو العزیز الفضّال التّور المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی احبّائی و اصفیائی الذّین ما منعتهم سطوة العالم عن التّقرّب الی الله ربّ العرش العظیم

\* \* \*

ط

جناب آقا میرزا حسن علیہ بهاء الله الابھی

بسمی الذّی به ماج بحر البیان و هاج عرّف الرّحمن

حمد مالک ملک و ملکوت را سزا که بکلمه علیا ارض و سما را بطراز هستی مزین فرمود و علم یفعل ما یشاء را بر اعلی علم عالم برافراخت سطوت اُمرأ و ظلم و جهل علما او را از ذکر افق اعلی منع ننمود تعالی سلطانه و تعالی برهانه و تعالت حجّته و عظمت سلطنته هذا یوم فیه نطقت السّدره اُمام وجوه البریة ولكنّ النّاس فی حجاب غلیظ قل تالله قد اتی الیوم و القوم فی ضلال مبین اخذوا اوهامهم و نبذوا الهمهم الاّ انّهم من الغافلین قد ارتفع النّداء من افق عکّاء و النّاس اکثرهم فی بُعد مبین یا ایّها المذکور لدی المظلوم لعمر الله اذان و ابصار از برای مشاهده و اصغاء آنچه در این ایام از افق اعلی ظاهر و مرتفع است خلق شده ولكن ممنوع مشاهده میشوند قد منعتهم اعمالهم و حجبتهم اوهامهم و هم لا یفقهون از قبل در یکی از الواح اینکلمه علیا از قلم مظلوم جاری یا ابن اسمی اگر عالم روح بتمامه بقوه سامعه تبدیل شود میتوان گفت لایق اصغاء این نداست که از افق اعلی مرتفع والاّ این آذانهای آلوده بقصص کاذبه لایق اصغاء نبوده و نیست از حق بطلبید کل را مؤید فرماید بر آنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده اند ندا بشأنی مرتفع که از برای احدی مجال انکار نه از اول ایام الی حین من غیر ستر و حجاب ناس را بما یقرّبهم و یعرفهم و یرفعهم و یعزّم دعوت نمودیم ظلم عالم حجاب نشد و ضرّش حایل نگشت و چون نور امر از آفاق عالم فی الجملة اشراق نمود نفوسی از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون آمده قصد آفتاب حقیقت نمودند کذلک سوّلت لهم انفسهم لعمری انّهم لا یفقهون هزار و دویست سنه حزب قبل باسما متشبّث و بر اصنام هوی عاکف و در یوم جزا ظاهر شد از ایشان آنچه که قلم اعلی گریست و لوح بندبه مشغول

از صدر اسلام الی یومنا هذا علمائیکه خود را هادی ناس و حافظ شریعة الله میشمردند احدی از ایشان از کیفیت ظهور آگاه نه حال بر آنجناب و نفوس مقدّسه مطمئنّه لازم و واجب که عباد بیچاره را حفظ فرمایند که مباد مجدّد باوهامات قبل مبتلا شوند اینمظلوم جمیع بلایا را حمل نمود لاجل تطهیر قلوب و تزکیه نفوس که شاید مقصود را بیابند و از اثمار سدره مبارکه که امام وجوه عالم مرتفع است محروم نمانند امروز حفیف سدره منتهی مرتفع و خریر کوثر بقا مسموع ولكن عباد اکثری غافل و محجوب در لیالی و ایام بایادی ظنون و اوهام شهرها بنا نمودند و نفوسی ذکر کردند و جمیع ناس منتظر که امور مذکوره ظاهر شود و فوز و فلاح خود را در ظهور هیاکل موهومه میدانستند و خلق بمفتربات مذکوره مشغول لذا چون فجر ظهور دمید و تجلیات انوار نبی حقیقت از افق ارادة الله مشرق کل اعراض نمودند الاّ معدودی از اصحاب حضرت شیخ علیہ بهاء الله الابھی ایکاش بان اکتفا میکردند بالاخره علمای بلاد مع تابعین بسب و لعن ناطق و همچین فتوی بر سفک دم اطهر دادند مقصود از این اذکار اینکه آنجناب لوجه الله قیام نمایند بر آنچه که سبب حفظ عباد است از ظنون کاذبین و مفتترین

حال مجدّد جمعی بترتیب حزبی مثل حزب قبل مشغولند نسئل الله ان یحفظ عباده من ظنونهم و اوهامهم و یقرّبهم الیه انه علی کلّ شیئی قدیر امروز امّ الكتاب ظاهر و ناطق عالم را از قبل و بعد بکمال تصریح تبلیغ فرموده و باین آیات باهرات محکّمات ناطق یا معشر العلماء ضعوا اقلامکم قد تحرّک القلم الابهی فی الافق الاعلی و ذروا ما الّفتّموه بایادی الظّنون و الاوہام تالّله الحقّ قد فتح باب العرفان بمفتاح الایقان و انه کتاب انزله الرّحمن فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم و همجین در باره ملوک اینکلمه علیا و آیه کبری نازل یا معشر الملوک قد اتی المالک و الملک لله المهیمن القیوم و باین آیات محکّمات کل را دعوت نمودیم

### هو الناطق فی ملکوت البیان

نور الانوار من افق سمآء الاسرار علی السّرّ المستسرّ و السّرّ المقنّع بالسّرّ قد کان علی هیئة الالف القائمة فی دبیاج الكتاب الاعظم بعد البآء و الهآء بالحقّ مشهوداً بها دارت افلاک المعانی و البیان و استوی الرّحمن علی عرش البرهان و اظهر ما کان عن الابصار بالعدل مستوراً طوبی للذین طاروا باجنحة الایقان فی هذا الهوآء الّذی یسمع من هزیز اریاحه قد اتی الموعود بسطان کان فی امّ الكتاب من قلم الوهّاب بالحقّ مسطوراً یا ملاً الارض ضعوا الکتب و الاقلام قد ظهر امّ الكتاب فی المآب امام وجوه الاحزاب و القلم ینطق بالحکمة و البیان و یتحرّک علی ذکر الّذین نزل لهم فی قیوم الاسمآء ما انجذب به فؤاد من کان فی سرّ السّرّ امام الوجه بالحقّ مذکوراً كذلك اظهرنا من خزائن قلمی الاعلی لئالی الذکر و الثنآء بامواج بحر علمی الّذی کان امام الابصار من غیر السّرّ مشهوداً

انظروا یا اهل البهآء آیاته الکبری ثمّ انصروه بجنود العدل و الانصاف و لا تكونوا من الّذی کان عن بحر الفضل بالعدل محروماً كذلك خرق القلم الاعلی حجبات ملاً الانشآء و اسمعهم ما قرّبهم الی مقام کان عن العرفان مرفوعاً سبحان الّذی انزل الآیات و اظهر البیّنات و عرف العباد نبأه الاعظم الّذی به اضطربت افئدة الامم الّا من انقذته ید الافتدار بسطان کان علی العالمین محیطاً قل یا ملاً العرفان تالّله انفطرت سمآء الاوہام و اتی الرّحمن بامر لا تقوم معه جنود الارض و السّمآء یشهد بذلك امّ الكتاب الّذی خضع له رقاب الّذین شربوا ریحق الوحی من قدح کان علی سریر التور أمام الظهور مشهوداً

یا ایّها الطّائر فی هوآئی و الناظر الی وجهی و القائم علی خدمة امری اسمع ندآئی مرّة بعد مرّة ان ربّک کان معک و ذکرک بما یشهد بالحقّ الّذی انزل الکتب و الملکوت یشهد بذلك لسان العظمة انه کان علی کلّ شیئی حکیمآً شهد الله انه لا اله الاّ هو و الّذی اتی بالحقّ انه بحر العرفان لمن فی الامکان و الكتاب الاعظم بین الامم و سلسبیل الثنآء لاهل الانشآء و ریحق البیان للادیان طوبی لمن نبذ الاوہام و اقبل بقدره الایقان و آمن بالله مولی الاحزاب قل یا ملاً الارض انّ السّدرة تنادی بالحقّ اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلین ایّاکم ان یمنعکم ما عند القوم ضعوه ورائکم مقبلین الی الله الفرد الخبیر انه اتی بآیات لا ینکرها الاّ الّذین اعرضوا عن الحقّ فی یوم فیہ اقبل کلّ عالم بصیر و کلّ عارف خبیر لعمر الله لا ینفعکم ما عندکم یشهد بذلك قلم الله الاعلی فی مقامه الرّقیع اسمعوا یا ملاً الارض ما ارتفع من شطر السّجن ثمّ انظروا ما اشرق و لاح من هذا الافق المنیر قد سرت نسمة الفضل و هیکل العدل ینادی امام وجوه من فی السّموات و الارضین ارحموا علی انفسکم و لا تتبعوا کلّ جبار عنید قل انظروا بعین العدل الی السّدرة و اثمارها و الی الالواح و آیاتها و الی الکتب و اسرارها و الی البحر و امواجه و التور و اشراقه و لا تكونوا من الغافلین

یا ایّها المذکور لدى المظلوم بعد از خروج از ارض طاء در لیالی و ایّام حزب الله را بمعروف امر نمودیم و از منکر نهی تا آنکه سلاح باصلاح تبدیل شد حال قریب چهل سنه میشود نزاع و جدال مرتفع گشته بشأنیکه در بعضی از مڈن کشته شدند و نکشتند و قبل از اربعین آنجناب میدانند و شنیده‌اند در هر سنه محاربه واقع و جمع کثیری از نفوس مقتول جمیع اشیا

شاهد و گواه که اینمظلوم عمل نمود آنچه را که سبب خیر و حفظ اهل ارض بوده ولكن ملت و دولت هیچیک آگاه نگشتند و ملتفت نیستند چندی قبل واقعه عظیمی در عشق آباد ظاهر یکی از اولیای حق را بقسمی شهید نمودند که آثار مظلومیتش بر دول خارجه تأثیر نمود و نفسی از اینحزب تعرض نکرد و بر قصاص قیام نمود بلکه از قاتل شفاعت نمودند مع ذلک مشاهده میشود بغضای معرضین اعظم از قبل ظاهر سبحان الله انصاف بمثابه عنقا معدوم و نیر عدل تحت سحاب ظلم مستور نسل الله تبارک و تعالی ان یؤید عبادہ علی الرجوع الیه و الانابة لدی باب فضله انه علی کل شیئی قدیر البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیکم و علی من معکم و علی کل ثابت مستقیم و کل راسخ امین

\* \* \*

یاء

جناب افشار علیه بهآء الله

۲۴ رجب سنه ۱۳۰۸

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مالک ملک و ملکوت را لایق که از کلمه علیا حقایق وجود را بطراز اقبال و قلوب را بنور معرفت منور و مزین فرمود امروز الحمد لله آفتاب توحید حقیقی از افق اراده الهی اشراق نموده ولكن متوهمین باینمقام نرسند و فائز نشوند از حق بطلبید وجوه و قلوب را خالصاً لوجه تأیید فرماید بشأنیکه امور حادثه دنیا و زخرف و الوان آن از افق اعلایش منع نفرماید و بر دین مبین مستقیم دارد انه هو المقتدر علی ما یشآء لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم دستخط عالی که بمثابه انائی بود که حامل عطر محبت بود چون ختمش گشوده شد عرفش ساحت وجود را معطر نمود حمد خدا را تأیید عطا فرمود و باسباب لا تحصی توفیق عرفان و اقبال و توجه کرم نمود جودش وجود را موجود نمود و بصراط عدلش دلالت فرمود بعد از توجه وقرائت و فرح و انبساط قصد بساط اعلی و ذروه علیا نموده امام وجه مالک اسما بعد از اذن عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة بعد الاصغآء قوله جل بیانه و عز برهانه و لا اله غیره

بسمی الذی به ماج بحر علم الله المهیمن القیم

یا ایها الناظر الی الوجه و التاطق بین العباد قل یا ملاء الارض تالله الحق ان الندآء ارتفع من سجن عکآء انه ندآء مات فی حسرة اصغائه خلق کثیر یشهد بذلک لسانی فیهذا المقام العزیز البدیع هذا یوم فیہ ماج بحر بیان الله رب العالمین طوبی لمن اقبل و شرب باسمه العزیز الکریم قل یا قوم لا تمنعوا انفسکم عن هذا الفضل الذی زین الله بذکره دیاج کتبه و صحفه و لوحه المقدس العزیز المنیر ضعوا ما عندکم مقبلین الی الافق الاعلی و کسروا اصنام الاوهام بجنود الحکمة و البیان هذا خیر لکم عمآ عندکم کذلک نطق اللسان فیملکوت البیان طوبی للسامعین

یا ایها الطائر فیهوآئی بهمت تمام غافلین را بافق دانائی هدایت نما طوبی از برای صدریکه از نقشها و قصصهای قبل مقدس شده بآء الکتاب اقبال نمود امروز فرات حکمت و بیان از یمین عرش رحمن جاری و از خزینة قلم اعلی لثالی علم و جواهر عرفان ظاهر و باهر بگو ای قوم انصاف دهید و خود را باقوال کذبہ نالایقه و قصصهای جعلیه میالائید قسم بآفتاب عرفان

که از اعلیٰ افق بیان مشرق و لائح از اول عالم الی حین شبه اینظهور ظاهر نه اوست مکّم طور که بر عرش ظهور مستوى اوست نبأیکه در کتب قبل ذکرش مذکور و انبیا و رسل احزاب را بظهورش بشارت داده‌اند خذوا یا قوم کتاب الله بقوّة من عنده و لا تكونوا من الغافلین قد قدر للمقبلین من لدی الله ربّ العالمین ما عجزت الالسن و الاقلام عن ذکره و احصائه اتقوا الله ثمّ اقبلوا بوجهه بیضاء امرأ من هذا الامر الحکیم

یا میم علیک بهائی و عنایتی انصر امر الله بجنود الحکمة و البیان و بما یقرّب الناس الی افقه العزیز البدیع انه ینکون معک و یؤیدک بسلطانه و یمدک بجنوده انه علی کلّ شیئی قدیر طوبی لقلمک بما جرى منه ما فاز بطراز القبول رحمة من لدی الله العزیز الحمید امور حزب شیعه نزد آنجناب معلوم فی الحقیقه آنچه ذکر نمودی سبب اقبال و هدایت ناس است لو تکونوا من المنصفین اینمظلوم بقدرت و قوّت الهی امام وجوه اعالی و ادانی من غیر ستر و حجاب ذکر نمود آنچه را که سبب هدایت و نجات و راحت خلق بوده منع مانعین و سطوت ظالمین او را از اظهار اسرار منع نمود در جمیع احوال بنصایح و مواعظ تکلم نمودیم و چون تجلیات انوار نیر برهان از آفاق قلوب اشراق نمود کل بر اطفاء آن نور ساطع لائح قیام نمودند الا من شاء الله مع آنکه در کتب و صحف و زبر و الواح نزاع و فساد و جدال را منع نمودیم و بآنچه سبب نجات و تقرّب الی الله و افعال طیّبه و اخلاق مرضیه بود امر فرمودیم سبحان الله مع آنکه آفتاب حقیقت مشرق و لائح و بحر علم و معرفت موج و انهر عنایت جاری و سدره مبارکه مقدّسه ناطق کل محجوب مشاهده میگردند مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور قل یا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائکم اتبعوا من اتیکم سلطان مبین

در مدینه کبیره معدودی بر عناد قیام نموده‌اند و بتضییع کلمه علیا مشغول نفسیکه چهل سنه و ازید در ظلّ قباب عظمت ساکن و مستریح الیوم با معدودی متحد و بظلم لا حدّ له ظاهر هر یوم عمل نموده‌اند آنچه را که سبب احزان مقرّین و مقدّسین بوده از مفتریات جنودی اخذ نموده‌اند و از اکاذیب صفوفی و بمحاربه مشغولند کذلک اظهر الله خافیة صدورهم و خائنة اعینهم جناب افنان الف و حاء علیه بهائی و عنایتی باین شطر توجّه نمود از عقب بسیّالّه برقیّه خیر دادند که سیّد احمد و من معه مبلغی نقد و همچنین اوراق نقدیه سرقت نموده‌اند و بعکّا رفته‌اند و جناب افنان کبیر علیه بهاء الله الابهی که در این ارض جز اعتکاف خیالی نداشته و ندارند در باره ایشانهم نوشته‌اند آنچه را که خود گواهی میدهند بر کذبش این امور ظاهر شد تا کل یحیی را بشناسند و بر آنچه بر اینمظلوم وارد شده آگاه گردند اسرار سورة لقمن در این ایام ظاهر و مشهود ولکن این امور و امثال آن معدوم صرف بوده و هست ذکرش نظر بحکمت بالغه است تا اولیا بیابند و بشناسند قل یا قوم تالله انّ السدره تنطق و الثار تتکلم و الثور ینذکر و ینادی قد اتی محبوب من فی السموات و الارضین عند ذلک ارتفع النداء من کلّ الجهات طوبی لک یا عکاء بما جعلک الله مشرق وحیه و مطلع الهامه و شرفک بقدمه و نعیماً لک یا عکاء بما ارتفع فیک النداء و ظهر ما کان مکنوناً مخزوناً فی العلم و مستوراً عن الابصار

منتسبین هر یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و آیات منزله از سماء احدیه بشارت ده تا کل از ما عند القوم خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند و بما عند الله توجّه کنند بهاء المشرق من افق سماء العطاء علیک و علی من معک و یحبک و یسمع قولک فی هذا الامر الذی جعله الله مقدّساً عن الشبه و المثل و جعله طالعاً مشرقاً من افق الفضل لمن فی السموات و الارضین انتهى

صد هزار شکر مقصود عالمیان را که بنفحات آیات افنده و قلوب را مستعد فرمود و الفت بخشید سبحانه سبحانه له العظمة و الاقتدار و القدرة و الاختیار اوست قادریکه صدور مخلصین را بنور عنایت منور نمود و قلوب را بحرارت محبت مشتعل داشت این اشتعال را تأثیرهاست حزبی را بمشهد فدا میفرستد و برخی را بر سریر انقطاع مقرر عطا میفرماید در لیالی و ایام لسان عظمت بما یؤلّف القلوب ناطق چه بسیار از شبها که عین عظمت حبّاً لاولیائه نیاسود و نوم اخذش نمود آیات بمتابّه



غیث هاطل نازل سبحان الله بی انصافهای عالم الی حین غافل و محجوب نار سدره و نار نفس و هوی را امتیاز نمیدهند سچیتهم الاعراض و عملهم الاغماض فی الحقیقه حیرت اندر حیرتست حزب فرقان بکتاب الله متمسک و کل مشاهده نموده‌اند و قرائت کرده‌اند و اصحاب روح علیه سلام الله و بهائیه بانجیل متمسک و کل دیده‌اند که جمیع بیان آن مبین علیم از جزوی تجاوز نمینماید و حال در هر حین نازل میشود آنچه که اقلام عالم از تحریرش عاجز و السن امم از احصایش قاصر حال بکمال عجز عرض مینمایم

الها محبوبا کریم رحیما عبادت را خلق نمودی و از برای معرفت از عدم بوجود آوردی حال محروم منما تویی آن صانعیکه صنایع عالم و الاسباب الظاهرة بین الامم کل بر توانائیت گواهند و بعنایت و فضلت مقرر و معترف اگر ایشانرا منع نمائی من الذی یعترف باقتدارک و یقرّ باختیارک ای پروردگار شهادت میدهد هر ذی درایتی بر قدرت و سلطنت و عظمت تو اولیائت را بایادی کرم از طین اوهام نجات ده و بجنود وحی و الهامت حفظ فرما تویی توانا و عالم و دانا اظهار شکر و خلوص و فنا و نیستی که تلقاء ظهور مکلم طور روح من فیملکوت الامر و الخلق لذکره الفداء نمودید فی الحقیقه عرف انقطاع و صفا و خضوع و خشوع و وفا از آن متضوع و بعد از عرض اینفقره در ساحت امنع اقدس این بیان از لسان محبوب عالمیان ظاهر و مشرق قوله عزّ بیانیه و عزّ برهانه

#### بسمی الظاهر امام الوجوه

یا ایها الطائر فیهوائی و الناظر الی افقی و المتوجّه بانوار وجهی و الناطق بشائی و المتمسک بحبل عطائی اسمع ندائی فیهذا الیوم الذی سُمی یوم الله فی الزّبر و الالواح قل یا قوم اسمعوا اسمعوا قد ارتفع النداء من شطر عکاء و ماج بحر البیان امام وجوه الادیان و اشرق نیر البرهان بنور خضعت عند ظهوره الانوار یا قوم اتقوا الله تم انصفوا فیما ظهر بالحقّ انه یجذبکم الی اعلى المقام یا قوم لا تنکروا حجّة الله و برهانه اقبلوا بالقلوب الی الله ربّ الارباب انا سمعنا ما نادیت به الله و وجدنا منه عرف حبک و اقبالک و توجّهک الی العزیز الوهاب سبحان الله حزب فرقان بشهادت ما ظهر من لسان العظمة ولكنّه رسول الله و خاتم النبیین نفحات وحی و فوحات الهام بعد از آنحضرت منقطع است و اینکلمه مبارکه منتهی میشود بقوله تعالی یوم یقوم الناس لربّ العالمین بشهادت فرقان یوم الله است و ظهور ظهور الله مع ذلك احدی ادراک نموده مطلع جهل و کذب و نزاع و فساد گفته سوره توحید را باید ترجمه نمود چه که باینها بریویت و الوهیت قائلند بگو یا قوم انصاف دهید اگر نفحات وحی منقطع هادی عباد که و که بوده اگر قول مخبر صادق را اصغا مینمائید بعد از خاتمیّت ظهور الله است و جمیع کتب بر این شاهد و گواه و همچنین گفته‌اند دعائیکه در اسحار ماه مبارک رمضان قرائت میشود و باین اسم مزین ترک آن لازم مع آنکه بقول او بشارت داده‌اند که اسم اعظم در این دعا موجود و مذکور جمیع عالم را آیات و ظهورات و اشارات اینظهور اعظم احاطه نموده مع ذلك قوم بما عندهم از ما عند الله محجوب باری فضیلت این دعا را انکار نموده‌اند و قرائتش را نهی کرده‌اند اینست شأن علما دیگر شأن جهلا معلوم نشهد انهم هم الجهلاء و ما دونهم افضل منهم نقطه اولی روح ما سواه فداء میفرماید انه ینطق فیکلّ شأن اننی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّشیئ و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون در اول بیان ذکر من یظهر را بآنچه ذکر شد بیان فرموده طوبی للناظرین و للفاثرین یا ایها الناظر الی الوجه بر شما و بر کل لازمست که زمام امر را باذن الله اخذ نمائید شاید اینحزب باوهم حزب قبل مبتلا نشوند این از افضل اعمال نزد غنیّ متعال مذکور انتهی

ذکر جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله را نمودند بعد از عرض در افق اعلى این آیات از افق ارادة الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی یا احمد آذان عالم از برای اصغاء این ندا خلق شد این ندا نوری است ساطع دوستان را آگاه کند و راه نماید و ناری است مشتعل یک تجلیّی از تجلیّیات آن بر سدره طور زد ندای اننی انا الله مرتفع و بر روح زد از عالم جسم و

جسمانی قصد مقام ابدی نمود و فلک چهارم مقرّ استوا شد یا احمد یوم الله را ندانستند و از آفتاب حقیقت محرومند اما حزب شیعه چه میگویند اگر اعمال مطابق اقوال بود ثمرش کو و اگر سدره اقبال غرس شد اوراق و افانش کو یوم یقوم الناس را قرائت مینمایند و از آن محرومند اقرء ما انزله الرحمن فی الفرقان آنها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله ان الله لطیف خبیر یا احمد فرعون ایام با سیف بغضا از خلف سحاب بیرون آمده البته تفصیل را شنیده مظلوم آفاق کل را وصیّت مینماید بر حفظ عباد که شاید مجدد سبحات اوهام حائل نشود و مردم را از تجلیات نیر ظهور منع نماید آنه علی کلّ شیء قدیر قل یا قوم خافوا الله قد ظهر ما لا ظهر فی الابداع و اتی من کان مرقوماً من القلم الاعلیٰ ضعوا ما عند القوم مقبلین الی الله المهیمن القیوم نسئل الله ان یؤدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی آنه ولیّ المحسنین قل لک الحمد یا الهی بما جرى اسمی من قلمک اشهد أنّک ظهرت و اظهرت ما کان مخزوناً فی العلم و مکنوناً فی کنز عصمتک أنّک انت المقنن القدر اسئلک یا مقصود العالم و محیی الامم بالتورّ الذی ما منعتہ حجبات الامم ان تؤیّدنی علی القیام علی خدمتک و نصرة امرک بالحکمة و البیان أنّک انت العلیم الحکیم

اینبعد هم خدمت ایشان تکبیر و ثنا و ذکر و بها عرض مینماید امید آنکه حجبات خلق را باصبع استقامت خرق نمایند شاید فائز شوند بآنچه که از برای آن بطراز وجود مزین شده اند الامر بید الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم و اما در باره طبع لله الحمد بقبول فائز حضرت غصن الله الاعظم روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء حسب الامر ملاحظه فرمودند فی الحقیقه نادانی و گمراهی حزب قبل از آنچه ذکر شد واضح و هویدا طوبی لمن انصف فیما ظهر و طوبی للفائزین بهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم فی اثبات ظهور الله رب العالمین در این حین خادم بحضور فائز قد اقبل الیه جمال القدم و قال نحبّ ان نذکر ابن من احبّنی الذی اقبل و فاز و ورد اخذ و شرب کوثر البیان من ید عطاء ربّه مالک الانام انا ذکرناه من قبل و فی هذا الحین و نشهد آنه من الفائزین یا محمد علیک بهاء الله کبرّ علیه من قبلی و بشره بعنایتی آنه فاز بالقیام الذی اخبر به الفرقان یوم یقوم الناس لرب العالمین انتهى

اینبعد هم خدمت ایشان تکبیر و بها میرساند و از مشرق عنایت کبری از برای ایشان طلب مینماید ان ربنا هو السامع و هو المجیب و هو العزیز الحمید و فاز ما ارسله بطراز القبول فضلاً من لدن ربنا و ربکم و ربّ هذا السجن المعمور بهاء و الذکر و الثناء علیک مرّة اخری و علیه و علی کلّ صبار شکور

\*\*\*

جناب آقا سیّد نصرالله علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که بیک تجلّی از تجلیات نیر اسم قیومش اسرار کلمه مبارکه و نُفخ فیهِ اخری اذا هم قیام ینظرون ظاهر یوم عظیم است و شرایطش اعظم امروز خافیة صدور و خائنه عیون امام وجوه مشهود یا نصر علیک بهاء الله مالک القدر از حق بطلب عباد را از فیوضات مالک ایجاد در معاد محروم نفرماید حیات انسان در عالم بمتابۀ نسیمی است که از دری وارد شود و از دری خارج باید امروز اولیای مقصود عالمیان که از بحر عرفان نوشیده اند و بافق رحمن ناظر بکمال محبت و روح و ریحان و حکمت و بیان غافلین را آگاه نمایند و نائمین را بیدار بگو ای دوستان

امروز بامداد یوم داد است جهد نمائید تا مظاهر و مطالع و مشارق اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیه گردید در این ایام انسان قادر است بر تحصیل آنچه سبب بقای ابدی و حیات سرمدیست

جناب اسد علیه بهائی با نامه آنجناب حاضر لله الحمد عرف خدمت و استقامت از آن متضوع امروز هر امری از امور که رائحه عدل و انصاف و معروف از آن ساطع باید بآن تمسک نمود خالصاً لوجه الله مالک الوجود و الامر فی یوم الموعود لا زال این امر مبرم از امر حکیم علیم ظاهر و گواه آن کتب الهی کل را امر فرموده بیر و تقوی و نهی نموده از بغی و فحشا طوبی لمدينة ما منعها الحوادث عن نور الدیانة و الامانة و العفة اینکلمه مبارکه بمثابه نیر اعظم از افق سماء الواح الهی مشرق و لائح طوبی لمن عرف و عمل و ویل للغافلین

یا نصر تو آگاهی که کمال عنایت بر حسب ظاهر در باره نفسیکه در آستانه موجود مجری گشت و لکن آن بی وفا باتش حرص و هوی امانت را گداخت و ضرب قوی بر عدل و انصاف وارد عمل نمود آنچه را که شبه نداشته و ندارد لا زال خیانتش ظاهر و باهر و لکن اسم ستار ستر فرمود تا بالاخره باغواى عدو الهی ستر را درید حال در مدینه عدل الهی ناله‌ها مرتفع چه که ضرر اعمالش بنفس سدره وارد حضرات افغان اعانتش نمودند و از هر جهتی از جهات تجارت احباب باو راجع مع ذلک حرص را بر قناعت ترجیح داد و همچنین ظلم را بر عدل قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء اراده اشراق نموده دیناری از آن دو مخزن نسبتش بحق نبوده اینفقره را لاجل انتفاع او تصدیق نمودیم یعنی تجارت او را در آستانه و همچنین لاجل ظهور نیر امانت ما بین امت و لکن آن بی انصاف در لیالی و ایام بکذب و خیانت مشغول تا بالاخره بایادی طمع و حرص ناری مشتعل نمود که اکباد امانت و دیانت و صدق و صفا را گداخت سبحان الله مقام وفا جفا ظاهر و مقام امانت خیانت نسئل الله ان یؤیده علی الانابة و الرجوع انه هو التواب الغفور الکریم خیانت و حرص و اعتساف بمقامی رسیده که محو آن ممکن نه الا برارده الله رب العرش و الثری و مالک الآخرة و الاولى

اینکه در باره مجلس شور و اولیای آن ذکر نمودید بعز قبول فائز اولیای الهی در جمیع احوال باید بانچه سبب تهذیب نفوس و ارتقاء وجود و ارتفاع کلمه الله است مشغول باشند و ظهور آن منوط و معلق است بمشورت امانی بیت عدل طوبی از برای نفوسیکه همت بر خدمت عالم نموده‌اند آثار آن نفوس عالم را از زحمت براحته و از فقر بغنا و از ذلت بعزت رساند نسئل الله ان یوقفهم علی البر و التقوی و یفتح علی وجوههم ابواب العنایة و الرحمة و البركة و الغناء انه هو فعال لما یشاء و فی قبضته زمام الاشیاء یفعل و یحکم و هو الامر القدیم و الحاکم العلیم

لله الحمد جناب محمد قبل علی موفق گشتند بر خدمت اهل عالم انشاء الله نفس اراده نافذ و مؤثر است و از آن ثمرات کلیه ظاهر خواهد شد کل باید در جمیع احوال باینکلمه علیا ناظر باشند یا اهل البهآ انصروا الرب بالاعمال و الاخلاق اثر اعمال انفذ است از اثر اقوال اعمال طیبه و اخلاق روحانیه هر یک منادی حق است ما بین عباد نصرت امر الله باین جنود معلق و منوط شاید نفوسی لوجه الله ظاهر شوند و عباد را از ظلم درنده‌های ارض نجات بخشند تا فساد باصلاح تبدیل شود و حرب بصلح و نفاق بوفاق قل

الهی الهی زین عبادک بطراز صفاتک و اخلاقک لیظهر ما اردت لهم بجودک و کرمک

یا نصر لعمر الله اینمظلوم فی فم التعبان کل را بافق رحمن دعوت مینماید قل تمسکوا یا قوم بذیل التقوی انه ینجی العباد و یقرهم الی الله مالک الایجاد اولیاء الله در آنجهات باید بقدر مقدور جناب مذکور را اعانت نمایند هر عملی امروز ظاهر شود آن از سید اعمال مذکور و از قلم اعلی مسطور طوبی للعاملین

ذکر جناب میرزا محمد علیه بهائی را نمودید لله الحمد مؤیدند بر ذکر و ثنا و بما ینتشر به حب الله فی الاطراف نسئله تعالی ان یوقفه و یؤیده علی الاستقامة الکبری مفسدین آستانه بانتشار اخبار کذب مفتریه مشغول سبحان الله هر صاحب بصری

متحیر خیانت وجودیکه بمثابه آفتاب ظاهر و هویداست اظهار دیانت و امانت هم مینماید حال مال جمعی از اصحاب در قبضه خیانت خائن معذب و مبتلا یا نصرالله در دیار غربت در سجن بر اینمظلوم وارد شده آنچه که قلم و مداد از احصای آن عاجز است اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حق جلّ جلاله بشارت ده هر یک بانوار نیر فضل فائز است در ذکر اسامی نظر بمقتضیات حکمت توقّف نمودیم ولکن اصحاب سفینه حمرا لدى الوجه حاضر و لدى الباب قائم طوبی لهم و همچنین اماء آن ارض را بعنایات مخصوصه مسرور دار قل

الهی الهی لك الحمد بما اظهرت لعبادك امواج بحر بیانك و تجلیات نیر ظهورك اسلك یا سلطان الوجود بحبلک المتین و بیانک المبین و بالكلمة العلیا الّتی احییت بها المقربین من عبادک مرّة اخری بان تؤیّد اولیائک و اصفیائک علی استقامة لا ترلّها شبهات الامم و ضوضاء النّاعقین و سطوة الذّین کفروا بیوم الذّین ای ربّ و فقههم بالحکمة الّتی انزلتها فی کتیبک و زیرک و صحفک ثمّ انزل علیهم من سماء رحمتک امطار الفضل و العطاء و قدر لهم ما یقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط انسک انک انت المقتدر القدير لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الخبير

\* \* \*

جناب آقا صمد علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

حمد مالک وجود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که بانوار اسم اعظم عوالم افتده و قلوب را منور فرمود و بافق اعلی در سجن عکا راه نمود اوست مقتدری که قوت عالم ضعیفش نمود و از اراده اش بازداشت جلّت عظمته و علت سلطنته سبحان الله مدعیان محبت الهی نقض عهد نموده اند و باعدا پیوسته اند نصائح مشفقانه و مواعظ حکیمانه اثر نمود از حقّ جلّ جلاله سائل و آملیم عباد خود را بطراز عدل و انصاف مزین فرماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الاعلیّ اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو چون قضیه مظلوم علّت غصّه است لذا از ذکرش صرف نظر نمودیم سفینه الهی را امواج احاطه نموده و مصباح ربّانی را اریاح از حقّ میطلبیم ظاهر فرماید آنچه را سبب و علّت صدق و امانت و دیانت و عدل و انصافست عالم و امم گواهند که این مظلوم جز اعلاى کلمه و ارتقاء وجود اراده نداشته و ندارد طوبی لمن زین رأسه باکلیل العدل و هیكله بطراز الانصاف و ویل للمعرضین و المنکرین

\* \* \*

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد محبوب امکان و مقصود عالمیان را لایق و سزا است که اولیای خود را مؤیّد فرمود بر نصرت امر و اعلاى کلمه و موفق فرمود بر اجراء اوامر و احکام که سبب نظم عالم و حفظ امم است ایشانند ایادی امر و حروف کتاب بایشان قدرت و غلبه در عالم ملک ظاهر شد و باهر گشت ایشانند انجم سماء ظهور و اعلام نصر من لدى الله مالک النّشور بهم امطرت السّماء و اشرفت الشمس و انارت الآفاق

دستخط آن حضرت فی الحقیقه کتابی بود که عشاق جمال بیمثال را جذب مینمود چه معطر بذکر محبوب عالم و منور بشمس اسم مبارکش بود علم الله نرجس و نسترن را این عرف نباشد و کذلک عبر و یاسمن را بعد استشمام آن و اطلاع بما فیہ باسماں آسمانها توجه نموده مراتب عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم جلّ جلاله

یا اسد علیک بهاء الله الفرد الأحد الحمد لله بذکر حقّ مشغولی و بخدمت امر قائم بگو ای عباد امروز روز دیگر است لسان دیگر باید تا قابل ثنای محبوب عالم شود و عمل دیگر باید تا مقبول درگاه گردد جمیع عالم طالب این یوم بودند که شاید موفق شوند بآنچه لایق و سزاوار است طوبی از برای نفسی که امورات دنیا او را از مالک الوری منع ننمود غفلت ناس بمقامی رسیده که از خسف مدینه و نسف جبل و شقّ ارض آگاه نشده و نمیشوند اشارات و علامات جمیع کتب ظاهر و در هر حین صبحه مرتفع معذلک جمیع از خمر غفلت مدهوشند الا من شاء الله هر روز ارض در بلای جدیدی مشاهده میشود و آنّا فائاً در تزیید است از حین نزول سورۀ رئیس تا این یوم نه ارض بسکون فائز است و نه عباد باطمینان مزین گاهی مجادله گاهی محاربه گاهی امراض مزمنه مرض عالم بمقامی رسیده که نزدیک بیأس است چه طیب ممنوع و متطبّب مقبول و مشغول در این اطراف در بعض بلدان آثار خسف ظاهر امورات عجیبه ظاهر شده و میشود ولكن غافلین در حجاب مبین آیا تفکر نمینمایند کجا است صدر اعظم ایران و عزّت و ثروت او کجا است قدرت و قوّت او غبار نفاق قلوب را اخذ نموده و ابصار را احاطه کرده سوف یرون ما عملوا فی ایام الله کذلک ینبک الخبیر من لدن مقتدر قدیر انشاءالله بذکر حقّ و بشنای حقّ و خدمت امر حقّ لازال مؤید باشی بشائی که آثار آن از آفاق عالم و آفاق قلوب امم ظاهر شود اولیای حقّ جلّ جلاله را باسم ابهی رحیق بقا بنوشان و کل را بذکر حقّ و عنایتش مسرور دار بگو جهد نمائید تا از ملکوت بیان بکلمهئی فائز گردید انتهی لله الحمد که کوب وصال در راه است بقول اهل پارس پی در پی میرسد از حقّ میطلبم این کأس همیشه در دور باشد چه که بظلم حبیب ممزوج است و باسم محبوب مشهور انشاءالله این نعمت را زوال اخذ نکند و ایادی معتدین تغییر ندهد هی خادم بنوشد و هی هنیئاً بشنود

دو دستخط آن جناب که بتاریخ ۹ ذیقعدہ و ۲۴ آن مرقوم بمتابه دو شمس بازغ بود از برای قلب فانی انشاءالله امثال آن شمس همیشه بازغ و طالع و مشرق و لائح باشد این عبد از حقّ سائل و آمل که در عرض جواب مؤید شود و تأخیر نرود چه در هر کره از اطراف میرسد آنچه که از اداء جواب آن عاجز است در جمیع احوال تأیید از حقّ جلّ جلاله است انه لهو المؤید القدیر

اینکه در باره جناب صاحب علیه بهاء الله مرقوم داشتند از قبل جواب آن در دو مکتوب عرض شد تا حال رسیده انشاءالله مؤید شوند بآنچه که اثر آن بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند الحمد لله که آن جناب در جمیع احوال بحکمت مؤیدند اینکه ورود قم و معاشرت با دوستان حقّ جلّ جلاله را مرقوم داشتند این تفصیل عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود قوله عزّ اجلاله انشاءالله لازال بخدمت امر مشغول باشند و بهدایت غافلین موفق انتهی

و اینکه در باره جناب آقا محمد ابرهیم و همچنین ندافها علیهم بهاء الله و اشتعالشان مرقوم داشتند انشاءالله همیشه مشغول باشند طوبی لهم و لهم حسن مآب

و اینکه مرقوم فرمودند گاهی اگر نفسی بآن اطراف توجه نماید محبوب است هذه کلمة یصدّقها کلّ عالم خبیر و کلّ عارف حکیم لازال از لسان مبارک شنیده شد که باید نفوس چندی که باخلاق مزینند و بمقتضیات وقت و حکمت ناظر بآن جهات توجه نمایند و روح حیوان مبذول دارند نسایم بیان رحمن باید همیشه در مرور باشد این فقره حسب الأمر لازم و واجب طوبی للعاملین

اینکه در باره جناب نایب علی اکبر بیگ علیه بهاء الله مرقوم داشته بودید جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله در دو مراسله که باین فانی ارسال داشتند ذکر ایشان و مراتب محبت ایشان را نوشته بودند و هم چنین ذکر یک مرکوب را بتفصیل نوشته بودند ایشان در این امورات تا حال کمال ملاحظه را نموده اند و آنچه بایشان از هر کسی رسیده بساحت اقدس رسانده اند هذا ما شهد به الخادم علی قدره و مقامه و العلم عند الله العالم الخبیر

اینکه در دستخط دیگر ذکر احبّاء الله قم علیهم بهاء الله مرقوم بود بعینه همان فقرات مذکوره در ساحت امین اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله عزّ کبریائه

یا اسد علیک بهائی سکر غفلت عالم را احاطه نموده مبین لازم نفس دوستان حقیقی الهی بمثابه نسائم لطیفه ربیع است در هر بلاد که مرور نماید اشجار وجود را خرم فرماید و باثمار بدیعه منیعه فائز کند ان احمد الله ربّک و ربّ من فی ملکوت الامر و الخلق بما ایدک علی خدمه امره و عرفک ما کان مستوراً عن الأبصار الا من شاء الله جناب احمد و ابرهیم و ندافها علیهم بهاء الله و سایر دوستان آن ارض را تکبیر میرسانم انشاء الله بمقامی فائز شوند که سطوت غضب نفوس ظالمه ایشان را از مطلع نور احدیه منع نماید بگو ای دوستان امروز روز پرواز و روز ذکر و بیان است باید باسم حق بقوادم ایقان در هواء محبت رحمن طائر و سائر باشید نسائم رحمت در مرور است و کأس ریحیق بایادی عطا امام وجوه موجود ان اشربوا منها باسم ربکم مالک الغیب و الشهود قدر این ایام را بدانید یکبار مرگ محتومست اگر در سبیل حق واقع شود احبّ بوده و خواهد بود اهل بها باید باخلاق حسنه مرضیه و آداب ملاء اعلی ظاهر باشند و بحکمت ناظر در این صورت آنچه وارد شود لعمر الله احسن است از حیوة عالم ای دوستان وقت را از دست مدهید بکمال وقار و تمکین به ما امرتم به فی الكتاب تمسک نمائید انه یسمع و یری و هو السميع البصیر انتهى

و اینکه مرقوم داشتید که جناب آقا محمد ابرهیم علیه بهاء الله در آن ارض مشتعلند لوح امین اقدس مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاء الله بان فائز شوند قوله عزّ کبریائه

#### هو السامع المجیب

یا ابرهیم یذکرک الخلیل الذی دعا کلّ الی الله ربّ العالمین انّ المظلوم سمع ذکرک و اشتعالک بنار محبه الله ذکرک بهذا اللوح المنیر انا دخلنا السجن الأعظم و اظهرنا ما اراده الله العزیز الحکیم من الناس من نبذ ما عند القوم و اقبل الی الأفق الأعلی و آمن بالفرد الخبیر و شرب کوثر الحیوان من ایادی عطاء ربّه الرحمن و منهم من اعرض و استکبر علی الله العزیز الحمید طوبی لعین رأت ینات ربّها و لسمع سمع آیاته الکبری و لسان نطق بذكره الجمیل خذ الكتاب بقوة من عندنا علی شأن لا تمنعک حجبات العلماء و لا تخوفک شؤونات الظالمین قل یا ملاء الأرض تالله قد فتح باب السماء و اتی مالک السماء بسلطان عظیم و اراد ان یحیی الأرض بعد موتها اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلین بظلمهم ناح الملاء الأعلی و ذرفت عیون المقرّین سوف تفتنی الدنیا و ما عند الناس و یرقی لک ما نزل فی هذا المقام الکریم انا نذکر احبّائی فی هناك الذین تمسکوا بما امروا به فی الكتاب من لدن آمر حکیم قل لو یأتیکم احد بغير ما اراده الله دعوه بنفسه متوکّلین علی الله المقتدر القدیر یا احبّائی انا نذکرکم لوجه الله لیرقی به اسمائکم فی لوحه الحفیظ كذلك نطق لسان المظلوم از کان بین ایدی المعرضین ان افرحوا فی ایام ربکم تالله قد ماج بحر الفضل و انار افق الظهور بشمس ذکری المقدّس العزیز البدیع انتهى انشاء الله زیارت این لوح امین اقدس فائز شوند بنورش منیر و بحرارتش مشتعل گردند بشأنی که آثار آن در ملاء اعلی ظاهر شود تا چه رسد باهل ارض ولکن در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشید که مباد نعیق مرتفع شود و ریحیق مستور ماند و مخصوص جناب آقا سید احمد و جنابان ندافها علیهم بهاء الله از قبل الواح منیعه مقدّسه نازل شده انشاء الله بان فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند

و اینکه مرقوم فرمودند بارض جاسب توجّه نموده احباب الهی را ملاقات فرمودند مکتوبی این خادم فانی در جواب مراسله جناب ملا غلام رضا نوشته و در آن مکتوب یک لوح امنع اقدس از سماء مکرمت مخصوص جناب ایشان نازل و هم‌چنین نفوس مذکوره در کتاب ایشان از برای هر یک لوح مبارک نازل تعالی تعالی فضل محبوبنا و عنایه مقصودنا و رحمته الّتی سبقت من فی الوجود اسم هر یک از دوستان که تلقاء وجه عرض شد حیّاً میثاً نازل شد آنچه که شاهد و مدلّ و گواه است بر عنایت و شفقت و رحمت انشاءالله اهل بها بر مقامات خود مطلع شوند و حفظش نمایند لله عمل الذین اعترفوا بما نطق به لسان العظمة صدهزار طوبی از برای نفسی که بتبلیغ امر الله قیام نمود و از برای نفوسی که باصفا فائز شدند و بکمال ثبوت و رسوخ بر امر قیام نمودند يسأل الخادم ربّه بأن یوفّق من فی العالم و یعرفهم ما فات عنهم فی هذه الأيام الّتی ما رأّت العیون شبهها و نظیرها و مثلها

و اینکه توجّه بارض بادقان و ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و اشتعال ایشان را بنار محبّه الله نموده بودید ذکر ایشان در مکتوب جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله بوده و این عبد این فقره را عرض نمود یک لوح امنع اقدس از سماء مرحمت مخصوص جناب ایشان و احبّای آن ارض نازل نزد جناب مذکور ارسال شد که برسانند آن محبوب باید بشارت لوح مبارک را بایشان بدهند تا بتأییدات الهی بیشتر از پیش بخدمت امر مشغول باشند و مخصوص جناب آقا محمد ابرهیم علیه بهاء الله از اهل قم هم لوح امنع اقدس نازل نزد جناب حاجی میرزا ابوالحسن ارسال شد که برسانند چه که ایشان ذکر جناب مذکور را نموده بودند و چون آن محبوب هم ذکر نموده‌اند یک لوح اعتراف منعم مرّی اخیری نازل و تفصیل آن عرض شد انشاءالله آن محبوب میرسانند جناب مذکور صاحب دو لوح شده‌اند انشاءالله این دو لوح دو جناح شود از برای پرواز ایشان در هواء محبّت رحمن

و اینکه در باره نراق و احبّای آن ارض مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد و ذکر هر یک از انفس مذکوره از لسان مبارک جاری و فرمودند الحمد لله جناب اسد علیه بهائی فائز شدند بخدمت حقّ و ذکر و ثنایش امری که الیوم اهمّ است و لدی الله از رکن اعظم تبلیغ است و او بکمال روح و ریحان بان مشغول است طوبی له و لمن یسمع منه ما انزله الله فی الکتب احبّای ارض ن و راء تحت لحاظ عنایت بوده‌اند انشاءالله موفق شوند بآنچه سزاوار یوم الله و مؤید گردند بآنچه سبب و علّت بقای ذکر است فرات جاری و بحر ظاهر طوبی للفائزین انتهی این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر و ثنا معروض میدارد امید از فضل عمیم حقّ جلّ جلاله که جمیع را مؤید فرماید بر اتّفاق و اتّحاد و بر آنچه الیوم سبب ارتفاع امر الله است

و اینکه مرقوم داشتید در حین نوشتن جناب آقا میر علیه بهاء الله از اهل فتح‌آباد هم استدعا نمودند که ذکر ایشان بشود این فقره عرض شد هذا ما نطق به لسان المحبوب فی الجواب قوله عزّ کبریائه یا میر انشاءالله انوار یوم ظهور در کلّ حین شما را منور دارد و بذکر دوست یکتا مشغول مشاهده در ناس نما عالمی را که کلّ بفنایش مقررّ و معترفند او را معبود اخذ نموده‌اند و از معبود حقیقی و انوار آفتاب معنوی محجوب و ممنوع شده‌اند یا میر ندای این اسیر را بشنو أنّه یؤیدک و یقرّبک الی الله الفرد الخبیر ذکر نفوس مستقیمه از قلم اعلیّ جاری و نازل انشاءالله به ما اراده الله متمسک شوند و از دوش فارغ و آزاد جمیع دوستان آن ارض و دیار اخیری را تکبیر میرسانم و بآنچه سبب علوّ و سموّ مقام انسان است وصیّت مینمایم طوبی للعاملین و ویل للغافلین البهّاء المشرق من افق ارادة ربکم الرحمن علیک و علیهم و علی کلّ صبار شکور الحمد لله العطوف الغفور انتهی ذکر جناب حاجی محمد رضا علیه بهاء الله از ارض صاد را مرقوم داشتند ذکرشان در ساحت من لا یعزب عن علمه من شیء عرض شد و این کلمات عالیات از سماء مشیّت منزل آیات مخصوص ایشان نازل انشاءالله بان فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند آشامیدنی که اثر آن در ملک باقی و پابنده ماند قوله تعالی

## هو الشاهد السامع العليم الخبير

يا محمد قبل رضا حمد كن محبوب عالم را كه بعنايت اسم اعظم تو را تأييد نمود و آنچه كه اليوم اكثر اهل ارض از آن غافل و محجوبند هدايت فرمود سبيل الهى واضح و آياتش نازل و بيئاتش ظاهر مع ذلك كل غافلند الا من شاء الله قدر اين ايام را بدان و بذكر و ثنای حق جلّ جلاله مشغول باش حشمت جباره و سطوت فراعنه و شوكت اكاسره و ثروت قياصره كل فانى و معدوم مشاهده شد و آنچه هم اليوم مشهود است البتّه بفنا راجع خواهد گشت سزاوار اينكه انسان متشبّث شود بامرى كه پاينده و باقى است ان احمد ربك بما عرّك مشرق وحيه و مطلع آياته و مظهر نفسه و انزل لك ما لا تعادله ممالك الأرض كلّها ان ربك لهو الغفور الكريم ثمّ اسأله بأن يؤدك على ما ينبغى لأيامه أنّه لهو السامع المجيب الحمد لله مالك هذا اليوم البديع انتهى انشاء الله در كلّ احيان از كلمات الهى اخذ نمايند آنچه را كه سبب حيوه و بقا است انّ الخادم يحبّ ان يذكر من اقبل الى الله و فاز بعرفانه و خضع لسلطانه و نطق بشائيه اينكه مرقوم فرموده بودند بنيابت آن محبوب بزيارت فائز شوم دو ساعت از شب سه شنبه ۲۵ ربيع الأولى قصد محضر مالك الورى نموده و بعد از حضور و اذن زيارت و طواف بعمل آمد و الحمد لله بطراز قبول فائز شد هنيئاً لحضرتك

ولى اينكه ذكر ارض كاف و جناب نواب عليه بهاء الله و جناب حاجى سيّد محمد و جنابان آقا سيّد نصرالله و آقا سيّد هاشم عليهم بهاء الله فرموده بودند اين باصغاء مالك اسماء فائز و نسبت بهر يك تجليات آفتاب عنايت مشرق و لائح چندى قبل خدمت جناب نو تفصيلى اين عبد نوشته ارسال داشت و هم چنين لوح امنع اقدس مخصوص ايشان ارسال شد و هم چنين مخصوص جناب حاجى سيّد محمد و ساير دوستان بهمراهى جناب شيخ س عليه بهاء الله الواح بديعه منيعه ارسال شد اين خادم فانى از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است كه كل را بشأنى مؤيد فرمايد كه اشياء متلونه اين دوروزه دنيا از مالك اسماء منع نمايد موقّق شوند آنچه كه سزاوار است و مؤيد گردند آنچه كه بطراز بقا مزين است و هم چنين دستخطّ ديگر آن محبوب كه بتاريخ ۲۷ ذى الحجة الحرام مرقوم فى الحقيقه درياق بود از براى اين خادم عليل چه كه مزين و معطر بود بعرف خلوص آن محبوب لله الفرد العزيز الودود

و اينكه ذكر مراجعت بارض قمص و هم چنين ملاقات با جناب حاجى سيّد ابراهيم عليه بهاء الله فرموده بودند ذكر ايشان در ساحت امنع اقدس عرض شد يك لوح مخصوص ايشان از سماء عنايت نازل و هم چنين مکتوب اين عبد جناب آقا مير عبدالرحيم عليه بهاء الله و مخصوص ايشانهم در مکتوب اين عبد لوح امنع اقدس نازل و هم چنين مخصوص نفوس مذكوره در مکتوب ايشان فرداً فرداً از افق سماء فضل الواح بديعه منيعه ممتعه اشراق نمود انشاء الله بان فائز شوند و هم چنين مخصوص جناب ملا غلام رضا عليه بهاء الله از ارض جاسب و نفوس مذكوره در مکتوب ايشان كه باين عبد نوشته بودند و هم چنين مخصوص جناب شيخ حسن عليه بهاء الله و نفوس مذكوره در مکتوب ايشان الحمد لله در باره جميع اسامى مذكوره در پاكتهاى آن محبوب اظهار فضل و عنايت كبرى از مشرق رحمت مالك اسماء مشهود و لائح آن محبوب ملاحظه فرمايند و بعد از اخذ صورت اصل را ارسال دارند نزد جناب حاجى سيّد ابراهيم عليه بهاء الله و ايشان بعد از ملاحظه بصاحبانش يعنى نفوس مذكوره برسانند

و اينكه در ذكر حقوق مرقوم داشته بودند بيع املاك حسب الأمر جازي نه نفوسى كه حقوق بر ايشان تعلق گرفته در صورت استطاعت باداى آن فائز شوند فرمودند املاك را بخود آن نفوس واگذاشتيم لهم ان يتصرفوا فيها كيف يشاؤون انتهى خير اعمال حسنه بخود نفوس عامله راجع است مخصوص نفسى كه باداى حقوق الله موقّق گردد اين امرى است كه بايد بكمال اعزاز جارى شود هر نفسى اقبال نمايد و بكمال ميل و رضا ادا كند امنا از او پذيرند والاّ أنّه غنى عن العالمين



این کلمه علیا از قلم اعلی مخصوص ابوالحسن اردکانی صادر از جمیع دنیا بگذرید و از یک ذره اعزاز امر الله نگذردید انتهی طوبی از برای نفوسی که فی الحقیقه الیوم بخدمتی قیام نموده‌اند و بما ینبغی مؤید گشته‌اند و اینکه در باره مبلّغین مرقوم داشتند در ساحت اقدس مقبول افتاد فی الحقیقه باید هر نفسی که بر این امر خطیر اعظم قیام نماید بجمیع صفات ظاهره و باطنه مزین باشد و بقدر کفاف با او باشد و در هر ارض که وارد شود عرف انقطاع از او متضوع گردد فی الحقیقه آن محبوب در این مقام بیان مرغوبی فرموده‌اند انشاء الله آن محبوب در جمیع احوال مؤید و موفق باشند بر اموراتی که سبب اعزاز امر الله است فرمودند زاد مبلّغین دو قسم است و هر دو لازم الأول التّوکل علی الله و الثانی باید آنچه از حقوق الله حاصل بعضی بایشان یعنی بمبلّغین داده شود انتهی و از سنین قبل در شرایط مبلّغین از قلم اعلی نازل شده آنچه کافی است فی الحقیقه این امر بسیار عظیم است طوبی لمن فاز به انه ممّن نصر الله ربّه بکمال ما یمکن فی الابداع انشاء الله نفوس متمولّه باثروت موفق شوند بر ادای حقوق تا این امورات بکمال روح و ریحان در ارض جاری شود لو عرفوا لأنفقوا ارواحهم و ما عندهم فی سبیل الله و دیگر خود آن محبوب در اخذ حقوق مأذونند الحمد لله تجلیات آفتاب عنایت آن جناب را اخذ نموده له الحمد فی کلّ الأحوال و هو العطوف الکریم و قرار آن محبوب در امر حقوق فی الحقیقه درست و محکم بود و لکن چون این فقره معلق بعمل نفوس کثیره است در مدن و قری البتّه انتشار یابد و انتشار آن سبب ضوضای غافلین و جاهلین گردد لذا باید به ما حکم به الله عمل نمود و در باره دو واحد در حقوق که ذکر فرموده بودند حسب الأمر عدد اسم اعظم خود جناب حاجی سید ابرهیم تصرف نمایند و در اعیاد صرف کنند و یا بفقرا بدهند هر دو لدی الوجه محبوب است و مابقی بآن محبوب یا بجناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله میرسد

اینکه ذکر جناب آقا محمد هاشم و سه نفس دیگر که برحیق ایمان فائز شدند مرقوم داشتند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من ملکوت الله مالک المآب قوله عزّ کبریا

#### هو الأقدس الأعظم الأبهی

یا هاشم قد ذکرک من قام علی خدمتی و اقتصر اموره علی نصره امری نذکرک فضلاً من لدنا و انا الفضل الکریم طوبی لبیت فیهِ ارتفع ذکری و لعبد تزیّن بطراز حبّی العزیز البدیع ان احمد الله بما ایدک علی عرفانه و هداک الی صراطه المستقیم لک ان تشکر الله فی کلّ الاحیان ان ربک لهو السامع المجیب

و نذکر محمّد الذی اقبل الی الأفق الأعلی و فاز بهذا الأمر الذی اعرض عنه من علی الأرض الا من شاء الله ربّ العالمین یا محمّد ان اسمع التّداء من شطر السّجن و قل لک الحمد یا الهی بما عرفتنی و شربتی کوثر البیان من ایدای العطاء اشهد ان فضلک سبق العالم لا اله الا انت الغفور الرّحیم

و نذکر امة الله الّتی اقبلت و ارادت ان تشرب کوثر البیان فی ایام ربّها الرّحمن طوبی لكلّ امة فازت بهذا المقام الکریم و نذکر امة اخرى و نبشّرها بفضلی و عنایتی و نامرها و امائی بالاستقامة علی الأمر و العمل بما ینبغی لأیام الله الفرد الواحد الخبیر انتهی

استدعای جناب آقا محمد هاشم تلقاء وجه عرض شد لسان عنایت باین کلمه مبارکه ناطق نسال الله تعالی بأن یقدّر لها ما ینفعها فی الآخرة و الأولى انه یعلم ما عنده و هو الشاهد السامع العلیم انتهی

و اینکه مرقوم داشتند که جناب آقا محمد هاشم از اهل ص بیت خود را اراده نموده‌اند باسم حقّ فائز شود و محلّ عبور و مرور احبّاء الله واقع گردد این مراتب عرض شد هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض قوله عزّ اجلاله یا اسد علیک بهائی انا قبلنا ما کتبه بشّر من قبلی من سمی بمحمّد قبل هاشم لیشکر الله ربّه بهذا الفضل العظیم

طوبی از برای نفوسی که مقام یوم الهی را ادراک نمودند و بفیوضات حضرت قیاض فائز گشتند جمیع انبیا و مرسلین لقای این یوم را از حقّ جلّ جلاله آمل و سائل بودند و این امر در جمیع کتب و صحف الهی مذکور و مسطور است معذلک فائز نشد مگر اهل سفینه حمرا که از قلم اعلی در قیوم اسماء ذکر آن نازل انشاءالله بتأییدات حضرت مقصود نفوسی که بضغینه و بغضا آلوده نشده‌اند نفحات وحی را ادراک نمایند و بآنچه مقصود است فائز شوند کبر من قبل احبائی فی المدن و الدیار و بشرهم بفضل الله و عنایت و رحمته الّتی احاطت الملک و الملکوت انتهى

یا محبوب فؤادی نفوسی که نفحات محبت محبوب عالمیان در ایشان ساطع و متضوع است فی الحقیقه عدل و مثل و شبه نداشته و ندارد و این خادم فانی لازال ذکر ایشان را دوست داشته و دارد بشأنی که اگر جمیع ایام و لیالی بذکر ایشان مشغول شود معذلک اقلّ از ذرّ بنظر میآید از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل است که مقامات لا مثل لها از برای ایشان مقدّر فرماید آنّه لهو الغفور الرّحیم

و اینکه ذکر جناب محمد حسین ابن مرفوع آقا محمد باقر علیهما بهاء الله فرمودید این فقره در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ و عزّ

#### هو الشاهد التّاطق العلیم

یا محمد قبل حسین امروز روز اقبال و توجّه و ذکر و ثنا و خدمت است انشاءالله از نسائم ربیع بهار الهی تازه و خرم باشی و بذکر محبوب عالمیان ناطق قسم بافتاب افق ظهور یک ذکر الیوم اعزّ است عندالله از ذکر خلق کثیر که در غیر این ایام واقع شود تمسک بحبل عنایه ربّک و توکل علیه آنّه یؤید من یشاء امرأ من لدنه و هو الفضال الکریم از حقّ جلّ جلاله بطلب تا تو و اهل آن ارض را از نعیق ناعقین و ضوضاء کاذبین و خادعین حفظ فرماید آنّه هو المقتدر العلیم الکریم انا نکبر من هذا المقام علیک و علی احبائی الذین اجابوا اذ سمعوا ندائی العزیز البدیع انتهى

الحمد لله هر نفسی که از قلم آن محبوب ذکرش جاری شد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز گشت انشاءالله قدر این مقام اعزّ اعلی را بدانید و باسم محبوب امکان حفظش نمائید اکثر امور الیوم مستور است یا لیت وجدت نفحات الاذن و ذکرت لأولیاء الله ما قدر لهم من لدی الله ربّنا و ربکم و ربّ من فی السموات و الارضین

اینکه در باره جناب حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله مرقوم داشتند که بحکم مشاورت قرار شد در ارض ک بمانند و در هر چندی باطرف آن عبور نمایند و ناس را بامر الهی متذکر دارند این فقره لدی الوجه مقبول افتاد انشاءالله باین خدمت اعظم فائز شوند و به ما اراده الله عامل و در جمیع احوال باید بحکمت ناظر باشند اگرچه الحمد لله خدمات ایشان بمثابه آفتاب روشن است احتیاج بعرض این خادم نبوده و نیست ولکن این عرض نظر بتأکید جمال قدم است یومی از ایام این کلمه علیا از لسان مبارک ظاهر فرمودند مهاجرین لله که مخصوص تبلیغ امر بمدن و دیار توجّه مینمایند اگر امام وجوه ناس به بیت یکی از احبای الهی که معروف است وارد شوند این از حکمت خارج است و از این بیان محبوب امکان اهمّیت حکمت معلوم و واضح است و همچنین فرمودند باید از برای ایشان از حقوق الهی بقدر احتیاج معین شود و اینکه حال هم بسمت مازندران توجّه نموده‌اند آنهم لدی الله مقبول است انشاءالله نفوسی مخصوص این خدمت بزرگ مبعوث شوند و بکمال زهد و ورع و تقوی بمدن و دیار توجّه نمایند که شاید عظام ریمه از رشحات بحر بیان الهی زنده شوند تا کل بطراز انا لله و انا الیه راجعون مزین گردند

و دستخطّ چهارم آن حضرت که بتاريخ ۶ محرم الحرام سنه ۱۲۹۹ مرقوم شده بود غم برد و بهجت آورد لله الحمد فی کلّ الأحوال و بعد از قرائت و اطلاع قصد اعلی المقام نموده و در منظر اکبر تلقاء وجه تمام آن عرض شد قوله عزّ اجلاله یا

اسد علیک بهائی صریر قلم اعلیٰ در لیالی و ایام قطع نشده انشاءالله خلق عالم باصغاء آن فائز شوند امروز آفتاب حقیقت در جمیع احوال در وسط الزوال مشاهده می شود ابصری که قابل مشاهده باشد بسیار کمیاب انشاءالله آن جناب بکحل حکمت رمد ابصار را رفع نمایند شاید در این ایام که سلطان ایام است محروم نمانند مکرر میگوئیم دوستان الهی را در هر دیار که ملاقات شد از قبل مظلوم تکبیر برسان شاید بنفحات تکبیر الهی فائز شوند و به ما یرتفع الأمر مشغول گردند انتهی مکرر در این دستخط آن حضرت هم ذکر حقوق بوده در این فقره آنچه از لسان مبارک اصغا شد عرض شد حق جمیع را مؤید فرماید که هر وقت قدرت و قوت ظاهر شد ادا نمایند طوبی للعاملین و طوبی للفائزین

و اینکه در باره جناب اخوی علیه بهاء الله و مراتب اقبال و خلوص و خضوع و خشوع ایشان را مرقوم داشتید سبب و علت سرور جدید گردید در الواح الهی در باره ایشان نازل شده آنچه که ثمر آن ظاهر شده و میشود و آنچه آن محبوب در این مقام مرقوم داشتند در شبی از شبها این خادم فانی بتفصیل تلقاء وجه عرض نمودم تبسم فرمودند و بعد باین کلمه مبارکه نطق فرمودند قوله عز کبریا انشاءالله بتأیدات الهی مؤیدند قد انزلنا له ما لا یعادلہ شیء انا نکبر من هذا المقام علیه و نبشره بما اراده الله رب العالمین ان الامور کلها فی قبضة قدرته یفعل ما یشاء بسلطانه لا اله الا هو المقتدر القدير انتهی الحمد لله آثار فضل و عنایت و رحمت در باره آن جناب و بستگان ظاهر و هویدا است هم از او میطلبیم ایشان را مؤید فرماید بر آنچه باقی و دائم است و مقدر فرماید از برای ایشان خیر دنیا و آخرت را انه هو القوی الحکیم این فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند انشاءالله بخیر ظاهر و باطن فائزند و از نظر این فانی نرفته و نخواهند رفت

و اینکه در دستخط دیگر ذکر خدمت بعضی و عدم قبول اعزازاً لأمر الله مرقوم داشتند در ساحت امع اقدس اعلیٰ عرض شد این کلمه علیا از لسان مطلع امر ظاهر قوله تعالی لله دره و در من یسمع قوله آنچه نوشته اند صحیح و تمام است انتهی

و اینکه در باره جناب ملا غلام رضا علیه بهاء الله از اهل فاران و حکایت اسب مرقوم داشتید فرمودند عمل او لله بوده و عدم قبول آن البتہ سبب و علت حزن میشد انا نذکره فی هذا الحین و فی هذه الساعه هذا اللیل و فی هذا السجن و فی هذا المقام الّذی عجز الألسن عن ذکره و الأقلام عن ثنائه و نبشره بقبول ما عمل فی سبیلی و نذکره کما ذکرناه من قبل و انا الذاکر العلیم انتهی انشاءالله آن محبوب فائزند بآنچه لدى العرش محبوب است و عاملند بآنچه سبب عزت امر است و اینکه مرقوم داشتید که اراده توجه بارض الف و راء و ص و ن ج و اطراف فرموده اند این مراتب بتمامه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة انشاءالله بمثابه نسیم سحری بر دیار الهی مرور نمایند و جمیع را متذکر دارند که شاید اشجار بستان معنوی باثمار بدیعہ منیعہ یعنی اعمال طیبہ حسنہ مزین شوند انتهی

عرض این فانی اینکه اهل خاء یعنی جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله علیهما بهاء الله و سایر دوستان الهی ذکر شما را نموده اند چنانچه خود آن جناب هم در این باب سبقت گرفته و ذکر اولیا و دوستان ارض خاء را بتفصیل از قبل نوشته اند در این ایام بعضی مسئلت نموده اند که آن جناب بآن سمت توجه نمایند مخصوص جناب آقا عزیزالله انشاءالله بتأیدات الهی باراضی مذکوره کلها توجه نمایند و جمیع را متذکر دارید عرض دیگر این فانی خدمت محبوبی جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله مالک القدر عرض خلوص و فنا و نیستی این فانی منوط بعنایت آن محبوب است دستخط ایشان الحمد لله علت فرح و انبساط شد و هم چنین دستخطی که بجناب آقا حسین علیه بهاء الله مرقوم داشته بودند در ساحت اقدس عرض شد کمال عنایت ظاهر و فی الحقیقه سبب تذکر بعضی واقع گشت کلمه حق در هر حال مؤثر است و هم چنین مراسلهئی هم بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودند آنهم در ساحت اقدس معروض گشت و این عبد باطمینان اینکه در ارض طاء تشریف دارند در ارسال جواب این کره تعویق نمود انشاءالله کره بعد امید هست این فانی بعرض جواب موفّق شود

عریضه جناب آقا میرزا صادق ابن جناب آقا میرزا محمود علیهما بهاء الله بساحت اقدس فائز و تلقاء عرش عرض شد  
هذا ما نزل من ملكوت بيان ربنا الرحمن قوله تعالى

هو الناطق من ابهى

يا صادق قد حضر كتابك و سمعنا منه ندائك وجدنا عرف حبك طوبى لأبيك و أمك و لمن رزقه الله ذرية طيبة نطقت بثناء  
المحبيب و قامت على خدمة امره الميرم الحكيم ان افرح بما اجبتاك بما يقربك الى الله رب العالمين انا ذكرنا اباك و اخته  
من قبل بايات لا يعادلها شيء من الأشياء ان ربك لهو الناطق العالم الخبير و ارسلناه مع السلطان الذي دار البلاد بألواح ربه  
المقتدر القدير البهاء عليك و على من كتب كتابك (كمال الدين) و على من اقبل الى الأفق الأعلى المقام الذي فيه ينطق  
لسان العظمة الملك لله مالك هذا اليوم البديع

و نذكر من سمى بنصرالله الذي ذكرني و انا الذّاكر العليم قل اياك ان تمنعك شؤونات العالم عن مالك القدم دعها و  
خذ ما امرت به من لدن عزيز حكيم قد سمعنا ندائك اجبتاك و اقبلنا اليك من هذا المقام البعيد البهاء عليك و على الذين  
ذكرت اسمائهم في كتاب من سمى بصادق الذي توجه الى وجه ربه العزيز الحميد ان افرحوا يا احبائي انه اتى ببحر الفضل و  
غفر الذين ارادوا الغفران انه لهو الغفار الفضل العطوف الكريم انتهى

انشاءالله نفوس مذكوره بايات بديعه فائز شوند الحمد لله ذكرشان در مقام ليس كمثل شئ معروض گشت و نسبت  
بهر يك شمس بنخشش حق جلّ جلاله مشرق

عرض ديگر اين فاني آنکه محبوب فؤاد ابن جناب اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله و عنايته دو دستخط باين عبد  
ارسال داشته اند جواب دستخط اول عرض شد و اراده بود که اين کره ارسال شود بعد دستخط ثاني رسيد اين عبد فاني اراده  
نمود که جواب آن را هم عرض نمايد و يکمرتبه ارسال دارد و دستخط ثاني وقتی رسيد که پوسته عازم بود و وقت غير موجود  
عرض فنا و نيستی خدمت ايشان بسته بمرحمت آن محبوب است انشاءالله در خدمت محبوب عالميان بمثابة برق متحرک و  
منير باشند و بمثابة شريان در هيكل عالم نباض الأمر لله المقتدر العزيز الفياض مکتوب آخر رسيد و افسردگی دست داد چه که  
حق شاهد حال است زمانی که بذکر آقايان يعنى نفوس قائمه بر امر الله مشغولم حرارت محبت ارکان را اخذ مينمايد بكمال  
شوق و شغف و شغف عرض ميشود و قريب بانتهای حزن دست ميدهد يسأل الله الخادم الفرح و الفرج و السرور لحضرتک و  
لمن فاز بخدمة الأمر في أيام الله رب العالمين استدعا اینکه در هر ديار که وارد ميشويد سلام و تکبير اين فاني را خدمت  
دوستان الهی برسانند انشاءالله جميع بكمال اتحاد و اتفاق که في الحقيقه اكسير اعظم است از برای هياكل نحاسيه عالم موفق  
شوند البهاء على حضرتکم و على احبائه الله و اوليائه في الأقطار انه لهو السامع البصّار

في ۴ ربيع الثاني سنة ۱۲۹۹

\*\*\*

۵

میرزا علی

## بنام مقصود عالمیان

حمد محبوبی را لایق و سزا است که لم یزل بوده و لا یزال خواهد بود رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و سبقت یافته و این رحمت در رتبهٔ اولیّه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر میشود تا کلّ بعرفان آن بحر قدم که مقصود اصلی از خلق عالم است فائز شوند و در رتبهٔ ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ باین مرقاة اکبر اعظم بمکامن قدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقا جویند طوبی از برای نفوسیکه الیوم باخلاق روحانیّه و اعمال طیّبه بنصرت امر مالک بریّه قیام نمایند انشاء الله باید جمیع احباب با کمال محبت و و داد باشند و در اعانت یکدیگر کوتاهی ننمایند و معنی مواساة که در کتاب الهی نازل شده این است که هر یک از مؤمنین سایرین را مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلیٰ نشمرند و اغنیا فقرا را از مال خود محروم ننمایند و آنچه از برای خود از امورات خیریه اختیار مینمایند از برای سایر مؤمنین هم همان را اختیار کنند اینست معنی مواساة حدّ مواساة تا اینمقام بوده و تجاوز از آن از شئونات هوائیه و مشتهیات نفسیه عند الله مذکور اعادنا الله و ایاکم عن کلّ ما لا یحبّه انشاء الله باید جمیع بکمال تقدیس و تنزیه بذکرش ذاکر باشند آنه لهو الامر السّمیع العلیم

\* \* \*

مخدوم مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد محبوبی را لایق و سزا است که حین استوای بر عرش در بستانی که به رضوان نامیده شده بسه آیه مبارکه تکلم فرمود بیک آیه نزع و جدال و قتل و غارت را از عالم برداشت و بیان واضح مبین فرمود نصرت امر بحکمت و بیان مقدر شده طوبی از برای نفوسی که باستقامت کبری بآنچه مأمور شده‌اند عاملند قد شهد مالک القدر فی مقام آخر انّی جئت للألفة و الأتحاد بین العباد و امثال آن که از قلم اعلیٰ در زبر و الواح نازل شده معذک دیده میشود بعضی از امر مبرم محکم الهی بیخبرند و اطلاع ندارند فی الحقیقه اگر نفسی ارادة اذیت نفسی نماید آن اذیت بنفس حقّ وارد است و این کلمه‌ایست که این خادم فانی مکرر از لسان قدم استماع نموده امروز یوم فرح اکبر است و یوم نطق و بیانست ولكن بالحکمة الّتی انزلها الرّحمن فی کتابه العظیم باید قلوب اهل بهاء از انوار نیر ظهور منیر و روشن باشد با جمیع اهل عالم بکمال محبت حرکت نمایند در این کلمه مبارکه که فی الحقیقه یکتا گوهر بحر معانیست تفکر نمایند قوله عزّ کبریائه لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم صد هزار جان فدای این کلمه الهیه که در هر حرف آن بحر عنایت مّواج و فرات شفقت جاری چندی قبل لوحی بحضرت اسم الله جمال علیه من کلّ بهاء ابهاه از سماء مشیّت نازل و این فقره مبارکه بلسان پارسی از قلم اعلیٰ جاری قوله جلّت عظمته و نفسه الحقّ اگر قدرت ظاهره که فی الحقیقه نزد حقّ مقامی نداشته و ندارد بتمامها ظاهر شود و سیّافی در مقابل و ارادة سوء قصد از او مشاهده گردد البتّه متعرّض او نشویم و او را باو واگذاریم انتهی

حیف است قلوب منیره باین غبارهای تیره از لطافت خود بازماند و محروم گردد اگر ارض مستعده یافت شد باید بکمال روح و ریحان بذر حکمت رحمن را در او ودیعه گذاشت و الاّ انه غنیّ عن العالمین هذا یوم فیه اشرفت الأرض بنور ربّها و فیه جاء ربنا و الملك صفّاً صفاً باید انسان به ما ینبغی له در ایام الهی عامل شود لعمر الله قد خلقه الله لعمار العالم از برای آبادی آمده نه از برای خرابی حقّ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است از قبل در زمان رسول الله روح ما سواه فداء حکم جهاد

نازل و در این ظهور اکبر اعظم آن حکم مرتفع لا یسأل عمّا اراد الله هو الأمر السائل العليم الحكيم نفسی لشفقته الفداء و روح العالم لألطافه الفداء باید امروز کل به ما انزله الله فی الكتاب ناظر باشند و بالسن صادق و اعمال مقدّسه و اخلاق روحانیّه بنصرت امر قیام نمایند تا از نفحات اعمال طیبّه طاهره اهل ارض بنور اقبال فائز شوند و بافق اعلى توجه نمایند الحمد لله الذى ظهر و اظهر صراطه المستقیم و هدى الناس الى افقه المبین و اسمه الأعظم العظیم اليوم بر کل لازم است که بر دوستان القا نمایند آنچه را که عندالله محبوب و مقبولست که مباد نفسی از غفلت سبب و علّت ضرّ جمعی شود انه يقول الحقّ و یهدى السبیل لا اله الا هو العزيز الجمیل

و بعد قد فاز الخادم بكتابکم الذى كان یحکى عن اقبالکم و خضوعکم و خشوعکم و رسوخکم و استقامتکم على امر مولانا و مولاکم الذى به تزعزع بنیان علوم العلماء و اصول ابنیه معارف العرفاء الا من شاء الله ربنا و ربکم و رب من فی السموات و الأرضین فلما قرأت و اطّعت عرضته بعد الاذن تلقاء الوجه قوله عزّ کبریائه انشاءالله لازال از ریحق بیان رحمن بیاشامند و بآنچه اليوم لایق و سزاوار است عمل نمایند مخصوص بعضی از نفوس مذکوره آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد که شاید بقرائت آن فی الحقیقه فائز شوند و به ما یحبّ و یرضی موفق گردند امروز روز فضل اعظمست اگر جمیع عالم اظهار محبّت نمایند ولو از حقیقت عاری و محروم باشند از ساحت اقدس اظهار عنایت شده و میشود که شاید نفحات آیات دستگیری نماید و از عالم ظنون بملکوت یقین کشاند و از مجاز بحقیقت فائز نماید عند ربک علم کلّ شیء فی کتاب مبین و اگر از برای بعضی بر حسب ظاهر لوح امنع اقدس نازل نشد این نظر بحکمت بوده و ما اطّلع بها الا الله وحده و از برای نفوس مستقیمه ثابتۀ از سماء مشیّت ربانیّه نازل میشود آنچه که سبب علوّ و سموّ است و اگر ظاهراً نظر بحکمت در ارسال الواح توقّف رود البتّه فیوضات سحاب رحمت الهی در باطن و باطن باطن مدد فرماید انه یسمع و یری و هو السميع البصیر یعطى و یمنع و هو المقنن القدر طوبى للذین ما منعهم القصص الأولى عن الله مالک الوری قل انه لبدیع السموات و الأرض و انه لهو الذى لا یعرف بدونه قد شهد بذلک مبشّری ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلین قد انزلنا لک هذه الآيات و عن ورائها نزل لوح منیع لو تقرأه بلسان الحقیقه یجذبک الى مقام لا تأخذک الأحزان فی الامکان یشهد بذلک مالک الأدیان من هذا الأفق المنیر

بسم الله العليم الحكيم

یا محمد قبل تقی انا نذکر الذى ذکرته فی کتابک و نستر اسمه حکمة من عندنا ان ربک لهو العليم الحكيم نسأله تعالی بأن یؤیّده على ما یقنى به ذکره بدوام اسمائه الحسنی ان ربک لهو الفضل الکریم له ان یذکر الله بما نطق به القلم الأعلى سبحانک یا الهی و اله الأسماء و فاطری و فاطر السماء أسألك بالاسم الذى به سرت سفینه امرک على البرّ و البحر بارادتک و به اضطرب کلّ عالم و ارتعد کلّ غافل و تزعزع کلّ بنیان متین بأن تؤیّدنی على هذا الأمر الذى به زلت اقدام العلماء و العرفاء و الأدباء الا من انقذته بجدوک و الطافک ای ربّ أسألك بأن لا تخیبنی عمّا عندک و لا تجعلنی محروماً عن بحر علمک و شمس فضلک ثمّ ارزقنی یا الهی کوثر الاستقامة بأیادی عطاک انک انت المقنن على ما تشاء لا تمنعک الصّفوف و السیوف و لا تعجزک الشؤون و الألوف تفعل ما تشاء بسلطانک و تحکم ما ترید انک انت المقنن المتعالی العليم الحكيم

هو المعلم الحكيم

أنا نذكر من سمى بمحمد قبل تقى ليفرح بهذا الذكر الذى به نطقت الأشياء الملك لله المهيمن القيوم انّ المظلوم يذكر عباد الله فى الأرض و يدعوهم الى الله مالك الوجود طوبى لبصير عرف مولاة و لسميع اذا سمع النداء عن وراء قلزم الكبرياء قال لبيك لبيك يا اله الغيب و الشهود قل انّ المظلوم ما نطق عن الهوى يشهد بذلك مالك العرش و الثرى ولكنّ القوم اكثرهم لا يفقهون هذا يوم انزله الرحمن فى الفرقان الملك يومئذ لله ولكنّ القوم اكثرهم لا يشعرون قد نبذوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا كلّ عالم مردود قل هذا يوم الظهور لو انتم تعلمون و هذا يوم البيان و انتم صامتون قوموا عن رقد الهوى ثمّ اقبلوا الى الأفق الأعلى الذى انار بهذا الاسم الذى به فتح باب السماء و نزلت قبائل الرّوح البهّاء على اهل البهّاء الذين سمعوا و اجابوا اذ اتى الحقّ علام الغيوب

بسمه المهيمن على الأسماء

ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بزین العابدين ليجذبه ذكر المظلوم الى مقام يشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين أنا نبشّر الذين نبذوا الأوهام عن ورائهم مقبلين الى الله الواحد الفرد الخبير يا قوم ان افرحوا بهذا الظهور الذى كان موعوداً فى كتب الله و به ظهر ما كان مستوراً فى حجب الغيب انّ ربكم الرحمن ينطق بالحقّ أنّه لهو العزيز العظيم كذلك نطق اللسان و ظهر البرهان طوبى لنفس سمعت و اجابت و ويل للغافلين

هو العليم الخبير

يا احمد أنا تلقى عليك ما ينفعك فى كلّ عالم من عوالم ربك ان احمد و كن من الشّاكرين ايّاك ان تمنعك زخارف الدنيا عن مالك الأسماء سيفنى الملك و يبقى ما قدّر من لدن مقتدر قدير تمسك بحبل عناية ربك و تشبّث بأذيال رحمته و قل يا مالك القدم و سلطان الأمم اسألک باسمك الذى جعلته سلطان الأسماء فى ملكوت الانشاء بأن تؤيّدنى على الاقبال اليك و التوجّه الى افق امرک اى ربّ انت الكريم و انا السائل ببابك و انت الغفور و انا العاصى الرّاجى رشحات بحر غفرانك فأنزل عليّ من سحاب جودك ما يطهرنى عن دونك و يقدّسنى عن سوانك و ينطقنى بذكرک و ثنائک بين خلقک أنّك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم انتهى

این چند لوح مبارک از سماء مشیّت نازل و در این مکتوب ثبت شد و بعد امر فرمودند مجدداً صورت آن در الواح دیگر ثبت شده ارسال شود تا هر یک از آن نفوس بلوح على حده فائز گردند و اسم یک نفر از آن نفوس در اوّل لوح نظر بحکمت ذکر نشد باید آن جناب ملاحظه نمایند اگر موافق حکمت است الواح را بدهند چه که بعضی از عباد اهل تفتیشند داخل میشوند تا اطلاع یابند لذا کمال حکمت باید ملاحظه شود

و اینکه در فقره اتحاد و قیام بر خدمت امر مرقوم داشتید انشاءالله همیشه بر این امور مؤیّد باشید این مراتب هم تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الله فى ملكوت البيان انشاءالله باید بخدمت امر بشأنى قیام نمائى که رائجة اختلاف در آن ارض نماند این کلمه یکتا لؤلؤ بحر اوامر الهی است طوبى لمن قام على هذا الأمر العظيم هر نفسى اليوم سبب اتحاد و اصلاح شود او لدى الله از اوتاد و افراد مذکور انتهى

اینکه در باره بعضی از اصحاب حضرت روح العالمین فداه نوشته بودید بعد از عرض بساحت اقدس فرمودند اليوم حضرت مسیح در بیداء اشتیاق راکض و ناطق ولكن اصحابش محروم مشاهده میشوند الا من شاء الله بسیار مشکل است آن نفوس بافق اعلى توجّه نمایند و از ما عندهم به ما عند الله ناظر گردند اکثر آن نفوس بمتابۀ اهل فرقان مشاهده میشوند از اوهام

ظاهر و باوہام ناطق و الی الأوهام راجع عجبست از بعضی از نفوس کہ بکلمات نالایقہ آن نفوس موہومہ توجہ نمودہ و مینمایند  
لعمر اللہ لیس عندہم ما یكون لائقاً للاصغاء و الاستماع حرفی کہ لایق شنیدن باشد نزد آن نفوس نبودہ و نیست انتہی  
و اینکه در بارہ جناب رستم علی نوشتہ بودید و تعہد لوح منیع از برای او فرمودند در مقام امنع اقدس اعلیٰ عرض شد  
و لوح بدیع منیع مخصوص او از سماء مشیت نازل و مخصوص دو اخت آن جناب ہم لوح اعترّ امنع از سماء فضل نازل ذکر  
ورقہ مخدرہ امّ علیہا بہاء اللہ در ساحت اقدس بودہ کمال عنایت نسبت باو ظاہر آنچه بر او در سبیل الہی وارد شد نزد  
محبوب عالمیان مشہود ذکرشان کرّہ بعد کرّہ از سماء مشیت الہی نازل انّ ربّنا الرحمن لہو المشفق الکریم و هو الناطق البصیر  
مخصوص جمیع اسامی کہ در دستخطّ آن جناب بود و همچنین نفوسی کہ عریضہ عرض نمودند الواح بدیعہ منیعہ از  
سماء عنایت نازل انشاء اللہ کلّ بان فائز شوند و بتبلیغ امر بالحکمۃ المحضۃ مشغول گردند عنایت حقّ جلّ و عزّ بمقامی رسیدہ  
کہ آنچه از نفوس ذکر شدہ و یا بشود حیاً و میّتاً مخصوص کلّ الواح منیعہ از سماء مشیت نازل از حقّ بطلبید تا نفوس از  
حرارت نار مشتعلہ در سدرہ مشتعل شوند و بمحبّت اللہ ظاہر و بخدمت امرہ عامل مشاهده گردند ای دوستان الہی امروز  
روزیست کہ در ہمہ کتب و صحف و زبر و الواح مذکور و مسطور است لعمر اللہ اّ اعترّ من کلّ شیء عند اللہ ربّ العالمین  
نیکوست حال نفوسی کہ باو عارف شدند و بہ ما ینبغی لہ عمل نمودند انشاء اللہ کلّ باین مقام بلند اعلیٰ فائز شوند و از  
نفحات ایّام قسمت برند انّ ربّنا الرحمن لہو الغفور الکریم و اّ لہو المؤید المدبّر الناصح الکریم  
و لوحی مخصوص جناب الف و حاء عکّاس نازل اگر ممکن باشد بایشان برسانند و الاّ نزد امّ ایشان امانت بگذارند در  
این کرّہ بعضی از این الواح منیعہ را این عبد خادم از اصل تنزیل نقل نمودہ و ارسال داشتہ چہ کہ حضرت غصن اللہ الأكبر  
روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدومہ الأطہر فداہ تشریف نداشتند

عریضہئی از جناب اسم ہاء علیہ بہاء اللہ بساحت اقدس فائز و جمعی توقّف آن جناب را در آن ارض طلب نمودہ اند  
عرضشان لدی الحقّ مقبول افتاد فرمودند اگر بروح و ریحان واقع شود نیکوست لو شاء اللہ لیجمع ما تشتّت رجای این فانی  
آنکہ تکبیر این عبد فانی را خدمت حضرت اسم اللہ جمال علیہ من کلّ بہاء ابہاء و جناب من سمّی لدی منظر الأكبر بعلی  
قبل اکبر علیہ بہاء اللہ مالک القدر برسانید این فانی خدمت جمیع دوستان عرض خلوص و نیستی اظہار مینماید جناب ذبیح  
علیہ بہاء اللہ و جناب آقا میرزا ابوطالب علیہ بہاء اللہ و جناب حیدر قبل علی علیہ بہاء اللہ و جناب اسم ہاء علیہ بہاء اللہ  
الحمد لله بعنايات الهيّہ فائز شدند و مخصوص ہر یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد خدمت ایشان و سایر دوستان کہ  
بلوح الہی فائز شدند عرض فنا و نیستی این عبد را برسانید و همچنین نفوسی کہ ذکرشان در ساحت اقدس بودہ و ہست  
انشاء اللہ از کأس اتّحاد بنوشند و بہ ما ینبغی لہذا الیوم عامل باشند امروز روز ذکر و بیانست امروز روز خدمت است انشاء اللہ  
کلّ بان فائز شوند باید جمیع ما الیوم بانچہ سبب علوّ امر است ناظر باشیم از ما عند التّاس معرض و بہ ما عند اللہ اقبال کنیم  
ای دوستان ہمیشہ باب سماء مفتوح نہ و ابر رحمت مرفوع نہ باید انشاء اللہ جہد کنیم و بانچہ از ما در ایّام این ظہور اعظم  
کہ در کلّ کتب الہی مذکور و مسطور است فوت شدہ بتدارک آن قیام نمائیم جمیع باید بایادی رجا باذیال کرم متشبّث شویم  
اّ لہو الغفور الکریم اّ لہو المعطی الباذل العطوف الرّحیم

عرض دیگر آنکہ خدمت حضرت اسم اللہ جواد علیہ بہاء اللہ الأبھی عرض فنا و نیستی برسانید و همچنین خدمت  
جناب زین علیہ بہاء اللہ از اہل بَر در این ایّام عریضہئی از ایشان بساحت اقدس رسیدہ امید است جواب از سماء عنایت  
نازل و ارسال شود انشاء اللہ امورات کلّ بر وفق مرام ظاہر شدہ و میشود اگر تا حال بانچہ از قلم اعلیٰ جاری شدہ عمل میشد  
کلّ خود را در مہد امن و امان و راحت کبری مشاهده مینمودند بہاء علیک و علیہم من لدی اللہ العلیم الکریم



خادم

۱۹ جمادى الأولى سنة ۱۲۹۸

عرض میشود الواح منزله در این کره جميع ارسال نشد چه که حکمت مقتضی نه لذا عدد واحد ۱۹ الواح ممتنعه منيعه در این  
پوسته ارسال شد و ما بقى لو شاء الله در کره بعد ارسال میشود

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

### الحیّ القدیم

حمد مشعشع مطرّز متلامع مترافع متصاعد هواء قرب قدس حضرت محبوبی است که بیک رنه از رنات حمامه ملکوتی و بیک غنه از غنات دیک سرمدی و بیک نفعه از نفعات طایر هاهوتی کلّ عمائیان را بتنور انوار بهاء قدس خود منور فرموده و جمیع جزرات مطروحه را بتشعشع جمال انس خود مطرّز نموده و یک نقطه از کتاب بهاء خود بیش ظاهر نفرموده که کل مغرور شده مفقود گشته‌اند و از وصاید و سرایر رفرغ خضر و عبقری حسان بازمانده‌اند و یحسبون انهم مهتدون و محسنون لا فوربّ السموات هم کاذبون و مفسدون حال که نواریت صبح وفا در هوای غیب فرو رفته و ظلمانیّت لیل عما صحن زمین را احاطه نموده کدورات احباب چنان بر صفحه مداد نازل گشته که ذکر آن موجب کدورت غیب و شهود گشته سبحان الله بشدتی که طراز حزن از طلعت ظاهر گشته انا لله و انا الی ربنا لمنقلبون بگو ای اهل بیان اگر فی الجملة بشعور بیائید و قدری متصاعد بسماء قدس سلطان ازلی شوید ملتفت میشوید که کلمه جامعه مبارکه ازلیه را چگونه تفریق نموده‌اید بحق مرتبی غیب و شهود و سلطان وجود و مقصود که آنچه کسب نموده ایدی و السن شما عند من لا یعزب عن علمه من شیئی فی ملکوت السموات و الارض مبرهن و واضح است و ثمر آن را عنقریب خواهید دید و همین افعال و اعمال شما هنگام رجوع بشما رجعت خواهد نمود انا لله و انا الیه راجعون

فیا الهی و سیدی و محبوبی لم ادر ای امر اردت فی حقّی و ای شیئی قضیت علی طلعتی اترید ان تخذلنی بین طغاة العباد فانی لدیک حاضرّاً بالوفاء او ان تقبض روحی فی البیت بالذلة الكبرى فوعزّیک ما اطلب ملجأ الا جمالک الجذبا فسبحانک یا محبوبی لاشهدنک فی ذلک الحین بین یدی طلعة حضرة ملیک وهائیتک و لانادینک فی سرایر القدس تلقاء حضرة سلطان اقدوسیّتک بانک انت الله لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم یزل کنت مستقیماً فی سرّ البهآء و لا یزال انک انت قد کنت مستریحاً فی عرش العماء و لن یقدر احد ان يتصاعد الی جوّ هواء ملیک جذائیتک و لا یمکن لاحد بالتعارج الی بساط سلطان قیومیّتک و کلّ یرید وصلک و لقائک و لا لاحد سبیل بالطیران الی سماء عزّ فردانیتک و لا لاحد دلیل بالورود فی بساط انس ملیک هاهوتیتک فسبحانک یا الهی و سیدی لما لا اجد حظّاً الا فی تغرّد آیاتک و لا عزّاً الا فی ذکر الآتک لاجترح فی ذلک اللیل بین یدیک بشآء ذاتک ذاتک و نعات نفسک نفسک لعلّ یسکن قلبی عند تموج اریاح الحزن عن احبتک و یستریح فؤادی عند تظهر رایات الهمّ من اهل صفوتک فسبحانک یا الهی انت تشهد حالی فی تلك البیت الوحدا و یفعلون الاحباء علی طلعتک ما یشآءون ءانت تعلم سرّی عند احرف العماء و یعملون الاصفیاء علی بهآتک ما یحبون ءانت تسمع ضجیجی بالذلة الكبرى و الاتقیاء یظنون فی حقّک ما یریدون فسبحانک سبحانک ما اری کلّ ذلک الا من فعلک بی و احسانک علیّ فلک الحمد فی جمیع ذلک فلک الشکر فی جمیع هذا اذ انک انت الحقّ لا اله الا انت و انا کلّ بذلک مؤمنون

و الحمد لله الذى قد اغتنّ البهَاء بالسّرّ الوفاء فلقد اجلسه على سرير الحمراء فلقد اغرده بآيات الجذب فى ذلك الليل الحزنا ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون و لا يشكرون و الحمد لله الذى قد اقام التّور فى سرّ البهَاء فلقد اشهده من هاهوت الامر بين طلعات العماء فلقد ابتلاه بين ايدى المشركين فى ارض الانشاء ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون و لا يعرفون و الحمد لله الذى قد اركبنى على براق التّور فلقد اقامنى على رفرف صفر الجبروت فى مستسرات هويّات الابهى ولكنّ الناس اكثرهم لا ينظرون و لا يعقلون و الحمد لله الذى قد اصعدنى الى ساحة عزّ الهاء فلقد ابدعنى فى الوجود عند تشعشع طلعة الباء فلقد ادخلنى فى بيت الهويّة باستار الكبرى ولكنّ الناس اكثرهم لا يشكرون و لا يفهمون ثمّ بعد ذلك ينكرون و يقولون ما لا يعلمون و يحكمون ما لا يشعرون

ان يا حمامة الازليّ و ديك الاحدى و طائر الابهاى و تظّهّر الالهى و تشعشع الجمالى قل ان يا اهل الكتاب لم تكفرونا بم تجحدونا السنا آيات السّرور السنا تغرّد الرّبّ فى جبل الطور لم تؤذونا كيف تحزنونا السنا مستسرّ النزول فى الزبور السنا طلعة حىّ غفور السنا عماء الكافور السنا يينات الاحديّة بالظهور كيف تخرجونا عن ديارنا لم تحبسوننا فى بيوتنا السنا جمال العزّ فى ظلمات الديجور السنا المحبوب فى كبد الهاء بالسّرّ المستور السنا الحبيب فى قلب البهَاء برنّات النّشور السنا المرّم فى لاهوت الفؤاد برنّات الطيور لم تعرضونا و تقتلوننا و تخذلوننا تالله الحقّ سينزل عليكم اخذ عزيز مقتدر و سيظهر عليكم بطش شديد مقتهر فسوف تعلمون من ياتيه عذاب يخزيه و ما لكم عن اخذنا مفرّ

فسبحانك سبحانك يا محبوبى و مونسى و مشهودى استغفرک فى ذلك الآن من اجترحاتى بين يديک و من تغرّداتى فى مملکتک و ايقنت بانّ کلّ ما نزلت و تنزل کان وصف نفسک لا سواک و سمة رحمتک لا دونک و يا الهى و سيّدى كيف استغفرک بجزيراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى بعد علمى بانّ کلّ ذلك ما کان الاّ من تغرّد حمامة ازليّتک فى قلبى و من تموج رشحات محبّتک فى صدرى و من تظّهّر طلعة هويّتک فى فؤادى فسبحانک يا الهى ما انا بوجود حىّ الحجّ بين يديک و ما انا بشيئ حىّ اذکر نفسى تلقاء مدين عزّک و ما انا بطلعة حىّ اشعشع فى مملکتک و ما انا بقائم حىّ اظهر رايات نصرک و ما انا ببهاء حىّ الألب فى سماء ظهورات مجدک و ما انا بمننظر حىّ انتظر ايام ظهورک و ما انا بجالس حىّ اقيم على امرک و ما انا بوجهة حىّ اباقى فى بيت بهائک لانّ کلّ ذلك کان آثار ايتتک فى ملکک و علامات نفسانيتک فى بلادک و لن يتعارجوا الى سماء هويّتک و لن يتصاعدوا الى عماء احديتک فسبحانک انى لکنت لדיک من المذنبين و اوّل الثائنين و اوّل العابدين

ابداً محزون نشويد که جايز نيست جناب جناب صلوات الله عليه مفقود شده پيدا نيست و جناب اکبر ميرزا و اسمعيل ميرزا را ذاكرم حبّ ديگر نبات را قسمت کنيد خدمت ايشان بدهيد حضرت املح الاملحين را کمال حسن و داد هست اين نوشته بعضى از شما است بعضى شکايت از احبّا که دخلى بشما ندارد

\* \* \*

جناب ميرزا ابوالفضل عليه بهاء الله

بنام خداوند يکتا

حمد مقدّس از ذکر و بيان مقصود امکان را لايق و سزااست که بيک کلمه مبارکه عليا عالم را بميزان عدل سنجيد و جزا بخشيد اين کلمه گاهى کوثر بقا از او جارى و هنگامى نفعه روح القدس از آن متضوّع اوست بحر حيوان لمن فى الامکان و

اوست آیت قدم مابین امم و مطلع الهام لجذب انام تعالت قدرتها و تعالت سلطنتها و احاط نورها بظهورها نفتح فی الصّور و قام من فی القبور و بتوجّھها توجّھت الکائنات الی انوار الوجه و بحرکتها تحرّکت الممکنات فی ساحة العرش

یا فضل علیک بهاء الله مالک العدل در جمیع احوال در سجن اعظم از قلم و لسان مالک قدم مذکور بوده و هستی لله الحمد از ید عطا رحیق بیان را باسم مالک ادیان آشامیدی روز روز نصرتست طوبی لناصر ما منعه فراغته القوم و لا جابرة اليوم انت الذي ما منعك ضوضاء النّاعقین و لا سطوة الظّالمین نسأل الله تبارک و تعالی ان يجعلک ناصر دینه و حافظ ذکره و القائم علی خدمة امره المتین كذلك نطق لسان الايقان فی ملکوت البیان فضلاً من لدى الله مالک هذا اليوم البديع انک اذا فزت بلوحي و وجدت منه عرف بیانی قل

الهی الھی لک البهَاء بما هدیته الی افق ظهورک و نورتهی بأنوار فضلک و رحمتک و انطقتهی بشائک و اریتهی آثار قلمک اسألک یا مالک ملکوت الأسماء و فاطر الأرض و السّماء بحفیف سدره المنتهی و بیانک الأحملی الذي به انجذبت حقائق الأشياء ان ترفعی باسمک بین عبادک انا الذي طلبت فی اللّیالی و الاّیام القیام لدى باب فضلک و الحضور امام کرسی عدلک ای ربّ لا تطرد من تمسّک بحبل قریک و لا تمنع الذي قصد مقامک الأعلى و الذّروة العلیا و الغایة القصوی المقام الذي فيه تنادی الذّرات بأفصح البیان الملک و الملکوت و العظمة و الجبروت لله المقتدر العزیز المنان

یا فضل علیک بهائی و عنایتی اولیا را آگاه نما یوم یوم بیانست باید بجنود حکمت و برهان اهل امکان را هدایت نمود و بشاطی بحر عرفان راه فرمود امر الله اعظم است از کلّ عظیم و در لوح دنیا این کلمه علیا از قلم اعلی نازل از حرکت قلم اعلی روح جدید معانی بامر امر حقیقی در اجساد الفاظ دمیده شد و آثارش در جمیع اشیا عالم ظاهر و هویدا اینست بشارت اعظم که از قلم اسم اعظم جاری شده طوبی للمتصّیرین انک اذا وجدت نفحات الوحي و اخذتک انوار الوجه قل لک الحمد یا الھی بما هدیته الی افق ظهورک و جعلتهی مذکوراً باسمک اسألک بتجلیات انوار شمس عطائک و تموجات بحر کرمک ان تجعل فی بیانی اثرّاً من آثار کلمتک العلیا لتنجذب به حقائق الأشياء انک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک العزیز البديع

\*\*\*

### بسمه الظّاهر النّاطق فی ملکوت البیان

حمد مقدّس از ادراک عقول ساحت امنع اقدس حضرت محبوبی را لایق و سزااست که بیک کلمه علیا که از مشرق سماء امّ الكتاب اشراق نمود بحر بیان ظاهر و امواجش باهر و سماء علم مرتفع و بشموس و اقمار مزین و بها انشقت الأرض و انفطرت سماء الأوهام و تنزلت ارکان الجبت و ناح الطّاغوت و اخذت الزّلازل قبائل الأرض کلّها الا من انقذته ید عطاء الله ربّ العالمین طوبی از برای نفسی که باصغاء آن فائز شد و باو تمسّک نمود او از جواهر وجود لدى الله مذکور و از قلم اعلی مسطور

یا احمد علیک بهائی و عنایتی نامه‌های متعدّده شما رسید و عبد حاضر امام وجه عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت از هر کلمه‌ئی عرف اقبال و استقامت و قیام بر خدمت و توجّه و انقطاع منتشر نحمد الله علی فضله و عنایته و الطافه بما یدکم و قریکم و انزل لکم ما ینادی فی عوالم العلم و العرفان و علی خضوعکم و خشوعکم لأمر الله ربّ الأرباب یا احمد اسمع النّداء من الأفق الأعلى مرّة اخرى انه لا اله الا هو الفرد الخبیر قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا تتبعوا اهواء الذين كفروا بیوم الدّین من یعرض علی هذا الأمر انه یعرض علی الله ربّ العالمین قل ضعوا ما عند القوم و سارعوا الی مرضاة الله كذلك

نطق لسان العظمة فى مقام لا يرى فيه الا انوار الوجه و لا يسمع فيه الا آيات الله العزيز الحميد قد سمعت النداء اذ ارتفع من سجن عكّاء و رأيت الأفق الأعلى اذ كان القوم فى وهم مبين طوبى لك بما اعترفت بما جرى من القلم الأعلى اذ كان المظلوم فى هذا الحصن المتين قل يا ملاً الأرض قد اتى مالك السماء من الأفق الأعلى بجنود الوحي و الالهام اتقوا الله و لا تتبعوا كل متوهم بعيد الذين تحركهم قواصف الظنون كيف تشاء الا أنهم من الظالمين فى كتاب الله ربّ العرش العظيم انا ذكرناك من قبل بذكر انجذبت به افئدة المخلصين و انزلنا لك ما قرّرت به عيون المقرّبين و اظهرنا لك من خزائن قلمى الأعلى لآئى الحكمة و البيان اشكر و قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الشّاء يا مقصود العارفين

قد اوقدنا لك سراج العرفان فى مشكاة البيان و حفظناه بزجاج الحكمة ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قل يا معشر الفرقان انظروا ثم اذكروا ما انزل الرحمن فى هذا النبأ العظيم انصفوا بالله و لا تتبعوا علمائكم الجهلاء الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه اذ اتاهم بملكوت البيان من لدن مقتدر قدير و يا ملاً البيان اسمعوا ما نطق به مبشّرى و لا تعترضوا على الذى اتاكم من مطلع الأمر بأمر بديع و يا ملاً الانجيل اقرؤوا ما انزل الله على الروح و لا تكونوا من الظالمين اننى انا المقام الذى اليه صعد الروح لو كنتم من العارفين و انا الكتاب الذى منه فصلت كتب الله لو كنتم من المنصفين قد ظهر ما لا ظهر من قبل يشهد بذلك لسان العظمة من هذا المقام الرّبيع طهروا افئدتكم من غبار الأوهام ثم انصروه بعمل يجد منه كل ذى شم عرف التقديس و رائحة الخلوص لله الفرد المقتدر العليم الحكيم

ذكر اوليائى هناك و بشرهم بعنايتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين قل يا اهل البهّاء اياكم ان يمنعكم نفاق كل ناعق بعيد سوف يأتىكم من ينطق بأهوائه الا انه من المفترين فى كتاب الله ربّ الكرسى الرّبيع لا تصدّقوا من يأتىكم بما تختلف به الأمور قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الجاهلين خذوا كأس الاستقامة باسمى ثم اشربوا منها بذكرى الحكيم قل اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى منقطعين عن الذين يتكلّمون بما لا اذن الله لهم كذلك تعلّمكم السّدره المنتهى و ينصحك لسان الله فى هذا اللوح الذى لاحت من افقه شمس العناية و الألطاف من لدن مشفق كريم اذ اخذك سكر بيان ربك الرحمن و اجتذبتك كوثر العرفان قل

اسألك يا ربى المنان بأمرك المهيمن على الامكان و باشراقات انوار شمس ظهورك و لآئى بحر توحيدك ان تجعلنى ناطقاً بذكرك و متمسكاً بحبلك بحيث لا تمنعنى فراعنة البلاد و لا جبابرة العباد ثم اظهر يا الهى من عبدك هذا ما يبقى عرفه بدوام ملكوتك و جيروتك اى ربّ انا الذى نذت الأوهام سارعاً الى انوار وجهك و تركت الظنون راکضاً الى ساحة عزك اسألك بسراج امرك و بما كان مكنوناً فى علمك ان توقّفتنى على ما تحبّ و ترضى و قدّر لى خير الآخرة و الأولى انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرّحيم

بلسان پارسی بشنو لله الحمد بعنايت مخصوصه فائز شدى و نزد مظلوم مذکور بوده و هستى منتسبين طراً را از قبل مظلوم تكبير برسان و بامواج بحر فضل و كرم الهى بشارت ده و همچنين دوستان آن ارض را تا كل از كوثر بيان مقصود عالميان يباشامند و بنور استقامت منور گردند لازال اين كلمه در الواح از قلم قدم جارى و نازل انّ الأمر عظيم عظيم و اليوم عظيم عظيم بايد ابصار اوليا بافق اعلى متوجّه باشد و همچنين آذان بنداء مالك اسماء نفوس موهومه لاعددّ و لاتحصى مشاهده ميشوند بارى هر نفسى به غير ما اراده الله نطق نمايد انه كذاب مفتر يشهد بذلك مالك القدر فى المنظر الأكبر بعضى اختلاف را دوست داشته و ميدارند حال بر كل لازم بل واجب هر كلمهئى كه سبب اختلاف شود از آن احتراز نمايند ولو يظهر من الذين طافوا العرش فى العشى و الاشرار امروز بايد كل بقلوب نورا بخدمت امر مشغول شوند و باعلاء كلمة الله اينست حكم محكم الهى كه در صحيفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده اولياى هر مدينه و ديار بايد مبلغين از اهل خود معين نمايند لييشروا العباد بما ظهر و لاح

جناب علی قبل حیدر هم از برای آن اطراف بسیار خوب و مقبولست بعد از قرائت لوح و اصغاء ما فيه صورت آن را از برای جوان روحانی بفرستید تا مطلع باشد بآنچه از قلم مالک قدم در این لیلۀ نورا جاری شده البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی من معک و علی الذین ما منعهم نعاق التآعقین و مفتريات المریبین عن الله رب العالمین

\*\*\*

ط

حبيب روحانی جناب آقا میرزا محمد ناظم علیه بهآء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد مقدّس از بیان سلطان امکان و ملیک اکوان را سزاست که از کوثر حیوان عوالم معانی و عرفان را بخلع تازه مزین فرمود و این کوثر حیوان گاهی بمتابۀ حروف ظاهر و هنگامی بمتابۀ آفتاب مشرق و لائح رطوبات زائده را جذب نماید تا حرارت محبت الهی افنده و قلوب مستعدّه را مشتعل فرماید جلّت عظمته و جلّ اقتداره سبحان الله از سدره اتنی انا الله ظاهر فرمود تا کل مستعدّ باشند از برای اصغاء ندای الهی در این ظهور اعظم ربّانی و لکن چون از سدرۀ منتهی در قطب فردوس اعلی ندای اتنی انا الله مرتفع کل بحجیم که جزای انکار است راجع الّا من شاء ربّنا باری از شجر پذیرفتند و بر خالق آن رد نمودند سبحانک یا الهی و مقصودی فی قبضتک زمام الآیات و بأمرک تتحرّک الممكنات اسألک بعرف الوحی فی آیامک و بمظلومیّتک بین عبادک بأن تؤیّد خلقک علی الانصاف فی امرک و العدل فی بلادک انک انت المقتدر الذی ما منعتک الشؤونات و لا الشبهات و لا الاشارات اظهرت ما اردته بقدرتک و سلطانک انک انت المقتدر القویّ الغالب القدير و بعد نامه نامی از جناب عالی رسید از نفعاتش عرصۀ ذکر معطر و عالم قلب محظوظ و منور چه که بذکر دوست یکتا ناطق بود و بنمایش متکلم فی الحقیقه هر حرفی از آن مثنی کتاب الهی و هر کلمۀ آن شاهد بر اشراق نیر صمدانی و بعد از مشاهده و قرائت قصد مقام قرب قدس نموده تلقاء وجه مالک قدم حاضر و بعد از اذن عارض اذّا ماج البحر و هاج العرف و ظهر من لسان ارادة ربّنا و ربّ العرش ما انجذبت به الأرواح و العقول قوله تبارک و تعالی

بسمی المهیمن علی الأسمآء

یا ایّها المذكور لدى المظلوم و الشارب الرّحیق المختوم باسمه القیوم اسمع ندائی من شطر سجنی أنّه ارتفع بالحقّ لحيوة من فی السموات و الأرضین به ماج بحر العرفان فی الامکان و ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة الله ربّ العالمین به نطق الفردوس الأعلى یا اهل ناسوت الانشاء ابشروا فی انفسکم قد اتی مالک الأسمآء و فاطر السمآء بسطان مبین و نادت الجنة العلیا تالله قد ظهر مقصود العالم و محبوب الأمم الذی به انفطرت السمآء و انشقت الأرض و ظهر کلّ امر حکیم و نطق عن ورائهما لسان العظمة یا ملأ الأرض قد انار الأفق الأعلى بهذا الظهور الذی کان امل المخلصین و المقرّبین آیامکم ان یمنعکم الحجاب عن النظر الیه او تبعدکم شبهات الدنیا عن التقرّب الی الله ربّ العرش العظیم لعمر الله لا ینفعکم ما عندکم الّا بهذا الأمر الذی به سقطت الأصنام و نکست رایات المشرکین و ارتفعت اعلام التوحید باسمه المقتدر القدير و

ایاکم ان تمنعکم الأوهام عن مالک الأنام او الظنون عن هذا القیوم الذی قام امام وجوه العالم بقیام لم تمنعه سبحات الأمم و لا شبهات الذین کفروا بیوم الدین قل اتقوا الله یا قوم و لا تنکروا الذی اتاکم بما کان مستوراً فی افئدة الأنبیاء و مسطوراً من القلم الأعلى فی کتبه و صحفه لعمره انا ننصحکم لوجهه انصفوا و لا تكونوا من الصّاعرین خذوا کتاب الله بقوه من عنده و سلطان من لدنه و لا تتبعوا سنن الجاهلین انه اظهر لكم ما کان مکنوناً و انزل علیکم آیات الله ربّ الکرسیّ الرّقیع انه ما اراد لكم الا ما یقرّبکم الی الله یشهد بذلك کتبه و صحفه و زبره ان انتم من العارفين قد حضر العبد الحاضر امام وجه المظلوم و عرض کتابک اجنابک بهذا الکتاب المبین قد وجدنا من ذکرک نفعات حبّی و من بیانک فوحات و دّی و انزلنا لک ما یكون باقیاً ببقاء ملکوتی و جبروتی یشهد بذلك لسان عظمتی فی هذا المقام العزیز البدیع لعمری لا ابدل سجنی بما فی العالم و لا حزنی بفرح العالمین و لا عبراتی ببحور الحیوان و لا زفراتی بما ظهر بارادتی المهيمنة علی من فی السموات و الأرضین طوبی لک بما اقبلت الی من اعرض عنه اکثر الخلق و احببت من ابغضه کلّ مشرک بعيد نسأل الله ان یوفّقک و یؤیّدک علی ذکره و ثنائه و خدمه امره بالحکمه و البیان انه هو الأمر الحکیم كذلك اظهر القلم اللّائک المکنونة فیہ لتقرأ و تكون من الشاکرین قد غفرک الله و اباک فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحیم بذکری ماج بحر الغفران و سرت نسائم رحمة ربّک الرّحمن انه هو السّامع المجیب یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر ذکر احبّائی من قبلی و بشرهم بسماء رحمتی و شمس عطائی و نورهم بأنوار بیانی البدیع النور المشرق اللّائح من افق ملکوت بیانی علیک و علی من معک و علی الذین ما منعتم سبحات الجلال و ما خوّفهم حزب الضلال اقبلوا و اجابوا ربّهم الظاهر البصیر

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو شاید عباد ارض فائز شوند بآنچه که الیوم از آن محرومند سبحان الله مقامی که در لیلی و ایام بمثابة غیث هاطل آیات الله از آن نازل آن را انکار نموده اند و خود را از اخیار میشمزند و اهل اقرار میدانند سدّ اعظم و حجاب اکبر مطالع اوهام بوده و هستند اکثر اهل عالم بظنون تربیت شده اند و باوهام انس گرفته اند طوبی از برای قوی قادری که باصبع ایقان خرق حجابات اوهام نمود و بانوار نیر ظهور فائز گشت

یا ایّها الناظر الی الوجه اسماء اکثری را از بحر معانی منع نموده و بذکر اسم وصیّ و ولیّ و مرآت از مشرق آیات و مطلع بیّنات محروم داشته لعمر الله احدی قادر بر طیران در این هواء لطیف روحانی نبوده و نیست مگر بمحو آنچه شنیده انصاف معدوم شده عدل بنوحه مشغول نفوسی که با ما نبوده اند و از اوّل امر آگاه نه گفته آنچه را که هیچ ظالمی نگفته قد اخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله الا انّهم من الخاسرین بگو ای عباد نصح الله را بشنوید وقت را از دست مدهید سدره مبارکه باثمار لاتحصی مشهود و بحر بیان بامواج لاتحدّ موجود آفتاب حقیقت بانوار بدیعه و تجلیات محبوبه ظاهر و مشرق بچشم خود مشاهده نمائید نه بابصار مغلّین و بگوش خود بشنوید نه باذان معرضین شاید باجنحه انقطاع در هواء معرفت الهی طیران نمائید و بآنچه الیوم از آن ممنوعید فائز گردید بمرقاة توکل قصد سماء عطاء الهی کنید و بسلم تفویض توجه نمائید انه یقول الحقّ و یرحمکم الی صراطه المستقیم من شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض انه هو المقدّس القویّ الغالب القدر انتهى له الحمد و الثناء و له العناية و العطاء در هر حین ظاهر شده آنچه ابصار عالم و عیون امم از آن روشن و منیر و لکن این فقره معلّق است بعدل و انصاف قوم اگر از ما عندهم به ما عند الله توجه نمایند و قصد عرصه عدل و انصاف کنند فائز میشوند بآنچه که منتها مطلب قاصدین و غایه رجاء مخلصین است فی الحقیقه طلسم غریبی ظاهر گشته نفوسی که الیوم از حقّ معرضند ممنوعند از تقرّب و محرومند از استماع کلمه حقّ این عبد فانی حقّ باقی شاهد و اهل عالم انصاف کل گواه که قریب چهل سنه میشود که بخدمت قائم بوده و از جمیع امور مطّلع و آگاه مع ذلک نفسی از معرضین از این عبد سؤال ننموده که شاید از ذکر وقایع برشعی از بحر آگاهی فائز شود و خود را از ظلمت نفسانیّه و اوهام خنّاسیّه و بغضای مغلّین و معرضین نجات دهد مثلاً هادی دولت آبادی ابداً از اوّل امر اطلاع نداشته و ندارد حقّ شاهد که آنچه گفته و میگوید من غیر اطلاع بوده و هست

محض تقلید گفته و میگوید آنچه را که هیچ بی‌انصافی نگفته بمثل ارباب عمائم قبل ریاستی بدست آورده و از دست نمیدهد معجون قویّ اوهام اخذش نموده و غرور او را از سلطان ظهور محروم داشته یا لبت که نزد عبد حاضر میشد و بعدل و انصاف میشنید آنچه را که نشنیده و بآن نرسیده این خادم در حقّ کلّ دعا مینماید و از حقّ جلّ جلاله میطلبد نفوس عالم یعنی احزاب مختلفه امم را از کوثر حقیقی و بحر عنایت محروم نفرماید آنّه قریب مجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم نفوس مذکوره در نامه بعد از عرض در ساحت امنع اقدس مخصوص هر یک نازل شد آنچه که حیات بخشید و زندگی تازه عطا نماید آنّه هو المنزل القدیم

هذا ما نزل لأمة الله فاطمه عليها بهاء الله قوله تبارک و تعالی

هو المستوی علی عرش العطاء

یا فاطمه یا امتی اسمت نزد مظلوم مذکور و باین کلمات مبارکات که هر یک منبع فیض الهی و مطلع بیان ربّانیت ترا ذکر نمودیم ملکات عالم محرومند و اماء مقبلات فائز لله الحمد از رحیق بیان مقصود عالمیان نوشیدی و بافق اعلی توجّه نمودی آنّه ظهر و اظهر ما اراد فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم وصیّت مینمائیم تو و سایر اماء را بآنچه سزاوار یوم الله است طوبی لأمة اقبلت و فازت و ویل لكلّ عالم مریب

هذا ما نزل لأمة الله خدیجه علیها بهاء الله

هو المستوی علی کرسیّ البیان

یا خدیجه علیک بهاء الله ربّ العرش و الثری امروز آفتاب ظهور از افق سماء سجن مشرق و لائح و بحر فضل امام وجوه مواج و نار در سدره مبارکه بأعلی التّداء ناطق ولکن عباد غافل و محجوب بظنون تربیت شده‌اند و باوهام مأنوسند طوبی از برای نفسی که حجیات اوهام را خرق نمود و بانوار یقین فائز گشت از حقّ جلّ جلاله بکمال عجز و ابتهال بطلبید که شاید اماء ارض را محروم ننماید و عباد را از بحر معانی منع نفرماید اوست کریم و اوست رحیم لا اله الا هو الواحد العزیز العظیم

هذا ما نزل لضیاء علیه بهاء الله

هو الناطق امام الوجوه

یا ضیاء علیک بهاء الله مالک ملکوت الأسماء ذکرت مذکور و اسمت حاضر قسم بآفتاب افق بیان جمیع آنچه مشاهده میشود معادله بکلمه‌ئی از کلمات الهی ننماید آفتاب فضلش عالم وجود را منور نموده و آسمان عنایتش بانجم رحمت و شفقت مزین گشته طوبی از برای نفسی که بمشاهده فائز گشت و بطراز ذکرش مزین نعیماً لک و لأئیک و لأختک من لدی الله الفرد الواحد المهیمن القیوم

و هذا ما نزل لأمة الله ربیعہ علیها بهاء الله

هو السّامع المجیب

یا امتی اذا سمعت ندائی و وجدت عرف بیانی قولی



الهی الهی لك الحمد بما ایدتنی علی الاقبال الیک و التوجّه الی افق ظهورک ای ربّ انا امة من امانک و ورقة من اوراق سدره عنایتک اسألك بالحبّل الّذی اذا تحرّک تحرّکت الكائنات بأن تؤیّدنی علی ذکرك و ثنائک ثمّ اکتب لی من قلم فضلک ما کتبتہ لأوراقک و امانک اللّاتی فزن بالطّواف حول کعبة لقاّئک و شرین رحیق الوحی من ید عطائک ای ربّ ترانی مقبله الیک و متمسّکه بحبلک اسألك بأن لا تخیّنی من بدائع جودک و فضلک أنّک انت مالک الجود و سلطان الوجود لا اله الا انت مرّبی الغیب و الشّهود

و هذا ما نزل لجناب محمّد صادق علیه بهاء الله

بسمی الّذی به تضوّع عرف الرّحمن فی الامکان

یا ایّها المذكور لدى المظلوم اسمع النداء من الأفق الأبهی انه لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الخیر انه ینادی فی کلّ الأحيان لنجاة من فی الامکان ولكنّ القوم لا یسمعون ما ارتفع بالحقّ الا أنّهم من الأخسرین فی کتابی المبین قد ذکرت من احبّنی ذکرتاک بما یبقی بدوام ملکوت الله ربّ العالمین اذا فزت بآیاتی ولّ وجهک شطر الله ربّک و ربّ آباءک الأولین و قل الهی الهی اشهد انّ باسمک محت الأسماء و بظهورک سقطت الأصنام و نکست الأعلام و اضطربت الأوهام و بعنایتک جرى کوثر الحیوان الّذی جعلت منبعه قلمک الأعلى ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و راجیاً بدائع فضلک و آملاً ما قدرته لأصفیائک اسألك باقتدار کلمتک العلیا و اثمار سدره المنتهی بأن تجعلنی ناطقاً باسمک و ذاکراً ما ظهر من عندک ای ربّ انّ المسکین اقبل الی بحر جودک و القاصد ینیر عطائک اسألك بأن تکتب لی اجر الّذین فازت اعمالهم بالقبول و حضروا امام وجهک فی سجنک الأعظم أنّک انت مولی العالم و مرّبی الأمم لا اله الا انت المقتدر العلیم الحکیم و هذا ما نزل لربابه ضلع المذكور علیها بهاء الله مالک يوم النّشور

بنام مقصود یکتا

یا امة الله علیک بهائی لله الحمد فائز شدی بآنچه که در کتب الهی مذکور و مسطور حقّ جلّ جلاله جمیع احزاب عالم و اشیاء کلّها را باین ظهور اعظم بشارت داده و کل را از برای این یوم مبارک خلق فرموده ولكنّ شبهات جهلا و اشارات علما و سطوت امرا کل را از بحر بیان مولی الوری منع نموده کل بخود مشغول و از او غافل الا من شاء ربّک زخارف دنیا اهل ناسوت انشاء را محروم داشته چه بسیار از رجال که از فرات رحمت محرومند و از تقرّب بحقّ جلّ جلاله ممنوع اشکری ربّک انه وفقک و ایدک و ذکرتک فی سجنه العظیم لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم و هذا ما نزل لجناب علی اکبر علیه بهاء الله

بسمی العظیم

یا علی قبل اکبر متوهّمین بمتابۀ حزب قبل بظنون متمسّکند و از بحر علم الهی غافل و محجوب اقوال قبل بمیان آمده و سبیل اوهام ظاهر گشته از ضغینه و بغضای آن حزب ظاهر شد آنچه که ملائکة مقرّبین و مشارق ظهور ربّ العالمین بنوحه و ندبه مشغول گشتند و حال هم معرضین بیان بمتابۀ آن قوم بل اخسر مشاهده میشوند عمل نموده اند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نموده و در اطفاء نور الهی و اخماد نار محبّت ربّانی بسعی تمام و جهد کامل مشغولند سبحان الله غفلت بمقامی رسیده که نور آفتاب حقیقت را انکار مینمایند و امواج بحر بیان را ستر میکنند بمتابۀ سحاب حائل گشته اند و عباد را از تجلّیات نیر برهان

منع کرده‌اند کذلک سؤلت لهم انفسهم از حقّ جلّ جلاله میطلبیم بصر عطا فرماید و سمع بخشید شاید غافلین آگاه شوند و بشرط الله توجه نمایند آنک خذ کتابی باسمی و قوتی آنه یقرّبک الی ملکوتی و یحفظک من شبهات المریین و اشارات التّاعین نسأل الله ان یؤیدک علی الاستقامة و یکنب لک خیر الدّینا و الآخرة آنه هو المقتدر القدير بهاء من لدنا علیک و علی ضلعک الّتی آمنت بالله ربّ العالمین یا خدیجه بحبل عنایت متمسک باش و بافق فضلش ناظر از حقّ میطلبیم اماء خود را بطراز عفت و امانت و صدق و صفا مزین فرماید آنه هو الفیاض الکریم اماء الله را در این حین ذکر مینمائیم و بعنایت و شفقت و توجه حقّ جلّ جلاله بشارت می‌دهیم و از برای کل تأیید میطلبیم بر اعمالی که سبب ارتفاع کلمه الهی است آنه یقول الحقّ و یامر عباده و امائه بما ینفعهم فی کلّ عالم من عوالمه آنه هو الغفور الرحیم انتهى

الحمد لله هر یک از اولیا و اوراق فائز شد ببحر بیان و نور ظهور این خادم فانی از حقّ میطلبد کل را مؤید فرماید بر اخذ لآلی بیان که از عمّان فضلش ظاهر شده اگرچه ظاهر بوده و هست ولکن رسیدن بان بی تأییدات و عنایات حقّ ممکن نه آنه یؤید من یشاء کما یدهم علی الاقبال و ذکرهم بذکر لا تعادله اذکار الأمم آنه ولیّ المحسنین و مقصود العارفین

اذن حضور طلب نموده‌اند بعد از عرض امام وجه این کلمه علیا از فم مشیّت ظاهر قوله تبارک و تعالی یا ایّها الناظر الی الوجه عالم را حبّ مال و جاه از فیوضات یوم مآل محروم نموده بشأنی که مصلح عالم را مفسد دانسته‌اند و بحر عدل را ظلم انگاشته‌اند بکمال جدّ و جهد بمنع عباد از ساحت حضور مشغولند اهل اعتساف حایل گشته‌اند از حقّ میطلبیم انصاف عطا فرماید باری اگر حکمت اقتضا نماید توجه نمایند ولکن توجهی که تتوجه به الموجودات الی الله مالک ملکوت الآیات اشکر ربّک بهذا الفضل الأعظم الّذی ظهر من نباه العظیم انتهى الحمد لله تیر اذن از افق سماء عطا اشراق نمود اشراقی که ظلمت حزن را بسرور تبدیل فرمود حسب الأمر اگر نفسی هم و یا نفسین توجه نمایند بأسی نیست یا حبیبی لازال حقّ جلّ جلاله اولیای خود را دوست داشته و دارد و عنایتش بمثابه آفتاب مشهود ولکن باسباب اخری ممنوع گشته‌اند اول سطوت امرای ثانی ضوواء علما و ثالث کلمه مبارکه که از فم مشیّت استماع شده قوله تبارک و تعالی ارض سجن ظاهرش ساکن و باطنش متحرک انتهى العلم عند الله ربّنا و ربّ العرش العظیم

اینکه ذکر یکی از اعمام را فرمودند که قبل از فوز بایمان صعود نموده بعد از عرض در موقف اعلی این کلمه علیا نازل قوله تبارک و تعالی نسأل الله ان ینزل علیه رحمة من عنده و نوراً من لدنه آنه هو اکرم الأکرمین و ارحم الرّاحمین

یا محمّد علیک بهاء الله الفرد الأحد حمد کن مقصود عالمیان را که ترا تأیید نمود بر اقبال و ذکر آنه یؤید من یشاء بجوده و کرمه و هو القوی القدير و اجابت فرمود آنچه را اراده نمودی انّ الأمر فی قبضته یعطی و یمنع و هو الأمر الآخذ العظیم الحکیم انتهى بحر غفران و عنایت حقّ جلّ جلاله امام وجوه کل موجود و لکن ناس نسناس این فضل اکبر را باوهامات انفس خود انکار نموده‌اند این آیام غافللی که جمیع اشیاء بر غفلت و نادانیش گواهند ذکر نموده آنچه را که هر حرفی از آن شاهد بر جهل اوست ایکاش معرضین از اصل امر آگاه میشدند الی حین نمیدانند آنچه نزد نقطه اولی روح ما سواه فداء رفته از که بوده باری حقّ از دوش بمثابه آفتاب مشهود و واضح ولکن کوران و بی‌بصران از مشاهده محرومند ذرهم فی خوضهم یلعون انا لله و انا الیه راجعون

اینکه فوز و فلاح خاتمه را طلب نموده‌اند بعد از عرض در ذروه علیا لسان عظمت باین آیات محکمات ناطق قوله تبارک و تعالی یا ایّها الشّارب ریحی ندایت را شنیدیم و عرض العبد الحاضر ما ناجیت به الله ربّ العرش و الثّری و مالک الآخرة و الأولى الّذی اتی من افق الاقتدار بسطان مبین طوبی للسانک بما نطق بالحقّ نسأله تعالی ان یوفّقک علی ما تنجذب به افئدة المقبلین و یرفعک بین العباد باسمه آنه هو المقتدر القدير قل

الهی الهی لك الحمد بما جعلتني مقبلاً اليك و مقرباً بوحدانيتك و معترفاً بما انزلته في كتابك اي رب تراني منجذباً  
بآياتك و متمسكاً بحبلك و راجياً الورود في لجة بحر احديتك و القيام لدى باب عظمتك و الحضور امام وجهك اسألك يا  
موجد العالم و محيي الأمم بالاسم الأعظم بأن تقدّر لي ما يقربني و يحفظني و ينصرني و يكون نوراً لي في كلّ عالم من  
عوالمك ثمّ قدّر لي يا اله الأسماء و فاطر السّماء خير الآخرة و الأولى أنّك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقتدرأ بارادتك  
و مهيمناً بمشييتك تفعل ما تشاء و في قبضتك زمام الأشياء لا اله الا انت السّامع المجيب اي ربّ قدّر لي و لمن معي و لمن  
تمسك بحبل عطائك و تشبّث بذيل رحمتك ما قدّرته لأصفيائك و امنائك أنّك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير انتهى  
لله الحمد امواج بحر عطا متتابعاً مترادفاً ظاهر و مشهود هنيئاً لجنابك و مريئاً لحضرتك يسأل الخادم ربّه بأن يجعلك  
قائماً على خدمته و ناطقاً بذكره بين عباده أنّه هو المقتدر القدير دوستان آن ارض را از قبل اين خادم تكبير برسانيد از برای هر  
يك از حقّ جلّ جلاله استقامت ميطلبم چه كه غافلين و ناعقين و معتدين در كمين بوده و هستند اسأله تعالى بأن يحفظهم و  
يقدر لهم ما يقربهم و يوفقهم على الاستقامة الكبرى أنّه هو المؤيد الحكيم البهاء و الذكر و الثناء على جنابكم و على من معكم  
و على كلّ ثابت راسخ قائم ناطق مستقيم الحمد لربنا العزيز الحكيم

خادم

في ١٩ جمادى الأولى سنة ١٣٠٦

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

سرور معظم مکرم حضرت طیب الهی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدس از بیان و عرفان محبوبی را لایق و سزااست که عنایتش جمیع عالم را احاطه نموده و رحمتش جمیع امم را سبقت گرفته اوست یکتا و اوست بینا و توانا لم یزل مقتدر بوده و لا یزال خواهد بود و شمس عنایتش بشأنی از افق فضل اشراق نموده که حکم سیف را از میان برداشت و نصرت امر را بحکمت و بیان مخصوص فرمود تعالی فضلته تعالی تعالی کرمه چه نیکوست حال نفوسیکه از این کأس آشامیدند و بما اراده الله عامل گشتند قلم اعلی باعلی التداء جمیع عالم را بمحبت و وداد امر نموده و کل را از آنچه سبب فصل و اختلاف و کدورت و امثال آنست نهی بلیغ فرموده لیظهر فضلته و جوده و کرمه و احسانه

سبحانک یا من باسمک نطقت السدرة فی اعلى الطور و اشرقت شمس علمک من افق الظهور بان تؤید اولیائک و اصفیائک علی ما نطق به القلم الاعلی ثم علمهم یا الهی ما اردته فی ایامک من اظهار امرک لئلا یظهر من الخلق ما یرتفع به ضجیح عبادک و صریخ خلقک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک اسرار ما کان و ما یکون و اصلی و اسلم علی اولیائک الذین نبذوا الظنون و الاوهام باسمک و قاموا علی خدمة امرک و فازوا برحیق الرضاء من ید عطائک ای رب ایدهم فیکل الاحوال علی ما تحب و ترضی انک انت مولی الآخرة و الاولی لا اله الا انت المهیمن القیوم

و بعد قد فاز الخادم الفانی باثر مدادکم و اجذبته علی شأن قرئه مره بعد مره فلما عرفت ما فیه من ابکار عرفانکم و ما ظهر من خضوعکم و خشوعکم و فنائکم لله ربنا و ربکم قصدت المنظر الاعلی الی ان حضرت تلقاء الوجه و عرضت ما فیه قال و قوله الاحلی

انشاء الله بعنایت الهی فائز باشید و بما یهدب به اخلاق العباد متوجه و ناطق یا طیب ناس غافلند و مربی لازم دارند و بمعلم محتاجند باید بعنایات اطبای الهی و حکمای عصر امراض خود را بیابند و در صدد معالجه برآیند جهد نمائید که شاید ناس غافل ثمره اعمال حسنه و اخلاق مرضیه را ادراک نمایند اگر باینمقام فائز شوند هر یک خو را مصلح و مهذب و موصل غافلین و تارکین مشاهده نماید قلم مظلوم در اکثر احیان بمحبت و شفقت و اتحاد امر فرموده و نصرت مذکوره در الواح را بتصریح تمام ذکر نموده مع ذلك ملاحظه میشود بعضی فساد را اصلاح دانسته اند و از نصرت شمرده اند لا فوالذی خلق العالم بکلمه من عنده نصرت امر الله بحکمت و بیان بوده و آنها بکمال روح و ریحان معلق کشته از حق میطلبیم جمع را مؤید فرماید بآنچه زیور است

بگو ای عباد از برای عمار عالم از عدم بعرضه وجود آمده‌اید فساد و جدال شأن انسان نبوده و نیست الیوم اگر نفسی سبب حزن نفسی شود من ای ملة کان لدی المظلوم محبوب نبوده یشهد بذلک لسان ظاهری و لسان باطنی و عن ورآئهما کلّ عارف بصیر و کلّ عالم سمیع اصل مذهب که از سماء امر الهی نازل شده مقصود اتحاد و اتفاق خلق بوده یا طیب حال ملاحظه کن که این گوهر پاک چگونه بغبار اوهام آلوده گشته و از ظلم نادانان بمقامی رسیده که سبب و علت بغضا ما بین عباد الله شده اینست زلال کوثر بیان که از ملکوت علم الهی جاری گشته طوبی از برای نفسیکه تقرّب جست و باسم حق از او نوشید امید چنانست که اهل بها بما اراده الله فائز شوند و مطالع الفت و اتحاد گردند که شاید بعنایت الهی و فیوضات رحمانی سبب اصلاح عالم و تعمیر آن گردند دوستان آن ارض را از قبل این غریب تکبیر و سلام برسان و بگو انشاء الله بکمال حکمت بذکر حق مشغول باشید بشأنیکه اذکار شما در قلوب تأثیر نماید و وصیت میکنیم شما را برأفت و رحمت و حلم و امانت و صدق که شاید عالم تیره بعنایت سراجهای اخلاق مرضیه و اعمال طیبه روشن و منیر گردد اینست معنی نصرت که در کتاب نازل شده اگر از نفسی الیوم عملی ظاهر شود که سبب ابتلا و ضرر نفسی گردد فی الحقیقه آنعمل بمظلوم راجعست اتقوا یا احبّائی عن کلّ ما تکرهه العقول کذلک ینصحکم قلمی و یوصیکم لسانی الصّادق الامین انتم امام عینی نذکرکم و تتکلّم معکم و نبشّرکم بما قدرّ للمخلصین فی ملکوت الله ربّ العالمین انتهى الحمد لله عنایت و مرحمت بشأنیست که بذکر و تفصیل اینفانی محتاج نه هم تو برخوان باقی این گفتگو لله الحمد فیکلّ الاحوال انه لهو الغنی المتعال

دستخط عالی که تاریخ آن ۲۰ ذالحجه بود این خادم فانی بزیارت آن فائز مایه بهجت و سرور لا یحصی گشت تأخیر جواب از مثل این عبد معلوم و واضحست که از کثرت اشغال بوده و خواهد بود چه که از جمیع جهات معلوم و اینعبد وحده باید تدارک کل نماید از حق جلّ جلاله سائل و آلم که اینفانی را از قطره‌های بحر باقی بیاشاماند و بر این امر خطیر مؤید فرماید بکرات اینعبد متفکّر که چگونه میتوانم از عهده آنچه لازمست برآیم باز ملاحظه میشود که حق تعالی جلّ جلاله و عظمت سلطنته تأیید میفرماید و همچنین نظر باطمینانیکه اینعبد از آنحضرت داشته و دارد اگر در جواب تأخیر رود خود را مسئول نمیداند انشاء الله فضل بدیعی ظاهر شود و اینعبد را بما اراد المقصود بدارد

و اینکه در باره آقا عبد الحسین ابن جناب علی پاشا خان مرقوم فرموده بودید در این ارض ذکری از او نبود تا آنکه از ارض طا نوشته بودند که خان بسیار محزون و مهموم است از جهت اینکه ابن ایشان همراه جناب صبری افندی علیه بهاء الله رفته و مقصود آن بود که بساحت اقدس فائز گردد و حال اگر اذن باو عنایت نشود این سبب حزن لا نهاییه از برای خان شود لذا از مشرق فضل شمس اذن مشرق اصل این بوده که اذن عنایت شد لاجل فرح قلب سرکار خان و حال هم آنچه واقع شد مقبولست و احدی نسبت بانحضرت بکلمهئی نطق نمود از اینجهات مطمئن باشند من فاز بعنایة الله انه لا یذکر الا بالخیر و هر که از اینمقام تجاوز نماید معلوم میشود از اهل غفلت است

و اینکه در باره اکراد و عبیدالله ثانی مرقوم فرموده بودید خدا شاهد و گوا هست که این از اعمال عباد است ظلم که از حدّ اعتدال تجاوز نمود ثمره آن اینست که دیده و شنیده شد دو نفس مظلوم را که بشهادت کل بخدمت عباد الله قیام نمودند از برای زخارف معدوده و دراهم فانیه چه کردند الا لعنة الله علی القوم الظالمین آنچه بر ما میرسد از اعمال ماست چه مقدار نفوس از میان رفت و چه مقدار ضرر بدولت و ملت واقع و چه مقدار از ارض که قاعاً صنفماً مشاهده میشود باری اعوذ بالرحمن من شرّ النفس و الهوی

و اینکه در باره حرکت و توجه آنحضرت مع اهل مرقوم داشتند عرض شد فرمودند حال مصلحت نبوده و نیست عنده حکمة کلشی فی کتاب مبین این ارض هم نظر بعضی از امور یوماً فیوماً در تنزل مشاهده میشود شما در نظرد و آنچه

مصلحت است البتّه ذکر شده و میشود کبّر من قبلی علی وجهها و بشرّها بذکری انشاء الله عنایت مخصوصه الهیّه در باره ایشان بوده و خواهد بود اجر هیچ عاملی ضایع نشده و نخواهد شد ان ربّک لهو الفضل الغفور الکریم انتهى

و اینکه در باره جناب سعید علیه بهاء الله مرقوم داشتید عرض شد فرمودند یا سعید قد ذکر ذکرک لدى المظلوم ذکرناک بهذا الذکر نسئله تعالی بان یرزقک حسن المآب و یقدّر لک ما یقرّبک الیه و یکتب لک ما ینفعک فی الدنیا و الآخرة انه لمولی البریّه و مالک الاحدیّه لا اله الا هو المقنن العظیم الحکیم

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله مرقوم فرموده بودید انشاء الله بعنایت حق فائز بوده و هستند و در جمیع احوال بافق اعلی ناظر باشند ذکرشان عرض شد و اظهار عنایت از مطلع فضل ظاهر و همچنین بسایر دوستان که در کتاب آنحضرت بود در حین تحریر اینورقه اینفانی بحضور احضار شد فرمودند بنویس بطیب علی بهائی یا طیب کبّر من قبلی علی وجوه احبّائی و سلّم علیهم بامری و بشرهم بارادتی و عنایتی و اقبالی و وصّ الکّلّ باذنی بالحکمه و بالحکمه و بالحکمه لئلاّ یظهر من احد ما تتکدّر به بعوضه فکیف الانسان تعالی الرّحمن الّذی علّمنا ما اراد و هدانا الی سوّی الصّراط عرض دیگر آنکه خدمت دوستان و آقایان که از زلال ریحی عرفان نوشیده‌اند و بافق اعلی ناظرند تکبیر اینعبده که مقامش محدود است بمقام اینعبده منوط بعنایت و مرحمت آنحضرتست اینعبده امیدوار است که از فضل محبوب جمیع بما یحبّ و یرضی موفّق شوند

و اینکه در دستخط آخر مرقوم فرموده بودید که جناب ملا محمدعلی دهجی علیه بهاء الله از سمت کرمانشاه عازم هستند سبب بهجت و فرح شد انشاء الله صحیح و سالم بوطن وارد شوند

در یومی از ایام اینعبده فانی در ساحت اقدس فائز ذکر ابن آنحضرت جلال الدین علیه بهاء الله معروض شد بسیار اظهار عنایت فرمودند اینعبده در این حین بخاطر آمد انشاء الله در ظلّ سدره فضل ساکن باشند و از ریحی مختوم محبوب بیاشامند و از حق جلّ جلاله سائل و آلمم که جناب اخوی که از فراقشان محزونند بایشان برسند و آن حزن بکمال سرور مبدّل گردد انه معجیب کریم

عرض دیگر آنکه عریضه جناب محمدامین بیک رسید و در ساحت امع اقدس معروض گشت هذا ما نطق به ملکوت البیان یا محمد قبل امین قد حضر کتابک و قرئه العبد الحاضر لدى المظلوم و اجنباک بما تقرّر به العیون قل

سیحانک یا من باسمک هاج عرفّ البیان فی الامکان و ماج بحر العرفان بان تؤیّدنی علی ما امرتنی به فی کتابک و توقّفتنی علی ذکرک و ثنائک بین عبادک ای ربّ ترانی متمسکاً بحبل فضلک و متشبّهتاً بذیل عنایتک اسئلك بالاسم الّذی به سرت نسماک الکریم علی العالم و فاحت نفحة قمیص الظهور بین الامم بان تجعلنی فیکلّ الاحوال ناطقاً بذکرک و ناظراً الی شطر فضلک و عاملاً بما امرتنی به من مطلع وحیک ای ربّ انا المسکین الّذی اراد جودک و الطافک و الفقیر الّذی سرع الی بحر غنائک اسئلك بان تکتب لی ما کتبه لاصفیائک الّذین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا دونک انک انت المقنن الّذی لا تعجزک شئونات العالم و لا تمنعک اشارات کلّ غافل مریب لا اله الا انت الغنیّ الغالب المقنن القدر انتهى

انشاء الله موفّق شوند بقرائت این مناجات و راضی باشند بما اراده الله له انه لهو الغفور الکریم

و همچنین ذکر صلوتیکه جناب میرزا محمد نوشته بودند دیده شد و بساحت اقدس فائز این جواب از مطلع عنایت ظاهر یا محمد قد رأینا ما ارسلته لدى المظلوم نسل الله تعالی بان یعرفک ما ینفعک و یعلّمک ما یهدیک الی صراطه المستقیم سدره الحکمه و اصلها و فرعها و غصنها عرفان الله جلّ جلاله و عظم شأنه و کبر کبریّاته و انه لا یعرف بدونه و لا یوصف بما عند النّاس فاعلم بانّ کلّ الاذکار و الاوصاف و العرفان یرجع الی سفرائه و یتتبی الی اولیّائه الّذین ارسلهم الی عباده و خلقه طوبی لمن عرف هذا المقام الاعلی و فاز بما اراده الله مالک الاسماء و فاطر السّماء انشاء الله باید جهد نمائید تا بحکمتی فائز

شوید که آنجناب و سایر خلق ظاهراً و باطناً از او منتفع شوند و نصیب برند حکمت اهل ایران که بعضی از علمای اعلام علی قولهم بآن ناطقند محض حرف بوده و هست قد بدئت من اللفظ و ختمت الیه یشهد کلّ عارف بما شهد المظلوم فی هذا السّجن المتین انشاء الله بعنایت عالم حقیقی از دریای علم الهی بیاشامی و از آفتاب حقیقت منیر و روشن باشی بعضی از حکمای ایران بعض کلمات حکمای قبل را از اینمظلوم سؤال نموده‌اند و شخص سائل در خدمت حکیم سبزواری تحصیل نموده اینمظلوم در اوائل بجواب اینگونه سؤالات مشغول میشد باری در جواب سؤالشان از بسیطة الحقیقه ذکر شد آنچه که هر ذی بصر و ذی سمعی مشاهده و استماع نماید او را بافق هدایت دلالت کند مع ذلک از شخص سائل اثری ظاهر نه فاسئل الله الذی لا اله الا هو بان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی انه مالک العرش و الثّری و سلطان الآخرة و الاولی جمیع ناس از رحیق انصاف گذشته‌اند و بصدید اعتساف مشغولند عالم را جاهل و جاهل را عالم دانسته‌اند و در بیدای غفلت و جهالت هائم و بما تأمرهم اهوائهم عامل الا من شاء الله مالک الوری و السّلام علی من اتّبع الهدی انتهى

حسب الامر آنکه از اینگونه اشخاص مطمئن نشوید چه که مقصودشان حرفیست که گفته شود چنانچه معلوم و واضع و مبرهن شد آنچه ذکر شد جواب داده میشود و لکن ارض جز قابل انبات نه یشهد بذلک کلّ عالم بصیر انتهى  
عرض دیگر آنکه عریضه حکما را که ارسال داشته بودند عریض ایشان بعضی از قبل و قبل رسیده و جواب از ساحت اقدس حیاً و میتاً ارسال شد و همچنین در این ایام از ارض هم تفضیلی از ایشان و اقبالشان معروض داشته‌اند جواب ارسال شد جمعی از ابناء خلیل و ملائک کلیم اصنام اوهام را شکستند و بافق یقین توجه نمودند انشاء الله حق جلّ جلاله کل را هدایت فرماید تا این ضعیفیکه بر دین اسلام عارض شده بقوت و غلبه مبدل گردد انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا اله الا هو العزیز الحمید

و اینکه در باره جناب محمد از اهل کابل مرقوم داشتید لدی العرش عرض شد و این کلمات عالیات در جواب صادر یا محمد اینمظلوم جمیع اهل عالم را بمالک قدم دعوت نمود و بآنچه سبب و علت آسایش خلق است هدایت فرمود و لکن ناس غافل باوهام و ظنون تشبّث نموده‌اند و از حقّ مبین اعراض کرده‌اند و هم را بجای یقین اخذ نموده‌اند و صنم را صمد دانسته‌اند و بان سجده کرده‌اند اینست شأن خلق قسم بافتاب افق سماء بیان اینمظلوم جز خیر محض اراده نداشته و جز امر بمعروف و ما یظهر به شأن الانسان تکلم نموده وارد آوردند بر او آنچه بر احدی وارد نیامد قد سمعنا فی سبیل الله صلیل سیوف الاعداء و صهییل خیول الاشقیاء و صبرنا بفضلها و عنایتها و نسله فی کلّ الاحوال بان یؤید العباد علی ما اراد و یوفّقهم علی ما یحبّ و یرضی انه مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی انشاء الله آنجناب بیصر حدید و قلب منیر و صدر منشراح در امر الله نظر نمایند و تفکر کنند شاید بلغالی بحر معانی فائز گردند انا سمعنا ذکرک ذکرناک بهذا الذکر الذی به فُتح باب العرفان علی من فی الامکان تعالی الرحمن الذی ظهر بمظهر امره المبرم الحکیم سوف تفتنی الدنیا و ما فیها من الرّخارف و النّفوس و العلوم و الفنون و یرقی الامر لمن شهد بذاته لذاته قبل خلق الاشیاء انه لا اله الا هو العزیز العلیم و للکلّ ان یتمسکوا بالحکمة و یعاشروا مع العباد بالروح و الرّیحان و یعرفهم بالحکمة ما هو المستور عن انظر العاقلین الحمد لله ربّ العالمین انتهى اینکلمات عالیات مخصوص جناب سید محمد از اهل کابل مرقوم شد و لکن فرمودند امثال این نفوس بسیار مشکل است بملکوت ایقان صعود نمایند و لله تکلم کنند و الی الله توجه نمایند بسیار از این نفوس ذکرشان در مراسلات احبّای الهی بوده و الواح متعدّده مخصوص هر یک نازل و بعد بهیچوجه خبری از آن نفوس اصفا نشد از حقّ جلّ و عزّ بطلید تا ناس را مؤید فرماید بر آنچه رضای او در اوست اقلّاً اینقدر ادراک نمایند که فساد و نزاع و جدال شأن حق و اولیای او نبوده و نیست انسان باید در صدد اصلاح برآید انه بمنزلة البصر بین البشر کذلک ذکر من قبل و فی هذا الحین انتهى

عرض ديگر حضرت غصنين اعظمين اكبرين امنعين اقدسین روحی و ذاتی و كینونتی لتراب اقدام عزهما الفداء بابدع  
ذکر و ابھی تکبیر آنحضرت را ذاکر و همچنين جميع طائفان و عاکفان عرض خلوص و تکبیر لا نهاییه معروض میدارند البهَاء  
علی حضرتکم و علی من معکم و اهلکم و علی کلّ من عمل بالمعروف و اتّبع ما أمر به فی کتاب اللّٰه ربّ العالمین

خادم

۳ ربیع ۲ سنه ۱۲۹۸



## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

ناصره

حبيب فؤاد جناب آقا علی اکبر علیه سلام الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

هو الله تعالى شأنه العظمة والاعتدار

حمد مقدّس از حدود حضرت محمودیرا لایق و سزااست که باسمش مقام محمود ظاهر و بمقامش مقام و رفعاها مقاماً علیاً باهر اوست قائممقام حق جلّ جلاله ما بین خلق اوست ختم رُسل و شاه سُبل باو حجاز منور و مجاز بحقیقت مبدل بطحا بآب معارف فائز و یثرب بضیاء آفتاب ظهور مزین علیه و علی آله و اصحابه صلوة الله و سلامه و فضله و الطافه و رحمته و احسانه و بعد نامه آنحبيب فؤاد رسید فرح لا نهایه دست داد از صحت شما روح راحت یافت و از مولود شما قلب بشارت لله الحمد نعمت و رحمت فضل و عطا در صباح و مسا بر دوستانش مبدول فرموده و میفرماید السن عالم و اقلام امم از ذکر اینمقام عاجز و قاصر بعد از عرض امام وجه مولی لسان شفقت باینکلمه مبارکه ناطق یا علی اکبر نعمت لا تحصی و عزت لا تفنی مخصوص اولیای حق بوده و هست قسم بافتاب افق بیان مخصوص انبیا و احبای ایشان اسما و صفات الهی در عالم ظاهر و باهر العزة لله و لرسوله و للمؤمنین عزت همشأن میطلبد جمیع صفات طالب محل و عاشق مقامند و مقام و محل اولیا و اصفیای الهی بوده و هستند آنک اذا سمعت ندائی و شربت رحيق بیانی قم ثم ولّ وجهک الی القبلة و قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیتنی الی صراطک المستقیم و علمتني عرفانک و الاقبال الیک و عرفتني توحید ذاتک و تقدیس نفسک اسئلک بمشارق امرک و مطالع فضلک و مهابط علمک و حکمتک بان تبارک لی ما اعطیتني بجدوک و عطائک و قدر لی و لامها و لها خیر الآخرة و الاولى آنک انت مولی الوری و آنک انت السامع المجیب و اما الورقه سمیناها ظهوریه انتهى

الحمد لله آنحبيب فؤاد مورد عنایت و الطاف واقع اینفانی از حقّ باقی میطلبد برکت و نعمت از سماء عطا عطا فرماید اوست معطی و اوست کریم ورقه اهل علیها سلام الله را سلام میرسانم و از برای او توفیق طلب مینمایم السلام و الثناء علیکم و علی من معکم و علی عباد الله الصالحین

خادم

فی ۲۵ شهر ربیع ۱ سنه ۱۳۰۵

قدری هم نبات عنایت شد این شیرینی شما امّا شیرینی ما با شماست این طلب ما از حق میطلبم شما را تأیید فرماید تا وقتی از اوقات عالم ادا فرمائید

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

النَّاطِرُ إِلَى وَجهِ اللَّهِ الْبَهِيِّ جَنَابِ الْوَرَقَاءِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ مَالِكِ الْعَرْشِ وَالْقَرِيِّ

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْإِبْهِيِّ

حمد مقدّس از ذکر و اصغا مالک اسماء را لایق و سزاست که از آفتاب آسمان علم عالم انسان را منور فرمود و سماء دانائی را بانجم بینائی مطرّز نمود جهان دانش نزد قطرهئی از دریای دانائی او خود را جاهل و ابکم و الکن مشاهده نماید و عالم بینائی نزد ظهور نقطه کتابش خود را اعمی و اصم ملاحظه کند عند ظهور اختیارش یفعل ما یشاء متحیر و مبهوت و عند بروز اقتدارش یحکم ما یرید منصعق و مطروح عرصه معانی از حرکت قلم اعلی متزلزل و ملکوت عرفان نزد اشعه انوار شمس بیانش خاضع و خاشع نسیم قمیصش حدائق قلوب عشاق را تازه و خرم نموده و عرف عنایتش ممالک جان را معطر فرموده از یک ذکرش آسمان دانش مرتفع گشته و از یک ندایش جهان پژمرده تازه شده زهی جسارت که خادم فانی در این مقام نطق نماید و زهی خسارت که خود را از اهل حیات شمرد مردگانیم در فنای عشق افتاده و مدهوش تا کوثر بیان چه کرم مبذول دارد هیکل فانی را بعدم راجع کند یا حیات پاینده عطا فرماید الأمر بیده یعطی و یمنع و هو الأمر الحاکم النَّاطِرُ الشَّاهِدُ الْخَبِيرُ

از حقّ جلّ جلاله فضل و رحمت و شفقت و عنایت و الطاف و مواهبش را این خادم فانی سائل و آمل است در لیالی و ایام بکمال عجز و ابتهال تأیید اصفیا و اولیا را مسئلت مینماید تا کل بذکر و ثنا و خدمت امر قیام نمایند و به ما اراده الله عامل شوند انشاءالله امید است که نفوس مقدّسه منقطعۀ مطمئنۀ از ریح بیان سرمست شده در عرصه امکان درآیند و جمیع ادیان را بافق رحمن هدایت نمایند حبّذا هذا اليوم المبارک حبّذا هذا اليوم المقدّس الَّذی فیه سرت التّسمه و نطق لسان الأحدیة و ظهر ما کان مکنوناً فی خزائن قدره ربّنا المقتدر القدير

سبحانک یا من الیک توجّهت الأشياء و بک انشقت الأرض و انفطرت السّماء و الی بحر اسمک الأعظم سرعت حقائق الأسماء اسئلک باسمک القیوم و سلطانک المهیمن علی ما کان و ما یرکان بأن تکتب لأولیائک من قلمک الأعلی ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى ای ربّ تری احبتک بین اشقیاء خلقک و تسمع صریخهم و ضجیحهم و حنینهم فی ایامک اسئلک بالاسم الَّذی به سخرت الوجود من ممالک الغیب و الشّهود بأن تکشف الحجاب عن وجوه عبادک و خلقک لیتوجّهوا الیک و یسمعوا ندائک الَّذی ارتفع بین الأرض و السّماء ای ربّ خلّصهم عمّا یمنعهم عن التّقرب الیک و الوفود فی فناء قباب عظمتک ای ربّ فاکشف لهم کما کشفتم لأولیائک و عرفهم نفسک و ما اظهرته بقدرتک و سلطانتک انت الَّذی لا تعجزک الشّئون و لا تمنعک الاشارات تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و عندک علم کلّشیء فی کتاب ما اطّلع به الا نفسک لا اله الا انت العلیم الخبیر

یا محبوب قلبی و حبیب فوادی قد اخبرنی صغیر طیر بیانک و علمنی هدیر عندلیب ذکرک و ثنائک ما سرّنی بسرور عجز الخادم عن وصفه علی ما هو علیه یشهد بذلك محبوبک و محبوبنا و مقصودک و مقصودنا و مقصود من فی السّموات و

الأرضين فلما هزنتى ارياح المحبّة و اجتذبنى ما نطقت به فى ثناء مالك الأحدثيّة اخذت الكتاب و اقبلت الى العزيز الوهاب الى ان دخلت و حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فيه اذاً توجهت الى وجه المحبوب قال جلّ كبريائه يا ورقاء قد ظهر ما هو الموعود فى الكتاب و اظهر ما عجز عن عرفانه اولوا الألباب لعمره قد اتى بايات طاف حولها امّ الكتاب يا ورقاء انّ الكتاب ينطق و الناس هم لا يفقهون و الميزان ينادى و هم لا يشعرون و الصراط يصبح و هم لا يفقهون قد نبذوا الواح الله عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من مطالع الظنون الذين جادلوا بايات الله و نقضوا ميثاقه و انكروا امره الذى احاط الوجود قل هذا يوم فيه ماج بحر الحيوان امام وجه الرحمن و جرى فرات العلم و البيان عن يمين العرش ان انتم تعلمون هذا يوم فيه ظهر ما لا ظهر من قبل و اشرفت من افق سماء السجّج شمس الحكمة و البرهان و ملاء الأديان هم عنها معرضون قل يا اهل الأرض قوموا عن مقاعدكم ثمّ اقبلوا الى الأفق الأعلى تالله أنّه انار باسم ربنا الأقدس الأبهى اياكم ان تمنعكم شئوننا الورى عن مالك الغيب و الشهود قل أنّه ظهر بالحقّ و لا يمنعه ظلم العلماء و لا شوكة الأمراء و لا سطوة الذين اعرضوا عن الحقّ علام الغيوب قل هذا يوم البيان قوموا عن رقد الهوى ثمّ اذكروا مالك الأسماء أنّه خير لكم لو انتم تعرفون هذا يوم فيه قام كل قائم لخدمة الأمر و نطق كلّ ناطق بثناء الله المهيمن القيوم قل يا قوم ضعوا ما عرفتموه من قبل و خذوا ما ترونه اليوم فى مقامه المحمود يا ورقاء قد حضر العبد الحاضر بكتابك و قرأه لدى الوجه انّ ربك لهو السميع قد سمعنا ذكرك و ثنائك و مناجاتك و وجدنا عرف حبك و خضوعك و خشوعك و اقبالك الى الله ربّ العالمين قد شهد كلّ كلمة من كلماتك لعظمة الله و سلطانه و ظهوره و بروزه و كبريائه انّ ربك لهو العليم ان افرح بهذا الذكر الذى به جرى كوثر الحيوان فى الامكان و هدرت طير البقاء على الأغصان أنّه لا اله الا انا الفرد الخبير انا ذكرناك بعد رجوعك فى الواح شتى بذكر انجذبت به افئدة العارفين كن قائماً على خدمة امر ربك و ناطقاً بثنائه و هادياً الى سبيله المستقيم يا ورقاء در اياميكه ملاء بيان از سطوت اهل اديان مضطرب و پریشان اينمظلوم فرداً واحداً بر امر قيام نمود بشأنيكه منع علما و وضواى عرفا و ظلم امرا او را از ما اراد منع نمود انّ قلمى الأعلى قد جال فيكلّ الأحيان فى ميدان الحكمة و البيان الى ان اسمع الكلّ ندائه و اظهر للكلّ حجّته و برهانه در بعض سنين بلايائى وارد كه غير علم الهى از احصاى آن قاصر و عاجز مع ذلك قلم در ليالى و ايام از حرکت بازماند و لسان صمت اختيار نمود و چون كلمه عليها انتشار يافت و اعلام ذكر و ثنا بر اعلى الأعلام منصوب و شمس اطمينان فى الجملة اشراق نمود نعيم غراب و طنين ذباب از خلف حجاب ظاهر قسم بنداى مالك اسماء كه از شطر سجن مرتفعست بشأنى خوف و اضطراب نفوس غافله را اخذ نموده بود كه ديار بديار ميدويدند و از جبل بجبل پناه ميچستند حال بكمال ضعيفه و بغضا ظاهر گشته اند و در اضلال نفوس بهر وسيله ئى متمسكند عجب است از نفوسيكه بمصدر ظنون و مطلع اوهام تشبّث نموده اند قد خسر الذين كفروا بالله و آياته و سلطانه و عظمته و اقتداره و اتبعوا من هو اخسر منهم لدى الله العلى العظيم انتهى يا حبيب فؤادى فى الحقيقه عباد باوهام راغب ترند از ظهورات يقين جميع اهل بيان مطلعند كه اين عبد با نفس مستوره بوده و در سنين متواليه غير اين عبد كسى با او نبوده مع ذلك از نفوسيكه ابدأ اطلاع نداشته و ندارند آنچه بگويند ميپذيرند و از اينبعد تا حال احدى از آن نفوس سؤال نموده تا مطلع شود بر آنچه اليوم از او غافل و محجوب است فوالذى انطق الأشياء بذكره و ثنائه كه مطيعين مع قلت درايتشان چندين رتبه اعلى و ارفع از مطاعشان مشاهده ميشوند فوالذى نفسى بيده لله گفته و لله عرض مينمايم كه شايد بعضى بقوت بيان حجبات را خرق نمايند و بانوار فجر يوم الهى و ما ظهر فيه فائز شوند انشاءالله حقّ جلّ جلاله تأييد فرمايد تا بمقام اطفؤوا سراج الأوهام قد طلع صبح اليقين فائز شوند ولكن هيهات هيهات چه كه اغراض نفسانيّه اغماض آورد و حجبات اوهاميه قلب و بصر را از مشاهده منع نمود بعضى از احزاب كه باوهام و ظنون تربيت شده اند بسيار مشكلست نجات ايشان چه كه بسلاسل ظنون و قيود اوهام مقيد مشاهده ميشوند و حزب فرقان احجب از جميع ملل ديده ميشوند چه كه امام وجوههم قصص فارغة و عن ورائهم اخبار كاذبه و عن يمينهم اذكار ظنونيه و عن يسارهم افكار وهميه اين ايام در اينمقامات اينكلمه مقدسه مباركه از افق اراده منزل آيات

اشراق نمود قوله جلّ کبریائه از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند فرمودند طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل معجوله اینکلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم بچه مقام بود و افترا بچه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه مقدسه و ظهور توابع بمیان آمد بهمان تفصیلات که از قبل شنیدید حقّ انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتبّ از ابی لهب گذاشتند حال مدتها هم این لقب کذاب از برای آن ناطق صادق مابین آل فرعون خواهد بود این نفوس معجوله کذب بهمان تشبّهات متشبّهتند اصل مشیشان بهمان طریق و سیبل است باید نفوس مقبله را آگاه نمود تا مطلع شوند و بسواس حزب شیطان از ما اراده الله محروم نمانند قسم بروشنی آفتاب عدل مقصود اینمظلوم آنکه نفوس قویه بر امر قیام نمایند و ناس را از شرّ شیاطین حفظ کنند تا بمقامی وارد شوند که خود را از آنچه گذشته مستغنی مشاهده نمایند و غیر حقّ را معدوم و مفقود شمزند بگو ای دوستان بافق امر ناظر باشید و به ما ظهر منه اینست و صیّت حقّ دوستان خود را و در مقام دیگر اینکلمه علیا از افق سماء بیان مولی الوری اشراق نمود قوله جلّ کبریائه تا حال حجابیکه مابین اهل فرقان بوده تمام آنرا خرق نمودیم و اصنام اوهام را بتمامه نشکستیم اگر این دو واقع شود وربّ العالمین ملأ البیان بیرون انفسهم فی اسفل السّافلین بعضی را اصبع قدرت خرق نمود و عضد قوت از هم ریخت و لکن بسیاری باقی و برقرار است اگر استعداد در اهل بیان مشاهده میشد هرآینه کل بعرفان آنچه لدی الحقّ مذکور است فائز میشدند و لکنّ الله یشهد أنّهم احجب من حزب الفرقان و من سایر الملل و انا المحصى العلیم انتهى بشأنی اوهام اهل فرقان را احاطه نموده که هر صاحب قلمی از ذکر آن عاجز مخصوص حزبیکه خود را ناجی میشمزند اهل سنّه و جماعت را عقیده آست که حضرت قائم باید متولّد شود چه که میگویند از رسول الله روح ما سواه فداه حدیثیکه مدلّ بر وجود آنحضرت باشد در جابلقا و یا جابلسا و یا مقام دیگر دیده نشده بلکه حدیث سیّد البشر علیه بهاء الله مالک القدر و همچنین روایت شیخ اکبر مشعر بر تولّد قائم در بلاد عجم است چه مقدار از نفوس مقدسه را که بتولّد قائل شدند بظلم آشکار شهید نمودند عجب در اینست مع آنکه مشاهده مینمایند که فئه ناجیه فئه طاغیه باغیه بوده‌اند و عند ظهور امتحان از جمیع من علی الأرض اشقی و اضلّ مشاهده شدند چه که این فرقه غیر ناجیه جمال احدیه را در هوا آویختند و وارد آوردند آنچه را که اولین و آخرین از او احتراز میجستند بر اهل بیان لازمست که در آنچه مابین اهل فرقان بوده تفکر نمایند که شاید چشم حقیقی باز شود و ببیند آنچه را که دیدن آن لازمست در اینصورت از اهل بصر در منظر اکبر مذکور و الا حیوان اشرف از او از حقّ جلّ جلاله در جمیع احوال این خادم ذی الجلال سائل و آمل است که بکرم و شفقت و عنایت خود ملاحظه فرماید نه بمعرضین و منکرین و ما عندهم که شاید نسیم رحمت صبحگاهی در این یوم الهی مرور نماید و کل را بطراز مشاهده و عدل و انصاف مزین فرماید

اینکه در باره حضرت والد علیه بهاء الله الأبھی مرقوم داشتید چندی قبل در ساحت اقدس بابدع بیان مذکور و فائز شدند تفکر در خلوص و مقام آن نفس مقدسه نمائید که در مقامی واقع شدند که در ذهاب و ایاب جمال قدم توقّف میفرمودند و بابدع بیان ذکر مینمودند لعمر المحبوب هذا مقام عظیم و فضل عظیم هنیئاً له و مریناً لحضرتّه انّ الفضل بیده یعطی کیف یشاء انه لهو الغفور الکریم آن لوح مبارک مع جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله ارسال شد انشاء الله میرسد و بان فائز میشوند و همچه بنظر میآید که حین تنزیل خود جناب مذکور علیه بهاء الله حاضر بودند

و اینکه مرقوم داشته بودید که سواد آنچه ارسال شده بود باطراف فرستادید لدی الوجه مقبول افتاد فرمودند انشاء الله مؤید باشند بانشار آیات الهی و بیّنات و شئونات و ظهوراتش

و اینکه اراده توجّه بانجهات فرمودید بسیار محبوبست چه که ناس ضعیفند از بعض امورات مطلع نبوده و نیستند بسا هست که ظنین ذباب را از حقیف سدره منتهی فرق نمیگذارند شاید از ملاقات آنجناب حجابات خرق شود و فی الحقیقه بدیع شوند از جمیع جهات وقتی از اوقات اینکلمه محکمه متقنه مبارکه از افق فم مالک احدیه مشرق و ظاهر قوله جلّ کبریائه

مادامیکه خلق بیان باعمال و اقوال و اشارات و دلالات ملل قبل ناظر و ناطقند از امر بدیع و خلق بدیع و مقام بدیع و شأن بدیع غافل و محرومند و در مقام دیگر اینکلمه مبارکه مشرق و ظاهر آئی انا بدیع السموات و الأرض چه که بقبل و بعد شبیه بوده و نیست اینست بدیع من جمیع الجهات طوبی للعارفین و طوبی للفائزین انتهى و اینکه در باره دوستان ارض یاء بهاء الله عليهم مرقوم داشتید اینجواب از سماء مشیت الهی نازل

هو الأقدم الأعظم الأقدس العلیّ الأبهی

یا اهل یاء ان استمعوا نداء مالک الأسماء الذی ینادیکم فی السّجن الأعظم و یدعوکم الی مقام جعله الله مقدّساً عن اوصاف الملل کلّها و منزهاً عن اذکارهم و اشاراتهم أنّه لهو المقتدر الذی به نصب علم یفعل ما یشاء و ارتفعت رایة یحکم ما یرید طوبی لقویّ نطق بهذا الذکر الأعظم و لنفس اقبلت الی صراطه المستقیم انا دخلنا السّجن و دعونا کلّ الی الله ربّ العالمین علی شأن ما منعنا الجنود و لا الصّفوف و لا زماجیر الأبطال و الأمرآ و لا ضوضاء العلماء و العرفاء طوبی لعبد فاز بما اراد الله و ویل للغافلین هذا یوم فیهِ ظهرت الزّلازل و ناحت القبائل و صاحت الأرامل و اقشعرت جلود الذّین جادلوا بآیات الله و برهانه و انکروا کتابه الظّاهر المبین قل یا اهل البیان دعوا ما عندکم تالّله قد اتی الرّحمن ببرهان لا یقوم معه ما عند الأحزاب یشهد بذلك مالک الرّقاب فی هذا اللّوح العظیم قل انّ المظلوم ینهدیکم لوجه الله و یأمركم بما تقرّ به عیون الذّین اذا سمعوا النداء سرعوا الی الأفق الأعلى و اجابوا ربّهم النّاطق البصیر ایّاکم ان تمنعکم شئون الخلق عن الحقّ دعوا ما عند النّاس بهذا الاسم الذی ظهر به کلّ امر حکیم ان انصروا ربّکم الرّحمن بالحکمة و البیان هذا ما امرتم به فی سنین متوالیات و فی هذا اللّوح الذی ینطق امام وجوه العالم بما نطق لسان القدم أنّه لا اله الاّ انا العزیز الکریم انا حملنا الشّدائد و المحن فی السّرّ و العلن لارتفاع امر الله فلمّا ارتفع بالحقّ ظهر طنین الذّباب عن خلف الحجاب بما نوح به کلّ نبیّ و صاح کلّ رسول امین قل یا ملأ البیان ان انصفوا فی امر ربّکم الرّحمن ایّاکم ان یمنعکم ما منع اهل الفرقان عن التّوجّه الی البحر الأعظم و ایّاکم ان تحجبکم ما احتجب به الأمم اتّقوا الله و لا تتبعوا کلّ ناعق بعید ان اقبلوا بالاستقامة الکبری الی الأفق الأعلى لعمر الله هذا خیر لکم عمّا خلق فی الأرض و السّماء یشهد بذلك مالک الأسماء فی هذا اللّوح البدیع کم من عبد انجذب من آیات ربّه علی شأن ما خوّفته سطوة الأمرآ و لا شوکة الأقویاء سرعوا فی بیداء المحبّة و الوفاء و قالوا لیّک لیّک یا محبوب القلوب و لیّک لیّک یا مقصود من فی السموات و الأرضین كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده لیظهر ما کان مستوراً فی کنز الله و مسطوراً فی کتب المرسلین خذوا کتاب الله بقوّة من عندنا و قدرة من لدنا لعمر الله هذا یوم واعدنا من قبل بأن نجعلکم ائمة فی الأرض و نجعلکم الوارثین تمسکوا یا عباد الله بالحبل الأعظم و تشبّثوا بذیل الله المقتدر التقدير قوموا علی الأمر باستقامة لا تمنعها شئون العالم و لا شبهات المعرضین كذلك نورنا افق الکتاب بشمس ذکر ربّکم الفرد الخبیر قلم اعلى دوستان ارض یاء و اطراف آنرا ندا میفرماید و بأحسن اذکار ذکر مینماید که شاید ریحیق بیان رحمن بشأنی ایشانرا اخذ نماید که اشارات عالم و کلمات امم قادر بر منع نباشد باینکلمه طیّبه محکمه مبارکه که بمثابة غیث هاطل است از برای ریاض بیان رحمن ناظر باشید و از آن بیاشامید بچشمهای خلق حقّ منیع را نبینی و نیابی چشم از کل بردار تا بمشاهده و لقا فائز شوی امروز روزیست که اعمال و مراتب و مقامات کل ظاهر شده و میشود چه که ممیّز علیم ظاهر و مفصّل خبیر آشکار و هویدا جهد نمائید تا از فیوضات نامتناهیة قیّاض محروم نمایند و از آنچه سزاوار این یوم اقدس امع است ممنوع نشوید بساط اوهام ابسط از قبل مشاهده میشود و جنود ظنون اقوی از ماکان انشاءالله بعنایت رحمن مؤید شوید بر امریکه ذکر آن بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند الحمد لله یوم الله فائز شدید و نفعات قمیص وصال را ادراک نمودید نفوسیکه خود را اعلى الخلق و اعظمهم و اعزّهم و اکبرهم میشمردند از دریای دانائی محروم و از افق امر الهی محجوب و ممنوع و شما از رحمت مسبوقة و عنایت محیطه فائز شدید

بامریکه لمیزل و لایزال امل مخلصین و مقرّین بوده از حقّ جلّ جلاله در کلّ احوال مسئلت نمائید تا بر حفظ این درّ ثمین مؤیّد گردید و از ابصار سارقین و خائنین محفوظ و مستور دارید آنّه یقول الحقّ و یهدی السبیل لا اله الاّ هو العزیز الجمیل انتهی انشاءالله از عنایات لایتناهیة الهیة کوثر جذب و شوق و سلسبیل استقامت و اشتیاق از کلمات عالیات که از مصدر امر صادر شده کل بیاشامند چه هر نفسی فی الحقیقه بآن فائز شود جمیع عالم را معدوم مشاهده نماید و بر صراط الهی بایستد باستقامتیکه محرّکین عالم ضغینه و بغضا از حرکت او خود را عاجز مشاهده نمایند لعمر المحبوب از انوار امثال این نفوس افق قدرت و استقامت منیر و روشنست ملاحظه در قول ناعق نمائید برداشته بعدة خود نوشته دو کلمه از بیان و دو کلمه از فرقان اخذ مینمایند و آیه درست میکنند و باطراف میفرستند ملاحظه فرمائید که چه مقدار مردم را ابله و احمق میدانند که باین مزخرفات قائل است و معدّک او را حجّت و دارای بیّنه و برهان میدانند لعمرک یا حبیب فؤادی این خادم بسیار در ناس متحیر است آیا چه شده و خلق چه ارتکاب نموده‌اند که بارشاد چنین بی‌دانشی مبتلا گشته‌اند از اوّل دنیا تا حال مانند این شئون بدیعه و آیات منیعه دیده نشده و چشم بیان و بصر عرفان شبه آن مشاهده نکرده با یک لوح اقدس برابری نمینماید کلّ کتب یشهد بذلک من فاز بقطرة من بحر الانصاف عالم را آیات بدیعه منیعه احاطه نموده و معادل جمیع کتب سماوی آیات باهرات نازل و بر حسب ظاهر ظاهر آنچه از قبل واقع شده و یا از بعد بشود از قبل بکمال تصریح در کتاب الهی مذکور معدّک گفته و میگویند آنچه را که هیچ غافل معرضی نزد ظهور مظاهر نگفته و بی‌شمی این فئه باغیة طاغیة بمقامی رسیده که در ظهور مظهر و مرسل باینکلمات مزخرفات تکلم نموده و مینمایند حقّ انصاف عطا کند و بصر کرم فرماید

از جمله اخبار جدیده آنکه میرزا احمد ارض ک و راء شبی در مدینه کبیره بعد از استعمال بعض اشیاء آنچه نوشتجات معرض بالله نزدش بود آتش زده و گفته خوشم میآید فی الحقیقه بمثابه حریا مشاهده میشود معلوم نیست بآیّ جهة اراد و الی ایّ جهة یرید و بآیّ وجه توجّه و الی ایّ وجه یتوجّه انشاءالله حقّ جلّ جلاله ذیل امر را از امثال این نفوس مطهر دارد و یا از فضل و عنایت خود رحیق ایقان و اطمینان کرم فرماید آنّه لهو المعطی الکریم

اینکه در باره جناب آقا میرزا ع ب علیه بهاء الله مرقوم داشتید و ذکر محبتهای ایشانرا فرموده بودید و همچنین عنایت مخصوص از حقّ جلّ جلاله استدعا شده بود اینمراتب تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فیملکوت البیان قوله عزّ اعزازه لحاظ عنایت حقّ باو متوجّه الحمد لله امریکه اکثر اهل ارض از آن محرومند بآن فائز شدند چندی قبل بهمراهی جناب ابوالحسن یک لوح مخصوص شما و یک لوح دیگر باسم ایشان ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند وصیت مینمائیم او را بحکمت و استقامت انشاءالله موفق شوند باین دو امر عظیم و عنایت مخصوصه هم از سماء عنایت ظاهر خواهد شد آنّه لهو الفضال الکریم الحمد لله العلیّ العظیم انتهی

و اینکه در باره شهدای میان دوآب از حقّ جلّ جلاله مسئلت نمودید عرض شد و اینکلمات مشرقات از سماء مشیّت نازل یا قلمی الاعلی ان اذکر الذین اقبلوا الی افقی الابهی و سمعوا ندائی الاحلی و تمسکوا بعروتی الوثقی و تشبّثوا بأذیالی التوراء و توجّهوا الی وجهی بعد فناء الاشیاء و طاروا فی هواء محبة ربهم مالک الاسماء و شربوا من الکؤوس الحمراء خمر القضاء طوبی لکم بما فرتم بالغایة القصوی و المقام الاعلی و الرتبة العلیا نعیماً لکم و هنیئاً لکم بما یدکرکم محبوب العالم و الاسم الأعظم بما یجد منه کلّ مقبل عرف القمیص و کلّ ذی شمّ رائحة اسمی الرّحمن الرّحیم اشهد انکم فرتم بعرفان الله فی ایام فیها ناحت الاشیاء و الملاء الاعلی بما ورد علی الذین اخذوا کتاب الله بقوة من عنده و انفقوا ما عندهم فی هذا السبیل المستقیم ان افرحوا فی الرقیق الاعلی بما یدکرکم مولی الوری فی هذا السجن الّذی سمی بکلّ الاسماء و بالسجن الأعظم فی کتاب الله العزیز الحمید قد سفکت دمائکم از کانت ممزوجة بمحبة الله و صعدت ارواحکم از کانت معطرّة بنفحات الایام و طرحت اجسادکم از کانت مزینة بطراز الشهادة فی هذا الأمر الّذی به انفق المقرّبون و المنخلصون ما عندهم و لهم كذلك نطق

لسان العظمة بذكرکم و تنائکم انه لهو الغفور الکریم النور المشرق من افق سماء رحمة الرحمن علیکم یا مظاهر السماء فی الامکان و مشارق العرفان بین ملاء الأديان انتم الذین ما منعکم منع مانع و لا شماتة مشرک سمعتم و سرعتم الی ان فزتم بالمقام الذی کان مسطوراً من قلم الله الفرد الخبیر نعیماً لکم و طوبی لکم و للذین یذکرونکم و یزورونکم بما نطق به لسان المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذین انکروا حقّ الله و اولیائه و اعرضوا عن الوجه اذ اشرق من افق الظهور بنور مبین

و نذکر الأمین الذی ذکرناه فی کتابی المبین انه سبق اکثر الخلق فی خدمة الله و امره و فاز بالعناية الّتی ما اطّلع بها الا المحصى الخبیر انا کتاً معه اذ صعد روحه الی الرقیق الأعلى و سقیناه الکوثر الأصفی مرّة بعد مرّة و احاطته رحمة ربّه علی شأن عجزت عن ذکره الأقلام یشهد بذلك من نطق و ینطق فیکلّ الأحيان انه لا اله الا هو العزیز الجمیل یا امین انت حرف من صحیفتی الحمراء و ذکر من هذا الکتاب الذی ینطق بالحقّ و یذکر احبائه بما یزورهم به الملاء الأعلى و الذین سجّدوا لوجه ربّهم مالک هذا الیوم البدیع طوبی لمن یذکرک و یتقرّب بک الی الله ربّ العالمین

یا ورقاء یا ایها الناظر الی الأفق الأعلى و الشارب ریحی المختوم من انامل عنایتی البیضاء قد ذکرنا العباد الذین سئلت الله ذکرهم و ظهور الطافه و عنایتهم لهم ان اشکر الله ربّک بهذا الفضل العظیم لک مقام عند ربّک العزیز الحمید انه یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی و یؤیّدک علی ذکره علی شأن تنجذب به الأفئدة و العقول ان ربّک لهو المقتدر القدير انتهى

اینکه در باره جناب میرزا محمد خان و جناب میرزا محمد علی مرقوم داشته بودید در ساحت امنع اقدس عرض شد و دو لوح اعزّ ارفع مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند و به ما اراده الله مؤیّد گردند و اینکه در باره جناب سبزی علی ذکر فرموده بودند و همچنین توجّه به زنجان و توقّف در آن ارض بجهة تبلیغ امر الله تمام اینمراتب معروض افتاد قال جلّ کبریائه بسیار محبوبست توجّه بان ارض چه که اکثری اطلاع ندارند و در معزلی از امر مشاهده میشوند انشاءالله بنار محبت رحمن سبب اشتعال شوید و قلوب متوقّفه پژمرده را از کوثر ذکر رحمن تازه نمایند جناب رسول علیه بهاء الله را از لسان اینمظلوم بطراز تکبیر مزین دارید قل لعمر الله انت المذکور لدى العرش و انت المسطور فی کتابی المبین لحاظ حقّ بتو متوجّه بوده و انشاءالله خواهد بود کن قائماً علی خدمة امر ربّک فی کلّ حال من الأحوال سوف یفنی ما تری و یقی لک ما ظهر من القلم الأعلى بدوام ملکوت الله العزیز الحکیم جمیع دوستان آن ارض را بطراز بیان مالک ادیان مزین کن نیکوست حال قلبیکه در محبتش مشتعل شود و لسانیکه بذکرش ناطق گردد بگو ای دوستان رحمن جهد نمایند تا هر یک بمثابه آفتاب از افق سماء استقامت مشرق و منیر مشاهده شوید بشأنیکه مشرک بالله و ما عنده و من معه را مثل قبضه طین مشاهده کنید اینست مقام استقامت کبری که آفاق الواح الهی بذکر آن منیر و روشنست انتهى یا حبیب فؤادی بعضی از نفوس ضعیفه در دیار آنجناب و حوالی آن در شفا جرف هار مشاهده میشوند چه که شنیدند آنچه را که قابل اصغا نبود و اخذ کردند از نفوسیکه از اطلاع عاری بودند هذا ما عرفت من تأویل بیانات منزل الآیات و عرضته لجنابک انشاءالله بذراعی قدرت و قوت و ایادی اقتدار الهی و بیانات شافیة کافیه از شمال ظنّ یمین یقین توجّه نمایند و از کوثر استقامت بیاشامند عجب است از مردم که از سها اشراقات و انوار شمس را سؤال مینمایند بفرمائید ای صاحبان بصر بخود شمس توجّه نمایند و او را باو بشناسید او در اثبات امرش محتاج بغیر نبوده دلیله آیاته و وجوده اثباته آیا اینکلمه را نشنیده‌اند و یا آفتاب عنایت را که از افق سماء ظهور مشرقست ندیدند و یا نفعات بیانات را ادراک ننمودند باری در اینظهور اعظم کل مأمورند بعین او باو نظر نمایند و او را بشناسند مع آنکه جمیع عالم کتابیست در اثبات این امر مبرم و جمیع اشیاء و کتب و صحف و زبر و الواح بأعلی البیان ندا مینمایند و کل را بشارت بایام الله میدهند و نفس المحبوب این خادم بل هر ذی درایتی از محتجین و اقوال آنها متحیر است آنچه اینعبد عرض نموده اگر بعضی از دوستان و آقایان ملاحظه نمایند بسیار محبوبست که شاید عباد را از تیرگی ظنون و اوهام فارغ نمایند و بصبح یوم الهی منور کنند اگر تفکر نمایند بر عظمتیکه در کلّ کتب در ذکر این امر امنع اقدس مذکور است



آگاه شوند در یکمقام میفرماید هذا يوم لا يذكر فيه الا الله وحده نفحات كاذبه که از قبل بوده ناس را از جوهر صدق در این یوم بدیع منبع منع نموده در اینمقام بیاناتی از لسان قدم ظاهر که اگر آذان واعیه اصغا نماید البتّه از ما عند التّاس فارغ و آزاد شود له الأمر و له العظمة و الاقدار و هو الحاكم علی ما اراد و هو القویّ القدير شب گذشته چند لوح از سماء علم الهی نازل و حاوی بعض اذکار بود که فی الحقیقه جان را میگداخت و جسد را مشتعل مینمود اینعبد فانی اراده کرد که سواد آنرا ارسال نماید بعد مجال نیافت چه که جمعی مسافرین موجود و هر یک الواح عدیده از سماء احدیّه استدعا دارند و این خادم فانی بتحریر آن مشغول بصد هزار لسان استدعا مینمایم که این فانی را تأیید فرماید تا از عهده این امر خطیر برآید آنه لهو المؤید القدير و یسئل الخادم ربّه بأن لا یمنع عباده عمّا ظهر فی الملک باسمه الأعظم العظیم

و اینکه مرقوم داشته بودید یکی از دوستان رسالهئی نوشته تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب الیوم آنچه نوشته میشود باید بکمال دقت ملاحظه نمود تا سبب اختلاف واقع نشود و محلّ ایراد قوم نگردد آنچه الیوم دوستان حقّ بآن متکلمند بر مسمع اهل ارضت در لوح حکمت اینکلمه نازل ان آذان المعرضین ممدودة الینا لیستمعوا ما یعترضون به علی الله المهیمن القیوم اینفقره خالی از اهمیّت نیست باید آنچه نوشته میشود از حکمت خارج نشود و در کلمات طبیعت شیر مستور باشد تا اطفال روزگار بآن تربیت شوند و بمقام بلوغ فائز گردند از قبل ذکر نمودیم که یک کلمه بمتابّه ربیع است عالم قلوب از او تازه و خرم شود و کلمه دیگر بمتابّه سموم ازهار و اوراد را بسوزاند انشاءالله مؤلفین از دوستان حقّ باید بنویسند آنچه را که نفوس منصفه پذیرند و نزد قوم محلّ ایراد واقع نشود انتهی

از آیه مبارکه تحریم که در کتاب الهی نازل سؤال شده بود تلقاء عرش عرض شد فرمودند اولی و محبوب آن بود که تلقاء وجه لساناً بشما ذکر میشد حال ذکر آن در مکتوب جایز نه الی ان یأتی یومه انتهی و همچنین از این آیه مبارکه سؤال شده بود قوله عزّ اجلاله اذا غیض بحر الوصال الی قوله عزّ اعزازه الّذی انشعب من هذا الأصل القویم مقصود الهی حضرت غصن الله الأعظم و بعده حضرة غصن الله الأكبر روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدومهما الفداء بوده

و اینکه از اغصان الله و افنانه سؤال فرموده بودید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند تا حال آنچه ذکر افنان از قلم اعلی جاری شد مقصود نفوس منتسبه بنقطه اولی بوده چه که در این ظهور کل را بافق اعلی دعوت نمودیم و ببحر اعظم هدایت کردیم در اول ایام مناجاتی مخصوص ایشان نازل و در آن مناجات توفیق ایمان و عرفان از برای ایشان مقدر انشاءالله به ما اراده الله عامل باشند و بر این امر اعظم اعظم ثابت و راسخ طوبی لهم بما سمیناهم بهذا الاسم الّذی تضوّعت منه رائحة الرّحمن فی الامکان و ایشان را باین سدره نسبت داده ایم فضلاً من لدنا علیهم فاسئل الله بأن یحفظهم من اشارات القوم و شبهات العلم و فضّلنا بعضهم علی بعض فی کتاب ما اطّلع به الا الله ربّ العالمین و سوف یظهر ما قدر لهم من لدن مقدر خیر و نفوسیکه حال بسدره منتسبند به ذوی القربی در کتاب اسماء مذکور اگر به ما اراده الله عامل باشند طوبی لهم بما قبلوا و فازوا و لهم ان یسئلوا الله بأن یحفظهم و یوقّهم علی الاستقامة علی ما هم علیه امروز روزیست که جمیع نفوس باید جهد نمایند تا بکلمه رضا از نزد مالک اسماء فائز شوند و مقصود از اغصان موجوده و لکن در رتبه اولیّه غصنین اعظمین بوده و هست و نفوس بعد از اثمار و اوراق شمرده میشوند و در اموال ناس از برای اغصان حقّی نبوده و نیست انتهی و این آیه مبارکه ذکر شده بود قوله جلّ کبریائه ان ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الأصل القویم مقصود از کتاب کتاب اقدس و فرع منشعب غصن بوده انتهی

در باره صوم مسافر و حدّ سفر این سؤال شده بود (حدود سفر و مسافر بیان شود که اطلاق اسم سفر بر چه مسافر میشود و در بین مسافرت هر گاه در محلّی چند روز اقامت شود تکلیف او چیست و در روزیکه مسافر قصد سفر میکند مثلاً وقت ظهر یا بعد از ظهر مسافر میشود تکلیف او در آن یوم از صبح الی ظهر چیست) حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی

معین شده یعنی از مقامیکه حرکت مینماید تا مقامیکه اراده وصول بان نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفع است و اگر مسافر در محلّی توقف نماید و معین باشد توقف او تا نوزده یوم باید صائم شود و اگر کمتر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صیام در محلّی وارد شود و اراده نماید یکشهر بیان در آن ارض توقف کند باید سه روز افطار نماید و بعد مابقی ایّام صوم را صائم شود و اگر در وطن خود وارد شود باید همان یوم صائم گردد و یومیکه قصد سفر مینماید آن یوم صوم جایز نه عرض اینفانی آنکه آنچه اسامی در مراسلات آنجناب از قبل و بعد مرقوم بود و باینفانی رسید جمیع در ساحت اقدس عرض شد اظهار عنایت فرمودند و ارسال گشت یک لوح امنع اقدس هم مخصوص جناب آقا سبزعلی نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند استدعای اینفانی آنکه خدمت جمیع بهر قسم که لایق و سزاوار است عرض فنا و تکبیر اینعبد را مذکور دارند امورات غریبه عجیبه از جزیره معروفه ظاهر شده در این ایّام خبر جدیدی رسید که سبب خجالت است و اینعبد از ذکرش شرم دارد بحقّ جلّ جلاله وامیگذاریم انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید جناب آقا سبزعلی الحمد لله حجاب را خرق نمودند و صنم وهم را شکستند و از ید روح الامین کوثر یقین آشامیدند انشاءالله باینمقام اعلی همیشه فائز باشند

حسب الامر آنکه در ارض زاء منتسبین جناب ابابصیر و آقا سید اشرف علیهما بهاء الله الابهی را از قبل حقّ تکبیر برسانید و نسبت بکل عنایة الله را اظهار دارید تا کل از انوار آفتاب حقیقت منور شوند و از دریای استقامت بیاشامند انه ولیّ المقرّبین و ولیّ المخلصین

جناب ناظر علیه بهاء الله در این ایّام وارد و در جوار ساکن

و اینکه در باره جناب حرف حیّ علیه بهاء الله مرقوم داشتید بعد از شرف زیارت حسب الامر و اراده مراجعت نمودند و بعد اذن خواستند که در مدینه کبیره توقف نمایند اذن فرمودند بعد از چندی بافق اعلی صعود نمودند طوبی له انه ممّن فاز بما اخبر به التّقطة الأولى روح ما سواه فداه و کان من الفائزین

و جناب ملا محمد علی ده علیه بهاء الله مدّتیست توجّه نموده اند و اخبار ایشان از مدینه الله و سایر جهات رسیده یا محبوب فؤادی ذکریکه در آخر کتاب آنجناب بود بعد از عرض مطالب مجدداً در ساحت عرش عرض شد اینجواب از سماء مشیت الهی نازل قوله جلّ کبریاؤه یا ورقاء یا ایّها الناظر الی وجه ربک الابهی قد سمعنا ما ناجیت به الله فی آخر کتابک طوبی لوجهک بما توجّه و للسانک بما تکلم ان اذکر ربک بین العباد لیجذبهم الذکر و البیان الی افق الرحمن و یقرّبهم الی مقام لا تمنعهم شئون الخلق عن الحقّ و لا شبهات الذین کفروا بالله العلیّ العظیم طوبی لک و لمن سمع قولک فی امر الله ربّ العالمین البهاء المشرق من افق البقاء علیک یا من فزت بالرحیق باسمی العزیز البدیع انتهى اظهار ذکر و ثنا و تسبیح و تکبیر و سلام خدمت دوستان مدینه و دیار الهی از جانب این خادم فانی بسته بعنایت آنمحبوب است البهاء علی جنابکم و علی ذوی قرابتکم و علی الذین وفوا بميثاق الله فی یومه العزیز البدیع و الحمد لله الفرد الواحد العزیز الحکیم

خادم

فی غرة شعبان سنة ۱۲۹۸

\*\*\*

۱۴ شوال سنة ۱۳۰۴

جناب عباسقلی خان علیہ بہاء اللہ

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

حمد مقدّس از ذکر و بیان بساط امنع اقدس حضرت مقصودی را سزاست کہ عالم را بکلمه علیا خلق نمود و بطراز بینش و دانش بیاراست له الحمد و البهآء و له العزّة و الثناء قوتش را شوکت امرا ضعیف نمود و ارادہ اش را ضوضاء علما منع نکرد از اول ایام امام وجوه انام از عالم و جاهل و صاحبان عزّت و ثروت و قدرت و عظمت قیام فرمود و بأعلى التّدآء کل را بافق اعلى دعوت نمود کجا بودند آن ایام نفوسی کہ الیوم بمعارضه قیام نموده اند لعمر مقصودی خلف دنان ظنون و اوہام و سبحات و حجبات منزوی و مستور و چون آفتاب برہان از مشرق ارادہ رحمن اشراق نمود با اسیاف بغضا از خلف حجاب بیرون آمدند ہر صاحب بصر و عقل و شعور انکار آنچه ذکر شد نماید چه کہ امر این ظهور اعظم هیچوقت مستور نبوده لازال دست اعدا مبتلا

سبحانک یا مالک الامکان و المستوی علی عرش العظمة و البرہان اسألک بتغرّادات حمامات فردوسک الأعلى بأن تؤیّدنی علی ذکر اولیائک و ثنائهم ای ربّ تری من اقبل الیک و اراد بحر علمک و شمس بیانک اسألک ان لا تخیّبه عمّا اراد انک انت المقتدر العلیّ الوہّاب

و بعد عرض میشود نامہ آن جناب در سجن عکّا باین خادم رسید و چون کلماتش گواہی داد بر اقبال و موّدت و محبّت آن جناب لذا باب سرور مفتوح و افق بهجت مشہود بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلى و ذرّوہ علیا نموده مناجات آن جناب را لیلہ چهاردهم شهر شوال المکرّم امام وجہ مالک قدم و مقصود عالم بعد از اشراق نیر اذن عرض شد و بشرف قبول فائز اینست بشاره کبری کہ عرض شد در آن حین این آیات محکمات و کلمات مشرقات از افق ارادہ مالک اسماء و صفات اشراق نمود قوله عزّ بیانه و جلّ برہانه

هو النّاطق من افقه الأعلى

یا ایّها النّاطر الی الوجہ عبد حاضر در این حین امام وجہ حاضر و قرأ ما ناجیت به اللّہ ربّ العالمین و ربّ العرش العظیم انا سمعنا ندائک اجیناک بما لا تعادله کلمات العالم و لا ما عند الأمم اشکر ربّک بما انزل لک فی السّجن الأعظم ما یقرّبک الیه أنّه هو الفضل الکریم لا یعزب عن علمه من شیء و لا تمنعه حوادث الدّنیاء و لا تحجبه سبحات اهل البغی و الفحشاء قد اشرق من افق الاقتدار بنور مبین به ظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مخزوناً فی خزائن عصمة اللّہ المقتدر القدير انا وجدنا من کتابک عرف محبّتی و قیامک علی ذکری و ثنائی بین عبادی و انا العلیم الحکیم طوبی للسان تزین بذكر المقصود و لأذن سمع ما ارتفع به التّدآء بین الأرض و السّماء و لعین فازت بمشاهدة آثاری و لقلب اقبل الی افقی المنیر اذا اخذتک نفحات بیانی و فزت بأیاتی قل

الهی الہی لک الحمد بما ذکرتی من قلمک الأعلى فی سجن عکّا اذ کنت بین ایدی الأعداء الذین اعرضوا عنک و جادلوا بأیاتک و انکروا ما انزلته فی کتابک اسألک یا مولی العالم بأنوار جبروتک و اسرار ملکوتک و بلائی اصداف بحر حکمتک و بمظاہر امرک و مشارق وحیک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال ثابتاً علی حبّک و راسخاً فی امرک بحيث لا تمنعنی سبحات الجلال و لا صلیل سیوف اهل الضلال ای ربّ تری عبدک مقبلاً الیک و منقطعاً عن دونک و ناظراً الی افق فضلک فأنزل علیہ من سحاب سمآء رحمتک ما یقرّبه الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنیّ المتعال

بلسان پارسی ندای الهی را بشنو لعمر الله هر نفسی باصفا فائز شد سطوت جباره و شوکت فراغه او را از مشرق نور احدیه و مطلع آیات قدمیه محروم نساخت بیقین کامل و نور مبین ظلمت اوهام را محو نمود اوست فارس مضممار بیان فراغه و جباره که در الواح نازل شده و یا بشود مقصود ارباب عمائمند یعنی علمائی که ناس را از شریعه الهی و فرات رحمت رحمانی منع نموده‌اند در علمای شیعه تفکر نما در قرون و اعصار یکدیگر را بر منابر سب و لعن نمودند و در لیالی و ایام بکلمه مبارکه یا قائم ناطق و چون عالم بانوار فجر ظهور منور کل با اسیاف ضغینه و بغضا قصد مقصود عالم و مربی امم نمودند منصفین میدانند که آن قوم چه کردند و چه گفتند حال هم در ایران بر جمیع منابر بسب و لعن مشغولند سبحان الله معرضین بیان هم بهمان اوهامات متمسک و متشبثند بر حزب الله واجب و لازم کمال جهد را در حفظ نفوس مبذول دارند که مباد بشبهات ناعقین و اشارات معتدین باوهامات حزب قبل مبتلا گردند مکرر این بیانات از مشرق علم الهی ظاهر که شاید مقبلین بطراز آگاهی فائز شوند و باسم حقّ جلّ جلاله خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کنند نسأل الله ان یؤتدک و یوفقک علی ما یحبّ و یرضی و علی ما یرتفع به امره بین عباده انه هو ولیّ المخلصین لا اله الا هو الملك الفرد الواحد الحقّ العدل المبین انتهى

لله الحمد آن دوست مکرم بانوار بیان مالک قدم منور و باثر قلم اعلایش مزین این نعمت کبری را السن عالم از عهده شکر برنیاید و این مائده عظمی را قلم وصف نداند و ادراک احاطه نکند یسأل الخادم ربّه و ربکم و ربّ العرش و الثّری ان یسقیکم ریحی البقاء انه هو مولیّ الأسماء و فاطر السّماء

و اینکه سؤال از روایت قبل نمودند که میفرماید العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً بعد از عرض در ساحت امع اقدس این کلمات عالیات از مشرق علم الهی اشراق نمود قوله تبارک و تعالی مقصود از باقی حروف ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بنیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظمأ نفس و هوی او را اخذ نماید اوست آن کلمه‌ئی که جمیع علوم و فنون در او مستور اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام هر نفسی باو فائز شد او فائز است بآنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت بعالم اراده تجلّی فرمود و از اراده بعالم لاهوت و از لاهوت بجبروت و از جبروت بملکوت و تجلّی آن بصورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بأنا المشهود ناطق اینست آن کلمه‌ئی که صدر مغلّین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه باین کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للفائزین و طوبی للعارفین و در یک مقام مقصود از آن علوم و فنون بوده این مظلوم در این ایام بتفسیر کلمات قبل مایل نه نظر بعنایتی که در باره آن جناب بوده ذکر نمودیم آنچه که عرف بیان الهی از آن متضوع و اگر نفسی در آن تفکر نماید و مستقیم شود از اصحاب سفینه حمرا مذکور و مسطور البهآء علیک و علی الذّین وفوا بعهد الله ربّ العالمین انتهى

عنایت حقّ از اشراقات انوار کلمات ظاهر و هویدا فضلش اخذ نموده رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده هل یقدر احد ان یشکره حقّ الشّکر او یحمده حقّ الحمد نفس شکر شکر لازم دارد چه که تأیید شکر از اوست و همچنین حمد انسان بصیر فی الحقیقه متحیر است در بدایع فضل فضال و عنایات غنیّ متعال اولیای آن ارض را تکبیر و سلام میفرستم و بفضل و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت میدهم و از برای هر یک تأیید میطلبم امروز اهل بهاء بحزب الله در زیر و

صحف و کتب و الواح مذکور و مسطور امید هست از فضل بیمنتهايش به ما ینبغی لأیامه و لأمره قیام نمایند تا از محبتشان عالم بنور محبت منور گردد و از اشتعالشان مشتعل ان ربنا هو المقتدر القدير و المؤید العليم البهآء و الذکر و الثناء علیکم و علی الذین شهدوا بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير

در این حین در نظر این خادم فانی جناب مخدوم مکرم آقا علی حیدر علیه بهآء الله آمد کأن جنابه حاضر امام وجه الخادم نسأل الله تعالی ان یؤیده و یوفقه علی ما یحب و یرضی ولكن این دعا قبل از ذکر بشرف اجابت فائز شده باری خدمت ایشان و جناب بیک علیه بهآء الله و جناب ع ب علیه بهآء الله و عط علیه بهآء الله و نفوس مذکوره در نامه ایشان سلام و تکبیر میرسانم و میطلبم از برای هر یک آنچه را که شبه و مثل نداشته ان ربنا الرحمن هو المقتدر الغفور الکریم حضرت محبوب فؤاد جناب امین علیه بهآء الله الأبهی در هر نامه ذکر ایشان و اولیای آن ارض را مینمایند فرمودند امین کتابت مبین در ذکر اولیاء الله رب العالمین خدمت جمیع اولیای آن ارض سلام و تکبیر عرض مینمایم مخصوص آقایانی که بطراز تخصیص من عند الله مزین و مشرف و مفتخرند البهآء علیهم و علی من یحبهم

\* \* \*

هو السامع من افقه الأعلى

حمد مقدس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که از قلم اعلی کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن مقبلین را حیوة ابدی عطا نمود و این قطره در مقام اول و رتبه اولی بهیئت نقطه ظاهر و از او علوم اولین و آخرین را از عالم غیب بعرضه شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد بحرف باء مؤانس گشت و باو علم انه لا اله الا هو مرتفع و رایت نصر و ظفر منصوب اوست مقتدری که اراده اش را قدرت کائنات و قوت ممکنات منع نماید طوبی از برای نفوسی که از سلسیل کلمه یفعل ما یشآء نوشیدند و خود را از عالم و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده نمودند انک اذا سمعت صریر قلمی الأعلى و شریف رحیق الوحی من كأس عطاء مولی الوری قل

سیحانک یا مولی الأسماء و فاطر السماء اشهد بوجدانیتک و فردانیتک و بعظمتک و اقتدارک اسألك بسراج امرک الذی به نور العالم و باسماک الأعظم الذی به هدیت الأمم ان تجعلنی فی کل الأحوال ناطقاً بثنائک و قائماً علی خدمة اولیائک و متمسکاً بحبلک ای رب تری اقبالی الی افقک و توجهی الی انوار وجهک اسألك ان لا تجعلنی محروماً عما کتبه لأصفيائک الذین ما منعهم سیوف الأعداء عن الاقبال الی افقک الأعلى و لا ضوضاء العلماء عن ذکرک یا مالک العرش و الثری و رب الآخرة و الأولى ای رب تری العاصی اراد بحر غفرانک و عفوک اسألك بکریمک الذی احاط علی العالم ان تغفر جریراتی و خطیئاتی و قدر لی ما یجعلنی مستقیماً علی امرک بحيث لا یمنعنی ظلم المعتدین و لا شبهات المریین و لا اشارات الذین کفروا بیوم الذین ای رب لا تمنعنی عما اردت من سماء فضلك نور ارکانی بجدوک و رحمتک و قلبی بانوار نیر ظهورک انک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الا انت الغفور الکریم

نامهئی که بعد حاضر ارسال نمودی نزد مظلوم مذکور عرف اقبال و ایمان از آن متضوع از حق میطلبم از هر یک از احبای آن ارض ظاهر فرماید آنچه را که سبب هدایت خلق است و همچنین جاری نماید آنچه را که علت حیوة اهل عالم است لیس هذا علی الله بعزیز در سلمان و ابادر تفکر نما که بعد از قبول بچه مقام فائز گشتند عنایتش تمار را از اختیار نمود و عدلش ابرار را از اشرار اینست معنی کلمه یجعل اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم در اصحاب عیسی بن مریم تفکر نما باخذ اعشار و سمک مشغول بودند ولكن از پرتو انوار نیر برهان بمقامی رسیدند که عالم را صید نمودند چه که از خود و ما

عندهم گذشتند و به ما عند الله اقبال کردند و تمسک جستند اراده و مشیت خود را در مشیت الله محو و فانی نمودند و بخدمت قیام کردند قیامی که سطوت یهود عنود و عبده اصنام ایشان را از مالک ایجاد منع نمود از حق میطلبیم کل را تأیید فرماید و حفظ نماید و لکن بعضی از اهل بیان با سبایی که سبب تفریق و اختلافست مشغول اصل را گذاشته اند و در فکر آند عجلی یافت شود و بان تمسک نمایند و سبب فتنه آخری گردند باید کل از حق جلّ جلاله مسئلت نمایند آنچه را که سبب اعلاء کلمه و علّت استقامت بر آن است قلم اعلی ترا وصیت مینماید بآنچه سبب ابقا و ارتفاع است و دوستان آن ارض طراً را بحکمت امر نموده و مینماید لئلا یظهر منهم ما تضطرب به الأفئدة و التّفوس لازال اولیای آن ارض تحت لحاظ بوده و هستند انا ذکرنا الذی صعّد الی الله بذکر لا یتغیّر عرفه و لا تتقطع نفعاته انّها تكون باقیة بقاء الملك و المملکوت یشهد بذلک مالک الجبروت اذ استوی علی العرش بسطان مبین الذی سمی بمحمّد قبل علی فی کتاب الأسماء علیه بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرضین انا طهرناه عمّا لا ینبغی و رفعناه الی مقام عجزت عن ذکره الأقالم

و نذکر ابنک الذی سمی بمحمّد قبل حسن و ذکرناه بما نزل له فی هذا الحین امطار رحمة ربّه الغفور الکریم یا رفیع امروز کلمة الله از صد اولاد افضل بوده و هست جهد نمائید برضای دوست فائز شوید و ظاهر شود از شما آنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد گردد اینست اولاد حقیقی و قره عین حقیقی و ذریه حقیقی کذلک نطق المظلوم از احاطت به الأحران بما اکتسبت ایدی الظالمین یا اهل البهَاء لا تحزنوا من شیء الا فیما ورد علینا من جنود الغافلین انا صبرنا فی البأساء و الضراء و امرنا اهل البهَاء بالصبر الجمیل

امّ طفل را ذکر مینمائیم و بشارت میدهم بآنچه که در این ليله نازل شده البهَاء من لدنا علی الذین اخذوا كأس البقاء باسمی الأبھی و شربوا منها رغماً لكلّ غافل بعید و کلّ عالم مریب

\* \* \*

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

حمد مقدّس از ذکر و بیان مقصود عالمیان را لایق و سزاست که عالم را بانوار توحید منور فرمود و رایت عظمای آنه لا اله الا هو را بر اعلی مقام عالم برافراشت سطوت امرا او را منع نمود و از اراده بازنداشت رسل فرستاد و کتب نازل فرمود تا کل بصراط مستقیم فائز شوند و از برای عرفان نبأ عظیم در یوم قیام مستعدّ گردند له الحمد و المنّة و له الفضل و العطاء خلق فرمود و راه نمود تا کل فائز شوند بآنچه که مقصود از خلقت خلق بوده تعالی فضله و تعالی کرمه العمیم و جوده العظیم الصلوة و السلام علی سیّد العالم و مربی الأمم الذی به انتهت الرّسالة و النّبوة و علی آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً

و بعد جناب محمّد قبل علی علیه سلام الله وارد ذکر شما را نمود لذا این مظلوم مرّة آخری بان شطر اقبال فرمود لیستیک سلسبیل المحبّة من كأس الوفاء نسأل الله تعالی ان یؤیدک و یوفّقک علی ما یحبّ و یرضی انّه هو مالک یوم الدّین و ربّ العرش العظیم اگر دوستی یافت شود از قبل مظلوم سلام برسان ليقربّه السلام الی مولی الأنام و یؤیّده علی ما انزله فی الكتاب

\* \* \*

آقای مکرم حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

بِسْمِ رَبِّنا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد مقدّس از عرفان اهل امکان مقصود عالمیان را لایق و سزاست که بلا را مخصوص اولیا قرار فرمود طوبی از برای مقربین یعنی نفوسی که بسلم بلا بذروه علیا ارتقا جسته‌اند ایشانند اولیای حقّ جلّ جلاله لازال بافق اعلی ناظر بوده و هستند بأساء ایشان را از توجّه منع نمود و ضراء از اقبال بازنداشت بلکه حوادث عالم و مصیبات آن نار محبّت را مدد نمود و بر شعله افزود هر نفسی فی الحقیقه بر تغییر و تبدیل و فنای عالم آگاه شود او را هیچ شیئی از اشیاء پزمرده ننماید و از روح و ریحان بازندارد فرحش باللّه است و عیشش لله همدمش انا لله و مصاحبش انا الیه راجعون بعد از آنکه قلب بانوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبّت و مودّت حقّ جلّ جلاله پر گشت دیگر محل باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازلّه در آن وارد شود و یا داخل گردد

سبحانک یا نور العالم و منور العالم و مسخّر العالم و مذهب احزان الأمم اسألك بالاسم الأعظم الذی به سرت نسماست فجر عنایتک علی عبادک بأن تؤیّد افنانک علی الحضور امام وجهک و التمسک بما قدر لهم بحدوک و الطافک ثمّ احفظهم من شرّ اعدائک و شماتة الذین کفروا بک و بآیاتک اسألك یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بأن تفتح علی وجوهم ابواب عنایتک لتجذبهم نفحات بیانک الی مقام لا تحزنهم شؤونات الدّنيا و کدوراتها و لا تخمدهم اعمال الذین اعرضوا عن افقک الأعلى ثمّ وفقهم یا الهی علی ما یقرّبهم الیک فی کلّ الأحوال انک انت الغنی المتعال

روحی لذکرکم الفداء و لخدمتکم الفداء دو دستخطّ حضرت عالی از قبل و بعد رسید هر یک مفتاحی بود از برای مداین محبّت و مودّت و توجّه و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده تلقاء وجه عرض شد قوله تبارک و تعالی یا افنانی علیک بهائی و عنایتی در بلائی وارده بر نفس حقّ و همچنین آنچه بر انبیا وارد شد تفکر نما جذب محبّت الهی چنان اخذشان نمود که بلائی و رزایای عالم نزدشان مائده فرح و سرور محسوب اعراض عالم و انکار امم ایشان را از اقبال منع نمود و از فرح اکبر بازنداشت از حلاوت بیان رحمن و ما قدر لهم عالم را معدوم و مفقود مشاهده مینمودند در هر حین باجنحه ابتهاج قصد معراج که مقام قرب و لقااست میفرمودند و اگر عوالم و شؤوناتش منحصر باین عالم بود هرگز خود را بین ایادی اعدا تسلیم مینمودند قسم بآفتاب حقیقت که از افق سماء سجن مشرق و لائحتست لازال آن جواهر وجود در مقام تسلیم و رضا واقف و قائم بودند بشأنی که ظلم و تعدی اهل عالم ایشان را از استقامت بر امر بازنداشت چون قلب ببحر اعظم متصل شد عالم و ما عند الناس را بمتابّه ظلّ مشاهده نماید که عنقریب فانی شود و زوال پذیرد شاید آنچه وارد شده بر شما سبب و علّت ظهورات عنایات غیبیه الهیه شود شما باو منسویید آنچه بر شما وارد شده بعد از ایقان و اقبال بوده لعلّ یحدث بذلک ما تقرّ به العیون و تفرح به القلوب بر اسرار حکمت بالغه احدی مطلع نه یشهد بذلک هذا المظلوم فی هذا السّجن البعید قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متمسکاً بک و تری ضعف اولیائک و قوّه اعدائک و ظلمهم فی بلادک اسألك بحركة قلمک الأعلى الذی به سخّرت الأشیاء و بنفوذ آیاتک الکبری بأن تؤیّدنی علی ما یقرّینی الیک ای ربّ ترانی فی بحبوحه الأحران اسألك بأن تنزل لی من سماء عطائک ما یجعلنی طائراً فی هوائک و منجذباً بآیاتک و لانذا بحضرتک ای ربّ قدر لی من قلمک الأعلى ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انا الذی یا الهی اعترفت بوحدانیتک و فردانیتک سبقنی علمک المحیط و تعلم ما یرفعنی و یوقّنی علی ما تحبّ و ترضی انک انت مالک العرش و الثری لا اله الا انت المقتدر العلیم الحکیم انتهى

فی الحقیقه عواقب امور از ادراک و ابصار مستور غیر حقّ جلّ جلاله آگاه نبوده و نیست بسا میشود از این احزان ابوابهای فرح و سرور و بهجت و ابتهاج مفتوح گردد الیوم هیچ مقامی و هیچ فضلی و هیچ شأنی اعظم از آنچه بافنان عطا

شده نبوده و نیست وقتی از اوقات این کلمه علیا از لسان مولی الوری در این مقام استماع شد قوله تبارک و تعالی یا عبد حاضر بسا بُعد که حقّ جلّ جلاله آن را علّت قرب قرار فرمود و بسا حزن را که سبب فرح اعظم نمود و چه مقدار بساط هم که بانبساط تبدیل شد الفضل بیده و فی قبضة قدرته یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العلیم الحکیم انتهى این خادم فانی در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید آنچه را که جان از او مسرور و تازه گردد انّ ربّنا الرّحمن هو المشفق الکریم در فقره وجه حضرت ورقة العلیا علیها من کلّ بهاء ابهات بحضرت افنان کبیر علیه من کلّ بهاء ابهات امر شد که بنویسند به ارض یاء نزد هر نفسی باشد بمخدره کبری والده آن حضرت داده شود چندی قبل این فقره القا شد از حقّ میطلبم نفوس را مؤید فرماید بر عمل بانچه از سماء امر نازل

نامه جناب ملا شفیع علیه بهاء الله که ارسال فرمودند در ساحت امنع اقدس عرض شد و جواب نازل در کره بعد ارسال میشود و همچنین یک لوح مبارک مخصوص مخدره کبری علیها بهاء الله الابهی نازل و ارسال شد الحمد لله در هر حال مذکور بوده و هستند چندی قبل از حکومت ظالمی ضرر وارد و در هر یوم احدائی و بلائی ظاهر و مشهود بدله الله امرأ من عنده انه علی کلّ شیء قدیر مقصود آنکه آن حضرت هم در احزان با سدره شریک بوده اند خدمت حضرات آقایان افنان آن ارض تکبیر و ثنا و بهاء عرض مینمایم و همچنین خدمت اولیای آن ارض از حقّ میطلبم آن اطراف را از نور افنان منور فرماید و عالم جدید ظاهر نماید اوست مقتدر و توانا لا اله الا هو مالک العرش و الثری البهائ و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم و یسمع قولکم فی امر الله ربّ الکرسی الرقیع

خادم

فی ۲۶ شهر ذی الحجّة الحرام من سنة ۱۳۰۴



## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

۱۵۲<sup>۱</sup>

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَبْدَعِ الْأَمْنَعِ الْأَعَزِّ الْأَقْدَسِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

حمد مقدّس از عرفان کائنات حضرت مقصودی را لایق و سزااست که بیک نظر عنایت ذره را بطراز آفتاب ظاهر فرماید و قطره را دریا نماید و اگر نعوذ بالله عنایت مخصوصه خود را منع فرماید معنی کلّ شیء هالک الا وجهه هویدا گردد پاک و مقدّست ساحت اقدسش از ذکر فصحا و بلغای ارض هر عارف منصفی اعتراف نموده بر عجز و هر عالم صادقی اقرار نموده بر قصور سبحانه سبحانه عمّا یقولون المقرّبون و الموحّدون و المخلصون اوست مقتدری که بیک تجلّی از تجلّیات اسم اعظم عالم را منور فرمود و میزان را ظاهر نمود و صراط را امام وجوه عباد نصب کرد و بهمان تجلّی که در مقامی بکلمه ذکر میشود و در مقامی بمشیت و در مقامی باراده و امثال ذلک صور ظاهر و صیحه مرتفع و اهل قبور متحرک تعالی سلطانه و تعالی قدرته و تعالی عظمته قد خلق کلّ شیء بکلمه من عنده کیف یقدر ان یعرف منشئها و خالقها و مظهرها یسأل الخادم ربّه بأن یوفّق عباده علی الاقبال الی الأفق الذی انار بأنوار الوجه و البحر الذی ماج بأمره المحکم المتین

و بعد مکتوب آن جناب که تاریخ آن ۲۵ شهر صفر بود رسید و چون بذکر مقصود عالمیان فائز بود نهایت فرح و سرور حاصل شد انشاءالله از اشراقات آفتاب حقیقت و رشحات بحر عنایت محروم نباشید لازال کأس محبّت الهی را پی در پی بنوشید و بیاشامید و بنوشانید عجب است از ناس که مثل چنین یوم مبارکی را از دست داده‌اند و از عرفانش محروم مانده‌اند ابصار عباد ضعیف و شمس حقیقت در کمال نور و ضیاء از حقّ جلّت عظمته و جلّ سلطانه سائلم که چشمهای ضعیفه را قوت عطا فرماید تا از مشاهده آفتاب معنوی محروم نماند آنّه لهو المقتدر القدير و همچنین مکتوب دیگر که تاریخ آن دهم ۱۰ ربیع اول بود رسید و بعد از مشاهده و اطلاع به ما فیه بمنظر اکبر توجه نموده و بعد از اذن و اجازه تلقاء وجه مالک قدر عرض شد قال عزّ کبریائه یا ابالحسن ان افرح بما ذکرک لدی العرش مرّة بعد مرّة و توجه الیک وجه المظلوم من هذا السّجن البعید قد انزلنا لک فی القصر ما تضرّعت به نفحة الرّحمن فی الامکان و فی هذا السّجن ما اهتزّ به کلّ منجمد ثقیل ان لا تنظر الاّ الله و امره هذه کلمة به لاح افق اللّوح و ایضت وجوه المخلصین یا ابالحسن انشاءالله بکثر معانی و بیان که در کلمات الهی مکنون و مستور است برسی و از آن بیاشامی کل بکلمه الله ناطقند و لکن یک نفس باصغاء کلمه مبارکه قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون جان داد و نفس دیگر بعد از اصغاء آیات الهیه که از حدّ احصا خارجست از محلّ خود برنخاست از نفحات ایام محروم ماند و از انوار وجه بی نصیب بلفظ ذکر کوثر و سلسیل مینمایند و هر دو امام وجوه ظاهر و از آن بغایت بعید و دور قلم اعلی در کلّ احیان اهل امکان را نصیحت میفرماید بآنچه ظاهراً و باطناً منفعت آن بخود آن نفوس راجعست مع ذلک گوش را از اصغا منع نموده‌اند و چشم را بحجبات هواییه از مشاهده انوار محروم داشته‌اند یا ابالحسن ان اشکر ربّک بما یدک علی عرفانه و احضرک فی السّجن الأعظم تلقاء وجهه و اسمعک ندائه العزیز المحبوب خدمات شما بطراز قبول مزین

و این از نعمت بزرگ الهی است ان اعرف و کن من الشاکرین چه بسیار از عباد که بعرفان حقّ فائز نشدند و چه مقدار از نفوس که بشرافت عرفان فائز گشتند اما بر خدمت امر موفق نگشتند و چه مقدار از نفوس که بخدمت قیام نمودند و لکن از قلم اعلی ذکر آن ظاهر نه و تو الحمد لله باین نعمت بزرگ فائز شدی احقر اهل ارض اگر نفعه خلوص از او متضوع شود از طائفین عرش و از اهل بهاء لدی الله محسوب و مقبول است طوبی از برای نفوسی که ظنون و اوهام عباد ایشان را از بحر یقین منع نمود و ظلم اهل عالم از انوار ظهور محروم نساخت جمیع دوستان را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو یا احبائی تمسکوا بحبل الاستقامة بقدرتی و تشبثوا بذیل الاصلطبار باسمی الصّبار العزیز الحکیم قدر این ایام را بدانید و خود را از فیوضات نامتناهی محروم نسازید بکمال اتحاد بر امر الله قیام نمائید یعنی بذکر و ثنا و تبلیغ امرش مشغول باشید امری که الیوم سبب و علّت اعراض نفسی شود و یا علّت حزن گردد نزد حقّ مقبول نه بکمال روح و ریحان با عباد رحمن سلوک نمائید کذلک امرتم من قبل من قلمی الأعلی ان ربکم الرحمن لهو المقتدر المتعالی العلیم الخیر انتهی ای برادر مکرم الحمد لله بعنایت حقّ فائزی و بطراز امانت مزین از حقّ جلّ جلاله بخواهید که جمیع احبّاء را بآنچه الیوم لایق و سزاوار است مؤید فرماید تا شئونات فانیه و ظهورات آن ایشان را از ملکوت باقی محروم نسازد

اینکه در باب تجارت و ریح آن نوشته بودید معلومست چون آن جناب لله عمل نموده‌اند و از خود مقصودی نداشته‌اند برکت عنایت شد هر امری لله واقع شود البته اثر آن در ملک ظاهر میشود هنیئاً لک بما فزت بعرفان الله و برحیق الوصال اذ اعرض عنه کلّ غافل بعید از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم که آثار خدمات آن جناب را ظاهر فرماید ای حبیب من ملاحظه در فضل الهی نمائید مع آنکه احتکار منع شده و لکن چون آن جناب آگاه نبودند و آنچه را هم که عامل شدند لوجه الله بوده لذا بطراز قبول فائز شد و همچنین برکت عطا شد آنه لهو الفضال الکریم و امیدوار از فضل الهی بوده و هستم و مسئلت مینمایم که جناب امین و آن جناب را بنور امانت همیشه منور دارد

و اینکه در باره اهل ممقان نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن من ملکوت البیان

#### هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

یا احبّاء الله فی ممقان ان استمعوا نداء الرحمن الذی ارتفع فی هذا المقام الذی جعله المعتدون سجناً لمن يدع الناس الی الصّراط المستقیم انه یأمرکم بالبرّ و التّقوی و التّوجّه الی الأفق الأعلی بقلوب نورآء کذلک حکم محبوب الامکان انه لهو المقتدر علی ما یشاء لا تعجزه شؤونات الخلق و لا تمنعه حجبات الذین کفروا بالله ربّ العالمین هذا یوم فیہ انار افق الظهور و صاحت الأشیاء الملک لله المقتدر العلیم الحکیم نعیماً لمن نبذ العالم و اخذ ما امر به من لدی الله مالک الأمم انه من اهل البهائه فی لوح حفیظ انشاء الله بعنایت رحمن فائز باشید و از دوش فارغ و آزاد چه مقدار از نفوس منتظر ایام الهی بودند و چون نیر اعظم از افق عالم طالع جمیع امم اعراض نمودند مگر نفوسی را که حقّ جلّ جلاله بقدرت کامله خود حفظ فرمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید قدر امروز را بدانید اصنام اوهام را باسم مالک انام بشکنید و بافق یقین ناظر شوید وصایای حقّ را فراموش نکنید و لآلی کلماتش را در صدف قلب محفوظ دارید الحمد لله فضلش شما را بخود نگذاشته در لیالی و ایام بذکر و ثنائش مشغول باشید زود است که عالم ترابی و آنچه در اوست فانی و معدوم شود و آنچه از قلم الهی در باره احبّای او ثبت شده باقی و دائم ماند ان اجهدوا فیما ینفعکم و یغنیکم عن دونکم کذلک یأمرکم المظلوم فی هذا السّجن المتین

یا احبّاء الرحمن فی سیسان ان افرحوا بما یدکرکم القلم الأعلی فی ملکوت ربکم العزیز الوهاب تمسکوا بالعروة الوثقی و تشبثوا بذیل کرم ربکم مالک المآب تالله الحقّ قد انار افق الظهور و ینطق مکلم الطور فی هذا الیوم الذی کان موعوداً فی کتب الله مالک الرقاب طوبی لنفس نبذت ما منعها عن التّقوی و اخذت ما امرت به من لدی الله منزل الآیات طوبی لغریب

قصده الوطن الأعلى و لفقير سرع الى بحر الغنآء و لمقبل اقبل الى الكلمة العليا باذن الله فالق الأصباح كم من عالم منع عن بحر العلم و كم من محجوب سرع و شرب و قال لك الحمد يا ربّ الأرباب اشهد أنّك قد اظهرت مظهر نفسك و انزلت ما عجز عنه العباد و زلّت به الأقدام كذلك زينا افق البيان بيتر البرهان طوبى لمن وجد عرف القميص و تمسك بأمر الله العزيز المئان

انا نذكر احبائنا فى ارض الميم و التآء ليفرحوا بذكر الله مالک الأسمآء و يشكروه فى العشىّ و الاشراق قد انا سراج الله فى العالم تقرّبوا يا اهل الأرض و لا تتبعوا كلّ مشرك مكار انّ الذين منعوا العباد عن البحر الأعظم اولئك فى غفلة و حجاب قد نبذوا علم الله عن وراثتهم و اتبعوا الظنون و الأوهام خذوا ما امرتم به و دعوا الذين كفروا بالرحمن بعدما جاءهم بالحجة و البرهان تمسكوا بحبل الاستقامة فى هذا الأمر الذى به اضطربت النفوس و انارت وجوه الأبرار

ای دوستان انشاءالله بعنايت رحمن از كوثر حيوان كه در امكان باراده حقّ جارى شده بياشاميد و قسمت بريد امروز آفتاب كرم مشرقست و بحر جود مّواج خود را محروم مكنيد در جميع احوال بحبل ذكر متمسك باشيد و بنشأ حقّ جلّ جلاله مشغول شياطين ارض در اضلال عباد كوتاهى نموده و نخواهند نمود بايد لآلى محبّت او را باسم او محفوظ داريد تا دست خائنين آن را آلوده ننمايد و از طراوت بازندارد قدر اين ندا را بدانيد هميشه اين يوم ظاهر نيست و اين ندا مرتفع نه چه مقدار از اوليا و اصفيا كه در حسرت ندای الهى جان دادند و بآن فائز نشدند ان اعرفوا قدر تلك الأيّم و هذا الذّكر الذى نطق به لسان العظمة فى هذا السّجن العظيم و الحمد لله ربّ العالمين انتهى

آنچه آن جناب در باره اهل ممقان و سيسان و متانه استدعا نمودند الحمد لله بفيض اجابت فائز و مزين شد حسب الأمر اين خادم فانى نوشته ارسال داشت ولكن آن جناب بايد بكمال حكمت حركت نمايند و در كلّ احوال حكمت را از دست ندهند كه مباد امرى احداث شود و سبب اخماد نفوس مشتعله گردد ناس ضعيفند و از اراده حقّ غافل چه اگر بقطرهئى از بحر اراده مطلع و آگاه ميشدند جميع را مقبل مشاهده مينموديد بارى در كمال حفظ كلمات الهى را بر ايشان القا نمايند و آن نفوس را هم بحكمت امر نمايند نزاع و جدال جايز نبوده و نيست

اينكه در باره حضرت افنان آقائى جناب الف و حاء عليه من كلّ بهآء ابهاه نوشته بوديد از قبل حكم محكم صادر كه آنچه مرقوم فرموده اند عمل نمايند و وجوه ارض خاء بتمامها موافق ثبت كه در همين مکتوب ارسال ميشود قسمت شد و ايشان حسب الأمر بنفوس مذكوره رسانده و ميرسانند بايد آنچه نزد آن جنابست بايشان برسانند

و اينكه در ذكر جناب آقا محمّد صادق و سايرين نوشته بوديد عرض شد و شمس عنايت نسبت بهر يك مشرق و از قبل ذكرشان در ساحت اقدس بوده و آيات بديعه منيعه مخصوص ايشان نازل از حقّ ميطلبم جميع را به ما يحبّ و يرضى موقّ فرمايد و همچنين ذكر جناب آقا ميرزا غلامعلى عليه بهآء الله را نموده بوديد ايشان از نظر نرفته و انشاءالله نخواهند رفت ذكرشان در ساحت اقدس بوده اين خادم فانى از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل است كه ايشان را مؤيد فرمايد بر امورى كه سبب علوّ مقام و سموّ امر است رجا آنكه خدمت ايشان و ساير دوستان عليهم بهآء الله كه از كوثر تجريد نوشيده اند و بافق توحيد ناظرند از جانب اين خادم فانى تكبير برسانيد

و ديگر آنكه چند يوم قبل جواب مکتوب آن جناب بتفصيل ارسال شد و ذكر نفوسى كه در آن ورقه بود در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص هر يك فرداً فرداً حيّاً و ميتاً آيات بديعه منيعه نازل و ارسال شد انشاءالله بزيارت آن فائز شوند زندگان را حيوة تازه عنايت فرمايد و مردگان را ذكر باقى عطا نمايد له الفضل و الكرم و الجود و العطاء انشاءالله هميشه ايّام در ظلّ سدره مباركه ساكن و مستريح باشيد مکتوبى از محبوبى جناب نظ عليه بهآء الله باين فانى رسيد و جواب آن لو شاء الله عرض ميشود بايد آن جناب در امورات با ايشان مشورت نمايند و آنچه مصلحت دانند عمل كنند ديگر از جانب اين خادم فانى

خدمت حبیب مکرم جناب ورقا علیه بهاء الله تکبیر برسانید انشاءالله بعنایت حق بنار محبتش افسردگان را مشتعل نمایند و تشنگان را بفرات رحمت رحمانی دلالت کنند

و دیگر آنکه اراده چنین بود که در جواب دستخط محبوب معظم جناب نبیل قاین علیه بهاء الله عریضه معروض دارم ولکن مرقوم فرموده بودند که اراده حرکت دارند لذا تأخیر شد تا محل سکونشان معلوم شود اگرچه فی سبیل الله آواره‌اند یا لیت کنت شریکاً معه فیما ورد علیه فی امر الله محبوبنا و مقصودنا و مقصود العالمین خدمت جناب امین علیه بهاء الله از قبل این فانی تکبیر بدیع منبع برسانید انشاءالله به ما اراد الله ناظر باشند و در خدمتش ثابت و راسخ البهآ علیک و علیه

خادم

۱۱ جمادی‌الأولی سنه ۱۲۹۷

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

جناب خداداد ابن نصیر علیه بهاء الله

فی شوال سنة ۱۲۹۸

بسم ربنا الأقدس الأعظم الأبدع العلیّ الأبهی

حمد مقدّس از لسان و بیان ساحت اقدس حضرت لمیلد و لمیلدی را سزاست که از رشحات بحر یفعل ما یشاء در هر قرن و عصری باقتضا امری ظاهر فرمود و جمیع را معلق و منوط بظهور اعظم نمود هر کتابی بیانست از اشراقات انوار شمس حقیقت و هر صحیفه‌ئی ذکریست از رشحات بحر عنایت کلّ کتب مبشّرند باین یوم امع اقدس اعلی و کلّ رسل ناطقند بذکر این ظهور اعزّ اقدم ابهی اگرچه جمیع مظاهر امر بحقّ منسوب بوده‌اند و ایامشان هم در مقامی بایام الله مذکور ولکن عارف بصیر مشاهده مینماید که این یوم بدیع مخصوصست بظهور غیب مکنون و سرّ مخزون جمیع کتب شهادت باینمقام اعزّ امع اقدس اعلی داده مقصود از این عرایض اینکه نفوس مقدّسه مطمئنّه که الیوم از ریح عرفان آشامیده‌اند و در انجمن امکان باسم رحمن معروفند مقامشان و شأنشان بر عالمیان واضح و هویدا گردد قسم بمحبوب عالم که الیوم نفوس قائمه مستقیمه از لآلی بحر اسماء لدی الله مذکورند و از حروفات کتاب از قلم اعلی مسطور

سبحانک یا من بحلاوة بیانک انجذب اهل مملکتک و بانوار شمس وجهتک اشرفت الأرض و من فیها من خلقتک و بریتک اسألک یا مالک القدم بالاسم الأعظم بأن تسقی احبائک من کوثر عطائک علی شأن لا تمنعهم شئونات الذین اعرضوا عن جمالک و لا شبهات رؤساء عبادک الذین یدعون العلم من دون ینّه من عندک و لا برهان من لدنک قد وضعوا جبال الجهل علی رؤوسهم و یفتخرون بها معرضین عن مشرق علمک و مطلع حکمتک و مظهر آیاتک و مصدر ینباتک انت تعلم یا الهی قد جعلوا عمائمهم شرکاً لضعفاء خلقک ای ربّ تری اصفیائک قائمین علی خدمتک فی هذا الیوم الذی فیهِ توارت شمس عدلک خلف غمام الظلم من الذین یسعون الی المساجد لذکرک و ثنائک و ینکرون الذی باسمه ارتفعت الجوامع و المساجد و الهیاکل و بقدمه تشرّف کلّ ارض و کلّ مقام رفیع ای ربّ عرف عبادک ما قدرته لأولیائک و انر ابصارهم بانوار معرفتک فی ایامک ای ربّ انت القدر ذو العزم القوی فاکتب لهم من قلمک الاعلی ما یؤیدهم علی ذکرک و ثنائک فی کلّ صباح و مساء لا اله الا انت المقتدر العلیم الخبیر و اصلّی و اسلمّ علی الذین سمعوا النداء و سعروا الیک یا مالک الاسماء اولئک عباد نبذوا مشیئاتهم و اراداتهم آخذین ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ فأظهر شئونهم علی بریتک و اهل مملکتک ثمّ اجعلهم من ایادی امرک بین خلقک لا اله الا انت المقتدر القدر

و بعد عرض اینفانی آنکه مکتوب آنجناب که لیل ۹ جمادی الثانیة تاریخ آن بود رسید سبب بهجت تازه و فرح بی اندازه شد لله الحمد که نفعه کلّ الأعمال صار ورداً واحداً فی یوم الله از او متضوع چه که هر کلمه‌ئی از کلمات آنجناب مدلّ بر

اتّحاد و اتّفاق و استقامت اولیای حقّ بوده طوبی لهم و لهم مقام الأمن فی المبداء و المآب انشاء الله کل باينمقام بلند اعلى فائز باشند و بر آن مستقیم مانند لآلی بحر معانی را دزدان از پی باید نفوس موقته در حفظ و حراست آن جهد بلیغ مبذول دارند و بعد از مشاهده نامۀ آنجناب و قرائت و اطلاع بما فيه بمقام مقدّس از ذکر و بیان توجّه نموده و بعد از حضور و اذن تلقاء وجه معروض داشت اذاً توجّه الی وجه المحبوب ببشاشه و تبسم کأنّ لوائح الرضا تلوح عن وجه مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین قال جلّ کبریاته الحمد لله بانوار صبح یوم الهی منور شدی و باصغاء ندای احلی فائز گشتی شنیدی و اقبال نمودی کأنّ نسمة الله فی ایامه اقامتک علی ذکره و ثنائه بین خلقه امروز روزیست که روح اعظم مبشّر آن بوده و در بیدای شوق باسم او ندا نموده باید شاریان رحیق بحکمت ناظر باشند و بتبلیغ امر مشغول و در هر امری از امور بحبل مشورت متمسک و بذیل شفقت متشبّث تا اطفال روزگار بشفقت و مهربانی حکمای الهی ببلوغ فائز شوند و بصحّت تمام مرزوق اینکلمه مبارکه در صحیفه حمرا از قلم اعلى جاری و نازل

آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر مشورت و شفقت مشورت بر آگاهی بیفزاید و ظنّ و گمان را یقین تبدیل نماید اوست سراج نورانی در عالم ظلمانی راه نماید و هدایت کند از برای هر امری مقام کمال و بلوغ بوده و خواهد بود و بلوغ و ظهور خرد بمشورت ظاهر و هویدا و اینکلمه مبارکه نیز در صحیفه حمرا از قلم اعلى ثبت شده خرد بمثابة آسمانست آفتاب و ماه او بردباری و پرهیزکاری قسم بآفتاب آسمان حقیقت که از برای خرد جندی اقوی از این دو نبوده و نخواهد بود یا خداداد انا ذکرناک فی المبداء و المعاد لتشکر ربّک و تکون علی فرح مبین قد فزت باثار الله و ایامه ان هذا الا فضل عظیم کبر من قبلی علی وجوه احبائی ثم اذکر لهم ما نطق به قلمی ان ربّک لهو المشفق الکریم قد خلقناهم و اظهرناهم و علمناهم و عرفناهم هذا الفضل الّذی بشر به کلّ رسول امین و نامرهم بالاستقامة الکبری فی هذا الیوم الّذی خضعت له القرون و الأعصار یشهد بذلك من اعترف بما اعترف به الله فی کتابه المبین بگو ای دوستان امروز باید کل بر امری قیام نمائید که سبب و علت اتّفاق و اتّحاد گردد هر عظم ریمی بحرکت قلم اعلى متحرک و بتسنیم بیان محبوب امکان قائم و ناطق انشاء الله هر یک بمثابة روح باشند از برای اجساد عباد و بمنزله نور از برای بلاد البهآء علیک و علی احبائی فیهناک و علی ضلعک و علی اللآئی آمن بالله الفرد الخیر انتهى

فی الحقیقه اینخادم فانی از ذکر اتّحاد آنجناب و الفت و اتّفاق اولیای الهی زیاده از حدّ حصر و احصا مسرور شده و میشود لله الحمد که آنجنابرا مؤید فرموده فی الحقیقه نامه‌های آنجناب مبشّر است چه که امری که الیوم سبب ارتفاع کلمه الهی است اتّحاد و اتّفاق اولیا و اصفیای اوست و در هر نامه این بشارت از آنجناب میرسد از حقّ جلّ جلاله آنجناب و اینفانی میطلبیم تا جمیع بلاد را باین نور اعزّ اقدس منور فرماید انه لهو القدیر انه لهو القویّ الحکیم اینکه در ذکر الواح مقدّسه نوشته بودید که بکمال اعزاز بصاحبانش رسیده مکافات این اعمال با حقّ جلّ جلاله است انشاء الله آنجناب را یوماً فیوماً بر خدمت امرش موفق فرماید از حقّ جلّ جلاله میطلبیم اولیای خود را تأیید نماید بر ادراک حلاوت آیات خود انه لهو المؤید الکریم

در باره رضوان مرقوم داشتید و اجتماع احبّای حقّ در مجالس متعدّده و ذکر جذب و انجذاب و شوق و اشتیاق و اتّحاد و اتّفاق ایشان در حین عرض این فقرات جمال قدم متبسماً فرمودند یا عبد حاضر انه ممن قام علی خدمة الأمر فاسأل الله بأن ینزل علیه ما کان مستوراً فی کناز فضل و عنایت و الطافه لعمری انه ذکر ما سرّی هذا یکفیه واسمی المهیمن علی الأسماء انتهى

و اینکه ذکر فرمودید جناب عزیزالله علیه بهآء الله بعد از وصول لوح مبارک دو واحد از اولیای الهی را در بیت جناب ملاً علی علیه بهآء الله ضیافت نمودند این اعمال مقدّسه فی الحقیقه سبب انتشار امر الله شده و میشود ملاحظه در ظاهر

مفرمائید چه که یومی از ایام در حین تنزیل آیات تلقاء وجه ذی الجلال بتحریر مشغول بودم در آن اثنا لسان عظمت باینکلمه متکلم فرمودند یا عبد حاضر آیات الهی در حینیکه باب مسدود است معذک نفعه آن عالم را احاطه نموده و مینماید چه که کلمه نافذ بوده و هست اریاح بسیار نافذ است و در عروق ارض نفوذ مینماید و هر چیزی را باقتضای آن بامر مبرم بطراز الوان مزین میکند ظهور الوان بید تدبیر او از نزد مدبر حقیقی معلّق و منوط ولکن نفوذ او از کلمه ظاهر و نزد نفوذ خود کلمه معدوم و مفقود بوده تعالی سلطانه تعالی نفوذه تعالی قدرتها و اقتدارها و همچنین وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از مطلع نور احدیه اصغا شد فرمودند اگر از نفسی نفسی لله ظاهر شود آن نفس در عالم مؤثر بوده و خواهد بود انتهى انشاءالله آنجناب و سایر دوستان به ما یحبه الله مؤید و موفق باشند باری تفصیل ضیافت جناب عزیزالله علیه بهاء الله و صدمهئی که در سبیل بر ایشان وارد شد جمیع اینمراتب تلقاء وجه معروض افتاد این آیات باهرات از مطلع ارادة مالک اسماء و صفات ظاهر و باهر قوله عزّ بیانه یا عزیز جمیع حکما و علما و عرفا و فقها و امرا منتظر این یوم مبارک بودند و بعضی از سلاطین باسم قائم خزائن ترتیب نمودند و این ایام در هند مخصوص باسم آنحضرت در صدد جمع اموالند معذک در یومیکه آفتاب ظهور از افق آن طالع و کوثر حیوان از یمین عرش رحمن جاری کل غافل و محجوب و محروم مشاهده شدند و تو از فضل الهی بان فائز شدی لعمر الله بمقامی فائز گشته‌اید که اگر شأن و مقام آن در عالم ظاهر شود کل به تبارک الله مظهر هذا المنظر الکریم ناطق شوند در قدرت الهی تفکر نما و همچنین در فضلش شما را از پست‌ترین عباد میشمردند حال از عنایت حقّ از اعلی العباد و اعزهم و اعلمهم و اعرفهم لدی الله مذکورید از قبل خبر داده نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین این بیان مکرر از لسان رحمن جاری عنایت لکم و لمن معکم ان احفظوا هذا المقام الأعزّ الأقدس الأعلی باسم ربکم مالک الوری جمیع دوستان آن ارض را در این حین ذکر نمودیم کل بطراز عنایت فائزند انا نبشّره بهذا الفضل البدیع

و نذکر العلیّ و الکاظم لیفرحا بهذا الذکر العظیم انا ذکرناهما من قبل و نذکر الذین اخذوا کتاب الله بقوة من عنده و عملوا بما امروا به من لدن عزیز حکیم انتهى الحمد لله عنایت و فضلش بمقامیست که از برای اینعبد مجال ذکر نبوده و نیست بکمال ظهور و تصریح اظهار عنایت فرموده‌اند بصد هزار لسان باید محبوب امکانرا شکر نمائیم که آنجناب و سائرین را از قلم اعلی بابناء خلیل و وراثت کلیم نامیده و صدمهئی که بجناب عزیز علیه بهاء الله رسیده علامت قبولست طوبی له انشاءالله جمیع ظاهراً باطناً موافق و متحد مشاهده شوید جمیع دوستان در یکمقام از افان و اوراق و اثمار مذکورند ان هذا الا فضل کبیر و اینکه ذکر نموده بودند که امر م ش در دو محل جاری یکی در منزل جناب آقا میرزا محمد کاظم علیه بهاء الله و یکی در منزل جناب عزیز علیه بهاء الله اینمراتب هم عرض شد هذا ما تکلم به لسان المقصود فی الجواب لهما ان یحمدا ربهما انه اسمعهما و عرفهما و انطقهما و ایدهما علی ذکره عزیز البدیع انا نذکر الکاظم و اباه الذی انفق ما عنده فی سبیل الله المهیمن القیوم انه قد فاز باللقاء و قام علی امر ربه باستقامة نطقت بها السن المقرّین تبارک الذی ایدّه و اقامه علی نصره امره و انطقه بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب یا کاظم ان اعرف قدر اییک و کن ماشياً علی اثره امرأ من لدی الله ربّ ما کان و ما یكون انا احببناه و ذکرناه فی مواضع شتی بذکر لا ینقطع نفحاته بدوام الملک و الملكوت و نذکر عزیز مرّة اخری و نوصیه بما یتضوّع عرفه بین السموات و الأرض کذلک نطق القلم از کان المظلوم فی سجن ممنوع انتهى

و اینکه در باره جناب آقا ملا علی علیه منکّل بهاء ابهه نوشته بودید که اراده نموده‌اند در این ایام جاری نمایند اینفقره بسیار محبوبست الحمد لله ایشان بخدمت و تبلیغ امر الهی موفق شده‌اند و تحت لحاظ عنایت حقّ جلّت عظمته بوده و هستند در جمیع امور باید شاریان رحیق معانی بحکمت ناظر باشند مثلاً امر مشرق الأذکار که در کتاب اقدس نازل شده و

حکم آن در آن دیار جاری گشته و بطراز قبول هم فائز اگر سبب ضوضا و هیجان اشرار شود منع آن و ترک آن جایز اینفقره ذکر شد تا کل مطلع باشند که حکمت لدی العرش مقدم است بر کلّ امور استدعای اینفانی از نفوس متوجه آنمقام مبارک عالی آنکه اینخادم لاشیء را فراموش ننمایند و بذکری یاد نمایند که شاید از شرکا محسوب شوم و از ذاکرین در کتاب مبین مذکور آیم

و اینکه در باره جناب آقا محمد باقر علیه بهاء الله از اهل یاء نوشته بودید در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان الکبریاء یا باقر اسمع اسمع هذا ندائی الأهلی ارتفع من سجن عکا لعمری به طار قلب کلّ نبی و انار وجه کلّ رسول امین یا باقر انظر انظر هذا وجهی قد اظهرته لعبادی انه توجه الیک من هذا المقام الرقیع یا باقر لعمری هذا یوم الاصغاء و هذا یوم المشاهدة و اللقاء و هذا یوم البیان طوبی لناطق و لسامع و لشاهد تکلم بکلمتی العلیا و سمع آیاتی الکبری و شاهد افقی الأعلى کذلک نورنا افق سماء العرفان بنیر البیان نعیماً لمن عرف و شهد و رأى و ویل للغافلین انتهى فی الحقیقه این آیات بدیعه منیعه بمنزله روحست از برای جسد عالم تا چه جسدی قابل قبول این روح شود و لایق این ذکر محبوب از سلطان بیزوال لازال مسملت مینمائیم تا جمیع را از بحر فضل محروم نفرماید انه لهو الغفور الکریم و الحمد لله رب العالمین

و اینکه مرقوم داشته بودید که در حین حضور تلقاء وجه معبود از قبل آنجناب و سایر دوستان طلب نماید و بنیابت ایشان فائز شود اینفقره بعد از عرض بشرف قبول فائز و بطراز اذن مزین در همان حین اینبعد بنیابت بزیارت مقصود عالمیان و طواف فائز شد هنیئاً لکم و مریتاً لی

و اینکه در باره جناب حاجی محمد از اهل تاء علیه بهاء الله ذکر نمودید اینفانی مکرراً ذکر ایشانرا از لسان قدم استماع نموده و شمس عنایت از افق اراده حقّ جلّ جلاله در باره ایشان مشرق و لائح هنیئاً له و مریتاً له بما فاز بالاقبال و تبلیغ امره بالحکمة و البیان فی الامکان باری اینکلمات محکّمات در این حین از سماء عنایت منزل آیات در باره ایشان نازل قوله جلّ کبریائه

### هو الأقدم الأعظم الأبھی

یا محمد انا ذکرناک من قبل و من قبل القبل و فیهذا الحین الّذی ینطق لسان المظلوم فی السّجن الأعظم بین الأمم الملک لله ربّ الأرباب شهد لک القلم الأعلى بأنک اقبلت الی الله مولی الوری اذ ظهر و اظهر ما اراد لعمر الله لا تعادل بهذه الشّهادة خزائن العالم و لا ما عند الأمم یشهد بذلك الكتاب الأعظم الّذی ینطق انه لا اله الاّ انا العزیز الوهاب طوبی لک بما شربت رحیق الحیوان فی ایام ربّک الرّحمن و فزت بما لا فاز به اکثر العباد ان اشکر ربّک بما ذکرک و عرّکت و انطقک و هداک الی سوء الصّراط قل

سبحانک یا من باسمک مرّت الجبال و ظهر یوم المآل اسألک بالاسم الّذی به ظهر التاقور و نفخ فی الصّور و قام اهل القبور بأن تؤیّدنی علی خدمة امرک و توفّقی علی ما ینبغی لأیامک و تعرّفنی ما کان مکنوناً فی خزائن علمک ای ربّ ترانی مقبلاً الی افقک الأعلى و ناظراً الی شطرک یا مالک الأسماء و فاطر السّماء اسألک بظهورک و بروزک و قیامک و استوائک بأن تکتب لی ما کتبه لأصفیائک الّذین نبذوا کؤوس العالم و اخذوا كأس الاستقامة باسمک و امرک ای ربّ انا الفقیر المحتاج و انت الغنیّ الکریم قد سرعت من الأحزاب الیک و اتکتلت علیک و تمسّکت بحبلک فاعمل بی ما ینبغی لسّماء جودک و بحر فضلک و شمس کرّمک لا اله الاّ انت الغفور العطوف انتهى

چندی قبل ابن اسم الله الأصدق جناب آقا میرزا علیمحمد علیه بهاء الله الأبھی دستخطی باینبعد ارسال داشتند و ذکر جناب حاجی محمد علیه بهاء الله در آن بود و از حقّ جلّ جلاله مسملت نموده بودند که اظهار عنایتی در باره ایشان بشود لذا



آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و ارسال شد لتقرّ بها عینه و عیون من فی السموات و الأرض و از قبل قبل هم اینفانی ذکر ایشانرا چنانچه عرض نمود از لسان عظمت کرّۀ بعد کرّۀ استماع نمود انشاءالله در ظلّ قباب عنایت ساکن و مستریح باشند اینفانی هم خدمت ایشان تکبیریکه مقدّس از ذکر اینفانیست معروض میدارد

و اینکه مرقوم داشتند جناب ابن شهید علیهما بهاء الله رجا نموده‌اند که ذکرشان در ساحت اقدس معروض شود و همچنین خواسته‌اند که ایشانرا در هیچ حالی از احوال بخود وانگذارند فی الحقیقه این ذکر بسیار محبوبست چه که نفحۀ خضوع و خشوع و تسلیم و رضا و عجز و ابتهاج از او متضوّعست و اینمقامیست که هر نفسی بآن فائز شد و بر آن مستقیم ماند از ملاً اعلیٰ در صحیفۀ حمرا محسوبست باری اینفقرات هم در ساحت امنع اقدس اعلیٰ عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فیملکوت البیان قوله جلّ کبریائه انشاءالله بحکمت و بیان و اعمال و اخلاق حقّ منیع را نصرت نمایند لازال در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند له ان یحمد الله ربّه و یشکره فی اللیالی و الاّیام انا ذکرناه و اباه فی کتاب نزلّ بالحقّ من لدی الله ربّ العالمین و نکبرّ علیه من هذا المقام الأقدس الأعزّ الأعظم البدیع انتهى

و اینکه ذکر جناب میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله را نموده بودید مخصوص ایشان لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاءالله فائز شوند

و اینکه ذکر جناب ملاً علی علیه بهاء الله و عنایتۀ را مرقوم داشتید و از حقّ جلّ جلاله طلب نموده‌اند که ایشانرا به ما یحبّ و یرضی مؤیّد فرماید اینفقره تلقاء عرش عرض شد هذا ما نزلّ فی الجواب یا علی الحمد لله بخدمت امر فائز شدی و در یومیکه کل بحجبات ظنون و اوهام محجوب بودند تو بصراط مستقیم راه یافتی و بافق اعلیٰ فائز گشتی و بآنچه مقصود کتب الهی از قبل و بعد بوده رسیدی اینمقام بلند اعلیٰ را باسم محبوب عالم حفظ نما امروز روزیست که انسان میتواند مالک شود آنچه را که زوال آترا اخذ ننماید و فنا از پی نیاید و تغییر و تبدیل نپذیرد ان افرح بذکری ایّاک ثمّ اشکر الله بهذا الفضل العظیم کن متمسکاً فیکلّ الأحوال بتبلیغ امر ربّک بالحکمة الّتی نزلت فی لوح مبین انتهى

و ما ذکرک فی جناب الاسحق علیه بهاء الله مالک الميثاق قد عرضت ما نطق به تلقاء وجه القدم قال و قوله الحقّ یا اسحق انا ذکرناک من قبل و فیهذا الحین الّذی ینطق لسان العظمة انه لا اله الاّ انا المهیمن القیوم قل

یا الهی و الهه الأسماء و فاطری و فاطر السماء و محبوبی و محبوب من فی ملکوت الانشاء أسألک بنار امرک و نور وجهک و امطار سحاب رحمتک و شمس سماء ظهورک بأن تکتب لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثمّ اقض لی ما یؤیّدنی علی خدمة امرک انک انت تعلم ما یقرّینی و ما یمنعنی و ما یضربنی و ینفعنی انّی اکون غافلاً جاهلاً عمّا فی علمک لا اله الاّ انت العلیم الخبیر ترانی یا محبوبی مقبلاً الیک و متمسکاً بک فاكتب لی ما ینبغی لفقری و یلیق لغناک و ما یرتقّه عجزی و ینبغی لقوتک و قدرتک و اقتدارک ای ربّ قد وجهت الی وجهک و القیت نفسی و روحی و فؤادی و ما ملکتنی امام امرک فافعل کیف تشاء بسلطانک انک انت المعطى البادل المقنن الغفور الرحیم انتهى

و هذا ما نزلّ لسمیّ جنابک ابن موسی علیه بهاء الله یا بن موسی قد فاز اسمک بالمنظر الأكبر و توجه الیک مالک القدر و ذکرک بما یقی به ذکرک بدوام اسمائی الحسنی ان اشکر ربّک بذلک و قل لک الحمد یا من نادیتنی اذ کنت فی السّجن بین ایدی الغافلین یا بن موسی قسم بأفتاب سماء حکمت الهی اگر لذت زحمت را در سبیل الهی بیابی از جمیع لذات عالم بگذری و بآن تمسک نمائی شماتت مشرکین و اعراض معرضین بنفسه شهادت میدهند بر اینکه تو از خلق بریدی و بحقّ پیوستی و این دو دو منادیند که در هر حین ترا اخبار مینمایند که از قبل و قبل قبل و قبل قبل ملازم اصفیای الهی بوده‌ئی یا خداداد یا بن موسی قسم بمالک اسماء که هیچ نبی و رسولی در عالم ظاهر نشد مگر آنکه شماتت قوم را اصفا نمود

و اعراض معرضين را مشاهده فرمود انشاءالله در سبيل محبوب عالميان بروح و ريحان با خلق امکان معاشرت نمائی اين دو يوم فانی قابل نبوده و نيست سوف يظهر في الأرض ما نزل في الكتاب امرأ من لدن عزيز عليم انتهى  
و هذا ما نزل لمن سمى بمحمد قبل تقى بعدما عرضته لدى العرش قوله جلّ كبريائه

يا محمد قبل تقى فائز شدى بآنچه اگر خزائن عالم را صرف مينمودى بمثل آن فائز نيمگشتى تفكر در اهل ارض نما مساجد و جوامع و هياكل و كنائس و پلها بنا مينمايند لأجل ابقای اسم و اجر و همچنين طالب اولادند لأجل ابقای ذكر و اجر يكه در نظر دارند اگر صالح باشد و اين اسباب معلومست نزد هر ذى درايى كه بفنا راجع شود اما كلمه نى كه از براى تو از قلم اعلى جارى شد بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده است و بمثابة آفتاب از افق سماء كتاب مشرق و لائح عمر الله از صدهزار اولاد اولى و از كنوز ارض ارفع و اعلى بوده و خواهد بود ينبغى لكلّ نفس فاز بكلمة الله ان يعرف مقامها و يحفظها باسم ربّه المقتدر القدير انا نذكر ضلعك في هذا المقام و تكبر على وجهها طوبى لها بما سمعت و اجابت ربّها العزيز البديع و نبشّرها بما تحرك على ذكرها قلمي الأعلى ان ربك لهو المشفق الكريم انتهى

و اينكه در باره جناب محمد صادق عليه بهاء الله نوشتيد تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة انشاءالله بعناية حقّ فائز باشند و از خلق فارغ و آزاد چون اعلاى كلمه و تبليغ امر را بكمال همّت طالبند انشاءالله باجر آن فائز خواهند شد يا خداداد ان اذكره من قبلى و بشّره بفضلى و رحمتى و عنايتى التى سبقت الوجود انتهى

اينكه ذكر جناب شاهويدى و جناب اسدالله و رحمةالله و سايرين عليهم بهاء الله كه در كتاب آنجناب مذكور بودند و از رحيق رحمت رحمن در سيد ايام آشاميدند كل در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلى عرض شد مخصوص هر يك شمس عنایت مشرق طوبى لهم بما فازت اسمائهم باصغاء مقصودنا و مقصودهم و معبودنا و معبودهم و معبود من فى السموات و الارضين كل از بدايع فضلش بكثر بيانش فائز شدند و از بحر رحمتش قسمت و نصيب برداشتند هنيئاً لهم و مريئاً لهم

اينكه در باره مغفرت از مطلع نور احديّه استدعا نموده بوديد عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود انت الذى فزت بفضل الله و رحمته انه ايدك و وفقك و قرّيك و انطقك و ايقظك و اقامك على خدمة امره العظيم الحمد لله رحمت و شفقت و عنایت الهى شامل حال تو بوده و هست ان افرح بهذا الفضل البديع الحمد لمن نطق بالحقّ فيمقامه العزيز المنيع انتهى

و ديگر مراسلاتيکه بجناب آقا ميرزا محمد على قائمى عليه بهاء الله الأبهى ارسال شده بود جميع لدى العرش عرض شد و مكرراً آن اسامى بذكر و عنایت و شفقت الهى فائز گشتند و همچنين مراسله نى كه جناب عزيزالله بجناب آقا ميرزا محمد عليه منكلّ بهاء ابهه نوشته در ساحت اقدس عرض شد و باصغا فائز گشت از حقّ جلّ جلاله اينخادم فانى مسئلت مينمايد كه جميع من فى العالم را مؤيد فرمايد بر اينكه نفحات آيات را بيانند و عرف قميص را ادراك كنند چه اگر باقلّ از شعر بان فائز شوند كل بمطلع نور و مشرق ظهور اقبال نمايند فى الحقيقه اين شعر كه از قبل گفته شد در ذكر اين ايام است

و لو عبقت فى الشرق انفاس طيبها

و فى الغرب مركزوم لعاد له الشّم

از جانب اينفانى خدمت شاربان رحيق معانى تبليغ تكبير بديع منوط بعناية آنجنابست البهائى على جنابك و على الذين نبدوا و اخذوا ما ينبغى ليوم ربّ العالمين

## بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

حمد مقدّس از لفظ و بیان سلطان بیزوالی را لایق و سزاست که جمیع کتب و صحف و زبر و الواح عالم باسمش مزین و بنمایش ناطق و کل باین کلمه محکمه متقنه جامعه الهیه که از افق قلم اعلی اشراق نموده مکلف و مأمور سوف یظهر من لا یشار باشارة الکتب کلّها و شهد بذلك ما انزله الرحمن فی البیان بقوله جلّ و عزّ و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان هل من ذی سمع لیسمع ما نطق به العنلیب علی الأغصان و هل من ذی بصر یراه بعین الرحمن قد اخبر کلّ نبیّ و کلّ رسول فی هذا الظهور الأعظم بأنّه لا یعرف بدونه و لا بعین خلقه و این کلمه مبارکه در جمیع کتب الهی مخصوص باین ظهور بوده و هست ولكن آذان را اشارات اهل فرقان و شبهات اهل بیان از اصغاء ندای رحمن منع نموده و ابصار را رمد ظنون و اوهام از مشاهده انوار آفتاب معانی محروم ساخته هل من سابح یسبح فی هذا البحر من غیر اشاره و هل من متوجّه یتوجّه الی الوجه من دون جهة این فوارس مضمار الحکمه و البیان الذین ما منعهم سبحات اهل الامکان عن التوجّه الی الله مالک الأدیان هل من ذی شمّ یجد عرف القمیص فی ایام الله منقطعاً عمّا سواه و هل من ذی استقامه یقوم و یقول ما انزله الرحمن فی الفرقان و ما صاح به الصّائح فی ملکوت البیان الملک یومئذ لله الفرد الواحد العزیز المّتان اوست ظاهر و اوست ناطق بشأنی که اشارات و سبحات اولی الجدل و الجلال او را از ما اراد منع ننمود بأعلی التّداء اهل ملکوت انشاء را بافق اعلی دعوت فرمود بشأنی که از برای احدی از منصفین مجال اعراض و اعتراض نبوده و نیست هو الذی باسمه نصبت الرّایات و ارتفعت الأعلام طوبی لقویّ ما منعه ظنّین الذّباب عن ربّ الأرباب قام علی خدمه مولاه و شهد بما شهد الله به و اعترف بما اعترف به الله انه من اعلی الخلق لدی الحقّ یصلّین علیه کلّ عارف بصیر و کلّ عالم خبیر

سبحانک یا الهه الأسماء و فاطر السّماء تسمع حنین اصفیائک فی فراقک و انین اولیائک و احتراق قلوبهم فی ایامک ای ربّ فاكتب لهم من قلم عطائک اجر لقائک و الذین شربوا من کوثر وصالک ای ربّ اسألک بالاسم الأعظم الذی اضطربت به افئدة الأمم بأن توفّق اهل البیان علی الاقبال الی افق ظهورک و العمل بما امروا به فی کتابک ای ربّ تراهم معرضین عن شطر عنایتک و متمسّکین بما تمسّک به اهل الفرقان فی ایامک تعلم یا الهی بأنهم یرون الآیات و ینکرونها و یتکلمون بما تکلم به اولو البغضاء و العناد عند ظهور مطالع وحیک و مظاهر نفسک و مصادر امرک و مشارق عرفانک قد احاطت الآیات کلّ الجهات و هم عنها معرضون و ظهرت البینات کالشمس فی وسط الزّوال و هم لا یشعرون ای ربّ وفقهم علی کسر اصنام الأوهام و الاقبال الیک یا مولی الأنام انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید لا اله الا انت المقنن القدیر

و بعد مکتوبی که آن جناب از بیروت ارسال نمودند رسید سبب فرح شد انشاءالله کل بفرح اعظم موفق شوند یعنی بانچه الیوم از افق عالم ظاهر و هویداست جمیع کتب الهی بذکر این یوم امنع اقدس ابداع ناطق ولكن کل محجوب مشاهده میشوند چه مقدار جمال قدم حمل شدائد فرمودند تا آنکه بعضی از حجبات جدال و سبحات جلال خرق شد حال مشاهده میشود جمعی از ناعقین و مغلّین و مرییین در صدد آند که ناس را احجب از قبل نمایند هزار و دویست سنه و ازید فئه فرقان یعنی حزب شیعه بکلماتی متکلم بودند و خود را اعلی الخلق و فرقه ناجیه مرحومه میشمردند در ظهور امتحان اشقی از کل مشاهده شدند چنانچه محبوب امکان را برصاص غل و بغضا در ارض تاء شهید نمودند قسم بافتاب افق بیان محتجبین اهل بیان حال بهمان کلمات و اشارات و شبهات و ظنون و اوهام متمسک و ناطقند بگوئید ای بی بصران قدری تفکر نمایند که حاصل آن همه جدالها چه بود و ثمره آن نزاعهای بیمعنی کدام وقتی این کلمات محکّمات را از فم مشیّت مالک اسماء و صفات این خادم فانی استماع نمود قوله جلّ کبریائه

این نادانان امکان اراده نموده‌اند خلق بدیع را بمثابة خلق فرقان محتجب نمایند ای عبد حاضر ندای مظلوم را برسان که شاید محتجبین بیان بقطره‌ئی از بحر انصاف مرزوق شوند بگو امروز یوم الله است و لا یذکر فیہ کلّ ما عندکم و عند الخلق اگرچه هنگام ظهور مظاهر احدیّه در عالم ملک لفظ یوم الله بر او صادق و لکن این ظهور اعظم در کلّ کتب بظهور کنز مخزون و غیب مکنون اختصاص یافته طوبی للمتفرّسین و طوبی للعارفين اینست آن روزی که میفرماید یوم یقوم الناس لربّ العالمین و اینست آن یومی که میفرماید الملک یومئذ لله کتب الهی مشحونست باین اذکار معذلک تازه بذکر نقبا و نجبا و امام و خلیفه و امثال آن تمسک و تشبّث نموده‌اند بگو آیا این اذکار از قبل نبوده فأتوا بثمرها و اثرها لو انتم من القادرین بگو اتقوا الله یا قوم و لا تجادلوا بآیات الله و عظمته و سلطانه و برهانه و حجّته و بیّنه ضعوا ما عندکم امرأ من عندنا و خذوا ما نزل من هذه السماء المقدّسة المرفوعة بگو در احزاب قبل تفکر نمائید کلماتی را از قائلین اصغا نمودند و بحمیّت جاهلیّه بقسمی بآن تمسک جستند که دون آن را نمیپذیرفتند و از اصغاء آن ابا مینمودند ای عبد حاضر لله بگو که شاید الی الله توجّه نمایند نگویند آنچه را که از قبل گفته‌اند و عمل نمایند آنچه را که از قبل خائنین و غافلین بآن عمل نموده‌اند بگو ای اهل بیان ندای مشفق امین را بشنوید و ضحیح ناصح کریم را اصغا نمائید این آیات بآیات قبل شبیه نبوده و نیست و این ظهور از جمیع ظهورات ممتاز لله بشنوید و لله انصاف دهید شما هیچ یک از مبدأ ظهور این امر مطلع نبوده و نیستید فوالذی انطق الأشياء بثناء نفسه نفسی را که بسبب او از صراط مستقیم محروم مانده‌اید و از امّ الكتاب ناطق ممنوع قابل ذکر نبوده و نیست در آثارش از عربی و فارسی نظر نمائید و تفکر کنید لعلّ تتخذون لأنفسکم الی الحقّ سیلا بشنوید پند این مظلوم را نعیق را بناعقین بگذارید و بحفیف سدره منتهی توجّه نمائید غدیر اوهام را باهل ظنون دهید و بیحر حیوان که امروز باسم رحمن ظاهر است بشتابید از عرصه الفاظ بگذرید و از مضممار روایات فارغ و آزاد شوید امروز روز اباهر و خوفی نیست بقوادم انقطاع پرواز نمائید که شاید از هزیز اریاح آنه لا اله الا هو استماع کنید از جداول و انهار چشم بردارید چه که بحر اعظم امام وجوه است از ناسوت و شعونات آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید ای اهل بیان لعمر الرحمن کلّ حرف من الحروف ینطق بأعلى النداء بانّی انا مالک البیان لو انتم تسمعون بیصر حقیقی مشاهده کنید لعمر الله از هر کلمه‌ئی جوهر معانی جاری بگو امروز روز سمع و بصر است ببینید و بشنوید لعمر الله آنچه فوت شود ابداً بر تدارک آن قادر نبوده و نخواهید بود بر خود و بر عباد رحم کنید و سبب ضلالت و گمراهی نشوید شنیده را بگذارید و بآثار رجوع کنید تا قدرت حقّ و سلطنت حقّ و علو حقّ و سمو حقّ و علم حقّ و احاطه حقّ را بفهمید و ادراک نمائید این هوای ارقّ الطف را بانفاس آلوده خود میلائید و انوار صبح یوم الهی را بغمام ظنون و اوهام ستر نمائید ای اهل بیان ملکوت بیان از کلمه رحمن در اهتزاز و شما در طین دور خراطین مجتمع و به قال و یقول عمر را تلف نموده و خواهید نمود لعمر الله از سراب ممنوع مشاهده می‌شوید تا چه رسد بیحر معانی ای بی‌انصافان بیصر اطهر بمنظر اکبر توجّه نمائید و براستی تکلم کنید امروز روز مکاشفه و شهود است نه یوم اوهام و ظنون قسم باسم اعظم که عالم معانی و بیان و اهل جنان از ظلم شما بنوحه و ندبه مشغول ان استمعوا ندائی و توبوا الی الله لعلّ یکفر عنکم سیئاتکم و یقرّبکم الی مقام ینطق فیہ لسان العظمة آنه لا اله الا انا المهیمن القیوم انتهى

اگرچه بیانات مالک اسماء زیاده بر این بود که ذکر شد و لکن این عبد بقدری که مقتضای مقام بود و مصلحت این ایام ذکر نمود که شاید نفوس مرده بنفحه بیان رحمانیّه بطراز زندگانی مزین شوند و از تقلید و تقیید و ظنون و اوهام فارغ و آزاد مشاهده گردند آنه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم

و اینکه در باره جناب آقا محمد جواد والد سمی حضرت مقصود و استدعایشان و جناب آقا محمد حسن ع ط و همچنین در باره جناب ملا ابراهیم علیهم بهاء الله ذکر نموده بودید در ساحت اقدس مطالب و عرایض عرض شد مخصوص

هر یک آیات بدیعۀ منیعۀ نازل و در مکتوب بآن جناب که از قبل ارسال شده ارسال شد انشاءالله بآن فائز شده‌اید و نفوس مذکوره را فائز نموده‌اید و آن مکتوب تا حال جوابش نرسید به مدینه کبیره ارسال شده بود تا نزد آن جناب ارسال دارند در این حین حسب الأمر بساحت اقدس مشرف و فائز فرمودند یا عبد حاضر اراده آنکه احبای یاء و الف و راء را ذکر نمائیم که شاید بر صراط الهی مستقیم مانند و از هبوب اریاح منتنه انفس غافله محفوظ قوله جل کبریائه

### هو الظاهر من افق السّجن

یا احبائی فی الیاء یذکرکم المظلوم فی سجن عکّاء و یوصیکم بالاستقامه الکبری علی هذا الأمر الّذی به انشقت الأرض و نسفت الجبال ایّاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن مقام القرب و القدس و الجمال قوموا باسم ربّکم مالک الأسماء علی شأن لا تخوّفکم زماجیر الرّجال أنّه ذکرکم من قبل بما انار به افق البرهان و یذکرکم بآیات اذا نزلت خضعت لها الأعناق ان انظروا ثمّ اذکروا القرون الخالیة و الأعصار الماضیة و ما ورد فیها علی مشارق الوحی من الّذین کفروا باللّه ربّ الأرباب ایّاکم ان تحجبکم شؤونات الجهلاء عن هذا الأمر الّذی به شهدت الذّرات أنّه لا اله الا هو العزیز الوهّاب ان استعدّوا یا قوم لاصغاء صریر قلمی الّعلی الّذی ارتفع فی السّجن بأمر ربّکم مالک الأسماء الّذی به دلّع دیک العرش و هدرت حمامة العرفان علی الأغصان تالّله هذا یوم لا یذکر فیّه الا اللّه وحده یشهد بذلك کتب اللّه و ما انزله الرّحمن فی البیان هذا یوم اخبرناکم به من قبل اذ کان نیر الأمر مشرقاً من افق العراق قد ظهر ما وعدناکم به فی هناك ان ربّکم الرّحمن لهو العزیز العلام ضعوا یا قوم ما عندکم و خذوا ما نزلّ لکم من سماء مشیّة ربّکم مالک الأدیان كذلك اشرفت من افق سماء الحجّة شمس ذکر ربّکم منزل الآیات ای اهل یاء ندای مظلوم آفاق را بگوش جان اصغنا نمائید که شاید اشارات ملحدین و شبهات مغلبین شما را از مالک یوم مبین محروم ننماید امروز سیّد ایامست و جمیع قرون و اعصار طائف حول او قدر این روز امنع اقدس مبارک را بدانید و به ما یرتفع به امر اللّه عمل نمائید جهد کنید تا بمثابة اوراق خریف دیده نشوید چه که بیک هبوب ساقط مشاهده میشوند باید در سبیل محبّت الهی بمثابة جبل ثابت و راسخ ملاحظه گردید امروز نسمة اللّه در مرور و روح اللّه در بیدای امر بلّییک ناطق قدر خود را بدانید و مقام خود را بشناسید و بمکر و حیل خادعین سبیل مستقیم را از دست مدهید لآلی محبّت رحمن را باسمش در کنائز جان محفوظ دارید امروز روز ذکر و ثناست و امروز روز عمل و انقطاع مشاهده در اوراق اشجار نمائید که نزد هبوب اریاح چگونه خاضع و خاشع و با تسلیم مشاهده میشوند اگر از جنوب در هیوست بآن جهت مایل و كذلك بجهت اخری انسان نباید کمتر از اوراق مشاهده شود انشاءالله باید کل نزد هبوب اریاح مشیّت الهی بکمال تسلیم و رضا ظاهر شوند یعنی باراده او حرکت نمایند و بمشیّت او ناطق و ذاکر و عامل از حقّ بطلبید تا شما را مؤیّد فرماید بر استقامت کبری بشأنی که ندای غیر حقّ را از نعیق و نعیب شمیرید یا ابالحسن ان استمع نداء مالک السّرّ و العلن أنّه یذکرک فضلاً من عنده ان ربّک لهو الفضّال الکریم

انا نذکر الأحبّاء فی الالف و الرّاء و نبشّرههم بما تحرّک علی ذکرهم قلمی الّعلی فی سجن عکّاء ان ربّک لهو الغفور الرّحیم قل انا نوصیکم بالأمانة و الصّداقة و ما یرتفع به امر اللّه فیما سواه ان اعملوا و لا تكونوا من الغافلین ایّاکم ان تمنعکم زخارف الدّنیة عن مالک الوری دعوا ما فیها ثمّ اقبلوا بوجه نورآء الی الأفق الّعلی المقام الّذی ینطق فیّه فاطر السّماء أنّه لا اله الا انا العلیم الحکیم قل هذا یوم فیّه انجذبت الأشياء من عرف قمیص ربّکم الّابهی و انتم من التّائمین قل تالّله قد قام اهل القبور من نسّمات الوحی و انتم من السّاکنین و نطق لسان العظمة فی ملکوت البیان و انتم من الصّامتین قل قد قصد کلّ ذی قلب الی الغایة القصوی و انتم من الرّاقدین قل قوموا باسمی علی امری و تمسّکوا بحبل التّبیغ هذا امر اللّه من قبل و من بعد ان انتم من العارفین قولوا

یا من فی فراقک ارتفع حنین المقرّبین و نوح المخلصین اسألك بصراطک المستقیم و اسمک الأعظم العظیم بأن تؤیّدنا علی الاستقامة علی امرک و توقّفنا علی ما تحبّ و ترضی ای ربّ نحن عبادک و ارقائك اسألك بنفحات و حیک فی ایامک و فوحات قمیصک عند اشراق انوار وجهک بأن تکتب لنا من قلمک الأعلى ما یحفظنا عن اشارات الدّین کفروا بآیاتک و اعرضوا عن سلطانتک و شبهات کلّ منکر جادل بآیاتک و انکر برهانتک انک انت الّذی لا تعجزک شؤونات الخلق تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید و فی قبضتک ملکوت ملک السموات و الارضین

ای اهل دیار الهی انشاءالله ثابت و مستقیم باشید شما از عناصر قویّه قديره غالبه مهیمنه محیطه ظاهر شده اید این مقام بلند اعلی را از دست مدهید بحبل قدرت متمسک باشید و بذیل عنایت متشبّث امروز باید شأن هر صاحب وجودی ظاهر و هویدا گردد چه که امروز روز حشر اکبر است و نشر اعظم هر مکنونی بشهود آید و هر مستوری واضح و آشکار گردد امروز آن روزیست که لسان رحمن در فرقان از آن خبر داده یا بنی آنها ان تک مثقال ذره من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الارض یأت بها الله جهد نمائید تا اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و استقامت کامله در امر مالک بریه از شما ظاهر شود انشاءالله بقسمی بر امر الله ثابت و راسخ و مستقیم مشاهده شوید که جمیع عالم قادر بر منع نباشند و خود را عاجز مشاهده نمایند اینست نصیحت مظلوم و وصیت او انشاءالله بان فائز شوید و عامل گردید چه که امروز روز عمل خالص است لوجه الله ربّ العالمین الحمد لله العزیز الامین انتهى

ذکر جناب آقا محمد حسین نوّ علیه بهاء الله نموده بودید عریضه ایشان چندی قبل بساحت اقدس فائز و همچنین مکتوبی باین عبد فانی مرقوم داشتند انشاءالله لم یزل و لایزال بخدمت امر مشغول باشند فی الحقیقه نفحات محبت الهی از ایشان استشمام میشود از قول این فانی تکبیر خدمت ایشان برسانید و بعنایت حقّ بشارت دهید این خادم فانی از حقّ سائل که ایشان را در کلّ احوال مؤید فرماید بشأنی که به ما ینبغی لایام الله قیام نمایند و در اسباب هدایت خلق جهد بلیغ مبذول دارند اینست آن شأن و مقامی که فنا آن را اخذ نماید و حوادث زمان آن را تغییر ندهد نعیماً له و هنیئاً له از کثرت تحریرات این کرّه فرصت نشد خدمت ایشان مراتب خلوص در مکتوب علیحده ارسال شود چه که نامه آن جناب رسید و بکمال تعجیل این جواب اظهار رفت انشاءالله در همین چند روز جواب دستخطّ ایشان که بتوسط جناب شیخ س رسید ارسال میگردد

ذکر جناب آقا محمد علی و اخوی ایشان آقا محمد حسین و ابن عمّشان عباسقلی نموده بودید ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد و این کلمات عالیات از سماء مشیت منزل آیات نازل قوله تعالی یا ابالحسن هر یک را از قبل حقّ تکبیر برسان و باستقامت کبری وصیت نما الحمد لله بذکر قلم اعلی فائز شدند و این مقامیست که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد ماند انشاءالله مؤید شوند بر اموری که سبب ارتفاع امر الله است بگو امروز دو ندا مرتفع محبوب امکان باعلی النداء عباد را بافق اعلی دعوت میفرماید و همچنین مطلع اوهام باسم حقّ خلق را اغوا مینماید انشاءالله بحقّ ناظر باشید و بحبل امرش متمسک و بذیل عنایتش متشبّث هر عملی که امروز از اولیای الهی ظاهر شود از اعظم اعمال لدى الغنی المتعال مذکور است طوبی للذین وفوا بعهد الله و میثاقه و ویل للذین نبذوا العهد و نکصوا علی اعقابهم الا انهم من الهالکین انتهى از جانب این عبد فانی هم خدمت هر یک تکبیر برسانید انشاءالله مؤید شوند بر آنچه رضای الهی در اوست نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید که جمیع از برای آنست که بکلمه رضا از نزد او فائز شوند حال الحمد لله نفوس مذکوره بذکر الهی فائز گشتند و بانوار عنایتش منیر این فضلی است بزرگ و عنایتی است کبیر یشهد بذلک کلّ بصیر خبیر

و همچنین ذکر اهل میلان نموده بودید در باره ایشان الواح متعدّده از سماء مشیت نازل و از قبل ارسال شد و در این حین هم در ساحت اقدس عرض شد این بیان از ملکوت عرفان ظاهر قوله عزّ کبریائه یا ابالحسن طوبی لک بما ذکرک احبائی و ارسلت اسمائهم الی سجنی بشرهم بفضلی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت الوجود یا اهل میلان یذکرکم ربکم الرحمن من

هذا المقام المرفوع طوبى لكم بما شريتم رحيقى المختوم باسمى القيوم و فرتم بهذا الأمر الذى انكره علماء الأرض الا من شاء الله رب ما كان و ما يكون انا ذكرناكم من قبل و فى هذا الحين الذى يمضى المظلوم فى سجنه الممنوع كم من عارف منعه العرفان عن الرحمن و كم من صبى اقبل و فاز بهذا الأمر المحتوم طوبى لعبد فاز بالاستقامة الكبرى على امر الله مالك الورى و ويل لمن اعرض و اتبع كل عالم محجوب ان افرحوا بما ذكرتم من قلمى الأعلى فى هذا الفجر الذى ينطق فيه لسان الله مالك الأسماء قد اتى الميقات و ظهر منزل الآيات بلوح محفوظ انشاء الله از اصغاء ندای الهى كل مشتعل شوند و بحرارت كلمه عليا سرگرم شده در انجمن عالم بذكر اسم اعظم ناطق گردند بگو قدر اين يوم عزيز را بدانيد و به ما امرتم به فى الكتاب عمل نمائيد قسم بافتاب افق امر هر نفسى اليوم بعرفان حق فائز شد او از مقرئين در كتاب مبین مذکور و مسطور است بايد كل باعمال خالصه و اخلاق مرضيه و آداب حسنه مابين عباد ظاهر شوند بگو اى دوستان حق از برای و داد و اتحاد آمده نه از برای ضغينه و عناد كل در ظل سدره منتهى يعنى كلمه عليا جمع شويد و بذكر و ثنای حق جل جلاله مشغول گرديد و از كنوس حمرا كوثر اصفى را باسم مالك اسماء بنوشيد امروز روز فرح اعظم است بلکه فرح اعظم طائف حول اين فرح بوده و خواهد بود بياد دوست يكتا مسرور باشيد و در جنات محبتش سائر طوبى لكم ثم طوبى لكم نوصيكم فى آخر البيان بالاستقامة على امر ربكم مالك الأديان البهاء المشرق من الأفق الأعلى عليكم و على الذين ما حركتهم قواصف الظنون و لا عواصف الأوهام عن الله المهيمن القيوم انتهى و همچنين اين خادم فانى استدعا مينمايد ذكر فنا و نيستى او را در انجمن دوستان الهى مذکور داريد حق عالم و گواهست كه ذكرشان امام وجه و قلم بوده و انشاء الله خواهد بود

و ذكر جناب سمى مقصود ابن مرحوم حاجى غلام حسين از ارض ياء در ساحت امع اقدس عرض شد قوله تعالى

بسمنا الأقدس الأعظم

يا حسين قبل على قد حضر لدى المظلوم كتاب من الذى سمى بأبى الحسن فى كتاب الأسماء و فيه ذكرك ذكرناك فضلاً من عندنا ان ربك لهو الحق علام الغيوب ان افرح بهذا الذكر الذى اذا نزل من سماء مشية ربك انجذبت الأشياء و نادت الملك لله المهيمن القيوم تمسك بحبل عناية ربك و قل

يا من بك نصب الصراط و وضع الميزان و باسمك سرت نسمة الله على الامكان و يا من بندائك الأهل انصعق من فى الأرض و السماء اسألك بالكلمة العليا التى بها سخرت مداين الغيب و الشهود بأن تؤيدنى على ذكرك و خدمة امرك و توفقنى على الاستقامة التى ذكرتها فى اكثر الواحك و وصيت بها خلقك و عبادك انك انت المقتدر الذى خضعت عند ظهورك مظاهر القدرة لا اله الا انت الأمر المقتدر العليم الحكيم انتهى

عرض اين فانى در اين مقام معلوم و واضح است يعنى خدمت ايشان هم از اين فانى مذکور داريد آنچه كه سبب و علت اشتعال نار محبت است اميد هست كه كوثر حيوان را از آيات محبوب امكان بياشامند و از عالم و عالميان منقطع و فارغ شده بر امر الهى ثابت و راسخ و مستقيم مشاهده گردند الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد

و اينكه در باره اولياى الف و راء نوشته بوديد چندی قبل مخصوص هر يك لوح امع اقدس از سماء عنايت رحمانى نازل لو شاء الله و اراد بان فائز خواهند شد ذكر جناب فتح اعظم عليه من كل بهاء ابههه همیشه در ساحت اقدس بوده و هست قلم اعلى در باره او شهادت داده بآنچه ذكرش بدوام اسماء حسنى در ملكوت انشاء باقى و پاينده خواهد ماند اين فقره هم در ساحت امع اقدس عرض شد اين كلمات عاليات از مطلع بيان رحمن مشرق و هويدا قوله تعالى

بسمه المقدس عن الأذكار و الأمثال

يا اباالحسن قد حضر كتابك لدى المظلوم و فيه ذكر احبائى الذين اقبلوا الى افقى و طاروا فى هوائى و سمعوا ندائى الا انهم من الفائزين انا ذكرناهم من قبل بذكر وجد منه مظاهر الاسماء عرف قميص ربهم الابهى الذى اتى من سماء القضاء بسلطان غلب من فى السموات و الارضين ان يا قلم الاعلى ان اذكر من سمى بالفتح الاعظم من لدن مالك القدم ليفرح بذكره كل ذى هم و يطير باسمه كل منجمد و يسرع به كل متوقف و ينطق به كل صامت منع عن هذا الذكر الحكيم و نذكر اخاه الذى اقبل الى الأفق الأعلى اذ عرض عنه كل غافل بعيد انا نبشره بفضل الله و رحمته و هذا الذكر الذى نطق به لسان المظلوم فى هذا السجن العظيم كن كما كان اخوك كذلك يوصيك من عنده كتاب كريم قم على الأمر بالاستقامة الكبرى و ذكر الناس بهذا النبأ الذى كان مذكوراً فى كتب الله العلي العظيم و نذكر المحمّد فى هذا المقام الذى كان مذكوراً لدى الوجه و فاز بعرفان الله فى ايامه و نطق بثنائه الجميل انا نوصيه بحفظ ما اعطيانه و العمل بما انزله الله فى كتابه المبين و نذكر الحبيب الذى اقبل الى الأفق الأعلى و شهد بما نطق به لسان العظمة فى هذا المقام المنير و نذكر احبائى فى هناك و ندعوهم الى مقام يطوفه الملاء الأعلى و الذين اخذوا الكتاب بقوة من لدن قوى قدير طوبى لكم يا احبآء الرحمن و نعيماً لكم يا اصفياى انتم الذين ما منعكم الظنون عن الاسم المكنون و لا حجبتكم الأوهام عن هذا اليوم المنير انتم الذين سمعتم نداء ربكم و سرعتم الى البحر الأعظم و كنتم من الفائزين

قلم اعلى دوستان آن ارض را ذكر مينمايد و بآنچه سزاوار يوم الهى است امر ميفرمايد اول امر معرفت حق جل جلاله بوده و بعد استقامت بر اين امر اعظم جميع صحف و كتب و زير الهى بعظمت اين يوم گواهى داده طوبى از براى نفوسى كه ضوضاى مطالع ظنون و اوهام ايشان را از مالك انام منع نمود امروز روز خدمت و ظهور استقامت است چه كه طيور اوهام و طيور ليل در هواى ظلمانى طايرند و طالب جنس خود قلم اعلى از قبل باين امور اخبار فرموده اى دوستان بابصار حديده در افق اعلى نظر نماييد و با رجل مستقيمه قيام كنيد تا از ارياح خريف محفوظ مانيد نفوسى كه سالها از بيم جان خلف حجاب مستور بودند حال بكمال خدعه و مكر در اضلال نفوس مقبله مشغولند اى دوستان حق بكمال قدرت و قوت بايستيد و ناس را از مطالع ظنون و مشارق اوهام حفظ نماييد كه شايد از انوار آفتاب حقيقت ظلمت اوهام رفع شود و صبح منير يقين از افق اراده ظاهر گردد هر كلمه ئى را عرفى بوده و خواهد بود طوبى از براى نفوسى كه بعرف فائز شدند و بمطلع آن پي بردند يا اله الاسماء و فاطر السماء تسمع ضجيج البهآء و حينه بما ورد عليه من طغاة خلقك و بغاة عبادك اى رب ان الذى ريته بأىادى الرحمة و العناية قد قام على تضييع امرك و اضلال خلقك و بريتك انت تعلم يا الهى بانى ما اردت فى الأرض الا ما امرتى به بأمرك و سلطانك اى رب ائد عبادك على عرفان مشرق آياتك و مظهر بيناتك ثم اشربهم كوثر الاستقامة بأىادى عطائك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم انتهى

و مخصوص جناب رف و م ح و ح ب الواح بديعه منيعه نازل و بجناب شيخ س داده شد كه برساند انشاءالله بان فائز شوند و از بحر معانى بياشامند اين عبد فانى اگرچه بعد از شمس مشرقه كلمات الهيّه از افق بيان رحمن خود را لايق ذكر و ثنا خدمت دوستان الهى نميداند ولكن نظر بآنكه جميع بمحبت و اتحاد مأمورند لذا بقدر و اندازه خود اظهار فنا و نيستى خدمت اوليا و اصفيا را از وظيفه خود ميشمارم در اين صورت خدمت دوستان آن ارض يعنى نفوسى كه از كوثر اطهر آشاميده اند و بمنظر اكبر ناظرند سلام و تكبير ميرسانم و عرض مينمايم انشاءالله در اين ربيع روحانى از امطار رحمت رحمانى سرسبز و خرّم باشيد و از ازارها و اوراد حديقه معانى محسوب شويد بايادى همت اذبال استقامت را اخذ نماييد كه شايد از ارياح اشارات غافلين محفوظ مانيد يسأل الخادم ربه بأن يوقفكم و يؤيدكم على ما يحب و يرضى انه لبالمنظر الأعلى و السلام على من اتبع الهدى



و ذکر اهل مراغه نموده بودید یعنی از جناب آقا محمد علی و جناب آقا میرزا عبدالحسین و جناب آقا عبدالصمد و ابنشان و سایر دوستان علیهم بهاء الله انشاءالله کل از اشراقات انوار آفتاب معانی منور شوند و بذکر و ثناء محبوب ابدی مؤید گردند این فقره هم در منظر اکبر تلقاء وجه مالک قدر عرض شد این جواب از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تعالی

هو المشرق من افق العالم بالاسم الأعظم

یا احبائی فی مراغه ان استمعوا نداء مالک الأحدیة انه یدکرکم كما ذکرکم من قبل فضلاً من عنده و هو الفضال الکریم انا انزلنا لکم الواحاً شتی و ارسلناها الیکم امراً من لدنا و انا الامر المقدر القدير ان اقبلوا بکلکم الی الله ثم اعملوا ما امرتم به من لدن حاکم خبیر هذا یوم فیہ ینطق المیزان تالله قد اتی الرحمن بأمر عظیم و فیہ ینادی الطور و یقول قد اتی یوم الظهور الملك لله المقدر العزیز العظیم ان اشکروا من ایدکم علی عرفان مطلع وحیه و مشرق عرفانه و عرفکم هذا الصراط المستقیم انه هداکم الی الأفق الأعلى و اسمعکم ندائه الأحلی اذ کان مظلوماً بین ایدی الغافلین یا اهل مراغه از قبل بأحلی البیان ذکر شما از قلم اعلی جاری و ساری انشاءالله کل بآن فائز شوید و جهد نمائید تا فی الحقیقه بحلاوت بیان مرزوق گردید چه اگر نفسی بآن فائز شود اشارات اهل عالم و سبحات امم و الواح معرضین و السن مغلین او را از محبوب من فی السموات و الأرضین منع نماید لعمر الله اگر نفسی این رحیق اطهر را که از ید قدرت مالک قدر گشوده شد بیاشامد خود را از عالم و عالمیان در سبیل محبوب امکان فارغ و آزاد مشاهده نماید بشأنی که مغلین و معرضین و ملحدین و معتدین را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد باستقامت تمام بر امر مالک اقام نمایند امروز روزیست که هر نفسی آنچه اراده نماید بآن فائز میشود چه که ابواب عنایت مفتوح است و بحر کرم در امواج و آفتاب جود در ظهور و اشراق و اگر در بعض امور ظهورات عنایت تأخیر شود این نظر بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود نباید از آن محزون شد کذلک یعلمکم الكتاب الأعظم بما انار به العالم ان ربکم الرحمن لهو العزیز الودود انتهى

اینکه در باره احبای ارض قم ذکر نموده بودید لدى العرش معروض گشت اذاً نطق لسان العظمة بما انجذبت به قلوب العالم و انصعق الأمم الا من شاء الله العلی العظیم قوله جل کبريائه یا ابالحسن انا ذکرنا احبائنا فی هناك و نزلنا لمن سمی بالرضا ما انجذب به ملا الانشاء و انزلنا لمن سمی بالحسین ما فاح به عرف البیان فی الامکان تعالی الرحمن مظهر هذا الأمر العظیم و ارسلنا الیهما من قبل ما تعطرت به الآفاق ولكن القوم فی حجاب مبین انک ان رأیتهما کبر من قبل المظلوم علیهما و بشرهما بعناية الله رب العالمین قل طوبی لکما بما اقبلتما الی افق اعرض عنه کل جبار عنید و کل عالم مریب قد شهد لکما قلمی الأعلى ان افرحا بهذا الفضل الأعظم و هذه الرحمة التي سبقت من فی السموات و الأرضین

ای دوستان این مظلوم در این حین که آفتاب در وسط الزوال است بشما توجه نموده و شما را ذکر مینماید و وصیت میکند بآنچه که سبب استقامت بر امر الله است چه که معتدین و مغلین و شیاطین بکمال جهد در اضلال احبای حق کوشیده و میکوشند بر حق جل جلاله بوده که اولیای خود را اخبار نماید لذا از قبل بظهور ناعقین و نعیب غافلین کل را آگاه نمودیم تا در این یوم بدیع باسم حق محفوظ مانند انشاءالله باید بشأنی بر امر الله ثابت و راسخ مشاهده شوند که احدی قادر بر تکلم نباشد تا چه رسد بمنع کذلک نطق اللسان فی ملکوت البیان طوبی لكل سامع و ویل للغافلین و آنچه در سبیل الهی از شما ظاهر شد لدى الحق واضح و هویدا است انه یقرّب الی من تقرّب الیه و یجزی من عمل فی سبیله احسن الجزاء انه لهو الشاهد البصیر العلیم انشاءالله از دشمنان حق و اشاراتشان محفوظ باشید یا ابالحسن بعضی از منتسبین هم در آن ارض ساکنند از قبل الواح بدیعه منیعه مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شده اند و اگر در این کره ملاقات نمودید تکبیر بلیغ از قبل حق برسان و بگو انشاءالله بعنایت الهی فائز باشید و بامرش عامل مخصوص دو نفس مذکور هم حسین و رضا

عليهما بهاء الله دو لوح امنع نازل و با حرف سين ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند العاقبة للمتقين و الحمد لله رب العالمين انتهى

اينکه در باره ابناء جناب ملاً عبدالغفور از اقربای جناب ملاً رج عليه بهاء الله نوشته بوديد در منظر اكبر عرض شد هذا ما انزله الوهاب في الجواب يا اباالحسن انا ذكرنا من سمى بملك حسين و نذكره في هذا الحين الذي يمشى المظلوم في سجنه الأعظم و يشهد بما شهد به قبل وجود الكائنات انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم لعمر الله هذا يوم تزين بذكره كتب العالم و نطق بشائه اهل الفردوس الأعلى و الذين طافوا حول العرش امراً من لدى الله الخبير هذا يوم فيه توضع عرف البيان ولكن القوم اكثرهم من الغافلين قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اتبعوا مطالع الأوهام كذلك سؤلت لهم انفسهم الا انهم من الأخسرين في كتاب الله رب العالمين يا ملك قبل حسين هل تسمع ندائي الأحملي من الأفق الأعلى ام تكون من الغافلين ان افتح بصرك باسم ربك لترى الشمس مشرقة من هذا الأفق المنير لا تلتفت الى الذين تراهم في مرية عن امر ربك توكل في كل الأمور على الله الناطق الخبير ان يأتيك احد بالقصص الأولى دعه عن ورائك مقبلاً الى مقام ينطق فيه لسان العظمة انه لا اله الا انا العزيز البديع

و نذكر من سمى بمحمد قبل باقر ليقره نداء الرحمن الى ملكوت البيان و يؤيده على الاستقامة على هذا الأمر الذي به زلت اقدام العارفين أنك اذا سمعت النداء من شطر البقعة التوراء قل

لك الحمد يا مالك الأسماء و فاطر السماء بما عرفتنى مشرق امرك و مطلع وحيك و هديتى الى صراطك المستقيم و نذكر من سمى بعلي و نبشره بهذا الذكر الذي لا تعادله خزائن الأرض كلها و لا ما عند الملوك و السلاطين يا على يذكر المظلوم اذ احاطته الأحران من الذين جادلوا بآيات الله و برهانه و اعرضوا عما امروا به في كتب الله العزيز الحميد خذ رحيق الاستقامة باسم مالك الأحديّة ثم اشرب منه مرّة بذكرى و اخرى باسمي العزيز الحكيم

يا رضا ان اقبل الى الأفق الأعلى تالله قد خلقت لهذا اليوم يشهد بذلك صحف الله من قبل و من بعد و عن ورائها هذا الذكر الأمتع الأقدس العزيز العظيم قم على خدمة امر ربك مالك الورى بالاستقامة الكبرى و قل

لك الحمد يا من ذكرتنى بفضلك و آيدتنى على الاقبال الى بحر علمك و حكمتك اسألك بأن لا تخيبنى عما قدرته لأصفياتك الذين نبذوا العالم في حبك و سيبلك و سرعوا الى مشهد الفناء بذكرك و اسمك اي رب انت القوى و ترى الضعيف متمسكاً بحبل عنايتك فاكتب له ما ينبغي لعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت الغفور الرحيم

و نذكر في هذا الحين من سمى بالحسين لتجذبه نفحات الذكر الى مقام تنطق فيه لسان الله المهيمن القيوم يا حسين يذكر الحسين الذي قام على الأمر في أيام فيها ارتعدت فرائص العالم من سطوة الأمراء و اعراض العلماء كذلك نطق مالك الأسماء من الأفق الأعلى و القوم اكثرهم لا يفقهون قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و اخبرنا الكل بما ظهر و يظهر في الأرض يشهد بذلك من شهد بما شهد به الله قبل خلق السموات و الأرض و قبل ذكر الكاف و التون تمسك بحبل اليقين معرضاً عن الذين نراهم في ريب عن هذا الأمر العزيز الممنوع انه غفر اباكم فضلاً من عنده و هو العطوف الغفور

يا حسن قلم اعلى بلسان پارسی تکلم میفرماید که شاید کل به ما اراده الله فائز شوند بگو بشنويد نداى مظلوم را و بشبهات منكرين و معرضين از مالک يوم الدين محروم نمايند امروز روز فرج اكبر است و همچنين فرح اعظم طوبى از براى نفسى که سبحات و حجابات و اشارات اهل ظنون او را از عرفان اسم ظاهر مکنون منع نمود امروز مالک اسماء بايادى بيضا كوثر بقا عطا میفرماید تقرّبوا بحوله و خذوا باسمه ثم اشربوا منه بذكره الحكيم شياطين در كمين بوده و هستند و همچنين ماكرين و خادعين بر مرصّد منتظر که شاید نفسى را از حقّ منع نمايند و از فيوضات فياض حقيقى محروم سازند جهد نمائيد تا كاسر اصنام اوهام شويد آنچه در ارض ظاهر شده و بشود از قبل از قلم اعلى جارى شده بگو اى عباد در الواح ملوك نظر

کنید و در لوح رئیس تفکرّ نمائید که شاید بانصاف تکلم کنید و در عرصه عدل قدم گذارید امر اعظم از آنست که باقول سخیفه نالایقه مستور ماند اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا أهواء الذين كفروا بالرحمن اذ اتى بالبرهان كذلك يذکرکم من عنده کتاب عظیم

و نذکر فی هذا المقام امائی اللائی آمن بالله رب العالمین و نبشّرنّ بعنایة الله و فضله الّذی احاط من فی السموات و الأرضین ای کنیزان حقّ انشاء الله از شبّهات و اشارات خلق مقدّس و منزّه مشاهده شوید و در کلّ احوال بغنیّ متعال متمسک این آیامی است که حقّ جلّ جلاله بكل متوجّه و کل را بطراز ذکر مزین فرموده عیسی بن مریم که بیک کلمه مبارکه که از مطلع بیان الهیّه اصغا نمود بنار محبّت مشتعل شد اشتعالی که میاه عالم او را منع نمود و محمود نساخت و آن کلمه این بود که فرمود ای بنده من و فرزند کنیز من و حال فضل بمقامی رسیده که مکلم طور از مقرّ عرش ظهور ذکور و اناث و صغیر و کبیر را بیدایع اذکار خود ذکر میفرماید اگر نفسی فی الحقیقه در این کلمه مبارکه تفکرّ نماید تمام عمر به لک الحمد یا اله العالمین ناطق شود از حقّ بخواید آذان را باذکار مغلّین و معتدین و خائنین نیالاید و ابصار را با اشارات منکرین از مشاهده انوار منع نفرماید تا جوهر بیان را اصغا نمایند و جوهر نور را ادراک کنند آیا سامع منصفی در عالم هست تا بشنود و بحقّ ناطق شود و آیا بصیر عادلّی یافت میشود تا حقّ را مشاهده نماید و به ما شهد به الله شهادت دهد کذلک نطق اللسان فی بحبوحه الأحران بما اکتسبت ایادی الّذین نبذوا الههم و اخذوا الأصنام لأنفسهم اولیاء من دون الله المقتدر القدير بهاء المشرق من افق البقاء علی الّذین توجّهوا الی المنظر الأكبر بالبصر الأطهر و علی الاماء اللائی سمعن التّداء و اقبلن الی الله مالک الأسماء فی هذا الیوم العزیز المنیع انتهى الحمد لله جمیع نفوس مذکوره بآیات الهیّه فائز شدند و در باره هر یک بحر بیان مواج انشاء الله بآنچه سزاوار این عنایت کبری است قیام نمایند و به ما اراده الله فائز شوند این عبد فانی در هر حین از حقّ سائل و آمل است که نفوس را بر عرفان این فضل اعظم که عالم را احاطه نموده مؤیّد فرماید انه لهو المقتدر المتعالی العلیم الحکیم و دیگر ذکر جناب حاجی محمّد رضا علیه بهاء الله را نمودید بعد از عرض در ساحت اقدس این کلمات مشرقا از مصدر امر ظاهر و مشرق قوله جلّ اجلاله

بسمه المقدّس عمّا کان و ما یکون

یا محمّد قبل رضا تالله الحقّ قد ظهر الوعد و اتی الموعد و ینطق فی قطب العالم انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد خلقت الخلق لهذا الیوم و بشّرتهم بهذا الظهور الّذی فیہ نطقت الحصاة الملك لمنزل الآیات و هدر العندلیب علی الأغصان العظمة لله ربّ ما کان و ما یکون من الناس من جادل بآیات الله و انکر برهانه و منهم من افتری علیه من دون بیّنه و لا کتاب معلوم و منهم من افتری علیه کذلک نطق لسان الوحی اذ کان فی هذا السّجن الممنوع کم من عالم منع عن المعلوم بما اتّبع الظنون و کم من امّیّ سرع و فاز برحیقی المختوم هذا یوم فیہ ینطق لسان الظهور و ظهر ما اخبر به الله بلسان الرسول یوم یقوم الناس لربّ الغیب و الشّهود دع الأذکار کلّها و تمسک بهذا الذّکر العزیز المحبوب قل

یا الهی اسألک بمسخر آیاتک و ظهورات قدرتک فی ملکوت الانشاء و بأسمائک الحسنی و صفاتک العلیا بأن تجعلنی مستقیماً علی هذا الأمر الّذی به انشقت الأرض و نسفت الجبال لا اله الا انت الغنیّ المتعال ای ربّ ترانی معرضاً عن دونک و مقبلاً الی کعبة ظهورک اسألک بأن لا تمنعنی عن بدایع جودک ثمّ اکتب لی من قلمک ما ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر علی ما تشاء و بیدک زمام الأسماء لا اله الا انت الغفور الکریم

کبّر من قبلی علی وجوه الّذین نسبهم الله الیک لتجذبهم نفحات التکبیر الی الله الفرد الخبیر قل یا قوم تالله قد اتی الیوم و القیوم ینادی بهذا الاسم الّذی به سخر الله ما کان و ما یکون قل ایاکم ان تمنعکم سبحات المحتجین عن الله ربّ

العالمین دعوا ما عند النَّاس و خذوا ما اوتیتم به من لدن فضَّالِ قدیر کذلک اشرقت شمس البیان من افق لوح ربِّکم الرَّحمن طوبی لمن اقبل و ویل للمعرضین انتهى قسم بآفتاب افق تقدیس که عنایت بمقامی رسیده که السن عالم از ذکرش عاجز و قاصر است و لکن یا حبیبی ناس نسناس موهومی را که اطلاع از او نداشته و ندارند اخذ کرده‌اند و از دریا‌های فضل الهی خود را محروم نموده‌اند در لیالی و ایام از قادر علیم بکمال عجز و ابتهاج بطلیبید تا این نفوس را مجدداً بظنون و اوهام مبتلا نماید در کلّ حین رایحهٔ دفرا در حرکت و مرور بشائی که قلم رغبت بذکرش نموده و نماید یسأل الخادم ربّه بأن یحفظ عباده عن جنود النَّاس و الهوی و یؤیّدهم علی ما یحبّ و یرضی هذا ما ینفعهم فی الآخرة و الأولى و انه لهو الشاهد الخبیر و دیگر ذکر جناب ملاً عبدالغنیّ علیه بهاء الله را نموده بودید آنچه مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد هذا ما اشرق من افق عنایة ربنا الرَّحمن قوله جلّ کبریائه

### بسمی المهیمن علی الأسماء

یا عبدالغنیّ ان استمع ندائی من شطر سجنی لعمری لو تسمعه حقّ الاستماع انه یجذبک الی مقام قدّسه الله عن ذکر الأولین و نبی الآخین ان استعدّ لاصغاء کلمات ربّک انها نزلت علی شأن تَضَوُّع منها عرف القمیص بین السّموات و الأرضین طوبی لسمیع ما منعتہ الأحراب و لبصیر ما حجّبتہ السّبحات و لمقبل ما خوّفه اعراض المعرضین انک اذا فزت بلوح الله و اثره ان اقبل بقلبک الی مطلع الأسماء المقام الّذی اشرقت من افقه انوار وجه ربّک مولی الوری و قل

لک الحمد یا محبوبی و لک الثناء یا مقصودی بما اسمعتنی ندائک از کنت غافلاً و جعلتنی مقبلاً از کنت غافلاً و انطلقتی از کنت صامتاً اشهد انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک زمام الأشیاء لا اله الا انت الغفور الکریم ای ربّ لَمَّا اسمعتنی ندائک لا تمنعنی عن فیوضات ایامک طوبی لهوآء فاز بنفحاتک و لأرض تشرّقت بقدمک و لجبل مرّت علیه نسایم و حیک و لریاض تعطرّ من اوراد حدائق عرفانک ای ربّ انا الفقیر المسکین و انت الغنیّ الکریم فانظرنی یا الهی بلحظات عنایتک ثمّ ارزقنی ما کتبه لأصغیانک الّذین نطقت بثنائهم کتبک و صحفک و الواحک ای ربّ تبتنی علی امرک و ایدنی علی خدمتک و وفّقنی علی الاستقامة علی حبّک انک انت الّذی شهدت الکائنات بقدرتک و اقتدارک و الممکنات بعظمتک و سلطانتک لا اله الا انت المتعالی الغفور الکریم انتهى

فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ شأنه و عظم کبریائه از آیات منزله از سماء احدیه ظاهر و هویدا است ای دوستان الهی قدر خود و این ایام را بدانید که شاید از سهام شیاطین و اشارات مغلین محفوظ مانید و آنچه آن جناب در مکتوب خود اظهار نمودند جمیع در ساحت اقدس عرض شد و بکمال فضل و شفقت جواب هر یک نازل و ارسال شد تا جمیع از بحر فیض فیاض حقیقی قسمت برند استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت اولیای الهی عرض تکبیر و ثنا و سلام برسائید انشاء الله کل به ما یحبّه الله قیام نمایند و بکمال روح و ریحان در تبلیغ امر محبوب عالمیان جهد بلیع مبذول دارند اینست وصیّت الهی از قبل و بعد از حقّ میطلبیم کل را بخدمت امرش موفّق فرماید بی عنایات او احدی قادر بر امری نبوده و نیست و اینکه این فانی را وکیل نمودید در زیارت حسب الخواش آن جناب در این حین بساحت اقدس توجّه نموده بنیابت آن جناب عمل نمود آنچه مقصود عالمیانست هنیئاً لک و لی و بعد از حضور و عرض و زیارت لسان عظمت باین کلمات ناطق قوله جلّ کبریائه

یا اباالحسن الحمد لله بعنایات الهیه مرّة بعد مرّة فائز شدی و ذکر اولیای حقّ و دوستان او را نمودی نشهد انک ذکرک اسمائهم و زرت من قبلهم و عرضت ما عملوا فی سبیل الله ربّ العالمین در فضل الهی تفکر نما امری را که جمیع من علی الأرض بکمال شوق و اشتیاق طالب بودند فائز نشد باو مگر معدودی و تو از فضل و رحمت او بلقا فائز شدی و از کوثر وصال

آشامیدی و یومش را ادراک نمودی و موفق شدی بر ذکر احبّایش این مقامات هر یک بسیار بزرگ و بلند است جهد نما تا باسم حقّ و عنایت حقّ محفوظ ماند آنّه لهو الحافظ العظیم الخبیر انتهی

عرض فانی آنکه چند یوم قبل کلمه‌ئی از لسان مبارک اصغا شد که مشعر بود بر اضطراب بعض نفوس ضعیفه از شبهاتی که معرضین و مغلّین القا نموده‌اند شاید در اقربا هم فی الجمله اثر نموده باشد حسب الأمر باید آنچه بآن جناب ارسال شد و همچنین بجناب ورقا علیه بهاء الله الأبھی و بعضی اولیا در ارض طاء جمع شود تا دوستان الهی مشاهده نمایند آنّه لهو الأمر الحکیم و اگر صورت آن بجناب ملاً رج علیه بهاء الله هم داده شود بسیار محبوبست البهآء علیک و علی من سمع نصح المولی و علی الذین شربوا ریحیق الاستقامه فی امر الله العزیز البدیع

خادم

فی ۱۴ شعبان سنه ۱۲۹۸

\*\*\*

جناب شهید ابن اسم الله الأصدق محبوب مکرم حضرت نبیل بعد علی علیه من کلّ بهآء ابهاه ملاحظه فرمایند

۱۵۲۱

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد مقدّس از لم یزل و لایزال ساحت قرب قدس حضرت محبوب بیزوالی را لایق و سزاست که افق سماء انسان را بنیّر عرفان منور فرمود زهی حسرت و افسوس که معشر کرویّین و مقرّبین در تغنی و حورّیات غرفات فردوس در ترنّم و ساقی الهی قائم و بر دستش ریحیق باقی ولکن نه گوشیکه از اوّل قسمت برد و نه لبیکه بثنائی فائز گردد جلّ من اظهر للموحّدین من عباده و ستر عن المشرکین من بریته اوست ذات مقدّسیکه السن عالم از ثنایش عاجز و افتدّه امم از عرفانش قاصر بقدرت کامله از آب آتش هویدا نموده و از نار نور ظاهر فرموده دست قدرتش زمام عالم را اخذ نموده ولکن ابصار از او غافل و سلطان اراده اش کل را احاطه فرموده ولکن ادراک عباد قاصر طوبی از برای نفوسیکه بیصر حدید فائز شدند و باذن واعیه تازه مزین گشتند ایشان از بحر دانائی نوشیده‌اند و از اثمار سدره بینائی چشیده‌اند امثال این سمع و بصر مطهر و مقلّب و منور بوده و هست طوبی از برای نفوسیکه منظر آن بصر واقع شدند و محلّ اصغا لله الأمر من قبل و من بعد

سبحانک یا من فی فراقک ارتفعت ضجیح المقرّبین و المخلصین و فی هجرک صعدت زفرات الموحّدین و الفائزین و نزلت عبرات المشتاقین اسئلک بنار سدرتک و انوار وجهک و لآئی بحر بیانک و اسرار ملکوتک و جبروتک بأن تؤیّد اصفیانک علی القیام علی خدمتک و التوجّه الی دیارک ای ربّ تری الذین انقطعوا عن دونک و قاموا علی خدمه امرک و اختاروا مکاره الغریه فی حبّک و رضائک و شدائد البریه رجاء ما عندک اسئلک بیحر جودک و سماء فضلک بأن تحفظهم عن الذین سعوا فی اطفاء نورک و نقضوا عهدک و میثاقک انت الذی یا الهی خضعت کینونه القدره عند ظهورات قدرتک و سجد هیکل القوه لدی شئونات قوتک ای ربّ فأنزل علی من قام علی خدمتک ما یجعله ناطقاً علی شأن لا یعتریه الضمّت بما اکتسبت ایادی الأشرار فی مملکتک اسئلک یا محبوب القلوب و مقصود الوجود بأن تکتب له من قلمک الأعلى ما یظهره باسمک بین عبادک و یرفعه بعنایتک بین خلقتک لا اله الا انت المهیمن الغفور الکریم اصلی و اسلم یا الهی علیه و علی الذین طافوا لارتفاع

کلمتک و اظهار امرک ای ربّ فاجعلهم سرج هدایتک و اعلام نصرتک أنّک انت الّذی لا تمنعک شیء عن ارادتک لم تزل کنت مقتدرّاً علی ما تشاء و لا تزل تكون بمثل ما قد کنت فی ازل الازال لا اله الا انت الغنیّ المتعال و بعد یا محبوب فوادی قد کنت راقداً ایقظتنی نسائم حبّکم الّتی سرت من آثار قلمکم و اسرت من عالم المحبّة ما عجز عن ذکره قلمی و لسانی فلما عرفت و اطّعت قصدت الارتقاء الی مقام استقرّ فیہ کرسی مالک الاسماء حضرت و عرضت اذا نطق لسان المقصود بما انجذب به حقایق الاشیاء قال و قوله الّحلی

هو الحافظ الناظر العظیم الخبیر

یا ایّها الطائر فی هوائی و المقبل الی ملکوتی و الناظر الی افقی و الناظر بثنائی فی ایامی و القائم علی خدمة امری قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه لدى المظلوم اذ کان یمشی فی مقام جعله الله المنظر الأكبر ان ربّک لهو المقتدر القدر سمعنا ندائک اجبتک و وجدنا عرف خلوصک ارسلنا الیک ما تضوّع منه رائحة قمیصی المنیر طوبی لعبد هزته جذبات بیانک فی ذکر الله ربّک و ربّ العالمین قد کنا معک فیکلّ الأحوال و انزلنا لک من قلمی الّاعلی ما یشیر باقیّاً ببقا اسمائی الحسنی ان افرح بهذا الفضل المبین انشاء الله در جمیع احوال مؤیّدی و لحاظ عنایت با شما بوده و خواهد بود احبّای الهی را از قبل مظلوم تکبیر برسان و جمیع را بفضل و عنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده انشاء الله موفق شوند بر آنچه لایق این یوم عزیز عظیم است طوبی از برای نفسیکه الیوم بخدمت امر قیام نمود نفوسیکه صاحب بیانند باید بتبلیغ مشغول شوند اینست امر مبرم الهی که در کتب و صحف از قلم اعلی جاری و نازل گشته اینفقره بسیار بزرگست از حقّ جلّ جلاله بخواهید تا کل را از اینمقام بلند محروم نفرماید اگر از اول امر نفوس مشتعلّه مطمئنّه بتبلیغ متمسک میشدند هرآینه عالم از تیر اعظم منور و روشن مشاهده میگشت امید هست که اولیای حقّ طراً بر تبلیغ امر قیام نمایند قیامیکه سبب قیام اهل عالم شود ببیانیکه سبب نطق و بیان امم گردد در سحرگاهان هزیز نسایم عنایت رحمن بر کل مرور مینماید و اسرار وصل و لقا بر هر شیء القا میفرماید برخی باصفا فائز و بعضی محروم کلّ یعمل علی شاکلته قسم بافتاب بیان که هر نفسی از عظمت این یوم آگاه شود عالم زخارف و عالم اشیاء و عالم کتب او را منع ننماید و محروم نسازد جمیع را بر اتحاد امر نمودیم انشاء الله کل بهمت اولیا باینمقام فائز شوند یا علی قل لا انسان الا بالانصاف و لا قوه الا بالاتحاد و لا خیر و لا سلامة الا بالمشورة یا محمد قلم اعلی در کلّ حین مشغولست از حقّ بخواه تا تشنگان بادیّه عشق از این فرات جاری محروم نمانند و ممنوع نشوند در اطراف عالم این ذکر منتشر و انوارش ظاهر و لائح معذلک اهل ارض محبوب و غافلند هر طائفه از طوائف امت عظیمه در مدن کبیره بامری از امور تمسک مینمایند و در اعلاء آن جهد بلیغ مبذول میدارند بشأنیکه از بذل جان و مال دریغ ندارند و اهل ایران از این امر اعظم که بمثابة آفتاب در قطب زوال روشن و منیر است غافل و محتجبند ذرهم فی خوضهم یلعبون انشاء الله نفوسیکه الیوم بحقّ منسویند و باسمش مذکور مقامات خود را بشناسند و حفظ نمایند شأن ایشان عند الله عظیمست از حقّ بطلبید تا کل را مؤیّد فرماید بر حفظ مقامات خود بشأنیکه هیچ امری از امور و هیچ شیئی از اشیاء ایشانرا سد ننماید و غافل نسازد انتهی

یا محبوبی اهل ارض از این فضل اعظم و عطیّه کبری غافلند بایادی خود صنم میتراشند و بکمال جدّ و جهد او را تقویت مینمایند و بعد از ظلمش نوحه میکنند مقصود از صنم که ذکر شده و میشود جاهلی است که باسم علم معروف در هر عهد و عصر سبب و علتّ منع عباد از فیوضات مالک ایجاد در مبدء و معاد بوده و هستند اگر صاحب بصری تفکر نماید و در کتب الهی از قبل و بعد تفرّس کند بآنچه ذکر شد گواهی دهد

اینکه مرقوم داشته بودند باتفاق جناب محبوبی حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله بارض هم تشریف برده اند لأجل اعلاء کلمه الهی اینفقره تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان الوحی فی هذا المقام قوله تعالی انشاء الله نهالهای بستان

الهی از آب بیان اولیائش بخلع تازه فائز شوند و از حرارت محبتشان بمنتهی نمو و اثمار مزین گردند آنه لهُو المؤید الحکیم و الموفق العلیم انتهی

البته از توجه بجهات لأجل اظهار امر و اعلاء کلمه خالصاً لوجه الله ثمرهای کلیه ظاهر شده و میشود بیان فی سبیل الرحمن مؤثر بوده و هست

اینکه مرقوم داشتند نظر بحکم قبل اراده توجه بارض ص و اطراف آن نموده اند اینفقره بسیار محبوبست امر تبلیغ الیوم بر مثل آنمحبوب لازمست حسب الأمر آنکه هر نفسی را مصلحت بدانند یعنی دارای بیان و قلب فارغ باشد بمدن و دیار الاهی از برای تطهیر نفوس از کوثر جاری از قلم اعلی بفرستند لدی الوجه محبوب و مقبولست انتهی

جمیع نفوس از برای این یوم خلق شده اند انشاءالله باید آنمحبوب در اینفقره سعی بلیغ مبذول دارند و اگر نفوسیهم بقبایل توجه نمایند مثلاً بسمت کرمانشاه و همچنین محالاً بختیاری از اطراف فارس و غیره محبوبست بلکه لازم ولکن در صورتیکه آن نفوس بطراز حکمت منزله مزین باشند در هر محل که وارد شوند سبب تزکیه نفوس و اصلاح اهالی و اعمال طیبه و اخلاق حسنه گردند امید هست که از نار سدره انجمنی در عالم از این قبیل یافت شوند و بنور حکمت عالم را منور دارند ان ربنا الرحمن لهُو الغفور الرحیم و هو المقتدر القدیر امروز روزیست که اشعیای نبی از آن خبر داده اخبار این یوم بمثابه نیر اعظم از آفاق صحف الاهی مشرق جمیع انبیا اهل عالم را باین یوم اعظم بشارت داده اند و جمیع کتب الاهی شاهد و گواهدست ولکن جهل حایل شده و ناس را از دریای علم محروم ساخته بقسمیکه نمیدانند چه نافع است و چه مضر عالم را بلا و ظلمت احاطه نموده معذلک احدی ملتفت نه صدق ربنا العلی الابهی اگر نفسی در سور و الواحیکه از قبل نازل شده بیصرا انصاف ملاحظه نماید و تفکر کند شهادت میدهد بآنچه ظاهر شد حرف بحرف از ملکوت علم الاهی بکمال تصریح نازل گشته خلق را گمان آنکه اهل انصاف و علم و حکمت و زهد و تقوی علمای ارضند غافل از اینکه نزد حق از جهلا مذکور و محسوب این نفوس غافله سبب غفلت و منع عباد از افق اعلی بوده و هستند میفرماید ان العالم من هدی الناس الی صراطی و علمهم سبیلی المستقیم عالمیکه باینمقام فائز شود او بمنزله بصر است از برای هیکل عالم قوله عز اجلاله حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم انشاءالله ارض از این دو عطیه کبری محروم نماند و ممنوع نشود انتهی

اینکه در ذکر اوراق ناریه و انتشار آن مرقوم داشتید حق شاهد و گواهدست که همان میرزا هادی که حال در ارض طاء باضلال نفوس مشغول است ابداً از امر نفسیکه خود را باو نسبت میدهد مطلع نبوده و نیست ای کاش خرق حجاب میشد و لله در دقائق معدوده باصغا فائز میگشت یعنی باصغاء کلماتیکه اگر بر صخره صماء القا شود مثل ماء جاری گردد معشر معشر غافلین است قسم بافتاب افق بیان که بمثابه آنست که کوری کور دیگر را راه نمائی نماید و یا غافلای بغافل دیگر متمسک شود یتکلمون بأهوائهم و لا یشعرون ای کاش موفق میشدند اقللاً باتار رجوع مینمودند این خادم فانی متحیر و مبهورت آیا بچه متمسکند و چه میگویند عالم را آیات الاهی احاطه نموده علی شأن ملئت الآفاق منها و والله الذی لا اله الا هو اینعبد و امثال او از احصای آن عاجز و جمیع نفوس مقبله بر این شهادت میدهند معذلک رئیس المفترین نوشته دو کلمه از اینجا دو کلمه از آنجا اخذ مینمایند و باطراف میفرستند ملاحظه نمائید چه مقدار از غفلت و عدم درایت و بیبصری تبعه خود مطمئن است اگر مطمئن نبود باین هدیانات که کذبش بمثل آفتاب روشنست تکلم نمینمود اگر کسی لله فی الجملة تفکر نماید در شئونات ظاهره از افق اعلی بر اول امر و اصل آن مطلع میشود که چه قسم بوده از حق میطلبم غافلین را بطراز آگاهی مزین فرماید و باکلیل انصاف سرفراز نماید آنه لهُو المقتدر القدیر

و اینکه در باره محمد تقی مرقوم داشتید از او سؤال شود که در حین مرخصی باو چه فرمودند لعل یتذکر او یخشی بزخرف فانیه از مطلع نور احدیه گذشت و یوسف الاهی را بدراهم فانیه تبدیل نمود در پست فطرتی او همین کافیتست که حسین

سوخته او را از حقّ منع نموده و بجزیره معروفه برده العجب کلّ العجب و آنشخصهئی که در طهران باو جبّه داده قسم بجمال حقّ که او هم مثل او ابدأً از اصل این امر اطلاع نداشته او و دو اخوی او از اوّل خارج بودند و از امر نقطه اولی روح ما سواه فداه بیخبر بلکه تبرّی مینمودند بیت آن نفوس در محلهئی و بیت مقصود در محلهّی اخی و نظر باعراض سالها مابین فصل بود و اکثری بر اینفقره گواه بوده و هستند

اینکه ذکر جناب حاجی میرزا حس علیه بهاء الله و اراده جناب وزیر را نمودید اینمراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند آنچه الیوم لازمست تمسک بامر تبلیغ است اگر فی الجمله علو امر الله ظاهر شود جمیع وزرا باعانت قیام نمایند و آنچه هم الیوم سبب و علت آسایش و حرّیت شود محبوبست انتهی

عرض اینفانی آنکه در جمیع امور مشورت لازم باید آنمحبوب در اینفقره بسیار تأکید فرمایند تا امر مشورت مابین کل جاری شود آنچه در اینفقره از قلم اعلی جاری شده و میشود مقصود آنکه امر مشورت مابین دوستان محقق گردد چه که او سبب و علت آگاهی و هوشیاری و خیر و سلامتی بوده و خواهد بود

اینکه در باره دوستان الهی در هر محل مرقوم داشتید انشاءالله در جمیع اوان باصلاح خود و عالم مشغول باشند و بانوار وجه منور و فائز فی الحقیقه نفوسیکه الیوم بناموس اکبر تمسک جستند و بافق اعلی ناظرند بمنزله سرچند در عالم انشاءالله در صدد آن باشند که در ایام الهی ظاهر شود از ایشان آنچه که بدوام ملک و ملکوت ذکرش از دفتر عالم محو نشود اگر بر مقامات خود آگاه شوند لعمر المحبوب بفرح اکبر فائز گردند در سیل الهی حمل نمودند آنچه را احدی از قبل حمل نمود از حقّ میطلبیم اولیا را مؤید فرمایند بر حفظ مقامات خود آنه علی کلشیء قدیر

اینکه از ارض خ و ک و ق و ه تعریف فرمودند لله درهم و طوبی لهم انشاءالله بکمال همّت بر این امر اعظم ثابت و راسخ و مستقیم باشند ذکرشان در ساحت اقدس عرض شد آفتاب عنایت نسبت بهر یک مشرق از حقّ میطلبیم بر نار محبت و نور معرفشان در هر حین بیفزاید بشأنیکه شئونات جابره ایشانرا از ما هم علیه منع ننماید جابره و فراغنه و امثال آن که از قبل و بعد ذکر شده در رتبه اولیّه جهلائی هستند که بعلما معروفند مابین همج رعاع لعمر الله ایشانند قاطعان طریق الهی و ایشانند حجب مانعه و کتب کاذبه فی الحقیقه علمای ایران بسیار غافلند آنچه در دست آن فئه ضالّه مضلّه بوده اکثر مفتريات خود آن نفوسست که از قبل و بعد گفتهاند و در کتب نوشتهاند ایشانند صحف اوهامیه و دفاتر ظنونیه و تواقیع ناحیه کذب که بمقدسه نامیدهاند وقتی از اوقات اینفانی قصد مقصد اعلی و ذروه علیا نموده بعد از حضور در ساحت اقدس فرمودند ای عبد حاضر بگو بینم آن رصاصیکه حضرت اعلی و مبشر جمال کبریا را شهید نمود از چه معدن و حقیقت آن چه بوده و آن سیوفیکه اجساد اولیا را قطعه قطعه نمود از چه فلز و از کدام معدن بیرون آمده یا عبد حاضر لدی الوجه در بیانات مظلوم آفاق تفکر نما که شاید از تفکر تو در اهل ارض این قوه ظاهر شود و کل بیصیرت تمام در آنچه واقع شده تفکر نمایند در آنحین اشعه انوار بیان رحمن اینفانی را بشأنی اخذ نمود که قادر بر ذکر آن نشده و نخواهد شد مدتی این عبد قائم و جمال قدم صامت و ساکت بالأخره فرمودند یا عبد آنحدید و رصاصیکه سبب نوحه مقرّین و ضجیح مخلصین شد آنکلمات نفوس غافله بوده که سالها در معادن جهل و کذب تربیت یافته و بالأخره از فم علما ظاهر شد و آن جوهر وجود و اولیائش را شهید نمود یا عبد درست تفکر نما اگر ذکر جابلقا و جابلسا و ناحیه مقدسه و وجود قائم باوصاف مذکوره نبود وارد نمیشد آنچه وارد شد و دیده نمیشد آنچه که قلم و لسان از ذکر آن مضطربست فرمودند یا عبد حاضر اگر نفسی بانصاف نظر نماید همان کلمه که از معدن کذب ظاهر شد که گفته آنحضرت موجود است و قائل بر تولد او از کفار محسوب رصاصی بود که بر بدن آن سید عالم وارد شد و حال معرضین بیان بهمان طریق مشی مینمایند و در ترتیب همان موهوماتند انتهی



اعاذنا الله و معشر الانسان من مكرهم و افترائهم و ما يخرج من افواههم انه لهو الحافظ المقتدر القدير آيا يك گوش يافت نميشود آيا حكم بصر محو شده آيا انصاف بكدام عالم سفر نموده و يا صدق وفات کرده اين كليل نادان نميداند چه عرض نمايد اين مقامات از ذكر و بيان خارج است زفات مرتفع و عبرات نازل و الأمر بيد الله ربّ الذّاكر و القائل و اينكه در باره يكي از اماء الله مرقوم داشتيد كه از حقّ جلّ جلاله طلب عنايت از برای زوجهش نموده اين مراتب در پيشگاه حضور مالك قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة في الجواب قوله عزّ اجلاله يا علي يا ايها القائم علي خدمتي يا محمد يا ايها الناظر الي افقى و المتوجّه الي وجهي ان استمع ندائي و بشرها من قبلي لها ان تقرأ ما نزل من قلمي الأعلى في هذا المقام الكريم

سبحانك يا من باسمك ماج بحر الكرم و هاج عرف الفضل بين الأمم اسئلك بنداك الأحلى و حفيف سدره المنتهى بأن تقدّر لي من قلمك الأعلى ما ينفعني في الآخرة و الأولى ثم اكتب لعبدك ما يقربه اليك و يعرفه ظهورك و بروزك و سلطانك و يعلمه ما كان غافلاً عنه في أيامك اي ربّ فضلک سبق و رحمتک سبقت كلّ الأشياء اسئلك بسلطان الأسماء بأن لا تخيبي و آياه عن بحر جودك و سماء فضلک و شمس عطائك اي ربّ أنا لا نعلم ما ينفعنا انت اعلم بنا منّا لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى

ملاحظه عنايت حقّ جلّ جلاله را نمايند بمقامي رسیده كه هر منصفی اقرار و اعتراف نموده به ان لا مثل لها و لا نظير لها انشاء الله جميع من على الأرض مؤيد شوند و بباب فضلش توجه نمايند و البته خائب نشوند آنچه در اين مقام نازل شد بامه الله عليها بهاء الله برسانند

و اينكه ذكر منتسبين مرحوم مرفوع حضرت اسم الله الأصدق عليه من كلّ بهاء ابهاه را نموده بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند نظر عنايت بايشان بوده و لحاظ فضل قطع نشده و نخواهد شد جميع را از قبل حقّ تكبير برسانيد از قبل و بعد ذكر ايشان در كتاب الهی نازل و الواح مقدّسه هم از قبل ارسال شد جميع را از قبل حقّ باذكار بديعه منيعه كه سبب و علت فرح و ابتهاج است متذکر دار انا معهم نسمع و نرى انشاء الله ظاهر ميشود آنچه كه از برای ايشان مقدّر شد انه ييسط امراً من عنده و هو المقتدر الباذل الكريم انتهى

اينكه در باره سرور مكرمّ جناب حاجی منشی حقيقي عليه بهاء الله و عزّه مرقوم داشتيد في الحقيقه همان قسم است كه اتمحوب مرقوم داشته اند از حقّ منيع اين خادم فانی مسئلت مينمايد كه در هر حين بر شوق و شغف و محبت ايشان بيفزايد ذكرشان در ساحت اقدس بوده و هست و اينفانی هم مكتوبی در جواب دستخطشان عرض و ارسال ميدارد

و اينكه مجدد در دستخط ديگر ذكر جناب وزير نموده ايد ايشان و حزبشان در رفاهيت و حرّيت كليّه ساعی بوده و هستند هنگاميكه اشعه انوار ظهور از افق زوراء ظاهر و لائح بود قنصلی كه در عراق بودند بكمال محبت بحضور آمدند و هر امری بايشان ذكر ميشد همان حين بر اجرای آن قيام مينمودند و جمال مبارك هم يك روز بمنزل ايشان تشریف بردند و كان يومئذ يوماً مشهوداً و بحرارتی استقبال و مشايعت نمودند كه سبب حيرت بعضی شد و در هنگام هجرت از آن ارض جناب ميرزا مهدی حضور را كه منشی سفارت بود فرستادند و بعد از حضور در ساحت اقدس معروض داشت كه جناب صاحب سلام ميرساند و ميگويد اگر بسمت ما توجه فرمايند جهاز حاضر است و اگر هم مطلبی باشد مرقوم فرمايند بجلالت ملكه ارسال ميدارم و جواب آنها بزودی ميرسانم فرمودند في الحقيقه كمال مسرت از محبت جناب صاحب و دولت ايشان حاصل ولكن حال نظر باستدعای والی و وزرای دولت عليه بانسمت توجه ميشود الأمر بيد الله يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العليم الخبير از قول ما خدمت صاحب سلام برسان و بگو كمال ممنونيت از مهربانيهای شما داريم و از حقّ جلّ جلاله ميطلبيم مكافات اينعمل مبرور را بدولت بهيه عطا فرمايد انتهى و اينعمل ايشان از جميع اعماليكه از اول ظهور و بروز دولت بهيه تا حال

ظاهر شده مقلّم بوده و خواهد بود چه که ذکر اینفقره بدوام ملک و ملکوت باقیست انشاءالله امروز موفق شوند بر امریکه سب علو و سمو و رفعت و ذکر ایشان بدوام اسماء و صفات الهی گردد

و همچنین ذکر جناب آقا میرزا ابراهیم علیه بهاء الله نموده بودند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به ملکوت البیان قوله عزّ کبریائه یا ابراهیم یوم عظیم است و امر بزرگ هر نفسی الیوم از بحر ایقان آشامید و بافق اعلی راه یافت او از سید نفوس لدی الله مذکور طوبی از برای بصریکه بانوار وجه فائز شد و از برای سمعیکه ندای مظلوم را اصغا نمود امروز بعد از عرفان مشرق امر و مطلع وحی الهی استقامت از اعظم اعمال است هر نفسی بان فائز شد او بذروه علیا فائز انشاءالله بانمقام اعظم بعنایت حقّ برسی و باسم حقّ حفظش نمائی طوبی لمن سقاک و عرقک ما احتجب عنه العباد الا من شاء الله ربّ العالمین انتهى

مخصوص نفوسیکه ذکرشان از قلم آنمحبوب جاری عنایات لانهایات حقّ جلّ جلاله ظاهر و لائح انشاءالله کل از کأس عنایت بنوشند و بفضل و رحمتش شاکر و حامد و مبسوط و مسرور باشند انّ الخادم يدعو لهم فیکلّ الأحوال و ربّنا الرحمن لهو السامع المجیب

دستخطّ دیگر آنحضرت که بتاريخ ۲۰ صفر ارسال نمودید نفعه جان از او متضوع بود چه که مزین بطراز محبت محبوب عالمیان مشاهده شد الحمد لله بشارت بشیر معنوی پی در پی میرسد له الحمد و الشکر و الثناء فی کلّ صباح و مساء و چون خادم فانی از حرارت محبت گرم شد و از کأس ذکر و بیان سرمست گشت قصد ذروه علیا و غایه قصوی نمود و مراتب را تلقاء وجه معروض داشت هذا ما نطق به لسان مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض قوله جلّ جلاله یا ذاکری و ناظری و الطائف حول امری لعمری اگر نسیم گلشن بیان رحمن بر عظم ریم مرور نماید هرآینه از هزیز آن بمقام فکسوناً لحماً فتبارک الله احسن الخالقین فائز گردد و بر نفوس غافله مرور نمود و اثری از آن ظاهر نه چه که از ثدی ظنون آشامیده اند و از بحر یقین محروم و ممنوعند از خود بهیچوجه صاحب بصر و سمع نبوده و نیستند جاهلی چند زمام آن نفوس را اخذ نموده و بهر سمت اراده نمایند میرند تحرکهم اهوائهم الا انهم فی خسران مبین ولكن عنقریب ثمرات اعمال خود را مشاهده نمایند و به یا لیتنا کتاً تراباً ناطق شوند دوستان الهی را که از صهبای توحید آشامیده اند و بنار حبّ مشتعلند از قبل مظلوم تکبیر برسان که شاید از نفعه تکبیر بحیوة جدید فائز شوند و بکمال اتحاد بر امر مالک ایجاد راسخ و ثابت و مستقیم مشاهده گردند البهآ علیک و علی الذین نسهم الله الی اسمی الأصدق علیه بهائی و عنایتی و رحمتی و شفقتی بگو از شئون دنیا و مکاره آن محزون مباشید انشاءالله ظاهر میشود آنچه که سبب و علت فرح و نشاط مقرّبین و موحدین و مخلصین است انتهى

اشراقات آفتاب فضل بشانیست که صدهزار مثل اینعبد از تحریر آن عاجز است خود آنجناب مشرف بوده اند و امواج بحر اعظم را مشاهده نموده اند دیگر محتاج بذکر اینفانی نبوده و نیست

و اینکه در باره مخدره امّ و اخت علیهما بهاء الله که در طاء ساکنند مرقوم داشتید اظهار عنایت نسبت بایشان شده و میشود و اینفانی بر اینفقره شاهد و گواهد مع ذلک تفصیل عرض شد و بشرف اصغاء محبوب عالمیان فائز گشت قوله جلّ کبریائه یا امه الله ذکرت در احیان متعدده از قلم احدیّه جاری و نازل آنچه شما بان فائز شدید ملکه های ارض بان فائز نشدند بگوشت از لسان حقّ جلّ جلاله کلمه یا امتی میشنوی فوالذی سخر السموات و الأرض بکلمه من عنده لآلی و جواهر ثمینة ارض بانیکلمه معادله نمینماید ان افرحی بذکری و اطمئنی بعنایتی اماء موقنه ثابتة راسخه از اوراق سدره محسوبند و باماء در کتاب مذکور و بحقّ منسوب کدام مقام اعظم از اینست انشاءالله به ما یحبّه الله متمسک باشید و بشرط سجن ناظر جمیع اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و بعنایت و شفقت و مکرمت حقّ بشارت میدهیم البهآ علیک و علی بنتک و علیهنّ انتهى

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد کاتب علیه بهاء الله نمودید هذا ما نزل له من سماء مشیة ربنا الغفور الکریم قوله عزّ

کبریائه

هو الشاهد السامع العليم الخبير

ان يا قلم الأبهى ان اذكر من اقبل الى افقى الأعلى و سمع النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و اجاب مالك الأسماء الذى اتى بسطان احاط من فى السموات و الأرض و بأمر خضعت له الأعناق يا محمد هل تعرف من يذكرك فى السجن لعمر الله يذكرك مكلّم الطور و اقبل اليك مالك الوجود الذى به نفخ فى الصور و نصب صراط الله ربّ الأرباب لو تطّلع بعنایتی و تجد عرف قميصی لتقوم على ذکری و ثنائی على شأن لا تمنعك شئونات الأرض و الوانها ان ربك لهو العزيز العلام طوبى لبصر رأى آیاتى الكبرى و لسمع سمع ندائى الأحلى و لوجه توجهه الى افقى الأعلى و ليد اشتغلت بتحرير ما نزل من سماء عنایة ربها العزيز الوهاب انا سمعنا ندائك اجبتاك و رأينا اقبالک ذکرناک بهذا اللوح الذى يكون باقياً ببقاء اسمائى فيملكوتى ان ربك لهو المقتدر على ما يشاء يعطى و يمنع و هو العزيز الفضال انا دخلنا السجن و دعونا الكلّ الى البحر الأعظم من الناس من نقض ميثاق الله و عهده و منهم من قال ليبيك ليبيك يا منزل الآيات انا ذكرنا كلّ من اقبل الى الوجه يشهد بذلك قلمى و لسانى و عن ورائهما علمى الذى احاط الآفاق انك اذا فزت باللوح و سمعت ما نزل من سماء مشیة ربك و وجهك شطرى و قل اشهد ان بك نزلت الآيات و ظهرت العلامات و ما كان مكنوناً مخزوناً مستوراً فى ازل الآزال اسلك ان لا تخيبنى عن بدایع فضلك يا من فى قبضتك زمام الكائنات كذلك ارسلنا اليك من فرات رحمتى ما جعله الله علّة الحياة لمن فى الأرضين و السموات انا غفرنا التى اردت غفرانها ان ربك لهو العزيز الغفار البهاء عليك و عليها و على الذين نبذوا العالم و اقبلوا الى الاسم الأعظم الذى ينطق فيكلّ شأن انه لا اله الا انا المقتدر المختار انتهى انشاء الله از اشراقات انوار آفتاب كلمه الهى منور باشند و از بحور مودعه در آن باسم دوست يکشامند هنيئاً له و مريئاً له

و همچنين عرايضيكه در بين پاكت آنمحبوب بود جواب آن از سماء عنایت نازل و ارسال شد انشاء الله برسد و از بیانات منزله از سماء مشیة حقّ جلّ جلاله قسمت و نصیب بردارند و فائز شوند بانچه اليوم لایق و سزاوار است و اینکه از حرکت سجن اعظم که در الواح از قلم اعلى جارى شده سؤال فرمودند عرض شد فرمودند انه يظهر و یرى الأمر بيد الله مالك الورى انتهى

و اینکه در شهادت فى سبيل الله مرقوم داشتید عرض شد قال جلّ کبریائه انا کتبنا له هذا المقام الأعلى و هذا الذکر الأسنى طوبى له بما فاز به قبل ظهوره و قبلنا منه ما اراد فى الله الواحد الفرد العليم الخبير انتهى

اینکه در باره جناب ملا محمد قاضى مرقوم داشتید یک لوح اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیة نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و از بحر معانى بیاشامند و همچنين عدد اسم اعظم ۹ الواح منیعه من غیر اسم ارسال شد بنفوس مذکوره در ورقه اسامى برسانند اسماء ایشان حکمه للامر نوشته نشد الواح مقدسه بی اسم از اینقرار باید داده شود آنمحبوب اول بذکر الهى بعدد اسم اعظم مشغول شوند و بعد بوضو شروع نمایند و بعد از وضو مره اخرى بذکر اول مشغول گردند و الواح را در محلّ مرتفعی بگذارند و بمنديل لطیفی روی آن را مستور دارند و بعد باسم هر که اراده نمایند دست برده یک لوح بیرون آورند و آن اسم را بنویسند و بدهند انشاء الله از بعد هم الواح مقدسه بهمین نحو ارسال میشود یکمرتبه ارسال آن جایز نه از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی میطلبد که از نفس آنمحبوب هیاکل افتاده بیشعور بشعور آیند و بخدمه الله قیام نمایند

ذکر توجه بارض خاء نموده بودند جمیع دوستان آن ارض را حسب الأمر تکبیر برسانید این ایام مخصوص نفوسیکه عرايضشان بساحت اقدس رسید و همچنين بعض مراسلات که بحضرت مرفوع اهل قائن علیه منکلّ بهاء ابهه ارسال داشته

بودند جواب بعضی نازل و ارسال شد لتقرّ عیونهم و تستنیر وجوههم و تطمئنّ افئدة الذین سرعوا الی صراط اللّٰه ربّ العالمین امریکه در این ایام در سجن اعظم بظهور رسیده ارتقای حضرت نبیل قبل علی از اهل قائن علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ نور انوره بوده ایشان در اوّل فجر چهارشنبه بیستم ۲۰ شهر ربیع الأول برفیق اعلی صعود فرمودند و حسب الأمر حضرت غصن اللّٰه الأكبر روحی و ذاتی لتراب قدومه الفداء و همچنین غصنین انورین روحی لهما الفداء که در قصر حضور داشتند بتشییع مأمور شدند و پیاده تشریف بردند و حضرت غصن اللّٰه الأعظم روحی و ذاتی و کینوتنی لتراب قدومه الفداء در ارض سجن تشریف داشتند و در آن لیل و صبح یوم عند من صعد الی اللّٰه حضور داشتند و اینعبد هم طلب اذن نمود لأجل تشییع توجّه نماید فرمودند توجّه تو جایز نه چه که هوا سرد است و آثار ضعف در تو مشاهده میشود بعد اینفانی مع اوراق و قلم و مداد در ساحت اقدس امام وجه حاضر و قائم در همان یوم از سماء فضل مخصوص آنمرحوم مرفوع نازل شد آنچه که عرف آن بدوام ملک و ملکوت باقی و ذکرش از السن اهل عالم جاری فضل و عنایت و شفقت و رحمت حقّ بمقامی است که جمیع عالم از ادراک آن علی ما ینبغی عاجز و قاصرند از قبل اینفانی دوستان الهی را تکبیر برسانید انشاءاللّٰه فائز شوند بآنچه که لدی اللّٰه محبوب و در کتاب مسطور است البهّاء علی حضرتکم و علی الذین شربوا کوثر العرفان من ایادی عطاء ربّهم الکریم الحمد لله العلیّ العظیم

خادم

فی ۲۹ جمادی الأولى سنة ۱۲۹۹

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

جناب نبیل مسافر علیه بهاء الله

فی سنة ۱۲۹۸

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

حمد مقدّس از ما عند النَّاسِ محبوبی را سزااست که جمیع عالم را بکلمهٔ واحده خلق فرمود و بعرفان و دانش مزین نمود تا کل از ریح وصال بیاشامند و از کوثر بیان بعرفان مرزوق گردند برخی از عباد از جذب کلمهٔ الهیهٔ بکمال شوق و شغف و جذب و انجذاب بمطلع ظهور و مشرق وحی اقبال نمودند و بعضی نظر باحتجابات ظنون و اوهام از محبوب خود محروم ماندند نه ندایش را اصغا نمودند و نه بافکش فائز گشتند از کوثر وصال محرومند و از ریح لقا ممنوع مع آنکه نار طلب در کل مشتعل و در لیالی و ایام بذکر ایام ظهور مالک انام مشغول ولکن چون ید قدرت حجاب را خرق نمود و انوار آفتاب حقیقت از خلف سحاب اشراق نمود کل در تیه اوهام و بادیه‌های ظنون سرگردان مشاهده شدند طوبی از برای نفسیکه فائز شد بآنچه مقصود عالمیانست لله الحمد که آنجناب مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه بغایت قسوی و مقصود من فی الارض و السماء فائز شدند ندای مالک اسما را شنیدند و بعنایتش فائز گشتند هنیئاً لک و مریتاً لجنابک حق شاهد و گوا هست که از روزیکه آنمحبوب حسب الامر بوطن ظاهر راجع شدند در کلّ اوان در نظر اینعبد بوده‌اند و در ساحت امنع اقدس اعلا هم مذکورند دو طغرا دستخط آنجناب مسرت و ابتهاج بخشید یکی از آن دو در این لیل که لیل پانزدهم ماه مبارک رمضانست رسید و بعد از ملاحظه اینعبد بساحت اقدس فائز و تمام آنرا معروض داشت هذا ما نطق به لسان القدم فیهذا المقام قال عزّ کبریائه

یا نبیل یا ایها المسافر الی الله قد سمعنا ضجیجک و صریحک و حنینک فی حبّ الله انا کنا معک و نکون معک فضلاً من لدنا ان ربک لهو الفضال الکریم و اریناک فی المنام ما سرّ به فؤادک و انشرح به صدرک و قرّت به عینک ان ربک لهو الشاهد السّمیع قد عرض العبد الحاضر ما فی کتابک اجنابک من قبل و فیهذا الحین ان ربک لهو الکریم الحمد لله از نسیم صبح الهی بیدار شدی و یوم الله را ادراک نمودی ندائش را شنیدی و از قلب و لسان و ارکان بقول بلی و لبیک مؤید گشتی در وقتیکه غفلت ارض را احاطه نموده بود تو از کلمه آگاه شدی جمیع ابصار از برای این یوم خلق شده و جمیع آذان از برای این یوم بوده ولکن بعد از طلوع و ظهور و اشراق کل محروم و محجوب مشاهده شدند الا معدودی و آن معدود از اهل فردوس اعلی لدی الله مذکور یا ایها السّالک الی سیلی و التّائظر الی افقی حمد کن مالک قدم را که ترا بمقامی فائز فرمود که قلم اعلی در بارهات شهادت داده اینمقام بسیار عظیم است ان اعرف و کن من الشاکرین انشاء الله باید آنچه تلقّاء وجه اصغا نمودی بعمل بآن فائز شوی حکمت از نظر نرود چه که از اعظم احکام الهی بوده و هست باید در کلّ احوال باو متمسک باشی کوثر عرفان را آشامیدی ولکن باید اثر آن از لب ظاهر نشود اینست حکمیکه بآن مأموری و باید بآن عامل شوی آنچه الیوم سبب تسکین عباد است بآن باید تمسک جست چه اگر ضوضا مرتفع شود سبب اضطراب و انقلاب نفوس ضعیفه خواهد

شد حق جلّ جلاله کریم است و رحمتش سبقت گرفته کلّ وجود را از غیب و شهود انا قلنا من قبل لا تطمئن من کلّ وارد و لا تصدق کلّ قائل از هر نفسی نباید مطمئن شد و نزد هر نفسی هم نشاید لؤلؤ محبت الهی را اظهار نمود چه که اکثر عباد سارق و خائن و ملحد مشاهده میشوند ان ربک يقول الحقّ و یهدی السبیل و هو العزیز الجمیل انتهى

از آیات منزله و بیانات مالک احدیه فضل و رحمت و عنایت و شفقت حق جلّ جلاله نسبت بآنجناب واضح و لائحتست یا محبوب فؤادی لعمر الله بمقام عظیم فائز شدید شأن آن معلوم نیست چه که ظاهر نیست ولكن البتّه اینمقام بر عالمیان ظاهر و هویدا خواهد شد حسب الامر باید آنجناب بجمیع وسائل ستر متمسک باشند چه اگر امر آنجناب واضح شود بیم آنست که ضرر وارد گردد و این منافی است با حکمتیکه مأمورید بآن از نزد حق با کل بحکمت و مدارا رفتار نمائید حال حفظ وجود آنجناب بر خود آنجناب و سایر دوستان لازم است چه که بخدمت امر قائمید و اینمقام اعظمست از سایر مقامهای بلند اعلی که استماع شده و میشود از حق این خادم فانی میطلبد که شما را بآنچه امر فرموده مؤید فرماید انّه لهو المقتدر القدیر

از جمله عنایت حق آنکه در حینیکه مکتوب آنجناب عرض شد همان حین جواب از سماء مرحمت و عنایت نازل ان ربنا الرحمن لهو الفضل المشفق المعطى الغفور الکریم اینکلمه در دستخط آنمحبوب مرقوم بود گردنیکه بعشق بلند شد البتّه بشمشیر افتد و سربیکه بحبّ برافراخت البتّه بیاد رود و قلبیکه بذکر محبوب پیوست البتّه پرخون خواهد شد اینمراتب در پیشگاه حضور معروض گشت فرمودند شما از فضل الهی و رحمت نامتناهی ربّانی بشهادت کبری فائزید و اینمقام فوق شهادت ظاهر است هر نفسی الیوم باراده الهی تمسک جست و بمشیت او فائز گشت او بشهادت کبری فائز است چه که از خود و اراده و مشیت خود فانیست و باراده و مشیت حق جلّ جلاله و عمّ نواله باقی و متحرک لذا ابدأ در فکر شهادت ظاهره مباح باعلای از آن فائزى بکمال صبر و سکون و وقار باید حرکت نمائی اظهار کلمه‌ئى که سبب ضوضا و غوغای عباد شود جایز نه و در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً با دوستی و بذکر او مشغول و مشغوفی و بخدمتش قائم کدام مقام اعظم از اینمقام است قسم بافتاب بیان که از افق سجن طالعت که مقامی اعظم از اینمقام نبوده و نیست و دقیقه این حیات و زندگانی را قرون متوالیه و احقاف مترادفه و عهدهای متعدده معادله نمایند اینست آفتاب بیان که از افق سماء عنایت رحمن اشراق نموده انشاء الله باو منور و مسرور و متمسک و متشبث باشید انتهى

و اینکه مخصوص جناب محمد قبل علی علیه بهاء الله استدعای لوح امنع اقدس نمودند در ساحت عزّ احدیه عرض شد و باجابت مقرون لوحی از سماء فضل نازل و مخصوص ایشان ارسال شد برسائید انشاء الله بذکر حق و ثنای حق و خدمت امر حق مشغول باشند و باخلاق روحانیه و اعمال مرضیه مزین وقتی لسان قدم باینکلمه محکمه مبارکه ناطق قوله عزّ کبریانه

یا خادم و یا عبدی الحاضر بنویس بجناب نبیل الذی توجّه بعد الاذن الی الافق الاعلی دوستان الهی را بکمال روح و ریحان از قبل حق وصیت نماید و جمیع را باداب حسنه و اعمال طیبه و اخلاق روحانیه دعوت کند تا کل بما یحبّه الله و یرضی فائز شوند و همچنین بگویند و اخبار نمایند که فساد و نزاع و جدال و امثال آن شأن سجع ارض است شأن انسان مقدّس و منزّه و مبرّا از این امور

یا اهل البهّاء باعمال حق جلّ جلاله را نصرت نمائید و مدائن قلوب را باشمش فتح کنید مدن ظاهره و برّ و بحر را حق تعالی شأنه بملوک واگذاشته لایق توجّه دوستان الهی که فی الحقیقه از کوثر بقا آشامیده‌اند و بافق اعلی ناظرند نبوده و نیست و همچنین جمیع را امر نمودیم که بامری از امور و بشغلی از اشغال مشغول باشند طوبی از برای نفسیکه حمل نمود و حمل نشد

بکسب و اقتراف توجه نمایند فلسفی از آن عند الله احب است از کنزیکه بغیر حق جمع شود و آماده گردد انشاء الله کل فائز شوند بآنچه از قلم اعلی نازل شده انه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم الحمد لله العزیز الحکیم انتهى

این خادم فانی بصد هزار عجز و نیاز و ناله و ابتهاج از حق منبع سائل است که دوستان خود را مؤید فرماید بر عمل بآنچه در کتاب نازل شده انه یحفظهم و یقریبهم و یغنیهم عن دونه ان هذا الا فضل عظیم

و اینکه در باره زیارت مرقوم داشتند بعد از عرض مکتوب در ساحت اقدس بنیابت آنجناب زیارت مفصل بعمل و الحمد لله بطراز قبول فائز شد هنیئاً لجنابک و لعبد القائم لدی العرش

و اینکه در فقره عطر نوشته بودند انشاء الله میرسد و بنعمت وصال فائز میگردد حال مزرعه منظر اکبر واقع است مکتوب جناب آقا محمدعلی هنوز نرسیده انشاء الله میرسد

و در باره قطعه مبارکه مرقوم داشته بودند انشاء الله میرسد و بان فائز میشوند انشاء الله در جمیع احوال بخدمت امر و حفظ نفس خود لاجل خدمت موفق و مؤید باشند

ان ربنا الرحمن لهو الحافظ المقتدر العليم الحکیم البهآء علی حضرتک و علی من معک و علی الذین فازوا بهذا الامر العظیم

\* \* \*

محبوب حقیقی حضرت ورقا علیه بهآء الله الأبھی ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبھی

حمد مقدس از ما یشهد و یری مالک ارض و سماء را لایق و سزااست که بجنود قویّه غالبه قادره قاهره قلم اعلی و خزاننش مدائن افنده و قلوب اولی الالباب را فتح نمود و عالم مرده را حیات تازه بخشید کلاً یتفکر الوجود فی جوده و جنوده و عظمته و سلطانه و ما ظهر من عنده و آیاته و بیناته یجد نفسه متحیراً حیرت اندر حیرت من غیر جنود مصفوفه و اسباب ظاهره و اسلحه نافذه از اول ایام تا حین باستقامتی که ارکان عالم از آن مضطرب کل را به ما اراده الله بأعلی النداء دعوت فرمود تا آنکه نور امر از افق هر بلدی علی قدر مقدور مشرق و ساطع جلت عظمته و جل سلطانه لا اله غیره

سیحانک یا اله الممکنات و مرتبی الموجودات اسألک بقدرتک الّتی استضعف عند ظهورها قدرة العالم و قوه الأمم بأن تؤید اولیائک علی استقامه تضطرب بها افنده العالم و علماء الأمم ای رب تربهم حالوا بینک و بین عبادک قد منعوهم عن فرات رحمتک و بحر قریبک ای رب اسألک بجدک الّذی ما منعه غفلة عبادک و عصیانهم و طغیان من فی البلاد و اعراضهم بأن تؤید خلقک علی الاقبال الیک و التمسک بحبل طاعتک و التّشبّث بذیل رحمتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

و بعد یا محبوب فؤادی دستخطهای عالی متواتر و متوالی رسید لله الحمد حروفاتش مفرح قلوب و کلماتش مبشر نفوس نامه های اولیای الهی فی الحقیقه در رتبه اولیه دریاق اکبر است از برای عالم وجود و نمودار کرم است مابین عباد و رایه ذکر است لمن فی البلاد چه که مزین بود بنفحات حبّ محبوبنا و محبوبکم و محبوب من فی السموات و الأرض و هر یک بحضور فائز و جواب نازل و لکن شغل اعظم که نزد آنمحبوب معلوم و مشهود است سبب و علت تأخیر اجوبه گشته و اینفقره نزد آنمحبوب واضح و مبرهنست حین عرض اشراقات انوار آفتاب عنایت بشائی ظاهر که اینبعد فی الحقیقه از تحریر آن در

آنحین عاجز روحی لعنایته الفداء و لذکره الفداء و لشفقته الفداء ولكن اینعبد مدتی قبل جواب دستخط آنمحبوب را شروع نمود از حق تأیید میطلبم بر ارسال آن بزودی و حال که بیست و پنجم شهر ربیع الأولست دستخط جدید عالی که تاریخ آن پانزدهم صفر بود رسید لله الحمد قلب را مجذوب و روح را مسرور نمود از بهجتش اثر کلی ظاهر و بعد از مطالعه و مشاهده قصد مقام مالک اسماء و فاطر سماء نموده تلقاء وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قول الربّ تعالی و تقدّس

### هو الناطق فی ملکوت البیان

یا ورقا سدره منتهی در قطب فردوس اعلی باینکلمه علیا ناطق یا ملاً الأرض قد فتح باب السّماء و اتی مالک ملکوت الأسماء ضعوا ما عندکم و خذوا ما عنده ایّاکم ان تمنعوا انفسکم عن ظهوره و بروزه و سلطانه سوف یحیط امره المبرم من فی العالم و ینادی المناد من الشّطر الأیمن الملک لله الواحد المقتدر المختار طوبی از برای نفسیکه فائز شد و عمل نمود و ویل لكلّ غافل مریب یا ورقاء علیک بهائی و عنایتی قد ذکرناک بما سطع منه النور فضلاً من عندنا علیک و انا الفضّال الکریم لله الحمد باستقامت فائزی و بذکر و ثنا مشغول بحر ظاهر نور لائح آیات نازل بیّنات باهر مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و صریر قلم و حقیف سدره مرتفع ولكنّ القوم فی ضلال مبین بگو ای عباد خود را محروم نمائید عنقریب کل به تبنا الیک یا اله العالمین ناطق و به رجعنا الی ساحة فضلک یا محبوب العارفين ذاکر جهد نمائید شاید از خزائن قلم اعلی قسمت برید و نصیب بردارید در جمیع اوان لآلی حکمت و بیان از او ظاهر ایّاکم ان تجعلوا انفسکم من المحرومین اولیای آن ارض طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا نذکرهم بعنایتی و نذکرهم بآیاتی و نبشّروهم بفضلی الذی احاط من فی الملک و الملکوت البهّاء المشرق من افق سماء ملکوتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الأمر المبرم الحکیم و الثبّ العظیم انتهى فی الحقیقه انسان متحیر که بچه لسان شکر گوید و چگونه از عهده برآید اگر جمیع اشیاء و کتیب عالم انشاء و قطرات بحار و اوراق اشجار کل لسان شوند از عهده برنیابند و اینعبد از قبل آنمحبوب با کمال عجز شکر نموده و مینمایم و چون اذن فرموده اند البتّه بقبول مزین و بطراز فضل منور است

و عریضه جناب آقا میرزا عبدالله خا علیه بهاء الله در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح امنع اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل انشاءالله از بحر معانی کلمات الهی بنوشند و بنوشانند و بنار سدره مشتعل شوند اشتعالیکه اعراض و اعتراض و انقلاب و حوادث و شبهات و اشارات او را خاموش نماید اینعبد هم خدمت ایشان تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ جلّ جلاله از برای ایشان تأیید میطلبم ان ربّنا هو المقتدر القدير و بالاجابة جدیر و اختتم القول بانّه لا اله الا هو المهیمن القیوم و هو الحقّ علام الغیوب اولیای آن ارض را طراً تکبیر و ثنا و سلام عرض مینمایم و از برای کل میطلبم آنچه را که سبب اصلاح عالم و تربیت امم است امید هست جواب دستخطهای متعدده ارسال شود البهّاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر ربّنا و ربکم ربّ العرش العظیم و ربّ الكرسيّ الرّقیع

خادم

فی ۲۹ شهر ربیع الأولی سنة ۱۳۰۴



## بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

حمد مقدّس عمّا يخطر بالبال بساط امنع اقدس حضرت غنّیّ متعالی را لایق و سزااست که بکلمه اولی که از مطلع فم اراده اشراق نمود عالم امر و خلق پدیدار شد و بآنکلمه ظاهر شد آنچه ظاهر شد هر چه تصوّر شود از قیامت و ساعه و شرایط آن دو از او ظاهر سبحان الله تفصیل اکبر از او باهر نار و نور علوّ و دنوّ سعادت و شقاوت هدایت و ضلالت کفر و ایمان از ظهور او در امکان پدیدار جلّت عظمت و تعالت قدرته و احاط سلطانه اوست مقتدریکه نعیق ناعقین و الحاد ملحدین و ضوواء مشرکین و اعراض علما و سطوت امرا او را از اراده اش بازنداشت

سبحانک یا اله الأسماء و فاطر الأرض و السّماء أسألك بأن تقدّر لأوليائك خیر الآخرة و الأولى ای ربّ هذا یومک قد ماج فیہ بحر عنایتک و هاج عرف فضلک و ارتفعت سماء جودک و اشرفت شمس عطائک أسألك بأن لا تطرد المقبلین عن بابک و لا تمنعهم عن فیوضات ایامک و امطار سماء رحمتک انت الذی بحرف من اسمک المکنون فتحت ابواب اسرار کتیبک و زبرک و بحرف اخری ظهر سیلک و دلیلک و صراطک ای ربّ خذ ایادی اولیائک بأیادی قدرتک و اقتدارک انک انت المختار و مولی الأخیار لا اله الا انت العزیز الجبار

و بعد چندی قبل این خادم فانی مکتوب مفصّلی بآنمحبوب روحانی ارسال داشت که حاوی الواح و آیات و اوراق بود چون جواب تأخیر افتاد لذا مجدّد عرضی نشد تا در این یوم که دویم شهر ذی قعدة الحرام است مکتوب آنجناب که بحضرت افغان علیه بهاء الله الأبهي نوشته بودند ارسال باین ارض نمودند و در آنمکتوب بشارت رسید مکتوب مذکور رسید الحمد لله خبر صحّت و سلامتی و خوشی و خوشوقتی و رسید نامه و پیام در یک آن قلب و جان را بطراز سرور و فرح مزین نمود از حقّ تعالی شأنه سائل لازال این پروانه ها را قوت عطا فرماید تا در کلّ حین طائر باشند و در مدن و دیار سائر بعد از قرائت و اطلاع بر آن بعرض اینمکتوب پرداخت اگر از امورات این ارض بخواهید الحمد لله كما فی السّابق جمیع بذکر و ثنا و حمد حقّ جلّ جلاله مشغولند و حضرات افغان علیهم بهاء الله الأبهي مدّتی در این ارض در ظلّ سدره مبارکه قدمیه ساکن در هر آن بعنایتی فائز و بنعمتهای بیان محبوب امکان مرزوق و بعد از وفای بوعده حسب الأمر به بیروت مراجعت فرمودند جای همه خالی بود و نبود چه که مخصوص در هر مجلس ذکر حضرات افغان و سایر دوستان در ساحت اقدس بوده فی الحقیقه اینست رستگاری ابدی و فوز سرمدی الحمد لله الذی وفی بوعده و اظهر ما کان مرقوماً من قلم الوحی فی کتاب ما اطّلع به الا ربّنا العلیم الخبیر در این حین امر مبرم از سماء حکم مالک قدم نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه

یا امین علیک بهائی در جمیع احوال باعزاز امر ناظر باش قلم اعلی در باره شما شهادت داده و میهدد و زحمتها و خدمتهای شما را خالصاً لوجه ذکر فرموده ذکریکه بمثابه آفتاب در کتاب مشرق و لائح است ان اشکر ربک بهذا الفضل العظیم ولكن وصیت مینمائیم ترا که بافق عزّت ناظر باشی احبّای الهی را باید بکمال روح و ریحان ناظرأ الی الکلمه بقوله تعالی ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین متذکر نمود هر نفسی بروح و ریحان مؤید بر اعمال شد او از مخلصین در کتاب مبین مرقوم والا نباید ابداً باو تعرّض نمود امروز حقّ جلّ جلاله بقلوب و لالی مکنونه در او ناظر است اینست شأن حقّ و اولیای او جلّ جلاله باید در باره احبّ و دوستان مسئلت نماید تا حقّ کل را بر عمل بما فی الکتاب مؤید نماید و اوهمات و شعونات دنیا ایشانرا منع نماید یا ابالحسن علیک بهائی بعزّت امر ناظر باش و به ما تنجذب به الأفئدة و العقول تکلم نما مطالبه حقوق ابداً جایز نبوده و نیست این حکم در کتاب الهی نازل لأجل بعض امور لازمه که من لدى الحقّ باسباب مقدّر شده اگر نفسی بکمال رضا و خوشوقتی بلکه باصرار بخواهد باین فیض فائز شود قبول نمایند والا فلا انتهی در این امر جهد بلیغ نمائید که بآنچه نازل شده عمل شود

الواح ارض خاء را بفرستید بسیار طول کشید از آنجا جناب حاجی احمد علیه بهاء الله بکرات عجز و التماس نموده اند که الواحیکه خواسته اند ارسال شود نسأل الله ربنا تبارک و تعالی بأن یوفق جنابکم علی خدمته كما وفقکم من قبل الحمد لله در هر محفل و مجلس در این سجن مبارک مذکورند لسان عظمت مکرر نزد مهاجرین و مجاورین و مسافریں ذکر شما را فرموده انه هو الفضل الکريم و مقصود من فی السموات و الارضین این ایام جواب مراسلات ارض یاء حسب الامر ارسال میشود از حق تعالی شأنه سائل و آمل بصر و سمع عنایت فرماید تا کل ندا را بشنوند و افق امر را ببصر خود مشاهده نمایند در هر ارض تشریف دارند اولیا و دوستان آن ارض را از قبل فانی تکبیر و سلام برسانند از حق جل جلاله سائل و آمل که هر یک از حزب خود را کوه فرماید نه کاه عواصف و قواصف مشرکین قادر بر حرکت اول نبوده و نیست بحول الله و قوته ولكن ثانی از هر ریخی حرکت نماید و بهر جهتی میل کند از حق میطلبم کاه را هم بمثل کوه قوت عطا فرماید و عظمت بخشد اوست بر هر شیء قادر و توانا بهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم و یحبکم لوجه الله رب العالمین و الحمد له اذ هو مقصود العارفين

خادم

فی ۲ ذی قعدة سنة ۱۳۰۲

\*\*\*

هو الله تعالی شأنه

حمد مقصود عالم و معبود امم را لایق و سزاست که بکلمه علیا ارض و سماء را خلق فرمود و از عدم بوجود آورد لأجل عرفان ذات مقدسش و این عرفان حاصل نشود الا بمشارق وحی و مطالع الهام و مصادر امر و مهابط علمش طوبی از برای نفسی که بحبل عرفانش تمسک نمود و از ماسوايش منقطع گشت خلق را بلسان کتب و رسل تربیت فرمود تا بمقام فتبارک الله احسن الخالقین فائز گشتند مکرر آن جناب را ذکر نمودیم جناب محمد قبل علی کره اخری طلب اظهار محبت نمود لذا آن جناب را ذکر نمودیم اولیای حق طراً را وصیت مینمائیم بتقوی الله و به ما تستر به الأفئدة و القلوب قل

الهی الهی اسألك بالذی به سالت البطحاء و به اشرق التور من افق الحجاز ان تنزل لعبدک هذا من سماء فضلك امطار عنایتک ای رب ترانی مقبلاً الیک منقطعاً عن دونک اسألك ان تجعلنی فی کل الأحوال مستقیماً علی امرک و متمسکاً بما انزلته فی کتابک ثم قدر لی خیر الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری لا اله الا انت مولی الأسماء و فاطر السماء

\*\*\*

سر چاه

حبيب روحانی جناب آقا محمد رضا علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

حمد مقصود عالم و مولی الأمم را لایق و سزاست که اسرار مکنونه مخزونه را محض فضل ظاهر فرمود بیان را رونق جدید بخشید و کتاب را طراز بدیع کلمه‌اش عالم بیان را روح معانی داد و عالم الفاظ را نفوذ حقیقی قدرتش را قدرت عباد منع نمود و سطوت من فی البلاد از اراده‌اش بازداشت بنفسه امرش را نصرت نمود صور معنوی کلمه‌اش بوده هم منصعق نمود و هم حیات بخشید و آگاهی داد صراط از او ظاهر میزان از او باهر در هر حرفی از حروفات بحر عرفان مستور و کوثر ایقان مکنون و این کوثر و بحر مخصوص اولیا بوده و هست یعنی نفوسی که شبهات و شئون اهل عالم ایشان را منع نمود از کأس صبر نوشیدند هنگامی که سَم بلا را چشیدند ایشانند مظاهر اصطبار و جواهر اخیار علیهم صلوة اللّٰه و عنایاته و رحمة اللّٰه و مواهبه

سبحانک یا مولی الأسماء و فاطر السّماء اسألک بأنوار عرشک و امواج بحر رحمتک و اشراقات نیر فضلک بأن تؤیّد اولیائک علی خدمة امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ثمّ وفّهم علی الحکمة الّتی نزلتها فی زبرک و الواحک ثمّ اسألک یا مالک الوجود و مربی الغیب و الشّهود بأن تغفر من صعد الیک و رفعته الی افقک الأعلى بقدرتک و قوّتک و سلطانک و لمنتسبیه ما یقرّبهم الیک انک انت المقتدر العزیز المختار لا اله الا انت الفرد الواحد العزیز الوهّاب و بعد نامه آن حبیب روحانی رسید در ایامی که جناب جوان روحانی علیه بهاء اللّٰه الأبدی در سجن ساکن و در ظلّ موجود و مزین بود بذکر و ثنای مقصود عالمیان لذا عالم عالم سرور دست داد و بعد از مشاهده و اطلاع قصد افق اعلی نمود تلقاء وجه عرض شد هذا ما انزله المقصود فی الجواب قوله تبارک و تعالی

بسمی الذّاکر العلیم

قد حضر کتابک لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر وجدنا منه عرف حبّک و خضوعک و خشوعک و اقبالک الی الأفق الأعلى و اصغائک حقیف سدره المنتهی و استقامتک علی هذا الأمر الّذی به زلّت الأقدام انا انزلنا لکم من قبل ما نطق بفضلی و عنایتی و شهد برحمتی و عطائی كذلك قضی الأمر من قلم اللّٰه مالک الرّقاب و کان فی کتابک ذکر من صعد الی افقی و توجّه الی الفردوس الأعلى و الذّروة العلیا انزلنا له ما انجذبت به افئدة الأخیار یا قلمی الأعلى اذکر من سمّی بأحمد الّذی انقطع عن سوائی و اقبل الی افقی و حمل الشّدائد فی سبیلی و سمع شماتة الأعداء لنفسی فی ایامی و قصد المقصد الأقصی و الأفق الأعلى و قطع السبیل للقاء الجلیل و اصغاء الحجّة و الدّلیل من لسان ربّه العزیز الجمیل الی ان ورد فی السّجن و قام لدى الباب و سمع التّداء بأذنه و رأى الأفق الأعلى بعینه نشهد أنّه فاز بما انزله الرّحمن فی کتب القبل و بشّر العباد به بالفضل و اخذ کأس اللّقاء باسم مولی الوری و کوثر الوصال بأمره البدیع طوبی له و نعیماً له و هنیئاً و مریناً له أنّه حضر و فاز و سمع و اجاب انا طهرناه حین صعوده و غفرناه فضلاً من عندنا و نسأل اللّٰه ان ینزل علیه فی کلّ حین نعمة من عنده و رحمة من لدنه أنّه هو ارحم الرّاحمین و اکرم الأکرمین و هو الفضّال القدیم طوبی لمن زاره بما نطق به قلمی فی سجنی و جرى من لسان عنایتی أنّه من اهل هذا المقام الرّقیع

یا محمّد رضا علیک بهاء اللّٰه فاطر السّماء قد ذکرنا اباک بما لا یعادلّه ذکر من الأذکار اشکر ربّک بهذا الفضل الّذی به انارت الآفاق انا نامرک و الّذین معک بالصّبر الجمیل و انا الصّبار الحکیم لعمر اللّٰه لو یظهر ما قدر له اقلّ من سمّ الابرّة لتطیر الأرواح و تهتّز الأجساد ان ربّک هو التّاطق فی المآب

بلسان پارسی بشنو الحمد لله فائز شد بانچه که در کتب الهی از قبل و بعد مذکور و مسطور است شنید و دید آنچه را که از برای او از عدم بوجود آمد قبل از صعود و بعد باثار قلم اعلی فائز گشت قد ذکره بذکر لو یلقى علی التّراب یهتّز و یقول لک الحمد یا مولی الأسماء و لک الثّناء یا فاطر السّماء ترا وصّیت مینمائیم بصبر و اصطبار و عمل خالص پاک چه که او در

مقامی است که میشوند و می‌بیند هیچ امری از امور شما نزد او مستور نیست یسمع و یری انّ ربّه هو السّميع البصیر دوستان آن ارض را مکرّر ذکر نمودیم مخصوص در این ایّام از برای هر مدینه و شهر و قریه نازل شد آنچه که عرفش قطع نشود و بافصح بیان اولیا را ذکر نماید طوبی للفاضلین الحمد لله ربّ العالمین انتهى لله الحمد قبل از صعود بحضور فائز و بعد از صعود فائز شدند بآنچه که ببقآء ملک و ملکوت باقی و دائم است و در حین نزول زیارت ملاً اعلیٰ بهنیئاً ناطق و بمریئاً ذاکر فی الحقیقه این ایّام صعود است چه که فائز میشود انسان بآنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد باری در هر حال حقایق الفضل و العطاء و زمام الذّکر و الثّناء در قبضه قدرت اوست انّه هو الفرد الواحد المشفق الباذل الکریم لا اله الا هو العلیم الحکیم

و اینکه مرقوم داشتند مدّتهاست خبری از ساحت مقصود نرفته یک سنه قبل بل ازید که آن مرحوم بطراز حیات ظاهره مزین بود جواب نامه آن حبیب مکرم را این عبد نوشته ولكن نظر بظلم ظالمی که بر سریر حکومت این ارض ساکن در ارسال آن تأخیر رفت چه که آن ظالم هر یوم در صدد بوده و بعد از تغییر و تبدیل او آن نامه ارسال شد امید هست تا حال رسیده باشد الحمد لله در ساحت امنع اقدس مذکور بوده و هستید تأخیر جواب را حوادث ایّام سبب بوده و هست چندی است در این ارض منکرین و معرضین بکلمات نالایقه ناطق اگر در ارسال تأخیر رفت ولكن حقّ جلّ جلاله را از اظهار امر هیچ شیئی از اشیاء نه از باساء و نه از ضراء و نه اعراض معرضین و نه انکار معتدین و نه سطوة ظالمین منع نموده و نخواهد نمود انّ ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم هو المقتدر القدیر

در این حین نامه‌ئی که بحیب روحانی جناب آقا محمّد علیه بهآء الله ارسال نمودند بساحت اقدس ارسال نمود و امام وجه بشرف اصغا فائز و از برای مرحوم مرفوع علیه بهآء الله و رحمته و فضله طلب آموزش نمود و همچنین از برای منتسبین مرحوم ذکر بدیع مسئلت کرد مجدّد هر یک بذکر مقصود عالمیان و عنایت و رحمتش فائز گشتند واحداً بعد واحد لدی الوجه مذکور این خادم فانی از حقّ میطلبید از برای کل خیر دنیا و آخرت را مقدّر فرماید و اینکه مذکور نمودند رمس مطهر یعنی قبر را شکافتند لله الحمد بعد از صعود هم بر او وارد شد آنچه که ملاً اعلیٰ بذکرش ناطق این اعمال شنیده است که سبب محرومی عباد و نزول بلایا از قبل و بعد شده بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس اعلیٰ فرمودند از این فقره محزون مباش قسم بافتاب عدل که از افق سماء امر اشراق نموده آثار این عمل از دفتر عالم و صحف الله محو نخواهد شد مشرکین حضرت قدّوس را بعد از شهادت سوختند و نقطه اولی روح ما سواه فداه را بعد از ارتقاء روح من غیر کفن و ستر عمل نمودند آنچه که آثار شقاوت و قساوت آن نفوس بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم است یا محمّد رضا از ظلم فراعنه ارض و جبابره عصر ظاهر شده آنچه که اهل مدائن عدل و انصاف نوحه مینمایند جمیع بلایا که از اوّل امر تا حین باین مظلوم رسیده چون لله و فی سبیل الله بوده محبوب بوده و هست مجدّد منتسبین را از جانب مظلوم ذکر نما و تسلّی ده بگو اگر بلایای وارده بر نفس حقّ ذکر شود عالم وجود رجای عدم نماید انّ ربکم هو الصّبار و هو السّتار و یامر احبائه بالستر الجلیل و الصّبر الجمیل منتسبین جناب محمّد الذی فاز و طاف و یكون حاضراً لدی الوجه را از قبل مظلوم تکبیر برسان انا ذکرنا اباه من قبل بذکر جعله الله مالک الأذکار البهآء من لدنا علیکم و علی من تمسک بحبل الله ربّ الأرباب انتهى امواج بحر رحمت بی در بی بکمال اوج ظاهر طوبی از برای نفوسی که این ایّام صعود نمودند چه که فائز شدند بآنچه شبه و مثل نداشته و ندارد باری این خادم کل را تکبیر میرساند و از برای هر یک تأیید می‌طلبید تا فائز شوند بآنچه که ذکرش در کتاب الهی مخلّد شود انّ ربنا الرحمن هو العزیز الفضال السلام و الذّکر و البهآء علی عباد الله الذین ما منعهم ضغائن الأشرار عن التّوجّه الی الله مالک الرقاب

خادم

\* \* \*

ط

ورقه مخدره خدیجه بیگم علیها بهاء الله ملاحظه نمایند

۱۵۲'

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

حمد مقصودی را لایق و سزااست که بیک کلمه خرق حجبات غلیظه فرمود و اهل عالم را بافق اعلی راه نمود اینکلمه علیا اگرچه واحد است ولکن آثار مختلفه از او ظاهر گاهی اثر سیف از او مشهود چه که تسخیر قلوب مقدسه و فتح مدائن افتده و نفوس زکیه در اینظهور اعظم با او بوده و هست و هنگامی ماء حیوان از او جاری و آثار آن از او ظاهر چنانچه مشاهده شد چه بسیار از تشنگان بادیه‌های هجر و فراق را کوثر وصال بخشید و چه بسیار از مردگان را از نوحه‌اش بزندگی دائمی فائز نمود سبحان الله نفوس غافله که در هیماء هاویه ساکنند ظلمت را بجای نور اخذ نموده‌اند و جغد را مقام عندلیب السن ذرات شهادت میهد بر غفلت و نادانی و ضلالت و بیخبری آن قوم آگاه نیستند و گواهی میدهند در بحبوحه عدم دعوی وجود مینمایند آنچه بگویند نزد صاحبان بیان از نعیق پست‌تر است و از نعیب کمتر ساجد خفاشند و بگمان خود بحق مقبل آنه بری منمهم و من الذین اتبعوهم من دون بیته و امر من لدی الله العلیم الخبیر پست‌فطرتی و بی شعوری بمقامی رسیده که داهیه دهما را مخلص و تابع و خاضع و ساجد و راکعند شصت سنه از عمرش رفته تازه دلبری آغاز نموده و همج رعاع ارض را بهاویه خود دعوت مینماید سبحان الله عجب طالبها و عجایب مطلوب در عالم ظاهر شده آیا انصاف از ما بین ناس فرار نموده و یا آفتاب بینائی غروب کرده چه شده که صاحبان ابصار ظاهره از مشاهده محرومند و دارای آذان از شنیدن ممنوع از قبل شنیده بودیم بعضی ساجد بقرند و برخی عابد عجل ولکن اینکلمه را تصدیق درست نمینمودیم و بعوالم ظنون و اوهام راجع میکردیم حال در ظاهر ظاهر مشاهده شد که رب العالمین را گذارده‌اند و بخراطین تمسک جستند فرات رحمت الهی را گذاشته‌اند و بصدید جحیم مقبل و متوجه این خادم متحیر که چه بگویند و چه تحریر نماید آنمخدره و سایر اوراق و کنیزان الهی و عباد منصفین شاهد و گواهند که احدی از آن لجوج عنود اطلاع نداشت اینعبد بامر حق جلّ جلاله سالها با او بوده مع علم کلّ باینفقره از اینعبد حرفی استفسار نمودند سیلی از ظنون و نفوسی از اوهام آن ممدود و این سالک ضعیف الطالب و المطلوب و السالک و المسلوک حال از رجال گذشتیم داهیه دهما چه میگویند در اول ظهور حضرت اعلی روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه او و دو برادرش در کمال عداوت و بغضا بودند اکثری از اهل بلد بر اینفقره مطلعند در منازل و محافل و مجالس گفته‌اند آنچه را که قلم از ذکرش شرم مینماید در این ظهور نظر بنسبت چند یومی اظهار اقبال نمودند و بعد بدسیسه‌های خناسیه و اعمال فاسده مشغول گشتند حال بعد از شصت سال عشاق جدیده یافت شده تباً للعشاق و تباً للمعشوق اگر فی الجملة در اطوار و رفتار او تفکر نمائید حقیقت دنیا را مشاهده مینمائید که در لباسهای ملونه ظاهر شده سبحان الله هر صاحب بصری متحیر و هر ذی فکری متفکر انسان که از مذهب عاری شد میگوید آنچه را که میخواهد و عمل مینماید آنچه را که نفسش بان مایل است کنیزان الهی را جمع نمائید از قول اینفانی تکبیر برسائید و بگویند امروز روز بصر است چه که حق ظاهر و آثارش باهر و

امروز روز آذانتست چه که ندایش مرتفع بشنود و باو تمسک نمائید تمسکیکه نار است از برای قلب معرضه کبری و معرضین و معرضات و نور است از برای دوستان حق جلّ جلاله نار نفس و هوی بشائی در او مشتعل که جز حق از احصای آن عاجز و قاصر است و جمیع قصور بنفوس مقبله راجع چه که عبودیت آن نفوس سبب طغیان داهیه شده تا حال اینعبد فانی نظر ببعض امور اطوار او را ستر مینمود ولکن در این سنه که هزار و دوپست و نود و نه است ظاهر شد از او امریکه از شیاطین قبل و بعد ظاهر نشده یشهد بذلک من عنده امّ الكتاب بیست سنه حق جلّ جلاله فواحش او را ستر نمود و همچنین اینعبد فانی ولکن در این کرّه واجب شد که بعضی از اطوارش ذکر شود تا عباد الله و امائه اطلاع یابند و او را بشناسند باری هر ذی بصری ادراک نموده و مینماید و از اطوار اشرار و اخیار ممتاز میشوند شیریه کبری که جمیع امورش واضح و معلوم است طوبی للمتفرّسین و نعیماً للتّأظرین الحمد لله ربّ العالمین بعد از وصول نامه آنمخدره و اطلاع بما فیه توجه بافق اعلی و ذروه علیا نموده در ساحت امنع اقدس اعزّ ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فیملکوت البیان قوله عزّ و جلّ

### بسمی الظاهر الخبیر

یا امتی امروز ندای الهی از جمیع جهات مرتفعست و ذرات کائنات بشنای منزل آیات مشغول ولکن کلّ غافل و محبوب خلق عالم در لیالی و ایام منتظر ظهور حق جلّ جلاله بودند و بیادش مسرور و بخیالش مشغول و چون مشرق ظهور و مکلم طور از افق سماء معانی ظاهر و مشهود بعضی بر اعراض و برخی بر انکار و حزبی بر اعتراض و گروهی فتوی بر قتلش دادند لم یزل و لا یزال احزاب ارض باین اعمال شیعه مردوده مشغول بوده و هستند مگر نفوسیکه پا بر عالم گذاشتند و قصد مالک قدم نمودند این نفوس را دمدمه مدافع ظالمین و صلیل سیوف منکرین و طنطنه صفوف و سطوت الوف و اعراض علما و ضوضاء عرفا منع نموده و نمینماید ایشان بحق ناظرند و بذیلش متشبّث این نفوس از بحر اعظم میآشامند و از دوش فارغ و آزاد انشاء الله نعیق اکبر اماء آن ارض را از ریح اظهر منع ننماید بگو ای کنیزان الهی شما بحق منسوید و باسمش مذکور جهد نمائید تا حبل محکم این نسبت قطع نشود و در هر حین محکمر مشاهده گردد امروز روز ذکر و بیانست و روز ظهور مراتب و ایقان چه که مقصود عالمیان بر عرش مستوی مبارک نفسیکه از انوار صبح ظهور منور شد و بعرفان حق جلّ جلاله فائز گشت قسم بنقطه توحید که از افق سماء کتاب الهی لائح و مشرقست اگر خلق عالم در یک ساعت بانصاف آیند و تفکر نمایند بانوار ظهور حق منور گردند از برای بعضی آمال سبحات جلال گشته و از برای برخی عمّامه و عصا از حق بطلبید حجاب اکبر را باصبع قدرت خرق فرماید تا کلّ بافق اعلی توجه نمایند و باشراقات انوار آفتاب ظهور فائز گردند بگو ای کنیزان حق از کأس علیا بنوشید و از قدح اعلی بیاشامید صد هزار بحر طائف این قدح و هزاران هزار دریا خاضع این کأس بذکر دوست مشغول شوید و از فرات محبتش بیاشامید حزبیکه الیوم خود را از اهل حق میشمزند از جمیع خلق پستترند بگو ای بیبصران اوراق غافلین را بخوانید و در او تفکر نمائید که شاید از طنین و سجین فارغ و آزاد شوید و قصد علّیین نمائید حمد کن محبوب عالم را که از قبل و بعد ترا ذکر نموده انشاء الله سبب اتحاد شوی و بآنچه سزاوار یوم الهی است توجه نمائی انتهی

لله الحمد آفتاب عنایت حق مشرق و سماء فضلش مرفوع دیگر احتیاج باذکار نالایقه اینعبد نبوده و نیست بیانات ملاً عالین نزد عرف بیانش معدوم تا چه رسد برطب و یابس این بنده و امثال این بنده از حق سائل و آلمم که اماء آن ارض را تأیید فرماید بر استقامت کبری انشاء الله آنمخدره در جمیع احوال بذکر غنی متعال مشغول باشند اگر گاهی در ارسال جواب خادم تأخیر رود این از تقصیر نبوده و نیست حق شاهد و گوا هست که از کثرت تحریر جواب بعضی از دوستان الهی یکسسه گذشته و هنوز موفق بر جواب نشدهام از او اعانت میطلبم که قوه عنایت فرماید و قوت بخشد و اعانت غیبیه دست گیرد که شاید از

عهده این خدمت مهمّ خطیر برآیم آنمخدره در جمیع احیان بذکر حق مأنوس باشند و بفرح اعظم مسرور چه که بذکر حق فائزند و در محضرش مذکور ان اعرفی هذا الفضل العظیم و قولی لک الحمد یا اله العالمین

عرایض اماء الله در ساحت امنع اقدس بتفصیل عرض شد فرمودند ای کنیزان الهی دوستان حضرت محبوب از ذکور و اناث از اوراق و اثمار شجره مبارکه محسوبند و جمیع در منظر اکبر در یک صف قائم و محترم امتیاز از مراتب استقامت و محبّت و شوق و شغف ظاهر میشود انّ اکر مکم عند الله اتقیکم بالاعمال یظهر مقامات النساء و الرجال و الا کلّ در صقع واحد مشاهده میشوند مگر نفوسیکه از اثر قلم اعلی تخصیص یافته اند جمیع را امر باخلاق روحانیّه و کلمه طیّبه و اعمال مرضیه نمودیم ای دوستان شأن شما عنایت و شفقت و مرحمت است بر کنیزان حق تعدی منمائید بکمال رفق و مدارا سلوک کنید آیا نشنیده اید ما انزلناه بلسان القوم جمیع بار یکدارید و برگ یکشاخسار و عرف این بیان از کتاب اقدس هم استشمام میشود قسم بآفتاب ظهور از جمیع بیان اینمقام ظاهر حق جلّ جلاله از ملکوت فضل در سجن اعظم کلّ را بمحبّت و مودّت و وداد و اتحاد امر نموده ای دوستان از شما انوار عدل باید مشاهده شود بشأنیکه بر ظلمت ظلم فائق آید اگر از قلم اعلی بشنودید آنچه را که بان امر فرموده البتّه در ملک ظاهر شود آنچه که سبب و علّت نجات و فراغت کلّ است یا خدیجه بشنو ندای مشرق نور احدیه را دوستان از رجال را وصیت نمودیم بآنچه که سزاوار است و همچنین اماء الله را وصیت مینمائیم بسکون و وقار و محبّت و مودّت خلق ذکور و اناث از برای امتزاج و ایترافست نه از برای مخالفت و مباینت کلّ را در این حین که اول ظهر است وصیت مینمائیم باعمالیکه از شنیدن آن بهجت و سرور حاصل شود العاقبه لمن تمسک بالتقوی معرضاً عن الهوی و الحمد لله ربّ الآخرة و الاولى انتهى

انشاء الله انوار آفتاب نصح قلم اعلی قلوب من علی الارض را منور سازد و باسایش حقیقی رساند یا اینها الورقة انسان هنگامیکه در بدایع عنایات و ظهورات الطاف الهی تفکر مینماید تحیر او را اخذ میکند بشأنیکه قادر بر تکلم نیست حال ملاحظه کنید و در بیانات منزل آیات نظر نمائید هر کلمهئی بشفقته نازل که عرف آنرا هر صاحب انصافی مییابد جمیع اشیا امروز متحرک و منجذبند سبحان الله چه شده که بعضی مخمود دیده میشوند امید هست که از ظهورات فضل بیمنتهاش افنده و قلوب باقلیم محبّت و وداد توجه نمایند حق شاهد و گواهد که اینفانی در لیالی و ایام مسئلت مینماید که کلّ را بنور اتفاق منور سازد و باخلاق روحانیّه موفق دارد اوست شنوا و اوست مجیب و اوست توانا و اوست دانا انشاء الله آنمخدره قانتات آن ارض را بعنایات حق جلّ جلاله بشارت دهد تا کلّ در این یوم الهی بآنچه سزاوار است قیام نمایند و اینعبد هم رجال یعنی دوستان حق را بکمال عجز و ابتهال ذکر مینماید و از حق مسئلت میکند که ایشانرا باظهار مودّت و محبّت و شفقت مؤید فرماید انّ ربنا الرحمن لهو المقتدر علی ما اراد لا اله الا هو التّاصح المشفق العلیم البهّاء الظّاهر الباهر السّاطع اللّاح المشرق من افق عنایة ربنا علیک و علی القانتات اللّائی شربن کوثر الاستقامه من ایادی عطاء ربّهنّ فی هذا الیوم العزیز البدیع

خادم

فی ۸ شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۲۹۹

مکتوب دیگر آنورقه که از قبل دو ورقه از اوراق نرجس خاتون و سکینه خاتون علیهما بهاء الله نوشته بودند رسید الحمد لله عرف محبّت محبوب عالمیان از آن استشمام شد انشاء الله آنمخدره لا زال بذکر حق و خدمت حق مشغول باشند آنچه ذکر نمودید تمام در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلی عرض شد مخصوص هر یک از اوراق مذکوره آیات الهی نازل انشاء الله بان فائز شوند و از بحر عنایت بیاشامند

هذا ما نزل للورقة نرجس عليها بهاء الله قوله جلّت عظمته

هو السّامع المجيب

یا امتی یا ایّتها النّاطرة الی افقی ان افرحی بما ذكرت لدى المظلوم و نُزلت لك آیات الله المهیمن القیوم در عنایت و الطاف حق تفكّر نما چه مقدار از علما و فضلا و فقها که در لیالی و ایام بذکر حق مشغول بودند و در مساجد باسمش ناطق و در جمیع احیان سائل و آمل که بلقائ مطّلع امر فائز شوند و چون فجر ظهور طالع و انوار وجه مشرق کلّ بر اعراض قیام نمودند الاّ من شاء الله قدر مقام خود را بدان و بگو

لك الحمد یا الهی بما عرفتنی ما احتجب عنه علماء ارضك و فقهاء دیارك و ایدتنی علی شأن تحرّك علی ذكری قلمك الاعلی فی مقامك و سجنك اسئلک بانوار وجهك و نار سدرتك بان تكتب لامتك هذه ما ینبغی لعزّك و کرمك و الطافك انّك انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یكون

طوبی لك یا نرجس بما اقبلت الی المظلوم و اردت ما کان مسطوراً فی كتب الله ربّ العالمین ان اشکری ربّك الرّحمن انه زین اباک بطراز الغفران فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم و ما اردت فی اللّقاء انه یكتب لك اجره و یوصیک بالتّقوی الخالص و ما ینبغی لایام الله العلیم الخبیر كذلك ذکرک لسان العظمة بما لا یعادله شیء فی الارض ان احمدی بذلك انه لهو السّامع المجیب

و هذا ما نزل لاختها سکینه علیها بهاء الله قوله جلّ و عزّ

بسمی الظّاهر المقتدر علی الاسماء

یا سکینه جمال قدم از شطر سجن اعظم ترا ذکر مینماید و بآنچه که سبب و علّت علوّ و سموّ است وصیّت میفرماید امروز روز عمل خالص است و روز استقامت کبری انشاء الله بشأنی بر امر مستقیم باشی که ضوضای مشرکین و مشرکات ترا از منزل آیات محروم نسازد شیاطین بهر اسم و هیئت و هیکلی ظاهر و بر مرصّد منتظر انشاء الله لا زال در ظلّ حق محفوظ باشی و بانوار فضلش منیر البهّاء علیک و علی امّک انا نبشّرها بعنایتی و فضلی الّذی سبق من فی السّموات و الارضین انتهى

الحمد لله دو ورقه که ذکرشان نمودید بشرافت کبری فائز و باین آیات محکّمات ذکرشان از سماء مشیّت در کتاب الهی مذکور طوبی لهما چه که فائز شدند بآنچه که از برای آن مثل و شبه نبوده و نیست آنچه از بحر جود طلب نمودند فائز شدند چه که کلمه غفران از لسان رحمن در باره آب جاری و نازل ان ربّنا الرّحمن لهو العطوف الغفور الکریم و اینکه آنمخدره ذکر جناب محبوب فؤاد حاجی میرزا حیدر علی علیه بهاء الله و عنایته نموده بودند و همچنین ذکر وصلت را اینفرقه تلقاء وجه محبوب عالمیان عرض شد و بطراز اذن فائز فرمودند انشاء الله مبارکست الیوم هر نفسی بجناب میرزا علیه بهائی بهر قسم اظهار خلوص و محبّت و مودّت نماید نزد حق جلّ جلاله مذکور و در کتاب مسطور انتهى

اینکلمه مبارکه فی الحقیقه عرف عنایات لا نهاییه از او استشمام میشود طوبی لمن وجد و فاز و بشارت دیگر آنکه ذکر ابناء و اختین و بنت آنمخدره علیهم بهاء الله که در نامه مذکور تلقاء وجه مالک ظهور عرض شد و مخصوص هر یک از سماء فضل آیات باهرات و کلمات طیّبات نازل انشاء الله بزیارت و قرائت آن فائز شوند و بما ینبغی عامل

هذا ما نزل لجناب نصرالله قوله جلّ اجلاله

بسمی العزیز العلیم



ای نصرالله بحبل تقوی تمسک نما و بذیل تقدیس تشبث عالم را غبار تیره هوی از فیوضات مالک وری منع نموده از حق بخواه تا ترا باستقامت کبری مؤید فرماید و هر نفسی باو فائز شد از اهل بها در کتاب اسما مذکور و مسطور و محسوب جهد نما تا بان فائز شوی و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گردی قد ذکرناک بهذا الذکر لتشکر ربک الذاکر الحکیم و هذا ما نزل لجناب میرزا آقا قوله جلّت عظمته

#### بسمی المشرق من افق العالم

یا عبد ان استمع ندآء من خُلق العالم لعرفانه و نزلت الکتب لاطهار امره و الرّسل لتبلیغ احکامه و ایامه أنّه ینطق فیکلشأن أنّه لا اله الاّ انا المظلوم الغریب قد اخترت الذلّة لعزّ العالم و البلاء لعلو اهل البهآء و الغریبة لبلوغ العباد الی الوطن الاعلی المقام الذی جعله الله مقدساً عن کلّ ذکر بدیع انک اذا سمعت ندآئی و فرت بآیاتی قل  
لک الحمد یا من ذکرنتی بلسانک اشهد انک جئت لنجاة الامم لا اله الاّ انت المقتدر القدير  
کذلک ذکرناک و انزلنا لک ما تضوّع به عرف عنایتی و رحمتی الّتی سبقت من فی السموات و الارضین  
و هذا ما نزل لمن سمی بحیب الله قوله تبارک و تعالی

#### بسمی العزیز الکریم

یا حیب زین لسانک بذکری و قلبک بطراز حبّی و رأسک باکلیل الاستقامة علی هذا النبأ العظیم دع ما عند القوم و تمسک بحبلی المتین أنّه ینجیک و یحفظک و یسقیک ریحی حبه ید عطائه أنّه لهو المعطى الکریم اذا فزت بآیاتی ان اشکر الله الذی ایدک علی عرفانه اذ کان الناس فی ریب مبین کذلک ماج البحر اذ سرت نسماوات الوحی فیهذا الحین  
و هذا ما نزل للورقة الّتی سمیت بملکه قوله جلّ کبریآته

#### بسمی المشفق العطوف

یا ملکه طوبی از برای تو چه که فائز شدی بانچه که اکثر رجال از او محرومند انشاء الله در حبّ و اقبال ثابت و راسخ باشی چه که اریاح امتحان و افتتاح در مرور است مقام اعظم لا مثل له رایگان بدست نیفتد الاّ بفضل و جوده مخصوص این ایام که دخان تیره در مکانی ظاهر و ابصار بعضی را از مشاهده انوار وجه محروم داشته و میدارد در جمیع احوال بحق ناظر باش و بذیلش متشبث أنّه مع کلّ عبد استقام و کلّ امة استقامت البهآء علیک و علی امک و اخوانک من لدن ربک الفضال القدیم  
و هذا ما نزل للاخت قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

#### بسمی الغفور الرحیم

ای امة الله مالک اسما از سجن عکّا بتو توجه نموده و ترا بافق اعلی دعوت مینماید طوبی از برای امائیکه بانوار عرفان منور شدند و از ریحی مختوم الهی آشامیدند ایشان فی الحقیقه رجالد بل فوارس میدان چه مقدار از عباد که بظنون و اوهام از انوار یقین محروم مشاهده میشوند و چه مقدار از اماء که باسم مالک اسما جمیع حجبات را خرق نمودند و بحق وحده ناظر و متوجهند نعیماً لعبد فاز و لامة فازت

و هذا ما نزل للاخت اخرى قوله جلّ و عزّ

## بسمی التّاصح العلیم

یا امة الله بحق ناظر باش و بحبل عنایتش متمسک بهترین جامه عالم جامه خُلق است نعیم از برای نفوسیکه باین طراز امنع اقدس مزین شدند و بما انزله الله فی الكتاب عاملند امروز روزیست عزیز قدرش را بدانید و آنچه سبب و علت ذکر باقیست توجّه نمائید آنه ینصح عبادہ و امّانہ طوبی لکلّ سامع مجیب و لکلّ عامل مستقیم انتھی

فی الحقیقه فضل بیمنتھی ظاهر چه که چند شهر قبل جواب نامه آنمخدره نوشته شده نظر بانقلابات اطراف در ارسال آن بملاحظه حکمت تأخیر رفت در این حین که آخر نهار یوم دوشنبه سیزدهم شهر صفر است جناب حاجی میرزا ابوالحسن علیه بهاء الله عریضه بساحت اقدس ارسال نمود و نامه آنمخدره را ارسال داشت و بعد از مشاهده و اطلاع در ساحت اقدس اعلی عرض شد و گمان نمیرفت که این حین بحر عنایت بر حسب ظاهر باین فضل اعظم مشاهده شود چه که وقت ارسال مراسلات بود و از یکطرف تحریر آیات باری بعد از اطلاع و عرض فی الحین مشاهده شد شمس بیان از افق فضل مقصود عالمیان تجلّی فرمود بشأنیکه از برای اینبعد مجال تحریر بتمامه نماند تشهد الذّرات بفضله و عنایتہ و رحمتہ بمجرّد عرض مخصوص هر یک از اسامی مذکوره آیات باهرات از سماء مشیت ظاهر و نازل چنانچه مشاهده شده و میشود آنمخدره کلّ را بعنایت حق بشارت دهند و آنچه الیوم اهمّ از کلّ امور است اتّحاد دوستان الهی است نیکوست حال نفسیکه سبب اتّحاد شود و مقام سابقین و قائمین را بشناسد آنه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم فی الحقیقه فضل حق در باره آنمخدره بشأنی ظاهر که اگر بدوام ملک و ملکوت شکر نمائید هرآینه از ادای شکر حرفی از آنچه نازل شده برنمائید اینبعد و آنمخدره و من علی الارض کلّ عاجز و قاصریم و از او مدد میطلبیم که شاید در یومش خدمتی از ما برآید و یا نفس فارغی در حبّش ظاهر شود اینبعد هم نفوس مذکوره و همچنین اماء الله آن ارض را تکبیر و سلام میرساند و از برای کلّ توفیق طلب مینماید آنه هو الفیاض الکریم لا اله الا هو العلیّ العظیم

و اینکه در باره حقوق الله نوشته بودید و همچنین سفر زیارت حسب الامر حقوق را دو ثلث صرف امر خیر یعنی عیش جدید نمائید و یک ثلث بساحت اقدس ارسال دارند و اگر بتوانند از مصروف توجّه بساحت اقدس عدد اسم اعظم یعنی نه تومان نزد جناب سمندر علیه بهاء الله ارسال نمایند که او بجناب جواد ذاکر برساند و این امور در صورتی محبوب و مقبول است که اسباب آن فراهم آید و بروح و ریحان بگذرد السّلام و الثّناء علی الورقات المقبلات و القانات المستقیمات المغنیات علی دوحه العرفان آنه لا اله الا هو المقتدر العزیز المتّان

خادم

فی ۱۳ شهر صفر سنه ۱۳۰۰

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهِيِّ

حمد مولی العالم را سزااست که جمیع امم را وحده باسم اعظم دعوت نمود بشأنی که مدافع جدیده و جنود مصفوفه و ضوواء جهلا که باسم علما معروفند او را از اراده مقدّسه اش منع نمود بیک اشراق از آفتاب مشیّت اراده ظاهر و از او کلمهئی در عالم ملک ظاهر و از آن کلمه عوالم ما لا نهاییه خلق شد گاهی بصورش نامید و هنگامی بناقور مرّه بالصراط و اخری بالمیزان و جمیع علامات قیامت و اشراط ساعت بامر مالک احدیّه از این کلمه محکمّه بدیعه ظاهر جلّت قدرته و عظمت قوّته و تعالی سلطانه اوست واحدی که مقدّس از اعداد است و ظاهری که منزّه از شهود و ظهور و بیان کلّ رسل در طور عرفان ارنی گویان و این عبد تلقاء حضور متحیّر و حیران

سبحانک یا اله الأسماء و المقدّس عمّا خلق فی الأرض و السّماء أسألک بأنوار وجهک بعد فناء الأشیاء و ظهورات قدرتک فی ملکوت الانشاء بأن توفّق عبادک الّذین منعوا عن الاصفاء اذ ارتفع ندانک الاحلی و بعدوا عن منظرک الأعلى اذ ماج بحر عنایتک و فتح باب اللّقاء علی من فی ارضک و سمائک ای ربّ أسألک بقدرتک الّتی احاطت الأسماء بأن تعرّفهم ما غفلوا عنه و تؤیّدهم علی عرفان مطلع ذاتک و مشرق آیاتک و معدن علمک و مظهر نفسک اسألک یا الهی بشؤوناتک و ظهوراتک و آیاتک و بیّاتک بأن ترزّین عبادک بأثواب الصّدق و الانصاف لیتفکّروا فی امرک و ینصفوا فیما ظهر من عندک فی ایامک هذا یوم یا الهی امرت الکلّ بلسان مبشّر امرک و الناطق باسمک بأن ینظروا الیک بعینک لا بما فی البیان فلمّا ظهر من کان مکنوناً فی ازل الازال اعرضوا عنه عبادک و خلّقت الّذین تمسّکوا بحبال الأوھام ای ربّ اید عبادک علی عرفانک ثمّ اشر بهم رحیق وحیک لیجذبهم الی سماء علمک و ینورهم بأنوار شمس الیقین الّتی اشرقت باذنک و ارادتک ای ربّ تراهم یتکلّمون بما تکلمت به امّة الفرقان فی القرون و الأعصار و اذا جاء الامتحان ظهرت منهم الضّغینه و البغضاء علی شأن افتوا علی من ذکروه فی اللیالی و الاّیام ای ربّ خذ ایدای عبادک بذراعی قوّتک و قدرتک ثمّ خلّصهم من غمرات الظّنون و الأوھام لیدعوا ما عندهم و یتوجّهوا الی مشرق وحیک الّذی به ظهر ما کان مکنوناً فی کنائز کتیبک و مخزوناً فی خزائن علمک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم تعطی و تمنع و انت القادر العالم العزیز الحکیم الصّلوۃ الظّاهر من الأفق الأعلى و السّلام النّازل من سماء عنایتک یا مالک الأسماء علی الّذین قاموا علی الذّکر و البیان لنصرة امرک و اعلاء کلمتک بین الأدیان و علی الّذی قام فی اوّل ایامک علی ذکرک و ثنائک بین خلّقتک و شهد له القلم الأعلى باقباله و خضوعه و خشوعه لطلعتک هو الّذی سمع شماتة الأعداء و ورد علیه فی سبیلک ما ناح به اصفیائک ای ربّ فاكتب له من قلمک الأعلى ما یرتفع به ذکره فی مملکتک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم

یا محبوب فوادی قد سرّی اثر قلمکم و اجتذبتنی ما جرى منه فی ذکر محبوبنا و محبوبکم لعمر المحبوب قد اخذنی الشّوق و الاشتیاق من بیاناتکم الّتی ما حکت الا عن ظهور الله و سلطانه و ما دلّت الا الی صراطه و شربت من کلّ حرف من

حروفاته کوثر المحبّة و الوداد فلماً اسکرنی رحیق بیانکم الأهلی فی ذکر الله مالک الوری قصدت الأفق الأعلى و حضرت تلقّاء العرش و عرضت ما نادیت به الله ربّنا و ربّکم و ربّ من فی السموات و الأرض اذاً نطق لسان العظمة بما تعجز عن ذکره السن البریة قوله جلّ کبریائه

طوبی لک یا علی و طوبی لک یا اکبر نعیماً لک یا ذاکری و رحمتی علیک یا ایها المقبل الی افقی در احتجاجات خلق تفکر نما مع آنکه گواهی داده و میدهند بر ظهور حقّ جلّ جلاله ایام را بانتظار میگذرانند و از سلطان ظهور محروم و ممنوعند حقّ منبعی که مقدّس و منزهست از اشارات و دلالات و کلمات من علی الأرض او را باوهم خود میسجند و بر اعراض قیام مینمایند بیک کلمه تمسک جسته‌اند و از کتب لاتحصی خود را محروم نموده‌اند اینکه ذکر شد شأن ملل قبل است در اهل بیان ملاحظه نما که فی الحقیقه سبب و علّت حیرت است هیچ ملّتی باحتجاب این قوم دیده نشد آفتاب حقیقت مشرق و ظاهر و نیر اعظم طالع و لائح معذلک غافل و ایکاش بغفلت کفایت میشد گفته‌اند آنچه را که ملاً روح در ظهور خاتم انبیا نگفته و یهود در ظهور مسیح بامثال آن تکلم نموده مع آنکه نقطه بیان بأعلى التّدآء ندا فرموده و جمیع سبل را قطع نموده چنانچه اگر ذکر صلوة شده فرموده مباد بصلوة در آن یوم اعظم محتجب شوید و اگر ذکر صوم فرموده فرموده ایّاک ان تحتجب به و اگر علامات و اشاراتی بیان فرموده بکمال تصریح فرموده انه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان یا علی این کلمه سلطان کلماتست در بیان میفرماید جمیع بیان ورقه‌ئی از حدایق اوست اگر مقبول واقع شود یا علی جمیع عبادات و عبارات و کلمات و آیات و بیّنات را معلق بارادة سلطان احدیه نموده از برای هیچ صاحب بصری مجال توقّف نبوده و نیست سبحان الله معذلک چه وارد شده و ایکاش نفوس مجعوله موهومه از امر مطّلع بودند لعمر الله احدی جز نفسین مطّلع نبوده چنانچه از قبل از قلم اعلی جاری این اذکار که از قلم اعلی جاری میشود نظر بانست که شاید بعضی از نفوس که دارای رمقی از حیوة هستند عارف شوند بآنچه که از او غافلند هذا من فضل ربک البادل الکریم لو لا ذکرى ما نزل البیان یشهد بذلک کلّ الأشیاء ولکنّ القوم فی اعراض مبین

دوستان آن ارض را که از رحیق عرفان آشامیده‌اند و بطراز یقین مزینند از قبل مظلوم تکبیر برسان قل ان اعرفوا مقاماتکم ثمّ احفظوها باسم ربکم الرّحمن هر یک در سیل الهی حمل بلایا و رزایا نموده شنیدند آنچه را احدی نشنیده و دیدند آنچه را نفسی ندیده حال باید قدر خود را بدانند و مقامات خود را حفظ نمایند عنقریب اشجار وجود باثمار خود فائز شود و مشاهده نمایند طوبی لهم و نعیماً لهم انشاء الله شعونات مختلفه دنیا اهل حقّ را از آنچه سزاوار این یوم امنع اقدسست منع نماید دنیا در کلّ حین بزوال و فنای خود شهادت میدهد صاحب سمع و بصر ندایش را می‌شنود و از او فارغ و به ما عند الله ناظر و متمسک انتهی

اینکه در ذکر وصول الواح الهیه و قرائت آن در مجالس متعدّده و همچنین در اشتعال احبّای الهی در آن ارض مرقوم فرموده بودند نهایت مسرت و انبساط حاصل الحمد لله آن حضرت بر خدمت امر الهی قائمند و در ارتفاع کلمه ساعی و جاهد اگر در نظر باشد در اول ورود ارض سجن حقّ جلّ جلاله آن جناب را امر فرمودند بر حفظ و حراست بیت امر الحمد لله بان موفق بوده و هستید لازال بثناء الله ناطق بودید و بارشاد خلق متمسک این مقامیست که این عبد از ذکر و وصف آن عاجز است ان ربّنا الرّحمن لهو الشّاهد البصیر

و اینکه ذکر نفوس غافله موهومه خناسیه فرموده بودند حقّ شاهد و گواهیست که کل باجنحه اوهم طائزند و بالسن ظنون ناطق ابداً خبر نداشته و ندارند یتکلمون بأهوائهم و یحسبون أنّهم من المحسنین مقام اقدس امنعی را که نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید بمن از او محتجب نشوید و به بیان و حروفات آن در امرش توقّف نمائید و میفرماید هر وقت ظاهر شود

انا اول العابدین مع ذلك این قوم بی شرم و بی درایت عمل نمودند آنچه را که از اهل تابوت ظاهر نشده انشاء الله بقوت و قدرت الهی مثل جبل راسخ سدی باشید حایل تا طاغین و باغین تجاوز نمایند آنه علی ما یشاء قدیر و اینکه مرقوم فرمودند اراده حرکت بسمت ارض ص بود ولکن از مشورت چنین ظاهر شد که در ارض ط تشریف داشته باشند لأجل حفظ نفوس ضعیفه فی الحقیقه این فقره عین مصلحت و صواب بوده البتّه در مثل چنین وقت حضور آن محبوب در آن ارض لازم انشاء الله در جمیع لیالی و ایام و در جمیع احوال ناظر و مراقب باشند در اکثر الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل خائنین مستعدّ و شیاطین بر مرصّد منتظر انتهی

باید اهل الله ناس را از جنود نفس و هوی باسم مالک وری حفظ نمایند آنه لهو الحافظ المقتدر العلیم الخبیر و اینکه در باره دو جوان مرقوم داشتید که از عنایت حقّ محفوظ ماندند و ببحر اعظم توجه نمودند طوبی لهما ثمّ طوبی لهما این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله میطلبد که ایشان را مؤید فرماید بر استقامت بر این امر اقدس اعظم و بحرارت محبت خود ایشان را مشتعل نماید بشأنی که حجبات ظنون و اوهام ایشان را از مالک انام منع نماید ندای رحمن مرتفع و هم چنین نعیق شیطان ایکاش هیاکل موهومه آگاه میبودند لعمر الله کل در بحر غفلت و جهالت مستغرق مشاهده میشوند

اینکه در باره اهل جناب مشکین قلم علیه بهاء الله مرقوم داشتید لله الحمد حقّ جلّ جلاله بعضی از دوستان خود را مؤید فرمود بر اجرای آنچه اراده بر آن تعلق گرفت فی الحقیقه جناب آقا ابوالقاسم علیه بهاء الله بسیار زحمت کشیده اند بکمال روح و ریحان امّ و ابن را بارض مقصود آوردند و ایشان از آن محبوب کمال رضامندی اظهار نمودند اجر حضرتکم علی الله نظر بشفاعت آن حضرت توجه جناب آقا ابوالقاسم بشرف اذن حقیقی فائز و نوشته آن محبوب را هم باین بنده دادند و در ساحت امنع اقدس عرض شد متبسّمأ فرمودند عمل جناب علی قبل اکبر علیه بهائی مبرور و مقبول انشاء الله در جمیع احوال بما ینبغی عامل باشند و در نصرت امر قائم از اول یوم تا حین به ما اراده الله مشغول چه که لازال در صدد هدایت غافلین و اجرای اوامر الهی مؤید بوده و هستند انّ اجره علی الذی فطره بالحقّ انتهی

ذکر جناب آقا محمد حسین علیه بهاء الله هم از لسان عظمت جاری شد و اظهار عنایت فرمودند الحمد لله موقّ شدند با اجرای اراده محبوب عالمیان آن محبوب ایشان را بشارت دهند بقبول ما عمل فی سبیل الله

اینکه در باره جناب میرزا محمد حسین خا علیه بهاء الله مرقوم داشتید چندی قبل از ارض ق تفصیل ایشان را نوشته بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد یک لوح مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله از نفعات بیان رحمن بمقام بلند استقامت فائز گردند طوبی بما حضر مثاله عند من لا مثال له فرمودند طوبی از برای نفسی که در اول جوانی و ریعان شباب بر خدمت امر مالک مبدأ و مآب قیام نماید و بحبش مزین شود ظهور این فضل اعظم از خلق سموات و ارض است طوبی للراسخین و نعیماً للتّابّین انتهی

و اینکه در باره جناب آقا شیخ عبدالحسین علیه بهاء الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد و یک لوح مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاء الله از کلمه الهیه بحور معانی مستوره را ادراک نمایند و از کأس محبت الهی بیاشامند آشامیدنی که اعتراضات علما و اشارات اهل بغضا ایشان را منع ننماید بکمال قدرت و قوت و استقامت بر این امر عظیم قیام نمایند و بخدمت مشغول گردند لذت عالم در این فقره بوده و هست و اگر ثمرات آن در ارض ظاهر شود کل متحیر بل منصعق مشاهده شوند این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که ایشان را از ندای سدره مشتعل نماید اشتعالی که اثر آن در اشجار وجود ظاهر شود لیس هذا علی الله بعزیز و اینکه ذکر عریضه ایشان نمودید در پاکت نبوده نفس اقبال

کتابیست بزرگ و عریضه‌ایست مبسوط هر نفسی که اقبال مینماید نفعه قلبیه او در آن حین بساحت اقدس فائز و بعنایت مخصوصه الهیه مشرف و این از خصائص این ظهور اعظم است لله الحمد باین مقام فائزند

ذکر جناب امیر خان را مرقوم داشتید یک لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند و هم‌چنین مخصوص جناب آقا میرزا مهدی لوح اقدس ابداع نازل و ارسال شد امید این فانی آنکه کل از کوثر حیوان بیاشامند و از دریای فضل قسمت برند بسیار حیف است در این ایام که عالم بنور ظهور روشن و آسمان عنایت بنیر اعظم مزین اهل ارض غافل مشاهده شوند امروز روز ظهور عنایات و مواهب الهیست صدهزار طوبی از برای نفسی که فرصت را از دست نداد و در تدارک آنچه از او فوت شد قیام نمود فی الحقیقه اگر نفسی باذن حقیقی توجه نماید از هر ذره‌ئی از ذرات و از هر شیئی از اشیاء این کلمه استماع مینماید ای اهل ارض یوم یوم الهی است ندائی مرتفع است که لم‌یزل و لایزال شبه آن را احدی استماع ننموده و نخواهد نمود و انواری از افق وجه مشرقست که نظیر آن دیده نخواهد شد در این صورت آن محبوب و این فانی و سایر دوستان الهی باید دست بدعا برداریم که شاید احدی از این فیض اعظم و فضل اکبر محروم نشود ناله‌ها و حنینها در قلب مستور و اظهار آن ممنوع الامر بیده وحده لا اله الا هو

اینکه در باره جناب حزقیل علیه بهاء الله و حضور او مرقوم داشتید در مقام کان الله و لم یکن معه من شیء عرض شد هذا ما نطق به لسان الکبریاء

بسمه الفرد الصمد العزیز العلیم

یا حزقیل یا ابن خلیل ان استمع نداء الجلیل الذی یدکرک من هذا المقام التبیل و یدعوک الی الله الفرد الخیر قد تزین الطور بانوار الظهور و السدرة تنادی انه لا اله الا انا الشاهد السميع ان اشکر الله بما جعلک فائزاً بما فاز به الکلیم اذ سمع نداء الله العزیز الحکیم قد انار العالم من انوار الوجه و الأبصار فی حجاب غلیظ هذا یوم فیه ینادی الکلیم و یقول یا اهل التوریه قد اتی منزل الآیات الذی به ظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال ان انتم من العارفين ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به من لدی الله مالک هذا الیوم البدیع انا نذکرک و الذین آمنوا بهذا الكتاب المبین الذی ینطق فی السجن الأعظم بسلطان لا یقوم معه من فی السموات و الأرضین یوصیکم الله بالمحبة و الأمانة و الاتحاد و یأمرکم بما ینظر به جوهر الانسان فی الامکان تعالی الرحمن الذی یفعل ما اراد و یحکم ما یرید کذلک ارتفع صریر القلم الأعلى طوبی لمن فاز بالاصغاء و ویل للغافلین انتهى

قسم بآفتاب حقیقت که هر نفسی در او فی الجملة استعداد یافت شود البتّه از نار کلمه الهی مشتعل گردد ناس غافل و این عبد متحیر و مبهور انشاءالله جمیع از انوار یوم الهی منور شوند و بقلب و جان بافق اعلی توجه نمایند امید هست که غواصان بحر حقیقت لآلی عرفان را امام عیون عالم بحکمت تمام عرضه دارند

یک شر از نار بر جانها زده

صدهزاران سدره بر سینا زده

آیا چه قساوتی قلوب عالم را اخذ نموده که از این حرارت حقیقی معنوی محروم مانده‌اند آیا چه علّتی ابصار را احاطه کرده که از مشاهده انوار محروم گشته اگر این خادم فانی آنچه را که باصغای آن فائز شده عرضه دارد ارض غیر ارض مشاهده شود این بی‌لسان کجا قادر است در مضمار بیان حرکت نماید و این بی‌بصر کجا لایق که در عرصه مکاشفه و شهود قدم گذارد در هر حال بحبل عنایت متمسک و بذیل فضل متشبّث باب رجا الحمد لله مفتوحست انشاءالله کل بما ینبغی فائز شوند و پرتو آفتاب عدل تیرگی عالم را محو نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر القدر

و ذکر جناب نصرالله خان علیه بهاء الله شده بود الحمد لله لدى الوجه مذکور بوده و انشاءالله خواهند بود از تشمت امور محزون نباشند بعد از تفریق نور جمع اشراق نماید این مراتب در بساط عظمت عرض شد هذا ما نطق به لسان الوحي قوله جل کبریائه

يا على قبل اكبر يا ايها الناظر الى وجهي و الساكن في قباب عنايتي ان استمع ندائي من حول ضريحي انه لا اله الا هو الحق علام الغيوب كبر من قبلي على وجه من سمى بنصرالله في ملكوت السماء و بشره بما قدر له من لدى الله المهيمن القيووم قل يا الهى و اله العالم و مقصودى و مقصود الأمم اسألك بحفيظ سدره المنتهى و لآئى بحر علمك يا مالك السماء و فاطر السماء بأن تكتب لى من قلمك الأعلى ما يجعلنى فى كل الأحوال ناظراً اليك و راضياً بما ينزل من سماء امرک و ناطقاً بشائک بين خلقک اى رب ايدنى على ما يبقى به ذكرى فى كتابک انى لا اعلم ما عندک و انک انت المقتدر العالم الخبير ثم اسألك يا الهى بمظهر نفسك الذى به انار افق سماء ظهورک بأن تقدّر لى ما ينفعنى فى الآخرة و الأولى انک انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتک زمام الأشياء لا اله الا انت الغفور الکریم انتهى

و هم چنین دو لوح اقدس مخصوص جناب آقا میرزا محمد تقى و رفیق ایشان جناب شیخ عبدالحسین علیهما بهاء الله ارسال شد لتقرّ عینهما تأیید ایشان را از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم بحر عنایت احصا نشده و نخواهد شد و آفتاب فضل بحدودی محدود نه ولكن مبین و مذکر کمیاب انشاءالله بهمت آن حضرت و اولیای حقّ نفوسى مخصوص خدمت امر معین شوند تا جمیع من على الأرض را بصراط الله هدایت نمایند این فقره بسیار عظیمست طوبى لمن فاز و اینکه در باره مخدره اهل علیها بهاء الله مرقوم داشتید تلقاء وجه عرض شد و یک لوح که مزین بطراز عنایت حقّ جلّ جلاله است مخصوص ایشان نازل انشاءالله بنفحات آیات مظهر بیئات فائز شوند و هم چنین مخصوص ورقه اخت آن جناب علیها بهاء الله لوح اقدس نازل انشاءالله بزیارت لوح الهی فائز شوند و اینکه ذکر جناب آقا سید ابوالقاسم از اهل ص علیه بهاء الله نموده بودند ذکر اولیای ارض ص و مهاجرین لازال در ساحت اقدس بوده و این عبد شهادت میدهد که طرف عنایت متوجه نفوسى که از کوثر استقامت نوشیده اند بوده و هست معذلک در ساحت اقدس مراتب خلوص ایشان عرض شد هذا ما نزل له من القلم الأعلى قوله عزّ اجلاله

#### بسمی الشاهد الخبير

يا ابالقاسم آنچه بر نورین نیرین از ظلم جهلای ارض که بعلمنا معروفند وارد شد اصغفا نمودى حال در آنچه بر این مظلوم وارد شد تفکر نما در ایامى که ظلمت عالم را احاطه نموده بود و از سطوت ظالمین اهل بیان مضطرب و مستور این مظلوم وحده بر امر الهی قیام نمود يشهد بذلك انجم سمانى و شمس افق اقتدارى و اکثر اهل ارض اصغفا نموده اند آنچه وارد شد تا آنکه فى الجملة اطمینان حاصل ادا ارتفع الطین و انتشرت اوراق النار بأیادی الفجار در هادی دولت آبادی تفکر نما قسم بافتاب افق بیان که از اصل امر غافل بوده و هست و از این گذشته شعورش اقلّ از حیوان مشاهده میشود حال بمثابه خراطین بطین مشغول شده افّ له و للذین اتبعوه بگو ای دوستان بحبل صبر تمسک نمایند عنقریب کذب آن نفوس مجعوله واضح و هویدا خواهد شد انک لا تحزن من شىء انا ذکرناک من قبل و من بعد دوستان آن ارض را تکبیر برسان باید باسم حقّ بقوت و قدرتی ظاهر شوند که عالم را مفقود و معدوم مشاهده نمایند تا چه رسد بطنین ذباب ان افرح بذکرى ایاک ثم اشکر ربک المبین العليم انتهى

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا زین العابدین علیه بهاء الله نموده بودند از حقّ جلّ جلاله میطلبم که موفق شوند بر تحریر آیات الهی و این از فضلهای عظیم محسوب انشاءالله موفق و مؤید باشند بر آنچه سبب و علت بقاست اثر ایشان که از قبل

ارسال شده بود بطراز قبول فائز و نزد این فانی موجود امروز که یوم بیست و پنجم جمادی‌الأولی است این کلمات عالیات از  
سماء عنایت منزل آیات مخصوص ایشان نازل قوله جلّ اجلاله

هو الشاهد العليم

کتاب انزله الرحمن من سماء الفضل ليقرب العباد اليه و يبشرهم بما قدر لهم من قلمه الأعلى انه لهو الغفور الكريم لا تعجزه  
شؤونات العالم و لا يمنعه نفاق الغافلين ينادي في كلّ الأحيان بأعلى النداء و يهدى الناس الى صراط الله المستقيم طوبى لسمع  
ما منعه ضوضاء كلّ معرض و لبصر ما حجبته حجابات الغافلين هذا يوم بشر به محمد رسول الله من قبل و شهدت له كتب الله  
ربّ العالمين انّ الذين اخذهم سكر الهوى اعرضوا عن مولى الورى و تمسكوا بما عندهم من الأوهام و التماثيل انك يا زين ان  
استمع نداء المظلوم من شطر السجن انه يذكرک فضلاً من عنده و يوصيک بما يرتفع به امر الله العليم الخبير اياک ان تمنعک  
ظهورات العالم عن مالک القدم ان احفظ مقامک باسم ربک المقتدر القدير تفکر فيما ظهر من عند الله و تفکر في آثاره  
کذلك يأمرک من عنده کتاب مبين انّا ذکرناک من قبل و نذکرک هذا الحين في هذا المقام الكريم کن قائماً على خدمة الأمر  
و ناطقاً بثناء الله العزيز الحميد كذلك نزلنا الآيات و ارسلناها اليک لتجد منها عرف عنایت ربک و تكون من الشاکرين انتهى

این عبد فانی خدمت ایشان و جناب آقا میرزا ابوالقاسم علیهما بهاء الله تکبیر میرساند و عرض مینماید امروز روزیست  
که جمیع دوستان الهی باید کمال جدّ و جهد را مبذول دارند که شاید گمگشتگان وادی نفس و هوی بوطن اعلی راه یابند و  
تشنگان بادیه هجر و فراق از سلسبیل وصال بیاشامند امید هست که هر نفسی بکمال روح و ریحان بتبلیغ امر محبوب عالمیان  
مشغول شود یا محبوب فؤادی اگر فی الحقیقه نفوس مستقیمه بآنچه در الواح الهی از تقوی و پرهیزکاری و اخلاق طیبیه و اعمال  
مرضیه نازل شده مزین شوند و بتبلیغ امر متمسک عنقریب اکثر نفوس را جذبۀ خلوص و اثر آن اخذ نمایند در این صورت کل  
فارغ و آزاد و مستریح بر سر عزّت و رفعت مشاهده شوند حسب الأمر در جمیع امور باید بحکمت تمسک جست و از  
اعتدال تجاوز نمود

اینکه ذکر جناب علی اکبر بیک علیه بهاء الله نموده بودند الحمد لله لحاظ عنایت بایشان متوجّه ذکر ایشان مفصلاً  
در مکتوبی که بجناب محبوبی آقا میرزا اسدالله علیه من کلّ بهاء ابهه ارسال داشته شده انشاءالله ملاحظه میفرمایند و مطلع  
میشوند و حال هم مجدداً ذکر ایشان و جناب مشهدی حیدر علیهما بهاء الله که ذکرشان در آخر کتاب آن حضرت بود تلقاء  
عرش عرض شد شمس عنایت نسبت بهر یک مشرق و لائح قوله عزّ اجلاله انّا رأینا اقبالهما و سمعنا ندائهما انه لا يعزب عن  
علمه من شیء و يظهر لهما ما قدر من لدى الله انه لا يضيع اجر المحسنين انتهى

و اینکه در باره نصاب حقوق مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب  
این فقره در کتاب اقدس بما نطق به البیان نازل شده و بعد حکم نصاب لدى الوجه بعدد واحد ۱۹ مقرر حکمة من لدنا انتهى  
و مقصود از این حکم غنای خزینۀ عمومیّه از بعد بوده و شاید تفصیل آن از بعد عرض شود تا این مقام جواب دستخطّ آن  
حضرت که تاریخ آن هفتم ذی‌العقده الحرام بود واحداً بعد واحد عرض شد و دستخطّ دیگر آن محبوب که بذکر و ثنای  
محبوب عالمیان مزین بود و تاریخ آن بیست و هفتم ذی‌الحجّة الحرام قلب و بصر را روشن و منور نمود

و اینکه مرقوم فرموده بودند که اراده هست در هر شهر مراتب عبودیت و خضوع و خشوع خود را عرض نمایم و از ربّ  
مقتدر توفیق طلب مینمایم که موفّق شوم بر خدمت امر این مراتب تلقاء وجه عرض شد قوله جلّت عظمته



## هو القائم باسمه القيوم

أنا أيديناك على عرفان مطلع آياتي و مشرق وحيي و مظهر امرى الحكيم و اسمعناك ندائي في طور العرفان و اربناك جمالي المشرق المنير و اقمناك على خدمة امرى فضلاً من عندي و انا الفضال القديم يا أيها الطائر في هواء حبي ان استمع ما يقولون المشركون الذين اتخذوا لأنفسهم مقاماً خلف الحجاب و اذا اظهرنا الأمر بقوة من عندنا خرجوا بطنين الذباب و اعترضوا على الله رب العالمين لعمر الله ان الذي اتخذ المشركون صنماً لأنفسهم من دون الله لا يقدر ان يتكلم تلقاء الوجه يشهد بذلك كل منصف بصير قد كنت قائماً على الأمر في يوم فيه ارتعدت فرائس فوارس القدرة و الاقتدار ظهرت و اظهرت ما نطقت به الأشياء تالله قد ظهر المكنون و الغيب المخزون بأمر لا تقوم معه جنود الأرض و السماء كذلك تكلم مكلّم الطور في سيناء البيان طوبى لمن سمع و ويل للمعرضين كبر من قبلى على وجوه احبائى و بشرهم بعناتى و فضلى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين أنا ذكرناهم مرة بعد مرة ان ربك لهو المشفق الكريم قل هذا لهو الذى اخبر به نقطة البيان بقوله انه هو الذى ينطق فى كل شأن اننى انا الله لا اله الا انا رب العالمين قل تالله هذا يوم فيه لا ينفعكم البيان الا بتصديق ما نزل فيه فى ذكر هذا الذكر الحكيم ذروا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله القوى القدير كذلك انار افق البرهان بنير بيان ربك الرحمن انه لهو المبين العليم البهاء عليك و على الذين هاجروا فى سبيلى و حملوا الشدائد لاسمى و عملوا بما امروا به فى كتابى المبين انتهى

و عرايض امة الله هدهد عليها بهاء الله در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد قوله تعالى اى كنيذ الهى و ورقه سدره محبت رحمانى ظهور حق جل جلاله از براى آن بوده كه جميع من على الأرض بعرفانش فائز شوند و از كوثر لقا و وصالش بياشامند جميع كتب الهى بر اين مطلب گواهى ميدهد جميع ايام بحق منسوبست ولكن در صحف و زبر اين يوم تخصيص یافته و بيوم الله معروف گشته اوليا و اصفياء لزال از حق جل جلاله لقائش را سائل و آمل و حق هم لقاي اولياى خود را دوست داشته و دارد ولكن شئون غافلين و ظلم ظالمين سدى است حایل بايد آن امة در جميع احوال راضى باشد و باراده حق تعالى ناظر و متوجه املت بسيار بلند است و طلبت مقبول ولكن قلم اعلى عباد و اماء خود را بحكمت امر فرموده لذا توجه باين شطر اين ايام مقتضى نبوده و نيست انشاء الله موفق شوى بر اعمالى كه سبب تذکر اماء الهى شود هر يك از اماء كه باين مقام بلند اعلى فائز شد اجر لقا در باره او از قلم اعلى در صحيفه حمرا نازل و مسطور ان اعرفى هذا الفضل الأعظم ثم اشكرى ربك الكريم

يا على قبل اكبر بلغها ما نزل من سماء مشيتى و كبر على وجهها من قبلى و بشرها بما رشح اناء فضلى كلم معها من عند بارئها بما تقر به عينها و يفرح قلبها البهاء عليك و عليها و على اماء الله رب العالمين انتهى الحمد لله بذكر الهى فائز شدند نفس آيات شهادات ميدهد بر عنایت حق جل جلاله از قبل هم بخدمت ورقه كبرى حضرت اخت عليها من كل بهاء ابهات و حبشان فائز بوده هر هنگام دستخطى از ايشان ميرسيد ذكر او را مي فرمودند جناب محبوبى ابن اسم الله الأصدق عليهما بهاء الله هم مكرّر ذكر او را نموده اند و بعنايات حق جل جلاله فائز گشت اگر حجبات اوهاميه خرق شود و مقام يك ذكر كه از قلم اعلى جارى ميشود بر اهل عالم تجلى نمايد آن وقت قدر عنايتها و اذكار و كلمات مقصود عالميان فى الجملة معلوم و واضح ميگردد تعالى فضله و جلّت عظمته و علت عنايته لا اله غيره

و اينكه در باره بيع ملك و حقوق الله مرقوم داشتيد اين فقره عرض شد تبسم فرمودند و بعد اين كلمه عليا از مطلع بيان مالك اسماء نازل قوله جل كبريائه طوبى له ثم طوبى له انه اراد ان يعمل بما امر به فى كتاب الله العليم الخبير فى الحقيقه او و امثال او سزاوار اين عمل طيب مبرور بوده و هستند انا قبلنا منه ما اراد فى الله و عفوانه فضلاً من عندنا و هبة من لدنا و انا

الوهاب الفضال المؤید الکریم انتهى هنیئاً لحضرتکم چه که از این فقره جمال قدم متبسم مشاهده شدند این یک عمل بزرگ که از عرض اراده آن جناب حاصل شد و دیگر آنکه اراده مقبول افتاد و بعد ببخشش حقّ جلّ جلاله مزین گشت و فضل اعظم ذکری که در این مقام از لسان عظمت جاری شد انشاءالله لازال بامثال این عنایات فائز شوند و فی الحقیقه اینست آن نیتی که از قبل بان خیر داده‌اند فرموده‌اند نیت المؤمن خیر من عمله این کلمه مقام خود را در این مقام اخذ نمود هذا من فضل ربنا الرحمن الرحیم و در مقامی فرمودند یا عبد حاضر بنویس بجناب مذکور علیه بهائی حضرت فیاض میفرماید بفیضی که اراده نمودی فائز شدی و از نفوس مقدسه که ادای حقوق الله نموده‌اند محسوب گشتی ان احمد و کن من الشاکرین انتهى و اینکه در باره جناب آقا سید ابوطالب علیه بهاء الله و عنایت مرقوم فرمودید الحمد لله فارغ شدند اگرچه فراغت فی الحقیقه از برای نفوسی که در بحر محبت الهی مستغرقند بوده و خواهد بود و ایشان از فضل محبوب عالمیان باین مقام فائز بوده و هستند مکرر ذکر ایشان را این خادم از لسان احدیه استماع نمود یک بار این کلمه مبارکه از لسان رحمن اصغا شد قوله تعالی انه حبس فی سبیل الله و وجدناه صابراً فیما ورد علیه الی آخر بیانہ جلّ و عزّ و کره دیگر این کلمه علیا اصغا شد فرمودند ابوطالب اقتدا نموده بمولایش در سجن انتهى و یک لوح منیع هم چندی قبل مخصوص ایشان از سماء عنایت نازل انشاءالله ارسال میشود

و در این حین که این فانی بتحریر مشغول بساحت امنع اقدس احضار شد بعد از شرف حضور فرمودند بنویس به ابوطالب علیه بهائی یا اباطالب ناله‌هایت را شنیدیم و حنیت باصغای مالک اسماء فائز شکر کن محبوب عالم را که ترا مؤید فرمود بعرفان مشرق وحی و مطلع آیات در بلایای وارده بر نفس حقّ جلّ جلاله تفکر نما قریب چهار شهر در سجن ارض طاء تحت سلاسل و اغلال بوده مکرر بحبس وارد شدیم و بکمال فرح و انبساط باحسن اذکار ذاکر و ناطق و بعد از خروج باسیری رفیم تا این سجن اعظم مقرر کرسی واقع شد در آنچه بر شما وارد شد مسرور باش و لکن در جمیع احوال بحکمت تمسک نما و تبلیغ وقتی محبوبست که محلّ مستعدّ مشاهده شود و الا سبب و علت فساد میگردد بحکمت تکلم کن و بحکمت ناظر باش و بحکمت عمل نما یا اباطالب انا ذکرناک من قبل بما لا یعادلہ شیء من الاشیاء و نذکرک فی هذا الحین فضلاً من لدن ربک الکریم و نذکر اباک الذی شهد له الرحمن فی کتابه المبین انه ممن فاز بقاء الله اذ منع عنه من علی الارض الا من شاء ربه المقتدر القدر قد کان قائماً لدى الباب و عاملاً بما امر به من لدن امر حکیم طوبی لمن ذکره بما نزل له من قلم الله الاعلی و لمن احبه لوجه الله رب العالمین یا اباطالب نوصیک مره اخرى بالحکمة الکبری تمسک بها و لا تجاوز عنها ان ربک اختار الحکمة و هو المختار العلیم البهاء علیک و علی اهلک و علی کلّ موقن بصیر انتهى این فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند حقّ علیم شاهد و گواهد که لازال در نظر بوده‌اند و سبب و علت اینکه این خادم فانی در عرض عرایض خدمت ایشان توقّف نموده این نظر بحکمت بوده

و اینکه سؤال از تکلیف خود نموده بودند این فقره تلقاء وجه عرض شد فرمودند امر الهی را باید از غیر اهلش ستر نمایند لؤلؤ ثمین نزد اعمی و تغرّات عندلیب نزد نفوسی که از قوه سامعه محرومند ثمر نداشته و نخواهد داشت لذا ذکر امر در حکومت جایز نبوده و نیست در هر حال باید در اراضی مستعدّه حبه‌های حکمت را ودیعه گذاشت انه یأمر بما هو خیر لکم ان اعملوا به و کونوا من الراسخین انتهى عرض میشود بعضی از اذکار نزد حکومت و یا نفوس ضعیفه جایز نبوده و نیست از جمله ذکر ارسال عرایض بساحت اقدس و جواب آن از سماء مشیت الهی لدى الحقّ ممنوع است منعاً شدیداً چه که شاید این ذکر سبب ضرر شود امر تبلیغ معلق است بشروطی چند باید کل بان شروط ناظر باشند تا سبب اقبال شود نه علت اعراض و هم‌چنین سبب اطفای نار فساد گردد نه اشتعال آن محبوب باید این مراتب را ببعضی القا نمایند تا کل بانچه لدى الله مقبول است قیام کنند

قریب سی سنه میشود که حقّ جلّ جلاله جمیع را از فساد و جدال و نزاع منع نموده چه مقدر بلا یا که بر اولیا وارد شده و احدی تعرّض ننموده مع ذلک هنوز دست بر نداشته‌اند در هر حین بظلم مشغولند و مبدأ این ظلم علما بوده و خواهند بود حکومت هم تا حین مع شفقت و رحمت و عنایت و الطاف حقّ اصل مقصود را نیافته چه اگر حقّ جلّ جلاله را صادق میدانستند بیقین مبین شهادت میدادند که این امر مقدّس از نزاع و جدال و فساد است اعمال بعضی از قبل که بهوای نفسانیّه آلوده بود سبب شبهه بعضی شد اگر حکومت فی الحقیقه مطلع شود بر آنچه مقصود است البتّه بتدارک مافات قیام نماید لکن اثر صدق البتّه در عالم ظاهر شود چه که عرفش واضح و هر ذی شمی ادراک مینماید اسأله تعالی بأن یؤیّد الأمرآء علی اجراء العدل و اگر بانصاف و عدل مزین شوند و بالواح توجّه نمایند شهادت میدهند بر اینکه این امر منافی با حکومت نبوده و نیست بلکه مؤیّد اوست در اجرای عدل یا محبوب فؤادی این عبد متحیر نمیداند چه عرض مینماید اکثری از عباد در بحر غرور افتاده و مدهوش و نظر بامتحان این عبد اذن اظهار مطالب نداشته و ندارد و الا فوالله الذی لا اله الا هو اگر یک ترنم از ترنمات طیر امر را اصغا نمایند کل بکلمه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون ناطق گردند فی الحقیقه تا این حین احدی باین کلمه مبارکه نطق ننموده مع آنکه کل بر حسب ظاهر بان ناطقند چه که این مقام فنای بحت باتست از خود و مشیّت و اراده خود و رجوع بحقّ و عرفان او و قیام باو

چندی قبل این کلمه علیا از فم اراده مالک اسماء استماع شد قوله عزّ و جلّ یا عبد حاضر ما دو کلمه در معنی لا اله الا الله اظهار نمودیم مشاهده شد بعضی از عارفین از ادراک آن اظهار عجز نمودند در لیالی و ایام باین کلمه ناطق و از معنی آن تا حین محتجب مشاهده میشوند انتهى انشاءالله جمیع من علی الأرض بطراز انصاف مزین شوند و بملکوت صدق صعود نمایند

اینکه در باره جناب آقا میرزا مهدی علیه بهاء الله ابن جناب مرحوم مرفوع وزیر علیه من کلّ بهاء ابهات مرقوم داشتید در ساحت اعزّ اقدس ارفع ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان المقصود

بسمه العلیم الخبیر

مه انا ذکرناک من قبل و هدیناک الی صراط الله و میزانه انه لهو المیین الحکیم و نذکرک فی هذا الحین و نوصیک بالاستقامه الکبری علی امر الله مالک الوری و نبشّرك بفضله العظیم جمیع عالم از برای عرفان این یوم بدیع منبع خلق شده‌اند چه که مشرق ظهور و مطلع نور و مکّلم طور ظاهر و باهر است امروز حقیف سدره منتهی مرتفع و خریر کوثر زندگانی بغایت واضح و هر صاحب سمعی استماع مینماید انشاءالله بعنایت مخصوصه حقّ فائز شوی و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گردی امروز ندای رحمن مرتفع و هم‌چنین ضجیح شیطان نفوسی که الیوم خود را بمعرض بالله نسبت میدهند از این امر مطلع نبوده و نیستند بهوی تکلم مینمایند و بگمان خود بحقّ ناطقند افّ لهم و للذین کفروا بآیات الله و برهانه و حجّته و سلطانه باید بکمال جدّ و اجتهاد بر خدمت امر قیام نمائی بشأنی که مطالع ظنون و اوهام را مفقود دانی و معدوم شمیری یا مهدی کن سداً حائلاً لئلا یتجاوز یأجوج التّفس و مأجوج الهوی کذلک یأمرک من عنده کتاب مبین انشاءالله بعملی فائز شوی که ذکر بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند انه یهدی من یشاء الی صراطه المستقیم الحمد لله العزیز العظیم انتهى در جمیع احوال باید آن جناب مراقب باشند و بحراست مشغول چنانچه از قبل و بعد باین خدمت بزرگ مأمور شده‌اند و اینکه ذکر اخوان علیهم بهاء الله را مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت اقدس اظهار عنایت فرمودند قوله تعالی انهم تحت لحاظ عنایتی و المذکورون فی ملکوت بیانی علیهم بهائی و رحمتی و شفقتی و الطافی انتهى

و اینکه ذکر جناب آقا حسنعلی علیه بهاء الله که از منسوبان آن محبوبست فرموده بودند بعد از عرض این کلمات عالیات از منزل آیات نازل و ظاهر قوله عزّ اجلاله

#### بسمی المظلوم الفرید

یا حسن فته باغیه سالها منتظر ظهور حسینی بوده‌اند بعد از قائم قائم را مشاهده نمودی که شیعه شنیعه بر آن ملکوت روح چه وارد آوردند در کتب آن فته این نبأ عظیم مذکور و مسطور و گفته‌اند بعد از قائم ظهور حسینی عالم را منور فرماید و جمیع انبیا و مرسلین حتی قائم در ظلّ علم آن حضرت جمع شوند و چون عالم از انوار ظهور روشن شد کل منصعق و مدهوش و غافل نفوسی که عرفان قائم فائز نشدند اگر انکار نمایند عجیب نیست عجب در این است که معرضین بیان که بزعم خود عرفان قائم فائزند از این ظهور اعظم که بمثابه آفتاب منیر و واضح است محتجب و غافل مشاهده میشوند بلکه بانکاری قیام نموده‌اند که بصر و سمع شبه آن را ندیده و نشنیده طوبی لک یا حسن قبل علی بما یدکرک المظلوم و یامرک بما یرتفع به امر الله ربّ الکرسی الرقیع البهآء علیک و علی کلّ مقبل ثابت راسخ مستقیم انتهی استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت منتسبین کلهم اجمعین تکبیر و سلام برسانید از حقّ میطلبم کل را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارکست و اینکه در آخر دستخطّ ذکر امةالله ضلع جناب حاجی میرزا حسن کرمانی علیهما بهاء الله فرموده بودید آنچه آن محبوب در این مقام مرقوم داشت تلقاء عرش عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الأقدس الأعزّ الأبهی قوله جلّ کبریا

#### بسمی المغرّد علی الأغصان

امتی امتی ان افرحی بما ذکرک من قام علی خدمتی و نطق بثنائی و ورد علیه فی سبیلی ما ناح به اهل الفردوس الأعلى یا ورقتی یا ورقتی ان السدره تذکرک و تنادیک بما انجذبت به افئدة الحوریاات فی الغرفات ای امةالله امروز ملکه عالم فائز نشد آنچه که تو فائز شدی ندای الهی را شنیدی و بافق اعلی اقبال نمودی و بنشایش ناطق گشتی در یومی که علمای ارض از آن غافل و محجوبند اگر بعدد رمول و اوراق بشکر و حمد محبوب یکتا ناطق شوی نزد این نعمت کبری و عنایت عظمی معدوم مشاهده شود هنیئاً لک بما شربت ریحی حبیبی و مریناً لک بما فزت بنعمه امری انشاءالله لازال مؤید باشی بر ثبوت و رسوخ و استقامت جمیع اماء آن ارض را ذکر مینمائیم تا کل از نفحات بیان رحمن بکمال شوق و اشتیاق و جذب و انجذاب بافق اعلی ناظر باشند و بذکر سدره منتهی ناطق

یا علی قبل اکبر علیک بهائی و عنایتی بلغ ما امرت به و ذکر احبائی بما نزل من ملکوت فضلی و جبروت عنایتی و بشرهم باقبالی الیهم و ذکری لهم من هذا المقام البعید انتهی دیگر این عبد فانی چه عرض نماید از افق بیانات منزل آیات اشراقات شمس فضل و رحمت و عنایت بقسمی است که از برای احدی مجال عرض نمانده آیا نفسی از عهده این شکر میتواند برآید لا وعمرک جمیع عالم عاجز و قاصرند ولکن نظر باشتعال قلب بنار محبت انسان را تحریص مینماید بذکر و بیان باری مع عجزی و قصوری استدعا آنکه خدمت ورقه مذکوره علیها بهاء الله تکبیر و ذکر و ثنا از قبل این خادم ابلاغ دارید فی الحقیقه آنچه آن محبوب در باره آن ورقه مرقوم داشت در قلب حرارتی احداث نمود از حقّ منبع سائل که او را تأیید فرماید و امثال او را در ارض ظاهر و مبعوث نماید آنه لهو المقندر القدر و الحمد لله العزیز الحمید البهآء علی حضرتکم و علی الذین نسبهم الله الیکم و علی الذین خرقوا الأحجاب و کسّروا الأصنام باسم مالک الأنام و سلطان الأیام

عرض این فانی آنکه یک قبضه قلم تراش که مرقوم داشتید که جناب آقا محمّد و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله داده و استدعا نموده‌اند خدمت حضرت غصن‌الله روحی و ذاتی لثراب قدومه الفداء انفاد شود رسید انشاءالله بفضل و عنایت حقّ جلّ جلاله فائز باشند و بانوار محبت الهی منور و هم‌چنین آنچه بنت جناب اسم الله الأصدق و بنت خاله ایشان علیهم بهاء الرحمن مخصوص اهل سرادق عصمت و عظمت ارسال داشتند جمیع رسید و یک فرد غالی که از قبل تفصیل آن را مرقوم داشتند رسید انشاءالله آن ورقات در ایام الهی باعملی مؤید شوند که ذکرش سبب تذکر جمیع نساء عالم گردد آنه هو المؤید السميع المجیب

خادم

فی ۲۹ جمادی‌الأولی سنة ۱۲۹۹

\* \* \*

حبيب روحانی جناب آقا میرزا عبدالله علیه سلام الله و عنایتہ ملاحظہ فرمایند

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

حمد و ثنا مخصوص مالک آفاق و معبود علی الاطلاق است که آجال را باب وصول و لقا قرار فرمود بعد ظاهر اضطراب آرد و حزن و غم پدیدار نماید ولكن علم الله سبب اعظم است از برای وصال و علت کبری است از برای لقا یعنی لقاء انوار تجلیات اراده و مشیتش والا آنه لا تدركه الأبصار و هو یدرک الأبصار و هو اللطیف الخبیر

وقتی از اوقات حضرت مولی باین کلمه علیا ناطق فرمودند اگر مراتب موحدین و مخلصین و موقنین اقلّ از سمّ ابره بر اهل عالم ظاهر شود کلّ موت را بر حیات ترجیح دهند و قصد رفیق اعلی نمایند سبحان‌الله موت در حبّش علت حیات ابدی و بقاء سرمدی گردد عشاق کجایند که از لسان مولی بشنوند آنچه را که اجساد فضلاً عن الأرواح طیران نماید انتهی در زحمت موت راحتها مقدّر و در عذابش نعیم باقی مستور هنیئاً لمن فاز براحة لا تبدّله القرون و لا تغیره الأعصار موقنین را این نقل مکان سبب ورود در جنّت علیا است و علت نعمائی که غیر از حقّ قادر بر احصاء آن نبوده و نیست

الهی الهی اسألک بصریخ العاشقین و اشتیاق المشتاقین بأن تؤیّد اولیائک فی مقامات المصیبة و الفراق علی الصبر الجمیل و الاضطراب الجلیل ای ربّ عرفهم ما کان مستوراً عن الأبصار و مکنوناً عن مشاهدة الأخیار ثمّ اسألک یا مقدّر الموت و الحیاة بأن تکشف لأحبّائک ما سترته عن دونهم ثمّ افتح علی وجوههم ابواب المکاشفة و الحضور انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحیم

و بعد نامه آن حبيب روحانی در بهترین وقتی از اوقات که حضرت موجود قصد مقام آخر فرمودند بعد از ورود رسید سرور لانهایه آرد و هم‌چنین حزن لابدایه چه که خبر صعود طیر عرفان باشیانه بیان آمد حقّ شاهد و عالم گواه که این فانی نظر باسباب ظاهره بشائی محزون که جز حقّ آگاه نبوده و نیست و هم‌چنین بشائی مسرور که قلم و بیان آن را محدود ننماید چه که سمعت من سیدی و مولای قال و قوله الأحلی حین صعوده کان مزیناً بحبّ الله و منوراً بأنوار توحیده و وجد منه الملاء الأعلى عرف محبّة الله مولی الوری انتهی و بعد از قرائت و تفکر و اشتیاق صعود در این ایام قصد مقام نموده تلقاء وجه عرض شد فرمودند یا عبدالله علیک بهاء الله و سلامه وارد شد بر شما آنچه که بر این اسرا در اول ورود سجن وارد گشت ولكن

حکم محکم الهی و قضای مبرم ربّانی از برای اشرار نار است و از برای ابرار نور اگر جمیع عالم قلم شود و افلاک و ارض لوح و بحور عالم مداد از شرح مقام موحدین و نعماء مقدّره مخصوص ایشان برنیاید جلّ جلاله و عظمت نعمائه و لکن فراق و فصل انسان را محزون مینماید این بسی واضح و معلوم است که بعد از مؤانست شهرور و سنین تفریق و تبعید علّت و سبب هموم و غموم است یا عبدالله قد احزنی حزینک و حزن امة من امائی و ورقة من اوراقی انّ الذی سعد انه استظلّ فی ظلّ قباب رحمة ربّه و کان معاشرّاً مع اصفیاء الله و امنائه فی جنّة عالیة نسأل الله ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع بجنود الوحی و الالهام و بأمواج بحر بیانه و اشراقات نیر کرمه بأن ینزل علیه فی کلّ حین رحمة من عنده و موهبة من لدنه و مائدة من جنباه و یزینّه بطراز العفو و العطاء و یقبل منه ما عمل فی سبيله و یکتب له اجر لقاء آیاته و تجلیاته و یسقیه من الکوثر و السلسبیل انه هو هادی السبیل و منزل الدلیل لا اله الا هو الفرد الواحد العزیز الحمید انتهى هنیئاً له و مریناً چه که فائز شد بانچه که عالم از برای او موجود گشت و از عدم بعرضه شهود آمد بعد از ورود خبر اهل سراق عزیّت و عصمت کلّ را حزن اخذ نمود و لکن بعد از اظهار عنایات مولی و کشف ما هو المستور کلّ مسرور و در حقّ مرحوم مغفور مبرور از حقّ جلّ جلاله طلب عنایت و رحمت و جود و فضل و کرم نمودند و مخصوص ورقة امّ مرفوع هر یک اظهار عنایت فوق العاده فرمودند و این اسباب شاهد و مدلّ است بر علوّ مقام آن مرفوع علیه سلام الله و رحمته و عنایته

در این حین بسببی از اسباب بحضور فائز فرمودند یا عبد حاضر نحبّ ان نذکر امتی و ورقتی امّ من سعد الی الله ضلع من قام علی خدمتی ای ورقة ندای مظلوم را بشنو و محزون مباش انا نحبّ الصبر و نامرک بالصبر الجمیل دنیا مقام تفریق بوده و هست و این تفریق سبب اجتماع عظیم بوده و هست هر فصلی را از پی وصلی مقدّر و هر هجری را لقائی معین دنیا دار محنت و بلا است کدام غنی را حقیر نمود ایام و لیالی و همچنین الوان مختلفه و اشیای متفرقه گواهند بر تغییر و تبدیل آن قبور در هر حین ندا مینماید ای اهل قصور مرا فراموش نمائید جهد نمائید بلکه از عنایت حقّ جلّ جلاله آنچه لازمست با خود بیاورید موت در هیكلی مشهود و ندا مینماید ای صاحبان حیات الوان دنیا شما را فریب ندهد و از من غافل ننماید قصر کسری را ملاحظه نمائید و هم چنین خورنق و سدیر نعمان را عنکبوت بر مقام ملوک مقرّ گزیده و پرده کشیده و جغد حکمران یا امة الله بحقّ انس گیر و باو مؤانس باش با یک کلمه از کلماتش ثروت عالم معادله نماید دنیا را اگرچه اکثری کاذب و محیل دانند و لکن نزد حقّ صادق و امین در هر آن فنای خود را مینماید و تغییرات خود را بشهود میآرد عالم بصر و سمع مفقود و غیر موجود تا بشنود و ببیند کلّ بر فنای او گواهند معذک باو مشغول و از حقّ غافلند اهل حقّ بکمال شوق و اشتیاق از مقام فانی قصد مقام باقی نمایند مردانه میزیند و مردانه میروند حقّ را موجود و غیر او را معدوم مشاهده کنند در عنایت مظلوم تفکر نما در حزن خود را با تو شریک نموده و در مصیبت قرین گشته قسم بنیر بیان که از افق سماء سجن مشرق و طالع اگر آنچه از قلم اعلی جاری شده لذت آن را بیابی صبر را احلی و تسلیم و رضا را ابهی و اعزّ از نعمتهای عالم مشاهده کنی اصبری یا امة الله و قولی

لک الحمد یا الهی بما ایدتنی علی الاقرار بتوحید ذاتک و صفاتک و عرفتنی صراطک و میزانتک اسألك یا مولی العالم و مرّبی الأمم بالاسم الأعظم و بیبتک الحرام و ببحر عنایتک الذی ماج فی المشعر و المقام و بالحیب الذی بقدومه تشرقت الأفلاک بأن تجعلنی راضیاً بقضائک و ناظراً الی مشیتک و ارادتک ای ربّ و عزّتک و سلطانتک و عظمتک و اقتدارک لو اجرع فی ظهورات قضائک و قدرک اجد نفسی خائنة امام وجوه اصفیائک اشهد یا الهی و سیدی و مقصودی و معبودی قد اودعت بیدی امانه من عندک و اخذتها منی بارادتک و مشیتک اذ لا ینبغی جزعی و فرعی و صریخی و ضجیجی و ما یدلّ علی عدم رضائی عند ردّ امانتک ای ربّ نور قلبی بنور معرفتک و بصری بمشاهدة آثارک زینتی یا الهی بطراز الصبر و الاضطبار انک انت المختار فی فعلک و المطاع فی امرک لا اله الا انت الغفور الرحیم انتهى

لله الحمد و المنة هر زحمتی را راحتی مقدر فرموده و هر ذلی را عزّی و هر عسری را یسری و هر شدتی را رخائی در جمیع احوال رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه نموده اوست مشفق و اوست مهربان این خادم فانی از حقّ باقی سائل و آمل که آن حبیب روحانی و مخدّره ورقه و سایر منتسبین را صبر عنایت فرماید و بطراز اصطبار مزین دارد قرر عیون هر یک را سلام می‌رسانم و از حقّ عزّت و نعمت از برای کلّ میطلبم آنه جواد کریم محبوب معظمّ حضرت اسم‌الله علیه من کلّ بهاء ابهه یوم قبل نامه شما را ارسال داشته و همچنین از قبل نامه یکی از قرر عیون را و مکرّر آن جناب و منتسبین را ذکر نموده‌اند چه که آنچه بایشان ارسال میشود بحضور می‌فرستند لله الحمد مؤیدند بر ذکر و ثنا و تحریر و خدمت فضل حقّ ایشان را احاطه نموده از اعمال و اقوال مراتب فضل واضح و مبرهن میشود چندی قبل این عبد خدمت حضرت محبوب فؤاد جناب طیب علیه بهاء الله الأبھی نامه ارسال داشت و همچنین خدمت آن حبیب روحانی حال هم مجدّد هم خدمت ایشان و هم خدمت شما ارسال شد نامه‌هایی که حاوی بیانات مولی ارواحنا فداه بوده انشاءالله رسیده و میرسد اولیای آن ارض را از قبل این خادم فانی سلام برسانید از حقّ میطلبم ایشان را بنار حبّش مشتعل فرماید و بنور معرفتش منور و بر عمل بانچه در کتابش نازل مؤید نماید اوست قادر و توانا

اینکه از ترکه من سعد سؤال نمودند که تسلیم که شود و ولیّ آن از طرف اب باشد یا امّ بعد از عرض این فقره امام حضور فرمودند باید نزد شخص امین موثقی بماند و این حکم در کتاب اقدس واضح و مشهود و اما در باره طلاق بعد از انقضاء مدّت طلاق حاصل و لکن در ابتدا و انتها شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند  
انتهی

السّلام و الثّناء و الذّکر و البهّاء علی جنابکم و علی من معکم و علی الذّین آمنوا باللّهِ الفرد العلیم الخبیر و الحمد لله  
العزیز الحکیم  
خادم

فی شانزدهم شهر صفر سنه هزار و سیصد و پنج

\*\*\*

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته

ربیع الثانی سنه ۱۳۰۵

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد و ثنا مقصود عالمیان را سزااست که بسیف بیان امکان را تصرّف فرمود و قلوب اهل عالم را بنور معرفت منور داشت و بمبلّغین و مبشرین آفاق جهان را باتحاد و اتفاق بیاراست اوست مقتدری که شرک مشرکین و مقالات معرضین یکتائیش را ستر نمود و مخلصین و مقرّبین را از اقبال بازداشت جلّت آیات سلطنته و ظهورات قدرته و عظمته  
سبحانک یا من بمشیتک جرت انهار المعانی فی حدائق البیان و انجذبت افئدة الموحّدين بما نطق قلم امرک فی مدائن العرفان یشهد الخادم بتوحید ذاتک و تفرید نفسک و یعترف بما نطق به لسان عظمتک فی ملکوت الايقان بانک انت الله لا اله

ألا انت قد ارسلت الرّسل و انزلت الكتب و جعلتهم مبشّرين بين عبادك و معترفين بما اردت لهم بجودك و الطافك الى ان انتهت الظهورات بظهورك الأعظم و نباك العظيم اذاً اظهرت نفسك بين خلقك و دعوتهم الى افقك الأعلى و ذروتك العليا من الناس من منعتهم اهوائه عن التوجّه اليك و اوامره عن التّقرب الي بساط عزّك و منهم من انقطع عمّا عند القوم سارعاً الى مرضاتك و ناظراً الى افق ظهورك و راجياً بدائع فضلك و آملاً ما بشرتهم به في كتبك و الواحك اي ربّ اسألك بضيآء وجهك و بأنوار ايّامك بأن تؤيّد من اراد ذكرك و ثنائك و نصرة امرك بجنود الحكمة و البيان اي ربّ اسألك بقدرتك التي احاطت بالممكنات بأن توفّقه على اعلاء كلمتك و اظهار ما امرت المخلصين به في كتابك أنك انت القوى الغالب القدير و بعد دستخطّ آن محبوب فؤاد بمثابة طائر فردوس محبّت و مودّت و انجذاب رسيد اشاراتك بشاراتي بود حقيقي و بياناتك رسائلي بود معنوي لله الحمد عرف استقامت و توجّه و انقطاع در سبيل خدمت مالك ابداع از آن متضوّع و منتشر قلب را جذب نمود و شامه جان را معطر داشت له الجود و له الفضل عنايتش احاطه نموده و فضلش افتدۀ مقربين را اخذ فرموده بشأني كه از خود و غير خود گذشته‌اند و باو پيوسته‌اند ارواح و اجساد و اعضا كل را در سبيل امرش انفاق کرده‌اند بعد از قرائت و اطلاع و انبساط و انجذاب قصد مقام نموده تلقاء وجه مولى الأنام بتمامه عرض شد و اين آيات از موجد اسماء و صفات نازل قول الرّبّ تعالى و تقدّس

#### هو المبيّن العليم

كتاب انزله المظلوم لمن شرب رحيق البيان من ايدى عطآء ربّه الرّحمن لتجذبه نفحات الوحي و تقرّبه الى الله ربّ العرش الأعظم و مالك الكرسى الرّبيع اسمع الندآء مرّة اخرى من سدرة المنتهى انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم قد جرى بحر البيان من منبع قلم ربك الرّحمن اشرب منه مرّة من كأس عنايتي و اخرى من كوب رحمتي و تارة من غرفة يدى ان ربك هو الفضال الكريم لعمر الله لو يسمع احد ندائى بأذن الفطرة انه يجعله منقطعاً عن سوائى و متمسكاً بحبل عنايتي بحيث لا تمنعه سيوف الأعدآء و لا سهام الأشقيآء كذلك نطق القلم الأعلى فضلاً من لدى الله فاطر السّمآء لتشكر ربك الغفور الرّحيم انه ذكرك من قبل بآيات خضعت لها كتب العالم و ما عند الأمم يشهد بذلك امّ الألواح فى هذا الأفق المشرق المنير قل يا ملأ الفرقان اتّقوا الرّحمن و لا تعترضوا على الذى به ثبت كلّ امر و كلّ كتاب مبين و قل يا ملأ البيان خافوا الله و لا تد حضوا الذى به ظهرت حجّة الله و برهانه و غرّدت طير العرفان على اعلى الأغصان تالله قد اتى الرّحمن بسلطان عظيم لا تعجزه قوّة العالم و قدرة الأمم و لا تخوفه سطوة الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و كفروا بيوم الدين انصفوا فى هذا الظهور و سلطانه ثم انظروا ما نزل بالحقّ من ملكوت بيانه البديع هو الذى كان موعوداً فى كتب الله و بشرّ به التّقطة الأولى و خضع عند ذكر اسمه بقوله انا اول العابدين يا ملأ البيان انظروا ثم اذكروا اذ اتى نقطة البيان انكره علماء الأرض و فقهاؤها كذلك سؤلّت لهم انفسهم ما ناح به روح القدس فى الفردوس و الرّوح الأمين فى هذا المنظر المبين نسال الله ان يمدك بجنود البيان و يوفّقك على نصرة امره ببرهان سطع نوره من مشرق بيان ربك العليم الخبير ذكرّ حزب الله بآياتي و كبرّ على وجوههم من قبلى ثم اقرأ لهم ما نزل من سمآء مشيتي و هوآء ارادتي لتقرّ به عيونهم و تفرح به قلوبهم ان ربك يحبّ اوليائه يشهد بذلك امّ الكتاب فى هذا المقام العزيز المنيع قل يا حزب الله انا وصيياكم من قبل و نوصيكم فى هذا الحين بالأمانة و الديانة لعمر الله بهما ترتفع مقاماتكم و ترتقى شؤوناتكم تمسكوا بهما و لا تكونوا من الغافلين قل يا اهل البهآء خذوا ما امرتم به من لدى الله ثم اعملوا ما وصّاكم به لسان العظمة انه يرفعكم و يقربكم الى الفرد الواحد المقتدر العزيز الحميد البهآء المشرق اللّاح الساطع من افق عنايتي عليك و على من يحبك و يسمع قولك فى هذا الذّكر الحكيم الحمد لله العليّ العظيم



یا ابن ابهر علیک بهائی حزب الله را آگاه نما آنچه ظاهر شده اگر تفکر نمایند در حزب قبل و اعمال و افعالشان در یوم قیام مجدّد باوهامات نفوس غافلّه جاهله مبتلا نمیشوند و خود را از ما سوی الله فارغ و آزاد مشاهده مینمایند نفوس غافلّه آنچه را بیصبر خود دیده‌اند از آن غافل شده‌اند تا چه رسد باموری که طیر افنده و قلوبشان از طیران در آن فضا عاجز و قاصر است خود خسارت حزب شیعه را بچشم خود دیده‌اند و حال مجدّد باوهاماتی افتاده‌اند هزار مرتبه اعظمتر از اوهامات آن حزب هادی دولت‌آبادی قائد قوم شده و اراده نموده عباد بیچاره را بدار البوار بفرستد و در سقر مقرّ دهد بگو ای عباد در آنچه ظاهر شده و حال مشهود است و در آنچه گذشته و مستور گشته تفکر نمائید شاید بعنایت حقّ کمر خدمت را لوجه الله محکم کنید بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت نمائید که عباد را مجدّد بمثابه اوهامات قبل مبتلا نفرماید سبحان الله ابصار را چه منع نموده آذان را چه از اصغاء کلمه حقّ بازداشته عوالم دانائی و بینائی متحیر یا ایها الطائر فی هوائی آذان موجوده و ابصار مشهوده قابل اصغاء و لایق مشاهده نبوده و نیست مگر عنایت حقّ جلّ جلاله مدد فرماید و غافلین را بشطر آگاهی کشاند و نائمین را از نوم غفلت بیدار فرماید این ایام ظهور آیه مبارکه است که فرموده یجعلون اصابعهم فی آذانهم لئلاّ یسمعوا قول الحقّ چه که مطالع اوام اولیای خود را از تقرّب باهل بهاء منع نموده‌اند سبحان الله باعمال مشرکین قبل عاملند و بهمان اقوال ناطق و شاعر نیستند قهر الله اخذشان نموده و نفحات عذاب احاطه کرده کذلک قضی الامر جرأاً لأعمالهم انه اشدّ المنتقمین و مهلك المعتدین انتهی

یا محبوب فؤادی مدتها باب مسدود و خبری از آن محبوب نبود لله الحمد عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابه مفتاح ظاهر و ابواب ذکر و بیان و حضور و لقا را گشود نار محبت بتجلی و شعله اولی ظاهر حوریات ذکر که در غرفات معانی مستور بودند کشف حجاب نموده قصد انجمن نمودند قسم بافتاب بیان ربنا الرحمن اگر آذان اهل عالم مقدّس شود یک کلمه از کلمات علیا که از مشرق اراده مولی الوری ظاهر شده کل را هدایت مینماید و کفایت میفرماید باری در هر حال باید از حضرت مقصود طلب فرج نمود و فرج تنبّه عباد است و تفکر در آنچه ظاهر شده در لیالی و ایام این خادم مسکین با عجز مبین از مالک یوم الدین نجات میطلبد چه که رحمتش سبقت گرفته و عنایتش احاطه فرموده شاید سبحات و حجبات را مجدّد خرق فرماید تا عیون از مشاهده بازماند با کرمش یأس را راهی نه و از برای رجا سدّی و منعی نه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

و اینکه در باره بعضی از اولیا علیهم بهاء الله مرقوم داشتید بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اعلی مخصوص هر یک نازل شد آنچه که سبب ذکر ابدی و ثناء سرمدیست و همچنین مخصوص ورقه کبری و صغری اختین مخدّره معظّمه ام علیها و علیهما بهاء الله بعد از عرض در حضور دو لوح امنع اقدس از سماء فضل نازل و عریضه آن حضرت که بساحت اقدس ارسال داشتند در ذروه علیا امام وجه مولی الوری عرض و قرائت شد انه یعلم ما نزل من سماء فضله فی الجواب و هو العزیز الوهاب و مخصوص اسامی مذکوره در آنهم الواح بدیعه منیعه مقدّسه نازل از حقّ میطلبیم اولیای خود را مؤیّد فرماید تا از کأس بیان مقصود عالمیان کوثر حیوان بیاشامند و بطراز زندگی ابدی فائز شوند

در این مقام مجدّد ذکر آن محبوب از لسان عظمت جاری و نازل و بعد از امواج بحر بیان این موج ظاهر یعنی این کلمات مشرقات مشرق و لائح قوله تبارک و تعالی یا ابن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر نشهد انک فزت باتار قلمنا و بما نطق به لسان الفضل فی مقام سمی بالسجن الأعظم فی کتاب الله رب العالمین انا ذکرنا اباک من قبل بذکر فاحت به نفحات البیان فی الامکان یشهد بذلک من عنده کتاب مبین انه صعّد الی الله بقلب خضعت له افئدة المقبلین لعمری استقبله الملائع الأعلی حین صعوده و ادخلته ید الفضل فی مقام عجزت عن ذکره السن الذاکرین البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیه و علی امک الّتی فازت بآیات الله العزیز الحمید انتهی

الفضل احاط و النور الاح و العناية احاطت و الرحمة سبقت سبحان الله جود و كرم بمقامی رسیده که از ذکر و بیان و شرح و تفصیل مقدّس و منزّه گشته جمیع جودهای عالم نزد بحر عطایش با قطره مقابله نکند عجز شأن عبد است و فی الحقیقه عاجز است این کلمه از شکسته نفسی نیست بر فرض انسان تصوّر نماید نجمی موجود حال آن نجم نزد شمس مشرقات و اقمار لائحات و انجم لائحی چه شائی داشته و یا دارد در هر حال از حقّ منیع سائل و آمل که عالم را بطراز آگاهی مزین فرماید و از کوثر حقیقی مبذول دارد شاید قابل درگاه و لایق بارگاه گردد آنه علی کلّ شیء قدیر

یا محبوب فؤادی آیا کدام لسان قادر بر ثنا و کدام بیان لایق وصف این مقام یک موج از بحر بیان عالم را زنده نماید و یک تجلّی از تجلّیات آفتاب فضلش امم را بافق اعلی کشاند فضل و عنایت و شفقت و رحمت بمقامی رسیده که کل مقررّ و معترفند بر عدم بلوغ و احاطه ناس غافل و محجوب و حقّ ظاهر و مشهود صد هزار افسوس از برای این بندگان که در چنین ایامی بخود مشغولیم و از او غافل معرضین بیان در بحر اوهام متغمّس مع ظهور و بروز آفتاب حقیقت کل غافل مشاهده میشوند الحمد لله آن محبوب در سجن وارد شدند و مشاهده نمودند آنچه از عالم مستور است و همچنین اجتماع نفوسی را که طائف حولند شکی نبوده و نیست که این اجماع از برای نفس مبارک مضرّ است چه که دول در فکر مذهب نبوده و نیستند و لکن از اجماع در گریزند و با مطلع و مصدرش معاند معذلک اعتنا نفرموده اند و از برای راحت وجود مبارک دوستان را از لقا و وصال محروم نساخته اند یک نفس در جزیره با شخص موهم معاشر حال از او سؤال نمائید بقید قسم که آنچه دیده و آنچه در آن ارض عمل شده ذکر نماید یا محبوب فؤادی این فانی سالها با او بوده بیست سنه میگذرد و الی حین نفسی در آن ارض موجود نه حتّی ابنائش را جواب نموده و بیرون کرده اگر آن محبوب آن شخصی که بآنجا رفته و در آن ارض ساکن بوده ملاقات نمایند و سؤال فرمایند بسیار از امور ظاهر شود و لائح گردد و لکن اگر بصدق تکلم نماید باری این عبد خدمت جمیع دوستان و آقایان تکبیر میرساند و از برای کل فوز اعظم مسئلت مینماید ان ربنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم هو الشاهد الناظر المتکلم المبین العلیم الخبیر

اینکه در باره مهاجر فائز جناب ملا حسین علیه بهاء الله و عنایت مرقوم داشته اند فی الحقیقه همانست که آن محبوب نوشته اند بحرارت ذکر الهی مشتعلند امید هست از فضل حقّ جلّ جلاله این حرارت احاطه نماید و ناس غافل را بافق دانائی کشاند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس یک لوح مبارک که نیر عنایت از افقش لائح و مشرق مخصوص ایشان نازل لیشرب منه بحور المعانی و البیان الامر بید الله ربنا الرحمن از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که آنچه در خزائن کلماتش مکنون و مخزونست ظاهر فرماید تا کل نفحات بیان رحمن را بیابند و از ما فی الامکان به ما عند الله توجه نمایند زود است آیات و بیئات حجابات خلق را بردرد تا کل باشراقات انوار آفتاب ظهور فائز شوند و منور گردند ان ربنا الرحمن هو المقتدر علی ما یشاء و هو السامع المجیب لا اله الا هو الفرد الواحد العلیم الحکیم البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم

خادم

فی ۱۶ ربیع الثانی سنة ۱۳۰۵

\*\*\*

جناب حاجی میرزا علی اکبر من ارض نون و راء علیه بهاء الله

## بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنا نفوس مطمئنّه و افتدّه قویّه را لایق و سزا که سیوف اشراش ایشان را از آثار حضرت مختار منع نمود و صفوف ظلم از اظهار عدل بازداشت از استقامتشان ارجل غافلین متزلزل و از قیامشان مظاهر قدرت قاعد ایشانند مطلع اقتدار بین عباد و مظاهر ما اراده الله فی البلاد یصلینّ علیهم الکائنات عند تجلّی انوار الصّفات

سبحانک یا الهی تری ضعفی و عجزی اسألك بأنوار عرشک و اخیار عبادک و بالنّسمة الّتی بها احییت خلقتک بأن تؤیّد اولیائک و احبائک علی ذکرک و ثنائک و القیام علی خدّمة امرک ای ربّ تری و تعلم بأنّی اردت ان اذکر عبداً من عبادک الّذی اتی منه و من ابنه کتب عدیده فی ذکرک و ثنائک ولكن منعنتی عن الجواب کثرة التّحریر امام وجهک اسألك یا مالک الملکوت بأن تمدّنی بزمان لا ینتهی بالسّاعات و الدّقائق لأذکر احبائک و ابشرهم بعنایتک و فضلک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

و بعد عرض فانی آنکه نامه‌های آن جناب و جناب ابن علیک و علیه بهاء الله بی در پی مانند غذای یومیّه رسید فی الحقیقه غذائی بود مقوی و جوارشی بود مفرّج چه که هر یک مزین بود بذکر و ثنای مقصود عالمیان ولكن تأخیر جواب نه از غفلت و یا عدم اعتنا و تقصیر این عبد بوده بلکه از کثرت تحریر امام عرش و عدم فرصت و وقت بوده کفی بالله شهیدا حقّ جلّ جلاله شاهد و گواه که لازال نزد خادم فانی مذکور بوده و هستید یاد شما و ذکر شما از دل نرفته تا چه رسد بلسان وقتی از اوقات بعد از عرض نامه آن برادر مکرم و رفیق شفیق مقدّم در ساحت امنع اقدس این آیات باهرات از مالک ارضین و سموات نازل قوله تبارک و تعالی

## هو الشّاهد السّامع الخبیر

لازال قلم مالک قدم بذکر دوستان مشغول و متحرّک گاهی فرات رحمت از او جاری و هنگامی کتاب مبین از او نازل اوست یکتا و خطیب اول دنیا لازال بر منبر تمکین متمکّن و بمواعظ کافیه و نصایح نافعه ناطق حقّ شاهد و خلق گواه که آنی خود را ستر نکرده و حفظ ننموده امام وجوه اهل عالم قیام نمود و بما اراد امر فرمود مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر باتّحاد و اتّفاق و آن حاصل نشود مگر بنصایح قلم اعلیّ بیانش آفاق را بنور اتّفاق منور فرماید ذکرش نار محبّت برافروزد و سبحات مانعه و حجبات حایله را بسوزد یک عمل پاک را از افلاک بگذراند و بال بسته را بگشاید و قوت رفته را بازآرد حزب شیعه از ناسپاسی و حقّ‌نشناسی از پستترین احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور هزار و سیصد سنه یا حقّ گفتند و بعد بسیوف بغضا شهیدش نمودند جزا در یوم جزا این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود الی حین اهل توحید بر ذلّت وارد آگاه نه که سبب چیست و علّت چه اقویّ الأحزاب بودند و حال اضعف الأحزاب مشاهده میشوند قدرت بضعف و ثروت بفقیر و عزّت بذلّت و ربّح بخسارت تبدیل شد لعمر الله کلّ از جزای اعمال بوده و هست و حال بمثابه قارون در هر حین باندازه یک اندازه بزمین فرومیروند و شاعر نیستند عنقریب آنچه در الواح از قلم اعلیّ نازل در ظاهر مشاهده نمایند یا حزب الله التّقدیس التّقدیس التّقویّ التّقویّ بمثابه سرو آزاد باشید و چون قلب بهاء فارغ و آزاد بگو یا حزب الله ناصر و معین و جنود حقّ در زیر و الواح بمثابه آفتاب ظاهر و لائح آن جنود اعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و

هست هر نفسی الیوم بجنود اخلاق و تقوی نصرت نماید و لله و فی سبیل الله بر خدمت قیام کند البتّه آثارش در اشطار ظاهر و هویدا گردد یا علی قبل اکبر اذا فزت بلوح الله و اثره قل

الهی الھی لک الحمد بما هدیتنی و رزقتنی و لک الثناء بما عرقتنی و قربتنی اسألك یا مالک القدم بالاسم الأعظم و بأمرک المبرم الذی به سخّرت الأمم بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسکاً بحبل فضلک و متشبّهناً بذیل عطائک ای ربّ ترانی مقبلاً الی مشرق امرک و مصدر عنایتک اسألك بأنوار وجهک و بما جرى من قلمک بأن تؤیّدنی علی ما ینبغی لأیامک و یتضوّع منه عرف رضائک ثمّ قدر لی و لمن معی خیر الآخرة و الأولى انک انت مولی الوری لا اله الا انت القویّ القدر انتهی

من یقدر ان یحصی انوار نیر فضله و من یقدر ان یصل الی الذرّوة العلیا مقام ذکره و بیانہ هو الذی بکلمه من عنده ظهرت البحار و امواجها و ما ستر فیها و الأشجار و اثمارها و اوراقها و اغصانها و ما کان مکنوناً فیها و الجبال و ما کان فیها من المعادن و اسرارها و الأرض و ما کنز فیها و ظهر منها و السّماء و شمسها و انجمها و خلقها این مقام یک کلمه از کلمات الھی است که بکمال اختصار ذکر شد اگر انسان فی الجملة در بحر قدر تفکّر نماید خود را متحیّر مشاهده کند فی الحقیقه السن و اقلام و الواح از عهده برنیاید و بانتهای نرساند جلّت عظمته و علت آیاته و کملت الطافه و سبغت نعمائه و آتانه این عبد چه مقدار در لیالی و ایام خود را متحیّر و متفکّر مشاهده مینماید چه که از یک سمت آثار قدرت و عظمت و رفعت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله مشاهده میشود و از جهت دیگر خلق را محجوب ممنوع محروم غافل عاطل میبند سبحان الله چه غفلتی است افنده و قلوب را احاطه نموده عالم عالم قدرت و قوّت و رحمت و نعمت را بعد از مشاهده و ملاحظه میگذارند و باموری مشغول میشوند که قابل ذکر نه این عبد و آن جناب و سایر دوستان و احبّا باید بکمال عجز و ابتهال از غنیّ متعال مسئلت نمائیم شاید عباد افسرده را از امطار رحمت تازه نماید و از بحر فضل آگاهی بخشد اوست قادر بر هر چه اراده نماید و اوست مثبت هر چه بخواهد

از حقّ جلّ جلاله تأیید میطلبیم و توفیق میخواهم تا ذکر قرّه عین جناب آقا محمد تقی علیه بهاء الله را نمایم و از عهده برآیم چه که این کلمه فی الحقیقه مقام اعتذار ذکر میشود چه که مکرّر نامۀ ایشان رسید و لکن خامۀ این عبد توفیق نیافت و لکن حقّ شاهد و گواهد است که لازال در نظر بوده و هستید و هستند آن جناب و منتسبین لازال در منظر اکبر مذکور بوده اند امید است ثمر کلتی حاصل شود و آثار باقیه ظاهر گردد چه که هر عملی لله واقع شود چه از ذکر و چه از بیان و چه از عمل بی اثر نخواهد بود آنّه جواد کریم و آنّه فضال رحیم و غفار مبین لا اله الا هو العلیّ العظیم البهّاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و جناب الابن و علی الذین ما منعهم الثار عن التّقرّب الی النور و الحمد لمالک الظهور

\*\*\*

قریه

جناب حاجی محمد علی علیه بهاء الله

۱۴ رجب سنه ۱۳۰۳

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد و ثنا و ذکر و بها صفدران مضممار معانی و بیانرا لایق و سزا که ضوضاء مشرکین و غوغاء منکرین و نفاق رجال و زماجیر ابطال ایشانرا از نور مأل منع نمود باستقامت تمام بر امر الله قائم و راسخند ایشانند مطالع نصرت و بیان و مشارق قدرت و

عرفان شنیدند و لَبَّیک گفتند دیدند و به لک الحمد یا اله العالم ناطق گشتند حجبات عالم ایشانرا منع نمود و از افق اعلیٰ محروم نساخت کتب الهی از قبل و بعد بذکرشان ناطق و بنشانشان ذاکر

سبحانک یا ربّ البيت و مشیّد ارکانه و منوّر جدرانه و مبین آثاره و مظهر اثماره اسألك بحفیف سدره المنتهی و انوار وجهک من الأفق الأعلى و خزائن اسرارک فی اسمک المقدّس عن الأسماء بأن تؤیّد اولیائک علی الاستقامة علی امرک و القيام علی خدمتک ای ربّ ایدهم بقدرتک و قوّتک و سلطانتک ثمّ عزّزهم برحمتک و رأفتک و مواهبک انت الّذی خضعت الآیات لآیاتک و الأنوار لنورک و الکتب لکتابک و المظاهر لظهورک و المطالع لطلوعک و البحار لبحرک قد ثبت بالبرهان قدرتک و اقتدارک یا مالک الامکان و سلطان الانس و الجنّ لا اله الا انت القویّ القدير و بالاجابة جدير

و بعد نامه آنجناب رسید فرح بخشید و سرور آورد بهجت عطا نمود و بعد از قرائت و اطلاع بافق اعلیٰ توجه نموده تمام آن تلقاء وجه بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالیٰ فی الحقیقه قلم اعلیٰ متخیر است چه که مشاهده میشود نفوس عالم قابل اصغاء کلمات الهی و مشاهده انوار وجه صمدانی نبوده و نیستند خلقیکه در قرون و اعصار باوهم تربیت یافته لایق مشاهده انوار آفتاب یقین نبوده و نخواهند بود الی حین اهل بیان عرف یوم الله را نیافته اند و از اسرار مستوره در کلمه مبارکه یفعل ما یشاء آگاهی حاصل نکرده اند بنمی از این یم فائز نگشته اند کورکورانه و بی شعورانه میدوند و میگویند گاهی ذکر تحریف بیان مینمایند و هنگامی ذکر دون آن مفتریاتی ترتیب داده اند که شاید انوار آفتاب افق اعلیٰ را بآن ستر نمایند فی الحقیقه اخسر احزاب عالم مشاهده میشوند از حقّ میطلبیم حزب خود را در آن اراضی و اطراف از شرّ نفوس ختاسیه حفظ فرماید آنّه علی کلّشیء قدیر دوستان آن ارض را تکبیر برسان و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده شاید از عرف ذکر رحمن باستقامت و اطمینان فائز گردند انا نذکرهم و نبشّره بعنایة الله ربّ العالمین نسأله تعالیٰ ان یمدّهم بجنود الغیب و الشّهادة و یقرّیهم الیه آنّه هو السّامع المجیب البهآء المشرق من افق سمآء رحمتی علیک و علی الّذین نصرؤا امر الله ربّ العالمین انتهی

الحمد لله نور لائح و عرف ساطع و ظهور مشهود و مکلم طور ناطق امروز روز فضل و عطاست و یوم عنایت و لقا طوبی از برای نفوسیکه فائز شدند بآنچه در کتاب الهی از قلم اعلیٰ جاری و نازل اولیاء آن ارض الحمد لله تحت لحاظ عنایت محبوبنا و محبوب من فی الأرض و السّمآء بوده و هستند و هر یک بذکر قلم اعلیٰ فائز از حقّ میطلبیم کل را بر این امر اعظم مستقیم فرماید استقامتیکه سبب اقبال و استقامت اهل عالم گردد

و اینکه در باره حقوق الهی مرقوم داشتند فی الحقیقه بسیار بر آنجناب زحمت وارد شد بعد از عرض در ساحت امنع اقدس فرمودند منافع امورات خیریه بخود نفوس راجع و در اینمقامات نطق یک کلمه کافیسست هر نفسی بکمال روح و ریحان و تسلیم و رضا ادا نمود لدی الله مقبول والاّ آنّه غنیّ عن العالمین طوبی لک یا محمّد قبل علی بما کنت قائماً و ناطقاً و مقبلاً الی الله ربّ العالمین طوبی از برای نفوسیکه فائز گشتند بآنچه در کتاب الهی مذکور و مسطور است باید کل به ما اراده الله عامل شوند چه که آنچه در کتاب از قلم اعلیٰ نازل سبب و علّت تطهیر و تنزیه و تقدیس و نعمت و برکت بوده و هست طوبی للفائزین ولکن در ذکر حقوق بیک کلمه کفایت نمایند و لوجه الله بانکلمه نطق کنند و بس اصرار لازم نه چه که حقّ دوست نمیدارد بر نفوسیکه بخدمت قائمند تعبی وارد شود آنّه هو الغفور الرحیم و هو الفضّال الکریم انتهی

نفوسیکه باداء حقوق از قبل و بعد موفّق گشته اند و آنجناب ذکر نموده اند کل بذکر حقّ جلّ جلاله فائز گشتند هیچ عملی ضایع نشده و نخواهد شد اعمال خیریه کلّها کنوزند عندالله از برای صاحبانش طوبی لعبد عمل و لأمة عملت فی سبیل الله ربّنا و ربّ العالمین

و اینکه در باره جناب آقا محمّد حسن مع ضلع علیهما بهآء الله مرقوم داشتند بعد از عرض فرمودند نعم ما عملت یا محمّد قبل علی و نعم ما عملا فی سبیل الله حقوق الهی باید در صورت امکان و روح و ریحان داده شود نفوسیکه استطاعت

ندارند بطراز عفو الهی مزینند انتهی امثال اینفقرات از قلم اعلی جاری و نازل باید در کلّ احوال باعزاز امر ناظر بود اینفقره اقدم و احبّ است عند الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم لله الحمد جناب مذکور و امة الله ضلع و دو ورقه علیهم بهاء الله کل بطراز ذکر الهی مزین گشتند قد احاطهم الفضل من لدی الله العلیّ العظیم مرسله ایشانهم بطراز قبول فائز گشت هذا فضل آخر انه هو الفضل الکریم

اینکه در باره جناب ملاً محمّد رفیع علیه بهاء الله و عریضه ایشان از قبل مرقوم داشتید در ساحت امع اقدس اعلی بشرف اصغا فائز و این آیات محکّمات از سماء عنایت مخصوص ایشان نازل قوله عزّ بیان و جلّ برهانه

### بسمی السّامع المّجیب

یا رفیع علیک بهائی یقین مبین بدان هر نفسی ظاهراً و باطناً بافق اعلی اقبال نمود و بانوار وجه متوجّه او بذکر حقّ جلّ جلاله فائز بوده و هست مقبلین لازال تحت لحاظ فضل بوده و هستند در اینمقام که مقام صرف فضل است حجبات و سبّحات حائل نبوده و نیست یسمع و یجیب و هو السّميع البصیر طوبی از برای نفوسیکه سبّحات و اشارات بشر ایشان را از مالک قدر منع نمود و محروم نساخت از حقّ جلّ جلاله میطلبیم حزب خود را بطراز استقامت کبری مزین فرماید اوست بر هر شیء قادر و توانا انتهی

و اینکه ذکر جناب محمّد حسن علیه بهاء الله و مرسله ایشان از قبل و جناب محمّد علی علیه بهاء الله و مرسله ایشان و همچنین جناب آقا محمّد علی ابن خال آنجناب و مرسله ایشان و جنابان محمّد حسن و حاجی اسمعیل و همچنین ذکر ابناء خاله آنجناب علیهم بهاء الله کل در ساحت امع اقدس اعلی مذکور و بذکر مقصود عالمیان فائز له الحمد و المنة هر یک از کوثر بیان رحمن آشامیدند و در افق اعلی مذکور گشتند این خادم فانی از حقّ سائل و آمل که ایشانرا مؤیّد فرماید بر اعمالیکه عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده باشد اوست مشفق و اوست کریم لا اله الا هو المقتدر القدیر و آنچه از قبل و بعد ارسال شد کل رسید الحمد لله الّدی وّفّقهم و ایدهم و عزّهم سیله الواضح المستقیم

اینکه مرقوم داشتند اگر اذن باشد بجهات دیگر توجّه نمایند لأجل امورات خیریه بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس اینکلمه علیا از افق اعلی ظاهر یا محمّد علی حزب الله باید کل در اعلاء کلمه الهی جهد نمایند و لکن در جمیع احوال ملاحظه حکمت لازم اما در باره حقوق ذکرش یکبار کافیهست آنها عموماً ذکر شود هر نفسی فائز شد باداء آن او به ما نزل فی الکتاب فائز است از حقّ بطلب عباد را مؤیّد فرماید بر عمل بآنچه سبب خیر دنیا و آخرت است هذا ما حکم به الله فی کتابه المحکم المتین یوم یوم الله است و اعزاز امر مقدّم انه یحکم بما ینتفع به النّاس و هو المشفق الفضل انتهی در اینمقامات از قلم اعلی نازل شد آنچه که هر ذی شمی عرف عنایت و غنا را استشمام مینماید و نفع آنچه ذکر شد بخود عباد راجع است یشهد بذلک کلّ عامل بصیر

در خصوص بناء حمّام مرقوم داشتید انشاء الله جمیع آن اطراف مؤیّد شوند بآنچه در کتاب الهی نازل اینکه در باره امة الله ضلع جناب آقا محمّد حسن علیهما بهاء الله مرقوم داشتند که خود را حبس خدمت مشرق الأذکار نموده اینمراتب امام وجه عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة قوله تبارک و تعالی انا نذکر امتی الّتی آمنت بالله و آیاته و فازت بخدمة بیت بنی العزیز البدیع انا نکبر من هذا المقام علیها و علی اللّائی سمعن النّداء و اجبن الله مالک هذا الأمر العظیم انتهی

اینکه ذکر اماء الله سبعة را نمودند لله الحمد ذکرشان بشرف اصغا فائز و هر یک بعنایات لایتناهی الهی مزین سعیشان مشکور و عملشان مقبول بشهرن من قبل الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم

اینکه مرقوم داشتند در آخر نامه جناب محمّد صادق خان و جناب آقا میرزا لطفعلی علیهما بهاء الله رجای مغفرت نمودند اینمرا تَب در حضور عرض شد و این آیات باهرات از مطلع عنایات حقّ جلّ جلاله نازل قوله تبارک و تعالی

هو السّامع و هو المّجیب

یا صادق قد اقبل الیک وجه القدم من شطر سجنه الأعظم و ذکرک بما یقی عرفه بدوام الملک و الملكوت و اسمائه الحسنی تمسّک به انه یؤیدک علی الاستقامة علی هذا الأمر العظیم قل

الهی الهی لک الحمد بما ایدتنی علی الاقبال الی افقک الأعلى و اصغاء ندائک الأهلّی الّذی ارتفع بین الأرض و السّماء و لک الثّناء یا مقصود الملاء الأعلى و المذكور فی افئدة الأنبیاء بما وفقتنی علی عرفان مظهر نفسک و مطلع وحیک و مشرق الهامک و مهبط علمک انت الّذی یا الهی اظهرت لعبادک صراطک المستقیم و سیلک الواضح المبین اسألک یا مالک الوجود و مرّی الغیب و الشّهود بیحر علمک و شمس جودک بأن تؤیّدنی فیکلّ الأحوال علی خدمة امرک ای ربّ تری العاصی سرع الی بحر غفرانک و الفقیر الی مکمن غنائک فاکنب له من قلمک الأعلى ما یطهره عمّا لا ینبغی له انک انت الجواد الکریم لا اله الا انت الغفور الّرحیم

و هذا ما نزلّ لجناب میرزا علیه بهاء الله

بسمی المهیمن علی الاسماء

یا لطفعلی اشکر الله بما جرى اسمک من قلمه الأعلى قل

الهی الهی انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد اقبلت الیک معرضاً عن دونک و مشتعلاً بنار حبّک و ناطقاً بثنائک و ناظراً الی افقک و متوجّهاً الی وجهک اسألک بنفحات ایّامک و ظهورات قدرتک بأن لا تخیبنی عمّا عندک ترانی یا الهی قائماً لدى باب عظمتک و سائلاً بدائع جودک و مواهبک ای ربّ لا تمنعنی عمّا قدرته لأولیائک قدرّ لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثمّ اسألک یا مولی العالم و مقصود الأمم بأن تغفر لی و ترحنی انک انت التّوّاب الغفور الکریم لا اله الا انت العزیز العظیم انتهى

لله الحمد آیات از سماء فضل نازل و امطار از سحاب رحمت هاطل از حقّ میطلبم کل را فائز فرماید و از نفحات ایّامش محروم ننماید سبحان الله مع آنکه در هر حین بحری مّواج و در هر یوم آفتاب جود مشرق مع ذلك اکثری محجوب و غافل محتجب تر از جمیع احزاب اهل بیان معلوم نیست این حزب بچه مقبل بوده اند و از چه معرض اینفانی از حقّ سائل و آمل که کل را قسمت عطا فرماید و صدور اهل عالم را از نار کذب و بغضا مطهر نماید اوست مقتدریکه جمیع ممکنات بر قدرتش گواهی داده و میدهند لا اله الا هو المقتدر العلیم الّحکیم

اینکه در باره لوح اقدس نوشته بودند که در آن لوح مبارک امر بعمل ما نزلّ فی الفرقان شده اینفقره مخصوص بسجن اعظم بوده چه که اصحاب این ارض بقسمی رفتار نمودند که خارج بر جمیع امور مطلع شدند و همچنین یکی از اصحاب نظر باختلافی که مابینشان واقع شد در ملاء بعضی حرفها بمیان آمد و سبب ضوضاء خلق گشت لذا حفظاً للتّفوس یک لوح باسم جناب آقا فرج علیه بهاء الله از سماء امر الهی نازل و در آن لوح امر بصوم فرقان فرموده اند و این حکم مخصوص این ارض نازل ولکن در الواح امر بحکمت شده یعنی اموریکه سبب ضوضای ناس و ابتلای احبّا گردد اگر مستور ماند البتّه اولی و احبّست طوبی از برای نفوسیکه در مشرق الأذکار بذکر مولی الأخیار مشغولند طوبی از برای نفوسیکه بر

خدمت آن بیت قائمند و طوبی از برای نفوسیکه سبب عمار آن بیت شده‌اند یدخلون بسلام و اشتیاق و یخرجون بأسف نسأل الله تعالی ربنا و ربکم بأن یمدکم بأسباب الغیب و الشهادة و یقدر لکم ما یکون باقیاً ببقاء اسمه المهیمن علی الأسماء لا اله الا هو الغفور الرحیم و اگر امر جدیدی از سماء امر امر حقیقی صادر شود البتہ بان دیار ارسال میشود انه هو المخبر العزیز العظیم

اولیای ارض باء و ش و جذبا و فاران و قاف و فاء و تاء و خاء کل در ساحت امنع اقدس مذکور و بعنایت حقّ فائز قوله تبارک و تعالی

یا حزب الله فی الدیار اسمعوا نداء المظلوم انه یرید ان یقدسکم عن الظنون و الأوهام و یطهرکم بما جرى من القلم الأعلى لئلا یمنعکم اسم من الأسماء و شیء من الأشیاء عن الله الواحد المختار یا حزب الله معرضین اهل بیان باموری تمسک نموده‌اند که لم یزل و لایزال عندالله مردود بوده اگر نفسی الیوم در کلمه مبارکه یفعل ما یشاء تفکر نماید خود را از مطالع ظنون و اوهام فارغ و آزاد مشاهده کند هر نفسی از کوثر مکتون اینکلمه مبارکه آشامید او را ضوضاء اهل فرقان و شبهات اهل بیان از مقصود عالمیان منع نماید امروز هیچ ذکری و هیچ اسمی و هیچ کتابی انسان را کفایت ننماید و بکار نیاید چه که کل معلق است بقبول حقّ جلّ جلاله اهل بیان بظنونات قبل مشغولند و باوهامات محتجین ناطق آنچه که سبب غفلت و اضلال است بان تمسک نموده‌اند مع آنکه ابداً از امر آگاه نبوده و نیستند باید حزب الله بر امر بشائی ثابت و راسخ باشند که جمیع اهل عالم قادر بر منع نباشند هذا حکم الله لو هم یسمعون و هذا امر الله لو هم یعرفون کل را تکبیر میرسانیم و بعنایت حقّ بشارت میدهم البهائم من لدنا علیهم و علی الذین فازوا بهذا الأمر العظیم انتهى

الحمد لله کل بنفحات آیات فائز گشتند و از بحر عنایت قسمت بردند این خادم فانی از حضرت باقی سائل و آمل که باب رحمت را بر وجوه کل بگشاید تا جمیع از فیض اعظم محروم نمانند اینفانیم خدمت هر یک سلام و تکبیر عرض مینماید و از برای کل توفیق و تأیید میطلبد تا جمیع بنار کلمه علیا که از قلم اعلی روح من فی ملکوت الأمر و الخلق فدا نازل شده مشتعل شوند و عالم را مشتعل نمایند ان ربنا الرحمن علی کلشیء قدیر البهائم و الثنّاء و الذکر علیکم و علی من معکم و علی الذین سمعوا و اجابوا ربهم المتکلم الصادق المجیب و الحمد له انه هو الظاهر الباهر الرقیب القریب

\*\*\*

سر چاه

حبیب روحانی جناب آقا محمّد رضا علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

حمد و ثنای اهل بقا مالک اسماء را لایق و سزااست که ذیل اطهرش از مفتریات اهل بغضا مقدّس و میرا بوده و هست آنچه از افواه مغلیین ظاهر بساحت عزّش راه نداشته و ندارد این خلق جاهل بیوفا مقام یفعل ما یشاء را ادراک نمودند و بنفس و هوی ناطق و ذاکر تقدّس ذکر ربنا من همزاتهم و همساتهم و فوّهاتهم و دعواتهم و مناجاتهم جلت عظمته و علت سلطنته و لا اله غیره

نامه آن حبیب مکرم رسید آنچه در آن مذکور علّت سرور گشت چه که نفحات حبّ مالک ظهور از آن متضوّع و بعد از قرائت قصد مقام احدیه نموده امام وجه مالک بریه عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق به لسان العظمة از کان



مستویاً علی العرش فی مقام سَمی بجنینی قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه و لا ظهور الا ظهوره

### بسمی المظلوم الغریب

یا رضا علیک بهاء الله مالک الأسماء قد حضر کتابک و عرضه العبد الحاضر لدى العرش فی حین احاطتني الأحران من کلّ الجهات انّ المیم اتّبع المیم فی بغیه و ظلمه نبذ المولی و اتّبع من لا ذکر له فی ساحة عزّ الله فاطر السّماء قد خسر فی عمله و ضلّ فی سعیه سوف یرى نفسه فی ذلّة و خسران اسمع النّداء من شطر عکاء أنّه ینادی فی ناسوت الانشاء و یأمر الکلّ بالبرّ و التّقوی و بالأمانة و الدّیانة و الصّدق و الوفاء طوبی لمن سمع و عمل بما امر به من لدى الله مالک الرّقاب نعیماً لک و لأیک الذی اتّخذ لنفسه مقاماً فی ظلّ عناية ربّه العزیز الوهاب انا ذکرناه بآیات لا ینقطع عرفها و لا تغیرها حوادث العالم یشهد بذلك کتاب الله فی هذا المقام البهاء من لدنا علیه و علیک و علی الذین فازوا و صعّدوا بنور العرفان الی الله ربّ الأرباب

بلسان پارسی بشنو منتسبین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان اولیا لازال مذکور بوده و هستند جناب جوان روحانی علیه بهائی و عنایتی لازال مذکور و لدى العرش مشهود نامه ایشان از قبل رسید و جواب هم در عالمی که مقدّس از الفاظ است نازل و لکن الی حین از عالم معانی قصد عالم الفاظ نموده بیقین مبین بدانید اولیای حقّ از نظر زفته و نمیروند و لحاظ عنایت لازال متوجّه بوده و هست دوستان را وصیّت مینمائیم بحکمت و باعمالی که سبب انجذاب افنده و اقبال عباد است در ارض عین و شین از ظالمین وارد شد آنچه که عالم فرح را بهمّ تبدیل نمود سبحان الله در امثال این مقام سرور اعظم و همّ مبرم هر دو ظاهر فاعتبروا یا اولی الأبصار لله الحمد که کشته شدند و نکشتند بوصایای الهی عمل نمودند قد اتّخذوا الصّبر لأنفسهم معیناً فی سبیل الله ربّ العالمین از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید تا در جمیع احوال بنصایح و مواعظش ناظر باشند آنچه در ماه محرّم در ظهور مبشّر و نبأ عظیم واقع شده جز اهل حقّ بر آن آگاه بوده و نیستند لذا فرح آن ایام سبب انقلاب و ضغینه و بغضای عباد می گردد حکمت اظهار فرح و سرور آن ایام را تصدیق نینماید یا اولیاء الرحمن فی البلدان خذوا ما تنجذب به افنده العباد و یقرّبهم الی الله مالک الایجاد اولیا طراً را ذکر مینمائیم و بتجلیات انوار نیر عنایت الهی بشارت میدهیم یا حزب الله همّت لازم امید آنکه نهالهای وجود از کوثر بیان شما بمقام بلوغ و رشد فائز شود و از اثمار و آثارش من علی الأرض مرزوق گردند امر نبأ اعظم عظیم است امرا و علما معرض و قوم هم تابع حکمای عباد باید بآنچه که سبب تطهیر وجود است از مرض جهل و نادانی تمسّک نمایند در هر حال اعمال طیّبه طاهره و اخلاق نورانیّه مرضیه ناصر و معین امر است طوبی للمتمسّکین جناب احمد ابن من نام فی ظلّ عناية ربّه مذکورند و نامه های ایشان مکرّر رسیده نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّده علی ما یرتفع به ذکره بین خلقه انه علی کلّ شیء قدیر قل یا قوم بر مبارکی این ایام کتب الهی از قبل و بعد شهادت داده چه که آفتاب حقیقت امام وجوه مشرق و لائح و نور بیان ساطع و لامع و فرات رحمت جاری و ساری و نسمة الله در هبوب اگر نفسی در مقام عنایتی که ببرگی از شاخسار متوجّه است تفکّر نماید مادام الحیات به انت الرّحیم و انت الکریم ناطق شود البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علیکم یا اهل البهاء و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ امین انتهى نفحات وحی الهی عالم معانی و بیان را اخذ نموده و لکن عباد غافل در هر حین بر منع آن مشغول هذه من سنّة قد خلت من قبل در جمیع ایام ظهور بر اطفال نور احدیه و اخمد نار سدره ساعی و جاهد بوده و هستند یسأل الخادم ربّه ان یرزین عباده بما ینبغی لأیامه انه هو الغفور الکریم

ذکر جناب محمّد قلی خا علیه بهاء الله را نموده اند و همچنین عمل مبرور ایشان را لله الحمد بعد از عرض عمل شان بعزّ قبول فائز و یک لوح امنع اقدس از سماء مشیّت ربّانی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند هنیئاً له بما عمل فی سبیل الله

و همچنین ذکر اولیای خوسف بهاء الله الملك العزيز العطوف الرؤف و سائر اولیا علیهم بهاء الله امام وجه مولى الوری بعز اصغا فائز

هذا ما نزل لجناب محمد عليه بهاء الله قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه

هو الذّاکر العالم الخبير

يا محمد قد ورد علينا فى السجن الأعظم ما نأح به حقائق الوجود قد اشتعل الظالم بنار الحرص و الهوى و اكل اموال الناس بالباطل الا أنه من اهل الطّاغوت نبد التقوى و اخذ الهوى و ارتكب ما ذرفت به الدّموع من العيون أنا سمعنا ندائك ناديناك من طور العرفان الله لا اله الا هو المهيمن القيوم احفظ آيات ربك ثم اقرأها بروايات تنجذب بها القلوب ثم اشرب باسمى من كأس بيانى رحيقى المختوم البهاء من لدنا عليك و على الذين آمنوا بالله مالك الغيب و الشّهود و هذا ما نزل لجناب ملاً على عليه بهاء الله الأبدى قوله تبارك و تعالى

هو العلىّ الأعلى

يا على ذئاب ارض اغنام الهى را احاطه نموده و سبع عالم ببرائت بغضا قصد اولیای اسم اعظم کرده جباره از هر جهتی متجاهر بظلم و فراعنه از هر سمتی باعتساف مشغول و لسان عظمت در چنین حالتی بذکر اولیا ناطق چه که این یک شبر خاکی نزد حقّ و اولیائش معدوم و مفقود عمر الله زماجیر عالم نزد اصحاب وفا بمثابة طنين ذباب و عمار و آبادی آن بمثابة بيت عنكبوت بل احقر از آن اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان عنقریب ایام باخر رسد جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که بعزّ قبول فائز گردد و بطراز ابدی مزین شود یوم یوم عمل است بامانت ناظر باشید و بدیانت متمسک آنه نصح عباد و ينصحهم بما يرفعهم آنه هو الفيّاض الکریم

و هذا ما نزل لجناب على خا عليه بهاء الله قول الربّ تعالى و تقدّس

هو الأقدس الأعظم

يا على عليك بهائى ظالم عالم باب نصحيت گشوده قل يا غافل ينبغي ان تنصح اولاً نفسك لعمر الله قد سفك الدّماء و نهب الأموال و قام بالظلم و ارتكب ما نأح به الأشياء و اهل الفردوس و الذين طافوا العرش فى العشىّ و الاشرار قد اخذ بذنبه ولكن ما استشعر فى نفسه سوف يرى جزاء عمله من لدى الله المنتقم القهار انّ الطّاغى اتّبع الباغى فى ظلمه و كتب ما صاح به الأصحاب و اشتعل بنار البغضاء على شأن ارتعدت به حقائق الوجود و ذرفت دموع الأبرار نسأل الله ان يحفظ عباد من شرّه آنه هو المقتدر المختار قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرك بذکر طارت به الأحجار البهاء عليك و على الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التّوجّه الى الله ربّ الأرباب

يا اولیائی فى الخاء و الواو (خوسف) اسمعوا ندائى آنه يقربكم الى الأفق الأعلى و يهدىكم الى مطلع الرّشاد لا تمنعوا انفسكم عن مشرق الوحى ضعوا ما عند القوم متمسكين بما امرتم به من لدى الله مالك الجهات أنا ذكرناكم من قبل فى الواح شتى بذکر منه تنوّرت الآفاق انتهى له الحمد و الثّناء و له الشّكر و البهاء قد ذكر اولیائه بما تبقى به اسمائهم بدوام اسمائه الحسنی و صفاته العلیا ان ربنا هو المقتدر العزيز الوهاب از حقّ میطلبیم جمیع را فائز فرماید بآنچه که سبب انتشار آثار اوست مابین عباد و این انتشار در الواح منزله سبب و علّتش اعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و هست چه که اعمال و اخلاق که فى

سبیل الله ظاهر شود جذّاب افنده و قلوب است و جذب سبب تقرّب است و تقرّب علّت آگاهی و مقام انتشار انشاء الله کل  
بآن فائز شوند

ذکر عمّ مکرمّ جناب ملا علی اکبر علیه بهاء الله را نموده بودند هذا ما نزل له من سماء عنایة ربنا الأبهی قوله جلّ  
جلاله و عزّ بیانه

### بسمی المنادی من الأفق الأعلى

یا اکبر بعد علی امورات عجیبه ظاهر و آثار غریبه باهر ذئب غنم الله را نصیحت مینماید و میگوید خون مخور و حیوان مدر  
ثعبان حوت را بیردباری وصیّت میکند و دب دیک را و هیکل ظلم بهیکل عدل میگوید ظلم مکن مال مردم را میر از خدا بترس  
فی الحقیقه عالم تغییر نموده بغی و فحشا بر و تقوی را موعظه میکند و پرهیزکاری امر مینماید خدعه و مکرری در عالم ظاهر  
شده که شبه و مثل نداشته و ندارد نفسی که بیک فلس عالم تقدیس را میفروشد ادّعی خدمت عالم و محبّت امم مینماید  
لعمر الله بیک دینار اخیار را بدست اشرار و فجّار میسپارد حبّ وطن ذکر مینماید و دم سلطان سرّ و علن را میریزد عبده دینارند  
و از اخیار خود را می شمارند ینبغی ان ندع اذکارهم و نذکرک بما اقبلت الی امر اعرض عنه من فی البلاد الاّ الذین انقذتهم  
ایادی الاقتدار من لدی الله مولی العباد انا ذکرناک من قبل و فی هذا الحین بآیات اذ نزلت اشرفت بها شمس العلم و اضاءت  
بها البلاد اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان بگو در حینی که مابین اعدا مبتلا و از یمین و یسار حیّات مشهود بآیات  
ناطق و شما را ذکر مینماید جهد نمایند شاید فائز شوید بعملی که الیوم لایق و سزاوار است البهّاء من لدناّ علیک و علی الذین  
نسبهم الله الیک من الذکور و الاناث ان ربک هو العزیز الفیاض انتهى ایام عظیم و بزرگیست بسیار حیف است بغفلت  
بگذرد یا اولیاء الله و احبائه جهد لازم شاید فائز شوید بعملی که در کتاب الهی باقی و پاینده ماند انه هو الکریم و هو الرّحیم  
هو العزیز العظیم منتسبین آن حبیب مکرمّ مکرّر از لسان عظمت ذکرشان ظاهر عنایات الهی خارج از احصاء عباد است ان  
تعدّوا عنایاته لا تحصوها ولكن خلق غافل عامل شدند آنچه را که هیچ ظالمی در هیچ عهدی عمل نموده تشهد بذلک  
اعمالهم امام الوجوه سوف یرون جزائها من لدن عادل حکیم

ذکر ابن عمّ علیهما بهاء الله را فرمودند بعد از عرض در ساحت عزّ احدیّه این آیات بدیعۀ منیعۀ نازل قوله تبارک و تعالی

### هو الذّاکر العلیم

یا محمّد امروز جمیع اشیاء بظهور مالک ملکوت اسماء در جذب و وله و شوزند و با یکدیگر تهنیت میگویند و بکلمه قرّت  
عیوننا ناطق طوبی از برای نفسی که بمقام ایام عارف شد و بحمد و ثنای مقصود عالمیان مشغول گشت امروز عالم را نوری  
دیگر و بحر را موجی دیگر و سدرۀ طور را نغمۀ دیگر است طوبی لذی اذن و لذی بصر سمع و رأی و ویل للغافلین قل  
لک الحمد یا الهی بما نوّرت قلبی بنور عرفانک و اذنی باصغاء نداءک و بصری بمشاهدة آثارک اسألک بملکوتک و  
اسراره و سماء بیانک و انجمها ان تکتب لی ما یرفعنی بین عبادک و یقرّبنی الیک و یرزقنی مائدة سماء فضلک انک انت  
المشفق الکریم

البهّاء علیک و علی امّک و اخوانک و اختک من لدی الله ربّ من فی السّموات و الأرضین انتهى

ذکر والده و ضلع و غلامین الموسومین بغلامحسین و حبیب الله علیهم بهاء الله را نمودند بعد از عرض امام وجه مولی  
الوری این آیات مبارکات از سماء فضل نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله یا محمّد قبل رضا لله الحمد بکوتر بیان مقصود عالمیان

فائز شدی و از رحیق مختوم آشامیدی و منتسبین از امّ و ضلع و ابنین کل بذکر مالک اسماء فائز گشتند باین ذکر معادله  
نمینماید اذکار عالم و ما عند الأمم چه که ذکر الهی در لوح بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم است و مادونش بفنا راجع هر  
یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بتجلیات انوار نیر عنایت بشارت ده لازال اولیا تحت لحاظ فضل بوده و هستند یشهد بذلک  
من عنده کتاب عظیم

و نذکر فی هذا الحین اخاک الّذی سمّی بعلی لیجذبہ الذّکر الی الأفق الأعلى و تسقیه ید العطاء کوثر البقاء طوبی  
لمن فاز بفیوضات الأیام و ویل للغافلین یا علی علیک بهائی قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیت الظّمآن الی بحر رحمتک و الجوعان الی مائدة سمائک و المحتاج الی شمس کرمک  
و العاصی الی سماء غفرانک اسألک یا من باسمک جری کوثر العطاء من قلمک الأعلى ان تقدّر لی ما یرفعنی و یحفظنی و  
ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک و أنّک انت المقتدر العزیز الوهاب

یا محمّد قبل رضا البهآء من لدنآ علیک و علی اخیک و نبشّرکما بما نزل لکما من لدن علیم حکیم و انزلنا لمن شرب  
کوثر اللّقاء و فاز بما کان مسطوراً فی کتب اللّٰه العزیز الحمید ما اشرقت به شمس عنایة الرّحمن و ماج بحر الغفران و هاج  
عرف رحمة ربّه الغفور الرّحیم انّ الذّین صعّدوا فی ایامی اولئک فازوا بما لم یفز به احد من قبل یشهد بذلک ما نزل من لدن  
عزیز عظیم و نذکر اولیائی هناک انّ المظلوم فی بحبوحة البلايا و الأحران یدکرهم بما لا تعادله کنوز العالم لیفرحوا و یكونوا من  
الشّاکرین کبیر من قبلی علی وجوههم و ذکرهم بما نزل لهم من سماء عنایة ربّهم الکریم یا اولیآء اللّٰه هناک شبه این ایام دیده  
نشده یوم یوم عمل و استقامت است باید کل باصلاح ناظر باشند و بنور محبّت با عموم اهل عالم مجالس و معاشر الا من  
اعرض عن هذا النّبیا الأعظم الّذی کان لقائه امل المقرّبین متمسّکین باین حبل باید از عالم منقطع باشند از عالم اسم بگذرند تا  
فائز شوند بمقامی که مقدّس است از شبه و مثل و ریب و ظنون و اوهام عباد بیقین مبین بدانید هر نفسی الیوم بکلمهئی فائز  
شد او از اهل ملاً اعلی در کتاب الهی مذکور یا اولیا همّت نمائید شاید بحکمت و بیان نفوس غافله را آگاه سازید و از کوثر  
استقامت بنوشانید مقام استقامت مقامی است که اگر ما سوی اللّٰه کل اراده نمایند نفسی را از صراط مستقیم منع کنند خود را  
عاجز مشاهده نمایند اینست مقام اعلی و ذروه علیا و سدره حمرا طوبی لمن نبذ العالم و اخذ ما امر به من لدن آمر قدیم  
یا محمّد قبل حسین یا کفّاش در فضل و عنایت حقّ تفکّر نما کفّاش از صراط گذشت و علما لغزیدند تو بکوثر عرفان  
فائز شدی و رسیدی و فقها در هیما اوهام متحرّی قل

لک الحمد یا اله من فی السّموات و الأرضین و لک الشّکر یا من فی قبضتک زمام الأوّلین و الآخیرین قد هدیت من  
اردت و ارادک و ترکت من قصد غیرک اشهد أنّک تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید لا اله الا انت العزیز الحمید  
یا حسین یا زارع طوبی از برای تو چه که حجاب وهم را بتأیید الهی دریدی و سبحات حائله را بعنایتش خرق نمودی از  
حقّ بطلب استقامت عطا فرماید چه که ناعقین در کمین بوده و هستند و متوهّمین بر مراصد منتظر قل

الهی الهی زد فی نور معرفتی ثمّ احفظنی بقدرتک الّتی غلبت الکائنات لثلاً یزلّ قدمی من شبهات المربیین و نعاق  
التّاعقین الذّین نقضوا میثاقک و ارادوا ان یمنعوا عبادک عن فرات رحمتک و سیبک الظّاهر الواضح المبین انتهى  
ذکر مسألّت زیارت و طواف که بوکالت این خادم فانی نموده بودند در این یوم که ششم شهر ربیع الثانی است شش  
ساعت از روز گذشته از قبل آن حبیب روحانی زیارت بعمل آمد و بعزّ قبول فائز گشت هنیئاً لی و لجنابک و لمن فاز بهذا  
الفضل الأكبر و الفیض العظیم

ذکر محبوبی جناب حاجی محمّد کاظم علیه ۹ ۶۶ نموده بودند و همچنین اخبار ایشان را در آنچه در مدینه کبیره واقع  
شده سبحان اللّٰه حرص و طمع آن نفوس را از شاطی بحر امانت و دیانت و عدل و انصاف محروم نموده ایکاش باین فقره ختم

میشد لا والله هر يوم بافترائی ناطق و بکذبی متمسک نفسی که بیغی و فحشا معروف و از تقوی معرض در این ارض بوده محض عنایت و حفظ او را امر بخروج فرمودند به مدینه کبیره رفته مع مثل خودی متحد گشت و بمفتریاتی تمسک جستند که فرع اکبر از جمیع اشیاء ظاهر و عدل و انصاف بنوحه و ندبه مشغول هذه من سنّة القوم و لن تجد لسنّتهم تبديلا حاجی محمد کریم خان کرمانی در هر سنه کتاب ردّی نوشته و همچنین شعرای عصر بعضی گفته اند آنچه را که جزایش نزد عادل حکیم ثابت و محقق و جزای این عصیان انتها نیاید و تمامی نپذیرد و همچنین سپهر صاحب تاریخ نوشته آنچه که قلم از شرس بحق پناه برده باری این امور در باطن سبب اعلاء کلمه و انتشار امر بوده و هست يسأل الخادم ربّه ان یزین عبادہ بما یقرّبهم الیه و ینطقهم بالعدل و الانصاف انه ولینا و مقصودنا و هو التّوّاب الکریم

حیب روحانی جناب آقا محمد علیه بهاء الله و عنایت نامه های شما را باین عبد داده و در ساحت امنع اقدس هر یک عرض شد و فی الحقیقه آن نامه ها سبب ظهور فضل اکبر گشت هنیئاً لمن فاز بکأس بیان ربّه الرّحمن یشهد الخادم انه من المقرّبین فی کتاب الله ربّ العرش العظیم خدمت اولیای آن ارض از صغیر و کبیر اناث و ذکور تکبیر و بها میرسانم و از برای هر یک طلبیده و میطلبم اجر ابدی و خیر سرمدی را و اسأله تعالی ان یحفظهم بجوده و یسقیهم كأس الاستقامة من ایادی عطائه انه هو الجواد الکریم اغصان سدره الهیة روحی لتراب قدومهم الفداء آن حیب روحانی و منتسبین و اولیای مذکورین علیهم بهاء الله را ذکر میفرمایند و از برای هر یک نعمت باقیه و مانده سمانیه از حقّ جلّ جلاله مسألت مینمایند انه هو الله لا اله الا هو مظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مستوراً عن الأبصار انه هو المؤید المختار

ذکر جناب حاجی ملا باقر و حاجی رضا و آقا محمد حسین و آقا علی علیهم بهاء الله را نموده بودند بعد از عرض امام وجه مخصوص هر یک نازل شد آنچه که بحیات ابدی بشارت میدهد طوبی للفائزین  
هذا ما نزل لجناب حاجی ملا باقر علیه بهاء الله قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه

هو الذّاکر العلیم الحکیم

یا محمد قبل باقر اسمع نداء المظلوم انه ظهر بالحقّ و نطق امام الوجوه الأمر لله المقتدر المهیمن القیوم قد تمت حجّة الله علی خلقه و برهانه علی عبادہ ولكنّ القوم اکثرهم لا یشعرون قد فاضت عین الحیوان امام وجوه الأدیان و جرى فرات الرّحمة من قلم الله ربّ ما کان و ما یكون هذا یوم فیہ سطع نور البیان من آفاق سماء الواح ربّک مالک الوجود طوبی لعین فازت بالآثار و لأذن سمعت ندائه الأحلی و لید اخذت کتابه المحتوم انصر ربّک بالحکمة و البیان ثمّ افتتح ابواب القلوب باسمه العزیز الودود كذلك اوقدنا مصباح البیان فی مشکوة حکمة الله مالک الغیب و الشّهود قد سمع الله ندائک و انزل لک ما قرّت به العیون البهّاء من لدنا علیک و علی الذّین فازوا برحیقنا المختوم  
و هذا ما نزل لجناب حاجی رضا علیه بهاء الله

بسمی الذّی به هاج عرف العرفان فی الامکان

یا رضا قد حضر اسمک فی المنظر الأبهی ذکرناک بما فاح به عرف عنایت ربّک مالک الأنام قل لعمر الله انّ البحر ماج امام الوجوه و هاج عرف الله ربّ الأریاب طوبی لمن شاهد و وجد و ویل لمن انکر ما نزل من سماء عطّاء الله مالک المبدأ و المآب انک اذا فزت بقراءة آیاتی و مشاهدة آثاری قل

الهی الهی اشهد أنّک اظهرت نفسک لمن فی الامکان و جرى فرات رحمتک بین الأديان أسألک بأنوار عرشک الأعظم و اسرار امرک یا مالک القدم ان تجعلنی منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبل فضلک ای ربّ ترى اولیائک بین الظالمین من عبادک و اصفیائک بین المنکرین الذین اشتعلوا بنار البغضاء فی ایامک أسألک بقدرتک الّتی احاطت الکائنات ان تحفظهم بحدوک و تنصرهم بقدرتک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الوهاب و هذا ما نزل لجناب محمّد حسین علیه بهاء الله

بسمی الّذی به نادى المناد بین الأرض و السماء

یا محمّد قبل حسین این مظلوم بین ایادی اعدا بتو توجه نموده و ترا ذکر مینماید که شاید بحرارت ذکر الهی مشتعل شوی اشتعالی که شبهات اهل بغی و فحشا ترا از افق اعلى منع نمایند جمیع اهل عالم منتظر بوده و هستند و چون نیر ظهور از افق سماء طور اشراق نمود کل اعراض نمودند الا من شاء ربّک حمد کن مقصود عالم را که ترا بر اقبال تأیید فرمود و ترا ذکر نمود بآیاتی که مخلّد است در کتاب مبین ینبغی ان تقول فی هذا المقام لک الحمد یا مقصود من فی السموات و الأرضین و هذا ما نزل لجناب علی علیه بهاء الله

بسمی الّذی به اشرفت الأرض و السماء

یا علی علیک بهائی امروز ابر رحمت الهی در کلّ حین عطا میفرماید آنچه را که سبب و علّت انبات سنبلات معارف و معانی است آفتاب کرم رحمانی امام وجوه عباد مشرق و لائح و لکن قوم غافل و محجوب الا من انقذته ید اقتدار ربّک الفیاض الکریم از حقّ میطلییم اولیای خود را تأیید فرماید بر ادراک بخششهای لایحصایش لعمری اگر اهل ارض فائز شوند عرفان یک کلمه از کلماتش و آثار آن در ملک و ملکوت هرآینه کل از ما عندهم به ما عند الله تمسک نمایند قل الهی الهی لا تمنعنی من فیوضات ایامک و لا تجعلنی محروماً عمّا قدرته لأصفیائک اشهد أنّک انت الکریم ذو النّبیا العظیم انتهى

قد اشرف نیر الجود و الکرّم و تجلّی بأنواره علی اولیائه و اصفیائه و احبائه طوبی لمن تنور به منقطعاً عن دونه انه من الفائزین فی کتب الله و زیره و الواحه فی الحقیقه عنایت و عطا بمقامی رسیده که قطره مقام بحر را رجا نموده و ذره مقام شمس را این خادم فانی لازال عرض مینماید

الهی الهی لا تحرم عبادک من کوثر الاستقامة علی امرک بحيث لا تمنعهم الأسماء عن مالکها

در این مقام حکایتی بنظر آمد عرضش محبوب است و آن اینکه سیّد تقی نامی چند سنه قبل بحضور فائز مدّتی در این ارض ساکن و بعد از رجوع در عرض راه به حسین معروف به سوخته رسید سؤال از او نمود از کجا می آئی ذکر نمود از عکا گفت چرا به جزیره نمیروی میرزا یحیی وصی نقطه است باین کلمه جمیع مراتبش از استقامت و ایمان و اقبال بر باد رفت و بعد به جزیره رفته به ایران مراجعت نمود با یک کتاب کذب سبحان الله چگونه میشود مدّعی محبت الهی بیک کلمه از صراط مستقیم ربّانی منحرف شود و حال آنکه خود آن شخص آگاه بود که حسین مذکور از جائی اطلاع نداشته و ندارد باری جزای اعمال است که انسان را باوهم راه مینماید و از نور یقین محروم میسازد امروز اهل بهاء از خلیج اسماء گذشته اند و قصد بحر معانی نموده اند جمیع عالم را زیر قدم گذارده اند و قدم آخر بر مقام اعلى الامر بید الله ربّنا ربّ الأرض و السماء نفسی هم از جذبا چند سنه قبل به کرمان رفته و در آنجا بیک کلمه مجعوله از امّ الکتاب محروم گشته و کاش باین قدر کفایت می نمود

بخدعه و تزویر و کذب و افترا پرداخت یکی از مکاتیب این عبد را که نزد یکی از اولیا ارسال شده بود بحیله و مکر اخذ نموده و سواد آن را اراده کرده نزد معاندین ارسال دارد این عبد عرض میکند

الهی الهی عبادت را حفظ نما از شرّ معرضین و منکرین و ناعقین و کل را تأیید فرما بر عدل و انصاف لینظروا آثارک بعیونهم و یسمعوا آیاتک بأذانهم انک انت علی کلّ شیء قدير

هر حرکتی از حرکات مقصود عالمیان حجّتی است واضح و برهانی است لائح و لکن غرض حجاب شده یومی از ایّام لسان عظمت باین کلمه علیاً نطق فرمود که کبد را گداخت قوله جلّ بیانه و عزّ سلطانه یا عبد حاضر کاش معرضین بیان این قدر تأمل مینمودند که ما این امر را مابین اهل ایران ثابت و راسخ مینمودیم و بمقام اعلی و رتبه علیاً میرساندیم آن هنگام هر نفسی قابل بود باو میسپردیم هر یوم بعد از زحمتهای لاتحصی که امر فی الجمله مرتفع شد نفوسی محض بغضا ارتکاب نمودند آنچه را که سبب تزییع امر الله بوده در ایّام شداد کل خلف حجاب مستور و چون نور ساطع و امر ظاهر با اسیاف میتاختند و عمل مینمودند آنچه را که هیچ ظالمی عمل نموده حال بعضی با عمامه و ردا مثل حزب قبل بوسوسه مشغول انا نشهد و نری و نستر و انا السّتر العلیم الحکیم انتهی این خادم لازال طلب حفظ نموده و می نماید و لکن عبادی که از اصل امر آگاه نبوده اند ادّعی آگاهی نموده اند و سبب اضلال ناس شده و میشوند در هر حال از فضل و بخشش او امید هست اولیای خود را مقدّس فرماید از آنچه سزاوار نیست اوست قادر و توانا لا اله الا هو العلیّ الأبهی

ذکر جناب آقا میرزا قوشید خا علیه بهاء الله را مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این آیات محکّمات از سماء عنایت حقّ جلّ جلاله نازل قوله عزّ بیانه و جلّ سلطانه

هو الحاکم علی ما یشاء

قد حضر اسمک لدی المظلوم ذکرک بآیات اشرفت من افق کلّ کلمة منها شمس عنایة الله ربّ العالمین هذا یوم فیه تنطق الشمس الملك لله العزیز الحکیم و ینادی البحر العظمة لله مقصود العارفین طوبی لعبد سمع النداء من الأشياء فی ذکر الله مولی الوری و ویل لكلّ غافل بعید نسأل الله تبارک و تعالی ان ینورک بنور العرفان و یشعلک بنار محبّته انه هو الکریم و فی قبضته زمام من فی السموات و الأرضین اذا فازت عینک بآثار قلمی الأعلی قل

الهی الهی لک الحمد بما ذکرنتی و اسمعتنی و اریتنی و لک الثناء بما عرفتنی سیلک الواضح المبین و امرک الظاهر المحکم المتین اسألك بحدوک الذی احاط الوجود ان تجعلنی مستقیماً علی امرک لئلا یزلّ قدمی من شبهات المعرضین عن صراطک المستقیم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم انتهی

و همچنین بعد از عرض ذکر جناب حاجی محمد حسن علیه بهاء الله این آیات کبری از ملکوت مشیة الله نازل قوله جلّ جلاله و عزّ برهانه

هو الظاهر القائم امام الملوک و المملوک

کتاب ینطق بالحقّ و یدعو الخلق الی الأفق الأعلی المقام الذی فیه ارتفع النداء و ظهر ما کان مسطوراً من قلم الوحی فی کتب الله ربّ العرش العظیم قد اتی من کان موعوداً من لسان العظمة و ظهر من کان مرقوماً من قلم الله العزیز الحمید طوبی لنفس سمعت و اقبلت و فازت و ویل لمن اعرض عن هذا الفضل المبین

یا محمد قبل حسن سمعنا ندائک ذکرناک بما لا تعادله اذکار القوم لتنصر ربک بالحکمة و البیان و تكون من الموقنین  
خذ کوثر الاستقامة من يد عطآء ربک ثم اشره باسمه المهیمن علی الأسمآء ان ربک هو الأمر التاصح العليم ایاک ان تمنعک  
همزات اهل العمام عن البحر الأعظم و ایاک ان تحججک اشارات عبدة الأسمآء عن هذا الأفق المشرق المنیر قل یا قوم هذا  
یوم الله لو انتم تعلمون و هذا یوم بشرت به کتب الله من قبل و من بعد لو انتم تعرفون قد اتی من کان مکنوناً فی العلم و موعوداً  
من لدی الله المهیمن القیوم قل اتقوا الله یا ملاً الأرض ضعوا ما عندکم و خذوا آثار الله بقدره من عنده ثم اقرؤوها بنغمات  
الفرودس الأعلى أنها تهديکم و تقرّبکم الی مقامه المحمود من کان موقناً باقتداره و اختیاره لا تزله شبهات العباد و لا اشارات  
الذین کفروا بالیوم الموعود قل

الهی الهی لا تمنعنی عن الاستقامة الكبرى فی امرک یا مولی الوری و لا تجعلنی من الذین آمنوا بحجّتک ثم انکروها بما  
اتبّعوا مظاهر الأوهام و الظنون قوتی یا الهی لأخرق الحجبات کلّها باسمک القویّ الغالب المهیمن علی ما کان و ما یكون  
کذلك تضحّو عرف الوحی و تعطّر الامکان من نفحات بیان ربک الرّحمن اشکر و قل لک الثناء یا مولی الأسمآء و لک  
البهآء یا مقصود الأفئدة و القلوب ثم اعلم قد انزلنا فی کتابنا الأقدس فی أوّل ورودنا فی السّجن الأعظم ما ظهر فی ارض الکاف  
و الرّآء و اخبرنا الناس بما یظهر فیها ان ربک هو الحقّ علام الغیوب نسأل الله ان یؤیّدک و یجعلک مستقیماً علی امره بحیث لا  
تمنعک و اولیائه همزات من اعرض عن الحقّ أنّه هو المقنن علی ما اراد و فی قبضته زمام الأمور نسأل الله تعالی ان یؤیّدک  
علی خدمة امره و ذکره بین عباده أنّه هو المؤیّد الغفور العطوف البهآء علیک و علی الذین سمعوا و قالوا لک الحمد یا مالک  
الملک و الملكوت انتهى امید آنکه نفحات آیات الهی عالم را اخذ نماید و اولیای خود را از امورات واقعۀ در حزب قبل متنبّه  
سازد تا باسماء از مالک آن محروم نمانند و وساوس هر ملحدی را نپذیرند بیقین مبین بر خدمت قیام نمایند که شاید ارض بنور  
حکمت الهی منور گردد ان ربنا هو السّميع البصیر و بالاجابة جدیر مجدّد ذکر مینمایم اولیا هر یک را باذکار قلبیه متذکّر بوده و  
هستم و از برای کل از بحر عطا عطا میطلبم و از شمس بقا بقا أنّه ولیّ المحسنین و مقصود الطّالین البهآء و الذکر و الثناء  
علی جنابک و علی من معک و علی اولیاء الله و احبّائه هناك و فی کلّ الجهات و الحمد له اذ هو مقصود من فی الأرضین و  
السّموات

خادم

فی ۴ جمادى الأولى ۱۳۰۷

صورت آنچه ارسال شده اگر بارض جذبا و باء و شین و بعض جهات اخری ارسال شود محبوب است دو فرد قالی که  
از قبل ارسال داشتند رسید و بعزّ قبول فائز حسب الأمر آنچه بان اطراف ارسال میشود بمحبوب فؤاد جناب جوان روحانی علیه  
بهآء الله و عنایت و فضله و رحمته برسد سواد بردارند و بصاحبش برسانند این خادم فانی خدمت حضرت روحانی علیه بهآء الله  
الأبھی و قرّة عین و بصر جناب احمد تکبیر و بها و ثنا میرسانم لازال ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست مخصوص در  
این حین لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق یا عبد حاضر انشاءالله جواب جناب روحانی علیه بهائی و عنایتی ارسال میشود و  
همچنین جواب جناب احمد علیه بهائی هنیئاً لهما و مریئاً لهما من لدی الله مولاها انتهى

\*\*\*

آقای معظم حضرت افنان جناب آقا میرزا آقا علیه منکّل بهاء ابهائه ملاحظه فرمایند



بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

حمد و شکر اولیا و اصفیاء حق را لایق و سزااست آنانکه کوثر حیوانرا که از قلم مقصود عالمیان جاریشد آشامیدند و عطا نمودند ایشانند ایادی امر بین عباد و ایشانند انوار آفاق بهم لاح التور و انتشرت اوامر الله و احکامه بین ملاء الظهور ایشانند ساقی کأوس مواهب الهی و عطایای ربّانی باسم حق اخذ مینمایند و بذکر حق مینوشند و بهر طالب و قاصدی عطا مینمایند ایشانند نفوسیکه از خود اراده و مشیّتی نداشته و ندارند بافق رحمن ناظرند و بامرش عامل علّة حیاتشان ذکر حق و سبب بقا یاد دوست یکتا بکلمه قم قیام مینمایند قیامیکه قعود او را اخذ نماید چنانچه در مناجات صوم میفرماید ایشان عبادی هستند اگر باصغاء کلمه صوموا از جهة امر مبرم فائز شوند و اینحکم معلّق بمیقات و حدود نشود صائمند الی ان یخرج الروح من اجسادهم حبّذا هذا المقام الاعلی و هذه الرتبة العلیا

سبحانک اللهم یا من باسمک انار افق الاقتدار و بذکرک اشرفت الانوار اسئلک بارادتك الّتی سخرت الممكنات و بمشیّتک الّتی احاطت الدّرات بان تؤیّد عبدک هذا علی ذکرک و ذکر افنانک الذّین نسبتهم الی نفسک و رفعتهم بکلمتک العلیا و جعلتهم مشارق حبّک فی ناسوت الانشاء ایرب انّ الخادم یعترف بعجزه و قصوره و خطایاه الّتی منعتہ عمّا ینبغی لایامک و جریراته الّتی غفلته عن ذکر اصفیائک اسئلک یا ساغب التعم بالاسم الاعظم بان تعلّمنی ما تحبّ و ترضی انک انت مولی الوری و ربّ العرش و الثّری

و بعد روحی لاستقامتکم و ذکرکم و اقبالکم الفداء قد فاز الخادم بدرج کان مملوّاً من لثالی الذّکر و الثّناء فلمّا تفرّست فزت بها و برونقها و صفاتها و لطافة لونها قصدت مقام موجدها و خالقها و ملهمها و مؤیّدها و عرضتها بین یدی مالکی و مالکها و سلطانی و سلطانها و بعد ما فازت بلحاظ موجدی و موجدها فتح باب البیان و نطق لسان العظمة بما لا یعادله ما فی الامکان قوله تبارک و تعالی

هو المهيمن علی من فی الارض و السّماء

یا افنانی علیک بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی احاطت الآفاق قد اتی الرّحمن بملکوت البرهان و الثّاس اکثرهم فی مرية و شقاق قد منعت عیونهم عن مشاهدة امواج البحر و ما اشرق و لاح من افق به اشرفت الانوار یعبدون الاوهام و لا یسعون الآیات و هم لا یفقهون هزار و دویت سنه باوهامات انفس غافله تمسّک نمودند و در یوم جزا فتوی بر سفک دم مولی الوری دادند بخلیج اسما متمسّک و از بحور معانی محروم و ممنوع سبحان الله یکنفر از علما بعرفان حقیقی فائز نشد از وهم ظاهر و بوهم راجع هر صاحب بصری متحیّر و هر صاحب قلبی مبهوت الیوم باید حزب الله بکمال همّت بر خدمت امر قیام نمایند که شاید عباد از اوهام قبل محفوظ مانند و نهالهای مغرسة جدیده را از ریح سموم حفظ نمایند لعمر الله نفس معرضین بمثابه سم مهلک است از حق بطلیب کلاً حفظ فرماید اوست قادر و توانا لا زال ذکرک در ساحت اقدس بوده و خواهد بود قد حضر العبد الحاضر بکتابک و قرئه لدى المظلوم وجدنا منه عرف الخلوص لله ربّ العالمین سمعنا ما فیہ و اجیناک بآیات لا یعادلهما ما فی العالم انّ ربّک هو الشّاهد الخبیر انه معک و یؤیّدک فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم کذلک اظهر التور ظهوره و الشّمس اشراقها طوبی لک و لمن فاز بما سطع و لاح من افقی المنیر البهّاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی من یحبّک و یكون معک و یسمع قولک فیهذا الامر العزیز البدیع انتهى

له الحمد و المنة چه که لا زال افنانشرا ذکر فرموده و میفرماید و هر یک باثر قلم اعلی فائز ولكن الله فضل بعضهم علی بعض هذا ما نطق به لسان الله ربنا من قبل انه هو العليم الخبير فی الحقیقه فضلی ظاهر شده که شبه و مثل نداشته و ندارد اینخادم فانی از حقّ باقی مسئلت مینماید که در هر حین بر عنایتش بیفزاید و از کوثر بیانش مسرور و پاینده دارد

اینکه در باره وجه حضرت ورقه علیا علیها منکّل بهاء ابهه مرقوم داشتند آنچه ارسال شد رسید ولكن باقی باید بعلیا مخدّره والده آنحضرت برسد و اختیار البسه هم حسب الامر بآنمخدّره واگذارده شده فرمودند اگر بتوانند بعضیرا در صندوقی حفظ نمایند لدى الله محبوب و مقبولست و فرمودند حضرت افنان در زحمات ورقه علیا خدمت کامل باصل امر نموده‌اند و اینخدمت لدى العرش بسیار مقبول افتاد چنانچه مکرّر خادم اینذکر را از لسان عظمت استماع نمود هنیئاً لحضرتکم و مریناً

اما بیت تولیت آن بعلیا مخدّره ورقه امّ آنحضرت تفویض شده و هذا ما نطق به لسان العظمة فیهذا الحین یا افنانی علیک بهائی و عنایتی مخدّره علیا امّ آنجناب احقّ است بسکون در آن بیت تولیت آن بیت را باو واگذاریم و عنایت فرمودیم و بعد بذریه او لیکن تذکره لها من لدى الحقّ و ذکراً لها فی القرون و الاعصار انتهى فی الحقیقه عنایت حق جلّ جلاله بمقامیست که اینفانی از ذکرش عاجز است و بعد باید آن بیت اعظم بما نطق به لسان العظمة بترتیبیکه امر فرموده‌اند اولیا عمل نمایند و تعمیر کنند بر کلّ احترام آنواجب و لازم اینعطیّه کبری امروز از قلم اعلی مخصوص علیا مخدّره نازل فضله احاط و کرمه اخذ و رحمته سبقت تعالی ربنا و الهنا و محبوبنا و مقصودنا نسئله ان یؤدنا علی ذکره و ثنائه و تبلیغ امره انه علی کلّ شیئ قدیر

و اما چای مرسله آنحضرت رسید فی الحقیقه پاک و ممتاز و مرغوب بود ولكن خالی از حدّت نیست معذک صرفشده و میشود بسته مرسله هم رسید در جواب عریضه علیا مخدّره حضرت امّ و ورقه علیهما بهاء الله الابهی دو لوح امنع اقدس نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند و از امطار رحمت ربّانی خرّم و مسرور گردند

عرض دیگر دستخطّ ثانی آنحضرت که بتاريخ ۲ ربیع الثانی مزین بود عالم ذکر را تجدید نمود و نهال املرا طراز بدیع بخشید اسئله تعالی ان یرزقنی لقاتکم و الاجتماع معکم فیظلّ سدره عنایته و قباب عظمته در زیارت دستخط بسیار اینبعد متأثر شد چه که در عرض جواب تأخیر رفت ولكن حق شاهد و آنحضرت گواه که لا زال امام عین حاضرند فراموشی در اینمقام راه ندارد و نسیانرا حکمی نه ان ربنا الرحمن هو الشاهد العليم

خدمت آقایان افنان علیهم بهاء الله الابهی که در آن ارض تشریف دارند و دوستان الهی سلام و تکبیر عرض مینمایم و از برای کلّ عنایت بدیع و فضل جدید میطلبم اغصان سدره مبارکه روحی و ذاتی و کینوتی لثراب قدمهم الفدا و اهل سرادق عصمت و عظمت کلّ تکبیر و سلام ابلاغ میفرمایند البهّاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و علی من یحبکم لوجه الله ربّ العالمین

خادم

فی ۲۶ جمادی الاولی سنه ۱۳۰۳

عرض دیگر جواب جناب آقا سید حسین زوارهئی علیه بهاء الله از سماء مشیت الهی لوح امنع اقدس مفصل نازل ارسال شد انشاء الله زود ارسال میفرمایند و لوحی هم مخصوص جناب حاجی میرزا محمد تقی علیه بهاء الله ارسال شد مخصوص شخص مذکور هم لوحی نازل انشاء الله بان فائز میشوند از حق میطلبم ریحی مختوم کلاً اخذ نماید و بمقام محمود کشاند

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

جناب رسول علیه بهاء الله من رشت

رجب سنه ۱۳۰۵

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

حمد پروردگار عالم را که کل را تربیت فرمود و خود را در کتاب اعظم رب العالمین نامید ظهور و بروز این مقام اعلی در این ظهور اعظم ظاهر چه که عنایتش کل را اخذ نموده و سحاب رحمتش بر جمیع احزاب باریده فیضش وجود را احاطه نموده و فضلش غیب و شهود را و بعد دو نامه از آنجناب مکرم و دوست معظم رسید اما اول مصلحت ندانست که امام وجه عرض شود و اما ثانی عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما نطق مالک المآب فی الجواب قوله تبارک و تعالی

هو السّامع المجیب

... ل اسمع نداء الله العزيز الودود انّ السّدرة تنطق و الأثمار تنادی و المبشّر امام الوجه يقول لك الحمد بما اظهرت جمالک و ما كان مستوراً فی علمک و مرقوماً فی کتیبک و زبرک و الواحک لا اله الا انت المهيمن القيوم هذا يوم فيه افتتّر ثغر العالم بما اتى مالک القدم باسمه الأعظم ابشروا يا ملاء الأرض ثمّ استمعوا ما ينطق به مکلم الطّور ايّاکم ان يمنعکم ما عند القوم عن رحيقه المختوم اقبلوا بقلوب نوراء و خذوا كأس الرّحيق باسمه الأبھی ثمّ اشربوا منها بذکره العزيز المحبوب يا رسول كنت حاضراً لدى المظلوم رأيت آثاره و سمعت بيانه و عرفت اخلاقه ينبغي لك ان تذكره بين الأديان بالرّوح و الرّيحان ان ربّک هو الأمر المهيمن علی ما كان و ما يكون اعلم ... ليقين أنّه لا يعزب عن علمه من شيء و هو الحقّ علام الغيوب نسئل الله ان يؤيّدک و يقدرّ لك ما يجعلک مستقيماً علی امره و متمسّكاً بحبله الممدود انا ذکرناک مرّة بعد مرّة قبل ورودک و بعده يشهد بذلك عباد مکرمون احفظ ما اوتيت باسم ربّک و قل

لك الحمد يا مالک الوجود بما ايّدتني علی الاقبال اليک و الحضور امام وجهک بعد علمک بجزيراتي اشهد أنّک انت

العطوف الغفور قل

الهی الھی اسئلك بعناياتک الكبرى و آیاتک العظمی و امواج بحر غفرانک و باسراقات نیر عفوک بأن تقدّر لی ما يقربنی اليک ثمّ ايّدنی يا الھی علی ما يرتفع به امرک أنّک انت الله الفرد الواحد المهيمن القيوم انتهى  
لله الحمد فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله شامل احوال آنجناب بوده مدتی تشریف داشته اند و ظهورات عنایات حقّ جلّ جلاله را ببصر خود مشاهده نموده اند قبل از سؤال عنایت فرمودند پذیرائی نمودند خود گواهند بر اشراقات آفتاب فضل و رحمت حين رجوع عمل شد آنچه که دليل بود بر عدم اسباب اینقدر عرض میکنم آنچه در آن يوم بآنجمع داده شد الی حين

دینش باقیست و اینعبد هم بجهت کثرت تحریر که خود آن برادر مکرم میدانند و هم اینکه متحیر بود که چه عرض نماید در ارسال جواب توقف نمود باری از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم باب عنایتش را بگشاید و این تنگیها را بوسعت تبدیل فرماید اوست قادر و توانا محزون مباشید قسم بافتاب حقیقت که از افق سجن مشرق وقتی شد که خود جمال قدم بر حسب ظاهر پیراهن عوضی نداشتند همان که بود میشستند و خشک مینمودند و میپوشیدند اینکلمه را مستور دار مقصود آنکه آنجناب بدانند که از قبل امور بچه نحو بوده و از تنگی که بر ایشان وارد شده محزون نباشند فقر و غنا نزد خلق سبب علوّ و دنوّ است ولکن عند حقّ مقام و رتبه باقبال و استقامت و ایقانت آنجناب در سجن بوده‌اند و رفتار و معاشرت حقّ را دیده‌اند احتیاج بعرض اینفانی نیست لله الحمد حبّ حقّ در قلب شما هست و این درّ ثمین را مقومین عالم قیمت ندانند و از تعیین و تحدید و قدر و مقام عاجز و قاصر دوستان را تکبیر و سلام برسانید بهاء و الذکر و الثناء علی جنابک و علی من تمسک باللّه العزیز الجمیل و الحمد لله العلیم الخبیر

\* \* \*

### بسم ربنا الأقدس الأعظم الأبهی

حمداً لمن لا یوصف بالمقال الذی لا یقوم معه الرجال و الأبطال و هو الظاهر فی یوم المآل لا اله الا هو الغنی المتعال و بعد عرض میشود مکتوب جناب س م علیه بهاء الله الأبهی که بآنجناب نوشته‌اند در ساحت اقدس عرض شد اینست بیانیکه از ملکوت بیان بامر رحمن ظاهر یا سمندر قد عرض العبد الحاضر ما ارسلته الی اسم الجود

اینکه در باره جناب آقا مرتضی قلی نوشته بودید لدى المظلوم ذکر شد انشاءالله عنایت محبوب امکان جمیع دوستان را شامل شود و از خسران در جمیع عوالم محفوظ دارد ولکن فی الحقیقه خسران از برای نفوسی است که الیوم از حقّ محروم و ممنوعند و الا نفوسیکه بانوار وجه فائزند و بافق اعلی ناظر صاحب مقامی هستند که کنوز ارض و خزائن آن و لآلی بحر و معادن جبال باو معادله ننماید و قتیکه جناب اسم الله م ه در عراق بود مبلغی نزد او جمع شد و اراده نمود بسجن ارض سرّ ارسال دارد بعد سارقی مطلع شد و آن مال را سرقت نمود و جناب مهدی عریضه بساحت اقدس فرستاد که نوحه و ندبه از آن مرتفع بود و کدورات و احزان لا تحصیه از آن مشهود و این کدورات او نظر بآن بوده که اراده‌اش بظهور نرسید بعد از ساحت اقدس جواب نازل و ارسال شد باینمضمون ای مهدی اشیای فانیه قابل و لایق نفوس فانیه بوده و خواهد بود شما از اینفقره مکدر نباشید ان افرح بذکر ربک و ما یدکرک به مولاک جهد نمائید تا دارای شیئی شوید که فنا آنرا اخذ ننماید و دست خائن و سارق باو نرسد یا سمندر چه مقدار از نفوس که بکمال سعی و اجتهاد مشتت از زخارف جمع مینمایند و کمال فرح و شادی را از جمع آن دارند ولکن در باطن از قلم اعلی بدیگران محول شده یعنی نصیب خود ایشان نیست بسا میشود که باعدای آن نفوس میرسد اعاذنا الله و ایاکم من هذا الخسران المبین عمر تلف شد و شب و روز زحمت کشیده شد و مال هم سبب وبال گشت اکثر اموال ناس ظاهر نیست اگر ناس بما انزله الله عامل باشند البتّه عنایت حقّ آن نفوس را محروم نگذارد در هر حال فضلش مراقب و رحمتش متوجه خواهد بود جناب آقا مرتضی قلی محزون نباشند انشاءالله دارا شوند امری را که ذکرش بدوام ملک و ملکوت در ارض باقی ماند چه که الیوم هر نفسی قادر است بر تحصیل مقامات باقیه این مناجات را قرائت نمایند

سبحانک یا من فی فراک احترق المقرّبون و فی هجرک صاح الموحّدون و فی بعدک ناح المخلصون اسألك بالاسم الذی به فتحت ابواب الخیرات علی من فی الأرضین و السموات و به سرت سفینه فضلک علی بحر عطاءک و جرت جداول رحمتک فی جهات مملکتک بأن تؤیّدنی علی ما تحبّ و ترضی و تقدّر لی ما یحفظنی عن خیانة کلّ خائن و حیل کلّ محتال

و ضربّ الذين كفروا بك و بآياتك اى ربّ قد اخذت بأيادى الرّجاء ذيل كرمك يا مالک الأسماء أسألك بأن لا تخيبنى عمّا قدرته لأصفيائك الذين نبذوا ما عندهم و اخذوا ما امرتهم به فى كتابك ثمّ أسألك يا مقصود العالم و الظاهر بين الأمم بالاسم الأعظم بأن تنزل علىّ من سماء فضلك و سحاب جودك ما يجمع به ما تشئت منّى ثمّ اكتب لى بعنايتك ما يجعلنى غنياً عن دونك و يفعلى فيكلّ عالم من عوالمك أنّك انت المقتدر على ما تشاء باسمك المهيم على الأشياء لا اله الا انت العليم الحكيم ثمّ أسألك بسطان الأسماء بأن تنزل على اخى ما تصلح به اموراته الّتى منعته عن عرفانك اى ربّ انت اعلم به منّى و منه و أنّك انت ارحم الرّاحمين

يا سمندر اينكلمات عاليات كه از سماء عنایت نازل تلاوت نمایند و اگر يك بار درست قرائت نمایند كافيست بايد جميع امور بروح و ريحان واقع شود در اينظهور امنع اقدس اعلى نهى نموديم عباد را از ذكر در معابر و اسواق چنانچه در كتاب اقدس كه از ملكوت مقدّس الهى نازل شده اينفقره ثبت گشته طوبى لفس عملت بما امرت به من لدن عليم حكيم از حقّ جلّ و عزّ بخواهد تا غافلين را آگاه نمايد و از فيوضات سحاب عنایت خود محروم نفرمايد اين امورات كه در ارض حادث ميشود از قبيل خسران مال و اختلافات عالم و تغييرات آن جميع را بمثابة منادى ملاحظه كنيد انسان را بافصح بيان ندا ميكند و خبر ميدهد عمّا يرد عليه فى الاستقبال انشاءالله حقّ آذان واعيه عطا فرمايد تا كل بامرى قيام نمايند كه سبب نجاح و فلاح شود الأمر بيد الله ربّ العالمين

اى سمندر جناب مر عليه بهاء الله را بعنايت حقّ مسرور داريد قل لك ان تقرأ لوح الرّيس و لوح الباريس چه كه اين دو لوح مبارك انسان را بمقام ايقان فائز ميفرمايد و بعد از ايقان و عمل بانچه امر نموديم البتّه ابواب خيرات بر وجه شما مكشوف ميگردد لا تحزن من شىء توكل على الله ربّك الكريم انه يأخذ كلّ يد ارتفعت اليه و يسمع كلّ ذكر نطق به عباده و يجيب كلّ سائل تمسك بحبله المحكم المتين الحمد لله ربّ العالمين انتهى از قول اينعبد خدمت ايشان تكبير برسائيد و بگوئيد انشاءالله بعنايت رحمن موفق خواهيد شد ان ربّنا الرحمن لهو المقتدر القدير

و همچنين فقره جناب آقا عبدالحسن عليه بهاء الله را ذكر نموده بوديد كه بتوسط ايشان مبلغ مذكور از ارض سلام و ارض هاء و م به حدبا ارسال شده در اين فقره جناب حاجى ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله هم از ارض تاء مكتوبى باينعبد نوشته بودند و سؤال نموده بودند كه مبلغ سى تومان در اينجا موجود شده كه بايد بارض حدبا ارسال شود و همچنين از جاى ديگر و بعد از عرض بساحت اقدس كلماتى از مطلع امر مشرق و حسب الأمر آنكه صورت همان كلمات عاليات نزد آنجناب ارسال شود كه ارسال دارند قوله عزّ ذكره فى جواب ميرزا ابوالحسن عليه بهاء الله اينكه در باره موصل نوشته بوديد فرمودند اولى آنكه ببشارة و بشر الصّابرين بعد از كلمه مباركه و لنبلونكم ملتفت ميشدند اگرچه در اين سنه قحط اكثر بلاد را فراگرفته و لكن انتشار اينگونه امور از دوستان شايد سبب بعضى از حوادث شود ذكر اين امور و نشر آن در هر حال باذن بايد واقع شود انه اعلم بعباده منهم انه لهو الفرد العليم الحكيم انتهى و هر نفسى بكمال شوق و اشتياق اراده كند حقوق الله را ادا نمايد بايد بامثال آنجناب و معتمدين بدهد و قبض اخذ نمايد تا آنچه واقع ميشود باذن و اجازة حقّ واقع شود انه لهو المعلم الحكيم

و فرمودند بنويس طوبى لك يا عبدالحسن بما سميت بهذا الاسم العظيم انا ذكرناك من قبل و نذكرك فيهذا الحين فضلاً من عندى و انا الذّاكر العليم طرف عنایت بشما متوجه بوده و خدمات شما فى سبيل الله مشاهده شد و نيات خيريه شما هم در ساحت اقدس مشهود بوده ان اشكر الله بهذا الذّكر المبين

و اينكه در باره حدبا نوشته بودند بعبد حاضر امر نموديم كه آنچه به ابوالحسن از اهل الف و را نوشته شد بشما بنويسند تا مطلع شويد فأسأل الله بأن يجعلك مؤيداً على ما يرتفع به امره و يثبت به ذكرك فى كتابه الحكيم الحمد لله العلى العظيم

انتهى

و همچنین در باره قطعۀ ارضیکه مشابه بقطعۀ صغیرۀ این عبد است خریده‌اند تلقاء وجه عرض شد این جواب از افق بیان مشرق نعم ما عملت انشاءالله از آثار باقیه محسوسست و در این ارض هم حسب الأمر قطعۀ ارضی اخذ شد تا آثار باقیه باشد لمن اراد الخیر انّ الفضل بیده یختصّ به من یشاء انّ ربّک لهو الفضل القدیم امثال این امور بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده خواهد بود چه که باسم حقّ در آیام حقّ واقع شده انتهی

و اینکه در باره موقّیّت بعضی از احبّاً نوشته بودید که بعابریں سیل و فقرای بلد گاهی انفاق مینمایند در ساحت اقدس عرض شد فرمودند اینفقره بسیار محبوب بوده و خواهد بود طوبی لمن وقفه الله على الانفاق فی سبيله انه ينزل علیه البرکة من سمآء الفضل انه ولیّ الأغنیاء و الفقراء و المساکین

یا سمندر کبیر من قبلی احبّائی فی هناک الذین ما منعتم الأوهام عن صراطی المستقیم قل نالّله الحقّ سوف تجدون ما عملتم و صبرتم و رأیتم و سمعتم فی سبیل الله ربّ العالمین لا یعزب عن علمه ذرّة من اعمالکم انه یشهد و یری و هو السّميع البصیر یشهد لکم کلّ الأشیاء ولكنّ الناس اکثرهم من التّائمین سوف یقومون من نفحات العذاب و یرون ما انکروه فی اللّیالی و الاّیام انّ ربّک لهو العلیم الخبیر

ثمّ اعلم انا ذکرنا الجواد بآیات تفرح بها افئدة المقبلین و نزلنا للعنذلب ما فاح به عرف رحمة ربّک الغفور الکریم یا سمندر جمیع دوستانرا تکبیر برسان کلّ لدى العرش مذکورند و در هر کره قلم اعلی بایشان متوجّه و از شطر سجن ایشانرا ندا مینماید انشاءالله در جمیع احیان باینمقام اعلی فی الحقیقه فائز باشند و ثمر زحمات ایشان در ارض ظاهر خواهد شد جناب اسم جود علیه بهائی در این ارض ذکر منتسبین خود را نموده کل را بعنایت الهی بشارت ده و بذکرش مسرور دار انه یذکر من ذکره و انه هو خیر الذّاکرین و الحمد لله ربّ العالمین

این خادم فانی اراده نموده که خدمت آنمحبوب تکبیر بفرستد و لکن معلوم نیست که بچه طریزی از طراز و بچه قسمی از اقسام و بچه ذکری از اذکار و بچه قصه‌ئی از قصص عالم خود را موافق نماید تا ذکر نماید و یا بعرضه بیان جلوه دهد اشهد انّی انا الکلیل الحقیق الفقیر المسکین المحتاج الی الله الغنیّ المقتدر العلیم الحکیم و همچنین خدمت محبوبی جناب اخوی علیه بهاء الله الأبهی و جمیع دوستان بهاء الله علیهم خلاف ادبست ذکرهای نالایقه این عبد و لکن از جمیع امید عفو است از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایم کل را بطراز وفا مزین دارد و بر صراط امر مستقیم بدارد هیچ ذکری از این محبوب‌تر بنظر نمیآید انه لهو الشّاهد البصیر

عرض دیگر آنکه متصلاً آثار قلم آنمحبوب میرسد اینفقره بسیار خوبست و مقبول است و لکن باید موافق حکمت واقع شود چنانچه از قبل عرض شد بعضی از نفوس بکلمه‌ئی میآیند و بکلمه‌ئی میروند لم ادر الی من یدهبون و ایّ وجه یریدون باری این نفوس باندک کدورتی آنچه واقع میشود ذکر مینمایند و شاید این سبب تحریک شود در هر صورت باید آنحضرت بحکمت ناظر باشند اگر بشود بقسمی ارسال شود که احدی مطلع نشود محبوبست و الاّ چندی توقّف اولی است و اینفقره بنظر خود اینعبد آمد که ذکر نمود چه که مشاهده شد که حقّ جلّ کبریائه بسیار در امر حکمت امر مبرم نازل فرموده انه لهو العالم الحافظ التّاصر المقتدر القدیر

\*\*\*

هله هله هله یا بشارت

هله هله هله یا بشارت

هله هله هله یا بشارت

حور بقا از فردوس علی آمد

با چنگ و نوا هم با کاسه حمرا آمد

با غمزه جانی با مزه فائی با رقص و نوا آمد

با گیسوی مشکین با لعل نمکین از نزد خدا آمد  
دو سیف ز ابرویش صد تیر ز مژگانش بهر دل ما آمد  
با نغمه ورقا با رنه ابهی با طبل و لوا آمد  
جانها برهش دلها بیرش جمله فنا آمد  
با کفه بیضا با گیسوی سودا چون اژدر موسی آمد  
این نغمه داودی از سدره لاهوتی با روح مسیحا آمد  
با جذب و وفا با شور عما از مشرق ها آمد  
با نور هدی از صبح لقا با طور سنا آمد  
این نغمه جان در منزل جانان از بلبل لا آمد  
با مژده وصلی این حور الهی از شاخه طویی آمد  
این عاشق فانی این طیر ترابی در ره معشوق فدا آمد  
بر صدر حبیبان تیر قضا از میر سما آمد  
بر گردن عاشق سیف جفا از عرش وفا آمد  
این نامه قدسی با هدهد ناری از شهر سبا آمد  
این وجهه باقی از امر الهی با ید و بیضا آمد  
این باز حجازی با لحن عراقی از ساعد شاه آمد  
این طلعت معراجی با جذبه بهاجی از ساحت ادنی آمد  
هان بلبل معنی از گلبن قدسی با گفت و صدا آمد  
این ورقه نورا از مدین روحا با نور و ضیا آمد  
این شاهد یزدان و این مست می جانان با جام تولی آمد  
آن صرف جمال حق آن جوهر اجلال حق با آیت کبری آمد  
آن طلعت مقصود آن وجهه معهود با رحمت عظمی آمد  
جانها بوصولش دلها به نثارش کان ربّ علی آمد

این ذکر بدیع از گلشن باقی آمد تا عاشقان جمال جانان باتش حب از دل و جان در کمال اطمینان بیدایع لحنهای خوش بآن مشغول شوند که شاید از جذبه آن عاکفان کعبه عرفان بشور آیند و وطن قدس الهی را فراموش نفرمایند والسلام

\* \* \*

آباده

جناب میرزا محمد حسین خا علیه بهاء الله

بنام دانای یکتا

حس صریح قلم اعلیٰ و حریف سدره منتهی مرتفع طوبی از برای نفسیکه باصفا فائز گشت یا ایها المذکور لدى المظلوم براستی میگویم امروز سبب ارتفاع و ارتقاء وجود تقوی الله است وصیت حق را بخلق برسان بگو یا قوم جهد نمائید شاید باسم حضرت قیوم از ریح مختوم بیاشامید امروز اهل فردوس اعلیٰ و اصحاب جنت علیا یکدیگر را بظهور مکلم طور بشارت میدهند چه که جذب ندا کل را اخذ نموده و اشراق نیر جمال کل را منقلب ساخته من غیر قصد حرکت مینمایند طوبی از برای عبادیکه خود را از نفعات این ایام محروم نمودند و بذیل تقدیس و حبل تنزیه تمسک و تشبث جستند البهء من لدنا علیک و علی من معک و یحبک لوجه الله رب العالمین

\* \* \*

جناب حاجی حسن فی القاف

هو العزیز الغالب القیوم

حسن ذکر الله علی سیناء القرب عن شطر الایمن علی بقعة الرمان فی فردوس العز قد کان مشهودا فاشهد بأنه لا اله الا هو و انه لهو الناطق فی کلّ حین بانی انا الله لا اله الا انا قد کنت عن العالمین غنیاً و انه تجلی علیک مرّة فی عالم الجبروت ثم مرّة فی عالم الملك و الملكوت ثم مرّة فی هذه الايام الّتی کانت الانوار عن شطر القدس من جهة الغرب مضيئاً و باشراقها اضاءت اهل میادین البقاء ثم اهل ملا الاعلیٰ ثم الذینهم اتخذوا فی انفسهم الی الوجه سبیلاً ان استقم علی ما یأمرک قلم الله بالحقّ و کن علی الامر فی صراط ربک مستقیماً قل انه لصراط الله فی السموات و الارض و حجته فی ملکوت الامر و الخلق و انه سمی بعلی فی ملا البیان ثم بمحمّد فی ملا الفرقان ثم بكلّ اسم من اسماء الحسنی فی زمن قدیما كذلك یعظک لسان القدرة و القوّة بآیات الّتی کانت علی العالمین محیطاً لتستبشر فی نفسک و تبشّر الناس بهذا النبی الّذی کان عن العالمین خفیاً و تبلغ الناس بما بلغناک فی هذا اللوح و تأمرهم بالعدل الی جهة عرش علیاً قل الحقّ یقول تالله لا یضرمّ مع حبه من شیء و انه لعین الّتی جرت عن معین اسم عظیماً و من شرب منه لن یخاف من احد و لا یقوم معه السموات و الارض و كذلك کان الامر من قلم القدس مقضیاً ان اثبت فی امر الله و بما امرت به و لا تخف من احد فتوکّل علیه و انه یحرسک عن کلّ مکّار اثمیما فوالله من کان فی قلبه حبّ هذا الغلام لیجعله الله غالباً علی کلّ من فی السموات و الارض و کان الله علی ذلک شهیداً و یمشی علی الماء کما یمشی علی الارض و یطیر فی هواء الروح فی هذا الفضاء الّذی کان فی هذا السماء بسیطاً فسوف تجدون المشرکین یفرون من هذا الغلام کما یفرون الحمرآء من قساور البقاء و ینقلبون علی اعقابهم و ینکتون عهد الله بعد توكیده و انه کان بكلّ ذلک علیما و انک انت فاثبت رجلاک علی الامر ثم ذکر الناس بأعلیٰ صوتک فی هذا الرضوان الّذی کان بالحقّ رفیعاً و الروح و البهء و العز علیک و علی ضلعک و علی الذین اجابوا داعی الله اذا دعاهم و تمسکوا بعروة عزّ بديعا

\* \* \*

هو العزیز



در اینوقت که سنت الهی جدید و تازه گشت و حسین بقا از ارض باء با جمعی صغیر و کبیر حرکت نموده هذه من سنّة التّی قضت من قبل علی عباد الله المقرّین ولكن اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که میتوانند امر الله را معدوم نمایند و یا انوار الله را اطفای کنند و یا چراغهای قدسی را خاموش نمایند فباطل ما هم یظنون قسم بخدا که هر چه در اطفائش سعی نمایند روشن‌تر میشود و آنچه در اخمادش بکوشند مشتعل‌تر خواهد شد مشیّت الهی محیط بر همه مشیّتها است و اراده او فوق اراده‌ها است چه که جمیع من فی السموات و الارض بنفحه‌ئی از نفحات مقدّسش که بکلمه امریه اطلاق شده موجود شده‌اند و بحرفی فانی خواهند شد لم یزل و لا یزال در علو سلطنت خود بوده و در سمو رفعت خود خواهد بود کل عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کل معدومند عند بروزات سطوت او و همیشه ایام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان و لکن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نعمت از پی و عنقریب ثمر هر دو از شجره قضا میروید زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمند دوست گردد انشاء الله بآنچه در ذرّ بقا عهد نمودیم ثابت و جازیم اگرچه مردود عباد و مطرود بلاد شویم چنانچه شده‌ایم و عنقریب دنیا و اهلش فانی شوند و اهل الله بر رفارف باقی درآیند انا لله و انا الیه راجعون و امیدواریم که آنجناب از این چشمه لطیف مشروب شوند تا جمیع این معدومان موجودنما را مفقود شمزند و سلطان احدیه را موجود و مشهود و ظاهر و باهر ملاحظه فرمایند باری انشاء الله مسرور باشید و بر سریر عزّ مستریح

و دیگر آنکه ناصر را روانه خدمت نمودیم و باو گفته‌ایم که از خدمت شما تغافل ننماید

\*\*\*

افنان جناب میرزا علیه بهاء الله

بسم الله الأقدس الأمنع

در جمیع احیان بیلابی متواتره متوالیه مبتلا بوده و هستیم و لکن مع ذلک بفضل الله و رحمته و قدرته و سلطانه بذکرش ذاکریم و بتبلیغ امر اعظم مشغول آنچه حمل شده و میشود مقصود آنکه افنده و قلوب از شئونات نفسیه و هواییه مقدّس شوند و بمنظر اقدس ناظر گردند تا بعنایت رحمانی در این دنیای فانیه کسب مقامات باقیه نمایند امطار رحمت رحمن در کلّ احیان از سحاب فضل نازل تا کی نفوس پژمرده بطراز حیوة بدیعه فائز شوند انما الأمر بیده یفعل ما یشاء بسلطانه طوبی لک بما فزت بما اراده الله و قمت علی خدمته فی یوم فیه احتجب اکثر الناس قد ورد علی احبائنا فی هناک ما ورد علینا فی هذا المقام المنیع اگرچه آنچه وارد شده ظاهر آن بسیار تلخ و ناگوار بوده و لکن در باطن چون فی سبیل الله بوده بسیار شیرینست عنقریب معرضین نادم و خاسر مشاهده شوند و مقبلین بکمال عزّ و تمکین هذا حتم عند ربّک انه لهو العلیم الخبیر البهّاء علیک و علی من معک

\*\*\*

در ساعتیکه عروس حزن از قناع نقاب رخ برافراخت و شاهد هموم علم حسرت برافراشت و فراش باد صبا فراش مبسوط کدورت بگسترانید و خادم طلعت بقا بر سرایر مشوت بیارمید و ابر قدرت از هواء مکظوم امطار فراق بیارید و حوریات وثاق سر از حجرات طلاق برآوردند و مخدّرات شقاق طلعت نفاق بیاراستند قاصرات جنان بر فرق زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند

و وجهات قدس قمص سودا در بر نمودند و طلعات انس دم حمرا از عین وفا ریختند و خازن جنت در نقاب خفا رفت و هادی ملت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجره طویلی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدره منتهی از هم فروریخت ابر رحمت ممنوع گشته و برق سطوت مرفوع شده حمامه غضب در طیران آمد و دیک بطشت در ذوبان بهجت سنا از عرش ذل برخاست و نعمت ظلما بر فرش عز بنشست زاغ شهر اغما طوطی مصر لقا را از شکرخائی منع نموده و صعوه جفا بلبل فنا را از نغمه سرائی بازداشته غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مقهور طلعت محبور را از بیت معمور بیرون کرده شمع محفل ضیا مخمود گشته و شب پره عما بازی گر میدان گردیده سلطان مکن عزت بر نقطه ذلت جالس گشته و زینم معدن نکبت بر عرش عظمت مستکن شده تور حسد در سینه ارباب نخوت در فوران آمد و ابهر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شد ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لیب شوق را از ذوق استدراک بازداشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کسرت شاهد مقصود شدند باز سلطان در دست جفدان بیحیا گرفتار آمد و یوسف امکان در دست برادران بی وفا در چاه شد

جغدها بر باز استم میکنند

پر و بالش بی گناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار

یا ز قصر ساعد آن شهریار

جرم او اینست کو باز است و بس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس

دشمن طاوس آمد پر او

ای بسا شه را بکشته فرّ او

\*\*\*

در فقره جناب ملا حسین و ابن ایشان علیهما بهاء الله مرقوم فرموده بودید مخصوص ایشان از قبل ذکر امنع اقدس شده و ارسال شد عجیبت که نرسیده و همچنین جمیع مطالب آنجناب را فرداً فرداً جواب فرموده اند و ارسال شده وجهی امر شده بانشطر بیاورند بعد از رسیدن حفظ فرمائید و خبر بفرستید و همچنین از هر جا چیزی برسد در همان ارض بماند تا خبر برسد در باره زراعت در این امور حکم کلیه فرموده اند و آن اینست که بر هر نفسی واجب شده که بکسب یا زرع و یا صنعت مشغول شود و همان عمل نفس عبادتست نزد حق ولو بیومی توقّف در ارضی باشد چنانچه در آیام حرکت عراق با اینکه تدارک هجرت دیده میشد مع ذلک بزوع مشغول بودند و حین خروج امر شد که حاصل آن را ما بین احباب قسمت نمایند هذا ما جرى من قلم البیان فی حقّک ان یا نبیل قبل حسین علیک ذکر الله و ثنائه لا تحزن فی شیء اّنه مع من ینصر ربه سیح بحمد ربک فی کلّ حین امورات علی ما اراد الله جاری خواهد شد بعضی از احبای آن ارض نظر بعسرت و مشقت تسلی لازم دارند از قبل این مسجون تسلی دهند باشید از نظر نرفته و نمیروند بمقتضای وقت و اسباب و حکمت بالغه فیوضات رحمانیه از سماء رحمت محیطه ظاهراً و باطناً میذول خواهد شد کبر من قبلی علی نفسک و علی من معک و علی الذین هم آمنوا بالله الفرد الخبیر

\*\*\*

## هو الأمر القديم

دوستان آن ارض را ذکر نموده و مینمائیم بذکری که باقی و دائمست و عرفش از عالم قطع نشود افرحوا یا اولیائی بهذا الفضل العظیم و کل را وصیت میفرمائیم بآنچه که سبب علو و سمو کلمة الله است بین عباد و همچنین در اموری که سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است و سبب اعظم تربیت اولاد است باید کل بآن تمسک نمایند انا امرناکم بذلك فی الواح شتی و فی کتابی الأقدس طوبی للعاملین

از حقّ میطلبیم کل را تأیید فرماید و توفیق بخشد بر اجرای این امر مبرم که از قلم مالک قدم ظاهر شده و نازل گشته ایاکم ان یخوفکم طنین الذباب او تضعفکم قوّة الظالمین بقوّة ایمان و حکمت و بیان ناس را بشاطی بحر اعظم دلالت نمائید قسم بآفتاب حقیقت که ضوضای ناعقین و معرضین عندالله احقر از طنین ذباب است ولكنّ القوم اکثرهم لا یعرفون یا حزب الله بذیل اطهر تشبّث نمائید و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد باشید طوبی لکم و نعیماً لکم نشهد انکم فزتم بما لا فاز به امم قبلکم یشهد بذلك لسان العظمة فی هذا الحین المبین البهآء علیکم و علی من فاز بعرفان الله ربّ العالمین باید در هر مدینه معلّمی از این حزب معین شود لأجل تعلیم اطفال و باید اسباب معاش معلّم مهیّا شود تا باطمینان کامل بآنچه لازم است مشغول گردد نسأل الله ان یؤید المعلّمین بقدرته و سلطانه و یوفّقهم علی تریة ابناء عبادہ انه علی کلّ شیء قدير و بالاجابة جدیر

\* \* \*

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

دوست مهربان شکر خدا را که سلامتی فی الجمله حاصل است و مرآت صافیة قلب حاکی از اشارات و جذبات دل انشاءالله مراد این حاصل شود و مرام آن واصل آید اگرچه خوشتر این است که لوح نور را که از صفحات افندة منیره است از دلالات این و آن پاک سازیم و عریان در میدان وسیع روح بتازیم چنانچه حکیم الهی میگوید  
سوی آن دلبر نپوید هیچکس با آرزو

با چنان گلرخ نخسید هیچکس با پیرهن

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یا رضای خویشتن

چه جای پیرهن که وجود حجاب میشود و غیریت خود نقاب میگردد ادیب شیراز میگوید تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز چنانچه یعقوب حبّ اگر هویت قلب و دل را از کدورت آب و گل پاک مینمود البتّه احتیاج قمیص مصر نداشت که بشیری مبشّر شود و یا سفیری مذکر آید بلکه نفحات طیبّه مقدّسه را از شمال روح میشنید و بجانان در عین وصال میآریم شوق لقا و ذوق چشمه بقا را از عین صفا ذائقه مینمود و بحیات ابدی و دوام ازلی قیام میفرمود و بجنت خلود بعد از حشر روح مخلّد میگشت و هزار چون یوسف را بی ندای و اسفا طائف حول میدید و لطیفه مصر وفا را از مدینه فناى احد اخذ میکرد بلی تا کدورات عالم کثرت که نتیجه آن هلاکت است زایل و هالک نشود طلعت باقی وجه بی نقاب سر از حجاب

برنیارد و معنی کلّ شیء هالک الا وجهه از جبین مبین هویدا نگردد چه نویسم که بوی جان از پشم شتر که منسوب به اویس است باید شنید چنانچه صاحب مثنوی میگوید

بوی جان میآید از پشم شتر

این شتر از خیل سلطان ویس در

ولیکن رایحه مشک جان و نسایم رحمن از یمن جانان مقطوع و ممنوع است بلی حَقَّه لَوْلُو بیضا در صدف دریا مخزون گشته زیرا که ناسفته آن مقبولتر آید و مطبوعتر باشد که قوّت قوای دل را قدرت کامل بخشاید و نور بصر را جودت قابل بیفزاید و شاید که این کمون سبب ظهور گردد و این ستر را از پی کشفی باشد و یا این تلویح را طفلی تصریح نماید و یا این ختم را قوّتی بگشاید

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سرّ آن سرسبزی بستان شود

تا چه کند قوّت بازوی دوست ای شفیق رفیقت میگوید که آسایش وجود را نزهتی از آرایش حدود باید که تا چون عنقای مغرب سر از مشرق جان برآورد در هوای قدس روح که مدینه جان است سایر گردد قسم بخدا که اگر عساکر ممات دواسبه بتازند بگرد این سوار نرسند و عزرائیل چون خادم بر در کمر خدمت بندد و از عازم حرم مَنّت برد که شاید در حریم عزّ محرم شود و در آن بساط لطیف که الطف از دراری نور است طائف گردد و واقف شود سبحان الله نسیم حبّ برخاست و مجلس انس را معطر نمود روح نغمه بدیع ساز نمود عشّاق بادیّه هوش از سروش غیب مدهوش شدند بقسمی شوق و وله و ذوق و طرب احاطه نموده که نفعه روح القدس از عظم رمیم وزیدن گرفت و روح الامین با جناح نجاج در پریدن آمد اسرافیل حیات متحرّیر گشته که بکدام نغمه این اصحاب را بهوش آرد و عجز مینماید که شاید از این بیهوشی قسمت برد و نصیب بردارد

بس کنم دلبر درآمد در خطاب

گوش کن و الله اعلم بالصواب

این زمان جان از تنم آمد برون

گویدم کانا الیه راجعون

\*\*\*

جناب ملا احمد فی التاء الذی حضر تلقاء العرش

هو العزیز فی افق الأبھی باسمه العلیّ الأبھی

ذکر الله علی هیئة النار فی هیکل النور من سدرة الانسان باذن الرحمن قد کان فی قطب الجنان بالحقّ مشهودا و ینطق بالحقّ بانه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لجمال الامر فی الملائع الاعلی و سرّ البطون فی غیب العماء و طلعة الظهور فی ملکوت البداء و هیکل القدم فی مدائن البقاء و اسم الأعظم فی مصر السنّا و جمال المشهود علی هیکل قدس محبوبا ان یا ملاّ البیان خافوا عن السبحان و لا تحتجبوا عن الذی اتی علی ظلل القدس بسلطان کان علی الحقّ مبینا و یمشی عن یمینه ملکوت الله ثمّ عن یساره جبروت الأسماء و فی امامه جنود عزّ قویّا ان اتبعوا یا قوم امر الله و حکمه و لا تتبعوا الشیطان ان اتبعوا جمال الرحمن فی تلك الايام و خافوا عن الله الذی خلقکم بأمر من عنده و لا تكوننّ فی الأرض جباراً اثیما

ان يا احمد ان استمع ما يوحى اليك عن شطر القدم على بقعة المباركة الأزليّة الأبدية التي فيها استوى جمال الرحمن على عرش عزّ عظيمًا لتجذبك نغمتا الرحمن الى عرش الرضوان و ينقطعك عن الأكوان و يطهرك عن دنس الأرض و أنّ هذا من فضل الله عليك ان تكون بذلك خبيرًا ان استقم على امر مولاك ثمّ اخرق حجاب الوهم بقدره من عندنا و سلطان من لدنّا و لا تخف من احد ولو يحاربك كلّ من على الأرض جميعا قل اليوم لن ينفع احدًا شيء ولو يقوم بعبادة اهل السموات و الأرض الا بعد حبيّ و برهاني قيامي و ما يجرى من قلم عزّ عليما دع كلّ الاشارات عن ورائك و ضع كلّ الدلالات تحت قدمك و توجه بوجه المنير الى ساحة قدس امينا و أنّك انت دخلت بقعة الفردوس و كنت جالساً في مقابلة العرش حين غفلت عنّا لأننا كنّا ساتراً وجهنا في تلك الأيام خلف سبعين الف حجاب فلما تمت الميقات اظهرنا الوجه بسلطان كان على الحقّ عظيمًا فهنيئاً لك يا عبد بما فزت بلقاء الله و سمعت نغماته الأحدى بسمعك الأصفى و تجلّى عليك جمال القدم عن يمين العرش بأنوار قدس بديعا تالله الحقّ نظرة منك الى وجه الله ربك لكان خير لك عن كنوز السموات و الأرض و يشهد بذلك لسان الله عن خلف خبأ القدس ان انت بذلك عليما طهر اذناك لتسمع نغماته الأحدى مرّة اخرى لأنه كان بالمحسنين قريبا قدس هيكلك عن حجاب البشر ثمّ عرج الى منظر الأكبر مقرّ الذي فيه تستضيء الأنوار و جعله الله مقدساً عن انظر العالمين جميعاً الا من دخل في ظلّ رحمته و استقرّ على عرش حبه و كذلك قضى الأمر من لدن عزيز حكيمًا

إذا يخاطب لسان الرحمن عن جهة الرضوان عباد الذين هم آمنوا بالبيان لعلّ يقومنّ عن النوم و يرجعنّ عمّا فرطوا في امر الله و يتوبنّ اليه و أنّه كان تواباً رحيمًا و يقول ان يا ملأ البيان اما وصيناكم في كلّ الألواح بأن لا تتمسكوا في حين الظهور بشيء عمّا خلق في الأرض و السماء فلم اعرضتم عن جمالي الأبهى في قميص ظهورى الأخرى إذا تبيّنوا يا ملأ الغفلاء لنعلم ما منعكم عن هذا الفضل الذي كان عن افق القدس مشروفا و اما انذرناكم بأن لا تتبعوا هواكم حين الذي تنشقّ فيه سموات الأمر و يأتي ربكم الرحمن على ظلل من الغمام فلما اتى يومئذ بالحقّ فلم اعرضتم عن لقائه و كفرتم بآياته و كنتم على شفا حفرة من التار موقوفًا و منكم من احتجب باسم من اسمائنا و كفر بالذي آمن به و كان على اعقابه منقلبا و منكم من تمسك بحبل هواه و اعرض عن جمال الذي اليه منقلبه و مثواه و كذلك شهدناكم من الرقيق الأعلى و كان نفسى الحقّ على ما اقول شهيدا ان يا ملأ البيان تالله الحقّ ان آمنتم بنفسى تالله هذا نفسى قد ظهر بالحقّ و ان كنتم موقناً بآياتي فوجمالي هذه آياتي قد نزلت بالفضل من جبروت اسم عليّا خافوا عن الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و لا تتبعوا هواكم لأنّ كلّ الأمور ينتهي بآيات الله و أنّها لنزلت على احسن النعمات من سماء قدس بهيّا ان اغتمتموا قدر تلك الأيام و لا تجادلوا بحجّتي ثمّ برهاني ثمّ عظمتي و كبريائي و لا تحاربوا بنفسى و انّ ذلك خطأ كان في امّ الألواح عظيمًا ان اسرعوا الى شاطئ الفضل بقلوبكم و لا تحتجبوا انفسكم بحجاب الأوهام ثمّ كسروا الأصنام بقدره من لدنّا و لا تخافوا من كلّ جبار شقيّاً أيّاكم ان لا تحرموا انفسكم عن حرم الله و لا تبطلوا اعمالكم بهمزات الشيطان ثمّ اعتصموا بحبل الله في تلك الأيام التي اخذ السكر كلّ من في السموات و الأرض الا من اتى الله بقلب منيرا كذلك نطق لسان الرحمن في قطب الرضوان إذا قاموا يا ملأ البيان و تداركوا ما فات عنكم و كونوا على صراط العدل مستقيماً و لا تجادلوا بآيات الله بعد انزالها و لا تحاربوا مع نفسه ثمّ انصروه بما استطاع به انفسكم و انّ هذا لخير لكم و لأنفسكم و أنّه قد كان عن العالمين غنيّاً تالله قد ظهر البرهان عن افق السبحان و اشرفت شمس الايقان عن منظر قدس بديعا اتقوا الله و لا تعقبوا انفسكم و هواكم ان اتبعوا ملّة الله في امره و لا تجاوزوا عمّا امرتم به في الكتاب و كذلك قضى الأمر من لدن مقتدر قديرا قل قد ظهر الأمر على شأن ما بقى لأحد مجال الاعراض الا بأن يكفر برسل الله و سفرائه و بكتب الله و صحائف مجده و كذلك كان الأمر في الألواح القضاء من فلم البهلاء بالحقّ مرقوما انّ الذين هم توقّفوا في هذا الأمر اقلّ من ان يحصى تالله الحقّ قد حبطت اعمالهم كلّها الا بأن يتوبوا الى الله و يرجعوا اليه و أنّه لغفّار بعباده و أنّه كان على الحقّ رحيمًا يغفر من يشاء و يعذب من يشاء لا يعزب عن علمه من شيء و أنّه كان على كلّ شيء محيطًا

ان يا عبد اذا وصل اليك لوح البقاء قم عن مقامك ثم استقبله بخضوع حسن ثم خذه بأيديك و ضعه على رأسك و

قل

يا الهى اشهد حينئذ فى موقفى هذا بأنك انت الله لا اله الا انت و انّ نقطة الأولى لظهورك و بروزك و سلطنتك و كبرياتك و به اشرفت شمس مواهبك على العالمين جميعا و اشهد انّ الذى ظهر بالحقّ باسمك الأبهى عن افق الأعلى أنّه لبهاتك فى ملكوت الأسماء و ضياتك فى ارض الانشاء و عزّك و سلطانك و قدرتك لمن فى ملكوت الأمر و الخلق و به تمّت نعمتك و ظهر برهانك و لاح وجهك و نصبت رايات امرك على اتلال عزّ منيعا

ثمّ اقرأ ما نزل فى اللّوح ثمّ تفكّر فيه و بما نزل على التّبيين و المرسلين لتكون فى امر ربك بصيرا و اذا وجدت رائحة القدس عن لوح الله و اثره اذا غسّل نفسك فى ماء الطّهور عمّا جرى من عين هذا الكافور هذا السّلسيل الذى جعل الله معينه قلم امره و اظهر منه ما يطّهر به افئدة كلّ عارف عليما ثمّ انقطع عن كلّ من فى السّموات و الأرض و كن منادياً بين العباد بهذا اللّوح الذى ظهر و اشرق عن افق اصبع عزّ قديما و كن صائحا فى البلاد و مبشّرا للّذين هم آمنوا بآيات الله و برهانه و مندرأ للّذين هم كفروا بهذا الفضل الذى كان عن سحاب الأمر منزولا ثمّ اشتعل فى نفسك بنار التّى اشتعلناها فى رضوان تلك الكلمات لتشتعل بها اللّذين هم كانوا من برودة الأوهام مخمودا قل يا قوم فأنصفوا فى انفسكم ان تحتجوا عن هذا الوجه بأى وجه تتوجّهون و ان تمنعوا ذواتكم عن حرم القدس فبأى حرم تقصدون اليوم اذا تبيّنوا يا ملأ البيان لا فونفسى الرّحمن لم يكن عندكم من مأمّن و كان الله على ذلك عليما أ تؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون بمعناها و منيعها و منزلها فوا حسرتا عليكم بما اعرضتم عن جمال القدم و اقبلتم الى هياكل ظلم موهوما كذلك الهناك بالحقّ و ارسلنا اليك ما تقرّ به عيناك و تكون مستبشرا فى نفسك و متذكّرا بذكر الله فى كلّ اصيل و بكورا اياك ان لا تصبر فى نفسك اقلّ من أن ثمّ استقم على امر مولاك و كن على صراط ربك على الحقّ مستقيما قل تالله الحقّ قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و به رفعت سحاب الفضل و اثمرت سدرة الجود و غرّدت الورقاء و صاح ديك العرش و قامت الأرواح و اهتزّ كلّ عظم رميما انتم يا ملأ البيان دعوا ما يمنعكم عن التّقرّب الى الله ثمّ توجّهوا الى هذا الفضل الذى كان على العالمين محيطا

ان يا اسمنا الأحمد أنا اعطيناك فى هذا اللّوح قوّة من لدنا ثمّ اثرا من عندنا ليؤثّر قولك فى العباد ان تكون منقطعا عن كلّ من فى السّموات و الأرض و متوجّها الى شاطئ قدس مبروكا قم باستقامة الكبرى ثمّ اسق الناس من هذا السّلسيل الذى اعطيناك فى كؤوس تلك الكلمات ليجذبهم الى سماء عزّ مرفوعا و ان وجدت نفسك مستطيعا خذ القلم بأمر من لدنا ثمّ اكتب مالقى الرّوح على فؤادك فى اثبات هذا الأمر تالله الحقّ اذا يؤيدك روح الأعظم من لدنا و كذلك كان الأمر مقضيا و لا تمنع نفسك عن هذا الفضل ان اتبع امر الله و حكمه لتكون من البالغين فى أمّ الكتاب من قلم الأمر مسطورا و الرّوح و العزّ و البهاء عليك و على اللّذين هم اتبعوا امر ربك و كانوا على مقعد القدس باذن الله موقوفا

\*\*\*

ح سين فى الصّاد

هو العزيز العلىّ الحىّ الجميل

ذكر الله فى شجرة الفردوس فى شاطئ البقاء على افان العماء يمين الرّوح فى وادى المقدّس طور الجمال ان يا اهل البهّاء فاسمعون هو الذى انطق بالحقّ و انزل الآيات و ارسل الرّسل على أنّه هو الملك المقتدر المهيم القيوّم انّ فى خلق السّموات

و الارض و اختلاف النور و الظلمة و تورق الاشجار [و] جريان فلك الاحديّة على بحر النار و هبوب نسيمات القدس عن فردوس الجمال و تصريف الآيات من غمام الهويّة لآيات لقوم يتفكّرون

قل يا قوم اتقوا الله و لا تشركوا به و لا تظنّوا ظنّ السوء و لا تفتروا باصفيآته و لا تأكلوا اموال الناس و لا ترتكبوا البغى و الفحشاء ان انتم بحكم الله فى شجرة الامر توقنون هذا ما ينصحكم الروح فيما اجرى الله على قلم الاعلى فى الواح قدس مكنون ليوقنّ الكلّ بآياته فى آيامه و يستبشروا الذينهم طاروا بجناحين الانقطاع و هم من نعمة الله يستجذبون و اذا يلقي عليهم الآيات و جلت قلوبهم و تفيض عيونهم من قطرات الحمراء و هم عن نار الحبّ يشتعلون عليهم رضوان من الله و لهم الزلفى فى معارج البقاء و قدر لهم بين يدي الوجه سرّ من ياقوت البيضاء و هم عليها يتكئون كذلك نلقى عليك من الحان الهويّة لعلّ ينقطعك عن كلّ من فى السموات و الارض و يقلّبك الى جوار رحمة الله و يؤيّدك على التصرّ و يرزقك من ثمرات الخلد و يجعلك من الذينهم اهدوا بانوار الجمال و عن حياض الرحمة يشربون كذلك صرّقتنا الآيات بالحقّ و انزلنا الروح عليك لتهدّ نفسك من الشوق و تكون من الذينهم فى رضوان الوصال يحبرون

يا حرف العزّ اقرء ما رتلناه لك ثمّ احفظها ليحدث فيك روح الحيوان و يقربك الى مكنن عزّ مخزون فاعمل بما امرت ثمّ استقم و لا تخف من احد ولو يعترض عليك كلّ من فى السموات و الارض ليعثك الله فى هواء النور و يهبك ملكاً فى اسمه الاعلى و ينزل عليك من غمام الرحمة ما قدر فى لوح محفوظ و الروح عليك و على الذين كانوا لوجه الله ساجدون

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

\* \* \*

منشاد

جناب آقا سيّد حسين عليه بهاء الله

بسم الله الاقدس الابهي

ذكر الله من سدرة الثار على بقعة الثور في طور الظهور قد كان على هيكل الانسان باسم الرحمن على الحق مشهوداً ينطق في كل الاحيان بان الملك لله المقتدر العزيز المنان كذلك كان الامر من لدى الرحمن منزولاً  
يا عبد الناظر قم فانذر الذين احتجبوا قل قد اتى الرحمن بالبرهان اتقوا الله و لا تجعلوا الامر بينكم مهجوراً تمسكوا بالعروة الوثقى التي علقت بين الارض و السماء اياكم ان تتبعوا الذي كفر بالله و كان عن مكمن القرب بعيداً هذا يوم فيه خضعت الاعناق و قام المشركون بالتفاق الى ان نقضوا الميثاق و اتخذوا الشيطان لانفسهم معيناً قل لا ينفعكم شيء اليوم و لا يغنيكم عن ملك العرش ما خلق في الاكوان كذلك نطق الرحمن في هذا اللوح الذي كان بانوار الوجه منيراً قل انا نبعت من كل حرف خلقاً لا يعلم عدتهم الا الله انه كان بكل شيء عليمًا قل ءاشتغلتم بالدنيا و اعرضتم عن مالک الاسماء الى م ترقدون و لا تقومون ان ارفعوا الرؤس تالله قد اشرفت شمس الفضل من افق العدل بنور كان على العالمين محيطاً ان الذين نبذوا امر الله عن ورائهم قد حرّمنا عليهم كوثر الحيوان فسوف يجدون انفسهم في هاوية القهر و لا يجدون لانفسهم نصيراً ان افرح بلوح الله انه يذكرك في السجن حين الذي احاطته جنود الشرك ان فضله كان عليك عظيماً لا تبتئس بما يفعلون انس بذكره ثم انقطع عما سواه انه يكفيك بالحق انه كان على كل شيء قديراً لا تحزن من شيء كل ما تراه سيفنى و يبقى الملك لله الحق و الخسران للذين ما اتخذوا اليه سبيلاً كبر من معك من قبل ربك من الذين هم آمنوا و بشّرههم بما قدر لهم في لوح كان خلف حجاب العزّ مستوراً

\* \* \*

احمد

هو العزيز المتعالى القيوم

ذكر بديع من العبد الى الذى آمن بالله و كان من المهتمدين فى الواح الروح مسطورا ليسمعك نغمات الفردوس و يعلمك من حكمة التى جعلها الله فى خزائن العلم مخزوناً و يبلّغك الى مقام جعله الله فوق سرادق الأحديّة و يرزقك من ثمرات التى ظهرت من سدرة البقاء و كذلك كان الفضل عن افق الأمر مشهوداً قل يا قوم هذا عبد الله يدعوكم الى الله و يهديكم سبيل



الهدى و يلقىكم من اسرار التي كانت عن العالمين ممنوعا و يهبّ عليكم نسيمات الحيوان و يرسل نفحات الرّحمن عن مدينة التي جعله الله مقدّساً عن العرفان و كان عن انظر العارفين مستورا قل يا قوم خافوا عن الله و مظاهر امره و لا يشغلکم الدّنيا و زخرفها لأنّها سيفنى و لم يكن عند الله الا اياماً معدودا فارفعوا رؤوسكم عن مراقد الغفلة ثمّ انقطعوا عن الملك و لا تكونوا كالذين نسوا الله و طرحوا كلمات الله وراء ظهورهم و كانوا فى كتاب الأبرار باسم الفجّار مكتوبا اولئك هم الذين ضرب الله على قلوبهم اكّنة من النّار و على ابصارهم غشاوة من الغفلة بحيث اعرضوا عن جماله فى ايامه و كانوا عن نسيمات هذا الرّضوان محروما و اشتغلوا بزخارف القول كأنّهم ما سمعوا نغمات الهويّة و ما فازوا برحمة التي كانت على اجساد المذنبين محبوبا كذلك يأخذ الله الذين كفروا و اعرضوا و يغفر الذين آمنوا و اقبلوا و سيرفعهم الى مقام القرب و يسكنهم فى جوار رحمة ممدودا قل يا قوم اتّقوا الله و لا تتبعوا هواكم ثمّ ارجعوا الى الله و اتبعوا الذى يدعوكم الى الحقّ و يلهمكم كلمة التّقوى و ينصرمك بجنود الغيب و يصلكم الى مقاعد قدس محبوبا و يهبكم حياة الباقية و يسقيكم من خمر الحيوان الدّائمة و لا يريد منكم جزاءً و لا شكورا قل انّ الذين قالوا بأنّ تلك الكلمات ما نزلت على الفطرة اولئك غلبت عليهم حسدهم و كأنّهم ما عرفوا لحنات القدس و ما ذاقوا فواكه الفردوس و جعلهم الله من طينة الجعل فى قمص الانسان محشورا قل كذلك قال الذين هم كفروا مثل قولكم و اخذهم الله بذنبيهم و جعلهم فى تابوت النّار فى كفر انفسهم مسجوناً قل ويل لكم و بما اكتسبت ايديكم و تحرّكت به شفتاكم انّ روح الأحديّة يشهد بأنّ كلّ ذلك حقّ من عند الله و لم ير عين الدّهر بمثل ما نزل من لدنه و بذلك يشهد كلّ من فى السّموات و الأرض الاّ الذين تجد فى قلوبهم غلاّ من الله قل موتوا بغيّلكم سينصر الله هذا الأمر بملائكة العالين و يرفعه الى مقام لن يصل اليه ايدى المنافقين و كان ذلك عليه حتماً محتوماً و الرّوح عليك و على الذين يعبدون الله فى ارضك و كانوا على صراط الحبّ بين يديه موقوفاً ١٥٢'

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

هذه مدينة الرضا فادخلوها يا ملاء الراضين ثم استبشروا بأنوار الله الملك المهيمن العزيز الحكيم

بسم الذي لا اله الا هو و برينا العلي الاعلى

ذكر رحمة الله عبده بالحق ليفتخر بذلك في ملا العالمين و يشكر ربه في كل حين بما تمت نعمته عليه و على اهل السموات و الارضين و هذا من كتاب يذكر فيه ما يقرب الناس الى ساحة قدس مبين و يشهد بأنه لا اله الا هو و كل عباد له و كل اليه لراجعين مثل الذين يسمعون نغمات الله ثم يتبعوها كمثّل نور يستضيء من نور الله العزيز القدير كذلك فاشهد من بلور الذي يشتعل منه النار حين الذي يقابل الشمس و هذا ذكر من لدنا للذاكرين قل يا ملاء الأرض لو تقدسون انفسكم و ارواحكم لتجدوها الطف من البلور و هذا لحق يقين و ان تقابلوها بالله بارئكم لتطبع فيه من كلمة الله المهيمن القديم و تحدث فيها نار القرب و بها تستضيء ابدانكم و اجسادكم و كل ما لكم و عليكم بحيث توقد في شجرات انفسكم مشاعل الحب و بها تحترق حجابات التي حالت بينكم و بين انوار الوجه و كذلك نعلمكم سبل التقوى لتكونن من العارفين قل لو تبقى في قلوبكم رايحة الفناء فيما يكون متعلقاً بالدنيا و زخارفها لن تجدوا رايح البقاء عن قميص قدس منير فاتبعوا يا ملاء الأرض ما امركم الله و لا تختلفوا فيما حدّد في الكتاب ثم تمسكوا بعروة الله المقتدر العزيز الحميد و ان هذا لوح فيه تنطق الورقاء بلحنات البقاء و تلقى عليكم ما هو خير لكم عن كل ما قدر في ممالك الروح و فيه هدى و ذكرى للمؤمنين و كذلك يختص الله برحمته من يشاء و ينزل عليكم من سماء العز فواكه عز بديع

قل يا اهل الأرض قد اضاء مصباح النور في زجاج القدس و استضاء منه اهل ملا البقاء اتقوا الله و لا تحتجبوا عنه و لا تكونن من المحتجبين و قد صنعت فلک الله بأيدي ملائكة الفردوس فتمسكوا بها يا ملاء البيان و هذه لخير لكم عن كنوز الأرض و ما كنز فيها من جواهر عز منير و قد ارتفعت شمس الجمال في وسط الزوال و انتم رقداء على فراش الغفلة و منعمت عن هذا الفضل الذي ما ادركه عيون المقرئين اتقوا الله ثم اسلكوا سبل الرضا في ايام الله المقتدر العزيز الحميد و ان لن تعرفوا سبيله انا نعلمكم بالحق بحرف مما اعطاني الله لتكون الحجة بالغة على كل من في الملك اجمعين

فاعلموا بأن للرضا مراتب لا نهاية له و انا نعلمكم بما يجري الله من قلمي و هذا يكفيكم عن ملك الأولين و الآخرين و من يريد ان يسلك سبل الرضا ينبغي له بأن يكون راضياً عن الله بارئه فيما قدر له و بما جرى من قلم علي بالحق و بكل ما حدّد من عنده على الواح قدس حفيظ و بأن يكون راضياً عن نفسه و هذا لن يمكن لأحد الا بعد انقطاعه عن كل من في السموات و الأرض ان انتم من العارفين لأن الانسان لو يرتكب في نفسه اقل من ذر من الفحشاء لن يرضى عن نفسه و هذا ما شهدناكم بالحق لتكونن من الراضين و بأن يرتقى الى مقام يكون الشهد و السم عنده سواء لأن كل ذلك يقدر من مقتدر قدير و لو ان واحد يعبد الله في الأزل الأزال و يكره في نفسه بما يمسه من البأساء و الضراء لن يكتب اسمه في الألواح باسم الراضين من قلم قدس منير لأن الذين يقرؤون في انفسهم بحب الله ثم يجزعون من البلايا في سبيله لن يصدق عليهم حكم

الرّضا و هذا ما نلقى عليكم بالحقّ لتكوننّ في الحبّ من الرّاسخين و كيف يمكن بأن يدعى احد في قلبه محبّة الله ثمّ يكره عمّا ينزل عليه من محبوه العزيز الحكيم و بأن يكون راضياً عن احبّاء الله في الأرض و يخفض جناحه للمؤمنين لأنّه لو يستكبر على الذين هم آمنوا كأنّه استكبر على الله و نعوذ بالله عن ذلك يا ملاً المخلصين و من رضى عن الله ربّه يرضى عن عباده الذين هم آمنوا به و بآياته في يوم الذى انصعقت فيه كلّ من في السّموات و الأرض لأنّ رضآء العبد عن بارئه لن يثبت الا برضائه احبّاء الله الذين انقطعوا اليه و كانوا من المتوكّلين فارتقب يوم ينفخ فيه الصّور و تغنّ فيه الورقآء و يفتح ابواب الرّضوان و يأتي الله بأمر بديع اذا فاسرعوا اليه يا ملاً البيان و لا توقّفوا اقلّ من آن و هذا من اصل الرّضا لا تختلفوا فيه يا ملاً المقرّبين حينئذ تجدون نسايم الرّضا عن مشرق القدس و تأخذكم غلبات الشّوق و تقلّبكم الى مقعد عزّ امين

اياكم يا معشر البيان لا تصبروا في انفسكم و لا تحتجوا عن جمال الله العزيز الحميد فوالله قيامكم بين يديه مرّة واحدة لخير عن ملك السّموات و الأرضين ولكن انك انت يا ايها السّالك الى الله فاستبشر في نفسك لأنك وصلت في مدينة الرّضا و كنت الى ميادين القدس لمن السّالكين و انا حينئذ نشهد لك بأنك طيّرت في هوآء الرّضا و تجنّبت عن جنبك و تقرّبت بجنب الله العزيز الكريم و هاجرت عن ديارك و سافرت الى الله حتّى وردت في بقعة التي تزورها اهل سرادق الخلد في بكور و اصيل فطوبى لك و لمثلائك الذين وفقهم الله بالورود في شاطئ البقاء يمّ قلزم الحمراء و سمعوا نعمة الله من ورآء حجاب القدرة و زاروا بقعة التي تطوف في حولها سدرات السيّآء و تخلع فيها التّعال كلّ من دخل في قميص الوجود من الأوّلين و الآخرين ثمّ اعلم بأنّ حبّك ربّك هذا رضآء الله عنك و رضائك به و هذا من شريعة التي شرع عن يمين حكمة الله و لن يتغيّر بتغيير نبىّ و لا بتجديد رسول بل كلّ يأمرون النّاس بهذا و هذا من وداعة الله في قلوب المخلصين و هذا ما يكفيكم عن دونه و من ورد في هذه الشّريعة الجارية لن يترك حرفاً من الكتاب و لا يرضى الا بما رضى الله له و كذلك نفصل لك الآيات بالحقّ لتكون من الموقنين و انك اذا حبيبت روحك بنغمات الورقآء و جدّدت هيكل سرّك بقميص البقاء فارجع الى بيت الله في ارضك و كن مبشراً من لدنا على الذين هم كانوا بفرح الرّوح لمن المستبشرين و ذكّرهم بآيات الله و كن كنسايم الرّبيع على اهل ديارك ليجدّد بها انفسهم و ارواحهم و هذا ما نامرك بالحقّ ان كنت من المستمعين و لن تقدر على ذلك الا بأن تقبل الى الله بكلّك و تكون معرضاً عن كلّ ما في ايدى الخلق اجمعين و انك اذا جدّدت في نفسك لتقدر ان تجدّد النّاس و هذا ما تعظك الورقآء بالحقّ لتكون من المحسنين الذين سبقتهم الهداية من الله و ذاقوا حلاوة الحبّ و شربوا عن عيون التي تفجّرت عن جهة عرش عظيم

ثمّ ذكر من لدنا كلّ من آمن بالله و آياته في ارضك ثمّ الذين هاجروا الى الله و دخلوا في جوار الله العزيز الكريم و منهم حرف الكاف الذي سبق في الفضل و نذكره حينئذ في الكتاب بربوات المقدّسين و منهم حرف القاف الذي هاجر الى الله في ايامه و كان من المتّقين و كذلك حرف الهآء الذي هاجر ثمّ رجع باذن من لدنا و كان في بحر الحبّ لمن المتغمّسين و منهم حرف الرّآء الذي سمع نغمات الورقآء و دخل في ظلّ الله العزيز العليم و منهم الذين هاجروا و رجعوا و ما اذكرنا اسمائهم و كلّ بلغوا في الفضل مقاماً ما لا يدركه كلّ الخلايق اجمعين فسوف يظهر الله عليهم ثمرات اعمالهم و يطيرون بأجنحة الياقوت في رضوان قدس كريم و منهم الذين سافروا بقلوبهم و كتب اسمائهم من القلم القدرة على ارواح عزّ منيع و سيفتح الله على وجوههم ابواب الفردوس و يدخلون فيها بسلام و رحمة من لدنا و يكوننّ فيه لمن المحجرين فوالله لو يظهر على اهل السّموات و الأرض اقلّ من ان يحصى عمّا قدر للذين سافروا و هاجروا الى الله ليسرعنّ كلّ بعيناهم و رؤوسهم الى شاطئ قدس بديع ولكن احتجوا كلّ بما اكتسبت ايديهم في زمن الله و كانوا قوم سوء اخسرين قل يا ملاً المؤمنين فاصبروا بما جرى عليكم و لا تجزعوا عمّا مسّتكم من البأسآء و الضّرآء فسوف يوفّى اجور الصّابرين سيمضى الدّنيا و اهلها و كلّ يرجعون الى مقرّهم في النّار و لا مفرّ لهم من نقمة الله القاهر الغالب العزيز القدير

قل يا ملأ الأرض اما تشهدون تغيّرات الملك و تبدّلات الأرض بحيث ما يمضى من آن الآ و قد يتغيّر فيه اكثر الأمور  
فبأى شىء اطمانت قلوبكم و نفوسكم فويل لكم و بما علمتم فى الحيوه الباطله و انكم اقبلتم الى انفسكم و اعرضتم عن الذى  
خلقكم و رزقكم و كان عليكم ارحم من كلّ رحيم قل فوالله ما انتم الا كمسافر فى ظلّ شجرة و لا بدّ ان تزول و لا تطمئنّوا به  
و بما يفنى فاطمئنّوا بما لا يأخذه الفناء و يكون باقياً ببقاء الله الباقي الدائم العزيز قل هل وجدتم اصباحكم بمثل ليالبيكم او  
شبابكم بمثل مشيبيكم كلّ ذلك ذكرى لكم يا ملأ المسلمين و ما قدرت الاختلافات فى كلّ شىء الا بأن يذكركم بفناء  
انفسكم لئلا تلتفتوا اليها و لا تكوننّ من المتمسكين فتمسكوا بحبل الله ثم اعتصموا بعروة البيان و هذا ما قدر لكم من اصبع  
عزّ قويم كذلك علمناكم جواهر العلم و عرفناكم بدابع الحكمة و القيناكم حقايق العرفان و اشهدناكم سبل الفردوس لعلّ تطمئنّ  
به قلوبكم و قلوب العارفين و الحمد لله ربّ العالمين و الرّحمة عليكم يا ملأ البيانيين اذا أحبّ ان انقطع عن كلّ الأذكار و  
انادى ربّى بنغمات الّتى تجتذب منها افئدة الموحّدين

فسبحانك اللهم يا الهى فأرسل على محيبيك ما تستريح به قلوبهم و تسكن به نفوسهم ليذكروك فى الجهر كما يذكروك  
فى السرّ و هذا عند قدرتك المحيطة لسهل يسير ثم ارتفع يا محبوبى اعلام نصرک و انتصارک على اهل مملكتك ليجمعوا فى  
ظلّ عنايتك هؤلاء المتفرّقين الذين تفرّقوا فى ديارك و تشتّتوا فى بلادك و لن يجدوا لأنفسهم مأوى الا اليك و لا مهرباً الا بك  
و لا ملجأ الا منك فاجمعهم فى ظلّ شجرة عنايتك ثم اكرمهم بفضلك و انك انت اكرم الأكرمين و انت تعلم يا محبوبى  
كيف فعلوا اعاديك بأحباّتك بحيث اخذوا منهم كلّ ما اعطيتهم بجودك و وردوا عليهم ما لا سمعت اذن احد من قبل و ما  
ترك من ارض الآ و قد سفك فيها دمائهم و ما بقى من حطب الآ و قد احترقت به اجسادهم و كم من صغير يا الهى بقى من  
دون كبير و كم من امّ يضحّ لابنها و كم من ابن ييكي لأبيه و انت احصيت كلّ ذلك و كنت عليهم لشهيد و انك انت يا  
الهى تشهد و ترى كيف احاط الظلم ارضك و ديارك بحيث لن يشهد من احد آثار العدل و كلّ اتبعوا الشياطين و كاد ان  
يصل الأمر الى مقام يرتفع عن الأرض اسمك و آثارك و كلّ اتخذوا لأنفسهم الهة من دونك و انك تكون على ذلك لعليم  
خبير و احاطت كلّ اهل ارضك ظلمات الغفلة بحيث لو يذكر احد من عبادك اسمك ليستهزئوا عليه و بذلك احترق قلبى و  
اكباد الموحّدين فوعزّتك يا محبوبى لن اجد احداً من عبادك على سبيلك و لن استنشق منهم رايح حبّك و كلّ اتخذوا الدّنيا  
لأنفسهم وليّاً الا الذين هم رجعوا اليك و كانوا من الرّاجعين و فى كلّ الأيام يا الهى اعاشر مع العباد و اشاهدهم فى غفلة عنك  
بحيث يتوجّهون بكلّ وجه دون وجهك المنير و بكلّ مدينة سوى مداين عزّ ربوبيّتك كأنك ما خلقتهم و ما رزقتهم و كذلك  
وجدنا الأمر بين هؤلاء المشركين و وصلت الذلّة الى مقام لن يقدرُوا احباّتك ان يذكروك و لو يريدون ان يقرؤوا كلماتك يخنقون  
فى اماكنهم و بذلك استدمت قلوب العاشقين و لو تقبل يا الهى هذه الأمور على نفسك فوا حسرتاه على اصفياّتك فى ارضك  
كيف يسمعون من اعدائك ما لا ينبغى لشأنك فيا ليت كلّهم يعمون و ما يشهدون و يصمّون و لا يسمعون ما لا يليق لجمالك  
المنير و انك لو تدعهم على تلك الحالة فوعزّتك لينعدم آثار سلطنتك فى مملكتك و تنهدم ارکان حكومتك فى ارضك و  
يمحى اسمك و رسمك بين الخلق اجمعين فيا الهى و محبوبى لا تمهلهم بعد تلك الأمور فأنزل عليهم ما يقلبهم اليك ثم ارتفع  
هذا الصبىّ الذى قام عليك بتمامه ثم الذين هم اتبعوه فى هواه لتطهر ارض تقديسك عن هؤلاء الكافرين و انى يا الهى اعلم  
بانك اردت ذلك فى كلّ عامك ولكن ما جرى عليه لظهور بدانتك و هذا لحقّ يقين اذاً فأنزل عليه يا الهى من قضاياك المشيئة  
و احكامك النافذة الّتى لن يردها البداء و لن يغيّرها الهواء ثم اثبت يا محبوبى هذا على الواح عزّ حفيظ و كتاب قدس حكيم  
الذى لن يأخذه المحو و لن يرجع اليه حكم الحكّ بل ثبت فيه الأمور من قلم حكم قدير ثم قدر بعده يا الهى ما هو خير  
لعبادك و بيدك الخير كلّه و انك انت الحاكم القاضى العالم المعطى الحكيم الى متى يا الهى تصبر على اعادى نفسك  
فوعزّتك قد بلغت فى الحكم الى مقام الذى شكّوا عبادك فى بدابع قدرتك بل ايقنوا دونها بعد ايقانى بانك انت المقتردر على

كلّ شيء و أنّك انت اقدر الأقدارين و انت تعلم بأنّ جزعى لم يكن على نفسى و لا على ذلّة محيبيك بل لمّا اشاهد بأنّ الكلّ اعرضوا عنك و عن جمالك و اتخذوا آياتك سخرياً لذا تحرق كبدى و يضحّ سرى و تبكى عيني و أنّك تعلم ما فى نفسى و أنّك على كلّ محيط اذاً يا محبوبى فاغفر عنى و عن جريرتى التى ارتكبت بين يديك لأنّ ذكرى اياك خطيئة لا يعادلها شيء فى الأرض و السّماء ثمّ اغفر ابواى و احبائى و عشيرتى و اقربائى و أنّك انت ارحم الرّاحمين ثمّ اغفر الذى سرع اليك و ورد عليك ثمّ عن ابواه و لا تأخذهم يا محبوبى بجريراتهم و خطيئاتهم و ارحمهم و تجاوز عنهم و أنّك انت ارحم الرّاحمين و اكرم الأكرمين

\*\*\*

قائمين

قد نزل لعبد الله آقا بابا ليقرأ آيات ربّه و يكون من الفائزين

هو العليّ الأعلى

ذكر رحمة ربك عبده ليكون من المتذكّرين و تقرّ من اثر الله ربّه عيناه و يكون من الذينهم فازوا بعرفان الله و مظهر نفسه و ما منعهم منع الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا من الغافلين ان يا عبد نور بصرك من آيات ربك و قلبك بذكر اسمه العليّ العظيم و لا تحرم نفسك عن فضل الذى سبق الممكنات و كان ان ينتظر ظهوره هياكل الأمر فى قرون الأتولين قل أنّه قد ظهر على هيكل الانسان فتبارك الله مظهر هذا المنظر الكريم اياك ان لا يحزنك شيء و لا يمنعك امر عن سبيل الله المرتفع المستقيم و لا تلتفت الى الدنيا و ما خلق عليها ثمّ ابتغ ما قدر عند ربك و أنّه يكفيك و يكفى العالمين ان اشرب كوثر الحيوان من عين التى جرت فى هذا الرضوان ليجذبك الى وجه ربك و أنّه لهو العزيز الكريم أنّه لن يمنع نفساً من بدائع فضله و لن يقطع عن العباد امطار رحمته أنّه ما من اله الا هو يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد كذلك نزل الأمر من سماء القدم لتتبع امر ربك و تكون من المحسنين انّ الذينهم كانوا فى غفلة عن لقاء ربهم و اعراض عن جماله اولئك لن يرحمهم الله فى الدنيا ابدًا و فى الآخرة لهم عذاب عظيم فسوف يرجعهم ملائكة العذاب الى مثاهم فيئس مثنوى المعرضين كذلك فصلنا لك الآيات و صرفناها فضلاً من لدنا عليك لتكون من الشّاكرين و الرّوح و البهَاء عليك و على عباد الله المخلصين

\*\*\*

۱۵۲'

هو الله تعالى عظم شأنه و عزّ اقتداره

ذكر قلم و مداد قبل از نگارش حروف و الفاظ ذكر مالك ايجاد بوده و خواهد بود و بعد فرزند عزيز ميرزا مصطفى هميشه از كوثر ذكر محبوب يكتا بنوشى و بيادش از عالم و عالميان فارغ و آزاد باشى مكتوبت كه مدلّ بر خلوص و حبتّ لله بود رسيد و سبب روشنى و خوشى دل و دیده گردید چه كه هر ذكرى كه بذكر دوست مزین است او بمثابة شمع است در انجمن خوشا بحال آنان كه جميع اذكار و افكار و اوراد و اعمال و افعالشان امروز لله و لحبّ الله و لخدمة الله واقع شده و ميشود اى عزيز جان و روان از اله جاودان بطلب كه بآنچه لايق و سزاوار امروز است فائز شويم و آن اينست كه خود و غير خود را بكلى

فراموش نمائیم و بصد هزار تن و صد هزار جان بخدمت بایستیم و اول خدمت تطهیر قلب و بصر و سمع و فؤاد و جمیع ارکانست از آنچه لایق نبوده و بعد که بعنایت حیّ قدیم باین مقام عظیم رسید آن وقت سزاوار است کمر خدمت بندد و در صفّ بندگان ایستد ای نور چشم چشم عالم باز و یک چشم باز مشهود نه چه که مقصود از بازی دیدن و شناختن است و آن مثل اکسیر نایاب الاّ الدّین اخذتھم ید فضل ربّنا العزیز الوھّاب ای عزیز جان نمیدانم قلم را سکر حبّ مالک قدم اخذ نموده که باین اذکار پرداخته و یا کاتب آتش حسرتھای این ایّام را که بما ینبغی فائز نشده میخواید بماء این اذکار تسکین دهد سبحان اللّٰه سبحان اللّٰه نعم ما قال وصف این هجران و این خون جگر الی آخر باری آنچه از لباس طلب نموده بودی ارسال شد انشاء اللّٰه بخوشی و خوبی و خرّمی و نیک‌نامی پیوشی و بدری نه این یک جامه را بلکه جامه عالم را ای مصطفی از لسان مالک اسماء باین اسم نامیده شدی این امه و آن عزیز از ربّ بی‌مثل و نظیر بکمال ذلّت و عجز و ابتھال میطلبیم که بآنچه از برای پاکان درگاهش مقدر فرموده ترا بآن موفق دارد انّھو المعطی الوھب العزیز الحکیم

امه حرم صاحب

حال نوبت خادم است که نزد آن مخدوم مراتب حبّ و وداد اظهار دارد اگرچه بظاهر از نظر رفته قسم بمرّبی کل که هرگز از دل نرفته و نخواهی رفت و از تمام دل و جان و زبان از پروردگار عالمیان مسئلت مینمایم که بزودی بمقام قرب قدس فائز شوی و از کأس وصال بیاشامی بیا بیا که گوشها از برای اصغای حکایتھایت مستعدّ گشته و هوشها از پیشاپیش آماده هر چه زودتر آئی دیر است و هر چه پیشتر آئی دور سرمست باده طهور میگوید وقت از دست رفت فرصت از دست رفت سال رفت و ماه رفت شبانگاه و صبحگاه رفت و هنگام اصغای کلمه ارجعوا نیامد فآه آه ثمّ آه آه اذا اxtm القول بلا حول و لا قوّة الاّ باللّٰه

خادم

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

بیرجند

جناب احمد الّذی فاز

هو الغفور الرّحیم

ذکر من لدنّاً لمن قصد المقام الأعلى و قطع البرّ و البحر الی ان ورد فی قبه نورآء المقام الّذی ارتفع فیہ ندآء مالک الأسمآء و فاطر السّمآء لعمر الله دخل و فاز بما کان مذکوراً فی الکتب و مسطوراً من القلم الأعلى فی الزّبر و الألواح یا احمد ان احمد الله بما آیدک و وفّقک و رزقک لقائه الّذی لا یعادله ما فی الملکوت و لا ما فی الجبروت یشهد بذلك لسان الرّحمن فی ملکوت البیان نشهد أنّک حضرت و سمعت و عرفت ما منع عن عرفانه اکثر العباد قد انزلنا لکلّ من ذکرت لدى الوجه لوحاً شهد بفضل الله و عنایته طوبی لک و لکلّ عبد ما منعه ظلم الّذین کفروا بالمبدآء و المعاد قد اریناک افقی و اسمعناک ندائی و آیدناک علی عمل خضعت له الأعمال لا تحزن عمّا ورد علیک قد ورد علینا فی سبیل الله ما صاحت به الصّخرة و ناحت به الأشجار انا کنا معه حین صعوده لعمری قد استقبله الملائة الأعلى و وجدوا منه عرف ربّه الأبهی كذلك قضی الأمر من لدى الله ربّ الأرباب أنّه وفی بميثاق الله و عهده و شهد بما شهد الله قبل الأشياء أنّه لا اله الا هو الواحد المختار النور المشرق من افق سماء الفضل و التّفحة المتضوّعة من قميص مطلع العدل علیک یا من آمنت بالله و آیاته و هاجرت فی سبيله الی ان فزت بما کان مکنوناً فی علم الله و مسطوراً فی کتبه یشهد بذلك من عنده امّ الکتاب نشهد أنّک سمعت الندآء و اجبت مولاک و اقبلت الیه رغماً للّذین نبذوا الآيات ورائهم و کفروا بالله اذ اتی بقدره و سلطان علیک بهائی و بهآء من فی ملکوتی و بهآء من فی سرادق عظمتی و بهآء کلّ مستقیم ما اضعفته قدرة الأمراء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ الأرضین و السّموات

یا احمد حمد کن محبوب عالمیان را ترا مؤید فرمود بر آنچه در کتابش مذکور و از قلم اعلی مسطور در اول ورود سجن غصنی از اغصان را فدا نمودیم لأمر ما اطّلع به الا الله ربّک دنیا قدری نداشته و ندارد و آن غصن در اول جوانی جان را نثار نمود و قصد مقام دیگر فرمود قسم بآفتاب افق معانی اگر اقلّ از سمّ ابره مقام ابنک الّذی سعد الی الله ظاهر شود کل از فرح منصعق شوند عالم را از برای امم غافله باید گذاشت مقامی که کلّ اشیا بر فنای او شهادت داده‌اند قابل توقّف نبوده و نیست مخصوص ارواح مجردة مطمئنّة طاهره در کلّ حین ارادة طیران دارند ولكن بمقتضیات حکمت بالغه چند یومی را صابرنند الأمر بیده و الحکم فی قبضته محزون مباش حقّ با تو بوده و هست بکمال فرح و سرور این ایام فانیه را بخدتم حقّ مشغول باش أنّه یقول الحقّ و یهدی السبیل و هو العزیز الجمیل دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار الواح موعوده با جناب امین یعنی ابوالحسن علیه بهآء الله ارسال شد انشاءالله اهلش باو فائز شوند و از بیان رحمن کوثر حیوان بیاشامند طوبی لک و نعیماً لک امروز یوم حزن نیست وقت را از دست مده ذکرت در ساحت اقدس بوده و هست وصیّت مینمایم اولیای خود را بحکمت با ناس غافل مدارا نمائید رحمت حقّ سبقت گرفته بر غضبش بمقتضا تکلم کنید ناس بمثابه ارضند بعضی جزو و

بعضى مبروك اگر اراضى طيبه يافت شود غرس نهال معانى و بيان جاتز والا الصمت اولى البهآء الظاهر اللآئح المشرق من افق سمآء عنايتى عليك و على اوليائى الذين تمسكوا بحبلى المتين

\* \* \*

احبآء الله فى فاران

هو الذآكر العليم

ذكر من لدنآ عباد الذين ذكرت اسمائهم لدى المظلوم الذى سجن فى هذا الحصن المتين يا حزب الله فى فاران انا ذكرناكم من قبل بما لا تعادله الاشياء كلها يشهد بذلك مولى الورى فى هذا المقام الرفيع اياكم ان تمنعكم ضوضآء اهل البيان عن ربكم الرحمن او تحجبكم حجابات كل عالم بعيد انا سمعنا ندائكم اجيناكم بهذا الكتاب المبين انه يرى ما تعملون و يسمع ما تقولون و هو السميع البصير قد حضر كتاب فى السجن و فيه اسمآء الذين اقبلوا الى افقى المنبر

يا محمد اسمع الندآء المرتفع فى هذا المقام الأعلى من سدره المنتهى انه لا اله الا انا الفرد العليم الخبير كن ناطقآ بنائى و متمسكآ بحبلى و متوجهاً الى وجهى و متشبثآ بهذا الثبأ العظيم الذى بشر به الكليم فى طور العرفان و الروح فى بيدآء الاشتياق و الحبيب بين اليشرب و البطحاء كذلك قضى الامر من لدن امر قديم

يا على طوبى لنفس فاز بذكر قلمى الأعلى فى ايامى و وجد عرف قميصى اذ توضع بين العالم انه من اهل السفينة الحمراء فى كتابى المبين انا نوصيك و الذين آمنوا بالعمل الخالص و بما ينبغى لنسبتكم الى الله العزيز الحميد يا خليل قد اتى الجليل بسلطان لا تقوم معه جنود السموات و الارضين انه يشرك و الذين آمنوا بما قدر لكم امراً من لدنه و هو المقتدر العليم الحكيم

يا رضا قد ذكرك مولى الاسماء فى هذا المقام الأعلى اشكر ربك بهذا الفضل المبين انه ذكرك بما لا يعادله شىء من الاشياء يشهد بذلك لسان الله المقتدر القدير قل

الهى الهى لا تدعى بنفسى و لا تجعلنى محروماً عن نفحات وحيك و لا ممنوعاً عن باب فتح على وجوه من فى الارض و السماء و لا تخيبنى عما قدرته لأصفيائك الذين وفوا بعهديك و ميثاقتك و عملوا بما امرتهم به فى كتابك العظيم نسأل الله ان يقربك اليه و يوفقك على الرضآء فى هذا الظهور العزيز البديع

يا فتحلى هذا يوم فيه جرى النهر و ماج البحر و اتى الأمر بسلطان مبين ضع ما عند القوم و قل تالله ما عنده خير عما عندنا يشهد بذلك كل عارف بصير هذا يوم فيه انار افق البيان بنير العرفان و غرّدت الحمامة على الأغصان انه لا اله الا انا المقتدر العليم الحكيم خذ كتاب الله بقوة من عندنا و لا تكن من الغافلين انا نوصيك و الذين آمنوا بالأمانة و الديانة و العقبة و الصفاء ان ربك هو الناصح الخبير

يا درويش خدا قد ارسلنا اليك من قبل و فى هذه السنة لوحاً لاح من افقه شمس عناية ربك الكريم احمدى الله بما ايدك على الاقبال و هداك الى صراطه المستقيم و انزل لك ما يغنيك عن كل كتاب و يذكرك بما ينبغى لأيامه اشكرى ربك بهذا الفضل المبين

يا حزب الله نداى طير عربى و تغرّدت او را اصغا نموديد حال بلسان پارسى اصغا نمايد انه يقرّبكم اليه و يهديكم الى الصراط و ينجيكم من عذاب اليم انا ذكرناكم فى الواح شتى و ايدناكم على الاقبال الى هذا الأفق المنير اياكم ان يمنعكم



شیء من الأشیاء عن الله مالک الأسماء او تخوّفکم سطوة الظالمین از اول يوم الى حين قلم اعلى مکث نمود و راحت نیافت و حقّ جلّ جلاله را بحرکت خود و ذکر خود نصرت نموده و چون رایات نصرت الهی در بعضی بلاد مرتفع اهل بیان از خلف حجاب بمحاربه قیام نمودند لعمر الله گفتند آنچه را که عین الله گریست و لسان الله نوحه نمود یا حزب الله نفوس مشرکه ابدأ با ما نبوده و از این امر آگاه نه معذلک مفتریاتی ترتیب داده‌اند و قصد مقصود عالمیان کرده‌اند و بکمال جدّ و اجتهاد در اضلال نفوس ساعی و جاهلند نسأل الله ان يعرفهم مقاماتهم و يرجعهم الیه انه هو السامع المجیب

اینکه اراده زیارت بیت نمودید نزد مظلوم مقبول و محبوبست ولکن اگر بروح و ریحان واقع شود و مغایر حکمت نباشد بگو یا قوم اول امر عرفان حقّ جلّ جلاله و آخر آن استقامت و بعد تطهیر مال و ما عند القوم بما امر به الله بوده لذا باید اول حقوق الهی ادا شود و بعد توجّه بیت محض فضل این کلمه ذکر شد و از حقّ میطلبیم جمیع را مؤیّد فرماید بر خدمت امر بشأنیکه این دو یوم فانی و زخارف فانیه حایل نشود و از توجّه و اقبال بازندارد یا اولیاء الله هناك ندا در کلّ احیان مرتفع و قلم متحرّک و لسان ناطق که شاید عباد افسرده از نار کلمه علیا مشتعل شوند و بافق اعلى توجّه نمایند هر نفسی فائز شد او بخیر ابدی فائز است و بحیات قدمی مزین طوبی له و له حسن مآب البهآء المشرق من افق سمآء ملکوتی علیکم و علی من یسمع ندآء الله ربّ الأرباب

\*\*\*

جناب ابن ابهر علیه بهآء الله مالک القدر

هو المشفق الکریم

ذکر من لدنا لمن اجذب العباد ببيان ربّه الرّحمن و نطق امام الوجوه بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد انجذبت الأشیاء من ندآء مالک الأسماء و القوم لا يعرفون قد ترکوا ما امروا به و ارتكبوا ما نأح به الملاء الأعلى و الذین طافوا البيت فی کلّ اصیل و بکور کن ناطقاً بذكر ربّک و قائماً علی خدمة امره و مقبلاً الی افقه و متمسکاً بحبله الممدود کذلک اظهرنا لآلئ العرفان من صدف البیان طوبی لمن شهد و رأى و ویل لكلّ غافل محجوب البهآء المشرق من افق ملکوتی علیکم و علی الذین سرعوا اذ سمعوا ندآء الله مالک الوجود

\*\*\*

هو التّاطق المبین الخبیر

ذکر من لدنا لمن اقبل الی الله ربّ العالمین و حضر کتابه فی السّجن الأعظم و فاز باصغآء المظلوم اذ کان بین یدی الغافلین یا محمّد قبل علی ان استمع الندآء من شطر الکبریآء عن یمین البقعة الثّورآء من سدرة المنتهی انه لا اله الا انا العلیم الحکیم قد سمعنا ندائک و وجدنا منه عرف حبّک اقبلنا الیک و اجبتاک بهذا الكتاب الّذی یجد منه المخلصون عرف عناية ربّهم الکریم کم من عالم احتجب بالعلوم عن سلطان المعلوم و کم من امّیّ کسر اصنام الهوی باسم مالک الوری و اقبل الی الأفق الأعلى بوجه منیر کم من عارف صار العرفان سلاسل لعنقه و منعه عن شاطئ بحر یسمع من امواجه قد تنور العالم بأنوار الظهور و اتی مکلم الطور بسلطان مبین و کم من فقیه منعه الحجاب الأكبر عن مالک القدر و کم من جاهل خرقة باسم ربّه القویّ القدیر یا

محمد قبل علی قم علی خدمه مولاک بالحکمة و البیان كذلك نزل الأمر من لدى الرحمن و الناس اکثرهم من الغافلين من الناس من اعرض عن ام الكتاب متمسکاً بما عنده من الأوهام و التماثل هذا يوم نسب الی الله فی کتب التبیین و المرسلین هذا يوم یسمع من کل شیء من الأشياء قد اتی مالک الأسماء و فاطر السماء بأمر لا تقوم معه جنود السموات و الأرضین ضع القوم بقوة ربک و ما عندهم من القصص الأولى لعمر الله أنها منعتهم عن الأفق الأعلى ان ربک لهو المبین العزیز الحکیم

قل یا قوم ان انصفوا بالله فی هذا الأمر الذى ظهر بالحق و لا تتبعوا اوهام الذين نبذوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا کل جاهل بعيد کسروا اصنام الظنون باسمه القیوم ثم اقبلوا بوجوه بیضاء الی مشرق وحی ربکم مالک الوری هذا ما ینفعکم فی الآخرة و الأولى ان انتم من العارفين هذا يوم لا یغنیکم ما عندکم من اشارات الذين غرّتهم العلوم علی شأن منعتهم عن سلطان المعلوم الذى ینادی بأعلى النداء بین الأرض و السماء أنه لا اله الا انا المقتدر العظیم الحکیم قل یا معشر العلماء ان انظروا ثم اذکروا اذ افیتم علی رسل الله من قبل و انکرتم حقّ الله و سلطانه و جادلتم بآياته و کفرتم بأمره المحکم المتین دعوا ما منعکم عن صراط الله و خذوا ما امرتم به فی کتابه العزیز ان افتحوا الأبصار لعمر الله قد ماج بحر الحیوان امام وجوهکم و هاج عرف الرحمن فی ديارکم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمین مثلکم کمثل الذى تمسک بحرف من الحروف معرضاً عن الكتاب الأعظم الذى نزل فيه اسرار ما کان و ما یكون قل تعالوا تعالوا لأنزل لکم ما عندکم من کتب الله و صحفه و ما نزل علی اصفيائی من الأول الذى لا اول له كذلك هدر طیر البیان علی الأغصان و لسان الرحمن فی ملکوت العرفان لو انتم تعرفون قل قد اخذتم القطرة و نبذتم البحر عن ورائکم ما لکم یا معشر المشرکین ان استمعوا نداء المظلوم من شطر اسمه القیوم و قوموا علی نصرة امر ربکم مالک الغیب و الشهود قل تالله ان المظلوم یدعوکم لوجه الله یشهد بذلك ما ورد علیه فی ایامه من الذين یظلمهم ناح الملاء الأعلى و بکت عیون الذين تمسکوا بالعروة الوثقی فی هذا اليوم المشهود كذلك انزلنا الآيات و صرّفناها بالحق لتشکر ربک العزیز الودود البهّاء المشرق من افق عناية مالک الأسماء علیک و علی الذين انصفوا فی امر الله سلطان الوجود

الحمد لله ان جناب باصغاء نداء مالک اسماء فائز شدند و بافق اعلى توجه نمودند نامهات رسيد و عبد حاضر لدى المظلوم ذکر نمود و باصغا فائز گشت طویبى لكلّ مقبل اقبل و لكلّ سامع سمع و لكلّ بصیر رأى الأفق الأعلى و الذروة العلیا جمیع کتب و زبر بر عظمت این امر گواهی داده و حقّ جلّ جلاله مابین ایام این يوم را بخود نسبت داده مع ذلك کل از عظمتش غافل و محجوب عجب آنکه تا حال بعضی از علمای ارض که محجوبند تفکر نمودند که سبب و علت اعراض و اعتراض علمای اعصار قبل و قرون اولی بر مظاهر احدیّه چه بوده لعمری ایشانند حجابهای بزرگ و سبحات مجلله که سبب منع ابصار خلق بوده و هستند بسیار حیف است نفسی اليوم خود را از فیوضات حضرت فیاض محروم نماید چه که آنچه اليوم فوت شود تدارک آن از قوه بشر خارج است لله بایست و لله بگو هر کلمه‌ئى که خالصاً لوجه الله از لسان ظاهر شود مؤثر است عمل امروز از سلطان اعمال در کتب الهی مذکور و مسطور جهد نما تا از اشجار خلد برین در کتاب الهی محسوب شوی و ذکرت در دفتر عالم مخلد بماند

اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید أنها آیه الهیة و جوهرة ملکوتیة التي عجز کلّ ذی علم عن عرفان حقیقتها و کلّ ذی عرفان عن معرفتها أنها اول شیء حکى عن الله موجده و اقبل الیه و تمسک به و سجد له در اینصورت بحقّ منسوب و باو راجع و من غیر آن بهوی منسوب و باو راجع

اليوم هر نفسی شبهات خلق او را از حقّ منع نمود و ضوضاء علما و سطوة امرا او را محجوب نساخت او از آیات کبری لدى الله مالک الوری محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلى مسطور طویبى لمن فاز بها و عرف شأنها و مقامها

در مراتب نفس از آثاره و لوازمه و ملهمه و مطمئنّه و راضیه و مرضیه و امثال آن از قبل ذکر شده و کتب قوم مشحون است از این اذکار قلم اعلی اقبال بذکر این مراتب نداشته و ندارد نفسی که الیوم لله خاضع است و باو متمسک کلّ الأسماء اسمائها و کلّ المقامات مقاماتها

و در حین نوم تعلق بشیء خارج نداشته و ندارد در مقام خود ساکن و مستریح جمیع امور باسباب ظاهر و باهر و باسباب مقامات سیر و ادراک و مشاهده مختلف میشود

در بصر ملاحظه نمائید جمیع اشیاء موجوده از ارض و سماء و اشجار و انهار و جبال کل را مشاهده مینماید و بیک سبب جزئی از جمیع محروم تعالی من خلق الأسباب و تعالی من علق الأمور بها کلّ شیء من الأشیاء باب لمعرفة و آیه لسلطانة و ظهور من اسمائه و دلیل لعظمته و اقتداره و سبیل الی صراطه المستقیم

یا محمد قبل علی ان اشکر الله بما اقبلنا الیک من شطر السجن و ذکرناک بذکر یدکرک به عباد مکرمون انّ النفس علی ما هی علیه آیه من آیات الله و سرّ من اسرار الله او است آیه کبری و مخبری که خبر میدهد از عوالم الهی در او مستور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آن را نداشته و ندارد ان انظر الی نفس الله القائمة علی السنن و النفس الأمارة التي قامت علی الاعراض و تنهی الناس عن مالک الأسماء و تأمرهم بالبعی و الفحشاء الا أنّها فی خسران مبین ملاحظه در جهل و نادانی قوم نما که جمیع عالمند باینکه احدی از مطلع اعراض اطلاع نداشته مع ذلك قالوا ما لا قاله الأولون ان استقم علی الأمر بقیام یجد منه کلّ ذی درایة عرف الاستقامة فی امر الله ربّ العالمین قل یا معشر الجهلاء تعالوا لننظر فی الآثار أنّها تهدینا الی سواء الصراط و تعرفنا ما کان مستوراً و تقرّبنا الی الله الواحد المقتدر العزیز الوهاب قل ضعوا ما عندکم و خذوا ما امرتم به فی الكتاب تالله أنّه اتی بسلطان لا ینکره الاّ الذین نذبوا الانصاف عن ورائهم و قاموا بالاعتساف قل تعالوا تعالوا لنریکم الشمس فی وسط الزوال اتقوا الله یا قوم و لا تكونوا من اصحاب الضلال أنّه قد اتی لنجاتکم و انزل لکم ما یقرّیکم الی الله مالک الرقاب ضعوا الغدیر تالله قد ماج البحر الأعظم امام وجوه الأمم ان اقبلوا الیه و لا تكونوا من الذین رأوا البرهان و انکروه بما اتبعوا کلّ غافل مرتاب كذلك استنّ القلم الأعلى فی مضمار الحجّة و البرهان طوبی لمن فاز بصریره و ویل لمن اعرض عن الله مالک المآب

و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن بکجا راجع میشود اگر بحقّ منسوب است برفیق اعلی راجع لعمر الله بمقامی راجع میشود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است هر نفسی که در امر الله ثابت و راسخ است او بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینماید او است مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او بامر سلطان حقیقی و مرئی حقیقی در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است بمایه و ارواح مجردّه مایه عالمند تفکر و کن من الشاکرین

این مقامات و همچنین مقامات نفس در الواح شتی ذکر شده او است آیتی که از دخول و خروج مقدّس است و او است ساکن طائر و سائر قاعد شهادت میدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنین بر عالمی که مقدّس از اول و آخر است در این لیل امری مشاهده مینمائی و بعد از بیست سنه او ازید او اقلّ بعینه آن را مشاهده مینمائی حال ملاحظه کن این چه عالمی است تفکر فی حکمة الله و ظهوراته و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و مقصودی بما ایدتنی علی عرفان بحر فضلک و سماء ظهورک و سقیتی کوثر الاقبال بأیادی عطائک اسألک بأنوار شمس وجهک و نار سدره امرک ان تؤیّدنی فی کلّ الأحوال علی خدمتک و تبلیغ امرک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تمنعک شؤونات العالم و لا تعجزک اشارات الأمم ای ربّ اسألک بنفسک ان تفتح باصبع قدرتک علی وجهی باب معرفتک ثمّ اکتب لی من قلمک الأعلى خیر الآخرة و الأولى أنّک انت مالک الوری لا اله الاّ انت القوىّ المقتدر القدير

و ما ذكرت أ للتصديق بك و بمظاهرك له مراتب بحسب تفاوت الادراكات ام له حقيقة واحدة در این مسئله در قبل مابین فرق مختلفه فرقان گفتگوهای لاتسمن لاتغنی بمیان آمده و امثال این گفتگو فی الحقیقه سبحانه و حجاب است از برای ابصار حدیده و للذین اوتوا بصائر من الله العزيز الحميد البتة مقامات مختلف است و ادراكات متفاوت

در آثار صنع ملاحظه نما و تفکر کن خاتم انبیا میفرماید زدن فیك تحیراً

و ما ذكرت فی انتهآء عالم الأجسام عرفان این مقام معلّق است بابصار ناظرین در مقامی متناهی و در مقامی مقدّس از آن حقّ لم یزل بوده و خواهد بود و هم چنین خلق الا انّ الثانی مسبوق بالعلّة در اینصورت حکم توحید ثابت و محقّق و اینکه از افلاک سؤال نمودید اولاً باید معلوم شود که مقصود از ذکر افلاک و سماء که در کتب قبل و بعد مذکور چیست و هم چنین ربط و اثر آن بعالم ظاهر بچه نحو جمیع عقول و افنده در این مقام متحیر و مبهور ما اطّلع بها الا الله وحده حکما که عمر دنیا را بچندین هزار سال تعبیر نموده اند در این مدّت سیارات را احصا نموده اند چه مقدار اختلاف در اقوال قبل و بعد ظاهر و مشهود و لکلّ ثوابت سیارات و لکلّ سیارة خلق عجز عن احصائه المحصون

يا ايّها الناظر الى وجهي امروز افق اعلى مشرق و نداء الله مرتفع قد انزلنا في الألواح ليس اليوم يوم السؤال ينبغي لمن سمع النداء من الأفق الأعلى يقوم و يقول لبيك لبيك يا اله الأسماء لبيك لبيك يا فاطر السماء اشهد انّ بظهورك ظهر ما كان مكنوناً في كتب الله و مستوراً في صحف المرسلين هر نفسی فی الحقیقه عرف بیان را بیابد بتمام همّت بر خدمت امر بحکمت و بیان قیام کند بشأنی که ضوضاء مشرکین و نفاق غافلین او را باز ندارد از قبل از قلم اعلى شئونات علمیه ظاهر شده آنچه که از ادراکش اهل ارض عاجزند الا من شاء الله نقطه اولی میفرماید انه هو الذی ينطق في كلّ شأن اننى انا الله لا اله الا انا و سدره هم باین کلمه علیا ناطق بوده و هست طوبی لمن وجد عرف الرحمن منقطعاً عما كان انه من اهل البهآء فی الصّحيفة الحمراء طوبی للفائزين نعيماً لك بما اقبلت و آمنت في يوم فيه ناحت الأرض و صاحت السماء و ارتعدت فرائض الأسماء و زلت اقدام العلماء الذين نقضوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا الظنون و الأوهام ان اشكر الله بما ايدك و عرفك و انطقك و علمك ما هداك الى سوء الصراط انا وجدنا عرف حبك و اقبالك و اشتعال قلبك انزلنا لك هذا الكتاب و صرفنا فيه الآيات امراً من عندنا ان ربك لهو العزيز الوهاب قد رأينا ما انت عليه و سمعنا ما ناجيت به الله انه يشهد و يرى و هو السميع البصّار ان انظر ثم اذكر ما سمعت من قبل و ما ظهر في هذا الظهور و قم على الأمر باستقامة تستقيم بها الأقدام كذلك وصاك المظلوم من شطر السجن و ذكرك بآيات لا يأخذها التفاد البهآء المشرق من افق عناية ربك عليك و على من تشبث بذيل الله مالک الايجاد

\*\*\*

بسمی المنادی بین الأرض و السماء

ذكر من لدنا لمن اقبل الى المذكور اذ اتى الوعد و ظهر الموعد بسلطان مبین هذا يوم لا يذكر فيه الا هو يشهد بذلك كتب الله من قبل و من بعد و هذا اللوح العظيم هذا يوم فيه ماج بحر البيان و انار افق العرفان بما استوى مالک القدم على العرش الأعظم و هدرت حمامة البيان على اعلى الأغصان قد اتى المالك و الملك لله المقندر العليم الحكيم لا يعزب عن علمه من شيء يسمع و يرى و هو السميع البصير

قد حضر كتابك لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر لدى الوجه اجبتاك بآيات اذ نزلت من سماء البرهان خضعت لها كتب الأرض يشهد بذلك من ينطق في كلّ شأن انه لا اله الا انا العزيز الكريم كن ناطقاً بذكري و متوجّهاً الى انوار وجهي و

متمسکاً بحبلی و قائماً علی خدمة امری العزیز البدیع انا اسمعناک و عرفناک و اریناک و هدیناک الی صراطی المستقیم اشکر  
الله بهذا الفضل الأعظم و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و سندی بما دعوتی الیک و سقیتنی كأس الحضور من ید عطائک و جعلتنی مقبلاً الی  
افقک الأعلى اذ اعرض عنه علماء الأرض کلها اسألک بآیاتک الکبری و بالاسم الذی به جرت سفینه البیان علی بحر الأسماء  
ان تجعلنی فی کلّ الأحوال ناطقاً بشنائک بین عبادک بحيث لا تمنعنی سطوة الفراعنة و لا شوکة الجبارة انک انت المقتدر  
علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدير

قد اسمعناک آیات ربک بلسان عربیّ مبین و نرید ان نسمعک بلسان عجمیّ بدیع اگر عباد ارض بر عظمت یوم و  
عظمت امر آگاه شوند کل از ما سوی الله منقطع گردند و ببحر اعظم که امام وجوه امم ظاهر و هویدا است توجّه نمایند اوهام  
عباد را از مالک ایام محروم نموده هر حزبی بوهمی متمسک و از انوار نیر یقین محروم و ممنوع هزار و دوست سنه و ازید بلعن  
و سبّ یکدیگر مشغول الفت و ایتلاف مفقود و اختلاف مشهود هر حزبی طریقی اخذ نمود و هر قومی سیلی ترتیب داد ان  
تعدوا طرق الأوهام لا تحصوها آیات بشأنی نازل که عالم را احاطه کرده و بیّنات اعلامش در لوح رئیس و سور ملوک مرتفع و  
هویدا اقتدار قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا نزد اهل بصر و اصحاب منظر اکبر واضح و مشهود از اول امر این مظلوم وحده من  
غیر ستر و حجاب بأعلی النداء امرا و وزرا و علما و فقها و حکما کل را بافق اعلی دعوت نمود مع ذلک عباد غافل جاهل متنبّه  
نشده اند و از بحر آگاهی نیاشامیده اند از اول ابداع تا حین شبه این ظهور ظاهر نه یشهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم لازال  
این یوم عندالله مخصوص بوده العجب کلّ العجب از غفلت عباد و ظلم من فی البلاد از حقّ میطلبیم عباد خود را از فیوضات  
یوم جزا محروم نفرماید و از اصغاء کلمه خود و مشاهده افق منع نکند باب عدل را بمفتاح فضل بگشاید و اهل انصاف را  
ظاهر فرماید و باستقامت کبری مزین نماید که شاید خلق را از جهل نجات دهند و بحق کشانند الأمر بیده یفعل ما یشاء و  
یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

و نذکر اخاک الذی سمی بمهدی و نبشّره بعنایة الله ربّ العالمین یا مهدی بشنو ندای مظلوم را از اول ایام تا حین در  
دست اعدا مبتلا وارد شده آنچه که اهل جنّت علیا گریستند و اهل فردوس اعلی نوحه نمودند این مظلوم مقصّر در خاتم انبیا  
تفکّر نما بر آن حضرت وارد شد آنچه که افتدّه مقربین و اکباد مخلصین را گداخت از برای صاحبان سمع یک آیه کافی بوده  
و هست ما ارسلنا من رسول الا کانوا به یستهزئون در عیسی بن مریم تفکّر کن ظلم بمقامی رسید که حقّ جلّ جلاله او را  
بآسمان چهارم برد بشنو ندای مظلوم را و سمع را از آنچه شنیدهئی مقدّس نما و همچنین بصر را و بعد بچشم انصاف و گوش  
مقدّس ببین و بشنو آیات در هر مقام موجود و بیّنات واضح و مشهود آثارش بمثابة آفتاب لائح ولكن منصفین بمشاهدة انوار فائز  
امروز مکّلم طور بر عرش ظهور مستوی و ناطق طوبی لمن سمع و رأى و ویل للغافلین

و نذکر فی هذا المقام ضلعک و نسأل الله تعالی ان یؤیّدها و یوقّها علی الاستقامة علی حبّه انه علی کلّ شیء قدير یا  
امه الله جمیع عالم از برای عرفان جمال قدم از عدم بوجود آمده اند و باین یوم مبارک در کتب و زبر و صحف وعده داده  
شده اند علمای ایران در لیالی و ایام بذکر مالک انام مشغول و بر منابر به عجل الله فرجه ناطق و چون عالم بانوار نیر ظهور منور  
کل بر اعراض قیام نمودند و بالأخره بر سفک دم مطهرش فتوی دادند و تو از فضل و رحمت و عنایتش اقبال نمودی و از رحیق  
حبّش آشامیدی قدر این مقام و مبلغ را بدان یعنی نفسی که ترا راه نمود و آگاه فرمود اشکری ربک و قولی

لک التّناء یا مولی الأسماء و لک البهَاء یا مالک العطاء بما هدیتنی الی صراطک و عرفتنی مشرق آیاتک و مطلع بیّناتک و  
سقیتنی کوثر حبک بأیادی فضلك اسألک ان تکتب لی من قلمک الأعلى ما کتبه لامائک اللّائی تمسکن بعروة احکامک و  
بحبل اوامرک انک انت الذی شهد بقدرتک لسان العظمة لا اله الا انت المقتدر المهیمن علی ما کان و ما یکون

أنا لله و أنا اليه راجعون

\* \* \*

افنان جناب میرزا علیہ بہاء اللہ

### الأعظم الأقدم الأعلى

ذكر من لدنا لمن انار من انوار وجه ربه العزيز الوهاب الذي اذا سمع النداء توجه و اذا دُعِيَ اجاب ان الذين وفوا بميثاق الله اولئك من اعلى الخلق لدى الحق المتعال ان الذين غفلوا اولئك من اهل النار عند ربك العزيز المختار قل قد ظهر ميزان الأعظم و توزن به الأعمال و انه لصراط الله لمن في الأرضين و السموات به اقبل كل مقبل و نطق كل شيء بذكر الله فالق الأصباح طوبى لك بما وجدت حلاوة البيان عما نزل من لدى الرحمن و عرفت مولاك في هذا القميص الذي منه اضاءت الديار قد ارسلنا اليك من قبل كتاباً فيه فاحت نفحات عناية ربك العزيز الغفار ثم من قبله كتاباً آخر الذي به اشرفت شمس الفضل من افق رحمة ربك على من في الابداع اياك ان يحزنك شيء او يمنحك طغيان الذين بغوا على الله اذ اتى في ظلل الغمام اذا اخذك حزن فانظر في امرى و تفكر فيما ورد على هذا المظلوم اذ ابتلى بين ايدي الحزين الذين عرضوا عن الله بعد الذي جاءهم بملكوت الآيات طوبى لقوى قام على امر ربه و لمنادى ينادى بهذا الاسم بالحكمة و التبيان قل يا قوم اين الذين ظلموا في الأرض بغير حق و اين الأسرة و التيجان و اين الذين حاربوا مع الله و اصفياه قد اكلوا بما اكلوا اموال الناس بالباطل ان ربك لشديد العقاب ما يبقى انه ما قدر للمقربين كذلك قضى الأمر في الألواح لعمري سيفنى ما عند الناس و يبقى العزة و الاقتدار لمن اقبل الى مطلع الأنوار تالله لو يسمعون صرير القلم الأعلى ليأخذنهم جذب الله على شأن يضعن الملك عن ورائهم و يقبلن الى الملكوت كذلك نزل من سماء الجبروت في هذا الحين الذي ينطق لسان العظمة الملك لله المقتر العزير النوار مثلى كمثل الذي ركب البحر و اخذته الأمواج من كل الجهات انه في تلك الحالة ينادى البرية و يدعوهم الى الله رب الأرباب قل أ لمثل هذا المحبوب ينبغي الثناء او البغضاء فأنصفوا يا اولى الأغضاء و لا تكونوا كالذين رأوا قدرة الله و انكروها الا انهم من اصحاب التيران هل يظنون انهم على امر من الله لا ومالك اليجاد قد عبدوا الأوهام في الف سنة و اذا جاء الميقات و اتى مطلع الآيات فزعوا و صاحوا ان هذا الا مفتر كذاب قل اتقوا الله و لا تقابلوا الدر بالصدف و لا الجوهر بالخزف كذلك يأمركم ربكم حياً لعباده الذين خلقوا بأمره المهيمن على الآفاق

ای عبد ناظر الى الله حمد كن محبوب عالميان را كه بحبش فائزى و بذكرش ذاكر و بشطرش ناظر اين از فضل اعظم بوده و خواهد بود انشاء الله در جميع احوال مراقب امر الله بوده چه كه آنچه منسوب بحق است باقى و دائم و ثابت و مادون آن فانى و معدوم نفوس ضعيفه اليوم شاعر نيستند بعضى در تيه غفلت مبتلا و بعضى بكلمات عتيقه باليه خلقه از شطر احديّه ممنوع هزار سنه او ازيد آن نفوس موهومه شخص موهومى را در مدينه موهومه معين نموده و باو عاكف و بعد از ظهور نير اعظم قليلى خرق حجابات اوهام نمودند و مابقى بهمان اوهام باقى طوبى لقوى خرق الأحجاب بسطان ربه العزيز القدير آنچه در دست اهل فرقان از قبل بوده جميع را باين فقره مذكوره قياس نمائيد هميشه متوهمين بوده و هستند چنانچه حال مشاهده ميشود مشرك بالله و اتباعش بذكر خلافت مجعوله ناس را از مالك بريّه منع نموده اند ان هم الا فى ضلال وربك الغنى المتعال مع آنكه كل عالمند كه مطلع بر امر او نبوده و نيستند مع ذلك يهيمون فى هيماء الضلال و لا يشعرون بارى از اين امور هم محزون نباشيد چه كه از براى حق عباديست يحرقون حجابات الأوهام و يخرقون سبحات الأنام اولئك لا يمنهم ما فى ايدي الناس و لا

ما ينطق به السننهم الكاذبة أنهم انوار التوحيد في البلاد و انجم التجريد بين العباد سوف يظهر مقامهم على من على الأرض أنه  
لهو المقتدر القدير

و اگر از احوال این ارض بخواید فی اضطراب مبین آنچه در الواح قبل اخبار آن نازل حال ظاهر آن ربّک لهو العليم  
الخبير يا ليت لم يدرك البلاء الا نفسى فى سبيل الله رب العالمين در جميع احوال شاکر بوده و هستيم و بذکر و ثنايش ناطق  
انه لا يمنعه شيء لو يعترض عليه الملوك و يعرض عنه كل عبد مملوك نسأل الله بأن يوفقك على خدمته و طاعته و ينصرک  
بفضل من عنده أنه هو ارحم الراحمين

افنان را تکبير منيع رفيع برسائيد و كذلك من فى حولک من عباد الله المخلصين انما البهَاء من لدى البهَاء عليك و  
على من معک من احبَاء ربّک القائم على الصراط

\* \* \*

هو الأقدس الأعظم العليّ الأبهي

ذکر من لدنا لمن توجه الى افقى و فاز بعرفانى و اخذ رحيق البيان باسمى و شرب منه بذكرى العزيز البديع انا كنا معك اذ  
سمعت و اجبت مولاك فى يوم فيه انصعق من فى السموات و الأرض الا من انقذته يد قدرة ربّك القدير قد سمعنا ندائك مرّة  
بعد مرّة و رأينا توجهك الى وجه الله العزيز الحميد قد اسمعناك ندائى و سمعنا ندائك و اريناك آياتى و رأيناك فضلاً من عندى  
ان ربّك لهو الفضل العليم الخبير و امسكنا زمام القلم الى ان اتى الميقات اذا اطلقناه امراً من عندنا و ذكرناك بالحق ان ربّك  
لهو الغفور الكريم

قد حضر العبد الحاضر لدى العرش و فى يده كتابك قام و قرأ فى المنظر الأكبر المقام الذى استقرّ فيه عرش مالك  
القدر الذى اتى من سماء الوحي بسطان مبین و مرّة اخرى ذكرک تلقاء الوجه قلنا ان اصبر ان ربّك لهو الصبار الحكيم يا ايها  
المقبل لنا قد سمعنا ما ناديت به الله و وجدنا منه شوقك و اشتياقك و عرف خلوصك لله رب العالمين قد شهد كل كلمة من  
كلماتك بظهور الله و سلطانه ان احمد الله بما ايدك على هذا الأمر العظيم ان احفظ هذا المقام الأعلى باسم ربّك الأبهي  
كذلك يأمرک مالک الأسماء من شطر سجنه البعيد ان افرح ثم اشكر بما فاز ندائك باصغاء المظلوم و اجابك بما ييقى بدوام  
اسماء الله و صفاته ان ربّك لهو الصادق الأمين قل

يا اله الملكوت و مالک الملوك و سلطان الجبروت اسألك بأنوار وجهك بعد فناء الأشياء بأن تجعلنى فى كلّ الأحوال  
مقبلاً اليك و منقطعاً عن سواك ثم اشربنى من زلال كوثر عطائك الذى من فاز به طار فى هوائك و نبذ ما دونك و اخذه  
سكر الآيات على شأن ما خوفه سطوة العالم و لا ضوضاء الأمم اى ربّ انا الذى توجهت الى بحر فضلك و اعترفت بسلطنتك  
و اقتدارك اسألك بأن تؤيدنى فى كلّ الأحوال على خدمتك و ذكرک و ثنائك انك انت المهيم على من فى الأرض و السماء  
تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و انك انت الأمر المعط الغفور الرحيم

\* \* \*

جناب ميرزا محمد تقى ابهرى عليه بهاء الله

## هو السّامع المجيب

ذكر من لدنّا لمن توجّه الى الوجه و فاز بما كان مرقوماً من القلم و مسطوراً فى اللّوح يا ابن ابهر اسمع نداء الله مالك القدر أنّه يأمرك بذكره و ثنائه و القيام على خدمة امره المحتوم قد حضر لدى المظلوم احد احبائى الذى فاز بلقائى و شرب كوثر اللّقاء من يد عطائى ذكرك ذكرناك بلوح ينادى بين الأرض و السّماء و يدع الكلّ الى الله العزيز الودود قد غفر الله الّذين عملوا ما منعوا عنه فى الكتاب امرأ من لدى الله ربّ ما كان و ما يكون قل اتقوا الله يا قوم و لا تكونوا كالّذين يسمعون امر الله و حكمه و لا يعملون اشكروا ربّكم بما غفركم قبل ذكر عملكم أنّه هو الغفور العطوف نوصيكم بالأمانة و الدّيانة و ما نزل فى كتاب الله مالك الوجود

يا ابن ابهر اذكر الحسين من قبل المظلوم و بشره بعناية الحقّ علام الغيوب قل يا حسين كن متمسكاً بحبل الحكمة و ناطقاً بالبيان لئلا ترتفع ضوضاء الّذين انكروا الغيب و الشّهود أنّا ذكرناك من قبل بآيات انجذبت به الأفئدة و العقول نسأل الله بأن يوفّقك على ذكره و ثنائه و على خدمة امره المحتوم

و نذكر من سمّى باسمعيل و نبشّره باقبالى اليه و بما نزل له من القلم الأعلى فى هذا المقام المرفوع ايّاك ان يمنحك و الّذين آمنوا ما عند القوم عن الله المهيمن القيوم البهّاء من لدنّا عليك و على ابنك الّذى حضر اسمه فى هذا المقام الممنوع أنّا اردنا ان نذكر امتى و ورقتى الّتى ذكرنا اسمها و انزلنا لها ما لا يعادله شىء من الأشياء و كتبنا لها فى الصّحيفة الحمراء من قلمى الأعلى ما لا اطّلع بها احد الاّ الله مالك يوم النّشور يا أم اشرف لعمري تنطق حوريات الفردوس الأعلى بفضائلك و مناقبك افرحى باظهارى هذا السّرّ الأخفى و ربّك هو المشفق العطوف الغفور

يا ايمان قد فزت بذكرى مرّة بعد مرّة اعرف مقام هذا الفضل الأعظم و قل لك الحمد يا مولى العالم و مالك القدم اسألك باسمك الأعظم بأن تؤيّدنى على العمل بما انزلته فى لوحك المحفوظ سمعنا ندائك غفرناك ان ربّك هو الغفور الرّحيم أنّا اردنا ان نذكر فى هذا الحين الّذى سمّى بمحمّد قبل قلى ليطمسك بالعروة الوثقى منقطعاً عن حبال العالم و انا التّاصح العليم قد ذكرت لدى المظلوم ذكرك بهذا اللّوح البديع لتفرح و تكون من الشّاكرين ايّاك ان يمنحك شىء من الأشياء عن صراط الله المستقيم

يا رسول قد اقبل فى هذا الحين مالك يوم الدّين اليك و ذكرك بما تصوّع عرف البيان فى الامكان و نطق الرّوح فى اعلى الجنان اسمعوا اسمعوا يا اصحاب الفضل و العطاء تالله قد ارتفع نداء ربّكم الأبهى بين الأرض و السّماء و لمّا سمعوا انقلبت الأحوال منهم من انصعق و منهم من انجذب و منهم جعل اصبعه بين انيابه و ينظر الى اليمين و الشّمال كموّله باهت و منهم من انفق روحه فى سبيل الله ربّ العالمين كذلك تحرّك قلمى الأعلى و ظهر منه ما عجزت الألسن عن ذكره و القلم عن بيانه و الآذان عن اصغائه طوبى لمن وجد عرف الآيات و كان من الفائزين

يا سيّد حمزة أنّا ذكرناك من قبل و فى هذا الحين فضلاً من لدى الله العليم الخبير طوبى لقائم ما اعدته سطوة العالم و طوبى لناطق ما اصمته ضوضاء الأمم و طوبى لقاصد قصد بقلبه الى الغاية القصوى و طوبى لمنصف انصف فى هذا الأمر الأعزّ الأقدس الأبهى أنّه من اهل الفردوس عند الله ربّ العرش العظيم

يا ابن ابهر دوستان الهى را از قبل مظلوم تكبير برسان و بامواج بحر بيان حقّ جلّ جلاله بشارت ده لله الحمد امروز نیر اعظم مشرق و سماء كرم مرتفع بايد كل بنار محبّة الله مشتعل شوند و اهل امكان را بحكمت و بيان بافق رحمن هدايت نمايند آنچه از قبل نهى شد و عمل نمودند عفو حقّ جلّ جلاله محوش نمود و قبل از وصول خبر برحمت و بخشش و عفو الهى فائز گشتند قد شهد بذلك ما ارسلناه من قبل ان ربّك هو المخبر العليم قلم اعلى كل را نصيحت ميفرمايد بآنچه كه سبب و علّت



نجاست در عوالم الهی یا ابن ابهر قسم بانوار آفتاب حقیقت که از افق سجن مشرق و لائحتست ضراً اعمال شنیعه که در کتاب منع آن از قلم اعلی جاری شده بحق راجع و همچنین سبب توقّف ظهور امر است مابین عباد از حقّ میطلبیم از بعد کل به ما حکم به الله عامل شوند شاید بکلمه رضا فائز گردند امروز جنود حقّ و ناصرش اعمال و اخلاقت باید باین جنود افنده و قلوب و صدور عباد را تصرف نمود قل خذوا التقوی بأیدی التسلیم و الرضآء انه ممدکم و رافعکم و ناصرکم و منجیکم من لدى الله ربکم و ربّ الكرسي الرفیع

\* \* \*

ش

جناب خلیل الذی سمی لدى العرش بمبلّغ

بسم الله الأعظم الأعلّم الأحکم

ذکر من لدنا لمن طار بذكر هذا الذکر فی هوآء الذی تطير فيه طيور الفردوس و تمرّ رايحة القميص من هيكل الله المهيمن العزيز الحكيم قل ليس له من هيكل انّ الذی ينطق قد جعله مقام نفسه لذا يصدق عليه ما يصدق عليه كذلك قدر الأمر من لدن مقتدر قدير من قال انه غيره قد كفر بالله و لو يقول انه مثله قد كان من المشركين ليس هو الا هو انه لظهور الله بين عباده و طلوعه لمن في السموات و الأرضين قل انّ الغيب لم يكن له من هيكل ليظهر به انه لم يزل كان مقدساً عمّا يذكر و يبصر انه لبالمنظر الأكبر ينطق انى انا الله لا اله الا انا العليم الحكيم قد اظهرت نفسى و مطلع آياتى و به انطقت كلّ شىء على انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير انّ الغيب يعرف بنفس الظهور و الظهور بكيونته لبرهان الأعظم بين الأمم من شهد بما شهد به الرحمن فى اعلى الجنان انه لمن المقرين بما اقرّ مالک الأديان فى هذا الليل الذى فيه طلع الفجر من افق البيان بالحكمة و التبيان انه لهو الواحد الفرد العزيز الجميل قد احببت الأموات من نفحات منزل الآيات و اولو الاشارات نراهم من الميئين انّ الحجر نطق بذكر مالک القدر ولكنّ الناس اكثرهم من الصّامتين ان اذكر مولى العباد بين الأنام لعلّ يتحرّكون من هذا التّدآء المبرم البديع كذلك ذكرت لدى العرش و نزل لك هذا اللّوح المبين

\* \* \*

هو الاقدس الاعظم

ذکر من لدنا لمن فاز بانوار الايمان و اعترف بما انكره اهل الارض الا من شاء الله العليم الحكيم انه كان قائماً بما امره الله و مستجيراً فى جوار رحمته التى سبقت العالمين ان افرح بعناية ربك و قل لك الحمد يا اله من فى السموات و الارضين و لك الحمد يا الهى بما جعلت السّجن الاعظم جنة لحياتك الذين ما منعتهم الهوى عن اتّباع امرک اسئلك بان تجعلنى فى كلّ الاحوال ناطقاً بشئائك و شاكراً بما انعمتني به فى ايّامك انك انت المقتدر العليم الخبير

شهد الله انه لا اله الا هو المقتدر على ما يشاء يحكم فى الملك كيف يريد هذا يوم فيه أمر الرحمن بالاقتران ليظهر منه من ينطق و يذكر الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم طوبى لك يا حسين بما شربت رحيق محبة الله و فزت بهذا

المقام الكريم تمسك بالعروة الوثقى و تشبث بذيله المنير اياك ان يمنعك شئ عن الله و سلطانه ستفنى الدنيا و يبقى ما نزل لك من سماء مشية ربك الغفور الكريم لا تياس من روح الله و رحمته انه ذكرك فى هذا اللوح ليقى ذكرك بين العالم ان احفظ هذا المقام العظيم ان اشكر الله بما انبت من ارض الحزن نبات السرور انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الحميد البهاء عليك و على التى وهناها اياك ان اشكرا و قولاً  
لك الحمد يا اله العالم و لك الثناء يا بهاء العارفين

\* \* \*

ط

جناب عبدالرحيم عليه بهاء الله

بسمى الذاكر العليم

ذكر و بيان مقصود عالميان بمقامى رسيده كه عالم و عالميان را احاطه نموده ولكن اهل عالم محروم و محجوب يا اهل بها عدم وجود رقيب فضلى است از براى شما بنوشيد از كأس عطا رحيق بقا رغماً للذين كفروا بالله مولى الأسماء و فاطر السمآء لازال جناب حبيب عليه بهائى و تو تحت لحاظ عنايت بوده ايد الواح منزله شاهد و گواه قد نزل له ما شهد بفضل الله و عنايته و رحمته و الطافه و لك فى هذا اللوح ما لا يصمت ينطق امام وجوه العالم يشهد بذلك من ذكرك فى سجنه العظيم اولياى آن ارض را ذكر مينمائيم و بعنايت حق بشارت ميدهيم و بما يرتفع به الأمر وصيت مينمائيم طوبى لمن سمع و تمسك بما امر به من لدى الله رب العالمين البهاء عليكم يا اهل البهاء من لدن غفور كريم

\* \* \*

هو العلى الاعلى

ذكر ورقة الهوىة فى شاطى القدس على اغصان سدره الفردوس ان يا اهل العرش فاسمعون هو الذى انطق بالحق و ارسل رسل الامر الا تعبدوا الا الله ثم بجماله لا تشركون و من الناس من اتبع هواه و اعرض عن الله و كان بمثل الذين هم عبدوا الاصنام و كانوا عليها عاكفون و من الناس من انقطع عنكل من فى السموات و ما اضطرب عن موارد الضراء و كان من الذين هم الى تجلى الانوار يسرعون اولئك هم الذين باسمهم رفعت سرادق الهوىة و ظهرت اسرار الامر و غنت الورقاء من بدايع علم مكنون كذلك يرفع الله من يشاء بامره و يجزى الذين هم انقطعوا اليه و يشربهم فى كل حين عن عين التى انتم لا تعرفون و بذلك يعلمهم سبل التقى و يهديهم مناهج الهدى و هم فى كل آن الى سماء العلم يعرجون و على رؤوسهم ملكة الروح تحركن باطوار ورقة البقاء و بباريق الثور فى حولهم يطوفون اولئك هم الذين يعرفون كل العلم من حرف من الكتاب و يحصون كل الاشياء و ينظرون بنظرة الله ان انتم تعلمون و رزقهم الله من اثمار الاحدية و بعثهم من مرقد فؤادهم و جعلهم من الذين هم فى ايام الله يستبشرون كذلك فصلنا لك من شرايع المقربين لتشرب منها و تكون من ارواح التى هن فى هواء الروح معلقون و لتتبع سبيل الرشد فى سبلهم و تهتدى بهدى الله و تكون من الذين هم الى مرقد الروح يتوجهون قل يا قوم هذا سبلى هديناكم به و القينا عليكم نصايح القدس ان انتم تستنصحنون و العز عليكم و على عباد المخلصون

\*\*\*

دولت آباد  
محمد باقر

### الأقدس الأعظم

ذكرى لمن فاز بأيامى و اقبل الى شطرى و نطق بثنائى ليفرح بعنايات ربّه العزيز الحكيم طوبى لمن تحرّك على ذكره قلم الأعلّى و نطق باسمه لسان العظمة و الكبرياء الا أنّه من اهل البهآء عند ربّه العزيز العليم طوبى لك يا عبد بما شريت رحيق البيان فى ايام ربك الرّحمن و توجّهت بوجهك الى المنظر الأكبر و سمعت النداء اذ ارتفع بالحقّ بين السّموات و الأرضين ضع كؤوس الابداع و خذ هذه الكأس التورآء باسم ربك الأبهى ثم اشرب منها رحيق الأصفى مرّة اخرى كذلك يأمرك ربك اذ استقرّ على العرش بسطان مبین لعمرى من شرب منه لا تحزنه اشارات الابداع و لا تمنعه مقالات الذينهم كفروا باللّهِ العلى العظيم كذلك اختصصناك بهذه العناية التى احاطت العالمين

\*\*\*

جناب ملّا آقا بابا

### هو الأقدس الأعظم الأعلّى

ذكرى من توجّه الى وجهى و اقبل الى افقى و سمع ندائى و اجاب مولاه اذ اعرض عنه كلّ غافل بعيد انا دعونا الكلّ الى اللّهِ ولكنّ الناس اعرضوا و انكروا الا من شاء اللّهِ ربّ العالمين كم من عبد ناح فى الفراق و اذا اشرفت شمس الوصال من افق الظهور كفر باللّهِ الفرد الخبير طوبى لذى شمّ وجد عرفى و لذى بصر رأى افقى و لذى لسان نطق بثنائى و لذى علم سرع الى بحر علمى العزيز القديم

يا ايّها الناظر الى الوجه انا ذكرناك فضلاً من عندنا و نذكر الذين سرعوا الى رحيق البيان فى ايام الرّحمن و كانوا من الفائزين طوبى لنفس وجدت عرف قميصى و قامت على خدمة امرى و نطقت بثنائى الجميل انا نوصى الكلّ بالاستقامة الكبرى و نسأل اللّهِ بأن يؤيّدهم على ما اراد و يكتب لهم من قلم التقدير ما ينبغى لسלטانه العظيم طوبى لغنى افتقر فى سبيل اللّهِ و لقوى اخذه الضّعف بما ورد عليه من جنود الظالمين طوبى لمن صبر فى البأساء و الضّرآء حبّاً للّهِ يشهد قلمى الأعلّى بأنّه من المخلصين لا تحزنوا عمّا ورد عليكم ان افرحوا بهذا الذّكر الحكيم أنّه يذكركم بما تضوّع به عرف المحبوب فى العالم يشهد بذلك اسمى الأعظم الذى ينطق أنّه لا اله الا هو الفرد الغفور الكريم كذلك دلح الديك و نطقت حمامة الأمر ولكنّ القوم اكثرهم من الثائمين البهآء عليك و على ابيك الذى اقبل و على اخوانك الذين فازوا بعرفان اللّهِ فى يوم فيه فرغ من فى السّموات و الأرض الا من اتى اللّهِ بنور مبین و بشرهم بذكرى اياهم ليأخذهم الفرح الأكبر فى ايام ربهم العزيز الفريد

\*\*\*

## الأعظم الأبهى

ذكرى نار تشتعل به قلوب المخلصين و نور تستضيء به وجوه المقرّبين و مرّة تراه فراتاً قد علّق به حيوة العالمين و طوراً تراه على هيكल الانسان تبارك الرحمن الذى انزله بسلطان مبین انّ الذين كفروا ارادوا ان يطفئوا هذا النور المشرق من افق مشیة ربك العلیّ العظیم لا و عمرى لا يقدر احد بذلك سوف ترى آثاره من كلّ الجهات أنّه لهو الحاكم على ما يريد قل بعد ارتقاء النقطة رفعا الأمر أنّه لهو المقتدر القدير لو يسترون النور فى البرّ أنّه يظهر من قطب البحر و يقول أتى محیی العالمين لا تمنعه السحاب و لا حجاب الذين كفروا بیوم الدین طوبى لمن سمع و سرع و سكن و طار لكلّ نصیب فى لوح حفیظ ان اذكر ربك قل لك الحمد بما ذكرتنى يا محبوب قلوب العارفين

\* \* \*

\* \* \*

باسم محبوب یکننا

رایحه احزان جمال رحمن را احاطه نموده و ابواب فرح و بهجت از ظلم اهل طغیان من ملاء البیان مسدود شده افّ لهؤلاء این بسی مسلّم و واضح و مبرهن است که هر ظهور قبلى ناس را بظهور بعد بشارت فرموده على قدر مقاماتهم و استعداداتهم بعضی باشاره و بعضی بتلویحات خفیّه و اما ظهور قبل فوق آنچه تعقل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده اند و مع ذلك وارد شد آنچه وارد شد یک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف میطلبیم آیا در هیچ موضعی از مواضع کتب الهیّه ذکر شده در حین ظهور بعد در امرش توقّف نمائید قل فاتوا به لا وربی العلیم الخبیر از این فقره گذشته آیا در هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر شده که اگر نفسی بآیات ظاهر شود انکار نمائید و یا بر قتلش قیام کنید و اگر در این آیات احدی شبهه نماید این بعینه همان شبهه ایست که در احیان ظهور مظاهر امر مطالع سجّین نموده اند قسم بشمس معانی که اگر آیات منزله بدیعه انکار شود احدی قادر بر اثبات آیات قبل نخواهد شد و چون نقطه بیان روح ما سواه فداه ناظر باین ایام بودند و ما یرتکب به عبادۀ از قلم اعلى جز وصایای محکمه و نصایح متقنه و مواظظ حسنه در ذکر این ظهور جاری نشده کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمائید که مقصود چه بوده مخصوص کتاب اسماء نامیده اند و در آن الواح جمیع اسماء را واحداً بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسماء را بمبدع اسماء وصیّت فرموده اند یا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یغرّد به ورقاء الأحزان فى هذا الزّمان الذى ارتفع نداء الشیطان وراء نداء الرّحمن لأنّنا وجدنا ملاء البیان فى غفلة و خسران عظیم و نفسه المحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که کتب الهیّه از هر قسمی نازل مخصوصاً کتاب اسماء بچه جهت نازل شده کذلک نبأکم علیم خبیر

ولکن کجا است آذان صافیّه تا ندائی که از شطر احدیّه در کلّ حین مرتفع است اصغا نماید و کجا است ابصار حدیده که انوار حکمیّه الهیّه را از کلمات مشرقه ادراک کند ظاهر شد قیوم بجمال معلوم و او است جمال تسع که کل باو وعده داده شده اند مع ذلك روایح منتنه حسد و بغضا بریّه را بشأنی اخذ نموده که بالمرّه از نفحات رحمانی و روایح سبحانی در گریزند قل یا قوم لا تعقبوا الذين حقّت علیهم کلمة العذاب و يظهر من وجوههم قهر الله الملك المقتدر العلیم الحکیم معلوم

نیست که اگر باین وصایا و مواعظ قلم اعلی حرکت نمیفرمود چه میکردند لا والذی جعلنی مستغنیاً عن العالمین بما آتانی بفضل من عنده که فوق آنچه کرده‌اند و اراده دارند ممکن نبوده و نخواهد بود و عجب است که آیات الهی را تلاوت مینمایند تالله یلعنهم منزلها و هم لا یشعرون محبوب امکان مع وصایای محکمه متقنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه ظاهر شده و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمةً لأمر الله اعتنا نشد اظهار خلوص و عبودیت نموده‌اند تزییماً لأمر الله و در اطراف ناس را بخود میخوانند آن عمل سرّ و این عمل جهر قدری انصاف لازم است آخر این غلام با نفسی عنادی نداشته این بسی واضح است که بهر نفسی که اعتنا نشد لأمر الله بوده و اظهاراً لسلطنته و اعزازاً لکلمته خواهد بود هر نفسی که باین جهت غلّی داشته باو اظهار عبودیت نموده‌اند ضمراً لأمر الله و بغیاً علیه و احدی از احبّای الهی خالصاً لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع نموده آیا اثر نار الهیه در قلوب بریه باقی نمانده و آیا انوار مصباح احدیه در افتدۀ خلیقه تجلّی نفرموده چه شده که هیاکل نفوس از این نار مشتعل نشده‌اند و از این انوار مستضیء نگشته‌اند

بگو ای کاروانهای مداین عرفان جمال رحمن فجر صادق از افق سماء مشیت سبحان طالع شده تعجیل نمائید که شاید بجنود مقرّبین ملحق شوید البتّه هر چه خفیف حرکت نمائید احسن است بیندازید ثقل اشارات مؤتفکه را و بشطر احدیه توجّه نمائید قلم قدم میفرماید ناله و حنینم را نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید اگر آیات بدیعه عربیه این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید لکی تجدوا الی الحقّ سیبلا فوالذی اشتعل نار حبه فی قلبی علی شأن لا تخمدھا میاه اعراض العالمین که طلعت بیان مقصودی جز این ظهور نداشته روحی لنفسه الفداء ما قصر فی تبلیغ امری ولكنّ الناس هم مقصرون و مفرطون هر نفسی که یک ساعت خود را لوجه الله از حجابات و اشارات مقدّس کند و در آنچه از ملکوت الهی بلسان عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغریب احجار صلبه از کلمه الهیه در ناله و حنیند و لکن بریه در غفلت عظیم اینست که در کتب الهیه از قبل نازل که از احجار انهار جاری و لکن از قلوب اشراق اثری ظاهر نه صدق الله العلیّ العظیم

بدان ای سایل که کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور طوبی لمن بلغها و اخرج الالکئی المکنونة فیها اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیه اشراق فرمود بر کل تجلّی میفرماید استغفر الله من هذا التّشبیه چه که شمس ظاهره مستمدّ از کلمه جامعه بوده فکر لتعرف و لکن اشراق شمس ظاهره بیصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه بیصر باطن فوالذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد و اگر نفسی بیصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده مینماید و هم‌چنین اگر باذن ظاهره توجّه نماید نداء اول الهی را در کلّ حین اصغا مینماید ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان ممنوع و اشراق انوار نیر آفاق ظاهر و لکن ابصار محجوب

ای لیبیب طبیب لازم که شاید باکسیر اعظم رمد ابصار را رفع نماید و نحاس وجود را ذهب نماید ای کاش از وجود بالغین عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع میشد تا از حروف ظاهره کلمه علوم لانهایه ظاهر و تفصیل فرماید مرضی عارض ناس شده که رفع آن بسیار مشکل است الا لمن استشفی من الدریاق الأعظم و آن اینست که هر نفسی که بگمان خود فی الجمله رایحه عرفان استنشاق نمود حقّ را مثل خود فرض نموده و اکثری الیوم باین مرض مبتلا و این سبب شده که از حقّ و ما عنده محروم مانده‌اند از خدا بخواهید که قلوب را ظاهر و ابصار را حدید فرماید که شاید خود را بشناسند و حقّ را از دوش تمیز دهند و مقصود حقّ را از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر امم بمقصود الهی فایز میشدند در حین ظهور محتجب نمیمانند

مع آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بحرفی از معانی آن فایز نگشتند چنانچه بالمره از مقصود محتجب و غافل بوده‌اند مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور و مسطور کل محروم بشأنی که بعضی از مطالبی که نزد عامه بود نفوسی که خود را از خواص می‌شمرند از او غافل مثل کون قائم در شهر معروف و بشأنی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل شده آن حضرت متولد میشود حکم قتل بر او جاری نموده‌اند

ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و محروم بوده‌اند تا آنکه در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهود گشت و هم‌چنین قیامت و ما یعلق بها که احدی برشعی از طمطام بحر این بیانات که در کتاب الهی بوده فایز نه و کل سراب را آب توهم نموده چنانچه مشاهده شد و از این مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بوده‌اند و غبار وهم و طین ظنون جمیع بریه را از منظر احدیه منع نموده تا آنکه آمد مطهر اکبر و ناس را بکوشر اطهر غسل داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد محسناتی بود که جمیع از آن غافل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکتون بود و در ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه طلعات معانی مقتعه در عرفات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند هذا حق لا ریب فیه و اگر گفته شود از قبل بر سیل اجمال ذکر شده و آمد مبین و مفصل حق لا ریب فیه و اگر گفته شود که آنچه در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول هم صحیح و تمام است چه اگر حق جل ذکره بکلمه‌ئی الیوم تکلم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد بان تکلم نموده و نمایند آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تفکرون در کلمه توحید ملاحظه کنید که در هر ظهوری مظاهر حق بان ناطق و جمیع بریه از ملل مختلفه باین کلمه طیبه متکلم مع ذلک در هر ظهور بدیع بوده و ابدأ حکم بدع از او سلب نشده کلمه‌ئی که حق بان تکلم میفرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده میشود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور مینماید دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه الهیه از مظاهر آفایه و انفسیه ظاهر شود

و اینکه بعضی از ناس بیعضی از مطالب موهومه متکلم و بان افتخار و استکبار مینمایند جمیع عندالله مردود و غیر مذکور چه که فخر در عرفان حق و ثبوت و رسوخ و استقامت در امر الله است نه در بیانات ظاهریه چنانچه ظهور قبلم این مراتب را بیان فرموده فانظروا لتعرفوا مثلاً نفوسی که بذروه عرفان ارتقا نموده‌اند و نفوسی که در ادنی رتبه مانده‌اند عندالله در یک مقام قائم چه که شرافت علم و عرفان به ما هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی بحق و قبول او شود محبوب و الا مردود کلّ الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور مثلاً لو یقول ولدت کفوله لم یلد و لم یولد اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع است و لکن این امتیاز هم نظر بقبول حق است و باراده او محقق شده چنانچه در کور فرقان و بیان مشیت الهیه بتنزیه صرف و تقدیس بحت تعلق گرفته لذا در افئده عباد تجلیات این بیانات ثابت و ظاهر و الا آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه نظر باید باصل امر الهی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که بین بریه محقق شده یا لیت کنت مستطیعاً باظهار ما هو المستور و عدم استطاعت نظر باحتجاب نفوس است و الا انه لهو الغنی الحمید وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی باری الیوم هر نفسی که تصدیق نمود بانچه از سماء مشیت الهی نازل او بمنتها ذروه عرفان مرتقی و فایز و من دون آن محروم و معدوم نسأل الله ان یوقنا و ایاکم علی الاستقامه فی هذا الأمر الّذی منه انقلب ملکوت الأسماء و اخذ السکر سگان مداین الانشاء الا الذین سبقتهم الهدایه من الله المهیمن القیوم

ای مقبل در آنچه از قلم اعلی جاری شده درست تفکر فرمائید تا ابواب علوم لانهای بر وجه قلبت مفتوح شود و خود را از دون حق غنی و مستغنی مشاهده نمائی و همچه بدانید که ظهور حق مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تغییر احکام ثابتّه بین بریه بلکه در حین ظهور کلّ اشیاء حامل فیوضات و استعدادات لاتحصی شده و خواهند شد و باقتضای وقت و

اسباب ملكيه ظاهر ميشود و در اين مقام مجملی در جواب سؤال یکی از قسيسين نصاری که در مدينه کبيره ساکن است از سماء مشيت رحمن نازل و در اين مقام بعضی از آن ذکر ميشود که شايد بعضی از عباد بر بعضی از حکم بالغه الهيه که از ابصار مستور است مطلع شوند قوله تعالى

قد حضر کتابک في ملکوت ربک الرحمن و اخذناه بروح و ريحان و اجنباک قبل السؤال فکّر لتعرف و هذا من فضل ربک العزيز المستعان طوبی لک بما فزت بذلك ولو هو مستور فسوف يكشف لک اذا شاء الله و اراد و ترى ما لا رأت العيون يا ايها المتغمّس في بحر العرفان و الناظر الى شطر ربک الرحمن اعلم بأنّ الأمر عظيم عظيم انظر ثمّ اذكر الذى سمى ببطرس في ملکوت الله انه مع علوّ شأنه و جلاله قدره و عظم مقامه کاد ان تزلّ قدمه عن الصّراط فأخذته يد الفضل و عصمه من الزّلل و جعله من الموقنين أنّک لو تعرف هذه النّعمة الّتی هدرت بها الورقَاء على افنان سدره المنتهى لتوقن بأنّ ما ذکر من قبل قد کمل بالحقّ و اذا يأکل في ملکوت الله من النّعمة الباقية الأبدية و يشرب من کوثر الحقائق و سلسيل المعاني و لکنّ النّاس هم في حجاب عظيم انّ الذين سمعوا هذا النّداء و غفلوا عنه أنّهم لو كانوا عدماء لخیر لهم من ان يتوقّفوا في هذا الأمر و لکن ظهر ما ظهر و قضی الأمر من لدى الله المقتدر العزيز المختار قل يا قوم قد جاء الرّوح مرّة اخرى ليتمّ لکم ما قال من قبل كذلك وعدتم به في الألواح ان كنتم من العارفين أنّه يقول كما قال و انفق روحه كما انفق أوّل مرّة حبّاً لمن في السموات و الأرضين ثمّ اعلم بأنّ الابن اذ اسلم الرّوح قد بکت الأشياء کلّها و لکن بانفاقه روحه قد استعدّ کلّ شىء كما تشهد و ترى في الخلاق اجمعين کلّ حکيم ظهرت منه الحكمة و کلّ عالم فصلت منه العلوم و کلّ صانع ظهرت منه الصّنائع و کلّ سلطان ظهرت منه القدرة کلّها من تأييد روحه المتعالی المتصرّف المنير و نشهد بأنّه حين اذ اتى في العالم تجلّى على الممكنات و به طهر کلّ ابرص عن داء الجهل و العمى و برئ کلّ سقيم عن سقم الغفلة و الهوى و فتحت عين کلّ عمى و تزکّت کلّ نفس من لدن مقتدر قدير و في مقام يطلق البرص على کلّ ما يحتجب به العبد عن عرفان ربّه و الّذى احتجب أنّه ابرص و لا يذكر في ملکوت الله العزيز الحميد و أنا نشهد بأنّ من کلمة الله طهر کلّ ابرص و برئ کلّ غليل و طاب کلّ مريض و أنّها لمطهر العالم طوبی لمن اقبل اليها بوجه منير ثمّ اعلم بأنّ الّذى صعد الى السّماء قد نزل بالحقّ و به مرّت روايح الفضل على العالم و کان ربک على ما اقول شهيدا قد تعطرّ العالم بروجعه و ظهوره و الّذين اشتغلوا بالدنيا و زخرفها لا يجدون عرف القميص و أنا وجدناهم على وهم عظيم قل انّ النّاقوس يصيح باسمه و النّاقور بذکره و يشهد نفسه لنفسه طوبی للعارفين و لکن اليوم قد برئ الأبرص قبل ان يقول له کن طاهراً و انّ بظهوره قد برئ العالم و اهله من کلّ داء و سقم تعالی هذا الفضل الّذى ما سبقه فضل و تعالی هذه الرّحمة الّتی سبقت العالمين

انک يا ايها المذكور في ملکوت الله استقدر من ربک قم و قل يا ملاء الأرض قد جاء محيي العالم و مضمّن النّار في قلب العالم و قد ناد المناد في بريّة القدس باسم علىّ قبل نبيل و بشرّ النّاس بلقاء الله في جنّة الأبهى و قد فتح بابها بالفضل على وجه المقبلين و قد کمل ما رقم من القلم الأعلى في ملکوت الله ربّ الآخرة و الأولى و الّذى اراده يأكله و أنّه لرزق بديع قل قد ظهر النّاقوس الأعظم و تدقّه يد المشيّة في جنّة الأحديّة استمعوا يا قوم و لا تكوننّ من الغافلين انشاء الله خلقى ظاهر شوند که مقصود حقّ جلّ و عزّ را از بيانات ادراک نمايند و در کمال خضوع و خشوع در مراقبت امر الله و حفظ و صيانت آن از انفس مشرکه مردوده جهد نمايند أنّه علىّ ما يشاء قدير و هر نفسی که برشحي از کوثر بيان مرزوق شد ادراک مينمايد که در ظهور نقطه بيان ظاهر شد آنچه لازال مستور بود و اين ظهور و ظهور قبل بعينه ظهور ابن زکریّا و روح است و در بعضی از الواح نازله ذکر شده ملاحظه فرمائيد اينست آن ظهور که برای استعداد اهل عالم آمده هنگام فناى عالم و اهل آن رسيد آمد آن کسی که باقى بود تا حيات باقيه بخشد و باقى دارد و مایه زندگى عنایت فرمايد ثابت شد آنچه در بيان نازل شده اين است آن جمال موعود که فرموده بعد از من میآيد و پيش از من است او بود آن ندا که مابين آسمان و زمين بلند شد که مقامهاى الهی

را درست نمائید و تعمیر کنید یعنی قلوب را و آن همان ندا بود که ابن زکریّا قبل از روح فرمود من آواز آن کسم که در بیابان ندا میکند که راه خداوند را درست کنید اگر افعی از امّات متولّد میشد احسن بود از اینکه انسان متولّد شود و در ملکوت الهی باعراض معروف گردد طوبی للعقائم فویل للمرضعات

بگو قلم اعلی میفرماید ای گم‌گشتگان برّیه هوی مرا قبول ندارید و دعوی نموده‌اید نفسی را که بذکرم ناطق بوده قبول دارید دروغ میگوئید اهل ظلمتید و از صبح منیر در گریز اگر تقرّب جوئید البتّه در روشنائی اعمال مردوده نفسانیّه دیده شود وای بر نفسی که از این ایّام و ثمر آن غافلند عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسی را که تسلّی دهد ایشان را خوشا حال صدیقان که بصدق مبین فایز شدند خوشا حال عارفان که سبیل مستقیم الهی را شناخته‌اند و بملکوت او توجّه نموده‌اند خوشا حال مسروران و مخلصان که سراجهای قلوبشان بدهن عرفان نفس رحمن مشتعل و روشن شده و بزجاجات انقطاع از هبوب اریاح احزان و افتتان محفوظ مانده نیکو است حال قویّ‌دلان که از سطوت ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکو است حال بینایان که بر بقا و فنا هر دو مطلع شده‌اند و بشطر بقا توجّه نموده‌اند و از اهل بقا در جبروت اعلی مذکورند البتّه قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل بصرند بگو ای بندگان در هر صورت مقتول و مذبحید چه بسیوف امراض و چه بسیوف اهل اعراض در اینصورت اگر بشمشیرهای مشرکان در سییل محبوب عالمیان کشته شوید احبّ و احقّ بوده چه که دینه نفس محبوب است این ثمر مرغوب را فراموش نکنید و از دست مدهید نیکو است حال درست‌کاران که از اعمالشان عرف قبول رحمن ساطع است بد است حال غمّازان و مفسدان و ظالمان اگرچه مابین عباد بعزّت و ثروت ظاهر شوند عنقریب ذلّت ناگهان و غضب بی‌پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل بروح بدیع در جمیع احوال این زمان از افق فم مشیّت رحمن مشرق و آن کلمه‌ایست که به ابن یعنی روح خطاب فرمودم که بگو موسی برای دین و آیین آمد و ابن زکریّا برای غسل تعمید و من برای آن آمده‌ام که حیات جاوید بخشم و در ملکوت باقی درآورم بگو ای دوستان سارقان و خائنان در کمین گاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمن غافل مشوید و لآلی حبّ الهی را از دزدان حفظ نمائید قسم بنیّر افق سماء معانی که اگر نفسی الیوم حجبات اوهام را خرق نماید نداء الهی را اصغا نکند نیکو است حال نفسی که اصنام و همیّه را بقدرت الهیّه شکستند و ندای رحمن را شنیده از مابین اموات برخاسته‌اند علیهم نفات الله مالک الأسماء و الصّفات

ای اهل ارض ندای رحمن مابین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم از اصغای کلمه الهی بنار حبّ مشتعل و لکن افسردگان در قبور غفلت و نسیان مانده‌اند حرارت آن را نیافته‌اند تا چه رسد باشتعال هم فی القبور خالدون قوموا یا قوم علی نصره الله قد جاءکم الّذی بشرکم به القائم و به ظهر الزّوال الأكبر و الفرع الأعظم و المخلصون بظهوره یفرحون و المشرکون بنار الغلّ یحترقون قل اقسامکم باللّه یا ملاء البیان بأن تنصفوا فی کلمه واحده و هی انّ ربکم الرّحمن ما علّق هذا الأمر بشیء عمّا خلق فی الأكوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بمحبوبه ما فعلتم و لو علّق هذا الظّهور بشیء دونه ما فعلتم به یا ملاء الظّالمین هل من ذی اذن واعیه او ذی بصر حدید لیسمع و یعرف قل قد تبکی عین الله و انتم تلعبون یا من تحیر فیکم و من فعلکم ملاء عالون

ای دوستان من شما چشمه‌های بیان منید و در هر چشمه‌ئی قطره‌ئی از کوثر معانی رحمانی چکیده بیازوی یقین چشمه‌ها را از خاشاک ظنون و اوهام پاک کنید تا از شما خود در امثال این مسائل مسئوله جوابهای محکمّه متقنه ظاهر شود در این ظهور اعظم باید کل بلعوم و حکم ظاهر شوید چه که کلّ برّیه بل کلّ اشیاء از هبوب لواقح الهیّه در این ایّام لاشبهیّه علی قدرها حامل فیوضات ربّانیّه شده‌اند در غیاب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره و مستوره مکنونه نازل انشاءالله بیصر الهی در کلماتش نظر فرمائید لتعرف ما اردت و این سؤال را بعینه از روح نموده‌اند که ابن زکریّا آمد و ناس را بحق خواند و



غسل تعمید داد مقصود از ظهور او چه بوده و از این ظهور چه فرمود او آمد که برای من شهادت دهد و وفا فرمود بآنچه مأمور بود و من آمدم از برای اشتعال اهل عالم

یا ایها الناظر الی المنظر الأكبر احزان بمرتبه‌ئی رسیده که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله تبکی عینی و یتحرک لسانی و یکتب ما یخرج منها من کان قائماً تلقاء وجهی چه که اهل بیان بشأنی محتجب شده‌اند که اگر الیوم از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لایزال حقّ جلّ شأنه بآن امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند قبول دارند مثلاً رئیس الأفاکین نوشته آیات در اول ظهور حجّت بوده و حال نیست بگو ای اهل بیان انصفوا بالله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات عزّ صمدانی که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید و خود حکم نمائید شما که بحکم حقّ و ما نزل من عنده راضی نشدید و لکن حقّ بحکم شما اگر بانصاف واقع شود راضی است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی الله ناظر باشد و این بسی واضح است که جمیع بیان تصریحاً من غیر تأویل مخالف این قول معرض بالله است مع ذلک باین جرئت من غیر ستر مخالفت کلّ بیان نموده و مینمایند و خود را ناصر بیان میدانند فوالله انّ البیان یوح منہم و یلعنہم

حال لوجه الله فی الجملة تفکر نمائید سبب اینکه باین جسارت در هتک حرمت کتاب الهی جهد نموده‌اند چیست این بسی معلوم و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است و الا فوالذی انطقنی بالحقّ و اظہرنی لاثبات امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمینمودند این از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده بشأنی که سطری مسطور نه مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحاً و چه تصریحاً که در ظهور بعد توقّف نمائید و جز آیات نخواهید مع ذلک انکار نموده‌اند و امثال این امور عظیمه که جمیع میدانید عامل شده‌اند و نفسی اعتراض نموده و لکن باین مقرر که باختیار او کلّ کتب ناطق است نسبت داده‌اند که احکام بیان را نسخ نموده الا لعنة الله علی القوم الظالمین مع آنکه بنصّ بیان این ظهور مختار بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذکر و ثنایش ناطق و بظهورش مبشّر و ما یظہر من عنده هو ما ظہر من ظهور قبله و من فرّق هو مشرک کذاب و منکر مرتاب و از آیات گذشته اکثری از اهل ادیان از مقرر اقدس خارق عادات دیده‌اند علی شأن لا یذکر بالبیان فاسألوا المدینة و من حولها لیظہر لکم الحقّ و معلوم نیست که آن نفس معرض در خود چه قائل است لا ونفس البهآء لیس الا علی افک کبیر از حقّ بخواهید توفیق عنایت فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لأنّ هذا الأمر عظیم عظیم زود است که عظمت آن واضح و مبرهن شود لا یبقی الا من کان ناظراً الی المنظر الأكبر و منقطعاً عمّن فی السموات و الأرض حبّاً لله المقتر العزیز الحکیم

الیوم یوم نصرت امر الهی است بر هر نفسی لازم که در کمال استقامت ناس را بشرط الهی دعوت نماید انشاء الله جهد بلیغ نمائید که شاید گمگشتگان بریّه نفس و هوی بافق قدس ابھی توجه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود چه که ثمر هر نفسی اثر او است نفس بی اثر مثل شجره بی ثمر در منظر اکبر مذکور لله ناطق شوید و لله تبلیغ امر نمائید باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکه ناظر بخدمتی که بآن مأمورید من لدی الله اینست فضل اعظم و رستگاری ابدی و ثمر جاودانی و عنایت حقّ در کلّ احیان و مدد فیضش در کلّ اوان رسیده و خواهد رسید من کان له انه معه و یؤیّده بالحقّ و انه علی کلّ شیء قدير و البهآء علیکم یا احبائى بدوام ملکوتی و بقآء جبروتی

\* \* \*

سرور و ... حضرت زین ... علیه بهآء الله ... بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

## هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

روحی فداک دستخط انور اطهر که مورخه ۲۵ شعبان بود در اسعد اوان وارد الحمد لله و المنة گوش جان باصغای نعمات و ترنمات و تغرّادات حمامات ذکر و ثنای محبوب بیهمتا از اغصان و افنان شجره بیان و سدره تیان آنحضرت فائز شد هنیئاً للسامعین و مفضلاً در ساحت اقدس معروض افتاد قوله تبارک و تعالی یا زین المقربین قد سمعنا ندائک و قرأنا کتابک و عرفنا ما فی قلبک من محبة الله المهيمن القيوم و نذکر کلّ من جرى اسمه من قلمک هذا من فضلی علیک ان اشکر و قل لک الحمد یا اله الوجود و فی کلّ ذلك نكون ناظرًا الیک و هذا من فضل ینبغی ان تشکره بدوام السموات و الأرض لا بل بدوام اسمائی الحسنی لا بل بدوام نفسی المهيمنة علی کلّ شاهد و مشهود و کلّ ذاکر و مذکور کبر من قبلی احبائی و ذکرهم من لسانی و زینهم بأثواب عنایتی و نورهم بأنوار بیانی المشرق المحبوب انتهى

آنچه در باره جناب آقا جمال ذکر فرموده بودید هذا ما نزل فی حقّه انا ذکرناه فی ملکوت سجنی و قبلنا منه ما عمل فی سبیل الله طوبی له بما سمع منع الله و اجابه فی ذلك لعمری انّ عمله خیر من اعمال الّذین توجّهوا الی شطر العرش من دون اذن الله المهيمن المبین الحکیم بشره بذلك لتأخذه نفحات محبة ربّه العزیز الکریم انا نذکره کما ذکرناه فضلاً من عندنا و انا الذاکر الخیر انّ الّذین یدعون حکم الله ورائهم اولئک اتبعوا اهواء انفسهم یشهد بذلك قلم ربک العزیز المنیع انّ الأمر ینبغی انّ الّذین یؤمنن یشاء ما عمل فی سبیله و یقدّر لمن اراد ما ینفعه فی عوالم ربک المقتدر القدير انتهى

در ذکر قطعۀ صغیره مرقوم فرموده بودند از حقّ جلّ و عزّ میطلبم دعای آنحضرت را مستجاب فرماید و خود آنحضرت هم در ساحت اقدس بخدمت مشغول باشند

و اینکه در باره جناب حاجی کاظم مرقوم داشتند این ارض بسیار جمعیت شده و سبب اراجیف ناس گشته سی و پنج نفس علاوه بر نفوسیکه با جمال قدم هجرت نموده اند در اینجا جمع شده اند دیگر ملاحظه فرمائید در ارض سجن مع ضیقها و عدم اسبابها و نفاق اهلبا و اضطراب سگانها چه واقع شده و میشود در این ایام از ارض خاء اب جناب بدیع علیهما بهاء الله و یک ابنشان و شخص دیگر وارد و جناب مح مص علیه بهاء الله الأبھی و نفس دیگر و همچنین آقا علی از اهل ق و یک نفر دیگر و نفوس عدیده که خبر رسیده این ایام وارد میشوند و اخت آقا حسین و ابنها و اخت دیگر و زوجها و همچنین نفوسیکه در اطراف ارض سجن هستند علی الاتصال وارد میشوند دیگر خود آنحضرت میدانند که مردم خارج از این اجماع چه گفته و میگویند از حقّ میطلبم احبائی خود را مؤید فرماید بر اصغای اوامره و نهیه باری ذکر جناب حاجی کاظم لدی العرش معروض کمال عنایت در باره او ظاهر فرمودند ای کاظم بمحبة الله مسرور باش و از نهیش محزون مباش حقّ احبائی خود را دوست داشته و دارد و آنچه مقتضای وقت و مصلحتست بآن امر میفرماید الحمد لله در ساحت اقدس مذکوری و بذکرش مفتخر از عدم اذن محزون مباش لعمری بیانی احلی من کلّ حلو و ذکرى ارقّ من التّسیم بآن راضی باش و حقّ منیع را شاکر معطی اجر لقا اوست و ساقی کوثر وصال او غم مخور با فرح تمام مابین انام بذکرش مشغول باش ولكن بالحکمة و السلام انتهى

و دیگر وجهیکه مرقوم داشته بودید که یکی از اماء ارسال داشته بتوسط جناب نبیل رسید ولكن حسب الأمر از قبل این بوده که اگر وجهی برسد خدمت آنجناب بماند و بساحت اقدس معروض دارند تا حکم آن نازل شود و گز هم که ارسال شده بود رسید و همچنین منظومه جناب آقا صدرا قدری از آن وقتی مخصوص در ساحت اقدس عرض شد قبول فرمودند خدمت او

را و انتشار آن معلق بآنست که تمام او عرض شود و شمس اذن مشرق گردد و این قدر شغل هست که فی الحقیقه این بنده و صد مثل این بنده عاجز و قاصر است مگر بتأییدات حضرت محبوب

و اینکه در باره جناب آقا غلامعلی مرقوم داشته بودند که آنحضرت مسرور شده‌اند که بی‌اذن وارد نشده فرمودند اذن تمام آنست که از ارض مسکونه اذن حاصل نمایند و او بعد از حرکت از آن ارض باین اطراف اذن خواسته و وارد شده لذا بعضی از اذن در باره ایشان صادق است نه تمام آن و در فکر عیال و طفل خود هم هستند و لکن در حین ورود ناخوش احوال بودند و هوای سجن هم معلوم هنوز صحّت تمام نیافته انشاءالله باحکام الهی که در کتاب مبارک اقدس نازل شده باید عمل نمایند

و در باره حبیب به ناصر اخبار داده شد که هرچه مقصود اوست بآنجناب اخبار دهد و دیگر در باره احمد ولیّ مرقوم داشته بودند عرض شد هذا ما نزل له قوله جلّ کبریا ان یا احمد قد حضر ذکرک لدی المظلوم و ذکرناک فی هذا السّجن العظیم قل یا احبائی لا تحزنوا بما ورد علیکم فی سبیل الله المقتدر المهیم العزیز العظیم فانظروا الی القرون الماضیه و الأعصار الخالیة و ما ورد فیها علی اماناء الله و اصفیائه الذین دعوا الناس الی الله رب العالمین لعمری انّ القوم فی حجاب عظیم و خسران مبین شهد الله انه لا اله الا هو و الذین صبروا ابتغاء مرضاته اولئک اهل الهدی بین الوری یصلین علیهم اهل الفردوس و هذا المنظر الکریم یا احبائی لا تجادلوا مع احد تمسکوا بالمعروف فی کلّ الأحوال فاقروا ما نزلناه من قبل من لدن علیم حکیم سوف یرفع الله اسمائکم و اذکارکم رغماً للذین احتجبوا عن هذا الأمر الذی به انار افق البیان و نظقت حمامة التّبیان الملک لله العظیم الخیر

ای زین‌المقرّین اسامی نفوسیکه در عرایض شما مذکور بوده ذکر آن نفوس از قلم اعلی جاری شده و این نظر بفضلی است که بآنجناب بوده و هست مثلاً اگر اشقی الناس الیوم بآنجناب متمسک شود لدی الله مغفور و مذکور خواهد شد اگرچه بآنهم شاعر نشود هر نفسی را مصلحت بدانند جواب منزله را باو برسانند و الا فلا دیگر چه رسد بکسانیکه بشرط الله توجه نموده‌اند و آنجناب ذکر ایشان را معروض داشته انتهی

و اینکه در ذکر جناب آقا محمد صادق علیه بهاء الله مرقوم فرموده بودید عرض ایشان معروض افتاد قوله عزّ کبریا ان یا صادق مذکور بوده و هستی و قابلی چه که بفوز اعظم فائز شدی و حمل بلایای شدید در سبیل محبوب نمودی نسئل الله بأن یوقّکم و یؤیدکم و یسقیکم فی کلّ الاحیان کوثر حبّه العزیز المنیع انتهی و دیگر عریضه جناب محمد امین چلبی از اهل صلاحیه معروض افتاد هذا ما نزل فی جوابه

هو المبین العظیم الحکیم

کتابت لدی المظلوم حاضر و آنچه در او مذکور مشاهده گشت جمیع ناس لیلاً و نهاراً بذکر حقّ مشغولند و لکن از حقّ محتجب در هر عصر و عهدی که عرف قمیص رحمن مابین اهل امکان متضوّع شد اکثری از ناس باوهامات لایغنیه از مطلع نور احدیه محروم ماندند چنانچه الیوم نفسیکه لوجه الله کل را بصراط مستقیم الهی دعوت نموده در این سجن اعظم حبس نموده‌اند و لکن حقّ جلّ و عزّ این سجن را قطعئی از رضوان نموده و در کمال روح و ریحان بذکرش مشغولیم و از جمیع عالم منقطع نحمده و نشکره بذک آنه لهو الشاهد العظیم الخیر و نسئله تعالی بأن یوقّکم و یؤیدکم علی الاستقامه علی امره انه ولیّ المحسنین انشاءالله در جمیع احیان و اوان از کأس محبتش بنوشند و بذکرش ذاکر باشند اینست افضل اعمال لدی الغنی المتعال انتهی

این جواب را آنجناب بخطّ خوشی بنویسند و ارسال دارند

و اینکه سؤال از حلق رأس شده بود که در کتاب اقدس نهی از آن شده و در سوره حجّ امر بآن قوله تعالی جمیع الیوم مأمورند بکتاب اقدس آنچه در او نازل اوست حکم الهی مابین عباد و حلق رأس از قاصدان بیت عفو شده الیوم اعمالیکه سبب ضوضاء خلق نشود باید کل بآن عمل نمایند انتهی از ارض خاء جناب اسم الله الجواد علیه بهاء الله که در کربلا ساکن بودند سؤال نمودند که الیوم عدم حلق رأس سبب ضوضاء خلق میشود و ابتلای اصحاب و تکلیف خود را سؤال نموده بودند حکم شد که عمل ببعضی اعمال در ایام ارتفاع امر است و قبل از ارتفاع کل باید بحکمت عمل نمایند چه که هر نفسی معروف شود در بعضی بلاد باین اسم ناس اجتناب مینمایند و امر تبلیغ تعویق میمانند

و اینکه سؤال شده بود که در کتاب ایقان که باسم جناب خال علیه بهاء الله الأبهی معروفست ذکر خوف در حقّ حضرت موسی (ع) شده و در کتاب بدیع نفی خوف از انبیا عرض شد قوله تعالی یا زین آنچه در کتاب ایقان نازل در مقام امتحانات الهیه ذکر شده نظراً لرفع توهمات الناس فی هذا الظهور لذا آنچه در فرقان نازل نصّ آیه مبارکه من غیر تأویل و تفسیر ذکر شد و دیگر از تلویح آیه معلومست که آنچه موسی علیه بهاء الله فرموده در مقام اسکات خصم بوده چه که بآنحضرت گفته اند که تو همانی که قتل نفس کردی و فرار نمودی آنحضرت رغماً لأنفهم مضمون آیه مبارکه را ذکر نمود و تصدیق فرمود من همانم ولكن بخلعت غفران مزین شدم و برسالت مفتخر گشتم و ذکر خوف و امثال آن از اموریست که قبل از بعثت واقع شده و از برای خوف بیاناتیست در آنمقام که تفصیل آن سبب تطویل میشود و آنچه در کتاب بدیع نازل آنه لحق لا ریب فیه مشاهده در عمل آنحضرت بعد از بعثت نمائید آنه لقوی امین ان یا زین ان استمع ما تکلم به منادی الطور فی هذا الظهور کنت غافلاً او کنت نائماً مرت علی نسمة الرحمن و ایقظتني عن النوم و اقامنی علی الصیحة او النداء بین الأرض و السماء مع آنکه عرف الرحمن و نسمة السبحان از او ظاهر شده و بلکه موجد آن بوده تفکر و کن من الشاکرین و امثال این بیانات در لوح سلطان و ما نزل لبعض العلماء ذکر شده و این نظر بضعف عباد فضلاً من عنده نازل شده و میشود لو یظهر و ینطق بما هو علیه لتری الناس من المیتین الا من شاء ربک

و دیگر ذکر اسم الله الأصدق علیه رضوان الله و بهائه فرموده بودند لدى العرش مذکورند و زیارتی هم مخصوص ایشان از قلم اعلی نازل ولكن تا حال اذن بارسال آن نشده انشاءالله هر وقت شد ارسال میشود بآن فائز میگرددن طوبی له بما فاز و حضر و سمع نداء الله الملك العزیز الجمیل و سعد الی الله بالروح و الریحان و شهد بذلك قلم الرحمن فی هذا المنظر المنیر و دیگر محبوب معظم جناب اسم الله مهدی علیه بهاء الله الأبهی مدّتیست که مراجعت فرموده اند و در جوار ساکنند تکبیر آنحضرت را ابلاغ داشتیم و ایشانهم تکبیر ما لا نهاییه ابلاغ میدارند کتب و الواح ایشان که باتفاق جناب مح مص علیه من کلّ بهاء ارسال شده بود بایشان رسید و آنچه نزد جناب استاد علی اکبر است ذکر نمودند اگر بطور خوشی دادند فیها والا فلا

و دیگر استدعای این عبد فانی از آنحضرت آنکه ذکر خلوص و فنا و تکبیر ابدع امنع ارفع اعلی از جانب خادم بجمیع آقایان و دوستان آن ارض ابلاغ فرمایند انما البهاء علی حضرتک و علی کلّ من حضر بین یدیکم و فاز بخدمتکم

خادم

۲۷ ذی قعدة سنه ۱۲۹۲

غصنین اعظمین امنعین و افنان الله بجواهر ذکر و تکبیر آنجناب را ذاکر و مکبّرند

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

حکیم الهی الّذی سمّی بالرّکن الأوّل من الاسمین الأعظمین بلحاظ انور ملحوظ دارند

هو الأقدس الأبھی

روحی لک الفداء نفحات قلمیّه آن حضرت جمیع ارکان و اعراق را مهترّ نمود طوعاً لکأس شربنا منها ریح المحبّة و السّرور و چون مشعر بر صحت مزاج حضرت عالی بود کمال بهجت و انبساط روی داد و تلقاء وجه معروض شد هذا ما تکلم به لسان العظمة نسأل الله بأن يؤیّده فی کلّ الأحيان و یقرّبه الیه فی کلّ الأوان و یرزقه ما قدر له من لدی الرّحمن أنّه لهو العزیز المّان اینکه مرقوم فرموده بودند و استفسار از بیانات الهیّه در مجلس شده بود آنچه در نظر این عبد باقی مانده عرض میشود لیلّه اولی حین صلوة عشا بود که بمجلس پاشا تشریف بردند و در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکناً جالس و ابدأً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم روحی لثراب مقدمه الفداء احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواهیم حضرات آخذین را استتطاق نمایم لذا جمال احدیّه در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسوم است تشریف بردند و در آن محلّ غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمّد قلی و آقا محمّد علی اصفهانی و آقا محمّد جواد و آقا محمّد حسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه حاضر و بعضی از اهل سرایه از ضبط و غیره و الی ساعت سابعه در آن محلّ تشریف داشتند و متصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند که در نظرت هست آیتی که در لیلّه قبل نازل شده و بعد آن آیات را بأعلیّ البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست

بسمه الباقی الدائم العزیز العظیم

قد ماج بحر البلاء و احاطت الأمواج فلک الله المهیمن القیوم ان یا ملاح لا تضطرب من الأریاح انّ فالق الأصباح معک فی هذه الظلمة الّتی احاطت العالمین توکل علی الله فی کلّ الأحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعد بالله ربّک المقتدر العظیم أنّه یحفظ من یشاء سلطان من عنده أنّه لهو العظیم الحکیم فی بحبوحه الظلمة کان الوجه مشرقاً بضیاء احاط من فی السّموات و الأرضین انا فی تلك الحالة ندع البریة الی الله و لا یخوفنا اجتماع الّذینهم کفروا بالله اذ اتی بأمر بدیع قد سرق السّارق ما نزل من لدی العرش و احضره لدی الّذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیظک یا ایّها الجاهل هل تظنّ انک تسبقنا لا واسمی الّذی به فاحت نفحات الرّوح علی کلّ صغیر و کبیر انا بلّغنا الأمر بأیدی الرّسل من لدنا انا کنا قادرین ثمّ نشرناه بأیدی الّذین اعرضوا أنّه لا یضرّه مکر الماکرین انّ الخنّاس حضر بکنابی بین النّاس و ظنّ بذلک یهجمون علی مطلع الأمر و یحتقر به شأن الله فیما سواه کذلک سوّلت له نفسه و حقّت علیه کلمة العذاب من لدن

غالب محیط قل بذلك یرفع امره و ینتشر آیاته و یعلو هذا الذکر الذی به قدر کلّ امر حکیم یا لیت یجتمعون علینا العباد و یسفکون دماننا فی هذا السبیل المستقیم انا فدینا ما عندنا فی سبیل الله یشهد بذلك ما انا فیہ من البلیا و عن وراثتها قلم الذی به ثبت امر الله العزیز الحکیم قل ائی اكون منتظراً یوم الذی فیہ اری نفسی بین الأحزاب من جنود الظالمین تالله اذا یسمعون ما لا سمعوا من قبل و یرون ما لا رأت عیون الذین سبقوا انه لهو الحاکم علی ما اراد و انه لهو القویّ القدیر قل یا ایها الذباب هل تقدر ان تطیر مع الورقآء فی هذا الهوآء الذی ما طارت فیہ طیور العالمین کلّ ما یرد علینا انه رحمة لنا یشهد بذلك کلّ موقن بصیر تنوح الذرّات لضرّاً و نحن فی فرح مبین قد اظهرنا السّرور من افق الأحزان انه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید انتهى

و در آن احوال ابدأ بمأمورین اعتنا نفرمودند وجه مبارک متوجّه بحضرت غصن اعظم و حضرت غصن اکبر روحی لهما الفداء و بعضی احبّا که در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بیان رحمن مّوّاج از جمله فرمودند قد اوحی الله تبارک و تعالی الی بعض انبیائه فی بعض وحیه و عزّتی و جلالی لأقطعن رجآء کلّ مؤمّل یؤمّل غیری و لأکسوته ثوب المذلة بین الناس و لأبعدنه عن فضلی و فرجی أ یؤمّل عبدی فی الشدائد غیری و مفتاحها یدیی ما لی اری عبدی معرضاً عنی و قد اعطیته ما لم یسألنی أ فأسأل فلا اجود کلاً أ لیس الجود و الکرّم لی أ لیس الدّینا و الآخرة یدیی ولو انّ کلّ واحد من اهل السّموات و الأرض سألنی مثل السّموات و الأرض و اعطیته ما نقص ذلك من ملکی علی قدر جناح بعوضة و امثال این بیانات که اکثری در نظر نیست متصلاً از کوثر فم رحمن جاری بوده قد تعاطی اقداح البیان من خمر ذکر ربّک الرّحمن چه عرض کنم که در آن لیله مبارکه آیات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جاری و سایل و نازل بوده کأنّ سلسبیل البیان بذل علی من فی الامکان و بحر الکرّم ترشّح علی الأمم و سرّ المجلّل بالسّرّ تجلّی علی من فی الغیب و الشّهود بسیار از بیانات ابدأ در خاطر این عبد نمانده بعضی که در نظر مانده عرض شد بعد در ساعت سابعه یکی از ضبّاط آمده جمال قدم و غصنین اعظمین و آقائی آقا میرزا محمّد قلی را بردند جمال قدم و حضرت غصن اکبر را در محلّی که جنب لیمان است و آقائی را در محلّ دیگر و حضرت غصن اعظم را در لیمان تحت حدید این عبد و سایر احبّا را در نفس سرایه در محلّ بسیار مظلّمی تحت حدید حبس نمودند در لیله ثانیه تلغراف از والی آمده محلّ جمال قدم را تغییر دادند در قبّه مرتفعه که فوق لیمانست تشریف بردند و آنوقت حین صلوة عشا بود و حضرت غصن اعظم و حضرت غصن اکبر و آقائی هم در حضور امنع اقدس و توقّف در قبّه سی و هشت ساعت و نیم بعد مجدّداً یوم خمیس ساعت چهار از نهار بسرایه طلب نمودند لأجل سؤال و جواب حین توجّه بمجلس لسان عظمت باین کلمه ناطق اخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله عن ورائکم ما لکم لا تفقهون این آیه مکرّر از لسان عظمت جاری و بعد از ورود پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند که ما مکلف بتفحصیم چه که سه نفس کشته شده‌اند و جمیع اهل بلد خائف و هراسان لذا باید بموجب قانون عمل شود گویا بیچاره از قانون هم اطلاع نداشته باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون اینست که این سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انه اظهر من الشّمس مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظروا فی فرمان الدّولة الذی عندکم و بعد بکمال ملایمت عرض نمودند که خود شما بفرمائید

إذا جلس هیکل العظمة مستویاً علی السّریر و نطق بلسان القدرة و القوّة اسمی بهآءالله و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثمّ توجّه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبریائه لو عرفتم لأسمعناکم هدیر ورقآء العظمة علی غصن سدره الرّبائیة لیظهر لکم ما قال العبودیة جوهره کنهها الرّبویة فهت من حضر من کلمة الله الأبدی و بعد مخاطباً الی الكلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السّؤال و الجواب لو تریدون لأعترف بما هو مقصودکم و رجآء قلوبکم لأنّی ما احبّ ان اكون فی الدّینا علی قدر ساعة و از آیات سور ملوک تلاوت فرمودند از جمله این فقره مبارکه ما مررت علی شجر الآ و خاطبه فؤادی یا لیت قطعت

لاسمى و صلب عليك جسدى فى سبيل ربى و فى اثناء البيان قد اخذ الاهتزاز اركان الرحمن ثم بعد ذلك قام القيام و توجه  
جمال العلام الى محل آخر خارجاً عن المجمع

بارى اى آقاى من چه عرض نمايم عجايب روزى و عجايب وقتى بوده در بعضى از ناس شمس كلمه الله اشراق نموده  
اظهار محبت نمودند فى الحقيقه اين عبد از ذكر بيانات رحمانى عاجز است صاحب مثنوى ذكرى نموده مناسب اين مقام  
است

آن خطاباتى كه گفت آن دم نبى

گر زند بر شب برآيد از شبى

روز روشن گردد آن شب چون صبح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانى كآفتاب اندر حمل

مى چه گويد با رياحين با دغل

هم تو ميدانى كه آن آب زلال

مى چه گويد با رياحين با نهال

بارى اين عبد از ذكر بيانات الهيّه و اصطلاحات ربّانيّه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد كه به بيت مراجعت فرمائيد و  
معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولى است چه كه جمعى محبوسند بعضى تلقاء وجه حاضر شده  
معروض داشتند كه حال اهل بلد در حركتند نمیتوان محبوسين را بيرون آورد چند يومى اگر توقّف شود بهتر است بعد مراجعت  
به بيت فرمودند و آنوقت ساعت يازده از نهار بود ابتدای خروج از حرم الى انتهای ورود در حرم شصت و نه ساعت و نيم  
منقضى شد توقّف در سرايه ليله اولى پنج ساعت و نيم محبس جنب ليمان هيچده ساعت و نيم حبس قبه فوق ليمان سى و  
هشت ساعت و نيم توقّف در سرايه مرّه ثانيه هفت ساعت فى الحقيقه مشاهده شد كه مکتوب بسيار مطول شده لذا باين  
مقدار اكتفا نمودم اگرچه نار حبّ هل من مزيد ميگويد و بهر وسيله كه هست ميخواهد ذكر نمايد و زحمت دهد بارى نسأل  
الله بأن يوفّق حضرتك و هذا العبد و ساير الأحبّاء على ذكره و ثنائه انه على كلّ شىء قدير

و اينكه مرقوم فرموده بودند كه جناب محمّد مصطفى عليه بهاء الله سواد روزنامه بيروت را فرستاده بودند اصل آن از  
بيروت نيست در لندره طبع شده تفصيل آنكه بعضى از اهل اروپا آمده و كمال جهد نموده كه تلقاء وجه مشرف شوند قبول  
نشد ايامى در خدمت حضرت غصن اعظم روحى لثراب مقدمه الفداء بودند و بعد بيلاد خود راجع شده تفصيل را ذكر  
نمودند و در روزنامهها طبع شد در بيروت روزنامه لندره كه بلسان انگليزى بوده عربى ترجمه نموده بعضى را طبع کرده اند و  
بعضى را جرئت نموده كه ذكر نمايند خوفاً من الدوله چه كه در روزنامه اصل كه الآن نزد اين عبد موجود است از بلايى  
وارده هم نوشته اند و هم چنين از پروسى روزنامه آمده در آنجا هم تفصيل ذكر نموده و اظهار داشته اند كه چگونه دولت عليه  
بمقتضای اين امر قيام نموده بلكه در صدد اذيت برآمده كلّ نزد اين عبد موجود است ولكن بعد از مقدمه جديده نفس خيشى  
از اهل اين ارض مکتوبى بمدير مطبعه بيروت فرستاده و آن بيچاره من غير اطلاع در نجاج طبع نموده اگرچه بزعم خود آنچه  
نوشته عداوة نوشته ولكن فى الحقيقه بلغ الأمر و لا يفقه در اين مقام آيه مباركه نازل انا بلغنا الأمر بأبأدى الرّسل من لدنا انا كنا  
قادرين ثم نشرناه بأيدى الذين اعرضوا انه لا يضره مكر الماكرين

ديگر مستدعى از آن حضرت آنكه عرض فنا و نيستى و خلوص اين عبد فانى را خدمت هر يك از احبّ ابلاغ فرمائيد  
مخصوص جناب زين المقرّبين و جناب حاجى عبدالمجيد و جناب آقا محمّد رضا و آقا محمّد صادق و آقا عبدالله كلّ را تكبير

ابدع ابھی القا فرمائید اغصان سدرۃ الہیہ بذکر بدیع منیع آن حضرت را ذاکرند و همچنین احباً بعرض خلوص ما لا نہایہ  
مصدع انما الروح والعز و البہاء علیکم و علی من معکم و یحبکم

خادم الله

مورخہ ۲۰ صفر

\*\*\*

بسم الله الأقدس الأعز الأبهی

روحی و نفسی لک الفداء کتاب مبارک کہ بطراز حبّ محبوب عالمیان مزین بود این خادم فانی بزیرت آن فائز حمد خدا را کہ در این سجن اکبر بنفحات حیّہ کہ از شطر مقربان درگاہ احدیہ در مرور است مسرور میفرماید خدای واحد شاهد است کہ در کلّ احیان ذکر آن حضرت در قلب و لسان بوده و هست و آنچه مشعر بر صحت مزاج سرکار عالی بود مایہ بہجت بی اندازہ شد و آنچه در ذکر بعضی از اعمال مدعیان محبت مرقوم فرمودہ بودند سبب احزان لانہایہ گردید چہ کہ آن حضرت میدانند کہ اعمال قبیحہ سبب احتجاب شدہ و اکثر از بریہ را از شاطی احدیہ محروم نمودہ در کلّ الواح حقّ متعال احبای خود را بتقدیس و تنزیہ خوانندہ و جمیع را از فساد و نزاع و جدال و اکل اموال ناس منع فرمودہ چنانچہ در یکی از الواح منیعہ نازل کہ معنی پارسی آن اینست کہ میفرماید اہل بہاء نفوسی هستند کہ اگر بر مداین ذہب مرور کنند نظر التفات بآن نمایند و اگر جمیع نساء ارض باحسن طراز و ابدع جمال حاضر شوند بنظر ہوی در آنها نظر نکنند خود آن حضرت میدانند کہ چہ مقدار در این مقامات از قلم مالک قدم نازل شدہ معذلک اینست کہ مشاہدہ میفرمائید کہ باعمال خبیثہ ردیہ کفایت نمودہ بسدّ طرق مشغول شدہ اند و عجبست کہ امثال آن نفوس خود را بحقّ نسبت میدهند نسأل اللہ بأن یوقّ الکّل علی ما یحبّ و یرجعہم الیہ تائبین خاضعین خاشعین متوجّہین منقطعین اّنه هو التّواب الرّحیم و همچنین جمیع را بحکمت امر فرمودہ اند معذلک اکثری عمل نکرده اند اگر احبای الہی بآنچہ مأمور شدہ عمل مینمودند رأیت کلّ القلوب منقلباً الی قبلۃ العالمین و کلّ الوجوہ متوجّہاً الی وجہ ربّک العزیز الحمید

بعد از وصول نامہ آن جناب وقتی از اوقات مناسب مقام در محضر اقدس حاضر شدہ آنچه مرقوم فرمودہ بودند بتمامہ معروض داشتم آثار حزن از وجہ مبارک مشہود گشت این کلمات محکّمات از مشرق امر مالک اسماء و صفات اشراق فرمود قولہ جلّ اجلالہ و عزّ بیانہ ای ذبیح در اکثری از الواح الہیہ از قلم امریہ نازل و جمیع احبای الہی را وصیت فرمودیم کہ ذیل مقدّس را بطین اعمال ممنوعہ و غبار اخلاق مردودہ میالایند و همچنین وصیت فرمودیم کہ بما نزل فی الألواح ناظر باشند اگر وصایای الہیہ را کہ از مشرق قلم رحمانی اشراق فرمودہ بگوش جان میشنیدند و باصغای آن فائز میگشتند حال اکثر من فی الامکان را بخلعت ہدایت مزین مشاہدہ مینمودی ولکن قضی ما قضی حال کرۃ اخری در این ورقہ بیضا لسان قدم در این سجن اعظم میفرماید ای احبای حقّ از مفازہ ضیقہ نفس و ہوی بفضاہای مقدّسہ احدیہ ہشتابید و در حدیقہ تقدیس و تنزیہ مأوی گیرید تا از نفحات اعمالیہ کلّ بریہ بشاطی عزّ احدیہ توجّہ نمایند ابدأً در امور دنیا و ما یتعلّق بہا و رؤسای ظاہرہ آن تکلمّ جایز نہ حقّ جلّ و عزّ مملکت ظاہرہ را بملوک عنایت فرمودہ بر احدی جایز نہ کہ ارتکاب نماید امری را کہ مخالف رأی رؤسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواستہ مداین قلوب عباد بودہ و احبای حقّ الیوم بمنزلہ مفاتیحند انشاء اللہ باید کل بقوت اسم اعظم آن ابواب را بگشایند اینست نصرت حقّ کہ در جمیع زبر و الواح از قلم فائق الأصباح جاری شدہ و



همچنین با ناس بمدارا حرکت نمایند و رفتار کنند و بکمال تقدیس و تنزیه و صدق و انصاف ظاهر شوند بشأنی که جمیع ناس آن نفوس را امناء الله فی العباد شمرند حال مشاهده کن در چه سمانی طیر اوامر حقّ در طیرانست و در چه مقامی آن نفوس ضعیفه ساکن طوبی للذین طاروا بأجنحة الایقان فی هواء الّذی جرى من قلم ربک الرحمن ای ذبیح نظر باعمال حقّ کن و قل تعالی تعالی قدرته الّتی احاطت العالمین و تعالی تعالی انقطاعه الّذی علا علی الخلائق اجمعین تعالی تعالی مظلومیته الّتی احترقت بها افئدة المقرّیین مع آنکه بیلایای لایحصى در دست اعدا مبتلا جمیع رؤسای ارض را واحداً بعد واحد تبلیغ نمودیم آنچه را که ارادة الله بان تعلق یافته بود ليعلموا الأمم انّ البلاء لا یمنع قلم القدم انه یتحرک باذن الله مصوّر الرّم حال مع این شغل اعظم لایق آنست که جمیع احبّاً کمر خدمت محکم کنند و بنصرت امر الله توجه نمایند نه آنکه بارتکاب امور شیعه مشغول شوند اگر قدری در افعال و اعمال ظاهره حقّ مشاهده نمائی لنتخرّ بوجهک علی التراب و تقول

یا ربّ الأرباب اشهد أنّک انت مولی الوجود و مربی الغیب و الشّهود و اشهد أنّ قدرتک احاطت الکائنات لا تخوّفک

جنود من علی الأرض و لا تمنعک سطوة من علیها و اشهد أنّک ما اردت الّا حیاة العالم و اتّحاد اهله و نجاة من فیه حال قدری تفکرّ نمائید که دوستان حقّ در چه مقام باید حرکت نمایند و در چه هوا طیران کنند ان اسأل الله ربک الرحمن فی کلّ الأحيان بأن یوقّهم علی ما اراد انه لهو المقتدر العزیز العلام ای ذبیح ضرّ این مظلوم از سجن و تاراج و اسیری و شهادت و ذلّت ظاهره نبوده و نیست بلکه ضرّ اعمالیست که احبّای حقّ بان عاملند و آن را نسبت بحقّ میدهند هذا ضرّی و نفسه المهیمنة علی العالمین و ضرّ اکبر دیگر آنکه هر یوم یکی از اهل بیان مدعی امر شده و بعضی متمسک بغصنی از اغصان و بعضی مستقلاً گفته‌اند آنچه گفته‌اند و عاملند آنچه عاملند ای ذبیح لسان عظمت میفرماید و نفسی الحقّ قد انتهت الظّهورات الی هذا الظهور الأعظم و من یدعی بعده انه کذاب مفتر نسأل الله بأن یوقّقه علی الرجوع ان تاب انه لهو التّواب و ان اصرّ علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انه لهو المقتدر القدیر مشاهده کن که اهل بیان آنقدر ادراک ننموده‌اند که مظهر قبلم و مبشرّ جمالم آنچه فرموده ناظرأ الی الظهور و قیامه علی الأمر فرموده و الّا و نفسه الحقّ بکلمه‌ئی از آنچه فرموده تکلمّ ننمیدوند این جهّال امر غنیّ متعال را لعب اطفال دانسته‌اند هر روز بخیالی حرکت مینمایند و در مفازه‌ئی سایزند لو کان الأمر کما یقولون کیف یستقرّ امر ربک علی عرش السکون تفکرّ و کن من المتفرّسین تفکرّ و کن من المتوسّمین تفکرّ و کن من الرّاسخین تفکرّ و کن من المظمّنین علی شأن لو یدعی کلّ البشر بکلّ ما یمکن او فوکه لا تتوجّه الیهم و تدعهم عن ورائک مقبلاً الی قبله العالمین لعمری انّ الأمر عظیم عظیم و الیوم عظیم عظیم طوبی لمن نذ الوری عن ورائه متوجّهاً الی وجه الّذی بنوره اشرفت السّموات و الأرضین ای ذبیح بصر حدید باید و قلب محکم و رجل نحاس شاید تا بوساوس جنود نفسیه نلغزد اینست حکم محکم که باراده مالک قدم از قلم اسم اعظم جاری و نازل شده ان احفظه کما تحفظ عینک و کن من الشّاکرین در لیالی و ایام بخدمت حقّ مشغول باش و از دونش منقطع لعمری ما تراه الیوم سیفنی و تجد نفسک فی اعلی المقام لو تكون مستقیماً علی ما امرک مولاک انّ الیه منقلبک و متواک انتهى کلمات الله

آنچه از بلایای وارده که بر آن حضرت وارد شده و مرقوم فرموده بودند از جهتی حزن فوق طاقت دست داد و از جهتی سرور زیاده از حدّ اما حزن بعلت آنکه بر حسب ظاهر بر آن حضرت امور مختلفه و بلایای کثیره وارد شده و اما السرور بسبب آنکه این عبد بیقین میداند که عنقریب نفوس غافله نائمه بعد از شعور و انتباه جمیعاً باسم شما ذاکر شوند و بما ورد علیک ینوحون و ینکون ولكنّ الآن لا یشعرون و علاوه بر این در محنت و زحمت و بلایا با حقّ شریک بوده‌اید و جمیع شداید را لأمر الله حمل فرموده‌اید قسم بحقّ این مقامیست که بقلم ذکرش بانتهای نرسد و بیان ختم نشود نسأل الله بأن یجعلک متمسکاً به و منقطعاً عن سواه و ناطقاً بذکره و ثنائه بین العباد و آنچه از پریشانی مرقوم فرموده بودند معلومست مال بتاراج رفته و نفس بشداید و محن مبتلا شده از خدا میطلبیم که در جمیع احوال آن حضرت را اعانت فرماید انه علی کلّ شیء قدیر

چندی قبل مبلغ پنجاه تومان حواله فرمودند برات و نوشته این عبد حسب الأمر الأقدس بشخص معهود نوشته و بجناب حسین از اهل یاء داد که بآن شخص بدهد و آن بشما برساند انشاءالله میرساند آن حضرت در جمیع حال بخدمت حق مشغول باشند اصلاح جمیع امور باین امر اعظم بوده و خواهد بود چه ظاهراً و چه باطناً روحی لحنک و بلائک و غربتک الفداء لوحی که مخصوص جناب عن دل ی ب علیه بهاء الله ذکر فرموده بودند از مطلع وحی نازل و ارسال شد کمال عنایت در باره ایشان از افق شمس قدم مشرق و مضيء است طوبی له ثم روحا له ان رأیته کبر من قبل هذا الفانی علی وجهه نسأل الله بأن یحفظه و یجعلہ مستقیماً فی امره انه لهو الغفور الرحیم انما البهء علیک ثم الذکر علیک ثم الروح علیک و علی من نسبه الله الی حضرتک

\* \* \*

بسم الله الأمنع الأقدس الأعز الأبھی

روحی و نفسی لك الفداء یا روحا بما فاحت نفحة الروح عن جهة قریک و تضرعت رائحة قميص وصلک و اهتر بها هذا العظم الرمیم کتاب جلیل آن طلعة جمیل که باکلیل کبریا و عظمت و تجلیل لاسم ربنا البهی الأبھی مزین بود چون افسر روحانی زینت بخش سر این فانی آمد و نفحات قمیص تقدیس از کلمات مقدسه از اشارات عرضیه و دلالات انفس موهومه استنشاق شد العظمة لله ثم القدرة و القوة و السلطنة لله که باشارة من اصبع قدرته خرق فرمود حجبات مجلله باسماء را و لو اراد و اشار اشاره اخرى عن انملة المقدسة الأخری لارتفع ملکوت الأسماء بأسرها و لاهوت الذوات بحقیقتها اذا ظهرت كلمة البقاء لله المقتدر البهی الأبھی و بعد بهمین اصبع منیع خلق فرمود خلق بدیع را که اگر جمیع ابداع و اختراع هیاکل اسماء شوند و بخواهند حرفی از احرف کتاب انشاء بغير عما نزل من قلم الله الأبھی تکلم او تفوه نمایند جمیع را معدوم بحت و مفقود صرف شمرند تعالی تعالی قدرة ربنا المهیمن العزیز القدیر لله الحمد که آن جناب تلقاء منظر اکبر از انفس قویه مستقیمه ظاهرند و بطراز خلق آخر مزین نسأل الله بأن یظهر من اثر استقامتک انفساً قویة و ارجلاً مستقیمة لیستقیمن علی الأمر و ینصرن الرحمن بسیوف البیان انه علی کل شیء قدیر

و اینکه از قبل اذن لقا خواسته بودند این عبد شهادت میدهد که در جمیع احیان حکم قرب و لقا در باره آن جناب ثابتست حال ایامیست که کل باید جمیع امور را در خدمت امر مصروف داریم و بتبلیغ مشغول شویم الحمد لله که حق سبحانه آن جناب را مؤید و موفق فرموده و بخدمات امر مشغول بوده و هستند نفسی لهمتک الفداء

و در باره احبای ارض س و م که از قبل و بعد مرقوم فرموده اند ذکر کل تلقاء عرش مذکور و اظهار عنایات لانهایه مخصوص کل عن مشرقها ظاهر جمیع تحت لحاظ مرحمت و نظر عنایت بوده و هستند و الواح الله هم از سماء مشیت نازل و انشاءالله بتدریج ارسال میشود و کل از بحر فیض لایزال مرزوق میگردد عرض خلوص و فنا و تکبیر این عبد فانی را خدمت کل برسانید روحی لهم الفداء بما اقبلوا و عرفوا ثم آمنوا و ایقنوا بالله نسأل الله بأن یتقیموا علی حب الله و امره و یكونن من الثابتین در لوح آن جناب جمعاً بلسان قدم ذکر شده اند تکبیر حق را بجمیع برسانید عرایضی که بهمراه جناب آقا شیخعلی علیه بهاء الله بوده سببی واقع شده و در مدینه کبیره کل را محو نموده بودند و فی الحقیقه بحکمت رفتار کرده اند آن جناب تفصیل را باهل خاء مرقوم دارند دو لوح مخصوص جناب آقا سید محمد رضا و آقا سید ابوطالب یک سنه متجاوز بود که نازل شده بود و نرسید حال ارسال شد برسانند عدد واحد الواح منیعه نازل بعضی من غیر اسم ارسال شد آن جناب ملاحظه فرمائید و باقتضا برسانید و جمیع را بظهورات عنایات نامتناهی الهی و اشراقات شمس مرحمت ابهائی مستبشر و مسرور و منور فرمائید

اغصان سدره مبارکه الهیّه و افنانها و اثمارها و اوراقها کل بذکر و ثنا و تکبیر ابدع ارفع آن جناب را ذاکرند و دیگر عرض خلوص و وداد و تکبیر این عبد فانی را خدمت جناب والد و والده علیهما بهاء ربّهما برسانید و هم چنین جمیع متعلّقین و منسوبین و کلّ من یتشرّف بحضورک کل را بعرض خلوص و تکبیر لایحصى مصدّع انشاءالله کل از تأثیرات انفاص قدسیّه و نفحات روحیّه آنحضرت بر صراط امر ثابت و مستقیم باشند بشأنی که دلالات افکیّه و اشارات شرکیّه انفس معرضه ایشان را منع نمایند و محتجب نسازد تالله یا محبوبی انّ الأمر عظیم و اعظم فوق کلّ عظیم بل اعظم من ذلك وربّک العلیّ العظیم

و دیگر حسب الأمر آن جناب باید در این سفر بسیار بحکمت رفتار فرمائید و تأکید بلیغ در این امر فرموده اند انشاءالله معمول داشته و خواهند داشت و دیگر از امور وارده آنکه نفسین و اختهما در ارض سرّ باعمالی ظاهر شدند که مثل آن والله الذی لا اله الا هو در ابداع شنیده نشده و اذا انهاهم الله عمّا عملوا اعرضوا و اعترضوا الی ان کفروا بالله مالک یوم الدّین در جمیع ایام و لیالی بما نهوا عنه مشغول قد استهزؤوا برسّل الله و سفرائه و ظهر منهم ما ناح به سکّان الفردوس و الذین طافوا حول عرش ربّک العزیز الکریم ابدأ متدین بدینی نبوده و نیستند و لکن در ارض سرّ سرّاً باعراض و اعتراض مشغول بودند الی ان رأى النّصر قهر ربّه تاب حین الموت و غفر الله انّ ربّک لهو الغفور الرّحیم و بعد ارتقائه حضر رضا قلبی و تاب انّ ربّک لهو التّوّاب ذو الفضل المبین اگرچه نفاق باطنش معلوم بود و لکن نظر بسبقت رحمت و احاطه فضل ستر میفرمودند تا آنکه باین سجن وارد در اغوای بعضی جهراً مشغول شد چه که حقّ را مظلوم و مسجون یافت شرب الخمر جهراً و اخته تشرّب و تحضر لدی الوجه کذلک ورد علیّ المحبوب قد ذکرت لحضرتک لتکون من المطّلعین و این از احسن اعمالشان بوده نعوذ بالله من اعمالهما الأخری و چون طغیان و بغی و کفران بمنتها رسید اطردهما الله و ترکهما فی عذاب الجحیم و ذهب و قال ما لا قاله الأوّلون افّ لهما و لوفائهما آنچه آیات الهیّه که نزدشان بود بعضی هم مجعولاً بآن ملحق نموده باهل این بلد داده اند و فتنه بزرگی برپا نموده اند و لکن ضلّ سعیمهم فی الحیوة الباطلة انه لهو الحاکم علیّ ما یرید جمیع اعمال شنیعه خود را بحقّ نسبت داده اند مشاهده فرمائید مع رحمت کبری و فضل محیط الهی چگونه طغیان نموده اند که آنچه طلب عفو نمودند مقبول نشد لذا خائباً خاسراً راجع و حال بشیطان متّحد شده اند لعنة الله علیهم مع آنکه آن نفوس از ابلیس و اتباعش چه مکاتیب در ارض سرّ نوشته و باطراف فرستاده اند باری ای محبوب من بیغضی ظاهر شده اند که شبه آن ظاهر نه بجمیع انبیا و مرسلین معاندند نسأل الله بأن يأخذهم بعدله انه لهو العزیز القدیر

و دیگر آنکه مدّتی بود که از سماء مشیت آیات نازل نه و باب لقا مسدود و طلعة مقصود وحده در بیت جالس چند روزیست سحاب عنایت مرتفع و امطار رحمت نازل انشاءالله از بعد هم الواح منیعه از شطر الهیّه ارسال خواهد شد لتقرّ بها عینک و عیون العارفین و الحمد لله ربّ العالمین و دیگر در باب نفس مطروده بجناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله هم مجملی نوشته شده ملاحظه خواهند فرمود و دیگر از قبل این عبد تکبیر منبع بجناب آقا میرزا سید حسین من اهل تاء و فاء برسانید و تفصیل بایشان بنویسید که مطّلع باشند و الرّوح و العزّ و القدس و البهآء علیّ حضرتک و من معکم من اهل البهآء

در اکثری از الواح منزله پاریسیّه و عربیّه تلویحاً و تصریحاً از قلم مالک ایجاد نهی عباد از توجّه باین شطر نازل و بسیار تأکید و تهدید و تحذیر در حکم محکم من لدن عزیز قدیر شده آن جناب باید مخصوصاً نهی نمایند و نگذارند احدی توجّه باین سمت نماید چه که ضرر کلّی در او مشهود در لوحی از الواح منیعه پاریسیّه نازل قوله جلّ اجلاله احبّای الهی را از توجّه باین شطر منع نما بگو ای دوستان ضرر ذهاب و ایاب باصل شجره وارد ایاکم ان تتجاوزوا عمّا حدّد فی الكتاب انه لهو العلیم الخبیر و امثال این فقره مبارکه و اشدّ و اعظم از این در مواضع متعدّده نازل و لکن بهمین یک فقره اکتفا رفت انشاءالله جمیع باید از حقّ جلّ شأنه توفیق طلب نمائیم که بامرش عامل شویم و در سبیل رضایش سالک گردیم انه ما یحکم لعباده شیء الا و هو خیر لهم عن ملکوت السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

دو عریضه در پاکت است این عبد معروض داشته باسمین علیهما بهآء الله برسائید

\* \* \*

۹۱

برادر مکرم جناب آقا میرزا محمد تقی علیه بهآء الله ملاحظه فرماید

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

ساذج حمد و جوهر آن ساحت امنع اقدس حضرت قیومی را لایق و سزاست که بکلمه علیا ارض و سماء را خلق فرمود به انا لله بدء نمود و به انا الیه راجعون ختم فرمود هر نفسی از بحر این کلمه مبارکه آشامید او غیر الله را معدوم و مفقود و خود را فارغ و آزاد مشاهده کند در این وقت حقیقت کلمه مبارکه آخری جلوه نماید قوله جلّ و عزّ قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعون هذه کلمه انزلها الرحمن فی الفرقان طوبی لقوم یعرفون و هنیئاً لعباد هم یسمعون سبحان الله مع ذلك معرضین اهل بیان اجهل احزاب و اغفل ادیان مشاهده میشوند یوم الله را ادراک نموده اند و از ما انزله الرحمن فی البیان غافل و محجوبند نفوسی که بقطره‌ئی از بحر آگاهی فائز نشده اند مثل معرض کرمانی و من معه وادیهای ظنون و اوهام را پیمودند و از انوار صبح یقین محروم و ممنوع آمدند و به جزیره رفتند مطلع اوهام را دیدند و برگشتند مقامی را که از اول ایام تا حین امام وجوه امرا و علما و عرفا و عباد قائم و ناطق باو توجه نمودند باوهام خود مشغول و از نیر ایقان غافل شنیدند آنچه لایق اصغفا نبوده و حاضر نشدند در مقامی که آذان عالم از برای اصغفاء کلمه اش و ابصار امم از برای مشاهده افقش خلق شده معلوم نیست که آن نفوس یعنی نفوس معرضه آنچه میگویند چیست و از کیست لعمر ربنا و ربکم و ربّ الأرض و السماء از اول امر احدی آگاه نه این خادم فانی سنین متوالیه در عراق و غیر آن با او بوده نفوس غافله حاضر نشدند تا بشنوند آنچه را که از او غافلند و بیابند آنچه را که حال از او محجوبند باری جزای اعمال آن نفوس را از تقرّب بافق اعلی منع نمود و از بحر اعظم محروم ساخت اقبلوا بآمال و رجعوا بخسران ولكن لا یشعرون هذا یوم الله لا یدکر فیه الا هو سبحان الله آن نفوس غافله حال بترتیب فرقه موهومه یعنی شیعه مشغولند عابد لفظند و از معنی محروم بغدیر متمسکند و از بحر اعظم ممنوع هزار و دویست سنه و ازید حزب ضالّه شیعه خود را افضل و اعلم و افقه و اتقای اهل عالم میشمردند و چون امتحان رحمن بمیان آمد کل بسقر راجع چنانچه علمای آن حزب و فقهای آن بر جمیع منابر بسبب مقصود عالم مشغول حقیقش را انکار نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند اهل سنّه و یهود و مجوس و نصاری و سایر احزاب هیچ یک عمل نمود آنچه از آن قوم ظاهر شد قسم بافتاب حقیقت که اگر آن حضرت در مملکت دیگر ظاهر میشد البتّه مقامش مرتفع و امرش ظاهر و نورش باهر و کلمه اش محیط میگشت این خادم فانی مکرر امثال این اذکار را که از لسان عظمت شنیده و در حین تحریر آیات از قلم اعلی نازل شده ذکر مینماید شاید اولیای حقّ جلّ جلاله که در مدن و دیار تشریف دارند ناس را از ظنون و اوهام حفظ نمایند تا اکاذیب قبل مجدّد نشود و نفوس از بشر ظلمانی اوهام نجات یابند دیگر تا همّت آن جناب و اولیای آن ارض چه کند در هر حال از حقّ میطلبیم اعانت فرماید و مدد نماید اوست قادر و توانا

سبحانک یا من بحرکتہ اصبعک خرقت الأحجاب و سبحات الجلال اسألك بسراج امرک الذی استضاء من افق سماء  
مشیتک و بقدرتہ کلمتک العلیا و نفوذ ارادتک یا مولی الوری بأن تقدّر لمن اقبل الیک خیر الآخرة و الأولى و ما یقرّبه الیک فی  
کلّ عالم من عوالمک أنّک انت المقتدر العلیم الحکیم ترانی یا الهی ناظراً الی وجهک و راجیاً بدائع فضلک لأولیائک أنّک انت  
الذی شهدت بکرمک الکائنات و بعنایتک الممکنات و باقتدارک الموجودات تفعل و تحکم أنّک انت الفضّال الکریم  
و بعد نامۀ آن برادر مکرم رسید و در لیل شبیه دهم شهر شوال المکرم امام وجه مالک قدم عرض شد و بشرف اصغا  
فائز هذا ما نطق به لسان الرحمن فی ملکوت البیان قوله عزّ بیانه و جلّ جلاله

### هو السّامع المجیب

ذکر من لدنّا لمن حضر کتابه لدى المظلوم و عرضه العبد الحاضر أنّا سمعنا ما نطق به لسان فؤاده اجنابه بهذا الكتاب المبین  
الذی ینطق کلّ حرف من حروفاته امام وجوه العالم قد اتی الموعود من افق الاقتدار بنور عظیم أنّا وجدنا من کتابک عرف محبّہ  
اللّٰه انزلنا لک ما قرّرت به ابصار العارفين أنّک اذا فزت بأیاتی و اخذتک نفحات بیانی قل

الهی الهی لک الثناء بما ذکرته و لک البهَاء بما اقبلت الیّ و لک العزّة و العلاء و لک الرّعة و العظمة و البقاء اشهد  
فی موقفی هذا بوحدانیّتک و فردانیّتک و بأنّک ظهرت و اظهرت ما کان مکنوناً فی علمک و نطقت و انطقت الأشياء بذکرک و  
ثنائک اسألك یا مولی العالم و مالک القدم باسمک الأعظم بأن تؤیّد اولیائک علی نصره امرک ای ربّ ایدهم بقدرتک المهیمنة  
علی الأشياء و قوتک الثّابته فی الأرض و السّماء بأن تحفظ احبّائک من شرّ اعدائک ثمّ افتح باصبع الکرّم ابواب فضلک علی  
الأمم لیدخلوا فی دینک و یعرفوا صراطک و یعترفوا بما نطق به لسان عظمتک و قلم ارادتک ای ربّ ترانی مقبلاً الیک و معرضاً  
عن دونک اسألك بأن وجهک بأن تکتب لی ما قدرته لأصفيائک الذین ما منعهم صفوف العالم و الوف الأمم عن الاقبال الی  
افقک الأعلى و اصغاء صریر قلمک الأبهی ثمّ اید یا الهی من توجّه الیک و اراد ان يعمل ما انزلته فی کتابک قدر له ما ینفعه فی  
کلّ عالم من عوالمک أنّک انت المقتدر القدير لا اله الا انت الغفور الرّحیم انتهى

لله الحمد نازل شد آنچه که هر کلیلی را ببحر بیان هدایت نماید و هر مریضی را بکوتر شفا ید فضلش دوستانش را  
اخذ فرمود و از غرقاب ظنون و اوهام نجات بخشید له الحمد و الثّناء و له الشکر و العطاء آن حبیب مکرم فائز شدند آنچه که  
شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم بیانات منزله از لسان عظمت هر حرفی از آن را مفتاح هدایت فرماید و ابواب عنایت را بر  
وجوه کل بگشاید مخصوص حزب الله که بین ملاً اعلی باهل بهاء معروف و در قیوم اسماء باصحاب سفینه حمرا طوبی  
لجنابکم و لمن ذکرته و لمن فاز برحیق التّحقیق فی ایام الله

و اینکه در باره وجه مذکور مرقوم داشتید حضرت امین علیه بهاء الله الملک الحقّ المبین چندی قبل باین بنده نامه‌ئی  
ارسال داشتند و در آن نامه این فقره را ذکر نموده‌اند طوبی للعاملین الحمد لله ربّ العالمین ورقه وصول هم حسب الخواش  
آن جناب ارسال شد بشما میرسد خدمت اولیا و اصفیای آن ارض تکبیر میرسانم مخصوص جناب آقا میرزا حبیب الله علیه بهاء  
الله که ذکرشان در نامه آن جناب بوده از قبل خادم خدمت ایشان سلام و تکبیر برسانید از سلطان یفعل ما یشاء روح من فی  
الملکوت و الجبروت لثناء بابه الفداء از برای ایشان میطلبیم آنچه را که سبب هدایت عباد و علّت تقرب من فی البلاد گردد  
ان ربّنا و ربکم و مقصودنا و مقصودکم هو المشفق الفضّال و هو العزیز الکریم البهَاء و الذکر و الثّناء علی جنابکم و علی من  
معکم و علی کلّ ثابت مستقیم و کلّ راسخ امین

خادم

بعد از ختم نامه حضرت محبوب فؤاد جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و عنایتہ نامه آن برادر مکرم را که بایشان نوشته بودند آورد از جمله ذکر صعود اخوی را مرقوم داشته بودند این فقره قبل از طلب باجابت مقرون چه که در ارض سر این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری و نازل قوله تبارک و تعالی

از جمله اموری که مخصوص است باین ظهور اعظم آنکه هر نفسی در این ظهور باقبال فائز و باسم قیوم از رحیق مختوم آشامید یعنی از کأس محبت الهی منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند بعد از صعود بعفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود این فضل محقق است از برای نفوسی که از ایشان ضربی بحق و اولیای او نرسیده کذلک حکم الله رب العرش و الثری و مالک الآخرة و الأولى انتهى معذلک مجدداً این فقره امام وجه مالک قدم عرض شد هذا ما نزل فی الجواب قوله عزّ بیانه یا ایها المقبل اشکر الله انه ذکرک و اقبل الیک من شطر السّجن انه هو المشفق الکریم و غفر الذی اردت غفرانه فضلاً من عنده و هو الغفور الرّحیم فی حین النزول ادخلته ید العنایة فی جنة عالیة رحمة من لدى الله رب العالمین قل

نفسی لك الفداء یا مولی الأسماء و روحی لك الفداء یا مقصود العالمین قد شهدت بعنایتك الكائنات و بفضلک  
الممکنات انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الحکیم انتهى

لله الحمد بحر عنایت در هر حین بموجی ظاهر و آفتاب فضل در هر آن بنوری مشرق از حقّ میطلبیم این عباد را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار عنایت و بخشش اوست اگرچه این محال است ولکن با کریمان کارها دشوار نیست مره اخری البهَاء و الذّکر و الثناء علیکم و علی الذین سمعوا التّداء و قالوا لیبیک لیبیک یا محبوب العالم و لیبیک لیبیک یا مقصود العارفین

خادم

## [یادداشت]

- ۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←
- ۲ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←
- ۳ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

ساذج حمد و جوهر ثنا صریر قلم اعلی را لایق و سزاست که ضوضای علما و زماجیر اهل انشاء او را از ندا منع نمود در جمیع احیان در مضمار حکمت و بیان بشأنی متحرک که عوالم غیب کلّها از آنحرکت بشطر دوست توجّه نمودند حال مستور است سوف یظهره الله عدلاً من عنده انه لهو الفیاض الکریم این حرکت را سکون اخذ نماید و این ندا را صمت از عقب درنیاورد طوبی از برای نفوسیکه باصغای آن فائز شدند اولئک اهل البهآء و اصحاب السفینة الحمراء الّتی انزل الله ذکرها فی قیوم الأسماء لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر القدير

سبحانک یا من عند ذکرک سجدت الأذکار و عند اشراق نورک خضعت الأنوار اسألک باسمک الّذی به سخّرت الأشیاء و فتحت مدائن ملکوت الأسماء بأن تؤید عبادک علی ذکرک و ثنائک و وقّفهم علی العمل بما انزلته فی کتابک ای ربّ هذا یومک و فضّلته علی الأیام و ذکرته فی الکتب و الزّبر و الألواح اسألک به و بما ینبغی له بأن تنزل من سماء مشیتک علی عبادک ما یقرّبهم الیک و یعرفهم صراطک و یسمعهم آیاتک و یعلّمهم ما انزلته فی کتابک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا یعجزک شیء و لا ینعک امر انک انت المقتدر القدير ای ربّ صلّ علی اصفیائک و اولیائک الّذین ما منعتهم شئون الجابرة عن التّوجّه الیک و ما خوّفتهم الفراعنة عن الاقبال الی شطرك تفعل ما تشاء بقدرتک و تحکم ما ترید انک انت العزیز الحمید

عریضه آنجناب را عبد حاضر در ساحت امنع اقدس عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت اینکه از ارض سؤال نمودی و ما نطق به الحکماء فی الحقیقه این امور تا حال بتمامه کشف نشده هذا هو الحقّ و ما بعده الا الضلال و لکن حکمای این اعصار نظر بآنکه از تجلّیات انوار ظهور قسمت برده اند اعرف از قبلند تا حال عدد سیارات را بتمامه نیافته اند عنقریب کشف میشود و بر عدد سابق میافزاید این علم بحریست بی پایان از برای هر یک از ثوابت سیاراتیست و هر یک از سیارات عالمی است از عوالم پروردگار من یقدر ان یحصی جنود ربک فیها او صنائع عباده فیها روحانیت روح عالم انجیل را مزین نمود و لکن اهلش غافل و در هیماء ضلالت سالکنند و بر فراش غفلت نائم از صیحه و صور بشعور نیامده اند و از قبور هوی برنخاسته اند عنقریب جزای اعمال را مشاهده نمایند ان ربک لهو العادل الحکیم

اینکه از روح و سیر او سؤال نمودی ارواح مستقیمه مجردّه که مقدّس از شئون ارضند مرتبی عالم بوده و هستند لعمر الله بعد از صعود مهیمین و محیطند لم یزل و لایزال اینمقام مستور بوده و بخاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ لسان از ترجمه عاجز و عقول و افئده از ادراک قاصر مترجم اول که بر صدر عالم مقرر اخذ نموده لسان بوده و او مکرر بر

عجز خود اعتراف کرده و آنچه در اینمقام ذکر شد محض فضل و عنایت بوده اینقدر معلوم و واضح گردد که ارواح مقدسه مجرد که از این عالم بنور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم در رتبه اولیه مقصود از ارسال رسل و انزال کتب این بوده یعنی ترکیه نفوس و تصفیه ارواح و تنزیه و تقدیس آن طوبی از برای نفوسیکه الیوم باصغاء حقیف سدره منتهی فائز شده‌اند و عرف قمیص را ادراک نموده‌اند ای دوستان امروز روز عمل خالص است و روز ذکر و ثناست جهد نمائید تا فائز شوید بآنچه که عرف هستی از او بدوام ملک و ملکوت استشمام شود قل خذوا کتاب الله بقوة من عنده ثم اعملوا ما امرتم به فیه انه لهو الامر الحکیم

و اینکه در باره کسب و معاملات ذکر نمودی این امور در کتاب الهی بمشورت معلق شده با نفوس مؤمنه مستقیمه مشورت نمایند یعنی در کسب و اقتراف و امثال آن و آنچه ظاهر شود متوکلاً علی الله عمل کنند هذا حکم الله و هذا امر الله طوبی لمن سمع و عمل و ویل للغافلین

و اینکه در باره حقوق ذکر نمودی این مخصوص است بحق جلّ جلاله باید بساحت اقدس ارسال شود الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید چون آنجناب سؤال نمودند اینجواب از سماء عنایت نازل اینفقره فرض است بر کل و شرف کل در ادای آنست چه که سبب تطهیر اموال و برکت و ازدیاد نعمت بوده و هست و تا حال ناس از اینفقره غافلند سعی نموده و مینمایند یا از حلال و یا از حرام چیزی ذخیره نمایند و از برای وراثتیکه ثمر آن معلوم نیست بگذارند بگو امروز کلمه الله وارث است چه که مقصود از وارث ابقاء ذکر و اثر بوده و این بسی واضح و معلوم است که قرون و اعصار این اذکار را محو نماید و لکن هر کلمه‌ئی که از قلم اعلی در باره نفسی جاری شد بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است اینست فضل اعظم و نعمت کبری من شاء فلیعمل و من شاء فلیترک

ذکر توجه بشطر سجن را نمودند بعد از اشتعال نار ظلم در ارض طاء این ارض هم فی الجمله منقلب مشاهده شد گفتگوهای کاذبه بمیان آمد لذا نظر بحکمت امر بتوقف شد اگر بتدریج توجه نمایند متمسکاً بالحکمة باسی نیست اقرار در هیچ محل جایز نه متوکلاً علی الله واحد و اثنین عازم شوند در جمیع احوال باید حکمت را از دست ندهند تا ضوضا از آن ارض مرتفع نشود اعمالی را که از قبل بان عامل بوده‌اند باید تغییر ندهند حکمة من الله رب العالمین امروز باید نظر کل بافق اعلی وحده باشد آنچه را بان امر فرماید اوست حکم الله مابین عباد یشهد بذلک من ینطق انه لا اله الا هو الفرد الخبیر

دوستان را تکبیر میرسانیم و به ما یرتفع به الامر امر مینمائیم و آن اعمال و اخلاقیست که سبب علو و سمو کلمه الله است بین عباد البهء المشرق من افق سماء فضلی علیک و علی احبائی الذین اقبلوا بالقلوب الی الله المقتدر العزیز المحبوب اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و بعنایات حق جلّ جلاله بشارت میدهم باید کل بکمال تقدیس و تنزیه در لیالی و ایام بذکر حق مشغول باشند هر یک از اماء الله که الیوم باصغا فائز و بجواب مؤید او از ورقات فردوس اعلی در کتاب اسماء مذکور و مسطور ان افرحن یا اماء الله طوبی لکن و نعیماً لکن کم من رجل منع عن الحق و کم من امة اقبلت و فازت بعرفان الله العلی العظیم حمد کنید محبوب عالمیانرا که شما را از مابین اماء برگزید و بطراز عرفان خود مزین نمود البهء علیکن و علی اللانی فزن بهذا المقام العزیز المنیع

\* \* \*

ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق



زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار  
تا که این مستور شیدائی درآید در خروش  
تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار  
نار عشقی بفرروز و جمله هستیها بسوز  
پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار  
تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه  
کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار  
پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظلّ فقر  
تا بهینی ملک باقی را کنون از هر کنار  
گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا  
گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار  
رسم ره اینست گر وصل بها داری طلب  
ور نباشی مرد این ره دور شو زحمت میار  
گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق  
چشم عبرت برگشا برپند راه افتخار  
تا بهینی طور موسی طائف اینجا آمده  
تا بهینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار  
تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست  
تا بخوانی مصحف تجرید از خدّین یار  
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق  
تا بفیروزی سر اندازی همی در پای دار  
مردگانند در این انجمن اندر ره دوست  
ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر  
تا که برپند اطیبار وجود از سجن تن  
در فضای لامکان در ظلّ صاحب اقتدار  
درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی  
وقت آن است کنی زنده از این نغمه زار

\* \* \*

بسم الله

ساقی بده آبی زان شعله روحانی  
تا که بشوید جانرا از وسوسه نفسانی

زان آب کزو شد صورت آتش پیدا  
زان نار کزو ظاهر آن کوثر روحانی  
یک جلوه ز عکسش بر صفحه جان افتاد  
واله از آن جلوه صد حکمت یونانی  
یک جذوه از آن شعله بر سدره سینا زد  
مدهوش از آن جذوه صد موسی عمرانی  
یک شعله از آن آتش شد عشق و بزد خرگاه  
در آب و گل آدم هم در دل انسانی  
ای عشق چهئی تو کز تو جهان پر آشوب  
هم از تو در آمد حیرت در حکمت لقمانی  
گاه کنی دعوی که منم جلوه محبوب بعالم  
گه گوئی که منم خود آنطلعت سبحانی  
چون از تو وزد بر جان رایحه جانان  
بر هر چه کنی دعوی گویم که به از آنی  
هم مونس جانی هم آیت جانانی  
هم جمعیت جانها هم از تو پریشانی  
گر پرتوی از رویت در مصر لقا آرند  
بینی بخیرداری صد یوسف کنعانی  
هم بوی قمیص از تو هم روح مسیح از تو  
هم موسی بیضائی هم شعله فارانی  
سرها بنخمت بسته دلها ز غمت خسته  
هم عامی شیدائی هم عالم ربّانی  
من خود ز توام مخمور هم از تو شدم مشهور  
که دهیم صد جان هم که کنیم قربانی  
گر قابض ارواحی از چه کنیم زنده  
ور محیی ابدانی از چه کنی ثعبانی  
در خرگه سلطان یک بار چه بنخرامی  
سلطان کنیش بنده هم بنده کنی سلطانی  
یک شعلهئی از رویت در گلبن جان آمد  
افروخت جمال جان چون لاله نعمانی  
وه وه چه نسیم آمد با مؤده جان بخش  
کز مشرق جان آمد آنطلعت یزدانی  
جانها به پرید از شوق دلها برمید از ذوق

هم عشق شدش عاشق هم جوهر امکانی  
درویش مدر زین بیش این پرده اسرار  
کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی  
از حکمت او الفت ما بین دو ضد ظاهر  
هم عشق شده بنده هم عقل کند دربانى

\* \* \*

نى

اولیاء الله عليهم بهاء الله

بسمى الذى به ارتفع علم الهداية بين البرية

سبحان الله اظهر امره و انطق الأشياء على انه لا اله الا هو الحق علام الغيوب يشهد المظلوم بوحدانيته و فردانيته لم يزل كان  
معروفاً بنفسه و مهيمناً بسلطانه و ظاهراً بآياته لا اله الا هو الفرد المهيمن القيوم طوبى لنفس نبذت الأوهام و الظنون و اخذت ما  
امر به فى كتاب الله رب ما كان و ما يكون

يا محمد انا سمعنا نداءك اجنناك بلوح لاح من افقه نير عناية الله مالك الوجود اذا تنورت بنور بيانى و تمسكت بحبل  
عطائي قل

الهي الهى ترانى مقبلاً اليك و آملاً بدائع فضلك و راجياً ما قدرته لأصفيائك اسألك بسلطانك الذى احاط الوجود بنور  
امرک الذى احاط الغيب و الشهود ان تجعلنى ناطقاً بثنائك و راسخاً فى حبك و ثابتاً على امرک و خدمتك أنك انت المقتدر  
العزیز الودود اى رب لا تمنعنى عن امواج بحر عطائك و لا عن تجليات نير ظهورك أنك انت المقتدر على ما تشاء بقولك كن  
فيكون

البهاء من لدنا عليك و على من نسبهم الله اليك ذكرهم باياتى و بشرهم بعنایتى و نورهم بنور فضلى الذى احاط ما كان  
و ما يكون

يا موسى هذا يوم فيه فاز الكليم بأنوار القديم و شرب رحيق الوصال من كأس عناية الله رب العالمين قد فتح باب الفضل  
و نصبت راية العدل بما اتى الوهاب راكباً على السحاب بسلطان مبین كذلك ارتفع صرير قلمى الأعلى فى ذكر من اقبل الى  
الله العزيز الحميد البهاء من لدنا عليك و على اهلك و من معك فى هذا النبأ العظيم  
يا سيد يا ابالقاسم اشكر الله بما اقبل اليك القلم امراً من لدن اسمى الأعظم و اراد ان يذكرک بذكر يكون باقياً بقاء  
ملكوتى و جبروتى ان ربك هو المقتدر القدير قل

لك الحمد يا اله الأسماء و لك الشكر يا مولى الورى بما هديتني الى صراطك و انزلت لى ما يقربني اليك أنك انت  
المقتدر العليم الحكيم

يا لسان العظمة اذكر من سمى بزین العابدين ليقربه البيان الى الله الفرد الخبير هذا يوم فيه نزلت الأمطار و جرت الأنهار  
و اثمرت الأشجار و ناد الأخيار الملك و الملكوت و العزة و الجبروت لله مالك يوم الدين طوبى لنفس قام على خدمة امرى و  
نطق بثنائى الجميل خذ كتابى بقوتى و تمسك بما فيه من اوامر ربك الأمر الحكيم

يا محمد اعمال و اقوال حزب شيعه عوالم روح و ريحان را تغيير داده مكدّر نموده در اول ايام كه باسم سيد انام متمسك بودند هر يوم نصرى ظاهر و فتحى باهر و چون از مولاي حقيقى و نور الهى و توحيد معنوى گذشته و بمظاهر كلمه او تمسك جستند قدرت بضعف و عزت بذلت و جرئت بخوف تبديل شد تا آنكه امر بمقامى رسيد كه مشاهده نموده و مينمايند از براى نقطه توحيد شريكهاى متعدده ترتيب دادند و عمل نمودند آنچه را كه در يوم قيام حائل شد ما بين آن حزب و عرفان حقّ جلّ جلاله اميد آنكه از بعد خود را از اوهام و ظنون حفظ نمايند و بتوحيد حقيقى فائز شوند هيكل ظهور قائم مقام حقّ بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنى و مشرق صفات عليا اگر از شبيهى و مثلى باشد كيف يثبت تقديس ذاته تعالى عن الشبه و تنزيه كينونته عن المثل فكّر فيما انزلناه بالحقّ و كن من العارفين

\*\*\*

شاهرود

جناب آقا ميرزا عبدالله عليه بهاء اللهه من ياء

فى ۲ صفر سنة ۱۳۰۰

بسم ربنا الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

سبحان الذى اظهر لنا ما كان مسطوراً فى كتابه و مكنوناً فى علمه و شرفنا بلقائه و عرفنا مشرق وجهه و مطلع آياته و هدانا الى صراطه و سقانا رحيق بيانه و ارانا افقه و اسمعنا ندائه اذ كانت الآذان كالكبريت الأحمر انها صمّاء و اذ كانت العيون عمياء و النفوس سكارى بل صرعى و سبحان الذى اظهر ما كان مستوراً فى ازل الأزال و انزل ما مرّت به الجبال انه لهو الذى لم تعجزه صفوف العالم و لا مدافع الأمم يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز المختار و السلام الظاهر من مدينة السلام و النور المشرق من افق عناية ربنا مالك الأنام على الذين سمعوا النداء و اقبلوا الى الأفق الأعلى و عملوا بما امروا به فى الزبر و الألواح اولئك سرج الهداية بين البرية يصلين عليهم الملائ الأعلى و اهل ملكوت السماء فى العشى و الاشراق بل فى كلّ الأوقات و بعد قد بلغ الخادم ما ظهر من مترجم فؤادكم و وجدت منه عرف خلوصكم و خضوعكم و خشوعكم لله محبوبنا و محبوبكم و مقصودنا و مقصودكم و مقصود من فى السموات و الأرضين فلما وجدت و عرفت طرت بقوادم الاشتياق الى ان حضرت تلقاء وجه مالك يوم الطلاق و عرضت ما فى كتابكم فلما تمّ و انتهى توجه الى وجه القدم و نطق بما ماج به البحر الأعظم قال و قوله الأحلى

بسمى الظاهر الناطق الأمين

يا عبدالله ان افرح بما توجه اليك وجه المظلوم من هذا المقام الذى سمى بالسجن الأعظم من لدن مالك القدم ان ربك لهو السامع المجيب قد وجدنا منك عرف حبي اقبلنا اليك من هذا المقام البعيد و انزلنا لك ما تجد منه عرف قميصى المنير طوبى لعبد نبذ الهوى و تمسك بالتقوى انه من اهل سفيتى الحمراء التى نزل ذكرها فى قيوم الأسماء و بشر بها مبشرى الذى فدى نفسه لنفسى و اخير الناس بظهورى و بروزى و اشراقى و قيامى و امرى المحكم المتين طوبى لأذن سمعت نداء المظلوم و لعين رأت ما اشرق من افق ارادة ربه المقتدر القدير يا عبدالله قد حضر العبد الحاضر بكتابك و عرضه تلقاء الوجه اذ كان المظلوم

ی‌مشی فی هذا المقام الرقیع سمعناه و اجبتاک بما ترضو منه عرف عناية الله رب العالمین انا نکبر من هذا المقام علیک و علی احبائى الذین نبذوا ما عند الناس رجاء ما عند ربهم الرحمن الرحیم انا نوصیهم بتقوى الله و ما یرتفع به امره العظیم قل یا اهل البهآء اذا اتاکم احد بالواح النار و کتاب السجین دعوها عن ورائکم متمسکین بکتاب الله العلیم الحکیم ان افرحوا یا احبائى تالله بکم تمطر السحاب و تعطى الأرض ما فیها من النعمة و الآلاء کذلک یشکرکم من عنده کتاب مبین ایاکم ان تمنعکم شؤونات العباد عن مالک الایجاد او تخوفکم سطوة من فی البلاد الذین نبذوا کتاب الله عن ورائهم و اتبعوا کل فاجر بعید تمسکوا بالمعروف فی کل الأحوال و تشبثوا بذیل الحکمة امرأ من لدن عالم خبیر علیکم بالأخلاق المرضیة و الأعمال الطیبة انہا جنود الله فی الأرض یشهد بذلک کل عارف بصیر البهآء علیکم یا احبائى طوبی لوجوهکم و لآذانکم قد فرتم بما کان المقصود فی کتب الله من قبل و من بعد ان ربکم الرحمن لهو المبین العزیز الامین انتهى

الحمد لله رشحات امواج بحر عنایت الهی دوستان را احاطه فرموده قسم بآفتاب افق بیان که جمیع عالم بآیةنى از آن معادله نمینماید الیوم من علی الأرض غافلند و اثمار و اسرار و آثار ذکر حق جل جلاله را نمیدانند چه اگر ثمرات یک حرف آن بر من علی الأرض القا شود و نفسه الحق کل منقطعاً عن الكل بافق اعلى اقبال نمایند ای دوست سکر غفلت کل را اخذ نموده و از فیوضات فیاض محروم ساخته الا من شاء ربک نیکوست حال نفسی که ذکرش در ساحت اقدس مذکور آمد نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید کل از برای آنست که یک مرتبه در ساحت او ذکر شود و همچنین در اعزاز کلمة الهی این بیانات عالیہ از مطلع بیان رحمن ظاهر قوله عز ذکره اگر کسی یک آیه او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند انتهى اگر در این بیان قدری تفکر رود شأن معرضین از اهل بیان و سایرین و همچنین علو و سمو این امر اعظم واضح و معلوم میگردد طوبی للمنصفین طوبی للعارفین طوبی لكل عالم فاز بهذا المقام الأعلى و تزین بطراز هذا النبأ العظیم جمیع دوستان آن ارض را تکبیر و سلام میرسانم و عرض میکنم امروز روز ذکر و ثناست و روز عمل لله انشاءالله مؤید شوید بر امری که باقی و دائمست اگرچه بفضل الهی موفق شده‌اید بر ذکر حق تعالی شأنه و تعالت عظمته و این مقامیست که وصف از عهده او برناید و نعت کائنات باو نرسد و انشاءالله این مقام باسم مالک انام محفوظ ماند چه که از قبل قلم اعلى اخبار فرموده بالواح نار و کتاب سجین و نعیق ناعقین و مکر ماکرین اعاذنا الله و ایاکم من مکر کل ماکر و خدع کل خادع و شر کل شیطان رجیم

عرض سلام و تکبیر خدمت حبیب مکرم جناب آقا میرزا احمد علیه بهآء الله و عنایتہ اظهار میدارم انشاءالله بعنایات لانهایه حق جل جلاله فائز باشند و بذکرش ذاکر و بخدمتش مشغول از سماء مشیت الهی مخصوص ایشان و همچنین مخصوص هر یک از اسامی مذکوره در کتاب ایشان نازل شد آنچه که چشم مقربین و مخلصین بان روشن و منور فی الحقیقه هر صاحب بصر و سمعی که یک آیه از آیات الهی را قرائت نماید و حلاوت آن را بیابد از من علی الأرض و ما عندهم خود را فارغ و مقدس و آزاد مشاهده نماید الحمد لله ایشان بفیض کامل فائز شدند و همچنین سبب فیوضات گشتند طوبی له و لهم بحر فضل بشأنی مواج که هر منصفی متحیر لا اله الا هو المنزل المظهر المعطى الغفور الکریم و از ورای آنچه از سماء عنایت در این ورقه مخصوص آن جناب نازل لوح مخصوص دیگر هم از سماء فضل نازل و از افق هر کلمه آن شمس عنایت سلطان وجود و مالک غیب و شهود مشرق و لائح طوبی للذین فازوا بالواح لا یعادلها ما فی العالم البهآء الظاهر اللائح من افق سماء فضل ربنا و ربکم علیکم و علی الذین ذکروا من قلم الله الأعلى فی کتابه المبین و الحمد لله رب العالمین

\*\*\*

افنان جناب خال علیه بهآء الله

## بسمه المقتدر على من فى الأرض و السماء

سبحان الذى اظهر نفسه كيف شاء و اراد فى حين ما ادركته افئدة اولى الحجى و اعترض عليه العباد الذين ما وجدوا عرف الوحى بما اتبعوا الأوهام منهم من قال انه ظهر قريباً قل اى وربى الغنى المتعال هل الأمر بيده او بأيديكم انصفوا يا اولى الاغضاء انه حكم بما شاء و يحكم كيف يشاء انه لهو المقتدر على ما اراد قل هذا لبديع السموات و الأرض ان كنتم من اولى الأبصار انه ما حدّد بوقت و لا بأمر اخرى انه لخارق الأحجاب لولاه ما ظهر حكم البدع فى الابداع و لولاه ما تغرّدت ورقاء الأمر على الأفنان هذا لهو الذى ما ظهر شبهه فى الاختراع هذا لبديع الذى تحيّر فى عرفانه من فى الأرضين و السموات قل انه كما لا يعرف بذاته لا يعرف بحينه كذلك قضى الأمر من مالك الأقالم لما جاء الوعد اشرق من افق الأمر و ظهر بما لا تهوى اهواء الذينهم كفروا بالله منزل الآيات قل انه لا يدرك بما عندكم اقرؤوا البيان لتطّلعو على ما فيه من سرّ هذا الظهور الذى به انارت الآفاق هذا لأمر ما عرفه احد من قبل و ما ادركه اولو الأبصار بظهوره صاح التاقوس و غرّدت الورقاء و نادى الصّور الملك لله المقتدر العزيز الجبار قل الى من تهربون ليس لكم اليوم من مناص طوبى لمن استقام على هذا الأمر الذى اذ ظهر انفطرت سماء الأوهام و اضطربت افئدة الفجار قل يا قوم انظرونى بعينى هذا ما وصاكم الله به فى الزّبر و الألواح طوبى لمن نذ ما سوائى مقبلاً الى وجهى على شأن ما منعت سبحات الاشارات و لا كلمات اولى الأحجاب قد قدرنا الاقبال بالقلوب بما ارتفع بناح الكلاب حول المدينة التى فيها ارتفع نداء الله ربّ الأرباب اذا يرون احداً من الأحباب مقبلاً الى الوهاب يعترضون عليه الا أنهم من اهل التفاق يا افنان السدرة طوبى لكم بما وفيتم ميثاق الله و عهده و نبذتم ما تمسك به اهل الضلال انتم من الذين خرّقوا الحجاب الأكبر اذ اتى مالك القدر بالعظمة و الاقتدار لو يأتىكم احد من البرهوت استعينوا بالله خالق الجبروت الذى اتى بملكوت البرهان ما نخبركم به انه لحقّ من الله انه لهو العزيز العلام سوف يعيق النّاعق و يرتفع نعيق الغراب يا قلم الأمر توجّه الى الذى توجّه اليك ثم اسمعه صريرك فى هذا الذّكر الذى به تحرّك الامكان استمع نداء الله من هذا المقام الأعلى من سدرة الأبهى انه لا اله الا هو العزيز المختار ليأخذك جذب بيان الرحمن على شأن لا تكدرك شؤونات الدنيا و تجد فى نفسك فرحاً لا تغيره الأحزان نشهد أنّك ممّن اقبلت الى الله و توجّهت اليه فى يوم فيه زلت الأقدام افرح بشهادة الله ثم استقم على حبّ مولاك انه لأعظم الأعمال طوبى لك بما حضر كتابك فى السجن الأعظم اذا يدع المظلوم ربه فى السرّ و الاجهار فلما فتحنا ختمه فاحت نفحات حبّ ربك مظهر الأديان نسأل الله ان يوفّقك فى كلّ الأحوال و يجعلك مستقيماً على هذا الأمر الذى انهمز منه الفجار لا تحزن من شىء انه معك و قدر لك ما هو خير عمّا خلق فى الأكوان كذلك تموج بحر عطاء ربك اذ كان مطلع امره بين ايدى الفساق و صّ عبادى بكلمة من عندنا هذا ما يأمرك مظلوم البلاد قل لا تستمعوا ما لا ينبغى ان يستمع و لا تنظروا ما جرى من قلم الأشرار دعوا ما عند الناس خذوا ما عند ربكم مالك الرقاب

انشاء الله بعنايت رحمن لم يزل و لا يزال در ظلّ محبوب غنى متعال مستريح باشيد و از ماسوايش فارغ و آزاد مكتوب آن جناب در سجن اعظم وارد فى الحقيقه سبب فرح قلب محزون اين مسجون واقع گشت چه كه اصل سدره اطوار افنان و نفحات آن را دوست داشته و دارد لله الحمد كه از جذب بيان رحمن و اثر كلك محبوب امكان كلّ بشريعهُ باقيه الهيه فائز و از فيوضات امطار رحمانيه مستفيض هذا ما اردناه من قبل و نزلناه فى الألواح ان ربك لهو العليم الخبير و اينكه مرقوم داشته بوديد عريضه نگارى مزيد روسياهى و گناه است ليس الأمر كذلك بل اصل صواب و حقيقت ثواب بوده و خواهد بود هر چه ميخواهى بنويس و هر چه ميخواهى بگو انه يحبّ ان يسمع كلماتكم و يجد عرف حبّكم محبوب العارفين امرى كه از آن جناب و كلّ اليوم محبوب است استقامت بر حبّ الله بوده بشأنى كه احدى قادر بر القاي اوهمات متوهمين و كلمات مشركين نباشد و اين مقام بسيار عظيم است چه كه شياطين در كمين و جنود مشركين بكمال كين ظاهر

هر نفسی بخواهد باین مقام فائز شود باید بتمامه از دون حقّ منقطع گردد تا باستقامت کبری که اصل کلّ خیر است فائز شود این امر از جهتی بسیار عظیم است و از جهتی بسیار سهل عظمت آن معلوم و مشهود و در الواح اللّٰه مذکور سهل و آسانی آن کلمه واحده بوده اگر ناس موفّق شوند بآن کلمه الهیه که جامع کلمات نامتناهیة ربّانیه است جمیع را کفایت نماید و بر صراط امر مستقیم دارد بشأنی که در کلّ احیان از ید عطاء رحمن رحیق حیوان بنوشند و بنوشانند و آن کلمه این است که میفرماید انظروه بعینه لا بعیونکم این بیانی است که هر نفسی بگوش قلب آن را اصغاً نماید ابدأً از صراط مستقیم منحرف نشود و از محبوب عالمین دور نماند اکثری از ناس بموهومات قبل و قصص اوّلین از مقصود عالم محروم مانده‌اند باید از آنچه در دست ناس موجود است از حکایات و کلمات و اشارات منقطع شد و بقلب و جان بکوی رحمن توجّه نمود اگر نفسی باوهم قبل ناظر باشد ابدأً از زلال کوثر بی‌مثال نخواهد نوشید این رحیق اطهر را مثل و شبه نه تا امثال بآن پی‌برد مشاهده در اهل فرقان نمائید که کلّ را قصص قبل و اوهم از سبیل مالک انام دور نمود اگر از علامات و اخبار و شرایط موهومه که در دستشان بود چشم می‌پوشیدند و بعین او مشاهده مینمودند البتّه بانوار وجه الهیه و ظهورات تجلّیات ربّانیه فائز میگشتند امر آن نفوس سهل است در اهل بیان تفکرّ نمائید مع آنکه مشاهده نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر و قائم و ظهور آن کما هو حقّه ادراک ننموده چنانچه قرن‌ها و عهدها عابد موهوم من غیر شعور بودند و خود را اعظم و اکبر و ازهد و اتقای کلّ من علی الأرض می‌شمرند مع‌ذلک بحجبات اخری البیوم بعضی از کوثر حیوان رحمانیه و بحر علم صمدانیه محروم مانده‌اند افّ لهم و لوفائهم و اگر بکلمه الهیه که ذکر شد عمل مینمودند ابدأً محتجب نمی‌ماندند بگو ای دوستان حقّ را بچشم او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید و نخواهید شناخت این است کلمه حقّ که از مطلع بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعارفین و طوبی للتّأظیرین و طوبی للمستقیمین و طوبی للمخلصین و طوبی للفائزین البیوم آفتاب جهانتاب حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق و ظاهر و سماء عرفان بانجم حکمت و بیان مزین و مشهود طوبی از برای نفوسی که بی‌بصر خود توجّه نمودند و بآن فائز گشتند

و ما اردته من شمس عطاء ربّک این بسی معلوم و واضح است که شأن غنیّ متعال اعطا بوده و خواهد بود بهر قسم آن جناب بخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه در او است مخصوص احبّای او خلق شده کذلک جری من القلم الاعلیّ اذ تحرّک علی اللّوح باذن ربّک المحرّک العظیم الحکیم مطمئنّ باشید که تحت لحاظ الطاف مالک انام بوده و انشاءالله خواهید بود و آنچه مصلحت داند البتّه معمول دارد چه که از او محسوسید و باو منسوب اگر در امثال این امور تعویق رفته و یا تأخیر شده نظر بحکمت بالغه الهیه بوده و خواهد بود از بعد محزون باشید چه که لدی الوجهه از اهل قرب محسوسید و الحمد لله کوثر وصال را در مطلع ایّام از ید مالک انام آشامیدید و بآن فائز گشتید قد کتبنا لمن استقام علی الامر و انقطع عمّا سواه اجر من قام لدی الوجهه فی العشیّ و الاشراق نسأل الله ان یسقیک رحیق السّرو و یبلّغک الی مقام تطیر فی کلّ الاحیان بأجنحة الرّوح و الریحان الی هوآء محبّه ربّک الرّحمن انه لهو المقنن القدیر این مناجات را مداومت فرمایند قل

سبحانک یا الهی و مقصودی و رجائی و محبوبی تری انّ نفحات وحیک جذبته الی افق الطافک و فوحات الهامک قلبتی الی شطر مواهبک و ندآء مطلع امرک ایقظنی فی ایّامک اذا یا الهی اقبلت الیک بتمامی منقطعاً عن سواک و قائماً لدی باب فضلک الذی فتحتہ علی من فی الأرض و السّمآء اسألک بکلمتک الّتی بها سخّرت الکائنات و تحرّک بها الممكنات و بها سقیتم الموحّدین کوثر لقائک و المخلصین رحیق وصالک ثمّ باسمک الذی اذ ظهر ظهر غیب المکنون و الكنز المخزون ان تجعلنی فی کلّ الاحوال ذاکراً بذکرک و ناطقاً بشانک و طائراً فی هوآء عرفانک و سائراً فی ممالک امرک و اقتدارک ای ربّ قد سرعت الی ظلّک و توجّهت الی وجهک لا تمنعنی عن فرات رحمتک و لا عن بحر عطاءک یشهد کلّ جوارحی بهیمنتک علی الأشياء و قدرتک علی من فی الأرض و السّمآء قدر لی ما يجعلنی فارغاً عن دونک لأشاهد نفسی آیه تجریدک فی

مملكته و برهان تقدیسك فى بلادك ثم افض لى يا الهى ما اردته من سماء جودك و سحاب كرمك انك انت الذى احاط احسانك من فى الامكان و فضلک من فى الأکوان ثم اختر لى يا الهى ما ينفعى فى الدنيا و الآخرة انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت العليم الخبير و اسألك يا مالک الوجود و ربى الغيب و الشهود ان تغمسنى فى كل الأحوال فى بحر رضائك لأكون مريداً بارادتك و متحرکاً بمشيئتك و ناظراً بما اردت لى من بدائع افضالك اى رب قد تمسكت بحبل حبك اسألك ان تكتبنى من الذين طافوا حول عرشك بدوام جبروتك و ملكوتك و عزتك يا اله العالمين و مقصود العارفين هذا مطلبى و رجائى و املى و منى انت الذى امرتنى بالدعاء و ضمنت الاجابة فاستجب لى ما اردته بجودك و كرمك و فضلک و احسانك انك انت المعطى البازل الممتنع المتعالى الغفور الرحيم اى رب صل على البيان من اهل البهآء الذين استقرؤا على فلک الاستقامة بأمرک و سلطانك و سفينة الثبوت بقدرتك و اقتدارك و ايدتهم على اظهار امرک بين بریتك و ابراز سلطنتك بين عبادك انك انت المقتدر العليم الحكيم

\*\*\*

ط

اسمى الجمال عليه من كل بهآء ابهآه

هو المنادى بين العباد

سبحان الذى انزل الآيات بالحق و اظهر ما اراد انه لهو الحق علام الغيوب قد تشرف العالم بقدم الاسم الأعظم اذا اخذت الزلازل قبائل الأرض كلها الا من شاء الله المهيمن القيم يا ايها الطائر فى هواء الرحمن ان استمع ما تتكلم به جنود الشيطان الذين كفروا بالله مالک الملوك ان الذى افتى على الحرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله قال ما انشقق به ستر الملكوت و ناح به سكان الجبروت قد قتل بالظلم من ينبغى له ان يقبل ترب قدميه يشهد بذلك المظلوم فيهذا المقام المحمود و عن ورائه افتى على انفس معدودات و بذلك تدرقت عيون الملائ الأعلى و سكان مدائن الأسماء تبأ له و لمن تبعه من الذين كفروا بالرحمن اذ اتتهم بسطان مشهود قل انا لما رجعنا من هجرتى الى الزوراء وجدنا انه تصرف فى حرم النقطة بذلك بكت عين سرى و ذاب قلبى لعمر الله سترت ذلك بكلّ الجهد لئلا يطلع به كلّ مغلّ مردود تالله ان القلم لا يقدر ان يقوم بذكر ما ارتكب فى الحياة الباطلة لأنه يستحيى ان يذكر ما لا ينبغى ذكره اليوم يشهد بذلك من كان معه و عاشره و عن ورائه الحق علام الغيوب انك تفكر فى صبرى بعد قدرتى و سترى بعد علمى و ما يتكلم به كلّ ظالم مجهول انا ذكرنا لك بعض ما ورد علينا من الذين لا يعرفون اليمين عن الشمال و كيف هذا المقام المرفوع اذا فزت باللوح ان اقرأ فى نفسك ثم اقرأه على الذين شربوا رحيق الحيوان فى أيام الله رب ما كان و ما يكون البهآء عليك و على من نبذ الأوهام باسم الله مالک الغيب و الشهود

\*\*\*

رش

جناب ميرزا باقر عليه بهآء الله

بسمى العليم



سبحان الذي انزل الآيات و اظهر البيّنات و نطق بما قام به اهل القبور في يوم فيه حدّثت الأرض اخبارها و سرت نسمة موجدتها و خالقها و ارتعدت فرائض الذين كفروا بالله المهيمن القيوم طوبى للذين سمعوا و اجابوا و قاموا على خدمة الأمر بالروح و الریحان على شأن ما منعهم الصفوف و الجنود يا باقر ان استمع النداء من شطر السجن ثم اشكر ربك بما توجه اليك و انزل لك ما انار به الوجود قد ذكرك اسمى عليه بهائى و انزلنا لك ما يبقى به ذكرك بدوام الملك و الملكوت و نذكر في هذا المقام من سمى بعنديل الذي ذكرناه من قلمي الأعلى في الصحيفة الحمراء و انا المقندر على ما اشاء بقولى كن فيكون طوبى لمن يسمع منه ما يهديه الى الله العزيز الودود البهاء عليك و على الذين سمعوا النداء اذ ارتفع من مقامى المحمود

\* \* \*

### هو العزيز الجميل

سبحان الذي بيده ملكوت ملك السموات و الأرض و انه كان بكلّ شىء عليمًا له الجود و الفضل يعطى لمن يشاء ما يشاء و انه كان عن العالمين غنيًا قل يا قوم اسمعوا نداء الله عن هذه الشجرة المرتفعة المباركة التي نبتت في ارض القدس مقام قرب محموداً بأنه لا اله الا هو و ان نقطة البيان نفسه و جماله و ما هو المستور ظهوره و سلطانه بين السموات و الأرض و كذلك كان الأمر من شجرة النار في بقعة النور مشهوداً قل هذا لوح تجلّى الله عليه بانوار قدس محبوباً قل ان الجبل لما تجلّى الله عليه اندك في الحين فصار هباءً متروكاً و هذا اللوح جعله الله محلّ تجلّيه في هذا الآن و يتجلّى عليه من جمال القدم بما يظهر من هذا القلم الذي كان باصبع الله حينئذ مانوساً ان يا اهل الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا خطوات انفسكم فاتبعوا امر الذي كان من فجر الله مشروقاً قل لن ينفعكم اليوم شىء في الأرض ولو تأخذون كلّ العالمين لأنفسكم ظهيراً و لن يمدّكم اسباب السموات و الأرض ولو جعلوها لأنفسكم معيناً الا بأن تدخلوا في ظلّ هذا الوجه الذي استوى على السجن بما كان في الألواح مكتوباً فادخلوا في دين الله ثم اتبعوا ما حدّد في البيان و كان من سماء القدس منزولاً ان لا تحرموا انفسكم عن بيت الله الحرام و لا تختلفوا في امر الله و لا تدعوا صحايف الله وراء ظهوركم و هذا من امرى عليكم و على العالمين جميعاً يا قوم كنّا بينكم في سنين متواليات و كنّا معكم كأحد منكم و كان الله على ما اقول شهيداً و وردتم علىّ في كلّ حين ما لا ورد احد على احد كأتى كنت في سجن انفسكم مسجوناً و دعونا الله في صباح القدس و عشىّ القرب الى ان نجانا عن الذينهم كفروا الى ان وردنا في هذا السجن الذي كان خلف جبال مرفوعاً و نشكر الله في ذلك و نحمده على ما جرى و نصبر بحوله و قوته و نذكره في كلّ طلوع و افولاً و الروح عليكم يا ملأ البيان ان تسلكوا سبل عزّ محموداً و صراط قدس ممدوداً

\* \* \*

سر چاه

جناب ملأ احمد

### الأقدس الأبهي

سبحان الذي نزل الآيات بالحقّ و من قبلها البيان ليستعدّ من في السموات و الأرض لهذا الظهور الذي طلع و اشرق من افق مشيئة ربك الرحمن و جاء بملكوت البرهان و يدعو من في الأكوان الى الله العزيز الحكيم قل يا ملأ البيان هل وجدتم فيما نزل

على على قبل نبيل ما لا يكون مريناً بطراز اسمى لا ورب العالمين لو لا ذكرى ما نزل البيان و لو لا نفسى ما اشرفت شمس التبيان عن افق المعانى و البيان و يشهد بذلك كل منصف عليهم انه جعل كل البيان هديّة منه لنفسى و ورقة من رضوانى فما لكم اعرضتم عن الذى فدى نفسه فى سبيلى الواضح المستقيم تالله حين الذى علّقه المشركون فى الهواء استنشق نفحات قميصى و كان بصره متوجّهاً الى وجهى و قلبه متذكراً بذكرى المنيع قل اتخذتم امر الله هزواً ما لكم اعرضتم عن الذى به نطق كل شىء بما نطقته السدرة الالهية انه لا اله الا انا العزيز الكريم قل الكليم قد استمد من هذا الاسم العظيم و الروح كان مؤيداً بهذا الذكر الحكيم ان نسيتم كتب القبل فانظروا البيان لعل تعرفون ما اراد الله لكم و لا تكونن من الذين صاحوا فى الفراق و اذا هبت روايح الوصال عن شطر الله الغنى المتعال نقضوا الميثاق و كفروا بمالك يوم الطلاق اذ اتاهم بسلطان مبین قل لو يقرأ احد ما فى البيان لينوح لضرى و ما ورد على نفسى لعمري ان منزله ما قصد فيه الا امرى و ذكرى و ثنائى خافوا عن الله يا ملأ المحتجين كذلك القيناك لتذكر الناس فى ايام ربك لعل يضعون الهوى و يأخذون كأس التقى بهذا الاسم العزيز البديع ان امع الناس عمّا منعوا عنه فى الكتاب ثم أمرهم بما امروا به من لدن ربك العزيز الحميد قل الى متى تشتغلون بالدنيا اما رأيتم فئاتها اين آبائكم و اسلافكم كلهم رجعوا الى التراب و انتم ترجعون كما رجعوا هذا وعد محتوم ان انتم من العالمين طوبى لمن نبذ الدنيا عن ورائه حباً لله و اقبل بقلبه الى مولى العالمين انه اهل سرادق عظمتى و خبأ مجدى و قباب فضلى عليه صلواتى و الطافى و انى انا الغفور الرحيم و الحمد لله مالك هذا اليوم العظيم

\*\*\*

#### الأمع الأرفع الأبهى

سبحان من اتى بالحق بملكوته العظيم و زين به من فى السموات و الأرضين الا من اعرض عن الوجه الا انه من الهالكين طوبى لمن اخذته نفحات ايام الله و كان من المنقطعين هذا يوم الصيحة طوبى لمن صاح بهذا الاسم العزيز المنيع ولكن بالحكمة كذلك امرتم من لدن عليم حكيم ليس الفساد شأن الانسان بل ما تصلح به امور من على الأرض كذلك نطق الحق انه لهو الغفور الرحيم ان انصرونى بالأعمال الحسنة هذا ينبغى لكم لو انتم من العارفين لكل يوم نصيب فى كتاب الله اذا جاء الميقات يرتفع ما اراد انه لهو الحاكم على ما يريد ان الذين نبذوا امر الله اولئك خرجوا من حصن العدل الا انهم من الغافلين قد اتى مالك القدم لاصلاح العالم لو عرف الناس لطافوا حول العرش ان ربك لهو العليم الحكيم مثلهم كمثل الصبيان ان ربك لمرتبى العالمين لو اردنا لأخذناهم بكلمة من عندنا ولكن سبقت الرحمة غضب الله المقندر العزيز القدير ان اقتلدوا ربكم انه هو ارحم الراحمين طوبى لمن يدعو الناس خالصاً لوجه ربه الكريم كونوا رعاة اغنام الله ان احفظوهم من الذباب كذلك يعلمكم من عنده علم السموات و الأرضين طوبى لك بما القيت نفسك و اقبلت الى المنظر المنيع و فزت بأيام الله و عرفان هذا التبا الذى منه اندك جبل الهوى و اشرق تير الهدى من افق ربك العزيز المنير

\*\*\*

#### هو المقدس عن الأمثال

سبحان من اظهر مظهر نفسه و انطقه بآيات انجذبت منها الأرواح قل هذا يوم فيه اضطربت الأنفس و مرّت الجبال و انصعق من فى السموات و الأرض الا من شاء الله مالك يوم المعاد طوبى ليد نبذت ما اخذت و لقلب اقبل الى قبلة الآفاق ان الذين اخذوا

لوح الله بأيادي القدرة و الاقتدار اولئك اهل البهَاء فى لوح البقاء يشهد بذلك مالک الأسماء الذى ينطق فى كلّ الأحيان الملك لله المقتدر العزيز المتأن قل يا قوم انّ لكلّ امر مرجع و لكلّ اشراق مشرق و لكلّ شىء مبدء تفكروا لتعرفوا مراد الله يا اولى الألباب انّ الذين ينكرون مبدء الأمر اولئك همج رعاى ليس لهم نصيب من الكتاب هل ينكرون الله بعد الذى يرون سلطانه احاط الامكان انّ الذين ينكرون ظهور الله ينبغي ان يتفكروا فى هذه الأيام التى فيها ينادى مالک القدم فى قطب العالم بعد الذى كان مظلوماً بأيدي الفجار لو يقولون الطبيعة اظهرت هذا الجوهر قل لو نصدّقكم فى ذلك نقول هل ترون له من شبهه او تشاهدون له الأمثال فلما كان متفرداً فى ذاته و متوحّداً فى نفسه ينبغي ان تتبعوه يا ملاء الجهال لعمرى يقولون ما لا يشعرون كذلك شهد الرحمن فى المقام الذى كان اعلى المقام قل يا ملاء الأحاب لا تلتفتوا الى ما يقولون تمسكوا بحبل الأمر و تشبّثوا بأذيال رحمة ربكم العزيز المختار طوبى لمن فاز اليوم و اقبل بالقلب الى الله مولى العباد و نبذ المتوهّمين عن ورائه ناطقاً بهذا الذّكر الذى جعله الله سلطان الأذكار

\* \* \*

حبيب روحانى جناب على قبل نبيل عليه بهاء الله العزيز الجميل

١٥٢'

هو الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

سبحان من انار افق العالم بنير اسمه الأعظم الذى به اخذت الزلازل كلّ القبائل و اضطرب منه الأمم الا من انقذته يد الاقتدار و أنّه لهو الفرد المختار و أنّه لهو الذى به نطق القلم الأعلى بين ملاء الانشاء و شهد بما شهد مالک الأسماء أنّه لهو السلطان الذى لا يحويه عرفان اهل الامكان و لا يطرأ اليه طيور افئدة اهل الايقان قد استضعف كلّ قوىّ عند ظهور اقتداره و استعجز كلّ قادر عند بروز سطوته و كبريائه قد تزينت كتب السّماء بذكره و ثنائه و لوح المحفوظ باسمه و سلطانه لولاه ما انزل الرحمن اسرار ما يكون و ما قد كان به شهد الاسم المكنون و سجد الاسم المخزون و به فتح باب الكنز و طلع الغيب المستور الذى كان مسطوراً فى الصّحف و الزّبر و الكتب ينادى و يقول يا ملاء الامكان قد اتى الرحمن بالحجّة و البرهان طوبى لنفس اقبلت و فازت بالبحر الأعظم الذى جرى من معين بيانه بين خلقه اسأل الله بأن يوفّق عباده على الاقبال الى الأفق الأعلى و عرفان ما هو المستور من اعين اهل الانشاء أنّه لهو الفرد المهيم على الأسماء لا اله الا هو المقتدر المتعالى العليم الحكيم و بعد قد فاز الخادم بكتابتك و وجد منه عرف خلوصك لله ربّ العالمين فلما عرفت و علمت و اطّلت بما فيه توجّهت الى الأفق الأعلى و استقرت الى الغاية القصوى الى ان حضرت و عرضت ما ناديت به مولينا و مولى العارفين اذا فتح باب الفضل و اشرق نير عطاء مالک العدل قال جلّ كبريائه يا على قبل نبيل طوبى لعينك بما تشرّقت بمشاهدة جمال القدم و لأذنتك بما سمعت نداءه الأحدى فى ارض الزّوراء و لهيكلك بما حضر لدى المظلوم كذلك يذكرك القيوم فى هذا السّجن المبين ثمّ طوبى لأمك بما توجّهت و حضرت و فازت بما هو المقصود من كتب الله العليم الخبير طوبى ثمّ طوبى لأبيك الذى به تزينت العبوديّة لله الحقّ لعمرى أنّه قد فاز اذ قام لدى العرش بما لا فاز به اكثر العباد و أنّه لهو الذى فى مصيبيته نطق القلم الأعلى بما يبقى به ذكره فى ملكوت الله المقتدر العزيز الكريم نشهد أنّه خرج من بيته بأمر ربّه منقطعاً عن دونه و قطع الصّحارى و البرارى و الجبال و الأتلال الى ان ورد شاطئ البحر و مرّ عنه باسمه الى ان دخل البقعة التّوراء و الأرض البيضاء المقام الذى طافه الطّور السّيناء و سمع نداء الله مالک الأسماء و فاطر السّماء نعيماً له و لمن زاره بأمرى المبرم الحكيم قد نزل

له ما فاحت به نفحة المحبوب بين العالم ان ربك لهو المنخب الأمين ان اشكر الله بما عرّفكم و ایدكم و رفع اسمائكم بين الخلق انه وليّ المخلصين

انشاء الله بايد بفضل نامتناهی الهی در جمیع احيان مسرور باشی و بکمال روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول الحمد لله بشاطی بحر اعظم وارد شدی و از کوثر وصال آشامیدی و بمشاهده وجه محبوب در ایامیکه جمیع اشیاء بفنا راجع فائز گشتی قدر این نعمت کبری را بدانید و چون جان حفظش نمائید ای علی قبل نبیل حقّ بصیر و سمیع است آنچه بر شما در سیلش وارد جمیع را مشاهده نموده و در لوح محفوظ از قلم اعلی ثبت فرموده هیچ فضلی باین فضل برابری ننموده و نخواهد نمود لا تنظر الی الناس و اطوارهم ان انظر الی الأفق الأعلى و قل

یا مالک الأسماء و فاطر السّماء قد اقبلت بکلی الیک ایدنی علی العمل بما ینبغی لأیامک و نسبتی الی اسمک العزیز البدیع

هر شیء را عرفی بوده و خواهد بود البتّه عرف عملیکه خالصاً لله ظاهر شود عالم را احاطه نماید و هر ذی شمی آنرا بیابد ان اطمئنّ بفضل مولاک و تشبّث بذیله المنیر در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیه به اسمی الأصدق المقدّس اقتدا نما او از نفوسیت که فی الحقیقه بطراز عبودیّه لله مزین شده ینبغی لکلّ نفس ان یذکره بما ذکره لسان عظمتی فی ملکوت بیانی البدیع ان یا علی قبل نبیل ان استمع ما ینادیک به الرّبّ الجلیل من هذا المقام الجمیل انه لا اله الا انا المقتدر القدر ان استمع ما یقولون المشرکون یقولون ما لا قاله اهل التّوراة و الفرقان و الانجیل منهم من قال انه ادعی الربوبیة قل ای وربّ البریة انه نطق بما اخبر به الرّحمن فی البیان یشهد بذلك من وجد عرف قمیصی و توجه الی افق فضلی و طار فیهوائی و انقطع عمّا سوائی كذلك یذکرک قلمی الأعلى و انا الخبیر

اهل بیان یعنی نفوسیکه از مالک امکان اعراض نموده اند بکلمات و اشارات اهل فرقان متشبّث و بان ناطق حال ملاحظه کنید امر حقّ در چه مقام و عرفان نفوس غافله در چه مقام تبتاً لهم و سحقاً لهم بما اعرضوا عن الحقّ و تکلموا بما لا یتکلم به صبیان هذا الظهور یشهد بذلك کلّ ذی بصر و ذی درایة و عن ورائهما قلم الله العزیز الحمید ای علی قبل نبیل باید بعنایت الهی و فضل نامتناهی ربّانی باستقامت تمام بر امر الله ثابت و راسخ باشی و ریحی استقامت را باسم حقّ مبدول داری تا دوستان الهی از افق ایقان و اطمینان مشرق شوند بعضی از نفوس موهومه مجعوله که از طلعة احدیه اعراض نموده اند و بهیکل وهم تشبّث جسته اند در جمیع احيان بوساوس شیطانیّه و دسایس خناسیه بگمراهی ناس بیچاره مشغول شده اند و باوهامات اهل فرقان تمسک نموده اند بگو ای صاحبان بصر اهل منظر اکبر فوق عالم حرکت مینمایند باید در جمیع اوقات بافق اعلی ناظر باشید و ما سوی الله را یعنی نفوسیکه از مقصود گذشته اند و بموهوم تمسک جسته اند معدوم صرف و مفقود بحت شمرد آنچه در خدمت امر از آنجناب ظاهر شده لدى العرش مذکور بوده و خواهد بود انا کنا معک از کنت متکلماً فی الرضوان بین احبّاء الله و سمعنا ما کنت به ناطقاً فی ثناء مولیک القدیم فأسأل الله بأن یوفّقک و یؤیّدک علی خدمته فیکلّ الأحوال انه لهو المقتدر القدر انا رأیناک فی ارض الهاء و المیم و فی دیار اخری و سمعنا ما ذکرک به فی هذا الذکر الحکیم انتهى

انشاء الله باید آنمحبوب در کلّ حین بنصرت امر الله بحکمت و بیان مشغول باشند که شاید قلوب پزمرده از ریحی ذکر احدیه تازه شوند و بافق امر توجه نمایند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم جمیع را حفظ فرماید اکثری از ناس هنوز نمیدانند که این یوم چه یوم است و این امر چه امر مثلهم کمثل الأغنام اذا سبق احدها فی طریق یسلک کلّها عن ورائه ملاحظه در اسّ اساس دینیّه انفس غافله از اهل فرقان نمائید که خود را اعلی الخلق میشمردند و اعظم از کلّ میدانستند و در عهدها و قرنهای متابعت کلمات موهومه نمودند جابلقائی ترتیب دادند و سردابی بگل وهم ساختند و محلّ موهومی را باساس ظنون تأسیس نمودند و بناحیه مقدّسه نامیدند هل من ذی بصر لیبصر و هل من ذی سمع لیسمع ما یتکلم به الصّادق الأمين ای برادر حقیقی و

محبوب واقعی صدق نمیتوان گفت چنانچه در اکثر احیان از قلم رحمن جاری میفرماید آنچه از حجبات غلیظه و سبحات ضخیمه که باصبع اقتدار خرق نمودیم باز مشاهده شد که ناس حجباتی اعظم از آن و سبحاتی اکبر از آن برای خود درست نموده‌اند انتهی هزار سال بل ازید خلق موهوم که خود را جواهر وجود میدانستند بشهر موهوم و سرداب غیر معلوم و بناحیه ظنون ناظر و متوجه بودند و گاه‌گاهی هم ذکر تواقع میشد که از آن ناحیه بیرون می‌آید یا لله هل من قوی لا تضعفه اوهام الناس و هل من مطمئن لا یخوفه ضوضاء العباد ملاحظه میشود بعضی از اهل بیان که از طلعه رحمن احتراز جسته‌اند بهمان خیالات مشغولند قوله تبارک و تعالی قل اف لکم یا ملاً البیان بما عملتم ما لا عمله اهل الفرقان انهم اتبعوا الأوهام و انتم اتبعتم ظنونهم بعد الذی تبرأتتم عنها انتهی

از حقّ میطلبم که نفوس مطمئنۀ قویّه مبعوث فرماید تا بحکمت و بیان ناس غافل را بشریعۀ رحمن دعوت نمایند مع آنکه اهل بیان مشاهده نمودند که آنچه از قبل در دست داشتند اسّ اساس آن موهوم بوده مع‌ذلک نمیتوان همین یک فقره را درست بایشان القا نمود چه که فی‌الحین متزلزل و مضطرب مشاهده میشوند مثلاً چراغ علم را مشاهده مینمایند که خاموش است مع‌ذلک اگر همین یک چیزیکه مشهود ایشانست بلسان گفته شود منقلب میشوند و هم علی اعقابهم منقلبون و یتقهقرون الی ان یرجعوا الی مقرّهم فی النار لو کنت مأذوناً لذکرت ما تفتح به الأبصار باری ظنون و اوهام را بمقامی رسانده‌اند که سبب و علّت شهادت محبوب عالمیان نقطه بیان روح من فی الامکان فداه شد چه اگر تواقع کاذبه مجعوله و ذکر شهرین موهومین و ما یتعلّق بهما عمّا کان الکتب مشحونه به نبود طلعه رحمن را انکار نینمودند و بر سفک دمّ اطهرش قیام نیکردند اگر بیش ازین شرح و بسط داده شود از جمیع جهات ضوضا و اوایلا بلند گردد العجب کلّ العجب ینکرون ما یشهدون نسأل الله بأن یبعث بسلطانہ رجالاً اولی استقامه عظیمه و اولی قوه شدیدۀ ليعرفوا اهل الأرض ما ینفعهم فی الدنیا و الآخرة انه ولیّ المخلصین اینکه در باره متعلّقان نوشته بودید بساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله حقّ مؤید میفرماید نفوسی را که حقوق الله را بقدر وسع ادا نمایند و بقدر احتیاج بایشان برسانند یا علی قبل نبیل شکّی نبوده و نیست که آنچه از قلم اعلی صادر و جاری شده از اوامر و نواهی نفع آن بخود عباد راجع است مثلاً از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس بادای آن موفق شوند البتّه حقّ جلّ و عزّ برکت عنایت فرماید و هم آن مال نصیب خود آنشخص و ذریه او شود چنانچه مشاهده مینمائی اکثری از اموال ناس نصیب ایشان نشده و نمیشود و اغیار را حقّ بر آن مسلط میفرماید و یا وراثتی که اغیار بر ایشان ترجیح دارد حکمه بالغه الهی فوق ذکر و بیانست انّ الناس یشهدون ثمّ ینکرون و یعرفون ثمّ ینجهلون اگر باوامر عمل مینمودند خیر دنیا و آخرت را تحصیل میکردند فأسأل الله بأن یؤید عبادہ علی ما ینفعهم انه لهو المؤید الکریم انتهی

عرض اینبعد آنکه هر هنگام خدمت متعلّقان حضرة الأصدق المقدّس علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ ثناء اثناءه و من کلّ نور انوره و من کلّ ضیاء اجمله چیزی مرقوم میفرمائید از قبل این فانی تکبیر لایحصى برسائید البهآ علیه و علیک و علیهم عرض دیگر حسب الأمر این ایّام توجه بارض مقصود جایز نه باید انشاءالله بکمال روح و ریحان در دیار الهی بخدمت امرش مشغول باشید که شاید از اشعه آفتاب حقیقی مداین قلوب روشن و منور گردد هذا من اعظم الأعمال ونفسی المهمینة علی العالمین انتهی

جمیع طائفین و عاکفین خدمت آنجناب و الذی معکم تکبیر میرسانند و دیگر اینبعد خدمت حبیب معنوی جناب آقا محمّد علی علیه بهآ الله تکبیر و ثنا میرساند

اینکه در باره علی نام از اهل قائن ذکر نموده بودید تلقاء وجه عرض شد قال جلّ کبریاته ای علی بحر اطمینان مواج و آفتاب ایقان از افق سماء اراده محبوب عالم مشرق و ظاهر بذکر حقّ قدم بردار و باسمش بر مقامی گذار که جمیع ناس و اوهامات و ظنونانشان تحت او واقع شود ای علی از شرایط مؤمن الیوم اینست که چون نسیم سحری تر و تازه از امکان مرور

نماید و بمبارکی اسم اعظم بلامکان درآید اگر ناس بی انصاف حق را انکار ننمودند و بمظلومیّت کبری در زندان نفوس حاسدین محبوس نمیشد البتّه ظاهر میفرمود آنچه را که همه عالم غنی و مستغنی شوند از کلّ اشیاء باری این آفتاب حقیقی معنوی را صاحبان غل و بغضا اراده نموده‌اند بسبحات ظنون و اوهام مستور نمایند لعمر الله يتحیر القلم عن ذکر ما اكتسبوا فی الحیوة الباطلة سوف یرون انفسهم فی خسران مبین لو ینکر احد هذا المقام الی ایّ مقام یتوجّه یشهد له کلّ الوجود من الغیب و الشّهود ولكنّ القوم فی حجاب عظیم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى

عرض دیگر آنکه خدمت جناب آقا محمد علی علیه من کلّ بهاء ابهات را از قول این فانی تکبیر بدیع برسانید نسأل الله بأن یوفّقه و یؤیّده علی امره الأعظم و یرزقه خیر الدنیا و الآخرة و یقدّر له ما تقرّ به العیون و تفرح به القلوب لوح ابداع امع اقدس مخصوص ایشان از سماء مشیت نازل و ارسال شد انشاءالله بأن فائز شوند ثمّ البهات علیک و علیه و علی کلّ آمن بالله و هدی

خادم

فی ۲۵ رمضان سنة ۱۲۹۵

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

جذبا

حبيب مكرم جناب كربلائى آقا حسين عليه بهاء الله ملاحظه فرمايند

۱۵۲'

بسم ربنا الأعظم الأعزّ الأقدم العليّ الأبهى

سبحان من زين العالم بطراز العلم و العرفان و اقام المخلصين مقام امره بين ملا الامكان اولئك عباد نطقت بشنائهم كتبه و زبره و الواحه بهم انار افق اليقين و قام كلّ عظم رميم اولئك عباد ما منعهم جنود العالم عن التوجّه الى الاسم الأعظم و لا ضوضائهم عن هذا الأمر الأقدس الأظهر الأظهر الأكرم يصلّين عليهم الملاء الأعلى و سكّان مدائن الأسماء  
سبحانك يا سرّ الوجود و مقصود القلوب اسألك بعظمة عرشك الذى استويت عليه فى مقامك المحمود بأن تحفظ عبادك و خلقك و اوليائك و اصفياك عن الذين نقضوا ميثاقتك و جادلوا بآياتك و جاحدوا برهانك و كفروا بك و بما عندك اى ربّ انت الكريم ذو الرّحمة الواسعة و ذو الشّفقة الكاملة قد شهد بكرمك كلّ الوجود من الغيب و الشّهود اسألك بنسائم فجر يومك التى بها تحرّكت فى القبور عظام بريّتك بأن ترزقهم كوثر الاستقامة من ايدى عطاك و تكتب لهم من قلم العناية ما كتبه لأمنائك و اصفياك لا اله الا انت الغفور الكريم و انت السّامع المجيب و انت العالم البصير لا اله الا انت المقدر القدير و بعد قد سرّى كتابكم بما وجدت منه عرف ذكركم محبوبي و محبوبكم و مقصودى و مقصود من فى السّموات و الأرض فلمّا قرأت و عرفت هزّنتى نفحات حبّكم و فوحات ودّكم قمت و قصدت مقصد العالم و حضرت تلقاء العرش اذ كان مستويّاً فى سرادق عظمته على جبل من الجبال و عرضت ما فى كتابكم اذاً نطق لسان العظمة بما عجزت عن ذكره السن العالم و الخادم يذكر لجنابكم بعض ما حفظه بقدرته و امره و سلطانه قوله جلّ و عزّ

بسمى القائم على الأسماء

سبحان الذى انزل الآيات و اظهر العلامات و نطق بأعلى التّداء فى اول الأيّام أنّه لا اله الا انا العزيز الوهاب قد ظهر و اظهر للعباد ما ينفعهم فيكلّ عالم من عوالم ربّهم العزيز المختار من النّاس من عرف و تقرّب و منهم من اعرض و انكر بما اتّبع كلّ غافل مرتاب قل تالله هذا يوم تضوّع عرف القميص بين العالم و ينادى الاسم الأعظم بأعلى التّداء بين الأرض و السّماء و يدع الشّرق و الغرب الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه تنطق سدره المنتهى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز الغفّار كم من عاص اقبل و فاز و كم من عالم استكبر على الله منزل الآيات و كم من جاهل اخذه جذب الآيات على شأن نبذ ما عند القوم عن ورائه مقبلاً الى العزيز العالم كم من فقير سمع تغرّدات طير البقاء و كم من امير اعرض عن الله مالك الرقاب قل يا ملاء الأرض

ان افتحوا ابصاركم لأريكم ما اشرق من افق الظهور تالله قد تجلّى الرحمن بأسمائه الحسنی ان اقبلوا و لا تتبعوا الأوهام كذلك نطق القلم الأعلى امراً من لدن مالك الأسماء طوبى لسمیع سمع و ویل لكلّ غافل مكّار قد حضر العبد الحاضر بكتابتك و عرضه تلقاء الوجه و نزل لك هذا الكتاب الّذی جعلناه فصل الخطاب اذا فزت به ان اقرأه بربوات المخلصین و قل لك الحمد یا مشرق الأنوار انا نذكر احبائنا فيهنّاك و نكبّر علی وجوههم من هذا المقام البهّاء المشرق من افق عنایتی علیك و علیهم و علی كلّ مقبل صبار و كلّ موحد بصّار انتهى الحمد لله از اشراقات انوار آفتاب معانی آنجناب و جمعی و نفوس مذكوره منوّر گشتند هر ذكری که مخصوص هر نفسی از قلم اعلى جاری شده و میشود او معطی حیات و ممدّ اوست در عالم ولكن ناس از این فضل اعظم و فیض اکرم غافلند نقطه اولی روح ما سواه فداه میفرماید کل از برای آنست که یکبار در ساحت اقدسش مذکور آید در شب و روز از مطلع بیان رحمن فرات عنایت جاری ولكن کل غافل الا من شاء الله از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که عباد خود را از این رحمت کبری و عطیّه عظمی محروم نسازد در یکی از الواح میفرماید امروز جمیع اشیاء از آنچه مشاهده میشود بدو لسان نطق مینمایند هذا یوم فیه تحدّث الأرض اخبارها طوبی لنفس فازت باصغاء ندائه الأحلی و لوجه توجه الی الأفق الأعلى و للسان نطق بالذکر و الثناء

و اینکه ذکر نفوس مقبله نمودید در ساحت اقدس اعلى عرض شد مخصوص هر یک لوح اعزّ ابهی نازل انشاءالله بزیارت آن فائز شوند و نفعات رحمن را از او بیابند لعمر المقصود معادله مینمایند بلوحي از الواح آنچه مشاهده میشود بل بکلمه‌ئی از کلمات گویا منادی امر میفرماید بنویس بلکه بحررفی از حروف ولكن فرات رحمت بشأنی جاری و آیات الله بشأنی نازل که تا حال چشم ابداع شبه آنرا ندیده نعمت که باینمقام رسید شاید نزد بعضی قدرش علی ما هی علیها مستور ماند ای کاش این خادم مؤید میشد بر ذکر آثار و اثمار آن اگر جمیع ذرّات کاتب شوند التّه از عهده ذکر مقام کلمه الله برنیابند در اینصورت اینفانی از مفقودین محسوب استغفر الله العظیم عمّا نطق به لسانی و خطر به قلبی

و اینکه در باره شخص مذکور مرقوم داشتید که بعضی از احبّ اظهار رضایت نموده‌اند امروز باید باقبال ناظر بود هر نفسی بآن فائز شد و اعتراف نمود بآنچه که لسان عظمت بآن نطق فرموده او لدی الوجه مذکور است چه که این ایامیست که از قبل و بعد بآن بشارت فرموده‌اند و ایام الله وقت رحمت و شفقت و عنایت است چه که در او آسمان فضل مرتفع است و آفتاب کرم مشرق لذا از بعضی غفلتها معفوئند مع ذلک باید دوستان ملاحظه نمایند و بحکمت ناظر باشند تا حال هر اسمی از اسماء در ساحت اعزّ اقدس اعلى مذکور آمد اظهار عنایت در باره او شده ولكن دوستان باید ملاحظه نمایند هذا حقّ لا ریب فیه چه بسا میشود ملحدی ادّعی دوستی مینماید و قصدش نفاق و اطلاع است الواح مبارکه را باید بنفوس موقنه داد و شخص مذکور انشاءالله از موقنین است انه یقول الحقّ و یرحمه الناس الی مقامه الأقدس العزیز المنیع

اینکه مکتوب آنجناب مزین بود بذکر من صعد الی الله یا لها من مقام لا یصل الیه ذکر الذّاکرین و لا ثناء العارفين قد نطق فیه لسان العظمة بما لا ینقطع عرفه بدوام الملك و الملكوت و لا ببقاء العزّ و الجبروت و لا بدوام اسمائه الحسنی و مکتوب دیگر آنجناب وارد و عرف محبت الهی از او ساطع الحمد لله در یوم الهی فائزید بآنچه که جمیع ناس از علما و عرفا و غیرهم از او غافلند الا من شاء الله و اینکه اراده نمودند بوکالت آنجناب اینفانی عمل نماید آنچه را که مقصود عالمیانست در لیل دهم ۱۰ ماه صفر اینعبد فانی مع مکتوب قصد مقصد اعلى نموده بعد از حضور و اذن آنچه در نامه بود عرض شد اذا نطق لسان الله بما طارت به الأجساد و کیف الأرواح قال جلّت عظمته و کبر کبریائه



یا حسین ذکرناک من قبل بما لاح به شمس عنایة ربک انه لهو المشفق الکریم ان افرح بما نزل لک من القلم الأعلى انه یشهد لک فیکلّ عالم من عوالم ربک العظیم الکریم قد اقبل الیک مالک الملل مرّة فی الجبل و اخری فیهذا القصر الرقیع الّذی بنی لاستواء العرش حین غفلة بانیه رغماً للّذین حبسوا المظلوم فی هذا السّجن الممتین قد استقرّ عرش ربک علی اعلى المقام و رجعنا الظّالم الی اسفل السّافلین یا حسین ان انظر فی ارادة الله و ما اراده الظّالمون فی هذا الیوم البدیع انا اردنا حیاتهم و نجاتهم و هم ارادوا ضربی و قتلی الا انهم من الأخسرین قد حضر العبد الحاضر بکتابک الآخر و عرضه لدى المظلوم اجنباک بهذا اللّوح المبین و زار من عندک انا قبلنا عمله فضلاً من عندنا و انا المقتدر علی ما اشاء و الحاكم علی ما ارید ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم انه یرفع من یشاء امرأً من عنده و هو المقتدر القدير ان اذکر احبائى من قبلی و بشرهم بعنایة الله ربّ العالمین قل تمسّکوا یا احبّاء الرّحمن بما یرتفع به الأمر بین العباد کذلک انزلنا من قبل و فی هذا الحین قل ایاکم ان یمنعکم ضوضاء العلماء عن مالک الأسماء دعوهم عن ورائکم مقبلین الی الفرد الخبیر ان اقتصروا الأمور علی ما یبقی به اذکارکم بدوام ملکوت الله العزیز الحمید انا نکبر من هذا المقام علیهم و علی امائی اللّائى اقبلن اذ اعرض کلّ عارف بعید یا امائی فیهاک ان استمعن نداء المظلوم انه یذکرک فی هذا المقام الّذی جعله الله مطاف المقرّین کذلک زیّنا افق سماء البیان بنیر العرفان طوبی لمن شهد و رأى و ویل للغافلین البهّاء من لدنا علیک و علی من شرب ریحیق الوحى باسمی العزیز البدیع انتهى لله الحمد مرّة بعد مرّة بعنایات حقّ جلّ جلاله فائز شدید یک مکتوب آنجناب از قبل رسید و در یومیکه سراق عظمت بر جبلی از جبال این ارض مرتفع بود لیظهر ما نطق به اشعیا النبّی فی کتابه اینعبد تلقاء وجه حاضر و در آنمقرّ اعلى مکتوب را عرض نمود مخصوص آنجناب و نفوس مذکوره در نامه نازل شد آنچه که کنزیست باقی در نزد او و همچنین لوح امنع اقدس مخصوص اهل زیرک علیهم بهّاء الله نازل الحمد لله لحاظ عنایت بانشرط متوجّه است چندی قبل وقتی از اوقات اینعبد قصد افق اعلى نموده بعد از حضور ذکر دوستان ارض باء و ورقة الفردوس علیها بهّاء الله و عنایته و فضله و مخدّره روحانی علیها بهّاء الله و سایر دوستان را میفرمودند و همچنین ذکر قریة زیرک و دوستان آن ارض از لسان عظمت جاری و نازل و مخصوص ذکر جناب حاجی محمّد علی علیه بهّاء الله از مطلع بیان رحمن استماع شد و اینکلمه علیا از مشرق وحی و بحر فضل ظاهر قوله تبارک و تعالی انا عرفناهم و علمناهم و ایدناهم علی عرفانی و حبّی طوبی لهم و لهم حسن مآب طوبی لأمّیّ فاز و ویل لعالم غرّته اهوانه الی ان کفر بالله العلیّ العظیم

یا محمّد قبل علی انا سمعنا ندائک و رأینا اقبالک و وجدنا عرف خلوصک ذکرناک فی الصّحیفة الحمراء من قلمی الأعلى ان اشکر ربک بهذا الفضل المبین ایقن انه لا یعزب عن علمه من شیء یسمع حنین المشتاقین و یری خضوع المتشبّثین کبر من قبلی احبائى فی هناک و ذکرهم بذکری الجمیل قل طوبی لکم یا احبّائى بما نبذتم اوهام العلماء و اخذتم ما اتاکم من لدى الله ربّ العالمین ان افرحوا بهذا الفضل الأعظم ثم اشکروا ربکم الرّحمن الرّحیم انا ذکرناک مرّة علی الجبل و اخری فیهذا المقام الرقیع قد فزتم بنعمة الله و المائدة المکنونة المخزونة و هی هذا اللّوح الّذی لاحت من افقه شمس عنایة ربکم العزیز الحمید نوصیکم بالتّقوی الخالص و نامرکم بما یرتفع به امر الله مالک ملکوت السّموات و الأرضین و نوصیکم فی ورقتی الّتی سمّیناها بالورقة الفردوس فی کتابی الکریم و نذکر اوراقی و امائی اللّائى یذکرن الله فی اللّیالی و الاّیام و فی البکور و الأصبیل انتهى اظهار عنایت بشأنیست که صد هزار مثل اینعبد از ذکرش عاجز است و آنچه از آن ارض و ارض باء ارسال نموده اند بطراز قبول فائز و اسامی کل فرداً فرداً لدى الحقّ مذکور انه لا یعزب عن علمه من شیء و یومی از ایام اینکلمه علیا از مشرق بیان رحمن مشرق قوله جلّت عظمته ادای حقوق الهی منوط باستطاعت است اگر نفسی قادر بر او نباشد انه یعفو عنه و هو الغفّار الکریم انتهى آنچه واقع میشود باید بروح و ریحان واقع شود هذا ما حکم به المقصود الّذی خضع له کلّ امر علیهم این آیات باهرات محکّمات را آنجناب برسانند تا کل از فضل الهی و رحمت نامتناهیش مسرور گردند سروریکه احزان عالم از

مقابله با او عاجز و قاصر باشد و از پی درنیاید فی الحقیقه اگر انسان بصیر در آیات منزله اینظهور اعظم و همچنین در بیانات مشرقه و انوار ساطعه و ظهورات و بروزات عظیمه نظر نماید و تفکر کند خود را متحیر مشاهده نماید و لکن حیرتیکه از او فراغت کلیه حاصل شود و خود را از دوش غنی و آزاد بیند طوبی لجنابکم و لمن فاز بهذا الفضل العظیم

ذکر بعضی از نفوس موقته مطمئنه آن ارض که صعود نموده اند و موجودند از لسان قدم جلت رحمته و عظم فضله استماع شد لعمر المقصود بشأنیکه اینعبد از احصای آن خود را عاجز مشاهده نمود ان الامر بیده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المحصى العظیم الحکیم اینعبد خادم فانی خدمت جمیع دوستان آن ارض تکبیر و سلام معروض میدارد و عرض مینماید از حق جل جلاله میطلبم که هر یک از شما را مؤید فرماید بر آنچه عرف خلود از او استشمام شود یعنی عملیکه در کتاب الهی مخلد ماند طوبی للعاملین طوبی للفاضلین

در این لیله مبارکه فضل لانهایه از جمال قدم جل شأنه و عظم کبریائه و روحی و روح من فی الملكوت و من فی الجیروت و من فی اللاهوت فداه دیده شد و ذکر جناب مرفوع مغفور مبرور علیه بهاء الله و رحمته را مکرر فرمودند یا لیت فزت بما فاز به بعد العروج و همچنین ذکر سایرین را انشاءالله جمیع مستعد شوند از برای آنچه که زوال او را اخذ نماید و حوادث زمان او را تغییر ندهد البهاء المشرق من افق عنایة ربنا علی جنابکم و علی من معکم و علی الذین اذا سمعوا النداء من سدره المنتهی قالوا لیبیک یا اله العالمین و مقصود المرسلین

و اینکه مرفوع داشتند که اگر بخواهند چیزی مرفوع فرمایند نزد که ارسال نمایند این بنده خود حاضر است و لکن یک شرط دارد و آن اینکه از تأخیر جواب مکدر نشوند چه که بسا میشود در یک روز عدد اربعین او خمسین او ازید او اقل عرایض و مراسلات باید در ساحت امنع اقدس عرض کنم و جواب از مصدر امر نوشته ارسال دارم و همچنین خود جواب عرض نمایم در اینصورت واضح و معلوم میشود که فرصت بمثابه عنقاست و مانند صبر نزد عاشق یا ذهب نزد مفلس حق شاهد و گواهد است حق منیع شاهد و گواهد است که در لیالی و ایام اینعبد مشغولست اگر عنایت مقصود عالمیان نباشد اینعبد از عهده هیچیک برنمیاید از کافه دوستان الهی و قاصدان کعبه لایزالی متوقع و مستدعی که از حق جل جلاله توفیق و تأیید از برای اینعبد مسئلت نمایند که شاید از عهده این امر خطیر برآیم انه لهو السامع المجیب خدمت دوستان آن ارض طراً تکبیر و سلام معروض میدارم امیدوارم که هیچ شیء از اشیاء ایشان و دوستان آن اطراف را از مالک اسماء و فاطر سماء منع ننماید بگو بگیرید باسم حق جل جلاله و بنوشید بذکرش و بگوئید بیادش هذا مبدئکم و هذا معادکم و مآبکم و وطنکم الأعلى و مرجعکم الأسمى الأسنی جهد نمائید تا فی الحقیقه باینمقام بلند اعلی فائز شوید انه یهدیکم الی الأفق الأعلى لا اله الا هو المبین الکریم البهاء الظاهر من عنایة ربنا علی جنابکم و اخیکم و من معکم و علی الذین سمعوا و اجابوا ربهم السامع المجیب

عرض اینفانی آنکه حبیب مکرم جناب حاجی میرزا حسین علیه بهاء الله و عنایت از ارض شین بارض کر و اطراف بجهة تبلیغ توجه نمودند و همچنین به نیریز و عریضه بساحت اقدس فرستادند و مخصوص چند نفس الواح بدیعه منیعه خواستند لذا از سماء عنایت نازل نزد آنجناب ارسال شد که بصاحبان الواح در شهر بابک و قصبه راوژ برسانند انه ولی المرسلین و مؤید العالمین

خادم

فی ۱۰ شهر صفر سنة ۱۳۰۰

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

اح احمد م ع

هو الله الملك المحبوب المستعان

سبحان من له ملك السموات و الأرض بيّن في الكتاب احكام كلّ شيء و يفصل الآيات لقوم يتّقون و هو الذي اظهر رسله من قبل و اوصاهم بالهدى و الحقّ أله مع الله سبحانه و تعالى عمّا يشركون انّ الذين يعبدون الله حقّ عبادته اولئك الذين يفوزون بمفازة ربّهم و يرثون الرضوان و هم له يشكرون تلك الآية باقية عند ربّك و تلك حياة دائمة فسبحان الله ربّك عمّا يقول الذين كفروا اذ اتى كلمة الله و سبحان الله عمّا هم لا يعملون و له ما في السموات و ما في الأرض و انّ الذين يجعلون لله شركاء من عباده اولئك هم اصحاب النار هم فيها يحضرون و من اعتصم بحبل الله و توكلّ عليه اولئك الذين نالوا حظاً من ربّهم و هم في فردوس الأبهى يحبرون كذلك يجزي الله لكلّ احد مقاديره و من احسن من الله مقاديراً ان اتتم في آيات الله يتفكّرون هو الذي ايقن صنع كلّ شيء و ابرم امر نفسه و من اجري من الله امراً و ارفع قدراً سبحانه له الملك و كلّ له يشهدون و هو القائم على امره يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا يفعل و انّ ربّك الذي خلقك لقادر ان يرزقك و يرجعك الى ما كنت فيه انه لا اله الا هو المهيمن القيوم هو الله المعيد الملك المبدئ التّوّاب الرّحيم

\*\*\*

حاجي ميرزا محمد

بسم الله الأقدس الأقدس

سبحانك اللهم يا الهى اسألك بالذى اظهرته و جعلت ظهوره نفس ظهورك و بطونه نفس بطونك و بأوليّته حقّ اوليّتك و بأخريّته ثبت آخريّتك و بقدرته و سلطانه شهد كلّ ذى قدرة باقتدارك و بعظمتك شهد كلّ ذى عظمة بعظمتك و كبريائك و بقيوميّته عرف قيوميّتك و احاطتك و بمشيّته ظهر مشيّتك و بوجهه لاح وجهك و بأمره ظهر امرك و بأياته ملئت الآفاق من بدايع آيات سلطنتك و السّماء من ظهورات عزّ احديّتك و البحار من لآئى قدس علمك و حكمتك و زينت الأشجار بأثمار معرفتك و به سبحك كلّ شيء و توجه كلّ الأشياء الى شطر رحمانيّتك و اقبل كلّ الوجهه الى بوارق انوار وجهك و كلّ النفوس الى ظهورات عزّ احديّتك و ما اعلى قدرتك و ما اعلى سلطنتك و ما اعلى اقتدارك و ما اعلى عظمتك و ما اعلى كبريائك الذى ظهر منه و اعطيته بجلودك و كرمك فيا الهى اشهد بأنّ منه ظهرت آياتك الكبرى و سبقت رحمتك الأشياء لولاه ما هدرت الورقأ و ما غنّت عندليب الثّناء فى جبروت القضاء و اشهد بأنّ اول كلمة خرجت من فمه و اول ندأ ارتفع منه بمشيّتك و ارادتك انقلبت

الأشياء كلها و السماء و ما فيها و الأرض و من عليها و بها انقلبت حقايق الوجود و اختلفت و تفرقت و تفصلت و اثلفت و اجتمعت و ظهرت كلمات التكوينية في عالم الملك و الملكوت و ظهورات الواحدية في عالم الجبروت و الآيات الأحادية في عالم اللاهوت و بذاك النداء بشرت العباد بظهورك الأعظم و امرك الأتم فلما ظهر اختلفت الأمم و ظهر الانقلاب في الأرض و السماء و اضطربت اركان الأشياء و به ظهرت فتنة الكبرى و فصلت كلمة العليا و بها ظهر الامتياز بين كل ذرة من ذرات الأشياء و بها سعرت الجحيم و ظهر النعيم طوبى لمن اقبل اليك فويل لمن اعرض عنك و كفر بك و باياتك في هذا الظهور الذي فيه اسودت وجوه المشركين و ابيضت وجوه الموحدون اسألك يا الهى بهذا الظهور بأن تقدر لنا خير الدنيا و الآخرة و تنزل علينا من سماء جودك ما يجعلنا غنياً عما سواك و منقطعاً عما دونك و متمسكاً بحبل عنايتك و متشبثاً بذيل الطافك لا اله الا انت المقتدر المهيم الغفور الرحيم

\* \* \*

هذا دعاء قد نزل حين الافطار من لدى الله العزيز المختار

هو الأمر

سبحانك اللهم يا الهى اسألك بالذين جعلت صيامهم فى حبك و رضائك و اظهار امرك و اتباع آياتك و احكامك و افطارهم قربك و لقاءك فوعزتك انهم فى ايامهم كلها صائمون و الى شطر رضائك متوجهون و لو يخرج من فم ارادتك مخاطباً اياهم يا قوم صوموا حباً لجمالى و لا تعلقه بالميقات و الحدود فوعزتك هم يصومون و لا يأكلون الى ان يموتوا لأنهم ذاقوا حلاوة نذائك و ذكرك و ثنائك و الكلمة التي خرجت من شفتي مشيتك

اي رب اسألك بنفسك العلى الأعلى ثم بظهورك كره اخرى الذى به انقلب ملكوت الأسماء و جبروت الصفات و اخذ السكر سكان الأرضين و السموات و الزلزال من فى ملكوت الأمر و الخلق الا من صام عن كل ما يكرهه رضاك و امسك نفسه عن التوجه الى ما سواك بأن تجعلنا منهم و تكتب اسمائنا فى اللوح الذى كتبت اسمائهم و انك يا الهى بيدائع قدرتك و سلطنتك و عظمتك اخرجت اسمائهم من بحر اسمك و خلقت ذواتهم من جوهر حبك و كينوناتهم من سادج امرك و ما تعاقب وصلهم بظهورات الفصل و الانفصال و ما قدر لقربيهم بعد و لا لبقائهم زوال انهم عباد لم تزل يحكون عنك و لا تزال يطوفون فى حولك و يهرولون حول حرم لقاءك و كعبة وصلك و ما جعلت الفرق يا الهى بينك و بينهم الا بأنهم لما شهدوا انوار وجهك توجهوا اليك و سجدوا لجمالك خاشعين لعظمتك و منقطعين عما سواك

اي رب هذا يوم فيه صمنا بأمرك و ارادتك بما نزلته فى محكم كتابك و امسكنا النفس عن الهوى و عما يكرهه رضاك الى ان انتهى اليوم و بلغ حين الافطار اذا اسألك يا محبوب قلوب العاشقين و يا حبيب افئدة العارفين و يا وله صدور المشتاقين و يا مقصود القاصدين بأن تطيرنا فى هواء قربك و لقاءك و تقبل عنا ما عملنا فى حبك و رضائك ثم اكتبنا من الذينهم اقروا بوحدانيتك و اعترفوا بفردانيتك و خضعوا لعظمتك و كبريائك و عاذوا بحضرتك و لاذوا بجنابك و انفقوا ارواحهم شوقاً للقاءك و الحضور بين يديك و نبذوا الدنيا عن ورائهم لحبك و قطعوا النسبة من كل ذى نسبة متوجهين اليك اولئك العباد الذين اذا يذكر لهم اسمك يذوب قلوبهم شغفاً لجمالك و تفيض عيونهم طلباً لقربك و لقاءك

اي رب هذه لسانى تشهد بوحدانيتك و فردانيتك و هذه عيني ناظرة الى شطر مواهبك و الطافك و هذه اذنى مترصدة لاصغاء نذائك و كلمتك لأنى ايقنت يا الهى بأن الكلمة التي خرجت من فم مشيتك ما قدرت لها من نفاذ و تسمعها فى كل

الأحيان الآذان التي قدستها لاستماع كلماتك واصغاء آياتك و ان هذه يا الهى يدى قد رفعتها الى سماء مكرومتك و الطافك أ تطرد يا الهى هذا الفقير الذى ما اتخذ لنفسه محبوباً سواك و لا معطياً دونك و لا سلطاناً غيرك و لا ظلاً إلا فى جوار رحمتك و لا مأمناً إلا لدى بابك الذى فتحته على وجه من فى سمائك و ارضك لا فوعزتك انا الذى اكون مطمئناً بفضلك و لو تعذبني بدوام ملكك و يسألني احد منك لينطق اركانى كلها بأنه لهو المحبوب فى فعله و المطاع فى حكمه و الرحمن فى سجيته و الرحيم على خلقه

فوعزتك يا محبوب قلوب المشناقين لو تطردني عن بابك و تدعني تحت اسياف طغاة خلقك و عصاة بريتك و يسألني احد منك ينادى كلّ شعر كان فى اعضائى بأنه هو محبوب العالمين و انه لهو الفضال القديم و انه قريبي ولو ابعدي و اجارني ولو اطردني و لم اجد لنفسى راحماً ارحم منه به استغيت عن دونه و استعليت على ما سواه

فطوبى يا الهى لمن استغنى بك عن ملكوت ملك السموات و الأرض و الغنى من تمسك بحبل غنائك و خضع لحضرتك و اكتفى بك عمّن سواك و الفقير من استغنى عنك و استكبر عليك و اعرض عن حضرتك و كفر بآياتك فى الهى و محبوبى فاجعلني من الذين تحركهم ارياح مشيتك كيف تشاء و لا تجعلني من الذين تحركهم ارياح النفس و الهوى و تذهب بهم كيف تشاء لا اله الا انت المقتدر العزيز الكريم

فلك الحمد يا الهى على ما وفقنتى بالصيام فى هذا الشهر الذى نسبته الى اسمك الأعلى و سمية بالعلاء و امرت بأن يصوموا فيه عبادك و بريتك و يستقرين به اليك و به انتهت الأيام و الشهور كما ابتدأت اولها باسمك البهاء ليشهدنّ كلّ بأنك انت الأول و الآخر و الظاهر و الباطن و يوقننّ بأنّ ما حقق اعزاز الأسماء الأ بعزّ امرك و الكلمة التى فصلت بمشيتك و ظهرت بارادتك و جعلت يا الهى هذا الشهر بينهم ذكراً من عندك و شرفاً من لدنك و علامةً من حضرتك لئلا ينسون عظمتك و اقتدارك و سلطنتك و اعزازك و يوقننّ بأنك انت الذى كنت حاكماً فى ازل الآزال و تكون حاكماً كما كنت لا يمنعك عن حكومتك شىء عمّا خلق فى السموات و الأرض و لا عن ارادتك من فى ملكوت الأمر و الخلق

فيا الهى اسألك باسمك الذى به ناحت قبائل الأرض كلها الا من عصمته بعصمتك الكبرى و حفظته فى ظلّ رحمتك العظمى بأن تجعلنا مستقيماً على امرك و ثابتاً على حبك على شأن لو يعترض عليك عبادك و يعرض عنك بريتك بحيث لا يبقى على الأرض من يدعوك و يقبل اليك و يتوجّه الى حرم انسك و كعبة قدسك لأقوم بنفسى وحده على نصره امرك و اعلاء كلمتك و اظهار سلطنتك و ثناء نفسك ولو اتى يا الهى كلما اريد ان اسميك باسم اتحير فى نفسى لأنى اشاهد بأنّ كلّ صفة من صفاتك العليا و كلّ اسم من اسمائك الحسنى انسبها الى نفسك و ادعوك بها تلقاء وجهك هذا لم يكن الا على قدر عرفاني لأنى لمّا عرفتها ممدوحة نسبتها اليك

والأ تعالى تعالى شأنك من ان تذكر بدونك او تعرف بسواك او يرتقى اليك وصف خلقك و ثناء عبادك و كلّ ما يظهر من العباد أنه محدود بحدودات انفسهم و مخلوق من توهماتهم و ظنونهم

فآه آه يا محبوبى من عجزى عن ذكرك و تقصيرى فى أيامك لو اقول يا الهى أنك انت عليم اشاهد لو تشير باصبع من اصابع مشيتك الى صخرة صمّاء ليظهر منها علم ما كان و ما يكون و لو اقول أنك انت قدير اشاهد لو يخرج من فم ارادتك كلمة لتقلب منها السموات و الأرض

فوعزتك يا محبوب العارفين كلّ عليم لو لا يقرّ عند علمك بالجهل أنه اجهل العباد و كلّ مقتدر لا يقرّ بعجزه لدى ظهورات قدرتك أنه لأعجز بريتك و اغفل خلقك مع علمى بذلك و ايقانى بهذا كيف اقدر ان اذكرك بذكر او اصفك بوصف او اثنيك بثناء اذاً مع هذا العجز قد سرعت الى ظلّ قدرتك و بهذا الفقر قد استظلت فى ظلّ غنائك و بهذا الضعف

قد قمت لدى سرادق قوتك و قدرتك أ تطرد هذا الفقير بعد الذي ما اتخذ لنفسه معيناً سواك أ تبعد هذا الغريب بعد الذي لم يجد لنفسه محبوباً دونك

اي ربّ انت تعلم ما في نفسي و انا لا اعلم ما في نفسك فارحمني برحمتك ثمّ الهمني ما يسكن به قلبي في ايامك و يستريح به نفسي عند ظهورات وجهك اي ربّ قد استضاء كلّ الأشياء من بوارق انوار طلعتك و قد الاح كلّ من في الأرض و السّماء من ظهورات عزّ احديتك بحيث لا ارى من شيء الا و قد اشاهد فيه تجليّك الذي مستور عن انظر الثائمين من عبادك اي ربّ لا تحرمني بعد الذي احاط فضلك كلّ الوجود من الغيب و الشهود أ تبعدي يا الهي بعد الذي دعوت الكلّ الى نفسك و التقرب اليك و التمسك بحبلك أ تطردني يا محبوبي بعد الذي وعدت في محكم كتابك و بدائع آياتك بأن تجمع المشتاقين في سرادق عطوفتك و المريرين في ظلّ مواهبك و القاصدين في خيام فضلك و الطافك

فوعزّتك يا الهي انّ صريخي يمنع قلمي و حين قلبي قد اخذ الزمام عن كفيّ كلّما اسكن نفسي و ابشرها ببدايع رحمتك و شؤونات عطوفتك و ظهورات مكرمتك اضطرب من ظهورات عدلك و شؤونات قهرك و اشاهد بانك انت المذكور بهذين الاسمين و الموصوف بهذين الوصفين و لا تبالي بأن تدعى باسمك الغفار او باسمك القهار فوعزّتك لو لا علمي بأن رحمتك سبقت كلّ شيء لتعدم اركانى و تنفطر كينونتي و تضمحلّ حقيقتي ولكن لما اشاهد فضلك سبق كلّ شيء و رحمتك احاطت كلّ الوجود تطمئنّ نفسي و كينونتي

فآه يا الهي عمّا فات منّي في ايامك فآه يا مقصودي عمّا فات منّي في خدمتك و طاعتك في هذه الايام التي ما رأيت شبهها عيون اصفيائك و امنائك اي ربّ اسألك بك و بمظهر امرك الذي استقرّ على عرش رحمتك بأن توفّقني على خدمتك و رضائك ثمّ احفظني عن الذين اعرضوا عن نفسك و كفروا بآياتك و انكروا حقّك و جاحدوا برهانك و نذوا عهدك و ميثاقك

كبر الّهم يا الهي على مظهر هويتك و مطلع احديتك و معدن علمك و مهبط وحيك و مخزن الهامك و مقرّ سلطنتك و مشرق الوهيتك النقطه الأولى و الطلعة الأعلى و اصل القدم و محيي الأمم و على اول من آمن به و بآياته الذي جعلته عرشاً لاستواء كلمتك العليا و محلاً لظهور اسمائك الحسنی و مشرقاً لاشراق شمس عنایتك و مطلعاً لطلوع اسمائك و صفاتك و مخزناً للكلّ علمك و احكامك و على آخر من نزل عليه الذي كان وفوده عليه كوفوده عليه و ظهورك فيه كظهورك فيه الا انه استضاء من انوار وجهه و سجد لذاته و اقرّ بعبوديته لنفسه و على الذينهم استشهدوا في سبيله و فدوا انفسهم حباً لجماله

نشهد يا الهي بأنهم عباد آمنوا بك و بآياتك و قصدوا حرم لقائك و اقبلوا الى وجهك و توجهوا الى شطر قربك و سلخوا مناهج رضائك و عبدوك بما انت اردته و انقطعوا عمّن سواك اي ربّ فأنزل على ارواحهم و اجسادهم في كلّ حين من بدائع رحمتك الكبرى و أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز المقتدر المستعان

اي ربّ اسألك به و بهم و بالذي اقمته على مقام امرك و جعلته قيوماً على من في سمائك و ارضك بأن تطهّرنا عن العصيان و تقدّر لنا مقرّ صدق عندك و الحقنا بعبادك الذين ما منعهم مكاره الدنيا و شدائدّها عن التوجّه اليك و أنّك انت المقتدر المتعالى المهيمن الغفور الرحيم

\* \* \*

هو الله تعالى شأنه العناية والألطف

سبحانك اللهم يا الهى اشهد بقدرتك وقوتك وسلطانك وعنايتك وفضلك واقتدارك وبتوحيد ذاتك وتفريد كينونتك وبتفديسك وتزيهيك عن الامكان وما فيه اى رب ترانى منقطعاً عن دونك وتمسكاً بك ومقبلاً الى بحر عطائك وسماء جودك وشمس رحمتك اى رب اشهد بانك جعلت عبدك حامل امانتك وهو الروح الذى به اظهرت الحياة للعالم اسئلك بتجليات انوار نير ظهورك بأن تقبل منه ما عمل فى ايامك ثم اجعله مزيناً بعز رضائك ومطرزاً بقبولك اى رب اشهد ويشهد الكائنات بقدرتك اسئلك ان لا تخيب هذا الروح الذى صعد اليك من فردوسك الأعلى وجنتك العليا ومقامات قربك يا مولى الورى ثم اجعل عبدك يا الهى معاشراً مع انبيائك واصفيائك واوليائك فى المقامات التى عجزت الأقلام عن ذكرها والألسن عن وصفها اى رب ان الفقير قصد ملكوت غنائك والغريب وطنه فى جوارك والعطشان كوثر عطائك اى رب لا تقطع عنه مائدة فضلك ولا نعمة جودك انك انت المقتدر العزيز الفضال اى رب قد رجعت اليك امانتك ينبغى لسماء جودك وكرمك الذى احاط ملكك وملكوتك ان تنزل على ضيفك البديع نعمك والآثك واثمار اشجار فضلك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الفضال الفياض العطاء الكرام الغفار العزيز العلام اشهد يا الهى انك امرت الناس باكرام الضيوف وان الذى صعد اليك قد ورد عليك اذا فاعمل به ما ينبغى لسماء فضلك و بحر كرمك انى وعزتك اكون موقناً بانك لا تمنع نفسك عما امرت به عبادك ولا تحرم من تمسك بحبل عطائك وصعد الى افق غنائك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الوهاب

\*\*\*

جناب سيّاح و مشكين قلم اين مناجات قرائت شود ولو يك دفعه باشد

سبحانك اللهم يا الهى انا عبادك و فى قبضتك و ما اردنا الا ما اردته بارادتك و ما شئنا الا ما انت شئته بقدرتك و سلطانك و قضيته فى لوح قضائك من قلم تقديرك اى رب نشهدك وحوامل عرش عظمتك و سگان سرداق عزتك ثم كلّ الممكنات باننا كنا معترفاً بفرديتكم و موقناً بوحدانيتكم و مدعناً بما نزلته على انبيائك و رسلك و على من جعلته خاتم اصفيائك و جعلته بشيراً لأصحاب اليمين من بريتك و نذيراً لأصحاب الشمال من طاعة خلقك و ما ظهر منا فى ملكك ما يكون مخالفاً لسنتك و حدودك اذا اسألك يا الهى بأسمائك الحسنى و صفاتك العليا بأن تجعل هذا السجن مباركاً علينا ثم اجعله ذكراً لعبادك و آيةً لبريتك انك انت المقتدر على ما تشاء اى رب انت تعلم باننا نحب ما قدرته لنا و ما نريد الا ما اردته بأمرك انا لا نعلم ما عندك ان كتبت لنا الخروج من هذا السجن خلصنا منه بقدرتك و سلطانك ثم اظهر ما فى قلوبنا بين عبادك ليعلمن باننا ما اردنا الا انت و ما اخترنا لنفسنا الا حبك و رضائك و ما كنا مفسداً فى مملكتك بل اردنا السّياحة فى بلادك و زيارة بيتك الحرام و الوقوف فى المشعر و المقام اسألك بشعلة افدة الموحدين فى حبك و احتراق المخلصين فى عشقك بأن تقدر لنا ما هو خير لنا ثم اجمعنا مع اوليائك فى رضوان عزّ احديتك و بساط قدس رحمانيتك انك انت مقصودنا و معبودنا بنفسك استغنيانا عن سواك و بفضلك انقطعنا عن العالمين انك انت الغفور الكريم و انك انت ارحم الراحمين

\*\*\*

ص

خديجه

بسم الله الباقي

سبحانك اللهم يا الهى ترانى بين ايدى الأعداء و الابن محمراً بدمه امام وجهك يا من بيدك ملكوت الأسماء اى رب فديت ما اعطيتنى لحيوة العباد و اتحاد من فى البلاد اسألك يا محبى القلوب باسمك الذى به ظهر تفصيل الأكبر بين البشر بأن تنزل من سحاب رحمتك على احبتك ما يقربهم اليك ثم اخرق يا الهى حجاب الذى حال بينك و بين عبادك لكى يعرفوك فى ايامك و يقصدوا مقصودهم الذى اتى من سماء امرك ثم اكتب يا الهى للذين قصدوا مقرّ الأقصى و شطرك الأبهى ما كتبه للمخلصين من بريتك الذين فازوا بلقائك و سمعوا ندائك أنك انت المقتدر العزيز الكريم

\* \* \*

بسمه الرحمن الرحيم

سبحانك اللهم يا الهى ترى مقرى فى السجن الذى كان خلف البحور و الجبال و تعلم ما ورد على فى حبك و امرك انت الذى يا الهى بعثتنى بأمرك و اقمتنى على مقام نفسك و امرتنى بأن ادعو الكل الى شطر رحمتك و احدثهم بما قدرت لهم فى لوح قضائك من قلم و حيك و اشعل قلوب العباد بنار حبك و اقرب من فى البلاد الى مقرّ عرشك و لما قمت بأمرك و ناديت الكل باذنك اعترض على عبادك الغافلون منهم من اعرض و منهم من كفر و منهم من توقّف و منهم من تحيّر بعد الذى ظهر برهانك على اهل الأديان و لاحت حجّتك بين ملائكة الأكوان و ظهرت آيات قدرتك على شأن احاطت من فى العالمين و عن وراء هؤلاء اعترض على ذوو قرابتي بعد الذى انت تعلم بانى احببتهم و اخترت لهم ما اخترت لنفسى و لما وجدونى فى السجن ارتكبوا فى حقى ما لا ارتكب احد فى ارضك اذاً اسألك يا الهى باسمك الذى به فصلت بين النفى و الاثبات بأن تطهر قلوبهم عن الاشارات و تقربهم الى مطلع الأسماء و الصفات فى الهى انت تعلم بانى قطعتم حبل نسبتي من كل ذى نسبة الا من تمسك بنسبتك الكبرى فى ايام ظهور مظهر نفسك العليا باسمك الأبهى و عن كل ذى قرابة الا من تقرب الى طلعتك التوراء اى رب ليس لى من ارادة الا بارادتك و لا لى من مشية الا بمشييتك و لا يجرى من قلمى الا ما ينادى به قلمك الأعلى و ما تكلم به لساني الا بما نطق به الروح الأعظم فى ملكوت البقاء و ما تحركت الا بأرياح مشيتك و ما فوّهت الا باذنك و الهامك لك الحمد يا محبوب قلوب العارفين و مقصود افئدة المخلصين بما جعلتنى هدف البلايا فى حبك و مرجع القضايا فى سبيلك فوعزتك انى لا اجزع عمّا ورد على فى حبك و فى اول اليوم الذى عرفتنى نفسك قبلت كل البلايا لنفسى و فى كل حين يناديك رأسى و يقول اى رب احب ان ارتفع على القناة فى سبيلك و دمي يقول يا الهى فاجعل الأرض محررة بي فى حبك و رضائك و أنك تعلم بانى ما حفظت نفسى فى البلايا و فى كل حين كنت منتظراً لما قضيتته فى لوح قضائك اذاً فانظرنى يا الهى فريداً بين عبادك و بعيداً من احبائك و اصفياك اسألك بأمطار رحمتك التى بها انبتت فى قلوب الموحدين اوراد الذكر و البيان و ازهار الحكمة و التبيان بأن ترزق عبادك و ذوى قرابتي اثمار سدره فردائيتك فى هذه الأيام التى استويت على عرش رحمتك اى رب لا تمنعهم عمّا عندك ثم اكتب لهم ما يصعدهم الى معارج فضلک و الطافك ثم اشربهم كوثر عرفانك و قدر لهم خير الآخرة و الأولى و أنك انت ربّ البهَاء و محبوب البهَاء و المذكور فى قلب البهَاء و الناطق بلسان البهَاء و المستوى على قلب البهَاء لا اله الا انت العلى الأعلى و أنك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم

يا ايها الناظر الى الوجه قد حزناً بحزنك فى المصيبة التى فيها بكت عين العظمة فى سرادق العزة و الاجلال تالله بها ناحت الأشياء و فرع من فى لجاج الأسماء و قد نزل من القلم الأعلى فى ذكرها بعد ارتقائها الى الرقيق الأعلى ما يجرى به



دموع الأصفياء في ملكوت الانشاء طوبى لمن يقرأ ما نزل لها و يزورها بعد عروجها فسوف يستنشقن من تراب قبرها عباد مكرمون ما وجد يعقوب من قميص اسم من اسمائنا لا بل الفرق بين الأرض و السماء بأن يعقوب وجد من القميص ريح ابنه ولكن اهل الايقان يجدن منه عرف الرحمن كذلك نطق الانسان الذى بأمره علق الوحي و الالهام و نسأل الله بأن يجزيك خير الجزاء فى هذه المصيبة الكبرى ولكن لا تحزن ثم اصبر و اصطبر تالله الحق انه اذاً فى ملكوت الأبهى و ان ربك يوفى اجر من صبر فى سبيله و انه على كل شىء قدير

\* \* \*

بسم الله الأقدس الأبهى

سبحانك اللهم يا الهى قد اقر كل عارف بالعجز عن عرفانك و كل عالم بالجهل تلقاء ظهورات علمك و كل قادر اعترف بالضعف عند ظهورات قدرتك و كل غنى اعترف بالفقر لدى ظهورات آيات غنائك و كل عاقل اقر بالحيرة عند ظهور آثار حكمتك و كل معروف توجه الى حرم عرفانك و كل مقصود قصد كعبة وصلك و مدينة لقاءك مع هذا المقام الذى تحيرت فى عرفانه افئدة العرفاء و عقول العقلاء كيف اقدر ان اقوم بذكره و ثنائه لأن كل شىء يثنى ما ادركه و كل ذاكر يذكر ما عرفه و أنك لم تنزل لا تدرك بدونك و لا تعرف بما سواك فلما رأيت يا الهى بعين اليقين عجزى و قصورى عن الطيران الى هواء قدس عرفانك و العروج الى سماء عز ثنائك اذكر مصنوعاتك التى لا يرى فيها إلا بدايع صنعك فوعزتك يا محبوب قلوب العاشقين و يا طيب افئدة المشتاقين لو اجتمع كل من فى السموات و الأرض على احصاء ما قدرته فى ادنى آية من آياتك التى تجليت لها بها بنفسها ليشهدن انفسهم عجزاء فكيف الكلمة التى منها خلقتها سبحانك سبحانك انت الذى شهد كل شىء بأنك انت انت وحدك لا اله الا انت لم تنزل كنت مقدساً عن الأمثال و الأشباح و لا تزال تكون بمثل ما قد كنت فى ازل الأزال كل الملوك مملوك عندك و كل الوجود من الغيب و الشهود مفقود لديك لا اله الا انت العزيز المقتدر المتعال اى رب صل على الذين كسروا اصنام الهوى و توجهوا الى وجه ربهم العلى الأبهى ثم انزل عليهم كل خير قدرته لأصفائك ثم اجعلهم يا الهى ثابتين على حبك و مستقيمين على امرك على شأن لا يحركهم عواصف الامتحان و قواصف الافتتان و أنك انت المقتدر العزيز المستعان لا اله الا انت المهيمن الغفور الرحيم

\* \* \*

هو الاظهر الاظهر الابهى

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما جعلتنى اسيراً بايدى الظالمين فى سبيلك فوعزتك لا يذهب عن مذاقى حلاوة ما شربت من كأس القضاء فى حبك اى رب عرف عبادك جمالك و لا تجعلهم محروماً عن خمر رحمتك التى جرت من اصبع مشيتك فى أيامك أنك انت المقتدر القدير

\* \* \*

هو الله المقتدر العليم الحكيم

سبحانك اللهم يا الهى و اله من فى الوجود من الغيب و الشهود اشهدك و من فى ملكوت انشائك بانى عبدك و ابن عبدك  
قد آمنت بك و باياتك و بانبيائك و بسفرائك اشهد انك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت مقتدراً على الأشياء و مهيمناً  
على الأرض و السماء و لا تزال تكون بمثل ما كنت فى ازل الأزال انك انت المقتدر الغنى المتعال يا الهى و سيدى اسألك  
بسماء مشييتك و بحر ارادتك بأن تجعلنى فى كل الأحوال ناظراً اليك و مستقيماً على حيك اى رب انت المولى و انا العبد  
اسألك بأن تؤيدنى على خدمتك و توفقنى على ذكرك و ثنائك انك انت المقتدر على ما تشاء فى ملكوت الأمر و الخلق لا  
اله الا انت العزيز الكريم

\* \* \*

هو الناطق من افق السجن

سبحانك يا اله الوجود و مربى الغيب و الشهود هذه ورقة من اوراق سدره امرك قد اجابت اذ ارتفع ندائك و اقبلت اذ اشرق نور  
ظهورك اسئلك بالكلمة التى بها سرع المخلصون الى مقرّ الفداء فى ايامك و باسرار كتابك و لئالى بحر علمك بان تؤيدها  
على ذكرك و ثنائك و الاستقامة على امرك ثم قدر لها ما قدرته لامانك اللانى طفن عرش عظمتك انك انت المقتدر على ما  
تشاء لا اله الا انت المهيم القيوم

\* \* \*

هو الابهى

سبحانك يا الهى دعوتنى اجبتك ناديتنى سرعت اليك و دخلت فى ظل رحمتك و سكنت فى فناء باب فضلك اى رب من  
ربوبيتك ربيتى و لنفسك اختصاصتى و لخدمتك خلقتنى و للقيام بين يديك عيتنى اسئلك باسمك الابهى و بجمالك المشرق  
عن افق ذاتك الاعلى بان تنسبى اليك كما نسبت و لا تفرق بينى و بينك ثم اظهر منى يا الهى ما ينبغى لك و انك انت على  
كلشى قدير

\* \* \*

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

سبحانك يا رب الكائنات و مرجع الممكنات اشهد بلسان ظاهرى و باطنى بظهورك و بروزك و انزال آياتك و اظهار بيناتك و  
باستغنائك عن دونك و تقديسك عمّا سواك اسئلك بعزّ امرك و اقتدار كلمتك ان تؤيد الذى اراد ان يؤدى ما امرته به فى  
كتابك و يعمل ما يتضوّع به عرف قبولك انك انت المقتدر الفيّاض الغفور الكريم

\* \* \*

جناب ميرزا على نايب

## بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْأَمْنَعِ الْأَعْلَى

سبحانك يا من اقرّ كلّ ذى قدرة بالعجز عند ظهورات قدرتك و اعترف كلّ ذى علم بالجهل عند ظهورات علمك انت الذى طرّرت ديباج كتاب الانشاء بطراز اسمك الأبهى و زيّت وجنة الوجود من الغيب و الشهود بطراز النقطة البارزة عنها الهاء ليتمّ ما نزل من عندك على مظهر نفسك العليّ الأعلى فلمّا فصلت النقطة بالباء و استقرّت على الهاء بسلطنتك و اجلالك فزعوا برّيتك و خلقك الا من رقم على جبينه من قلمك الأعلى هذا مالك ممالك البقاء و الحاكم على الأشياء و هذا لهو الرّاكب على فلك البهاء فتعالى هذا الفضل الذى اختصته لأحبّائك و قدرته لأصفيائك و ما كان ذلك الا من فضلك و الطافك و جودك و مواهبك من دون استحقاق احد بذلك لأنك يا الهى لو تنظر بلحظات عدلك ليستحقّ كلّ غضبك و سخطك اسئلك بأن تنظر لينا بلحظات اعين فضلك و احسانك اذا نستحقّ رحمتك و عنايتك و مكرمتك و احسانك اى ربّ نحن عجزاء و انت القوىّ ذو القدرة العظيم و نحن فقراء و انت الغنىّ ذو الكرم العميم يا كوثر من ظمأ فى عشقك و هواك و يا مأمّن من هام فى برّيّة الهجر و الفراق اسئلك باسمك الذى به ذلّت الأعناق لسلطنتك و اقتدارك و خضعت الوجوه لاشراق انوار وجهك بأن تحفظنا من شرّ اعدائك الذين كفروا بنعمتك و اعترضوا على مظهر نفسك بعد الذى اتى فى ظلل البيان لظهور معانى المكنونة فى الواحك و به ثبت ما شهدت لنفسك بنفسك و حقّق ما وصفت ذاتك بذاتك اى ربّ طهرنا عن دونك و قدّسنا عن ذكر ما سواك لتكون خالصاً لوجهك و ناصرأ لدينك و ناشراً لآثارك و ناطقاً بشنائك فاحفظ يا الهى هؤلاء الضّعفاء فى ظلّ قوّتك و هؤلاء الفقراء فى سرادق غنائك اى ربّ كينونة القدرة تشهد بضعفها عند ظهورات قوّتك و كينونة العلم تشهد بجهلها عند تجلّيات علمك و ذاتيّة العلوّ تعترف بدنوّها لدى ظهورات علوّك و استعلائك و مع علمنا بذلك لم ندر بأى ذكر نذكرك و بأى وصف نصفك و بأى قدرة نرتقى الى سماء امرك فوعزّتك انّ ضعفنا بحقيقته يستدعى قوّتك و انّ فقرنا بذاتيته يطلب غنائك اى ربّ قد اتيناك منقطعاً عمّا سواك و سرعنا الى شاطئ رحمتك و افضالك و بحر عظمتك و اقتدارك لا تحرمنا عمّا عندك و نسئلك بمحبوبك الأبهى بأن تحفظ البهاء من شرّ اعدائك فوعزّتك ابتلى بينهم على شأن لا يذكر بالبيان و انك الرحمن لا اله الا انت العزيز المستعان

\*\*\*

## بِسْمِ رَبِّنَا الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى

سبحانك يا من باسمك سرع الموحّدون الى مطلع انوار وجهك و المقربون الى مشرق آيات احديّتك انت الذى لم تزل كنت مستويّاً على عرش مشيّتك و حاكماً فى مملكتك على ما تعلق به ارادتك لم تمنعك الأشياء عمّا تشاء و لا تعجزك سطوة من فى ملكوت الانشاء اسألك ببحر عطائك و سماء فضلك بأن تؤيّد اوليائك على ما اردته فى ايّامك ثمّ احفظهم يا اله العالم و مالك القدم عن الذين جادلوا بآياتك و قاموا على اطفاء نورك اسألك برحمتك الّتى سبقت الوجود بأن توفّق عبادك على الاقبال اليك ثمّ اسمعهم ندائك الذى ارتفع بين سمائك و ارضك اى ربّ تعلم و ترى ما ورد على اصفيائك من طغاة خلقك سخّروهم يا الهى باسمك الذى به سخّرت الجبابرة فى ارضك و الفراغة فى بلادك ثمّ انزل على اوليائك ما يجعلهم مزيّنين بطراز عنايتك ثمّ ارفعهم على شأن يظهر على من على الأرض عزّهم و اقتدارهم فى امرك انت الذى تفعل ما تشاء و تحكم ما تريد و فى قبضتك ملكوت ملك السموات و الأرضين انك تعلم و ترى يا الهى بأن قلبى ذاب بنار محبّة اصفيائك و لسان سرىّ مستعدّ لثنائهم بين يديك و ذكرهم فى ساحة عزّك و انت تعلم يا الهى بأن بلايا الأرض و ضرّاتها لم تمنعنى عن التوجّه الى

وجوه الذين لا يشغلهم شأن من الشؤون عن ذكرك و ثنائك بحيث ان الخادم بعدما عرض جواب احد اولياتك بلغ منه كتاب آخر فلما قرأته و عرفت ما فيه من اقباله و قيامه على خدمتك اخذت القلم في هذا الحين مرّة اخرى و شرعت في الجواب من دون ان تأخذني رخوة او كسالة اشهد ان هذا لم يكن الا من بدائع جودك و شؤونات الطافك و بما اودعت في قلبي ناراً تسمع من زفيرها ذكر احبائك ثم الذي ترى طرفي متوجّهاً اليه و يغلي الدّم في عروقي شوقاً لذكره بين يديك اسألك يا اله العالم بنفوذ اسمك الأعظم بأن تؤيّدته في كلّ الأحوال على خدمتك و القيام بين خلقك لاعلاء كلمتك العليا على شأن لا تمنعه الأشياء أنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت السامع القريب الكريم المجيب

يا محبوب فؤادي حقّ واحد شاهد و گواهست که از نار محبّت اولیای حقّ جلّ جلاله که در وجود مشتعل است لازل بذكر و ثنا مشغولم بشأني که فتور دست نداده در اکثر احیان بلسان ذاکر و بقلم بتحریر و این عنایت نیست مگر از توجّه اولیای او چه که این فانی در این یوم که جواب دستخطهای آن محبوب را بتمامها واحداً بعد واحد ذکر نمود همان حین که ارسال داشت دستخط دیگر آن محبوب که تاریخ آن سیم ربیع الأولى بود بمثابه نسیم صبحگاهی بر قلب مرور نمود و آگاهی آورد فی الحقیقه سرور و بهجت این فانی در وقتی است که از مخلصین و مقرّبین ذکر حقّ جلّ جلاله و خدمات ایشان در امر اصغا میشود لذا هر دستخطّ که میرسد مفتاحی است از برای باب فرح و ابتهاج از حقّ سائل و آمل که این مفتاح لازل بدست افتد و این نسیم همیشه مرور نماید ان ربنا الرحمن لهو المقتدر العليم الحكيم و بعد از اطلاع قصد ذروه علیا نموده در ساحت امنع اقدس اعزّ اعلى عرض شد قوله تبارک و تعالی

بسمی السامع الناظر المجيب

ان افرح يا على بما ارتفع صرير قلمي الأعلى مرّة بعد مرّة في ذكرك لعمر المحبوب لا يعادله ما يشهد و يرى ان ربك احاطك فضله انه لهو الفضال الكريم لو تجمع ما نزلناه لك من مقامى الأبهى لترى كتاباً ذات حجم عظيم كلّ حرف من حروفاته اعزّ عند الله عن كلّ الأشياء يشهد بذلك كلّ عارف بصير كن ثابتاً على امرى و ناطقاً بثنائى و متمسكاً بحبلى و طائراً فى هذا الهوّاء الذى يسمع منه ما سمعه الكلّيم فى الطور و الحبيب فى المعراج ان ربك لهو المبيّن الحكيم كذلك اسمعناك صفير طير المعانى من هذا الهوّاء العزيز البديع يا اكبر ان المظلوم يذكرك من شطر منظره الأكبر و ييشرك برحمة الله و عنايته و يأمرك بما ينبغى لهذا اليوم الذى نسب الى الله فى كتب النبيين و المرسلين ذكرّ عبادى بما نزل من سماء عنائتي لعمري به تنجذب افئدة الأمم و تنشرح صدور المقبلين قل يا ملأ الأرض ان انصفوا بالله فيما ظهر من عنده و لا تتبعوا اوهام الذين نطقوا بما كان السبب الأعظم لشهادة محبوب العالم الذى اتى بالحقّ و بشر الكلّ بظهور الكنز المكنون الذى اذا ظهر انصعق من فى السموات و وراء الأرض الا من شاء الله ربّ العالمين يا اكبر قد ارتفع صرير القلم الأعلى بين الأرض و السماء و طنين الذباب عن وراء الحجاب لعمر الله ان القوم فى ضلال مبيّن فانظر فى الذين ينسبون انفسهم الى البيان قد نحتوا بأيدى الكذب صنماً و اتخذوه لأنفسهم ربّاً من دون الله كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم اليوم من المشركين قل ان تنكروا ما اتى به مطلع الأسماء بأى امر تستدلّون على ما عندكم ان انصفوا و لا تكونوا من الذين بهم اشتعلت نار البغضاء فى ملكوت الانشاء اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين انه ما ستر نفسه اقلّ من ان يشهد بذلك كلّ منصف بصير قد قام بين الأعداء بقيام ما زلته سطوة من على الأرض و ما منعه ضوضاء كلّ قوى قدير قد قام بين العالم و نطق بأعلى النداء و دعا الكلّ الى الأفق الأعلى من الناس من انصف و سمع و اجاب و منهم من اعرض و كفر بالله الذى خلقه بأمر من عنده كذلك نزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتقرأها بربوات الذين اخذهم سكر رحيق المعانى على شأن نبدوا العالم عن ورائهم مقبلين الى الله المقتدر القدير طوبى لقوى ما اضعفته شؤونات

العلماء ولبصير ما منعته حجبات الذين كفروا يوم الدين بهاء المشرق من افق الجبين عليك و على الذين يصفون في امر الله و يسمعون نعمات طير البيان على الأغصان و على كل ثابت مستقيم الحمد لله العلي العظيم انتهى

اینکه مرقوم داشتید که جناب آقا سید صادق علیه بهاء الله و عنایت بهار تاء لأجل تبلیغ معین شده این فقره تلقاء وجه امع اقدس عرض شد قوله تعالی ص اد قد انزلنا عليك الآيات من قبل و ارسلناها اليك أنه لهو العزيز الكريم طوبى لك بما نبذت ما عند القوم و اخذت ما امرت به من لدى الله رب العالمين ان احمد الله بما جعلك فائزاً بالسجن في سبيله و سقاك كؤوس الرزايا في حبه ان ربك الرحمن لهو المشفق الرحيم قد ورد عليك ما ورد على اصفیائی من قبل و على نفسی مرّة بعد مرّة يشهد بذلك كلّ الأشياء و عن وراثتها لسان الله الملك العزيز العليم تفكر في القرون الأولى و ما ورد على سفراء الله من جنود الظالمين قل

لك الحمد يا الهی و اله من فی الأرض و السماء بما عرفتنی امرک و سقیتنی کوثر حبك و اريتني افكك الأعلى الذي اعرض عنه الوری و اسمعنتی ترنمات طيور عرشك و نعمات العنديل على الأغصان اسألك بآياتك الكبرى و المائدة التي نزلت من سماء عطائك يا مالک العرش و القری بأن تکتب لی من قلمک الأعلى اجر الذين بلغوا امرک بالحكمة و البيان و داروا مع عبادک فی ایام فيها ارتعدت فرائص الأسماء ای رب ترى الغریب اراد الوطن الأعلى فی جوارک و الفقير توجه الی بحر غنائک و الدليل تشبث بأذيال رداء عزک ای رب لا تخييه عما اراد من بدایع فضلک و جودک ثم وفقه علی خدمة امرک بین عبادک انک انت المقتدر القوى الغالب القدير انتهى

الحمد لله که قلم اعلى در باره ایشان شهادت داده بآنچه که در سبیل الهی وارد شد آیا این شهادت را کنوز ارض معادله مینماید و آیا ما فی خزائن الملوك بان برابری نماید لا و نفسه الحق جميع آنچه خلق شده بیک کلمه از عدم بوجود آمده طوبی از برای بصیری که شئون خلق او را از حق منع نمود و نعیب غراب او را از هدیر حمامه امر باز نداشت امروز روزیست که از برای او شبه و مثل مشاهده نمیشود باید نفوس ثابته مستقیمه که از بحر استقامت آشامیده اند و بمشرق آیات ناظرند کمال جد و جهد را در تبلیغ امر الهی مبذول دارند این خادم فانی از حق منیع میطلبد که اولیای خود را مؤید فرماید بر آنچه سبب و علت تذکر عباد است انشاء الله رحيق بقا را باسم مالک اسماء بر اهل ملکوت انشاء عرضه دارند که شاید از دریای رحمت رحمانی محروم نمانند و از آنچه مقصود است غافل نشوند این عبد خدمت ایشان تکبیر و سلام عرض مینماید و از حق در جميع احوال تأیید میطلبد

اینکه در باره جناب آقا عبدالکریم و اجتماع با یکی از نفوس موهومه مرقوم داشتید این تفصیل عرض شد فرمودند یا عبدالکریم تفکر نما در سبب و علت آنچه از بلايا و رزایا که بر نقطه اولی و اولیای حق وارد شد لعمر الله اگر نفسی تفکر نماید پیرهای انقطاع در این هواء لطیف خفیف طیران کند سبب و علت کلمات مجعوله انفس موهومه بوده نفسی که موجود نبوده باوهامات خود هیكلی ترتیب دادند و ناحیهئی معین نمودند و در مدن اوهام منزل دادند این موهومات سبب شد که آن جوهر وجود برصاص بغضا شهید گشت الا لعنة الله على القوم الظالمين در حزب شیعه تفکر نما قریب هزار و سیصد سنه خود را اعلى و اتقى و افضل و اعلم من فی العالم میشمردند و چون امتحان الهی بمیان آمد بر سلطان وجود که شب و روز در انتظار ظهورش نوحه و ندبه مینمودند فتوی دادند و دم اطهرش را ریختند و معلوم و محقق شد که حزب شیعه از جميع احزاب عالم پستتر و جاهلتر بودند مگر نفوس معدوده که آن هم باسباب اخری باین مقام فائز گشتند حق شاهد و گواهد است حزبی که الیوم بکمال اعراض بر مظلوم قیام نموده اند ابدأ از اصل امر اطلاع نداشته و ندارند یفترون علی الله و لا یشعرون و یقولون ما لا یعلمون و یحسبون انهم مهتدون لا و نفس الله المهیمن القیوم حال خراطین ارض اقتدا بنفوس موهومه قبل نموده و در ترتیب همان اوهام مشغولند اعاذنا الله و ایاک من شرهم و مکرهم

انشاء الله بشأنی بر امر حقّ قیام نمائی که از برای من علی الأرض مجال اعراض و اعتراض نماند انظر بعینک افقه الأعلى ثمّ اسمع بأذنک ندائه الأحلی هذا ما امرت به من لدى الله مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى در حقّ معرضین و محتجبین دعا نما و از حقّ منیع بطلب تا کل را بصراط مستقیم هدایت فرماید و از فیض اعظم منع ننماید آنه لهو المقتدر القدیر و بالاجابة جدیر انتهى این عبد فانی خدمت ایشان تکبیر میرساند و عرض مینماید انسان متحیر است از این همج رعاع این عبد بشهادت کلّ اهل بیان بامر جمال قدم دوازده سنه با نفس موهومه بوده احدی از نفوس معرضه از این عبد سؤال نموده تا تفصیل گفته شود و آگاه گردند حال مشاهده میشود نفوسی که اصلاً ندیده‌اند و از امر الله از قبل و بعد بیخبرند برخاسته‌اند و باضلال نفوس طیبیه مشغولند تازه یک حزب از شیعه جدید اراده نموده ترتیب دهند دیگر از بعد تا بر قتل که فتوی دهند و خون که را مباح نمایند زفراتی تصعد و عبراتی تنزل فیما ورد و یرد علی اصفیاء الله و اولیائه من هؤلاء چه مقدار از نفوس صادق را که بر قتلش فتوی دادند و بر شهادتش قیام نمودند هر نفسی که از بحر آگاهی آشامید و فرمود حضرت موعود از اصلاّب ظاهر میشود خونس را ریختند و مالش را بتاراج بردند و جمیع این ظلم از نفوسی است که شیعه ایشان را بعد از ائمه مقتدای خود دانسته و میدانند و اطاعت ایشان را از ضروریات مذهب میشمارند سحفاً لهم و للذین اتبعوهم من دون بیته و لا کتاب مبین و احجب از این فئه و اغواهم و اطغاهم و اضلهم و ابعدهم معرضین بیان بوده و هستند فی الحقیقه آن جناب کلمه بلیغی فرموده‌اند که ذکر نموده‌اند هیچ ملّتی باین مهملی و بی انصافی مشاهده نشده از حقّ این خادم فانی سائل که آن جناب را مؤید فرماید و باشتعالی ظاهر نماید که قلوب دوستان از او بحرارت محبت ظاهر شود و اکباد دشمنان بگدازد آنه ولیّ التوفیق فی الآخرة و الأولى لا اله الا هو العلیّ الاعلیّ

یا محبوب فؤادی در این مقامات وقتی از اوقات بیانی از حقّ جلّ جلاله ظاهر و بجناب محبوبی ابن اسم الله الأصدق علیهما من کلّ بهاء ابهات نوشته ارسال داشت البتّه صورت آن بآن حضرت میرسد و مشاهده میفرمایند و امثال این بیانات علیا که از قلم اعلی نازل شده بسیار مفید است چه که هنوز عباد باوهامات قبل از تیر بعد محتجب و محرومند چنانچه یکی از دوستان الهی از ارض خاء مکتوبی بیکی از مجاورین ارض مقصود نوشته و این فقره در او مذکور سیّدی که از مشاهیر اهل تقوی میباشد بعد از اتمام حجّت بر او گفته این شخص که تو میگوئی اگر آسمان را زمین کند و عظام نخره را حیات بخشد که ما ایمان نمی‌آوریم چه که پدر و مادرش معلوم است حال ملاحظه نمائید که اوهاامات قبل چگونه نفوس را از ارتقای باعلی المراقی منع نموده و از فرات رحمت الهی محروم ساخته همین کلمه که از قبل گفته‌اند قائم در جابلقا و جابلصا تشریف دارد سبب و علّت سفک دماء مطهره گشت چنانچه کل مشاهده نمودند حال هم محتجبین بیان بهمان اقوال مشغولند و در بنای ناحیه هم شب و روز ساعی بوده و هستند تباّ لهم و لمن اقبل الیهم و سمع قولهم و تشبّث بما عندهم

سیحان الله آیات الهی بمثابه غیث هاطل در لیالی و ایام جاری و نازل بشأنی که آفاق را احاطه نموده و البتّه تا حال چندین مقابل بیان نازل شده معذلک مرشد بی انصاف بتابعین خود نوشته دو کلمه از فرقان و دو کلمه از بیان میگیرند و آیه درست می‌کنند و باطراف میفرستند و نفوس غافلّه موهومه هم این هدیانات را پذیرفته‌اند بگوئید ای قوم انصاف کجا رفته شعور چه شده آخر لله ساعتی در آیات بدیعۀ منیعۀ تفکرّ نمائید که شاید اسرار مستوره کشف شود و افق برهان رحمن را بصیر او ملاحظه نمائید بهیچ وجه آیات این ظهور اعظم بآیات قبل شبیه نبوده و نیست این فانی خدمت آن نفوس عرض مینماید آیا احتمال نمی‌رود که شما بر خطا باشید یا محتمل است قدری بانصاف در امور گذشته تفکرّ نمائید و از روی بصیرت خود حکم باشید و حکم کنید هزار و سیصد سنه جمیع علمای شما بکمال جدّ و جهد بحجج و براهین و ادله‌های محکمه و سندهای متواتره بزعم خود ثابت نمودند که قائم در ارض موجود است و در جابلقا و جابلصا ساکن و هر عالم آگاهی که این هدیانات را انکار نمود و گفت حضرت موعود از اصلاّب ظاهر میشود و متولد میگردد او را از کفار شمردند و بر قتلش فتوی دادند

چنانچه جمیع را بفتوای آن نفوس ظالمه که خود را پیشوای خلق می‌شمرند کشتند و بر کل این مراتب واضح و معلوم است تا آنکه بعد از هزار و دوپست و شصت سنه آن جوهر وجود در شیراز در محلّ معلوم از بطن امّ ظاهر گشت و واضح و مبرهن شد که جمیع علما و تبعه در مدّت هزار و دوپست و شصت سنه بر خطا بوده‌اند و یک نفر از آن نفوس بر حقیقت مطّلع نه و اگر هم نفسی مطّلع شد جرئت اظهار نمود چه که در آن حین ندای واشریعتا و وادینا بلند میشد چنانچه شد در این صورت انسان نباید غافل باشد باید در هر امری بعین انصاف نظر نماید بعد از آنکه محقّق شد جمع کثیر در قرون کثیره کل غافل و خاطی و عاصی بوده‌اند احتمال می‌رود این نفوس معدوده هم بر خطا باشند این فانی بادب عرض مینماید چه که مولایش ادب را دوست داشته و دارد و الاّ فوالذی دلّح لسان الفجر بذکره و ثنائیه انهم کفروا باللّه و اعرضوا عن الذی اخذ عهده التّبیّن من قبل و من بعدهم نقطه البیان الذی اتی من لدی الرّحمن و بشرّ الکلب بهذا الظهور الذی اذا ظهر ماج بحر العرفان و هاج عرف اللّه المهیمن القیوم یا محبوب فؤادی این الانصاف و این الأبصار و این الآذان فی الحقیقه چه شده که این خلق باین زودی اعراض نمودند از حضرت مقصودی که نقطه بیان می‌فرماید آنه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان الأمر بید اللّه ربّنا و مالک الأدیان

سبحانک یا الهی تسمع حنین قلبی فی هذا المقام و ضجیح سرّی و صریخ فؤادی انت الذی بشرّرت الکلب بظهورک و بروزک و استوائک علی عرش عظمتک و جعلت البیان کلّه ورقه من فردوسه و اخذت عهده عن الذین ادّعوا الایمان بنفسک فلما انار افق الظهور و اتی مکلم الطّور قاموا علی الاعراض و اعترضوا علیه علی شأن ینوح من ظلمهم سکان الفردوس الأعلى و اهل مدائن الأسماء ای ربّ اسألک بأمر الکتاب الذی ما اطّلع به الاّ نفسک و ما احاطه الاّ علمک بأن تؤیّد الذین غفلوا عن التّفکر فی آیاتک و التّوجّه الی بیّاتک ای ربّ تراهم فی الحمیة الجاهلیة و نقض عهدک یا مولی البریة اسألک ببحر قدرتک و سماء فضلک بأن تعرّفهم ما اردته بمشیتک و حکمته بارادتک لا اله الاّ انت المقتدر القدر

قسم باقتاب افق راستی که آنچه این خادم فانی ذکر نموده لله بوده هر صاحب انصافی عرف راستی از او استشمام مینماید و مقصودی نداشته و ندارد مگر نجات آن نفوس غافله که در بحر اوهام مستغرقند اگر در آنچه ذکر شد فی الجمله تفکر کنند کل را حیرت اخذ نماید بشأنی که از ذکر آن خود را عاجز مشاهده نمایند ای اهل عالم حنین قلب این خادم فانی را بشنوید و از شمال اوهام بیمین ایقان توجّه نمایند حیف است در مثل این ایام که جمیع منتظر لقای آن بوده‌اند از او ممنوع شوید و محروم مانید بصر خود در منظر اکبر نظر نمائید و باذان واعیه آیات الهیّه را بشنوید آنچه در سنین متوالیات از آیات و بیّات و حجج و براهین ظاهر شده انسان از احصای آن عاجز است در بدیع اول تفکر نمائید تا منتهی شود بنقطه بیان و در حجج و براهین و دلائلی که از بدء الی ختم نزد احزاب مختلفه و امم متفرقه بوده چه بوده هر نفسی باید الیوم خود را مشاهده نماید که در محضر الهی ایستاده و بین یدی مالک غیب و شهود قائم تا از روی صدق حقیقی بگوید و بشنود البتّه در این وقت بافق اعلی راه یابد و بعرفان نیر اعظم موفق گردد هر منصفی در اقلّ من آن بکوثر بیان فائز شود دو جناح لازم یکی انصاف و دیگری طلب باین دو میتوان بافق اعلی فائز شد و در هواء کان اللّه و لم یکن معه من شیء طیران نمود قلب این فانی مشتعل است از اینکه اشجار وجود از ظلم جهلای ارض که بعلما معروفند اوراق و اثمارشان ریخته حال ورقی چند و ثمری چند باقی آن را باریاح سموم مسوزانید و آنچه در سبیل محبوب از بلایا و رزایا دیده‌اید و چشیده‌اید ضایع منمائید و باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نمائید آن محبوب و این فانی باید بکمال تضرّع و ابتهاج از برای جهّال که از خمر غفلت بیهوشند از حقّ جلّت عظمته تأیید طلب نمائیم که شاید بنفحات آیات الهی از قبور نفس و هوی برخیزند و بافق اعلی توجّه نمایند اگرچه هیئات هیئات اعمال و اقوالی از آن نفوس ظاهر شده که این توفیق را بکلی منع نموده

انشاءالله آن محبوب بکمال قدرت و قوت بر امر الهی قیام نمایند و بگویند آنچه را که بمنزله روح است از برای طالبان و بمثابة نار است از برای جاحدان و منکران و از فضل حق سالهاست که آن محبوب باین مقام بلند اعلی فائزند هنیئاً لکم و مرئياً لکم و البهآء علی حضرتکم و علی من سمع ذکرکم و بیانکم فی هذا الأمر الذی به ظهر ما اراده الله من قبل و من بعد طوبی لمن سمع و اقبل و ویل للغافلین و المعرضین

و اینکه در باره جناب ملاً محمد علی علیه بهآء الله مرقوم فرمودید که الحمد لله بافق امر توجه نموده‌اند و از زلال کوثر بیمثال آشامیده‌اند در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما نزل من ملکوت القدرة و القوة قوله تعالی یا محمد قبل علی بشنو ندای صادق امین را که از برای اصلاح عالم و تربیت اهل آن ظاهر شده و انواع بلایا و رزایا را حمل نموده که شاید اهل ارض بکوثر باقی فائز شوند و بافق اعلی راه یابند حق جلّ جلاله بدلیل و برهان بر اهل امکان ظاهر شده و لکن اکثر من علی الأرض بحجبات اوهام از مشاهده انوار فجر معانی محروم و ممنوعند بگو ای اهل عالم نیر اعظم مشرق و لایح و میفرماید آنچه در دست شماست از حجج و براهین و دلائل که بان متمسکید و اثبات ادیان مختلفه خود مینمائید جمیع آن را از مشرق امر و مطلع وحی و مظهر نفس الهی بطلید اگر بان فائز شدید اذیال مقرّین را بغبار اوهام میالانید و اعتساف را بانصاف تبدیل نمائید جمیع ذرات شاهد و گواهند که تا حین نازل شد آنچه که بصر عالم شبه و مثل آن را ندیده قل خافوا الله و لا تتبعوا اهلکم ان اتبعوا من ینطق بینکم لیقربکم الی الله العلیم الحکیم انشاءالله در جمیع احوال بحبل عنایت حق متمسک باشید و بذیل رحمتش متشبث البهآء لمن اقبل و فاز و ویل للمعرضین انتهی این عبد خدمت ایشان تکبیر میرساند و از حق منیع میطلبد که ایشان را باستقامت کبری فائز فرماید آنه قریب مجیب اینکه در باره تقلید و اوهام عامه خلق عالم ذکر نمودند امید چنانست که ید قدرت الهی جمیع حجبات را خرق فرماید آنه علی ما یشآء قدیر و آن محبوب هم الحمد لله مؤدند بر خرق احجاب و موفّقند بحکمت و بیان

اینکه در باره اخوی جناب آقا سید صادق علیه بهآء الله مرقوم داشتید این عبد عرض مینماید آنچه که لسان الهی از قبل بان ناطق ایشان قرار بگذارند چندین مساوی حجج و براهینی که نزد احزاب مختلفه ارض است از این عبد اخذ نمایند و بافق اعلی توجه کنند انسان اگر بحبل انصاف متمسک شود از هیچ امری محتجب نمیمانند امت فرقان الیوم به فرقان که من عند الله نازل شده متمسکند و بان اثبات مینمایند حقیقت خود را و حال چندین مساوی آن و کتب منزله موجود و در دست و خاتم انبیا روح ما سواه فداه از عرب بوده و در عرب ظاهر و حال مشرق وحی و مظهر غیب از عجم و در عجم ظاهر و آیات عربیه و فارسیه بشائی نازل که کتاب از احصای آن عاجزند و از آن گذشته در بیانات مشاهده نمایند و تفکر کنند آنچه در این ظهور اعظم ظاهر در هیچ عصری ظاهر نشده و امورات محدثه بعد را از قبل بکمال تصریح اخبار فرموده و جمیع منصفین بر آنچه ذکر شد شاهد و گواهند اگر در حجّت بالغه و قدرت غالبه و قوت نافذه الهی تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید و بکلمه آمنت بک یا مقصود العالمین ناطق شوند انشاءالله کل باین مقام که اظهر از آفتابست فائز گردند و خود را از نعمت باقیه الهیه محروم نسازند هنگامی که نیر اعظم از افق ارض سر مشرق و لایح یکی از نفوس اهل قاف اظهار حیرت نموده و در حقیقت این امر اقدس اعلی متوقف لوحی از سماء مشیت الهی نازل یا لها من لوح فی کلّ حرف منه ماج بحر البیان و حاج عرف الرحمن و آخر آن لوح باین مضمون از قلم اعلی جاری قوله عزّ اجلاله و ان تخاف من ایمانک خذ هذا اللوح ثم احفظه فی جیب توکلک و اذا دخلت موقف الحشر و یسألک الله بأی حجة آمنت بهذا الظهور اذا فأخرج اللوح و قل بهذا الكتاب المنزل المبارک القدیم ثم اقرأ ما نزل فیہ تلقاء وجه ربک المقرّ الذی تشهد فیہ التبیین و المرسلین اذا تمدّ ایدی کلّ الیک و یاخذنّ اللوح و یضعنه علی عیونهم شوقاً للقائی و شغفاً لحبی و یجدنّ منه عرفی العزیز المنیع انتهی



اگر من على الأرض اقل من سم الخياط بانصاف فائز شون و در آنچه از ملكوت الهى نازل تفكر نمايند كل بكلمه يا ليتنى ما اتخذت فلاناً خليلاً ناطق شون سبحان الله با اين بينات ظاهره و آيات نازله و شئونات لائحه و ظهورات مشرقه چگونه ميشود انسان محتجب ماند و غافل مشاهده شود وقتى از اوقات اين كلمه عليا از لسان مطلع اسماء نازل فرمودند مثل امم قبل كه حال از اشراقات انوار آفتاب حقيقت محرومند مثل كسى است كه بقطره تمسك نمايد و بر بحر اعتراض كند انتهى فى الحقيقه اهل اديان بسيار غافلند يا بايد بالمره حق را انكار نمايند و يا باين ظهور اعظم تشبث كنند چاره جز اين نبوده و نيست

و اينكه در باره اوليائى آن ارض مرقوم داشتيد عرض شد قوله تبارك و تعالى لله الحمد بما ظهر و اظهر ما اراد بقوله كن فيكون يا احبائى فى هناك قد حضر كتاب من احب الله و فيه ذكركم ذكرناكم بذكر قامت به الاموات طوبى لكم بما فزتم و ويل لكل غافل مرتاب انتم الذين اخذتم رحيق المعانى من ايدى عطاء ربكم مالك المآب ان اعرفوا مقاماتكم ثم احفظوها بهذا الاسم الذى اذا ظهر خضعت الكتب و انصعق العباد اياكم ان تمنعكم وساوس الذين اعرضوا عن الله رب الارباب دعوهم بانفسهم مقبلين بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى كذلك يأمركم من عنده ام الكتاب و قولوا يا ملأ الأرض تعالوا ثم انصفوا فيما ظهر من افق ارادة الله اتقوا الله و لا تتبعوا كل ظالم مكآر تالله قد ماج بحر المعانى امام وجه الرحمن و نصب صراط العدل و جرى عن يمين العرش فرات رحمة ربكم سلطان الآفاق قولوا دعوا الغدير عن ورائكم ان اقبلوا الى البحر الأعظم امراً من لدى الله مالك الأنام انا ظهرنا و دعونا الكل الى الغيب المكنون الذى اتى من سماء الأمر برايات الآيات قد ارسلنا الى ملك باريس ما تزوع به عرف الله فى الامكان انه اخذ و ما اجاب ربه الغنى المتعال اذا انزلنا له لوحاً آخر و ذكرنا فيه ما ورد عليه يشهد بذلك العباد الذين طافوا العرش فى العشى و الاشراق انا نوصيكم بالاستقامة الكبرى و نبشركم بما قدر لكم فى الملكوت من لدى الله العزيز الوهاب بهاء عليكم و على من يحبكم و يذكركم بما نزل من القلم الأعلى من لدى الله مالك الرقاب انتهى الحمد لله اوليائى حق لازال بعنايتش فائز بوده و هستند انشاءالله قدر اين نعمت را بدانند و بر حفظش منتها جهد را مبذول دارند و لازال ذكر مهاجرين ارض صاد در محضر اقدس و منظر اكبر بوده و هست انشاءالله بر صراط مستقيم بمانند و از كوثر عنايت در كل حين بياشامند و منتسبين آن محبوب طراً باشراقات انوار آفتاب عنايت فائزند يسأل الخادم ربه بأن يؤيدهم على ما يحب و يرضى و يوفقهم على تبليغ امره الأقدس العزيز البديع عرض تكبير و خلوص از جانب اين عبد خدمت ايشان و جميع آقايان و دوستان منوط بعنايت آن حضرت است

و اينكه در باره ابن جناب رضا قلى خان عليه بهاء الله مرقوم داشتيد خادم بسيار مسرور شد چه كه بسيار متأسف بود از عدم اقبال ايشان از حق منبع سائل كه او را مؤيد فرمايد بر عرفان ذات مقدسش و مقدر نمايد آنچه خير دنيا و آخرت در اوست اين تفصيل در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جل كبريائه يا على قبل اكبر و يا ايها الناظر الى الله مالك القدر يذرك المظلوم من شطر السجن و يذكر من ذكرته فضلاً من عنده و هو الذآكر العليم ان اذكره من قبلى و بشره بعناية ربه القدير انشاءالله بكمال روح و ريحان بر امر مستقيم و ثابت باشند و بحكمت رفتار نمايند عنايت حق جلّت عظمته شامل ميشود انه لهو الفضال الكريم كل بايد بسببى از اسباب متمسك شون و اين حكم محكم در الواح شتى از قلم اعلى نازل انه انزل ما ينتفع به احبائه انه وليّ المقبلين و معين العاملين انتهى

اينكه ذكر مرفوع مرحوم مغفور جناب ذبيح عليه بهاء الله فرمودند ذكر ايشان از قبل بتفصيل از قلم اعلى جارى شده انشاءالله آن محبوب بزيارت آن فائز ميشوند و همچنين ذكر منتسبين ايشان از حق سائل و آمل كه هر يك را بانچه كه مخصوص او نازل شده فائز فرمايد لوح امنع اقدس باسم جناب آقا ميرزا غلامعلى عليه بهاء الله نازل و در آن لوح مبارك ذكر مرفوع مرحوم عليه بهاء الله و عنايته از قلم عنايت جارى قد نزل له ما لا ينقطع عرفه عن العالمين و همچنين فضل اكبر ابن اخ

ایشان را اخذ نموده چون والدش از کوثر عرفان محروم است و از افق اعلی ممنوع لذا در لوح اقدس نسبت او بحضرت شهید ارض ک علیه بهاء الله از قلم اعلی در الواح مذکور چه که وقتی از اوقات ذکرش در ساحت اقدس عرض شد فرمودند یا عبد حاضر آنه ابن من استشهد فی سبیل الله رب العالمین انا نسبناه الیه فضلاً من عندنا لیکون من الشاکرین این فضلیست که اگر مادام عمر شکر نمایند هرآینه قلیل بوده و خواهد بود و این فقره مبارکه مره بعد مره نازل هنیئاً له و البهآء علیه عریضه جناب حاجی میرزا حسن هراتی علیه بهاء الله که در بین دستخط آن محبوب بود تلقاء وجه مقصود عالمیان عرض شد هذا ما نطق به المقصود فی الجواب

#### بسمه العزیز العظیم

یا حسن قد توجه الیک طرف المظلوم من شطر السجین و سمع ندائک و حنینک و عرف ما اردته فی سبیل الله رب العالمین انه اتی بالحقّ لحيوة من فی العالم و ظهور ما کان مسطوراً من القلم الأعلى فی کتب المرسلین انه قد ظهر لیظهر حکم اللقآء الذی بشر به رسل الله من قبل و عن ورائهم ما انزله الرحمن فی الفرقان ان ربک لهُو العليم الحکیم طوبی لک بما اقبلت و سمعت و ناجیت ربک بربوات المقبلین ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم الذی لا يعادله ما عند الناس یشهد بذلك من ینطق فی هذا المقام انه لا اله الا هو الواحد الفرد العزیز الحمید قد جرى کوثر الوصال امام وجه ربک المتعال ولکنّ القوم حالوا بینک و بینه الا انهم من الظالمین لا تحزن من شیء کن راضياً شاکراً بما قدّر لک من لدن قویّ خبیر انا ذکرناک و امتی الّتی آمنت برّبها فی يوم اعرضن عنه امآء الأرض الا من شاء الله ربّ العرش العظیم البهآء علیک و علی الذین سمعوا و اجابوا فی هذا اليوم البدیع انتهی

تفصیل این ارض در مکتوب قبل نوشته شد دو پاکت ارسال شده یکی باسم آن محبوب و پاکت دیگر باسم محبوبی جناب ابن اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله انشاءالله سرور مکرم جناب حاجی میرزا حسن علیه بهاء الله و عزه میرسانند امروز از حقّ بخواید دوستان را موفّق فرماید بر تبلیغ و فراهم نمودن اسباب آن در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل که اگر نفسی قادر بر تبلیغ نباشد وکیل معین نماید انشاءالله ناس مؤید شوند بر ادای حقوق الهی از جانب این فانی خدمت جناب حاجی مذکور علیه بهاء الله تکبیر و سلام ابلاغ دارید این خادم از حقّ منیع استدعا مینماید که یا این طلب بشرف اذن فائز شود و یا از قلم اعلی اجر لقا در باره ایشان ثبت گردد

اینکه ذکر جناب ابن ع ط علیه بهاء الله فرموده بودند مکتوب ایشان رسید و سبب و علّت فرح شد الحمد لله در محضر قدس مذکورند و انشاءالله بکمال روح و ریحان بذکر مقصود عالمیان مشغول باشند ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نزل فی الکتاب من لدى الله العزیز الوهاب قوله جلّ کبرياته

#### بسمی المشفق الکریم

یا کریم قد حضر العبد الحاضر بکتابک و عرضه تلقآء وجه المظلوم قد سمعنا ما فیہ و اجبتناک رحمة من عندنا ان ربک لهُو المهیمن القیوم طوبی لک و لأیک الذی صعد الی الله العزیز الودود انا ذکرناک من قبل و قبل القبل لتذکر ربک مالک الوجود انّ الذی خضع له ملکوت البیان اعترض علیه من لا یعرف الیمین عن الشمال كذلك یقصر لک الحقّ علام الغیوب قل یا ملأ البیان ان انصفوا بالله و لا تتبعوا احوآء الذین کانوا خلف الحجاب و اذا اظهرنا الأمر خرجوا و قالوا ما لا قاله المشرکون قل تالله لا یغنیکم ما عندکم و لا ینفعکم الذی اخذتموه لأنفسکم رباً من دون الله اتقوا الرحمن ثم انطقوا بالحقّ الخالص فی هذا الأمر

الَّذِي بِهِ خَرَقَتْ حُجُبَاتِ الْأَوْهَامِ وَالظُّنُونِ وَ نَذَرَ اخَاكَ الَّذِي فَازَ بِمَا كَانَ مَسْطُورًا فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنَّهُ أَقْبَلَ وَ حَضَرَ وَ رَأَى وَ سَمِعَ أَنَّ رَيْكَ لَهُوَ الْحَاكِمُ عَلَى مَا يَشَاءُ بِقَوْلِهِ كُنْ فَيَكُونُ وَ نَذَرَ اخَاكَ الْآخَرَ قَدْ شَهِدَ لَهُ الْقَلَمُ الْأَعْلَى بِأَنَّهُ فَازَ بِاللِّقَاءِ إِذْ تَوَجَّهَ إِلَى أَنْوَارِ الْوَجْهِ فِي مَقَامِ مُحَمَّدٍ وَ نَذَرَ أُمَّكَ الَّتِي آمَنْتَ بِاللَّهِ إِذْ أَعْرَضَ عَنْهُ الْعِبَادُ الَّذِينَ نَقَضُوا الْمِيثَاقَ وَ اتَّبَعُوا كُلَّ جَاهِلٍ مُوَهُومٍ كَذَلِكَ ذَكَرْنَاكَ وَ أَرَيْنَاكَ لِأَلَيْهِ الْبَيَانُ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ أَنَّا نَذَكَرُ بِنْتِ اسْمِي الْأَصْدُقَ الَّذِي فَدَى رُوحَهُ فِي سَبِيلِي وَ نَبَذَ الْعَالَمَ فِي حَبِيٍّ وَ نَذَكَرُ ابْنِكَ الَّذِي كَانَ مَذْكَورًا لَدَى الْمَسْجُونِ وَ نَذَكَرُ أُمَّائِي فِي هُنَاكَ اللَّائِي أَقْبَلْنَ وَ سَمِعْنَ وَ آمَنْنَ بِاللَّهِ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ الْبِهَاءِ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ مَعَكَ مِنْ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الْوُجُودِ أَنْتَهَى

این فانی جمیع را بشارت می‌دهد بعنایت حقّ جلّ جلاله و نعمت سابقه و رحمت سابقه اش انشاءالله اهل آن بیت طرّاً از کوثر استقامت بیاشامند و مقامات خود را باسم دوست یکتا حفظ نمایند چه که مقام نفوس مستقیمه بسیار عظیم و بزرگست مخصوص نفوسی که در سبیل محبت الهی محلّ بلایا و رزایا واقع شده‌اند ای دوستان مقام خود را بدانید و قدر خود را بشناسید چه مقدار از نفوس شب و روز منتظر بودند و بعجز و ابتهاج ادراک یوم الهی را طلب مینمودند و کل در حین ظهور محروم مشاهده گشتند طوبی لکم بما کسرتم اصنام الأوهام بعضد الايقان نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید نطفه یکساله یوم ظهور او اقوی است از کلّ بیان هنیئاً لکم و مرثیاً لکم امید هست کلمات مؤتفکات انفس موهمه در ساحت اولیای حقّ جلّ اجلاله مفقود مشاهده شود الأمر بید الله ربّ العالمین

اینکه در باره جناب سلیمان خان علیه بهاء الله نوشته بودند انشاءالله مؤید شوند بر ادای دیون

و اینکه در باره جناب مرحوم مرفوع آقا فتح الله علیه بهاء الله و رحمته و ما بقی منه نوشته بودند در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تعالی انا انزلنا الكتاب و امرنا الكلّ بالمعروف و ما یرتفع به شأن الانسان تعالی الرحمن الذی ظهر و اظهر ما اراد قد فضلنا فيه تفصیل کلّ شیء و وصینا الكلّ بما ینفعهم فی الآخرة و الأولى انه لهو العزیز الوهاب تمسکوا بکتاب الله ثم اتبعوا ما نزل فيه من قلمی الاعلی الذی ینطق انه لا اله الا انا العزیز المختار و نذکر من سمی بفتح الله الذی صعد الی الأفق الاعلی المقام الذی جعله الله مقدساً عن الذکر و البیان انا شهدنا له بما یکون نوراً امام وجهه فی کلّ عالم من عوالم الله کذلک احاطه فضل ربّه الرحمن انه ممن فاز بحبّ الله علی شأن وجدنا عرفه و هذا من فضلی الذی سبق الکائنات انتهی در کتاب الهی حکم ارث نازل و از قلم اعلی ثبت شده و لکن در این مقام فرمودند هر قدر از آن مال بمیلین داده شود بسیار محبوبست چه که امر تبلیغ از اعظم امور عندالله مذکور بوده و هست طوبی لمن فاز به اینکه در باره ارث اخوان و همشیره جناب مرفوع مغفور حاجی علیه بهاء الله و رحمته نوشته بودند قبل از کتاب اقدس آنچه بشریعت فرقان عمل شد لدی الرحمن مقبول بوده و هست

و اینکه در باره بنت مهاجره علیها بهاء الله نوشته بودند معلوم است آنچه از ایشان برآید کوتاهی ننموده و نخواهند نمود امروز باید جمیع ناظر بیکدیگر باشند چه که کل اصابع یک دستند میفرماید قوله تعالی همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار انتهی و لکن باظهار محبت و قیام بر خدمت و عمل فی الله و توجه فی سبیل الله امتیاز حاصل میشود و مقامات واضح و معلوم میگردد از حقّ سائل و آمل که آن جناب همیشه مؤید باشند بر خدمت امر و محبت با دوستان حقّ این عید در حین حضور و عرض مطالب ذکر جناب دوست مکرم آقا محمد کر علیه بهاء الله و آنچه باین فانی مرقوم داشته بودند عرض شد و جواب در جواب مطالب دستخط آن محبوب نازل لذا این عبد بزحمت جدید راضی نشد و مکتوب مخصوص خدمت ایشان عرض ننمود امید عفو است و آن محبوب هم آنچه در باره بنت مهاجره نوشته بودند تلقاء وجه عرض شد فرمودند ینبغی له ان یکون ساهراً فی ایام الله و قائماً علی ما امر من لدن علیم حکیم انتهی

و اینکه در باره جناب آقا شیخ محمد مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد لعمرالمحبوب قد نطق لسان العظمة بما ذابت به الصخرة الصماء و سالت به البطحاء این فانی قادر بر اینکه تمام آنچه اصغرا نمود عرض نماید نبوده و نیست اشهد بالله و کفی به شهیدا که مادون این خادم هم قادر نه وقت ناله و ندبه است و ربیع صیحه و ضجیح چه که نفسی که قادر بر تکلم نبوده او را ربّ اخذ نموده‌اند و از سلطان مقتدری که جمیع من علی الأرض از ملوک و مملوک را در ایامی که ظهر عالم از سطوت یوم مرتعش بود دعوت نمود غافل و محجوب این فانی متحیر است که چه عرض نماید حال از همه میگذریم بآثار نظر نمایند شاید اشراقات انوار معانی را از الفاظ بیانات منزل آیات بیابند و منور گردند چندی قبل در یکی از الواح این کلمه علیا از قلم اعلی نازل قوله تبارک و تعالی باین کلمه مبارکه که بمثابة آفتاب از افق سماء لوح الهی مشرق است ناظر باش فارجعوا الی الآثار یا اولی الأبصار انتهى از غفلت من علی الأرض امر بمقامی رسیده که شمس حقیقت بر اشراقات انوار خود دلایل ذکر میفرماید

یا الهی و اله الموجودات یا سلطانی و سلطان الکائنات اسألك باسمک الذی به سرت نسائم ریاض بیانک فی ایامک و بالکلمة الّتی بها قامت القيامة بین خلقک بأن تؤیّد عبادک علی الانصاف فی امرک و النظر الی افقک ای ربّ لا تخیبهم عن بحر جودک و لا تمنعهم عن باب فضلک تشهد و تری یا محبوب العالم بأنّ الأكباد ذابت بما ورد علیک من طغاة خلقک و بغاة بریتک فاکتب لعبادک الضّعفاء ما يجعلهم اقویاء فی مملکتک لیعترفوا بما اعترف به لسان وحیک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز الحکیم

باری تفصیل جناب شیخ و آنچه ذکر نمودند تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به اللسان فی ملکوت البیان قوله تعالی

#### هو الأقدم الأقدس الأعظم

یا محمد یوم بزرگ و امر بزرگ در جمیع کتب الهی و زبر ربّانی این یوم بیوم الله معروف اگرچه جمیع ایام بحق منسوبست ولكن این یوم از قلم اعلی از قبل و بعد تخصیص یافته منظر اکبر ظاهر ولكن بصر کمیاب و ندا از سجن مرتفع ولكن آذان واعیه مفقود آثار حقّ بمثل وجودش ظاهر و باهر و هویدا ولكن اوهمات نفوس غافله ناس را از مشاهده انوار یقین منع نموده بشنو ندای مظلوم را و به ما ینبغی الیوم قیام نما انشاءالله از رحیق بیان رحمن مردگان وادی نفس و هوی را زنده نمائی لله بایست لله بگو شاید حجبات غلیظه خرق شود و ابصار بمشاهده انوار فائز گردد بحر از غدیر ممتاز است بگو امروز روزیست که میزان به انا الممیّز العلیم ناطق خافوا الله و لا تتبعوا اهوائکم ان اقبلوا بقلوب نوراء الی مشرق عنایة ربکم مالک الوری و لا تتبعوا ظنون الهائمین هذا یوم شهد له کتب الله من قبل و اخبر به الرحمن یوم یقوم الناس لربّ العالمین قل یا ملأ الأرض قد ظهر الوعد و اتی الموعد الملك لله العلیم الخبیر دعوا ما عند العالم و خذوا ما امرتم به من لدی الله ربّ العالمین کم من عالم اعرض عن المعلوم و کم من جاهل سمع و سرع و قال لیبیک یا اله من فی السموات و الأرضین کن ناظراً الی الأفق الأعلی و ناطقاً باسم ربک مالک العرش و الثری و متمسکاً بالعروة الوثقی الذی ینطق فی العالم و یدع کلّ الی الاسم الأعظم و یشهرهم بفرات رحمة ربهم الکریم ان استمع نداء المظلوم و قم باسمه القیوم و خذ ریحقه المختوم ثم اشرب منه تارة باسمی و اخری بذکری رغماً للذین کفروا بالله العلیّ العظیم ان اطلع من افق الصمت ناطقاً بهذا الاسم الذی اذا ظهر ظهرت الزلازل و ناحت القبائل و اخذ الدخان سکان السموات و الأرض الا من اخذته ید قدرة ربک الغالب القدر کل بأعلی النداء یا ملأ الانشاء هل فیکم من احد یجد حلاوة بیان الرحمن و هل منکم من ذی بصر لینظر ما اشرق من افق البرهان و هل من ذی سمع لیسلم نداء الله العزیز الفرید قل یا ملأ الفرقان قد اتی الربّ علی سحاب البیان و بشرکم بالرحمن ان انصفوا بالله و لا تكونوا من الصاغرین ان الصراط یدعوکم الی الحقّ و المیزان ینادی لک الحمد یا مقصود العالمین ثم ولّ وجهک شطر ما لا الروح قل تالله قد ظهر ما

وعدتم به فی الانجیل من لدی اللّٰه العزیز الجمیل انّہ اتی بسلطان لا یقوم معه من فی السّموات و الأرضین قد فاز اورشلیم بأنوار الوجه و انتم من الغافلین ان تریدوا الظّهور انّہ ظهر بالحقّ و ان تریدوا الآیات قد ملکت منها الآفاق ایّاکم ان تمنعکم ما عندکم عن هذا الأمر العظیم قل یا ملأ التّوراة قد اتی منزل الآیات و ینادی الصّهیون قد ظهر الاسم المکنون ان اسرعوا و لا تكونوا من الغافلین هذا یوم فیہ تنادی الأشیاء و یدع الكلّ الی البحر الأعظم ولكنّ الأمم استکبروا علی اللّٰه الاّ من اتاه بقلب سلیم كذلك ماج بحر البیان و هاج عرف قمیص ربّک الرّحمن ان اشکر و کن من الذّاکرین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

انشاء الله جناب شیخ مؤید شوند بر قیام و ندا بشأنی که طنین ذباب ایشان را از تغرّذات عندلیب بقا منع ننماید این خادم خدمت ایشان تکبیر و سلام میرساند و عرض مینماید قسم بآفتاب حقیقت نفوسی که الیوم معرضند غافل بوده و هستند ابداً اطلاع بر این امر نداشته و ندارند سبحان الله بشأنی اوهام آن نفوس را احاطه نموده که بالمرّه از انوار آفتاب بی نصیب و محجوب مانده اند اولاً بر هر نفسی لازم که خالصاً لوجه الله آنچه شنیده بگذارد و بآثار رجوع نماید و همچنین در قوّت و قدرت و قیام و آنچه که از نفس ظهور ظاهر شده تفکّر کند امروز روزیست که ذکرش در جمیع کتب الهی بوده و همچنین ذکر ظهور حقّ در این اراضی حضرت داود در زبور میفرماید رنّموا للرّبّ السّاکن فی صهیون و صهیون در این اراضی واقع و هم چنین میفرماید طوفوا بصهیون و دوروا حولها عدّوا ابراجها ضعوا قلوبکم علی متارسها تأملوا قصورها انتهى و همچنین میفرماید یا فلسطین اهتفی علیّ من یقودنی الی المدینة المحصّنة انتهى باب فلسطین عکّا و همچنین مدینه محصّنه میفرماید و آن عکّا و حصن اوست و بسیار محکم بنا شده و در الواح شتی بحصن متین مذکور حضرت اشعیا میفرماید اصحاح ۲۴ ۲۱ و یکون فی ذلک الیوم انّ الرّبّ یطالب جند العلاء فی العلاء و ملوک الأرض علی الأرض ۲۲ و یجمعون جمعاً کأساری فی سجن و یغلق علیهم فی حبس ثمّ بعد ایّام کثیرة یتعهّدون ۲۳ و یخجل القمر و تخزی الشمس لأنّ ربّ الجنود قد ملک فی جبل صهیون و فی اورشلیم و قدّامه شیوخ مجد انتهى

یا اهل الأرض بیانات الهیّه که از قبل در کتب سمائیّه نازل شده نظر نمائید و تفکّر کنید که شاید از بیوت عنکبوتیّه بمدینه محصّنه که الیوم مقرّ عرشست توجّه نمائید میفرماید خداوند در آن روز در علّیین بر جنود علّیین و همچنین در زمین بر تمامی ملوک سیاست میفرماید چنانچه در ایّامی که مقرّ عرش باب اورشلیم واقع شد جمیع ملوک و مملوک را بأعلیّ النّداء بافق اعلیّ دعوت فرمودند بشأنی که جمیع ملأ اعلیّ آن ندای احلی را اصغا نمودند و به لک الحمد یا اله العالمین ناطق گشتند از جمله لوحی بود که بحضرت سلطان ایران ارسال شد مع قاصد اگر نفسی در سور ملوک و همچنین لوح حضرت سلطان نظر نماید و تفکّر کند بر سیاست حقّ مطلع شود و بر قدرت و عظمتش گواهی دهد لعمر الله بشأنی بیانات رحمن او را جذب نماید که خود را از امکان و عالمیان فارغ و آزاد مشاهده کند و بکمال ایقان و اطمینان بوجه واحد بوجه اهل بهاء توجّه نماید و ملأ انشاء را بیقعه نورا هدایت کند و همچنین میفرماید جمیع بمثل اسیران جمع شده و بحبس خانه بسته خواهند شد حال ملاحظه نمائید در آنچه از قلم اعلیّ در اوّل ورود سجن نازل شده میفرماید عزّت از دو طائفه اخذ شد از ملوک و علما و این مضمون مکرّر نازل و نفوس عارفه مستقیمه فائزه دیده و شنیده اند طوبی للفائزین اثر آن یوماً فیوماً در ارض ظاهر چنانچه اگر نفسی ببصر حقّ ملاحظه کند ملوک را اسیر و محبوس مشاهده مینماید

در ملک پاریس تفکّر نمائید که چگونه اخذ شد آنچه در باره او نازل حرف بحرف ظاهر گشت و همچنین در امپراطور روس مشاهده کنید امر بمقامی رسید که یکی را بکمال ذلّت بر خاک انداختند و دیگری در قصر را بسته و مقرّ جلوس را وطن قرار داده و جرئت خروج نه مگر با حفاظ و حرّاس کثیره لعمر الله قبر از آن قصر اولی و احسن است ای اهل ارض در قدرت حقّ مشاهده نمائید که چگونه ذلّت جمیع را احاطه نموده ای کاش سور ملوک و سورة مبارکه رئیس و الواح مقدّسه که در اوّل ورود در سجن اعظم نازل شده اهل عالم ملاحظه مینمودند تا بر قدرت و قوّت و عظمت و علم حقّ آگاه میشدند و

بکمال استقامت بر خدمت امرش قیام میکردند امپراطور المانیا که امروز شخص اول عالم است بلسان خود در ملاء عام باین کلمه نطق نمود از برای ما در استقبال امنیّت باقی نمانده چه که مشاهده شد ملک اعظم امپراطور روس و رئیس جمهور امریکان را بکمال جرئت و جسارت بذلت تمام بقتل رساندند و این اضطراب و اغتشاش در جمیع جهات سرایت نموده و مینماید طوبی از برای سلطانی که البوم بحق توجه کند و از حقّ جلّ جلاله طلب عزّت و قدرت و ثروت نماید من دون این فقره چاره‌ئی نبوده و نیست کتب الهی جمیع را آگاه مینماید اگر باو توجه نمایند در این ظهور بکمال تصریح ذکر شده آنچه که ادراکش از قلب و بصر مستور بوده لله درّ منصف انصف فی الله و قرأ ما انزله الرحمن فی الکتب و الزّبر و الألواح انه من اولی الأبصار لدى الحقّ العزیز المنیع و این قوّت و قدرت و عظمت در وقتی ظاهر که در قشله عسکریه جمال احدیّه مجبوس و باب هم مسدود و ضبّاط قائم بشأنی که وقتی حضرت غصن الله الأعظم روحی و ذاتی و کینوتی لتراب قدمه الفداء اراده فرمودند که از باب قشله خارج آن را مشاهده نمایند ضبّاط عسکریه منع نمودند لیتمّ ما نزل من قبل فی کتب المرسلین آنچه واقع شده جمیع در کتب الهی مذکور و مسطور و این عبد چون باختصار ناظر لذا باین چند کلمه کفایت نمود

عظمت این یوم را بشأنی ذکر نموده‌اند که فی الحقیقه اسّ سکون متزعزع گشته از حقّ این فانی میطلبد که نفّس آن محبوب را مؤثّر فرماید تا از میاه حکمت و بیان اشجار وجود را سقایه نماید که شاید بفواکه جنیّه و اثمار لطیفه مزین شوند و بمقام اظهار ثمره که منتها مقام است فائز گردند اینست که در عظمت ایّام و عظمت امر اشعیاء نبی میفرماید ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء عظمته انتهى مقصود از این اذکار آنکه جمیع بدانند که اخبار این ظهور اعظم حتی ورود سجن و مشی بر مشارف ارض و امثال آن در کتب قبل نازل و الا باید باذن جان هدیر حمامه بیان را که بر اعلی غصن سدره تبیان مرتفع است استماع نمود و بان تمسک جست قوله تعالی و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان انتهى اگر نفسی بانصاف در این فقره نظر نماید اعترف بما اعترف به الله و یشهد بما شهد به الله و الحقّ یقول انه لن یعرف بدونه و لا یری ببصر غیره و الذی اراد عرفانه ینبغی ان ینظر الیه بعینه و السّلام علی من اتّبع الحقّ منقطعاً عمّا عند الخلق

و اینکه ذکر مخدوم مکرم جناب حاجی میرزا زین العابدین بر علیه بهاء الله فرمودید الحمد لله بعنایت حقّ جلّ جلاله فائزند و از هنگامی که از ارض سرّ تشریف برده‌اند تا حین فراموش نشده‌اند و انشاءالله لازال عندالله مذکور بوده و هستند عریضه ایشان در این ایّام بساحت اقدس رسید جواب عنایت میشود از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر و سلام برسانید از حقّ منیع سائل و آمل که ایشان را مؤیّد فرماید بر آنچه که سزاوار یوم الله است این عبد هم خدمت ایشان معروض میدارد آنچه که حاکی از خلوص و محبت قلبی این فانیست خدمت ایشان از حقّ تأیید میطلبم در جمیع احوال انه هو ولینا فی الدنیا و الآخرة و ولیّ الذین کسروا فی هذا الیوم اصنام التقلید باسم ربهم القویّ القدیر و اینکه مرقوم داشتید در امور دوستان منتهای جدّ و اجتهاد را مبذول میدارند الحمد لله الذی وفقه علی ذلک سزاوار ایشان همین قسم است که نوشته‌اید انشاءالله مکافات اعمال ایشان از عنایات حقّ جلّ جلاله خواهد شد انه ولیّیه فی الدنیا و الآخرة لا اله الا هو الشّاهد السّمع البصیر

این عبد اراده داشت که آن محبوب را ببعض عرایض اخری مصدّع شود و لکن چون چند یوم قبل مزاحم شد لذا این کرّه بگمان خود باختصار تشبّث نموده مستدعی از آن محبوب آنکه دوستان آن ارض که در جبینشان نقش خاتم الملک لله منطبع است از جانب این خادم فانی تکبیر و سلام برسانید امید هست که از استقامتشان هر مضطربی مطمئن و هر متزلزلی مستقیم و هر متحرّکی ساکن شود الأمر بید الله یفعل و یحکم و هو القویّ القدیر البهّاء الظّاهر اللّائح المشرق المنیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الذین فازوا بأیّام الله و عملوا بما امروا به فی کتابه العزیز

\*\*\*

## بسم ربنا الامنع الاقدس الاعز الابهي

سبحانك يا من بك حَقَّق الذَّات في الذَّات و تردَّى كينونة القدم بردآء الاسماء و الصِّفات من اسمك الظَّاهر ظهرت الظَّهورات من أوَّل الّذى لا أوَّل له و باسمك الباطن استبطنت البطونات في غيب الغيب بحيث ما ظهر من قدم القدم و لن يظهر الى آخر الّذى لا آخر له بطلوع شمس اسمك الابهي طلع نير الاعلى من افق البدآء مبشراً لمن في لاهوت العمآء و ملأ البقاء و اهل عوالم الّذى لا يذكر بقلم الانشاء و لا يدركها حقايق اولى النهى ثم من في لاهوت الادنى بانّ هذا لجمال الابهي و الطلعة الاسنى قد ظهر بما هو مقدّس من ذكرى و اشارتى و عرفانى و دلالتى و تقديسى و تسيحي و تنزيهى و تمجيدى و تحميدى و توحيدى و تفريدى اياه و ما هو فى جوهر جوهرى و ساذج ساذجى لدى ذكره و بهاه اذاً يا من خُلِقْتُمْ فى البيان باياتى لعرفانه لا تحتجوا عن الّذى كان البيان كلّه كحلقة خاتم فى اصبع ارادته و ورقة لرضوان امره سبحانك يا من لن يقدر ان يشير بذكرك ذكر الاعظم و لن يقدر ان يجرى على ثنائك قلم القدم فكيف يقدر و يستطيع ان يجترح بذكرك هذا الفانى الّذى يكون احقر الخدم لدى باب فضلك الّذى فتح على وجه الامم الا بترشح من ابجر جودك الّذى تموج على كلّ الموجودات و بطفح من طمطم عنايةك الّتى تلجلجت على من فى ملكوت الاوليات و الآخريات حيث فتحت السن كلّ الاشياء بابدع الاذكار بثناء نفسك المختار و ارتفع الندآء عن قلب صخرة الصمآء فى قعر البحار و فى عُلى الاطوار بانّك انت الله ربّ ما يُرى و ما لا يُرى اذاً يا الهى اسئلك بهذه العناية الّتى احاطت الاشياء و هذه الرّحمة الّتى سبقت من فى الانشاء بان ترسل حينئذ على هذا الفانى نسمة من نسما جود وهايتك و نفحة من نفحات بدعك الّتى بها اهتزت عظام الرّميمة و قامت اجساد الميئة بانّك انت الله الباقي الدائم القديم لاقوم بها على ثناء احبتك و ذكر الّذين جعلتهم انوار الهداية بين خلقك و مشاعل التوحيد بين عبادك و بريتك و انطق بما تؤيدنى و تلهمنى من عندك لآنى لا اعلم شيئاً و انّك انت العليم الخبير و انت تعلم يا الهى ان حىي اياهم و ذكرى لديهم يكون خالصاً لوجهك و مطهراً عن مشاهدة غيرك انى احبّ يا الهى انهم يطّلعون بمواقع الامور فى ايامك حقّ الاطلاع و يعرفون ما هو المستور عنهم حقّ العرفان ليقى بذلك كينوناتهم و حقايقهم و ارواحهم فى كلّ عالم من عوالمك عارفاً بحقّك و مطّلعاً بما ظهر من عندك و ما اردت لهم فى سرادق عنايتك و فضلك لانّهم يا الهى لو يطّلعون بكلّ الامور و يحتجبون عن شئ قد احتجبوا بقدر ذلك عن منظرك الاكبر و ما راوك بتمام البصر و هذا لم يكن الا بتقديس البصر عن كلّ ما خلقت و تخلق و ظهرت او تظهر حيث نطق بذلك لسانك الحقّ المبين لو يكون البصر على كبر السموات و الارض و يتوجّه بطرف طرفه اقلّ عمّا يحصى الى جهة اخرى لم يقدر ان ينظر الى هذا المنظر الاعلى على ما ينبغى حقّ النظر تعالى تعالى امرك يا الهى تباهى تباهى ظهورك يا محبوبى قد صعب على هذا العبد فوق كلّ صعوبة بان يحتجب احد فى مثل تلك الايام الّتى ما رأت عيون الابداع شبهها و لا ابصر من فى الاختراع مثلها حيث ظهرت بصرف جمالك و كافور طلعتك و ساذج محبوبيتك و احاطت السموات و الارض ظهورات عنايتك و بروزات الطافك بحيث طلع بظهورك كلّ امر مكنون و كنز مخزون و رمز مصون و اشرفت شمس المعانى عن افق سمآء التّبيان و تجلّت بظهورات اسمائك الحسنى و صفاتك العليا على من فى الامكان و الاكوان و الّذين يريدون ان يدخلوا فى هذا البساط الممتنع المنيع و هذا المقرّ المتعالى الرّبيع ينبغى ان تكون قلوبهم

مقدّسة عن ذكر اشارات القبل و كلمات الّتی اسسوها اولی الجهل الّذین اشتهرت انفسهم بالعلم و الفضل لك الحمد يا الهی بما قدّرت للواردين فی هذا البساط الارفع الاعلی مقاماً لا تناله طيور افئدة اهل البقاء و لا حقايق من فی الانشاء كما نطق به مظهر وحیک و مطلع الهامک و نقطة مشیتک نطفة سنة ذلك الظهور تكون اقوی عن کلّ خلق البیان و كذلك نزل فی قیوم الكتب و الواح اخرى فی ذکر هذا المقام الاعلی علی شأن تحيّر منه عقول اولی الالباب فما اعلی اعلی علو هذا الخلق الّذی خلقتهم من ساذج امرک و انشأتهم من جوهر فطرتک اذاً يا الهی کیف یلیق ان یكون هذا الخلق البديع و هذا الصنع الارفع المنیع انی اكون متحیّراً من وقر بعض الآذان و غطاء الابصار و غشاوة بعض القلوب بحيث من ندائك اهتزت الاعراش و انفطرت السموات و خرقت حجابات اللانهايات و اندكت جبال حقايق الممكنات بتجلی من اشراق انوار وجهک و ما انتبه بعض عبادک و بریتک مع انک تنادی فيکلّ الاحیان باعلی النداء فوق رؤسهم و بكلّ الانوار تكون قائماً تلقاء عيونهم قد اخرجت لهم من جيب الارادة يد المشیة و تقول بسطان القوّة و العظمة فهنا هذه يد اقتداری الّتی بسطتها علی لاهوت عظمتی و جبروت قدرتی و ملکوت سلطنتی و ممالک قدمی و اقالیم امری و اطویت کلّها و ما قدّرت فیها باحاطة علمی فی یدی و أنّها بیضاء من انوار وجهی و شعشاع من ضیاء طلعتی مثلثلاً من انوار جبینی قد أعطی بفضلی و کرمی لمن یدخل فی ملکوتی و جبروتی و هم یدکرون عند تموجات ابحر التور زوات اولی الظلمة و الغرور فی الهی قد خجل کلّ الوجود من اذکارهم و هم لا یخجلون و یدستحیی کلّ الممكنات من اقوالهم و هم لا یدستحیون هل الّذی انتبه من ندائك و قام بروح امرک و حیّ من نفس رحمتک و شرب عن كأس عنایتک یدجری لسانه بذكر موهومات الّتی تكون فی السنة الغافلین و الجاهلین لا وجمالک المختار الّذی جعلت له السمع آية العذاب من عندک و البصر حفرة السقر فی وجهه بامرک فی الهی قد اجترحت بتلك الاذکار بین یدی سلطان عظمتک ولكن انک تعلم بانّ النار تلتهب من شعراتی بما اسمع اقوال الّذین ما اطّلعوا باسرار امرک و خفیّات ما فی علمک و ترکوا مقامات العالیة و اقتنعوا بمراتب الدانیة کانهم نسوا ما نزل من جبروت امرک و سماء مشیتک قلت و قولک الحقّ یا بن البشر قدّرت لك من شجر الابهی فواکه الاصفی کیف اعرضت عنه و رضیت بالّذی هو ادنی فارجع الی ما هو خیر لك فی الافق الاعلی و اری بعض منهم یا الهی احتجبوا بقول من الكتاب بعد الّذی اته نزل بالتصريح من غیر التلویح بانّ کلّ البیان لا یعادل بكلمة من عنده و کلّ ما ذکر من الحجّة و البرهان ثمّ الدلیل و الآيات و العلامات لم یکن الّا لهذا الظهور الاعظم العظیم بحيث ما ذكرت فی کلمة و ما وجد فی شئ و ما نطق فی منزله بحرف الّا و یكون آية لامرک و برهاناً لسلطنتک كما تکلم به لسان مشیتک من عندک کلّ ما خلق و یخلق یكون آية له خلق بقوله من عنده لیكون حجّة لنفسه یوم ظهوره بل جعل یا الهی کلّ البیان معلّقاً باذنک و قبولک قال و قوله الحقّ فوعزتک لو تغفرتک البیان و من فیها لا ینقص عن ملکک من شئ و ان لا تقبلنّ البیان و من فیها لا یزید فی ملکک من شئ بل ان تقبل یدخل تلك الافئدة المتیمة فی ظلّ ظلال محبتک و ان تردّه یفنی کانه لم یکن له ذکر من قبل اذاً اسئلک یا مالک الوجود و ملیک الغیب و الشّهود بان تؤیّد کلّ علی التوجّه الی افق فضلك و افضالک مقدّساً عن اشارات القبل و البعد و تعرّفهم ما نزلته فی کتابک لیتمسکوا بجوهر ما فیها لانّ هذا مقصودک فیما نزل بالحقّ و محبوبک فیما انزلته فی کتیبک و الواحک انک انت المقتدر المهیمن المتعالی العزیز الحکیم

ای اله ابدی تو شاهد و گواهی که این عبد در جمیع احیان و اوان جز طالب رضای تو نبوده و انشاء الله بعنایت تو نخواهد بود همیشه اوقات چشم این عبد بمنظر اکبر بوده و قلب بمصدر امر متوجّه و آنچه دیده و عارف بان شده خالصاً لوجهک خدمت دوستان تو معروض داشته که شاید نفوس قابله از کوثر حیوان که در ایام ظهور از اصبع فضل و احسان جاری شده بیاشامند و بمطلع امر و مشرق وحی توجّه نمایند و چندی بود که این عبد صمت را بر نطق اختیار نموده تا آنکه در این ایام مشاهده شد که اغبرة تیره ظلماتیه از شطر نفوس غافله در حرکت آمده بیم آن رفت که بعضی از ابصار ضعیفه را تیره نماید لذا این عبد متوکلاً علیک و منقطعاً عمّا سواک بر خود لازم شمرد که بعضی از امور واقعه را خدمت احبّای تو که بر



بساط استقامت آرمیده‌اند و از رحيق عنایت نوشیده معروض دارد که شاید ضعفا را از ظلمت هواهای نفسانیّه و شبهات انفس شیطانیّه حفظ فرمایند قسم بعظمت تو ای پروردگار که در این وقت جمیع اعضا مرتعش و ارکان متزلزل این عبد کجا قابل آنست که کلماتش مقبول آید و یا بیانش مذکور شود نیست بحت چگونه علم هستی برافزارد و عدم صرف کجا تلقاء ظهور قدم اظهار وجود نماید چه که عرض همین مطالب اظهار وجود است و آن از اعظم خطیئات محسوب و لکن چون لاجل تقرّب عباد بشاطی قرب و لقا و اقبال نفوس بقبله من فی الارض و السّماء عرض میشود لذا از بحر غفران طلب عفو مینمایم مع آنکه این عبد بیقین میدانند که تو لم یزل از اذکار و عرفان و اقبال ناس غنی بوده و هستی لا ینفک اقبالهم و لا یضرک اعراضهم هیچ وصفی بساحت اقدست نرسد و هیچ ذکری به بساط احدیّت درنیاید بلکه ذکر احدیّت در ساحت اقدست ذنب صرفست و غفلت محض چه که شرافت او بنسبتها الیک بوده لا بنسبتک الیها لو تطردھا باسرھا من یقدر ان یمنع فی ذلک و لو ترفعھا کما رفعتها من یقدر ان یعرض علی فعلک انک انت المحمود فی کلّ ما اردت و ترید و فی کلّ ما قلت و تقول و فی کلّ ما اظھرت و تظھر فوعزّک یا الھی لا احبّ ان اختار لنفسی الاّ ما اخترته لی و لا ارید ان اتکلم الاّ بما امرتني به یكون طرف کینوتنی ناظرّاً الی افق امرک و مشرق احکامک لو تطوی بساط الاذکار المنبسطة المنتشرة فی الارض لاقول انت الحاکم فی امرک و لو تأمرنی بما ینکرنی من فی الملک لاقول انت المطاع فی حکمک اسئلك اللّهمّ یا الھی بان تجعلنی من الذین لم یتکلّموا الاّ باذنک و لم یتحرّکوا الاّ بارادتك انک انت المقتر المتعالی المهیمن القیوم

عرض میشود که حین ورود جمال قدم در سجن عکّا چندی امر بسیار شدید بود و تفصیل آن در همان ایام خدمت بعضی از دوستان عرض شد تکرار آن لازم نیست جمیع در کمال عسرت و مشقّت بودند تا آنکه یومی از ایام لوحی از مصدر امر نازل و این عبد تلقاء وجه تحریر مینمود آیهئی از سماء مشیّت نازل و این سجن را بسجن اعظم موسوم فرمودند این عبد گمان نمود که نظر باین شداید وارده است که باین اسم موسوم شده تا آنکه یومی از ایام آیاتی نازل مضمون آن اینست که میفرمایند تفکر نمائید بچه سبب این سجن را باعظم نامیدیم این بیان که از مطلع وحی رحمن ظاهر شد این عبد خود را بسیار مضطرب و متزلزل مشاهده نمود و لکن متوکلاً علی الله ساکن بودم و بهیچوجه بر سؤال جسارت ننمودم تا آنکه روزی ذکر محبّت و اقبال یکی از اهل این مدینه تلقاء عرش عرض شد لوحی مخصوص او از سماء احدیّت نازل در آن لوح مفصلاً امورات حادثه این ارض را ذکر فرمودند و آن لوح حال موجود است بعد از تنزیل آن لوح این عبد دانست که سبب اعظمیّت این سجن بلاای کلیّه است که بر جمال احدیّه وارد میشود تا آنکه یومی از ایام یکی از همراهان با بعضی از اصحاب بنزاع و جدال برخواست مع آنکه خود او خاطی و ظالم بود عریضه بساحت اقدس معروض داشت و در آن عریضه اظهار مظلومیّت خود نمود در جواب او لوحی بلسان پارسی از سحاب حزن سبحانی نازل و صورت آن اینست

هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوهئی از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه

نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلیّ الاعلیّ لفتدیم انفسکم حبّاً لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبلها بیرون

تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسانست و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسلطنت و اقتدار مشهود و لکن در معنی بمحنت و اضطراب لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب همسفر و همسیر گشتیم قدریکه بادیه پیمودیم نار حبّ مخموم و جمال شوق محجوب تا آنکه از آنمقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات مشاهده نمودیم و سیئات را عین حسنات شمردیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودئ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سایر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میبردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لایقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانعست از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمنّ و الاذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و منتبه نگشتیم که علّت منع چیست و سبب چه مره آخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیهها پیمودیم تا آنکه وارد بارض اخری شدیم و با دوست در یک محل آمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در محلی حبس نموده ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته ایم غفلت بمقامی رسیده محلی که جمیع اهل ملاً اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محلّ مبارک جهره باقیح کلمات ناطقیم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتناً لنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذلک منتبه نشدیم و اقللاً اگر وفا ننمودیم جفا ننماییم نه شبی بذکری ذاکر و نه به توجّهی مشغول

حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق انه عشق جاریه و اتاها لیلۃ فصعد الجدار اذاً سمع احداً یقرأ هذه الآیة الم یان للذین آمنوا ان ینخس قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فيه ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی عجب است که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانرا از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و اینقدر تأثیر نمود که اقللاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باینمقام رسید بیان بر جودئ لسان منصعق و مدهوش و قلم از بنان منقطع و بیهوش لن یصینا الا ما کتب الله لنا نسل الله بان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا الغافله و یکشف عن وجوهنا حجاب المانع لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العنایه و ننقطع عمّن فی الامکان و الاکوان و نتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن و نسئله بان یوفقنا علی التوبه و الانابه فی کلّ صباح و مساءً و یحفظ مشرق اشراق انوار وجهه من رماح احبائه لانه ما اراد معیناً سواه و انه مبدئه و منواه و یقول لا اله الا الله

اگرچه بعموم نازل شده و لکن فرمودند مخصوصست بنفوس معرضه که حال در ظاهر ادعای حبّ مینمایند و بعد ما فی سرّهم ظاهر خواهد شد و از برای عدهئی از احباب قرائت شد و از خود او مستور بود جمیع ناس دانسته و میدانند که بعضی

از مدعیان محبت رحمانیه در عراق و مُدُن اخری باعمال ناشایسته مشغول بودند و لکن رحمت رحمانیه مانع از خرق حجاب و کشف اعمال بود و در اواخر ایام عراق گاهی از سر بجهر تجاوز مینمودند و مع ذلک طائفین حول ستر مینمودند مع آنکه متصلاً از مطلع آیات الهیه کلمات نصحیه نازل بود چنانچه در اکثری از الواح منزله مذکور است و اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اول امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچو میدانستند که این امور مقبولست و از جانب حق تعالی شأنه مأذونند مع آنکه بساط اوامر حق مقدس از اعمال ردیه غیر مرضیه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئون مکرهه نالایقه و نفسه الحقّ که در سنین توقّف عراق و ایام هجرت لیلاً و نهاراً از سماء اراده آیات واضحه صریحه در نهی عباد از غیر ما حکم به الله نازل و باطراف ارسال میشد تا آنکه الحمد لله بعضی از عباد بما اراد به الله عارف شدند و عامل گشتند و نفعه تقدیس و تنزیه امریه الهیه ما بین بریه مرور نمود له الحمد و المنة و نظر بعدم اطلاع ناس از اوامر الهیه تفضلاً لهم از لسان احدیه این کلمه مبارکه استماع شد عفا الله عما سلف نسل الله ان یوقّهم علی التّقدیس و التّزیه و العمل بما امروا به من لدن علیم خبیر

باری نفس ظالم و رضاقلی لا زال سرّاً باعمال شیعه مشغول بودند و این عبد بکرات هر دو را نصیحت مینمود چه در عراق و چه در ارض سر و چه در سجن اعظم که شاید متنبه شوند و از خواب غفلت مُنثبه گردند ابدأ تأثیری نمود ما تأثرت فیهما کلمات النصحیه و بیانات الشّافیة المعلنه تا آنکه رضاقلی با بعضی از نصاری جهرة بشر و اعمال شیعه مشغول گشت لذا اطرده الله بسلطانه و با خبیثین هم یعنی سیّد محمّد و آقا جان متصل شد چندی از میان گذشت یومی عریضه بساحت اقدس فرستاد مشعر بتوبه از خطیئات ما قبل و همچنین چند یوم بعد عریضه اخری و لکن چون بکرات توبه نموده و نقض عهد و میثاق الله از او ظاهر لذا عریض مقبول نیفتاد و بعضی اعمال از او ظاهر که شبه و مثل نداشته و سبب تضحیح امر الله بین عباد گشته این عبد فانی دوست نداشته که ذکر نماید شاید ملائکه ناشرات اعمال آنخبیث مردود را در ارض انتشار دهند آلا لعنة الله علی القوم الظالمین و در اتّصال آنخبیث و خبیثین اشتعلت نار الفتنة و البغضاء علی شأن لا یحصیه القلم و البیان و لکن الرحمن احمدها و اطفاها انه لهو المقتدر القدير هر دی بصری از طرد جمال قدم امثال این نفوس را عرف قمیص تقدیس و تنزیه استنشاق مینماید چه که اعمال رضاقلی و آقا جان خبیث و ذنبه نزد کل واضح و مشهود است نسل الله بان یفتح عیون الناس و یعرفهم من اعماله و احکامه جلّ و عزّ ما یدلّ علی تقدیس ذاته و تنزیه نفسه و ساذج امره اگرچه اکثری از ناس نائمند و لکن بعضی از انفس زکیه و ابصر حدیده بعنایت رحمانیه موجود انهم یمیزون الحقّ عن الباطل و یعرفون من عرف کلّ امر ما یطمئنّ به قلوبهم و نفوسهم آلا انهم عباد مکرمون

باری امر بمقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر بسدّ باب از کل فرمودند و بهیچوجه ملاقات از برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتریات مشرکین و جیل مبغضین استماع میشد ابدأ از مطلع اوامر الهیه امری ظاهر نه تا آنکه یومی از ایام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سیّد علی قبل اکبر ابن اخ جناب اسم الله مه علیه بهاء الله الابهی لدی العرش حاضر بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الّذی جعله الله رحمة للمخلصین و نعمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل بهیمنت و اقتداری که ارکان این عبد متزلزل شد بعد از تنزیل آن لوح مبارک بعین یقین مشاهده عذاب الهی نمودم و افق این ارض تغییر نمود و بحمره تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد بود تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله که غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح در شوق و اشتیاق عشاق نازل و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح منبع این است

ان يا اسمى مهدي قد حضر لدى الوجه ما انشأه ابن اخيك فى ثناء مولاہ و عرفنا منه الشوق و الاشتياق و نزلنا له ما يحدث به الشغف و الاحتراق فى حبّ الله مالک يوم الطلاق طوبى لمن يقرء و يتفكّر فيما نزل من لدى الله المقتدر القدير

بسم الله الاقدم الاعظم

قد احترق المخلصون من نار الفراق اين تشعشع انوار لقائك يا محبوب العالمين  
قد ترك المقرّبون فى ظلماء الهجران اين اشراق صبح وصالک يا مقصود العالمين  
قد تبلبل اجساد الاصفياء على ارض البعد اين بحر قربک يا جذّاب العالمين  
قد ارتفعت ايدى الرّجاء الى سماء الفضل و العطاء اين امطار كرمک يا مجيب العالمين  
قد قام المشركون بالاعتساف فيكلّ الاطراف اين تسخير قلم تقديرک يا مسخّر العالمين  
قد ارتفع نباح الكلاب من كلّ الجهات أين غضنفر غياض سطوتک يا قهار العالمين  
قد اخذت البرودة كلّ البريّة اين حرارة محبتک يا نار العالمين  
قد بلغت البليّة الى الغاية اين ظهورات فرجک يا فرج العالمين  
قد احاطت الظلمة اكثر الخليقة اين انوار ضيانتک يا ضياء العالمين  
قد طالت الاعناق بالنفاق أين اسياف انتقامک يا مهلك العالمين  
قد بلغت الدلّة الى النّهاية اين آيات عزّتک يا عزّ العالمين  
قد اخذت الاحزان مطلع اسمک الرّحمن اين سرور مظهر ظهورک يا فرح العالمين  
قد اخذ الهمّ كلّ الامم اين اعلام ابتهاجک يا بهجة العالمين  
تري مشرق الآيات فى سبحات الاشارات أين اصبع قدرتک يا اقتدار العالمين  
قد اخذت رعدة الظمّاء من فى الانشاء أين فرات عنايتک يا رحمة العالمين  
قد اخذ الحرص من فى الابداع اين مطالع الانقطاع يا مولى العالمين  
تري المظلوم فريداً فى الغربة اين جند سماء امرک يا سلطان العالمين  
قد تُرکت وحدة فى ديار الغربة أين مشارق وفائك يا وفاء العالمين  
قد اخذت سكرات الموت كلّ الآفاق اين رشحات بحر حيوانک يا حيوة العالمين  
قد احاطت وساوس الشيطان من فى الامكان أين شهاب نارک يا نور العالمين  
قد تغيّر اكثر الورى من شكر الهوى أين مطالع التقوى يا مقصود العالمين  
تري المظلوم فى حجاب الظلام بين اهل الشّام أين اشراق انوار صباحک يا مصباح العالمين  
ترانى ممنوعاً عن البيان من اين تظهر نغماتک يا ورقاء العالمين  
قد غشت الظنون و الاوهام اكثر الانام اين مطالع ايقانک يا سكينه العالمين  
قد غرّق البهّاء فى بحر البلاء اين فلک نجاتک يا منجى العالمين  
تري مطلع آياتک فى ظلمات الامكان اين شمس افق عنايتک يا نور العالمين  
قد خبت مصابيح الصّدق و الصّفاء و الغيرة و الوفاء اين شئوننا غيرتک يا محرّك العالمين  
هل ترى من ينصر نفسک او يتفكّر فيما ورد عليها فى حبّک اذا توقّف القلم يا محبوب العالمين  
قد كُسرت اغصان سدرة المنتهى من هبوب ارياح القضاء اين رايات نصرتک يا منصور العالمين

قد بقى الوجه فى غبار الافتراء أين ارياح رحمتك يا رحمن العالمين  
 قد تكدر ذيل التقديس من اولى التدليس اين طراز تنزيهك يا مزين العالمين  
 قد ركذ بحر العناية بما اكتسبت ايدى البرية أين امواج فضلک يا مراد العالمين  
 قد غلق باب اللقاء من ظلم الاعداء أين مفتاح جودک يا فتاح العالمين  
 قد اصفرت الاوراق من سموم ارياح التفاق أين جود سحاب جودک يا جواد العالمين  
 قد تغير الاكوان من غبار العصيان أين نفحات غفرانک يا غفار العالمين  
 قد بقى الغلام فى ارض جدباء اين غيث سماء فضلک يا غياث العالمين  
 يا قلم الاعلى قد سمعنا ندائك الاحلى من جبروت البقاء استمع ما ينطق به لسان الكبرياء يا مظلوم العالمين  
 لولا البرودة كيف تظهر حرارة بيانک يا مبين العالمين و لولا البلية كيف اشرفت شمس اصطبارک يا شعاع العالمين  
 لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين  
 ما احلى اشراقک من افق الميثاق بين اهل التفاق و اشتياقک باللہ يا عشق العالمين  
 بک ارتفع علم الاستقلال على اعلى الجبال و نموّج بحر الافضال يا وله العالمين  
 بوحدتک اشرفت شمس التوحيد و بغربتک زين وطن التجريد اصطبر يا غريب العالمين  
 قد جعلنا الذلة قميص العزة و البلية طراز هيکلک يا فخر العالمين  
 نرى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا ستار العالمين  
 اذا رأيت سيفاً اقبل اذا طار سهم استقبل يا فداء العالمين  
 انوح او انوح بل اصيح من قلة ناصريک يا من بک ارتفع نوح العالمين  
 قد سمعت ندائك يا محبوب الابهى اذا انار وجه البهاء من حرارة البلاء و انوار كلمتک النوراء و قام بالوفاء فى مشهد  
 الفداء ناظراً رضاتک يا مقدر العالمين  
 يا على قبل اكر اشكر الله بهذا اللوح الذى تجدد منه رائحة مظلوميّتى و ما انا فيه فى سبيل الله معبود العالمين لو يقرئه  
 العباد طراً و يتفكرون فيه ليضرم فى كل عرق من عروقهم ناراً يشتعل منها العالمين انتهى  
 اين عبد تا آن يوم از لسان عظمت آيات قهریه باين شأن استماع نموده لذا بسيار متفکر که چه واقع خواهد شد و چه  
 امرى از مطلع غيب ظاهر شود بارى در هر يوم فساد و اعراض اشقيا در تزايد بوده تا آنکه رضاقلی یک بستۀ كبير سواد  
 نوشته‌جات که نزدش بود بعض فقرات آنرا بفقرات کفرآمیز مخلوط نموده و بدست اکثري از اهل بلد داده و چنان مذکور نمود  
 که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم او و آقا جان و سيّد محمّد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و  
 خود را از اهل اسلام قلم دادند و بقسمى اين بلد منقلب شد که اکثر ناس جهره بستم و بغضا قيام نمودند و سيّد محمّد  
 خبيث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بيت ساکن و باب بر حسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از ما بين  
 اصحاب خارج فرصت غنيمت نموده با بعضى از اصحاب بنای مروده و دوستى گذاشتند و اين عباد ساکن و صابر ابدأ در  
 اين امور امرى از مصدر امر صادر نه متوکلاً على الله در محل نشسته تا چه ظاهر شود و از سرادق غيب بعرضۀ ظهور چه جلوه  
 نمايد تا آنکه در يوم اثنين ثانى عشر شهر ذى القعدة ساعت يازده از روز غوغا برخواست مشاهده شد که پاشای بلد با جمیع  
 عسکرية مع اسياف مسلولة بيت را احاطه نمودند و همچنين کلّ اصحاب را اخذ نمودند و اين عبد بتحریر آيات منزله مشغول  
 بود و بقسمى مدینه در حرکت و اضطراب مشاهده شد که فوق آن ممکن نه بغتۀ جمیع اهل بلد مع عساكر و ضباط بهيجان  
 آمده و بقسمى نعره و وضوا مرتفع که قلم از ذکر آن عاجز است در آن اثنا تلقاء وجه حاضر فرمودند لا تلتفت الى وضوآئهم

بعد لسان مبارک بآیات ناطق و این عبد بتحریر آن مشغول که غصن اعظم عزّ ثنائیه بین یدی حاضر و معروض داشتند که بیاب حکومت خواسته‌اند جمال قدم مع غصن اعظم تشریف بردند و غصن اکبر و آقا میرزا محمدقلی و این عبد خواستیم همراه برویم منع فرمودند بعد از ساعتی آمدند غصن اکبر عزّ ثنائیه و این عباد را هم بردند بعد از ورود سرایه اهل حکومت مذکور نمودند که هفت نفر از اعجام رفته‌اند آقا جان و سیّد محمد و رضاقلی را کشته‌اند لله درّ من قال

فی فتیة من جنود القهر ما ترکت

للرعد کراتهم صوتاً و لا صیتا

قوم اذا قوبلوا کانوا ملائکة

حسنا و ان قوتلوا کانوا عفاریتا

و جمیع ناس خائف و مضطرب مشاهده شدند و بشأنی آثار قهر احاطه نمود که اکثری از اهل بلد و اهل حکومت در آن لیل از اکل و نوم ممنوع ماندند عجب در آنست مع آنکه جمال قدم در اشهر معدودات مع غصنین اعظمین سدّ باب نموده و ابداً با احدی از خارج و داخل معاشرت نمیفرمودند و خود سیّد محمد خبیث باطراف نوشته که جمیع اصحاب اعراض نمودند مع ذلک بعد از وقوع این امر خبیثه کاذبه علیها لعنة الله و لعنة اولیائیه در مجلس حکومت رفته و ذکر نموده که جمال قدم امر فرموده که این نفوس را بقتل رسانیدند مع آنکه والله المهیمن القیوم ابداً بر حسب ظاهر از مقررّ امری صادر نشد و لا زال کل را از ارتکاب این امورات نهی میفرمودند و میفرمودند انّ الکلب ینبح و الذئب یعوی اترکوهما و لا تتعرضوا بهما و کونوا من الصّابرين

باری یکی از احبّ تفصیل مجلس حکومت را از این عبد از دیار بعیده استفسار نمود این عبد آنچه در نظر بود خدمت ایشان معروض داشت و حال در این اوراق مکرراً ذکر میشود تا جمیع بریه از بیانات الهیه در آن لیله مستفیض شوند لیلۀ اولی حین صلوة عشا بود که مجلس پاشا تشریف بردند و در آنمجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب جمال قدم در صدر مجلس متکأً جالس و ابداً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس بشوری و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آنمجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخواسته معروض داشت که شما در محلّ دیگر تشریف ببرید چه که حال میخواستیم حضرات آخذین را استنطاق نمائیم لذا در محلّ دیگر که بمجلس اداره موسومست تشریف بردند و در آنمجلس غصنین اعظمین و آقا میرزا محمدقلی و آقا محمدعلی اصفهانی و آقا محمدجواد و آقا محمدحسین ابن حاجی علی عسکر تلقاء وجه بودیم و بعضی از اهل سرایه از ضبّاط و غیره و الی ساعت سابعه در آنمحل تشریف داشتند و متصلاً بآیات عظمت ناطق از جمله باین عبد فرمودند در نظرت هست آیاتیکه در لیلۀ قبل نازل شده و بعد باعلی البیان تلاوت فرمودند و آن آیات اینست

بسم الله الباقي الدائم العزيز العظيم

قد ماج بحر البلاء و احاطت الامواج فلک الله المهیمن القیوم ان یا ملاح لا تضطرب من الاریاح لانّ فالق الاصباح معک فی هذه الظلمة الّتی احاطت العالمین توکل علی الله فیکلّ الاحوال و لا تخف من هبوب عواصف البغضاء ان استعذ بالله ربک المقتدر العلیم انه یحفظ من یشاء بسطان من عنده انه لهو العلیم الحکیم فی بحبوحه الظلمة کان الوجه مشرقاً بضیاء احاط من فی السموات و الارضین انا فی تلك الحالة ندع البریة الی الله و لا یخوفنا اجتماع الذینهم کفروا بالله اذ اتی بامر بدیع قد سرق السارق ما نزل من لدی العرش و احضره لدی الذین یحکمون علی العباد کذلک فعل ذاک المشرک البعید قل مت بغیضک یا ایها الجاهل هل تظنّ انک تسبقنا لا واسمی الّذی به فاحت نفحات الروح علی کلّ صغیر و کبیر انا بلّغنا الامر بایدی الرّسل

من لدنا انا كنا قادرين ثم نشرناه بايدي الذين اعرضوا انه لا يضره مكر الماكين ان الخناس حضر بكتابي بين الناس و ظن بذلك يهجمون على مطلع الامر و يحتقر به شأن الله فيما سواه و حقت عليه كلمة العذاب من لدن غالب محيط قل بذلك يرفع امره و ينتشر آياته و يعلو هذا الذكر الذي به قدر كل امر حكيم يا ليت يجتمعون علينا العباد و يسفكون دمانا في هذا السبيل المستقيم انا فدينا ما عندنا في سبيل الله يشهد بذلك ما انا فيه من البلايا و عن ورآنها قلم الذي به ثبت امر الله العزيز الحكيم قل انا اكون منتظراً يوم الذي فيه ارى نفسى بين الاحزاب من جنود الظالمين تالله اذا يسمعون ما لا سمعوا من قبل و يرون ما لا رأوا عيون الذين سبقوا انه لهو الحاكم على ما اراد و انه لهو القوى القدير قل يا ايها الذباب هل تقدر ان تطير مع الورقاء في هذا الهواء الذي ما طارت فيه طيور العالمين كل ما يرد علينا انه رحمة لنا يشهد بذلك كل موقن بصير تنوح الذرات لضرباً و نحن في فرح مبين قد اظهرنا السرور من افق الاحزان انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انتهى

و در آن احوال ابدأ بمأمورين اعتنا نفرمودند وجه مبارك متوجه بغصنين اعظمين ارواح العالمين لهما الفداء و بعضى از احباً كه در خدمت حاضر بودند بوده بعد بحر بيان رحمن مواج از جمله فرمودند قد اوحى الله تبارك و تعالى الى بعض انبيائه فى بعض وحيه وعزتي و جلالى لا قطعن رجاء كل مؤمل يؤمل غيرى و لا كسوته ثوب المذلة بين الناس و لابعده عن فرجى ايؤمل عبدى فى الشدائد غيرى و مفتاحها بيدى ما لى ارى عبدى معرضاً عنى و قد اعطيته ما لم يستلنى افاستل فلا اجود كلاً اليس الجود و الكرم لى اليس الدنيا و الآخرة بيدى و لو ان كل واحد من اهل السموات و الارض سئلنى مثل السموات و الارض و اعطيته ما نقص ذلك من ملكى على قدر جناح بعوضة و امثال اين بيانات كه اكثرى در نظر نيست متصلاً از كوثر فم رحمن جارى بوده قد تعاطى اقداح البيان من خمر ذكر الرحمن چه عرض كنم كه در آن ليلة مباركه آيات قدرت و عظمت و سلطنت چه قسم جارى و سايل و نازل بوده كان سلسيل البيان بذل على من فى الامكان و بحر الكرم ترشح على الامم و سرّ المجلل بالسرّ تجلّى على من فى الغيب و الشهود و بسيار از بيانات ابدأ در نظر نمانده بارى در ساعت سابعه يكي از ضبّاط آمده جمال قدم و غصنين اعظمين و آقائى آقا ميرزا محمدقلى را بردند در عريضه قبل عرض شده كه جمال قدم و حضرت غصن اكبر را در محليكه جنب ليمانست و آقائى آقا ميرزا محمدقلى را در محلّ ديگر و حضرت غصن اعظم را در ليمان تحت حديد اين عبد و ساير احباً را در نفس سرايه محلّ بسيار مظلّمى تحت حديد حبس نمودند در ليل ثانى تلغراف از والى آمده محلّ جمال قدم را تغيير دادند در قبه مرتفعهئى كه فوق ليمانست تشریف بردند غصنين و آقائى هم در حضور امنع اقدس و توقّف در قبه سى و هشت ساعت و نيم بعد مجدداً يوم خميس كه رابع يوم واقعه بوده ساعت چهار از نهار بسرايه طلب نمودند لاجل سؤال و جواب حين توجه بمجلس لسان عظمت باينكلمه ناطق اخذتم اصول انفسكم و نبذتم اصول الله عن ورائكم ما لكم لا تفقهون اين آيه مكرّر از لسان عظمت جارى و بعد از ورود جمال قدم پاشا و اهل مجلس معذرت خواستند كه ما مكلف بتفحصيم چه كه سه نفس كشته شده اند و جميع اهل بلد خائف و هراسان لذا بايد بموجب قانون عمل شود گويا بيچاره از قانون هم اطلاع نداشته بارى سؤال از اسم مبارك و وطن نمودند و معروض داشتند كه موجب قانون اينست كه اين سؤالات بشود و نوشته گردد فرمودند انه اظهر من الشمس كه مجدّد سؤال شد فرمودند لا ينبغي ذكر الاسم فانظروا فى فرمان الدولة الذى عندكم بعد بكمال ملايمت عرض نمودند كه خود شما بفرمائيد

اذا جلس هيكل العظمة مستويّاً على السرير و نطق بلسان القدرة و القوّة اسمى بهاء الله و مسكنى نور اذا فاعرفوا ثم توجه وجه القدم الى المفتى و قال عزّ كبريائه لو عرفتم لاسمعناكم هدير ورقاء العظمة على غصن سدره الرحمانية ليظهر لكم ما قال العبودية جوهره كنهها الربوبية فبهت من حضر من كلمة الله الابدى و بعد مخاطباً الى الكلّ فرمودند ما المقصود من هذا الاجتماع و السؤال و الجواب لو تريدون اعترف بما هو مقصودكم و رجاء قلوبكم لاني ما احب ان اكون فى الدنيا على قدر ساعة و از آيات سورة ملوك تلاوت فرمودند از جمله اين فقره مباركه ما مررت على شجر الا و خاطبه فوادى يا ليت قطعت

لاسمى و صلب عليك جسدى فى سبيل ربى و فى اثناء البيان قد اخذ الاهتزاز اركان الرحمن ثم بعد ذلك قام القيام و توجه جمال العلام الى محل آخر خارجاً عن المجمع بارى عجائب روزى و عجائب وقتى بوده در بعضى از ناس شمس كلمة الله اشراق نموده اظهار محبت نمودند فى الحقيقه اين عبد از ذكر بيانات رحمانى عاجز و قاصر است صاحب مشوى ذكرى نموده مناسب اينمقام است

آنخطاباتی که گفت آندم نبی

گر زند بر شب برآید از شبی

روز روشن گردد آنشب چون صباح

من نتانم گفت باز آن اصطلاح

خود تو دانی کآفتاب اندر حمل

می چه گوید با ریاحین با دغل

هم تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید با ریاحین با نهال

این عبد از ذکر بیانات الهیه و اصطلاحات ربانیه عاجز بوده و خواهد بود بعد پاشا فرستاد که به بیت مراجعت فرمائید و معذرت خواست از آنچه واقع شده فرمودند رجوع بحبس اولی است چه که جمعی محبوسند بعضی تلقاء وجه حاضر شده معروض داشتند که حال اهل بلد در حرکتند نمیتوان محبوسین را بیرون آورد چند یومی اگر توقف شود بهتر است بعد مراجعت به بیت فرمودند و آنحین ساعت احدی عشر یوم خمیس بود مجمل آنکه ابتدای خروج جمال قدم از حرم الی ورود در حرم شصت و نه ساعت و نیم منقضی شد توقف در سرایه لیلۀ اولی پنج ساعت و نیم حبس جنب لیمان هیجده ساعت و نیم حبس قبه فوق لیمان سی و هشت ساعت و نیم ورود سرایه و توقف در آن مره ثانیه هفت ساعت کذلک قضی الامر من لدی الله المقتدر العلیم الحکیم و دیگر آنکه صحبت نامیست از اهل زاء علیه لعنة الله اذا حدث کذب و اذا وعد خلف و اذا اؤتمن خان این صفات منافقین است و صد هزار فوق آن در آنخیث موجود قبل از وقوع اینمقدمه مذکوره وارد این بلد شد و در مقرّ مشرکین منزل داشت و چندی با نفوس خبیثه معاشر و بعد با روایات کاذبه سقیمه مراجعت نمود و بهر محل که رسید مفتریاتی ذکر نمود او و آقا جان علیهما غضب الله راوی مجعولات مفتریه از ناحیه کذبه شده اند چنانچه بعد از انقلابات مدینه کبیره و عزل مشیر و موت صدر اعظم نسبت دادند این امور لاجل ظلم بر ما واقع شده و رأس المشرکین خبر داده کلّ هذا کذب صراح و هر عاقل منصفی که فى الجملة بعرف انصاف فائز شده یشهد بکذبهم چه که جمیع نفوس از عرب و عجم و ترک در صدد جمال قدم بودند و بعداوت تمام قیام نموده بودند و سایرین را داخل وجود نمیدانستند و بر سایر آنچه واقع شده بالتبع بوده بارى اخذ ظالمین و ما ورد علیهم و ما یرد کل در لوح رئیس و الواح اخری بکمال تصریح نازل و حال این عبد بعضی را ذکر مینماید تا کل بدانند که آن نفوس کاذب بوده و خواهند بود و مطلع آیات الهیه و منبع فیوضات رحمانیه بآنچه وارد شده خبر داده اند از جمله لوح جناب ابن نبیل علیه بهاء الله است که در اول ورود سجن اعظم نازل و اصل لوح نزد جناب مذکور حاضر و سواد آن نزد جناب زین المقرّبین علیه من کلّ بهاء ابهاه و احبّا بهاء الله علیهم موجود است جويا شوید و تحقیق نمائید تا یقین بدانید که زمام علوم بید مقتدر علیم بوده و خواهد بود لا یعلم الغیب الا هو یظهر لمن یشاء ما یشاء و یستر لمن اراد ما اراد انه لهو العلیم الخبیر بعضی از آیات منزله در آن لوح اینست

هو الاقدس الابهی



کظ نادیناک عن وراء قلزم الکبریاء علی ارض الحرراء من افق البلاء انه لا اله الا هو العزیز الوهاب ان استقم علی امری و لا تکن من الذین اذا اوتوا ما ارادوا کفروا باللّٰه ربّ الارباب سوف يأخذهم اللّٰه بقهر من عنده انه لهو المقتدر القهار فاعلم انّ الذین حکموا علینا قد اخذ اللّٰه کبیرهم بقدره و سلطان و بعد آیاتی چند نازل تا آنکه باین آیه میرسد قوله جلّ کبریائے سوف نعزلّ الذی کان مثله و نأخذ امیرهم الذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار چنانچه چندی نگذشت نفسیکه سبب شد و مباشر نفی حق و آل اللّٰه بود از مدینه کبیره نفی نمودند و کبیرشان که جمیع حکم از او صادر بدرک رفت حال ملاحظه کنید مع این آیات منزله که از قبل در کتاب الهی نازل و در بلاد منتشر صحبت زنجانی بعد از وقوع گفته رئیس المغلین اخبار داده الا لعنة اللّٰه علی الکاذبین و همچنین سورة رئیس را ملاحظه نمائید که بعد از هجرت ارض سیر و ورود شاطی بحر نازل شده و همچنین آیات هیکل که مخصوص ملک پاریس و اهل آن دیار نازل در آن آیات اخبار فرموده‌اند از آنچه بعد بر او واقع شده قوله عزّ کبریائے ان استمع النداء من هذه النار المشتعلة من الشجرة الخضراء فی هذا الطور المرتفع علی البقعة المقدسة البيضاء خلف قلزم البقاء انه لا اله الا انا الغفور الرحیم الی ان قال عزّ کبریائے ان یا ملک انا سمعنا منک کلمة تکلمت بها اذ سئلک ملک الروس عمّا قضی من حکم الغزا ان ربک لهو العلیم الخیر قلت کنت راقداً فی المهاد ایقظنی نداء العباد الذین ظلموا الی ان غرقوا فی البحر الاسود کذلک سمعنا و ربک علی ما اقول شهید نشهد بانک ما ایقظک النداء بل الهوی لانا بلوناک وجدناک فی معزل ان اعرف لحن القول و کن من المتفرّسين انا ما نحبت ان نرجع الیک کلمة سوء حفظاً لمقام الذی اعطیناک فی الحیوة الظاهرة انا اخترنا الادب و جعلناه سجیة المقرّین انه ثوب یوافق النفوس من کلّ صغیر و کبیر طوبی لمن جعله طراز هیکله ویل لمن جعل محروماً من هذا الفضل العظیم لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب اللّٰه وراء ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم انا بلوناک به ما وجدناک علی ما ادّعت قم و تدارک ما فات عنک سوف تفنی الدنیا و ما عندک و یقی الملک لله ربک و ربّ آباتک الاولین لا ینبغی لک ان تقتصر الامور علی ما تهوی به هویک اتق زفرات المظلوم ان احفظه من سهام الظالمین بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و ینخرج الملک من کفک جزاء عملک اذاً تجد نفسک فی خسران مبین و يأخذ الزلازل کلّ القبائل فی هناك الا بان تقوم علی نصره هذا الامر و تتبع الروح فی هذا السبیل المستقیم اعزک غرک لعمری انه لا یدوم و سوف یزول الا بان تتمسک بهذا الحبل المتین قد نری الذلّة تسعى عن وراک و انک من الرّاقدین

معلوم احبای الهی بوده در ایام توقّف در ارض سیر الواح منیعه مخصوص بعضی از ملوک لاتمام حجّة اللّٰه نازل و ارسال شد از جمله بملک پاریس که در آن ایام رأس ملوک بود لوحی نازل و سبب آن آنکه روزی تلقاء عرش حاضر بودم فرمودند بعد از دعوی روس و عثمانی ملک پاریس باعانت عثمانی برخواست و بعد از نزاع و جدال و قتل و غارت جمعی از ملوک بمیان آمدند و حکم مصالحه محقق شد بعد ملک روس از ملک پاریس سؤال نمود که من و تو هر دو اهل یک ملت بودیم سبب چه بود که تو باهانت اهل مذهب خود و اعانت غیر مذهب قیام نمودی جواب نوشت سببی نداشت مگر آنکه نفوسی از رعیت عثمانی را شما در بحر اسود بغتة بر ایشان هجوم نمودید و جمیع را غرق کردید ندای آنمظلومان مرا از خواب بیدار نمود و باعانت برخواستم بعد از اتمام این فقره فرمودند حال ما لوحی باو میفرستیم و او را امتحان مینمائیم اگر باعانت مظلومین اهل بیان برخواست تصدیق مینمائیم او را در آنچه گفته و الا ینظهر کذبہ فیما ادّعی و قال لذا لوحی باو نازل و ارسال شد ابدأ خبری از او نرسید مع آنکه وزیری از وزرای او که سرّاً اظهار حبّ مینمود بساحت اقدس معروض داشته که مخصوصاً لوح را بملک رساندم و تفصیل را هم لساناً معروض داشتم مع ذلک جوابی نرسید این بود که بعد از عدم وصول جواب آن لوح این لوح ثانی نازل و بخطّ فرساوی شخصی نوشته و ارسال داشت حال ملاحظه در لوح نمائید آنچه بعد بر او وارد شده از قبل تصریحاً من غیر تلویح در آن نازل طوبی للقارئین طوبی للمتفکرین طوبی للمنصفین و همچنین در خلق بدیع و ارسال آن بعظمت و قدرت تفکر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجّت و اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود و

اخبار این امور کل در الواح متعدده نازل شده فوالله الذی لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و آنچه بعد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافیسست و برهان الهی اظهر از شمس بر کل واضح و مبرهن میشود و لکن کینونات جعلیه بعالم خود مشغولند از انفس سبحانیّه و عرف آیات رحمانیه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله چنانچه مشاهده میشود مع این اعلاى کبری و ظهور عظمی و آیات واضحات بعضی از عباد متابعت نفوسی را اختیار نموده اند که همیشه خلف قناع بوده و خواهند بود و ابداً امری از آن نفوس ظاهر نشده چه فایده که این عبد فرصت ندارد والا جمیع آنچه ظاهر شده و میشود کل را از آیات الله که بالتصريح من غیر تأویل نازل شده معروض میداشت نسل الله بان یؤید العباد علی الانصاف و محو ما عندهم من الاوهام و ما ذکر فی الاسلاف ان العجب فی الذین اتبعوا الدفراء بعد الذی تضرع راحة المحبوب بین العالمین مثل آنکه بسید محمد اصفهانی و اقوال او که ابداً از اصل امر مطلع نبوده و لا زال بفساد مشغول از حقّ امنع اقدس محتجب مانده اند اگرچه قول عوامست و لکن مناسب این مقام کوری نگر عصاکش کور دیگر شود فوالله فوالله هر ذی بصر و ذی شمی یکمرتبه او را دیده از وجهش اثر جحیم و از نفسش رائحه اهل سجین یافته هر روز بتدلیسی مشغول چون وارد سجن اعظم شدیم اسمش را قدّوس افندی گذاشت بگمان آنکه اسم بیمعنی سبب اعلاى مسمی خواهد شد ویل له و لمن اتبعه و همچنین آقا جان را رئیس المشرکین سیف الحقّ نامید و عراق را باو وعده داد چنانچه مکتوب خود آقا جان الان موجود است که برئیس المشرکین نوشته و استغاثه نموده که آن وعده که دادید چند وقت دیگر ظاهر میشود باری در این ارض نزد هر شخصی ذکر نمود که من سیف الحقّ هستم و اکثر بلاد را عنقریب فتح میکنیم الا لعنة علی الکاذبین در اینمقام آیتی از سماء مشیّت الهیه نازل قوله عزّ کبریائه

#### الافدس الاعظم الابهی

انّ فی ابتلاء مالک الامکان فی کلّ الاحیان لآیات لمن فی الاکوان قد قبل الشدّة لرخاء البریة و المشقّة لراحة من فی الامکان نفسی لفضله الفداء و لکینونتی لرحمته الفداء و روحی لعنایته التي احاطت الآفاق ما اصبح الا و احاطته ظلمات الاشارات من الذین کفروا بالله منزل الآیات و انه لا یمنعه شیء عمّا اراد فی امر الله مالک یوم التّناد مرّة ینادی بلسانه المبین و طوراً یشیر باصبع الیقین و یدع الكلّ الی الله مالک الرقاب لو نذکر ما ورد علینا لتنفطر السّماء و تخرّ الجبال انّ الذین کفروا افتخروا بما عندهم من الالقباب انّ الاخرس سمی نفسه بالقدّوس و ادعی فی نفسه ما ادعی الخنّاس و الآخر سمی نفسه بسیف الحقّ و قال انّی انا فاتح البلاد قد بعث الله من ضرب علی فمه لیوقنّ کلّ بانّه ذنب الشیطان قطع من سیف الرّحمن قد کان ان ینتظر ایام عزّه و ظهوره بما وعده من کفر بالله فالق الاصباح کذلک یاخذ الله من اعرض عنه و قام علی تضییع امره بین العباد فلما هلکوا سرت اریاح الرّبیع و فتحت ابواب السّماء و امطر السّحاب طوبی لمن فاز بعرفان الله فی ایامه و انقطع بکله عن کلّ الجهات قل او لم یکفکم ربّ السّموات و الارض انه قد اتی بالحقّ باسمه المهیمن علی الابداع انک نور قلبک بمصباح الاعظم الذی اوقده مالک القدم ثمّ استقم علی الامر بسطان ربّک المقتدر المختار انتهى

شخصی در این مدینه از علمای مدینه کبیره بوده آقا جان نزد او مرآوده داشت نزد او هم تفصیل را ذکر نموده که من سیف الحقمّ عنقریب فتوحات اکثر بلاد بدست من خواهد شد آنشخص عالم جاهل اگرچه از سبیل حق بعید بوده کلمه خوبی ذکر نموده کانّ روح القدس نطق علی لسانه چنانچه بعد از قتل مشرکین فی الفور مع پاشای بلد بر سر نعلش آقا جان حاضر مذکور نمود این ملعون میگفت من سیف الحقمّ حال معلوم شد که سیف الحقّ آن بود که بر کمرش خورد و باسفل الجحیم مقررش داد باری الحمد لله بعد از وقوع اینفقره و رجوع مشرکین باسفل الجحیم امطار رحمت لیلاً و نهراً باریده بعد از آنکه در چند سنه رحمت ممنوع بود و ناس بقحط و غلا معذب و مبتلا وقتیکه در ادرنه بودیم کاغذی آنخیب بشخصی نوشته

بود از جمله ملاحظه شد یک فقره از فقرات لوحیکه در عراق نازل شده بود سرقت نموده و باسم خود نوشته و آن فقره اینست چون شمس مشرقیم و چون قمر لائح و آن غافل پلید اینقدر ادراک نموده که عرصه سیمرخ جولانگه ذباب نشده و نخواهد شد و ظلمت را نمیرسد که دعوی شمسی نماید فوالله چون ناس را ضعیف و احمق دید لذا بمفتریات نفسیه قیام نمود چنانچه بعضی معجولات قلمیه او را اخذ نموده و میخوانند قد خسر الکاتب و القاری و یوساوس و دسایس مختلفه ناس را از ربّ الناس منع مینمود و باوهم سابقه بعضی را گمراه نمود چنانچه شخصی بنده را در سوق ملاقات نمود و مذکور داشت که ساعتی میخواهم ترا ملاقات کنم بشرط آنکه احدی جز من و تو نباشد و این عبد از قبل او را ندیده بودم گفتم بسیار خوب وقتی معین شد و آمد بعضی ذکرها بمیان آمد و معلوم شد که با مشرک بالله مراده دارد و ذکر نمود بمن گفته‌اند تو از شیعیانی در این اثنا این عبد را بشأنی ضحک غلبه نمود که زمام صبر از دست رفت و آنشخص تعجب نمود گفت سبب ضحک چیست گفتم ای بیچاره فقیر شیعیان شما که در دیار ایران مثل حصاة ریخته‌اند بچه مقامی رسیدند و یا چه شأنی عند الله داشته‌اند که تازه تو میخواهی بر اثر آن متوهمین مردوده مشی نمائی آیا ندیدی که کل باطل و در ضلالت صرف بوده‌اند چنانچه حقّ منیع را بیادای خود شهید کردند الا لعنة الله على القوم الظالمین بعد از القاء این کلمه بسیار متفکر شد بعد لوجه الله بعضی از کلمات منیعه که از مصدر امریه استماع نموده بودم باو القا کردم مشاهده شد که خالی از استعداد نیست از جمله مذکور داشتم که تو فکر کن از آنچه نزد شیعیان بود و از اساس مذهب و ملت خود میشمردند کدام یک صدق بود که حال تو میخواهی بر اثر آن اوهم و کلمات کذبه بیحر صدق و حکمت ربّانیه وارد شوی آیا این شیعیان که میگوئی معنی قیامت را ادراک نموده بودند قال لا گفتم آیا میزان را عارف شدند قال لا گفتم آیا حشر و نشر را فهمیدند قال لا گفتم آیا آنچه در ذکر قائم نزدشان مذکور است بقسمیکه ادراک نموده‌اند حق بوده قال لا بعد مذکور داشتم که خود شاهدهی که کل کذب بود حال این فقره که بتو گفتند از کجا دانستی که صدقست حیثند جلست مستویاً مقابلاً الیه و نطقت بما حفظت من آیات الله الملك المهیمن القیوم و القیت علیه ما امرت به من لدی الله العزیز المحبوب قلت یا عبد اما سمعت ما نطق به لسان العظمة اذا استوی علی عرشه المهیمن علی کلّ شاهد و مشهود قال و قوله الحقّ دعوا ما عندکم من الاوهام ثمّ استمعوا ما ینطق به لسان ربکم العزیز العلام الی متی تتبعون الهوی قد اشرقت شمس الهدی ان اقبلوا الیها مقدّسین عمّا ذکر من قبل من علمائکم تالله هذا لظهور الله و آیه بطونه لما سواه لا یقاس بما ذکر فی ازل الازال و لا یعرف بما عندکم من کلمات اهل الجدل تقرّبوا الیه بعیون نوراء و وجوه بیضاء کذلک امرتم فی الالواح من لدی الله المقنن العزیز الخبیر قوله جلّ کبریائه مخاطباً لاحد قد نراک متغمّساً فی غدیر المحتجبین و میاه اوهم الغافلین ان اخرج منه باسمی و سلطانی ثمّ تغمّس فی هذا البحر الاعظم الذی ینطق کلّ قطرة منه لا اله الا انا المقنن المتعالی المهیمن العزیز الکریم گفتم ای مرد لوجه الله میگویم و خالصاً لله ذکر مینمایم بریز این اوهم را و از این مقامات کثیفه محدوده متوهمه صعود نما تا به پره‌های رحمت رحمانی بسموات حکم ربّانی صعود نمائی و فائز شوی الیوم یوم قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعون است و این آیه مبارکه از قبل مخصوص این یوم نازل شده چه که در این ظهور واضح و مبرهن گشت که نفس حق وحده سلطان است بر کل و شریک و شبیه اخذ نموده و نخواهد نمود اگرچه از قبل اهل ملل باین بیان مقرر و معترف بودند و لکن اکثر کاذب بودند چه که هر روز شریکی از برای حق قرار میدادند و بعد در این مقام آنچه سزاوار بود این عبد معروض داشت ذکر نمود الیوم تکلیف چیست گفتم تکلیف عمل بهمین آیه که عرض کردم بگذار این انفس موهومه و اقوالشان را و در فضای خوش بدیع وارد شو تا خمر باقی از آیه رحمت رحمانی که میفرماید بظهوری ثبت حکم البدع و انّ هذا لبديع السموات و الارضین بیاشامی از قبل و بعد بگذر بنفس ظهور بعین ظهور ناظر شو چه که کل در این ظهور اعظم باین مأمورند و این مختصّ باین ظهور است و بعد ذکر نمودم که بعضی از نفوس ضعیفه را آن نفس خبیثه بامثال این اذکار از مختار منع نمود چنانچه یحیی هم بعضی مینویسد انت من شیعی و مقصود از این عبارت معلوم

قد ضلّ كلّ كتاب كذاب حال مشاهده كن كجاست مقام اذكار آن نفس خبیث و مقامیکه حضرت ربّ الارباب از برای عباد خواسته ای برادر جمیع این الفاظ محدوده نالایقه قبل را بریز و پیرهای بدیع در فضای خوش بدیع طایر شو تا بعنایت الهی از خمر بدیع بیاشامی و بسرّ این امر بدیع پی‌بری

و دیگر آنکه بعضی از عباد از بعضی اعمال نفوس ضعیفه که طائف حولند شکایت نموده‌اند و آنرا بحق جلّ و عزّ نسبت داده‌اند چنانچه شخصی ذکر نموده که چگونه میشود مع اظهار حقّیت و اعلاّی این امر که عالم را احاطه نموده بعضی نفوس که خود را نسبت بحق میدهند باعمال ناشایسته مشغول باشند باری این فقره از غفلت آن غافلست گویا این شعر که ما بین ناس مشهور است ننشیده که میگویند

گر جمله کابنات کافر گردد

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

روزی در ساحت عرش حاضر بودم قد توجّه الیّ وجه الله و قال أسمعتم انّ المخلصین فی خطر عظیم ای عبد حاضر لدی العرش علمای ظاهره در اصحاب حضرت رسول اختلاف نموده‌اند که آیا اسم صحابه بر چه نفسی صادقست بعضی گفته‌اند صحابی نفسی هستند که در یک سنه او اکثر در خدمت حضرت بودند و بجهد فی سبیل الله قیام نمودند و بعضی گفته‌اند هر کس اقرار بر کلمه توحید نمود و رسول را ملاقات کرد او از صحابه محسوبست اگرچه مرّه واحده بوده و بعضی گفته‌اند که این اسم در باره نفسی صادقست که مخصوص حضرت رسول او را باین اسم خطاب فرموده و بعضی گفته‌اند نفسی هستند که عند حضرت موثّق بوده‌اند و در سفر و حضر حاضر ولکن اکثری از علما گفته‌اند کلّ من اسلم و رأى النبیّ صلیّ الله علیه و صحبه ولو اقلّ زمان انه من الصحابه از این قرار در حجة الوداع چهل هزار نفس با حضرت بودند و در یوم وفات حضرت در مدینه صد و بیست و چهار هزار نفر جمع شدند بر کلّ این نفوس بقول اخیر اسم صحابه صادق مع ذلک معدودی بودند که از زلال خمر ایقان نوشیده‌اند و بمبدء فیوضات رحمانیه وارد شده‌اند باری امثال این سخنان از غفلت شده و میشود نسلّ الله بان یؤید الکلّ علی ما یحبّ و یرضی

ای دوستان حق بسمع قناعت ننمائید و باوهم قبل دل منبید فوالله الیوم نفوس خبیثه ضعفا را باوهم قبلیه از شریعه الهیه منع نموده‌اند بشنوید عرض این خادم لدی العرش را و بارجل مستقیمه بر صراط احدیّه قائم شوید حق بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نمانده جمیع کتب الهیه مشعر و مدلّ بر آن چنانچه چندی قبل یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه‌ئی عرض نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی بلسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره ق و یمنع الناس عن الرّحمن اذا حان ذاک الحین توجّهوا الی الارض المقدّسه منها تمرّ نسمة الله انتهى و این مشهور است چنانچه اهل ترک قبرس را شیطان جزیره‌سی میگویند و ارض مقدّسه هم معلوم که حال مقرّ عرش واقع شده و فقره ثانی یظهر الحباب فی جزیره المنسوبه الیه انه قصیر القامة کثیر اللّحیه ضیقّ الجبهه و الصّدر اصفر العین و الشّعر لظهره وبر کالابل و لصدرة شعر کالمعز اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل ولو بالکلکل ثمّ اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء انتهى معلوم بوده که حباب اسم شیطانست و حیّه است میفرماید ظاهر میشود شیطان در جزیره‌ئی که منسوب باوست که قبرص باشد چنانچه بجزیره شیطان معروفست و میفرماید اذا اتی ذلک الوقت تقرّبوا الی الكرمل و کرمل جبلیست مقابل عکاّ ولو بالکلکل اگرچه بسینه باشد ثمّ اقبلوا الی الواد المقدّس ارض المحشر بقعة البیضاء این سه لقب ارض عکاّست چنانچه بین کل مشهور و در کتب مذکور و کاش نفسی بقبرص میرفت و جمیع این صفات که مذکور است بعین ظاهر در آنشخص مشاهده مینمود باری ای عباد حق محتاج باین اذکار نیست و امثال این اذکار لاجل تفضّل صرفه است که این بنده ذلیل گمان نموده که بامثال آن بعضی از خواب غفلت بیدار شوند والاّ حق مقدّس از ذکر این و آن لا یعرف الاّ

بنفسه و لا ینعت الا بما نعت به ذاته لذاته ما سواه مخلوق بامرہ و راجع الی اماکنہ فی عوالم ابداعہ و اختراعہ امیدوارم کہ عرایض این عبد چون خالصاً لوجه اللہ معروض شدہ شفای قلوب واقع شود و ضیاء صدور تا کل بحب اللہ بر شأنی قیام نمایند کہ احدی را مجال اعراض و اعتراض نماند و جمیع ما قاله المشرکون او یقولون را لا شیء محض انکارند اذاً اقول

ثُبَّتْ لِيكَ يَا هَيْبِي بِمَا اجْتَرَحْتُ فِي سَاحَتِكَ فَاغْفِرْ لِي بِسُلْطَانِكَ وَ فَضْلِكَ أَنْتَ اَكْرَمُ الْاَكْرَمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

العالمين

\*\*\*

بنام گوینده یکتا

سبحان اللہ صاحب بیان میفرماید به بیان از او محتجب ممانید و بحروفات از او اعراض مکنید جمیع بیان بمثابۀ ورقیست نزد او اگر قبول فرماید مقبول و اگر ردّ نماید آنہ هو محبوب فی امرہ و مطاع فی حکمہ مع ذلک معرضین بیان باسماء تمسک نمودند و از خالق و مالک آن غافل و معرض آیا بچہ امر و بچہ حجت و بکدام برهان بیان را قبول نمودند و بر منزل و مرسلش وارد آوردند آنچه را کہ قلم از ذکرش عاجز و قاصر است هر منصفی بر اقتدار قلم اعلی و کلمۀ علیا شهادت داده و میدهد و هر بصیری گواه بوده و هست یا اهل البیان اتقوا الرحمن و لا تعترضوا علی الذی علق کل امر بقبولہ و کل حکم بامضائه خافوا اللہ و لا تكونوا من الظالمین این مظلوم ضرّ عالم را قبول نمود لأجل اعلاء کلمہ و اظهار امر اللہ از اول ایام الی حین دست ظالمین و غافلین بوده کل دیده و شنیده اند لو هم ینصفون از حقّ جلّ جلالہ میطلبیم انصاف عطا فرماید عبادش را و بطراز صدق مزین دارد ذکرت نزد مظلوم مذکور و این لوح ابداع اعلی از سماء مشیّت مولی الوری مخصوص تو نازل خذہ بقوة من عنده آنہ هو المقتدر العزیز العلام

\*\*\*

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلی الابهی

سبیل الهی اظهر از شمس و برهان احکم عمّا فی الامکان هو المحمود فی فعله و المطاع فی امرہ و المهیمن بسلطانه و الظاهر بآیاته الّتی احاطت الآفاق خباء مجد بر اعلی المقام مرتفع و رایة امر بر اعلی الاعلام منصوب ولكن اهل ارض غافل و محجوب الا عدّة معدودات هم ایادی الامر بین العباد فی الحقیقه امروز ذکر و ثنا لایق این نفوسست کہ باصلاح عالم قیام نموده اند و بما ترتفع به کلمة اللہ مؤیدند والا ذات قدم جلّ جلاله از جمیع ما تدرکه العقول و ینطق به اللسان مقدّس و مبرّاً و الصلوة و السلام و البهّاء علی اولیّاته و احبّاته الذین ما نقضوا عهده و میثاقه اولئک عباد وصفهم اللہ فی کتبه و زبره و الواحه

سبحانک یا الهه الممکنات و مقصود الکائنات اسئلک ببحر علمک و شمس عطائک بان تؤیّد اولیّاتک فی کلّ حین

علی ما یقرّبهم الیک و قدّر لهم ما ینبغی لوجودک و مواهبک انک انت اللہ لا اله الا انت المقتدر القدير

و بعد نامۀ آن محبوب روحانی رسید فی الحقیقه عندلیبی بود مغرّد و آیتی بود مترنّم یشهد الخادم أنّها کانت حمامة هدرت علی غصن العرفان تعالی الرحمن الذی ایدکم و وقّکم و عرفکم و علمکم و انطقکم بشأنه بین عبادہ عرف محبّة اللہ و استقامت از تمام آن نامه متضوّع و مشهود له الفضل و العطاء و له العظمة و الکبریاء از غنیّ متعال در جمیع احوال سائل و آمل کہ بر تأیید آن محبوب بیفزاید و باسباب غیب و شهود مدد فرماید لتطلق فی کلّ شأن بالحکمة و البیان بما یقرّب الناس الی اللہ

مقصود العالمین فلما سمع الخادم ترنماتکم و تغرّداتکم قصدت المقام الاعلی و الذروة العلیا الی ان حضرت و عرضت امام الوجه اذاً نطق لسان العظمة بما اشرق نیر الفضل و اللطاف و احاطت انواره البلاد قوله تعالی بیانہ و تعالی برهانہ

بسمه المهیمن علی من فی الارض و السماء

قد حضر العبد الحاضر لدى المظلوم و قرء ما نطق به لسان فؤادک حباً لله و آیاته و شوقاً لبدايع فضله و عطائه قد وجدنا منه عرف الخلوص و الابتهاال لله مالک الایجاد و الناطق فی يوم المعاد طوبی لک بما شربت الریحق المختوم باسمی القیوم و فزت بنفحات بیانی و طرت فی هوآء حبی و اقبلت الی بحر عرفانی و توجهت الی انوار الوجه و نطقت بثناء الله ربّ العرش العظیم و طوبی لاذنک بما سمعت النداء و لعینک بما شهدت و رأت آیاتی الكبرى نسئله تعالی ان یظهر منک ما تنتشر به آیاته و ما انزله فی کتابه و یؤیدک علی کلّ خیر جرى من قلمه انه علی کلّ شیئ قدير البهآء من لدنا علیک و علی من یسمع قولک فی امر الله المهیمن القیوم انتهى

لله الحمد و المنة صریر قلم اعلی مرتفع و حقیف سدره منتهی مسموع عنایت حق جلّ جلاله ظاهر و مشهود از حق تعالی شأنه سائل و آمل که در هر حین عطا فرماید آنچه که سبب اعلاء کلمه اوست در حین عرض مناجات آن محبوب لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق قوله تعالی انا وجدناه مؤیداً بتأییدات ربّه المهیمن علی من فی السموات و الارض و اینکه در باره جناب احمد علیه بهآء الله مرقوم داشتند عرض شد و یک لوح امنع اقدس نازل و ارسال گشت انشاء الله بان فائز شوند و از بحر معانی قسمت برند اینعبد خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و از حق میطلبد از برای ایشان مقدر فرماید آنچه که سبب و علت تقرّب است و موفق دارد ایشان را بر ذکر و ثنایش ان ربنا الرحمن هو الفضل الکرم و اینکه در باره قطعه مرقوم داشتند چهار صفحه مبارکه ارسال شد انشاء الله برسد و فائز شوند ذکر و ثنا و تکبیر آنمحبوب را خدمت اغصان سدره الهیه روحی و کینوتی لتراب قدومهم الفداء معروض داشتم اظهار عنایت فرمودند و از حق جلّ جلاله از برای آنمحبوب تأیید طلب نمودند الذکر و التکبیر و البهآء علی جنابکم و علی من معکم من اللدین فازوا بالاستقامة الكبرى فی هذا الامر العظیم

خاد

فی ۱۲ شهر جمادی الاولى سنه ۱۳۰۳

\*\*\*

بنام یکتا خداوند بی همتا

ستایش پاک یزدان را سزا است که بخودی خود زنده و پاینده بود هر نابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی از هستی او نمودار گشته ای رستم انشاء الله بعنایت رحمن مرد میدان باشید تا از این زمزمه ایزدی افسردگانرا برافروزی و مردگان را زنده و پژمردگان را تازه نمائی اگر باین نار که نور است پی بری بگفتار آئی و خود را دارای کردار بینی ای رستم امروز نمودار کرم ذره را آفتاب کند و پرتو تجلی انوار اسم اعظم قطره را دریا نماید بگو ای دستوران باسم من عزیزید و از من در گریز شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را میشناختید ای رستم بحر کرم یزدانی آشکار و آفتاب بخشش رحمانی نمودار صاحب چشم آنکه دید و صاحب گوش آنکه شنید بگو ای کوران جهان پناه آمده روز بینائی است بینای آگاه آمده هنگام

جان‌بازی است در این روز بخشش کوشش نمائید تا در دفتر نیکوکاران مذکور آئید جز حضرت رحمن احدی بر آموزش گمراهان و گناه‌کاران قادر نبوده و نیست کسیکه هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا درگذرد بگو ای دستوران محبوب عالمیان در زندان شما را بیزدان میخواند از او بپذیرید و بلا‌یای بی‌پایان را از برای خلاصی شما قبول نموده از او برگزید از دشمن دوست‌نما بگذرید و بدوست یکتا دل بندید بگو ای مردمان برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید او است پسندیده بگو ای دستوران کردار احدی امروز امروز مقبول نه مگر نفسیکه از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجّه نموده امروز روز راست‌گویان است که از خلق گذشته‌اند و بحق پیوسته‌اند و از ظلمت دوری جسته بروشنائی نزدیک شده‌اند ای رستم گفتار پرورگار را بشنو و بمردمان برسان

\* \* \*

شمس الکلمات من افق بیان ملیک الاسماء و الصفات قد کانت فی احسن الساعات بانوار الله علی الحق مشهوداً روح التّیان من قلم السّبحان علی هیاکل اهل الاکوان قد کان بالفضل مبذولاً سرّ الاسرار عن خلف الاستار بارادة الله العزیز المختار قد کان بین الاخیار بالحقّ مذکوراً

یخاطب الله هیاکل المقدّسین الذّین خلقوا من الکلمة الاولى الّتی خرجت من فم الله المقتدر العلیّ الاعلیّ ثمّ الملاء الاعلیّ ثمّ الذّین قدّسهم الله عن ادراک من فی الارض و السّماء و بعثهم الله من مشیّته الخفیة المتعالیة عن عرفان اهل الانشاء بان استبشروا فی انفسکم بما جاء احسن الاحیان و ظهرت السّاعة الّتی طافت حولها السّاعات الّتی وعدتم بها فی الواح الله المقتدر العزیز الرّحمن و طلع عن مشرق القیوم الفجر المکتوم بهذا الاسم المکنون و نور به کلّ ما کان و ما یكون تبارک الکریم مُظهر هذا الفضل العظیم قد ظهر یوم الله الموعود و استقرّ فیهِ مظهر المعبود علی عرش اسمه الودود و تجلّی بشمس الفضل علی کلّ شاهد و مشهود انتم یا ملاء الحدود انقطعوا عمّا عندکم ثمّ زینوا هیاکلکم بالطراز المحمود ثمّ انظروا بالنظر الاظهر جمال الله الانور الّذی استقرّ علی العرش الاعظم بسلطانه المهیمن العزیز القدیر سبحان المحبوب قد اظهر الجمال المستور بسلطان مبین قد انتهت الاّیام الی احسن الیوم و بلغت الاوقات الی اشرف الوقت و اراد الغیب المکنون بان یظهر بکلّ الافضال علی من فی الارض و السّماء و یرهن ظهور الله و استعلائته ثمّ سلطنة الله و کبریّاته علی من فی جبروت الامر و الخلق لیتّ نعمته علی برّیته و احسانه علی خلقه فلما ظهر خطفت ابصار المنتظرین الّا الذّین عصمهم الله بسلطانه و طهر عیونهم عن حجبات العالمین

تبارک الّذی ظهر بالحقّ بطراز بدع منیر و لما بلغ میقات الظهور فی هذا الیوم المسطور شقّ حجاب القدر و طلع حکم الامضاء بعد القضاء بخروج نیر افق البقاء عن شطر الزّوراء بما اکتسبت ایدی اهل التّفاق فی هذا النور الّذی اشرق و افاق باسراق قدس بدیع تبارک الّذی نزل الامرین بسلطانه الاعظم العظیم و من هذا الظهور استبشرت حقائق کلّ الاشیاء و کلّ اخذوا كأس السّرور بانامل الوجد و الشّوق و شربوا منها الرّحیق الظهور علی حبّ هذا الجمال الّذی ظهر بالحقّ بطراز الله الملک العدل الحکیم تبارک الّذی اجذب بهذا الظهور افئدة المقرّبین قل هذا یوم ما رقم مثله من القلم الاعلیّ و ما ادرك شبهه الملاء الاعلیّ و لا حقائق التّبین و المرسلین تبارک الّذی بعث هذا الیوم المبارک المقدّس العزیز البدیع و فیهِ اهتزّت ارکان العرش شوقاً لاستواء الله علیه ثمّ تحرّکت ارکان کرسی رفیع تبارک الله مظهر هذا الجذب الّذی اخذ العالمین و فیهِ اشرقت شمس الجمال عن افق وجه الله الکبیر المتعال و امطرت سحاب الافضال و اثمرت اشجار الفردوس بالاثمار الّتی جعلها الله مخصوصة لمن اقبل الیه فی هذا الظهور بقلب منیر تبارک الله الّذی قدر هذا الفضل العظیم و فیهِ خرجت الارواح عن الابدان للتّنظر الی جمال القدم من غیر ستر و حجاب تبارک الّذی اظهر هذا الیوم الکبیر و فیهِ تصوّر الرّوح الاعظم علی احسن الصّور و ظهر من الافق الاعلیّ و

استقرب الى المنظر الابهي بضيآء هَلَل من اشراقه الحورآء الى ان وقف تلقآء الوجه فى الهوآء بطراز انجذبت منه افئدة المرسلين تبارك الله موجد هذا الملك الكريم و خرج اهل الفردوس ثم اهل حظائر القدس و مواقع الانس ثم اهل الجنان و الذينهم استقرّوا خلف سرادق السّتر و الكتمان من قصورهم و اماكنهم و كانوا يتخافتون بينهم و يستخبر بعضهم بعضاً ما وقع فى الابداع كان مالک القدم قد ظهر بذاته لذاته ثم لخلقه و عباده من جبروت الاختراع بسلطان عظيم تبارك الله محدث ما يريد بامرہ الغالب القدير و نادى الرّوح بنداء احاط الممكنات و قال قد قرّرت عيونكم يا سكّان الارضين و السّموات ثمّ يا مظاهر الاسماء و الصّفات ثمّ يا اهل ليجج الكبرياء و رآء عوالم الذّكر و الاشارات اليوم يوم فيه يسقى الله العلىّ الاعلى بنفسه المقدّس الابهي كثر القرب و اللقآء كلّ وضيع و شريف تبارك الله الذى ظهر بكلّ الفضل فى هذا اليوم العظيم و هذا يوم قد شقّ فيه الحجاب الاكبر و ظهر المنظر الاطهر و فيه ابتسم ثغر الله شوقاً للقائه و فتحت ابواب الوصال على مظاهر الجمال و الاجلال ثمّ على اللّذين خرّقوا سبحات الجلال سلطان الله المقتدر العليم الحكيم و فُتحت السن الوجود من الغيب و الشّهود بان تبارك الله احسن المبدعين حينئذ منع الرّوح الاعظم عن النّداء و اخذ جذب الله اهل مدائن البقاء ثمّ اهل الغرفات الحمراء ثمّ اهل ملكوت الاسماء و كلّ نزلوا عن مواقعهم الى ان وقفوا فى مقابلة الرّأس بين الارض و السّمآء بخضوع و خشوع بديع تبارك الله مظهر هذا الامر المبرم العزيز المنيع و ارتفعت اصواتهم بالتكبير و التّهليل فى هذا اليوم الجليل الذى ما كان نوره من الشّمس و ضيآئها بل من نور وجه الله الملك المتعالى الكريم تبارك الله الذى اظهره بالحقّ و فيه بعث العالمين و نادى مناد آخر من شطر المنظر الاكبر تالله هذا يوم قد شقّت فيه حجبات الاضداد و هبّت نسائم الاتّحاد و اتى مالک الابداع على ظلال الكبرياء فى يوم الميعاد بسلطان مبین تبارك الله الذى نزل بالحقّ من جبروت قدس رفيع و هذا يوم فيه اتّحد الماء و التّار و كشفت الاستار عن وجه الاسرار بما ظهر جمال المختار بطراز نفسه المهيمن العزيز الجميل

فيا حبّذا هذا يوم فيه قرّرت عيون المقرّبين فلما اخذ فرح الله كلّ ما سواه فكّ الرّوح الاعظم شفّيته مرّة اخرى نادى و قال يا اهل ملكوت السّموات و الارض ثمّ يا اهل جبروت الامر و الخلق طوبى لآذانكم بما سمعتم آيات الوصل و الوصال فاستمعوا حديث البعد و الفراق بما اراد ان يخرج من شطر العراق نير الآفاق بما اكّد هذا الميثاق فى اوراق الله المقتدر العليم الحكيم قد فرع بهذا النّداء سكّان الارض و السّمآء و ارتفع ضجيجهم و صريخهم على شأن خرّت الوجوه على التّراب بحزن عظيم فيا عجباً من هذا الفراق الاصعب العظيم و تحيّر بهذا النّداء ملاً الغيب و الشّهود و بلغوا فى تلك الحالة الى مقام نست الكاف ركنها التّون و الحبيب جمال محبوبه العزيز الحميد فوا حزنا من هذا القضاء الميثاق فلما بلغ الامر الى هذا المقام تحرّك جمال القدم فى نفسه و تحرّك كلّ الاشياء فى سرّها و جهرها الى ان قام و قامت بقيامه القيامة العظمى بين السّموات و الارضين حينئذ نادى الرّوح مرّة بعد اخرى قدّام الوجه يا اسرافيل تالله الحقّ قد خلقت لهذا اليوم انفخ فى الصّور فى هذا الظّهور ليحيى به كلّ عظم رميم فنفخ كما أمر و انصعق كلّ من فى السّموات و الارض ثمّ نفخ فيه اخرى اذا هم قيام ينظرون هذا المنظر الكريم و نطقوا بان تبارك الله احسن الخالقين و مشى جمال القدم و كان يمشى امامه ملكوت الوحي و ورآئه جبروت الالهام و عن يمينه لاهوت الامر و عن يساره جنود المقرّبين فيا حبّذا هذا الامر الظّاهر البديع الى ان بلغ صحن البيت حينئذ وقعت على رجليه وجوه ملاً القدس ثمّ تزلزلت اركان البيت من فراق الله المقتدر العزيز القدير و ناحت قبائل اهل المدائن كلّها و اضطربت افئدة الطّائفين فيا حزنا من هذا الفراق الذى به انفصلت اركان العالمين و توقّف جمال المحبوب بما سمع العويل و الاضطراب من سكّان التّراب و بكت عين العظمة من بكائهم و ورد عليه من ضجيج احبّائه ما لا حمله من فى السّموات و الارضين ثمّ مشى مرّة اخرى الى ان بلغ قرب ستر الحجاب شاهد قدّام رجله طفلاً رضيعاً انقطع عن ثدى امه اخذ ذيل الله بانامل الرّجآء و دعاه بنداء ضعيف و بذلك ستر غبار الحزن وجه كلّ ذى شعور و مرّت نسائم الهمّ على الخلائق اجمعين فوا اسفا من هذا الحزن الذى به تغيّرت وجوه المخلصين و لو لا عصمة الله لانفطرت فى ذلك الحين السّموات السّبع



و خسفت الارض باهلها و اندكّ كلّ جبل شامخ رفيع ثمّ رفع انامل القوّة ستر حجاب العظمة و طلع عن خلفه جمال العزّة  
بسلطان عظيم فلمّا اراد الخروج عن الباب ذات الله العزيز الوهّاب نادى الرّوح فى آخر ندائه تالّله قد خرج محبوب العالمين  
عن بيته بما اكتسبت ايدى الظالمين ثمّ بكى فى نفسه و بكى بيكائه اهل الارض و السّمآء و الواقفون فى الهوآء ثمّ الطائفون  
حول جمال الكبرياء و قال فاعلموا بانّ فى الخروج فى يوم الظهور لآيات ثمّ بيّنات للعارفين لعلّ اهل الارض و السّمآء بهذا  
الخروج فى هذا اليوم الابدع الاعلى يخرجنّ عن حجبات النّفس و الهوى و يتقرّبنّ الى الله العلىّ الابهى و ينقطعنّ عمّا خلق  
فى الدّنيا و ما قدّر فى ملكوت الانشآء كذلك اراد الله لهم فضلاً من عنده و أنّه لهو الفضل الغفور الكريم تبارك الله مظهر هذا  
الفضل الاظهر المنيع خرج سلطان البقاء متوجّهاً الى شطر القضاء مع جنود الغيب و الشّهادة و من قدّامه يسمع حنين العاشقين  
و عن ورآئه عويل المشتاقين الى ان بلغ الشّطّ حينئذ تفرّد من اصفياءه و فارق عنهم كانّ الرّوح فارق عن اجساد هؤلاء  
المخلصين و وصّاهم بالصّبر و الاضطبار و امرهم بتقوى الله المقتدر العزيز المختار و مرّ عن الشّطّ الى ان دخل روضة الرّضوان  
و استقرّ فيها على العرش بسلطانه الابدع البديع تبارك الكريم مبدع هذا الفضل العميم فلمّا استوى جمال القدم تجلّى باسمه  
القيوم على كلّ الاشياء ليثبت ما رقم من القلم الاعلى من لدى الله العلىّ الاعلى ثمّ تجلّى باسمه الغنىّ على الغيب و الشّهود  
ثمّ باسمه الظاهر على ما هو المذكور و المستور و باسمه الاعظم على مظاهر القدم و سائر الامم و باسمه العليم على مطالع  
الاسماء طوبى لمن اقبل الى ما ظهر من الفضل الاعظم فى هذا اليوم العظيم فيا حبّذا هذا الاستواء الذى به استقرّت افئدة  
المقرّبين و استقرت قلوب العارفين و استضآت وجوه المقبلين و تزكّت نفوس المتوجّهين و قرّت عيون المملأ العالين و فتح لسان  
كلّ شىء من الغيب و الشّهود بثناء الله الملك العزيز الجميل فيا حبّذا ذاك الشّذا الذى منه تضرّع رائحة مسك المعانى بين  
العالمين و كان حين الاستواء حين قيام العباد لصلوة العصر لله العزيز الجميل و فى ذلك لآيات للموقنين و بيّنات للمتفرّسين و  
اشارات للمتبصّرين و توقّف فى الرّضوان جمال الرّحمن اثنى عشر يوماً و فى كلّ يوم و ليلة يطوفنّ حول سرادق العظمة و خبآء  
العصمة قبائل المملأ الاعلى و الملكة المقرّبون و ارواح المرسلين و يحفظنّ و يحرسنّ اهل الله من جنود الشّياطين تبارك الله  
الذى اظهر هذا المقام العزيز المنيع و فى كلّ حين ينزل اهل غرفات الجنان بابارق من كوثر الظهور و اكواب من السّلسيل  
الظهور و يسقون بها اهل خبآء المجد و فسطاط عزّ منير تبارك الله مظهر هذا الفضل الامنع المحيط فلمّا تمّ ميقات الجلوس و  
اتى حكم الرّكوب حينئذ قام جمال الرّحمن و خرج عن الرّضوان و ركب على خير حصان تبارك السّبحان الذى ظهر بين  
الاكوان بسلطانه الذى استعلى على السّموات و الارضين فلمّا خرج ضجّ الرّضوان و اشجاره و اوراقه و اثماره و جداره و هوآئه ثمّ  
ارضه و بنآئه و استبشر اهل البرارى و الصّحارى ثمّ كنيها و ترابها كذلك استوى جمال الكبرياء على رفرف البقاء بما كان ناظراً  
الى حكم القضاء الذى رقم من اصبع الله العلىّ الابهى على الورقة المباركة البيضاء و كذلك قصصنا لكم يوم الظهور و ما ورد  
فيه من الخروج بما اكتسبت ايدى يأجوج الذين كفروا و اشركوا بالله المقتدر العزيز الكريم

\* \* \*

محبوب روحانى حضرت ورقا عليه بهآء الله الأبهى ملاحظه فرمايند

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

شهد الخادم بما شهد الله و اعترف بما اعترف به القلم الأعلى قبل خلق الأشياء أنه لا اله الا هو قد ظهر و اظهر ما كان مكتوناً في علمه و مسطوراً في كتابه و مرموزاً في لوحه و مخزوناً في خزينه عصمته على شأن ما منعه شغونات البشر و همزات الذين كفروا بمالك القدر قد قام بقيام تزعزت منه اركان الأمراء و بنيان العلماء و نادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء أنه لا اله الا هو العليم الذي باشارة من اصبعه ماج بحر العلم في الامكان و مرت نسمة الرحمن على البلدان طوبى لمن سمع و سرع و ويل لكل قاعد مرتاب و نعيماً لمن سمع و اجاب و ويل لكل مشرك كفار و اصلى و اسلم و اكبر على اوليائه و اصفياه الذين ما منعهم سيوف الأعداء عن مالك الورى و ما خوفتهم جنود الظلم في أيام ربهم مولى الأسماء اولئك عباد نطق كل كتاب بذكرهم و كل صحيفة بعزهم و علوهم و كل لوح بفضلهم و سموهم

سبحانك يا من باسمك تنور العالم و بذكرك فاح عرف البيان بين الأمم اسألك باسمك الذي جعلته قاصم شوكة المعتدين و ملجأ الموحدين و مأمّن الخائفين بأن تحفظ اوليائك من اشقياء عبادك و تنصرهم بنصرة ترتفع في كل مدينة رايات اسمك و اعلام ذكرك اى رب ترى و تعلم ما ورد على الذين ما اخذتهم الغفلة في سبيلك و ما رأتهم عين التوم مستريحاً على الفراش في حبك داروا البلاد لاعلاء كلمتك و زاروا العباد لالقاء امرك الى ان طردوا و اخذوا و حبسوا لاسمك الذي به جرى فرات الحيوان و سرت نسيمات الوحي على من في الامكان اى رب انت الذي شهد بعظمتك الممكنات و بقدرتك السن الكائنات زين اوليائك يا اله الأسماء و فاطر السماء بما يقربهم اليك فيكل الأحوال و يرزقهم كأس رضائك في كل الأحيان أنك انت مالك الامكان و المهيمن على الأكوان

يا محبوب فؤادى لعمر الله قد سرى ذكركم و ثنائكم و ما جرى من قلمكم و ما تفوه به شفتاكم مرة بعد مرة كم من يوم قام الخادم و كان محاطاً بالأحزان بما ورد على حضرتك و اولياء الرحمن و بلغ اليه ما ارسلتموه الذي وجد منه كل ذى شم عرف خلوصكم و استقامتكم و عرف نصرتكم و وفائكم في أيام فيها نبذ العباد الوفاء ورائهم و نقضوا ميثاق الله بما اتبعوا اهوائهم فلما قرأت و عرفت اخذنى سكر كأس حبك على شأن فررت به الأحزان اذا قصدت المقام الأعلى و سماء السموات العاليات الى ان حضرت و عرضت تلقاء الوجه فلما تم توجه الى الخادم وجه القدم و قال جلّت عظمته و عزّ بيانه

انا الشاهد العليم

هذا يوم فيه ينادى ملكوت البيان في قطب الامكان طوبى لمن نصر امر الله و قام على خدمة امره و شرب كأس الضراء في سبيله و قدح البأساء في حبه و سجن بما دعا الناس اليه و يسمع من امواج بحر المعانى نعيماً لمن تضرّع منه عرف الوفاء في ناسوت الانشاء و فاز بالاستقامة الكبرى على امر به زلت ارجل ملكوت الأسماء الا من شاء الله رب العالمين يا وراق عليك بهائى و عنائتى قد حضر العبد الحاضر بكتابك و ما ارسلته اليه من قبل و من بعد انا وجدنا من كل كتاب و من كل كلمة و من كل حرف عرف محبتك و استقامتك و خلوصك و وفائك و عهدك في امر الله العليم الحكيم نشهد أنك شممت الذيل لخدمة الله و نطقت بشنائه و بلغت امره و خرقت باسمه حجبات الذين منعوا عن مالك القدر بالحجاب الأكبر الذي سمى بالعالم نسال الله بأن ينصرک و يعينک و يحفظک انه على كل شيء قدير انا ذكرناک في كل يوم و في كل ليل و ذكرنا ما ورد عليك في هذا الأمر الذي اذ ظهر نادى الأشياء الملك لله العليم الخبير طوبى لمن اقبل اليك و احبك و سمع ذكرک في هذا الأمر البديع قل يا ملأ البيان و يا اهل الامكان ايّاكم ان تنكروا ما عبدتموه في القرون و الأعصار و فى الليالى و الأيام ان انصفوا بالله ثم انظروا هذا البناء الأعظم و استمعوا ما يذكرکم به هذا النبأ العظيم قل انه هو الذى بشر به التوراة و اخبر به الروح و نزل ذكره فى الفرقان من لدن منزل قديم اتقوا الله و لا تكفروا بآيات ربكم الرحمن و لا تعترضوا عليه انه يدعوكم الى الأفق الأعلى يشهد بذلك كل عارف بصير

اَنَا نَذَكَرُ فِي هَذَا اللَّيْلِ أَوْلِيَاءِي هُنَاكَ وَنَبَشِّرُهُمْ بِعِنَايَتِي وَرَحْمَتِي وَفَضْلِي الَّذِي سَبَقَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ  
وَ نَذَكَرُ الْعَيْنَ وَالْبَاءَ الَّذِي يَشْهَدُ لَهُ اللَّهُ بِاقْبَالِهِ وَتَوَجُّهِهِ وَذِكْرِهِ وَثَنَائِهِ وَانْفَاقِهِ فِي هَذَا السَّبِيلِ الْمُسْتَقِيمِ ذِكْرَهُ وَبَشْرَهُ  
لِعَمْرِي أَنَّهُ فَازَ بِذِكْرٍ لَا تَعَادِلُهُ الْأَذْكَارُ وَبِكَلِمَةٍ لَا يَنْقَطِعُ عَرْفُهُ بِدَوَامِ اسْمَاءِ رَبِّكَ السَّمَاعِ الْمَجِيبِ أَنَا سَمِعْنَا مَا ذَكَرْتَهُ فِي حَقِّهِ وَ  
ذَكَرَهُ الْأَمِينُ مِنْ قَبْلِ وَ مَا عَمِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ كَبَّرَ مِنْ قَبْلِي عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ وَجْهَ أَوْلِيَاءِي وَبَشَّرَهُمْ بِعِنَايَتِي وَذَكَرَهُمْ بِمَا  
أَنْزَلْنَاهُ لَكَ فِي هَذَا اللَّوْحِ الْمَبِينِ لَعَلَّ يَأْخُذُهُمْ جَذْبُ بَيَانَ الرَّحْمَنِ عَلَى شَأْنٍ لَا تَضْعَفُهُمْ قُوَّةُ الْأَقْوِيَاءِ وَ لَا تَخَوْفُهُمْ جُنُودُ الظَّالِمِينَ  
سَوْفَ يَأْخُذُهُمُ اللَّهُ كَمَا أَخَذَ قَوْمًا قَبْلَهُمْ أَنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ الْبَهَاءُ الْمَشْرِقُ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ رَحْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى كُلِّ  
ثَابِتٍ مُسْتَقِيمٍ انْتَهَى اَيْنَ لآلِي بَحْرِ بَيَانَ رَا ذِيْلِي أَوْسَعُ مِنْ أَرْضِ وَ سَمَاءٍ بِأَيْدِي تَا جَمْعٍ نَمَائِدِ اللَّهِ أَكْبَرَ مِنْ يَقْدِرُ أَنْ يَحْصِيَهَا وَ مِنْ  
يَسْتَطِيعُ أَنْ يَسْبِغَ فِي غَمْرَاتِ هَذَا الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ بَحْرُ چِه لآلِي چِه اَيْنِ الْفَاطِطِي اسْتِ كِه خَادِمِ تَفَوُّهُ نَمُودِه وَ مِنْمَائِدِ فِي الْحَقِيقَه  
بَائِدِ بِدَوَامِ مَلِكِ وَ مَلَكُوتِ بَاسْتِغْفَارِ پَرْدَازِدِ از آنچِه كُفْتِه وَ مِيگوِيْدِ لَكِنْ حَمْدِ مَقْصُودِ عَالَمِ وَ مَالِكِ اِمَمِ رَا كِه اِشْرَاقَاتِ اَنْوَارِ  
آفْتَابِ عِنَايَتِشِ نَسَبِ بَآنْمَحْبُوبِ رُوحَانِي وَاضِحِ وَ لَائِحِ وَ مَشْهُودِ اسْتِ اَمِيْدِ چنانكِه اَفْتَدِه وَ قُلُوبِ رَا بِاسْمِ مَالِكِ وَجُودِ بِحَكْمَتِ  
وَ بَيَانَ مَشْتَعَلِ نَمَائِنْدِ اِشْتِعَالِيكِه مِنْ عَلِيٍّ الْأَرْضِ خُودِ رَا از اَطْفَاءِ آن عَاجِزِ مَشَاهِدِه كُننْدِ آيَا چِه شُدِه وَ چِه سَكْرِي عَالَمِ رَا اَخِذِ  
نَمُودِه بَلِي سَكْرِ نَفْسِ وَ هُوِي آذَانَ رَا از اسْتِمَاعِ مَنعِ نَمُودِه وَ اِبْصَارِ رَا از مَشَاهِدِه مَعِ ذَلِكَ اَيْنِ خَادِمِ بِحِيلِ كَرَمِ مَتَمَسِّكِ وَ بِذِيْلِ  
عِنَايَتِ مَتَشَبِّثِ وَ مَسْئَلَتِ مِيْنَمَائِدِ عِبَادِ خُودِ رَا از اَمْوَاجِ بَحْرِ مَعَانِي مَحْرُومِ نَفْرَمَائِدِ أَنَّهُ عَلِيٌّ كَلِّشِي قَدِيرِ

چِنْدِي قَبْلِ نَمَاهِي مَخْدُومِ مَكْرَمِ جَنَابِ اَمِيْنِ حَاجِي مِيْرَزَا اِبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ رَسِيْدِ وَ دَرِ دُو نَامِه ذِكْرِ اَنْحَضْرَتِ وَ  
جَنَابِ حَبِيْبِ رُوحَانِي عِبِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ رَا بِتَفْصِيْلِ نَمُودِه بُوْدنْدِ وَ بَسِيَارِ مَسْرُورِ وَ رَاضِي بُوْدنْدِ از حَقِّ جَلِّ جَلَالِه سَائِلِ وَ اَمَلِ  
كِه اِيْشَانِرَا مُؤَيَّدِ فَرَمَائِدِ بَرِ اَنْچِه سَزَاوَارِ اسْتِ وَ عَطَا فَرَمَائِدِ اَنْچِه رَا كِه لَائِقِ كَرَمِ وَ رَحْمَتِ اَوْسْتِ  
وَ اَيْنَكِه مَرْقُومِ دَاشْتِه بُوْدنْدِ دَرِ بَارَةِ اَسْبَابِيكِه سَبَبِ تَرْوِيحِ اَمْرِ وَ نَشْرِ آيَاتِ وَ اِحْكَامِ اَلْهِي شُودِ اَيْنْفَرِه تَلْقَاءِ وَجِهِ عَرْضِ شُدِ  
هَذَا مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانَ الْعِظْمَةِ قَوْلَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اَمْرُوزَ بَرِ هَرِ نَفْسِي خَدَمَتِ اَمْرِ اللَّهِ لَازِمِ اَمْوَراتِ اَرْضِ رَا حَقِّ جَلِّ جَلَالِه بِاسْبَابِ  
مَعْلُوقِ فَرْمُودِه حَقُوقِ اَلْهِي رَا هَرِ نَفْسِي بَائِدِ اِدا نَمَائِدِ وَ ثَلْثِ حَقُوقِ اَرْضِ طَاءِ وَ اَطْرَافِ آن بَائِدِ بِمَصَالِحِ تَبْلِيغِ وَ اَنْتِشَارِ اَمْرِ وَ  
اِثْبَاتِ آن صَرْفِ شُودِ وَ بَائِدِ جَمِيْعِ بِكَمَالِ اِتْحَادِ دَرِ نَصْرَتِ اَمْرِ مَشْغُولِ بَاشنْدِ وَ بِقَدْرِ مَقْدُورِ دَرِ اِعْلَاءِ كَلِمِه جِهْدِ نَمَائِنْدِ حَقِّ  
جِدَالِ وَ نِزَاعِ رَا مَنعِ فَرْمُودِه اَيْنَسْتِ فَضْلِ اَعْظَمِ وَ عِنَايَتِ كَبْرِي اَنْتَهِي دَرِ جَمِيْعِ اَعْصَارِ نَفُوسِ مَطْمَئِنَّةِ مُسْتَقِيمِه حَسْبِ اَلْأَمْرِ  
بِجَانِ وَ مَالِ نَصْرَتِ اَمْرِ مِيْنَمُودنْدِ حَالِ بِمَالِ وَحْدِه مَعْلُوقِ اسْتِ از حَقِّ خَادِمِ سَائِلِ وَ اَمَلِ اسْتِ كِه كَلِ رَا مُوَفَّقِ دَارِدِ بَرِ اَنْچِه كِه  
مَصْلَحَتِ اَمْرِ اسْتِ أَنَّهُ هُوَ الْمُؤَيَّدِ الْكَرِيمِ

اِشْيَائِيكِه اِرْسَالِ شُدِه بُوْدِ رَسِيْدِ وَلَكِنْ هَنْگَامِيكِه عَكْسِيْنِ بِحَضُورِ مَبَارَكِ فَائِزِ مَلَا حِظَه فَرْمُودنْدِ وَ بَعْدِ مَتَبَسِّمًا بَيْنَكَلِمَةً عَلِيًّا  
نَاطِقِي يَا عِبْدِ حَاضِرِ دَرِ اَيْنِ حِيْنِ بِشَرْفِ حَضُورِ فَائِزِنْدِ وَ اَجْرَ لِقَا از قَلَمِ ارَادِه ثَبِتِ شُدِ هَنْيئًا لَهْمَا وَ مَرِيئًا لَهْمَا اَنْتَهِي كَزِ هَمْ رَسِيْدِ  
وَ بِحَضُورِ فَائِزِ وَ هَرِ نَفْسِي بَيْنِ يَدِي حَاضِرِ چِه دَرِ اَنْحِيْنِ وَ چِه بَعْدِ بَاو عِنَايَتِ شُدِ نَحْمَدُ اللَّهَ عَلِيٌّ ذَلِكَ  
وَ قَتِي از اَوْقَاتِ اَيْنَعْبُدُ بَا عَرِيضَةً حَبِيْبِ رُوحَانِي جَنَابِ عِبِ عَلَيْهِ بَهَاءُ اللَّهِ وَ عِنَايَتِه بِحَضُورِ فَائِزِ وَ بَعْدِ از اِذْنِ عَرْضِ شُدِ  
هَذَا مَا نَطَقَ بِهِ لِسَانَ الْعِظْمَةِ فِي الْجَوَابِ قَوْلَهُ جَلِّ جَلَالِه

هُوَ الْقَرِيبُ الْمَجِيبُ

قَدْ سَمِعَ الْمَظْلُومُ نَدَائِكَ وَ اِجَابَكَ بِمَا فَاحَتْ بِهِ رَائِحَةُ عِنَايَةِ رَبِّكَ الْمَشْفُوقِ الْكَرِيمِ هَذَا يَوْمٌ فِيهِ يَنَادِي اُمُّ الْكِتَابِ وَ يَقُولُ طُوبَى  
لِنَفْسِ فَازَتِ بِمَا كَانَتْ مَكْنُونًا فِي الْعِلْمِ وَ مَذْكُورًا فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ اُمُّ الْبَيَانِ يَنَادِي وَ يَقُولُ يَا مَلَأَ الْأَرْضَ تَاللَّهُ قَدْ  
خَرَقَتْ الْأَحْجَابَ وَ اَتَى الْمَقْصُودَ وَ يَنْطَلِقُ ظَاهِرًا اِمَامِ الْعَالَمِ قَدْ اَتَى الْوَعْدَ وَ هَذَا هُوَ الْمَوْعُودُ الَّذِي يَنْطَلِقُ أَنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا الْفَرْدُ

الخبير و أم الألواح يصيح و يقول قد فتح باب اللقآء على من فى الأرض و السّمآء طوبى لمن تقرّب و فاز أنّه من المقرّبين فى كتاب مبين و الصّحيفة الحمراء بين ملاء الانشآء تنادى و تقول طوبى لمن فاز بأيام الله و عمل بما كان مذكوراً فى كتابه العزيز يا أيّها المتوجّه الى الوجه ان افرح بذكرى اياك انا قبلنا ما عملته فى سبيله و انزلنا لك من قبل و فى هذا الحين ما لا تعادله الأشيآء ان ربك لهو الذآكر العليم نشهد أنّك سمعت نداء الرّحمن و اقبلت اليه و تمسّكت بحبله المتين كم من عبد سمع و سرع ثمّ اعرض عن الله و كم من عبد فاز بالاستقامة الكبرى على شأن بقيامه ارتعدت فرائض المشركين ان اقرء ما انزلناه لك بربوات اهل ملكوتى كذلك يأمرك من عنده كتاب مبين انا نوصيك بالحكمة لئلا يرتفع ضوضآء كلّ فاجر بعيد ان احمد الله بما فاز عملك بالقبول و ندائك بالاصغآء و كتابك بالحضور فى سجنى العظيم البهآء المشرق من افق سمآء فضلى عليك و على من معك من اهلك و على الذين شهدوا بما شهد الله أنّه لا اله الا انا الفرد الواحد العليم الحكيم انتهى لسان عظمت در باره ايشان نطق فرمود بآنچه كه فنا او را اخذ نمايد و در هر يوم ثمراتش ظاهر و هويدا شود اين سنه كل را امر بستر فرمودند لئلا يرتفع الضوضآء بين الورى ابعد فانى خدمت ايشان تكبير و سلام ميرساند و عرض مينمايد هنيئاً له چه كه بعنايات مخصوصه حقّ جلّ جلاله فائز شدند آنچه نازل شهادت ميدهد بر آنچه عرض شد و يك لوح امنع اقدس هم عليهده ارسال گشت انشاءالله بآن فائز شوند و از بحور عنايتش قسمت برند سبحان الله اين خادم متحير است اين ناس غافل بچه دل بسته اند و بچه مشغولند آيا فناى عالم را منكرند و يا از تغيير و اختلاف بيخبر بجای يقين ظنون اخذ نموده اند و مقام ايقان اوهام عنقریب كل بعدم راجع و يقى للمقرّبين ما انزله الله فى الكتاب حسب الأمر بايد بحكمت ناظر باشند و بآن عامل چه كه از قلم اعلى در الواح عديده اينفقره نازل عمل بآن بر كل فرض است أنّه يحفظ من يشآء و ينصر من يريد و هو العزيز الحميد اين بسى واضح و مبرهنست كه حافظ حقّ جلّ جلاله است ولكن عمل بآنچه هم كه امر فرموده لازم و واجب چه كه ناس كل در يك مقام مشاهده نميشوند لذا بايد اوليا مراعات نمايند و ايشانرا متذكّر دارند

اينكه مرقوم داشتند چند نفسى از ارض س و ي بجهت زراعت بمصلحت حبيب مكرم جناب امين عليه بهآء الله باين ارض متوجّهند اينفقره را جناب امين عرض نمودند فرمودند امر سجن معلوم نيست چه كه از قبل و بعد اضطراب سرى آن ذكر شده لذا در همان ارض ساكن باشند اقرب بتقوى است انتهى امروز زراعت اوليئه كايئه الهيه القاء كلمه مباركه بوده و هست از حقّ ميطلبيم ايشان و سايرين را مؤيد فرمايد بر خدمت امر

اينكه ذكر محبوبى جناب حاجى ميرزا حيدر على و محبوبى جناب ابن اصدق و محبوبى جناب آقا ميرزا اسدالله عليهم بهآء الله را فرمودند اين ايام نامه هاى ايشان باسم اين خادم فانى رسيد لله الحمد هر حرفى از آن ناطق بود بشناى حقّ و گواهي ميداد باقبال و توجه و خضوع و خشوع ايشان لله ربنا و رب من فى السموات و الارضين از حضرت اسم الله جمال عليه منكل بهآء ابهاه هم دستخط رسيد و ذكر آنمحبوب فؤاد را فرموده بودند مقصودشان آنكه آنمحبوب بآنجهت توجه نمايند بعد از عرض در ساحت اقدس فرمودند بسيار خوبست ولكن بايد مقتضيات حكمت ملاحظه شود چه كه بعد از مقدمه ارض طاء در هر ارضى فى الجملة حرکتى ظاهر و فرمودند از حقّ ميطلبيم اسم جمال را مؤيد فرمايد بر حكمت انتهى

در باره حبيب فؤاد جناب الف و حاء عليه بهآء الله الأبهى و بستگان و دوستان آن ارض عليهم بهآء الله مرقوم داشتند مراتب در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نزل لهم من لدى الله رب العالمين قوله جلّ جلاله و عزّ بيانه

هو الله تعالى شأنه العزة و العظمة و البيان

يا اهل الميم يذركم موليكم القديم بما يقربكم اليه انه لهو الفرد الواحد العليم الخبير فى اللآلى ذركم القلم الأعلى و فى الأيام يتحرك على اسمائكم ان ربكم الرحمن لهو المشفق الكريم قد جرى فيكل الأحيان من قلم الرحمن فرات الحكمة و

البيان طوبى للشّارين يا اوليائي هناك ان استمعوا ندآء المظلوم اذ احاطته الأحران من الّذين كفروا بيوم اللّدين لعمر اللّهِ اكر باصغاء حقيقي فائز شويدي يعنى نداى حقّ را بسمع حقيقت بشنويدي مشتعل گرديد بشأنيكه اهل عالم قادر بر اطفاء آن نباشند امروز آفتاب ندا مينمايد و امواج بحر ناس را بافق اعلى دعوت ميكند حفيف سدره از جهتي مرتفع و كوثر بيان رحمن از جهت اخري گمگشته نفوسيكه از بحر آگاهي نياشاميدند و از اصغاء نداى الهى محرومند باستقامت تمام بر امر مالك انام قيام نماييد بشأنيكه معتدين و ملحدين و خادعين شما را از افق اعلى منع نمايند امروز سموات ظهور بانجم بيان مزين و افق عالم باشراقات انوار وجه منور جهدي نماييد تا فائز شويدي بانچه كه سزاوار ايام اللّهِ است حضرت كلیم كل را باين يوم بشارت داده و حضرت روح وعده فرموده خاتم انبيا روح ما سواه فداه در حصن متين فرقان بشارت يوم يقوم الناس لربّ العالمين مأمور قدر وقت را بدانيد لعمر اللّهِ از اكسير احمر مرغوبتر و محبوبتر است چه كه اكسير از قرار مذكور لونی را بلونی و يا جسدی را بجسد ديگر تبديل نمايد ولكن اين وقت و اين حين كه در فرقان بساعت تعبير شده و بقيامت مذكور عالم را جان بخشيد و روح حيوان عطا نمايد يا حزب اللّهِ بما ينغى قيام نماييد و بانچه لايق است عامل شويدي از سطوت امرا و قوت اقويا و شوكة علما محزون مباشيد قسم بافتاب افق بيان كه در اين حين ناطق است عنقريب كل بذلت و حسرت تمام بمقاميكه از نتيجه اعمالشان معين شده راجع گردند لله الحمد شما فائز شديد بانچه كه كل از او محجوبند نوشيديد آنچه را كه جميع از آن محروم مشاهده ميشوند الا من شاء اللّهِ بعضد يقين كتاب ميبين را اخذ نماييد هذا ما ينفعمكم فيكلّ عالم من عوالم ربكم العليم الحكيم انا سترنا ذكر من احبتي و فاز بالواحي حكمة من عندنا و سترأ من لدنا و انا السّاتر الحكيم

يا اهل السّين و الياء يذكركم المظلوم من شطر السّجن و يشركم بعناية اللّهِ ربّ العالمين قد حضر لدى المظلوم كتاب من الّذي قام على خدمة امرى و طاف حولى و طار فى هوائى و كان فيه ذكركم ذكرناكم بهذا الذّكر البديع اياكم ان يمنعمكم شىء من الأشياء عن اللّهِ مالك الأسماء ان احمدا اللّهِ بما خلقكم و رزقكم و ايدكم على اصغاء ندائه الأحدى اذ ارتفع بين الأرض و السّماء ان ربكم الرحمن لهو الغفور الرحيم لا تحزنوا من شبهات اهل البيان و اشارات علماء الأرض الّذين نقضوا ميثاق اللّهِ ربّ العرش العظيم طوبى از برای نفوسيكه اليوم بكلّهم بذكر و ثنا قيام نمايند ولكن بحكمت بايد رفتار نمود چه كه ناس غافل جاهل بمظاهر ظنون و اوهام متمسكند از رحيق مختوم بيخبر و از كوثر بيان بى بهره مشاهده ميشوند اوليائى آن ارض بايد با كمال اتّحاد و اتّفاق بذكر و ثنای حقّ مشغول گردند و بجنود اخلاق خلّاق را نصرت نمايند لعمر اللّهِ اگر آگاه شويدي بانچه از قلم اعلى مقدّر گشته جميع به لك الحمد يا اله العالمين ناطق گرديد و از آنچه وارد شده و يا بشود محزون نشويدي الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير بهاء عليكم و على من معكم و على الّذين آمنوا باللّهِ العزيز الحميد انتهى

يكفقره فى الحقيقه سبب و علّت اسف كبير شده و آن اينكه در هر محل كه يكفر از اصحاب گرفته شد اول كتب و الواح بدست آمد و بعد صاحب بيت سبحان اللّهِ آيا الواح و كتب محلّش امام بيوت اجبّاست و يا بر محلهايكه مقابل وجوه و عيون واقع است در مقدمه ارض طاء كتب و الواح بسيار بدست ظالمين افتاد صدهزار افسوس چه كه آنها حفظ نمينمايند و شايد كه كل را محو ميكند حزب اللّهِ بايد در حفظ آيات الهى كمال جهدي را مبذول دارند تا از عيون خائنه و اياى سارقه محفوظ ماند اينعبد بيعضى از دوستان اظهار نموده انشاء اللّهِ مؤيد شوند از جمله نوشتجات محبوبى جناب على قبل اكبر عليه بهاء اللّهِ الأبهى جميع در دست اعدا افتاد بارى اكثرى را مع نوشتجات بياب حكومت بردند از حقّ جلّ جلاله سائل و أمل كه آنچه در دست ظالمين افتاده حفظ فرمايد انه هو الحافظ الحكيم

ذكر جناب حاجى محمد طاهر عليه بهاء اللّهِ را مرقوم داشتند اينفقره در ساحت امع اقدس عرض شد هذا ما نزل له

مرّة اخري من لدى اللّهِ مالك الورى قوله عزّ بيانه و جلّ برهانه

## هو المشفق الكريم

يا محمد قبل طاهر يذكرك المظلوم اذ احاطته الأحزان من مطالع الظنون و الأوهام الذين يدعون العلم من دون بيّنة و برهان هم الذين كانوا ان يرتقوا على المنابر لذكر الله مالك الایجاد فلما انتهت الأذكار بذكر الحجّة قاموا و قالوا عجلّ الله فرجه و لمّا خرقت الأحجاب و انشقّ الغمام قاموا على الاعراض الى ان افتوا عليه بظلم ناحت به الأشجار فى الجبال قد افتوا على الذى ذكروه فى اللیالی و الأیام تالله بظلمهم بكت عیون الفردوس الأعلى و الجنة العليا يشهد بذلك من عنده أمّ الكتاب طویى لك بما نبذتهم ورائك و اقبلت الى الله بالروح و الریحان قد سمعنا ندائك و ما انشأته فى ذكر هذا المظلوم الذى طرد و نفى الى البلاد لعمر الله ندعو من على الأرض كما دعوناهم من قبل و نذكر ما ذكرناه امام الوجوه لا تمنعنا قوّة الأقبیاء و لا ضوضاء العلماء و لا زماجیر الرجال لا تضعفنا جنود العالم يشهد بذلك مالك القدم الذى ينطق أنه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا نسأل الله بأن يؤيدك على حفظ ما قدر لك أنه لهو المؤید الفضال طویى لسان نطق بذكرى و لوجه توجّه الى وجهى و لأذن فازت باصغاء ندائى و لید تمسكت بحبل الله ربّ الأرباب البهاء اللائح من افق اللوح عليك و على الذين نبذوا ما عند الناس مقبلین الى الله العزيز الوهاب انتهى لله الحمد و المنة فائز شدند بأنچه كه مثل و شبه نداشته و ندارد عنایت حقّ جلّ جلاله از نفحات آیاتش واضح و مبرهنست انشاءالله موفقّ شونند بر ذکر و ثنا و استقامت كبرى در جميع احوال این خادم خدمت ایشان اظهار فنا و نیستی و ذکر و تكبير مینماید و میرساند

اینکه در باره حجاب مرقوم داشتید اگرچه بعضی از احکام از قلم اعلى جارى ولكن امر بستر شده و از کل مستور است ولكن نظر بحکمت آنچه مشاهده شد در اکثر امور حکم قبل جارى تا فصل اكبر واقع نشود و سبب بعد و اجتناب ناس نگردد شاید باصغاء كلمه فائز شونند و به ما اراده الله عامل گردند

در باره اكسير مرقوم فرموده بودند مكرّر اینكلمه علیا از لسان مالك اسماء شنیده شد قوله جلّ بیانه و عزّ برهانه یا عبد حاضر آنچه در باره اكسير از سماء مشیّت الهی نازل نظر بسؤال عباد بوده مكرّر سؤال نموده‌اند تا آنکه نازل شد آنچه نازل شد و الا قلم اعلى تعرّض نمینمود و اقبال بذكر این امور نداشته و ندارد انبیا ذکر فرموده‌اند و همچنین حکما در وجود و عدم این صنع گفتگوهای لاتحصی بمیان آمده بعضی گفته‌اند اجساد غیرذهب بواسطه امراض از بلوغ باینمقام ممنوعند و قوّت و اعتدال اكسير رفع مینماید و بلون و کینونت اصلی ظاهر میشوند و برخی اینفقره را محال دانسته‌اند چنانچه گفته‌اند این فلزات هر یک از اجزاء مختلفه ترکیب شده اكسير عاجز است از تصرف در اشیاء مختلفه متناقضه جمهوری از حکما قلب ماهیّت را محال دانسته‌اند کتب قوم مشحونست باین اذکار و اعتراضات و اختلافات حکما از فلاسفه و غیرهم ولكن اگر صاحب فؤاد و بصر در بیاناتیکه از قلم اعلى جارى شده تفکر نماید امر وجود و عدم بر او ظاهر و هویدا و آشکار شود انتهى مكرّر ایعبد عرایض دوستان الهی را که از این امر سؤال نموده‌اند عرض نموده و بعضی در سؤال بکمال اصرار ظاهر لذا جارى شد از قلم اعلى آنچه موجود است وقتى اینكلمه علیا استماع شد فرمودند یا عبد حاضر اگر جواب نازل نشود بیم آنست بر عدم علم الهی حمل نمایند انتهى و بهر نفسی جواب نازل حکم منع در او بوده الا یک یا دو حکم منع بر اشتغال باینعمل مكرّر نازل حکمت قبل بالمره با حکمت حال مختلف شده در عناصر و در سیارات و همچنین در حرکات و ارواح و اجساد اختلافات کلیّه ظاهر چه در تأثیرات و چه در اعداد و البتّه در سنین بعد هم ظاهر شود آنچه حال از عیون مستور است و اینظهور اعظم سبب و علّت است از برای فتح ابواب علوم و حکم احدی علوم و جنود حقّ را تا حین بتمامه احصا نموده چه بسیار از شمس ظاهره که دیده نشده و چه بسیار از اقمار که از ابصار مستور است اگر جمیع عالم جمع شونند و بخواهند احصای خلق یکی

از انجم ثوابت و سیارات حول او را نمایند البتّه خود را عاجز مشاهده کنند و بکلمه مبارکه لا یعلم جنود ربک الا هو ناطق گردند

بشارت آنکه یوم قبل جمال قدم از قصر بهجی به قصر مزرعه توجّه فرمودند مع جمعی و چون بمضجع حضرت والد علیه من کلّ بهاء ابهه رسیدند توقّف فرمودند و نازل شد از برای ایشان آنچه که عرفش باقی و ذکرش باقی و لفظ و معنیش باقی هنیئاً لحضرتّه و مریناً لحضرتّه در ذهاب و ایاب باین فضل اعظم که چشم عالم مثل آن ندیده فائزند اینمقام فوق اذکار است

اینکه در باره مکاشفات یوحنا علیه بهاء الله الابهی مرقوم داشتند صحیح است ایشان بکمال تصریح ذکر فرموده‌اند چنانچه میفرماید مدینه جدیده از آسمان نازل یعنی اورشلیم جدیده در اورشلیم نازل میشود چنانچه نازل شد باری اشارات بسیار است ولکن فرصت مساعد نه آنچه آنمحبوب مرقوم داشتند صحیح ولکن القوم هم لا یفقهون

اینکه ذکر درّ منظمّ و روایات مذکوره در آنرا فرمودند مطابق است و موافق ولکن ناس مخالف و منافق در این ارض هم بعضی اشارات واضحه و براهین لائحیه و احادیث محکمه در کتب یافته‌اند که کل مدلّ بر ظهور اسم مکنون و سرّ مخزون و کلمه جامعه تامّه بوده و هست مع ذلک احدی آگاه نه جماعت پروسبانیها مع اعتراف باینکه باین ارض توجّه نموده‌ایم تا بظهور فائز شویم چه که در کتب ما مذکور است که ظهور نزدیک است و یا گذشته است مع ذلک ملتفت نیستند عالم را سکر غفلت گرفته یومی از ایام اینکلمه از فم مشیت مالک انام استماع شد یا عبد حاضر امروز شمس گواهی میدهد بحر صبحه میزند ارض اخبار میدهد سکر هوی ناس را بشائی اخذ نموده که از خود و غیر غافلند تا چه رسد باینمقام و عرفان مقامیکه منتهی امل مقررین و موحدین و مخلصین بوده انتهی

و اینکه در باره حضرت شیخ و حضرت سید علیهما من کلّ بهاء ابهه مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب در مراتب و مقامات ایشان صحبتها میشود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت بایشان معروض شد و قبول نمودند آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است البتّه از اوهام افهام بوده و هست اینفقره حینیکه تلقاء وجه عرض شد جمال قدم مدّتی در بیان توقّف فرمودند و بعد فرمودند بکمال تأسّف میگویم اولیای الهی نباید تکلم نمایند بآنچه که از انصاف بعید است فخر احمد در آنست که بیعضی از اسرار نبوت آگاه شد و حامل امانت گشت اینمقام بسیار عظیم است یکفیه وربّ العالمین جمیع بروزات و ظهورات و ولایت و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و آنچه ذکر شده از مقامات حمیده نزد عباد بکلمه آنحضرت ظاهر شده و بمقامات عالیّه فائز گشته‌اند بعضی از عرفا هم گفته‌اند آنچه را که شایسته نبوده بعضی باطن درست کرده‌اند و خود را از اهل آن دانسته‌اند لعمر الله در ساحت حقّ از بعوضه پستترند عارف بی انصافی گفته مقام نبوت مقام نبأ است و مقام مکاشفه و مشاهده فوق آنست ثانی را مقام اولیا و اول را مقام انبیا دانسته این بی بصر بی حقیقت اینقدر ادراک نموده که نبأ انبیا بعد از مکاشفه و مشاهده بوده بلکه ایشان نفس مشاهده و مکاشفه و حقیقت آن بوده‌اند بهم ظهر کلّ امر حکیم و کلّ سرّ عظیم معدن نبوت و ولایت انبیا بوده‌اند و بکلمه انبیا اولیا در ارض ظاهر باری اکثری از عباد بهوی نطق نموده و مینمایند انتهی بکرات اینکلمات عالیات از منزل آیات استماع شده فرمودند هر یوم ملحدی ظاهر و نهی از بحر شریعت محمدی برده تا بالآخره بحر ضعیف مشاهده شد چنانچه الیوم دیده میشود امر واحد و سیبل واحد و اتفاق و اتحاد هم در کتب و زیر و صحف الهی ممدوح مع ذلک این اختلافات که مشاهده میشود کل از معتدین و ملحدین بوده و هست هر نفسی بخواهد عدد شعبه‌های طریقت را که الیوم مابین ناس مذکور و مشهور است احصا نماید مدّتی اوقات صرف کند یسأل الخادم ربه بأن یزین کلّ بحل الانصاف و کوثر العدل و یرزقهم كأس التقوی انه لمولی الوری و المقتدر علی ما یشاء حسب الأمر آنمحبوب ناس را متذکّر دارند شاید این اوهامات محو شود نفوس جاهله غافله ناس را مبتلا نموده‌اند بکمال روح و

ریحان و حکمت القا نمائید آنچه را که سزاوار است و مقام حضرت شیخ و مرفوع سید علیهما بهاء الله و عنایاته بسیار عظیمست وقتی از اوقات اینکلمه مبارکه از معدن حکمت الهی ظاهر فرمودند یا عبد حاضر حضرت احمد و کاظم آگاه بودند و از معانی کتب الهی مطلع و باخبر نظر بجذب قلوب بعضی بیانات فرموده‌اند و مقصود تقرّب ناس بوده که شاید بکلمه حقّ فائز شوند چنانچه فائز شدند نفوسیکه اول بشریعه الهی وارد گشتند آنحزب بوده و اینفقره گواهد است بر آگاهی و علم و حکمت و سبیل مستقیمیکه بان متمسک بوده‌اند هنیئاً لهم انتهى در اواخر مکرر حضرت سید علیه من کلّ بهاء ابهه میفرمودند آیا نمیخواهید من بروم و حقّ ظاهر شود اصل مقصود اینکلمه بوده ولیکن نظر بمقتضیات حکمت ظاهر شد از ایشان آنچه ظاهر شد

و اینکه از مظاهر امر سؤال نمودند ایشان در بطن امّ دارای مقامات بوده و هستند و بمقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده

اینکه از آیه مبارکه منزله در کتاب اقدس سؤال شده قوله تبارک و تعالی من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة الی اخر بیان الله اینفقره عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة یا ایها الناظر الی الوجه و الطائف حول الأمر آنچه عرفانش بر کل لازم بود در این آیه مبارکه نازل و بر کل فرض است اقرار بان و تمسک بان اکثری از جهال غافلند و در سبیل اوهام سالک و ناس هم اکثری بیخبر لذا این آیه مبارکه محض فضل نازل تا متابعت هر ناعقی نمایند و سبب تضييع امر الله نشوند انتهى فی الحقیقه این آیه مبارکه عنایتی است بزرگ از برای کل چه که آنمحبوب میدانند هر روز از شطری نعقی ظاهر و همچنین اعمالیکه سبب و علت تضييع امر الله بوده گمانشان آنکه امر الله بمثابة لعب اطفال است هر یوم بلعی مشغول و بکلمه‌ئی ناطق قد خسر الدین نطقوا بما لا اذن الله لهم و عملوا ما بکت به عین العدل و الانصاف باید آنمحبوب ناس را متذکر دارند و اینکه از آیه مبارکه اخری سؤال نمودند قوله تبارک و تعالی قل هذا لهو العلم المکنون الذی لن یتغیر مقصود این بیان از باقی آیه مستفاد میشود قوله تعالی لأنه بدء بالطاء المدلّة علی الاسم المخزون الظاهر الممتنع المنیع و عدد تقسیم با عدد جامع کسور تسعه مطابق و موافق است امروز عالم غیب و شهاده طائف طاء مدله است لعمر مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض مخزونست در این سلطان حروف یعنی طاء آنچه که اقلام عالم از ذکرش عاجز و قاصر است

اینکه در باره جناب آقا علی علیه بهاء الله مرقوم داشتند در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله تبارک و تعالی یا علی بعنایت حقّ فائز شدی بانچه که مقصود از خلقت بوده اینمقام را بنام دوست یکتا حفظ نما ملحدین و معتدین در صدد بوده و هستند کن ثابتاً علی الأمر و ناظراً الی الأفق الأعلى و ناطقاً بشائی الجمیل در امور مشورت نما و بعد عامل شو متوکلاً علی الله المهیمن القیوم انه معک و یعینک و هو العزیز الودود انتهى

و اینکه مکرر ذکر حبیب فؤاد جناب ع ب علیه بهاء الله و عنایته را فرمودند هرگز از نظر فانی نرفته و نمیروند الحمد لله بعنایت حقّ فائزند آنچه باین بنده مرقوم داشتند و همچنین عریضه‌ئی که بساحت اقدس ارسال نمودند کل امام وجه عرض شد و بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله و عمّ نواله لازال بعنایت حقّ فائز بوده و هستند مطالب ایشان بسمع قبول اصغا شد آنچه در کتب الهی در ذکر این ایام نازل بان رسیدند هذا فضل لا یعادله فضل از حقّ میطلبیم مقدر فرماید از برای ایشان آنچه که سبب فوز و رستگاری ابدیست و ایشانرا محروم نفرماید از آنچه سزاوار است اذن لقا دادیم و اجر لقا نوشتیم یا عین و باء شکر کن مقصود عالمیانرا که ترا بر اقبال و معرفت و مودت و محبت و خدمت امرش مؤید فرمود له الحمد و المنة ترا مزین فرمود بطرازیکه ذکرش از عالم محو نشود و مقدر فرمود آنچه را که از برای مقرّین مقدر فرموده نشهد آنک فزت برضائی و شربت رحیق العرفان من ید عطائی ان احمد الله بهذا الفضل المبین انتهى فقره بفقره مطالب ایشان عرض شد و جواب عنایت فرمودند و در هر فقره شمس عنایت و فضل از افق اراده مشرق و لائح آنچه در باره آنمحبوب معمول داشته‌اند کل لدی العرش



مذکور و بطراز قبول فائز این خادم از حقّ سائل ایشانرا در جمیع احوال موفق فرماید حسب الامر باید بحکمت ناظر باشند و باو متمسک خلعت و دائره هم انشاءالله میرسد

اینکه ذکر مرحوم مرفوع جناب میرزا ع ب علیه بهاء الله و عنایته را مرقوم داشتند آنچه آنمحبوب ذکر فرمودند صحیح بوده و هست قد نزل له من القلم الأعلى ما لا يعادله شيء من الأشياء اینفقره هم در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد قوله تبارک و تعالی

### بسمی الذاکر العلیم

ان یا قلمی الأعلى ان اذکر من صعد الی الأفق الأبهی و شرب رحیق الوحی من کأس عطاء ربّه مالک الأسماء و قل البهآء المشرق من افق سمآء رحمة ربک مالک الایجاد علیک یا من اقبلت الی الوجه اذ ارتعدت فرائص العباد اشهد أنّک سمعت الندآء اذ ارتفع بین الأرض و السمآء و اجبت مولاک اذ اخذت الزلازل قبائل الأرض و كانت القلوب مضطربة من خشية الله ربّ الأرباب طوبی لأذّنک بما سمعت و لعینک بما رأّت و لقلبک بما اقبل و لوجهک بما توجّه الی قبة الآفاق انت الّذی ما منعتک مفتریات العلماء و لا شوکة الأقویآء تمسکت بحبل الأمر و تشبّبت بذیل عنایة ربک فی یوم فیه نفخ فی الصّور و وضع المیزان و ظهر الصّراط و برز ما کان فی قلوب الّذین نقضوا میثاق الله و عهده و اعرضوا الی ان افتوا علیه طوبی لک یا عبدالله و للّذین اقبلوا الیک و زاروا قبرک بما نطق به قلمی الأعلى فی هذا السّجن الّذی سمّی بالأسماء الحسنی و طوبی لمن ذکر آیامک و ذکر ما نزل لک من لدی الله موجدک و خالقک و رازقک و معینک و مؤیّدک و محییک و ممیتک البهآء علیک و التّور علیک و السّلام علیک من لدی الله معبودک و محبوبک و مقصودک و مقصود من فی السّموات و الأرضین انتهى

از قبل هم مخصوص ایشان نازل شد آنچه که در حدیقه کتب الهی مخلّد است هنیئاً له و آنچه در این حین نازلشده شاهد و گوا هست لله الحمد رحمت الهی احاطه اش نمود و عنایتش دستش گرفت ثمّ هنیئاً له از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که جناب ابن ایشانرا مؤیّد فرماید بر آنچه سزاوار است اینعبد خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و همچنین خدمت جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و عنایته و سایر اولیا و دوستان علیهم بهاء الله از حقّ جلّ جلاله میطلبم کل را از کوثر عالم معانی سرمست فرماید بشأنیکه غیر دوست نبیند و غیر دوست نجویند

جناب مسجون رش علیه بهاء الله که بآن ارض تشریف آوردند لازال امام عیون بوده و هستند مکرّر ذکرشان در ساحت اقدس از لسان عظمت استماع شد انشاءالله مؤیّد باشند بر آنچه سزاوار است ذکر قرر عیون و نتایج فؤاد جناب عزیزالله و روح الله فرموده بودند ذکرشان در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد تلاوت فرمودند آنچه را که مظهر و مبین و مدلّ و مشعر بر فضل و عنایت و رحمت بوده و خواهد بود و دو لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بآن فائز شوند ذکر اولیا و آقایان آن ارض را فرموده بودند هر یک بعنایت حقّ تعالی شانه فائز ذکر کل مذکور و از قلم امر مسطور عنایت حقّ بمقامیست که ذکر و وصف از اظهار قاصر است مخصوص جمعی الواح نازل و مخصوص جمعی دیگر در یک لوح نازل و این بحفظ اقریست باید سواد اخذ شود و بصاحبانش داده شود و آنچه این کرّه ارسال شد بیش از آن جایز نه و از بعد الأمر بید الله یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید السّلام و البهآء و التّکبیر علی حضرتکم و علی من معکم و علی الّذین فازوا بما لا فاز به احد قبلهم و علی کلّ صبّار شکور و الحمد لله المقنن العطوف الغفور

خادم

دستخط دیگر آنمحبوب مورّخه ۲۶ ذی‌الحجّه حین بستن پوسته رسید الحمد لله چشم روشن مخصوص جناب آقا میرزا محمّد علیه بهاء الله که مرقوم داشتند یک لوح اقدس ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند

و اینکه در باره اختلافات بعضی مرقوم داشتند در ساحت اقدس عرض شد قال جلّ جلاله از امثال این امور و اعمال شنیعه محزون نباشند زود است که کل راجع شوند و بر خسران خود آگاه گردند استقامت آنجناب از برای انتباه آن نفوس کافیست سوف یعترفون بنصحک و يرجعون الیک همان نفوس که حال مدح آن اعمال مینمایند بسیئاتش اقرار خواهند نمود طوبی لک و ویل لمن غفل ان ربک لهو المبین العلیم و هو الذاکر التّاصح التّاطق المشفق الکریم انتهى

عرض فانی آنکه آنچه از نزد آنمحبوب در اظهار خلوص و خضوع و خشوع خدمت حضرت غصنین اعظمین مبارکین روحی و ذاتی و کینونتی لثراب قدمهما الفداء رسیده اینبعد معروض داشته اظهار عنایت لاتحصی نمودند و ذکر ایام لقا را فرمودند و تکبیر و ثنا و بها فرستادند فرمودند انشاءالله قائم باشند بر نصرت امر الهی چنانچه بوده‌اند هر وقت ذکر میرسد اینفانی عرض مینماید و اظهار عنایت لزال از ایشان ظاهر و همچنین غصنین اطهرین انورین آخرین روحی لقدمهما الفداء و اهل سرادق عصمت و عظمت کل تکبیر میرسانند و ذکر مینمایند البهآ کلّ البهآ علی حضرتکم و علی من معکم و یحبکم

## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع  
آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

هو المستوى على عرش يفعل ما يشاء

شهد الله أنه لا اله الا هو له العظمة و الاقتدار و القدرة و الاختيار يفعل ما يشاء بسلطانه و يحكم ما يريد بامرہ أنه هو محمود  
في فعله و مطاع في حكمه لا يسئل عما يفعل و هو الفرد الواحد المقتدر العزيز العلام شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي اتى  
من افق الاقتدار أنه هو السرّ المكنون و الرّمز المخزون و هو الذي به ظهرت سلطنة الله و عزّه و عظمة الله و امره و به لاحت  
حجّة الله و برهانه و كتاب الله و اسراره لو لاه ما ماج بحر الجود و ما تحقّق حكم الوجود و ما غرّدت عنادل البيان على  
الاغصان و ما ثبت امر الغيب بين الاديان به نزلت كتب الله من قبل و من بعد و ارسل رسله و سقت رحمته و نزلت آياته و  
ظهرت بيّناته و شهدت السن الملاء الاعلى و الجنة العليا و قالت يا ملاء الارض و السماء تالله قد اتى من كان غائباً في ازل  
الآزال تعالوا تعالوا هلّلوا كبروا و بشّروا بما سرت نسمة العناية و اللطاف من شطر الله مالک المبدء و المئاب

اذا ارتفع حفيف سدره المنتهى نادى و قالت الحمد لله الذي جعل الاقتران باباً لظهور مظاهر اسمه الرحمن و به تزينت  
مدائن الذكر و البيان أنه هو سرّ البقاء و مستسرّ الامضاء بعد القضاء لاهل الامكان و به جرى سلسيل الحيوان لاصحاب الايقان  
و الحمد لله الذي جعل التزيوج ترويحاً لامره بين العباد و اعلاّناً لكلمته في البلاد و به اشرق نير الظهور من افق السماء و ظهر  
الهيكل المستور عن خلف ملكوت الاسماء و نادى الروح الامين من الشطر الايمن من الفردوس الاعلى هذا يوم فيه امر سلطان  
الاديان بما ابتسم ثغر الوجود من الغيب و الشهود و الحمد لله الذي جعل النكاح كنز الفلاح و مطلع النجاح و به ظهر فيضه  
الاعظم و فضله الاقوم الاكمل الاتمّ و رفع مقامه الى ان خطب بنفسه على عرش عطائه بذلك ماج بحر السرور امام الظهور  
الذي به نطقت الاشياء و نادى الفردوس الاعلى الملك لله ربنا رب الارض و السماء

يا اهل البهآ ابشروا في هذا اليوم ثم اقرئوا ما نزل من قلمي الاعلى من آيات الفرح و الابتهاج انها تجذبكم الى مقام لا  
تحزنكم حوادث الدنيا و لا دخان السماء و لا ما في ناسوت الانشاء كذلك اشرق نير الحكم من افق سماء ارادة الله فاطر  
السماء و مالک الاسماء طوبى لمن وجد ما تضوّع اليوم من بيان الله مولى الآخرة و الاولى و سمع ما نطق لسان الوحي في اعلى  
المقام أنه هو ربّ الانام و مالک يوم القيام

لك الحمد يا الهى و لك الثناء يا الهى و لك البهآ يا الهى و لك العظمة يا الهى و لك الكرم يا مقصود الامم و لك  
الجود يا مالک الوجود و لك الفضل يا مظهر العدل و لك العطآ يا مولى الورى و لك العناية يا معبود البرية بما جعلت الاقتران  
سبباً لاتحاد خلقك و اعلاء كلمتك بين عبادك و به آفت بين القلوب و اظهرت مظاهر اسمك المحبوب و به ظهرت  
الاسرار المستورة خلف قاف قدرتك و اشرقت الارض و السماء بنور عنايتك اى ربّ استلك بنير برهانك الذي اشرق من افق  
سماء سجنك بان تؤيد اوليائك على الاتحاد و الاتفاق ليستضيئ بهما آفاق مملكتك أنك انت المقتدر الذي لا تعجزك شؤونات  
خلقك و لا تخوفك ضوضآ عبادك لا اله الا انت القوى الغالب القدير و لك الشكر يا مقصود العارفين و لك الحمد يا ايها

المذكور فى افئدة المخلصين و لك البهآء يا بهآء العالمين بما وهبت ورقة من اوراق سدرتك الّتى سمّيت باللقآء فى ملكوت الاسماء الى غصنك الاكبر و جعلتها مخصوصة لخدمته فى هذا اليوم الّذى فيه تجلّيت على البشر باسمك يا مالك القدر اسئلك اللّهمّ يا الهى باسمك الّذى به نورّت البلاد و الّفت بين افئدة العباد بان تألّف بينهما ثمّ انزل عليهما بركات سمآئك ثمّ اظهر من الارض نعمك و آلائك انك انت الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت المقتدر الباذل الغفور الرّحيم

\* \* \*

هذه زيارة نزلت من قلمى الأبهى فى الأفق الأعلى لحضرة سيّدالشّهداء حسين بن على روح ما سواه فداه

هو المعزّى المسلّى النّاطق العليم

شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذى اتى أنّه هو الموعود فى الكتب و الصّحف و المذكور فى افئدة المقرّبين و المخلصين و به نادى سدرة البيان فى ملكوت العرفان يا احزاب الأديان لعمر الرّحمن قد اتى أيام الأحران بما ورد على مشرق الحجّة و مطلع البرهان ما ناح به اهل خبآء المجد فى الفردوس الأعلى و صاح به اهل سرادق الفضل فى الجنّة العليا شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذى ظهر أنّه هو الكنز المخزون و السّرّ المكنون الّذى به اظهر الله اسرار ما كان و ما يكون هذا يوم فيه انتهت آية القبل بيوم يقوم النّاس لربّ العرش و الكرسيّ المرفوع و فيه نكست رايات الأوهام و الظّنون و برز حكم أنا لله و أنا اليه راجعون و هذا يوم فيه ظهر النّبأ العظيم الّذى بشر به الله و النّبيون و المرسلون و فيه سرع المقرّبون الى الرّحيق المحتوم و شربوا منه باسم الله المقتدر المهيمن القيوم و فيه ارتفع نحيب البكآء من كلّ الجهات و نطق لسان البيان الحزن لأوليآء الله و اصفياه و البلاء لأحيآء الله و امنائه و الهمّ و الغمّ لمظاهر امر الله مالك ما كان و ما يكون يا اهل مدائن الأسمآء و طلعات الغرفات فى الجنّة العليا و اصحاب الوفاء فى ملكوت البقاء بدّلوا اثوابكم البيضآء و الحمراء بالسودآء بما اتى المصيبة الكبرى و الرّزيّة العظمى الّتى بها ناح الرّسول و ذاب كبد البتول و ارتفع حنين الفردوس الأعلى و نحيب البكآء من اهل سرادق الأبهى و اصحاب السّفينة الحمراء المستقرّين على سرر المحبّة و الوفاء آه آه من ظلم به اشتعلت حقائق الوجود و ورد على مالك الغيب و الشّهود من الّذين نقضوا ميثاق الله و عهدده و انكروا حجّته و جحدوا نعمته و جادلوا بآياته فآه آه ارواح الملاّ الأعلى لمصيبتك الفداء يا ابن سدرة المنتهى و السّرّ المستسرّ فى الكلمة العليا يا ليت ما ظهر حكم المبدأ و المآب و ما رأى العيون جسداك مطروحاً على التّراب بمصيبتك منع بحر البيان من امواج الحكمة و العرفان و انقطعت نسائم السّبحان بحزنك محت الآثار و سقطت الأثمار و صعدت زفرات الأبرار و نزلت عبرات الأخيار فآه آه يا سيّدالشّهداء و سلطانهم و آه آه يا فخر الشّهداء و محبوبهم اشهد بك اشرق نير الانقطاع من افق سمآء الابداع و تزينت هياكل المقرّبين بطراز التّقوى و سطع نور العرفان فى ناسوت الانشآء لولاك ما ظهر حكم الكاف و التّون و ما فتح ختم الرّحيق المحتوم و لولاك ما غرّدت حمامة البرهان على غصن البيان و ما نطق لسان العظمة بين ملاّ الأديان بحزنك ظهر الفصل و الفراق بين الهآء و الواو و ارتفع ضجيج الموحّدين فى البلاد بمصيبتك منع القلم الأعلى عن صريه و بحر العطآء عن امواجه و نسائم الفضل من هزيرها و انهار الفردوس من خريرها و شمس العدل من اشراقها اشهد انك كنت آية الرّحمن فى الامكان و ظهور الحجّة و البرهان بين الأديان بك انجز الله وعده و اظهر سلطانه و بك ظهر سرّ العرفان فى البلدان و اشرق نير الايقان من افق سمآء البرهان و بك ظهرت قدرة الله و امره و اسرار الله و حكمه لولاك ما ظهر الكنز المخزون و امره المحكم المحتوم و لولاك ما ارتفع الندآء من الأفق الأعلى و ما ظهرت لآئى الحكمة و البيان من خزائن قلم الأبهى بمصيبتك تبدّل فرح الجنّة العليا و ارتفع صريخ اهل ملكوت الأسمآء انت الّذى باقبالك اقبلت الوجوه الى

مالك الوجود و نطقت السدرة الملك لله مالك الغيب و الشهود قد كانت الأشياء كلها شيئاً واحداً في الظاهر و الباطن فلما سمعت مصائبك تفرقت و تشتت و صارت على ظهورات مختلفة و الوان متغايرة كل الوجود لوجودك الفداء يا مشرق وحى الله و مطلع الآية الكبرى و كل النفوس لمصيبتك الفداء يا مظهر الغيب في ناسوت الانشاء اشهد بك ثبت حكم الانفاق في الآفاق و ذابت اكباد العشاق في الفراق اشهد ان التور ناح لمصيباتك و الطور صاح بما ورد عليك من اعدائك لولاك ما تجلّى الرحمن لابن عمران في طور العرفان اناديك و اذكرك يا مطلع الانقطاع في الابداع و يا سرّ الظهور في جبروت الاختراع بك فتح باب الكرم على العالم و اشرق نور القدم بين الأمم اشهد بارتفاع يد رجائك ارتفعت ايدى الممكنات الى الله منزل الآيات و باقبالك الى الأفق الأبهى اقبلت الكائنات الى الله مظهر البنات انت النقطه التي بها فصل علم ما كان و ما يكون و المعدن الذي منه ظهرت جواهر العلوم و الفنون بمصيبتك توقّف قلم التقدير و ذرفت دموع اهل التجريد فآه آه بحزنك تزعزعت اركان العالم و كاد ان يرجع حكم الوجود الى العدم انت الذي بأمرك ماج كل بحر و هاج كل عرف و ظهر كل امر حكيم بك ثبت حكم الكتاب بين الأحزاب و جرى فرات الرحمة في المآب قد اقبلت اليك يا سرّ التوراة و الانجيل و مطلع آيات الله العزيز الجميل بك بنيت مدينة الانقطاع و نصبت راية التقوى على اعلى البقاع لولاك انقطع عرف العرفان عن الامكان و رائحة الرحمن عن البلدان بقدرتك ظهرت قدرة الله و سلطانه و عزه و اقتداره و بك ماج بحر الجود و استوى سلطان الظهور على عرش الوجود اشهد بك كشفت سبحات الجلال و ارتعدت فرائص اهل الضلال و محت آثار الظنون و سقطت اثمار سدرة الأوهام بدمك الأظهر تزيّنت مدائن العشاق و اخذت الظلمة نور الآفاق و بك سرع العشاق الى مقرّ الفداء و اصحاب الاشتياق الى مطلع نور اللقآء يا سرّ الوجود و مالك الغيب و الشهود لم ادر آية مصيباتك اذكرها في العالم و آية رزايك ابثها بين الأمم انت مهبط علم الله و مشرق آياته الكبرى و مطلع اذكاره بين الورى و مصدر اوامره في ناسوت الانشاء يا قلم الأعلى قل أول نور سطع و لاح و أول عرف تضوّع و فاح عليك يا حفيف سدرة البيان و شجر الايقان في فردوس العرفان بك اشرفت شمس الظهور و نطق مكلم الطور و ظهر حكم العفو و العطاء بين ملاّ الانشاء اشهد أنك كنت صراط الله و ميزانه و مشرق آياته و مطلع اقتداره و مصدر اوامره المحكمة و احكامه النافذة انت مدينة العشق و العشاق جنودها و سفينة الله و المخلصون ملاّحها و ركابها ببيانك ماج بحر العرفان يا روح العرفان و اشرق نير الايقان من افق سمآء البرهان بنائك في ميدان الحرب و الجدل ارتفع حنين مشارق الجمال في فردوس الله الغنى المتعال بظهورك نصبت راية البرّ و التقوى و محت آثار البغى و الفحشاء اشهد أنك كنت كنز لآئى علم الله و خزينة جواهر بيانه و حكمته بمصيبتك تركت النقطه مقرّها الأعلى و اتخذت لنفسها مقاماً تحت البآء انت اللوح الأعظم الذي فيه رقم اسرار ما كان و ما يكون و علوم الأولين و الآخرين و انت القلم الأعلى الذي بحركته تحرّكت الأرض و السماء و توجهت الأشياء الى انوار وجه الله ربّ العرش و الثرى آه آه بمصيبتك ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الأعلى و اتخذت الحوريات لأنفسهنّ مقاماً على التراب في الجنة العليا طوبى لعبد ناح لمصيباتك و طوبى لأمة صاحت في بلاياك و طوبى لعين جرت منها الدموع و طوبى لأرض تشرّقت بجسدك الشريف و لمقام فاز باستقرار جسمك اللطيف

سبحانك اللهم يا اله الظهور و المجلى على غصن الطور اسألك بهذا النور الذي سطع من افق سمآء الانقطاع و به ثبت حكم التوكّل و التفويض في الابداع و بالأجساد التي قطعت في سبيلك و بالأكباد التي ذابت في حبّك و بالدمآء التي سفكت في ارض التسليم امام وجهك ان تغفر للذين اقبلوا الى هذا المقام الأعلى و الذروة العليا و قدّر لهم من قلمك الأعلى ما لا ينقطع به عرف اقبالهم و خلوصهم عن مدائن ذكرك و ثنائك اى ربّ تراهم منجذيين من نفحات وحيك و منقطعين عن دونك في أيامك اسألك ان تسقيهم من يد عطائك كوثر بقائك ثم اكتب لهم من يراعة فضلك اجر لقائك اسألك يا اله الأسمآء بأمرك الذي به سخرت الملك و الملكوت و بنائك الذي انجذب منه اهل الجبروت ان تؤيدنا على ما تحبّ و ترضى

و على ما ترتفع به مقاماتنا فى ساحة عزّك و بساط قريك اى ربّ نحن عبادك اقبلنا الى تجلّيات انوار نيّر ظهورك الّذى اشرق من افق سمآء جودك اسألک بأمواج بحر بيانک امام وجوه خلقک ان تؤيّدنا على اعمال امرتنا بها فى کتابک المبین أنّک انت ارحم الرّاحمين و مقصود من فى السّموات و الأرضين ثمّ اسألک يا الهنا و سيّدنا بقدرتک الّتى احاطت على الكائنات و باقتدارک الّذى احاط الموجودات ان تنور عرش الظلم بأنوار نيّر عدلک و تبدّل اريکة الاعتساف بکرسى الانصاف بقدرتک و سلطانتک أنّک انت المقتدر على ما تشآء لا اله الا انت المقتدر القدير

\* \* \*

ع ش

جناب مشهدى على رش عليه بهآء الله

هو المقتدر على ما يشآء بقوله كن فيكون

شهد الله أنّه لا اله الا هو و الّذى اتى من سمآء البيان بالحجّة و البرهان أنّه مشرق وحى الله و مطلع امره و مصدر حكمه و مهبط علمه و قام مقام نفسه فى ناسوت الانشآء بين الورى من تمسّك به أنّه من خيرة الخلق عنده و الّذى توقّف أنّه من الظالمين فى كتاب الله ربّ العالمين قد اتى اليوم و القوم فى وهم مبين و ظهر ما كان مستورا عن الأبصار و نزل ما كان مكنونا فى سمآء العلم و به اثمرت الأشجار و جرت الأنهار و برزت الأسرار و غرّد عندليب البيان على اعلى الأغصان تالّله قد ظهر من كان مخزونا فى ازل الآزال و طلع من بشرت بظهوره كتب الله العزيز الحميد

يا على عليك بهائى و عنايتى مكرّر ذكرت از قلم اعلى نازل و بعنايت فائز اعرف مقام هذا المقام ثمّ احفظه باسم ربّك الحافظ القدير يا على در مدينه كبيره نار بغضا و خيانت و افترا و طمع و بغى و فحشا مشتعل قد اخذوا الخيانة و نبذوا الأمانة بغياً على الله و امره كذلك سوّلت لهم انفسهم الغافلة قد نقضوا ميثاق الله و عهده و ما تأثر فيهم نصح الله و كلمته نسئل الله تبارك و تعالى ان يؤيّدهم على الرجوع أنّه هو التّوّاب الغفور الرّحيم

يا قلم ذكرت من احبّك اذكر من شرب رحيق الشّهادة من ايدى التّسليم و الرّضآء و قصد الفردوس الأعلى امراً من لدى الله العليم الحكيم و قل

أوّل نفحة تضرّعت من قميص ربّك العلىّ الأبهى عليك يا ثمرة شجرة العطاء و ركن الوفاء فى ملكوت الأسماء و كلمة كتاب الله ربّ العرش و الثرى انت الّذى ما الهتك التّجارة و لا بيع عن ذكر الله اسئل الله بك و بمن احبّك ان يفتح على وجوه عباده ابواب العدل و الانصاف و ينزل عليهم من سمآء جوده امطار رحمته و عطائه أنّه هو العزيز الفضال

\* \* \*

آقائى و محبوبى حضرت اسم الله مه عليه من كلّ بهآء ابهاه و من كلّ علاء اعلاه بلحاظ اظهر انور ملاحظه فرمايند

۱۵۲

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

شهد الله أنه لا اله الا هو والذى ظهر بين الأمم أنه هو مولينا و مولى العالم و مالك القدم الظاهر بالاسم الأعظم الذى اذا ظهر تززع كل بئان و اضطرب كل انسان الا من شاء الله ربنا و رب من فى الأرض و السماء و رب العرش و القرى لا اله الا هو الواحد الفرد المقتدر العليم الحكيم و العرف المتضوع من الجنة العليا و الفردوس الأعلى على اصفياء الله و اوليائه الذين بهم اشرق نور التوحيد من افق كل مدينة و كل ارض و بهم لاح نير البيان بين اهل العرفان و ظهر ما انزله الرحمن فى الفرقان يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون لومة لائم يشهد الخادم بأنهم عباد نطقت كتب الله بذكرهم و ثنائهم و اعترف بسلطانهم و عظمتهم و قيامهم و استقامتهم و ما يرد عليهم فى الله من البلايا احد من الأولياء أنه لعل المرتضى فى ملكوت الأسماء بقوله طوبى لنا و طوبى لهم و طوباهم افضل من طوبانا الى آخر قوله بهم خرقت الأحجاب و ظهرت العلامات و نصبت الرايات الذين ما منعهم شئون الخلق عن الحق و ما حجبتهم حجاب العلماء عن مالك الأسماء اذا سمعوا النداء بين الأرض و السماء اقبلوا الى الأفق الأعلى و قالوا ليبيك يا فاطر السماء و الظاهر باسمك الأعظم الأبدع الأبهى ثم توجهوا بوجهه بوضاء الى المدائن و القرى و حدثهم بما ظهر من لدى الله رب العرش و القرى عليهم صلوة الله و رحمته و بهاء الله و نوره و عز الله و فضله و كرم الله و جوده يسئل الخادم ربه بأن يؤيدهم في كل الأحوال و يحفظهم عن الذين كفروا و اعرضوا عن الذى به رفعت مقاماتهم و علت مراتبهم لعمر الله قد ذاب كبد الخادم او كاد ان يذوب بما يرى العباد معرضين عن الذى يدعونه في كل صباح و مساء و فى الليالى و الأيام و يركضون الى بيته ليعملوا بما امروا به و تصعد زفاتهم حين الأعمال و اسفاتهم بالخضوع و الابتهاال فلما اشرق نير الامتحان و ظهر حكم القضاء من لدى الرحمن فزوا كحمر مستنفة يا ليت يكتفون بالفرار و عدم الاقرار بل قاموا على الاعراض و الاعتراض و عملوا ما ناح به سكان الجبروت و اهل سراق الملكوت و عن ورائها سعد غبار الأحزان الى ان تعبّر به رداء الرحمن يسئل الخادم ربه فى هذا الحين الذى كان متمسكاً بحبل فضله و متشبثاً بذيل كرمه بأن يزيّن العباد بطراز الانصاف و يهديهم بجوده و عنايته الى سواء الصراط روح الخادم لحبكم الفداء و لخدمتكم الفداء و لغربتكم و كرتكم الفداء قد كنت متفكراً فى شئون العالم و حوادثه و ناظراً الى الأشياء كالمتهجّر المولّه الباهت اذا اسمعنى صرير قلمكم ما اجتذبنى اليكم و امانلى الى شطركم فلما سمعت زمزمة البيان و هدير حمامة الشوق و الاشتياق قصدت مطلع الاشراق و عرضت ما فى كتابكم لدى الله مالك الآفاق فلما تم و انتهى ارتفع حفيف سدره المنتهى من المقام الأعلى قال جلّت عظمته و كبر كبريائه

#### بسمى الذّاكر العليم

يا اسمى بشأنى بيان از ملكوت عرفان نازل و ظاهر كه كينونت ذكر و بيان و حجّت و برهان و ايمان و ايقان منصعق و مدهوش مشاهده شد الا من شاء الله يا اسمى چه شده كه ناس از نسايم ربيع رحمت و نفحات ايام الهى محروم مانده اند علم و ادراك و شوق و اشتياق و جذب و انجذاب جميع از براى اين يوم خلق شده مع ذلك مراياى وجود از تجليات شمس ظهور بى نصيب اگر نفسى اين ندا را نشنود البتّه صاحب سمع نبوده و اگر بمشاهده انوار ظهور فائز نگردد داراى بصر نبوده و نخواهد بود بچه مقبلند و از چه معرض سبحان من كشف لكم و ستر عنهم بما اكتسبت ايديهم شكى نبوده و نيست كه سبب و علت اوليه در احتجاج و اعراض نفوس غافله اولياى امور ظاهره بوده اند يعنى نفوسيكه خود را از اهل علم ميشمرند و رؤساي دين ميدانند جميع اشياء بر ظلم آن نفوس غافله معرضه شهادت ميدهند و نوحه مينمايند يقولون انا آمنّا بالله ثم يفتون عليه و لا يشعرون يقومون و يصلون و لا يفقهون باسم حق معزّز بوده و هستند و از براى او ذلت كبرى خواسته و ميخواهند اگر در يك آن خالص شوند البتّه تغرّدات حمامه امر را اصغا نمايند و از شمال يمين توجه كنند طوبى لعالم ما منعه الهوى عن مولى الورى اذا سمع اقبل و اجاب و قام على خدمة الأمر على شأن يرى الحق امام عينيه و الخلق عن ورائه كذلك نطق قلمى الأعلى قبل خلق الأرض و السماء و فى هذا الحين قد سمع منه كل ذى اذن ما سمعت اذن الكلّيم فى طور البيان و اذن الحبيب اذ توجه

الى الله العليم الحكيم تالله قد تمت حجة الله و انّها بتمامها تطوف حول العرش و القوم فى رب ميين يرون الآيات و ينكرونها و يسمعون النداء و يعرضون عنه الا انهم فى خسران عظيم انك لا تحزن من شىء كن فى كل الأحوال قائماً على خدمتى و ناطقاً بثنائى و عاملاً بما نزل من ملكوت امرى و أمراً بما انزلناه فى كتابى العزيز قد حضر العبد الحاضر و قرء كتابك لدى المظلوم اجنباك بالحق و ارسلنا اليك ما تقرّ به عيون الذين ما نقضوا ميثاق الله و عهده و تشبّثوا بأذيال ردآء ربهم الغفور الكريم كبر من قبلى على وجوه اجبائى و بشرهم برحمتى التى سبقت و فضلى الذى احاط من فى السموات و الأرضين قل يا معشر الأولياء عليكم بالحكمة و بما يرتفع به هذا الأمر المبرم المتين و نذكر امائى اللائى سمعن و اقبلن الى الله الفرد الخبير يا مهدى امتياز از ماين برخاست چه كه مشاهده ميشود بعضى از نفوس غافله مجعوله ادراك مقام اثر را ننموده اند تا چه رسد بمؤثر آيات الهى را قرائت مينمايند و از مقامش غافلند و از نفحاتش بى نصيب و همچنين بيناتش را مشاهده مينمايند و از عرفانش محجوب سبحان الله ابصار را بشائى غشاوه و رمد اخذ نموده كه نور را از ظلمت فرق نميگذارند فاسئل الله بأن يوفّقهم و يؤيّدهم و يطهّرهم عن النفس و الهوى و يزيّنهم بما يحبّ و يرضى انه مولى الورى و ربّ الآخرة و الأولى انتهى

يا محبوب ذاتى و كينونتى در هر آن از ملكوت بيان رحمن ظاهر ميشود آنچه كه هر ذى اقبالى عرف فردوس اعلى از او استشمام مينمايد و اگر عرض كنم حجر و مدر جوهر هوش شده و گوش فراداشته از براى شنيدن ندای حقّ جلّ جلاله حقّ است و شكّى در او نبوده و نيست چه كه امروز جميع عالم بطراز هستى بديع مزين و نعمت مكنونه ظاهره الهى بر كلّ نازل عنايت باينمقام و مقدار مشاهده ميشود مع ذلك كلّ غافل و معرض الا من شاء الله

در باره عدم وصول عرايض و مراسلات مرقوم فرمودند تا حال آنچه دستخط آنحضرت عزّ و ورود يافت جواب بتفصيل عرض و ارسال شد و از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل كه آنچه ارسال شد برسد و جميع مزين بايات باهرات و كلمات عاليات بوده چه مخصوص آنحضرت و چه مخصوص نفوس مذكوره

اللهم يا الهى بلغ ما انزلته الى اسمك ثم ارزقه نعمة بيانك و مائدة سمائك انك على كلّ شىء قدير تا حال عدد چهار اينعبد ارسال داشته مع كثر اشغال و كثر تحرير در جواب دستخطهاى آنحضرت بهيچوجه اهمال نشده و تأخير نرفته

اينكه در توجه بارض اشتهاى و احبّاي آنمحلّ از اماء و عباد عليهم و عليهم بهاء الله مرقوم داشتيد در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء مشية ربنا العليّ العظيم قوله عزّ بيانه و عظم سلطانه و جلّ كبريائه

#### بسمى المشفق الكريم

قلم اعلى اهل الف و شين را ذكر مينمايد و به ما ينبغى لنسبتهم الى الاسم الأعظم وصيت ميفرمايد ايام معدوده و زخارف محدوده فانيه قابل ذكر و توجه نبوده و نيست بحقّ تمسك نمائيد و بذيل عنايتش تشبث قدر و مقام خود را بدانيد الحمد لله فائز شديد بانچه كه اكثر اهل ارض از آن غافل و محجوبند و همچنين علما و عرفا كه خود را قائد اغنام و پيشواى انام ميدانستند مگر علمائيكه باسم حضرت قيوم از رحيق مختوم آشاميدند و اصنام اوهام و ظنونرا بعضد يقين شكستند قدر و مقام عنايات الهيّه را بدانيد و بذكرش مشغول باشيد عنايتش لاتحصى بوده و خواهد بود و فضلش محيط چنانچه مشاهده ميشود در سجن اعظم بايادى ذكر و اسباب بيان از براى هر يك قصر عالى بنا فرموده و ميفرمايد و اين قصور را فنا از بى درنيايد و طول زمان او را خراب نمايد چه كه بيد قدرت تعمير شده و بعنايت محضه مرتفع گشته ان اعرفوا ثم اشكروا ربكم الغفور الكريم ضوضاى علما و نعاق جهلا و ظلم و سطوت امرا باقى نبوده و نيست عنقريب كلّ بفنا راجع آنچه باقى و دائمست عنايت حقّ بوده و خواهد بود باعمال طيبه تمسك نمائيد و باخلاق الهى ظاهر شويد تا كلّ از شما نفحات طيبه مقدسه بيابند و بشرط



دوست توجه نمایند از حقّ منیع مسئلت نمائید تا جمیع اهل ارض را بنور انصاف منور فرماید و ظلم و تعدی را بعدل مبدل نماید اوست قادر و توانا و اوست عالم و بینا البهَاء علیکم و علی الذین ما منعتمهم النّفس و الهوی عن الله مولی الوری و ربّ الآخرة و الأولى و هذا ما نزل لاماء الله علیهنّ بهاء الله

#### بسمی العلیم الخبیر

یا امآء الله فی الالف و الشین ان افرحن بما یذکرکنّ المظلوم بذکر یقی بدوام الملک و الملكوت و یقرأه عباد مکرمون طوبی لأمة سمعت و اجابت و فازت بذکر الله المهیمن القیوم و ویل لعبد اعرض عن الله اذ اتی بالحقّ بسطان احاط ما کان و ما ینکون کم من عالم منع عن بحر العلم فی ایام الله و کم من امة تقرّبت الی ان فازت و شربت منه باسم ربّها مالک الوجود ای کنیزان الهی مظلوم عالم از سجن اعظم بشما توجه نموده و شما را ذکر مینماید اگر بر عظمت اینمقام اطلاع یابید بفرح اکبر فائز شوید فرحیکه احزان عالم او را تغییر نهد و وضای امم او را منع ننماید طوبی از برای شما بوده و هست چه که بافق اعلی توجه نموده‌اید و بذکر و ثنای حقّ جلّ جلاله مشغولید جمیع عالم از برای معرفت حقّ خلق شده‌اند مع ذلك کلّ محجوب و شما از بدایع فضلش بآن مرزوق باسمش بگوئید و بذکرش بنوشید و بیادش مسرور باشید شما از ورقات فردوس لدی الله مذکورید بذکرش ناطقید و بحبّش مشتعل شما فائزید بامریکه اکثر علمای ارض از او غافل و بشأنی حقّ جلّ جلاله شما را مؤید نموده که بیانش را میشنوید و ندایش را اصغا مینمائید یک تجلّی از تجلّیات نوری از انوارش بر طور اشراق نمود مندک شد و بر دوستان خود در این ایام من غیر انقطاع تجلّی فرموده و میفرماید و محلّ تجلّیات اینظهور حقایق انسانی بوده و هست تفکر نمائید تا اینمقام را بیابید و از کوثر بیان الهی لذت برید طوبی للشاربات و نعیماً للعارفات البهَاء علیکنّ من لدی الله مظهر البیئات و منزل الآیات انتهى

آفتاب عنایت الهی بر جمیع تائیده و فرات رحمت رحمانی مخصوص هر یک از مقرّبین و مخلصین ساری و جاری هی بگیرید و بنوشید انه لهو المعطی الکریم در این ایام حقّ جلّ جلاله بورقه مقدسه مبارکه روحی و ذاتی و کینوتی لها الفداء ورقهئی عنایت فرموده بعضی که در آنمحل حاضر مکدر شدند و آثار کدورت از اکثری ظاهر لوح مبارک از سماء مشیت نازل صورت آنرا این خادم ذکر مینماید تا جمیع من علی الأرض بر استوای هیکل عدل بر عرش بیان آگاهی یابند و متنبه شوند هذه صورة ما نزل من لدی الله ربّ العالمین قوله جلّ و عزّ

#### هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا ورقتی ان اشهدی انه لا اله الا هو الواحد الفرد المهیمن القیوم و بعد جمیع بدانند و در اینفقره بانوار آفتاب یقین فائز و منور باشند اناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست و مطلع نور رحمن بیک تجلّی بر کلّ مجلّی قد خلقهنّ لهم و خلقهم لهنّ احبّ الخلق عند الحقّ ارسخهم و اسبقهم فی حبّ الله جلّ جلاله ان افرحی ثم اشکری فیما اعطاک الله الّتی سمیناها فی ملکوت الاسماء بساره انه ولیّ کلّ امة و مولی کلّ عبد ثابت مستقیم البهَاء علیکنّ جمیعاً من لدی المظلوم الغریب انتهى از این لوح مبارک ظاهر و مبرهن که جمیع لدی الله در صقع واحد بوده و هستند ان اکرمکم عند الله اتقیکم در مراتب محبّت و تقوی و فرمان برداری و معروف و دون آن از هم ممتاز میشوند در اینمقام مکرر اینکلمه علیا از لسان مالک اسماء شنیده شد

باید دوستان حق بطراز عدل و انصاف و مهر و محبت مزین باشند چنانچه بر خود ظلم و تعدی روا نمیدارند بر اماء الهی هم روا ندارند آنه یطلق بالحق و یأمر بما ینتفع به عباده و امائه انه ولی کل فی الدنیا و الآخرة انتهى  
اینکه ذکر جناب آقا اسدالله از ارض الف و شین و والدهاش فرمودید بعد از عرض اینکلمه علیا از ام کتاب ظاهر قوله تبارک و تعالی

یا اسد انا ذکرناک من قبل و ذکرنا العباد الذین آمنوا فیہناک باللہ رب العالمین و ذکرنا امک الّتی صعدت الی بارئها و سمعنا ندائها ان ربک لہو السّامع البصیر قد غفرها اللہ فضلاً من عنده و زینہا بطراز ذکرہ الجمیل طوبی لها و لكلّ امة اقبلت و شهدت بما شہد اللہ انه لا الہ الاّ هو الفرد الخبیر انتهى

اینکه در باره حقوق مرقوم فرمودند آنچه آنحضرت عمل فرمایند لدى العرش مقبول است اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان البیان فی ملکوت العرفان قوله عزّ اجلاله

یا اسمی علیک بهائی بشما اذن عنایت شد کہ اخذ حقوق نمائید و آنچه را مصلحت دانید بدوستان حق برسانید اگر چند صباحی نظر بعدم استعداد عالم و امم دوستان حق فقیر و محتاج مشاهده شوند حق شهادت و گواهی میدهد بر علو و سمو و غنا و استغناى ایشان چه کہ این امور از اعراض محسوب جوهر را زیانی نداشته و ندارد انشاءاللہ اغنای ارض موقّ شوند بر آنچه از قلم اعلى در کتاب الهی نازل شده جناب محمد قبل علی خا انشاءاللہ بذکر حق و خدمتش مؤید شوند کبر من قبلی علیه و بشره بذکری آياه انه لا تعادله کنوز الأرض انتهى

در باره ورود ارض ط آنچه مرقوم شد از مراوده و محبت و استعداد دوستان الهی جمیع اینمراتب تلقاء وجه عرض شد فرمودند یا اسمی جهد نما تا نقطه محبت الهی کل را جذب نماید و بر سریر اتحاد مقرر معین فرماید این امر مقدم است بر جمیع امور و اوست دریاق امراض مزمنه اهل عالم انا نذکرهم و نکبر علیهم من هذا المقام الأعلى و نبشرهم بما قدر لهم من لدى اللہ المهیم القیوم و نامرهم بالمعروف و بما ینبغی لاسمى الأعزّ الأقدس الأطهر العزیز المحبوب جمیع عالم در صدد آند باسباییکه سبب و علت ظهور و اعلاء ذکر است تشبث نمایند و در طلب آن بشائی جدّ و جهد مبذول دارند کہ انسان عاقل را متحیر مینماید و مقصودشان فی الحقیقه بمثابة سراب مشاهده میشود الحمد لله اولیای این عصر بامری متمسکند کہ شبه آن در عالم دیده نشده لذا باید کلّ قیام نمایند بر آنچه کہ سبب و علت اعلاى کلمه الهیه است و ناصری در اینمقام عزّ و اقوی از اعمال طیبه و اخلاق مرضیه نبوده و نیست انشاءاللہ جمیع باین جنود ظاهره باهره قویّه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمایند و افعال درنده‌های روزگار مقبول نبوده و نیست جمیع از برای وصل آمده‌اند نه فصل و از برای التیام و اتفاق موجود شده‌اند نه اختلاف و نفاق اگر چندی بآنچه حقّ فرموده عمل نمایند عنقریب خود را بر بساط راحت و عزّت و نعمت مشاهده کنند صد هزار طوبی از برای عاملین و مخلصین انتهى این خادم فانی از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل کہ جمیع را بر آثار و اثمار سدره بیان آگاه فرماید لعمر المقصود هر نفسی آگاه شود بکمال شوق و اشتیاق باحکام الهی تمسک نماید

ذکر صعود ورقه نورا حضرت حرم علیها منکلّ بهاء ابھاه فرمودند خبر رسید و در باره آن ورقه علیا و ثمره سدره منتهی نازل شد آنچه کہ معادله ننماید بان ما زین بطراز الوجود فی الحقیقه حزن فراق او را آب نمود یک فقره کہ از قلم اعلى در باره ایشان نازل شده اینکلمه علیاست قوله جلّ اجلاله قد احتیک آیه الوصال فی الأولى و اماتک آیه الفراق فی الأخری و هم‌چنین میفرمایند قوله عزّ کبريائه ثمره علیا فی الحقیقه ذابت فی الفراق لذا از شهدا لدى اللہ مذکور و مکافات اینعمل ذکرست کہ در زیارتش از قلم اعلى نازل در آن لیل و یوم آن هر نفسی صعود نمود بخلع غفران فائز و این فضل مخصوص است باو مگر نفسیکه انکار حقّ اللہ و آیات او را جهره نموده‌اند انتهى فی الحقیقه از سماء رحمت رحمانی و افق عنایت ربّانی نازل و اشراق

نمود آنچه که عرف بقا از او استشمام میشود و نفحات حیات از او متضوّع سبحان التّاطق و سبحان المبیّن و سبحان المکّم جلّت عظمته و جلّ سلطانه لا اله غیره

و همچنین ذکر صعود جناب آقا سیّد ابوطالب و جناب حاجی میرزا کمال الدین علیهما بهاء الله و رحمته و عنایتیته از قبل رسید و مخصوص هر یک مرّه بعد مرّه از سماء فضل نازل آنچه که فی الحقیقه لا نظیر له بوده طوبیٰ لهما یا لیت کنت معهما و فزت بما نطق لسان العظمته فی حقّهما

ذکر محبوب فؤاد جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله الأبهی فرموده بودند اخبار ایشان از جمیع جهات رسیده از ارض خاء نفوس متعدّده ثابتّه مستقیمه ذکر ایشانرا و آنچه در آن ارض واقع شد بساحت اقدس عرض و ارسال نموده‌اند و همچنین در بعضی از الواح الهیّه و مراسلات اینعبد که باطراف رفته ذکر ایشان بوده وقتی اینکلمه علیا از لسان مالک اسماء و فاطر سماء ظاهر فرمودند حقّ قویّ قادر میرزا را ملجأ نمود بر آنچه که ظاهر شد و سبب اعلاء کلمه گشت متبسّمّاً فرمودند اگر غیر این بود از خلاف حکمت محسوب و مستحقّ حدّ انتهی اگرچه اینهم صرفه ایشانست چه که در حین حضور باید اجرا شود لذا قبل از اجرا حکم لقا ثابت و بعد هم فضل و کرم موجود شاید عفو فرمایند دیگر آنحضرت امواج بحر رحمت و ظهورات آفتاب فضل را مشاهده فرموده‌اند یفعل کیف یشاء و یحکم کیف یرید و هو المقتدر العزیز الحمید

و اینکه در باره حبیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله مرقوم داشتید فی الحقیقه امر از قرار است که آنحضرت مرقوم داشته‌اند بجهت تبلیغ امر بسیار خوبند چه که چندی قبل از لسان قدم کلمه‌ئی استماع شد که مدلّ بر اینمقام اعلیٰ بود لله درّه فیکلّ الأحوال بعد از عرض کلمات مذکوره آنحضرت در ساحت امنع اقدس لسان عظمت باینکلمه علیا ناطق قوله جلّ و عزّ یا اسمی الحمد لله ابن ابهر علیه بهائی بر خدمت قیام نموده‌اند و بطراز تبلیغ مزینند در جمیع احوال مؤید بوده و خواهند بود آنچه آنجناب در باره امورش مصلحت دیدند لدى المظلوم بشرف قبول فائز چه که اینفقره لعمری بر مقامش افزوده و میافزاید فی الحقیقه مالش یعنی ملکش فی سبیل الله محسوب تعالیٰ هذا المقام چه که از بیع فراغت حاصل و از فراغت ما اراده الله ظاهر طوبیٰ له یا اسمی طوبیٰ لأیبه الذی شرب ریحیق الاستقامه من ید عطاء ربّه و کان من الموقنین فی کتاب مبین مقامش عندالله بسیار عظیمست طوبیٰ للعارفین و طوبیٰ للزائرین انه ممّن سترنا ذکره لضعف العباد بشّر ابنه من قبلی و کبر علیه من لدى المظلوم لیشکر ربّه الکریم عنایات الهیّه البتّه توجه نماید و منقطعین را دریابد انه لهو المقتدر القدر ذره‌ئی از اعمال طیّه عندالله ضایع نشده و نخواهد شد من یتفکر فی القرون الأولى یشهد بما شهد به لسان المظلوم فی هذا المقام الکریم انتهی

اینفانی هم از فضل و عنایت حقّ جلّ جلاله این ایام مؤید شد بر جواب جناب ایشان انه مزین بذکر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم انشاءالله بآیات الهی فائز شوند و از بحور معانی آن بیاشامند انّ فضله احاط من فی السموات و الأرضین آنچه بجناب مرحوم مرفوع مبرور جناب حاجی سیّد علی اکبر علیه بهاء الله و رحمتیته رسیده رسیده در این حین فرمودند آنچه از حقوق بر ذمه ایشان از قبل و بعد بوده ادا شد و بزینت قبول مزین لله الحمد فیکلّ الأحوال یهب لمن یشاء ما یشاء و یعطى کیف یرید و هو المقتدر القدر

و اینکه در باره جناب ملاً اسدالله علیه بهاء الله مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت امنع اقدس اینکلمات عالیات و آیات باهرات از سماء عنایت مالک اسماء و صفات مخصوص ایشان نازل و بخطّ حضرت غصن الله روحی و ذاتی و کینوتی لترات قدومه الفداء ارسال میشود قوله تبارک و تعالیٰ

هو الشّاهد السّمیع الخبیر

اَنَا اردنا ان نذكر من اقبل الى الأفق الأعلى اذ اعرض عنه العلماء و العرفاء آلا من شاء الله ربّ الأرباب هذا يوم فيه ارتفع حفيف سدره المنتهى و جرى فرات المعانى و البيان طوبى لمن شرب و فاز و ويل لأهل الضلال الذين نذبوا كتاب الله عن ورائهم و اتبعوا مظاهر الظنون و الأوهام قم باسم ربك الذى يذكرك فى السجن الأعظم ثم اخرق حجبات الأمم قل تالله هذا يوم المعاد و ينادى فيه أم الكتاب قل يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تنكروا الذى اذا ظهر ظهر ما كان مستورا فى علم الله و مسطورا فى الزبير و الألواح اياكم ان تمنعكم كتب العالم عن مالک القدم او تحجبكم شئوننا الدنیا عن التوجه الى الأفق الأعلى او تحزنكم ضوضاء العلماء قوموا بالروح و الریحان باسم الله مالک الأديان و قولوا قد اقبلنا اليك يا مقصود العالم و توجهنا الى وجهك يا سلطان الآيات كذلك نورنا افق اللوح بانوار البيان طوبى لمن اخذ و ويل لمن نقض عهد الله فى يوم الطلاق قم على خدمة الأمر ثم انطق بهذا الاسم الذى به اقصعت الجلود و تزعزعت الأركان قد سمعنا ذكرك ذكرناك و انزلنا لك ما يجد منه المخلصون عرف الخلود فى القرون و الأعصار اذا فزت بلوحى و وجدت منه عرف بيانى قم و قل

اشهد بما شهد به لسان قدرتك قبل خلق سمائك و ارضك انه لا اله الا انت العزيز الوهاب انت الغريب الذى عرفت العباد وطنهم الأعلى و اظهرت لهم ما يقربهم الى الله فيكل الأحوال و انت المظلوم المسجون الذى ناح بما ورد عليك اهل الفردوس الأعلى و ملكوت السماء فى العشى و الاشرار انتهى

اينعبد تكبير و سلام خدمت ايشان ميرساند و از حق منبع مسئلت مينمايد كه ايشانرا مؤيد فرمايد بر خدمت امرش و ناطق نمايد بشنايش بشاينكه برودت عالم اثر نمايد و حرارت آيات الهى در كل حين بر حرارت محبتشان بيفزايد تا باسم الله مذکور باشند و بمحبه الله معروف و مشهور انه مؤيد من اقبل اليه و نطق بشنايه

و اينكه ذكر جناب آقا محمد كريم عليه بهاء الله و اخوان و منتسبين ايشان عليهم بهاء الله فرموده بودند و همچنين نزول آنحضرت بخواهش ايشان در آن بيت اينمراتب تلقاء وجه قدم عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوه فى ملكوته قوله جلّ و عزّ جناب كريم و منتسبين او در ساحت اقدس مذکور بوده و هستند عنايت حقّ تعالى شأنه شامل حالشان بوده باصغاء ندا فائز گشتند و بانوار يقين مطرّز آنچه در سبيل الهى عمل نمودند تلقاء وجه مذکور و در كتاب از قلم اعلى مسطور طوبى للذين اكرموا مثواك و اغتنموا لقاءك فى حبّ الله ربّ العالمين

جناب رحيم و اخوى را تكبير برسان قل يا رحيم اين اشتعالك و عرف اقبالك انا عززناك و رفعناك الى مقام رأيت الآيه الكبرى و سمعت نداء ربك الأبهى اينمقام بلند را فراموش مكن و از او غافل مشو قسم بنبر اعظم هر نفسى اليوم فى الجملة از ذكر و خدمت حقّ غافل شود حسرت و ندامت عنقریب او را اخذ نمايد حمد كن مقصود عالميانرا كه ترا مؤيد فرمود بشاينكه فائز شدى بانچه كه در كتب قبل و بعد از قلم اعلى جارى و ثبت گشته انشاءالله لازال باينمقام ناظر باشى و باسم حقّ جلّ جلاله حفظش نمائى البهآ عليهم من لدى الله العليم الحكيم انتهى

اينعبد چندی قبل جواب مراسله جناب آقا محمد كريم عليه بهاء الله را كه بجناب اسم جود عليه بهاء الله الأبهى نوشته بودند ارسال داشته و آنمراسله حاوى آيات الهى بوده بحر فضل و كرمش در آن آيات مواج انشاءالله بان فائز گردند و به ما اراده الله موفق شوند

اينكه اراده توجه نموده اند اگر بروج و ريحان واقع شود يعنى باسانى اسباب آن فراهم آيد باسى نبوده و نيست والا فلا در سنه قبل دو نفس از دوستان الهى در آن ارض يعنى ارض ط بعنايت مخصوصه فائز گشتند مع آنكه در ظاهر از توجه بشرط اقدس ممنوع ولكن عملشان و زيارتشان در ساحت عرش مقبول و مكرّر كلمه قبول در باره ايشان از لسان عظمت استماع شد و فائز شدند بانچه كه اينعبد بكلمه يا ليتنى فزت بما فازا متكلّم لله الأمر من قبل و من بعد و هو الأمر العادل الحكيم

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد علی کد علیه بهاء الله فرمودند و همچنین ذکر آقا اکبر علیه بهاء الله الحمد لله جناب ایشان بعنایت حق فائز بوده و هستند و همچنین منتسبین ایشان انشاءالله در جمیع احوال بخدمت امر مشغول باشند و در اعلاء کلمه جهد بلیغ مبذول دارند بها تظهر مقاماتهم و مراتبهم و شئونهم بین الخلق ان ربنا الرحمن لهو البازل الغفور الکریم و بعد از عرض در ساحت اقدس این لوح امنع از سماء فضل مالک ایجاد مخصوص جناب آقا اکبر نازل قوله تبارک و تعالی

### بسمی المهیمن علی الأسماء

کتاب انزله المظلوم و فيه ما یقرّب الناس الی الله العلیم الخبیر طوبی لذلّی بصر رأی الأفق الأعلى و لذی سمع سمع النداء اذ ارتفع من مطلع الکبریاء انه لا اله الا انا المقتدر القدر انا ذکرنا الذین اقبلوا الی الوجه و انزلنا لهم ما یجد منه المخلصون عرف عناية الله رب العالمین یا اکبر یذکرک المظلوم من شطر منظره الأنور بآیات لا تعادلها خزائن الأرض یشهد بذلك کلّ عارف بصیر هذا یوم فیه سرت سفینة البیان علی البرّ و البحر و نطق الرحمن فی ملکوت البیان بما انجذبت به افئدة المقرّین طوبی لمن نبذ العالم حباً لله مالک القدم و عمل بما امر به فی کتابه المبین هذا یوم فیه تمّت الحجّة و کملت النعمة و نزلت المائدة و القوم فی حجاب غلیظ طوبی لمن قام علی خدمة الأمر بالروح و الریحان و خرق حجابات من فی الامکان باسم ربّه القوی القدر کذلک نورنا قلوب المخلصین بأنوار البیان و انا المعطى البازل الکریم انتهى

انشاءالله از انوار آفتاب بیان حضرت رحمن منور شوند و بکمال روح و ریحان بذکر محبوب امکان مشغول گردند انّ الخادم یکبر علی جناب کدخدا و علیه و علی الذین آمنوا بالله فی یومه العظیم و آنچه آنحضرت مرقوم فرموده اند در توجّه بارض م و همچنین در رساندن اشیاء و امانات جمیع محبوب و در ساحت اقدس مقبول کلتشیء من الملیح ملیح انشاءالله مراسلات قبل بنظر مبارک برسد چه که حامل آیات بدیعۀ منیعۀ بوده من لدی الحقّ دیگر اینفانی لاشیء خدمت جمیع آقایان و دوستان و اولیا و اصفیای حقّ تکبیر و سلام معروض میدارد و از حقّ جلّ جلاله میطلبد کلّ را فائز فرماید بآنچه که سزاوار ایام اوست لیس هذا علیه بعزیز

عرض دیگر الحمد لله قرّة عین جناب حسین افندی و ورقه ورقائیّه خانم علیهما بهاء الله بنعمت صحّت و سلامتی فائزند و در ظلّ سدره حفظ رحمانی محفوظ اغصان سدره مبارکه الهیّه روحی و ما اعطانی الله لتراب اقدام عزّم الفداء و اهل سرادق عصمت و عظمت بحر تکبیر و بها و ذکر و ثنا ابلاغ فرمودند این خادم اگر بخواید شرح اینمقام را علی ما هو علیه عرض نماید البتّه عاجز و قاصر بوده و خواهد بود و همچنین هر یک از طائفین تکبیر ابداع امنع اعلى عرض مینمایند و خلوص بحت بات اظهار میدارند البهائم اللائح المشرق من افق سماء فضل ربنا و مقصودنا و مقصودکم علی حضرتکم و علی الذین انصفوا فی امر الله و فازوا بعرفان یومه البدیع و الحمد لله المقتدر المتعالی العزیز المنیع

خادم

فی ۱۵ شهر ربیع الأولى سنة ۱۳۰۰

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

ط

جناب فضل علیه بهاء الله گل

هو الأقدس الأعظم

شهد الله أنه لا اله الا هو و الذي ينطق اليوم أنه لهو الكنز المخزون الذي بذكره تريت كتب الله في القرون و الأعصار و أنه كان مكنوناً في علم الله و مخزوناً في ازل الآزال و لما اتى الميقات ظهر بالحق و توجه اليه المخلصون من كل الجهات قل ان الصور هو ندائه و الصراط امره و الكتاب بيانه و الميزان ما ظهر من فضله العميم كم من عبد توجه و فاز بالأفق الأعلى و كم من عبد خسر بما اتبع كل عالم بعيد كذلك دلح الديك و هدرت حمامة الأمر على غصن رفيع

\*\*\*

هو العزيز

شهد الله أنه لا اله الا هو و ان جمال القدم الذي جاء باسم عليّ لحق من الحق على الحق و انا كل له عابدون و له يسجد كل من في السموات و الأرض و كل له ساجدون قل يا قوم هذا عبد الله و غلامه ثم حجته و بهائه اتقوا الله و لا تشركون كذلك يعظكم الله ان انتم تسمعون ١٥٢'

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

جناب آقا سيّد مهدي

هذه سورة العباد قد نزلت بالحقّ من لدى الله العليّ العظيم و أنّه لتنزيل من لدن عليّم حكيم

بسم الله الأبدع الأبدع

شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له عابدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له ساجدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له قانتون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له خاضعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له خاشعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له حامدون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له راعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له عاملون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ منه سائلون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به ناطقون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ له ناظرون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به رافعون شهد الله أنّه لا اله الا هو و انا كلّ به لمنقلبون ان يا مهدي فاشهد كما شهد الله لنفسه قبل خلق السموات و الأرضين بأنّه لا اله الا هو و انّ هذا الغلام عبده و بهائه و أنّه لنبأ الذي قد كان في ازل الأزال في الواح العزّ العظيم و ما عرفه احد الا نفسه المهيمن العزيز القدير و لن يعرفه الا من شاء ربّه و هذا من امر الذي اخبرناك به من قبل ان انت من العارفين فاسمع نصحي ثمّ ما ينطق به لسان الله في هذا الزمّن البديع اياك ان لا يصدّك شيء و لا يمنّك امر فاسع في نفسك ثمّ اجهد في ذاتك لتكوننّ من الصالحين في هذا الأمر الذي به يفرّج اهل ملاّ العرفان ثمّ يجزّع اهل سرادق الايقان ثمّ ينصعق ارواح المقرّبين و يندكّ جبل المستكبرين طهر عيناك عن كلّ ما سواه ثمّ دع كلّ ما في ايداك ثمّ قدّس نفسك عن كلّ من في الأرضين و السموات لتستطيع ان تستقيم على امر الذي تزلّ عليه اقدام المخلصين ثمّ انقطع عن نفسك و عن ما سواك ثمّ عن نفوس المشركين فانظر بطرف البدء فيما نظرت الى آدم الأولى ثمّ من بعده الى ان يصل الأمر الى عليّ قبل نبيل قل تالله كلّهم قد جاؤوا عن مشرق الأمر بكتاب و صحيفة و لوح عظيم و اوتوا كلّ واحد منهم على ما قدر لهم و هذا من فضلنا عليهم ان انتم من العارفين و كلّهم بلغوا رسالات ربّهم و بشرّوا الناس برضوان الله المهيمن العزيز القدير و اخرجوا الناس من الظلمات الى النور و بشرّوهم بلقاء الله كما انتم قرأتم في صحف الأولين حتّى اذا بلغ الأمر الى وجهه العزيز المقدّس المتعالى المنير اذا احتجب نفسه في الف حجاب لئلاّ يعرفه من احد بعد الذي كان ينزل عليه الآيات من كلّ الجهات و ما احصاها احد الا الله ربّك و ربّ العالمين فلما تمّ ميقات السّتر اذا اظهرنا عن خلف الف الف حجاب من النور نوراً من انوار وجه الغلام اقلّ من سمّ الابرّة اذا انصعقت اهل ملاّ العالمين ثمّ سجدت وجوه المقرّبين و ظهر بشأن ما ظهر مثله في الابداع بحيث قام بنفسه بين السموات و الأرضين و ما تداهن بأحد في امر ربّه و نادى العباد بأعلى نداءه و ما خاف من احد كما انتم كنتم من الناظرين و ابتلى بين العباد بحيث اجتمعوا عليه طغاة الأرض و انتم من الشّاهدين و ما استنصر من احد الا بالله العزيز المقتدر العليم و أنّه نصره بالحقّ و انزل عليه سكينه من عنده و ايّده بجنود الغيب

حين الذى اخرجته عن مدينة الأمر بسُلطان مبین و ظهر امره و علا برهانه و تَمَّت حَجَّتُه و كملت كلمته الى ان اشتهر امر الله بين الخلايق اجمعين الى ان قطعنا الأسبال و دخلنا الميادين كما انتم سمعتم من المهاجرين و فى كلِّ تلك الأماكن و الأيام ما سترنا الأمر و ما احتجبناه بل اظهرناه كطلوع الفجر عن افق صبح منير الى ان وصلنا الى البحر الذى ذكر اسمه فى الألواح ان انتم من الشاهدين و ركبنا السفينة باسمنا ثم اجريناه على البحر باسمى العزيز المقنن الجميل و حفظناه بقدره من عندنا و حفظنا الذين ركبوا عليها الى ان وصلوا الى ساحله فى مدينة التى اشتهر اسمها بينكم ان انتم من العالمين و كنا فيها اربعة اشهر متواليات بما رقم فى الواح عزّ حفيظ و فى تلك الشهور ما راودنا احد من الذينهم كانوا فيها لا من اعلامهم و لا من اسفلهم و كان الله على ذلك شهيد و عليم و ما ذهبنا الى احد و ما توجهنا الى نفس اظهاراً لسلطنة الله و امره و ابلاغاً لقدرة الله و هيمنته الى ان تَمَّت ميقات الوقوف و خرجنا عنها و قطعنا السبيل الى ان دخلنا فى هذا السجن البعيد و نشكر الله فى كلِّ ذلك بما ايدنا على امره و جعلنا من عباده المقربين الذين لا يخافون من احد و لا ينظرون الا بنظرة الله المهيمن العزيز القدير كذلك نزلنا الأمر اليك لتكون من العالمين و الحمد لله رب العالمين اذاً اتمننا القول ولو ما اتمننا الأمر به لتذكر عباد الله المخلصين الذينهم سكنوا فى ارضك هناك و كانوا مستبشراً بأرياح القدس التى تفوح من جهة الله بارئهم و هذا من فضله عليهم و على العالمين قل انه يعلم سرّكم و نجواكم و ما تستدفّ به فى قلوبكم حمامة الحبّ و كذلك كنا من العالمين لن يعزب عن علمنا من شىء و لا يفوت عن قبضتنا من شىء و كلّ فى قبضة الأمر ان انتم من العارفين و بيدنا ملكوت كلّ شىء نرفع من نشاء من عندنا و نذكر عبادنا المرئدين الذينهم شربوا من كأس عناية الله و رزقوا ما لا رزق به احد من الخلايق اجمعين قل تالله قد فزتم بكأس ما لا فاز بها احد من قبل فسوف تعرفون ان تكونن من الصابرين قل تالله قد حملتم ما لا حملة احد من الممكنات و ما سبقتكم فى ذلك نفس من الموجودات و لو يحمل على السموات لتنفطر و لو على الأرض لتتشقّ فى الحين كذلك نذكركم بالحقّ لتعرفوا مقدار الذينهم آمنوا بالله و عرفوا ما لا عرفه احد من قبلهم ليفرحوا فى انفسهم و يكونن من الفرحين قل تالله من شرب من هذا الكأس لن يظماً ابداً و يجعله الله غالباً على من فى السموات و الأرضين ان يكون مستقيماً فى حبّ مولاة و لن يضطرب من خطرات الشياطين و الذينهم عرفوا نفسنا هذا من فضلى عليهم و على عبادنا المخلصين لأننا اخرجناهم عن خلف الحجابات و اشهدناهم ما لا شهدت عيون المقدسين و كلّ ذلك من فضلى عليهم و رحمتى على عبادنا المقربين و انت ذكر احبّاء الله الذينهم كانوا فى ارضك و لا تكن من الصابرين

ذكر اسم الأوّل فيها الذى جعله الله زين المقربين و لقد ارسلنا اليه كتاباً من قبل و فيه ما يغنيه عن العالمين فوالله لو يعرف حرفاً منه لينقطع عن كلّ شىء حتى عن نفسه و هذا ما نشهد عليه حينئذ بلسانى العليم الحكيم

ثم من بعده ذكر المجيد بذكرنا و بشّره بروح الله المقدس العزيز العليم و لقد ارسلنا اليه ما يطهره عن معاشره المشركين قل ان يا عبد فاستقم على حبّ الله لأنك اطّعت بما لا اطّلع به احد ان انت من المتفكرين تفكّر فى غيبتي لعلّ تطّلع بما اراد الله لك و تكون من المتفرسين و بذلك اتمننا النعمة عليك و ارسلنا الروح من لدنا بلسان من عندنا عليك و على المؤمنين

ثم ذكر اسمنا الرحيم و بشّره بما اذكره الله فى ليل التى فيه ينطق الورقاء على افنان سدره البقاء و يغنّ ديك العرش على افنان سدره عظيم قل ان يا عبد انا اردناك من قبل و اذكرك فى الواح قدس عظيم ان استقم فى يوم الذى فيه تعمى الأبصار و يكلكل كلّ اللسان و تضطرب افئدة المغلّين قل تالله حينئذ تظلم الشمس بأنوارها و يخسف القمر بأزهارها و تسقط النجوم على ارض جزر لن تجد فيها من ثمار و لا كلاً و لا ماء معين و يضحّ فيه قبائل الأرض و يندكّ كلّ جبل شامخ رفيع الا من اغمض عيناه عن البشر و ينظر بالمنظر الأكبر فى هذا الجمال المشرق العزيز المنير ان يا عبد لا تخف من احد ثم اخلع بخلع الله المهيمن العزيز القدير و كن صائحاً بين السموات و الأرض و مبشراً باسم الله العزيز الكريم و ان يعترض عليك كلّ ذى



وجود و ذى روح و ذى شعور و ذى اشارة و ذى حدود عظيم لا تخف عن احد منهم و توكل على الله ربك ثم اعتصم بهذا الحبل المقدس المنير المتين و كذلك انزلنا اليك الآيات من هذا السماء الذى ظهر على هيكل الغلام و اذا تنظر اليه فى سرى تجده على هيئة عرش عظيم

ثم ذكر الرضا من بعده و الذينهم فى بيته الذينهم استجاروا فى جوار الله المهيم العزيز القدير اولئك هم الذين استظلوا فى ظل عنايته و اسكنهم الله فى بحبوحة قربه ان يعرفوا قدر ما انعمهم الله بفضله و يكونون من الشاكرين و يجهدوا فى انفسهم بأن لا يحبطن اعمالهم و كذلك يذكرهم لسان الله ليثبت رحمته على العالمين و لن ينكروا نعمة التى نزلت عليهم من سماء قدس منيع و يجودوا انفسهم ثبأ على الأمر و قدسآء عن كل من فى السموات و الأرضين و أنك انت يا مهدي فارفق به ثم اخفض جناحك للذينهم آمنوا بالله و آياته لأننا عظمتنا خلقك فى ملا الفردوس و خلقناك على احسن التقويم

ثم ذكر اللذان سافرا الى الله بارئهما و هاجرا اليه و كانا من المهاجرين و حضرا بين يدي الله و سمعا نعمات القدس عن هذا الحنجر المقدس العزيز المليح ثم بشرهما بعناية من عندنا و رحمة من لدنا و ان رحمتنا سبقت العالمين

ثم ذكر العبد قبل الرسول بما اذكره الله حينئذ بربوات قدسه و اذكره فى هذا اللوح العظيم قل ان يا رسول ارسلنا اليك رائحة هذا القميص لتقر به عيناك و عيون الذينهم سكنوا فى اقطار المشرق و المغرب و كانوا من عبادنا الموحدين ليحركهم ارياح الله و ينقطعهم عن كل شىء الا عن هذا القميص المرسل المنير قل تالله ان الانقطاع محبوب الا عن جمالى المشرق المقدس المنير و كل السؤال حرام الا عن نفسى المقدس العليم الحكيم و كل الصمت محبوب الا عن ذكرى المتعالى المتباهى العزيز المنيع

ثم ذكر عبدى الذى آمن بالله ثم سأل عن الله ربه من نبى العظيم قل تالله هذا لنبا الذى كان عظيماً فى على العماء ثم كبيراً فى ملا البقاء و تقشعر عنه جلود المشركين ان يا عبد اذا كشفنا لك الأمر فيما سألت من قبل لتطلع بما اراد و هذا اصل ما اراد الله لك ان تكون من المرادين اياكم ان لا تختلفوا فى هذا النبا و لا تضطربوا عن الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا من المعرضين قل يا قوم تالله هذا نبا الله فيكم و ظهوره بينكم و سلطانه بين السموات و الأرضين اياكم ان لا تختلفوا فيه بعد الذى حبس لكم فى هذا السجن الذى لن يصل اليه ارجل القاصدين الا من شاء الله ربك المنان المقتدر العليم الخبير و أنك انت يا عبدالله فاشكر الله بما اخرجك عن بلدك و جعلك من المطهرين فسوف تسمع نداء السامرى بينهم و تجدهم فى شرك عظيم فسوف يستدلون بما استدلو به اولو الفرقان ثم من قبلهم اولو الزبور و التوراة و الانجيل كفاهم الذلة بأنهم آمنوا بعلى من قبل بما نزل عليه من آيات الله المهيم العزيز القدير فلما نزلت اختها و ظهر جماله بالحق اعرضوا عنه و كانوا من المعرضين قل اذا لا تلعنوا غيركم بل فالعنوا انفسكم و لا تعترضوا بنفس فاعترضوا على ذواتكم فهذا ينبغى لكم يا ملا المشركين ان كنتم آمنتم بآيات الله تالله هذه آياته و حرفاً منها يكفى العالمين و ان تريدوا جماله فهذا ظهر بشأن ما ظهر شبهه فى الابداع ان انتم من المنصفين و ان تريدوا ان تمروا على صراطه فهذا صراطه فى السموات و الأرض مرؤا عليها يا ملا العارفين ولكن الذين منهم استقاموا على امر مولاهم و عرفوا بارئهم اولئك بهم يرفع الغمام و يمطر السحاب و يستضىء اهل ملا القدس و يحكى كل شىء عن هذا المقام المتعظم المتعزز المتعالى الباذخ المنيع

ثم ذكر من بعده الأسد قل ان يا اسد كن اسد الله فى ارضه و هذا خلع قد اعطيناك بفضل من عندنا و انا المعطى الكريم رغماً لأنف الذينهم كفروا بآيات الله و جادلوا بها ثم اعرضوا عنها و كانوا من الصاغرين ان يا هذا الاسم قد وهبناك هذا الاسم ان تمر عن ملكوت الأسماء و تنقطع عن كل من فى الأرض و السماء و تأتى الله بقلب سليم اياك ان لا تضيع ما اراد الله لك و لا تخمد عن نار حيك ثم اشتعل بنفسك على الذينهم كفروا و اشركوا و كن رحمة للمحيين و كن سيف الله لأعدائه و نعمته لأحيائه ثم احفظ نفسك عن مجالسة المعرضين و تجنب عنهم و لا تخف من احد و كن فى حصن حفيظ

ان يا مهدي قد ذكرنا هؤلاء كما ذكر اسمائهم في لوحك ليحيط رحمة الله عليهم و تمرّ عليهم هذه المرسلات اللطيف المحبوب المنير قل تالله لو يهبّ على الممكّنات ما يفوح من هذا الرضوان ليجعلهم حيّاً باقياً في ملكوت العالمين كذلك منّا عليك و عليهم رحمة من عندنا عليهم و على المخلصين ثمّ اعلم بأنّ حضر بين يدينا لوحاً و فيه نادى احد من المحيّن ربّه المئان المقتدر العزيز الجميل قل انا سمعنا نداءك و اجيناك بهذه الكلمات المقدّس المحبوب لشكر الله في نفسك ثمّ في لسانك و تكون من الذينهم بآيات الله لا يستهزئون ان استقم يا عبد في حبك مولاك و لا تضطرب اذا اتاك امر محتوم و لا تخف من احد فتوجّه بوجه ربك و توكل على نفسنا المهيمن القيوم و قل سبحانك اللهم يا الهى طهر عيني ثمّ ادنى ثمّ لسانى ثمّ روحى ثمّ قلبى ثمّ نفسى ثمّ جسمى ثمّ جسدى عن التوجّه الى غيرك ثمّ اشربنى عن كأس عزك المختوم

قل تالله قد ظهر عين الكافور في هذا الظهور و انفجر التسليم في هذا السلسيل الذى كان على هيئة الغلام لمشهود ان يا عبد فادخل يدك فيه و لا تردّها الى نفسك خالياً ولو تقطع بسيف الذينهم كانوا بآيات الله هم معرضون فاستعن فى كلّ امر باسمى العزيز المقتدر المحبوب ثمّ اشرب منه فى سرّك ثمّ ابدل على الذين تجد فى قلوبهم نفحات الروح و كانوا من الذينهم بآيات الله هم مهتدون و كذلك اذكرناك فى اللوح و صرفنا لك الآيات لتوقن فى نفسك بأننا نعطي كلّ شيء ما يغنيه عن الذينهم كفروا و اشركوا و كانوا برّبهم ان يشركون

ثمّ ذكرّ الأحباب فى ارضك الذين ما ذكر اسمائهم فى اللوح ليبشروا كلّهم ببشارات الله المهيمن القيوم و يفرحوا فى انفسهم و تجذبهم نعمات القدس و تقرّبهم الى مقام قدس محمود و وصّ الذينهم آمنوا بالله و آياته بأن لا يتجاوزوا عمّا امروا به و لا يكوننّ من الذينهم كانوا ان يعتدون و يا قوم ان اتبعوا ملّة الله و سننه و ذروا ما بين ايديكم و خذوا ما امرناكم به و لا تكوننّ من الذينهم اذا يؤمرون بأمر لا يعملون فاجتنبوا عن كبائر الاثم و هى الاعراض عن بدائع كلماتى قل انّ كلمات الله لهي العليا ان انتم تشعرون ثمّ اصلحوا ذات بينكم بحيث لن يهبّ منكم الا روايح الله و لن يشهد فى وجوهكم الا نضرة الفردوس و تكوننّ من الذينهم فى كلّ امر يفرحون و اذا يمسهّم الذلّة و البأساء و الضراء فى كلّ ما كان من البلايا او يكون هم يصبرون فى سبيل بارئهم و يتوكلون على الله ثمّ الى مرضاته هم متوجّهون و لا يصدّهم استكبار الذينهم استكبروا و لا اعراض الذينهم اعرضوا و لا مجادلة الذينهم جادلوا بعد الذى بلغت الحجّة الى اقصى الغاية و تمتّ نعمة الله عليهم و على الذينهم موقنون بما ينزل عليهم من آيات الله و لا يحزنهم غلّ الذينهم كفروا بها بعدما استيقنتها انفسهم و كذلك كانوا ان يفعلون بذلك امرناهم من قبل و نامرهم حينئذ بالفضل ليكوننّ من الذينهم كانوا بأمر الله هم عاملون

\*\*\*

بسم الله الأعزّ الأمتع الأقدس الأعلى

شهد الله بلسانه الحقّ فيكلّ الألواح بأننى انا حىّ فى الأفق الأبهى و اذاً تالله فى هذا الأفق الأمتع الأقدس الأعزّ الأعلى يسمع و يرى و ينطق بأن يا جواد فطوبى لك بما فزت بما لا فاز به احد قبلك تالله الحقّ بك قرّت عيون اهل ملا الفردوس ولكنّ الناس هم لا يعرفون تالله لو نعرّك العباد ليضطربنّ النفوس و يزلنّ الأقدام و ينصعقنّ هياكل الغرور و يخرنّ على وجه التراب و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعون لا تحزن عن الذينهم اشتغلوا بالدنيا و نسوا ذكر الله الأعظم تالله الحقّ سوف يأخذهم الله بقهر من عنده و انه لهو القوىّ القاهر القدير و يطهر الأرض عن دنس هؤلاء و يورثها عباده المقرّبين قل يا قوم تراباً على فمكم و رماداً على عيونكم بما بعتم يوسف الله بأخسر شيء فوا حسرتا عليكم يا ملأ الغافلين أ تظنّون فى انفسكم بأنكم

تسبقونه في امره لا فونفسه المقتدر العلي العظيم فسوف يأخذكم نفحات العذاب و يغشاكم غيرة الجحيم ان الذينهم استكبروا على الله بما اجتمع عليهم زخارف الدنيا اولئك خسروا في الدنيا و الآخرة فسوف يأخذ الله ما عندهم بأيادي قدرته و يجعلهم عرياً عن اثواب مكرمه فسوف يشهدون و تكون من الشاهدين قل يا قوم لا تغررتكم الدنيا بغرورها لأنها و ما خلق فيها مقبوضة بقبضة ارادته يعطى على من يشاء و يمنع عمّن يشاء و انه لهو الفعّال لما يريد و لو كان لها عنده من قدر لم يؤتها على اعدائه قدر خردل ولكن اشتغلكم بها بما اكتسبت ايداكم في امره و هذا عذاب لأنفسكم بأنفسكم على انفسكم ان انتم من الشاعرين

هل تفرحون بما اوتيتم بما لا قدر له عند الله و به يمتحن عباده المتوهمين و انك انت فاشكر الله ربك بما طهرك عن رجس هؤلاء تالله بوجودهم تكدر كل ما خلق من الماء و الطين و انك لو تطّلع بما قدر لك ليأخذك الجذب و الاشتياق على مقام لن تعرف اليمين عن الشمال و لا اليوم عن الليل و لذا سترناه منك لتكون من الساكنين و تذكر ربك بين العباد فيكل الأوان و تكون من الذاكرين و الرحمة التي تنزل في كل حين عليك و على من معك و على من يحبك و على من يعاشرك و يجالسك و يتوجه اليك حباً لله و خالصاً لوجه الكريم ثم ذكر من لدنا اخيك الذي سمى بالرحيم ليتذكر بذكر الله و يكون من الشاكرين و الضياء عليك و عليه من حينئذ الى يوم الذي يقوم فيه الناس لله رب العالمين

\*\*\*

هو الأبدع الأقدس الأبهي

شهد الله في قطب البقاء بأنه لا اله الا هو المهيمن العزيز المنيع القدير و اشهد في عرش العماء بأنه لا اله الا هو المقتدر المرتفع العليم الحكيم شهد الله في جبروت الاجلال بأنني انا الله لا اله الا انا العزيز الممتنع البديع و اشهد في ملكوت الاستجلال بأنني انا الله لا اله الا انا المتعالي السلطان العزيز الوحيد شهد الله على اعراش ما سواه بأنه لا اله الا هو و ان نقطة الأولى عبده و بهائه قد قضى أيام العبد و صعد الى رفيق الأعلى اذا اشرق البهاء عن افق البقاء كره اخرى بسطان الذي على الممكنات و خضعت لدى اشراق سلطانه اعناق الملوك و السلاطين قد خرقت حجابات الوهم و انشقت سبحات السّتر و ظهرت رايات الجلال بين السموات و الأرضين و اتى الله على غمام القدس بربوات المجد و عن يمينه ملائكة الأمر و عن يساره ملاً المقربين و قام بسلطانه في وسط السماء و الأرض و نادى الممكنات بسطوة اضطربت منها افئدة سكان الفردوس و تنزلت اركان كل الأشياء و هذا ما نزل بالفضل الخالص لعباده المستقرين و نطق بلسانه الأفضح الأبلغ الأحلى

ان يا ملاً الأرض انا خلقناكم بأمر من عندنا و عرفناكم نفسنا الحق بمظهر نفسى العلي العظيم و بعثناه بالحق و اختصاصه بسطان من لدنا و ارسلناه اليكم بكتاب مبين و جاءكم عن مشرق الأمر بآيات التي اجتذبت عنها افئدة كل عارف منصف و كل ذي قدر رفيع و انتم كفرتم به و بما نزل عليه من آيات ربكم الرحمن الرحيم و آمن منكم انفس معدودات من الذينهم كسروا اصنام الهوى بسطاني الأعلى و خرجوا عن حصن التقليد و العمى باسمى المقتدر الغالب القدير فلما آمنتم بنفسى و اقرتم بسطاني و اعرفتم بكتابي وصيناكم في كل الألواح بأن لا تفعلوا كما فعلوا المشركون من عبادنا الغافلين و انا ما نزلنا البيان الا بأن نخبركم بظهورى في جبروت العالمين فلما ظهر سلطان القضاء على غمام الامضاء مرة اخرى انتم انكرتم و لكنتم من المنكرين و كفرتم بما عرفتم و اعرضتم بما اقبتم و لكنتم من المشركين

ان يا ملاً البيان تالله هذا جمالي الذي به افتخر في جبروتي و يستبرك بلقائى اهل ملكوتي بل ما سواه يحرك بارادة من عنده و انه لهو المقتدر على ما يشاء و انه لهو العزيز الكريم و ظهر بينكم بقوة التي تحيرت عنها نفوس المقدسين و قام بنفسه

فى مقابلة كلّ من فى السموات و الأرض بقوّة من لدنّا و انا العزيز الجليل كذلك نادى لسان الرّحمن ملأ البيان لعلّ يستشعرنّ فى انفسهم و يكوننّ متذكّراً بما وصّاهم الله به فى كلّ الألواح و يكوننّ من المتذكّرين و لن يتوقّفنّ على امر الذى من توقّف عليه ليحبط اعماله ولو يأتى بعبادة الأوّلين و الآخرين و انهم توقّفوا فى امره و اعرضوا عن لقائه و جاحدوا بآياته و انكروا بما جاء به من لدنّ عليهم خبير و انك قم على خدمة الله ثمّ انصر الذى ما اتّخذ لنفسه ناصرّاً من دونه و انّ هذا من فضله عليك و انّه لغنىّ عن نصر العالمين

قل يا قوم هذا غلام الله بينكم و قد جاءكم بسلطانه و قدرته و يتلو عليكم فى كلّ حين ما يعجز عنه الخلايق اجمعين و نصركم حين الذى كنتم ضعفاء فى الأرض الى ان ارتفع اعلام النّصر على كلّ جبل باذخ منيع  
ان يا نبيل فاعلم بأنّ المعرضين من قال بأنّ هذه الآيات ما نزلت على الفطرة قل ويل لكم و بما يخرج من افواهكم تالّله بها ظهرت فطرة الله المقتدر العزيز القدير و منهم من قال بأنّ هذا افترى على الله و بذلك كفر بآيات الله و انكر برهانه و لا يكون من الشّاعرين انهم يقولون كما قالوا ملأ الفرقان حين الذى اتى علىّ بالحقّ و رجعوا الى أوّل مقرّهم مقعد المشركين تالّله سمعت من هؤلاء ما لا سمع اذن الممكنات و بذلك بكت عيون العظيمة عن وراء حجبات قدس منيع قل يا قوم انّى اصدّق بما عندكم من صحائف الله و الواح امره و امرت بأن لا اعبد الاّ اياه و اتل عليكم ما ينطق الرّوح فى صدرى تالّله ان هى من تلقاء نفسى بل من لدى الله الغالب المقتدر الحكيم و ان كان هذا جرمى فبأىّ حجّة آمنتم برسول الله من قبل فأتوا بها ان انتم من الصّادقين و قد ورد علىّ من هؤلاء ما لا ورد على احد فى الابداع و يشهد بذلك السن العالمين

ان يا قلم الأعلى ذكّر النبيل بأسرار القضاء لعلّ يشرب عن هذا السلسيل الذى جرى عن يمين العرش و يطّلع بما هو المستور عن انظر الغافلين لعلّ يستقيم على هذا الأمر الذى لن يستقرّ عليه احد الاّ من ينظر بالمنظر الأكبر و يكون مطهراً عن ريب الزّمان فى هذه الأحيان الذى كلّ احتجبوا عن جمال الرّحمن الاّ من شاء ربك العزيز الحاكم الحكيم قل ان نبيل الأكبر الذى صعد الى الله لمّا توقّف فى امر الغلام لذا ما فاز بزيارة المدينة و قبض روحه بسلطان القوّة من لدنّ عزيز قدير و ما بلغ الى شاطئ القرب و ما رزق بما اجتمع من زخارف الأرض و رجع الى التّراب بحسرة عظيم و مع ذلك ما تنبّه احد و ما استشعر الذينهم يدعون الايمان فى انفسهم و كانوا على غفلة مبين و أنا ما كشفنا ذلك و سترناه فى حجبات السّتر ولكن الآن كشفناه لك لتكون على امر ربك لمن الرّاسخين ولكنّ الله عفا عنه و كفر عنه سيئاته و انّه ما من حاكم الاّ هو له الأمر و الخلق يحكم ما يشاء و يفعل ما يريد كذلك اخبرناك و قصصنا لك من كلّ قصص لتجد نفحات ربك من هذه الكلمات المحكم المبرم القويم ثمّ اعلم بأننا عزلنا نفسنا و خرجنا عن بين الذينهم كانوا معنا و جلسنا فى البيت وحده متّكلاً على الله ربّى و ربك و ربّ العالمين اذاً تفكّر فى ذلك لعلّ يفتح الله عيناك و تشهد ما عجزت عن ادراكه ابصر الناظرين و الرّوح و العزّ و البهاء عليك و على كلّ فطن بصير

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

شهد المظلوم بما شهد الله قبل خلق الأشياء انّه لا اله الاّ هو لم يزل كان مقدّساً عن الأشباه و الأمثال و منزهاً عمّا قيل و يقال قد كان واحداً فرداً واحداً صمداً قيوماً الذى شهدت السن الكائنات بوحدانيّته و فردانيّته و انطق كلّ شىء بذكره و ثنائته و الذى بعثه و ارسله بالحقّ انّه لمصباح الهدى بين الورى و آية القدم بين الأمم و مطلع اسمائه الحسنى و مشرق صفاته العليا الذى سمّى بمحمّد ص فى ملكوت الانشاء قد جعله الله مصدر وحيه و مهبط علمه و مظهر احكامه و به ظهر امر الرّحمن بين

الامكان و هدرت حمامة الأمر على الأغصان أنه لا اله الا هو العليم الخبير انّ المظلوم يصلّي عليه و على آله و اصحابه الذين بهم اشرف نبيّ العرفان من افق العالم و ماج بحر الكرم بين الأمم اولئك عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون بهم ظهر صراط الله فيما سواه و ارتفعت كلمته بين عباده طوبى لمن تمسك بهم و فاز بلقائهم عليهم صلوات الله و رحمته و ذكر الله و ثنائه

و بعد اولیای حقّ را که از صافی سلسبیل محبت نوشیده‌اند و بافق اعلی ناظرند سلام میرسانیم و کل را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و عفت

ای دوستان هر نفسی باین صفات مزین است او از عباد حقّ محسوب و اسمش در ملاء اعلی مذکور و هر نفسی محروم ماند او از اهل حقّ محسوب نه جهد نمائید که شاید باخلاق و اوصافی مزین شوید که سبب و علت نجات ابدی گردد اثمار سدره امانت را باحجار خیانت میازارید و اغصانش را بالآت ظلم و اعتساف از هم مرزید طراز انسان صدق و صفا بوده و خواهد بود

ای دوستان زخارف دو یوم که کل شهادت بر فنای آن میدهند شما را از نعمت باقیه و مائده منزله سمائیه محروم ننماید بحق ناظر باشید و بر او توکل نمائید و از او طلب کنید آنچه را که شایسته است لکم ان تفوضوا الأمور الی الله رب العالمین در قرون اولین تفکر نمائید کجایند اهل کبر و غرور و کجایند صاحبان شرور این خزائنهم و قصورهم و معاقلهم و عروشهم در اعصار قبل و آنچه در او وارد شده تفکر نمائید و پند گیرید این مظلوم از حقّ مطلبد که کل را مؤید فرماید بر آنچه که رضای او در اوست

جناب شیخ ابوالقاسم را سلام میرسانیم لله الحمد از کأس عرفان نوشیده‌اند و بافق اعلی ناظرند در جمیع احوال متشبث باشید باموری که سبب تهذیب نفوس غافله گردد و علت آزادی ناس شود جناب مصطفی وارد فی الحقیقه در حمل اشجار بسیار زحمت کشیده‌اند اجره علی الله جناب عکاش را سلام میرسانیم و نشره بذکری آیه چه که لازال مذکورند و همچنین سایر دوستان کل را ذکر نموده و مینمائیم از جانب مظلوم سلام برسانید انه یقول الحقّ و یرشد السبیل لا اله الا هو القوى الغالب العزیز الجمیل یا مصطفی علیک سلامی حمد کن مقصود عالمیان را که عطا فرمود بتو از خزانه اسماء اسمی یعنی ولدی که باهلیتش اهل فضل شهادت داده و میدهند نسأل الله بأن یوفّقک و اهلک و من معک و یقدّر لکم خیر الآخرة و الأولى انه لمولی الوری لا اله الا هو الغفور الکریم

\* \* \*

هو العلیّ العالی الاعلی

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند فارسی که به بنگاله میرود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل نمایند زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح‌بخشنده لاجرعه بیاشامند در صحراهای بی‌آب مهلک بیاد دوست مؤاجند و در بادیه‌های متلف بجان‌فشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند چشم از عالم بریسته‌اند و

بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند پیر توکل پرواز نمایند و بجناح توسل طیران کنند نزدشان شمشیر خون‌ریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر ام مقبولتر

زنده‌دل باید در این ره صد هزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکو است این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان‌افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی‌دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و بمنتها مقامات حبّ منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البته این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الأرباب سر برآریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طیّ نمایند و این وجه را پرده حجاب نشود

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد و لکن بعنایت الهی و تأییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

باری ایام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا و مبدأ اصفیا چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلا طایر قدسی نازل شد و این آیه آورد و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الأرض او سلماً فی السّماء هزار چشم باید تا خون گرید و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآرد و هم‌چنین در جای دیگر میفرماید و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه که از مبدأ الوهیة نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن ستر و حجاب را سوختیم چون نار عشق برافروختیم و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوشها مسدود در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادیة ضلالت مشی میکنند هم بریئون عمّا عمل و انا بریء عمّا یعملون معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌ایش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده

فطوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم

و بعضی حرفهای بی‌معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روز به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بنده کتمان کنند از حضور من لا یعزب عن علمه من شیء چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسکند و بچه حجّت مستدلّ این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جستهم و خلوت گزیده‌ام در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشستهم این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت و معلوم نیست که بآخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند اگرچه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاءالله بنور هدی مهتدی کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته‌ام بخدا گذاشتم و بعروّه عدل تشبّث جستهم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمیگذرد آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد آن وقت حکم جاری کند قضی و امضی دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسید هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب نه تقدیم یابد و نه تأخیر انا لله و انا الیه راجعون ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان ینخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم بعده الی آخر و السّلام علی من اتّبع الهدی

\* \* \*

بسم الله الرَّؤف الرَّحیم

ص والتّبا العظیم قد اتی الرّحمن بسطان مبین و وضع المیزان و حشر من علی الأرض اجمعین قد نفخ فی الصّور اذا شاخصت الأبصار و اضطرب من فی السّموات و الأرضین الا من اخذته نفحات الآیات و انقطع عن العالمین هذا یوم الذی فیهِ تحدّث الأرض بما فیها و المجرمون انقالها لو انتم من العارفين و انشقّ قمر الوهم و اتی السّماء بدخان مبین نری التّاس صرعی من خشية ربک المقتدر القدير ناد المناد و انقعدت اعجاز التّفوس ذلک قهر شدید ان اصحاب الشّمال فی زفرة و شهیق و اصحاب الیمین فی مقام کریم یشربون خمر الحیوان من ایادی الرّحمن الا انهم من الفائزین قد رجّت الأرض و مرّت الجبال و نری الملائکة مردفین اخذ السّکر اکثر العباد نری فی وجوههم آثار القهر کذلک حشرنا المجرمین یهرعون الی الطّاغوت قل لا عاصم الیوم من امر الله ذلک یوم عظیم نریهم اللّذین اضلّاهم ینظرون الیهما و لا یشعرون قد سکرّت ابصارهم و هم قوم عمون حجّتهم مفتریات انفسهم و أنّها داحضة عند الله المهیمن القیوم قد نزع الشیطان فی صدورهم و هم الیوم فی عذاب غیر مردود یشعرون الی الأشرار بکتاب الفجّار کذلک یعملون قل طویبت السّماء و الأرض فی قبضته و المجرمون اخذوا بناصیتهم و لا یفقهون یشربون ماء الصّدید و لا یعرفون قل قد اتت القیامة و خرج التّاس من الأجداث و هم قیام ینظرون و منهم مسرعاً الی شطر الرّحمن و منهم مکبّاً علی وجهه فی التّار و منهم متحیّرون قد نزلت الآیات و هم عنها معرضون و اتی البرهان و هم عنه غافلون اذا رأوا وجه الرّحمن ساءت وجوههم و هم یلعبون یهطعون الی التّار و یحسبون أنّها نور فتعالی الله عمّا یظنون قل لو تفرحون او تمیّزون من الغیظ قد شقّت السّماء و اتی الله بسطان مبین تنطق الأشياء کلّها الملك لله المقتدر العلیم الحکیم ثمّ اعلم بأنّا فی سجن عظیم و احاطتنا جنود الظّلم بما اکتسبت ایدی المشرکین ولكنّ الغلام فی بهجة لا یعادلها ما فی الأرض کلّها تالله فی سبیل الله لا یحزنه ضرّ الذّین ظلموا و لا سطوة المنکرین قل انّ البلاء افق لهذا الأمر و منه استشرقت شمس الفضل بضیاء لا تمنعه سبحات الأوهام و لا ظنون المعتدین ان اتّبع مولاک ثمّ ذکر العباد کما أنّه یذکرک تحت السّیف و ما منعه نفاق الغافلین قد ارسلنا الیک لوحاً من قبل و لکلّ واحد من کلّ بلد نزلت آیات ربک العزیز العلیم نسأل الله بأن تقرّ عینک به و بها أنّه علی کلّ شیء قدیر ان انشر نفحات ربک فی الأطراف و لا توقّف فی امره اقلّ من آن سوف یأتی نصره ربک الغفور الکریم ذکر

النَّاسِ مِنْ قَبْلِ رَبِّكَ ثُمَّ اجْمَعَهُمْ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ عَلَى  
أَهْلِكَ مِنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ

\* \* \*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

صبح یوم مبارک جمعه از قصر سفر نمودیم و در بستان وارد هر شجر بکلمه‌ئی ناطق و هر ورق بذکری مترنم نخلها بذکر انظرُوا  
الی آثار رحمة الله ذاکر و نهرین بلسان فصیح بقرائت کلمه مبارکه و مَنَّا کُلَّ شَیْءٍ حَيٍّ مَشْغُولٍ سُبْحَانَ اللَّهِ بِاسْرَارِی نَاطِقٍ بُوْدُنْد  
که تحیّر آورد آیا در کدام دبستان وارد شده‌اند و نزد که تعلیم گرفته‌اند بلی انّ المظلوم یعلم و یقول عند الله المهیمن القیوم  
و بعد از جلوس راضیه علیها بهائی بحضور حاضر و بنیابت آنجناب بزیارت فائز خان نعمت گسترده و حاضرین را بار داد  
و ضیافت کاملی باسم آنجناب بعمل آمد فی الحقیقه ما تشتهی الأنفس و تلذّ الأعین حاضر و موجود بل ما ترید الآذان چه که  
اوراق از نسیم اراده الهی متحرک و از آنحرکت صوت خوشی مسموع و بکلمه مبارکی ناطق گویا از برای غائبین طلب حضور  
مینمودند و ابصار بمشاهده آثار قدرت و صنع الهی در ازهار و اثمار و اشجار و اوراق و انهار محظوظ الحمد لله الذی ایدک و  
ایدها

باری من فی البستان بنعمتهای بدیعۀ لطیفه متنعم و در انتها بحمد و شکر مولی الوری ناطق فی الحقیقه جای اولیا نمودار  
نسل الله تبارک و تعالی ان ینزل علیکم فی کلّ حین رحمةً من عنده و برکةً من لدنه و فضلاً من جانبه انه هو الغفور  
الکریم

اولیا را سلام میرسانیم و از برای هر یک میطلبیم آنچه را که عندالله مذکور و مقبول است السلام علیکم و علی عباد  
الله المخلصین و الحمد لله رب العالمین

\* \* \*

مر

جناب آقا حسین علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

طوبی از برای نفوسیکه بافق اعلی ناظرند و بامر مالک اسما عامل و طوبی از برای نفسیکه در ایام الهی بصنعت یدی مشغولست  
هذه موهبة من الله چه که در این ظهور اعظم اشتغال بامریکه انسان را از انتظار منع نماید لدى الله مقبولست صنع هر صانعی  
از عبادت محسوب شده این از فضلهای بزرگ پروردگار است از برای عباد ان اشکر الله بما ایدک و عرفک و اشغلك بما  
کان مکنوناً فی کتابه المبین الحمد لله رب العالمین

\* \* \*

هو المشفق الکریم



طوبى لمن يدخل البستان و يذكر الله ربّه الرّحمن يا حزب المظلوم اذا بلغتم بابه قفوا و قولوا  
النّسمات المعطرّة التي تسرى من اورادك و ازهارك عليك يا عبدالصّالح و النور اللّائح اشهد انّ آثارك في البستان يشهد  
بحضورك و حياتك و قيامك على خدمة الله ربك الرّحمن اشهد أنّك تكون حيّاً في الأفق الأعلى و مذكوراً في الصّحيفة  
الحمراء يا صالح يكفيك هذه الكلمة العليا التي نطق بها المظلوم في سجن عكّا اشهد و يشهد الملائكة الأعلى و سكّان الفردوس  
و الجنّة العليا بأنك ادركت ايام الله و سعدت في ايامه و صرفت ايامك في خدمة ايامه فآه تنوح الأشجار في فراقك و الأوراد  
في هجرك و التّهران في غيبتك قد اخذت الأحران بساتين الأرض و حداثتها كلّها يا صالح طوبى لك ثمّ طوبى لك انّ الله  
بارك حياتك و مماتك قد ذكرك القلم الأعلى في الفردوس الأبهي في يوم فيه اتّخذت لنفسك سبيلاً الى الله مولى الورى هذا  
يوم فيه يجد منك اهل الجنان عرف البستان البهائم المشرق و النور اللّائح على الذين يقصدونك و يزورونك و يذكرونك في  
سبيل الله ربّ العالمين النور عليك و على أولئك و آخرك و ظاهرك و باطنك و رحمة الله و فضله و عنايته و الطافه و بركاته

هو الغفور الكريم

نعيماً لك يا صالح قد اتّخذت اليوم لنفسك في جوار رحمة ربك مقاماً عليّاً و ذكراً جليلاً كبيراً على نفسك من قبلى ثمّ اسأل الله  
ان يرزقنا ما رزقك و يخلصنا عن الدنيا و شدّتها و عذابها طوبى لمن يذكر ايامك و يتقرّب بك الى الله ربك من في  
السّموات و الأرضين يا صالح لا تنس احبائك في مقامك المحمود و مقرّك المرتفع المبارك المشهود

\*\*\*

وليّ الله عليه بهاء الله

هو الناطق في ملكوت البيان

طوبى لك بما اقبلت في اول ايامك الى ربك ربّ العرش العظيم قل  
الهي الهي تراني مقبلاً الى سماء ظهورك و ناطقاً بشنائك و آياتك و معترفاً بما اشرق من افق ملكوت عرفانك اسئلك  
بأن تجعلني مؤيّدأ على نصره امرك و اعلاء كلمتك بحيث ترتفع رايات امرك في مدنك و ديارك أنّك انت مولى العالم و مربّي  
الأمم لا اله الا انت القويّ القدير

\*\*\*

سر چاه

جناب ملا آقا بابا

العلّيّ العظيم

طوبى لك بما نزلت لك من جهة السّجن آيات ربك هذا من فضلي عليك لتكون من الشّاكرين أنّه في بحبوحة البلاء يدع  
الأحباء الى الله مالك يوم الدين ان اتحدوا في الأمر انّ الذي تجدونه في معزل من الغفلة ذكره بالحكمة في ايام معدودات ان

اعرض و تولّى بعدما جاءه الهدى فأعرضوا عنه و اقبلوا بقلوبكم الى الله ربّ العالمين قد سبقت رحمتى غضبى ان اقتدوا ربّكم  
فى الأخلاق هذا خير لكم عمّا فى السّموات و الأرضين قل ان اجتنبوا كبائر الاثم و لا تقربوا الذى يدعوكم الى النّار اتّقوا الله و  
كونوا من المتّقين

\* \* \*

## هو الناطق فی ملکوت البیان

طوبی لک یا جواد بما وجدناک مستقیماً علی الأمر علی شأن ما منعتک جنود العالم عن مالک القدم و لا شؤونات الدنیا من هذا الأفق الأعلى ان ربک لهو العزیز العلام انا ذکرنا الذین آمنوا فی هناک و اجبنا الذین حضرت عرائضهم فی هذا المقام الذی جعله الله مطاف الملا الأعلى فی کلّ الأحيان ان استمع یا جواد مرّة اخرى ندائی الأهلّی الذی ارتفع فی ملکوت الانشاء انه لا اله الا انا العزیز الوهاب انا سمعنا ندائک و شاهدنا قیامک علی هذا الأمر الذی به قرّت الأبصار و ذکرناک بهذا الذکر الأعظم لتشکر ربک منزل الآيات

انشاء الله باید در لیالی و ایام بذکر مالک انام مشغول باشی انه یذکر من ذکره و یری من قام علی خدمة امره العظیم جمیع دوستان را تکبیر برسان مخصوص ورقاتی که در آن بیت ساکنند و نفحات محبت الهی از ایشان متضوعست قلم اعلی در کلّ احیان و اوان ندا میفرماید ولكن آذان واعیه قلیل بوده و خواهد بود البتّه هر گوشی قابل اصغای ندای مالک اسماء نبوده و هر قلبی لایق حبّش نه طوبی از برای نفسی که امروز بخدمت قیام نمود و بذکر حقّ مشغول شد چه که اعمال پسندیده بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند

در ناقه صالح تفکر کن چون در راه دوستی پی شد جمیع السن عالم از آن روز الی الیوم الذی لا آخر له بذکر و ثنائش ناطق بوده و خواهند بود ان ربک لهو المقتدر القدير یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید طوبی لنفس فازت بآياتی و تحرک علی ذکرها قلمی آنچه در ارض موجود و مشهود است معدوم خواهد شد و ما یبقی ما جری من قلم ربک لک ان اشکر و قل لک الحمد یا بحر الکرم و لک الثناء یا محبوب العارفين الحمد لله رب العالمين

\* \* \*

هو

طوبی لکم یا اسراء الارض انتم الذین اقبلتم الی ديار الغریة شوقاً للقاء مطلع نور الاحدیة و حملتم فی سبیل الله ما ناح به سکان الملکوت انتم الذین ما منعتکم سطوة الامراء عن مالک الاسماء و لا نعیب الغراب عن ربکم العزیز الوهاب

\* \* \*

ایضاً از برای یکی از ملا کلیم

بنام خداوند یگانه

ظهور الهی واضح و میرهن است بقسمیکه اگر جمیع من علی الأرض من دون غرض در آثار و اطوار و شئونات او تفکر نمایند و یا مشاهده کنند یقین مینمایند که او است سلطان وجود در ممالک غیب و شهود آنچه در کتب عدیده مذکور و مسطور

امروز در انجمن عالم ظاهر و هویدا است و چون شمس سماء مشرق و بدر تمام از افق اراده طالع طوبی از برای نفوسی که بنفحات ایام فائز شدند و از غیر دوست آزاد گشتند پیر معنوی در این هوای قدس روحانی پرواز کن او است معین حقیقی و مؤید حقیقی و سلطان حقیقی جمیع کتب مبشر است باین ظهور اعظم و ناطق است بشنای مالک قدم بعضی چون چشمشان از رمد هوی علیل است لذا نشناختند و باین دنیای فانیه قانع شده و از ملکوت باقی گذشتند انشاءالله بر صراط مستقیم باشی و بذکر دوست یکتا ناطق البهآء علی اهله

\* \* \*

هوالله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه اگر خطوه‌ئی از این سیبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه نکند عشق نفس زنده قبول

نکند باز موش مرده شکار

بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عزّ مقصود نازل و بکلماتی ناطق است بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلیّ الاعلیّ لفدیتم بأنفسکم حباً لله مالک الأسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل هاء بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدّعیان محبّت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگرچه بظاهر سهل و آسان است ولکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت سلطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطراب لایحسی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبّت‌آمیز و شفقت‌انگیز بود تلویحاً و تصریحاً فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی باذعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصیح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم‌سفر و هم‌سیر گشتیم قدری که بادیه پیمودیم نار حبّ مخموم و جمال شوق محبوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسنات را سیئات شمردیم و سیئات را عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودیّ امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرّق و گاهی بحبّ و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میردیم سلسبیل بیان در کلّ احیان از کوثر فم رحمن جاری ولکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق ولکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحقّ کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شئونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوب را با کمال شفقت و ملاطفت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردّیه مقبول شویم بالأخره حقّ را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتبعناه بالمنّ و الأذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجدداً کلّ را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبّه نگشتیم که علّت منع چیست و سبب چه مرّه اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه‌ها پیمودیم تا آنکه وارد ارض اخری شدیم و با دوست در یک محلّ آرمیدیم و سرّاً بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوب را در

محلّی حبس نموده‌ایم و در کلّ حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوّه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلّی را که جمیع ملأً اعلیٰ باو ناظرند و از او مستمدّ در آن محلّ مبارک جهره باقیح کلمات ناطقیم و باضلّ اعمال و اخسر آن عامل فتباً لنا ما اثّرت فینا کلمات الله و معذلک متنبّه نشدیم و اقللاً اگر وفا نمودیم جفا نمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه بتوجهی مشغول

حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطّریق انه عشق جاریه و اتاها لیلۃ فصعد الجدار اذاً سمع احداً یقرأ هذه الآیة أ لم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربّی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الأفق الأعلیٰ عجب است که کلمه الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیاً نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تأثیر نموده که اقللاً بقیح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باین مقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بیهوش لن یصیبننا الا ما کتب الله لنا نسأل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفّق علی معرفة نفسه سبحانه نوفّق علی معرفة انفسنا الغافله و یکشف عن وجوهنا الحجابات المانعة لتراه مشرقاً عن افق الفضل و العنايه و نقطع عمّن فی الامکان و الأکوان و نتوجه الیه بکلّنا انه هو ربّنا الرّحمن و نسأله ان یوفّقنا علی التّوبه و الانابه فی کلّ صباح و مساءً و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معیناً سواه و انه مبدأه و متواه و یقول لا اله الا الله

\* \* \*

جناب میرزا آقا الذی حضر و فاز

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

عالم تغییر نموده خاک زر شده و زر خاک بسا اسامی که از اعلیٰ المقام بر تراب مقرّ یافتند نار بشکل نور ظاهر و خائن مقام امین قائم سبحان الله بشأنی انقلاب ظاهر که صاحبان بینش و دانش متحیر اختلاف عالم را احاطه نموده طوبی از برای نفسیکه قلب و بصر و سمع را از دنیا و آنچه در آن از آثار و اثمار و قصص و اخبار است مقدّس نمود و بیصر و سمع خود در آنچه ظاهر شده تفکر کرد او از اهل بها از قلم اعلیٰ در صحیفه حمرا مذکور و مسطور یا ایها الناظر الی الوجه لله الحمد در ساحت امنع اقدس مذکور بوده و هستی از حقّ بخواه ترا مستقیم فرماید بشأنیکه رجال کالجبال ترا از غنیّ متعال محروم نسازند عمّامه و ردا سبب هلاکت قوم شد عباد بیچاره از آن انفس غافله پذیرفتند آنچه را که سبب گمراهی شد و در یوم جزا نتیجه آن شد که دیدند و شنیدند علمای ایران طراً در سنین اوّلیّه بسبّ مقصود عالمیان مشغول عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی عمل نمود و وارد آوردند آنچه را که هیچ نفسی ارتکاب نکرد حنین اشیاء مرتفع و زفرات ملأً اعلیٰ متصاعد قلم نوحه مینماید و ذکر میکند لوح میگردید و حمل مینماید از حقّ بطلب بصر عطا فرماید دانائی بخشد آگاهی عنایت نماید نامۀ آنجناب رسید و عرف خضوع و خشوع لوجه الله از آن متضوّع نسل الله ان یؤیّدک علی ذکره بالحکمة و البیان انه هو العزیز المتّان

اسامی مذکوره هر یک بعنایت کامله و حکمت بالغه نزد مظلوم مذکور طوبی لهم و نعیماً لهم نشهد أنّهم فازوا بآثار قلمی الأعلیٰ و شربوا ریحیق الحبّ من ایادی الفضل و العطاء نسله تعالی ان یؤیّدکم علی حفظ لآلئ حبه فی اصداق القلوب

أنه هو المقتدر العزيز المحبوب بهاء من لدنا عليك وعلى الذين ما اضعفتهم فراعة العباد عن التقرب الى الله مالك يوم المعاد اولئك وصفهم الله في كتابه المبين قال وقوله الحق لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون

\* \* \*

#### بنام مقصود عالمیان

عالم را حجابات اهل علم از حضرت معلوم محروم نموده چنانچه آنجناب آگاه شدند و در یوم ظهور نیر اعظم از افق عالم اسرار مستوره کشف شد و بر هر صاحب بصری واضح و مبرهن گشت در قرون و اعصار بذكر حقّ جلّ جلاله مشغول و باسم مبارکش بطراز عزّت کبری مزین و در مجالس و محافل بکلمه توحید ناطق و از طول غیبت متأسف و محزون و چون صبح ظهور دمید و آفتاب حقیقت از افق عالم اشراق نمود کل سبب و لعن مشغول ایکاش باینمقدار کفایت مینمودند بالأخره فتوی بر قتل سید عالم دادند باری اوهامات قبل سبب و علت این خطاء اکبر شد حال مجدد اهل بیان بهمان قدمها مشی مینمایند بگوئید ایغافلین در ثمرهای حزب قبل تفکر نمائید شاید متنبّه شوید و بساط ظنون و اوهامرا باسم مالک انام برپیچید در قول خود را اعلی العالم مینامیدند ولکن در یوم امتحان اخسر از جمیع ملل مشاهده گشتند از حقّ میطلبیم آنجناب را مؤید فرماید بر استقامت کبری لله بگوئید و الی الله دعوت نمائید شاید هیکل عالم از غبار ظنون و اوهام طاهر شود و بطراز اطمینان و یقین مزین گردد اولیاء آن ارض را تکبیر برسانید و باذکار قلم اعلی متذکر دارید که شاید مجدد سبیل کذب باز نشود کل مبدء و مرجع را بیابند و بحقّ وحده ناظر باشند اینست امر مبرم که ظاهر شد امید هست که اهل آن دیار عرف ایام را بیابند و منقطعاً عن الكلّ راجع شوند قل

الهی الهی انا الذی اقبلت الیک و تمسکت بعروة فضلک اسألک بنسایم ایامک و نفعات وحیک و الأسرار الّتی کانت مکنونة فی علمک و بالسّفینة الّتی جعلتها لأهل البهّاء فی کتابک بأن تؤیّدنی علی القیام علی خدمة امرک ای ربّ لا تنظر الی نفسی و ما عندی بل الی بحر فضلک و سمآء جودک و شمس کرمک الهی الهی اجد عرف ظهورک من اثر قلمک الأعلی و ارید القیام لدی بابک و الحضور امام عرشک لأری ما خلقت العیون لرؤیته و اسمع ما ذوّت الآذان لاصغائه او تکتب لی یا الهی من القلم اجر لقائک و ما ینبغی لفضلک و جودک أنّک انت ارحم الرّاحمین لا اله الا انت العلیم الحکیم

\* \* \*

محبوب مکرمّ جناب سمندر علیه بهاء الله الأبھی بلحاظ انور منور فرمایند

۱۵۲<sup>۱</sup>

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

عرض این فانی خدمت سمندر نار الهی آنکه الحمد لله در هر پوسته از نفعات طیبیه آنحضرت شمّ جان معطرّ و روان در اهتزاز و منور در اینصورت آنچه ذکر شود البتّه کمست و آنچه نوشته شود البتّه اندک لذا آنمحبوب را وکیل مینمایم نزد آنمحبوب که آنچه از شرایط اتحاد و یکرنگی و اعلاء مقام محبت و مودت و یگانگی است از قول خود از جانب این بنده

بخود بگوئید از بیانات مظهر اسماء و صفات که بآنجناب و اسماء مذکوره در کتاب آنجناب ارسال شد معلوم میشود که این عبد لیلاً و نهراً در تحریر مشغول لذا اگر گاهی در ارسال جواب تأخیر شود انشاءالله عفو خواهند فرمود

و عرض دیگر آنچه بآنحضرت رسیده از بابت حقوق الله از هر نفس و هر جا بواسطه سلطان الشهداء حضرت اسم الله حاء علیه منکل بهاء ابهه باینعبد فانی رسید نسأل الله بأن یوفق الذین عملوا بما امروا به فی الکتاب و ینزل علیهم من سماء فضله نعمة و رحمة و برکة من عنده أنه لهُ العزیز الوهاب فی الحقیقه امر حقوق الهی امر بزرگی است بر جمیع ادای آن لازم چه که اوست سبب نعمت و برکت و خیرات و ما یکون مع کلّ نفس فی کلّ عالم من عوالم ربها الغنیّ الکریم

عرض دیگر چندی قبل یعنی چند شهر قبل جناب اسم الله حضرت جمال علیه منکل بهاء ابهه دستخطی باینعبد مرقوم فرموده بودند جواب عرض شد و لکن نظر بانقلابات اطراف ارسال نشد و همچنین چندی قبل باز هم جواب عرض شد و ارسال نشد تا در این کره دستخط سیم ایشان رسید تلقاء عرش عرض شد مخصوص ایشان و نفوس مذکوره که در کتاب ایشان بود آیات بدیعه منیعه نازل و لکن در این کره هم نظر بثقل پوسته ارسال نشد انشاءالله از بعد ارسال میشود و آنمحبوب زیارت آن فائز میگردد و انشاءالله جواب عرایض لاوی هم ارسال میشود در هر حال باید آنمحبوب افق حکمت را ناظر باشند اکثری از نفوس عالم بمکر و حيله ظاهرند لذا باید حکمت را مراقبت نمود و در هر امری از امور باو ناظر بود مسئله تعالی بأن یؤید حضرتک كما یدک و یحفظک لخدمة امره بین خلقه أنه لهُ المقتدر القدير اگر مجال بود هرآینه از مدینه خلوص ریاحینهای وداد و گلهای اتحاد و نعمات عندلیب محبت و تغرّادات حمامه مؤدّت و اطوار طیور معرفت و اوراق اشجار ذکر و حکمت و صداهای خوش سدره های مرتفعه و آبهای خوش روحانی ارسال میشد و لکن از کثرت اشغال و تحریرات متواتره بیش از این این خادم فانی مجال نیافت انشاءالله اگر حیات عنایت شود بتلاقی مافات پردازد از حقّ میطلبیم لایزال این عبد را باثر کلک روحانی آنمحبوب جانی مسرور دارد

دیگر چه عرض نمایم از شعله نار محبت در حینیکه ذکر جناب اخوی علیه بهاء الله از قلم و یا لسان جاری میشود علم الله نار الشوق ظهت و نور الخلوص قد بزغ در اینصورت قلم خود را عاجز مشاهده نماید و لکن نظر بآنکه اظهار خلوص نزد دوستان حقیقی لدی المحبوب محبوبست لذا اینعبد فانی بصد هزار شوق و اشتیاق خدمت ایشان تکبیر مقدّس از شغونات عرضیه معروض میدارد مسئله تعالی بأن تقرّ العیون بلقائه أنه لهُ المجیب البهّاء علی حضرتک و علیه و علی کلّ مؤمن فاز بعرفان الله المهیمن القيوم

خادم

فی ۹ رمضان سنة ۱۲۹۶

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

هو

علّت آفرینش ممکنات حب بوده چنانچه در حدیث مشهور مذکور است که میفرماید کنت کزناً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف لهذا باید جمیع بر شریعه حبّ الهی مجتمع شوند بقسمیکه بهیچ وجه رایحه اختلاف در میان احباب و اصحاب نوزد کل ناظر بر حب بوده در کمال اتحاد حرکت نمایند چنانچه خلافی ما بین احدی ملحوظ نشود در خیر و شر و نفع و ضرر و شدّت و رخا جمیع شریک باشند انشاء الله امیدواریم که نسیم اتحاد از مدینه ربّ العباد بوزد و جمیع را جلّ وحدت و حب و انقطاع بخشد ۱۵۲



## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

هو

علیکم یا اهل القبور سلام الله مالک الظهور و مکلم الطور طوبی لکم قد فرتم بالایمان فی ایام فیها ارتعدت فرائص الادیان البهَاء  
علیکم و علی اولکم و آخرکم و ظاهرکم و باطنکم

\*\*\*

جناب غفار

غفاری لا تحزن من الفراق انت ممّن وفیت الميثاق انا نحبک كما تحبنا و حینا سبق حبک يشهد بذلك مالک يوم الطلاق لا  
تحزن من البعد فارض بما رضى الله اياک ان تشتكى فى سبيلى من شىء سوف يظهر الله ما قدر لك انه وليک و ولي من والاه  
فى کلّ حين يراک و متوجّهاً طرفه اليک انّ هذا فضل عظيم ان اشکر ربک انه معین من اراده و مقبل من اقبله انه ذو حبّ  
شديد

\*\*\*

یاء

محبوب روحانى حضرت افنان جناب آقا ميرزا عبد الحسين عليه بهاء الله و عنايته ملاحظه فرمايند

۱۵۲<sup>۱</sup>

بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

غیب منیع جلّ جلاله و جلّت عظمته اراده ظهور فرمود و بکلمه کن نطق نمود اذا ظهرت النقطة و منها ظهر ما کان و ما یكون  
و فضلت کتبه الحامل ما فى الغیب و الشهود و انها مائدة عرفانه و نعمة بیانه التی بها نفخ فى کلّ الاشیاء آیاته التی بها انجذبت  
الافئدة و القلوب و التکبیر و البهَاء علی خزائن لثالی علمه و کناز جواهر حکمته اللّذین قاموا علی نصره امره منقطعین عن دونه  
و متمسکین بحبله لانتشار اوامره و احکامه اولئک اهل البهَاء فى کتاب الاسماء من لدن مولی الوردی الّذی اتى من سماء العرفان  
بالحکمة و البیان

روحی لذکرکم و لبیانکم الفداء دستخطّ عالی بمثابه نور صبحگاهی ساحت قلب و دل را منور نمود و کلبه وجود را  
مزین از حق جلّ جلاله سائل و آمل که آن محبوب فؤاد را تأیید فرماید بر تبلیغ امر و انتشار آثار بالحکمة و البیان انه هو المقتدر

العزیز المَنَّان علم اللہ از قرائت نامہ فرح کامل حاصل و بہجت لا تحصی وارد و بعد از قرائت و تلاوت قصد ذرۃ علیا نمودہ امام وجہ مولی الوری عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت هذا ما انزلہ المقصود فی هذا الرِّقّ المنشور قوله عزّ بیانہ و جلّ برہانہ

### بسمی المظلوم و بسمی القيوم

ذکر من لدنّ لمن اقبل و فاز باللّقاء اذ اعرض عنه اکثر الوری الذین نبدوا امر اللہ وراثتہم متمسکین بحبال الظنون و الاوهام قد سطع التور و اشرق الشمس و نادى المناد و القوم فی ریب عجاب قد خلق اللہ العباد لعرفان مشرق آیاتہ و مظهر نفسه و ہم نبدوا ما اراده اللہ متشبّثین باذیال احوالہم الا انہم فی غفلة و ضلال قد اخذہم سکر خمر الغرور بحيث منعوا عمّا ینفعمہم مقبلین الی مطلع الظلم و الاعتساف انا ربینا احد اخوانی و حفظناہ تحت قباب عظمتی فلما طلع التور اعرض عنی و قام علی ظلم بہ ناح القلم و صاح المداد لعمر اللہ انہ اراد سفک دمی بما اغویہ احد عبادی فلما خرجنا عن بینہم قام و صاح فی نفسه و قال ما ذرفت بہ دموع الابرار ونفسی قد تحیر من فعلہ المألأ الاعلی و الجنة العلیا و اصحاب السفینة الحمراء یشہد بذلك امّ البیان فی اعلی المکان قد بدّل اللہ السّجن بالفردوس الاعلی بقدرۃ و سلطان قل یا قوم انظروا قدرۃ اللہ و اقتدارہ کیف فتح باب السّجن بمفتاح اسمہ العزیز الوہّاب

قد حضر العبد الحاضر امام الوجہ بکتابک و عرضه بعد الاذن سمعناہ و اجبتناک بہذہ الآیات الّتی اشرقت من آفاقها شمس الحکمة و البیان انا وجدنا من کتابک عرف حبّک و اقبالک نسأل اللہ تبارک و تعالی ان یؤیدک بما یبقی بہ ذکرک فی هذا المقام الّذی جعلہ اللہ مطاف مظاهر الآیات یا افنانی علیک بہائی و عنایتی اصبحنا الیوم ناطقاً باسمک و ذاکراً بما انجذبت بہ افئدة الاخیار خذ كأس البقاء باسم ربّک الابھی ثم اشرب منها رغماً للاعداء و قل لله الحمد و الثناء و الشکر و البهائم بما هدانی الی نبأ انصعقت بہ افئدة الفجّار و ایدنی علی الاقبال الیہ باسباب السموات و الارض الی ان اقبلت و حضرت و سمعت ندائہ الاحلی و رأیت افقہ الابھی اسأله ببحر جودہ و سماء عطائہ ان یوقّنی علی ما یحبّ و یرضی لئلا یظہر منی ما لا ینبغی انہ هو المقتدر علی ما یشاء بسلطانہ الّذی غلب الممکنات ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت بکلی الیک معرضاً عن دونک اسألك بامرک الّذی بہ سخرت العالم و الامم ان تنزل علیّ فی کلّ الاحوال ما یقرّنی الیک یا من فی قبضتک زمام العمل و الآمال ای ربّ ترى الفقیر قام لدى باب عطائک مقبلاً الی کعبۃ حضورک اسألك بیومک الّذی فیہ نفخت فی الصّور و اظهرت حقائق الامور و الفت بین القلوب ان تجعلنی طائفاً حول ارادتک بحيث لا اتنفّس الا باذنک و مشیتک انک انت المقتدر العزیز الفیاض

انا نذکر فی هذا الحین احد افنانی الّذی سُمی بمیرزا علیہ بہائی و عنایتی و رحمتی انا رفعناہ من قبل و ذکرناہ فی الواح شتی فضلاً من لدنّ و موهبة من عندنا ان ربّک یفعل ما یشاء باسمہ المہیم علی من فی الارضین و السموات یا میرزا علیک بہائی الابھی اسمع النداء من افق عکاء انہ لا تعادله خزائن الاغنیاء و لا جواهر الامرآء و لا کنوز العلماء ان ربّک هو العزیز المختار لم تمنعہ شدائد الدنیا و لا سطوتها و لا اعراض الذین کفروا بالمبدء و المآب یا میرزا خذ الكتاب بقوة من عنده ثم اعمل بما امرت بہ من لدى اللہ فالق الاصباح انا رفعناک لعرفانی و خدمة امری ضع ما عند القوم و خذ ما انزلناہ لک فی اعلی المقام انا نرید ان نریک علی جانب عظیم من الانقطاع لیجعلک باباً لهذا الامر الّذی بہ نادى المناد الملك لله ربّ الارباب لا تمنع نفسک عمّا قدرناہ لک دع القوم و ما عندهم انہ یأمرک بما یقرّیک الیہ فی کلّ الاحوال بشرّ افنانی بذکرى لیأخذہم جذب الآیات علی شأن لا تحزنہم حوادث العالم و لا ظلم الذین کفروا بمنزل الآیات قل لا تخافوا و لا تحزنوا اطلعوا من افق البيت بسلطان خضعت عند ظهورہ الکائنات قل انا رفعناکم و ذکرناکم بما لا تعادله الاذکار سوف یظہر ما وعدتم بہ فی الكتاب لا یعزب عن عملہ من شیء یشہد و یرى و هو العزیز البصّار

یا افغانی اردنا ان نذکر الافشار الّذی قام علی خدمة الامر و نطق بشاء الله مولى الانام طوبی لسانه و طوبی لقلبه بما اقبل الی افقی و لسمعه بما سمع آیات الله مُظهر البیّنات

حال بلغت نوراً تکلم مینمائیم بعد از لغت فصیحی لتفرح و تكون من الشاکرین حق جلّ جلاله در طور عرفان لابن عمران بدو کلمه تکلم فرمود و حال با تو دفتری باز نمود و نطق فرمود بآنچه که کنزیست باقی از برای تو جهد نما اینمقام محو نشود و تبدیل نیاید البتّه در فقره علیحیدر علیه بهائی و عنایتی جهد بلیغ مبذول داشته‌ئی فی الحقیقه خدمات عالیه از او ظاهر بر کل لازم مقام خدماتش را بدانند و بما ینبغی رفتار نمایند جناب افشار علیه بهائی فی الحقیقه مراتب عرفان شیعه را خوب ادراک نموده آنچه از قلم او ظاهر شد لدی الوجه مقبول افتاد سبحان الله حزب شیعه جز دو کلمه صدق نداشته و ندارند و آن اعتراف لسانی ایشان است بالوهیّت و رسالت هزار و دوست سال وصیّ بازی کردند بالآخره مولایش را بظلم مبین شهید نمودند قد نوح من ظلمهم التاموس الاکبر و کتب الله ربّ العالمین ایامیکه باسم رسول الله روح ما سویه فداه بخدمت مشغول بودند امر بمقامی رسید که السن مثین از ثنایش عاجز و محصّین از احصائش قاصر و چون تبدیل نمودند و بترتیب شرکا پرداختند قوت بعجز تبدیل شد و عزّت بذلت حضرت اعلی روح ما سواه فداه میفرماید اجساد حروف حی بمقام ارواح ائمه قبل است کتاب بیان را ملاحظه کنید و مردم را آگاه نمائید شاید مجدّد باوهم مبتلا نشوند حروف حی بمقامشان عبودیت است و بکلمه‌ئی خلق شده‌اند و یکی از آن نفوس جناب ملاً باقر بوده باری مقصود آنکه نفوس بانوار نیر توحید حقیقی فائز شوند قل یا افشار یذکرک المختار فی هذا الحین كما ذکرک من قبل انه هو المبین العلیم نفوسیکه با ما نبوده‌اند و از امر آگاه نه چون مشاهده نمودند اشراقات تجلیات انوار نیر ابهی عالم را فی الجملة منور نموده از خلف حجاب با اسیاف بغضا بیرون دویندند و حال بترتیب حزبی مثل حزب شیعه مشغولند قد اتخذوا الوهم لانفسهم ریاً من دون الله کذلک سوّلت لهم انفسهم و هم الیوم من الاخسرین فی کتابی المبین یا افشار علیک بهائی و عنایتی اسمع ندائی من شطر سجنی ثم نور قلوب العالم بنیر امری المشرق العزیز البدیع قل یا ملاً الارض تعالوا لاسقیکم کوثر البیان باسم ربنا الرحمن ثم اسرعوا بقلوب نورآء الی افق ظهور مکلم الطور فی سجن عکاء ایاکم ان تخوفکم زماجیر العباد او تمنعکم همزات الذین کفروا بیوم الدین انا ذکرناک مره بعد مره بما یقی به ذکرک و اسمک فی کتاب الله العلیم الحکیم البهآء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا الامر الّذی به ارتعدت فرائض المشرکین

انا ذکرنا الالف و الفآء و اردنا ان نذکر من سمی بمحمّد قبل اسمعیل لتجذبه نفحات وحی الله ربّ العرش العظیم یا اسمعیل انظر ثم اذکر الذین اقبلوا الی مقرّ الفداء فی سبیل الله مولى الوری و انفقوا ما عندهم من الاموال و الارواح شوقاً للقاء الله مالک هذا المقام العزیز الرقیع قل یا ملاً المعرضین انصفوا فیما ظهر بالحقّ و لا تكونوا من الظالمین هل الاشراف الّذی اقبل و فدی بنفسه فی سبیل الله خیر ام الّهادی الّذی اذ سمع الضوضاء اضطرب و اخذ الخوف ارکانه و ارتقی علی المنبر و نطق بما نوح به الرّوح الامین لعمر الله ان حیوته تشهد بنفاقه و عروج الاوّل یشهد باقباله و اتفاقه و استقامته الّتی بها اخذت الحیره کلّ عبد اقبل الی الله العزیز الحمید طوبی لک بما اقبل الیک وجه المظلوم من سجنه البعید قل

لک الحمد یا اله العالم بما اسمعتنی ندائک و اریتنی آثارک و ایدتنی علی التقرّب الیک باسباب السّموات و الارضین اسألک بیحر اسمک الفیاض ان تکتب لی ما کتبه لاصفیآتک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء بامرک العزیز البدیع

انا اردنا ان نذکر من سمی بابراهیم و نبشره بفضل الله و عطائه و نوصیه بما یقرّبه الی مقام تنادی فیهِ الدّرات الملك لله المقتدر القدیر یا ابراهیم از اوّل ایام نفوس غافله از سطوت ظاهره مستور و بحفظ خود مشغول و چون نور الهی از افق سماء اراده ربّانی ساطع از خلف حجاب بیرون آمدند و وارد آوردند آنچه را که شبه نداشته قل

الهي الهى ايد الغافلين على الانصاف فى امرک و العدل فيما ظهر من عندک و وقّهم على الرجوع الى باب جودک  
انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الامر القديم انتهى

لله الحمد آقاى مکرم حضرت افنان جناب حاجى سيد ميرزا عليه بهاء الله الابهى از اول ايام الى حين بخدمت امر  
فائزند و بحبل متين الهى متمسک و در بساط امنع اقدس مقصود عالميان روح من فى ملکوت الامر و الخلق فداه مذکور بوده  
و هستند هنگاميکه دستخط انور ايشان رسيد و در باره وجوهيکه نزد حضرت مرفوع مبرور الذى استشهد فى سبيل الله جناب  
حاجى شيخ محمدعلى عليه بهاء الله الابهى باقى مانده بود ذکر فرموده بودند که خود جناب مرفوع ميدانستند مال ما نبود حال  
جواب صاحبان آن را چه بگوئيم من بعد کسى نزديک ما نميآيد بعد از عرض اين فقره در ساحت امنع اقدس حضرت محبوبنا  
و محبوب من فى الارض و السماء اين کلمات عاليات از مطلع سماء عنایت الهى مشرق قوله عزّ بيانه و جلّ برهانه يا عبد  
حاضر بجناب افنان عليه بهائى و عنایتى بنويس شما در امور بيروت و آستانه ذکرى نموديد و از اول طلب اذن نشد و مشورت  
بمیان نيامد مع آنکه کل بان مأمورند مع ذلك مبلغ ششصد و هفت ليره عثمانى که وجه بيت بود و حاضر بود تسليم جناب  
افنان عليه بهائى و عنایتى شد که ارسال دارند انه لو يريد ليؤدى ديون العالم ان ربك هو المقتدر على ما يشاء اقرء لوح الرئيس و  
الواح الملوك لتوقن بان الامور فى قبضته يقبها كيف يشاء و هو الفرد الواحد العليم الخبير لا تحزن من شئ توكل فى الامور  
على الله مالک يوم الدين تمسک بما امرناک به ثم اعمل بما القيناک من قبل و من بعد انا نزيديک و نجيبک و نأمرک بما  
ينفعک فى الآخرة و الاولى يشهد بذلك ما ظهر منى امام وجوه الامراء و السلاطين انتهى

فى الحقيقه بعد از ورود دستخط حضرتشان آنچه بر حسب ظاهر ممکن بود امر باجراء آن فرمودند و حضرت افنان  
جناب حاجى سيد على و جناب آقا ميرزا محسن عليهما بهاء الله الابهى آگاهند بر آنچه واقع شده و ذکرش مستور مانده  
عنایت حق جلّ جلاله نسبت بحضرت ايشان فوق احصای اين عبد و سايرين است از او ميطلبم و مسئلت مينمايم ابواب  
عنایت و جود و کرم را بمفتاح اسم اعظم بگشايد و آنحضرت را موفق دارد بر عمل بانچه بان مأمورند اميد آنکه افنده و قلوب  
را منور فرمايد و خالص نمايد تا آنچه عرض شده و ميشود باجابت مقرون گردد ان ربنا هو الفياض الکریم  
ذکر حضرت افنان جناب حاجى ميرزا محمد عليه بهاء الله الابهى را نمودند فى الحقيقه ايشان سزاوار عنایت حق جلّ  
جلاله بوده و هستند محبتشان و توسلشان ثابت و راسخست و بعد از عرض ذکر ايشان در ساحت امنع اقدس اين آيات بينات  
از سماء فضل نازل قوله جلّ بيانه و عزّ برهانه

بسمى المهيمن على الاسماء

يا محمد يا افنانى عليك رحمتى و بهائى انا ذکرناک من قبل بايات بها تضوع عرف المواهب و اللطاف و نذکرک فى هذا  
الحين بما يقربک الى الله رب العالمين اشهد انک کنت مذکوراً لدى المظلوم فى اللبالي و الايام ان ربک هو المشفق الکریم و  
نذکر حضورک و لقائک و قيامک لدى الباب ان ربک لا يعزب عن علمه من شئ يشهد و يرى و يسمع و هو السميع البصير انا  
نذکر افنانى عليه بهائى و عنایتى و نبشره بما قدر له من لدى الله ربّ العرش العظيم لعمر الله لا يعادل بما قدر له خزائن العالم  
يشهد بذلك من عنده علم کلّ شئ فى کتاب مبين نسأل الله ان يفتح على وجهه ابواب العنايه و الفضل انه هو المقتدر على  
ما يشاء لا اله الا هو العليم الحكيم

و نذکر الاوراق اللائى فزن بما رقم من القلم الاعلى فى کتب الله العزيز الحميد طوبى لهنّ و نعيماً لهنّ نشهد انهنّ  
اقبلن الى الافق الاعلى و سمعن ندائه الاحلى اذ ارتفع من سجن عکاء و فزن بما کان مرقوماً مسطوراً فى الواح الله مالک هذا

اليوم المنير البهآء المشرق من افق سمآء عنایتی علیک و علی اولیائی الذین ما نقضوا عهدی و میثاقی و شهدوا بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم انتهى

این عبد هم خدمت ایشان و اولیا تکبیر میرساند حق شاهد و گواه که آقایان و دوستان لا زال بلسان مذکورند و بقلم مرقوم ذکرشان و حبشان از قلب نرفته و نمیرود ذکرشان را اثری دیگر و ثمری دیگر است ایشانند اشجار حدیقه ذکر الهی از حق جلّ جلاله میطلبیم از سحاب فضل و سمآء عطا نازل فرماید آنچه را که سبب علو و ارتفاعست

الهی الهی این میوهها را از سدره ساقط فرما و در هر حین کوثر عطا فرما توئی مقتدر و توانا و بخشنده و دانا و الفضل و العطاء فی قبضتک لا اله الا انت العلیّ الابهی

البهآء و الذکر و الثناء علیکم و علی من یحبکم لوجه الله مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الارضین

خادم

فی ۲۴ شهر رجب سنه ۱۳۰۸

وجه سی و هشت تومان نرسید ولکن وصول نوشته شد

## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف "ب" و "ه" و "الف" است كه مجموع آنها كلمه "بها" را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

انت الذي تجيب دعوة الداع

فأظهر اللهم في هذا العيد قدرتك و سلطانك على من في سمائك و ارضك سبحانك اللهم يا الهى انت تعلم بانى كنت مقراً بوحدايتك و موقناً بعظمتك و اقتدارك قبل ان يرتفع صرير قلمك الأعلى في ملكوت الانشاء و سمعت نداك قبل خلق سمائك و ارضك و اجبتك بانك انت الكريم ذو الفضل العظيم و أنك انت القدير ذو البطش الشديد ذو الطول لا اله الا انت الحاكم على ما تريد فيا الهى أ تخيب هذا الفقير الذى تمسك بأذيال عطوفتك أ تطرد هذا العاصى الذى تقرب الى مدينة غفرانك أ تبعد هذا الذليل الذى سرع الى مدينة عزك أ تمنع هذا العطشان الذى تهول الى الكوثر الحيوان يا من دعوت نفسك بالرحمن لا فوجمالك يا مالك الممالك لن تمنعه ابداً و لن تطرده سرمداً ان تخيبنى يا محبوبى ادعوك ادعوك بانك انت الكريم و ان تطردنى يا مقصودى اناديك اناديك بانك انت الرحيم حينئذ نسألك بهبوب نسائم الطافك الذى تهب على الآفاق و بسلطانك الذى خضع له كل الأعناق بأن ترسل على احبتك ما يجعلهم خالصاً لوجهك و يغنيهم عن دونك و يقدسهم عمّا سواك فى هذا اليوم الذى اختصته لاشراق شمس اسمك الأبهى على كل الأشياء و اخترته لنفسك العليا بين الأرض و السماء ثم انزل عليهم ما قدرت لهم فى ملكوت تقديرك و عززهم بعزتك ثم اغلبهم بقدرتك على اعدائك لتطهر ارضك عن هؤلاء الذين كفروا بنفسك و انكروا حجّتك و جحدوا آياتك اذ أنك انت القدير بيدك ملكوت الخير ينزل على من تشاء كيف تشاء و تمنع عمّن تشاء كيف تريد لا اله الا انت الغالب المقدر المهيمن العزيز القدير اقسامك يومئذ باسمك الأفخم يا محبى الأمم و مصوّر الرّمم بأن تؤيدنا على ما امرتنا فى صحفك و الواحك و السلوك فى مناهج رضائك ثم وفّقنى يا الهى على نصرتك و تبليغ امرك و انتشار آثارك بين العالمين لترتفع اعلام هدايتك بين خلقك و تشتعل نار محبتك فى قلوب بريتك يا محبى الأرواح و يا من بيدك تصريف الرياح ثم اسألك يا محبوبى بجمالك الأبهى بأن تكرمنا السنأ طلقاً ناطقةً بيّنةً و ابصاراً ناظرةً شاحذةً حديدةً و وجوهاً منورةً مستبشرةً و شفاهاً ضاحكةً متبسمةً و آذاناً سامعةً واعيةً و قلوباً مقدّسةً مطمئنةً و نفوساً مطهّرةً مرضيةً و ايدياً مرفوعةً مبسوطةً و ارجلاً قيّمةً قائمةً مستقيمةً و انفاساً مؤثرةً زكيةً لتقلّب من على الأرض كلّها بأمرك و ارادتك و تقرّبهم الى شاطئ بحرك الأعظم ليشهدنّ كلّ بانك انت الله لا اله الا انت المحبوب فى قلوب العاشقين و المقصود فى افئدة المشتاقين

\*\*\*

فاجعل لى يا الهى هذه الأرض مباركاً و امنأ ثم احفظنى حين دخولى فيها و خروجى منها ثم اجعلها حصناً لى و لمن يعبدك و يسجدك لأكون متحصناً فيها بعنايتك و محفوظاً فيها عن رمى المشركين بقوّتك و أنك انت القادر المقدر العزيز الرحيم

\* \* \*

جناب بزرگ

بسم الله الأقدس العلیّ الأعلى

فاعلموا يا اهل البهّاء بأنّ الشیطان اتّحد مع شیطان العجم و غدروا فی امر ربّهم الرّحمن و کتبوا رسائلًا باسم احد من احبائى و فیها کتبوا ما ارادوا ممّا یضطرب منه الملل و الدّول ثمّ احتالوا الی ان بلغت الرّسائل الی الأمرآ و اشتعلت نار الفتنة و البلاء و هاجت اریاح السّطوة و القضاة و اخذوا الشیطان و الّذی معه من قبلنا و بعد ابتلائه کتب الی شیطان العجم أنّى کنت معک فاحفظنى من هذه الفتنة الدّهماء انه قال لا مهرب لک أنّى برىء منک اذاً ظهرت شمس کلمة التّی اشرفت عن افق فم محمّد رسول الله قال و قوله الحقّ اذ قال الشیطان للانسان اکفر فلما کفر قال أنّى برىء منک فأنصفوا بالله یا عباد الرّحمن فی امر الغلام کلّ ذی بصر و ذی انصاف یشهد بأنّ الغلام ما تمسّک بأحد فی امر الله و ما استنصر من نفس و به ارتفع ذکر الله بین ما سواه و شیدت ارکان الذّکر و البیان و لاحت شمس التّبیان عن افق مشیة الرّحمن و فاحت نسایم السّبحان عن یمن الايقان و مع هذا الأمر الّذی لا ینکره الا کلّ ذی ضغينة و بغضاء انکره المشرکون و اتّخذوا الشیطان لأنفسهم ربّاً فویل لهم و بما هم یعملون و الّذی کان فی العراق من جنود الشیطان انه اتّحد فی هناك مع الأعجام جهرة و کفر بالله المهیمن القیوم أنّک اسمع قولی و قم على نصرة هذا المظلوم و انّ نصرتک آیاه هو ذکرک ربّک العزیز المنان کذلک امرک الغلام حبّاً لنفسک توکل فی کلّ الأمور على الله انه ینصر من یشآء بأمره و انه على کلّ شیء قدير

\* \* \*

الأعظم

فجر عید است و نبید توحید در افتدۀ اهل تجرید در جوش نعیم از برای نفوسى که بآن فائز گشتند از خدا میطلبیم که بجمیع اهل عالم توفیق عنایت فرماید تا کل بطراز حبّ اسم اعظم مزین شوند انه هو الغفور الرّحیم ای عباد قسم بمالک ایجاد که باطن باطن باطن لانهایه قدح این خمر طهور و رحیق ظهور است جهد نمائید تا از آن بنوشید ای عبد حاضر لدى العرش حمد کن محبوب عالمیان را که بلقاء الله در لیالی و ایام فائزى و بخدمتش مشغول بحیل قناعت متمسک شو چنان ملاحظه میشوی که اگر الواح ابداع بطراز قلم مالک اختراع مزین شود تو به هل من مزید ناطقى این ایام بهر سمتی توجّه میشود قلم و لوحی خادم معین نموده که شاید بقلم قدم مزین شود نزدیک بآن رسیده که خامه و مداد بمالک ایجاد عرض حال و احوال معروض دارد زد یا الهی فیہ عشقک و حبّک سبحان من خلقه و آیدۀ و جعله خادم جماله و معاشر نفسه بین العالمین الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

فرمودند لو ملأ البیان کلّهم یتفکّر فی هذا النّوم الّذی اریناه فی المنام لیکفیهم اینکه فرمودند از سرّ سؤال سؤال کن و سؤال را بیان نما اشاره باین ظهور بدیع است یعنی در ظهور اول مقام سؤال بود و حال مقام سرّ سؤال است که مسئول باشد و آن سرّی است که در این ارض که عددش مطابق سرّ است ظاهر شده و بعد آنکه سؤال نمودی و فرمودند در رختخواب مخواب ای لا

تسكن فى نفسك و طر بجناحين الايقان الى هواء العرفان لتعرف ربك المقتدر العزيز الرحمن تالله لو تصل الى ذلك المقام و تسمع ضجيجيه و صريخه عمّا ورد عليه من جنود الشيطان ليسيل دمعك و تزيل نفسك و يذوب قلبك و تعدم اركانك تالله يا كمال ينبغي للذين احبوا الله بان يجزعتن و ينوحن و يبكين بما ورد على جمال القدم من الذينهم كفروا بآيات الله جهرة و ظلموا و استظلموا و كذلك مكروا من قبل عباد امثالهم و كانوا قوم سوء اخسرين ثم اعلم يا كمال بانّا ما كشفنا الغطاء حقّ الكشف اظهرنا نفسنا على مقدار طاقة الناس و الا لو يظهر جمال القدم بجماله لن يقدر ان يشهده احد عمّا خلق بين السموات و الارض كذلك نزل بالحقّ من لدى الله ربك و رب العالمين ان يا كمال فاشكر الله بما وفقك على عرفانه ثم اثبت اياك ان تخدم بماء الكذب المنتن الاجاج الذى يخرج من فم عبادنا المشركين كلّمّا يفترون على المشركون انك تأمل ثم تفكر لانك رأيتنى و عاشرت معى يظهر لك كذبهم كظهور الشمس فى قطب الزوال كذلك يعظك قلم الاعلى حين الذى احاطته الكلاب و الخنازير و الروح و العزّ و البهآء عليك و على الذينهم استقاموا على الامر و انقطعوا عن العالمين

\*\*\*

بسم ربنا العلىّ الأعلى

فسبحان الذى خلق السموات و الأرض اقرب من آن و هذا ما قدر بأمره ان انتم تعلمون و ما ذكر فى الكتاب من حدود السنّة لم يكن الا لحكمة من لدى الله المهيمن القيوم قل يا ملاء الأرض خافوا عن الله ثم ارحموا على انفسكم و تمسكوا بخيط الذى يحرّك فى كلّ الجهات باشارات عزّ محبوب و انتم لا تغفلوا عنه و تمسكوا به ان تريدون الى معارج القدس تعرجون قل يا ملاء الأرض تالله انّ الساعة قد ظهرت فى هيكل عزّ مشهود و انّ القيامة قد قامت و ظهرت من انوار عزّ محبوب و الصراط قد ارتفعت فى نفس الله المهيمن المحمود و انّ الجنّة قد ظهرت و تزينت بطراز على مقصود و انّ الأرواح تعلقت فى سماء عزّ مرفوع و انّ الوراق تغرّدت على اغصان شجرة الأمر ان انتم تسمعون و انّ الجمال قد ظهرت عن خلف القناع و اذا انتم فى حجاباتكم محتجبون فاسمعوا قولى ثم قوموا على ما غفلتم عنه ثم احترقوا كلّ الحجابات باسم الله المهيمن العزيز القيوم لعلّ تدخلون فى حدائق الرضوان و تجدون ارياح التى تهبّ عن ازهار قدس محبوب و لا تمنعوا انفسكم عمّا قدر لكم من فضل الله المهيمن العزيز القدوس فوالله سيطوى كلّ ما انتم تحبونه فى الحياة الباطلة و ترجعون الى الله و تسألون عمّا كنتم به ان تعملون و اذا يفوت عنكم تدارك ما فات عنكم و فى محضر القدس عند ملائكة العالين تخجلون و لن ينفعكم شىء فيما فعلتم فى حياتكم الباطلة و لا بما كنتم من زخارف الدنيّة و هذا لحقّ معلوم قد رقم من اصبع عزّ قيوم و ظهر بالحقّ ان انتم تعلمون قل فوالله قد مضت عليكم ايام الروح و كنتم عنها غافلون اذا فاستنصحو بنصحي هذا ثم اقبلوا الى وجه بارئكم ان انتم تعلمون و لا تستريحوا على فراشكم الا بذكر الله و هذا ما ينصحكم حمامة الروح لعلّ انتم بهدى الله تهتدون و لا تتحرّكوا فى الأرض الا بارادة من الله و هذا خير لكم عن كلّ ما كان و ما يكون و لا تتنفّسوا الا بذكر المحبوب ان انتم بهذا النصّ تستنصحون قل فوالله حينئذ يغنّ حمامة الأمر بأعلى النداء فى وسط السماء ان انتم تسمعون نزهوا آذانكم ثم ابصاركم لعلّ انتم ببصر الله تنظرون فيما قدر لكم فى جبروت العزّة و ما سطر من اصبع الروح على لوح قدس محفوظ و انك انت يا على فاشكر الله ربك فيما عرّوك نفسه و اودع فى صدرك حبّه و هذا لغاية المقصود ثم ظهر لك ما رأيت فى المنام و هذا لفضل مشهود اذا قدس نفسك و طير بجناحين العزّ فى هواء عزّ محبوب و لا تخف من احد و لا تنس فضل ربك عليك و كن فى حبّ بارئك كالجبل الياقوت و لا تحرم نفسك من ذكر ربك ثم اذكره فى كلّ حينك و هذا فضل من الله العزيز القيوم و توكل على الله فى كلّ الأمور ثم اعرض عن الذين كفروا و كانوا عن لقاء الله هم معرضون و انا نشهد حينئذ بانك وفيت بعهدك و اجبت بارئك



فِي حِينَ الَّذِي مَا اجابَهُ الْمُبْغِضُونَ وَ كَذَلِكَ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا عَلَى اللَّهِ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بِشَرِّ فِي نَفْسِكَ تَمَّ  
اسْتَبَشَرَ فِي رُوحِكَ بِمَا وَرَدَتْ فِي أَرْضِ الَّتِي فِي حَوْلِهَا مَلَائِكَةُ الْقُدْسِ يَطُوفُونَ وَ كَذَلِكَ مَنَّا عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ آمَنُوا بِاللَّهِ  
رَبِّهِمْ وَ كَانُوا إِلَى وَجْهِ الْعِزِّ يَتَوَجَّهُونَ وَ التَّكْبِيرِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي حَبِّهِمْ لِرَاسِخِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١٥٢١

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

هو العزیز

فسبحان الّذی قدّر لعبده من البلیا ما لا قدّر لاحد من العالمین بحیث قضی علینا ما لا قضی حکمه فی جبروت العالین و قضت عشرين من السنین و ما وجدنا موطن الامن فی حین و فی کلّ یوم جدّدت علینا البلیا و کفی بنفسک علی ما اقول شهید و کلّما رفعت رأسی عن الفراش فی الاصبح شهدت بلاءً بدیع کانه کان منتظراً فی اللیل حتّی اقوم عن الفراش و هذا ما قدّر فی الواح قدس حفیظ و اشکرک یا الهی بکلّ ذلك بکلّ لسان صدق منیع فلک الحمد یا الهی علی ما جعلتنا مواقع قضائک و انک انت المحبوب فی کلّ ما ترید

و الرّوح علیک و علی من ذکر هذا الفرید فی غربّة بعید ۱۵۲

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

فقد كتب الله لكل قرية ينتشر فيها هذا اللوح بان يعيدوا اهلها في ذلك اليوم ويهللوا ويكبروا ويعيشوا باعلى ما عندهم و يكونن من الشاكرين

هو الباقي الظاهر

فسبحان الذي نزل الآيات بالحق و ينزل بامرہ كيف يشاء لا اله الا هو العزيز المقتدر القدير لن يمنعه شئ عن امره و سلطانه يفعل ما يشاء في جبروت الامر و الخلق و يحكم ما يريد و له يسجد كل من في السموات و الارض يحيى و يميت ثم يعث من يشاء من هذا الكوثر العذب المقدس المنير قل تالله ان روح الامر قد ظهر بالحق و اشرق جمال الاحدية عن مشرق القدس بسطان مبین و به امتحن الله كل من في ملكوت الامر و الخلق و انه لميزان الله بين السموات و الارضين قل ان شجرة الطور في هذا الظهور تنطق بالحق بانه لا اله الا انا الرحمن الرحيم

قل يا قوم اتقوا الله و لا تختلفوا في كلمة الله و انها قد ظهرت بالحق بامر ينصع عنه كل من في السموات و الارض الا من شاء ربك العزيز القادر المقتدر الحميد قل انها قد كانت بينكم و تتلى عليكم في كل حين من آيات الله و انتم ما اطلعتم بها بما اخذتكم الاوهام و كنتم على غفلة مبین كذلك منع الله ابصاركم عن عرفان نفسه بعد الذي كان بينكم بجمال الذي ما ادرك شبهه احد من الاولين

ان يا عبد اسمع نداء الله عن هذه الشجرة التي ارتفعت على جبل القدس و تنطق بالحق بانه لا اله الا هو العزيز الجميل قل هذا نداء ما سمع شبهه احد في ازل الازال و لن يسمعه احد الا بان يدخل في هذا الرضوان المرتفع المنيع ان يا محمد انت بسمع الروح اسمع نداء الله من هذه الورقة المنبته المتحركة المرتفعة المغنية على هذه الشجرة المرتفعة الاحدية الالهية و لا تلتفت الى نفس فتوكل على الله ربك و رب العالمين و توجه اليه و لا تخف من احد و لا تكن من الغافلين ثم اعلم باننا امرناك حين ذهابك عن بين يدينا و وصيناك بوصايا محكم عظيم و منها ما امرناك بان لا تزد عما رأيت في هجرتك مع الله و لا تنقص عما شهدت و ان هذا كان من امرى عليك و يشهد بذلك كل الوجود و عن ورائه لسان الله الملك العزيز القدير و انك زدت في اوهام الناس و نقصت عما رأيت من قدرة الله ربك و رب آباتك الاولين ان يا محمد ان اتق الله و لا تتبع هواك و لا تغير نعمة الله على نفسك و على انفس العباد و لا تكن من الجاهلين اتق الله في نفسيك ثم اشهد امر الله ببصرك ثم اخرق حجبات الوهم باسمي المقتدر العزيز الحكيم و انك لو لن تخرق السبحات عن وجه قلبك الى ابد الابد انما ما نمسك زمام الامر و نامرك بذلك بدوام الله العزيز العليم الى ان تخرق الاحجاب و تطلع عن مشرق الامر بقدرة و سلطان بديع ان يا محمد بلغ نفسك ثم بلغ الناس بما طلع الوجه عن خلف السبحات بانوار عز عظيم ثم ذكر الناس بما أمرت من لدى الله و لا تأخر فيه اقل من الحين فاشدد ظهرك بما أمرناك حينئذ في هذا اللوح الدرري المنير و لا تكن من الذين ما يتبعون الا بما يأمرهم هواهم و يكونن من الخاسرين فاعلم بان ربك عالم بكل شئ و عنده علم السموات و الارض و

غيب ما فى جبروت الامر و الخلق و انّ هذا لحقّ ان انت من العارفين لن يشتهب عليه امر و لن يحتجب عنه ما يخطر فى صدور النّاس و أنّه لمحيط على العالمين اياك اياك يا محمّد اسمع قولى و دع كلّ من فى السّموات و الارض عن ورائك ثمّ استقم على الامر باستقامة من عندنا و امر من لدنا و لا تضطرب فى نفسك و لا تكن من الخائفين اما رأيت و شهدت سلطان القدرة و القوّة و اما اطّلت كيف ظهرت يد الله عن ردآء قدس كريم اما رأيت كيف انقادت الامور لسلطانه و خضعت له اعناق الفراغنة و ذلّ عنده كلّ ذى شوكة عظيم مع الّذى كان بين يدى الاعداء فى كلّ صباح و مساءً و فى كلّ بكور و اصيل و اما شهدت اعتراف كلّ العلماء و عجزهم حين الّذى استشرقت عليهم انوار العلم و الحكمة من هذا الفم الدّرّي الابدع البديع

ان يا محمّد فانصف بالله ثمّ تفكّر فيما اشرق بالفضل و لا تتبّع هواك و لا تكن من المعرضين طهر نفسك عن حدود البشر و لا تجاوز عن حكم الانصاف و لا ترتدّ البصر عن منظر المشرق العليّ العظيم انّ الله ما جعل لرجل من قليين و هذا ما نزلناه على محمّد العربيّ من قبل و اظهرناه بلسان عربيّ مبين صفّ مرآت قلبك لينطبع عليه جمال الله و انّ هذا لنصحي عليك و على عبادنا المقربّين فوالله قد تمّت نعمة الله عليكم و ظهر سلطانه و طلع دليله و جاء برهانه و كملت حجّته ان انتم من النّاطرين ان يا محمّد انا سترنا وجهنا عنكم فى عشرين من السنين و يشهد بذلك انفسكم و ارواحكم و من ورائكم كلّ من سكن فى سرادق الخلد خلف لجج البقاء من هياكل المقدّسين و كان النّاس مريباً فى هذا الجمال بحيث ما عرفه احد منهم بعد الّذى كلّ حضروا بين يديه فى كلّ يوم و سمعوا آياته و شهدوا انواره بحيث احاطت على كلّ من فى السّموات و الارض و على الاولين و الآخرين ان يا محمّد قد كنت من قبل مبشّر النّاس بهذا الظّهور فى التّسع بما بشّرهم الله به فى كلّ الالواح بل فى كلّ صحف و زبر منير و انا منعناك عن ذلك لانّ فى تلك الايام ما تمّت ميقات الله و ما جاء الوعد بما قدر فى الواح قدس حفيظ اذاً لمّا تمّت الميقات و جاء الوعد امرناك بما اردت من قبل لتكون من الذاكرين امر الّذى لن يقوم معه السّموات و الارض و هذا ما نزل حينئذ من جبروت الله العليّ العظيم

ان يا محمّد اولاً غسّل نفسك ثمّ روحك ثمّ ذاتك ثمّ جسدك ثمّ اركانك من هذا الكوثر الّذى جرى بالحقّ من هذا القلم الدّرّي القويم ثمّ غسّل به النّاس بما استطعت ليظهر به افئدة العارفين ثمّ اعلم بانّ ربك ليقدر ان يبدّل كلّ من فى الملك بحرف من عنده و أنّه لهو المقتدر القدير ولكن تأخّر فى ذلك بما قضى فى الالواح و ليمتاز الطيّب عن الخبيث و السعيد عن الشقيّ و يفصل به الموحدون عن المشركين قل تالله انّ الفتنة قد جاءت و بها ترجف اركان النّاس و تزلزلت عنها قلوب المقربّين قل انّ الّذينهم استنكفوا عن عبادة ربهم اولئك استحبّوا العمى على الهدى و الظلمة على النور و اولئك لفى خسران مبين

ان يا محمّد ذكّر النّاس بهذا الحلّ و الحرم لانّ هذا مقام الّذى جعله الله مقدّساً عن كلّ دنس و مطهراً عن انظر المغلّين و انك انت فاصعد بهذا الجناح الّذى اكرمناك الى مقام الّذى تجد كلّ الارض و من عليها فى ظلّك ثمّ بلغ النّاس بما امرناك و لا تكن من الصّابرين ثمّ امش بين النّاس بنور من لدنا و ان وجدت مقبلاً فاقبل اليه بتمامك و ان وجدت معرضاً فاعرض عنه فتوكّل على الله الفرد المتعالى العليم الخبير قل يا قوم فارحموا على انفسكم و انفس العباد و لا تسدّوا ابواب الفضل على وجوهكم و لا تكوننّ من الهالكين و يا قوم لا تفرحوا بما عندكم من الظنون و الاوهام بل فافرحوا بما عند الله و انّ هذا لحكم الله عليكم ان انتم من الشّاعرين ثمّ اعلم يا محمّد بانّ المشركين ارادوا ان ينقطعوا نسمات الله عن هبويه و يبدّلوا كلمة الله بما امرهم انفسهم و هواهم و لذا حبسونا فى هذه الارض الّتى انقطعت عنها ايدى الاملين ثمّ ارجل القاصدين قل الله غالب على امره و قادر على فعله و امره فوق امركم و تقديره فوق تدبيركم يفعل ما يشاء و لن يمنعه شئى عن قدرته و سلطانه و أنّه لهو الباقي الدائم العزيز القدير فسوف يظهر امره و يعلو برهانه و يرفع سلطانه الى مقام الّذى ينقطع عنه ايدى المشركين كذلك

قصصنا لك من كل قصص و فصلنا لك ما كنا عليه ثم هذا النبأ الاعظم العظيم لتقرّ بذلك عينك و عيون الذينهم لن ينظروا الا بهذا المنظر الاعزّ الكريم

ان يا محمد فانفخ من روح الحيّ الحيوان على هياكل العالمين ثم انقطع نسبتك عن كلّ ذى نسبة و تمسك بهذه العروة المحكم الدري المنير لتهبّ منك ارياح الانقطاع على من فى الارض اجمعين و اذا وردت ارض القاف ذكر اهلها بما امرناك فى هذا اللوح لتكون مبشراً من لدنا على المخلصين

ثم ذكر من لدنا حرف الهاء ليستبشر فى نفسه ببيارات الله و يكون من الراضين قل يا حرف الهاء انك سئلت الله ربك فى سنين القبل فيما انزلناه بالحق بلسان اعجمي منيع و انا امسكنا زمام القلم فى جوابك لما وجدناك فى غفلة و سكر عظيم فوالله بذلك بكت السموات و تزلزلت ارض القدس و اندكت جبال العلم و ضاقت صدور المقرّبين قل ان يا هادى انك باى شئى آمنت بعلى من قبل و من قبله بمحمد رسول الله و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى الكليم و من قبله بخليل الرحمن و من قبله بنوح التبي الى ان يرجع الرسالة بديع الاول فات به ان انت من الصادقين ان كنت آمنت بهم بما نزل عليهم من آيات الله قل تالله هذا لعينها و هذا الجمال جمالهم فاشهدوه ان انتم من الشاهدين و من دون ذلك ملئت الآفاق من انوار هذا الاشرار و ظهر سلطان الاسماء بكلّ فضل منيع و قميص بديع قل فوالله يا حرف الهاء قد بكت روحك حين الذى خرج هذا السؤال عن فمك و جرى عن قلمك و انك ما عرفت و كنت من الغافلين فاعلم بان ربك حين الذى كان فى سلطان غيبه لن يدركه الاسماء و لا الصفات و لا افئدة المرسلين و اذا استقرّ على عرش الظهور يخدمه كلّ الاسماء و الصفات كعبد الذى يخدم مولاه ان انتم من الناظرين و هو بنفسه مقدس عن كلّ ذلك و عن كلّ ما عرفتم و هذا ما نزل بالحق من جبروت عزّ رفيع اما شهدتم بانّ كلّ ذلك خلق بقوله و انتم ان لن تشهدوا فانّا شهدناه بالحق و كنا على ذلك شهيد و عليم فاشهد بانّ الشمس خلق بامر و خلقها الله بالفضل و جعلها سراج عزّه بين السموات و الارضين و كذلك فاعرف كلّ الاسماء فى حوله ان انت من الناظرين و مع ذلك كيف ما رضيت بانّا نرجع اسماً من الاسماء الى نفسنا بعد الذى اظهرنا عليكم الامر بحجة مبين و انا خلقنا الاسماء و ملكوتها بسلطان القدرة و القوّة و انك منعت موجدتها عن اسم منها و كذلك فعلت ان كنت من الشاعرين و انا عفونا عنك ان تستغفر الله ربك و تكون من التائبين يا عبد اتق الله ثم افتح عيناك لتشهد امر الله بصرك فوالله لن يكفيك اليوم شئى لو تميمت بالاولين و الآخرين الا بان تدخل فى ظلّ الله و هذا ظلّه قد احاط العالمين قل تالله الحق بعد ظهوره لن يكفيكم شئى و لن يغنيكم امر ولو انتم تستدلون بكلّ ما عندكم من تماثيل الغافلين ثم اعلم بانّ كلما انتم سمعتم قد ظهر بامرى حين الذى كنتم فى غفلة و حجاب غليظ و كلما انتم ادركتم و علمتم او عرفتم و استدلتتم به يرجع بقولى كما رجعت فى القرون الاولين قل هل تريدون ان تستروا جمال الشمس باكمام الغلّ و البغضاء او بسبحات ظنونكم يا ملاء المعرضين او ان تمنعوا بحر الله عن امواجه او نار الامر عن اشتعالها فبئس ما انتم ظننتم فى انفسكم و ساء ما انتم فعلتم و تكوننّ عليه لمن العاكفين اياكم يا ملاء البيان ان لا تشركوا بالله و لا تعترضوا عليه بما عندكم ذكروا ما وصّيتم به فى الصحف و الالواح اتقوا الله و كونوا من المتقين اما كان هذه من آيات الله و اما كان هذا الغلام عبده و جماله ثم عزّه و بهائه ثم امره و ضيائه و قد اشرق بانوار التى خسف عند اشراقها كلّ الشموس و كيف هؤلاء المظلّمين قل تالله انه نزل من سماء الامر و فى يمينه ملكوت العزة و الاقتدار و يدعو الناس الى رضوان القدس و لن يخاف من احد ولو احاطته المشركون من هؤلاء الكافرين قل انه ظهر مرّة باسم بديع الاول ثم مرّة باسم الخليل ثم مرّة باسم الكليم ثم باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم على بالحق ثم باسم الحسين فى هذا الجمال المقدس المشعشع المنير كلّ ذلك نذكر لكم لما وجدنا الناس فى ضعف و الا فوالذى نفسى بيده لالتقيناكم من نعمات التى تستجذب عنها افئدة ملاء الاعلى و ينصعق عنها من فى جبروت الخلق اجمعين قل يا قوم فارحموا على الذى جآتكم ببرهان الله و حجّته و يدعوكم اليه و بما نزل من عنده و ان لن تؤمنوا به دعوه بنفسه و لا تتعرضوا عليه و لا تكوننّ من المعرضين

اما تشهدون كيف قام بنفسه و قام عليه كل الملل بكل ما عندهم اتكروا هذا الفضل بعد الذي شهدتم بعيونكم و تكونن من الشاهدين و هو بنفسه ما خاف من احد و لن يخاف بحول الله و قوته و بلغ الامر الى شرق الارض و غربها و ما بينهما من كل ذى شوكة و ذى سلطنة و اقتدار عظيم لو انتم تستطيعون فاطهروا عن اماكنكم ثم اخرجوا رؤسكم عن بيض الغفلة لتطلعوا بقدرة الله و بما ظهر من عنده و تشهدوا عجزكم و عجز الخلائق اجمعين اما ارتفعت اعلام النصر و اما ملاً من هذا الاسم اسم الله بين السماء و الارض و اما فديت نفسى فى كل يوم و فى كل حين قل تالله ما حفظت نفسى فى اقل من آن و كنت مشرقاً كالشمس فوق رؤوس الاعداء و انتم ما نصرتم الله فى اقل من آن و كنتم قاعداً فى بيوتكم و سترتم وجوهكم عن المحييين و كيف هؤلاء الظالمين و مع ذلك اشتغلتم بظنونكم بما امركم به نفسكم و هواكم و كذلك زين الشيطان لكم اعمالكم و كنتم من العاملين قل يا قوم افمن يطير فى هواء الروح كمن هو يلعب بالطين افمن كان مشرقاً فى مقابلة الاعداء كمن يستر وجهه فى الحجبات خوفاً من نفسه اذاً فانصفوا ان انتم من المنصفين افمن كان ماشياً فى فاران القدس كمن كان قاعداً فى البيت فتبينوا يا ملاً الغافلين قل تالله ان اقبال كل من فى السموات و الارض و اعراضهم عندى كنداء نملة فى بيداء عز و سيع قل لن يرفع الى الله ضجيج احد و لا صريخ نفس الا بهذا الاسم الاعظم الاقوم القديم قل تالله الحق لن ينفعكم اليوم شئى عما كان و عما يكون الا بان تاووا بهذا الركن المحكم الشديد قل ان يا حرف الهاء لو كنت مستطعاً لامرناك بان تنفق جزءاً ما سئلت الف الف الف الى ان ينقطع النفس قطاراً من الماس بيض لان من سؤالك قد هبت روائح الكره و غبار الهمة على العالمين لان كلما نزل من عندى هذا ما استدلتتم به بحجة حجج الله فى كل عهد و قرن و عصر و انتم تشهدون بذلك و من ورائكم كل ذى علم عليهم فلم قبلت منهم ما ظهر من عندهم و تركت ما ظهر منهم فى قميص اخرى اتؤمن ببعض الكتاب و تعترض ببعض ان هذا لظلم عظيم فوالله قد بكت على عيون الغيب و الشهادة بما ظننتم فى حقى و كنتم من الظالمين و فى تلك الايام كنت ساتراً نفسى عن المقبلين و المعرضين و سترت نفسى فى الف حجاب لئلا يعرفنى من احد و لئلا يرفع ضوضاء المنافقين و كنا بينكم كاحد منكم و بذلك امتحن الله ابصاركم و وجدكم من المحتجين قل ان مرىي الممكنات و موجدكم قد كان فى ثوب الرعية و انتم ما رضيتم بذلك الى ان شجن فى هذا السجن اذا ظهر بالحق و كشف النقاب عن وجهه و اشرق عن فجر الله المهيمن العزيز السلطان المقتدر القدير فلما عادوا المشركون غدنا عليهم و اظهرنا نفسنا بالحق ليعلموا بان الله لن يخاف من احد و لن يشغله شأن عن شأن و لن يمنعه عن سلطانه اعراض المعرضين و سلطنة السلاطين

ان يا محمد فامر الناس بما امرك الله ثم علمهم بما علمك الله من عنده ثم انصره بقلبك و لسانك و كل ما لك و عليك و له نصر السموات و الارض و نصر ما يرى و ما لا يرى و نصر العالمين ثم قدرنا فى لوح القضاء من قلم الامضاء لمن خطر فى نفسه و توقف فى هذا الامر المبدع البديع و لمن اراد ان يتوجه الى شطر القدس و يحضر بين يدي الله العزيز العليم و يسمع نداء الله و ينظر جماله و يستنشق رائحة الله العزيز المقتدر المتعالى الكبير بان يخرج عن بيته مهاجراً الى الله الى ان يدخل فى المدينة التى سمى بدار السلام و اذا ورد فيها يكبر الله ربه بلسان السر و الجهر الى ان يصل الى الشط و اذا وصل اليه يلبس احسن ثيابه ثم يتوضأ كما امره الله فى الكتاب

و اذا غسل يده يقول

اي رب هذا ماء الذى اجرته بامرک فى جوار بيتک الحرام و كما غسلت يا الهى منه ايدى بامرک غسلنى عن كل دنس و ذنب و غفلة و عن كل ما يكرهه رضاك و انك انت المقتدر القدير  
ثم يغسل وجهه و يقول

اي رب هذا وجهى الذى طهرته بارادتك اذا اسئلك بسطان عز فردائيتك و بدابع اسماء مظاهر امرک بان تطهره عمّن سواک ثم احفظه عن التوجه الى غيرک و النظر الى الذينهم لم يقصدوا جمالك الظاهر الظاهر العزيز الكريم

ثم يعبر عن الجسر بوقار الله و سكينته و يكبر الله الى ان يصل الى آخر الجسر اذا يتوجه الى شطر البيت و يقول في  
أول قدمه

اي رب هذه أول خطوة وضعتها في سبيل رضاك و أول قدم حركته بارادتك و قد هربت يا الهى من كل الجهات الى  
جهة فضلك و افضالك و فررت عني و عن نفسي و عن كل ما سواك الى شطر جودك و الطافك الهى لا تخيب آمليك عن  
سحاب رحمتك و عنايتك و لا تمنع قاصديك عن غمام مجدك و اكرامك فما انا يا الهى قصدت بيتك التي يطوفن في حولها  
سكان مالا الاعلى و من دونها ارواح المقرين من الاصفياء اسلك بها و بهم بان لا تمنع بصرى عن بدايع انوار قدس جمالك  
و لا تحرم وجهي عن ظهورات هبوات ارياح فجر لفاتك و لا تسد عن قلبي نفحات عز و حيك و الهامك و انك انت ذو  
الجود و الجبروت و ذو الفضل و الرحمة و الملكوت و انك انت ذو القدرة و القوة و العظمت و انك انت لمن دعاك قريب  
مجيب

ثم يتبهي الله و يشرع في الطواف و يطوفن حول البيت سعة مرّات و اذا تم عمله و قابل باب البيت يقوم و يستغفر الله  
سبعين مرّة ثم يقول

يا الهى و سيدي لك الحمد على ما اكرمتني و انعمتني بحيث اقمتمنى على مقام الذي لا يرى فيه الا شئونات عز سلطان  
احديتك و لا يشهد فيه الا بوارق انوار شمس جمالك اسلك بك و بنفسك بان تخلصني عن كدورات الدنيا و زخرفها و تخرق  
عن وجه قلبي حجبات التي منعتني عن الدخول في غمرات ابحر عز توحيدك و احجبتني عن الورود في ميادين قدس وصلك و  
لقائك اي رب لا ترجعني عن باب رحمتك خائبا و لا تطردني عن بيتك خاسرا اي رب فاغفر لي و لابوي و اخوتي و اهلي و  
عشيرتي من الذينهم آمنوا بك و باياتك الكبرى في مظهر جمالك الاعلى و انك انت العزيز الكريم  
ثم يمشى بكمال السكون و يتبهي الله الى ان يصل الى الباب يقوم و يقول

الهى هذا مقام الذي رفعت فيه صوتك و ظهر برهانك و طلعت آثارك و اشرق جمالك و نزلت آياتك و لاح امرك و  
رفع اسمك و شاع ذكرك و كملت قدرتك و علت سلطنتك على من في السموات و الارضين  
ثم يخاطب البيت و ارضها و جدارها و كل ما فيها و يقول

فطوبى لك يا بيت بما جعلك الله موطأ قدمه فطوبى لك يا بيت بما وقع عليك من لحظات عز كبريائه فطوبى لك يا  
بيت بما اختارك الله و جعلك محلا لنفسه و مقرا لسلطنته و ما سبقك ارض الا ارض التي اصطفاه الله على كل بقاع  
الارض بما رقم من قلمه الحفيظ فطوبى لك يا بيت بما يفصل الله بك بين السعيد و الشقي من يومئذ الى يوم الذي فيه يتجلى  
الرحمن بانوار قدس بديع فطوبى لك ثم طوبى لك بما جعلك الله ميزان الموحدين و منتهى وطن العارفين و جعلك مقدسا عن  
عرفان المبغضين و المشركين بحيث لن يدخل فيك الا كل مؤمن امتحن الله قلبه للايمان و لن يقدر ان يتقرب اليك الا من  
يهب منه روايح السبحان فطوبى لك بما جعلك الله مخصوصا للمقرين من عباده و المخلصين من بريته و لن يمسك الا  
الذينهم انقطعوا بكلهم عن كل من في السموات و الارض و لم يكن في قلوبهم الا تجلى انوار عز وحدانيته و في ذواتهم الا  
ظهورات تجليات قدس صمدانيته و هذا شأن اختصك الله به و بذلك ينبغي بان تفتخر على العالمين فطوبى لك و لمن بناك و  
عمرك و خدمك و سقى اورادك و لمن دخل فيك و لمن لاحظك و لمن وجد منك رائحة القميص عن يوسف الله العزيز  
القدير و اشهد بان من دخل فيك يدخله الله في حرم القدس في يوم الذي يستوى فيه جمال الهوية على عرش عظيم و يغفر كل  
من التجأ بك و دخل في ظلك ثم يقضى حوائجه ثم يحشره في يوم القيمة بجمال الذي يستضيئ منه اهلها من الاولين و  
الآخرين

ثم يكب بوجهه على تراب الباب و ينادى ربه بندا كل منقطع نادم منيب و يقول

ای ربّ انا الذی تعدّیت علیک و اعترضت علی جمالك بما شغلتنی نفسی و هوأتی و أنّک انت العلیم الخبیر ای ربّ فلما عرفت نفسک استغفرک عمّا کنت علیه و عمّا ظهر من لسانی و خرج عن فمی و خطر فی قلبی و رجعت الیک بکلی و أنّک انت الغفور الرّحیم ای ربّ لّمّا عرقتنی مواقع امرک و ایقظتنی عن نومی و غفلتی اذاً خرجت عن بیتی متوجّهاً الی بیتک و کنت ناظراً الی شطر عنایتک و غفرانک و أنّک انت ارحم الرّاحمین ای ربّ قد جئتک بذنب الذی کان اثقل عمّا فی السّموات و الارض و اکبر عن خلق الکونین الی ان قمت بین یدی باب بیتک الّتی ما خاب عنها احد من المذنبین و سجدت ترابها خاضعاً لجمالک و خاشعاً لسلطنتک و متذللاً لحضرتک ای ربّ فارحمنی برحمتک و افضالک ثمّ اجعل لی مقعد صدق عندک و الحفنی بعبادک التائبین ای ربّ فاغفر جریراتی و خطیئاتی و عن کلّ ما اکتسبت ایدای و أنّک انت العزیز الکریم ثمّ یرفع رأسه و یرفع رأسه و یرفع رأسه بهذا الاستغفار العزیز العظیم

ای ربّ استغفرک بلسانی و قلبی و نفسی و فؤادی و روحی و جسدی و جسمی و عظمی و دمی و جلدی و أنّک انت التّوّاب الرّحیم و استغفرک یا الهی باستغفار الذی به تهبّ روایح الغفران علی اهل العصیان و به تلبس المذنبین من ردآء عفوک الجمیل و استغفرک یا سلطانی باستغفار الذی به یرفع سلطان عفوک و عنایتک و به تستشرق شمس الجود و الافضال علی هیاکل المذنبین و استغفرک یا غافری و موجدی باستغفار الذی به یسرّع الخاطئين الی شطر عفوک و احسانک و یقومنّ المریدین لدى باب رحمتک الرّحمن الرّحیم و استغفرک یا سیّدی باستغفار الذی جعلته ناراً لتحرق کلّ الذّنوب و العصیان عن کلّ تائب راجع نادم باکی سلیم و به یرفع اجساد الممكنات عن کدورات الذّنوب و الآثام و عن کلّ ما یکرهه نفسک العزیز العلیم

ثمّ یدخل البیت بوقار و سکون کأنّه یشهد الله فی جبروت امره و ملکوت بیته الی ان یدخل فی الصّحن و یحضر فی مقابلة قبه الّتی کانت مخصوصة باستواء عرش العظمة علیها اذاً یرفع ایداه ثمّ یتوجّه طرفه الی شطر افضاله و یقول اشهد فی موقفی هذا بانّه لا اله الا هو وحده لا شریک له و لا شبيه له و لا ندّ له و لا ضدّ و لا وزیر و لا نظیر و لا مثال له و انّ نقطة الاولی عبده و بهائه و عظمته و کبریّاته و لاهوته و جبروته و سلطانه و عزّته و ملکوته و اقتداره و عزّه و شرفه و الطافه و به اشرق جماله و ظهر وجهه و طلع برهانه و تمّ دلیله و کملت حجّته و لاحت آیاته و به حشر کلّ من فی السّموات و الارض و بعث من فی ملکوت الامر و الخلق و به هبّت نفحات القدس علی العالمین و اشهد بانّ من یرفعه الله حقّ لا ریب فیهِ و یأتی بانوار قدس منبع و به یجدّد خلق السّموات و الارض و خلق الاولین و الآخیرین فهنیئاً لمن یدرک زمانه و یدخل بابه و یشرف بلقائه و یرفع فی حوله و یسجد بین یدیهِ و یرزق ترب قدمیه و یقوم فی محضره و یكون من القائمین ثمّ یقول ای ربّ هذا بیتک الّتی فیهِ هبّت نسّمات جودک و عنایتک و فیها تجلّیت فی سرّ السرّ بکلّ مظاهر اسمائک و مطالع صفاتک و ما اطّل بذاک احد الا نفسک العلیم ای ربّ هذه بیتک الّتی منها ظهرت آیات فضلک علی العالمین و فیها ورد علیک ما ورد من المقبلین و المعرضین و أنّک انت صبرت فی کلّ ذلک بعد قدرتك و سلطانک و أنّک انت العلیم الحکیم القادر القدر ای ربّ هذا مقام الذی فیهِ تمثّیت بقدمیک القدیم و فیهِ رفعت صوتک و نعماتک ثمّ ندأنتک و تغرّداتک البدیع الملیح ای ربّ هذا مقام فیهِ استویت علی عرش الممكنات و تعلّیت فیهِ بسلطان قدرتك علی کلّ من فی السّموات و الارضین ای ربّ هذا مقام الذی توجّه فیهِ طرفک الی شطر جودک و فیهِ تموجت ابحر القدرة فی کلمتک المکنون المصون الحفیظ ای ربّ هذا مقام الذی کان فیهِ امرک فی سرّ السرّ و ما تحرّک فیهِ شفتاک علی ما اردت و سترت فیهِ وجهک المنیر و کنت فیهِ فی غیب الغیب و ستر السّتر بحیث ما عرف نفسک احد من العالمین ای ربّ هذه بیتک الّتی عروها بعدک عبادک و غاروا ما فیها و نهبوا ما علیها و بذاک هتکوا حرمتک و حاربوا معک فی سرّهم و نقضوا میثاقک و کسروا عهدک و انت سترت کلّ ذلک و تجاوزت عنهم بعفوک البدیع ای ربّ لا تعرّنی عن جمیل سترک و لا تنزع عنّی برد عنایتک و غفرانک و لا تبعدنی عن جوار رحمتک و



لا تحرمنى عن كوثر فضلك المنيع اى ربّ قدّسنى عن دونك و قرّبنى الى نفسك و شرّفنى بلبقائك و أنّك انت القادر العالم المدرك الباعث المحيي المميت اى ربّ وفقنى على ما انت اردته لعبادك المقرّبين ثمّ قدّر لى خير ما قدّرته لاصفيائك المقدّسين

إذا يسكن فى نفسه و يسكت فى ذاته ثمّ يتوجّه بقلبه و سمعه الى شطر البيت ان وجد رائحة الله و سمع نداءه يوقن فى نفسه بانّ الله كفّر عنه سيئاته و تجاوز عنه و تاب عليه و يشهد نفسه مثل يوم الّذى ولد من امّه و ان ما وجد رائحة الله العزيز القدير يكرّر العمل فى هذا اليوم او فى يوم اخرى الى ان يجد و يسمع و هذا ما قدّر من قلم عزّ حكيم على الواح قدس حفيظ كذلك يفتح الله ابواب الفضل و الجود على وجه السّموات و الارض لعلّ النّاس لا يمنعون انفسهم عن رحمة الله و فيضه و انّ هذا لهدى و ذكرى من لدنا على العالمين

ان يا حرف الهاء اسمع ما يناديك الله فى هذا السّجن و لا تلتفت الى شئى فتوكّل عليه ثمّ ادخل فى شاطى اسم عظيم ثمّ اعلم بانّا لما اجبتك من قبل لذا انصحناك فى هذا اللّوح لتستصح فى نفسك و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمين فوالله ما اردنا فى ذلك الاّ لتزيهك عن حجبات التّقليد و ورودك فى هذا الرّضوان الممتنع المنيع و لتشهد الامور بعينك و تعرف كنز الله الاكبر فى هذه الكلمة العظيم قل تالله يا قوم ما انا الاّ عبد الله و بهائه و ادعوك الى الله و بما نزل من عنده و ما اريد منكم جزاء و كان الله بينى و بينكم لشهيد اياكم ان لا تتعرضوا بالذى جائكم بايات الله و حكمه خافوا عن الله ثمّ عن حدوده لا تكوننّ من المتجاوزين ان اتبعوا ملّة الله و دينه و لا تختلفوا فيما نزل عليكم و كونوا من المتّقين اذا قم يا عبد و تدارك ما فات عنك ليغفر الله بجوده و يلبسك من رداء عزّ كريم دع الدّنيا و ما فيها و عليها فى ظلك ثمّ طير فى هواء الرّوح و لا تخف من المشركين اولاً فانقطع فى نفسك ثمّ ادع النّاس بالانقطاع ليأثّر قولك فى قلوب الغافلين قدّس نفسك عن الدّنيا ثمّ امر النّاس بالتّقديس عنها كذلك تعظك الورقاء ان انت من العاملين فوالله يا عبد لو تستشيق هذا القميص الّذى ارسلناه بايدى المبشّرات من تلك الكلمات لتجد منه رائحة الله العزيز المغنى الكريم و تنقطع عن الملك و ما عليه و تدخل مصر الايقان حين غفلت عن كلّ من فى الارض اجمعين و تشهد بهذا اللّوح كما شهد الله لنفسه بنفسه فى جبروت امره بانه لا اله الاّ هو و انّ عليّاً عبده و بهائه على من فى السّموات و الارضين

و أنّك انت يا محمّد اذا كمل تبليغك على اسمنا تفحص هناك لتجد الّذى سمّى بالحبيب ثمّ ذكره من لدنا و بشّره من عندنا ليفرح فى نفسه و يكون من الفرحين قل يا عبد فاشكر الله بما حضرت بين يديه و فزت بلبقائه و كنت من الفائزين ولو أنّك ما عرفته حين الّذى كنت جالساً بين يديه ولكنّ الله قبل عنك طاعتك و قدّر لك فى اللّوح اجراً عظيماً فوالله لو تطّلع بما قدّر لك لتطير من الشّوق ولكن ستر ذلك عنك و عن عيون العالمين لحكمة الّتى كانت فى علم ربّك و ما اطّلع به احد الاّ نفسه و هذا تنزيل من لدى الله العزيز الجميل ثمّ ذكر الاحباب فى هناك من كلّ اناث و ذكور و من كلّ صغير و كبير ثمّ ذكرهم بهذه الايام الّتى تغنّ فيها عندليب القدس فى آخر ايامه و تذكّروهم باذكار قدس منيع قل يا قوم فانتهاوا ما نهيتم عنه و لا تتعدّوا عن حدود الله و لا تجاوزوا عمّا امرتم به فى الكتاب اتّقوا الله و لا تكوننّ من الخاسرين ثمّ اجتمعوا على امر الله و كلمته و لا تختلفوا فى شئى و لا تشرکوا بالله و كونوا من الموحّدين كذلك قضينا لكم و للّذين قضى نحبهم و كانوا امم امثالكم على انه لا اله الاّ هو العزيز الفرد الغالب القدير و اذا جمعتم على مقاعدكم ذكرّوا حزننا و بما ورد علينا ثمّ سجننا فى هذه الارض الّتى منعت عن دخولها عبادنا المريرين

ثمّ اعلم يا محمّد انا جعلنا هذا اللّوح روحاً حيّاً حيواناً لتنفخ منه على كلّ ارض و مدينة على قدر ما استطعت عليه لئلاّ يمسّك من ضرّ و تعب و أنّك فاعمل بما امرت على قدر طاقتك و لا تعب نفسك فوق قدرتك و كن فى حفظ و سلامة منيع ثمّ اعلم بانّ حضر بين يدينا ورقة من عندك و ذكرت فيها اسماء الّذينهم اكرموك فى رجوعك عن تلقاء الجمال بامر الله العزيز

الغالب العليم الحكيم و بذلك رضينا عنهم و اثبتنا اسمائهم فى لوح الذى لن يغادر عنه ذرّة من اعمال الخلائق اجمعين ليشكروا الله فى انفسهم و يذكروه فى ايامهم و يكونون من الشاكرين كذلك منّا عليك و عليهم رحمة من عندنا لهم و لعبادنا الصالحين ثم اشكر الله فى نفسك بما جعلناك حاملاً لهذا الفضل الاكبر و انتخبناك لتبليغه على العالمين و بذلك منّا عليك و على نفسك و روحك و على آباءك الى ان ينتهى الى البديع الاول و انّ هذا لفضل مبين فاعرف شأنك فى ذلك و بما سقيناك من خمر الّتى جعلها الله نوراً ثمّ روحاً ثمّ لذة للشّارين فاثبت فيما امرت و لا تضع فيما قدّر لك و انّ يمسك فرح فى الامر فاشكر الله بارئك و ان يمسك من حزن فاصطبر و كن فى صبر جميل انّ الله يوفى اجور الذينهم صبروا فى جنبه ابتغاء مرضاته و انه لا يضيع اجر المحسنين و انا رتلنا هذا اللّوح احسن ترتيباً لك و لمن اراد الله لنفسه و هذا احسن الفضل من لدنا لعبادنا المؤمنين و الرّحمة عليك و على كلّ من آمن بالله و بما نزل من عنده فى الواح قدس مبين و الحمد لله ربّ العالمين

\*\*\*

ضلع محمد على

هو العزيز المحبوب

فسبحان الذى ينزل الآيات بالحقّ و يعطى من يشاء ما يقربّه الى ساحة الذى انقطعت عنها عقول العارفين قل يا قوم اتقوا الله و آمنوا بالذى خلقكم و رزقكم ثمّ امانكم و احياكم فى يوم الذى انصعقت فيه افئدة المقرّبين و انك انت يا امة الله اشكرى ربك فى كلّ حينك بما عرّقتك نفسه و جعلك من اللّواتى هنّ انقطعن الى الله العزيز الجميل و هذا مقام الذى ما سبق اليه احد و ماتوا بحسرتة كلّ العالمين اذاً فاعرفى بانّ الله غفر لك كلّما ظهر منك و كفر عنك سيئاتك و جعلك من القانتين بما دخلت فى ارض الّتى تطوف فى حولها ملاً العالمين و هذا من فخر الذى يفتخر به سكّان العرش و يسرع اليه نفوس المقدّسين و الرّوح عليك و على اللّواتى هنّ سرعن الى كلّ الجهات حتّى دخلن فى جوار رحمة منيع رفيع

\*\*\*

هو البديع

فسبحانك اللهمّ باسمك الاعلى فى سرادق الابهى و بكلمتك العليا فى جبروت الاسنى بان تحفظ هذا العبد الذى استأنس مع نفسك و سمع نعماتك و عرف برهانك ثمّ ارزقه خير الدنيا و الآخرة ثمّ اجعل له قدم صدق عندك لئلا تزلّ قدماه عن صراطك العزيز المنيع

\*\*\*

فسبحانك اللهمّ يا الهى اذاً قام مملوك لدى باب مملوك اخرى و اراد من هذا المملوك حرّية نفسه بعد الذى كان مالكة مملوكاً لنفسك و خادماً لحضرتك و فانياً لدى ظهورات ربوبيّتك و اشهد حينئذ بين يديك بما تشهد لنفسك بنفسك بانك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت فى علو القدرة و القوّة و الجلال و لا تزال تكون فى سمو العزّة و الهيبة و الجمال

كلّ الملوك مملوك لدى باب رحمتك و كلّ الأغنياء فقراء لدى شاطئ قدس سلطنتك و كلّ الكبراء صغراء فى ساحة عزّ مرحمتك و مع ذلك كيف يقدر هذا المملوك ان يدعى فى نفسه مالكيّة احد بل وجوده فى ساحة عزّك ذنب لن يعادله ذنب فى مملكتك فسبحانك سبحانك عن كلّ ذلك و عمّا يصفك الواصفون و عمّا يذكرك الذاكرون و حينئذ يا الهى لّمّا طلب من هذا العبد حرّيّة نفسه لذا اشهدك حينئذ بأنّى اطلقته فى سبيلك و حرّته لاسمك و فكّيت عنقه عن حبل العبوديّة ليعبدك فى آناء اللّيل و اطراف النّهار و لئلا تفكّ عنقى عن حبل عبوديتك و انّ هذا املى و رجائى و انك انت على ذلك لشهيد قدير

\* \* \*

هو الباقي العزيز المنيع

فسبحانك اللّهمّ يا الهى اسئلك بهذا الاسم الّذى احاطته البلايا عن كلّ الجهات و نزلت عليه الرّزايا عن كلّ الاشطار بحيث لن يشهد لنفسه معيناً فى ارضك و لا ناصرأ فى مملكتك بان تيسر على هذه الامة سكرات المخاض و تحفظها عنها و تخلصها عن هذه الشدّة و بدّلها بالروح و الرّاحة و انك انت المقتدر على تشاء و المهيمن على ما تريد و انك انت العزيز الجميل و انك انت الغفور الرّحيم

\* \* \*

هو العزيز القيوم

فسبحانك اللّهمّ يا الهى اناديك حين الّذى تغنّ حمامة الفراق عن شطر العراق و يرنّ عندليب الاشتياق عن جهة الآفاق بأنك انت الله الملك العزيز الجميل لم تنزل يا الهى كنت فى علوّ القدرة و القوّة و الجلال و لا تزال تكوننّ فى سموّ الرّعة و العزّة و الاجلال كلّ الأنبياء خائفة من ظهورات قهرك و كلّ الأصفياء مضطربة من بروزات خشيتك لا اله الا انت القادر المقتدر القدير و اشكرك يا الهى فى هذه الأيام الّتى اجتمعوا علينا طغاة خلقك و عصاة بريّتك و يفرحون بما نزلت علينا من اسرار قضائك و جواهر تقديرك بعد الّذى كان ذلك من سنّتك على احبّتك و عادتك مع صفوتك فوعزّتك يا محبوبى لو انّ دونى يفرّ عن البلايا فى سبيلك انا الّذى اشتاق كلّها فى محبّتك و اسألك باسمك الّذى منه تموجت بحور الأسماء عند ظهورات عزّ فردانيتك و به تعلّيت على الممكنات بسطان قدس ربّانيتك بأن تنزل كلّ البلايا الّتى قدّرتها لأحبّاتك على عبدك هذا لئلا ينزل عليهم ما يجمدهم عن ذوبان حبّك او يخمدهم عن حرارة وذك و انا الّذى يا الهى اشترى بروحى و نفسى كلّ ما يظهر من عندك و يحدث من لدنك و اكون صادقاً فى كلّ ذلك بحولك و قوّتك لا اله الا انت الكريم اللّطيف العليم الحكيم ثمّ اسألك يا الهى بأنوار قدس احديتك و اسرار غيب صمديتك بأن تحفظ اصفياك بعدى لئلا تنزل اقدامهم على صراطك ثمّ اجتمعهم على شاطئ جودك و فضلك ثمّ انقطعهم عن دونك بحيث لا يخافون من احد و لا يضطربون من نفس ثمّ افتح يا الهى ابصارهم ببدايع قدرتك و سلطان قوّتك حتّى يشهدوا كلّ شىء فى قبضتك و كلّ امر فى كفّ اقتدارك فوجمالك يا املى لو تصعدهم الى هذا المقام الأعلى و هذه المنزلة القصوى ليحكينّ عنك و يرجعنّ عليك بكلّهم بحيث لن يضطربهم شىء ولو يجتمع عليهم كلّ من فى السّموات و الأرضين

ثمّ اسألك يا الهى بنورك الذى به اضاءت الممكنات و بهائك الذى به نورت الكائنات بأن تذكر عبدك الذى سمى  
بالجيم فى رفارف بقائك و قباب عظمتك ثمّ اسمعه يا الهى نعمات قدس رحمتك لتجذبه عن نفسه و عن دونك الى بدايع  
اشراق انوار عشقتك و حبك و انك انت على ذلك لمهيمن قدير ١٥٢'

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

همشير ساره خانم و خانم و مريم خانم و كلّ من وردت عليه الرّزّيّة

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حين تتابع البلايا عن سحائب قضايك و ترادف الرّزايا عن غمائم امضائك الى متى تشرنا من كؤوس السّراء فى مملكتك و الى متى ترزقنا كأوب الضّراء بين عبادك أ قطعت امطار فيض فضلك بعد الذى اشاهد بأنّها جارية فى بلادك أ سدّدت ابواب رحمتك و افضالك بعد الذى ارى بأنّها مفتوحة على وجه خلقك فوعزّتك يا محبوبى قد صار شراب محبّيك عن دمّ قلوبهم و طعام مخلصيك من قطعات اكبادهم و قضى عليهم الأيام و ما هبّت عليهم نسّمات رحمتك و امضى عليهم اللّيلالى و ما مرّت عليهم نفحات عنايتك أ تمنعهم يا الهى عن شاطئ بحر عزّك بعد الذى اقرّوا بوحدانيتك أ تطردهم يا سيّدى عن جوار قدسك بعد الذى اعترفوا بفرديتيتك فسبحانك سبحانك يا مقصودى قد وصل البليّة الى مقام ما امهلنا حتّى يخرج النّفس عن انفسنا بحيث احاطتنا عن كلّ الجهات و اخذتنا بأخذ شداد فوعزّتك يا الهى صرت متحيراً فى ذكر بلاياك الواردة و رزاياك النّازلة و لم ادر من اىّ بلائى اشكو اليك أ اشكو يا الهى عن سجنى فى اشهر معلومات او عمّا ورد علىّ فيه من سلاسل الذى كسرت عنقى من ثقلها او حديد الذى كان على رجلاى عمّا اكتسبت ايدى الأشقياء او عمّا جعلن اهلنا اسارى بين يدي الأعداء او عمّا اخذوا اموالنا و خرّبوا بيوتنا او اذكر يا الهى حين الذى اخذونى و اذهبونى من قرية الى مدينة و كان رأسى عرياناً و رجلى متحافياً و عنقى مغلولاً و ايدى مشدودا ثمّ اجتمعوا علىّ العباد و منهم عرفونى و منهم الذين ما عرفونى و الذين هم عرفونى فمنهم كانوا قائمون و متحيرون فى امرى فمنهم كانوا ان يشمتونى و الذين ما عرفونى كلّهم رموا نحوى بما تيسّر لهم من الحجر و الخشب كأنّهم ما شربوا خمر الانصاف و ما شمّوا روائح الايتلاف فوجمالك القديمة و انوار وجهك البديعة وردوا علىّ ما استحيى ان اذكره بين يديك و القلم لن يحرك عليه و المداد لن يجرى به و اللّوح لن يحمل و النّفوس لن تطيق اذاً اختم بذلك يا الهى او اذكر حين الذى اخرجونا مع نساءنا و اطفالنا عن اوطاننا و ما انت احصيت عمّا ورد بنا و نزل علينا او اذكر ما ورد بعد ذلك علينا او من هذه الرّزّيّة النّازلة و المصيبة البديعة التى حزنت بها القلوب و اضطربت عنها النّفوس و كسرت عنها الأظهار و ضاقت منها الأصدار اذاً لمّا جرى كلّ ذلك من قضايك المبرم و امرك المحكم اسئلك بجمالك المنيرة و بجلالك الظّاهرة بأنّ تجعلنا صابراً فى موارد بلائك و ساكناً فى مواقع قضايك اذ أنّك انت القادر المقتدر العزيز القدير و انت تعلم يا الهى بأنّ شكوائى بين يديك لم يكن الاّ من اجترحات العاشقين عند معشوقهم لأنّهم ما ارادوا ان يشكوا عمّا شهدوا فى سبل العشق و الفراق او عمّا احترقوا بنار الاشتياق بل همّهم و املهم اظهار خلوصهم فى مقابلة المعشوق و ابراز ثبوتهم فيما ورد عليهم فى سبل الودّ و المحبّة و ليكون دليلاً للعاشقين الذين يردون من بعدهم على تلك الشّريعة فسبحانك يا الهى و محبوبى فوعزّتك ما اجد اللذّة الاّفى نزول بلاياك و ما اشاهد العزّة الاّ فى ظهور رزاياك عدمت اعناق ما وردت فى سلاسل الانتقام فى سبل رضائك و فقدت قلوب ما ذاقت خمر القضايا فى بيداء عشقك و هوائك بعد الذى وعدتنا بكلّ ذلك فى محكم كتابك قلت و قولك الحقّ و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و

الأنفس و الثمرات فبشّر الصّابرين الّذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله و انا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئك هم المهتدون

\* \* \*

هو العزيز

فسبحانك اللهم يا الهى اناديك حينئذ حين الّذى استرفعت سحاب بلائك و غمام قضائك و هبّت ارياح البأساء عن مشرق مشيتك و نسماّت الضّراء عن مغرب ارادتك بانك انت الله الملك الحيّ الّذى لم تنزل كنت مقدّساً عن وصف دونك و متعالياً عن نعت ما سواك و خلقت عالم البقاء فى جبروت العماء و جعلت مفتاحها من جوهر البلاء ثمّ ابدعت بصنعك القديمة لئالى الاحديّة ثمّ احتجبتها يا الهى فى حجبات حفظك و مقتعات سترك فهنيئاً لمن احرق الحجبات و اخرق السّبحات و دخل بمفتاح اسمك فى مدينة صفاتك و ورد باذنك فى سرادق عرفانك فلماً كان الامر كذلك اسلك بجوهر اسمك المكنونة و بدايع صفاتك المشهودة بان تجعلنا من الّذينهم ما منعوا عن لقائك ولو امطرت عليهم امطار قهرك و قضائك و انك انت على ذلك لمقتدر قدير

\* \* \*

قد قدر عليكم بان تصوموا لله ثلاثة ايام متواليات و فى كلّ يوم فى حين الزّوال توجّهوا الى القبلة تلقاء نور الهويّة و تدعوا الله بهذا الآيات لعلّ يغفركم بجموده و يكفّر عنكم سيئاتكم و يهديكم الى سواء السّبيل

بسم الله العزيز المقتدر الجبار

فسبحانك اللهم يا الهى انت الّذى خلقت السّموات من قلم ابداعك و الأرضين من نفحات الواح اختراعك و كوّرت بينهما من اكوار هويتك على مقادير صنع ازليّتك و دوّرت عليهما من ادوار ربوبيّتك على ما اختصاصت فيهما من جواهر ظهورات عزّ سلطنتك و ارسلت ارياح المحبّة عن يمين ارادتك و نزلت امطار العناية من سحاب جود مكرماتك و مزجت هذا الماء الحيّ الحيوان العذبيّة بهذه الأرض المقدّسة المنيرة اذا تهيجت افئدة الموجودات فى قمايص بدعك و اهتزّت عظام المخلوقات من بدايع قدرتك و تولّعت قلوب المقرّبين من جواهر فضلك و تجذّبت عقول المخلصين من نغماّت جذبتك اذا ظهر فى كلّ شىء آيات قدرتك على قدر مراتبهم و استعدادهم ليميز الخبيث من الطّيب فى اقبالهم اليك و اعراضهم عنك فبذلك اقبلت نفوس المقدّسة الى شمس جمالك و اعرضت قلوب المكذّرة عن كعبة ذاتك و حرم كبريائك فبعد ذلك نزلت هذا الماء من سماء اذنك على ارض قضائك و ربّيته فى كنايز عصمتك و خزائن قدرتك حتىّ اظهرتني بجمودك و بعثتني بمرحمتك و ارضعتني من لبن مكرماتك و اطعمتني من نعماء رضوانك و اسقيتني من انهر افضالك و ابحر اجلالك و صرت كبيراً لظهور اقتدارك و اظهار شوكتك و عند ذلك اصعدتني الى رفرف العماء و سدره المنتهى حتىّ شرفتني بجمالك و عرفتني مظهر نفسك و شمس هدايتك و انجم رفعتك و وصلتني الى مقام القرب و الجمال و بلغتني الى درجات الوصل و الجلال و بعد ذلك اكرمتني بعنايتك الكبرى و اسكتني فى جوار رحمتك الأعلى و استظللتني فى ظلّ اسمائك الحسنى و انا كنت فى كلّ ذلك غافلاً عن ذكرك و بعيداً عن رياض قربك و ناسياً بدايع رافتك و جواهر عطوفتك حتىّ فعلت ما فعلت و اكتسبت ما اكتسبت

بحيث بغيت عليك على شأن الّذى ما استحيت في جوارك و ما استخجلت عن جمالك و ارتكبت ما لا ينبغي لسلطنتك و غفلت عن حبك و اشتغلت بفعل الّذى نهيت عنه عبادك فوا حزنا علىّ و على الّذين كانوا بمثلى و يمشون في سبيلي كأنى عصيتك بكلّ العصيان يا من بيدك جبروت العفو و الغفران و كنت في كلّ ذلك مشغولاً بنفسى و غافلاً عن نفسك و مقبلاً الى هوائى و معرضاً عن هوائك و ارادتك و بلغت الى مقام الّذى ضللت سبل هدايتك و مناهج احكامك اذا يا الهى رجعت من كلّ ذلك اليك خائباً خاسراً نادماً متذلاً و ادعوك بشمس احديتك و نور ازليتك و سراق مجد غيبتك بأن ترحنى و تغفرنى و تغفو عنى و لا تأخذنى فيما احصيت منى و بما اطّلت من فعلى اذ انك انت الرّاحم الغافر المعطى المتعالى العزيز الرّحيم

\*\*\*

هو الله الحىّ المهيمن القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى انت الّذى لن تُعدّ كنت على عرش عظمتك فى علوّ الرّفعة و العزّة و السّنآة و لن تحدّ تكونن على كرسى سلطنتك فى سموّ القدرة و القوّة و الكبرياء كلّ الوالهيون قائمون لدى باب مدين رحمتك و كلّ العاشقون مشتاقون عند ظهورات نور وجهتك و كلّ السّائرون سالكون فى انهاج ربوبيتك و كلّ الواردون شاربون عن خمر مكرمتك اسلك بمن جعلته مهيمناً على الممكنات و قيوماً على الموجودات و حياً باقياً فى ملكوت الارضين و السّموات ان تجرى فلك ذاتيتى على بحر كينونتك لاظهر من قعر غمر قمقام عظمتك لئالى صمديتك و حيتان ازليتك لئلا يرى احد غيرك و لا تلتفت نفس الى دونك و كلّ العباد يتوجّهوا الى ساحة قدسك و كلّ من فى البلاد يسرعوا الى بساط انسك و لا ينظروا الا الى صرف وجهتك و لن يشربوا الا من خمر عنايتك من ايدى جذبتك و لن يمدّقوا الا من ثمرات مكرمتك من شجرة ازليتك لا اله الا انت انا كلّ لك عابدون و لوجهك ساجدون

\*\*\*

هو

فسبحانك اللهم يا الهى انّ هذا ايدى قد ارفعتها لنزول رحمتك و انّ هذا رجلاى قد اقمتها بين يديك و انّ هذا عنقى قد جعلتها منقاد لسلطنتك و خاضع لالوهيتك و انّ هذا لسانى قد انطقتها بذكرك و انّ هذا عينى قد افتحتها لمشاهدة جمالك و ملاحظة آثار صنع ربوبيتك و انّ هذا طرفى قد ابصرتها لزيارة وجهك و بهاء طلعتك و انّ هذا قلبى قد مدّقتها من حلاوة حبك و بدايع معرفتك و املاؤها من خشيتك و انّ هذا كبدى قد صيرتها مولهة من جذبتك و انّ هذا سرى قد حرّكتها من الشوق الى وصلك و لقائك و انّ هذا احشائى قد اشربتها من جوهر الحيوان عن كأس محبتك و كأوب خمر مكرمتك و انّ هذا جسدى قد اهتزّتها من آيات قدسك و حروفات انسك و انّ هذا مشيتى قد شيّتها بحبال مشيتك و امسكتها باوتاد ارادتك و انّ هذا هيكلى قد اجلستها بين يديك و جعلتها شايق لشغوات قضائك و ظهورات امضائك و انّ هذا جيدى قد تطاولتها لاسياف قدرتك و ارماع قوتك لانّ فى قهرك يا الهى خزائن الرّحمة مكنونة و فى ذلك كنايز العزّ مخزونة فسبحانك سبحانك يا الهى كسرت الاعناق من لن يخضع لالوهيتك و لن يخشع لازليتك و انعدمت اركان من لن يخشى من خشيتك و لن يضطرب من

سلطوتك و لن يرجو كلّ ما انت تحبّ له من لوامع اخذك و جوامع امرك فسبحانك سبحانك يا الهى اسئلك بالذى جعلته  
مظهر نفسك و منبع ذاتك و مكن عزّك ان تشتعلنا من نار حبّك و تجذبنا بنورك و أنّك انت العزيز المقتدر الوهاب

\* \* \*

هو الله العزيز المتعال

فسبحانك اللهم يا الهى حينئذ اريد ان اذكرك بذكر المقدّسين و اسبّحك بتسبيح المقرّبين مع علمى بانّ كلّ ذكر الذى يظهر  
من عند غيرك لن يصل اليك و لن يعرج الى ساحة عزّ ازليّتك و لن يصعد الى بهاء مجد كينونيتك و مع علمى بانّ لن يقدر  
احد ان يذكرك بثناء الذى ما ذكرت به من قبل فسبحانك سبحانك من كلّ ذكر بديع و عن كلّ ثناء جميل فصلّ على اول  
نور ظهر من كينونتك و اضاء من جوهر ذاتك و الاح من شمس احديتك و اباح من قمر ابداعك و على الذينهم آمنوا بك و  
بآياتك و عملوا كلّ ما انت تحبّ اذ بيدك ملكوت كلّ شئى و أنّك انت على كلّ شئى قدير

\* \* \*

هو القديم القيوم

فسبحانك اللهم يا الهى قد حضر بين يدي عبدك هؤلاء الذين انقطعوا عن ديارهم و خرجوا من اماكنهم و قطعوا مناهج البعد  
حتى وصلوا الى مواقع القرب و شهدوا فى السبيل من حرّ الصيف و برد الشتاء و مسهم من البأساء و الضراء ما اطّلت بعلمك  
و احصيت بمقادير قيوميتك و ما كان همهم الا الوصول الى لقائك و الدخول فى حديقة جمالك و الورود فى حرم وصالك و  
السجود لدى باب رحمتك و الخضوع لوجهك فاسئلك يا الهى بروحك التى ملئت السموات و الارض بان تملأ قلوبهم من انوار  
قدس مرحمتك ثم اسمع آذان سرهم نغمات عزّ ربوبيّتك و اشهدهم بعيون فؤادهم بدابع صنع ازليّتك لينقطعوا عن دونك و يقبلوا  
بكلهم الى مخزن لقائك اذ بيدك ملكوت البقاء و فى يمينك جبروت العماء تفعل كيف تشاء و تحكم كيف تريد و أنّك انت  
المهيمن العزيز القيوم

\* \* \*

فسبحانك اللهم يا الهى كيف احرك شفتاي بذكرك بعد علمى بانّ ذكرى و وجودى مفقود لدى ظهورات عزّ سلطنتك و  
معدوم عند شئونات قدس ازليّتك و كيف اصمت عن الذكر تلقاء مدين احديتك بعد الذى حبّك اخذ الزمام عني و يحركني  
كيف يشاء بحيث جعلت مقهوراً بين يديه و لم اقدر على الصبر فى حبّك و لا الاضطبار فى امرك و ان امنع اللسان عن بدابع  
نطقه فى وصفك فوعزّتك قلبى يرفع اعلام ذكرك و ان ءاخذ القلب عمّا كان عليه لئلا يطّلع احد حبّى اياك فوجمالك روحى  
تطير فى سماء قربك و تدفّ فى عماء وصالك و ان امنع القدم عن المشى فى سبيلك اشاهد بانّ الايدى رفعت الى حديقة  
عزّك و مدينة لقائك فسبحانك يا الهى كيف يمنع من خلق فؤاده بحبّك و عجن طين كينونيته بماء محبّتك و ذوّت ذاته من  
رشحات قربك و احرق قلبه من نار وصالك اذاً اسئلك يا الهى بنورك الاول و بظهورك الآخر بان تجعل هذا العبد الذى اقام



لدى باب عزتك و سجد التراب خاضعاً لامرك مستقيماً بحبك و منقاداً لسلطنتك و مقبلاً لحرم جمالك و محرماً كعبة  
اجلالك اذ انك انت المقتدر على ما تشاء و انك انت المهيمن القيوم

\* \* \*

هو

فسبحانك يا الهى تشهد ما تشهد فيما احاطتني ذرات السنويّة و اشارات الطنويّة بحيث منعت عن الورد الى مدينة وصالك و  
الطيران الى هواء عزّ لقائك فاسئلك يا محبوبى بالذى جعلته حاكماً على الممكنات و سلطاناً على كلّ من فى الارضين و  
السّموات بان تطهر قلبى عن وساوس الشيطان يا من بيدك جبروت العزّ و الايقان ثمّ وفّقنى يا الهى على نصرتك و نصرة امرك  
لافدى روحى و نفسى و جسدى فى مقابلة جمالك و مشاهدة انوار عزّ بقائك لعلّ استطيع ان اركض فى رفارف رضوان  
احديتك و هواء قدس انقطاع ازليتك لانّ هذا امر الذى قدّرت لاجباتك و خصصت به اصفياك ثمّ اسئلك يا الهى بان  
تسكن هذا الوجع الذى اخذ زمام الصبر عنى و الاضطراب عن سرى اذ بيدك ملكوت التّسكين و جبروت التّمكين و انك انت  
المقتدر المهيمن القيوم

\* \* \*

هو السّامع الشّاهد الخبير

فصبر جميل و الله المستعان على ما يصفون يا حيدر قبل على عليك بهائى و بهاء من فى ملكوتى لا اشكو بئى و حزنى اليك  
بعدما ورد علىّ ما ناح به كلّ ذرّة من ذرات الكائنات و الممكنات انّ الظالم عقر ناقتى و الفاجر غرق سفينتى و الذّئب افترس  
غنمى و الثّعبان فاغر فاه و بلع مولاه قد ذكرنا لك ما ذكرناه من قبل فى الواح شتى اظهاراً لحزنى و ابرازاً لظلم اعدائى و اعلاناً  
لصبرى و اضطبارى و تسليمى فيما ورد علىّ فى سبيل الله ربّك و ربّ آبائك و ربّ العرش العظيم و مظلوميّتى و بلائى و ابتلائى  
آنچه ذكر شد نزد آنچه در مدينه كبيره واقع شده مذکور نه و موجود نه چه كه لطمه آن و ضرّ آن بعزّ الله واقع سبحان الله بابى  
مفتوح شد و مقصود از آن آنكه مطلع عدل و انصاف و اخلاق طيبه و اعمال مرضيه گردد ولكن مهبط ظلم و اعتساف و  
معدن غفلت و اجحاف گردید گمان آنكه مطاف مقرّين و معتمدين شود ولكن مطاف خائين و غافلين مشاهده شد يكي از  
مدعيان محبت با دشمن متحد شد و بتاراج دوست پرداخت نه رحم بر خود نمود و نه بر امر لعمر الله دموع عدل جارى و آه  
انصاف ظاهر و متصاعد طمعاً للمال از مولى در يوم مآل گذشت يك نقطه از ظلمش عالم عدل را ظلمانى نمود و يكحرف از  
كذبش عالم صدق را منهدم كرد مقام نور نار ظاهر و مقام داد بيداد يا حيدر قبل على لطمه عظيم بر عدل مسكين وارد امانت  
واويلا ميگويد صدق به وامصيبتا ناطق آتش حرص و فحشا بر قناعت و تقوى زد آنجناب و عالم گواهند كه اينمظلوم در ليالى و  
ايام عباد الله را بتقوى الله دعوت نموده و كل را بآنچه سبب ارتفاع مقام و ارتقاء شأنست آگاه فرموده ولكن حاصل ذكر نزد  
بعضى نسيان شد و نتيجه نصيحت غفلت گشت بى انصاف ستر انصاف را دريد و بى ديانت ضربت قوى بر صدر امانت زد آه  
آه عمّا ورد على امر الله امروز در مدن اعمال و اخلاق ناله ها مرتفع و نوحه ها مسموع اگر اينمظلوم از بلايى خود ذكر نمايد  
البته صخره صيحه زند و سحاب و اسفا گويد بر حسب ظاهر برادرى داشتيم و چندين سال در ظلّ جناح رحمت بكمال  
راحت و آسودگى مستريح و بعد باغواى نفسى قصد مظلوم آفاق نمود و چون خافيه صدر و خائنه چشم ظاهر گشت اينمظلوم از

مابین خارج شد و او را با اولاد و اطفال و زوجات با کمال صحّت و سلامتی در مقرّ امن و مقام امان گذاردیم معذلک گفته‌اند آنچه گفته‌اند یا حیدر قبل علی ابصار از آنچه ظاهر و مشهود است ممنوع و بظنون و اوهام متمسک و متشبّث قسم بامواج بحر بیان در ظهور ظهور اعظم و تجلّیات نیر قدم مقدار یک رأس اصبع بلا بر او وارد نشده اینفقره را حقّ آگاه و کل گواهند معذلک گفته‌اند آنچه شنیده‌اند ظلم دیگر که از مظاهر بغضا بر سدره منتهی وارد شده آنکه آیات الهی در لیالی و ایام از سماء مشیّت نازل و بمثابه امطار هاطل ولکن قائل بی‌انصاف گفته آنچه را که کبد برهان آب گشته و حجّت صورت خراشیده حال معادل جمیع کتب قبل و بعد حاضر و موجود ولکن این الأبصار لیصر و این الانصاف لیصرف کتاب ایقان که مخصوص حضرت خال علیه بهائی و عنایتی نازل آنرا نسبت بنفسی داده‌اند که لعمر الله از عرفانش عاجز است ولکن نزد مقومین الهی و صاحبان بصر ربّانی امر واضح و مشهود است و بمثابه آفتاب مشرق و واضح و لائح اهل بصر و منظر اکبر بعد از مشاهده لآلی حکمت و بیان آگاه میشوند که از چه خزینه بوده و از کدام کنز ظاهر گشته آیا نتیجه ظنون را عند حضرت قیوم مقامی بوده و یا جوهر اوهام را نزد تجلّیات نیر ایقان شأنی و قدری لا و امر الله المهیمن علی من فی السموات و الأرضین در اشرف و هادی و در توکل و تفویض و خدعه و ریب هر یک تفکر نما و همچنین در حیات ثانی که در سنین متوالیات مابین قوم بکمال آسودگی و صحّت و آسایش بوده و هست آیا سبب این زندگی چیست لعمر الله انکار و عدم اقرار در این ایام ارتکاب نمود آنچه را که ظهر بیان مرتعد از حقّ میطلبیم عباد خود را انصاف عنایت فرماید معذلک نزد مظاهر اوهام از مقامش نکاسته و آنچه بگوید تصدیق و تسلیم مینمایند و حرفی ندارند یا حیدر علیک بهاء الله مالک القدر نزدیک بان رسیده که اهل بصر از صبر ما شکایت نمایند از سعد مذکور در کور فرقان در ایامیکه نور بصرش منع شده بود سؤال نمودند که تو مستجاب الدعوهی چرا از برای خود دعا نمودی قال قضاء الله عندی احبّ من عینی و حزب الله البتّه افضل و اقدم و اعلی از او بوده و هستند جمیع نعم موجوده در دنیا را بیک اشراق از نیر رضایش مبادله مینمایند چه که از کأس تفویض نوشیده‌اند و از قدح رضا آشامیده‌اند مقامشان دیگر است و همشان دیگر بر براق همّت راکبند و در فضای تسلیم راکض باراده الله ناظرند و از دوش فارغ و آزاد حزم و عزمشان فوق امکان حرکت مینمایند

الهی الهی تری الموحّدين بين ایدی المشرکین و المقرّبین بین ایدی المعتدین قد ورد علیهم فی سبیلک ما لا ورد علی احد من عبادک قد ذابت اکبادهم فی هجرک و ذرفت دموعهم فی فراقک و ضاقت صدورهم بما ورد علیک فی ایامک اسألك یا اله العالم و مقصود الأمم بصبرک الذی سبق الوجود من الغیب و الشهود و بأسرار ظهورک و طور علمک بأن تؤیّد حزبک بین الأحزاب علی ما تظهر به مقاماتهم بین عبادک و شؤونهم فی بلادک ای ربّ تسمع ضجیحهم و صریخهم اسألك برحمتک الّتی سبقت الکائنات و بعنايتک الّتی احاطت بالممکنات بأن تقرّبهم الی ساحة عزّک و بساط قدسک ای ربّ نور عیونهم بمشاهدة آثار عظمتک و قلوبهم بأنوار معرفتک آه آه من نار البعد فی ایامک و من ضرّ الظلم امام عرشک و عزّتک و عظمتک و قربک و لقائک قد انفطرت سماء العدل بما ورد علی اولیائک و انشقت ارض الانصاف بما اکتسبت ایدی خلقک الذین نذوا کتابک و نقضوا عهدک و میثاقک و جمالک الأبهی و ظهورک بین الوری لا تسکن زفرات محیّیک و لا عبرات عاشقیک بعدما سمعوا حزّنک و بلائک من الذین نسبو انفسهم الی نفسک و اقرّوا بزعمهم بظهورک و طلوعک و استوائک علی عرش بیانک و کرسی فضلک فآه آه انّ الرجاء ینوح و العدل عری رأسه و الانصاف یضجّ و یقول یا ملأ الأرض خافوا الله و لا تقولوا ما ناحت به سدره المنتهی فی الفردوس الأبهی و صاح التقوی بین الملاّی الاعلی یا معشر البشر تالله ما خلقتم لخدمة اهوائکم و اجابة انفسکم بل لخدمة الله و امره و خدمه اولیائه و حزبه ضعوا ما منعکم عن التقرّب الی الأفق الاعلی و خذوا ما امرتم به من لدن خالقکم و موجدکم و باریکم و رازقکم اشهد یا الهی و محبوبی و معبودی و مقصودی انّ الظالمین ارتکبوا ما منعت به آذانهم عن اصغاء ندائک و نداء اصغیانک و عملوا ما منعت به ابصارهم عن مشاهده انوار وجهک و ما انزلته فی ایامک اسألك بیحر

آیاتک و ما نورت به وجوه احبائک فی يوم ظهورک بأن تکتب لهم خیر کلّ عالم من عوالمک و کلّ فضل ذکرته فی الصحیفة الحمراء من قلمک الأعلى انت الذی لا تضعفک قوّة الأمراء و لا تمنعک حجبات العلماء تفعل و تحکم بقدره من عندک و سلطان من لدنک انک انت الحاکم الأمر الفیاض الفضال العظیم الحکیم

نامه آنجناب که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال نمودند در ساحت اقدس حاضر و عبد حاضر تمام آنرا عرض نمود و بلحاظ و اصغا فائز گشت اینکه ذکر اولیای آباءه را نمودی و همچنین مراتب و مقامات استقامت و محبت و انجذاب و خدمتشانرا فی سبیل الله انّ الله کان معک و معهم شهد و رأی و سمع ما نطق به اهل الوفاء طوبی لهم و نعیماً لهم قد قبل اقبالهم و عملهم و توجّهم فی ایام الله ربّ ما یری و ما لا یری و ربّ العرش العظیم لعمری و امری هر بیتی که در آن اولیای الهی وارد میشوند و ندای ایشان در ذکر و ثنای الهی مرتفع ملانکه مقررین و ارواح مخلصین کل طائف آن بیت و اگر باب بصر حقیقی از برای بعضی باز شود مشاهده مینمایند که ملأ اعلی طائف و باینکلمه ناطق طوبی لک یا بیت بما جعلک الله مهبط اولیائه و مقرّ اصفیائه و مقام امنائه علیک بهائه و ثنائه و عطائه هر یک را در این حین ذکر نمودیم بذکریکه مذکور را در این حزن اکبر مسرور نمود اسماء ذکر نشد حکمة من عندنا انّ ربک هو الأمر الحکیم از قبل مظلوم کل را ذکر نما و بعنایات حقّ جلّ جلاله بشارت ده سوف یتظهر ما کان مستوراً عن الأبصار انه لهو المقتدر العزیز البصّار

و اینکه ذکر توجّه بارض کر را نمودید لله الحمد مؤیدید بخدمت و موفّقید بر استقامت و مزینید بطراز حکمت و مرصّید بلاگی محبت و مودت و لکن حکمت را ملاحظه نمائید اگرچه کرده و میکنید انّ ربک هو المشفق الکریم شرایط حکمت از قبل در الواح شتی از قلم اعلی نازل و از شرایط آنکه در هر مدینه وارد میشوید آثار الله را در مقام امن و محلّ امان ودیعه گذارید یعنی خارج از محلّ مسکن و بلسان بکمال حکمت و بیان مریدین و طالبین را متذکر دارید و چون استعداد مشاهده شد آنهنگام امواج بحر بیان رحمن را بنمائید یعنی بعضی از آثار را بخواهید و قرائت نمائید لعمر الله اگر جمیع آذان عالم اقلّ من آن از قصص کاذبه و مفتریات سابقه طاهر و مقدّس شود باصغاء یک آیه کل بشاطی بحر احدیه توجّه نمایند یشهد بذلک امّ الكتاب فی المآب امام وجوه الأحزاب

رجای دیگر که در باره اولیای الهی در ارض ص نمودید بشرف قبول فائز و هر یک را ذکر نمودیم ذکریکه حقایق اشیاء در آنحین لأجل استماع و اصغا حاضر و طائف هر یک را بتجلیات تیر عنایت ربّانی بشارت ده چندی قبل لوح مفصّلی بان ارض ارسال شد لیجذبهم بیان الرحمن الی اعلی المقام و بنورهم بأنوار شمس العرفان فی الامکان نفوسیکه در آن ارض باقبال و انقطاع و خدمت و محبت فائزند کل امام عرش تحت لحاظ عنایت حاضر و بعطایای مخصوصه فائز قد انزلنا لهم ما انجذبت به الأشیاء و نزل لهم آیاتنا و انا العزیز الفضال

و اینکه مضلّ خواسته اعانت نماید همین عمل گواهیست بر خدعه و مکرش از اینفقره هم آگاهی خواسته بر نفوس مستقیمه و هم دامی قرار داده بر صید ماهیان بحر الهی آن بی انصاف الی حین بالغ نشده اتبع الهوی و ظنّ انه من اصحاب الهدی نسأل الله ان یؤید المصطفی علی اعلآء کلمته بین عباده و اظهار انقطاعه فی بلاده انا زینّا رأسه باکلیل عنایة ربّه الفضال الکریم و ارسلنا له لوحاً انجذبت به حقائق الموحّدين قل یا هادی اتق الله احضر امام وجه مولاک لتسمع ما لا سمعته الآذان و تری ما لا رآته الأبصار ضع الظنون انّ القیوم ینادیک من شطر السّجن و یدعوک الی العدل و الانصاف لوجه الله مالک يوم المعاد قد غرّک الدنیا و ریاستها یشهد بذلک کلّ منصف بصّار

یا هادی آیات الهی بدونش مشتهه نشده و نمیشود امروز بندای مکلم طور اهل قبور برخاستند و به تبارک الله ربّ العرش و الثری ناطقند و تو الی حین بزندگانی جدید فائز نشدی بینک و بین الله در آثار نظر نما و ابصار و آذان عباد را از مشاهده و اصغا منع مکن از ما عندک به ما عند الله توجّه کن آخر بچه حجّت و برهان بنقطه بیان اظهار ایمان مینمائی چندین رتبه

اعظم از آنرا بخواه و بشنو و ببین حضرت نقطه روح ما سواه فداه در فردوس اعلى و اسفا ميگويد و بکلمه مبارکه آننى انا اول العابدین ناطق و تو غافل بعظام نخره يعنى بظنون و اوهام محدثه مشغول بگذار شبها و اشارات و قصص اولی و آخری را و منقطعاً عن الكل بافق عنایت الهی توجه نما اينمظلوم در اظهار امر الهی و اثبات حجّت ربّانی زحمتها کشيده و حمل شدائد نموده الی ان ینور العباد و الدیار بأنوار نیر الاسم الأعظم تو سبب اطفاء مشو و بر خود و عباد رحم کن در جزیره رفتی حال بمدينه بیا تا امواج بحر بیان الهی و انوار نیر ظهور ربّانی را بچشم خود ملاحظه نمائی لا تغنيك اليوم سبحات الأوهام و لا ما عند الأنام طهر اذنك لاصغاء ندائی و عينك لمشاهدة آثاری هر صاحب انصافی شهادت ميدهد كه اينمظلوم لوجه الله نصيحت ميفرماید تو بصد هزار كذب و نفاق و انكار خود را حفظ نمودی و اينمظلوم باقرار و اعتراف مابين اخيار و اشرار ظاهر و ناطق حال بانصاف تفكر نما لعلّ تجذبك نفحات الصدق الی افق العدل و الانصاف باين ایام فانيه و رياست دوروزه خود را مستحقّ عذاب ابدی مكن در امثال خود يعنى علمای قبل تفكر نما كه ناس را چگونه از حقّ منع نمودند و بكذب و عدم انصاف تربيت كردند تا بالأخره مفتریات آنقوم سبب شهادت و علّت فرع اكبر گشت اسمع ندائی و قل تبت اليك يا مقصود العالم و رجعت الی ساحة عزّك فاغفر لي بجودك و كرمك انك انت الغفور الرحيم

يا حيدر قبل على عليك بهائي و عنایتی رمضان ع ل را از قبل مظلوم ذكر نما و بشارت ده چه كه عملش بعزّ قبول فائز و مزین بفضل عظيم فائز شده و در ایام الهی عمل نموده آنچه را كه قلم اعلى تصديق فرموده و قبول نموده

ذكر اولیای بهرام آباد و حسن آباد و آنجهات را نمودید دهجی علیه بهائی در این ایام امام وجه حاضر و اولیای آن اطراف طراً بعنایت فائز و الواح بدیعه منیعه مخصوص بعضی از سماء مشیت نازل و در هر كلمه بحر معانی مستور از حقّ میطلبیم نفوس مذكوره لدی المظلوم را تأیید فرماید بر نجات عباد خود از ظنون و اوهام قبل و بعد و از هر يك ظاهر فرماید آنچه را كه سبب نجات و علّت ارشاد است یا احبّائی هناك خذوا كؤوس العنايه و اللطاف من ایادی عطائی ثم اشربوا منها امراً من لدی الله المشفق الكريم عنقریب از اشتعال آن نفوس افنده و قلوب آن اطراف مشتعل شود و آثارش از جهات ظاهر گردد راعی غنم از فضلش حامل اسم اعظم گشت و صیاد ماهی حافظ كلمه الهی شد عمل كل نزد حقّ مذکور و از یراعه فضل در صحیفه عدل مسطور هنيئاً لأولیائی هناك و مریئاً لهم كذلك نطق لسان العظمة فی هذا المقام الرقیع انه يقول الحقّ و يهدى السبيل لا اله الا هو الفرد المقتدر العزيز الجميل يا حيدر قبل على در اينمقام اراده آنكه ذكر عالم ظاهر را انتها كنیم و بذكر باطن رجوع نمائیم تا ظاهر و باطن بيك لسان از ما سوی الله بگذرند و بذكر دوست يكتا ناطق و مشغول گردند و اينكلمه عليا سبب و علّت اتحاد اولیا شده و ميشود الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو العزيز الحميد فی آخر الكتاب قل

الهي الهی يشهد كلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی عدل و انصاف باحاطة آياتك شرق الأرض و غربها قد نزلت من ملكوت بيانك آيات عظمتك على شأن عجز احبّائك عن حفظها و جمعها و مع ذلك قال المشركون من عبادك ما ناح به اهل سرادق علمك و فضلک و سگان مدائن ذكرک و ثنائك اسألك باقتدار قلمك الأعلى و انوار فجر ظهورك بين الوری بأن تؤيد عبادك على الانصاف فی امرك انك انت الذی شهدت السن الكائنات بقدرتك و قوتك و عظمتك لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم

\*\*\*

للحيّ العزيز المتعالی المحبوب

فعم يا الهى ما استغرد بغآء الدآود فى حديقة الزبور من تغنيآت ورقآء الانجذاب عند زيارة طلعتك فى طوبى بما توقدت نار احديتك فى كينونة ازليتك فى روحا بما تنفتت روح الجذب فى ذاتية صمدانيتك

الهى الهى لا تبعد عني لأن الشدايد بكلها احاطتى الهى الهى لا تدعنى بنفسى لأن المكاره بأسرها اخذتى و من زلال نديى عنايتك فأشربنى لأن الاعطاش بأتمها احرقتنى و فى ظل جناحى رحمتك فأظللنى لأن الأعداء بأجمعها ارادتنى و عند عرش العظمة تلقآء تظهر آيات عزك فاحفظنى لأن الذلة بأكملها مستنى و من اثمار شجرة ازليتك فأطعمنى لأن الضعف بأظفها قربتنى و من كؤوس السرور من ابادى رأفتك فارزقنى لأن الهوم بأعظمها اخذتنى و من سنادس سلطان ربوبيتك فاخلعنى لأن الافتقار بجوهرها عرتنى و عند تغنى ورقآء صمديتك فأرقدنى لأن البلايا بأكبرها وردتنى و فى عرش الأحديّة عند تشعشع طلعة الجمال فأسكتنى لأن الاضطراب بأقومها اهلكتنى و فى ابحر الغفريّة تلقآء تهيج حوت الجلال فاعمسنى لأن الخطايا بأطودها اماتتنى

فسبحانك سبحانك ما افطر سوء حالى فما اعظم تزلزل فؤادى فما اكبر تغلغل كبدى و تحرق كينونتى فى طبقات سرى اسألك بكلمتك التى تحركت بها عرش رحمتك و تغردت ورقآء جذبتك و تدوتت انفس المجردة عند ظهور شمس عنايتك بأن تقرضنى ذات اليمين لئلا تغرب عن كهف احديتك شمس ازليتك و لئلا يخمد سراج ابديتك عن بيت صمديتك و ان ذلك لم يكن من آيات قدرتك عجباً و كفى بنفسك على ما اقول شهيدا فصل على انجم سموات ازليتك و اثمر ورقات شجرة كينونتك و نسماوات عرآء صمديتك و حروفات كتاب ابديتك و كلمات الواح بدعتك و اشماس مشارق حيونتك و اقمار مطالع ذاتيتك و ابراق غمائم سطوتك و اوراد حديقة سرمديتك و انوار ظهور نور وجهتك و ثواقب شياطين امك بكل شؤوناتك و ظهوراتك و بداياتك و نهاياتك و قوتك و قدرتك اذ بيدك ملكوت الأمر و أنك على كل شىء قدير و كيف اذكر يا الهى ما مستنى من بدايع قهرك و لوامع بطشك اما كنت حمامة بيتك او نملة فى وادى احديتك او بقاً من بيدآء صمديتك او بعوضة من بر ازليتك فوعزتك قد جفت عظامى و انهدمت اركانى ان تعفو عني فأنت انت خير راحم و ان تعذبني فأنت انت الغفور الرحيم و عند ذلك لما منعت عن سلطان المس بما قضى فى الواح عز مبين خرجت نفسى عن كل الجهات لئلا تحدث امراً لا تحبه و اكون من المفتنين بذلك جعلت محروماً فى البلاد و مطروحاً بين العباد بحيث ما وجد بمثلى مهموماً فى العالمين و اقول الحمد لك اذ أنك انت رباً للعالمين و ادعوك بندآء المضطرين فسبحانك سبحانك عما يقولون المخلصين

\*\*\*

فكيف يا الهى لسان التى يدعو غيرك يليق لذكرك و قلب الذى التفت الى دونك ينبغى ان يكون مرآة لجمالك و مدفاً بحبك و عين التى شهد من غيرك و التفت الى غير وجهتك كيف يقدر ان يشهد بدايع صنایع صنع احديتك او يشرف بلقآء عز ازليتك و سمع التى ادرك كلمات المحدودة من عبادك كيف يمكن ان يسمع جوامع آيات عز صمديتك او تغنيات بدع ورقآء هويتك و رجل الذى كان يمشى فى غير رضائك كيف يمكن ان يحرك فى ميادين قدسك و وصالك و جسد الذى اشتغل بدونك كيف يليق ان يشرب من زلال خمر محبتك او يستأنس بصرف وجهة قيومتك و طراز جمال غيب الوهيتك او يكون خاضعاً لربوبيتك او ساجداً لوجهة محبوبتك يا الهى بعد كل ذلك اخجل عن فعلى بين يديك و استحيى عن ذكرى اياك ولكن لما ما اعرف كل ذلك الا منك و من عندك تستريح نفسى و يسكن ذاتى لأنك انت الفاعل فى كل شىء و المقنن على كل شىء

فسبحانك سبحانك ما اعلى حيرتى فى بدايع فعلك و عجائب صنعك و ما ابهى اضطرابى فى ظهورات قدرتك و شؤونات قوتك مرة تقمص رداء الكبرياء على هيكل الذل و الفقر و تصعده الى سموات مكرمتك و مرة تنزع ثوب الافتخار عن

هیئة العزّ و المجد و ترجعه الی منبع ذلّتک و معدن افتقارک و مرّة تهبط جوهر العلی الی نقطة الثرى بمشیّتک و مرّة تعرج ساذج الادی الی عرش العلی بارادتک و فی حین اشاهد بان تلبس علی نقطة الظلم ردآء عزّ عدلک و جلالک و فی وقت اری بان تعرّی جوهر العدل من اثواب رحمتک و جمالک و تستره فی حجبات الظلم بحيث لن یعرف الّا به و لن ینعت الّا به و انت فی کلّ ذلک مقتدر باقتدار قیومیّتک و مهیمن باحاطة قدرتک و الوهیّتک لا تسئل عمّا تحبّ ان تظهر و لا تردّ عن کلّ ما ترید ان تفعل بحيث لو تجعل العزّ نفس الذلّ من یقدر ان یردّک او تجعل نفس البعد جوهر القرب من یمنعک لا فوعزّتک لم تزل سلطان قدرتک جاریة فی ملکوت خلقتک و لا تزال ملیک قوّتک نافذة فی جبروت ملکک و بریّتک

فسبحانک یا الهی کیف اذکرک بکلمات الّتی یتلاعب به الصّبیان و یتکلّم بها اهل الامکان لا فوطلعتک ما احبّ ان اکون کذلک و لا ارید ان اکون بمثل ذلک ولو أنّک یا الهی لو تظهر حرفاً منها بقمیص بدیع عزّک و ثیاب جدید منیع رفعتک فوعزّتک لن یقدر احد ان یتکلّم بحرف منها و یجعل حجّة باقیة من عندک و کلمة تامّة من لدنک و کنزاً دائمة اعظم من خلق السّموات و الارض ولكن انّی مع کلّ ذلک اسئلک بنار کینونتک الّتی لم تزل کان مستوراً فی سرّ ذاتیّتک و یبحر عظمتک الّذی لا یرال کان جاریة فی هوّیة کینونتک ان تعلّمنی من لسان قدسک الّذی نرّهته عن استماع خلقتک و قدّسته عن ادراک عبادک و تشرّفنی بالحنان جذبک الّتی لن یرتفع احد استماعها او ادراکها او عرفانها ولو تظهر نعمة عنها لینصعق کلّ من فی السّموات و الارض من غرایب لحنها و عجایب طرزها فسبحانک سبحانک اسئلک العفو عمّا جرى من قلمی فی امرها و حکمها و ما اشتغلت بغيرک لانّ جوهر ذاتک و ساذج روحک کان مشغول بنفحات قدسک و جذبات عزّک و انا ترکت کلّ ذلک و اشتغلت بالمداد کائنی اعرضت عن الوداد و اقبلت الی ما لا یضرّنی بین یدیک یا من یدیک ملکوت العزّ و السّداد لانّ التوجّه الی دونک ذنب لا یعادلّه ذنب و لا یسبّقه خطاً فاغفر لی ثمّ اعف عنّی لانّک انت ارحم الرّاحمین و اکرم الاکرمین

\* \* \*

یاء

جناب حاجی میرزا محمّد افشار علیه بهاء الله

فی ذی حجّة سنه ۱۳۰۲

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

فی الحقیقه امروز ذکر و ثنا اهل وفا را لایق و سزا که ضوضاء غافلین و نعاق ناعقین و شبّهات مشرکین و اشارات معرضین ایشان را از نور مبین منع نمود مع آنکه اشراقات انوار آفتاب ظهور عالم را احاطه نموده و آیاتش مدن و دیار را مزین فرموده بر هر عکمی علم ظهور مرتفع و از هر جهتی ندای مکلمّ طور ظاهر مجدّد بعضی از غافلین بقدم اوّل راجع سبحان الله اصبع قدرت حجبات را خرق فرمود و سبحات را از هم درید مع ذلک ناعقین مجدّد بر آنند ناس بیچاره را بحجبات اغلظ از حجبات قبل و سبحات اعظم از سبحات قوم مبتلا نمایند عبده اوامند و خود را از اهل توحید میشمزند عاکف اصنامند و خود را از اهل عرفان میدانند انسان متحرّیر چه که کل بچشم خود مشاهده نموده اند و بگوش خود اصغا کرده اند که آنچه را حزب شیعه از قبل بان ناطق و مشغول وهم صرف بوده و ظنّ بحت در قرون و اعصار بر منابر بسب و لعن یکدیگر ناطق بشأنیکه عروق اعناق بمثابه سنان ظاهر و چون فجر اراده مالک احدیه دمید و آفتاب حقیقت اشراق فرمود کل از عالم و جاهل در سنه اولی بر مولی الوری قیام نمودند بشأنیکه اهل جنّت علیا نوحه نمود بالاخره آن گروه بی انصاف فتوی دادند و بر سفک دم

مطهرش قیام نمودند تا آنکه واقع شد آنچه که عین حقیقت گریست این نبود مگر ثمرات اعمال نالایقه و افعال کذبہ حال باید حزب بیان یعنی نفسیکه اعراض نموده‌اند بانصاف و عدل در عاقبت حزیکه خود را اعلی الامم میدانستند تفکر نمایند که آن نفوس چه ثمر اخذ نمودند که مجدد این نفوس بر قدم آن نفوس سالک اعادنا الله و ایاکم من شر هؤلاء فی الحقیقه آن نفوس غافلند چه که از اصل امر مطلع نبوده‌اند و از نفسیکه آگاه بوده‌اند سؤال نمینمایند ینبغی ان اذکر ما انزلہ الرحمن فی الفرقان قوله تعالی ذرهم فی خوضهم یلعبون و الصلوة و السلام و التکبیر و الثناء علی الذین شربوا ریحق الاستقامة علی شأن نبذوا العالم عن ورائهم قائمین علی امر الله رب العالمین و الحمد له اذ هو مقصود العارفين و محبوب المخلصین

سبحانک یا من باسمک ظهرت الاسرار و جرت الانهار و نصبت رایات التوحید و ارتفعت اعلام التجرید اسئلک بالکلمة الّتی بها خلقت الکائنات و ذرئت الموجودات بان تعرف عبادک ما ینفعهم فیکلّ عالم من عوالمک و علمهم ما غفلوا عنک فی ایامک اشهد یا الهی بانک اوضحت السبیل و ابرزت الدلیل و انزلت الآیات و اظهرت البیّنات طوبی لنفس و جدت عرف آیاتک و اقبلت الیک و سرعت الی افقک الاعلی المقام الذی لا یدکر فیہ الا نفسک یا مولی الوری و مالک الآخرة و الاولی ای رب اسئلک بامواج بحر رحمتک و اشراقات انوار شمس فضلک بان تؤید عبادک الغفلاء علی الرجوع الی ساحة عزک و الورد فی بساط عظمتک ای رب لا تخییهم بجودک و کرمک و لا تمنعهم عن سماء عطائک ثم اسئلک یا الهی بان تؤید حزبک الذین ما نقضوا عهدک و میثاقک و قاموا علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک علی اظهار ما عندک و انزلته فی کتابک لعلّ بذلک ینتبهن الرّاقدون و یرجعون الیک و یتمسکون بحبل جودک و یتشبثون باذیال رداء عفوک انک انت التّواب الغفور الکریم

نامه آنجناب مدّتی قبل باین خادم فانی رسید گواهی بود آگاه و شاهدی بود صادق بر توجّه و اقبال آنجناب بافق اعلی حبّذا عرف محبّت محبوب عالمیان از او متضوّع از حق جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که لا زال این عرف متضوّع باشد و این نسیم در مرور و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده تلقاء وجه بعد از اذن عرض شد و بشرف اصغا فائز گشت قوله جلّ جلاله

#### بسمی المشرق من افق ملکوت البرهان

یا ایّها المقبل الی الافق الاعلی عبد حاضر بکتابت حاضر لدى الوجه قرائت نمود هر کلمه‌ئی از کلمات آن مدل و مشعر بود بر اقبال و توجّه از حق میطلبیم آنجناب را مؤید فرماید بشأنیکه ناس را از اوهام ناعقین محفوظ دارد لعمری مجدد بتعمیر مدن و دیار ظنون و اوهام مشغولند منقطعاً عن العالم بر تربیت امم قیام نمائید از این کلمه تعجّب منما لیس هذا علی الله بعزیز همّت را بزرگ نما و بخدمت مشغول باش امروز باب اعظم مفتوح و بحر ظهور مّواج و مکلم ناطق در پستی نفوس معرضین تفکر نمائید حق برایات آیات و جنود وحی و الهام از افق سماء مشیت ظاهر و باهر و آشکار و معادل جمیع کتب سماوی بل ازید از قلم اعلی نازل مع ذلک باوهامات قبل مشغول و بکلمات مجمع امّ القری ناطق و ذاکر اگر این امر اعظم و نبأ عظیم را انکار نمایند بچه حبل متمسک و بچه ذیل متشبّث میشوند اینمظلوم در ایامیکه جمیع افنده و قلوب مضطرب و فرائص اهل بیان از سطوت امرا و وضواء علما مرتعد بر امر قیام نمود قیامیکه کل بر آن شاهد و گواهند و باعلی التّدا کل را بافق اعلی دعوت نمود مع ذلک از نفوس معرضه وارد شد آنچه که اهل مدائن معانی و بیان گریست سوف یرون جزآء ما عملوا انّ ربک هو العلیم الخبیر در هر حال از مطلع کرم و مخزن جود و مشرق رحمت الهی طلب نمائید عباد غافل را بر رجوع تأیید فرماید که شاید بر آنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند انّ ربک هو الغفور الرّحیم افرح بذکری ایّاک و اقبالی الیک من شطر سجنی البعید انا انزلنا لک من قبل و فیهذا الحین ما یقرّبک الی الله رب العالمین

قل يا ملأ البيان خافوا الله و لا تقولوا ما لا قاله الأولون ارحموا على انفسكم و انفس العباد تالله قد ظهر من كان مكنون في ازل الآزال و انزل ما كان مخزوناً في علم الله العليم الحكيم قد ظهرت رايات البرهان و خضعت لها آيات الامكان يشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا انا المظلوم الغريب خذ كأس العرفان باسم ربك الرحمن رغماً لاهل البيان الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و قاموا على الاعراض بظلم مبين قد كنت مذكوراً لدى الوجه نسئل الله ان يؤيدك على حفظ هذا المقام العزيز الرفيع كبر من قبلى على وجوه الذين نسبهم الله اليك و بشرهم بذكرى اياهم فى سجنى الاعظم و ذكرهم بما نزل من ملكوت يانى البديع البهاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على الذين شربوا رحيق الاستقامة من هذه الكأس التى خضعت لها البحار و تمسكوا بهذا الجبل الذى تمسك به المقربون الحمد لله رب ما كان و ما يكون انتهى

ايعبد بلکه اشيا کل متحیر و مبہوت چه کہ مشاهده میشود اسبایکہ یوم قبل فسادش ظاهر حال مجدد بہمان اسباب متمسک و متشبثند یا لیت القوم یعلمون مجمعی در منشاد بمثابة مجمع ام القرى مجتمع باعتراضات آنمجمع بل اعظم و اکبر قیام نموده اند نوشته ئی باسم چہار نفس نوشته و بخاتمها مختوم نموده ارسال داشته اند سبحان الله آيا آن نفوس لوح رئیس را ندیده اند و یا الواح ملوک رانخوانده اند و یا کتاب اقدس را نشنیده اند امورات بعد کل از قبل از قلم اعلى بکمال تصریح نازل بعد از ورود مکتوب ايعبد مدتی متحیر از یکجہت مشاهده شد این مکتوب قابل عرض نیست و از جہت دیگر ملاحظہ شد شاید در ستر آن تقصیر واقع شود لذا متوکلاً على الله توجہ بساحت امنع اقدس نموده و بعد از اذن تمام آن عرض شد جواب از سماء مشیت الهی نازل امید هست آنجناب بملاحظہ آن فائز شوند صد ہزار افسوس کہ این حزب ہم ادراک نمودند آنچه را کہ لایق و سزاوار یوم الله است و اینکه ذکر منتسبین را فرموده بودند ہر یک در ساحت امنع اقدس مذکور و بفیوضات قیاض حقیقی فائز بعد از عرض اینفقرہ اینکلمات عالیات از ملکوت بیان رحمن نازل قوله تعالى

#### بسمی المشفق الکریم

یا ایہا الناظر الی الافق الاعلى انا سمعنا ذکرک و ثنائک و رأینا اقبالک و توجہک الی الله مولی الانام طوبی لاذن فازت باصغاء النداء و لعین رأی الافق الاعلى و لید اخذت ما نزل من سماء عنایة ربک مالک الرقاب قد شهدت کتب الله لهذا الکتاب الذى نطق امام وجه العالم انه لا اله الا هو العزيز الوهاب قد خسر الذين نبذوا کتاب الله عن ورائهم متمسكين بالظنون و الاوهام قل تالله قد انجذبت افئدة المخلصين من الآيات المنزلة من سماء الفضل اتقوا الله يا ملأ البيان و لا تكونوا من الذين كفروا اذ اتى الرحمن بقدره و سلطان قد ظهر کل ما سمعتموه من افق ارادتی و اشرق نیر البرهان من هذا المقام الذى جعله الله مطاف الملاء الاعلى و الذين طافوا العرش فى العشى و الاشراق قل اياکم ان تمنعکم شبهات القوم عن الحق او تحجبکم اشارات الذين غفلوا عن الامر بما اتبعوا کل مشرک مرتاب کم من عالم منع عن کوثر الحيوان و کم من جاهل سمع و سرع و قال لك الحمد یا منزل الآيات کم من عبد اعرض عن الوجه و کم من امة سمعت و اجابت ربها المهيمن على من فى الارضين و السموات ان الفضل فى يمينه و العدل فى قبضته يفعل ما يشاء و يحکم ما يريد و هو الامر الذى بامرہ اشرق نیر القوة من افق الاقتدار كذلك جرى من قلم الرحمن ماء الحيوان طوبى لمن اخذ و شرب و ويل لكل ملحد مکار الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و كفروا بالذى آمنوا به الا انهم من اهل الضلال

قد حضر لدى المظلوم الاسماء الذين نسبهم الله اليك و انزلنا لكل واحد منهم ما يجد منه المقربون عرف عنایة ربك مالک الایجاد ذکرهم من قبلى و بشرهم بما نزل لهم ما لا يفنى بدوام اسمائى الحسنی يشهد بذلك من عنده علم الکتاب انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بما ينبغى لایام ربهم مالک المآب البهاء عليك و عليهم و على الذين كسروا اصنام الاوهام بقدره من لدى الله مظهر البينات انتهى



له الحمد و المنة و له الفضل و العناية فضله اظهر من الشمس فى وسط السماء فضلش ظاهر و عنايتش باهر بشأنيكه احتياج بعرض اينفانى نبوده و نيست ايكاش عباد غافل ببصر انصاف و اذن عدل در آنچه نازل شده و ظاهر گشته مشاهده مينمودند و تفكر ميكردند اينست مقام تفكرىكه فرموده اند يك ساعت آن بهتر از عبادت هفتاد سنه است  
انشاء الله آنجناب بهمت تمام بر امر مالک انام قيام نمايند كه شايد مثل قبل بمرض كورى و كرى مبتلا نشوند و از بئر اوهام و ظنون محفوظ مانند بيش از اين زحمت نميدهم و خدمت هر يك از منتسبين ذكر تكبير و سلام موقوف بانجنابست التكبير و السلام و البهاء على جنابكم و على الذين ما منعهم شبهات القوم عن الله رب العالمين و الحمد له اذ هو مقصود العارفين

\* \* \*

هو الله العزيز الحى الجبار

فيا الهى فى الحين اناديك باسرار عز ربوبيتك و آيات قدس قيوميّتك بان تجعل هذه الامة من امائك ثم اصطفيتها لخدمتك ثم انزل عليها ما تقرّ به عينها و تستريح نفسها و تسكن روحها و تسرّ ذاتها و انك انت الحى المتعالى القيوم تنفق كيف تشاء لما تشاء و تعطى لمن تشاء ممّا تشاء و انك انت الفرد العزيز المحبوب

\* \* \*

باسم الله الغنى المتعال

فيا الهى فى كلّ اللّيلى احترق بنار فراقك و فى كلّ الايام ابتهج ببدايع افضالك و فى اللّيل ابكى عن ياسى عن مواقع نصرک و عنايتك و فى النهار اضحك من رجائى ببدايع جودك و احسانك فسبحانك يا الهى مضى كلّ الايام و ما قضى البلايا عن اصفياك و كلّ امر انتهى و ما تنتهى الرزايا لأمانك كأنّ الضراء صارت قديماً بقدّم ذاتك و البأساء مقيماً بقيام نفسك و باقياً ببقاء وجهك بحيث يتغيّر كلّ شىء فى مملكتك الا البليّة عن احبتك و كلّ الأشياء حادثة فى ملكك الا الدّلة عن صفوتك فوعزتك يا محبوبى قد بلغ الدّلة الى النّهاية و ورد من الجهال ما لا يذكر بالمقال يا من اليك ينتهى الفضل و الافضال و انك انت ذو الجمال و الاجلال اما تنظر يا الهى الى احبتك بلحظات عطوفتك و اما تلتفت يا رجائى الى برّتك بنظرات مكرمتك هل غيرك من احد حتّى يهبوا منك اليه و هل دونك من سلطان حتّى يردوا عليه لا فوعزتك و اتى من قبل محبيك اشهد لهم حينئذ لديك بأنهم ما ارادوا غيرك و ما عبدوا سواك و ما عرفوا دونك و انقطعوا عن كلّ الجهات الى وجه فردانيتك و خرجوا عن كلّ الدّيار حتّى دخلوا ديار صمدانيتك الى متى يا الهى لا ترسل على قلوبهم ارياح رحمتك و لا تهبّ على نفوسهم نسّمات جودك و لطفك اما وعدت يا سيّدى بأن تجمع المنقطعين فى جوار رحمتك الكبرى و اما وعدتهم مكمّن الأمن فى ظلّ اسمك الأعلى اذاً فاقض بما وعدت ثمّ اظهر كلّ ما عهدت اذ انك انت ارحم الرّاحمين و قاضى حوائج الطالبين و انت تعلم يا الهى و ربّى بانى لا اشكو لنفسى و لا اجزع لذاتى و لا احزن لجسمى لأنّى فى يوم الذى عرقتنى نفسك و اشربتنى خمر جمالك قد انفقت روحى لروحك و ذاتى لذاتك و جسمى لجسمك و انت تعلم ما ورد علىّ فى سبيلك و ما مسنى من مجارى قضائك فوعزتك لن اقدر ان اذكره بين يديك و لا يقدر احد ان يسمعه من احبتك و فى كلّ الأحوال كنت شاكرّاً بنعمتك و راضياً بقضائك بل كنت منتظراً لسيوف اعدائك فى سبيلك و سهام قضائك فى محبتك و ما حفظت نفسى اقلّ من

ساعة و كنت كالنار المشتعلة بين عبادك الفسقاء و كالسراج المنيرة بين ايدى الأعداء و كالشمس البازغة فوق رؤوس الأشقياء و هم فى كل يوم يشاورون فى خروجى و فى كل ليل يجتمعون على قتلى و انا اقول يا الهى زد فى كفرهم و غفلتهم ثم فى شركهم و شقوتهم ليقرب بذلك لقائى بك حتى ارجع اليك و ارد عليك لأن هذا املى منك و رجائى بك ولكن يا الهى لما اشاهد اضطراب احبتك و قلق بريتك احزن فى نفسى على قدر الذى لن يحصى ذكره و لن يتم بالقلم امره و انك لو كشفت لهم حجبات الأمر كما كشفت لعبدك هذا ما اضطربوا فى موارد بلائك و ما تبلبلوا فى مجارى قضائك ولكن حجبت عنهم بعلمك المحيطة و كشفت لعبدك الفانية لذا اقسمك يا محبوبى بمظهرك الأعلى و مراياك الحاكية عنه و مرآتك الأزلية الأسنى و السن الناطقة به بأن تجعلنا من الواردين فى شاطئ انقطاعك و النازلين الى مدينة افضالك و الشارين عن كأس جمالك و المستريحين على بساط اجلالك اذ بيدك ملكوت كل شىء و انك انت العزيز الفرد المتعالى القيوم

\* \* \*

حرف ح و حرف سين ملاحظه فرمايند

بسم القائم القدوس الحى الرفيع

فيا الهى و محبوبى لم ادر باى لسان ارفع اعلام ذكرك و ارتفع رايات عزك بعد الذى اشاهد وجودى و ما قدر فيه و خلق به معدوم عند آية من آيات عز سلطنتك و مفقود لدى جذوة من انوار نار ازليتك و ان اسد ابواب الذكر على قلبى فوعزتك اشتعل فى الحين بما اودعت فى سرى من نار محبتك و ان افتح ابواب الثناء على فؤادى اخاف بان يأخذ القلم زمام الحفظ عن يدي و يجرى بما لا تطبيقه احبائك و لا تحمله اصفياك و يقع الاختلاف بينهم و يظهر البغضاء فيهم بحيث ينفضون عن حولك و يعترضون على عبدك فلک الحمد يا الهى على ما رشحت على قلبى من شئونات عبوديتك و ظهورات الجذب على خدمتك بحيث لو تظهر على من مظاهر قدس ربوبيتك و مطالع عز الوهيتك ما تلذ بذلك كينونتى و ما تستقر نفسائيتى و ما تطمئن انيتى الا بان دخل فى ظلك و استريح فى جوارك و اعبدك فى حبي اياك و اقصدك بما انت تستحق حين غفلتى عما سواك لان المحبوب من يحبك و المقصود من يقصدك و المعبود من يعبدك و المحمود من اقبل اليك و المحروم من اعرض عنك و المرود من اشتغل بغيرك و المطرود من خرج عن ظلك و ما سكن فى جوارك فسبحانك سبحانك اسئلك بسرک المستور و باسمك المشهور ان تجعلنا من الذين انقطعوا اليك و توسلوا بك و هربوا عن دونك و وردوا اليك و انسوا بجمالک و اقبلوا الى ميادين وصالک و اسرعوا الى وصالک و لقاءك ثم الهم يا الهى على قلوب احبائك من آيات حبك و حب عبادك ثم ارفع البغضاء بينهم ليجمعوا على كلمة تفريدك فى هيكل توحيدك بحيث لا يسكنون الا بذكرك و لا يتوجهون الا بوجهك و لا يتفرقون الا برضائك و لا ينطقون الا باذنك ليجعلوا فى الارض كنفس واحدة و اسم واحد و رسم واحد و انك انت الذى تظهر ما تشاء بمشيئتك و تثبت ما تريد بارادتك و تقضى ما شئت بقضائك و سلطان امضائك و انك انت المهيمن العزيز المحبوب

المنزول من الهاء بعد الباء

\* \* \*

بسمه المهيمن على الأسماء

قد اتى الميقات و اتى منزل الآيات من سماء الأمر بقوة لا يضعفها ظلم الأشرار الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و قتلوا اوليائه من دون يئنة من عنده و سلطان من لدنه نشهد أنهم افسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الرّاحة بعد اذ تحققت و انبسطت بعدل مليك المملكة و سلطانها كذلك نطق المظلوم اذ يمشى فى هذا المقام الذى سمى بالسّجن الأعظم فى العالم و بمقام انقطع عنه ذكر الأمم طوبى لمن سمع ما امر به من لدى الله فالتق الأصباح انا منعنا الكلّ عن الفساد و امرناهم بالبرّ و التقوى و الغافلون نبذوا ما ينفعهم ورائهم و اتبعوا البغى و الفحشاء الا أنهم من اهل الضلال عند ربهم المتعال قتلوا من آمن بالله و نصر امره و نطق بشائنه فى الليالى و الأيام

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنايتى قد سررتى كتابك الذى ارسلته الى احد افنانى و وجدنا منه عرف الاتحاد فى ايام فيها اختلف الناس فى التبا الذى بشر به الكليم فى التوراة و الحبيب فى الفرقان انا ذكرناك مرّة بعد مرّة و انزلنا لك ما اهتزت به الأشياء و انجذبت به العقول و الأرواح كن قائماً على نصره امر ربك بالحكمة التى اشرفت شمسها من آفاق الزبر و الألواح قد كنت مذكوراً لدى المظلوم انه ايدك على خدمة امره و عرفك سبل الرشاد

يا قلم اذكر من استشهد فى سبيل الله و قل اول تجلّى ظهر من افق سماء الفضل و العطاء عليك يا من سميت بمحمد قبل رضا اشهد انك آمنت بالرحمن اذ ماج بحر العرفان فى الامكان و اجبت النداء اذ ارتفع بين الأرض و السماء و شربت رحيق الوحى من يد عطاء ربك مالك ملكوت الأسماء انت الذى ما منعتك حجبات الظالمين و لا سبحات المعتدين و تركت ملّة قوم افسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و كفروا بنعمة الله بعد انزالها الروح لك يا من فى مصيبتك ناح المقربون و صاح المخلصون طوبى لك و لمن يزورك و يقرأ ما نزل من القلم الأعلى فى هذا المقرّ الأقدس الأعزّ الأنور الأبهى

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنايتى ذكر احبائى من قبلى و بشرهم برحمة الله و فضله و عنايته انا نوصيهم بالاتفاق و الاتحاد نسأل الله ان يؤيدك على اصلاح احوالهم فى كلّ الأحوال انه هو الغنى المتعال و هو العزيز الفضال

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

قد اتى الوعد و الموعد ينادى من الأفق الأعلى من فى ناسوت الانشاء ليقرّبهم الى الذروة العليا المقام الذى ينطق فيه مولى الأسماء و فاطر السماء انه لا اله الا انا الحقّ علام الغيوب اسمع النداء من السدرة المرتفعة على البقعة النوراء انه يقرّبك الى الله المهيمن القيوم اذا سمعت ندائى و وجدت عرف بيانى قم و قل

الهى الهى لك الحمد بما اظهرت مشرق آياتك و مظهر بيناتك لعبادك و دعوتهم الى صراطك الذى ظهر بأمرك المحتوم اسئلك يا مالك الملوك بأسرار جبروتك و ما كان مكنوناً فى بحر علمك بأن تؤيدنى على ما ينبغى لظهورك و ايامك ثم اجعلنى يا مقصودى مستقيماً على امرك انك انت المقنن القدير لا اله الا انت الفرد الباقي العليم الحكيم اى ربّ ايدنى على الاستقامة على امرك و قدّر لى ما ينفعنى فى كلّ عالم من عوالمك انك انت العزيز المعطى الكريم

\*\*\*

سلطان آباد

استاد حسين

## بنام مقصود عالمیان

قد اتی یوم فیہ اتت السَّمَاءُ بدخان مبین و اتی یوم فیہ مرّت الجبال کمرّ السّحاب و اضطرب کلّ قویّ امین یا حسین بشنو ندای حسین مظلوم را که از شطر سجن اعظم ترا بحقّ دعوت مینماید ندای داعی حقّ را بگوش جان بشنو اگر یکبار بآن فائز شوی ترا بمقامی جذب نماید که از عالم و عالمیان خود را فارغ مشاهده نمائی و بأعلیّ النّداء مابین ابرار بذکر دوست مشغول شوی این ظهوریست که در باره او نقطه بیان میفرماید ایّاک ان یمنعک ما فی البیان و در مقام دیگر میفرماید ایّاک ان تحتجب بما نزل فی البیان امروز روزیست که جمیع نبیین و مرسلین لقای آترا از حقّ سائل و آمل بودند ان انظر فی کتب القبل لتطّلع بما ستر عنک انّی لک ناصح امین

## بلسان جان محبوب امکانرا ندا کن و بگو

ای خدای من و مالک من و دوست من و محبوب جان و روان من چگونه از عهده شکر تو برآیم در بحر غفلت و نادانی مستغرق بودم لسان فضلت مرا ندا نمود و ید عنایت مرا اخذ کرد ای پروردگار من غفلت من بمقامی رسید که مرا از فرات عذب یقین محروم ساخت و بماء صدید ظنون راه نمود از ذکرت غافل شدم و تو از من غافل نشدی از حبّت محمود بودم و نار عنایت تو مشتعل بکدام وجه بتو توجه نمایم و بچه لسان ترا بخوانم خجلت و انفعال مرا فروگرفته و از جمیع جهات مایوس ساخته و لکن ای پروردگار من و مقصود من و مولای من شنیده‌ام که فرموده‌ئی امروز روزیست که اگر یک بار نفسی از روی صدق ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید و از اینکلمه مبارکه عالیه مقام امروز معلوم و واضحست و همچنین فرموده‌ئی اگر نفسی از اوّل لا اوّل از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد الیوم تدارک آن ممکن است چه دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع سؤال میکنم از تو بحرمت این روز مبارک که مصدر و مطلع ایّامست مرا برضای خود موفقّ بداری و بطراز قبول مزین نمائی ای ربّ انا المسکین و عندک بحر الغناء و انا الجاهل و عندک کنوز العلم و العرفان و انا البعید و انک انت المقتدر المتعالی القریب

اگر بتلاوت آنچه ذکر شد فائز شوی البتّه از فیوضات آفتاب معانی محروم نگردی اینست شمس نصیحت الهی که از افق ملکوت بیان اشراق نموده طوبی لمن سمع و قال لک الحمد یا اله العالمین

\*\*\*

## بسم الله الأعزّ الأمنع الأقدس

قد اخذ الميثاق حين الاشراق من الذين آمنوا ان لا يعبدوا الا الله و لا يفسدوا في الأرض منهم من فاز بالهدى و منهم من اتبع الهوى الا انه من الغافلين ليس حزني سجنی و لا ذلّتی ابتلائی بین ایدی الأعداء لعمری أنّها عزّ قد جعلها الله طراز نفسه ان انتم من العارفين بذلّتی ظهرت عزّة الكائنات و بابتلائی اشرقت شمس العدل على العالمين بل حزني من الذين يرتكبون الفحشاء و ينسبون انفسهم الى الله العزيز الحميد ينبغي لأهل البهَاء ان ينقطعوا عمّن على الأرض كلّها على شأن يجدنّ اهل الفردوس نفحات التّقديس من قميصهم و يرون اهل الأكوان في وجوههم نضرة الرّحمن الا أنّهم من المقرّبين اولئك عباد بهم يظهر التّقديس في البلاد و تنتشر آثار الله العزيز الحكيم انّ الذين ضيّعوا الأمر بما اتبعوا اهوائهم أنّهم في ضلال مبین فاسأل الله بأن يهديهم الى ما اراد و يؤيّدهم على ما تمرّ به نسّمات الانقطاع على العالمين لنا عباد لو تعرض عليهم خزائن السّموات و الأرض

لا يعتنون اليها و لا يرجعون النَّظَر عن المنظر الأكبر الا انهم فى سرادق عصمتى يستبركون بهم اهل حظاير القدس ان ربك بكل شىء عليهم اولئك مروا عن الدنيا و زخرفها كما تمر السحاب و ربك على ما اقول شهيد انك خذ كأس الانقطاع باسم ربك مالك الاختراع ثم اشرب منها و قل ان الحمد لك يا اله من فى السموات و الارضين ان ارض برضائه ثم اجعل مرادك ما اراد ربك المقتدر القدير لأن الدنيا و ما فيها تفنى و تتغير و ما لا ينفد ما قدر لك فى ملكوتى العظيم لا تنس فضل ربك انه دعاك الى نفسه و انقذك من غمرات الأوهام و نزل لك آيات بينات ان اقرأها و كن من الشاكرين

\* \* \*

بسم الذى يعطى و يأخذ كيف يشاء

قد اخرجنا الغافلون من ارض السّر بظلم مبين الى ان بلغنا الى شاطئ البحر و ركبنا الفلك بأمر الله الملك العلي العظيم و نزلت فى كل الأحيان آيات ربك الرحمن و بها استجذبت افئدة الطائفين الى ان وردنا فى هذا السجن الكبير و اخذ باب السجن جنود الظالمين و أول من توجه الى الله فى هذه الأرض من سمى بأبى الحسن و قد فاز باللقاء مرة واحدة و سمع نعمات الله انه لرجل امين قد قبل الله منه ما حمل الشدايد فى سبيله و يحملها فى الرجوع ان ربك لهو العليم الخبير و عن ورائه دخل عباد و ما فازوا بلقاء الغلام بما اكتسبت ايدى الظالمين لكل قدر من لدى الله اجر عظيم كذلك نزلنا عليك بعض ما ورد علينا لتطلع به و تسمع نداء هذا المظلوم من هذا الشطر البعيد و تذكر ربك فى كل الأحوال انه مع عباده الذاكرين و البهلاء على احبائه الله الذين استقاموا على الأمر و كانوا من الراسخين و الحمد لله رب العالمين

\* \* \*

جناب محمد الذى فاز

هو الأقدس الأعظم الأبهى

قد ارتفع النداء من هذا المنظر الكريم به ارتفع نداء الأشياء كلها ولكن القوم اكثرهم من الغافلين قد انار افق البيان و اتى الرحمن بالبرهان ولكن القوم قاموا باعراض عظيم قد كفروا بالله و سلطانه و ارتكبوا ما صاح به كل صخرة و ناح به كل عالم خبير اى محمد انشاء الله بعنايات مخصوصة الهى فائز باشى و از كوثر استقامت در كل حين بياشامى و بر امر محبوب عالميان بشأنى مستقيم باشى كه حوادث زمان و ظلم اهل طغيان ترا از افق رحمن منع ننمايد آنچه فرستادى لدى العرش حاضر و بلحاظ قبول فائز شد حق جل جلاله دوست داشته كه صنايع مرغوبه از احبائى خود مشاهده نمايد طوبى لك بما حضر ما صنعته تلقاء وجه ربك المظلوم الغريب انشاء الله هر يك از احبائى موفق شوند باظهار صنعى از صنايع و مؤيد شوند بما امروا به فى كتاب الله العزيز الحكيم البهلاء عليك و على من تمسك بحبل الاستقامة فى هذا اليوم العزيز البديع

\* \* \*

بسمی الأعظم الأقدم

قد اردنا ان نذكر من سمع ندآء اللّٰه ليقوم على ما ينبغي لهذا اليوم البديع و يذكر مولاه بين العباد و يذكرهم بما امروا من لدن عليم حكيم ان يا عبد كن ماشياً بالعدل و عاملاً بما يظهر به تقديس الأمر و متّصفاً بالأخلاق التي بها تتضوّع مسك التنزيه بين العالمين ان اشرب خمر الحيوان من كوثر بياني ثم اجعل عيشك ذكرى و ثنائى كذلك يأمرك من عنده علم كلّ شىء فى كتاب مبين قد سمعنا ذكرك و نزلنا لك ما يجعلك طائراً فى هواء المحبّة و الوصال و يسقيك ما اراد ربك العزيز الحميد ان افرح بذكرى اياك ثم اشكر ربك فى كلّ حين أنّه لا يعادل بذكره ما تراه على وجه الأرض ان اعرف قدره ثم استقم على هذا الأمر المنيع أنّه ينظر عباده و يسمع ما يتكلّمون به ان ربك لهو العليم الخبير كذلك نزلت امطار البيان من سحب العرفان اذا فزت بها قل لك الحمد يا محبوب العارفين و لك الثناء يا مقصود العالمين

\* \* \*

محبوب روحانى جناب عل قبل اك عليه بهآء اللّٰه الأبهى به لحاظ انور ملاحظه فرمايند

بسم اللّٰه الأمنع الأقدس الأبدع الأبهى

قد ارسل الى حضرتك عريضة من قبل و تلك مرّة اخرى لأنّ كلّما يتوجّه اليك احد يشتعل قلبى بنار ذكرك و محبّتك و يأمرنى بالذكر و الثناء لحضرتك ولو ان ذكر مثلى لا يليق لمن اختصّه اللّٰه لخدمة امره و اظهار كلمته و تبليغ خلقه و نسأل اللّٰه تعالى بأن يوفّقنى على ما يكون لائقاً لأحبائه الذين انقطعوا عن دونه و قاموا على نصره امره بين العالمين از قبل كه جناب ملاّ محمّد على عازم بودند جواب نامه آن محبوب بتفصيل معروض و ارسال شد و حال هم چون جناب امين و ملاّ ابوالحسن و آقا حسن عليهم بهآء اللّٰه عازم بودند بر خود لازم شمردم كه مجدّد بذكر آن محبوب مشغول شوم انشاءاللّٰه عريضة قبل رسیده كتب هم چنانچه از قبل عرض شد ارسال گردید هر نفسى بخواهد نسخه نمايد التفات فرمائيد ولكن بسیار تأكيد لازمست كه حفظ نمايند كه سياه نشود و ضايع نگردد و در اينجا چون صحّاف موجود نبود لذا بى جلد ارسال شد از اجبای ارض طال مناجات خواسته بودند هر قدر ممكن شود بايشان برسانيد و در اين ايام كتاب اقدس از سماء مقدّس نازل طوبى لمن ينظر فيه و يتفكّر فيما نزل من آيات ربّه المهيمن القيوم و سبب آنكه در سنين معدوده از اطراف بعضى مسائل در احكام الهيّه سؤال نمودند ولكن قلم اعلى متوقّف در ارض سرّ بلسان پارسي مختصرى نازل ولكن بطرفى ارسال نشد حسب الأمر در محل محفوظ بود تا آنكه در اين ايام مجدّداً عرايض سائلين بساحت اقدس حاضر لذا بابدع الحان بلسان آيات اين كتاب بديع منيع نازل و چون جناب آقا جم عليه بهآء اللّٰه در اينجا تشریف داشتند آنچه حال مصلحت اظهار آن بود بايشان عنايت فرمودند يعنى اذن فرمودند كه نسخه از آن بردارند انشاءاللّٰه بأن فائز خواهيد شد و بمقتضای حكمت عمل خواهيد فرمود طوبى لذي ذائقة يجد حلاوتها و لذى بصر يعرف ما فيها و لذى قلب يطّلع برموزها و اسرارها تالّله يرتعد ظهر الكلام من عظمة ما نزل فيها و الاشارات المقنّعة لشدة ظهورها

حسب الأمر آنكه بايد بكمال جهد و سعى باتفاق و اتحاد احباب ناظر باشند بايد در كلّ احيان ناظر بأمر و علوّ آن باشند منقطعاً عن كلّ الجهات وقتى لسان عظمت باين بيان ناطق بنويس بجناب على عليه بهآء اللّٰه كه خدمت تو در نظر بوده

و خواهد بود و عندالله ضایع نخواهد شد و از نفوسی محسوبی که میفرماید لا خوف علیهم و لا هم یحزنون لذا باید از بعضی امورات وارده از احباً مکدر نشوند و محزون نباشند بکمال انقطاع و توکل در تألیف و تحییب و اجتماع مشغول باشید بقسمی که اگر ضرر هم بر شما وارد شود لا بأس چه که عمل طیب نزد عالم و آمر مستور نخواهد ماند عنقریب اجر آنچه عمل نموده‌اید و آنچه را در سیل حقّ حامل گشته‌اید خواهید مشاهده نمود ان اشکر و کن من الشاکرین انتهی دیگر امید چنانست که همه احوالات مبارک را مرقوم فرمائید چه که سبب فرح قلب این عبد فانی بوده و خواهد بود انما البهآء علیک و علی من یحبک و علی من یسمع قولک و علی من یؤانس مع حضرتک خالصاً لوجه الله المقتدر العزیز الکریم

خادم الله

مورخه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰

\*\*\*

جناب آقا میرزا آقا علیه بهآء الله

هو العلیم الخبیر

قد انار افق العالم بالتبیر الأعظم و نطقت الأشياء قد اتی المالك الملك لله العزیز الودود

\*\*\*

جناب آقا میرزا آقا الّذی حضر و فاز

هو الغالب القیوم

قد بعثنا البیان علی هیئة اللوح و ارسلناه الی الذین آمنوا بالله المهیمن القیوم الذین ما منعتم شؤونات القوم اقبلوا و قالوا آمنا بک یا اله الغیب و الشهود انا اردنا فی هذا الحین ان نسقی احداً من احبائنا کثیر عنایتی من ید عطائی لیبلغه الی مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا تخوفه سطوة الأرض و علمائها الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و قادوا اولیائهم الی ظلّ من یحموم یشهد قلمی الأعلى اذ کان مولی الوری مستویاً علی عرش اسمه الأبهی بانک خرجت من البیت مقبلاً الی الله و قطعت الجبال و الأوعار و البرّ و البحر الی ان حضرت و سمعت النداء و رأیت ما بشرت به کتب الله ربّ ما کان و ما یكون طوبی لوجهک بما توجّه و لقلبک بما اقبل الی الغریب المظلوم الّذی ما منعه سبحات الجلال و لا حجبات اهل الضلال قام بین الوری و نادى بأعلى النداء تالله قد اتی ما وعدتم به و ظهر من خلقت السموات و الأرض للقائه انظروا یا قوم و لا تكونوا من الذین انکروا حجة الله و کفروا بنعمته و جادلوا بآياته و اعرضوا عنه فی یومه الموعود نعیماً لک بما شهد لک قلمی الأعلى فی هذا المقام الرقیع نسئل الله بأن یؤیدک علی حفظ ما نزل لک من لدن ربک العزیز الودود البهآء من لدنا علیک و علی اولیائی الذین ما منعتم الدنیا و زخرفها و لا تجارتها و ریحها عن ذکرى العزیز الجمیل

\*\*\*

## هو الشاهد السامع العليم الحكيم

قد تحرّك القلم الأعلى و اراد ان يذكر اوليائه الذين اقبلوا الى مشرق وحى ربهم العزيز الحميد لتجذبهم نفحات الذكر الى الدروة العليا و الغاية القصوى و تقرّبهم الى الله رب العالمين يا حزب الله قد ارسل اليكم كتاب رقم من قلم الله رب العرش العظيم خذوا الكتاب باستقامة لا تمنعكم شبهات الذين يدعون العلم من دون بيّنة و لا كتاب مبين اولئك نقضوا عهد الله و ميثاقه فى القرون و الأعصار يشهد بذلك مطلع الأسرار فى هذا المقام العزيز المنيع هم الذين انكروا نعمة الله بعد انزالها و افتوا على الذى كانوا ان يذكره فى الليالى و الأيام و فى البكور و الأصيل قد انكر علماء الأحزاب اذ اتى محمّد رسول الله و علماء التورية اذ اتى الروح بسُلطان مبين قد ناح من ظلمهم المأ الأعلى و سكّان الفردوس لو انتم من العارفين منهم ظهرت الفتنة و اليهم رجعت و القوم اكثرهم من الغافلين انظروا ثم اذكروا اذ اتى منزل البيان اعرض عنه العلماء و كفروا به و باياته الى ان افتوا على سفك دمه الأطهر الأقدس المنير كانوا ان ينتظروا أيام الله و ظهوره فلما لاح افق سماء الظهور و اتى مكلم الطور سلّوا عليه سيوف البغضاء كذلك سوّلت لهم انفسهم ما سّعّر به السّعير باعراضهم اعرض الأمراء و الذين اتبعوهم فيما عملوا الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين قد نقضوا ميثاق الله و عهده و انكروا حقّه و نبذوا كتابه الا انهم من الظالمين يا حزب الله اسمعوا ما تنطق به يراعة الله فى هذا المقام الرّيقع اياكم ان تمنعكم شبهات الفقهاء او اشارات العرفاء او سطوة الأمراء اقبلوا بوجوه نوراء و بالاستقامة الكبرى و خذوا كأس البقاء من ايدى عناية ربكم الأبهى ثم اشربوا منها امام وجوه الورى مرّة باسمى و اخرى بذكرى العزيز البديع اياكم ان تخوفكم ضوضاء الأحزاب ستفنى الدنيا و ما ترونها اليوم و يبقى الملك و الملكوت لله العليم الخبير كم من عالم منع عن المعلوم و كم من امّىّ سرع و اخذ رحيقى المختوم و شرب باسمى القيوم الا انه من المقرّبين فى كتابى العظيم

يا اهل الدال و الهاء انا اسمعناكم صرير القلم الأعلى اسمعوا مرّة اخرى نداء ربكم الأبهى من السدرة المرتفعة على البقعة النوراء انه يعرفكم سرّ التوحيد و يهديكم الى الصراط المستقيم انا ظهرنا و اظهرنا ما كان مكنوناً فى العلم و مخزوناً فى كنانة عصمة ربكم المقتدر القدير قد ارتفع خبأء المجد على اعلى الأعلام و نصبت راية انه هو الله على اعلى المقام ولكنّ القوم اكثرهم من المعرضين قل ان تنكروا هذا النور و ما ظهر من عنده بأىّ امر تطمئنّ به انفسكم فأتوا به و لا تكونوا من الصّابرين قل هذا يوم لا ينفعكم فيه شىء من الأشياء اتقوا مالك الأسماء و لا تكونوا من الصّاعرين انظروا ثم اذكروا ما اكتسبت ايدى اهل البيان قد كتبوا ما صاح به كلّ ولىّ و ناح به كلّ رسول امين

قل يا مالأ البيان قد اتى مولى العباد فى يوم الميعاد و يدعوكم الى الله مالك يوم التّناد اتقوا الله و لا تكونوا من الخاسرين قل ضعوا الأوهام و الظنون توبوا الى الله ثم ارجعوا اليه انه هو التّواب الرّحيم قل أ تعترضون على الذى بقوله علق البيان و كتب الله العزيز الجميل قل لا تنفعكم اليوم كتب العالم و لا ما عند الأمم الا بهذا الكتاب الذى اذ نزل نطق اهل الملكوت الملك لله الأمر لله العظمة لله المقتدر المشفق الكريم قل يا اهل المجمع بكم تزعزعت اركان الانصاف و ناح العدل و بكت عيون المقرّبين قد نطقت السنكم بما نطق لسان نضر امام وجه الرسول اللّهم ان كان هذا هو الحقّ من عندك فأمطر علينا حجارة من السّماء او اثنا بعذاب اليم ان قلمى الأعلى ينوح و يقول يا اهل الكاف و الرّاء انصفوا فى امر الله و ما ظهر فى هذا الظهور و لا تكونوا من الذين اعرضوا عن الحقّ اذ اتى بسُلطان مبين هذا هو الذى قام فى أوّل الأيام امام وجوه الأنام و دعا الكلّ الى الله مقصود العارفين و ما ستر نفسه و ما حفظها فى اقلّ من آن يشهد بذلك كلّ منصف بصير هل الذى اظهر نفسه خير ام الذى كان خلف الحجاب اتقوا الله و لا تكونوا من المعتدين طوبى لمن نطق بالحقّ و ويل لكلّ كذاب تلعب به ارياح النفس و الهوى و تحرّكه كيف تشاء كذلك يقصّ لكم المظلوم و ينصحكم فضلاً من عنده و هو الناصح العليم انا ذكرناكم فى أوّل



الكتاب رحمةً من لدنا و امرأً من عندنا و انا الفضّال الكريم طوبى لك يا اسمى بما دخلت بقعة الفردوس المقام الذى تجلّت عليه انوار الوجه من مشرق الجمال بأمر مبین و حضرت منظر الله العلىّ الأعلى و سمعت نداء ربك الرحمن الرحيم مرّت عليك نسيمات الوحي من شطر الالهام من لدى الله المقتدر العزيز العليم

يا جمال القدم بشرّ من كان قائماً امام العرش بما قدّر له من قلمك الأعلى فى لوح حفيظ قل انّ ورودك على شاطئ البحر الأعظم خير لك عمّا خلق فى الأرض انّ ربك هو العليم الخبير خذ نصيبك مرّة بعد مرّة من هذا البحر المواج و لا تجعل نفسك محرومة عمّا قدّر لها من قلم السامع البصير قل يا حزب الله قولوا بسم الله و بالله ثم اغترفوا غرفة من بحر الحيوان و رشوا منه على الكائنات ليظهرها من حجابات البشر و يقربها الى المنظر الأكبر هذا المقرّ المقدّس المنير ان وجدت مقبلاً القى عليه الآيات ثم اظهر له لآئى الحكمة و البيان من عمّان رحمة ربك العزيز الحكيم و ان رأيت معرضاً فأعرض عنه متوكّلاً على الله رب العالمين يا حزب الله لا تعترضوا على من اعترض عليكم ذروه فى خوضه مقبلين الى الفرد العليم من يفتح اليوم شفّيته بذكر هذا الذّكر الأعظم يطوفه الملاء الأعلى بأعلام من التور كذلك قدّر من لدن مقتدر قدير

قل يا ملاء البيان فاعلموا انّ لله خلف قاف القدرة رجال ينصرونه بجنود الحكمة و البيان على شأن لا تمنعهم سطوة العالم و لا اعراض الأمم يشهدون بما شهد الله انه لا اله الا انا الامر الحكيم طوبى للذين لم تحزنهم ضوضاء العباد فى سبيل الله مالك اليجاد و لم تمنعهم لومة اللاتمين

يا اسمى بشرّ الأولياء بلوح الله و اثره انا انزلنا لهم ما اطمانت به افئدة الأصفياء و اضطربت قلوب المشركين قل يا قوم انه جاء من الأفق الأعلى بنيا الله العلىّ العظيم و فى يده حجّة زونها بقسطاس الحقّ و بما عندكم من حجج التبيين و المرسلين فلما ظهرت خضعت لها حجج العالم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين اياكم ان تدحضوا الحقّ بما عندكم خافوا الله و لا تكونوا من الغافلين هذه آيات الله نزلت بالفضل و بها تضحّو عرف البيان فى الامكان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المعتدين انا اظهرنا الصّحيفة المكنونة المحتومة المختومة التى كانت مرقومة باصبع الاقتدار و مستورة خلف حجب الغيب فضلاً من عندنا و انا العزيز الفضّال لا يعزب عن علم ربكم شىء و لا يعجزه امر ظهر و اظهر ما اراد انه هو المقتدر المختار قل قد جاءت الكرة الأخرى و بسطنا يد الاقتدار و اظهرنا من سرنا الأعظم على الحقّ الخالص سرّاً اقلّ عمّا يحصى اذا انصعق الطوّريون عند مطلع هذه الآية الحمراء على بقعة السيّء كذلك اتى الرحمن على ظلل البرهان و نطقت الأشياء الملك لله ربّ الأرباب انّ الذين جادلوا بحجّة الله و سلطانه اولئك غلبت عليهم هوائهم و ارجعتهم الى مقرّهم فى النار و بنس مقرّ كل منكر كفار طوبى لمن اقبل الى الأفق الأعلى متمسكاً بآياته و متشبّثاً بذيله و ناطقاً بثنائه و قائماً على خدمة امره الذى به زلّت الأقدام فلما نشر صبح الظهور لوائه و اتى مكلم الطور برايات الآيات و اعلام البيّات اعرض عنه الناس و اعترضوا عليه بظلم صاح به السحاب قل اياكم ان تسدّوا باب الفضل على وجوهكم اتقوا الله يا اهل الكتاب اياكم ان تعملوا ما عمل به حزب القبل فى يوم فيه صاحت الصّخرة و ارتفعت الصّيحة و مرّت الجبال قل ضعوا الأوهام تالله انها لا تنفعكم قد شهد بذلك من استوى على العرش فى أوّل الأيام طوبى لمن فاز يوم فيه ارتفع صرير القلم الأعلى و نطق لسان العظمة تعالوا تعالوا يا ملاء الأرض هذا يوم فيه ظهر من كان مكنوناً فى ازل الآزال انا نوصيكم بما وصّينا به اوليائى من قبل بالأمانة و الصدق و الصّفاء و العفّة و المحبّة و الوفاء دعوا ما عند القوم آخذين ما اوتيتهم من لدى الله مالك الرقاب

انا نذكر من سمى بعلّى اكبر الذى آمن بالله فى يوم فيه ذابت الأكباد من خشية الله مالك المآب نشهد انك اقبلت و سمعت النداء و اجبت مولاك اذ اعرض عنه اهل المدن و الديار كن مقبلاً بقلبك الى الأفق الأعلى ثم زين نفسك بطراز التقوى و فؤادك بالتوكّل على الله مولى الورى و لسانك بما نزل فى الزبير و الألواح اسلك سبيل الرضا بوقار الله و سكينته ليظهر منك آثاره فى العالم هذا ما امرت به من لدن ربك العزيز الوهاب طوبى لنفس اشتعلت بنار اوقدها الرحمن فى الامكان التى

يسمع من زفيرها قد اتى المقصود بسطان لم تخوفه صفوف العلماء و لا جنود الأمراء ينادى بأعلى النداء امام من فى الأرض و السماء قد اتى الوعد و هذا من كان مسطوراً فى الكتاب من قلم الله منزل الآيات طوبى لك بما ذكرت من قلم الوحي اذ كان المظلوم بين ايدي الفجار سوف تفنى الدنيا و ما فيها و يبقى لك ما نزل من لدى الله رب العرش و الثرى

يا موسى اسمع النداء من السدرة المباركة الأبدية القدسية الملك لله فائق الأصباح قد رجع حديث الطور و مكلّمه ينطق فى هذا الظهور انه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز الغفار قد اشتعل العالم من نار محبة ربك ولكن القوم فى غفلة و حجاب قل تالله قد اتى منزل الآيات برايات الحجّة و البيان اتقوا الله يا ملاء البيان و لا تكونوا من الذين انتظروا ايامى فلما اظهرت نفسى كفروا بها يشهد بذلك من عنده امّ البيان كذلك اظهر البحر امواجه و النور اشراقه طوبى لمن رأى و اقبل و ويل لكل معرض كفار هذا يوم يطوف نقطة البيان حول عرش ربه الرحمن و نقطة الفرقان يبشر العالم بمالك القدم و الروح فى بيداء الاشتياق يقول لبيك لبيك يا مقصود الأمم لبيك لبيك يا نور الآفاق بك ظهر ما كان مكنوناً فى العلم و مسطوراً فى كتب الله مولى الأنام يا ابالحسن يذكر المظلوم الذى اتى من سماء البيان بالحجّة و البرهان و دعا الكل الى الله العليم الخبير هو الذى

فدى فى سبيله جواهر الوجود بأرواحهم و ما عندهم كذلك انجذبت الأفئدة و القلوب من نداء ربك العزيز العظيم اسمع صرير قلمي الأعلى من يمين البقعة الثوراء من سدرة المنتهى امام وجوه الورى انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الحكيم قد خلقنا الأذان لاصغاء ندائى الأحلى و الأبصار لمشاهدة انوار الوجه من الأفق الأعلى و الألسن لذكري و ثنائى فى ناسوت الانشاء و الأيادى لأخذ كتابى و التمسك بحبلى المتين قد ظهر العالم لنفسى و ماج بحر العرفان باسمى و اشرفت شمس البيان بذكري العزيز البديع قل يا ملاء الأرض افنحوا ابصاركم انا زيننا سماء البيان بأنجم الايقان اقبلوا بصدور نوراء و وجوه بيضاء تالله قد ماج بحر العلم امام العالم و هاج عرف الله العزيز الحكيم هذا يوم فيه نطق لسان الرحمن فى ملكوت البيان و انار افق العالم بنير الاسم الأعظم و شهدت الأشياء تالله اتى اليوم و القوم فى ريب ميين طوبى لمن كسر اصنام الهوى و قام على خدمة الله رب العرش و الثرى باستقامة ما منعها الجنود و الصفوف و ما خوفها الكتائب و الألوف نطق امام الوجوه بما كان نوراً للأبرار و ناراً للفجار ان ربك هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو الفرد الواحد القويّ القدير اشكر الله بما ذكرك فى السجن و انزل لك ما كان ذخراً لك فى ملكوته العزيز المنيع لا تحزن من شىء بلغ امر ربك بالحكمة و البيان هذا ما امرت به من لدن مقتدر قدير كذلك اظهر الكنز اسراره و السدرة اثمارها طوبى لمن شهد و رأى و قال لك الحمد يا مقصود العالمين

يا محمد تقى اسمع النداء من الأفق الأعلى من لدى الله مالك الأسماء انه لا اله الا انا الغفور الكريم طوبى لمن شهد بما شهد به الله و اعترف بما اعترف لسانه اذ استوى على العرش و كان النور مشرقاً من افق الزوراء و فى هذا الحصن المتين خذ كتاب الله بقوة من عنده على شأن لا يمنعك علماء العصر كن ناطقاً بثناء مولاك و قائماً على خدمة الأمر انه انزل لك الدليل و اوضح صراطه المستقيم هذا يوم لا تعادله القرون و هذا امر لا تقوم معه جنود السموات و الأرض يشهد بذلك كل صادق بصير قل

الهي الهى ترى الفقير قصد باب غنائك و المريض سرع الى بحر شفائك و المظلوم اراد عدلك و الطافك اسألك بأنوار صبح ظهورك و بالكلمة التى بها انجذبت افئدة اصفياك بأن لا تمنعنى من فيوضات ايامك و نفحات آياتك اى رب ترانى مقبلاً الى افقك الأعلى و معتصماً بحبلك يا مولى الورى و مالك الآخرة و الأولى اسألك ان لا تخيبنى عمّا عندك و ما قدرته لخيرتك الذين ما نقضوا عهدك و ميثاقك و سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و انفقوا ارواحهم فى سبيلك اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء باسمك العلىّ الأبهى بأن تغفر لى و لوالدىّ و لمن تمسك بحبلك و تشبث بذيلك اى رب انت الذى شهدت بكرمك الكائنات و بوجودك الممكنات لا اله الا انت العليم الحكيم

يا علىّ اكبر قد احاط الآفاق فضل الله ربك و الناس اكثرهم لا يفقهون قد ظهر امر الله المكنون و سرّه المخزون و القوم اكثرهم لا يشعرون هذا يوم فيه تنادى الأشياء يا ملاً الأرض قد اشرق افق الظهور بنير البيان و اتى الرحمن بسلطان مشهود لَمَّا اتى الوعد و ظهر الموعد قام العلماء على الاعراض و ارتكبوا ما ناح به اهل الفردوس ثمّ الملاً الأعلى فى الأصيل و البكور ورد علينا فى سبيل الله ما لا ورد على احد من قبل يشهد بذلك من ينطق فى كلّ شأن أنّه لا اله الا انا المهيمن القيوم

يا ملاً الأرض هذا يوم الله و انتم لا تعرفون و هذا يوم البيان و انتم صامتون اذكر ما انزله الرحمن فى الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين هذا يوم فيه نرى ملاً البيان سكارى و ما هم بسكارى ولكنّ عذاب الله شديد هذا يوم فيه اتى ربك و احاطت الآيات مظاهر الأسماء و الصفات طوبى لمن فاز و ويل للمعرضين انا نوصيك و الذين آمنوا بما ينبغى لأيام الله ربّ العرش العظيم قد رجع حديث الأوهام و القوم اكثرهم من الهائمين يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا أهواء كلّ ظالم عنيد هذا يوم فيه ظهر ما كان مستوراً عن الأبصار و مخزوناً فى علم الله العزيز الحميد

يا علىّ اكبر اسمع النداء من شطر الوادى الأيمن المقام الذى فيه نطق لسان العظمة الملك لله الفرد الخبير قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكركا بهذا الذكر البديع الذى اذ ظهر خضعت له اذكار العالم و طاف حوله الملاً الأعلى برايات الآيات يشهد بذلك أم الكتاب فى هذا المقام الرقيق اذا وجدت عرف البيان و اخذك سكر سلسيل العرفان قل

الهى الهى قد اهلكنى فراقك و اضناني هجرتك و ما ورد عليك فى سبيلك الهى الهى اذنى ارادت ان تسمع ما خلقت له لا تمنعها عن ترنماتك و ندائك و بصرى اراد ان ينظر اشراقات انوار افقك الأعلى لا تحرمه عمّا اظهرته له الهى الهى ما لى اسمع نداء العباد و لا اسمع ندائك و ارى خلقك و لا ارى مشرق وحيك و مطلع آياتك طوبى لذى شمّ وجد عرف قميصك و اخذته نفحات إيّامك الى ان انقطع عن دونك اسألك يا ربّي الرحمن بملكوت بيانك و البحر الذى لم تحصره سفائن العالم و السفينة التى لا تمنعها امواج ضغائن الأمم بأن تؤيّدنى فى كلّ الأحوال كما ايّدتنى من قبل و من بعد ثمّ انزل من سماء رحمتك على عبادك ما يقربهم اليك و يعرفهم ما اردت لهم بجودك و فضلك و يهديهم الى صراطك الذى ينادى بأعلى النداء فى الصباح و المساء تالله اتى انا الصراط المستقيم و انا الميزان الذى به يوزن كلّ صغير و كبير اى ربّ لا تحرم عبادك من حفيف سدره المنتهى و صرير قلمك الأعلى انك انت الذى شهدت بكرمك الموجودات و بفضلك الكائنات لا اله الا انت منزل الآيات و مالك الأرضين و السموات قد انزلنا لك ما انزلنا لأحد اوليائى فضلاً من عندى لتشكر ربك الغفور الكريم قل الهى الهى ان تمنعنى عن التقرب اليك و الحضور امام عرشك و القيام لدى باب عظمتك فاكتب لى من قلمك الأعلى اجر لقاءك و الذين طاروا فى هواء الشوق و الاشتياق الى ان حضروا و سمعوا ندائك الأحملى و رأوا افقك الأبهى اسألك يا اله الوجود و مالك الغيب و الشهود بسجنتك و مظلوميّتك و ما ورد عليك من خلقك بأن لا تخيّننى عمّا عندك و لا تمنعنى عمّا احببت به من فى القبور انك انت مالك الظهور و المستوى على العرش فى يوم النشور لا اله الا انت العليم الحكيم

يا حسين يذكرك الحسين لوجه الله العزيز الجميل كما ذكر العباد و دعاهم الى الأفق الأعلى المقام الذى نطقت السدرة أنّه لا اله الا انا ربّ الكرسيّ الرقيق قد اتى الوهاب فى المآب من الناس من انكره و منهم من اعرض و منهم من ظهر بظلم عظيم قل يا ملاً الأرض تالله قد اتى الرحمن بملكوت البرهان اسرعوا و لا تكونوا من المتوقّفين ايّاكم ان تمنعكم كأس الأسماء عن كوثر البقاء ضعوا ما عند القوم متمسكين بما عند الله العزيز الحكيم قل يا قوم لا تمنعوا انفسكم عن مشرق الوحي تالله قد نزلت الآيات و ظهرت البيّنات و اشرق نير البيان من افق سماء البرهان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المبعدين تعالوا تعالوا يا معشر البشر لأريكم المنظر الأكبر و اسمعكم نداء الله العزيز الحميد كذلك اظهر بحر العرفان امواج البيان و سماء المعانى انجمها طوبى للفائزين

يا امتى اسمعى ندائى من شطر سجنى اذ احاطتنى اعدائى الذين انكروا القيامة و آتارها و السّاعة و اشراطها الا انّهم من الصّاغرين طوبى لابلنك الذى صعّد الى الله و شرب الرّيح المخبوم اذ فكّ بيد القدرة و الاقتدار

يا علىّ رضا يذكرك مالك الأسماء و فاطر السّماء أنّه اتى برايات الآيات و اعلام البيّات فى يوم فيه تزعزعت اركان الوجود من خشية الله ربّ الأرباب نشهد أنّك اقبلت و آمنت و اجبت مولاك اذ اتى بقدرة و سلطان قد فزت قبل الصّعود بعرف عرفان ربّك و بعده بآيات الله مالك اليجاد طوبى لنفس فازت بذكر قلمى الأعلى و لوجه توجّه الى الوجه و لقلب اقبل الى افق اشرق منه نير الحجّة و البرهان يا اهل البهّاء خذوا كتاب الله بقوّة من عنده و لا تكونوا من الذين كفروا بالله مولى الأنام

يا سيّد محمّد افرح بعناية ربّك أنّه ذكرك من شطر السّجن بآيات لا تغيّرها القرون و الأعصار اسمع اسمع انّ القلم الأعلى يريد ان يتكلّم معك انظر انظر انّ وجه القدم توجّه اليك من شطر سجنه الأعظم اذا سمعت و رأيت قم و قل لك الحمد يا مقصود العالم و لك الثّناء يا منور الآفاق قد اشتعل العالم من آيات ربّك و ملأ البيان فى ريب عجاب انظر الأفق الأعلى بصرّك ثمّ اسمع نداءه بأذنك هذا ما امرت به فى الرّيز و الألواح من ينظره بعين غيره لن يعرفه ابداً هذا ما جعله الله مخصوصاً لهذا الظّهور الذى اذ ظهر ارتعدت فرائص الأسماء و انصعقت الأصنام و ناحت البلاد كذلك انزلنا لك الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من لدنا و انا العزيز الفضّال

يا سيّد جعفر قد تزّين المنظر الأكبر و ظهر السرّ المستسرّ و مالك القدر ينادى و يقول يا معشر البشر قد اتت السّاعة و انشقّ القمر طوبى لعبد شهد و فاز و ويل لكلّ منكر مكّار اياك ان تمنعك شبهات اهل البيان قم و قل يا قوم خافوا الله و لا تكونوا من اصحاب الضّلال قل يا حزب الله اليوم يومكم اذكروا ربّكم الرّحمن بالحكمة و البيان و لا تتبعوا كلّ مشرّك كفر بالله منزل الآيات هذا يوم فيه ينادى السّيب انظروا انظروا يا اهل البهّاء تالله قد خلقت لكم رغماً للذين احلّوا قومهم دار البوار و الدليل يصيح و ينادى يا حزب الله قد اظهرنى الله لكم اقبلوا و لا تكونوا من الذين انكروا ربّهم فى المبدأ و المآب

يا محمود انّ الموعود يذكرك فى مقامه المحمود و يبشّرك بعناية الله ربّك مالك يوم المعاد كن متمسّكاً بفضله و قائماً على خدمة امره و ناطقاً بثنائه فى العشيّ و الاشراق انا انزلنا الآيات و اظهرنا للعباد ما يقربهم الى الأفق الأعلى اقبلوا اليه يا اولى الأبصار ثمّ اعلم انّ ملأ البيان انكروا هذا الفضل الذى ما رأيت شبهه عين الابداع اولئك اتبعوا اهوائهم و كفروا بالذى اتى من مطلع الاقتدار بآيات الله المقتدر المختار كذلك زيّنت لهم انفسهم اعمالهم و هم اليوم من اهل الضّلال لدى الغنى المتعال قل خافوا الله أنّه اتى بآيات لا تعادلها كتب العالم يشهد بذلك من عنده ملكوت الحجّة و البرهان قل تعالوا لأريكم ما نزل من ملكوت البيان و اسمعكم ما تعرّدت حمامة الفردوس على اعلى الأغصان تالله لا يعادل اليوم بآيات الله ما عند القوم فاعتبروا يا اولى الأبواب انّ الذين انكروا هذا الأمر بأىّ شىء يثبت ما عندهم قل فأتوا به يا مطالع الأوهام

يا سيّد علىّ اكبر أنّه اتى من سماء الأمر و معه راية يفعل ما يشاء هل ينبغى الاعراض لا ونفسى المهيمنة على من فى الأرضين و السّموات قد ظهر ما لا ظهر فى الابداع و القوم فى وهم عجاب يعبدون الأوهام و لا يفقهون و يعبدون الأصنام و لا يشعرون قد زيّنوا رؤوسهم بالعمائم ضلّوا و اضلّوا الا أنّهم لا يعلمون قد خسر الذين كذبوا بآيات الله بعد انزالها و اعرضوا عن الذى به اقترن الكاف بالتون و ظهر كلّ امر مستور اشكر الله ربّك أنّه أيّدك على الاقبال فى يوم فيه اعرض الناس عن الله المهيمن القيوم

أنا اردنا ان نذكر من سمى بعلىّ اكبر الذى اقبل الى الأفق الأعلى و قطع البرّ و البحر الى ان ورد شاطئ البحر الأعظم و سمع النداء من مطلع بيان ربّه مالك الأسماء و رأى ما لا رأيت العيون نشهد أنّه سمع و اقبل و سرع الى ان دخل الوادى الأيمن المقام الذى فيه تصوّج عرف الله مولى السرّ و العلن و شهد بما شهد الله أنّه لا اله الا هو الحقّ علّام الغيوب سمع الصّبرير و الحفيف و رأى الآية الكبرى من سدرة المنتهى و ما لا ادركته القلوب و العقول أنّه آمن بالله فى يوم فيه كفر علماء

الأرض و فقهاؤها ثم الذين اتبعوهم من دون بيته من الله العزيز الودود و نذكر ابنه الذي سمّيناه بالبديع و أمه التي سمعت و اجابت و اخذت كأس القرب و اللقآء و شربت منها باسم ربها مالك الوجود يا أم بديع لا تحزني من شيء أنا نوصيك في كل الأحوال بالصبر و الاصطبار كما وصينا امائي من قبل ان ربك هو الصبار الشكور

يا قلم اذكر من سمى بجعفر و ذكره بأيام الله لثلاثا تمنعه شبهات الذين كفروا بالشاهد و المشهود هذا يوم لا يذكر فيه الا هو قل اتقوا الرحمن يا ملاء البيان و لا تعترضوا على الذي اتى من سماء البرهان برايات العرفان لو انتم تعلمون قل يا ملاء البيان لا تقتلونى بسيف الاعراض تالله كنت نائماً ايقظتنى يد ارادة ربكم الرحمن و امرنى بالتداء بين الأرض و السماء ليس هذا من عندى لو انتم تعرفون لو يرى احدنا ناطقاً قائماً على الأمر ما اقامنى و ما انطقنى بكلمة و ما اظهر نفسى بين هؤلاء يشهد بذلك كتاب سطرت آياته من يراعة الله رب ما كان و ما يكون قد اخذ المختار من كفى زمام الاختيار و اقامنى كيف شاء و انطقنى كيف اراد انه هو المقندر على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلم طوبى لك بما جعلتنى راضياً عنك حيث نطقت على شأن العباد و مقاماتهم نسأل الله ان يجزيك احسن الجزاء و يؤيد اوليائه على الاستقامة على هذا الأمر المحتوم

يا سيد حسين قد ورد على في سبيل الله ما ناح به الملاء الأعلى و اهل الجنة العليا و الذين طافوا عرش الله مالك الملكوت يا ملاء الأرض خافوا الله و لا تنكروا الذي به ظهر امر الله من الأول الذي لا اول له و به ارسل كل رسول و نزل كل كتاب نطق انه لا اله الا هو المهيمن القيوم يا قلمي الأعلى تأمرك بالصمت ان ملاء البيان على مسمع منك ليسمعوا ما يعترضون به على الله رب ما كان و ما يكون قد كنا قائماً امام الوجوه في أيام فيها اقصرت الجلود من سطوة الأمراء و العلماء فلما سكنت امواج البغضاء ارتفع عن خلف الحجاب ظنين الذباب و ارتكبوا ما لا ارتكبه الأولون كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربك مالك الملوك اياك ان يمنعك شيء من الأشياء عن مالك الأسماء ضع ما عند القوم متمسكاً بما امرت به من لدى الله الغفور العطوف

يا على ان المظلوم يذكرك و يذكرك آيات الله رب العرش العظيم قد حضر اسمى عليه بهائى بورقة فيها اسمك ذكرناك من شطر السجن لتفرح و تكون من الشاكرين هذا يوم فيه ماج بحر العرفان و هاج عرف الرحمن طوبى لمن رأى و وجد ويل للغالين يا على اذكر علياً الذي اقبل الى مقرّ الفداء فى ارض الطاء و انفق روحه فى سبيل الله رب العالمين كم من ذبيح فدى نفسه فى سبيلى و كم من عالم انفق روحه لاسمى العزيز البديع قل يا ملاء البيان دعونى لأهل الفرقان انهم احاطونى اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين قل هل ينفعكم ما عندكم بعد اذ علق كل شيء بقبولى انصفوا و لا تكونوا من المعرضين قد فنت الأشياء و هذا وجه ربكم العليم الحكيم كم من عالم اعرض و كم من اميّ سرع و شرب و قال لك الحمد يا مقصود العارفين كن فى كل الأحوال متوكلاً على الله ربك و رب آبائك الأولين قل

الهى الهى تعلم ما عندى و لا اعلم ما عندك اشهد ان زمام العلم فى يمينك و العرفان فى قبضة اقتدارك اسألك بالكلمة التي بها سخرت من فى الأرض و السماء بأن تقدّر لى من قلمك الأعلى ما ينفعنى فى كل عالم من عوالمك انك انت المقندر القدير

يا على اصغر انظر ثم فكّر فى الدنيا و ما حدث فيها انها ترشدك و تهديك الى مقام تجد نفسك فارغاً عمّا سوى الله و متمسكاً بحبله المتين انها تريك زوالها و فنائها و تغييرها و ما حدث فيها امراً من لدن مقندر قدير كن على الأمر مستقيماً و فى الحب ثابتاً و فى البيان صادقاً و فى الأمور منصفاً و فى الأموال اميناً كذلك ينصحك قلم الأبهى فى هذا المقام الأعلى ان ربك هو الناصح العليم قد ارتفع التعاق فى الآفاق و ظهر ما اخبرناكم به اذ كان النور مشرقاً من افق العراق و فى ارض السرّ و هذا السجن العظيم ما ظهر من امر الا و قد اخبر الناس به فى الكتاب ان ربك هو العالم الخبير

يا اهل الدال والهاء نوصيكم بالعمل بما نزل من قلم امر ربكم المقتدر العزيز العظيم كذلك اشرفت شمس العرفان من افق عناية ربكم الرحمن اشكروا وقلوا لك الحمد يا مقصود العالمين

يا حسن نشهد ان الذي اقبل وسمع انه من المخلصين في كتاب مبين اول الامر عرفان الله و آخره هو التمسك بما نزل من سماء مشيئة المهيمنة على من في السموات و الارضين من شرب اليوم رحيقى المختوم باسمى القيوم انه من اهل البهاء في كتاب الله العزيز الحميد و الذي اعرض عن هذا الامر انه من اصحاب السعير قل يا ملا البيان لو كان الامر بيدي ما اظهرت نفسى اتقوا الله و لا تعترضوا على الذي اتى بما عندكم من حجج المرسلين كنت قاعداً اقامنى ربكم المقتدر القدير و كنت صامتاً انطقنى بأمره المحكم المتين و كنت نائماً ايقظنى و انزل لى ما عجز عن احصائه كل محص عليم قل اقرؤوا ما نزل من القلم الأعلى و ما عندكم ثم انصفوا و لا تكونوا من المعتدين اشكو بئى و حزنى الى الله اى رب افرغ على صبراً و انصرنى على القوم الظالمين

يا محمد على قد فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء بقبيل من الملا الأعلى طوبى لمن اقبل ويل للمعرضين به ارتفع خباء المجد و نفخ فى الصور و انصعق من فى السموات و الأرض الا من اتى الرحمن بقلب منير لعمر الله لو يطلع احد على ما ورد على فى سبيل الله ينوح كنوح الفاقدين قد انكر ملا البيان حجة الله و برهانه الا من وجد نفحات الوحي و شهد بما شهد الله انه لا اله الا انا الغفور الكريم انا سمعنا ندائك اجبتك بايات لا يعادلها ما تراه اليوم اشكر الله ربك بهذا الفضل العظيم هذا يوم فيه ظهر ما كان مكنوناً فى علم الله و مخزوناً فى افئدة المقرئين قل هذا كتاب الله ينطق بينكم اسمعوا و لا تكونوا من الغافلين قد تجلى الله باسمه الرحمن على من فى الامكان من الناس من اقبل و فاز و منهم من اعرض و منهم من كفر بالله العزيز الحميد لله رجال خلف العرش ينصرونه بجنود الذكر و البيان الا انهم من المقرئين فى كتاب مبين لا تمنعهم شبهات عبدة الأسماء و لا تحجبهم حجبات المعتدين

يا قاسم اسمع نداء المظلوم انه يوصيك بما يرتفع به امر الله ربك رب العرش العظيم ان الذين اتخذوا الأوهام لأنفسهم ارباباً من دون الله اولئك اصحاب النار فى كتاب الله طوبى لمن عرف ويل للمنكرين انك اذا فزت بكتابى و وجدت عرف بيانى قل

الهى الهى اشهد انك خلقتنى للقائك و الورود فى بساط عزك و الوقوف فى فناء بابك و القيام امام وجهك اى رب لا تمنع اذنى عن اصغاء ندائك و لا بصرى عن مشاهدة مشرق وحيك و مطلع امرك و مظهر نفسك و مصدر احكامك اى رب ترى عبرات المقرئين فى فراقك و زفرات المخلصين فى هجرتك ارحم عبادك و خلقتك و لا تمنعهم عما خلقتهم له انك انت المقتدر على ما تشاء اى رب ذاب كبدى بما طالت ايام هجرتك اسألک بنفحات وحيك و اسرار كتابك و امواج بحر علمك و اشراقات انوار نير ظهورك بأن تقدر لى ما يقربنى اليك لو تمنعنى يا الهى عما اردته بقضائك المبرم فاكتب لى من قلمك الأعلى اجر اللقاء انك انت الذى لا يعجزك شىء من الأشياء و لا يمنعك اسم من الأسماء لا اله الا انت القوى القدير

يا محمد باقر رأينا اسمك ذكرناك بهذا الذكر البديع ليجعلك الذكر ثابتاً راسخاً بحيث لا تزلك الشبهات و لا تمنعك الاشارات و لا تضعفك قوة العالم و لا تخوفك سطوة الأمم ان ربك هو المشفق الكريم تالله خضعت الأفلام اذ تحرك القلم الأعلى و القوم هم لا يعرفون اقبلوا الى مطالع الأوهام معرضين عن الله المهيمن القيوم تمر عليهم الآيات فى كل الأحيان و هم عنها معرضون يعبدون الأصنام و لا يشعرون و قالوا ما لا قاله الأولون قل

الهى الهى اسألک ببحر آياتك و سماء فضلك و شمس جودك بأن تؤيدنى على ما يجد منه المخلصون عرف الاستقامة على امرك اى رب لا تجعلنى محروماً من نفحات ايامك و لا ممنوعاً عن اصغاء آياتك قدر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اى رب اشهد انى لست قابلاً بدائع فضلك و مستحقاً ما انزلت لى من سماء عطائك اسألک بسفائن قدرتك و بحور

اقتدارك الذين ما منعهم سطوة الملوك عن التقرّب اليك و لا قدرة المملوك عن النظر الى افكك اى ربّ قدّر لى ما ينبغي لوجودك و فضلك أنك انت الغفور العطوف

يا عبدالرحيم قد احاطت المظلوم ذناب الأرض و اشرارها انكروه بعد اذ اتى بآيات لا تعادلها كتب العالم و لا ما عند الأمم و ببرهان انارت به آفاق المعانى و البيان طوبى لنفس شهدت بما شهد به القلم الأعلى و يبل لكلّ غافل جادل بآيات الله المهيمن القيوم كم من عالم منعه العلم عن المعلوم و كم من جاهل شرب رحيق الوصال من كأس عطاء ربّه مالك الغيب و الشهود أنّا نوصى الكلّ بالحكمة كما وصّينا العباد بها من قبل و انا الناصح العليم

يا ملاً البيان ابسطوا اذيال الطلب انّ البحر الأعظم اراد ان يقذف اليكم لآئى الحكمة و البيان انه هو الفياض الكريم طوبى لمن فاز بأنوار الملكوت و ما قذف عليه من هذا التبا العظيم الذى ذكر مرّة بالبحر و اخرى بالقلم الأعلى و طوراً بمكلم الطور و سدره المنتهى فى الصّحيفة الحمراء و بالسّرّ المكنون و الغيب المخزون فى كتب الله العزيز الجميل انّ الذين اعرضوا اولئك ليس لهم نصيب فى كتاب الله ربّ العالمين

يا زين العابدين يوح قلمى و يقصّ ما ورد علىّ من جنود الظالمين انّ الذى حفظناه فى سنين متواليات تحت جناح الفضل قام على الاعراض و ارتكب ما ذرفت به عيون العارفين لعمر الله سلّ على وجهى سيف الاعراض بما اغواه احد من عبادى ثمّ صاح فى نفسه يشهد بذلك كلّ صادق امين

يا ملاً البيان انصفوا بالله من رفع الأمر و حفظ من اخذتموه وليّاً لأنفسكم اتقوا الله و لا تكونوا من المنكرين أنّا حفظناه من حرارة الشّمس و صبارة البرد فلمّا اطمانّ اراد سفك دمي كذلك سوّلت له نفسه و كان من المعتدين رأينا فى سبيل الله ما ذابت به اكباد المخلصين قد انكرنى المعارف و اصدقائى من سطوة الأمراء و العلماء الى ان اخرجونا من ارض الطّاء الى الزّوراء و منها الى ارض السّرّ و منها الى هذا السّجن الأعظم الذى فيه اشتعلت نار البغضاء التى عجز عن ذكرها كلّ لسان طلق و كلّ قلم سريع

يا حسين خذ المعروف امراً من لدى الله ربّ العالمين زيّن رأسك باكليل الأمانة و هيكلك بتقوى الله ربّ العرش العظيم لا تنس فضل الله انه اظهر مشرق آياته و ايّدك على عرفانه فى يوم فيه ارتفع نحيب البكاء بين الأرض و السّماء بما اكتسبت ايدي الغافلين أنّا نوصيك و الذين آمنوا بحفظ ما اوتيتهم من لدى الله مقصود العارفين كم من ملك منع عن العرفان و كم من مملوك فاز بعناية ربّه الكريم كم من بصير منع عن المشاهدة و كم من ضرير رأى و قال لك الحمد يا من ذكرتنى اذ كنت بين ايدي الظالمين كم من قوى اضعفه اقتدار الظهور و كم من ضعيف شتّت شمل صفوف الأوهام باسم ربّه القوىّ الغالب القدير كذلك اورثنا الضّعفاء ما للأقوياء امراً من عندنا أنّا كُنّا قادرين أنّك اذا سمعت النّداء اقبل بقلبك الى الأفق الأعلى و قل

لك الحمد يا مولى العالم بما ايّدتنى و عرقتنى و هديتني الى صراطك المستقيم اشهد انّ الصّراط صراطك و الظهور ظهورك و الأمر امرك العزيز البديع

يا محمّد قبل ج يذكرك مطلع الآيات لعلّ الناس يجدون عرف بيان ربّهم الرّحمن فى يوم فيه نادى المناد الملك لله الواحد الغفّار أنّا نذكرك لوجه الله ليجعلك الذّكر مستقيماً على سواء الصّراط كن منقطعاً عن دونه و ناظراً الى افقه و ناطقاً بشئائه فى اللّيالى و الأيّام لا ينفعكم اليوم ما عند القوم ضعوه امراً من عندى و خذوا ما امرتم به من لدى الله ربّ الأرباب قل يا ملاً البيان اتقوا الله و لا تتبعوا الظّنون و الأوهام اتبعوا الذى باسمه نصبت راية الأمر على اعلى المقام قل ارحموا على انفسكم و على الذى به اشرق النّير الأعظم من افق العالم و اتى الرّحمن بقدرة و سلطان لو لا البهّاء من رفع الأمر انصفوا و لا تكونوا من

الَّذِينَ انكروا الحجة و البرهان قد كنت قائماً امام الوجوه و ناطقاً ببناء الله مولى الأنام فلما ارتفع الأمر ارتفع التعيق فى المدن و الديار كذلك قضى الأمر و القوم فى وهم عجاب

يا ابن المهاجر اسمع نداء ربك أنه ارتفع من شطر السجن و يدع الكل الى مشرق الآيات هذا كتاب من لدنا الى من على الأرض ليجذبهم الى افق منه اشرفت الأنوار و يذكرهم بما نزل من القلم الأعلى فى الزبر و الألواح قد ظهر ما اخبرنا العباد به من قبل اذ كان الزوراء مقرّ العرش و انا العزيز العلام

يا احزاب الأرض انصفوا فى هذا الأمر الذى به غرّدت حمامة الفردوس على اعلى الأغصان أنه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر المختار به ظهر صراط الله فى العالم و برز حكم الميزان هذا يوم فيه ظهر الكنز المخزون و مرّت الجبال كمرّ السحاب طوبى لنفس فازت بطراز العدل ويل لكلّ ظالم كفّار يا قلم الأعلى قل يا ملاً البيان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من اصحاب الضلال زنوا ما نزل من ملكوت البيان بميزان العدل و الانصاف لعمر الله ما اردت ان اظهر نفسى و لا ان اتكلّم بكلمة ولكن ارادة الله غلبت ارادتى و اظهرنى كيف شاء و اراد بذلك ورد على ما ناح به الفردوس الأعلى و الذين طافوا العرش فى العشى و الاشراف ان الذى ربّناه اراد سفك دمي فلما ظهر الأمر صاح فى نفسه متمسكاً بمفتريات لا ذكر لها عند الله مالك الرقاب

يا ميرزا يذكرك مولى الأسماء فى هذا المقام الذى جعله الله مطلع الأذكار ان قلمى الأعلى ينوح و يبكى بما ورد على من الذين كفروا بالمبدأ و المآب يذكرون نقطة البيان و يفتنون على مرسله و يقرؤون الآيات و ينكرون منزلها فاعتبروا يا اولى الأبصار يرون نعمة الله و ينكرونها يسمعون آيات الله و يعرضون عنها الا انهم من اصحاب النار يا ملاً الأرض تالله ما جئنا الا لتطهير نفوسكم من الضغينة و البغضاء يشهد بذلك من عنده ام الكتاب قد ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن اقبلوا يا قوم بوجوه نوراء الى افق منه انارت الآفاق كذلك زيننا ديباج كتاب الظهور بذكر مكلّم الطور طوبى لمن عرف ويل لكلّ جاهل مرتاب يا عباد الرحمن اذا جاءكم ناعق دعوه بنفسه متوكّلين على الله مشرق الالهام لا تعترضوا على العباد ان وجدتم من احد رائحة البغضاء ذروه فى خوضه متشبّئين بأذيال رداء عناية ربكم فالق الصباح شأن الانسان هو المحبة و الأمانة و العفو و الوفاء و ما يظهر به تقديس ذاته بين الأحزاب

يا ابن النداف يذكرك من انكره العباد بعد اذ جاء من مطلع الأمر بحجة خضعت لها حجج الذين تمسكوا بما عندهم من الظنون و الأوهام يا ابن النداف اسمع النداء الذى ارتفع بالحق أنه يهديك الى سواء الصراط و يلقي على من على الأرض كلمة الله ربّ ما يكون و ما قد كان يا ملاً البيان تالله كنت راقداً ايقظتنى ارادة الله منزل الآيات و كنت صامتاً انطقنى بما لا يعادله ما عند العباد و كنت قاعداً اقامنى بقدره من عنده و هو المقتدر المختار ان كان ذنبى آياتى او بيئاتى قد سبقنى نقطة البيان و من قبله رسل الله مالك المبدأ و المآب يا ملاً البيان ان وصّاكم النقطة بالاعراض ما فعلتم بهذا النور المشرق من افق الانصاف أنه وصّاكم بالاقبال فتمتم على اعراض صاح به السحاب و امركم بالخضوع و انتم اقبلتم اليه بالأسنة و السيوف يا اصحاب الضلال قد اعرضتم عن الذى باقباله ابتسم ثغر العرفان فى الامكان قل اسمعوا لوجه الرحمن ما نطق به النقطة فى البيان ان لا تنصروه لا تحزنوه انتم نبذتم امر الله ورائكم و ارتكبتم ما ذابت به الأكباد تالله ان البيان ما نزل الا لذكرى و ما بشر العباد الا بظهورى الذى به اشرفت الأنوار تالله ان المحبوب كان خاضعاً لذكرى فكيف لنفسى انصفوا و لا تكونوا من اهل الظلم و الاعتساف قل ان كنتم فى ريب اقرؤوا آيات الله و ما عندكم ثم انصفوا يا اولى الأبصار تالله ان المظلوم ما اراد منكم الايمان دعوه بنفسه لوجه الله مالك الرقاب انظروا ثم اذكروا اذ كنت قائماً امام الوجوه فى يوم فيه اضطربت النفوس و سكّرت الأبصار أنه قال لو يأتيكم بآية لا تعترضوا عليه و انتم كفرتم به بعد اذ اتاكم بما لا تعادله الكتب و الألواح يا ملاً البيان اتقوا الرحمن و لا تسفكوا دم الذى نصركم فى الليالى و الأيام بجنود الوحي و الالهام لما بلغ الذكر الى هذا المقام سمعت حينى قلمى الأعلى و



به ارتفع نحيب البكاء من الفردوس الأعلى و السفينة الحمراء و ذرفت عيون الأبرار تالله سمعت ضجيج نقطة البيان و اسفه على نفسى و صريخ الأخيار فى هذا الحزن الذى به ناحت السدرة و تزعزعت الأركان يا ابن النداف كم من عارف منع عن المقصود و كم من امي اخذه سكر كوثر البيان حيث نبد العالم شوقاً للقاء الله منزل الآيات كم من علام منع عن البحر الأعظم و كم من نذاف سرع و شرب و قال لك الحمد يا مطلع العناية و الألفاف

يا محمد على طوبى لمن فاز بذكر مولى العالم فى السجن الأعظم و شهد بما شهد الرحمن فى اعلى المقام طوبى لاسم فاز بحركة قلمى الأعلى و لغريب قصد وطنه الأبهى و لبعيد تقرب الى الله مظهر البيئات و طوبى لعارف فاز بالمعروف و لطالب بلغ و قال لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الأديان طوبى لمن شرب كوثر البقاء من يد الفضل و العطاء و لذى شم وجد عرف القميص اذ تضيوع فى الأقطار طوبى لفقير قصد بحر الغناء و لعليل توجه الى مطلع الشفاء و لضعيف اقبل الى افق الاقتدار طوبى لدم سفك فى سبيلى و لأرض تشرفت بقدمى و لنسيم مر من شطر عنايتى على من فى البلاد طوبى لبحر سرت عليه سفينة امرى و لجبل نصب عليه خباء مجدى و لوجه تتور بنور الأيام طوبى لبيت ارتفع فيه ذكرى و لهواء تضيعت فيه نفحات الوحي فى الغدو و الأصال قد فاز العالم بنبر الاسم الأعظم و القوم فى غفلة و ضلال قد انتشر جراد البغضاء هذا ما اخبركم به القلم الأعلى اذ كان التور مشرقاً من افق العراق يا اهل الأرض اسمعوا ندائى من حول عرشى ليقرّبكم الى الله مالك الرقاب قد انكرنى من خلق لخدمتى فاعتبروا يا اولى الأنظار قد اراد سفك دمي من حفظته تحت جناح الفضل فى سنين متواليات تالله قد اتى الرحمن بقدرة و سلطان قل يا ملاء الأرض هل منكم احد يجول مع فارس المعانى فى مضمار الحكمة و البيان لا ونفسى الحق يشهد بذلك من عنده علم كل شىء فى الكتاب

يا قلم الأعلى ول وجهك شطر الدال و الهاء ثم اذكر على رضا الذى حضر اسمه لدى المظلوم اذ كان بين ايدى الأشرار رأينا ذكرك ذكرناك لتفرح و تشكر ربك العزيز الفضال قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيئات طوبى لمن سمع و رأى ويل لكل منكر كفار لما اتى الوعد و ظهر الموعد قام عليه العباد بظلم ما رأته عين الابداع قل موتوا بغيظكم قد اتى من ارتعدت به فرائض العالم و زلت به الأقدام الا الذين ما نقضوا عهدهم و اتبعوا ما انزله الله فى الكتاب قل يا اهل الأرض ليس لأحد ان يمتحن الله ربه او يجزبه بل له ان يمتحن عباده أنه هو المقتدر المختار ضعوا ما عندكم و ما عند القوم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم اتبعوا من اتى بايات احاطت الأمصار قد انزلنا لأهل منشاها ما يرشد المنصفين و يهديهم الى الله فائق الأصباح من فاز اليوم برضائى أنه من اهل الله فى الزبر و الألواح انا ما اردنا منكم شيئاً نذكركم لوجه الله من آمن لنفسه من اعرض أنه هو الغنى المتعال يا اهل الأرض اسمعوا تالله هذا نداء سمعه الحبيب فى المعراج و الكليم فى طور الابتهاج و الروح حين صعوده الى الله منزل الأوامر و الأحكام كذلك نطق لسان العظمة اذ كان القوم فى مرية و شقاق

يا ابن ابى طالب يذكر المظلوم من على الأرض بما يذكروهم و يقربهم الى مشرق الالهام قد اتى المظلوم لنجاة العالم ولكن الأمم قاموا عليه بظلم تغيرت به الآفاق كم من ليل طار فيه النوم من عينى و كم من يوم كنت تحت السلاسل و الأغلال قد ناح لضرى من فى ملكوت الأمر و الخلق شهد بذلك كل منصف و كل عالم ما منعه العلم عن العزيز العلام يا قلم نبى العالم بهذا الظهور الأعظم قل يا قوم اتقوا الله و لا تكونوا من الذين انكروا حجة الله و برهانه اذ اتى بملكوت الآيات هذا هو الذى بشركم به محمد رسول الله خافوا الله يا معشر الأحزاب هذا هو الذى ذكرتموه فى القرون و الأعصار به استمد كل عامل و استقر كل بعيد و استرفع كل وضع و نطق كل كليل و قام كل قاعد منع عن القيام قد اهتر العالم شوقاً للقائه و القوم اكثرهم فى غفلة و شقاق افرؤوا ما عندكم و ما نزل من سماء مشية ربكم مالك يوم القيام ليظهر لكم ما ستر عنكم ان ربكم الرحمن هو الكريم الفضال

و نذكر من سمى بالحسين الذى حضر اسمه لدى المظلوم و نوصيه بما وصينا به اكثر العباد قد جئت من مطلع الفضل لاصلاح العالم طوبى لمن شهد بما شهد به الله ويل لكل منكر مكار طوبى لمن شرب رحيق البيان من يد عناية ربه الرحمن ويل لكل معرض قام على الاعراض ايم الله لا اقدر ان اذكر ما ورد على نفسى بما اكتسبت ايدى الفجار يا قلمي نح على نفسى و ما ورد على من طغاة خلقى و قل

الهي الهى كنت راقداً ايقظتنى و اقمتنى و انطقتنى ثم تركتنى تحت مخالبا البغضاء ترى و تسمع ما ورد على و ما قالوا فى حقى و عزتك يا الهى و يا ايها المذكور فى قلبى لو يجتمع على ضرب البهائم فى الارض و السماء لا ينقطع عن لسانه ذكرك و ثنائك و لا يتوقف اقل من آن فى اظهار ما امرته باظهاره بين عبادك و عظمتك و سلطانك يا من بقرتك اهتزت البلاد و فى هجرتك ذابت الأكبدا لا ابدل ذللى الذى ورد فى سبيلك بعز العالم و لا هذا الضعف بقوة الأمم و لا هذا الفقر بثروة من فى ارضك كل ما ورد على فى حبك هو مقصود قلبى و محبوب فؤادى يشهد بذلك سگان مدائن عدلك و المنصفون من عبادك و خلقك اى رب تعلم بانى ما اردت الا حرية عبادك و نجاتهم من سلاسل التقليد و الأوهام ايدهم يا الهى على ما تحب و ترضى انك انت المقتدر العليم الحكيم

يا اباالحسن كم من عبد منعه الدنيا و كم من عبد خرق الأحجاب مقبلاً الى الله رب العالمين كن راسخاً على الأمر و ناطقاً بهذا النبأ العظيم قد حضرت ورقة عند المظلوم و كانت مزينة بأسماء الذين آمنوا بالله العزيز الحميد قد انزلنا لكل واحد ما يقربه الى الفرد الخبير انا نوصيكم مرة اخرى بالعدل و الانصاف و بحفظ هذا الكتاب الذى يهديكم الى صراط الله المستقيم و نذكر الذين ما حضرت اسمائهم فى السجن و نبشروهم بعناية ربهم الفضال الكريم اول الأمر هو عرفان الله و آخره الاستقامة عليه كذلك قدر من لدن قوى قدير قل يا ملأ البيان باعراضكم لا يمنع البحر امواجه و لا الشمس اشراقها انظروا ثم انصفوا و لا تكونوا من الجاهلين سوف يبعث الله رجالاً ينصرون المظلوم بالحكمة و البيان انه هو العليم الخبير

و نذكر امائى هناك اللانى آمن بالله اذ اتى بأمر بديع و فزن بأيامه و سمعن و اقبلن الى الأفق الأعلى اذ كان ابطال الأرض فى ريب ميبين انه معكن فى كل الأحوال يسمع و يرى و هو السميع البصير افرحن بما جرى ذكرك من لسان العظمة اذ كان المظلوم فى سجن عظيم نسال الله ان يؤيدكن و يوفقكن و يكتب لكن ما ينبغى لسماء جوده و بحر فضله انه ارحم الراحمين

و نذكر اباالحسين و نوصيه بما نزل فى كتاب الله رب العرش العظيم خذ الكتاب بقوة من عنده انه يحب العاملين لك و للذين آمنوا هناك ان تقرؤوا ما ناجينا به الله رب الكرسى الربيع

هو الذآكر و المذكور

الهي الهى هجرتك اهلكنى و فراقك احرقنى و بعدك اذابنى و ذكرك اشعلنى و ندائك هزئى و عزتك و جمالك لو يفحص احد قلوب عاشقيك ليراها مشبكة من سهام فراقك و اكبادهم محترقة من نار هجرتك اى رب اجد عرف ظهورك و لم ادر اى مكان تنور بنور معرفتك و تزين بانوار وجهك و تشرف بقدمك اسالك بجمالك المشرق من افك الأعلى و اسرار علمك يا مالك الأسماء و فاطر السماء بأن تقدّر لعبادك الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك اى رب اشهد انك خلقت الآذان لاصغاء ندائك فى يومك و العيون لمشاهدة انوار مشرق وحيك و مطلع آياتك و مصدر ظهورات قدرتك و الطافك اى رب لا تحرم الآذان عمًا خلقت له و الأبصار عمًا بدعت له انت الذى سبقت رحمتك الممكنات و احاط فضلك الكائنات اى رب قد اخذتنى نفحات قميص ظهورك و اجتذبتنى آيات عظمتك بحيث نسيت نفسى و ذاتى و ما خلق فى ارضك و سمائك فآه آه لم ادر باى عمل اقوم امام وجهك ليتضوع منه عرف رضائك لا وعزتك فضلك احاطنى و جودك شجعنى ان عبدك هذا قد

كان موقناً بفضلك و عطائك و قبول ما ظهر منى فى ايامك وعزتك و جلالك و قدرتك و جمالك احب ان اضع وجهى و جبينى على كل بقعة من بقاع ارضك لعل يقع على تراب تشرف بقدم اصفياك و سفرائك اسالك يا فاطر السماء بمشارك قدرتك و اقتدارك ان تكتب لى ما ينفعنى فى كل عالم من عوالمك ثم ارزقنى ما هو خير فى كتابك انك انت المعطى البازل المشفق العليم الحكيم و اسالك يا مالک البقاء و مطلع العطاء بآياتك الكبرى و اسمك الأعظم الأبهى بأن تجعلنى طائفاً حول عرشك و قائماً لدى باب عظمتك فى كل عالم من عوالمك ثم زين هيكلى و قلبى و صدرى بأنوار معرفتك و بطراز القبول بوجودك و كرمك اى رب هذا يوم قد ماج فيه بحر عطائك و انار افق العالم بنير فضلک اسالك ان لا تمنعنى عما عندك ثم اكتب لى ما ينبغى لرحمتك و مواهبك و يليق لعظمتك و سلطانتك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء على اولياك و اصفياك الذين ما نقضوا ميثاقك و عهدك و عملوا ما امروا به فى كتابك المبين اولئك عباد نبذوا الشرك ورائهم متمسكين بنور التوحيد فضلاً من لدنك انك انت العلى العظيم

\* \* \*

### بسمى الغريب المظلوم

قد تشرقت الأيام يا الهى بالأيام التى سميتها بالهآء كأن كل يوم منها جعلته مبشراً و رسولاً لبشر الناس بالأيام التى فرضت فيها الصيام على خلقك و بريتك ليستعد كل نفس للقائها و يعين فى قلبه محلاً لها و يطهره باسمك الرب لنزولها عليه فيا اله الوجود و المقتدر على كل شاهد و مشهود اسالك بأسمائك الحسنى و صفاتك العليا و مظاهر امرک فى ملكوت الانشاء و مطالع و حيك فى جبروت البقاء بأن تمطر على من صام فى حبك امطار سحاب رحمتك و فيوضات سماء عنايتك اى رب لا تمنعهم عما عندك جزاء ما عملوا فى حبك و رضائك اسالك يا مالک الأسماء و فاطر الأسماء و خالق الأسماء و سلطان الأسماء و رافع السماء و حافظها بأن تفتح على وجوه الذين خضعوا لأمرک ابواب فضلک و رحمتك و غناك اى رب هم الفقراء و عندك بحور الغناء و هم الضعفاء و انت القوى بقدرتك و الغالب بسلطانتك اى رب ترى عينونهم ناظرة الى افق عطائك و قلوبهم متوجهة الى شطر مواهبك فانظر يا الهى الى القلوب التى جعلتها اعراشاً لاستوائك و مشارق لظهور انوار محبتك رشح عليهم يا الهى من بحر كرمك ما يجعلهم مظاهر هذا الاسم بين عبادك اى رب آيدهم على ما يرتفع به امرک فى مملكتك ثم اظهر منهم ما تبقى به اسمائهم فى ملكوتك و جبروتك اى رب هم الذين احترقوا بنار محبتك فى ديارك و شاهدوا كل مكروه فى سبيلك و ذاقوا كل مرآمين شهد العطاء من سماء جودك اى رب هم الذين حملوا فى حبك ما لا حملوه عبادك و خلقك اى رب قد احترق المخلصون من نار فراقك اين كوثر لقائك و مات المقربون فى بيداء هجرک فأين سلسيل وصالک أ تسمع يا الهى حنين عاشقك و هل ترى يا محبوبى ما ورد على مشتاقك اى ونفسك تسمع و ترى و انت السميع البصير انت الذى يا الهى بشرت الكل بأيامى و ظهورى و جعلت كل كتاب من كتبك منادياً باسمى بين الأرض و السماء و مبشراً بظهور جمالك الأبهى فلما تزین العالم بأنوار الاسم الأعظم تمسك كل حزب باسم من اسمائك و به غفل عن بحر علمك و شمس حكمتك و سماء عرفانك

فيا الهى و اله الأشياء و ربى الأسماء اسالك باسمك الظاهر المكنون و جمالك المشرق المخزون بأن تزین احبائك بقميص الأمانة بين البرية و لا تحرمهم عن هذا المقام الأعلى و هذه الصفة الأقدس الأعظم الأبهى لأنك جعلتها شمساً لسماء قضائك و دياجة لكتاب احكامك و بها يظهر تقديس ذاتك عن الظنون و الأوهام و تنزيه نفسك عما خطرت به افئدة الأنام اى

رَبِّ فَأَنْزِلْ عَلَيَّ احْتِبَاكَ مِنْ سَمَاءِ فَضْلِكَ مَا يَطَهِّرُهُمْ عَنْ ذِكْرِ دُونِكَ ثُمَّ ارْزُقْهُمْ كَأْسَ الْاسْتِقَامَةِ مِنْ آيَادِي جُودِكَ وَكَرَمِكَ لئَلَّا تَمْنَعَهُمُ الْإِشَارَاتُ عَنْ شَطْرِ ظَهْرِكَ

ای رَبِّ مِنْ اسْمِكَ الْكَرِيمِ اشْرُقْ نَبِيْرَ امَلِيْ وَ مِنْ اسْمِكَ الْجَوَادِ ارْتَفَعْتَ يَدِ رَجَائِيْ وَعَزَّتْكَ يَا مَحْبُوْبَ قَلْبِيْ وَ غَايَةَ بَغِيْتِيْ اَنْتَ اعْتَرَفْتَ فِيْ هَذَا الْحَيْنِ بِكَرَمِكَ وَلَوْ تَمْنَعْنِيْ عَنْ كُلِّ مَا خَلَقْتَ فِيْ اَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ وَ تَشْهَدُ جَوَارِحِيْ وَ اَرْكَانِيْ وَ دَمِيْ وَ لَحْمِيْ وَ جَلْدِيْ وَ شِعْرَاتِيْ بِجُودِكَ وَ اِحْسَانِكَ وَلَوْ تَطْرُدْنِيْ عَنْ دِيَارِكَ وَ بِلَادِكَ وَ تَجْعَلْنِيْ مُحْتَاجًا بِأَحْقَرِ شَيْءٍ فِيْ مَمْلَكَتِكَ وَعَزَّتْكَ يَا نَارَ الْعَالَمِ وَ نُوْرَ الْأُمَمِ اِنَّ اللِّسَانَ وَ الْقَلْبَ يَنَادِيَانِ وَ يَعْتَرِفَانِ بِعَفْوِكَ وَ غَفْرَانِكَ وَلَوْ تَعَدَّبْنِيْ بِدَوَامِ سُلْطَنَتِكَ اِنَّ الَّذِيْ مَا اَقْرَبَ بِذَلِكَ كَيْفَ يَعْتَرِفُ بِأَنَّكَ اَنْتَ الْمَحْمُودُ فِيْ فَعْلِكَ وَ الْمَطَاعُ فِيْ اَمْرِكَ اِي رَبِّ تَرَى نَارَ حَبِّكَ اِحْطَاتْنِيْ وَ اخَذْتَ كُلَّ مَا خَذَ فِيْ قَلْبِيْ وَ حَشَايْ اِي رَبِّ اَرْحَمُ مِنْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ عَطَائِكَ وَ تَشَبَّثَ بِذَيْلِ كَرَمِكَ وَ اَنْسَ بِذِكْرِكَ وَ طَافَ حَوْلَ ارَادَتِكَ وَ صَامَ فِيْ حَبِّكَ وَ افْطَرَ بِأَمْرِكَ وَ هَرَبَ مِنْ نَفْسِهِ مَعْتَصِمًا بِحَصْنِ حَفْظِكَ

يا الهی و سیّدی و سندی نوّر قلوب عبادک بنور عرفانک و ایدهم علی العمل فی رضائک و عرفهم یا الهی جزاء اعمالهم الّذی قدرته فی ملکوتک و جبروتک و فی العوالم الّتی ما اطّلع بها احد الاّ نفسک و لم یحصها الاّ علمک ای ربّ انا القائم لدی بابک و الناظر الی افقک الّاعلیّ راجیاً فضلك لأحبّائک و آملاً عنایتک لأصفيائک قدرّ یا الهی لکلّ عبد من عبادک ما یجعله راضیاً عنک و مقبلاً الیک و مستقیماً علی امرک و شارباً ریح الوحی بید عطائک و طائراً فی هواء عشقک و حبّک علی شأن یری ما سواک معدوماً عند اشراق شمس ظهورک و مفقوداً لدی تجلّیات انوار وجهک ای ربّ فاكتب لأحبّیک من قلمک الّاعلیّ الّذی لا یأتیة المحو خیر الآخرة و الأولى و انک انت مالک العرش و الثّری و الظّاهر الناظر من افقک الّأبھی لا اله الاّ انت الفرد الواحد العلیم الحکیم

\*\*\*

بیروت

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

فی ۱۲ صفر ۱۳۰۳

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

قد ثبت بالبرهان ما اشرق من افق اليقين و هو انّ حمدی و ذکری لا یصل الی مقصودی اعلیّ النّداء من اعلیّ العالم لا یلیق له و کیف ذکری و ذکر امثالی و ثنائی و ثناء امثالی لذا نذکر و نعرض و نقول ذکر و ثنا الیوم الی الیوم الّذی لا آخر له مخصوص اولیاء حقّ جلّ جلاله است یعنی نفوسی که در مشیّت و اراده حقّ تعالی شأنه فانی و معدوم مشاهده میشوند و بکمال استقامت بر امر الله قائمند و بروح و ریحان بذکرش ناطق ایشانند نفوسی که در کتب قبل و بعد مذکورند و منع نمود ایشان را شبهات امم و اشارات عالم و ضوواء مشرکین و غوغاء غافلین قاموا و قالوا بالحکمة و البیان انّ ربّنا الرّحمن و هو المستعان فی کلّ الأحيان

و بعد یا محبوب فؤادی نامه مکرّر رسید خبر رسید صحیح امید هم الحمد لله دمید و آن اینکه الحمد لله آفتاب عنایت مشرق و اذن حاصل فرمودند یا ابن ابهر اقبل باقبال یقبل به الممكنات الی قبلة الآفاق و وجهه بتوجهه یتوجه به الکائنات الی مشرق

الآيات و مُظهر البيّنات انّ المظلوم سمع ندائك و اجابك مرّة بعد مرّة نسأل الله ان يجعل حجّك مبروراً و سعيك مشكوراً و اقبالك ذخراً و شرفاً و كزناً لك عنده انّه على كلّ شيء قدير

اینکه در باره جناب حاجی علیه سلام الله مرقوم داشتند طوبی له وفا عندالله بسیار محبوبست نیکوست حال نفوسی که لازال باو ناظر بوده و هستند مختصر آنکه جمیع بطراز اذن مزینند و از حقّ جلّ جلاله این خادم فانی سائل و آمل که کل را بعنایت مخصوصه مخصوص فرماید و بطراز قبول مزین دارد تعالوا تعالوا یا اهل الوفاء تعالوا تعالوا یا من حملتم الشّدائد فی سبیل الله مالک الأسماء تعالوا تعالوا یا من رأیتم الأمواج و هبوب اریاح عاصفات تعالوا تعالوا یا اولیاء الله انتم الّذین قطعتم البرّ و البحر و صبرتم فی البأساء و الضّرّاء تعالوا تعالوا یا اهل الميثاق تعالوا تعالوا یا ملأ العشاق قد ناداکم من لا یعرف بما ینطق به اللسان و یجری من قلم الامکان کلّ ذلك من عنایة ربّنا الرّحمن باری کل بروح و ریحان توجّه نمایند هنیئاً لكم و مریناً لكم السّلام و الذّکر و الثّناء علیکم و علی اولیاء الله و احبّائه

\* \* \*

نبیل اعظم

قد حضر تلقّاء الوجه کتابک و هذا صدره آنکه از حرق الحشا مقسوم گشته کیست من ان استمع ما یتکلم به لسان القدم و کن من الشّاكرين انّ الّذی هدیناه الی الشّاطئ الأیمن انت و کتبنا فی جبینه من قلم القدم هذا مؤمن انت و نادیناه من السّدرة الالهیة انت و سقیناه من کوثر العرفان بید العنایة انت و اطعمناه مائدة السّمائیة انت و امطرنا علیه امطار الفضل انت و زینّاه بطراز الاقبال الی العزیز المتعال انت و آویناه الی سرادق الجود و الکرّم انت و ادخلناه ساحة العرش انت و کشفنا له سبحات الجلال عن وجه الجمال انت و احضرناه تلقّاء الوجه انت و اسمعناه ندائنا الّاحلی انت و تجلّینا علیه بأنوار الوجه بالمواجهة انت و انطقناه بذکرنا بین العباد انت و جعلناه منادياً لأمرنا انت و آویناه فی السّجن واحد و ثمانین يوماً انت و سترنا وجهه من الأعداء انت کذلک سبقک فضلی و سبقتک رحمتی لا یسبقنا احد فی شیء انا الغفور الرّحیم قد ثبت بالدلیل بأنّ لیس لك السبیل بالبرهان لتثبت علی الرّحمن اقلّ عمّا یحصی ما منع به فضله عنک ولكن جناب نبیل قبل علیّ بشاطی بحر اعظم وارد شدند و از ظلم ظالمان محروم گشتند قسم بجمال قدم که محرومی ایشان بحسب ظاهر و التّهاب نار فراق در صدر اعظم از عبادت الف سنه بوده باری ایشان فی الجملة حقّ دارند بل استغفر الله عن ذلك این محض فضل است که ذکر میشود آنچه من لدی الحقّ ظاهر محبوب مقرّین بوده و خواهد بود اگر نار فراق مشتعل نشود کوثر قرب و وصال جاری نه حمد محبوب عالمیان را که بعنایت خود ایشان را قبول نمود و محلّ ظهور قضايا و بلايا در سبیلش فرمود و از اشتغال دنیا و ما فیها مقدّس داشته بشطر قرب مؤیّدش نمود تا آنکه قطع منازل نموده در تلقّاء عرش حاضر و بلقاء الله فائز گشت

جناب عبدالله و پدر عباد را بنفحات قمیص روحیه که از مصر قدمیه مرور نمود متذکّر نمائید و من قبل الله تکبیر برسانید جناب خلیل و اسد انشاءالله لازال در ظلّ حضرت دوست مستریح و بکمال حکمت رفتار نمایند که مباد حرفی احداث شود و سبب فتنه گردد و البهّاء علیهما و التّی اقبلت الی شطر الأحدیة انا قبلنا منها ما ارادت فی سبیل ربّها أنّها من القانتات لدی العرش انّ ربّک لهو العلیم الحکیم جناب استاد در کلّ احوال باید مسرور باشند چه که الحمد لله بشطر قدم اقبال نمودند و در جوار حقّ ساکن

\* \* \*

رش

جناب مشهدي على عليه بهاء الله

هو الشاهد الخبير

قد حضر لدى المظلوم كتابك و عرضه العبد الحاضر اجنالك بهذا اللوح المبين الذى ينادى بين الأرض و السماء و يدع الكل الى هذا الأفق المنير قل يا ملاً الأرض قد اتى مالك السماء بسلطان عظيم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم انه يبشركم بالنعمة الكبرى و هو المشفق الكريم قل اسمعوا النداء من سدرة المنتهى انها تنطق بالحق امراً من لدن عليم حكيم تالله هذا يوم اخبر به الكليم و بشّر به محمد رسول الله فى كتابه الحكيم اياكم ان تمنعكم حجبات العالم عن مالك القدم ضعوا ما عند القوم متوجهين الى الله العزيز الحميد قل هذا يوم قام فيه العباد لله رب العالمين تالله قد قام اهل القبور من نفحات الوحي و اصحاب الظهور يستبشرون بنور الله العزيز العليم كذلك نطق القلم الأعلى اذ كان المظلوم فى بيت احد اوليائه الذى سمى بعبدالرحيم فى لوح حفيظ قل يا ملاً الأرض انظروا ان الشمس قد اشرقت من الأفق الأبهى و التور لاح من هذا المقام الكريم تالله قد استوى مالك القدم على عرش البيان ينادى بأعلى النداء و يدع الكل الى ما يقربهم الى افق الله المقتدر القدير يا على قد احزننى ما ورد عليك نسئل الله تعالى بأن يقدر لك من قلمه الأعلى ما ينفكك فى كل عالم من عوالمه انه هو مولى الورى و رب العرش و القرى يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قل

الهى الهى اسلك بأسرار علمك و بالذى قام امام الوجوه و يدع الكل الى افقك و بالسفينة الحمراء التى سرت بأمرك على بحر المعانى و البيان بأن تجعلنى ثابتاً على حبك و ناطقاً بذكرك و خادماً لأمرك و اكتب لى من قلمك الأعلى ما يقربنى اليك فيكل الأحوال انك انت الغنى المتعال ثم افتح يا الهى على وجهى باب العناية و الرخاء انك انت سلطان الورى لا اله الا انت القوى القدير

\*\*\*

اسم الله

هو الله الأقدس الأعم

قد حضر ما جرى من قلمك عند مجرى انهار الحيوان بين الامكان و سلسيل رحمة الرحمن بين العالمين و به فاحت نفحات الخلوص و تضرع عرف الاخلاص كأن ماء بيانك اختلط بظلم المحبوب بذلك اشرق كوكب السرور و دار كعب الابتهاج فى هذه الأيام التى فيها احاطتنا الأحران بما اكتسبت ايدى الفاجرين طوبى لك و لكتابك الذى كان حاكياً عمّا انت عليه فى امر ربك العلي العظيم ليس حزننى فيما ورد على نفسى تالله ان البهاء لا يجزع عن البلايا انه انس بها فى سبيل الله المقتدر القدير ولكن فانظر ثم اذكر انا نهينا الكل عن سفك الدماء بذلك يشهد كل الألواح و كنت من العالمين قد بلغت الشقاوة الى مقام نطق بغتة قلم الأعلى بأعلى النداء بين الأرض و السماء بعد الذى سدت على وجهه ابواب اللقاء قد طالت الأعناق بالتفان ابن اسيف انتقامك يا مهلك العالمين فلما نزلت الآيات اضطربت الأشياء لذا اخذنا زمام القهر بسلطان من عندنا ولكن رشح منها ما رشح و ظهر ما ظهر قل لك الحمد يا من فى قبضة قدرتك زمام العالمين

يا اسمى جميع ناس را از اينگونه امورات نهى نموديم بقسمى نار شقاوت مشتعل كه وارد شد آنچه وارد شد در سنين معدودات متصلاً آن نفوس خبيثه را تحت رداء حفظ محفوظ داشتيم و مع ذلك آرام نگرفته در هر يوم فسادى و فتنه‌ئى ظاهر امر بمقامى رسيد كه از كلّ عزلت گرفتيم و ابواب معاشرت را سدّ نموديم قد اخذتهم زبانية القهر بغتةً و جعلتهم عبرةً للعالمين ما رحم الرحمن ترب قبورهم و اين امر بغتةً واقع شده اگر تفصيل را استماع نمائيد شهادت ميدهيد كه دست قدرت حقّ اخذ نموده دخلى باحدى نداشته و ندارد قد ظهرت القدرة المحضه من لدن مقتدر قدير

ذكر اسراء الله نموده بوديد مکتوبشان تلقاء وجه حاضر قد وجدنا نفحات قميص اسم ربك المهيمن القيوم من شطر الخرطوم لازال در نظر بوده و خواهند بود ان اذكرهما من قبلى و كبرهما من هذا المظلوم الغريب اين ايام بيش از اين جايز نه ان حصل الاستقرار فى هذه الأرض لنرسل اليهم ما اراد ربك العليم الحكيم

كبر من قبلى على وجه جواد قد ارسلنا اليه ما نزل له من قبل ليجد منه عرف الله المهيمن القيوم ثم اذكر من سمى بمحمد و بشره بذكر الرحمن اياه ليكون من الفرحين قد حضر فى المنظر الاكبر ما ارسل اليك من الشين و الجيم نسأل الله بأن يجعلهما من ادلاء ذكره بين العالمين و مظاهر الاستقامة بين البرية و مطالع البر بين الخليقة انه لهو المقتدر العزيز الحكام

و اما ما استفسر منك بالتصريح فى امر جولا قل انه رجع فى السجين ورب العالمين ولكن الفرق بينهما ليس بهين الاول اى جولا الذى كان من قبل و ضرب به المثل انه مسكين مسكين و الثانى انه لعين لعين انما بهاء عليك و على الذين ايدهم الله لأمره المبرم الحكيم

\*\*\*

بسم الله الاقدس

قد حضر كتابك المختوم لدى المظلوم و وجدنا منه عرف خلوصك لله المهيمن القيوم نسئل الله ان يعرفك ما هو المستور فى لوح مسطور و يسمعك هدير الورقاء على الافنان و خريز ماء الحيوان الذى جرى من معين مشية مالک الامكان بالحكمة و البيان ان يا حبيب ينبغى لحضرتك ان تتفكر فى كلمة الله و عظمتها و حلاوتها انها لتكفى العالمين ان اول من آمن بالروح قد اخذه جذب كلمة ربه و بها اقبل و آمن منقطعاً عمّا فى ايدى الناس هذا ينبغى لحياتان البحر الاعظم يا ايها العارف الخبير و الحبر البصير فاعلم قد منع الهوى اكثر الورى عن التوجه الى الله مالک الاسماء من ينظر بعين البصيرة يشهد و يرى و يقول سبحان ربى الاعلى قد بشر البر و البحر ببر الله و وعد الملل بمظهر العلل انه لبانى الهيكل طوبى للعارفين اذا اتى الميقات يصيح الكرملة كانه اهتز من اهتزاز نسمة الرب طوبى للسامعين لو يتوجه احد بأذن الفطرة لسمع من الصخرة انها تنادى باعلى الصيحة و تشهد للاله الابدى طوبى لمن وجد عرف البيان و اقبل الى الملكوت منقطعاً عن الامكان فاذا ظهر ما ذكر فى الكتب ترى الناس ينظرون و لا يعرفون

يا حبيب فانظر سر التنكيس لرمز الرئيس حيث جعل اعليهم اسفلهم و اسفلهم اعليهم و اذكر ان اتى اليسوع انكره العلماء و الفضلاء و الادباء و اقبل الى الملكوت من يسطاد الحوت هذا سر ما ذكر فى غياهب الكلمات بالرموز و الاشارات ان الامر عظيم عظيم ان بطرس الحوارى مع علو شأنه و سمو مقامه امسك اللسان اذ سئل انك لو تتفكر فيما مضى خالصاً لوجه الرب لترى النور مشرقاً امام وجهك و تجعله نصب عينيك ان الحق اظهر من ان تغشيه الحجابات و الطريق ابين من ان تغطيه الظلمات و اليقين اشهر من ان تستره الظنون و الذين مبعوا اولئك اتبعوا هواهم و هم اليوم نيام راقدون سوف يتبهون و يركضون و لا يجدون طوبى لمن وجد العرف اذ هاج انه فاز بما فاز به عباد مخلصون

ثم اعلم انا رأينا بانّ الصّاد الظّاهرة فى كلمة صلح قد طُرزت بطراز الالف القائمة أنّها لهى المذكورة فى لوح منشور و عند ظهور انوار تلك الكلمة الالهية فُتح باب السّماء و ظهر ملكوت الاسماء و تمّ الامر بالهآء بعد اتّصالها بالالف المبسوطة الّتى طُرزت بالنقطة البارز عنها الاسم المخزون و السّرّ المكنون و الرّمز المصنوع و أنّها لهى النّقطة الّتى منها ظهرت الاشياء و اليها اعادت ثمّ رأينا الكلمة نطقت بكلمة وجدها كلّ حرب من الاحزاب على لغته و لسانه و عند نطقها اشرفت من افق بيانها شمس اظلمت عند انوارها شمس السّماء و قالت قد زين رأس السّبعين باكليل الاربعين و اتّصل بالسّبع قبل العشرة و عند ذلك ناحت و قالت ما لى ارى البيت لا يعرف صاحبه و الابن لا يلتفت اباه و كذلك الرّاجى ملجأه و مثويه

يا ايّها الطّائر فى هواء العرفان من عرف الجارى المنجمد و الطّائر الساكن و الظّاهر المستور و المشرق المحجوب يأخذه جذب الاشراق على شأن يطير باجنحة الاشتياق فى هواء القرب و القدس و الوصال و ما ذكرت حضرتك فى الظّلام نشهد أنّه احاط الانام طوبى لمن اضاء بنور المشرق من افق رحمة ربّه الاقدس انّ الظّلام هو الاوهام و بها مُنع الانام عن التّوجّه الى الملكوت اذ ظهر بامر الله مالک الجبروت

و اما ما ذكرت انّ فلاناً ظنّ ان لا اختلاف بيننا من جهة الرّوح هذا حقّ لانّ الرّوح مقدّس من ان تعتريه الاختلافات او تحويه الاشارات أنّه لظهور نور الاحديّة بين البريّة و آية القدم بين الامم من اقبل اليه فقد اقبل الى من ارسله و من اعرض عنه اعرض عمّن اظهره و انطقه أنّه كان على ما كان و يكون بمثل ما قد كان أنّما تختلف اشراقات تجلّيه فى المرايا باختلافات صورهنّ و الوانهنّ

يا حبيب لو ينكشف رمز من سرّ الّذى كان مقنّعاً بالسّرّ لتضطرب افئدة الّذين اخذوا ما عندهم و نبذوا ما عند الرّبّ انّ حضرتك لو تتفكّر فيما القيناك و تقوم على ما ذكر بالاستقامة الكبرى ليظهر منك ما ظهر من قبل يا حبيب انّ الطّير بين مخاليب الظّلم و النّفاق لا ترى لنفسها من وكر لتسكن فيه و لا من فضاء لتطير اليه و فى مثل تلك الحالة تدع البريّة الى الحيوة الابدية طوبى لأذن واعية نسئل الله ان يجمعنا فى بساط واحد و يؤيّدنا على ما يحبّ و يرضى

\*\*\*

#### الأحدىّ الأبدىّ القدمىّ

قد حضر كتابك لدى الوجه و وجدنا منه عرف الحبّ و الوداد لذا نزل لك هذا اللّوح العظيم ينبغى لك بأن تشكر الّذى اسمعك هدير الوراق و عرّوك هذا السّيل المستقيم قم على نصرة امر ربّك بالحكمة و البيان أنّه يؤيّد من اراد بسطان من عنده و أنّه لهو المقتدر القدير نسئل الله بأن يجعلك فارس الحقايق فى هذا المضمار و يجعلك من الّذين ما منعتهم الأوهام عن الله ربّ العالمين خذ قدح البقاء باسم ربّك مالک الأسماء ثمّ اشرب منه و قل لك الحمد يا مسقى العارفين قد فاحت النّفحة و مرّت النّسمة و ظهر من صهيون ما هو المكنون و يسمع من اورشليم نداء الله الواحد الفرد العليم هذا ما نزل من قبل من هذا القلم البديع قل قد بنى الهيكل بأيدى قدرة مالک العلل و تجلّى الرّحمن من هذا المشرق المنير قل هل الّذى بنى بأيدى الرّحمن خير ام الّذى بنى من الطّين قد ينادى الله ما سواه و يبشّره بهذا الأمر الّذى اشرق و الاح من افق ارادة موليكم القديم فاعلم انا لّمّا زينا الملكوت بطراز اسم ربّك المختار انصعقت الحيتان فى البحار و سقطت الأثمار من الأشجار و تحير اهل الجبروت و ناحت قبائل النّاسوت و توقّف اهل مدائن الأسماء و تنزل اركان من فى الأرض و السّماء الآ من شاء ربّك الحكيم طوبى لك بما ذكر اسمك فى ملكوت ربّك و نزل لك ما يثبت به ذكرك بدوام الله هذا من فضله عليك لو تكون من العارفين انّ الرّوح قد اتى بطراز الله و كلّ ركن من اركانه ينادى اتى محبوب العالمين فلّمّا جاء الوعد و خرق الغطاء باصبع



القضاء اذا فرع من فى الانشاء و اشتعلت نار البغضاء فى قلوب الظالمين و ارتكبوا ما ناح به سگان الفردوس و شق ثيابه روح الأمين قل ان البلايا لا يمنعا عما اردنا نطق بالحق ولو تستل على وجهى سيوف العالمين قل يا معشر البطارقة قد اتى ما وعدتم به فى الألواح اتقوا الله و لا تتبعوا ظنون المتوهمين ضعوا ما عندكم و خذوا لوح الله بسطان من عنده هذا خير لكم عما عندكم يشهد بذلك كل عارف بصير تفتخرون باسمى و احتجبتن عن نفسى ان هذا لشيء عجيب قل يا معشر المطارنة قد ظهر مولى البرية انه فى بر الهدى يدعو الورى و انتم من الميتين طوبى لمن تحرك من نسمة الله و قام عن بين الأموات بهذا الاسم المبين قل يا ملاء الأساقفة قد اخذت الزلازل كل القبائل و الرب الأبدى ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السماء طوبى لأذن سمعت و لعين رأت و لقلب اقبل الى قبلة من فى السموات و الأرضين يا معشر القسيسين قد ظهر يوم الدين و فيه اتى من كان فى السماء و انه لهو الذى وعدتم به فى كتب الله المقدس العزيز الحميد الى متى تركضون فى بيداء الغفلة و الأوهام توجهوا بالقلوب الى شطر ربكم الغفور الكريم كذلك نزلنا لك الآيات لتفرح بذكرى اياك و تكون من الراسخين ان اذكر اذ حضر كتابك مرة الأولى اذ استوى بحر الأعظم على الفلك بما اكتسبت ايدى المشركين و هذه مرة اخرى حضر لدى الوجه قرأناه و اجبناك بهذا الخطاب المبرم المحيط كن ناظراً فى كل الأحوال الى شطر الحكمة و كلم الناس على قدر عقولهم لأن الرضيع لو تطعمه اللحم فى أول أيامه يموت كذلك ينصحك ربك الرحيم

\* \* \*

ياء

دوست مهربان جناب آقا طاهر عليه بهاء الله ملاحظه نمايند

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

قد شهد كل شيء انه لا اله الا هو و الذى اتى بالحق بملكوت البيان انه لمشرق وحى الله و مظهر امره و مطلع برهانه و مصدر احكامه و مبدء آياته و هو الغيب المكنون و السر المخزون قد ابتمم بذكره ثغر العالم و فاز بظهوره عباد الذين ما منعهم شئون الورى و لا ضوضاء العلماء الذين نبذوا اليقين عن ورائهم و تمسكوا بالأوهام و الظنون لا اله الا هو المهيمن القيوم يا اهل البهاء فى ناسوت الانشاء لعمر المحبوب اليوم يومكم قد طلع فجر البيان و استوى الرحمن على عرش البرهان طوبى لبصير ما حجته سبحات الامكان و لسميع ما منعه حجبات العرفان و ويل لمن اعرض عن يوم الله و تشبث بأذيال الذين انكروا حق الله و جادلوا بآياته و انكروا حجته و قاموا على الاعراض على شأن ناح به سگان الملكوت اى دوستان نور فوق نور و عنایت فوق عنایت و رحمت فوق رحمت و عزت فوق عزت و نعمت فوق نعمت است انشاء الله محروم نمايند و ممنوع نشويد و مقامات خود را باسم مالك وجود و سلطان غيب و شهود حفظ نمايند ظلم ظالمين و اعراض معرضين و ضوضاء فاسقين شما را محزون نمايند قسم بسطان وجود عنقريب جميع اين بساطها برچيده شود و اثرى از اين نفوس در ارض باقى نماند و در عرصه هستى و انجمن عالم ذكر شما و مقامات شما و آنچه از شما ظاهر شده و يا در سبيل حق بر شما وارد گشته حرف بحرف ظاهر شود و در عالم منتشر گردد يومى از ايام كلمه نى از لسان مقصود عالميان استماع شد مشعر بر اين بود كه اهل آن اطراف بعضى از ضوضاى مجهولى چند در زاوية خاموشى انزوا گرفته اند سبحان الله اين ايام فائيه قابل نبوده و نيست حكمت بسيار محبوب بوده و هست ولكن نه بشأنيكه سرج قلوب را خاموش و مخمود نمايند

در هر حال باید نفوس مطمئنۀ مقدّسه بنفحات آیام الهی نفوس غافله و مرده را حیوة جدید بخشند در هر حال بحکمت متمسک باشید و سرّاً در تبلیغ امر الهی مشغول که شاید ناس محروم نمانند این بسی واضح و مبرهن است که ایمان و دون آن ضرر و نفعش بحق راجع نه و لکن اگر فسادى ظاهر شود و یا عمل شیعی از عاملی ضررش باصل سدره وارد ای اهل بها انشاءالله در نور بمثابة آفتاب و در ثبوت بمثابة جبل و در بیان بمثابة بحر و در حکمت بمثابة ارض باشید چه که جمیع آلاء از او ظاهر من دون آنکه حرکتی از او مشاهده شود و انشاءالله بوجه واحد در ارض محبت و دیار مودت ساکن و سائر باشید اینما تولّوا انه معکم یسمع و یری و هو السّميع البصیر

دوست مکرم مهربان نامه‌های آنجناب از بحر و برّ تا این حین چند کره بمثابة قند مکرر وارد هر مکرری محبوب نه و لکن نامه‌های مکرر شما فی الحقیقه عالم وصال را یادآوری نمود و آیام لقا از آن ظاهر و مبعوث هنیئاً لجنابک و لکن اینعبد نظر بکثرت مشاغل که خود آنجناب هم گواهند تا این کره مؤید بر جواب نشد و لکن این نامه جدید که از یزد ارسال داشتند سبب شد از برای اظهار محبت مکنونه و بعد از ملاحظه بافق اعلی توجّه شد و تمام در ساحت امنع اقدس بشرف عرض تلقاء حضور فائز گشت فرمودند یا طاهر حنین و ناله‌ات در حین مفارقت از نظر نرفته ان اشکر بذلک جهد نما تا بآنچه الیوم سزاوار است عامل شوی و آنچه از لسان مظلوم بالمواجهه اصغا نمودی در خزانه قلب باسم حقّ جلّ جلاله حفظ نما و دوستانرا بفضل و عنایتش بشارت ده امروز باید کل بکمال حکمت و استقامت و شفقت با ناس معاشرت نمایند اگر آذان واعیه یافتند القای کلمه لازم و الا الصبر اولی در ظاهر بکمال سکون و وقار و در سرّ بنشر آثار مشغول باشند و آیات الهی را حفظ نمایند که مباد بدست خائنین افتد و یا غیر طاهری بان مسّ نماید بگو ایدوستان حقّ جلّ جلاله بکمال ظهور و بروز و عنایت و مکرمت شما را باعمالی امر میفرماید که عرفش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده باشد انشاءالله موفق شوید بآنچه که در کتاب الهی نازل شده انه یؤیدکم فضلاً من عنده و هو الفضّال الکریم انتهى

از حقّ جلّ جلاله این عبد فانی و سایر دوستان باید بکمال عجز و ابتهال توفیق طلب نمایند که شاید در آیامش از دریای رضایش قطره‌ئی بنوشیم صد هزار طوبی از برای نفسی که باینمقام فائز شد اینمقام بسیار عظیم است قد شهد بذلک قلم الله من قبل و من بعد و کلّ عالم بصیر و عارف خبیر

اینکه نوشته بودید که جناب آقا میرزا احمد علیه بهاء الله را در سروستان ملاقات نموده‌اید و همچنین کدورات واقعه مابین اینمراتب تلقاء وجه مالک اسماء عرض شد قوله تبارک و تعالی انشاءالله کل بکمال روح و ریحان با یکدیگر سلوک نمایند امروز باید آفاق بنور اتفاق روشن شود آنچه لدی العرش محبوبست و فی الحقیقه ناصر امر اتحاد دوستان الهی بوده حقّ جلّ جلاله جمیع را عفو فرموده لذا ایشان هم باید باصلاح ذات بین مشغول باشند و یکدیگر را عفو نمایند و از بعد به ما انزله الوهاب فی الکتاب ناظر باشند و عمل نمایند اینست مقام اعلی مبارک نفسیکه بان فائز شد و بر آن مستقیم ماند البهآ الظاهر من لسان عظمتی علی احبائی فی هناک و فی هناک الذین ما منعتهم العالم عن الاسم الأعظم نبدوا الأوهام مسرعین الی بحر الايقان الذی ظهر فی آیام ربهم الرحمن انتهى این عبد فانی خدمت کل تکبیر و سلام میرساند و بکمال خلوص ذکر نموده و مینماید آنچه را که سبب اعظم است از برای علو و سمو و ابقاء ذکر کل ان الخادم هو السائل و الله هو المجیب و هو العزیز الجمیل وقتی از اوقات لسان عظمت باین کلمه ناطق قوله جلّ جلاله یا عبد حاضر جناب ملأ احمد از نفوسی است که بلقا فائز شد و امواج بحر بیان را مشاهده نمود از حقّ بخواه او را مؤید فرماید بر آنچه رضای او در او است فی الحقیقه بعضی حرفها که شایسته نبوده از لسانش جاری انا سترناه فضلاً من عندنا و انا السّتر العظیم حقّ جلّ جلاله دوست میدارد احبای خود را و اگر از نفسی خطائی ظاهر شود الی میقات معلوم صبر میفرماید و ستر مینماید باید جناب احمد منقطعاً عن نفسه و ما یتحرک به لسانه بر خدمت امر قیام نماید و به غیر ما اذن الله له تکلم نکند انا اردنا له خیر الدنیا و الآخرة لو یعمل بما امر به

من لدنّ فی کتابی المبین انتہی ای برادر من در شفقت و عنایت حقّ ملاحظہ نما مع احاطہ علمیہ و مشاہدہ کمال عنایت را مبذول میفرمایند از قول این فانی خدمت جناب آقا میرزا احمد تکبیر برسانید و مذکور دارید قدر خود را بدانید چه کہ در سنین معدودہ تلقاء وجہ احدیہ فائز بودید اینمقام حیفاست از دست برود ان ربنا الرحمن یسمع و یری و هو السميع البصیر باید از بعد آنجناب بکمال خضوع و خشوع و اتحاد بذکر سلطان بیزوال مشغول باشند و آنچه سبب اشتعال نار محبت الهی است تکلم نمایند در هر صورت لدی اللہ صلح محبوبست انشاء اللہ جناب مذکور آنچه در این نامہ ذکر شد عمل نمایند و اولیای الهی کہ در ارض ن و ی تشریف دارند باصلاح قیام نمایند و قلوب دوستان آن ارض را بنور اتحاد منور دارند اینست امر مبرم حقّ جلّ جلالہ نعیماً للعاملین

و اینکه در باب حقوق اللہ نوشته بودند تا حال در آن ارض اینفقرہ بنفسی محول نشده کہ اخذ حقوق الهی نماید در سنین معدودات امر حقوق معوق بود چه کہ اذن اخذ آن از مصدر امر ظاهر نشد سنین اخیرہ اینکلمہ مبارکہ از لسان احدیہ مشرق قوله تعالی هر کہ ارادہ نماید حقوق الهی را ادا کند امانا اخذ نمایند و امانا ذکرشان در کتاب الهی بودہ و این حکم محض فضل نظر ببعض مصالح از سماء امر جاری و نازل و نفع آن بخود عباد راجع آنہ یقول الحق لا اله الا هو القوی القدر در ارض یاء امانا موجودند من اراد ان یعمل بما امر به فی الکتاب فلیرجع الیہم آنچه بایشان برسد میرسانند طوبی للفائزین

اینکہ در بارہ احبای منشاد نوشته بودید ذکر ایشان و مظلومیّت آن نفوس مقبلہ از قلم اعلی جاری حقّ جلّ جلالہ کل را بابدع اذکار ذکر فرمودہ و همچنین ذکر بلایا و محن ایشانرا ولکن در اول امر بی حکمتی ظاهر انشاء اللہ از بعد موفق شوند بر آنچه نزد حقّ جلّ جلالہ مقبول است قسم باسم اعظم جمیع عالم بکلمہئی از کلماتیکہ در بارہ ایشان در این سنہ نازل شدہ معادلہ نمینماید امورات عالم چه از فرح و بهجت و چه از حزن و کربت کل اقلّ من آن میگردد ولکن آنچه از برای دوستان حضرت مقصود مقدّر شدہ بطراز پایدگی مزین است هنیئاً لمن حمل البلایا فی محبّہ اللہ مالک الوری آنہ من المقربین لدی اللہ العلیّ العظیم جمیع دوستان آن ارض را این خادم فانی تکبیر میرساند و این محبت و خلوص فانی اظهار نمیطلبد چه کہ لوجہ اللہ بودہ و هست ولکن از حقّ جلّ جلالہ تأیید میطلبم کہ ایشانرا موفق فرماید بر آنچه سزاوار مقامات محبت است البہاء الظاهر اللّاح من افق سماء فضل ربنا مالک الأسماء و فاطر السماء علی الذین فازوا بأمره المبرم الحکیم

خادم

فی ۱۰ رمضان المبارک سنۃ ۱۲۹۹

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

جناب حاجی محمد رضا الّذی حضر و فاز

هو الظّاهر من غیر ستر و حجاب

قد ظهر ما كان مكنوناً في ازل الآزال و برز من كان مخزوناً في علم الله ربّ الأرباب و اتى من كان موعوداً في كتب الله مالك الرقاب به اظهر الله كلّ ستر و انطق كلّ كليل على أنّه لا اله الا هو العزيز الفضّال طوبى لمن فاز بيومى و سمع ندائى و تشرّف بآثار قلمى و قام على خدمة امرى بين العباد أنّه من اهل ملكوتى عليه بهائى و عنائى و بهاء من فى الأرضين و السّموات قد ذكر اسمك لدى المظلوم و انزل لك فى السّجن الأعظم ما لا تعادله الأذكار أنّك اذا سمعت و قرأت قل

الهي الهى لك الحمد بما عرفتنى سبيلك و انزلت لى ما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائك و صفاتك اى ربّ أنّك خلقتنى بأمرک و اظهرتنى لذكرک و ثنائک و الاقبال الى افقک اسألک ببحر جودک و سماء فضلک بأن تؤيّدنى على العمل بما انزلته فى كتابک و اظهرته بسلطانک أنّك انت المقتدر القدير لا اله الا انت العزيز الحميد

صد هزار بار شکر مقصود عالميان را که شما را بر خدمت امر مؤيّد فرمود طوبى از برای نفسى که حوادث عالم او را از محبت اوليا منع نکرد بتمام همّت بر خدمت قيام نمود قسم بافتاب حقيقت هيچ عملى عندالله مستور نه کل مکشوف و جزای آن از قلم قدم مذکور و مسطور اين ايام مجدّد در مدينه عشاق حادثهئى رخ داده أنّ الثّعبان فاغر فاه و لدغ مطلع عناية مولاه فاسأل الله ان يؤيّد اوليائه على الصّبر الجميل و الاضطبار العزيز البديع لازل مذکور بوده و هستى نسال الله ان يقوى جسدک و يطمئن قلبک و ينور وجهک و يطول ذيلک أنّه هو السّامع المجيب و المقتدر القدير البهاء عليك مرّة بعد مرّة و کرّة بعد کرّة من لدن غفور رحيم

\*\*\*

على

بسم الله الأقدس الأعلى

قد غدر شياطين البيان فى امر ربّهم الرّحمن و احتالوا الى ان اشتعلت نار الافتتان و ارادوا بذلك اطفاء نور الله فى مملكته و اخماد نار الله بين بريته و قد رجع مكرهم عليهم اول مرّة و قد وجدوا انفسهم من الخاسرين ذلك هو الخسران المبين ولكنّ الغلام قد خرج عن مدينة السّرّ و اجتمع عنده حين الخروج قناصل تلك المدينة و ارادوا ان ينصروا الغلام أنّا وجدناهم فى حبّ مبين فسوف يبعث الله من الملوك من ينصر امره و أنّه على كلّ شىء قدير أنّك لا تحزن فى امرنا و امرک ثمّ اذکرنا فى كلّ

الْأَيَّامَ إِنَّ رَبَّكَ يَنْصُرُكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى الْعَالَمِينَ أَنْتَ تَعْلَمُ بِأَنَّ الْمُشْرِكِينَ جَعَلُوا أَهْلِي اسْأَرَى مِنْ أَرْضِ الزُّورَاءِ وَ يَكُونُ الْغُلَامُ فِي أَيْدِي الظَّالِمِينَ وَ مَعَ كُلِّ مَا سَمِعْتَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْنَا نَكُونُ عَلَى فَرْحٍ لَا يَعَادِلُهُ فَرْحٌ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ نَكُونُ رَاضِيًا بِمَا قَضَى اللَّهُ لَنَا فَسَوْفَ تَمُرُّ نَسَائِمُ الْعِزَّةِ وَ تَعْرُدُ وَرِقَاءُ السَّرُورِ فِي قُلُوبِ احْتِبَاءِ رَبِّكَ الْغُفُورِ الرَّحِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

\* \* \*

زين البقاء و زين اهل البهآء

بسم الله الأمنع الأقدس الأبهي

قد فزت بزيارة كتابك الكريم قبلته و حضرت به تلقآء الوجه فلما قرأت ما اثبتت به ربك بما جرى من قلم الأعلى فتح فم المشيئة مخاطباً إياك عليك ثنائي و ذكرى و بهائي و نفحاتي و عنايتي و مكرمتي الذي كان مقدساً عن ذكر الزمان و الأوقات و الأحيان و هذا من فضل ربك الرحمن و أنه لهو الفضال القديم انتهى  
روحي و فؤادي لك الفداء كتاب مبارك بهجت كبرى افزود و مسرت لا يحصى مبذول نمود و از مشاهده آن بتمام وصل  
فائز و مرزوق گشتم و الحمد لمحبيب العارفين

در ذکر مناجات از افق اراده مشرق لو شاء الله لينزل

در ذکر اسم الله الأمين عليه بهآء الله الملك الحق المبين نسأل الله بأن يوفقه و يجعله من عباد الذين بهم ملئت الأرض من آثار الله المهيمن القيوم تكبير ما لا نهايه از اين عبد فاني خدمت ايشان برسانيد و بقيه سورة مباركه هيكل را كه خواسته بودند انشاء الله از بعد ارسال ميشود

در باره جناب آقا سيّد باقر عليه بهآء الله تكبير ارفع برسانيد و اراده ئي كه فرموده اند بسيار محبوبست ولكن فرمودند حال ما جاء حينه اگر اين آيام با الواحي بان سمتها تشريف ببرند و مشغول تبليغ شوند اقرب بتقوى است و بعد انشاء الله كتب عديده از مقرر ظهور ارسال ميشود من قبل الله تكبير بايشان برسانيد

و در باره جناب كربلائي كريم تلقاء وجه معروض شد و نزل له عن جهة العرش لوح منبع انشاء الله ارسال ميشود از قبل اين خادم بجمع تكبير ما لا نهايه برسانيد

و اينكه مرقوم فرموده بوديد و از بعضي عبارات سؤال رفته بود آنچه از آيات الهي نازل ميشود اكثر آن را اين عبد تلقاء وجه تحرير مينمايد و بسا هست بشأني نازل ميشود كه احدى قادر بر تحرير آن نه چه كه وقتي ميزان گرفته شد الف و مائتين بيت در ساعت نازل در اين صورت كل عاجزند از تحرير و اين عبد احتمال ميرود ثمانية مائة در ساعتى تحرير نمايد در نصف ساعت دست همراهي مينمايد و در نصف ديگر حركت من غير اراده از او ظاهر لذا گاهي بتأمل نازل ميشود كه اين عبد از عهده تحرير برآيم و آنچه هم نازل ميشود بنظر اقدس نميرسد ولكن بعضى كره اخرى تلقاء حضور تلاوت ميشود اينست كه در بعضى املاء و حرفاً احتمال سهو ميرود و از آن گذشته كتاب بسيار غلط مينويسند چه كه سهو و خطا در نفس انساني بوده و خواهد بود چنانچه در اين آيام چهار نسخه كتاب بديع را نوشته اند و با آنكه مقابله و مطابقيه شده مع ذلك اتفاقاً يومي از آيام يكي از آن نسخ تلقاء وجه حاضر شد مقداري در آن نظر فرمودند چند موضع حروف سهو شده بود و هم چنين چند مقام املا غلط بود بعد امر فرمودند كه بدقت ملاحظه شود و مقابله نمايند معلوم شد كه در اغلب از صفحات غلط و ترك موجود لذا

بسیار لازم است که بدقت متوجه شوند که صحیح شود و بیان آن حضرت در کلمات مذکوره تلقاء حضور عرض شد از فم مشیت این کلمات دریات مشرق نعم ما سألت أنه مع عباده المحسنين و مجيب دعوة السائلين

و اما ما سألت ان استمع ما نزل بالحق من لدن عزيز عليم شاحذ دنس سجيّه حظيره سايغه و اما ساذج به ذال بين قوم معروف ولكن نقطه اولی روح ما سواه فداه سازج مرقوم فرموده اند لذا دوست ندارم تغيير بدهم کلّ ما ظهر منه محبوبي لذا راجع بقلم کتاب نمودیم هر چه جاری صحیح است ولو مختلف از قلمشان جاری شده انه لواضع الاملاء و الألفاظ يحكم كيف يشاء ولكن این مقام مخصوص حقّ جلّ ذکره بوده و خواهد بود نه آنکه از بعضی جهال ملاحظه میشود که بحرفی از علم مرزوق نشده اند مع ذلک کلماتی مجعوله نوشته و بحقّ نسبت داده و میدهند چنانچه خطی رئیس الأفاکین بشخصی نوشته و او تلقاء وجه فرستاده اکثر عبارات آن مغلوط معنأ و لفظاً از جمله عمرو و زید را به همزه نوشته ای کاش ناس در کلمات آن مشرک بالله تدبّر مینمودند اکثری مهمل و بیمعنی است سعيراً للذین اتّخذوه ربّاً من دون الله

در این ایام از مصدر امر الواحی در جواب یکی از معرضین که در نامه جناب آقا میرزا جمال الدین علیه بهاء الله اعتراض نموده بود از ساحت اقدس نازل عنایة لعبده سواد آن ارسال شد مخصوص جناب آقائی آقا سید مهدی علیه بهاء الله الأبھی مأمور که بنویسند و خدمت آن جناب بفرستند و از مصدر امر امر شده که مخصوص سواد آن لوح را بارض خ بجناب اصدق علیه بهاء الله بفرستید چون اصل اعتراض را حاجی محمد کریم خان نموده لذا از برای شیخیّه که فی الجمله بحقّ توجه نموده اند بسیار مفید است عسی الله ان يحدث بذلك امراً

و دیگر در بعضی از الواح مشاهده شد که قباع بقاع نوشته شده یقین در کتاب بدیع هم که بآن سمت آورده اند بقاعست تغییر فرموده و هم چنین هشیم محتظر که باید به ظاء نوشته شود باری در خطوط کتاب اختلاف بسیار است باید بکمال دقت ملاحظه نمایند که صحیح نوشته شود

و از قبل که کتاب مبارک رسید اسامی اهل یاء در آنجا مذکور مخصوص کل الواح منیعه نازل دیگر تا چه وقت مقدر که ارسال شود

و دیگر حسب الأمر اقدس اینست که بجهة جناب آقا سید میرزا که در ارض یاء تشریف دارند کتاب بدیع ارسال شود و کتب را جلد کرده بفرستید که بدون جلد محبوب نیست جناب آقا میرزا جعفر علیه بهاء الله خدمت آن حضرت معروض داشته که جناب اسم الله المنیر علیه بهاء الله الأبھی یک نسخه از کتاب بدیع بجهة این عبد نوشته اند اگر تمام شده مخصوص جناب قاسم خان فرستاده شود

و الذکر و البهآء و العزّ و الکبریآء علیک و علی من معک من عباد الله المخلصین جمیع احبآء الله را تکبیر ما لا نهاییه از قبل خادم ابلاغ فرمائید و التکبیر علیک و علیهم

\*\*\*

بسم الله الأقدس الأمتع الأعزّ الأبھی

قد فزت بکتابک الذی کان مزیناً بذكر المقصود و مطرراً بشآء محبوب العالمین طوبی لک بما اقبلت الی قبله الأنام و توجّهت الی وجه ربّک و کنت من الفائزین کتاب آن جناب که باین عبد خادم مرقوم فرمودید فرح بخش خاطر این عبد فانی گردید نسأل الله بأن یوفّقک علی حبّه و رضائه و يجعلک ممّن استقام علی امره علی شأن انقطع عن العالمین اینکه فرمودند در ساحت اقدس امع ذکر شما بشود و طلب عفو خواستند این عبد تلقاء وجه حاضر و معروض داشت قد اشرفت من افق الوحی شمس

العناية و الغفران على شأن عجز عن ذكره هذا العبد الفقير و أمّا ما اردت في اللّقاء هذا ما طلع عن مطلع البيان قوله جلّ كبريائه نسأل الله بأن يقدر له ما اراد و يؤيده على الاستقرار في هذا الأمر الّذي منه نسفت الجبال و يكتب له ما تقرّ به عينه و يفرح قلبه و تسترّ به افئدة العارفين

و اينکه از حال سؤال فرموده بودید اکثر مدّعين حال اليوم غير قال نبوده و نخواهد بود کلّ امور در قبضه قدرت الهيّه مقبوض و محدود هر نفسی که بغير رضای او حرکت نمود از اهل قال محسوبست اگرچه در بحر حال متغمّس و بر لجه صمت و سکوت ساير و نفسی که مقبل بحقّ و مطيع اوامر اوست از اهل حال در مبدأ و مآل مذکور حالی که اليوم نزد حقّ محبوست اقرار بوحدايتت او و اعتراف بفردايتت او و تقدیس ذاته عن الشبهية و تنزيه نفسه عن المثلية و العمل بما امر به في كتابه و الاجتناب عن المشتبهات النفسانية و الاشارات الافكيتة و التأويلات الظنونية الوهمية بوده اليوم يوم تأويل نیست چه که ارياح تصريح در مرور است ای حبيب من اکثري امر الله را بازچه دانسته‌اند و مثل لعب اطفال انگاشته‌اند از اوامر معرض و بناهي مقبل و معذلک خود را مقبول شمرده‌اند و ما بين خلق از حقّ دانسته‌اند حقّ مقدّست از آنچه گفته‌اند آذان لاصغاء اوامر الله خلق شده لا لظنون الوهمية المردودة چنانچه مشاهده کرده‌اید از قبل بعضی از نفوس از شریعه امریه الهيّه محروم گشته‌اند و حکم کتاب را ترک نموده‌اند و معذلک خود را از اهل باطن می‌شمرند نشهد انهم ما وجدوا عرف الباطن و لا الظاهر و هاموا في هيماء الظنون و الأوهام الا انهم من الأخرين اليوم اهل حال نفوسی هستند که از حلاوت کلمه الهيّه مجذوب شده‌اند بشأنی که من على الأرض آن نفوس را از توجه بوجه قدم منع نموده و به ما نزل في الكتاب موقن و عاملند اينست شأن اهل حال و من غير این از اهل قال بوده و خواهند بود

و اينکه مرقوم فرموده بودید که مقصود حقّ از من يظهر و او يظهر چه میباشد همچه عبارتی در بيان دیده نشده بلکه من ظهر و من يظهر است من ظهر الّذي ظهر في السّتين و بشرّ النّاس بمن يظهر الّذي ظهر في قطب العالم و يدع الأمم الى الله المهيمن القيوم جميع آنچه در بيان نازل مقصود این ظهور اعظم بوده يشهد بذلك ما نزل فيه و في صحائف الله العزيز الكريم

و اينکه از الطاف و غضب حقّ در باره عباد سؤال نموده بودید نعوذ بالله من غضبه و سخطه اين بسی واضح و مبرهنست لا تتولّوا قوماً غضب الله عليهم آثار غضب الهي در قومی مشاهده میشود که بغير رضای او حرکت مينمايند و در تيه ضلالت سايرند و رضای حقّ هم موهوم نبوده نفسی که عاملست در ظاهر ظاهر به ما حکم به الرحمن في الألواح او برضای الهي فائز شده است و در سبيل رضا سالکست طوبی له و لأمثاله امثال نفوس غافله متوهمه در کلّ عوالم الهي معذبند و اين نفوس خود غضب را اختيار نموده‌اند من حيث لا يشعر و الاّ انه سبقت رحمته العالمين مشاهده کنيد در ساحت اقدس جز رحمت نبوده و نخواهد بود و بعد امری از مطلع امر اشراق مي‌فرمايد هر نفسی بآن اقبال نمود و عامل شد به ما اراده الله او از اهل رحمت بوده و نفسی که بعيد ماند و محروم گشت همين کلمه الهيّه که عين رحمت بوده در باره نفس معرض غضب صرف میشود و بعضی از ظهورات اين غضب در نفس معرض در عالم ظاهر ظاهر میشود ولكن کايّه بعد از صعود روح نعوذ بالله و نتوب اليه انه لهو الغفور الرحيم و همچنين در الطاف حقّ ملاحظه نمائيد که اليوم از افق عنايت مشرقست مثلاً هر نفسی را که بخير در لوحی از الواح ذکر فرمايد همان سبب بقای ذکر اوست در عالم اذکار و روح او در عالم ارواح فوالّذي جعلني خادماً لنفسه لو اذکر لك هذا المقام الأعزّ الأعلى لا يتمّ ذكره بالقلم و لا بالمداد يشهد بذلك ربّك مالک الایجاد طوبی لنفس فازت بالطافه و آتت اوامره على ظنون ما سواه از خدا توفيق ميطلبيم که در محبتش ثابت باشيم و از عالميان فارغ و منقطع انه مجيب دعوة السّائلين و ارحم الرّاحمين

و اینکه از توحید سؤال فرمودید این مقام بتفصیل در الواح متعدده از قلم امریّه الهیّه جاری شده آنچه که عالمیان را کفایت نماید باید در صدد آن باشید که کتب فارسیّه و عربیّه آنچه از مصدر امریّه الهیّه در این ظهور اعظم نازل شده بقدر وسع جمع نمائید ما بقی من علم الّا و قد ذکر فی الواح ربّی و ربّک و ما من مقام الّا و قد فضّل فیه در یکی از الواح فارسیّه میفرمایند قوله عظم شأنه و جلّ ثنائه مقصود از توحید آن نیست که دو را یک دانند بلکه مقصود آنکه یک را مقدّس از کل دانند لّأنّه لا یقترن بخلقه و لا یعرف بغیره و انوار تجلیات او را در کل ملاحظه نمایند یعنی کل را قائم باو بینند و مستمدّ از او اینست مقامی که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء لم یزل در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از کل بوده و خواهد بود بعضی که خود را از اهل توحید میشمردند در شاطی شرک ماشیند و در بیدای کثرات سایر ولکن ادراک نمینمایند در جای دیگر میفرمایند قوله عزّ ذکره باسمی رفعت اعلام التّوحید و نصبت الیوه التّجريد الی آخر قوله عزّ ذکره و این مقامات بسته بقبول حقّست چه اگر نفسی در تمام عمر توحید نماید و از قلم امر کلمه نفی در باره او جاری شود او از اهل شرک خواهد بود چنانچه مشاهده مینمائید که اکثری امم الیوم بکلمه مبارکه لا اله الا الله ناطقند ولکن عندالله از اهل توحید محسوب نبوده و نخواهند بود چنانچه قلم اعلی در اکثری از الواح شهادت داده بشرک آن نفوس الیوم از برای مقبل لازمست که ناظر به ما عنده و عند الناس نباشد گوش را از کلّ ما عند الناس مطهر دارد از برای شنیدن بیانات الهیّه که شاید به ما اراد الله فائز شود باری هر نفسی که الیوم مقبول شد او از اهل توحید محسوب و من دون آن محروم و ممنوع آنچه در این مقامات از سماء مشیت ربّانیّه نازل شده اگر این بنده ذکر نماید باید کتابی تألیف شود و این اوقات فرصت اینگونه امور نبوده و نیست نسأل الله بأن یوفّقک جنابک علی خدمته و ثنائه و ذکره انه ولیّ الذّاکرین

و اینکه مرفوم فرموده بودید اگر کسی بگوید این رسولان کعبه مقصود مسلمان میروند و کافر برمیگردند یا تأویل نماید یا ادّعا نماید من یک شخصی میباشم چنین کسی چه حالت دارد اشهد الله و ملائکته و رسله و انبیائه و صفوته و اهل مواقع عزّه و حمله عرشه لا یتظهر هذا الکلام الا من الذین یمشون فی بیداء الغفلة و الغرور و یسلکون سبل الفحشاء و الشرور فوالذی انار فجر البیان بانوار وجهه و اضاء افق الايقان بظهورات طلعت له لو یعرف احد فضل تلك الايام و یطّلع بما هو المستور عن الأنام لیقبل رجل من توجّه الی شطر المقصود و یؤثر تراب قدمیه علی ما عنده و یوقّره و یعظّمه و یحضر تلقّاء وجهه خاضعاً لوجهه و خاشعاً لعمله و لا یرفع صوته عند صوته و لا یتکلم تلقّاء وجهه بغیر رضائه لأنّ العالم البصیر و العارف الخبیر لا یری فی من قصد المقصود و توجّه الی وجه المحبوب الا حبّ الله و ظهور عنایت و ودّ الله و شؤون الطافه من صار محروماً عن هذا المقام الأعزّ الأمتع انه لهو الأعمی وربّ الآخرة و الأولى لا یدکر من الانسان بل الحيوان افضل منه و یشهد بذلك کلّ من اخذ النّظر عن شطر البشر و توجّه الی الشّطر الأطهر هذا المنظر الأكبر الذی فیه ینادی مالک القدر بأعلی التّداء بین الأرض و السّماء لا اله الا هو المهیمن القیوم اینست شأن مسافرانی که لوجه الله هجرت نموده اند و باذن الله بشطر محبوب توجّه کرده اند و برضآء الله حرکت مینمایند اینست شأن مهاجر صادق و مسافر موافق اگر فی الحقیقه نفسی محبّه الله در قلبش باشد از نفوسی که از شطر محبوب مراجعت نموده اند بعد از فوز بکعبه مقصود خود را در آن نفوس فانی محض بیند اگرچه بر حسب ظاهر قاصدین از علوم ظاهره محروم باشند چه که الیوم هیچ چیز شرط نیست مگر محبّت الهیّه و اتّباع اوامر او چنانچه ذکر شد و این بیانات مخصوص کلّ قاصدین ذکر نشده این مقام قاصدینست که در سرادق ایقان وارد شده اند و بمحبّه الله فی الحقیقه فائز گشته اند ملاحظه در عشاق ظاهره نمائید اگر شخصی از نزد معشوقشان بیاید ولو بوجه منکر عشاق او را استقبال مینمایند و کمال ملاطفت در باره او معمول میدارند این شأن عشاق ظاهره است که عرض شد حال در محبّان طلعت رحمن مشاهده نمائید یعنی آنان که فی الحقیقه از این کأس آشامیده اند و باین جرعه باقیه فائز گشته اند البتّه کمال خضوع را نزد قاصدین کعبه



ربّ العالمین منظور میدانند اولئک اصحاب البهآء فی لوح البقاء کما شهد بذلک قلمه الأعلى باری اهل بصر از قاصدین آثار مقصود را مشاهده نمایند و بآن آثار خاضع و خاشعند طوبی لمن فاز بعرف اللّٰه فی آیامه و آثره علی ما سواه و اما در باره تأویل و ادعا چنانچه مرقوم فرمودید لا یعلم تأویل بیان اللّٰه الاّ نفسه المهيمنة علی الأشياء و الذین فازوا بانوار المعانی و البیان من عنده اولئک یعلمون علی قدرهم و مقدارهم کذلک حکم الرّحمن ولكنّ النّاس اکثرهم لا یفقهون این قدر معلوم بوده که آنچه مقصود الهی است در الواح ظاهراً واضحاً معلوم و واضحست و احدی بتأویل کلمات الهیّه مأمور نبوده و نخواهد بود نشهد انّ المؤولین فی هذا الیوم هم المتوهّمون از خدا میطلبیم که بحبل تصریح متمسک شویم و در سبیل رضایش باستقامت کبری سالک گردیم

و اما در باره ادعا در این مقام بیانات شتی از قلم مشیت الهیّه نازل و لکن این عبد یکی از بیانات رحمن را که بلسان پارسی نازل شده ذکر مینماید تا از برای احدی دیگر مجال تأویل و ادعا نماند و به ما هو التصریح عالم شود قوله عزّ اجلاله متوهّمین بسیارند و هر یک بوهمی مبتلا شده‌اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطمان مشهود تمسک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسک جسته و تشبّث نموده‌اند در تیه وهم سایزند و خود را از اهل مکاشفه دانسته‌اند و در مفازه غفلت ماشیند و خود را فارسان میادین شهود شمرده‌اند لعمری انّهم من المتوهّمین انّهم من الهائمین انّهم من الغافلین انّهم من الصّاعرین و آنچه را که صبیان ادراک نموده‌اند هنوز بآن نرسیده‌اند چه که هر صبیّ عالمست بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود امر الهیّه و احکام ربّانیّه مابین بریّه معطلّ و معوقّ و بی‌نفاذ خواهد ماند بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلّاً از انصاف تجاوز نمائید اگر نفسی فی الجملة منصف باشد هرگز بکلمه‌ئی که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم مینماید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منبع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیّتین در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم به ما ظهر و یظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده قل یا قوم لو تردون ماء الحیوان تالّله انّّه قد جرى باسمه العلیّ الابهی طوبی للشّارین و لو تردون الاقنار انّّه اشرق من افقی تعالی ربّکم و ربّ العالمین لو تردون الآیات انّها ملأت الافاق خافوا و لا تکوننّ من المتوهّمین لو تردون البیّات انّها بکینونتها قد ظهرت و اشرفت فی کلّ یوم من هذا الأفق المبین قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الّذی به ظهرت الصّیحة و حققت السّاعة و اخذت الزّلازل کلّ القبائل و انفطرت السّماء و انشقت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما نزل فی الواح اللّٰه المقتدر الملك العزیز العظیم من یدعی مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم انّ من الأخسرین ولو یتکلم بکلّ البیان او ینفجر الأنهار من الأحجار و یسخرّ الأریاح و یمطر السّحاب کذلک نزلنا الأمر فی هذه اللیلة المبارکة الّتی ینطق فیها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى کوثر البیان من کوثر فم ربّک الرّحمن اذا فزت قم ثمّ ارفع یدیک قل لک الحمد یا اله من فی السّموات و الأرضین انتهى

بیانات دیگر میفرمایند تا باین مقام میرسد قوله جلّ کبریائه چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم میفرماید اگر نفسی بکلّ آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنة کامله که هر سنه آن دوازده ماه به ما نزل فی الفرقان و نوزده شهر به ما نزل فی البیان که هر شهری نوزده یوم مذکور است ابدأ تصدیق نمائید در یکی از الواح نازل من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة کامله انّ کذاب مفتر نسأل اللّٰه بأن یرحمه انّ ربّک لهو الرجوع ان تاب انّ ربّک لهو التّوّاب و ان اصّر علی ما قال یبعث علیه من لا یرحمه انّ ربّک شدید العقاب چه که ضرّ این نفوس بحقیقت شجره ربّانیّه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعیفه و عدم استقرار امر مابین بریّه بوده و خواهد بود فاسأل اللّٰه بأن یعرفهم انفسهم و یؤیّدهم علی ما اراد انّ ربّک لهو الغفور الرّحیم بگو امر اللّٰه را لغو مدانید ای صاحبان ذائقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشوید در بیانات رحمانی تفکر نمائید و بیصر حدید در آن نظر کنید که شاید برشعی از ابهر معانی که در بیان مستور است فائز شوید و در این فجر روحانی خود و

عباد را از هبوب اریاح قمیص رحمانی محروم نمائید قسم بساذج قدم انّ البهآء ینوح علیکم و بیکی لکم و ما اراد لنفسه شیئاً و قبل ضرّ من علی الأرض کلّها لخللاصکم و نجاتکم و اقبالکم الی الله العزیز الحمید انتهی

امیدوار است این عبد که بعنایت رحمن کل بشاطی ایقان وارد شوند بقسمی که خود را فانی محض بیند و حقّ را باقی و دائم و قائم بر کل مشاهده نمایند انشاءالله باید آن جناب در کلّ احیان بخدمت حقّ مشغول باشند یعنی نفوس غافله را هدایت نمایند و باذکار حسنه و بیانات بدیعه نفوس محتجبه را بشطر احدیّه کشانند نزاع و جدال محبوب نبوده و نخواهد بود اگر نفوس غافله از کلمات نصیحیه منتبه شدند نعم المراد والاّ احتراز از چنین نفوس لازم و واجب در این ظهور ابداً اعمال شنیعه و شئونات نفسیه مقبول نبوده و نخواهد بود و البته شنیده‌اید که بعضی از اهل بیان و رؤسای کاذبه ایشان چه مقدار در بحر هوی مستغرق بودند و باعمال شنیعه متمسک و عامل ولکن در این ظهور اعظم ابداً مداری نشده کل را تصریحاً نهی فرموده‌اند طوبی لمن عمل بما امر من لدی الحقّ و اجتنب عن الخلق فیما هم یعملون

ای حبیب بنصرت امر حقّ بایست ایستادنی که سبب استقامت نفوس گردد و جمیع احبّای آن دیار را فرداً فرداً تکبیر برسانید مخصوص ایشان الواح منیعه از سماء مشیّت رحمن نازل انشاءالله بعد ارسال میشود امری که الیوم لازمست و مقدمست بر کلّ اعمال استقامت بوده و خواهد بود ملاحظه فرمائید دو نفس که هر یک از اغفل ناس و اخبث ناس بوده به گیلان رفته و چه فتنه برپا نموده‌اند یکی دعوی نموده که من غصن اکبر هستم و آن نفوسی که در آن ارض بوده‌اند فوراً قبول کرده‌اند و نفس دیگر دعوی حقیّت نموده او را هم قبول کرده‌اند خسر الطالب و المطلوب اگرچه بعد بر ایشان کذب هر دو معلوم شد و بحقّ راجع گشتند ولکن از اوّل باید اعتنا بچنین نفوس ننمایند بلکه بقدرت ایمان و قوّت محبّت رحمن بتأدیب آن دو نفس قیام نمایند و سبب و علّت این امور تحقیقات موهومیّه بعضی شده هر روز ندائی مرتفع و از هر کنار عجلی ظاهر و خلق هم ضعیف و بی‌استقامت بمجرّد آنکه خوار عجل مرتفع شد بعضی من غیر شعور ساجد و عاکفند همّ آن جناب باید آن باشد که احبّای آنجا را مستقیم نمایند بر امر حقّ بشأنی که ماسواش را معدوم شمرند ملاحظه در عهد کلیم فرمائید که بعد از آنکه به طور تشریف بردند لأجل احکام الهیه و اوامر ربّانیّه و ثلاثین باربعین کامل شد مراجعت فرمودند مشاهده نمودند خلق کثیری بخوار عجل از حقّ ممنوع و محروم گشته‌اند فرمودند ای قوم من سالها بآیات الهیه و بیانات ربّانیّه و شئونات قدرتیّه و ظهورات احدیّه مابین شما بودم و شما را بحقّ دعوت نمودم و شما هنوز بتمامه متوجّه انوار وجه قدم نشدید چه شد که بیک خوار عجل عاکف و ساجد گشتید باری ای برادر حیرت اندر حیرتست بقدر مقدور آن جناب و مخدومان که در آن ارض ساکنند باید جهد فرمائید که شاید کل از رحیق استقامت بیاشامند و بر صراط امر الهی مثل جبل ثابت و راسخ مانند نسأل الله بأنّ یحفظهم و یؤیّدهم و ینزل لهم ما یشئ به اذکارهم فی الأذکار و ارواحهم فی الأرواح و اجسادهم فی الأجساد انه ولیّ من والاه و مجیب من دعاه یفعل ما یشئ بسلطانه لا اله الاّ هو الغفور الکریم

\*\*\*

هو السّامع بالعدل و المجیب بالفضل

قد ماج بحر السّرور و ابتسم ثغر الله المهیمن القیوم بما بلغ النّداء من ارض الطّاء الی الأفق الأعلى و بشر اهل الفردوس الأبهی و الجنّة العلیا بقیام ایادی الأمر و مظاهر البیان امام کعبه الله بميثاق مبین و عهد متین لیستضی العالم و من فیه بنور الاتّحاد و الاتّفاق تعالی تعالی هذا المقام الأعلى تعالی تعالی هذا العهد الّذی به تجددت دفاتر الأسماء و ارتفعت مقامات اهل البهآء بین الوری

اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الْأَسْمَاءِ وَ فَاطِرَ السَّمَاءِ وَعَزَّتْكَ وَ عَظَمَتْكَ وَ قَدَّرَتْكَ وَ اقْتَدَارَكَ لَا أُجِدُ جَنْدًا أَقْوَى مِنْ عَهْدِ اصْفِيَانِكَ أَمَامَ وَجْهِكَ وَ مِيثَاقِهِمْ لِنَصْرَةِ أَمْرِكَ وَ أَعْلَاءَ كَلِمَتِكَ أَي رَبِّ أَيْدِهِمْ بِجُنُودِ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ بِالْإِنْقِطَاعِ الَّذِي بِهِ فَتَحْتَ أَبْوَابَ الْعِزِّ وَ الْغِنَاءِ عَلَيَّ مِنْ فِي الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ أَي رَبِّ انصُرْهُمْ بِرَايَاتِ بَيَانِكَ وَ أَعْلَامِ ذِكْرِكَ وَ ثَنَاتِكَ وَ قَدَّرْ لَهُمْ مَا يَجْعَلُهُمْ مَظَاهِرَ اخْتِلَافِكَ وَ أَسْمَانِكَ وَ مَطَالِعَ جُودِكَ وَ عَطَائِكَ تَرَاهُمْ يَا إِلَهِي أَقْبَلُوا إِلَيَّ فَضْلِكَ وَ ارَادُوا خِدْمَةَ أَمْرِكَ بَيْنَ عِبَادِكَ فَاصْنَعْ لَهُمْ مِنْ قَلَمِكَ الْأَعْلَى كُلَّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ وَ صَحْفِكَ وَ زَبْرِكَ وَ الْوَاحِكِ أَنْتَ الَّذِي بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ سَخَّرْتَ الْعَالَمَ وَ بِاسْمِكَ الْأَكْرَمِ فَتَحْتَ أَبْوَابَ الْجُودِ وَ الْعَطَاءِ عَلَيَّ أُمَّةً اسْأَلُكَ يَا مَقْصُودَ الْعَارِفِينَ وَ مَحْبُوبَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ بِأَنْ تُؤَيِّدَ حَضْرَةَ السُّلْطَانِ عَلَيَّ الْإِقْبَالَ إِلَيْكَ وَ أَظْهَرَ عَدْلِكَ بِاسْمِكَ أَي رَبِّ انصُرْهُ بِحِزْبِكَ ثُمَّ احْفَظْهُ بِجُنُودِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ أَنْتَ مَوْلَى الْبِرِّيَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَوِيُّ الْغَالِبُ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ

يا على قبل اكبر عليك بهائى و عنائتى نامه هاى آن جناب بحضور و اصفا فائز فى الحقيقه آنچه در آن مذکور علّت بهجت و سرور چه كه كلمات و حروفات بعبطرت اتحاد و اتفاق ممزوج براستى ميگويم اين عهد جديد بنفسه جنديست قوئى قد قدرنا به فتح مدائن القلوب باسمنا العزيز المحبوب اميد آنكه باين اسباب جديدة بديعه اساس امر الهى محكم و ثابت گردد چندی قبل بيكى از حكما عليه بهائى اين آيات نازل و ارسال شد يا حكيم قوه و بنيه ايمان در اقطار عالم ضعيف شده درياق اعظم لازم سواد نحاس امم را اخذ نموده اكسير اعظم بايد يا حكيم آيا اكليل غلبه دارى آن قدرت بوده كه اجزاء مختلفه در شىء واحد را تبديل نمايد و بمقام ذهب ابريز رساند اگرچه تبديل آن صعب و مشكل بنظر ميايد ولكن تبديل قوه ناسوتى بقوه ملكوتى ممكن نزد اين مظلوم آنچه اين قوه را تبديل نمايد اعظم از اكسير است اين مقام و اين قدرت مخصوصست بكلمه الله اوست جوهرى كه خوف را باطمينان و ضعف را بقوت و ذلت را بعزت تبديل فرمايد يك قطره از بحر حكمت الهى بر بديع زد بمثابة كره نار قصد فدا نمود رطوباتش بحرارت و ضعفش باقتدار و بطشش بسرعت تبديل شد در اين حين آنچه لازم طلب شفا است از قادر بيجون از براى امراض مزمنه غالبه از بحر عطاي حق جل جلاله حفظ آن جناب و اوليائى آن ارض را ميطلبم انه يحفظكم و ينصركم كما نصركم و يحفظكم من قبل انظر فى السجن و تبديله و الامر و سلطانه در كمال ضعف كمال قدرت ظاهر و در فقر ملكوت غنا مشهود طوبى للمتفرسين و للمنصفين مژده اتحاد و اتفاق آفاق را منور نمود سبحان الله مظلوميّت اوليا در عشق آباد از جنود غالبه مشهود امر الله را نصرت نمود نصرت عظيمى اينست نتايج حكمتى كه از قلم اعلى در زير و الواح نازل و مرقوم طوبى للعارفين جوهر وصيت و نصيح آنكه اگر از نفسى از اوليا ترك اولى و يا عملى منافى ظاهر شود اوليائى امر بنصايح مشفقانه و مواعظ حكيمانه مع كمال شفقت و رفق و و داد او را آگاه نمايند و نصيحت كنند البته آن كلمه چون لوجه الله ظاهر ميشود نافذ و معين و مرئى است قل

الهي الهى ايد من على الأرض على الحضور امام وجهك و عرفهم ما قدرت لهم فى كتبك ثم زين المبلغين بطراز التقديس بين عبادك ثم اجعل فى كلماتهم نفوذاً بقدرتك ثم اجعلهم حاملين لواء الانقطاع و التقوى أنك انت مولى الورى و المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الامر الحكيم

البهَاءُ الْمَشْرِقُ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ رَحْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مِنْ مَعَكَ وَ يَسْمَعُ قَوْلِكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الْمَبْرَمِ الْحَكِيمِ

\*\*\*

هو الميّن العليم

قد مضت أيام الفرح و الابتهاج و اتت أيام الأحزان بما غاب نجم الايقان من سماء العرفان بذلك صاحبت الحصاة و ذابت اكباد الملا الأعلى و بكت الأشياء و اضطربت اركان الوجود و تزلزلت قوائم البيت و ناح المقرَّبون فى اعلى المقام انَّ الحسن انفق روحه و الحسين ما عنده فى سبيل الله مالك الملك و الملكوت و سلطان الوجود و الجبروت و من قبلهما اسمى الكاظم الذى استشهد فى هذا الأمر و ناحت فى مصيبيته سدرة المنتهى و اهل الفردوس فى العشىّ و الاشرار ان يا قلم الأعلى وَّجِه وجهك من الصّاد الى الخاء و زر شهدائى من قبلى تالّله لو تنفّس فى كلّ ارض لتجد فيها عضواً من اعضائى الذى قطع فى سبيلى و حبّاً لجمالى و بذلك صاح قلمى و ناح هيكلى عظمتى و بكت عيون عنايتى و صعدت زفراى و نزلت عبراتى و احترقت قلوب اصفياى و حنّت افئدة اولياى يا قلمى هذا يوم ينبغى ان يرتفع فيه صريرك و نحيب بكائك بما ورد على المظلوم و اولياؤه من مظاهر الظلم و الاعتساف و مطالع الغفلة الذين ما فازوا برحيق الانصاف فى هذا اليوم الذى تنوّرت الآفاق من هذا الاشرار نح يا قلمى لعربتى و بلائى و صح لمظلوميّتى و مظلوميّة احبائى اذا قصدت ارض الخاء و تقربت اليها و وجدت نفحاتها قم تلقاءً رمس المجيد و زره بما ذكره العزيز الحميد و قل

جوهر عرف تزوّج من قميص رحمة ربنا العليّ الأبهى عليك يا ايّها المقبل الى الأفق الأعلى و الناطق ببناء مالك الأسماء فى ملكوت الانشاء اشهد أنّك خرقت الحجاب و اخذت الكتاب و آمنت بالعزيز الوهاب فى يوم فيه وضع كلّ ذات حمل حملها و قام الناس لمالك العرش و الثرى انت الذى ما منعتك الحجابات عن منزل الآيات و لا السبحات عن هذا الأمر الذى خضعت له البيئات انت الذى ما منعتك فى الله لومة لائم و لا شماتة مشمت قد نبذت العالم و اخذت ما انزله مالك القدم و سلطان الأمم اشهد أنّك طرت بقوادم الايقان الى افق الرحمن الى ان دخلت سجن المظلوم و زرت ربك المهيمن القيوم و رأيت ما منع عنه الكليم و سمعت ما سمعه الحبيب و شربت رحيق الوصال و فزت بمقام القدس و القرب و الجمال انت الذى وجدت حلاوة النداء و سمعت خرير كوثر البقاء و حفيف سدرة المنتهى اذ كنت قائماً تلقاءً وجه ربك مالك الأسماء و فاطر السّماء طوبى لك يا ابا بديع و لابنك الذى به تزلزلت اركان الجبت و انكسر ظهر الأصنام الذين يمشون بأثواب العلماء بين ملاّ الانشاء قد شهد الحقّ المنيع لك يا ايّها البديع باقبالك و قيامك و نصرتك و استقامتك و ايقانك و اطمينانك انت الذى ما خوّفك الألوف و ما منعك صليل السيوف فى يوم فيه صفّت الصّفوف لاطفاء نور الظهور و ناحت قبائل الأرض و ظهر الفزع الأكبر بين البشر نعيماً لك و لابنك طوبى لكما بما فرتما بشهادة الله فى هذا اللوح الذى اشرفت من افق سمائه شمس كلمة أنّى انا الله ربّ العالمين

ان يا جمال القدم مر القلم ان يذكر عظيمك الذى كان معك فى خبأ ذلك و سرادق مجدك و كان فى الصّباح و المساء حاضراً امام وجهك و ساجداً لطلعتك و خاضعاً لسلطانك و متمايلاً بارادتك و متحرّكاً بمشيّتك هو الذى اسمعته نداءك و اريته جمالك و اسكنته فى جوار رحمتك و سقيته كوثر وحيك و شرّفته بظهورات فضلك و شؤونات رحمتك و فوّضت اليه سقاية بيتك الحرام بين الأنام طوبى لمقبل اقبل اليك و لزارئ قصد مضجعك و زارك بما انزله الرحمن فى حقك انت الذى اسلمت الرّوح لوجه ربك و كنت معه من قبل فى ارض السّرّ و اخترت الغربة حبّاً لنفسه و هاجرت معه الى ان دخلت السّجن هذا المقام الكريم الذى تنوّر بأنوار العرش العظيم

سيحانك يا مالك الأسماء و فاطر السّماء أسألك ببحر علمك و سماء حكمتك بأن تقدّر لمن زار احبّتك اجر من فاز بخدمتك و طهرهم عن كلّ ما لا ينبغى لأمرك ثم اغفرهم بجودك و فضلك ثم اكتب لهم من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى أنّك انت ربّ العرش و الثرى و أنّك انت المقتدر القدير

بسم الله الحاكم على ما يشاء

قد منع القلم عن ذكر اسرار القدم و سدّت على وجوهنا ابواب الدّخول و الخروج لذا امسكنا القلم فى اظهار ما كنز من الأسرار لأنّ الكلاب من اهل البيان اخذوا المراصد و يخبرون القوم و يفترون علينا بما لم يروا فكيف اذا يطّلعون و يعرفون انتم تمسّكوا بما عندكم من الآثار و أنّها غنية الخلق عند غيبة الحقّ اينما تكونوا انه معكم ان ابشروا بفضله ثمّ اذكروه و لا تكوننّ من الغافلين و الحمد لله المقتدر الباقي الكافى الأعظم العظيم

\* \* \*

بسمى الاقدس الامنع الابهى

قد نطقت الدّرّات بما نطق منزل الآيات اذ اتى بالبيّنات التى عجز عن الايان بمثلها من فى السّموات و الارضين قد سرّت فلك الاسماء باسمى الاعلى و نطقت السن الممكنات بما نزل فى اللّوح من لدى الله العليّ العظيم قد ماج البحر شوقاً للقائى و هاجت الارياح قاصدة سبيلى الواضح المستقيم قد تحرّك كلّشئ من نداء الله مالک الاشياء ولكنّ القوم فى نوم عجيب قد طارت الحقائق و انار افق الامر ولكنّ النّاس فى سكر مبین منهم من منعته الدّنيا عن مالک الاسماء و منهم من تمسّك بالهوى معرضاً عن الهدى و منهم من اخذ كتب الاوهام و تبذ ما نزل من لدى الله ربّ العالمين و منهم من قال انه افترى على الله قل يا ايّها المردود تالله بهذا الظهور قد انار الديجور و انجذبت الاشياء كلّها الى الله الفرد العليم الحكيم و منهم من قام بالاعراض على شأن بغى على الفرد الخبير و منهم من حكّم علينا بالسّجن الاعظم بعد الذى دعونا الكلّ الى الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم انا ما منعنا شئ قد قمنا على الامر بسلطان غلب من فى السّموات و الارضين و اكملنا النعمة و اظهرنا الحجّة و اشرقنا من افق الظهور بنور استضاء منه البلاد طوبى لمن توجه اليه ويل للمبعدين انك اذا فزت باصغاء نداء ربّك و تشرّقت باللّوح الذى ارسل اليك قم عن مقامك مقبلاً اليه و قل لك الحمد يا مولى العارفين كذلك صرّفنا لك الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من لدنا و انا المعطى البادل العزيز الكريم

\* \* \*

بسم الله المهيم على الأشياء

قد كان عند ربّكم الرّحمن فى سجن آذربايجان نفسان امسك الحسين يد الفضل و اطرد الحسن يد العدل مع ان له عند محبوبى و مبشّرى شأن من الشّؤون و انا نكون فى الحبس مع سبعين انفس من الدّين هاجروا مع الله و منهم انفس معدودات من الدّين نبذوا ما عندهم من زخارف الدّنيا و ما رضوا بالفراق و طاروا فى هواء الاشتياق الى مقام ما منعهم الدّينار عن لقاء ربّهم العزيز المختار نسأل الله بأن يوفّقهم على ما يحبّ و يرضى و يحفظ الكلّ عن النّفس و الهوى ليظوفون فى حوله و يحركون بأمره انك لا تغفل عن ذكر ربّك ان اذكره بروح و ريحان انه يحرسك عن جنود الشّيطان ايّاك ان تغفل عنه فسوف تفنى الدّنيا و يبقى الملك لربّك العزيز المنان

\* \* \*

هو الحاكم على ما يشاء

قد كتب على كل مدينة بان يجعلوا فيها بيت العدل و يجتمع فيه النفوس على عدد البهاء و ان ازداد لا بأس و يرون كأنهم يدخلون محضر الله العلي الاعلى و يرون من لا يرى و ينبغي لهم ان يكونوا امناء الرحمن بين اهل الامكان و وكالاته لمن على الارض كلها و يشاورون في مصالح العباد لوجه الله كما يشاورون في امورهم و يختارون ما هو المختار كذلك امر ربكم العزيز الغفار

جمال قدم مخاطباً للامم ميفرمايد در هر مدینه از مداین ارض باسم عدل بيتی بنا کنند و در آن بيت على عدد اسم الاعظم از نفوس زکیه مطمئن جمع شوند و باید آن نفوس حین حضور چنان ملاحظه کنند که بین یدی الله حاضر میشوند چه که این حکم محکم از قلم قدم جاری شده و لحاظ الله بان مجمع متوجه

و بعد از ورود باید وكالة من انفس العباد در امور و مصالح کل تکلم نمایند مثلاً در تبلیغ امر الله اولاً چه که این امر اهم امور است تا کل کنفس واحده در سراق احدیه وارد شوند و جمیع من على الارض هیکل واحد مشاهده شوند و هم چنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة التي جعلها الله اسماً للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ امر الله نظر بحال اوقات و اعصار ملاحظه شود که چگونه مصلحت است و هم چنین سایر امور و آن را مجری دارند و لکن ملتفت بوده که مخالف آنچه در آیات الهی در این ظهور عز صمدانی نازل شده نشود چه که حق جل شأنه آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است انه ارحم بكم منكم انه لهو العليم الخبير

و اگر نفوس مذکوره بشرايط مقرر عامل شوند البته بعنايات غيبية مؤيد میشوند این امری است که خیرش بکل راجع میشود و بسیاری از امور است که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد شد چه بسیار از اطفال که در ارض بی اب و ام مشاهده میشوند اگر توجهی در تعلیم و اکتساب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند و نفس بی ثمر موتش ارجح از حیوة او بوده و هم چنین در اغنیا و اعزه که بعلت ضعف و پیری یا امر آخر بفقر و ذلت مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات دیگر که متعلق بارض است این نفوس لله تفکر و تدبیر نمایند و آنچه صواب است اجرا دارند

اگر عباد بطرف فؤاد ناظر شوند یقین میدانند که آنچه از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من على الارض کل باید بمثابه جناح باشند از برای یکدیگر فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف و کبر و غرور کل از تراب مخلوق و باو راجع ای اهل بها زینت انسان باسباب دنیا نبوده بلکه عرفان حق عز اعزازه و علوم و صنایع و آداب بوده

شما لئالی بحر احدیه اید در لؤلؤ ملاحظه کنید که صفا و عزت او بنفس او بوده اگر او را در حریرهای بسیار لطیف بگذارند آن حریر مانع ظهورات طراوت و لطافت او خواهد شد زینت او بنفس او است کسب این زینت نمائید و از عدم اسباب ظاهره محزون مباشید

ای اشجار رضوان خود را از اریاح ربیع الهیه منع مکنید و از نفعات کلمات حکمیه ربانیه محروم ننمائید عنایت بمقامیست که مع غفلت کل و این بلیه کبری در سجن عکا از قلم ابهی جاری فرموده آنچه را که خیر عباد او بوده انه هو الغفور الرحيم

قل اللهم انك انت سلطان الملوك و راحم المملوك و مذهب الشكوك لتغنين من تشاء و لتفقرن من تشاء لتعزن من تشاء و لتذلن من تشاء انك انت كنت قادراً مقتدرأ قديرا

\*\*\*

درخش

جناب على

بسمى الأعظم الأقدم الأكرم

قل اللهم انك انت مظهر المظاهر و مصدر المصادر و مطلع المطالع و مشرق المشارق اشهد باسمك تزيتت سماء العرفان و تموج بحر البيان و شرعت الشرائع لأهل الأديان اسألك ان تجعلني غنياً عن دونك و مستغنياً عما سواك ثم انزل علي من سبحان جودك ما ينفعني في كل عالم من عوالمك ثم وفقني على خدمة امرك بين عبادك على شأن يظهر مني ما يثبت به ذكرى بدوام ملكوتك و جبروتك اى رب هذا عبدك الذى قد توجه بكله الى افق جودك و بحر فضلك و سماء الطافك فافعل بى ما ينبغى لعظمتك و اجلالك و موهبتك و افضالك انك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير لا اله الا انت العليم الخبير

\*\*\*

هو العالم الحكيم

قل الهى الهى اشهد بوحدانيتك و فردانيتك و اعترف بما نطقت به السن انبياتك و رسلك و ما انزلته فى كتبك و صحفك و زبرك و الواحدك اى رب انا عبدك و ابن عبدك اشهد بلسان ظاهرى و باطنى بانك انت الله لا اله الا انت الفرد الواحد المقتدر العليم الحكيم آه آه يا الهى من جريراتى العظمى و خطيئاتى الكبرى و من غفلتى التى منعتنى عن التوجه الى مشرق آياتك و مطلع بيناتك و عن النظر الى تجليات انوار فجر ظهورك و مشاهدة آثار قلمك فآه آه يا مقصودى و معبودى لم ادر باى مصيبة من مصائبى انوح و ابكى ءانوح على ما فات عنى فى ايام فيها اشرق و لاح نير الظهور من افق سماء ارادتك ام انوح و ابكى عن بعدى عن ساحة قربك اذ ارتفع خباء مجدك على اعلى الاعلام بقدرتك و سلطانك كلما زاد يا الهى رأفتك فى حقى و صبرك فى اخذى زادت غفلتى و اعراضى قد ذكرتنى اذ كنت صامتاً عن ذكرك و اقبلت الى بمظهر نفسك اذ كنت معرضاً عن التوجه الى انوار وجهك و ناديتنى اذ كنت غافلاً عن اصغاء ندائك من مطلع امرك وعزتك قد احاطتني الغفلة من كل الجهات بما اتبعت النفس و الهوى فآه آه ارادتى منعتنى عن ارادتك و مشيئتي حجبتني عن مشيئتك بحيث تمسكت بصراطى تاركاً صراطك المستقيم و نبأك العظيم ترى و تسمع يا الهى حنيني و بكائى و ضجيجى و ذلتى و بلائى اى رب هيكل العصيان اراد امواج بحر غفرانك و عفوك و جوهر الغفلة بدائع مواهبك و الطافك فآه آه وضوء الغفلة منعتنى عن اصغاء بيانك و نعاق خلقك حجبتني عن النظر الى افق امرك وعزتك احب ان ابكى بدوام ملكك و ملكوتك فكيف لا ابكى ابكى بما منعت عينى عن مشاهدة انوار شمس ظهورك و اذنى عن اصغاء ذكرك و ثنائك وعزتك يا اله العالم و سلطان الامم احب ان استر وجهى تحت اطباق الارض و ترابها من خجلتى و بما اكتسبت اى غفلتى فآه آه كنت معى و سمعت منى ما لا ينبغى لك و بفضلك سترت عنى و ما كشفت سوء حالى و اعمالى و اقوالى فآه آه لم ادر ما قدرت لى من قلمك الاعلى و ما

شأنت مشيتك يا مالك الاسماء و فاطر السماء فآه آه ان يمنعي قضائك المحتوم عن رحيقك المختوم اسئلك بنفحات وحيك و انوار عرشك و بالذی به تَضَوِّعُ عرف قميصك في الحجاز و بنور امرک الذی به اشرقت الارض و السماء بان تجعلني في كلّ الاحوال مقبلاً اليک منقطعاً عن دونک و متمسكاً بحبلک و متشبثاً باذيال رداء جودک و کرمک و اختار لنفسی ما اخترته لی بعنايتک الكبرى و مواهبک العظمی يا من فی قبضتک زمام الاشياء لا اله الا انت ربّ العرش و الثرى و مالک الآخرة و الاولى

\* \* \*

جناب آقا سيّد ابوطالب عليه بهاء الله

هو الشاهد من افقه الأعلى

قل الهی الهی لك الحمد بما اسمعتني ندائك و هديتني الي صراطك و اريتني آثار قلمك الأعلى و دعوتني الي الذروة العليا اسئلك يا فالح الأصباح و مسخر الأرياح بحفيف سدره المنتهى و صرير قلمك يا مولی الوری و مالک العرش و الثرى و بأموج بحر بيانک و اسرار كتابک بأن تجعلني مؤيداً على خدمتک و ناطقاً بثنائک و عاملاً بما امرتني به في كتابک اي ربّ انت تعلم ما عندي و لا اعلم ما عندک اسئلك بنفحات آياتک و ظهورات سلطنتک بأن توفّقني على حفظ ما اعطيتني بجودک و مواهبک و فضلک و الطافک انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم اي ربّ قدر لي ما يقربني في كلّ الأحوال اليک لأقوم على خدمتک بين عبادک انک انت القوىّ الغالب القدير

\* \* \*

جناب آقا ميرزا آقا عليه بهاء الله

هو السامع المجيب

قل سبحانک اللهم يا الهی اسئلك بجودک و جنودک و بالتور الذي به اشرقت مدائن علمک و حکمتک ان تقدّر لي ما يقربني اليک ثم اكتب لي ما يجعلني غنياً بغنائک و مستقيماً على حبک انک انت المقتدر العزيز المختار

\* \* \*

اردس

جناب ميرزا حسن عليه بهاء الله

بسمی المهيمن على الأسماء

قل قد اتى الفلاح و ظهر المصباح و استضاءت منه افئدة الذين انقطعوا عما سوى الله و توجهوا الي مشرق فضله العزيز المنيع انّ في استوائی على العرش في السجن الأعظم و ندائي بالعظمة و الاقتدار من في العالم لآيات للمتفرسين طوبى لمن تفكر في قدرة الله و سلطانه و توجه اليه بقلب منير قد اتحد العالم لضربنا و مطالع القدرة لكرننا و انا في فرح مبين يتحرك في كلّ



الأحيان قلمى الأعلى على الصّحيفة النّوراء على شأن ما منعته قوّة من على الأرض و لا شوكة المعتدين نفعل ما نشاء و نحكم ما نريد و انا المقتدر القدير يا اهل البهاء كونوا مظاهر القدرة بين البريّة بحيث لا تضطربكم شؤونات الجبارة أنّه مع عباده الرّاسخين قل ليس لأحد بأن يعترض على احد توكلوا على الله أنّه يظهر امره كيف اراد و أنّه لهو الغنيّ عن العالمين كونوا مع هذه القدرة مصادر الخضوع و مظاهر الخشوع ليجدّن منكم النّاس عرف اخلاقى الّتى بها تزيّن كلّ عارف بصير عاشروا مع الأمم بالروح و الرّيحان ثمّ ذكروهم بما عندكم من الحكمة و البيان أنّه لهو المعلّم العليم الخبير هذا كتاب نزلناه بالحقّ و ارسلناه اليك ليقرؤنّ العباد و يشربنّ منه كوثر رحمتى الّتى سبقت العالمين

\* \* \*

ما نزل لجنتاب احمد افندى عليه بهاء الله

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

قل لك الحمد يا الهى و سيّدى و سندی بما أيّدتنى على عرفان مطلع آياتك و مشرق بيّناتك و مصدر اوامرك و احكامك الّذى انزلت عليه الفرقان و به فرقت بين الحقّ و الباطل و النور و الظلمة اسئلك يا اله الكائنات و مربّى الممكنات بامواج بحر عطائك و تجلّيات انوار نير جودك على عبادك ان تقدّر لعبدك هذا ما يرفعه باسمك بين خلقك ثمّ اكتب لى ما كتبه لاصفيائك و اوليائك أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام من فى السّموات و الارضين  
ثمّ احمدك و اشكرك على النّعمة الّتى انزلتها من سماء مشيئتك و هوآ اردتك اسئلك بآياتك الكبرى و امرك الاعظم الاقدس الاعلى ان تبارك قدمه علينا و قدّر له ما تفرح به القلوب و تقرّ به العيون أنّك انت الله لا اله الا انت المهيمن القيوم  
يا الف و يا حآء عليك سلام الله مولى الورى انّ المظلوم ذكرك من قبل و من بعد و سئل الله سبحانه و تعالى ان يفتح على وجهك ابواب المواهب و اللطاف و يجعل المولود الّذى سمّيناه بعبد الرّحمن مؤيّدًا على ما يحبّ و يرضى أنّه هو المقتدر العزيز الفضّال

\* \* \*

حبيب

هو العزيز و باسم ربّى العلى الاعلى

قل هذا كأس ملأت من رحمة الله فاشربوا منه يا اهل البيان قل هذا كوب موّجت فيه من اسرار سرّ الله تقرّبوا اليه يا ملاً الايقان قل هذه سدرة اشعلت فيها نار الله ان اسرعوا اليه يا ملاً السّبحان قل هذا سراج القدس اوقدت بمحبّة الله فاستنوروا منه يا اصحاب الرّحمن قل هذه شمس الّتى اشرفت من افق جمال الله فأقبلوا اليها يا ايّها الاحباب قل انّ هذا لذكر يذكركم بذكر الله اذكروه يا ايّها الاصحاب قل هذا لتسيّم الفردوس قد هبّت عن رضوان القدس عن شطر عناية الله ان اسرعوا اليه يا اهل البقاء ثمّ يا اهل الوفاء قل هذه لنعمة قد اثمرت من شجرة الروح فى ظلّ مدينة الله ان اطلبوها يا من كان فى الارضين و السّموات كذلك علّمناكم سبل القدس و اشهدناكم مناهج العزّ و علّمناكم مواقع التّوحيد و القيناكم كلمات التّجريد لعلّ بذلك

تحدث النَّار في قلوب الَّذِينَ بحرارة عشق الله لا يسطلون و الرُّوح و البهَاء و القدس و اللَّقَاء عليكم يا اهل الارض ان انتم بروح الامر الى جهة هذا السَّمَاء تطيرون

\* \* \*

بنام دوست یکتا

قلم اعلی اهل بها را بفیوضات رحمانیّه بشارت می دهد و جمیع را نصیحت می فرماید تا کل بنصح الله مالک اسما بما اراده المحبوب فائز شوند جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست باید احبای الهی بلحاظ محبت در خلق نظر نمایند و بنصایح مشفقانه و اعمال طیبیه کل را بافق هدایت کشانند بسا از نفوس که خود را بحق نسبت داده اند و سبب تضييع امر الله شده اند اجتناب از چنین نفوس لازم و بعضی از ناس که بمقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده اند و رحيق معانی از کأس بیان نیاشامیده اند از اعمال غافلین و افعال مدّعين متوهم شوند چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که بسماء ایمان ارتقا جستند بسبب اعمال و اقوال انفس کاذبه از افق عزّ احدیّه محتجب ماندند مع آنکه سالها این فرد را شنیده اند

گر جمله کائنات کافر گردد

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

بعضی از عباد آنچه از مدّعیان محبت ملاحظه نمایند بحق نسبت می دهند فیئس ما هم یعملون در جمیع اعصار اختیار و اشرار بوده و خواهند بود اگر نفسی تصوّر و تفکر در ظهور شمس حقیقت نماید واضح و لائح شود که صادق و کاذب در هر عصری بوده و خواهد بود ان اعتبروا یا اولی الابصار قلوب طاهره و ابصار منیره و نفوس زکیّه باید در جمیع احیان بافق امر ناظر باشند نه باعمال و اقوال مدّعیان و کاذبان از حق جلّ جلاله مسئلت نمائید جمیع را هدایت فرماید و برضای مطلع آیات که عین رضای اوست فائز فرماید انه لهو المجیب المعطی الغفور الکریم محض فضل و عنایت این لوح از سماء مشیت الهیه نازل تا جمیع احبّا بما اراد الله مطلع شوند و از شرور نفوس اماره احتراز نمایند هر متکلمی را صادق ندانند و هر قائلی را از اهل سفینه حمرا نشمرند انه لهو المبین المتکلم الصادق المتعالی العزیز الامین

\* \* \*

بنام گوینده دانا

قلم اعلی این ایام بلسان پارسی تکلم می فرماید تا طایران هوای عرفان بیان رحمن را بیابند و بآنچه مقصود است فایز گردند که شاید از شرور نفوس اماره محفوظ مانند و امین را از خائن بشناسند و مقبل را از معرض تمیز دهند بعضی از نفوس ضالّه کاذبه ناس را از اوامر الهی منع نمایند و بنواهی دلالت کنند و مع ذلک خود را بحق نسبت می دهند انه بریء منهم یشهد بذلک لسان العظمة و عن ورائه کلّ الألواح و عن ورائها کلّ مساء و صباح بعضی اموال ناس را حلال دانسته و حکم کتاب را سهل شمرده علیهم دائرة السوء و عذاب الله المقتدر القدير قسم بآفتاب افق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذهب و فضّه شود نفسی که فی الحقیقه بملکوت ایمان ارتقا جسته ابداً بان توجه نماید تا چه رسد باخذ آن و این مقام بلسان عربی احلی و لغات فصیحی از قبل نازل لعمر الله اگر نفسی حلاوت آن را بیابد ابداً بغیر ما اذن الله عمل نماید و بغیر دوست ناظر نشود فنای عالم را بعین بصیرت مشاهده نماید و قلبش بعالم بقا متصل گردد بگو ای مدّعیان محبت از جمال قدم شرم نمائید و از زحمات و مشقتاتی

که در سبیل الهی حمل نموده پند گیرید و متنبّه شوید اگر مقصود این اعمال سخیفه و افعال باطله بوده حمل این زحمات بچه جهت شده هر سارق و فاسقی باین اعمال و اقوال شما قبل از ظهور عامل بوده برآستی میگویم ندای احلی را بشنوید و خود را از آرایش نفس و هوی مقدّس دارید الیوم ساکنین بساط احدیّه و مستقرّین سرر عزّ صمدانیّه اگر قوت لایموت نداشته باشند بمال یهود دست دراز نکنند تا چه رسد بغیر حقّ ظاهر شده که ناس را بصدق و صفا و دیانت و امانت و تسلیم و رضا و رفق و مدارا و حکمت و تقی دعوت نماید و باثواب اخلاق مرضیّه و اعمال مقدّسه کل را مزین فرماید بگو بر خود و ناس رحم نمائید و امر الهی را که مقدّس از جوهر تقدیس است بظنون و اوهام نجسه نالائقه نیلائید نسأل الله بأن یوفّقهم علی الرجوع و یؤیّدهم علی خدمه امره و ذکر ما نزل فی کتابه و العمل بما اراد مولا هم القدیم آن جناب باید این لوح را درست ملاحظه نمایند و بآنچه از سماء مشیّت نازل ناس را اخبار دهند تا احبّای حقّ از وساوس نفوس جاهله محفوظ مانند و بافق تقدیس ناظر گردند طوبی لک و للذین آمنوا باللّٰه الفرد الخبیر

\*\*\*

#### اوست مشفق و اوست مهربان

قلم اعلیٰ جمیع مهاجرین ارض صاد را که از ظلم ظالمان متفرّق شده‌اند و غربت اختیار کرده‌اند ذکر مینماید بذکری که لعمر الله متضوّع است از او عرف عنایت الهی بشانی که اهل فردوس اعلیٰ او را ادراک نموده‌اند ای مهاجرین فی الله وضوی مهیب مشرکین باللّٰه را در سیلش شنیدید حال ندای لطیف مقصود عالمیان را بشنوید اسامی شما بمثابة انجم است در سماء امر رحمن و ذکر شما مانند فرات رحمت جاری و ساریست در جسد امکان کدام مقام و کدام شأن و کدام رتبه اعزّ و اعظم و اقدس از این کلمات محکمه مبارکه است که مخصوص شما از سماء مشیّت مالک اسماء نازل و در لوح ثبت شد فرح اکبر طائف حول این کلماتست و سرور اعظم ساجد و لکن حقّ منیع وصیّت میفرماید شما را بر حفظ این مقامات باید در جمیع احوال باین مقامات عالیّه که از قلم اعلیٰ ثبت شده ناظر باشید و باسم قادر توانا حفظش نمائید که مباد نیران غفلت و شهوت اثمار سدره عنایت را بسوزاند امر بسیار بزرگست و استقامت بسیار عظیم انشاء الله بان فائز شوید ای اهل صاد ذکر شما مرّه بعد مرّه و کرّه بعد کرّه از سماء مشیّت نازل یشهد بذلک کتب الله المهیمن القیوم ان افرحوا باللّٰه موجدکم و خالقکم و معینکم و مکلمکم انه معکم و هو الرقیب القریب

طوبی لک یا ابن ابهر بما ذکرک اولیائی الذین کانوا تحت لحاظ عنایتی الّتی سبقت العالمین

یا حسین از قبل لوحی مخصوص تو نازل و ارسال شد انشاء الله عرف قمیص را از آن ادراک نمائی و باستقامت کبری فائز شوی و این لوح در جواب عریضه نازل شد و لکن طرف الله متوجّه اولیای ارض صاد بوده کل از این لوح امنع اقدس قسمت داشته و دارند انه لهو الفضال الکریم انه لهو الذاکر العلیم الحکیم البهآء علیکم یا احبّاء الله و اولیائه و النّعمه علی اعدائکم الذین ارتکبوا ما ناح به القلم الّاعلیٰ و سدره المنتهی و الذین طاافوا حول عرشه العظیم

\*\*\*

ص

جناب حاء علیه من کلّ بهآء ابهآه

## بنام دوست یکتا

قلم اعلیٰ در اکثری از الواح احبّای الهی را بحکمت امر فرموده و حکمت را اسّ اساس قرار داده مع ذلک بعضی از آن تجاوز نموده و سبب نباح کلاب و ضوضاء عوام گشته چنانچه شنیده‌اید اگر عباد مقبلین باوامر ربّ العالمین عمل مینمودند البتّه نجات عذاب مشرکین و منافقین را احاطه مینمود اگرچه جمال علیه بهاء الله مقصودش نصرت حقّ بوده و لکن چون بغیر امر الله واقع شده سبب احتجاج جمعی گشته اکثری از ناس ضعیفند بمجرّد قولی مضطرب و خائف میشوند هیچ ناصری الیوم از برای حقّ قوی‌تر و مقتدرتر از حکمت نبوده و نیست طوبی لمن توجّه الیها و تمسّک بها من لدن ربّه الامر العظیم عجب است که بعضی از نفوس هنوز ادراک نموده‌اند که اجل مقدر است لا یتسقی و لا یتأخّر الیوم باید هر نفسی متابعت امر الله نماید و خلاف حکمت از او ظاهر نشود در این صورت اگر مطالع بغی و شقاوت بر سفک دمش قیام نمایند باسی نبوده و نیست چه که فی سبیل الله واقع شده و هر نفسی از کأس موت خواهد آشامید و اگر این امر محتوم لله واقع شود البتّه نیکوتر و محبوبتر است باید اقویا در کلّ احوال ضعیفا را ملاحظه نمایند انّ رحمته سبقت العالمین طوبی لک بما وفیت بميثاق الله و تمسّکت بالحکمة الّتی امرت بها فی الزّبر و الألواح احبّای آن ارض را بعنايات الهیّه و الطاف ربّانیّه مسرور دارید قد ورد علیهم ما ورد علی اصفیاء الله من قبل انا کنا شاهدین کبر من قبلی علی وجه الحاء انه من المذكورین لدى العرش علیه بهاء الله ربّ العالمین و علی اخیک الآخر و علی الذّین معک و علی احبّاء الله المهیمن القیوم

\* \* \*

## بنام خداوند دانا

قلم اعلیٰ در سجن عکّا باحبّای ارض خاء توجّه نموده یعنی نفوسی که بطراز جدید مزین شده‌اند و بافق توحید متوجّهند و بحرکت ذاتیّه اصلیه حول ارادة الله متحرّکند و این حرکت اگرچه مقابل سکون ذکر میشود و لکن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلجیح و ادراک اهل حدود است و اثرش اسرع از برق و انفذ از اریاح مشاهده میشود بلکه عدّت و سبب ظهور اریاح است و این اریاح اگر بشهوات نفسانیّه ممزوج نشود اثر ربیع از آن در حقایق وجود ظاهر و الاّ اثر خریف مشهود و اصل این حرکت از تجلّیات حرکت نقطه اولیه که در مقامی بسرّ اول و طراز اول و درّه بیضا تعبیر شده ظاهر و باهر و از او نار احدیه از شجره مبارکه در فوران و ماده اشتعال در کلّ شیء مشهود و مکنون تعالی الله الملك القیوم الّذی خلق ما عجز عن عرفانه من فی الملك و الملكوت نفوسی که الیوم متمسّک باوامر الهیّه‌اند و عاملند بانچه مأمورند نشهد انّهم هم المتحرّکون بارادة الله و هم الفائزون بما اراد لهم العزیز الکریم میقات امم منقضی شد و وعده‌های الهی که در کتب مقدّسه مذکور است جمیع ظاهر گشت و شریعه الله از صهیون جاری و اراضی و جبال اورشلیم بتجلّیات انوار ربّ مزین طوبی لمن تفکّر فیما نزل فی کتب الله المهیمن القیوم

ای دوستان الهی تفکّر نمائید و باذان واعیه اصغای کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او از زلال استقامت بیاشامید و در امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید در کتاب اشعیا میفرماید ادخل الی الصّخره و اختبئی فی التراب من امام هیبة الربّ و من بهاء عظمته اگر نفسی در همین آیه تفکّر نماید بر عظمت امر و جلالت قدر یوم الله مطلع میشود و در آخر آیه مذکوره میفرماید و یسمو الربّ وحده فی ذلک الیوم امروز روزیست که کرسی داود بطلعت موعود مزین شده و امروز روزی است که ذکرش در کلّ کتب از قلم امر ثبت گشته ما من آیه الاّ و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الاّ و یشهد بهذا الذّکر المبین

لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصحف فی ذکر هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم عظیم باید الیوم کلّ بعنایات الهیّه مطمئن باشند و بکمال حکمت در تبلیغ امر جهد نمایند تا جمیع بانوار فجر معانی منور شوند

ان یا قلم ان اذکر من حضر لدى العرش و سمع نداءً هذا المظلوم الغریب انا ذکرناه و نذکره فی هذا اللوح لیكون ذخرًا و شرفاً له فی ملکوت ربّه العزیز المنیع ثم نذکر اخاه الذی فاز بهذا المقام و دخل فی ظلّ رحمة مولاہ الکریم ثم الذی حضر من قبل خاضعاً خاشعاً لأمر الله ربّ العالمین نسأل الله بأن یوفّق الکلّ علی عرفان مطلع امره و یقرّبهم الی افق وحیه و یقدّر لهم ما قدره لأصفیائه أنه لهو المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

\*\*\*

### هو الشاهد السميع العليم

قلم اعلى در کلّ حین ندا میفرماید ولكن اهل سمع کمیاب الوان مختلفه دنیا اهل ملکوت اسماء را مشغول نموده مع آنکه هر ذی بصر و ذی سمعی شهادت بر فنای آن داده و میهدد جمیع اهل ارض در این عصر در حرکتند و سبب و علت آنرا نیافته اند مشاهده میشود اهل غرب بادی شیء که فی الحقیقه ثمری از او حاصل نه متمسک میشوند بشأنی که الوف الوف در سبیل ظهور و ترقی آن جان داده و میدهند و اهل ایران مع این امر محکم مبین که صیت و علو و سموش عالم را احاطه نموده مخموم و افسرده اند ای دوستان قدر و مقام خود را بدانید زحمات خود را بتوهمات این و آن ضایع نمائید شمائید انجم سماء عرفان و نسایم سحرگاهان شمائید میاه جاریه که حیات کل معلق بانست و شمائید احرف کتاب بکمال اتحاد و اتفاق جهد نمائید که شاید موفق شوید بآنچه سزاوار یوم الهیست براستی میگویم فساد و نزاع و ما یکرهه العقول لایق شأن انسان نبوده و نیست جمیع همّت را در تبلیغ امر الهی مصروف دارید هر نفسی که خود لایق این مقام اعلى است بآن قیام نماید والا له ان یأخذ وکیلاً لنفسه فی اظهار هذا الأمر الذی به تززع کلّ بنیان مرصوص و اندکّت الجبال و انصعقت النفوس اگر مقام این یوم ظاهر آنی از او را بصد هزار جان طالب و آمل شوند تا چه رسد بارض و زخارف آن در جمیع امور بحکمت ناظر باشید و باو متشبّث و متمسک انشاءالله کل موفق شوند به ما اراده الله و مؤید گردند بر عرفان مقامات اولیای او که بخدمت قائم و بشنا ناطقند علیهم بهاء الله و بهاء من فی السموات و الأرض و بهاء من فی الفردوس الأعلى و الجنة العلیا ان اشکر ربک بهذا الفضل العظیم انه ذکرک بما لا ینقطع عرفه عن الملك ان احمد و کن من الساجدين لله الذی خلقک و خلق کلّ شیء انه لهو الفرد الواحد المقتدر المهیمن القدیر

\*\*\*

جناب علی الذی حضر و فاز

### هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

قلم اعلى شهادت میهدد بر توجّه و اقبال و حضور و اصغا و مشاهده و مکاشفه لله الحمد فائز شدی بآنچه در کتاب الهی مذکور و مسطور است قصد افق اعلى نمودی و بعنایت و مدد حقّ جلّ جلاله رسیدی و وارد شدی و ندا را اصغا نمودی از حقّ میطلبیم ترا تأیید فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده و مقدر فرماید آنچه را که سبب علو و سمو آنجنابست قل

سبحانک یا اله الأسماء و المهیمن علی من فی الأرض و السماء اسئلك بأمرک الذی به هطلت من سحاب کرمک  
امطار رحمتک و بنیر جودک الذی اشرق من افق سماء مشیتک بأن تقدّر لی ما تقرّر به عینی و تطمئنّ نفسی و یفرح قلبی أنّک  
انت المقتدر الذی لا تمنعک شؤونات العباد و لا زماجیر من فی البلاد ای ربّ ترانی متمسکاً بک و متوکلاً علیک لا تجعلنی  
محروماً عمّا عندک أنّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ القدير

اولیای حقّ را در هر بلدی از بلاد ملاقات نمودی از قبل مظلوم تکبیر برسان و بعنایت حقّ جلّ جلاله بشارت ده بگو  
امروز روز خدمت و نصرتست و نصرت باعمال طیّبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود جهد نمائید شاید تشنگان بادیّه بیان  
بیحر معانی فائز گردند و افسردگان تازه شوند و مردگان بزندگی دائمی برسند البهّاء من لدناّ علیک و علیهم و علی الذین شربوا  
رحیق العرفان من ابادی عطاء ربّهم المشفق الکریم

\* \* \*

\* \* \*

هو البهیّ الأبھی

بنام خداوند یکتا عزّ توحیده و تفریده

قلم اعلی لازال بر اسم احبّای خود متحرّک و جاری و آنی از فیوضات لابدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیّه از  
مکمن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هیوب بوده و خواهد بود فتعالی من هذا التّسیم که اقرب من حین محجوبان  
حجبات غفلت و خمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر بمنظر  
اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند سیل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع  
نگشته ولکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گریزند و با  
جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی بآن ملتفت نه و ملکوت الله مابین یدی مشهود و  
نفسی بآن شاعر نه بسا نسایم رحمن که از مکمن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از  
جمال مئان بر بستر نسیان غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته هرگز فیض از مکمن  
جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء  
مقبوض و اسیر ولکن این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شی درآیند و در  
فضای روحانی سبقت رحمته کلّ شیء مقرّ یابند

ملاحظه در حبه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیّبه جیده مبارکه زرع شود البته سنبلات عنایت  
و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لِنفسه ظاهر و مشهود گردد ولکن اگر در اراضی جزره غیر مرضیه مطروح شود ابدأ  
ثمّری و اثری از او بوجود نیاید کذلک قدرّ من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است  
وضوح این سیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع  
فضل الهیه و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند باسی بر هیوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از

سحاب رحمت و مكرمت صمدانيه ممنوع نموده‌اند و محتجب گشته‌اند پس جهدي بايد كه خود را در ظلّ سدره ربّاني كشاني تا از اثمار فضل غير متناهي مرزوق گردى قسم بافتاب معاني كه اليوم كلّ از او محتجب مانده‌اند كه اگر جميع ممكنات بيقين صادق در ظلّ اين شجره ميبين درآيند و بر حبّش مستقيم گردند هرآينه كلّ بخلع مباركه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد مخلّع و فايز آيند و لا يعقل ذلك الاّ الذين انقطعوا عن كلّ من فى السموات و الارض و هربوا من انفسهم الى نفس الله المهيمن القيوم حال ملاحظه نماييد اگر نفسى خود را از اين نيسان سحاب ربّاني محروم نمايد و بكلمات لايسمن و لايعنى قناعت كند چگونه لايق اين فضل عظيمى و عطيه كبرى گردد لا فونفسى الحقّ لن يستحقّ بذلك الاّ عباد مكرمون

اى نصير اى عبد من تالله الحقّ غلام روحى با رحيق ابهى در فوق كلّ رؤس اليوم ناظر و واقف كه كه را نظر بر او افتد و من غير اشاره از كفّ بيضايش اخذ نموده بياشامد ولكن هنوز احدى فايز باين سلسال بى مثال سلطان لايزال نشده الاّ معدودى و هم فى جنّه الاعلى فوق الجنان على سرر التمكن هم مستقرون تالله لن يسبقهم المرايا و لا مظاهر الاسماء و لا كلّ ما كان و ما يكون ان انتم من العارفين اى نصير اين نه ايامى است كه عرفان عارفين و ادراك مدرकिन فضلش را درك نمايد تا چه رسد بغافلين و محتجبين و اگر بصر را از حجبات اكبر مطهر سازى فضلى مشاهده نمائى كه از اول لا اول الى آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظير و مثال از برايش نه بينى ولكن لسان الله بچه بيان ناطق شود كه محتجبان درك او نمايند و الأبرار يشرّبون من رحيق القدس على اسمى الأبهى من ملكوت الأعلى و لم يكن لدونهم من نصيب

بارى نامه تو بمقرّ قدس وارد و ناله و حنين تو مسموع آمد در اول مكتوب اين عبارت مذكور بود

گرچه دورم بظاهر از بر تو

انما القلب و الفؤاد لديك

بدانكه در ظاهر هم دور نبوده بلكه تو را بهيكلى مبعوث نموديم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرموديم و تو توقّف نموده در فناى باب متحيراً قائم شده‌ئى و هنوز فائز بورود مدينه قدس صمدانيه و مقرّ عزّ رحمانيه نشده‌ئى حال ملاحظه نما كه باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول ولكن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده‌ئى تالله الحقّ در كلّ حين تو و امثال تو مشهودند كه بعضى در عقبه سؤال واقفند و برخى در عقبه حيرت متوقّف و بعضى در عقبه اسماء محتجب پس بشنو نداى منادى عظمت را كه در كلّ حين از كلّ جهات تو را و كلّ اشياء را ندا ميفرمايد كه تالله الحقّ قد ظهر منزل القدر فى منظر الأكبر و ظهر ما لا ظهر اذا اخذت الزئزال مظاهر الاسماء و كلّ من فى الارض و السماء و اكثرهم كفروا ثمّ نفر قل يا قوم تالله المقتدر المحبوب قد كسفت الشمس ثمّ اضطرب القمر لأنّ بحر الأعظم تموّج فى ذاته باسمه الأعظم الأكبر يا قوم فاعرفوا قدر تلك الأيّام لأنّ فيها جرى السلسيل و التسنيم ثمّ هذا الكوثر المقدّس الأطهر اذا ولّوا وجوهكم اليه و لا تلتفتوا الى كلّ معين كدر با اين نداى خوش ربّانى و نغمه قدس سبحانى كه در كلّ حين بابدع الحان ناطق و مغنى است احدى در نفس خود مستشعر نشده اذا قد عمت كلّ ذى عين و صمت كلّ ذى اذن و بكمت كلّ ذى لسان و احتجب كلّ ذى قلب و جهل كلّ ذى علم و منع كلّ ذى عرفان الاّ من ايده الله بفضله و انقطع عن العالمين

اى نصير در ظهور اولّم بكلمه ثانى از اسمم بر كلّ ممكنات تجلّى فرمودم بشأنيكه احديرا مجال اعراض و اعتراض نبوده و جميع عباد را برضوان قدس بى زوالم دعوت فرمودم و بكوثر قدس لايزال خواندم مشاهده شد كه چه مقدار ظلم و بغي از اصحاب ضلال ظاهر بشأنيكه لن يحصيه الاّ الله تا آنكه بالأخره جسد منيرم را در هوا آويختند و برصاص غلّ و بغضا مجروح ساختند تا آنكه روحم برفيق اعلى راجع شد و بقميص ابهى ناظر و احدى تفكّر نمود كه بچه جهت اين ضرر را از عباد خود قبول فرمودم چه كه اگر تفكّر مينمودند در ظهور ثانيم باسمى از اسماييم از جمالم محتجب نيماندند اينست شأن اين عباد و رتبه و مقام ايشان دع ذكرهم و ما يجرى من قلمهم و يخرج من فهمم با اينكه در جميع الواح بيان جميع عبادم را

مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملیک صفات محتجب نگردند و حال تو ملاحظه کن که باحتجاب کفایت نشده چه مقدار از احجار ظنون بر شجره عژ مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداخته‌اند و باینهم کفایت ننموده تا آنکه اسمی از اسمایم که بحر فی او را خلق فرمودم و بنفحه‌ئی حیات بخشیدم بمحاربه بر جمال برخاست تالله الحق بانکار و استکباری بجمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن مصور نه و مع ذلک نظر بآنکه ناس را بی بصر و شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتها دهد که شاید باین وسوس و حیل ناس را از علّة العلل محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس و احد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حینئذ بین یدینا

باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقلّ من حین و خود را بین یدی ربّ العالمین ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منبع مبذول دار و هم‌چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده‌اند که الیوم فوق آن را ببصر ظاهر ملاحظه ننموده‌اند اگر بظهور آیات آفاقیّه و انفسیه بمظاهر احدیه موقن گشته‌اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الاشراق بشأنیکه اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد باهل سبیل هدایت و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید و اگر بآیات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغیب و الشهود و بشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمیشد البتّه اذن داده می‌شد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را ببصر ظاهره مشاهده نمایند عجب است از این عباد غافل نابالغ که در اینمذّت که شمس جمال ذو الجلال در وسط زوال مشرق و لایح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلبه اوهام از عرفان ملیک علام منع نموده‌اند و باوهن البیوت از مدینه طیبه محکمه صمدانیه محروم مانده‌اند ای عباد از سراب وهم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین بشتابید و در شاطی کوثر رحمة للمقرّین مقرّ نمائید بگو ای قوم قدری بشعور آئید و جمال علیّ اعلیّ را مرّه اخری در هوای بغضا معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزیند و یوسف ابهی را بجبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار مگردانید تالله قد ورد علیّ کلّ ذلک ولكنّ الناس هم لا یشهدون

باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایتم بدوستانم ناظر و در حقیقت اولیه مخاطب در کلّ خطاب دوستان حقّ بوده و خواهد بود پس ایدوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار تجلیات عژ صمدیه‌اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید فیا روحا لمن یتوجه الیه بقلبه و یتظلّ فی ظلّه و یتقرّ الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدایته کذلک بأمرکم روح الأعظم ان انتم من السّامعین در این حین روحا نقطه اعلیّ بر یمین عرش ابهی واقف و بدین کلمات منیع طیبه مبارکه لایحه واضحه تکلم میفرماید

ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود حجیات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدّی بود محکم و ایشانرا از سلطان عژ قدم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوتم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده‌اید که در حین ظهور جمال ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب مانده‌اند و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیئی از اشیاء چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم‌یزل ذات قدم بنفس خود معروف بوده و دون او در



ساحت قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند کیف یصل المخلوق الی خالفه و المفقود الی سلطان الوجود لا فوالذی نفسی بیده بل یصلن الی ما قدّر لهم من آثار ظهوراته و كذلك نزلنا الأمر فی کلّ الألواح ان اتم تنظرون با جمیع این وصایای محکمه و نصایح متقنه بعد از ظهور جمال که انوارش جمیع ممکناترا احاطه فرموده و بشأنی ظاهر و لایح شده که عیون ابداع شبه آن ادراک نموده معذلک بعضی باعراض صرف قیام نموده‌اید و برخی بمحاربه برخاسته‌اید و بعضی به لا و نعم تمسک جسته تشبّث نموده‌اید فبئس ما فعلتم فی انفسکم و ظننتم بظنونکم فوجالی کلّ من فی السّموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است فطوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعد الی مواقع الأنس و عرف منظر اللّٰه المهیمن القیوم حال انصاف دهید اگر از این جمال احدیّه و شریعه جاریه و شمس مشرقه و سحاب مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجّه نمائید لا فوالذی نفسی بیده لم یکن لکم مقرّ الا فی اصل الجحیم طهّروا رمد عیونکم ثمّ افتحوها بحیّی ثمّ تجسّسوا فی اقطار السّموات و الأرض هل تجدون رحمة اکبر عمّا ظهر لا فومنظری اکبر لو اتم من العارفين و لو تدورن فی الآفاق هل ترون قدرة ابدع من قدرة ربکم الرّحمن لا فونفسی المّان لو اتم من الشّاعرين

باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتم که شاید در حین ظهورم محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید حال ملاحظه میشود که کلّ مثل امم قبل بلکه اشدّ و اعظم بحجبات وهمیّه و اشارات قلمیّه و دلالات فمیّه از مظهر جمال احدیّه دور مانده‌اید و معذلک تحسبون انکم محسنون و مهتدون لا فونفس البهّاء لو اتم تتفکرون و کاش بهمین مقادیرا اکتفا مینمودید و دست کین بر سدره مبین مرتفع نمینمودید آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبّث نمایند و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد یا قوم خافوا عن اللّٰه و لا تقاسوا نفسه بنفوسکم و لا شئونه بشئونکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیه بمشیکم و لا سکونه بسکونکم اتّقوا اللّٰه یا ملأ البیان و کونوا من المتّقین ان آمنتم بنفسی تالّٰه هذا نفسی و ان آمنتم بآیاتی تالّٰه نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل و اذا یشهد بذلک ذاتی ثمّ کینونتی ثمّ قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده ان اتم من العارفين

ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع نمائید و تشبّث باین و آن مجوئید من شاء فلیسمع نغمات الرّوح و من اعرض فأنه لخیر سامع و علیم ای ملأ بیان آیا ملاحظه نموده‌اید که در عشرين از سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمود بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیّت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایامها که خوفاً لأنفسکم در حجبات ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لایح و هویدا و معذلک اکتفا بآنچه اعدا وارد آورده‌اند ننموده اکثری از شما بمحاربه بر جمال احدیّه قیام نموده‌اید تالّٰه اذا بیکی عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینونتی و یقشعر جلدی و یدقّ عظمی و یتزلزل ارکانی و لم ادر ما تریدون من بعد ان تفعلوا به و تردوا علیه بل انا کنا عالماً بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی الواح عزّ محفوظ

حال اینست کلمات منزله اهلّی که لسان علیّ اعلیّ بآن ناطق شده پس خوشا بحال آنکه کلمات اللّٰه را اصغا نماید و از کلّ من فی الأرض و السّماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهّر نموده بمدینه بقا که فنای قدس اعزّ ابهی است وارد شود فهنیئاً للموقنین و الواردين و طوبی لمن ینظر کلمات اللّٰه ببصره و لا یلتفت الی اعراض العالمین چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مدن مختلفه و قراء متغایره و همچنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود ولکن در مؤمنین شئونات قدسیّه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان

تفرید و اغصان تجرید و اوراد ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمتیه و لآلی عزّ صمدیه موجود و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشود از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس مینمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیه را در خود ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه باینمقام فایز شد بیوم یعنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ينظر ببصر الله

و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم و یشهد بذلك ما حرّک علیه لسان الله بسلطان القوّة و القدرة و الغلبة بأن تالله الحقّ لو يقوم احد علی حبّ البهآء فی ارض الانشاء و یحارب معه کلّ من فی الأرض و السماء لیغلبه الله علیهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته و كذلك کان قدرة ربّک محیطاً علی العالمین و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفسم من قبل الهام شده من احیا نفساً فکأنما احیا النّاس جمیعاً چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده اذاً تفکّروا فی ذلک یا اولو الفکر و هم چنین در مشرکین هم بهمین بصر ملاحظه نمائید و لکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضا و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمّس نمائید و بر فلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است تمسّک جسته از واردین او محسوب شوید پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید

بگو بمحتجبین از جمال که قسم بسلطان عزّ اجلالم که این شمس مشرقه از افق عزّ احدیه باکمام غلّ مستور نماند و بحجاب بغضا محجوب نگردد در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضیء و بندهاء ملیح حزین میفرماید که ای عباد خود را از اشراق این شمس لایح ممنوع نسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید اینست حرم الهی در مابین شما و اینست بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مشی میفرماید و اینست منای عالمین و مشعر عزّ توحید و مقام قدس تفرید و حلّ الله المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده و مشهود گشته جمیع مقرّبین برجای این یوم جان داده‌اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده‌اید فوا حسرة علیکم یا ملأ الواقفین قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که باسم علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اولّ علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد و لکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند مشاهده کن که اگر ناس خود را معلّق بردّ و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علما نیمانند چون خود را بی‌مرد و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابدّاً بشریعه قدم فایز میگشتند

و حال هم اگر اهل بیان از تشبّث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند باسهم حجبات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی الله مطهّر نمائید و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر

نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل اینمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کل را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود اینست از اسرار تنزیل که در کل کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم

پس حال قدری تفکر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعۀ ابدیه بخطاب محکمۀ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرۀ منتهی و مکمن عزّ ابهی دور مگردانید آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فہنیاً للعارفین

باری ای برادران قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد علم نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدرۀ ربّ الایجاد ایستاده‌اند هرگز لسان بیان نمیگشودم و بحر فی تفوّه نمی‌نمودم و لکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبّث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قدم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی بریاسات وارد شود اینست شأن این عباد و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قدمیه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتها یافته لذا بخدعه برخاسته‌اند و بنسبتهای کذب و مفتریات نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردم را از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع سازند و بکمال وساوس مشغولند و عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از آیام ملاحظه نما که شاید روایح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدرۀ غلیّہ را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد

باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عمامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود اگر از اهل عمامیم بظهورات شمس مستشرق و مستضیء گشتند یذکر اسمائهم عند ربّک و الاً ابداً مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابدع انعم را اگر فضل انسان بعمامه میبود باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است و گیاه میطلبد زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلی که خود را بعمامیم ظاهریه و البسه زهدیه میاریند از حقّ ممنوع مشو و غافل مباش الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف و بحر فی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حقّ بوده آن اقبال بحقّ و اعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حقّ غافل و بدون او مشغول شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند فیئس ما اشتغلوا به فسوف یعلمون

یک نغمه از نغمات قبلم خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از افق صبح نورانیم محبوب است آگاه نماید و آن این است که نقطه اولی روح من فی الملک فداه به محمد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن این است که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد و لکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود انتھی

حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علیّ که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملاً علیّ بسطامی بوده و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحر فی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هرآینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عزّ رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید الهی فابتعث فی کلّ سنة مرآة و فی کلّ شهر مرآة بل فی کلّ یوم و فی کلّ حین فأظهر مرآة لیحکی عنک و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابله شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور و تالله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند احسن القصص که به قیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از لطیفه کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لا یعرف بما سواه جالس حقّ را بنفس او و به ما یظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کلّ من فی السموات و الأرض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملوّ شود اعتنا نمایند و تمسک نجویند چه که تمسک بر کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی احاط نوره العالمین باری این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لآلی مکنونه شود و یا اقبال بتکمّم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسی که بقول او خلق شده بر باد فنا داده اگرچه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود و لکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند و لکن ان ربک لغنی عن مثل هؤلاء و انه لمحیط علی العالمین باری راضی مشوید که مثل اهل فرقان باشید که با اسماء تمسک جوئید و از منزل اسماء محجوب مانید و کلماتی تلاوت نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که الیوم اگر کلّ من فی السموات و الأرض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعه منیعه ممتنعه گردند و عبادت اولین و آخرین قیام نمایند و اقلّ من حین در این امر بدیع توقّف نمایند عندالله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند

آیا مشاهده نموده‌اید که آنچه ملاً فرقان ذکر مینمودند کذب صرف بود و احدی را در حین ظهور از آنچه بان متمسک بوده‌اند نفع نبخشید مگر آنانکه بقوت یقین بشریعه ربّ العالمین وارد شدند پس بشنو نغمه ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بسم الله المقدّس الأبهی و باذنه الأرفع الأقدس الأعلى و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو لشهد نفسک غنیاً بغناء ربک و ناطقاً بثناء بارئک و عارفاً بنفس مولاک و تجد ما تقرّ به عیناک و تفرح به ذاتک و تسرّ به کینوتک و تکون من الفائزین اینست وصیّت جمال قدم احبّای خود را من شاء فلیؤمن و من شاء فلیعرض و اگر بآنچه ذکر شده فایز شدی و بلقاء جمال رحمن مفتخر گشتی بایست بامر و صیحه زن میان عباد و بنغمه احلایم فانطق بین السموات و الأرض بان یا ملاً البیان تالله الحقّ قد اشرق شمس العرفان عن افق السبحان و طلع عن غرف الرضوان هذا الغلمان و علی وجهه نضرة المئان و بیده خمر الحیوان و یسقی الممکنات باسمی الأبهی هذا الرحیق الحمراء اذاً فاسرعوا یا ملاً الانشاء من مظاهر الاسماء لیظهر علیکم لآلی المکنون من هذا الکوب المخزون الذی ظهر علی هیکل اللوح و استسقوا منه اهل ملاً الأعلى فی مواقع القصوی و اذا شربوا اخذتهم جذبات الرحمن و نفحات السبحان و نطقوا فی علی الفردوس بربوات الأنس تالله هذا لرحیق مختوم تالله الحقّ هذا لخمّر الّتی قد کانت مکنونة تحت حجبات الغیب و محفوظة تحت خباء العزّ و مستها انامل الرحمن فی عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم الذی ظهر بالحقّ و اشرق عن وجهه بدایع الأنوار فی السرّ و الاجهار و قرّت به اعین المقرّبین ثمّ عیون المرسلین ثمّ ما کان و ما یكون و انتم یا ملاً البیان لا تحرموا انفسکم عن منظر الرحمن کسروا اصنام الهوی باسمی الأبهی ثمّ اخرجوا سیف البیان عن غمد اللسان و غنّوا بربوات الأحلی بین ملاً الانشاء لعلّ الناس یستشعرن فی انفسهم و یخرجن عن

خلف حجاب محدود قل أ تظنون في انفسكم بأن هذا الفتى ينطق عن الهوى لا فوجماله الأبهى بل كان واقفاً بالمنظر الأعلى و ينطق بما نطق روح الأعظم في صدره الممرد الأصفى تالله الحق علمه شديد الأمر في جبروت القصى و عرفه قوى الروح في ملكوت الأسنى و ينطق بالحق في كل حين بما نطق لسان الأمر في سرادق الأخفى تالله هذا لهو الذى قد ظهر مرة باسم الروح ثم باسم الحبيب ثم باسم على ثم بهذا الاسم المبارك المتعالى المهيمن العلى المحبوب و ان هذا لحسين بالحق قد ظهر بالفضل في جبروت العدل و قام عليه المشركون بما عندهم من البغى و الفحشاء ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء و ارفعوه على السنان بين الأرض و السماء و اذا ينطق الرأس على الرماح بأن يا ملاً الأشباح فاستحيوا عن جمالى ثم عن قدرتى و سلطنتى و كبريائى فارتدوا الأبصار الى منظر ربكم المختار لكى تجدنى صائحاً بينكم بنعمات قدس محبوب فأنصفوا اذاً فى ذواتكم ان تجعلوا انفسكم محروماً عن حرم القصى و هذا البيت الأطهر الأحكم الحمراء فبأى حرم انتم تتوجهون ثم تطوفون خافوا عن الله ثم افتحوا ابصاركم لعل تشهدون لحظات الله فوق رؤوسكم ثم ملكوته امام وجوهكم لعل انتم تستشعرون فى انفسكم و تكونن من الذينهم يفقهون

ان يا نصير انا احببناك من قبل و نحبك حينئذ ان تكون مستقيماً على حب مولاك و ارسلنا اليك ما يكفى فى الحجية شرق الأرض و غربها و تستبشر فى نفسك و تكون من الذينهم بشارات الروح هم يفرحون و اذا وصل اليك هذا اللوح قم عن مقعدك ثم ضعه على رأسك ثم ول وجهك الى وجهى المشرق العزيز القيوم و قل

اي رب لك الحمد بما انزلت على من سماء جودك ما يطهر به العالمين اي رب لك الشكر بما اشرفت على من انوار شمس وجهك الذى باسراق منه خلق الكونين اي رب لك الحمد على بديع عطاياك و جميل مواهبك و اسئلك بجمالك الأعلى فى هذا القميص الدررى المبارك الأبهى بأن تقطعنى عن كل ذكر دون ذكرك و عن كل ثناء دون ثنائك ثم الهمنى ما يقومنى على رضاك و يمنعنى عن التوجه الى العالمين اي رب انا الذى قد فرطت فى جنبك هب لى بسطان عنايتك و لا تدعنى بنفسى اقل من حين اي رب لا تطردنى عن باب عز صمدانيتك و فناء قدس رحمانيتك ثم انزل على ما هو محبوب عندك لأنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت العزيز الكريم اي رب فأرسل على نسائم الغفران عن شطر اسمك السبحان ثم اصعدنى الى قطب الرضوان مقر اسمك الرحمن الرحيم ثم اغفر لى و لأبى ثم التى حملتنى بفضل من عندك و رحمة من لدنك و أنك انت ارحم الراحمين اي رب قدر لى ما تختاره لنفسى ثم انزل على من سماء فضلك من بديع جودك و عنايتك ثم اقض من لدنك حوائجى و أنك انت خير مقضى و خير حاكم و خير مقدر و أنك انت الفضال القديم

ثم بعد ذلك فاشدد ظهرك على خدمة الله و امره ثم انصره بما انت مستطيعاً عليه و لا تجحد فى نفسك و لا تستر كلمات الله عن اعين العباد فانشرها بين يدى المؤمنين اياك ان لا يمنعك اسم احد و لا رسم نفس بلغ امر مولاك الى من هناك و لا توقف فيما امرت به و كن على امر بديع اولاً فانصح نفسك ثم انصح العباد و هذا ما قدرناه لعبادنا المخلصين ان استقم على حب مولاك على شأن لن يزلك من شىء عن صراطه و هذا من فضلى عليك و على عبادنا المحسنين ثم اعلم بأن يحضر عندك من يمنعك عن حب الله و أنك لما وجدت منه روايح البغضاء عن جمال السبحان ايقن بأنه لهو الشيطان ولو يكون من اعلى الانسان اذا تجنّب عنه ثم استعد باسمى القادر القدير المحكم الحكيم كذلك اخبرناك من نأ الغيب لتطلع بما هو المستور عن انظر الخلائق اجمعين

ان يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثم فر عنهم الى ظل عصمة ربك و كن فى حفظ عظيم ثم اعلم بأن نفس الذى يخرج من هؤلاء انه يؤثر كما يؤثر نفس الثعبان ان انت من العارفين كذلك الهناك و علمناك بما هو المستور عنك لتطلع بمراد الله و تكون على بصيرة منير طهر يدك عن التثبث الى غير الله و الاشارة الى دونه كذلك يأمرك قلم القدم ان انت من السامعين قل يا ملاً البيان تالله الحق يأتيكم صواعق يوم القهر ثم زلازل ايام الشداد ثم هبوب ارياح كره عقيم و يأتيكم هيك

التَّار بكتاب فيه ردّ على الله المهيمن العزيز القدير و أنا قدرنا لكلّ مؤمن بأن لو اطلع بذلك و استطاع في نفسه يأخذ قلم القدرة باسم ربّه المقتدر القدير ثمّ يكتب في ردّ من ردّ على الله و كذلك يجزى ربك جزاء المشركين تالله الحقّ قد اخذنا تراباً و عجنناه بمياه الأمر و صورنا منه بشراً و زيناه بقميص الأسماء بين العالمين فلما ارفعنا ذكره و اشتهرنا اسمه بين ملأ الأسماء اذاً قام على الاعراض و حارب مع نفسى المهيمن العزيز العليم و افنى على قتل الذى بذكر من عنده خلق و خلقت السموات و الأرض و أنا لما وجدناه فى تلك الحالة سترنا فى نفسنا و خرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا فى البيت وحده متكلاً على الله المهيمن العزيز القديم كذلك فصلنا لك الأمر لتطلع بما هو المكنون و تكون على بصيرة منير و أنك طهر النظر عن مثل هؤلاء ثمّ توجه بمنظر الأكبر مقرّ العرش مطلع جمال ربك العزيز المنيع ليحفظك عن سهم الاشارات و يجعلك ناطقاً بثناء نفسه بين العالمين اذاً قم على ذكر الله و امره و ذكر الذينهم آمنوا بالله الذى خلقهم و سواهم ثمّ الق عليهم ما القيناك فى هذا اللوح ليكوننّ من المتذكرين ثمّ من معك من اهلك الذينهم آمنوا بالله و آياته من كلّ اناث و ذكور و من كلّ صغير و كبير و الحمد لنفسى المهيمن المقتدر العزيز القديم تالله هذا الكلام فى آخر القول لسيف الله على المشركين و رحمته على الموحدين

ذكر شده بود كه همیشه مع مراسله هديه بساحت عزّ مرسل ميداشتی و حال بجهت عدم استطاعت ظاهره از اين فيض محروم گشته هرگز از اين محزون نبوده و نباشيد تالله الحقّ حيك اباى لخير عن خزائن السموات و الأرض ان تكون ثابتاً عليه و كذلك نزل الأمر من جبروت عزّ بديع ان لا تحزن فى ذلك لأنّ الخير كله بيده فسوف يغنيك بفضله اذا شاء و اراد و انه ما من امر الا بعد اذنه له الخلق و الأمر يحكم ما يشاء و انه لهو العليم الحكيم و ان حيك لو يطهر عن اشارات المنيع يجعله الله من كنز لا يفنى و قمص لا يبلى و خزائن لا يخفى و عزّ لا يعطى و شرف لا يغشى كذلك حرّك لسان الله الملك العزيز العليم لتسكن فى نفسك و تفرح فى ذاتك و تكون من الصابرين و المتوكلين

\*\*\*

جناب ذبيح ميرزا

هو الباقي الأعلى

قلم الأمر يقول الملك يومئذ لله لسان القدرة يقول السلطنة يومئذ لله ورقاء العماء على اغصان البقاء تغنّ العظمة لله الواحد الجبار حمامة الأمر ترنّ على افنان الرضوان الكرم يومئذ لله الواحد الغفار ديك العرش فى اجمة القدس يدلع بأن الغلبة يومئذ لله الفرد المقتدر القهار قلب كلّ شىء فى كلّ شىء ينادى العفو يومئذ لله الأحد الفرد المهيمن السّتار روح البهاء فوق الرّأس مقام الذى لن يشار باشارة الممكنات ينطق تالله قد ظهر ساذج القدم ذو العظمة و الاقتدار لا اله الا هو العزيز المقتدر المتعالى العليم المحيط البصير الخبير المهيمن التّوار

يا ايها العبد الذى اردت رضا الله و حبه بعد الذى كلّ انفضوا عن حوله الا عدّة من اولى الأبصار فجزاك الله من فضله جزاء حسناً باقياً دائماً بما اردته فى يوم عمت فيه الأنظار ثمّ اعلم باننا لو تلقى عليك رشحاً عمّا رشّ علينا من رشحات ابحر القضاء من اولى الغلّ و البغضاء لتبكي و تنوح فى العشىّ و الابكار فى لبت نجد فى الأرض من منصف ذى بصر ليعرف ما ظهر فى هذا الظهور من سلطنة الله و اقتداره و يذكرّ الناس خالصاً لوجه الله بالسّرّ و الاجهار لعلّ الناس يقومنّ و ينصرنّ هذا المظلوم الذى ابتلى بين يدي هؤلاء الفجار اذاً روح القدس نطق عن ورائى و يقول صرفّ القول على تصريف آخر لئلا يحزن الذى اراد الوجه من وجهك و قل انى ما استنصرت من احد من قبل و لن استنصر من بعد بفضل الله و قدرته و انه قد نصرنى

بالحقّ اذ كنت في العراق و جادل معي كلّ الملل و حفظني بالحقّ و اخرجني عن المدينة بسطان الذي لا ينكره الا كلّ منكر  
مكّار قل انّ جندی توکلی و حزبی اعتمادی و رایتی حیّی و انیسی ذکر الله الملك المقتر العزيز المختار  
و انک انت یا ایها السّایر فی حبّ الله قم علی امر الله و قل یا قوم لا تشتروا هذا الغلام بزخرف الدّنيا و لا بنعیم الآخرة  
تالله الحقّ لن يعادل بشعر منه كلّ من فی السّموات و الأرض ایاکم یا قوم لا تبدّلوه بما عندکم من الدّهرم و الدّینار فاجعلوا حبّه  
بضاعةً لأرواحکم فی يوم الّذی لن ینفعکم شیء و یضطرب الأركان و تقشعرّ جلود النّاس و تشخص فیهِ الأبصار قل یا قوم خافوا  
عن الله و لا تستکبروا عند ظهوره خرّوا بوجوهکم سجّداً لله ثمّ اذکروه فی آتاء اللّیل و اطراف التّهار و انک فاشتعل من هذه  
النّار الملتهبة المشتعلة فی قطب الامکان علی شأن لن یخمدھا بحور الأکوان ثمّ اذکر ربّک لعلّ یتذکّرنّ بذکرک عبادنا الغفلاء  
و یستبشرنّ به الأخیار ثمّ اعلم بأنّ حضر بین یدینا کتابک و سمعنا ما نادیت به الله ربّک فیما خرج من لسانی و قرأ بین یدینا  
من کان حاضرّاً لدى العرش و اجبناک بالحقّ فسوف یصل الیک اذا شاء الله و اراد انّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و کلّ  
عنده بمقدار ان احمد الله بما خلّصک عن قومک و اخرجک عنهم بسکینه و اقتدار و ایّدک علی عرفان مظهر نفسه بعد الّذی  
کلّمهم اعرضوا عن الله و كذلك یرج التّور من النّار ثمّ اتحد مع احبّاء الله و تکلم بین النّاس بالحکمة لأنّنا ارفعنا حکم الجدال  
و ودعنا الأرض لأهلها و ما اراد ربّک هو قلوب الأبرار و البهّاء علیک ثمّ السّنّاء علیک و علی اختک و علی من شقّ الأستار

\* \* \*

بنام خداوند یکتا

قلم بیان باذن رحمن در دریای معانی سیر نمود و چون باراده سلطان حقیقی بیرون آمد قطرات چند از او چکید و بهیئت  
صورت حروفات ظاهر و بعد نسیمی از مکمن مشیّت رحمانی مرور نمود و سبب ترکیب حروفات مقطعات گشت و کلمه انّی  
انا الله لا اله الا هو هویدا شد و اینکلمه مبارکه بمتابۀ آفتاب از افق سماء کتاب الهی مشرق طوبی لمن فاز بها ویل لكلّ غافل  
مریب و از ظهور این کلمه دو اثر کلّی در ابداع ظاهر نار و نور چه که هر نفسی باو اقبال کرد لدى الله از اصحاب یمین که  
بانوار وجه فائزند محسوب و هر که اعراض نمود از اهل نار مذکور الحمد لله آنجناب از ماء حیوان که بکوثر عرفان در کتاب  
الهی معروف است زندگی یافتند و بحیوة جدیده فائز شدند اینمقام را بکمال جدّ و اجتهاد حفظ نمائید دنیا را وفائی نبوده و  
نیست چنانچه در کلّ حین مشاهده میشود طوبی از برای نفسیکه بسبب دنیای فانیه از ملکوت باقی محروم و ممنوع نماید  
عنایت حقّ نسبت بانجناب بوده چنانچه در مواضع عدیده حفظ فرموده و خواهد فرمود ان اشکر ربّک العلیم الخبیر انا نبشّرك  
بکلمة من عندنا و نقول انک انت من الآمنین ما علیک الاستقامة علی امر الله و ما علیه ان یحفظک بسطانه المهیمن علی  
العالمین نسأل الله ان یظهر منک ما ینیقی به ذکرک فی ملکوتہ و جبروتہ و فی کتابه المبین الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

للتی نسبت بعدنا الباقر

بسم الله الأقدس الأبھی

لا تجزعی من غربتک تالله لو تنظرین بعینی لتفدین نفسک فی سبیلی بما جعلک الله من الأساری فی حبّی ولكنّ الحجاب منعک عن عرفان ما قدرّ لک من لدن عزیز قدیر انا نراک فی حزن بما مسّتک کربة الغربة تالله وطنک ظلّی و يشهد بذلك لسان ربّک العليم الحکیم لا تحزنی فی ابنک انه فی حول ربّه لمن الطائفین ان اذکری ما ظهر من امّ الأشرف الّذی فدی نفسه فی ارض الرّآء الا انه فی مقعد صدق عند مقتدر قدیر اذا اراد المشرکون ان يقتلوه بالظلم ارسلاوا الیه امه لتنصحه لعلّ يتوب و يتبع الّذین کفروا بالله ربّ العالمین اذا حضرت تلقاء وجه ابنها تکلمت بما ناحت به قلوب العشاق ثمّ الملاء الأعلى و ربّک علی ما اقول شهید و عليم قالت ابنی ابنی ان افد نفسک فی سبیل ربّک ایاک ان تکفر بالّذی سجد لوجهه من فی السموات و الارضین یا بنی ان استقم علی امر ربّک ثمّ اقبل الی محبوب العالمین علیها صلواتی و رحمتی و تکبیری و بهائی و انی بنفسی لأکون دية ابنها و اذاً فی سرادق عظمتی و کبریائی بوجه تستضیء منه الحوریات فی الغرفات ثمّ اهل الفردوس و اهل مداين القدس لو یراه احد یقول ان هذا الا ملک کریم ایاک ان ترتکبی ما یحزن به عبدی انه تحت نظر ربّک ان امسکی لسانک ثمّ اسجدی و ارکعی لربّک العزیز الحمید قد قدرّ لک مقام ایاک ان تعقیبه بما لا ینبغی لک ان اطمئنّی بفضل مولاک القديم قولی

ای ربّ رضیت برضائک و احبّ ان افدی نفسی و الّذین معی فی سبیلک انک انت مولی العالمین

یا امتی فکری ثمّ انصفی ا و دعیة الأجساد تحت اللّحود خیر ام فی اوعیة عصمة ربّک الغفور الرّحیم ایقنی انّ الموت حقّ کلّ من علیها فان و یقی وجه ربّک الرّحمن الّذی اشرق من هذا الأفق المبین و بعد تحقّق الموت لو یموت احد بالأمرض خیر ام یراه احد یقول ان هذا الا ملک کریم ایاک ان ترتکبی ما یحزن به عبدی انه تحت نظر ربّک ان امسکی لسانک ثمّ اسجدی و ارکعی لربّک العزیز الحمید قد قدرّ لک مقام ایاک ان تعقیبه بما لا ینبغی لک ان اطمئنّی بفضل مولاک القديم قولی

\* \* \*

هو الله

بسم الله الرحمن الرحيم

لا تیاأس من روح الله ما بتو مانوس و تو محسوس ما

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه ایام

کلک مشکین تو هر دم که ز ما یاد کند

ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمیداند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل اظهار مطلب نماید که هرچه در آنحضرت عرض

شود افک صرف است و آنچه ذکر آید شرک محض

گر نبودی خلق محجوب و کثیف

ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف

در مدیحت داد معنی دادمی

غیر این منطق لبی بگشادمی



ولکن کلام بزرگان است ما لا یدرک کله لا یتَرَک کله لهذا با لسان کلیل و جسم علیل اظهار می‌رود و عرض میشود رشی که از سحاب سماء مکرمت در اراضی کلمات نازل فرمودید و طفحی که از غمام جریاء مرحمت در هوایات اشارات مبذول داشتید نوری گردید و بر قلوب مشتاقان وارد شد و سروری گشت و بر سینۀ محزونان نازل آمد بلی تا نگرید ابر کی خندد چمن سبحان‌الله مگر این نفعه مشک از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و یا این نفعه صور از شجره طور آمد که از سر جان گذشتیم و بجانان پیوستیم چون ذکر دوست شنیدم فوراً برخاستم و گفتم

این مطرب از کجا است که برگفت نام دوست

تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست

دل زنده میشود بامید وفای یار

جان رقص میکند بسماع کلام دوست

چون قاصد را نیافتم قاعد شدم و مجدّد بزیارت نامه کوشیدم آنچه از لالی توحید که در صدف تحمید مکنون شده بود مشهود گشت الحقّ حالت افسرده را روح تازه و جان سوخته را نوری بی‌اندازه بخشید کأنّ روح القدس فیها یتنفس اینست که فرموده‌اند و للأرض من كأس الکرام نصیب گویا قسمت عمر از سرگرفتم و شهد خمر عنایت از چشمه دهان محبوب نوشیدم محرم لاهوت تو ناسوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد

و اگر فراش مثبتوت بساط احدیّت را مبسوط نماید و وساید مبروک محبّت را بگستراند شاید که چشم مشتاقان از پرتو نور صرف جمال منور گردد و عین مجذوبان از عین الفصل سلطان جلال روشن شود و اگرچه این کلمات مطبوع طبع بلندختر و خاطر مشکل‌پسند حضرت عالی نخواهد افتاد ولیکن چون ما را عذر بر بیان است البتّه شما را ذکر عفو بر لسان العذر عند کرام النّاس مقبول در مراتب محبّت و مقامات مودّت باین دو فرد اکتفا رفت

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

خلقی بتو مشغول تو غایب ز میانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را میطلبم خانه بخانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توای تو

مقصود توای کعبه و بتخانه بهانه

فریاد از دست این قلم و بیداد از این مرکّب و این کاغذ که مرا عاجز نمود نمیدانم بشما چه بگذرد از ملاحظه آن اداً اقول انا لله و انا الیه راجعون

\*\*\*

هو العلیّ العظیم

لا مهرب للعباد من قضاء الله المبرم و امره المحکم اینما تکنوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدۀ قضای محتوم چون باراده حضرت قیوم ظاهر باید تسلیم نمائیم و راضی باشیم فراق اگرچه در ظاهر کبد را میگدازد ولیکن فراق سبب وصال و ایصال و علّت حفظ جمعی از اطفال است بر مقتضیات حکمت الهی احدی آگاه نه ثمره این صعود در قبضه علم الهی بوده

و هست اظهار آن علی ما هو علیه جائز نه اگر از اینمقام پرده برداریم اینحزن اکبر بفرح اکبر تبدیل شود و ارواح زیاده از اندازه پرواز نمایند

المال و البنون زينة الحياة الدنيا و الباقيات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املاً

ولکن این ابن زینة جنت اعلى و علیا بوده مع آنکه از فضل الهی و رحمت رحمانی در این حین تباشای خود را مشغول بتماشای فردوس اعلى مشاهده مینمائی

یا اهل بیته الحمد لله شما طراً باینکلمه مبارکه که بمثابه حصن متین است مقرّر و معترفید آنه محمود فی فعله و مطاع فی امره اگرچه فصل و فراق بعد از وصل و انس و لقا مذهب فرح و بهجت است و لکن قادر بر محو کلمه مبارکه مذکوره در لوح قلب نبوده و نیست آنه هو الصّبار امر اولیائه بالصّبر الجمیل نسئل الله ان یحفظکم و یقرّبکم الیه فی کلّ الاحوال آنه غنی المتعال

\* \* \*

هو الله تعالى شأنه العزیز

لازال در نظر بوده و خواهی بود انشاءالله در ظلّ عنایت الهی و سحاب مکرمات ربّانی ساکن و مستریح باشی و در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمائید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریّه و باطنیه بوده انسان بی علم و هنر محبوب نه مثل اشجار بی ثمر بوده و خواهد بود لذا لازم که بقدر قوه و وسع سدره وجود را باثمار علم و عرفان و معانی و بیان مزین نمائید و البهآء علیکم

\* \* \*

جناب سیّد هاشم

هو الله

لازال لحاظ الله بعبادش متوجّه و اگر اقلّ من آن نظر عنایت از ارض و من علیها بردارد البتّه کلّ بعدم راجع شوند و لکن الیوم محبوب آنکه احبّای الهی باخلاق روحانی در مابین عباد ظاهر شوند از هر نفسی روایح ریحان اهل اکوان استشمام نمایند مدّعیان محبّت را برهان لازم هر چه بلسان آید مقبول ساحت رحمن نیفتد الیوم فعل مقدّم بر قول است پس جهد نمائید تا از کلّ جوارح اعمال حسنه بظهور آید اگر نفسی دعوی نماید که از اهل رضوان ربّانی است آن قول بمجرّد ادّعا ثابت نشود بلکه صاحبان شامه استشمام نمایند اگر استنشاق ریاحین نمودند مقبول خواهد شد و الاّ مردود ای برادران من صریر قلم اعلى از طنین ذباب بسی ظاهر و ممتاز

\* \* \*

حضرت اسم الله مه علیه منکلّ بهآء ابهاه

## بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

لله الحمد امروز حدیقه معانی ظاهر و باوراد علم و حکمت ربّانی مزین کوثر بیان و تسنیم حیوان در او جاری نیکوست حال نفسیکه باو راه یافت و محروم کسیکه از او نصیبی برنداشت نسیمش محیی جان و مفرّح روان بی لفظ مطالب خفیّه لطیفه القا مینماید بی کنز و زخارف غنای ابدی عطا میفرماید پرده حیرت را باصبع قدرت شقّ نماید و آفتاب حقیقت را از افق عنایت بنماید نعیماً للفائزین و نعیماً للعارفين و حسرةً للغافلین و للمعرضین مفتاح آن محبّه الله بوده و هست و آن ذکر و ثنای مقصود عالمیانست که بیان مملّح و ممزوج است حبّذا فرخنده یومی و فرخنده ساعتی و فرخنده حینی که دستخطّ عالی که بمنزله مفتاحست و عرف محبّت محبوب عالم از او متضوّع متواتر رسیده و میرسد فی الحقیقه اوست که قلب را بفرح جدید تازه مینماید و آتش شوق و اشتیاق را مشتعلتر حقّ شاهد و گواه که در لیالی و ایّام از خلق مأیوس و بخیالت مأنوس و بحقّ متوسّل و بر او متوکّل که ناگاه باب مفتوح و امل حاصل بساط حزن مطویّ و بساط فرح مبسوط و قبل آن کلّ یوم قلم الم فراق تحریر مینمود و مداد ذکر ایّام و داد و اتحاد مینوشت گاهی طبع صنعت موسیقار آرزو مینمود و هنگامی وجود چون سمندر خود را در نار مشاهده مینمود ایجاز از اطباب محبوبتر که هم شما را از ذکر و ثنای محبوب عالیمان بازنمیدارد و هم مطلب مشروح و واضح معلوم آنحضرت میشود از مطوّل گذشتیم مختصر آنکه بی شما فرح کامل دست نداد و غیبت شما مجالس را از طراز اول محروم داشت خادم جالس بغتّه از افق بیت دستخطّ آنحضرت بمثابه نجم سحری طالع بعد از اخذ و قرائت و اطلاع تلقاء وجه مالک اسماء بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله و جلّت الطافه

## هو الناظر من افقه الأعلى

یا اسمی مرّه بعد مرّه ترا ذکر نمودیم کأس حیوان را از ایادی عنایت محبوب امکان نوشیدی ذکرت لازال مذکور و بلایت لدی العرش مشهود باستقامتت افق استقامت لائح و منیر طوبی لک و لمن احبک و ذکرک و سمع قولک فی امر الله ربّ العالمین اگر چندی توجّه بوطن و ضواحی آن از ارض یاء و الف و راء نمائید لدی الوجه محبوسست چه که شاید گمراهی راه یابد و مقصود را بشناسد ولکن باید در جمیع احوال بافق حکمت ناظر باشید آنچه مغایر آنست جایز نبوده و نیست کذلک یامرک المظلوم و یذکرک فی هذا المقام الرقیع دوستان الهی را تکبیر برسان بگو ایّاکم ان تمنعکم ضوضاء الملحدین عن الله ربّ العالمین آنقوم تازه بر قدم اهل فرقان مشی مینمایند لعمر الله یوم الله را ادراک ننموده اند چه که لا یذکر فیهِ الا الله وحده جمیع کتب بقولش و قبولش معلّق و جمیع اعمال باذنش منوط در قرون و اعصار ناس بیچاره را باوهم تربیت نمودند مع ذلک آن فرقه غافله خود را اعلی و افضل از کل میدانستند غافل از آنکه پستترین عباد بوده و هستند نفسی را که عند ذکرش به عجلّ الله فرجه ناطق بودند بظلم تمام شهید نمودند نتیجه عجلّ الله فی سقرهم بخشید بگو ای دوستان حقّ لعمر الله آن نفوس غافلند آگاه نبوده و نیستند از همه گذشته از گفته های قبل چه حاصل بردند که از بعد بیرند افّ لهم وللذین اتبعوهم من دون بیّنه من الله العلیم الحکیم لازم است که مفتریات فرقه شیعه و کذبهای ایشان قدری ذکر شود یا اسمی ملاً اعلی نوحه مینمایند و اهل جنّت علیا محزون چه که با کشف حجابات غلیظه و سبحات عظیمه تازه بقدم اول راجع شده اند نوحوا یا قوم نوحوا انصاف بمثابه عنقا و صدق مانند عدل غیر مشهود ولکن ربّک هو القویّ الغالب القدر اهل بها را عالم و آنچه در اوست منع ننماید امرش اظهر از شمس و ندایش در کلّ حین مرتفع طوبی لمن نبذ العالم مقبلاً الی الله مالک القدم الذی فی بحبوحه

البلاء نطق بأعلى النداء و دعا الكلّ الى افقه المنير انتهى نمیدانم چه شده که تا حین اهل بیان در اعمال فرقه قبل و اقوال ایشان تفکر نموده‌اند نفوسیکه خود را بهترین عالم میدانستند یعنی حزب شیعه ارتکاب نمودند آنچه را که کلّ اشیاء نوحه نمود یکنفس تفکر نمود که حاصل آن حزب و اعمال و اقوالشان چه بوده لعمر مقصودنا بهاءً منبئاً تازه مشرکین اهل بیان یک همچو دستگاہی مسوط نموده‌اند این بی‌بصرها در آنی تفکر نموده و نمینمایند از اول دنیا تا حین کدام امر اعظم از این امر و کدام ظهور اظهر از این ظهور بوده هر نفسی بانکار برخیزد بچه اقرار خواهد نمود امروز غیر الله مذکور نبوده و نیست طوبی از برای نفسیکه عرف این یوم را یافته و مقصود را شناخته این فانی از حقّ باقی سائل و آمل آذان را لایق و ابصار را قابل نماید از برای اصغاء ندا و مشاهده افق اعلیٰ اینکه مرقوم داشتند که حضرت افنان یاء علیه منکلّ بهاءً ابهاه صورت تلغراف ارسال فرمودند مقصود از آن توجّه آنحضرت بشطر مقصود بوده ولکن دستخطّ بعد آنحضرت مرقوم داشته بودند که حضرت افنان علیه من کلّ بهاءً ابهاه و جناب امین علیه بهاءً الله خواهش نموده‌اند بانجهات توجّه نمایند بعد از عرض اینفقره در ساحت اقدس اینکلمه علیا از افق اعلیٰ اشراق فرمود قوله جلّ و عزّ حال که حضرات طالب شده‌اند اجابت افنان محبوبست لدی الوجه و اگر در ارض یاء و اطراف آن چند روزی سیر نمایند محبوبست انتهى اهل ولایت و اقربا هم از ملاقات آنحضرت البتّه بفرح تازه و سرور جدید فائز میشوند و اینکه مرقوم داشتند که دوستان الهی طراً در هر ارض استدعای ذکر نموده‌اند اینفقره بشرف اصغاء فائز قوله جلّ جلاله یا اسمی علیک بهائی و عنایتی و رحمتی هر نفسی اراده نموده اسم آن در ساحت اقدس مذکور آید لعمری ذکرش مذکور و از قلم اعلیٰ مسطور بشرّ من قبلی کلّ من اراد عنایتی و توجّهی قل انه یسمع و یری و هو السّميع المجیب هر یک را بعنایت حقّ بشارت دهید و بر استقامت و ما یرتفع به شأن الانسان وصیّت نمائید طوبی لهم و لهم حسن مآب انتهى و اینکه مرقوم داشتند از جمله نفوس مطمئنّه سه نفس که از کسبه و ضعفا هستند وجهی از بابت حقوق الله داده‌اند و جزئی است ولی از صاحبانش با ضعف حال بسیار پسندیده و محبوبست اینمراتب در ساحت من لا یخرج عن قبضته من شیء عرض شد هذا ما ماج به بحر البیان فی الامکان قوله تبارک و تعالیٰ

#### هو الناطق بالحقّ

یا عباد الرّحمن قد ذکرکم اسمی ذکرناکم بلوح لا تعادله الواح العالم و لا ما عند الأمم یشهد بذلک ربکم المهیمن القیوم قد فزتم بعرفان المظلوم الذی جعله المعتدون مسجوناً بما دعا الكلّ الى الله ربّ ما کان و ما یکون ان اشهدوا بما شهد الله قبل خلق الأرض و السّماء انه لا اله الاّ انا الحقّ علامّ الغیوب من فاز بعرفانی انه من الملائع الاعلیٰ عند الله فاطر السّماء و مالک الاسماء و الذی منع انه من الغافلین فی لوح محفوظ قد سمع الله ندائکم و رأى اقبالکم و انزل لکم ما یکون معکم فیکلّ عالم من عوالم ربکم العزیز الودود ایاکم ان تمنعکم ضوضاء التّاعقین عن الله ربّ العالمین ان احفظوا ما اوتیتم بهذا الاسم المهیمن علی من فی السّموات و الأرضین انتهى لله الحمد بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز گشتند و آنچه هم داده‌اند بطراز قبول فائز و ورقه وصول هم ارسال میشود اگر بشود آنچه را در ارض خاء بجناب ملا علی بجستانی علیه بهاءً الله برسانند محبوبست که نصف را خود ایشان تصرّف نمایند و نصف دیگر را بجناب ابن شهید علیه بهاءً الله برسانند

اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمد جعفر و جناب آقا میرزا مهدی علیهما بهاءً الله را فرمودند تلقاء عرش بشرف اصغاء فائز و عریضه جناب آقا میرزا محمد جعفر که بانحضرت نوشته بودند لدی العرش عرض شد و دو لوح ارفع اقدس از سماء مشیّت مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاءالله بان فائز شوند و از بحر معانی آن بیاشامند و همچنین ذکر مخدرات قانتات

مشغولات علیا جناب عمّه و دو صبیّه ایشان علیهنّ بهاء الله و عنایاته را فرموده بودند و مرقوم داشتند که از اوّل نفوس شمرده میشوند بعد از عرض مراتب در ساحت امنع اقدس این آیات مشرقات از افق فضل لائح قوله جلّ جلاله

### بسمی الذّاکر البصیر

یا اسمی علیک بهائی و رحمتی لعمر الله قد نطقت بالحقّ عمّه و خدیجه در اوّل ایّام بایمان فائز از کوثر حبّ آشامیدند و از فرات ایقان قسمت عظیم بردند لازال نفحات محبّت رحمن از ایشان متضوّع و بقدر مقدور در خدمت امر و اولیائش جهد بلیغ مبذول داشته‌اند و در سیل الهی شنیدند و دیدند آنچه را که سبب حزن قلوب مقرّبین بوده طوبی از برای ایشان لعمری لا یعادل بما قدّر لهنّ ما فی الأرض جمیعا لله الحمد باقبال و ایقان و توجّه و قول بلی فائز گشتند شهادت الهی در باره ایشان کافی و باقی انه لا یضیّع اجر المحسنین و المحسنات بشرهنّ من قبلی و ذکرهنّ من لدی المظلوم البهّاء المشرق من افق سمّاء بیانی علیهنّ و علی ابنائها الذّین اعترفوا بما نطق به لسان العظّمه انه لا اله الا انا المهیمن القیوم انتهی ذکر ایشان لازال در ساحت اقدس بوده و نازل شد از برای ایشان آنچه که بدوام اسماء باقی و پاینده است انّ الخادم یسأل الله ربّه بأن یوفّقهنّ و یؤیّدهنّ و یقرّبهنّ الیه انه هو المقتدر علی ما یشاء و هو الغفور الکریم

و همچنین دو لوح امنع اقدس ابهی مخصوص جناب آقا محمّد علی و آقا محمّد حسین علیهما بهاء الله نازل و ارسال شد انشاء الله بان فائز شوند چندی قبل عرایض ایشان بساحت اقدس فائز انّ ربنا الرحمن هو المؤیّد المقتدر العلیم الحکیم اینکه ذکر جناب آقا میرزا عبدالرحیم از اهل قمصر علیه بهاء الله را فرموده بودند و همچنین عدد او از بابت حقوق که جناب آقا زین العابدین از اهل مازگان علیه بهاء الله بتوسط ایشان ارسال داشته‌اند اینمراتب تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزل لجناب میر علیه بهاء الله قوله عزّ بیانه

### انا المبین الحکیم

یا میر امر عظیم است و یوم عظیم بعضی از اهل بیان تا حین ادراک یوم را ننموده‌اند باوهامات قبل متمسّکنند بگو ای قوم امروز یوم الله است لا یذکر فیه الا هو اگر نفسی بعبادت اوّلین و آخرین مؤیّد شود و در اقلّ من آن بدونش ناظر او از اهل توحید نبوده و نیست و جمیع اعمالش هباءً منبثاً بوده و خواهد بود آیا اقوال اهل فرقان یعنی حزب شیعه را نشنیده‌اند و توهمات قبل را نسنجیده‌اند مع ذلک چگونه در تجدید ظنون و اوهام مشغول شده‌اند الا انهم فی خسران مبین اگرچه ایّام ظهور در یکمقام ایّام الله بوده و لکن این یوم را جمیع انبیا و مرسلین طالب لقایش بوده‌اند در جمیع کتب و صحف و زبر بطراز تخصیص مزین است قل اتقوا الله یا قوم و لا تكونوا من المشرکین کن قائماً علی الامر و ناطقاً بشّاء مولاک و مستقیماً علی شأن تضطرب به هیاکل الظنون و الأوهام کذلک یامرک من عنده امّ الكتاب

و نذکر الخلیل الذی فاز بالذکر و البیان من لدی الرحمن نسأل الله بأن یوفّقه علی ما یرتفع به امره المبرم الحکیم کبر من قبلی علی وجهه و علی اولیائی هناک انا نوصیهم بالاستقامه الکبری و بما ینبغی لهذا الیوم العزیز البدیع قد ذکرک اسمی علیه بهائی ذکرناک بهذا الذکر المبین قد فزت بذكر ربک مرّة بعد مرّة هذا من فضله العظیم البهّاء علیکم من لدی الله ربّ العالمین و نذکر زین العابدین الذی عمل بما امر به فی کتاب الله طوبی لعبد شهید بما شهید به المقصود و عمل فی سبیله ما

ارتفع به ذکره بین عباده المخلصین انتهی

صدهزار شکر مقصود عالم را هر هنگام ذکر یکی از اولیا در ساحتش مذکور بانوار عنایت مزین و بطراز فضل مطرّز مخصوص نفوسیکه آنحضرت ذکر نموده‌اند هر یک بآیات بدیعه منبیه باقیه دائمه فائز گشته‌اند طوبی لهم و نعیماً لهم و کلّ خیر لهم اینعبد فانی از کل رجا مینماید در احیان ذکر و ثنا فراموشش ننماید و از برایش تأیید بطلبند بر خدمت این امر عزیز عظیم اینکه مرقوم داشتند شبی از شبها در بیت جناب آقا سید محمد باقر علیه بهاء الله با دوستان الهی معاشر و بذکر محبوب عالمیان مشغول اینفقره در ساحت امنع اقدس بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

بسمی الذی به ماج البحر و هاج العرف

طوبی لذی لسان نطق بثناء مولا و لذی شمّ وجد عرف قمیصه المنیر و لذی اذن سمع ندائه الأهلی و لذی بصر فاز بمنظره الکریم یا سید یا محمد قبل باقر قد ذکرک اسمی علیه بهائی ذکرناک لتشکر ربک الغفور الکریم از اعظم اعمال امروز استقامت است چه که ناس از قبل باو هام تربیت شده‌اند طوبی از برای نفسیکه او همامت و گفتارهای قبل را ریخت و بافق یقین وحده ناظر و متوجه نفوسیکه از آگاهی محرومند باقوال اهل فرقان تمسک نموده‌اند و در اضلال خلق قیام کرده‌اند و این وعده‌های حقّ جلّ جلاله بوده و در کتب بآنچه ظاهر شده و بشود اخبار فرموده تمسک بحبل عنایة ربک و تشبث بذیله المنیر طوبی لیبیک بما ارتفع فیه ذکری و حضر فیه اسمی و احبائی ذکرهم من عندی و کبر علی وجوههم من قبلی و بشرهم بعنایتی و رحمتی نسأل الله بأن یؤیّدهم علی خدمة امره و ینزل علیهم برکة من عنده و یسقیهم کوثر الاستقامة بأیادی عطائه انه هو المقتدر المهیمن القیوم انتهى

اینکه در باره پریشانی احباب مرقوم داشتند خیر عالم و برکت عالم و قدرت و قوه عالم کل بایشان متوجه و از ایشان محسوب چه مقدار از اصحاب در زمان خاتم انبیا روح ما سواه فداه قوت شب نداشتند که بصبر متمسک و بطراز اضطبار مزین الی ان نزل لهم من سماء الفضل ما عجزت عن احصائه المحصون عنقریب مشاهده مینمایند آنچه در کتاب نازل ثروت عالم و خیر آن از جمیع جهات توجه مینماید حال آنچه لازم است اتحاد و اتفاق و حکمت و تبلیغ امر بقسمیکه سبب ضوضا نشود این بر عباد بوده و هست و مابقی با حقّ جلّ جلاله است مع مصروف این ارض که آنحضرت مطلعند اگر از حقوق چیزی خبرش برسد یا وارد شود داده شده و میشود فرمودند آنچه اسمی در این باب نوشته صحیح است بلکه رخنه‌های عظیمه ظاهر میشود چنانچه شده در باره محبوبی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهاء الله و امانت الله مرقوم داشتند از این خبر فرح لایحصى ظاهر لله الحمد و له الشکر و الثناء و له القدرة و القوه و العطاء ولكن حسب الأمر حال باید محلّ مختصری بدون اسباب معین شود والا در خطر است غافلین بسیار شقی مشاهده میشوند اگر مطلع شوند لعلّ بعمل قبل قیام نمایند باید در اول امر عاقبت آنرا مشاهده نمود باید محلّ بقسمی اخذ شود که از برای نفسی مجال ادعا نماند و همچنین مرقوم داشته بودند شبی از شبها در بیت جناب آقا محمد علی فح علیه بهاء الله تشریف داشتند مع دوستان حقّ علیهم بهاء الله اینفقره هم بتمامه امام وجه عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من لدن ربنا مالک المآب قوله جلّ و عزّ

بسمی الذی یسمع و یری

یا محمد علی در سنین متوالیات بذکر مالک اسماء و صفات فائز شدی از کأس وصال نوشیدی و از بحر لقا آشامیدی شنیدی آنچه را که در کتب الهی مذکور و دیدی آنچه را که در او مسطور طوبی لک و لابنک الذی فاز بألواح ربّه الکریم ذکر تو و ابناء در کتاب الهی مخلّد از حقّ میطلییم ترا مؤیّد فرماید بر حفظ آنچه عطا فرموده نشهد انک هاجرت و حضرت و سمعت و

رأيت ان افرح بعناية ربك و كن من الراسخين و نذكر الحكيم اخ الحكيم الذي فاز بلقائى و وجد عرف ظهورى البديع يا آقا خان ان استمع نداء ربك الرحمن من سدرة الانسان على هذا الطور المرتفع على اشرف البقاع انه لا اله الا هو العزيز الوهاب قد ذكر ذكرك لدى المظلوم و نزل لك لوح لاح من افقه نجم عناية ربك مالك الرقاب طوبى لك بما اقبلت الى مشرق الظهور و سمعت نداء مكلم الطور الذي كان موعوداً فى الزبر و الألواح نسأل الله بأن يؤيدك و يوفقك و يكتب لك من قلمه الأعلى خیر الآخرة و الأولى انه هو المقتدر على ما يشاء باسمه الذي سخر من فى الأرضين و السموات سيفنى ما تراه اليوم و يبقى ما قدر من لدى الله رب الأرباب انا نوصيك بحفظ ما اوتيت و بالاستقامة التي جعلها الله من افضل الأعمال انتهى امواج درياى فضل كل را احاطه نمود و انوار آفتاب عنایت بر كل تجلی فرمود اینفانی از حق سائل كه جميع را بما اراد آگاه فرماید چه اگر آگاه شوند كل بر خدمتش قيام نمایند الحمد لله جناب مذکور و مذکور یعنی جناب آقا محمد على و جناب آقا خان علیهما بهاء الرحمن از كأس لقاء حضرت مقصود آشامیدند و به ما هو الموعود فى الكتب فائز گشتند از حق تأیید میطلبم ایشانرا مؤید فرماید بر استقامت كه از افضل اعمال مذکور و خدمت هر يك تكبير و سلام میرسانم و همچنین خدمت ابناء جناب آقا محمد على عليهم بهاء الله ابن اكبر و سایرین تكبير و سلام میرسانم لله الحمد لدى الوجه المذكورند و بعنایت فائز له الحمد فيكل الأحوال از حق سائل و أمل كه باب فضل بگشاید و يد عطا دست گیرد انه على كلشء قدير و اینکه در عسر امور ایشان مرقوم داشتند فرمودند بهر نحو مصلحت دانند عمل نمایند چه از بابت حقوق اگر وجهی برسد و چه از سبل اخرى البته در این فقره توجه نمایند چون اراده الهی تعلق گرفته البته فرج میرسد فى قبضته زمام الأمور و هو المقتدر القدير انتهى و اینکه در باره مخدره هدهد عليها بهاء الله مرقوم فرموده بودند این ایام خبر وجهی رسید مبلغ بیست تومان امر صادر

بایشان برسد و مابقی بعضی دیگر اگر باز خبری برسد حواله میشود

اینکه در باره جناب آقا محمد حسین ل ط علیه بهاء الله مرقوم داشتند در پیشگاه حضور مالک ظهور عرض شد هذا ما نطق به لسان مالک الأسماء فى سجن عكاء قوله جل جلاله یا اسمی عليك بهائی حاء و سین علیه بهائی از اول امر بافق اعلى توجه نمود و در سنین معدودات بذکر و ثنا و خدمت امر موفق شد از حق میطلبیم او را بر حفظ اینمقام مؤید فرماید اوست بر هر شىء قادر و توانا انشاءالله مؤید شود بر عملی كه از سيد اعمال لدى الله مذکور است و بدوام ملك و ملكوت باقى و پاینده یا اسمی بشره بعنایتی قد اشرفت له شمس الاذن من افق مشیة ربه الكريم له ان يتوجه بتوجه تتوجه به الموجودات الى شطر القرب و اللقاء المقام الذى فيه ينطق مكلم الطور الملك لله رب الأرباب انتهى طوبى از برای ایشان چه كه فائز شدند بآنچه طلب نمودند ولكن حسب الأمر باید بحکمت ناظر باشند و بمقتضیات آن اگر موافق شد نعم المراد والا الصبر اولی

اینکه ذکر ضیافت علیا مخدره ام حرم علیها بهاء الله را مرقوم داشتند و همچنین ذکر جناب وزیر و ابن ایشان و احوال ایشان علیهم عناية الله فرمودند در مقرر کان الله و لم يكن معه من شىء بشرف اصغا فائز هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فى ملكوت البيان قوله عز و جل یا اسمی جناب محمد را از قبل ذکر نمودیم ذکریکه عرفش پاینده و باقى است از حق میطلبیم او را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار ایام اوست و موفق دارد بر عمل بآنچه در کتاب نازل انا نسلّم من هذا المقام علیه و على اخیه و ابنه كل را از قبل مظلوم سلام برسان لیجذبهم السلام الى اعلى المقام و یقرّبهم الى الله مولی الأنام دنیا فانی و اسبابش غیر باقى از حق میطلبیم منتسبین را بنسبت حقیقی فائز فرماید و بصراط مستقیم راه نماید الحمد لله بذکر فائز گشتند و از قلم بیان اسمشان جاری اینست نعمت حقیقی و مائدة سمائی البهاء علیهم و على من فاز بهذا اليوم المبین و هذا الأمر المحکم المتین انتهى این خادم فانی از حق باقى سائل و أمل كه جميع منتسبین را از رحيق مختوم محروم نفرماید

ذکر شب ورود و حضور حضرات و بعضی از دوستان را فرموده بودند اینکلمه علیا از افق اعلى در اینمقام اشراق فرمود قوله جل جلاله اللهم صل و سلم على صاحب البيت و ضيوفها و الذى حضر و زار و فاز و خدم و ذکر و سمع ثناء الله

المهيمن القيوم انتهى لله الحمد اينكلمات عاليات شامل حال كل شد از صاحب بيت و ضيوف و آنکه حاضر شد و آنکه لوجه الله خدمت نمود و آنکه در برف توجه نمود جميع فائز شدند و از بحر ذکر الهی قسمت بردند هنيئاً لهم و مخصوص مخدره ام حرم عليها بهاء الله لوح امع اقدس نازل و همچنين مخصوص ورقه اخت جناب آقا ميرزا محمود عليهما بهاء الله که در برف و برد توجه نمود انه لا يضيع اجر المحسنين و اجر المحسنات و اينکه ذکر جناب آقا مير علينقى عليه بهاء الله را فرمودند و همچنين ذکر خدمات ايشان دوستان الهی را اينفقره بعد از عرض در ساحت اقدس اينكلمات عاليات در جواب نازل قوله جلّ جلاله

### هو الشاهد الخبير

امروز جميع دوستان الهی بايد در امورات قبل تفکر نمايند و بر اثمار غير جنیة اشجار كاذبه آگاه شوند که شاید از بعد باوهامات جديده مبتلا نگرند حزب شيعه از اعلى المذاهب شمرده ميشد از ادنی الأحزاب و اذلهم ظاهر گشت بعضی از اهل بيان که از انوار آفتاب حقيقت محرومند و از بحر دانائی ممنوع بر قدم آنقوم مشی مينمايند مبشر حقيقي و سلطان واقعی آنوجود مبارکی که سالها در ليالی و ايام فرقه شيعه ذکرش مينمودند و ظهورش را آمل و لقائش را سائل بعد از ظهور کل بر قتلش فتوی دادند و بعذاب عظيم شهيدش نمودند آنحضرت بسيف کذب آنگروه شهيد شد هزار و دوپست سنه بل ازيد بترتيب عقايد و ذکر درايج ايمان و ايقان مشغول بودند بالأخره نه آن عقايد ثمر بخشيد و نه آن الفاظ را حاصلی مشهود چه که از صراط مستقيم محروم و در سبل اوهام و ظنون سالک شرکاء متعدده از برای حقّ جلّ جلاله ترتيب دادند و خود را موحد ميدانستند عاقبت آنفرقه باغيه آن بود که ديديد و شنيديد چه مقدار از نفوس را که از گمراهان ميشمردند از جمله اهل سنه و جماعت را حال از آفاق قلوب بعضی نور ايمان بشأنی مشرق که مقبول واقع شدند و بلقا فائز گشتند در ابناء خليل و وراثت کلیم تفکر نمايند چگونه از نار امر مشتعل شدند انظر ثم اذکر ما انزله الرحمن في الفرقان قوله تبارک و تعالی نريد ان نمّن علی الذین استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين انّ الفضل کلّه في قبضة قدرته يؤتی و يمنع و هو الفضال الکريم قلم اعلى امروز کل را باستقامت وصيت ميفرمايد چه که ناعقین بمکر مبین ظاهر و آشکار در اضلال ناس سعيها نموده و مينمايند از قرار مذکور آثار اينظهور را جمع نموده اند حقّ بر اراده کل عالم و آگاه انا نوصی الكلّ بالاستقامة الکبری علی شأن تحيّر بها افئدة الذین کفروا بالله ربّ العالمين

انا نذکر في هذا المقام الذي سميناہ بالخليل في الكتاب يا خليل ان استمع النداء من الأفق الأعلى ان ربّک توجه اليک و ذکرک بما لا يعادله ما عند الأحزاب سبح بحمد ربّک و ذکر الناس بهذا الأمر الذي به نادت الأشياء الملك لله ربّ الأرباب ان احفظ عبادی من مفتريات اهل البيان الذین کفروا بالرحمن بما اتبعوا الظنون و الأوهام انهم ارادوا ان تفسدوا في الأرض بعد اصلاحها الا انهم من المعتدين في الزبر و الألواح کن راعي اغنام الله ثم احفظها من ذياب الأرض الذین نقضوا ميثاق الله و عهده و عملوا ما ناح به سکّان الفردوس الأعلى و الذین يطوفون عرش ربّک في العشيّ و الاشرار

و نذکر عبدالرحيم الذي آمن بالله في المبدء و المآب انا ذکرناه من قبل و نذکره هذا الحين بايات تطير بها الجبال ذکر العباد بما ينبغی لأيام ربّک ثم احفظهم من الذین کفروا بالمعاد

و نذکر اوليائي و احبائي هناك و ضواحيها و نبشرهم بذكر الله العليم الحكيم يا احبّاء الرحمن نوصيکم بما يرتفع به مقاماتکم و انا الناصح الخبير اياکم ان يمنعکم امر عن هذا الأمر او يحجبکم ذکر عن هذا النبأ العظيم انتم في بيوتکم و يذکرکم القلم الأعلى في هذا السجن المحکم المتين و نذکر امائي و نبشرهنّ بعنايتي و رحمتي التي سبقت من في السموات و الأرضين



يا على قبل نقى قد ذكرک اسمى عليه بهائى ذکرناک بهذا اللّوح المبین ان اشکر الله بهذا الفضل الأعظم و قل لک الحمد يا مقصود العارفين بهاء على الخليل و على اباک و عليك و على ضلعک و على احبائى الذين تمسکوا بحبلی المتين انتهى

له الحمد و المنّة در جميع احوال و احيان اوليا و احبّاء خود را باکاليل ذکر و بيان مزین فرموده کلمة الله باقى و ما فيها باقى اين خادم فانى خدمت اوليا و احبّاء طرّاً تکبير عرض مينمايد و از برای کل استقامت ميطلبد جناب حبيب مکرم آقا مير عبدالرحيم عليه بهاء الله در اين نامه دو بار بذكر قلم اعلى فائز شدند هنيئاً له و لمن فاز بكأس العناية و الألفاظ در اين حين که چهار ساعت و نيم از يوم چهارشنبه ۱۷ شهر جمادى الثانی گذشته بوکالت آنمحبوب عمل شد آنچه که محبوب عالم است و کلمه قبول نازل هنيئاً لحضرتکم و لهذا العبد

مطلب ديگر در دستخطّ انور که بجناب محبوب مکرم حاجى سيد جواد عليه بهاء الله و عنايته مرقوم داشته بودند ذکر جناب حاجى عبدالحسين و جناب آقا عبدالحميد و ابن ايشان و همچنين جناب آقا محمد بيک و ساير دوستان که مع آنحضرت يازده نفس بوده فرموده بودند اينمراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد مخصوص جناب حاجى عبدالحسين و جناب آقا عبدالحميد عليهما بهاء الله دو لوح بديع منيع نازل ارسال شد برسانند و همچنين مخصوص جناب بيک و سايرين از لسان عظمت جارى شد آنچه که هيچ لسانی از عهده ذکر و وصف برنمايد ولكن از تعجیلی که اينعبد داشته که پاکت را زود ارسال دارد باقلّ واجب عمل شد حسب الأمر ايشانرا از قبل حقّ تکبير برسانيد و بعنايات لانهايات مقصود عالميان مسرور داريد اينعبد هم خدمت هر يك سلام و ثنا و تکبير ميرساند

اينکه مرقوم فرموده بودند حين تحرير دستخط در بيت جنابان آقا محمد هاشم و آقا محمد حسين عليهما بهاء الله اخوين مرفوعين عليهما بهاء الله و رحمته تشریف داشتند و همچنين ذکر جناب آقا محمد و آقا نصرالله و استاد على همسايه ايشانرا فرموده بودند اين تفصيل تلقاء باب مالک الرقاب عرض شد هذا ما نزل لهم من سماء عناية ربنا المشفق الکریم قوله جلّت عظمته

#### بسمى الناطق فى ملكوت البيان

كتاب انزله الرحمن للذين اقبلوا الى شطر القدس فى يوم فيه انصعق كلّ عالم و اضطرب كلّ فقيه و تزلزل كلّ حكيم الا من شاء الله ربّ العالمين يا هاشم قد ذكرک اسمى ذکرناک ان ربک هو الفضل الکریم هذا يوم فيه يطوف الملائة الاعلى عرش ربک مولى الورى ولكنّ الذين ينسبون انفسهم الى البيان انهم من الغافلين متمسكين بالخوار معرضين عن الله العزيز الحكيم يا حسين ان استمع نداء الحسين انه يذکرک و يوصيک بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر العظيم سوف يأتيکم ناعق بكتاب الفجّار الا انه من الملحدين فى كتاب الله العزيز الحميد و يدعوكم الى العجل و يريد ان يطفئ نور الله بما عنده من همزات الشياطين طوبى للذين كانا معنا الى ان سعد ارواحهما الى الله العزيز الجميل بهاء من لدنا عليهما و عليكما و على الذين شربوا رحيق الاستقامة من ايدى عناية ربهم الفيّاض الکریم

و نذکر محمد الذى ذكره اسمى و نبشّره بعنايتى و رحمتى التى سبقت الأشياء و بذكرى الذى خضعت له الأذکار يا نصرالله ان استمع نداء المظلوم ثم استقم على الأمر على شأن لا يزلک نعاق كلّ ناعق كفر بالله ربّ الأرباب تمسک بالعروة الوثقى و تشبّث بذيل عناية ربک مالک الایجاد

و نذکر العليّ الذى كان حاضراً لدى اسمى بذكر لا يعتریه النقاد يا على ان افرح بهذا الذکر الأعظم ثم اشکر ربک مولى الأنام انا نوصيکم و احبائى هناك بالاستقامة على امر ربکم العزيز الوهاب من يذکر هذا اليوم غيرى انه من الفجّار فى الزّبر

و الألواح هذا يوم الله لا يذكر فيه إلا هو يشهد بذلك اولو الألباب و عن ورائهم منزل الآيات انتهى صدهزار بار باید شکر نمود در هر آنی ولكن چه فایده که انسان اینقدرها مستطیع نه ضعیفیم حقیریم فقیریم کجا میتوانیم از اداء شکر این عنایات متواتره و فضلهای متتابعه برآئیم له الحمد و المنّة جمیع نفوس مذکوره که از قلم آنحضرت جاری فائز شدند بآنچه که از برای او مثل و شبه نبوده و نیست از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که احبّای خود را بر استقامت مؤیّد فرماید تا از گفته‌های هامزین و اشارات لامزین از مقصود عالم محروم نمانند

و اینکه ذکر جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله را فرموده بودند و همچنین نفوسیکه با ایشان از بادغان آمده اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض و بشرف اصغا فائز قوله جلّ جلاله

### بسمی المهیمن علی الأسماء

یا محمود علیک بهائی فائز شدی بامریکه اکثر اهل عالم بعد از طلب و آمال از او محرومند از قبل و بعد بذکری فائز شدی که از برای او مثل و شبه نبوده و نیست کتب الهی کلّها شاهد و گواه بوده و هست از حقّ میطلبیم ترا بنار محبتش مشتعل فرماید اشتعالیکه خاموشی نپذیرد یا محمود ترا بآنچه سبب ارتفاع امر الله است وصیّت مینمائیم امروز باید اهل سفینه حمرا بشائی مستقیم باشند که ناعقین و ملحدین و مشرکین از اهل بیان قادر بر تکلم نباشند یا محمود هزار و دویست سنه اهل عمائم و منابر ناس را گمراه نمودند و حاصل اعمالشان آن شد که بر محبوب عالم فتوی دادند و شهیدش نمودند و حال مجدد آن نفوس اراده ترویج اوهمات قبل را نموده‌اند در اقلّ من آن تفکر نموده‌اند که حاصل آنحزب که خود را اعلى الأحزاب میشمردند چه بوده فاعتبروا یا اولی الأبصار طوبی لک و لمن وفى بعهدہ و ما نقض میثاق الله ربّ العالمین کبر من قبلی علی محمّد قبل صادق و بشّره بذکری آیه فی هذا المقام الرّقیع لیطمئنّ قلبه بذکر الله العلیّ العظیم و نذکر من سمی بحسن و نوصیه بما وصّیناه به اولیائنا من قبل و انا النّاصح العلیم کن ناطقاً بثنائی و متوجّهاً الی افقی و مستقیماً علی امری الذی به ارتعدت فرائض المشرکین و نذکر من سمی بغلام قبل علی بذکر یجد منه المخلصون عرف عنایة ربّهم الکریم آیاک ان یمنعک اهل البیان عن الرّحمن الذّین کفروا بالله مالک یوم الدّین یا محمود ذکّر احبّائی من قبلی ثمّ اقرأ علیهم آیات ربّک و انا الامر الحکیم البهّاء علیک و علیهم و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم انتهى له الحمد و المنّة نفوس مذکوره را ذکر فرمودند بآیاتیکه معادله مینماید بآن ما عند الأمم اینعبد هم خدمت جناب آقا میرزا محمود علیه بهاء الله و سایرین تکبیر میرساند و از حقّ جلّ جلاله از برای هر یک استقامت میطلبد آنه هو الفیاض الکریم

و اینکه مرقوم فرمودند جناب آقا محمّد تقی ابن جناب آقا محمّد ابراهیم عرب و آقا محمّد علی و داراب بیک علیهم بهاء الله از مرغ تشریف آورده‌اند این تفصیل امام وجه مالک وجود بشرف اصغا فائز قوله جلّ بیانه

### بسمی الذّاکر العلیم

یا محمّد تقی علی اییک و علیک بهائی آنه نطق بذکری قبل اظهاری و عرف قبل ابرازی آنه ممّن کان مذکور فی کتاب ربّک المهیمن القیوم الیوم کل را باستقامت امر مینمائیم چه که ارباب عمائم مجدد احداث شده‌اند و عباد را بموهومات قبل از حقّ منع مینمایند طوبی لأخیک الذی فاز بلقائی و خدمتی و الطّواف فی حولی و اصغاء ندائی و القیام لدی بابی و النّظر الی وجهی علیه بهاء الله و بهاء اولیائه و اصفیائه من الأوّل الذی لا اوّل له الی الآخر الذی لا تحصیه الأفئدة و العقول و نذکر محمّد قبل

علیّ الذی ذکره اسمی فی کتابه و نبشّره برحمتی الّتی سبقت من فی السّموات و الأرض و بفضلی الذی احاط الوجود من الغیب و الشّهود خذ کتاب اللّٰه بقوّة من عنده أنّه ینصرک فضلاً من لدنه و هو المقتدر علی ما اراد بقوله کن فیکون و هذا ما نزل لجناب داراب بیک علیه بهاء اللّٰه

### هو العلیّ العظیم

یا داراب ان استمع ما ینادیک به ربّک الوهّاب فی المآب أنّه ظهر و اظهر ما اراد و هو المقتدر المختار یا داراب نوصیک بالاستقامة الکبری علی هذا الأمر الذی به زلت الأقدام قد ارتفع التّعیق و ظهر ما فی القلوب ان ربّک هو العزیز العلام کن فی الأمر علی شأن لا تحجّیک حجبات البشر و لا سبحات الّذین کفروا و اعرضوا عن المنظر الأكبر ان ربّک هو النّاصح البصّار البهّاء علیک و علی الّذین ما منعهم ضوضاء العلماء عن اللّٰه ربّ الأرباب انتهى ما من اسم الآ و قد فاز بآیات ربّه و ما من عبد الآ و قد نزل له ما یقرّبه الی اللّٰه مولاه هنیئاً لهم و مریناً و از حقّ جلّ جلاله در کلّ حین سائل و آمل که کل را بر استقامت موفق فرماید چه که ماکرین و سارقین بر مرصّد منتظر بوده و هستند اعاذنا اللّٰه و ایّاکم یا معشر المقرّبین

اینکه ذکر جناب آقا محمّد علی مخمل‌باف ابن جناب آقا حسن و ابناء و اهلهشان علیهم بهاء اللّٰه و همچنین لوجه اللّٰه ضمانت لوح مخصوص ایشان فرمودند این تفصیل در ساحت امنع اقدس اعلیّ عرض شد و یک لوح بدیع منیع از سماء عنایت فیاض حقیقی مخصوص ایشان نازل و ارسال شد انشاء اللّٰه بان فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و همچنین ذکر جناب آقا حسین مخمل‌باف عمّ جناب مذکور و آنطایفه کلّهم که مرقوم فرموده بودند قریب سی نفس میشوند جمیع در محضر الهی مذکور آمدند و بعنایت اللّٰه فائز گشتند بعد از عرض اینکلمات عالیات از سماء فضل نازل قوله جلّ جلاله

یا اسمی علیک بهائی از قبل مظلوم جمیع آنطایفه را ذکر نما و بعنایت و رحمت و شفقت حقّ جلّ جلاله بشارت ده یعنی آنانکه از کوثر حیوان آشامیده‌اند و بحیوة تازه فائز شده‌اند از حقّ میطلبیم آن نفوس را از شرّ معرضین بیان حفظ فرماید و جمیع را بر امرش ثابت و مستقیم دارد نسأله تعالیّ بأن یقدرّ لهم ما قدرّ لأصفیائه من قلمه الأعلى و یرزقهم خیر ما نزل فی کتابه و یقرّبهم الیه فی کلّ الأحوال أنّه هو المقتدر علی ما یشاء و فی قبضته زمام من فی السّموات و الأرضین انتهى اینفانی خدمت جمیع تکبیر میرساند و عرض مینماید ناعقین و خادعین و کاذبین بوده و هستند خود را از شرّ نفوس مشرکه باسم حقّ جلّ جلاله محفوظ دارید در الواح قبل کل را اخبار فرموده‌اند بضوضاء ناعقین و ملحدین ان ربّنا الرّحمن لهو العلیم الخبیر

اینکه ذکر جناب آقا رمضانعلیّ الذی صعّد الی اللّٰه و اخوی ایشان جناب آقا شعبانعلیّ علیهما بهاء اللّٰه فرموده بودند و ذکر وجه یکتومان که اراده ضیافت محبوب فؤاد جناب حاجی میرزا حیدر علی و نفوس اخری علیهم بهاء اللّٰه را داشته لّٰه الحمد و الثّناء قبل از ظهور عمل نیت مرحوم بطراز قبول فائز هذا ما نزل من ملکوت البیان فی هذا المقام قوله جلّ و عزّ یا اسمی یا ایّها النّاظر الی وجهی انا ذکرنا الذی صعّد الی اللّٰه بذکر جعله اللّٰه له مائدة المعانی و فاکهة البیان و به قدرّ له ما لا رأت عین و لا سمعت اذن بشّر بذلک اخاه الذی سمی بشعبان قبل علی لیشکر ربّه الغفور الکریم یا اسمی عنایت حقّ در باره این دو واضح و مشهود است چه که تأیید فرمود و بقاء فائز نمود قد اسمعهما ندائه و کشف لهما جماله از حقّ بطلب مؤیّد شود بر حفظ اینمقام انتهى اینعبد هم انشاء اللّٰه مؤیّد میشود بر اجراء ضیافت که اراده داشته‌اند بعمل آرند یشهد الخادم أنّهما فازا بعنایة ربّهما العلیّ العظیم

و اینکه مرقوم داشتند در بیت جناب آقا شکراللّٰه داماد جناب آقا غلامعلیّ علیه بهاء اللّٰه تشریف داشته‌اند و ذکر جمعی را در آنمحل از ذکور و اناث فرموده بودند اینفقره در ساحت امنع اقدس عرض هذا ما نزل من جبروت علم ربّنا العلیم الحکیم

قوله تبارك و تعالى يا احبائي استمعوا ندائي من شطر سجنى ثم انصروا المظلوم بالأعمال الطيبة و الأخلاق المرضية و الاستقامة البديعة المنيعة انه يأمركم بما ينفعكم و هو الصادق الأمين

يا شكرالله ذكرك اسمى ذكرناك فضلاً من عندى و انا الفضال الكريم تمسك بحبل الاستقامة معرضاً عن الذين كفروا بالله رب العالمين بهاء عليك و على ضلعك و امها من لدن علم خبير يا غلامعلى انا ذكرناك من قبل آيات لا يعادلها شىء من الأشياء يشهد بذلك ربك العليم كن قائماً على خدمة الأمر و ناطقاً بشأء مولاك و ناظراً الى افقه المنير قد فزت ببيان الرحمن هذه مرة بعد مرة يشهد بذلك قلمى الأعلى و هو نفسى المهيمنة على من فى السموات و الأرضين و نذكر ابنك مهدي و نبشره بعنابتى و فضلى و نوصيه بما ينبغى لأمرى العزيز البديع

يا مهدي عليك و على ايك بهائى و رحمتى و فضلى الذى لا تعادله ثروة الملوك و السلاطين  
يا شيخ قبل حسن انت من الذين فازوا بذكرى من قبل و من بعد و آياتى التى يجد منها المقربون عرف قميصى البديع سمعنا ذكرك من كتاب اسمى ذكرناك فى هذا المقام البعيد كبر من قبلى على وجوه احبائى انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر العظيم و نذكر محمد قبل طاهر ليفرح بعناية ربه و يكون من الشاكرين طوبى لك و لأولياى الذين شربوا كوثر الاستقامة من ايدى عطاء ربهم الباذل الكريم طوبى لأبيك الذى فاز بالبحر الحيوان اذ فاض من لدن فياض مشفق معطى عزيز حكيم البهاء عليك و على من معك من كل ذكر و اننى الذين اعترفوا بما اعترف به الله مالك هذا اليوم البديع انتهى  
ابعد فانى خدمت جناب آقا غلامعلى عليه بهاء الله و نفوس مذكوره تكبير و سلام ميرساند و جميع را باستقامت وصيت مينمايد چه كه مشركين اهل بيان باوامات اهل فرقان در اضلال اولياء رحمن بتمام نفاق كوشيده و ميكوشند امروز استقامت از اعظم اعمال لدى الغنى المتعال مذکور طوبى لمن فاز بها و شرب حقيقتها و ويل لمن انكرها و تركها  
اينكه ذكر جناب آقا محمد على اخ جناب آقا محمد رضا مهاجر عليهما بهاء الله را فرمودند و مناجات ايشانرا بساحت اقدس ارسال داشتند اينفانى اين تفصيل را عرض نمود و مناجات ايشان حسب الأمر تلقاء وجه بشرف اصغا فائز قوله  
جل جلاله

هو السامع من الأفق الأعلى

يا محمد على ذكرك اسمى و ارسل مناجاتك و ما ناديت به الله رب العالمين و قرأه العبد الحاضر لدى الوجه سمعنا و اجبنا بهذا اللوح المبين قل

سبحانك يا ربى الرحمن اسألك بأموج بحر بيانك و شئونات ربوبيتك و ظهورات الوهيتك و الأسرار التى كانت مكنونة فى علمك بأن تؤيدنى على خدمتك و خدمة اولياك و توقفتنى على اداء حقوقك التى انزلته فى كتابك  
اى رب انا الذى اقبلت الى افقك الأعلى و تشببت بذيل عطائك يا مولى الورى و مالك ملكوت الأسماء اسألك ان لا تخيبنى عما عندك و لا تمنعنى عما كتبت لأصفيائك

اسألك يا اله الأسماء و فاطر السماء ايدنى على الاستقامة على امرك على شأن لا تحجبني زخارف الدنيا و لا تمنعنى وضوءاً الأشقياء الذين قاموا على اضلال خلقك فى ايامك ثم قدر لى يا مقصودى خير الآخرة و الأولى انك انت المقتر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم انتهى

له الحمد و المنة قد انزل لمن ذكره حضرتكم ما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك ربنا فاطر السماء و در اثناء تنزيل لسان عظمت باينكلمه عليا ناطق قوله تعالى يا اسمى نفوس مقبله بكمال محبت و اشتعال ظاهر و حق بنفسه شاهد و گواه انه يسمع و يرى و هو السميع البصير و از حق بخواهد موفق شوند بر اعماليكه در كتاب الهى از قلم اعلى مذکور و

مسطور یا اسمی انشاءالله کل مؤید شوند بر اداء حقوق اگرچه این حقوق مخصوصست بحق ولکن آنجناب میدانند چه مقدار از نفوس الیوم در اطراف بخدمت امر مشغولند و بر حسب ظاهر اموراتشان معوق چون امور من عند الله باسباب معلق شده لذا حکم اداء حقوق از سماء مشیت نازل و خیر ایعمل بعاملین راجع انتهى اینفانیهم از حق جلّ جلاله سائل و آمل که دوستان خود را موفق فرماید بر اعمالیکه لدی الله باقی و محفوظست

اینکه ذکر جناب میرزا عباس علیه بهاء الله که از منتسبین اینفانی محسوبند فرموده بودند و همچنین مراتب محبت و مودت ایشانرا باینفانی اگرچه الیوم نسبتها مقطوع و سبل ممنوع و طرق مسدود است ولکن چون رحمت مقصود عالمیان سبقت گرفته لذا این نملئ ضعیف از حق جلّ جلاله مسئلت مینماید و بکمال عجز و ابتهال معروض میدارد که جناب ایشان یعنی آقا میرزا عباس را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار است و ایشانرا از نفوس ثابتة راسخه مستقیمه در کتاب از قلم اعلی ذکر فرماید باری ذکرشان در ساحت اقدس بشرف اصغا فائز قوله تبارک و تعالی

### هو الشاهد الخبیر

یا عباس در قرون اولی تفکر کن در اعصار قبل آنچه واقع شده نظر نما تا سیل مستقیم را بیابی و صراط حق را بشناسی در ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون تفرس نما لعمری اگر متوقفین و معرضین و منکرین در این یک آیه مذکوره تفکر نمایند کل بحق راجع میشوند و اعراض و اعتراض علمای ارض را دلیل بر حقیقت من ینادی الیوم میشمزند از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید و از انوار وجه محروم ننماید تا فائز شوی بآنچه که جمیع کتب و رسل بر آن گواهی داده‌اند و از حق لقایش را طلبیده‌اند یا عباس اسمع ندائی قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ان اقبل بوجه منیر الی افق الله العلیم الخبیر انتهى صد هزار شکر معبود حقیقی را و فیاض حقیقی را که در هر حین عطا میفرماید آنچه که السن عالم از ذکرش عاجز و قاصر است امید چنانکه ایشان بآیات الهی فائز شوند و از بحر بیان رحمن بیاشامند و از عرف کلمات منزل آیات قسمت برند ان ربنا الرحمن هو السامع المجیب اینفانی خدمت ایشان سلام و تکبیر میرساند و در هر آن از برای ایشان و جمیع منتسبین تأیید میطلبد انه علی کلشیء قدیر و بالاجابة جدیر

ذکر جناب آقا سید اسمعیل علیه بهاء الله را فرموده بودند شمس اذن مجدد از افق فضل مشرق هنیئاً له اینکه ذکر جناب آقا علی اکبر ارسوی دوز و جناب آقا محمد ابراهیم دستمال باف علیهما بهاء الله را فرموده بودند که از اخبارند و هم متدین و مراقب خدمات احباب اینفقرات بتمامها در ساحت امنع اقدس اعلی عرض شد هذا ما نزل فی الجواب من لدن ربنا العزیز الوهاب قوله جلّ و عزّ

### هو الناطق بالحقّ

یا اسمی مهدی علیک بهائی و عنایتی اینمظلوم در ایامی بر امر قیام نمود که ظلمت عالم را فراگرفته بود نفسی از نفسی برنمیآمد ملحدین و منافقین در خلف حجاب مستور و دیار بیدار بحفظ جان مشغول بعد از بلاای لاتحصی و تنزیل آیات فی الصّباح و المساء چون فی الجملة عالم بانوار شمس ظهور منور و فی الجملة اطمینان حاصل از خلف حجاب بیرون آمدند و ملاً بازی جدید برپا نمودند آنجناب میدانند که قلم اعلی در لیالی و ایام بچه رحمت مشغول و بچه عنایت ظاهر معذک چند نفس از اهل کاف و راء که لایق ذکر نبوده و نیستند علم فساد برافراخته‌اند و بکمال مکر و خدعه ظاهر گشته‌اند بعضی بمنبر و برخی بنامه و پیام در اضلال عباد میکوشند قاتلهم الله همان دستگاه اهل فرقان بمیان آمده یعنی موهومات حزب شیعه

میگویند آنچه را که نزد حقّ جلّ جلاله نبوده و نیست ظهوری را که از اوّل امر تا حین مابین اعدا بکمال اقتدار ظاهر یک آن خود را ستر ننموده و معادل آنچه از جمیع انبیا و مرسلین ظاهر از او ظاهر و نازل گشته و جمیع اخبار بعد از قبل از قلم اعلی بکمال تصریح در الواح نازل معذلک گفته‌اند آنچه که گفته نشده و از هیچ مشرکی ظاهر نگشته عجب در اینکه نفوس مقبله هم بعضی توقّف و بعضی اعراض نموده‌اند سبحان الله بطنین ذباب مشغول گشته‌اند و از ربّ الأرباب غافل افتّ لهم و للذین کفروا بالله و آیاته و جادلوا بیرهانه در اینصورت قلم اعلی اقبال بذکر در این ایام نداشته و ندارد در عراق در رؤیا دیده شد آنچه که هر ذی بصر و فؤادی گریسته و ناله نموده اگر در نظر آنجناب باشد آگاه میشوند بر آنچه واقع شده و میشود باری از حقّ میطلبیم نفوسی را که ذکر نمودی آگاه فرماید و بطراز استقامت مزین دارد

یا اسمی نذکر فی هذا المقام من ذکرته و سمی بعلی اکبر لیتمسک بحبل عنایة ربّه مالک القدر و یشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو العلیم الحکیم یا علی قبل اکبر اذا وجدت نفحات بیان ربک قم و قل  
یا الهی و سیدی و مقصودی اسألك بافق ظهورک و بحر علمک و شمس امرک بأن تؤیّدنی علی الاستقامة علی حبک ای ربّ تری مظاهر الأوهام یدعون عبادک الی الأصنام اسألك بأن تحفظنی و عبادک عن شرّ هؤلاء ثم اطردهم بقدرتک یا مالک الأسماء و المهیمن علی الأرض و السماء ای ربّ انا المسکین اردت فضلک و رحمتک و کرمک لا تخیننی یا الهی عمّا انزلته فی کتابک من بدائع نعمک و آلائک انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت القویّ الغالب القدر  
و نذکر من سمی بمحمّد ابراهیم و نیشره برحمتی الّتی سقت من فی السموات و الأرضین یا ابراهیم آفلین دعوی هستی نموده‌اند و گمراهان دعوی ایمان از حقّ بطلب ترا حفظ فرماید امر بسیار عظیمست در پیشوایان خلق تفکر نما که کل فتوی دادند و محبوب عالم را شهید نمودند حال در بیان همان نفوس ظاهر شده‌اند ابواب ظنون و اوهام را گشوده‌اند انا نسأل الله بأن یحفظک و الذین آمنوا من شرّ هؤلاء و یرزقکم خیر الآخرة و الأولى و یسقیکم کوثر الاستقامة من ایدای الفضل و العطاء انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو الناصح الامر العلیم الحکیم انتهى  
و اینکه ذکر جناب آقا سید حسین صباغ و استاد نصرالله نجار علیهما بهاء الله فرمودند بعد از عرض در ساحت کبریا این آیات کبری از مصدر اسماء نازل قوله جلّ جلاله

#### انا المظلوم الغریب

یا سید قبل حسین مطلع وحی و مشرق ظهور و مصدر امر و مظهر نفس الهی ظاهر معذلک ناس جاهل غافل لآلی بحر علم الهی عالم را پر نموده معادل کتب قبل و بعد از سماء مشیت نازل بل ازید معذلک مشرکین در ردّش ساعی و جاهد باید بحقّ پناه برد چه که دوباره اهل عمائم بفکر منبر و محراب افتاده‌اند و در اضلال خلق کوتاهی ننموده و نمینمایند از حقّ حفظ طلب نمائید و استقامت بخواهید تا از شرّ نفوس ملحدّه مشرکه محفوظ مانید انا نصیحتکم بالعمل الخالص و بما انزلناه فی الزّبر و الألواح حمد کن محبوب عالم را که ترا مؤیّد فرمود و آگاه نمود ان ربک هو الفضل الکریم قل الحمد لله ربّ العالمین  
و هذا ما نزل لجناب استاد نصرالله علیه بهاء الله

#### هو القریب المجیب

سبحان الذی ظهر و اظهر ما کان مکنوناً فی العلم و مسطوراً فی کتب الله ربّ العالمین انه اتی برایات الآیات و قام علی الأمر علی شأن لم تمنعه شبهات العلماء و لا سطوة الغافلین یا نصرالله حقّ ترا نصرت نمود چه که بعرفان مشرق وحی و مطلع الهام

مؤید شدی در ایامیکه کل غافل و محجوب مشاهده شدند الا من شاء الله رب العالمین قدر اینمقام را بدان و از معرضین اهل بیان حفظش نما لعمر الله انهم فی جهل مبین از حق استقامت طلب نما بشأنیکه مشرکین قادر بر تکلم نباشند کذلک یا امرک من عنده کتاب مبین انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا رجبعلی مخمل باف و آقا حسین ظهیر و آقا میرزا محمد آئینه ساز علیهم بهاء الله را فرموده بودند اینفقره در ساحت احدیه عرض شد هذا ما نزل لهم من ملکوت بیان ربنا الرحمن

هو المهیمن علی ما یشاء و یحکم کیف یشاء

یا احبائی علیکم بهائی انّ المظلوم یدکرکم فی سجنه و یشترکم بعنایة الله مولی الأنام یا رجب قبل علی ذکرک اسمی ذکرناک و انه سراج الله یمشی امام وجهک فی عوالم ربک العزیز المنان هذا مقام جعله الله معلّقاً بالاستقامة الكبرى طوبی لمن فاز بها و ویل لكلّ غافل مرتاب تمسک بحبل الأمر و تشبّث بذیل عنایة ربک مالک الرقاب یا حسین یدکرک المظلوم اذ احاطته الأحزان من الذین کفروا بالله مالک الأدیان انّ القوم آمنوا بالغدیر و کفروا بالبحر الأعظم کذلک سوّلت لهم انفسهم الا انهم من اصحاب النار یدعون الایمان برسول الله من قبل و بالذی اتی بالحقّ و انکروا مرسلهم و مظهرهم و مؤیدهم انّ ربک هو العزیز العلام ان احفظ نفسك من الذین آمنوا بأهوائهم و کفروا بالله ربّ الأرباب

یا محمد استمع ما خلقت الأذان لاصغائه ثم اشکر ربک مالک یوم المآب انا انزلنا الآیات و عن ورائها اظهرنا البیئات و عن ورائها کنا ظاهراً باهراً امام وجوه الأعداء فی ایام فيها ارتعدت فرائص اهل البیان الذین خرجوا الیوم من خلف الحجاب قل اتقوا الله یا قوم کسروا صنم الوهم ثم اقبلوا بوجه نورآء الی الأفق الأعلى المقام الذی ینادی فیہ سدرۃ المنتهی الملک لله المقنن العزیز المختار انتهى

و همچنین ذکر جناب آقا محمد تقی صباغ و آقا محمد علی شبیه خوان من قمصر علیهما بهاء الرحمن فرموده بودند بعد از عرض تلقاء وجه این آیات از ملکوت علم الهی نازل قوله جلّ جلاله

یا محمد قبل تقی گوش را از اصغاء نداء معرضین مقدس دار و لسان را از ذکر منکرین منزّه ابصار از برای منظر اکبر خلق شده و آذان از برای اصغاء نداء مالک قدر یا صباغ انشاءالله بصیغه الله فائز شوی و لونی جز آن نخواهی براستی میگویم دزدان در کمینگاهان که شاید ضعیفی را بیابند و بریابند باسم حقّ خود را حفظ نما اینست وصیّت مظلوم ترا و دوستان را سمعنا ذکرک ذکرناک ان احمد ربک بهذا الفضل المبین

یا محمد قبل علی جمیع انبیا و رسل ناس را باین ظهور بشارت داده اند و باین یوم اخبار نموده اند قد زین الله کتبه و زبره بهذا الاسم الذی اذ ظهر سقطت الأصنام و محت آثار الذین کفروا بالله ربّ العالمین حال جمعی خراطین پرهای ایمان مقبلین را بطین اوهام میآلایند و از پرواز منع مینمایند ان احفظ جناحک من طین هؤلاء ثم اشکر ربک الکریم انه ایدک و عرفک و اسمعک و هداک الی صراطه المستقیم

یا اسمی علیک بهائی و عنایتی جمیع احبای حقّ را تکبیر برسان و ایشانرا بشارت ده بعنایت حقّ جلّ جلاله و وصیّت نما بانچه که سبب خلاص و نجاح است جمیع اصحاب آن ارض مظلوم بوده و هستند در سیل حقّ حمل بلایا نموده اند اعمال کل نزد حقّ مذکور و از قلم اعلی در صحیفه حمرا مسطور اجر نفسی بقدر خردل ضایع نشده و نمیشود از حقّ مطیلبیم کل را بر استقامت مؤید فرماید انه علی کلّشیء قدير البهء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علیهم و علی الذین ما منعتهم الضوضاء عن الأفق الأعلى قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش العظیم الحمد لله العظیم الکریم انتهى اینفانیهیم خدمت آنحضرت و دوستان الهی که از ریح مختوم آشامیده اند و بحضرت قیوم متمسکند تکبیر و سلام معروض میدارد و فنا و نیستی

خود را اظهار مینماید و از آنحضرت میطلبد که او را فراموش نفرماید و از حقّ تأیید بخواهند که شاید از خدمت بازمانم و برضای حقّ فائز گردم الذکر و الثناء و البهَاء و التّور علی حضرتکم و علی من معکم و علی من یحبّکم و یسمع قولکم در اینمقام ذکر حبیب روحانی جناب شیخ ابوالقاسم و جناب آقا میرزا آقا علیهما بهاء الله بخاطر آمد علم الله ذکر این دو حبیب که در دستخطّ مبارک بود بعد از عرض لیلاً و نهاراً از لسان مقصود ذکرشان جاری هنیئاً لهما و مریناً لهما اینفانیهم معلوم در آنی غفلت ننموده گویا امام وجه خادم موجودند از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم بأن یؤیّدھما علی ما تقرّ به عینھما و یفرح به قلبھما و یرفع مقامھما و یظهر ما قدر لھما انشاءالله موفق باشند بر آنچه سزاوار است و باتفاق و اتحاد حقیقی فائز شوند ان ربنا الرحمن هو السامع المجیب و هو القریب الرقیب

\*\*\*

قا

سیّد العارفین جناب نبیل جلیل آقائی آقا محمد علیہ بهاء الله المقتدر الجمیل ملاحظه فرماید

بسم الله الأقدس الأعزّ الأبھی

لله الحمد بما ابتسم ثغر الاطمینان و ظهر لؤلؤ عرفان جمال الرحمن عن صدف الايقان و نطق لسان الصدق بأبدع البیان انه لا اله الا هو البهیّ الأبھی ثمّ له الحمد بما طلعت و اشرفت شمس ذکر مالک الایجاد عن افق القلب بأنوار السداد و ارتفعت شجرة الیقین من ارض الفؤاد و نطقت بكلّ غصن من اغصانها و بكلّ ورقة من اوراقها بفنون الألحان انه لا اله الا هو المقتدر المهیمن العلیّ الأبھی فیما روحاً بما افتترّ ورد الرضوان و تضرّعت و سرت ثمّ سطعت و هبت نفحاته و فوحاته و روحاته علی هیاکل اهل العرفان و استنشمت و استنشقت حقائق الأرواح و اهتزّ منها کلّ عظم و شهد بالبیان انه لا اله الا هو الأعظم الأقدس المتعالی العزیز المّان یا طوبی بما غنّ عندلیب الوفاء علی افنان سدره الرّوحاء بفنون الحان الرّقاء علی اغصان جنّة المأوی بالثناء علی موجد الأسماء و سلطان من فی الأرض و السّماء سبحانه عن ذکر ما سواه و نعت ما دونه و تعالی عمّا یصفه اهل العظمة و الکبریاء ثمّ له المنّ و البقاء و العزّ و العلاء بما رجعت انوار الهدایة الی محلّها و طلعت شمس التّوحید و التّفرید عن افقها و لبس هیكل التّقدیس قمیصه و شهد کینونة الشّهادة لمشهوده و محبوبه و مقصوده بسرّه و جهره و کینونته و فؤاده بأنّه هو الظّاهر بظهوره و الباطن بکنهه و المتعالی باسمه و الممتنع بذاته عن ذکر دونه و المشهود بجماله و النّاطق فی جبروت عزّه و اجلاله و الجالس علی عرش کبریائه و المستقرّ فی سریر امره و القائم بسلطان عزّه و عظمته و القیوم بملیک اقتداره هو الذی یشهد کلّ الوجود من الغیب و الشّهود انه لا اله الا هو المقتدر المهیمن المختار

روحی لك الفداء و لکتابک الذی زین بطراز ذکر مالک الأسماء و لبشیر الذی به اتی کأنّه اتی بنافجة مسک البقاء و عواطر اطیاب البهجة و الوفاء حمد محبوب قدم را جلّ اجلاله که نار محبت ربّانیّه از سدره قلب منیر موقد و ندای انه لا اله الا هو البهیّ الأبھی از سینای صدر انور مرتفع خوش ساعتی آن ساعت و نیکو وقتی آنوقت که این خادم فانی بفکّ ختام لوح روحانی فائز شد جمیع افنان و اغصان سدره مبارکّه الهیّه مسرور شدند مخصوص حضرت غصن الله الأعظم عزّ قدره و ثنائه چه که نظر بانسی که بآن جناب داشتند بسیار محزون بودند از تأخیر خبر آن جناب نحمد الله فی ذلك و نسأله تعالی بأن یؤیّد حضرتک فی کلّ الأحوال انه علی کلّ شیء قدير



و بعد این خادم فانی بکتاب آن جناب بین یدی الله قائم و معروض داشت الله يعلم ما ظهر فی ذاک الحین من مشرق العنایة و مبدأ الفضل و العطفة لا یقدر احد ان یحصیه الا نفسه العظیم و بعد از مصدر بیان ربّانی نازل قوله عزّ اعزازه ان شاء الله الرحمن باید ناس را در کلّ احوان بشریعة الهیة دلالت نمایند که شاید بمواعظ حسنه نفوس غافلۀ مریبه بشطر احدیّه توجّه کنند یا نبیل قم علی خدمة مولاک القدیم بقلبک و بصرک و سمعک و لسانک و کلّ ارکانک کذلک امرک من کان جالساً علی قطب البلیا و الرّزایا ان اجعل رجلیک من الحدید فی امری و لسانک سیفاً ذا فمین فی ذکری و ثنائی و بصرک ناظرّاً الی شطری و قلبک متوجّهاً الی جمالی المشرق المنیر قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربّک العزیز المختار ثمّ اضم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و یتوجّه به الآخر کذلک یأمرک سلطان القدر من هذا المنظر الأكبر ان ابرئ النفوس من دآء الغفلة و الهوی باسمی العلیّ الأبهی طوبی لک بما حضر منک ما نطق به لسان القدم علی ذکرک فی هذا السّجن الّذی فیہ استقرّ عرش رحمة ربّک العلیّ العظیم انتهى ما نطق به لسان الوحی

دیگر این عبد چه معروض دارد که از مصدر امر چه نازل شد که اگر آن نفحات امریة الهیة بر جبال مرور نماید تنقلبها الی الیاقوت و لو تمرّ علی القبور تقومن اهلها بثناء ربّک العزیز الغفور خود آن جناب بیانات مشرقه از قم رحمن را بالمواجهه استماع فرموده اند میدانند در امثال این موارد چگونه بحر معانی و حکم از معین اراده مالک قدم جاری و ساریست مخصوص از یمین احدیّه نازل که باید برآفت کبری با عباد سلوک فرمائید و بکمال حکمت و عطفوت جمیع را بر شاطی بحر اعظم جمع نمائید بقسمی که ابدأ رائجۀ اختلاف مابین احبّاء الله مرور نماید و اگر نفسی غافل شد و محتجب ماند او را بمواعظ و نصایح متذکر دارید لعلّ یتذکر او یخشی منظور نظر آن باشد که جمیع من علی الأرض را در سرادق احدیّه وارد فرمائید انتهى و دیگر مشرک بالله از تفصیل آن حضرت مطلع شده و اشتعل فی نفسه نسأل الله بأن یحفظ حضرتک من شرّه و مکروه مرّة اخری از یمین عرش نازل این ایام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیة بان تعلق یافته که جمیع بریّه را بشاطی احدیّه مجدداً بأعلی التّدآء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل و هر کدام باسمی موسوم اما الأولى بالصّیحة و الثّانی بالقارعة و الثّالث بالحقّاة و الرّابع بالسّاهرة و الخامس بالطّامة و کذلک بالصّاخة و الآزفة و الفرع الأكبر و الصّور و التّاقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و ببصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود بلایا و محن سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع ننموده و نخواهد نمود لعمرک فی بحبوحة البلاء من افق السّجن اظهرنا الوجه مشرقاً بین العالمین و دعونا کلّ الی الله المقتدر العزیز الحکیم ولكن بعد از اشراق این امور محتومه از افق امر مالک بریّه جمیع در صدد افتاده اند و یلهثون عن وراء ربّک ان هم الا فی تبار و امر بغایت شدید شده بشأنی که از ذکر و بیان خارج از ما یظهر من سلطان القدم قصد و فعل امام معلوم میشود دیگر احتیاج ذکر نیست از اوّل ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده ظهور قلم و مبدّر جمال دو لوح فرستاده بودند ولكن جز اظهار سیادت و مظلومیّت در آن چیزی نبوده نظر بمصلحت اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهرة نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده تعالی هذه القدرة الّتی اشرفت و احاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده هم سیوف مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنائش ناطق فرموده اینست اثر آن لواقحی که در لوح هیکل از قبل نازل شده حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیّه مشاهده شود تعالت من نسمة قمیص ربّک السّبحان قد مرّت و احیت طوبی للعارفین و این بسی معلوم و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلایا و علّت رزایا و شدّت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الأرض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل ننموده و نخواهد نمود

یا نبیل لعمری الیوم یوم الاصغاء طوبی لسمع توجهه الی الشطر الأعظم قم بسلطانی و امری بین خلقی ثم ذکرهم بما اطلعت من هذا التبا الذي منه انشقت السماء و اندكت الجبال و ظهر الفزع الأكبر و خسف القمر و ظهرت الزلازل فی القبائل و سقطت النجوم و اظلم نیر الموهوم و غنت الورقاء علی افنان سدره المنتهی الملك لله ربك و رب العالمین ان اکتب للذین سکونوا ارض الخاء ثم ذکرهم بهذا الأمر الذي احاط السموات و الأرضین ولكن حال ایامیست که باید اصحاب حق باخلاق حق حرکت نمایند و صفات شیطانیه را باخلاق حمیده ربانیه تبدیل کنند لم یزل فساد ممنوع بوده و خواهد بود و در این ظهور اعظم کل امم از فساد ممنوعند ابداً نفسی تعرض بنفسی ننماید و بر محاربه قیام نکنند شأن اهل حق خضوع و خشوع و اخلاق حمیده بوده و خواهد بود دنیا قابل آن نه که انسان مرتکب امورات قبیحه شود و از مالک احدیه بعید ماند ان الدنيا تضحک مریدیها و تقول بأعلى النداء مخاطباً ایاهم هل رأى احد مثلكم متی خیراً او وفاءً سوف نرجعکم الی التراب خائبین خاسرین كما ارجعنا الأولین باید کل بنور هدايت و امانت و تقوی مابین عباد مضيء و منیر باشند تا جمیع از آن سرج نورانیه بشاطی بحر احدیه اقبال نمایند ان احفظ ما القیناک ثم اتل علی الأمم باذن ربك مالک القدم لعل يدعون الهوی مقبلاً الی الله مالک العرش و الثرى كذلك نبأناک و قصصناک و القیناک و اخبرناک لتفرح و تقول

لك الحمد يا من في قبضتك جبروت الأمر و الخلق و فی یمینک ملکوت ملک السموات و الأرضین اشکرک بما ذکرتنی فی السجن الأعظم و فصلت لی من کل شیء تفصیلاً انک انت ارحم الراحمین و اکرم الأکرمین لك الحمد يا مالک یوم الدین

اگر صورت کلمات منزله باطراف ارسال شود بسیار محبوب بوده

\*\*\*

محبوب مکرم معظم حضرت شیخ جمال الدین علیه بهاء الله و عنايته ملاحظه فرماید

۱۵۲'

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلی الأبهی

لله الحمد توفیقش رسیده و تأییدش اظهر از نور در هر حین نیر عنایتش در ظهور فضلش را قلم احصا ننماید و جودش را مداد از عهده ذکر برنیاید هر بصیری بر عظمتش مقرر و هر سمعی بسلطانش معترف له الحمد و العطاء و له الذکر و الثناء لسان اولیائش را در یک مقام ناصر امرش فرمود و از آن جاری نمود آنچه را که سبب اهتزاز عظم رمیم گشت حکم لسان اعظم از حکم سیف است و بیان اقدر از جنود و صفوف امکان امروز اولیای حق جل جلاله در معالجه امراض حاذقند و در تربیت عباد جازم باندازه و مقدار اطفال عالم را روزی دهند و قسمت بخشند کلمه در رتبه اولیه کوثر حیاتست از برای مردگان عالم و ید اقتدار است از برای نجات امم بیگ کلمه علیا انسان را از ظلمت اوهام بنور ایقان کشاند و از بشر عمیق بقصر مشید رساند اسأله تعالی ان یحفظ اولیائه بجنود القوه والقدرة و ینصرهم بسیوف الحکمة و البیان انه هو المقتدر العزیز المنان سبحانک یا من فی قبضتک زمام الکائنات و ازمة الممکنات اسألك بآیاتک الکبری و اللالی المکنونة فی خزائن قلمک الأبهی بأن تجعل من ارادک طائراً فی هواء قریک و ناظراً الی افقک و ناطقاً بالحکمة و البیان بین خلقک ثم اظهر له یا الهی البحور التي كانت مستورة فی آیاتک و مکنونة فی کلماتک لیأخذہ سکر ریحی العرفان و ینطقه بما تنجذب به افئدة اهل الأديان انک انت العزیز الوهاب

ان الخادم كان جالساً في ايام الصيام و متفكراً في اسرار امر ربه العزيز العالم ورد احد من الاحباء بكتابكم اخذت منه و فتحته اذاً وجدت ما تضيوع به البيت و ما حوله لأنه كان مزيناً بذكر مقصودنا و مقصودكم و شربت من كؤوس بيانكم فرات خلوصكم و خضوعكم و توجهكم الى الله و بعد استغراقى في بحر عناية ربى قصدت مشرق الاسرار و مطلع الآثار الى ان حضرت و عرضت ما جرى من قلمكم فى ذكر ربكم نطق لسان الكيرياء بما انجذبت به حقايق الأشياء قال و قوله الحق

هو الشاهد الخبير

يا ايها المذكور لدى الوجه اسمع النداء من الأفق الأعلى انه يسقيك كوثر العطاء من يد عناية ربك مالك الرقاب انه يشهد و يرى و هو العزيز البصار لا يعزب عن علمه من شىء يعلم ما كان مستوراً فى الأفئدة و القلوب و يرى ما كان مكتوناً فى خزائن صدور الأبرار كنت ماشياً فى البيت و ناطقاً بآيات ربك دخل العبد الحاضر و عرض لدى الوجه ما نطق به لسان فؤادك فى امر الله مولى الأنام سمعناه و اجنناك بهذا الكتاب الذى جعله الله بحر الكرم للعالم و كوثر الحياة للأموات لعمرى لو يلقى على الأحجار تنفجر منها الأنهار اذا شربت فرات العرفان من كأس البيان قل

لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الامكان بما شرقتنى بذكرك و زينتنى بطراز قلمك الأعلى الذى منه ظهرت الاسرار فى المبدأ و المآب اى رب ترانى سائراً فى مملكك لاعلاء كلمتك و ناطقاً بين عبادك بما امرتنى به فى كتابك اسألك بأموج عمان فضلك و بالسراج الذى حفظته من ارياح عاصفات برجاجة قوتك و قدرتك بأن تقدر لى ما يجعلنى قوياً بقوتك و مقتدرأ بارادتك لألقى على عبادك بالحكمة و البيان ما يقربهم اليك و يقدسهم من شبهات اهل ارضك و اشارات الذين كفروا بنعمتك ثم ايدنى يا محبوبى على ما تنجذب به افئدة خلقك انك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأرض و السماء اى رب لا تمنع عبدك هذا من فيوضات ايامك و لا تجعله محروماً من نفحات وحيك و الهامك اى رب ايدنى بعودك و قو اركانى لأضع ارادتى آخذاً ارادتك و لا اتحرك الا بمشيئتك ثم اكتب لى برحمتك التى سبقت الكائنات ما تقر به عينى و عيون عبادك و يطمنن نفسى و انفس من فى بلادك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحكيم

بلسان پارسى بشنو از حقّ ميطلبم ترا تأييد فرمايد بر آنچه سبب ارتفاع كلمه اوست يا ايها الناظر الى الوجه آفتاب عنايت حقّ از افق فضل مشرق و بحر علم الهى امام وجه موج از حقّ بطلب عباد خود را از انوار نير عدل و انصاف محروم نفرمايد چه هر نفسى بان فايز شود از ما سوى الله منقطع گردد و بقلب و جان بافق رحمن توجه كند جناب سيد مصطفى عليه بهائى و حاجى سيد مهدى عليه بهائى و ساير دوستان را از قبل مظلوم ذكر نما و بايات و عنايات الهى متذكر دار انشاء الله مؤيد شوند و در اين دار فانى و مقام فانى كسب مقامات باقيه نمايند جناب فرج عليه بهائى را از قبل مظلوم تكبير و سلام برسان از حقّ ميطلبم او را تأييد فرمايد على ما يحبّ و يرضى و مزين دارد بانچه سزاوار ايام است انه هو السميع المجيب و هو الغفور الرحيم انتهى له الفضل و العطاء و له العناية و البهاء در هر حين نير عنايتش بتجلى مبين ظاهر بيرهان ثابت شد و بدليل مبرهن گشت انه لا يذكر بذكر دونه و لا يعرف بعرفان غيره ولكن از برای دوستان خرگاه وسيعى معين فرموده و آن اقرار بعجز و انكسار است عند ظهورات عظمته و قدرته و سلطانه و اين عجز را محض فضل پذيرفته و قبول فرموده له الحمد و الشكر على نعمه و الطافه

مكرر ذكر آن حضرت در انجمن اوليا بوده و هست و همچنين در پيشگاه حضور از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم ربح عظيم بتجار معارفش عطا فرمايد اهل ارض الى حين آگاه نشده اند و از اثمار سدره اصلاح و اتفاق و اتحاد بيخبرند نميدانند از كجا آمده اند و برای چه آمده اند لعمر محبوبنا و محبوبكم اگر بمقدار سمّ الخياط آگاه شوند كل بگذرند و اخذ نمايند بگذرند يعنى از ما سوى الله و اخذ نمايند خدمت و رضائش را تشنگان را فرات رحمت بشارت ميدهد و جاهلان را نقطه علم دعوت

مینماید و بیخبران را عنایتش آگاهی میبخشد امروز روز فضل اکبر است چه که منظر اکبر بانوار مالک قدر منور طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را مکدر نسازد و وضوای امم او را از اراده بازندارد یوم یومی است که در کتب قبل و بعد ذکرش از قلم جاری و مسطور طوبی لمن اقبل و شرب و فاز و ویل للغافلین و ویل للمعرضین اولیای الهی در هر جا و هر محل که هستند در ساحت اقدس مذکورند این فانی هر یک را بلاگی اذکار بدیعۀ منبعه ذکر نموده و مینماید و از حقّ جلّ جلاله میطلبد کل را بطراز امتیاز مزین دارد الهی الهی هیاکل دوستانت را از این خلعت محروم منما هیکل از تو طراز از تو بحر کرم و عطا از تو مقدر فرما آنچه را که سزاوار بخشش تو است انک انت الفضال الکریم و ارحم الراحمین

برادر مکرم حاجی فرج الله علیه بهاء الله را تکبیر و سلام میرسانم و از حقّ جلّ جلاله از برای او توفیق میطلبم که در هر مقام و هر محل و هر بلد و هر دیار بخدمت امر مذکور باشند و بعنایتش فایز ذکر بشیر فرموده بودند لله الحمد سالمست و گاهی هم بذکر آن حضرت ذاکر قدرت حقّ بسیار است از تراب تیره هزار گونه فواکه و اثمار و ازهارهای لطیفه منیعۀ ملونه ظاهر فرموده شاید از بشیر هم بشارتی ظاهر فرماید یعنی بخدمتی فایز شود ان ربنا هو المقتدر القدیر البهاء و الذکر و الثناء علی حضرتکم و علی من معکم و یسمع قولکم فی امر الله ربنا و ربکم و ربّ العرش العظیم و الکرسی الرقیع

خادم

فی ۹ شوال سنة ۱۳۰۵

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

لله الحمد نافه‌های مشک معانی و بیان در هر حین و حان متضوِّع و مراسلات و مکاتبات اولیای الهی چون کاروان یمن عرفان متوجّه در هر هنگام عرف محبّت از اذکار اخیار بمشامّ جان رسیده و میرسد فی‌الحقیقه اینست سرّ حیوة و اصل آن تهمتی بر جان بسته‌اند و نامش را روح کرده‌اند آن روح بلقّای عزرائیل بیفسرد و این روح تا صور اسرافیل پاینده ماند بل الی ما شاء الله نامه رسید بر شوق و وصال افزود و لکن سطوت فراق را هم نمودار نمود لله الحمد فی کلّ الأحوال ییقین مبین عرض مینمایم بی عنایاتش کلّیلیم بل معدوم و مفقود لسان از عنایت مخصوصه اوست و قلم از فضل لایحصى ربط عالم و الفت و اجتماع امم و مقامات و مراتب کل از این دو ظاهر و هویدا دو مترجم عظیمند که بعباد عطا فرموده تعالی الله ربّنا و ربّکم و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرض و الصلوة و السلام علی مصدر امره و بحر علمه و سمآء حکمته الّذی سمآءه فی الملکوت بأحمد ص و فی الانجیل بالمعزّی و له الأسمآء الحسنی من لدى الله فاطر السمآء و علی آله و اصحابه الّذین بهم طوی بساط الأضنام و بسط بساط التّوحید بین الأنام

و بعد بعد از اطلاع بر نامه و ما فيه قصد مقصد نموده تلقاء وجه عرض شد هذا ما نطق به المولی ارواحنا فداء نسأل الله ان یؤیّدهم و یکتب لهم خیر الآخرة و الأولى انه مولى الوری و مالک العرش و الثّری انتهى فی‌الحقیقه از توجّه آن محبوب سرور بی‌اندازه دست داد چه که امید هست بفضل الله و عونه باب فضل بر کل مفتوح شود و جمیع بزیارة بیت الله موفق گردند و اما قرار توجّه نظر بحکمت بقرعه و رضایت طرفین معلق و منوط است چه اگر جمیع یکبار عازم شوند سبب گفتگو خواهد شد ناس ضعیفند مع آنکه کمال اطمینان را دارند مع‌ذلک شیطان بعض احیان نفوس غافل را اوهمات و وساوس القا مینماید

جناب آقا محمّد قاسم و آقا عبدالمطلب علیهما بهاء الله را سلام میرسانم امیدواریم عنایت حقّ شامل حال ایشان بشود السلام و الثّناء علیکم و علی اولیاء الله و اصفیائه  
خادم

فی ۵ شعبان سنة ۱۳۰۲

\*\*\*

ط

حبیب روحانی جناب آقا میرزا محمّد تقی من ابهر علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

## بسم ربنا المقتدر العلیّ الأبهی

لله عملک یا من فزت بالبلاء فی سبیل الله فاطر السماء نعیماً لک یا من شربت كأس البأساء فی حبّ الله مالک الأسماء طوبی لک یا من حملت الشدائد و الضبراء فی امر الله خالق الأشياء حمد مقدّس از کلّ اذکار حضرت مقصودی را لایق و سزااست که ذلّت اولیا را علّت عزّت اهل عالم مقرر فرمود و سجن اصفیا را سبب آزادی امم نمود و آوارگی دوستان خود را منشأ و مبدأ اجتماع و توجّه عشاق در وطن حقیقی گردانید

البهاء ثمّ البهاء علیک یا من خرجت عن مقررک فی سبیل الله مالک القدم ثمّ التکبیر و الثناء علیک یا من کنت مشتعلّاً فی حبّ الله سلطان الأمم آیا قلم تواند از عهده این شکر برآید و یا لسان قادر است که ذکر این مراتب را بتمامه نماید جمیع اشیا الیوم به یا لیت حملت الشدائد فی حبّک یا اله العالمین و یا لیت حملت کلّ البلايا فی سبیلک یا منتهی مقصد القاصدین ناطق و ذاکرند مسیح زمان از مشرق امر رحمن ظاهر و مشرق و محلّ اعراض و اعتراض جمیع عباد گردید الا معدود قلیلی و بعد از فتوی مفتی عصر آن معدود از خانه و دیار آواره و هر یک بشطری توجّه نمودند بقسمی که فوت یوم با ایشان نبود حال مشاهده نمایند که باسم هر یک از آن نفوس اکثر ملوک تاج بر میدارند و خضوع مینمایند اینست عزّتی که در سرّ این ذلّتها مکنونست و الیوم از ابصار و عیون مستور

سید بطحا از مشرق مشیّت مولی الوری ظاهر و در اوّل امر بشأنی اعدا قیام نمودند که هر منصفی از ذکر تفصیل آن شرم مینماید تا آنکه مشورت مشرکین بر این قرار گرفت که اصحاب آن حضرت را جمیعاً شهید نمایند و حضرت اخبار فرمودند که باید در اشراق جمیع از این ارض هجرت نمائید و یکی از آن نفوس مقدّسه جعفر طیار علیه بهاء الله بود که مع جمعی به حبشه تشریف بردند و مدّتها در آن ارض ساکن بودند و بشوق و شغف تمام بذکر مالک انام ناطق و مشغول و تفصیل او از قلم اعلی جاری شده طوبی للفائزین و الناظرین و مع آنکه در آن ایام بکمال فقر مبتلا بودند و بکمال ذلّت ظاهره مشاهده میشدند بعد ملاحظه شد که از برکت آن نفوس مقدّسه کنوز غنا بر وجه اهل اسلام گشوده شد و ابواب عزّت مفتوح گشت و عنادل سرور بر اغصان سدرات انسانی بنغمات بدیعۀ ملیحه مغرّد سبحان الّذی یفعل ما یشاء بقدرته و سلطانه و یحکم ما یرید بأمره و ارادته علّة حیوة آب بوده و من المآء کلّ شیء حیّ شاهد این مقال و وقتی این فضیلت را بنار عطا فرموده چنانچه نار طور را سبب حیوة امم قرار نمود من یقدر ان یمنعه عن سلطانه اشهد انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدّساً عن عرفان المقرّبین و منزهاً عمّا تفوّه به السن المخلصین قد اظهر ما اراد و یظهر ما یرید لا تضعفه شؤونات الخلق انه لهو الحاکم الأمر العلیم الحکیم

یا حبیب فؤادی چیزی که قلب را میگدازد و جسد را میکاهد حسرتناهیست که در قلب این خادم فانی مانده در نفوس مقدّسه ارض صاد مشاهده فرمائید که بعنایت حقّ تا بودند بکمال عزّت و رفعت ظاهر و بعد در آخر ایام بمقامی فائز شدند که فی الحقیقه شبه آن دیده و شنیده نشده و این خادم در هر حین به یا لیتنی کنت معهم ناطق است و لکن این شرافت از دست رفت و این حسرت در قلب ماند از قلم اعلی در باره ایشان نازل شد آنچه که جمیع ذرّات کائنات بنوحه و ندبه مشغولند بامری فائز شدند که بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد بود و حال این حسرت هم در دل مانده که چرا با آن جناب نبودم که در سبیل الهی از وطن و دیار خارج شده و در بادیهها من غیر ناصر و معین حرکت مینماید یا لیت کنت معک و فزت بما فزت فی سبیل محبوبنا و مقصودنا و مقصود من فی السموات و الأرضین و لکنّ الخادم یشکرکم بنصرة الله و فضله و رحمته الّتی سبقت کلّ الوجود من الغیب و الشهود

قد فاز الخادم بكتابتكم كأنه شاهد من كل كلمة منه نار الشوق و الاشتياق فلما عرفت و اطلعت بما فيه قصدت شطر المقصود الى ان حضرت تلقاء العرش و عرضت ما فيه اذاً نطق لسان العظمة و الكبرياء بما طارت به الأرض و مرت به الجبال انى اجد قلمي عاجزاً عما نطق به ملكوت البيان بل اقلام من على الأرض كلها الى ان نطق لسان القدم بهذه الكلمات العاليات قال و قوله الأحلى و محبوب من فى الأرض و السماء يا محمد ان الفرد الأحد يذكر في هذا المقام الذى انقطعت طيور الأوصاف عن البلوغ اليه ان افرح و كن من الشاكرين انا سقيناك كوثر بيانى و رحيق عرفانى و نسقيك بهذه الآيات ما يجذبك الى مقام لا يحزنك ضوضاء العالم و لا ظلم الذين كفروا بالله رب العالمين انه يطهر الأرض من دنس الذين قاموا على الاعراض و يبلغك الى الذروة العليا ان ربك لهو العليم الخبير لعمري قد فزت بعرفان المقصود الذى تزين به كتب الله الملك العليم الحكيم انشاء الله باجنحة انقطاع در هواى محبت مالک ابداع طيران نمائى و در هر حين بنار مودتش مشتعل باشى طوبى لك و لأبيك الذى يذكره الملائة الأعلى و شهد له القلم الأبهى فى لوحه الحفيظ يا تقى ان استمع ندائى من شطر عرشى انه يجذبك الى ملكوتى و مقام قبرى و يسقيك كوثر بيانى البديع قد حضر لدى المظلوم كتابك انا وجدناه مشتعلًا بحرارة محبتى و مزينًا بذكرى و ثنائى طوبى لك و لقلمك و للسانك و لقلبك ان افرح بذكر ربك و كن قائماً على خدمتى و ناطقاً بثنائى الجميل لا تنظر الى الخلق و وضوئهم ان انظر ما قدر لك من قلمى المتين اين عسر را انشاء الله يسر از عقب است و لو تريد ان تقتدى بمولاك انه كان راضياً فيما ورد عليه فى سبيل الله و يكون بمثل ما قد كان يشهد بذلك كل الأشياء و كل عارف بصير اين القياصرة و الأكاسرة و الفراعنة و الجابرة الذين اتخذوا لأنفسهم بيوتاً فى قلل الجبال و استنكفوا عن امر الله ربك و رب من فى السموات و الأرض كذلك يقص لك من عنده كتاب حفيظ چه مقدار از نفوس بكمال عزت ظاهره ظاهر بودند و گمان فنا از برای خود نمی نمودند لكن امروز نه خودشان و نه ديارشان و نه زخارفشان و نه بيوتشان دیده میشود و اثرى از آن نفوس غافله محتجبه در ارض مشهود نه مگر آثار ظلم و اعتساف آن نفوس که در اطراف موجود است و بذلك يلعنهم كل الذرات و كل ذى عقل و دراية و ذى لسان ناطق نطق بالحق ان ربك يقص لك لتكون من المطمئنين فاسأل الله بأن يوفقك و الذين آمنوا على خدمة امره و ذكره و ثنائه انه لهو المقتدر القدير

ان اذكر احبائى الذين نبذوا ما سوائى و تمسكوا بعروتى و تشبثوا بذيلى المنير ان اشكر الله بما وجد مقصود العالم من كتابك عرف الرضاء و هذا يكفيك ومالك الأسماء ولكن الناس اكثرهم من الغافلين قد وجدت من روح مناجاتك روح رضائى طوبى لرضيع شرب من ثدى عنائتى و كبر فى ظل رحمتى و فاز بقبولى فى ايامى كذلك يذكر قلمي الأعلى بذكر لو يجد من على الأرض عرفه تالله الحق ليدعون ما عندهم و يسرعون الى جهة العرش المقام الذى استقر فيه جمال القدم بسطان مبین انشاء الله بر اين مقام اعز اعلى ثابت و مستقيم باشى چه که بعضى از دوستان حق عرايض ايشان لدى العرش حاضر و مزین بود بطراز رضا و بعد عرف ديگر وزيد و عرف اول را مستور نمود كذلك يخبرك المقصود لتكون من الثابتين الراسخين لا تحزن عن البعد و الفراق بقلمه يدلل الهجر باللقاء و البعد بالوصال تعالى ربك الغنى المتعال انه لهو الفضال القديم الحمد لله رب العالمين انتهى فى الحقيقة اين آيات بعنايتى ظاهر شده که ذکر آن بقلم و لسان منتهى نشود در هر كلمهئى سراچى منير طوبى لمن وجد و عرف ديگر آن جناب بعد از زيارت آيات منزله شهادت ميدهند آنچه اين عبد عرض نموده

و اينکه در باره نفوسى که بعنايت رحمن از كوثر عرفان آشاميده اند و بافق ايقان ناظرند ذکر نمودند اسامى كل در ساحت اقدس عرض شد و مخصوص هر يك آيات بديعه منيعه نازل ولكن اين عبد مجال نيافت که مفضلاً تحرير نمايد جميع را بعنايت حق مسرور داريد و از جانب اين خادم فانى تكبير برسانيد چه که اين عبد از ذکر تمام آنچه از ملكوت علم الهى نازل خود را عاجز مشاهده نمود در اكثر احيان آيات الله بشائى نازل که اعلا قلم عالم از تحرير آن عاجز و قاصر است ولكن

اینقدر بشارت میدهم دوستان الهی را که جمیع آن آیات بعنایت تمام نازل و یقین است آثار آن در ارض ظاهر میشود ان ربنا العليم على كل شيء قدیر استدعا آنکه از قبل این خادم فانی مجدداً تکبیر برسانید

اشعار جناب آقا میرزا زین العابدین علیه بهاء الله که مطرّز و مزین بذکر نورین نیرین بود در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نطق به من عنده فصل الخطاب في الجواب طوبى لك يا من نطقت بذکر من انار به افق الوفاء في ملكوت الانشاء و طوبى لكل ناطق نطق بذکر الحاء و الحاء يا زین العابدین ان استمع ما يذكرک رب العالمین في هذا القصر المبین لعمرى لو تجد لذّة بياني ليأخذک الفرح على شأن لا تكدرک الأحزان و يفتح بصر فؤادک على شأن ترى الثورين في الأفق الأعلى و المقام الأبهى و الذروة العليا و الغاية القصوى و تقول

لك الحمد يا الهى و اله العالم و لك الثناء يا محبوبى و محبوب الأمم اشهد أنك خلقتهما و عزّرتهما و نصرتهما و رفعتهما الى ان فديتهما فى سيلک و ما اردت لهما الا ما عجزت عن ذكره اقلام الامکان و لا تحويه اوراق الزمان أنك انت المقتدر المتعالى العليم الحكيم

اگر دوستان نزد خلق ذلیلند نزد حق بسیار عزیز و زود است که آفتاب عزّت از افق عالم مشرق و لائح مشاهده شود در قرون قبل و آنچه در او حادث شده تفکر نمائید به يظهر لك ما ظهر من لسانی البديع جميع عالم و آنچه در اوست بکلمه‌ئى از کلمات حقّ معادله ننماید چه که عرف آن کلمه لایزال در هبوب و تضرّج است مکافات هیچ عمل خالصی محو نشده و از نظر نرفته و نخواهد رفت عنده علم کلّ شیء فى کتابه و انه لهو المعطى الکریم بغضا و عناد و ضرّ خلق قابل ذکر و لایق اعتنا نبوده در دنیا که محلّ این حوادث است مشاهده نما که در هر حین بکلمه انظروا فئائى ناطق دنیا را بمثابة کتاب ملاحظه کن در هر حین کلمات او را محو اخذ نماید چنانچه هر بصیری مشاهده مینماید و اما کلمات الهی را مقامیست او را محو اخذ نماید و فنا نزدیکی نجوید طوبى لك و للذین ينظرون الأشياء بعینی و اقتصروا امورهم على تبليغ امرى بالحكمة التى انزلها الرحمن فى الكتاب انتهى

اینکه از قبل سؤال شده بود که در کدام ارض ساکن شوند و بچه عمل نمایند این امورات را بمشورت راجع فرموده‌اند چنانچه در الواح الهی ثبت است باید مشاوره با نفوس موقنه ثابت نمود و بان عامل شد و ما يظهر من الشورى انه خير لمن تمسک بالحكمة فى ملكوت الانشاء مكتوب اول آن جناب که رسید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند در هر مقام ساکن شوند در ظلّ سدره رحمت و قباب عظمت و فسطاط عنایت ساکنند انتهى قسم بلؤلؤ بحر علم الهی حینی که این عبد این کلمه مبارکه را از لسان احدیه در باره آن جناب استماع نمود کاد ان يطير من الشوق در جميع احوال باید جميع این عباد بالسنی که بعدد ذرّات عالم بل فوق آن بذکر و ثنای شفقت و عنایت محبوب عالم مشغول گردد هنیئاً لك و لنا جميع طائفان عرش رحمانی تکبیر میرسانند بهاء علیک و على الذین توجهوا بوجه نورآ الى الأفق الأعلى و الحمد لله مالک العرش و الثرى و امرى که اليوم و فى الحقیقه از جميع اعمال اعظمست اتحاد احبابست چنانچه در مواضع عدیده فرموده‌اند بالاتحاد يظهر امر الله مالک العباد حال هرج و مرج مشاهده میشود نه کوچک احترام بزرگ را ملاحظه مینماید و نه پست بلند را وقری میگذارد امروز کل باید به ما يظهر من القلم الأعلى ناظر باشند آن جناب باید در این امر بسیار جهد نمایند شاید سبب اتحاد و اتفاق دوستان الهی گردند البتّه باختلاف امر مابین عباد بی قدر میشود از حقّ میطلبیم توفیق عنایت نماید و کل را بطراز ما یحبّ و یرضی مزین نماید

خادم



## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

بسم الله الأعزّ الأمتع الأبهي

لم ادر يا الهى بأى نداء اجذبت قلوب محبيك و من أى نار اصطليت افئدة مصطفيك و بأى سهم شبكت صدور العشاق و بأى حبل شدت اعناق المشتاق لأنى اشاهد يا محبوبى كلما يمطر عليهم سحاب القضا امطار البلاء يخضر اراضى انفسهم و يظهر منها سنبلات حبك و ازهار جذبك و كلما يرفع اليهم ايدى الظلم و الاعتساف من كل الأطراف بأن يقطع يد احد منهم من ذيل حبك لن يقدرن و لن يستطيعن و كلما يصب عليهم بحور البأساء لن يخمد نار جذبهم و لم يطفأ حرارة شوقهم كأنهم يا الهى فى ذلك المقام حيتان يسبحون و يسبحون بذكرك و ان يلقوهم فى النار اذا هم سمندر يتعيشون و يتعمون فيها منجذباً من لهبات نار حبك و عشقتك و ان يرفع عليهم سيوف الآفاق بالتناق اذا يرفع رؤوسهم و يقولون قد جاء الميثاق و هذا كأس الوثاق و ها نحن المشتاق فوعزتك يا الهى انى متحير فيهم و ما ظهر منهم فى سبيل محبتك فطوبى لهم ثم روحا لهم ما اوكد نار محبتك فى افئدتهم و ما اظهر انوار جذبتك فى صدورهم و ما ابهى طلوع شمس آياتك فى بلور حقايقهم و مرآة قلوبهم كأنك صنعتهم لحبك و اصطفتيهم لجذبك و القيت فيهم روح امرك و اظهرت لهم جمال احديتك و بذلك انقطعوا عن انفسهم و اماكنهم فى سبيلك و مستهم فى كل يوم بليّة فى امرك مع كل ذلك ما منعهم البلايا عن التوجه الى شطرك الأعلى و ما سدّهم اعراض من فى الانشاء عن النظر الى منظرك الأبهي اذا أسألك يا الهى الأبهي بنفسك العزيز الذى القيته فى الحيس الأكبر لعتق البشر بأن تؤيد احبتك فى كل حين بتأييداتك البديعة و الهاماتك المنيعه ليقومن بكلهم على نصره امرك و انتشار ذكرك و لينقطعن كلهم عمّا سواك و لا يلتفتون بشيء دونك يا ربنا الرحمن و يا محبوبنا المستعان

و من تلك الأنفس المقدسة يا الهى هذا الذى جعلته عبداً لاسم الوهيتك و سمّيته بذلك الاسم فى ملكوت اسمائك اذا وفقه يا محبوبى ليكمل فى ذلك الاسم و يظهر منه ما ينبغى لبساط عزك و ساحة قدسك ثم قدر يا الهى لكل اسمائك الحسنى بأن يجدن حلاوة عبوديتك و لذة طاعتك لثلاً يظهر من كل ذى وصف سوى امرك و لا يرى كل وجود وجوده تلقاء مدين ظهورك اذ انك انت الحاكم بالحقّ و الفاعل لما تشاء كل عباد لك و فى تحت قبضتك ولكن يا الهى نرجو بأن تنظر بنا بلحظات اعين جودك و فضلك لا بعدلك لأننا ضعفاء و انك انت السلطان الكريم ذو الفضل العظيم لا اله الا انت المهيمن العزيز القديم

\*\*\*

هو العزيز

لم یزل نفحات قدسی از رضوان عنایت الهی در وزیدن بوده و لایزال روایح عزّ معنوی از یمین عرش ربّانی در هبوب خواهد بود  
سحاب جود و کرم آبی از ابلاغ فیوضات منیعه ساکن نگشت و غمام فضل و رحمت آبی از انزال امطار فضلیّه نیاسود بحمد  
اللّه شمس عنایت مشرقست و بدر مکرمت از افق عزّت طالع ولکن نفوس مشغوله و نقوش محدوده از این رحمت اصلیّه و  
نعمت سرمدیّه ممنوع بوده و بحجابات وهمیّه و سبحات ظنّیّه محتجب و محروم خواهند بود

معلوم آن جناب بوده که مقصود از آفرینش عرفان حقّ و لقای او بوده و خواهد بود چنانچه در جمیع کتب الهیّه و  
صحف متقنّه ربّانیّه من غیر حجاب این مطلب احلی و مقصود اعلی مذکور و واضحست و هر نفسی که بآن صبح هدایت و  
فجر احدیّت فائز شد بمقام قرب و وصل که اصل جنّت و اعلی الجنانست فائز گردید و بمقام قاب و قوسین که ورای سدره  
منتهی است وارد شد و الا در امکانه بعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر اکراس  
رفیعه و اعراض منیعه جالس باشد

بلی آن سماء حقیقت قادر و مقتدر است که جمیع ناس را از شمال بعد و هوی یمین قرب و لقا رساند لو شاء اللّه  
لیکون النّاس امّة واحدة ولکن مقصود صعود انفس طیّبه و جواهر مجرّده است که بفطرت اصلیّه خود بشاطی بحر اعظم وارد  
شوند تا طالبان جمال ذو الجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند کذلک قدر الامر من قلم  
عزّ منیر انشاء اللّه امیدواریم که آن جناب خود را از صهبای رحمت الهی منع نفرمایند و نظر پاک را باسباب فانیه نیالایند تا از  
سراب فانی بیحر باقی واصل شوند

و همچنین سبب عدم ظهور مظاهر عدل و مطالع فضل باسباب قدرت ظاهریّه و غلبه ملکّیّه همین شئونات فصل و تمیز  
بوده چه اگر آن جوهر قدم علی ما کان علیه ظاهر شود و تجلّی فرماید احدی را مجال انکار و اعراض نماند بلکه جمیع  
موجودات از مشاهده انوار او منصعق بلکه فانی محض شوند دیگر در این مقام مقبل الی اللّه از معرض باللّه منفصل نگرند  
چنانچه در جمیع مظاهر قبل این مطلب وضوح یافته و بسمع عالی رسیده اینست که مشرکین در هر ظهور بدیع و  
تجلّی منبع چون آن جمال لایزال و طلعت بیمثال را در لباس ظاهر ملکّیّه مثل سایر ناس مشاهده مینمودند بدینجهت محتجب  
گشتند و غفلت نموده بآن سدره قرب تقرّب نمیجستند بلکه در صدد دفع و قلع و قمع مقبلین الی اللّه برآمده

چنانچه در این کور ملاحظه شد که این همج رعاع گمان نموده اند که بقتل و غارت و نفی احبّای الهی از بلاد توانند  
سراج قدرت ربّانی را بیفوسزند و شمس صمدانی را از نور بازدارند غافل از اینکه جمیع این بلایا بمنزله دهن است برای اشتعال  
این مصباح کذلک یدلّ اللّه ما یشاء و انه علی کلّ شیء قدير چنانچه از هجرت این مهاجران باین سمت اشتهار و علوّ این  
امر جمیع امکانه ارض را احاطه نموده چنانچه جمیع اهل این اطراف مطلع شده اند و این نصرت را سلطان احدیّه بید خود  
اعدا فرموده من دون آنکه احدی مطلع شود و یا شاعر باشد اینست معنی آن شعر پارسی که میگوید تو گرو بردی اگر جفت و  
اگر طاق آید

در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه فرما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر  
پاک و مقدّس فرمائید که عنقریب حقّ را محیط بر جمیع و غالب بر کل خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء محض  
ملاحظه خواهید فرمود

اگرچه بحمد اللّه حقّ و مظاهر او همیشه در علوّ ارتفاع و سمو امتناع خود بوده بلکه علوّ و سمو بقول او خلق شده  
لو اتم بیصر هذا الغلام تنظرون

و دیگر آنکه این عبد همیشه در ذکر آن دوست بوده و سبقت دوستی آن جناب از نظر نرفته و انشاء اللّه نخواهد رفت  
بشرطها و شروطها و انا من شروطها و امیدواریم که این ذکر را نسیان مقطوع ننمایند و این اثبات را محو از پی نیاید و امید از

ربّ العزّة چنانست که در نهایت بعد صوری بمنتهای قرب معنوی فائز باشی چنانچه کلّ من علی الأرض میان آن جناب و حضرت مقصود حجاب نشود زیرا که دون این قرب و بعد مذکوره قریبی عندالله مذکور است که او را شبهی و ضدّی و مثلی در عالم ملکّیه که امکانه حدود است متصوّر نه جهدی باید که بالطاف سلطان احدیّه بآن مقام درآئی تا از شجره بعد و اثمار و اوراق او بالمرّه پاک و مقدّس گردی و این قریبست که بعد تبدیل نشود و بدوام الله باقی خواهد بود و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مطلبی که این عبد لله و فی الله و بالله از آن جناب دارد اینست که جناب حاجی میرزا احمد ادخله الله فی ظلّ عنایته با این عبد هجرت نموده باین سفر کبری همراه بوده و منتهای زحمت بر او وارد شده باید آن جناب در امور ایشان کمال سعی و اهتمام فرمایند و دولت جناب حاجی آنچه از بقیّه تاراج مشرکین مانده همین است که در خدمت آن جناب مانده باید انشاءالله بایشان برسانید و آنچه از شما برآید در امور ایشان تعلّل نفرمائید که عندالله ضایع نخواهد شد ۱۵۲

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

### هو الناظر من افقه الأعلى

لوح محفوظ میفرماید آیات نازل و بیّنات ظاهر و نیر امر از افق اقتدار مشرق و ندا مرتفع ولکن کل غافل و محجوب مگر نفوسی که از جذب ندا منقطعاً عن الأشياء بافق اعلى توجه نمودند ایشانند ایادی امر حقّ مابین خلق طوبی از برای نفسی که اوهام او را از مشرق یقین محروم نساخت و بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء تمسک جست هر نفسی باین کلمه مبارکه فائز شد یقین مبین فائز میشود و آنچه از افق اعلى ظاهر بکمال تسلیم و رضا اخذ مینماید طوبی لمن سمع ندائی و اقبل الی افقی و فاز بامری العزیز البدیع ذکرت نزد مظلوم مذکور و نظمت بشرف اصغا فائز لله الحمد بر اقبال مؤید شدی و باین لوح مبارک که باثر قلم اعلى مزین است مفتخر گشتی حمد کن مقصود عالمیان را که در سجن اعظم عنایت فرمود و ترا ذکر نمود له الحمد فی کلّ الأحوال و هو الغنی المتعال البهّاء من لدی البهّاء علی اهل البهّاء الذین ما منعهم شیء من الأشياء عن الله فاطر السّماء

\*\*\*

### بنام مقصود عالمیان

متروک عالم و مسجون بین امم ترا بلسان پارسی احلی ذکر مینماید لتکون من الشّاکرین کتابت بمنظر اکبر فائز و صدر آن بکلمهئی مزین بود که فی الحقیقه دلیل اعظم است از برای این ظهور اقوم افخم و حجّت بالغه است از برای امم و آن کلمه این بوده اللهمّ انّی اسألك من بهائک بأبهاه و کل شنیده‌اند که فرموده‌اند که اسم اعظم در این دعا مذکور و مستور است و حال او ظاهر و ناطق و مشرقست بر کلّ من علی الأرض کدام دلیل اعظم از اینست و کدام برهان اکبر از این مقام ملاحظه نما که اول دعا باینکلمه مبارکه مزین شده اگر بهمین فقره استدلال بر حقیقت این امر نمائی از برای کسی مجال توقّف و اعراض نخواهد ماند مگر معرضین که در هر عصری از اعصار از ریح عنایت محروم بوده‌اند و بحبل اوهام متمسک حمد کن مقصود عالم را که ترا مؤید بذکر این کلمه علیا و درّه اولی فرمود در این ظهور اعظم و اشراقات آن و ما ظهر منه تفکر نما لعمری أنّها تجذبک الی مقام تراه مهیماً علی من فی السّموات و الأرضین ان استقم علی الأمر و قل سبحانک اللهمّ یا الهی اسألك بیحر مشیتک و سمّاء ارادتک و مشرق وحیک و مطلع الهامک الذی ینادیک فی سجنه الأعظم بعد الذی قام علیه طوائف الأمم بأن تؤیدنی علی ذکرک و ثنائک و ترزقنی ما یطمئنّ به قلبی فی ایامک و نور بصری بنور معرفتک أنّک انت المقتدر المتعالی العلیم الحکیم

تفکر در براهین واضحه و دلائل ساطعه این ظهور نما اگر نفسی الیوم در این امر توقّف نماید ابداً قادر بر اثبات امری دیگر نبوده و نخواهد بود از خدا بخواه حلاوت بیانش را بیابی و هر که یافت خود را از عالم و ما فیه فارغ و آزاد مشاهده نمود

\*\*\*

### بنام خداوند یکتا

محبوب عالم در سجن اعظم جميع را نصیحت میفرماید باموریکه سبب و علت ارتفاع آن نفوس و ما ینبغی للانسانست باید کل بسمع قبول اصغا نمایند ای دوستان اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شؤنات انسانیّه سبب اعلاء کلمة الله و ترویج امر بوده و خواهد بود لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم بمعروف تمسک جوید و از منکر اجتناب نماید بسی از نفوس ادعای ایمان نموده‌اند و از افعالشان ذیل اطهر انور مالک قدر بین بشر آوده شده دوستان را تکبیر برسان و آنچه در این لوح از قلم الهی جاری شده بر ایشان قرائت نما شاید بخیر خود مطلع شوند و از آنچه سبب ضرر خود و غیر است اجتناب نمایند

عالم را غبار تیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل پیچیده شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته بگو ای احباب قسم باقتاب حقیقت که الیوم یوم عمل است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جزای آن بدوام ملک و ملکوت از برای او باقی خواهد ماند جهد نمایند تا الیوم عملی از شما خالصاً لله ظاهر شود اتفاق و اتحاد نزد مالک ایجاد محبوبست ان اجتماعوا علی شریعة الله و لا تكونن من المختلفین

يا ايها الناظر الى الوجه انا ذكركم لتذكر الناس بما نزل من لدن ربّي علیم بشرّ الاحباب بذكري ايّاهم ثم امرهم بما أمروا من لدى الله العليّ الحكيم انّ الذين حملوا الشدائد في سبيل الله اولئك قدر لهم مقام كريم طوبى لمن صبر ابتغاء مرضاة الله انا نذكره بالحقّ و يذكره الملائة الاعلى انه لهو العليم الخبير و البهاء عليك و على الذين تمسكوا بحبل الاتحاد في ايّام الله ربّ العالمين

\*\*\*

### بنام خداوند یکتا

محبوب عالمیان در سجن اعظم ساکنست و قدر این مظلومیّت را دانسته تو هم بدان لعمر الله مظلومیّت بسیار محبوبست کوثر عرفان رحمن را پنهان بنوش و قدر بدان ایام غلبه ظاهریه خواهد آمد ولکن این لذت را نخواهد داشت و اگر درست ملاحظه کنی عظمت امر را با حالت مذکوره مشاهده نمائی اینست بیان احلی که از قلم اعلی جاری شد طوبی لک بما فزت به

\*\*\*

محبوباً دفتر عرفان از طلعة ایقان نازل دل برد و روان داد جان برد و توان داد گویا حرفی از آن بحری بود و تشنگان وادی عشق را شربت روح بخشید و مهاجران دیار هجر را شراب وصل مرزوق داشت بلی اگر گوش هوش باشد سروش ورقا را از خروش زاغ البته تمیز دهد آخر نغمه بلبل باغ الهی از نعره کلاغ ترابی بسی فرق دارد اگر تقلید از میان برخیزد نفس قدسی از سر جان برخیزد و بچشم جان جمال جانان بیند و رخساره محبوب را از خلف هزار حجاب ادراک نماید ای جان من و روان من توحید عوالم تفرید را مقامهای تازه و مراتب بی اندازه هست در مقامی مقدّس از وصف و بیان و ذکر و تبیان است و این رتبه هیکل و جسم و جسد و اسم و رسم هیچ در میان نیست تا کسی باو راه یابد تا ادراک عشق و حبّ و یا احصاء شوق و ذوق

نماید در خزینه غیب مکنونست و در اوعیه سرّ مخزون و در مقامی جامع اسماء و صفاتست یعنی تمام اسماء باو راجع و از او ظاهر و هویداست و در این مقام اهل فرقان بموهوم صرف تمسک جسته‌اند و اصحاب بیان بحدود تشبّث نموده‌اند نه آنها از یمّ عرفان ازلی نوشیده‌اند و نه اینها بسرمنزل بقای الهی رسیده‌اند پس باید از اشارات فانی بگذریم و بحدیقه باقی داخل شویم تا از چشمه باقی بخوریم و از ثمره باقی بچشیم تا دل از غیر بگسلیم و بحضرت محبوب دریندم تا بکر معانی را از طلعه روحانی ادراک نمائیم

گر بگویم عقلها را برزند

ور نویسم بس قلمها بشکنند

\* \* \*

۹۱

هو المؤید

مرسله جناب ملا عبدالرزاق و اخت ایشان علیهما بهاء الله و جناب حاجی علی علیه بهاء الله و امة الله و امة الله ربابه و ضلع مرحوم آقا حسینقلی علیه و علیهما بهاء الله بتوسط محبوب فؤاد حضرت امین علیه بهاء الله الأبھی به خادم رسید

فی سنة ۱۳۰۴

سبحان الله خزائن ملوک و ملکات در یوم ظهور مذکور نه و لدی الله مقبول نه ولکن خردلی از اولیا در ساحت اقدس اعلی مذکور و بطراز قبول مزین تعالی فضله و تعالت عظمته و آنچه هم بطراز قبول فائز و جناب امین اخبار نمود ضعف آن حواله شد بفقرا یشهد بذلک کلّ منصف بصیر و کلّ صادق امین

## [یادداشت]

۱ رقم ۹ بر طبق حساب ابجد معادل عددی کلمه "بهاء" است. ←

\* \* \*

هو

مریما عیسی جان بلا مکان عروج نمود قفس وجود از طیر محمود خالی ماند بلبل قدم بصحرای عدم رو نمود و عندلیب الهی بر سدرهٔ ربّانی بخروش آمد سراق عَزّت بردرید و همای رفعت از شاخسار بهجت برپیرید افلاکهای بلند بر خاک تیره بنشست و نعره‌ها از دل پردرد برخواست آب گوارا بخون تبدیل شد و صحن فردوس برین بخون آمیخته گشت بلی تیر قضای الهی را سینۀ منیر دوستان لایق و کمند بلای نامتناهی را گردن عاشقان شایق هر کجا خدنگی است بر صدر احباب وارد آید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نازل گردد عاشقان را چشم تر باید و معشوقانرا ناز و کرشمه شاید حبیب گر صد ناله سراید محبوب بر جفا بیفزاید اگر شربت وصال خواهی تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی در وادی حرمان پا نه مریما حزن را بسرور بخش و غم را از جام فرح درکش اگر خواهی قدم در کوی طلب گذاری صابر باش و رخ را مخراش و آب از دیده میاش و از بی صبران میاش پیراهن تسلیم پوش و از بادهٔ رضا بنوش و عالمی را بدرهمی بفروش دل بقضا در بند و بحکم قدر پیوند چشم عبرت برگشا و از غیر دوست درپوش که عنقریب در محضر قدس حلقه زنیم و بحضرت انس رو آریم و از بریط عراقی نغمهٔ حجازی بشنویم و با دوست ملحق شویم ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی به بینیم و ناشنیدنی بشنویم و باهنگ نور هیکل روح را برقص آریم و در حریم جان بزم خوشی بیارائیم و از ساقی جلال ساغر جمال برگیریم و بیاد رخ ذو الجلال خمر بیمثال درنوشیم چشم را از آب پاک کن و دل را از حزن بروب و قلب را از غم فارغ نما و باهنگ ملیح برخوان

گر تیغ بارد در کوی آنماه

گردن نهادیم الحکم لله

\* \* \*

هو العزیز

مستند بلبلان ز نغمهٔ یا هوی او

هم جان عاشقان ز جرعهٔ یا هوی او

جان بجانان میرسد با وجد و حالت در دمی

گر بگوش او رسد یک صبحهٔ یا هوی او

جان عاشق بر پرد تا سدرهٔ اقصای عشق

گر مددکارش بود یکنغمهٔ یا هوی او

مست گردد عالم هستی چو عاشق از جمال

گر بدور افتد ز ساقی باده یا هوی او  
موسی جان منصعق در طور معنی اوفتد  
گر بر افروزد بسینا جذوه یا هوی او  
طور دل گردد منیر و جان برقص آید همی  
گر درافتد در جهان یک غنّه یا هوی او  
محو گردد رنگ غیریت ز صفحه روزگار  
گر نسیمی بر وزد از جعهده یا هوی او  
از قیامش تو قیامت بین میان عاشقان  
هم شنو آواز صور از نفخه یا هوی او  
جان عاشق بر پرد تا عرش وز آنهم بگذرد  
چون شود مجذوب عشق از جذبّه یا هوی او  
دست بردارد ز جان جانان بجهد  
گر فتد در ملک هستی جلوه یا هوی او  
باد باقی بر وزد از ملک فانی اینزمان  
چون وزیده بوی عشق از نافه یا هوی او  
حوریان در غرفه عزّت بوجد آیند اگر  
بر رود بر گوششان یک رنّه یا هوی او  
طرحی از نو بفکند اندر جهان آب و گل  
گر طلوع آید ز مشرق وجهه یا هوی او  
عالم امکان بسوزد هم خیم عزّ قدس  
گر بر آید بر سما یک ناله یا هوی او  
گوش عالم پاک گردد زانچه بشنید از جهان  
گر در آید یکدمی در حلقه یا هوی او  
نیست گردد هست و هم رنگ عدم گردد قدم  
گر بر آید غیبهها از پرده یا هوی او  
محو مطلق گردد آنکش آرزویی در دلست  
گر بهیند یکنظر آنشعله یا هوی او  
کی توانستی مسیح از گنبد اعلی گذشت  
گر نبودی رهبرش یک نعره یا هوی او  
کی تواند غیر او در ملک هستی پا نهاد  
زانکه باشد بس غیور آنشحنه یا هوی او  
رنگ هستی را نهیند چشم امکان ای پسر  
گر رود بر هم دمی آندیده یا هوی او



تشنگان بر سلسبیل قدس ربّانی زیند

که شده جاری همی آنچشمه یا هوی او

درویش زین بیش مزین تار معانی در جهان

که شده یا هوی او آشفته یا هوی او

\* \* \*

جناب میرزا محمد حسین علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

مقصود از آفرینش ظهور این یوم اقدس که در کتب و صحف و زیر الهی بیوم الله معروفست بوده و جمیع انبیا و اصفیا و اولیا طالب لقای این یوم بوده‌اند چه که مکلم طور ظاهر و افق ظهور روشن و باهر است هر نفسی باین موهبت کبری فائز شد او بکلّ خیر فائز است و آن جناب بعنایت الهی باین مقام اعزّ اعلی رسیدند از ریحی محبتش آشامیدند و بافکش توجه نمودند و بذکرش که از اثمار شجره باقیه است مرّه بعد مرّه فائز شدند قدر این مقام را بدان و باسم مالک ایام حفظش نما جمیع عالم بیک کلمه که از لسان قدم جاری شود معادله نموده و نخواهد نمود طوبی لمن فاز بها و ویل للغافلین انشاء الله آن جناب بکمال روح و ریحان بذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشند و از دوش فارغ و آزاد ستمضی اللیالی و الايام و یقی لک ما نزل من لدی الله العلیم الخیر البهاء علیک و علیهم و علی من فاز بادراک هذا الیوم العزیز البدیع

\* \* \*

جناب سید هدایت علیه عنایة الله

هو الهادی الخیر

مقصود حقّ جلّ جلاله از خلق در رتبه اولیّه معرفت بوده و هست و چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود نفوس مقدّسه را که مظاهر امر و مطالع حکم و مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب بعرضه شهود فرستاد و امر و نهی و اقبال و عرفان و طاعت و معصیت و کفر و ایمان را بآن هیاکل مقدّسه راجع فرمود هر نفسی اقبال نمود از مقبلین محسوب و در کتاب الهی از قلم اعلی از مؤمنین مسطور و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثر اهل عالم معرض و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب و علت این حجبات غلیظه علمای عصر بوده‌اند چنانچه هر صاحب بصر و درایتی باین فقره گواهی داده و میدهد از حقّ میطلبیم باصبع قدرت حجبات عالم را خرق فرماید و عباد خود را از بحر معانی محروم نسازد ذکر آنجناب نزد این مظلوم در سجن اعظم مذکور لذا خالصاً لوجه الله این لوح ارسال شد که شاید از نفعه آن طالبین و قاصدین بمدینه حقیقی راه یابند امروز روز فیض اعظم و فضل اکبر است طوبی از برای نفسیکه بخدمت قیام نمود و ناس بیچاره را از ظنون و اوهام فارغ و آزاد کرد انشاء الله بهمت اصفیا و اولیا پر بستگان را بگشائی و پرواز بیاموزی تا وقت باقی آهنگ عملی نما که عرف بقا از او متضوع شود نسئل الله تعالی بان یوفّقک و یؤیّدک و یستبیک کوثر البقاء من ید العطاء انه لهو المشفق الکریم الحمد لله العلیم الحکیم

### بسم ربنا الذى وصف نفسه بتقديسه عن الاسماء

ملكوت جلال و جمال و جبروت عظمت و اجلال سلطان لاهوت و مليك حى لايموت را برازنده و زيبنده كه بنفحهئى از نفحات بحر مداد مكنون كه از قلم اعلى ترشح نمود جمال انبيا ظاهر و بشمس كلمه مباركه انى الاله القادر على كلشى كه از افق فم مشيت اشراق نمود متجلى و مستتير گشتند

تعالى امره و قدره و تعالى عزه و شأنه و تعالت عظمته و سلطانه و پرتو انوار و تجليات اين شمس مشرقه منيره لائح در آفاق وجود ممكنات و حقايق موجودات ظاهر و مشهود تا آنكه حجابات نسيان حایل شد و ابصار را از مشاهده منع نمود در اين هنگام طلعت كلیم از افق اراده حى قديم ظاهر و مشهود سبحان من اظهره و سبحان من بعثه و تعالى من ارسله و كلمه من بحبوحه النار موسى موسى انا اله ابيك اله ابراهيم و اله اسحق و اله يعقوب فلما سمع النداء من قطب النار و اخذه جذب الجبار غطى وجهه من الخوف و لا يقدر ان ينظر اليها و انصعق من نداء الرب واحد و ثمانين الف سنة دهرية اذ تقرب اليه فضل ربه و هب عليه عرف الوصال فلما وجد افاق و قال لك الحمد يا من احببني من عرف نداءك الاحلى و بعثني مرة اخرى من روح بيانك يا مولى الاسماء اذ اقام و وقف تلقاء الرب تسعة الف الف سنة خاضعا خاشعا حامدا ذاكرا مسبحا فى سر السر ثم ظهر النداء من الافق الاعلى مرة بعد اخرى موسى موسى اذهب بسلامى و عرف قميصى الى مكامن قدسى و مواقع انسى ثم الى مداين العماء و ممالك الروحي و عوالم العليا و ميادين السناء و الرفارف القصوى و حدائق البقاء و لك ان تصعد كل سماء و تدخل كل بحر و تركب كل سفينة ولكن اياك اياك ان تعبر الى خليج بحر الكبرياء او تقرب سفائن الحمراء او تقترب ارض المقدسة البيضاء لان هنالك مقام تحترق فيه حقايق الاسماء انى لما اصغيت اغائة شعبى المكنونة و سمعت حين احبائى الذين لم يطلع بهم غيرى و اطلعت بصريخهم فى فراقى و ضجيجهم فى بر المستغاث شوقا للقائى و طلبا لوصالى و علمت ظمأهم و احتراقهم لكوتر اسمى المكنون المخزون اردت ان ارسلك اليهم بنفحاتى و فوحاتى و تضرعاتى ثم عناياتى و بشاراتى و الطافى فعرض الكلیم للرب القديم اذ وصلت اليهم و قلت لهم محبوبكم ارسلنى اليكم و قالوا لى ما اسمه فماذا اجيبهم اذ انزل لاهوت العظمة و تحرك جبروت القوة و انصعق ملكوت العزة و الرقعة ثم ارتعدت سماء سموات العلاء بما ارتفع النداء من غيب الكبرياء و اخذ اهتزاز صوت الرب كل الجبال القديمه قل ايهه الذى ايهه ارسلنى اليكم (اهيه اشر اهيه شلاحنى الخيم) يا موسى هكذا تقول للظمانيين الذين ارادوا كوتر وصالى يهوه محبوبكم ارسلنى اليكم ثم سمع النداء عن جهة الاعلى قل ياه مقصودكم ارسلنى اليكم لابشركم بظهوره و وصاله و قربه و لقائه ثم سمع نداء آخر عن الشطر الاظهر المقام المقدس الانور قل يهواه (هواياه) من غيب العماء اسمعنى صوته و اصغانى ندائه ولكن انى ما رأيتيه و ما نظرت اليه قد امرنى بان اتوجه اليكم بعرف قميصه المحبوب لالقى الصبر فى قلوبكم على هجره و فراقه و اسليكم فى بعدكم عن طول ايامه ثم ظهر النداء عن شجرة القصوى المنبته من كبد العرش فى رفارف البيضاء عن سر ستر الكبرياء يا موسى هذا اسمى و ذكرى لهم فى اجيالهم المقدسة المباركة التى لا تنتهى بدهور الازل و الابد و لا يتم بازمته القدم و السرمد و هذه علامتى فيهم يوم مجيئى اليهم بهذا اعرف لهم نفسى و بهذا اكشف لهم الستر عن جمالى لانهم لا يعرفون سواتى و غير اسمى هذا و ذكرى هذا لن يذكر عندهم ابد هؤلاء عبادى الذين ما امرتهم بالسجود حين خلقت آدم و ما اطلع بهم اهل سرادق غيبى و ملا عمائى يا موسى فاشهد بانى انا الرب قد كنت وحده الها مقدسا عن الاسماء كلها بذاتى ما عرفت من قدم الاقدام و بغيب بهاتى لن اعرف الى ابد الاعهاد قد ظهرت لابراهيم و اسحق و يعقوب باسمى الاله القادر على كلشى و اما باسمى يهوه فلم عرفت نفسى الى هذا اليوم و هذا كنز اسمى المكنون و هذا سر اسمى المخزون و هذا رمز جمالى المستور المصون قد كان و يكون من ازليته ذاتى و هويته كينونتى

مکنوناً مخزوناً فی خزائن امری و کناثر حفظی و مستوراً فی حجابات جلالی و ستر عصمتی و اقتداری قد اخفیه تحت ردآء عظمتی و خبآء کبریائی الی وقت یکون معلوماً عندی فی ارض تکنون مستورة مخفیة فی حجابات غیبی و بحر علمی المحيط و أُعینَ بذلك میعاداً و هو الله انه انا بالمستقیمات افضی اذاً اظهر هذا الكنز بسطان مشیّتی و افکّ ختمه باصبع قدرتی و انمل قوّتی و اخرج ذلك اللؤلؤ المکنون بغوّاص قلمی الاعلی عن عمّان مدادی الغیب الممتنع البحت البسیط فلم انتهى التّدآء و تمّت الاحرف العزیة الغیبیة علی هیئته التّلیث فی هیکل التّریع و ظهر السّر الاسری و الكنز الاخفی و حمل العرش الاحرف الثّمانیة التّورآء اذاً تمّ و کمل و ختم هیکل الاسم الاعظم فی خاتم قدس حفیظ طوبی لمن نظر الی خاتم المحبوب و عرف ما قدرّ فیهِ من الاسرار المودعة فی کناثر کتب القبل من لدن علیم حکیم

ای برادر من ای خلیل دوست باید این بنده و شما و جمیع دوستان از ربّ جلیل مسئلت نمائیم که اولاً بعنایت بدیعه روح دعا عطا فرماید تا بآن روح عالم جان و عالم عالم روح و روان و عالم عالم قلب و لسان و بیان تازه طلب کنیم که بدعاً از نفس قدس رحمانی و نفعه عزّ صمدانی خلق فرماید تا بآنملکوت لسان و بیان شکر و ثنای این نعمت عظمی و عطیة کبری گذاریم و آن عالمهای جان و روح را انفاق نمائیم که این عباد را عرفان این کنز اعزّ اکرم ابهی فائز فرمود چه مقدار از انبیا و مرسلین و اصفیا و مقرّبین که در طلب این کنز مبین جان باختند و اثری نیافتند و این عباد من غیر استحقاق و طلب و من دون رنج و تعب باین گنج بی‌پایان الهی رسیدیم ای برادر من فی الحقیقه عالم دیگر باید و عرفان دیگر شاید که قدر و مقدار این دولت ابدی و نعمت سرمدی را ادراک نماید و بشناسد و بآنچه لایق اینمقام و این ایام است قیام نماید شرح اینمقام را جز قلم قدم قادر نه و جز لسان عظمت ذکر این نعمت را که خود بفضل بحت عطا فرموده لایق نبوده و نخواهد بود باری نظر باینکلمه که گفته‌اند یاد یاران یار را میمون بود این عبد دوست داشت که عرفی از گلزار بیانات حضرت کلیم و رایحه‌ئی از روایح اذکار مرسلین که از قبل در ذکر این ظهور حق عدل مبین متضوّع و ظاهر گشته نزد جناب حکیم علیه بهآء الله ارسال دارد لذا این اذکار من غیر اراده از قلم جاری شد طوبی له بما بلغ و فاز و عرف و وجد اذاً فی کلّ حین یبغی ان یقول لک الحمد یا اله العالمین و لک الشکر یا محبوب من فی السّموات و الارضین

الحمد لله اورشلیم جدیده را که نصّ کتب الهی است از قبل و بعد که میفرماید بدعاً ظاهر میشود ملاحظه نمودند و در ظلّ خیمه مبارکه که اشعیاء نبی از آن خبر داده که میفرماید خیمه لا تنتقل و لا تفلح اوتادها الی الابد ساکن شدند و بلقاء ربّ عزیز در آن مقرّ منیع که بر شاطی نهر وسیع واقع است فائز گشتند و در مدینه‌ئی که حضرت داود بشوق و اشتیاق تمام طلب ورود در آنمقام را نموده مرّه بعد مرّه وارد شدند چنانچه میفرماید من یقودنی الی المدینة المحصّنة یعنی کیست که مرا بشهر حصاردار بکشد و این مدینه مبارکه که از قلم مالک احدیه بسجن اعظم نامیده شده و در مقامی بجنت علیا و سماء این سما و در مقامی بجمیع اسماء حسنی و در کتب مرسلین از قبل باورشلیم جدیده و ارض مطلوبه و همچنین اسامی محبوبه اخری و لسان وحی از قبل سه لقب موسوم فرموده ارض محشر و ارض مقدّسه و بقعة البیضا و در اینمقام مقدّس از جهتی فرح ابدی و بهجت لا یزالی را یافتند چنانچه میفرماید جمیع بهجتها و افراح و سرور ما در اورشلیم خواهد بود چه که اله جاودانی با شعب خود در آنمقام ساکن میشود و از جهتی از کأس احزان آشامیدند چه که مشاهده نمودند آنچه را که از قبل بآن اخبار نمودند طلعت زبور بعد از اشارات بارض ربّ میفرماید هناک سألنا الذّین سبونا کلام ترنیمه و معذبونا سألونا فرحاً قائلین رنّموا لنا من ترنیمات صهیون بعد میفرماید کیف نرنّم ترنیمه الربّ فی ارض غریبه

ای خلیل قسم ربّ جلیل اگر برشعی از بحور ما لا نهاییه بلایای جمال قدم و وحدت و غربت و مظلومیّت او در سجن اعظم مطّلع شوند مادام العمر بناله و نوحه و ندبه مشغول شوند و بروحی لبلاک الفدآء یا محبوب العالمین ناطق گردند و الحمد لله در صهیون مقدّس که از قبل مرتفع گشته چنانچه بآن اخبار داده شده و حال محلّ بیت ربّ واقع شدند و از

افق خیمه اجتماع انوار و ضیاء بهاء ربّ را من غیر سحاب مشاهده نمودند و در مظله قدس ساکن شدند و از نهر طریق که نبیّ صدیق از آن خبر فرموده آشامیدند و در جبل بیت ربّ متصاعد گشتند و مرّه بعد مرّه بقیام در امام ربّ فائز شدند هنگامیکه دهان ربّ بکلمات و بیانات لطف و عنایت و رحمت و شفقت و عطوفت مترنّم بود و از فزع اینکلمه که منذر امین انداز فرموده ایمن شدند قوله الصّدق الحقّ المبین ادخل الی الصّخرة و اختبئ فی التّراب من امام هیبة الرّبّ و من بهاء عظمته و در سه مقام اینکلمه را تکرار میفرماید الحمد لله که بجمیع این عنایات و فوق آن و فوق فوق آن که از احصا و تحریر و تقریر خارجست فائز شدند و رسیدند و دیدند دیگر چه میخواهند که بآن فائز نشدند و چه میطلبند که بآن نرسیدند و چه مقام را آملند که ربّ متعال قبل از سؤال بکرم و بخشش خود عطا نفرموده و لکن یک مقام است و آن اعظم از کلّ مقامها و باید در جمیع احیان این بنده و شما و ایشان و جمیع دوستان آنرا بکمال خضوع و خشوع و ابتهاج از ربّ حمید مسئلت نمائیم و آن الاستقامة ثمّ الاستقامة ثمّ الاستقامة الی ما لا نهاية الاستقامة الی ان یقطع النّفس الاستقامة الی ان یفارق الرّوح الاستقامة چه که این امر در جمیع اعصار و ازمان و عهود و قرون عظیم بوده و شأن آن کبیر خاصّه در این ظهور اعظم عظیم که ذکر عظمت و بزرگی آن در جمیع کتب و صحف و زبر الهی مذکور و مسطور است طوبی لمن فاز بها و شرب عن بحرها

اینکه نوشته بودید خدمتی از دست برنیامده در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند لا تحزن من ذلك قد سرعت الی المدینة بعد ما سمعت و اقبلت الی مقام دعیت الیه کذلک شهد القلم فیهذا اللّوح المنیع الحمد لله بعنایت مخصوصه حق بخدمت فائز شدی و از رحیق وصال آشامیدی و بکلمه مبارکه فائز گشتی هندوستان تو فناء باب لقا بوده و خواهد بود و طوطی آن قلم وحی دیگر کدام نعمت از این محبوبتر و مرغوبتر و بلندتر است ان افرح بهذا الذّکر الملیح و آنچه شنیدی از وضع آنجا قابل ذکر نه انّ النّاس یسرعون الی الطّاغوت معرضین عن الله مالک الملکوت الا من شاء ربّک المقتدر القدر انتهى و اینکه در باره اصغا در حین تنزیل ذکر نموده بودید اینفقره همیشه خدمت دوستان عرض شده که این منوط بتصادف است و دلیل آنهم معلوم و واضح شما که مکرراً اصغا نموده‌اید

و اینکه در باب طبریّه ذکر نمودید جناب حکیم را در عکّا اذن فرمودند و اما رفتن شما نظر بحکمت در امور مصلحت نه چه که ابداً جایز نیست در این اراضی ذکر این امر و البتّه با ایشان که بروید حرف بمیان میآید و جناب حکیم هم باید ابداً در آنمقامها ذکر نمایند چه که جز فساد حاصلی نداشته و نخواهد داشت

و اینکه نوشته بودید که جناب حکیم ذکر نموده‌اند که باوامر و نواهی الهی عاملند هذا من فضله علیه انشاء الله باینفقره مؤید شوند و باستقامت تمام مستقیم مانند الامر بیده انه لهو الامر الحکیم البهاء علیک و علیه و علی کلّ من آمن بالله الفرد الخبیر

\*\*\*

مازگان

دوست مکرّم مهربان جناب آشیخ حسن علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲'

بسم ربّنا الاقدس الاعظم العلیّ الابهی

ملکوت حمد و جبروت ثنا سلطان مقتدری را لایق و سزا که سطوت عالم و شوکت و اقتدار آن او را از آنچه اراده فرمود منع نمود بیک کلمه جمع نمود و بکلمه اخری فصل الخطاب ظاهر و بکلمه مبارکه انا المحبوب افنده و قلوب مخلصین را جذب نمود بشأنی که هر یک منقطعاً عمّا سواه بمقرّر فدا توجّه نمودند و بکلمه انا الموجود کلّ را حفظ نمود تا از بحر وصال بیاشامند و بکوثر لقا فائز گردند تعالت قدرته و اعظم احسانه هو المبدء و هو المرجع بدء کلّ از او بوده و رجوع کلّ باو خواهد بود نیکوست حال نفوسیکه الیوم از نسایم اراده حقّ جلّ جلاله متحرّک باشند خواست و اراده و مشیّت خود را در مشیّت حقّ تعالی شأنه فانی نمایند اینمقام از بلندترین مقام بوده و خواهد بود

سبحانک یا من فی قبضتک ملکوت البیان و فی یمینک جبروت العرفان اسئلک بهزیز اریح ربیع عنایتک و بخریر المآء الذی به علّق حیوة اهل مملکتک بأن تکتب من قلمک الأعلى لاهل البهآء ما تقرّ به عیونهم و تفرح به قلوبهم و تطمئنّ به نفوسهم و بان تحفظهم عن سهام الاشارات و رماح الشبهات ای ربّ نور قلوبهم بانوار معرفتک ثمّ اشرح صدورهم فی آیامک ای ربّ انت الذی لا یعجزک شیء و لا یمنعک امر خذ ایادی اهل الانشاء بفضلک یا مالک الاسماء و فاطر السماء لا اله الا انت المقتدر القدير

و بعد مکتوب آنجناب رسید و وقتی از اوقات در ساحت امنع اقدس ابهی عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الوهاب فی الجواب قوله جلّ کبریائه

هو المقدّس عن ذکر ما کان و ما یکون

یا حسن ذکر جمیع دوستان از قلم رحمن جاری و ذرّات ممکنات بر عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله گواهی داده و میدهند آنکه او آگاه گواهدست که فضل و رحمت حقّ در کلّ احیان شامل دوستان بوده حال جهد نمائید تا مقامات خود را باسم مالک اسما حفظ کنید بنار محبتش مشتعل باشید و بانوار وجهش منیر امروز روز خدمت و استقامت است طوبی لمن قصدکم و حضر بینکم امروز خدمت امر تبلیغ بوده و خواهد بود که شاید نفوس مستقیمه سبب و علّت قوت و اقتدار نفوس ضعیفه گردند و همچنین خدمت امر خدمت دوستان حق بوده و هست لکم ان تکرّموا مشویهم انشاءالله احبّای حق و اولیای او لله تکلم نمایند و لوجه الله قائم باشند و الی الله ناظر قسم بنفحات بیان رحمن که اگر مقام یکنفس از نفوس مستقیمه راسخه در ارض ظاهر شود کلّ از عظمت و انوار تجلیاتش منصعق شوند الا من شاء الله انشاءالله پر آزادی برآید و بصفیر طیر الهی در هواء معانی پرواز نمائید امروز کلماتیکه بمنزله ارواح است از برای کتب از مشرق فم مشیّت الهی ظاهر مع ذلک کلّ غافل مگر نفوسیکه بیصر انصاف توجّه نموده اند و بمشاهده فائز گشته اند انا نکبر علیک و علی من معک و علی احبّائی فی هناک الذین راعوا حقّ الله و امره و عملوا بما انزل فی کتابه المحکم المبین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

مراتب عنایت حقّ جلّ جلاله بمثابة آفتاب ظاهر و روشنست طوبی از برای نفوسیکه خود را محروم نمودند و از بحر بیان نصیبی اخذ کردند و همچنین مخصوص هر یک از اسامی که در مکتوب آنجناب بود آیات محکمه الهی نازل انشاءالله جمیع از بحر آگاهی بیاشامند و از آفتاب دانائی منور گردند قوله عزّ کبریائه

بسمه الظاهر الباطن

یا محمّد قبل حسن یدکرک المظلوم الذی اتی من سماء الامر برایات الآیات و دعا کلّ الی مطلع الوحی الذی ظهر و اظهر ما اراد بقدره و سلطان نعیماً لمن نبذ الهوی و اتبع ما امر من لدی الله مالک العرش و الثری انه من اهل البهآء فی الزبر و الالواح

كم من قائم قعد من خشية الله و كم من قاعد قام باسمه المهيمن على الآفاق هذا يوم فيه سرت نسمة الله و هاج عرف رحمته بين الانام اياك ان يمنعك التعيق عن الرّحيق دع الاول و خذ الثاني بهذا الذكر الذي اذا ظهر خضعت له الاعناق

هو المشرق من افق الظهور

يا محمّد قبل على قد توجّه اليك وجه القدم من شطر سجنه الاعظم و يذكرك بما لا يعادله ما ادركت العقول و رأت العيون تمسك بعروة امر الله و خذ كتابه بقوة من عنده اياك ان يمنعك ملاً العنود عن الله العزيز الودود انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات ولكنّ القوم هم لا يفقهون قد نبذوا كتاب الله عن ورائهم بما اتبعوا كلّ غافل محبوب انا في كلّ الاحيان دعونا الكلّ الى الله من الناس من اعرض عنا و منهم من اعترض و افتى علينا بظلم ناح به سكّان الفردوس الأعلى ولكنّ القوم اكثرهم لا يعلمون انا ندعوهم الى بحر الحيوان و هم الى الفناء يسرعون و انزلنا عليهم مائدة السّماء و هم الى كلّ ميتة يتوجّهون كذلك سوّلت لهم انفسهم و هم من الاموات في كتاب الله المهيمن القيوم البهّاء عليك و على ضلعك و على كلّ من اقبل الى الله مالك الوجود

هو السّامع البصير

يا ابوظالب قد اتى المطلوب لنجاة العالم ولكنّ الامم اعرضوا و كفروا بالله الواحد العليم الحكيم قد ظهر المعلوم و انكره كلّ عالم نقض ميثاق الله و عهده و نبذ كتابه المبين تالّله قد اتى المعروف و اعرض عنه كلّ عارف اتبع الاوهام و الظنون من كلّ فاجر مريب هذا يوم فيه ينطق الكتاب الاعظم و يبشّر الكلّ الى الله العزيز الحميد يا اهل البهّاء ان افرحوا بما يذكركم مولى الاسماء بايات لا تعادلها ما عند الملوك و السلاطين تشبّثوا بذيل عناية ربّكم و تمسكوا بحبله المتين

هو الناصر العليم

يا زين العابدين انا نوصيك و احبّائي بما يرتفع به امر الله ربّ العالمين و نأمركم بالامانة التي جعلها الله اكليل الاعمال انه لهو العليم الخبير بالصدق تظهر مقاماتكم بين الاحزاب يشهد بذلك من عنده كتاب عظيم طوي لمن نبذ الاوهام و فاز بما أمر به من لدى الله الواحد البصير يا احبّاء الرّحمن في البلدان ان استمعوا صرير قلمي و ما ينطق به لساني في ملكوتي انه يقربكم الى الله مالك هذا اليوم المنير ضع ما عند الناس و خذ ما عند الله ربك المقتر القدير

هو المنادى بين الارض و السّماء

يا رضا انّ المظلوم سمع ندائك و اقبل اليك و يذكرك بما يبقى به اسمك بدوام الملك و الملكوت قل يا ملاً الارض اياكم ان تمنعكم نفحات العذاب عن هذا الفرات العذب العزيز المحبوب دعوا التّاعقين عن ورائكم و خذوا ما أمرتم به من لدى الله مظهر ما كان و ما يكون يا رضا بلّغ اهل البهّاء ما نطق به مالك الاسماء ليجذبهم الى المقام المحمود انا نوصيهم بالاستقامة الكبرى على هذا الامر الذي به ارتعدت فرائص الوري و نبشّرهم بما قدر لهم في لوحى المسطور البهّاء المشرق من افق ارادة فاطر السّماء عليك و على الذين ما منعهم اشارات الخلق عن الحقّ نبذوا ما عند الناس آملين ما عند ربهم مالك الغيب و الشهود

## هو المبيّن الحكيم

يا زين العابدين قد اتى يوم الدين و الناس اعرضوا فيه عن الله الملك الحق العدل المبين قد نقضوا الميثاق و انكروا هذا الاشراق  
الا انهم من الخاسرين فى كتاب عظيم انا جئنا لنجاتهم هم افتوا علينا بظلم به سعدت زفرات الانبياء و نزلت عبرات المقرئين انا  
نعرفهم ما ينفعهم و هم قاموا على ضربنا يشهد بذلك كل عارف بصير انك لا تحزن من شئ توكل على الله الفرد الخبير سوف  
تفنى الدنيا و ما فيها و يبقى الامر للقوى القدير البهاء على اهل البهاء الذين عملوا بما امروا به من لدن امر قديم و نذكر امتى و  
امائى اللائى ما منعهن ضوضاء العباد سمعن و اجبن مالک هذا الامر العزيز المنيع الحمد لله رب العالمين انتهى  
الحمد لله دوستان الهى بنفحات بيان رحمن فائز شدند انشاء الله بكمال اتحاد و اتفاق بذكر الله مشغول باشند و بما  
يرتفع به الامر قائم اين خادم فانى خدمت جميع تكبير و سلام ميرساند و بعنايت حق جلّ جلاله بشارت ميدهد هيچ نعمتى  
اعظم از اين نعمت نه اين است مائدة سمائيه كه مخصوص است بنفوس مستقيمه ثابتة طوبى لمن فاز فى يوم الله و ويل لمن  
اعرض عنه البهاء على جنابك و عليهم و على كل قاصد صادق امين و الحمد لله مالک يوم الدين

خادم

فى ٤ ربيع ٢ سنه ١٢٩٩

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف "ب" و "ه" و "الف" است که مجموع آنها کلمه "بها" را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد

که از غروب و طلوعش دو شهر زیر و زیر شد

و یوشع ان ردّ شمساً بعض یوم و انت متی سفرت ظهرت شمساً تفقّد خاطر خطیر آن برادر مکرم درویشان بی سامان را مکانی معین و سامانی مزین آمده سواد مداد آن نامه حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انور الحقّ لآلی منظوم او مسرت کامل حاصل نمود و دراری منتور آن صحت و آسایش دل بیاورد ترجمانی هرچه ما را در دل است

دست گیری هر که پایش در گل است

اگرچه در این ایام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد ولکن مؤالفت و مؤانست جبلی فطری برقرار است انشاءالله شربت وصال که از ماء عذب زلال مندرج و مندمج گشته از سحاب جان نازل میگردد و اراضی منجمده منجمده را نعمت حیات خواهد بخشید بلی

امروز باید ار کرمی میکند سحاب

فردا که تشنه مرده بود لای گو مخیز

و این ایام که بحار حزن در هیجان است و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضا در تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بیار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای حسن نشسته و خرف بر مکان در در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست میگذارد لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهده مکتوبات قابله برآیم و مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال او است که بذلت کبری کشته شد اگرچه بشهادت اعلی فایز گشت و بافق ابهی متصاعد شد لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون فرحین حضرات اعدا در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمده مگر نشنیده اند خطاب مبرم معظم را که میفرماید من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً

تو میخندی و میگردد لب قضا

اجل دارد از خندهات گریهها

عنقریب است که ولیّ مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را برکنند قال انّ موعدهم الصّبح ا لیس الصّبح بقریب ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم میآید و چه امور باکره از دنیای فانی میزاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی خزیده و از وصل گداخته و در هجره از غیر پرداخته حال باید که شهره آفاق شوم و به ایران از ظلم اورومان شکایت نمایم لن



یصینا الا ما کتب الله لنا علیه توکلنا و علی الله فلیتوکل المؤمنون یکنفر برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اختیار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی نعم ما قال

هر کجا بینی که خون بر خاکها

پی بری باشد یقین از چشم ما

إذا أقول أنا لله و أنا الیه راجعون

\* \* \*

\* \* \*

هذا ما نزل عن جهة العرش و کتبه خادم الفانی تلقاء الوجه عبد رز

بسم الله الأقدس الأعظم الأعلى

مکتوب آن جناب بمنظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حب مالک اسماء و صفات متضوع الحمد لله که از فضل رحمن ببحر عرفان فایز شدی و این فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقامی که اکثری از عباد از او محتجبند الیوم ملاً بیان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند آنقدر عارف نشده‌اند که مقصود از ظهور نقطه بیان روح من فی الامکان فداه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و علو تفرید بوده کل شهدوا و یشهدون بانه لا اله الا هو از افق سماء مشیت رحمانی شمسی طالع نشد مگر آنکه علی هیئت ان لا اله الا هو تجلی فرمود و از رضوان روحانی ربانی نفعهئی ساطع نگشت مگر آنکه عرف توحید از او در هبوب بلی آنچه در مقامات توحید و علو تجرید ذکر فرموده‌اند مقصودی منظور بود لکن کل از مقصود محتجب در این صورت باقی نمانده از برای آن نفوس مگر توحید لفظی که کل بان ناطقند قسم بسلاطین یفعل ما یشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند از حمل معانی مکنونه که در قلم الهی مستور است نظر بمظاهر فرعونیه من اهل بیان خرق حجاب الفاظ نشده تا چه رسد بظهور معانی اگرچه متبصرین از هر کلمه از کلمات این ظهور معانی ما لا نهاییه ادراک نموده‌اند ولکن این مخصوص بان نفوس است و از دون ایشان مستور و بخاتم حفظ مختموم اگر استعداد مشاهده میشد از برای کل ظاهر میگشت آنچه الیوم از او محتجبند و اگر بگویند که مقصود از ظهور آن بوده که احکام ظاهره الهیه را مابین بریه ثابت فرمایند جمیع رسل باین خدمت مأمور و نزد اولو البصر این مقام یکی از مراتب ظهور قدر است اکثری از ناس بشائی محتجبند که احتجاب ملل قبل از نظر محو شده بغضاً علی الله در هر حین باعتباری جدید متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی مخصوصاً در این ظهور امضا شده مع ذلك متصلاً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده‌اند که شاید شبههئی در قلوب القا شود و معبودیت عجل محقق گردد

ای اهل بیان اقسامکم بالله قدری انصاف دهید و بدیده پاک و طاهر در بیانات الهی نظر نمائید و بقلب مقدس تفکر کنید منتها رتبه بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل آن مقام توحید است و معرضین بالمره از این مقام محتجب چه که هنوز بمقامی ارتقا ننموده‌اند که مظاهر حق را یک نفس و یک ذات و احکامشان را یک حکم مشاهده نمایند دیگر چه توقع

است از این نفوس نفوسی که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده مینمایند در امثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف و متحیر و محتجب و ابداً شاعر نیستند که در چه حالتند هر نفسی لایق اصغاء کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیّت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه بلی این امتیاز که در الواح الهی ذکر شده مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسط در آن نفسی آنقدر شاعر نباشد که افلاً احکام الهی را واحد ملاحظه نماید والله عدم از برای آن وجود سزاوارتر است از این گذشته بکدام عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزّ صمدانی معلق بنسخ شریعت قبل است بسا از مظاهر الهیه که آمده‌اند و تأیید احکام قبل فرموده‌اند و مجری داشته و ثابت نموده‌اند چه که حکم مظهر قبل بعینه حکم مظهر بعد است که از قبل نازل شده الیوم اگر نفسی فرق گذارد و مابین احکام الهی و مظاهر عزّ صمدانی فصل مشاهده نماید از توحید خارج بوده و خواهد بود

بگو ای احولهای روزگار دو مبینید و ناله مکنید اگر قادر بر صعود سماء معانی نیستید افلاً آنچه در بیان نازل شده ادراک نمائید که میفرماید من نفس محمّد و ما یظهر منّی ما یظهر منه و در مقامی میفرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمیشد نسخ و اثبات هر دو در مقرّ اقدس واحد بوده و خواهد بود لو کنتم تعرفون جمیع امور معلق است بمشیّت الهی و اراده آن سلطان حقیقی چه اگر در این حین حکمی از سماء مشیّت رحمن نازل شود و جمیع عباد را بآن امر فرماید و در آن بعد نسخ آن نازل گردد لیس لأحد ان یعترض علیه لأنّ المراد ما اراد ربکم مالک یوم المیعاد در ناسخ و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات نازل و بایه بعد نسخ حکم آیه قبل شده گویا مشرکین بیان قرآن هم نخوانده‌اند در این مقام چه میگویند که هنوز مابین عباد حکم آیه قبل جاری نشده بود و ثابت نگشته چگونه جایز بود که بایه دیگر نسخ شود فوالذی انطقنی بالحقّ لا تجدون من هؤلاء الا کفراً و طغیاناً و غفلاً و ثوراً غفلتشان بمقامی رسیده که آنچه از قبل بآن موقن بودند و در کتاب الله منصوص بوده مثل ناسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر سلطان غیب و شهود اعتراض مینمایند انهم احمج من همج رعاع و اغفل من کلّ غافل و ابعث من کلّ بعید و اجهل من کلّ جاهل ذروهم یا قوم بأنفسهم لیخوضوا فی هواهم و یلعبوا بما عندهم فوالذی نفسی بیده که جمیع کلمات بیان و احکام منزله در آن از ظلم آن مشرکین نوحه مینماید نظر باستحکام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر منزلش وارد آورده‌اند آنچه را که هیچ ملّتی بمظاهر الهیه وارد نیاورده افّ لأهل البیان غایه فضل رؤساشان آن است که ظهوری که بیان بشاره له نازل شده این حکم محکم را انکار کرده‌اند و در حرم رحمانی که در کلّ کتب حرام بوده خیانت نموده‌اند و حرف ثالث مؤمن بمن یظهره الله را شهید نموده و آنقدر بی‌شرمند که با این افعال قبیحه منکره اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده ظهور جایز نه

ملاحظه کنید چه قدر ناس را حمیر فرض گرفته‌اند بفعل ناسخ جمیع احکام محکمه و آیات متقنه بیانند و بقول مینویسند لا تأکل البصل و لا تشرب الدّخان و بمقرّی که صد هزار شریعت بامر او محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر شده‌اند و چه قدر بی‌بصیرتند این خلق که گوش بمزخرفات آن نفوس داده و میدهند و معاذیری که اعظم از عصیان است از آن نفوس شنیده و پذیرفته‌اند فوالله اگر نظر کور شود بهتر از آن است که بآن اشارات ناظر گردد و افنده معدوم شود بهتر از آن است که بآن حجیات محتجب ماند و دیگر غافل از آنند که در دبستان علم الهی نفوسی ظاهر شده‌اند که باستنشاق حقّ را از باطل تمیز دهند و بنظر اهل منظر اکبر را از اصحاب سقر بشناسند و بعنایت رحمن بما نزل فی البیان عارف شده‌اند علیهم رحمة الله و برکاته و بدائع فضله و الطافه مخصوص از قلم اعلی احکام الله نازل که این ظهور متعرض اینگونه امور نشود و بر جمال اقدس تعبی وارد نگردد چنانچه میفرمایند هر نفسی سؤالی دارد و یا آیات میخواهد حال سؤال نماید تا نازل گردد که مباد العیاذ بالله سؤالی شود که سبب حزن آن جمال قدم گردد و مخصوص میفرمایند هو الذی ینطق فی کلّ شیء بانّی انا

اللّٰه لا اله الاّ انا لئلاّ يبقی لأحد من اعتراض و جمیع این تأکیدات نظر بآن بوده که عالم بوده‌اند اهل بیان بچه امور متمسک میشوند جوهر فؤادی که بغایتی لطیف و رقیق است که جمیع من فی البیان را وصیت فرموده‌اند ابدأ بین یدی تکلم نمایند بحر فی که رایحه هموم از او استشمام شود

ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار ضرر وارد آورده‌اند مع آنکه در این ظهور اموری ظاهر که از اول ابداع تا حین نشده و آیاتی نازل که شبه آن اصغرا نگشته و آنچه از بحر اعظم سؤال نموده‌اند جوابهای شافی کافی شنیده‌اند و اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند بآن فایز شده‌اند مگر اموری که ضرر و قبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد کلّ اهل عالم منصعق شوند باری و رقاء الهی را در هر عالمی لحنی و بر هر فنی از افغان نغمه‌ایست که غیر اللّٰه احدی بتمامه ادراک نموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از آن ملحدین سؤال نماید که در این مدّت کجا بوده‌اند ایّامی که این غلام الهی مابین اعدا بانشار آثار اللّٰه و ارتفاع ذکرش مشغول بود رؤسای بیان از خوف جان مستور و با نسوان معاشر بودند قاتلهم اللّٰه و چون امر اللّٰه ظاهر شد بیرون آمده احکامی که کلّ بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته‌اند چنانچه دیده و شنیده‌اید در ظهور تسع که منصوص در بیان است چه میگویند جناب سیّاح علیه بهاء اللّٰه موجودند و این ایّام تلقاء وجه بوده مذکور نمودند که در آخر ایّام حضرت اعلی روح ما سواه فداه باو بشارت فرموده‌اند که بلقاء مقصود خواهی رسید و تفصیل بشارت نقطه اولی را باین ظهور اعظم بمشک بالّٰه نوشته معذلک متنبّه نشده‌اند سیّد محمّد مراد و یحیی مرید آنچه او القا کند او مینویسد از جمله تازه از ناحیه کذب قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از سنه تسع بعد از ظهور من یظهر است در مستغاث حال ملاحظه نمائید چه مقدار از صراط صدق و انصاف بعید مانده‌اند فواللّٰه اگر زبان لال شود بهتر از ذکر چنین کلمات است از این نفوس عجب نیست چه که جز کذب و جعل و افترا از ایشان شنیده نشده و لکن عجب است از اهل بیان که باین حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند افّ لهم و لحیائهم و لوفائهم شعورشان بمقامی رسیده که تازه در این ایّام یک خبیث مثل خودی را باین اسم اعظم نامیده‌اند و بعد نوشته‌اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لعنهم اللّٰه فسوف یرجعهم اللّٰه الی مقرّهم فی الهاویة و لا یجدنّ لأنفسهم من حمیم قل یا ملأ البیان اتّقوا الرّحمن و لا ترتکبوا ما لا ارتکبه فرعون و هامان و لا نمرود و لا شدّاد قد بعثنی اللّٰه و ارسلنی الیکم بآیات بیّنات و اصدق ما بین ایدیکم من کتب اللّٰه و صحیفه و ما نزل فی البیان و قد شهد لنفسی ربّکم العزیز المنان خافوا عن اللّٰه ثمّ انصفوا فی امره ظهور اللّٰه خیر لکم ان کتمتم تعلمون

عجب است از نفوسی که از این ظهور محتجبند و معذلک خجل نیستند و بملل دیگر اعتراض مینمایند سبحان ربّک السّبحان عمّا هم یقولون بلی ظهور قبلم خبر فرموده از آنچه واقع شده ملاحظه در شأن نفوسی نمائید که مع این آیات بدیعه و ظهورات الهیه و شئونات احدیه که عالم را احاطه فرموده و مع شهادت حضرت اعلی که در جمیع بیان اخذ عهد نموده و بشارت فرموده بقاصدین کعبه مقصود اظهار مینمایند که برو و فلان و فلان را بین عجب است از امثال این نفوس الدّهر انزلنی انزلنی حتّی یقال ما یقال و از جمیع این مراتب گذشته ذکر کلمات کاذبه مجعوله مشرک بالّٰه را در مقابل آیات عزّ الهی و بیّنات قدس صمدانی مینمایند بعینه مثل آن است که کسی بگوید روایح وردیه رضوان الهیه را استشمام نمودی حال روایح جیفه منتنه خبیثه را هم استشاق نما و بعضی بر آنند که بعد از این ظهور اعظم نباید آن نفس مشرک بکلمات مجعوله ناطق شود بعینه این قول مثل آن است که کسی بگوید با وجود حقّ نباید غیر او مذکور باشد و با ظهور عدل نباید ظلم مشهود گردد و یا عند هبوب نفعه ورد گلزار رحمانی روایح منتنه استشمام شود و این اعتراضاتی است که محتجبین هیچ ملّتی بامثال آن احتجاج نموده‌اند

بگو ای گم‌گشتگان وادی غفلت لسانتان باین کلمه مقرر است که کان الله و لم یکن معه من شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آنکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود کلّ شهادت می‌دهی که حقّ بوده و خواهد بود و غیر او نبوده و نیست حال بهمین شهادت در این ظهور و ما یتعلّق به شهادت ده و جمیع را در رتبه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام مخصوص اولو الأبصار و اولو الأنظار بوده و خواهد بود تفکّر و یا اهل البیان که شاید ظنّین ذباب را با آیات ربّ الأرباب فرق گذارید و تمیز دهید قسم بمحبوب آفاق که کلمات معرضین تلقّاء کلمه اولیه معدوم صرف بوده و خواهد بود آیا ظهور قبل نمروده که آیات هر نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها بیان خوانده‌اند و بحر فی از آن فایز نگشته‌اند بعینه مثل اهل فرقان بل لا مثل لهؤلاء مشرکین قبل در احیائی که معارضه با خاتم انبیا نمودند باین کلمات تشبّث نجسته چه که احدی نگفته چرا لسان شعرا کلّیل نشد که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت آویخته‌اند از جمیع این مراتب گذشته هر بصیری شهادت می‌دهد که کلمات مجعوله آن نفوس ملحده در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضیع و غیر بالغ مشاهده میشوند و سبب شده‌اند که فیوضات نامتناهیة الهیه از بریه ممنوع شده و ابکار معانی در غرفات روحانی و خلف سرادق عصمت ربّانی مستور مانده چه که این نفوس نامحرمند و بحرم قدس معانی راه نداشته و نخواهند داشت الا من رجع و تاب بخضوع و اناب

بگو ای اهل بیان اگر آیات عربیه را ادراک نمینمائید در کلمات پارسیه حقّ و دونش ملاحظه کنید که شاید خود را مستحقّ عذاب لانهایه نمائید و بانفس فانیه از طلعت باقیه محتجب نگردید قسم بافتاب افق ابهی که آنچه ذکر شده لله بوده و خواهد بود و بان مأمورم و الا از ایمان اهل اکوان نفعی بسطان امکان راجع نه قد جعل الله ذیلی مقدّساً عمّا عندهم و انه لهو الغنی عمّا سواه و المستغنی عمّا دونه قد نصبت رایة لا اله الا هو بأمر من عنده و قد ارتفع خیاء مجد لا اله الا انا بأمر من لدنه لیس لأحد مفرّ و لا مقرّ الا الیه ای اهل بها این خمر بقا را بر ملا باسم محبوب ابهی بیاشامید رغماً لأنف الأعداء بگذارید این هیاکل جعلیه جعلیه را در خیابان اشارات کثیفه متننه خود مشغول شوند فونفسی الحقّ مشام بقر را از این عطر اطهر نصیبی نه و این زلال بیمثال سلسال ذو الجلال قسمت اهل اضلال نبوده و نخواهد بود و هنوز اهل بیان تفکّر در اعتراضات ملل قبل در احیان ظهور نموده‌اند مع آنکه الواح مبسوطه در این مقام از قلم اعلی مسطور گشته کاش ملاحظه مینمودند و منتبه میشدند بعضی الواح پارسیه در جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد اگرچه حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند و لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است اگر آن جناب بیعضی بنمایند بآسی نیست و لکن لا یمسّها الا المطهرون خمر معانی این ظهور است که از قبل برحیق مختوم ذکر شده در کلمات مستور است و بخاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه مینمایند و میخوانند و لکن بقطرهئی از آن فایز نشده‌اند

بگو ای اهل بیان اقلّ بیان فارسی را ملاحظه کنید که شاید بمقرّی که نقطه اولی جز نیستی بحت و فنای باتّ ذکر نمروده جسارت نمائید امر حقّ بمقامی رسیده که جوهر ضلال که به هادی موسوم هادی ناس شده و باعراض کمر بسته اگر اهل بیان بیانات یحیی و سیّد محمّد و هادی و اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خدام این باب هم تفکّر نمایند فوالله لیجدنّ الحقّ و یضعنّ الباطل و لکن چه فائده که بصر غیر طاهر و قلب محتجب است نفسی به هادی بگوید که اگر اقلّ من ذره درایت میداشتی شهادت میدادی که آنچه باسم آن نفس مجعوله ذکر شده حکمه للأمر بوده قدری تفکّر در اول این امور کن که شاید بآنچه از عیون مستور بوده فایز شوی و موقن گردی باینکه آن نفس از اول معدوم بوده مصالح و حکم الهیه اقتضا نمود آنچه ظاهر شد و شهرت یافت از خدا میطلبیم که اگر امثال آن نفوس مهتدی نشده‌اند حقّ جلت عظمته از ساذج کلمه امریه هیاکل مقدّسه مبعوث فرماید بشائی که جمیع من فی العالمین را مفقود و معدوم شمرند و جز حقّ موجود و ناطق و متکلم و قادر نبینند انه علی ما یشاء قدیر انشاءالله آن جناب از بدایع فضل ربّ الأرباب کاسر اصنام هوی و موقد نار

هدى شوندى فيا طوبى لك بما فرت بالمقام الأسنى و كان طرفك متوجّهاً الى الأفق الأعلى أنّه يختصّ من يشاء بفضل من عنده و أنّه لهو المقتدر على ما يشاء و ربّ الآخرة و الأولى لا اله الا هو العليّ الأبهى

و اما ما سألت فى فرق القائم و القيوم فاعلم بأنّ الفرق بين الاسمين ما يرى بين الأعظم و العظيم و هذا ما بينه محبوبى من قبل و أنا ذكرناه فى كتاب بديع و ما اراد بذلك الا ان يخبر الناس بأنّ الذى يظهر أنّه اعظم عمّا ظهر و هو القيوم على القائم و هذا لهو الحقّ يشهد به لسان الرّحن فى جبروت البيان اعرف ثمّ استغن به عن العالمين و اذا نادى القائم عن يمين العرش و يقول يا ملأ البيان تالله هذا لهو القيوم قد جاءكم بسلطان مبين و هذا لهو الأعظم الذى سجد لوجهه كلّ اعظم و عظيم و ما استعلى الاسم الأعظم الا لتعظيمه عند ظهورات سلطنته و ما غلب القيوم الا لفنائه فى ساحته كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم محتجبون هل يعقل اصرح عمّا نزل فى البيان فى ذكر هذا الظهور مع ذلك فانظر ما فعل المشركون قل يا قوم هذا لهو القيوم قد وقع تحت اظفاركم ان لا ترحموه فارحموا انفسكم تالله الحقّ هذا لجمال المعلوم و به ظهر ما هو المرقوم فى لوح مسطور اياكم ان تتمسكوا بالموهوم الذى كفر بلقائه و آياته و كان من المشركين فى كتاب كان باصبع الحقّ مرقوماً ايمن بأنّه ما اراد الا اعظميّة هذا الظهور على المذكور و المستور و استعلاء هذا الاسم على كلّ الأسماء و سلطانه على من فى الأرض و السّماء و عظمته و اقتداره على الأشياء و بظهوره شهدت الممكنات بأنّه هو الظاهر فوق كلّ شىء و ببطونه شهدت الذرّات بأنّه هو الباطن المقدّس عن كلّ شىء و يطلق عليه اسم الظاهر لأنّه يرى بأسمائه و صفاته و يعرف بأنّه لا اله الا هو و يطلق عليه اسم الباطن لأنّه لا يوصف بوصف و لا يعرف بما ذكر لأنّ ما ذكر هو احداثه فى عالم الذّكر فتعالى من ان يعرف بالذّكر او يدرك بالفكر ظاهره نفس باطنه فى حين يسمّى باسمه الظاهر يدعى باسمه الباطن و أنّه لا يعرف بالأفكار و لا يدرك بالأبصار على ما هو عليه من علوّ علوّه و سموّ سموّه أنّه لبالمنظر الأعلى و الأفق الأبهى و يقول قد خسر الذين كفروا بالذى باسمه زينت الصّحيفة المكنونة و ظهرت طلعة الأحديّة و نصبت راية الرّبوبيّة و رفع خباء الألوهيّة و تموج بحر القدم و ظهر السرّ المستسرّ المقنع بالسرّ الأعظم فوعمره انّ البيان قد عجز عن بيانه و التّبيان عن عرفانه فتعالى هذا القيوم الذى به خرق الحجاب الموهوم و كشف المكتوم و فكّ الاناء المختوم فونفسه الرّحمن انّ البيان ينوح و يقول

اي ربّ نزلتني لذكرك و ثنائك و عرفان نفسك و الذى كان قائماً بأمرك امر العباد بأن لا يحتجوا بى و بما خلق عن جمالك القيوم ولكنّ القوم حرّفوا ما نزل فىّ فى اثبات حقّك و اعلاء ذكرك و كفروا بك و باياتك و جعلوني جنّة لأنفسهم و بها يعترضون عليك بعد اذ ما نزلت كلمة الا و قد نزلت لاعلاء امرك و اظهار سلطنتك و علوّ قدرك و سموّ مقامك فيا ليت ما نُزلت و ما ذُكرت و عزّتك لو تجعلنى معدوماً لأحسن عندى من ان اكون موجوداً و يقرئنى عبادك الذين قاموا على ضرّك و ارادوا فى حقّك ما ارادوا اسألك بقدرتك التّى احاطت الممكنات ان تخلّصنى من هؤلاء الفجار لأحكى عن جمالك يا من بيدك ملكوت القدرة و جبروت الاختيار و لو نزل من المقام الأسنى و الدرّة الأولى و السّدرة المنتهى و الأفق الأبهى و نرجع البيان من علوّ التّبيان الى دنوّ الامكان لنذكر الفرق بين الاسمين فى مقام الأعداد و لو انّ جمالى المكنون فى نفسى يخاطبنى و يقول يا محبوبى لا ترتدّ البصر عن وجهى دع الذّكر و البيان و لا تشتغل بغيرى اقول اى محبوبى قد انزلنى انزلنى قضائك المثبت و قدرك المحتوم الى ان ظهرت فى قميص اهل الأكوان اذاً ينبغى بأن اتكلّم بلسانهم و بما يرتقى اليه ادراكهم و عقولهم و لو نبذل القميص من يقدر ان يتقرّب و أنّك لو تريد ما تأمرنى به ارفع يد المنع عن فمى استغفرك فى ذلك يا الهى و محبوبى فارحم على عبادك ثمّ انزل عليهم ما يستطيع عرفانه افندتهم و عقولهم و أنّك انت الغفور الرّحيم

فاعلم بأنّ الفرق فى العدد اربعة عشر و هذا عدد البهَاء اذا تحسب الهمزة ستة لأنّ شكلها ستة فى قاعدة الهندسة و لو تقرأ القايم اذاً تجد الفرق خمسة و هى الهَاء فى البهَاء و فى هذا المقام يستوى القيوم على عرش اسمه القائم كما استوى الهَاء على الواو و فى مقام لو تحسب همزة القائم ستة على حساب الهندسة يصير الفرق تسعة و هو هذا الاسم ايضاً و بهذه التسعة

اراد جلّ ذكره ظهور التّسع فی مقام هذا ما ترى الفرق فی ظاهر الاسمين و انا اختصرنا البيان لك و انك لو تفكّر لتخرج عمّا ذكرناه لك و القيناه عليك ما تقرّ به عينك و عيون الموحّدين فومعمرى انّ هذا الفرق لآية عظمتهم للدينهم طاروا الى سماء البهائم و بما استدللنا لك فى الظاهر يحقّق بأنّ المقصود فى الباطن قيوميّة اسم القيوّم على القائم اعرف و كن من الحافظين و انا سترنا هذا الذّكر و غطّيناه عن ابصار من فى البيان اذاً كشفناه لك لتكون من الشّاكرين و قل ان الحمد لله ربّ العالمين

اي عبد ناظر الى الله مختصرى بلسان پارسى ذكر ميشود تا كلّ بريّه از فضل سلطان احديّه از اين عين جاريه لاشرفيه و لاغريّه و لاذكريّه و لاوصفيّه و لاظهريّه و لابروزيه كه لم يزل از ذايقه نفس مشرکه محفوظ بوده نصيب بردارند و فايز شوند بدان مقصود نقطه اولى از فرق قائم و قيوّم و اعظم و عظيم اعظميت ظهور بعد بوده بر عظيم و قيوميّت ظهور آخر بر قائم و از فرق اعظم و عظيم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصيرى واضح و نزد هر خيرى مبرهنست و اين اعظميت و قيوميّت در اين ظهور و ما يظهر من عنده جارى و ظاهر مثلاً مقصود از قيوّم ظهور تسع بوده و او باسم بها ظاهر و حال آن اعظميت كه در ظاهر حروف ملاحظه ميشود در مقامى همزه بهاء سته و قائم يك حساب ميشود فكّر لتعرف و فى ذلك لايات للعارفين

اي سائل ناظر قسم بجمال محبوب كه آنچه مقصود حضرت اعلى است در اين ظهور و در صحايف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور مشكل است بتوان ذكر كرد و فى الحقيقه كشف قناع از وجه حورى معانى نمود روح القدس ميگويد كه عظيم اگر خرق حجابات تسعه نمايد باعظم فايز شود و اين بيان روح القدس است و كان ربّه على ما يقول شهيدا ليس هذا البيان منّا بل منه قل اياكم ان تعترضوا و اين تسعه را ايام فرجه مابين ظهورين قرار فرموده اند تا كينوناتى كه از شمس عظيم متجلّى شده مستعدّ شوند از براى ظهور نير اعظم كه در سنه تسع كلّ بان موعود بوده اند مع ذلك مشاهده كنيد كه اين ناس نسناس بتشبّث بموهومى چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و مليك غيب و شهود نموده اند اين نفوس ابداً از كوثر بيان رحمن نچشیده اند و حرفى از مقصود سلطان امكان فيما نزل عليه ادراك نموده اند ذرهم فى خوضهم و در اين فجر روحانى در هواى لطيف معانى طيران كن متوقّمين كلمه مالك يوم الدين را اصغا نموده اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فى التّار خالدون و التّار قبورهم لو هم يشعرون

و اما ما سألت بنى نوع انساني بعد از موت ظاهرى غير از انبيا و اوليا آيا همين تعين و تشخّص و ادراك و شعورى كه قبل از موت در او موجود است بعد از موت هم باقى است يا زائل ميشود و بر فرض بقا چگونه است كه در حال حيات فى الجملة صدمه كه بمشاعر انساني وارد ميشود از قبيل بيهوشى و مرض شديد شعور و ادراك از او زائل ميشود و موت كه انعدام تركيب و عناصر است چگونه ميشود كه بعد او تشخّص و شعورى متصور شود با آنكه آلات بتمامها از هم پاشيده انتهى معلوم آن جناب بوده كه روح در رتبه خود قائم و مستقرّ است و اينكه در مريض ضعف مشاهده ميشود بواسطه اسباب مانعه بوده والا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج ملاحظه نمايد مضيء و روشن است ولكن اگر حائلى مانع شود در اين صورت نور او ممنوع مع آنكه در رتبه خود مضيء بوده ولكن باسباب مانعه اشراق نور منع شده و هم چنين مريض در حالت مرض ظهور قدرت و قوت روح بسبب اسباب حائله ممنوع و مستور ولكن بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه ئى ظاهر كه شبه آن ممكن نه و ارواح لطيفه طيبه مقدّسه بكمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود مثلاً اگر سراج در تحت فانوس حديد واقع شود ابداً نور او در خارج ظاهر نه مع آنكه در مقام خود روشن بوده در آفتاب خلف سحاب ملاحظه فرمائيد كه در رتبه خود روشن و مضيء است ولكن نظر بسحاب حائله نور او ضعيف مشاهده ميشود و همين آفتاب را روح انساني ملاحظه فرمائيد و جميع اشياء را بدن او كه جميع بدن بافاضه و اشراق آن نور روشن و مضيء ولكن اين مادامى است كه اسباب مانعه حائله منع نمايد و حجاب نشود و بعد از حجاب ظهور نور شمس ضعيف مشاهده ميشود چنانچه ايامى كه غمام حايل است اگرچه ارض بنور شمس روشن است ولكن آن روشنى ضعيف بوده و خواهد بود و بعد از رفع سحاب انوار شمس

بکمال ظهور مشهود و در دو حالت شمس در رتبه خود علی حدّ واحد بوده هم‌چنین است آفتاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود و هم‌چنین ملاحظه در ضعف وجود ثمره نمائید در اصل شجره که قبل از خروج از شجر مع آنکه در شجر است بشأنی ضعیف که ابدأ مشاهده نمیشود و اگر نفسی آن شجر را قطعه قطعه نماید ذره‌ئی از ثمر و صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجر بطراز بدیع و قوت منیع ظاهر چنانچه در اثمار ملاحظه میشود و بعضی از فواکه است که بعد از قطع از سدره لطیف میشود امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بما سألت عن الله ربّ العالمین حقّ جلّ ذکره قادر است بآنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه ید حفظ گذاشته شده لا یعرفه احد الا من اراد چون ختم اناء عطریّه بید قدرتیّه شکسته شد رایحه آن استشمام میشود الامر بید الله يعطی و يمنع یعمی و یبصر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید

و اینکه سؤال از خلق شده بود بدان که لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لأوله بدایه و لا لآخره نهایه اسم الخالق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الربّ یقتضی المربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الهأ و لا مألوه و ربّاً و لا مربوب و امثال ذلک معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه‌ایست که میفرماید کان الله و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شهادت میدهد که الآن ربّ موجود و مربوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبه ممکن ذکر می‌شود محدود است بحدودات امکائیّه و حقّ مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نه اسم و نه رسم و نه وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کلّ ما سواه مثلاً ملاحظه کن در حین ظهور مظهر کئیّه قبل از آنکه آن ذات قدم خود را بشناساند و بکلمه امریّه تنطق فرماید عالم بوده و معلومی با او نبوده و هم‌چنین خالق بوده و مخلوقی با او نه چه که در آن حین قبض روح از کلّ ما یرید علیه اسم شیء میشود و اینست آن یومی که میفرماید لمن الملک الیوم و نیست احدی مجیب لسان قدرت و عظمت میفرماید لله الواحد القهار لذا نفی وجود از کلّ میشود چه که تحقق وجود در رتبه اولیّه بعد از تحقق عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدم محقق و فنای کلّ شیء ثابت و قبل از تجلّی ظاهری بر کلّ شیء کان ربّاً و لا مربوب و بعد از اظهار کلمه و استوای هیکل احدیّه بر عرش رحمانیّه من اقبل الیه فهو مربوب و مخلوق و معلوم ادراک این مقامات منوط بعرفان عباد است بصیر خبیر لم یزل یشهد بآنه موجود و غیره مفقود اله و لا مألوه معه و ربّ و لا مربوب عنده کان و لم یکن معه من شیء و یكون بمثل ما قد کان قسم بنقطه اولیّه که طلعت احدیّه از احزان وارده و سدّ سبل باغواى انفس مشرکه از ذکر مقامات خفیّه مستوره عالیّه مرتفعه ممنوع شده و بشأنی بلایا وارد که احدی جز حقّ محصی آن نه و ارض سرّ سرّاً در اضطراب و احدی بر آن مطلع نه الا ربّک العزیز الوهاب و زود است که از سرّ بظهور آید لا یعلم ذلک الا من عنده علم الكتاب

و اینکه سؤال شده بود که چگونه ذکر انبیای قبل از آدم ابوالبشر و سلاطین آن ازمنه در کتب تواریخ نیست عدم ذکر دلیل بر عدم وجود نبوده و نیست نظر بطول مدّت و انقلابات ارض باقی نمانده و از این گذشته قبل از آدم ابوالبشر قواعد تحریر و رسومی که حال مابین ناس است نبوده و وقتی بود که اصلاً رسم تحریر نبود قسم دیگر معمول بوده و اگر تفصیل ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نمائید که در ابتدا این السن معروفه مذکوره در ارض نبوده و هم‌چنین این قواعد معموله بلسانی غیر این السن مذکوره تکلم مینمودند و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلیل فیها اللسان ای اختلافت و بعد لسان سریانی مابین ناس معتبر بوده و کتب الهی از قبل بآن لسان نازل تا ایامی که خلیل الرحمن از افق امکان بانوار سبحانی ظاهر و لایح گشت آن حضرت حین عبور از نهر اردن تکلم بلسان و سمّی عبرانیاً چون در عبور خلیل الرحمن بآن تنطق فرمود لذا عبرانی نامیده شد و کتب و صحف الهیّه بعد

بلسان عبرانی نازل و مدّتی گذشت و بلسان عربی تبدیل شد و اوّل من تکلم به يعرب بن قحطان و اوّل من کتب بالعربیّة مرامر الطّائی و اوّل من قال الشّعر حمیر بن سبا و بعد رسوم خطّیه از قلمی بقلمی نقل شد تا آنکه باین قلم معروف رسید حال ملاحظه نمائید بعد از آدم چه قدر لسان و بیان و قواعد خطّیه مختلف شده تا چه رسد بقبل از آدم مقصود از این بیانات آنکه لم یزل حقّ در علوّ امتناع و سموّ ارتفاع خود مقدّس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود و خلق هم بوده و مظاهر عزّ احدیّه و مطالع قدس باقیه در قرون لا اوّلیّه مبعوث شده‌اند و خلق را بحقّ دعوت فرموده‌اند ولیکن نظر باختلافات و تغییر احوال عالم بعضی اسماء و اذکار باقی نمانده در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن حادثه آنچه بر روی ارض بوده جمیع غرق شده چه از کتب تواریخ و چه غیره و هم‌چنین انقلابات بسیار شده که سبب محو بعضی امور محدثه گشته و از این مراتب گذشته در کتب تواریخ موجوده در ارض اختلاف مشهود است و نزد هر ملّتی از ملل مختلفه از عمر دنیا ذکری مذکور و وقایعی مسطور بعضی از هشت‌هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی دوازده‌هزار سال و اگر کسی کتاب جوک دیده باشد مطلع میشود که چه مقدار اختلاف مابین کتب است انشاءالله باید بمنظر اکبر ناظر شد و توجّه را از جمیع این اختلافات و اذکار برداشت الیوم حقایق مظاهر امریّه بطراز ابهی مزین و مشهودند و جمیع اسماء در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور من آمن به فقد آمن بالله و بمظاهر امره فی کلّ الأعصار و من اعرض عنه فقد كفر بالله المقتدر العزیز المختار و اگر نفسی تفکر نماید در آنچه مذکور شد بمقصود فایز میشود اگرچه باختصار نازل شده ولیکن صد‌هزار تفصیل در او مستور و عند ربّک علم کلّ شیء فی لوح مسطور نسأل الله ان یرزقک ما قدّر لأصفيائه و یفتح علی وجه قلبک ابواب المعانی لتعرف من کلماته ما اراد و انه علی کلّ شیء قدير و الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

جناب حاجی علی

هو الله تعالی جلت عظمته و سلطانه

مکتوب آن جناب در سجن اعظم بنظر این مظلوم رسید و اینکه سؤال از حکم الله در امر معاد و معاش نموده بودید مفهوم گشت نعم ما سألت چه که خیرش بشما و سایر عباد در ظاهر و باطن راجعست ان ربّک لهو العلیم المجیب سبب اعظم آفرینش عرفان الله بوده و هر نفسی الیوم از عرف قمیص رحمانی بوطن اصلی که مقام معرفت مطلع اوامر الهیّه و مشرق وحی ربّانیّه است فائز شد او بکلّ خیر فائز بوده و خواهد بود و بعد از ورود این مقام اعلی دو امر از برای هر نفسی لازم و واجبست یکی استقامت بر امر الله بشأنی که اگر جمیع ناس بخواهند او را از مصدر امر منع نمایند قادر نباشند و امر دیگر اتباع اوامر الهیّه است که از معین قلم مشیّت ربّانیّه جاری شده چه که معرفت حقّ تمام و کامل نمیشود مگر بمتابعت آنچه امر فرموده و در کتاب الهی نازل شده در سنه قبل کتاب اقدس از سماء عطاء مالک اسماء نازل آنچه در او نازل شده انشاءالله بعمل بان موفق شوید

و اما امر معاش باید متوکلاً علی الله مشغول بکسب باشید انه ینزل علیکم من سماء الطافه ما قدّر لکم انه لهو المقتدر القدیر حمد کن مقصود عالم را که کتابت لدی المسجون وارد شد و از مقرّ امر جواب آن نازل و ارسال گشت چه که این فضل بزرگیست از جانب حقّ اگرچه الیوم معلوم نیست ولیکن زود است که معلوم خواهد شد قل



سبحانک اللهم یا الهی انا الذی توجّهت الیک و تورّکت علیک اسألك باسمک الذی به تموّج بحر بیانک و تهیج اریاح  
عرفانک بأن تجعلنی موفقاً علی خدمة امرک و مؤیداً بذکرک و ثنائک ثم انزل علی من سماء مواهبک ما یحفظنی عن دونک و  
ینفعنی فی کلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر المتعالی المهیمن العلیم الحکیم

\* \* \*

### بنام خداوند یکتا

مکتوبی از شما رسید و آنچه در او مذکور بود نزد اهل بصر واضح و مبرهن است بشنو ندای مظلوم آفاق را از حقّ بخواه تا قادر  
شوی بر محو موهوم و صحو معلوم نوشته بودی که سالها دینی تحصیل نموده و بآن موقنی اگر نفسی از شما سؤال نماید که  
بچه حجّت و بچه برهان چه خواهی گفت اجعل محضرک بین یدی الرحمن ثم انطق بالانصاف انّی لک ناصح امین مطالبی  
را که ذکر نمودی و علامت حقیقت حقّ قرار دادی این امور نزد حقّ لم یزل و لایزال مردود بوده بهتر آنکه خالصاً لوجه الرحمن  
قدری از آیات فرقان تلاوت نمائید و در معانی آن تفکر کنید شاید در این یوم که سلطان ایام است از رحیق عرفان محروم  
نمانید و از کوثر وحی و الهام بی نصیب نشوید از جمله در این آیات مبارکه که از قبل بر محبوب عالم و سید امم نازل شده  
تفکر کنید میفرماید و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الأرض ینبوعاً او تكون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الأنهار  
خلالها تفجیراً او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفاً او تأتي بالله و الملائکة قبلاً او یكون لک بیت من زخرف او ترقی فی  
السماء و لن نؤمن لرفیقک حتی تنزل علینا کتاباً نقرأه قل سبحان ربّی هل کنت الا بشراً رسولاً این آیاتی است که مشرکین بخاتم  
انبیا روح ما سواه فداه گفته‌اند یعنی مضمون این آیات را شرایط ایمان قرار داده‌اند که اگر آن حضرت ظاهر فرماید بحقّ موقن  
شوند حال تفکر در آن نفوس غافلانه نمائید که عرض کرده‌اند باید در ارض بطحا چشمه‌ئی جاری کنی و یا یک بیتی از ذهب  
ظاهر کنی از برای ما یا اینکه باسما صعود نمائی مقابل چشم ما و بیائی بکتابی که او را قرائت کنیم یا بستانی ظاهر کنی که  
در آن نخیل و عنب باشد یا اینکه بحقّ جلّ جلاله و قبیلی از ملائکه بیائی اینها اموراتی بود که مشرکین حجاز از سید عالم  
خواستند که ظاهر فرماید تا موقن شوند بآنچه بیان فرموده و معانی آن مجملی ذکر شد حال بیصر حدید و قلب اطهر و انصاف  
کامل ملاحظه نمائید و تفکر کنید لیحصحص لک الحقّ و یظهر لک صراط الله الذی ظهر بالحقّ و تجد نفسک علی یقین  
مبین و بعد از این سؤالات ملاحظه کنید که حقّ جلّ جلاله در جواب چه فرموده میفرماید بگو هل کنت الا بشراً رسولاً و اگر  
این عرایض مقبول میشد و حقّ تعالی سلطانه ظاهر میفرمود آنچه را که خواسته بودند بزعم آنها دیگر در ارض احدی منکر و  
معرض بر حسب ظاهر مشاهده نمیشد و حال آنکه در مقام دیگر میفرماید اگر ببینند جمیع آیات را بحقّ مقبل نشوند و بافق  
اعلیّ توجه ننمایند حال آن جناب در آنچه خواسته‌اند تفکر نمایند قسم بمنزل کتب که اگر بانصاف و مقدّس از اغراض  
نفسانیّه در آنچه ذکر شد تأمل نمائید البتّه بحقّ راجع شوید و منقطعاً عن کلّ ما سوی الله از بیت خارج و به لیبیک اللهم لیبیک  
ناطق گردید حقّ منتظر آن نبوده و نیست که هر نفسی آنچه بخوهد ظاهر فرماید علم یفعل ما یشاء برافراخته و بکلمه مبارکه  
احکم ما ارید ناطق این بسی واضح است که حقّ جلّ کبریائه فاعل مختار است آنچه بگوید و بفرماید همان مصلحت عباد او  
بوده و خواهد بود و آنچه شما خواستید اعظم از آن ظاهر شده در کتب الهیه تفرّس نمائید تا مطلع شوید بر علم و حکمت و  
سلطنت و قوّت و قدرت و احاطه حقّ تعالی قدرته و تعالی عظمته و تعالی سلطنته انشاءالله باید از امثال این مطالب و اقوال  
که معرضین اعصار قبل بان تکلم نموده‌اند مقدّس و منزّه شوید و بحجّت باقیه الهی و ما ظهر من عنده ناظر و متمسک باشید  
قد ظهر ما لا ظهر من قبل یشهد بذلك کلّ حجر و مدر ولکنّ الناس اکثرهم من الغافلین قل

سبحانک یا اله الوجود و عالم الغیب و الشهود أسألک باسمک المخزون الموعود الذى به ماج بحر عرفانک و هاج عرف قمیصک و فتح باب لقائک علی من فی سمائک و ارضک ان تؤیّدنی علی عرفان مشرق وحیک و مطلع آیاتک ای ربّ انا الذى معتنى الأوهام عن افق یقینک و ظنون العباد عن بحر فضلک أسألک بنفسک ان توفّقنی علی الاقبال الیک و الاعراض عن دونک ای ربّ انت الکریم ذو الفضل العظیم لا تطرد هذا المسکین عن باب عطائک و لا هذا المحروم عن لجة بحر احدیتک فاغفر له بجدوک و احسانک انک انت الجواد الکریم و انک انت ارحم الراحمین

\* \* \*

سیسان

جناب محمدابا علیه بهاء الله

هو المشرق من افق البقاء

نامهات تلقاء وجه در سجن اعظم بشرف اصغاء مالک قدم فائز شد اینعمل تو عند الله بهتر است از اعمال نفوسیکه سالها در مدارس بتعلیم و تعلّم مشغول بودند چه که حاصل عمل تو ذکر الله و ثنائه بوده و حاصل اعمال آن نفوس غافله شهادت نقطه اولی الذى بشر العباد بهذا الثبّ العظیم در ثمره و اعمال احزاب عالم باید تفکر نمود چه که هر نفسی مطلع و آگاه شود بر امر الله ثابت و مستقیم ماند

البهاء علیک و علی ضلعک و ابنک من لدى الله العليم الحکیم دوستان آن ارض را تکبیر میرسانیم از حق میطلبیم کل را مؤیّد فرماید بر استقامت اوست بر هر شیئی قادر و توانا

\* \* \*

جناب محمد علی علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

نامهات رسید ندایت را شنیدیم و در سجن اعظم از مالک قدم آنچه مصلحت است از برای تو خواستیم انسان خود بر نفع و ضرر خود آگاه نه علم غیب مخصوصست بذاته تعالی بسا میشود انسان امری را که بنظرش پسندیده است از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینماید و بعد کمال ضرر از او حاصل لذا قلم اعلى مقام توکل و تفویض را القا فرمود بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضحست که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر میشود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند البته آنچه مصلحت اوست ظاهر شود باید باسباب تمسک نمود و متوکلاً علی الله مشغول گشت قل

الهی الهی قد اقبلت الیک و توجهت الی بحر جودک و سماء عطائک و مشرق فضلک أسألک بأن تکتب لی من قلمک الاعلى خیر الآخرة و الأولى ای ربّ انا الذى توکلت علیک و فوّضت اموری الیک أسألک بأن تقدّر لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک ثمّ اجعلنی یا الهی مستقیماً علی امرک بحیث لا تمنعنی صفوف العالم و ضوضاء الأمم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب القدير

\* \* \*

\* \* \*

هو المجیب

نامه آن جناب بین یدی العرش حاضر و بر مقرر آنه لا یعرف بما سواه واصل و ما فیہ بلحاظ الله ملحوظ آمد سؤال شده بود از اینکه چگونه میشود که حرف علیین بسجین تبدیل شود و یا اثبات بنفی راجع گردد و یا ثمره جنیه از لطافت ممنوع شود و یا مرآت از اشراقات انوار آفتاب معانی محروم ماند فنعم ما سألت و كنت من السائلین بسیار سؤال شما مقبول افتاد چه که الیوم لازم است هر نفسی که از عرفان معضلات مسائل الهیه عاجز شود از شریعه علم ربانیه و فرات حکمت صمدانیه سائل و آمل گردد که شاید برشچی از آن مشروب شود و بر بساط سکون و ایقان مستریح گردد و نسأل الله بأن یصعدک الی مقام تشهد جمال القدم ببصرک و تنقطع عن بصر العالمین و تسمع نغماته بأذنک و تنقطع عن اذن الخلائق اجمعین و تعرف نفسه بقلبک و تنقطع عن افئدة کلّ من فی السموات و الأرضین و یطهرک عن دنس الدنیا و ما فیها بحیث لن تمرّ علی شیء الا و قد تسمع منه بأنّه لا اله الا هو و انّ طلعة الأعلى لبهائه فی المالی الأعلى و ضیائه بین الأرض و السماء و کبریائه لمن فی ملکوت الأمر و الخلق و كذلك ینطق کلّ شیء ان انت من السامعین چه که الیوم بر هر نفسی من عند الله فرض شده که بچشم و گوش و فؤاد خود در امر او ملاحظه نماید و تفکر کند تا از بدایع مرحمت رحمن و فیوضات حضرت سبحان باشراقات شمس معانی مستتیر و فایز شود و علّتی که جمیع ناس را از لقاء الله محروم نموده و به ما سواه مشغول داشته اینست که بوهم صرف کفایت نموده اند و بآنچه از امثال خود شنیده قناعت کرده اند براههای مهلک تقلید مشی نموده اند و از مناهج تجرید محروم شده اند امر الهی لازال چون صبح نورانی ظاهر و لایح بوده اینکه بعضی از ادراک او محتجب مانده اند نظر بآن است که گوش و قلب را بآپیش کلمات ناس آلوده اند والا اگر ناظر باصل میزان معرفت الهی باشند هرگز از سبیل هدایت محروم نگردند

حال خود آن جناب ملاحظه نماید امر از دو قسم بیرون نه یا آنکه اهل بیان مقررند بقدرت الهیه یا نه اگر معترف نیستند باین نفوس حرفی نداریم چه که از ملل قبل محسوبند که ید الله را مغلول دانسته اند چنانچه ربّ العزّه خبر داده بقوله تعالی ید الله مغلوله و اگر معترفند بدایع قدرت ربّانی در این صورت اعتکاف باینگونه مسائل لغو بوده و باطل خواهد بود چه که عجز شأن خلق بوده و آن ذات قدم لازال بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و اگر اراده فرماید بحرفی جمیع من علی الأرض را بسموات امر متصاعد فرماید و بحرف دیگر باندنی رتبه خلق راجع نماید و لیس لأحد ان یقول لم و بم و من قال فقد کفر بالله و اعرض عن قدرته و حارب بنفسه و نازع بسلطانه و کان من المشرکین فی الواح عزّ حفیظ و هم چنین قادر است باینکه هر وقت اراده فرماید مظهر نفس خود را در بین بریه مبعوث نماید و در حین ظهور باید از نفس ظهور او تعالی حجّت و دلیل خواست اگر بآن حجّتی که لازال مابین ناس بوده اتیان فرمود دیگر توقّف باطل است بلکه اگر کلّ من فی السموات و الأرض اقلّ من حین توقّف نمایند از اهل نار محسوب اگرچه جمیع ادعای ولایت نمایند عزیز میکند هر که را اراده فرماید و ذلیل میفرماید هر که را بخواهد لا یسأل عمّا یفعل حال آن جناب بانصاف ملاحظه نمایند اگر نفسی بجمیع شئونات قدرتیّه الهیه ظاهر شود و علاوه بر آن اتیان نماید بآن حجّتی که لازال بآن اثبات دین ناس شده و امر الله بین بریه او ثابت گشته و معذک از چنین ظهور که نفس ظهور الله بوده نفسی اعراض نماید و باعراض هم کفایت ننموده بر قتلش قیام نماید آیا بر چنین نفسی چه حکم جاری قل حکمه عند الله یحکم ما یشاء کما حکم بالحقّ ولكنّ الناس هم لا یشعرون آیا در هیچ عهدی و ملّتی

چنین امری جایز بوده لا فونفسه الرحمن الرحيم اگر بگویند این ظهور نباید ظاهر شود چنانچه مشرکین گفته‌اند در این صورت قدرت و اراده حق منوط و معلق براراده خلق میشود فعالی عن ذلک علواً کبیراً چنانچه در ظهور ستین کلّ ناس از عالم و جاهل باین سخنهای مزخرف بی‌معنی از حق محروم شده‌اند و از علّیین بقا بسجّین فنا راجع گشته‌اند و بگمان خود بر اعلیٰ مقعد ایمان مستقرّند فیئس ما ظلّوا فی انفسهم و کانوا من المتوهّمین فی امّ الالواح مذکوراً

باری نظر را از ما سوی الله بردار و بحق ناظر شو و به ما یظهر من عنده چه که دون او لاشیء محض بوده و خواهد بود و اگر الیوم کلّ من فی السموات و الارض حروفات بیانیه شوند که بصد هزار رتبه از حروفات فرقانیه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در این امر توقّف نمایند از معرضین عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب حقّ جلّ و عزّ را باحدی نسبت و ربط و مشابهت و مشاکلت نه و کلّ به نسبتهم الی عرفانه مفتخر و معزّز بوده و خواهند بود جمال سبحان بر عرش رحمن مستوی و پرتو انوار شمس فضلش بر کلّ اشیاء بالسویّه اشراق و تجلّی فرموده و جمیع من فی الملک بین یدی الفضل در صقع واحد قائمند و ذره را بر ذره افتخار و زیادتی نه الا بسبقتهای الی عرفان الله و لقائه فطوبی لمن عرفه بنفسه و انقطع عمّا سواه ای علیّ بشنو نداء الله را و بمقرّی وارد شو که لازال مقدّس از اسماء بوده و خواهد بود تا بهیچ اسمی از جمال مستی و سلطانی که باراده قلمش ملکوت اسماء خلق شده محروم نگردی فوالله الذی لا اله الا هو که مقصود از این بیان آن است که شاید آن جناب و معدودی خرق حجاب نموده بسرادق قدس محبوب که مقدّس از ظنون و اوهام عباد بوده درآیند والاّ انه لمتعالی عن اقبال الخلق و اعراضهم و مقدّس عن العالمین آیا در حین اشراق شمس لایق است نفسی سؤال نماید که چگونه میشود نور انجم اخذ شود و حال آنکه ملاحظه مینماید که نور آفتاب روشنی او را معدوم نموده بلکه در این مقام نجوم طالب ظلمت لیلند و از نور نهار معرض چه که قدر و ضیاء نجوم در لیل مشهود است و از تجلّی نیر یوم معدوم و مفقود میگرددن فسیحانه عن المثل و الامثال چه که لازال نیر جمالش مستضیء بوده و احدی با او نبوده و کلّ ما سواه در امکانه تراپیه بمشیت امکانیه خلق شده‌اند و باو راجع خواهند شد و انه جلّ و عزّ در مقعد امتناع و مقرّ ارتفاع خود لم یزل و لایزال مقدّس از کلّ بوده و خواهد بود

بسیار عجیب است که از تغییر و تبدیل اسماء ناس تعجّب مینمایند و متحیر شده‌اند با اینکه جمیع در کلّ حین تغییر و تبدیل مظاهر اسماء و مطالع آن را بیصر ظاهر مشاهده مینمایند و مع ذلک بحجبات وهمیه و کلمات شرکیه چنان محتجب مانده‌اند که از آنچه بیصر ملاحظه مینمایند غافل شده‌اند

ای سائل اسماء و صفات الهی را موهوم بدان بدان که جمیع اشیاء از آنچه مابین ارض و سماء خلق شده مظاهر اسماء و مطالع صفات حقّ تعالی شأنه بوده و خواهد بود غایت این است که انسان نسبت بدون خود اعظم رتبه و اکبر مقاماً خلق شده و اگر در سماء ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ارتقا نمائی در خلق رحمانی و مطالع صنع سبحانی تفاوت و فطور نبینی فطوبی لمن طار فی هذا الهواء الذی ما طارت فیہ اجنحة المریبین

و حال ملاحظه نما در جمیع این مظاهر اسمیه الهیه از اشجار و افنان و اغصان و اثمار و هم‌چنین در اوراد و ازهار و کلمما ینبت علی وجه الارض که در اول بچه مقدار طراوت و لطافت و نضارت ظاهر میشوند و بعد از مدتی کلّ از خلع لطیفه عاری شده بارض راجع شوند چه مقدار از ثمرات جنیه که تغییر نماید بشانی که از رایحه او انسان اجتناب نماید باری کلّ در علو و دنو و تغییر و تبدیل مگر مظاهر کایه الهیه که بنفسه لفسه قائم و باقیند قسم بافتاب صبح معانی که لسان الهی بشان و اندازه ناس تکلم میفرماید چه که اکثری از ناس بی‌بلوغ نرسیده‌اند والاّ بابی از علم بر وجه عباد مفتوح میفرمود که کلّ من فی السموات و الارض بافاضه قلمیه او از علم ماسوی خود را غنی مشاهده نموده بر اعراش سکون مستقرّ میشدند و نظر بعدم استعداد ناس جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی در سماء مشیت الهی محفوظ و مستور مانده و تا حین حرفی از آن

نازل نشده و بعد الأمر بیده يفعل ما يشاء و لا يسأل عما شاء و هو العليم الخبير و اگر از این عبد میشنوی پره‌ای تحدید و تقلید را بیفکن و پیرهای تجرید در این هوای قدس توحید پرواز کن تا از شبهات وهمیه و اشارات ریبیه خود را مقدس یابی و بانوار یقین خود را منور بینی

بگوش جان کلمات رحمانی را اصغا نما که شاید قلب از غبار مکدره اوهام که در این ایام کل من فی الملک را احاطه نموده مطهر شده بمنظر اکبر راجع شود و چون باین مقام اقدس امنع اطهر فایز شوی ملاحظه مینمائی که مقصود ما فی البیان که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده این ظهور بوده و خواهد بود فوالذی نفس حسین فی قبضة قدرته که اعظم از این امر در بیان نازل نشده بصر منیر حدید در او ملاحظه نمائید تا بر مقصود کلمات قدس ربّانی مطلع شوید و در جمیع اوراق و الواح و رقاع و صحف و زبر و کتب کلّ ناس را وصیت فرموده و از جمیع اخذ عهد نموده که مباد در حین ظهور بشیئی از آنچه خلق شده متمسک شوند و از نفس ظهور محتجب مانند چه که در آن یوم هیچ شیئی نفع نمی‌بخشد الا بعد اذن به وحید اکبر میفرمایند و انتظروا من یدکرّم الله وجهه فانکم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذی علّق کلّ شیء بامرہ ایّاک ایّاک ایّام ظهوره ان تحتجب بالواحد البیاتیّة فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسہ فی هیکل ظهوره من قبل حال در این کلمات سلطان اسماء و صفات تفکر نمائید با این آیات محکمه و کلمات متقنه دیگر مجال اعراض برای نفسی باقی میماند لا فوالذی انطق الروح فی صدری مگر آنکه بالمره از حق اعراض نماید و واحد بیان خلق اولیّه‌اند و ما دونهم خلقوا فی ظلّهم

و هم‌چنین به وحید اکبر میفرمایند و ربّما یأتیک من انت قد سألت عن علو ذکره و ارتفاع امره و ان من فی البیان یقرؤون تلک الکلمات و هم لا یلتفتون بظهوره و لا یؤمنون بالله الذی خلقهم بظهور قبله و هم راقدون چنانچه حال ملاحظه میشود که کلّ تلاوت کتاب الله مینمایند و در لیل و نهار مینویسند و مع‌ذلک بحرفی از کتاب مستشعر نشده‌اند بلکه مقصود از ترویج جز تحقّق ریاست و اثبات آن نبوده و نخواهد بود کذلک یشهد لسان الله الملک العزیز العلیم

و میفرمایند من اول ذلک الأمر الی قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و ان کلماتی من التطفة الی ما کسونه لحماً ثم اصبر حتّی تشهد خلق الآخر قل فتبارک الله احسن الخالقین و هم‌چنین به عظیم میفرمایند هذا ما وعدناک قبل الذی اجبتاک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة فاذا قل فتبارک الله احسن المبدعین و میفرمایند فتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنة التسع کلّ خیر تدرکون حال قدری در این کلمات تفکر فرمائید و هم‌چنین در فرق قائم و قیوم تفکر لازم چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه فوالله الذی لا اله الا هو که تبلیغ امر الله این عبد را بر تحریر این لوح مضطرّ نموده که شاید مصباحی چند در مشکاة امکان مستضیء شوند و بقدره الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند اذ کلّ شیء یبکی علی ضرّی و بما ورد علی من الذین هم خلقوا بقولی و از همه گذشته امر بمقامی منجر شده که با آنکه ظهور آیات قدس ربّانی بمثابه غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و من دونها آیات قدرتیّه و ظهورات الهیه که عالم را احاطه نموده بشأنی که ملل قبل مدعن و معترف شده‌اند مع‌ذلک باید بادله استدلال نمایم و امری را که لایزال مقدس از دلیل بوده بدلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی بسماء شهود صعود نمایند

ظلمی فوق این در علم الهی نه که جمال قدم بدون خود استدلال بر حقیقت خود نماید بعد از آنکه چون شمس در قطب زوال سماء لایزال مشهود و لایح است فسیعلم الذین ظلموا نفس الله ای مرجع یرجعون و بلاایای محتومه و قضایای مثبتة بشأنی وارد که جز حق احدی بر احصای آن قادر نه در کلّ حین رماح بغضا از شطر اعدا بر هیکل بقا وارد و لقد جاءنی مظاهر نفس الله فی ضحی من الیوم یرکون و ینوحون قالوا یا اسفا علی یوسف الله المهیمن القیوم فقد اودعوه عبیده فی الجبّ ثم فی انفسهم یرستصرخون

قل يا ملأ البيان أ تقتلون نقطة الأولى و تقرؤون آياته في كلّ عشيّ و بكور تالله قد فعلتم ما لا فعلت امم القبل و يشهد بذلك عباد مكرمون ان انتم تنكرون أ تقتلون الله بأسياف التّفنّس و الهوى ثمّ على مقاعدكم بذكره تشتغلون و بآياته تستدلّون كذلك فعل كلّ امّة بالله حين ظهوره بمظهر نفسه في كلّ عصر و كذلك فعلوا و كانوا ان يفعلون قل اليوم لن يحرك على اسماء هؤلاء قلم الله المهيمن العزيز القيوم و لن يرتدّ اليهم طرف الله و لن يأخذهم نفحات قدس محبوب اليوم اگر عباد از اين آيات قدس الهية و ظهورات عزّ صمدانيّه اعراض نمايند بچه حجّت و دليل اثبات دين خود مينمايند بگو اى اهل بيان ببصر حقّ بمنظر اكبر ناظر شويد چه كه ببصر دون خود مشهود نگرده اينست كه ظهور قبلم ميفرمايد اياكم فانظروا اليه بعينه فمن ينظر اليه بعين سواه لن يعرفه ابداً و بعد از وصاياي لا يحصى عباد خود را در اين امر ميفرمايد فيا الهى انت تعلم بانى ما قصرت فى نصحي ذلك الخلق و تدبيرى لاقبالهم الى الله ربهم و ايمانهم بالله بارئهم الى آخر قوله روحى فداه قسم بجمال قدم كه از اين بيان كه از قلم رحمن جارى شده قلب كلّ اشياء محترق گشته و هر ذى بصرى از اين كلمات نوحه و حنين مظهر اسماء و صفات را ادراك مينمايد ولكن لا يزيد الظالمين الا غروراً و خساراً اى عليّ گوش جان بگشا و كلمات رحمن كه در قيوم اسماء نازل شده اصغاً نما كه ميفرمايد يا قرّة العين لا تجعل يدك مبسوطة على الأمر لأنّ الناس فى سكران من السرّ و انّ لك الكرّة بعد هذه الدّورة بالحقّ الأكبر هنالك فأظهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابرة فى الطور الأكبر ليموتنّ الطوريون فى السّينا عند مطلع رشح من ذلك النور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ على الحقّ حفيظاً و حال كره ظاهر و طوريون معدوم و مفقود چنانچه مشاهده ميشود و با اينكه ميفرمايد طوريون ميت و لاشيء و معدوم ميشوند مع ذلك تعجب مينمايند از اينكه ثمره طوبى حنظل شود چنانچه بعينه همين را سؤال کرده اند و يا صور عثيين بسجّين تبديل گردد لازال امر الهى محدود نبوده و نخواهد بود كلّ مراباء موجودات اگر در حين بشمس سماء قدم مقابل شوند در كلّ انوار شمس ظاهر و لايح و منطبع و مرتسم و بمجرد انحراف از كلّ اخذ ميشود فانظر فى الشمس ثمّ فى المرايا لكى تجد الى ما يلقىك الروح سبيلا

ابن نبيل مرفوع در اثبات امر الله بما القى الله على فؤاده الواحى نوشته و در ابتدا باين آيه كه از سماء مشيتت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذكره قل اللهمّ انك انت الهان الالهين لتؤتينّ الألوهية من تشاء و لتزعينّ الألوهية عمّن تشاء الى آخر و كذلك قل اللهمّ انك انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتينّ الربوبية من تشاء و لتزعينّ الربوبية عمّن تشاء الى آخر با آنكه سلطان وجود باين صريحي فرموده كه عطا ميفرمايد الوهيت و ربوبيت را بهر نفسى كه اراده فرمايد و اخذ ميفرمايد از هر كه بخواهد خداوند قادري كه مقام الوهيت و ربوبيت كه اعلى مقامات است اخذ فرمايد قادر نيست بر اينكه از هيكلى قميص اسم خود را نزع نمايد يا آنكه حلوى را بمرّ تبديل فرمايد سبحان الله عمّا يتوهّمون العباد فى قدرته فتعالى عمّا يصفون حال مشاهده نمايند كه طير قدرت و عظمت در چه هوا طيران مينمايد و ناس در چه اماكن توقّف نموده اند آيا آيه انه على كلّ شىء قدير را چه معنى نموده اند و از يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء چه ادراك کرده اند اى عباد از اوهن بيوت بركن شديد متمسك شويد و از ظلمات جهل و نادانى بفجر منير علم ربّانى توجه نمايند و كاش اهل بيان در آيه مباركه كه ابن نبيل ذكر نموده تفكّر نمايند كه شايد از سبل وهم بصراط يقين درآيند

اى علىّ يك قدح از اين ماء عذب حيوان كه در ظلمات كلمات سلطان اسماء و صفات مستور شده بياشام تا از كدورات ايام و شبهات انام و اشارات غافلين و دلالات مغلّين پاك و مقدّس شوى و ابواب علوم نامتناهى ربّانى بر وجه قلبت مفتوح شود تا آنكه موقن شوى باينكه سلطان قدم قادر است بر آنكه در ساعتى جميع اشياء را بخلع اسماء حسنى مفتخر و معزّز فرمايد و در ساعت اخري از جميع اخذ نمايد و اتى اشكو الى الله من هؤلاء العباد لأنهم ينظرون الىّ بما عندهم لا بما عندى و يقاسون نفس الله بأنفسهم و كلماته بكلماتهم فوالذى نفسى نفسه لو ينقطعنّ اليوم كلّ من فى السّموات و الأرض و

يقبلنّ الى الله ليعلمهم من بدایع علمه ما يغنيهم عن العالمين و در این سنه شداد بعضی از عباد اینگونه مسائل سؤال نموده‌اند و عبد حاضر لدی العرش جوابهای محکمۀ شافیۀ کافیۀ نوشته ارسال داشته عجب است که شما ندیده‌اید و در این ارض هم بعضی از شبهات القا نموده‌اند که شاید نفوس قدسیه را بحجبات کلمات قبلیه محتجب دارند و لکن غافل از اینکه نفسی که در هوای بافضای قدس الهی طیران نمود و از خرمنهای علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود بشبهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت الی سراب بقیعة و لن یشرب من ماء الحمیم اگرچه لایق نه که قلم اعلیٰ بذکر کلمات اولو البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید و لکن نظر بتبلیغ رسالات ربّانی مفرّی نه که شاید جاهلی بیحر علم درآید و یا گم‌گشته وادی غفلت و نسیان بیمن رحمن خرامد و انه لیهدی من یشاء الی صراط البهآء و انه علی کلّ شیء قدير و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سیل هدایت باشند و الاّ علی غلّ و بغضا را سلسیل طاهر نماید چنانچه الیوم اکثری اهل بیان جمیع ظهورات قدرتیّه و شئونات الهیّه و آیات منزله را بچشم خود دیده‌اند و بگوش خود شنیده‌اند معذلک بیغضی قیام نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه الاّ من فتح الله بصره و ایدۀ علی امره و اخرجہ عن ظلمات الوهم و هداه الی صراطه العزیز الحمید و تمسک باموری جسته‌اند که لم یزل عندالله مذکور نبوده و بشأنی غافلند که بحجر ساجد شده‌اند و از منظر اکبر و جمال اظہر انور معرض گشته‌اند وربّ معبود شعر من عابديه خیر منه ان یا علیّ قل الیوم انتم و معبودکم عند الله فی حدّ سوء فمن آمن منکم فقد امن من فرع الأکبر و من اعرض فقد خرج عن صراط الله و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الاّ الضلال

ایاکم ایاکم یا ملأ البیان لا تکفروا بالله و لا تحاربوا بمظهر نفسه و لا تجادلوا بالذی جاءکم عن مشرق الأمر بسطان مبین آیا گمان مینمائید که امر الله باعراض معرضین ممنوع شود و یا انوار شمس عزّ باقی باکامام انفس ظلمانی مستور ماند لا فوالذی نطق فی صدری و بعثنی بالحقّ و ارسلنی علی العالمین و بعضی از مشرکین از جمله شبهات که در این ارض القا نموده‌اند اینست که آیا میشود ذهب نحاس شود قل ای ورّی و لکن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من کان فی ریب فلیسأل الله ربّه بأن یشهد و یكون من الموقنین و در رسیدن نحاس برتبه ذهیبیت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب بحالت اول لو هم یشعرون جمیع فلزات بوزن و صورت و مادّه یکدیگر میرسند و لکن علمه عندنا فی کتاب مکنون میگوئیم علم معرضین باین مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس میشود آنقدر هم ادراک نموده که تراب میشود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و بتراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده میشدند هرآینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیّه میشد و لکن قضی ما قضی بر هر ذی بصری مشهود است که حقّ تعالیٰ ذکره بر کلّ شیء قادر بوده و خواهد بود البتّه اگر بخواهد بمجرد اراده ذهب را بنحاس تبدیل میفرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و انه لهو المقتدر العزیز القادر المحمود

نظر را مطهر نموده بمنظر اکبر توجه نمائید و از اشجار لایغنی و لایثمر منقطع شوید اینست از بدایع امر الهی فمن شاء فلیقبل و من شاء فلیعرض فمن اقبل فلنفسه و من اعرض فلها و انه لهو المقدّس عن الخلاق اجمعین در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملأ اعلیٰ و در مداین اسماء بأسماء حسنی معروف و بعد باعرضی از اعلیٰ رفیق اعلیٰ بادنی ارض سفلی مفرّ گرفته کذلک یفعل ربّک ما یشاء ان انت من الموقنین

از اینها گذشته بیت عتیق که کعبه موجودات بوده و محلّ طواف مظاهر اسماء و صفات چرا از این فضل کبری محروم شد اذاً تفکروا یا اولو الألباب کلّ شیء در قبضه قدرت الهی اسیرند و در کلّ حین بانچه اراده فرماید قادر و مقتدر است و نفاذ قدرت محیطه‌اش در هیچ اوان از مظاهر امکان و اکوان سلب نشده و نخواهد شد اسرار مکنونه‌اش را هر گوشی لایق

استماع نه و حوريات معانى مقصوره علميه اش را هر چشمى قابل مشاهده نه چه مقدار از هياكل ظلم كه بقميص عدل بين عباد معروف شده اند و چه مقدار از حقايق عدليه كه در اثواب ظلم اشتهاار يافته اند نظر در اصنام نما كه حال نصف من على الأرض باو عاكف شده اند و من دون الله معبود اخذ نموده اند و باين مرض مبتلا نشده اند مگر آنكه بوهم و تقليد اكتفا کرده اند و از سلطان توحيد اعراض نموده اند

بارى اليوم مظاهر كل اسماء و صفات در صقع واحد و موقف واحد مشهودند الا من صعد الى الله كذلك نلقى عليك لعل تطهر نفسك و صدرك عن كلمات العالمين و تسمع ما غرّد الروح على افنان هذه السدرة التي احاطت كل من فى السموات و الأرضين قل يا ملاً البيان تالله الحق لم يكن هذا من تلقاء نفسى بل بما نطق الله فى صدرى و ما ظهر من سلطانى و جرى من قلمى برهانى ثم حجّتى ثم دليلى ان انتم من المنصفين قل انتم بأى حجّة آمنتكم بعلى من قبل حين الذى ظهر بالحق و جاءكم بسطان مبين و بأى برهان صدقتم آياته و اذعنتم برهانه و خضعتم عند ظهورات امره المهيمن المتعالى العزيز المنير و ان تقولوا انا آمنّا به بنفسه و اكتفينا بحجّة نفسه عمّا سواه قل تالله هذا نفسه قد قام بين العباد و ظهر بسطان اسمه المقتدر المهيمن العلى العظيم و ان تقولوا بانّا آمنّا بما نزل عليه من آيات الله العزيز الغالب القدير فتلك آياته ملأت شرق الأرض و غربها اذا فاستمعوا لما يوحي عن شطر القدس الذى يسمع من ارياحها ما سمع اذن الحبيب فى معراج القدس ثم اذن الروح فى سموات الأمر ثم اذن الكليم على طور العزّ عن شجرة الله الناطق العزيز الحكيم و من دونهما قد ظهر هذا الغلام بسطنة التى علت على الممكنات و يشهد بذلك السن الكائنات ان انتم من السامعين ثم قل لرؤساء البيان اين كنتم حين الذى اضطربت فيه انفس العباد و زلت فيه الأقدام و غشى الرعب قلوب الراسخين و قام على كل العباد من مذاهب شتى و ما استنصرت من احد الا الله الذى بعثنى و ارسلنى على العالمين تالله هم كانوا مستوراً خلف قناع النساء فلما ظهر الأمر بسطانه اطمأنوا فى انفسهم و خرجوا عن الحجاب فأول ما فعلوا عرضوا عن الذى به ثبت ايمانهم كذلك كان الأمر و أنك كنت من الشاهدين و أنك ان لن تصدقنى بعد الذى شهدت بعينك يصدقنى كل الأشياء و عن ورائها لسان الله الصادق الأمين

ان يا جمال الكبرياء بين الأرض و السماء غير اللحن لأهل الانشاء ثم غنّ على افنان البقاء على لحن عجمى منبع ليكشف اسرار الأمر فيما رقم من هذا القلم المحكم المتين چه كه جميع ناس بلغات عربيّه مطلع نه و ادراك كلمات پارسيّه اسهل است نزد اهل لسان

اى سائل آنچه از اسامى در كتاب الهى از ذكر طوبى و سدره منتهى و شجرة قصوى و ورقه و ثمره و امثال آن مشاهده مينمائى موهوم مدان مقصود از جميع اين اسامى عندالله مؤمن بالله بوده و خواهد بود و مؤمن تا در ظلّ سدره الهيّه ساكن از سدره طوبى و عليّين عندالله محسوب و بعد از اعراض از سدره نار و سجّين مذكور و در حين ايمان افنان و اغصان و اوراق و اثمار او جميع از اثبات مشهود و بعد از اعراض جميع از نفى محسوب ميشود و بسا نفسى كه در اصيل از ابهى سدره بقا است و در بكور از ادنى شجرة فنا و كذلك بالعكس لو انت من العارفين

مؤمن را در حين اقبال او الى الله جنّتى مشاهده كن با كمال تزيين بشأنى كه جميع آنچه در جنّت شنیده ئى در او مشاهده نما از افنان علميه و اثمار معارف الهيّه و انهار بيائيه و ازهار حكمتيه و فوق ذلك الى ان يشاء الله در او موجود و همين نفس بعينه بعد از اعراض نفس هاويه ميشود مع آنچه متعلق باو بوده كذلك بيدل الله النور بالظلمة و الظلمة بالنور لو انتم تفقهون آيا نشنیده ئى كه ظهور قبلم در ارض همين حكم جارى فرموده چنانچه ميفرمايد بر هر ارضى كه مؤمن مستقرّ شود از ارض جنّت عندالله مذكور است و اگر مشرك بهمان ارض مستقرّ شود از ارض جحيم محسوب چنانچه اليوم مقرّ عرش ارضى واقع شده كه ابدأ معروف نبوده ولكن اليوم مبغضين جمال ربّ العالمين خود را از عليّين محروم ساخته اند و در قعر سجّين مقرّ گرفته اند و بزعم خود در اعلى مقعد جنّت ساكنند چنانچه ملل قبل هم بهمين اوهام مشغولند اذا يشرهم قلم الأمر بعذاب يوم



عقیم این قوم را لایق آنکه عجلی من دون الله اخذ نمایند و باو ساجد و عاکف شوند چنانچه شده‌اند کجا لایقند بهوای قدس صمدانی طیران نمایند و یا بسماء عزّ الهی راجع شوند چنانچه مشاهده میشود آنکه طبعش گل میل نموده ابداً بگل ملتفت نه کذلک یضرب الله مثلاً لعلّ الناس هم یشعرون آیا نشنیده‌اید که میفرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی میشود

باری الیوم هر نفسی که از کلّ آنچه مابین عباد مشهود و مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کفّ طین مشاهده نماید ابداً قادر نه که باین هوا طیران نماید و یا بمقرّر سلطان عزّ تقدیس درآید لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود و علاوه بر این شمس معانی که از مشرق اصبع رحمانی اشراق نمود این بسی مبرهن و واضح است که ثمره بنفسه لفسه موجود نه بلکه باعانت الهیه از امکانه تراپیه صعود نموده تا باین رتبه ظاهر شده که مقام ثمری باشد و آن مقتدری که او را باین مقام فایز نمود بهمان قدرت قادر است که او و صد هزار امثال و اشباح را در اقلّ من آن از اعلیٰ مقرّر بقا بادی مقعد فنا راجع فرماید و هم چنین بالعکس و این از سنن او بوده و خواهد بود چه که قدرت محیطه و قضایای محتومه آن سلطان احدیه لازال بر کلّ شیء نافذ بوده و اقلّ من آن از ظهورات قدرت خود ممنوع نبوده فسبحان الله عمّا یظنون المتوهّمون بسا لآلی اسرار که در اصداف بحار اسم ربّک السّتار مستور بوده و خواهد بود که اظهار آن سبب اعثار اقدام غیر مستقیمه شود

باری الیوم فضلی ظاهر شده که اگر اراده فرماید از کفی از طین کلّ حروفات اوّلیّه و آخریه را مبعوث فرماید قادر است معذلک بسیار حیف است انسان در این ایام که جمال رحمن بتمام فضل ظاهر شده خود را بغیر او مشغول نماید دع کلّ من فی السّموات و الأرض لأهلها ثمّ ادخل فی غمرات هذا البحر الّذی لن یوجد فیہ الا لآلی ذکر اسم ربّک العلیّ المقنن العظیم اینست بدایع ظهورات شمس امر رحمن که از افق اصبع ملیک امکان اشراق فرموده فطوبی للعاملین و من دون ذلک ان ربّک لغنیّ عن العالمین ای بسا نفوسی که الیوم در ابجر نار مستغرقند و مستشعر نیستند بلکه خود را از اهل جنّت میدانند چنانچه امم قبل هم باین ظنون مسرورند قسم بآفتاب عزّ قدس تجرید که این ظهور اعظم از آن است که بدلیل محتاج باشد و یا برهان منوط گردد قل انّ دلیل ظهوره و حجّته نفسه و وجوده اثباته و برهانه قیامه بین السّموات و الأرض فی ایام الّتی فیها اضطربت کلّ من فی ملکوت الأمر و الخلق اجمعین و ان لن تقدرن ان تعرفنه بما فضلنا لکم فاعرفوه بما نزل من عنده و کذلک قدر لکم فضلاً من عنده و انه لهو الفضّال القدیم قلم اعلیٰ میفرماید ای علیّ یکبار بطور تقدیس قدم گذار و بقلب فارغ و لسان طاهر ربّ ارنی گو تا لازال از مکمن قدس بی‌زوال انظر ترانی بشنوی و بلقاء جمال بی‌مثال حضرت ذو الجلال فایز گردی یعنی لقای مظهر نفس او که بیک تجلی از تجلیات انوار فضلش یتغنی اشجار الوجود من الغیب و الشّهود بما نطقتم سدره الطور

این چنین احاطه فرموده فضل سلطان یفعل ما یشاء ولكنّ الناس هم فی وهم عظیم و حجاب غلیظ و غفله مبین اینست شأن این ناس که لایزال بقول حقّ افتخار مینمایند و از نفس او معرض مثلاً حجر را طواف میکنند و از اماکن بعیده طیّ سبلهای صعبه مینمایند و از جان و مال میگذرند تا بزبارتش فایز شوند ولکن از سلطان مقتدری که بقول او صد هزار امثال این حجر خلق میشود غافل بلکه معرضند چنانچه ملاحظه شد در سنه ستین و هم‌چنین در این ایام بصر منیر را بصد هزار حجیات وهمیه و سبحات نفسیه مستور مینمایند و بعد فریاد برآرند که آفتاب جهانتاب عزّ صمدانی طالع نشده و اگر هم ادراک نمایند سؤال نموده که فلان نجم چگونه میشود نورش محو گردد و یا زایل شود دیگر غافل از اینکه بوجود شمس یمحو نوره چنانچه مشاهده میشود که در ایام انوار نجوم محو و لایظهرند باری عنقریب ید قدرت محیطه الهیه نفوسی چند خلق فرماید که جمیع احجاب را خرق نمایند و بی ستر و حجاب بمکمن ربّ الأرباب درآیند و در سبیل محبوب از هیچ آبی مخمود نشوند و از هیچ ناری جزع نمایند غیر معبود را مفقود شمزند و ماسوای مقصود را معدوم مشاهده نمایند و در کلّ اوان اهل امکان را

بسلاسل بیان برضوان قدس رحمن کشند قسم بآفتاب معانی که انوار این نفوس اهل ملاً اعلی را مستتیر نماید چنانچه شمس اهل ارض را

ان یا علیّ دع ما عندک و خذ ما یأمرک به الله و انّ هذا لیغنیک عن العالمین و من دونه لایسمن و لایغنی بوده و خواهد بود تمسک بالعروة الوثقی و دع ما یأمرک به الهوی تالله الحقّ انّ هذا لحبل المحکم الّذی ظهر بین الأرض و السّمآء فمن تمسک به فقد نجا و من اعرض فقد هلك باری الیوم هر نفسی حقّ منیع را بدون او تعالی بخواهد عارف شود و یا ادراک نماید مثل آن است که از اکنه طلب ارائه سبیل نماید و هذا لم یکن ابدأً دلیله آیاته و سلطانه اثباته ای علیّ بلسان بدیع پارسی کلمات ربّانی را اصغاً نما و اگر تو نشنوی البتّه قدرت محیطه الهیه انفسی بدعاً خلق فرماید که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قیام نمایند لیس هذا علی الله بعزیز و اگر از شمال وهم ییمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی بگو ای اهل بیان بکدام دین متدیّید و بر کدام صراط قائم اگر بگویند بنقطه بیان روح ما سواه فداه بگو بچه حجّت و دلیل بان سلطان سبیل موقن شده‌اید و معترف گشته‌اید اگر بگویند او را بنفسه شناخته‌ایم بگو هذا کذب صراح چه که الی حین بنفس خود عارف نشده‌اید تا چه رسد بنفس الله القائمه علی کلّ شیء و اگر هم این قول از این نفوس مسموع آید چرا بنفس الله الظّاهره که چون شمس مشرق است مذعن نشده‌اند و اگر بگویند آیات منزله مؤمن شده‌ایم چرا باین آیات که بمثابه غیث هاطل از سماء غیب در کلّ حین نازل است کافر شده‌اند قل ا تؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض فویل لکم یا معشر الظّالمین

و من دون این دو مقام ظهورات قدرتیّه و شئونات الوهیّه که عالم را احاطه نموده بشأنی که برای نفسی مجال اعراض نمانده الاّ بأن یكون معرضاً بکله عن الله و انبیائه و اصفیائه و اودائه قریب بیست سنه میشود که این عبد آئی بر بستر راحت نیاسوده و در کلّ حین در ارتفاع امر الله بنفسه کوشیده قسم بسطان لایعرف که از اوّل ابداع تا حال چنین قدرتی ظاهر نشده که نفسی وحده اعلام قدرت بر اقدان عظمت مرتفع نماید و معذلک این مشرکین بر جمال مبین ربّ العالمین وارد آورده‌اند آنچه را که الآن روح الامین و هیاکل علیّین نوحه و ندبه مینمایند و اگر میگویند این آیات بدیعه از فطرت الهیه نازل نشده چنانچه مشرکین قبل در احیان ظهورات شمس حقیقت این سخن را گفته‌اند بگو الواح منزله که از سحاب عزّ ربّ العالمین در سنه ستین نازل شده موجود و این آیات بدیعه که از سماء قدس ابهی نازل شده حاضر و مشهود هر دو را نزد عدّه‌ئی از اهل قلوب صافیه و ابصار حدیده و انفس زکیّه و آذان واعیه تلاوت مینمائیم تا نعمات الله و روایح قدسش از قمیص کلمات بدیعی استشمام شود تالله الحقّ برایحه کلمه من تلك الکلمات لتهبّ رایحه الله المهیمن القیوم ولكن کلّ ناس بزکام مبتلا گشته‌اند و هم لا یجدون ابدأً الاّ من شاء ربّک العزیز المحبوب

اگرچه اعراض معرضین و افترای مفترین بمقامی رسیده که قلم و بیان هر دو از ذکر بازمانده و معذلک انا نطعم العباد من مائدة العلمیّه الطّریّه الأبدیّه القدیمیّه الالهیه لوجه الله و ما نرید منهم جزاء و لا شکورا فوالذی نطق فی صدری که هیچ یک از ملل قبل بحجبات اهل بیان مشاهده نمیشوند چه که در جمیع کتب قبل ذکر ظهورات احدیه بتلویح ذکر شده مثلاً در توریّه در بعضی از مواضع ذکر شده که اگر نفسی بیاید و دعوی نبوت کند کاذب است چه که الهی جز اله موسی نبوده و رسولی جز من مبعوث نخواهد شد و احکام الهی جز ما نزل فی التّوریّه نخواهد آمد و در یک موضع بتلویح اشاره بظهور بعد فرموده و بشأنی بحجب و استار ذکر شده که اکثری از عباد از عرفانش عاجزند حال در این صورت اگر امت او از مشارق احدیه و مظاهر الهیه محتجب مانند فی الجملة عذری در دست دارند که بان متعذّر شوند که معضلات کلمات الهی را ادراک ننمودیم لذا از منبع کوثر عرفان جمال رحمن محروم ماندیم

و همچنین در انجیل روح القدس بنغماتی در علایم ظهور تغیی و تکلم فرموده که ادراک آن هر نفسی را ممکن نه الا المنقطعین چه که بموزات خفیّه و اشارات دقیقه بیان شده چنانچه همان عبارات از قلم عزّ باقیه در رسایل فارسیّه مسطور گشت فانظروا لیها لعلّ تجدون در این صورت این طایفه هم اگر متعذّر شوند بآنکه عقول و ادراک ما قاصر بود از عرفان این کلمات مرموزة معضله شاید که بعضی از عباد پذیرند و همچنین در فرقان که همه شما دیده‌اید که در علایم ظهور بعد بچه شأن و بیان از سماء سبحان نازل شده مثلاً از جمله هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام و همچنین یوم تأتي السّماء بدخان مبین و همچنین انفطار سماء و انشقاق ارض و اندکاک جبال و انسجار بحار و اقامه اموات از قبور و دمیدن در صور و اشراق شمس عن جهة الغرب و ارتفاع صحیحة بین السّموات و الأرض و امثال این کلمات که در کتاب الله مذکور است و همچنین از ذکر خاتم النبیین ص که اصرح کلمات فرقانیه است با این عبارات صعبه مستصعبه و اشارات دقیقه خفیّه اگر عباد از شریعه ربّ الایجاد و عرفان نفس او فی المعاد محروم مانند میتوان گفت که ادراک بیانات الهیّه ننموده‌اند و از معانی کلمات ربّانیّه غافل شده‌اند چه که بفهم عباد نزدیک نبوده اگرچه جمیع این معاذیر در حین ظهور غیر مقبول بوده و خواهد بود چه که در هر ظهور بنفس ظهور و بما یظهر من عنده حجّت بر کلّ من فی السّموات و الأرض بالغ میشود و بر هر نفسی لازم است که مرآت قلب را از کلّ آنچه در دست ناس بوده طاهر نماید و بعد از تطهیر و اقبال البتّه انوار شمس مجلّی بر قلبش تجلّی فرماید و اگر حجّت الهی در احیان ظهور بالغ نباشد تکلیف از کلّ ساقط میگردد مثلاً در اهل فرقان ملاحظه نما که هر نفسی که قلب را از اشارات کلماتیه مطهر نمود بعرفان نقطه بیان فایز نشد چه که ذکر ختمیت که در کتاب مذکور است از کلمات محکمه فرقان بوده با اثبات این کلمه و تحقّق معنی ظاهر آن در قلب هرگز اقرار ننماید باینکه نبیّ از اوّل لا اوّل بوده و الی آخر لا آخر خواهد آمد چنانچه در بیان مذکور است طهروا قلوبکم عما شهدتم لتشهدوا ما لا شهد احد من العالمین در حین ظهور باید چشم از کلّ برداشت و بطرف الله ناظر شد که من دون ذلك لن یفوز احد بالله العلیّ العظیم ای بندگان هوی بشنوید نغمات قدس بقا را و بمقرّ اعرفوا الله بالله بشتابید و از دوش منقطع شوید این بیانات انبیا که در علامات ظهور فرموده‌اند

و اما نقطه بیان روح من فی لجاج الاسماء فداه جمیع این بیانات را مرتفع فرموده و حجابات را بالمره خرق نموده و جمیع این کلمات معضله را بنفس ظهور و ما یظهر من عنده تمام نموده‌اند و معنی فرموده‌اند و بشأنی ذکر این ظهور عزّ احدیه را فرموده که برای احدی مجال توقّف نمانده تا چه رسد باعراض و جمیع بیان و ما نزل فیه را منوط بعرفان آن شمس عزّ باقیه فرموده و میفرمایند که مباد در حین ظهور به بیان از منزل آن محتجب مانند و بکلمات آن تمسک جسته از سلطان احدیه محروم مانید و مخصوص میفرمایند ای حروفات و مرایا شما بقول من حجّت شده‌اید مبادا در حین ظهور بر جمال مختار استکبار نمائید و با آنکه در مستغاث اشراق شمس حقیقت را باسم من یظهر عزّ اسمہ وعده فرموده‌اند مع ذلك میفرمایند که اگر در ساعت دیگر ظاهر شود احدی را نمیرسد که لم او بم بگوید چه که آن سلطان امکان لم یزل مختار بوده و خواهد بود و اگر احدی بغیر آنچه ذکر شده قائل شود حقّ جلّ ذکرة را مختار ندانسته پناه میبریم بحقّ از چنین توهمات باطله و جمیع حدود و حجب و اشاره را از این مقام برداشته‌اند و آن جمال قدم ازلاً و ابداً مقدّس از حدود و اشاره دون خود بوده و احدی بر کیفیت ظهور اطلاع نداشته و ندارد لن یحیط بعلمه احد و انه بکلّ شیء علیم و میفرمایند من اوّل ما یطلع شمس البهّاء الی ان یغرب خیر فی کتاب الله عن کلّ اللیل ان انتم تدرکون ما خلق الله من شیء الا لیومئذ اذ کلّ للقاء الله ثم رضائه یعملون و در این مقام میفرمایند و لقد قرب الزوال و انکم انتم ذلک الیوم لا تعرفون و من یکن لقائه ذات لقائی لا ترضوا له ما لا یرضی نفس لنفس الی آخر قوله عزّ و جلّ

ای سمع امکان صاحب سمعی مشهود نه تو بشنو کلمات بالغه ربّانیّه را که تصریحاً من غیر تأویل اخبار فرموده در آن ایام که شمس طالع است و نزدیک است در وسط زوال اشراق فرماید و لکن شما ای ملاً بیان آن یوم عارف بآن جمال سبحان نخواهید شد و تصریح باین اسم هم فرموده اند بقوله عزّ و جلّ من أوّل ما تطلع شمس البهآء الی ان یغرب خیر فی کتاب اللّٰه الی آخر بیانۀ جلّ و عزّ که احدی شبهه ننماید و بدون ما قضی اللّٰه تفسیر ننماید مع ذلک کلّ بحجبات نفس و هوی از ادراک شمس بها محتجب مانده اند و به ما امرهم الشّیطان متمسک و کاش باحتجاب کفایت مینمودند بلکه بعضی بتحریف این کلمات مظهر اسماء و صفات مشغول شده اند و این ظلمی است که در ابداع فوق آن ظاهر نشده فویل للظّالمین من عذاب یوم عظیم و بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده اند و رتبه شمسی ادعا نموده اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نصّ فرموده اند که اگر مرآت ادعای شمسی نماید نزد شمس ظاهر است که شبح او است که او میگوید و هم چنین میفرماید مرایا بنفسها شیئیّت ندارند و در مقام دیگر میفرماید

قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و انّ قیامکم بها لو انتم تتبصرون کلّم کحیتان بالمآء فی البحر تتحرّکون و تحتجبون عن المآء و تسألون عمّا انتم به قائمون حال ملاحظه نمائید که بشموس مرایا که مرایای اولیّه اند میفرماید که شما بشمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما بعنایت او بوده و خواهد بود و میفرمایند شموس مرایا مثل حیتان در آبد که در بحر حرکت میکنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه میشود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت مینماید چنانچه آیات عزّ صمدانی که از ظهور قلم نازل شده اثبات خود مینماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات اللّٰه بوده و مع ذلک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمره محتجب مانده در بحر حرکت مینماید و از سلطان بحر غافل و این بیان در رتبه شموس مرایا از ملکوت بقا نازل تا چه رسد بمرایائی که در تحت این شموس واقعد و هم چنین میفرماید فانّ یوم ظهوره اعلی الخلق مثل ادناه و انّ اقربکم من یؤمن به و لا انساب بینکم و لا افتخار الاّ بایمانکم به اینست که الیوم مشاهده میشود که اعلاّی خلق از ادنی بین یدی اللّٰه مذکور چه قدر از مظاهر علّیین که بسجّین راجع شده اند و چه مقدار از مطالع لا که بمقرّ مطهر الاّ وارد شده

و هم چنین بجناب آقا سیّد جواد میفرماید لأشکونّ الیک ان یا مرآة جودی عن کلّ المرایا کلّ بألوانهم الیّ لینظرون ملاحظه نمائید که از مرایا کلّها شکایت میفرمایند و لکن هذا الجمال یشکو حینئذ عن الذی اشتهر بالمرآة لانه ینظر الیّ بما عنده لا بما عندی باری الیوم اگر جمیع مرایا باسم الوهیّت و ربویّت و فوق آن بنفس اللّٰه و ظهور اللّٰه و یا ذات اللّٰه در بیان موسوم باشند کفایت نمینماید مادام که باین ظهور قدس ربّانی و بطون غیب صمدانی موقن نشوند جمیع معدوم صرف و مفقود بحت عند اللّٰه محسوبند چنانچه در ابتدای این الواح من قلم اللّٰه ثبت شده که فرموده ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه فانّ ذلک الواحد خلق عنده و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان فانّها کلمات نفسه فی هیکل ظهوره من قبل تحذیر میفرماید که در حین ظهور مباد بواحد بیان از مظهر امر محتجب مانی و این واحد نفوسی بوده اند که بعد از نقطه بیان احدی بر آن نفوس مقدّم نبوده مع ذلک میفرماید که باین نفوس از حقّ محتجب نمائید و از این بیان مفهوم میشود که در ظهور بعد بعضی از این حروفات باید موجود باشند و میفرماید که بآنچه در بیان نازل شده از حقّ محتجب نمائید

حال انصاف دهید ای اهل بیان با این بیان اصرح انتم کسی میتواند الیوم معارضه نماید با نفس ظهور که فلان در بیان باسم اللّٰه مذکور است چگونه میشود الیوم از مقام خود سلب شود لا فوالذی آید الرّوح بنفسی چه که این اسامی و اذکار و توصیف بر فرض تسلیم کلّ کلماتی است که در بیان مسطور است و از جمله وصایای سلطان لایزالی اینست که بآنچه در بیان نازل شده از ظهور اللّٰه محتجب نشوید و علاوه بر این قسّم بشمس عزّ صمدانی که الیوم از افق قدس ربّانی اشراق فرموده که ذکر آن سلطان قدم خلق بیان را باسم ربویّت و یا عبودیّت هر دو در آن ساحت یکسان است و در سنگ که جماد است و

حروف ثلاثه آن سه اسم اعظم الهی را ذکر فرموده‌اند و متبّه نموده عباد را که در ملاحظه آن باین اسماء ناظر باشند تا در مصنوع آیات صانع مشاهده شود و مقتدری که این مراتب را بحجر عنایت فرموده اگر اخذ نماید لایق است نفسی را که اعتراض نماید تالله لن يعترض احد على امر الله الا كل معتد ائيم اگر ناس از بعث اسماء مطلع می‌بودند هرگز بسطان یفعل ما یشاء در هیچ امری اعتراض نمی‌مودند اینست که بعضی از ناس اسماً مبعوث میشوند و در ملکوت اسماء معروف و لکن کینونتشان ابداً از سجین نفس و هوی عروج نموده لحکمه لا یعلمها الا الله و رب شهرة لا اصل لها و بعضی بکینونت مبعوث شده من دون اسم چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش بخطاب انک لن تستطع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب باسم خضر مذکور شده و لکن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین و بعضی بکینونت و ذات و نفس و روح و اسم مبعوث میشوند اذاً فاشهد و قل سبحان الله احسن المبدعین و اگر مراتب بعث بتمامه ذکر شود ملاحظه میشد که این مفتخرین باسماء در چه مقام و رتبه مذکورند و لکن امسکنا القلم الی ان یشاء الله و انه مبین کل امر فی کتاب مبین و دیگر آنکه کلّ اشیاء مکمن اسماء الهیه و مخزن اسرار صنعیه بوده و هستند و در هر کوری از هر شیء ظاهر می‌فرماید آنچه را اراده فرماید و اخذ میکند آنچه را بخواهد العجب کلّ العجب الیوم که جمال قدم و شمس اسم اعظم در قطب زوال مشرق و مستضیء شده مع ذلک ناس باسمی از اسماء از انوار جمال و عرفان طلعت بی مثال ذو الجلال محروم گشته‌اند

قل تالله الحق بارادة من قلمه خلقت بحور الاسماء و ملکوتها ان اتم من العارفين و لو يأخذ الیوم کفاً من التراب و یبعث منه اسم ما کان و ما یكون لیقدر و انه لهو السلطان الملك المقتدر العزیز القدیر تالله اذاً یکی نفسی و بما ورد علی عیون النبیین و المرسلین فی الرقیق الاعلی و ینوحن فی انفسهم و یصیحن فی کینونتهم و لکن الناس هم فی غفلة و وهم عظیم و بشأنی اهل بیان تنزل نموده‌اند که لسان رحمن بذکر امثال این کلمات مشغول شده و مع ذلک از او نمی‌پذیرند اینست شأن این قوم و الیوم هر نفسی که از ملکوت اسماء ارتقا نجوید ابداً باین فیض اعظم فایز نشود اینست که نقطه بیان می‌فرماید که نطفه ظهور بعد اقوی از جمیع اهل بیان بوده و خواهد بود اذاً تفکروا فی ذلک یا اولی الالباب فوالدی قام بنفسه که اگر عباد در همین کلمه تأمل نمایند خود را مستغنی از دون الله مشاهده نمایند و در اثبات این امر بدیع بجواب و سؤال محتاج نخواهند بود و الله یقول الحق و لکن الناس لا یسمعون و هم چنین می‌فرماید قوله عز ذکره فان مثله جل ذکره کمثل الشمس لو یقابله الی ما لا نهایه مرایا کلهن لیستعکسن عن تجلی الشمس فی حدّهم و ان لن یقابلهما من احد فیطلع الشمس و یغرب و الحجاب للمرایا

حال ملاحظه نمائید که از این بیان قدس ربّانی مستفاد میشود که ممکن است شمس طالع شود و غروب نماید و مرایا در حجاب باشند مع ذلک میتوان گفت بعد از اشراق شمس الشمس التي یطوفن فی حولها شمس لا یعلم عدتهن احد الا نفس الله العالم العلیم که مرآت چگونه میشود از انوار شمس و تجلی آن ممنوع و محروم شود و حال آنکه مسلم است که وجود مرایا بنفسه بنفسه نبوده بلکه بوجود شمس قایم و منیرند چنانچه الیوم اگر تمام مرایای ممکنات بشمس عزّ صمدانی مقابل شوند در جمیع انوار شمس ظاهر و مشهود و بمجرّد انحراف جمیع معدوم و مفقود بوده و خواهند بود مشاهده در مرآت ظاهره نمائید تا در مقابل شمس قائم است آثار تجلی در او ظاهر و بعد از انحراف آن آثار محو بوده و خواهد بود چنانچه مشهود است

و هم چنین می‌فرماید او است آن سلطان مقتدری که اگر بحرکت بیاید لسان قدسش خلق می‌فرماید بقولی آنچه بخواهد و اراده فرماید از نبی و ولی و صدیق حال لایق است از مقتدری که بقول او نبی و ولی خلق میشوند اعراض نمایند و باسمی از اسماء و یا بذکری از اذکار و یا بمرآتی از مرآت تمسک جویند ان هذا الا لظلم عظیم تالله الحق امری را مرتکب شده‌اند که

احدی ارتکاب ننموده چه که بعد از ظهور شمس در قطب زوال مجال توقّف برای نفسی نه بلی اگر بنفس او عارف نباشند و از عرفان آن جمال قدم بنفسه لفسه خود را عاجز مشاهده نمایند حجّت و دلیل طلب نمایند همان حجّت و دلیلی که ایمان کلّ عباد باو محقق و ثابت بوده و اگر از بحور جود و فضل خود ظاهر فرمود دیگر که قادر است که توقّف نماید مگر آنکه بالمرّه از حقّ اعراض نماید و در سجّین قهر و هاویّه نفی و جحیم اعراض مقررّ یابد چنانچه اکثر از نفوسی که الیوم خود را بر رفرق ایمان و عرش ایقان متکی و مستوی میدانند بالمرّه از حقّ اعراض نموده و در بحر کفر مستغرق و در کلّ حین بعداب بدیع معدّبند ولکن من غیر شعور و ایکاش باعراض و انکار کفایت مینمودند لا فوالذی انطقنی بثناء نفسه که ابدأ کفایت نخواهند نمود چنانچه نفس الّتی ربّیناه فی مذ الایام و علّمناه فی کلّ الأحیان کلمات الرّحمن کما یعلّمون اهل الهند طیورهم قام علیّ و حارب بنفسی و اعرض عن جمالی و جادل بآیات الله المهیمن القیوم و باین کفایت ننموده بر قطع سدره الوهیّه ایستاد فلما دمره الله و ظهر ما فی قلبه اذا قام علی المکر بشأن لن یقدر احد ان یحصیه الا الله الملك العزیز القدیر و مفترباتی جعل نموده و انتشار داده که قلم عاجز است از ذکرش و شقاوتی که از اول دنیا الی حین ظاهر شده بنفس الله القائمه علی کلّ من فی السموات و الأرض نسبت داده و معذک در مقررّ خود ساکن و مستریح است چه که از حمقای ناس مطمئن است که کلّ در سیل وهم سالکند و در بحر تقلید ساح فوالذی نفسی بیده که اگر اقلّ من ان یحصی ناس را بابصر مشاهده مینمود باین مزخرفات ارتکاب مینمود ولکن غافل از اینکه عنقریب از خلف استار عصمت الهی هیاکلی ظاهر شوند که ببصر الهی حقّ را از باطل و شمس را از ظلّ فرق گذارند و بهیچ بندی از صراط مستقیم ممنوع نشوند و بهیچ سدی از نبأ عظیم محروم نگردند فیما لیت من ذی بصر لیظن الی کلماتهم الّتی یحکی عن انفسهم و ذواتهم لیعرفهم و یكون من العارفين قسم بسطان اعظم که اگر نفسی در کلمات معرضین ببصر حدید ملاحظه نماید شأن و رتبه و مقام این انفس وهمیه را ادراک مینماید

و الیوم رؤسای بیان بهمان ادله که پستترین اهل فرقان بر حقیّت خود استدلال مینموده‌اند بهمان دلایل استدلال نموده و مینمایند من حیث لا یشرعون مثلاً حکم وصایت را که ظهور قبلم بالمرّه از کتاب محو نموده چنانچه جمیع مطلقند که جز حروفات و مرایا در بیان از قلم رحمن نازل نشده و مرایا را هم محدود نفرموده‌اند چنانچه در دعوات میفرمایند الهی در کلّ حین بفرست مرایای ممتنع و بلوریات صافیه لیحکین عنک و یدلّن منک و در جمیع الواح من قبل الله این کلمات نازل من یشاء فلینظر الیها و یكون من العارفين حال بمثل امت فرقان که خاتم النبیین درست نموده و از مرسل و مبعث آن محتجب مانده‌اند این اصحاب هم اراده نموده خاتم الوّیین برای نفس خود ثابت نمایند چنانچه مشهود شد و نفسی را که بقول او صد هزار ولیّ خلق شده و میشود در بئر بغضا انداخته‌اند و در کلّ حین احجار ظنون از کلّ جهات بر وجود مبارکش میاندازند و در نفس خود صیحه میزنند و دعوی مظلومیّت نموده که شاید غلّ الله در انفس ضعیفه القا نمایند اینست شأن مرایا که ظاهر شده قل الیوم لو یحکم الله لاسم الذی یكون ابغض الأسماء عند الناس بانه ربّ لکم او بالعکس لیس لأحد ان یقول لم او بم لأنه جلّ و عزّ یحکم ما یرید و لا یسأل عمّا اراد و انه لهو المقتدر القدیر

و در این ایام رسالتی در ردّ حقّ بانامل شرکیّه نوشته و ارسال داشته‌اند قسم بافتاب معانی که مثل اطفال بکلمات مزخرفه بی معنی تکلم نموده‌اند بل احقر لو انتم تعرفون حال کتب و رسائل این فته را با آنچه از خدام این بیت ظاهر شده میزان نمائید و خود انصاف دهید که شاید الیوم از فیض بحر معانی که جمیع ممکنات را احاطه نموده محروم نمائید و حال حقّ بشأنی تنزل نموده که از اطراف متتابعاً از مسائل فرقانیه سؤال مینمایند و باید جواب مرقوم دارد مثلاً نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از بلوغ رتبه او باین مقام میشود تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر مینماید یعنی مرآت قبل از وصول باین مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید ولکن بعد از بلوغ باین مقام چگونه تنزل مینماید چنانچه اکثری باین مطالب بدیهیه الیوم از سلطان احدیه محروم مانده‌اند

اولاً بگو ای سائل نسأل الله بأن يوفقك و يؤيدك بشأن تعرف كل شيء في مقامه و تقطع عن كل الاشارات و لن تشهد في الملك الا تجلى انوار التي احاطت العالمين و يمحو عن قلبك كل الأذكار و تقوم على ثناء ربك العزيز المختار لأن في مثل ذلك اليوم لا ينبغي لأحد ان يلتفت الى شيء عما خلق بين السموات و الأرضين هل ينبغي لنفس بعد اشراق الشمس في قطب الزوال ان يشتغل بذكر التجوم او يسأل عن السراج ولو يكون سراجاً منيراً لا فوجمالي المشرق المقدس العزيز المنير دع كل الأذكار عن ورائك ثم تمسك بهذا الذكر الذي ظهر بالحق و ينطق في كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز العليم و اگر موفق بآنچه در این آیات منزله از سماء احدیه نازل شده نشدی و بجواب مسئله خود ناظر باشی بشنو نداء ابهی را از افق عزّ اعلی و اولاً بدان که کلّ شیء بکلّ شیء تبدیل شده و میشود و علم ذلك فی کتاب ربک الّذی لا یضلّ و لا ینسی و ثانیاً اگر از تو سؤال شود که حقّ قادر است بر تبدیل یاقوت یا نه جواب چه خواهی گفت

باری عجز لازال شأن خلق بوده و حقّ منیع در قطب اقتدار قائم بحرفی قادر است که جمیع من فی الأرض را قطعهئی از یاقوت رطبه حمرأ فرماید و بحرفی کلّ را بحجر راجع نماید فعالی عما اتم ظننتم فی قدرته و تطنون و از این مقام گذشته یاقوت را در نار بگذار و بعد ملاحظه کن که چه میشود تا بر تبدیل کلّ شیء الا الله موقن شوی و هم چنین یاقوت قلب که در نار نفس و هوی مبتلا شد البتّه از لطافت و لون و صفای خود محروم ماند و ایوم بسی از قطعات یاقوت که بحجر راجع شده و خود شاعر نیستند و كذلك بالعکس لو اتم من العارفين در یاقوت انواع متعدده و الوان مختلفه مشهود و جمیع الوان آن در نار تغییر مینماید مگر دو قسم که به بهرمانی و رمائی مشهورند و این دو هم اگرچه بنار شدیده در ایام عدیده تغییر مینماید و لکن از وراى حجاب اگر در نار متوسطه بمانند ضربی مشهود نه و بعضی بر آند که نار بر لون این دو قسم بیفزاید و اما اگر نار الهی که در علم مکتوم ربّانی بکبریت احمر معروفست بر یاقوت القا گردد فی الحین تکلیس شود چون سایر اجساد انما النار یصلح کلّ مفسد و یفسد کلّ مصلح تزیید الصّالح صلاحاً و الفاسد فساداً هر نفسی که از علم الهی مطلع شده آنچه ذکر شد ادراک مینماید و من دونه لیس لأحد نصیب الا بأمر من لدن مقتدر قدیر

باری ای سائل در جمیع ما سوی الله و نفس ظهور تغییر و تبدیل مشهود است خلقنا الأشياء من التراب و نعیدنها الیه و نبعث منه حیاً ذلك وعد من لدنا فسوف نوفی بما وعدناکم به و انا خیر الموفین

ای قوم ندای طیر بقا را از رضوان اعلی بشنوید و ریحی الطف ارقّ اصفی از انامل قدس بها بنوشید و از کلّ ما سوی الله غنی و بی نیاز شوید تا بحور علم و حکمت ربّانی از قلب و لسان جاری شود و از امثال این مسائل فارغ و مقدّس گردید زینهار قلب را که ودیعه جمال مختار است بآلایش کلمات فجّار و شبهات اشرار میلائید چه که ایوم بکلّ حیل و مکر ظاهر شده اند و بهر نحو که ممکن شود القای شبهه در قلوب مینمایند و از همه این بیانات گذشته اگر در عالم شیئی یافت شود که تبدیل نشود و تغییر نیابد این چه دخلی بمطلب این قوم دارد مثلاً یاقوت بزعم این قوم اگر تغییر نیابد چه مناسبت دارد بآنکه مقبل نمیشود که معرض شود و یا موحد مشرک و مؤمن کافر در بعضی اشیاء ملیک اسماء امکان تغییر گذاشته و در بعضی نگذاشته مثلاً نحاس امکان دارد ذهب شود و لکن تراب بالفعل امکان ذهیبیت در او موجود نه و این مطلب را چون اهل علم از قبل ذکر نموده اند این عبد دوست نداشته که مفصل ذکر نماید و لکن در انسان امکان علم و جهل و اقبال و اعراض و ایمان و کفر موجود و مشهود است و اگر مقصود سائل از ذکر ذهب و یاقوت در رتبه جماد بوده این از مقصود او بغایت دور است چه اگر هم بالفرض ذهب نحاس نشود و یاقوت رماد از این نمیتوان در سایر مصنوعات صانع قیاس نمود و این نزد اهل بصر که بمنظر اکبر ناظرند واضح و لایح است و اگر مقصود در رتبه انسان است معلوم بوده که ذهب و یاقوت در رتبه مؤمن ایمانه بالله و عرفانه نفسه بوده و خواهد بود و این بسی واضح است که تبدیل میشود چنانچه بسا از عباد که در اول ظهور جمال رحمن بایمان فایز شده اند و بعد معرض و اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدّس نمائی تبدیل

کَلَّ شَيْءٍ رَا دَر كَلِّ حِينِ بَكَلِّ شَيْءٍ مَشَاهِدَهُ نَمَائِي وَ مِنْ فَتْحِ لِهَذَا الْبَصْرِ أَنَّهُ مِنْ أَوْلَى الْأَبْصَارِ لَدَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ  
جوهر بیان طلعت رحمن آنکه امر الله لازال مقدس از ذکر و وصف و تحدید بوده و خواهد بود و هر نفسی باین حجاب  
اراده نماید ملیک من فی لجج اللانهایات را ادراک نماید ابداً موقن نخواهد شد بقوت سلطان بقا حجاب اسماء و دون آن و  
فوق آن را خرق نمائید و بمدینه اعز ارفع امنع اقدس ابهی وارد شوید که الیوم جز ظلش نار و جز حبش مردود بوده و خواهد بود  
و همچنین نفسی از عدد آیه منزله اقتربت الساعة و انشق القمر سؤال نموده بگو ان یا ایها الناظر الی الکلمات عدد را  
بگذار و بخود آیه ملاحظه نما و اگر الیوم کَلَّ من فی السموات و الأرض باین آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر  
نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در رد نفوسی که  
غیر الله را ولیّ اخذ نموده اند و معنی این آیه تا این ظهور منبع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولیّی علی زعم ناس  
نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده اند و تعبیر از علما بنجوم شده و از ولیّ بقمر و از نبیّ بشمس اینست که در این ظهور  
شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشق شده اذ قل فتبارک الله اقدر الاقدرین

حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذینهم یعرفون نعمه الله ثم ینکرون و ایکاش این ناس  
باین ولیّ و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده اند مطلع میشدند قسم بافتاب عز صمدانی که اصل امر که در باره  
مرآت شنیده اند بآن نحو نبوده و هر نفسی ادعای علم نماید کذب برتّ البقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته  
بین الناس اشتها یافتن و مقصود از کلمات نقطه اولی جلّ جلاله را احدی ادراک نموده و این عبد اصل امر را از کَلَّ مستور  
داشته لحکمة لا یعلمها الا نفسی العلیم الحکیم فوالله فعل بموجده الّذی خلقه بنفخة من عنده ما لا فعل احد فی العالمین و  
اگر خلق لوحی از الواح بدیعه که از سماء عز احدیه در این ایام نازل شده ببصر الله ملاحظه نمایند از حق محتجب نیمانند  
و ماسوایش را معدوم مشاهده میکنند و موقن میشوند که مادونش غیر مذکور بوده و خواهد بود تا چه رسد بمعرضین و بعضی  
الیوم بعصمت بعضی من دون الله قائل شده اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم مینمودند و مقصود از عصمت را ابداً  
ادراک نموده اند حکم عصمت الیوم محقق میشود هر نفسی که بعد از استماع کلمة الله و ندائه بکلمه بلی موقن شد از اهل  
عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید مخاطباً للعظیم فانّ الامر قد رقت  
عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فیه و ما شکوا حتی اجعلنهم مثل  
ما جعلت من قبل من الأنبیاء و الأوصیاء و الشّهداء و المقرّین و لعمری لو تحضرن بعدد کَلَّ شَيْءٍ لأجعلنّه و لا ینقص عن  
ملک الله قدر شئیء و لا یزید قدر شئیء ولكن ترى ینبغی لتلك الدرّجة العصمة الکبری و لم یکن العصمة بما ترى عند الناس  
من احتیاطاتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداءً أ لست بریکم ما قالوا بلی قد خرجوا و انما العصمة للذینهم حین ما قال الله  
أ لست بریکم قالوا بلی و ان الله لم یقل لأحد الا بمظهر نفسه فی کَلَّ ظهور انتهى

و بعد از این بیان که اصرح کَلَّ کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که میتواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد  
از تصدیق این امر اعظم افخم الیوم کَلَّ ناس فی ایّ رتبة کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که باین ظهور قدس  
صمدانی موقن شده اند ای عباد بشنوید نداء الله را و آذان فطرت را از استماع کلمات اهل فرقان طاهر نموده تا بیان ابدع  
لسان رحمن را ادراک نمائید آخر تفکر نمائید این فته در کدام قول صادق بوده اند هزار و دوپست و شصت سنه بختم ظهورات  
قائل بوده و همچنین بکون قائم علی هیکل مخصوص در ارض معینه و همچنین در علائم ظهور که بهزار روایات تمسک بسته  
بشأنی که منکرین این اقوال را کافر میدانستند و بعد معلوم شد در ظهور نقطه بیان جلّ ذکره که جمیع مخطی بوده و مظاهر  
عز احدیه لم یزل طالع و لایزال مشرق خواهند بود و همچنین در سایر اقوال این هیاکل اضلال ملاحظه کن که کَلَّ توهم بوده و  
خواهد بود معبودهم هواهم و مسجودهم اوهامهم ان انتم تعرفون مع آنکه جمیع اهل بیان مشاهده نموده اند که آنچه در دست



این فته بود غیر حقّ بوده معذلک متّصلاً بکلمات اهل فرقان استدلال مینمایند و متکلمند چنانچه تازه این فته بذکر وصایت قبل میخواستند ناس را از فرات قدس الهی و شریعه عزّ صمدانی ممنوع نمایند قسم بجمال الله العلیّ الأبهی که اگر هزار مظهر ظهور در ظهور نقطه بیان موجود بود و در اقرار بر امر ملیک مختار اقلّ من حین اصطبار مینمود از اهل نار عندالله محسوب میشد خرق کنید حجات وهم را و بسماء عزّ ابهی عروج نمائید و اگر میخواهید حقّ بر جمیع معلوم شود چند نفر از منصفین حاضر شوند در این مدینه و آثار الله و کلماتش را ملاحظه نمایند و هم‌چنین مدّعیان هم در این ارض حاضرند درست استفسار نمایند تا آثار حقّ از دوش مبرهن گردد و بر جمیع محقّق شود که دونه فقرآء لدی بابه و عجزآء عند حضرته و فقداً لدی ظهورات انواره در بیان فارسی لسان الهی فرموده قوله تعالی منتهی جدّ و جهد خود را نموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نگردد که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم‌تر از آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الاّ شبهی اگر بر حقّ مستقرّ باشند والاّ که لایق ذکر نیست انتهى

این بیان جمال رحمن حال ملاحظه نمائید با اینکه کل را منع فرموده‌اند از احتجاج بآن جوهر وجود و ساذج معبود و صریح فرموده‌اند بکلمات بیان بمنزل آن در ظهور بعد احتجاج نمائید معذلک الیوم مشاهده میشود که کلّ باحتجاج برخاسته‌اند و میگویند فلان را در بیان باسما حسنی موسوم نموده‌اند معذلک چگونه میشود از این مقام تنزل نماید و هم‌چنین میفرماید عزّ ذکره او را شناخته بآیات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقدر همان در نار خواهی بود انتهى و نظر باین کلمات محکمه الیوم کلّ محتاطین در این امر امانع اقدس در نارند لا شکّ فی ذلک و قوله عزّ ذکره و اگر در مابین خود و خدا توجّه میکنید مثال او است که در افتد شما است باو از او محتجب نگردید و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده‌اید و قوله تعالی

در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از قبل بظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیّتی که نیمماند الاّ مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمر است انتهى چنانچه الیوم کلّ ممتحن شده‌اند و اکثری از بریّه از سلطان احدیّه اعراض نموده‌اند و میگویند فلان در بیان باسم الله نامیده شده و هم‌چنین بامثال این کلمات از سلطان عزّ لایزال محروم مانده و ملتفت نشده آنچه را عامل شده‌اند و بر فرض تسلیم غافلند از اینکه کلّ اسماء در آن ساحت اقدس در صقع واحدند عطا میفرماید کیف یشاء و اخذ میفرماید کیف یرید قوله تعالی چه که کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کلّ تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند انتهى معذلک بعضی معارضه در قرب ظهور نموده چنانچه ملل قبل کلّ باین معارضات مشغولند قل ویل لکم چه زود تبدیل نموده‌اید نعمت الهی را و بسبب وهم و خطا سالک شده‌اید با آنکه هنوز از ظهور چیزی نگذشته که کلّ بقدم اوّل راجع شده باری حقّ لم یزل مختار بوده و لایزال مختار خواهد بود بهر نحو بخواهد ظاهر میشود و انه لهو المختار و ما سواه مقبوض فی قبضة قدرته المهیمن القیوم

فوالذی نفسی یده لم یکن الیوم ظلم اعظم من ان الذی ینطق فی کلّ شیء بانّی انا الله لا اله الاّ هو اراد ان یشبّه لعباده بانّه یكون مقتدرّاً بأن یدلّ اسماً من اسمائه بعد الذی یكون ملکوت الاسماء خاضعة لسلطنته و جبروت الصفات مشفقه من خشیته و لاهوت العماء منقاده لحضرته و منجعله بارادته و بدعت بامرهم و یرجع الیه اینست شأن این خلق نابالغ ناقابل مقتدری که کلّ اسماء خلق شده باراده او و کلّ صفات ظاهر شده بسطوان مشیّت او و اهل ملاً اعلی طائفند حول او باید استدلال نماید بر اینکه قادر است از نفسی قمیص اسمی از اسماء را انتزاع فرماید مع آنکه اطلاع بر آن اسم نداشته و ندارد و مرییب در قدرت سلطان یفعل ما یشاء و این ظهور ابدع امانع اعلی ید الله را مغلول دانسته‌اند ولو بلسان اقرار نمایند بذلک یشهد لهم لسان المختار ولو هم ینکرون قوله جلّ ثنائه اذ عند الخلق لم یکن الاّ کلماتاً ما اطلعوا بمرادک فیها و لذا قد احتجبوا یوم ظهورک انتهى اینست که الیوم کلّ بکلمات بیان از منزل آن محتجب مانده‌اند مع آنکه بمراد الله مطلع نبوده و

نخواهند بود چنانچه آن جمال قدم بر رؤسای بیان مرقوم فرموده‌اند که مراد الله را در کلمات او از حرف حیّ که تلقاء وجه بوده سؤال نمائید چه که شما عارف بمراد الله نیستید و حرف حیّ مذکور جناب آقا سید حسین بوده و هو استشهد فی سبیل مولا و فایز نشد نفسی بلقای او تا از معانی کلمات صمدانیّه استفسار نماید و مقصود از این بیان که لسان رحمن فرموده آنکه رؤسا بدانند که عارف بر معنی کلمات الهیّه نبوده و نیستند و چون ظهور مبین قریب بود لذا سید مذکور بمقرّ اعلی ارتقا جست تفکروا فی ذلک یا اولی الأفكار و قوله جلّ ثنائه و انّ کَلِّما ذکرک لک فی مقام الاستدلال رشح من طمطمطام الظّاهر و ان اردت سرّ الفؤاد بحکم طلعة الباطن لا تشير اليها الاشارة و لا یواربها الحجابات اللانهایة و لا یحتاج احد بذكر دليلها لأنّها هو نفس الظهور و تمام البطون فسبحان الله عمّا یصفون انتهى

جمالی را که میفرماید اشاره را بآن ساحت عزّ احدیه سبیل نه اعزازاً لحضرتّه و اخباراً لصفاء کینونته و لطافة رتبه مع ذلک بعد از آنکه بکلّ ظهورات الهیّه و تمام شئونات احدیه شمس جمال خود را از افق قضا ظاهر فرمود از کلّ جهات سهام کین بر جمال مبین ربّ العالمین انداخته و اوّل من رمائی هو الّذی حفظته تحت جناحین فضلی و ربّیناه تحت عبّی و علمناه فی ایامی و هو الّذی قتلنی بسیف الاعراض و سفک دمی و ضیّع حرمة الله فی نفسی و انکر آیاتی بعد الّذی کان خاضعاً لحرف منها و خلق بنفحة عنها و جاحد حقّ الله فی حقّی و حارب بنفس الله فی نفسی و افتی علی قتلی فی الظّاهر و لمّا امنعه الله بسلطانه و اظهر خفیّات قلبه علی الّذینهم هاجروا فی سبیل الله اذاً قام علی الافتراء و رجع فعله و ظلمه الی نفسی المظلوم اطمیناناً من الّذینهم اتبعوه تالله انفطرت سموات الأمر من فعله و شقت اراضی القدس من ظلمه و قدت ستر حجاب الملکوت من اقواله و بکت سکّان مداين البقاء من اثمه و هو یضحک فی نفسه کأنه ما ارتکب فی الملک شیئاً تالله اذاً یبکی کلّ شیء ولكن انه لا یكوننّ من الشّاعرين فسوف یعلم حین الّذی یأتی الموت و یدور عینتاه من سطوة القهر و یقول هل لی من رجوع لأستغفر عمّا فعلت اذاً یضرب علی فمه طین الهاویة و كذلك قدّر للمستکبرین علی الله المهیمن العزیز القدیر قوله عزّ ثنائه فسبحانک اللهمّ یا الهی ان تقل قد عفوت عن البیان و من فیه فاذاً کلّ فی غفرانک و رضائک و ان تقل لا فأننی انا الآخذ بأذیال جودک و المستشفع الیک بنفسک انتهى

و شکّی نبوده که ذات قدم تکلم نمینماید مگر بلسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در این بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و ما فیه را بنعم و لای سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده‌اند و حال ملیک غیب و شهود بر جمیع مشهود و بشأنی ضرّ بر وجود مبارکش وارد شده که اگر جمیع بحور غیب و شهود مداد شوند و کلّ من فی الملک اقلام و جمیع من فی السموات و الأرض راقم البتّه از ذکرش عاجز شوند و ایکاش که از اهل ایمانش می‌شمرند فلعنة الله علی الظّالمین و المشرکین و مع ذلک بیان میخوانند و استکتاب مینمایند فرّب تالی بیان و البیان یلعنه و ربّ عامل فیه و العمل ییرأ منه و ربّ ذاکر و الذکر یفرّ منه اعاذنا الله و ایاکم یا ملأ الموحّدين من هؤلاء و شرّهم و مکرمهم و خدعهم و هم چنین در مناجات با ملیک اسماء و صفات ذکر مینمایند

فأسألك اللهمّ بغنائک عن کلّ شیء ان تقبلنّ البیان و من فیه فأننی قد سمّیت کَلِّما قد ظهر منّی علی ذلک الاسم و جعلت کلّ ذلک کتاباً ورقاً من اوراق الحدایق الیک ان تقبلنّه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور فضلک و رحمتک و ان تردّنه یا محبوبی فانّ ذلک من ظهور عدلک و غناء ربوبیتک انتهى

مع آنکه جمیع بیان بقول آن کینونت سبحان و طلعت رحمن منوط بوده حال به پست‌ترین خلق او مشغول و از جمالش محروم مانده‌اند فویل لهؤلاء ثمّ ویل لهؤلاء تالله ما یمرنّ هؤلاء علی شیء الا و انه یستعید بالله منه و یرأ عنه و بلسان سرّه یقول یا ایها المشرک الغافل بأی حجّة آمنت بظهور علیّ قبل نبیل و بأی برهان کفرت بحسین قبل علیّ لا یا ملعون تالله ما آمنت من قبل بأحد من رسل الله و لو آمنت فی عهد ذلک الايمان ما کان ایماناً حقیقیّاً بل کان شبهاً و لو کان علی التحقیق ما کفرت

بالذی به حَقِّ رسالۃ کلِّ رسول و بعث کلِّ نبی و ایمان من فی السَّموات و الأرضین ترجمهٔ این کلمات امع صمدانی بلسان ابداع فارسی خالصاً لوجه الله ذکر میشود که شاید نفوسی از آرایش نفس و هوی پاک شده بسماء عزّ بقا که مقام عرفان نفس رحمن است عروج نمایند و له الأمر یهدی من یشاء الی جماله المقدّس المنیر الیوم هر نفسی که از وجه معبود حقیقی اعراض نماید مرور نمینماید بر هیچ شیئی مگر آنکه بلسان سرّ میگوید ای مشرک بالله بکدام حجّت و برهان بجمال رحمن در ظهور قبل ایمان آورده و بکدام دلیل از ملیک سبیل در این ظهور کافر شده قسم بآفتاب عزّ تقدیس که لم یزل کافر و مشرک بوده و اگر در عهدی اظهار ایمان نموده از روی حقیقت نبوده بلکه شبحی بوده در تو و در این ظهور اخذ شد دام الایمان فی الایمان و رجع الشیطان الی مقرّه فی اسفل الجحیم و اگر ایمان علی التّحقیق بود کافر نمیشدی بنفسی که باو محقق شد رسالت کلِّ رسل و بعث کلِّ انبیا و ایمان جمیع آنچه در آسمانها و زمینها است ای عباد قدری بقلب طاهر و نظر انصاف در امر الله ملاحظه نمائید که شاید از حرم ربّانی محروم نشوید و از کعبهٔ قدس صمدانی ممنوع نگردید

ای علیّ اگرچه تو سائلی و جواب باسم تو مرقوم میشود و لکن بسیار مشکل بنظر میآید که الیوم مذعن بحق شوی و از کلِّ ما ذکر فی اللّوح متذکر گردی چه که قلبت بحجبات غلیظه محتجب شده و بصرت بسبحات لانهایه مستور و لکن نظر الله و لحظاته سرّاً بقلوب دیگر در این کلمات متوجّه است و عنقریب بقدرتی ظاهر شوند که جمیع ما سوی الله را در ظلّ خود مشاهده نمایند و لکن نظر بسبقت رحمت رحمانی و احاطهٔ فضل سبحانی باسم تو نازل شده لعلّ یأخذک نفحات ایام الله و یقطعک عن العالمین بیانه جلّ احسانه لم یزل لتضربن المثل بالشمس و ما دونها بالمرايا کلّ مرآة علی قدر ما تجلّت لها بها من نفسها الیها فاذا یتبدّل علیها کلّ بها فائمون و لو یرفع عنها آیه الّتی قد تجلّت لها بها فیها فاذا لم یکن فی المرآة من شیء یدلّ علی الله کذلک اذا یرفع الله ما یرفع لن یحکمّن من بعده بآیات افئدة النّاس ولو انّ کلّهم یقولون انا بالله و بآياته موقنون ما شهد الله علیهم بما هم فیہ ینطقون ای مدهوشان خمر اوهام بشنوید ندای ربّ علیّ اعلی را که در این کلمات بالغه و آیات محکمه متقنه مرتفع شده که شاید بر خود و انفس عباد رحم نموده بر سدرهٔ امریّه الهیّه احجار ظنیّه بغضیه میندازد و اگر هم خود مهتدی نشوید عباد را از شریعهٔ ربّ الایجاد در این ایام شداد محروم نسازید میفرمایند کلّ مرآتند و حاکیند از شمس باندازه و مقام خود علی قدر تجلّی شمس در آن مرآت بنفس مرآت در این وقت استدلال میشود باینکه کلّ بشمس قائم و موجودند و اگر اخذ شود آیهٔ تجلّی شمس که در مرآت بنفس مرآت تجلّی فرموده باقی نیمماند در مرآت شیئی تا دلالت کند بر مجلّی و خالق خود و با این کلمات محکمه غیر متشابهه بالغه اهل بیان شبهه نموده‌اند که چگونه میشود مرآت از تجلّی انوار شمس محروم ماند و در این رتبه بشأنی توقّف نموده‌اند که ذکر آن ممکن نه و بر نفسی که از یک تجلّی از انوار اسم انورش صد هزار مرآیا مستضیء و مستنور میشوند و از یک تجلّی اسم آخذش کلّ بحدود نفس خود مردود اعتراض مینمایند و از جمالش اعراض و بعد از اشراق شمس جمال در قطب زوال میگویند انوار و دلیلش چیست

ای بی‌خبران سر از نوم غفلت بردارید و انوارش که عالم را احاطه نموده مشاهده کنید بعضی میگویند زود اشراق نموده ای بی‌بصران یا قریب و یا بعید حال اشراق فرموده شما ملاحظه نمائید فی الحقیقه این اشراق محقق است یا نه دیگر قرب و بعد آن در دست شما و این غلام نبوده و نخواهد بود حکمت الهیّه که از انظر بریّه مستور است اقتضا نموده یا قوم فارضوا بما رضی الله لکم و قضی علیکم فوالله لو کان الأمر بیدی ما اظهرت نفسی ابداً ای صاحبان بغضا قسم بآفتاب فلک بقا که اگر امر بدست این عبد بود هرگز خود را معروف نمینمودم چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیر طاهرهٔ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صمت اختیار نمودم روح القدس از یمینم ناطق شده و روح الأعظم قدّام وجهم و روح الامین فوق رأسم و روح البهّاء در صدرم ندا فرموده و حال اگر بسمع لطیف استماع شود از جمیع اعضا و احشا و عروق و اظفار نداء الله را استماع نمائید حتّی از شعراتم میشنوید بآنّه لا اله الا هو و انّ هذا الجمال لبهائه لمن فی السَّموات و الأرضین و لو کان هذا

ذنبی تالله هذا ليس من عندی بل من لدن من ارسلنی و بعثنی بالحقّ و جعلنی سراجاً للعالمین ای قوم فوالله رایحه صدق از کذب بسی معلوم و واضح است میسندید بر نفس حقّ آنچه بر خود نمی پسندید آخر قدری تأمل نمائید مقصود این غلام در این آخر ایام در این سجن کبری چه بوده و چه خواهد بود فتأملوا یا ملأ الغافلین یا قوم فاستحیوا عن الله و لا تشکّوا فی امره و لا تسأل الدلیل عن الشمس و اشراقها لأنّ دلیلها هو ضیائها و انوارها و انک لا تکن مریباً فی ظهورها لأنها اشرفت و لا مردّها بل فاسأل الله بأن یفتح بصرک لتدرک انوارها التي احاطت الکونین قل تالله قد رقم قلم القدس من رحيق المسک علی جبینی البیضاء بخط ابھی

ان یا ملأ الأرض و السماء انّ هذا لهو المحبوب الّذی ما شهدت عین الابداع مثله و لا عین الاختراع شبهه و انه لهو الّذی قرّت بجماله عین الله الملك العزیز الجمیل حدیث قبل است که صفحهئی از توریة در دست یکی از اصحاب رسول الله بود حضرت فرمود چه در دست داری عرض نمود توریة فرمود بگذار آن را اگر میبود صاحب آن اطاعت مینمود مرا حال ملاحظه کن کتاب الهی که امر کلّ از نییّ و حروفات و مرایا و ابواب و ارکان باو محقق و ثابت شده اخذ آن و قرائت آن ممنوع شود جایز و لکن تبدیل یکی از مرایا علی زعمکم که بوجود حروفاتی محقق شده که آن حروفات بکتاب ثابت و محقق شده اند جایز نه فویل لکم تقولون ما لا تشعرون و تحسون انکم مهتدون كما یظنون ملل القبل و بذلک یفرحون تالله لا عاصم لأحد من امر الله الاّ بأن ینقطع عن کلّ من فی السموات و الأرض و یتوجّه الی الله المهیمن القیوم نظر را مطهر ساخته تا جمیع اشیاء را ایوم در صقع واحد مشاهده کنید و انوار شمس تقدیس را از افق قمیص بچشم و بصر ظاهر و باطن مشاهده نمائید و از جمیع این براهین گذشته در میرزا اسدالله که نقطه اولی جلّ ذکره باو خطاب فرموده ان یا مظهر الأحدیة حال انصاف دهید کسی که محلّ ظهور سلطان احدیه باشد بقول الله چگونه ابوالشّورور مینامید و اگر بگوئید این شأن را مرآت از او نفی نمود بر فرض جواز آن حال اگر نفس نقطه قمیص قبول را از مرآتی از مرایا انتزاع فرماید چه اعتراض بر آن جمال قدم وارد و اگر بگوئید از کجا محقق شده که این نقطه مشهوده و کلمه جامعه در ادّعی خود صادق باشد میگوئیم بهمان حجّت و برهان که از ظهور قبلم کما ظهر من عنده و نزل من لدنه را مسلم داشتهاید حال بهمان حجّت و برهان ناظر شوید و بخواهید ان رأیتم لا تکفروا بالله الّذی خلقکم بأمره ان انتم من المنصفین و هم چنین به اسدالله میفرماید ان یا حرف الثّالث المؤمن بمن ینظره الله جلّ اجلاله و هم چنین در رساله جفریه که مخصوص او از سماء هوّیه نازل شده در صدر رساله مکتوب و هذه صورته ما نزل لحضرة الأسد و الفرد الأحد المستشرق بالتور الصمد اسم الله الدیان لله الواحد المعتمد و بعد میفرماید جلّ ذکره ان یا اسم الدیان هذا علم مکنون مخزون قد اودعناک و اتیناک عزّاً من عند الله اذ عین فؤادک لطیف تعرف قدره و تعزّ بهائه و بعد میفرماید عزّ قدره ان یا اسم الأجلّ لا تنظر الی ذلک الخلق الاّ بمثل اغنام یدهبه راعیه کیف یشاء و من دون آنچه ذکر شده کلمات قدس صمدانیّه که در توصیف او نازل در کتاب موجود فانظروا الیه و این بنده نظر باختصار ذکر نموده

ای اکمه وجود بصر بگشا و ملاحظه بوهم خود نما که همان فعلی را که خود مرتکبی و بان عامل حال از آن متعجب و متحیر مانده چنانچه دیان را دنی میگوئی و فرد الأحد که از اعظم اسماء الهی بوده ابوالشّورور نامیده و معذلک اعتراض بر سلطان یفعل ما یشاء نموده که چگونه میشود حلو مرّ شود و یا مرآت حجر گردد با اینکه اسدالله انکار حقّ نمود و حین ورود مدینه الله بین یدی العرش حاضر و بآنچه اهل بیان در آن یوم بان مقررّ بوده اند اقرار نموده و معذلک ورد علیه ما ورد بلکه اکتفا باو وحده نموده بر جمعی حکم قتل جاری نموده کتاب مستیقظ موجود ملاحظه نمائید قسم بافتاب معانی که در آن کتاب بر کلّ مظاهر احدیه فتوای قتل داده شده با آنکه حکم قتل بالمرّه از بیان و اهل آن مرتفع شده بنصّ منزل بیان یک دو افترا بان بیچاره زده اند و حکم قتل جاری نموده اند من غیر اذن الله و ربّ مقتول شعر منه خیر من الف قاتلیه چنانچه حال بر جمال احدیه ظلم باین واضحی و میرهنی وارد و بقتلش قیام نموده اند معذلک باطراف نوشته و چه ظلمها که بجوهر عدل و منبع و

معدن آن نسبت داده که شاید غلّ و بغضا در صدور بعضی از متوهّمین القا نماید و لکن غافل از آنکه و لله تحت ظلال اسمہ البصیر عباد یشقّن الشّعر بالشّعور و لن یمنع ابصارهم حجبات العالمین و هم چنین به سید ابرهیم میفرمایند عزّ ذکره ان یا خلیلی فی الصّحف ان یا ذکری فی الکتب من بعد الصّحف ان یا اسمی فی البیان الی آخر ما نزل این بیان الهی که در ذکر او از قلم قدس صمدانی جاری شده و حال به ابوالدّواهی مشهور شده با اینکه خود افتخار مینمایند که بذکر الله فی العالمین در کتب الهی ذکر شده‌اند و نفسی که بخلیل در صحف الهیّه و بذکر الله در کتب منزله و باسم الله در بیان متّسم شده به ابوالدّواهی تعبیر مینمایند و در دوش که اعتراض از نفس مشبّه الله و عظمته نموده تغییر جایز نمیدانند قدرت الهی را مثل قدرت خود فرض گرفته‌اند و قلم اعلی را معطل دانسته‌اند قسم بمظلومیتم که قلم قدرت کلّ حین در محو و اثبات مشغول و لا یعقل ذلک الا المنقطعون کذلک یمحو الرّحمن ما یشاء و یشاء و یشاء و عنده امّ البیان و عجب از این نفوس که باین اسماء افتخار مینمایند و از حقّ معرض گشته‌اند بلی این اذکار و اوصاف در هر نفسی موجود مادامی که از حصن امر الله خارج نشده‌اند و الاّ لیس لهم قدر عند الله علی قدر سواد عین نملة مبیّة و از این گذشته کلّ اشیاء ذکر الله فی العالمین بوده و خواهند بود چه که کلّ اشیاء بکیونتها اسم الله بوده و اسم او تعالی شأنه ذکر او بوده بین عباد و لم یزل چنین بوده و لایزال چنین خواهد بود فوالذی تفرّد بالعزّ و البهّاء که اگر نمیبود که نظر الله خلق را نابالغ مشاهده نموده هرآینه در هر ذره از ذرات وجود ابواب علمی میگشودم که جمیع خلق خود را از عرفانش عاجز و قاصر مشاهده نمایند و لکن چون اغیار موجود اسرار مستور به کذلک قدر من لدن مقتدر قدیر

قل یا ملأ البیان انتم خلقتم للقائی بعد استغنائی عنکم و وعدتم بنفسی و عرفانها بعد تقدیسی عن عرفانکم و بشرتم بجمالی بعد استعلائی عنکم و عمّا خلق بین السّموات و الأرضین مع ذلک باوهن اسماء الیوم تشبّث نموده از سلطان اسماء دور و غافل مانده‌اید اگر بکلمات ناظرید معادل بیان از سماء رحمن نازل و بشأنی ظاهر که احدی را مجال اعراض نه مگر مشرکین که مرض قلبی آن نفوس را از عرفان و ادراک منع نموده از این گذشته کلمات نفسی که الیوم حول امر الله طایفند با کلمات من اتّخذتموه من دون الله لأنفسکم ولیاً میزان نمایند تا بر عظمت امر مطّلع شوید که لعلّ بر جمال قدم بمجرّد وهم ضرّ وارد نیاروید قسم بحقّ که اهل هر ملّتی از ملل قبل اگر در احتجاج خود از مظاهر عزّ باقیه بمعاذیر نالایقه متعذّر شوند شاید و لکن از برای اهل بیان هیچ حجّت و عذری باقی نه چه که سلطان احدیّه ذکر ظهور بعد را باصرح بیان و اوضح تبیان فرموده‌اند بشأنی که کلّ بیان و ما نزل فیه را بقول او منوط فرموده چنانچه از قبل از قلم قدم تحریر یافت فطوبی للعارفین و از جمله در ابطال حقّ و اثبات باطل معرض بالله باین کلمات تمسّک بسته و چون لایق نبود که کلماتش بعینه ذکر شود لذا ما حرک علیها قلم الله و مضمون آن این است که از قلم عزّ صادر میشود محبوب شما صاحب بصر بوده یا نه اگر نفی شود حکم بصر از منظر اکبر هذا ظلم علی الله و اگر آن سلطان قدم صاحب بصر و علم بوده چگونه میشود نفسی را وصف فرماید و باسماء حسنی ذکر نماید از مقام تنزل کند و از معرضین محسوب گردد اولاً اینکه قائل این قول حقّ جلّ ذکره را یفعل ما یشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیّه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد عباد بوده و خواهد بود بنصّ نقطه بیان چنانچه از قبل مذکور شد قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الألوهیة من تشاء و لتنزعن الألوهیة عن من تشاء الی انک علی کلّ شیء قدیرا قل اللهم انک انت ربّاب السّموات و الأرض لتؤتین الرّبویة من تشاء و لتنزعن الرّبویة عن من تشاء الی آخر ما نزل حال میگوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیّه جاری شده چه میگوئی اگر حقّ جلّ و عزّ را صادق دانسته سلطان مقتدری که قادر است باینکه الوهیّت و ربویّت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید بهر نفسی که اراده فرماید و هم چنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد البتّه قادر بوده بر آنکه خلعت وصف را از نفسی انتزاع فرماید این ذکر است که کلّیه فرموده‌اند تخصیص باحدی نداشته و ندارد و اگر بتخصیص وصف ناظری و ید الله را مغلول دانسته و قدرت محیطه را انکار

مینمائی پس چه میگوئی در میرزا اسدالله که بنص صریح در باره او میفرمایند ان یا حرف الثالث المؤمن بمن يظهره الله و این بسی واضح است که حرف ثالث من يظهره الله جلّ اجلاله بصد هزار رتبه از حروفات بیان و مرایای او عندالله مقدم بوده چه که خود نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرمایند نطفه یکساله زمان من يظهره الله اقوی است از کلّ من فی بیان حال انصاف ده نقطه بیان صاحب بصیرت بوده یا نه اگر او را صادق و صاحب بصر میدانی چرا نفسی را که باین علو و امتناع و سمو و ارتفاع در اصل کتاب ذکر فرموده اند ابوالشورور نامیدی و بر قتلش امر نمودی ان یا ذی عین واحدة شهدت عیوب الناس و غفلت عما فی نفسک اگر بگوئی از حقّ اعراض نمودی لذا این حکم بر او جاری شد بر فرض تسلیم میگوئیم حرف ثالث من يظهره الله که ابهی و اعلائی از خلق بیان عندالله بوده بنصّ قلم امر اگر جایز است معرض و کافر و مشرک شود پس چرا جایز نمیدانی که مرآتیی از مرایای لایحصی از حقّ اعراض نماید فهیت الذی کفر فوالله احدی بر اصل این امر مطلع نه و لو یطلعون لیعرفون و در توقیع وحید اکبر و رقاء بقا بابدع نغمات تغنی فرموده فی روحا لمن یسمع و یكون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانه عزّی بیانه فوالذی فلق الحبه و برأ التسمه لو ایقنت بانک یوم ظهوره لا تؤمن به لأرفعت عنک حکم الایمان فی ذلک الظهور لأنک ما خلقت الا له و لو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قره عینای و احکمت علیه بالایمان فی ذلک الظهور من دون ان اشهد علیه من شیء انتهی میفرماید قسم بمقتدری که شکافت حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نمیآوری بان مشرق آفتاب حقیقت هرآینه مرتفع مینمومد از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هرگاه بدانم یکی از نصاری موقّف میشود بعرفان آن جمال رحمن و ایمان باو هرآینه میگردانیدم او را قره چشمهای خود و حکم مینمومد بر او در این ظهور بایمان از دون اینکه ملحوظ شود از او امری

حال ای اهل بصر ملاحظه نمائید که امر الله چه مقدار الطف و ارقّ بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کلّ وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است بمجرّد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را بالطف و ارقّ اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و مع ذلک این همج ارض در چه رتبه واقف و ناظرند فسحقاً لکم یا ملاً الغافلین فوالذی جعل الیوم دلیلہ نفسه و سلطانه ما یجری من قلمه المنیر که اگر کلّ من فی بیان الیوم معرض شوند و یک نفر از نصاری مؤمن هرآینه اسماء کلّ از لوح محفوظ محو خواهد شد و اسم نصاری ثابت یمحو الله ما یشاء و یشیت و عنده امّ الکتاب و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مسطور است نشنیده اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیاء قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض میشمردند و طاعتش را طاعة الله میدانستند و اشتهاار اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد بمعارضه آن جمال احدیه قیام نمود و هم چنین یهودای اسخریوطی که از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را بید یهود تسلیم نمود زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و احدی از کمندش خارج نه الا من شاء ربک اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را بمقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی فوالله کنی قوم مطلع نیستید و بمجرّد وهم حرکت مینمائید بشنوید نصایح بدیع الهیه را و در امر الله تجرّی نمائید و خود را بعذاب لاینتهی معذب مسازید از بحر اعظم موج بسراب بقیعه خود را مشغول نکنید و از شمس عزّ باقی بظلّ فانی قانع مشوید بیان حقّ را از لسان رحمن بشنوید احدی الیوم بر بیان و ما کنز فیه مطلع نه و علمه عندنا لو انتم من العارفین از سلطان مسمی که ملکوت اسماء بقول او خلق شده بقمیص اسم محتجب نشوید چه که جمیع اسماء بمنزله قمايصند یلبسها علی من یشاء فضلاً من عنده و یزعهما عن یشاء عدلاً من لدنه و لا یسأل عما یفعل و انه لهو المقتدر القدیر

و اليوم اکثری از اهل بیان عبده اسماء بین یدی الله مذکور بوده و خواهند بود چنانچه اگر بنقطه اولی بنفسه لفسه عارف شده بودند فوالله اقل من آن در این ظهور قدس صمدانی و تجلی عز رحمانی توقف نمینمودند پس معلوم شد که عارف بنفس او جل و عز نبوده‌اند بلکه بمیص اسمی او تعالی شأنه عارف شده‌اند چنانچه ایامی نگذشت و بنفسه لفسه ظاهر شده و او را نشناخته‌اند و بر او وارد آورده‌اند آنچه را که قلم حیا میکند از ذکرش و این عدم عرفان نشده مگر آنکه تبدیل قمیص فرموده یعنی اسم اعلی باسم ابهی تبدیل شد و احدی عارف بآن نشده الا الذینهم انقطعوا عن کل من فی الملک و صعدا الی الله بکلهم الی ان دخلوا مقر عز کریم اولئک اولیائی تحت ظلال عنایتی و یزل علیهم سکینه من عندی و هم علی سرر الاستقلال هم مستقرّون اولئک حفظهم الله عن رمی الشبهات و هم علی وساید القدس متکون و الی طرفی ناظرون علیهم فی کلّ حین بهائی ثمّ رحمتی و عنایتی ثمّ فضلی و افضالی و کذلک اختصهم الله لفسی و جعلهم من المؤمنین ای عباد سعی نموده که شاید از بدایع فضل ربّ الأرباب در ظلّ قباب آفتاب قدس عنایت وارد شوید و از حرارت نفس و هوی آسوده و محفوظ مانید اینست نصایح قلم امر فمن سمع فلنفسه و من اعرض فلها و انه لمقدّس عن العالمین و ایکاش که اهل بیان در بیان فارسی که از قلم رحمانی نازل نظر مینمودند که شاید در این ظهور قدس صمدانی خود را از سلسبیل عنایت ربّانی و تسنیم مکرمت سبحانی محروم نمینمودند و بشأنی شبهات بر قلوب غیر طاهره وارد شده که لن يعرف ایّاً من ایّ و اگر قلبی از کوثر بی‌زوال سلطان لایزال از شبهه مطهر شود فی الحین بشبهه دیگر بیالاید سبحان الله با اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت برسول الله ختم شده و سنه ستین اول ظهور الله است مع ذلک و مع اینکه حقّ حال بنفسه و کینوته مشهود و از افق انئی انا حیّ فی الأفق الأبهی ظاهر و طالع مجدداً ذکر وصایت و امثال آن مینمایند و بقیه وهم ما ترک من ملل الفرقان اراده نموده‌اند انوار شمس یقین را که در سماء قدس بی‌زوال ذو الجلال مشرق شده ستر نمایند نیکو است ذکر این دو فرد در این مقام

ای ضیاء الحقّ حسام الدین و دل

ای دل و جان از قدوم تو خجل

قصد این دارند این گل‌پاره‌ها

که از حسد پوشند خورشید تو را

بگذارید این اقوال لایغیه را و باصل امر و ما حقّ به الأسماء ناظر شوید

ظهور قبلم میفرماید اگر ناس ضعیف ملاحظه نمیشدند هرآینه ذکر مشیت نمیفرمودم حال تقدیس امر و ارتفاع ما اراد الله لکم را مشاهده نمائید و قدر و رتبه خود را ملاحظه کنید که حال بادلّه پست‌ترین عباد از اهل فرقان تمسک جسته و مستدلّ شده‌اند فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین باری ایام ظهور است و حقّ چون شمس فی وسط السماء ظاهر و زخرفی از دنیا در ساحت قدسش موجود نه که محتاج بوصی باشد آن را قسمت نماید و اگر میگوئید در امرش محتاج بوصی است هذا بغی منکم علی الله المهیمن القیوم چه که امر طایف حول نفسش بوده و خواهد بود و لن یفارق منه ابداً ایاکم ان تجعلوا لله وزیراً او نظیراً او ضدّاً او ندّاً او وصیّاً او قریناً او مثلاً و در بیان این اسامی و ما حدّدتّم به انفسکم جمیع را محو فرموده‌اند اینست که ذکر مرا یا در بیان من قبل الرحمن نازل شده و آن هم محدود نبوده و نخواهد بود امیدواریم که از رشحات سماء تقدیس امطار قدسیه بر قلوب غیره مکدره مبذول شود که شاید از اشارات طاهره شده بمنظر ملیک اسماء و صفات توجه نمایند فوالله یا قوم مقصود از ذکر این براهین متقنه و ادله محکمه و کلمات غیر متشابهه اثبات نفسم نبوده چه که هر نفسی که بأقلّ عمّا یحصى ببصر معنوی فایز شده البتّه انوار شمس ابهی را که در کلّ شیء علی هیئته انه لا اله الا انا العزیز الحکیم تجلی فرموده مشاهده مینماید بلکه مقصودی من یأتی فی المستغاث تالله اذا بیکی قلمی و اناملی ثمّ عینی و قلبی و کبدی و

عروقی و دمی و عظمی و جلدی بما یرد علیه من هؤلاء الذینهم کفروا باللّٰه و حاربوا بنفسه و جادلوا بآياته و انکروا فضله و افتوا علیه بعد الذی ظهر بكلّ الآيات و الحجج و العلامات فواللّٰه فعلمت ما لا فعل احد من ملل القبل و ارتکتبتم ما شقّ عنه هیکل العظمة ردّاء الصبر ولكن انتم تمشون علی وجه الأرض کمن لا ذنب له فأفّ لكم یا ملأ المشرکین تالله یا قوم انّ فی الکذب روایح و كذلك فی الصدق لو انتم تطهرون قلوبکم و اشمامکم و تستنشقوا لتجدنّ رایحة اللّٰه المهیمن القیوم قلم متحیر است که چه ذکر نماید و حال امر بمقامی رسیده که سازج روحی که اگر محلّ خطاب ابهی کلمات عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده مینماید باید باستماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونگی میشود ذنب راعی اغنام شود

بگو ای فقیر بی بصر اولاً راعی را نشناخته و ثانیاً سالها ذیاب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده اید که متابعت قومی مینمودید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عنداللّٰه ارجح بوده چه که بفتوی آن ذیاب مظهر ربّ الأرباب بتمام ظلم شهید شد لعنة اللّٰه علیهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عنداللّٰه مقبول بود و بعد از ظهور و توقّف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن بشنوید نصیح الهی را و قلب را از اشارات کلمات اهل حجبات مطهر سازید بگو ای بندگان هوی قدمی بسوی خدا بردارید و از ارض ظنّ بهوای یقین طیران نمائید

ان یا قلم القدم دع حینئذ ما اردت ان تذکره لعباد اللّٰه ثمّ اذکر اخیک الذی حارب بنفسک و جادل بآیات اللّٰه لیکون ذکری للعالمین لعلّ یتفتح بذلك ابصار الذین ارادوا الوجه فی العشیّ و الاشراق و ما زلت اقدامهم فی هذا الیوم الذی فیہ التفتّ السّاق بالسّاق فوالذی نفسی بیده که بیست سنه در تعلیم و تأدیب و تربیت و حفظش سعی بلیغ و جهد منیع مبذول شد که ذکرش ممکن نه تا آنکه هجرت واقع و باین ارض وارد شدیم چندی گذشت سیّد محمّد اصفهانی از بیت اللّٰه و حصن حبّه خارج و بمقرّ دیگر مستقرّ و اخوی فواللّٰه الذی لا اله الا هو در صدد قطع سدره ربّانیّه برآمده الی ان اظهر اللّٰه خافیة نفسه و اشتهر مکره بین المهاجرین و ارتفع الضّجیج عن کلّ اناث و ذکور و صغیر و کبیر و این عبد بالمرّه از جمیع گذشته خارج شده که شاید حرارت حسد بیفسرد و نار بغضا ساکن شود و در بیت وحده ساکن شده و ابواب خروج و دخول بر کلّ مسدود نمودم و اهل حرم جمیع از استماع این امر منکر در نوحه و ندبه مشغول فواللّٰه لن یقدر احد ان یذکر ما ورد علینا و لن یستطیع ان یسمعه احد من المحبّین و در حین خروج سه نفر برای خدمت معین شد دو نفر مخصوص اخوی مذکور و کلیم و یک نفس برای خود و هم چنین دراهم معدوده که از دولت علیّه میرسید مابین کلّ قسمت شده و بعد کلّ متفرّق شده در اماکن متعدّده ساکن و این عبد در بیت وحده جالس مغلق الباب و مرخی الحجاب و ابداً بنفسی از احباب و غیره معاشرت نموده بالمرّه باب لقا مسدود و جمال بقا مستور و بعد از ستر جمال قدم سیّد محمّد باخوی پیوست و بغض اللّٰه سبب و علّت اتّحاد این دو شد و بخدعه و مکر مشغول شدند چنانچه نفسی را بدراهم فریب داده که بیلاذ رود و آنچه ارتکاب نموده اند بسدره امر نسبت دهد دیگر تفصیل بسیار ولكن اشتغال باین اذکار را جایز نمیدانم البتّه شنیده اید بقدر ضرورت اظهار میشود که مباد ناس از کلمات کذب فانیه از صراط امریّه بلغزند تا آنکه نفس مأمور نادم شده نزد بعضی رفته تفصیل امور را مذکور نمود و چون مراسلاتی که با او همراه نموده مشاهده نمودند جمیع را تحیر دست داده چه که آنچه عامل شده بحق راجع نموده اند و هم چنین رساله در ردّ اللّٰه نوشته که باطراف برده انتشار دهند فواللّٰه الذی لا اله الا هو بمثل صبیان بل ادنی تکلم نموده لو انتم تعرفون و آنچه را بزعم خود در ردّ اللّٰه نوشته اند کلّ مثبت این امر ابداع بوده لو کان النّاس ببصر اللّٰه فی کلماتهم ینظرون و دیگر چه مقدار مفتریات بملیک اسماء و صفات نسبت داده اند و آنچه دون خیر بوده باصل شجره ربویّه راجع نموده انما اشکو بئى و حزنی الی اللّٰه اذا یتکلم لسان اللّٰه و یقول هل من ماء صافی یطهر حولی عن هؤلاء المعرضین و هل من سیف لسان یتفتح بالبیان و یدفع عن فئائی شرّ المشرکین و هل من ذی استقامة ینصرنی فی هذه الايام الّتی احاطتني المنکرین و هل



من ذی انقطاع يعرفنی بعینی و ينقطع عن العالمين و هل من ذی بصر لينظر فی امری و ما ورد علیّ من جنود الشّياطين و هل من ذی قلب رقيق طاهر ليكي بيكائي و بما ورد علیّ من هؤلاء المستكبرين و هل من ذی علم يصدّ سيوف الرّدّ و البغضاء عن وجه الله الملك العزيز الجميل ان يا قلم الأعلى قل تالله الحقّ انّی ما استنصرت من احد حين الّذی حارب معی كلّ الملل و كان الله علی ذلك شهيد و عليم و كلّما استنصر من احد و تأمر به العباد هذا لم يكن الا لبلوغهم الی ذروة الفضل و من دون ذلك انّ الله لغنی حميد باری رسائل متعدّده در ردّ سلطان احدیّه نوشته‌اند تالله بطل بذلك اعمالهم و ضلّ سعيهم فی الدّنيا و الآخرة و هم لا يشعرون

و آنچه را سبب و علّت اعراض ناس دانسته‌اند باین عبد نسبت داده‌اند از جمله نسبت دنیا و این بر کلّ ذی شعور واضح بوده که این عبد در مابین معرضین چون شمس واضح و لایح بود و قسم بجمال قدم که در هیچ صبحی امید نبود که لیل ادراک شود و هم‌چنین هیچ لیلی گمان مشاهده فجر نه چه که مشرکین بکمال جدّ در قطع سدره ربّ العالمین بوده تا آنکه شمس قدرت ید الله فوق ایدیهم از افق جیب عظمت اشراق فرمود و مشرکین مغلوب و جمال آنه لهو الغالب علی کلّ شیء بر عرش قدرت و اقتدار مستوی و باعزاز تمام از عراق حرکت نمود و این معلوم بوده که اراده آن بود که وحده عازم اسلامبول شوم چون جمعی جزع و فرع لایحصی نمودند بیعضی اذن خروج داده شد و بعضی هم من غیر اذن حرکت نمودند تا آنکه وارد ارض مشهور شدیم و ابدأ بدولت علیّه مطلبی اظهار نشد و هر نفسی که بین یدی حاضر شد ملاقات واقع و الا فلا چنانچه جمیع استماع نموده و در نفس مدینه کبیر هم شنیده‌اند که اراده الهی چه بوده تا آنکه چند نفر مستضعفین حفظاً لأنفسهم و نسائهم مضطرب شده و جزع نمودند لذا ترحمّاً لأنفسهم حکم بدا نازل حال کدام یک از این امور متعلّق بدنیا بوده باری قیاس بنفس نموده‌اند کذلک صفت لهم السنتهم الکذبة یقولون ما لا يشعرون والله الّذی لا اله الا هو قلم حیا مینماید از آنچه عامل شده‌اند ذکر نماید و اگر ذی بصری یافت شود از رسائل حضرات که از قلم جهل و بغضا ظاهر شده مقام و شأن معرضین مشهود گردد دو سنه قبل شعری جناب آقا محمّد علی و جناب سلمان سؤال نموده اخوی جواب نوشته بعد سیّد محمّد اصفهانی بین یدی حاضر و مذکور داشت میرزا علی ملتفت معنی شعر نشده‌اند و مصلحت نیست این مکتوب به سلمان داده شود این بنده سکوت نمود بعد با حاجی میرزا احمد نزد اخوی در بیت کلیم ذکر نمودند اخوی بعد از کلمات لایغنیه بالآخره متعذّر شد که شاید سائل اصل شعر را غلط نوشته باشد بعد شعر را ملاحظه نمودند صحیح نوشته بود و آن نوشته نزد سلمان موجود است و جمیع ملاحظه نموده‌اند ابدأ نفسی شاعر نشده چه که کلّ بحجبات و همیه محتجبند حال ملاحظه نمایند تا مقدار معرضین معلوم شود و مع ذلك بمنبع و مصدر علم ربّانیّه اعتراض مینمایند فوالذی قامت ملکوت التقدير علی فناء بابه که کلّ آنچه از قلم جاری نموده‌اند بهمین نحو بوده و خواهد بود ولكن عمت الأبصار احجاب الوهم و الهوی و لذا لا یلتفتون الا الّذین جعل الله ابصارهم مطهراً عن الأحجاب و هم بیصر الحدید فی کلّ شیء ینظرون

ای عباد ملاحظه نمائید که ضرّ بمقامی رسیده که قلم اعلی باین کلمات مشغول شده چه که ناس ضعیف و نابالغ مشاهده میشوند که مباد از کلمات جعلیه معرضین از جمال مبین غافل شوند و الا اگر فی الجملة شعور و بصر ملاحظه میشد ابدأ ذکر معرضین و ما ظهر منهم تحریر نمیشد چه که الیوم کلّ مکلفند که در نفس امر و ما یظهر من عنده ناظر شوند و من صعد الی ذلك المقام یشهد بانه هو الظاهر الباهر المشرق المضيء فی وسط السّماء یحکم ما یشاء و لا یسأل فیما اراد و آنه لهو المقتدر المختار

و از جمله نسبت ظلم باین مظلوم داده‌اند حال در همین فقره تفکر نمائید و انصاف دهید جمیع اهل بیان باین عبد ملاقات نموده و بچشم ظاهر دیده هرگز بضرّ نفسی راضی شده لا فوربّ العرش لو اتمتم تصفون و قد کان نفس الرّحمن فی فم الثّعبان عشرين من السنین و مع ذلك ابدأ اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب معجوله دیده نمیشد ابدأ اظهار نمیرفت و

يشهد بذلك كل من يعرفني و كان على بصيرة منير بيست سنه اخوى نزد اين عبد بود و احدى از او مطلع نه و مع قدرت بر او و اطلاع ما فى سره و قلبه كمال شفقت در حَقش معمول شد و يشهد بذلك كل الأشياء ان انتم تسمعون ولكن چون ناس را مقلد و بى بصر یافته اند لذا باينگونه كلمات اراده نموده اند اين فته را از بحر البهور منع نمايند و بر جميع اهل بيان و غيره واضح و مبرهن كه اين عبد باحدى معاشرت در اين ارض ننموده و هم چنين در ورود مدينه كبير الا من حضر بين يدينا و ما حرّك لسانى الا على ما يصعدهم الى جبروت الأمر مع ذلك نوشته اند كه نزد اهل سنت ما را رافضى ناميده اند فوالله الذى لا اله الا هو كه خود اين نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ايمان بسدره رحمن داده اند و عند اهل سنت و جماعت نسبت رفض حال نفسى خالصاً لله بيايد صدق و كذب را معلوم نمايد و ميزان حقّ و باطل را بصدق و كذب همين قول قرار ميدهيم اذاً ينادى لسان القدم من عرشه الأعظم و يقول لعن الله أول ظالم ظلم نقطة الأولى فى ظهوره الأخرى و كفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد كلماته و اعرض عن جماله و كان من المشركين فى الواح الله من قلم القدس مكتوباً فوالله در هر وقتى از اوقات كه در ارض طاء و يا عراق و مواضع ديگر حرفى در اخذ اين طايفه مذکور ميشد اخوى خود از عراق باطراف ميرفتند چنانچه اكثرى شنيده و ميدانند و اين عبد وحده مابين اعدا بوده تا آنكه از قدرت ربّانى امر مرتفع شد و جميع از نفوس خود مطمئن شده از خلف ستر بيرون آمده اول كارى كه بآن مشغول شدند قطع سدره امر بوده و چون خود را خائب و خاسر مشاهده نمودند عمّا ارادوا بعد باطراف نوشته و اراده خود را بارادة الله و مشيئة نسبت داده با اينكه اين عبد حكم قتل را كه مابين اين فته شهرت تام داشت مرتفع نمود و در اكثر الواح من قلم الله جارى شده و البته بنظر بعضى رسیده از جمله سؤال شده كه مقصود از نصرى كه در آيات بديعه الهيه نازل شده چيست و ما نزل عن جهة العرش فى جوابه اين است كه سواد آن بعينه ذكر ميشود و هو هذا

مقصود از نصرتى كه در الواح منيعه ذكر شده معلوم احبّاء الله بوده كه حقّ جلّ ذكره مقدّس است از دنيا و آنچه در او است و مقصود از نصر اين نبوده كه احدى بنفسى محاربه و يا مجادله نمايد سلطان جلال جميع ارض از برّ و بحر آن را بيد ملوك گذاشته و ايشانند مظاهر قدرت الهى على قدر مراتبهم و اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و من دون ذلك ان ربك لعليم خبير و آنچه حقّ جلّ ذكره از براى خود خواسته قلوب عباد او است كه كنايز وحى صمدانيه و خزائن حبّ الهيه اند و لم يزل ارادة سلطان لايزال اين بوده كه قلوب را از اشارات دنيا و ما فيها و عليها ظاهر نمايد تا قابل شوند از براى انوار تجليات ملك اسماء و صفات

پس بايد در مدينه قلب بيگانه راه نيابد تا دوست بمقرّر خود شتابد يعنى تجلّى جمالش نه ذات و نفس او چه كه لازال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود پس نصرت امر الله اليوم اعتراض باحدى و مجادله بنفسى و محاربه مع شئى نبوده و نخواهد بود بلكه محبوب آن است كه مداين قلوب بسيف لسان و حكمت بيان مفتوح شود نه بسيف حديد پس هر نفسى كه ارادة نصر الهى نمايد بايد اول بسيف معانى و بيان مدينه قلب خود را تصرف نمايد و از جميع ما سوى الله او را مطهّر سازد و بعد بمداين قلوب توجه كند اين است نصرت امر الله كه اليوم از مشرق اصبع ملك اسماء اشراق فرموده ابدأ فساد محبوب نبوده و نيست و آنچه از قبل شده من غير اذن الله بوده باري اليوم بايد احبّاي الهى بشأنى در مابين عباد ظاهر شوند كه جميع را بافعال خود برضوان ذو الجلال هدايت نمايند قسم بآفتاب صبح عزّ تقديس كه ابدأ حقّ و احبّاي او كه منسوب باويند ناظر بارض و اموال فانيه در او نبوده و نخواهند بود چه اگر مقصود تصرف در ارض بود البته قادر و مقتدر بوده و بكلمهئى جميع عالم را تصرف مي فرمود ولكن سلطنت بسلاطين عنايت فرموده و حكمت بمتفرسين و عرفان بعارفين و حبّ قلوب عباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون آن ناظر نبوده و نخواهد بود و اينهم نظر بعنايت كبرى است كه شايد نفوس فانيه از شئونات تراييه ظاهر و مقدّس شوند و بمقام باقيه كه رضوان عزّ احديه است وارد گردند والا آن سلطان قدم بنفسه لفسه مستغنى از كلّ

بوده نه از حبّ ممکنات نفعی باو راجع و نه از ضرّشان ضرّی باو واقع کلّ از امکانه تراپیه ظاهر و باو راجع خواهند شد و آن جمال قدم متوحّداً متفرّداً بر مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و اشاره و دلالة و وصف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ و لا يعلم ذلك الاّ کلّ ذی فطن بصیر انتهی مع ذلك آنچه را خود عامل و فاعل بوده‌اند بحقّ تعالی شأنه نسبت داده‌اند مع آنکه بر کلّ واضح است که حقّ یفعل ما یشاء بوده و بر هر چه حکم فرماید قادر و لیس لأحد ان یعترض علیه و مع ذلك فوالذی نفسی بیده که اگر راضی بضرّ نفسی بوده و یشهد بذلک قلم الله ان انتم تشهدون

و از جمله در مکاتیب خود ذکر نموده‌اند که این عبد درس خوانده و این کلمات منزله از علم اکتسابی حاصل شده چنانچه در احیان هر ظهور اینگونه کلمات نالایقه مذکور شده چنانچه نسبت بظهور قلم همین نسبت را داده‌اند و من قبله به محمّد رسول الله انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمیّ و هذا لسان عربیّ مبین حال نفسی در کلّ ایران و عراق تفحص نماید تا صدق و کذب معلوم شود فویل لهم و بما هم به یتکلمون ای بی‌خردان منبع این علوم ذات قدم بوده و معین این حکم نفس الله الأعظم لو انتم من المستشعرین و اگر بسمع فطرت استماع نمائید آنچه را در حین ظهور نقطه جلّ و عزّ علما و جهّال عصر اعتراضاً علی الله بان تکلم مینمودند حال هم همان کلمات را استماع مینمائید فوالله یا قوم انّی لأکون متحیراً فی امری و ما ورد علیّ فیما لیت ما ولدت من امّی و ان ولدت ما رضعت و ما صرت کبیراً ولكن ظهر ما ظهر و نزلت جنود الوحی و قضی الأمر من لدی الله الواحد القهار یا قوم اسمعوا قولی ثمّ اخرقوا الأحجاب ولو یكون مرایا السموات و الأرضین ایاکم ان لا یمنعکم شیء عن نفحات تلك الأيام تالله لن یعادلها کنازیر الابداع و لا خزاین الاختراع و کان الله علی ذلك شهید و علیم قسم بآفتاب فلک باقی که اگر امر بدست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمیشد چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند ولكنّ الله قضی ما اراد و امضی ما شاء لا راّد لمشيئته و لا مردّ لقضائه و انه بكلّ شیء حکیم و اگر نه این بود که اهل این مملکت مضطرب ملاحظه میشد هرآینه اذن داده میشد که کلّ بین یدی الله حاضر شوند لیشهدوا ما لا شهد احد من العالمین

و از جمله نوشته که مقام شمسیت در ظلّ مرآت واقع میشود و این رتبه فوق مقامات است و هم‌چنین از این مرآت شمس مشرق سبحان الله چه مقدار ناس را جاهل فرض نموده مع آنکه بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن بجهت آن بوده که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لافسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر اکمهی ظاهر است تا چه رسد بذی بصر مع ذلك باین عباراتی که فوالله الذی لا اله الاّ هو هیچ جاهلی بان تکلم نمینماید در رسائل خود نوشته و اراده نموده باین کلمات ناس را از موجد و محقق اسماء و صفات محروم نماید و این نیست مگر آنکه عباد را در بحور وهم و هوی مستغرق دیده و گمان نموده که آنچه مذکور دارد مسلماً مقبول است والاّ باین کلمات که کذب آن اظهر از شمس در وسط السماء است مشغول نمیشد و متمسک باین شده که نقطه بیان روح ما سواه فداه خود را در یک مقام مرآت الله نامیده و لذا مرآتیت فوق رتبه شمسیت است فوالذی انطقنی بالحقّ و اشرقنی عن افق القدس علی العالمین که اگر نفسی در این یک فقره تفکر نماید بر جمیع مطالب این همج رعاع مطلع میشود اولاً اینکه آن ذات قدم بكلّ اسماء خود را موسوم فرموده‌اند و بكلّ صفات موصوف چه از اعلی مراتب اسماء و چه از ادنی مراتب آن چنانچه در ابتدای احسن القصص میفرمایند قوله جلّ کبریا

الحمد لله الذی انزل الكتاب علی عبده لیكون للعالمین سراجاً وهاجاً حال میتواند کسی قائل شود که رتبه سراج فوق شمس بوده لا والله نمیگوید این سخنان را مگر نفسی که بر هوی تکلم نماید و بخواهد در قلوب صافیة منیره شبهه القا نماید فبئس ما هم یفعلون باری بیقین دانسته که در آن ساحت قدس جمیع اسماء در صقع واحدند چه که آن کینونت قدم در حینی که میفرماید انا ربّ الأرباب و انا الأرض و التراب در آن منظر اکبر این هر دو در یک رتبه بوده و خواهند بود و این بیان ارقّ

الطف اصفی را قلوب مکدّره ادراک نخواهند نمود چنانچه آن جمال قدم میفرماید قوله عزّ ذکره قل تنزلت حتّی قلت انّی انا ذرّ و دون ذرّ مثل ما انّی انا قلت ربّ و مرّب کلّ ذی ربّ لأستغفرنّ الله عن کلتیهما و انّی الی الله ربّی لمن الرّاجعین انتهی حال ای سالکان بوادی جهل و ضلال که کأس زقوم نوشیده‌اید و سلسبیل قدس مختوم دانسته‌اید در نار هوی محترق شده‌اید و از اهل رفرف اعلی خود را شمرده‌اید زهی حسرت که یک آن در حکمت بالغه رحمن تفکر نموده‌اید و در یک حین در امر مالک یوم الدّین ببصر منیر توجه نموده‌اید کلمات رحمن را که بکمال انبساط و احاطه من دون حدود نازل شده بحجبات نفس خود چنان محبوب نموده‌اید که السن عالمین از ذکرش عاجزند حال در این فقره ملاحظه نمائید که از قلم قدس الهی جاری شده میفرماید تنزل فرمودم تا بمقامی که میفرمایم منم ذرّه و دون ذرّه مثل آنکه فرمودم منم ربّ و مرّب کلّ ربوب بلکه استغفار میکنم از این هر دو ذکر حال ملاحظه نمائید که آن جمال قدم خود را بکلّ اسماء نامیده‌اند معذلک میتوان گفت که ذرّه فوق شمس است و یا تراب فوق ربّ الأرباب فأنصفوا ان انتم من المنصفین فوالذی جعلنی مظهر ذاته ثمّ کینونته و عرّه و بهائه که اگر در این کلمات مبارکه الهیه تفکر نمائید ابواب علوم ما لا نهاییه بر وجه قلوب مفتوح شود بشأنی که دیگر مضطرب نشوید از اینکه فلان را باسماء الله نامیده یا بذات الله و مرآت الله چه که جمیع اسماء در آن ساحت مساوی و لا فرق بینها و کلّ این اسماء طائف حول مظهر نفس قدم بوده و خواهد بود مثل اینکه در این حین اگر جمال قدم شجری را بکلّ اسماء حسنی و صفات علیا موسوم فرماید آنه لیقدر و لیس لأحد ان یعرض علیه لأنّه هو المختار و ما سواه فی قبضة الاقتدار لا اله الا هو العزیز الجبّار

و دیگر آنکه کلّ خلق را مرایاء لطیفه نامیده‌اند و میفرمایند اگر مسّ کند آن مرایا را جذبات حبّ الهی جذب میفرماید و اگر مسّ نماید دون حبّ نازل میشود بر عین آن مرایا غباری که حایل میشود مابین آن مرآت و بین عرفان امر پروردگار قادر علیم بقوله جلّ و عزّ انّ الخلق مرایا لطیفه ان یمسّها حبّ یجذب و ان یمسّها دون حبّ ینزل عینها غبار یحولّ بینه و بین امر ربّه انتهی اذّا تفکروا یا ملأ الغافلین و این بیان را نقطه بیان جلّت عظمته عموماً فرموده‌اند و اگر بتخصیص ناظری بجناب آقا سیّد جواد خطاب میفرمایند قوله عزّ و جلّ که تویی آن مرآت اولیه که لم یزل از حقّ حکایت نموده و لایزال حکایت خواهی نمود و هم‌چنین او را علّت اولیه فرموده‌اند فوالله که این رتبه فوق کلّ اسماء است چه از ذات الله و کینونه الله و ذکر الله و مرآت الله چه که از قبل هر نفسی که این رتبه را در حقّ رسول الله قائل شده حکم بکفرش نموده‌اند زیرا که علّت اولیه خود حقّ را دانسته‌اند و هم‌چنین در باره او نازل قوله جلّ ذکره انا جعلناک نبیاً علی العالمین حال با جمیع این مراتب و وصف که فوق آن در بیان ذکر نشده اگر العیاذ بالله از حقّ اعراض نماید جمیع اقرب من آن از او مرتفع خواهد شد و اگر ببصر منیر ملاحظه نمائید کلّ اشیاء را در بیان بکلّ اسماء حسنی نامیده‌اند و لکن لا یعقلها الا المخلصون و این کلمات ذکر میشود که همچه ندانند که اوصاف منزله در بیان مخصوص نفسی دون نفسی بوده بلکه در کلّ ثابت مادامی که در ظلّ حقّ مستقرّ باشند و بعد از خروج کلّ محروم و ممنوع و هم‌چنین در رتبه جناب قدّوس روح العالمین فداه میفرمایند عزّ ذکره که بعدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبّت او کسی قدرت بر قرب بهم نرسانده انتهی

حال ملاحظه نمائید که هشت واحد از مرآت الله را در نفس مبارکشان ذکر فرموده‌اند فتفکروا یا اولی الافکار و در این بیان کنایز علمیّه مستور است و این عبد مذکور نداشت خوفاً من نمرود الظلم و فرعون الجهل و هم‌چنین در جمیع مقامات از قلم عزّ نازل که مرآت بنفسه لنفسه تحقیقی نداشته الا بتقابلها بالشمس و شمس را لم یزل و لایزال واحد فرموده‌اند و احدی را باین اسم موسوم نفرموده جز ذات قدم را در هر ظهوری معذلک نوشته مقام شمسیت تحت رتبه مرآتیت است و شمس از مرآت مشرق میشوند فوالله یا قوم ما انطق عن الهوی که اگر در همین قول تفکر نمائید یقین شهادت میدهید که این اقوال از جهل صرف و بغضای بحت ظاهر شده اقسامکم یا قوم بالله الذی خلقکم و سواکم که

در اول بیان فارسی ملاحظه نمائید که میفرماید قوله عزّ ذکره اگر مرآت بگویند در من شمس است در نزد شمس ظاهر است که شیخ او است که او میگوید انتهی مع ذلك نوشته که مرآت فوق شمس است و شمس در ظلّ مرآتند

اگر مراد از این شمسوی که ذکر نموده شمس حقیقت مقصود است فتعالی عن ذلك چه که بیک تجلّی از تجلّیات شمس حقیقت صدهزار مرآت اقلّ من حین مبعوث شوند و من دون ذلك انّ المرآة خلقت لانطباع تجلّی من تجلّیات الشّمس علیها ان كانت صافیة و من دون ذلك يحکم علیه حکم الحجر چه که بر هر ذی بصری مشهود است که مرآیا از برای اخذ عکوس اشیاء خلق شده اند چنانچه ذکر شده و اگر مقصود شمس اسماء و دون آن بوده این مخصوص بنفسی نه چه که در کلّ این شمس موجود و یظهر منه فی حین الّذی قدر الله له و من فتح عین فؤاده یشهد فی کلّ ذرّ شمساً ثمّ فی هذه الشّمس شمساً ثمّ فی شمس الشّمس شمساً بحیث لا نهاییه لها ولكن حکمة الله ذکر این مقام نموده لئلاّ یزلّ اقدام العارفين

فيا لله يا قوم من هذا الظلم الّذی ورد علی جمال القدم من الّذی یفتخر ان یقوم بین یدیه فلما اشتهر اسمه كفر بالله المهیمن القیوم و چون ظهور قبلم عالم بود بر اینکه مرآت در ظهور بعد دعوی شمسی مینماید لذا این حکم از قلم عزّ صدور یافت و بشأنی در بحر کبر و غرور مستغرق شده که بکلمات قبلم در علو شأن خود تمسک جسته و بر منبع و معدن و مظهر و موجد و منزل آن معرض شده فبعداً للقوم الظالمین و همچنین خود را شجره عظمت نامیده فوالله جميع این کلمات نظر بآن است که ناس را احق یافته و اگر از شجره عندالله محسوب شود من شجرة التّی ینبغی لها ان تقطع و تلقی فی النار الا بان یتوب الی الله و یتستغفر عمّا فعل و یكون من التائبین و بر جمیع واضح است چه از مهاجرین این ارض و چه هر فطن بصیری که بیصر الله در امور ناظرند که این کلمات غروریّه از لسان مجعوله کذبه شرکیّه جاری نشده مگر آنکه چون این شمس بدیع ابداع اعلی را از افق فجر بقا طالع و بنغمه آنّی انا حیّ فی افق الابهی مابین ارض و سماء ناطق دیده لذا تعجیل نموده و من حیث لا یشعر باین کلمات تکلم کرده که شأنی فوق شأن الله از برای خود ثابت نماید و هذا لن یمکن ابدأ لأنّ ما دونه مخلوق بأمره و منجعل بارادته و متحرک باذنه و ما بعده الا عبده و رعیته و خلقه و بریته و عباده هل یكون فوق شأن الله شأن لیثته احد لنفسه و انه قام بنفسه لنفسه فی علو نفسه مقام الّذی لا له فوق و لا تحت و لا یمین و لا یسار و لا امام و لا خلف و انه قد خلق الجهات لا من جهة بمشیتته و الاشیاء لا من مثال بارادته و انه لخالق کلّ شأن و منزل کلّ امر و یتحقّق لدونه بأن یفتخر بنفسه و انه لا یفتخر بأحد من الموجودات و انه لهو المقدّس المنزه المقتدر المطاع

ای قوم بشنوید ندایم را و بر جمالم وارد نیاورید آنچه را که در کلّ الواح ممنوع شده اید تالله این است ید قدرت منبسطه الهیه که احاطه فرموده کلّ من فی السموات و الأرض را و این است لسان حقیقت ربّانیّه که بر اعلی سدره عزّ احدیه تغنی میفرماید و اینست قلم قدم که در ایام و لیالی بحور اسرار و معارف الهی از او جاری و ساری است و اینست مخزن لآلی حکم بالغه و معدن علوم الهیه و لم یزل و لایزال در افاضه بوده و خواهد بود زینهار که خود را از رشحات فضلش محروم ننمائید و متابعت هر نفس بی بصری را واجب مشمرید و همچنین در رساله خود مذکور داشته که بمحض دانستن چند کلام و عبارت فهمی این دعویها نموده و مقصودش از این کلمات مزخرفه این هیکل قدس صمدانی بوده فوالذی تفرّد بالقدرة و الاقتدار که در کلّ لیالی و ایام مثل آنکه معلّمین اطفال را حروف هجائیّه تعلیم مینمایند بهمان قسم در تعلیمش جهد منبع مبذول شد فیا لیت قومی یعلمون ما صغر حدّه و حقر شأنه و کثر غروره و کبر قوله و این بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است احتیاج بذکر تفصیل نداشته و ندارد

و از جمله نسبت داده که این عبد نسبت بنقطه اولی بخلاف ادب تکلم نموده و حال اینکه این عبد ناطق است در مابین سموات و ارض بانّی انا نفس و ذاته و روحه و هیکله و بهائمه مع ذلك چگونه میشود بآن جوهر اعلی و ساذج ابهی روح

من فی ممالک البقاء فداه بغیر رضاء الله تکلم نمایم باری بعینه مثل ملاً فرقان که در اول فجر ظهور نسبت میدادند که این طایفه به رسول الله حب ندارند که شاید باین مزخرفات عباد را از عرفان نفس الله فی یوم المعاد محروم نمایند چنانچه نموده و مینمایند الا لعنة الله علی المفترین با اینکه جمیع عالم را آثار بدیعه احاطه نموده و جمیع اهل بیان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود کتاب از تحریرش عاجز مانده‌اند چنانچه اکثری بی سواد مانده مع ذلک نوشته بمجرّد عبارت فهمی و چهار کلمه این دعوها نموده‌اند حال شما انصاف دهید قولی که کذبش مثل شمس در وسط السماء مشرق و لایح و واضح است مع ذلک بچه جرئت و جسارت تکلم نموده اگرچه فوالله الذی لا اله الا هو که این عبد ابداً اراده نداشته که آنچه از سماء مشیت بدعاً نازل میشود بی‌لاد اشتها یابد چه که انظر مطهره بسیار قلیل مشاهده می‌شود که قابل ملاحظه آثار الله باشند لذا لازال مستور میداشتم و چه مقدار آیات الله که در عراق نازل و جمیع در شطّ محو شد و حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد بجلد چه که این امور که معلق بخودنمائی بوده لازال این عبد از او مقدّس بوده و خواهد بود و چند مرتبه بعضی خواسته‌اند که آنچه موجود است مجلّدات نموده باطراف ارسال دارند و هنوز اذن داده نشده چه که هیچیک از مظاهر الهیه بنفسه مباشر اینگونه امور نشده‌اند چنانچه نقطه اولی روح ما سواه فداه خود بنفسه اعتنا باین امور نفرموده و فرموده‌اند که بعد باحسن نظم منظم شود و میفرمایند عزّ ذکره

فطوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانّه یظهر و لا مردّ له من عند الله فی البیان انتهی

و همچنین از قبل رسول الله که بعد از ارتقاء آن ذات قدم قرآن جلد شد و من قبله انجیل و با آنکه آیات عزّ قدس شرق و غرب عالم را احاطه نموده باین کلمات تشبّث جسته‌اند و بچهار کلمه تعبیر نموده‌اند چنانچه اعمال حجّ در سنه قبل متعدّد از قلم عزّ صدور یافت و مع ذلک ارسال نشد مگر یک سوره که به سوره حجّ معروف است هرگز این عبد در اشتها اینگونه امور اوقات صرف نموده و نخواهد نمود شأن نزول شأن حقّ است و انتشار شأن خلق و آئه ناشر امره بید النّاشرات من ملائکة المقرّبین لابدّ از خلف سرادق عصمت ربّانی عبادی روحانی ظاهر شوند و آثار الله را جمع نمایند و باحسن نظم منظم سازند و هذا حتم لا ریب فیه

و دیگر آنکه بعضی عبارات نوشته‌اند و نسبت بنقطه بیان روح ما سواه فداه داده‌اند هذا کذب صراح و حینئذ بیراً نقطه البیان منهم و من کلماتهم و کان الله یشهد بذلک ان انتم لا تشهدون و چه مقدار باسما افتخار مینمایند والله الذی لا اله الا هو که شبه این نفوس در ابداع دیده نشده شب و روز اوقات صرف نموده که کلمه‌ئی در کتاب الله بیابند و بخود تفسیر نمایند و این عبد در حین تفریق از اخوی یک جعبه از خطوط و دوائر و هیاکل که بخطّ نقطه اولی بوده نزد اخوی فرستادم و پیغام نمودم که چون تو بسیار مایلی که بعد از اعراض از حقّ بآثار آن افتخار نمائی لذا نزد تو ارسال شد که این هیاکل را بجهت بعضی از اهل دیار مختلفه ارسال داری و اظهار شأن نمائی و یا آنکه هر نفسی نزد حاضر میشود انتشار دهی چنانچه الیوم بهمان عمل مشغولی و بلکه بعضی کلمات مجعوله خود را بآن کلمات منضم ساخته لعلّ یزلّ بها اقدام العارفين باری ای عباد از این مراتب چشم بردارید و دل را مقدّس نمائید چه که الیوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل میشود و کذلک بشأن الآیات علی لسان عربی بدیع فاحضروا بین یدی العرش لتشهدوا بعینکم و لا تقاسوا کلمات الله بکلمات دونه و تکوننّ علی بصیره منیر یا قوم فاشهدوا بما شهد الله و لا تلتفتوا الی دونه و لا تکوننّ من المریین شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطه الأولى عبده و بهائه کذلک نزل من قبل من قلم الله العلیّ العظیم و اگر بمعنی همین یک آیه بتمامه فایز میشدید ابداً از صراط اعظم الهی محتجب نمیگشتید چنانچه الیوم اکثری از اهل

بیان شهادت میدهند و چون باین اسم مبارک میرسند اذاً تسودّ وجوههم و تضطرب قلوبهم و ترلّ اقدامهم و یکنونّ من المتوقّفین تالله الحقّ هیچ عملی نزد حقّ مقبول نه مگر باقرار باین اسم مبارک مطهر فطوبی للذّاکرین و للراسخین

و دیگر آنکه در رسائل افتخار نموده که جناب طاهره و عظیم باو مدعن شده‌اند اگرچه این عبد افتخار باین گونه امور را مفقود صرف و معدوم بحت می‌شمرم و این نه از غرور و استکبار است چه که این عبد در خود شأنی ندیده و نخواهد دید و لکن نظر باظهار شأن الله ذکر شده چه که کینونات حروفات باصلها و اسرها بقولی مبعوث بوده و خواهند بود حقّ را لایق نه در اثبات ظهورش بغیر نفسه و ما یظهر من عنده استدلال فرماید چه که کلّ دلیل بانتسابه الیه محکم بوده و خواهد بود و کلّ سبیل بنسبتّه الیه مستقیم و لکن چون ناس ضعیف مشاهده میشوند و غیر بالغ لذا این عبد ذکر مینمایم که آنچه از کلمات الهی که مخصوص این امر نازل شده خارج از احصای این نفوس بوده و خواهد بود

و اگر ناس ببصر الله ناظر باشند همین یک بیان نقطه بیان جلّ ثنائه جمیع را کافی است که میفرمایند انّی انا حیّ فی افق الأبهی چنانچه الیوم از افق ابهی ظاهر و لایح و مشرقند و حیثند یسمع و یری کلّ ما یقول و یرتکب به الخلائق اجمعین و من دون ذلک شهادتی که در الواح ذکر فرموده‌اند و جمیع را بقرائت آن امر نموده‌اند دلیل واضح لمن کان ناظراً بعین الله ربّه قوله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و انّ نقطة الأولى عبده و بهائه و این آیات دلیلی است واضح و برهانی است قاطع و لکن لا یزید المتوهّمین الا خساراً چه که متوهّمین جمیع آیات را بوهم تفسیر نموده‌اند و هم‌چنین میفرماید عزّ ذکروه و انّی انا العرش البهّاء بالحقّ الأكبر قد کنت فوق مطلع یاقوته السّیال فوق الطور مقصود او در این آیه منزله مبارکه اگر تفکر رود بر علوّ ظهور ارفع امع اقدس مطلع می‌شوید و هم‌چنین میفرمایند قوله عزّ شأنه و لقد خلق الله فی حول ذلک الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً بالدهن الوجود و حیواناً بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوته الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهّاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً حال سفن یاقوته رطبه حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است

ای اهل بها منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه درآئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست باین فلک عندالله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّین و هاویه محسوب زینهار دین را بدنیا مدهید و یوسف عزّ احدیه را بالآء دنیا و آخرت مبادلّه نمائید عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید پس بکمال جهد و اجتهاد بطلّ ربّ الایجاد بشتابید که مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود و قوله عزّ کبرائه و اما الغلام فهو من نار الشجرة الخضراء الموقدة من هذا العین الصّفراء قد قتلناه فی هیکل المرئی لما قد قدر الله فی الكتاب حظاً من ابویه فحشینا ان یرهقهما خلال التار فی جمال البهّاء طغیاناً بلا علماً حال بسی واضح است که کلّ بر این جمال اظهر انور ابهی طغیان نموده بشأنی که جز علم الله احدی محصی آن نه و کاش بطغیان و استکبار کفایت مینمودند بلکه در کلّ حین در انهدام بیت الله و حرمة مشغول بوده و خواهند بود و لن یسکن قلوبهم الا بشرب دمی بعد الذی خلقناهم و حفظناهم لاعلاء امری و نصره جمالی فلما اشدّ ظهرهم و وجدوا الاطمینان من انفسهم قاموا علی قتلی بطغیان عظیم

فلما بلغت الی ذلک المقام نادى المناد عن خلف سرادق البقاء ان یا قلم الأعلى لا تجعل امرک محدوداً بذکر دون ذکر قل تالله قد نزلّ البیان کله لأمری البدیع المنیع و لولاک ما نزلّ حرف من البیان و لا صحایف عزّ کریم دع الموتی لأنّ الذّیهم ما آمنوا بک اموات غیر احیاء لا یسمعون و لا یعقلون ولو یلقى علیهم کلمات الأوّلین و الآخرین و الذّین احیاهم الله بک اولئک فی حبک قرؤوا کلّ الکتب و لن یحتاجوا بشیء سواک لأنّ ظهورک بنفسه جعله الله حجّة علی العالمین فلما سمعت التّداء اکتفیت بما رقم من اصبع قدس منیر باری آیات عزّ احدیه در این اسم و ظهور زیاده از آن است که احصا توان نمود و معذلک این همج رعاع این اسم مبارک را بارض طاء تفسیر نموده‌اند چه که حضرت اعلی روح ما سواه فداه او را ارض بها نامیده و آنقدر شعور نداشته که ادراک نمایند که مقصود حضرت آن بوده که اخبار فرماید از ظهور جمال مقدّس در آن ارض

ای ارض یمشی علیه البهآء و سکن فیها هذا الاسم المشرق المنیر چنانچه این اسم مبارک را در کلّ مراتب اسبق از کلّ اسماء ذکر فرموده‌اند و هم‌چنین در دعای قبل ملاحظه نمائید که اقدم اسماء این اسم مبارک ذکر شده بقوله اللّهم ائی اسألک من بهائک بأبهاء و هم‌چنین شهره که با اسماء جدیده نامیده‌اند اول آن را باین اسم منسوب فرموده‌اند در هر شیء اگر ملاحظه نمائید احسن آن را باین اسم مذکور نموده‌اند و مع‌ذلک ملاحظه نمائید که بغضا بچه رتبه رسیده که این اسم مبارک را بارضی تفسیر نموده‌اند که ذرّة من ترابها خیر منهم و من ذواتهم و حقایقهم فأفّ لهم و بما فی صدورهم من نار الحسد و البغضآء و یحترقون بها فی کلّ حین و لا یشعرون

و دیگر جناب قدّوس جلّ ثنائه الواحی چند در ارض بدشت مرقوم فرموده و ارسال داشته و ابداً این عبد اظهار ننموده و از جمله در این امر بدیع اخبار فرموده‌اند تصریحاً من غیر تلویح قوله جلّ ثنائه و اذا اظهر الرّب سرّاً من افق البهآء فی ارض او ادنی فقد کان ذلك الطلعة المتلامعة من نقطة البآء طرزياً و اذا قامت السّموات الجذیبة بالسّطر بالسّر السّطریة فذلک من امرنا لأهل العمآء قد کان طلیعاً و آن الواح مبارکه الآن موجود است و جمیع در ذکر این امر باصرح کلمات شاهد و گواه فوربّ العرش و العمآء که حیا مانع است از ذکر این کلمات چه که این عبد لازال اراده ننموده که بکلمات قبل شأنی از برای خود ثابت نماید لأنّ شأنی شأنه و انه مشهود فی وسط سمآء الاستقلال و ما من ذی بصر الا و قد یشهد و یری و للعمیآء لیس له من نصیب

قل تالله شأنی شأنه و قدرتی قدرته و سلطانی سلطانه و ظهوره حجّتی و ما جرى من قلمه برهانی کما انّ ظهوری حجّته و ما جرى من قلمی برهانه ولكن نظر بحفظ عباد نابالغ تحریر میشود و از جمله نقطه جذیبه جناب طاء علیها بهآء الله الأبهی مدّتها با این عبد بوده و آئی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت مبادلّه نمینمود و ما ارادت ان تفارق عنی اقلّ من آن ولكن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده از جمله در وصف طلعت الهی غزلی گفته و یک فرد آن این است

گر براندازد بها از رخ نقاب

صدهزار همچون ازل آید پدید

و هم‌چنین در دون این عبد هم بسیار وصف نموده و فوق جمیع این بیانات کتاب مکنون نقطه اعلی روح ما سواه فداه که کلّ در این امر بدیع نازل شده و از انظار مستور گشته از خدا بخواهید تا بآن فایز شوید فوالذی نفسی بیده که اگر مدّعی جمال الهی الیوم از این گونه دلایل در کتاب خود مذکور نمیداشت و تمسّک نمیجست که باین ادله سبب اضلال خلق شود هرگز این عبد باین ادله استدلال نمینمود باری ای عباد ندای علیّ اعلی را در ظهور اخرای او بشنوید و جمیع این دلایل را از قلب محو نمائید چه که اگر بکلمات و اشارات و صحف و کتب در این ظهور بدع ربّانی تمسّک جوئید ابداً بجوهر عرفان طلعت رحمن و سلطان امکان فایز نخواهید شد بلکه ناظر باشید بهمان حجّتی که نفس نقطه اولی جلّ و عزّ بآن اتیان فرمود و امر خود را ثابت نمود و هم‌چنین از قبل آن جمال قدم محمّداً رسول الله و من قبله ابن مریم و من قبله کلیم فوالذی نفسی بیده که یک حرف از آیات الله اعزّ است نزد این عبد از کلّ من فی السّموات و الأرض و اینکه ذکر شده که در حین ظهور ناظر بکلمات و اشارات و دلالات و اسماء و صفات نشوید این حکمی است که خود نقطه اولی روح ما سواه فداه فرموده و مقصود آن جمال الهی آنکه مباد در حین ظهور اهل بیان بمثل اهل فرقان باحادیث و آیات تمسّک جویند و بمظهر و موجد و منزل آن اعتراض نمایند باری اگر قدری در این ظهور ابداع امنع تفکر نمائید بر اسرار لایحصى مطّلع شوید و مشاهده نمائید که از اول ابداع تا حین چنین ظهوری ظاهر نشده اگرچه نظر بعدم استعداد عباد اسباب منع هم موجود لیفصل به الجوهر عن العرض و الرّوح عن الطّین تالله الحقّ الیوم اگر ذره‌ئی از جوهر در صدهزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابحر



مستور هرآینه دست قدرت الهی او را ظاهر فرماید و آن ذره جوهر را از او فصل نماید ای قوم نسمة الله در هبوب است و روح الله در اهتزاز و جذب الله از افق مشرق جمال رحمن طالع سر از نوم نفس و هوی بردارید و مشاهده کنید که چه ظاهر شده در ابداع زینهار گوش بمزخرفات قوم مدهید چه که ایوم اگر سمع طاهر یافت شود میشوند از این طایفه آنچه از اهل فرقان می شنید و آنچه از اهل توریة و انجیل استماع مینمود و من دون اقوال بلکه همان افعال را بعینه ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینماید چنانچه ایوم کسی که بنفس حق محاربه نموده و استکبر علی من خلقه در کلماتش مذکور داشته که اگر حق ظاهر شود چه از اهل بیان و چه غیر آن چه عبد و چه حرّ چه سیاه و چه سفید این عبد مطیع است حرفی ندارم حال ملاحظه نمائید که این سخن را در وقتی میگوید که در همان حین بمحاربه با جمال الله مشغول است و در کمال اعراض معرض

حال شما تفکر کنید و ملاحظه نمائید که حجّت حقّ چه بوده و علامت ظهور حقّ چه این ظهور باین مشهودی که انوارش عالم را احاطه نموده از آن معرض و بر قتلش ایستاده و بعد باین کلمات مشغول شده لأجل توهم ناس مثل اول ظهور که علمای فرقان سبحةها بر دست و در کمال خضوع و خشوع در معابد عبادت مشغول و بشائی اظهار زهد مینمودند که چون اسم حقّ مذکور میشد برمیخاستند و بکمال خضوع تواضع مینمودند و در همان حین تواضع و خضوع بر قتلش فتوی میدادند و حکم دون ایمان در حقّش جاری مینمودند و بزبان متکلم که چگونه میشود ما معرض از حقّ باشیم و حال آنکه شبها آمل بوده ایم و روزها از حقّ سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد حال معرض بالله فوالله الذی لا اله الا هو رأس مظهر نفس حقّ را بسکین بغی و فحشا و سیف غلّ و بغضا قطع مینماید و در آن حین با گردن خاضع باین کلمه ناطق که حقّ هر وقت ظاهر شود من مطیعم فوالله یا قوم شما را نابالغ یافته که باینگونه هدیانات تکلم مینماید و اینقدر شما را متوهم یافته که حقّی که بجمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین بمحاربه با جمالش مشغول و معذک باین اقوال تکلم نموده حسرة و اسفاً علیکم بما غفلتم عن الذی کان اظهر من کلّ ظهور و اشتغلتم بالذی فوالله لو کنتم مطّلعاً علیه لفررت من الف منازل و نسأل الله بأن یفصل بینی و بینة و یطهر ارض التی اکون علیها عن رجس هؤلاء الفاسقین او یسکننی فی دیار اخری و انه لنذو فضل علی العباد و انه لعلی کلّ شیء قدیر

بگو ای جاهل نفس محبوب ظاهر است و چون شمس لایح و تو بعرفان او ایوم فایز نشده بلکه او را با جمیع حجج و براهین که عالم را احاطه نموده از اهل ایمان نمیشمری معذک بکلماتش تمسک جسته اراده نموده که ریاستی برای نفس خود ثابت کنی تالله الحقّ اذاً یکذبکم کلّ الاشیاء ولكن انتم لا تشعرون مثل شما عندالله مثل اهل فرقان است که بقول رسول ریاست خود را ثابت نموده اند و بر اعراش عزّت و حکم جالس و بنفس او وارد آورده اند آنچه را که هیچ بصری در ابداع ندیده و ادراک نموده ای مست خمر نفس و هوی از سلطان معلوم چشم پوشیده و بموهم خود تمسک جسته همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده آیتی را که بآن دینت ثابت شده و باو افتخار مینمائی و از برای خود شأن ثابت میکنی و معذک شاعر نیستی اذاً لم یکن لک شأن عند الله الا کشان الذینهم اعرضوا بعدما آمنوا و انکروا بعد الذی اعترفوا ان انت من العارفين تالله الحقّ عرّ روح الامین رأسه عن فعلک و انک ما استشعرت بذلک و کنت من الغافلین و جلسن حوریات الغرفات علی الرماد من ظلمک و انک تکون فی نفسک من الفرحین تالله الحقّ ینوح کلّ شیء فی نفسه و یکی ولكن انک غفلت و کنت من المعرضین و انت الذی تذکر المحبوب بلسانک لتشتبه علی الناس و تقتل محبوب الأولین و الآخرین لو یفتح الله بصرک لتشهد بأن بظلمک قد علّق المحبوب فی الهواء و ترمیه فی کلّ حین برمی الحسد و البغضاء ثمّ بسهام الغلّ و العناد ثمّ برصاص الاعراض و کان الله علی ذلک لشهید و علیم اذاً ینوح محمّد فی الأفق الأعلى و یکی الروح فی الرقیق الأبهی ثمّ الکلیم عند سدرۃ المنتهی ثمّ عیون التّبین و المرسلین

ای مست باده غرور اقل من حین بشعور آی در خود و افعال خود تفکر نما گیرم بر این گروه نابالغ امر الله را مشتبه نمودی و جمیع هم تو را من دون الله ساجد شدند چه نفعی برای تو حاصل لا فورب العالمین جز خسران دنیا و آخرت حاصلی نداشته و ندارد و اگر الیوم بر سریر یاقوت جالس شوی عندالله بر ارض هاویه ساکنی فوالله اگر بسمع فطرت استماع نمائی میشنوی که همان ارضی که بر او جالسی پناه میرد بخدا از تو و میگوید ای غافل بچه حجت و دلیل حق خود را ثابت مینمائی و حق من له الحق و به حقیق الحق را انکار میکنی فأفّ علیک و علی الذینهم اتخذوک لأنفسهم من دون الله حبیب بحق موقن نشدی دیگر چرا بر قتلش قیام نمودی آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود مع آنکه عالم بوده بما فی قلبک و اگر آنی اراده میفرمود موجود نبودی مع ذلك متنبّه نشدی و باطراف عالم فعل خود را بحق نسبت داده تالله نیست در این قلب مگر انوار تجلیات فجر بقا و بر ضرر نفسی راضی نه ان یا اخی اسمع ندآء هذا الذی وقع من ظلمک فی هذا البئر الذی لم یکن لها من قعر و کان قمیصه مرشوشاً بدم صادق من غلک و فی قعر البئر ینادی و یقول یا اخی لا تفعل بأخیک کما فعل ابن آدم بأخیه یا اخی اتق الله و لا تجادل بآیاتی و لا تحارب بنفسی و لا تقتل الذی جعل صدره محلاً لسیف الأعداء لئلا یرد علیک من ضرر و کان ان یحفظک فی کلّ اللیالی و الأيام و فی کلّ بکور و اصیل یا اخی تالله الحق ما انطق عن الهوی ان هذا الا وحی یوحی علمنی شدید الروح عند سدرۃ المنتهی تالله یا اخی ان هی من تلقاء نفسی بل من لدن عزیز حکیم کما اقبلت الیک لئلا تحدث من فتنه یفتنن بها العباد حفظاً لأمر ربک تالله رمیت نحوی رمی الشقاق و کما تقربت بک لعل تسکن بذلک نفسک قمت علی بالتفاق و یشهد بذلک ارکانک ان انت من المنکرین تالله یا اخی کما کنت صامتاً عن بدایع ذکر ربی روح القدس قامنی علی امره و روح الأعظم ایقظنی عن رقدی و انطقنی بالحق بین السموات و الأرضین ان کان هذا ذنبی فلست انا اول من اذنب فقد ارتکب ذلک الذینهم کانوا من قبلی ثم الذی سمی بعلی فی ملکوت السماء ثم بمحمد فی جبروت القصوی ثم بانی فی الملأ الاعلی ثم بالکلیم فی هذا السیناء المقدس المبارک العزیز الرقیع یا اخی فانظر فی کتب النبیین و المرسلین ثم ما فی ایادیه من حجج الله و برهانه و دلائله و آثاره و ظهوراته و آیاته ثم انصف فی اخیک و لا تکن من الذینهم ظلموا نفس الله ثم استظلموا لیدخلوا الشک و الريب فی قلوب المؤمنین تالله لما عرف اخیک بأنک قمت علیه و لن تسکن نار الحسد فی صدرک خرج بنفسه و اهله وحده و دخل بیتاً اخری و غلق علی وجهه باب الدخول و الخروج و کان فيه لمن الساکتین و مع ذلک انک یا اخی ما سکنت فی نفسک و کتبت ما کتبت و ارسلت ما ارسلت تالله ان القلم یرجی لیجری علی ما ذکرته و بما افتریت علی اخیک تالله بذلک ضیعت حرمتی و حرمة الله بین العباد فسوف تشهد و تری و ان تكون حیثذ لمن الغافلین اذاً قم عن رقد نفسک و هواک و قصّ شارب الحسد و قلم اظفار البغضاء ثم تطیب من طیب الوفاء ثم غسل بمياه القدس و ضع وجهک علی التراب بخضوع و خشوع و انابه و رجوع محبوب و قل

ای ربّ انا الذی فرطت فی جنب اخی فی مذ اللیالی و الأيام و کنت غافلاً عن بدایع ذکرک الحکیم اذاً یا الهی فارفع الحجاب عن بصری لأعرف نفسک و اقوم بثنائک و انقطع عمّا سواک و اقبل الی وجهک الکریم ثم اجعلنی من عبادک الذین جعلت لهم مقعد صدق عندک ثم ارزقنی من تسنیم عنایتک و کوثر افضالک ثم الحقنی بعبادک المخلصین الذین ما التفتوا بالدنیا و لا بریاساتها و لا بما فیها و علیها و انقطعوا بأنفسهم و اموالهم فی سبیل بارئهم و کانوا من المنقطعین ای ربّ لا تدعنی بنفسی ثم خذ یدی بید قدرتک ثم انقذنی من غمرات النفس و الهوی و لهیبها و اشتعالها ثم اجعل تلك النار علی برداً و سلاماً و روحاً و ریحاناً ثم اکتبنی من عبادک المنقطعین ای ربّ وفقنی لخدمتک و تبلیغ آیاتک ثم اجعلنی ناصراً لأمرک و حافظاً لدینک و ناطقاً بثنائک و معلناً بدایع افضالک و اکرامک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الکریم ای ربّ لا تخیب من تمسک بحبل عنایتک و لا تطرد من علق سبابة الرجاء علی حبل جودک و افضالک ای ربّ لا تحتجبني عن منبع رضاک ثم ارضنی بالاقرار بما رضیته و نزلته عن غمام فضلک و سحاب عزّ مکرمتک و انت المعطى فی کلّ الأحوال و انک

انت الغفور الرحيم اى ربّ لا تعرّ جسدی عن قميص الانصاف و لا قلبی عن برد الاعتراف بنفسك الرحمن الرحيم اى ربّ فاجعل قدمی ثابتاً على صراطك بحيث لا انكر ما دعوتنى به فى كلّ آياتك و الواحك و زبرك و كتبك و اسفارک و صحايف قدسك المنيع اى ربّ فاجعلنى ناظراً الى شطر مواهبك و راجعاً الى بحر غفرانك فلا تعرّى عن جميل ثنائك و أنّك انت القادر على ما تشاء و أنّك انت المقتدر على ما تريد و ابدنى بأن لا انكر ما حقّق به ايمانى و ثبت ذكرى و رفع اسمى و بعث كينونتى و ذوّت حقيقتى و كنت من المؤمنين اى ربّ لا تحرم من وقف تلقاء مدين رحمتك و تشبّث بذيل احسانك و فضلك اى ربّ فاجعل لى كلمة من عندك لأكون متذكراً بها فى العشىّ و الاشراق و فى كلّ حين

كذلك تتطّقت لسان المظلوم فى قعر الجبّ لعلّ تتخذ الى شطر الانصاف من سبيل اذا يخاطب الله نسيم قدسه الذى يهبّ عن شطر العرش و جعله رسولاً من عنده على العالمين لأنه لن يجد فى تلك الأيام من رسول ليرسله الى العباد بشارات امره و يجعلهم من الذّاكرين و المستبشرين لأنه وقع فى سجن الذى انقطعت عنه ايدى المريدين و ارجل القاصدين و من دون السّجن وقع فى بئر الحسد الذى ما اطّلع بقعره الا نفسه المحصى العليم الخبير كذلك قصّ الله من قصص الحقّ بلسانه الصادق المتكلّم العليم الأمين

اى نسيم صبا چون قاصدى ملاحظه نميشود تو برايحه قميص بها از رضوان بقا بر مريدن از احبايم مرور نما و بيّنات روح و آيات ظهور جميع را آگاه کن که شايد بعضى از نفوس از جميع من على الأرض و تعلق بان پاک و مقدّس شده بفردوس اعظم راجع شوند ولكن اى نسيم بانقطاع تمام مرور نما بشأنى که اگر ضرّ عالمين بر تو وارد شود صابر باشى و اگر نعمت آن بر تو نازل گردد توجه نمائى چه که اگر از جهات حسد و بغض و ردّ و قبول و سکون و اضطراب جميع من على الأرض مقدّس نشوى قادر بر اين تبليغ منيع و فايز بحمل اسرار ربّانى نگردي كذلك يأمرک لسان ربّک لتكون من العالمين بگو اى احباب و اى اولى الألباب آخر قدرى نظر را از توجه بدنيا و شئونات آن مقدّس نمائيد و دیده بصيرت در امورات ظاهره و شئونات لامعه که از شطر عرش ايهى ظاهر و هويدا است ملاحظه نموده تفکر نمائيد که شايد در اين ايام که سکر غفلت جميع اهل سموات و ارض را احاطه نموده خود را بمدينه احدیه ابدیه الهى کشانيد و از بدايع رحمت بى زوالش محروم نمائيد که مباد نعوذ بالله از مقصود اولیّه رحمانى محجوب گرديد و از معرضين در کتاب ربّ الأرباب محسوب شويد من دون آنکه شاعر باشيد فنعوذ بالله عن ذلک يا اولى الألباب جميع انبيا و رسل ناس را بسبل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند چه که اين مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود

قدرى ملاحظه نموده در ارسال رسل الهى که بچه سبب و جهت اين هياكل احدیه از غيب بعرضه شهود آمده اند و جميع اين بلايا و رزايا که شنیده ايد جميع را تحمّل فرموده اند شکى نيست که مقصود جز دعوت عباد بعرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود و اگر بگوئيد مقصود اوامر و نواهي آن بوده شکى نيست که اين مقصود اولیّه نبوده و نخواهد بود چنانچه اگر کسى بعبادت اهل سموات و ارض قيام نمايد و از عرفان الهى محروم باشد هرگز نفعى بعاملين آن نخشيده و نخواهد بخشيد و در جميع کتب سماویّه اين مطلب مشهود و واضح است و اگر نفسى عارف بحقّ باشد و جميع اوامر الهیه را ترک نمايد اميد نجات هست چنانچه نزد اولى البصر واضح و مبرهن است

پس مقصود اولیّه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقّتهاى لايحصى را جميع بعلت عرفان جمال سبحان بوده پس حال اگر نفسى بجميع اعمال مشغول شود و در تمام عمر بقيام و قعود و ذکر و فکر و مادون آن از اعمال مشغول گردد و از عرفان الله محروم ماند ابداً ثمرى باو راجع نخواهد شد و عرفان الله هم لازال عرفان مظهر نفس او بوده در ميانه خلق او چنانچه در جميع کتب خاصّه در بيان که در جميع الواح آن اين مطلب بلند اعلى و اين لطيفه اعزّ قصوى مذکور گشته و مبرهن آمده فطوبى للعارفين

و اگر بصر اطهر ملاحظه شود مشهود میگردد که جمیع هیاکل احدیّه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند در رتبهٔ اولیّه مقصودی نداشته‌اند جز آنکه عباد را بشریعهٔ عرفان کشانند حال ملاحظه در انبیا نمائید که چه قدر بلاای لایحسی حمل نموده‌اند که شاید ناس حجات وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجات غلیظیّه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیم بود لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد جمیع بر اعتراض بآن نفعهٔ ربّانیّه قیام نموده‌اند تا آنکه ارسال رسل منتهی بهادی سبیل در سنهٔ ستین شد ملاحظه شد که چه قدر ناس بوهمیّات انفس خود از شاطی قدس یقین دور مانده‌اند بشأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه و چون جمال علیّ اعلی امر بخرق احجاب فرمود جمیع بر اعراضش قیام نمودند تا آنکه معدودی قلیل باصل مقصود عارف شده جمیع حجات و همیه و سبحات ظنویّیه را بنار سدرهٔ ربّانیّه محترق نموده بعرفان جمال رحمن فایز گشتند تالله الحقّ اگر نفسی در آنچه بر آن جمال مبارک وارد شده از اعراض علما و بلاای لایحسی تفکر نماید در تمام عمر بناله و نوحه و ندبه مشغول گردد تا آنکه اهل کین آن جمال مبین را در هوا معلق نمودند و برصاص شرک و بغضا آن سدرهٔ عزّ منتهی را قطع نمودند و آن جمال مبارک در حینی که معلق بهوا بود در سرّ سرّ بلسان ناطق مبین باین کلمات محکم متین تکلم میفرمودند که ای اهل بیان قدری تفکر در این خلق نمائید که جمیع خود را عارف بحق میدانند و سالک سبیل یقین میسرند و در کلّ احیان باذکار و کلمات رحمن مشغول شده‌اند بقسمی که یومی از ایام اوامر ملیک علام را ترک نموده‌اند و اگر هم از نفسی ترک شده خود را نادم مشاهده نموده و معذلک جوهر رحمن و ساذج سبحان را که بعرفان او متمسک بوده‌اند معلق داشته و شهید مینمایند و ابداً عارف باو نگشته و خود را از جمیع فیوضات الهیه و عنایات عزّ رحمانیه محروم داشته‌اند در قعر نارند و خود را از اهل جنت میسرند و در بحر عذاب مستغرقند و خود را از احباب ربّ الأرباب میدانند و در منتهی بعد از حقّ خود را از اهل قرب فرض گرفته‌اند

پس شما ای اهل بیان در کلّ حین توکل بجمال ربّ العالمین نمائید و باو پناه برید که مبدا بر جمال در ظهور اخرایم وارد آوید آنچه آن گروه در این حین وارد آورده‌اند ای اهل بیان فئهٔ فرقان حجّتی در دست نداشتند مگر فرقان که فارق بین حقّ و باطل بوده در آن ایام و چون جمال عزّ رحمانیم از افق قدس سبحانیم طالع و مشرق شد بهمان حجّت و دلیل بل اعظم نفس خود را ظاهر فرمودم که شاید از حجّت قبل بحجّت بعد آگاه شده خود را از حرم تصدیق جمال یقین محروم نسازند و معذلک در کلّ ایام آیات فرقان را تلاوت مینمایند و از این آیات بدیعه که حجّیتش چون شمس مابین سماء ظاهر و لایح است ممنوع و محروم گشته‌اند چنانچه در حین ظهور آیات عزّیه الهیه جمعی مذکور نمودند که این آیات از کتب قبل سرقت شده و بعضی لسان غافلشان باین تکلم نموده که این آیات از معدن نفس و هوی ظاهر کذلک اشهدناهم ان انتم من الشّاهدین تا آنکه امر بمقامی رسید در حینی که بذکرم توسّل میجستید جسدم را مجروح نمودید و در وقتی که بعرفانم افتخار مینمودید بر جمال معروفم رصاص کین انداختید اینست شأن دنیا و اهل آن تا آنکه روح لطیفم از آرایش انفس مشرکه فارغ شده بمقرّ عزّ ارفع اعلی و رفیق اقدس امنع ابهی طیران نمود و بعد از ارتقای روح مبارکم بافق ابهی بطرف عنایت و لحاظ مکرمت بمدعیان محبّتم ناظرم که کدام بوصایایم عمل مینمایند و بامر مطیعند اذاً ینطق لسان القدم عن افق الأبهی و یقول یا ملأ البیان هذا جمالی قد ظهر بآیاتی ثمّ ظهوراتی لم کفرتم به و اعرضتم عنه اذاً یشیت بانکم ما آمنتم بنفسی كما ثبت فی حین ظهوری بأنّ ملأ الفرقان ما آمنوا بمحمّد مظهر نفسی كما ظهر فی ظهور محمّد بأنّ ملأ الانجیل ما آمنوا بابنی كما ظهر حین الذی جاء الرّوح بأنّ امّة التّوریة ما آمنوا بالکلیم اذاً فارجعوا ثمّ انظروا الی ان ینتهی الأمر الی ظهور الأوّل و کذلک نلقى علیکم من اسرار ما کان لعلّ تکونن فی انفسکم لمن الشّاعرین و از شهادتم ایامی نگذشته که عنایت جدید از شطر قدس ابهی و مکرمت منبع از افق عزّ اعلی اشراق فرمود و ساذج قدم بجمال اعظم اکرم از رضوان غیب ظاهر شد بهمان حجّتی که من حجّت قرار دادم و بهمان برهان که عندالله مقبول بوده بلکه بجمیع شئونات احدیّت و ظهورات عزّ صمدیّت و بطونات غیب لایدرک و دلالات

عزّ لایعرف ظاهر شده معذلک شما ای ملاً بیان از کلّ جهات باسیاف غلّ و اشارات بر حول عرش اعظم جمع شده‌اید و در کلّ حین از سهام کین بر این جمال عزّ منبع وارد آورده‌اید قسم بجمالم اگر حال ملاحظه نمائید و بطرف حقیقت بر فریق اعلی متوجّه شوید ملاحظه مینمائید که از جسدم بحور دم جاری و از ارکانم آثار اسیاف کین ظاهر آخر تفکر ننموده‌اید که بچه سبب نفسم را انفاق فرمودم و آن همه سیوف فحشا و رصاص بغضا بر او وارد آمد و این بسی واضح است که مقصودی جز عرفان مظهر نفسم نبوده و چون مظهر نفسم بتمام ظهور ظاهر شد اینگونه معمول داشته‌اید که مشهود شده حال اگر در موقف حشر اکبر از شما سؤال شود و از آنچه بآن عامل شده‌اید استفسار رود در جواب ربّ الأرباب چه خواهید گفت لا والله ابداً قوت تکلم نخواهید داشت چه که ایّامی از غیبتم نگذشته و جمیع حجّیت ظهور و امور وارده را بچشم خود مشاهده نموده‌اید و معذلک از جمالی که بقول او کلّ شئونات قبلیه و بعدیه محقق شده غافل شده‌اید و بحجبات نفس و هوی از منظر اعلی محجوب مانده‌اید

ای قوم در تمام اوراق بیان کلّ را باین ظهور قدس صمدانی بشارت دادم و فرمودم که مباد در حین طلوع این نیر عزّ اعظم بشیئی از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض مشغول شوید و از جمال قدم محتجب مانید و هم‌چنین تصریحاً فرمودم که ایّاکم ای قوم اگر در حین ظهور بواحد بیان محتجب شوید و این معلوم بوده که واحد بیان اوّل خلق بیان عندالله محسوب و بر کلّ سبقت داده‌ام و هم‌چنین بنصّ صریح فرموده‌ام که ایّاکم ای قوم اگر حین ظهور محتجب شوید بآنچه نازل شده در بیان و حال شما ای قوم بوصفی که در بیان نازل شده و نمیدانید که مقصود چیست و در باره کیست چه که ابداً نفسی از مقصود مطلع نبوده معذلک از موجد وصف و منزل و مظهر و محقق آن که بقولی از او اینگونه هیاکل خلق شده و میشوند معرض شده‌اید و کاش باین اکتفا مینمودید بلکه بر قتلش فتوی داده‌اید والله در کلّ احیان مثل ثعبان این جوهر رحمن را اذیت نموده‌اید مؤمن نشدید و بحقّ عارف نگشتید دیگر بر قتل و ضرّش چرا راضی شدید قسم بجمالم که از کأس انصاف نوشیده‌اید و از بحر رضایم نچشیده‌اید بیمین عدل قدم نگذارده‌اید و در کوی متبصرین مرور ننموده‌اید ضلالت را نفس هدایت شمرده‌اید و صرف شرک را جوهر توحید دانسته‌اید و جمیع شما بعین ظاهر دیده‌اید نفسی را که بیست سنه حفظ فرمود و الآن موجود است و با قدرت بر او و اطلاع به ما فی سرّ او در کنف حفظ رحمانیتش حفظ فرمود و معذلک بر قتلش قیام نمود و چون اراده و فعلش بین مهاجرین انتشار یافت لذا محض ستر اعمال شنیعه خود و القای شبهه در قلوب متوهّمه بمفتریات مجعوله مشغول گشت و افعال و اعمال خود را بساذج قدم نسبت داده که شاید عباد را از یمین یقین بشمال وهم کشاند و شما آنچه را بیصر دیده‌اید و ادراک نموده‌اید انکار نموده و بمفتریات مجعوله از طلعت احدیه محتجب مانده‌اید قسم بجمال عزّ تقدیسم که آنچه در باره این جمال مبین نوشته‌اند حجّت است بر کلّ در کذب قائلین و اثبات این امر مبین چه که نسبتهای ذکر نموده که کذبش اظهر از شمس است در وسط سماء چه که جمیع با این جمال عزّ اعلی معاشرت نموده‌اید و بقدر خود ادراک نموده و معذلک باین کلمات مجعوله از منزل آیات احدیه معرض شده و سلّمنا که صادقند آیا حقّ را یفعل ما یشاء ندانسته‌اید و بآنه یحکم ما یرید موقن نشده‌اید از جمیع این مراتب گذشته این جمعی که در این سفر مع الله هجرت نموده و اکثری از امور را ببصر و فؤاد خود ادراک نموده‌اند و شهادت میدهند که حقّ جلّ شأنه بجمیع شئونات از کلّ ما سواه ممتاز بوده و خواهد بود معذلک این نفوس را کاذب دانسته‌اید و کسانی که اصلاً مطلع بر امر نبوده و نخواهند بود و در مناہج وهم و ظنّ سالکند صادق دانسته و میدانید فآف لکم یا ملاً المتوهّمین

قسم بجمالم که حجّت بالغه الهی بر کلّ تمام شده و کلمه تامّاش از افق صدق مشرق گشته و ایوم پناهی جز پناهنش نه و ظلّی جز ظلّش مشهود نه بشنوید ندای محبوب خود را و آنچه ببصر دیده‌اید متمسک شوید و از عروه وهم بگسلید و اگر بیصر حقیقت ملاحظه نمائید تالله اهل ملاً اعلی در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریّات غرفات در حنین و ناله اوراق سدره

منتهی از ظلم این ظالمان پزمرده گشته تالله الحقّ اریاح رحمت رحمن از شطر امکان مقطوع و اشراقات انوار وجه سبحان از اهل اکوان ممنوع تالله الحقّ ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیاء از حیات خود منقطع شده‌اند و ایوم خلقی باقی نه چه از اهل ملاً اعلی و چه از اهل مداین بقا و چه عاکفین لجة اسماء مگر آنکه کلّ لطایف سرور را بحزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملاً کرویین و حقایق انبیا و مرسلین در غرفات عزّ تمکین بنوحه مشغول و شما ای غافلین ارض مسرورید و در ارض هاویه بکمال فرح سیر مینمائید جوهر دین را کشته‌اید و بگمان خود بر سر دین و ایقان جالسید فوالله یا قوم شبه این ظهور ظاهر نشده و چشم امکان ندیده بشنوید ندایم را و نباشید از احتیاط‌کنندگانی که در ملاً فرقان بودند بشأنی که احتیاط از دم بعوضه مینمودند و بر سفک دم الله فتوی میدادند بذکر مشغول بودند و چون آیات سلطان ذکر بر آن گروه القا میشد صیحه میزدند که این اذکار را بگذار و ما را از ذکر الله غافل مکن این بوده اعمال و افعال آن گروه که مشهود گشت و شما ای اهل بیان در این ایام بجوهر آن اعمال مرتکب و عاملید و خود را از حقّ شمرده و می‌شمیرید

اذأ أشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله و الذینهم یطوفون فی حول عرشه و کلّ ما خلق فی السموات و الأرض بآئی ما قصّرت فی تبلیغی ایاکم و بلّغتمک رسالات الله حین ظهوری و حین ارتقائی و هذا الحین الّذی اظهرت نفسی عن افق الأبهی و القیت علیکم الحکمة و البیان و عرفتمک جمال الرّحمن و اتممت الحجّة لکم و الدّلیل علیکم و البرهان فیکم و ما بقی من ذکر الّا و قد القیتکم

اذأ یا الهی انت تعلم بآئی ما قصّرت فی امرک و بلّغت هؤلاء ما امرتني به قبل خلق السموات و الأرض و بیئت لهم منا هج عدلک و اظهرت لهم مسالک رضائک اذأ یا الهی فارحم علی هؤلاء و لا تجعلهم من الذین اعرضوا عنی و انکروا حقّی و جادلوا بآیاتی الی ان سفکوا دمی و تقطعوا جوارحی اذأ یا الهی ایدهم علی امرک ثمّ انصرهم بنصرتک و لا تجعلهم محروماً عن هذه النّفحات الّتی هبت عن هذا الرّضوان الّذی خلقتة فی قطب الجنان و لا تمنعهم عن فوحات الّتی ارسلته عن افق اسمک الرّحمن اذأ فاحدث یا الهی فی صدورهم من نور کلماتک نار انجذابک لیقلبهم من قدرة المحضة الی یمین عرش رحمانیتک ثمّ اشتعل یا الهی فی قلوبهم مشاعل عشقک و اشتیاقک لیحترق بها حجابات الّتی منعتهم عن ساحة قریک و لقائک ثمّ خذ یا الهی ایادیهם بأیدی القدرة و الاقتدار ثمّ انقذهم عن غمرات الوهم و الهوی و بلّغهم الی مقرّ الّذی قدّسته عن اشارات کلّ ما خلق بین الأرض و السّماء ثمّ التّی علیهم کلمة الّتی بها تجذب افئدة العارفين الی سماء عزّ الطافک و قلوب المقرّیین الی هواء قدس افضالک ثمّ اجعلهم یا محبوبی من الذین ما منعتهم کلّ من فی السموات و الأرض عن التّوجّه الی شطر عنایتک و الاستقرار علی امرک و الاعتراف بحضرتک و الايقان بلقائک و انک انت الغفور الرّحیم المعطى العزیز البادل النّاصر الکریم

\* \* \*

بنام خداوند یکتا

نداء الله از شطر عکاً مرتفع و میفرماید طوبی از برای نفوسی که الی الله توجّه نموده‌اند و ندای الهی را بگوش سر و سرّ اصغا کرده‌اند آن نفوس از اهل منظر اکبرند و از شاریان رحیق اطهر مخصوص نفوسی که در این ایام که ظلمت اوهام اکثر انام را اخذ نموده از توجّه بشطر احدیّه ممنوع نشده‌اند اینست که لم یزل و لایزال مظاهر قبلم ذکر این نفوس را در الواح فرموده‌اند در این فتنه مشاهده میشود که مقبلین خالص اقلّ از کبریت احمرند اگر عباد لذت ندای الهی را ادراک مینمودند و بعضی محلّ نزول کلمه پی‌میبردند جمیع بی‌حجاب بشطر ربّ الأرباب توجّه مینمودند لم یزل و لایزال بر مظاهر الهیّه ظلم لانهایه از مطالع

فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را تحمّل میفرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون و اوهام مقدّس شده بمعارج عزّ احدیّه عروج نمایند مع آنکه جمیع مشاهده مینمودند که آن مصادر امریّه مخصوص نجات بریّه تحمّل شداید مینمایند فعلوا ما فعلوا الا لعنة الله على القوم الظالمين کلّ عالمنند باینکه دنیا را بقا نیست و اذا جاء رسول الموت لا يحجبه حجاب حاجب و لا يمنعه قدرة قادر و لا یردّه سطوة ظالم با علم و ایقان باین مقام در این ایام معدوده که معلوم نیست که یوم دیگر فوق ترابند یا تحت آن کلّ در سبیل نفس و هوی سالک و از حقّ جلّ و علا غافل و بگمان خود اراده نموده‌اند که سراج الله را بین ما سواه اطفا نمایند و سدره الله را از اثمار جینیّه قدسیّه منع کنند این مثل آن است که قطره ملح اجاج با بحر عذب مواج مقابله نماید و در دفع آن برآید هل منعت شمس الحجاز من سبحات اهل المجاز تالله قد شفقت انامل القضاء الحجاب الذی حال و اشرق عن افق الاجلال لم یزل صاحبان حکم ظاهر ناس را از توجه بشطر احدیّه منع نموده‌اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته‌اند چه که این اجتماع را سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند و حال آنکه فوالذی زمام کلّ شیء فی قبضة قدرته که نظر احبای حقّ لازال مقدّس از توجه باین امور بوده و خواهد بود این امور را هم مفسدین انتشار داده‌اند و حال اکثری را توهم چنان که این عبد اراده حکومت کلّیه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول این رتبه منع نموده‌ایم چه که جز زحمت و ابتلا حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول این امر کند که نصرت امر الله نماید ملوک مظاهر قدرت الهیّه‌اند و آنچه مقصود است عدالت ایشان است اگر بآن ناظر باشند بحقّ منسوبند زود است که حجاب خرق شود و تجلّی اسماء و صفات اکثری از عباد را اخذ نماید و کلّ بتقدیس و تنزیه مقرّبان بارگاه حقّ شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی نسال الله ان یوفّق عباده و یؤیّدهم علی حبّه و رضائه و یفتح عیونهم لیروه و یعرفوه و لا یمنعهم عن هذه الشمس الّتی اشرقت و عن هذه السّماء الّتی ارتفعت و عن هذه النّعمة الّتی نزلت و عن هذا السّراج الذی اشرقت الأرض بنوره انه علی کلّ شیء قدیر

و اما ما رأیته فی النّوم انه حقّ لا ریب فیهِ و الأمر كما رأیت سوف یظهر الله من هذا الأفق نوراً و قدره و بهما تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر علی الله و تستضیء وجوه المخلصین و سوف تحیط انوار وجه ربک من علی الأرض انه علی کلّ شیء قدیر اگرچه بتفصیل ذکر نشد و لکن بآنچه از مصدر امر نازل مقصود مفهوم نفس نوم تعبیرش ظاهر است یعرفه کلّ فطن بصیر

\*\*\*

ش

جناب آقا سیّد اسمعیل علیه بهاء الله از

بنام خداوند یکتای دانا

ندایت بشرف اصغا فائز و وجه مظلوم از شطر سجن بآنجناب متوجّه انشاءالله از عرف بیان رحمن در کلّ احیان بروح و ریحان ظاهر باشید ان انظر الی الأفق الأعلى و ما اظهره بقدرته و سلطانه هیاکل تراپیّه و نفوس جعلیّه قابل ذکر نبوده و نیستند حقّ از برای اصلاح عالم آمده و احدی قادر بر منع او نبوده و نیست لا تنظروا الی اقتدار الذین ظلموا الیوم قل ان انظروا الی ما اظهره بقدرته الّتی احاطت الوجود گاهی میکشند و گاهی حبس مینمایند و هنگامی باسیری میبرند مع ذلک مغلوب بوده و هستند و امر الله در کلّ حین در ارتفاع قسم بآفتاب افق عنایت الهی عنایتی در حقّ دوستان شده که شبه و مانند نداشته و ندارد زود است

که آثارش در ارض ظاهر و هویدا گردد یا ایها الناظر الی الوجه بجناب مش مقامی عنایت شده لو یثبت و یحفظ عنقریب کل بذکرش ناطق شوند و نزد اسمش خاضع بگو قدر اینمقام را بدانید و بخدمت قیام نمائید و لکن بحکمت و بیان در جمیع احوال بحکمت ناظر باشید قد اشتعلت نار الفساد فی البلاد و لکن الله اطفأها بقدرته طوبی لعارف بصیر چه مقدار از آیات و بیّنات ظاهر شده و میشود مع ذلك خلق در غفلت یک کرور از نفوس بما انزله الله فی سورة الرئیس بمقام خود راجع مع ذلك خلق متنبه نشدند مؤسس اساس ظلم یعنی صادق کاذب را ید قهر اخذ نمود و احدی ملتفت نه و اکبر از او را هم اخذ نمود و ثمری نبخشید سوف یلحقهما الثالث ان ربک لهو المقتدر القدير اگر جمیع عالم بر منع برخیزند لعمر الله خود را عاجز مشاهده نمایند و آنچه را اراده فرموده البته ظاهر فرماید انه علی کل شیء قدير بگو ای اولیای الهی آنچه بر شماست استقامت بر امر است و آنچه بر اوست فضل و عنایت و شفقت انه یوفی اجرکم ان اطمئنوا و کونوا من الراسخین البهآء علیک و علی من عمل بما امر به فی کتاب الله رب العالمین

\* \* \*

هذه صورة ما كتب علی ظهر کتاب السلطان

هو الله تعالی

نسأل الله بأن یبعث احداً من عباده و ینقطعه عن الامکان و یزین قلبه بطراز القوة و الاطمینان لینصر ربه بین ملائکة و اذا اطلع بما نزل لحضرة السلطان یقوم و یأخذ کتاب باذن ربه العزیز الوهاب و یمشی مسرعاً الی مقر السلطان و اذا ورد مقر سریره ینزل فی الخان و لا یعاشر مع احد الی ان ینزل ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلایع السلطنة یرفع کتاب بکمال الخضوع و الآداب و یقول قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شأن ان یأمر السلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی مقر الفداء و یقول

ای رب لک الحمد بما جعلتني ناصراً لأمرک و قدرت لی الشهادة فی سبیلک فوعزتک لا ابدل هذه کأس بکؤوس العالمین لأنک ما قدرت لها من بدیل و لا یعادلها کؤوس و ان ترکه و ما تعرض علیه یقول  
لک الحمد یا رب العالمین انی رضیت برضائک و ما قدرته لی فی سبیلک ولو انی اردت ان تصبغ الأرض بدمی فی حبک و لکن ما اردته هو خیر لی انک تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و انت العلیم الخیر

\* \* \*

هو العزیز الوحید

نغمه قلبی بلحن پارسی بر طلعت عراقی وارد و ناله های سرمی از آن شنیده شد بلی گوش باقی باید تا کلام باقی شنود و چشم باقی شاید تا جمال باقی مشاهده نماید زیرا که فنا را در عرصه بقا راهی نه تا ادراک مراتب عزّ جاوید نماید و ذلیل را از کأس عزّ نصیبی نه تا در ساحت قدس او قدم گذارد پس چون تو پیراهن جدید عزّت پوشیدی و در شریعه باقی رحمت وارد شدی



پس بگوش جان بشنو این نواهای عندلیب الهی را که بر شاخسار قدس معنوی بجمیع نغمات تعنی مینماید تا در هوای روح ازلی جان دربازی و بمکمن جانان پرواز نمائی تا همه جسمت روح شود و بسماء نور عروج نماید

المنزول من الباء قبل الهاء

\*\*\*

اسراء الله فی خرط

بنام دوست بی نام و نشان

نفحات محبت محبوب نزد محبین محبوب لذا ارسلناها بهذه الكلمات العالیات و فوحات حب قاصدین لدی العرش مطلوب هذا ما شهد به منزل الآیات الحمد لله که ابواب ظاهره هم مفتوح است و نفحات از شطرنج در هبوب و مرور نسأل الله بأن یعذب الذین حالوا بیننا و بینکم كما عذب الذین کانوا من قبل انه لهو المقتدر القدير

مکتوبی که باحبابی ارض الف ارسال داشتند لدی الوجه حاضر از اخبار جدیده استفسار نموده بودند خیر جدید آنکه این ایام چنین مذکور شد که رئیس مدینه کبیره استماع نموده که نعلی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در دیار بکر نزد شخصی از اشراف موجود است لذا صدر الحکم من الدوله باحضاره و شخص مذکور مع رسول بشاطی بحر اسود واصل و بعد مخصوصاً از مدینه کبیره سفائن متعدده باستقبال فرستادند که امانت را حمل نمایند و عند تقرب به مدینه کبیره زوارق متعدده اخری فرستادند و شخص حامل را مع امانت در زورق سلطانی منزل داده توجه به مدینه نمودند و حین وصول بشاطی بحر صدر اعظم و جمیع وکلا و وزرا باستقبال آمده و منتظر بودند بعد از ورود صدر اعظم تقرب جسته امانت را اخذ نمود و در کالسکه بسیار ممتاز گذارده و حامل امانت خلف کالسکه بر اسب بسیار ممتاز راکب و خلف او جمیع وزرا و وکلا توجه بمحل مخصوص که معین شده بود نمودند و از یمین و یسار کالسکه جمعی از علما مع قماقم بخور مثنی مینمودند و بتهلیل و تکبیر ناطق تا آنکه بمقام معلوم وارد شدند و بعد از ورود رئیس و سایر ناس تا سه یوم فوجاً فوجاً بزیارت فائز حال جای تفکر و تنبه است مشاهده نمائید که بفرع چگونه متشبثند و از اصل چگونه غافل لم یزل چنین بوده و چنین خواهد بود چنانچه در این ایام احدی اعتنا بحبس آن نفوس نداشته و ندارد ولکن عنقریب بذکر جزئیات ما ورد علیکم ناطق خواهند شد زیاده از این تفصیل در این مقام جایز نه دوستان را تکبیر میرسانیم الحمد لله اولاً و آخراً

\*\*\*

جناب ملا آقا بابا علیه بهاء الله

بنام یکتا خداوند دانا

نفحات وحی عالم را اخذ نموده ولکن عباد از آن غافل و محجوب آنچه در کتب از قبل از قلم اعلی مسطور کل ظاهر و هویدا ولکن شبهات مریبین و اعراض منکرین ناس را از تقرب منع نمود و از عرف بقا محروم ساخت امروز هر نفسی باشرافات

انوار آفتاب ظهور فائز شد او از مقرّین لدى الله مذکور قل

لک الحمد یا الهی بما دللتنی و هدیتنی و رزقتنی الی صراطک و لقائک و فربک و وصالک اسألك بأن تجعلنی ثابتاً فی حبّک و راسخاً علی امرک و قائماً علی خدمة اولیائک انک انت الفیاض الکریم لا اله الا انت الغفور الرّحیم

\* \* \*

جناب نظر علی خا علیه بهاء الله

بنام خداوند یکتا

نقطه اولی میفرماید اگر نفسی ظاهر شود و یک آیه بیاورد تکذیب مکنید حال معادل کتب قبل آیات نازل و لکن نابالغهای عالم تکذیب نمودند و گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفت و هیچ ظالمی نطق ننمود امروز اهل فردوس اعلی نفوسی هستند که ما سوی الله را معدوم دانند و مفقود شمرند قصص اولی ایشان را از افق اعلی منع ننماید و اسماء از شاطی بحر معانی محروم نسازد در جمیع احوال بر کرسی اطمینان جالسند و بر سریر ایقان مستریح با کمال سکینه و وقار بر نصرت امر قیام نمایند و بجنود حکمت و بیان مدائن افنده را تصرف کنند بگو ای اهل بیان انصاف دهید و بعدل تکلم نمائید نباشید از نفوسی که بعد از مشاهده انکار نمودند و همچنین از نفوسی که مقصود امکان در فرقان میفرماید کم من آیه یمرون علیها و هم عنها معرضون طوبی از برای نفسی که محروم نشد و باثار قلم اعلی فائز گشت انک اشکر ربک بهذا الفضل العظیم و قل لک الحمد یا من فی قبضتک زمام من فی السموات و الارضین

\* \* \*

الأقدس الأبهی

هذا حين فيه يغسلون الابن امام الوجه بعد الذي فدیناه فی السّجن الأعظم بذلك ارتفع نحبیب البكاء من اهل سرادق الأبهی و نوح الذین حبسوا مع الغلام فی سبیل الله مالک یوم الميعاد فی مثل تلك الحالة ما منع القلم عن ذکر ربّه مالک الأمم یدع الناس الی الله العزیز الوهاب هذا یوم فيه استشهد من خلق من نور البهَاء اذ كان مسجوناً بأیدی الأعداء  
علیک یا غصن الله ذکر الله و ثنائه و ثناء من فی جبروت البقاء و ثناء من فی ملکوت الأسماء طوبی لک بما وفیت میثاق الله و عهده الی ان فدیت نفسک امام وجه ربک العزیز المختار انت المظلوم و جمال القیوم قد حملت فی اول ایامک ما ناحت به الأشياء و تزلزلت الأركان طوبی لمن یدکرک و یتقرّب بک الی الله فالق الأصباح  
یا اهل الأرض لا تجزعوا بما یرد علیکم من القضاء بل تذکروا کذلک امرتم من لدن ربکم العزیز العلام کذلک قصصنا لک یا ایها المذکور لدى العرش لتذکر ربک بین العباد علی شأن لا یمنعک البلاء عن ذکر مالک الایجاد

\* \* \*

هو العزیز القیوم العالی العلیم

هذا ذكر من الله الى الذين هم كسروا اصنام انفسهم بتقوى الله و حفظوا امانات الله فى صدورهم و كانوا بالعدل امينا فسوف ينصرهم الله بجنود من الملائكة و يرفعهم الى مقام قرب عليا ان يا جمال القدم ذكر العباد بما نزل عليك فى الحين لعل يتوجهون الى رفرق قدس كريما قل يا قوم اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض و لا يجادل احد احداً و كونوا فى دين الله وحيدا اياكم ان تجعلوا الدنيا وطناً لأنفسكم فاقصدوا الى وطن عزّ قديماً طهروا قلوبكم عن الحسد و البغضاء لتلاقوا ربكم الرحمن بقلب طاهر زكياً ثم قدسوا السننكم عن السبّ و لا تغتربوا الذين هم سرعوا بأرجلهم و قلوبهم الى رضوان اسم بهيّا قل ان الذين تموجت فى قلوبهم ابحر الحبّ اولئك لن يشتغلوا بذكر الممكّنات و كانوا فى ابحر الانقطاع غريفا و اذا تتلى عليهم آيات الله خشعت ابصارهم و تستضىء وجوههم كلؤلؤ قدس منيرا اولئك هم الذين نصرنا الله بارئهم بما كانوا مقتدرّاً عليه فسوف ينصرهم الله بكلّ نصر بديعاً قل يا قوم اتقوا الله ثم امشوا على اثار اقدام هؤلاء و لا تعقبوا هوائكم و لا تتخذوا لله فى انفسكم شريكا و لا تتبعوا كلّ همج رعا فتنجّوهوا الى وجه قدس جميلاً ثم اجهدوا فى دين الله لتعرفوا امر الله بقلوبكم و عيونكم و لا تسلكوا سبيل وهم تقليدا يا قوم فاستحيوا عن الله و لا تكونوا كالذين هم اعرضوا عن وجهه ثم اتبعوا كلّ شيطان مريدا فاسلكوا فى سبيل الله التى كانت بالعدل مستقيماً اياكم ان تشركوا بالله لا تختلفوا فى احكام الله و لا تكوننّ فى الأرض جبّاراً شقيّاً فأصلحو ما وقع بينكم من الاختلاف و كونوا اخواناً على سرر التوحيد مكيناً ثم اوصيكم حينئذ و اتخذ الله فى ذلك بينى و بينكم شهيداً اياكم ان تختلفوا فى الذى وعدتم به فى الكتاب و كان فى اللوح حتماً مقضياً ثم اعلموا بأنّ الذى سمى فى البيان بمن يظهر انه سيأتى بالحقّ فى قيامة الأخرى و كان الله على ذلك كفيلاً و انه يوفى وعده و يأتى به فى يوم الذى فيه ترتفع سدرة البيان الى غاية عزّ رفيعاً اذ تعنّ ورقاء البدع و ترنّ حمامة القدس و يأتى الله فى ظلل ظليل كذا نلقىكم بالحقّ و نذكركم بأحسن ذكر منيعاً لئلا تظنّوا فى قلوبكم ظنون الجهلاء و لا تضلّوا عن الصراط و لا تكوننّ عن كوثر الله بعيداً

اتقوا الله يا ملاً البيان و لا تتوهموا فى نفوسكم و لا تتخذوا احد مقامه لأنّ ذلك خطاء كبيراً و اذا جاء الوعد انه يظهر بالحقّ كيف يشاء و يبدع كلّ من فى السموات و الأرض بكلمة امر بديعاً و ينصر من يشاء من عباده و كان نصره على المؤمنين قريباً و الذين هم يأتون من قبل ان يرتفع شجرة البيان اولئك ادلاء على انه لا اله الا هو و كذلك كان الأمر قضياً و فى تلك الأيام ما ظهر حكم من الأحكام و ما اثمرت شجرة التى غرست فى البيان من لدن عليهم حكيماً بل ما تورقت الشجرة فكيف ثمرتها ان انتم بحكم الله خبيراً فاعلموا بأنّ الزرع من قبل ان ينبت و يصير سنبلات لم يكن وقت الحصاد ان انتم فى حكمة الصنع بصيرا و اذا اخرج شطأه فاستغلظ و بلغ الى الغاية اذاً يحصدوه العباد و يعيشون به فى أيام عديداً و كذلك فاعرفوا حكم شجرة الأمر اذا ارتفعت الى غاية القصى و اثمرت بثمرات البديع اذاً يأتى من يأخذ ثمراتها و من دون ذلك لم يكن ابدأ و كان الله و انبيائه و رسله على ذلك شهيداً

فسبحانك اللهم يا الهى استغفرك حينئذ عمّا اكتسبت ايدى بين يديك و عمّا جرى عليه قلمى و انك انت بعبادك رحيماً لأننى يا الهى حدّدت امرك الذى لن ينبغى لأحد ان يتنفس فيه فكيف حدود التى تحدث عن هياكل جهل بعيداً و اشهد حينئذ بأنك انت القادر على ما تشاء و لم يكن اختيارك بيد احد بل انك انت المختار فيما تشاء و انك بكلّ شىء حكيماً فوعزتك يا الهى لو تريد ان تأتى فى الحين بمظهر نفسك لتكون مقتدرّاً فى ذلك و اننى لأكون فى ذلك على يقين مبيناً و اعترف بين يديك بأنك انت القادر فى فعلك تظهر ما تشاء و تستر ما تشاء و انك على كلّ ما تريد قديراً لا تسأل عمّا تفعل و لن يمنعك شىء عن ارادتك و انك على كلّ شىء محيطاً و اننى فوعزتك القيت لعبادك ما وجدته من سننك لئلا يفسدوا امرك الذى ارفعته الى مقام عزّ حميدا اذاً فاعف عني بجدوك ثم اغفر لى و لا تجعلنى فى امرك مريباً ثم وقنى و عبادك بأن لا يردوا عليه فى أيامه ما وردوا على جمالك العلى من قبل و على عبده هذا و انك انت بكلّ ذلك عليماً فوعزتك يا محبوبى انى اصالح

مع خلقك من قبلك بأنهم ان لن يؤمنوا بك فى يوم قيامك بمظهر نفسك لن يعترضوا عليه و لا يؤذونه بأيديهم و قلوبهم و بما فى انفسهم من الحسد و البغضاء كما اجد اليوم من كل صغير و كبيرا  
ان يا رؤساء البيان خافوا عن الله و لا تمنعكم الرياسة عن هذا الفضل فى هذا اليوم و لا تستكبروا على الله بما عندكم ثم اسرعوا الى شاطئ اسم بديعا و لا تطمئنوا فى ذلك اليوم لا بأعمالكم و لا بأفعالكم فاطمئنوا بفضل الذى يستشرق عن افق قدس لميما ولو اتى اشاهد حينئذ بأن بعض منكم يأخذون التساييح بأيديهم و يذكرون بها الله ثم يفتون على الله الذى خلقهم فى كل صباح و عشيا ان يا رؤساء البيان انصفوا بالله فى انفسكم فى ذلك اليوم و لا تكونوا مكاراً لئىما فوالله ان لن تؤمنوا به فى يومه و بهذا العبد الذى ينطق عنه بالحق فى هذه الأيام لن ينفعمكم شىء لا من قليل و لا من كثيرا هل تعرضون عن الحق و تقنعون فى انفسكم بأن يتبعوكم الناس فبئس ما تتجرون به و ما تريحون فى ذلك على قدر نقير و قطميرا فوالله انا ارضى بأن تقتلونى فى هذه الأيام و لا اسألکم عن دمی ان لن تعترضوا على الله فى يوم الذى كان بالحق مأثياً اذاً تبكى عيني و يرجف قلبى و تضطرب نفسى و يرتعش يدي مما يرد عليه من هؤلاء الظالمين جميعا فينبغى ان اتم القول لأن لم يكن فى الملك اذن سميعا الا الذين هم يسمعون هذه الآيات و تفيض عيونهم من الدمع فى حب الله و اولئك اقل من كبريت الأحمر فى هذه الأيام التى كان اسم الله بين الناس حزينا ح سين

\* \* \*

باسم ربنا العلى الاعلى

هذا شاطئ البقاء فاستمع لما يوحى عن مكنن الاعلى انه لا اله الا هو قد خلق الممكنات بما سبق علمه الازلى على ما كان و على ما يكون و علمهم سبل التقوى بما ارسل اليهم رسل الامر بكتاب عزّ منزل و شرع فيه شرايع القدس و قدر فيه مقادير اهل السموات و الارض على قدر مقدور و منهم موسى قد ارسله بالحق بتسع آيات بينات ليبشّر الناس الى مقام عزّ محمود و رجع باهله حتى دخل برية السيناء سمع النداء عن مكنن الاعلى ان يا موسى فاخلع نعليك الهوى ثم امش فى رفرق قدس محبوب هذه ارض البقاء وادى الفردوس شطر العراق الذى بورك فيه ما اشتعل من سدرة الله المهيمن العزيز القيوم و يدعو الناس الى الله العلى و يقربهم الى شاطئ الذى فيه ذابت افئدة الذينهم كانوا فى سرادق الخلد و فى بقعة المباركة باذن الله يدخلون فلما خلع موسى نعليه الاشارات و انقطع الى الله اذ ناداه الله فى سدرة القدس من لهب النار ان يا موسى اتى انا الله ربك و رب آبائك ابراهيم و اسحق و يعقوب فائق عصاك فالقى فاذا هى ثعبان بامر الله و ارادت ان تلتف كل من فى السموات و الارض و كذلك قضى عليه فى فاران القدس لعل الناس كانوا فى ايام ربهم متذكرون ثم خرج يد القدرة عن جيب المعرفة اذ اشرق النور و استضاء منه كل من فى جيروت الامر و الخلق ان انتم تفقهون اذهب يا موسى ببرهاني الى الفرعون و ملأه و ذكرهم بانوار الاحدية و بشرهم برضوان البقاء لعلهم الى جهة العرش يميلون قل هذا صراطى مروا عليه يا ايها الواقفون فلما دخل الى فرعون قال اتى رسول الله قد جئتكم من مداين البقاء نبأ الروح ان انتم تشعرون قال يا موسى من ربك قال الذى خلق السموات و الارض و انشأكم من كفت طين مسنون و التفت الفرعون الى ملأه و قال ان رسول الذى ارسل اليكم لمجنون و ما اراد الا ان يفسد فى الارض و يجعلكم اشتاتاً و يفرق بينكم ان انتم تعلمون و كفروا بآيات الله و اعرضوا عنها حتى اخذهم العرق و هم مغرقون و منهم عيسى ايده الله بالروح و ارسله بالحق قال يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا سبل الذين بغوا على الله و لا تسلكوا سبل الذينهم يظلمون و يا قوم اتبعوا الذى يدعوكم الى الله و لا يريد منكم جزاء و لا شكور و يا قوم آمنوا بالله و لا تشركوا به و ان هذا خير لكم ان انتم تعلمون قالوا ما نتبع الذى لن يعرف الله و هذا ما خرجت من افواههم الكذبة ان انتم تفقهون و

كذبوه بغير حقّ و ارادوا ان يقتلوه اذاً خرج عنهم و هاجر الى الله كما انتم فى الكتاب تقرئون و قضى نحبه و مضى الايام الى ان جاء محمّد رسول الله بايات عزّ محبوب قل يا قوم خافوا عن الله و لا تعقبوا الذينهم كفروا و اشركوا و اتخذوا الاصنام لانفسهم ولياً من دون الله ان انتم تعلمون و يا قوم ما انا الا مبشركم برضوان الله لاقربكم اليه ان يا ملاً الارض فاتقون و يا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام و اجيبوا داعى الله فيكم و لا تفرّقوا الآيات ثمّ فى ظلّ الوجه فادخلون و لقد كذبوا به قومه و ما آمنوا به و قالوا ما انت الا رجل مجنون و كذلك القيناك من قصص الحقّ لتكون راسخاً فى حبّك مولاك و ثابتاً فى دين الله المهيمن القيوم و قضى نحبه الى ان جاء علىّ قبل محمّد اذاً قاموا كلّ من فى الارض و جادلوه بغير حقّ و حاربوا معه بحيث وردوا عليه و باصحابه ما لا يقدرون أن يسمعون كذلك فاعرف الذينهم كانوا من قبل و يكونون اليوم الى لعنة الله على لعنة الله على الذين ظلموا و على الذينهم يومئذ يظلمون و الرّوح و النور و التّكبير عليك و على الذينهم على ربّهم فى كلّ حين يتوكّلون ثمّ كبر على وجه اللواتى هنّ معك و بلّغهنّ من بشاره الله العزيز القدوس

\* \* \*

ب ج

جناب ملاً على

### الأقدس الأعظم

هذا لوح الأمر قد نزل من لدن مالك القدر ليقربّ الناس الى المنظر الأكبر هذا المقام الأطهر الذى يطوف فى حوله ملائكة مقرّبون قل قد قضت الساعة و سقطت النجوم و انشقّ القمر ان انتم تفقهون و ناد المناد بين الأرض و السّماء انّ الملك لله المقتدر المهيمن القيوم يشهد كلّ الدّرات لمنزل الآيات ولكنّ الناس اكثرهم لا يشهدون قد غلبت عليهم شقوتهم و منعتهم شهوتهم و هم اليوم فى هيماء الضلال يهرعون اذا قيل لهم اما سمعتم الصّيحة بالحقّ يقولون بلى و اذا قيل لهم اما رأيتم عظمة الله و اقتداره يقولون رأينا و عصينا الا أنّهم لا يشعرون قد ظهر فى هذا الظهور ما لا ظهر فى ازل الأزال و من المشركين من رأى و قال هذا ساحر افترى على الله الا أنّهم قوم مدحضون

ان يا قلم القدم و اذكر للأمم ما ظهر فى العراق اذ جاء رسول من معشر العلماء و حضر تلقاء الوجه و سأل من العلوم اجبناه بعلم من لدنا انّ ربك لعلام الغيوب قال نشهد عندك من العلوم ما لا احاطه احد أنّه لا يكفى المقام الذى ينسبونه الناس اليك فأتنا بما يعجز عن الاتيان بمثله من على الأرض كلّها كذلك قضى الأمر فى محضر ربك العزيز الودود

فانظر ماذا ترى اذا انصعق فلماً افاق قال آمنت بالله العزيز المحمود اذهب الى القوم قل فاسألوا ما شئتم أنّه لهو المقتدر على ما يشاء لا يعجزه ما كان و ما يكون قل يا معشر العلماء ان اجتمعوا على امر ثمّ اسألوا ربكم الرّحمن ان اظهر لكم بسطان من عنده آمنوا و لا تكوننّ من الذينهم يكفرون قال الآن طلع فجر العرفان و تمّت حجّة الرّحمن قام و رجع الى القوم بأمر من لدى الله العزيز المحبوب

قضت ايام معدودات و ما رجع الينا الى ان ارسل رسولاً آخر اخبرنا بأنّ القوم اعرضوا عمّا ارادوا و هم قوم صاغرون كذلك قضى الأمر فى العراق اتى شهيد على ما اقول و انتشر هذا الأمر فى الأقطار و ما استشعر احد كذلك قضينا ان انتم تعلمون

لعمري من سأل الآيات في القرون الخالية اذا اظهرنا له كفر بالله ولكنّ النَّاس اكثرهم غافلون انّ الذين فتحت ابصارهم  
بنور العرفان يجدون نفحات الرّحمن و يقبلون اليه الا أنّهم هم المخلصون  
انّك انت يا ايّها المقبل الى الله ان استمع ما يوحى اليك من سيئات العظمة و الاقتدار انه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد  
خلقت الممكنات لنفسى و ذرأت الكائنات لأمرى انا المقتدر على ما اشاء بقولى كن فيكون لا تحزن من شىء قم على نصره  
مولاك منقطعاً عن العالمين قد قدّر لك مقام فى لوح حفيظ كن نار الله لما سواه لتشتعل منك افئدة الخلق كذلك امرت من  
لدى عزيز حكيم قل  
اي ربّ انا الذى رضيت برضائك و ما قصدت الا وجهك و افيتت مرادى فيما اردت اسألك باسمك الأعظم الذى به  
تموّج بحر القدم بأن تكتب لى ما كتبه لأهل البهآء الذين استقرّوا على الفلك الحرّاء و يسرون على قلوب الكبرياء أنّك انت  
مالك الأسماء و فاطر الأرض و السّمآء لا اله الا انت العليم الحكيم

\* \* \*

جناب ميرزا علينقى

بسم الله القائم على الأشياء

هذا لوح القدس قد فصلناه من امّ البيان و ارسلناه الى من آمن بالله ربّه الرّحمن لتجذبه الآيات الى افق الأسماء و الصّفات و  
تقدّسه من الأحران لينطق بذكره بين ملاء الأكوان انه لهو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الحكيم ايّاك ان يحزنك ما  
ورد عليك فى سبيله ان اصبر و كن من الشّاكرين هل تجد فى الأرض من باق لا وربّ العالمين سيفنى ما ترى و يقى العزّة و  
الاقتدار للملك القديم ان افرح بذكرى دع الذينهم كفروا بالله أنّهم ما ظلموا عليكم بل على انفسهم ولكن بما عرضوا غفلوا  
عمّا فعلوا فسوف يرون اعمالهم انّ ربّك لهو الحاكم على ما يريد لعمري لو يعرفون لبيكون الى ان يموتوا ان هم الا فى ضلال  
مبين توكل على الله انه معك و يقول طوبى لك بما فزت بالمصائب فى سبيلى و المكاره فى حىّى و اجرک فى خزائن عنايتى لا  
تياأس من روحى و قل ان الحمد لك يا ربّ العالمين

\* \* \*

جناب ذبيح فى الكاف

هو المقدّس الأمتع الأبهى

هذا لوح القدس يذكر فيه ما يشتعل به فى قلوب العباد ناراً لعلّ يحرق بها كلّ الحجبات و الاشارات و يجعل انفسهم خالصاً لله  
المقتدر العزيز الجميل تالله الحقّ من يقرأ آيات الله على شأن الذى يجرى من لسانه لينقطع عن كلّ من فى السّموات و الأرض  
و يتقرّب الى مقرّ القدس هذا المنظر المشرق المنير و لو يطّلعت العباد بحبّ الذى يجرى منه حينئذ تلك الكلمات ليفديّن  
انفسهم لهذا المظلوم الذى ابتلى بين أجوج النّفاق و لن يجد لنفسه ناصرأ الا الله الملك العزيز الكريم  
و أنّك انت يا ذبيح ان استمع لما يوحى عن جهة الكبرياء مقرّ الذى استوى عليه عرش ربّك العلىّ الأعلى بأننى انا حىّى  
فى الأفق الأبهى اسمع و ارى ما فعلوا المشركون بجمالى الأخرى بعد ظهورى الأولى و انا الشّاهد على كلّ شىء و انا المقتدر

المهيمن العزيز القدير ان يا ذبيح لا توقّف في امر الله ثمّ اشهد بما شهد الله قبل خلق الأرض و السّمَاء ثمّ انقطع عن مظاهر الأسماء ثمّ انظر الى الّذى خلقهم بأمر من عنده و لا تكن من الممترين طهّر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ بصرك عن رمد الكلمات ثمّ انظر بطرفى الى جمالى ثمّ انطق بكلماتى فى ثنائى ثمّ عرف بعينى هذا الجمال الطاهر المشرق المقدّس البديع ان يا عبد قم باقتدارى ثمّ كسر سلاسل التّقليد باسمى القدير ثمّ اغلال الوهم بسطانى المقتدر العزيز المحيط فولّدى نطق الفجر بثنائى لو تريد ان تعرفنى بغيرى لن تعرف ابدأ و بذلك امرت فى الواح الله المقدّس العزيز المنيع ان يا ذبيح انا تحيرنا من هؤلاء العباد تالّله الحقّ نزلنا عليهم آياتاً لو نقرأها على الجبال لتندكّ و على السّماء لتنفطر و على الأرض لتنشقّ و مع ذلك ما يحركوا هؤلاء فى انفسهم و ما صعّدوا الى الله فى اقلّ من الحين قست قلوبهم بما اتّبعوا انفسهم و هوامهم و اعرضوا عن الّذى بأمره خلقت السّموات و الأرضين فوعمرى لو يأمرهم من احد ليعبدوا العجل يعبدوه فى مذ اللّيالى و الأيّام و يتّخذوه لأنفسهم ربّاً من دون الله و ما يتفحصون ليعرفوه و يسجدوه من غير شعور و كذلك كان الأمر ان انت من العارفين و ان يأتيهم الله بسلطانه و يشهدنّ ملائكة السّموات فى حوله و يظهر لهم كلّ الآيات لن يؤمنوا به ابدأ و يعبدون الوهم فى انفسهم من دون بيّنة و لا كتاب مبين فانظر حين الّذى جاء علىّ بسلطنة الله و آياته ثمّ برهانه اعرضوا عنه اكثر العباد بما اتّبعوا الأوهم فى انفسهم و كانوا من الغافلين و كلّ استدلوّ بما عندهم من كلمات الله و كلمات الّذين خلقوا بحرف منه ثمّ اعرضوا عن الّذى خلق منزل الآيات بأمره المحكم المتعالى العزيز المنيع و انهم لو ينظروا الله باللّه و ارادوا عرفانه بنفسه ما احتجوا عن الله و لقائه و ما ضلّوا السّبيلى كذلك فاشهد فى كلّ ظهور من أوّل الّذى لا أوّل له الى آخر الّذى لا آخر له لتكون من العارفين مع أنّ ظهور قلبى قد خرق بقوة الله كلّ الأوهم و وصّاهم فى كلّ سطر بأن لا يعترضوا على الّذى يظهر بالحقّ و يشتاق ظهوره كلّ من فى الملا الأعلى و ما خلق بين السّموات و الأرضين فلما ظهر بالحقّ اعرضوا عنه و احتجوا بحجبات انفسهم و كانوا من المعرضين و اذا قيل لهم بأىّ حجة آمنتم بعلىّ من قبل يقولون الآيات و اذا يتلى عليهم آيات ربّك العزيز العليم يسودّ وجوههم و يهزمون عنه و يجعلون اصابع الاعراض فى آذانهم لئلا يسمعون كلمات الله كذلك غشّتهم حجبات الغفلة و كانوا من الخاسرين و أنّك لو تتوجّه بسمع الفطرة الى ما يخرج من افواههم لتسمع منهم ما سمعت من ملّة الفرقان حين الّذى اتى الله على بساط القدس و قضى الأمر من لدن مقتدر قدير و أنّك لو تسمع منىّ دعهم و ذكرهم و ما عندهم عن ورائك ثمّ اقبل بوجهك الى جمال ربّك و لا تخف من احد و لا تكن من الصّابرين ثمّ خذ كأس البقاء بيدك اليمنى ثمّ اشربها باسمى الأبهى فتوكّل على الله و أنّه ينطقك بالحقّ و يعرفك ما لا عرفه احد من العالمين و انا لو نذكر لك ما ورد علينا لا يتمّ بالقلم و المداد و لا يكفيه الألواح و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولكن نسأل الله بأن يحضرك تلقاء العرش لتشهد و تطّلع بأسرار الّتى سترناها عن العباد و ما اذكرنا حرفاً منها بين الخلائق اجمعين قم على نصره الله و امره تالّله انّ الّذى اتّخذوه النّاس من دون الله محبوباً لأنفسهم فيا ليت كان كأحد مثلهم ولكنّ النّاس كانوا من عبدة الأوهم و الأصنام و كذلك يذكر اسمائهم عند ربّك فى تلك الأيّام الّتى بقينا بين الأنام من غير ناصر و معين و لقد ارسلنا اليك من قبل لوحاً ثمّ من قبله لوحاً ثمّ من قبله لوحاً و نسأل الله بأن يرزقك بها و يظهر لك ما كنز فيها و أنّه لهو الغفور الرّحيم و قد حضر فى هذا السّجن بين يدينا كتابك و قرأناه و وجدنا منه نفحات حبّك فى الله ربّك و ربّ آبائك الأوّلين و عرفنا شوقك فى الله و اشتياقك بلقائه و ما اردت الورود على مقرّ ربّك المتعالى العزيز المنيع انا ما خالفنا فى الوعد و نوفى ما وعدناه كذلك كتبنا على نفسنا الحقّ قبل خلق السّموات و الأرضين و اردنا ان نحضرك تلقاء الوجه ولكنّ المشركين حالوا بيننا و بينك و اخرجونا عن الدّيار الى ان جعلونا مسجوناً فى هذه الأرض البعيد و أنّك لو تريد ان تسافر الى الله و تهاجر اليه اذا اشرفت شمس الاذن عن افق الأمر لتفعل ما تريد و ادّناك لتحضر بين يدينا و تشهد ما لا شهده احد من العباد و تطّلع بما هو المستور عن انظر العالمين

ای ذبیح قلم الله اراده نموده که بلسان بدیع پارسی با تو تکلم فرماید چه که حبش با تو بوده و انشاءالله خواهد بود پس بشنو نعمات قدس الهی را که بحر فی از آن افتده منقطعین مجذوب شده و خواهد شد لم یزل فراموش نشده و انشاءالله نخواهی شد سه لوح منیع باخوی داده شد که ارسال دارد شاید لأجل مصلحتی که در سر او مستور است تأخیر نموده و لکن کلّ ابداع را لوحی مشاهده کن و بر صدر آن بخطّ ابهی از قلم قدس اعلی باین کلمات احلی مکتوب که ای عباد ظهور حقّ لم یزل بدونش مشتبّه نشده و لایزال باعمال و افعال و صفات مقدّس از کلّ ممکنات بوده و خواهد بود چه که او بنفسش معروف بوده و ماسوایش باو معروف ایاکم یا قوم بدونش توجّه نمائید چه که دونش مخلوقند بامر او و منجعلنه باراده او ای عباد ببصر اطهر بمنظر اکبر ناظر شوید لم یزل بنفس خود مکلف بوده‌اید و آیه عرفان جمال رحمن در شما موجود و آنه لا یأمر العباد بما لم یکن عندهم و لا یستطیعنّ علیه اگر این رتبه در انسان موجود پس خود بنفس خود مکلف است در عرفان الهی و محتاج باحدی نه و اگر این آیه مفقود لا بأس علیه و لن یجری علیه قلم الأمر و النّهی باری بشنو ندای این طیر مغنی در کلّ شیء را و بهیچ حجابی محجوب مشو و بهیچ سبحاتی ممنوع نه ببصر خود در امر الله مشاهده کن و در ظهور این عبد بین عباد و ستر دونش و اعلاء امر تفکر کن که شاید بلطفه امری که نفسی از او مطلع نیست مطلع شوی و بکوتر بقا و تسنیم ارقّ اصفی فائز گردی فوالذی انطقنی بین السموات و الأرض که اگر از قضایای وارده و رزایای نازله این ارض ذکر نمایم البتّه محزون شوی و سر بصحرا گذاری و لذا حفظاً لفسک اظهار نشده که شاید بالمواجهه ذکر شود و لیس هذا علی الله بعزیز و آن جناب مطلعند که در اقلّ از آن این عبد بحفظ جان خود نپرداخت لیلاً و نهاراً در دست مشرکین مبتلا بوده تا آنکه امر الله مرتفع شد و اسم قدیر بر عرش خود مستوی گشت نفسی را که والله الذی لا اله الا هو مثل آنکه اهل هند طیور خود را که بطوطی مینامند تعلیم میدهند همان قسم تعلیم نمودم و حفظش فرمودم و چون مشاهده نمود که این عبد در کمال ظهور بین عباد بوده و ضرّی باو راجع نشده و در این ارض هم احدی معترض نه از خلف ستر بیرون آمده بر قلم قیام نمود و چون خود را خاسر یافت بافترا قلم برداشت و نوشت آنچه نوشت اگر آن جناب ببصر حدید در آن نستهای که باین عبد داده ملاحظه نمایند کذبش را مثل آفتاب مشاهده کنند و ادراک نمایند که مقصودی از این وساوس نداشته جز آنکه ناس را از منبع امر منع نماید حال معلوم است که بر این غلام مسجون چه گذشته نفسی که قادر بر او بوده و جمیع شهادت میدهند که آنچه اراده میشد قادر بودم مع ذلک با علم باو و به ما فی صدره بایادی قدرت حفظش فرمودم حال بیرون آمده و مفترتایی باین عبد نسبت داده که قلم حیا میکند از ذکرش و ای کاش که از اصل امر مطلع میشدید اگر حال بصری یافت شود و در کلماتش نظر کند به ما هو علیه واقف شود الواح بدیعی از سماء قدم نازل در جواب اعتراضاتی که بحقّ وارد آورده‌اند انشاءالله بنظر آن جناب میرسد درست تأمل فرمائید و تفکر کنید انشاءالله بالاکلی مودعه در آن فائز میشوید بشنو در این آخر قول ندایم را جمیع این خلق را مفقود شمر و معدوم دان مگر نفوسی که الیوم بر امر الله ثابت و راسخند اینست کلمه حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال انشاءالله امیدواریم که از سحاب رحمت الهی ممنوع نشوید و از غمام مکرمتش محروم نگردید

ای ذبیح در بدایع حکمت ملاحظه نما که در کلّ اشیاء از آنچه خلق شده مابین ارض و سماء آیات حکمتیه و ظهورات صنعیه ظاهر و مشهود است اشارات وهمیه لم یزل ناس را از ساذج عزّ احدیه و فطرت اصلیه الهیه محروم نموده و از تغییرات و تبدیلات ملکیه مضطرب مشو چه که در کلّ شیء این تبدیل بوده و خواهد بود و لکن آنچه ظاهر شود و هویدا گردد البتّه در او حکمتی مستور است که جز افتده صافیه آن لطیفه دقیقه را ادراک نماید مثلاً در شمس ظاهره ملاحظه فرما که جمیع من علی الأرض را تربیت مینماید و اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه در این مقام از او مشهود و لکن سراج را ضرّ تمام حاصل و کذلک قمر و نجوم را که کل در نفس خود از نور او بلاضیاء خواهند ماند چنانچه ابدأ در یوم فضلی از این اسماء ظاهر نه حال باسی بر شمس نبوده ظهور او سبب اطفای ضیاء دون او شده حال ملاحظه نمائید که قمر و نجوم و سراج را که منیرند و



از اعظم مخلوقات محسوب از ظهور شمس و تربیت آن در این مقام محروم و اشیاء ضعیفه بتربیت شمس در کمال علو و ظهور اذاً تفکر فی نفسک لتکون من الفائزین لعلّ تصل الی مراد الله و لا تحتجب عن اشارات المعرضین و همچنین در شمس سماء معانی مشاهده کن و در اسرار خفیه الهیه و رموزات مستوره ربانیه تفکر نما که شاید از فیوضات این بحر اعظم که جمیع ابحر اولیه و آخریه از او ظاهر و باو راجعند محروم نمائی لسان الله میفرماید که باصل امر ناظر شو در این ظهور و بآنچه از قدرت محضه ظاهر شده چه از آیات محکمه و چه از ظهورات آفایه و انفسیه تا در امرش مستقیم مانی و کلمه حق را چون کلمات دوش قیاس مفرما چه که از ماسوایش ممتاز بوده و خواهد بود و هر نفسی بعد از استماع مطمئن میشود بآن هذا لهو الحق ملاحظه در ظهور اولم فرما که ناس را جز اشارات کلماتی که در مابینشان مذکور بوده از یمن رحمن محروم نساخته و چون آذان غیر مطهره بکلمات قبلیه مانوس بود لذا از استماع و ادراک نعمات رحمانیه و کلمات عز صمدانیه در یوم قیامة محروم گشته اینست که در کل کتب و صحف و زبر و الواح بلسان قدرت و غلبه نازل فرمودم که در حین ظهور احدی جز بنفس ظهور تمسک نجوید چه که سالک سیبل هدی بوطن اصلی خود که مقام مسجد اقصای نفس انسانیت فائز نخواهد شد مگر آنکه قلب و بصر و سمع را از کل آنچه شنیده مقدس نماید و این امر بر کل ملل در احیان ظهور صعب و مستصعب بوده چه که هر ملتی با اشارات کلمات قبلیه بحجبات غلیظه محتجب شده و این بسی واضحست احتیاج بتفصیل نبوده و نخواهد بود و در ظهور سنه ستین آن جناب بچشم خود ملاحظه نموده و بگوش خود شنیده و لکن ملت بیان را لایق و سزاوار نه که از جمال قدم که در قطب زوال بسلطان عظمت و اجلال واقف و مشرق و مزیء است محتجب مانند چه که جمیع حجبات قبل را ظهور قبل مرتفع فرمود و باصرح بیان و ابداع تبیان جمیع را وصیت فرموده و در کل الواح عرفان نفس قدم را معلق بامری نفرموده فوا حسرة علی هؤلاء الذین علّقوا عرفان الله و نفسه بما خلق بقوله المبرم المحکم الحکیم باری لازال شأن ناس این بوده که در ایام الله که شمس مشرق و مزیء و طالع و ظاهر و هویداست اعتنائی نداشته و بحجبات نفس و هوی محتجب بوده اند و بعد از غیبت گروهی مجدداً بوهم صرف اظهار ایمان نموده و لکن غافل از آنکه اریاح امتحان در کل احیان در هبوطست و قواصف افتتان در کل آن از شطر رحمن مرسل ذره را از ذره و شعر را از شعر تفصیل میفرماید

ان یا قلم القدم غیر اللحن ثم غنّ علی لحن عربی مبین لعلّ یجذب افئدة الممكنات الی ساحة قدسک و یقرّبهم الی وجهک المقدّس الطاهر الأطهر المنیر و یقطعهم عن الذین اعتکفوا علی اصنام النفس و الهوی و اعرضوا عن الذی یشهد له کلّ الکائنات بأنّه لهو الله المقدر العلیّ العظیم قل یا قوم ان ادخلوا هذا الرضراض البیضاء الذی ظهر علی لون کثیر الحمراء فی شاطئ قلزم الکبریاء تالله الحق لو تشهدنه بیصری لتشهدنّ فیہ کلّ الألوان بعد الذی جعله الله مقدّساً عن کلّ لون و عن کلّ ما خلق بین السموات و الأرضین قل أ تکفرون بنفسی ثم تقرؤون عمّا خرج من قلمی فوا حسرتا علیکم یا ملأ الغافلین

ان یا ذبیح تفکر فی الذی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرین بحیث لو یشهد احد مشیه لیوقن بأنّه لم یزل کان کافراً بالله ثم مشرکاً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فی امره و متمسکاً بدونه و متشبّثاً بذیل کلّ مشرک عنید و انه بعد الذی ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة بمحمد رسول الله اذاً یستدلّ بالامامة ثم بما قاله حسین ابن روح بعد الذی هو احتجب الناس من کلمات الّتی یروی عنه بأنّ القائم کان فی جابلقا و امثاله کما سمعت بأذنک و کنت من السامعین و انک لو تنظر الیوم لتعرف بأنّ ملأ الفرقان ما احتجبا عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل و کان الله علی ما اقول شهید و علیم و انک ان رأیته قل ان یا ایها الکافر بالله و المعرض عن حضرته و المشرک بجماله و المنکر بآیاته الّتی احاطت العالمین لو اردنا الیوم بأن نجعل کلّ الأشیاء ولیاً لنقدر بکلمة الّتی تخرج من قلمی الذی یحرکه اصابع قدرتی المتعالی العلیّ الحکیم مت بغیضک یا ایها المعرض عن الله فی ازل الازال لأنک لو کنت موقناً بالله فی عهد ما کفرت بنفسه فی تلك الايام الّتی ظهر فیها بسلطان الذی احاط کلّ الخلائق اجمعین

قل يا أيها المرود و مظهر التمرود بأى حجة آمنت بعلي من قبل ثم من قبله بمحمد رسول الله ثم من قبله بابني الذي سمي بالروح ثم من قبله بالكليم الذي نادينا من شجرة التي توجهت اليها لحاظ الله مرة و نطقت في كل الأحيان بأني انا الله لا اله الا انا المقتدر العزيز الكريم قل ان يا كفت التراب لم اعرضت عن رب الأرباب بعد الذي شقت سحب الأمر و اتى على سماء القدس و قضى الأمر من لدى الله الواحد المقتدر العزيز الحكيم قل تالله اذا يلعنك كل الذرات ثم علي في الرقيق الأعلى ولكن أنك احتجبت في نفسك و اشتغلت بما سميت باسم الذي به تفتخر بين امثالك و كنت من المحتجبين اياك ان يا ذبيح لا تحتجب بحجبات نفسه تالله الحق اليوم يفر الابليس من تلبسه و الدجال من اضلاله و أنك فاحفظ نفسك عن نفحاته تالله انها تهب من اصل الجحيم و جعله الله عبرة للذينهم كانوا على الأرض بحيث لن يقدر ان يمشى على ربه ذات قرار فكيف على صراط الله الذي كان ادق من الشعر و احد من سيف قاطع حديد و أنك انت فاعرف مراد الله في الذي نطقت لسان الصدق عليه لتكون من العارفين فوعمرك يا ذبيح لم يكن في قلبي بغض احد من الممكنات لأن الله طهره عن كل دلالة و عن كل ما يقع عليه اسم شيء و كان الله على ما اقول شهيد ولكن لما عرفوا هؤلاء نعمه الله بأبصارهم و قلوبهم ثم انكروها اوحى عن شطر الأيمن مقر عرش ربك الرحمن ما يتنبه به عباده ليكون من المنتهين و لئلا يقربهم المقربون و تأخذهم نفحات العذاب منه و من الذينهم كفروا و اشركوا بالله بعد الذي نزل عن سماء الأمر و في حوله من الملائكة قبيل و أنك انت فكر فيما جرى من قلم الله ثم تفكر في كلماته لعل تصل الى ما كنز فيها من لآلئ التي لا مثل لها في الابداع و تستغنى بها عن العالمين كذلك اطلعناك و اخبرناك مرة اخرى فضلاً من لدن ربك العلي الأعلى على نفسك و على الذينهم معك لتكون مطلعاً به و بما خرج من قلمه ثم من فمه و تكون على بصيرة منير و تقول في كل حين ان الحمد لله الذي هدانا لنفسه المتعالي العليم المحيط

\* \* \*

جناب اصدق عليه بهائي و بهاء العالمين

بسم الله الأعز الأمتع الأقدس الأبهي

هذا لوح قد فصل من لوح المحفوظ ليكون بنفسه هداية و رحمة على كل من في السموات و الأرضين و ذكر فيه بقية من آلي الذي ورد عليه في سبيل ربه ما فرغ عنه ملاً المقربين طوبى لك يا اسمي بما مررت عليك نسمة القميص من يوسف العزيز الذي سمي بمحمد قبل علي و أنه لسمي باسمنا القدوس في ملاء الأعلى و بالسبوح في مدائن البقاء و بكل الأسماء في ملكوت الأسماء و به ظهر سلطنتي و اقتداري ثم عظمتي و كبريائي لو انتم من العارفين و رشحنا عليه من هذا البحر ما اخذه عن دوني و قلبه عن مغرب السكون الى مشرق الاهتزاز الى ان فدى نفسه في سبيلي و بذلك استفرح ذاته و بكت عيون المقربين طوبى لك بما شرقت بلقائه و سمعت نعماته و أنست بنفسه المظلوم الغريب اذا يكون حاضراً تلقاء العرش و يبكي على نفسه بما ورد علي من جنود الشياطين تالله يا حبيب ما مضى علي من يوم الآ و قد ورد فيه ما عجزت عن احصائه الخلائق اجمعين في يوم يقولون المشركون ان هذا لهو الذي افتري على الله كما سمعت مثل هذا في يوم الذي جاء علي بالحق بسلاطون مبين و في يوم يقولون انه قد ظهر بغير ما حد في الكتاب و في يوم يقولون ان به احتجب ملاء البيان عن ذكر الله العلي العظيم اذا تفكر في قلته عرفانهم يتكلمون بما يلعنهم به حقايق كل شيء ولكن هم لا يشعرون ان الذي ينطق بينهم آيات الله يكذبونه بأهواء انفسهم و يقرؤون ما نزل من قبل من قلمي العزيز البديع ان انظر في قدرة ربك كيف اخذ الشعور عنهم و جعلهم في تيه

الوهم لمن الهائمين تالله يا اسمى ان الذى اتخذوه الناس لأنفسهم حبيبا من دون الله لن يقدر ان يتكلم تلقاء الوجه ولكن الناس هم فى سكر عظيم فونفسى الحق لو تطلع عليه و بفعله لتبكي على نفسى و لا تستريح على مقررك الى ان يرتقى روحك الى الرقيق الأعلى مقر الذى تستضىء فيه انوار وجه ربك العلى الأبهى و كان الله على ذلك شهيد و خبير اسمع منى ثم دع كل اسم عن ورائك و تمسك بعروة الله و لا تخف من جنود المشركين أنهم و ما عندهم لن يذكر عند الله ولو يأتون بكتب الأولين قل يا حباء الله لا تخافوا من اجسادكم تالله انتم الملوك فى ممالك الأرواح فى حبنا لهذا الشأن المتعالى العزيز الرقيق ان الذى يسفك دمه فى سبيلى بيعت الله من كل فطرة منه هياكل المقرين و المخلصين و اتى لو اذكر اسرار ذلك المقام ليفيدن الناس انفسهم فى سبيل ربهم العزيز المنيع ان يا اسمى اسمع ندائى بسمع الفطرة تالله به يستجذب كل العالمين لو يكونن من المتوجهين

ان يا قلم الأعلى ذكر اسمك نبأ هذه المدينة ليكون من المطلعين اذ جاءك محمد من لدى المشركين و قال أنهم ارادوا ان يجتمعوا معك فى مقر آخر فلما سمعنا خرجنا عن البيت بسطان ميين و قلنا يا محمد خرج الروح عن مقره و خرجت معه ارواح الأصفياء ثم حقايق المرسلين أنك اذا فاشهد اهل منظر الأعلى فوق رأسى ثم فى قبضتى حجج التبيين فافتح عينك هذا لعلنى ثم محمد رسول الله قد طلع عن افق البيت بسطان ميين و اتاكم بكل الآيات من لدى الله المقتدر القدير قل لو يجتمع كل من على الأرض من العلماء و العرفاء ثم الملوك و السلاطين اتى لأحضر تلقاء وجوههم و انطق بآيات الله الملك العزيز الحكيم انا الذى لا اخاف من احد ولو يجتمع على كل من فى السموات و الأرضين قد خضعت الآيات لوجهى و خشعت الأصوات لنغماتى الأبدع البديع هذا كفى قد جعله الله بيضاء للعالمين و هى عصاى لو نلقيها لتبتلع كل الخلائق اجمعين كل ما خلق بين السموات و الأرض عند ربك كقبضة من الطين أنك انت يا محمد اذهب الى ملا المشركين و قل قد جاءكم الغلام و معه جنود الوحي و الالهام و يمشى قدماه ملكوت الأمر ثم عن ورائه قبائل ملا الأعلى ثم سكان مدائن البقاء ثم ملائكة المقرين قل خافوا عن الله و لا تتعرضوا على الذى بأمره قدر كل امر حكيم اذا فاحضروا بين يدى الله بحالكهم و عصيتكم و ما كان عندكم لو انتم من القادرين انا نذهب الى بيت الله الذى بناه احد من الملوك و سمى بالسليم و اتى وحده قد جئتكم من مطلع البقاء بنى الله الأعظم العظيم و اتوقف الى ان تغرب الشمس فى مغربها لعل يستحيون المعرضون فى انفسهم و يكونن من التائبين ثم اعلم بأن الله حرم على احبائه لقاء المشركين و المنافقين ولكن انا خرجنا عن البيت متوكلا على الله و ناظرا الى شطر الأمر لعل يتنبه بذلك عباد الله الغافلين و الذينهم كفروا و اشركوا اولئك لن يؤمنوا بالله ولو يأتهم بصحائف القدس او بجنود الغيب او بحجج المرسلين و ما يزيدهم لقاء الله الا طغيانا و كفرا كذلك نزل فى الألواح و هذا اللوح العزيز المنيع

ان يا محمد فاعلم بأن كل اسم لنسبته الى نفسى قد استعلى فى ملكوت الأسماء لو انت من العالمين و انقطعت اليوم نسبة كل ذى نسبة الا من دخل فى ظل هذا الوجه المشرق المنير و من تمسك باسم من الأسماء و كان غافلا عن موجداه أنه ليس منى و كان الله بريئا منه انا خلقنا كل الأسماء كخلق كل شىء ان انتم من العارفين قل اتى قد اظهرت لله و خرجت لله و اتكلم امام كل من على الأرض كما اتكلم امام وجهك و لا اخاف من احد و فعلى يشهد بما اقول لو انت من المدركين قل ان آثار الحق لمشهود كضياء الشمس و انوارها تالله أنه اظهر عند كل ذى بصر حديد هل تظن بأن دونه يقدر بأن يقوم معه لا فونفسه العلى العظيم قل ان بمشى الغلام يمشى حقايق كل شىء ثم بسكونه يسكن عبادنا المستقرين ان انقطع عن الأسماء ثم اكف بربك و لا تكن من الجاهلين ان الذين اعتكفوا على الأسماء اولئك من عبدة الأصنام لو انت من العارفين قل ان النبى من اخبر الناس بهذا النبى الأقدم القديم و الرسول من بلغ رسالاتى الى الذين ضلوا السبيل و الامام من قام امام وجهى بخضوع و خشوع ميين و الولي من استحصى فى حصن ولايتى المحكم المتين و الوصى من وصى الناس بما امرناهم به فى لوح

حفيظ انّ الذي اتّخذوه المشركون ربّاً لأنفسهم و اعترضوا به على الله المقتدر العزيز الجميل انه كان كأحد من عبادى و كان ان يحضر تلقاء الوجه فى كلّ بكور و اصيل و هبت عليه من شطر نفسه ارياح الهوى بما اكتسبت يداه الى ان حرّكته عن مقرّه و اتركه فى اسفل السّافلين انا اشتهرنا اسمه بين العباد لحكمة من لدنا و ان ربك لهو الحاكم على ما يريد و اذا اتممنا القول انه ذهب الى المشركين و ذهب الغلام الى مقرّ الذي قرّزناه كذلك كان الأمر و كنّا شاهدين الى ان رجع محمّد بعد مدّة وحده قلنا اين الذينهم ارادوا وجه الغلام و اين الذينهم كفروا بالله العليّ العظيم قل ان الشّمس لما اشرفت عن افق الأمر يفرّ عنها طيور اللّيل و لن يقدر ان يقربها كذلك كان الحكم ان انتم من العارفين كذلك قصصنا لك من امر الذي ظهر فى تلك الايام فضلاً من لدنا عليك و على عبادنا الموقنين يا ليت كنت معنا فى ذلك اليوم و شهدت استعلاء الله على العالمين ثمّ قدرته على الخلائق اجمعين ثمّ سلطته بين السّماوات و الأرضين ولكن لا تحزن عن ذلك لأننا كتبنا لك فى اللّوح اجر ذلك اليوم و انا كنّا على كلّ شىء لقادرين انك انت قم على الأمر ثمّ اجتمع النّاس و لا تكن من السّاكين ألف بين قلوب اجبتى ثمّ ذكرهم فى كلّ حين بذكرى الجميل فأنفق نفسك و روحك لتبليغ امر الله و هذا من سجيّة ربك العزيز الحكيم ان يصبك من ضرّ فاصبر كما صبر ربك و انه يوفّى اجور الصّابرين لا تحزن عمّا ورد عليك ان ربك معك فى كلّ الأحوال و ينصرک بالحقّ بجنود غيبه العالمين فألق التّكبير من قبلى على وجه التّى آمنت برّبها و فازت بلقاء الله و ورد فى شاطئ بحر عظيم الذي كلّ موج من امواجه ينطق بأنّه لا اله الا انا الغفور الرّحيم طوبى لها بما سمعت نغمات ربّها و اشرفت عليها انوار القدس من منظر الله ربّ العالمين و الرّحمة الّتى تنزل من سحاب مشيّى و سماء ارادتى عليها و على بنتها و ان هذا لفضل عظيم عليك يا اسمى ذكرى و ثنائى ثمّ بهائى و بهاء العالمين

ثمّ ذكر من لدنا اجبائى كلّهم اجمعين قل يا اصفياء الله ان استقيموا على امر ربكم الرّحمن على شأن لن يحرككم ارياح الافتتان و كونوا فى امر الله لمن الرّاسخين ان اجتمعوا فى محافل الأنس ثمّ ذكروا هذا المسجون الذي ابتلى بين المنافقين ان اجتمعوا فى حول ذلك الاسم ايّاكم ان تتفرّقوا لأنّ الذّباب عن ورائكم بمكر كبير توكلوا فى كلّ الأمور على الله ثمّ اجتنبوا عن المعرضين ان وجدتم من احد مرّت على قلبه نفحات الرّحمن آتسوا به ثمّ ذكروه بهذا الذّكر العظيم ايّاكم ان تحزنوا فى شىء او تضطربوا فى البأساء و الضّرّاء تالله قد قدر لكم فى ملكوتنا الأعلى مقام عزّ رفيع ان اتحدوا فى انفسكم و انّ بالاتّحاد يظهر امر ربكم العزيز الوهّاب ان انتم من المتبصّرين ان الذين يقرؤون البيان و كفروا بآيات الرّحمن اولئك حقّت عليهم كلمة العذاب فسوف يدخلنّ السّعير كونوا امنائى بين خلقى و اصفياءى بين برّيتى و مطالع انوارى بين العالمين كذلك القيناكم قول الحقّ و انزلنا عليكم ما تطمئنّ به قلوبكم و نفوسكم و تكوننّ من الثّابتين

\*\*\*

بسم الذي كان و ما كان معه ما كان

هذا لوح نزل من شطر السّجن للذى اقبل الى الوجه ليجد عرف الله المقتدر العزيز المنيع و يعلم انه يذكر فى البلاء من اراده من اهل البهّاء انه لهو الغفور الرّحيم اذا وجدت عرف القميص و نفحة التّفديس قم على ذكره بين العالمين لعلّ يعرفنّ الله ربّهم و يدعنّ ما عندهم من همزات الشّياطين تمسّك فى كلّ الأحوال بذكر ربك الغنىّ المتعال انه خير لك عن ملك السّماوات و الأرضين لا تبتسّ بما قال و قالوا سوف يرون جزآء ما عملوا ان ربك لهو العليم الخبير لا تيأس من نفحات الله و رحمته انه مع من اراده و يؤيّده فى كلّ حين

\* \* \*

هو الباقي

هذا كتاب جعلناه لقائنا للذين اقبلوا الى الله في تلك الايام التي فيها تغيرت البلاد من زار ما نزل من جهة العرش في هذا اللوح و يجد نفسه في ريب من لقاء ربه انه ممن اعرض عن الله فالق الاصباح ان يا اطيار الفردوس ان استمعوا نداء المحبوب في تلك الايام التي فيها زلت الاقدام في اقبالكم استفرح الملائم الاعلى و بهجركم في اللقاء و ظمأكم قرب البحر ارتفع نحيب البكاء من سكا ن مدائن البقاء حبذا هذا السرور و الحزن كأنهما اعتنقا في يوم الله المقتدر العزيز المختار قد اشتعلت اكباد المشركين مما ارسلناه من قبل لذا يمكرون لنفسى فى العشى و الابكار طوبى لكم بما دخلتم فى المدينة و فزتم بما اراد ربكم العزيز الوهاب ينبغى لكم بأن تظهر من وجوهكم البشارة و الابتهاج لتجد كل نفس منكم التسليم و الرضا كذلك قضى من قلم البهاء ان ربكم الرحمن لهو العالم بالسر و الاجهار انتم فى ظل عنايتى و قباب رحمتى اذا طرف الله متوجه اليكم يا اولى الابصار طوبى لكم و لمن يحبكم و لمن يقبل اليكم خالصاً لوجه الله العزيز الجبار يشهد الله و الذين طافوا حول العرش انتم فزتم بلقائه و طفتم حول كعبة امره و حضرتتم لتقاء وجهه انه لهو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز المتان لعمرى قبلنا منكم ما اردتم و نكون معكم فى كل الاحيان و البهاء عليكم من لدن عزيز مستعان

\* \* \*

جناب ابوالحسن فى الشين

هو العلى فى افق الابهى

هذا كتاب فيه يذكر ما يجرى عنه الدموع من اعين المقرين ان يا قلم فاذكر ما ورد على ذكر الله و جماله لعل بذلك يبعث الله من ينظر فى هذا الامر ببصره و لن يمنعه ضجيج المشركين و يتفكر فى هذا الظهور فى ايام التي كان بين العباد و احاطته جنود الشياطين و يقدس نفسه عن كل الاشارات و ينظر فى حجج التبيين و المرسلين قل يا قوم خافوا عن الله ثم استحيوا عن الذى فطرکم و فطر السموات و الارض و انزل عليكم ما اغناكم عن دونكم من ملل القبل و جعلكم ادلاء نفسه بين العالمين و صاكم فى كل الألواح بأن لا تتبعوا هواكم فى يوم الظهور و لا تحتجبوا بالواحد الاول فى البيان و لا بما نزل فى كتابى لأن كل ما يظهر منى منوط بأمره و معلق بارادة من عنده و انه لهو الفعال لما يريد و ما بقى من سطر الا و قد وصاكم فيه فى هذا الامر المبرم العظيم و انتم عرفتموه و آمنتم به على زعمكم و قبلتم ما نزل عليكم من سماء عز منيع فلما مضت ايام ظهر باسم آخر و انزل عليكم ما نزل من قبل من آيات الله المحكم العزيز البديع و انتم شهدتم منه ما لا شهدتم من دونه و لا ينكر ذلك الا كل معتد بعيد و فدى نفسه فى كل حين لأمر الله ربه و رب العالمين و انتم ما آمنتم به و كفرتم بعد ايمانكم و ما رضيتم ما رضى الله لكم بل رميتموه فى كل يوم برمى جديد و قتمت عليه بالمحاربة بعد الذى قام عليه كل الملل و ما خفتتم عن الله الذى خلقكم للقاءه و بشركم بنفسه المقتدر المهيمم العزيز العليم فى ليت اكتفيتم بتلك الأمور بل زدتم فى شقوتكم الى ان اردتم ان تسفكوا هذا الدم المطهر المنير قل فأف لكم شهدتم نعمة الله ثم انكرتم فسحقاً لكم يا ملا الغافلين فلما شهدتم انفسكم عجزاء عما اردتم قتمت على الافتراء لتدخلوا البغضاء فى صدور الذين ارادوا الوجه فى العشى و الاشرار لتضلّوهم عن سبيل الله الواضح المستقيم هل يضيع امر الله بأن يغتبه عباده الفسقاء لا فورب العالمين قل أ كفرتم بالله ثم تستدلون بما استدلوا به علماء

الفرقان فى آيام التى شقت فيها سماء الأوهام و اتى الله بربوات قدسه و قضى الأمر من لدن حكيم عليم و انكروه العلماء بأجمعهم و صاحوا فى انفسهم و استدلوا بأن هذا الرجل ادعى النبوة فى نفسه بعد الذى نصّ الله فى كتابه الكريم بأنه قد ختم النبوة بمحمد رسول الله و اعترضوا بما عندهم من الاشارات الى ان قتلوه بالظلم فلعنة الله على الظالمين و انتم مع ان ليس عندكم امثال تلك الكلمات و نصّ منزل البيان بأنه يأتى و لا مردّ له و بشركم و كلّ من فى السموات و الأرض بظهوره و سلطانه و وصاكم بأن لا تفعلوا كما فعلوا ملّة الفرقان و كونوا من المتّقين و نصّ بأنه جلّ و عزّ لن يعرف بدونه و لو يظهر نفسه فى ساعة اخرى ليس لأحد ان يعترض عليه لأنه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد مع ذلك فعلتم يا ملأ البيان ما جلس روح الأمين على الرماد و بكت عيون اهل الفردوس ثمّ اهل حجاب القدس اذا يبكى عين العظمة و انتم تفرحون و تكوننّ من الفرحين فوالله يا قوم اتى قد كنت راقداً على بساطى ولكن نسمة الله ايقظتنى و روح الله احتيتى و لسان الله تكلم على لسانى لست انا بمذنب انتم لا تنظرونى بعيونكم بل بعينى و بذلك امرتم من لدن عزيز عليم و يا قوم هل تظنون بأن الأمر بيدى لا فونفس الله المقتدر المتعالى العليم الحكيم فوالله لو كان الأمر بيدى ما اظهرت نفسى عليكم فى اقلّ من آن و ما تكلمت بكلمة و كان الله على ذلك شهيد و عليم ولو انّ محبوبى امرنى بأن احمل الأحجار من الجبال انه خير عندى من ان اعاشر مع هؤلاء المشركين و خرجت عن بين العباد وحده و سرت سنتين فى العراء منقطعاً عن كلّ من فى الملك اجمعين فلما جاء الوعد ارجعنى الى العباد مرة اخرى و قضى الأمر من عنده لا من نفسى و هواى و يشهد بذلك كلّ الدّرات لو انتم من السّامعين فىا ليت كان الناس مطلعاً بأصل الأمر تالله الحقّ ما اطّلع به احد الاّ نفسى ولكن سترناه و اشتهرنا ذكر من خلق بقولى حفظاً لمطلع الظهور فلما شهد اشتهار اسمه حارب بنفسى المظلوم الفريد و انك انت يا عبد فكّر فى امر الله و انّ امره اعظم من ان يخفى ثمّ فى آثاره و انّ آثاره اظهر من ان يستر بأكام المشركين فىا ليت كنت معى و اطّلت بما ورد على نفسى ولكن قضى ما قضى اذا قم على الأمر ثمّ انصر الله بما كنت مستطيعاً و لا تكن من الصّابرين دع الدنيا ثمّ خذ كأس البقاء ثمّ اشرب منها و لا تكن من المتوقّفين طهر نفسك عن كلّ الاشارات ثمّ اصعد الى منظر الله العلىّ العظيم كذلك امرناك حبّاً لنفسك لئلاّ يزلّ قدماك عن صراط الله الظاهر العزيز المنير و البهاء عليك و على كلّ موقن بصير

\*\*\*

ك

جناب نبيل قبل حسين

### الاقدم الاعظم الابهى

هذا كتاب مبين نزّل بالحقّ من جبروت الله العلىّ العظيم و يدع الناس الى محبوب العالمين لو يظهر ما ستر فيه من تجليات ربّه لينصعق من فى السموات و الارض الاّ من تمسك بذيل الله العزيز الحكيم قل يا قوم ان انصفوا بالله هل ينبغى لاحد ان يعترض على الذى سئل الكليم لقاءه و الحبيب جماله و صعد الروح بحبه و فدى النّقطة فى هواه اتقوا الله و لا تعقبوا كلّ مشرك اثم هل رأيتم فى البيان ما لا وجدتم منه عرف ذكرى لا وربكم الرّحمن ان انتم من الشّاعرين انه نادى فى برية البيان و بشركم برّبكم الرّحمن اذا قد اتى بسطان عظيم انه شهد لى و اخبركم بملكوتى و سلطانى ما لكم تمسكتم بالهوى و اعرضتم عن ربكم الابهى ان هذا الاّ خسران مبين قل هل ظننتم انا اردنا لنفسنا شيئاً بعد الذى نكون بين ايدى الاعداء دعوا الظنون قد اتى سلطان

اليقين انّ الذين تمسكوا بغيري اولئك في ضلال بعيد مثلهم كمثل الذي نبد الكوثر عن ورائه و يهرع الى الشراب الا انه من الهائمين

قد ارسلنا اليكم علياً من قبل بذكر حكيم ليعرّفكم نفسى و يستعدّكم للقاءى فلما كشفت جمالى و اتيت بمجدى كفرتم بنفسى ويل لكم يا ملاء المعرضين قل يا ملاء الاكوان ان ارحموا على انفسكم و لا تدعوا ذات القدم عن ورائكم الى م تبعون الهوى هذا ربكم الابهى ان اقبلوا اليه و لا تكوننّ من الخاسرين انك يا ايها المستشرق بنور البهآء ان اذكر عبادى باسمى و سلطانى لعلّ يتمسكون بالحقّ و يدعون الذين كفروا بالله العزيز القدير اتل عليهم آيات ربك لعلّ تجذبهم الى مشرق الوحي و تجعلهم من الراسخين قل يا قوم تداركوا ما فات عنكم فى جنب الله اياكم ان تكوننّ من الغافلين سوف يأتىكم رسول الموت اذا ترون قدرة الله و سلطانه و لا تجدون لانفسكم من حميم ان اغتتموا الفرصة فى ايام ربكم هذا خير لكم ان انتم من العارفين كذلك امرناك و القيناك لتبلغ الناس ما امرت به من لدن عليم حكيم

\*\*\*

هذه سورة ما نزل من قبل و الأصل فى هنا لو شاء الله ليرسله اليك بيد امين من عباده

بسم الذى كلّ لوجهه ساجدون

هذا كتاب من الله المهيمن القيوم الى الذى آمن به و استهدى بأنوار الروح فى تلك الايام التى تغيّرت فيها وجوه الذينهم كانوا فى مرية عن لقاء ربهم و كانوا بآيات الله ان يجحدون ان يا عبد لو نذكر ما ورد علينا لتقطع عن نفسك و روحك و ذاتك و تفرّ الى الجبال الى ان تفدى نفسك فى سبيلى و كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم لا يشعرون فاعلم بأنّ الذى بحركة من اصبعه قد ظهر العدل و مظهره قد نسبه المشركون بالظلم فويل لهم و بما اكتسبوا فى الحياة الباطلة و هم لا يفقهون و الذى بأمره غرس اشجار الصدق قد افتروه بالكذب كذلك فعلوا بنفسى ان انتم تعرفون قل يا قوم خافوا عن الله و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تتركبوا الفحشاء فى انفسكم و لا تكوننّ من الذينهم يكفرون اتقوا الله يا ملاء الأرض انّ هذا لقميصى الذى منه وجد كلّ نبيّ رايحة الله المهيمن القيوم و بما نزل من عنده قد نزلت صحايف الله المقتدر العزيز المحبوب و انه لو يريد ان يمحو ما ثبت بين العباد لقادر بكلمة من عنده ان انتم تفقهون و لو نشاء لننزل فى كلّ حرف ما نزل من ازل الآزال ولكنّ الناس فى حجابات انفسهم ميّتون

قل يا قوم تالله الحقّ قد فعلتم ما لا فعلت اليهود و لا النصارى و لا الذينهم علّقوا جمال علىّ فى الهوآء و قتلوه بالظلم ان انتم فى انفسكم تتفكّرون قل انّ ملاء الفرقان سفكوا دم اسمى الذى ظهر بالحقّ و انتم تسفكون دم محبوبه فى كلّ حين و لا تفقهون قل اذا لو تتوجّهون بسمع الفطرة الى ملاّ الأعلى تالله لتسمعنّ ضجيجهم ثمّ صريخهم ثمّ عويلهم بما ورد علىّ الذى بحرف من عنده خلق ما كان و ما يكون و بحرف اخرى قد اتى جمال القدم فى ظلل الغمام بسلطان لايع مشهود و بكلمة من عنده زين هيكل الربوبية بردآء عزّ محبوب و لو يوجد فى الأرض من ذى بصر تالله ليشهد بارادة منه ظهر ملكوت الأسماء كلّها ثمّ جبروت الصّفات بأتمّها ثمّ بارادة اخرى يأخذ طراز الاسم عن مظاهر الأسماء كذلك كان ربك مقتدراً علىّ ما يشاء ولكنّ الناس هم لا يعرفون

قل يا ملاء اليهود ان تريدوا ان تصلبوا الروح مرة اخرى تالله هذا لهو الروح قد ظهر بينكم فافعلوا به ما تشاؤون لأنه انفق روحه فى سبيل الله و لا يخاف من احد ولو يجتمع عليه كلّ من فى السموات و الأرض ان انتم توقنون

قل يا ملأ الانجيل ان تريدوا ان تقتلوا محمداً رسول الله تالله ان هذا ذاته قد ظهر بالحق فافعلوا به ما اردتم لأنه يشناق لقاء محبوبه في ملكوت عزه و كذلك كان الأمر ان انتم تعلمون

قل يا ملأ الفرقان ان تريدوا ان تعلقوا هيكل عليّ الذي نزل من عنده البيان تالله ان هذا لمحبوبه الذي قد ظهر باسم آخر و قد اتى على ظلل المعانى بسطان من عنده و انه لهو الحق علام الغيوب و انتظر منكم ما فعلتم بظهور قبلى و يشهد بذلك كل شيء ان انتم تسمعون

ان يا ملأ البيان ان تريدوا ان تسفكوا دم الذي به بشرتم بلسان عليّ ثم من قبله بلسان محمد ثم من قبله بلسان الروح فيها هو هذا بينكم و ما عنده من ناصر ليمنعكم فيما تريدون ان تعملون قل تالله هذا صدرى مشتاق لسهامكم اذا فارموا كيف شتمتم و لا تصبرون و ان هذا عنقى قد تطاول لحب الله و ينتظر سيوفكم اذا فاضربوا كيف تريدون و ان هذا رأسى مشتاق لرمح غلكم اذا فانصبوه عليها ثم داروا به في البلاد كيف تحبون قل يا ملأ البيان ان كان جرم الله بينكم بأن ارسل اليكم الذي بشرتم بلاقائه و وعدتم به في كل الألواح اذا تجاوزوا عنه و لا تجعلوا انفسكم مستحقاً لنقمة الله الملك المهيمن القيوم و ان كان جرمى بأن نزلت عليّ آياته و تلونها عليكم في كل عشى و بكور فاعفوا عنيّ و لا تجعلوا بذلك انفسكم محروماً عن لقاء الله المقتدر المتعالى العزيز المحبوب و ان كان اعتراضكم على الله بأن ارسلنى قريباً اذا ينبغى لكم بأن تشكروا الله فى ذلك و قولوا ان الحمد لله الذى قد صدق وعده و وفى بما وعدناه و ان ربنا لهو الغفور العطوف اتقوا الله يا قوم تميزوا موقع الشكر عن الشكوى و لا تنكروا امر الذى له خلقت من فى السموات و الأرض فما لكم يا قوم كيف لا تفقهون هل رأيتم بأن تنزل نعمة الله على احد فينكرها لا فوالذى نفسى بيده ما رأيتم الا انفسكم ان انتم تنصفون قد جاءكم الموعد قريباً و انتم كفرتم به و لو ظهر بعيداً ما كنتم تفعلون بعد الذى ينبغى لكم بأن تفدوا انفسكم فى سبيله و تشكروا ربكم الرحمن بما ارسل اليكم هذه النعمة المكنونة المخزون

ان يا قلم فأمسك زمامك ثم استر و لا تجهر ازيد من ذلك تالله لو يظهر ما كنز فيك لينصعق كل من فى السموات و الأرض و لن يبقى لك من ناصر و معين لأن الناس كلهم اعتراضوا على الله و هم فى تيه الشرك هم سالكون ان يا عبد فارفع يديك باسمى و سلطاني ثم اخرق الأحجاب بقدرتى و عظمتى و كبريائى و لا تخف من احد و ان ربك يحرسك عن الذينهم كفروا بالله المهيمن القيوم ذق من كأس ذكرى و عرفانى ثم ثنائى ثم اسق بها العباد تالله انه لخير لك عما كان و عما يكون كذلك امرك ربك ان اعمل بما امرت و لا تكن من الذينهم بعد الأمر هم يصبرون و الروح و البهأ عليك و على عباد الذينهم توجهوا الى شطر القدس مقر الذى فيه يستضىء انوار وجه الغلام بضياء لا يح مشهد

\*\*\*

ضلع حاجى على اكبر الذى صعد الى الله

هو الله

هذا كتاب من الله الى التى آمنت بربها و كانت من القاننات ان لا تعبدى الا الله ثم طهرى قلبك من اشارات الذينهم كفروا بالله اذ اتى بملكوت الآيات ان افرحى بفرح الأمر ثم افنتى لهذا الذكر الأعظم الذى بأمره خلقت الأسماء و الصفات لا تحزنى فى الذى صعد الى الله ثم اكفى بالله ربك انه مع امائه الذآكرات توجهى بوجهك الى الذى فطر الأرضين و السموات آنسى



بذكر الله و انّ بذكره ترفع الأحزان و تنزل الرّحمة و السّرور عن كلّ الجهات طوبى لأمة تمسّكت بعروة الوثقى و انقطعت عن الدّنيا و ما فيها حبّاً لله مظهر البيّنات و الرّوح عليك يا امة الله و على امائه الخاضعات لله مالك الأمر ذو العظمة و الاقتدار

\*\*\*

ابن نصر ج

بسم الله الأقدّر الأقدّر

هذا كتاب من الله الى الذّى اهتدى بأنوار الرّوح و كان ممّن آمن و هدى  
ان يا عبد قل بسم الله و بالله و باسم ربّنا العليّ الأبهيّ ثمّ اصعد بجناح العرفان الى مقرّ الأقصى لتسمع نغمات الله عن  
جهة سدرة المنتهى و ان تطير مرّة اخرى لتسمع كرّة اخرى ما لا سمعته اذن اهل النّهى و ان وجدت في نفسك استطاعة و  
قدرة فاصعد كرّة بعد اخرى لتشهد ظهورات ربّك و يتجلّى عليك انوار وجه ربّك العزيز الأعلى  
قل أنّه حينئذ قد كان في منظره الأبهيّ و ينادى كلّ شيء بيداي نغماته الأحلى ايّاكم ان توقّفوا تلك الأيام مرّوا على  
الصّراط باذن ربّكم الرّحمن و لا تكونوا ممّن ضلّ و غوى قل أنّه نزل مرّة اخرى من سماء القضاء و ينطق عليكم من آياته الكبرى  
و انّ هذا خير لكم عن ملك الآخرة و الأولى  
قل يا قوم أ تمارون الرّوح فيما شهد و رأى بعد الذّى أنّه نطق في صدر عليّ بالحقّ ثمّ من قبله في صدر محمّد ثمّ في  
صدر كلّ من نطق بالوحى من لدى الله العليّ الأعلى قل يا ملأ البيان لو تجتمعون انتم و من على الأرض لتضلّوا احداً من احبّاء  
الله لن تقدروا اذاً موتوا بغیظكم يا ملأ البغيّ و العمى  
و أنّك انت قدّس نفسك عن الهوى ثمّ ادخل منظر الأعلى و لا تتبع الذّينهم يطربون بجناحين الهوى ان اثبت على امر  
الله و دينه ثمّ اذكر ما ورد عليه من اعدائه و لا تكن ممّن غفل و نسى و الرّوح و البهَاء عليك و على من تمسّك بعروة الله ثمّ  
بأنوار القدس اهتدى

\*\*\*

بسم الله الظّاهر فوق كلّ الأشياء

هذا كتاب من الذّى يذكر الله بلسانه من العشيّ الى الاشراق و من الاشراق يجرى قلمه على الألواح الى الأصيل لعلّ تتوجّه  
الوجوه الى الله العزيز الحميد فديت نفسى فى سبيله و راحتى لأمره و لا اصبر بعد حكمه ولو يمسكنى الظّالمون و من قبل تنزل  
الآيات و يكتبها العبد الحاضر لدى العرش و فى تلك الأيام من الضّعف الذى اخذنى لا يرتفع الصّوت من فم القدم ان انتم  
تعلمون و اذا يرتفع يتحرّك كلّ اركانى بحيث تقلّبني آيات الله المهيمن القيوم و حين النزول يأخذنى الشّوق على شأن تهتّر  
جوارحى من حبّ الله العزيز المحبوب و من قبل تنزل الآيات من الاشراق الى الاصيل و من الاصيل الى الاصيل و لا يتوقّف  
لسان الله فى اقلّ من آن الّا لأمر آخر كذلك كان الأمر و يشهد بذلك عباد الله المخلصون الذين حضروا تلقاء الوجه و سمعوا  
آيات الله العزيز الودود و فى تلك الأيام لو انطق فى ساعة يمنعى الضّعف فى ساعة اخرى قد منعت نغمات الله بما اكتسبت  
ايدى الذّين يظلمون و لا يشعرون ادع النّاس من قلمى كما دعوتهم بلسانى و لا اتوقّف فيما امرت به الى ان يصعد الرّوح الى

مقرّ العظمة والكبرياء كذلك اراد الغلام فى سبيل ربّه العزيز العليم أنّك يا عبد كن كما كان الغلام ان اقتصر الأمر على ذكر مولاك هذا خير لك عمّا كان و يكون سوف يطوى بساط الدنيا و يبسط بساط آخر و يبقى العزّة و الملك لله العليم الحكيم

\* \* \*

جناب اسم الله القهير

بسم الله الاعزّ الامنع الاقدس الابهى

هذا كتاب من لدن نقطة الاولى الى الذى آمن بالله و آياته و دخل بقعة الروح مقرّ الذى استوى عليه عرش ربّه الرحمن و سمع ما لا سمعه احد من العالمين لعلّ يأخذه نفحات الروح على شأن لن يقدر ان يسكن على محلّه و يأخذ جذب الجبار زمام الاختيار عن يده و ينطقه ولو بالاضطرار بين السموات و الارضين و يفتح اللسان بالبيان و ينظر جمال الرحمن فى هذا الجمال الذى ظهر و اشرق ثمّ لاح و ابرق عن افق الامكان بسطان لائح مبين و انكروه ملاً البيان و رموا نحوه رضى الشقاق عن كلّ الجهات بعد الذى اتاهم على ظلل الكبرياء من سماء عزّ رفيع و اظهر لهم قدرة الله و سلطنته ثمّ انزل عليهم فى كلّ حين ما يحيى به افئدة الممكنات ثمّ حقايق الموجودات ثمّ هياكل النبين و المرسلين فلما شهدوا آثار الله و سلطنته ثمّ ظهور الله و قدرته اذاً قاموا على الاعراض ثمّ افناء نفسه العليّ العظيم

تالله قد ورد عليّ ما لا ورد على الذينهم مضوا من قبل و أنّك لو تسمع لتصبح فى نفسك و تبكى على هذا المظلوم الذى بكت عليه عيون اهل ملاً الاعلى ثمّ عيون اهل لجج الحمراء ثمّ عيون العظمة عن خلف سرادق عزّ منيع و أنّك لو تسئل عنهم يا قوم باى حجة اعرضتم عن الذى به ظهر امر الله و سلطانه تسمع منهم كما سمعت من ملاً الفرقان حين الذى شقت سماء الاوهام و جاء ربك المقتدر العزيز العلام على ظلل من الانوار باسمه العليّ العظيم بل تجد هؤلاء اشدّ احتجاباً عن ملل القبل كلّها لانّ ظهور قبلى خرق كلّ الحجابات التى احتجوا بها الناس فى كلّ عهد و عصر و كذلك نزل الامر حينئذ من لسان الله الملك المقتدر العزيز القدير و أنّك لو تسئل من ملاً الفرقان من ربكم ليقولنّ الله الذى خلقنا بامر من عنده و لو تسئل من رسولكم يقولنّ رسول الله الذى بعثه بالحقّ و جعله خاتم النبيين و كذلك يعدّون من بعده اسماء انت تعرفهم و كذلك يذكرنّ و يكوننّ من الذاكرين و كانوا افتخروا بما عندهم على ساير الملل فلما ظهر الذى بامرهم ثبت ايمانهم و رفع امرهم و حقق دينهم اذاً كفروا به و كانوا من الكافرين اذاً تفكّر هل نفعهم ما كان عندهم و تكلموا عليه فى مأتين و ستين بعد الف لا فونفسى الرحمن الرحيم لانّهم عبدوا اسماء و اعتكفوا عليها من دون بيته و لا كتاب منير و اتخذوا الوهم لانفسهم ربّاً من دون الله لانّهم لو عرفوا الله ما كفروا به فى يوم الذى ظهر كالشمس عن افق عزّ قديم و كذلك فاعرف ملاً البيان لو تسئل عنهم باى وجه تريدون تسمع كما سمعت من ملاً الفرقان و يعدّون عدّة معدود من الذينهم خلقوا بقولى المحكم المبرم المتين يفتخرون باسم من الاسماء بعد الذى خلقنا ملكوتها بقولى و كان الله على ذلك شهيد و عليم

و من المعرضين من قال بانّ الظهور ظهر قريباً و ما كان هذا من سنة الله التى قد خلت من قبل قل فويل لكم يا ملاً المعرضين انتم مقتدران على الله و امره او هو قادر على ما يشاء و ان اعترفتم قدرته و سلطانه هو اظهر نفسه كيف شاء و اراد و لا يستل عمّا شاء و انه لهو الفرد المقتدر العزيز الحكيم قل فويل لكم انتم تقرّون بالسنكم بانّه يفعل ما يشاء و لا يستل عمّا شاء فلما ظهر ما اراد بسلطانه اذاً تعترضون عليه و تكوننّ من المعرضين

قل يا قوم فانظروا بنفس الامر و ما يظهر من عنده لا بما عندكم و بذلك امرتم في كلّ الالواح ان انتم من الموقنين لآئه لم يزل كان معروفاً بنفسه و ما سواه معروف بما حرّك على اسمائهم قلم الله المقتدر العزيز الحكيم يا قوم خافوا عن الله و لا تكفروا بالذى آمنتم به بعد الذى جائكم بكلّ الآيات و هذا النبأ الاعظم العظيم و من المعرضين من قال بأنه ادعى فوق مقامه و كذلك يوازن امر الله بقسطاس نفسه يزيد و ينقص و يكون من الخاسرين و اذا تتلى عليه من آيات الله بنغمات قدس بديع يرفع يده الى لحيه ثم يسودّ وجهه و كذلك تشهد و تكون من الشاهدين و منهم من يقول هذه الالواح لن يبق على الارض و لا هذا الاسم المقتدر المتعالى العليّ العظيم و بذلك يستشفى مرضه و يداوى غلّ صدره و يسكن نار حسده أنه ما من محيط الا هو يعلم خائنة الاعين و ما تخفى فى صدور المغلّين قل تالله وجدناكم فى وهم ما وجدنا شبهه فى امم القبل و كان الله على ما اقول شهيد و عليم قل موتوا بغيظكم تالله الحقّ كلّ اسم يبقى فى الارض هو بامرى لو انتم من الشاعرين و كلّ صفة يظهر بين السموات و الارض فهو بعد اذنى كذلك كان الامر رغماً لانفكم يا ملاً المستكبرين

و كلّ ذكر يرفع فى الارض و يصعد الى السماء هو ذكرى العزيز الممتنع المنيع و كلّ السجود فى اى ملّة كان هو لجمالى المشرق العزيز المنير قل اياكم يا ملاً البيان لا تقتلونى باسياف غلّكم تالله هذا لم يكن من عندى بل من لدن عزيز جميل فوالله لو تلتفتون بعين الانصاف لتجدنّ عن هذه الكلمات روايح قدس كريم يا قوم لا تشبهوا الامر على انفسكم و انفس العباد فوالله لن يشبهه نغمات الله بدونها و يشهد بذلك السن كلّ عارف بصير و كلّم اصمت فى نفسى خوفاً منكم ينادى المناد فوق رأسى و ينطق الروح فى صدرى و لذا يظهر متى ما يكرهه انفسكم و هواكم يا ملاً المشركين يا قوم لا تأخذونى بذلك لانّ هذا لم يكن من عندى بل من الذى ارسلنى بالحقّ و جعلنى هدى و رحمة للعالمين و يا قوم لا تجعلوا الاختلاف بين الناس و لا تدحضوا الحقّ بسوء انفسكم و لا تجادلوا بآيات الله بعد الذى نزلت بالحقّ و لا تكوننّ من الجاهلين اتقوا الله يا ملاً البيان هذه آيات التى بها احتجّ الله بكم يوم القيمة و بها استقرّ جمال الهيّة على عرش اسم عظيم و بها تمّت حجّة الله فى كلّ عهد و عصر و ظهر برهانه ثمّ دليله و نوره على العالمين فوالله يا قوم لن افتخر عليكم فى شئى من تلقاء نفسى بل من لدن عزيز حكيم و يا قوم لا تظلمونى بظلم انفسكم فاقنعوا بما وردتم على جمالى من دون اذن من لدى الله الملك الحقّ العليّ العليم فوالله يبكى على عيون الممكنات بما ورد على من ظلمكم يا ملاً المشركين اذاً تبكى البحار بامواجها و الاشجار باثمارها و الاوراق بحركاتها و الانوار بضياتها ان انتم فى انفسكم لمن المتفكرين و قد اضطرب كلّ شئى بما ورد على و يبكى فى سرّه ان انتم من الناظرين و يا قوم لا تجادلوا معى فى آيات الله و أنّها نزلت بامر من عنده أنه ما من اله الا هو له الخلق و الامر يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد قد اخذ الروح زمام الاختيار عنى و ينطق كيف يشاء فى كلّ اركانى و جوارحى ثمّ حشائى و كبدى و عروقى و عظمى و شعرى لو انتم من العارفين

و لو كان الاختيار بيدي امسكت زمام القلم و ما اطلقته ولكن اطلقه الله بامر من عنده و أنّه لهو العليم الحكيم و انتم لا تأخذونى بذلك ثمّ ارحموني يا ملاً المشركين تالله أنه ارسلنى فى يوم الذى كان سلطان الايام و يطوف فى حول كلّ آن منه جبروت الزمان و ملكوت الاكوان فضلاً من عنده عليكم ان انتم من العالمين تالله هذا لهو الذى ينطق فى كلّ شئى بأنه لا اله الا انا المقتدر العليّ العظيم و لو كان الامر بيدي ما تحمّلت اذاكم التى لن يحملها اهل السموات و الارضين و كلّما سترت نفسى و كنت صامتاً عن الذكر اظهرنى الله بالحقّ و نادى الروح فوق رأسى بان تالله هذا ملك كريم و هذا جمال الله فيكم و ظهوره بينكم و ضيائه على الخلايق اجمعين و يا قوم فوالله لو كان الامر بيدي لفررت عنكم الى قلل الجبال كما فررت منكم اول مرّة و انتم سمعتم و كنتم من الغافلين ولكن اخرج الامر عن يدي و ايديكم انما الامر بيد الله لا اله الا هو المقتدر العزيز المتعالى الغفور الرحيم

يا قوم ان ارحموني ثم ارحموا انفسكم و لا تجادلوا بآيات الله و لا تدحضوا الحق بافواهكم و لا تستهزئوا بحجة التي بها ثبت ايمانكم و ظهر عرفانكم و بها تفتخرن على ملّة الفرقان ثم ملل الارض من اولى الزبور و التوراة و الانجيل هل تدحضون ما ثبت به ايمانكم فويل لكم يا معشر الفاسقين و انى ما اخاف لنفسى بل على الذى يأتىكم بعدى بسلطنة و اقتدار عظيم تالله انتم يا ملاً البيان بعدى لا تبالون فى شئ و تفتون على الذى بحرف منه يعث الاولين و الآخرين و تقتلونهم و تشربون دمه بل ازيد عن ذلك كما فعلوا امّة الفرقان بعلى قبل نبيل تالله انتم اشد قسوة و اعظم شقاوة و انه لهو العالم بما فى صدوركم و يعلم ما فى صدور المغلّين فيما ليت انك انت يا اسمى كنت معنا فى حين الذى خرج نير الآفاق عن شطر العراق و شهدت ما لا اطلع به احد من العالمين و رأيت الذى حارب مع نفسى بعد الذى انت تعلم باننا حفظناه و ربّناه و علّمناه و هو فى نفسه كان مستوراً خلف القناع خوفاً من نفسه و انا كنا فى مقابلة الاعداء و نصرنا الله وحده الى ان اظهرنا الامر بعد الذى كلّ الملل اجتمعوا على قتلى و انت سمعت ما جرى على من جنود المشركين و كنا فى مقابلة الاعداء فى ايام التي اضطربت فيها انفس المحبّين لنفسى ثم قلوب العارفين لا يتلاى تالله من فعلى تحيرت اهل ملاً الاعلى ثم الذينهم يطوفن فى حول عرش ربك العلى العظيم

فلما اشرق جمال الامر عن افق العزة و الاقتدار و هبت رايح العزّ عن شطر ربك الرحمن اذاً خرجوا الذينهم كان فى قلوبهم ضغن من هذا الغلام كالتعبان بعد الذى ينبغى لهم بان يشكروا الله فيما ايدهم بالحقّ و نصرهم بهذا الغلام الذى استقام على الامر بشأن الذى نطقت السن اهل ملاً البقاء بان تبارك الله من هذه الاستقامة الامنع الاقدس الاعظم البديع فلما حفظنى الله عمّا ارادوا فى سفك دمي و نصرنى بجنود الغيب اذاً قاموا على الحيل و المكر و افتروا علىّ بكلّ ما استطاعوا عليه و ارادوا بذلك ان يسترّوا جمال الشمس بحجبات الكذب و الافتراء و كذلك كانوا من الفاعلين و انك لو تفكر فى ضرى لتنوح فى نفسك و تبكى على هذا المظلوم الذى وقع فى بئر البغضاء بما اكتسبت ايدى هؤلاء الاشقياء و اذاً ينادى هل من ناصر ينصرنى بالحقّ و يدفع عنى شرّ هؤلاء المفترين و هل من منادى ينادى بين السموات و الارض على هذا الامر الابدع البديع

ثم اعلم باننا احبناك من قبل و حينئذ و اذكرناك فى هذا اللوح بنغمات المجتدين ليجذبك نغمات الروح الى سدرة المنتهى مقرّ عرش ربك العلى الاعلى و ينقطعك عن الخلايق اجمعين ان الذى كان فى قلبه بغضك اراد ان يقع البغضاء بينى و بينك ولكن الله اطرده بسلطانه و اشرق شمس الحبّ عن مشرق هذا الوجه المبارك المقدّس العزيز الكريم و انزل عليك آيات الحبّ و ارسلها اليك ليفرح به فؤادك و تكون من الفرحين ان يا ايها العبد المذكور بلسان الله ان اخرق حجبات الوهم بسلطاني و قدرتي ثم اطلع عن افق البيان بحكمة الله المقتدر العزيز الحكيم ثم انفخ فى العباد روح الحيوان عمّا الفاك الله لعلّ يقومنّ عن القبور و يبعثن بطراز الله المقتدر المتعالى العليم اياك ان لا تخف من احد و لا تصبر فى ذكر ربك كما صبرت من قبل كذلك ينبغى لشأنك و شأن الذينهم اتخذوا الى ذى العرش سبيل تالله ان الدنيا سيفنى و لا يبقى منها من اثر و ما يبقى هو ما قدر لك من لدن مقضى عليم كذلك علمك شديد الروح حين الذى استعلى على الممكنات بسلطان العظمة و الاستجلال و يستضيئ وجهه كالشمس فى قطب الزوال لتكون من العالمين

قل يا قوم ان اعرفوا الله بالله و ان هذا مقام الذى قدره الله لكم و انتم ان لن تصلوا الى هذا المقام لن يذكر اسمائكم عند الله و يرجعكم ملئكة القهر الى اسفل الجحيم اذكرون المحبوب و تقتلون محبوب العالمين اتدعون المقصود و تنسون مقصود العارفين اتقرون الآيات و تكفرون بمنزلها و مرسلها فويل لكم يا ملاً الغافلين قل يا قوم طهروا قلوبكم و انفسكم من سلسبيل الذى جرى من كوثر فم ربكم الرحمن و لا تمنعوا انفسكم عنها و لا تكوننّ من المحرومين

قل هذا لبحر الله بينكم قد تموج فى ذاته بذاته و ما وصل احد بساحله كيف غمراته ان انتم من المنصفين الا من ايده الله بسلطانه و انقطعه عن كلّ من فى السموات و الارضين قل يا ملاً البهلاء قولوا بسم الله و بالله ثم اركبوا على سفينة البقاء

التي جرت على قلوب الكبرياء باسم ربكم العليّ الاعلى تالله من ورد عليها فقد نجى و من تخلف فقد غرق ولو يتمسك بالاولين و الآخرين قل اليوم لن ينفع احداً شيئ الا بان ينقطع عن كل الجهات و توجه الى هذا الشطر المبارك العزيز الجميل  
دع الاشارات عن ورائك ثم الدلالات عن يسارك و خذ كلمات الله بقوة و انقطاع ثم قدرة عظيم و بلغ الناس رسالات ربك و انه يكفيك بالحق و يحفظك عن ضرر الشياطين ثم اعلم بان الذين ما كانوا مقتدرين بان يتكلموا تلقاء الوجه اذاً كتبوا الواحاً في ردّ الله و مظهر نفسه و كذلك سولت لهم انفسهم و كانوا من الذين اتبعوا كل شيطان مرید ان الذي اعرض عن الله في سنين القبل و انك اطّعت به و بما ورد على نفسى فلما تاب نزعنا عنه قميص العصيان و البسناه رداء الغفران الى ان وردنا في هذا السجن اذاً قام على الاعراض بما امره نفسه و هواه و كان الله على ما اقول شهيد و عليم و انا لو نريد ان نفضّل لك ما ارتكب في نفسه لن يكفيه الاواح و لا المداد و لا الافلام و لا السن اهل السموات و الارضين آمن ثم كفر ثم تاب و اشرك بالله الذي خلقه و سؤله بقول من عنده

انه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كلّ عنده في هذا الكتاب الذي ظهر بالحق و رقم في صدره من اصبع عزّ قديم تالله ان هذا لحرّم الله في الملاء الاعلى و كعبة القدس في مداين الاسماء و حلّ الامر في ملكوت البقاء و بيت الله بين العالمين و باسمه صعد المشتاقون الى سدرة الوصال و العاشقون الى مقرّ العزّ و الجمال و المخلصون الى مقعد الوصل و اللقاء و المنقطعون الى مكنن امن منيع

قل يا قوم اتقوا الله و لا تجادلوا بالذي به يرفع نداء المريرين الى سماء عزّ رفيع و به يمطر السحاب و يبت الارض و يفجر ينابيع الحكمة و البيان و يفضّل كلّ امر حكيم ايّاكم ان لا تشركوا بالله و لا تكفروا به بعد الذي جائكم عن مشرق الروح نبأ و سلطان مبين و ايّدكم على الامر و بين لكم ما يقربكم الى نفسه العليّ العظيم

فاعلم يا اسمى بانّ من الناس من اعترض على الله و قال انه قد ادعى في كلّ يوم مقاماً ثم رتبة قل اي فونفس الله الملك المقتدر العليّ العليم انا قد اظهرنا نفسنا في كلّ يوم على شأن و سنظهر كيف نشاء في كلّ حين على شأن بديع قل موتوا بغضكم يا ملاء البغضاء اما سمعتم بانّ الله ربكم لن يشغله شأن عن شأن و انه كان في كلّ حين على شأن بل لو تصعدون الى سموات العلم لتشهدون كلّ ما خلقناه في كلّ حين على شأن و تكوننّ من العارفين ان يا اسم المذكور لدى العرش قل لهم يا ملاء البيان نمثّل لكم مثلاً لعلّ انتم تجدنّ رايحة الروح عن شطر حكمة ربكم و تكوننّ من الموقنين لو ان احد يذهب الى البحر و يأخذ منه قدحاً ثم اخرى غرفة ثم اخرى قطرة هل الاختلاف يرى في البحر ام في الذين اخذوا على مقدارهم و استعدادهم اذاً فانصفوا ياملاء الغافلين قل تالله انّ البحر بحر في ذاته و انّ الشمس شمس في نفسها و مشرق في ذاتها يتجلّى على الممكنات على حدّ سوء و لم يزل كانت على حالة واحدة و لا يزال يكون على حالة واحدة ولكن انتم تعرفون على قدر ابصاركم و انظاركم طهروا رمد عيونكم عن حجبات الوهم و الهوى لتشهدوها ظاهراً لائحاً طالعاً مشرقاً على العالمين كذلك نزل جنود الحكمة و البيان على سحاب حكمة ربك الرحمن لعلّ ياخذن المستضعفين من ملاء البيان الى منظر السبحان هذا المقرّ المشرق الدرّي المنير قل تالله اذاً نزلت سلطان الكلمات على ظلال الاسماء و الصفات و قضى الامر من لدن سلطان مقتدر على عظيم و انصعقت كلمات الذين كفروا و اشركوا بالله الذي خلقهم و كلّ شيئ بامر من عنده و انه لهو المقتدر القدير

تالله يا اسمى انا لو نذكر كلمة لن نحبّ ان نذكرها مرة اخرى و كان الله على ما اقول شهيد و كلما كررنا الكلمات نريد في كلّ واحدة منهم معنى ما اطّلع به احد الا نفسى العليم الخبير فوعمرك لو وجدنا الناس بالغاً ما كررنا الكلمات و تشهدنّ كلّ ما يخرج من قلمي في كلّ حين على شأن بديع و انا كلما نزلناه من ملكوت العزة و الاقتدار نزلناه على شأن هذا الخلق و لو وجدناهم على بصيرة منير لنزلنا عليهم في كلّ حين ما يجعلهم غنياً عن كلّ من في السموات و الارضين و علمناهم في كلّ

يوم من بدايع العلم والحكمة ولكن لما وجدنا انفسهم مستأنساً بالوهم والتقليد لذا ينزل عليهم قلم الامر ما يليق لشأن هؤلاء الضعفاء وان هذا لحق يقين تالله كلما نزلنا من اول الذى لا اول له هذا شأن الخلق وشأن الله اعظم من هذا ولو ينزل ما ينبغي لشأنه ينصق كل من فى السموات والارض وتعدم اركان الخلايق اجمعين

ان استمع ما نزلناه من قبل على لسان على قبل نبيل يا قرّة العين لا تجعل يدك ميسوطة على الامر لانّ الناس فى سكران من السرّ وان لك الكرة بعد هذه الدورة بالحق الاكبر هنالك فاطهر من السرّ سرّاً على قدر سمّ الابهة فى الطور الاكبر ليموتن الطوريون فى السبىء عند مطلع رشح من ذلك التور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم وهو الله قد كان عليك على الحق بالحق حفيظاً مع انا اخبرنا العباد بظهورنا الاخرى و اظهار السرّ اقل من ان يحصى و اماتة الطوريون فلما اظهرنا نفسنا مرة اخرى باسم الابهى و اردنا ان نكشف السرّ و من قبل ان اظهرناه انصعقت الطوريون كما سمعت و كنت من السامعين مع ذلك ما تنبهوا هؤلاء فى انفسهم و اعترضوا علينا كيف ينبغي ان يموتن الطوريون و كيف يجعل الحلو مرّاً و المرآت حجراً و الاثمار تراباً كذلك بعدوا عن رياض العلم و كانوا من الغافلين قل فويل لكم ان الذين اتخذتموهم لانفسكم ارباباً و تفتخرن بهم اولئك علت اسمائهم بما جرى عليها قلم الله العزيز القدير و رفع ذكرهم بايمانهم بالله بارئهم فلما عرضوا أخذ عنهم كل ما عندهم و لن يقبل عنهم شئى ولو يأتون بعبادة الثقلين و انك فكر فيما نزلناه عليك ثم فى شأن هؤلاء الخلق الذين يتكلمون بما لا يستشعرون ضلوا و اضلوا الناس بما امرهم نفسهم و هواهم و انك تجنّب عن هؤلاء و كن فى عصمة منيع

تالله يا اسمى انّ الناس ما اطلعوا باصل هذا الامر لانا سترناه عنهم بما جرى عليه قلم الحكمة من اصبع عزّ عظيم و انا اردنا من قبل حين الذى كنت حاضراً لدى العرش بان نكشف لك ما ستر عن عيون الخلايق اجمعين ولكن صبرنا و سترنا الى ان تمت ميقات ربك اذا ظهرت كلمة الله بطراز نفسه المهيمن المقدر المتعالى العليم الحكيم قل يا ملاً الغفلاء تالله لهذا الطير نغمات بعد نغمات ثم لحنات بعد لحنات ثم ترنمات بعد ترنمات و لو يظهر من واحد منها على اقل من ان يحصى لينصعقن الروحيون ثم الطوريون ثم التوريون ثم العمائيون على تراب الغفلة و الفناء الا من عصمه الله بيد الفضل من هذا الفتى الظاهر باسم الابهى فى ملكوت الاسماء و تنطق كلّ الذرات بثناء نفسه بانه لا اله الا هو قد خلق كلّ شئى بارادة من عنده ثم بذكر من قلمه و كذلك كان سلطان ربك محيطاً على العالمين

و انك انت يا عبد طهر قلبك عن الاشارات ثم ناد بندائى بين عبادى ليجذبهم عن انفسهم و ينقطعهم عن الدلالات و يقربهم الى منبع الفضل و الافضال و يرزقهم من هذه المائدة الاحدية الابدية الالهية ما تجد منه العارفون كلّ اللذات كذلك نزل الامر من جبروت عزّ رفيع قل يا قم دعوا ما عندكم من كلمات التى ينبغي ان يتكلم بها الصبيان ثم اصغوا كلمة الله الاعظم الاتم من هذا الفم الذى جرى عنه كوثر الحيوان و يحيى به الممكنات ان اتم من العارفين

ان يا قهير اسمع نداء ربك القهار عن جهة اسمه المختار و لا تحتجب بالحجب و الاستار فاخرج عرياناً عن كل ما سوى الله ثم انطق بين الارض و السماء بما نادى الروح على افنان سدرة البقاء لعلّ يقوم العباد عن غفلة النفس و الهوى و يسرعن الى شاطى عزّ بديع و انا سميناك قهيراً بلسان ظهور قبلى لتقهر على المشركين فى تلك الايام التى اعترضوا على الله مالک الاسماء و الصفات و ارادوا ان يقطعوا سدرة الامر بسيف الاعراض قل تالله يرتفع هذه السدرة بماء اعراضكم ولكن انتم لا تشعرون فى انفسكم و تكونن من الغافلين انا لم يزل ارتفعنا سدرات الامر بماء الاعراض و الدم ان انتم من العالمين انك انت فاقهر على الذينهم كضروا و لا تخف من احد فتوكل على ربك الرحمن ليحفظك عن الذينهم ظلموا من ملاً البيان و ينصرک بجنود لن تروها انا كنا قادرين و كلما تريد ان تنصر ربك يؤيدك روح الاعظم بامر من لدنا ان استقم و لا تضطرب و كن من الثابتين تالله يا قهير ان نقطة البيان حينئذ من رفيع الابهى يشهد ملاً البيان فى سوء حالهم و يناديهم فى كل آن و يقول افّ لكم و بما فعلتم و ارتكبتهم و علمتم و عملتم و عرفتم اما وصيناكم فى كلّ الالواح بان يا قوم اذا اتاكم جمال القدم لا تعرّضوا عليه و

لا تَمَسُّكُوا فِي عِرْفَانِهِ بِشَيْءٍ وَ أَنْتُمْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ مِلَّةُ الْفِرْقَانِ بِنَفْسِي وَ لَا مِلَّةُ الْإِنجِيلِ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا مِلَّةُ التَّوْرَةِ بِابْنِي فَسَحَقًا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الظَّالِمِينَ اِتْمَسَّكْتُمْ بِالَّذِي نَزَّلْنَا فِي حَقِّهِ بَانَ كَلِمًا تَغَيَّبَتْ تَغْنَى دِيكَ مِنْ دُيُوكِ الْعَمَاءِ وَ كَلِمًا تَرْنَيْتَ تَرْنَى نَحْلٍ مِنْ نُحْلِ السَّنَا وَ اعْرَضْتُمْ عَنِ الَّذِي يَطُوفُنَّ الْعَمَاءَ بِكَيْفُونَتِهَا وَ ذَاتِيَّتِهَا وَ سَرَّهَا وَ جَهْرَهَا وَ ظَاهِرَهَا وَ بَاطِنَهَا وَ دِيُوكَهَا وَ نَحُولَهَا وَ طَيُورَهَا فِي حَوْلِ وَرَقَةٍ مِنْ أَوْرَاقِ شَجَرَةِ النَّبِيِّ غَرَسَتْ عَلَى فَنَاءِ هَذَا الْبَابِ الَّذِي يَنْطَلِقُ الرُّوحُ تَلْقَاءَهُ بَانَ تَاللَّهُ هَذَا لِرِضْوَانِ الَّذِي مَا أَطَّلَعَ أَحَدٌ بِمَا فِيهِ مِنْ ظَهُورَاتِ اللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ شَتُونَاتِ اللَّهِ وَ سُلْطَنَتِهِ وَ يَطُوفُنَّ فِي حَوْلِهِ حَقَائِقُ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ فِي كُلِّ بَكُورٍ وَ أَصِيلٍ

تَاللَّهُ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ قَدْ فَعَلْتُمْ مَا لَا فَعَلَ الْيَهُودُ وَ لَا الْمَجُوسُ وَ لَا مَلَأَ الْفِرْقَانَ وَ لَا مَلَأَ الْقَبْلَ مِنْ أَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ وَ أَنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ تَكُونُونَ مِنَ الْفَرِحِينَ فَسَوْفَ يَأْخُذُنَّكُمْ عَذَابُ اللَّهِ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ وَ لَا تَجِدُنَّ لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ وَ لَا مِنْ مَعِينٍ وَ لَا مِنْ نَاصِرٍ وَ لَا مِنْ عَاصِمٍ وَ لَا مِنْ حَافِظٍ وَ لَا مِنْ دَلِيلٍ ءَاتَّخَذْتُمْ أَمْرَ اللَّهِ هَزْؤًا أَوْ سَخِرِيًّا فِي أَنْفُسِكُمْ تَقْرَأُونَ كَلِمَاتِ الصَّبِيَّانِ وَ تَفْتَخِرُونَ بِهَا وَ إِذَا يَتْلُو عَلَيْكُمْ أَحَدُ كَلِمَاتٍ بِحَرْفٍ مِنْهَا خَلَقْتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ تَنْظُرُونَ إِلَيْهِ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ وَ يَأْخُذُكُمْ غَبْرَةَ الْجَحِيمِ خَافُوا عَنِ اللَّهِ يَا قَوْمِ ثُمَّ تَوَبُوا وَ اسْتَغْفَرُوا ثُمَّ اسْتَرْجَعُوا إِلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ لِهَذَا الْيَوْمِ لَعَلَّ يَكْفُرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرَ جَرِيرَاتِكُمْ أَنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

وَ أَنْكَ اسْمِعْ قَوْلِي ثُمَّ اسْتَنْصَحْ بِنَصِيحِ رَبِّكَ تَاللَّهُ مَا نَطَقَ الْبِهَاءُ إِلَّا حُبًّا لِنَفْسِكَ إِنْ أَحْفَظَ نَفْسَكَ وَ رُوحَكَ وَ ذَاتَكَ وَ كَيْفُونَتَكَ عَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَلْعَبُونَ بِالطَّيْنِ كَذَلِكَ أَمْرُنَاكَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ مَا يَجْعَلُكَ غَنِيًّا عَنْ دُونِي وَ تَكُونُ عَلَى اسْتِقَامَةٍ مَنِيعٍ وَ الْبِهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ مَعَكَ وَ عَلَى مَنْ أَحْبَبَكَ فِي اللَّهِ رَبِّكَ وَ يَسْمَعُ قَوْلَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي مِنْهُ أَقْشَعَرَّتْ جُلُودُ الْمُشْرِكِينَ وَ الْحَمْدُ لِمُحِبِّبِ الْعَارِفِينَ وَ مَقْصُودِ الْعَالَمِينَ

\* \* \*

بِسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْأَبْهِيِّ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ لَدُنَّا إِلَى الَّذِي أَخَذْتَهُ نَفْحَاتِ آيَاتِ رَبِّهِ الرَّحْمَنِ وَ فَازَ بِأَنْوَارِ الْهُدَى فِي هَذَا الْفَجْرِ الْمُنِيرِ إِنْ اسْتَمَعَ نِدَائِي عَنْ شَطْرِ الْأَيْمَنِ مِنَ الْعَرْشِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْمُبِينِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ أَوْ تَكُونُ صَامِتًا وَ قَدْ جَاءَ يَوْمَ النَّدَاءِ قِمَّ بِأَمْرِي عَلَى ذِكْرِي وَ ثَنَائِي بَيْنَ عِبَادِي وَ لَا تَكُنْ مِنَ الرَّاقِدِينَ قَدْ قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيغَ هَذَا الْأَمْرِ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى إِنْ اتَّبَعْتَ مَا أَمَرْتُ بِهِ مِنْ لَدُنِ الْمُقْتَدِرِ قَدِيرٍ لَا يَحْزَنُكَ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ الْغَلَامُ قَدْ قَبِلَ الْبَلَاءَ كُلَّهَا لِحَيَاةِ الْعَالَمِينَ لَا يَحْزَنُنِي أَعْرَاضُ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ لَا يَسْرَتُنِي أَقْبَالُ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ نَدَعُو الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ مَالِكِ يَوْمِ التَّنَادِ وَ لَا يَمْنَعُنَا الْبَلَاءُ عَمَّا أَمَرْنَا بِهِ مِنْ لَدُنِ رَبِّكَ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ لَا تَنْظُرْ إِلَى الْعِبَادِ وَ أَعْرَاضِهِمْ كَنْ نَاطِرًا إِلَى شَطْرِ الْأَمْرِ وَ بِمَا أَمَرْتُ بِهِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكَ لِسَانُ الْعَظَمَةِ فِي هَذَا السَّجْنِ الْبَعِيدِ أَنَّهُ يُلْهِمُ الَّذِينَ انْقَطَعُوا عَمَّا سِوَاهُ وَ يَجْرِي مِنْ قُلُوبِهِمْ سُلْسِيلُ الْحِكْمَةِ وَ الْبَيَانِ إِنْ رَبِّكَ الرَّحْمَنُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ وَ الْحَاكِمُ عَلَى مَا يَرِيدُ لَوْ تَفَكَّرَ فِي الدُّنْيَا وَ فَنَائِهَا لَا تَخْتَارُ لِنَفْسِكَ إِلَّا نَصْرَةَ أَمْرِ رَبِّكَ وَ لَا يَمْنَعُكَ عَنْ ذِكْرِهِ مِنْ عَلَى الْأَرْضِ أَجْمَعِينَ إِنْ اسْتَقَمَ عَلَى الْأَمْرِ وَ قَلَّ يَا قَوْمِ قَدْ جَاءَ الْيَوْمَ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ فِي كُلِّ الْأَلْوَابِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مُحْرَمَاتٍ عَنْ الَّذِي خَلَقْتُمْ لَهُ إِنْ اسْرَعُوا إِلَيْهِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ عَمَّا خَلَقَ فِي الْأَرْضِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ وَ الرُّوحِ عَلَيْكَ وَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَقَامُوا عَلَى أَمْرِ رَبِّهِمْ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْكَرِيمِ

\* \* \*

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي زين بطراز رحمة ربه العزيز الحكيم و انطقه جذب الرحمن بين الأكوان ببناء نفسه المهيمنة على العالمين من سمع بأذن الفطرة ما نزل من جهة العرش انه طار في هواء القرب الا انه من المخلصين و الذي غفل انه هام في تيه الضلال و كان من الخاسرين ان الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الأمر يؤيدهم الروح الأمين و يخرج معهم قبيل من الملائكة من لدن عزيز عليم طوبى لمن فاز بخدمة الله لعمرى لا يقابله عمل من الأعمال الا ما شاء ربك المقتدر القدير انه لسيد الأعمال و طرازها كذلك قدر من لدن منزل قديم من اراد التبليغ ينبغي له ان ينقطع عن الدنيا و يجعل همه نصره الأمر في كل الأحوال هذا ما قدر في لوح حفيظ و اذا اراد الخروج من وطنه لأمر ربه يجعل زاده التوكل على الله و لباسه التقوى كذلك قدر من لدى الله العزيز الحميد اذا اشتعل بنار الحب و زين بطراز الانقطاع يشتعل بذكره العباد ان ربك لهو العليم الخبير طوبى لمن سمع النداء و اجاب انه من المقرين انما البهآ عليك و على من اقبل الى المقصود بقلب منير

\* \* \*

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي سلك سبيل الله الواضح المستقيم و تمسك بالعروة الوثقى و اجاب نداء ربه العلي العظيم ليأخذه سكر خمر العرفان عما جرى من قلم الرحمن و يؤيده على ذكره و ثنائه بين عباده الذين غفلوا عن يوم وعدوا به في لوح حفيظ قم و قل يا قوم قد اتى اليوم و ينادى مظهر الأمر عن يمين العرش من فى السموات و الأرضين اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم اذا تلقى عليهم الآيات يصرون مستكبرين الا أنهم فى عذاب اليم قد قيد جمال القدم لاطلاق العالم و حبس فى الحصن الأعظم لعق العالمين و اختار لنفسه الأحزان لسرور من فى الأكوان هذا من رحمة ربك الرحمن الرحيم قد قبلنا الذلة لعزكم و الشدايد لرخائكم يا ملاء الموحدين ان الذي جاء لتعمير العالم قد اسكنه المشركون فى اخب البلاء كذلك قضى الأمر و امضيناه من قلم الوحي ان ربك لهو المقتدر على ما يريد قل يا قوم ان الذي فدى نفسه لحيوتكم هل تعترضون عليه او تقتلونوه فوا حسرة عليكم يا ملاء المعرضين انك سبح بحمد ربك فى الغدو و الأصال و العشي و الاشرار كذلك يأمر المظلوم من هذا الشطر البعيد ما منعنا الذين قصدوا شطر الله من قبل الا لما ورد علينا فى تلك الأيام ان ربك لهو العليم الخبير عنده علم السموات و الأرض و ما ستر عن اعين المقرين كل ما يأمر به العباد انه خير لهم و ما قصد فيه الا ما يحفظهم عن الفزع الأكبر او يقربهم الى مقر ربهم العزيز الحكيم لو اطلعوا بما عندنا لا يتحركون الا بعد امرى المشرق المنير قل يا قوم هذا يوم فيه اضاء الوجه من افق القدس و ينادى المناد بين الأرض و السماء السجى لله المقتدر العزيز الفريد ان اذكروه على مقاعدكم انه يذكركم فى هذا السجى و يدعوكم الى الأفق الأعلى ان هذا لفضل عظيم كبر من قبل العباد الذين ما منعهم الأحجاب عن شطر ربهم العزيز الوهاب و اذا يسمعون ذكرى ينوحون لفراقى و يكون لسجنى و بلائى و اتى و نفسى الرحمن اكون على سرور مبين من وجد لذة البلاء فى سبيل الله خالق الأسماء لا يبده بما خلق فى ملكوت الانشاء ان ربك على ما اقول شهيد

\* \* \*

لاين آخر



## بسم الله الأعزّ الأطهر

هذا كتاب من لدنا الى الذي سمى بالحبيب ليكون بذكر الله مذكورا و ان ذكره سبق الممكنات و كان الله على ذلك شهيدا انه لو لا يذكر عباده لن يقدر احد ان يذكره كذلك كان الأمر في الألواح مرقوما قم على ذكر الله و ثنائه ثم تجنّب عن كلّ مشرك ائتما ان اتبع ملّة الرّوح في هذا الأمر الذي اتى في ظلل من الأنوار بسطان مبينا و لا تتوقّف في امر ربك اقلّ من حيناً تقرّب اليه بقلبك ثمّ ذكره بلسان بديعا ثمّ اقرأ ما نزل عليك من آياته و كذلك كان الأمر من جبروت عزّ عليّا لا تحزن من شيء فتوكّل على ربك الرحمن و انه يحرسك عن كلّ كافر شقيّا قل قد جرى كوثر الحيوان من قلم ربّي الرحمن اذا هلمّوا يا ملأ الأكوان بكؤوس الايقان و خذوا منه على قدر مقدورا أ تسكن في بيتك بعد الذي اهتزّ كلّ شيء من اهتزاز ربك و قد شغف كلّ ذى روح حبّاً لنفسى الذي كان بالاسم بهيّا و الذي ما شغف في حبيّ انه ميّت و بذلك شهد هذا اللسان في هذا المقرّ الذي استوى عليه عرش السّبحان و يطوفنّ في حوله حقائق كلّ ما كان ولكنّ النّاس هم في وهم غليظا كذلك امرك سلطان الأمر لتكون في امّ الألواح من العاملين مذكورا كبر من لدنا على وجه امك ثمّ استقمها على هذا الأمر الذي كان في اللّوح عظيما و العزّ عليك و عليها و على الذينهم كانوا في الكتاب تقيّا

اگر از احوال مسجون بخواهید هدف سهام اشقیا است و محلّ سیوف اعدا از كأس بلا مشروبست و از كوب باساء و ضراء مرزوق اگرچه احبای ظاهره مشهود ولكن بی معین و مدعیان حبّ موجود ولكن من غیر ناصر بسجن یوسف و نوح نوح و نار خلیل و ضرّ ایوب و کرب زکریّا و ندبۀ شعیا و ابتلائی روح و رزایای نقطۀ اولی مبتلا ولكن هر یک از اصفیا بظلم اعدا مبتلا بودند و بر این عبد در کلّ حین وارد شده و میشود از احبّا و اعدا ما لا یحصیه احد الا الله ربی و ربّ العالمین ظلم اعدا که معلوم احتیاج بذکر نداشته و ندارد ولكن ضجیح و صریخ و حنین و نوحه و ندبه و انین این عبد از بلائی واردۀ از مدعیان محبتّ ظهور قبلم بوده چه که جمیع احجب از ملل قبل مشاهده میشوند چنانچه ملاحظه شد که کل بنقطۀ فرقان ادعای محبتّ و اطاعت و تسلیم مینمودند و بعد از ظهور حقیقتش کل در تیه ضلال مانده بشأنی که جمیع بر اعراض و اعتراض بر نفسش قیام نمودند فویل لهم و بما عملوا فی ایام الله من غیر نیّۀ و لا کتاب در جمیع بیان ناس را باین ظهور قدس ربّانی و طلوع عزّ صمدانی بشارت فرموده اند بشأنی که جمیع الواح را باین اسم بدء نموده و بان ختم فرموده اند مع ذلک اکثری از غمام رحمتش معرض و از سحاب مکرمتش در گریزند بنفاتی ظاهر شده اند که در ابداع شبه آن دیده نشده بشأنی که بتمام جدّ و جهد بر قطع سدرۀ ربّانیۀ افتاده اند مع آنکه ارذل کلّ ناس و احقر کل عندالله محسوبند حال مشاهده نمائید اگر این انفس مشرکه بقدرۀ ظاهره ظاهر میشوند چه وارد می آورند در کلّ حین پناه بخدا برده که مباد بوساوس شیاطین نفس و هوی عباد ضعفا از جمال الله محروم مانند و از عرفانش بی نصیب گردند

از خدا بصر بخواهید چه که بی بصر ناظر بمنظر اکبر نه پس خوشا حال نفوسی که ببصر حقّ بحقّ ناظرند این نفوس را اشارات منع نماید و دلالات محتجب نسازد چه که بمقصود بیان فائز شوند و بلاکی علم الهیّه که در بحر کلمات مستور است مطلع گردند و دون این نفوس را از این كأس نصیبی نه الا بعد رجوعهم الى الله مثلاً در بیانات نقطۀ بیان جلّت عظمته ملاحظه نمائید در مقامی میفرمایند آن شمس عزّ صمدانی در مستغاث از افق مشیّۀ ربّانی اشراق میفرماید و در مقامی بیکی از حروفات حیّ میفرمایند که تو ادراک مینمائی چنانچه نموده و در مقام دیگر لوحی نازل که در مکتب خانه بین یدی الله حاضر شود و در مقامی میفرمایند هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق بان شمس حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند حال مشاهده نمائید که این بیانات متّحده که در ظاهر مختلف و متغایر مشاهده میشوند چگونه میتوانند این عباد ضعفا ادراک نمایند و از زلال کوثر معانی که از انهار کلمات ربّانی جاری شده بیاشامند شکی نیست که جز افندۀ طاهره و صدور منیره و ابصر حدیده

و نفوس زکیّه و اذن واعیه و قلوب مطمئنّه احدی فائز نشود مگر نفوسی که اریاح فضلیّه بر ایشان مرور نماید و این مقامیست که من غیر استحقاق عنایت میشود و من غیر طلب داده میشود عنقریب است که شهدای نفی که در بیان ظاهر شده‌اند و بمناسب مغرور گشته و از شاطی عزّ احدیّه محروم مانده‌اند هر کدام یکی از این بیانات متمسک شده دیگری را تأویل خواهد نمود به ما یامرہ نفسہ و هواہ و هر یک مطلبی اخذ نموده بهوای نفس خود مطابق نماید و ناس ضعیف را بهمان بیان که از حقّ ظاهر شده از نفس حقّ محتجب سازد

مثلاً در قائم ملاحظه کن که موعود بود و جمیع فرق شیعه باحدیث وارده و اخبار متواتره ثابت مینمودند که حال موجود است و از ارض مخصوصه بعلائم مخصوصه باید ظاهر شود و در ظهور نقطه بیان معلوم شد که کل در وادی ضلال مشی مینمودند و در تیه جهل سالک بوده‌اند و اگر قدری تفکّر در آنچه از قبل دست این فته بوده نمائید بر بسیاری از امور مستوره مکنونه واقف و مطلع شوید باری اصحاب بصر و یقین الیوم آنانند که باصل امر ناظرند و آنچه که نقطه بیان را بان شناخته و عارف شده‌اند بهمان نظر بمنظر اکبر توجه نمایند و جمیع کلمات جمال قدم را که از قلم امر مبرم جاری شده در ما یظهر من نفس الظهور تفسیر نمایند چه که بیان و آنچه نازل شده بعینه کلمات این ظهور است پس از خدا توفیق طلب نمائید و بدونش توجه نمائید و اگر بر معضلات اصول الهیّه بنفسه عارف نشوید از منبع معانی قدمیه سائل شوید چه که دوش بر کلماتش مطلع نبوده و نخواهد بود چنانچه مشاهده میشود که رؤسای بیان بکلمات بیان حقّ رحمن را برده‌اند و از نفسی که باراده او بیان نازل بالمرّه محتجب مانده‌اند جمیع این بیانات مختلفه که فرموده‌اند در تحت کلمه واحده مجتمع میشوند و آن اینست که میفرمایند در حین ظهور به بیان و ما نزل فیہ از او محتجب نشوید و الآن قد حصحص الحقّ و زهق الباطل روحی لنفسه الفداء ما قصر فی اظهار امری و ثناء نفسی و این کلمه اعظم کلمه‌ایست که هر نفسی از آن محتجب شد از کلّ بیان در حین ظهور محتجب است حال ملاحظه نمائید مع آنکه آن جمال قدم فرموده‌اند که هر وقت ظاهر شود باید کل تصدیق نمایند و شکر الهی بجا آورند مع ذلک باین اکتفا فرموده‌اند چه که مشهود بوده که اهل بیان چه ارتکاب خواهند نمود لذا این کلمات نازل ایّاک ایّاک یوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البیانیّه و ایّاک ایّاک ان تحتجب بکلمات ما نزلت فی البیان مع این کلمات محکمات متقنات احتجب اکثرهم عن اللّٰه المهیمن القیوم و دیگر بافعال و اعمالی ظاهر شده‌اند که نزدیک است اسم غفار از تطهیر ذنوب این فجّار خجالت برد جمیع کبائر را مرتکبند و از صغائر ناس را منع مینمایند اظهاراً لتقواهم مثل آنکه در ما حرّم علیهم فی کلّ الألواح تصرف نموده‌اند و بر نفس ظهور بعد که در جمیع الواح اللّٰه مرقوم که اگر بغیر حجّت هم ظاهر شود نفسی سخن نالایق ذکر ننماید مع ظهور حجّت و برهان بآتمّها و امله بر قتلش فتوی داده‌اند ولکن در الواح ناریه خود مینویسند لا تأکلوا البصل و لا تشربوا الدّخان و امثال ذلک الا لعنة اللّٰه علیهم و علی ما ظهر منهم و یظهر و ما مشاهم الا التّار فبئس مثوی الظّالمین

آن جناب بسیار جهد مبذول فرمایند در حفظ و صیانت ناس چه که ضعیفند و بریحی متحرک انشاءالله باید بمجاهده و سعی آن جناب کل بر امر اللّٰه مستقیم شوند و متحد گردند که همان اتّحاد نصرت الهی است لو هم یعرفون سعی نمائید که بسجایای الهی و اخلاق او عبادش متخلّق شوند و مابین ناس ظاهر گردند از اول این ظهور بدیع در کلّ الواح نهی از نزاع و جدال و محاربه و معارضه و قتل شده مع ذلک بعضی عامل شدند آنچه را که ضرر آن باصل شجره الهیّه راجع شده قسم بجمال محبوب که حجّت بالغه الهی بر عباد تمام نشده اگرچه لازال حجّتش بالغ و کامل و تام بوده و خواهد بود مثلاً ملاحظه نمائید اکثری از ناس بمنبع فیوضات رحمانیّه و معدن لالی اسرار علم ربّانیّه وارد نشده‌اند و از حجّیت حجّت بنفسه و ما یظهر من عندها غافل بوده و خواهند بود چه که مقرّ استوای عرش ظهور مخصوص محلّ واحد است لذا از اکثری مستور و اکثری از او محجوب آنچه در مابین ناس منتشر و ظاهر و باهر است کلمات او است و احبّای او و اما از احبّای او که باسم او

مذکورند و بحسب منسوب احدی رایحه تقدیس و تنزیه استشمام نموده چه که اکثری باعمال غیر مرضیه و افعال قبیحه عامل و مرتکبند ناس هم از اهل قیاسند آنچه از این فته مشاهده مینمایند بمظهر انوار احدیه نسبت میدهند باین جهت است که قهر الهی الی حین مشرکین را اخذ نموده قسم بجمال قدم که اگر احبای حق بتقدیس و تنزیه و اعمال و اخلاق او علی قدرهم در مابین بریه ظاهر میشدند اکثری از ناس را الیوم مؤمن و مقبل الی الله مشاهده مینمودی مثلاً در شجر ملاحظه نمائید قبل از آنکه اثمار او ظاهر اگر وصف از او شود بعضی از ناس مذعن شوند و بعضی مابین اقرار و انکار متوقف خواهند بود تا ظهور اثمار و بعد از ظهور ثمره اگر تلخ است البته اوصاف آن واصف را نپذیرند و جمیع بر انکار قیام نمایند چه از متوقفین و چه از مقبلین پس سدره وجود انسانی باثمار اعمال معلوم میشود و مبرهن میگردد و جمیع باعمال و افعال او ناظرند اگر طیب و لطیف مشاهده نمایند البته اقبال نمایند و من دون ذلک البته اعراض کنند حال از احبای الهی که از اثمار سدره رحمانی محسوبند ناس جز اعمال غیر طیبه ادراک نموده اند لذا کل معرض و محجوب مانده اند انشاء الله باید در این ربیع ایام از قاصدان حرم ملیک علام نفحات رضوان قدس الهی استنشاق شود تا آنکه عباد از استشمام رواج آن نفوس مقدسه باصل رضوان راجع شوند باری بعضی از احبای سبب شده اند که ردای عز تقدیس بغبار اوهام ناس آلوده شده و جمال امر در حجبات ظنون مستور مانده

نسأل الله بأن یقدّسهم عمّا یکرهه رضاه و انه مجیب لمن دعاه قل

سبحانک اللهم یا الهی طهر قلوب عبادک من میاه رحمتک و عنایتک ثم من کوثر فضلک و اکرامک ثم من تسنیم مواهبک و الطافک ثم من سلسبیل جودک و افضالک لیقومن کلّ بین السموات و الأرض علی ثناء مظهر نفسک و مطلع ذاتک و مکمن وحیک و مخزن الهامک و مشرق امرک و اسألک یا محبوبی باسمک الذی جعلته مقدساً عن دلالات المشرکین و اشارات المعرضین و به فصلت بین عبادک و به اجرت بینهم شرائع امرک و انها سننک و قضائک بأن تجمع کلّ علی شاطئ بحر توحیدک ليقدّسک عن کلّ شیء و یسبحنک بأبدع اللسان بین اهل الأكوان ثم اصعدهم یا الهی مقام الذی لا یشهدن فی شیء الا تجلّی انوار احدیتک و ظهورات عزّ رحمانیتک ليقبلن بكلّهم الیک و یقطعن عمّا سواک و انک انت المقتدر علی ما تشاء و انک انت العزیز الحکیم ای ربّ فاحفظ بریتک عن ذیاب الأرض الذینهم کفروا بک و بآیاتک و جادلوا بالذی اخذت عهد نفسه قبل اخذ عهد نفسک و نزلت البیان فی ذکره و ثنائه و ما تحرکت الا بذکره و ما تنفست الا بوصفه و ما اردت فی ایامک الا جماله و انک انت المقتدر علی ما تشاء و الحاکم علی ما ترید لا اله الا انت العالم الحاکم العلیّ المتعالی المهیمن القیوم القدیر

\*\*\*

جناب ابوالحسن الذی کان اول من ورد سجن الأعظم

بسم الله الأقدس الأبهی

هذا کتاب من لدنا الی الذی فاز بانوار الوجه و سمع نداء ربّه العظیم الحکیم لیکون له بشاره من لدنا و رحمة من عندنا ان فضل ربک احاط العالمین انک اول من زار الله فی سجنه الأعظم العظیم ایاک ان تمحو من قلبک ما سمعت من لسان ربک المقتدر القدیر ان اذکره فی کلّ الايام و ایام الّتی دخلت فیها اخرب البلاد الی ان حضرت تلقاء وجه ربک مالک یوم التناد و فزت بما قدر لک فی لوح حفیظ لا یحزنک حوادث الأرض کن مقبلاً الی الأفق الأبهی و منقطعاً عن جنود الغافلین کبر من قبلی علی وجه احبائی و ذوی قرابتک الذین آمنوا بالله الفرد الواحد العزیز الحمید

حصار

جناب احمد عليه بهاء الله

حسب الأمر الأقدس صورت تنزيل ارسال شد اين خادم فاني تكبير خدمت آن جناب ميرساند طوبى لك بما جرى من قلمك ما جرى في ذكر مولاك هذا ما اخبرني به مالك القدم اذ كنت حاضراً لدى العرش عليك يا مبلغ امر الله ذكر الله و ثنائه و ثناء عباده المقرئين از خدا ميطلبم كه آن حضرت را در كلّ احوال مؤيد فرمايد

بسم الله الأعزّ الأبهي

هذا كتاب من لدنا الى الذي كسر صنم الوهم بسطان ذكر ربّه مالك الرقاب و اقبل الى الوجهه في ايام انقلبت فيها الأسماء الآ من شاء ربك العزيز الوهاب قد اسودت الوجوه و اضطربت النفوس اذ اتى الله بملكوت الآيات قال قائل لم اتى قل رغماً لأنفك يا ايها المشرك المرتاب و قال الآخر هل اتى الميقات قل بلى ومنزل الأمطار انما الميقات نفسه ان اعرفوا يا اولي الألباب من المشركين من قال هل يأتي الرحمن قبل ظهور خلق البيان قل فانظر بطرفه اتى من سماء الأمر بقدره و سلطان هل تمنعه حجبات الاشارات لا ومظهر البيئات منهم من قال ما كمل ما قدر في الكتاب قل بظهوري يكمل كلّ شىء تفكروا يا اولي الأبصار لو لا ذكرى ما نزل البيان و لو لا ظهورى ما كمل خلقه لو يكون باقياً بدوام الملك و الملكوت كذلك قضى الأمر من لدى الله العزيز المختار بتصديقي يثبت كلّ امر و يكمل كلّ ما ذكر في الألواح قل انّا لو نسخنا ما شرع في البيان ليس لأحد ان يقول لم او بم كذلك نزل في الألواح من لدن فائق الأصباح انّا ما نسخنا البيان بل كنّا غادية الفضل لما زرع فيه بالعدل يشهد بذلك كلّ الأشياء و عن ورائها من هو عالم بالسّرّ و الاجهار بظهوري ارتفع سماء البيان و ثبت ما نزل فيه انّ الذين انكروا اولئك في غفلة و ضلال بنفسى طويت سماء الأوهام و اشرفت شمس الحكم من افق الاقتدار قد علّق كلّ امر بقولي هذا ما انزله الرحمن في البيان ان اقرؤوه لتعرفوا الذي بنوره انار الآفاق قل ان انصفوا يا ملأ البيان لو لا ظهورى من ينصر الرحمن بين الأكوان اتقوا الله يا من بقولكم اضطربت اركان العرش و بكت السحاب بقيامى اشرفت شمس الذكر و ارتفعت رايات التوحيد على الأطواد ما في البيان هديّة لنفسى و ورقة من اوراق رضوانى تفكروا لتعرفوا الذي حارت فيه العقول و منعت عنه الأنظار انّا ما جئنا لأحكام الأجساد بل لحياء الأرواح يشهد بذلك ربكم مرسل الأرياح قل انه حدّد في البيان ما ينبغى لأهل الأكوان لئلا يشتغل هذا القلم الأرقّ الألف الأعلی بما يذكر في عوالم الخلق و انتم ارتكبتم في امره ما بكت به عين الرحمن في على الجنان قد جتتكم من مكنم الغيب لأنطق في قطب العالم قد اتى مالك القدم الملك لله المقتدر المهيمم العزيز القهار انتم نبذتم ما اراد الله ربكم الرحمن و اخذتم ما تهوى به النفس و الهوى الى ان اشتغل قلبي الأعلی بأدنى الأذكار بذلك تدرّقت العيون و ناح روح القدس في اعلى المقام هل تدرّون بأى امر منعم عن شطر الفضل لا وربّ الأرباب

يا قوم ان اردتم ظهورات القدرة تالله قد احاطت الجهات و ان اردتم الآيات قد ملئت الأفطار و ان اردتم ظهورات التوحيد تجدوها من كلّ الأشياء بما مرّت عليها نفحات قميص ربكم الأبهي في هذا اليوم الذي خضعت فيه الأعناق أ فيه ريب ام في قلوبكم ان انصفوا يا اولي الأفكار ان الآخر هو الأظهر ومنظره الأكبر يشهد بذلك من استقرّ على العرش بقدره و سلطان يا قوم أ تجادلون مع الذي تحت السيف يدعوكم الى الله مالك يوم التناد هل يريد منكم الجزاء لا ومالك الأسماء او يريد اجراً لا وهذا الفجر الذي طلع من افق المشيئة بسلطنة و اقتدار ان يجد ما ظننتم من اين يجد الحياة لنفسه بعد الذي يكون بين انياب

الذّياب تالّله انّ الحجّة تنوح لحزنى و عين البرهان تبكى لنفسى الرّحمن اذا جرى الدّم من القلم الأعلى بما ذاب قلب البهآء من نار الذّين كفروا بمالك الأسمآء تّبآ لهم و ويل لكلّ مشرك مرتاب أ ينبغي الوقوف فى هذا الأمر بعد الذّى به جرت الفلك الحمراء على بحر الأسمآء لا وهذا الجمال الذّى باسمه مرّت الجبال قل أ تنكرون الذّى به اقبل الوجود الى شطر المقصود و اشرق نبر الأمر من افق البلاد قد زيّن رأس البيان باكليل ذكرى و هيكله بطراز حبّى و انتم عرّيتموه يا اولى الأحجاب منهم من قال انّى آمنّت بالبيان قل صه لسانك يا ايّها المنكر المكّار ينوح البيان من فعلك و ينوح معه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس فى العشىّ و الاشراق ان آمنّت بالبيان لم سللت سيف الاعراض على محبوب الرّحمن الذّى به ابتسم ثغر السّبحان و به طرّز ديباج كتاب الابداع انّ الذّين اعرضوا يفرحون بما عملوا يمشون و غضب الله عن ورائهم نشهد انّ البيان برىء منهم و نحن برآء كذلك شهد من جعله الله مطلع الأنوار قل موتوا بغيظكم قد طويت سماء الأوهام بقبضة القدرة و الاقتدار و رفعنا سماء البيان بالحكمة و التّبيان و زيّناها بنجم اسمنا البديع الذّى به اخذت الزّلازل كلّ القبائل و ناح الجبت و اضطربت الأركان هل يرون لأنفسهم من مناص قل ليس لكم اليوم من الله من واق اين يفرّون و الى من يهربون هل يجدون من يعصمهم لا وعمرى ليس لهم اليوم من وال يا قوم هذا بديع السّموات و الأرض تفكّروا لتعرفوا حكم البدع اذا عرفتم تعرفون هذا الأمر الذّى بشرتم به فى الصّحائف و الألواح

ان اتّحدوا يا ملأ الأرض باتّحادكم تنفطر سماء الظّلم و تنصعق الأصنام انا حملنا البلايا لنجاتكم يشهد بذلك هذا القلم الذّى جعله الله سلطان الأفلام

طوبى لك بما ذكرت لدى العرش و نزل لك من سماء السّجن ما تفرح به الأرواح ان اقتد مولاك على شأن لا يمنعك البلاء عن ذكر فاطر السّمآء ان اذكر ربّك فى البكور و الآصال لا تحزن من الدّنيا و شؤوناتها سيفنى ما يرى و يبقى الملك لله المهيمن السّتار قل يا اهل الانشاء هذا يوم الاصغآء ان استمعوا ندآء الله العلىّ الأبهى الذّى ارتفع بين الأرض و السّمآء تالّله بندائه انجذبت الأشياء و انقلبت الوجوه الى الله العزيز المتان انّ الذّين منعوا اولئك ليس لهم نصيب فى الملك سوف ينوحون و لا يرون لأنفسهم من مناص انك خذ كأس البقاء باسمى ثم اشربها باذنى كذلك يأمرك ربّك العزيز العلام و البهآء عليك و على الذّين اقبلوا الى الوجه بروح و ريحان

\* \* \*

سر چاه

جناب ملأ على اكبر

### الأمّنع الأقدس

هذا كتاب من لدنا الى من تقرّب الى الله المهيمن القيوم طوبى لك بما وجدت عرف القميص و اتّخذت لنفسك مقاماً فى ظلّ هذا المقام المحمود انّ الذّين انقطعوا فى حبّى عن سوائى اولئك من خيرة الخلق لدى الحقّ و اولئك هم المخلصون و الذّين توقّفوا بعدما جاءتهم البيّنات قد قدرّ لهم عذاب غير مردود انّ الذّين انكروا الغيب اولئك قوم منكرون قل انه من هذا اللّسان يدع الأمم الى اسمه الأعظم طوبى لقوم يعرفون ايّاك ان يحزنك اشارات النّاس او يمنعك كلمات الذّين كفروا بالشّاهد و المشهود ان اطمئنّ بفضل ربّك و توكلّ عليه فى الأمور انه مع من اراده و ينصر الذّين نبذوا الهوى و اقبلوا الى العزيز المحبوب كذلك القيناك قول الحقّ و نزّلنا لك فى السّجن ما تفرح به القلوب

\* \* \*

يوسف الذى فاز باللقاء

### الأقدس الأبهى

هذا كتاب من لدننا الى من هاجر الى ان حضر لدى العرش و فاز بلقاء ربه العزيز الحكيم و سمع نداء الله بأذنه و شاهد تجليات الرحمن بعينه اذ قام لدى الوجه بخضوع ميين طوبى لك يا يوسف بما وجدت عرف قميص ربك العلي العظيم انت الذى دخلت المنظر الأكبر باذن الله مالك القدر و خرجت منه بأمره العزيز البديع نشهد أنك حملت الشدايد للقاء ربك و توجهت الى الوجه اذ منع عنه اكثر العباد بما اكتسبت ايدى الظالمين سوف يظهر الله جزاء عملك ان تحفظه بالتقوى ان ربك لهو الغفور الرحيم كن آية التقديس بين عبادى كذلك امرت من لدن مقتدر قدير كبر من قبلى احبائى فى كل مدينة الذين تقرّبوا الى المنظر الكريم قل يا احبائى ان اتحدوا على الأمر اياكم ان تصدقوا الذين يدعون ما لا اذن الله لهم لعمري قد انتهى بهذا الظهور كل امر حكيم ان الذين يتبعون كل ناعق اولئك من الغافلين نور الوجوه بثناء ربك ثم القلوب بذكرى المنيع طوبى لمن نبذ ما عنده و اخذ ما امر به من لدن حاكم عليم ان الذين اتبعوا الشهوات اولئك فى غمرات الشبهات الا انهم من المحتجيين ان استقم على حب مولاك ثم بشر الناس بهذا النور المشرق اللايح المنير انما البهاء عليك و على بصرك و سمعك بما رأى و سمع فى هذا المقام الذى يطوفن حوله ملائكة المقرّبين و الحمد لله رب العالمين

\* \* \*

### بسم الله الأقدس الأبهى

هذا كتاب من لدننا لمن قصد المقصود و توجه بوجهه الى وجه المعبود و قطع البرّ و البحر الى ان دخل المدينة التى جعلها الله مظاف الملا الأعلى و الملائكة المقرّبين و حضر تلقاء الوجه و زار جمال القدم بعد الذى منع عن اللقاء اكثر العباد كذلك قضى الأمر من لدن عزيز حكيم طوبى لك يا ايها المقبل بما اقبلت و بلغت و زرت قبلة من فى السموات و الأرضين قد شهد الله لك زيارة جماله و الورود فى سرادق عظمته هل يبلغ هذا الفضل ما خلق فى الأرض لا ونفسى ان اشكر ربك بما وفقك على ذلك انه لهو الغفور الكريم كم من عباد ارادوا و طردوا لدى الباب بما اوحى الشيطان فى صدور الذين يحكمون فى المدينة و بذلك بكت عين على ثم عيون المخلصين ما ورد علينا و اهل البهاء من ضرر الا بما اكتسبت ايدى اهل البيان و ربك يشهد بذلك انه لهو العليم الخبير ان الشيطان قعد على المرصد اذا دخل احد قاصداً مقرّ المقصود يخبر باب الحكومة فاسأل الله بأن يبعث من يكفى شره انه على كل شىء قدير ان اخبر احبائى بما قضى ثم اقصص لهم ما رأيت و عرفت ليطلعوا بما ورد علينا من جنود الغافلين كبر من لدننا كل من آمن بالله و مظهر نفسه و بشرهم برحمة من لدننا لتجذبهم نفحات الرحمة الى الله مالك البرية كذلك نطق لسان الأحديّة فضلاً من عنده انه لهو العزيز الحميد قل

سبحانك اللهم يا الهى لك الحمد بما شرفتنى بلقائك و اسمعتنى ندائك و ارتبى انوار وجهك فى الأيام التى كنت فيها مسجوناً فى اخبز الديار و اسيراً بأيدى الفجار كيف اشكرك يا الهى بما اعطيتنى بجودك و اكرمتنى باحسانك بحيث فتحت على وجهى باب المكاشفة و اللقاء بعد الذى كان مسدوداً بما اكتسبت ايدى اشقياء خلقك و طغاة بريتك اى رب وعزتك و جلالك لو اجد لنفسى فى كل حين حيوة و افديها لنفسك ليكون قليلاً عند ظهور عطاياك و بروز مواهبك اسألك يا مالك

الأسماء و فاطر الأرض و السماء بأن تجعلني مستقيماً على امرك و مقبلاً اليك و منقطعاً عما سواك ثم اكتب لي ما قدرته للمخلصين من بريتك و الموحدنين من احبتك أنك انت المقتدر على ما تشاء و أنك انت الحق علام الغيوب و المقتدر على ما تريد بقولك كن فيكون

\* \* \*

جناب اسم الله جواد عليه بهاء الله

باسم الله الأقدس الأعز الأرفع الأعلى الأبهى

هذا كتاب من لدى البهاء الى الذى آمن بالله فى يوم فيه اضطربت الأركان من خشية الأمر و انصعقت اهل السموات و الأرضين الأ من تمسك بحبل الله و اعرض عما فى ايدي الناس و عرف الله ببصره و انقطع عن العالمين ان يا مظهر الجود كيف اذكر لك ما ورد على من الذى خلقناه بأمر من لدنا و ارفعنا اسمه بين عبادنا المتذكرين و أنه لما شهد علو الأمر و اعلاء اسمه بين الناس اراد قتلى فلما ظهر خافية سره صاح فى نفسه ليدخل غل الله فى صدور الممردين و أنك تعلم بأنى لو اردت ضرر اخى أنه لم يكن موجوداً على الأرض تالله مع علمى به و اطلاعى بما فى صدره حفظناه بسطان القدرة و الاقتدار عن ضرر المشركين و أنك انت يا مظهر الجود رأيتنى و عاشرت معى و شهدت جبل سكونى و بحر اضطرابى فكّر فى نفسك ما اقامنى على الصيحة بين السموات و الأرضين فوعمرى لو تفكّر فى ذلك لتصل الى مقام الأمن و تفرّ عن هؤلاء المنكرين اياك ان تحتجب جمال الأمر بحجبات الوهم و الهوى فاطلع عن خلفها باسم ربك العلي العظيم اما سمعت بأن كل ذى نور يظلم عند بهائه تالله الحق هذا لبهائه على من فى السموات و الأرض و ينطق فى كل شىء بأنه لا اله الا انا العزيز المقتدر المحيط فمن لم يهتدى بهدى الله فى تلك الأيام أنه قد اظلم على نفسه و مظلم عند ربك كذلك نزلنا الأمر فى كل الألواح و كنت من الشاهدين قل أ تكفرون بالذى كان مشتاقاً للقائه نقطة الأولى فى ظهوره الأولى و تحرك باسمه و نطق بثناء نفسه الممتنع المنيع قل يا قوم ان يأتىكم اليوم احد من اليهود و النصارى بلوح الله و اثره و ينادىكم يا قوم بأى حجة آمنتم بنقطة الأولى و بأى برهان كفرتم به فى ظهوره الأخرى ما تقولون يا ملاء الغافلين تالله اذاً لن يجدن لأنفسهم مفرّاً الا بأن يستدلن بما استدلووا به ملاء الفرقان حين الذى شقت سحاب الأوهام و اتى جمال على بالحق و قضى الأمر من لدى الله المقتدر العزيز الحكيم فانظر الى المشركين و ما يخرج من افواههم يقولون أنه قد ظهر قريباً تالله يلعنهم ما يخرج من افواههم و هم لا يشعرون و يكونن من الغافلين قل أ كان الله مقتدرأ فى امره ام انتم يا ملاء العجزاء ان انتم مقتدرأ فأتوا ببرهانكم يا ملاء المحتججين و ان اعترفتم بأنه لهو المقتدر على ما يشاء قد اظهر مظهر نفسه كيف شاء و اراد و بعثه بالحق و ارسله على العالمين يا قوم خافوا عن الله و لا تنظروا الى ما عندكم تالله الحق لن يكفيكم اليوم شىء ولو تتمسكون بكتب الأولين و زبر الآخريين خافوا عن الله ثم انظروا اليه بعينه لا بعين احد من الممكنات كذلك وصاكم الله فى الواحه المقدس المنير ثم انظروا بما ثبت به ايمانكم فى كل عهد و عصر و لا تعترضوا على الذى قد خرّت لوجهه اهل ملاء الأعلى سجداً لنفسه المهيمن العلي العظيم

اذاً ينادى لسان على بين السموات و الأرض و يقول يا قوم تالله الحق انّ هذا لمحبيوب العالمين و مقصود العارفين و أنك انت يا مظهر الجود اسمع قولى ثم مرّ على الصراط بقدره ربك ثم ناد بين الناس بأعلى الصوت و لا تكن من الصامتين قل يا قوم تالله الحق قد اشرقت عن افق الجبين شمس قد رقم عليها بخط الله العلي الأعلى الملك يومئذ لله الملك الفرد الواحد المقتدر الأبهى و هذه الكلمة لسيف لو يضرب به على ظهر الشيطان لينهزم مع جنوده الى اسفل النيران كذلك اشرق الحكم

عن مشرق السَّبْحان ان انتم من النَّاطرين قل يا قوم قد انفطرت سماء العلم و اتى ربّ الكلمات على ظلل المعانى اذا انصعقت كلمات اولى الاشارات كذلك قضى الأمر ان انتم من العارفين و اُنك لو تقرأ هذا اللّوح على لحن الّذى نزلت آياته بالحقّ ليستجذب منها افئدة العارفين فيا ليت تتوجّه الى كلمات الّذى حارب مع الله و تفكّر فيما يخرج من قلمه ولكن بعدما تجنّب جمال القدم عن لقائه لعلّ تطلّع بأصل امره و تكون من العارفين ثمّ اعلم بأننا نزلنا لك لوحاً من قبل و ارسلناه بيد احد من القاصدين و نسأل الله بأن يزيقك ما قدر فيه من اثمار هذا الرضوان و انه هو الرزاق المعطى العزيز الكريم

فوعمرك لو تفكّر فيما نسبوا المشركون بنفسى لتطلّع بهم و بما فى انفسهم لأنك عاشرت معى و اطّعت بعض سجيّتى بين العالمين فيا لله من ذى بصر و ذى سمع و ذى قلب ليتفقّه فى الأمر و بما جرى علىّ و ورد على نفسى المظلوم من هؤلاء الظالمين تالله الحقّ يا جواد قد جلسن حوريات العزّ و التّقدّيس فى غرفات تلك الكلمات و اصفرّت وجوههنّ من حزن هذا الغلام و ينادين اهل الامكان بأصوات حزين و يقلن يا قوم هذا لوديعه الله بينكم و امانته فيكم و انه لجمال علىّ بالحقّ و كينونة محمّد و باسمه ظهرت البحور بالأموج و الأشجار بالأثمار و السحاب بالمطار و كينونة القدم بالاعتدار اياكم يا اولى الأبصار لا ترتكبوا ما يجرى عنه الدّموع من عين الله المقتدر العلىّ الحكيم اياكم ان لن تؤمنوا بالذى ظهر بحجّة علىّ ثمّ يرهان محمّد ثمّ بدليل الرّوح ثمّ بآيات الكليم لا تقتلوه بأسياف الرّدّ و البغضاء تالله بما فعلتم قد احترقت اكباد الطّاهرات و اذاً ينوح على التّراب روح الأمين و يا قوم قد تحيّرت اهل ملاّ الأعلى من فعلكم تستدلّون بما ظهر من عنده و تقتلون نفسه المهيمن المتعالى الفريد ان يا حوريات الغرفات ان اصمتن فى انفسكنّ لأنّ نعماتكنّ الأحلى ولو لن تؤثر فى قلوب التّى كانت قاسية عن ذكر الله ولكن بذلك احترقت اكباد النّبیین و المرسلين ان استرن وجوهكنّ لئلاّ يطمثكنّ الّذينهم كفروا و اشركوا و لئلاّ يقع على وجوهكنّ ابصار المكذّرين ان اصبرن على مساكنكنّ لأنّ جمال القدم قد صبر فى نفسه فى عشرين من السنين و فى كلّ يوم ما كان غذائه الاّ من قطعات كبده و شرابه من قطرات دمه و كذلك قضت عليه الأيّام و هو كان ساكناً بنفسه فى نفسه الساكن المقتدر العزيز العليم ان اتكلن على الله ثمّ ارجعن امر المحبوب الى نفسه و لا تجزعن فى انفسكنّ لئلاّ يرتفع ضجيج الممكنات الى ساحة عزّ مبين كذلك امركنّ من امر بأمره كلّ مأمور و بعث بسلطانه كلّ مبعوث و ارسل من عنده كلّ رسول مقتدر امين تالله يا مظهر الجود اذاً قد اهتزت حقايق الممكنات من الحانهنّ و جرت الدّموع عن عيون المقرّبين من حزنهنّ ولكنّ الّذينهم كفروا فى حجبات غليظ فيا ليت يكون من ذى شمّ ليجد رايحة التّقدّيس من قميص الله لا فوعمرك لن يجدنه الاّ المطهّرون من اهل الحقّ و اليقين كذلك القيناك قول الحقّ ليجذبك نفحات الصّدق الى مقرّ الاستقامة و الانصاف و ينقطعك عن كلّ كاذب مريب و البهّاء عليك و على من سمّى بركن الأوّل من اسمى و على الّذين اذا سمعوا نداء الله اجابوه بخلوص مبین

\* \* \*

من اهل قايّن فى الطّاء

قد نزل من جبروت الفضل للّذى سمّى بأحمد ليكون بأطاف الله مسرورا

هو البهّى الأبهى

هذا كتاب من لدى البهّاء الى الّذى آمن بالله و آياته و اتخذ الله لنفسه حبيبا انّ الّذينهم آمنوا بالله فى تلك الأيّام اولئك بلغوا ذروة الفضل من لدن عزيز عليما و الّذينهم كفروا بالله و بمظهر نفسه اولئك يعنهم كلّ الذرّات و كان ذلك عن اعين الغافلين



مستورا قل يا قوم اما اخبرناكم بيوم يأتي الله على ظلل النور اذاً لن ينفع نفساً ايمانها و كذلك كان الأمر من اصبع الفضل على الألواح مرقوما فلما اتى بالحق كذبتم و كفرتم به و فرطتم فى جنبه و كنتم عن شطر الانصاف بعيدا تالله الحق لن ينفع يومئذ نفساً ايمانها الا بأن يدخل فى هذا الظل الذى كان بالحق ممدودا أنك انت ان استقم على امر ربك اياك ان لا تشرك به و أنه كان اثماً كبيراً ان اقرأ فى كل يوم ما نزل من جبروت الأمر ليحفظك بالحق و يجعلك على الصراط مستقيماً ثم اعلم بأن مثل الآيات كمثل الروح و بها يحيى الله الذين آمنوا و اقبلوا اليه و كذلك كان الأمر مقضيّاً ان الذين جعلوا انفسهم محروماً عنها اولئك اموات غير احياء و ما كان اسمائهم لدى العرش مذكورا قل الاموات هم الذين ما بعثوا اليوم من نفحات الرحمن و ما شربوا خمر الآيات من كؤوس عزّ بديعا كذلك فصل الله بين السعيد و الشقي و النور و الظلمة بكلمة التي كانت من ام الآيات مفصولا و البهء عليك ان تكون ثابتاً على امر الذى كان عن افق القدس مشهودا

\* \* \*

لوح السحاب قد نزل من لدى الله مالك الرقاب

بسم الله العليم الحكيم

هذا كتاب من لدى الرحمن الى الذينهم اقبلوا الى قبلة من فى السموات و الأرضين لتسرهم آيات الله و تجذبهم الى افق الوحي و تقرهم الى مقام ينطق فيه كل شىء انه لا اله الا انا العزيز العليم قم على الأمر بحول الله و قوته قل يا ملاء البيان اذكروا نعمة الله عليكم اذ كنتم فى شفا حفرة النسيان و انزل عليكم من سماء التبيان ما علمكم به هذا السبيل الواضح المستقيم ان يا قلم القدم اذكر فى اللوح ما تفرح به افئدة المخلصين و يوقن كل بصير بانى انا المقنن على ما اشاء لا يمننى عما اردت من على الأرض كلها و انا العزيز الحكيم قل ان المشركين نقضوا عهد الله و ميثاقه و ادخلونا فى السجن بظلم مبين فلما وردنا اردنا ان نبغ الملوك رسالات الله المقنن العظيم و منهم ملك العجم كشفنا له جمال الأمر و عرفناه نفسنا بعد الذى اخترنا احداً من الأخيار و نفخنا فى قلبه روح القدرة و الاقتدار و ارسلناه اليه ككرة النار بلوح من لدن ربك العزيز القدير و فيه بينا ما اكتسبت يده و ما ارتكبه ملك الروم ليعلم ان البلاء لن يمنع البهء عما اراد مالك السماء و لم يخوفنا سطوة الذين كفروا بالله العزيز الحميد و به نفخنا فى صور القدرة مرة اخرى و اضطرب منه كل جبار عنيد و فيه نزل من النصائح و المواعظ ما تستيقظ به افئدة الرقادين قد نزلنا فيه من كل شأن بياناً شافياً يا طوبى لمن يقرأه و يتفكر فى اشاراته لعمري انه يكفى العالمين لو نزلت كلمة منه على الجبال لتطير من الشوق الى الله العزيز الجميل انا ما اردنا منه الا اظهار سلطنة الله و عظمتة و انتشار امره و ظهور استقلاله بين عباده المربين و ما تركنا فيه لأحد من عذر ان اقرأ و كن من الشاكرين قل يا ملاء الأرض تفكروا انا نزلنا فى اللوح لرئيسكم بأن يجمعنا و علماء العصر ليظهر امر الله و حجته لكم انه ارتكب ما ناح به سكان الملكوت انتم بعد ذلك بأى امر تتمسكون و الى من تذهبون ان انصفوا و لا تكونن من الظالمين و كذلك اردنا فى العراق ان نجتمع مع علماء العجم لما سمعوا فروا و قالوا ان هو الا ساحر مبين هذه كلمة خرجت من افواه امثالهم من قبل و هؤلاء اعترضوا عليهم بما قالوا و هم يقولون اليوم مثل قولهم و لا يفقهون لعمري مثلهم كمثل الرماد عند ربك اذا اراد تمر عليهم ارياح عاصفات و تجعلهم هباء ان ربك لهو المقنن على ما يريد تشرفت تلك الديار بقدم ربك المختار و نطق كل حجر و مدر قد ظهرت غرة الأيام و اتى المقصود بجلال مبين قد اخذ الاهتزاز ارض الحجاز و حركتها نسمة الوصال تقول يا ربى المتعال لك الحمد بما احيتنى نفحات وصلك بعد الذى اماتنى هجر طوبى لمن اقبل اليك و ويل للمعرضين انار جبل الطور من اشراق الظهور و قال قد وجدت عرفك يا اله

من فى السَّموات و الأرضين تلك ارض فيها بعثنا النَّبِيِّينَ و المرسلين قد ارتفع فيها ندَاءُ الخليل ثمَّ الكليم و من بعده الابن كلَّ  
اخبروا و بشَّروا العباد بهذا النَّبأ العظيم و وروده فى تلك الدِّيَّار كذلك نزل فى الألواح من لدن منزل قديم و السِّدرة تنادى يا اهل  
النَّاسوت قد اتى مالك الملكوت و استوى على العرش و فى حوله من الملائكة المقرَّبين دعوا الكنائس و المساجد ان اسرعوا  
الى مطلع الوحى و لا تتبعوا ظنون الذين غفلوا تالله قد طلع فجر اليقين انَّ المعابد لذكره قد اتى المذكور بسُلطان عظيم  
اياكم ان تمنعكم الأذكار عن ربِّكم المختار دعوا ما عند الأنام ثمَّ اقبلوا الى مطلع الالهام هذا خير لكم ان انتم من  
العارفين قم على ذكرى اياك ان يمنحك قول المشركين انَّ اللسان خلق لذكر الرَّحمن ذكر البرية ولكن بالحكمة كذلك قضى  
الأمر و رقم من قلم ارادة ربِّك العليم القدير ان اجمع احبائى ثمَّ أمرهم من لدنا بالبرِّ و التقوى كذلك امرت من لدن ربِّك  
الأبهى و لك اليوم عندنا مقام كريم انَّ الذين يسدون السَّييل و يأكلون اموال النَّاس و يفسدون فى الأرض اننى برآء منهم و الله  
على ما اقول شهيد ليس ذلتى سجنى لعمرى انه عزَّ لى بل الدَّلة عمل احبائى الذين ينسبون انفسهم الينا و يتبعون الشَّيطان فى  
اعمالهم الا انهم من الخاسرين لما قضى الأمر و اشرق نير الآفاق من شطر العراق امرناهم بما يقدِّسهم عن العالمين منهم من  
اخذ الهوى و اعرض عما امر و منهم من اتبع الحقَّ بالهدى و كان من المهتدين قل الذين ارتكبوا الفحشاء و تمسكوا بالدنيا انهم  
ليسوا من اهل البهَاء هم عباد لو يردون وادياً من الذهب يمرّون عنه كمرِّ السَّحاب و لا يلتفتون اليه ابداً الا انهم منى ليجدنَّ من  
قميصهم الملاء الأعلى عرف التقديس و يشهد بذلك ربِّك و من عنده علم الكتاب و لو يردن عليهم ذوات الجمال بأحسن  
الطَّراز لا تردت اليهنَّ ابصارهم بالهوى اولئك خلقوا من التقوى كذلك يعلمكم قلم القدم من لدن ربِّكم العزيز الوهاب يا ايها  
المقبل بلِّغ رسالات ربِّك لعلَّ النَّاس يضعون الهوى و يأخذون ما امروا به من الله فالق الأصباح قل لا تضيعوا امر الله بينكم و لا  
تتبعوا الذين كفروا بالله مرسل الأرياح ان انصروا الله بألسنكم انَّ اللسان سيف الرَّحمن ان افتحوا به مدائن القلوب هذا شأن  
الانسان ان اعرفوا يا اولى الأبصار

قل يا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يركض مع الفتى الالهى فى ميدان الحكمة و البيان او يطير معه الى سماء  
المعاني و التَّيِّبان لا وربِّ الرَّحمن كلَّهم انصعقوا اليوم من كلمة ربِّك كأنهم اموات غير احياء الا من شاء ربِّك العزيز المختار انه  
من اهل العلم لدى العليم يصلِّين عليه اهل الفردوس و اهل حظائر القدس فى العشى و الاشرار من كان رجله من الخشب هل  
يقدر ان يقوم مع الذى جعل الله رجله من الحديد لا و منور الآفاق انَّ الذين نقضوا ميثاق الله و عهدته اولئك اخذتهم نفحات  
العذاب سوف يرون منازلهم فى النَّار فبئس مشى كلَّ متكبر جبار قل يا قوم تفكروا فى القرون التى خلت قبلكم ارسلنا فيها رسلاً  
كذبوا بآيات ربِّهم اخذناهم بذنوبهم و تركناهم تذكرةً لأولى الألباب اين الذين اتكأوا فى القصور على وسائل الغرور قد ارجعناهم  
الى القصور تلك البيوت تركوها للعنكبوت فاعتبروا يا اولى الأنظار قل ان انتهوا يا قوم قد نادى المناد فى برية البيان و هذا يوم التناد  
الى متى ترقدون فى مهاد الغفلة و الهوى قوموا و اقبلوا و لا تتبعوا كلَّ مشرك مرتاب انا نزلنا لك من قبل آيات بيِّنات تلك مرَّة  
اخرى فضلاً من لدنا و انا العزيز الغفار لتقوم على خدمة الله و تشكره فى الغدوِّ و الأصال كذلك صرّفنا الآيات و ارسلناها اليك  
ان ربِّك لهو العزيز العلام

\*\*\*

بسم الله العلى الأعلى

هذا كتاب من لدى العبد الى الذى سافر الى الله و كان من المهاجرين فى اللوح المذكور الى ان دخل السَّجن هذا المقرَّ الذى  
فيه نزل البلاء من سحب القضاء فى كلِّ حين ان يا عبد طوبى لك بما مسَّتكَ الشدايد فى سبيل الله و احتملت المشقة فى

طرق رضائه و توجّهت الی شطر الّذی قد کان الوجه عن افق الحزن فيه مرتباً ان استقم علی حبّ مولاک و لا تحزن عمّا ورد  
علیک ان اصبر ثمّ اصطر انّه یوفّی اجور الّذین هم صبروا تلقّاء الوجه و انّه کان علی کلّ شیء قدیراً قل  
ای ربّ انا الّذی توجّهت الی شطر رضائک و الطافک و قصدت حرم امنک و امانک اذاً لا تحرمنی عمّا عندک ثمّ قدّر  
لی ما یقرّبنی الیک و ینقطعنی عن دونک لأنّک قد کنت علی کلّ شیء محیطاً

ای عبد مهاجر بشنو ندای این عبد مسجون را و شکر کن محبوب عالمیان را که بعرفانش فائز شدی و از شمال وهم  
بیمین یقین وارد گشتی و در سبیل رضایش از راحت گذشتی و بشطر عنایتش توجّه نمودی و بر مشقتهای وارده صابر بودی  
جمیع این مراتب از فضل پروردگار عالمیانست چه که اگر اریاح عنایت که از یمین فضلش در هبوست عباد را اخذ نماید  
احدی برضایش موقّف نشود و بعرفانش فائز نگردد چنانچه مشاهده می شود بسی از عباد که لیالی و ایّام منتظر حقّ بوده اند و بعد  
از ظهور احدی بعرفانش فائز نشد الاّ من شاء ربّک لذا باید این عباد در کلّ حین فضل بدیعی را شاکر باشیم و از او توفیق  
طلب نمائیم که بر حبّش مستقیم باشیم و از دوش منقطع عنقریب ایّام عمر باخر رسد و جمیع ما بندگان در تحت تراب مأوی  
گیریم و در آن مقرّ جز عنایت او معینی نه و مونسى نخواهد بود غنی و فقیر عالم و جاهل عزیز و ذلیل کل در آن مقرّ تفرید  
بیک قسم درآیند و امتیازات و افتخارات عالم ملکیه بالمرّه مرتفع شود و هیچ چیز در آن محل بکار نیاید مگر بدایع فضلش پس  
باید از خدا بطلبی که از فضل و عنایتش محروم نمائیم و از کوثر رحمتش بی نصیب نگردیم و در این چندروزه فانیه از ذکرش  
غافل نشویم و بدونش توجّه نمائیم در حین نزول شداید و بلایا صابر باشیم و در موارد نعمت و رخا شاکر و الرّوح علیک و  
علی الّذین هم توکلوا علی الله الفرد الواحد الأحد الصّمد المقتدر المهیمن القیوم و الحمد لله الملك المقتدر المحبوب

\*\*\*

بسم الله الأقدس الأعلى

هذا کتاب من لدى الغلام الی الّذی اذا سمع نداء الله توجّه الی مشرق الأنوار انّ فی استواء جمال القدم علی العرش الأعظم  
فی سجن عکاء لآیات لأولی التّهی فاعتبروا یا اولی الأبصار انّ الّذی عمر الدّنيا لنفسه قد سکن فی اخب البلاء بما اکتسبت  
ایدی الّذین کفروا بالله مالک یوم التّناد فانظر فی الدّنيا و قلة شأنها لو کان لها شأن ما قبلنا هذا المقام الأدنی بعد الّذی کلّ عال  
استعلی من ارادة ربّک العزیز المختار یقول القلم ای ربّ الی متی اتحرّک علی الألواح قد ملئت الآفاق بدائع الآثار یکنفی العباد  
کلمة من عندک لو یجدون حلاوة البیان عمّا یخرج من فم الرّحمن و ما خزن فیها من الحکم و الأسرار ان یا قلم بذکرک  
یجدّد حیوة العالم و یحدث به فی قلوب المخلصین ما یشتعل منه الآفاق لا تحزن بما ترى العباد فی الغفلة و الضّلال سوف  
یجرى من کلّ جهة سلسبیل البیان عمّا خرج من فمک فی العشیّ و الاشراق ادع ملاً الأکوان الی ریحیق الحیوان لذا خلقت  
من ارادة ربّک المقتدر العزیز المنان ان اذکر العبد الّذی ارادنی قل اذا سمعت ندائی من شطری قم علی امری بین عبادی و  
ثنائی بین بریّتی کذلک امرت فی هذا الیوم الّذی فیہ شاخصت الأبصار لا تحزن عمّا ترى من الاجحاف سوف یأخذ ربّک العباد  
الّذین ظلموا انّه قویّ الأمر و انّه شدید المحال ان اذکر العباد بالحکمة و البیان لعلّ یحدث بذکرک فی القلوب ما یقرّبهم الی  
شطر الله ربّک العزیز الجبار و البهّاء علیک و علی من وفی الميثاق

\*\*\*

## بسم الله الأظهر

هذا كتاب من لدى الغلام الى امة من امائه ليجذبها نداء الرحمن الذى ارتفع عن جهة العرش و انّ بنداؤه تجتذب افئدة العالمين فيا طوبى لمن وجد عرف القميص من هيكل الأمر و اتخذ في جوار رحمة ربه مقاماً كريماً ان يا امتى لا تحزنى عن الفراق فارضى بما قدر الله لك انه خير لك عمّا خلق بين السموات و الأرضين تالله انه يحب من احبه و يذكر الذينهم قاموا بثناء نفسه بين عبادته و انه بكلّ شىء عليم ان اذكرى ربك ثم اسجدى و ارعى حباً لله الملك العزيز الجميل و قد قدر لك مقام فى الجنة الأبهى طوبى لمن فاز بها و دخل فيها بهذا الاسم الأعظم العظيم و البهاء عليك و على كلّ امة آمنت برّبها العزيز الكريم

\* \* \*

ق

احبّاي الهى عليهم بهاء الله ملاحظه فرمايند

بسمه المستوى على عرش يفعل ما يشاء

هذا كتاب من لدى الله مالك الأسماء لأهل البهَاء الذين لا يتكلمون إلا بما نطق لسان العظمة و الكبرياء و لا يتعقبون كلّ مدّع كذاب اولئك شربوا رحيق الاستقامة من عناية ربهم المختار سوف تسمعون نداء ناعق لا تلتفتوا اليه دعوه بنفسه مقبلين الى قبلة الآفاق قد تمت الحجّة بهذه الحجّة التى ظهرت بالحقّ و انتهت الأنوار الى هذا الأفق الذى منه اشرفت شمس العظمة و الاقتدار طوبى لنفس تربى العباد بحدود الله التى نزلت فى الزبر و الألواح قل لو يظهر فى كلّ يوم احد لا يستقرّ امر الله فى المدن و البلاد هذا لظهور يظهر نفسه فى كلّ خمسمائة الف سنة مرة واحدة كذلك كشفنا القناع و ارفعنا الأحجاب طوبى لمن عرف مراد الله من عرفه يفرح قلبه و يستقيم على الأمر على شأن لا يزلّه من فى الابداع قد كشفنا فى هذا اللوح سرّاً من اسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المكنون لئلا ترتفع ضوضاء الفجّار تالله ما عرفه احد إلا على قدره لو تجد نفس نفحات هذا القميص لتنجذب على شأن تطير فوق الامكان لو نفصل ما نزلناه فى هذا اللوح لا تنتهى بالأقلام و لا تكفيه بحور من المداد مع هذا الشأن الذى لا يخطر بالبال تسمع ما يقولون فى حقّى اهل الضلال انا كشفنا لك سرّاً من الأسرار فضلاً من عندنا عليك لتشكر ربك العزيز العلام ان يا اسمى انا نزلنا فى اكثر الألواح انّ الأمر عظيم عظيم مع ذلك ما تفكّر احد فى عظمتة إلا من شاء ربك العزيز الوهاب انا تركنا اهل الأوهام فى تيه النفس و الهوى ليشغلوا بما عندهم من الظنون ان ربك لهو الغنى المتعال قد ارتفعت راية انه لا اله الا هو و هم يتكلمون بما سمعوا من كلّ همج رعاك كذلك بشرناك بالكلمة التى ظهرت بقميص البدع بين الأرضين و السموات قل لك الحمد يا من احاطنى فضلك و ذكرتنى بما لا ذكرت به الأخيار

ثم اعلم قد نزل لوح الأحكام من مطلع وحى ربك سوف نرسله بالحقّ امراً من عندنا ان ربك لهو المهيمن المختار و نزلنا لك لوحاً قبل هذا و ارسلناه من جهة اخرى لتوقن ان ذكره سبق الأذكار نسأل الله بأن يؤيدك على انتشار امره و يوفّقك

على ما يحبّ و يرضى فى كلّ الأحيان أنّما البهَاء عليك و على الذين تكلموا بما نطق لسان البيان فى قطب الامكان أنّه لا اله الا هو المقتدر المهيمن الواحد الفرد العزيز الجبّار

۱۵۲'

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلىّ الأبهى

اشهد أنّه شهد لذاته أنّه لا يعرف بما سواه و لا يدرك بدونه

ای خدا بکدام رو رو بملکوت ابهائیت نمایم و بکدام زبان بسوی تو تضرّع و التجا کنم الهی این خادم عاصی بآنچه در احاطه و احصای علمت درآید حمل خطایا و ذنوب و معاصی نموده ولكن بکمال جرئت و اطمینان بیاب رجایت ایستاده عفو و غفرانت را میطلبد و فضل و جود قدیم و بدیعت را مسئلت میکند أنّک انت الغفور الرحیم و أنّک انت الکریم ذو الفضل العظیم الهی در این حال چشم از خود پوشیده لا املک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیوةً و لا نشوراً خدمت اولیا و اصفیا و دوستانت عرض مینماید چون در کتاب مقدّس الهی اقدس و الواح منزله در عراق و صحف و الواح بدیعه منیعه این ارض ذکر ارتفاع نفاق در مدن و دیار نازل لذا لوح مکنون مخزون که چند سنه قبل باسم حضرت اسم الله مهدی علیه من کلّ بهاء ابهات از سماء مشیت ابهی جلّ جلاله نازل در صدر این نامه نوشته ارسال میشود تا اولیای رحمن در حفظ و حراست و صیانت بیت امر مبین ربّ العالمین کمال جدّ و جهد را مبذول دارند و ضعفا را حفظ نمایند انّ ربّنا هو المؤید المقتدر العلیم الحکیم و دیگر امری که اظهار آن از اعظم امور و اهمّ آنست آنکه این خادم کلمهئى استماع نمود که بعضی از اولیای اطراف همچو گمان نموده اند مراسلاتی که باسم این عبد نزد ایشان و سایر دوستان ارسال شده العیاذ باللّٰه مشترک بوده یعنی آنچه از لسان حقّ جلّ جلاله نوشته شده از حقّ بوده و عنوان نامه از نقطه بسم ربّنا و خطبه و مناجات تا بمقامی که میرسد قصد افق اعلى و ذروه علیا نموده امام وجه مالک اسماء بعزّ اصفا فائز و در جواب این کلمات عالیات از مصدر آیات نازل قوله جلّ جلاله و عمّ نواله این فقرات از این عبد بوده استغفر الله عن هذا الشّرك العظیم کجا اخرس قادر بر آنست امام ملکوت بیان نطق نماید سبحان ربّی من ان اکون من المشرکین و همچنین بعد از کلمه انتهی فقراتی که ثبت شده تمام از حقّ جلّ جلاله بوده مختصر عرض مینمایم اینکه حرفی از این عبد نبوده کلّها نزلت من ملکوت الله ربّی و ربّکم و ربّ من فی السموات و الارضین در جمیع اوقات مکاتیبی که باسم این عبد بود در ساحت امنع اقدس بعد از اذن خوانده میشد و امر میفرمودند بگير قلم را و جمیع اجوبه من البداية الی التّهایه از فم مبارک نازل و ثبت میگشت و این نه اختصاص باین عبد داشته بلکه مکرر از لسان عظمت بلسان طائفین و اطراف نازل شده آنچه که کتاب مبین بوده از برای عالمین حال باید جمیع رحم بر خود و امر الله نمائیم تا کلمهئى بمیان نیاید که مجدّد اساس شرک تازهئى شود در ارض اعادنا الله و ایاکم یا معشر الموحّدين من هذه الظّنون و الأوہام ما کنت انا الا عبد کاتب بین یدیه و التّاطق هو الله ربّی المتکلم المنزل العلیم القدیم البهَاء و الذّکر و التّناء علیکم یا اهل البهَاء و اصحاب السّفینة الحمراء و الحمد لله ربّ العرش و الثّرى و مالک الآخرة و الأولى

خادم

فی ۴ ذی الحجّة الحرام سنة ۱۳۰۹

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددي حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است كه مجموع آنها كلمه ”بها“ را تشكيل ميدهد. ←

\*\*\*

ق

جناب م ح عليه تكبير الله العلي العظيم ان يكون من المخلصين

بسم الله العلي الأعلى

هذا كتاب من لدى المسجون الى الذي آمن بالله ربّه العلي العظيم و فاز بقاء الغلام و سمع منه ما لا سمع من احد دونه لو يكون من المنصفين و استشرقت عليه انوار الوجه و اهتزته نسيمات الرحمن و استجذبه نغمات الله المقتدر العلي العليم اسمع قول من يناديك ثم ضع ما عندك عن ورائك خذ ما عند ربك الرحمن الرحيم اياك ان تحتجب بما نزل في البيان من الذي بارادة منه ظهرت الأديان في زمن الأولين اياك ان تحتجب بحروفاته و مراياه و ما خلق فيه عن الذي بكلمة من عنده ينطقن كل شيء بأنه لا اله الا انا العزيز الحكيم و هذا ما امرناك به في ظاهر الأمر كما نزل في البيان من لدن منزل قديم و أنك لو تدق بصرک تالله الحق لن تشهد في البيان كلمة الا و تجد منها ريحة ذكرى العزيز البديع و بكل كلمة اخذ الله عهد نفسى قبل عهد نفسه لو انت من العارفين قل ان نقطة البيان ما تحرك الا باسمى و ما تنفس الا في ذكرى و ما تكلم الا بثنائى و يشهد بذلك ما نزل من عنده و كان نفسه على ما اقول شهيد و انه حينئذ يكون حياً في هذا الأفق المنيع و يقول يا محمد اسمع قول من يدعوك الى الله ربك و رب العالمين و لا ترتكب ما تضع به حرمة الأمر بين الناس و لا تكن من الذينهم احتجوا عن الله في يوم الذي شقت فيه السحاب و اتى المحبوب باسمه العلي العظيم اولئك قاموا على الاعراض و الاعتراض و منهم من كفره و منهم من حارب به و منهم من استدلل بآيات القبل و بها اعترض على نفسه المظلوم الفريد

ان يا محمد اما تسمع نغمات الله في هذه النغمة العزيز المنيع اما تجد ريحة الله من هذا القميص الدرّي المنير اما تشهد قدرة الله في هذه القدرة التي احاطت العالمين اما رأيت سلطنة الله و اما سمعت قيامه بين ملائ الأعداء تالله كل ما ظهر منه ليكون حجّة و برهاناً ثم دليلاً على كل من في السموات و الأرضين قل ان هذا لسبيل الله فاسلكوا فيه و لا تكونن من الصّابرين و ان هذه لنغمة الله قد ارتفعت عن شطر العرش ان استمعوها يا قوم و لا تكونن من المرييين و ان هذا لوجه قد اشرق عن افق مشيئة نفسه الرحمن في هذا الرضوان الأبدع البديع

ان يا محمد هذا لبأ الذي كان مسطوراً في كل الألواح و هذا لأمر الذي منه فرع كل من في السموات و الأرض الا من عصمه الله بفضل من عنده و قدرة من لدنه و اشربه كوثر البقاء من انامل ارادة ربك العلي الأبهى و جعله من المستقرين ان ستر هذا الوجه بأى وجه تريدون و تكونن من المتوجهين ان يا محمد تالله ان هذا لبديع السموات و الأرض لو انت من الموقنين و هذا لبديع الذي ما ظهر شبهه في الامكان اذا تفكر لتشهد بما شهد الله في ذرّ البيان ثم في الحين ان يا محمد لو أتى احد و يستدل بكل ما نزل في ازل الآزال لا ينفعه على قدر نقير الا بأن يعترف بهذا الظهور الذي اشرق في هذا الفجر المبين قل ان الحق يتحرك معه لو انتم من العارفين ثم اعلم بأن كل شجرة غرست في البيان ما غرست الا لهذا الظهور الأعظم العظيم اسمع

قولى ثم خلّص نفسك لله محبوبك و محبوب العارفين ثم توجه بأذن الفطرة الى تغرّادات طيور الأحزان فى رضوان البيان فى ذكرى و ثنائى لعلّ تنقطع عن دونى و تتوجه الى وجه ربك الغفور الرحيم ما رقم فى البيان من حرف و لا من كلمة و لا من كلام الا و قد نزل فى امرى و يشهد بذلك كلّ شىء لو انت من المنصفين أ تحبّ ان تكون من الذين توقّفوا فى امر الله فى يوم الذى جاءهم مظهر نفسه بسطان مبين تمسّكوا بكلمات قبله ثم اعترضوا بها على نفسه المقتدر العزيز القدير أنك ان تخاف من ايمانك فاحفظ هذا اللوح و اذا اعترض عليك احد بأى حجّة آمنت بالله فأخرج اللوح و قل بهذا الكتاب المقدّس العزيز المنير فوالله ما اردت فى تلك الكلمات الا تبليغ امر ربك و كان الله على ذلك لشهيد و عليم و ائى ما اردت نفسى بل بما اراد الله لعباده المقربين ما كان مشيئى الا مشيئته و ما اراد الله كان مرادى لو انت من العارفين ما اتكلّم الا بعد اذنه و ما تحرّكت الا بأمره المبرم المحكم المتين اسمع قولى ثم ضع ما عندك و قم على امر الله ربك و انه لينصرک بالحقّ و ان نصره بالمخلصين قريب ان اخرج عن خلف الاشارات ثم وجه وجهك الى ملاّ الفرقان و قل قد جاءكم الامتحان من شطر ربكم الرحمن اتقوا الله و لا تكوننّ من المتوقّفين قل انّ هذا لغلّام قد جاءكم بحجّة الله و برهانه و دليله و آياته و عظمته و سلطانه و لا يمنعه شىء عن امره و لا يقوم معه السموات و الأرضين اذاً يمشى ملكوت الله قدّامه ثم عن ورائه جنود الوحي و الالهام و عن يمينه من الملائكة قبيل ثم النفث الى ملاّ الانجيل و قل قد جاءكم نبأ الأعظم العظيم تالله انّ الذى صعد الى السماء قد نزل بالحقّ و قام تلقاء الوجه اتقوا الله و لا تكوننّ من الغافلين و قد جاء ليحيى العالم و يتحد اهل العالم و هذا خير لأنفسكم ان انتم من العالمين و انفق روحه لمن فى السموات و الأرض مرة اخرى حباً لله المقتدر العزيز المنيع

و خاطب القسيس قل اياك ان تدقّ التواقيس تالله الحقّ قد ظهر ناقوس الأعظم و يدقه انامل مشيئة ربك الرحمن فى عرش الرضوان و استجذبت منه حقائق الأكوان الذين طهّروا النظر عن حدودات البشر و توجهوا الى هذا المنظر الأكبر مقرّ الله المقتدر العزيز العظيم اياك ان تخاف من احد قم بقدرتى و سلطانى ثم بلّغ رسالاتى و لا تكن من الصّابرين ثم ارتدّ البصر الى ملاّ التوراة قل قد جاءكم سلطان الأسماء و الصفات الذى فى قبضة قدرته ملكوت الآيات و قام عن يمينه ما وعدتم به من آل داود و انه لهو الموعود عندكم و اذاً يناديكم عن يمين عرش ربكم الودود ان يا ملاّ اليهود الى متى تكوننّ راقداً على مهاد الجهل و الغفلة ان ارفعوا رؤوسكم فانّ الشّمس قد اشرقت عن افق الجلال و بلغت الى قطب الزوال ان استضيؤوا منها و لا تكوننّ من المحتجيين

ثم قل بسم الله و بالله و توجه الى ملاّ البيان قل يا قوم اما بشرتم فى الواح ربكم الرحمن بهذا الظهور الذى جاءكم ببرهان الله المقتدر العزيز العليم ان تكفروا به فبأى امر يثبت ايمانكم بالله ربكم فأتوا به و لا تكوننّ من الصّابرين هذا نفس على بينكم و مظهر محمّد فيكم و روح الرّوح بين السموات و الأرضين و ما اراد لنفسه من شىء و يدعوكم فى كلّ حين الى الله ربكم ان ارحموا يا قوم و لا تقتلوه بأسياف البغضاء و لا تكوننّ من الظالمين فأنصفوا فى انفسكم هل رأيتم فى البيان ما لا يكون دليلاً على ذكرى و ثنائى لا فونفسه المنزل القديم ان تستنشقوا اوراق البيان لتجدوا من كلّ ورقة منها رايحة قميصى المقدّس العزيز المنير اياكم يا قوم ان تشبّكوه بسهام الظنون و الهوى و تكوننّ من الخاسرين ائى ما اردت ان اظهر نفسى بينكم ولكنّ الله اظهرنى بالحقّ و انطقنى بآياته و ارسلنى على العالمين انّ هذا سراج الذى اشتعله محبوبكم و محبوب العارفين و هذه نار اوقدها مشيئة ربكم الرحمن فى قطب الأكوان لو يتوجه احد الى زفير كلّ جذوة من جذواتها ليسمع بأنّ هذا لمحبوب الله قد ظهر بينكم و انّ هذا لمعبود العالمين لا املك لنفسى شيئاً و انه يتكلّم بلسانى كيف يشاء لو كان هذا جرمى ما انا أوّل المجرمين تفكروا فى رسل الله و سفرائه كلّهم تكلموا بما تكلم هذا الرّوح بينكم و يشهد بذلك حقائق الأشياء و حوامل عرش عظيم و انتم ان لم تنصروا هذا المظلوم لا تعرّضوا عليه خافوا عن الله الذى انزل البيان ثم كتب الأوّلين فونفسه المحبوب ما اردت ان اكون رئيساً لمن على الأرض بل القى عليهم ما امرت به من لدن عزيز جميل لينقطعهم عن شؤونات الأرض و يصعدهم الى مقرّ الذى

انقطعت عنه عرفان المشركين ثم ادراك المعرضين و انت تعلم بأنى ما وجدت فى ايامى موطن امن كنت فى كلّ الأحيان بين  
يدى الظالمين و ورد علىّ ما لا ورد على احد من قبل و انت تصدقنى لو تكون من المنصفين قمت على ذكر الله بين خلقه بما  
استطعت و ما قصرت فى تبليغ امره بين السموات و الأرضين هذه لأيام ما شهدت عين الابداع شبهها و فى مثلها ما ظهر احد  
من سفراء الله الا هذا الظهور الأبدع البديع و بهذا الظهور يظهر حكم البدع لو انتم من الموقنين و بهذا الظهور ثبت قدرة الله  
بين عباده و ظهر سلطانه على كلّ ذى بصر عليم

ان يا محمد انا اجبتك من قبل و حضرت بين يدينا و سمعت منّا ما لا سمعه اكثر الناس و اطلعت بسجيتى و ذكرى  
بين هؤلاء الغافلين اياك ان تمنع نفسك من هذا البحر الأعظم العظيم ان الذى اتخذوه الناس لأنفسهم رياءً انه كان ان يحضر  
تلقاء الوجه بخضوع ميبين فلما ارفعنا ذكره اراد سفك دمي بما اتبع نفسه و هواه و كذلك ورد علينا فى هذا السجن البعيد قل يا  
قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذينهم لا يعرفوا الشمال عن اليمين كذلك قصصنا لك ما ورد على الغلام و القيناك ما يقربك الى الله  
ربك لتكون من الفائزين فانقطع عن نفسك ثم عن الدنيا و قم على امر ربك بقدرة ميبين ان اجتمع الناس على هذا البحر الذى  
يتموج فى ذاته لذاته و ينطق كلّ موج من امواجه بأنه لا اله الا هو العزيز الكريم اياك ان يمنعك الأسماء عن موجدتها و الملك  
عن مالكة طهر نفسك عن كلّ شىء ثم لسانك عن ذكر العالمين اذاً لو تذكر عند الناس ذكر اسم ربك العزيز العليم ليؤثر  
قولك فيهم الا الذينهم أخذ روح الحيوان عنهم اولئك رماد الأرض لا يحيون ابداً لو ينفخ فيهم الروح بدوام الله الملك العزيز  
القدير انا ارسلنا اليك من قبل الواح عزّ منيع يكفى كلمة منها كلّ الخلائق اجمعين ان استمع ما امرناك به حباً لنفسك و لا  
تكن من المتجاوزين هذا ينبغى لك و يجعلك غنياً عما عرفت و علمت و عما خلق بين السموات و الأرضين و الروح و التكبير  
عليك و على الذينهم آمنوا بالله و كانوا من الموقنين

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه الذكر و البيان

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من اقبل و سرع الى الله العليم الحكيم يا محمد نشهد أنك طرت بقوادم الاشتياق الى مالك  
يوم الميثاق وردت و حضرت لدى الباب و سمعت النداء من مطلع الكبرياء و فزت بما فاز به المقرّبون احمد الله بهذا الفضل  
العظيم يا تقى اسمع ندائى مرّة اخرى وصّ القوم بتقوى الله و بما يرتفع به امره البديع قل اياكم ان تمنعكم شبهات اهل البيان  
عن ربكم الرحمن دعوهم ورائكم مقبلين الى سدرة الظهور التى ينطق عليها مكلّم الطور انه لا اله الا انا العليم الخبير يا ابن ابهر  
عليك بهاء الله مالك القدر كن ناطقاً بذكرى و متوجّهاً الى وجهى و آخذاً كتابى بقوة من عندى و قائماً على خدمة امرى و  
مقبلاً الى افقى المنير الذى اذ ظهر سجدت له الآفاق و خضعت له الأنوار كذلك انزلنا الآيات و صرفناها بالحق فضلاً من  
عدنا عليك و انا الفضل الكريم اذهب بكتابتى الى ديارى و ذكر اوليائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و قل الله معكم فى كلّ  
الأحوال نسمع و نرى و انا السميع البصير اتقوا الله يا قوم و لا تتبعوا الذين بدلوا البحر بالغدير و الايقان بالأوهام انهم من  
الأخسرين فى لوح ميبين

نشهد أنك حضرت و ذكرت اهل القاف الذين وفوا بميثاق الله و عهده و كانوا من الراسخين

و ذكرت اهل الرّاء الذين نبذوا الأوهام متمسكين بحبل اليقين نشهد انا سمعنا منك ذكر اهل الطاء الذين آمنوا بمالك

الأسماء و فاطر السماء و اهل القاف و الميم و الكاف افرح بشهادتى و قل لك الحمد يا مقصود العارفين



و نذكر اوليائى فى الصّاد و نبشّرههم بآيات الله ربّ العالمين يا اهل الصّاد قد توجّه اليكم مالک الایجاد من شطر السّجن و يشهد باقبالکم و توجّهکم و خضوعکم و خشوعکم لأمر خضعت له اعناق المشركين قد ورد عليكم فى سبيل الله ما ناح به روح القدس ثمّ الذين طافوا عرشى العظيم قد هاجرت من دياركم بما ورد عليكم انّ ربّكم الرّحمن هو العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء يشهد بذلك كلّ عارف بصير ما لى ارى الذّئب خلف اغنامى قل اتّقوا الله يا قوم و لا تكونوا من الظّالمين نوصيكم بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به اسودّت وجوه المشركين

يا اوليائى فى ابهر انّ المظلوم قد اقبل اليكم من شطر السّجن و ذكركم بما لا تعادله ثروة الأغنياء و لا ما عند الملوك و السّلاطين قد ذكركم من حضر لدى الوجه ذكرناكم بهذا اللّوح المبين

يا قمصر مرّت عليك نفحات الرّحمن و فرت بما لا فاز به اكثر مدن العالم اعرفى هذا الفضل الكبير نوصيك بحفظ ما اوتيت من لدى الله العزيز الحميد انّ النّاعق نعق و الغراب نعب و حمامة العرش نطقت أنّه لا اله الاّ انا العزيز الجميل و نذكر اوليائى فيك و نامرهم بالاستقامة فى هذا النّبأ العظيم قد ظهر ما اخبرناكم اذ كان التّور مشرقاً من افق الزّوراء و فى ارض السّرّ و فى هذا المقام الكريم

و نذكر اوليائى و احبائى فى الميم و الألف و نبشّرههم برحمتى الّتى سقت من فى السّموات و الأرضين يا اصحابى هناك نشهد انّكم اقبلتم و آمنتم بالله مالک هذا اليوم البديع طوبى لبيوتكم بما ارتفع فيها ذكر الله و ذكر اوليائه و فرت بما كان مكتوباً فى الواح ربّكم المقتدر القدير

يا اصحابى فى السّين و التّون انّ المظلوم يذكركم و يأمركم بما ينبغى لهذا الأمر الذى اعرض عنه كلّ غافل مريب خذوا كتاب الله بقوة من عندنا و كونوا من الرّاسخين انا نوصيكم بحفظ ما اوتيتم احمدا ربّكم الرّحمن الرّحيم قد حضر ابن ابهر فى المنظر الأكبر و ذكركم ذكرناكم بهذا اللّوح الذى لاحت من افقه شمس عناية ربّكم الكريم

يا ابن ابهر قد ذكرت عبادى و امائى تلقاء الوجه و فاز كلّ عبد و امة بما كان مذكوراً فى كتب الله و مسطوراً من القلم الأعلى فى لوح ما اطّلع به الاّ هو كذلك ارتفع حفيف سدره المنتهى فى هذا المقام الرّقيع قل يا ملأ الامكان و نفسى الرّحمن قد ارسلنا اليكم عرف بيانى الأحلى هل تجدونه ام تكونون من الغافلين قد ملأت الآفاق نفحات الوحي هل تجدونها ام انتم من التّائمين قد تضرّع عرف قميص الرّحمن فى العالم طوبى لمن عرف و وجد و قال لك الحمد يا مقصود العالمين تالله تعطرّ العالم من نفحات القلم و لكنّ الأمم فى سكر عجيب قل يا ملأ البيان قد اتى الرّحمن برايات العرفان رغماً لأنفكم أنّه هو الذى سجد لاسمه نقطة البيان و الملأ الأعلى و الملائكة المقرّبون قل انّ الرّوح الأمين يطوف حول العرش و اهل الفردوس سكنوا فى ظلّ هذا المقام العزيز البديع من اعرض عن هذا الاسم أنّه اعرض عن الله من قبل و من بعد يشهد بذلك من عنده لوح حفيظ الرّحمة الّتى جرت من قلمى الأعلى عليك و على الذين يحبّونك و يسمعون قولك فى هذا الأمر العظيم الذى به ارتعدت فرائص المشركين الذين نبذوا كتاب الله ورائهم مقبلين الى كلّ غافل اعرض عن الله الملك الحقّ المبين

\*\*\*

بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب من لدى المظلوم الى من تمسّك بالعلوم لعله يحرق الحجاب الأكبر و يتوجّه الى الله مالک القدر و يكون من المنصفين لو تسمع نغمات الورقآء الّتى تغرّن على افنان سدره البيان لتجذبك على شأن تجد نفسك منقطعاً عن العالمين انصف يا عبد هل الله هو الفاعل على ما يشاء او ما سواه تبيّن و لا تكن من الصّامتين لو تقول ما سواه ما انصفت فى الأمر يشهد

بذلك كل الذرات و عن ورائها ربك المتكلم الصادق الأمين و لو تقول انه هو المختار قد اظهرنى بالحق و ارسلنى و انطقنى بالآيات التى فزع عنها من فى السموات و الأرضين الا من اخذته نفحات الوحي من لدن ربك الغفور الرحيم هل يقوم مع امره امر و هل يقدر ان يمنعه احد عما اراد لا ونفسه لو كنت من العارفين فكّر فى ملا التوريه لم اعرضوا اذ اتى مطلع الآيات بسلطان مبين لو لا حفظ ربك لقتله العلماء فى اول يوم نطق باسم ربّ العزيز الكريم ثم ملا الانجيل لم اعترضوا اذ اشرفت شمس الأمر من افق الحجاز بأنوار بها اضاءت افئدة العالمين كم من عالم منع عن المعلوم و كم من جاهل فاز بأصل العلوم تفكّر و كن من الموقنين قد آمن به راعى الأغنام و اعرض عنه العلماء كذلك قضى الأمر و كنت من السامعين ثم انظر اذ اتى المسيح افتى على قتله اعلم علماء العصر و آمن به من اصطاد الحوت كذلك يبتك من ارسله الله بأمره المبرم المتين ان العالم من عرف المعلوم و فاز بأنوار الوجه و كان من المقبلين لا تكن من الذين قالوا الله ربنا فلما ارسل مطلع امره بالبرهان كفروا بالرحمن و اجتمعوا على قتله كذلك ينصحك قلم الأمر بعد اذ جعله الله غنياً عن العالمين انا نذكرك لوجه الله و نلقى عليك ما يثبت به ذكرك فى الواح ربك العزيز الحميد دع العلوم و شؤوناتها ثم تمسك باسم القيوم الذى اشرق من هذا الأفق المنير تالله قد كنت راقداً هزنتى نفحات الوحي و كنت صامتاً انطقنى ربك المقنن القدير لو لا امره ما اظهرت نفسى قد احاطت مشيئته مشيئى و اقامنى على امر به ورد على سهام المشركين اقرأ ما نزلناه للملوك لتوقن بأن المملوك ينطق بما امر من لدن عليم خبير و تشهد بأنه ما منعه البلاء عن ذكر مالک الأسماء فى السجن دعا الكل الى الله و ما خوفته سطوة الظالمين استمع ما يناديك به مطلع الآيات من لدن عزيز حكيم قم على الأمر بحول الله و قوته منقطعاً عن الذين اعترضوا على الله بعد اذ اتى بهذا النبأ العظيم قل يا معشر العلماء خذوا اعنة الأقلام قد ينطق القلم الأعلى بين الأرض و السماء ثم اصمتوا لتسمعوا ما ينادى به لسان الكبرياء من هذا المنظر الكريم قل خافوا الله و لا تدحضوا الحق بما عندكم اتبعوا من شهدت له الأشياء و لا تكونن من المرييين لا ينفعكم اليوم ما عندكم بل ما عند الله لو كنتم من المتفكرين قل يا ملا الفرقان قد اتى الموعد الذى وعدتم به فى الكتاب اتقوا الله و لا تتبعوا كل مشرك ائيم انه ظهر على شأن لا ينكره الا من غشته احجاب الأوهام و كان من المدحضين قل قد ظهرت الكلمة التى بها فرّت نقباتكم و علمائكم هذا ما اخبرناكم به من قبل انه لهو العزيز العليم ان العالم من شهد للمعلوم و الذى اعرض لا يصدق عليه اسم العالم لو يأتى بعلوم الأولين و العارف من عرف المعروف و الفاضل من اقبل الى هذا الفضل الذى ظهر بأمر بديع قل يا قوم اشربوا الرحيق المختوم الذى فككتنا ختمه بأيدى الاقتدار انه لهو القوى القدير كذلك نصحناكم لعلكم تدعون الهوى و تتوجهون الى الهدى و تكونن من الموقنين

لسان پارسی بشنودید که شاید نفحات قمیص رحمانیه را که الیوم ساطع است بیاید و بکوی دوست یگانه بشتاید تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاهر رحمن اهل امکان دوری میجستند و بر اعراض و اعتراض قیام مینمودند اگر ناس در این فقره که از قلم امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریعه باقیه الهیه بشتابند و شهادت دهند بر آنچه او شهادت داده و لکن حجاب اوهام انام را در ایام ظهور مظاهر احدیه و مطالع عزّ صمدانیه منع نموده و مینماید چه که در آن ایام حق بانچه خود اراده فرموده ظاهر میشود نه باراده ناس چنانچه فرموده ا فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون البتّه اگر باوهام ناس در ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر میشدند احدی آن نفوس مقدسه را انکار نمینمود مع آنکه کلّ در لیالی و ایام بذكر حق مشغول بودند و در معابد بعبادت قائم مع ذلك از مطالع آیات ربانیه و مظاهر بیّنات رحمانیه بی نصیب بودند چنانچه در کتب مسطور است و آن جناب بر بعضی مطلعند مثلاً در ظهور مسیح جمیع علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حنان که اعلم علمای عصر بود و هم چنین قیافا که افضی القضاة بود حکم بر کفر نمودند و فتوی قتل دادند و هم چنین در ظهور رسول روح ما سواه فداه علمای مکّه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابداً اهل علم نبودند بایمان فائز شدند قدری تفکر فرمائید بلال حبشی که کلمه‌ئی از علم نخوانده بود

بسماء ایمان و ایقان ارتقا نمود و عبدالله ابی که از علما بود بنفاق برخاست راعی غنم بنفحات آیات بمقرّ دوست پی برد و بمالک امم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتّی یصیر اعلاکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و مضمون این فقره در اکثر کتب الهیّه و بیانات انبیا و اصفیا بوده براستی میگویم امر بشأنی عظیم است که پدر از پسر و پسر از پدر فرار مینماید در حضرت نوح و کنعان مشاهده کنید انشاءالله باید در این ایام روحانی از نسایم سبحانی و فیوضات ربیع رحمانی محروم ننماید باسم معلوم منقطعاً عن العلوم برخیزید و ندا فرمائید قسم بآفتاب افق امر در آن حین فرات علوم الهیّه را از قلب جاری مشاهده نمائید و انوار حکمت ربّانیّه را بی پرده بیابید اگر حلاوت بیان رحمن را بیابی از جان بگذری و در سبیل دوست انفاق نمائی این بسی واضح است که این عبد خیالی نداشته و ندارد چه که امرش از شئون ظاهره خارج است چنانچه در سجن اعظم غریب و مظلوم افتاده و از دست اعدا خلاصی نیافته و نخواهد یافت لذا آنچه میگوید لوجه الله بوده که شاید ناس از حجابات نفس و هوی پاک شوند و بعرفان حقّ که اعلی المقام است فائز گردند لا یضرّتی اعراضهم و لا ینفعنی اقبالهم انما ندعوهم لوجه الله انه لغنیّ عن العالمین انشاءالله باید از نار محبّت ربّانی که عین نور است در این ظهور عزّ صمدانی بشأنی مشتعل شوی که جمیع آفرینش از حرارت آن بحرکت و اهتزاز آیند و بحقّ توجه کنند انما البهّاء علی من فاز بأنوار الهدی و اعترف اليوم باللّٰه الفرد الواحد العلیم الحکیم قل

سبحانک یا فاطر السّماء و مالک الأسماء اسألک بظهورات آیاتک و خفیّات الطافک ان تجعلنی من الذّین اقبلوا الیک و اعرضوا عمّا سواک و اعترفوا بفردانیّتک و اقروا بوحدانیّتک و طاروا فی هواء قریک الی ان جعلوا اسراء فی دبارک و اذلاء بین بریتک ای ربّ قد تمسّکت بحبل مواهبک و تشبّثت بذیل عطائک اسألک ان لا تطردنی عن بابک الّذی فتحتہ علی من فی ارضک و سمائک ثمّ ارزقنی یا الهی ما قدرته لأصفیائک و کتبتہ لأحبّائک ثمّ ایدنی علی خدمتک علی شأن لا یمنعنی اعراض المعرضین عن اداء حقّک و لا سطوة الظالمین عن تبلیغ امرک هل تمنعنی یا الهی عن قریک بعد از نادیتنی الیک و هل تطردنی عن مطلع آیاتک بعد از دعوتی الی افق فضلک ای ربّ هذا عطشان اراد فرات مکرمتک و جاهل استقرب الی بحر علمک علّمنی یا الهی من علمک المکنون الّذی به احییت ما کان و ما یکون ثمّ اجعلنی طائفاً حول رضائک و خاضعاً لأمرک و خاشعاً لأحبّائک الذّین قصدوا لقائک و فازوا بأنوار وجهک و دخلوا المدینة الّتی فیها فاحت نفحات وحیک و سطعت فوحات الهامک انک انت المقتدر علی ما تشاء اشهد انک انت المهیمن علی من فی الأرض و السّماء و المقتدر علی الأشیاء لا اله الا انت المتعالی المقتدر المهیمن القیوم

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من هذا الغلام الی من علی الأرض اجمعین ان لا تعبدوا الا الله الملك العلیّ العظیم كذلك نزل الأمر فی کلّ الألواح من لدن مقتدر قدیر و بعد قد سمعنا بأنّ المعرضین ارادوا ان يحضروا بین یدی الغلام قل ان احضروا و لا تكوننّ من المتوقّفين و جعلنا محلّ الحضور بیت الله الّذی بناه احد من السلاطین و انه سمی بالسّلم فی ملکوت الأسماء لو انتم من العارفين و قرّنا يوم اللّقاء يوم الأحد او الاثنين و كان الله علی ما اقول شهید قل لو یجتمع کلّ من علی الأرض لیأتیهم الغلام بنیا عظیم قل انه لو یتحرّک یتحرّک معه جنود الغیب ثمّ اهل ملاّی الأعلیّ ثمّ حقایق العالمین اتّقوا الله یا ملاّی المعرضین ثمّ انصفوا فی امر الغلام و بما اتی به و لا تكوننّ من الظالمین انه ما اراد الا ما اراد به ربکم العالم الحکیم

## باسم محبوبى العلىّ الأعلى

هذا كتاب من هذا المفتقر الذى يدعو كلّ من فى السموات و الأرض الى ربّه العزيز الجبّار قل انّ فى تسجّر الأبحار و تجرّى الأنهار و تقلّب الليل بالنهار و ظهورات الأحديّة فى قمص الأنوار و هبوب الأرياح و آثار الصّنع فى الأثمار لآيات لأولى الأبصار قل يا ملاً الأرض فانظروا الى آثار قدرة الله كيف خلق كلّ من فى السموات و الأرض بحرف من قلمه و نفخ فيهم روح الحيوان بحرف اخرى كذلك نلقى عليكم ما ستر فى طمطم يّم الأسرار و ارسل عليهم عليّاً قبل محمّد و انزل معه آيات بيّنات يعجز عن عرفانها كلّ ذى علم و اقتدار و بذلك شقّت ارض المعرفة و انفطرت سموات الحكمة و رفعت غمام الفضل و تنزل عليكم الأمطار كلّ ذلك تذكرة لكم بالحقّ و عبرة لأولى الأبواب و يهدى المنقطعين الى رفرق القدس و ما يزيد الظالمين الا خسار قل يا قوم هذا ما وعدكم الله فى الألواح قد جاءكم على غمام من النّار و فى حوله ملائكة الرّوح و يبشّركم برضوان الأحديّة فى مقعد الذى فيه تشرق الأنوار و اقبل اليه الذين اوتوا بصائر العدل من لدن عزيز مختار و اعرض الذين تجد فى صدورهم غلاً من الله و كانوا من الذين كفروا بالله فى كلّ عهد و اعصار و هذا ما رقم من قلم الأعلى على الواح التّى سطرّت من اصبع الله المهيمن الجبّار قل يا قوم فأنصفوا فى انفسكم اقلّ من آن و تفكّروا فيه يا اولى الأفكار ان لن تؤمنوا بالذى جاءكم بآيات بيّنات فبأى وجه توجّهون اليوم يا اولى الانصاف اما سمعتم من قبل يوم يأتى ربّك او بعض آيات ربّك و هذا هو الذى قد اتى فى ظلل من الأنوار بآيات يعجز عنها كلّ من فى السموات و الأرض و تذهل عنها عقول العارفين ثمّ افئدة اولى الأخيار

قل يا قوم قوموا عن مراقد الغفلة ثمّ اقبلوا الى الله الواحد المقدر الفطرّار قل انّ فى خلق انفسكم و تكلم السنكم و تحرّك ايديكم لآيات لأولى الأنظار قل يا قوم لا تمنعكم الدنيا و زخرفها و لا يسدّكم ما نزل عليكم من كلّ متكبر مرتاب و لا تخافوا عن الذين ما سلّطهم الله الا على ابدانكم فى ايام معدودة ليبلوكم ايّكم كان فى الملك من مصطبر صبار و ما نزل كلّ ذلك عليكم الا بما قدرّ فى لوح المحفوظ على قدر و مقدار و سيمضى كلّ ما مسّتكم من القضايا اقلّ من ان ترتدّ اليكم الأبصار اتقوا الله و خافوا عن الذى كان مقتدرّاً عليكم و على ارواحكم و اجسادكم و لا يمنعه احد فى امره يفعل ما يشاء و لا يسأل عمّا شاء و هو العزيز المختار قل انّ الذين صبروا فى الأرض فسوف يجزيهم الله احسن الجزاء و يركبون على براق الحمراء و يمرّون فى كلّ حين عن كلّ اشطار و اقطار

قل يا قوم هذه ناقة الله ترعى ما انبت الله لها فى ارض الفردوس و تسقيكم من لبن الذى تحبى به الأرواح و الأبدان و يا قوم لا تمسوها بسوء انفسكم و لا تتبعوا هواكم فاتبعوا الذى يدعوكم الى الله ثمّ اذكروه فى قلوبكم فى اللّيل و الأسحار قل ا و لم يكفكم انه انزل عليكم الكتاب و فيه فصل كلّ امر و يتلى عليكم فى عشىّ و ابكار و يبشّركم لقاء يوم ترهق فيه وجوه الظالمين غيرة النّار و تندكّ فيه جبال العلم و تنشقّ ارض الكفر و تنفجر فيه الأنهار قل هذا يوم الذى وعدتم به فى الألواح اذا كانت السموات مطويّات فى يمين القدرة و تقبض الأرض بقبضة الارادة و تشتعل فيه الأبحار هذا ما رقم قلم الأمر من خفيّات الأسرار بالاجهار اذا يستبشروا المقربون بلقاء ربّهم و يضطرب كلّ مستكبر مكّار و يسوق الذين آمنوا ملائكة النور الى جنّة البقاء فى قطب العماء و يسوق الذين كفروا ملائكة العذاب الى بسّ القرار كذلك نلقى عليك من اسرار الأمر و نذكر لك ما فعلوا الذين كفروا من قبل كما يكفرون اليوم هؤلاء الفجّار لتطلّع بما قضى من قبل و لتكون راسخاً فى امر الله بحيث لا يزلّك كلّ منكر كفّار فاعلم بأنّ الذين اوتوا التّوراة قد وعدوا بالذى يأتى من بعد فلمّا جاءهم عيسى بآيات الرّوح اذا قالوا ان هذا الا رجل كذاب ثمّ اولو الانجيل بشّروا بمن يأتهم من بعد فلمّا جاءهم محمّد رسول الله استكبر عليه كلّ مغلّ مكّار اذا فاسأل عن الذين كفروا اذ جاءهم الرّسول من عند الله قالوا ما هذا الا رجل سحّار فلمّا رجع الى مقاعد القدس فى قباب العظمة

إذا يرجوه في كل حين ويتضرعون بالليل والنهار كذلك فعلوا من قبل الذي لا قبل له و يفعلون الى آخر الذي لا آخر له و هذا ما قصصنا لك عن الذين كفروا و اعرضوا بعدما جاءتهم البينات من كل الأقطار و مكروا على الله على ما هم كانوا مقتدرًا عليه و ما مكر الكافرين إلا في تبار كما ترى اليوم لما جاءهم على بالحق بالبينات و الزبرات قالوا ما وعدنا بهذا في آياتنا إذا استكبروا عليه و فرّوا كحمر فرار و هذا مقدارهم في الملك و ما زينت الشيطان لهم اعمالهم بحيث لا يشعرون ما يقولون و كذلك تبأناك من كل شيء نبأ لتكون من اولى البصائر قل و كذلك فانظروا الى الذين اوتوا البيان لو يأتيهم احد آيات بينات و حجج واضحات و دلال باهرات و كلم جامعات و حرف دريات إذا يغمضون عنهما عن كل ذلك و ينكثون عهد الله و ينكصون على اعقابهم و لا يقبلوه إلا بسهام طيار و بذلك ايقن بأن المؤمن في كل الأقطار لم يكن إلا كالكبريت الأحمر و هذا ما نزل حينئذ من سماء الروح على افئدة الأبرار

قل يا قوم ان تملكوا خزائن الأرض كلها و تحكموا على ما تطلع الشمس عليها و تأكلوا كل ما ظهرت عن الأشجار من الأثمار و تلبسوا كل ما نسج في الأرض من الحرر و الألباس و تصرفوا كل الأبقار فوالله لن ينفعكم في شيء حين الذي تأتيكم ملائكة الموت من مدبر قهار و ينقطعكم عن كل ذلك اقل من اللحمه كأنكم ما خلقتهم في الملك و هذا من حق الذي رقم في الأسطار من عند الله المقتدر العزيز الجبار و كذلك شرعنا لكم شريعة النصح و اشهدناكم مناهج القدس و علمناكم سبل الفردوس و القيناكم حكمة الأمر ليقربكم الى العزيز القدار قل يا ملاء الأرض فمن شاء فليتخذ هذا النصح لنفسه سبيلاً الى الله فمن شاء فليعرض فيرجع الى مقره في لهب النار و التكبير عليك و على الذين سمعوا نغمات الروح و سعدوا الى مقرّ قدس نوار

\*\*\*

بسم الله الأقدس الأبهي

هذا كتاب نزل بالحق و انه لهدى و رحمة للعالمين جميعا و انه لحجة الله بين عباده و برهانه بين بريته و دليله الأعظم بين خلقه و ميزانه الذي قد نصب بالحق ولكن الناس هم لا يفقهون حديثا و انه لآية الكبرى و طلعة الأعلى و سر الآخرة و الأولى قد ظهر في قميص الأبهي سبحانه عن ادراك كل مشرك بغيا قد ظهر بطراز الله بين السموات و الأرض و اتى عن ملكوت الاجلال باقتدار مبينا اتقوا الله يا ملاء الأرض و لا تحتجوا عن الذي بارادة من عنده انفجرت ينابيع الحكمة من قلوب الذين كانوا في الأمر تقيا لولاه ما خرقت الأحجاب و ما اتى رب الأرباب في ظلل اسم عليا و انه لموجد الأسماء ان انتم بذلك عليما و عن يمينه جبروت الأمر و في قبضته ملكوت ملك السموات و الأرض و انه لجمال على بالحق فافتحوا ابصاركم لتشهدوه مرة اخرى بهذا الاسم الذي اشرق عن افق هذا الفجر بضياء بديعا و ان هذا لهو الذي علق في الهواء في سبيل الله ربه و ورد عليه ما اضطربت عنه اركان عرش عظيما و انتم يا ملاء البيان فاستحيوا عن جمال الذي فدى نفسه ثم اتخذوا الى المحبوب في هذا الظهور سبيلا اياكم ان تحتجوا عن الذي خلقتهم للقائه و يدعوكم في كل حين الى افق منيعا و ما اراد الا تقربكم الى ملكوت الله و تطهيركم عن دنس الأرض و ارتقائكم الى خباة الذي كان باسم الله مرفوعا و ما اراد لنفسه من شيء بل اراد لكم ما قدر من لدن مقتدر قديرا و ما نزلنا الآيات عليكم الا تذكرة لمن يخشى و كان الله على ذلك عليما و انها لتنزيل من لدن ربكم الرحمن و انه حينئذ استوى على العرش و عن يمينه سلطان الرسل الذي كان في الكتاب عليا يا قوم اتقوا الله ثم اسلكوا سبيل الحق و انه لسبيل مستقيما و لقد كرّمناكم يا احبائي على من على الأرض و فضلناكم على كثير من العباد و انزلنا عليكم الكتاب و فضلنا فيه من كل نبأ تفصيلا و شرعنا لكم شرايع الأمر لتعرفوا مشربكم و تكونن على الأمر مستقيما قوموا على الأمر ثم

انصروا هذا الغلام الذى ابتلى فى تلك الأيام ببلايا يعجز عن احصائها كل محصى عليمًا أيًاكم ان نفرطوا فى جنب الله و تدعوا احكامه عن ورائكم و من يدع انه من الظالمين فى اللوح المذكور أيًاكم ان تجعلوا هذا الكتاب مهجورا ان اتحدوا يا قوم على امر الله و هذا ما امرتم به فى الألواح و كنا على ذلك شهيدا و بالاتحاد يظهر امر الله بين برئته و يقلب الوجوه الى مشرق اسم بهيّا ان اظهروا بين العباد بسجيتى و آثارى و لا تكوننّ عن نفحات هذه الأيام محروما و أنك انت يا ورقة الفردوس ان استمعى ندائى عن جهة عرشى ليجذبك الى سماء فضلى و هوآء مكرمتى و ينطقك بثناء نفسى بين العالمين دعى ما دونى عن ورائك ولى وجهك شطر هذا الحرم الذى بناه الله بأيدى قدرته و يطوفنّ فى حوله اهل ملاء الأعلى ثم ملائكة المقرّبين أيًاكم ان تحزنى من شىء فسوف يفنى الدنيا و يرجع كلّ الأمور الى مبدئه و هذا لحقّ يقين ان استبشرى ببشارات الرّوح و انه أيّدك بالحقّ و يؤيّدك كيف يشاء و انه لهو المقننّ القدير طوبى لك بما سمعت نعمات ربك و فزت بأنوار الوجه فى أيام التّى كان الكلّ فى حجاب غليظ طوبى لك بما دخلت جنّة التّى استظلّ فى ظلّ ورقة منها كلّ الجنان ذلك هو الفوز العظيم ذلك هو الفضل المبين و أنا لو نريد ان نقصّ لك ما ورد علينا لتبكين و تنوحين لذا نستر منك فضلاً من لدنا و انا الغفور الرّحيم قد مسنى من البلايا ما احترقت عنه قلوب الأصفياء ثم افئدة التّبيين و المرسلين و يشهد بذلك كلّ الأشياء و كلّ ذى علم عليم و نشكر الله فى كلّ ذلك و انه لهو المحبوب فيما يشاء و انه لهو المقصود فيما يريد تالله ما قصد هو مقصودى و ما اراد لى هو مرادى لا اجزع من شىء ولو اقتل فى كلّ حين بكلّ الأسياف من جنود المشركين يا ليت كنت من الذين سفك دماهم فى سبيلى فى سنة الشّداد التّى اخبرناكم بها من قبل فى الواح عزّ عظيم انّ الذينهم صعّدوا الى الله و انفقوا ارواحهم حبّاً لجمالى تالله أنّهم حينئذ فى جنّة الأبهى و يطوفن فى حولهم قاصرات الطّرف ثم ملائكة المسبّحين و احمرّت من دماهم وجوه اهل ملاء الأعلى ثم الذينهم سكنوا عند سدرة المنتهى ثم ملائكة الذين ما امروا بالسّجود ان انتم من العالمين و هذا شأن الذينهم قتلوا و ما قتلوا اولئك من اعلى الخلق عند الله و يستبركنّ بلقائهم ملاء الكرويين يا احبّائى لو يسفك دماكم على وجه الأرض لأحبّ عندى من ان تسفكوا دم احد هذا ما نزل فى أول هذا الظّهور لو انتم من العالمين قد محونا حكم القتل فى الألواح فى يوم الذى استوى فيه جمال القدم على عرش عزّ عظيم و هذا ما نزل فى كلّ الألواح ان انتم من العارفين ان احيوا النفوس بنفحات ربكم الرّحمن و هذا شأن المقرّبين و قد كررنا هذا الأمر فى الكتاب و كان الله على ما اقول شهيد أيًاكم ان ترتكبوا ما يرجع به الضّرّ الى سدرة الله المهيمن العزيز القدير عليك يا ورقة البقاء نفحات البهاء ثم ثنائه و ذكره و ذكر العالمين طوبى لك بما تمسّكت بسدرة الأمر و ما سقطت من ارياح الافتتان التّى بها سقطت الأوراق من سدرة عزّ رفيع يعظك الله حبّاً لنفسك بأن تمسّكى بها باسمى الغالب القدير لتكونى باقياً عليها كما كنت لها و بها و هذا من عمل لا تقابله اعمال الثّقيلين ان اشكرى ربك فى كلّ الأحيان و انه اختصّك بين امائه و نسبك باسمه الأعظم العظيم ثم القى التّكبير من قبل الله على اختك التّى استشهد الذى كان معها فى سبيل ربّه و فاز بأنوار الله و طار فى هوآء قرب لطيف و اذاً حضر روحه تلقاء العرش و كان ناطقاً بثناء ربّه كذلك يجزى الله عباده المجاهدين

ان يا قلم الأمر فاذا ذكر فى الكتاب ابوالحسن الذى آمن بالله و ربّ الآخرة و الأولى و سمع نعماته فى أيام التّى ظهر كينونة القدم باسمه الأعظم الأبهى ان يا غلام طيّر بقوادم الانقطاع الى سدرة المنتهى مقرّ الذى فيه استضاء وجه ربك العلىّ الأعلى طهر نفسك عن حجبات الذينهم كفروا بالله اذا ظهر علىّ بالحقّ مرّة اخرى قم باسمى و سلطانى و قل تلك آيات الله قد نزلت بالحقّ و أنّها لتذكّرة لمن يخشى تنزيل مّن خلق السموات و انه لهو الذى على العرش استوى يسجده من فى ملاء الأعلى و ما خلق فى مدائن البقاء و ما تحت الثرى اتقوا الله يا قوم و لا تمنعوا انفسكم عن الذى يطوف فى حوله حقايق الأصفياء و يعلم السرّ و اخفى قل فوربّ العرش انه ما ينطق عن الهوى بل بما يلقي الرّوح فى صدره الممرّد الأصفى طوبى لك بما كسرت صنم الذى كفر و تولّى و اقبلت الى ربك العلىّ الأبهى قل انه حينئذ بالأفق الأعلى و ينطق بآيات ربّه الكبرى التّى

جعلها الله حجة من عنده على من فى الأرض و السماء و عنده علم السموات و الأرض و يشهد الذينهم ضلوا السبيل ثم الذى اهتدى قل يا قوم أ تمارون فى الذى اتى عن مشرق الجلال بسلطنة عظمى و يدعوكم الى الله فى كل صباح و مساء ان اهتدوا يا قوم بهذا الظهور الذى قررت بجماله عيون اهل ملاء الأعلى اياكم ان تحتجبوا بالاسماء عن الذى يطوف فى حوله اسماء الحسنى

ثم ذكر فى الكتاب الذى سمى بالنبيلى قبل حسين فى الواح القضاء ليفرح بما ذكر من قلم الأمر فى سرادق الأسماء و ينصر ربه بما استطاع و يكون ممن هدى و استهدى ان يا غلام آس بذكري ثم بلغ امرى هذا من نصحى عليك و على من استضاء بأنوار الوجه فى هذه الأيام الكبرى قل قد جائكم شديد الأمر من جبروت الله العلى الأعلى لا عاصم اليوم لكم يا ملاء المشركين الا الله رب السموات العلى خافوا عن الله و لا تجادلوا بآياته بعد انزالها و لا تتبعوا كل مشرك كفر و طغى ان اتبعوا الذى كان فى قبضته ملكوت كلشىء و انفق روحه فى سبيل ربكم العلى الأعلى و ورد عليه من المشركين ما لا يحصى و ان هذا لفلك الله الأعظم و امره الأقوم و كلمته العليا و انه لعروة الوثقى اتقوا الله و لا تمنعوا انفسكم عن الذى وعدتم بظهوره فى الواح على و كتاب محمد ثم فى صحف ابراهيم و موسى قل ما زاغ بصر الغلام و قد رأى من آيات ربه ما رأى أ تمارونه يا قوم تالله انه لشديد القوى و عرف ما لا عرفه اولو النهى يا قوم أ تعبدون العزى و كفرتم بالله الذى اوحى الى الغلام ما اوحى قل اما قال اننى انا حى فى الأفق الأبهى خافوا عن الله و لا تفعلوا ما يضيغ به امر الله بين الورى و انه حينئذ فى هذا الأفق يشهد و يرى و يدعوكم الى نفسه ليجزيكم الجزاء الأوفى قل خافوا عن الله الذى بدأكم بأمره و ان اليه المنتهى ان اعرفوا قدر تلك الأيام و بها وعدتم فى صحف الأولى ثم كتب الأخرى و الروح و الفرح و السرور عليكم يا احبائى ولو ان المحبوب حينئذ ينوح و ييكى اذا يكبر الله على وجه بهاء الله و يذكره بالحق ليكون تذكرة للأخريين و ان بتكبيره لا يعادل خلق السموات و الأرضين و بتكبيره تفتح السن الكائنات بالتكبير ان انتم من العارفين

ثم توجه وجه القدس الى امة التى فتحت لسانها فى ذكر رب العالمين ان يا امتى طبرى فى هواء قبرى ثم اسمعى نعماتى الأحلى من هذا الحنجر المقدس الأبهى و بما يخرج منه ليحى العالمين لا تحزنى عن شىء ثم افرحى بفرح الروح انه ما انسك و فتح لسانك بذكره الجميل ان اذكرى ربك كيف شئت لعل ذكرك يؤثر فى قلوب الرقادين و يستيقظهم عن نوم الغفلة و يجعلهم من الذاكرين طوبى لك بما مررت عليك نسما من المحبوب و قلبتك الى شطر الفردوس وادى الأيمن الذى فيه ينطق كل شىء باننى انا الله لا اله الا انا العزيز العليم قد حضر بين يدينا ما وصفت به الله ربك و رب الخلائق اجمعين و انه لخير عمّا على الأرض كلها كذلك نزل الأمر حينئذ من جبروت ربك المقدر القدير تالله نفس الذى يخرج حيا لهذا الغلام انه ليحضر تلقاء عرش ربك العزيز العلام و يظهره الله على صورة لو يكشف الحجاب عن وجهه لتنعق منه السموات و الأرضين ان اثبتى على امر الله و حبه بحيث لا يزلك وساوس الذينهم كفروا بالله و آمنوا بالجبوت فويل لهم و للذين اتبعوهم من دون بينة و لا كتاب كريم ان اذكرى ربك فى كل الأحيان و ان بذكره يقوم عباده الرقادين طوبى لأم حملتك و لئدى شربت منه لأن من لسانك ظهرت الثنايا فى وصف هذا الغلام المسجون الغريب لو يكشف القناع لتشهد بأن اهل ملاء الأعلى يتوجهن اليك ليسمعن ما يخرج عن شفيتك فى ذكر ربك الغفور الرحيم لا تحزنى من شىء ان الله معك و انه ولي القانتات و معين القانتين ان يا قلم الأمر فارجع الى ذكر ورقة الفردوس التى باسمها نزلت هذا اللوح الممتنع المنيع قل يا ايها الورقة تمسكى بهذه السدرة المرتفع الممتنع العزيز العليم و انه لسدرة المنتهى و الشجرة القصوى و جمال الكبرياء فى هذا الهيكل الذى يذكر بالبهاء بين ملاء الأعلى لئلا تحركك ارياح الافتتان التى تهب عن شطر الشيطان كذلك يعظك ربك الرحمن من قبل و حينئذ عن جهة عرش عظيم ثم اجتمعى احبائى على شريعة حبي ثم انقطعهم عن سوائى ثم كبرى وجوههم من قبل الله ربك و رب العالمين قولى يا احباء الله ان استقيموا على امرى و لا تتبعوا كل مشرك ائيم ان اتحدوا فى حب الله و مظهر امره اياكم ان

تختلفوا فى شىء كذلك امرتم من لدن عزيز حكيم ان اذكروا الله فى كلّ الأحيان و لا تغفلوا عنه و لا تكوننّ من الغافلين انّ هذا لسلام الله بينكم الذى جائكم بسلطان مبين و يمنعكم عن البغى و الفحشاء و يأمركم بالبرّ و التقوى و كذلك نزل الأمر فى الواح التبيين و المرسلين و لوأ وجوهكم شطر البيت و لا تكوننّ من المحتجين ان استقيموا على الأمر على شأن لا يزلّكم وساوس الشياطين الذين اذا قيل لهم من ربّكم يقولون الله الذى خلقنا بأمر من عنده فلمّا ظهر بالحقّ و اتى على سحاب القضاء كفروا به الا لعنة الله على الكافرين و منهم من اراد سفك دمه و منهم من افترى عليه و منهم من تولّى عن صراط الله العزيز القدير و فى كلّ حين يرد منهم على الغلام ما ييكى عنه عيون المقرّبين و بما ورد عليه اصفرتّ وجوه اهل الفردوس ثمّ احترقت اكباد المرسلين و لو يتوجّه احد ببصر الحديد الى شطر الفردوس مقرّ الذى فيه ارتفع خباء القدس ثمّ سراق الكبرياء ثمّ خيام عزّ بديع لنشهد بأن هيكل العظمة قد جلس على الرماد من ظلم هؤلاء الظالمين يقتلون الله بأسياهم ثمّ يقرئون آياته فما لهؤلاء لا يفقهون حديثاً يسفكون دم المحبوب ثمّ يتذكرون بذكر الحبيب كذلك كان امر الغلام قد قصصناه لكم بالحقّ لتكوننّ من العارفين و الرّوح عليكم يا احبائى ثمّ التّكبير عليكم يا اصفياى ثمّ البهاء عليكم يا جنود الله فى الأرضين

ان يا ورقة الفردوس ذكرى من لدنا اماء الله الذين هم يطوفنّ فى حولك و يعبدون ربّهم بالعشىّ و الابكار ان يا اماء الله طوبى لكم بما آمتتم بالله الواحد الغفار و انقطعتم عن دونه و تمسّكتم بعروة الوثقى فى هذه الأيام التى اشتعلت فيها قلوب عبادنا الأبرار حبّاً لهذا الغلام الذى ظهر بالحقّ و اتى عن مشرق الرّوح بسلطنة و اقتدار طوبى لسمع سمع نعمات الله و لعين وقعت على جماله و ايدى ارتفعت الى شطر رضائه و رجل مشى فى سبيله كذلك نزلنا الأمر فى لوح الذى منه استضاءت الأنوار انا بدلنا الضمير فى تلك الآيات التى نزلت بالحقّ و انا كنّا مقتدرّاً على ما نشاء و لا يعرف ذلك الا اولو الأبصار و عنده علم كلّ شىء و لا يعزب عن علمه ما خلق بين السموات و الأرض و لا يعقل ذلك الا اولو الأفكار كلّما عندكم من العلوم قد ظهرت من عنده و لنا علوم اخرى لو نلقى كلمة منها لتنفطر السموات و تقشعرّ جلود الأشرار كلّما تشهدون فى كلماتنا مخالف القوم فاعلموا بأنّها نزلت بحكمة لا يعلمها الا الله الواحد العزيز الجبار ثمّ اعلموا بأنّ ضمير الجمع فى النّساء لم يكن مليحاً لذا تركناه و بدلناه بأمر من لدنا و انا المقتدر العزيز المختار

ان يا ورقة الفردوس كبرى من لدنا على التى كانت عندكم فى اللبالي و الانهار و راعت حقّ الله فيكم و طافت فى حولكم لوجه ربّكم العزيز الجبار ثمّ القى التّكبير من قبلى على التى سميت بمرضيّة فى ملكوت الأسماء لتفرح بفرح الأمر و تكون من الشاكرات فى هذا اللوح الذى ما ترك فيه ذكر الأختيار ثمّ التى سميت بالشّهر لتفتخر بذكر الله الأعظم و تنقطع بكفّها عن الفجّار طوبى لها بما فازت بعرفان الله فى أيام التى فيها انفطرت السموات و شقت الأرض و دكت الجبال و سقطت الأثمار ان يا ورقة الفردوس ان اشتعلى بهذه النّار التى اوقدت فى قطب الأكوان ليشتعل من حرارتك اهل الدّيار ان اذكرى و اقتنى لله الذى ايدك لعرفان مظهر نفسه الذى منه تمّوجت بحور العظمة و الاقتدار اياك ان تنسى ذكر ربّك و أنّه ما انساك ان اذكره فى البكور و الأسحار أنّه معك فى كلّ الأحوال يشهد و يرى و أنّه لا يدركه الأبصار لا اله الا هو العزيز المقتدر البصّار ان استقيمى على امر ربّك على شأن يستقمن بك اماء الله ثمّ عبادنا الأحبار قومي على ذكر الغلام و ثنائه بالسّرّ و الاجهار كذلك امرناك من قبل و حينئذ فضلاً من لدنا عليك و على الذين اذا تتلى عليهم من آيات الله تجرى من عيونهم الأمطار اولئك هم اوليائى قدّسهم الله عن رجس الذينهم كفروا و اشركوا و حفظهم عن كلّ منكر مكّار عليهم صلواتى و رحمتى و ثنائى و ذكرى و بهائى من يومئذ الى يوم الذى لا يقدر ان يحصيه اولو الأفكار ثمّ اعلمى بأنّ حضر تلقاء الوجه الذى سمّيناه بالتبيل الأعظم و ذكر ما انتم عليه من حبّ الله و ذكره طوبى له و لكم بما اختصّكم الله بذكره و جعلكم من الأطهار و أنّه حينئذ معنا و دخل بحر القرب و الوصال باذن من لدن ربّك العزيز المختار و الرّوح و العزّ و القدس و البهاء عليه و عليك و عليهم بدوام الله مالك الأحرار



\* \* \*

بسم الله العليّ الفرد الواحد القدير

هذا كتاب نزل بالحقّ أنّه لذكرى للعالمين و فيه ما يسقيهم كثر الحيوان الذي جرى بأمر الله المقتدر العزيز القدير يا قوم اسمعوا ندائي عن شطر ايمن العرش مقرّ الذي منه ظهر كلّ الخير من ازل الأزال و يظهر منه كلّ امر بديع الى ابد الأبدن انّ الله يأمركم بالخضوع لدى بابه العليّ الأبهى و ينهاكم عن الفحشاء اتقوا الله يا قوم و لا تدعوا سنتي عن ورائكم و لا تكوننّ من الغافلين ان اذكروني في العشيّ و الأسحار ثمّ في البكور و الأصيل و من ذكره كلّ شيء حتى لو انتم من العارفين لا تختلفوا في شيء ثمّ بلّغوا امر ربكم الرّحمن الى كلّ وضيع و شريف هذا ما كتبه لكلّ نفس ان انتم من العاملين بلّغوا يا قوم بروح و ريحان ايّاكم ان تجادلوا بأحد او تكونوا من الفاتكين من يهدى نفساً بكتب الله له جزاء من جاهد في سبيله و كان من المستشهدين نعيماً لك يا اشرف بما تشرقت مرّة اخرى و دخلت بقعة الفردوس كرّة بعد كرّة و صرت من الفائزين و قد قدر الله لك خيراً كثيراً و أنّه يجزي من يشاء جزاءً حسناً و أنّه لموفّي اجور المقبلين

رضواناً لك يا ايّها العبد المسافر الى الله بما سلكت سبيل الهدى و توجّهت الى مولاك القديم انا ارجعناك الى محلّك فضلاً على امك لأننا وجدناها في حزن عظيم انا وصيناكم في الكتاب بأن لا تعبدوا الاّ الله و بالوالدين احساناً كذلك قال الحقّ و قضى الحكم من لدن عزيز حكيم و لذا ارجعناك اليها و اختك لكي تقرّ عينها و تكون من الشّاكرين قل يا قوم عزّروا ابيكم و قرّوهما و بذلك ينزل الخير عليكم من سحب رحمة ربكم العليّ العظيم انا لما اطّلنا بحزنها لذا امرناك بالرجوع رحمة من لدنا عليك و عليها و ذكرى للآخرين ايّاكم ان ترتكبوا ما يحزن به آبائكم و امهاتكم ان اسلكوا سبيل الحقّ و أنّه لسبيل مستقيم و ان يخيّرکم احد في خدمتي و خدمة آبائكم و امهاتكم ان اختاروا خدمتهم ثمّ اتخذوا بها اليّ سبيل كذلك نصحناك و امرناك ان تعمل بما امرت من لدن ربك العزيز الجميل

و اذا حضرت تلقاء وجه عبدنا الذي سمّيناه بالبصير كبر من قبلي على وجهه و انّ له عندنا شأن عظيم قل يا احبّاء الله أنسوا به و لا تفارقوا منه و أنّه يهديكم الى الله الملك الفرد العالم الخبير ثمّ كبر من لدنا على الذينهم آمنوا بالله و كانوا من الرّاسخين في هذا الأمر الذي زلت عنه اقدام المريرين ثمّ ذكر من قبل الرّحمن عبدنا الذي سمّي بالايمان ثمّ بشره بنفحات السّحان التي تهبّ عن جهة عرش عظيم قل انك من الذينهم فازوا بلقاء الله و ادركوه في هذا السّجن البعيد و الرّوح من قبل الله عليكم يا ملاء المخلصين و الحمد لله ربّ العالمين

\* \* \*

العليم الحكيم

هذا كتاب نزل بالحقّ للذين اتخذوا سبيلاً الى الله و اتبعوا الحقّ اذ اتى من مطلع الغيب بسطان مبین قل وربّي الودود قد ظهر الموعود و عن يمينه جنود الوحي و الالهام و عن شماله ملكوت الله العزيز الحميد ايّاكم ان تمنعوا انفسكم عن النّبأ العظيم الذي يشتاقل لقاءه الملاء الأعلى و النّبیین و المرسلون ان اقبلوا اليه بقلوبكم أنّه لهو الذي اخذ الله عهده قبل خلق السموات و الارضين يا قوم اكفرتم بالله الذي آمنتم ان هذا الاّ افك مبین لا تدعوا وديعة الله عن ورائكم توجهوا اليها بقلب منير ان اتحدوا في ايام

اللّٰه بذلك ينتشر امره بين العباد و تمرّ النّفحات على البلاد ان استمعوا ما نصحتهم به من قلم الوحي من لدن عزيز جميل لا تختلفوا فى امر اللّٰه لانّ به تفرح افئدة المشركين ان اجتمعوا بالروح و الرّيحان ثمّ اتلوا آيات الرّحمن بها تفتح على قلوبكم ابواب العرفان اذاً تجدوا انفسكم على استقامة و تروا قلوبكم فى فرح مبين لا تحزن من شئى ان اذكر مصائبى و بلائى ثمّ سجنى و ابتلائى كذلك القيناك ما يطمئنّ به قلبك و تكون من الرّاسخين ان اشكر ربّك بما جرى قلمه فى السّجن على ذكرك لعمرى ان هذا الّا فضل عظيم ان اغتنم الفرصة فى تلك الايام قم على نصرة ربّك بين العالمين انّه يؤيّد من اراد و يقدر لكلّ نفس ما ينبغى لها ان ربّك لهو العليم الحكيم

\* \* \*

### الاقدم الامنع الاعظم

هذا كتاب نزل بالحقّ و انّه تنزيل من لدى اللّٰه ربّ العالمين ان لا تعبدوا الا اياه و اتبعوا ما نزل فى كتابه العزيز الحكيم هذه ايام فيها فرض اللّٰه الصّيام على خلقه انّه لهو الامر العليم قد صام اللّٰه طافوا حول العرش و اللّٰه آمنوا به اذ استوى على عرشه العظيم طوبى للّٰه الذين اتبعوا اوامر اللّٰه الا انهم فى مقام كريم انّ اللّٰه يتبعون اهوائهم اولئك من الغافلين قد زيننا سماء البيان بانجم الحكمة و الاحكام فضلاً من لدنا و انا الغفور الكريم

يا احبّاء اللّٰه فى الدّيار ان اعرفوا قدر تلك الايام و تمسّكوا بما نزل من لدى اللّٰه العليّ العظيم انّه يذكركم فى السّجن الاعظم و يامركم بما يقربكم الى مقام قرّرت به ابصار المخلصين البهّاء عليك و على اللّٰه الذين فازوا بكوثر الحيوان اللّٰه الذى جرى من قلمي البديع

\* \* \*

### بسمه المقتدر على ما يشاء

هذا كتاب نزل بالحقّ و فيه يذكر ما يلوح به وجه الامر بين الارضين و السموات قل انّه لبيان اللّٰه لمن فى الامكان قد اشرفت من افقه شمس التّبيان و رقم عليها من قلم الرّحمن السّجن لمظهر امر ربّكم العزيز المتّان ان يا بقیة الال ان استمع ما يقال من لسان العظمة و الاجلال ليجذبك ذكر ربّك الى مقام لا تأخذك الأحزان بك اظهرنا الامر على شأن منه اضطربت القلوب و عميت الأبصار ثمّ اعلم انّا لّمّا اردنا خلق البديع احضرناه وحده و تكلمنا بكلمة اذاً اضطربت اركانه امام الوجه على شأن كاد ان ينصق عصمناه بسطان من لدنا ثمّ شرعنا فى خلقه الى ان خلقناه و نفخنا فيه روح القدرة و الاقتدار بحيث لو امرناه يسخر من فى السموات و الأرض ان ربّك لهو المقتدر المختار فلّمّا تمّ خلقه من كلمة ربّك و خلقه من نسمة الوحي ابتسم تلقاء الوجه و توجه الى مشهد الفداء بقدرة و سلطان و اقبل على شأن انقلب به الملاء الأعلى و سكّان مدائن الاسماء اذاً ارتفع التّداء من شطر الكبرياء تبارك الذى خلق ما شاء انّه لهو العزيز الوهّاب يا ليت كنت حاضرّاً لدى العرش اذ تكلمّ معه لسان القدرة بما تطير به الأرواح فلّمّا اريناه ملكوت الامر و تجلّينا عليه من مشرق الوحي انار من انوار ذاك الاشراق قد اخذه الابتهاج على شأن طار بقوادم الانقطاع لنصرة ربّك مالک الابداع به قرّرت عيون التّصوّر و زين هيكل الامر تعالى هذا المقام اللّٰه ما حملت ذكره الألواح و عجزت عنه الأقلام أ تحسب انّه مات لا ومنزل الآيات به اهتزّ روح الحيوان فى قلب الامكان ان اعرفوه يا اولى الأبصار انّه لبالمنظر الأعلى و الرّقيق الأبهى يدعو اهل الانشاء الى اللّٰه العزيز المستعان أ تحسبه كأحد من العباد لا ومالک

الايجاد به اخذت الزلازل كل القبائل و اضطربت اركان الظلم و اشرق وجه النصر من افق الاقتدار هل يصل اليه الاسماء لا ومالكها قد ارتقى الى مقام انقطعت عنه الأذكار به اظهرنا الصيحة مرة اخرى على شأن نادى الصخرة الملك لله المقتدر القهار كذلك زيننا سماء البيان بشمس استقامة اسمنا البديع و سماء القدرة بذاك النجم المشرق من افق الآفاق اذا يخاطبه القلم الأعلى من شطر ربه الأبهى عليك يا فخر الشهداء ذكر الله و ثنائه و ثناء اهل الجبروت و ثناء اهل الملكوت و ثناء كل الأشياء فى كل الأحيان قد كتب الله لكل نفس ان يتوجه بوجهه الى شطر الطاء و يقول ما تكلم به لسان الكبرياء كذلك قضى الأمر من لدن ربك عالم السر و الاجهار لو فات منه فى خدمتك شىء فاعف عنه ثم ارض كذلك يأمرك سلطان الأمر أنه لهو العزيز العلام

انا كتبنا لكل ابن خدمة اييه كذلك قدرنا الأمر فى الكتاب ان استقم على الأمر فى كل الأحوال على شأن لا يمنعك نفاق الذين كفروا بالله رب الأرباب لا ترى المشركين الا كخراطين الأرض و لا زماجيرهم الا كطينين الذباب هل يقوم مع امره من شىء لا ونفسى الحق ولكن الناس فى غفلة و ارتياب نور الوجهه بشمس ذكر ربك و القلوب بنور وجهه المشرق على الديار البهلاء عليك و على من معك و على الذين اقبلوا الى الله فى يوم التناد

\* \* \*

#### بسمى المهيم على ملكوت البيان

هذا كتاب نزل من سماء مشيئة الرحمن على من فى الامكان ليقرّبهم الى الله رب العالمين هذا يوم فيه سطع النور بما استوى مكلم الطور على عرش الظهور و نطق امام الوجوه الملك لله العزيز الحميد و هذا يوم بشر به الكليم ثم الروح و من بعده محمد رسول الله الذى اتى من مشرق الأمر بسطان مبين قد فاح به عرف الرحمن فى البلدان و ارتفع النداء بين الأديان طوبى لسمع فاز بالاصغاء و ويل للنائمين انه اخبر الكل بهذا الظهور الأعظم و بشرهم بيوم يقوم الناس لرب العالمين و يوم يأتى ربك او بعض آيات ربك كذلك نطق الحبيب بما بشره جبريل من لدى الله العليم الخبير يا ابناء الخليل و وراث الكليم اسمعوا نداء الجليل من شطر السجى انه يقربكم الى مقام استوى فيه جمال الرحمن على عرش البيان و دعا الكل الى صراطه المستقيم انا اردنا فى هذا الحين ان نذكر اسماء الذين ارسلها الأمين و نبشرهم بعناية الله مقصود العارفين

يا حيم قد اقبل اليك الوجه بعد فناء الأشياء و يذكرك بما لا يعادله شىء من الأشياء و لا ما عند الملوك و السلاطين قد سمعنا نداءك اجنالك و ذكرناك من قبل بذكر جعله الله مفتاح كنوز العلم و الحكمة انه هو المقتدر القدير هو الذى سخر العالم من قلمه و زينته بطراز لوحه البديع الذى لاحت من افقه شمس العناية و الألفاظ طوبى للعارفين قد كان لكل حرف من آياته سماء و لكل سماء شمس و اقمار و نجوم ما اطلع بها الا الله العليم الحكيم طوبى لك بما وجدت العرف و اتخذت لنفسك سبيلاً الى الله مالك هذا اليوم المبين

يا رحيم قد اتى الحكيم من افق الاقتدار بآيات واضحات و بينات لاثحات ولكن القوم فى حجاب غليظ قد اتى اليوم و ظهرت اللائى المستورة فى صدف عمان العلم و الحكمة امراً من لدى الله المهيم على من فى السموات و الأرضين كن مشتعلًا بنار سدره امرى و منورًا بأنوار ظهورى و ناطقًا بثنائى الجميل

يا سليمان قل يا ملا الأرض تالله فتح باب السماء و اتى مالك الاسماء بسطان ما منعه صفوف العالم و لا سطوة الأمم و لا ضوضاء العلماء و اعراض الأمراء و دعا الكل الى الأفق الأعلى المقام الذى فيه ارتفع النداء الملك لله مالك هذا اليوم المنير

یا یهودا بیشرک مولی الوری بما قدّر لأهل البهَاء من لدى الله العزیز العظیم طوبی للسان اعترف بما نطق به لسان العظمة فی اعلى المقام و افتر بالله و آیاته الّتی احاطت الآفاق تالله قد تضوّع من تراب السّجن عرف البیان و من قلم الرّحمن ما كان مکنوناً فی کتب الله ربّ الکرسیّ الرّقیع اسمع التّداء مرّة اخرى من یمین البقعة التّوراء أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد السّميع المجیب ایاک ان یضعفک نعاق اهل الفرقان و اعراض اهل البیان الّذین نقضوا میثاق الله و عهده و کفروا بما نزل من لدنه أنّه هو العلیم الحکیم

یا حیم انّ المذکور یذکرک لتفرح و تكون من الشّاکرین خذ الکتاب بقوّة من عندنا و لا تکن من الصّابرين انا رأینا اقبالک اقبلنا الیک و ذکرناک بما قرّرت به عیون العارفین هذا یوم لو یتوجّه احد بسمع الفطرة الی الاشیاء لیسمع منها ما نطق به القلم الاعلیّ قد اتی الرّحمن بملکوت الآیات طوبی لمن فاز و ویل للأخسرین

یا یاری هل سمعت التّداء ام کنت من الغافلین قد اتی من نادى الکلیم فی طور العرفان و اظهر له سبیلاً فی البحر و نجاه من فرعون و ملئه انّ ربّک هو القویّ الغالب القدير طوبی لمن نبذ الأوهام و اقبل الی الأفق الاعلیّ بوجه منیر ضع ما عند القوم فی هذا الیوم الّذی فیهِ تشرفّ العالم بنفحات الوحی طوبی لمن وجد و قال لک الحمد یا مقصود العالمین

یا مهدیّ رأینا اسمک ذکرناک سمعنا ندائک اجبناک بآیات الله المهیمن القیوم قل الهی الهی قد ذاب کبدی و ارتعدت فرائضی و ارتعشت مفاصلی و ضاق صدری فی هجرک و فراقک ان معنی عن لقائک قضائک المبرم فاکتب لی اجر الوصال یا مالک القدم و مولی العالم انّک انت المقتدر علی ما تشاء بقولک کن فیکون ای ربّ ایدنی علی ما یقرّبنی الیک و ارزقنی ما انزلته من سماء فضلک لعبادک المقرّبین انّک انت العزیز الحکیم

یا سلیمان ذکرک نزد مظلوم مذکور انشاءالله در این ربیع رحمانی باوراد حقائق و معانی فائز شوی دو باران محض فضل و رحمت هاطل یکی از آسمان نازل و ارض طیّبه از آن انبات مینماید و بلباس بدیع ازهار و شقایق مزین میگردد و دیگر از سماء قلم اعلى جاری و از آن در قلوب اوراد عرفان و ایقان میروید و زندگی ابدی عنایت فرماید از حقّ بطلب کلّ را از فیوضات ایامش محروم نفرماید اوست بخشنده و مهربان

یا لاله زار اسمع التّداء من شطر السّجن أنّه یذکرک بما یؤیّدک علی خدمة امر الله ربّ العالمین ایاک ان تحزنک شتونات العالم او تخوّفک ضوضاء الغافلین انا ذکرناک و الّذین آمنوا بما یغنیهم عن ذکر العالم یشهد بذلک مالک القدم و مولی الأمم فی سجنه العظیم و نذکر ابنک الّذی صعد الی الرّقیق الاعلیّ انّ ربّک هو المشفق الکریم البهَاء علیک و علیه و علی کلّ عبد آمن بالله الفرد الخبیر

یا ایلیا اراضی جزه لایق بذکر حکمت الهی نبوده و نیست و هرچه در او ودیعه گذاری ضایع و بی ثمر بوده و هست هر هنگام که ارض مبارکه طیّبه یافت شود باسم حقّ جلّ جلاله آنچه اراده نمودی در آن ودیعه بگذار اراضی و عیون بمثابه انسان بوده و هست بعضی جزو و شور و برخی طیّب و شیرین از حقّ میطلبیم بشما توفیق عطا فرماید تا از فیوضات ایامش قسمت بری و نصیب برداری اوست سامع و مجیب و هو العلیم الحکیم

یا مهدیّ حقّ آگاه و بحار و جبال گواه که اینعبد در جمیع احوال عباد را بافق رحمن دعوت نموده در ایامیکه کلّ از سطوت امر خلف حجاب و تحت اطباق تراب متواری و چون از انوار نیر اعظم عالم روشن معرضین بیان از خلف حجاب بیرون آمدند و ارتکاب نمودند آنچه را هیچ حزبی از احزاب ارتکاب نمود از حقّ بطلب کلّ را تأیید فرماید شاید بتوبه و رجوع فائز گردند و به ما عند الله تمسک نمایند

یا نصیر در ایام خلیل یک ذبیح بقریانگاه دوست توجّه نمود و زنده برگشت و در عهد جلیل اولیا و اصفیا بمقام فدا شتافتند و جان را نثار قدوم مالک اسماء نمودند اگر اراده فرماید از صریر قلم اعلى من علی الأرض را جذب نماید و بمقرّ فدا

فرستد بر عرش یفعل ما یشاء مستوی و بطراز یحکم ما یرید ظاهر طوبی للعارفین

یا یوسف خداوند خدا میفرماید از یوم اوّل الی حین انبیا و اصفیا را مخصوص هدایت خلق فرستادیم تا کلّ را بحقّ جلّ جلاله دعوت نمایند و کوثر بقا که سبب و علّت حیات ابدی و زندگی سرمدی است عطا نمایند تا کلّ بانچه مقصود است فائز گردند و لکن خلق نصایح حقّ را نشنیده بلکه انکار نمودند موسی را با ید بیضا فرستادیم قبولش نمودند و قبل از او خلیل بنور حضرت جلیل آمد تکذیبش نمودند حضرت روح با قدرت ملکوتی ظاهر طرارش نامیدند حضرت خاتم با فرقان آمد کذابش گفتند و بر قتلش فتوی دادند طوبی از برای ابناء خلیل و وراثت کلیم که در این روز پیروز بافق اعلی توجّه نمودند و باثر قلم مالک اسماء فائز گشتند انشاءالله بکمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند

یا مهدی ندای مقصود عالم را بگوش جان بشنو چه که حیات میبخشد و زندگی دائمی عطا میفرماید اوهام علما امم را از کوثر یقین محروم نموده عنقریب رنگهای مختلفه دنیا را ید فنا اخذ نماید و در خیمه یکرنگ تراب درآورد امروز ندای سدره مرتفع و مکلم طور بر عرش یفعل ما یشاء مستوی طوبی از برای نفسیکه مال و آمال او را از فیوضات مال محروم نساخت کتاب الهی را ید قدرت و تسلیم بگیر و چون بصر حفظش نما

یا خداداد امروز روز جزا است و روز عطا ابواب کرم مفتوح و دریای بخشش امام وجوه مواج طوبی از برای نفسیکه بعرف ایام ظهور فائز گشت و از ریحیق بیان که از قلم رحمن جاریست قسمت برد اهل دنیا طراً در شب و روز از حقّ جلّ جلاله ظهورش را میطلبیدند و لغایش را مسئلت مینمودند و چون بحر نور ظاهر و هیکل ظهور بر سفینه اقتدار هویدا کلّ اعراض نمودند الا معدودی اینست شأن مظاهر اوهام و مطالع آن بگو

الها کریمای یکتا خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود از دریای رحمت محرومش منما این مظلومان را در ظلّ سدره عدلت مأوی ده و فقیران را بیحر غنایت راه نما توئی مالک جود و سلطان عطا

یا ابن هرون یدکرک الكنز المخزون تالله قد فتح الریحیق المختوم باسمی القیوم هنیئاً لمن سرع و اخذ و شرب و ویل للمعرضین قل یا ملاً التوریه قد اتت الایام الّتی اخبر الله بها الکلیم ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و ذکرهم بأیام الله ربّ العالمین قد فاز من اقبل الی الأفق الأعلی و خسر من اعرض از اتی المالک بکتاب مبین نوصیکم الیوم بما وصّینا به عبادنا و انا التّاصح الحکیم ضعوا مطالع الظنون و الأوهام متمسکین بما اشرق و لاح من افق الله العلیم الخبیر انه مع من احبه و اراده و یمده بأسباب السموات و الأرض و هو المقتدر القدر قیل هذا یوم الظهور لو انتم تعلمون و هذا یوم الذکر و الثناء لو انتم تعرفون هذا یوم فیه اشرق نیر البرهان من افق سماء ارادة ربکم الرحمن طوبی لمن شهد و رأى و ویل لکلّ غافل محجوب

یا ابن سمعون اسمع نداء الله المهیمن القیوم انه یدکرک فی السجن و یامرک بما یتسم به ثغر الانصاف بین الأحزاب ان ربک هو العادل الحکیم قل

الهی الهی انا عبدک الذی اقبل الیک و اراد ان یشرب فرات الرّحمة الّتی جرت من یمین عرشک اسئلک یا مالک الملکوت و الحاکم علی الجبروت بشموس سماء فضلک و بأنوار وجهک و بالکلمة الّتی بها خلقت الخلق بارادتک بأن لا تخینینی عمّا اردته من بحر جودک و سماء عطائک انک انت الغفار الکریم

یا یوسف یوسف الهی در سجن عظیم و حصن متین ساکن سطوت عالم و عداوت امم او را از ذکر و ثنا منع نمود عالم احقر از خردلی لدی الوجه مذکور نیکوست حال نفوسیکه شک و ریب اهل بغضا ایشان را از مالک اسماء منع نمود حجبات را باسمش شقّ کردند و سبحات را دریدند و بقلوب نورا قصد مقام ابهی و افق اعلی نمودند جمیع اشیاء در سرّ طائف آن نفوسند حمد کن مالک قدم را بتو توجّه نمود و باثر قلم فائز فرمود اوست بخشنده و توانا

یا اسمعیل ذبیح عالم معانی طائف حول است و بأعلى النداء میگوید یا حزب الله این اسم عظیم است مقصود عالمیانرا شکر نمائید که شما را بخود نسبت داد و باین اسم مبارک شما را در زیر و الواح ذکر فرمود جهد نمائید که شاید از فیوضات ایام محروم نمائید اهل فرقان عهدها و قرنهای منتظر ایام الهی بودند و چون ظاهر شد انکار نمودند و وارد آوردند آنچه را که ذرات کائنات نوحه نمود و صبحه زد

یا ابن یهودا مالک ملکوت بقا میفرماید باید جمیع من علی الأرض بمثابة گل خندان و مسرور مشاهده کردند اینفقره در کتب قبل مذکور و مسطور طوبی از برای نفسیکه عرف ظهور را یافت و باصغاء ندای مالک اسماء فائز گشت از حق بطلب عباد خود را از کوثر بیان منع ننماید و محروم نسازد

یا ابن یامین امروز هر نفسی باصغاء ندای الهی فائز شد باید باخلاق مرضیه و اعمال پسندیده که از قلم اعلی در کتاب نازل شده تمسک نماید مقام انسان از اعمال ظاهر و مشهود بگو

الها معبودا این نهالی است تو غرس نمودی از امطار سبح رحمت آتش ده توئی آن کریمی که عصیان عالم تو را از کرم منع نمود و از بدایع فضلت بازداشت توئی که جودت وجود را موجود فرمود و بافق اعلی راه نمود عبادت را از صراط مستقیمت منع مفرما توئی قادر و توانا

یا موسی در حضرت کلیم تفکر نما بیک عصا بر اسیاف عالم زد قدرتش را سطوت امم منع نمود و اراده اش را صفوف و الوف بازداشت امروز نار سدره ظاهر و بأعلى النداء ناطق بگو ای طورین مکلم آمد و ای نورین مجلی تجلی فرمود خود را منع منمائید و محروم نسازید

یا ابن الیاهو قل

الهی الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک و بعزمتک و عظمتک استلک بصریر قلمک الأعلی و اثمار سدره المنتهی بأن تؤیدنی علی الاستقامة علی امرک و ذکرک و ثنائک بین عبادک ای رب لا تجعلنی محروماً من نفعات وحیک و لا ممنوعاً عمّا قدرته لأصفيائك انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوى الغالب القدير

یا ابرهیم طهر فؤادک بما جرى من قلم الأعلی ثم اقبل الی الأفق الأبهی و قل

الهی الهی اشهد انک خلقت الآذان لاصغاء ندانک و الأبصار لمشاهدة انوار ظهورک استلک یا مالک الأسماء و فاطر السماء بالسفينة الحمراء التي سرت علی بحر البیان باذنک و ارادتک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متمسكاً بحبلک المتین و متشبثاً بأذيال رداک یا مقصود العارفين

یا سلیمان امروز سلیمان با بساط طائف حول است و باین کلمه علیا ناطق

قد اقبلت الیک یا مولی العالم منقطعاً عمّا عندی آملاً ما عندک استلک بیحر علمک و سماء حکمتک بأن تجعلنی مؤيداً علی خدمة امرک ای رب ترانی مقبلاً الیک معرضاً عن دونک قدر لی من قلمک الأعلی ما قدرته للذین ما منعهم الدنيا و شئوناتها و الوانها و زخارفها عن التوجه الی افقک الأعلی قصدوا و سعروا الی ان بلغوا مقرّ الفداء و انفقوا ارواحهم فی سبیلک یا مالک الأسماء و المهیمن علی الأرض و السماء

یا یحیی قد اتاک الكتاب خذه بيد الاقتدار امرأ من لدى الله المقتدر المختار قل

الهی الهی لک الحمد بما آیدتنی علی الاقبال الی بحر بیانک و التوجه الی انوار وجهک و اصغاء ندائک الأحلی الذی به انجذبت الأرض و السماء انت الذی انزلت دلیلک و اظهرت سبیلک استلک بسماء جودک و شمس عطائک بأن توقّفتنی علی خدمتک و خدمة اولیائک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزيز الوهاب

يا اسحق انا زيننا اسمعيل بطراز سميك فكر لتعرف ان ربك هو المقتدر المختار بذلك اشرق نير يفعل ما يشاء من افق  
الأمر اشكر الله بما كشف لك الحجاب و اظهر ما كان مستوراً عن الأبصار اذا وجدت نفحة البيان قل  
اسئلك يا ربّي الرحمن بأنوار وجهك و بقوادم طارت في هواء حبك بأن تقدّر لي من قلم امرك ما يؤيدني في كلّ  
الأحوال أنك انت الغنيّ المتعال و الحاكم الأمر في المال

يا يحيى خذ الكتاب و قل

يا ربّي العزيز الوهاب اسئلك ببحار علومك و اشراقات انوار شمس حكمتك و بقدرتك التي سخّرت بها ملكوت البيان  
و من في الامكان بأن تجعلني قائماً باسمك القيوم و معترفاً بما اعترف به لسانك يا من في قبضتك زمام العلوم اي ربّ ترى  
القاصد اقبل اليك و اراد كوثر الحيوان بجودك و عطائك اسئلك ان لا تخييه عمّا اراد أنك انت مولى العباد و مالك الايجاد  
يا خداداد اسمع نداء المظلوم و قل

الهي الهي اسئلك بالأوراق التي ما تحركت الا من ارياح مشيتك و بتراب تشرّف بقدم اوليائك و ببحر ماج باسمك  
بأن تجعلني مستقيماً على امرك الذي به زلت اقدام خلقك اي ربّ ترى المعدوم اراد منك الوجود و الفاني كوثرك الباقي  
اسئلك ان تقدّر له ما ينفعه في كلّ عالم من عوالمك أنك انت العزيز الفضل

يا ابن مراد يذكر مراد العالم في السجن الأعظم الذي هداك الى سوى الصراط قل

الهي الهي اسئلك بصير قلمك و نفوذ كلمتك و مشرق آياتك و مظهر بيناتك و مصدر اوامرك و احكامك بأن تجعلني  
من الذين ما منعهم شئون الدنيا عن التوجه الى الأفق الأعلى اي ربّ لا تدعني بنفسي ان النفس لأمارة بالسوء ارحمني يا  
مالك الوجود و سلطان الغيب و الشهود و اسئلك بذيلك الأطهر و اسمك الأنور بأن تجعلني من الذين ما خوفتهم قدرة الأمراء  
و لا سطوة العلماء عن التوجه الى وجهك يا مالك الأسماء و فاطر السمّاء اي ربّ لا تمنعني عن بحر آياتك و كوثر رضائك  
أنك انت المقتدر العزيز العالم

يا ابن ابراهيم طهر قلبك بماء التوحيد و نور صدرك بنور التجريد ثم اقبل الى كعبة الله و قل

الهي الهي اشهد بفردانيتك و وحدانيتك و بأنك انت الله لا اله الا انت لم تزل كنت في علو القوة و الجلال و سمو  
العظمة و الجمال اسئلك بفضلك الذي احاط الممكنات و برحمتك التي سبقت الموجودات بأن تكتب لي من قلمك الأعلى  
في صحيفة الحمراء ما يقريني اليك و يمنعني عن دونك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز العظيم

يا اسمعيل قل

الهي الهي تسمع حنيني في هجرك و ضجيجي في فراقك و ترى عبراتي و زفرااتي في أيامك اسئلك بدماء سفكت في  
سبيلك و اكباد ذابت في بعدها عن ساحة قريبك بأن تجعلني طائفاً حول ارادتك و عاملاً ما انزلته في كتابك أنك انت المقتدر  
العزيز المنان

يا ابن مهدي قل

الهي الهي اسئلك بأنوار وجهك و استوائك على عرش عظمتك بأن تجعلني من الذين نصرخوا امرك و فازوا بالاستقامة  
الكبرى في أيامك اي ربّ نور وجهي بأنوار وجهك و قلبي بنور معرفتك و صدري بضياء كلمتك العليا التي بها احببت الأشياء  
أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الأمر القديم

يا يارى اسمع نداء الله الأبدى قل

يا الهي اسئلك بالقلم الذي فاز باصبعك و بالورقة التي تشرقت بكلمتك و بمدادك الذي جعلته كوثر الحيوان لمن في  
الامكان و بنفوذ امرك و اقتدار مشيتك بأن تجعلني راضياً برضائك و صابراً حين البأساء و شاكراً بنعمتك يا موجد الأشياء انت

الَّذِي مَا مَنَعَ بَحْرَ جُودِكَ عَصِيانَ عِبَادِكَ وَ مَا صَدَّتْ رَحْمَتُكَ غَفْلَةَ خَلْقِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ  
يَا هَرُونَ اسْمِعِ التَّدَاءَ مِنْ شَطْرِ عَكَاءٍ وَقَلِّ

الهِىَ الْهِىَ اشْهَدْ أَنَّ النَّارَ نَطَقَتْ فِي سِدْرَةِ امْرُكٍ وَ النَّورَ اشْرَقَ مِنْ افْقِ ارَادَتِكَ وَ الْآيَاتِ نَزَلَتْ مِنْ سَمَاءِ مَشِيَّتِكَ وَ  
الْبَيِّنَاتِ ظَهَرَتْ بِأَمْرِكَ اسْئَلُكَ بِالْأَذَانِ الَّتِي فَازَتْ بِاصْغَاءِ نَدَائِكَ وَ بِالْأَبْصَارِ الَّتِي تَشْرَقُ بِالنَّظَرِ إِلَى افْقِ عِنَايَتِكَ وَ بِالْقُلُوبِ الَّتِي  
اقْبَلَتْ إِلَى شَطْرِكَ وَ بِأَرْجْلِ مَا زَلَّتْهَا ضَوْضَاءُ الْغَافِلِينَ مِنْ خَلْقِكَ وَ نَعَاقِ النَّاعِقِينَ مِنْ بَرِيَّتِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَاضِيًا  
بِمَا قَدَّرْتَ لِي مِنْ قَلَمِ امْرُكٍ أَنْتَ الَّذِي لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِكَ مِنْ شَيْءٍ تَعْلَمُ وَ تَرَى أَنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ  
يَا إِيْلِيَا تَاللَّهِ قَدْ أَتَى إِيْلِيَا وَ طَافَ الْعَرْشَ فِي الْبُكُورِ وَ الْآصَالِ وَقَالَ

الهِىَ الْهِىَ لَكَ الْحَمْدُ بِمَا شَرَقَتْ أَرْضِي عِبَادَكَ بِقُدُومِكَ وَ زَيَّنْتَ الْبِلَادَ بِنُورِ ظَهْوَرِكَ وَ قَدَّسْتَ الْقُلُوبَ بِمَاءِ بِيَانِكَ وَ  
النَّفُوسَ بِكُوْنِ عِرْفَانِكَ اسْئَلُكَ يَا سَابِغَ النَّعْمِ وَ مَحْيِيَ الرِّمِّ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تَجْعَلَنِي ثَابِتًا عَلَى امْرُكٍ وَ رَاسِخًا فِي أَحْكَامِكَ  
أَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ عِبَادَكَ إِلَى صِرَاطِكَ وَ عَرَّفْتَهُمْ دَلِيلَكَ وَ أَنْزَلْتَ لَهُمْ آيَاتِكَ وَ أَظْهَرْتَ لَهُمْ بَيِّنَاتِكَ اسْئَلُكَ يَا مَالِكَ الْقَدَمِ  
وَ سُلْطَانَ الْأُمَمِ أَنْ تُوَيِّدَهُمْ عَلَى ذِكْرِكَ وَ ثَنَائِكَ وَ تَوْفِّقَهُمْ عَلَى الْاسْتِقَامَةِ عَلَى امْرُكٍ الَّذِي بِهِ اضْطَرَبَتْ أَفْئِدَةُ الْجَهْلَاءِ الَّذِينَ  
زَيَّنُوا رُؤُوسَهُمْ بِالْعَمَائِمِ الْبَيْضَاءِ وَ الْخَضْرَاءِ أَنَّكَ أَنْتَ فَاطِرُ السَّمَاءِ وَ مَنْزِلُ الْأَسْمَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَبْهَى

يَا ابْنَ رَفِيعًا قَدْ رَفَعَ اللَّهُ قَدْرَكَ وَ امْتَالَكَ أَنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ إِذَا فَرَزْتَ بِلَاكِيٍّ مَا كُنْزٌ فِي قَلَمِي الْأَعْلَى قَمِّ وَقَلِّ  
يَا مُوجِدَ الْأَشْيَاءِ اسْئَلُكَ بِأَسْرَارِ مَلَكُوتِكَ وَ آيَاتِ جِبْرُوتِكَ وَ بَسْفَائِنِ بِيَانِكَ الَّتِي سَرَتْ عَلَى بَحْرِ عِرْفَانِكَ وَ بِأَنْوَارِ آفَاقِ  
سَمَوَاتِ فَضْلِكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مُنْجَذِبًا بِآيَاتِكَ وَ مُنْقَطِعًا عَنْ أَعْدَائِكَ الَّذِينَ انْكَرُوا بُرْهَانَكَ وَ حَارَبُوا بِسُلْطَانِكَ تَرَانِي يَا مَالِكَ الْوُجُودِ  
وَ سُلْطَانَ الْغَيْبِ وَ الشُّهُودِ مَتَمَسِّكًا بِحَبْلِ كَرَمِكَ وَ آمَلًا مَا عِنْدَكَ أَيُّ رَبِّ لَا تَخَيِّبِ الْفَقِيرَ عَنْ بَابِ غِنَاكَ وَ لَا الذَّلِيلَ عَنْ  
سَاحَةِ عِزِّكَ وَ لَا الْعَلِيلَ عَنْ شَاطِئِ بَحْرِ شَفَائِكَ وَ لَا الْكَلِيلَ عَنْ مَلَكُوتِ بِيَانِكَ وَ لَا الضَّرِيرَ عَنْ مَشَاهِدَةِ افْتِكَ الْأَعْلَى يَا مُوَلَى  
الْوَرَى وَ مَالِكَ الْعَرْشِ وَ الثَّرَى وَ رَبِّ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى أَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي مَا مَنَعَ فَضْلَكَ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ أَنَّكَ أَنْتَ الْحَاكِمُ عَلَى  
مَا تَشَاءُ وَ فِي قَبْضَتِكَ زَمَامٌ مِنَ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ

يَا دَاوُدَ يَذْكُرُكَ رَبِّكَ الْوُدُودُ فِي مَقَامِهِ الْمَحْمُودِ وَ يَقُولُ قَلِّ

الهِىَ الْهِىَ اجْدُ عَرَفَ ظَهْوَرِكَ وَ نَفْحَاتِ بِيَانِكَ وَ لَمْ اِدْرَ أَيَّ شَطْرِ تَشْرَفَ بِلِحَاطِ عِنَايَتِكَ وَ أَيَّ أَرْضٍ تَزَيَّنْتَ بِعَرْشِ  
عِظْمَتِكَ وَ أَيَّ هَوَاءٍ تَعَطَّرَ بِبِيَانِكَ وَ أَيَّ مَدِينَةٍ فَازَتْ بِصَرِيرِ قَلَمِكَ الْأَعْلَى وَ أَيَّ عَيْنٍ رَأَتْ افْتِكَ الْأَبْهَى اسْئَلُكَ يَا مَالِكَ الْقَدَمِ وَ  
سُلْطَانَ الْأُمَمِ بِسُلْطَانِكَ الَّذِي لَا يَقُومُ مَعَهُ شَيْءٌ مِنَ الْأَشْيَاءِ وَ بِأَمْرِكَ الَّذِي احْطَ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ أَنْ تَكْتُبَ لِي أَجْرَ لِقَائِكَ وَ  
الَّذِي شَرِبَ رَحِيقَ وَصَالِكَ أَنَّكَ أَنْتَ الَّذِي لَا تَضْعَفُكَ قُوَّةُ الْأَفْوَاءِ وَ لَا شَوْكَةُ الْأَمْرَاءِ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ  
يَا مُهْدِيَّ يَذْكُرُكَ الْمَظْلُومُ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ وَ يَذْكُرُكَ بِآيَاتِ اللَّهِ الْمُهَيْمِنِ الْقَيُّومِ قَلِّ

الهِىَ الْهِىَ قَدْ احْرَقَنِي نَارَ هَجْرِكَ ابْنَ نُورِ وَصَالِكَ يَا مُوَلَى الْعَالَمِ وَ اهِلْكَ عَذَابَ بَعْدِكَ ابْنَ ضِيَاءِ قَرَبِكَ يَا مُقْصُودَ  
الْأُمَمِ أَيُّ رَبِّ تَرَى الْمَظْلُومَ ارَادَ افْقَ عَدْلِكَ وَ الظَّلْمَةَ مَشْرُقَ نُورِكَ اسْئَلُكَ بِأَتَمَارِ سِدْرَةِ فَضْلِكَ وَ آيَاتِ مُطْلَعِ وَحْيِكَ أَنْ تَكْتُبَ  
لِي مَا كَتَبْتَهُ لِأَصْفِيَائِكَ الَّذِينَ مَا مَنَعْتَهُمُ التَّجَارَةَ وَ لَا مَا عِنْدَ الْبَرِيَّةِ عَنِ الْإِقْبَالِ إِلَى افْقِ سَمَاءِ بِيَانِكَ وَ التَّوَجُّهِ إِلَى أَنْوَارِ وَجْهِكَ  
أَنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي مَا خَابَ أَحَدٌ عَنْ بَابِ عَطَائِكَ وَ لَا نَفْسٌ عَنْ خِبَاءِ مَجْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ

\*\*\*

يَصِلُ إِلَى جَنَابِ الْحُسَيْنِ النَّهْرِيِّ مِنْ أَهْلِ الصَّادِ لِيَكُونَ مِنَ الْمُعْتَصِمِينَ



## هو البهيّ في جبروت البقاء

هذا كتاب نقطة الأولى لمن اتّخذ الله لنفسه ولياً و اذا اشرق عليه شمس التقديس عن افق القميص خرّ بوجهه ثمّ سجد انّ الذينهم آمنوا بالله و مظهر نفسه الأولى في ظهوره الأخرى اولئك قدّسهم الله عن كلّ دنس و غطّاهم رحمة ربّهم من غير حدّ و عدد قل يا قوم خافوا عن الله و لا تتبعوا الذين حاربوا مع الله و انكروا حجّته و كانوا ممّن كفر و جحد اتّقوا من مظهر الأمر في تلك الأيام ثمّ انصروا الله بارئكم و لا تخافوا من الذي اشرك ثمّ الحد قل يا قوم أ تتخذون الهوى لأنفسكم الهأ من دون الله و تضعون الذي تشهد كلّ الذرّات بأنّه لا اله الا هو الواحد الأحد

ان يا اسمى اسمع ما ينطق الورقاء في قطب البقاء و لا تلتفت الى الذين تجد في قلوبهم البغضاء من هذا الجمال العليّ المعتمد انّ الذين آمنوا ثمّ استقاموا فقد اخذتهم نفحات الرّحمن عن شطر الرّضوان اولئك من عناية الرّوح استمدّ فسبحان الذي اظهر نفسه على شأن احاطت الممكنات انواره و الذين اوتوا بصائر الرّوح يكتفون بذلك في حجّية الأمر و يشهدون بأنّه لا اله الا هو الفرد الصّمد و من دون ذلك نزل الآيات كيف شاء و اراد بحيث ملأت الآفاق نفحات الرّوح و لا ينكرها الا كلّ ذى حقد و حسد قل يا قوم اتّقوا الله ثمّ انظروا بطرف الانصاف في حجج التّبين و المرسلين اياكم ان لا تحرموا انفسكم عن حرم القدس و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم لأنّه خلق بأمرى و لا يعلم ذلك الا كلّ ذى بصر حدد و الذين ينكرون فضل تلك الأيام لم يكن لهم من امر و اولئك من اصحاب الرّمذ قل يا قوم صفّوا مرآة قلوبكم ثمّ الطفوا ابصاركم لعلّ لا تضلّون السبيل في هذا الصّراط المقدّس الممدّد كذلك الهمناك و القيناك لتستقيم على امر ربّك و تدعو النّاس الى صراط ربّك و تكون من اهل الرّشد ثمّ اعلم بأنّا وقعنا تحت سيف التّكرأء من هؤلاء الذينهم اتّخذوا الهوى لأنفسهم ربّاً من دون الله و كذلك اخذتهم سيات القهر من حكيم ذى مدد و انك انت فرّ من هؤلاء و لا تأنس معهم ثمّ ابتغ لنفسك في ظلّ عصمة ربّك مقاماً ممجّد اياك ان لا تعاشر مع الذينهم كفروا و اشركوا و انكروا بما آمنوا فويل لمن آمن ثمّ ارتدّ طهّر نفسك عن كلّ الاشارات لتحكى عن مالك الأسماء و الصّفات فهيناً لنفسك لن يمنعه الحجبات عن اصغاء كلمة الله و كذلك كان حمامة الرّوح ان يغردّ و الرّوح و العزّ عليك و على من اتّخذ في ظلّ ربّه مقاماً ممرّد

\* \* \*

سر چاه

جناب كربلائی احمد

## الأقدس الأمتع

هذا كتاب كريم نزل من جبروت مشيئة ربك العليّ العظيم و فيه كوثر الحيوان تحيى به افئدة العارفين انّ الذي هزته نفحات قميصى يجد من كلّ كلمة من كلمات الله فوحات ربّه الرّحمن الا أنّه من الموقنين قل يا قوم ان اتركوا البغى و الضلال انا خلقناكم لعرفاني و ذكرى ان انتم من العارفين قل هل ينفعكم الهوى لا وربّ الأسماء انه يدعوكم الى الفحشاء انا ندعوكم الى الهدى اىّ الأمرين احقّ ان انصفوا و لا تتبعوا كلّ مشرك مريب قدّسوا انفسكم لعرفاني و قلوبكم لحبّى و السنكم لذكرى البديع انىّ فى السّجن ما اريد لكم الا ان تقرّبكم الى الله العزيز الفريد سوف يفنى ما اشتغل به اهل الهوى و يبقى الملك لله فاطر الأرض و السّماء انّ الذي اعرض عن الهدى أنّه فى ضلال بعيد تمسّك بكتاب ربّك ثمّ اقرأه فى اللّيالى و الأيام انه يحفظك

بالحقّ و يقربك الى المنظر الأكبر ان ربك لهو الحاكم على ما يريد كن مستقيماً في حبّ مولاك على شأن لا يوهنك ما يحدث في الأرض قل

اي ربّ اقبلت بكلى الى مطلع امرك و مشرق وحيك و اجعلنى خالصاً لوجهك بحيث لا اريد الا ما اردت و لا اشاء الا ما شئت اي ربّ وضعت ارادتي و اخذت ارادتك فاكتب لى ما ينبغي لجدوك و كرمك انك انت ارحم الراحمين لك الحمد يا اله العالمين

الأبهي

لا تحزن في اخيك لعمرى انه في فناء رحمة ربك العزيز العليم يقول يا ليت القوم عرفوا هذا المقام المنيع انه في جوار عناية ربه لا يرجع النظر الى من على الأرض كذلك يخبرك العليم الخبير لتعرف ربك و تشكره و تقول لك الحمد يا اله من في السموات و الأرضين ثم اذكر من لدنا من في حولك ان ربك لهو الغفور الرحيم

\* \* \*

بسمى المظلوم الظاهر فى السجن الأعظم

هذا كتاب يجد منه الأشجار عرف الربيع و الأبناء رائحة الأب المشفق الكريم و العطشان خير ماء الحيوان و المقرّبون نفحة الرحمن و المخلصون انوار الجمال و العشاق آيات القرب و الوصال كذلك نطق القلم اذ يمشى جمال القدم فى قصر جعله الله مقرّ عرشه العظيم

يا اسمى اشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الواحد العليم الخبير اذهب بكتاب الله و آثاره الى دياره و ذكر فيها احبائى بهذا اليوم الذى كان مذكوراً فى افئدة الأنبياء و مسطوراً فى كتب التبيين و المرسلين قل اياكم ان تمنعكم حجيات اهل البيان عن الله رب العالمين انا وصيّنهم بالظهور الأعظم و امرناهم بالمعروف و بشرناهم بهذا اليوم العزيز البديع فلما ظهر المكنون و فكّ الرّحيق المختوم كفروا و اعرضوا عن الذى اتى بالحقّ بسطان مبین يا اسمى يا ايها الشارب رحيق بيانى قل يا ملأ البيان اذكروا ثم انظروا ما انزله الرحمن فى الفرقان يوم يقوم الناس لرب العالمين قل يا ملأ المعرضين اتقوا الله و لا تعترضوا على الذى به نصبت راية العرفان على اعلى مقام الامكان و ماج بحر البيان و هاج عرف الرحمن انصفوا و لا تكونوا من الظالمين يا مهديّ قل ان الذى اتخذتموه لأنفسكم رباً من دون الله كان يفرّ من مقام الى مقام يشهد بذلك مالک الأنام و كلّ منصف بصير يا اسمى قل يا ملأ البيان لا تنفعكم اليوم كتب العالم الا بهذا الكتاب الذى يمشى فى السجن الأعظم و ينطق امام الأمم انه لا اله الا انا المبین العليم قل قد لاح الأفق الأبهي و تحرّك القلم الأعلى فى هذا الظهور الذى به ارتفع خباء المجد على البقعة التوراء و ظهر ما هو المسطور فى كتب الله العليم الحكيم يا اسمى قل يا ملأ المعرضين اسمعوا ما غنّت به حمامة البيان على الأغصان ثم انظروا الجوهر الذى اخذه النقطة الأولى من كتب السماء بقوله و قد كتبت جوهرأ فى ذكره و هو انه لا يشار بشارتى و لا بما ذكر فى البيان اتقوا الرحمن و لا تكفروا بالذى اتاكم من مطلع العرفان ببرهان مبین قل لا يغيثكم اليوم ما عند القوم ضعوا الأوهام مقبلين الى مظهر نفس الله العليم الحكيم هذا يوم اخذنا عهده عن كلّ نبىّ و كلّ ولىّ لو انتم من العارفين اياكم ان يمنعكم الحجاب الأكبر عن مالک القدر طهروا قلوبكم من كوثر بيان ربكم العزيز الحميد قدسوا مرآة صدوركم لينطبع عليها الملك لله مالک يوم الدين قل تعالوا ندع ما عند القوم و نصف فيما اشرق من افق علم الله الواحد الفرد الخبير قل ان تريدوا الآيات انها احاطت الآفاق و ان تريدوا البيّنات انها ظهرت على شأن لا ينكرها الا كلّ معتد اثم قل تالله قد قمت على

الأمر في يوم فيه سكّرت الأبصار و زلّت الأقدام من خشية الذين كانوا على جانب عظيم من الظلم اتقوا الله و لا تكونوا من المعتدين

يا اسمى و السائر باذنى اذكر لأصفيائى و اوليائى ما ظهر فى ارض السّر من قدرة الله و سلطانه اذ طلع من افق البيت ناطقاً بآيات الله الملك العزيز الجميل تالله انّ البيان نزل لذكرى و أنّه ورقة من اوراق سدره بيانى قد شهد بذلك مبشّرى الذى فدى نفسه فى سبيلى الواضح المستقيم قل يا ملاً الغافلين ايّاكم ان يمنعكم البيان عن ربكم الرحمن لعمر الله انه نزل ليشهد لى اقرؤوا ما فيه و كونوا من المنصفين قل تالله مكلم الطور ينطق و انتم لا تشعرون و هو الموعد بلسان الأنبياء اتقوا الله و لا تجادلوا بآيات الله المهيمن القيوم قل هذا يوم فيه ينادى البحر طوبى لك يا برّ بما مرّت عليك نسمات الله العزيز العظيم قد وجدت نفحات الأيام و عرف قميص ربك اذ ظهر باسمه المبارك العزيز البديع و ينادى البرّ و يقول طوبى لك يا بحر بما سرت عليك سفينة الله ربّ العالمين

يا احبّاء المظلوم فى البلدان افرحوا بما اختصّكم الله لعرفان مشرق الأمر و عصمكم عن الفزع الأكبر الذى اخذ البشر الّا من شاء الله القوىّ الغالب القدير قد فزتم بما لا فاز به احد يشهد بذلك اهل الفردوس الأعلى و من عنده كتاب مبين يا اسمى ذكرّ عبادى و بشرهم برحمتى و عنايتى ثمّ اقرأ لهم ما نزل من ملكوت بيانى البديع قل حرّم عليكم شرب الأفيون فى كتاب الله الأمر الحكيم انه يضربكم و ما ينفعكم هو ما امرتم به من قبل و من بعد بآيات واضحات و براهين ساطعات طوبى لمن عمل بما امر به من لدى الله المهيمن القيوم مرّ على البلاد بنفحات قميص بيان ربك و بشر احبّائه فيها بهذا الذّكر الذى به ظهر ما كان مستوراً فى لوح مسطور خذ حقوق الله باذن من لدنا ثمّ اعمل بما امرناك به ان ربك لهو الأمر على ما يشاء لا تضعفه قوّة الأفياء و لا تعجزه شؤونات الغافلين ان وردت ارض الألف و الرّاء كبر من قبلى على احبّائى و نورهم بأنوار شمس عنايتى و ذكرهم بهذا التّبا الذى به ارتفع هذا البناء المرفوع قل ان اشكروا بما نطق بذكركم قلمى الأعلى و توجه اليكم وجهى الأبهى و انزل لكم لسان عنايتى من ملكوت بيانى ما لو تضعونه على الجبل ليطير شوقاً للقاء مالك العليل الذى اتى بسلطان ما منعه حجبات الأوهام و لا سبحات الظنون قل انه اتى بحجّة الله و برهانه و انه لصراط الله لمن فى السموات و الأرض لو انتم تعلمون و نذكر الامام فيها الذى هاجر فى سبيلى و اقبل الى ان حضر تلقاء عرشى اذ كان النور مشرقاً من افق الزّوراء و شرب كوثر وصالى من ايدى عطائى و قام لدى بابى الذى فتح على من فى الغيب و الشّهود نشهد انه سمع النداء و اجاب مولاه ربّ ما كان و ما يكون

يا علىّ قبل اكبر ذكّر البشر بما جرى من قلمى الأعلى قل اتقوا الله و لا تكفروا بالذى يأمركم بالمعروف و ينهاكم عمّا نهيتم عنه فى كتاب الله العزيز الودود لكم ان تداركوا ما فات عنكم فى ايّامه ضعوا ما عندكم و خذوا ما يأمركم به من ينطق فى قطب العالم انه لا اله الا انا الحقّ علام الغيوب قل ان يعذب الله احداً بما آمن بهذا الظهور فبأى حجّة لا يعذب الذين آمنوا بنقطة البيان و من قبله بمحمّد رسول الله و من قبله بابن مريم و من قبله بموسى الكليم الى ان يرجع الأمر الى البديع الأوّل اتقوا الله و لا تتبعوا الأصنام الذين كفروا بالشّاهد و المشهود من توقّف فى هذا الأمر انه توقّف فى كلّ امر ظهر بارادة الله و مشيئته لو انتم تعلمون قل لا يرى فى الكلمة الا مكلمها و لا فى التجلّى الا جمال المجلّى و لا فى التنزيل الا المنزل المهيمن على ما خلق بقوله كن فيكون

يا قلم اذكر اهل الميم و الرّاء من لدن مالك الأسماء و بشرهم بعناية الله ربّ العالمين قل انا نذكركم فى السّجن الأعظم بما يقرّبكم الى الله العزيز الحميد يا اوليائى فى الممالك و البلدان افرحوا بما توجه اليكم وجه الله و يبشّركم بما كتب لكم من القلم الأعلى فى لوح نطق انه لا اله الا هو السّامع البصير طوبى للذين صعدوا الى الله و للذين ورد عليهم من مطالع الظلم ما ناح به الفردوس الأعلى و مشارق اسمائى الحسنى عليهم بهائى و رحمتى و عنايتى و فضلى الذى احاط من فى

السَّموات و الأَرْضين قل قد انزلنا لكم ما قرّرت به عيون الملائِ الأعلى افرحوا ثم اشكروه بهذا الفضل المبين ايّاكم ان تحزنكم الدّنيا و ما يظهر فيها تالله الحقّ قد ماج بحر السّرور امام وجه مكلم الطّور اقبلوا بقلوب نوراء الى الأفق الأعلى هذا خير لكم ان انتم من العارفين انّ الذين استشهدوا فى سبيلى اولئك من اهل خبَاء مجدى و قباب عظمتى يصلّى عليهم اهل ملكوتى و جبروتى و مظاهر اسمائى و مطالع صفاتى و مهابط علمى العزيز المحيط

يا اسمى عاشر مع احبّاء الرّحمن بالروح و الرّيحان و ذكرهم بما تنجذب به قلوبهم فى هذا اليوم الذى جعله الله سلطان الأيّام فى لوح حفيف انا ذكرناك و رفعاك و اسمعناك و اريناك اشكر ربّك و قل لك الحمد يا مولى العالم و لك الثناء يا مقصود العارفين و معبود المخلصين انا اذناك بأن تأذن لمن اراد مقام ربّك هذه موهبة اخرى من لدنا عليك ان ربّك لهو الفضل الكريم كذلك اشرفت شمس الفضل من افق سماء عنايتى و انا المقتدر القدير انّ الذى قصد الغاية القصوى و الحضور تلقاء وجه مالك الورى له ان يتبع ما امره القلم الأعلى من لدن عزيز عليهم انه يمنعكم عن الانحناء و الانطراح على قدمى و اقدام غيرى هذا ما نزل فى الكتاب من لدن عليهم حكيم قل يا احبّاء الرّحمن ان اردتم اللّقاء فاحضروا بالروح و الرّيحان بأداب كانت من سجيّة الانسان اتقوا الله و لا تكونوا من الغافلين انه يحكم كيف يشاء و يأمر بما يهدى العباد الى هذا النور الأعظم الذى اذ ظهر سجد له الروح الأمين لا تقبلوا الأيادى و لا تنحنوا حين الورود انه يأمركم بالمعروف و هو الأمر المجيب ليس لأحد ان يتدلّل عند نفس هذا حكم الله اذ استوى على العرش بسطان مبين قد حرّم عليكم ما ذكرناه خذوا سنن الله و امره و لا تتبعوا سنن الجاهلين من حضر لدى الوجه انه من الزائرين لدى الله مالك هذا المقام الكريم من حضر زار انه ممّن فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله ربّ العالمين قد حرّم عليكم التّقيل و السّجود و الانطراح و الانحناء كذلك صرّفنا الآيات و انزلناها فضلاً من عندنا و انا الفضل القديم انّ السّجود ينبغى لمن لا يعرف و لا يرى و الذى يرى انه ممّن شهد له الكتاب المبين ليس لأحد ان يسجده و الذى سجد له ان يرجع و يتوب الى الله انه لهو التّوّاب الرّحيم قد ثبت بالبرهان بأنّ السّجدة لم تكن الاّ لحضرة الغيب اعرّفوا يا اهل الأرض و لا تكونوا من المعرضين قل يا قوم ضعوا اصول انفسكم و خذوا اصول الله بقوّة من عنده و لا تتبعوا كلّ عالم مريب ايّاكم ان تعترضوا على الذى جاءكم بآيات بيّنات و ايّاكم ان تنكروا هذا التّبأ الذى اذ ظهر خضع له كلّ نبيّ عظيم

انّ المظلوم اراد ان يذكر ارض الباء و التّون التى شرّفها بقدم اولياته الذين وفوا بميثاقه المحكم المتين طوبى للذين استشهدوا فيها بما اكتسبت ايادى كلّ ظالم جبّار نعيماً لمن فاز بالشّهادة فى ايّامى و انفق ما عنده فى حبّى و شهد بما شهد به لسان عظمتى فى اعلى المقام من قام على خدمة امرى بشّره بعناية الله و فضله الذى احاط الآفاق

و نذكر الأمين الذى اخذ كأس البأساء و الضّرّاء فى سبيل الله مالك الأسماء الى ان شرب منها بهذا الاسم الذى اذ ظهر خضعت له الأعناق يا امين نشهد أنّك كنت قائماً على خدمتى و ناطقاً بذكرى و صابراً فيما ورد عليك فى هذا الصّراط انت الذى تمسّكت بارادة الله و مشيّه تاركاً ما اراده كلّ مشرّك نقض الميثاق افرح بما ذكرناك فى الواح شتى و فى صحيفة ما اطّلع بها الاّ الله العزيز العلام انا جعلناك نجماً مشرقاً من افق هذه السّماء و حرفاً من كتاب الله ربّ الأرباب يا اسمى بشّر اهل البهّاء فى ديار اخرى من لدى الله مولى الورى ثم أمرهم بما يرتفع به امر الله مالك الابدان قل ان انصروا ربّكم الرّحمن بجنود الأعمال و الأخلاق لعمر الله أنّها اقوى من جنود الأرض كلّها يشهد بذلك من شهد انه لا اله الاّ انا المقتدر العزيز المختار تمسّكوا بحبل الاتّفاق فى كلّ الأحوال ليظهر منكم ما اراده الله ربّ العالمين لنا عباد فى تلك الجهات قد تركنا اسمائهم لئلاّ يطّلع كلّ ظالم انكر حقّ الله العزيز الحكيم

و نذكر اوليائى فى ارض التّاء و نبشّرهم بفضل الله و عنايته و رحمته التى سبقت الغيب و الشّهود قل طوبى لكم بما وجدتم عرف الآيات و فزتم بنفحات ايّام الله العزيز الودود انا نوصيكم بتقوى الله و بما يرتفع به الأمر انه يسمع و يرى و هو

الحقّ علّام الغيوب قل أيّاكم ان يمنعكم حبّ الدّنيا عن مالك الورى دعوا ما فى القرى ثمّ استمعوا ما يناديكم به سدره المنتهى عن شطر البقعة الثّوراء من الأرض المقدّسة البيضاء أنّه لا اله الا هو الظاهر النّاطق الفاعل بما اراد بقوله كن فيكون قد اقبلنا اليكم فى هذا الحين و نذكركم بما لا ينقطع عرفه بدوام الملك و الملكوت دعوا ما تتخمد به نار الأمر بين الورى و تشتعل به نار النّفس و الهوى اتقوا الله و لا تكونوا من الّذينهم لا يفقهون نسال الله بأن يوفّقكم على ما يرتفع به الأمر و تنطق به السّدره بين البريّة أنّه لا اله الا انا العزيز الودود يا احبّاء الرّحمن انتم الّذين سمعتم فى الله لومة كلّ لائم و شماتة الّذين كفروا بنعمة الله و اعرضوا عن الّذى به قام من فى القبور طوبى لذيّار تنوّرت بأنوار الوجه و لحديقة مرّت عليها نسّمات الوحي من هذا المقام المحمود تمسّكوا بالمعروف و تشبّثوا بما ينتفع به اهل العالم كذلك امرتم من لدى الله مالك القدم الّذى هداكم الى صراطه الممدود

انّ سدره البيان ارادت ان تذكر اهل ميلان الّذين آمنوا بالرّحمن فى يوم فيه اعرض القوم عن الله المهيمن القيوم يا اهل ميلان اسمعوا نداء مطلع الثّور من سدره الظّهور أنّه يخبركم بما قدّر لكم من لدى الله مالك الوجود أنّا نوصيكم بالمعروف و بما ترتفع به مقاماتكم فى الملك و الملكوت طوبى لقلب اقبل الى افقى و للسان نطق بهذا الذّكر الأعظم و لوجه توجّه الى وجه الله ربّ ما كان و ما يكون يا اهل ميلان افرحوا برّبكم الرّحمن انتم اقبلتم اليه أنّه انزل لكم ما لا تعادله الخزائن و الكنوز و نذكر اوليائى فى سيسان الّذين وجدوا عرف بيانى و سمعوا ندائى و طاروا فى هذا الهوّاء الّذى يسمع منه صفير طير المعانى الّتى تبشر النّاس باللّه العزيز الجميل أنّا نوصيكم بالأمانة و العدل و الوفاء و بما يظهر به امر الله ربّ العالمين انّ الّذين ظلموا و انكروا اولئك من اهل الضّلال فى كتاب الله العزيز الحميد طوبى لكم يا اهل الفردوس بما شهد لكم الرّحمن فى هذا المقام المنيع انّ الّذى اقبل الى الله مالك الورى أنّه من اهل الفردوس الأعلى فى كتابه العظيم يا احبّائى احفظوا مقاماتكم باسمى الّذى به ظهر ما كان مسطوراً فى صحف الله العزيز العليم

يا اسمى اسمع ما يوصيك به الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم اذكر اهل الرّاء من قبلى لعمر الله أنّهم تحت لحاظ عناية ربّهم الغفور الكريم قل طوبى لك يا ارض الرّاء بما استشهد فيك اولياء الله و اصفيائه الّذين بهم ظهر حكم الوفاء فى ناسوت الانشاء و فاحت نفحة الاستقامة فى ملكوت الأسماء كذلك نطق قلمى الأعلى فى هذا المقام الّذى سمى بكلّ الأسماء من لدى الله العليم الحكيم طوبى لذاكر يذكّركم و لقاصد يقصد رسمهم و يزورهم بما نزل من سماء مشيّة ربّهم منزل الآيات يا اسمى كبر من قبلى على احبّائى هناك الّذين تجد فى وجوههم نضرة الرّحمن و من اعمالهم ما يرتفع به امر الله مالك الرّقاب

يا قلمى الأعلى ولّ وجهك شطر احبّائى فى الرّاء و الشّين و بشرهم بذكرى و فضلى و عنايتى و قل طوبى لكم بما وفيتم بميثاقى و عهدى و شربتم رحيق بيانى و سمعتم فى سبيلى لومة كلّ فاجر مراتب أنّا كنا معكم فى أيّام فيها ظهر نعيق من نطق بما نوح به سكّان الفردوس الأعلى طوبى لمن صبر فى الله حاكم يوم المآب

انّا نذكر من سمع ندائى و اقبل الى افقى و قام على خدمة امرى و اقتصر الأمور على ذكرى و ثنائى و شهد بما شهد به لسان امرى فى قباب عظمتى الّذى سمّيناه بالعنديل فى كتاب الأسماء ليشكر الله فى اللّيالى و الأيّام لعمر الله قد ذكرناكم بما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائى الحسنى يشهد بذلك كتاب الله الأعظم الّذى تطوفه الرّيز و الألواح و نذكر احبّائى فى القاف الّذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحقّ و فازوا بكوثر البقاء فى أوّل الأيّام يا اوليائى هناك افرحوا بما يذكركم المظلوم بما تنجذب به افئدة اولى الأبواب طوبى لكم بما خرقتم الأحجاب و كسرتهم بأيّادى القدرة و الايقان اصنام الظّنون و الأوهام انتم الّذين سمعتم و سرعتم الى ان دخلتم شاطئ بحر البيان المقام الّذى فيه تنادى الدّرات الملك و

الملوك لمن ظهر بالحقّ و اظهر بسلطانه ما اراد قد وجدنا منكم عرف الوفاء انزلنا لكم ما لا تعادله كنوز العالم يشهد بذلك كلّ منصف بصّار

يا ايّها الناظر الى الوجه اذا رأيت سواد مدينتي قف و قل يا ارض الطّاء قد جئتكم من شطر السّجن نبيا الله المهيمن القيوم قل يا أمّ العالم و مطلع النور بين الأمم ابشرك بعناية ربّك و اكبرّ عليك من قبل الحقّ علام الغيوب اشهد فيك ظهر الاسم المكنون و الغيب المخزون و بك لاح سرّ ما كان و ما يكون يا ارض الطّاء يذكرك مولى الأسماء فى مقامه المحمود قد كنت مشرق امر الله و مطلع الوحي و مظهر الاسم الأعظم الذى به اضطربت الأفئدة و القلوب كم من مظلوم استشهد فيك فى سبيل الله و كم من مظلومة دفنت فيك بظلم ناح به عباد مكرمون

انّا نذكر اوليائى هناك الذين دخلوا السّجن فى سبيل الله مالك الملوك و نذكر الذين اقبلوا الى الأفق الأعلى فى أيّام فيها اشتعلت نار البغضاء فى صدور العلماء الذين نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بنعمة الله ربّ ما كان و ما يكون و نذكر المهاجرين الذين هاجروا اذ اشتعلت نار الفتنة بما اكتسبت ايادى كلّ مشرك كفّار يا اهل الأرض اتّقوا الله و لا تتبعوا الذين انكروا حقّ الله و اصفياه و لا تكفروا بالذى تدعونه فى اللّيل و الأيّام هذا يوم وعدتم به من قبل و فى التّوراة و الانجيل و الفرقان لعمر الله قد خلقتم لهذا اليوم اعرفوا و لا تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل الذى شهدت له الأنواح هذا يوم فيه ظهر الرّحيق و جرى السّلسيل و نادى الكوثر قد اتى الوعد و قام النّاس لرّبّ الأرباب هذا يوم بشّر الله به انبيائه و رسله يشهد بذلك من عنده أمّ الكتاب قل يا ملأ المعرضين تالله انّ البيان نزلّ بأمرى و حروفه من كلمتى خافوا الله و لا تعترضوا علىّ الذى به تنفّس الصّبح و وضع الميزان هذا يوم فيه ينادى الصّور و الطّور يطوف حول الطّهور و الصّراط يمضى على اعلى مشارف الأرض بقدره و سلطان ان تنكروا بيّنات الله و برهانه بأىّ شىء يثبت ما عندكم انصفوا يا ملأ الاعتساف تالله الحقّ يوح البيان من ظلمكم و يقول ويل لكم بما نقضتم عهدى و ميثاقى و كفرتم بالذى وصّيناكم به فى كلّ الأحيان قد انزلنى الله لذكركه و جعلنى مبشّراً باسمه الذى به ظهر السرّ المكنون و نطقت النّار فى الأشجار يا اسمى من المعرضين من قال انه سرق الآيات و نسبها الى نفسه قل ان احضر امام الوجه لترى ما لا رأيت عين الامكان و منهم من قال انه نهى النّاس عن المعروف قل ويل لك يا ايّها الغافل الكذّاب انّ المعروف يطوف حولى و ظهر بأمرى و العدل امام وجهى فى العشىّ و الاشرار هذا يوم فيه حدّثت الأرض و اشرقت بنور ربّها مالك يوم المآب يا قوم انصفوا بالله لو لا الباء قبل الهاء من يقوم على الأمر اذ كانت فرائض الأرض مرتعدة من خشية الأيّام قد كنتم خلف الحجاب اذ ينادى المظلوم بين الأرض و السّماء يشهد بذلك مظاهر الأسماء و من عنده ملكوت البيان قد كنتم رقداء خلف الأستار و قلمى الأعلى يجول فى مضمار الحكمة و العرفان قد فتحنا باب النّصح على وجوهكم اذ وجدناكم اشقى العباد فى الأعمال قد عملتم ما نهيتم عنه و تركتم ما امرتم به فى الكتاب نشهد انكم نبذتم احكام الله ورائكم و اخذتم ما امرتم به من لدى النّفس و الهوى من دون بيّنة و برهان انّا رأيناكم فى ظلمات الشّهوات تمسّكنا بحبل النّصح على شأن ما انقطع صرير يراعتى فى اللّيل و الأيّام و فى الأصيل و الأسحار يا اهل البيان خافوا الرّحمن و لا تركنوا الى الذى نبذ عهد الله ورائه و افتى على من ربّاه بأيدى الفضل بالروح و الرّيحان فلما ارتفع امر الله على قدر وجدناه كالرّقطاء تسرى و تصبى ورائنا كذلك قضى الأمر فى أيّام فيها ترعزعت الأركان

و نذكر احبائى فى القاف و الميم ثمّ الذى قصد المقصد الأقصى و الرّقيق الأعلى ليكون نوراً له فى كلّ عالم من عوالم ربّه العزيز الكريم

يا صادق يذكرك مولى العالم فى السّجن الأعظم اذ احاطته الأحران من كلّ الجهات بما اكتسبت ايدي الظالمين و نوصى الذين نسبهم الله اليك بالصّبر و الاصطبار و نعزّيهم بهذا الذّكر الذى به قرّت عيون المقرّبين

و نذكر الأخوين اللذين قاما على خدمة الأمر ثم اللذين اقبلوا الى الأفق الأعلى بوجهه بيضاء في يوم فيه زلت اقدام

العارفين

و نذكر اهل الكاف الذين ما منعهم في الله لومة كل لائم و ما خوفتهم جنود الغافلين قاموا و قالوا الله ربنا و رب من في السموات و الأرضين يا اوليائي هناك و ضواحيه اسمعوا نداء المظلوم انه يوصيكم بحفظ ما اوتيتم به من لدى الله العزيز الكريم اياكم ان تضيّعوا مقاماتكم و ما ورد عليكم في سبيل الله العلي العظيم قد رأيتم في الله ما ناح به القلم الأعلى سوف ترون ما تفرح به قلوبكم يا اهل البهاء كذلك يشرّكم الله فضلاً من عنده و هو العليم الخبير قد نزل لكم في الكتاب ما لا يذكر عنده خزائن العالم و لا ما يفتخر به الملوك و السلاطين خذوا كأس الاستقامة من يد عطاء ربكم مالک الأسماء هذا ما امركم به المظلوم من قبل و من بعد ان انتم من العارفين

انك انت يا اسمى و الناظر الى وجهي اذا رأيت بياض المدينة التي فيها غابت شمس الوفاء قف و قل يا ارض الصاد اين مطالع نورك و مشارق عزك و اين طراز هيكلك و اين الذين بهم انارت آفاق الهداية بين البرية و اين كلمات كتاب الله العزيز الحميد يا ارض الصاد اين اعلامك و آياتك و اين بيناتك و راياتك هل محت آثار الظلم فيك و هل يكون بمثل ما قد كان فأخبريني و لا تكوني من الصابرين هل الرقشاء تصي فيك و هل الذئب يعوى كما عوى من قبل ان ربك يسأل و يجيب و هو القوى القدير نشهد فيك كنزت كنوز الوفاء و غرقت السفينة الحمراء و عقرت ناقة الله رب العالمين قد غابت من آفاقك شمس المحبة و الوفاء بما اكتسبت ايدى الذين كفروا بالله العزيز المنيع قل يا ارض الصاد انا نوصيك في امانتي و اماناتي و نسألك من نار البغضاء هل انها طفئت ام يرى اشتعالها و لهيبها فاصدقيني لوجه الله رب الكرسي الرقيع

يا اسمى يا ايها الناطق بذكري فاعلم من اراد ان يستنير بنور البقاء و يتشرف بزيارة احد من اهل البهاء المستقرين على الفلك الحمراء و المتوجهين الى الأفق الأعلى ينبغي له ان يطهر قلبه بماء الانقطاع و يقدر وجهه عن التوجه الى ما خلق في الابداع و ذوت في الاختراع و يكون على شأن يرى الملكوت امام وجهه و ما سوى الله ورائه ثم يمشى بوقار الله و سكينته و في كل خطوة يقول بجوهر الخضوع و منتهى الخشوع يا الهى قد قصدت الذين سفكت دمايمهم في سبيلك و انفقوا ارواحهم في حبك الى ان يصل الى الرمس الأقدس و التراب المقدس يقف و ينظر الى اليمين كناظر ينتظر رحمة الله المهيمم القيوم ثم يتوجه و يقول اول فلاح لاح من افق الكرم و اول عرف هاج من قميص طلعة حضرة مالک القدم و اول ذكر تكلم به لسان المشية في العالم و اول نور انجذبت به افئدة الأمم عليكم يا هياكل النشاء و مطالع الأسماء و مشارق الأمر في ملكوت الانشاء اشهد ان بكم استوى الرحمن على عرش الامكان و ماج بحر الغفران و فاض كوثر الحيوان و ظهر ملكوت البيان و اشرفت من افقه شمس العرفان انتم الذين بمشيتاتكم ظهرت المشية و سلطانها و برزت الارادة و اقتدارها و القدر و ما قدر فيه من لدى الله المقدر القدير و بكم احاطت الكلمة و سرت النسمة و انار العالم من تجليات نور طلع و اشرق من مطلع نور الأحديّة الا ان بكم هدرت حماسة الوفاء في الفردوس الأعلى و نطقت سدرة المنتهى و غن عندليب البهاء و نادى الأشياء بما شهد الله موجدكم و خالقكم و سلطانكم و مبدأكم و مبدعكم و محييكم و مميتكم و أولكم و آخركم و مظهركم و ملهمكم و مؤيدكم و معرفكم انتم حروفات الكلمة الأولى و الطراز الأول في ملكوت الانشاء و مظاهر العدل في الجبروت الأعلى انتم الكتاب المسطور و الرمز المشهور و الرق المنشور و البيت المعمور بكم ارتفعت رايات العدل و نصبت اعلام النصر و بكم تضوّعت رائحة القميص و ظهرت آية التقديس و بكم فتح باب الكرم على وجه الأمم و هطلت من سحب العرفان امطار عناية الرحمن طوبى لكم و لمن تقرب بكم الى الله و لمن تشبث بأذيالكم و تمسك بحبالكم و نطق بذكركم و ويل لمن انكر حقكم و اعرض عنكم و استكبر عليكم و جاحد عناية الله فيكم يشهد كل شىء بعزّتكم و ارتفاع مقامكم و ربحكم في الآخرة و الأولى و خسارة الذين كفروا بالله اذ اتى بايات مشرقا و بينات واضحات و انوار ساطعات

سبحانك يا من باسمك طار الموحّدون في هواء قربك و لقاك و سرع المخلصون الى مقرّ الفداء في حبّك و رضائك  
اسألك بالذين استشهدوا في سبيلك و اخذهم جذب آياتك على شأن ما منعهم ما في الدنيا عن التقرّب اليك بأن تكتب لنا  
من قلمك الأعلى ما ينفعنا في الآخرة و الأولى يا الهى و سيّدى و رجائى اسألك بهذا التراب الأطهر و الرّمس المطهّر بأن تغفر  
لى و تكفّر عنيّ جرياتي العظمى و قدّر لى بفضلك ما تقرّ به عينيّ و ينشرح به صدرى أنّك انت المقتدر على ما تشاء و فى  
قبضتك مفاتيح الرّحمة و الفلاح لا اله الا انت القوىّ الغالب القدير

انا اقبلنا هذا الحين الى ارض الألف و الرّاء و نذكر فيها احبائى الذين ما زلتهم اشارات العلماء و ما منعهم حجبات  
العرفاء سمعوا و اجابوا الا أنّهم من الموقنين اولئك كسروا اصنام الهوى باسم ربّهم مالك الورى و تمسّكوا بحبل الله ربّ العالمين  
و نذكر الفتح الأعظم الذى فاز بما كان مسطوراً فى كتب الله و خرج عن البيت مقبلاً الى الفرد الخبير الى ان دخل الزوّار و  
قام لدى باب فتح على من فى الأرض و السّماء و سمع نداء الله العزيز البديع يا اوليائى هناك ايّاكم ان تخوّفكم شؤونات العالم  
تمسّكوا بالأعمال و الأخلاق و بما يرتفع به مقام الانسان كذلك امرناكم من قبل و فى هذا المقام الرّبيع احفظوا مقاماتكم و ما  
قدّر لكم من لدن مقتدر قدير البهاء الظاهر المشرق من افق الفضل عليكم و على امائى اللّائى سمعن النّداء و اقبلن الى الأفق  
الأعلى فى ايّام فيها زلّت اقدام البالغين

و نذكر ارضاً اخرى الّتى جعلها الله مقرّ اوليائه و مطلع من سمى بزین المقرّيين اسمعوا النّداء عن يمين البقعة النّوراء من  
السّدرة الحمرآء الملك و الملكوت لله مقصود المخلصين انا نذكركم كما ذكرناكم من قبل لتشكروا ربّكم المشفق العليم  
تمسّكوا بالمعروف و بما ينبغى لكم و لأمر الله المهيمن القيوم ايّاكم ان تمنعكم الشّؤونات الفانية عن ملكوت الله ربّ ما كان و  
ما يكون ضعوا ما عند القوم و خذوا ما امرتم به من لدى الحقّ علام الغيوب قد مسّتكم البأساء و الضّرآء فى سبيلى و انا الشّاهد  
الخبير قد رأيتم فى الله ما لا رأت العيون يشهد بذلك كلّ الأشياء و هذا الكتاب المبين قد سمعتم شماتة الأعداء فى ايّام الله  
مالك الأسماء اسمعوا فى هذا الحين ما يجرى من قلمى الأعلى فى ذكركم و اقبالكم و خضوعكم و خشوعكم و توجّهكم الى  
وجه ربّكم العزيز المنير لعمر الله لا يعادل بذكرى ما تزونه اليوم اشكروا و قولوا لك الحمد يا مقصود القاصدين و لك البهاء يا  
بهاء من فى السّموات و الأرضين

يا قلمى الأعلى وّل وجهك شطر الياء الّتى فيها تضوّع عرف الخلوص و الخضوع من الذين نسبهم الله اليه و كتب لهم  
من القلم الأعلى ما لا اطّلع به الا علمه المحيط انا رفعناهم الى مقام تنطق السن الكائنات بذكرهم و ثنائهم و ما نزل لهم من  
لدن منزل قديم انا نكبّر على وجوههم و نصلى عليهم و نوصيهم بالاستقامة الكبرى و بحفظ ما قدّر لهم من لدى الله مالك  
العرش و الثرى و انا النّاصح البصير و نذكر احبائى هناك الذين قصدوا المقصد الأقصى و الذّروة العليا و قاموا على خدمة امر  
ربّهم الغفور الرّحيم كونوا كالجبال فى امر ربّكم الغنىّ المتعال هذا ينبغى لكم ان انتم من العارفين ستمضى الدنيا و تأخذها ارياح  
الفناء و يبقى ما جرى به قلمى و نطق به لسانى الصّادق الأمين خذوا كوب البقاء باسم ربّكم الأبهى ثم اشربوا منه رغماً للذين  
كفروا بالله مالك الايجاد

و نذكر ارض الألف و الرّاء فضلاً من لدنا و انا العزيز الفضّال و نوصيهم بما ينبغى لأيام الله العزيز الوهاب يا اسمى ان  
رأيت الرّاء و الجيم كبرّ عليه من قبلى و قل ان استقم قد اتاك امر عظيم الّذى به ارتعدت فرائص الأرض و اضطرب الصّور و  
انصعق الميزان و ناح الصّراط امام الوجه فيما ورد على مظهر الأمر بما اكتسبت ايادى الغافلين قل ان اصبر فى الله ثم احفظ ما  
اعطيناك سوف يظهر لك ما قدّر من لدن مقتدر قدير و احفظ مقامك بهذا الاسم الأعظم كذلك يأمرك من دعا الكلّ الى الله  
الفرد الخبير تمسّك بحبل عناية ربّك و قل يا قوم تالله قد انار افق الظّهور و ظهر ما كان موعوداً فى صحف الله الملك الحقّ  
العزيز الحكيم دعوا ما عند العالم و خذوا ما يأمركم به مالك القدم الّذى اتى بسلطان عظيم قل قد ظهر الكتاب الأعظم أنّه



ينادى بأعلى التداء بين الأرض و السماء و يدعوكم الى مقام خضعت له بقاع الأرض كلها ان انتم من العارفين لا تمنعوا انفسكم عن البحر الأعظم و عمّا قدر لكم فى لوح كريم أنك كن على شأن ينبغى لأمر ربك أنه يؤيدك و يقضى لك ما اردته من فضله المهيمن على كل صغير و كبير قم بالاستقامة الكبرى بين الورى هذا ما امرناك به من قبل اشكر و كن من الحامدين تمسك بحبل عناية ربك و تشبث بذيله المنير لو يخالفك فيما امرناك ابك دعه باسم ربك كذلك يأمرك من عنده علم كل شىء فى كتاب ما اطلع به الا من ينطق فى كل شأن أنه لا اله الا انا الشاهد السميع اقرأ هذا اللوح و تفكر فيما نزل فيه من لدن قوى قدير قل يا قوم لا تجادلوا بآيات الله و لا تنكروا الذى اتاكم بما عند العالم اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين دعوا الذين ليس لهم علم فى هذا الأمر يتكلمون بأهوائهم الا أنهم من الصّاعرين يا احبائى هناك افرحوا بما يذكركم القلم الأعلى فى سجن عكّاء و يشركم بفضل الله و رحمته التى سبقت من فى السموات و الأرض ان ربك لهو المشفق الرحيم قوموا على خدمة الأمر على شأن لا تمنعكم حجابات الذين تمسكوا بمطلع الأوهام و تكلموا بما ناح به الروح الأمين انا نكبر من هذا المقام عليكم و على امائى اللائى فزن بهذا الأمر البديع

و نذكر احبائى فى منشاد تالله قد حزن الملاء الأعلى بحزنكم و ناح الذين طافوا العرش بما ورد عليكم من جنود الظالمين قد كان المظلوم معكم يسمع و يرى و هو السميع البصير انظروا ثم اذكروا ما ورد على مالك الأسماء فى سجن الطاء و فى ديار اخرى من الذين انكروا حقّ الله و اوليائه و اتبعوا الأوهام و التماثيل افرحوا بما يذكركم مولى العالم بذكر اذ ظهر سجد له كل ذكر عظيم انا نوصيكم بالصبر و الاصطبار و بما يظهر به تقديس الأمر فى المدن و الديار خذوا ما امرتم به من لدن أمر حكيم التور الظاهر اللائح من افق عنايتى عليكم و على الذين نصرؤكم و اقبلوا اليكم حباً لله العزيز الحميد

و نذكر احبائى فى ارض الدال و الهاء كما ذكرناهم من قبل فضلاً من عندنا ليشكروا ربهم الرحمن الرحيم طوبى لكم بما مرّت عليكم نسمة عنايتى و شهد باقبالكم قلمى اذ كان مولاه فى سجن عظيم اياكم ان تمنعكم احزان العالم عن مالك القدم دعوا ما يفنى و خذوا ما يبقى باسم ربكم الباقي الدائم العزيز المنيع طوبى لعضد كسر اصنام الأوهام و سرع الى ظل قباب عظيمة ربه الكريم انا نذكر كل عبد اقبل الى الأفق الأعلى و كل امة اقبلت الى صراطى المستقيم

و نذكر علياً قبل اكبر الذى وفى بميثاقى و عهدى و اقبل الى وجهى و طار فى هوائى و قام لدى بابى و سمع ندائى و فاز بقربى و وصالى و نطق ببنايتى الجميل افرح فى الرقيق الأعلى بما يذكرك مولى الأسماء الذى نطق فى طور العرفان لموسى بن عمران من الشجرة أنه لا اله الا انا الظاهر الناطق المقدر القدير يا على قبل اكبر انا نذكرك اذ خرجت من وطنك مقبلاً الى الأفق الأعلى و مشتعلاً بنار محبة ربك مالك ملكوت البقاء و اذ كنت فى القوم و ورد عليك فى سبيل الله ما ذرفت به عين كل منصف عليهم و نذكر اذ كنت طائفاً حول عرشى و عاملاً بما امرت به فى كتابى المبين و نذكر ابك و الذين تمسكوا فى حقه بالمعروف و قاموا على اصلاح اموره حباً لله مالك هذا البيان و منزل هذه الآيات و مظهر البيئات و الناطق بين الأمم اذ استوى على العرش الأعظم أنه لا اله الا انا الفرد الواحد العزيز الحكيم

انا اردنا ان نذكر الفردوس الأعلى و المدينة المباركة النوراء التى فيها تصوّع عرف المحبوب و انتشرت آياته و ظهرت بيئاته و نصبت اعلامه و ارتفع خبائه و فصل فيها كل امر حكيم تلك مدينة فيها سطعت رائحة الوصال و انجذب بها المخلصون الى مقرّ القرب و القدس و الجمال طوبى لقاصد قصد و فاز و شرب رحيق اللّقاء من بحر عناية ربه العزيز الحميد

يا ارض المقصود قد جئتك من قبل الله و ابشرك بفضلته و رحمته و اكبر عليك من لدنه أنه لهو الفضال الكريم طوبى لنفس توجهت اليك و وجدت منك عرف الله رب العالمين التور عليك و البهاء عليك بما جعلك الله فردوساً لعباده و الأرض المقدسة المباركة التى انزل الله ذكرها فى كتب التبيين و المرسلين

يا ارض النوراء بك ارتفع علم انه لا اله الا هو و فيك نصبت راية اتنى انا الحق علام الغيوب ينبغي لكل مقبل ان يفتخر بك و بما فيك من افناني و اوراقى و اتارى و اوليائى و احبائى الذين اقبلوا بالاستقامة الكبرى الى مقامى المحمود انا ما ذكرنا الذين جعلناهم مفاتيح الفلاح لئلا يطلع بهم كل ظالم محجوب انا نكبر من هذا المقام عليك يا ارضى و عليهم و على الذين تمسكوا بهذا الحبل المحكم الممدود

يا اسمى قل يا ملاء الارض ضعوا اراداتكم متمسكين بارادتى ايم الله انها خير لكم عما ترونه اليوم يشهد بذلك كتاب الله العزيز الودود اعملوا بما اراده الله لا بما ارادت انفسكم اتقوا الله و لا تكونوا من الذينهم لا يفقهون ان الذى تمسك بما عنده ليس له ان يتوجه الى وجه الله الباقي بعد فناء الاشياء كذلك نطق قلمى الاعلى فى هذا اللوح المبارك المحجوب  
يا لسان العظمة اذكر اولياء الله فى الخاء ليجذبهم الى مقام لا يرى فيه الا عناية الله رب ما كان و ما يكون بكم ختم الكلام فى هذا المقام و هذا من فضلى و عنايتى عليكم ان ربكم الرحمن لهو المقتدر على ما كان لا اله الا هو الظاهر الباطن العزيز المشهود بكم لاح افق الايقان و ارتفع صليل سيوف المعانى فى مضمار البيان و بكم نطق لسان الوحي الملك لله مالك الغيب و الشهود قد فزتم بايام الله و امره و اقبلتم اليه اذ اعرض عنه امراء الارض كلها و كل عالم غرته العلوم طوبى لوجهكم بما توجهت و لاسنكم بما اجابت و لاياديكم بما ارتفعت الى الله مالك الملكوت كذلك طلع من افق البرهان شمس البيان طوبى لمن عرف و فاز و ويل لكل غافل مردود النور المشرق من افق سماء فضلى عليكم يا اسراء الله فى الارض و مهابط قضائه المبرم المحكم الممنوع

يا قلم الاعلى اذكر ما ورد عليك فى هذا الحين من قضاء الله المبرم المحتوم انا كنا نذكر احبائنا فى المدن و الديار حينئذ فتح الباب و دخل احد و قال قد طارت امتك قلنا الى الله العزيز الودود انها امة قصدت بيت الله الاعظم و خرجت عن مقامها الى ان وردت و طافت و اتخذت لها مقاما فى ظل قباب العظمة يشهد بذلك مولى البرية الذى ينطق بما نطق فى اول الايام و قبلها انه لا اله الا انا المهيمن القيوم يا امتى عليك بهائى و رحمتى و عنايتى و على الذين يذكرونك بعد ارتقائك و ينطقون بشنائك حباً لله مالك الملوك اشهد انك اقبلت الى الله و آمنت به و وجدت نفحات الظهور اذ ظهر بالحق بسطان مشهود و شريت رحيق البيان من ايدى عطائه و شهدت بما شهد به قلمه الاعلى فى مقامه المبروك البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و على عبدى الامين الذى كان معروفاً بين الملا الاعلى بخدمتى و خدمة اصفىائى الذين قاموا على نصره امرى و نطقوا فى مواقع الباساء و الضراء انا لله و انا اليه راجعون

\*\*\*

يصل الى التبريز ليقرووه احباء الله و يكونون من العاملين

هو البهى فى افق الابهى

هذا كتاب ينطق بالحق و جعله الله آية ظهوره و سلطان امره بين السموات و الارض و انه كان على كل شىء قديراً و يشهد بانه لا اله الا هو و ان عالياً مظهر نفسه بين العالمين جميعاً و ان بهائه لظهوره ثم بطونه و عزه و شرفه و برهانه لمن فى ملكوت الامر و الخلق و كذلك كانت رحمته على العالمين محيطاً  
ان الذينهم كفروا بالله و آياته اولئك لم يكن لهم من شأن و اولئك كانوا عن معين هذا التسليم محروماً يا قوم اتقوا الله و لا تختلفوا فى امره و لا تتبعوا الذين تجدوا فى قلوبهم البغضاء من هذا الجمال الذى ظهر على هيكل التثليث فى هيئة التبريع

مشهوداً أيّاكم يا قوم لا تدعوا كتاب الله عن ورائكم ان اتبعوا ملّة الله و دينه و أنّه اليوم حبيّ و كان الله على ذلك شهيداً و اذا زيّتم هيكل الايمان بقميص حبيّ فاشكروا الله بما ايّدكم على ذلك و أنّه ما من اله الا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الواح حفيظاً ان اسمعوا يا قوم نداء ربّكم عن هذه الشجرة الحمراء على بقعة البقاء في فردوس ربّكم العليّ الأعلى الله لا اله الا انا و اتى قد كنت على يمين الصراط على الحقّ موقوفاً و اشهد الذين يمرّون عليه و منهم من يمرّ عنه كالبرق السّاير من الغمام و منهم من يمرّ بصدرة و منهم برجليه و منهم من وقف تلقائه و كذلك اشهدناهم و كنّا على ذلك شهيداً

ان يا قلم الأمر ذكرّ عباد الذينهم دخلوا بقعة الفردوس مقام الذي كانت الأنوار عن افقه مشهوداً و منهم من دخل تلقاء العرش و سمع نغمات الله و كان من الفائزين في امّ الكتاب من قلم الرّوح مكتوباً و منهم من آمن بالله و ما وفق بالدخول في حرم الكبرياء مقام الذي طهره الله عن عرفان الخلايق مجموعاً و لكلّ نصيب في كتاب ربّك و لا يعقل ذلك الا من ايّده الله على الأمر و جعله من الموقنين في امّ الألواح مذكوراً

ان يا قلم ذكرّ عبدنا يوسف الذي دخل سيناء الأمر و سمع نداء الله من سدرة المرتفع على شاطئ قلزم البهاء بآتي انا الله لا اله الا هو و اتى قد كنت على العالمين محيطاً ان يا عبد فاشكر الله بما رزقك عرفان مظهر نفسه و حضرک تلقاء العرش و اسمعك نغمات التي بها اجتذبت حقايق كلّ الأشياء عمّا خلق بين الأرض و السّماء و كذلك كان فضل ربّك محيطاً ان يا عبد قم على الأمر باستقامة من لدنا و قدرة من عندنا و لا تخف من احد و انا نحركك عن كلّ ظالم شقيّاً قل اتقوا الله يا قوم و لا تتخذوا من دونه ربّاً لأنفسكم ثمّ كسروا اصنام الوهم و الهوى بسلطاني العليّ الأعلى و انّ هذا خير لكم ان اتمم به عليماً فسوف يدخل الشيطان بينكم و يأمركم على بغض الغلام اذا فاستعينوا بالله و لا تقربوا به و انّ هذا ما يحكمكم به الله و أنّه يحكم ما يشاء بسلطان مبيناً قل اليوم لن ينفع احداً شيء الا بعد حبيّ ولو يأتي بكتب العالمين جميعاً انّ الذين لن تجدوا منهم رايحة الرّحمن لا تقبلوا اليهم ولو يأتونكم بألواح عديدة ان يا يوسف قم عن رقدك ثمّ ذكرّ النّاس بما الهمك الرّوح في هذا اللّوح الذي كان على العالمين محيطاً ثمّ اعلم بأنّ كلّ ما سمعت قد ظهر من عندي و ما اشرنا به الي دوني ذلك من حكمة التي كانت عن العالمين مستوراً ثمّ اعلم بأنّ الذي خلق بأمرى و ذوّت بقولي قد قام عليّ و اعرض عن الله و كفر بآياته و جاحد ببرهانه و كان من المشركين محسوباً أيّاكم ان لا يمنعمكم الدّنيا و ما فيها عمّا قدرّ لكم في سماء عزّ رفيعاً فاشدد ظهرک لنصر الله و امره ثمّ لخدمة الله و عزّه و كذلك يأمرک قلم العزّ من جبروت عزّ منيعاً قل قد اسودّت وجوه لن يستشرق منه انوار حبّ ربّي الأبهيّ و عمت ابصار لن يرتدّ الي شطر رحمته الكبرى و خرست لسان لن يتحرّك على ذكره الأحليّ و انعدمت نفس لن يقوم على النّصر في هذا الأمر الذي اشرق عن افق قدس لميعاً كذلك علّمناك لتعلم سبيل ربّك لئلاّ يضلّك كلّ منكر اثيماً

ثمّ ذكرّ حرف الميم قبل جعفر ليتذكّر في نفسه و يكون من الذاكرين في تلك الأيّام التي كانت العباد عن شاطئ القدس محروماً قل يا عبد انا اريناك في المنام من قبل ما يهديك الي سبيل ربّك اذا قم بأمر مولاك ثمّ بلغ النّاس الي هذا الأمر الذي اندكّت عنه كلّ جبل رفيعاً كن منادى الأمر بين عبادنا ثمّ اجمعهم على حبيّ و انّ هذا لخير قد كان في الكتاب عظيماً أيّاك ان لا يمنعمك شيء عن ذكر ربّك دع الدّنيا عن ورائك ثمّ اتخذ في ظلّ ربّك مقاماً اميناً قل يا قوم لا تجادلوا بآيات الله اذا نزلت بالحقّ و لا تتبعوا الذين كفروا و اشركوا و كانوا عن نغمات الله محروماً ان اتبعوا ما يلقي الرّوح عليكم ثمّ اجيبوا داعي الله بينكم ثمّ ادعوا النّاس بالحجّ الأعظم الذي كان على هيكل الغلام مشهوداً

ثمّ الق على وجه الذي سمّي بميرزا ثمّ بشره بعنايات ربّه ليكون مستبشراً في نفسه و كذلك امرناك بالحقّ ليحيط فضل الله على عباده الذينهم كانوا في ظلّ هذا الأمر مسكوناً ان يا عبد اذكر ربّك في العشيّ و الاشراق ثمّ اتخذ لنفسك مقاماً كان لدى العرش محموداً فهنيئاً لك بما فزت بلقاء ربّك و كنت من الطّائفين في حول هذا البيت التي كانت على العالمين محيطاً تجنّب عن اعدائيّ و لا تعاشر معهم و كن في حفظ جميلاً تالله من استقام على حبيّ ليجعله الله مقتدرّاً على كلّ شيء و

يبعثه تلقاء العرش في فردوس الأعظم على جمال كان من نور العز منيراً ان اثبت على الأمر بحيث لا يزلّك اقوال الذين كفروا و اشركوا و كانوا عن شاطئ العدل بعيداً ثم الق التكبير على الذين حضروا تلقاء العرش ثم الذين ما فازوا بلقاء الله ولكن الله قبل عنهم و يجزيهم من فضله جزاءً موفوراً و يرزقهم من سماء الأمر من نعمة التي كانت عن غمام الروح منزولاً كذلك الهمناك و ارسلنا اليك روايح الرحمن من نفس السبحان لتكون على الأمر في سبيل ربك شديداً و الروح و العزة و البهاء عليك و على كل صغير و كبيراً

\* \* \*

### هو المهيمن القيوم

هذا كتاب ينطق بالحق و فيه ما يجري الدموع عن عيون المقرئين و انه لتنزيل نزلت بالفضل من لدى الله العزيز العليم و فيه فصلت نقطة الحزن التي بها احترقت اكباد العاشقين و بذلك انقطعت الاوراق عن الاشجار ثم اصفرّت وجوه العارفين و منعت نسائم الروح عن رضوان البقاء ثم انقطعت نفحات القدس عن افئدة المرسلين لانّ فيه يذكر ما تهبّ به روايح الفراق على هياكل العالمين و فيه غنّت عندليب الهجر في شطر العراق بنغمة التي منها تفرقت اركان الكلمة و يفصل حقايق ملاء العالمين قل انّ طير الاحديّة قد طارت من غصن الى غصن آخر و بذلك تنعدم ارواح المحبين قل انّ بلبل القدس قد قصد الى رضوان عزّ مبين فولله قد لبست هياكل اهل البقاء قمص الفراق بما عرج حمامة الوثاق عن شطر العراق و هذا لحزن بديع قل انتم يا ملاء الارض قد كنتم غفلاء عمّا انعمكم الله بفضله و بذلك كنتم على ضلال مبين قل اذاً قد رجعت مائدة السماء عن بينكم و هذا لذلّ على الخلايق اجمعين حينئذ فاستشعروا في انفسكم و خافوا عن الله بارئكم ثم ارحموا على ارواحكم و لا تكوننّ من الغافلين و قوموا على ما فات عنكم و تداركوا فيما غفلتم عنه و توبوا الى الله العزيز الكريم ثم اصبروا و لا تجزعوا في الفراق ثم ارضوا بما قدر لكم من حكيم عليم لانه هو اعلم بالامور و يقدر مقادير الامر و هذا ما قدر في الواح عزّ حفيظ ثم اجتمعوا على الامر و كونوا كالجبال في امر الله بحيث لن تنزل اقدامكم على الصراط ولو يجتمع عليكم كل من في ملكوت الخلق اجمعين

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

باسم ربنا العلیّ الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحقّ و فيه ما يكفي الذين هم آمنوا بالله المهيمن القيوم ان يا امة الله قد حضر بين يدينا كتابك و فيه سطر ما يدلّ على حبك و كذلك فاشهدى بأنّ كلّ شيء يشهد يوم القيامة لصاحبه ليطمئنّ بذلك قلبك و قلوب الذين هم في شاطئ القرب يوطنون و يسمعون نغمات الفردوس ثمّ عنها في كلّ حين يستجذبون أنّ الذين هم استبشروا ببشارة الروح في أيام الله اولئك هم الذين في طماطم ذكر الله يسبحون و يذكرون الله بقلوبهم و يعبدون الله بأركانهم و يوحدون الله بسرهم بحيث جواهر التوحيد يظهر من اعمالهم و اولئك من جند الله الا أنّ جند الله هم الغالبون و ينصرون الله في كلّ حين بأعمالهم و افعالهم و بكلّ ما يظهر منهم لو انتم في اسرار النصّر بعين الله تنظرون

و أنّك انت يا امة الله فاشكرى بارئك فيما اعطاك بالحقّ و البسك من قميص قدس الذي به يعرفك اهل سرادق البقاء و يشيرنّ اليك بأناملهم في غرفات عزّ مكنون و يجدنّ منك روايح الايمان كما أنّ الناس روايح العطر يجدون اذاً فاجهدى لتكوني مستقرّاً في حبك مولاك ثمّ احفظي نفسك لئلاّ ينزع الشيطان قميص القدس عن هيكلك و تبقى عريّاً في ملاّ الفردوس حين الذي كلّ العيون اليك يوجهون كوني مستقيماً على امر الله و لا تلتفتي الى احد ولو يمنحك كلّ من في الأرض قولي سبحان الله عمّا انتم تقولون فوالله لو تكشف عن وجه قلبك حجابات العرضيّة لتنصعقين في الحين عمّا تأخذك جذبات الشوق عن كلّ الجهات بحيث تجدين نفسك في مقام تنقطع عنه افئدة الذين هم في خيام العزّ يسكنون اذاً قولي

سبحانك اللهم يا الهى انت الذي اكرمتني بفضلك الذي ما سبقه احد من الممكنات و اعطيتني بجودك ما لا يعرفه نفس من الموجودات بحيث عرفنتني نفسك الأعلى و مظهر اسمائك الحسنی في اسمك العليّ الأعلى و اقمنتني على صراط الذي زلت عنه اقدام الذين هم كانوا في أيام عمرهم يركعون اذاً يا الهى لمّا حشرتني باسمك القيوم و بعثتني عن تراث القبور و اقمنتني على اقامة حبك و مذقتني حلاوة وذكّ اسألك باسمك الذي به كشفت الأسرار عن وجه الأبرار بأن تثبتني على محبتك و ترزقني لقائك و تشرقني بزيارة جمالك و أنّك انت المقنن على ما تشاء و أنّك انت العزيز المحبوب ثمّ اقمني يا الهى في مشهد المقرّبين في قيامة الآخرة حين الذي تشرق فيه شمس الأحديّة عن جمال بدع محمود لأنّ هذا املي بك و رجائي منك و أنّك انت المعطي المتعالی القدوس

هو العليّ

حمد خدا را که بشرافت کبری فایز شدی و بعطیة عظمی مفتخر گشتی پس تا وقت باقی است و بلبل قدسی بر سدره معنوی در تعنی است جهدی باید تا انشاءالله از خمر صافی و فواکه طیبه مرزوق و مشروب شوید هرگز حزن بخود راه مدهید که دنیا

دار فانی است و برای شیء فانی حزن و هم و غم جایز نه دل بجمال باقی بند تا در اقلیم بقا درآئی این لوح را درست تعلیم  
گرفته تلاوت نمائید خصوص از اوّل مناجات ۱۵۲

## [يادداشت]

١ ارقام ٢ و ٥ و ١ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

بسم الله البهيّ الأعلى الأبهى

هذا كتاب ينطق بالحقّ وفيه يذكر ما يسرّ به افئدة العارفين و بذلك يهبّ نفحات القدس على الخلائق اجمعين قل انا قدّرتنا في هذه الليلة بهجةً لأصفيائنا ثمّ سروراً لعبادنا المقرّبين قل ان يا اهل الأرض اسمعوا نداء الله عن سدرة القدس في هذا الوادى المقدّس المنير بأنّه لا اله الا هو و انّ عليّاً قبل نبيل لسلطان الوجود و كلّ عباد له و كلّ اليه لمن الرّاجعين قل يا ملاء الأرض لا تحزنوا في هذه الليلة الطيّبة المباركة الأحديّة السرمديّة و لا تكوننّ من المحزونين عيّدوا في هذه الليلة و صباحها ثمّ تهلّلوا و تكبّروا و تمجّدوا ربّكم الرّحمن الرّحيم قل تالّله هذه ليلية فيه استوى هيكل الله على عرش قدس عظيم و به استضاءت وجوه الممكنات ثمّ وجوه اهل سرادق الخلد ثمّ وجوه المقرّبين انتم يا ملاء الأرض لا تحرموا انفسكم عن جماله ان اغتممو الفضل من عنده و لا تكوننّ من الخاسرين قل ان اسرعوا الى رضوان الله و لقائه تالّله انه قد ظهر بشأن تخطف الأبصار عن ملاحظة جماله ان انتم من الناظرين قل تموّجت بحور الأعظم من هذا البحر الملتطم المكفكف الموّاج السّيال العظيم و قد رفعت السّماء من هذا السّماء الّذى رفع في هذا البهاء انتم فاستظّلوا في ظلّه ان انتم من العارفين قل قد ظهر فضل ما سبقه فضل في الابداع ان انتم من السّامعين قل ان يا قوم لا تختلفوا فيه و لا تتبعوا هواكم و لا تكوننّ من المعرضين فاتّبعوا سنن الله في هذه السنّة الّتى ظهرت بالحقّ على هيكل الغلام و يسجد بين يديه اهل السّموات و الأرضين قل انه قد سمى في ملاّ الأعلى بمحمّد ثمّ في رفرق البقاء بالروح ثمّ عن خلف سرادق القدس بالكليم ثمّ في جيروت الخلد باسم عليّ بالحقّ ان انتم من الموقنين اذا عيّدوا في انفسكم ثمّ سرّوا في ذواتكم و قولوا بلحن فؤادكم هذا جمال الله قد ظهر بالحقّ فتبارك الله موجد الخلائق اجمعين ان يا ملاء البيان فاقبّسوا من هذه النّار الّتى اشتعلت في هذا العراء و ظهرت على هيكل التّرييع في هيئة التّثليث و تنطق بالحقّ في كلّ حين بأنّه لا اله الا انا المهيمن العزيز القدير تالّله ليس المفرّ لأحد في تلك الأيّام الا بأن يدخل في ظلّي و انّ هذا ما رقم من اصبح الله العزيز العليم

و أنّك انت يا صادق فاشكر الله ربّك بما اختصّك بما لا تختصّ به احد من الخلائق اجمعين و بعث بك كلّ من يذكر في نفسه اسم مولاه و ان لن تعرفوه و كذلك سبقت رحمتنا كلّ شيء و انا المقتدر المتعالى المعطى المنعم الكريم تالّله لو نشاء نبعت منك خلق الأوّلين و الآخرين ولكنّ لمّا وجدنا ملاء البيان اشدّ احتجاباً عن ملاّ الفرقان لذا سترنا الأمر عنهم و غطيّنا نفسنا في قناع غليظ و أنّك انت لا تلتفت الى احد فتوجّه الى وجه مولاك و كن في حفظ عظيم تالّله قد اشرفت شمس البقاء عن افق البهاء و مرّت الجبال كمرّ السّحاب ان انتم من الناظرين قل يا ملاء الأحباب سرّوا في انفسكم ثمّ ان يا ملاء البغضاء موتوا بغيبظكم انّ الأمر قد ظهر بالحقّ و لم يكن مفرّاً لأحد من العالمين قل انه ظهر بشأن لو يأخذ كفّاً من التراب و ينفخ فيه روح الحيوان اذا يصير باقياً باذن الله المقتدر العليّ العليم و كذلك اظهرنا الأمر لك و انزلنا الآيات بالحقّ و صرّفناها لك لتقرّ بها عيناك و تكون من الذاكرين ان يا صادق اوصيك في آخر اللوح بأن تقرّ تلك الآيات و تحفظها في نفسك لتكون

من الحافظين و اذا رأيت في وجه احد نضرة الله المهيمن العزيز القدير اذا فاتل عليه ما نزلناه حينئذ عليك لعلّ يقومن من مرافد الغفلة و يفرنن الى مقر امن ميين كذلك ينصحك حمامة القدس و علمك قلم الأمر لثلاً تحزن في نفسك اقل من الحين و تذكر ربك في كل حين و تكون من الموقنين و الروح عليك و على الذينهم توجهوا الى شاطئ الأمر في ساحل هذا البحر المتموج العظيم

\* \* \*

جناب شيخ محمد في التون الذى بلغ الى شاطئ القرب و كان من الفائزين

هو الأبدع العليّ الأعلى

هذا كتاب ينطق بالحق و يذكر فيه عبد من عبادنا ليشكر الله ربّه و يكون من الشاكرين ان يا عبد بشر في نفسك بما اذكرك الله في هذا الليل الذى فيه حشر هياكل الأسماء بسطاني العليّ الأعلى و يشتاق لقائه كل فجر منير قل يا قوم تالله الحق قد طلع فجر الله عن مشرق البهَاء و ظهر جمال القدم عن خلف حجبات الأسماء بطراز اسمى الرحمن الرحيم ان اسرعوا يا قوم الى حرم الله و كعبة لقائه و هذا ما قدرناه لكم في ملكوت القضاء من قلم عز حكيم ولكن توجهوا بقلوبكم لا بأرجلكم لأننا وردنا في السجن بما اكتسبت ايدى الظالمين هذا المقر الذى وقع خلف الف جبال و منعت عن ذيل التقديس ايدى القاصدين قل ان الذين هاجروا من انفسهم و سافروا الى الله و دخلوا بقعة الفردوس مقر الذى استوى جمال الرحمن على عرش اسمه الأعظم العظيم و شرفوا بقاء السبحان و توجهت اليهم لحظات الله الملك المقدر العزيز العليم اولئك فازوا بكل الخير و يصلون عليهم ملائكة البقاء فى الملا الأعلى و جنود الغيب خلف سرادق العماء و هياكل الأسماء فى ملكوت الانشاء و كذلك سبقت رحمة ربك على عباده المريرين فوالذى نفسى بيده لنظرة الى جمالى لكان خيراً عما خلق بين السموات و الأرض و عما قدر لمن فى جبروت الأمر و الخلق اجمعين ولكن اليوم من توجه بقلبه الى منظر الأكبر ليؤتيه الله جزاء ذلك و انه لهو الفضال القديم قل يا ملاء البهَاء لا توجهوا الى شطر القدس الا بعد اذن من لدنا كذلك يأمركم لسان القدرة و العظمة ان انتم من العاملين يا قوم ان اقصدوا حرم الله باذنه و امره و لا تتبعوا انفسكم و هواكم ان اتبعوا ما يأمركم به ربكم العليّ العليم قل يا قوم اجيبوا داعى الله بينكم و لا تدعوا حجته عن ورائكم و لا تكونن من المسرفين ان الذينهم كفروا بآيات الله فى تلك الأيام اولئك بدلوا نعمة الله على انفسهم و عبدوا اصنام هواهم و كانوا عليها لمن العاكفين و انك انت يا عبد فأخرج نفسك عن بين الذينهم كفروا بآيات الله بعد انزالها و حاربوا مع نفسه و كانوا من المشركين ثم اعلم بأن الذين ما آمنوا بالله بارئهم فى هذا الظهور فقد حاربوا بنفس الله و انكروا برهانه و جادلوا بآياته و اشركوا بسلطنته و كانوا من المشركين فى الواح عز عظيم انك طهر نفسك عن حب هؤلاء و لا تلتفت اليهم و لا تؤانس معهم فى اقل من الحين تجنّب عن مثل هؤلاء ثم اعتصم بفضل الله و جوده ثم ادخل فى شاطئ القدس مقر قدس امين ثم بشر فى نفسك بما اذكرك الله فى اللوح تالله الحق ان هذا لفضل لن يقابله شىء عما خلق بين السموات و الأرضين كذلك القيناك قول الحق لتتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدير و الرحمة التى تنزل من سحب البقاء عليكم يا ملاء البهَاء و ان هذا لفضل ميين من لدن رب كريم

\* \* \*

جناب متولى باشى



## هو العزيز الباقي

هذا كتاب يهدى الى الحقّ و يذكرّ النَّاسَ بأيّامِ الرّوحِ و يبشّرهم برضوان الله المهيمن القيوم و ينزل على المخلصين في كلّ حين من ثمرات قدس منبع و ينفق على اهل الجبروت ما يقبّلهم الى الله العزيز المحبوب و على اهل الملكوت ما يدخلهم في جوار عزّ محمود قل انّ هذا اللّوح بنفسه لكتاب مكنون لم يزل كان مخزوناً في خزائن عصمة الله و سطرت آياته باصبع القدرة ان انتم تعلمون و ظهر حينئذ بالفضل ليحيى به افئدة الدّينهم في حول الأمر يطوفون و لن ينظرون الا بشجرة الأمر و نفسها و ما يظهر منها من انوار الله العليّ المعبود و لن تمنعهم السّبحات و لن تحجبهم الاشارات و هم يبصر الله في نفس الأمر ينظرون و لا يسدّهم شيء عن ملاحظة الجمال و هم في آيات الله في انفس القدس يتفرّسون و في بدع الأمر هم يتفكّرون قل يا قوم اتّقوا الله في امره و لا تتبعوا الدّينهم على صراط الله في هذا السّبيل لا يسلكون و يا قوم لا تكونوا بمثل الذين يقرؤون كتاب الله ثمّ بآياته هم يكفرون و يتبعون احكام الله في ايّامهم ثمّ عن جماله هم يعرضون قل قد كان جمال الله بينكم و يضىء وجهه بين السموات و الأرض كاللؤلؤ الدرّيّ المصقول و انتم كنتم محتجب عنه بحيث ما عرفه احد منكم ان انتم تعقلون و ما كان نقاب وجهه الا الظهور ان انتم تفقهون و كنتم حضرتهم بين يدينا في كلّ عشى و بكور و كنتم معي في كلّ صباح و مساءً و شهدتم كلّما ظهر منى و من قيامى و قعود كأنكم ما سمعتم نعمات الله بعد الذى سمعتموها في كلّ حين و ما فزتم بلفائه بعد الذى في كلّ آن كنتم ان تشهدون كذلك نذكر في اللّوح ما فات عنكم لعلّ حينئذ تقومون عن مراقد الغفلة ثمّ في انفسكم تستشعرون و أنّك انت يا اسمى اسمع ما يلقي عليك الرّوح من اسرار الله المهيمن القيوم و قم بتمامك على خدمة الله و لا تجاوز عمّا امرت به و لا تكن من الدّينهم الى شطر القدس لا يتوجّهون و أنّك كنت معي في اكثر الايام و سمعت منى ما لا سمعت من احد و رأيت ما لا رأيته من نفس و مع ذلك ما عرفتنى في اقلّ من آن و هذا لحقّ معلوم كذلك كنّا مقتدرّاً على كلّ شيء و غطينا عيونك و عيون النَّاسِ بعد الذى كنّا مشرقاً بينهم كالشمس المشرق المنير المشهود فوعمرى لو عرفتنى في اقلّ من لمح البصر و سألتنى عن علم ما كان و ما يكون لعلمناك بالحقّ اقرب من ان يسمع الحبيب نداء المحبوب و انت سمعت منى في بعض الأحيان ما يكفيك عن غير الله ولكن ما التفتت به لما احببتك الظنون و الأوهام عن عرفان الله المهيمن القيوم اذاً لمّا تمّت ميقات الله و ادخلونا المشركون فى السّجن كشفنا القناع عن وجه الأمر و اظهرنا نفسنا بالحقّ رغماً للدّينهم كانوا بريهم ان يشركون قل يا ملاء المشركين هل زعمتم بأنّ امر الله يضيّع بسجنى او يبدّل بذلى فبئس ما ظننتم فى انفسكم و فى كلّ ما انتم تتخيّلون بل بذلك يرفع امره بالحقّ كما رفع من قبل ان انتم تشعرون و أنّك انت لا تحزن عمّا فات عنك فى ايّامنا فابتغ فضل ربّك العزيز المحبوب ثمّ اشكر الله ربّك بما احبّك و ارسل اليك هذا اللّوح الذى منه تهبّ نسّمات الله ان انتم تجدون قل يا قوم هذا اللّوح بنفسه حجّة عليكم و على اهل السموات و الأرض ان انتم يبصر الله فيه تشهدون قل يا ملاء الأرض ان كان عندكم حجّة اعظم من هذا او برهان اكبر منه او دليل اعلى عنه فأتوا بها ان انتم صادقون و ان لم تكن عندكم من حجّة او برهان فبأىّ شيء منعتم انفسكم عن هذا الصّراط المرتفع الممدود اذاً فاعرف سرّ الثمانين و ما وعدتم به فى التسع لتوقن بأنّ الله يوفى وعده و يقدرّ مقادير كلّ شيء فى كتاب محفوظ كذلك تمّت نعمة الله و ظهر جماله و نزلت آياته و بلغت كلماته و لاح وجهه ان انتم تشهدون و تسمعون ثمّ استمع نصحى فى آخر اللّوح و كن من الدّينهم بنصح الله يستنصحون اولاً تجنّب عن الدّين تجد منهم روايح الغلّ و النّفاق و لا تجمع معهم فى مقعد و هذا من امر الله عليك و على الدّين الى معارج الرّوح هم يعرجون و أنّك جلست معهم فى عدّة من الأوقات و علمناه من علم الذى علمنى الله لذا نهيناك و الدّينهم كانوا الى سماء القرب ان يطيرون ايّاك ان لا تلتفت بما يتكلّم به السنهم بل توجه بقلوبهم لتجد الغلّ و البغضاء و يظهر لك ما فى صدورهم و هذا ما يعظك به الحقّ فى هذه الايام التى فيها تذهل العقول فاحترز عن مثل هؤلاء كاحتراز النور عن الظلمة و المؤمن عن

المشرك فأعرض عنهم ثم اقبل الى الله العزيز القيوم اولئك ان يقرؤوا من آيات الله لن يقرؤوها الا لمكر الذي كان في سرهم و لو يذكرون احكام الله هم ما يتذكرون قل يا ملاءم المبغضين فاعلموا بان الله قد جعلنى فتنه لكم بحيث لن يتم ايمانكم الا بحبى ولو فى ابد الأبد انتم تعبدون او تسجدون و فى آخر النصح لا تحزن عما كنت فيه من الشدايد و العسر فاعلم بان الدنيا و ما فيها سيفنى و ما قدر لك عند الله تالله خير لك عما تشهدده فى الأرض او يعرفه العارفون لو تصبر فى الأمور و توقن بالله ربك و لن تجزع فى الأمور فاصبر يا اخى فيما يرد عليك ثم ذكر ايامى فى كل عشى و بكور ثم هجرتى و فراقى ثم ضرى و اضطرارى ثم نعماتى و بيانى ثم ترنماتى و جمالى ثم عن بلائى و ابتلائى ثم عن سجنى و غربتى فى هذه الأرض الممنوع ١٥٢

## [يادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتيب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

### الأعظم الأقدس

هذا يوم فيه طار طائر من اطيبار العرش و طارت معه الأفئدة و العقول ان يا ميم المجد انت ارتقيت بروح و ريحان و محييك في الأحزان كذلك قضى الرحمن أنه لهو المهيمن القيوم انت كنت بقيّة آل الله اذ اخرجني المشركون من ارض الطّاء و احترقت بنار الفراق في سنين معدودات اذا اتى الميقات هديناك الى كوثر الوصال الى ان دخلت السّجن و فديت نفسك امام وجه ربك العزيز المحبوب طوبى لك و لمن يتوجّه اليك و يزور تربتك و يتقرّب بك الى الله ربّ ما كان و ما يكون ان يا هاء الهويّة قصدت معارج القدس و تركت الدنيا في سبيل ربك اشهد أنك انت الذي ارتقيت الى مقام محمود و اشهد أنك رجعت مظلوماً الى مقرّك طوبى لك و للذين تمسّكوا بذيلك الممدود ان يا دال الأبدية قد تشرّفت بك تلك الأرض و ما حولها أنك وديعة الله و كنزه في هذه الدّيار سوف يظهر الله بك ما اراد أنه لهو الحقّ علام الغيوب باستقرارك على الأرض تزلزلت في نفسها شوقاً للقائك كذلك قضى الأمر ولكنّ الناس لا يفقهون ان يا ياء القدميّة طوبى لك بما انفتحت روحك في السّجن الأعظم بعد الذي كنت بين ايدي الذين كفروا بالله في اليوم الموعود أنا لو نذكر اسرار صعودك لينتبهنّ اهل الرّقود و يشتعلنّ الوجود بنار ذكر اسمي العزيز الودود يا ايها المذكور لدى الوجه قد قصصنا لك ما ورد اليوم على غضن الله لتطّلع بما قضى في السّجن من لدن ربك العزيز الغفور أنك لا تحزن ان اشكر ربك في كلّ الأحوال أنه مع الذين يذكرونه و بأمره هم يعملون أنما البهَاء عليك و على من انقطع في حبّه عن الذينهم مشركون

\*\*\*

ق ك

جناب سيّد محمود عليه بهاء الله

### هو الكاشف الشّاهد الأمين

هذه ليلة فيها ينوح القلم بما ورد على احرف الكتاب من لدن كلّ ظالم بعيد أنا امرنا الكلّ بالعدل و الانصاف و بتقوى الله ربّ العالمين ولكنّ الظّالمين افتوا علينا و على اصفياء الله بظلم صاحبت به الأشياء و ناح به كلّ قلب سليم أنا انزلنا عليهم مائدة البيان من سمآء العرفان و هم نبذوها عن ورائهم معرضين عن الله المعطى البازل الكريم قد ورد علينا ما لا ورد على احد من قبل يشهد بذلك قلم الله العزيز الحميد أنك لا تحزن من شيء توكل في كلّ الأمور على الذي في قبضته ملكوت الأمر و الخلق لا

اله الّا هو المقتدر القدير بشّر احبّائى بذكرى و توجّهى و اقبالى و رحمتى و عنايتى و شفقتى الّتى احاطت من فى السّموات و الارضين البهّاء المشرق من افق سماء فضلى عليك و على من شهد بما شهد الله مالک هذا اليوم البديع

\* \* \*

سنگ

جناب ملاّ يحيى

الأقدس الأبهى

هذه ورقة الرضوان قد ارسلناها اليك لتشكر ربك فى العشىّ و الابكار ان اتبع ملّة الله و سننه فيما نزل فى الألواح اياك ان يمنعك شىء عمّا اراد الله مالک الرقاب ينبغى لكلّ نفس ان يجعل مراده ما اراد ربّه العزيز الوهاب انّ الذين اتبعوا الظنون اولئك فى مرية و نفاق طوبى لقوى خرق الأحجاب و نذ عن ورائه الأوهام قل هذه شمس اليقين قد اشرفت من الأفق المبين هل ينبغى الارتياب بعد اشراقها لا وممطر السحاب انّ الذين ارتابوا اولئك غشّتهم الحجابات سوف ينوحون على انفسهم و يقولون وا حسرة علينا بما فرطنا فى جنب الله منزل الآيات انك فاشكر ربك بما ذكرت لدى العرش و فزت بلوح ربك اذ كان بين ايدى الفجار

\* \* \*

هو السلطان العليم الحكيم

هذه ورقة الفردوس تعنّ على افنان سدره البقاء بالحن قدس مليح و تبشّر المخلصين الى جوار الله و الموحدّين الى ساحة قرب كريم و تخبر المنقطعين بهذا التّبأ الذى فضّل من نبأ الله الملك العزيز الفريد و تهدى المحييين الى مقعد القدس ثمّ الى هذا المنظر المنير

قل انّ هذا كمنظر الاكبر الذى سطر فى الواح المرسلين و به يفصل الحقّ عن الباطل و يفرق كلّ امر حكيم قل انه لشجر الرّوح الذى اثمر بفواكه الله العلىّ المقتدر العظيم

ان يا احمد فاشهد بانه هو الله لا اله الا هو السلطان المهيمن العزيز القدير و الذى ارسله باسم علىّ هو حقّ من عند الله و اتا كلّ بامر له لمن العاملين

قل يا قوم فاتبعوا حدود الله الّتى فرضت فى البيان من لدن عزيز حكيم قل انه لسلطان الرّسل و كتابه لامّ الكتاب ان انتم من العارفين

كذلك يذكركم الورقاء فى هذا السّجن و ما عليه الا البلاغ المبين فمن شاء فليعرض عن هذا النّصح فمن شاء فليتخذ الى ربّه سبيل

قل يا قوم ان تكفروا بهذه الآيات فباىّ حجّة آمنتم بالله من قبل هاتوا بها يا ملاّ الكاذبين

لا فوالذى نفسى بيده لن يقدروا و لن يستطيعوا ولو يكون بعضهم لبعض ظهير

ان يا احمد لا تنس فضلى فى غيبتى ثمّ ذكر ايامى فى ايامك ثمّ كربتى و غربتى فى هذا السّجن البعيد و كن مستقيماً

فى حبّى بحيث لن يحول قلبك ولو تضرب بسيوف الاعداء و يمنعك كلّ من فى السّموات و الارضين

و كن كمشعلة النار لاعدائى و كوثر البقاء لاجباتى و لا تكن من الممترين  
و ان يمسك الحزن فى سبيلى او الذلة لاجل اسمى لا تضطرب  
فتوكل على الله ربك و رب آباءك الاولين لان الناس يمشون فى سبل الوهم و ليس لهم من بصر ليعرفوا الله بعيونهم او  
يسمعوا نعماته بأذانهم و كذلك اشهدناهم ان انت من الشاهدين  
كذلك حالت الظنون بينهم و قلوبهم و تمنعهم عن سبل الله العلى العظيم  
و أنك انت ايمن فى ذاتك بان الذى اعرض عن هذا الجمال فقد اعرض عن الرسل من قبل ثم استكبر على الله فى  
ازل الآزال الى ابد الآبدين  
فاحفظ يا احمد هذا اللوح ثم اقرئه فى ايامك و لا تكن من الصابرين فان الله قد قدر لقارئها اجر مائة شهيد ثم عبادة  
التقلين كذلك منّا عليك بفضل من عندنا و رحمة من لدنا لتكون من الشاكرين  
فوالله من كان فى شدة او حزن و يقرء هذا اللوح بصدق مبين يرفع الله حزنه و يكشف ضره و يفرج كربه  
و انه لهو الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين  
ثم ذكر من لدنا كل من سكن فى مدينة الله الملك الجميل من الذين آمنوا بالله و بالذى بيعته الله فى يوم القيمة و  
كانوا على مناهج الحق لمن السالكين

\*\*\*

ضلع جناب مجيد عليه بهاء الله

بنام خداوند سميع بصير

هر نفسى اليوم بكوثر عرفان محبوب امكان فائز شد او از اهل فردوس لدى العرش مذکور است اكثرى از نساء عالم مع آنكه  
بكمال آمال مشتاق ظهور غنى متعال بودند بيوم الله فائز نشدند و عرفش را نيافتند قد منعهنّ الظنون عن مشرق اليقين كتابت  
لدى المظلوم مذکور و لحاظ عنایت از شطر سجن بشما متوجه قدر اين مقام را بدان و بذكر حق مشغول باش اگر مقبلين و  
مقبلات بر عظمت اين مقام بلند اعلى مطلع شوند بشأنى ظاهر گردند كه كدورات و احزان عالم ايشان را اخذ نمايد و  
اعراض و اعتراض من فى الملك از حق باز ندارد طوبى لك بما شربت رحيق العرفان و آمنت بالله الفرد الخبير نكبت من هذا  
المقام عليك و على امائى فى هناك اللائى دخلن حصن ولاية الله العزيز الحكيم ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بنورالله  
ثم الذى سمى بظهورالله ليفرحا بذكرى الجميل البهاء عليهما و على التى سميت بكوكب و على كل امة موقنة بالله رب  
العالمين

\*\*\*

يا هو

هنيئاً لكم يا اهل البهاء انتم الذين شربتم الرحيق المختوم باسمه القيوم فى يوم عجاب

\*\*\*

## هو الحیّ القدیم

و ائی حینفد بحول الله و قوته ارید ان افتح ابواب مدینة المعانی بمفاتیح الصمدانی لتطفتح علی وجهک من نسایم انوار صبح البقاء ليقلبک عن شمال الحزن و الفراق الی یمین الوصل و اللقاء و تصلک الی رفر السناء فی ملکوت البهاء و غاية فیض الله فی جبروت العماء فوالذی نفع من روح القدم فی هذا الصور المعظم و هذا القرن المکرّم المفخّم لو تدخل فیها او تستشرق علی قلبک من انوارها لتکون مقيماً فی حرم الله و قائماً علی امر الله و تصیر باقياً فی مکامن الانشاء و مظاهر الکبریاء فی طوبی لک لو تدخل فی حدیقة الحیّ الحیوان الازلیة لتشرب ما لا یشرب احد من العالمین و تشهد ما لا یشهد احد من السابقین اذاً قل ان الحمد لله محبوب العارفين و مقصود المخلصین و الرحمة علیک و علی عباد الله المکرّمین

\* \* \*

و اینکه احکام نکاح و طلاق خواسته بودند ما نزل فی هذا المقام فی کتاب الأقدس از قبل ارسال شد و هم چنین خطبه از سماء احدیه در این ایام نازل بعد از رضای طرفین و رضای ابوبن در محلی از اتقیا حاضر شوند و این خطبه مبارکه را بکمال روح و ریحان تلاوت نمایند و بعد از قرائت خطبه محبوب و محبوبه در محلّ علیحده این دو آیه مبارکه که در بیان نازل شده قرائت نمایند آیتین که در بیان ذکر شده نوشته شود و بعد مهر را زوج تسلیم ضلع نماید و طرفین در ورقهائی مهر نمایند هم چنین شهدا و اگر محلی باشد که اهل آن عاجز باشند از قرائت خطبه لا بأس علیهم قرائت آیتین کافی است مقصود از آیتین للرجال انا کلّ لله راضیون و للنساء انا کلّ لله راضیات

## خطبة النکاح

### بسمه المعطى الفيّاض

الحمد لله القدیمی بلا زوال و الأبدی بلا انتقال الذی شهد لذاته بذاته انه لهو الفرد الواحد الغنی المتعال نشهد ان لا اله الا هو اقراراً بوحدانیته و اعترافاً بفردانیته لم یزل کان فی علو امتناعه و سمو ارتفاعه مقدساً عن ذکر غیره و منزهاً مستغنیاً عن وصف ما سواه فلما اراد نظم العالم و اظهار الجود و الکرّم علی الأمم شرع الشرایع و اظهار المناهج و فیها سنّ سنّة النکاح و جعله حصناً للنجاح و الفلاح و امرنا به فیما نزل من ملکوت المقدّس فی کتابه الأقدس قوله عزّ کبریائه تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرنی بین عبادی هذا من امری علیکم ان اتخذوه لأنفسکم معیناً و نصلی و نسلم علی البیان من اهل البهاء الذین بذلوا جهدهم فی ارتفاع هذا الدین المبین و ما اخذتهم فی الله لومة اللّائمین و الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

هو المقتدر علی ما اراد

وجه حقّ از افق اعلیٰ باهل بها توجه نموده میفرماید در جمیع احوال بآنچه سبب آسایش خلق است مشغول باشید همّت را در تربیت اهل عالم مصروف دارید که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم باسم اعظم محو شود و کل اهل یک بساط و یک مدینه مشاهده شوند قلب را منور دارید و از خار و خاشاک ضغینه و بغضا مطهّر نمائید کل اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده‌اید نیکوست حال نفسی که بمحبّت تمام با عموم انام معاشرت نماید در جمیع ایّام عباد الله را بمعروف امر نمودیم و از منکر نهی کردیم قسم بافتاب ظهور که از افق سجن مشرقست فساد و نزاع و جدال شأن انسان نبوده و نخواهد بود باید کل به ما یحیّه الله ناظر باشند و به ما امروا به فی الكتاب عامل طوبی لک بما اقبلت الی الله اذ اعرض عنه کلّ مشرک مریب ان احفظ هذا المقام باسم ربّک القویّ القدیر

\* \* \*

بسم الله الغافر

ولو انّ سوء حالی یا الهی استحقّنی لسیاطک و عذابک ولكن حسن عطوفتک و مواهبک یقتضی العفو علی عبادک و التلطّف علی ارقّانک اسألك باسمک الّذی جعلته سلطان الأسماء بأن تحفظنی بسلطنتک و اقتدارک عن کلّ بلاء و مکروه و عن کلّ ما لا اراده ارادتک و انک انت علی کلّ شیء قدیر

\* \* \*

۱۵۲'

حبيب روحانی جناب آقا میرزا عبدالمجید علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربّنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

پاک و منزهست پروردگار عالمیان از مدح و ثنا و ادراک اهل ناسوت انشاء فی الحقیقه الی حین معروف نه و موصوف نه اوصاف عباد از اعلیٰ و دون آن در یکمقام راجعست بنفوس ثابتّه راسخه مستقیمه راضیه مرضیه ایشانند ایادی امر حقّ مابین خلق و ایشانند اشجار بستان الهی اوراقش باراده متحرک و اثمارش بمشیت مشهود ایشانند مشارق اقتدار حضرت مختار تغییرات عالم و حوادث امم ایشانرا از اسم اعظم و مالک قدم منع نمود بافق ظهور وحده ناظرند بصر را از برای مشاهده میخوانند و سمع را از برای اصغای الحمد بنور توحید حقیقی منورند و از اثمار سدره مبارکه مرزوق از رحیق قل الله آشامیده‌اند و به درهم فی خوضهم یلعبون عامل یسأل الخادم ربّه بأن یوفّقهم و یؤیّدهم و یمدّهم بجنود الغیب و الشّهاده

سبحانک یا قاسم ارزاق العباد و قاصم شوکه اهل العناد اسألك بتسخیر قلمک الأعلى و صریه و نفوذ و اقتداره و بمشیتک النافذه و قوتها و قدرتها و سلطانتها بأن تؤیّد اولیائک علی اظهار امرک بین اهل الامکان بالحکمه و البیان ایربّ تربهم بین اعدائک و ما ورد علیهم فی سیلک اسألك باسمک القیوم و رحیق المختوم بأن تنزل من سماء عطائک ما یقرّبهم فیکلّ الأحوال الیک و قدر لهم ما یكون معهم فیکلّ عالم من عوالمک ایربّ تسمع ذکر عبدک المجید و اولیائک الذین اقبلوا الیک و ارادوا کوثر بیانک و رحیق غنائک قدر لهم ما تقرّر به عیونهم و تفرح به قلوبهم انک انت المقتدر القدیر لا اله الا انت السامع المجیب کبر اللهم علیهم و صلّ علیهم بدوام ملکک و ملکوتک و قدر لهم بجدوک و فضلک ما ینبغی لاسمک العزیز الوهاب

و بعد نامه آنحبيب روحانى يوم هفدهم ماه مبارك رمضان وارد گویا نامه نافه مشك اذفر بود كه از هر كلمه آن عرف  
ثناى مالک ارض و سماء متضوع حق شاهد و گواه كه سبب فرح و علت بهجت بود از ذكر مجمع و اولیای مجتمعه نسایم  
سرور در مرور و بعد از قرائت قصد مقام اعلى و ذروه منتهی نموده امام وجه و بشرف اصغا فائز اذا توجه الی وجه مولى العالم و  
انزل ما لا یحصیه احد الا نفسه المحصى العليم الحكيم قوله جل جلاله و عزّ بیانه

### بسمی المهیمن علی الأسماء

یا مجید قد حضر العبد الحاضر بکتابک و قرأه امام الوجه اجنباک بهذا اللوح المبین قد هزتك نفحات الوحى فى ایام ربک و  
اسمعك ندائه الأحملى و ادخلک فى مقام فزت فيه بما كان مسطوراً فى كتب الله و بشر به ام الكتاب طوبى لعبد فاز و ویل  
للغافلین یا مجید قد اقبلت الى المقام الأعلى و الذروة العلیا الى ان حضرت فى مقام كان امل المقرین قد وجدت عرف بیان  
الرحمن و رأیت آثاره و فزت بأنوار وجهه ان ربک هو الفضل الکريم قد وجدنا من بیانک عرف استقامتک فى امر الله العزیز  
الحمید بشر احبائى بعنایتى و ذکرهم بآیاتى و نورهم بنور الساطع من هذا الأفق المنیر طوبى لبيت ارتفع فيه ذکر الله و ثنائه و  
لسان نطق بذکره الجمیل و طوبى لقلب اقبل الى الأفق الأعلى بالاستقامة ما منعها اعراض المعرضین الذین کفروا بالذی آمنوا به  
فى القرون و افتوا علیه بظلم ناحت به كتب الله و بکت عیون العارفين انا نکبر من هذا المقام علیک و علی اولیائى فى بلادى  
الذین ما خوفتهم صفوف فراعنة الأرض و قالوا لك الحمد یا مولى العالم بما هدیتنا الى صراطک و اسمعتنا ندائک و اظهرت لنا  
ما كان مکنوناً فى علمک اشهد ان بك نفع فى الصور و ظهر السرّ المکنون و بك نصب علم الاقتدار بین الأبرار و نطقت  
الأشیاء الملك لله المقدر العليم الخیر بهاء علیکم و علی الذین اخذوا رحيق البیان باسم ربهم الرحمن و شربوا منه من لدن  
أمر قدیم انتهى لله الحمد عرف کوثر بیان امکانرا احاطه نموده ابصار اخيار بمشاهدة انوار فائز و آذان ابرار باصغاء نداء حضرت  
مختار مشرف این خادم فانی از حق جلّ جلاله سائل و آمل كه اولیا را مؤید فرماید تا بحکمت و بیان ناس را بصراط مستقیم و  
نبأ عظیم هدايت نمایند تبليغ امر از سلطان اعمال لدى الغنى المتعال مذکور و محسوب عنایتش موجود و مددش مشهود هر  
نفسى تمسک نماید بآنچه كه از قلم الهى جارى و نازل البتّه مددش میرسد ولكن باید در جميع احوال حکمت را از دست  
ندهند لئلا ترتفع زماجیر المعرضین و ضوضاء الغافلین

اینکه ذکر عید اعظم و اجتماع احبّاء را در مجالس و اشتغالشان بذكر و ثنا و اشتعالشانرا بنار محبت مالک اسماء مرقوم  
داشتند و همچنین ذکر جناب کربلائى محمد علی علیه بهاء الله و عنایته و طلب استدعای ایشانرا در باره اولیای میم و راء و  
باء و نون و محلّ آخر فرمودند اینمراتب در ساحت امنع اقدس اعلى عرض شد و بعد از فوز باصغا از مشرق عنایت کبرى این  
آیات در ذکر اولیا از قلم اعلى جارى هذا ما نزل لجناب کربلائى محمد علی علیه بهاء الله قوله تبارک و تعالی

### بسمی الناطق فى السجن الأعظم امام وجوه العالم

کتاب انزله الرحمن لمن فى الامکان و يدعوهم الى مشرق الأنوار یا اهل الأرض انا اظهرنا نفسنا بینکم لیهديکم الى افق منه  
اشرقت شمس الحکمة و البیان طوبى لمقبل ما منعه اعراض القوم و لمستقیم ما حرّکته قواصف الأشرار و طوبى لناطق ما حجبتة  
حجبات الظنون و ما خوفته سبحات الجلال یا محمد قبل علی ان قلمی الأعلى فى سجن عکا اقبل الیک و یذکرک بما  
یقرّبک الى الله مالک الرقاب کم من عالم منع عن المعلوم و کم من غافل اقبل و فاز بمطلع الآيات قد حضر اسمک لدى  
المظلوم ذکرک بذكر لا تعادله الأذکار لتقوم علی خدمة الأمر و تدع الناس بالحکمة و البیان الى مکمن الأسرار طوبى لك بما



فرت بآثار قلمی الأعلى فی مقام جعله الله من اعلى المقام اذا شربت كوثر البيان من يد عطائي و اخذك جذب البرهان الى ملكوت عرفاني قل

الهي الهی لك الحمد بما اسمعتني صرير قلمك الأعلى و عرفتنی صراطك و ميزانك و ايدتنی على الاقبال الى افكك بعد اعراض خلقك و سقيتنی كوثر حبك في يوم فيه قام العباد على اطفاء نورك اسألك بأسرار علمك و امواج بحر بيانك و بأمرك الذي به سخرت الملك و الملكوت و آيات عظمتك يا مالک الغيب و الشهود بأن تجعل السن عبادك مفاتيح عنايتك لتفتح بها ابواب افئدة خلقك ثم اجعلني يا مولی الوری و رب الآخرة و الأولى ناطقاً بشنائك و قائماً على خدمة امرک بحيث لا تمنعني حوادث الآفاق و لا نفاق اهل الشقاق ثم اكتب لي يا الهی ما يقربني اليك فيكلّ عالم من عوالمک انک انت المقتدر العليم الحكيم انتهى

نیر عنایت از افق فضل مشرق و امطار شفقت از سماء جود مالک وجود هاطل بشأنیکه وصف ممکنات باو نرسد و نعت کائنات او را نیابد صد هزار شکر مقصود عالمینرا که مسئلت حبيب مکرم جناب محمد قبل علی علیه بهاء الله بشرف اجابت فائز و از برای هر یک از نفوس مذکوره نازل شد آنچه که شبه و مثل نداشته و ندارد ان ربنا الرحمن هو المشفق الکریم و هو الفضل الغفور الرحيم يا علی اکبر مالک قدر از شطر منظر اکبر بتو توجه نمود و ترا ذکر مینماید تا باجنحه انقطاع در این فضای بی انتهی باسم فیاض حقیقی طیران نمائی ذکرش محیی قلوب و مقوی ارکان قوت بخشد و قدرت عطا نماید آنه هو الفياض الکریم

هذا ما نزل لجناب ابوالقاسم آقا علیه بهاء الله

يا ابوالقاسم قد عرض العبد الحاضر اسمک امام الوجه نزل لك هذا اللوح اللّائح المبین از حقّ بطلب تا بعرف آیاتش فائز شوی قسم بافتاب بیان هر نفسی فائز شد باستقامت تمام بر امر مالک انام قیام نماید بشأنیکه سطوت ملوک و مملوک و اهل عالم او را از توجه بافق اعلى منع ننماید و باز ندارد طوبی للفائزين هذا ما نزل لجناب ملا حسین علیه بهاء الله

يا حسین قد جرى كوثر الحيوان من قلم الرحمن و القوم اكثرهم لا يعلمون انزلنا من سماء الارادة امطار الفضل و العطاء و بها احببنا الذين كانوا في قبور الأبدان ان ربك هو المقتدر القدير قد ظهر و اظهر ما كان مكنوناً في العلم و مخزوناً في افئدة المرسلين انك اذا شربت رحيق الوحي من بيان ربك اقبل بقلبك الى الأفق الأعلى و قل الهي الهی و مقصودی و محبوبی ترى عبدك مقبلاً اليك و متمسكاً بحبل فضلك و راجياً ما قدرته لأنمائك و اصفیائک اسألك بأنوار وجهك و آيات عظمتك و بالكلمة العليا التي بها خلقت الأشياء بأن تكتب لي ما يجعلني منقطعاً عن دونك و متشبثاً بأذيال رداء عنايتك انك انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام من في السموات و الأرضين و هذا ما نزل لجناب ملا عبدالأحد علیه بهاء الله

يا عبدالأحد طوبی لك بما اقبلت الى افقى و تمسكت بحبل عنایتی و آمنت بآياتی فأسأل الله بأن يؤيدك و يوفقك و يقدر لك خير الآخرة و الأولى و ما قدره للمقربين من عبادته و المخلصين من برئته أنه هو العزيز الفضل و هذا ما نزل لجناب ميرزا عبدالحسين علیه بهاء الله

يا عبدالحسين سمعنا ندائك اجنباك رأينا ذكرك ذكرناك هل تعرف من يذكرك و من اقبل اليك من شطر السجن لعمر الله لو تطّلع لتدع العالم ورائك قائماً على خدمة امر ربك العزيز العظيم بهاء من لدنا عليك و على الذين ما منعهم شبهات القوم و لا اشاراتهم و لا سطوتهم و لا ثروتهم عن الله رب العالمين انا نحب من احبنا و نريد من ارادنا ولكن القوم حالوا بيننا و بين اوليانا الا انهم فى خسران مبين نسأل الله تعالى ان يفتح على وجهك باب فضله و يكتب لك اجر الحضور امام وجهه انه هو المقتدر على ما يشاء و هو العليم الحكيم  
و هذا ما نزل لجناب ملاً عبدالأحد عليه بهاء الله

يا عبدالأحد اذكر اذ كنت لدى الباب و سمعت نداء المظلوم اذ كان بين ايدي الغافلين قد اقبلت الى الأفق الأعلى الى ان حضرت و رأيت ما كان مسطوراً من القلم الأعلى فى الواح ربك الغفور الرحيم نشهد أنك حضرت و سمعت و رأيت ما كان مستوراً عن اعين الغافلين قل

الهي الهى و مقصودى و رجائى ايدنى على ذكرك و ثنائك و ما ينبغى لظهورك و ايامك اسألك يا مولى العالم و مقصود الأمم بفرات رحمتك و آيات عظمتك بأن تجعلنى فيكّل الأحوال ناطقاً بثنائك و ثابتاً على حبك و راسخاً على امرك الذى به زلت اقدام العلماء و اضطربت افئدة المعتدين  
البهاء عليك و على من يسمع قولك فيهذا النبأ العظيم  
و هذا ما نزل لجناب مير محيى الدين عليه بهاء الله

يا محيى الدين نسأل الله ان يجعلك مظهر اسمك و بك يهدى العباد الى صراطه المستقيم و يقربهم اليه فيكلّ حين رأينا اسمك انزلنا لك ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك كلّ عالم بصير هذا يوم فيه ينادى المناد بين العباد و يدعوهم من غير ستر و حجاب الى الفرد الخبير قد كتنا قائماً امام الوجوه فلما اشرق نور الأمر خرج عن خلف الحجاب شذمة من الذباب و ارادوا سفك دمي من دون بيته من الله العليم الحكيم قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم اتبعوا من اتاكم بأمر مبين لولاه من يهدى العباد انصفوا و لا تكونوا من الظالمين طوبى لبصير ما منعه حجبات الأوهام و لعالم ما زلته شبهات المرييين أنك اردت لوحى قد ارسلناه اليك و لاح من افقه نير عناية ربك الغفور الرحيم هذا يوم بشرت به كتب الله من قبل ولكن القوم فى نوم عجيب أنك اذا فزت بأمواج بحر بيانى قل

الهي الهى لك الحمد بما ذكرتنى و اقبلت الى وجهى اسألك بأنوار عرشك و المقام الذى فاز بلقائك و فيه ارتفع ندائك الأحدى و صرير قلمك الأعلى بأن تجعلنى منجذباً بآياتك و متمسكاً بالطفافك اى ربّ قدر لى و لابنى ما ينبغى لسماء جودك و بحر عطائك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العزيز الحميد  
و هذا ما نزل لجناب كربلائى صمد عليه بهاء الله

يا صمد عليك بهائى قد اقبلت و سمعت و فزت بما لا يوصف بالأذكار و الأقوال انّ الله خلق العباد لعرفانه فلما اظهر مشرق آياته و مطلع انواره و مصدر احكامه و معدن اسراره و مهبط علمه اعرضوا عنه الى ان كفروا به و بآياته كذلك سؤلت لهم انفسهم و هم اليوم من المعتدين فى كتاب الله مالك يوم الدين طوبى لك بما نبذت الأوهام مقبلاً الى نير برهان ربك المشفق الكريم قل يا ملاً البيان انصفوا فى امر ربكم الرحمن هل تنكرون الأمواج و ترونها تعالوا تعالوا لأريكم ما كان مكنوناً فى ازل الآزال اتقوا الله و لا تكونوا من المنكرين انّ الحصاة تنادى و التواة تنطق و انتم من الغافلين كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربك الذّاكر العليم انه دعاك و هداك الى افقه المنير قل

لك الحمد يا مولى العالم و مقصود الأمم بما هديتني و شرقتني بالحضور عندك أنك انت القوى الغالب القدير  
و هذا ما نزل لجناب حاجي محمود عليه بهاء الله

يا محمود يذكرك المظلوم و يوصيك بما نزل في كتاب الله مولى العالم اسمع النداء من شطر البقاء الذي ذكر في كتاب الله  
بالسجن الأعظم انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العزيز الأعلم انا نوصيك بالاستقامة الكبرى في هذا الأمر الذي به زلت اقدام  
الأمم اياك ان يحجبك شيء من الأشياء في هذا اليوم الذي نزل فيه ما لا يعادله ما عند القوم يشهد بذلك هذا النبأ الأعظم الذي  
بذكرة انجذبت الأشياء و بندائه احيا الله الرّمم البهّاء عليك و على ابنك الذي سمى بمحمّد و على الذين آمنوا بالله في السرّ و  
العلن

هذا ما نزل لجناب كربلائي پاشا عليه بهاء الله

يا حزب الله حقّ اوليای خود را دوست داشته و دارد هر يك باثار قلم اعلى فائز و جمال قدم خود را از برای حضور و لقا ظاهر  
فرموده ولكن ظلم ظالمين و عناد معتدين و ضوضاء جهلا حایل شده و قاصدين را از مقصد اعلى و ذروه عاليا منع نموده از  
حقّ بطلب اجر فائزين از برای تو مقدر فرمايد اوست سامع و اوست مجيب  
و هذا ما نزل لجناب كربلائي محسن عليه بهاء الله

يا محسن در احسان حقّ جلّ جلاله تفكر نما راه نمود و هدايت فرمود تا آنکه بطراز اعظم و نبأ عظيم فائز گشتی این مقام  
اعلى را باسم فاطر سماء حفظ نما اوست حافظ و اوست ناصر و اوست معين  
هذا ما نزل لجناب آقا محمّد عليه بهاء الله

يا محمّد وجه قدم بتو متوجه و ترا ذكر مينمايد و حزب الله را وصيت ميفرمايد بترييت اولاد اگر والد در این امر عظيم که از قلم  
مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نمايد حقّ پدری ساقط شود و لدى الله از مقصرين محسوب طوبی از برای  
نفسیکه وصایای الهی را در قلب ثبت نمايد و باو متمسک شود انه يأمر العباد بما يؤيدهم و ينفعهم و يقربهم اليه و هو الأمر  
القديم

و هذا ما نزل لجناب آقا عبدالله عليه بهاء الله

حمد کن مقصود عالميانرا که ترا مؤيد فرمود بر اقبال در يومیکه کلّ اعراض نمودند الا من شاء ربك حزب الله را وصيت  
مينمائيم بنصرت امر و نصرت در رتبه اوليه تبليغ امر الهی بوده و هست طوبی از برای نفوسیکه منقطعاً عن الدنيا و متمسکاً  
بالتقوى باين امر اعلى تمسک نمايند و لوجه الله قصد هدايت عباد کنند که شاید تشنگان بفرات رحمت فائز شوند و گمراهان  
صراط مستقيم را بيابند

و هذا ما نزل لجناب مشهدي كاظم عليه بهاء الله

يا كاظم قائم آمد و ناسرا بحضرت قیوم دعوت فرمود و بشارت داد ولكن قوم بظلمی قیام نمودند که دخانش عوالم روح را تيره  
نمود مانده عطا نمود رّدش کردند آیات نازل فرمود انكارش نمودند بينات آورد سحارش گفتند اينست شأن غافلین طوبی از برای  
نفوسیکه اقبال نمودند و قصد بيت ذکر کردند و فائز شدند بشنیدن آیات الهی و مشاهده وجه احبای لايزالی

هذا ما نزل لجناب على اكبر عليه بهاء الله

در این ربیع رحمانی و نیشان مکرمت سبحانی جهد نما تا فائز شوی بآنچه که ذکرش بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده ماند  
ارض معرفت را امروز از نیشان مکرمت انباتی دیگر و ظهوراتی دیگر است این رحمت مخصوص این ایام است و این کرم لایق  
این اوقات وقت را غنیمت دانید و بما ینبغی قیام کنید  
و هذا ما نزل لجناب حاجی حبیب الله علیه بهاء الله

یا حبیب الله قلم اعلی در لیالی و ایام بنصیحت دوستان الهی مشغول مقصود آنکه کلّ بانوار توحید حقیقی فائز گردند و از  
اوهامات قبل فارغ و آزاد هزار و سیصد سنه یا حقّ گفتند بالأخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند باید کلّ از حقّ جلّ جلاله  
حفظ طلب نمایند تا بمثابۀ حزب شیعه شنیعه باعثساف قیام نکنند اوست قادر و توانا سبحان الله آن اوهام بآخر نرسیده اوهاماتی  
دیگر از شطر اهل بیان ظاهر اعادنا الله ایاکم من شرّ هؤلاء  
و هذا ما نزل لجناب کربلائی محمّد جعفر علیه بهاء الله

یا محمّد جعفر تو لقا می طلبی و حقّ معطی و بخشنده و مهربان ولکن اهل اعتساف از انصاف گذشتند و اولیا را از توجّه منع  
نمودند قل

الهی الهی ترانی مقبلاً الیک و متوجّهاً الی انوار وجهک لأدخل فی مدینه تشرقت بقدمک و ارتفع فیها ندائک و اقوم  
لدى باب فتح على من فی الأرض و السماء و اشرب کوثر اللّقاء من ایادی عطائک و كأس الوصال من جودک و فضلک الهی  
الهی تری حالی و تسمع ضجیح قلبی فی هجرک و فراقک لو تمنعنی عن التّقرّب الیک حجبات عبادک و سبحات خلقک قدر  
لی من قلمک الأعلی اجر من فاز بحضورک و شرب رحیق الوحی من ید عطائک و شهد بما نطق به لسانک و شاهد افکک  
الأبھی و سمع ندائک الأهلئ انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الغفور الکریم  
و نذکر ابنک الذی آمن بالله و آیاته و نبشّره بفضل ربّه المشفق الأمين و نذکر ابنک الآخر و نوصیه بما وصّینا به عبادنا  
فی الواح شتی و انا التّاصح العلیم البهّاء علیکم من لدی الله ربّ العالمین  
و هذا ما نزل لجناب نصرالله خان علیه بهاء الله

یا نصرالله قد اتی النّصر و النّاس اکثرهم لا یعلمون قد نصبت رایة التّوحید و النّاس لا یفقهون قد اتی الموعود بأعلام الظّفر ولکنّ  
البشر اکثرهم لا یشعرون قد حضر اسمک لدى المظلوم انزل لک ما لا تعادله ثروة العالم یشهد بذلك ربّک المهیمن القیوم انک  
اذا فزت بآیاتی و وجدت عرف بیانی قل

الهی الهی لک الحمد بما عرفتنی سیبک و انزلت لی دلیلک و علّمتنی ما کان مکنوناً فی علمک و مخزوناً فی اصداق  
حکمتک اسألك یا محیی العظم الرّمیم بنبایک العظیم بأن تجعلنی ثابتاً علی صراطک و ناطقاً بذكرک و متمسکاً بحبل فضلک  
ایربّ ترانی راجیاً ما قدرته لأولیائک اسألك ان لا تخیننی بجودک و کرمک انک انت العلیم الخبیر  
و هذا ما نزل لجناب آقا میر هاشم علیه بهاء الله

یا هاشم اسمع نداء المظلوم انه یدکرک بآیاته و یشرک برحمته الّتی سبقت الوجود قمنا امام الوجوه بحیث ما منعنا حجبات  
الفراعة و لا سطوة الجبارة دعونا کلّ الی الله مالک الغیب و الشّهود فلما انارت الآفاق خرجت عن خلف الحجاب شردمة

من اهل التّفاف و ارتكبوا ما لا ارتكبه الأولون قد نقضوا الميثاق و كفروا بالذّي آمنوا به في الأعصار و القرون كذلك ذكرنا ما ورد علينا من الذّين انكروا حقّ الله ربّ ما كان و ما يكون فأسأل الله ربّك ان يؤيّد عباده على التمسّك بحبله الممدود و هذا ما نزلّ لجنتاب آقا مير سيف الدين عليه بهاء الله

يا سيف الدين قد اتى الوعد و اتى الله بسلطان مبين قد خسر الذّين انكروا ظهور الله و حجّته بما اتّبعا اهوائهم الا أنّهم في خسران عظيم قل يا ملأ الأرض قد اتى الحسين و في ظلّه الملاء الأعلى و اهل خباء المجد ان انتم من العارفين هذا هو الذّي كان موعوداً في كتب القبل ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لقوى ما اضعفته سطوة القوم و لمستقيم ما زلّته شبهات المعتدين الذّين اعرضوا عن الحقّ اذ اتى من افق الافتدار بطراز بديع قل طوبى لكم يا اهل البهاء بما آمنتم بالذّي كان مسطوراً في كتب القبل من لدن عليم خبير  
هذا ما نزلّ لسمى المقصود

يا من سمّيت باسمى اسمع ندائى من شطر سجنى انه يجذبك الى ملكوت يانى و جبروت عرفانى ان ربّك هو المشفق الكريم انا انزلنا للأعجام آيات عظمتى على اللّغة الفصحى و على الأعراب بلسان عجمى بديع انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقنن القدير طوبى لعبد اخذ كتابى بقوة من لدى الله ربّ العالمين و ويل لمن اعرض عن الحقّ و اتبع كلّ كفار اثم قل  
الهي الهى اشهد بوحدانيتك و فردانيتك و اعترف بما انزلته من سماء مشيتك و ملكوت ارادتك اسألك بالأفئدة الّتى طارت في هواء حبّك و بأوليائك الذّين اقبلوا الى مقرّ الفداء بانقطاع ما رأّت شبهه عين الابداع اسألك يا مولى العالم باسمك الأعظم بأن تؤيّدنى على ذكرك و ثنائك ثمّ انزل لى من سماء عطائك ما يقربنى اليك فى كلّ الأحوال أنّك انت الغنى المتعال  
و هذا ما نزلّ لجنتاب ميرزا عباسعلى عليه بهاء الله

يا عبّاس قبل على انّ المظلوم يناديك بما يجذبك الى الأفق الأعلى فضلاً من لدى الله مولى الورى لتشكر و تكون من الذّاكرين فاعلم بالعلم اليقين بأن لا يعادل بأثر قلمى الأعلى ما فى ناسوت الانشاء يشهد بذلك ربّ العرش و الشرى طوبى لمن سمع و شهد و ويل للمعرضين قد اتى امّ الكتاب فى المآب و الناس اكثرهم من الرّاقدين قد ارتفعت الصّيحة و ظهر ما كان مكتوناً فى علم الله العليم الحكيم ايّاك ان تحزنك حوادث العالم و شبهات الأمم خذ ما اتاك بقوة لا تمنعها سطوة الغافلين كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتقرّ عينك و عيون العارفين  
هذا ما نزلّ لجنتاب پاشا آقا عليه بهاء الله

يا پاشا ندای مالک اشياء را بشنو از اعلى افق عالم ندا ميفرمايد تا كلّ فائز شوند بآنچه كه از برای او از عدم بوجود آمده اند طوبى از برای نفسيكه اسياف ظالمين و ظلم معتدين او را از مالک يوم پسين محروم نساخت از حقّ مى طلبيم ترا تأييد فرمايد بر آنچه لايق امر او و سزاوار ايام اوست  
هذا ما نزلّ لجنتاب ميرزا وهّاب عليه بهاء الله

يا وهّاب قد اتى الوهّاب فى المآب و القوم فى ريب عجاب قد ظهر المكنون و اتى القيوم من افق البرهان برايات الآيات قد جاء ما قرّرت به اعين الفردوس الأعلى ولكنّ القوم كفروا به و ارتكبوا ما ناح به اهل مدائن العدل و الانصاف أنّك اذا سمعت نداء المظلوم و وجدت عرف اسمى القيوم قل

یا مالک الغیب و الشّهود اسألك بالثّار الّتی هدیت بها الکلیم و بالتّور الّذی اظهرت به فضلک العمیم بأنّ تجعلنی خاضعاً  
لأمرك و خاشعاً لظهورات عظمتک ای ربّ ایدنی علی ما تحبّ و ترضی ثمّ قدر لی خیر الآخرة و الأولى انک انت الله الفرد  
الواحد العلیم الحکیم

هذا ما نزلّ لجناب آقا مصطفی قلی علیه بهاء الله

یا مصطفی قلی در لیالی و ایام قلم مالک انام متحرک اولیای خود را ذکر میفرماید و بصراط مستقیم راه مینماید طوبی از برای  
نفسیکه راه را یافت و باو تمسک نمود امروز عالم بانوار نیر اعظم فائز مقام این یوم مبارکرا بدانید و بشای مالک آن ناطق و  
بخدمتش مشغول باشید عنقریب آنچه مشاهده میشود بعدم راجع و یقی لمن تمسک بالعروة الوثقی ما قدر من لدی الله مولی  
الوری و ربّ العرش و الثّری طوبی از برای مقبلین و طوبی از برای نفوسیکه بحبل متین تمسک جستند و از اهل ارض خود را  
فارغ و آزاد مشاهده نمودند ایشانند اهل بها که در صحیفه حمرا از قلم اعلی مسطور

هذا ما نزلّ لجناب آقا محسن علیه بهاء الله

یا محسن فرات رحمت جاری و کوثر بیان مشهود و تسنیم امام وجوه موجود ولكن عباد غافل و محجوب الّا عدّة معدودات از  
حقّ میطلبیم کلّ را تأیید فرماید و از دخان نفس و هوی مطهر سازد تا بافق تقوی توجه نمایند و آنچه حقّ اراده فرموده فائز شوند  
این ایام را شبه و مثل نبوده و نیست چه که بحر موج و آفتاب حقیقت مشرق از حقّ بطلب عباد غافل را آگاه فرماید و بافق  
اعلی راه نماید اوست بخشنده و مهربان

هذا ما نزلّ لجناب آقا احمد علیه بهاء الله

یا احمد احمد برایات آیات و اعلام بیّنات از مطلع امر الهی در ارض بطحا و یثرب ظاهر قوم بر اعراض قیام نمودند و کذابش  
گفتند و بعضی بسحر نسبت دادند چنانچه احزاب عالم امورات وارده در آن اراضی را شنیده‌اند و دانسته‌اند و بعد امتش بر  
تفریق قیام نمودند فرق مختلفه ظاهر و هر یک بهوی متکلم و بنار نفس مشتعل تا آنکه در یوم جزا مالک یوم را شهید نمودند و  
بر کفرش فتوی دادند از حقّ بطلبید حزب الله باوهامات قبل مبتلا نشوند کلمه توحید را بیابند و بحبلش تمسک نمایند البهَاء  
علی من اتبع الحقّ

هذا ما نزلّ لجناب کربلائی اسمعیل علیه بهاء الله

یا اسمعیل در ایام الله و آنچه ظاهر شده تفکر نما چه مقدار از نفوس مقدسه مطمئنّه راضیه مرضیه که افسر زندگانیرا نثار قدوم  
محبوب عالم نمودند و از مقرّ فدا زنده برنگشتند ولكن ناس نسناس مع آنکه بچشم خود دیده‌اند آنچه را که شبه نداشته  
معذلک آگاه نگشته‌اند و از خواب غفلت سر برنداشته‌اند بر منابر ذکر ذبیح قبل را مینمایند و نوحه میکنند و از آن نفوس  
مقدسه بالمره غافل و محجوبند از حقّ بطلب آگاهی بخشد و بینائی عطا فرماید شاید بشنوند و بیابند و ببینند و بیابند کذلک  
نطق قلمی الأعلی فی هذه اللیلة البلماء فضلاً من عندی و انا الفضال الکریم و المیین العلیم انا نذکر ابنک اسدالله فی هذا  
المقام لیفرح بعنایة مولاه و یکون من الشّاکرین

و هذا ما نزلّ لجناب آقا عبدالحسین علیه بهاء الله

یا عبدالحسین اذا وجدت عرف بیانی و فزت بنفحات آیاتی اقبل الی افقی و قل

الهی الهی لک الحمد بما هدیته و عرفتنی و اسمعتنی فی یوم فیہ اعرض اکثر خلقک و قام علی الاعتراض من فی بلادک الا من انقذته یدک القویة و سلطنتک الابدیة ایربّ امانتی هجرک و فراقک و اهلکنی بعدی عن ساحة عزّک اسألک بأن تقدّر لی اجر من طاف حول امرک و حضر امام وجهک و سمع ندائک الأهلّی و صریر قلمک الأعلى انک انت المقتدر العزیز العلیم

هذا ما نزلّ لجناب کربلائی محمّد علیه بهاء الله

یا محمّد افق اعلی بمثابه آفتاب ظاهر و هویدا و رایت بیان بر اعلی مقام امکان مرتفع و منصوب نفحات وحی متضوّع و نسمة الله در هبوب مع این فضلهای بیمنتھی قوم در خواب از حقّ بطلب نفوس غافله را بشطر آگاهی مؤیّد فرماید تا ببینند آنچه را که از برای او از عدم بوجود آمده اند اوست گویا و اوست دانا و اوست ناصح و اوست مبین طوبی از برای نفسیکه ندایش را شنید و باو تمسّک جست

هذا ما نزلّ لجناب آقا حسن علیه بهاء الله

یا قلم اذکر من سمّی بحسن فی کتاب الأسماء لیهدیه الذّکر الی المذكور و یقرّبه الیه فی هذا الیوم العزیز البدیع انا ذکرنا من حضر اسمه لدى المظلوم فضلاً من عندی و انا الفضّال الکریم لا یعزب عن علمی من شیء و انا الأمر الحکیم انک اذا سمعت النداء قل

لک الحمد یا مولی الأسماء و فاطر السّماء بما ایدتنی علی الاقبال الی افقک و التّوجّه الی انوار وجهک ایربّ اسألک بحركة قلمک الأعلى الّذی به رفعت الأدیان و وضعت ما اردته بسلطنتک و اقتدارک بأن تجعلنی مستقیماً ثابتاً راسخاً علی حبّک و شارباً ما جرى من قلمک الأعلى کوثر عرفانک انک انت المقتدر العزیز العلام و هذا ما نزلّ لجناب داداش نایب علیه بهاء الله

یا نایب نبأ عظیم آمد و بکلمهئی نطق فرمود قلوب امم را مضطرب یافت در جمیع لیالی و ایام کلّ را ذکر نمود و متذکّر فرمود تا آگاه شوند و بر کلمه الهی گواهی دهند ولکن عنایت از برای اکثری سبب غفلت شد امر الله را نپذیرفتند و بکتاب الهی سخریّه نمودند اهل بیان عمل کردند آنچه را که حزب شیعه عمل نکرد تو حمد کن مقصود عالمیانرا که ترا مؤیّد نمود بر اقبال و اقرار و اعتراف اینمقام عظیمست باسم اعظم حفظش نما و هذا ما نزلّ لجناب کربلائی حسن علیه بهاء الله

یا حسن اسمائیکه لدى المظلوم حاضر شد هر یک باثار قلم اعلی فائز گشت حیاً میثاً کلّ را ذکر نمودیم و بکلمه مبارکه مغفرت یاد فرمودیم این عهدیست که در یوم اوّل ورود رضوان از قلم رحمن جاری طوبی للفائزین قل لک الحمد یا مقصود العالم بما ذکرتنی فی السّجن اذ کنت بین ایدی المعرضین هذا ما نزلّ لجناب کربلائی علی علیه بهاء الله

یا علی نار مشتعل و نور ساطع و امر ظاهر طوبی از برای نفسیکه شئونات عالم و شبهات امم او را از این ظهور اعظم منع نه نمود دخان سطوت ظالمین و غبار شوکت معتدین حایل نشد و او را از توجّه بازنداشت در هر حین معرضین باعتراض مبین ظاهر کلّ منتظر بودند و چون نیر ظهور از افق سماء اراده اشراق نمود کلّ معرض و منکر الا من شاء ربّک المقتدر القدیر حمد کن مقصود عالمیانرا که ترا فائز نمود و توفیق عطا فرمود انه هو العزیز الفضّال

و هذا ما نزل لجناب شيخ كاظم عليه بهاء الله

يا كاظم حقّ عالم و گواه كه از اول ايام الى حين قلم اعلى متحرّك و بتحرير آيات الهى مشغول ولكن قوم بى انصاف اين برهان ساطع را انكار نمودند و اين حجّت كامله را قبول نکردند بهوى مشغولند و باوهم متمسك قسم بافتاب افق بيان از انوار يقين بعيد و محجوبند و بذيل ظنون متشبّث قاتلهم الله از حقّ بطلب از رحمت سابقه و عنايت محيطه اين مشتى ترا برا بافقتش راه نمايد و بصراط مستقيمش فائز فرمايد اوست قادر و توانا و اوست عالم و بينا  
و هذا ما نزل لجناب عبدالحسين عليه بهاء الله

يا عبدالحسين طوبى لك و لاسمك و لمن عرفك سيلى الواضح المستقيم انك اذا رأيت امواج بحر بيانى و اخذك سكر رحيق عنايتى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتني الى افقك الأعلى و انزلت لى ما لا يتغير بدوام الملك و الملكوت اسألك يا مولى الورى و ربّ العرش و الثرى بكلمتك العليا التى بها اضطربت الأسماء و انصعق عبادك و خلقتك بأن تؤيدنى على القبول بما انزلته فى كتابك ايربّ ترانى مضطرباً فى ايامك و محزوناً عند ظهورات انوار طلعتك و ما اردت منك الا قريبك و لفانك انت الذى شهدت بلسان صدقك بقولك يوم تبدل الأرض غير الأرض ان تبدل غيابى بالحضور امام وجهك و القيام لدى بابك و الطواف حولك و اصغاء ما نزل من سماء مشيتك انك انت المقتدر العزيز العلام  
و هذا ما نزل فى خرما لجناب صمد عليه بهاء الله

يا صمد يذكرك الفرد الأحد فى سجنه الأعظم بما يقربك اليه انه هو الجواد الكريم انك اذا فزت بنفحات الوحي و سمعت النداء من افق الأعلى قم و قل

يا مولى الأسماء و فاطر السّماء اسألك باسمك الذى سخّرت به الوجود من الغيب و الشهود و بمقامك المحمود بأن تجعلنى من الذين وفوا بميثاقهم و طافوا حول عرشك الأعظم و خضعوا عند ذكر اسمك الأتمّ بأن تؤيدنى فى كلّ الأحوال على ما يقربنى اليك و يرفعنى بجودك ايربّ ترانى مقبلاً اليك و معرضاً عن دونك اسألك بأنوار وجهك بأن تكتب لى اجر لفانك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت العليم الخبير  
هذا ما نزل لجناب آقا احمد عليه بهاء الله

يا احمد حضرت قيوم در جميع احوال ندا مي فرمايد و عباد را برحيق مختوم دعوت مينمايد طوبى از براى نفسيكه حوادث عالم او را منع نمود ندای الهى را شنيد و بقلب اقبال نمود و بقول بلى فائز گشت اينست فضل اعظم و عنايت كبرى طوبى لمن فاز و ويل للمتوقفين انا نكبر عليك و على ضلعك و على الاماء اللائى اقبلن و آمن بالله العزيز الحميد  
و هذا ما نزل لجناب آقا فرج عليه بهاء الله

يا فرج فرج آمد رُدش نمودند رحمت آمد قبول نمودند نعمت آمد كفران کردند بجای شكر شكایت سزای عنايت شقاوت ظاهر اينست شأن مردم غافل جزای عمل كلّ را اخذ نموده و از رحمت باقيه دائمه محروم ساخته امروز نفوسيكه از كأس عنايت نوشيده اند و بافق اعلى ناظرند بايد از حقّ بطلبند حزبشرا باوهامات قبل مبتلا ننمايد و از شبهات و اشارات امم مقدّس دارد حمد كن حضرت مقصود را كه ترا بمقام محمود راه نمود و ذكرت از لسان مظلوم جارى گشت



هذا ما نزل لجناب محمد پاشا عليه بهاء الله

يا محمد يذكرک المظلوم فی مدينة اشتعلت فیها نار البغضاء بما اكتسبت ایدی الظالمین نقضوا عهد الله و میثاقه و اعرضوا عن الذی اتیهم بنور مبین طوبی لیت ارتفع فیہ ذکر الله و للسان نطق بثنائه الجمیل نعیماً لقاعد قام علی خدمة الأمر و لید اخذت کتابه البدیع نسأل الله ان یؤید اولیائه علی ما یحب و یرضی و یجعلهم مشارق الفضل و الکریم بین العالم انه ولی المحسنین قد ارتفع النداء و نصب الصراط و وضع المیزان و القوم اکثرهم من الغافلین اعرضوا عن الحق متمسکین بأهوائهم الا انهم فی ضلال مبین

هذا ما نزل لجناب کربلائی محمد علیه بهاء الله

یا محمد ناعقین بمثابة جراد در بلاد منتشر میگویند آنچه را نشنیده اند و ادعای علم مینمایند آنچه را که از او غافل و محجوب بوده و هستند معرضین اهل بیان از فرقه شیعه اخسر مشاهده میشوند کذلک سؤلت لهم انفسهم و هم الیوم لا یفقهون سبحان الله در یوم الهی بذکر اسماء متمسک و ناطق و از موجد آن معرض از حق می طلبیم عالم را از کوثر بیان مطهر فرماید تا امم بمولی العالم اقرار نمایند و ادراک کنند آنچه را که الیوم از او غافلند البهء من لدنا علی اهل البهء الذین ما منعهم ظلم الظالمین و سطوة المعتدین و وضوء الغافلین اولئک حزب الله فی العالم و آیات رحمته بین الأمم علیهم صلوة الله و سلامه و عزه و بهائه انه هو المشفق الکریم الحمد لله المقتدر الغفور الرحیم  
و هذا ما نزل لجناب جواد آقا علیه بهاء الله

یا جواد یذکرک الجواد فی هذا المقام الرفیع و یذکرک بآياته و یشترک بفضل الله رب العالمین ما من عبد الا و قد ذکرناه و ما من مقبل الا ان هدیناه الی صراطی و وصیناه بما ینفعه فی کل عالم من عوالم ربّه یشهد بذلك کل عالم بصیر طوبی لعبد نذ الأوهام متمسکاً بحبل الیقین نسأل الله ان یؤیدک و اولیائه علی الاستقامة علی امره انه علی کل شیء قدير و بالاجابة جدير  
یا مجید علیک بهائی و عنایتی اسماء مذکوره امام وجه حاضر تجلینا علی کل واحد منهم من انوار شمس بیانی ما یقرّبه الی الله رب العالمین و اقبلنا الیه و سقیناه کوثر العرفان من کأس علمی الّتی سبقت البحور انه هو المقتدر القدير لا یعزب عن علم ربک من شیء یشهد و یری و هو السميع البصیر کبر من قبلی علی وجوههم و نورهم بأنوار بیانی و ذکرهم بآیات عظمتی و عرفهم افق فضلی نسأل الله ان یقرّبهم و یؤیدهم علی ذکره و ثنائه و خدمة امره البدیع انتهى

امواج بحر بیان الهی امام وجوه ظاهر و اشراقات نیر فضل باهر از حق جلّ جلاله سائل و أمل که به هیاکل ذکر و بیان عالم را باعلی افق امکان هدایت فرماید تا خلق فائز شوند و از ایام حق محروم نمانند انسان متحیر بل عالم متحیر چه که مشاهده میشود عمر دنیا که نزد صاحبان بصر اقلّ از آنست کلّ در تدارک گذران و معیشت ولكن از برای عالمیکه لا آخر له است فکری ننموده و نمینمایند و بهیچ تدارکی مشغول نیستند از خدا می طلبیم این غفلت را که مانع جمیع مراتب فضل و الطاف است از میان بردارد و عباد خود را آگاه فرماید انه علی کل شیء قدير البهء و الذکر و الثناء علی جنابک و علی الذین ذکرت اسمائهم فی کتابک و علی کل ثابت مستقیم و کلّ راسخ متمسک بحبل الله المتین

خادم

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

ظهور بلایا و رزایا در ارض یاء

اوست گوینده پاینده

چشم عدل گریان و انصاف نالان سبحان الله در ایران افتخار بظلم و ستم و بیرحمی و اخلاق درندگان صحاری و براری شده ذئاب جزائر جهل و نادانی اغنام الهی را دریدند خسارت عظیم را ریح کبیر دانسته اند امروز حنین اشیاء در ارض یاء مرتفع و فریاد و ناله یوسفهای معانی از چاه چاه ظالمان بلند زخمی عظیم بر صدر عدل وارد و ضربتی محکم بر هیکل انصاف نازل غزالهای صحرای محبت و صفا را صیادهای کین در کمین و اطفال مهارد را طاغیان بی شرم و حیا از پی مقام عدل و جنودش ظلم و عساکرش قائم رحم در ایران بمثابه عنقا با اسم و بیرسم و انصاف بمثابه کبریت احمر مذکور و غیر مشهود

در شب بیست و سیم رمضان غبار و دخان عظیم از ضغینه و بغضای منکرین و معرضین برخاست بشانی که تجلیات انوار نیر عدل را ستر نمود بل محو کرد دو مظلوم بیچاره و بی معین آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و عنایتی را در جامع شیخ حسن سبزواری بدون سبب و علت اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام بحضور نواب والا بردند و انواع سیاست را مجرا داشتند و بعد بحبس فرستادند و از قرار مذکور آنچه ممکن بود از زخارف اخذ کردند و مرخص نمودند و بعد دخان دیگر از مطالع بغی و فحشا مرتفع و آن اخذ نفوس مقدسه در کره اخری بوده هفت نفس را اخذ نمودند از جمله جناب ملا علی سبزواری بوده و همچنین جناب ملا مهدی علیهما بهاء الله و عنایتی نواب والا بیکی گفته تیری کن تا خلاص شوی آن منقطع حقیقی فرمود چهل سالست که من منتظر این یوم بوده ام و الحمد لله امروز فائز شده ام و نفس آخر در هنگام مرور در اسواق با میرغضبها و فرآشها و رجالة عباد فرموده یا قوم سیدالشهداء فرموده هل من ناصر ینصرنی و من عرض میکنم هل من ناظر ینظرنی باری نار بغضا بشانی مشتعل که قلم از ذکرش عاجز این دو نفس مبارکه و نفوس اخری باستقامت تمام جان را فدا نمودند

خونهای این نفوس سبب شد که حال اهل ایران بعضی اذکار را میشوند و ساکنند بلکه میپذیرند اهل ایران با نفسی از نفوس خارجه مشی نمینمودند چه که نعوذ بالله کل را نجس میدانستند ابدأ تکلم را جائز نمیشمردند حال از عنایت این ظهور اعظم ابواب معارف باز شده آن توحشهای زاید از اعتدال و اعراض و اعتراضها از میان برخاست و کل را بحضور و لقا بشارت فرمود و فائز نمود دماء عشاق در آفاق معجزها نمود و اسباب بعد را بسیاط بیان دفع کرد و قرب را بر مقامش مقرر و مأوی فرمود حال اکثری با جمیع احزاب معاشر و محب فی الحقیقه محبتی نسبت بکل ظاهر شده که ظهورش نزد عباد از محالات شمرده میشد تبارک الکریم ذو الفضل العظیم حال کل بصر شده اند تا ببینند و سمع شده اند تا بشنوند انکار را جنود اقرار از میان برداشت در نفوذ قلم اعلی و اقتدار کلمه علیا تفکر نمائید چگونه تقلیب فرمود و نزدیک نمود

باری نفوس مذکوره را بدترین عذابهای عالم شهید نمودند یکی را طناب انداختند و کشیدند تا آخر بلد و باقی را از عقب او میزدند و میبردند بعضی را با سنگ و بعضی را با چوب و بعضی را با زنجیر و بعضی را با سلاح آن هیاکل مقدسه را قطعه قطعه نمودند و بعد آتش زدند و استخوانها را در گودالها ریختند از قرار مذکور هزار نفر رو بصحرا گذارده اند معلوم نیست بکجا رفته اند و چه شده اند و احدی در آن ایام از عیال و اطفال آن مظلومها سؤالی ننمود و از بیم و خوف نزدیک نرفت آن مظلومها بی قوت ماندند و از قرار مذکور بعضی از ملت حضرت روح ایدهم الله در سرّ سرّ من غیر اطلاع احدی دستگیری نمودند و قوت یومیّه را ارسال داشته اند

یا حبیب روحانی امروز ناله سنگ ریزه ها از صحراها مرتفع و حنین اشجار بلند و شب آن یوم بامر حکومت ناس عید گرفتند جشن بزرگی برپا گویا اقلیمی را فتح نمودند سبحان الله ظلم و بی شعوری بمقامی رسید که اهل آسمانها و زمینها کلّ را متحیر نمود سوف یرون جزاء اعمالهم چه که بعد هر ظلمی نور عدل مشرق و بعد هر اعتسافی تجلّی نیر انصاف باهر در جمیع احوال نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤیّد عباده علی الاقبال و علی التدارک علی ما فات عنهم فی اللیالی و الاّیام انه هو العزیز العلام

\* \* \*

هو الله

چه شود که لطیفه جان قمیص هدهد پوشد و بسبای جانان سفر نماید و روح صافیه بخلعت بشیری مخلّع شود تا بکنعان معنوی رجوع فرماید و لطیفه وجود از شئون غفلت منزّه شود تا سر از جیب حبّ و عشق درآرد و در سماء شوق پیرهای عزّ الهی پرواز نماید تا در مدینه شغف دوست پا گذارد و سر در صحرای بافضای عشق بیندازد و جان در سبیل محبوب نثار سازد تا بطلعت هدایت مهتدی و از دون جمال دوست مستغنی و در شریعه بقا وارد گردد و بلطیفه مقصود فائز شود

\* \* \*

هو

چون نعمات لطیف حجازی را از طلعت عراقی شنیدی حال نواهای شهناز معنویرا از شاهباز الهی بشنو تا از چنگ و بریط بقا آوازهای بدیع وفا ادراک نمائی و از مضراب احدیه آهنگ مزمار هوّیه بشنوی و بکوی جانان بتمام دل و روان قدم گذاری تا همه روح شوی و بی پر برپری و بی خمر مخمور شوی و بی لسان نکته سرائی و بر مراتب جذب و شوق و وجد و ذوق اطلاع یابی تا حزن فراموش کنی و از بحر سرور بیاشامی

گفت موسی را بحکم دل خدا

ای گزیده دوست میدارم تو را

لکن جهدی باید تا از کوی نفس و هوی هجرت نمائی و بحریم عزّ قدس پرواز کنی و محرم حرم جان شوی و در دل دوست راه یابی چه ملیح است این گفتار و چه نیکو باید کردار اگر پند دوست بشنوی و در سبیل رضای او سفر نمائی بعد عن نفسک و قرّب بریک فائق ما تطلب هواک فابتغ ما یرید مولاک فانس غیره و انس بنوره از باده حبّ بنوش و چشم از عالم درپوش زیرا که آنچه بینی شود فانی و بگذرد در آنی و ما عند الله لباقی لا یفنی و دائم لا یبلی قدر این ایام را دانسته که

همیشه وصال میسر نشود بلبل جز در بهار تغنی ننماید و تا گل نه بیند بخروش نیاید آید وقتی که عندلیب ربّانی از ذکر معانی بازماند و بشاخسار معنوی پرواز نماید و بگلذراهای غیب الهی مقرر گیرد بگوش جان بشنو و بتمام قلب اخذ نما اگرچه بلحن پارسی القا شد و لکن نوای حجازی در او مکنون گشته و اسرار الهی در او مخزون شده و التور علیک و علی الدین کانوا معک

\*\*\*

### هو الدائم بلا زوال

کتاب آن جناب لدى العرش حاضر و بانوار ملکوت مشاهده و بیان فائز حمد محبوب عالم را که باشراقات صبح قدم منور و از اهتزاز نفعه کلمه اولیه مهتزر گشته‌اید و بستّه ثانیه بعد از الف قائمه که مشعر بر انطواء سته اولیه بوده عارف شده‌اید اینست مقامی که جناب احمد احسائی علیه بهاء الله از آن اخبار فرموده قوله الواو ثلاثة احرف سته و الف و سته و قد مضت سته الايام و الالف هو التمام و لا کلام فكيف السته الايام الآخر والا لما حصل العود لانه سر التنکيس لرمز الرئيس فان حصل من الغير الاقرار بالسته الباقية تم الامر بالحجة و ظهر السرّ الأعظم الى آخره سته اولیه اشاره بسموات کور قبل است که در سته ايام خلق شده و قد مضت ای طويت بالالف القائمة التي هي النقطة ثم ارتفعت سته اخرى بظهور اسمی الأبهی كذلك بينك العليم الخبير و به ظهر سر التنکيس لأن علم الرئيس قد نصبت على كل علم باذخ رفيع كذلك جعلنا اعلامهم اسفلهم و اسفلهم اعلام طوبى للعارفين

ای ناظر الى الله بیاناتی که در این مقام فرموده‌اند احدی تا حین ادراک ننموده و از اثیم کرمانی مخصوصاً سؤال شد که تفسیر نماید و عند عجز نفس خود از مطلع علم سؤال کند قد اخذه الغرور و الاستکبار على شأن منع عن عرفانه الى ان رجع الى مقره ان ربك لهو العادل الحكيم و مقصود از آن بیان همین فقره بوده به ظهر کل امر و برز کل سر و لاح کل مکتوب و انتهی کل ظهور و ختم کل لوح مبين نسأل الله ان يوفق الكلّ على ما ينبغي لهذا الظهور الذي به تشتت الترتيب و تفرقت الأوهام المجتمععة فى الرؤوس و زلت ارجل المستقيمين قد وجدنا كتابك مقدساً عن ذكر الغير و مزيناً بهذا الاسم العظيم لا تحزن من شيء قد قدر لك فى ملكوته ما تقرّ به عينك و تفرح به قلبك انه وليّ من اقبل اليه و نطق بذكره المنيع

آنچه اليوم لازم است خدمت امر بوده و خواهد بود اکثری از ناس غافلند باید کل را بشأنی تربیت نمود که از نفاق ناعقین از صراط مستقیم و سبیل مبين ممنوع نشوند آنچه در الواح از قبل و بعد مذکور بوده کل باین ظهور ابداع منع منتهی شد و میقات کل منقضى چنانچه اشارات کتب قبلیه در الواح منبعه از قلم الهیه جاری شده طوبى للناظرين آن جناب باید در کل احيان بکمال جدّ و جهد ساعی باشند که شاید اشجار نفوس از هر ریحی متحرک نشوند و بهر خاری نلغزند چنانچه در این ايام نفس مجهولى در یکی از مدن الله بدعوى برخاست و بعضی از غافلین اقبال نمودند الى ان عرفوا و رجعوا الى الله و کانوا من التائبين اگر قرار بر این باشد که هر روز ظهوری ظاهر شود هرگز امر الله مستقر نخواهد شد لذا باید اليوم مثل آن جناب ناس را باستقامت کبری دعوت نمایند و این مقام اکبر مقامات بوده و خواهد بود چنانچه در کتب از قبل و بعد مسطور و مذکور است آنچه در سبیل حقّ از آن جناب ظاهر شده لدى العرش مقبول و آنچه در این امر منع اقدس نوشته‌اند اگرچه لدى العرش حاضر نشده و لکن علم حقّ بآن احاطه فرموده بعد از قرائت این لوح رجوع بآن نمایند تا بتمامه بما نزل من لدى العرش مطابق شود طوبى لك بما شربت رحيق الحيوان و كان بدئك متاً و رجوعك الينا بالخلوص و العرفان هذه لشهادة الرحمن فى حقك ان افرح و قل لك الحمد يا مولى العالمين و لك الشكر يا ايها المظلوم بين ايدي الفاسقين و لك البهَاء يا بهاء من

فى السَّموات و الأرضين اَنما البهآء عليك و على ذوى قربتك و الّذين معك على ما انت عليه فى هذا الأمر الأعظم الأَمنع  
الأقدس المنيع

\* \* \*

ده

جناب ملاّ عبدالعلى عليه بهآء الله

بنام خداوند دانا

كتاب اعظم ميفرمايد عالم از انفاس نفوس ظالمه مكدرّ بوده و هست حقّ موعود ظاهر و بأعلى البيان ناطق مع ذلك كل  
محبوب و غافل مگر نفوسيكه حجبات اوهام ايشانرا از اشراقات انوار يقين منع ننموده مطلع و مبدء ظلم علما بوده اند امرای  
ارض بفتواى آن نفوس مغروره غافله وارد آوردند آنچه را شنیده ايد علمای يهود بر صلب حضرت روح فتوى دادند و علمای  
اصنام و تورا و انجيل بر قتل سيد عالم در ارض صاد تفكرّ نمايد بفتواى جمعى از علما بر نورين نيرين وارد شد آنچه رسول  
نوحه نمود و بتول بصيحه مشغول زمام ناس غافل در دست مظاهر ظنون و اوهام بوده و هست يحكمون ما يشاؤون انّ الله برىء  
منهم و نحن برآء و الّذين اعترفوا بما نطق به القلم الأعلى فيهذا المقام المحمود امروز استقامت از اعظم اعمال محسوب  
تمسكوا بها يا اهل البهآء و لا تكونوا من الغافلين دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان و جميع را بذكر حقّ مسرور دار  
شاید برحيق استقامت فائز شوند و متمسك گردند بآنچه دائم و پاينده است قل انه يسمع ما تنطق به السنكم و يرى ما انتم  
تعلمون البهآء من لدنا على اولياء الله و احبائه الّذين نبذوا العالم و تمسكوا بالاسم الأعظم الّذى ينطق انه لا اله الا انا الناطق  
العليم

\* \* \*

سروستان

كربلائى صادق

الأقدس الأعظم الأبهى

كتاب الله قد كان على هيكل الانسان مشهوداً قل انه لهيكل الأعظم بين الأمم الّذى ينطق بالحقّ و يدع الناس الى مقام كان  
بأنوار الوجه مضيئاً لا تعقبوا المتوهّمين ان اتبعوا من يأمركم بالعدل اذ اتى المقصود بسلطان كان على العالمين محيطاً قل لا ينفعنا  
اقبال العباد كما لا يضرنا اعراضهم انما نذكرهم لوجه الله و كان الله على ما اقول شهيداً طوبى لك بما فزت بذكر هذا الذّكر  
الأعظم و اجبت موليك اذ اتى بأمر كان فى ازل الآزال بالحقّ قوياً ان اشكر الله بما ايّدك على الاقبال و انطقك بهذا الذّكر  
الّذى كان فى الألواح مذكوراً

\* \* \*

## بنام محبوب عالم

کتاب الهی از سماء عنایت رحمانی نازل و افق عالم بانوار نیر اعظم مشرق اسرار مکنونه و آثار مخزونه کل ظاهر و مشهود طوبی از برای نفسی که حجاب علم او را از مشرق وحی الهی محروم نمود و سبحات قوم از بحر اعظم ممنوع ساخت یوم یوم اوست و ظهور ظهور او قدرش را بدانید و بکمال عجز و ابتهاج استقامت طلب نمائید اوست عطیة کبری و مائده مبارکه عظمی جهد کنید شاید فائز شوید بآنچه لامثل و لاعدل بوده اوست کریم و اوست معطی و اوست باذل لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر العلیّ الاعلیّ حمد کن مالک یوم معاد را که ترا تأیید فرمود بر ذکر و ثنا و راه نمود و هدایت فرمود بگو

الها معبودا مسجودا شهادت میدهد عبد تو بوحدانیت تو و فردانیت تو و از بدایع فضلت مسئلت مینماید آنچه را که سزاوار بخشش توست و ظهور و بروزش از دفتر عالم محو نشود سحاب اوهام او را ستر ننماید و غمام ظنون او را از اشراق بازدارد ای کریم هر صاحب بصر و سمعی بر کرمات شهادت داده و بر سبقت رحمت گواه عبادت را از دریای شناسائی محروم منما و از انوار وجه ظهور منع مفرما توئی بخشنده و مهربان لا اله الا انت العزیز المئان

\*\*\*

ط

جناب آقا میرزا علی اکبر علیه بهاء الله ص

## بسمی المقدّس عن الامکان

کتاب الکرّم انزله مالک القدم و الّذی تزین به انه ممّن یشار بالبنان و یصلّی علیه الرّحمن من ملکوته الممتنع المنیع انه مع علوّ قدره و کبر مقامه لو یتجاوز عن حدّه یدکر بالاسراف من لدن علیم حکیم خذوا الاعتدال هذا ما امرکم به الغنیّ المتعال فی کتاب کریم ان انفقوا یا مظاهر هذا الاسم و مطالعه علی الّذین تجدونهم علی فقر مبین قل ایاکم یا اهل الغناء ان یمنعکم لفظ المبین عن الانفاق فی سبیل الله ربّ العالمین قل لعمر الله لا یحتقر احد بالفقر عند ربّه بل یزداد لو یجده من الصّابرين طوبی لفقیر صبر و ویل لغنیّ امسک حقوق الله و ما فرض علیه فی لوحه الحفیظ قل لا تفتخروا بما عندکم من المال تفکروا فی المال و ما قدرّ لکم جزاء اعمالکم فی کتاب الله العلیّ العظیم طوبی لغنیّ ما منعه الغناء عن الله مالک الأسماء انه من افضل الخلق لدى الحقّ العزیز العلیم قل قد اتی الیوم و انه لریبع الأعمال لو انتم من العارفين ان اجهدوا یا قوم لیظهر منکم ما ینفعکم فی عوالم ربکم العزیز الحمید قل تمسکوا بالأخلاق المرضیة و الأعمال الحسنة و لا تكونوا من المتوقّفين ینبغی لكلّ نفس ان یتشبّث بما یرتفع به امر الله ربکم المقتدر القدير قل اما ترون الدنیا و شئوناتها و تلوّناتها و تغییراتها فکیف تقنعون بها و بما فیها ان افتحوا ابصارکم و کونوا من المتبصرین سوف تذهب بهم کالبرق بل اسرع یشهد بذلك مالک الملک فی هذا اللّوح البدیع انک اذا اخذک جذب آیات ربک ان اشکر و قل لک الحمد یا مقصود القاصدین ان افرح بما توجه الیک القلم الاعلیّ و انزل لک ما کلت عن وصفه السن الابداع و کلّ لسان منیع کبر من قبلی احبّتی و بشرهم بذکری ایاهم ثمّ اقرأ لهم لوحی الجمیل البهاء علیک و علی اهلک و من معک علی صراطی المستقیم

\*\*\*

## صحيفة الله المهيمن القيوم

هو الناطق العليم

كتاب انزله الحكيم لمن آمن بالله الفرد الخبير ليجذبه الى مقام لا تحزنه حوادث العالم و لا انكار الأمم الذين نقضوا عهد الله رب العالمين قد حضر كتابك لدى المظلوم و ما ارسلته الى اسمى اجنالك بهذا الكتاب الذى به ارتعدت اركان الجهلاء و انصعق كل عالم بعيد

يا عبدالله انت الذى فزت بندائى و الواحى و آثار قلمى و ما جرى عن يمين عرشى ان ربك هو الذّكر العليم افرح بذكرى اياك و قل لك الحمد يا مقصود العالمين

و نذكر من سمى بأحمد انا ذكرناه من قبل و فى هذا الحين يا احمد ان المظلوم بين انياب الذئاب و المشركون ارتكبوا ما ناح به كل صادق امين قد نبذوا الصّدق ورائهم و اخذوا مفتريات انفسهم الا أنّهم من الصّاغرين يا محمّد يذكرك المظلوم و ييشرك بعناية الله العزيز الحميد لا يعادل بذكره ذكر العالم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين طوبى لمن فاز اليوم بآثار قلمى و تمسك بحبلى المتين نسأل الله ان يؤيدك على ما يحبّ و يرضى و يكتب لك ما كتبه لعباده المقرّبين

يا على قبل اكبر قد تزّين منظر الله المهيمن القيوم باستوائه على عرش عظيم و ندائه امام وجوه عباده و هو المقتدر القدير ما معنى سجنى عن ذكر الله العليم الخبير و ما خوفى ظلم الذين كفروا بيوم الدين انظر انظر هذا اصعب القدرة قد انشقت به سماء الأوهام اسمع اسمع هذا صرير قلمى ارتفع امام وجوه العرفاء ثم العلماء ثم الملوك و السلاطين قل يا مالک القدر اسألك بمنظرك الأكبر الذى به اضطربت افئدة البشر ان تجعلنى ثابتاً فى حبك و راسخاً فى امرک أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت القوىّ القدير

يا محمّد قبل ابراهيم قد احاطت بى الأحزان من الذين كفروا بالرّحمن الا أنّهم من الظّالمين انّ الذى قام امام وجهى و حرّر ما خرج من فم مشيئى قد اخذه الظّالمون لأنفسهم ربّاً من دون الله الا أنّهم من الأخسرين فى كتابى العظيم يا ابراهيم انظر ثم اذكر الذين طاروا بأجنحة الانقطاع الى ان وردوا مقرّ الفداء و انفقوا ارواحهم فى سبيلى و ما عندهم لأمرى العزيز البديع انّ الحسن سرع بقدرة الله و قوّته الى مقرّ الفداء بحيث ما منعت ثروته فى العالم و لا ضوضاء الأمم و لا صفوف الملوك و لا جنود الظّالمين و انفق روحه فى سبيلى بفرح تحيّر به الملاء الأعلى ولكنّ القوم اكثرهم من المنكرين يذكرون الخليل و ينكرون ما ظهر فى ايام الجليل الا أنّهم من الغافلين فى كتاب الله المقتدر العزيز الحكيم يا اباالقاسم اسمع ما ارتفع من شطر عنايتى لأولياى أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد العزيز العليم أنّك اذا شربت رحيق بيانى قل

الهى الهى لك الحمد بما هديتنى و عرفتنى و ايدتنى على الاقبال اليك اشهد أنّك اظهرت نفسك لهداية خلقك و تقرّبهم اليك فى كلّ الأحوال أنّك انت العزيز المختار اى ربّ اسألك بأسرارک المكنونة فى علمك و بالأموج الظّاهرة من بحر بيانك ان تجعلنى متمسكاً بحبلک أنّك انت القوىّ المتعال

يا قلمى الأعلى اذكر من سمى بمحمّد قبل اسمعيل قل انا ذكرنا الذّبيح من قبل و لو تريد نذكر آخر و نقول تالله قد تحيّر اهل الفردوس الأعلى اذ توجه الحسين الى مقرّ الفداء سرع بروحه و طار بأجنحة الشوق و مشى برجل الاشتياق الى ان حضر فى المقام امام وجه مولى الأنام قال

الهي الهى هذا روحى و نفسى و جسدى و اركانى اريد ان افدى بها فى حبك و فى سيلك آه آه من عظمتك و قلّة  
بضاعتي و من رفعتك و حقارة عملى اسألك يا مالك الوجود و المهيمن على الغيب و الشهود ان تجعل عملى مزيناً بطراز  
قبولك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الرحيم

يا محمد قبل باقر قد انتهت الأسماء باسمك طوبى لك و لمن سرع الى افق رضائى و عمل ما انزلته فى كتابى و طوبى  
لمن شرب رحيق الحيوان من كأس عطاء اسمى الرحمن و طوبى لمن نبذ سوائى و تشبّث بذيل عنايتى و طوبى لمن اخذ رحيق  
الوحى من ايدى فضلى و شرب منه باسمى و طوبى لمن اشتعل بنار حبى و نطق بثنائى امام وجوه عبادى و طوبى لأولياى هناك  
الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التوجّه الى افقى و لا سطوة المعتدين عن هذا النبى العظيم

يا عبدالله نذكرك مرّة اخرى لتجد نفحات الوحى و تكون من الشاكرين هذا يوم فيه اشرفت الأرض بنور الله مقصود  
العارفين و السّماء بآيات الله العزيز الحميد طوبى لعبد تمسك بما امر به و ويل لكلّ غافل بعيد نسأل الله تبارك و تعالى ان يقدر  
لك و لأولياى ما يقربكم اليه و يذكركم بآياته و ينوركم بأنوار ملكوته أنّه هو ارحم الراحمين و نسأله ان يكتب لك ما ينفك فى  
كلّ عالم من عوالمه أنّه هو المقتدر القدير البهاء من لدنا عليك و على اولياى هناك الذين ما منعهم ظلم الظالمين عن التشبّث  
بأذيال رداء رحمتى و لا سطوة المعتدين عن هذا النبى العظيم

\* \* \*

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المشرق من افق سماء البرهان

كتاب انزله الرحمن لمن فى الامكان ليجذبهم البيان الى افق اشرق منه نير الظهور فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع يا ملاً  
الفرقان اسمعوا نداء الرحمن فى طور العرفان أنّه يقربكم اليه و يهديكم الى صراطه المستقيم ايّاكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا  
الفضل الأعظم ضعوا ما عند القوم و خذوا ما اوتيتم من لدى الله رب العالمين أنّه ظهر و اظهر ما اراد فضلاً من عنده و هو  
الفضال الكريم يا ملاً الأرض اسمعوا النداء من شطر عكّاء من السدرة المرتفعة بالحق أنّه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر  
القدير قد جرى من القلم الأعلى كثر البقاء اقبلوا بوجوه نوراء ثم اشربوا منه و لا تكونوا من الغافلين ايّاكم ان تحجبكم شبهات  
انفسكم عن الله رب العالمين خذوا كأس الفلاح باسم فائق الأصباح ثم اشربوا منها امراً من لدن أمر قديم تالله قد اتى اليوم و  
القوم فى سكر عجيب نبذوا الههم بما اتبعوا اهوائهم الا أنّهم من الأخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين قد ماج بحر البيان  
فى قطب الامكان و تضوّعت نفحات الوحى بين الأديان طوبى لمن وجد و اقبل و ويل للمعرضين

يا قلمى ولّ وجهك الى شطر من سمى بمحمد و ذكره بآياتى و نوره بأنوار ملكوتى و بشره بعنايتى التى سبقت من فى  
السّموات و الأرضين يا محمد اقبل اليك قلمى الأعلى مرّة اخرى لتجد نفحات الوحى و تكون من الشاكرين انا ذكرناك من  
قبل بذكر فاح به عرف البيان بين الامكان و غرّدت عنادل البرهان على الأغصان أنّه لا اله الا هو الفرد الخبير

قل يا اولياى فى منشاء تالله الحق قد فتح باب السّماء و اتى مالك الأسماء بقوة لا تضعفها قوة العالم و بأمر لا تخوفه  
ضوضاء الأمم قام امام الوجوه و نطق بأعلى النداء يا ملاً الانشاء قد اتى القيوم بسلطان لا يقوم معه من فى السّموات و الأرضين  
ايّاكم ان تحرككم قواصف الاعراض او عواصف الاعتراض هذا ما امرتم به من قبل و فى هذا الحين طوبى لمن سمع و اجاب  
ويل لكلّ غافل مريب نعيماً لمن خرج من افق البيت ناطقاً بهذا الاسم الأعظم و مبشراً بهذا النبى العظيم قل يا حزب الله ايّاكم



ان تكونوا كالذين يخشون الناس كخشية الله و اياكم ان تمنعكم حجبات المعتدين الذين نذوا عهد الله ورائهم متمسكين بما عندهم من همزات الشياطين قل يا معشر العلماء انصفوا بالله و لا تدحضوا الحق بما عنكم اقرؤوا ما انزلناه بالحق انه يؤيدكم و يقربكم الى الله العزيز العظيم انظروا ثم اذكروا اذ اتى محمد رسول الله انكره القوم و قالوا فى حقه ما ناح به الروح فى مقامه الأعلى و صاح به الروح الأمين ثم انظروا فيما ورد من قبله على رسل الله و سفرائه بما اكتسبت ايدى الظالمين انا نذكركم لوجه الله و نذكركم بآياته و نبشركم بما قدر للمقربين فى الفردوس الأعلى و الجنة العليا و انا المبشر العليم انه اتى لنجاتكم و حمل الشدائد لارتقائكم بمرقاة البيان الى ذروة العرفان يشهد بذلك من عنده كتاب بديع اقرؤوا ما نزل بالعدل و الانصاف انه يرفعكم بالحق و يريك ما منعم عنه و يسقيكم رحيقه المنير كذلك ماج البحر و هاج العرف طوبى لمن وجد و رأى و سحفاً لكل عارف بعيد البهاء المشرق من افق سماء البيان عليك و على الذين آمنوا بالرحمن و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة قبل ذكر الممكنات انه لا اله الا هو الفرد الواحد المقتدر المختار

از لغة فصحي بلغة نورا توجه نموديم تا كل ادراك نمايند آنچه را كه از قلم اعلى جارى شده يا ايها الناظر الى الوجه اول امر معرفت الله بوده و هست و بعد استقامت بر امر اين استقامت حاصل نشود مگر بمعرفت طوبى از براى نفسى كه از كوثر بيان رحمن آشاميد و آنچه مقصود از آفرينش است فائز گشت و معرفت الله در مقام اول و رتبه اولى بكلمه مباركه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد معلق و منوط است هر نفسى بعرفان اين كلمه عليا فائز شد خود را بر سرير اطمينان مستوى مشاهده نمايد و از هيچ امرى و هيچ كلمه نلغرد و مضطرب نشود و از براى او سزاوار است باين كلمه عليا نطق نمايد يا ربى الرحمن و المهيم على الامكان اشهد انك انت محمود فى فعلك و مطاع فى امرك طوبى از براى عبادى كه باين كلمات عاليات تمسك جسته اند و از بحر معانى كه در آن مستور است آشاميده اند

جناب سيد تقى عليه بهائى نزد مظلوم حاضر مع نامه آن جناب ندائت را شنيديم و ترا ذكر نموديم باذكارى كه عرفش بدوام ملكوت الهى باقى و دائم است در جميع احوال عباد را وصيت نموديم بامانت و ديانت فى الحقيقه جنودى كه ناصر اين امر اعظمند اعمال طيبه و اخلاق مرضيه بوده و هست طوبى از براى نفوسى كه باين جنود مدائن قلوب را باسم حق جل جلاله بگشايند

يا محمد عليك بهائى آيات بشأنى نازل كه احدى قادر بر احصاى آن نه از حق بطلب عباد را تأييد فرمايد بر قرائت آنچه نازل شده و تفكر در آنچه ظاهر گشته آنچه از قبل ارسال شد از براى مظاهر عدل و انصاف بسيار مفيد است و فى تبديل الحزب لآيات للمتفرسين و بينات للعارفين انا بدلناه حكمة من عندنا انه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز الحميد

ملا على اكبر و فقه الله على العرفان اگر كتاب ايقان را ملاحظه نمايند البته بافق اعلى راه يابند نسأل الله ان يجذبه بآياته و يقربه بسلطانه و يؤيده بفضله انه على كل شىء قدير

ذكر ميرزا نصرالله و نفوس اخرى را نموده اند انا ذكرناه و نذكره ليفرح و يكون من الشاكرين يا نصرالله ان اباك اخذ كتاب الله بقوة من عنده و ذكره الى ان انفق روحه فى سبيله لعمر الله قد قدر له مقام عجزت عن ذكره اقلام المحررين نسأل الله ان يؤيدك و الذين آمنوا على الاستقامة على هذا الأمر الذى به تزلزلت اركان المعتدين

يا عبدالله قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرناك بذكر توضع منه عرف عناية الله مالك الايجاد انا نوصيك و الذين آمنوا بالحكمة و البيان هذا ما حكم به الله فى الزبر و الألواح سبح باسم ربك و لا تلتفت الى الذين انكروا كلمتى العليا و صرير قلمى الأعلى الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله رب الأرباب احفظ ما نزل من سماء مشيتى ثم اقرأه فى العشى و الاشرار

يا عبدالحسين انّ المظلوم يذكرک فی السّجن الأعظم اذ احاطته الأحزان من الأشرطة تالّله لا تمنعه حوادث العالم و لا سطوة الأمم ينطق امام وجوه الأمراء و العلماء بما امر به من لدى الله مالک الرقاب ما خوفته السيوف و ما منعه الصّفوف قد ظهر و اظهر ما اراد امراً من لدى الله مجرى الأنهار طوبى لعبد تمسک بكتابی و لعین رأت آثارى و لأذن سمعت ندائی اذ ارتفع بالحقّ فی هذا المقام الذى جعله الله من اعلى المقام اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان و آیات و بیّنات الهی منذرّ دار جهد نما شاید ابواب قلوب را بمفتاح ذکر حقّ جلّ جلاله بگشائی و از اوهمات قبل حفظ نمائی نفوسى که از رحيق مختوم آشامیده‌اند از ذکور و اناث لازال تلقاء وجه مذکورند از حقّ میطلبیم کل را بر امرش مستقیم دارد آنه هو المقتدر على ما یشاء فی قبضته زمام من فی الأرضین و السموات

يا محمدّ عليك بهاء الله الفرد الأحد ذکر من قبلى من سمى بالحسين الذى اقبل الى الأفق الأعلى و فاز باللقاء و سمع نداء الرحمن اذ كان بين ایدی الجاهلین قل يا حسين ایاک ان تمنعک شبهات العالم کن قائماً على الأمر باستقامة لا تزّلها شوكة الذين اعرضوا عن الله ربّ آبائک الأولین اذکر الأيام التى كنت حاضراً لدى المظلوم و شربت رحيق الوصال من يد عطاء ربّک الكريم احفظ هذا المقام الأعلى و ما امرک به فی الحضور انّ ربّک هو الناطق بالحقّ امام الوجوه ما منعه شیء من الأشياء و لا اعراض المغلّین انک اذا وجدت عرف بیانی من آیاتی قل

الهی الهی لك الحمد بما هديتني فی ایامک و شرفّنتی بلقائک و ایدتني على القيام لدى بابک اسألك بمشارك آیاتک و مظاهر بیّناتک و بأیادی امرک الذين قاموا على خدمتک و نطقوا بشنائک بين عبادک و بلّغوا امرک و داروا البلاد لذكرک و ثنائک انک انت المقتدر الذى ما منعک شیء من الأشياء قد اظهرت ما اردته بقدرتک و قوتک انک انت القوى القدير لا اله الا انت الفرد الواحد العليم الخبير كذلك نطق لسان العظمة فضلاً من عنده ليحمد ربّه و يكون من الشاکرين يا محمدّ کبر من قبلى على وجهه ثمّ اقرأ له ما ظهر من بحر علمى المحيط بهاء عليك و عليه و على الذين ما منعهم وضواء العباد و ما اضعفتهم قوّة الأمراء و ما خوفّتهم ضغائن العلماء الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و عملوا ما ناح به کلّ ذی بصر و ذی سمع و ذی علم آمن بالله ربّ العالمین

هو الحاكم بالحقّ

يا محمدّ عليك بهائی این صحیفه مبارکه را قرائت نما تا از بحور مستوره در کلمات الهی بیاشامی و باجنحه معانی در هوآء قدس صمدانی طیران نمائی و بعد از قرائت و آگاهی بجناب محمدّ علیه بهائی در منشاد برسان تا ملاحظه نماید و اطلاع یابد و ندای مظلوم را باذن فؤاد اصغا کند لعمر الله این ندا روح بخشد بل جسد را بروح تبدیل نماید الأمر بيده يفعل ما یشاء و يحکم ما يريد يا محمدّ انه محمود فی فعله و مطاع فی امره و هو المقتدر القدير

\*\*\*

جناب ملأ على اصغر عليه بهاء الله

هو الذّاكر فی اللّیالی و الاّیام

کتاب انزله الرّوح الامین من لدى الله ربّ العالمین من آمن به انه فاز بكلّ الخیر و الذى كفر انه من اصحاب السّعیر یا معشر النّخاء اسمعوا نداء الله مالک الأسماء انه يدعوكم و یأمركم بالاستقامة الكبرى فی هذا الأمر الذى به زلت اقدام العارفين قد فتح

باب السَّمَاءِ و اتى مالك الأسماء راجباً على السحاب بسُلطان عظيم قل انظروا انظروا يا معشر العلماء و لا تكونوا من الظالمين انصفوا بالحق و لا تكونوا من الذين يرون الآيات و ينكرونها الا أنهم من المعتدين يا على اصغر قد حضر ما ارسلته قبلناه فضلاً من عندنا لتشكر و تكون من الحامدين قل

لك الحمد يا اله العالم و مالك الأمم بما ذكرتنى فى سجنك الأعظم و قبلت منى ما ارسلته اليك لا اله الا انت الغفور

الكريم

انا ذكرناك و ضلعت اذ كان القلم الأعلى متوجّهاً الى ارض الخاء فى السنة الماضية ان ربك لا يعزب عن علمه من شىء و هو الفضال القديم

\* \* \*

صحيفة الله المهيم القيوّم

هو المعزى المشفق الكريم

كتاب انزله المظلوم لمن آمن بالله المهيم القيوّم لتجذبه نفحات الوحي الى الأفق الأعلى و تؤيّده على الاستقامة على هذا الأمر الذى به ذابت الأكباد و اضطربت القلوب الا من شاء الله ربّ العرش و الثرى و مقصود ما كان و ما يكون يا ايها الناظر الى افق الظهور اسمع ما ينطق به مكلم الطور فى هذا المقام المحمود انه لا اله الا هو الواحد المقدر العزيز الودود انا ذكرناك و اباك من قبل بما يبقى به ذكركما فى عوالم الملك و الملكوت اياك ان تحزنك حوادث الدنيا او تخوفك ضوضاء الورى او تمنعك شبهات الذين كفروا بالشاهد و المشهود ضع القوم و ما عندهم بقدرة من عندنا و خذ كتاب الله بقوة لا تمنعك الجنود و الصفوف كذلك دارت افلاك الحكمة و البيان امراً من لدى الحق علام الغيوب

انا اردنا ان نذكر فى هذا الحين من صعد الى الرقيق الأعلى ان ربك هو المقدر على ما يشاء بقوله كن فيكون يا قلمي الأعلى اذكر من اتخذ لنفسه سبيلاً الى الله مالك الوجود و آمن به اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و شرب رحيق البيان من كأس عطاء ربه مالك الغيب و الشهود يا رجب قبل على عليك بهاء الله و عنايته و رحمته و فضله تسمع و ترى ذكرك من قلم القدم فى هذا السجن الأعظم و استواء المظلوم عليه بما اكتسبت ايادى الذين كفروا بالله و آياته و انكروا حجته و نقضوا عهده بما اتبعوا كل جاهل مردود اشهد انك اقبلت اليه اذ اعرض عنه كل غافل محجوب طوبى لك بما تحرك على ذكرك لسان العظمة فى هذا المقام الذى يطوفه الملاء الأعلى ثم ملائكة مقرّبون اشهد انك تمسكت بحبل الأمر بحيث ما منعتك حوادث العالم و لا اعراض الذين اعرضوا عن الذى نطق فى كل شأن انه لا اله الا هو العزيز المحبوب انت الذى ما خوفتك جنود الأمراء و لا شبهات العلماء و لا اشارات الفقهاء قد اقبلت و سمعت ما سمعه ابن عمران فى طور العرفان و وفيت بعهد الله و ميثاقه و اعترفت بما انزله فى كتابه نعيماً لك يا ايها المتوجه الى انوار الوجه و الناطق بشئى بين العباد و المتشبهت بذيلى و المتمسك بحبلى الممدود انت الذى ما اضعفتك قوة القوم نطقت فى سر السر بما لا اطّلع عليه الا الله ربك و شهدت بما شهد به المقصود و فزت بما لا فاز به الأولون الا من شاء الله ربّ البيت المعمور البهاء المشرق من افق سماء العطاء و النور اللائح من شطر البقاء و العرف المتضوّع من قميص عناية ربك مولى الورى عليك يا من فزت بعرفان الله اذ منع عنه الأحزاب طوبى لك و نعيماً لك و لمن يذكرك بما نزل فى هذا الحين من لدى الله مالك الرقاب نسأل الله تبارك و تعالى ان ينزل عليك فى كل الأحيان رحمة من عنده و نفحة من نفحات قميصه انه هو المقدر العزيز الوهاب

بلسان پارسی ندای مظلوم را بگوش جان اصغا نما شاید موقّ شوی بر خدمت امر و اهل ارض را از اوهام قبل حفظ نمائی شاید انوار نیر اتّفاق از آفاق قلوب عباد اشراق نماید و کل فائز شوند بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند یک کلمه لوجه الله ذکر میشود که شاید سدی شود مابین مظاهر اوهام و مطالع نیر ایقان و ادراک نمایند آنچه را که سبب حفظ نفوس است از ظنون غافلین و شبهات ملحدین و نفاق ناعقین چه مقدار نفوس از علما و عرفا و فقها که در قرون و اعصار بذکر حقّ مشغول و ظهور نیر اعظم را بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت مینمودند در اسحار عبرات نازل و زفرا متصاعد و چون ایام ظهور باراده حقّ جلّ جلاله ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء مشیت الهی مشرق کل معرض و باعراض اکتفا نکردند تا آنکه سدره مبارکه را باسیاف اوهام قطع نمودند و حال علمای ایران بر منابر من غیر ستر و حجاب حقّ را لعن مینمایند عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عالم عمل نمود بشنو ندای مظلوم را و بر امر قیام نما قیامی که اضطراب آن را اخذ ننماید و در اعمال و افعال و اقوال حزب قبل تفکر کن آنه یؤیدک و یوقفک علی التمسک بصراط الله المستقیم و نیه العظیم انا نوصیک بما وصی الله اولیائه فی کتابه آنه هو التّاصح الامین انظر الی السّدره و اثمارها و الی الشّمس و اشراقها این کلمه مبارکه مکرّر از قلم اعلی در زیر و الواح نازل تمسک بها و قل

لک الحمد یا الهی و سیدی و سیدی بما هدیتنی الی صراطک الذی اعرض عنه اکثر خلقک و سقیتنی ریحک المختوم باسمک القیوم و اسمعتنی ندانک الاحلی و صریر قلمک الاعلی اسألک بأمرک الذی احاط علی الأرض و السّماء و باقتدارک امام وجوه الأمراء و بأمواج بحر بیانک فی ناسوت الانشاء ان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبک و قائماً علی خدمتک و ناطقاً بشنائک بین عبادک بالحکمة و البیان انک انت المقتر العزیز المنان

یا ایها الناظر الی الوجه منتسین طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بنفحات وحی الهی معطر دار امروز حقّ جلّ جلاله ظاهر و امرش باهر و هر یک را ذکر فرموده بذکری که باقی و دائم است و از او میطلبیم کل را تأیید فرماید بر آنچه سزاوار یوم اوست این یوم غیر ایام بوده و هست جمیع انبیا را باین یوم بشارت داده و همچنین اشیاء را طوبی از برای نفوسی که قصص قبل و بعد ایشان را از کوثر بیان رحمن منع نمود و اعراض معرضین و اعتراض ظالمین ایشان را از توجه بحقّ بازنداشت له الحمد و الثناء و له الجود و العطاء يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو العزیز الحمید

\* \* \*

هو التّاطق فی ملکوت البیان

کتاب انزله المظلوم لمن اراد ان یشرب الرّحیق المختوم من ایادی عطاء ربّه المهیمن القیوم ليقربّه التّداء الی الأفق الاعلی و یؤیده علی الذّکر و الثّناء طوبی لمن سمع و فاز و ویل لكلّ غافل محجوب انا سمعنا ذکرک ذکرناک من قبل و فی هذا الحین فضلاً من لدی الله مالک الغیب و الشّهود قد حضر العبد الحاضر امام الوجه بکتاب من احبّنی و تمسک بحبلی و طار فی هوآء حبّی و قام علی نصره امری بین عبادی و کان فیہ اسمک انزلنا من سماء الفضل آیات لا یعادلها شیء من الأشیاء لتشکر ربک مالک الوجود ایّاک ان تمنعک حوادث العالم عن مالک القدم او تحجّبک شبهات الأمم عن هذا الأمر المختوم قل یا معشر البشر قد انار افق الظهور بمالک القدر و ظهر ما کان مکنوناً فی کتب الله العزیز الودود ضعوا ما عندکم خذوا ما امرتم به من لدی الحقّ علام الغیوب از لغت فصیحی بلغت نورا توجه نمودیم امروز عالم بانوار ظهور منور و جمیع اشیاء بذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول در کتب الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا طوبی از برای نفسی که فائز شد و بمقام یوم آگاه گشت امروز صریر قلم الهی مرتفع و افقش مشهود طوبی از برای نفسی که شبهات و اشارات اهل عالم او را از مالک قدم منع نمود و از

بحر اعظم محروم نساخت طوبى لك و لمن بشرك و هداك الى صراطى المستقيم و نبأى العظيم كذلك اسمعناك ندائى  
الأحلى و ارسلنا اليك ما قرئت به اعين المقرئين  
و نذكر فى هذا المقام ضلعك و نذكرها بآياتى و نبشرها بعنايتى و رحمتى التى سبقت من فى السموات و الأرضين  
البهآء المشرق من افق سمآء عنايتى عليك و عليها و على الذين ما خوفتهم جنود الفراعنة و صفوف الجابرة عن الله رب  
العالمين الحمد لله الملك الحق العدل المبين

\* \* \*

جناب ميرزا باقر عليه بهآء الله

بسم قلمى الأعلى

كتاب انزله المظلوم لمن رأى البرهان و آمن بالرحمن اذ اتى من سمآء البيان بسطان مبين ليكون موقفاً بعناية ربّه و يشكره بهذا  
الفضل الذى شهدت بعظمته الكائنات و كلّ عارف بصير يا باقر قد حضر المنظر الأكبر ما انشأته فى ذكر الله مالك القدر  
الذى به قامت القيامة و انشق القمر و ظهر كلّ امر مستتر طوبى لك و للسانك بما نطق بثنائى الجميل سمعنا نداءك اجنباك  
بلوح يشهد كلّ حرف من حروفاته بفضل الله رب العالمين كن ناطقاً بذكرى و ذكر اوليائى الذين ما منعتهم حجابات العالم عن  
هذا الأفق المنير كبر على وجوههم و بشرهم بعنايتى و نور قلوبهم بنير بيانى البديع قد لاح من افق اللوح نور البيان من لدى  
الرحمن طوبى لمن شهد و رأى و ويل للعافلين أنك اذا فزت بنفحات الوحي فى كتاب ربك قل  
الهى الهى لك الحمد بما هديتنى و سقيتنى و اسمعتنى الى صراطك و كوثر بيانك و ندائك الأحلى الذى ارتفع بين  
الأرض و السماء اسلك يا مولى العالم باسمك الأعظم و بحفيف سدرتك و انوار وجهك و خريز كوثر العرفان و هزيز نسيمات  
عنايتك يا من فى قبضتك زمام الامكان بأن تقدّر لى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى اى ربّ انا عبدك و ابن عبدك و  
ابن امتك قد اقبلت اليك متمسكاً بحبل فضلك و متشبثاً بذيل عنايتك فاكتب لى ما ينفعنى فيكلّ عالم من عوالمك اشهد  
أنك تعلم ما عندى و ما ينفعنى و لا اعلم ما عندك أنك انت المقتدر على ما تشاء لا يعجزك شىء من الأشياء و لا يمنعك  
امر من الأمور أنك انت المقتدر المهيم القيوام اسلك بأنوار وجهك و اسرار كتابك بأن تجعلنى مستقيماً على امرك بحيث لا  
تمنعنى شئون العالم و لا ضوضاء الأمم أنك انت المقتدر القدير و بالاجابة جدير

\* \* \*

هو المقتدر المختار

كتاب انزله المظلوم لمن شهد و رأى آيات ربّه الكبرى و فاز بما كان مذكوراً فى كتب الله رب العالمين طوبى لمن عرف ما  
خلق له و نعيماً لمن تمسك بحبل الله العليم الحكيم قد حضر كتابك لدى المظلوم رأيناه و سمعنا ما فيه اجنباك بلوح به نادى  
المناد الملك لله العزيز الحميد

يا افنانى عليك بهائى و عنايتى قد فاز ندائك باصغائى و كتابك بلحاظى ان ربك هو السامع المجيب اذكر الأيام التى  
كنت فيها قائماً امام وجه ربك و قاعداً لدى عرشه العظيم انت الذى سمعت النداء و اقبلت الى الأفق الأعلى و شربت رحيق

العرفان من يد عطآء ربك الكريم قد قدر لك من قلم القدم ما لا يعادله العالم كذلك بشرك المظلوم في سجنه الأعظم لتشكر ربك الغفور الرحيم اذا فزت بلوحي و شربت رحيق الوحي من كؤوس كلماتي قل

الهي الهى لك الحمد بما قربتني اليك و احضرتني في بساطك و شرفتنني بلقائك و سقيتنني كوثر بيانك و عرفتنني بناك العظيم و صراطك المستقيم انا الذي يا الهى كنت غافلاً علمتنني ظهورات عنايتك و كنت راقداً ايقظتنني يد جودك و كنت بعيداً قربتنني شؤونات فضلك كيف اذكر يا الهى بدائع عنايتك و ما انزلت لى من سماء مشيئتك و جبروت ارادتك قد احاطت بى آثار قلمك الأعلى و رحمتك التي سقت الأشياء بحيث جعلتنني من افنان سدرتك و نسبتني الى نفسك وعزتك لو يكون لى الف روح فى كل حين و افدى به فى سبيلك لا تعادل بقطرة من بحر عطائك و جذوة من نار شجرة امرك اى رب ايدنى على ذكرك و ثنائك و خدمة اصفياك وعزتك يا مولى الأسماء و فاطر السماء احب ان تجعلنى فى كل الأحوال منجذباً بآياتك و متتوراً بنورك و متشبهاً بأذيال رداء كرمك و ناظراً الى افقك و اكون على شأن لا يمنعنني ما فى العالم من القوة و القدرة و السطوة أنك انت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأشياء اسألك يا مظهر البيئات و منزل الآيات بكتابك المبين و ما فيه من اسرارك و عرفانك و بشموس المحبة و الوداد التي اشرفت من آفاق افئدة المخلصين من عبادك ان تكتب لى ما يحفظنى عن الذين نقضوا عهدك و كفروا ببرهانك و جادلوا بآياتك و انكروا حقك اى رب ترانى خاضعاً لوجهك و خاشعاً لأمرك قدر لى خير الآخرة و الأولى أنك انت مولى الورى و رب العرش العظيم و الكرسي الرفيع

يا افنانى سبب تأخير جواب انقلاب اين ارض بوده از اول ايام تا حين مظلوم دست اعدا بوده اگرچه قوت و شوكت و اقتدار اهل عالم نفوذ كلمه عليا و اقتدار قلم اعلى را منع نمود و نخواهد نمود ولكن چون مظلوميت نزد حق مقبول بوده و هست لذا محل تعديهاى ظالمين و معتدين واقع و فى تبديل السجن بالجنة العليا لآيات للمتفريسين و بيئات للمتصيرين آنچه در الواح از قلم اعلى جارى شده ظاهر گشته و ميگردد از حق ميطلبيم ترا مؤيد فرمايد بر آنچه رضاي دوست در اوست بعضى از افنان عليهم بهاء الرحمن طائف حولند و در ظل قباب عظمت ساكن و مستريح و بعد الأمر بيده يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير

و اينكه در باره گرفتارى خلق و عدم شعورشان ذكر نموديد حق لا ريب فيه آنچه بر اهل ارض وارد شده و ميشود از جزاي اعمالست انسان و جميع اشياء متحير حزبي در قرون و اعصار يا قائم گفتند و بالأخره شهيدش نمودند يا افنانى يومى از ايام در ارض طاء كه مقرر سلطنت ايران است مشى مينموديم بغته از كل جهات حنين مرتفع بعد از توجه ناله منابري كه در مدن و ديار آن اقليم است اصغا شد و باين كلمات ذاكر الهى الهى خاتم رسل و سيد كل رسول الله روح ما سواه فداه ما را از براى ذكر و ثنائى تو ترتيب داده مقصود آنكه بر ما ذكر حق و ثنائيش و ثنائى اوليايش مرتفع گردد و حال معشر جهلا بر ما بسب و لعن حضرت مقصود مشغولند الهى الهى ما را نجات بخش و از انفس مشركه حفظ نما در جواب اين كلمه عليا از لسان مالك اسماء نازل انا قبلنا البلايا لاظهار الأمر و نصير فيها انه هو الستار يأمركم بالستر الجليل و هو الصبار يوصيكم بالصبر الجميل يا افنانى يك منبر از منابر ايران باقى نه مگر آنكه بر آن حق جل جلاله را سب نمودند و گفتند آنچه را كه ذكرش ممنوع است اگر رحمت حق سبقت نگرفته بود كل هلاك ميشدند دو امر سبب ابقا شده يكي عفو الهى و ديگر اعمال بعضى از نفوس كه خود را بحق نسبت ميدادند از حق ميطلبيم نائمين را آگاه نمايد و غافلين را بنور دانائى منور فرمايد اوست مقتدر و توانا از مقصود عالميان مسألت مينمائيم آن جناب و منتسبين را موفق فرمايد بر آنچه كه عرفش بدوام ملك و ملكوت باقى و پاينده است

ذكر جناب افنان الذى سمى بمحمد قبل باقر از قلم اعلى جارى بذكري فائز شده كه در كتاب الهى از قلم قدم ثبت گشته ان ربك هو الفضل الكرم بهاء المشرق من افق سماء عنايتي عليك و على من معك و يحبك لوجه الله رب العالمين

جناب امين لازال ذكر شما و افنان را نموده مراسلاتي كه به عبد حاضر ارسال داشته هر يك بذكر افنان مزین بوده حال بآن سمت توجه نموده لذا او را ذكر مينمائيم بذكر بديع ليجذبه و افنانى الى الله رب العالمين امروز عرف ظهور عالم را احاطه نموده لكن اكثرى محرومند از حق ميطلبيم اوليائى خود را مؤيد فرمايد بر آنچه سزاوار يوم الله است بارى امين در هر محل و مقام كه هست ذكر مظلوم را باو برسانيد ليفرح و يكون من الشاكرين

\* \* \*

### بسمه المشرق من افقه الأعلى

كتاب انزله المظلوم لمن وجد عرف البيان اذ استوى الرحمن على عرشه العظيم ليجذبه الذكر الى البحر الأعظم الذى ماج امام وجهه العالم و يسمع من امواجه تالله فتح باب السماء و اتى مالك السماء بسطان ميين طوبى لك يا محمد بما اخذك جذب ندائى و عرفك صراطى و علمك امرى و هداك الى نبى العظيم قد حضر كتابك فى السجن الأعظم سمعنا ذكرك و ثنائك اجبناك بكتاب لا تعادله كتب العالم و ذكرناك بذكر اذ اشرق نيره من افق اللوح خضعت له الأذكار يشهد بذلك من عنده كتاب ميين انت الذى تمسكت بعروة عناية ربك و تشببت بذيل رحمته و اقبلت الى افقه اذ كان الناس فى اعراض عظيم قل يا ملأ الفرقان اسمعوا نداء ربكم الرحمن انه ارتفع فى السجن امام وجوه الأديان و لا تتبعوا هوائكم اتبعوا من يدعوك الى الله الفرد الخبير قل اياكم ان تمنعكم ظهورات الدنيا و زخرفها عن الذى به غردت حمامة النقاء فى الفردوس الأعلى و غنت حورية المعانى فى الجنة العليا و نادت و قالت قد اتى اليوم و القوم فى وهم عجيب قل يا اهل فاران اقرؤوا ما عندكم و ما نزل من سماء مشية ربكم المقتدر القدير اتقوا الله ضعوا الأوهام و الظنون قد اتى القيوم بأمر لا يقوم معه من فى السموات و الأرضين انك اذا شربت رحيق الوحى من كأس بيانى و اجتذبتك ذكرى و ندائى قل

الهى الهى ترى عبدك هذا مقبلاً الى افقك و متوجهاً الى انوار وجهك و طائراً فى هواء قريبك و موقناً بوحدانيتك و فردانيتك و متمسكاً بما انزلته فى كتابك اى رب ترى عبرات عينى فى فراقك و زفرائى فى بعدى عن جوارك لم ادر يا مقصودى و محبوبى ما قدرت لى من قلمك الأعلى الذى بحركته سخرت الأرض و السماء هل قدرت لى الحضور امام وجهك و القيام لدى باب عظمتك و هل منعى عن ذلك امرك المبرم و قضائك المحكم اسألك يا مالك الوجود و ربى الغيب و الشهود بأمرك الذى به جرت الأنهار و اثمرت الأشجار و ماجت البحار ان تجعلنى فى كل الأحوال ناطقاً بذكرك و ثابتاً على امرك على شأن ترتعد به فرائص اعدائك و تضطرب افئدة الذين كفروا بك و باياتك اى رب ترانى مقبلاً اليك فى كل الأحوال و متمسكاً بحبل عطائك اسألك بنفحات وحيك ان تؤيد عبادك على الاعتراف بما انزلته من سماء جودك و جرى من قلم فضلك انك انت المقتدر الذى شهدت بقدرتك الكائنات و بسطائك الممكنات لا اله الا انت القوى العليم الحكيم

و نذكر الخليل عليه بهائى و نذكره بايات الله العزيز الحميد و نبشره برحمته التى سبقت العالم و بوجوده الذى احاط بالوجود من الصغير و الكبير يا خليل اسمع نداء المظلوم انه قبل البلايا كلها لاعلاء كلمة الله ولكن القوم فى اعراض ميين قمنا امام الوجوه و دعوناهم الى الذروة العليا و عرفناهم ما يقربهم الى الله الفرد الخبير من الناس من اخذه جذب ندائى و انزلنا له ما كان كوثر الحيوان لأهل الامكان و منهم من اعرض عن الوجه بما اتبع كل عالم مريب و منهم من قام على الاعراض و منهم من افنى على سفك دمى كذلك قضى الأمر و القوم اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما اقبلت و شهدت بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرضين قل

لك الحمد يا الهى و سيّدى و سندی بما ذكرتنى اذ كنت بين ايدى المعرضين اسألك ان تؤيدنى على ذكرك و ثنائك  
و خدمة امرک انک انت المقتدر القدير

يا محمد عليك بهاء الله الفرد الأحد انا ذكرنا الذين اقبلوا اذ انار افق الظهور بنير عناية الله العزيز العظيم و اردنا ان نذكر  
اولياء الله و احبائه الذين سعدوا الى الرقيق الأعلى من الذكور و الاناث ان ربك هو الفضل الغفور الرحيم البهاء الذى اشرق من  
افق سماء العطاء عليكم يا اهل البهاء انتم الذين ما نقصتم ميثاق الله و عهده اقبلتم و اعترفتم بظهوره و عظمته و سلطانه و قوته و  
قدرته و اقتداره طوبى لكم و نعيماً لكم بما فرتم باثار القلم الأعلى قبل صعودكم و بعد صعودكم الى الأفق الأبهى نسأل الله ان  
يغفر لكم و يكفر عنكم سيئاتكم و ينزل عليكم من سحاب سماء كرمه امطار رحمته و يقدر لكم ما يزينكم بطراز الفرح و  
الابتهاج انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو العزيز الغفار كذلك اشرق نير البيان من افق البرهان طوبى لمن شهد و رأى  
ويل لكل منكر اثم

يا محمد بلسان پارسی بشنو در ایامی که از سطوت ظلم کل متفرق و خلف حجاب مستور این مظلوم بر امر قیام نمود  
بشأنی که ظلم اهل عالم او را از اظهار کلمه منع نمود حقّ شاهد و عالم گواه هیچ منصفی این فقره را انکار ننماید و چون  
عالم از نور امر روشن و منیر مشاهده شد کل از خلف حجاب با اسیاف بیرون دویدند یعنی معرضین بیان باری از حقّ بطلب  
عباد را از اوهام جدیده معرضین حفظ فرماید اوست مقتدر و توانا

\* \* \*

ش

جناب افنان و افنان علیهما بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو الناطق من افقه الاعلى

كتاب انزله المظلوم ليقرب الكل الى الله المهيمن القيوم قد ظهر ما كان مخزوناً فى علم الله و مستوراً عن الافئدة و العيون قد  
اتى اليوم و القوم انكروا حجة الله و برهانه بما اتبعوا كل غافل مردود نبذوا كتاب الله وراثتهم و ارتكبوا ما ناح به المقرّبون قد  
عملوا ما نهوا عنه فى كتاب الله و تركوا ما أمروا به الا انهم من الذين نقضوا الميثاق و العهد قل يا ملأ الارض اتقوا الله و لا  
تتبعوا مظاهر الاوهام و الظنون انظروا انظروا ان الشمس تنطق امام وجوهكم و تدعوكم الى مقامها المحمود خافوا الله و لا تنكروا  
الذى بشرت بظهوره كتب الله من قبل و من بعد و نطق بشأته المرسلون

يا حسين ان المظلوم يناديك من شطر السجن و يعزيك فيما ورد عليك ان ربك هو الصبار يأمر بالصبر و الاصطبار و  
هو الامر فيما كان و ما يكون اسمع النداء من شطر عكاء انه ينطق فى كل شأن انه لا اله الا هو مالک الغيب و الشهود لا  
يعزب عن علمه من شئ يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد و هو المقتدر العزيز الودود اياك ان تحزنك حوادث العالم او تزلك  
شبهات الذين انكروا كتاب الله و ظهوره الا انهم لا يشعرون خذ الكتاب بقوة من عند الله انه يأمر بالبر و التقوى و هو الفرد  
الواحد العزيز المحبوب قد ظهر و اظهر ما يقرب الناس الى صراطه الممدود قم على خدمة الامر ثم اذكره بالحكمة و البيان  
بحيث تنجذب به الافئدة و القلوب اياك ان تمنع ضوضاء العباد او حجاب الذين كفروا بالشاهد و المشهود قل تالله قد  
خرقت الاحجاب و اتى الوهاب فى المآب بامر لا تقوم معه الصفوف و الجنود قل هذا يوم وعدتم به فى كتب القبل و بشرتم به



محمد رسول الله بقوله يوم يقوم الناس لملك الملكوت انا انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و القوم اكثرهم لا يفقهون هذا يوم الاقبال ولكنّ القوم عنه معرضون وضعوا الههم و اتبعوا اهلهم الا انهم لا يشعرون كفروا بنعمة الله بعد ظهورها و انكروا آياته بعد انزالها يشهد بذلك لسان العظمة في الافق الاعلى ولكنّ القوم هم لا يسمعون لعمر الله لو سمعوا سرعوا الى مقام تنطق ذرّاته قد اتى الوعد و هذا هو الموعد

ان قلمي الاعلى اراد ان يذكر افنانه الذي صعد الى الرقيق الاعلى من قضاء الله المحتوم نشهد انه سمع النداء اذ ارتفع بين الارض و السماء و فاز بما فاز به عباد مكرمون و اعترف بوحدايته و فردايته و بما نطق به لسان العظمة في مقامه المرفوع انه طهره حين صعوده و غفره فضلاً من عنده و قدر له في الجنة العليا مقاماً لا تحويه الافكار و العقول طوبى لك يا افناني بما ورد عليك في اول الايام ان ربك هو الحق علام الغيوب قد شهد ما ورد عليك و حفظك بسطان من عنده الى ان جاء الوعد و ما قدر لك في لوح محفوظ يا ابالقاسم عليك بهاء الله و بهاء انبيائه و اصفياته و بهاء الذين طافوا العرش في الاصيل و البكور اول موج ارتفع من بحر الكرم من لدن مالك القدم عليك يا ايها المتمسك بحبل الفضل في ايام الله مالك الملكوت نسئله تعالى ان ينزل عليك في كل حين رحمة من عنده و يقدر لك ما تقرّ به العيون كذلك نطق لسان المظلوم في هذه الليلة الدلّماء امراً من لدى الله مالك الوجود انا لله و انا اليه راجعون

از لغت تازی پیارسی توجّه نمودیم تا کلّ مقصود را بیابند و بیابند یا افنانی محزون مباش از آنچه وارد شده عالم در جمیع احیان دفتر خود را مینماید و باعلی النداء بر فنای خود گواهی میدهد و اهل خود را پند میگوید و نصیحت میکند طوبی از برای اذنیکه باصغاء ندایش موفق شد چه که اگر انسان فی الحقیقه حوادث و تغییرات عالم را مشاهده نماید و بیابد خود را بر عرش اطمینان مستریح مشاهده کند از فنا ببقا راجع شود و از ذلت کبری بعزت عظمی دل بندد عالم و آنچه در اوست او را تغییر ندهد لله الحمد از برای شما مقدر شده آنچه شبه و مثل نداشته سدره مبارکه شما را از افنان ذکر نموده و قبول فرموده این فضل عظیم است و این مقام کبیر باسم قادر یکتا حفظش نما شأن شما ترویج و تبلیغ امر الله است این مظلوم از اول ايام ذکر افنان را بلند نمود صحف شاهد و الواح منزله گواه

در بلائی وارد و مصیبات نازل بر مظلوم تفکر نما از اول ايام امام وجوه انام از امرا و علما قیام فرمود و لوجه الله من غیر ستر و حجاب کلّ را بافق اعلى دعوت نمود از قیامش مقصود اعلاء کلمه بوده و از ندایش تقرّب وجود بمالک غیب و شهود بر اهل بصر و اصحاب منظر اکبر واضح و مشهود است که در هیچ امری از امور از برای خود مقصودی نبوده و نیست یشهد بذلک عملی امام وجوه العالم و ارتفاع ندائی بین الامم و چون اشراقات انوار آفتاب حقیقت از افق سماء ظهور ظاهر جمیع احزاب بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و وارد آوردند آنچه را که غیر حق آگاه نه سبحان الله از اهل بیان وارد شد آنچه که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است

بعضی در ذکر الوهیت و ربوبیت اعتراض نموده اند قل یا ملأ البیان لعمر الرحمن انه ما اراد ذكراً من الاذکار الا لتقرّب العباد و توجّههم الى الله مالک يوم المآب صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست چه که آذنیکه لایق این ندا باشد کمیاب یشهد بذلک کلّ منصف بصیر ولكن حضرت مبشر یعنی نقطه وجود در اول بیان میفرماید الذي ينطق فی کلّ شأن اننی انا الله لا اله الا انا ربّ کلّ شیء و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاعبدون و همچنین در جواب یکی از حروف حیّ در ذکر من یشهره الله میفرماید اننی انا اول العابدین مکرر این بیانات را فرموده اند قسم بافتاب حقیقت اگر ذکر آن حضرت نبود این مظلوم در این مقامات صمت اختیار میفرمود الا لاهله سبحان الله عرفان اهل بیان از عرفان اهل فرقان پست تر مشاهده میشود چه که آن حزب کلمه اننی انا الله را از شجر قبول نمودند و این فته از سدره وجود و مالک غیب و شهود این کلمه را نمی پذیرند نفوسیکه بامثال این کلمات القای شبهه مینمایند مقصودشان عند الله مشهود و واضح است انه هو الستار الصبار

المشفق الكريم قل لا يعزب عن علمه شئ و لا يعجزه امر يشهد و يرى و هو السميع البصير يا افنانى نسئله تعالى ان يوفّقك و يؤيّدك و يقدرّ لك ما تفرح به القلوب و تقرّ به العيون  
و در آخر لوح وصيت مينمايم شما را بآنچه سبب ارتفاع و ارتقا است و آن مشورت در امور است اگر با حضرت افنان عليه بهائى و عنايتى و رحمتى در امور مشورت نمائيد لدى الله محبوب و مقبول است سوف يصلح الله اموركم و يقربكم اليه و يظهر لكم ما كان مستوراً عن اعين الناظرين الحمد لله رب العالمين  
منتسبين طراً را از قبل مظلوم تكبير برسان بهاء المشرق من افق سماء رحمتى على افنانى الذين ما نقضوا عهدى و ميثاقى و عملوا بما امروا به فى كتابى المبين الامر لله المقتدر القوى الغالب القدير

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

كتاب انزله المظلوم من شطر سجنه الأعظم ليقربّ الناس الى الله رب العالمين و اراد ان يذكر احد افنانه الذى انجذب بآياته و طار فى هوائه و نطق بشنائه و تمسك بحبل فضله و اخذ كتاب الله بقوة ما منعه فراغته الأرض و لا جبايرة البلاد و قام على خدمة الأمر باستقامة ما زلته سطوة الذين كفروا بالله و آياته و اعرضوا عن صراطه المستقيم و نباه العظيم قد كنت مذكوراً لدى الوجه و تكون كما كنت ان ربك معك فى كل الأحوال انه هو المقتدر العليم الخبير  
يا افنانى عليك بهائى و عنايتى قد حضر اسم الجود الذى طاف البيت فى الليلي و الايام و اراد ذكرك ذكرناك بهذا اللوح العظيم يشهد المظلوم باقبالك و خضوعك و خشوعك و استقامتك و خدمتك فى امر الله الملك الحق العدل المبين قد عملت فى الله ما لا ينفد بدوام ملكوته و جبروته كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لينشرح بها صدرك و يفرح قلبك و كذلك توجهت اليك لحظات المظلوم من هذا الشطر البعيد كبر من قبلى على وجوه افنانى و ذكرهم باياتى و بشرهم بما نزل لهم فى الصحيفة الحمراء من قلمى الأعلى ان ربك هو المشفق الكريم نسأل الله ان يحفظهم من نفاق كل ناعق و من الذين ما اتحدت قلوبهم و السنهم هذا ما اخبرناكم به من قبل و فى هذا الحين لا يعزب عن علمه من شئ و هو الستار الصبار العزيز العظيم بهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و على من معك و يحبك و يسمع قولك فى امر الله مالك يوم الدين  
يومى از ايام اسم جود عليه بهائى تلقاء وجه حاضر و اظهار محبت و خجلت لانهاية نسبت به افنان عليه بهائى و عنايتى نمود مذکور داشت سبب زحمت ايشان شدهام در اظهار عنايت و محبت توقف نمودند از حق جلاله طلب نموده آنچه را باقى و دائم است گفتيم يا اسم جود افنان لأجل خدمت حق جلاله از عدم بوجود آمدهاند ايشان و ما عنده بحق راجع و اين كلمه در قطب كتاب الهى از قلم ربانى ثبت شده هنيئاً له و مريئاً له اولياى آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان از حق ميطلبيم قلب و لسان عباد خود را متحد فرمايد تا عنايات ظاهره و آيات نازله از اثر و ثمر منع نشود كذلك نطق قلم المظلوم فى هذا الحين الملك لله رب العالمين

\*\*\*

صحيفة الله المهيمن القيوم

## هو الشاهد من افقه الأعلى

كتاب انزله المظلوم و ما اراد منه الا ليجذب به افئدة العباد الى الله فى المآب و يهديهم الى الأفق الأعلى و يعلمهم سبيل الرشاد طوبى لمن سرع الى مرضاة الله و نطق بما نطق به لسان العظمة اذ استوى على العرش بقدرة و سلطان قد خضعت الرقاب لرب الأرباب ولكن القوم فى نوم عجاب قد اظهروا ما كان مكنوناً فى العلم طوبى لمن شهد و رأى ويل لكل غافل كفار انا ذكرناك و انزلنا لك لوحاً يشهد امام وجوه العالم انه لا اله الا هو الفرد الواحد المختار اشكر الله بهذا الفضل الأعظم انه ذكرك بما لا ينقطع عرفه فى القرون و الأعصار البهآء من لدن مالك الأسماء على الذين فازوا بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به زلت الأقدام

از لغت تازی بلغت پارسی توجّه نمودیم ندای مظلوم را بشنو بصر را بینائی تازه بخشد و نفس را آگاهی و حیوة سرمدی عنایت فرماید نامۀ شما رسید و در ساحت امنع اقدس عرض شد ندایت را شنیدیم و نامهات را دیدیم لله الحمد بانوار نیر محبت الهی منور و مزین مشاهده گشت از حقّ میطلبیم از السن محبین سلسبیل بیان جاری فرماید تا کل از آن آب لطیف روحانی بزندگانی ابدی فائز گردند آب بیان را نفوذ و تصرّفیست که اکثر اهل عالم از عرفانش عاجز مشاهده میشوند اینست آن آبی که میفرماید و من الماء کلّ شیء حیّ از حقّ میطلبیم قلوب عباد را بنور معرفت منور فرماید و ارکان را قوت بخشد بشأنی که شوکت معتدین و سطوت ظالمین او را ضعیف نماید بقوت و قدرت الهی کتاب را اخذ نماید و باو تمسک جوید حروفات کلمه و کلمات کتاب لازال لدى المظلوم مذکور بوده و هستند طوبی لکم یا ابناء الخلیل و وراثت الکلیم قد فرتم بما لا فاز به اکثر علماء عصری هنیئاً لکم بما شریتم ریحق العنایة من ایادی عطآء ربکم المعطى الکریم ابشروا بما غفر لکم الله فى هذا الحین و طهّركم عن العصیان و من بعد نوصیکم بتقوی الله و حفظ ما اوتیتم من عنده انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم یا ابن نصیر جناب عزیزالله علیه بهائی مکرر ذکر دوستان مرو را نموده انا ذکرنا الذين فازوا بانوار العرفان بذكر طارت به الأرواح یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب ارض سجن هر یوم بلونی ظاهر اگر در ارسال الواح توقّف رود نظر بظلم ظالمین و انقلاب این ارض بوده و هست و همچنین کثرت عرایض که از اطراف میرسد انا نرید ان نذکر اولیائی هناک لیفرحوا بعنایة الله ربّ العالمین

یا اسمعیل قد حضر اسمک لدى المظلوم و اظهروا لك من خزائن قلم الرّحمن لآلی الحکمة و البیان لتنظر و تكون من الشّاكرین هذا یوم فیه نصبت رایة البرهان على اعلى المقام و علم العرفان على البقعة التّوّاء فى شاطىء عمّان علم الله مقصود العارفين

و نذکر من سمى بموسى لیشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو الفرد الخیر ایاک ان تمنعک حوادث العالم عن الاسم الأعظم او تحججک شبهات الغافلین عن صراطى المستقیم طوبى لك بما اقبلت الى المظلوم اذ اعرض عنه کلّ ظالم بعید و کلّ عالم مریب

یا عزیزالله اذا شربت ریحق الوحى من كأس عطائى و اجتذبتك ندائى الأحدى الى ملکوت بیانى قل الهی الهی هل یقدر الضّعیف ان یذکر ظهورات قدرتك و هل یستطیع الکیلل ان یصف مشارق بیانک اسألک بالقدرة التّی خضعت عند ظهورها الکائنات و بعلمک الذى احاط على الممکنات و بحلاوة بیانک و اقتدار ارادتک ان تجعلنى ثابتاً على امرک و مستقیماً على حکمک انک انت المقتدر العزیز المنان یا رحمة الله قد سبقت رحمة ربک من فى السّموات و الأرض و احاط فضله على من فى ملکوت الأمر و الخلق یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و هو المقتدر العزیز العالم قل

لك الحمد يا الهى بما هديتني الى صراطك و انزلت لى فى سجنك الأعظم ما قرّرت به العيون اسألك يا سابغ النعم و مرّبي الأمم باسمك الأعظم ان تقدّر لى ما يقربنى اليك و ينفعنى فى عوالمك أنّك انت المقتدر القدير

يا الياس انظر ثمّ اذكر اذ ارسلنا الكليم بايات بيّنات اعرض عنه العباد الى ان نصرناه امرأ من عندنا ان ربك هو ناصر المرسلين قد غلبت عصاه اسياف فرعون و ملأه ان ربك هو القوىّ الغالب العليم الحكيم

يا رحيم قل يا ملأ الأرض قد اتى الوعد و ظهر المكنون بسلطان عظيم ضعوا ما عندكم و خذوا ما اوتيتكم من لدى الله مالك يوم الدين قد اتى الميقات و سلطان الآيات استوى على العرش و دعا الكلّ الى العزيز الحميد قد فزت بأثر قلمي الأعلى هذا من فضل الله ربّ العرش العظيم يا رحيم انظر ثمّ اذكر اذ قصد الكليم المقصد الأقصى و الذروة العليا الى ان بلغ الوادى الأيمن و سمع النداء من سدرة الأبهى أنّه لا اله الاّ انا المنزل القديم انا ارسلناه الى فرعون و ملاه و ورد عليه فى سبيلى ما ناح به اهل ملكوتى ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين طوبى لك بما فزت بأنوار اليوم و اقبلت الى الله العزيز العظيم

يا ابن يعقوب سطع النور و انار الديجور و ارتفعت الصيحة و نزلت المائدة و القوم فى خسران ميين نذوا حقوق الله ورائهم بما اتبعوا كلّ شيطان رجيم اياك ان تمنعك شبهات الأمم عن مشرق آيات ربك المشفق الكريم سوف يأتيكم ناعق دعوه بنفسه متوكّلين على الله ربّ الكرسيّ الرقيع كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتشكر ربك العليم الخبير

يا ابن مهدى الحمد لله دوستان الهى فائز شدند بآنچه كه شبه و مثل نداشته امروز عرفان هر نفسى بايد بدرجه بلوغ فائز شود و خود را غنى و مستغنى از اهل عالم مشاهده نمايد كل اليوم بايد بافق توحيد ناظر باشند بعضى از اهل بيان اختلاف را دوست داشته و دارند منتظرند عجلى ظاهر شود تا عباد بيچاره را بآن دعوت نمايند بگو ظهورات منتهى شد هر نفسى قبل از اتمام الف سنه ادعا نمايد هر كه باشد و هر چه بياورد باطل بوده و هست حمد كن مقصود عالم را كه ترا تأييد فرمود و راه نمود اوست مقتدر و توانا

يا ابن دوست محمد معنى استقامت آنكه ناس آگاه شوند و ييقين ميين بدانند كه بعد از ظهور اعظم بظهورى محتاج نبوده و نيستند نقطه اولى يعنى مبشّر جمال كبريا ناس را بشارت داد تا قلوب را پاك سازند و مهيا نمايند و قبل از اتمام امر علمای ايران بر قتلش فتوى دادند و شهيدش نمودند و بعد نير اعظم كشف حجاب نمود و عالم امر و خلق بظهورش كامل و محكم آنچه مقصود بود ظاهر شد اگر موهومى يافت شود و ادعائى نمايد أنّه كذاب مفتر هر نفسى باين مقام فائز او از اهل استقامت كبرى از قلم مذكور و مسطور بگو اى اولياى الهى بعضى از نفوس سست عنصر مشاهده ميشوند بمجرد استماع حرفى از موهومى از صراط ميلغزند ناعقين از يك سمت و مدعيهاى كذبه از سمت ديگر ظاهر شده و ميشوند طوبى لقوى اضعفهم و لمستقيم اطردهم و لناصح نصحهم چه كه سبب فساد عالم و خسران امند نسأل الله ان يحفظكم و اوليائه من شرهم و مكرهم أنّه هو المقتدر القدير از حقّ ميطلبيم ترا تأييد فرمايد بر ذكر و ثنا و خدمت امرش اوست سامع و اوست مجيب

يا خداداد يا ابن نصير نفوس مذكوره هر يك بذكر مظلوم فائز و بانوار نير بيان مزين و منور از حقّ ميطلبيم هر يك را در عالم روح نجمى درى مقرر فرمايد و در عالم علم كتابى و در مدينه عشاق جوهر حبيّ و در اقليم عرفان دفتر ايقان أنّه على كلّ شىء قدير لا اله الاّ هو الفرد الواحد العزيز الحميد

الهى الهى هؤلاء عبادك و خلقك و فى قبضة قدرتك محاطون بمشيّتك و ارادتك ان تغفر لهم أنّك انت مالك ازمة الغفران و ان تعذبهم أنّك انت المختار فى كلّ الأحوال اسألك يا مولى العالم بالتون و القلم و اسرار اسمك الأعظم ان تجذب افئدة عبادك من نفحات بيانك الى الذروة العليا و مشرق آياتك يا مولى الورى و مالك الآخرة و الأولى

جناب موزون عليه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المهيمن على ما كان و ما يكون

كتاب مرقوم نزل من لدى الله المهيمن القيوم انه لكتاب اذ ظهر ظهر البحر و امواجه و يسمع منها يا ملاً الانشاء قد اتى مالك ملكوت الأسماء بأمر انصعق به الطوريون و بسطان اضطرب به البيانيون و بقدرة خضع لها الوجود من الغيب و الشهود و به اشرفت الشمس بأنوارها و تجلياتها و يسمع منها فى المآب تالله قد اتى الوهاب ركباً على السحاب باقتدار ما منعه صفوف العالم و لا جنود الأمم الذين نقضوا الميثاق و العهد قل هذا يوم فيه ظهرت اسرار الأرض و ما كان مكنوناً فيها من لدى الله العزيز الودود و ينادى بأعلى النداء يا ملاً الأسماء ضعوا ما عندكم قد اتى من كان مخزوناً فى العلم و مستوراً عن الأبصار و العيون اتقوا الله يا قوم ضعوا الغدير ثم اسرعوا الى فرات الرحمة الذى جرى من يراعة الله مالك اليوم الموعود انا نهيناكم عن البغى و الفحشاء و امرناكم بالبر و التقوى خذوا يا قوم ما امرتم به فى لوحى المحفوظ

يا ايها المشتعل بنار الحب قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته الى سمندر عليه بهاء الله و عنايته قرأناه و وجدنا منه عرف توجّهك الى الله مالك الملك و الملكوت و انزلنا لك من سماء العطاء ما يقربك الى الأفق الأعلى و يرفعك باسمه بين عباده انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله كن فيكون نسأل الله ان يحفظك بجنود الغيب و الشهادة و يحرسك باسمه المهيمن على كل شاهد و مشهود

انا اردنا ان نذكر فيهذا الحين من ذكرته ليجد عرف عناية ربه و يكون من الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون يا حسن اسمع النداء الذى ارتفع من ملكوت العطاء انه يجذبك الى الغاية القصوى و يؤيدك على انتشار امر ربك الرحمن بالحكمة و البيان و يرفعك باسمه انه هو المقتدر على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر العزيز الودود لا تنس فضل الله عليك انه ايدك و عرفك صراطه الممدود و انزل لك ما فاحت به نفحات الوحي و قررت به العيون خذ الكتاب امراً من عندى منقطعاً عن العالم و متمسكاً بعروة الله رب الجنود البهاء من لدنا عليك و على الذين اقبلوا الى افق الظهور و ما نقضوا الميثاق و العهد و اردنا ان نذكر من فاز بأيام ربه و سمع ندائه اذ ارتفع بين خلقه الذى سمى بعلاء الدين فى كتابى المبين ان الذين وفوا بعهد الله و ميثاقه انهم من اهل هذا المقام الرفيع خذ كأس عنايتى باسمى ثم اشرب منها رغماً لكل جاهل كفر بالله رب العالمين هذا يوم فيه نزل الدليل و جرى السلسيل و برز سبيل الله رب العرش العظيم قل يا ملاً البيان دعوا ما عندكم قد اتى امر الله بسطان خضعت له كتب العالم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين لا يقبل اليوم من احد عمل و لا ذكر الا بهذا الذكر الحكيم الذى ما منعه حجبات الأمم و لا سبحات العالم ظهر و اظهر ما اراد بقدرة عجزت عند ظهورها قدرة من فى السموات و الأرضين اياكم ان تتبعوا اهوائكم اتبعوا من يرشدكم و يهديكم الى كوثر بيان ربكم العليم الحكيم قل

لك الحمد يا الهى بما انزلت لى آياتك و اظهرت لى بيناتك و نطقت امام وجوه عبادك و انطقت كلشىء بشنائك الا الذين نقضوا عهدك و ميثاقك و انكروا فضلک و جادلوا باياتك اى رب اسألك باللاكى المكنونة فى بحر علمك و بالجواهر المخزونة فى كنانز عصمتك و بأمرک المبرم و حبلک المحکم بأن تؤيدنى بانتشار آثارک بالحكمة التى انزلت حکمها فى کتیبک ثم اکتب لى ما يجعلنى قویاً بقوتک و قائماً على خدمة امرک اى رب ترى الفقير قام لدى باب عطاك و اراد من سماء جودک

و بحر كرمك ما قدرته لأوليائك الذين ما منعهم شيء من الأشياء و لا شبهات العلماء عن صراطك المستقيم و نباك العظيم أنك انت رب العالمين و مقصود المخلصين

و نذكر من سمى بفضل الله ليفرح و يكون من الفائزين انّ الفضل في المقام الأول و الرتبة العليا هو ما يعرف الناس سبيل رضاء الله و في مقام آخر هو تأييده الذي احاط المقرين نشهد انّ فضله احاطك و ايدك الى ان قرّيك اليه و زينك بطراز الاقبال بعد اعراض اكثر النساء و الرجال انه وليّ المقبلين اذكر احبائي من قبلي و زينهم بما نزل لهم في هذا الحين يا اوليائي في العالم اسمعوا ندائي من شطر سجنى انه يؤيدكم على ما يبقى به ذكركم و ما ظهر منكم في نبا الله ربّ العرش العظيم احمد الله بما سماك بالفضل و انزل لك بالفضل ما لا يعادله شيء من الأشياء يشهد بذلك كلّ عارف بصير انا نوصيك و الذين آمنوا بما يرفعهم بين العباد و يزينهم بأخلاق بها انجذبت افئدة الذين ما منعهم سبحات الأسماء و لا شبهات الغافلين قل

اي ربّ ايدنا على ما تحبّ و ترضى و قدر لنا ما يقرّينا اليك و يحفظنا من جنود الظالمين أنك انت المقنن القدير يا لسان العظمة اذكر من سمى بابراهيم الذي سمع و اقبل الى الله مالك الرقاب ليجذبه بيان الرحمن الى افق العرفان الذي منه اشرقت شمس عناية الله ربّ الأرباب طوبى لك بما فزت بأيامي و اقبلت الى افقى و نطقت بنثائي بين عبادي انّ ربك هو السّماع البصّار اياك ان تخوّفك ضوضاء الظالمين ضع الكائنات بقدره ربك و خذ ما امرت به من لدن قوىّ قدير قل يا قوم اتقوا الله و لا تتبعوا الذين كفروا بظهوره و جادلوا بآياته اتبعوا من يهديكم الى سبيل الرّشاد قل هذا يوم الله يشهد بذلك مشارق الوحي و مظاهر الالهام كذلك انزلنا الآيات و صرفناها لتشكر ربك و تقول

لك الحمد يا مولى الورى و مالك ملكوت الأسماء بما نورّت قلبى بنور معرفتك و انزلت لى آياتك و اظهرت لى بيناتك التي لا ينكرها الا كلّ مغلّ كفّار الحمد لك يا من فى قبضتك زمام الأرضين و السموات

يا محمّد قبل هادى نسال الله ان يزينك بطراز التقوى و يقرّبك اليه فى كلّ الأحوال افرح بما جرى اسمك من قلمى و ايدناك على عرفان مشرق آياتى و هديناك الى اعلى المقام اياك ان تمنعك شبهات المعرضين او تحجبك حجبات الذين كفروا بالمبدأ و المآب انا ذكرنا اوليائنا و زيناهم بطراز حبّى الذي اشرقت من افقه الأنوار انا امرنا الكلّ بالاتّحاد و الاتّفاق في هذا الأمر الذي به اسودّت وجوه المشركين و ابيضّت وجوه الأبرار قل يا حزب الله لا تضطربوا من حوادث الدنيا لعمري ستفنى و ترون ما قدر لكم من لدى الله مولى الأنام قل هذا يوم سطع من افقه نور الأمر و نطقت السّدرة الملك لله مالك يوم المعاد كذلك ذكرناك فضلاً من عندى و انا العزيز الفضل

انا اردنا ان نذكر من ذكره احد اوليائى الذي تمسك بحبلى و طار فيهوائى انه سمى بعلى فى كتاب الأسماء امراً من لدى الله مرسل الأرياح يا على انا اقبلنا اليك من شطر السّجن و رأينا اشتعالك فى حبّ الله مشرق الأنوار طوبى لك بما ذكرت لدى المظلوم و انزل لك ما لا ينقطع عرفه بدوام الله فائق الأصباح اذا شربت من كأس عنايتى و اخذك جذب ندائى قل لك الحمد يا الهى بما سقيتني من كأس عطائك و زينتني بطراز عرفانك و هديتني الى صفاتك و اجتذبت قلبى بندائك الأحلى اذ ارتفع من الأفق الأعلى اشهد بانك ظهرت و اظهرت ما اردت بقدرتك التي غلبت الأشياء و بسطتلك الذي احاط من فى الأرض و السمّاء اى ربّ ترانى منقطعاً عن دونك و منجذباً بآياتك اسألك بمصباحك الذي ما حفظ نفسه من الأرياح بأن تقدّر لى من قلمك الأعلى ما كتبه للأصفياء أنك انت المقنن على ما تشاء و فى قبضتك زمام ملكوت الأسماء لا اله الا انت العزيز الوهاب

يا كلبعلى قد حضر اسمك لدى المظلوم ذكرك بما جرت به الأنهار أ تكون جارياً او ساكناً قل انت تعلم يا الهى ما عندى و لا اعلم ما عندك أنك انت العزيز العلام اسألك بأنارك التي تنورّت بها الآفاق و بأنوار وجهك الذي به ظهرت الأنوار و باسمك العليم و باسمك الذي به سخرت البلاد و افئدة العباد بأن تؤيدنى على الاستقامة على

امرک انت المقتدر على ما تشاء تشهد بسلطانک الکائنات و بقدرتک الممكنات لا اله الا انت العزيز المختار

يا على اذا وجدت نفحات آياتى اقبل الى شطر سجنى بقلبك و قل

الهي الهى و مقصودى و سلطانى اسألك بسجنک الأعظم و حصنک الأمتن و بقيامک و قعودک فيه و بحركتک و سكونک و بزفراک و عبراتک و بآثارک و اسرارک و صنعک و باسمک الذى به سخّرت الأسماء و بذکرک الذى به نطقت الأشجار بأن تؤيدنى على الاستقامة على حبّک و التمسک بحبلک اى ربّ انا عبدک و ابن عبدک قد اقبلت بکلى اليک و راجياً بدائع فضلک و ظهورات عنايتک اسألك بجودک الذى احاط الوجود ان لا تخيبنى عمّا قدرته لأولياتک و اصفياک الذين شربوا رحيق الوحي من يد عطائک و اقبلوا الى مشهد الفداء شوقاً للقائک انک انت الفضال الذى اعترفت بفضلك الکائنات و بجودک الموجودات و بقدرتک من فى الأرضين و السموات لا اله الا انت المقتدر فى المبدأ و المآب

يا استاد قبل على انّ مالک الایجاد يذکرک بين العباد بآيات لا يمنعها ظلم الظالمين و شبهات المشركين احمد الله بهذا الفضل الأعظم و هذه العناية الكبرى انّ ربّک هو المشفق الکریم طوبى لقلب اقبل اليوم منقطعاً عن القوم الى اسمنا القيوم الذى بشرّ به القائم من قبل كذلك نطق اللسان فى هذا المقام فضلاً من لدى الله ربّ العرش العظيم اياک ان تحزنک حوادث العالم او تضعفک قوّة الذين كفروا بالروح الأمين الذى يطوف حول كعبة الله المقتدر العزيز الحكيم يا حزب الله خذوا كتابى بقدره لا تمنعها سطوة الظالمين ثمّ اقرؤوه بالروح و الریحان انه يجذبکم الى افق الظهور فيهذا اليوم الذى بشرّ به كتب الله العزيز الحميد انا فى الشدائد ذکرنّا اولياتنا طوبى لمن سمع و فاز و ويل للغافلين ضع اوهام العباد ثمّ اقبل الى نور الايقان فى هذا الفجر المنير كذلك علمناک و انزلنا لک ما انجذبت به افئدة العارفين

يا على قبل اصغر انّ المظلوم يذکرک و الذين آمنوا بذکر انجذبت به الأشياء انک اذا رأيت و سمعت قل

لک الحمد يا مالک يوم القيام بما ذکرتى و انزلت لى ما يبقى به ذکرى فى الأذکار و اسمى بين الأسماء انک انت المحمود فى فعلک و المطاع فى امرک لو تحکم على الفناء حکم البقاء او على التور حکم الظلمة ليس لأحد ان يقول لم او بم و من قال انه اعرض عن الله ربّ الكرسيّ الرقيع

طوبى لبصير شهد و رأى و لسميع سمع نداء الله العليم الحكيم قد اتى من وعدتم به من قبل و ظهر من كان مكنوناً فى كنز عصمة الله المقتدر القدير افرحوا يا قوم و لا تتبعوا كلّ ظالم بعيد ثمّ اعلم انّ الظالم من منع العباد عن التشبّث بذيل الله الأطهر نشهد انّ علماء الايران منعوا الخلق عن التقرّب الى الفرد الخبير اذا ظهر الحقّ اعرضوا عنه و اعترضوا عليه الى ان افتوا على سفک دمه الأطهر الأقدس المنير و باعراضهم اعرض امرآء الأرض يشهد بذلك كلّ منصف بصير انا نسأل الله ان يزيّنهم بالعدل و الانصاف و يؤيّدهم على ما ينبغى لأيامه انه هو الفرد الواحد العزيز العظيم

يا حسين انّ المظلوم اقبل اليک و ذکرک بذکر مبين کلّمّا جرى من قلمى ذکر خضعت له اذکار العالم و كتب الأمم يشهد بذلك كتاب الله الذى ينطق فى هذا المقام الکریم انّ المظلوم ما اراد الا اصلاح العالم و ارتفاع مقامات الأمم يشهد بذلك قلمى الأعلى طوبى لمن سمع و فاز و ويل للنائمین قل

لک الحمد يا الهى بما انزلت لى ما تنورّ به قلبى و تزيّن به هيكلى اشهد انک انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت

المهيمن على كلّ صغير و كبير

قد ارادت ارادة الله ان يذکر من سمى بمهدى قبل قلبى ليجذب عينه الى التور الساطع من افق الظهور و سمعه الى مطلع النداء الذى جعله الله مطاف المالا الأعلى و يده الى سماء العطاء و قلبه الى مشرق آيات ربه المقتدر المهيمن القيوم اسمع نداء المظلوم به اخذت الزلازل قبائل الأرض و ارتعدت فرائص الذين كفروا بالله مالک الغيب و الشهود طوبى لناصر نصر

امرى بيانى و نعيماً لمن بَلَّغ العباد ما جرى من قلمى و هنيئاً لمن شرب رحيق برهانى من يد عطائى انه من المقرئين فى لوى المحفوظ قل

الهى الهى لك الحمد بما ايدتنى على امر منع عنه اكثر خلقك اسألك يا اله السماء و فاطر السماء بانجذاب حبيبك اذ سمع اذن لفائك و بالروح الذى قام على نصره امرك و ورد عليه من اليهود ما ناحت به مشارق الوحي و بالمبشر الذى انفق روحه لاعلاء كلمتك و اظهار قدرتك بأن تجعلنى مستقيماً على حبك بحيث لا يمنعى من على الأرض أنك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المقتدر العزيز الودود

يا على قبل اكبر انّ المظلوم يذكرك و يوصيك بتقوى الله رب العالمين انا جعلنا الأمانة اكليلاً لرؤوس عبادى و التقوى ثوباً لهياكل احبائى طوبى لمن اخذ نصح الله و ويل للمعرضين طوبى لك بما سمعت و اقبلت اذ كان القوم فى خسران ميبين قد ربح من اقبل اليه و خسر من اعرض يشهد بذلك لسان الله الملك الحق العدل المبين اذا سمعت ندائى قل

الهى الهى لك الحمد بما نورت قلبى بنور معرفتك و هديتنى الى افق ظهورك الذى بنوره اشرفت الأرض و السماء اسألك يا مالك القدم باسمك الأعظم بأن تحفظنى من شرّ الناعقين الذين انكروا حجة الله و برهانه و كفروا بآياته و بما ظهر من عنده أنك انت المقتدر الذى لا يضعفك شىء و لا يعجزك امر لا اله الا انت المقتدر على ما تشاء باسمك المهيم على كل صغير و كبير

يا حسن اسمع ندائى انه يجذبك الى ملكوتى و يحفظك من اعدائى و ينصرک بجنودى طوبى لعبد فاز اليوم باصغائه و تشرف باتاره و نطق بثنائه الجميل يا حسن خذ كتاب الله بقدره من عنده و لا تكن من الخائفين انه معك يشهد و يرى و هو السميع البصير طوبى لأيام فازت بيومه و لعبد اقبل الى افقه و ويل لكل غافل بعيد اذا فزت بآيات ربك اشكر و قل لك الحمد يا مالك الوجود و المهيم على الغيب و الشهود اسألك بأثمار سدره عرفانك و بالبحر الذى ماج باسمك و بالنور الذى لاح امامك بأن توفقنى على الاستقامة على امرك اى رب ترانى قاصداً مقامك الأعلى و ناظراً الى افقك الأبهى و متمسكاً بعروتك الوثقى اسألك ان لا تخيبنى عما كتبتة للمخلصين من بريتك و المقرئين من عبادك أنك انت الفياض العليم الحكيم

يا حكيم اين درياقك و اين اكسيرك هل تقدر ان تعالج مرض النفس و الهوى و هل تقدر ان تسكن نار الضغينة و البغضاء نسأل الله تبارك و تعالى ان يعلمك ما تسكن به نار البغى و الفحشاء فى ناسوت الانشاء انه هو المقتدر على ما يشاء بقوله العزيز الحكيم يا آقا بابا مرض نفاق عباد را از اتفاق منع کرده هل لك من ادوية لتعالج هذا المرض المزمن الذى منع العباد عن المحبة و الأتحاد و الراحة و الوداد قل

الهى الهى اسألك بسرور عبد من عبادك الذى وجد عرف قميص يوسف امرك بأن تطهر العباد عن الأمراض التى منعتهم عن التوجه الى انوار وجهك و التقرب الى كعبة لفائك أنك انت الذى شهدت الكتب بقدرتك و سلطانك و الصّحف بعظمتك و اقتدارك لا اله الا انت المشفق العليم الخبير

\*\*\*

جناب آقا سيّد احمد ابن جناب وحيد عليه بهاء الله

بسم الله الباقي الأبهى



كتاب من لدنا الى من آمن بالله فى يوم حشرت فيه اصحاب القبور من الذين سمعوا نداء الله اولئك شربوا رحيق المختوم فى هذا الظهور تنزل عليهم الملائكة من كل جانب سلام عليكم بما فزتم بأيام الله العزيز الغفور اولئك لا يشغلهم الدنيا ولو يحكمون على شرق الأرض و غربها الا بهم امطرت السحاب و نور الديجور عليهم بهاء الله و رحمته التي سبقت الاناث و الذكور ان الذين كفروا اولئك حقت عليهم العذاب فسوف يدخلون النار كذلك قضى الأمر فى لوح مسطور قل يا قوم أ تعرضون على الذى باسمه جاء الحقّ و نصب ميزان العدل و نفخ فى الصور اتقوا الله يا قوم و لا تعقبوا الذين كفروا بلقاء الرحمن ان اتبعوا ملة الله خالق الظلمة و النور قل انه انفق مظهر ذاته ليقربكم الى مقام رقم لكم من القلم المحبور فونفسه لو يكشف الله لكم ليفدون انفسكم فى حبه و عنده علم كل شىء و ما يظهر الا على قدر مقدور قل اتقوا الله و لا تفسدوا فى الأرض بعد اصلاحها و لا تسفكوا الدماء انه حرم عليكم فى الكتاب و فى هذا الرق المنشور انك يا ايها الناظر الى الله طهر قلبك عن كل الاشارات ثم استقم على امر ربك مالک الأسماء و الصفات لينصرك الله بقدره من عنده و يجعلك غالباً على اهل الشرور الذين كفروا بالله رب البيت المعمور كذلك امرك قلم القدم فى هذا البكور و البهاء عليك و على من سجد لوجه الله فى أيام الظهور

\*\*\*

رنگون

جناب محمد اسحق عليه عناية الله

هو الناطق الذاکر العليم

كتاب من لدى المظلوم الى الذى نبذ الأوهام و اخذ ما نزل فى هذه الأيام من لدى الله المهيمن القيوم طوبى لسمعك بما سمع نداء المسجون و للسانك بما نطق بثنائه و لعينك بما توجهت الى المقام المحمود قل يا ملاء الأرض تالله قد ظهر من يدع الكل الى الله مالک الوجود و اتى من هدى الكل الى صراط الله الممدود دعوا يا قوم ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الحقّ علام الغيوب قل يا معشر العلماء ضعوا اقلامكم ثم استمعوا صرير القلم الأعلى الذى ارتفع بين الأرض و السماء اتقوا الله و لا تكونوا من الذين نقضوا عهد الله و ميثاقه و جادلوا بآياته اذ نزلت بالحقّ فى هذا اليوم الموعود اياكم ان تمنعوا العباد عن مالک الایجاد دعوا الظنون عن ورائكم مقبلين الى الله مالک الغيب و الشهود كذلك نورنا افق سماء العلم بنير البيان نعيماً لمن اقبل و عرف و ويل لكل معرض محجوب

\*\*\*

سر

جناب آقا بابا عليه بهاء الله

بسمه المستقرّ على العرش

كتاب نزل بالحقّ لمن فاز بنور الله المهيمن القيوم ليأخذه الفرح على شأن يقوم على نصرة امر ربّه و يقول يا قوم اتبعوا من اتاكم  
بسلطان مشهود انّ الذين احتجبوا من انوار العرش اولئك لا يشعرون قد خسروا في تجارتهم و هم قوم هائمون قم على ذكر ربك  
بين العباد لعلّ يتوجّهنّ الى الله العزيز المحبوب طوبى لمن اقبل اليوم و ويل لكلّ معرض اتبع كلّ مشرك مردود اذا فزت بلوح الله  
ضعه على رأسك قل لك الحمد يا الهى بما تحرّك على ذكرى قلمك الأعلى اشهد أنّك انت الكريم الغفور

\* \* \*

زوا

جناب آقا سيّد يوسف

بسمه العليم الحكيم الخبير

كتاب نزل بالحقّ و فيه ما يقرب العالم الى الاسم الاعظم و يسمعون نداء الله الملك المقتدر العزيز الحكيم قد انتظر الكلّ ايام  
القرب و اللقاء فلما فتح باب الوصال اعرضوا بما اتبعوا اهواء المرييين قد نبذوا بحر الايقان عن ورائهم مقبلين الى مناهل الظنون و  
الاهام الا أنّهم من الهائمين قد كفروا بالله و برّه مهطعين فى برّ الهوى و يحسبون أنّهم من اصحاب الهدى لا وامره المهيمن  
على العالمين قد اهتزّ العالم من نسمة الوحي و هم فى حجاب مبين قل أنّه ظهر بما اراد لا باهوائكم أنّه لهو المقتدر على ما  
يشاء لا اله الا هو المقتدر العليّ العظيم اذا اتى الدليل كفروا به و اذا ظهر السبيل اعرضوا عنه و تكلموا بما احترقت به افئدة  
المقرّين و انظر ثمّ اذكر اذ اتى محمّد رسول الله اعرض عنه القوم بما اتبعوا كلّ مشرك بعيد ما جآتهم من نير الآ و قد انكروه و  
قالوا فيه ما ناح به الرّوح الامين طوبى لك بما وجدت عرف القميص و توجّهت الى الله ربّ العالمين ان اشكر الله بما ايّدك  
على خرق الحجاب الاكبر و اسمعك ندائه من شطر منظره الانور و قرّبك الى هذا البحر الذى ما بلغه احد الا من شاء الله  
المقتدر التقدير كن منادياً بين العباد باسم ربك مالك الابداع ثمّ ذكرهم بهذا الذّكر البديع قل يا قوم دعوا الهوى و توجّهوا الى  
الافق الاعلى هذا ما امرتم به فى لوح حفيظ اياكم ان تمنعوا انفسكم عن نفحات ايام الله او تتبعوا كلّ ناعق مريب قل تالله لو  
تعرفون ما ظهر فى الابداع لتفدون انفسكم فى هذا السبيل المستقيم قل هذا يوم لا ينفعكم شئ لو تتمسّكون بالكتب كلّها  
يشهد بذلك لسان العظمة و الكبرياء ان انتم من المتفرّسين كذلك صرّقنا الآيات و ارسلناها اليك فضلاً من عندنا عليك لتذكّر  
الناس بهذا الثبأ الذى به اضاءت وجوه المخلصين نسئل الله بان يوفّقك على خدمة امره و يكتب لك ما كتبه للذين طاروا فى  
هواء القرب و الوصال أنّه لهو المعطى الكريم

\* \* \*

ممق

جناب آقا سيّد محمّد عليه بهاء الله

هو الناطق بالحقّ

كتاب نزل بالفضل لمن اقبل فى يوم فيه اعرض الناس عن الله ربّ العالمين فلما جآء الميقات و اتى مشرق الآيات اعرض عنه  
علماء الايران و افتوا عليه بظلم ناح به الملاء الأعلى و الذين طافوا عرشه العظيم طوبى لجاهل ما منعه سبحات الجلال و ويل

لعالم كفر بالله العزيز الحميد يا حزب الله اسمعوا نداء المظلوم انه يدعوكم الى صراطه المستقيم بلسان پارسی ذکر میشود دوستان الهی را وصیّت می‌نمائیم بحفظ امانت الله چه که سارقین در پی و کمین بوده و هستند ذکر ناعقین در الواح نازل باید بشأنی مستقیم باشند که از برای احدی مجال نطق نماند علّت گمراهی خلق بیچاره علما بوده و هستند چنانچه دیدید و شنیدید باعراض آن نفوس اهل ایران از عرفان مقصود عالمیان محجوب ماندند و بسبّ و لعن مشغول گشتند لعنة الله على القوم الظالمين از حقّ مسئلت نمائید شما را از اوهامات محفوظ دارد و بر امرش مستقیم فرماید یا محمد نفوس مذکوره هر یک بعنایت حقّ فائز طوبی از برای نفوسیکه این ایام تلقاء وجه مذکورند و از قلم اعلی ذکرشان جاری و نازل کل را تکبیر برسان بگو امروز باید کل بکمال اتفاق بر امر نیر آفاق قائم و مستقیم باشید عنایات منزل آیات شامل حال مقبلین و مستقیمین بوده و خواهد بود امواج بحر بیان رحمن امام وجوه عالم ظاهر و هویدا و انوار آفتاب ظهورش لائح و مشهود معذلک قوم بی‌انصاف باسیاف ضغینه و بغضا در اطفاء نور ساعی و جاهدند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم دوستان آن ارض را از ناعقین و ملحدین حفظ فرماید انه علی کلّ شیء قدیر نذکر امّک و اخاک بشرهما بعنایتی و رحمتی الّتی سقت الوجود البهّاء علیک و علی اولیائی هتاک و علی کلّ ثابت راسخ مستقیم

\* \* \*

جناب زین علیه بهاء الله

### الأعظم الأقدم

کتابت بمنظر اکبر وارد و آنچه از آیات الهیّه سؤال نموده بودید عبد حاضر لدى الوجه ارسال مینماید ان یا زین تعویق جواب ما سألته فی الآیات حفظ تغییر بوده چه که در اوایل ابدأ در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمیشد و این ایام نظر بحکمت ملاحظه میشود لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت شود یزول فی بعض المقام بغیر ما نزل من قبل این نظر بظاهر عبارتست و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده و خواهد بود در ارض سرّ اراده چنان بود که قواعدی در علم الهیّه نازل شود تا کل مطلع باشند نظر باحزان وارده و اشغال متواتره و ابتلاهای متتابعه تأخیر افتاد و دیگر سبب اعظم آنکه هر مجهولی کلمات مجموعه ترکیب نماید و ناس نظر بآن قواعد صحیح دانند مع آنکه اگر از خود او سؤال شود عالم بحر فی نبوده چنانچه در یحیی و اتباعش مشاهده مینمائید العلم فی قبضته یقلبه کیف یشاء مثلاً در بعض مقام آیه بر حسب قواعد ظاهریّه باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یا کان مقدر است و یا امثال آن از احرف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده و بر حسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جرّ و یا مضاف که علّة جرّ است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمائید و همچنین در بعضی مواقع نظر بطرز آیاتست لا نحّب ان نذکر القافیة فی هذا المقام و همچنین نزد ائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزة این در نزد قوم معتبر است ولكن در علم الهی بقربینه مقام فعل لازم متعدی و فعل متعدی لازم میشود طوبی للعارفین و طوبی لمن کان موقناً بأنّ العلوم کلّها فی قبضة قدرة ربّه العلیم الخبیر و همچنین فعل متعدی مثلاً مثل رفع ارفع نازل و مثال آن در کتب سماویّه هم از قبل بوده و این در مقام تأکید است لا بأس باری ای زین‌المقرّین جمال مبین بین حزین مبتلا اگر آفرینش مطلع شوند که صریر قلم اعلی در چه حالتی مرتفعست و لسان عظمت در چه بلائی ناطق کل لباس هستی را خلع نمایند و طراز نیستی طلب کنند هزار سنه و ازید مابین علمای اسلام نزاع و جدال بود که آیا واضع الفاظ حقّ است و یا غیر او حال مع ظهور حقّ در ما نزل من عنده اعتراض نموده

و مینمایند چنانچه کریم کرمانی و همچنین علمای عصر اعتراضات لایحسی در کلمات الهی نموده‌اند و شنیده‌اید اگرچه از قبل امثال این مطالب مذکوره نازل و لکنّ المسک کَلِمًا یَتکرَّر یتضوُّع و اکثری از الواح در احیانی نازل که مجال رجوع بآن نشده آنچه از قلم عبد حاضر تلقاء وجه جاری شد همان باطراف منتشر شده لذا احتمال آنکه در بعض مواضع ترک شده باشد و یا زیاده و کم می‌رود چه که احدی قادر نیست در حین تنزیل آنچه نازل میشود بتمامه تحریر نماید آنچه در این مقامات سؤال شود محبوب بوده و خواهد بود اگرچه نزد مسجون تنزیل جدید احبّست از رجوع بما نزل من قبل و التوجّه الیه الأولى اسهل و مالک العلل

و اما ما سألت عن اللّقاء ان اصبر ان ربک لهو الصّبار چه که این ارض چنانچه منظر مختار و مکمن اختیار واقع شده همان قسم مطلع اشرار و مقرّ فجّار واقع لکلّ حقّ باطل و لکن لا تیأس من روح اللّهِ و رحمته اذا اراد یدلّها بقوله کن فیکون نشهد أنّک من الدّین فازوا بلقاء اللّهِ و عاشروا معه و سمعوا ندائه و قاموا لدی بابہ الأعظم العظیم لا تحزن من شیء کن مستقیماً علی ما انت علیه لأنّ الأمر عظیم عظیم مشاهده ضعف ناس نمائید مع ظهور حقّ و قدرت و عظمت و آیات او بکلمات جعلیّه قبل و توهمات لا یغنیه ناس را از مالک احدیّه منع نموده‌اند لعمری أنّهم من الخاسرین ویل لمن اقبل الیهم و سمع ما عندهم طوبی للمنقطعین این ظهور اعظم حقّ و حده بر عرش مستقرّ است هر نفسی تفکر نماید در این ظهور اعظم و اشراق مطلع قدم یشهد بهذا الظهور ثبت تنزیه ذاته عن المثلیّه و تقدیس نفسه عن الشّبهیّه مشاهده در ملّت فرقان کن که فی الحقیقه عبده اسماء و اوهام بوده و هستند لساناً مقررّد بتوحیده تعالی و من یتفکر فیما یقولون یشهد أنّهم من المشرکین اینست که ماحصل اعمالشان اعراض از حقّ شده علیهم ما ینغی لأنفسهم

در کلمات مکنونه ذکر نموده بودید بعضی از آن در یک لوح مرّه واحده نازل و لکن در بعضی احوان فقرات دیگر نازل شده بعضی کل را جمع نموده‌اند و بعضی متفرّقست اگر جمع شود احسن بوده عند اللّهِ ربّک و ربّ العالمین در باب ارث آنچه نقطه اولی روح ما سواه فداه بآن امر فرموده‌اند همان محبوبست آنچه از اولو القسمة موجودند قسموا بینهم اموالهم و مادون آن باید بساحت اقدس عرض شود الأمر بیده یحکم کیف یشاء در این مقام در ارض سرّ حکمی نازل و قسمت نفوس مفقوده موقتاً بوراث موجوده راجع الی ان یحقّق بیت العدل بعد از تحقّق حکم آن ظاهر خواهد شد و لکنّ المهاجرین الذّین هاجروا فی سنة التّی فیها هاجر جمال القدم میراثهم یرجع الی ورّاثهم هذا من فضل اللّهِ علیهم اسباب جناب ملاً حسن علیه بهاء اللّهِ بحقّ راجع است لآنه من المستشهدین فی سبیلہ و الفائزین بلقائه طوبی له بما وفی عهد اللّهِ و میثاقه لعمری قد فاز بأنوار الوجه و شرب ریحیق الحیوان من اصبعی عنایة ربّه الغفور الکریم قدری از مرکب او ولو بقدر نخود باشد البتّه بساحت اقدس ارسال دارید و مابقی بشما عنایت شد نظر بعدم قابلیت ظاهره آن مکن عند اللّهِ له شأن من الشّؤون أنّه لهو العطوف الغفور

اگر نفسی به ایران راجع بجناب حاء علیه بهاء اللّهِ بنویسید به امین اخبار نماید توقّف فیما امرت به فی امر الاماء أنّه لهو الحاکم علی ما یشاء لا اله الا هو المقتدر القدیر طوبی له یا زین بما استقام علی امر ربّه نشهد أنّه من المخلصین انا نکبر علیہ من هذا المقام الامنع المنیع و نسأل اللّهِ بأن یحفظه من الذّین کفروا و یؤیّده علی خدمته فی کلّ شأن و یقدر له ما قدر لأصفیائه أنّه لهو الغفور الرّحیم انما البهاء علیک و علیه و علی الذّین فی هناک من لدن اسیر غریب و الحمد لله ربّ العالمین

\*\*\*

بنام بیننده دانا

کتابت دیده شد و ندایت شنیده گشت انشاء الله لا زال بافق اعلی ناظر باشی و بما یحبّ و یرضی فائز جز او نخواهی و بجز او تمسک نجوئی امروز بحر کرم مواج و آفتاب جود در تجلی و ظهور طوبی ل نفس عرفت و اقبلت و ویل للغافلین این یوم بطراز بیان مظاهر رحمن فائز بوده چه که جمیع بان وعده و بشارت داده اند طوبی للفائزین قسم بآفتاب معانی که بآفتاب بیان رحمن مزین است که این لوح از صد هزار ولد صالح محبوبتر است و پابنده تر چه که ولد صالح و اشیای موجوده در عالم عنقریب بفنا راجع شود و لکن کلمه الله که از قلم اعلی نازل او را فنا اخذ نماید و مرگ از عقب درنیاید تفکر ل نجد نفسک فی فرح مبین امروز انسان قادر است بر اینکه مقامی را اخذ نماید که ذکرش بمثابه نجم در سماء لوح الهی بدوام اسما و صفاتش مشرق و روشن باشد قل

یا الهی لک الحمد بما ذکرتنی من قلمک الاعلی اذ کنت فی السّجن الاعظم بما اکتسبت ایادی الاعداء الذین اعرضوا عنک و عن آیتک الکبری ای ربّ قد اقبلت الیک و توجّهت الی افکک اسئلک بمظلومیّه مطلع آیتک و مشرق بیناتک بان تقدّر لی ما ینفعنی فیکلّ عالم من عوالمک انک انت اعلم بی منی و انک انت العلیم الخیر ثمّ اسئلک یا اله الوجود و مالک الغیب و الشهود بان ترزقنی ولداً صالحاً لیذکرک فی ارضک و یشیک فی بلادک ولو انک جعلتنی بهذا اللوح غنیاً عن کلّ اثر و ثمر و ذکر و فی هذا الحین اختتم مناجاتی بما نطق به احد اصفیائک ربّ لا تذرنی فرداً و انت خیر الوارثین

## [یادداشت]

۱ قرآن مجید، سوره انبیاء، آیه ۸۹ ←

\*\*\*

جناب زین علیه بهاء الله

بنام دوست بی نام

کتابت لدى الوجه حاضر آنچه مسطور مذکور آمد و شنیده شد انشاءالله همیشه ایام بذکر مالک انام مشغول باشید و آنچه سؤال شده بود از آیه منزله در هیکل که بملوک خطاب شده صحیح همان است که نازل شد کلمهئی ترک نشده حرکت قلم اعلى در میادین الواح باطوار مختلفه مشاهده میشود در مقامی مطلب بایجاز نازل این بیان موسوم است بسهل ممتنع و در مقامی جمع مابین مقامین لذا در سوره ملوک آیات مذکوره باختصار ذکر شده و این افصح است اذا قيل بأى جرم حبسوه قالوا انهم ارادوا ان يجددوا الدين که معنی آن این است اگر گفته شود بچه جرم و عصیان تیر امکان را حبس نموده اید گویند این قوم اراده نموده اند که دین را تجدید نمایند از مصدر اعلى جواب نازل اگر قدیم را اختیار نموده اید و او است پسندیده نزد شما چرا شرایع قبل را ترک نمودید در اول این آیه قل مقدر است که چنین میشود قل لو كان القديم هو المختار الى آخر و چون از بیان رحمن معنی قل مفهوم میشود لذا ذکر نشد و این مقام ظهور کمال فصاحت است باری این آیه ترک نداشته و صحیح است و آنچه در آیه اخری مذکور داشتید قوله تعالى اطلع من افق الانقطاع بوده

و اینکه از آیه منزله در لوح پاپا سؤال نمودید این عبارات تلویحات کلمات ابن است که ذکر شده در مقامی میفرماید و اقول لكم ان كثيرين سيأتون من المشرق والمغرب ويتكثرون مع ابرهيم واسحق ويعقوب في ملكوت السموات و اما بنو الملكوت فيطرحون الى الظلمة الخارجية هناك يكون البكاء و صرير الأسنان و در مقام دیگر مذکور ان التور قد جاء الى العالم و احب الناس الظلمة اكثر من التور لأن اعمالهم كانت شريرة لأن كل من يعمل السيئات يبغض التور و لا يأتي الى التور لثلا توبخ اعماله و اما من يفعل الحق فيقبل الى التور لكي تظهر اعماله انها بالله معمولة انتهى از دو فقره مذکوره تلویح بیان مالک اسماء در آیه منزله معلوم میشود بعضی بیانات در بعضی از الواح راجع است بکتب قبل و ما سطر فیها در این ایام مخصوص از برای ملت زردشت الواحی نازل و آنچه در کتب ایشان تا امروز مستور بود مذکور آمد و لکن تا ما عندهم معلوم نشود احدی بر تلویحات کلمات منزل آیات مطلع نخواهد شد

و اما ما سألت من الأرواح و اطلاع بعضها على بعض بعد صعودها فاعلم ان اهل البهاء الذين استقرؤا على السفينة الحمراء اولئك يعاشرون و يؤانسون و يجالسون و يطبسون و يقصدون و يصعدون كأنهم نفس واحدة الا انهم هم المطلعون و هم الناظرون و هم العارفون كذلك قضى الأمر من لدن عليم حكيم اهل بهاء که در سفینه الهیه ساکنند کل از احوال یکدیگر مطلع و با هم مأنوس و مصاحب و معاشر این مقام منوط بايقان و اعمال نفوس است نفوسی که در یک درجه واقفند مطلعند از کمیات و کیفیات و درایج و مقامات یکدیگر و نفوسی که در تحت این نفوس واقفند کما هو حقّه بر مراتب و مقامات نفوس عالیّه از خود اطلاع نیابند لكل نصيب عند ربك طوبى لنفس توجه الى الله و استقام فى حبه الى ان طار روحه الى الله الملك المقتدر الغفور الرحيم و اما ارواح كفار عمرى حين الاحتضار يعرفون ما فات عنهم و ينوحون و يتضرعون و كذلك بعد خروج

ارواحهم من ابدانهم این بسی معلوم و واضح است که کل بعد از موت مطَّلَع بافعال و اعمال خود خواهند شد قسم بآفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و هم‌چنین اصحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه نیکوست حال نفسی که رَحِیق لطیف باقی ایمان را از ید عنایت و الطاف مالک ادیان گرفت و آشامید

چون از قبل وعده جواب شد لذا این مختصر در حینی که ضوضاء مفترین مرتفع است و صیاح غافلین صوت و صیت رعد را منع نموده نازل و ارسال شد الیوم باید احبّای الهی ناظر بظهور و ما یظهر منه باشند بعضی روایات قبلیه اصلی نداشته و ندارد و آنچه هم ملل قبل ادراک کرده‌اند و در کتب ذکر نموده‌اند اکثر آن بهوای نفس بوده چنانچه مشاهده نموده‌اید که آنچه در دست ناس موجود است از معانی و تأویلات کلمات الهیه اکثری بغیر حقّ بوده چنانچه بعد از خرق حجاب بعضی معلوم و واضح شد و تصدیق نمودند که کلمه‌ئی از کلمات الهیه را ادراک نموده بودند مقصود آنکه اگر احبّای الهی قلب و سمع را از آنچه از قبل شنیده‌اند طاهر نمایند و تمام توجّه بمطلع امر و ما ظهر من عنده ناظر شوند عندالله احبّ بوده مع این بلائی وارد و قضایای نازله قلم اعلی دوست نداشته و ندارد الا ما ینطق بالحقّ انه لا اله الا انا المهیمن القیوم چه که نفعه این کلمه مانع است از ورود احزان و لکن اگر بتأویلات کلمات قبل مشغول شود معین بر احزان خواهد بود تا بعد خدا چه خواهد و وقت چه اقتضا نماید حال باین قدر اکتفا رفت احمد و کن من الشاکرین کبّر من قبلی احبّائی الذین اختصهم الله لحبّه و جعلهم من الفائزین و الحمد لله رب العالمین

\* \* \*

محمد اسمعیل بورنجانی

بنام یکتا خداوند مهربان

کتابت لدی الوجه حاضر و بلحاظ عنایات مالک اسماء مشرف طوبی نفس حضر لدی العرش کتابها بعد از نهیت عن التوجّه الیه بما اکتسبت ایدی الظالمین کلمه‌ئی در کتابت مشاهده شد که فی الحقیقه کلمه تامّه بوده و هست اگر نفسی موفق بر عمل باو شود کلّ خیر را ادراک نماید و آن این است یا مولای یا مقتدای مقاصدی رضاک از خدا بخواه بر این کلمه ثابت باشی طوبی لمن شرب من هذه الكأس و کان من العارفين کرم حقّ لایحصی و فضلش بی‌منتها ابداً تعطیل در فیض فیاض نبوده و نیست حوائج کل را اجابت فرموده و خواهد فرمود اینکه در بعضی احیان تأخیر شده لأجل مصلحت آن نفس بوده البتّه باحسن از آنچه خواسته فایز شود و لکن از برای نفوسی که فی الحقیقه برضایش متمسکند مقامی دیگر مقدّر است طوبی لهم ثمّ طوبی لهم و کان فی کتابک اری السّماء و الأرض و البحر الی آخرها کلّها آثار قدرتک کخطّ جری من قلمک فلا حاجة ان استدعی بک لارسال خطّک انتهی

بلی در یک مقام اطلاق این شأن بر کلّ اشیاء شده و میشود یعنی در کل حرکت قلم صنعیه الهیه ظاهر و مشهود و اولو الأبصار بدیده ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و لکن وجود کل بحرکت قلم اعلی معلق و شرافت کل بنسبتّه الیه بوده لذا کل محتاج بوده و خواهند بود موحد آن است که کل را مظاهر آیه اولیّه حقّ داند و در کل ظهورات اسمائیه و صفاتیّه او را مشاهده نماید و آن آیه را مقدّس از کل و حاکم بر کل مشاهده نماید تا چه رسد بنفس حقّ تعالی من ان یقترن بخلقه

او يعرف بما سواه اگر نسبت را از وجود بردارد معدوم خواهد بود چه جای آنکه مظهریت بر او اطلاق شود کل باو موجود و قائم و او از کل مقدّس و منزّه لا اله الا هو الغنیّ المتعال

ذکر مقام ابوبن در دار آخرت نموده بودید یکی از فضل‌های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفسی که بمطلع امر اقبال نمود ابوبن او اگرچه بایمان بظهور فایز نشده باشند پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید هذا من فضله علی احبائه اشکر و کن من الحامدین

اوصیکم یا احبّاء الله بالأمانة الكبرى بین عبادى و خلقى لأنّ بها يرتفع امر الله فيما سواه و يظهر تقدیس امره بین العالمین کونوا امناء بین العباد كذلك وصیناهم فى الألواح ان ربك لهو العليم الحكيم قل توکلوا فى کلّ الأمور علی الحقّ الغفور انه يعطى من یشاء ما یشاء و يمنع عمّن یشاء ما اراد انه لهو المقتدر القدير لا تحزنکم شؤونات الدنیا قد قدر لکم ما لا يعادله شیء فى الابداع ان کنتم من العارفين استقیموا علی الأمر علی شأن لا یزکم اریاح المضلّین

\*\*\*

ورقة الرضوان

بسمه الأعظم الأقدم

کتابت لدى الوجه حاضر و بنور حضور منور و آنچه در او مذکور ملاحظه شد حمد محبوب عالم را که بحبش فائزى و بافکش ناظر و بر امرش مستقیم و بذکرش ذاکر انشاءالله باید بشأنی مستقیم باشی که اگر از افق امر بغير اراده کلّ من علی الأرض حکمی ظاهر شود در کمال استقامت بگوئی هذا لهو الحقّ اعظم امور استقامتست و هر چه امر عظیمتر فتنه اش بیشتر اگر نفوس حقّ را یفعل ما یشاء میدانستند و فى الحقیقه باین کلمه مبارکه موقن بودند هرگز نفسی اعتراض بر حقّ نمینمود محبوب بحیب فرمود ان استقم كما امرت از این کلمه طیبّه مبارکه شأن استقامت و عظمت آن معلوم و واضحست انشاءالله لازال از این کأس بیاشامی و باین مقام فائز باشی ذکرت لدى العرش بوده و هست از اختلاف امور محزون مباش انشاءالله کل باصلاح آید آنچه در دست داری تمام کن انه یؤدک لیبقی منک ما یکون مزیناً بطراز ذکر ربک العليم الخیر انما البهاء علیک و علی من معک من لدن عزیز عظیم

\*\*\*

کلام الله ولو انحصر بکلمة لا تعادلها کتب العالمین انک لا تحزن بما اختصرنا اللوح لأنّ فيه یری کتاب عظیم هذا لوح امتزج بملح الله اذا ذقت و وجدت قم و قل لک الحمد یا اله العالمین لو نمزح فى السّجن لا تعجب لأنّ الأحران ما اخذتنا فى سبیل ربک و نحن فى سرور بدیع قد فدینا احداً من الأغصان بدعاً قل لک الثناء یا بهاء العالمین یا لیت عرفت تموجات هذا البحر الأعظم و ما فيه من لآلئ اسرار ربک العزیز الحمید

\*\*\*

هو المبین الصادق الامین



كُنَّا مَاشِيًا فِي الْبَيْتِ وَ سَامِعًا حَدِيثَ الْأَرْضِ إِذَا ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مِنَ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى يَا مَلَأُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءَ الْبَشَارَةَ الْبَشَارَةَ بِمَا أَقْبَلَ عَلَيَّ قَبْلَ أَكْبَرِ إِلَى السَّجْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَالِكِ الْقَدَرِ ثُمَّ ارْتَفَعَ النَّدَاءُ مَرَّةً أُخْرَى مِنَ الْجَنَّةِ الْعُلْيَا يَا أَهْلَ السَّفِينَةِ الْحُمْرَاءِ افْرَحُوا بِمَا وَرَدَ الْأَمِينِ فِي حِصْنِ مَتِينٍ وَ سَجْنِ مَبِينٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

امروز روز نشاط و انبساط است لعمری در ملاء اعلی بساط فرحی گسترده شده که برچیده نشود چه که امروز عشاق مدینه وفاق و اتفاق بکمال اشتیاق جانرا در سبیل تیر آفاق انفاق نمودند و فدای مقصود یکتا کردند سطوت ظالمهای خونخوار منعشان نمود و آتش غضب سئعی ایشانرا از توجه بازداشت امروز در مدینه عشاق نغمهها مرتفع و زمزمههای لطیف روحانی مسموع طوبی از برای آذانیکه باصغا فائز گشت و از ندای احلی و صریر قلم اعلی محروم نماند

از ارض طاء و یاء خیرهای تازه رسیده حضرت پادشاه ایده الله جمعی را اخذ نمودند از جمله دو نفس از اهل بها و اصحاب سفینه حمرا را مع آنکه کل شاهد و گواهند که این حزب مقصودشان اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم بوده و هست و سبب و علت این اخذ از قرار مذکور آنکه بعضی از مکتوبات و اوراق در خانهها و بازارها یافتهاند که مشعر بر خلاف آرای دولت و ملت بوده و گمان نمودهاند بعضی از آن از این حزب بوده قسم بافتاب حقیقت که الیوم از افق سجن عکا مشرق و لائح این حزب لا زال از اعمال نالائقه و افعال مردوده مقدس و میرا بوده و هستند این امور و امثال آن از ارادل قوم است اهل بها من غیر ستر و حجاب آنچه را که سبب اتفاق و اتحاد عباد است و همچنین علت عمار بلاد امام وجوه امرا و علما ذکر نمودهاند بامید آنکه اس فساد و نزاع را از ارض بردارند و سلاح عالم را باصلاح تبدیل نمایند حق شاهد و نفس مبارک پادشاه ایده الله گواهدست بر آنچه ذکر شد چهل سنه میشود که این حزب تحت سیاط ظالمین مبتلا بقسمیکه اطفال را هم کشتهاند چه مقدار از ابنا را که امام وجوه آبا سر بریدند خانه و اموال را نهب و غارت نمودند مع ذلک احدی از این حزب لم و بم نگفته و بر دفاع قیام ننموده از جمله حکایت وارده واقعه در عشق آباد و همچنین در ارض صاد وارد شد آنچه که سبب حنین خامه و آمه گشت امر منکری که سبب حزن اکبر شد آنکه شخص معروفی از جانب بزرگی در عکا وارد و مطالبی اظهار نمود نعوذ بالله از آن مطالب ذکرش بهیچوجه جایز نه چه که ظلمت ظلم نور عدل را مستور نموده بل محو کرده نفسی مشاهده نمیشود که نفسی لله برآورد و عرایض مظلومهای عالم را بشنود هل من ذی اذن لیسمع ما ورد علینا و هل من ذی عین لیری عبراتنا نسل الله ان یزین الامراء بطراز العدل و العلماء بنور الانصاف و یؤیدهم علی الرجوع الیه انه هو الغفار التواب و چون مطالب آن شخص مقبول نیفتاد او و مرسل او بر عناد قیام نمودند سید قد ظهت سیادته من علم الله رب العالمین بزرگواری را از اولاد رسول و ذریه بتول در ارض ص شهید نمودند و بعد جسد انور اطهر را سوختند و قطعه قطعه کردند بذلک ناحت الاشیاء ولكن القوم فی غفلة و ضلال و از آن یوم الی حین آمر بکمال ظلم و عناد ظاهر اموال این حزب مظلوم را هر یوم باسمى اخذ نموده حال سندهای متعدده در دست موجود ولكن مستور الی ان یأتی الله بنور عدله از جمله نفوس مأخوذة در ارض ط سیاح افندی بوده مولای او چون این خبر منکر را شنید خوف ارکانش را اخذ نمود از بیم آنکه اسرار مکنونه ظاهر شود و بغضای مخزونه باهر گردد سبحان الله مع آنکه حضرت پادشاه در هر مقامی از مقامات ملاحظه عدل را داشته و بقدر وسع در عمار بلاد و راحت عباد ساعی و جاهد مع ذلک نفوسیکه از عنایات ملوکانه بمقامات عالیه رسیدند و صاحب خزینه شدند قصد ضرش نمودهاند ولكن آنحضرت از عدو خانگی بیخبر باری چون خیر اخذ سیاح را شنید در ارض یاء نار ظلمی برافروخت که شبه و مثل نداشته که شاید باین اعمال خود را طاهر نماید و بری سازد

اما حکایت ارض یاء در شب بیست و سوم رمضان المبارک نواب والا حاکم آن ارض بامر صدر قصد اولیای الهی نمودند و جنابان آقا علی و آقا علی اصغر علیهما بهاء الله و رحمته را در جامع شیخ حسن سبزواری اخذ نمودند و با گماشته والا حاجی نایب با خفت تمام آن دو مظلوم را بحضور میرند بعد از اشتعال نار ظلم و غضب بحبس میفرستند و در حبس از

قرار مذکور زخارف فانیه اخذ نموده مرخص مینمایند و بعد مجدّد بامر والا این دو نفر را مع چند مظلوم دیگر میگیرند و اسامی آن نفوس مقدّسه در دفتر الهی از قلم عدل مذکور و مرقوم و در آن محلّ که اخذ مینمایند آن مظلومها را با زنجیر میندند و در عرض راه خلق ظالم با چوب و سنگ و زنجیر میزنند تا آنکه بحضور والا میروانند بسیار خوشوقت میشوند و بعد علما را حاضر مینمایند و تحریک میکنند لله الحمد آن نفوس مقدّسه باستقامت کبری ظاهر سطوت ایشانرا از صراط مستقیم منع نمود و غضب از نور یقین محروم نساخت آنچه سؤال نمودند جوابهای شافی کافی شنیدند و بعد امر بحبس شد و در حبس مبلغی اخذ نمودند و صبح دوشنبه سرکار والا جلال الدّولة آقا شیخ حسن و پسرهایش شیخ باقر و شیخ جعفر و همچنین آقا سیّد علی مدرّس با دو پسر دیگر و جمعی دیگر از علما را احضار مینمایند و آقا علی اصغر مظلوم را در حضور طناب میاندازد و شش نفر دیگر را با آن جسد اطهر با شیپور و طبل و ساز میزنند پشت تلغرافخانه جناب حکیم الهی حضرت ملا مهدی را گردن میزنند و جان نداده شکمش را پاره میکنند و سنگسار مینمایند و بعد جسد مطهرش را میزنند در محله دیگر آتش میزنند جناب آقا علی را هم درب خانه یکی از علما سر میزنند سر را بالای نیزه میکنند و بدن مطهرش را نشانه حجرهای بغضا مینمایند و از قرار مذکور عارف ربّانی ملا علی سبزواریا درب خانه شیخ حسن میآورند و لکن آن مست باده الست بخلق میفرماید در ارض طف سیّد الشّهداء روح ما سوله فداه فرمودند هل من ناصر ینصرنی این عبد میگوید هل من ناظر ینظرنی سبحان الله از اینکلمه علیا نیر انقطاع مشرق نشهد انه شرب رحيق البقاء من ایدای عطاء ربّه المشفق الکریم و رحيق مختوم بقسمی اخذش نمود که از عالم و عالمیان گذشت و جان را که اعزّ اشیاء عالمست در سیل دوست فدا نمود او را هم سرپریدند و بدن مبارکش را سنگباران کردند جذب و اشتیاق عشاق در آن یوم ملاّ اعلی را متحریر نمود

آیا در دنیا نفسی یافت میشود که لله و فی الله اغنام را از ذناب حفظ نماید آیا ملوک ارض جمیع امور را بحفظ انفس خود مخصوص نموده اند آیا در پیشگاه کرسی عدل الهی جواب چه میگویند

یا تیمس یا دارای گفتار و مطلع اخبار یکساعت بر مظلومهای ایران بگذر و بین مشارق عدل و مطالع انصاف زیر شمشیر اصحاب اعتساف مبتلا اطفال بی شیر مانده اند و عیال در دست اشقیا اسیر زمین از خون عشاق نگار بسته و زفرا ت مقرّبین عالم وجود را مشتعل نموده

یا معشر الملوک شما مظاهر قدرت و اقتدار و مشارق عزّت و عظمت و اختیار حقّید نظری بر حال مظلومان نمائید یا مظاهر عدل بادهای تند ضغینه و بغضا مصایح بر و تقوی را خاموش کرد در سحرگاهان نسیم رحمت رحمانی بر اجساد سوخته مطروحه مرور نمود و از هزیزش اینکلمات عالیات مسموع وای وای بر شما ای اهل ایران خون دوستان خود را ریختید و شاعر نیستید اگر بر کردار خود آگاه شوید سر بصحرا گذارید و بر عمل و ظلم خود ناله و ندبه نمائید

ای حزب گمراه اطفال را چه گناه آیا در آن ایام بر عیال و اطفال آن مظلومان که رحم نموده از قرار مذکور از حزب حضرت روح علیه سلام الله و رحمته در خفیه قوتی فرستاده اند و محض شفقت مظلومانرا یاری نمودند از حقّ میطلبیم کلّ را تأیید فرماید بر آنچه رضای او در اوست

یا اوراق اخبار در مدن و دیار آیا حنین مظلومانرا شنیدید و نوحه ایشان بسمع شما رسیده و یا مستور مانده امید آنکه تجسّس فرمایند و بر اعلای آنچه واقع شده قیام کنند شاید نصایح مشفقانه و مواعظ حکیمانه عباد غافل را آگاه نماید و بطراز عدل مزین دارد

یا مهدی طوبی لک نشهد انّ الله کان معک از نطقت بالحقّ نشهد انّک شربت رحيق الشّهاده فی سبيله و فدیت بنفسک لاعلاء کلمته یشهد لسانی و قلمی بانّک نصرت دین الله حقّ النصر و صبرت فیما ورد علیک من عباده الغافلین

و جناب آقا محمدباقر را هم درب خانه صدر العلما سر بردند و سنگسار نمودند دو برادر را هم میزند میدان شاه آقا اصغر را سر میزند و آقا حسن را میدوانند بضرر چوب تا سر میدان یکی از ملازمان شاهزاده باو که از همه کوچکتر بوده میگوید بیا و بد بگو من ترا میخرم و پول میدهم آن نونهال بستان محبت الهی جواب میگوید چه بگویم تو بآنچه مأموری مشغول شو و عمل نما در آن حین ظالمی شمشیری بر پهلو مبارکش میزند و چند نفر دیگر با قمه آن جسد مقدس را قطعه قطعه میکنند و ظالمی دیگر نیزه‌ئی بر سینه‌ئی که مخزن حبّ ربّانی بود میزند بعد میرغضب میآید و سر را جدا میکند و بر سر نیزه مینماید و میزند خانه آقا شیخ حسن مجتهد و بعد عمل نموده‌اند آنچه را که هیچ نفسی از قبل و بعد عمل ننموده و چشم ابداع شبهش را ندیده و از قرار مذکور شیخ بمیرغضب انعام داده و بعد سر را در محلّها میگردانند و اجساد مطهره را بر خاک میکشند و خلق با سنگ و چوب میزند و میزند در گودالها میریزند و نواب والا امر میکند شهر را چراغان کنند و بعیش و عشرت مشغول گردند و مبارک باد گویند و آن شب مکرر درب خانه شهدای مظلومین جمع میشوند و ساز میزند و اهل و عیال مظلومان از خوف و ترس در را بروی خود میبندند دیگر حقّ آگاهست که چه گفتند و چه کردند و بر آنمظلومان چه وارد شده پسران جناب ملا مهدی دو نفر را مرخص میکنند برونند سیصد تومان بیاورند آنچه تا حال واقع شده هفت نفر را شهید نمودند و چند نفس را هم در حبس دارند دیگر معلوم نیست بآن نفوس و سایر عباد چه عمل نمایند انّ ربّنا هو العليم الخبير

یک نفس هم از آن نفوس بکلمه‌ئی نطق فرمود که بسیار مؤثر است چنینکه نواب والا جلال الدّولة بیکی از نفوس مطمئنّه موقنه فرموده انکار کن و تبری نما تا خلاص شوی آن پیر مدینه بیان فرمود چهل سالست من منتظر این یوم بودم که ریش سپیدم در سبیل الهی بخونم رنگین شود از این کلمه مقامات محبت و عشقش ظاهر و هویدا طوبی للعارفین

و از قراریکه نوشته‌اند این امور شنیعه واقعه از حضرت پادشاه ایران آیده الله نبوده و از دولت حکمی صادر نه فی الحقیقه چند سنه میشود که حضرت پادشاه آیده الله برأفت و شفقت با مظلومهای عالم سلوک فرموده‌اند این حکم و امثال آن از نواب ظلّ السلطان صادر گشته و گفته‌اند چون خبر اخذ سیّاح را شنیده باین اعمال خواسته رفع بعضی توهمات را نمایند العلم عند الله لیس لنا ان نذکر ما نعلم نسئل الله تبارک و تعالی ان یعرف حصره السلطان ما کان مستوراً عنه انه هو السّامع المجیب

چندی قبل هم اوراقی در بیوت و محلات یافته‌اند و بحضور ارفع اشرف پادشاه آیده الله برده‌اند بعضی از اعدا نسبتش را بیابی دادند آنحضرت فرمود تا حال از این حزب این حرکات دیده نشده این حرکت از شخصی است که بحضرت عبد العظیم پناه برده و در آنجا ساکن و بعد حکم فرمودند او را اخذ نموده از سرحدّ ایران خارج نمایند و بعد از اخراج او مجدّد در بعضی بیوت و اسواق هر یوم اوراقی بدست افتاده و در آن آنچه که سبب و علّت فتنه و فساد بوده مرقوم و مذکور بعد از مشاهده ورقه حکم اخذ دو نفر از این حزب شده و این دو نفر قسم یاد نمودند و بکمال عجز عرض کردند که از فضل الهی ادیال این حزب مقدس و مبراست چه که این حزب دولتخواه و ملت‌خواهند و از امثال این امور نالائقه کاذبه فارغ و آزاد باری بعد عدل الهی و همت حضرت پادشاهی و جد و جهد ملازمان دولتخواه صاحب ورقه اخذ شد اسمش احمد از اهل کرمان او را اخذ نمودند اقرار کرد بر عمل خود از سبب و علّت پرسیدند عرض نمود عداوت با حزب بایی مرا واداشت بر تحریر این ورقه و مقصودش از اینعمل مردود آنکه این حزب مظلوم را مجدّد مبتلا نماید و کلّ میدانند که این ظالم با این حزب کمال عداوت را داشته و دارد و بنار بغضا مشتعل است چه که او از حزب مخالفست و عنادش بمثابه آفتاب ظاهر و واضح

یا سلطان اقسامک بعدل الله و سلطانه و بمظاهر فضله و مشارق آیاته اینکه تفحص فرمایند تا صدق اینمظلومان و عدم فساد و خیرخواهیشان در پیشگاه حضور حضرت شهریاری واضح و معلوم گردد یا سلطان قسم بافتاب حقیقت این حزب دولتخواهند چه که عاقلند دنارشان آداب پسندیده و شعارشان اخلاق مرضیه روحانیّه است امید آنکه از پرتو انوار آفتاب عدل

حضرت پادشاهی اهل عالم بطراز راحت و اطمینان مزین و منور گردند الامر و الحکم فی قبضة قدرة الله ربّ العرش العظيم و  
الكرسى الرفيع

سه نامه از ارض یاء در اشتعال نار بغضا و شهادت نفوس راضیه مرضیه مطمئنّه ارسال نمودند ولكن مضمون هر یک  
مخالف دیگری محض فضل مطابق هر یک لوحی از سماء مشیت نازل طوبی للفائزین و اینصحیفه مبارکه یکی از آنهاست  
طوبی للقارئین

\* \* \*

سر چاه

جناب ملا آقا بابا علیه بهاء الله

صحيفة الله المهيمن القيوم

هو المنادى امام وجوه العالم

يا آقا بابا عليك بهاء الله الأبهي هل تعلم من يناديك قلم الله الأعلى و هل تعرف من اى افق من هذا الأفق المشرق المنير افرح  
بعناية ربك بما تحرك على ذكرك يراعة البيان من لدى الرحمن ليقرّبك الى مقام تسمع من الذرات الملك لله رب العالمين  
قد جرى فرات الرحمة عن يمين العرش و ماج بحر الفضل فضلاً من لدى الله العزيز الحميد طوبى لمن نبذ ما عند القوم فى يوم  
الله و اخذ كأس البقاء باسمى الأبهي و شرب منها رغماً لكلّ عالم مريب انا سمعنا ندائك مرّة فى الليل و اخرى فى اليوم و تارة  
فى الأسحار انّ ربك يسمع و يرى و هو الفضال العليم الخبير لا يعزب عن علمه من شىء يفعل ما يشاء بسلطان من عنده و  
يحكم ما يريد و هو المقتدر القدير

انظر ثمّ اذكر ما ورد على المظلوم اذ كان فى السجن تحت السلاسل و الأغلال و نصره الله بجنود الغيب و الشهادة و  
اخرجه بسلطان تحيّرته منه افئدة العارفين فلما خرج اقبل الى الزوّراء و لمّا بلغ ظهر ما انزله الرحمن فى الفرقان و نفخ فيه اخرى  
و انصعق الطوّريون الا من شاء الله ربّ العرش العظيم و خرقنا الأحجاب باصبع الاقتدار و كشفنا ما كان مستوراً فى كنز عصمة  
الله الفرد الواحد العزيز العظيم كذلك انزلنا الآيات و ارسلناها اليك لتجد منها عرف عناية ربك المشفق الكريم اذا بلغت و  
قرأت ولّ وجهك شطر السجن و قل

لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الأمم و من نفحات وحيك تعطرّ العالم اسألك باسمك الذى به سخّرت القلوب و  
نوّرت الغيب و الشهود ان تؤيّدنى على ما يتضوّع به عرف رضائك اى ربّ ترانى مقبلاً الى سماء عطائك و متشبّثاً برداء جودك  
و كرمك اسألك بالذى به ارتعدت فرائص الظالمين و احترقت افئدة المعتدين و به بعث من فى القبور و ظهرت خافية الصدور  
ان ترفعنى باسمك بين عبادك و تقبمنى على خدمة امرك بين خلقك فانصرنى يا الهى بالحكمة و البيان انك انت المقتدر  
العزيز المنان

يا ايّها الناظر الى الوجه طوبى لك و نعيماً لك قد فزت بما لا فاز به اكثر العباد ندا را شنيدى و بكلمه مبارکه لييك لييك  
يا مقصود العالمين فائز شدى مقصود از عالم سمع و بصر مشاهده و اصغاء ندای الهى و افق ظهور بوده و هست ولكن عباد  
غافل رحمت و فضل الهى را انكار نمودند و بنعمت عرفان و مائده ايقان كافر شدند و سبب منع عباد و علّت آن علمای عصر  
بوده اند سبحان الله مع آنکه بصد هزار نوحه و ندبه و ناله از مقصود عالميان ظهور موعود و لقائش را مسئلت مينمودند و چون

ظاهر شد عمل کردند آنچه را که طراز اول و طلعت اول بر رماد مقرر اختیار نمود یا ایها المنجذب بآیات و الطائر فی هواء حبی جهد نما شاید بمثابة حرب قبل عباد باوهام مبتلا نشوند طوبی از برای نفسی که خود را از قصص مذکوره بین عباد مظهر نمود از برای اصغاء کلمه علیا قل

الهی الهی اید عبادک علی ما یقرّبهم الیک و یطهّهم عمّا لا ینبغی لأیامک و یوقّهم علی ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ لا تدعهم بأنفسهم و لا تخییهم عن باب فضلک و لا تحرمهم عن بحر بیانک انت الذی شهدت الذرّات بجودک و عطائک و بقدرتک و اقتدارک و فقههم یا الهی علی الاستقامة علی امرک و الرجوع الی بساط عزّک و الانابة امام وجهک انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الفضل ذو الفضل العظیم و الفیاض ذو الفیض العمیم

اولیا را از قبل مظلوم تکبیر برسان شاید نفحات تکبیر ایشان را سرمست نماید و بما ینبغی تمسک جویند مستی که از باده معرفت حاصل شود عالم وجود را بنشاط آرد و انبساط بخشد باید اولیا رغماً للأعداء بحکمت و بیان عباد جاهل را بیحر علم و حکمت الهی راه نمایند سبحان الله آثار قدرت در هر شیئی از اشیاء موجود و آیات بمثابة امطار نازل و هاطل و مکلم طور من غیر ستر و حجاب بر عرش ظهور مستوی مع ذلك بکلمه علی کندی و ابن ذئب و امثالهما از مشرق وحی الهی و مطلع نور صمدانی محروم گشته اند و اهل بیان از کل غافتر و محتجبر مشاهده میشوند لعمری عرف یوم الله را نیافته اند بمراتب از حزب شیعه محجوبتر و بعیدتر بوده و هستند طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف بیند در ما ظهر من عنده توقف نمایند اینست مقام استقامت کبری قد ذکرک کلّ ما ینبغی لأمری و ظهوری و طلوعی و استوائی ان ربک هو الشاهد العلیم و الناظر الحکیم

جناب محمد علیه بهائی مکرر ذکر شما را نموده و نامه آن جناب را بساحت مظلوم ارسال داشته و عبد حاضر عرض نمود و این لوح ابداع انور اعلی از سماء عطا نازل لتشرّب منه باسمی القیوم رحیقی المختوم و تقول  
لک الحمد یا مولی العالم و لک الشکر یا مقصود الأمم بما ذکرتنی فی سجنک الأعظم اذ کنت فی بحبوحه الأحران  
بما اکتسبت ایادی اهل الطّغیان

طوبی للسانک بما شهد بما شهد به الله و لقلبک بما تنور بنور العرفان نسأل الله تبارک و تعالی ان یقدّر لک نوراً یمشی امام وجهک فی کلّ عالم من عوالمه انه هو المقتدر العزیز الوهاب قد اتی فی هذا الحین ما کان مکنوناً عن الأنظار و مستوراً عن الادراک بما اراد مشرق عنایة ربک ان یفتح باب الغفران لأبیک و اخیک لعمری بذکری ماج بحر العفو و العطاء من لدی الله مولی الوری و مالک ملکوت الأسماء قد احاطهما فی هذا الحین فضل ربک و نطق قلمی الأعلی و قال البهّاء علیکما و التور علیکما و الرّوح علیکما و نفحات الوحی علیکما و فوحات القمیص علیکما نسأل الله ان ینزل علیکما فی کلّ الأحيان رحمة من عنده و عنایة من لدنه و یجعلکما من الذین عاشروا مع اصفیائه و انبیائه فی الفردوس الأعلی انه هو منزل الآیات و مظهر البینات و مالک الأسماء و الصّفات

یا ایها المذکور قد فزت بما لا تعادله الأشیاء اشکر ربک مولی الأسماء انه ذکرک بما اشرق نور البیان من افق الامکان و دلع دیک العرش و قال البهّاء المشرق من افق هذا البهّاء علیک و علی من معک و یسمع ذکرک فی هذا الذکر الأعظم و التّبا العظیم ان البحر اراد ان یتّهر بأموج اخری لیبشّر اولیاء الله برحمته و فضله و عطائه انه ما من اله الا هو یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الأمر الحکیم طوبی لعبد فاز بذکر الله الأعظم و شرب رحیق الوحی من بیان ربّه المشفق الکریم

یا علی قبل اصغر قد فزت بذکر الله مالک القدر من قبل هذه مرّة اخری اشکر ربک بهذا الفضل المبین طوبی لک و لمن تمسک بالتّقوی فی ایام الله مولی الوری و اعرض عن الهوی انه من المخلصین فی کتابی العظیم

قد انزلنا الآيات و فيها اوامرى و احكامى التى بها حفظنا عبادى و نصرناهم بالحقّ ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين خذ كتابى بقدره من عندى و ضع ما عند الذين انكروا رحمة الله و كفروا بما نزل من عنده الا انهم من الصّاعرين البهّاء من لدنّا عليك و على الذين اخذوا كأس فضلى من يد عنايتى و شربوا بهذا الاسم الذى به ارتعدت فرائص المشركين يا محمّد قبل حسن صيادهاى بى وفا قصد مقام اعلى نموده اند و ظالمهاى ارض با اسياف بغضا اراده هيكل بقا کرده اند ارادوا ان يطفنوا نور الله بمفترياتهم ولكن مظلوم من غير ستر و حجاب امام احزاب قائم لم تمنعه سطوتهم و لا صفوفهم ينطق بما امر به من لدن امر حكيم سبحان الله مع آنكه كل ندا را شنیده اند و آثار الله را دیده اند مع ذلك بر اعراض و انكار قائم لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا سوف يرون جزاء اعمالهم عدلاً من لدن حاكم خبير لا تحزن من شىء ستفى الدنيا و سطوة امرائها و ضوضاء علمائها و يبقى الملك لله العزيز الحميد البهّاء من لدنّا عليك و على الذين شربوا رحيق الاستقامة فى هذا الأمر المحكم المتين

يا قلمى الأعلى اذكر من سمى بمحمّد قبل حسين الذى اقبل الى الله فى هذا اليوم المبارك العزيز البديع قد احاطت العالم نفحات و حى مالك القدم ولكنّ الأمم فى ريب ميين قل الهى الهى لك الفضل بما ايقظتنى و لك الثناء بما عرقتنى و لك البهّاء بما علمتنى صراطك المستقيم اسألك يا مالك القدم باسمك الذى به سخّرت الكائنات و امرت الذى به اظهرت ما كان مكنوناً فى علمك و مخزوناً فى خزائن حكمتك ان تؤيّد اوليائك على ما يرفعهم بين عبادك باسمك قدر لهم كلّ خير قدرته فى كتابك انك انت المقتدر على ما تشاء لا اله الا انت المهيم على من فى السموات و الأرضين

كذلك زينّا سماء اللوح بكواكب الحكمة و البيان امراً من لدنّا و فضلاً من عندنا طوبى للعارفين و طوبى للمتفرسين يا آقا بابا عليك بهائى انا اردنا ان نختم كتابك بذكر من احببى و تمسك بحبلى و نطق بثنائى و فاز بلقائى و شرب رحيق الوحي من كأس عطائى و قام على خدمة امرى بين عبادى و سمى بجوان روحانى فى كتابى العزيز البديع حسب الأمر صورت اين صحيفه مباركه و آنچه بان اطراف ارسال شده و ميشود نزد جناب نورانى يعنى جوان روحانى عليه بهّاء الله الأبدى ارسال دارند ليفرح و يكون من الشّاكرين

\*\*\*

جناب ابوالحسن عليه بهّاء الله

هو الصادق الأمين

يا ابالحسن انشاء الله بعنايت مخصوصه حقّ فائز باشى و به ما ينبغى لأيام الله عامل ايمان را بمنابّه درخت مشاهده كن اثمار و اوراق و اغصان و افنان او امانت و صداقت و درستكارى و بردبارى بوده و هست بعنايت حقّ مطمئن باش و بخدمت امرش مشغول قد جعلناك اميناً من لدى الحقّ و نوصيك بما يرتفع به امر الله ربّ العالمين و اذن داديم ترا باخذ حقوق الهى عاشر مع العباد بالروح و الرّيحان و كن لهم ناصحاً اميناً و صاحباً شفيقاً ثمّ ارض بما قضيناك لك امروز كل بايد بكلمه رضا فائز شوند نقطه اولى جميع را آگاه نموده و باين مقام بلند اعلى اخبار فرموده تا كل برضاى الهى فائز شوند و از اراده هاى خود كه نتيجه و خاتمه آن را مطلع نيستند بگذرند و بارادة الله ناظر باشند فى الحقيقه اين دو روز قابل نيست كه نفسى بملاحظه آن از حقّ غافل شود و يا بغير رضاى او حرکت نمايد

جميع دوستان را تكبير برسان و باين مقام كه فى الحقيقه اعلى المقام است متذكّر دار كذلك يأمرک المظلوم لتشكر ربك التّاطق الكريم البهّاء عليك و على الذين عملوا بما امروا به من لدن عليم حكيم

\* \* \*

جناب ابوالحسن الذى فاز

بسمى المهيمن على الأسماء

يا ابوالحسن لعمري قد فتح باب السرور بمفتاح اسمى الغفور فى ايام فيها اراد المشركون ان يطفئوا نور الله رب العالمين قل انه لا يشغله شأن عن شأن و لا تمنعه عمّا اراد سبحات العالم و لا حجابات المرييين أنّا فتحنا على وجهك و وجه ايک باب اللّقاء تبارك الله مولى الأسماء و فاطر السّماء الذى ايدكما الى ان وردتما فى البقعة الثّوراء المقام الذى نطق مولى الورى الملك لله الواحد الفرد العليم الحكيم كبر من قبلى على وجه اجبائى و بشرهم بعنايتى و رحمتى و انا الفضال الكريم قد انزلنا لكم من ملكوت البيان ما لا يعادله ما ترونه اليوم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين البهّاء عليك و عليهم و على الذين نصروا دين الله مالک هذا اليوم البديع

\* \* \*

ط

جناب آقا سيّد ابوالفضل عليه بهّاء الله گل

بنام مقصود عالميان

يا ابوالفضل باين كلمه طيبه مبارکه كه بمثابة آفتاب از افق سماء لوح الهى مشرقست ناظر باش ينبغي للانسان ان يظهر منه ما يفرح به العالم لا بما يرتفع به حنين الأمم هذا مذهب الله لو هم يعرفون هذا دين الله لو هم يشهدون هذا امر الله لو هم يسمعون ان قلمى الأعلى فى كلّ الأحيان يجول فى مضمار الموعظة و النصيحة و الحكمة و البيان ولكن اهل الامكان يسمعون و لا يعملون الا من شاء الله ربك المهيمن القيوم آفتاب عدل را تيرگى ظلم از اشراق منع نموده التّه روزى اصبح ارادة مالک احديّه حجاب مانعه را خرق نمايد و انوار آفتاب حقيقت ظاهر و باهر و هويدا گردد اگر جميع من على الأرض جمع شوند قادر بر اطفای نور الهى نبوده و نخواهند بود ان ربك ينطق بالحقّ و هو العليم الخبير

در جميع قرون و اعصار علمای عصر ناس را از افق اعلى منع نموده اند ايشانند حجاب اكبر و سبحات جلال هم علماء عند الناس و جهلاء عند ربك العزيز الحكيم احدى از خارج بر ارادة رحمانى و مشيت سبحانى مطلع نبوده و نيست بعضى اهل حقّ را بزعم خود اهل فساد دانسته و سبب اتحاد را علّت اختلاف شمرده لعمر الله اگر به ما اراده الله مطلع شوند كل بشر دوست توجه نمايند و طائف حول ارادة الهى گردند بعض امورات در اول امر از بعضى جهال ظاهر و آن سبب ظنون و اوهام عباد گرديد از حقّ بخواهد تا كل را مؤيد فرمايد بر عرفان آنچه مقصود است انشاء الله آن جناب بكمال روح و ريحان القا نمايند آنچه را كه سبب عرفان و اطمينان عباد است انه يؤيدك فضلاً من عنده و هو المقدر القدير أنّا ذكرناك من قبل و

فی کتاب عبدنا الحاضر و فی هذا اللوح المنیر ان اشکر الله بهذه الموهبة الكبرى و هذا الفضل العظیم بهاء علیک و علی من اقبل اذ اعرض عنه کل غافل بعید

\*\*\*

ط

جناب سید ابوطالب علیه بهاء الله

هو الشاهد السامع المجیب

یا اباطالب مظلوم میفرماید الحمد لله فائز شدی بآنچه که سبب عزت شماست در جمیع عوالم الهی این ذلت شما فخر عزت‌هاست و انشاء الله سجن شما و دوستان الهی علت و سبب حریت و آزادی اهل عالم است در همان ارض چهار ماه اینمظلوم تحت سلاسل و اغلال بود در حبسیکه شبه آن تا حال دیده نشده و قبل از آنهم در ساعات معدوده در سجن که محلّ حقیقی اصفیا و انبیا و اولیای حق بوده وارد شدید حبس اول که ساعات معدوده باشد مدارا نمودند و حبس ثانی بکمال شدت و غضب و لکن در جمیع احوال مسرور بودیم و بکمال تسلیم و رضا صابر و ساکن یا طالب در سبیل الهی بر تو وارد شد آنچه بر مظلوم اشد از آن وارد قد اقتدیت به فی سبیل الله رب العالمین اگر جمیع اهل عالم لذت ذلت را در سبیل الهی بیابند جان و روان در تحصیل آن نثار نمایند زندگانی این ایام فانیه و الوان آن ناس را از ملاحظه عاقبت و استقبال منع نموده بشنو ندای دوست را بسبب ذلت خود ذلت از برای کسی مخواه مقام صابرین و شاکرین عظیم است جز حق مجو و جز او مخواه از مشیت خود بگذر و بمشیت الله ناظر باش ضع ما اردته و خذ ما اراده الله جلّ جلاله بلسان ظاهر و باطن بگو

یا الهی انا الذی اعترفت بوحدائیک و فردائیک و اکون حاضراً بین یدیک و نبذت مشیّتی و ارادتت راجیاً ما اردته بامرک المبرم مرادی انت و جنتی رضائک اسئلک یا اله الاسماء و فاطر السماء بان تؤیّدنی علی الاستقامة علی حبک علی شأن لا یمعنی غضب الامراء و لا شبّهات العلماء ای رب فاکشف لهم کما کشفت لی ثم ایدهم علی الاقبال الیک و التوجه الی بحر فضلك انت الذی شهدت الذرات بعنایتک و رحمتک و رأفتک لا اله الا انت القویّ الغالب القدیر

انا نکبر من هذا المقام علی وجوه احبائی فیهناک و نبشّرههم بفضل الله و عنایته و رحمته الّتی سبقت من فی السموات و الارضین و نوصیههم بما یرتفع به شأن الامر و مقاماتهم بین العباد طوبی لمن سمع و عمل و ویل للغافلین و نذکر امائی کلّهنّ اللّائی سمعن النداء و آمنن بالله الفرد الخیر كذلك نطق لسان عظمتی فی هذا المقام الذی طافه الملاء الاعلی و اهل ملکوت الاسماء و الذین نبذوا الاوهام و فازوا بکوثر الايقان من ایادی عطاء ربهم البازل الغفور الکریم یا اباطالب علیک بهائی و علی اولیائی و اصفیائی الذین عملوا بما امروا به فی کتاب الله العزیز الحکیم

\*\*\*

طب

جناب میرزا محمد ابراهیم علیه بهاء الله

هو السامع العظیم الحکیم



یا ابراهیم یک خلیل من عند الله ظاهر و ید عنایت حق او را از نار انفس مشرکه حفظ فرمود بلکه آن نعمت را بنعمت و رحمت تبدیل نمود و ذکرش در عالم مشهور و اسبایست عظیم از برای صاحبان منبر اکثری از احزاب عالم بذکر او و ابن او که در کتاب اعمال از قلم غنی متعال بذیح الله موسوم و مذکور مشغول و در این ظهور اعظم چه مقدار از نفوس طیبه مطمئنه مرضیه مشتعله قصد مقرّ فدا نمودند و جان را نثار کردند و لکن عباد بی انصاف مراتب و مقامات بلند اعلاّی آن نفوس را بحجبات نفس و هوی ستر نمودند سبحان الله عدل و انصاف چه شده سمع و بصر کجا رفته یاء ابراهیم ذیح اول فدا نائل و بمقرّ خود راجع و لکن در این ظهور کل بشهادت کبری فائز گشتند بگو ای اهل یا بصر الهی ملاحظه نمائید و بسمع حقیقی اصغا کنید شاید فائز شوید بآنچه که از شبه و مثل مقدّس و منزّه و میراست از حق بطلب عباد خود را مؤید فرماید بر آنچه سزاوار است و اهل عالم را بنور انقطاع و طراز تقوی مزین نماید اوست قادر و توانا لا اله الا هو المقتدر العلیّ الابهی لله الحمد آنجناب باقبال فائز شدند و همچنین بخدمت عباد فی سبیل الله عبادیکه از عالم گذشتند و بافق ظهور تمسک نمودند طوبی لک و لمن نصر و ينصر اولیاء الله فی ارضه و امانته فی بلاده البهّاء من لدنا علیک و علی الذین اقبلوا الی الافق الاعلی و آمنوا بالفرد الخبیر

\*\*\*

بسمی المهیمن علی ما کان و ما یكون

یا ابن ابهر علیک بهائی و عنایتی و رحمتی و فضلی الذی احاط من فی السموات و الارضین ان اشهد بما شهد قلمی الاعلی انه لا اله الا انا الغفور الکریم قد ظهرت و اظهرت ما کان مسطوراً فی کتب الله و مخزوناً فی علمه و لکنّ القوم اکثرهم من المیتین نشهد انک حضرت و رأیت و سمعت و ذکرک عبادی و امائی و انزلنا لکل واحد و واحده ما لا تعادله خزائن الملوک یشهد بذلك من عنده کتاب مبین البهّاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی الذین تمسکوا بحبل الله العزیز العظیم

\*\*\*

جناب ابن ابهر علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه الحکمة و البیان

یا ابن ابهر علیک سلامی و عنایتی و رحمتی نامهئی که نزد بدیع الله ارسال داشتی بحضور و شرف اصغا فائز لله الحمد مزین بود بذکر حق سبحانه و تعالی و منور بود بانوار محبت الهی از حق میطلبیم ترا تأیید فرماید بر خدمت امر اگر بحکمت و بیان به ارض زاء توجه نمائی لدی الله مقبولست و از آنجا باراضی اخری ان ربک هو المبین العلیم و همچنین نامهئی که باسم جود علیه بهائی و عنایتی ارسال داشتی لدی الوجه مذکور ایام ایام الله است باید لوجه الله بتبلیغ امر مشغول شوی شاید اعراض عباد باقبال و کفر بایمان و شرک بتوحید تبدیل گردد فضل حق لایحصى بوده و هست عجب از نفوسی که بالوان فانیه دنیا و زندگانی دو یوم از نعمتهای باقیه الهی و زندگی سرمدی محروم ماندند از حق بطلب باصبع ایادی امر یعنی نفوس ثابته راسخه مطمئنه مرضیه حجبات را خرق فرماید و سبحات را براندازد و سدّ حائل را بردارد اوست مقتدر و توانا

ذكر فخرالدين عليه بهائي را نموديد انا نذكره في هذا الحين بايات الله رب العالمين و نبشره بفضلي و رحمتي و انا المبشر الكريم يا فخرالدين ذكرك من احبتي ذكرناك بهذا الكتاب المبين انه يحب من احبه و يذكر من ذكره رحمة من عنده و هو الفضل العزيز الحميد ضع ما عند القوم و خذ ما اوتيت من لدى الله المقتدر القدير اياك ان يمنعك ما عند العباد عن مالک الايجاد او تحزنك شماتة المعتدين خذ الكتاب بقوة من عندنا و حكمة من لدنا ان ربك هو الامر العليم قل  
 الهى الهى لك الحمد بما ايدتني على التوجه اليك و الاقبال الى افقك اسالك بخباء مجدك و سرادق حفظك و بامرک الذي به سخرت عبادك و خلقتك بان تجعلني ثابتاً راسخاً مستقيماً على امرک ثم اكتب لي يا الهى من قلمك الأعلى ما يقريني اليك في كل الأحوال انك انت الغني المتعال

يا ابن ابهر نذكر في هذا الحين امك التي اقبلت و سمعت و آمنت بالله العزيز الجميل انا ذكرناها من قبل بما لا ينقطع عرفه بدوام اسمائى الحسنى و انا الشاهد الناطق الأمين طوبى لها و نعيماً لها بما وفيت بعهداها و ما نقضت ميثاقها طوبى لها و لمن احبها لوجه الله العزيز العظيم كبر من قبلى على وجهها و ذكرها بما نزل من سماء العطاء و بشرها برحمتي التي سقت من في السموات و الأرضين

ذكر موفقه جديده را نموديد از قبل مظلوم ذكرش نما بگو يا امتى عالم از برای عرفان حقّ جلّ جلاله از عدم بوجود آمد و چون مقصود ظاهر و برهان كامل و آيات نازل و بينات باهر كل اعراض نمودند و بسب و لعن مشغول گشتند لله الحمد يد عناية ترا نجات داد و راه نمود فائز شدى بانچه كه ضدّ و مثل از برای او نبوده و نيست بشرى امائى بعنايتى و ذكرى و رحمتى و فضلى الذي احاط الوجود من الغيب و الشهود جناب خال و سمى را از قبل مظلوم تكبير برسان ذكرشان لدى المسجون مذکور و هر يك بايات و عناية حقّ فائز نسأل الله ان يؤيدهما و يوفقهما على ذكره و ثنائه و خدمة امره العزيز البديع البهاء عليك و على الذين سمعوا و اجابوا و على اللائى آمن بالله الفرد الواحد العليم الخبير

\*\*\*

يا ابن ابهر يا ايها الناظر الى المنظر الأكبر يذكرك مالک القدر في هذا المقام الذي فيه ظهر كل امر مستتر اقرب من لمح البصر ان ربك لهو العزيز الكريم قل يا معشر العلماء انا وضعنا العلم ليهديكم الى صراطى و انتم به اعرضتم و استكبرتم على الفرد الحكيم اياكم ان تمنعكم العلوم عن القويم او تحجبكم الظنون عن الله رب العالمين انا خلقنا القلوب لحيى و العيون لمشاهدة آثار قدرتى و الألسن لذكرى الجميل قل فانظروا في عظمة الله و آياته ثم انصروه بالحكمة و البيان كذلك يأمركم من عنده كتاب عظيم انا نكتب من هذا المقام على احبائى الذين راعوا حقّ الله فى اوليائه و اتبعوا ما انزله الرحمن فى لوح مبين

\*\*\*

در جواب بعض مطالب از ملكوت بيان نازل

بسمى المهيم على الأسماء

يا ابن ابهر يذكرك مالک القدر فى هذا المقام الذى ينطق كل ذرة من ذراته و كل شىء من اشياءه قد اتى الوعد و جاء الموعد من سماء الامر برايات الآيات لا تنس فضلى عليك و لا عنايتى لك اذ كنت حاضراً لدى الوجه و اسمعناك ندائى الأحلى الذى به انجذبت الممكنات افرح بما استجبنا دعائك و ندائك و غفرنا الذين اردت غفرانهم من بحر رحمة ربك العزيز الوهاب

أنا طهرناهم عن العصيان فضلاً من عندنا إن ربك سبقت رحمته و احاطت عنايته من في الأرضين و السموات كن متوجّهاً الى الوجه و مقبلاً اليه و ناطقاً بثنائه و قائماً على خدمة امره و ذاكراً ما اريناك في السجن في اعلى المقام قد اذنا الذين اردت حضورهم امام المسجون و نوصيهم بالحكمة لئلا يرتفع بخروجهم ضوضاء الذين كفروا بالله مولى الأنام قل يا اهل البهائم خذوا الحكمة من عندنا و لا تجاوزوا عنها كذلك امرناكم في الزبر و الألواح قبلنا حضورك و زيارتك وكالة لأوليآء الله و اصحابه طوبى لعبد فاز بآياتي و وجد عرف قميصي و قام على خدمة امرى الذى به زلت الأقدام قل يا ملأ الأرض اعملوا ما امرتم به فى كتاب الله مالك الرقاب ايّاكم ان يمنعكم شىء او تخوفكم جنود الذين اعرضوا عن الله اذ اتى بجنود الوحي فى المآب يا ابن ابهر مرّ على البلاد كنسائم الفجر ليجد منك كلّ ذى اقبال عرف رحمة ربك العزيز الفيّاض كبر من قبلى على وجه اوليائي و احبائي قل يا حزب الله قد ارتفع التعاق فى الآفاق هذا ما اخبرناكم به اذ كان الزوراء مقرّ عرش ربكم الرحمن و فى ارض السرّ و فى هذا المقام الذى جعله الله مطاف الأبرار ايّاكم ان تمنعكم شبهات العلماء او اشارات الفقهاء او تخوفكم سطوة الذين غفلوا عن الله اذ اتى بقدرة و سلطان البهائم المشرق من افق سماء رحمتى على احبائي و اوليائي الذين ما منعهم شؤونات الخلق عن الحق قاموا و قالوا الله ربنا و ربّ العرش و الثرى و ربّ الآخرة و الأولى أنّه هو مالك الأسماء و فاطر السماء لا اله الا هو العزيز الغفار

\* \* \*

بنام دوست يکنا و مقصود يکنا و محبوب يکنا

يا اثمار سدره ندای مالک بریّه را از این بریّه اصغا نمائید این همان صحرائیست که ندای روح در آن مرتفع و نفعات حبيب در او متضوّع در این پیدا اکثر از نبیین و مرسلین به لئیک اللهم لئیک ناطق بودند چه که ندائی که اليوم مرتفع است از قبل شنیده و اصغا نموده اند و کل از حقّ لقای این یوم مبارک امنع اقدس را سائل بودند اینست آن دیاری که بحجر و مدر آن قسم یاد نموده اند چه که بقدم الهی مشرفّ و بنفحات قميص فائز اینست آن مقامی که مکلمّ طور از قبل باننى انا الله ناطق و حال هم بهمان کلمه ناطق رغماً للذین کفروا بآياته و اعرضوا عن الذى بحركة اصبعه انشقت الأرض و انفطرت السماء و بارادة منه نفخ فى الصور و انصعق من على الأرض الا من شاء الله ربکم العليم الحكيم ابن عمران در این بیابان که طور عرفان در آن واقع است چه مقدار تضرّع و زاری نمود که شاید بلقاي رحمن فائز شود و بالأخره اصغا نمود آنچه را که تفصیل آن در کتب مسطور است طوبى از برای ارضی که امروز بشرافت کبری فائز شد و بانوار ظهور مزین گشت طوبى از برای ارضی که مقرّ عرش و محلّ کرسی ربّ واقع شد هذا مقام یجد منه کلّ ذى شمّ عرف الرحمن و یری کلّ ذى بصر افقه الأعلى طوبى لکم يا اثمار سدره الوجود بما فرتم بأیامی و سمعتم ندائی و تشرقتم باتاری التی بشرتم بها فى کتب القبل من لدى الله ربّ العالمین انا نوصیکم بالأعمال الحسنة تالله بها يرتفع امر الله بین عبادہ و تنصب رایة العدل فى بلاده تمسکوا بما علمکم الله فى کتابه و تشبّثوا بما ینفعکم فى کلّ عالم من عوالمه انه لهو الذى به اشرقت شمس الفضل من افق الابداع و ظهر بحر الکرم فى ملکوت الانشاء كذلك نطق القلم فى هذا المقام الأعلى من لدى الله مالک العرش و الثرى طوبى لمن سمع و عرف و ویل للغافلین انشاء الله باید بکمال الفت و اتّحاد بذكر مالک ایجاد مشغول باشید از حقّ میطلبیم جمیع را در ظلّ سرادق یگانگی جمع نماید هر امری باسباب منوط و معلق است كذلك قدرّ من لدن مقتدر قدیر مشاهده در انسان نمائید که صاحب دو دست و دو رجل و دو چشم و دو گوش است و باین اسباب مسبب الأسباب ظاهر فرموده آنچه که بر هیچ بصیری پوشیده نیست و اگر در این اجتماع ارکان تشتیى واقع شود انسان بی اثر و ثمر خواهد ماند باید نفوسی که از کوثر حیوان آشامیده اند و بافق رحمن ناظرند بکمال اتّحاد و حکمت قیام نمایند آفتاب قدرت از افق اتّفاق مشرقست و قمر قوت از آسمان اتّحاد لائح جهد نمائید تا

آنچه از قلم اعلى ظاهر شده بيايد و عمل نمائيد اياکم ان تحزنکم شؤونات الخلق و اشاراتهم و ضوضائهم و اعمالهم ان افرحوا بالله و آياته و ما يذکرکم به فى ايامه معادله نمينمايد بحرفى از کتاب آنچه مشهود و آنچه مکنون است هر نفسى اليوم بذكر الهى فائز شد او از اهل بهاء محسوبست كذلك ذکرناکم بما ترتفع به مقاماتکم و شؤوناتکم ان اشکروا الله بهذا الفضل العظيم يا اهل الکاف و الرآء طهروا آذانکم لتسمعوا ندائى الأحدى لعمرى من فاز باصغائه أنه لا تمنعه شؤونات العالم و لا يحزنه ظلم الأمم يقوم على الأمر و ينطق بالحكمة و البيان بين ملا الامکان كذلك يأمرکم ربکم الرحمن الذى ما اتخذ لنفسه شريكاً و لا نظيراً ان اقرؤوا آياتى و سيروا فى ممالک عرفانى و تمسکوا بحبل عنايتى ثم اعملوا بما امرناکم به فى کتاب کان من سمآء الأمر منزولاً اياکم ان تختلفوا فى امر الله اتقوا الله و لا تتبعوا کلّ کاذب کان عن بحر الصدق محروماً کم من عالم احتجب بالعلم و کم من غنىّ منع بالغنآء و کم من امي اقبل الى الوجه و آمن بالذى اتى من سمآء الأمر بسلطان کان على العالمين محيطاً تالله ليس اليوم يوم الوقوف قد ظهر المنظر الأكبر و ينطق فيه مالک القدر طوبى لمن سمع و فاز بالندآء و ويل لكلّ غافل کان عن بحر القرب بعيداً تمسکوا بما ترتفع به مقاماتکم بين العباد و هذا الأمر الذى کان من قلم الوحى فى ام الكتاب مذکوراً انشاءالله بايد جميع بکمال حکمت و همّت بر امر الله قيام نمائيد بشأنى که اعراض من على الأرض شما را منع ننمايد امر بسیار عظيمست و يوم بسیار بزرگ اينست آن يومى که در اکثر کتب بيوم الله ناميده شده و اينست آن يومى که ميفرمايد حقّ در آن ظاهر ميشود و صفوف ملائکه بخدمت قيام مينمايند احدى بر وصف اين يوم مبارک على ما ينبغي قادر نبوده و نخواهد بود جهد نمائيد تا در ايام الله عمل پاک مقدسى از شما ظاهر شود مبلغ امر امروز عمل نيکست بشنويد ندى مظلوم را و آنچه لوجه الله تکلم مينمايد و امر ميفرمايد بان عامل شويد تفکر در اختلافات عالم و قبور آن و نفوسى که در آن آرميده اند نمائيد اين ثروتهم و علومهم و فنونهم و اين معاقلهم و مخازنهم و اين جنودهم و صفوفهم و اين غرورهم و قصورهم و اين قدرتهم و اقتدارهم قد رجعوا الى التراب بخسران عظيم الا من صعد الى الرقيق الأعلى بحبّ الله مالک الأسمآء لعمر الله أنه فى مقام كريم

و فى آخر اللوح نذكر امائى اللآئى آمنّ بالفرد الخبير کم من عبد منعه الغرور عن مالک الظهور و کم من امة اقبلت الى البيت المعمور و آمنت بالله ربّ العالمين يعطى من يشآء ما اراد أنه لهو الفرد الواحد المقتدر القدير طوبى لأمة فازت بأيامى و اقبلت الى افقى و تشبّثت بذيلى المنير قسم بآفتاب افق بيان که آنچه من عند الله از براى يك عبد مؤمن و يك امه مؤمنه مقدر شده احدى بر احصای آن قادر نبوده و نيست اليوم حجابات فانيه مکدره مختلفه ناس را از مالک بريّه منع نموده و اگر اقلّ از سم ابره کشف حجاب شود کل بکلمه يا حسرة علينا بما فرطنا فى جنب الله و ايامه ناطق گردند آيد يومى که آنچه حال مستور است ظاهر گردد سوف يرون الموحّدون و المخلصون و الذآكرات و القانتات ما قدر لهم و لهم فى کتاب نطق بالحق بين السموات و الأرض و دعا الكلّ الى العليم الحكيم الحمد لله مالک هذا اليوم العظيم

\*\*\*

سر چاه

جناب ملا على اصغر عليه بهاء الله

هو الشاهد الخبير

يا احبّاء الله يا اسراء الأرض وارد شد بر شما آنچه که سبب حزن ملاً اعلی گشت یا علی قبل اصغر قسم بمالک قدر که در منظر اکبر ناس را بافق اعلی دعوت میفرماید اگر ناس غافل اقلّ از سمّ ابره آگاه شوند جمیع خود را فدای یکی از مقبلین الی الله مینمایند عجب در اینکه مقبلین هم از مقامات خود غافلند چه که فضل بمقامی است در باره ایشان اگر پرتوی از آن ظاهر شود ارض غیر ارض مشاهده گردد سمت لدی المظلوم حاضر و انزلنا لک ما یقی به ذکرک ان اشکر و کن من الحامدین بر خدمت امر قیام نما باستقامتی که هر مضطربی از آن مطمئن شود و هر متحرکی ساکن گردد بگو ای اهل بهاء ظلم امرا شما را از مالک اسماء منع نماید عمری انّ الظالم اراد ان یطفئ ولیکن الله اوقده بالحقّ و اراد ان یخمد ولیکن اشعلته ید القدرة و اراد ان یضیع امر الله ولیکن عمل بما ارتفع به امره انّ الظالم فی وهم و ربک علی یقین مبین دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان زود است که مکافات اصفیا و اولیا ظاهر شود و هر یک اسم خود را در کتاب الهی مشاهده نماید آنه هو الغفور الرحیم البهّاء علیک و علی من معک من الذین اقبلوا الی الأفق الأعلى فی هذا الیوم البدیع

\* \* \*

هو المشرق من افق سماء البرهان

يا احبّاء الرحمن فی میلان اسمعوا نداء المظلوم انه توجه الیکم من شطر السجن و اراد ان یدکرکم بآیات الله ربّ العرش العظیم انها تقرّبکم الیه و تفتح علی وجوهکم ابواب اللّقاء و تسقیکم کوثر البقاء من ید العطاء انه هو المشفق الکریم قد ورد علینا فی السجن ما ذابت به اکباد المقرّبین انّ القوم اعرضوا عن الوجه و اتبعوا اهواء الذین کفروا الیوم الدین یا حزب الله انا نوصیکم بما وصی الله عباده ان لا تشکروا بالله ربّ العالمین ضعوا مطالع الأوهام متمسکین بحبل الايقان كذلك وصینا اولیائنا من قبل و فی هذا اللوح المبین ایاکم ان تحزنکم حوادث العالم و ما ظهر من الأمم توکلوا فی کلّ الأحوال علی الله العزیز الحمید انه معکم و یسمع ندائکم و یری اعمالکم انه هو الذی ما منعه ظلم الذین اشکروا بالله و لا ضوضاء کلّ جاهل بعید زینوا هیاکلکم بطراز التقوی و قلوبکم بالنور الذی اشرق و لاح من افق سماء قلمی الأعلى الذی انزل کلّ کتاب مبین ایاکم ان تبدّلوا القرب بالبعد و الاقبال بالاعراض انا نحبّ ان نراکم علی استقامة تضطرب بها افئدة القوم و تزلّ بها اقدام المشرکین طوبی للذی قام علی خدمة الأمر و نصر الله بالحکمة و البیان انه من المخلصین فی کتابی العظیم قد اظهر البحر الأعظم لآئی البرهان امرأ من لدی الرحمن و القوم اکثرهم من الغافلین ما فازت العیون بضیائها و ما سمعت الآذان ندائی الذی ارتفع بالحقّ الا الذین نذبوا مطالع البغضاء و اخذوا ما امروا به من لدی الله فی هذا الیوم البدیع یا قوم قد اتی القیوم و جرى بأمره السلسیل طوبی لمن اقبل و سرع و شرب و ویل للمعرضین الذین نقضوا عهدی و ميثاقی و نذبوا ورائهم نبأی العظیم الذی کان مذکوراً فی الفرقان و من قبله فی کتب الله المقتدر القدير ایاکم ان تمنعکم سبحات الجلال عن التّقرب الی الله الفرد الخیر

یا قلمی الأعلى ایاک ان یمنعک ضجیح اهل النّفاق عن صریک الأهلّی و ایاک ان تحجیک شؤونات البغی و الضلال عن هذا المقام العزیز المنیر الذی استقرّ فیهِ العرش الأعظم و استوی علیه المظلوم بقدره غلبت الأشياء و بقوة سخرت من فی السموات و الأرضین

یا اولیاء الرحمن فی میلان انتم الذین اقبلتم الی الوجه فی یوم فیهِ اعرض اهل الضلال عن الغنیّ المتعال و کفروا بآیاته و جادلوا بسلطانه الی ان افتوا علی سفک دمه كذلك سوّلت لهم انفسهم الا انهم من المشرکین عند الله ربّ الکرسیّ الرقیع افرحوا یا اولیائی باسمی ثم اشربوا ریحق البیان من کأس عطائی رغماً للذین نقضوا عهدی و ميثاقی و ارتکبوا ما ناح به سکّان

الفردوس كذلك قضى الأمر و القوم اكثرهم من الخاسرين انا امرناكم من قبل و من بعد و فى هذا اللوح بما يرفعكم و ينفعكم فى كلّ عالم من عوالم ربكم الغفور الرحيم نسال الله ان يؤيدكم بجنود العناية و الأطفاف و يوفقكم على ما تنتشر به آثاره فى مشرق الأرض و مغربها انه هو السامع المجيب لا تحزنوا عما ورد عليكم فى سبيلى انا حملنا الشدائد و البلايا لاصلاح العالم و نجاهة الأمم طوبى لمن سمع و ويل لكلّ غافل مريب كذلك نطق القلم الأعلى اذ كان المظلوم ناطقاً بما يقرب العباد الى العزيز العليم انا وصيناكم فى الألواح و فى كتبى و صحفى التى كلّ كلمة منها تدعوكم الى المقام الرقيع هذا يوم فيه فتحت ابواب الرحمة و البيان على من فى الامكان اسرعوا يا ملأ الأرض و لا تكونوا من المتوقفين ما خلقتكم لأنفسكم بل لخدمة امر الله رب العالمين طوبى لوجه توجه الى انوار الوجه و لفقير قصد بحر الغناء و لقاصد فاز بالمقصود فى هذا اليوم الذى زين الله بذكره كتب المقرئين

يا قلم اذكر من حضر امام وجهك الذى سمى بعلى قبل عسكر فى كتاب الله العزيز الحميد نسال الله ان يجعله خادماً لأمره و ناطقاً بثنائه بالحكمة التى امرنا اوليائنا بها فى لوحى العظيم  
يا الف و حاء عليك بهاء الله مالك الأسماء قد كنت و ابناك و من معك المذكورين فى اول الأيام نسال الله ان يكتب لك اجر من فاز باللقاء مرة بعد مرة انا نذكرك فى هذا الحين و نراك لدى العرش اشكر ربك بهذه الشهادة التى جرت من قلمى الأعلى فى هذا المقام المنيع  
و نذكر اماء الله هناك و نبشهرن بعنائه و فضله العميم نسال الله ان يؤيدهن على الاستقامة و يسقيهن رحيقه المقدس الذى جرى بأمره المحكم المتين

يا اهل ميلان عليكم بهاء الله و رحمته ثم فضل الله و عطائه انه معكم و يسمع ما يخرج من افواهكم و هو السميع البصير اذا اخذكم رحيق الآيات و اجتذبتكم نفحات الوحي قولوا  
يا الهنا ترانا مقبلين اليك و متمسكين بحبل عنايتك و الطافك و قائمين على خدمة امرك و منتظرين بدائع جودك و فضلك نسألك بالذين سرعوا الى مقرّ الفداء شوقاً للقائك و جمالك و انفقوا ارواحهم لاسمك و حبك ان تقدر لنا ما يقربنا اليك و يؤيدنا على اعمال امرتنا بها فى كتابك اى رب نحن عبادك و فى قبضتك و اقبلنا الى افق فضلك و بحر عطائك نسألك ان لا تخيبنا عما انزلته فى كتابك انك انت المقتدر الذى لا تعجزك فراعة الأرض و ذئابها قد غلبت سلطنتك و ظهر امرك و نزلت آياتك انك انت المقتدر العليم الحكيم

بلسان پارسى ذكر ميشود يا على قبل عسكر عليك بهاء الله رب العرش طوبى لك بما اقبلت الى المظلوم اذ كان فى سجنه العظيم قلم اعلى شهادت ميدهد بر حضور و اصغا و توجهت بحقّ جلّ جلاله اوليائى آن ارض را از قبل مظلوم تكبير برسان بايد كل هر يوم از رحيق بيان مقصود عالميان بياشامند و اين رحيق در مقامى آيات حقّ جلّ جلاله بوده و در مقامى ذكر و ثنا و در مقامى عنایت و فضلش اين رحيق در مقامى سبب حيوة عالم است و در مقامى علّت حفظ امم من شرب منه فاز بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به اضطربت افئدة الورى الا من شاء الله ربّ هذا المقام الرقيع الحمد لله عباد و اماء آن ارض طراً بذكر حقّ فائز گشتند و در اين يوم اقدس انور ذكر كل از لسان عظمت جارى قل افروحا ثم اشكروا ربكم بهذا الفضل العظيم قدر ايام را بدانيد ندا در كلّ حين مرتفع و ملكوت بيان متكلم و فرات رحمت از قلم اعلى جارى و سلسيل جود موجود اقداح فلاح ظاهر و مشهود باسمش اخذ نمائيد و بذكرش بياشاميد الرحمة المشرقة الظاهرة من امواج بحر جودى على اوليائى و امائى الذين خضعوا لأمر الله مالك يوم الدين الحمد لله اذ هو مقصود العارفين

## الأقدس الأعظم الأمتع

يا احبائي في سروستان ان استمعوا نداء الرحمن في الامكان انه لا اله الا هو العزيز المنان قد وجدنا عرف حبكم ذكرناكم في هذا السجن الذي فيه حبس محبوب الآفاق قد انتظروا ايامي فلما اظهرنا لهم نفسى كفروا بها الا من نبذ العالم مقبلاً الى الله مالك الرقاب ان اتحدوا في كلمة الله ثم ذكروا العباد بالحكمة التي نزلت في الزبر والألواح قولوا يا قوم توجهوا الى افق الفضل تالله انار من شمس ذكر اسم ربنا العزيز الوهاب نوصيكم بالتقديس والتزبه و ما يرتفع به امر الله في الديار كونوا مصاييح الهدى بين الورى و مطالع الخير لمن فى الابداع لا تحزنوا من شىء انه معكم و يقدر لكم ما ينفعكم بدوام الله مالك اليجاد ان استبشروا فى هذا اليوم تالله انه يوم الله ولكن القوم فى غفلة و ضلال ان اقرءوا آيات الله بها تنجذب قلوب الأبرار انها لكوثر الحيوان لأهل العرفان و الرحيق المختوم لمن اقبل الى العزيز المختار ستفى الدنيا و ما فيها و يبقى ما قدر لكم من لدن مسخر الأرياح أما البهآء عليكم و على الذين فازوا بأنوار الوجه و استقاموا على هذا الأمر الذى به ذلت الرقاب

\* \* \*

## بسمى الذى سخر اللوح و القلم و المعانى و البيان

يا احمد اسمع النداء من شطر الكبرياء من سدرة المنتهى عن يمين بقعة التوراء انه لا اله الا انا الفرد الواحد العليم الخبير قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيئات و خرقنا الأحجاب على شأن اضطرت به افئدة الذين كفروا بالله رب العالمين قد فاز من اقبل و سمع و خسر الذين انكروا حجة الله و برهانه الا انهم من المعتدين فى كتاب الله العزيز الحميد قد حضر لدى المظلوم ما ارسلته سمعنا ما فيه اجبناك بهذا الكتاب الذى خضعت له كتب العالم يشهد بذلك من ينطق انه لا اله الا انا السامع البصير قد فكّ ختم الرحيق بيد الاقتدار و خرقت السبحات امراً من لدن مقتدر قدير يا احمد يا احمد انظر الى الأفق الأعلى تالله قد اوضحنا السبيل و اظهرنا الدليل و اجرينا من معين قلمى الأعلى كوثر البقاء طوبى لمن تقرب و اخذ و شرب باسمى المهيمن على من فى السموات و الأرضين و ويل للذين منعوا و غفلوا عن هذا الفضل الأعظم و كفروا بالذى آمنوا به الا انهم من الميئين فى كتاب الله العزيز العظيم قد خرقنا الأحجاب على شأن سمع كل ذى اذن صوت خرقتها ان ربك هو المقتدر على ما يشاء و هو القوى الغالب القدير طوبى لك بما فزت بأثر قلمى مرة بعد مرة و هذه كرة اخرى فضلاً من عندى و انا الفضال الكريم فكّر فيما نزل من سماء مشيئة ربك انه يعرفك ما اردت عرفانه و يبلغك الى سماء العلم اذ ترى الأمر مشرقاً من افقها ان ربك هو المؤيد الحكيم ان الأمر اظهر من الشمس فى وسط السماء سوف تعلم و ترى ما سألته من عمّان علم ربك العالم الغفور الرحيم البهآء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و على من معك و على من فاز بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر العظيم الذى به ارتعدت فرائص العالم و انصعق كل جاهل بعيد

بلسان پارسی احلى بشنو ندای مظلوم را که از شطر سجن تکلم مينمايد يا احمد امر اظهر از شمس و ارفع از سماء مشاهده ميشود در آيات منزله نظر نما و تفکر کن انها تعرفک حق العرفان و تقرّبک الى صراط واضح مستقيم در حزب شيعه تفکر نما از قبل از قلم اعلى امر نموديم کل را بتفکر در اين حزب غافل در قرون و اعصار بذكر حق جلّ جلاله ناطق و ايام لقائش را سائل و أمل و چون فجر ظهور طالع و مشرق کل بر اعراض و اعتراض قيام نمودند در ثمرات اعمال آن نفوس تفکر نمائيد در سنين اوليه جميع علمای ارض ش و ارض صاد و ارض خاء و مداين اخرى و تبعه آن نفوس فتوى بر قتل سيد عالم دادند مکتوب علمای ارض ش و ارض صاد بحضور آمد و بلحاظ رسيد ان قلمى الاعلى لا يحب ان يذكر ما ذكره تو ميدانى

که چه گفتند و چه کردند نتایج کل در یوم حساب ظاهر و ثمرات اعمال در او مشهود از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق بعد خاتم انبیا روح ما سواه فداه و ائمه طاهرین دو نفس بحقّ واصل و بطراز آگاهی مزین مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله الأبهی و تأیید بر عرفان سید بشر آن دو نفس نمودند انا معهما و سمعنا منهما ما لا اطلع به احد الا الله العليم الخبير بشفاعت آن دو نفس نفوس مقبله بشطر شین توجه نمودند و بمطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو وجود مبارک بود یشهد بذلك کلّ منصف بصیر و کلّ عالم خبیر

یا احمد در مقامی این کلمه علیا از قلم اعلی جاری و نازل قولی عجب سگری و عجب غفلتی کل را اخذ نموده از صدر اسلام تا اول یوم ظهور نفسی از علمای شیعه بر کیفیت ظهور و کون آن جوهر وجود در اصلاّب آگاه نه این شأن علمای قبل که بقدر سم ابره دارای علم نبودند اگر در این مقام فی الجمله تفکر نمائید صیحه زیند و حقّ مقتدر را در لیالی و ایام حمد نمائید که کشف نمود و خرق فرمود و کلمه مذکوره در جواب مجمع منشاء نازل صورت آن را بخطّ زین المقرّین علیه بهاء الله ارسال نمودیم تا ملاحظه نمائید و بر ظنون و اوهام و غفلت اهل بیان اطلاع کامل حاصل شود ارتکاب نمودند آن حزب آنچه را که یهود و نصاری و سایر احزاب عالم مرتکب نشدند بلی معدودی از حزب شیعه در زمان غیبت آگاه شدند ولیکن از سطوت علما اظهار نمودند و بافق اعلی شتافتند فساد این فرقه اظهر از شمس است در وسط سماء در اول ایام کل بسبب و لعن و طرد مشغول غفلت این نفوس بمقامی بوده که بر منابر ذکر سیدالشهداء علیه بهاء الله الأبهی را مینمودند و میگریستند و بعد بر نفسی که بکلمه او هزار حسین در مشهد فدا جان داد لعن و سب مینمودند و از منبر رو بسقر میشتافتند و بعد آن جناب عالمند که این مظلوم بچه قسم امام عالم قیام نمود نه ضوضای علما او را مانع شد و نه سطوت امرا جمیع اهل امکان را بافق رحمن دعوت نمودیم تا آنکه بعضی از اهل ایران بافق اعلی اقبال نمودند ایشانند جواهر خلق و همچنین نفوسی که در این اراضی از اهل جماعت بنور یقین فائز گشتند و همچنین از ابنای خلیل و وراثت کلیم یا ائبها الناظر الی الوجهه و الشارب رحیقی الفضل اگر حضرت مبشر روح ما سواه فداه در این اراضی ظهور مینمود حال اکثر خلق را از اهل حقّ مشاهده مینمودی چه که اوهامات حزب شیعه از جابلقا و جابلسا و ناحیه مابین این نفوس نبوده و نیست یا احمد این اوهامات سبب سفک دم سید عالم شد این اوهامات از که صادر و که سبب منع اهل ایران گشت اگر نفسی کلمهئی بغیر آن تکلم مینمود فتوی بر قتلش میدادند تفکر نما و بعین خود مشاهده کن که شاید بعروه معانی و بیان غافلین را از بئر اوهام نجات دهی و باشرافات انوار آفتاب یقین فائز نمائی

یا احمد عالم را بگذار فوق آن طیران نما قلم اعلی ممنوعست ولیکن مع منع اهل عالم و قیام کل بر اعراض اصبع قدرت بعضی از حجبات را شقّ نموده عالم بصیر و عارف خبیر را آگاه فرموده میزان عنایت شد هر کلمهئی را بان بسنج در ثمرات اعمال احزاب تفکر نما در یک مقام همان میزان حقّ است چه که نفوس را معرفی مینماید لکن امید هست عالم بنور توحید حقیقی فائز شود شرک بالمره از میان برخیزد بحقّ وحده ناظر باش اینست وصیت مظلوم آن جناب و دوستان الهی را بیانی صاحب بیان در باب ثانی از واحد ثامن میفرماید قوله عزّ بیانه

اینست سرّ قول مرحوم شیخ در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمهئی که حضرت میفرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمیشوند و حضرت صادق ذکر کاف در حقّ ایشان میکند بعد از نهی بسیار که نمیتوانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین بردار تو برمیداری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاً و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باو شنوندند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائست که نظر بمبدأ امر نمیکند انتهی



حال در بحر این بیان که از لسان نقطه و شیخ جاری شده تفکر نما تا مقام حق را مقدس از کل بدانی و کل را بکلمه مخلوق مشاهده نمائی چه مقدار نیکوست این کلمه در آخر بیان حضرت که میفرمایند این از آنجائست که نظر بمبدأ امر نمیکنند چه اگر نظر بمبدأ نمایند یعنی نفس ظهور مادونش را بکلمه اش قائم مشاهده نمایند یا احمد مقام ظهور فوق آنست که عباد از او ذکر مینمایند اذاً اشرق نور التوحید و طفئت سرج الأوهام و الظنون یا ایها الطائر فی هوآء حبیبی اعلم انّ ملأ البیان اخسر من ملل القبل کلّها چه که بعد از کشف سبحات و خرق حجبات و ظهور نور ظهور و ندای مکلم در طور گفته اند آنچه را که هیچ مشرکی نگفته باوهامات قبل متمسکند و در اضلال خلق ساعی و جاهد بیانات نقطه اولی را آنچه مخالف ایشانست بتحریر نسبت میدهند باری اوهامات قبل لایق ذکر نه حیف است قلم و لسان بان مشغول شود قل

الهی الهی قد اقبلت الی افق امرک و وجهت وجهی الی انوار وجهک اسألك بأن تؤیّدنی علی استقامة بها یستقیم عبادک علی امرک و القیام علی خدمتک الهی الهی اجد عرفک من بیانک و ما فزت بمقام علیه استقرّ عرش عظمتک ای ربّ شرفنی بلقائک و زیارة جمالك و کوثر وصالک او تکتب لی من قلمک الأعلى اجر القائمین امام وجهک و الواقفین لدی باب رحمتک الهی ترانی مقبلاً الیک و آملاً فیوضاتک و عنایاتک اسألك بأسرار علمک و ما کان مستوراً عن اعین خلقک بأن تؤیّدنی علی القیام علی ذکرک و ثنائک و خدمة امرک انک انت المهیمن العلیم الحکیم

و اما حکم الصوم قد انزله الله فی کتابه الأقدس لا ریب فیہ انه نزل من لدن علیم حکیم صوم و صلوة آنچه نازل شده تغییر نیافته ولكن حکمت واجب است چنانچه تا حین غالباً بشریعت فرقان عمل شده اگر بالمره امام وجوه غیر آن ظاهر شود فصل اکبر بمیان آید دیگر احدی تقرّب نجوید تا اصغای کلمه الله نماید در هر حال عفو الهی شامل حال آن جناب بوده و هست ولكن سایرین باید بحکمت تمسک نمایند و بذیلش تشبّث این بیان رحمتی است از برای دوستان و فضلی است از برای حزب الله لئلا یرتفع ضوضاء کلّ عالم جاهل و کلّ معرض منافق یا احمد صلوتی نازل شده اگر قرائت نمائی مشتعل شوی اشتعالی که عالم بر منع آن قادر نباشد ولكن حکمت اظهار را منع نموده حزب الله را از قبل حقّ تکبیر برسان بگو کل لدی المظلوم مذکورید و ذکر هر یک از عباد و اماء از قلم اعلی جاری در آنچه ظاهر شده تفکر نمائید و بحقّ توسّل جوئید انه یفتح علی وجوهکم ابواب الفضل و یهدیکم الی سواء الصّراط از آنچه سزاوار این یوم است غافل نشوید و بر تدارک آن قیام نمائید کذلک ینصحکم المظلوم من شطر السّجن و یدعوکم الی ما یقرّبکم الی الله الفرد الواحد العلیم الخبیر

یا احمد مکرّر ذکر مینمائیم فضلاً علیک لثشکر ربک الذّاکر العلیم مقصود از آنچه ذکر شد آنکه ناس را آگاه نمائی تا کل گواهی دهند بر آنچه از قلم اعلی جاری شده تا حال مقام نفس ظهور مستور بوده احدی بنور توحید حقیقی فائز نه الا من شاء الله مقصود آنکه مقام ظهور معلوم شود مثلاً رسول الله روح ما سواه فداه مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است و بر عرش لا یسأل عمّا یفعل مستوی در این مقام شریک و شبیه از برای او نبوده و نیست بلکه احدی در آن ساحت مذکور نه و کل بکلمه او خلق شده اند و از این بیان بر مراتب هیچ یک نقصی وارد نمیشود طوبی از برای نفسی که مراتب و مقامات را تمیز دهد اوست از اهل بصر در منظر اکبر در این بیان منزل بیان تفکر نما که میفرماید اگر نفس ظهور بفرماید این شجر حجّت است حجّت است نفس ظهور مقدّست از شئونات دوش کل بکلمه او خلق میشوند و این مقام باقی مادام منحرف نشود و بعد از انحراف از اهل نار مذکور و محسوب امروز یوم الله است لا یذکر فیہ الا هو امروز است روز توحید حقیقی طوبی لفائزین اگر نفسی صریح قلم اعلی را در غیاهب این کلمات بیابد خود را در عالم تازه بیند و بنور توحید حقیقی فائز شود اختتم القول انه لا اله الا انا الفرد الواحد المقتدر المهیمن القیوم

یا احمد علیک بهائی ذکر صوم و صلوة مجدّد میشود تا معلوم و واضح گردد صوم بیان لدی الرّحمن بطراز قبول فائز و در کتاب اقدس حکمش نازل و اما الصلوة أنّها نزلت من قلمی الأعلى علی شأن تشنعل به الصّدور و تنجذب به الأفتدة و

العقول ولكن تا حين احدى بان فائز نشده مگر بعضی از طائفین ان ربك امر الكل بالحكمة انه هو العليم الحكيم و حكم صوم قبل مخصوص عباد اين ارض بوده چه كه ترك آن سبب ضوضا شد امروز آنچه مطابق حكمت است بايد بان تمسك نمايند آن جناب بطراز فضل مزينند ليس لك ان تصوم و لك ان تقوم على خدمة الأمر بالروح و الريحان و بالحكمة التي انزلناها في الزبر و الألواح ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد انه هو المقتدر القدير انظر ثم اذكر ما نطق به النقطة قوله انه لو يحكم على الأرض حكم السماء و على السماء حكم الأرض ليس لأحد ان يقول لم او بم و من قال انه كفر بالله رب العالمين بهاء عليك و على من معك و على من يحبك لوجه الله العزيز الحميد

\* \* \*

هو الأقدس الأعز الأعظم الأبهي

يا احمد قد سمعت ندائي اذ كنت حاضراً في محضري و رأيت امواج بحر بياني و ارتفاع سماء حكمتي ان ربك لهو المهيمن القيوم و نسمعك مرة اخرى ندائي الأحملي ليجذبك الى الأفق الأعلى ان ربك لهو الحق علام الغيوب ليس هذا يوم القعود قم باسم ربك ثم ذكر الناس بهذا اليوم الذي فيه ينادى المناد انه لا اله الا هو العزيز الودود هذا يوم الذكر و البيان ان افتح باب اللسان بمفتاح اسم ربك المقتدر على الغيب و الشهود و قل يا ملأ العالم قد ظهر الاسم الأعظم ان افرحوا و توجهوا اليه بالأفئدة و القلوب اي احمد انشاء الله بعناية الهى مدير كوثر حيوان باشى امروز روزيست كه جميع ذرات بنداي قد ظهر منزل الآيات ناطقند بايد بكمال حكمت و بيان اهل امكان را بشطر رحمن دعوت نمائي و از رحيق حيوان كه از قلم رحمن در كل احيان جاري و ساريست نصيب عطا كنى امروز روز تبليغ است بقوت اسم اعظم ندا كن كه شايد امم باصغاي آن فائز گردند و بجنت عليا كه مظهر كلمه اولي است مشرف شوند اي احمد ذكرت لدى العرش بوده و خواهد بود و لحظات عنايت الهى باو بوده و هست ولكن بايد در جميع احوال بحكمت ناظر باشى كه مباد امرى حادث شود و سبب ضرر عباد گردد اگر بدوستان الهى ملاقات نمودى تكبير برسان و بايام ظهورش متذكر نما كه شايد نار ذكر حجبات خلق را بسوزاند و بحق نزديك نمايد دنيا فاني بوده و خواهد بود قسم بافتاب بيان كه از مشرق فم رحمن مشرقست كه اگر نفسى در آنى بديده بصيرت ملاحظه كند و تفكر نمايد جميع را معدوم و مفقود مشاهده كند مگر نفوسيكه بحبل محبت رحمانى متمسكند و باذيال كرم متشبث لعمري انهم هم الفائزون و انهم هم المقربون و انهم هم المخلصون طوبى لك و لهم و للذين كسروا سلاسل الأوهام باسم ربهم مالك الأنام بهاء عليك و عليهم من لدى الله رب العالمين

\* \* \*

هو الله تعالى

يا اسم جود عليك بهائي عبد حاضر مكتوبيكه بنام آنجناب بود تلقاء وجه عرض نمود و ندای مظلومهای آفاق اصغا شد فى الحقيقه بعضى از ناس بدست خود غضب الهى را خريده اند بعضيرا اخذ نمود و برخى را هم اخذ فرمايد انه على كل شىء قددير جميع اشياء بر مظلومييت اهل حق نوحه نمودند و جميع را حزن احاطه كرده ظلم هائيكه در اينكره من غير سبب وارد شده بمثابه اشجاري است كه غافلين بايادى خود غرس نموده اند و زود است كه اثمار آنرا مشاهده نمايند

سرم علیه بهائی بعنایت حقّ فائز بوده و هستند و در سبیل حقّ وارد شد بر او آنچه که جز علم الهی او را احاطه نموده در بارهٔ امور عدد نوزده ۱۹ بگوید الهی ترانی منقطعاً الیک و متمسکاً بک فاهدنی فی الأمور ما ینفعنی لعزّ امرک و علوّ مقام احبّائک و بعد تفکر نمایند در امور آنچه بنظر آمد مجری دارند این شدت اعدا را از عقب رخائی است عظیم یا اسم جود بعضی از نفوس مشاهده میشوند حزنشان سبب حزن حقّ جلّ جلاله بوده و هست و کذلک سرورشان علّت سرور حقّ ندای دو الف و شین از سجن رسیده اما الأوّل فهو العنديل عليه بهائی من شطر الرّاء و الشّین قد ورد علیه ما ورد علی مبشّری فی السّجن حضرت اعلی روح ما سواه فداه را در ارض تاء مع جمعی حبس نمودند و سطوت ظلم احبّا را چنان اخذ نمود که از آنحضرت بر حسب ظاهر اعراض نمودند مگر یکنفس که عرض کرد یا سیدی انّی احبّ ان اکون معک فی الرّقیق الأعلی و الأفق الأبهی آن نفوس هم بعد از انقضاء اشهر معدوده بکمال خضوع و ابتهاج راجع شدند و توبه ایشان مقبول و بعنایت کبری فائز هنیئاً لهم انه يعلم کیف رجعوا و کیف قدّسهم و کتب لهم من قلمه الأعلی یا اسم جود لو لا کتاب سبق من عندنا لأرینا الغافلین و الظّالمین اینا اعلی و اقدر در این ظهور اعظم ملاحظه نموده‌اید که چه مقدار از اعدا را بقوّه عظیمه اخذ نمود معذلک احدی متنبّه نشد و کلّ از بادهٔ غفلت مدهوشند و از شطر رحمت الهی بعید و لکن عالم بظلم حامله شده سوف یرون الظّالمون ما عملوا فی ایّام الله المهیمن القیوم یا عندلیبی قد کنت مغرّداً علی الأفنان فی ربیع ربّک الرّحمن جهرهً و لک ان تغرّد فی السّجن سرّاً الی ان یأتیک الله بفرجه و رحمته و عنایته و فضله و جوده و احسانه

و اما الف و شین ثانی علیه بهائی از ارض الف و باء ندایش رسید قد اخذه الظّالمون و ادخلوه فی السّجن الا انّهم فی خسران مبین غفلت این همج رعاع بمقامی رسیده که در قرون اولی و اخری تفکر نمینمایند یتبعون اهوائهم و یظنون انّهم من العارفين یشهد بجعلهم کلّ الأشیاء و عن ورائها لسان الله المقتدر العلیم الحکیم یا اسم جود جناب سرم علیه فضلی و رحمتی لدى الباب قائم قل ربّ افرغ علی من احبّک و یحبّک صبراً انک انت المقتدر القدر اگرچه الحمد لله بطراز صبر فائز است و لکن این ذکر اظهار عنایتی است از مظلوم عالم نسبت باو باید چندی ارسال مراسلاترا از جهتین ستر نمایند بشأنیکه از اهل بیت هم مستور دارند و اگر بجناب عندلیب هم بخواهند تفصیلی بنویسند باو هم امر بستر نمایند طوبی لمن عمل بما امر به من لدى المظلوم و نعیماً لمن فاز بطاعة الله ربّ العالمین

یا اسم جود جناب شیخ علیه رحمتی بزحمت افتاده و لکن چون قصدش لله بوده و برضا و امضا واقع شده مبارک بوده و خواهد بود و آنچه مواجهه بشما امر نمودیم باو بنویسید انشاءالله موفّقند در امور آنچه الیوم لازم است آنکه در ارسال و مرسل مکاتیب ملاحظه نمایند و حکمترا در هیچ حال از دست ندهند هذا ما وصّیناه به من قبل و فی هذا المقام الأرفع المنیع

\*\*\*

بنام خداوند یکتا

یا اسمی آثار افنان که ارسال داشتید عبد حاضر تمام آنرا ذکر نمود لله الحمد بعنایت فائزند و در ظلّ سدره جمع ذکر جناب مبلّغ و جناب میرزا آقا و سایر افنان علیهم بهائی مذکور انشاءالله بذکر و ثنا و خدمت امر مؤیدند اینکه جناب افنان نبیل قبل تق علیه بهائی در باب مطلب جناب ملا رج علیه بهاء الله نوشتند قبول شد نصف حقوق آن ارض را بفقرای آن ارض قسمت نمایند و لکن جهد کنند تا جمیع ناس بامری از امور مشغول گردند انه ینزل من سماء العنایة برکة من عنده انه لهو الفضّال الکریم باینفقره بسیار تمسک جویند قسمهای دیگر که از قبل بوده لایق شأن انسان نبوده و نیست انا نحبّ ان نری احبّائنا مشغلاً لا منتظراً قلم اعلی کل را به ما یرتفع به عزّهم و شأنهم و مقامهم امر فرموده و عنقریب آنچه از

بحر اراده ظاهر شده در ارض مشاهده خواهد شد الأمر بیده يفعل و يحكم و هو الأمر الحكيم و از برای حقوق الهی قرار است معین بعد از تحقق بیت العدل علی ما اراده الله حکم آن ظاهر میشود

ذکر جناب الف و س ارض صاد را نموده بودند انشاءالله باستقامت کبری فائز شوند و بکمال محبت با اهل بیت سلطان الشهداء رفتار نمایند خدمت ایشان لدى الحق اینست که ذکر شد طوبی للسامعین مخصوص ایشان لوح نازل و ارسال میشود جناب میرزا صادق انشاءالله به ما یحبّه الله مؤید شوند چندی قبل ذکر کل از قلم اعلی جاری از بعد هم لو شاء الله بآن فائز میشوند طوبی لمن یذكر الصاد و ما ورد فیها عالم را احزان و بلایا احاطه نموده آنچه ذکر شد البته واقع خواهد شد در عبیدالله ثانی ملاحظه کنید انه سیّة من سیّات الذّنب و الرّقشَاء چه مقدار از بلاد و نفوس که از شعله نار نفسش سوختند و مفقود گشتند اگر عباد بانابه و رجوع فائز نشوند بیرون ما لا رأت عین و العاقبة للمتّقین و آنچه از اراده جناب افنان سید قبل میم علیه بهائی ذکر نمودند مقبول افتاد طوبی له حقّ شهادت میدهد در آنچه ذکر نموده اند صادقند و عملشان لله بوده و هست لوح الهی که در سنین قبل مخصوص ایشان نازل و ارسال شد بر اینمقام شاهد و گواهد است انه لهو الشاهد الخبیر ولکن باید آنچه از مشرق امر ظاهر شود بکمال روح و ریحان بآن عمل نمایند تا از نفسی که از بحر رضا آشامیده اند محسوب گردند لعمر الله اینمقام بسیار بلند است چنانچه نقطه بیان میفرماید جمیع باید سعی نمایند تا بکلمه رضا فائز شوند اراده ایشان قبول شد نزد خود ایشان بماند و بتجارت مشغول شوند آنچه حاصل شد نصف آنرا خود تصرف نمایند و نصف دیگر بآنچه امر صادر گردد عمل شود فی الحقیقه این وجه را قبول نمودیم و علامت قبول آنکه صد تومان آنرا بدو محل ارسال دارند نصف آن در اسکندریه نزد جناب آقا محمد مخصوص ایتم آقا علی قراباغی علیه بهاء الله که در مصر بافق اعلی صعود نموده و نصف دیگر در ارض ک بام حرم برسانند چه که مدیون شده اند و در مابقی عمل نمایند بآنچه ذکر شد

و اما فقره جناب میرزا محمد از افنان علیه بهائی قد قضی الأمر و بلغ الوجه الی جودیّ جود ربّه المعطی الکریم یا مهدی این اعمال خالصه آثار آن در ارض نافذ و ساری همان قسم که اعمال نفوس خبیثه سبب و علت بلایا و رزایای ارضست این اعمال طیبیه خالصه هم که لوجه الله ظاهر میشود سبب حیات و علت ظهورات خیریه بوده و خواهد بود جمیع افنان را تکبیر میرسانیم و بشارت میدهیم انشاءالله موفق بوده و هستند ینبغی لهم ان یشکروا الله فی اللیالی و الاّیام انه یدهم بفضله و عرفهم سیله و انطقهم بشانه و اشهدهم ما منعت عنه عیون اکثر العباد و اسمعهم ما لا فاز باصغائه من فی البلاد الا من شاء الله مالک یوم الدّین البهّاء من لدنا علیهم

\* \* \*

بسمی المنادی امام وجه العالم

یا اسمی الجود علیک بهائی ان استمع ما سمعته من قبل اذ کان نیر البرهان مشرقاً من افق العراق و کانت الزّوراء مقرّ عرش ربّک العلیّ العظیم اشهد انک سمعت نعمة الله و لحنه و تغرّدات حمامة الأمر و تغنیات عندلیب الوفاء علی غصن البهّاء انه لا اله الاّ انا الفرد الخبیر

یا اسمی تحت لحاظ عنایت الهی بوده و هستی ندای حقّ جلّ جلاله را تلقاء وجه شنیدی و اشراقات انوار آفتاب معانی را مشاهده نمودی حال تفکر نما حقّ در چه مقام و خلق در چه گفتگو آذان را ثقل اوهام از اصغای ندای الهی منع نموده و حجابات علوم و ظنون عیون را از مشاهده انوار وجه محروم داشته بذراعین قدرت و قوت جمعی را از غرقاب فنا نجات دادیم و بافق اعلی فائز نمودیم و اسرار و امورات بعد از قبل بتصریح تمام ذکر نمودیم تا شبهات مشرکین و انکار معرضین و

اشارات غافلین نفوس مقبله را از مطلع نور احدیّه منع ننماید مع ذلك بعضی صرعی و برخی كأعجاز نخل منقعر مشاهده شدند حقّ منیعی را که جمیع کتب قبل و بعد نزد یک آیه اش خاضع و خاشعست گذاشته اند و بقصص موهومۀ قبل تمسک جسته اند و اقتدا نموده اند آنک شربت من بحر بیانی و فزت بتجلیات انوار شمس حکمتی و سمعت ما نطق به المشركون الذين ما اطلعوا بأصل هذا الأمر و ما فازوا بهذا الرّحیق الذی فكّ ختمه باسمی المهیمن القیوم از حقّ بطلبید نفوس مقبله عارفه به ما یحبّه الله موفق شوند بسیار عجب است مع این ندا و ظهور این امر اعظم مشاهده میشود اکثری بدنیا متمسکند و از شبهات و اشارات مضطرب و متزلزل قل هذا یوم الله اتقوا الله و لا تكونوا من المشركین دعوا القصص عن ورائکم ان انظروا امری بعینی هذا ما امرتم به فی الکتب و الزّبر و الصّحف و الألواح

آنک قم علی خدمه امر ربّک ثمّ اخبر النّاس و بشرهم بهذا التور الذی بشر به الله فیما انزل علی التّیین و المرسلین و جمیع را بحکمت منزله امر نمائید و از قبل حقّ بگوئید آنچه سزاوار یوم الله است باید هر نفسی بکمال حکمت و استقامت بتبلیغ امر مشغول شود اگر ارض طیّبه مشاهده نمود القاء کلمه الهی نماید و الا الصّمت اولی چندی قبل این کلمه علیا از قلم اعلی در صحیفه حمرا نازل آسمان حکمت الهی بدو نیر روشن و منیر است مشورت و شفقت انشاء الله کل بر عمل باین کلمه محکمه مبارکه مؤید شوند بعضی از عباد بالمره از شعور محروم مشاهده میشوند بحالهای موهومه از عروه محکمه ممنوعند لعمری اگر فی الجمله فیما انزله الرّحمن بانصاف تفکر نمایند کل به آنک انت الحقّ المبین ناطق گردند در جمیع احوال بحقّ ناظر باشید و بخدمت امرش مشغول ان اذکر از کنت معی فی سرادق العظمه و سمعت متی ما سمعه الکلیم فی طور العرفان کذلک ایدناک و عرفناک و ذکرناک لتشکر ربّک الکریم لک ان تحفظ هذا المقام الأعظم باسمی القویّ الامین کبیر من قبلی علی وجوه اولیائی ثمّ اسمعهم ندائی الأحلی کذلک یأمرک من امرک من قبل و انا الأمر الخیر البهّاء علیک و علی من یسمع قولک فی هذا الأمر الأعظم و یحبّک لوجه الله ربّ العالمین

\*\*\*

هو المجیب

یا اسمی مکتوب جناب حسین علیه بهّاء الله که بانجناب نوشته عبد حاضر معروض داشت انشاء الله لا زال در ظلّ عنایت الهی ساکن و مستریح باشند انه یقدّر لمن اراد ما اراد انه لهو المقتدر القدر چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص ایشان نازل و ارسال شد لحاظ عنایت متوجّه او بوده و انشاء الله خواهد بود جمیع دوستان را باتّحاد و اتّفاق امر نموده و مینمائیم ولكن هنوز رایحه اینمقام اعلی استشمام نشد از حق میطلبیم جمعی را مؤید فرماید تا باین خدمت اعظم قیام نمایند ذکر جناب ملاً محمدرضا نموده اند حسب الاستدعا لوحی مخصوص او نازل و ارسال شد انشاء الله باو برسانند تا از کوثر حیوان که در بیان رحمن مستور است بیاشامند و بتمامه بافق اعلی اقبال نمایند و بنصرت امر بالحکمه و البیان قیام کنند و نفوسیکه در ارض کاف بافق امر ناظرند جمیع لدی المظلوم مذکورند انشاء الله کل باستقامت کبری ظاهر شوند علی شأن لا تمنعهم شئون البشر و لا تزلهم اشارات الذین کفروا بالله ربّ العالمین از قبل اخبار نمودیم بظهور ناعقین در مدن و دیار انشاء الله باید لثالی محبت الهی را باسمش حفظ نمایند و از ابصار خائنین مستور دارند یا حسین ذکرهم من قبلی ثمّ ارسل الیهم هذا الکتاب المبین قل ان جائکم احد بکتاب السّجّین فاعلموا انه من جنود الشّیطان و هو النّاعق الموعود فی کتابی المبین دعوا الواح النّار عن ورائکم مقبلین الی الله العزیز الحمید انشاء الله از بعد هم مخصوص دوستان آیات امنع اقدس نازل و ارسال میشود انه لهو الفضّال الکریم الحمد لله ربّ العالمین یا اسمی

بشّره برحمته و فضلى و عنائتي انا ذكرناه من قبل و ارسلنا اليه ما تضرّع منه عرف عنائتي التي سبقت العالمين الحمد لله مؤيد  
شدند بتحريه آثار الهى طوبى لقلم تحرّك و لمداد جرى و ليلوح حمل ذكره العزيز المنيع عبد الحاضر يذكره لدى المظلوم و  
يزور المقصود نيابته من عنده و عن الذى سمى بحيدر قبل على عليه بهاء الله

يا مهدى انا مرة نخطبك و اخرى من قرء كتابه لدى العرش ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ذكر دو نفر از  
احباى الهى در آن مكتوب مذکور انا نكبر عليهما من هذا المقام الاعلى و نوصيهما بالاستقامة الكبرى فى امر الله مالك العرش  
و الثرى كذلك نطق لسان العظمة في هذا المقام المنير

و نذكر فى آخر الكتاب حرف الميم و التون قبل شين و نكبر عليه و نذكره بما يبقى به ذكره فى البلاد ليشكر ربه  
الغفور الرحيم البهاء على اهل البهاء من لدى البهاء

و همچنين ذكر نموده كه بزيارت نورين نيرين سلطان الشهداء و اخيه فائز شده طوبى له ثم طوبى له و للذين قصدوا  
ذاك المقصد لعمر الله نجد من تراب ذاك المقام عرف الفردوس يشهد بذلك من عنده فصل الخطاب انا نصلى على الذين  
توجهوا اليهما و زاروا رمسهما و نطقوا بما انزله الرحمن فى الكتاب ان الذى زار الاخوت عليها عنائتي و رحمتي و فضلى و  
المسيح فى الرى انه كمن زارنى كذلك نطق القلم الاعلى فى اعلى المقام انا نذكرهم فى هذا الحين و نقول عليكم بهاء الله و  
بهاء من فى الفردوس الاعلى و التور المشرق من افق عناية ربهم العزيز الوهاب الحمد لله مالك المبدء و المآب

\*\*\*

احباى الله فى معمورى

### الأعظم الأبهى

يا اصحاب المعمور ان استمعوا نداء ربكم الغفور من شطر هذا الظهور الذى به اضاء الديجور و انارت الآفاق لعمرى قد صرتم  
معموراً بما ورد عليكم فى سبيل الله ربكم مالك الرقاب كم من بناء يبيعه الخراب و ما بنى لكم بما حملتم فى حبي لا يتبعه  
الفناء و لا يخربه المياه كذلك قضى الأمر من لدن فائق الأصباح

ان يا قلم الاعلى ان اذكر عبدنا محمد الذى فاز بالاقبال فى يوم فيه اسودت الوجوه و شاخصت الأبصار لتجذبه نفحات  
الوحى و يأخذه سكر رحيق الرحمن على شأن ينطقه بثناء ربه بين الامكان طوبى لك بما حملت الشدايد فى سبيل ربك و  
عمرت بيت القلب بهذا الذكر الذى جعله الله سلطان الأذكار قد ورد عليك ما ورد علينا طوبى لنا و لك و لكل موقن صبار  
بالبلاء انار وجه البهاء و من افق السجن و القضاء اشرق على شأن به اشرقت الأرضين و السموات ان يا محمد نور القلوب  
بذكر المحبوب و الوجوه باسم ربك مالك الابداع ذكر احبائى من قبلى و زين رأس كل واحد باكليل ذكر ربهم مسخر الأرياح  
اذا قررت عيونكم من نفحات اللوح ولوا وجوهكم الى جهة السجن قولوا نشهد لك يا ايها المظلوم بانك حملت لحيوة العالم ما  
لا حملة احد من قبل طوبى لقلب اقبل اليك ويل لكل مشرك مرتاب كيف نسكن فى المعمور و انت سجت فى اخب  
البيوت فداك المعمور يا مشرق الظهور فداك النفوس يا مولى العباد كذلك القيناكم من الآيات التي بها تضرعت نفحة الرحمن  
فى الديار يبغي لكل نفس ان يستشقى و يقول لك الحمد يا من ذكرتنى فى السجن اذ كنت بين ايدى الطاعة و البهاء عليكم  
من لدن مالك الرقاب

\*\*\*

هذا لوح القدس قد نزل للأعراب الذين سكنوا في المدينة و آمنوا بالله العزيز المقننر القننر

### هو العزرنر

نا عرابى ثم نا اءبائى ثم نا اصفناى ثم نا جنووى ثم نا ظهورى اسمعوا نناى ان انتم من السامعنا ا نسايم ءمامة الامر الذى طارت عن بناكم و صعت الى الله العزرنر الجمنا ا نسايم ورقاء الذى كانت معكم و تلقى علىكم من آنا الله العالم العنا اءنءبتم عن هءه العنءناى الذى وقعت نحت مءالنا المشركنا فوالله قء وء على ما لا نذكر بالنا و جرت عنه الءموع عن اعنا المقربنا و بءلك انقطعت هءهء الامر عن ذكر السبا و اءمرت من الءم وءوه المقءسا نالله ان بلب الراءون قء اءمض عنا عن جمال الوء بما وء الءزان على هءا الجمال العزرنر المنا و انقطعت الءنهار عن وصال البحر بما انقطع الفرء عن هءه الشمس المشرق المنا انتم نا اءبائى لا نسا لقاى فى اناى و لا نكروا شفقتى بكم و لا فضلى علىكم و لا نكونن من الءالنا فوالله قء ارءعت سنة الله فى نفس الءسا بل سنن المرسلنا الى ان وء فى هءا السءن الءبعء البعا و انتم اذا جمعت فى بواكم فى انا فرءكم اذا فاذكروا مصابنا و بما وء علنا من جنوء الشناىن و اذا ءءتم فى الربنا فى بساناكم اذا نفاكروا فى رزائناى و كرتناى و كونوا من المنءكرنا ثم اعلموا باننا كنا بناكم فى انا من الءهر و سنا من الزمان و انتم ما عرفتمونا بما اسرنا وءهنا عنكم و عن كل الءلاق اءمعنا و بءلك منعم عن عرفان الله و جماله ثم ءءه و بهائه ثم ءناى و آناى ثم عبءه و ءلامه ان انتم من العارفا قل قء كان جمال القءم بناكم بطراز الله العزرنر العالى الءكنا و سلطان الممكنا قء ظهر فى قمنا الرنا و انتم ما اسءعرتم به و ما كنتم من المسءعرا فلما قضا الءكم و ءاء الوء قء ظهر عن مشرق الءوىة بسلاان عظنا و انتم نا اءباء الله و جنوءه فاسعوا الى الله و جماله و اذا سمعت آناى فاشكروا الله بارناكم بما عرفكم نفسه بعء الذى كنتم عنه لءالناى ثم اسءءوا لله بوءهكم و قلوبكم ثم اءمءوه من هءه النعمة المنزل القءنا و اناكم ان لا نءءلفوا فى امر الله و لا نكروا اءكام الله الذى نزلت فى البنا من لءن عزرنر كرناى ثم اءتمعوا على الءب ثم اصلءوا ما وقع بناكم من الكءورات لنكونوا كنفس واءءة على مقءء صءق مننا اناكم ان لا نءاوزوا عن ءوء الله و لا نءءءوا عنها و لا نكونن من المفسءنا و ان ناكون بناكم ءا ففر فأنفقوا علىه ما وهبكم الله و لا نكونن من المناعنا و ان وءءتم ءا ضر فارءموا علىه ثم اسناسوا به برفق مننا و ان وءءتم ءا ضعف فى الانا لا نءعرضوا علىه ثم ذكروه برفق و بلسان لنا ملبء لنعرف امر الله فى نفسه و نطلع بما امر به من لءن عالم علنا اناكم ان لا ناختلف اءء اءءا و لا نضر نفس نفسا و لا ناخان بعض بعضا و لا ناغب مصاءب مصاءبا و لا نكرا اء اءنا المؤمن اءقوا الله فى كل ما القناكم به و كونوا من المنءقنا و اناكم ان لا نمنعوا فضول اموالكم عن ءوى القربنا منكم و لا عن الفقراء و المساكنا كل ءلك نصءنا علىكم و امر الله بكم و لكم ان انتم من العارفا و ءلك نلقى علىكم من آنا التوءنا و ما امرتم به لنوءءوا بارناكم بلسان سركم و ءهركم على شأن الذى يظهر آناى عن كل ءوارءكم و نكونن من الموءءناى الله الذى الىه نرجع نفوسكم و قلوبكم و ارواءكم و اءناكم و كل ما لكم و علىكم و انه هو مرجع كل من فى السموات و الارء ان انتم من العارفا و الروح علىكم نا ملاء الءباب من كل صءنا و كبراى ثم كبروا من لءنا على وءه اضلاءكم و اولاءكم و هءا من امرنا علىكم فاتبعوه لنكونن من المناهءنا ١٥٢

## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\*\*\*

### الأعظم الأبهى

یا الهی هذا غصن انشعب من دوحه فردانیّتک و سدره وحدانیّتک تراه یا الهی ناظراً الیک و متمسکاً بحبل الطافک فاحفظه فی جوار رحمتک انت تعلم یا الهی انّی ما اریده الا بما اردته و ما اخترته الا بما اصطفیته فانصره بجنود ارضک و سماتک و انصر یا الهی من نصره ثم اختر من اختاره و اید من اقبل الیه ثم اخذل من انکره و لم یرده ای ربّ ترى حین الوحی یتحرک قلمی و ترتعش ارکانی اسألک بولهی فی حبّک و شوقی فی اظهار امرک بأن تقدّر له و لمحییّه ما قدرته لسفرائک و امناء و حیک انک انت الله المقتدر القدير

\*\*\*

ز

امه الله امّ عبدالمطلب

### هو المشرق من الأفق الأعلى

یا امتی چه بسیار از رجال که در قرون و اعصار منتظر ظهور بودند و چون نور از افق عالم اشراق نمود کل معرض مگر معدودی هر یک از اماء بعرفان مالک اسماء فائز او از رجال در کتاب مذکور و از قلم اعلی مسطور حمد کن محبوب عالم را که ترا تأیید فرمود بر عرفان مطلع آیات و مظهر بینات این فضل عظیمست و این عنایت بزرگ باسم حقّ حفظش نما انّ المظلوم یدکر فی هذا المقام امته الأخری و یشهرها بعناية الله المهیمن القیوم البهّاء علیک و علی اللّائی آمنّ بالعزیز الودود

\*\*\*

یاء

ورقه اخت امّ من ایدناه علی خدمة هذا الثبّ العظیم

### هو الشاهد من افق سماء العلم

یا امتی یا ورقتی قد شهد لک القلم الأعلى باقبالک و حبّک و توجّهک الی وجه القدم اذ اعرض عنه العالم الا من شاء الله العلیّ العظیم هذا یوم اخبر به رسول الله من قبل و من قبله الروح و من قبله من اتی بتسع آیات باهرات و سمی بالکلیم فی



یا ورقتی جمیع کتب قبل و رسل الہی خلق را باین یوم امنع اقدس بشارت داده‌اند مع‌ذکر نفوس شریرہ غافلہ امارہ باعثساف تمام بر قطع سدرہ قیام نموده‌اند طوبی از برای تو کہ بطراز محبت الہی مزین گشتی و بذکر و تنایش فائز جمیع فضل در قبضہ قدرت حقّ جلّ جلالہ است بہر نفس ارادہ نماید عطا میفرماید چه مقدار از رجال کہ خود را صاحبان اسرار و از علمای اعلام می‌شمردند و چون اندک امتحان بمیان آمد باعراض و اعتراض قیام نمودند بشأنیکہ اہل ملاً اعلیٰ بنوحہ و ندبہ مشغول و تو از فضل الہی و عنایت لایتناہی بعرفان سرّ مکنون و کنز مخزون فائز شدی این مقام عظیم را باسم حقّ جلّ جلالہ حفظ نما و از عیون خائنین مستور دار البہاء المشرق من افق ملکوتی علیک و علی کلّ امۃ فازت بانوار عرشی العظیم

\*\*\*

هو

یا اہل الفردوس الاعلیٰ علیکم ذکر اللہ و ثنائه و فضله و الطافہ و سلامہ و صلواتہ و کلّ ذکر خیر کان فی کتابہ المبین

\*\*\*

هو اللہ تعالیٰ شأنہ الحکمۃ و البیان

یا اہل قفقاز قد سالت البطحاء و انار الأفق الأعلى لعمری افتّر نعر الحجاز بما ارتفع خبآء المجد علی کوم اللہ و اشرق نیّر الظہور من افق الارادۃ بعدما انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقتدار هذا یوم فیہ اخذ سکر رحيق البیان من فی الامکان افرحوا ثم ابشروا بما فاحت النّفحة و ارتفعت الصّیحة و نصبت الرّایۃ التّوراء علی البقعة الحمراء و استوی هیکل العلم علی عرش البیان و دعا کلّ الی اللہ مالک الأدیان قد فترتم بیوم اخبر بہ رسل اللہ و اصفیائہ و بشرت بہ کتب اللہ ربّ الأرباب ما من رسول الا و قد نطق بثنائه و ما من نبی الا و قد ذکرہ فی العشی و الاشراف هذا یوم فیہ انجذبت الأشیاء من نداء اللہ مالک الأسماء و نطقت بما نطق بہ لسان العظمة الملك للہ الواحد المختار انّ السّمع من سمع و اجاب و البصیر من رأى الآیۃ الكبرى اذ انار افق الظهور و ارتعدت فرائض العباد من خشية اللہ مالک الایجاد

یا اہل قفقاز اسمعوا نداء المظلوم انّہ اقبل الیکم و ذکرکم بآیات تطیر بہا الأجساد قد ماج بحر الکرم امام وجوه العالم و الأمم فی غفلة و ضلال الا من انقذتہ ایدای الاقتدار من لدى اللہ مالک الرقاب

یا معشر العلماء خافوا اللہ و لا تنکروا الذی اتی من سماء الفضل و العطاء بآیات لا تعادلها خزائن الأرض یشهد بذلك امّ الكتاب من اعلیٰ المقام انصفوا باللہ و لا تتبعوا الظنون و الأوهام هذا یوم فیہ انشقت سبحات الجلال من اصبع الاقتدار و ظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال

یا معشر العلماء اسمعوا نداء المظلوم انّہ یدکرکم لوجه اللہ بما یقرّبکم الیہ انّہ هو العزیز الفضّال و ما اراد منکم شیئاً ینطق بینکم بأعلیٰ النداء و یدکرکم بهذا الیوم الذی فیہ قام التّاس لرّب العباد قد ظهرنا و اظهرنا السبیل و فتحنا باب الفردوس الاعلیٰ اقبلوا بقلوب نوراء كذلك ینصحکم من اتی بالحقّ من ملکوت البیان بآیات الآیات

یا معشر البشر قد ظهر المنظر الأكبر و مالک القدر استوی علی عرش اسمہ الأعظم اتقوا اللہ و لا تتبعوا کلّ غافل مرتاب انا انفقنا ما عندنا و حملنا الشّدائد کلّہا لارتقائکم بمرقاة الانقطاع الی مالک الابداع قد ورد علینا من المصائب و البلیا

ما عجزت عن ذكرها الأقلام قد تزيّن العالم بنفحات الوحي و النَّاس في نوم عجاب فلمّا اظهرت القدرة اعلامها و فجر الظهور لوائه اعترض العباد منهم من قال أنّه افترى على الله و منهم من قام على اعراض ناحته به الأرض و نسفت به الجبال لعمر الله أنا ما اردنا الا تقرب العباد الى ما ينفعهم و يزيتهم بطراز الآداب أنا امسكنا في كلّ الأحوال زمام القلم و ما اظهرنا من كنوزه الا على قدر و مقدار قدسوا نفوسكم بما جرى من قلمي الأعلى و زيتها بالأمانة و العفة و العدل و الاضطبار

قل يا معشر العلماء أ تنكرون الذي اتى من سماء الأمر بجنود الحكمة و البيان و ما اراد الا تطهير القلوب و تقديسها من نار الضغينة و البغضاء بذلك ورد علينا ما صاحت به الحصاة هذا يوم فيه اهتزت الأرض و السماء من نفحات الوحي و نطقت الأشياء بما نطق لسان العظمة في أول الأيام

يا اهل قفقاز قد اتاكم من سمى بعبداً الكريم و اخبركم بهذا السرّ الذي بذكره انجذبت القلوب و بهجره ذابت الأكباد أنّه كان متمسكاً بحبل ولايتي و متشبثاً بذيل رحمة ربّه مالك الأنام اياكم ان تمنعكم شبهات القوم عن اسمي القيوم او تخوفكم سطوة العالم في هذا الأمر الذي به اضطربت افئدة الأشرار لا تحرموا انفسكم عن البحر الأعظم الذي ماج امام وجوه العالم و لا تنكروا الذي به سرت نسمة الله و نادى الرّوح الملك لله الواحد الغفار تالله هذا يوم الآذان لأنها خلقت لاصغاء ندائي و يوم الأبصار لأنها ذوّت لمشاهدة افقي الذي به اشرفت الأنوار اياكم ان تمنعكم ضوضاء العالم عن مالك القدم ضعوا ما عند القوم متوجّهين الى انوار وجه ربكم مالك المآب تالله قد اشرق النور من افق الظهور و نطق مكلم الطور و مرّت الجبال كمرّ السحاب يا معشر الفقهاء خافوا الله و لا تمنعوا العباد عن فرات الحكمة و البيان انصفوا فيما ظهر بالحقّ و لا تتبعوا كلّ أمر سفّاك قد افترّ نعر البيان بالبرهان و نطق العلم قد اتى المعلوم بقدرة و سلطان ضعوا علومكم قد اشرق نير العلم من آفاق الزّبر و الألواح هذا يوم فيه ارتفع النداء من كلّ الجهات بما تشرقت الأراضي المقدّسة بقدم من اتى من سماء الفضل بالحكمة و البيان كذلك زينا سماء العرفان بأنجم البرهان و الألواح بطراز قلمي الأعلى الذي اذا ارتفع صريه نطقت سدره المنتهى العزة لله المهيمن على من في الأرضين و السموات

نداء مالك اسماء را بلسان پارسی احلی بشنوید او است کوثر حیوان و او است نفعه رحمن مقبلین را بفردوس اعلی راه نماید و در ظلّ قباب عظمت مقام و مقرّ معین فرماید طوبی از برای سمعی که از اصغاء ندا محروم نشد و از برای بصری که حجبات عالم او را از مشاهده بازداشت

ای اهل قفقاز بشنوید ندای مظلوم را اینست آن ندائی که اهل عالم از برای اصغاء آن از عدم بوجود آمده اند امروز صریق قلم اعلی مرتفع و سدره منتهی باثمار لطیفه جنیه ظاهر خود را از مائده معنوی الهی محروم نمائید جهد نمائید شاید در این دار فانی کسب مقامات باقیه نمائید سراج عالم دانائی است و نور آن بینائی از حقّ بطلبید شما را مؤیّد فرماید بر آنچه سبب اعلاء کلمه الله است سبحان الله بعضی از ناس که خود را شخص اول در علم و دانائی می شمردند از ما ینبغی بی بهره و بی نصیب مشاهده میشوند مقصود از دانائی علمی است که سبب حفظ و عمار و اصلاح و منفعت اهل عالم است علوم و فنون و معارف از اثمار سدره انسانی بوده بی سدره ثمر یافت نمیشود ظهور این بعد وجود آن است طوبی از برای نفسی که باصغا کفایت ننماید و هر قائلی را تصدیق نکند و از هر واردی مطمئن نشود اگر نفسی در باره حزبی از احزاب بگوید یا بنویسد آنچه را که سبب ذلت و اذیت گردد اگر بحر علم باشد بقدر خسی وقر و قدر نزد صاحبان بصر نداشته و ندارد محلی که جز معروف از او ظاهر نشده در حقیقت گفته اند آنچه را که ذکرش لایق نه

ای اهل عالم ثمره سدره انسانی عدل و انصاف بوده اگر دارای این ثمر نباشد لایق نار است قد اعمی الغرور ابصارهم و بصائرهم عالم بدو چیز محتاج نظم و عدل ان الممالک تحتاج بنظام یحرسها و عدل یحرثها کذلک یعلّمکم المظلوم من شطر السّجن امرأ من لدنه و هو الحقّ علام الغیوب

ای اهل علم خود را بشناسید و بر مردم افتخار مکنید لا تكونوا كالَّذین بدلوا نعمة الله كفراً و اهلوا قومهم دار البوار علمی را بیاموزید که شما را از ضغینه و بغضا و حرص و هوی حفظ نماید و بفرح اکبر رساند اشرف و احسن و افضل و اعظم اشیاء عالم علم است علمی که نجات بخشد نه هلاک نماید این علم انفس اشیاء عالم است و اعز آن یشهد بذلك من ینطق انه اتى بالحق و هدى الكل الى صراط الله المستقیم

جناب عبدالکریم نموداری بود از این ظهور اعظم و بمثابة نسیم صبحگاهی از شطر عنایت ربانی مرور نمود او بنفسه بنار محبت این ظهور مشتعل بود و از دریای معرفت قسمتی باو عطا شد ذلك من فضل الله علیه ولكن از بعضی بیانات او مقصود معلوم نه یعنی بعضی از دوستان کما هی آگاهی حاصل نمودند كذلك نطق بحر البیان من لدى الرحمن فی مدينة عکاء التی سمیت من قبل بالبقة البيضاء و بالأسماء الحسنی فی ایام الله رب العالمین

یا اهل قفقاز در آخر بیان شما را وصیت مینمائیم بامانت و دیانت و عفت و صدق و وفا امروز جنود الله اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه بوده و هست باین جنود حق را نصرت نمائید و مدائن قلوب را اخذ کنید و سلطان این جنود تقوی الله بوده حق آگاه و عالم گواه که این مظلوم لازال اولیای حق را بنصاحتی که سبب نجاح و علت فلاح است وصیت فرموده و کفی به شهیداً و علیماً و از برای شما تأیید مطلبیم تا حلاوت صریر قلم اعلی را بیاید و باثمار سدره منتهی مرزوق گردید البهاء المشرق من افق سماء عنایتی علی اهل البهاء الذین بهم سرت السفینة الحمراء علی بحر الأسماء اولئك عباد یصلین علیهم الملاء الأعلی و اهل الفردوس فی العشی و الاشرار

\* \* \*

احباء الله فی جاسب

هو الأقدس الأعظم الأبهی

یا اولیاء الله فی الجاسب قد ورد علینا فی سبیل الله ما ورد علی بعض اولیائی فی هناک یشهد بذلك من عنده ام الكتاب قد نأح اهل الفردوس بما ورد علیکم من الذین بدلوا نعمة الله كفراً و اهلوا قومهم دار البوار قل ایاکم ان یمنعکم ظلم الأعداء او سطوة العلماء ان انظروا ثم اذکروا ما ورد علی اولیاء الله من قبل الذین قاموا علی خدمة الأمر فی القرون و الأعصار قد حبس الغافلون اسمی فی ارض الطاء و اصفیائی الأخری الا انهم فی مریة و شقاق لعمر الله قد اشتعلت نار البغضاء فی صدور العلماء و هم معادن الظلم و مطالع التفاف و بهم ذرفت عیون الملاء الأعلی و عین العظمة فی اعلی المقام

یا غلام قبل رضا ان استمع نداء ربک الأبهی انه ذکرک و نأح لک بما ورد علیک من مظاهر الشیطان قد کنت تحت لحاظ ربک فی ایام فیها ناد المناد الملک لله مالک الایجاد و نذکر اخاک و نبشّره بذکری و عنایتی التی سبقت الأخیار و نذکر احبائی فی هناک الذین ما منعهم لومة اللائمین و وضوء الغافلین عن الله رب الأرباب قل خافوا الله و لا تدحضوا من اتاکم بحجج الأنبیاء و بما لا رأأت شبهه عین الابداع كذلك غرّدت حمامة الأمر علی غصن البقاء طوبی لمن سمع و اجاب النور اللانح من یدی البیضاء علیک و علیه و علی الذین تمسکوا بحبل الله مالک الرقاب

\* \* \*

بسمی الأمر الحکیم امام وجوه من فی السموات و الأرضین

یا اولیائی فی الشّین قلم اعلیٰ در جمیع احیان شهادت داده و می‌دهد بآنّه هو الفرد الواحد المقتدر القویّ الغالب القدير یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو الفضّال الکریم

تولیت بیت مبارک را بورقّه علیا حرم نقطهٔ اولی و اخت ورقه علیهما بهاء الله و رحمته و عنایتہ عنایت نمودیم این تولیت من عند الله بآن بیت عنایت شده کذلک زینّها بطراز الفضل و امضینا الحکم بخاتمی العزیز المحبوب این شرف و فضل مخصوص شد باخت و ذریّه او من لدی الله المعطى الفضال فیاض الغفور الرّحیم

\*\*\*

### هو العليم الحكيم

یا ایّها الحاضر لدی الباب و المستقیم علی الامر علیک سلام الله و رحمته قد حضر المجد عند المظلوم و قرء کتابک فاز بالاصغاء و بهذا الجواب الّذی بلسان سرّه یقول انّ الجواب بلی بلی بلی لله الحمد از قبل و بعد بعنایت مخصوصه فائزی نسئل الله تبارک و تعالیٰ انّ یقدّر لک فی کلّ یوم ما ینبغی لسماء جوده و بحر عطائه أنّه هو الجواد الکریم

و اما ما رأیت فی المنام نسئله تعالیٰ انّ یجعلہ مبارکاً علیک و علی اولیائه و احبّائه اینکه نفس مذکور در کالسکه بوده با شوکت خاقانی و از پیش آنجناب گذشته و بعد با او ملاقات نموده باسباب دیگر یعنی بعمامه شکّی نیست که حال با شوکت و حشمت سلطانی موجود و ظاهر و لکن تغییر آن مشعر است بر تغییر احوال و تبدیل شوکت و عزّت انا نحکم فی هذا الحین بتنزله عن المقام الاول لیستریح بذلک عباد الله و خلقه و آنچه ذکر شد از نوم مستفاد میشود و علم مستور بآن حکم فرموده و لکن چون اینمظلوم از برای کلّ خیر طلبیده و می‌طلبد لذا یقول

یا اله الجود و مرّی الوجود اسئلك باسمک المهیمن علی الغیب و الشّهود بان تزینّ المذكور بانوار نیر عدلک ثمّ احفظه من شرّ الّذین ارادوا فی سرّ السّرّ اخذ مملکتہ ای ربّ نور قلبه بنور العرفان و ایدہ علی التّوجّه الی افق ظهورک و مشرق آیاتک و مظهر نفسک ای ربّ لا تمنعه عن الاقبال الی شطر مواهبک و لا تجعله محروماً عن فیوضات ایتامک انک انت المقتدر الّذی شهدت به الکائنات لا اله الا انت الغفور الکریم

اینکه بعد توجّه نمودی و بخانه‌ئی رسیدی که بزرگتر و اعظمت از سرایه بود و هر یک از بیوتش هم بعظمت سرایه مشاهده شد این فقرات گواه بر عظمت امر و بسط ظهور و طول ذیل مبارکست و اینکه کتاب در ید من یدیه ملکوت کلّ شیء مشاهده شد اینهم مدل بر عظمت ظهور و اعلاء کلمه اعظم که نفس کتاب الله است بوده اینست آن کتابیکه هر کلمه آن در عالم متصرّف و آمر و حاکمست سوف یظهر الله ما نزل فیہ من جواهر اوامره و لثالی احکامه تعبیر کتاب و شرح آن فی الحقیقه خارج از احصا بوده العلم عند الله ربّ العرش العظیم و اینکه ذکر نمودی در همان عبارت در یکی از بیوت آن مجدّد مشرّف شدی و بیاناتیکه اصغاً نمودی این مدل و مشعر بر تعطیل زینت بیت است یعنی اسبابیکه سبب زینت و تلطیف صورت ظاهر بیت است و این فقره در ظاهر ظاهر هم همین قسم است الحمد لله بنیان بیت محکم و اثاث و اصولش ثابت البتّه از بعد اسباب زینت ظاهره هم باراده الهی ظاهر خواهد شد چون در عالم مشیّت مکنون و در عالم لوح و قلم مذکور و مرقوم البتّه آثارش ظاهر شود و عالم را از این ذلت و تنگی فارغ نماید أنّه علی کلّ شیء قدیر

\*\*\*

هو الله تعالى شأنه العظمة والكبرياء

يا أيها الساكن في الحدياء اسمع نداء هذا المظلوم الذي سجن في العكا ثم اذكر أيام التي جعلوا الغافلون آل الرسول اسارى الذين استضاءت بوجوههم البشرب و البطحاء الى ان دخلوا في الدمشق الفيحاء و كان بينهم سيد الساجدين و زين الموحدين قيل لهم أ انتم الخوارج قال لا والله نحن عباد آمننا بالله و آياته و افترت نعر الايمان بوجوهنا و اماطت ظلمات الأكوان بوجودنا بنا ارتفع سرادق العرفان و شيدت اركان الايمان قيل أ حللتهم ما حرّمه الله او حرّمتم ما احلّ الله قال لا والله نحن اول من اتبع اوامر الله قيل أ تركتم القرآن قال نحن من اهل البيت فينا نزل القرآن و منّا ظهرت آية الرحمن و عندنا معانيه و اسراره و منّا ذكره و انتشاره قيل فبأى جرم ابتليتم قال لحبّ الله و انقطاعنا عمّا سواه و اليوم ينكرون الناس اعمال الذين ظلموا من قبل و يظلمون اشدّ ممّا ظلموا و هم لا يشعرون كأنهم امنوا اللّحود و ضمنوا الخلود لم ادر فى اىّ واد يهيمنون اما يرون يذهبون و لا يرجعون اما يعلمون غداً يسألون و لا يفدون الى متى يجزّون اذيال الهوى و يمرّون اتلال الغوى تالّله لو علموا ما وراء الفدام من كوثر عرفان ربهم العزيز العلام لنبدوا ما عندهم من الأوهام و اشتغلوا بذكر الأعظم فى الليالى و الأيام نحن بفضل الله و منه راض بقضائه و لا يمنعنا البلايا عن حبّه و لا القضايا عن ذكره و لو يجتمع علىّ من على الأرض كلّها برماح نافذة و سيوف شاحذة لا يسكن لسانى عن ذكر الله و أنك فكّر ثم انظر فيما ورد على اولياء الله فى اعصار الخالية و ما ورد علينا فى هذه الأيام المظلمة فسوف تغطّ يد الغفور جيب هذا الديجور و انه كان للضعفاء معيناً نسأل الله بأن يقربك اليه و يرزقك خير الدنيا و الآخرة و يجعلك معيناً لعباده الضّعفاء و موفقاً على ما يحبّ و يرضى انه على كلّ شىء قدير و بالاجابة جدير

\*\*\*

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله

هو الأقدس الأعظم العليّ الأبهى

يا أيها الشارب من كأس عنايتى و الطائف حول ارادتى و المقبل الى كعبة جمالى و الناطق بثنائى و الطائر بقوادم الذكر فى هوائى و المتشبّث بذيل عنايتى و المتمسك بحبل فضلى و القائم على خدمة امرى بين خلقى قد حضر كتابك فى محضرى و قرأه العبد الحاضر لدى عرشى و اجبناك بكتابى هل يعرف احد مقامه فى العالم و هل وجد عرفه الأمم لعمر الله لو وجدوا نبذوا ما عندهم و سعروا بعيونهم الى مقام اذا ظهر خضعت الظهورات كلّها و اذا نزلت آية خشعت لها كتب العالم بأسرها لعمر الله قد غفلوا عمّا ينفعهم و اعرضوا عمّا يقربهم طوبى لك بما توجه اليك وجه القدم و انزل هذا اللوح باسمك فضلاً من عنده عليك ان اشكر و قل

لك الحمد يا مقصود العالم و لك الثناء يا محبوب الأمم اشهد بك سرت نسمة الرحمن فى الامكان و تحرّك القلم الأعلى بين الأديان و ماج بحر العرفان و جرت عليه سفينة الرحمن بهذا الاسم الذى اذا ظهر استفرح الملائة الأعلى و ناح الجبت الذى كفر بالله المهيمن القيوم

\*\*\*

جناب ابن ابهر عليه بهاء الله الأبهى

## هو الأمر الحكيم

يا أيها القائم لدى الباب قد اتى الوهاب ليبلغ الأحزاب ما يقربهم الى مالك الرقاب نامهات بمشاهده و اصغا فائز نسأل الله بأن يؤيدك على ما ينبغي لأيامه أنه على كل شيء قدير آنچه ذكر نمودى مدلست بر محبت و خضوع و خشوع و استقامت جناب مؤمن و الورقة التي فازت بالحضور فى أيام اشرق نير الظهور من افق العراق لله الحمد فائز شدند آنچه که در کتاب الهی از قلم اعلی مرقوم و مسطور هنیئاً لهما ان الورقة شربت من يد العطاء رحيق البقاء و المؤمن كتب له اجر الوصال من الغنى المتعال جناب امين عليه بهائى و عنایتى مکرر در حضور و غیاب ذکرشان را نموده فى الحقیقه جناب مذکور لازال بذکر دوستان الهی مشغول هنیئاً له در باره بیت آنچه ذکر نمودند از آن نفحات محبت الله متضوع و این نفعه قطع نشده و نمیشود ولكن اراده دیگر در چند سنه قبل بر اراده شما سبقت گرفت و باین خدمت فائز گشت بیت شما هم از فضل و رحمت نامتناهی بطراز قبول فائز حضرت مبشر روح ما سواه فداه میفرماید جمیع از برای آنست که بکلمه رضا فائز شوند قل

لك الحمد يا الهى بما فاز عملى هذا بطراز قبولك و رضائك اسألک ان تكتب لى و لمن معى ما يقربنا اليك فى كل عالم من عوالمك أنك انت المقتدر العزيز المتان

و اما رسول عليه بهائى و عنایتى در سنين اخيره بخدمت مشغول لازال بتحرير آيات و بتبليغ امر متمسك نسأل الله ان ينزل على رمسه امطار رحمته انه هو ارحم الراحمين و اكرم الأكرمين لله الحمد بلقا هم فائز گشت و مدتی در ظل قباب عظمت ساکن از حق میطلبیم نفوسى که لوجه الله بخدمت و ترتيب امورش قیام نمودند کل را بعنایت و فضل و عز و عطا فائز فرماید

اما در باب تركه آن مرحوم مرفوع ذکر نمودند اگر وارث مفقود باید بمشورت بفقراى این حزب داده شود اولیای آن ارض از ذکور و اناث کل را تکبیر میرسانیم و بتجلیات انوار نیر بیان مقصود عالمیان مسرور و متذکر میداریم البهَاء من لدنا علیکم یا حزب الله و رحمته و عزه و عطائه جواب عرایض قبل را غصن اکبر از شطر هاء میرسانند

حسب الأمر این عبد در حضور نوشت

مجد

\*\*\*

عش

جناب عبدالحسین خان من هم علیه بهاء الله

## هو المشرق من افق البرهان

يا أيها المتمسك بحبل العمل و البيان حبذا عملك فى سبيل الله و حبه و خلوصك فى أيامه و اقبالك بعد اعراض خلقه نسأل الله تعالى ان يؤيدك فى كل الأحوال انه هو الغنى المتعال لله الحمد عملت بعز قبول فائز و علامت آن آنکه جناب فضل عليه فضل الله و بهائه ذکرت نموده و بساحت اقدس ارسال داشته و علامت اخری این لوح امنع اقدس که از سماء مشیت نازل لعمر الله لو تمر نفحاتها على العظم الرميم لتراه قائماً ناطقاً بثناء نبأ الله العظيم و علامت دیگر آنکه ذکرت در ساحت اقدس

باقی و دائم طوبی لک و لامساکک و طوبی لمن افطرک ولكن در این ظهور اعظم کتب الهی مجالس سرور برپا نموده و عرصه عالم را بنور فرح و ابتهاج منور داشته و از شرایط سرور مائده سمائی و نعمتهای ارضی بوده و خواهد بود باین مریم عرض نمودند یحیی معمدانی صائم بود و بزهد و تقوی متمسک و تو و اصحابت میخورید و میآشامید قال الروح انه جاء یوحنا لا یأکل و لا یشرب فتقولون فیه شیطان جاء ابن الانسان یأکل و یشرب فتقولون هو ذا انسان اکول مقصود از یوحنا یحیی و از ابن انسان ابن مریم است نزد متبصرین واضح و معلوم است که جمیع امور معلق بامر و نهی است که از مشرق اراده رحمانی و مشیت ربانی اشراق نماید اگر بفرماید صم و لا تعقبه کلمة افطر ینبغی ان تصوم الی ان تموت لذا تا حال آنچه از آن جناب ظاهر بطراز قبول فائز و حال میفرماید کل و اشرب هذا ما امرت به من لدن ارحم الراحمین انه خلق آلاء الأرض و نعمائها اولاً لأصفیائه و اولیائه و لعباده با وجود نعمتا اگر نفسی خود را منع نماید نعوذ بالله خلق اشیاء و سبب و ثمرش لغو ماند باید در جمیع احوال نظر بکلمه مبارکه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نمود هر چه از مصدر امر ظاهر شود حق لا ریب فیه باید بان تمسک جست و شکر نعمت در یک مقام اظهار نعمت است ولكن حزب شیعه بعضی محل و منزل و لباسشان از لطافت خارج است و آن را سبب زهد میدانند و نفس تقوی میشمزند بلی اگر این امور از فقر ظاهر باسی نیست و عندالله مقبول و عند وسعت هر چه اظهار نمایند و یا انفاق کنند عندالله محبوب ملاً عالین و ارواح مجردة بمقامات معطره مطهره لطیفه ناظرند چنانچه مبشر میفرماید صلوة در لباس حریر افضل است عندالله و همچنین میفرماید اگر بدانم چه محل را مقرر قرار میفرمائی هرآینه از حال امر مینمایم از وجه ماء از الماس بنا نمایند باید آن جناب شکر نمایند که سبب ظهور این لوح امنع اقدس گشتند امروز اهل بهاء اگر ممکن شود باید بغذاهای لطیفه معطره متنعم گردند ولكن طوبی لمن اختار اخاه علی نفسه انه من المقربین العالمین عند الله الامر الحکیم البهاء من لدنا علیک و علی اولیائی هناك الذین نصروا العدل و الانصاف و تمسکوا بحبل الصبر و الاضطبار انهم من الناصرین فی کتاب الله رب العالمین

\* \* \*

ط

جناب میرزا حسن علیه بهاء الله

هو القائم الظاهر التاطق امام الوجوه

یا ایها المذکور لدى المظلوم ان قلمی الاعلی اراد ان یظهر لک لثالی الحکمة الّتی کانت مکنونة فی خزائنه و یسمعک نداء الله و یریک امواج بحر البیان فی هذه الايام الّتی فیهما ظهر المکنون باسمه القیوم و ادار بایادی الفضل و العطاء رحیقه المختوم طوبی لمن نبذ الوری وراثته و اقبل و سرع الی ان اخذ و شرب و قال لک الحمد یا مقصود من فی السموات و الارضین هذا یوم فیه سرت نسمة الرحمن علی من فی الاکوان و غرّدت حمامة البرهان علی اعلی الاغصان و بشرت من علی الارض بما کان موعوداً فی کتب الله رب العالمین طوبی لک بما سمعت النداء و اقبلت الیه و ما منعتک حجبات العالم و ما خوّفتک سطوة الامم الذین نقضوا عهد الله و میثاقه و ارتکبوا ما ناه به الروح الامین انا اخذنا کفّاً من التراب و نفخنا فیه اقلّ من سمّ الابرّة روحاً من لدنا فلما تحرک قام علی التّفاق بما غرّه من لم یکن له مقام عند الله ربّ العرش العظیم قم علی خدمة الامر بقوّة من عندنا و قدرة من لدنا و قل یا ملاء المعرضین انصفوا بالله ثمّ انظروا فی آثار قلمه و ما ظهر من عنده و اخبر به فی کتبه و صحفه و الواحه و لا تكونوا ممن انکر آیات الله و برهانه و حجّته و آثاره و افتی علی موله من دون بیّنة من الله العلیم الخبیر قد ذکرک

من أحببني و طار في هوائى و فاز بلقائى و شرب رحيق البيان من كأس عطائى ذكرناك بهذا الكتاب المبين الذى ينادى باعلى النداء و يقول تالله الحق قد كشف الحجاب و اتى الوهاب ركباً على السحاب و ما اراد الا اصلاح العالم و تهذيب نفوسكم ان كنتم من العارفين و منع الكل عن الفساد و امرهم بتقوى الله العزيز الحميد قل انصروا ربكم باخلاق و اعمال يرتفع بها مقام الكلمة المباركة و مقاماتكم بين الاحزاب انه هو الناصح العليم الحكيم انا نوصيك بالحكمة فى كل الاحوال و بما ينبغى للانسان تبارك الرحمن الذى امر الكل بما تجذب به افئدة المقبلين ثم اعلم ان الذئب افترس غنمى و الظالم عقر ناقة الله رب الكرسى الرقيق و الثعبان فغر فاه و لدغ من جعله الله نوراً لمن فى السموات و الارضين طوبى لك بما نزل لك ما يكون باقياً ببقاء اسماء الله و صفاته و ملكوته العزيز المنيع احفظ هذا المقام الاعلى باسم ربك مولى الورى و قل

سبحانك اللهم يا فاطر السماء و مالك ملكوت الاسماء اسئلك بالدماء التى سفكت فى سبيلك و باوليائك الذين ما منعهم شئ من الاشياء و لا ظلم الاعداء عن التقرب اليك و الحضور امام وجهك ان تؤيدنى على ما يجعلنى منقطعاً عن دونك و متمسكاً بحبل عنايتك اى رب قد تركت ملة قوم انكروا فضلک و امواج بحر بيانك و تجليات نير ظهورك اسئلك يا مالك القدم باسمك الاعظم ان تجعلنى مؤيداً على ذكر ما انزلته فى الفرقان على مشرق وحيك و مطلع آياتك قلت و قولك الحق قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون انا لله و انا اليه راجعون

البهاء من لدنا عليك و على من سمع حفيف سدره المنتهى فى الفردوس الاعلى و قال لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الاسماء و فى يمينك ازمة ما كان و ما يكون

\*\*\*

بسم الله الامنع العلى الأبهى

يا ايها الناظر الى الوجه اسمع ندائى و لا تضطرب عما ورد على احياء الله و امنائه ذلك من سنة الله قد خلت فى الأعصار السابقة و القرون الماضية فكّر فى الذين ارسلناهم بالحق و جعلناهم رحمة و ذكرى للعالمين فوعمرى انهم ما ارادوا لأنفسهم الا ما اراد الله لهم و دعوا العباد فى كل الأحيان الى ربهم الرحمن و ما ارادوا منهم جزاء كل ذلك فى لوح حفيظ فلما ظهر منهم ما امروا به اعرض عنهم العلماء و اعترض عليهم الأدياء و ارادوا ان يطفئوا نور الله بما كانوا عليه من العزة و الاقتدار و اخذتهم ايدى قدرة ربك المختار و منعتهم عما ارادوا و حقق الأمر بسلطانه رغماً لأنفسهم انه على كل شئ قدير قل لا عاصم لأحد من امر الله اتقوا يا قوم و لا تمنعوا انفسكم عما هو خير لكم عن ملك العالمين اين الذين كانوا قبلكم و تطوف فى حولهم ذوات الجمال ان اعتبروا يا قوم و لا تكونن من الغافلين سوف يأتى دونكم و يتصرف فى اموالكم و يسكن فى بيوتكم اسمعوا قولى و لا تكونن من الجاهلين لكل نفس ينبغى ان يختار لنفسه ما لا يتصرف فيه غيره و يكون معه فى كل الأحوال تالله انه لحب الله لو انتم من العارفين عمروا بيوتاً لا تخربها الأمطار و تحفظكم من حوادث الزمان كذلك يعلمكم هذا المظلوم الفريد انك ذكر العباد بما فى اللوح لعل يتوجهن الى مشرق الفضل و يكونن من الثائبين و الحمد لله رب العالمين

\*\*\*

جناب باقر عليه بهاء الله



## بنام مقصود عالمیان

یا باقر نامهات رسید و از حقّ بصر خواستی شکّی نیست که حقّ جلّ جلاله قادر و مقتدر است و با سمش اعلام یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید بر اعلی بقاع ارض مرتفع و منصوب از مقتضیات حکمت الهی احدی اطلاع نداشته و نخواهد داشت لذا محبوب آنکه شاریان کوثر معانی جمیع امور را بحقّ تفویض نمایند و بارادۀ حقّ جلّ جلاله ناظر باشند نه بارادات خود انا نشهد ببصرک و سمعک ببصر حقیقی فائزی چه اگر فائز نبودی بعرفان حقّ مؤید نمیشدی و همچنین دارای سمعی چه که ندایش را شنیدی یا مقبل لعمر الله امروز روز بصر است و امروز روز سمع چه که ندای الهی مرتفع و انوار وجه مشرق و لائح قل الحمد لله ربّ العالمین

\* \* \*

## هو الأقدس الأعظم

یا بدیع نوصیک بالصبر و السکون و الأمانة التي كانت وديعة الله بين خلقه طوبى لرافعى اعلامها و حافظى مقامها یا علی قبل محمّد کن فی النعمة منفقاً و فی فقدها شاکراً و فی الحقوق امیناً و فی الوجه طلقاً و للفقراء کنزاً و للأغنیاء ناصحاً و للمنادی مجیباً و فی الوعد وفیاً و فی الأمور منصفاً و فی الجمع صامتاً و فی القضاء عادلاً و للانسان خاضعاً و فی الظلمة سراجاً و للهموم فرحاً و للظمان بحراً و للمکروب ملجأً و للمظلوم ناصرأً و عضداً و ظهراً و فی الأعمال متقیاً و للغریب وطناً و للمریض شفأً و للمستجیر حصناً و للضریر بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً و لهیکل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رایةً و لأفق الخیر نوراً و للأرض الطیبة رذاذاً و لبحر العلم فلکاً و لسماء الکریم نجماً و لرأس الحکمة اکلیلاً و لجبین الدهر بیاضاً و لشجر الخشوع ثمرأً فاسأل الله ان یحفظک من حرارة الحقد و صبارة البرد انه قریب مجیب

\* \* \*

و اینکه ذکر حبیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله و عنایته فرمودند ذکر ایشان در ساحت امنع اقدس اعلی بشرف اصغا فائز هذا ما نزل له من قلم ارادة ربنا الرحمن الرحيم قوله جلّ جلاله و عمّ نواله

## بسمی الامر الخبیر

یا بن ابهر علیک بهاء الله مالک القدر ان استمع ما ینادیک به الله ربّ العالمین انا القینا علیک من قبل ما لو یلقى علی السماء انفطرت و لو علی الأرض انشقت و لو علی الجبال نسفت ان ربک لهو المؤید العظیم انا اذناک و انزلنا لک ما یجذبک الی الأفق الأعلی هذا المقام العزیز البدیع لک ان تذکر ما رأیته فی الواح ربک كذلك یأمرك من عنده کتاب مبین البهَاء المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی الذین نبذوا ما عند الناس رجاء ما عند الله القویّ القدر انتهى  
لله الحمد اولیای مذکور بعنایت رحمن فائز شدند و از بحر اعظم قسمت بردند مخصوص حبیب روحانی جناب ابن ابهر علیه بهاء الله الأبھی که هم بذکر فائز شدند و هم باذن این عبد فانی خدمت ایشان و سایر اولیا تکبیر معروض میدارد و از برای کلّ تأیید و توفیق و حفظ میطلبد

\* \* \*

ق

جناب جواد علیه بهاء الله

هو النَّاصر المعین

یا جواد امروز روزیست که از ذکرش نفس ساعت مضطرب مشاهده شد و جمیع کتب الهی از قبل و بعد بر عظمتش گواهی داده‌اند امروز کتاب باعلی البیان شهادت داده و می‌دهد و میزان باعلی التَّداء ندا مینماید امروز روزیست که صراط بکلمه انا السَّبیل المستقیم ناطقت و طور بیان قد اتی مالک الظُّهور گویاست چون اهل ارض از سکر هواهای نفسانیّه مدهوشند از آیت کبری و غایت قصوی و فیوضات لایتناهیة الهیة محروم و ممنوع مشاهده میشوند باید اهل الله مدارا نمایند و بقدر و مقام هر نفسی کلمه القا کنند که شاید بشعور آیند و بافق مقدّس از آفاق متوجّه شوند ای جواد عنایات الهیة با تو بوده و خواهد بود الحمد لله از فزع اکبر محفوظ ماندی و بمنظر اکبر اقبال نمودی در ایامی که جمیع بشر بسبب سبحات جلال که علمای عصرند از عرفان سلطان بیروال ممنوع و محروم شدند این شهادت که از قلم اعلی ظاهر شده چون جان عزیزش دار و باسم محبوب امکان در حفظش جهد بلیغ نما تا این مقام اعلی از عیون و ایادی سارقین محفوظ ماند ان ربک لهو المبین العلیم جمیع دوستان آن ارض را از قبل این مظلوم تکبیر برسان و باذکار بدیعه منیعه متذکر دار شاید از ما عندهم به ما عند الله توجه نمایند و از شئونات و اعمال نالایقه محفوظ مانند البهَاء علیک و علی من معک من لدن عزیز حکیم

\* \* \*

جناب آقا محمد جواد علیه بهاء الله

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار

یا جواد علیک بهاء الله مالک الایجاد لازال بخدمت امر مشغول بوده و هستی جمیع واردین و قاصدین و زائرین ذکرت را نموده‌اند جناب امین ابوالحسن اردکانی علیه بهائی از قبل و بعد ذکر شما را نموده و این امور گواهیست صادق و شاهدیست ناطق بر اقبال و توجه و استقامت آنجناب از حقّ میطلبیم ترا در جمیع احوال مؤید فرماید و از اثر قلم اعلی حیات باقیه بخشند و آن ذکر حقّ جلّ جلاله بوده و خواهد بود اوست وارث حقیقی و ذریه معنوی هر اثری محو شده و میشود جز اثر قلم اعلی که بدوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است یا جواد لعمر الله این مظلوم از اوّل امر تا حین راحت ندیده و آسایش نداشته هر یوم ضرری وارد و بلائی نازل حزب الله شاهد و گواهند از اوّل یوم ظهور الی حین امام وجوه عالم من غیر ستر و حجاب قائم و کل را بافق اعلی راه نمودیم قد انزلنا الدلیل و اوضحنا السبیل علی شأن لا ینکرهما الا من کان محروماً عن السّمع و البصر و الفؤاد یا جواد نهر اسماء عباد را از بحر معانی محروم نموده احزاب عالم هر یک بوهمی متمسک مگر نفوسیکه فی الحقیقه بخدمت عالم قیام نموده‌اند و قلب را از ضغینه و بغضا مطهر داشته‌اند ایشانند ایادی امر حقّ بین خلق باری خلیج اسماء مانعست تا عباد از لیلۀ دهما آزاد نشوند انوار صبح نورانی را ادراک نمایند بعد از انتظارها و تشبّتها و نالها و طلب و اشتیاق چون فجر امید دمید و سدره مبارکه روئید جمیع با اسیاف ضغینه و بغضا توجه نمودند و وارد آوردند آنچه را شنیده‌اید و دیده‌اید ای کاش کون آدم از

عالم قطع میشد و این ظلم کبیر و امثال آن ظاهر نمیگشت یا جواد علیک و علی من معک بهائی ظاهر شدیم و فساد و صلاح عالم را ذکر نمودیم و نطق فرمودیم بآنچه که مقصود از خلق آذان اصغاء آن بوده معذلک ناس در وهم عظیم و ظن کبیر مشاهده میشوند اصبع قدرت چه مقدار حجابها را خرق نمود و شق فرمود و لکن حال ملاحظه میشود اهل بیان باو هام قبل قیام نموده اند و سبحات و حجبات اغلظ از اول بمیان آمده و حائل گشته بعد از علمناهم سببهم المضطربة و عرفناهم سبیلی الواضح المستقیم الی حین یوم الله را ادراک نموده اند و بتوحید حقیقی فائز نشده اند بعضی از ناس مشاهده میشوند از تغردات حمامه بیان که بر اعلی غصن عالم مغرد است ممنوعند و بطنین ذباب مشغول هر یوم بحبلی متمسک و بذیلی متشبث از حق جلّ جلاله میطلبیم ابصار قلوب را از اشراقات انوار فجر ظهور محروم نفرماید و کل را از شبهات و اشارات عالم فارغ و آزاد نماید لازال آنجناب و اولیای حق تحت لحاظ بوده اند فراموش نشده و نمیشوند الحمد لله بخدمت امر مؤید شدی مسئله تعالی بأن یمدک بأسباب السموات و الأرض انه علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر قد احزننی ما ورد علیکم فی ایام الله ربّ العالمین قد ورد علینا ما ورد علیکم یا قلمی الأعلی اذکر عباد الله و امائه بما تبقی به اسمائهم و اذکارهم بدوام الملك و الملكوت ثم اشکر ربک بما یدک و انطقک علی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم

ثم اذکر ورقی الّتی صعدت الی الذروة العلیا و الرقیق الأعلی و بشرها بعنایة ربّها انه هو الغفور الرحیم و قل النور المشرق من افق سماء البیان علیک یا امة الرحمن و ورقة السدرة الّتی تنطق امام الوجوه الملك لله مالک الوجود نشهد انک کنت فی بیت ارتفع فیه ذکر الله فی ایام فیهما اخذت الزلازل کلّ القبائل الا من شاء الله مالک الملوک انت الّتی سمعت النداء و اجبت مولیک و اقبلت الی افق اعرض عنه کلّ غافل محجوب و شربت ریحی المخنوم و وجدت نفحات اسمی القیوم و شهدت بما شهد الله و اعترفت بما نطق به لسان العظمة فی مقامه الممنوع افرحی بهذا الذکر الأعظم الّذی لا تعادله کنوز العالم یشهد بذلك کلّ الأشیاء و انا الشاهد الخبیر یا امتی علیک بهائی و ذکری و ثنائی نسل الله تعالی بأن ینزل لک فی کلّ حین ما ینبغی لسماء کرمه و بحر جوده انه هو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب یا جواد علیک بهائی انا نعزّیک و من فی بیتک فیما ورد علیکم

و نذکر احمد و نبشّره باقبالی الیه من هذا المقام المحمود یا احمد انا ذکرناک و نذکرک و نوصیک بالصبر و الاضطبار ان ربک هو العزیز المختار بلسان پارسی ذکر میشود دنیا را وفا نبوده و نیست و این کلمه ایست کائنات بان تکلم نموده اند و معذلک باو مشغول و از حق غافل یا احمد کن فی کلّ الأحوال ناظرأ الی افقی و ناطقأ بثنائی و قائمأ علی خدمة امری و متمسکأ بحبلی المتین اگرچه از فضل بی منتهای الهی فائزید بآنچه اکثر خلق از آن محرومند سبحان الله الی حین اهل بیان و علمای ارض از یوم الله آگاه نه قل هذا یوم الله لو انتم تعرفون و هذا عهد الله لو انتم توقنون تمرّ علیکم آیاته و انتم لا تشعرون بگو قدر ایام را بدانید امروز اشجار ناطق و اثمار هویدا لعمر الله یوم توجّه و اقبالست چه که هیکل فضل بر عرش عدل مستوی و رایة قد اتی الحقّ مابین خلق مرتفع و منصوب ناس متذکر لازم دارند هزار و دویست سنه بظنون و اوهام تربیت شده اند بسیار مشکل است شکستن اصنام اوهام الا بقوّة الله و قدرته طوبی از برای بصریکه ملاحظه نماید و نفسیکه تفکر کند در آنچه مابین حزب قبل بوده اگر آگاه شود خود را بر نمارق استقامت جالس مشاهده نماید طوبی للمتفکرین طوبی للمنصفین

یا معصومه انشاء الله بعنایت حقّ جلّ جلاله فائز باشی لعمری اسماء اماء قانتات در صحیفه حمرا از قلم اعلی مرقوم و مسطور ایشان از رجال مقدمند عند الله چه بسیار از ابطال و فوارس مضمار که از حق محروم و از عرفانش بی نصیبند و شما بان فائز و مرزوق له الحمد فی کلّ الأحوال لازال مذکور بوده و هستی

و نذکر ضلع الجواد علیه و علیها بهائی و رحمتی و عنایتی لشکر ربّها فی اللیالی و الاّیام یا امتی لحاظ حقّ بان بیت متوجّه بوده کل در ظلّ سدره عنایت الهی ساکن و مستریح امروز سید ایامست و مالک قرون و اعصار طوبی از برای نفسیکه

شبهات معتدین و اشارات معرضین او را منع نمود و محروم نساخت باستقامت تمام بحبل عنایت تمسک نمود و بذیل فضل تشبث جست جمیع اماء آن ارض را تکبیر میرسانیم و کل را به ما یحبّه الله وصیّت مینمائیم

یا عزّیّه علیک بهائی بذکر تو کتاب ختم شد ایّام حضور را فراموش منما لازال تحت لحاظ عنایت بوده و هستی کونی لله فی کلّ الأحوال لا تنسی ما وصّیناک به فی الحضور اذکری المظلوم فی اللّیالی و الاّیام و ما ورد علیه من المعتدین و المشرکین محزون مباش ذاکر باش انا نوصیک بالصّبر و السّکون و بالبهجة الّتی خلقت لأیّام ربّک الفیاض العلیم الحکیم یا اهل القاف یذکرکم فی هذا الحین قلم الله المهیمن القیوم لتجذبکم نفحات الوحی علی شأن لا تمنعکم قدرة العالم و لا قوّة الأمم انه هو الأمر المهیمن علی ما کان و ما یكون ایّاکم ان تحزنکم شؤونات المشرکین او تخوّفکم جنود الدّین انکروا حجّة الله و برهانه و کفروا بآیاته و ارتکبوا ما ناح به اهل الملكوت البهّاء اللّائح المشرق من افق سمّاء رحمتی علیکم و علی الدّین اقبلوا بالقلوب الی الله ربّ الغیب و الشّهود

یا جواد اهل قری را که ذکر نمودی کل را تکبیر برسان بگو یا حزب الله امروز استقامت محبوبست امر الله را بمثابه لبصیان اخذ نموده اند مجدّد عمامه های سبز و سفید پیدا شده بمثابه حزب قبل در ترتیب بیوت اوهام مشغولند باید اولیای حقّ با کمال روح و ریحان بر امر مستقیم باشند استقامتی که عالم قادر بر منع نباشد

ابناء مرفوع مرحوم ملا عبدالرحیم علیه بهائی و عنایتی را از قبل مظلوم تکبیر برسان لدى الوجه مذکور بوده و هستند مکتوب جناب عبدالرزاق رسید طرف عنایت باو متوجّه لازال بعنایت حقّ فائزند وصیّت حقّ آنکه در جمیع احیان بروح و ریحان بتبلیغ امر مقصود عالمیان مشغول باشند البهّاء علیک و علیهم و علی الدّین نزلت اسمائهم من القلم الأعلى فی هذا المقام الکریم و السّجن العظیم

اخت اسم جود علیه بهائی مع ابن اذن داده شد بشطر اقدس توجّه نمایند در جمیع احوال حکمت را از دست ندهند

\*\*\*

جناب محمّدجواد عط علیه بهّاء الله

هو الأمر فی المعاد

یا جواد قد اتی مالک الایجاد بامر ما منعته الامور و بسطان لم تحجبه سبحات الدّین نقضوا عهد الله ربّ الارباب نبذوا الكتاب و اخذوا ما امروا به من لدن مطلع الاوهام قد حضر کتابک و قرئه العبد الحاضر اجبتاک بآیات انجذبت بها افئدة اولی الالباب لا تحزن بما ورد علیک قد ورد علینا ما ذرفت به العیون و ذابت الاکباد لعمر الله هم الدّین انکروا حجّة الله و برهانه و ارتکبوا ما صعّدت به الرّفرات انک اذا فزت بآیات ربّک و وجدت منها عرف البیان قل

لک الحمد یا مولی العالم بما ایدتني علی الاقبال و انزلت علیّ فی سیلک ما انزلته علی اصفیائک الدّین ما منعتهم سطوة الاشرار استلک یا مالک الملك و الملكوت باسرار الجبروت بان تجعلنی مستقیماً فی کلّ الاحوال علی امرک انک انت المقتدر العزیز الوهّاب

\*\*\*

یا حآء قبل سین علیک بهآء الله رب العالمین قد حضر غصنی الاکبر و ذکرک ذکرناک مرّة بعد مرّة بهذا الذکر المبین بهآء المشرق من افق سمآء قلمی الاعلی علیک و علی من معک و یسمع قولک فی هذا النبأ العظیم

\* \* \*

سرور مکرم جناب سمندر علیه بهآء الله الأبھی الأبھی بلحاظ انور ملاحظه فرمایند

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبریاء

یا حبیب فؤادی و المذکور فی قلبی یک آب از سحاب رحمت ربّ الأریاب نازل و جاری و در هر محلی حکمی از آن ظاهر در بحر قلوب اولی الألباب لآلی عرفان محبوب امکان موجود شد و در قلوب جزره و اراضی کدره غیر آن سبحان الله این خادم فانی مشاهده مینماید که در ایام الله هر شیء از اشیاء میزان بوده و خواهد بود کلمه مبارکه که از مشرق فم رحمانیه ظاهر میزان الله بوده و کل بان سنجیده شده و همچنین اعمال و افعال ظاهره که از مصدر امر مشاهده شد اگر انسان بعین بصیرت ملاحظه کند در هر یومی بل در هر آنی میزان حقّ و حجّت حقّ و قدرت حقّ و اقتدار حقّ همه را ملاحظه نماید و در ما یظهر من الحقّ متحیر ماند عجب است از عیونیکه انوار شمس را مشاهده مینمایند و ملتفت نیستند بحر اعظم امام وجوه ظاهر و مشهود و لکن از آن بی بهره شده اند و لب تشنه مانده اند قد اشتعلت النار و هم لا یبصرون قد نطقت السدرة و هم لا یسمعون قد ارتفعت الصیحة و هم راقدون قد انار افق الأمر و هم لا یتوجّهون قد قام القیوم و هم لا یشعرون قد تغرّد فم البیان عند کلّ اذن و ینطق انی انا ربکم الأبھی و لکنّ کلّ عنه غافلون الا من شاء الله ربنا المهیم القیوم قد منعتم اهوائهم عن فضل الله و جوده و رحمة الله و عنایته و الخادم یعبر الأهواء بالعلماء الذین ضلّوا و افسدوا و افسدوا فی امر الله رب العالمین سبحان الله انی در مظلومیّت انبیا روح ما سواهم فداهم تفکر ننموده و نمینمایند که سبب و علّت اعراض و اعتراض و سبّ و انکار قوم بان انوار مقدّسه چه بوده یقتلون الحسین و یرثون علیه یکفرون بالله و یدخلون المعابد باسمه لعمرک یا ایها المشتعل بنار محبّه الله قد تحیرت و تحیرت الأشیاء عمّا ارتکبوا هؤلاء فی ایام الله مولی الأسماء و مالک الآخرة و الأولى مثل این خادم فانی مثل حوتیست که در بحر محبت اصفیای حقّ غوطه میخورد و هل من مزید میگوید چه که هر وقت و آن که اراده شد خدمت آنمحبوب عریضه ارسال دارم و باختصار کوشم میسر نشد چه که لسان حبّ در گوش قلم ان اسرع ان اسرع القا مینمود و ایاک ان تتوقّف میگفت بلی جذب محبت را این تأثیر و تأثیراتیکه بقلم درنیاید بوده و خواهد بود اسأله تعالی فی کلّ صباح و مساء بل فی کلّ یوم و فی کلّ ساعة و فی کلّ دقیقه بأن یوقّق حضرتک علی ذکره و ثنائه و خدمة امره بین عباده بالحکمة بالحکمة و یسقیک ما یجری به من لسانک ما تنجذب به افئدة دونک انه لهو المقتدر علی ما یشاء انه لهو العزیز الحکیم یا حبیبی آیا این گفتنها و نوشتنها و بیانهها و نداها علی ما ینبغی ظاهر نشده و یا آنکه اذن عالم نظر باوهامات خود از آن محروم مانده لا والله اذان لایق اصغا نبوده و نیست گوشیکه باستماع اذکار نالایقه مشغول البتّه از اصغاء بیانیکه لله ظاهر شود محروم ماند بکمال عجز و ابتهاج از غنی متعال آمل و سائل که نائمین را منتبه سازد و باقی ماندگان در قبور را برانگیزاند و بذکر و ثنایش ناطق فرماید انه لهو المقتدر القدر

بعد از اطلاع بر دستخط عالی نمره ۱۰ که بجناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی ارسال داشته بودید بمقصد اقصی توجّه نموده تلقاء وجه عرض شد فرمودند الحمد لله موفق بوده و هستند از اول امر تا حال بشای مظلوم آفاق ناطق بوده‌اند و بخدمتش قائم نفحات حبّش در مرور و مراتب خلوصش مشهود انشاءالله لم یزل و لایزال بطراز عنایت مخصوصه مزین باشند قد شهد القلم الأعلى باقباله و توجّه و حضوره و اصغائه و ذکره و ثنائه انه لا یعزب عن علمه من شیء انه لهو الحکیم الخبیر انا نکبر علیه و علی اخیه و الذین فازوا بعرفان الله رب العالمین

یا محمد قبل علی قد سمعت ندائی اذ كنت حاضراً فی سجنی العظیم شهدت و رأیت ما منع عنه اکثر العباد ان ربک لهو المحصى العلیم البهاء علیکم و علی اهلکم و الذین معکم من لدن فضال قدیم

انا نذکر الجواد الذی وجدنا منه عرف الاستقامة فی هذا الأمر الذی زلت به الأقدام لیفرح بذکری و ینطق بشائی بین العباد یا جواد یذکرک مالک الایجاد فی هذا الحین الذی یمشی و ینطق انه لا اله الا هو العزیز الوهاب کن قائماً راقباً ناطقاً ذاکراً فی العشی و الاشراف یا جواد لعمر الله اگر ناس بر بحر رحمت الهی و طمطم شفتت سلطان لایزالی مطلع شوند به ما ینبغی الیوم قیام نمایند و به ما یلیق الیوم ناطق شوند لعمری اگر اقل از شعر بفیوضات سحاب الطاف الهی مطلع شوند قصد منظر اکبر نمایند و طائف حولش گردند از اراده حقّ و ما هو المستور فی کنز کرمه و علمه آگاه نبوده و نیستند انشاءالله آگاهی اصفیای الهی کل را از غفلت نجات دهد و آگاه نماید سبحانه و تعالی عمّا یصفون و عمّا یقولون و یعرفون

یا احمد ان افرح بشارتی انها انک مذکور فی ساحتی مقرّ عرشی اماء الله که از کوثر حیوان آشامیده‌اند و در آن بیت ساکنند از قبل حقّ تکبیر برسان و بگو ایام سرور حزن جایز نه الحمد لله بحبل محبت الهی متمسکید و بذیل کرمش متشبّث مالکید آنچه را که الیوم بان آگاه نیستید لعمری لو یکشف ما قدر لکن فی ملکوت الله ربک لیأخذکن سرور تعجز عن وصفه الأفلام امروز هر نفسی آنچه را بخواهد مالک میشود در ظاهر ملاحظه کنید چه بسیار از نفوس که مساجد بنا نمودند و کنائس تعمیر کردند و پلها ساختند از برای آنکه ذکر خیر ایشان در ارض بماند و باقی باشد و عندالله بمکافات آن فائز شوند و همچنین نفوسیکه بصد هزار آمال و رجا و طلب و ابتهال از غنیّ متعال اولاد خواستند تا اثری از ایشان در ارض باقی بماند و حال آنکه نمیدانند آن اثر صالح باشد یا دون آن ولکن در این ایام اگر نفسی بعرفان حقّ فائز شود و بشناش ناطق گردد و بخدمتش موفق شود ذکرش و ثنایش بدوام ملک و ملکوت باقی خواهد ماند طوبی از برای نفسیکه ذکرش و ثنایش از قلم اعلی جاری شد آن ذکر را محو اخذ ننماید و کرور اعصار و قرون او را کهنه نکند لایزال تازه و خرّم در ریاض بیان حقّ بوده و خواهد بود دوستان آن ارض را از رحیق تکبیر بنوشان لیجمعهم التکبیر علی ذکر واحد و امر واحد و کلمه واحده کذلک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم انتهى

عرض این فانی آنکه آنچه آنمحبوب ارسال داشته‌اند رسید از جمله پاکت حضرت جمال علیه بهاء الله و پاکتهای دیگر و همچنین عرایض انشاءالله جواب کل میرسد و اگر تعویق رفته و یا برود آنمحبوب میدانند که از هر سمتی مکاتیب و عرایض میرسد و جمیع را باید این فانی جواب معروض دارد شغل بسیار و فرصت کم از حقّ میطلبم تأیید فرماید تا این خادم فانی از عهده برآید

عریضه جناب همّت علی خا در ساحت اقدس عرض شد هذا ما انزله الرحمن فی جوابه

هو المبین العلیم

یا همّت انشاءالله بعنایت محبوب عالم بر این امر اعظم مستقیم باشی و در کلّ احیان از کوثر عرفان حضرت رحمن بیاشامی ای همّت امر بزرگست چنانچه در اکثر کتب سماوی عظمت آن مذکور و مسطور است باید دوستان الهی بر کلمه مبارکه

واحد جمع شوند و بذکر و ثنائش مشغول مکتوبت رسید و لدى العرش معروض افتاد و نفحات محبت از آن استشمام شد و اینکه اراده حضور نمودی در این ایام نظر بوضای انام جایز نه آنه یکتب لمن اراد اجر من توجه الیه و فاز ببحر لقائه ان ربک لهو الکریم و نفسی المهمیمة علی العالمین انتهى

و اینکه در باره جناب آقا میرزا محمد درباغی علیه بهاء الله مرقوم داشتید عریضه ایشان بتمامه تلقاء عرش معروض گشت فلما انتهت نطق لسان العظمة بما تعجز عن ذکره اقلام العالم و السن الأمم و بعد ملکوت علم الهی باین بیان ناطق

هو المقتدر علی ما یشاء

یا محمد قد توجهت الی وجهی من مقامک و توجه المظلوم الیک من هذا المنظر الکریم قدر اینکلمه مبارکه را بدان قسم بآفتاب معانی که مثل و شبهی از برای او در ابداع نبوده و نخواهد بود و جواهر ثمینة ارض باو برابری ننماید و معادله نکند عریضهات نزد مظلوم تلاوت شد طوبی لک بما تزوج منک عرف محبة الله و اقبلت الیه بعد اعراض من علی الأرض الا من شاء الله ربک العزیز العلیم طوبی للسان نطق بذکری و لقلب فاز بحبیبی و لبصر توجه الی افقی و لقلم تشرّف بتحریر آیاتی و لرجل قام علی صراطی المستقیم یا احبائی فیہناک تمسکوا بحبل محبّتی و تشبّثوا بذیل ولایتی الّتی احاطت العالمین خذوا اقداح العرفان باسمی ثم اشربوا منها کذلک یامرکم مالک الأسماء اذ کان فی سجنه المتین یا محمد کبر من قبلی علی وجوه الذین اقبلوا الی الفرد الخبیر و همجین اماء الله را تکبیر برسانید کنیزان حقّ که بکعبه وجود اقبال نموده اند و بخدمت فائز گشته اند لدى العرش مذکور بوده و خواهند بود البهاء علیک و علی اهلک من لدى الله العلیم الحکیم ثم اعلم یا محمد ان ربک یحبّ احبائہ و حضورهم لدى عرشه ولكن الغافلین حالوا بینہ و بینہم کذلک قضی الأمر و الأمر بید الله العزیز العظیم و یکتب لمن اراد اجر لقائه ان ربک لهو المقتدر القدر قد غفر الله اباک و امک ان افرح بفضل ربک و کن من الشاکرین انتهى استدعا آنکه از جانب این خادم فانی خدمت ایشان تکبیر منیع برسانید از حقّ میطلبیم که ایشانرا همیشه ایام بر ذکر و ثنا و خدمتش مؤید فرماید آنه لهو المؤید الکریم

و همجین عریضه جناب مشهدی علی اکبر بتمامه تلقاء عرش عرض شد هذا ما انزله المحبوب فی جوابه

بسمی العزیز العظیم

کتاب انزله الوهاب لمن اعترف بالله ربّ الأرباب یا علی قبل اکبر انا سمعنا ندائک و حضر لدى العرش ما عرضته و اجبناک بما تنجذب به افئدة العباد انک فزت بآیاتی الّتی ارسلناها لک من قبل و هذه مرّة اخرى فضلاً من لدن ربک المختار لا تحزن من البعد و الفراق قد كتب الله لک اجر لقائه اذ فزت بما هو المسطور فی الکتاب انا نوصیک بالاستقامة الکبری فیهذا الأمر الّذی له خضعت الرقاب بسیار سعی باید تا رایحه اتحاد مابین عباد مرور نماید کمر همّت را محکم کن که شاید در ایام ظهور از تو خدمتی ظاهر شود و سبب و علّت الفت و اتحاد شوی ای علی قبل اکبر امروز را ناظر باش که شبه و مثل نداشته و نخواهد داشت عمل احباب در این روز مبارک از سلطان اعمال محسوبست انشاء الله از نفحات ایام الهی و فیوضات بحر رحمانی قسمت برید آنه لهو المعطی الکریم انتهى

جناب هبة الله قوله عزّ جلاله

هو الأقدس

قد قرئ ما عرضته في كتابك انه يجيبك بهذا الذكر المبين انا نذكر الدين فازوا بذكر الله و نجيب من يدعوه انه لهو العزيز الحميد ان احمد الله بما ذكرت لدى الوجه و نزل لك ما تشرح به صدور المقبلين انتهى جناب عبدالباقي و عبدالحسين و عبدالعلي قوله جلّ جلاله

هو الناطق العليم

نيكوست حال نفوسيكه در ایام رحمن از کوثر عرفان آشامیدند و بنفحات قمیصش فائز گشتند اگر جمیع من علی الأرض عارف شوند بآنچه الیوم از او محجوبند کل بافق اعلی توجّه نمایند و باسم ابهی تشبّث جویند یا باقی آنچه معروض داشتی باصغای محبوب عالم فائز شد و از لسان مالک قدم باینکلمات مشرفات مذکور آمدی قدر این نعمت را بدان لعمر الله لیس لها شبه فی الابداع تا وقت باقی و نفس باقی بذكر دوست مشغول باش و باوامرش متمسک انشاءالله همیشه مؤید باشی برضای دوست و ناظر باشی بشطر دوست و قائم باشی بخدمت دوست جمیع اهل آن ارض را وصیت مینمائیم بمودت و اتحاد تا جمیع بر شریعه الهی جمع شوند و بکلمه مبارکه ناطق گردند چه اگر ناظر باینمقام بلند اعلی نباشند تأخذهم الحسرة ورب العالمین

یا عبدالحسین اسمت نیکوست و ذکر مرغوب چه که اسم و ذکر هر دو بساحت اقدس فائز شد قلم اعلی در کلّ احیان دوستان خود را ذکر مینماید و جمیع را بآنچه سبب عزت و ارتفاع و بقاست امر میفرماید طوبی لنفس عملت و فازت بما اراد ربها العليم الحكيم ندایت را شنیدیم و جواب عنایت نمودیم انشاءالله از نفحات بیان رحمن بر امر مستقیم باشی و به ما اراد المقصود عامل

یا عبدالعلي امروز روزیست بزرگ و مبارک جمیع من علی الأرض در ظلّ عنایت حق ساکن و رحمت الهیه کل را احاطه نموده اعراض و اعتراض و جدال و خونریزی و فساد و آنچه سبب ضرر اهل عالمست جمیع را نهی نمودیم تا کل از فضل الهی مسرور باشند و ببحر اعظم متوجّه و لکن اهل فساد در مرایای امکان عکس خود را مشاهده مینمایند و جمیع را مثل خود می‌پندارند فباطل ما هم یقولون و یعملون و یتوهّمون انشاءالله در این ربیع الهی بطراز عرفان مزین باشی و به ما هو المحبوب عامل جمیع ذرات مکبر و ذاکرند نفوسی را که در اتحاد و اتفاق اهل عالم جهد مینمایند طوبی لهم و لهم حسن مآب انتهى جناب عبدالصمد علیه بهاء الله هذا ما انزله الفرد الأحد فی الجواب

بنام خداوند دانا

یا عبدالصمد عریضهات نزد مظلوم حاضر و لحاظ عنایت باو متوجّه الحمد لله از کوثر عرفان آشامیدی و از ریحیق ایقان قسمت بردی امریکه بعد از عرفان بسیار بزرگست استقامت بر امر الله بوده و خواهد بود انشاءالله از فضل و عنایت حق الی حین ارتقا دارای آن باشی بحر استقامت را لآلی بینهایت بوده و خواهد بود طوبی للفائزین طوبی للعاملین طوبی للعارفین لا تحزن من شیء توکل فیکلّ الأمور علی الله الفرد الخیر قل

یا الهی و اله الجنود و مالک الغیب و الشهود اسألك بالاسم الذی به اخذت الزلازل قبائل الأرض کلها و انفطرت السماء و ناحت الأصنام بأن تؤیّدنی علی ما ینبغی لأیامک ای ربّ انت الذی سبقت رحمتک و احاط فضلک ترانی یا الهی قائماً لدى بابک و آملاً ما عندک من بدایع جودک و دعوتک و ادعوک باسمک المعطى الغفور الباذل المجیب



البهَاءَ عَلَيْكَ وَعَلَى ضَلْعِكَ الَّتِي أَقْبَلْتَ وَفَازْتَ وَنَادَتْ رَبُّهَا الْعَزِيزَ الْمُنِيعَ كَبَّرَهَا مِنْ قَبْلِي وَبَشَّرَهَا بِذِكْرِي وَعَنَانِي أَنْ  
رَبِّكَ لَهْوُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنْتَهَى

يا سمندر ان استمع نداء مالك القدر انه يذكرك في منظره الأكبر في هذا السجن الذي بدله الله بالفصر الأطهر رغباً  
للذين حسوه وانكروه ان ربك لهو المقتدر القدير ان الذي امر بسجني يصيح وينوح في العذاب و ربك الوهاب في هذا  
المقام الكريم ان احمد الله بما انزل لك وللذين ذكرت اسمائهم و ارسلت عرائضهم ما انجذبت به افئدة العباد ان ربك لهو  
المبين الخبير انا نقرأ الآيات و يكتبها العبد الحاضر لدى العرش بسرعة عجز عنها دونه ان ربك لهو المؤيد العزيز الجميل كبر من  
قبلي على وجوه اجبائي الذين نبذوا ما سوائي و طاروا في هوائي و نطقوا بثنائى بين عبادى و بشرهم بعناني و فضلى و رحمتى و  
كرمى الذى احاط العالمين انتهى

جناب محمد حسين قوله عز سلطانه

### بنام دوست

يا حسين عريضهات تلقاء وجه حاضر و مشاهده شد انشاء الله لم يزل و لا يزال بعنايت محبوب عالميان فائز باشى و بشطرش ناظر  
نيكوست حال نفسيكه باو اقبال نمود و محبوبست لسانيكه بذكرش ناطق گشت و قلميكه بتحرير آثارش مؤيد شد و قليبكهنور  
معرفتش منير گشت قل

يا الهى و مقصودى و سلطانى و مالكى اسألك بأن تؤيدنى على حبك و رضائك على شأن لا اتحرك الا باذنك و لا  
اتكلم الا بما انزلته فى كتابك من قلم امرک اى رب انا المسكين قد توجهت الى باب فضلک اسألك ان لا تحرمنى من  
جودک و کرمک انت العزيز الوهاب

يا محمد قبل صادق ان استمع ندائى من شطر عرشى العظيم انه يذكرک و يذكر الذين اقبلوا اليه ييقين مبین بايد جميع  
دوستان اليوم باستقامت ناظر باشند و باو متمسک چه که مظاهر نفى بسيارند و در کلّ حين در کمين اکثري از اهل ارض  
يلعبون كلعب الأطفال كذلك يذكر الخبير انه لهو السميع البصير در جميع احيان بذکر رحمن مشغول باشيد و بحبل حبش  
متمسک

يا عبدالله ندایت باستماع مقصود عالميان فائز شد و آنچه عرض نمودى عبد حاضر لدى الوجه معروض داشت انشاء الله  
جميع دوستان فائز شوند بر عمل بما انزله الوهاب فى كتابه المبين سنه قبل لوح انقطاع و كتاب صدق و لوح ميزان و لوح  
امانت از سماء مشيت نازل طوبى از برای نفوسيكه مشاهده نمودند و بعمل بان فائز گشتند بايد هر يك از دوستان که از رحيق  
محبت رحمن آشاميده اند همیشه بعمليكه سبب اتحاد و مودت اهل ارض شود مشغول گردد ان اتحدوا يا عبادى فى امرى ثم  
اشربوا كوثر بيانى من بحر فضلى كذلك امرکم الله من قبل و من بعد انه لهو العزيز الحكيم انتهى

اينکه در باره جناب حاجى بابا مرقوم داشته بوديد تلقاء عرش عرض شد فرمودند انشاء الله بعنايت الهى به ما امر به فى  
الكتاب عامل شوند يا سمندر قل ستفنى الدنيا و ما فيها من الزخارف و الآلاء و الملوك و المملوك و الصعلوك و ييقى ما قدر  
لأصفياء الله و احبائه كذلك ينطق لسان العظمة نعيماً للسامعين متوكلاً على الله مشغول باشند انه يقدر لمن يشاء خير الدنيا و  
الآخرة انه لهو المقتدر القدير اگر نفوس از عالم باقى مطلع و آگاه شوند البته در اين دو يوم يا دو ساعت يا دو دقيقه دنيا  
محزون نشوند ينبغى لكنفس ان يقول في هذه الأيام

يا اله الأنام اشهد بلسان ظاهرى و باطنى بأن ما عندك خير لى عما يشهد و يرى فيملكوت الانشاء

از لسان حقّ باو تكبير برسان و بگو دلنگ مباح ان اعمل بما امرت و كن من الشاكرين انتهى

و اما مکتوب جناب آقا ملا ابراهیم باین خادم فانی رسید لو شاء الله و اراد جواب آن ارسال میشود و اینکه در باره جناب آقا حسن خا مرقوم داشتید در منظر اکبر عرض شد فرمودند یا حسن ان اشکر الله بما فزت بذكره من قبل و فیهذا الحین الذی اشرفت شمس البیان من افق هذا القصر الرقیع جمیع عالم رحلت نموده و خواهند نمود چه که حق جلّت عظمته دنیا را بمثابة صراط قرار فرموده تا کل از او عبور نمایند و بمقصود فائز گردند یعنی در مقام محمود ساکن شوند دنیا دار قرار نبوده و نخواهد بود از حق جلّ جلاله بخواهید دوستان را مؤید فرماید تا در حین ارتقا با قلوب مقدّسه منزّه صعود نمایند هر نفسی باینمقام فائز شد صعودش مایه فرح بوده و خواهد بود و لکن این بحر قسمت مقرّین و مخلصین است یا حسن لا تحزن فی اخیک انه فاز بطراز الغفران و استقرّ فی جوار رحمة ربّک الکریم و الحمد لله ربّ العالمین انتهى

در دستخط دیگر آنجناب پاکتی از حضرت اسم الله جم علیه منکّل بهاء ابهاه ارسال داشته بودید رسید از جهات دیگر هم دستخط ایشان رسیده و لکن این خادم فانی از کثرت اشتغال و موانع دیگر هنوز موفق بر عرض جواب نشده ام انشاء الله امید چنانست که در این ایام موفق شده جسارت نمایم و بعرض جواب پردازم یا حبیب فؤادی ملاحظه فرمائید از جمیع جهات مکتوب میرسد و جواب این بنده هم که عرض میشود مفصل است چنانچه بعضی عرایض از یک جزو میگذرد لذا اگر اینعبد بخواهد مکتوب هر یک از احبّ را در هر کرّه جواب عرض نماید البتّه این عمرها کفایت نکند و از اینمراتب گذشته تحریر آیات که این عبد لیلاً و نهاراً بان مشغولست سبحان الذی ایدنی علی هذا الأمر الخطیر و سبحان الذی وقّنی علی ما لم یخطر ببالی ان اقدر ان اقوم به سبحانه عمّا اصف و یصفون و سبحانه عمّا اذکر و یذکرون و سبحانه عمّا تکلم به السن العالم

اینکه مرقوم فرموده بودید که بعد از خیر رفتن مذکورین به یافا جناب جود علیه بهاء الله باینکلمه ناطق بوده اند که با وجود حبّ زیاده از حدّ که نسبت باو داشتم الی آخر قوله و آنمحبوب در آخر مرقوم داشته بودند که الحقّ و الانصاف نهایت استقامت و مراقبت در امر علی قدر الاستطاعة و القوّة منظور داشته و میدارند و مطلقاً ناظر باینگونه امور نبوده و نیستند الی آخر بیانکم یا محبوبی قد صدقت فیما نطقت فی ذکر من قام علی خدمة الله و ذکره فی سنین متوالات و انزل له من القلم الأعلى ما استفرحت به الأفئدة و قرّت به الأبصار لعمر الله قد اشتعلت فی قلبه نار و أنّها احترقت ما سوی الله ربّنا المقتدر العلیم الخبیر یا حبیب فؤادی ناریکه بمحبّة الله مشتعل شده ذکر غیر دوست را سوخته و خواهد سوخت طوبی له ثمّ طوبی له این تفصیل عرض شد فرمودند قد عمل بما ینبغی له فی ایام ربّه الظاهر الناطق العلیم انتهى و فرمودند امروز نسبة الله محقق است طوبی لنفس تمسکت بها أنّها من اعلی الخلق فی کتاب مبین حسب الأمر جناب اسم جود علیه بهاء الله الأبهی مکتوب ایشانرا فرستاد به یافا ذکر دون خیر تا حال در اینفقره از سماء مشیت نازل نشده و اظهار عنایت فرموده و میفرمایند

اینکه ذکر جناب آقا سیّد (ج) و جناب عندلیب علیهما بهاء الله و سایر دوستانرا فرموده بودید جواب عرایض ایشان نازل و ارسال میشود انشاء الله بحبل تبلیغ متمسک باشند و لکن بالحکمة الّتی حکم بها الحکیم فی الکتاب اسأل ربّنا الرّحمن بأن یوقّهما و یؤیدهما علی ذکر به تتوجّه الوجوه الی العزیز المحبوب

در این حین این خادم فانی بساحت اقدس فائز و اینکلمات مشرقات از افق سماء بیان ظاهر یا سمندر قد فزت بذكر الله بعد عرفانه و شربت کوثر الحیوان من ایادی فضل ربّک الرّحمن انت الذی حضرت لدى الوجه و قمت لدى الباب و تشرّفت بما هو المسطور فی کتب الله ربّ العالمین انا نذکر الذین آمنوا فیهناک و نبشّرههم بما قدر لهم فی ملکوت ربّهم العزیز الکریم و نوصیهم بتقوی الله لأنّ به یرتفع امره العزیز البدیع قل تمسکوا بما یرتفع به امری و یظهر سلطانی بین عبادی کذلک یأمرکم من عنده لوح حفیظ انّ الذین اعرضوا الیوم اولئک فی غفلة و اولئک فی خسران و اولئک فی نفاق و اولئک فی بعد و اولئک فی ریب مبین قد تحیر العالم بما ارتکب الأمم الذین نبذوا صراطی و اخذوا سبل الشیاطین

ان يا قلمي الأعلى ان اذكر مرّة اخرى من سمّي بمحمّد قبل على الذى فاز بذكرى و ثنائى و التوجّه الى وجهى و تحرير ما نزل من سمائى ليفرح بفضل ربّه الكريم أنّه توجّه الى الأفق الأسنى و فاز بالمنظر الأبهى المقام الذى يطوفه الملائكة و الملائكة المقربين كذلك ماج بحر عنائتى و هاج عرف رحمتى ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين يا سمندر انا نحبّ ان نذكر احبائى فى الألف و الشين ليشكروا الله ربّ ما يرى و ما لا يرى و ربّ العرش العظيم يا احبائى فيهنالك تالله الحقّ توجّه اليكم وجه القدم من هذا المقام العزيز المنيع الذى سمّى بكلّ الأسماء فى كتاب الله العزيز الحميد تمسّكوا بما ينفعهم فى الآخرة و الأولى كذلك يعظكم ربّكم الناصح الأمين اياكم ان تمنعكم شئون الارض عن فاطر السّماء الذى اتى بسطان عظيم هذا يوم فيه انفطرت السّماء و انشقت الارض و انصعق من فى ملكوت الأمر و الخلق الا من انقذته يد قدرة الله العليم الحكيم يا احبائى طوبى لكم بما توجهتم الى افقى الأعلى و نبذتم دونى و اخذتم ما نزل من ملكوتى العزيز الرّبيع ان اعرفوا قدر تلك الايام ثمّ اعملوا بما امرتم به فى كتاب الله لعمري أنّه ينفعكم فى كلّ عالم من عوالم ربّكم المقتدر القدير انشاء الله بكمال روح و ريحان بافق رحمن ناظر باشيد قسم بافتاب آسمان بيان كه هر نفسى توجّه نمود از كدورات عالم خود را فارغ و مقدّس مشاهده كرد بايد در كلّ احوال به ما يرتفع به امر الله ناظر باشيد و اعمال اليوم بايد بشائى ظاهر شود كه هر نفسى عرف تقديس و تنزيه از او استشمام نمايد بايد بتمام جدّ و اجتهاد در آنچه از قلم اعلى جارى شده تفكّر نمائيد و عامل شويد أنّه ارشدكم سواء الصّراط و اظهر لكم ما وعدتم به فى الكتاب طوبى لكم و لمن استشهد فى سبيلى فى سجن الطّاء نشهد أنّه كان معى و طاف حول عرشى فى العشىّ و الاشراق انا نكبّر عليه و عليكم و على ابنه و على الذين فازوا بعرفان الله فى المآب

ان يا قلمي ان اذكر احبائى فى الكاف و اللّام (كله دره) ليحمدوا الله مالك الرّقاب ان اشكروا الله بما ايدكم على التوجّه الى هذا البحر الذى يسمع من امواجه أنّه لا اله الا انا العزيز المتّان قد خلقت الخلق لعرفانى منهم من اعرض و منهم من اقبل و الذى اقبل أنّه من اهل الفردوس فى الزّبر و الألواح ان افرحوا فى ايامى و تمسّكوا بما يظهر منه لآئى الانقطاع بين ملائكة الأديان تفكّروا فى رحمة الله و فضله أنّه يذكركم من هذا المقام و يكبّر على وجوهكم فضلاً من عنده أنّه لهو العزيز الوهاب آفتاب ظهور مشرق و بحر بيان در امواج نيكوست حال نفسيكه خود را محروم نساخت و بفيوضات نامتناهيه الهيه در اين ربيع بديع فائز گشت اى دوستان لسان رحمن ميفرمايد فرصت را از دست مدهيد و وقت را غنيمت شمريد كذلك يا مكرم مالك يوم الحساب

جناب حاجى آقا بابا بعنايت الهى فائز باشند و بذكر دوست مشغول و بما ينبغي عامل البهّاء عليه و عليهم و على اماء الله فيهنالك و على من سمع و اجاب ربّه الناطق العليم يا سمندر انا وجدنا عرف ذكر الجواد الذى فاز بتبليغ امر ربّك المقتدر القدير عليه تكبيرى و نفحاتى و عرفى الذى تضوّع فى العالم من قميصى المنير انا ذكرناه و نذكره فضلاً من عندنا ان ربّك لهو الفضل الكريم قد فاز ذكره و ثنائه بالاصغاء فى هذا المقام الذى سمّى بالأفق الأعلى فى كتاب الأسماء و بالغاية القصوى فى الجزيرة الخضراء و بسماء هذه السّماء من قلم الأبهى و بالسّجن الأعظم فيملكوت الانشاء ان ربّه الرّحمن لهو العليم الخبير لعمري لا يعزب عن علمه من شىء يسمع و يرى و هو السّميع البصير ولو اخذته الشّدائد و الأحزان فى الأرض سوف يظهر الله ما اراد أنّه لهو العليم الحكيم ان بهائى عليه و على الذين يسمعون قوله فى امر الله الملك الحقّ المبين

انا نذكر العنديل الذى قام على ذكرى و نطق بثنائى بين عبادى نشهد أنّه فاز بعرفان الرّحمن فى هذا اليوم الذى فيه اسودّت الوجوه و زلّت الأقدام يا ايّها المذكور لدى الوجه قد اشتعلت الأشياء من تغرّادات حمامة الأمر فى ملكوت الانشاء ولكنّ القوم فى غفلة و حجاب قد اسكرهم خمر الهوى على شأن منعوا عن مالك الأسماء الذى وعدوا به فى كلّ كتب و صحف و

زیر و فی کلّ لوح من الألواح قد اخذوا ما یرون ففائه و نبذوا ما یبقی لهم فی ملکوت ربّهم العزیز الوہاب یا عندلیب غنّ باسمی علی افنان سدرات العالم لعلّ تنجذب به الأمم الذین اعرضوا عن البحر الأعظم و اقبلوا الی کلّ همج رعاع قد نطق لسان القدم بما صاحت به الصّخرة و ذابت به الجبال و لکنّ القوم فی وهم عجاب یرون برهان اللّٰہ و ینکرونہ كذلك یقصدّ لک من عنده امّ الكتاب دع ذکر الذین اعرضوا ثمّ اذکر من قبلی عبادی الذین سرعوا الی بحر عنایتی و توجّھوا الی ملکوت فضلی و شربوا ریحی الاستقامة من ایدای الطافی و سمعوا منک ذکری و آیاتی لیفرحوا فی ایامی انّ ربّک لہو المعطى العزیز العلام انتہی

عرض میشود چندی قبل مخصوص جناب عندلیب و جناب آقا سید جو علیہما بہاء اللّٰہ الواح بدیعہ منیعہ از سماء مشیت الہی نازل و همچنین جواب عرایض آنجہات و الواح دیگر و لکن تا حال نظر بحکمت ارسال نشد از بعد الأمر بیدہ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا الہ الاّ ہو العزیز الحمید

و مخصوص ذکر جناب نص و دو ابن ایشان علیہم بہاء اللّٰہ از لسان مبارک جاری انشاء اللّٰہ لم یزل و لایزال جمیع دوستان بذکر محبوب عالمیان فائز باشند قسم بجمال دوست کہ معادلہ نمینماید بذکرش جبروت امر و خلق و ملکوت سموات و ارض سوف یظہر اللّٰہ ما کان مستوراً فیہذا الیوم و یربّہم فضله و سلطانه و قدرته و اقتداره و مقام احبّانہ انّہ لہو المہیمن علی الأشیاء لا الہ الاّ ہو الفرد العزیز العلیم ولو انّ ذکر بہائی لا یلیق بکم و لکن اقتدی بمولای و مولی العالم و الہی و الہ الأمم و اقول بہاء و الذکر و الثناء علیکما و علی حضرة الجواد الذی فاز بما منع عنہ اکثر العباد و علی الذین فازوا بعرفان اللّٰہ مالک الایجاد

عرض مخصوص آنکہ حضرت غصن اللّٰہ الأعظم و حضرت غصن اللّٰہ الأكبر روحی و کینوتی لتراب قدوم اطہرہما الفداء بآنمحبوب و جناب اخوی و جناب جواد ابلاغ ذکر بدیع و تکبیر منیع فرمودند و همچنین طائفین جمیع خدمت آنمحبویان عرض خلوص و تکبیر و بہا میرسانند

جواب جناب مخدوم مکرم آقا میرزا محمد تق علیہ بہاء اللّٰہ نوشته شده و در پوستہ بعد ارسال میشود

خادم

فی ۱۱ ربیع الثانی سنة ۱۲۹۷

یک لوح اقدس مخصوص جناب آقا محمد جواد علیہ بہاء اللّٰہ از سماء فضل نازل و ارسال شد و همچنین این بندہ مکتوبی در جواب جناب ملا عبدالرزاق علیہ بہاء اللّٰہ نوشته ارسال داشت آنمحبوب برسانند

در بارہ عید اعظم آنچه آنمحبوب نوشته اند صحیحست لا ریب فیہ یوم نوروز اول سی و دو ۳۲ محسوب است و عصر یوم سی و دویم ابتدای عید است کہ جمال قدم جلّ اجلالہ وارد رضوان شدند و اینکہ عصر یوم اول و یوم بعد یک یوم حساب شدہ این نظر بآنست کہ اشتغال در آن جایز نہ و فیہ حکمة اخرى و لکن بحساب دوازده یوم دو یوم حساب میشود

و اما در بارہ حقوق اللّٰہ نصاب آن عدد واحد است یعنی ہر نفسی اگر دارای نوزده مثقال ذہب شد و یا اشیایکہ باین قیمت برسد بعد از وضع مئوئہ سنہ حقوق بر آن تعلق میگیرد و ادای آن واجب

و اما مقصود از حکمت مدارای با ناست اهل بہا بمنزلہ حکما هستند باید باقتضا عمل نمایند لذا اگر نفسی حکم صوم کہ از اعظم احکام الہی است در کتاب او را الیوم نزد نفوس ضعیفہ اظهار نماید از حکمت خارجست در جمیع امور باین قسم باید رفتار شود آنچه از احکام الہی کہ عمل بآن الیوم سبب ضوضا و غوغا نشود عمل بآن واجب اظهار اموریکہ سبب وحشت ناس شود البتہ نزد عاقل جایز نیست چہ ضرور شخص صائم صوم خود را اظهار نماید

جناب آقا سيّد جواد عليه بهاء الله كه از قبل ساكن ارض طفتّ بودند از ارض خاء بعضى سؤالات نمودند و بتفصيل جواب آن ارسال شد از جمله اين بود كه در كتاب اقدس خلق رأس نهى شده و حال در اين اراضى بعضى از اصحاب باين حكم عمل نمودند و جميع باين سبب معروف شده‌اند آيا اين عمل مطابق حكمت است يا مخالف آن از مصدر امر اينكلمه مباركه صادر كه آنچه سبب ضوضاى عباد است عمل بآن اليوم جايز نه الى ان يظهر الأمر انتهى

\* \* \*

الرّوح فى افق القدس عن طرف الجبين قد كان مشرقاً

يا حرف البقاء البس نعلى الانقطاع ثمّ اركب على الرّفرف الأعلى فسبحان من خلق فسوّى هذه ارض البقاء ما وقع عليها رجل احد من الأولياء فسبحان ربّى الأعلى

لا تحزن عن حوادث الدنيا ثمّ اصعد الى جبروت الوفاء فسبحان من خلق فسوّى انّ لك مقاماً معى فى سرادق الأبهى فسبحان ربّى الأعلى

تسمع فيه نغمات الفردوس فوق سدره المنتهى فسبحان من خلق فسوّى و تشرب فيه الخمر الحمراء من جمال الله الأسنى فسبحان ربّى الأعلى

تجد فيه من فواكه القدس ما لا يحصى فسبحان من خلق فسوّى و تطير فيه فى كلّ طرف بأجنحة الياقوت فى الممالك الرّوحاء فسبحان ربّى الأعلى

و تنطق فيه على كلّ لحن بلحنات الورقاء فسبحان من خلق فسوّى و تنجذب من لحظات الجمال فى الغرف الحمراء فسبحان ربّى الأعلى

إذا تجد فى نفسك انوار الهدى و تستغرق فى بحر اسمى الأبهى فسبحان من خلق فسوّى و ترزق ثمرات الرّوح من الشّجرة القصوى فسبحان ربّى الأعلى

و تسمع نداء الله على لحن الجهر و الخفا فسبحان من خلق فسوّى قل نزلت حور البقاء نزلة اخرى لتقبّل هذا الفم الدّرّى الأحلى فسبحان ربّى الأعلى

اخذت الكأس الحمراء بيدها اليمنى فسبحان من خلق فسوّى لتسقى من رضى بهذا الرّضوان فى الجنّة العليا فسبحان ربّى الأعلى

رفعت يدها اليمنى و اتكأت على رجلها اليسرى فسبحان من خلق فسوّى ثمّ اظهرت حاجبها كالسيف و قطعت به الأكباد و الأحشاء فسبحان ربّى الأعلى

و حرّكت كتفيها ظهر الثّعبان بما كشف سواد الشّعر من تحت المقنعة البيضاء فسبحان من خلق فسوّى اذا بلغ كلّ ما فى السّماء الى تحت الثرى فسبحان ربّى الأعلى

و ارجع الوجود الى الفناء فسبحان من خلق فسوّى و كشفت وجهها مرّة بعد اولى فسبحان ربّى الأعلى و لما كشفت خلقت الأرواح و ارجعت القضاء الى الامضاء فسبحان من خلق فسوّى ثمّ بعد ذلك غطّت الوجه مرّة

اخرى لئلا يفنى البقاء من هذه الطلعة الحمراء فسبحان ربّى الأعلى  
ثمّ رفعت البراقع السوداء عن غرّتها الغراء فسبحان ربّى الأعلى

و قالت أ لست جمال المحبوب في وسط الضحى فسبحان من خلق فسوى إذا صاح الوجود بلى ثم بلى فسبحان من خلق فسوى و ترقص جواهر الروح في هياكل البقاء ممّا ظهر و اخفى فسبحان ربّي الأعلى انجذبت افئدة المخلصين بانوارها النوراء فسبحان من خلق فسوى و تولّعت عقول المقدّسين عمّا تنزل و تعلّى فسبحان ربّي الأعلى

إذا نادى المناد في وسط الجوّاء على مركز البداء فسبحان من خلق فسوى فقال وربّ السّماء نظرة اليها خير عن ملك الآخرة و الأولى فسبحان ربّي الأعلى

ثمّ قامت و قامت القيمة الكبرى فسبحان من خلق فسوى جلست و تزلزلت افئدة اولي النهى فسبحان ربّي الأعلى ثمّ بعد ذلك اخرجت عن خلف شعرها لوحاً من الزّبرجدة الخضراء فسبحان من خلق فسوى و قرأت من اللّوح حرفاً من رموزها إذا خرجت الأرواح من هياكل الأسماء فسبحان ربّي الأعلى ثمّ اشارت بالأنملة الوسطى و انعدمت الأديان من آدم الى عيسى فسبحان من خلق فسوى و حرّكت بعد ذلك مرّة بعد اولي فسبحان ربّي الأعلى

إذا شقت الشّمس في سماء القضاء فسبحان من خلق فسوى ثمّ عزّت رأسها و علّقت الجعد على ثدى صدرها فسبحان ربّي الأعلى

و ارتفع الصّوت من شعراتها في ذكر ربّها العليّ الأعلى فسبحان من خلق فسوى إذا ظهرت آية اللّيل من غدائرها الظلماء و آية النّهار من غرّتها البيضاء فسبحان من خلق فسوى و نادت بندااء القدس في فردوس العماء فسبحان ربّي الأعلى فقالت ستفتنون يا اصحاب التّقى فسبحان من خلق فسوى و ستمنعون عن حرم الجمال في كعبة العماء فسبحان ربّي الأعلى

هذا ما رقم على لوح البقاء من القلم الأعلى فسبحان من خلق فسوى و فيه حكمة من الأسرار التي لا تشهد و لا ترى فسبحان ربّي الأعلى

\*\*\*

بنام يكتنا خداوند ييمانند

يا حسين بمحبّتي الهى و شعلته نار مودّت رحمانى بر خدمت امر قيام نما امروز هر نفسى اراده نصرت نمايد بايد از ما عنده بگذرد و به ما عند الله ناظر باشد يا حسين امروز درياى كرم مّواج و اشراقات انوار آفتاب جود كلّ وجود را احاطه نموده هر نفسى لله برخاست قعود او را نيند و توقّف او را اخذ نكند بجنود بيان بروح و ريحان گمراهانرا هدايت نمايد و ضعيفانرا قوّت بخشد از اينكلمه عليا نفسى تعجّب ننمايد ابن مريم عليه سلام الله و سلام انبيائه صيادى را ملاحظه فرمود كه بصيد ماهى مشغول فرمود دام را بگذار و بيا تا ترا صياد انام نمايم بعد از اينكلمه كليلى بود نطق يافت جاهل بود ببحر علم درآمد فقير بود بملكوت غنا راه يافت دليل بود قصد ذروه عزّت نمود گمراه بود بانوار فجر هدايت فائز گشت چه كه از خود گذشت و بحقّ پيوست آمال را بنار حبّ سوخت و حجابات را باصبع يقين شقّ نمود تا در دنيا بود بيا روح الله ناطق و چون ميل عقبى نمود بمقامى فائز كه اقلام عالم از ذكرش عاجز طوبى از براى نفوسيكه اليوم شبهات معرضين و اشارات منكرين و ضوضاء اهل بيان

ایشانرا از مقصود امکان منع نمود امروز روز استقامت است و روز خدمت جهد نمائید که شاید فائز شوید بآنچه که لدى الله مذکور و در کتاب مسطور البهآء علیک و علی کلّ ثابت مستقیم

\* \* \*

هو الحافظ المقتدر القدير

يا حسين عليك بهائى نشهد انك فزت بما كان مسطوراً فى اللوح و مرقوماً من القلم الأعلى من لدى الله رب العالمين طوبى لك بما اقبلت الى البحر الأعظم و رأيت امواجه و اللائى المكنونة فى اصداق بيانه و سمعت ما ارتفع من الأفق الأعلى بعناية الله رب العرش العظيم يا اوليائى فى الممالك اعرفوا مقام من نصركم و حكم بينكم بالعدل الخالص نسأل الله ان يؤيد هذا الحزب على ذكره و ثنائه و خدمته و يظهر منهم ما ينبغى لعمله الطاهر المقدس العزيز العظيم  
يا اهل البهآء قد كان نير العدل مستوراً محجوباً تحت غمام الظلم ولكن الله ايد حضرة الدولة البهية الروسية على اشراقه و ظهوره و نجاته من كل حجاب غليظ و سحاب عظيم نسأل الله تبارك و تعالى ان يؤيده و اوليائه و امرائه الذين بهم نصبت راية النصر هناك و علم الظفر امام وجوه الخلق رغماً للذين حسبوا العدل و الانصاف و منعوهما عن اشراقهما و نورهما و ظهورهما على ان يخلص المظلومين بذراعى العدل و الانصاف كما خلصهم و نجاهم من الظالمين و المعتدين و المنكرين كذلك قضى الأمر من لدى الله العليم الحكيم

بلسان پارسی ندای مظلوم را بشنو باید احباً طراً از این یوم پنجشنبه ۲ جمادى الثانیة سنة ۱۳۰۷ الى الآخر الذى لا آخر له قدر عنایت دولت بهیه ایدها الله را بدانند و آنچه سزاوار این عدل است بر آن قیام نمایند و نفوسى که من غیر ستر و حجاب عدل را تأیید نمودند و نصرت فرمودند و آن مظلوم مسجون را از بئر ظلما بحبل متین انصاف برآوردند و نجات بخشیدند سزاوار پاداش عظیمند از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله یشهد المظلوم بانهم هم الذين نصروا عباد الله و اخذوا حقّ المظلومين من كلّ ظالم عنید و فاجر مریب انشاء الله اولیای حقّ موقّ شوند در قرون و اعصار بر تدارک این عنایت کبری که از دولت مبارکه عادلّه ظاهر شد البهآء و التور و العزّ و الثناء على حضرته و على الذين حكموا من جانبه بالعدل الخالص و منعوا الظالمين عن ظلمهم و اخذوهم اخذ عزيز مقتدر

\* \* \*

هو المؤيد العليم الحكيم

يا حيدر عليك بهائى نامئى جناب سيّاح بعبد حاضر نوشته و در آن نامه اظهار تبرى از اذكار قبل نموده جوابى باو نوشته و ارسال شد از حقّ ميطلبيم او را مطهر سازد از افكار كلّ مفسد غدار و كلّ ظالم مكّار مع ادّعاى آن شخص بر اعانت مظلومين چون نيّت فاسدش مقبول نيفتاد بقهر برخاست و حضرت اشرف را شهيد نمود لعمر الله اگر جميع عالم بر ضرّ اين مظلوم قیام نمایند با اهل فساد همراهى نموده و نمينمايد سبحان الله از قساوت آن شجرة زقوم آن جناب افكارش را دانسته و ميداند قل انا قلنا من قبل ليس افكارى افكاركم و لا امشى فى طرقكم از هر امرى از امور و هر فعلى از افعال رائحة فساد و نزاع و جدال استشمام شود اهل بهاء از آن مقدس و منزّه و مبرّا نفسى که با پدر و برادر اراده ضرّ نمايد البتّه با ديگران وفا نخواهد نمود عدم تصديق مظلوم همزات نفسانيّه اش را بر عداوت قیام نموده و در قلبش نار بغضا مشتعل در حضور به سيّاح گفتيم امثال آن نفس

وفا نداشته و ندارند لا تطمئن منه طهر ذیل فزادک من سوء اعماله و افکاره و نیات و توکل علی الله انّه یرزق من یشاء بغير حساب باری حال از قرار نوشته او بفضل الله و منه از بحر ظلم و فساد خود را فارغ و آزاد نموده لذا رضایش را طالبیم که مکدر نباشد چه که از اول ایام با ما محبت داشته وفا را دوست داشته و داریم نسأل الله ان یوفقه علی خدمة الأمر بالحکمة و البیان و یجعله خالصاً لوجهه و متمسکاً بحبله انّه هو المقتدر العزیز الفضّال

\* \* \*

جناب حکیم داود

یا داود ربّ وود میفرماید در کتاب مبین از قلم اعلی نازل شده آنچه که حصنی است متین از برای حفظ بشر و نوریست راه‌نماینده بمنظر اکبر قل تمسکوا به یا حرب الله و لا تکنوا من الغافلین عدل و انصاف دو جناحند از برای عباد و نیکوست حال نفسی که باین دو فائز شد و از عالم و عالمیان فارغ گشت یوم یوم آزادیست بدانید قصص کذب قرون اولی عباد را از مولی الوری منع نموده اهل ایران در لیالی و ایام بذکر مقصود عالمیان ذاکر و ظهور حضرت قیوم را آمل و چون حجبات باصبع منزل آیات خرق شد و فجر نورانی از افق اراده رحمانی لائح و ساطع کل اعراض نمودند و سبب و علت اعراض نفوسی بوده‌اند که من دون اذن الله پیروی آن غافلان و بی‌دانشانرا کردند از حقّ جلّ جلاله میطلبیم جمیع را تأیید فرماید بر اتحاد و اتفاق و همچنین موفق دارد بر تفکر و تدبّر در اموریکه سبب راحت و نجاتست لله الحمد مشرق آیات ظاهر و مطلع بینات امام وجوه قائم تا وقت باقی جهد نماید شاید بنعمت باقیه و مائده دائمه فائز گردید این نعمت حافظ عباد است و این مائده ناصر و معین احزاب یا داود مذکور از شطر سجن ترا ذکر مینماید و به ما یحفظک و یحرسک امر میفرماید اشکر ربّک و قل لک الحمد یا ایها الناصح العلیم و الذاکر الحکیم

\* \* \*

سر چاه

امه الله ضلع جناب احمد الّذی فاز

هو الغفور الرّحیم

یا زهرا حمد کن مالک اسماء را که ترا بعرفانش موفق فرمود و بیکی از موحدین بخشید ان اعرفی مقامه و کونی من الشاکرات فی لوحی العظیم جمیع عالم بکلمه الهی معادله نمینماید و چه مقدار از ملوک و مملوک و مالک و ملکه که منتظر ایام الله بودند و بعد از ظهور یوم الهی کل بهوای خود مشغول و از او محجوب و تو باشراقات انوار آفتاب حقیقی فائز شدی و از بحر عرفانش آشامیدی طوبی لک و لكلّ امة فارت بهذا المقام الرّقیع یا امتی لا تحزنی عن شیء توکلی فی کلّ الامور علی الله ربّ العالمین بهاء علیک و علی امائی فی هناک الّلائی سمعن و اجبن مولاهنّ القدیم

\* \* \*

هو الله تعالی شأنه العظمة و الاقتدار



یا زین علیک بهائی و عنایتی مکتوب شما و اسم کریم علیه بهائی را عبد حاضر لدى العرش عرض نمود در حینی که نسیم فجر معانی در هبوب و طیور بیان در تغنی و شور جمیع آنچه مذکور داشتی بشرف اصغا فائز لله الحمد عالم را بطرازی مزین نموده و بردائی متردی فرموده که صاحبان جنود و صفوف و عزت و ثروت قادر بر نزع آن نه قل ان القدرة کلها لله مقصود العالمین و العظمة کلها لله معبود من فی السموات و الأرضین این مظاهر ترائیه قابل ذکر نبوده و نیستند بگو آبخور این طیور صحرائی دیگر و مقامی دیگر است من یقدر ان یطفئ ما اناره الله ییده البیضاء و من یتطیع ان یخمد ما اشعلته ید قدرة ربک القوی الغالب القدر اشتعال نار فتنه را ید قدرت خاموش نمود آنه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون قل ان جبل سکون اصفیائی لا یتزعزع من اریاح العالم و لا من قواصف الأمم سبحان الله این قوم را چه بر آن داشت که اولیای حق را اسیر نمایند و بحسب فرستند آن جناب اسم الله را دیده اند لعمری جز صلاح و فلاح از حق جلّ جلاله نخواسته و در لیلای و ایام از برای جمیع امم نعمت و رحمت و عنایت و شفقت حقّ جلّ جلاله را مسئلت مینمود جز خیر در نفسش مذکور نه مع ذلك وارد شد بر او آنچه وارد شد

و همچنین بر اولیای الهی جناب علی قبل اکبر علیه بهائی مع آنکه بکمال صدق تکلم نمود مع ذلك مفید نیفتاد بدلیل و برهان اقامه حجّت نمودند انا کنا معهم اذ نطقوا بالحقّ اگرچه یک نفر از دوستان الهی قدری خارج از حکمت تکلم نمود و لکن عفا الله عنه فضلاً من عنده

و نذکر فی هذا المقام اباالفضل الّذی سجن لاسمی قل لا تحزن سوف یرون المخلصون شمس العدل مشرقة من افق العلاء کذلک یتخبرک مولی الوری فی سجنه الممتین

و ما ذکرک فی المشاورة انا جعلناها مرعاةً لسماء الفوز و الفلاح طوبی لآخذی زمامها و حافظی مقامها صعود بآسمان امن و امان بمرعاة مشورت معلق انشاء الله در جمیع احوال اهل الله باو متمسک باشند

یا ایها الفائز بلقائی بی اعتدالیهای بعضی در اول امر بمنزله اریاح عاصفه قاصفه نهالیهای اطمینان و امید را برانداخت لذا دولت معرض و ملت مضطرب چه که از اراده و احکام الهی غافل بودند و باراده خود عامل با آنکه نسیم صبح ظهور در مرور و مکلم طور ناطق مع ذلك احدی عملی که لایق ایام الهی باشد از ایشان ندید باین سبب عمر ظالم مدد یافت تا باین ایام رسید هر صاحب بصری بآنچه ذکر شد شاهد و گواهد است

یا زین اعمار انصاف را غمام اعتساف منع نمود و از نور بازداشت و خورشید عدل را حجاب اکبر حائل گشت سبب و علت ظلم علما بوده و هستند ایشانند حجاب کبیر و سحاب غلیظ ان استمع ما انزله الرحمن فی الفرقان بدلوا نعمة الله کفرًا و احلوا قومهم دار البوار امروز آنچه سبب اعلاء کلمه و انتشار امر الهی است تقدیس قلوب اولیاست از ضغینه و بغضا و از جمیع آنچه لدى الله مقبول نه قسم بانوار آفتاب معانی که چنین نفوس تحت لحاظ عنایت بوده و هستند ناصر و معین ایشان حقّ جلّ جلاله ظالم خاسر و مظلوم فائز نعم ما قیل من قبل

نامت عیونک و المظلوم منتبه

یدعو علیک و عین الله لم تنم

الیوم ملاحظه اقتدارهای ظاهره ننمائید سیفنی ما تراه و بیقی ما نطق لک قلمی الاعلی در این ظهور حقّ ظالم را مهلت نداده و نخواهد داد و اگر ایام معدوده نفسی باقی ماند این بمقتضیات حکمت بالغه است آنه لأمر آخر ان ربک لهو القوی الغالب القدر در جمیع امور مراقب امر باشید در ظلمت ظلم بمثابه نجم منیر و در بحبوحه اضطراب باسم حقّ مطمئن شاوروا فی الامور متوکّلین علی الله المهیمن القیوم طوبی لک یا زین بما ذکرک اسمی المظلوم المسجون و ذکرته بالعرّة فی کتابک آنه یجزیک احسن الجزاء آنه لا یضیع اجر المخلصین

و ما ذكرت في امتي و ورقتي انا تكبر عليها من هذا المقام المنيع بشرها بذكري اياها لتشكر ربها الغفور الكريم  
و اينکه در باب فروش ملک نوشته بوديد باسی نه آنچه اليوم لازمت تمسک و تشبث باموری است که سبب ارتفاع  
امر شود سوف ييسط الله رزقکم و ينزل عليكم بركة من سمآء فضله انه على كل شيء قدير فروختن ملک لأجل ابتياع بيت  
آخر لدى الوجه مقبول و حقّ جلّ جلاله در هر حال بمصلحت دوستان خود ناظر است  
و نذكر في هذا المقام ابنك عبدالحسين ليكون ذخراً له في كتاب الله رب العالمين كلّ ذكر جرى من قلمي الأعلى  
انه لا ينفد بدوام اسمائي الحسنی يشهد بذلك كلّ عارف بصير  
و نذكر ابنك الآخر الذي سمّي بحسن يا حسن احسن كما احسن الله اليك ثمّ افرح بذكره البديع انه في السّجن  
الأعظم ذكرک بما لا يعادله شيء ان انت من العارفين ان اغتنم ذكر الله و عنايته و كن من الشّاكرين  
و نذكر محمّد قبل على و نوصيه بما يرتفع به مقامه بين العباد و يثبت ذكره في كتاب الله العليم الخبير كذلك نورنا افق  
قلبك بشمس ذكری الحكيم ان اشكر الله بهذا الفضل العظيم  
يا حبيب يذکرک المحبوب من شطر السّجن اذ كان ناطقاً بسلطان مبین لا تعجزه شؤونات العالم و لا جنود الأمم و لا  
سطوة الظّالمين ينادى بأعلى النداء بين الأرض و السّمآء و يدعو الكلّ الى صراطه المستقيم و لا يرى الظّالمين الا كالفراش  
المتحرّك في الهوآء كذلك نطق لسان العظمة في مقامه الرّقيع  
اينکه در باره امانا ذکر نموديد جميع آن در ساحت اقدس مقبول و از قبل از قلم اعلى حکمش جاری ولكن تعيين آن  
در عالم ظاهر معلّق است بوقت كلّ امر اذا جاء حينه يظهره الله بالحقّ انه لهو المقتدر القدير  
اگر از قبل نفسی را مخصوص مينموديم و بطراز تخصيص مزین البتّه بر او وارد ميشد آنچه که سبب حزن ملأ اصفيا و  
ملأ اعلى ميگشت ولكن بعد از اطفاء نار مشتعله و سکون آن مجلس شوری بکمال روح و ريحان معین نمايند و در آن مجلس  
آنچه سبب علوّ و سموّ و سکون و وقار و اعمال طيبه و اخلاق روحانيّه و کلمات نصحيّه و تهذيب نفوس غافله شود باقتضای  
اَيام بان تمسک نمايند الى ان يأتي الله بأمره انه على كل شيء قدير حال اين نفوس بامضای اوليا واقع شود در آن ارض اقرب  
بمصلحت است چه اگر اهل بغی و فحشا يعني علمای عصر مطّلع شوند بر نفوسی که من عند الله معین شده اند البتّه  
بصدهزار کذب و تدليس و حيل مزاحم امرا و وزرا شوند و اموری را که مقدّس از دنيا و شئونات اوست بطين ظنون و اوهام خود  
بيالابند و در محضر ايشان عرضه دارند انّ ربّک يقول الحقّ و يهدي السّيل و هو الحاكم الأمر المقدّس العزيز الجميل  
و في آخر الكتاب نذكرک بذکر آخر لتفرح بفضل الله المهيمن القيوم انا اجبتاک و قضينا لک ما اردت و نسأل الله بأن  
يغفر ما اردت له الغفران انه لهو الرّحمن من قبل و من بعد و هو الغفور الكريم البهآء المشرق من افق سمآء عناية ربّک عليك و  
على اهلك و على الّذين فازوا بهذا الأمر المبين

\* \* \*

جناب صفر علی عليه بهآء الله

بنام خداوند یکتا

يا صفر قبل علی ندایت را شنيديم و از شطر سجن بتو توجه نموديم امروز از حفيف سدره منتهی اين کلمه علیا استماع ميشود  
ای اهل عالم محبوب مستور ظاهر و سرّ مکنون در انجمن عالم هویدا وقت را غنيمت شماريد و از فيض اعظم و نبأ عظيم

محروم نمایند طوبی از برای نفسی که این ندا را شنید و بقلب بافق اعلی توجّه نمود دوستان آن اطراف را بذكر مقصود یکتا مسرور دار بگو امروز روز نعمت و خدمت و استقامت است خود را محروم نمائید بکمال عجز و ابتهاج از غنیّ متعال مسئلت نمائید تا مؤید فرماید شما را بر ذکر و ثنا و استقامت بر امرش او است قادر و توانا البهَاء علیک و علی الذین شربوا ریحیق البیان من ایادی عطآء ربهم الرحمن

\* \* \*

هو الله لا اله الا هو

یا عبدالله علیک بهاء الله انا نبشرك في اول البیان بقبول عملک لوجه الله رب العالمین قد اعترف لسان العظمة بتوجهک و حضورک و قیامک لدى باب فتح علی من فی السموات و الارضین انا نبشرك ببشارة اخرى لتبشر النبیل قبل بآء علیه بهائی بما اشرفت شمس الاذن من افق ارادة الله رب العرش العظيم قل

لک الحمد یا الهی بما استجبت دعائی روحی لعنایتک الفداء یا مقصود افئدة الاولین و الآخرين

انا نحب ان نقضی حوائجک کلها یشهد بذلك الفردوس الأعلى و الجنة العلیا و اهل خباء المجد فی هذا المقام الرقیع ولكن الامور بعضها یجرى و یتوقف بمقتضیات حکمة الله المقدر القدير و نبشرك مرة بعد اخرى باننا نحبک و نذکرک كما ذکرناک من قبل و ننزل باسمک ما لا ینقطع عرفه بدوام ملکوتی العزیز المنیع

و اما وجه محل که ذکر نمودی تکلیف آن جناب آنکه بجناب ناظر علیه بهائی حواله نمائید باید باو برسد و جناب افغان علیه بهائی باید باو برسانند این سنه بر جناب ناظر علیه بهائی از مفتریات مفترین وارد شد آنچه که سبب هم اکبر بوده نسأل الله تبارک و تعالی ان یؤید عباده علی الصدق و الرجوع و الانابة لدى باب فضله انه هو الغفور الرحیم باری نفوس غافله عمل نمودند آنچه را که سبب حزن اولیاء الهی گشته

و اینکه از برای جناب ناظر علیه بهائی اراده زیارت نموده‌اید و همچنین ذکر طلب کرده‌اید طوبی لک بما وجدناک من اهل الوفاء فی ناسوت الانشاء یا ایها الحاضر لدى الباب حقّ جلّ جلاله وفا را دوست داشته و دارد و اوست طراز هیاکل مخلصین و مقربین و مقدسین هر هنگام اراده نمائید حاضر شوید و عمل نمائید آنچه را که اهل عالم از برای آن از عدم بوجود آمده‌اند هنیئاً لک و هنیئاً له این عمل قبل از ظهور بقبول فائز گشت ان رأیته بشره من قبلی و ذکره بآیاتی و نوره بتجلیات شمس عنایتی نسأل الله ان یوفقه و ابنه الذی سمی بحیب و ابنه الآخر الذی سمی بأسدالله فی کتاب الأسماء علی ما ترتفع به کلمة الله مالک یوم الدین

ذکر جناب علی قبل اکبر علیه بهائی را نمودید و همچنین اذن خواسته‌اید بوکالت او بحضور و لقا و طواف فائز گردید این فقره قبل از ذکر بنور اذن فائز و منور اذا رأیته قم امام وجهه و کبر من قبلی علیه و قل هنیئاً لک یا اسیر البلاد لوجه الله مالک الایجاد این ایام از سماء بیان مالک ادیان در ذکر ایشان نازل شد آنچه که سبب فرح و سرور اهل مدائن عدل و انصافست هر هنگام اراده نمائید نیابت و وکالت را عمل کنید کذلک نزل حکم الاذن من سماء امر الله العلیم الحکیم

ذکر جناب علی قبل حیدر علیه بهائی را نمودید نشهد انه عمل فی سبیل الله ما عجز عن احصاء اجره المحصون بر جمیع احبای الهی محبتش لازم باید کل در ادای دینی که باید باو برسد سعی نمایند

الهی الهی تری عبدک قائماً بین عبادک باسمک الذی سمی بعلی قبل حیدر فی منظرک الأكبر و باسم آخر الذی کان مرقوماً من قلمک الأعلى فی الصحیفة الحمراء ای رب ائده بسلطانک ثم انصره و اولیائک و محببک و مخلصیک انک انت

المقتدر على ما تشاء و في قبضتك زمام الأمور

هر هنگام آن جناب اراده نمائید بنیابت او توجه کنید و بحضور و لقا فائز شوید قبل از حرکت این آیه را تلاوت نمائید و بعد توجه کنید

الهی الهی تعلم و تری انی اردت ان اتوجه الی مقامک الأعلى و ازورک من قبل من قام علی خدمه امرک ای ربّ ایدّه بجنود بیانک و حکمتک ثمّ افتح علی وجهه ابواب غنائک و عطائک ای ربّ اید اولیانک و احبائک و عبادک علی حبّه و نصرته انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القویّ الغالب القدير

یا عبدالله علیک بهائی هنیئاً لک بما ذکرته و مریناً لک بما وصفته نشهد انه من الفائزین و نزل له ما لا یعادلّه کنوز العالم نسأل الله ان یؤیده و یحفظ اماناته عنده انه هو الحافظ الامین

یا علی قبل حیدر علیک بحر الفضل و العطاء من لدی الله مالک ملکوت السماء قد کنت مذکوراً فی الیالی و الايام امام وجه مولی الانام نسأل الله ان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی و ما یرتفع به امره المهیمن علی من فی السموات و الارضین

و اردنا ان نذکر قاسم علیه بهائی انا ذکرناه من قبل و فی هذا الحین بما اقبل الی الأفق الأعلى اذ اعرض عنه الوری الا من شاء الله ربّ العالمین

انا ذکرنا احبائنا فی الباء و الدال و کل را بافصح بیان وصیت نموده و مینمائیم بامانت و دیانت و ما یرتفع به مقام الانسان فی الامکان این مظلوم شهادت می دهد بر اینکه عباد از برای اصلاح و الفت و اتحاد از عدم بوجود آمده اند فساد و نزاع لازال مردود بوده و هست کتب و صحف و زیر الهی بشارت داده که مقصود از این ظهور اعظم اصلاح عالم و امم بوده لاغیر که شاید بقوه بیان قوه حربیه از میان برخیزد و عالم بقوه حبیه اداره شود از حقّ میطلبیم کل را بطراز امانت که احسن طراز عالم است مزین فرماید خذوا یا عباد الله ما امرتم به من لدن ناصح علیم البهآ الساطع اللّاح من افق سماء الفضل علیک یا من اقبلت بکلک الی الله العزیز الحمید

\*\*\*

سرک

جناب عبدالله

بنام گویای دانا

یا عبدالله مظلوم عالم جمیع امم را در کلّ اوان و احیان بحق دعوت مینماید و مقصود از این ظهور آنکه سحاب ظلم مرتفع شود و آفتاب عدل از خلف حجاب اشراق نماید تا جمیع اهل عالم در مهد امن و امان ساکن و مستریح شوند ای دوستان بمنزل سراج باشید از برای عالم ظلمانی و بمتابۀ نور باشید از برای تاریکی با جمیع اهل عالم بکمال محبت رفتار کنید اجتناب و جدال و فساد کل در این ظهور اعظم منع شده نصرت باعمال طیبه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود تمسکوا بالاستقامه الکبری فی امر ربکم مالک الوری ثمّ اعملوا بما امرتم به فی کتاب ربکم العلیم الحکیم

\*\*\*

از یمین عرش نازل

یا علی از یومی که لوح معهود که به صبحه و ساعه و صور نامیده شده ارسال گشت مشرکین و منکرین در کمال مکر و تدبیر قیام نموده‌اند اگرچه در ظاهر امری مشهود نه ولکن ان ربک لهو العلیم الخبیر بکمال جدّ در صدد جمال قدم بوده و هستند در این ایام هر روز حادثه جدیدی در این ارض حادث و نفسی الحقّ ابداً حزنی از این امورات و آنچه از قبل وارد شد و از بعد وارد شود نبوده و نخواهد بود بفرحی جمال قدم بر عرش اعظم مستقرّ که اگر نفعه‌ئی از آن بر اهل ارض مرور نماید جمیع از شوق و فرح و سرور هلاک شوند ولکن حزن از آن است که عباد ضعیفند و حقّ نظر بتلطّف و مهربانی در بحر بلایا و محن ایشان را بمقرّ اقصی دعوت میفرماید و آن نفوس محتجبه شاعر نه ای علی کمال مجاهده مبذول دارید و بیت امر را از سارقین حفظ نمایند ملاحظه در بیت ظاهر کن که اگر حفاظ آن را نوم غلبه نماید البتّه سارقین داخل شوند و وارد گردند ولکن اگر حفاظ بحراست و حفظ خود مشغول ابداً دست نیابند حال بر مخلصین از احبّای الهی لازم است که کمال سعی را معمول دارند و امر الهی و بیت او را از سارقین حفظ نمایند قل کونوا قائمین لدی الباب ثمّ اطرّدوا الشیاطین بشهاب ذکر اسمی العزیز المنیع مرّة اخری به علی قبل اکبر نازل

بعضی از ناس از بعضی مخصوص ساحت اقدس زخارف طلب نموده و مینمایند و این بغایت از شطر عدل و انصاف بعید است از اول ظهور تا حین ابداً بنفسی در چنین امور اظهار نرفته مقدّس است ذیل امر از این اذکار تا چه رسد بفعل آن بر کل لازم است که بعضی از عباد را نصیحت نمایند و من قبل الله اظهار دارند منادی احدیّه از شطر الوهیّه ندا میفرماید ای احبّای ذیل مقدّس را بطین دنیا میلائید و به ما اراد النفس و الهوی تکلم مکنید قسم بافتاب افق امر که از سماء سجن بکمال انوار و ضیاء مشهود است مقبلین قبله وجود الیوم باید از غیب و شهود مقدّس و منزه باشند اگر بتبلیغ مشغول شوند باید بتوجه خالص و کمال انقطاع و استغنا و علوّ همّت و تقدیس فطرت توجه باشطار بنفحات مختار نمایند ینبغی لهؤلاء ان یکون زادهم التّوکل علی الله و لباسهم حبّ ربّهم العلیّ الأبهی تا کلمات آن نفوس مؤثّر شود نفوسی که الیوم بمشتهیات نفسیه و زخارف دنیای فانیه ناظرند بغایت بعید مشاهده میشوند در اکثر احیان در ساحت رحمن بحسب ظاهر زخارفی نبوده و طائفین حول در عسر عظیم بوده‌اند مع ذلک ابداً از مشرق قلم اعلی ذکر دنیا و یا کلمه‌ئی که مدلّ بر آن باشد اشراق ننموده و هر نفسی که موفق شد و بساحت اقدس هدیه‌ئی ارسال نمود نظر بفضیل قبول شده مع آنکه اگر جمیع اموال ارض را بخواهیم تصرف نمائیم احدی را مجال لم و بم نبوده و نخواهد بود هیچ فعلی اقیح از این فعل نبوده و نیست که باسم حقّ مابین ناس تکدّی شود بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را بتنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا رایحه قمیص ابهی از احبّای او استشاق شود ولکن باید اولو الغنی بقرا ناظر باشند چه که شأن صابرین از فقرا عندالله عظیم بوده و عمری لا یعادله شأن الا ما شاء الله طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر انشاءالله باید فقرا همّت نمایند و بکسب مشغول شوند و این امری است که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عندالله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد آنه ینبغی من یشاء بفضله انه علی کلّ شیء قدیر

و هم چنین در حفظ نفوس و تربیت اهل ملت و مملکت از مشرق مشیت رحمانی کلماتی مشرق که فواید آن شامل جمیع من علی الارض خواهد شد لو یسمعون ما نزل من سماء الامر حال مصلحت نبود که ارسال شود در سماء مشیت معلّق تا کی اراده الهیه تعلق گیرد و ارسال شود الامر بیده بسیار در تربیت نفوس جهد نمائید این از اهمّ امور بوده و خواهد بود و البهآ علیک یا من نسمع ندانک فی ذکر ربّک المقتدر العزیز المختار

ای علی بگو باحبابی الهی که اول انسانیت انصاف است و جمیع امور منوط بان قدری تفکر در رزایا و بلاای این مسجون نمائید که تمام عمر در ید اعدا بوده و هر یوم در سبیل محبت الهی ببلائی مبتلا تا آنکه امر الله مابین عباد مرتفع شد حال اگر نفسی سبب شود و باو هام خود در تفریق ناس سرّاً او جهراً مشغول گردد او از اهل انصاف است لا ونفسه المهيمنة علی العالمین لعمری ینوح قلبی و یدمع عینی لأمر الله و للذین یقولون ما لا یفقهون و یتوهّمون فی انفسهم ما لا یشعرون الیوم لایق آنکه کل باسم اعظم متشبّث شوند نیست مهرب و مفرّی جز او و ناس را متحد نمایند اگر نفسی در اعلی علو مقام قائم باشد و از او کلماتی ظاهر شود که سبب تفریق ناس گردد از شاطی بحر اعظم و علّت توجه بشری جز مقام محمود مشهود که ظاهر است بحدود بشریّه جهاتیّه یشهد کلّ الأکوان بأنّه محروم من نفحات الرّحمن قل ان انصفوا یا اولی الألباب من لا انصاف له لا انسانیّه له حقّ عالم است بکلّ نفوس و ما عندهم حلم حقّ سبب تجرّی نفوس شده چه که هتک استار قبل از میقات نمیفرمایند و نظر بسبقت رحمت ظهورات غضبیّه منع شده لذا اکثری از ناس آنچه سرّاً مرتکبند حقّ را از آن غافل دانسته اند لا ونفسه العلیم الخبیر کل در مرآت علمیه مشهود و مبرهن و واضح قل لک الحمد یا ستار عیوب الضّعفاء و لک الحمد یا غفّار ذنوب الغفلاء ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطان معلوم و ما یظهر من عنده عارف شوند حال بظنون و او هام خود مبتلا مشاهده میشوند لعمری انهم هم الموهوم و لا یشعرون و ما یتکلمون انه هو الموهوم و لا یفقهون نسأل الله ان یوفّق الكلّ و یعرفهم نفسه و انفسهم لعمری من فاز بعرفانه یطیر فی هواء حبه و ینقطع عن العالمین و لا یتلفت الی من علی الأرض کلّها و کیف الذین یتکلمون بأهوائهم ما لا اذن الله لهم

بگو الیوم یوم اصغا است بشنوید ندای مظلوم را باسم حقّ ناطق باشید و بطراز ذکرش مزین و بانوار حبّش مستنیر اینست مفتاح قلوب و صیقل وجود و الذی غفل عمّا جری من اصبع الارادة انه فی غفلة مبین صلاح و سداد شرط ایمان است نه اختلاف و فساد بلّغ ما امرت به من لدن صادق امین انما البهّاء علیک یا ایّها الذاکر باسمی و الناظر الی شطری و الناظر بثناء ربّک الجمیل

\*\*\*

یا علی اشکر الله بما زین رأسک باکلیل الثناء فی ایام ربّک مالک الأسماء و هیکلک بطراز خدمته فی الامکان قد عرفنا توجّهک الی بعض الجهات و هجرتک فی سبیل الله منزل الآیات هذا ینبغی لک و لکلّ مقبل انقطع فی حبه عمّا سواه ای علی در کلّ احوال در اتّحاد قلوب و اجتماعهم بر شریعه امریه الهیه سعی بلیغ مبذول دارید اگرچه بفضل الله بطراز اخلاق مزینی ولکن هر چه بر آن ییفرائی عندالله احبّ بوده تا کل باخلاق حسنه آن جناب بشرط وهاب توجه کنند و در کلّ احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبلیّه از قلم امریه نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطاف حقّ نما سالها است که یکی از عباد که تو بان عارفی مع آنکه در سرّ سرّ او و تبعه او بکلمات نالایقه و نفعات منتنه و شئونات نفسانیّه مشغول بوده اند و حقّ بر کلّ مطلع و محیط ستر فرمودیم و چون در ظاهر باسم الله و ذکر او ناطق تعرّض نمودیم و در سنین معدودات از مطلع آیات الواح منیعه مخصوص او نازل و ارسال شد و در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را بمقام پاک که مقدّس از شایه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شاید بمقامات عالیّه ممتنعه فائز شود کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایته چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدرّ له بی نصیب گردد مع این عنایات متواتره و الطاف متتابعه کانه حقّ را غافل دانسته و سبب این ستر حقّ بوده قل روحی و نفسی لک الفداء یا ستار العالمین ای علی مشاهده در امر رسول الله نما که اول امر در کمال ترقّی و استعلا بوده و بعد توقّف نموده یکی از اسباب مانعه آنکه نفوسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل

باطنیم ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکامن عزّ ربّانیّه ممنوع نمودند قل تالله کلّ ظاهر اعلی من باطنکم و کلّ قشر انور من لبکم قد ترک المخلصون باطنکم كما تترك العظام للكلاب

این آیات احکام الهیه از مشرق بیان ربّانیّه مشرق انشاءالله از بعد ارسال میشود و این دو آیه مبارکه در آن لوح اقدس نازل من الناس من يقعد صفّ التّعال طلباً لصدور الجلال قل من انت يا ايّها الغافل الغرّار و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن قل يا ايّها الكذاب تالله ما عندك انّ من القشور تركناها لكم كما تترك العظام للكلاب ملاحظه نمائید هر نفسی از نفوس موهومه که یافت شد خلیجی از بحر اعظم خارج نمود و توهّمات نفسانیّه و شئونات هواییّه بتمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه اسلام را متفرّق ساخت قل يا ايّها الموهوم انّ الباطن و باطن الباطن و الباطن الّذی جعله الله مقدّساً عن الباطن و الظّاهر الی ما لا نهاية لها يطوف حول هذا الظّاهر الّذی ينطق بالحقّ فی قطب العالم قد ظهر الاسم الأعظم و مالک الأمم و سلطان القدم ليس لأحد مفرّ ولا مستقرّ الا لمن تمسّك بهذه العروة الثّوراء الّتی بها اشرفت الأرض و السّماء و لاح العرش و الثّرى و اضاء ملكوت السّماء و انار الأفق الأعلى اتّقوا يا قوم و لا تتّبّعوا اهلوا الّذین اتّبّعوا الهوی و لا اوهام الّذین قاموا علی المکر فی ملکوت الانشاء توجّهوا بوجه بیضاء و غرر غرّاء الی مطلع آیات ربکم مالک الآخرة و الأولى كذلك قضی الأمر فی اللّوح الّذی جعله الله امّ الألواح و مصباح الفلاح بین السّموات و الأرضین

ای علی تفریق امت سبب و علّت ضعف کل شده و لکنّ الناس اکثرهم لا يفقهون بعضی از ناس که ادّعی شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند کاش به دارالسلام میرفتند در تکیّه قادریّه ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند ای علی جمعی در آن محلّ موجود و مجتمع و نفسی الحقّ که مشاهده شده نفسی از آن نفوس زیاده از اربع ساعات متّصلاً خود را بحجر و مدر و جدار میزد که بیم هلاکت بود بعد منصعفاً بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات میشمردند انّ الله بریء منهم و نحن برآء انّ ربک لهو العلیم الخیر يعلم خائنة الأعین و ما فی صدور العالمین و هم چنین جمعی هستند به رفاعی معروفند آن نفوس بقول خود در آتش میروند و در احیان جذبیه سیف بر یکدیگر میزنند بشأنی که ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند کلّ ذلک حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا أنّهم من الأخسرین جمیع این امور برأی العین مشاهده شده و اکثری از ناس دیده اند بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه بآن ارض توجّه نماید و تکایای مذکوره و ما یحدث فیها را مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیّه و توهّمات انفس خادعه از شطر احدیّه و مالک بریّه ممنوع نشود

ای علی جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و لیالی و ایّام بیاضات شاقّه مشغولند و باذکار ناطق مع ذلک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه با اینکه خود را از اقطاب و اوتاد و افراد ارض میشمردند الیوم رداء افعال و اکیلی اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده انّ لکلمة بها فصل بین کلّ حزب و نسف کلّ جبل و سقط کلّ نجم و کسف کلّ شمس و خسف کلّ قمر و انفطر کلّ سماء و انشقّ کلّ ارض و غیض کلّ بحر و ارتعد کلّ قنّه و انقعر کلّ جذع و اضطرب کلّ هضب و ارتعش کلّ بطح الا من شاء ربک المقتدر القدیر من اقرّ بما اقرّه الله و اعترف بما اعترفه الله انّ من اهل البهّاء فی ملکوت الانشاء كذلك نزل من افق الوحی امر ربک المبرم العزیز الحکیم اگرچه لایق نه که قلم اعلی باین بیانات مشغول شود و لکن نظر بفضل و سبقت رحمت قلم رحمن بامثال این بیان ناطق است این الأقویاء و این مظاهر الاستقامه فی ملکوت الانشاء و این مطالع الاقتدار فی جبروت الانقطاع ای علی تا حال اصبح اقتدار خرق استار ننموده انّ ربک لهو السّتار از خدا بطلب که آن نفوس را باستقامت تمام منقطعین عن سواه بر امر مالک انام و سلطان ایّام ثابت و راسخ فرماید لعمری بذلک ترفع اذکارهم و تثبت اسمائهم و تحقّق مقاماتهم و تفتح علی وجوههم ابواب

عرفانی آذی کان اصل الأمر و مبدأه و اسّ المقام و سلطانه طوبی لمن نبذ الدّنيا و ما یذکر فیها و توجّه بالقلب الأتور الی منظر ربّه المتعالی المقتدر العلیّ العظیم

زحمت شما بسیار است احمل کما حمل فوقها هذا القلب الأرقّ الأدقّ الأشفق اللطیف البدیع المنیر چه که باید ناس را بحکمت چنانچه در کلّ الواح بآن امر شده از اوهمات نفسیه و شئونات غیر مرضیه بنصایح بالغه و حکم ربّانیه مقدّس نمائید و بشطر اقدس کشانید اول امر و اعظم آن استقامت بر امر بوده انشاءالله باید در کلّ احوال بخدمت مشغول باشید چنانچه هستید انما البهّاء علیک و علی من احبک خالصاً لله ربک و ربّ العالمین

\* \* \*

جناب ملاً علی علیه بهّاء الله خضرا

انا المجیب من الأفق الأعلى

یا علی اوهمات اهل فرقان بر کل واضح و معلوم مع ذلك حزب بیان از آن حزب غافلتر مشاهده میشوند قبل بذکر وصی و امثال آن هزار و دوپست سنه یکدیگر را لعن نمودند و بر سفک دم یکدیگر فتوا دادند حال بعینه در نفوسی که خود را از اهل بیان میشمزند همان گفته‌های قبل و اوهمات تازه بمیان آمده عالم گواه که این مظلوم در لیالی و ایام عباد را بآنچه سبب علوّ و سموّ و انقطاع و تقوی الله است متذکر نمود و تعلیم فرمود و احدی از منکرین ظاهر نه در خلف سبحات و حجبات مستور و چون نور امر ساطع با سیوف بغضا بیرون آمدند طوبی از برای نفسی که حجبات اسماء را خرق نمود و به یوم الله و ما ظهر فیہ تمسک جست لعمر الله حزب قبل از مشرکین لدی الله مذکور هر یوم بامری متمسک میشدند و بذکری ناطق به آلهة من دون الله قائل بوده و هستند نشهد انهم من الأخسرین فی کتابی المبین

اولیا را تکبیر برسان انا ذکرناهم من قبل و من بعد و آیدناهم بروح من عندنا یشهد بذلك من ینطق انه لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب قل یا ملاً الأرض ضعوا ما عندکم ثمّ ولّوا وجوهکم الی الأفق الأعلى المقام الذی فیہ ارتفع النداء ان ربکم الرحمن هو المقتدر المهیمن القیوم قل قد اتی الیوم و انتم لا تعرفون قد ظهر المکنون و انتم لا تعلمون خذوا کتاب الله بقوّة من عنده ثمّ انصروه بجنود البیان امراً من لدنه انه هو المهیمن علی ما کان و ما یكون طوبی لک بما تحرک علی ذکرک القلم اذ کان مالک القدم فی السّجن الأعظم قل

لک الحمد یا مالک الوجود و الظاهر باسمک الودود بما ذکرته فی سجنتک و انزلت لی ما لا تعادله الخزائن و الكنوز اسألک ان تجعلنی مستقیماً علی حبک بحيث لا تزلی شبهات الذین انکروا حجّتک و اعرضوا عن برهانک و جادلوا بآیاتک الّتی احاطت الملک و الملکوت البهّاء المشرق من افق سماء ظهوری علیک و علی الذین عملوا بما امروا به فی لوحی المحفوظ

\* \* \*

هو الذّاکر العلیم الحکیم



یا علی علیک بهائی انّ المظلوم لا یشکو من البلايا و ما ورد علی الأولیاء فی سبیل اللّٰه مولی العالم فاعلم انّ ابن الذّئب افترس غنماً من الأغنام و الظّالم عقر ناقة اللّٰه امام وجوه الأمم طویبی لمن سعد و ویل لمن ارتکب ما ناحت به مظاهر اسمی الأعظم انّک اذا فزت بلوحي قل

لک الحمد یا الهه الأسماء و فاطر السّماء بما سقیت اراضی عرفانک من دم اولیائک الذّین جعلتہم مطالع الاستقامة بین بریتک اسئلک بہم و بدمائہم بأن تنزل من سماء رحمتک فرجاً من عندک و سلاماً من لدنک و رحمۃً من جانبک ای ربّ قد طالت اعناق النّفاق و احاط سحاب الظّلمة نیر الآفاق اسئلک بمظلومیّتک و مظلومیّة اولیائک بأن تؤیّد اعدائک علی العدل و الانصاف انّک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت الفرد الواحد المہيمن العليم الحکیم و لک الحمد یا الهی بما ایدتنی علی القيام امام وجهک و اصغاء ندائک و الورود فی لجة بحر رحمتک اسئلک بأن تکتب لی و لأخی الذّی سمی بأصغر کلّ خیر انزلتہ من قلمک الأعلى فی الواحک و کتبک یا مولی الوری ای ربّ قدر لأخی الآخر الذّی سمی بیاقر و اختی ما ینبغی لبحر عطائک و سماء رحمتک و شمس عنایتک اشهد انّک انت الغفور الرّحیم و المقتدر العزیز الکریم کبر من قبلی علی اولیائی هناک و بشرہم بعنایتی انا ذکرنا من سمی بمحمّد قبل رضا ثمّ الذّی سمی بمہدی فی کتاب اللّٰه العزیز الحمید البہاء من لدنا علیکم و علی الذّین ما خوفتہم جنود الظّالمین

\* \* \*

اس

جناب علی علیہ سلام اللّٰه

هو المہيمن علی من فی الأرض و السّماء

یا علی علیک سلام اللّٰه و عنایتہ تو شاهد و عالم گواه کہ این مظلوم حزب اللّٰه را در لیالی و ایام بنصایح و مواعظ از ما لا ینبغی منع نمود و بما ینبغی امر فرمود مرقاة صعود البیوم موعظہ حسنه و اعمال و افعال طیّیہ ظاہرہ بودہ و هست طویبی از برای نفوسی کہ مال و منال ایشان را از غنیّ متعال منع نمود ایشانند مظاهر انقطاع و مطالع تقوی علیہم سلام اللّٰه و عنایتہ و فضلہ آن جناب بر اعمال و افعال این حزب از قبل آگاہ بودہ و هست و این مظلوم بعد از توجّہ بہ عراق در جمیع احيان بتربیت عباد مشغول لسان ناطق و قلم جاری و ایما و اشارہ موجود در بعضی از مقامات بیان امکان را منور مینمودیم و حرکت میدادیم و در بعضی اوقات بقلم بنصرت امر اللّٰه مشغول بودیم و گاهی باشارات حاجب و چشم کوثر آگاهی عطا مینمودیم مقصود آنکہ بجمیع جوارح و ارکان بتطہیر و تہذیب عباد مشغول کہ شاید مابین احزاب عالم الفتی حاصل شود و نار حبی مشتعل گردد نعم ما قیل من قبل حواجبنا تقضی الحوائج بیننا و نحن سکوت و الهوی یتکلم

یا علی علیک عنایة اللّٰه و فضلہ در سجن اعظم مشاهده نمودی چه مقدار از نفوس موجود مع اختلاف آراء و تفاوت مقامات بمحبّت و وداد کل را نگاه داشتیم از اوّل دنیا الی حین شنیده نشده نفسی از اولیا و یا اصفیا در سجن مع این جمعیت وارد شدہ باشد حال در حالت این مظلوم تفکر نما کہ بچہ محبّت و خلقی این جمع را نگاه داشته بشانی کہ اکثری در جمیع احوال بافق ارادة اللّٰه ناظرند اهل نور و نار در ایام ظهور موجود اهل نور معلوم یعرف من سیماہم نضرة اللّٰه العليم الحکیم و اهل نار نفوسی کہ نصح اللّٰه را نپذیرفتند و بیغی و فحشا ظاہر گشتند امانت را بخیان و انصاف را باعتساف تبدیل نمودند حقّ شاهد و آگاہ کہ عبادی کہ بمفتریات در مدینة کبیرہ ناطقند محض حفظ ایشان را از سجن روانہ نمودیم چه کہ

اعمال و افعال مکشوف شد و از برای هر یک خطر عظیم موجود محض عنایت و محبت عمل نمودیم آنچه را که حاکی از شفقت لانهایی بود ولکن آن بی‌انصافها عمل کردند آنچه را که کل آگاهند و میدانند از و حرص ایشان را از راز حضرت بیناز محروم نمود حال از حق میطلبیم جمیع دوستان را در اطراف حفظ فرماید لازال نیر تقوی را امام وجوه مشرق و لائح مشاهده نمایند و بان تمسک جویند و باعمال و اخلاقی ظاهر شوند که صیتش عالم را احاطه کند و از هر مدینه و دیار رایة اتحاد و علم اتفاق مشاهده گردد نامه آن جناب رسید و امام وجه مظلوم باصغا فائز طوی لک و نعیماً لک قد نطقتم بما یجد منه المقرّبون عرف المحبّة و الوداد فی الحقیقه خیرخواهی نمودی نسأل الله ان یحفظک و یحرسک بقدرته و سلطانه انه علی کلّ شیء قدیر السّلام علیک و علی من معک و علی کلّ ثابت مستقیم

\* \* \*

یا علی علیک سلام الله و عنایتیته ذکر اول آنکه باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور اینمقام محال بوده و هست مگر بذیل توکل کامل توکل نمائی اینست شفای هم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر بایقان تمام ایقان را اثرهاست و ثمرها و ثانی بردباری و اظهار دوستی با عالی و ادانی استغفر الله کلّ عالی بوده و هستند اگر نصایح مشفقانه حق را بپذیرند اینمقام نیر خلق الهی قلب و صدر و رأس کلّ را بنور لا یوصف منور دارد و ثالث اخلاق و اعمال و اقوال بمقتضیات حکمت و وقت معلق گردد لله الحمد آنجناب مزیند آنچه ذکر شد این شهادت در اینمقام لؤلئیسست لا عدل له و نورست لا نظیر له یا علی دوستان الهی را از قبل مظلوم سلام برسان انشاء الله کلّ مؤید شوند بر آنچه وقت آنرا طلب مینماید هنگام اجتهاد در امور توقّف جایز نه و مقام صلح و اصلاح تکلم بکلمه قهرآمیز لایق نه انشاء الله کلّ موفق شوند برضا و تسلیم که دو نیرند از برای آسمان وجود هیناً لکم و للعارفين

\* \* \*

جناب استاد علی اکبر بنا علیه بهاء الله

هو السّامع العلیم الخبیر

یا علی قبل اکبر ذکرت در منظر اکبر بوده و هست قد فزت بلوح لاح من افقه نیر عنایت ربّک الکریم چندی قبل لوح امنع اقدس مخصوص آن جناب مع الواح منزله ارسال شد از حق میطلبیم عباد خود را از بحر معانی مستوره در آیات محروم نفرماید و از صراط واضح مبین منع ننماید اولیا را تکبیر برسان و بعنایت و الطاف حق بشارت ده بگو از نار فتنه و فساد که از قساوت قلوب عباد مشتعل شده محزون مباشدید قسم بانوار وجه الهی که از افق اعلی مشرق و لائحست این امور سبب اعلاء کلمة الله بوده و هست عنقریب کل بفنا راجع و یری المقرّبون الأمر کله لله ربّ العالمین البهَاء اللّائح من افق سماء رحمتی علیک و علی کلّ صبار شکور نظر بحکمت منزله کل را از اقرار و اعتراف باین امر امام وجوه منع نمودیم للکل ان یتمسکوا بما قیل من قبل التّقیه دینی و دین آبائی

\* \* \*

جناب آقا علی اکبر علیه بهاء الله

بسمی المهیمن علی الأسماء

یا علی قبل اکبر ظالم ارض یاء قصد اطفای نور نموده و عمل کرده آنچه را که از اول دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسم بنور بیان که آنچه کرده سبب اعلاى کلمه مبارکه بوده و هست رغماً لأنفه و لمن معه و یحبّه بشارت حقیقی آنکه اولیای الهی قصد صعود نمودند و جان در سبیل مقصود عالمیان فدا کردند طوبی لک بما نزل لک هذا الكتاب المبین

\* \* \*

بسمی الأعظم الأقدس العلیّ الأبهی

یا عندلیب ان استمع النداء أنه يظهر مرّة باسم الحیب و اخرى باسمی المحبوب و تارةً باسم قلمی الأعلى و طوراً بهذا الاسم الذی به ارتعدت فرائض الأسماء و انصعق من فی الأرض و السماء الآ من شاء الله ربک المهیمن علی الأشياء أنه لهو الفرد المتعالی العلیم الحکیم انا ذکرناک من قبل بما فاح به عرف البیان فی الامکان و سرت به نسمة الله علی من فی السموات و الأرضین تالله ان البطحاء وجدت عرف قمیص مالک الأسماء و الحجاز اهتزت و نادت لک الحمد یا اله العالمین بما اظهرت نفسک لعبادک و شرفت دیارک بقدمک اشهد بک ظهر المقصود و توجه کلّ حیب الی الله الفرد الخیر و الروح فی بریة الاشتیاق یدعو ربّ البریة و یقول لیبک یا مقصود العالم و لیبک یا محبوب العارفين هذا يوم فيه تشرف کلّ شیء بأنوار الظهور ولكنّ القوم اکثرهم من الغافلین ان الطور ینادی امام الظهور و یدع الكلّ الی مطاف المرسلین فانظر فی الناس و مقاماتهم أنهم كانوا ان ینتظروا فی اللیالی و الأیام من وعدوا به من قبل فی کتاب الله فلما اتی الوقت و ظهرت رایة الظهور اعرضوا عن الله العزیز الحمید انا ندع ذکرهم و نذكر الذین آمنوا فی هناك بذکر تنجذب به عقولهم و قلوبهم علی شأن لا تمنعهم علماء الأرض عن صراطی المستقیم تالله أنهم عبدة الظنون و الأوهام ان العلم تبراً منهم یشهد بذلك لسانی فی ملکوتی العزیز المنیع هم الذین اعرضوا عن الوجه و اعترضوا علی الله اذ اتی بحجة غلبت الأشياء و بأمر لا یقوم معه من فی السموات و الأرضین قد حضر لدى المظلوم کتابک الذی ارسلته الی اسم الجود و قرأه العبد الحاضر لدى العرش ان ربک لهو المبین العلیم و اردنا ان نذكر کلّ اسم کان فی کتابک لیفرح بعناية الله العزیز الجمیل

یا مهدی ان کتاب علی هیئة اسمی الأعظم ینطق بین العالم أنه لا اله الا انا العزیز الوهاب طوبی لأذن فازت باصغاء نداء الله و ویل لمن اعرض و اتبع کلّ غافل مرتاب أنه فی کلّ الأحيان ینادی من فی الامکان و یدع الناس الی الله مالک الرقاب قد ذکر ذکرک فی السجین و نزل لک ما ابتسم به ثغر البیان ان افرح بذکری ثم اشکر ربک الذی خلقک و عرفک مطلع آیاته و یدک علی هذا الأمر الذی به زلت الأقدام طوبی لک و لأبیک و امک و اختک و ضلعک انا نکبر علیه و علیهن من هذا المقام الذی جعله الله مشرق الآیات

یا علی ان اشکر بما یذکرک لسان الکبریاء من افقه الأعلى و یدعوک و من علی الأرض الی البحر الأعظم الذی ظهر امام الوجوه باسمی المهیمن علی الممكنات انا اردنا ان نقرّب الأمم الی الله مالک القدم و هم قاموا علی ضربنا علی شأن ناح به الملاء الأعلى و سکّان الفردوس و الذین طافوا العرش فی العشی و الاشرار انا سمعنا ندائک و اجیناک من المنظر الأكبر الذی ینادی فیه مالک القدر أنه لا اله الا انا العزیز العلام طوبی لنفسی فازت بأیامی و لسان نطق بذکری و لعین توجّهت الی

افقى و لبيت ارتفع فيه ذكرى و لرجل سرع الى سوء الصراط و نذكر الباقر و الأصغر و نبشّرهما بالذکر الأكبر الذى جرى من القلم الأعلى فى اعلى المقام البهآء عليك و عليهما و على امك و اختك من لدى الله منزل الآيات

انا نذكر امتنا و نقول يا امتى كم من ملكة ما فازت بعرفان الله و كم من ملك غفل عن الذى يذكره فى الليالى و الأيام كم من امير غرته الدنيا و كم من كبير حجته الأشياء و أنك اقبلت و عرفت مولاك و انشأت فى ذكره ما استفرحت به افئدة اولى الألباب ان اشكرى الله بما ايدك على امره و عرقك مطلع اسمائه الذى احتجب عنه العباد طوبى للسان نطق بذكرى و لقلب تزین بطراز حبي و لوجه توجه الى الله مالك الأديان قد قرئ ثنائك لدى العرش و قبلناه فضلاً من عندنا و اثبتناه فى الكتاب غنى يا امتى على افنان دوحه عرفانى انه ينفعك فى كلّ عالم من عوالمى يشهد بذلك ربك مرسل الأرياح

يا قلمى الأعلى ان اذكر من آمن بالله مالك الأسماء ليفرح و يكون من الراسخين يا يوسف قبل علىّ انا رأينا اقبالك اقبلنا اليك من هذا المقام الذى جعله الله مقرّ عرشه العظيم قد رفع الله شأن السجن الى مقام يذكر دونه كلّ مقام رفيع ان اشهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا هو و الذى ينطق انه لهو الكنز المخزون و الغيب المكنون قد ظهر بالحقّ بسطان لم تمنعه جنود الأرض و لا سطوة الظالمين قل

يا اله الأسماء و فاطر السماء اسألك بالاسم الذى كان مقدساً عن الحروف و الألفاظ و منزهاً عن الألسن و الأصوات بأن تؤيدنى على الاستقامة على امرك و القيام على ذكرك و ثنائك اى ربّ انا الذى توجهت الى وجهك اسألك بأن تجعلنى متمسكاً فى بحر غفرانك و متمسكاً بحبل عطائك أنك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم

يا رسول يذكرك مالك الوجود و ربّ الجنود من هذا المقام المحمود انا نخبرك بالرسول الذى طار فى هوائى و نطق بثنائى بين عبادى و اخذه كوثر بيانى على شأن انفق روحه فى سبيلى كذلك يذكرك من عنده كتاب محفوظ يا قلمى الأعلى ان اذكر عبدى الرسول الذى استشهد فى الزوراء انه هو الذى فوض اليه سقاية بيتى الحرام بعد العبد الحاضر لدى عرش الله المهيمن القيوم انه خرج فى الاشراف ليسقى بيت الله فى يوم الميثاق اذا قتله المشركون بظلم ناحت به الأشياء و الذين طافوا العرش بخضوع و خشوع ان اذكره من قبلى و قل اول نفحة تضوّعت من اوراد حديقة المعانى عليك يا ايها الناطق بذكر مالك الأسماء و المتوجه الى الأفق الأعلى اشهد أنك سمعت النداء و اقبلت الى الزوراء مقرّ عرش ربك فاطر السماء الى ان دخلت المقام المحمود و فزت بلقاء الله مالك الغيب و الشهود انت الذى ما منعك ضوضاء الأمم و لا شؤونات العالم توجهت بوجهك و عينك و قلبك و كلّ اركانك الى الله مالك الملوك و كنت طائفاً حول البيت الى ان شريت رحيق الشهادة فى سبيل المظلوم عليك بهآء الله و بهآء من فى السموات و الأرض و بهآء كلّ من آمن بالله العزيز الودود

انا نذكر من اقبل الى افقى و تمسك بحبل عنايتى الذى سمى بمحمد قبل مهدى ليفرح بذكرى الذى اذا ظهر هدر عندليب البيان على الأفنان انه لا اله الا هو و نطقت الأشياء بين الأرض و السماء قد اتى الموعود من سماء العناية و الألفاظ و نادى الملكوت تالله قد ظهر مالك الجيروت بسطان لا يقوم معه من فى السموات و الأرض و نادى الحوريات من الفردوس الأعلى تبارك مالك الأسماء و فاطر السماء الذى ظهر و تجلّى بأسمائه الحسنى على من فى ملكوت الأمر و الخلق ان اقبلوا يا ملأ الأرض و لا تكونوا من الغافلين تالله قد ظهر يوم الله و كشف الغطاء من كان مستوراً و مخزوناً و مكنوناً فى حجب الغيب فلما تمّ الميقات اظهر نفسه فضلاً من عنده انه لهو المقتدر القدير هذا يوم فيه تكلم منادى الطور و ينطق ربّ الجنود امام العالم انه لا اله الا انا الفرد الخبير طوبى لك بما خرقت الأحجاب و اقبلت الى الوهاب اذ اعرض عنه كلّ غافل بعيد فانظر الذين ينسبون انفسهم الى الفرقان و يدعون العلم انهم يفتخرون باسمى بين عبادى فلما اظهرت نفسى اعرضوا و كفروا بالذى آمنوا كذلك يذكرك المظلوم لتكون من العارفين ان افرح بما ذكرت من قلمى الأعلى تالله انه خير لك عمّا على الأرض يشهد بذلك لسانى فى سجنى البعيد و نذكر ابنك الذى فاز بعناية ربه الغفور الكريم من اقبل اليوم الى الأفق الأعلى و اعترف بما

اعترف به مالك الأسماء أنه من اهل البهَاء في لوح حفيظ نسأل الله ان يوفِّقك و آياه و يؤيِّدكما على الاستقامة على هذا الأمر العظيم طوبى لك يا هدى بما اقبلت الى الله مالك العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى في يوم فيه انشقت الأرض و نسفت الجبال نعيماً لقوى كسر الأصنام باسم مالك الأنام و شرب الرحيق المختوم باسمه القيوم و نطق بنشائه بين الأحزاب أنا رأينا اقبالك اقبلنا اليك و سمعنا ندائك اجبتناك بهذا الكتاب الذى اذا نزل بالحق صاحت كتب العالم و نادى تالله قد ظهر أم الكتاب ان اطلع من افق البيان باسم ربك الرحمن و قل يا ملأ الامكان تالله قد فتح باب السماء و اتى مالك الأسماء على ظلل السحاب ان اخرجوا من بيوت الظنون و الأوهام لعمر الله قد اتى الأيام التى تزيّنت بذكرها الزبر و الألواح

ان استمع يا جواد صرير قلم ارادتى و خرير ماء عنائتى و هزيز نسائم الوحي فى أيامى و حفيف سدره المنتهى التى ارتفعت بهذا الاسم الذى ذلت له الرقاب فاسأل الله بأن يجعلك مشتعلاً بنار حبه و ناطقاً ببناء نفسه و متوجّهاً فى كل الأحوال الى باب فضله الذى ما قدر له البواب خذ كوب البقاء باسم ربك الأبهى ثم اشرب منه الكوثر الأصفى مرّة باسمى و اخرى بذكرى الذى خضعت له الأذكار كذلك طرّ دياج كتاب البيان بذكر ربك الرحمن اذا فزت به ان اشكر و قل لك الحمد يا منزل الآيات

يا علىّ يخاطبك المظلوم من هذا المقام ليأخذك جذب بيان ربك مالك الوجود ان اشهد بما شهد الله أنه لا اله الا هو المهيمن القيوم طوبى للسان اقرّ بما اقرّ به لسان القدم و لوجه توجه الى وجه الله مالك الملكوت قل هذا يوم بشرّ به محمّد رسول الله من قبل و من قبله الانجيل و الزبور اتقوا الله يا قوم و لا تنكروا هذا الفضل الذى احاط الغيب و الشهود دعوا ما عندكم و خذوا ما عند الله كذلك يأمركم مطلع الوحي فى هذا اللوح المسطور تجنّبوا يا قوم عن الذين اتبعوا اهوائهم و كفروا بالله ربّ ما كان و ما يكون تشبّث بذيل عناية ربك و قل

لك الحمد بما عرّفنتى مظهر نفسك و ايّدتنى على ذكرك و ثنائك فى يوم فيه اسودّت الوجوه اسألك بأن تكتب لى ما كتبته لأصفيائك الذين وفوا بميثاقك و نصرورا امرك المحتوم

يا محمّد قبل علىّ أنا نبشرك بظهور الله و سلطانه و قدرته و اقتداره لتفرح و تكون من الشّاكرين قد انار افق العالم بنير اسمنا الأعظم ولكنّ الأمم فى حجاب مبين قد اشتعلت الأشياء من نار كلمة ربك مالك الأسماء ولكنّ ملأ الانشاء اتبعوا اهوائهم و اعرضوا عن الذى وعدوا به فى كتاب الله رب العالمين كلّمنا امع القلم عن ذكر مالك القدم يأخذ بأيادى الرجاء ذيل ربه فاطر السماء و يقول

يا مالك الأمم اسألك باسمك الأعظم بأن لا تجعلنى محروماً عن ذكرك فى أيامك أنك انت المقتدر المتعالى الغفور الكريم فائذن لى يا الهى بأن اخبر الناس بما علّمتنى من اسرار حكمتك و اريتنى لآئى علمك لتنجذب بها افئدة عبادك الذين اقبلوا اليك اذ اعرض اكثر خلقك

كذلك قضى الأمر اذ يمشى جمال القدم فى هذا المنظر الكريم طوبى لك بما توجه اليك وجه الله و يكلمك مكلم الطور فضلاً من عنده أنه لهو الفضال القديم

يا محمود ان استمع ندائى من مقامى المحمود ثم اشهد بما شهد لسان العظمة أنه لا اله الا انا المهيمن القيوم قد ارسلنا الرسل و انزلنا الكتب و فصلنا فيها ما يرفع العباد الى الغاية القصوى و الجنة العليا ولكنّ القوم اعرضوا بما اتبعوا كل ناعق مردود كم من عالم تمسك بالشريعة و بها افتى على منزلها يشهد بذلك اهل سرادق عظمتى و فسطاط عصمتى ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين طوبى لبصير ما منعه الهوى عن مولى الورى و لسميع توجه و سمع نداء الله الملك العزيز الودود

يا رضا تالله من فاز برضائى أنه من اهل ملكوتى يصليّ عليه الملاء الأعلى و اهل مدائن الأسماء يشهد بذلك فاطر السماء فى هذا الكتاب المحتوم من فاز به بكلّ الخير و الذى منع أنه من اهل التابوت طوبى لنفس نبذت ما ارادت و

اخذت ما اراده الله المهيمن القيوم ليس في علم الله مقام اعظم منه نعيماً لمن شرب هذا الرحيق من يد عطاء ربه الغفور لو تجد لذة بيان ربك لتطير في الهواء وتمشي على الماء وتنادى في برية العالم لييك لبيك يا اله الوجود و لبيك لبيك يا مالك الغيب و الشهود لبيك لبيك يا سلطان الملوك اشهد بك تشرف العالم و بظهورك اهتز الطور و ينادى و يقول لك الحمد يا من بك نطق الأشياء و ظهرت الكنوز كذلك زيناً افق سماء البيان بنير العرفان ان اشكر ثم احمد ربك العزيز الودود يا عليّ قبل نقيّ انا نذكرك خالصاً لوجهي ليجذبك ندائي الى ملكوتي و يقربك الى بحر عنايتي ان ربك لهو الغفور الكريم لا يعادل بكلمة من كلمات ربك خزائن الأرض كلّها ان اعرف و كن من الحامدين تفكر في فضل ربك انه يذكرك في السجن الأعظم بذكر لا يعادله ما عند الملوك و السلاطين انك اذا شربت رحيق بياني و فزت بكتابي قم مقبلاً الى قبلة الوجود و قل

يا اله الغيب و الشهود اسألک بنفحات ايامك و تصوّعات قميص عنايتك بأن تجعلني ثابتاً راسخاً على امرک انک انت المقتدر على ما تشاء و في قبضتك ملكوت الأسماء تفعل ما تشاء و تحکم ما تريد

يا اسد ان استمع نداء الفرد الأحد انه يدعوک الى الله رب العالمين من الناس من اراد ان يطفئ نور الله قل تبتاً لك يا ايها الغافل البعيد انه وضع امره على اساس ثابت راسخ متين لا تزعه ارياح العالم و لا اشارات الأمم كذلك قضى الأمر في لوح حفيظ قل يا معشر العلماء لم اعرضتم عن الذي به ارتفعت اسمائكم و علت مقاماتكم اتقوا الله و لا تكونوا من الذين كفروا بحجة الله بعد ظهورها و اعرضوا عن نعمة الله بعد انزالها كذلك ينصحكم مولى الوري فضلاً من عنده و هو الناصح العليم قل بظلمكم ناح رسل الله في اعلى المقام و اهل الفردوس في مقام كريم خافوا الله و لا تفتوا على الذي به نصب الميزان و ظهر صراط الله العزيز الحميد أ تقتلون الذي يدعوكم الى الأفق الأعلى و ينزل عليكم من سماء الروح ما ينجذب به اولو النهى اتقوا الله و لا تكونوا من الظالمين قد ظهر بحر العلم امام وجوهكم و انتم في هيماة الظنون من المتحيرين ان ارفعوا رؤوسكم ان الشمس في وسط الزوال كذلك يذكرکم الله فضلاً من عنده انه لهو الغفور الرحيم

يا نصرالله اياک ان تحزنک شؤونات العالم او تخوفک سطوة الأمم توکل في کلّ الأحوال على العليم الخبير انه يشهد و يرى و في قبضته ملكوت الآخرة و الأولى يكتب لمن اراد اجر من فاز بلقائه و شرب من بحر وصاله انه لهو المقتدر القدير قل قد ظهر ما لا ظهر في العالم ان استمعوا يا قوم نداء من ينطق بين الأمم اياکم ان تحجبکم شؤونات الخلق عن الحقّ دعوهم بأنفسهم و اقبلوا الى العزيز الحميد البهاء من لدن مالك السماء على كلّ عبد اقبل و آمن و على كلّ امة سمعت و شربت كوثر محبة ربها الغنيّ العزيز الجميل

ان يا قلم الأعلى توجه الى الذين آمنوا بالله فاطر السماء و لا تمنعهم عن صيرک الأهلئ انا جعلناک مترجماً في الملك من لدن ربك المقتدر المتعالى المهيمن القيوم بشرّ عبدنا الذي سمى باسكندر بما ذكره مالك القدر في المنظر الأكبر ليفرح و يكون من الشاكرين قل انك شربت من عين الحيوان الذي منع عنه اسكندر الأول يشهد بذلك سلطان الملل و مزيل العلل الذي ينطق في السجن الأعظم بين الأمم انه لا اله الا هو العليم الخبير انه دار البلاد و ما فاز بما اراد و انك فزت به في البيت فضلاً من لدن غفور كريم قل ان ماء الحيوان هو حبّ الرحمن في الامكان تعالى من اخذ و شرب باسمي العزيز البديع فكر في القرون الخالية اين اسكندر و امثاله و اين اعلامهم المنصورة و ارياتهم المنصوبة و اين رماعهم المشروعة و سهامهم الطائرة و اين اعناقهم المتطاولة و قصورهم المشيدة و اين خيامهم المضروبة و خبائهم المرفوعة و اين اوامرهم النافذة و معاقلمهم العالية و اين صليل سيوفهم و سهيل خيولهم و اين تغرّدات طيورهم و نعمات مغنياتهم و اين هدير ورقائهم و خريز انهارهم و اين من ارتعد من سطوته العالم و اضطرب من ظلمه الأمم و اين من افتخر بالملك معرضاً عن الملكوت و اين من اخذه الغرور الى ان اعرض عن مالك الجيروت اين من حكم على الآفاق و اين من نقض الميثاق اين التي خجل غصن البان عند تمايلها و تناولها و

توقفت الشمس عند كشف قناعها و ظهور جمالها اين قصور القياصرة و فروع الفراغة و اين شوكة الأكاسرة و جبروت الجبابرة اين من غرته الصفوف و يرى عن ورائه الألوف و اين من طار فى هواء الغرور و اعرض عن الله مالك النشور اين بساطهم و نشاطهم و عزهم و اقتدارهم و اين خزائهم و زخارفهم و اوامرهم و هياكلهم قد انزلهم الله من اعلى غرفات قصورهم الى اسفل دركات قبورهم لو يتفحص احد فيها هل يقدر ان يميز جماجم الملوك عن المملوك او براجم الغنى عن الصعلوك لا وملك الملوك و سلطان الجبروت قد رجعوا الى منازلهم و سكنوا فى مقابرهم قد اخذ منهم المقامات و الشؤون انا لله و انا اليه راجعون كذلك نطق لسان العظمة بين البرية ان اقرأ و قل لك الحمد يا من ذكرتنى و لك الثناء يا مقصود العالمين فاسأل الله بأن يجعلك مستقيماً على امر ربك و يبلغك الى مقام لا تمنعك جنود الظالمين

ذكر من لدنا لمن سمى بمحمد قبل حسن ليقربه ذكر الله الى البحر الأعظم الذى يستمع من خير امواجه انه لا اله الا هو العزيز الودود يا اهل الأرض لا تجعلوا دين الله سبباً لاختلافكم انه نزل بالحق لاتحاد من فى العالم اتقوا الله و لا تكونوا من الجاهلين طوبى لمن يحب العالم خالصاً لوجه ربه الكريم تمسكوا بالكتاب الأقدس الذى انزله الرحمن من جبروته المقدس المنيع انه لميزان الله بينكم يوزن به كل الأعمال من لدن قوى قدير طوبى لمن وجد منه حلاوة بيان ربه و شرب من كلماته كوثر اوامر الله رب العالمين لا تسبوا احداً بينكم و لا تتبعوا خطوات الغافلين قد جننا لاتحاد من على الأرض و اتفاهم يشهد بذلك ما ظهر من بحر بيانى بين عبادى ولكن القوم اكثرهم فى بعد مابين ان يسبكم احد و يمسخكم ضرراً فى سبيل الله ان اصبروا و توكلوا على السامع البصير انه يشهد و يرى و يفعل ما اراد بسلطان من عنده انه لهو المقتدر القدير قد منعم عن النزاع و الجدل فى كتاب الله رب العرش العظيم تمسكوا بما ينتفع به انفسكم و اهل العالم كذلك يأمركم مالك القدم الظاهر بالاسم الأعظم انه لهو الأمر الحكيم انك اذا فزت بكتابتى قل اشهد انك انت الذى بك نصب الصراط و وضع الميزان و نفخ فى الصور و انصعق من فى السموات و الأرض و ظهر لوح حفيظ

قد اراد وجه الله ان يتوجه الى احد من عبادى و يذكره فضلاً من عنده انه لهو الفضل الكريم ان يا سيد قبل اسد ان المظلوم يذكرك و يدعوك الى الله رب العالمين ان اشكر بما تحرك على ذكرك قلمى و اقبل اليك وجهى و انزل لك لسان بيانى من ملكوت وحيى ما لو تضعه على الجبال لتراها خاضعة متذللة لله الفرد المتعالى العزيز الجميل قل الهى الهى احب عند كل حجر ادعوك باسمك الكريم و عند كل مدر اذكرك باسمك الرحيم و احب فى الجبال ارفع ندائى حباً لجمالك و فى الاكام صريخى و صيحتى شوقاً للقائك قدر لى يا الهى ما اراده قلم تقديرى فى سبيلك و رضائك ترى يا الهى عبراتى فى فراقك و زفراى فى وصالك اسألك بالكلمة العليا التى تتيك بين الأرض و السماء بأن تكتب لعبدك من قلمك الأعلى ما يجعله بكله منقطعاً اليك و متمسكاً بك و قائماً على خدمتك و مترصداً امرى اى رب بحر الفقر اهتز فى نفسه بما رأى امواج بحر غنائك قدر له يا الهى ما ينبغى لك فى ايامك انك انت المقتدر على ما تشاء فى قبضتك ملكوت الأشياء لا اله الا انت المهيمن العزيز الحكيم

كذلك فتحنا على وجهك باب البيان لتشكر ربك الخبير

و نذكر من سمى بصادق ليفرح بذكر مولاه و يكون من الذين توجهوا بكلهم الى الله مالك الرقاب قل الهى الهى لم خلقت العيون لعبادك و اعطيتهم بصائر من فضلك ان اعطيتهم لمشاهدة جمالك و النظر الى انوار وجهك فاكشف الأحجاب عنها بجودك و الطافك لتشاهدك مستويماً على عرش عظمتك فى ايامك و ان خلقتها يا الهى لغيرك اذ تشهد الأشياء بأنهم فى خسران لم يكن اعظم منه فى مملكتك وعزتك يا محبوب فؤادى و مقصود قلبى احب ان تعذبني بعذاب لم يكن اكبر منه فى علمك و تكتب لى عذب لقائك اى رب كنت راقداً هزئى نسيم يوم ظهورك فلما ايقظنى الهمنى ما كنت غافلاً عنه فى ايامك اى رب وجدت عرفك سرعت اليك اسألك بأن لا تجعلنى محروماً عما قدرته فى كتابك

من بدائع فضلك و لا ممنوعاً عن الاستقامة فى امرك فاكتب لى يا الهى من قلمك الأعلى خير الآخرة و الأولى أنك انت  
المقتدر القدير

يا علىّ قلب العالم قد اقبل الى احبائه و ينصحهم بما نصحننا به احد اغصانى الذى سمى بديع الله فى كتاب الأسماء و  
بعليّ قبل محمّد فى لوح نطق أنّه لا اله الا انا العزيز الوهاب انا نوصى الكلّ بالصبر و السكون و الأمانة التى كانت وديعة الله بين  
خلقه طوبى لرافعى اعلامها و حافظى مقامها قلنا يا بديع كن فى النعمة منفقاً و فى فقدها شاكراً و فى الحقوق اميناً و فى الوجه  
طلقاً و للفقراء كزراً و للأغنياء ناصحاً و للمنادى مجيباً و فى الوعد وقيماً و فى الأمور منصفاً و فى الجمع صامتاً و فى القضاء  
عادلاً و للانسان خاضعاً و فى الظلمة سراجاً و للمهموم فرحاً و للظّمان بحراً و للمكروب ملجأً و للمظلوم ناصرأً و عضداً و ظهراً  
و فى الأعمال متّقياً و للغريب وطناً و للمريض شفآءً و للمستجير حصناً و للضّيرير بصراً و لمن ضلّ صراطاً و لوجه الصّدق جمالاً  
و لهيكل الأمانة طرازاً و لبيت الأخلاق عرشاً و لجسد العالم روحاً و لجنود العدل رايةً و لأفق الخير نوراً و للأرض الطّيبة رذاذاً و  
لبحر العلم فلکاً و لسماء الكرم نجماً و لرأس الحكمة اكلبلاً و لجبين الدهر بياضاً و لشجر الخشوع ثمرأً فاسأل الله ان  
يحفظك من حرارة الحقد و صبارة البرد أنّه قريب مجيب كذلك نطق لسانى لأحد اغصانى و ذكرناه لأحبائى الذين نبذوا  
الأوهام و اخذوا ما امروا به فى يوم فيه اشرفت شمس الايقان من افق ارادة الله ربّ العالمين

يا محمّد قبل حسين ان استمع ما يناديك به المظلوم أنّه يذكرك خالصاً لوجه الله لتقوم على ذكره و ثنائه بين العباد  
اياك ان تحزنك شؤونات الخلق او تخوّفك اشارات الذين كفروا بالمبدأ و المآل ضع ما عند الناس امرأً من لدنا و خذ ما اوتيت  
به فى الكتاب قل يا ملأ الأرض تالله قد ظهر اللوح المحفوظ و أنّه يمضى بين عباده و يقول هذا يوم وعدتم به فى كتب الله من  
قبل اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ مشرك مرتاب ان اخرقوا الأحجاب باسمى و السّبحات بنار حبّى كذلك يأمركم من نطق بالحقّ فى  
اعلى المقام طوبى لغريب قصد الوطن و لبعيد سرع الى بحر القرب و لعليل توجهه الى كوثر الشّفآء فى يوم فيه نطقت الأشياء  
الملك لله ربّ الأرباب ان اعرف قدر تلك الأيام و خذ قدح الانقطاع باسم ربك مالك الأنام ثم اشرب منه بالروح و الرّيحان  
فانظر ثم اذكر الدنيا و ما ترى فيها من شؤوناتها و تغييرها و اختلافها تالله أنّها تدعو فى كلّ الأحيان اهلها و تقول فاعتبروا يا اولى  
الأبصار أنّها تذكّر الناس و تخبرهم بزوالها و فنائها ولكنّ القوم فى سكر عجاب ان استمع ندائى ثم اعلم بما امرت به فى هذا  
الكتاب الذى شهدت له الذّرات كم من عارف غرّته العلوم و المعارف و كم من جاهل اقبل الى الأفق الأعلى و قال لك  
الحمد يا من عرقتنى مشرق آياتك فى هذا اليوم الذى فيه ناح الرّعد و صاح السّحاب بما ورد على اصفياء الله من الذين  
شغلتهم اموالهم و انفسهم عن الله فى يوم المعاد طوبى لبصير فاز بأنوار الوجه و لقلب اقبل الى قبلة الآفاق

يا طير البيان غرّد على الأفنان باسم ربك الرّحمن ثم اذكر من سمى بهاءالدين ليأخذه جذب آيات ربّه على شأن يطير  
بأجنحة الاشتياق فى كلّ الأحيان الى الله مالك يوم الطّلاق هذا كتاب انزله الوهاب اذ اتى على السّحاب و اعرض عنه كلّ  
الأحزاب الا من شاء الله مالك الرّقاب تالله أنّه لهو الكنز المخزون و الغيب المكنون قد اتى من مطلع الرّوح بآيات عجز عن  
عرفانها من فى السموات و الأرض الا من أيده الله بفضل من عنده أنّه لهو العزيز العلام انا سمعنا ما تغرّد به العندليب الذى  
سمى من لسان الله مالك الابداد و سمعنا ذكرك ذكرناك بهذا الكتاب الذى ينطق بين العالم أنّه لا اله الا انا العزيز الوهاب  
طوبى لك و لأبيك الذى طار الى افقى و سمع ندائى و اخذه جذب آياتى على شأن فدى روحه فى سبيلى يشهد بذلك لسان  
العظمة فى اعلى المقام انا نذكره كما ذكرناه من قبل فضلاً من عندنا و انا العزيز الفضّال عليه بهائى و بهاء اهل ملكوتى و  
جبروتى و بهاء الذين يطوفون العرش فى العشىّ و الاشرار أنك تمسك بحبل الحكمة ثم اسأل الله بأن يستقيك كوثر الاستقامة  
بأيدى العناية و يكتب لك ما كتبه لكلّ موقن صبار



يا محمد قبل صادق ان افرح بما توجه اليك وجه الله الملك المهيمن القيوم و يذكرك بما يتضوع به عرف الرحمن في الامكان تبارك الله رب ما كان و ما يكون اذا انار افق سماء العلم و جرى فرات الحكمة اعرض عنه العلماء و افتوا على الذي تزين بذكره لوح محفوظ قد كانوا ينتظرون ايام الله فلما ظهرت بالحق كفروا بالشاهد و المشهود قل يا معشر العلماء اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اخرجوا من اماكنكم متوجهين الى الله مالك الوجود لا تنفعكم اليوم علومكم و لا ما عندكم ضعوا الؤهام خذوا ما اوتيتهم من لدى الله مالك الملكوت كم من عارف افتى على المعروف و كم من عالم حكم على المعلوم و كم من امي دخل الملكوت باسم ربه العزيز الودود ان اخذك سكر رحيق بياني و اجتذبك كوثر عرفاني خذ قدح الانقطاع باسمي ثم اشربه بذكرى المحبوب كذلك نطق القلم الأعلى اذ استقر ملك الأسماء على اعلى الجبال بسطان غلب الغيب و الشهود ان يا قلم الأعلى ان اذكر العنديل مرة اخرى الذي اقبل الى الله مالك الابدان اذ اعرض عنه كل عالم و اعترض عليه كل عارف و افتى عليه كل ذي حكم كفر بالله رب العالمين تالله قد صعدت زفاتي و نزلت عبراتي و بكت عين شفقتي و ناح قلبي بما ارى العباد معرضين عن بحر رحمتي و شمس فضلي و سماء كرمي الذي احاط من في السموات و الأرضين يبشروهم لسان المقصود و يدعوهم الى المقام المحمود و هم يفتنون عليه بظلم مبین قد نقضوا ميثاق الله و عهده و كفروا بالذي آمنوا به من قبل يشهد بذلك من عنده لآئي العرفان من لدن عليم حكيم هذا يوم فيه ينادى الميزان تالله قد اتى الرحمن و انا المميز الخبير و يصيح فيه الصراط و يقول قد ظهر السبيل المستقيم و فيه تنطق الذرات يا ملاء الأرضين و السموات قد اتى منزل الآيات بسطان لا تقوم معه جنود العالم و لا سطوة الذين غفلوا عن هذا الأمر العظيم قد ظهر ما لا ظهر في الابداع ولكن الناس اكثرهم من الغافلين

يا اشرف انت الذي اقتديت بمولاك انه ما منعه عن الأمر ضوضاء من على الأرض نطق بأعلى النداء و دعا الكل الى العزيز الحميد أنك قد نصرت دين الله و امره و اشتغلت بالتبليغ في هذه الأيام التي فيها نطق لسان العظمة و بها تزيت كتب الله المقتر العزيز الجميل انت الذي ما منعتك شؤونات الدنيا عن ذكر مالك الورى يشهد بذلك رب العرش و الثرى في هذا المقام الرقيع لا تحزن من شيء توكل على الله انه معك في كل الأحوال انه لهو الشاهد البصير قل يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا اهوائكم ان اسرعوا الى البحر الأعظم الذي ماج بين العالم بسطان غلب من في العالمين ان اذكر اذ نطق لسان العظمة في اول الأيام في السجن الأعظم قد ماج بحر البلاء و احاطت الأمواج فلك الله المهيمن القيوم أنك انت يا ملاح لا تضطرب من الأرياح ان فالق الأصباح معنا في هذه الظلمة التي احاطت العالمين كذلك اشرفت شمس البيان من افق ارادة ربك الرحمن ولكن الناس اكثرهم من التائمين أنهم ما انتبهوا من نداء الله و ما وجدوا حلاوة آياته يشهد بذلك كل عارف بصير قل يا ملاء الأرض تالله قد سرت سفينة الله على بحر البيان و انها تمر على البر و البحر لو انتم من العارفين تمسكوا بها باسم الله ربكم انه ينجيكم فضلاً من عنده انه لهو الغفور الكريم أنك اذا وجدت عرفي من قميص بياني و فزت بكتابي قل لك البهاء يا محبوب العالم و لك الثناء يا اله من في السموات و الأرضين ان افرح بما ذكرك المظلوم مرة بعد مرة بآيات لا تنقطع نفحاتها عن العالم يشهد بذلك مالك القدم من هذا الأفق المنير ان يا قلم الأعلى قل بندائي الأحلى انجذبت الأشياء و باسمي الأبهى ماج بحر الأسماء و هاج عرف الله المهيمن القيوم قل بهذا الظهور رجع حديث الطور و نفخ في الصور و قام العباد لله العزيز الودود قل باصبعي فك ختم الرحيق المختوم و ظهر الاسم القيوم و قام على الأمر على شأن ما منعه ضوضاء العباد و ما خوفته سطوة الجنود يا عيسى ان افرح بما يذكرك مالك العرش و الثرى لعمر الله هذا مقام لا يعادله شيء في الأرض تفكر و قل لك الثناء يا اله الغيب و الشهود قل هذه ارض ارتفع فيها نداء ابن مريم الذي بشر الناس بهذا الظهور الذي اذا ظهر نطق الملاء الأعلى قد اتى الغيب المكنون بسطان مشهود هذا مقام طافه الروح و اهل الفردوس الأعلى يشهد بذلك مالك الأسماء ولكن القوم هم لا يسمعون ضع سوائي و خذ كتابي كذلك يأمرك لسان عظمتي من هذا المقر الذي لا يرى فيه الا الله مالك الوجود

يا حبّاء الرّحمن فى البلدان ان استمعوا نداء المظلوم الذى ظهر باسمه القيوم انه يدع الكلّ الى الأفق الأعلى و المقام  
الأسنى يشهد بذلك كلّ الأشياء ولكنّ الناس اكثرهم من المعرضين ان اشهدوا بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض انه لا  
اله الاّ انا الفرد الواحد العليم الحكيم انا نوصيكم بما وصّينا به احد اغصاني من قلمي الذى سمى بضياء الله فى لوحى الحفيظ  
شهد الله اننى آمنتم بالذى بذكره شرب المقرّبون الرّحيق المختوم و المخلصون ما عجز عن ادراكه من فى السموات و الأرض  
الاّ من شاء الله ربّ العالمين يا ضياء كن فى البأساء صابراً و فى الأمور راضياً و فى الحقّ موقناً و فى الخير سارعاً و فى الله قانناً  
و على الناس ساتراً و عن الهوى معرضاً و الى الحقّ راكضاً و للعباد سحاباً و عند الخطأ عطوفاً و لدى العصيان غفوراً و فى العهد  
قائماً و على الأمر مستقيماً كذلك يوصيك المظلوم ثمّ بتقوى الله ثمّ يوصيك بالأمانة و الصّدق عليك بهما ثمّ عليك بهما طوبى  
لك و لمن احبّك لوجه الله و ويل لمن ابغضك و اعرض عمّا امر به فى الكتاب

يا ابراهيم ان استمع نداء الله الفرد الحكيم انه سمع ندائك و اجابك فضلاً من عنده انه لهو الغفور الكريم اذا فزت  
بآياتى و وجدت عرف يبانى ولّ وجهك شطرى و قل اشهد بك قام القيام و بظهورك نفخ فى الصّور و بكلمتك العليا نطقت  
الأشياء الملك لله الفرد الخبير لو تجد لذّة يبانى تطير بأجنحة الاشتياق فى هوائى و تشهد بما شهد لسان عظمتى فى ملكوت  
يبانى ان ربّك لهو المفصل العليم و نذكر اخاك و من معكما من الذين اقبلوا الى الله فى يوم فيه ارتعدت فرائص كلّ ظالم بعيد  
كذلك زينا بحر البيان بفلك المعانى و انها سرت عليه باسمى العزيز البديع لكم ان تشكروا الله فى كلّ الأحوال بهذا الفضل  
العظيم

يا صفا يذكرك مالك الأسماء الذى ظهر باسمه القيوم و به فكّ ختم الرّحيق المختوم طوبى لقاصد قصد و شرب و قال  
لك الحمد يا اله العالمين قل انه اتى بحجّة الله و برهانه و ينطق فى كلّ الأحيان الملك لله العليم الخبير يا ملاً الأرض خافوا  
الله و لا تتبعوا الذين اعرضوا عن وجهه به انار ملكوت الله العزيز العظيم تالله من حركة قلمي تحرّك القلم الأعلى و من ندائى  
ارتفع النداء من مكنن الكبرياء ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين انه يدع الكلّ الى البحر الأعظم ولكنّ الأمم اكثرهم من  
المعرضين كذلك انار افق البيان من نير يبانى البديع المليح

يا وهّاب ان استمع نداء من يناديك فى المآب و يدع الكلّ الى هذا الأفق الذى به ظهر ما كان مسطوراً فى كتب الله  
المهيمن القيوم اياك ان يحزنك شىء من الأشياء دع العالم عن ورائك و تمسك بالاسم الأعظم الذى به ظهر ما كان مكنوناً  
فى حجب الغيب و مخزوناً فى علم الله مالك الوجود كن على شأن لا تززعك شؤونات الأرض عن هذا الأمر الذى به تحرّك  
كلّ بنيان مرصوص ستفنى الأرض و ما فيها و عليها و يبقى ما قدر لأحبائه فى لوحى المحفوظ

يا اباطالب يذكرك الفرد الأحد بذكر يجد منه المخلصون عرف الله العزيز الودود قل يا ملاً الفرقان قد اتى الرّحمن  
بسلطان مشهود اياكم ان تمنعكم شؤونات الخلق عن الحقّ دعوا اهوائكم خذوا ما امرتم به من لدى الله مالك الغيب و الشّهود  
قل يا ملاً الانجيل قد فتح باب السماء و اتى من صعد اليها و انه ينادى فى البرّ و البحر و يبشّر الكلّ بهذا الظهور الذى به نطق  
لسان العظمة قد اتى الوعد و هذا هو الموعد كن على شأن لا تزلك شؤونات الأرض خذ قدح الاستقامة باسم مالك البريّة ثمّ  
اشرب منه باذن الله مالك الملكوت قد ارتفع التّعاق فى الآفاق و هذا ما اخبرنا العباد به فى كتاب مسطور ان يأتكم فاسق  
بكتاب السّجين دعوه عن ورائكم مقبلين الى الله العزيز المحبوب سوف تنتشر الواح الثّار فى الدّيار كذلك يخبركم من عنده  
علم ما كان و ما يكون تمسّكوا بحبل الله و رحمته التى سبقت الشّاهد و المشهود

انا نذكر الألف و القاف قبل الألف و الجيم ليشكر ربّه الغفور الكريم يا ملاً الأرض قد اتى يوم النّصر و ظهر مكلم الطّور  
بآيات عجز عنها من فى السموات و الأرضين انا منعا الكلّ عن الفساد و التّزاع و قدرنا النّصر فى الذّكر و البيان كذلك قضى  
الأمر من لدى الرّحمن فى كتابه المبين قل لا تفسدوا فى الأرض و لا تتبعوا اهوائكم ان اتبعوا ما امرتم به من لدن عالم خبير

تمسكوا بالاستقامة الكبرى فى ايام ربكم مالك الورى انه يامرکم بما ينفعکم لا اله الا هو الغفور الرحيم انك اذا فزت بلوح الله و وجدت عرف القميص ول وجهك شطر السجن و قل

لك الحمد يا الهى بما اسمعتنى ندائك و عرفتنى مشرق آياتك و علمتنى سبيلك المستقيم اسألك بأن لا تمنعنى عمّا كتبه من قلمك الأعلى لأصفيائك و اوليائك انك انت الذى شهدت الكائنات بجودك و الطافك و فضلك و اقتدارك لا اله الا انت العزيز الحكيم

يا معصوم يذكرک المظلوم و يوصيك بالعصمة التى نزلناها فى الزبر و الألواح من فاز بالاستقامة الكبرى فى هذا الأمر الذى به ارتعدت فرائض الأسماء انه من اهل العصمة فى كتب الله ربّ الأرباب طوبى لعبد عصمه الله عن الاعراض و هداة الى مطلع الآيات انا خلقنا الخلق لهذا اليوم ولكنّ القوم اعرضوا عنه بما اتبعوا مشارق الأوهام انا قدرنا العلم لبيشرّ الناس و يهديهم الى هذا الظهور الذى به افترتّ نعر الامكان و اما العلماء به اعرضوا عن مطلع الوحي و استكبروا على الله فالق الأصباح طوبى لقوى خرق الأحجاب باسمى الوهاب البهاء عليك و على اهلك و على الذين وفوا بالميثاق

ان يا لسان البيان ولّ وجهك الى الذين آمنوا بالله المهيمن القيوم ثم اذكر من سمى بسلام قبل حسين و بشره بنسمة الله التى سرت من حديقة عناية ربه الكريم قل هذا يوم فيه ظهر كلّ امر حكيم و هذا يوم قد ربح فيه المقرّبون و المشركون فى خسران مبين هذا يوم ينادى الله بلسان العظمة و يدع الكلّ الى صراطه المستقيم يا ملاء الأرض اتقوا الله و لا تتبعوا كلّ جاهل بعيد دعوا ما عندكم و خذوا ما امرتم به من لدى الله الفرد الخبير كذلك نطق اللسان فى ملكوت البيان ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين

يا محمد قبل صادق يذكرک الفرد الأحد من هذا المقام الذى يطوفه الملاء الأعلى و اهل الفردوس فى العشىّ و الاشرار طوبى لقاصد قصد افقى و لناطق نطق بثنائى و لمقبل اقبل الى هذا المقام العزيز المنيع قل تالله قد ظهر ما هو المسطور فى كتب الله ربّ العالمين انه لهو الذى سمى فى التورية بيهوه و فى الانجيل بروح الحقّ و فى الفرقان بالنبا العظيم تمسكوا يا قوم بما وعدتم به من قبل بلسان النبيين و المرسلين اياكم ان تمنعكم الواح النار عن المختار و كتاب السجّين عن الحقّ المبين يا ايها المقبل ان اشرب من كوثر البيان باسم ربك الرحمن و قل لك الحمد يا اله العالمين

كتاب من لدى المظلوم لمن اراد الرّحيق المختوم من يد عطاء ربه المهيمن القيوم طوبى لك يا صمد بما اقبلت الى الله و اعرضت عن الذين كفروا اذ تكلمّ مكلمّ الطور لعمرى هذا يوم الرّيح ولكنّ القوم لا يشعرون و هذا يوم القيام ولكنّ الناس هم لا يفقهون نعيماً لمن اشتعل اليوم بنار محبة الله و ويل لكلّ غافل محروم قد ظهر بحر البيان فى قطب الامكان ولكنّ القوم لا يعلمون قد نبذوا اليقين عن ورائهم و اخذوا الأوهام و الظنون اياك ان تمنعك اشارات القوم عن اسمى القيوم كن مستقيماً على الأمر و ناطقاً بهذا الاسم الذى اذا ظهر نادى الملكوت الملك لله مالك الغيب و الشهود قد اظهرنا الأمر و انزلنا الآيات ولكنّ الناس اكثرهم من المعرضين قد اشرق نير العلم من افق الارادة ولكنّ الناس فى جهل عظيم قد طلع نجم القرب ولكنّ القوم فى بعد مبين قد نطقت السدرة بين البرية و الطور يقول لك الحمد يا محبوب العارفين قد تشرفّ كلّ مقام بقدم ربه و كلّ كتاب بهذا الاسم العظيم هذا يوم فيه يسمع حنين العشاق من كلّ الآفاق يشهد بذلك مالك الميثاق الذى اتى بمجد كبير

طوبى لك يا غلام قبل حسين بما اقبلت و فزت بلوح لا يعادله شىء فى الأرض ان ربك لهو العليم الخبير ان اشكر الله بما توجه اليك و انزل لك ما تزوّع منه عرف الرحمن بين السموات و الأرضين يا ملاء الأسماء قد اتى فاطر السماء بأمر لا تقوم معه جنود السموات و الأرضين قل قد ظهر اللوح المحفوظ و انتم من الغافلين و هذا لوح مسطور و انه رقم من قلمى الأعلى بأمرى المبرم الحكيم قد ارتفعت الصيحة بالحقّ و سجد البرهان لوجه الرحمن و طافت الحجة حول عرشى العظيم

يا جيم قبل الألف قد ظهر أم الكتاب و خضعت له كتب العالم ولكن الأم في اعتراض عظيم طوبى لمن نبذ الأوهام و  
توجّه قلبه الى الفرد الخبير يا اهل البصر قد ظهر المنظر الأكبر و فيه ينادى مالك القدر بين البشر و يدعوهم الى الله منزل  
الآيات يا ملأ الأديان دعوا ما عندكم تالله قد اتى الرحمن بالحجة و البرهان ان انصفوا بالله و تفكروا فيما انزله الوهاب في  
الكتاب اياكم ان تمنعكم شؤونات الأرض عن مالك السماء او اشارات الخلق عن الحق الذى اتى بقدرة و سلطان  
يا مهدى ان افرح بما توجّه اليك المظلوم من هذا المقام الذى يشير اليه اصبع العظمة و يقول ونفسى هذا مقامى قد  
كنت ناظراً اليه فى ازل الآزال هذا لهو الغيب المكنون و الكنز المخزون الذى بذكره تزيّنت الزّبر و الألواح كذلك زيّنا سماء  
البيان بنير البرهان طوبى لبصير عرف و لسميع سمع هذا النداء المليح

يا حسين انّ المظلوم يذكرك اذ احاطته الأحزان من الذين كفروا بالله ربّ الأرباب قد كنت قائماً على الأمر فى يوم فيه  
ارتعدت الفرائص و اضطربت الأركان فلما ارتفع امر الله ظهر عن خلف الحجاب طنين الذباب قد نبذوا الانصاف و اخذوا  
الاعتساف اذ تنفس الصّبح و انارت الآفاق من انوار وجه الله مالك المآب اياك ان يمنحك ذكر عن هذا الذكر الأعظم او  
يحجبك شىء عن مشرق الآيات تمسك بالله انه يشهد و يرى و هو العزيز العلام كذلك سرت السفينة و جرت الأنهار و نادت  
البحار الملك لله الواحد السّتار

يا حرف الباء بعد الباء يذكرك البهاء الذى اذا ظهر انصعق من فى السموات و الأرض الآ من شاء الله ربّ العالمين هل  
الناس يسمعون و لا يفقهون و هل القوم ينظرون و ينكرون ما لهم لا يؤمنون بالله العزيز الودود الذى اتى ببرايات الآيات و ينطق اننى  
انا الله لا اله الا انا المهيمن القيوم قل هذا يوم الفرح الأعظم و انتم لا تشعرون قد ماج بحر العلم امام عيونكم و انتم لا تبصرون  
قل قد فتح باب فردوسى الأعلى ولكنّ الناس عنه معرضون انّ الله يذكر من ذكره و يتوجّه الى من توجّه اليه و يقربّ الذين نبذوا  
ما ارادوا و اخذوا ما اراده الله ربّ ما كان و ما يكون قل ليس لأحد ان يتوجّه الى شطر السّجن الآ بعد اذنه كذلك انزلنا الأمر و  
ما اراده المقصود

يا محمّد قبل ابراهيم يذكرك المظلوم من هذا الأفق الذى به انار افق العالم و ظهر كلّ امر حكيم ان استمع النداء من  
شطر سجنى الأعظم ثم ادع العباد الى الله الفرد الخبير قل يا قوم انه لا يشار باشارتكم و لا يمشى فى طرقكم قد ظهر بالحقّ و  
اظهر صراطه المستقيم انه لهو المذكور فى صحف القبل و الموعد فى كتب الله ربّ العالمين انه لهو الذى به خرقت  
الأحجاب و نزلت الآيات و ظهرت البيئات ولكنّ القوم اكثرهم من الغافلين و الناس اكثرهم من المعرضين قد نبذوا اليقين عن  
ورائهم و اتبعوا كلّ عالم مريب قل انا وضعنا العلم ليهدى الناس الى صراط الله العليّ العظيم طوبى لعالم به وجد عرف المعلوم و  
اقبل الى الأفق الأعلى ييقين ميين و ويل لكلّ عالم به استكبر على الله و اعرض عن امره المبرم المتين اياك ان تمنعك  
القصص الأولى عن مالك الورى كسر اصنام العباد باسم ربك مالك اليجاد كذلك يأمرك من دعا الكلّ الى الله العليم الخبير  
انّ المظلوم يذكرك لوجه الله و يأمرك بما ينفعك فى الآخرة و الأولى يشهد بذلك كلّ منصف بصير قل يا قوم قد اتى يوم القيام  
قوموا عن مقاعدكم و سبّحوا بحمد ربكم العليم الحكيم لعمري لو تجد عرف بيانى و تسمع بأذن القلب ندائى تقوم على خدمة  
الأمر على شأن لا تمنعك جنود العالم و لا مدافع الذين غفلوا عن الله مالك يوم الدين قد ارتفعت الصّيحة و اتت الساعة و  
ظهرت القارعة ولكنّ القوم فى حجاب غليظ دع ما عند الناس و خذ ما اتى به مطلع وحى ربك بقوة من عنده و قدرة من لدنه  
انه لهو المقنن القدير قل

يا من بيدك زمام الكائنات و ازمة الممكنات اسألك بالاسم الذى به خرقت الأحجاب و اظهرت امرك فى المآب بأن  
تؤيدنى على تدارك ما فات عنى فى ايامك ثم اجعلنى من الذين طاروا فى هوائك و شربوا كوثر الشّهادة باسمك و حبك اى  
ربّ انا الفقير الذى اقبلت الى افق فضلك و الجاهل الذى قصدت بحر علمك اسألك بأن لا تخيبنى عمّا عندك اى ربّ

وَقَفَنِي عَلَى خِرْقِ حِجَابِ عِبَادِكَ وَخَلَقْتَ لِأَعْرَفِهِمْ كِتَابَكَ الْعَظِيمَ وَصِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ وَادْكُرْهُمْ بِمَا يَقْرَبُهُمُ الْيَكُّ وَيَمْنَعُهُمْ  
عَمَّا دُونَكَ أَنْتَ الْمَقْتَدِرُ الَّذِي شَهِدْتَ الذَّرَاتِ بِعَظَمَتِكَ وَاقْتَدَارَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ أَيْ رَبِّ اسْأَلُكَ بِالْقَلَمِ  
الْأَعْلَى وَبِاسْمِكَ الْأَقْدَسِ الْأَعْظَمِ الْأَمْنَعِ الْعَلِيِّ الْأَبْهَى بِأَنْ تَغْفِرَ لِي بِجُودِكَ وَفَضْلِكَ وَتَكْفُرَ عَنِّي سَيِّئَاتِي بِعَنَائِتِكَ وَطَافِكَ  
ثُمَّ اجْعَلْنِي قَائِمًا عَلَى خِدْمَتِكَ وَنَاطِقًا بِذِكْرِكَ وَثَنَائِكَ أَنْتَ الْمَتَعَالَى الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

يا اسد ان استمع نداء المظلوم الذى حمل الشدائد والبلايا فى سبيل الله مالك الأسماء الى ان سجن فى اخرب البلاد  
انه دعا الناس الى الجنة العليا وهم اخذوه و داروا به فى المدن والديار كم من ليل طار النوم عن عيون احبائى حبا لنفسى و  
كم من يوم قام على الأحزاب مرة رأيت نفسى على اعلى الجبال واخرى فى سجن الطاء بالسلاسل والأغلال لعمر الله قد  
كنت شاكرا ناطقا ذاكرا متوجها راضيا خاضعا خاشعا فى كل الأحوال كذلك قضت ايامى الى ان انتهت بهذا السجن الذى به  
تنزلت الأرض و ناحت السموات طوبى لك بما نبذت الظنون اذ اتى الغيب المكون برايات الآيات انه اخبر الناس بما ظهر و  
يظهر ولكن القوم فى سكر عجاب يسمعون آيات الله و ينكرونها كذلك سؤلت لهم انفسهم فى هذا اليوم الذى كان مطلع الأيام  
قد ماج امام وجوههم بحر الحيوان و هم يهرعون الى السراب كذلك نورنا سماء القلوب بنير الحكمة و البيان

انا نذكر فى هذا الحين الحرف الثالث المؤمن بنفسى الذى افتى عليه مطلع الظلم من دون بيته و لا كتاب انه توجه الى  
الزوراء الى ان حضر و قام لدى الباب و دخل بعد الاذن تلقاء الوجه و سمع و قال

لك الحمد يا اله الغيب و الشهود و لك الثناء يا رب الأرباب اشهد أنك قد كنت مكنونا فى ازل الآزال و اظهرت  
نفسك فى يومك هذا طوبى لمن آمن بك و شرب الرحيق من يد عطائك يا من فى قبضتك زمام الكائنات

البهاء المشرق من افق البقاء عليه و على الذين ما منعهم طنين الذباب عن الله العزيز الوهاب

يا يوسف يناديك يوسف البهاء من هذا البئر الظلماء و يدعوك الى مقام القرب و القدس المقام الذى ما اطلع به الا الله  
رب العالمين كن مستقيما على امر الله و حبه على شأن لا تمنعك مقالات المشركين الذين جادلوا بايات الله و برهانه و  
اعرضوا عنه اذ اتى بسلطان مبين طوبى لمن وجد نفحات الله فى ايامه و شهد بما شهد الله قبل خلق السموات و الأرض انه لا  
اله الا انا العليم الحكيم اياك ان تحزنك شؤونات الخلق توكل على الله انه يحب المتوكلين ان اعرف قدر هذه الأيام ثم اشكر  
ربك العزيز المنيع الذى انزل لك ما لا يعادله شىء من الأشياء يشهد بذلك مالك الأسماء فى هذا المقام الكريم

يا على ان اسمى العلي بشركم و اخبركم بهذا اليوم الموعود قال و قوله الأحلى فتوقعوا ظهور مكلّم الطور تالله انه هذا و  
ينطق بأعلى النداء قد اتى الله على ظلل السحاب ولكن الناس هم لا يفقهون تلك كلمة علمه رسول الله من قبل عنده علم  
كل شىء فى لوح مسطور قل ان السدرة تنادى بأعلى النداء و الطور ينطق قد اتى المكنون بسلطان مشهود هل من ذى شم يجد  
عرف قميصى و هل من ذى بصر يرى افقى و منظرى و هل من ذى سمع يسمع هذا النداء الأحلى الذى به انجذبت الأشياء و  
هل من منصف ينصف فيما انزله الله من هذا المقام المحمود يا على يذكرك مالك الورى و يبشرك بما بشر به مبشرى النقطة  
الأولى قال و قوله الأحلى و قد اخذت جوهرة فى ذكره و هو انه لا يشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان ما نزل البيان الا لذكرى  
و انه ورقة من حديقة بيانى و خاتم فى اصبعى ان ربك يفعل ما يشاء و يحكم ما اراد قل انه يوزن كل شىء بالقسطاس الأعظم  
و يظهر ما كان مكنونا فى الزبر و الألواح ان الذى لا يعرف بكل ما ذكر فى البيان قد اعترض عليه اهل البيان بكلمة منه الا انهم  
من اهل الضلال قد نبذوا منزل البيان عن ورائهم و تمسكوا بما لا يغنيهم فى ايام الله الغنى المتعال قل موتوا بغيبظكم انه ظهر  
بالحق و لا تمنعه كتب العالم قد اتى من جيروت البقاء بقدرة و سلطان

يا صادق ان الصّدق ينادى بين الأرض و السماء و يقول هل من احد يحببى و يختارنى لنفسه لوجه الله العليم الحكيم  
قد انزلنا فى الصّدق لوحا طوبى لمن يقرأه و يتمسك به امرا من لدن امر خبير طوبى لك يا صادق بما فزت بعرفان الله فى اول

أيامك و اقبلت الى افق اعرض عنه كلّ جبار عنيد تمسّك بالعروة الوثقى و تشبّث بأذيال رحمة ربك الغفور الكريم كذلك نطق قلمي الأعلى فى هذا المقام الذى تزين بنفحات وحى ربك السامع البصير

يا حسين ان استمع ما تكلم به مكلّم الطور و دع ما سمعته من القصص و الأخبار و فكّر فيما تراه اليوم انه يغنيك و يهديك الى سوائ الصراط انّ المظلوم اتى ليذكركم و يهديكم الى اعلى المقام من الناس من سمع و اقبل و منهم من اعرض عن الله ربّ الأرباب قد ظهر الملكوت و استقرّ عليه العرش ثمّ استوى عليه من عنده امّ الكتاب قل يا قوم لا تحرموا انفسكم عن الفضل الأكبر و لا تتبعوا كلّ جاهل مرتاب قوموا و تداركوا ما فات عنكم ثمّ ارجعوا الى الله بخضوع و اناب تالله سيفنى ما ترونه اليوم و يبقى ما قدر من القلم الأعلى من لدى الله مسخّر الأرياح ان يا قلم الأعلى ان اذكر من سمى بالحسين فى ملكوت الأسماء و بشره بما نطق به لسان القدم فى مقام جعله الله مقرّ عرشه العظيم انه ينطق بالحقّ و يذكر الذين اقبلوا اليه بوجوه نوراء انه لهو الغفور الكريم انا نوصى احبائى بما يرتفع به امر الله فيما سواه و بالأمانة التى بها يرتفع مقام الانسان و يظهر شأنه بين العباد يشهد بذلك من سخّر العالم باسمه القوىّ القدير ان اشكر بما تحرك على ذكرك قلمي و لسانى فى ملكوتى العزيز المنيع قل يا قوم لا تفسدوا فى الأرض و لا تسفكوا الدماء و لا تأكلوا اموال الناس بالباطل و لا تتبعوا كلّ ناعق رجيم انك اذا فزت بآيات ربك قم عن مقامك مقبلاً الى الله العليم الحكيم قل

سيحانك يا اله الوجود من الغيب و الشهود اسألك بالاسم الذى به تزلزلت الأرض و انفطرت السّماء و مرّت الجبال و اضطربت الأقطار بأن تؤيدنى على ذكرك و ثنائك على شأن لا تمنعنى حجابات البشر الذين اعرضوا عن مشرق وحيك و مطلع الهامك انك انت المقتدر العزيز الحكيم

يا نصير يذكرك الخبير و يذكر الأيام التى كنت قائماً لدى الباب و سمعت نداء الله ربّ الأرباب انت الذى اقبلت الى الأفق الأعلى و قطعت البرّ و البحر الى ان دخلت و حضرت و رأيت و سمعت من آيات ربك مالك الرقاب انه يذكرك من بعد كما ذكرك من قبل و يقرّبك حين توجّهك و يقدّسك حين ارتقائك الى الله مالك الابدان ان انظر ثمّ اذكر اذ تكلم معك مكلّم الطور و توجه اليك وجه الظهور فى هذا المقام الذى طافه البيت المعمور فى العشيّ و الاشراق طوبى للذين يراعون حقّ اوليائى و يخدمونهم حباً لجمالى الا انهم من اهل خبأء مجدى و فسطاط عنايتى التى سبقت العباد انا نوصى عباد الله بالصبر و الاضطبار و بالسكينة و الوقار ليظهر امر الله لمن فى الأرضين و السموات بهاء عليك و على الذين نبذوا الأوهام و اتخذوا لأنفسهم سبيلاً الى الله مالك المآب

يا محمّد قبل علىّ يذكرك المظلوم فى السجن الأعظم ليقرّبك الى الله مولى العالم الذى ظهر بمظهر نفسه و مشرق آياته ان ربك لهو المقتدر القدير طوبى لمقبل اقبل الى افقى و لسامع سمع آياتى و لبصير شهد بما شهد لسان عظمتى قبل خلق السموات و الأرض انه لا اله الا انا العزيز العظيم ان احمد الله بما توجه اليك وجه المظلوم و انزل لك ما وجد منه المخلصون عرف الله المقتدر المهيمم العزيز العليم ايّاك ان تمنعك شؤونات الدنيا عن مالك الأسماء لعمر الله سيفنى ما على الأرض و يبقى لك ما نزل من سماء مشيئة ربك العزيز الكريم كذلك انار افق اللوح من نير بيان ربك العطوف الرحيم

يا محمّد قبل علىّ ان استمع حفيف سدره المنتهى الذى ارتفع بين الأرض و السّماء انه يبشّر من فى العالم ولكنّ الأمم فى حجاب مبين الا من كسر اصنام الهوى باسم ربّه مالك الورى و قام على الأمر على شأن ما منعه شبهات العلماء الذين اعرضوا عن الله ربّ العالمين فانظر ثمّ اذكر القرون الأولى الذين نبذوا آيات الله عن ورائهم و افتوا على مظاهر الأمر بظلم مبين كم من عالم ناح فى الفراق و كان آملاً سائلاً فى الليالى و الأيام بأن يتشرف بظهور اسم من الأسماء فلما اتى فاطر السّماء اعرض عنه و انكر حجّة الله و برهانه و قام على ظلم به ذرفت عيون المرسلين انك لا تحزن من شىء توكل على الله فى كلّ الأمور انه يسمع و يرى و هو السميع البصير كذلك زينّاك بطراز الذكر ان اشكر و قل لك الحمد يا مقصود العالمين انا رأيناك

و سمعنا ندائك اجبتاك بهذا البيان الذى يطوفه الملاء الأعلى و اهل هذا المنظر المنير قم على ذكرى و ثنائى بين عبادى و قل  
 تالله قد قضى الميقات و اتى منزل الآيات بأمر بديع أنه لبديع السموات و الأرض طوبى لمن عرف و شهد بهذا اليوم العظيم  
 طوبى لك بما شريت الرحيق من يد عطاء ربك الكريم انا نوصيك و احبائى بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به زلت  
 الأقدام و اضطربت افئدة العارفين البهآء عليك و على الذين فازوا بهذا الذكر الأعظم العظيم  
 يا عندليب انا انزلنا الآيات لكل اسم كان فى كتابك فضلاً من لدنا ان ربك لهو الفضال القديم قم على خدمة الأمر و  
 ذكر الناس بيوم الله و ظهوره بالحكمة التى انزلناها فى كتاب مبين كبر من قبلى على وجوه احبائى و بشرهم برحمتى و عنايتى و  
 فضلى الذى احاط من فى السموات و الأرضين انا نوصيهم فى آخر الكتاب بما يظهر به مقام الانسان فى الامكان هذا خير لهم  
 عمّا على الأرض ان ربك لهو الصادق المبين العليم الحكيم قل اياكم ان تمنعكم الشؤون الفانية عن مالک البرية دعوا ما  
 عندكم و خذوا ما امرتم به بقوة من لدى الله المقتدر القدير البهآء عليكم و على امائى اللآئى اقبلن و سمعن و اجبن مالک يوم  
 الدين الحمد لله رب العالمين

\*\*\*

هو الشافى العزيز الحكيم

يا غصن اعظم لعمر الله نوازلك كدرتني ولكن الله يشفيك و يحفظك و هو خير كريم و احسن معين  
 البهآء عليك و على من يخدمك و يطوف حولك و الويل و العذاب لمن يخالفك و يؤذيك طوبى لمن والاك و السقر  
 لمن عاداك

\*\*\*

هو التاطق على ما يشآء

يا غصنى الأعظم قد حضر لدى المظلوم كتابك و سمعنا ما ناجيت به الله رب العالمين انا جعلناك حرزاً للعالمين و حفظاً لمن  
 فى السموات و الأرضين و حصناً لمن آمن بالله الفرد الخبير نسأل الله بأن يحفظهم بك و يغنيهم بك و يرزقهم بك و يلهمك  
 ما يكون مطلع الغنى لأهل الانشاء و بحر الكرم لمن فى العالم و مشرق الفضل على الأمم أنه لهو المقتدر العليم الحكيم و نسأله  
 بأن يسقى بك الأرض و ما عليها لتثبت منها كلاً الحكمة و البيان و سنبلات العلم و العرفان أنه ولي من والاه و معين من ناجاه  
 لا اله الا هو العزيز الحميد

\*\*\*

بسمى المشرق من افق العالم

يا غلام قبل حسين مخصوص جميع اسامى مذكرة در نامه آيات بديعه منيعه نازل انشاء الله كل از اشراقات انوار شمس معانى  
 منور شوند و از بحر بيان رحمن قسمت برند امروز روز فضل اعظم و فيض اكبر است بايد كل بكمال اتحاد و اتفاق در ظل  
 سدره عنايت الهى ساكن و مستريح باشند و تمسك نمايند بآنچه اليوم سبب عزت و ارتفاع است طوبى لقوم تحرك على

ذکرهم قلمی الأعلیٰ و نعیماً للذین سترنا اسمائهم حکمة من عندنا از حقّ بطلید تا جمیع را مؤید فرماید بر آنچه لدی العرش مقبولست زود است بساط عالم جمع شود و بساط دیگر گسترده گردد انّ ربّک لهو الحقّ علامّ الغیوب اناّ نکبر من هذا المقام علی احبائی فی هناک و علیک و علی الاماء اللانی سمعنا ندائهنّ فی ایامی و نذکر بالروح و الریحان کلّ عبد صعّد و کلّ امة صعّدت الی الله ربّ العالمین کذلک تحرّک قلمی الأعلیٰ فضلاً من لدی الله العزیز الحمید البهاء علیکم و علی امائی و علی کلّ قائم مستقیم

\* \* \*

حبیب مکرمّ جناب آقا میرزا ابوالفضل علیه بهاء الله گلیپاگانی

هو الشاهد العلیم

یا فضل یذکرک المظلوم و یشرک بما نزلّ لک من القلم الأعلیٰ فی هذا الكتاب المبین و یوصیک بذکره و ثنائه و تبلیغ امره العظیم هذا کتاب انزله الرحمن لمن فی الامکان لیسرّهم بعنایة الله ربّ العالمین قل انه ظهر بالحقّ و اظهر ما اراد و دعا الملوک و المملوک الی الله الفرد الخبیر قل هذا یوم نطق بذکره کتب الله من قبل و انه سمی یوم الله لو انتم من العارفين قل انه ظهر بالحقّ و استقرّ فیہ مکلم الطور علی العرش الأعظم و ینادی الأمم و یدعوهم الی صراطه المستقیم من الناس من انکر حجّة الله و برهانه و افنی علیه بظلم مبین و منهم من وجد عرف المحبوب و اقبل الی الأفق الأعلیٰ بسرعة سبق البرق المتحرّک اللامع السریع طوبی للذین ما منعتهم شؤونات الهوی عن مالک الوری و نبدوا الدنیا عن ورائهم و تمسّکوا بالحکمة الّتی امروا بها من لدن قویّ حکیم طوبی لک بما نطقت بالحکمة اذ سألت السائل عمّا اراد انّ ربّک لهو المعلمّ المحصی الخبیر قل یا اهل البهاء ایاکم ان تخوفکم شوکة الأسماء تمسّکوا بالمعروف و توکلوا علی الله العزیز الحمید یا فضل آنچه بعد حاضر ارسال داشتی در ساحت اقدس معروض داشت لله الحمد که ترا موقّف فرمود بر حکمت منزله در الواح نعم ما تکلمت به اذ سألت عمّا سأل جمیع دوستان باید آنچه از قلم رحمن نازل بان ناظر باشند و بان متمسّک انا امرنا الكلّ بالمحبّة الکبریٰ طوبی لمن وجد عرف بیانی و اطّلع بما نزلّ فی کتابی المبین باید کل بکمال شفقت و مرحمت با عباد الله سلوک نمایند در این صورت اگر ظلمی بر آن نفوس مقدّسه وارد شود این منتها امل مقربین و مخلصین بوده و خواهد بود بگو ای دوستان دنیا را شانی نبوده و نیست لابدّ انسان از او مرور مینماید حال اگر باسم حقّ واقع شود بدوام ملک و ملکوت باقی و دائم خواهد ماند جمیع را تکبیر برسانید و بعنایات الهی بشارت دهید تا کل مسرور شوند و به ما اراده الله عامل گردند از بعضی نفوس عزّت اخذ شد و این فقره در کتاب الهی از قلم اعلیٰ ثبت شده هر منصف بصیری شهادت میدهد بر اینکه آنچه در ارض واقع شده ذکر آن از قبل نازل طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت ویل للغافلین انشاءالله باید اهل الله بعین حدید و قلب قویّ و رجل مستقیم بر امر الله قائم باشند و با عباد باخلاق روحانیّه رفتار کنند امروز اخلاق طیّیه و اعمال پسندیده ناصر امر الله بوده و خواهد بود و این فقره در مواقع متعدّده از قلم اعلیٰ نازل از حقّ میطلبیم کل بیابند و بان عمل نمایند انتھی

و اینکه مرقوم داشتید از قبل آن جناب مناجات مذکور را عرض نمایم در وقت مخصوصی مجدداً تلقاء وجه عرض شد هذا ما نزلّ فی الجواب مرّة اخرى یا فضل انّ مولی الوری یذکرک لتشکر ربّک العزیز الوهاب قد حضر العبد الحاضر و عرض ما



ناجیت به الله مالک الرقاب انا سمعنا و اجیناک بهذا اللوح الذی جعله الله مطلع الحیوة لمن فی الأرضین و السموات انک اذا وجدت عرف بیان الرحمن و سمعت ما تکلم به مکلم الطور فی اعلى المقام قم و قل  
لک الحمد یا الهی و سیدی و مالکی و رازقی و معینی بما انطقتنی بذكرک و عرفتنی افکک الذی اعرض عنه اکثر الأنام  
اسألک بآیاتک الکبری و ندائک الأهلئ الذی ارتفع بین الأرض و السماء بأن تنزل من سماء جودک و سحاب رحمتک ما  
تطمئن به قلوب اودانک علی شأن لا تخوفهم شؤونات العالم و سطوة الأمم انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت العزیز  
العلام انتهى

اینکه مرقوم داشته بودید یکی از دوستان الهی از اشتغال احباً بصنعت اکسیر اظهار حزن نموده انه نطق بالحق  
فی الحقیقه حق با ایشانست در نهی این عمل الواح متعدده از سماء مشیت الهیه نازل و باطراف ارسال شد بسیار عجب است  
با نهی صریح باین عمل لایسمن و لایغنی مشغول شوند بعضی از نفوس در عراق و ارض سرّ از صنعت معروف مکتوم سؤال  
نمودند در جواب از سماء مشیت رحمن نازل شد آنچه نازل شد بکرات این عبد از لسان مبارک اصغا نمود که فرمودند اگر  
سائلین حمل بر عجز و دون آن نمینمودند هرآینه کلمهئی در ذکر آن نازل نمیشد و مکرر عباد را از عمل بان نهی فرمودند نهیاً  
عظیماً فی کتاب حسب الأمر آنکه آن جناب و اولیای امر بحکمت و بیان دوستان حق را از اشتغال باین عمل که فی الحقیقه  
سبب تضییع عمر است منع نمایند انتهى

در اکثر الواح میفرمایند اهل ارض را آگاه نمائید و به ما ینفعهم هدایت کنید امروز سماء بینش مرتفع و آفتاب دانش  
مشرق فرصت را مگذارید و وقت را غنیمت شمارید امروز روزیست که انسان قادر است مالک شود امری را که در غیر این یوم  
بخزائن ارض کلّها مالک نشود امروز اصغا مینمائید آنچه را که در غیر آن اصغای او ممکن نه جهد نمائید تا ذکر ابدی را مالک  
شوید اینست نصائح مشفقانه و مواظ حسنه محبوب امکان انتهى  
در باره نفوسی که در واقعه مذکوره مرقوم داشته بودید که باخذ و حبس مبتلا گشتند در مقام ارفع ارفع اقدس عرض  
شد هذا ما نطق به لسان العظمة

#### هو الذاکر المشفق العلیم

یا اباالفضل ینادیک لسان الفضل من سجن عکاء و یشترک بعنایة ربک مالک الأسماء اذا سمعت و فرت ان اشکر و قل لک  
الحمد یا اله العالمین انا نرید ان نذکر اولیاء الله الذین اخذوا و حبسوا من دون بیته و لا کتاب من الله العلیم الحکیم یا احبّاء  
الرحمن ان افرحوا بما یدکرکم المظلوم بهذا الذکر الذی منه فاح عرف القميص بین السموات و الأرضین قد حملتم فی حبی ما  
لا حملة العباد من قبل یشهد بذلك قلم الله التاطق العلیم لا تحزنوا عما ورد علیکم قد ورد علینا ما ناح به اهل الفردوس الأعلى  
و الجنة العلیا و الناس اکثرهم من الغافلین قد اخذونا مرّة بعد مرّة و حبسونا کرّة بعد کرّة و انه فی السجن الأعظم امام وجوه  
العالم ینادی و یقول تالله قد ظهر یوم الله و نطق فی الغیب المکنون و الكنز المخزون انه لا اله الا انا الفرد الخبیر

ای دوستان بر شما وارد شده آنچه بر نفس حق وارد شده الحمد لله ظلم نمودید و مظلوم واقع شدید در صدد اذیت  
نفسی نبودید و بمنتها اذیت مبتلا گشتید از برای خلق بکمال شفقت از حق رحمت خواستید سطوت نعمت دیدید آزادی  
خواستید باسیری رفتید جمیع اشجار فردوس به طوبی لکم ناطق و اثمار به بشری لکم ذاکر اگر از نفسی ظلمی ظاهر نشود و به  
غیر ما حکم به الله عمل ننماید آنچه بر او وارد شود فی سبیل الله آثار آن در ارض مثل علم علی الأتلال ظاهر و هویدا گردد یا  
احبّاء الرحمن طوبی لکم بما صبرتم و لکم حسن المبدأ و المآب چه قدر محبوبست بلایا در سبیل مالک اسماء و چه قدر  
بائمر است رزایا در ره دوست یکتا لعمر الله سلطنت عالم باین مقام برابری ننماید و عزت و ثروت امرا بان معادله نکند چه

بسیار از لیلی که وحوش و طیور و سباع در اوکار و ایکات و غیاض خود مستریح بودند و شما در دست اعدا مبتلا وصیت این مظلوم آنکه این مقام بلند اعلی را از دست مدهید از شئون انسانیّت در هیچ احوال خارج نشوید اخلاق و اطوار سباع و وحوش را باهش و واگذارید بشنوید و نگوئید عطا نمائید و در صدد اخذ عطا نباشید انشاءالله امام وجوه هر یک از شما علم عدل و رایت عقل مشاهده شود و البتّه از این اعمال پاک و اخلاق پاکیزه طاهره انوار عدل که از ظلم ظالمین محجوب و مستور است باسم الهی اشراق نماید اذاً ترون الأرض غیر الأرض و تنطق الذّرات بأعلى النّداء قد انار افق العدل بشمس ذکر ربّنا المقتدر الظّاهر السّميع البصیر

یا اهل صاد یا مهاجرین ارض صاد یا غربای ارض صاد یا اسرای ارض صاد قلم اعلی از شما غافل نشده در باره شما از او جاری شد آنچه که بحیات جاودانی مزین است آنچه بر حقّ بود ادا فرمود آنچه بر شماست حفظ این مقام است انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و مهربانی مابین ناس ظاهر باشید هیچ عملی عندالله ضایع نشده و نخواهد شد نفوسی که از شما بافق اعلی صعود نمودند بعزّت و نعمتی فائزند که جمیع عالم از احصای آن عاجز و قاصرند یا اهل الصّاد ان استمعوا ما نطق به لسان العظمة من قبل و ينطق فی هذا الحین بما تقرّ به عیونکم و تفرح به قلوبکم انه لهو العزیز الوهّاب قد نزلت اسمائکم من القلم الأعلی فی الواح شتی یشهد بذلك مالک الأسماء اذ کان مستویاً علی عرش اسمه المختار قد ورد علیکم فی سبیل الله ما صاحت به الصّخرة و ناحت الجبال و الآکام قد اخذتکم الأحران فی هذا الأمر سوف تجدون انفسکم فی فرح من لدن ربّکم العزیز العلام ان افرحوا بما یذکرکم المظلوم و یشرکم بما قدّر لکم من لدی الله مالک الأنام و نذکر کلّ من صعّد فی دیار الغریبة اذ کان مهاجراً فی سبیل الله مالک الأرواح التّور المشرق من افق ارادة مالک الأسماء علی الذّین قاموا علی نصره امر ربّهم بالحکمة و البیان اشهد انکم آمنتم بالله اذ کفر به کلّ مشرک مرتاب قد اقبلتم الی الأفق الأعلی و سمعتم نداء ربّکم مالک الأسماء و فزتم بالبلی اذ ارتفع نداء الله ربّ الأریاب طویب لکم و لمن یذکرکم بعد صعودکم الی مقام انقطع عنه اذکار العباد کذلک دلع دیک العرش و هدرت حمامة العدل اذ احاطت الظلم من فی الآفاق انتهى

فی ۴ رجب ۱۲۹۸

\*\*\*

زیارت شهدای ارض یاء

بسمی المحزون المسرور

یا قلم الأعلی قد اتت المصیبة الكبرى الّتی بها ذابت اکباد الأصفیاء و ناحت الأشیاء و سکّان مدائن الأسماء قل التّور السّاطع من افق سماء العطاء و الرّوح الّذی به احیا الله اهل الفردوس الأعلی و السّلام الّذی جعله الله فخر الاسلام و الصّلوة الظّاهرة المشرقة من افق ارادة الله مالک یوم الجزاء علیکم یا مشارق العزّ و العطاء و مطالع الانقطاع فی الابداع و مصادر الانفاق فی الآفاق اشهد بذاکرکم انجذبت افئدة العشاق و ظهر حکم الاتّحاد و الاتّفاق فی یوم الميثاق بصعود ارواحکم استبشر الملاء الأعلی و بأنوار وجوهکم تنوّرت مدائن العزّ و البهّاء اشهد بمصیبتکم صاحت الصّخرة و ارتفعت الصّیحة و ذرفت دموع اهل لجة الأحدیة اشهد بکم و بنور استقامتکم تزیّن دیباج کتاب الوفاء فی ناسوت الانشاء و بحزنکم فیما ورد علیکم ناح قلب البهّاء و صاح قلمه الأعلی و انقطع الفیض من سحاب الفضل و العطاء آه آه یا کنوز الوفاء آه آه یا مشارق

الأنوار فى سماء الذّكر و الثّناء بمصيّبتكم منع بحر البيان عن امواجه و السّدره عن اثمارها و الشّمس عن ضيائها انّ المقرّبين ساروا و داروا فى الصّحارى و البرارى و فى الجبال و البوادرى ليجدوا قطعات اجسادكم و اجسامكم و يجدوا منها عرف محبّه الله موجدكم و محبوبكم و مقصودكم و معبودكم و محييكم طوبى لكم و لمن يحبّكم و يزورككم و يزور زائرّكم اشهد أنّكم فزتم بالمقام الأعلى و الذّروة العليا و بلغتكم مقاماً يعزّيكم الله بنفسه و يعزّي ابنائكم و اهلككم و ذرّيّاتكم فآه من ظلم احترقت به افئدة الجنّة العليا و اهل مدائن الانقطاع خلف قلزم الكبرياء طوبى لكم يا مشارق النّور بين الورى و طوبى لكم يا مطلع الأسماء فى الانشاء قد كان المظلوم ناطقاً بذكركم و ثنائكم و ما ورد عليكم فى سبيل الله حضرت امام الوجه طلعة من طلعات الفردوس الأعلى نادى و قالت يا محبوب الأرض و السّماء بحزنك كاد ان يرجع الوجود الى العدم ارحم على العالم يا محبوب القدم انّ الرّوح الأمين فى هذا الحين نزل من اعلى مقامه بقبيل من الملائكة و الرّوح ليزور اوليائك و احبائك الذين شربوا رحيق الشّهادة فى سبيلك فآه آه يا فوارس ميدان الانقطاع فآه آه يا مطلع اسرار الشّهادة فى الابداع اشهد بمصيّبتكم بكت عين الله فى مقامه و القلم الأعلى امام وجهه اشهد انّ الآيات تنوح لبلاياكم و البيّنات تصيح لرزاياكم لولاكم ما ظهرت اسرار العبوديّة بين البريّة و مقامات التسليم و الرضا بين الخليقة انتم الذين بقيامكم على الأمر قام العباد على ما اراده الله فى المآب اشهد بكم فتح باب الجود على مظاهر الوجود و تزعزت اركان الصّفوف و الجنود اشهد باقبالكم اقبلت الكائنات الى مطلع الأسماء و الصّفات و بتوجّهكم توجّهت الممكنات الى منزل الآيات طوبى لأرض تشرّقت بقدمكم و لمقام تزينت بدمائكم و لمحلّ جعله محلاً لقطعات ابدانكم بحزنكم منعت نسمة الله عن سريانها و القلم عن جريانه و عرف القميص عن تضوّعه اشهد انّ أم الكتاب ناح عليكم نيابةً عن امهاتكم و صاحبت حوريّات الغرفات عوضاً عن اهلكم و اخواتكم طوبى لكم و لأولكم و آخركم و ظاهركم و باطنكم و رحمة الله و بركاته

سبحانك اللهم يا الهى سبحانك اللهم يا مقصودى سبحانك اللهم يا رجائى اسألك بدماء هؤلاء و قطعات اجسادهم و باستقامتهم و صبرهم و اصطبارهم و باشتغالهم بنار محبّتك و توجّههم الى انوار وجهك و بذكرهم و اقبالهم فى أيّامك و بانفاق ارواحهم فى سبيلك و بخضوعهم و خشوعهم عند ظهورات اوامرك و احكامك ان تزين افئدة الأحزاب بنور محبّتك و معرفتك ثمّ وفق امرآء ارضك و علماء بلادك على اجراء العدل و الانصاف فى مملكتك اى ربّ ترى اصفياك بين ايدى الظالمين الذين نبذوا عهدك و ميثاقك و كفروا بنعمتك و جادلوا بآياتك اسألك بأموج بحر رحمتك و الأنوار السّاطعة من افق الواحك و بالذين نبذوا دونك و اخذوا ما انزلته من سماء مشيّتك و هوآء ارادتك ان تبدّل ذلّ اوليائك بعزّك و فقرهم بغنائك ثمّ اسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء بالدماء المسفوكه فى سبيلك يا مولى الورى ان تغفر لى و لأبى و امى ثمّ اقض حوائجى و ما اردته من سماء فضلك و شمس عطائك أنّك انت الغفّار التّوّاب المقنّن المشفق الكريم

\*\*\*

هو الذّاكر العليم

يا قلم الأعلى قد اتت المصيبة الكبرى و الرّزية العظمى اذكر من صعد الى الرّقيق الأعلى و الأفق الأبهى قل أوّل بهآء ظهر و اشرق من افق سماء رحمة ربّك مالك الأسماء و فاطر السّماء و أوّل عرف سطح من رياض العناية و البقاء عليك يا مطلع الوفاء بين الأختيار و مشرق الرضا بين الأحرار اشهد أنّك تمسّكت بالكتاب اذ نبذه المشركون ورائهم و تشبّثت بذيل الكرم اذ انكره المعتدون بأهوائهم طوبى لك يا اخى بما كنت هدفاً لسهام القضاء فى سبيل الله مالك ملكوت الأسماء و نعيماً لك يا كليماً بما فزت بأنوار القديم اشهد أنّك وفيت بالميثاق اذ نقضه اهل النّفاق و سرعت الى الأفق الأعلى اذ

ارتفع النداء بين الأرض والسَّماء و كنت مع ربك في موارد البأساء والضَّرَاء الى ان خرجت معه منفيًا من ارض الطَّاء بما اكتسبت ابادى الأشقياء و وردت مع مولاك في الزُّوراء المقام الذى جعله الرحمن مقرَّ عرشه فى سنين متواليات اشهد انك آمنت بالله و اعترفت بما نطق به لسان العظمة بين البرية و شربت الرِّحيق المختوم اذ فتح ختمه باسمه القيوم و هاجرت مرَّة اخرى من العراق مع نير الآفاق و كنت قائمًا امام الوجه فى العشي و الاشرار الى ان وردت مع ربك ارض السَّر التى سميت بأدرنة و منها الى السَّجن الأعظم و كنت معه فى سنين معدودات و حاضرًا لدى المظلوم فى الصَّباح و المساء الى ان طرت بقوادم الاشتياق الى الله مالك يوم الميثاق و اجتذبتك آيات ربك الأبهى الى الفردوس الأعلى المقام الذى لا يرى فيه الا ظهورات عناية ربك الفضل القديم البهاء المشرق من افق سماء عناية ربك عليك و على اولك و آخرك و ظاهره و باطنك و رحمة الله و بركاته

سبحانك يا اله الغيب و الشهود و مربى الوجود اسألك بأنوار عرشك و باشرافات انوار نير برهانك و بالنور الذى سطع من افق ارادتك فى ايامك بأن تغفر لى و لوالدى و لمن آمن بك و بآياتك اى رب اسألك بهذا الرمس المطهر المقدس و بالذى طاف حولك و قام على خدمتك الى ان انفق روحه فى سبيلك فى السَّجن الأعظم امام وجوه العالم بأن تؤيّد عبادك و امانك على ما يتضوِّع به عرف رضائك ثمَّ قدر لهم بجودك و كرمك ما يكون معهم فى كلِّ عالم من عوالمك انك انت مولى الورى و مالك العرش و الثرى لا اله الا انت الغفور الكريم

\*\*\*

هو المعزى المسلى الناصح العليم

يا قلم قد جاء كزرة بعد اخرى ما اخذت به الأحران اهل البهآ الذين آمنوا بالله مالك الأسماء و فاطر السَّماء و طاروا بأجنحة العرفان فى هوآ الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة فى الامكان يا قلمى الأعلى قد اتتك مصيبات ناحت بها سكّان الفردوس الأعلى و الجنّة العليا و الذين طافوا العرش فى الصَّباح و المساء اسمع ندائى ثمَّ اذكر المصيبة التى بها احاطت الهموم اسمى القيوم و انهزم بها الصبر و الاضطراب و تفرقا فى الديار قل

اول روح به ظهرت الأرواح و اول نور به اشرفت الأنوار عليك يا ورقة العليا المذكورة فى الصَّحيفة الحمراء انت التى خلقتك الله للقيام على خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق وحيه و مطلع آياته و مصدر احكامه و ايدك على شأن اقبلت بكلك اليه اذ اعرض عنه العباد و الاماء و سمعت ندائه الأحملى و اجبته و كنت معه فى كلِّ الأحوال الى ان هاجرت من ارض الطَّاء الى الزُّوراء و من الزُّوراء الى ارض السَّر و منها الى هذا السَّجن الذى سمى بكلِّ الأسماء من لدى الله فاطر السَّماء و كنت فى اللّيالى و الأيَّام فائزة بلقائه و ناظرة الى وجهه و طائفة حول عرشه و سامعة ندائه و ساكنة فى بيته و متمسكة بحبله و متشبثة بأذيال رداء كرمه و فضله الى ان جاء القضاء و اضعفك بما كان مكتوباً فى كتاب الله رب الآخرة و الأولى و حملت شدائده الى ان انفقت روحك فى سبيله امام وجهه طوبى لك يا امتى و يا ورقتى و المذكورة فى كتابى و المسطورة من قلمى الأعلى فى زبرى و الواحى اشهد انك شربت رحيق العرفان من كأس البيان و صبرت فيما ورد عليك من البأساء و الضَّرَاء فى سبيل الله منزل الآيات و مظهر البيئات و نشهد انك آمنت به و بكتبه و رسله و ما انزله من سماء مشيئة و هوآ ارادته افرحى فى هذا الحين فى المقام الأعلى و الجنّة العليا و الأفق الأبهى بما ذكرك مولى الأسماء نشهد انك فزت بكلِّ الخير و رفعك الله الى مقام طاف حولك كلِّ عزّ و كلِّ مقام رفيع قد كنت نائمة على الفراش و كان قائمًا على خدمتك الغصن الأعظم و من دونه الأغصان ثمَّ ذوى القربى و الاماء اللآئى كنن من اهل سرادق العظمة و العصمة ثمَّ اللآئى جعلهنّ الله من اوراق سدره امره و

اثمار شجرة فضله و كان الأغصان يدخلون عليك بسلام و يخرجون بأذكار و زفرات و اسفات و بعد صعود روحك نزلت عبراتهم و صعدت زفراتهم و ناح كلّ ذى قلب و ذى مقام عند ربك مالك الأرضين و السموات فآه آه بحزنك حزن اهل خبَاء المجد و فسطاط الفضل و ذرفت عيون اللآئى طفن حول العرش بمصيبتك ظهر الفزع الأكبر و ذرفت الأبصار تلقآء وجه ربك المختار و نحن المقرّبات على شأن ناح بنوحنّ اهل الجنّة العليا و الفردوس الأعلى و الملاء الأبهى الذين طافوا فى ازل الآزال حول ارادة ربهم مالك المبدأ و المآل يا ورقة العليا قد بدّل بحزنك اليوم بالليل و الفرح بالحزن و السكون بالاضطراب الى ان احاطت الأحزان من فى الامكان بما حزن الاسم المكنون و السرّ المخزون و القيوم الذى فدى لنفسه القائم امام الوجوه يا قلم اصبر لأنّ الأحزان اخذت الغيب و الشهود ضع ما كنت عليه و قل مقبلاً الى الله مولى الأسماء و فاطر السمآء

الهى الهى اسألک بحزن اصفيائك و دموع اوراقك و الأحزان التى بها ذابت الأكباد فى البلاد بأن تغفر عبادك و امائك الذين ذكروها بما نزل من سمآء عنايتك و فم ارادتک اى ربّ ترى الهموم احاطت مظهر اسمك القيوم و الأحزان اهل سرادق مجدك و عظمتك اسألک بفراتهنّ و عبراتهنّ فيما ورد عليك فى ايامك بأن تنزل على اهل بيتك ما تسكن به افدتهم و تستريح به انفسهم لئلا يعملوا ما يزيد على حزنك فى ايامك ثم اغفر كلّ امة وردت بيتك و ناحت فيما ورد فى هذا اليوم الذى غيرّه قضائك و حزن اوليائك و اصفيائك ثم ايد عبدك الحاضر الذى كان قائماً على خدمتك و شريكاً فى مصائبك و ناطقاً بشنائك ثم اغفر اللهمّ الأمة التى سافرت و الذين هاجروا من ديارهم الى ان حضروا و سمعوا ثم رجعوا ثم الذين ارادوا فضلک و مواهبك و جودك و عطايك انك انت المقتدر على ما تشآء لو تريد لتجعل الحزن فرحاً فى مملكتك و كينونة الهمّ سروراً بين عبادك لا اله الا انت الغفور الكريم ثم اسألک مرّة اخرى يا اله الأسماء بنفوذ امرک و احاطة مشيتك و اسرار كتابك و ما جرى من قلمك الأعلى فى صحفك و زبرک بأن تغفر فى هذا اليوم عبادك و امائك كلهم و كلهنّ الذين اقبلوا اليك و فازوا بذكرک و قاموا على خدمتك انك انت الكريم الغفور و العطوف الرحيم لا اله الا انت العلى العظيم

\* \* \*

جناب آقا ميرزا هاشم عليه بهآء الله

هو المهيمن على الأسماء

يا قلمى اسمع ندائى ما لى اسمع حنينك و صريخك مرّة اراك متحيراً فى الذکر و البيان و اخرى اشاهدك كالمولّه الباهت فيما ورد على مولاك من كلّ جاهل و كلّ ظالم عنيد دع ما عند القوم و ما تراه اليوم بشّر الناس بما اشرق و لاح من افق الله ربّ العالمين قل تالله قد فتح باب السمآء و اتى من كان موعوداً فى كتب الله العزيز الحميد لا ينفعكم ما عندكم يشهد بذلك من عنده كتاب مبين يا اصحاب الآذان اسمعوا ندآء الله مالك الأسماء و فاطر السمآء انه يدعوك بما يقربكم اليه يشهد بذلك لسان العظمة فى هذا المقام المنيع انا ما اردنا الا نجاهة الأمم و اصلاح العالم ولكنّ القوم اعرضوا عنّا و ارتكبوا ما تفرقت به اركان الكلمة الأولى كذلك سوّلت لهم انفسهم الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله مالك يوم الدين قل يا ملاء الأرض ضعوا كتب القوم و خذوا كتاب الله المقتدر العليم الحكيم هذا يوم لا ينفعكم شىء من الأشياء الا بهذا الكتاب المبين قد ملئت الآفاق من برهان ربك و القوم فى سكر عجيب رفعوا اصنام اهوائهم و وضعوا الهمم الا انهم من الأخسرين البهآء عليك و على كلّ ناطق اقبل و قال لك الحمد يا اله العالم و يا مقصود العارفين

\* \* \*

## هو الله تعالى شأنه الحكمة و البيان

يا قلمي الأعلى اذكر من اقبل الى الله في يوم فيه اعرض اكثر الناس و شرب الرّحيق المختوم باسمي القيوم اذ كان القوم في ضلال مبين انه سمع النداء و اقبل الى الأفق الأعلى و اخذه جذب الآيات الى مقام اعترف بما نطق به لسان العظمة انه لا اله الا انا العليم الحكيم قد فاز باصغاء النداء اذ منع عنه اهل ناسوت الانشاء و اخذ كأس البيان من يد عطاء ربه الرحمن و شرب منها رغماً للذين كفروا بالله رب العالمين قد شهد بما شهد الله في ايام فيها اخذت الزلازل قبائل الأرض كلها الا من شاء الله الواحد الأحد الصمد الفرد الخبير انظر انظر ان الوجه توجه اليك من شطر السجن اسمع اسمع يناديك الله من جهة عرشه العظيم انه لا اله الا هو الفضل الكريم ينطق امام وجوه العالم و يدعوهم الى مقام لا يرى فيه الا انوار وجه ربهم المشفق العليم قد سبّرت البحار و مرّت الجبال و نادى الأشجار و القوم اكثرهم من الغافلين قد اهتزت البطحاء من نفحات ايام ربها مالك الأسماء و ماج البحر بهذا الاسم الذي به اسودت وجوه المشركين قل يا ملاء الأرض قد اتى مالك الامكان بريات البرهان اتقوا الرحمن و لا تكونوا من المعتدين اقبلوا بوجوه يضاء الى الله فاطر السماء اياكم ان تمنعكم شؤونات النفس و الهوى عن هذا الأمر الذي به ابتسم ثغر الوجود و نطقت الأشياء قد اتى المقصود من افق الاقتدار مبين قل يا ملاء الانشاء قد استقرّ العرش الأعظم على اعلى المقام و استوى عليه مالك الأنام و عن يمينه جرى فرات الرحمة و عن يساره كثر العناية اياكم ان تمنعوا انفسكم عن هذا الفضل العزيز البديع دعوا ما عند القوم من الأوهام و الظنون و خذوا ما اوتيتهم من لدى الله مالك يوم الدين هذا يوم فيه ام الكتاب ينطق و يقول قد ظهر ما كان مكتوناً في العلم و مخزوناً في خزائن عصمة ربكم الفيض القديم تالله لا تنفعكم كتب العالم و لا ما عند الأمم الا بهذا الكتاب المبين اقرؤوا كتب الله لتطلعوا بهذا الظهور الذي كان امل المرسلين قد ظهر المكتون و اتى المخزون و الأمر لله الفرد الخبير ما من كتاب الا و قد نزل بالحقّ و بشر الناس بهذا النبأ العظيم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و لا تكونوا من الخاسرين

يا ايها المتوجه الى الوجه قد انزلنا الآيات و اظهرنا البيّنات و دعونا العباد الى الله العزيز الحميد و اظهرنا من كنوز قلمي الأعلى لآئى الحكمة و البيان ولكنّ الناس في حجاب غليظ نبذوا ما امروا به من لدى الله مولى الورى متمسكين بما عندهم من مطالع الأوهام الا انهم من الأخسرين فى كتاب الله ربّ الكرسى الرّقيع يسمعون الآيات و يعرضون عنها و يرون البيّنات و يقولون ان هذا الا سحر مبين كذلك اظهر البحر امواج الحكمة و البيان و الظهور نور البرهان طوبى لمن سمع و فاز و ويل للغافلين امروز سدره بيان در قطب امكان باين كلمه عليا ناطق يا ملاء الأرض تالله قد اتى مولى الورى و ظهر من كان امل المرسلين لقاؤه و تزيت كتب الله بذكره اياكم ان تمنعوا انفسكم عن عرفانه به ظهر السرّ المكتون و الاسم المخزون و ما كان مرقوماً من القلم الأعلى فى الزّير و الألواح

سبحان الله حقّ جلّ جلاله از مقامى ظاهر شده كه وهم و گمان را بآن مقام راهى نه از بيتى ظاهر كه معروف بعلم و فنون و حكمت و عرفان نبوده هر آگاهى بر اين فقره گواهى داده و هر خبيرى شاهد اين گفتار آيات بشأنى نازل كه عقول و ادراك از احصاى آن عاجز و بيّنات بشأنى ظاهر كه هر منصفى بآن اعتراف نموده مع ذلك اكثر اهل عالم غافل و محجوب بورقى از اوراق متمسكند و از ام الكتاب معرض از بحر علم الهى و اشراقات انوار آفتاب توحيد حقيقى محروم و ممنوع

يا ايها المقبل الى الوجه حقّ بجمع جهات و اعمال و افعال و اقوال بمثابة آفتاب از دوشش واضح و ممتاز ولكن حجبات اوهام ابصار را از مشاهده افق اعلى منع نموده امروز نور برهان از اعلى افق عالم مشرق و ندای الهى از اعلى المقام مرتفع ولكن الوان مختلفه دنيا و عزّت و ثروت دو يوم قوم را از توجه نعمت باقيه دائمه و مائده سمائيه بازداشته نادانى و غفلت بمقامى رسیده كه هر صاحب درايى را متحير نموده در قرون و اعصار حزب قبل از عالم و جاهل از كيفيت ظهور مطلع نور

غافل یک نفس از آن نفوس بعلم حقیقی فائز نگشت و بتوحید حقیقی عارف نه مجدد حال معرضین بیان باوهام و ظنون قبل مشغول و بمفتریات ناطق آن جناب شاهد و ارض و سماء و انجم شاهد و آفتاب و ماه گواه که این عبد از اول ایام امام وجوه کلّ از ملوک و مملوک قیام نموده من غیر ستر و حجاب جمیع را بافق اعلی دعوت فرموده دلیل نازل سبیل واضح و در یک آن خود را ستر نمودیم لوجه الله گفتیم آنچه را که عالم از برای شنیدن آن از عدم بوجود آمد مقصود آنکه از آثار قلم اعلی باثمار سدره منتهی فائز شوند و باشراقات انوار توحید حقیقی منور گردند و لکن سلاسل اوهام کلّ را منع نموده الا من شاء الله ربک و ربّ العرش العظیم حال معرضین اهل بیان باعمال قبل متمسک و باقوال آن حزب ناطق و متشبّث گفته‌اند بیان تحریف شده آنچه در ذکر این ظهور اعظم و نبأ عظیم است انکار نموده‌اند و بتحریف نسبت داده‌اند مع آنکه این امر بنفس خود ظاهر محتاج بذکری نبوده و نیست و جمیع زبر و صحف و کتب عالم بقبول او معلق و منوط از حقّ بطلید مطالع اوهام را آگاهی بخشند و انصاف عطا نماید بکتاب ایقان از برای عباد استدلال مینمایند و از منزل و صاحبش معرض و غافل بر آن جناب لازم و واجب است که بهمت تمام قیام نمایند شاید مجدد عباد الله بظنون و اوهام مبتلا نشوند و بانوار نیر توحید حقیقی فائز گردند الی حین مقام یوم الله را ادراک نموده‌اند و از فضلش محرومند شکّی نبوده و نیست که ایام مظاهر حقّ جلّ جلاله بحقّ منسوب و در مقامی باایام الله مذکور و لکن این یوم غیر ایام است از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود نبوت ختم شد حقّ با رایة اقتدار از مشرق امر ظاهر و مشرق معلوم نیست معرضین بیان از یوم یقوم الناس لربّ العالمین چه ادراک نموده‌اند و از کلمه مبارکه یفعل ما یشاء چه فهمیده‌اند لعمری یا ایّها الناظر الی وجهی اگر نفسی از بحر این کلمه بیاشامد و نفع‌اش را بیابد خود را بر عرش استقامت و اطمینان مشاهده نماید مقبلین را از شبهات معرضین باسم حقّ حفظ نما و کلّ را باخلاق مرضیه و اعمال طّیبه امر نما بگو یا حزب الله باین جنود مالک غیب و شهود را نصرت نمائید و بتقوی الله تمسک جوئید اوست قائد جنود و ناصر امر هیچ قوتی با قوت او مقابله نماید طوبی از برای نفسی که رأسش باکلیل تقوی مزین است و هیکلش بطراز عدل و انصاف

جناب امین علیه بهائی مکرر ذکر آن جناب را نموده انا امرنا الکلّ بأن یسمعوا قولک فی هذا النبیّ العظیم و هذا الأمر المحکم المتین باید آن جناب غافلین را آگاه نمایند و لکن بحکمت و بیان که شاید بیابند و بدانند امروز روز اسماء و شئونات آن نیست حزب قبل را اسماء و الفاظ از عالم معانی محروم نمود باوهام تمسک جستند و بنزاع و جدال متشبّث حزبی بالاسری حزبی شیخی حزبی سنّی حزبی شیعی حزبی نعمه‌اللهی و جلالی و خراباتی و قادری و مولوی ان تعدّوا طرق الأوهام لا تحسوها طوبی از برای اقویا که این بساطها را پیچیدند و غیر حقّ را معدوم و مفقود شمردند ایشانند فوارس مضمار توحید و انوار آفاق تجرید علیهم بهاء الله و الطافه و عنایاته و مواهبه از قبل مظلوم حزب الله را تکبیر برسان بگو قدر این مقام را بدانید و بشناسید و باسم حقّ حفظ نمائید و به ما ینبغی لایام الله قیام کنید آنچه امروز فوت شود تدارک آن محال

یا ایّها الطائر فی هواء محبّه ربک قلم اعلی لازال عباد را نصیحت نموده و به ما ینفعمهم امر فرمود هر کلمه‌ئی از کلمات نصحیه را مکرر اظهار داشته که شاید عارف شوند و نعمت ابدیه را باشیاء فانیه تبدیل نمایند طغیان و عصیان ناس را از صریر قلم الله و حفیف سدره مبارکه محروم نموده آن جناب باید بقوت ذکر و بیان اهل آن ارض را بافق عنایت مقصود عالمیان هدایت نمایند آنه معک و یؤیدک بجنود البرهان منع عالم ثمری نداشت و ضعیفه و بغضای امم حجاب نگشت کلمه نفوذ نمود اراده احاطه فرمود

قل یا معشر العباد انظروا الی السدره و اثمارها و الشمس و اشراقها و السماء و انجمها و البحر و امواجه من اراد عرفانه له ان ینظر الیه بعینه این فقره در بیان مخصوص است باین ظهور مکرر این بیانات از سماء مشیت نازل که شاید من علی الأرض کلّ آگاه شوند و بیابند آنچه را الیوم از او غافل و ممنوعند مجدد کلمه تحریف بمیان آمده ابواب کذب بمثابه قبل بل

ازید باز شده آیا فکر نمی‌نمایند ثمر اعمال نفوس قبل چه بوده در ارض صاد گفته‌اند آنچه را که بیان نوحه مینماید و روح القدس بندبه مشغول تکذیبهم اعمالهم و لا يشعرون يعبدون اهلهم و لا يفقهون ينحتون الأصنام و لا يعلمون يرون الآيات و ينكرونها الا أنهم لا يعرفون در هر حال اولیای الهی باید از حقّ جلّ جلاله از برای کلّ توفیق طلب نمایند شاید از بحر فیض محروم نگردند و از امطار رحمت کبری در ایام فیاض ممنوع نشوند حرب الله را بتقدیس و تنزیه و شفقت و عنایت و حکمت امر نمایند آنه یمدک بآیاته و ینصبرک بسلطانه آنه علی کلّ شیء قدیر قل

الهی الهی و سیدی و سندی نور قلوب عبادک بنور معرفتک و وجههم بانوار وجهک و هیاکلهم بطراز الآداب الّتی انزلتها فی کتابک یا الهی و مقصودی لا تمنعهم عن بحر رحمتک فی ایامک و لا عن تجلیات شمس فضلک و لا عن انجم سماء عطائک تعلم یا الهی اهلهم منعتهم عن التقرب الیک و اهلهم حالت بینهم و بین مطلع علمک و مشرق انوار حکمتک ای ربّ قو علی خدمتک قلبی و ظاهری و باطنی ثم اجعلنی فی کلّ الأحوال قائماً علی خدمة امرک و ناطقاً بما انزلته فی کتابک لعبادک و حافظاً امرک بین خلقک ثم اغفر لی و لمن معی من اقاربی و ابنائی الذین شربوا رحيق وحیک و ما منعتهم شبهات التّاعین و اشارات المعتدین عن الاقبال الیک و التمسک بکتابک ای ربّ اید اولیائک الذین کسروا اصنام الأوهام بعضد البقین و اقبلوا الیک بوجه نوراء منقطعین عمّن فی السموات و الأرضین علی ذکر تنجذب به افئدة العالم و تستضیء به وجوه المقبلین الحمد لک یا اله العالمین و مقصود قلوب العارفين

اینکه از هرم سؤال نمودید نزد اعراب اقصی الکبر بوده ولكن عندالله تجاوز از سبعین

\*\*\*

هو الذاکر العلیم الحکیم

یا قلمی الأعلى اشهد بما شهد الله انه لا اله الا هو لم یزل کان مقدساً عن الذکر و البیان و منزهاً عن ادراک من فی الامکان قد خضعت الأعناق لعظمته و سجدت الأسماء لسلطانه قد اظهر السبیل لأولیائه و انزل الدلیل لهم بوجوده و کرمه و فضله و عطائه هو الذی شهد قبل خلق السموات و الأرض بوحداثیة نفسه و فردائیة ذاته و شهد لمن اتی بالحقّ انه هو السرّ المکنون و الکتاب المخزون و امره المحتوم به نادى المناد من کلّ الجهات و نزلت الآيات و ظهرت البیئات و انطق السحاب و امطر علی الأحزاب انه هو الذی قام مقامه فی کلّ الأمور و استوی علی عرش الظهور من اقرّ به اقرّ بما نطق به لسان العظمة و الذی انکر و اعرض انه من الظالمین فی کتاب ما اطلع به الا نفسه كذلك ظهر و اظهر امره بسلطانه و هو الفرد الواحد العلیم الخبیر سبحانک یا من باسمک جرت الأنهار و ظهرت الأسرار اسألک بوحداثیتک و فردائیتک و بما انزلته فی زبرک و صحفک و الواحک و بقدرتک الّتی خضعت لها الکائنات و قوتک الّتی احاطت بالمکنات ای ربّ ترى عبدک هذا اقبل الی افئدک الأعلى بعدما سمع ندائک الأحملى و تراه منقطعاً عن دونک و متمسکاً بحبل عطائک اسألک یا اله الوجود و مربی الغیب و الشهود بأمرک الذی به بدلت الأرض بالسماء و انطلقت امام وجوه الوری کلّ الأشياء بأن تجعلنی من الذین ما خوفهم ظلم الظالمین و سطوة المعتدین الذین نبذوا رحيق بیانک و کوثر عطائک ای ربّ ترى الفانی اراد قدح البقاء من لقائک و العطشان رحيق بیانک و المسکین بحر غنائک و الضعیف افق اقتدارک و الغریب قباب عظمتک و المظلوم طمطماد عدلک و الکلیل ملکوت ذکرک و العلیل عمّان شفائک و الأمیّ طور علمک و برهانک و الرّاقد ندائک الأحملى و العریان رداء فضلک یا مالک ملکوت الأسماء و المحزون شاطئ بحر سرورک یا ربّ العرش و الثرى وعزّک یا الهی و مقصودی و محبوبی لا یسکن القلب الا بنیر الاطمینان من شطر فضلک و لا تقرّ العین الا بمشاهدة افق ظهورک و لا تسکن النفس الا بظهورات جودک و عطائک



ای ربّ ترانی طائفاً حول ارادتک و مشیتک و خاضعاً لما ظهر من عندک اسألك بشموس سماء حکمتک و امواج بحر فضلک بأن تجعلنی فی کلّ الأحوال متوجّهاً الی انوار وجهک و متشبّثاً بأذیال رداء کرمک اشهد انّ الیوم یومک و الأمر امرک و التور نورک اسألك بها بأن تؤیّدنی علی عمل یقی به ذکری فی کتابک و مقامی بین اهل ملکوتک انک انت الّذی لا یمنعک شیء من الأشياء و لا تضعفک قوّة الأقویاء تفعل بسطانک و تحکم بارادتک لا اله الا انت الغفور الکریم ای ربّ بدّل عسر اولیائک بالیسر و شدتہم بالرخاء و ذلّهم بالعزّ و حزنهم بالفرح الأكبر یا من یدک زمام البشر انک انت الفرد الواحد المقنن المشفق الکریم الحمد لک یا اله العالمین و مقصود العارفين

\*\*\*

یا مالک الأسماء و فاطر السّماء خلّص احبّاء من سجن اعداء انک سلطان القضاء و المشرق من افق البداء یا اصل البقاء لعمر البهّاء لا تقطع الرّجاء فانصر هؤلاء انت الحاکم علی ما تشاء و فی قبضتک ملکوت الانشاء قد شحذ الأنیاب للحمّ الاحباب ان احفظ الأصحاب یا مالک الرّقاب و الحاکم فی المآب بسیار بامروز فردا گذشت باری منقطعاً عن الكلّ این کلمات مشرقا را نه ۹ بار تکرار نمایند انّه لهو المقنن المختار

\*\*\*

جناب محبوب روحانی آقا میرزا علی محمد ابن جناب اسم الله الأصدق علیهما بهاء الله ملاحظه فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

یا محبوب فؤادی و المذكور فی قلبی قد سرّتی نسماّت الحبّ الّتی سرت من حدائق عرفانکم و هزّتی ظهورات مودّتکم الّتی ظهرت من قلم ارادتکم فی ذکر الله و ثنائه و حبّ الله و امره كأنّ جنابک ارسل مع نسیم الصّبا عرف الحدائق کلّها علم الله انّ به انتعش جسمی و انشرح صدری و انبسط روحی اذاً حمدت الله محبوب العالم و مقصود الأمم بما یدکم علی خدمة امره و اظهار نعمته و اعلاء کلمته و اسأله تعالی ان یقدّر لکم ما ینبغی لوجوده و کرمه و افضاله انّه لهو المقنن القدير سبحانک یا من بک انار افق العالم و ظهر ما کان مکنوناً فی افئدة الأمم اسألك بالاسم الّذی به توجه کلّ وجه و نطق کلّ کلیل و بلغ کلّ غافل و ظهر کلّ مکنون و برز کلّ مخزون بأن تؤیّد عبادک و خلقتک علی الاقبال الیک ای ربّ تری اصفیائک و اولیائک قاموا علی نصره امرک و دخلوا کلّ بلد باسمک و عاشروا مع احبّائک بالروح و الریحان و عرفوهم سبیل رضائک و ما امرتهم به فی کتابک ای ربّ انر بانوار وجوههم ابصار قلوب عبادک ثمّ ارزقهم حلاوة آیاتک فی ایامک ای ربّ هذا یوم بشرت الكلّ به فی الواحدک و نسبته الی نفسک و جعلته سلطان الأيام بأمرک و قدرتک فلما ظهر اعرض عنه العباد الّذین جادلوا بآیاتک و انکروا برهانک و کفروا بنفسک و نبذوا کتابک الّذی اذا نزل من سماء مشیتک و هوآء ارادتک خضع له کلّ کتب و کلّ صحف و کلّ زبر ای ربّ اسألك بالقدرة الّتی احاطت بالمکنات و بالقوّة الّتی غلبت الکائنات بأن تنزل من سماء جودک علی اهل مملکتک ما یقرّبهم الیک و یسقیهم کوثر عطائک و یعرفهم ما نزل فی کتابک و سُطر من قلم تقدیرک ای ربّ هم الفقراء و انت الغنی الکریم و هم الضّعفاء و انت القوی القدير اسألك یا من باسمک تحرک القلم الأعلى و نطق

لسان العرفان فی ملکوت الانشاء بأن تکتب لمن قام علی ذکرک و خدمتک کلّ خیر قدرته فی کتابک تراه یا الهی ناطقاً باسمک و صائحاً فی امرک و متوجّهاً الی وجهک و مقبلاً الی افقک ایّده بحدوک و احسانک علی ما تنجذب به افئدة خلقک انک انت المقتدر علی ما تشاء و فی قبضتک ملکوت الانشاء لا اله الا انت العلیم الحکیم

اصلی و اسلم و اکبر علی انجم سماء عرفانک و ایادی امرک الذین طافوا حول ارادتک و ما تکلّموا الا باذنک و ما تشبّثوا الا بذیلک اولئک عباد شهدت بخدمتهم و نصرتهم و قیامهم و ذکرهم و ثنائهم کتبک و زبرک و صحفک و الواحک و بهم نصبت اعلام توحیدک فی مدنک و دیارک و ریایات تقدیسک فی مملکتک اولئک لم یسقوک بالقول فی امر من الامور قد کانت آذانهم مترصّدة لاصغاء اوامرک و عیونهم منتظرة لأنوار وجهک اولئک عباد مکرمون اولئک عباد فائزون اولئک عباد قائمون یصلّین علیهم اهل الملك و الملکوت و اهل الفردوس و الجبروت و عن ورائهم لسان عظمتک لک الحمد یا الهی بما آیدتنی علی ذکرهم و ثنائهم و علی ما هم علیه فی امرک و فی ایامک لا اله الا انت المحصى المحیط العلیم

و بعد عرض این فانی آنکه پس از اطلاع بر آنچه در دستخط عالی مذکور بود قصد ساحت امین اقدس نموده و تمام آن در پیشگاه حضور معروض افتاد هذا ما نطق به لسان المحبوب اذ کان ماشياً فی منظره الأقدس المنیر قوله عزّ کبريائه انا نکبر من هذا المقام علیک یا من کنت ناظراً الی افقی و قائماً علی خدمة امری و ناطقاً بثنائی و نذکر ورودک و ما فزت به من بحر الوصال و خروجک بعد الاذن و توجّهک الی الجهات لأمر الله منزل الآيات و مظهر البينات طوبی لعمل فاز بطراز القبول و لسان فاز بثناء الله و لرجل سرع الی الأمصار و الأقطار لخدمة امره العزیز البدیع

امروز روزیست که قرون اولی بساعتی از آن معادله نمینماید لم یزل و لایزال این یوم امین اقدس مخصوص بوده و در کتب الهی باو منسوب هر عملی که خالصاً لوجه الله در او ظاهر شود او از سید اعمال لدى الله مذکور است طوبی از برای نفسی که لله قیام نماید و لوجه الله ناطق گردد

یا ایها الساکن فی السفینة الحمراء باید باعانت حقّ جلّ جلاله در کلّ احوال بخدمت امر رحمن مشغول باشی که شاید نفوس بعیده را بکوثر قرب فائز نمائی و اجساد مرده را از رشحات بحر بیان زنده کنی ناس مرّبی و مذکر لازم داشته و دارند خلق بیان مع آنکه بیصر ظاهر و گوش ظاهر دیده و شنیده اند حجاباتی را که حزب موهوم بان متمسک و محتجب بودند حال خود آن نفوس احجب و اضلّ مشاهده میشوند باید کوثر حیوان را بکمال حکمت و بیان مبذول داشت که شاید آگاه شوند و بر عظمت این امر گواهی دهند جوهر وجودی را که عمرها و قرنها و عهدها منتظر ظهورش بودند و در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله لقائش را سائل و آمل چون فجر یوم الهی طالع شد کل محتجب و معرض مشاهده شدند الا من شاء ربک ای کاش بان اکتفا میرفت ضغینه و بغضا بشأنی ظاهر که فتوی بر قتلش دادند قسم بافتاب افق امر که محتجبین اهل بیان از آن نفوس اشقی و اطعی و اضلّ مشاهده میشوند لذا باید لوجه الله آن جناب و نفوس مطمئننه موقنه راضیه بر حفظ نفوس ضعیفه قیام نمایند که شاید از نار نفس و هوی محفوظ مانند و بخیاء مجد و سرادق فضل توجّه کنند

یا ایها المتوجّه الی وجهی و المقبل الی افقی ان استمع ندائی انه یذکرک بما لا تعادله خزائن العالم و لا کنائز الأمم لتشکر ربک المهیمن القیوم انا ذکرناک مرّة بعد مرّة فی هذا المقام الأعلى اذ کان الخادم قائماً تلقاء وجه ربّه الأبهی ان ربک لهو المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو الحقّ علام الغیوب قد نطق اللسان فی ملکوت البیان علی شأن طاف حوله امّ البیان ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون قد اشرقت انوار الجمال من افق الاجلال و هم لا یصرون یمشی امام وجوهم الكتاب الأعظم و هم لا یشعرون قد اخذوا اهوائهم و نبذوا ما امروا به من لدى الله مالک الوجود قد انکروا التعمّة و اعرضوا عن الذی اتاهم بما کان مسطوراً فی کتب الله ربّ ما کان و ما یكون طوبی لسمیع سمع ندائی الأحمی و لبصیر رأی مقامی المحمود نعیماً لبعید قصد بحر قریبی باذنی و لطالب تمسک بحبل رضائی العزیز الممنوع کبر من قبل المظلوم علی وجوه عبادی الذین شربوا ریحی

المختوم و بشرهم بذكرى و عنایتی و فضلی الّذی احاط الغیب و الشّهود قل تالّله هذا یوم القیام طوبی لمن قام علی نصره امر ربّه بالحکمة و البیان بین الامکان انه من اهل البهآ فی لوح محفوظ هذا یوم فیہ ینادی الرّوح من جهة و الکلیم من جهة اخرى و الحیب امام وجه المحبوب قل یا ملاً الأرض ایاکم ان تمنعوا انفسکم عن هذا المقام الّعلی اتقوا الله و لا تتبعوا کلّ غافل محجوب قل ان انظروا الی الأفق الّعلی الّذی انار من انوار وجه ربّکم مالک الّاسماء ایاکم ان تمنعکم شبهات المعرضین او تخوّفکم اشارات الغافلین دعوا الوری عن ورائکم متوکّلین علی الله المهیمن القیوم کذلک تحرک القلم الّعلی و اهتزّ ملکوت الّاسماء من نسמת الوحی اذ مرّت بأمر الله المقتدر العزیز الودود انتهى

یا محبوب قلبی فی الحقیقه اگر انسان فی الجملة تفکر نماید در هر کلمهئی از کلمات الهی بحر عنایت مشاهده مینماید طبایع محجوبه غافله منتنه هدیر عندلیب را ادراک ننماید و بگلستان معارف الهی توجه نکنند آنکه بنعیق دل داده قدر ریحی نشناسد آنکه از برکه ملحیه اجاجیه آشامیده و باو انس گرفته بکوثر حیوان اقبال ننماید لم یزل و لایزال از او محروم بوده و خواهد بود مگر آنکه ید عنایت اخذ نماید و از برکت انفاس نفوس طیبیه موقنه بصراط مستقیم الهی راه یابد از حقّ جلّ جلاله و عمّ نواله این خادم فانی سائل و آمل است که حجبات اوهام و ظنون عباد غافل را بحرارت آفتاب یقین بسوزاند و معدوم نماید تا کل ببحر توحید فائز شوند و در ظلّ کلمه جامعه جمع گردند صد هزار افسوس صد هزار افسوس که این ایام در مرور است و احدی قدر و مقام آن را ادراک ننموده الا من شاء الله المحصی العلیم انشاء الله از همّت آن جناب و نفوس کامله امید هست که غافلین از بحر آگاهی بیاشامند و معرضین از انوار آفتاب اقبال روشن و منیر شوند هر امر صعبی که نزد عباد بسیار مشکل است نزد او سهل و آسان بوده و خواهد بود یسأل الخادم ربّه بأن یفتح علی وجه العباد بید القدره باباً لیدخلوا فیہ باذنه و اسمه و ذکره و عنایته البهآ علی حضرتک و علی من معک و یتبع امر مولاک الّذی ظهر بالحقّ بسطان غلب من فی السّموات و الأرضین و الحمد لله ربّ العالمین

اینکه سؤال از الفت و ایتلاف جناب آقا میرزا اسد الله علیه بهآ الله و عزّه شده بود در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان ربنا الرحمن فی الجواب این فقره مقبول و محبوبست مقام محبت و الفت و اتفاق و اتحاد بعد از عرفان الهی و استقامت بر امر از اکثری از اعمال حسنه مقدّم است هذا ما شهد به الله فی الزّبر و الألواح هذا ما اعترف به المقصود فی المساء و الصّباح انشاء الله به ما نزل فی کتاب الّقدس عمل نمایند یعنی برضای طرفین و رضای آن جناب انتهی چه که آن جناب حال بجای والد محسوب میشوند ای کاش این خادم در آن مجلس حاضر میشد و به ما تفرح به القلوب از کلمات محبوب ذکر مینمود و در فرح و انبساط با اهل بساط شریک بود یا محبوب فؤادی دستخط آن جناب دو بار در ساحت اقدس عرض شد فی الحقیقه از مراتب خلوص و توجه و قیام آن محبوب بر امر الله و انتشار آثاره کمال رضامندی از ساحت امنع اقدس مشاهده شد طوبی لحضرتک بما فزت بعنایته و رضائه و در آخر بیانات که از لسانه تعالی ظاهر باین کلمه محکمّه مبارکه منتهی شد قوله جلّ بیانه انشاء الله جمیع آنچه با اوست از اعضا و جوارح و ایقان و اطمینان و اقبال و روح و وجود و انفاس در سبیل خدمت الهی صرف شود انا معه و معینه انتهى

اینکه در باره ارض خاء و آن دیار و اقبال و استقامت و اطمینان و توجهشان ذکر نمودید این مراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد قوله جلّ کبریاته هذا من فضل الله علیهم یا ایها التّاطق بشائی باید کل حقّ منبع را شاکر باشند چه که ایشان را باین مقام بلند اعلی فائز نمود لعمر الله این علویست که هر علوی نزد او خاضع است انا نعترف باقبالهم و توجههم و ذکرهم و بیانهم و حبّهم و ودادهم و استقامتهم انا نحبّ ان نراهم اعلی عمّا هم علیه انشاء الله در مقام استقامت بشائی ظاهر شوند که اگر جمیع عالم یعنی اهل علم و دانش و عرفان او مع کتب الأوّلین و الآخرین اراده نمایند ایشان را از سلسبیل رحمن و ریحی مختوم منع نمایند خود را عاجز مشاهده کنند و جمیع را مانند کفّ تراپی ملاحظه نمایند الحمد لله آن جناب و جناب اسد

علیه بهائی و رحمتی در خدمت و تبلیغ امر منتهای جهد را نموده‌اند البتّه اثمار آن ظاهر خواهد شد بذکر معرفت در اراضی طیبیه البتّه خواهد روئید و سرسبز و خرّم در عالم جلوه خواهد نمود از بعد هم باید در کلّ احوال باین امر اعظم اعظم و مقام اکبر اکبر مشغول باشند انا نکبّر من هذا المقام علی وجوه اهل الخاء الذین نبذوا العالم و اقبلوا الی الاسم الأعظم الّذی به انارت آفاق قلوب المقرّبین و المخلصین و نبشّرههم و نذکرهم فی هذا الیوم الّذی لا تعادل بساعة منه الأعصار و القرون قد شهد لهم القلم الأعلى من قبل بما ترضّوع به عرف عنایة ربّهم المهیمن القیوم فاسأل الله فی کلّ الأحوال بأن یوفّقهم و یؤیّدهم علی تبلیغ هذا الأمر المحتوم قد نزل لهم من قبل و فی هذه الاّیام ما استفرحت به الأفئدة و القلوب انشاءالله در جمیع احوال بانوار صبح یوم الهی منور باشند و بر خدمت امرش قائم باسمش بگویند و بحبّش بنوشند و بذکرش ناطق باشند لله الحمد فائز شدند بآنچه اکثر علما و عرفا و امرا الیوم از آن محرومند کذلک نطق لسان البیان فی ملکوت العرفان طویب لسمیع سمع و ویل للغافلین الحمد لله ربّ العالمین انتهى

و اینکه مرقوم داشتید که اراده شورا دارید که اگر موافق باشد با محبوبی جناب میرزا علیه بهاء الله و نوره بارض خاء توجه نمایند این فقره در ساحت امنع اقدس معروض گشت قوله عزّ کبریائه از قبل از قلم اعلی جاری که باطراف ارض ط توجه نمایند و لکن حال آنچه از مشورتی که اراده نموده‌اید ظاهر شود مقبولست باید در جمیع احوال باموری که سبب و علت تبلیغ امر الله و ارتفاع کلمه اوست متمسک باشید نفوسی که الیوم مشغول بزخارف و مغرور بعزّت ظاهره‌اند اگر هم اقبال نمایند علی قدر معلومست و لکن بعد از تمسک بتبلیغ و ظهور امر و ارتفاع کلمه تراهم متوجّهین و مقبلین خاضعین خاشعین لذكر الله و امره در جمیع اعصار چنین بوده اینست که از قبل ذکر نموده دخول جمل در سمّ ابره اسهل است از دخول غنی در ملکوت الله عزّت و ثروت دو مانع بزرگند از برای انفس غافله و لکن عنقریب اتبّ من ابی لهب مشاهده شوند میت لایق اصغا نبوده و نیست اگرچه حال جمعی از اطراف از این نفوس مدعی مقام اقبال و توجهند و لکن ان ربک لهو العلیم الخبیر اقبال امثال این نفوس در هر حال محدود است از حقّ بطلبید کل را به ما یحبّ و یرضی موفّق فرماید انتهى فی الحقیقه امر تبلیغ امر بزرگیست باید آن محبوب و سایر آقایان بآن ناظر باشند و در جمیع جهات نفوس مطمئنّه ساکنه با کمال روح و ریحان و حکمت منزله بتبلیغ امر الهی مشغول شوند

و دیگر ذکر محبوب جان جناب آقا میرزا حیدر علی علیه بهاء الله را فرموده بودند الحمد لله بعنایت حقّ فائزند چندی قبل دستخطّ ایشان رسید و الواحی خواسته بودند در همان ایام نازل و ارسال شد و بعد هم دستخطّ دیگر از طرف حدبا رسید مخصوص ارض ک و اطراف آن الواح بدیعه منیعه خواسته بودند و لکن از تاریخ آن قریب یک سنه گذشته بود لذا در ارسال آن الواح تأخیر شد در این ایام مجدداً در ساحت اقدس عرض شد چند لوح مخصوص قمص نازل امید هست که مابقی هم نازل شود مقصود آنکه تعویق الواح بواسطه تعویق وصول دستخطّ ایشان بوده از قول این فانی خدمت ایشان تکبیر منیع ابلاغ دارید ذکرشان در ساحت اقدس بوده و انشاءالله همیشه خواهد بود

و اینکه مرقوم داشته بودید که اسامی در ورقه علیحده ارسال میشود در پاکت آن حضرت نبود  
اینکه در باره توجه بشطر امنع اقدس مرقوم داشتید عرض شد این کلمه از لسان مبارک اصغا گشت قد نطق بالحقّ جناب اسد علیه بهائی هم اذن دارند این دو بتصدیق فائز است و بقبول مزین و لکن الحمد لله بساحت اقدس توجه نمودند و برّ و بحر را طی کردند و در سبیل الهی شداید دیدند لله الحمد عاقبت بغایت قصوی رسیدند و بمقام لقا و وصال که در جمیع کتب الهی مذکور است فائز گشتند هنیئاً لهما مریناً لهما حال نظر باینکه امر تبلیغ اهمّ از کلّ امور است لذا باین امر نموده‌ایم لعمر الله عظمت این امر بمقامیست که هر عظیمی بعظمت آن شهادت داده انشاءالله بآن موفّق شوند و جمیع آفاق

را بانوار وجه منور و بنار محبت الهی مشتعل نمایند حال هم منع نمودیم چون این فقره واقع شده بود بامر آخر که امروز اهم است امر نمودیم علیهما بهائی و فضلی و رحمتی و عنایتی انتهى

اینکه در باره جناب م. ۶۰ نوشته بودید چند فقره این عبد آگاهست که حقّ جلّ جلاله ایشان را حفظ فرموده و از خطرات کلیّه نجات داده و لکن خود ایشان را کثرت مشاغل گاهی مشغول نموده انشاءالله فرج میرسد وقتی از اوقات این خادم فانی این کلمه را از لسان مبارک استماع نمود فرمودند یا عبد حاضر جناب م و سین را عنایت حقّ چند کره از خطرات کلیّه نجات بخشید و لکن لوح الهی که باو ارسال میشد از کثرت توجه بدینا بتلاوت ما نزل فیه و تفکر در آن فائز نمیگشت تا مقصود را بیابد و او را بامری که باقی و دائمست بدارد انتهى بعد از استماع این عبد در باره ایشان دعا نمود که موفق شوند بر آنچه رضای الهی در اوست و انشاءالله امیدوارم که آنچه عرض شد بشرف اجابت فائز شود در این کره آخر که ایشان را بارض ط احضار نمودند حسب الامر این عبد دائره مبارکه معروفه را لأجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت از حقّ این خادم فانی در کلّ احوال سائل و آمل است که ایشان را حفظ فرماید و آنچه سزاوار است مؤید نماید و هذا ما نزل لمن سمی بمحمد قبل حسین و صعد الی الله قوله عزّ کبریائه

هو الغافر الکریم

انا نذکر من ذکره من اقبل الی نفسی و طاف حولی و طار فی هوائی و نشر آثاری و نطق بثنائی اذا اراد نصرتی و انا الشاهد العظیم یا محمد قبل حسین انک فی الرقیق الاعلی و یذکرک مالک الاسماء فی هذا السّجن العظیم قد غفرک الله فی اول حین توجه الیک وجه القدم و انزل لک من القلم ما ماج به بحر الغفران و هاج عرف عنایة الرحمن و انا الغفور الرحیم لعمر الله فزت بما لا ینقطع عرفه عن العالم کذلک یشهد مالک القدم و انا المخبر الخبیر طوبی لنفس فزت بما فزت به فی هذا الیوم الّذی فیه ینادی نقطة البیان امام وجه الرحمن الملک لله العظیم الحکیم انتهى و هذا ما انزله الله لمن سمی بحاجی محمد قوله عزّ بیانه و کبر کبریائه

هو الشاهد السّامع العظیم

یا محمد ان استمع ما ینادیک المظلوم فی هذا الیوم الّذی کان مسطوراً من القلم الاعلی فی الصّحف الأولى و مذکوراً فی افئدة المرسلین کن علی شأن لا تحجیک حجبات الأعداء و لا تمنعک شبهات المغلّین انا انزلنا البیان و فیه بشرنا کلّ بهذا الظهور الّذی ظهر و اظهر صراطه المستقیم قل هذا یوم الله لو انتم من العارفين قد شهد له کتب العالم لو انتم من السّامعین قل هذا یوم ظهر فیه امّ الكتاب و شهد انه لا اله الاّ انا المنزل القديم انه لا یحتاج فی اثبات امره بشیء من الاشیاء و لا بذکر من الأذکار و لا باسم من الاسماء و لا بکتاب من الکتب الأولى کذلک نطق لسان الکبریاء اذ کان یمشی فی هذا السّجن المبین هذا یوم ما فاز به الاّ الذین نذبوا العالم عن ورائهم و اخذوا ما امروا به من لدی الله ربّ العالمین ان افرح بهذا اللّوح الّذی به فاح عرف قمیصی و سرت نفحات بیانی و نطق کلّ کلیل انه لا اله الاّ هو العزیز الجمیل خذ الکتب بقوّة من لدنا ثمّ اقرأه بربوات المقرّین انا نوصیک و احبّائنا بالاستقامة علی هذا الامر الّذی به زلّ کلّ قدم الاّ من شاء الله مالک هذا الیوم البدیع البهّاء علیک و علی الذین فازوا بعنایة الله و رحمته و اعترفوا بما اعترف به الله فی هذا اللّوح المنیع انتهى

در این ایام مکتوبی از جناب آقا میرزا کاظم و جناب آقا خداداد علیهما بهاء الله رسید و همچنین از جناب آقا ملا علی علیه بهاء الله و ذکر جناب آقا عزیزالله و سایر دوستان علیهم بهاء الله در آن بود الحمد لله کلّ لدی العرش مذکور آمدند و

بعنايت لانهايه فائز گشتند و آن محبوب هم ذكر جناب آقا اسحق و آقا رجب عليهم بهاء الله را نموده بودند در باره جميع اين كلمه مباركه از مصدر امر ظاهر قوله عز كبريائه انا سمعنا ندائهم اجبناهم بالحق و رأينا اقبالهم اقبلنا اليهم من هذا المقام الأعلى ليفرحوا بعناية ربهم المهيمن القيوم و تكبر على وجوههم من هذا المقام الممنوع و نبشّهم بعناية الله و رحمته و نذكرهم بالاستقامة الكبرى و نأمرهم بما يرتفع به امر الله العزيز الودود اگر جميع دوستان الهی بكلمه‌ئی از نزد او فائز شوند هرآینه كل را كافی است چه كه معادله نمينمايد بآن كلمه آنچه در ارض ظاهر و مستور است يشهد بذلك من عنده علم كل شيء في كتاب كان مختوماً بختام الله و مستوراً عن اعين من في السموات و الأرضين أنك بشّهم من لدى المظلوم ثم الق عليهم ما القى الله عليك في هذا اللوح العزيز المحتوم انتهى

اين عبد در اين كره فرصت نمود جواب ايشان را معروض دارد انشاءالله از بعد ارسال ميشود ذكر جناب محمد رضا خان و سليمان خان عليهم بهاء الله را نموده بوديد در ساحت اقدس عرض شد هذا ما نزل لهما من سماء مشية ربنا العزيز الوهاب

### هو الأقدس الأعظم

يا محمد قبل رضا امروز هر نفسی كه در باره او كلمه رضا از مطلع وحی مالك اسماء نازل شد او بفيوضات نامتناهيه الهی فائز است طوبی از برای نفسی كه از بحر رضا آشاميد و باستقامت تمام بر امر مالك انام قيام نمود امروز روز عمل طيب و كلمه طيبه و اخلاق مرضيه است طوبی لنفس بها نصرت امر ربه المهيمن على من في السموات و الأرضين هر عمل نيكي اليوم سبب و علت ذكر باقى بوده و هست تعالى هذا المقام العظيم انشاءالله در جميع احیان بافق اعلى ناظر باشيد و بنار محبت الهی مشتعل هر شيء تحت مخالف فنا بوده و هست الا ما ظهر من القلم الأعلى او باقى و دائم بوده و خواهد بود ان افرح بذكر ربك ثم اشكر الله رب العالمين انه ذكرك فضلاً من عنده انه لهو الفضل الكريم البهاء عليك و على ابنك و على الذين فازوا بهذا الأمر الذي ارتعدت منه فرائض كل غافل بعيد انتهى

و هذا ما نزل لمن سمى بغلام قبل رضا من سماء عناية ربنا فاطر السماء

### هو التاطق البصير

يا غلام قبل رضا ان افرح بما يذكرك المظلوم من شطر المنظر الأكبر المقام الذي جعله الله مطاف المقرين كن مشتعلاً بنار حبي و طائراً في هوائى و ناطقاً بالحكمة و البيان بتنائى الجميل خذ رحيق البيان باسم ربك الرحمن ثم اشرب منه بذكره البديع سوف يرتفع التبعيق في اكثر البلاد هذا ما اخبركم من فك باسمه الرحيق المنير لعمر الله لو تجد حلاوة البيان ليأخذك الفرح على شأن لا تحزنك شبهات العلماء و لا اشارات الغافلين كذلك دلح ديك العرش اذ كان المظلوم في هذا المقام الكريم قلم اعلى جميع را وصيت ميفرمايد بر استقامت كبرى تا بشأنى بر امر ثابت و راسخ و مستقيم مشاهده شوند كه نعاق من على الأرض ايشان را از ملكوت امر الهی محروم نسازد معرضين اهل بيان احجب از ملل قبل مشاهده ميشوند از يوم الله جز اسمى ادراك نموده‌اند و از ما اراده الله غافل و بيخبرند دوستان آن ارض را از قبل حق تكبير برسان و آگاه نما انا تكبر من هذا المقام عليهم و نبشّهم بفضل الله و رحمته و نأمرهم بالحكمة التي نزلناها في الزبر و الألواح البهاء عليك و عليهم من لدى الله منزل الآيات انتهى

و همچنین ذکر مخدومان یعنی سادات ارض س و ش و دوستان آن اراضی علیهم بهاء الله را نموده بودید در ساحت  
امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان العظمة

### بنام گوینده دانا

قلم مظلوم و لسان مظلوم آنی در تبلیغ امر الهی توقّف ننموده الا علی قدر قسم بآفتاب ظهور که از افق سجن طالع است در  
حینی که احزان از جمیع اطراف احاطه نموده بود و بلایا و رزایا بمتابۀ غیث هاطل جاری و نازل بتمام قدرت و قوّت عباد ارض  
را بافق اعلی دعوت نمودیم انشاءالله سادات آن ارض بر نصرت امر قیام نمایند قیامی که فتور آن را اخذ ننماید و قعود آن را  
درک نکنند امروز هر عمل طیبی که لله ظاهر شود اثرش و ذکرش بدوام اسماء باقی و دائمست باید بکمال همّت تبلیغ امر حقّ  
جلّ جلاله مشغول باشند امروز یوم این آیه مبارکه است که میفرماید ان اخرج القوم من الظلمات الی النور و بشرهم بایام الله از  
حقّ میطلبیم ایشان را بر حفظ نفوس ضعیفه مؤیّد فرماید تا هر یک اثبات از ثوابت و ارسخ از جبال مشاهده شوند امر بسیار  
عظیمست و ناس ضعیف باید ایشان بقوّت ایمان اهل آن دیار را بحکمت و بیان بر امر رحمن تأیید نمایند ان ربهم القیوم لهو  
المقتدر علی ما یشاء لا اله الا هو المهیمن العزیز الفضال

ناعقین در هر ارضی موجود و این فقره از قبل در زیر و الواح الهی نازل شده و البتّه آنچه از قلم اعلی جاری ظاهر  
خواهد شد باید نفوس را بکلمۀ علیا بشائی تربیت نمود که اریاح مختلفه ایشان را از شاطی بحر احدیّه دور ننماید و بشائی  
ثابت مشاهده شوند که قدرت و قوّت عالم معدوم و مفقود مشاهده گردد جمیع دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسانند  
و عنایت و شفقت و رحمت حقّ جلّ جلاله بشارت دهند الحمد لله کل در سجن اعظم مذکورند و امام وجه قائم البهَاء  
علیهم و علی الذین نبذوا العالم فی هذا الیوم الأعظم و اخذوا ما امروا به من لدن قویّ قدیر انتهى

و اینکه نوشته بودید یکی از اماء الله بواسطه وجع استعمال افیون مینمود و بعد از حکم حرمت ترک نمود و قریب  
بهلاکت رسید حکم الله آنکه مریض بتجویز اطبا باید عمل نماید ولكن حکیم باید حاذق باشد در این صورت آنچه امر کند  
باید بآن عمل نمود چه که حفظ انسان لدی الله از هر امری اعظم تر است حقّ جلّ جلاله علم ابدان را مقدّم داشته چه که  
در وجود و سلامتی آن اجرای احکام بر او لازم و واجب در این صورت سلامتی مقدّم بوده و خواهد بود

اینکه در باره مخدّره ضلع علیها بهاء الله مرقوم داشتید در ساحت اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله به ما یحبّه الله و  
یرضی فائز باشند و عنایت محبوب مسرور انا نکبر من هذا المقام علیها و نذکرها فضلاً من لدنا ان ربک لهو السامع المجیب  
انتهی انشاءالله از بعد لوح امنع اقدس مخصوص آن مخدّره ارسال میشود

اینکه در ختام نامه ذکر جناب اسم الله الأصدق المقدّس علیه من کلّ بهاء ابهاه و من کلّ علاء اعلاه فرموده بودید  
تلقاء عرش عرض شد قوله عزّ اعزازه و جلّ کبریائه انا نختم آخر کتاب عبدنا الحاضر بذكر من سمی بالأصدق فی ملکوت الله  
ربّ العالمین یا قلم الاعلی ان اذکر من اقبل الی مالک الأسماء بشأن اقبل معه قبیل من الملا الاعلی ان ربّه الرّحمن لهو العلیم  
الخیر بتوجهه توجّهت الوجوه و بقیامه قام العباد تلقاء وجه ربهم المهیمن العزیز الحکیم قد اخذه سکر کوثر العرفان علی شأن  
طار الی الرّحمن الی ان قام امام وجه ربّه المقتدر القدیر نشهد انه فاز بما هو المسطور فی کتب الله و شهد بما شهد الله انه لا  
اله الا انا الفرد القدیم قد اخذته انوار العرش علی شأن تتصاعد من الشوق زفراته و تنزل عبراته کالغیث الهاطل فی زمن الربیع انا  
ذکرناه مرّه بعد مرّه فی لوح من سمی بزین المقرّین فی کتاب الله العلیّ العظیم و كذلك ذکرناه فی الواح شتی بما لا تعادله  
کنوز الأرض و السّماء یشهد بذلك من ینطق فی کلّ شیء انه لا اله الا انا العزیز الحمید طوبی لنفس تقرّبت الیه و زارته بما نطق  
به لسان العظمة فی مقامه الکریم البهَاء من لدنا علیه و علی الذین نسبوا الیه من کلّ اناث و ذکور و من کلّ صغیر و کبیر یا

أيها الناطق بذكرى و القائم على خدمتي بشر من قبلي اهله قل لعمر الله انتم امام وجه ربكم مالك هذا اليوم البديع اياكم ان تحزنكم شؤونات الخلق دعوا الدنيا لأهلها و تشبثوا بذيل رحمة ربكم الغفور الرحيم انتهى

دیگر خدمت جميع دوستان آن ارض اظهار خلوص و توجه و نیستی این عبد معلق بعنایت آن محبوبست انشاءالله کل بکوشتر استقامت فائز باشند بشأنی که آثار آن ظاهر شود خدمت محبوب حقیقی جناب من سمی لدى المنظر الأكبر بعلی قبل اکبر علیه عنایة الله و عزه و الطافه ذکر فنا و نیستی معروض میدارم و همچنین خدمت آقایان دیگر که کل در نظرند جناب حاجی مهاجر آقا عبدالرحیم و اخوی ایشان علیهما بهاء الرحمن انشاءالله تا حال رسیده اند خدمت ایشان هم تکبیر عرض مینمایم البهَاء علی حضرتک و علی الذین انفقوا ارواحهم و اجسادهم و ما عندهم فی خدمة امر الله محبوبنا و محبوبهم و مقصودنا و مقصودهم و مقصود من فی السموات و الأرضین و الحمد لله رب العالمین

خادم

فی ۲۹ رمضان سنة ۱۲۹۸

عرض دیگر این ایام اگر نفسی باطراف ارض صاد یعنی ن ج و ارد و اراضی دیگر توجه نماید بسیار محبوبست ولكن باید شخص مبینی باشد و همچنین قلبش بعنایت حق متصل در این صورت مؤثر واقع میشود آنچه ذکر نماید و همچنین اراضی اخری از مدن و قری



## [یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

\* \* \*

می

جناب کربلائی محمّد

بسمی المسجون المظلوم

یا محمّد در ایّام خاتم انبیا روح ما سواه فداه تفکّر کن دشمنان از جمیع جهات بر اعراض و اعتراض قیام نمودند و عمل نمودند آنچه را ملأ اعلی از آن بنوحه و ندبه مشغول گشتند اگر این قوم این مظلوم را مقصّر میدانند از آنحضرت چه ترک اولی دیدند اهل عالم اکثری همج رعاع مشاهده میشوند از عقل محرومند و از ادراک بی نصیب در جمیع قرون و اعصار مثل این ایّام عمل نمودند ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون انا لله و انا الیه راجعون

\* \* \*

بسمی البصیر

یا محمّد قبل جواد انّ قلمی الأعلی یدکرک فی السّجن فی یوم فیه صام العباد لوجه الله مالک الایجاد در امور ناس تفکّر نما جمیع اوامر و نواهی الهی بکلمه ثابت و محقّق است صاحب کلمه را بظلم مبین حبس نموده اند و باوامر قبل او مشغولند طوبی لک بما اقبلت و آمنت و البهّاء علیک و علی اهلك من لدی الله منزل الآیات

\* \* \*

ممق

جناب سیّد محمّد

بسمی المهیمن علی من فی الأرض و السّماء

یا محمّد یدکرک الفرد الأحد فی دیار الغربیة علی مقام سمی بالسّجن الأعظم من قلمی الأعلی ولكنّ القوم لا یفقهون قد نزلت الآیات و ظهرت العلامات ولكنّ الناس اکثرهم لا یشعرون قد نبذوا کتاب الله عن ورائهم بما اتبعوا مظاهر الأوهام و الطّنون قم باسمی و خذ قدح العرفان بأمری ثمّ اشربه بذکری البدیع ایّاک ان تحزنک شئونات العالم و تمنعک شبهات الأمم الذّین اعرضوا

عن الله و كفروا بالشّاهد و المشهود قل تالله هذا يوم القيام لو انتم تعرفون و ظهر فيه مقصود الأنام لو انتم تنصفون كذلك ظهر التور و سطع عرف الرحمن فى الامكان ولكنّ القوم اكثرهم لا يشعرون

\* \* \*

درخ  
احبّاء الله

### الأقدس الأعظم

يا معشر الأصفياء لم يدر البهّاء من ائى مصائبه يذكر لكم أ يذكر ما ورد عليه من الذين ظلموا او ما ورد عليكم من حزب الشيطان الذى كفر برّبّه الرحمن أنا نكون جالساً فى السجن و قعدا المرصدين اللذان بهما منعت السحاب و سعرت النيران و اذا دخل احد باب المدينة مقبلاً الى الله اخبرا رئيسها لذا منعت الأحباب عن شطر ربهم العزيز الوهاب كذلك يخبركم جمال القدم بعد الذى اخذته الأحزان و اذكر اذ دخل نبيل قبل علىّ و اراد ان يحضر تلقاء العرش اخذه الغافلون و اخرجوه عن المدينة بذلك ناحت الورقاء و بكت الأشياء و اصفرّت وجوه الذين اقبلوا الى الله العزيز المنان فى كلّ يوم ورد علينا منهما ما لا ورد على احد من قبل عند ربك علم ما يكون و ما قد كان اذا نرسل الواحداً يوسوسان فى الصدور ليأخذوا لوح الله و اثره لذا منع ماء الحيوان و غلقت ابواب اللقاء على الذين توجّهوا الى وجه ربهم العزيز المستعان يشاوران فى كلّ الأحيان لسفك دمي بعد الذى حبسنا فى السجن بما اكتسبت ايديهما و ايدي الذين اعرضوا عن الحجّة و كفروا بالبرهان اذا دخلا مقرّ الحكومة قالا كفرنا بالله و اذا رأيا احداً مثلهما قالا نحن من الذين اتبعوا بما نزل فى البيان تشهد كلّ الذرّات على كذب هؤلاء و يلعنهم الملائ الأعلی ان ربك لهو العزيز العلام أنا نذكر الله فى كلّ حين و نبّغ رسالته على شأن لم يمنعنا اهل الأديان ان الذين اعرضوا بعد الذى اتى الله على السحاب البيضاء بقدره و سلطان أنهم ممّن رقم فى جبينه من القلم الأعلی هذا من اهل الخسران

يا ايها المذكور لدى العرش اذكر ربك بين احبائه ليطلّعوا بما ورد عليه من اولى الطغيان اياكم ان تحزنوا من شىء توكلوا على الله انه ينصر من يشاء بقييل من الملائكة انه لهو المستعان ينبغى لكلّ من اقبل الى الله ان يظهر منه ما يرتفع به ذكر الله بين العباد الا أنهم من اهل الفردوس يشهد بذلك ربك العزيز المتعال انّ الناس اموات الا من فاز بكوثر الحيوان الذى جرى من جهة عرش الرحمن فى كلّ الأحيان طوبى لمن نبذ ما سوائى و زين قلبه بطراز ذكرى و وجهه بأنوار حيّى انه فى قباب رحمتى يطوفنّ فى حوله اهل الجنان كذلك قصصنا لك ما نراه اليوم و نزلنا لك فضل الخطاب و جعلناه آية لأولى الأبواب

\* \* \*

هو العزيز المحبوب

يا ملاح القدس

احضر سفينة البقاء فى الملائ الأعلی

فسبحان ربّى الأبهى

ثمّ امسكها على بحر القدم بيدى من الأسماء

فسبحان ربّي الأبهى  
ثم ركب عليها هياكل الرّوح باسم الله العليّ الأعلى  
فسبحان ربّي الأبهى  
و اطلق زمام الفلك لتجرى على قلزم الكبرياء  
فسبحان ربّي الأبهى  
ليصل اهلها الى مواقع القرب فى مكنم البقاء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و اذ أوصلتهم الى شاطئ القدس ساحل اللّجج الحمراء  
فسبحان ربّي الأبهى  
فأخرجهم من الفلك فى هذا المقام الألف الألفى  
فسبحان ربّي الأبهى  
و هذا مقام فيه تجلّى الله بنار الجمال فى سدرة البقاء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و فيه خلعت هياكل الأمر نعل النّفس و الهوى  
فسبحان ربّي الأبهى  
و فيه يطوف موسى العزّ بجنود البقاء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و هذا مقام خرجت فيه يد الله من ردآء الكبرياء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و هذا مقام لن تتحرّك فيه سفينة الأمر ولو يقرأ عليها كلّ الأسماء  
فسبحان ربّي الأبهى  
يا ملاح علم اهل السفينة ما علمناك خلف حجبات العماء  
فسبحان ربّي الأبهى  
لئلا يتعطّلوا فى البقعة المباركة البيضاء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و يطيروا بأجنحة الرّوح الى المقام الذى قدّسه الله من الذّكر فى ممالك الانشاء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و يتحرّكوا فى الهوآء كطيور القرب فى جبروت اللّقاء  
فسبحان ربّي الأبهى  
و يطلّعون بالأسرار فى لجج الأنوار  
فسبحان ربّي الأبهى  
و قد قطعوا منازل التّحديد حتّى وصلوا الى مقام التّوحيد فى مركز الهدى  
فسبحان ربّي الأبهى

و ارادوا ان يصعدوا الى المقام الذى جعله الله فوق مراتبهم

اطردهم الشهاب الدرّي من سكان ملكوت اللقاء

فسبحان ربّي الأبهى

و سمعوا لحن الكبرياء من وراء سرادق الغيب فى مكنن السنا

فسبحان ربّي الأبهى

بأن يا ملئكة الحفظ ارجعوا هؤلاء الى مواقعهم فى ناسوت الانشاء

فسبحان ربّي الأبهى

لأنهم ارادوا ان يطيروا فى الهواء الذى ما طارت فيه اجنحة الورقاء

فسبحان ربّي الأبهى

و لن تتحرّك فيه سفائن الظنون و لا افتدة اولى التهى

فسبحان ربّي الأبهى

حينئذ اخرجت حوريّة الروح رأسها من الغرفات العليا

فسبحان ربّي الأبهى

و اشارت بطرف حاجبها الى الملاء الأعلى

فسبحان ربّي الأبهى

و اشرفت انوار جبينها من الأرض الى السماء

فسبحان ربّي الأبهى

و وقع اشراق الجمال على اهل التراب

فسبحان ربّي الأبهى

حينئذ اهتزّت هياكل الوجود فى قبور الفناء

فسبحان ربّي الأبهى

ثمّ نادى باللحن الذى ما سمعه اذن السمع فى ازل الآزال

فسبحان ربّي الأبهى

و قالت تالله من لم يكن فى قلبه روايح الحبّ من الفتى العلوىّ العراقىّ الأبهى

فسبحان ربّي الأبهى

لن يقدر ان يصعد الى رفرف الهاء فى هذا الجبروت الأفسى

فسبحان ربّي الأبهى

حينئذ امرت جارية من جواربها

فسبحان ربّي الأبهى

فقال انزلى من قصور البقاء على هيكل الشمس فى هذا الفضاء

فسبحان ربّي الأبهى

ثمّ التفتى اليهم فيما اسرّوه فى سراير سرّهم الأخفى

فسبحان ربّي الأبهى

فان وجدت روايح القميص من الغلام الذى ستر فى سرادق النور من ايدى الأشقياء  
فسبحان ربى الأبهى  
إذا صيحي فى نفسك ليطلع بذلك كل من سكن فى غرفات الفردوس من هياكل الغناء  
فسبحان ربى الأبهى  
و ينزلن كلهن من غرف البقاء  
فسبحان ربى الأبهى  
و يقبلن ارجلهم و ايديهم لما طاروا فى هواء الوفاء  
فسبحان ربى الأبهى  
و لعل يجدن روايح المحبوب من قميص هؤلاء  
فسبحان ربى الأبهى  
حينئذ اشرفت حورية القرب عن افق الغرفات كاشراق وجه الغلام من افق الرداء  
فسبحان ربى الأبهى  
و نزلت بطراز اشرفت السموات و ما فيها  
فسبحان ربى الأبهى  
تحركت فى الهواء و عطرت كل الأشياء فى اراضى القدس و السناء  
فسبحان ربى الأبهى  
فلما بلغت الى المقام قامت كخط الاستواء فى قطب البداء  
فسبحان ربى الأبهى  
ثم استنشقت منهم فى الزمان الذى ما يجرى عليه حكم الابتداء و لا ذكر الانتهاء  
فسبحان ربى الأبهى  
و ما وجدت منهم ما ارادت و هذا من القصص العليا  
فسبحان ربى الأبهى  
ثم صاحت و ضجت و رجعت الى مقامها فى قصرها الأسمى  
فسبحان ربى الأبهى  
ثم تكلمت بكلمة سرية خفية تحت لسانها الأحدى  
فسبحان ربى الأبهى  
و نادت بين الملاء الأعلى و حوريات البقاء  
فسبحان ربى الأبهى  
تالله ما وجدت من هؤلاء المدعين من نسمات الوفاء  
فسبحان ربى الأبهى  
و تالله بقى الغلام فى ارض الغربية وحيداً فريداً بين ايدى الفسقاء  
فسبحان ربى الأبهى  
و بعد ذلك صرخت فى نفسها بصريخ صرخ و تزلزل الملاء الأعلى

فسبحان ربّي الأبهى

و وقعت على التراب و ماتت كأنها دُعيت و اجابت من دعاها فى لاهوت العماء

فسبحان من خلقها من جوهر الحبّ فى قطب الجنّة العليا

خرجت من الغرفات الحوريّات الّتى ما وقع على جمالهنّ عين احد من اهل الجنان العليا

فسبحان ربّنا الأعلى

و اجتمعن عليها وجدن جسدها مطروحاً على الغبراء

فسبحان ربّنا الأعلى

فلما شاهدن حالها و علمن حرفاً من قصص الغلام عرّين رؤسهنّ و شققن ثيابهنّ و لطنن على وجوههنّ و بدّلن

عيشهنّ و بكين بعيونهنّ و ضربن بأيديهنّ على خدودهنّ و هذا من المصائب الخفيّة الكبرى

فسبحان ربّنا العلىّ الأعلى

\* \* \*

هذا ما دعيت الله ربّي بلسان الرّمز و الالغاز و يقرأه من يريد ان يشرب ماء الحيوان من ايدى الفيّاض و بذلك يكشف جمال

الحقيقة و يحترق حجبات المجاز

هو العزيز المحبوب

يا من تزّين جمال قدس ازليّتك بطراز خيط عزّ مكرمتك و تظّهّر ظهورات شمس وجهتك بالنّقطة الّتى ظهرت و لاحت من  
جواهر اسرار غيب حكمتك فسبحانك سبحانك ما اتقن بدايع صنع ربيّتك فى هذا الطّراز الأعظم و ما احكم جواهر علم  
الوهيّتك فى هذا الكنز الأفخم الأكرم كأنك جعلته يا الهى ابجر علمك و سفينة حكمتك بحيث قدّرت فيه كلّ ما قدّرت فى  
عوالم توحيدك و اسماء قدس تجريدك فسبحانك سبحانك يا مقصودى انت الّذى احصيت معانى عزّ سلطنتك فى قمص  
اسمائك و بذلك عرّقت عبادك من جواهر امرك و اسرار حكمتك ثمّ اظهرت هذه الاسماء الغيبيّة على الألواح من النّقطة الّتى  
فضلتها بقدرتك و جعلتها حاكيّاً عمّن خلقت من نار محبتك و هوآء عنايتك و اخفيت فيه ارض ارادتك ليسقى ماء العطوفة من  
يد عنايتك فسبحانك سبحانك ما اعظم امرك فى هذا الخيط الدرّىّ السّودآء و هذا الحبل المنير الأصفى فوعزّتك لولاه ما  
ظهرت النّقطة فى قميص السّوديّة و ما جرت عين الحيوان فى ظلمات الغيبيّة فوعزّتك يا محبوبى صرت متحيراً فيما خلقت  
بقدرتك فى سرّ هذه اللّطيفة البقائيّة و هذا الرّوح الحركيّة كأنك اخترته بين الموجودات و جعلته مرآة لجميع اسمائك و  
صفاتك و قدّرت له نعمة القرب و الوصال و هذا من امر ما اختصاصه بأحد فى ممالك سلطنتك و مداين عزّ حكومتك الّا به  
لأنّى اشاهد بأنّ جواهر الأحديّة يتنّعرون فى فراقك و هياكل الصّمديّة يشقّون ثيابهم فى بعدهم عن لقائك و كلّ الألوّه يكون  
عند ظهورات بعدك و كلّ الملوك يضجّون لدى شؤونات هجرك و اكباد المقرّبين يحترقون من نار شوقك و جواهر التّقديس  
يتشّهقون فى بيدآء اشتياقك و مرايا التّنزيه يضربون على رؤوسهم عن بعدهم عن ساحة عزّك و منعهم عن فناء قدسك و حرم  
قربك و كلّهم عموا من شدّة بكائهم و ما وقعت عيونهم على اشراق انوار جمالك و ضجّوا الى ان ماتوا و ما فازوا بزيارة وجهك  
و اجلالك فوا حزنه على ما ورد على المقرّبين من عبادك و على المقدّسين فى أيّامك بحيث نفس القدم عدم فى هجرك و  
اصل الوجود فقد فى بعده عن جوارك و صرف الظّهور سكن على الرّماد فى فراقك و كم من ليالى يا الهى دخلوا فى الفراش

رجاءً لوصلك و اصبحوا في فراقك و كم من اصباح قاموا طلباً للقائك و امسوا في هجرانك و اخذتهم نار محبتك على مقام الذي منعهم عن كل راحة و اخذتهم عن كل مسرة و بهجة و أنك انت مع كل ذلك و مع ما اطلعت بجميع ذلك ما مررت عليهم مرةً و ما كشفت جمالك لأنفسهم أنا و مع ذلك كيف يقدر ان يريد قربك هذا العبد الذي لم يكن الا كظل في ساحة قدسك او كعدم عند ظهورات عزّ قدمك و لم يكن ذكره اياك الا كنداء نحل في هواء بهاء لاهوت قدس كبرياتك او كذكر نمل في وادي عزّ سلطانك فسبحانك سبحانك من بدايع قدرتك و ظهورات سلطنتك بحيث انقطعت ايدى الأولياء عن ذيل رداء عرفانك و منعت عيون الأصفياء عن ملاحظة انوار جمالك و زيارة طلعتك فسبحانك سبحانك يا مقصودي عن ذكر الموجودات فسبحانك سبحانك يا محبوبى عن وصف الممكنات و انى اشهد حينئذ بأن ذكر غيرك لن يصل اليك و وصف ما سواك لن يرد عليك لأن عرفانك يطير فوق ملكوت البقاء و ذكر ما سواك مقطوع الجناح واقف في ناسوت الفناء فكيف يقدر ان يصعد الفناء الى لاهوت البقاء فوعزتك لن يقدر الا بحولك و قوتك و جودك و موهبتك و مع هذا المنع الكبرى اشاهد بانك جعلت هذا الروح طراز وجهك و زينة طلعتك و به تظهر لطايف اسرار ملاحظتك و به تستر شمس جمال قدس احديتك و بذلك تحيرت و تحيرت كل من فى السموات و الأرض لا اله الا انت العزيز الكاشف الستار اذا سألك يا الهى بهبوب ارياح رحمتك على هياكل المذنبين و تنزل امطار غفرانك على العاصيين و بحبل الذي علقت به قلوب العاشقين و اجتذبت منه افئدة العارفين بأن لا تقطع هذا الحبل الذي جعلته سبباً بينك و بين خلقك و لا تحرمهم عن هذا الخيط الذي جعلته خادم جمالك و معاشر وجهك ثم سألك يا الهى بأن تصفى هواء قلوب عبادك عن غمام النفس و الهوى ثم ارتفع كل ما حال بينهم و بين مشاهدة انوار البقاء و أنك انت الفاضل البازل المكرم المعطى الرحيم الكريم

\*\*\*

فتح

جناب حسينعلى عليه بهاء الله

بسمى المقدّس عن الأسماء

يا من سميت بالاسمين الأعظمين ان استمع نداء مالك الأسماء أنه يناديك من سجن عكّاء و يدعوك الى الأفق الأعلى المقام الذي ينطق فيه مولى الورى الملك لله رب العالمين أنا نوصيك و الذين آمنوا بما يرتفع به امر الله مالك هذا اليوم البديع قل يا معشر الأولياء تمسكوا بالأمانة و العفة و الوفاء أنه يأمركم بما ينفعكم و هو الغفور الكريم البهاء عليك و على الذين فازوا بهذا الذكر الأعظم و اقبلوا الى افقه المنير

\*\*\*

بسمه الرؤف العطوف

يا مهدى استمع نداء من كان منغمساً فى بحر البلاء و اذا تمهله الأمواج يرفع رأسه ناظراً الى الشرق و يقول قد اتى المحبوب اقبلوا اليه ثم تأخذه الأمواج و تغرقه و اذا سكنت يطلع رأسه ناظراً الى الغرب و ناطقاً بأعلى الصوت هذا لمحبوب العالمين قد اتى لحياتكم و ارتفاع مقامكم انتم تركتموه فى هذه المحنة التي ما رأت شبيها عين الابداع أنه لهو العليم الخبير يا مهدى

لعمری لو اخرق الأحجاب و ترانی فی الظلم الذی اکون فيه لتخرج و تصیح بین الامکان و تنسی نفسک و ما اعترتها من الأحران ولكن سترناه فضلاً من لدن ربک العزیز الکریم و مع تلك الحالة و هذه الأحوال اکون مشرقاً من افق الجمال و طالعاً من مطلع القدرة و الاجلال علی شأن لو ينظرنی احد یجد من اساریر جبهتی فرح الله و من وجنتی نور الله المقتدر العزیز العظیم ولو ان المرء یفرّ من البلاء ولكن به انس البهآء فی سبیل الله مالک الأسمآء كذلك نلقى علیک لتدع الأحران ورائک و تتبّع مظهر الرحمن بین الأکوان انّ هذا لفوز عظیم دع عنک خبیثک ثم اعترف بما شهد لک القلم الأعلى فی الواح شتی انه اعترف بحبک مولاک و نزل لک ما فاحت به نفحة المحبوب بین الآفاق هل ینبغی الاقرار بما نزل لک او الارتیاب لا وربک العزیز الوهاب دع الآخر ثم اطمئنّ بفضل مولاک كذلك یأمرك المظلوم انه لهو المطاع فیما اراد

بلسان پارسی بشنو در آنچه نازل شده موقن باش و از حق استقامت بطلب علی ما انت علیه او لم یکفک شهادة الله قد شهد بایمانک و اقبالک و دعوتک و نصرتک لعمری لو تعرف ما نزل لک حق العرفان لتطیر بأجنحة الشوق ایاک ان تمرّ منک رائحة الیأس کن فی الرجآء ثم ارسل فی کلّ مرّة ما یتضوّع به عرف السرور تلقآء وجه ربک العزیز الحمید هذا ما وصیناک به من قبل و فی هذا اللوح المنیر اسمی از اول دنیا تا حین نفسی باین بلایا مبتلا نشده مشاهده در رسول الله نما مع قدرت ظاهره در غزوه خندق بعضی از اصحاب آن حضرت که بر حسب ظاهر کمال خدمت و جانفشانی اظهار مینمودند فی الخلاء اسرّوا بهذا القول انّ محمّداً یعدنا ان نأکل خزینة کسری و قیصر و لن یأمن احد منّا ان یدهب الی الغائط و این امر در سنین معدودات من غیر غلبه ظاهره و حکم ظاهر جمال قدم بین مدعیان بوده معلوم است در اینصورت چه واقع شده و میشود طعمه یکی از اصحاب آن حضرت بود شبی زرهی سرقت نمود علی الصّباح یهود جمع شدند و باثر و علامت آن پی بردند و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر معلوم است یهود عنود چه کردند حضرت توقّف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود چه که سبب تضحیح امر الله مابین عباد بود بغتة جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود انا انزلنا الیک الكتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما و بعد طعمه اعراض نمود و مفترياتی بحضرت نسبت داده مابین قوم که لا یحبّ القلم ان یدری علیها و بعد بارتداد تمام رجوع به مکه نمود و نزد مشرکین ساکن و هم چنین مابین زبیر که بحضرت نسبت داشت و حاطب بجهت آب و زمینی گفتگو شد تا آنکه بمحاکمه خدمت حضرت حاضر شدند حضرت فرمودند یا زبیر اذهب و اسق ارضک در این اثنا حاطب بکلمهئی تکلم نمود مشعر بر اینکه حضرت از حقّ میل نموده اند این آیه مبارکه نازل فلا وربک لا یؤمنون حتیّ یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت و یسلّموا تسلیماً بعد بیرون آمدند عمّار یاسر و ابن مسعود سؤال نمودند لایّ نفس صدر الحکم حاطب بکمال استهزاء و سخریة و غمز حاجب اشاره نمود به زبیر چند نفر یهودی در آن مقام حاضر گفتند قاتل الله هؤلاء این چه گروهی هستند که گواهی داده اند برسالت این رجل و حکم او را متّهم میدارند در این اثنا عمّار یاسر فرمود بخدای محمّد سوگند که اگر محمّد فرماید خود را بکش بکشم و ثابت بن قیس و ابن مسعود هم بهمین کلمه تکلم نمودند این آیه نازل و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من ديارکم ما فعلوه الاّ قلیل منهم و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم و اشدّ تثبیتاً و در مقام دیگر مابین یکی از یهود و صحابه نزاع واقع شد یهودی بمحاکمه حضرت اقبال نمود و مسلم به کعب بن اشرف مایل باصرار یهودی خدمت حضرت حاضر شدند و صدر الحکم لیهودی و بعد نزلت هذه الآیة أ لم تر الی الذین یرعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و قد امروا ان یکفروا به و یرید الشّیطان ان یضلّهم ضلالاً بعيداً و مقصود از طاغوت در این مقام کعب بن اشرف بوده بعد مسلم اعراض نموده مذکور نمود که میرویم نزد عمر بن خطّاب بعد از حضور تفصیل را ذکر نمودند فقال عمر ان اصبر الی ان آتیک دخل البیت و اخذ السیف و رجع و ضرب عنقه و قال هذا جزآء من لم یرض بما حکم به رسول الله فلمّا بلغ الرسول سمّاه بالفاروق و من ذلک الیوم لقّب بهذا الاسم از این اذکار همچه معلوم میشود که الیوم قلم اعلی



بتفسیر قرآن و شرح نزول مشغول است هذا حزن فوق حزن اگرچه ونفسه الحق لم یزل و لایزال ذکر اصفیای حق و آثار ایشان محبوب بوده اشتاق ما نسب الیهیم و ما تفوه به السنهم و ذکر ما ظهر فی ایامهم حزن نظر بآن است که در کل اعصار بر مظاهر حق اینگونه بلایا وارد شده و دیگر ایام چنین اقتضا نموده که مصلحتاً این اذکار از قلم مختار جاری تا آن جناب و احتیای حق از تلویح کلمات منزل آیات و محبوب ارضین و سموات برشخی از طمطمای بحر بلایای وارده بر او مطلع شوند باری نرجع القول فیما کنا فیہ بعد از فتح مکّه غزوه حنین که مابین مکّه و طایف است واقع بعد از فتح و نصرت اموال کثیره خدمت حضرت جمع شد از قبیل اباعر و اغنام و غیره حضرت باعظم اهل مکّه مثل ابوسفیان و غیره هر یک صد ناقه عنایت فرمودند و ما دون هؤلاء اربعین عنایت شد شخصی عرض نمود لا اراک ان تعدل فغضب الرسول و قال ان لم یکن العدل عندی فعند من و در این مقام انصار مکدر شدند چه که از همه فقیرتر بودند و از آن غنائم حضرت چیزی بایشان عنایت نفرمودند فلما اخذهم سوء الظنون و الأوهام اخذتهم ید عنایة ربک مالک الأنام قال الرسول روح من فی المملکوت فداه اما ترضون یا انصاری بأنهم یرجعون مع الأباعر و الأغنام و انتم ترجعون مع رسول الله باری ای عبد ناظر اگر بخواهم جمیع آنچه وارد شده بنص آیات الهیّه ذکر نمایم يطول الكلام و نبعث عن المرام مقصود آنکه مع اقتدار ظاهره و اتصال حکم باطن بظاهر این همه بلایا بر ایشان وارد شده و حال آنکه حدود ظاهره را جاری میفرمودند چنانچه در یک روز هفتصد نفر را گردن زدند و این در غزوه بنی قریظه بوده و تفصیل او آنکه بعد از غزوه خندق جبرئیل نازل و عرض نمود یا رسول الله یامرک ذو امر عظیم بأن تصلّی العصر و اصحابک عند بنی قریظه و امر النبی اصحابه بما امر فخرج و معه الأصحاب الی بنی قریظه فلما بلغوا احاطهم جند الله و اخذ قلوبهم الرعب عند ذلك سأل الأوس رسول الله فی اطلاقهم كما اطلق بنی قینقاع حلفاء الخضرج مجملاً آنکه اوس و خضرج دو طایفه بودند و مابین ایشان در تمام ایام قتال و حرب قائم الی ان قام الرسول و ظهر بالحق جمعهما الاسلام لذا باین دو طایفه در اکثر مواقع بیک منوال حکم میشد و بنی قریظه حلفاء اوس بود و چون حضرت از قبل بنی قینقاع را که از حلفاء خضرج بودند بوساطت بعض منافقین که در ظاهر دعوی اسلام مینمودند و از صحابه محسوب عفو فرمودند بنی قریظه هم همان قسم رجا نمودند قال الرسول روح ما سواه فداه أ لا ترضون بما یحکم فیهم سعد بن معاذ و انه کان سیّد الأوس فقالوا بلی ولكن سعد مذکور علیه رشحات التور بسبب جرحی که در غزوه خندق بایشان رسیده بود از حضور ممنوع بودند مخصوص حضرت فرستادند و او را برحمت تمام حاضر ساختند فلما حضر اخبروه بما امر به رسول الله قال سعد انا احکم بأن یقتل رجالهم و یقسم اموالهم و تسبی ذراریهم و نسائهم قال الرسول قد حکمت بما حکم به الله فوق سبعة ارقعة و بعد رجع النبی الی المدینة و عمل بهم الجند كما حکم به سعد ضربوا اعناقهم و قسموا اموالهم و سبوا نسائهم و ذراریهم در دو یوم هفتصد نفر را گردن زدند مع قدرت ظاهره و باطنه و شوکت الهیّه متصلاً بعضی مرتدّ و بعضی رجوع باصنام و بعضی بانکار صرف راجع و مشغول

و این مظلوم در دیار غربت جمیع عالمند که کلّ ملوک معرض و جمیع ادیان مخالف حال معلوم است چه بلایائی وارد شده و میشود مثلاً اگر بنفسی گفته شود لا تشرب الخمر و لا تقل ما لا اذن به الله فوراً قیام مینماید بمفتریاتی که شبه آن در ارض تصوّر نشده چنانچه دو نفس خبیثه را بعد از ارتکاب منهیّات لاتحصی طرد نمودیم قسم بافتاب عزّ تقدیس بطغیانای ظاهر شدند که شبه آن در ابداع ظاهر نشده جمیع افعال مذمومه منهیّه خود را در نزد جمیع اهل بلد بحق نسبت داده اند علیهم ما علیهم حال تفکر نمائید ضرر در چه مقام است و بلا بچه رتبه یفعلون ما یشاؤون و یحکمون ما یریدون الا الذینهم آمنوا بالله و استقاموا امر این ارض بسیار شدید است لوح صامصون را ملاحظه نمائید و هم چنین الواحی که در سنین قبل نازل شده و اخبار ما یأتی در آن مذکور این همه امور بنفس حق راجع مع ذلک در کمال سرور و ابتهاج مشغول بما امر به بین العباد بوده و هست

لذا آن جناب نباید از بعض امور مکدر باشند امش علی قدم ربک هذا حکم اللہ من قبل و من بعد أتبع و کن من العاملين هر قدر مظلوم واقع شوید احب بوده و هست أتباعاً لمظلومیة مولاک

کبر علی وجه ابن اخیک من قبل هذا المظلوم الغریب قل یا علی قبل اکبر قد اشتعلت نار بأنامل ربک و اشتعلت منها الآفاق ولكنّ الناس فی حجاب عظیم تقرّب بقلبك اليها خالصاً لوجه اللہ لعمری بها یوقد فی قلبک سراج محبته علی شأن لا تطفئه الأریاح و لا بحور السموات و الأرضین اشکر ربک بما تقرّبت و دخلت و حضرت و توجه اليک لحاظ ربک العزیز العليم اعرف قدر هذا الفضل قم بثنائه بین العالمین هل یحزنک بعد لقاء ربک من شیء هذا لا ینبغی لک اقنع بحبی و تمسک به أنه یکفیک لو کنت من العارفين انک لو تغفل أنه لا یغفل عنک و یدکرک بما وجد منک عرف القمیص و یعطیک ما اراد أنه لهو الغفور الرحیم استقم علی الأمر لعمری لا یعادلها ما خلق فی الأرض و کن من الراسخین ثم اذکر الأنیس قل انت فی الغریبة و ربک هو الغریب و الفرق لیس عندک من یؤذیک او یعدّبک او یتکلم بالسوء ولكن هذا الغریب قد وقع بین یدی الظالمین یفعلون به ما یریدون و یتکلمون فیہ ما یشاؤون و یحکمون علیه ما لا حکم به المعروضون فی القرون الأولین اشکر ربک فی هذه الحالة کما اشکر فی هذه البلیة كذلك یأمرک اشفق العباد بک و ارحمهم اليک أنه لهو المشفق الغفور الکریم لا تحزن من شیء ان اثبت علی الأمر و قل لک الثناء یا مثنی المخلصین نفسی لسجنک الفداء و غربتک الفداء یا ایها المظلوم بین یدی الفاجرین ان رأیت اللّذین حضرا لدى الوجه و وجدت منهما عرف اللّہ کبرهما من قبلی و بشرهما بهذا الذکر المنیع انما البهَاء علیکم و علی الذینهم تمسکوا بالحقّ و العدل من لدن عزیز قدیر و الحمد لله رب العالمین

\*\*\*

بسمی الشّاهد العليم

یا میر یدکرک المظلوم فی حین احاطته الأحزان بما اکتسبت یدی الذین انکروا حجّة اللّہ و برهانه و کفروا بنعمائه الا انهم فی غفلة و ضلال انک لا تحزن من شیء ان افرح بهذا الذکر الأعظم الذی اذا جرى من قلمی ذکرک الملاء الأعلى و اهل ملکوت الأسماء كذلك یشکرک مولی الوری لتکون من الشّاکرین

یا حیائی فی الجاسب قد ورد علیکم فی سبیل اللّہ ما ورد علینا سوف یفنی ما عند القوم و یتقی ما عند اللّہ مالک یوم المآب انا کنا معکم و سمعنا صریخکم و ضجیحکم أنه لا یعزب عن علمه من شیء یسمع و یری و هو العزیز البصّار طوبی لمن وفی بمیثاقی و سمع ندائی و اقبل الی ملکوتی و فاز بالصبر فیما ورد علیه فی سبیل اللّہ فالق الأصباح انا نبشّرکم بعناية اللّہ و فضله و نکبر علی وجوهکم من هذا المقام البهَاء الظاهر من افق سمآء سجنی علیکم و علی الذین فازوا بالاستقامة الکبری قاموا و قالوا اللّہ ربنا و رب من فی الأرضین و السموات انتهى الحمد لله فیض فیاض بمقامیست که فی الحقیقه از ذکر و بیان خارج است احدی بر احصاء بحور رحمت و شمس الطافش قادر نه أنه یعلم ما یفعل و یعرف ما یقول و هو الحقّ علام الغیوب

\*\*\*

قائن

جناب نبیل قبل علی علیه بهاء اللّہ

بسم الله الأقدس الأعظم الأكبر الأعزّ الأجلّ الأكرم الأفرّد الأوحد المتعالی الممتنع العزیز المنیع

یا نبیل قبل علیّ علیک بهائی و ذکرى و ثنائى طوبى لك بما حضرت لدى الوجه و سمعت نداء ربك رب العالمين و فزت بما اراد لك انه لهو الحاكم على ما يريد یا نبیل قد حبس الغلام و ارتفع نعیب الغراب سوف تسمعه من اكثر البلاد اذا سمعت ولى وجهك شطر الله المقدس العزیز المحبوب قل

وجهت وجهی الیک یا من توجهت الیک افئدة الأصفیاء و لاحت بك وجوه المرسلین اشهد انک كنت مستویاً علی عرش التوحید لیس لك نداء فی الابداع و لا شبه فی الاختراع من یدعی بعدک امراً انه من المفترین

قل یا قوم تمسکوا بهذا الحبل المتین انا نهیناکم عن الأوهام و امرناکم بالتوجه الی سلطان الغیب و الشهود الذى اشرق من افق الاقتدار انتم اتبعتم اهوائکم و تمسکتکم بأوهام انفسکم و ظننتم ربکم غافلاً عنکم لا و نفسى عندى علم ما كان و ما یکون یشهد بذلك من عرف نفسى و قرأ ما نزل من لدن علیم خیر انا دارینا مع العباد علی شأن ظننوا ما ظننوا الا انهم من الغافلین قل ایاکم ان تشرکوا بالله باسمی ارتفعت اعلام التوحید و ظهرت آیات التجرید انه لهو الفرد الواحد المقدر القدر

ای نبیل حلم حق بمقامی است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حق را غافل شمردند اینها خسران مبین حرکت نمیکند شیئی مگر باذن و اراده او و خطور نمینماید در قلوب امری مگر آنکه حق باو محیط و عالم و خیر است بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم بان از حق جلّ فضله اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده‌اند و این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیّه الهیّه کرده‌اند غافل از آنکه اسم ستارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده ای علیّ لعمری اسم غفارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهابم علت تأخیر عذاب تفصیل این ظهور اعظم ذکر نشده الا علی قدر معلوم ناس اگر در ما نزل فی البیان درست تفکر نمایند بر شحی از طمطم این بحر مرزوق خواهند شد آنچه تأکیدات که در اقرار عباد از سماء اراده مالک ایجاد در بیان نازل شده نظر بان بوده که شجره ربانیّه و سدره الهیّه و قره عین ظهورات صمدانیّه را مشهود و موجود ملاحظه میفرمودند والا بکلمه‌ئی از آنچه نازل شده تکلم نمیفرمودند در این مقام بیان رحمن را بالمشافهه استماع نمودی متوهّمین بسیارند و هر یک بوهمی مبتلا شده‌اند ناس را از موهوم منع نمودیم که بسطان شهود تمسک جویند بعضی باوهامات نفسانیّه خود تمسک جستند و تشبث نموده‌اند در تیه وهم سایرند و خود را از اهل مکاشفه دانسته‌اند و در مفازه غفلت ماشیند و خود را از فارسان میادین شهود شمردند لعمری انهم من المتوهّمین انهم من الهائمین انهم من الغافلین انهم من الصّاعرین و آنچه را که صبیان ادراک نموده‌اند هنوز بان نرسیده‌اند چه که هر صبی عالم است بر اینکه اگر هر روز ظهوری ظاهر شود اوامر الهیّه و احکام ربانیّه مابین بریه معطل و معوق و بی نفاذ خواهد ماند

بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود اقلاً از انصاف تجاوز نمائید اگر نفسی فی الجمله منصف باشد هرگز بکلمه‌ئی که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم نمینماید بلکه بتمام همّت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منبع مبذول میدارد لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیتین در حین مهاجرت از عراق اکثری از عباد را اخبار نمودیم بما ظهر و یظهر چنانچه اگر الواح منزله قرائت شود کل تصدیق مینمایند آنچه را که در این لوح از قلم صادق امین جاری شده قل یا قوم لو تریدون ماء الحیوان تالله انه قد جرى باسمه العلیّ الأبهی طوبی للشاربین و لو تریدون الاقتدار انه اشرق من افقی تعالی ربکم و رب العالمین لو تریدون الآیات انها ملأت الآفاق خافوا و لا تكونن من المتوهّمین لو تریدون البینات انها بکینونتها قد ظهرت و اشرقت فی کلّ یوم من هذا الأفق المبین قل ان اجذبوا العباد بهذا الاسم الذى به ظهرت الصّیحة و حقت السّاعة و اخذت الزلزال کلّ القبائل و انفطرت السّماء و انشققت الأرض و نسفت الجبال و ظهر ما

نزل فی الواح اللّٰه المقتدر الملك العزيز العظيم من يدّعی مقاماً و جذباً و ولهاً و شوقاً بغير هذا الاسم أنّه من الأخسرین ولو يتكلّم بكلّ البيان او يفجّر الأنهار من الأحجار و يسخرّ الأرياح و يمطر السحاب كذلك نزلنا الأمر فی هذه اللّيلة المباركة الّتي ينطق فیها لسان القدم باسمه الأعظم و جرى كوثر البيان من فم ربك الرحمن اذا فزت قم ثم ارفع يديك قل لك الحمد يا اله من فی السّموات و الأرضین

ای نبیل بنصایح مشفقانه و مواعظ حسنه از قبل این مسجون احباب را تکبیر بلیغ منبع برسانید و بگوئید الیوم یوم نصرت امر اللّٰه است بحکمت و بیان ناظر باصل امر باشید و از دوش معرض که شاید سبب هدایت و اجتماع امم بر شاطی بحر اعظم گردید هیچ فضلی باین فضل معادله نموده و نمینماید ظهور قبلم و مبشر جمالم جمیع بیان را در این ظهور اعظم معلق بکلمه بلی فرموده و کلمه‌ای از سماء مشیتش نازل نشده مگر آنکه از آن کلمه نفعه قمیص حیم استنشاق شده و میشود ناس را از انکار بالمره نهی فرموده‌اند و حال آنکه مدعیان کذب بسیار مشاهده میشوند و در هر وقت بوده و خواهند بود و احدی تفکر در این نمود که آیا سبب چیست و علت چه که جمیع را امر فرموده‌اند که در آن یوم به بیان و ما نزل فیہ از جمال قدم محبوب نمانند طوبی للعارفین طوبی للمتفرّسین طوبی للمتوسّمین طوبی للفائزین لعمری این نبوده مگر آنکه مشاهده میفرمودند که لسان قدم در قلب عالم بآنه لا اله الا انا ناطق است اگر در بحر این بیان تفکر نمایند و تعمّس کنند بر علت تأکیدات لانهایه که در بیان از قلم امر نازل شده مطلع میشوند عرفان این مقام مفتاح علوم حقّ است بر کل لازم است جهد نمایند که شاید بآن فائز گردند و بیقین کامل شهادت دهند قد ظهر محبوب العالمین بگو ای منصفین الیوم یومی نیست که باوهم انفس خود ناس را متوهم نمائید و از شاطی احدیه محروم کنید الیوم یومی است که باین اسم اعظم مابین امم ندا نمائید سخروا العالم بهذا الاسم الممتنع المنیع اینست حقّ و ذکر حقّ و بیان حقّ و نیست بعد از او مگر گمراهی آشکار انشاءالله باید بکمال خلق تبلیغ فرمائید نزاع و جدال و محاربه و فساد جمیعاً در این ظهور اعظم نهی شده هذا من فضله علی الأمم ولكنّ الناس اکثرهم لا یفقهون

بگو ای عباد امر اللّٰه را لعب صبیان مشمرید و از احاطه علمیه الهیه غافل مباشید جمیع بوجه منیر و لسان صادق و قلب پاک و استقامت تمام و امانت صرف و تقدیس بحت و تنزیه باتّ مابین بریه مشهود باشید و بذکر و ثنای حقّ ناطق کمر خدمت محکم نمائید که شاید در قره عین ایام اللّٰه بخدمتی فائز گردید و مرتکب نشوید اموری را که ضرر بر شما و عباد اللّٰه وارد شود سبب هدایت باشید قولاً و فعلاً اینست نصح اعظم که از قلم قدم جاری شده چندین سنه حمل بلایا و رزایا نمودیم تا آنکه امر اللّٰه مابین ما سواه مرتفع و ظاهر شد حال سبب تضييع آن مشوید و ذیل مقدّس را بطین اوهم انفس غافله میلانید فوالذی اقامنی مقامه لمن فی السّموات و الأرض که آنی ملاحظه خود را نمودیم لم یزل و لایزال طرف ابهی بافق امر متوجه نظر بعزت امر ذلت کبری را قبول نمودیم و ما اردت نفسی بل نفس اللّٰه لو کنتم من العارفین و ما اردت امری بل امر اللّٰه لو کنتم من المنصفین و عمری امره امری و امری امره طوبی للعارفین ولكنّ از برای حقّ نفوسی است که ندای ما سواه را طنین ذباب دانند و من فی العالم را معدوم مشاهده نمایند و از شطر قدم و منظر اکبر نظر بازدارند ایشانند اهل بهاء و ساکنین فلک حمراء علیهم ذکر اللّٰه و ثنائه و ثناء الملاّ الاعلی

ای نبیل قبل علیّ بعضی از ناس بسیار بی انصاف مشاهده میشوند در حسن بجستانی مشاهده نما وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شبهاتی بر او وارد چنانچه تلقاء وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آن حضرت در جمیع کتب منزله حروف حی را باوصاف لاتحصی وصف نموده‌اند و من یکی از آن نفوس محسوم و بنفس خود عارف و مشاهده مینمایم که ابداً قابل این اوصاف نبوده و نیستم نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آنکه زارع مقصودش سقایه گندم است ولكنّ زوان

بالتبع سقايه ميشود جميع اوصاف نقطه بيان راجع است به اول من آمن و عدة معدودات حسن و امثال او بالتبع بماء بيان و اوصاف رحمن فائز شده‌اند و اين مقام باقى تا اقبال باقى والا باسفل مقرّ راجع

اينست که مي‌فرمايد بسا از اعلى شجرة اثبات در ظهور نير اعظم از ادنى شجرة نفى محسوب ميشوند الامر بيد الله انه لهو الحكيم العليم اوصاف حضرت نظر بان بوده که اين نفوس بر حسب ظاهر بکلمه بلى فائز شدند و لكن جميع را تصريحاً معلق و منوط باين ظهور اعظم فرموده‌اند ان رأيتہ ذکرہ من قبلى لعلک تجده من الرجعين الى الله الذى خلق کلّ شىء بأمر من عنده انه وليّ المقبلين قل ان انصف يا عبد تالله لو تتصف و تتفکر فيما نزل فى البيان لتصبح باسمى و ثنائى بين العالمين مخصوص مي‌فرمايد به بيان و ما نزل فى البيان و حروفات آن از مظهر رحمن محتجب نمايند چه که کلّ بيان ورقه‌ايست از آن رضوان حقيقى در امر نقطه اولى هم مستقيم نبوده همیشه مضطرب و متزلزل مشاهده ميشده عسى الله ان يعرفه مطلع امره و يقربه اليه انه على كلّ شىء قدير مخصوص در بيان بحروفات حتى خطاباتى فرموده‌اند که اگر عارف بان شوند البتّه خود را هلاک نمايند که مباد کلمه‌ئى از مصدر الوهيّه نازل شود که رايحه عدم رضا در حق ايشان استشمام گردد بگو اى حسن تفکر لتعرف لعلک تجد الى المحبوب سبيلاً بر او لازم کتاب بديع که باسم يکى از احباب از مطلع بيان ربّ الأرباب نازل شده بسيار ملاحظه نمايد لعله يتخذ المقصود لنفسه محبوباً عجب است که بحرفى از بيان فائز نشده‌اند و تفکر در تأکيدات لاتحصى که از معين قلم اعلى جارى شده ننموده‌اند لعمري لو يتفکرون ليعرفون مي‌فرمايد اگر نفسى بیک آيه ظاهر شود ابدأ تکذيب او نکنيد و اگر ادعا نمايد نفسى من غير برهان تعرض نمايند اين بسى واضح و مشهود است چون طلعت احدية مطلع ظهورات عزّ صمدانيه را مشهود ملاحظه مي‌فرمودند و عالم بان بودند که احدى جز آن طلعت قدم قادر بر ندا نخواهد بود لذا کل را تربيت فرمودند که بر اين شريعه جمع شوند و بشأنى در آيات منزله تأکيد فرموده‌اند که از برای احدى مجال توقّف و اعتراض باقى نمانده والا ابدأ بامثال اين کلمات تکلم نمي‌فرمودند چنانچه حال قلم قدم و اسم اعظم مي‌فرمايد اگر نفسى بکلّ آيات ظاهر شود قبل از اتمام الف سنة كاملة که هر سنه آن دوازده ماه بما نزل فى الفرقان و نوزده شهر بما نزل فى البيان که هر شهرى نوزده يوم مذکور است ابدأ تصديق نمائيد در يکى از الواح نازل من يدعى امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر نسأل الله ان يؤيده على الرجوع ان تاب ان ربك لهو التّوّاب و ان اصرّ على ما قال يبعث عليه من لا يرحمه ان ربك شديد العقاب چه که ضرّ اين نفوس بحقيقت شجرة ربانيه راجع و سبب اختلاف و جدال و نزاع و تزلزل قلوب ضعيفه و عدم استقرار امر مابين بريّه بوده و خواهند بود فاسأل الله ان يعرفهم انفسهم و يؤيدهم على ما اراد ان ربك لهو الغفور الرحيم

بگو امر الله را لغو بدانيد اى صاحبان ذايقه بحر عذب فرات در امواج بملح اجاج قانع مشويد در بيانات رحمانى تفکر نمائيد و ببصر حديد در آن نظر کنيد که شايد برشحي از بحر معانى که در بيان مستور است فائز شويد و در اين فجر روحانى خود و عباد را از هبوب ارياح قميص رحمانى محروم ننمائيد قسم بساذج قدم انّ البهآء ينوح عليكم و ييكي لكم و ما اراد لنفسه شيئاً و قبل ضرّ من على الأرض كلّها لخلّاصكم و نجاتكم و اقبالكم الى الله العزيز الحميد كذلك القينا عليك لتبّلع امر مولاك بالحكمة و البيان انه يؤيدك و انه لهو المستعان البهآء عليك و على ابنك و على الذين يسمعون قولك فى امر ربك  
العزيز المنان

\*\*\*

يا نفعات الارض و اسرارها و اوراق السدرة و اثمارها طوبى لكنّ قد اتخذتنّ لانفسكنّ فى ظلّ عناية ربّكنّ مقاماً عليّاً و مقاماً كريماً

\* \* \*

بش

ورقة الفردوس عليها بهاء الله الأبهى

الله ابهى

يا ورقة الفردوس انّ المكنون اتى بالحقّ و القوم لا يفقهون و المخزون قد ظهر بالفضل و الناس هم لا يشعرون قد انار الأفق الأعلى بظهور مالك الورى ولكنّ القوم لا يعرفون هذا هو الذى بشّر به كتب القبل و خضع لاسمه ملكوت الأسماء يشهد بذلك من عنده كتاب مشهود انّ البيان و ما نزلّ فيه كخاتم فى اصبعى يشهد بذلك اهل الفردوس و عن ورائها عباد مكرمون طوبى لقوى ما اضعفه نعيق الفجّار و لقائم ما اقعده ضوضاء كلّ جاهل مردود بشرى عبادى بذكرى و عنايتى التى سبقت الوجود يا اماء الرحمن فى البلدان انا ذكرنا كلّ واحدة منكنّ بما لا تعادله الخزائن و الكنوز و نأمركنّ بالاستقامة الكبرى على هذا الأمر الذى به زلت اقدام الذين اعرضوا عن الحقّ اذ اتى بسطان مشهود طوبى لعبد فاز بالمقصود و لأمة آمنت بالله المهيمن القيوم البهاء المشرق من افق سماء رحمتى عليك و عليهنّ و على كلّ امة اقبلت و سمعت و اجابت اذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و سرع الموحدون الى افق الظهور

\* \* \*

ق

ورقة ضلع جناب نبيل ابن نبيل الذى صعد الى الله

هو المعزى المشفق الكريم

يا ورقتى قد ورد عليك ما تغبّرت به الوجوه و ذابت به الأكباد نسأل الله ان يعزّيك و يسليّك و ينزل عليك ما يبدّل الحزن بالفرح و يزيّنك بطراز الصبر الجميل و الاضطبار الذى وصّى به عباده فى التنزيل يا امتى اعلمى انّ الموت باب من ابواب رحمة ربّك به يظهر ما هو المستور عن الأبصار و ما الموت الا صعود الروح من مقامه الأدنى الى المقام الأعلى و به ييسط بساط النشاط و يظهر حكم الانبساط الأمر بيد الله مولى العالم و الاسم الأعظم الذى به ارتعدت فرائص الأمم نسأل الله تبارك و تعالى ان يعرف الكلّ ثمرات الصعود و آثار الخروج من هذه الدنيا الى الرّيق الأعلى لعمرى انّ الموقن بعد صعوده يرى نفسه فى راحة ابدية و فراغة سرمدية انّ الله هو التّواب الكريم و هو الغفور الرّحيم

\* \* \*

هو السامع

يا وليّ عليك بهائى و عنائى انّ لحاظى من افقى توجّه اليكم و النور اشرق من افق اللّوح فضلاً لكم قل سبّوح قدّوس ربّنا ربّ  
العرش العظيم و الكرسيّ الرقيع

\* \* \*

س

جناب ملاّ يحيى عليه بهاء الله

هو المهيمن على الأسماء

يا يحيى تحرّك قلمى الأعلى بين الورى فى العشيّ و الاشراق و دعا الكلّ الى الله مولى الأسماء و فاطر السّماء الذى اتى من  
سماء الفضل بقدره ما غلبتها سطوة الفجّار قد حضر العبد الحاضر و ذكرك ذكرناك بما لا تعادله الأذكار أنّا ذكرناك من قبل  
و فى هذا الحين الذى انار افق سماء برهائى بنير المعانى و البيان خذ كتاب الله بقوة و ضع ما عند مطالع الظنون و الأوهام  
طوبى لك و لمن سمع قولك فى امر الله ربّ الأرباب أنّا نذكر فى هذا المقام ابنك الذى سمى بغلام قبل حسين و ابنك  
الآخر الذى فاز بأنوار العرفان فى المآب و تكبر على وجه ضلعك و بناتك اللّائى آمنّ بالعزير الوهاب الذى باسمه ماج بحر البيان  
فى الامكان و سرت نسمة الله على البلدان البهاء المشرق من افق سماء عنائى عليكم و على كلّ عبد قام على نصرة الأمر  
بخضوع و اناب و الحمد لله مالك المبدء و المعاد

\* \* \*

برجيك

جناب يوسف

هو الله تعالى شأنه العظمة و الاقتدار

يا يوسف انّ المظلوم يوصيك بالملّة البيضاء و الشريعة الغراء نسأل الله تعالى ان يؤيّدك بما يحبّ و يرضى و يجعلك من  
المتمسّكين بالعروة الوثقى أنّه مالك العرش و الثرى و مولى الآخرة و الأولى و الصلوة و السلام على من تجدد العالم و ظهر منه  
كلّ شىء قل

اسألك يا اله الأسماء و فاطر السّماء بأسمائك الحسنى و بمطلع علمك الذى به انتهت نفحات الوحي و رفعت رايات  
التوحيد بأن تؤيّدنى على العمل بما انزلته فى كتابك و بما يظهر به شأن الانسان فى الامكان أنّك انت المقتدر على ما تشاء لا  
اله الا انت العليم الحكيم

\* \* \*

هو الأبهى

يشهد المظلوم انه لا اله الا هو المهيمن القيوم لم يزل كان غيباً في ذاته و الذي ينطق اليوم ينطق من عنده انه لا اله الا انا العزيز المحبوب انما الظهور يظهر من لدى الغيب و الغيب يثبت حكمه بالظهور اذا اشرفت شمس التوحيد من افق التجريد طوبى لقوم يعرفون قل لا يعرف الغيب الا بهذا المشهود تبارك الودود الذي اتى في يوم الموعود  
حس تخلق بأخلاقى ثم اتبع سبيلى على شأن لا تمنعك الدنيا و ما فيها عن النظر الى منظر ربك الكريم

\* \* \*

باسم محبوب عالميان

يوم يوم الله است و كل ما سواه بر هستى و عظمت و اقتدار او گواه بعضى شناخته و گواهی داده و برخی گواهی میدهند و لكن او را نشناخته اند شكی نبوده و نیست که كل در حقیقت اولیّه عرفان الله خلق شده اند من فاز بهذا المقام قد فاز بكل الخیر و این مقام بسیار عظیم است بشأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را بانتهای نرساند طوبی از برای نفسی که در يوم الله عرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد او است از مقدّسین و مقربین و مخلصین اگرچه این مقام در خود او بشأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد و لكن ظهور آن را وقتی مقرر است مشاهده نما چه بسیار از ناسکین که از رب العالمین محروم مانده اند و چه بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته اند چنانچه در اعصار قبل شنیده اید مثلاً تمار بلقاء مختار فائز شد و عالم که خود را از اختیار و احبار میدانست محروم ماند قدری تفکر در کلمات منزل آیات نمائید تا از ریح صافی که در آن مکنون است بیاشامید چه بسیار از عصاة که اریاح رحمت رحمن مرور نمود و ایشان را طاهر و مقدّس فرمود و چه مقدار از عاملین و آملین که بهوهای نفسیه تمسک جستند و از شطر احدیه ممنوع و محروم ماندند امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر است نسأل الله ان یوفّق الكلّ علی ما یحبّ و یرضی مشاهده در علمای فرقه شیعه نمائید که خود را اعلی و اعظم و اجلّ و اکمل از سایر امم میشمردند و بعد از هبوب اریاح امتحان و ظهور جمال رحمن بهوی از مکمن قرب و لقا بعید ماندند و از کوثر ظهور و وصال نیاشامیدند خود را بهترین خلق میشمردند و پست ترین آن نزد حقّ مذکور و معذک شاعر نشده و نیستند نیکو است حال کسی که از اراده و رضا و مشیت خود بکلمه الهیه طاهر شد و باراده مراد عالمیان پیوست او است از جواهر خلق نزد حقّ متعال

ای مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد که چه مقدار از کتب در اثبات حقّ نوشتند و لیالی و ایام بذکر او مشغول بودند معذک حرفی از بیانات حقّ را ادراک نمودند و بغرفهائی از بحر علم رحمن فائز نشدند قدر این ایام را بدان لعمری ما رأیت عین الابداع شبهها و حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن او است مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید کلّ را قائم باو و مستمدّ از او دانید این است معنی توحید و مقصود از آن بعضی از متوهّمین باوهم خود جمیع اشیاء را شریک حقّ نموده اند و معذک خود را اهل توحید شمرده اند لا ونفسه الحقّ آن نفوس اهل تقلید و تقیید و تحدید بوده و خواهند بود توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید آنکه مطلع ظهور حقّ را با غیب منبع لایدرک یک دانی باین معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره اینست منتها مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الراسخین در این مقامات بیانات لاتحصی از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاء الله در صدد آن باشید که بیانات عربیه و فارسیه که در این ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر قوه جمع نمائید و مشاهده کنید لعمری یفتح من کلّ کلمة علی قلبک باب العلم و الحکمة ان ربک لهو العلیم



الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده هذا من فضله عليك اشکر ربک فی ایامک بهذا الفضل المنیع نفوسی که از این کأس آشامیده‌اند و باین مقام اعلی و رُفرف اسنی فائز گشته‌اند کلمات ناس در ایشان تأثیر نماید و اشارات نفسانیّه آن نفوس را از شاطی بحر احدیّه منع نکند و اینکه بعضی از افتنانات و امتحانات لغزیده و می‌لغزند آن نفوس فی‌الحقیقه باین مقام فائز نشده‌اند مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی‌الحقیقه استماع نماید البتّه بنعیق حیوانات از او ممنوع نشود

در این مقام کلمه‌ئی از مصدر فضل و مطلع رحمت کبری بر تو القا مینمائیم تا از اعراض و اغماض عباد و من فی البلاد و امتحانات قضائیّه و افتنانات محدثه از صراط احدیّه بازمانی و بدوام ملک و ملکوت بر امر و حبّ مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی و آن کلمه کلمه‌ایست که لم یزل و لایزال در کتب الهیّه ظاهراً و باطناً بوده و آن این است که میفرماید یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی بعرفان حقّ فائز شد و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی‌الحقیقه دانست دیگر از هیچ فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب نگردد او است شارب کأس اطمینان و او است فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و ویل للمبعدين

قدری تفکر نما تا از زلال سلسال بیان مالک مبدأ و معاد بیاشامی و چون طیر روحانی خفیف شوی و بهوهای قدس معنوی پرواز کنی و اگر نفسی باین مقام فائز نشود از اهل حقّ محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز باین مقام بعنایت حقّ سهل و آسان بوده مع‌ذلک اکثری فائز نشده‌اند الاّ من شاء ربک المقتدر القدر چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادّعی عرفان نموده‌اند و در ظاهر بایام الله و عرفان آن فائز و مع‌ذلک بامری از امور بأسفل السّافلین راجع شده‌اند لعمری من سمع ندائی و وجد منه حلاوة بیانی لن تمنعه سقوطه الملوک و لا اشارات من علی الأرض و لا حججات العالمین فضل را مشاهده کن بمقامی رسیده که تو در محلّ خود ساکنی و حقّ در سجن اعظم مع بلایای لاتحصی بذکر تو مشغول تا از عنایاتش محروم نمایی و از الطافش ممنوع نشوی و بعد از عرفان حقّ اعظم امور استقامت بر امر او است تمسک بها و کن من الرّاسخین هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست او است سلطان اعمال ربّک العلیّ العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جایز نه لأجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حقّ مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و پاکی قلب در ذکر حقّ و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصّبر فی البلیای بل الشکر فیها و التوکّل علیه فی کلّ الأحوال این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حقّ مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود انشاءالله بآن جناب میرسد و بما نزل فی الألواح عامل خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جایز نه و آنچه از احکام از موثّقین شنیده‌اید و یا در الواح الهیّه مشاهده نموده‌اید عامل گردید تا بمابقی آن فائز شوید باری روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار به انه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت کذلک یبین الله لمن اراده انه یحبّ من توجّه الیه لا اله الاّ هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین

جناب اخوی علیه بهاء الله را تکبیر منیع از قبل مظلوم برسانید قل نعیماً لک بما اقبلت الی قبله العالمین قد قدر لکم اجر من فاز بلقائه و حضر لدی عرشه العظیم در اینصورت رجوع بوطن احسن است که شاید از رجوع شما نفعات حیّیه بر بعضی مرور نماید و انشاءالله بتأییدات حقّ بتبلیغ امرش مؤیّد خواهند شد قلب که بیحرم اعظم متصل شد البتّه از او انهار جاریه بظهور خواهد رسید نظر باضطراب این ارض و شقاوت و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن ورود ندادیم و لکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله ربّ العالمین

هو المشفق المشوق الحكيم

یک اسم از اسماء الهی صانع است و صنعت را بسیار دوست داشته و میدارد لذا هر یک از عباد مظهر این اسم واقع شود لدی المظلوم محبوبست و صنعت دفتريست از دفاتر علوم الهی و کنزیست از خزائن حکمت ربّانی و این علمی است با معنی چه که بعضی از علوم از لفظ ظاهر و بلفظ منتهی و راجع طوبی لک یا حسین بما ظهر منک ما حضر لدی الوجه و فاز بطراز قبول علق به کلّشیء فی کتاب اللّٰه العليم الخبير ان احمد اللّٰه بهذا الفضل ثم اشکره فی اللّیالی و الايام انه ایدک و عرفک و علمک هذا الصنع الحكيم

انا نذکر فی هذا المقام اباک الّذی صعد الی اللّٰه فی هذا السّجن العظيم طوبی له بما اقبل الی الرّوآء و سمع ندآء المظلوم اذ کان منادياً بین السّماء و الأرض و داعياً الی اللّٰه ربّ العالمین طوبی له بما فاز بهذا الذّکر الأعظم و شهد بما شهد اللّٰه انه لا اله الا هو الفرد الخبير و نذکر ابنه الحسین الّذی دخل السّجن مع مظهر الأمر و فاز بما لا فاز به اکثر الخلق و نسئله تعالی بأن یکفّر عنه الذّنوب و یغمسه فی بحر الغفران انه لهو الغفور الرّحيم و نذکر ابنه الآخر و نبشّره بفضل اللّٰه و رحمته و نسئله تعالی بأن یزل علیه امطار سمآء رحمته الّتی سبقت من فی السّماوات و الأرضین البهآء علیکم یا اولیآء اللّٰه فی الأرض انتم الّذین وفیتم بالمیثاق و صبرتم فی البأسآء و الضّرآء و فزتم بما کان مسطوراً فی صحف اللّٰه العزیز الحمید و نذکر فی هذا المقام عمّک الّذی سمی بأحمد و نسئله تعالی بأن یسقیه فی کلّ الأوان کوثر الحیوان و ما جرى عن یمین عرشه العظيم یا احمد ان افرح بما یدکرک المظلوم الّذی طرد و نفی و بلی و حبس و سجن فی سبیل اللّٰه مالک هذا السّجن المبین البهآء المشرق من افق البقاء علیک و علی الّذین شربوا الرّحیق باسم ربّهم العزیز الکریم نوصیک یا حسین و امّک بما ینبغی للانسان کذلک یعلمک العليم کبّر من قبلی علی وجهها و بشّرها بذکری ایاها و انا المظلوم الغریب

\* \* \*

هو الظاهر الباهر المبین العليم الخبير

یک تجلّی از تجلّیات اسم کریم بر ارض پرتو افکند نعمت ظاهر مائده نازل بحر جود مّواج و یک تجلّی از تجلّیات اسم عليم بر عالم اشراق نمود کل بطراز علم مزین و منادی عزّت از یمین عرش عظمت بکلمه مبارکه کلّ شیء احصیناه کتاباً ناطق یا معشر البشر اسمعوا ما ارتفع من شطر منظر اللّٰه الأكبر تالّٰه هذا یوم فیہ ظهر کلّ امر مستتر و به برزت السّاعة و انشقّ القمر ایاکم ان تمنعکم حجابات من اعرض و کفر او تخوفکم سطوة اصحاب السّقر الّذین بدّلوا نعمة اللّٰه کفراً و اعرضوا عن الرّحیق و الکوثر یا قوم اتّقوا اللّٰه و لا تعترضوا علی الّذی بنوره اشرفت الأرض و السّماء و به ظهر حکم القدر انه اتی لنجاتکم و تقریبکم الی اللّٰه ربّ العرش العظيم و الکرسی الرّقیع انه لو یرید ان یزین الأشياء کلّها بطراز الاسماء فی هذا الحین و یأخذ عنها فی حین آخر لیقدر لیس لأحد ان یقول لم و بم انه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و هو المقدر القدير قل یا هادی بشنو ندای الهی را این مظلوم لوجه اللّٰه ترا ذکر نموده و مینماید لعلک تتخذ لنفسک الیه سبیلاً در اعمال خود تفکر نما و همچنین در آنچه از مشرق علم و قدرت الهی اشراق نموده شاید از غدیر بیحر راجع شوی و از ظلم بعدل و از

اعتساف بانصاف یا هادی لا تس فضل الله عليك ول وجهك شطر الله العليّ الأبهى و قل

الهی ترکت ما عند الأحزاب الذين ما آمنوا بك و بآياتك و اقبلت اليك خذ يدى بقدرتك و سلطانك ثم انقذنى بعنایتك و الطافك ای ربّ انا عبدك و ابن عبدك اعترف بغفلى و خطائى عند تجلیات انوار شمس علمك و بظلمى عند اشراق نیر عدلك کم من يوم توجه الی نور عطائك من افق سماء فضلک و انا اعرضت عنه آه آه منعتنى اوهامى عن التقرب الی نیر الايقان الذى اشرق من افق سماء مشیتک و حجبتنى الظنون عند ظهور اسمک القيوم ای ربّ اسألک ببحر آياتك و رايات ظهورک و اقتدارک و بکلمتک العلیا الّتی بها انجذبت حقائق الأشياء و بدائک الأحلى و صریر قلمک الأعلى ان تغفر جریاتى العظمى اشهد انّ بأمرك ماج بحر الغفران فى الامکان و حاج عرف اسمک الرحمن بین الأدیان

یا ایها المنجذب بآياتى و الطائر فى هوآء حبی مکرر هادی دولت آبادی را ذکر نمودیم و بافق اعلى دعوت فرمودیم ولكن آن غافل الی حین ملتفت نشده و بکلمه مبارکه آمنت بالله فائز نگشته قد وضع الاقرار و اخذ الانکار بظلمى ظاهر شده که شبه و مثل نداشته چه که مقامى را انکار نموده که از اول ایام الی حین امام وجوه غافلین و موحدین و مشرکین قائم بوده و بأعلى النداء کل را بصراط مستقیم راه نموده و بظهور نبأ عظیم بشارت داده بگو یا هادی امر عظیم است امروز نقطه اولی به انا اول العابدین ناطق اتق الله انظر فیما نزل من سماء مشیة ربک ایاک ان تتبع سنن الجاهلین لو تريد الآيات أنّها ملأت الأفاق و لو تريد البیئات ارجع الی الآثار ای بی انصاف میفرماید اگر نفسی بیک آیه نطق نماید تعرض منماید و حال معادل کتب اولین و آخرین موجود و ظاهر بیا و ببین اهل بیان را مثل حزب شیعه تربیت منما و باسما ایشان را از مولی الوری منع مکن در اعمال و اقوال آن حزب تفکر نما شاید از وهم بیقین توجه نمائی و از شمال بیمین لوجه الله گفته میشود لوجه الله بشنو چه مقدار از نفوس مع عزت و رفعت و ثروت و قدرت در آن ارض مقابل وجهت از کل گذشته و جان را رایگان بر قدم محبوب عالمیان نثار نمودند

پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار

نقطه سودای قلب بر بیضا غلبه نموده و آثار آن را محو کرده تو بمجرّد ذکر بایت خوف ارکانت را اخذ نمود بشأنی که بر منبر رفتی و تکلم نمودی بآنچه که اهل مدائن عدل و انصاف گریستند در اعمال خود و اعمال نفوس منقطعه تفکر نما شاید از بحر فضل و عنایت و عطا محروم نمائی در آنچه بر سر منبر ذکر نمودهئی تفکر کن امر حضرت اشرف علیه بهاء الله و رحمته تازه واقع شده در حفظ خود و انفاق او فی الجملة تفکر لازم شاید موفق شوی و باقرار بعد از انکار فائز گردی انفاق او گواه راستی و استقامت او و حیات تو گواه کذب و تبری و افترای تو سبحان الله حبّ دوروزه زندگی ترا از فضل ابدی و رحمت الهی محروم نمود ابن ذئب را از خود راضی کردی قد کنت حاضرّاً فی مجلس العلماء اذ نطق ابن الذئب و قال یا قوم اعراض و تبری و انکار هادی از رؤسای حزب بابی و سب و لعنش کافیست دیگر حجّتی از برای ما باقی نگذاشت لذا ما او را مؤمن بکتاب الهی یعنی فرقان میدانیم و دیگر بر حسب شرع ظاهر نمیتوان او را نسبت بغير طریقۀ ناجیه دهیم باری عمل نمود آنچه را که کبد مقررین از آن گداخته لم ادر بأی حجّة آمن بالله و بأی دلیل اعرض عنه نسأل الله ان یؤدبه علی الرجوع و الانابة انه هو التّوّاب الغفور الرّحیم انا نرید ان نراه عارجاً الی سماء المعارف و الدقائق و صاعداً الی ذروة الحقائق و هو اراد لنفسه مشتبهات الهوی معرضاً عمّا اراد له مولی الوری و مالک الآخرة و الأولى

یکی از اولیا را دیده گفته آیا چه شده که ازل مردود گشته بگو ای بی انصاف اتق الله نفسی که هزار ازل بکلمه اش خلق شده و میشود از او اعراض نمودی و بمفتریاتی تکلم کردی که صحیحۀ اشیاء مرتفع گشت از این گذشته تو نمیدانی که اسماء از چه محلی ظاهر شده عمل نمودید آنچه را که هیچ ظالمی عمل ننمود حضرت دیان را ابوالشورر نامیدید و خلیل

الرحمن را ابوالدواهی گفتید و بر جمعی از مظلومهای عالم فتوی دادید و شهید کردید و بمتابۀ حزب شیعه عمل نمودید آنچه را که سبب خسران دنیا و آخرتست این اسمی که ذکر نمودی از کیست و که عطا نموده اگر بگوئی از منزل بیان بوده نفس بیان بأعلی التّداء ردّت مینماید و میفرماید صه لسانک یا غافل چه که میفرماید به بیان و حروفات آن از منزل و مظهرش محروم نمانید و اگر آن اسم از مقام اعلی که مقام ظهور نبأ عظیم است ظاهر شده آنه هو المقتدر علی ما یشآء يعطی و يأخذ آنه محمود فی فعله و مطاع فی امره یا غافل علم یفعل ما یشآء امام وجهش منصوب رغماً لک و للذین نبذوا عهد الله و میثاقه و جادلوا بآياته اسمع نداء المظلوم دع خلیج الأسماء ثم اقصد بحر المعانی و البیان هذا ما امرت به من لدى الحقّ علّام الغیوب لعمر الله لا ینفعک اسم من الأسماء و لا شیء من الأشیاء الا بهذا الأمر المبین و هذا التّبا العظیم اسماء را بگذار و باثار رجوع نما تا بر تو واضح شود و معلوم گردد آنچه الیوم از اکثری مستور است اگر صاحب بصر و سمعی در این کلمۀ نقطه اولی تفکر نما قوله تعالی و قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو آنه لا یستشار باشارتی و لا بما نزل فی البیان آیا بعد از این کلمۀ محکمۀ تامۀ میشود به بیان تمسک نمود و از منزل آن محروم گشت لا ونفسه الحقّ از این کلمۀ مبارکه استدلال به بیان ممنوع و در ظهور اعظم ذکر دونش مقبول نبوده و نیست امروز نقطه بیان به اننی انا اول العابدین ناطق و شما مشغولید بآنچه که ذکرش لائق نه و حال آنکه آن حضرت جانش را در سبیل این نبأ اعظم فدا نمود و در لیالی و ایام بذکرش ناطق و به ما یرد علیه ذاکر و محزون حنین بیان از ظلم ظالمین مرتفع ولکن آذان واعیه مفقود و ابصار حدیده غیر مشهود کجا بودید ایامی که این مظلوم تحت سلاسل و اغلال بود گاهی در کند و تحت حکم و هنگامی بین ایدی غافلین در ارض میم بر این مظلوم وارد شد آنچه که بر احدی از قبل و بعد وارد نشده لو لا البهآء من نطق امام الوجوه و لولاه من اظهر امر الله مالک الوجود قل انصفوا بالله هذا هو الذی به نصبت رایة آنه هو الله علی اعلی الأعلام و ماج بحر العرفان امام وجوه الأنام در شدائد اول من کفر بالله اند و در رخا اول من آمن بالله قلم متحیر و لوح متحیر که چه ذکر نماید مع آنکه این ظهور اعظم در اثبات امرش محتاج بذکر دونش نبوده و نیست نظر بضعف قوم ذکر نموده آنچه که منصفین را بافق امر فائز نماید و قاصدین را بکعبۀ حقیقی هدایت فرماید چهار شهر در مقدمۀ حضرت سلطان بعدابی معذب که ذکر و شرح آن از قلم و مداد برناید و لسان از ذکرش عاجز و قاصر است

قل

یا ملأ المعرضین امروز حجّت و برهان طائف حولند ولکن حجبات ظنون و اوهام ابصار را از مشاهده منع نموده و در جمیع ایام شداد میرزا یحیی تحت قباب عظمت محفوظ و مصون مع جمعی اولاد و نساء بکمال راحت بوده یشهد بذک کلّ منصف بصیر و کلّ عادل خبیر و یوم فصل او را مع نساء و اولادش بکمال صحّت و عافیت در محل گذاردیم و خارج شدیم و سبب آن نزد منصفین معلوم و واضحست یک لطمه بر او و من معه وارد نه گواه صادقین حضور آن نفوس است که حال در قبرس موجود و مشهود قل

یا ملأ المعرضین بشنوید ندای مظلوم را و خود را از تجلیات انوار نیر عدل و انصاف و صدق و صفا محروم ممانید اگر تقصیر این مظلوم آیات الهی و ظهور بیّنات او بوده این فقره در قبضۀ اقتدار حقّ بوده و هست آنه اقامنی اذ کنت قاعداً و هرّتی ید عنایتہ اذ کنت نائماً و انطقنی بین عباده اذ کنت صامتاً آنه هو الأمر الحکیم قد امرنی بالتّداء بین الأرض و السّمآء و برهانی ما ظهر و یظهر من عندی و حجّتی قیامی علی الأمر و اظهار ما امرت به من عنده بحیث ما معنتی سطوة العالم و لا زماجیر الأمم ارحموا علی انفسکم و علی المظلوم الذی به ظهرت سلطنة الله و قدرته و عظمته و اقتداره قد اظهر الأمر امام وجوه الأمراء و الملوک و بلّغ الیهم رسالات الله و احکامه و اوامره و ما اراد بذلك الا اصلاح العالم و اطفاء نار الضّغینه و البغضاء فی افئدة الأمم اگر معرضین بعدل و انصاف در آثار نظر نمایند ادراک مینمایند الواحی که نزد نقطه اولی رفته از که بوده باری الیوم این مظلوم به ما نزل من عنده و ظهر من لدنه اظهار امر مینماید و کل را بحقّ دعوت میفرماید طوبی للمنصفین و طوبی

للمتفرسين و نعيماً للفائزين لعمر الله معرضين بيان از هادی و غير او از اصل امر آگاه نه چه كه با ما نبوده اند ايكاش بيك قطره از بحر دانائی مرزوق ميگشتند باسماء متمسكند و از مبتعث و محييش محروم قل لا تنفعكم الأسماء و لا ما عندكم من الأوهام و الظنون تالله الحق قد اتى المالك بسليمان مشهود خذوا ما ظهر من الحق تاركين ما عند القوم هذا ما امرتم به من لدى الله المهيم القويم قل ذروا ما عندكم من الأوهام تالله قد اشرق نير اليقين من افق ارادة ربكم المقندر على ما كان و ما يكون انظروا الشجرة و اثمارها بعينكم و النور و اشراقه و الشمس و انوارها اياكم ان تضعوا نصح الله ورائكم خذوه بقوة من عنده و سلطان من لدنه انه ينصر من يشاء بقوله كن فيكون قد انزلنا من سماء الفضل ما انار به ملكوت الحكمة و البيان و ما قرّت به العيون طوبى لمن تمسك بايات الله انها ملأت الجهات قل اقرؤوا ما نزل من سماء مشيئة ربكم للأمرآء و العلماء لو يريد احد ان يرى سلطنة الله و اقتداره بعينه له ان يطهر نفسه عن ذكر ما سواه و يحضر امام الوجه لسمع و يرى ما مات فى حسرته مظاهر العدل و مشارق العلوم لم ادر ان الذى اعرض بأى صراط توجه و بأى حجة ثبت ما عنده و بأى برهان ينكر من كان من اول الأيام منادياً باسم الله مالك اليوم الموعد قل اتق الله و لا تتبع سبل الذين كفروا بالشاهد و المشهود لعمر الله لما نزلت الآيات من سماء المشيئة سجد التفتة الأولى و قال آمنت بك يا مالك الوجود قل هذا ظهور لم يحط به علم احد من قبل و من بعد الا على قدر مقدور قل اسمع ما نطق به لسان الرحمن فى البيان حق لمن يظهره الله ان يرد من لم يكن اعلى منه فوق الأرض اياك ان تنكر من تزيتت بذكره كتب الله مالك الغيب و الشهود ولو ان لمثلنى لا ينبغي ان يستدل لاثبات امره بذكر دونه ولكن لما رأينا ضعف العباد و عجزهم ذكرنا ما نزل من قبل رحمة من عندنا عليهم ان ربك هو الفضل العزيز الودود قل اتق الله يا معرض و لا تكن من الذين نقضوا ميثاق الله و عهده بما اتبعوا كل ناعق محجوب اسمع النداء انه ارتفع من الأفق الأعلى فى هذا السجن الذى سمى بالسجن الأعظم من لدن مالك القدم انه يدعوك لوجه الله و ينضحك بما يراك هائماً فى هيماء الهوى ان ربك هو الحق علام الغيوب انا نذكرك و نهديك لوجه الله و لا نريد منك جزاء قد فتحنا على وجهك باب الفضل لتدخل و ترى بعينك شمس العلم و العدل من لدى الله مالك الملك و الملكوت

مجدد بلسان پارسی ندای سدره مبارکه را بشنو شاید قصد كعبة الله نمائى و خود را از ظنون و اوهام و قصص اولى مقدس كنى حزب شيعه در قرون و اعصار با يكديگر بمجادله قيام نمودند بالأخره بر كفر يكديگر حكم دادند حال تفكر نما افتخار آن حزب بچه بود و جزا در يوم الله چه شد قدرى بانصاف تفكر نما لعمرى الى حين معنى توحيد حقيقى معلوم نه و از قبل احدى بان فائز نه لو تريد ان تعرف قدس نفسك عمّا سمعت ثم اسأل الله ربك رب العرش و الثرى و رب الآخرة و الأولى ليلقى عليك ما ينجيك من سلاسل النفس و الهوى و يهديك الى صراطه المستقيم يا اهل البيان عليكم بكتاب الهياكل الذى انزله الرحمن لاسمه الديان انه هو العلم المكنون و السرّ المخزون و الرمز المصون الذى اودعه الله فى قلب من سمّاه بالديان فى ملكوت البيان بايد هر نفسى در آن كتاب نظر نمايد چه كه او را علم مكنون مخزون ناميده و در سبب نزول و علّت ظهور آن تفكر بايد نمود شايد بمقصود الله عبادش فائز گردند سبحان الله مع التماس نقطه اولى روح ما سواه فداه و وصيتش كل را در عدم اعتراض بظهور اعظم مع ذلك بعضى باسم مرآت و برخى باسم وصى و حزبى باسم وليّ از حق محرومند عنقریب بمثابه حزب قبل اسم نقيب و نجيب هم بميان ميايد شايد ركن رابع هم يافت شود بگو اى معرضين از مظلوم بشنوید به بيان از مقصود عالميان محروم نمايد قل لعمر الله لا ينفعكم البيان و لا ما عند القوم الا بأمر الكتاب الذى ينطق فى المآب قد اتى المالك و الملك و الملكوت لله المهيم القويم و اگر نفسى از كتاب هيكل مقصود را ادراك نمايد بايد بين يدي حاضر شود و بر مقصود عارف گردد و اهل بيان را آگاه نمايد لعلهم يتخذون الى الحق سبيلاً بارى اليوم بيان و دون آن معلق بقبول است و بعضى بلفظ مستغاث از فرات رحمت الهى و درياى حكمت صمدانى محرومند بگو اى غافلهائى عالم اين لفظ هم از بيان بوده استدلال بان بقول نقطه جائز نه قوله تعالى اياك اياك ان تحتجب بما نزل فى البيان مكرر فرموده از بيان و آنچه در اوست

خود را از سلطان وجود و مالک غیب و شهود محروم نمائید و بعد از ذکر مستغاث میفرماید اگر در این حین ظاهر شود من اول عابدینم و در مقام دیگر میفرماید چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت باید کل تصدیق بنقطه حقیقت نمایند و شکر الهی را بجا آورند بعضی آگاه نبوده و نیستند بگو ای عباد تا وقت باقی جهد نمائید شاید فائز شوید بآنچه که از برای آن از عدم بوجود آمده‌اید در جهالت هادی تفکر نمائید مقامی که بحر بیان الهی در کلّ حین ظاهر و مشهود و نیر برهان از افق سماء اراده مشرق و لایح تابعانش را بر ردّ او امر نموده و حال بنار ضغینه و بغضا مشتعلند و شاعر نیستند بگو ای غافل مکرر فرمودیم سدره منتهی باثمار لاتحصی ظاهر و آفتاب حقیقت از افق سماء عنایت مشرق بچشم خود نظر نما و بسمع خود اصغا کن اگر این امر انکار شود لعمری هیچ امری از امور لایق اقرار نه یشهد بذلک کلّ بصیر و کلّ منصف علیم اگر نقطه بیان روح ما سواه فداه این ایام حاضر بود امام وجه بتحریر مشغول میشد قل ضعوا الأوهام و الظنون و خذوا ما اتاکم من لدی الله المهیمن القیوم لوجه الله صاحبان عدل و انصاف یعنی نفوسی که صاحب سمع و بصرند و دارای قلب و فؤاد به جزیره توجه نمایند و بعد باین ارض شاید بطراز عدل و انصاف مزین گردند و بحق نطق نمایند معرضین از عیون صدق و صفا و عدل و انصاف محرومند و بکذب و مفتریات قبل مشغول کتاب ایقان مخصوص جناب خال علیه بهاء الله الأبهی در حضور نازل و کیفیت حبس و سفر این مظلوم در آن مذکور آن را بغیر نسبت داده‌اند بگو ای غافل از افنان سؤال نما تا بر تو واضح و معلوم گردد

یکی از منتسبین الّذی سمّی بمحمّد قبل حسن باین ارض آمد و در مراجعت حامل هفتاد لوح بود از برای عباد الله بعد از ورود ارض طاء حبشش نمودند و بعد او را بقریه معلومه فرستادند و در آن محل صعود نمود و آن الواح را یکی از نساء آن ارض سرقت نموده نزد اخت که در ارض طاء ساکنست فرستاد دیگر حقّ عالم است که آنها را چه کرده باسم خود یا باسم میرزا یحیی بمردم داده لعمر الله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه خطای بزرگی از او ظاهر و آن اینکه ورقه‌ئی که از دوست بوده و باو منسوب لأجل عزّت ظاهره دنیا بخانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و بغیر تمسک جست حرکات او نزد اکثری معلوم و واضحست از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهّمین بشأنی افزوده که غیر حقّ بر آن عالم نه آتیه یسمع و یری و هو السّميع البصیر او با ما نبوده و مطلع نه در محلّ دیگر بوده‌اند باری از عمل خود مأیوس شد و بغیر توجه نمود سبحان الله شصت سال از عمرش میگذرد و الی حین فائز نشد بآنچه سزاوار است حبّ دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقرّبین مرتفع و عبرات مخلصین نازل از قرار مذکور در تفحص کتاب ایقان هم بوده که بدست بیاورد دیگر معلوم نه که در آن چه تدبیر نموده و چه اراده کرده نسأل الله ان یؤیّدها علی الرجوع و علی الانابة و الخضوع انه هو التّواب الغفور الرّحیم و هو الفیاض الفضال العزیز الکریم قل

یا ملاً المعرضین انّ النّقطة یستغیث فی هذا الحین و یقول ارحموا یا ملاً البیان تالّله قد ظهر من فدیة بنفسی فی سبیلہ اعظکم و انصحکم و اوصیکم بأن تنظروا آثاره بعیونکم و تسمعوا ما نزل من سماء مشیّته بأذانکم خافوا الله و لا تدحضوا الحقّ بما عندکم تفکروا بأیّ امر آنتم و بأیّ حجّة اقبلتم الی وجهی و اخذتم کتابی لعمری قد نصب خبآء المجد و سراق العزّ قد فزتم بیوم ما رأت عین الابداع شبهه اعرفوا مقامه اما ترون رایة البیان علی اعلی مقام الامکان و اما تنظرون علم انه لا اله الا هو بین الأدیان ضعوا ما عندکم لعمر الله لا یعادل بکلمة عمّا نزل بالحقّ من سماء فضله از مرقاة اسماء صعود نمائید شاید بسماء معانی فائز گردید امروز روز اسم نیست

یا اهل بهاء تقوی مظلوم واقع شده چه که بی انصافهای عالم از آن گذشته‌اند و بفحشا تمسک جسته‌اند امروز باید کل بتقدیس و تنزیه حقّ را نصرت نمائید نفوذ و تأثیر کلمه از تقوی و انقطاع مکلم است بعضی از عباد باقوال کفایت مینمایند صدق اقوال باعمال منوط و مشروط از عمل انسان رتبه و مقامش معلوم میشود اقوال هم باید مطابق به ما خرج من فم ارادة الله

فی الألواح باشد بر حسب ظاهر ظاهر اگر بعضی از نفوس در آنچه در ظاهر واقع شده تفکر مینمودند باقوال بعضی از کاذبین و مفترین جوهر سمع را از مایبغی محروم نمیساختند این مظلوم از ارض طاء بامر حضرت سلطان به عراق عرب توجه نمود و از سفارت ایران و روس هر دو ملتزم رکاب بودند و بعد از ورود چندی گذشت یومی از ایام میرزا یحیی وارد حال ملاحظه نمائید اگر مقرّ امنی جز ظلّ الله بود البتّه بآن مقام توجه مینمود و از آن گذشته حین هجرت از زوراء به مدینه کبیره بعد از تبلیغ والی احکام دولت علیه را بآن شطر توجه نمودیم حین حرکت یحیی را خواستیم و امر نمودیم که باید بشطر ایران توجه نمائی چه که آثار نقطه که بهزار زحمت از اطراف جمع شده همراه ببری که از دست نرود بعد از خروج آفتاب حقیقت آثار را گذارده با یک نفر عرب به موصل توجه نمود و در آن محل منتظر ورود اسرای ارض و چون وارد شدیم ملحق شد انصفوا بالله اگر مقام امن و راحت و آسایشی اعظم و ابهی از ظلّ سدره مشاهده مینمود البتّه بآن شطر توجه میکرد قل یا ملأ الیابن فکروا فیما ظهر بالحقّ ثم انصفوا فیما ورد علی هذا المظلوم فی سبیل الله ربّ العالمین مع این اشارات واضح و علامات لائحته ظاهره قالوا ما لا قاله الظالمون و عملوا ما لا عمله المشرکون در آن هجرت هفتاد نفر در حضور بودند و او هم شب و روز با آن جمع بوده معذلک بعضی نوشته ما با حضرات نبوده ایم و آن مظاهر اوهام هم قبول نموده اند باری بهر جهت که توجه نمودیم آمد و ملحق شد اگر در آنچه از قلم اعلی جاری شده و بر حسب ظاهر در ارض مشاهده گشته تفکر نمایند کل از ظلم و اعتساف بعدل و انصاف راجع شوند قل

یا هادی اتق الله اتق الله و لا تتبع اهوائک و لا مفتريات الذین نقضوا عهد الله و میثاقه انظر انظر ان البحر امام وجهک اسمع اسمع ان النداء ارتفع بین الارض و السماء ارجع الی آثار الله و رحمته لعلها تجذبک الی افق العزة و تری نفسک مستویاً علی سریر الانصاف من لدی الله مالک العنایة و الألطاف چندی قبل مناجاتی از قلم اعلی نازل به ارض صاد فرستادیم که هادی منقطعاً عن دون الله قرائت نماید شاید بر جوع فائز گردد و لکن صخرة صماء از نفحات بیان مالک اسماء حرکت نمود و از امواج بحر عطا نصیب برداشت آن مناجات را امر نمودیم در این لوح بنویسند و ارسال دارند چه که قرائت آن بسیار مؤثر است نسأل الله ان یوفّق کلّ علی ما یحبّ و یرضی

یا ایها الطائر فی هوائی و المتوجه الی انوار وجهی و الشارب ریحی بیانی اسمع ندائی انه لا اله الا هو المقتدر الامر الحکیم چندی قبل نامهات رسید و جواب از ملکوت بیان الهی نازل و ارسال شد اولیای مدن و دیار هر یک با شراقات نبی عنایت منور گشت لعمر الله فائز شدند بآنچه که شبه و مثل نداشته از حقّ میطلبیم کل را باستقامت کبری فائز فرماید نبیلی نبیلی علیک بهائی و عنایتی بقدرت الهی و سلطنت صمدانی امام وجوه کل قیام نمودیم زنجیر منع نمود حبس حائل نشد کند احداث خوف نکرد سطوت و وضوا و صفوف و الوف مانع نشد تا آنکه نبی امر از افق هر مدینه اشراق نمود و از قدرت قلم اعلی و نفوذ کلمه علیا در هر بلد آثار موجود و نفحات بیان متضوّع حال از خلف حجاب شرمهائی بیرون دویده اند و عمل نموده اند آنچه را که عین حقیقت گریست یا ایها المتمسک بحبل عطائی مع امواج بحر بیان و تجلیات آفتاب حقیقت معرضین اقبال نمودند و بما ینبغی فائز نگشتند قل

الهی الی لک الحمد بما انزلت آیاتک و اظهرت بیّناتک و نورت افئدة المقرّین بنور عرفانک و المخلصین بضیاء بیانک اسألک بیحر فضلک و سماء جودک و ما کان مخزوناً فی علمک و مکنوناً فی کنز عصمتک و باللائکی المستورة فی خزائن قلمک الأعلی و بانوار وجهک یا مولی الوری و مالک العرش و الثری ان تؤیّد المعرضین علی الاقبال و المنکرین علی الافرار و الغافلین علی الرجوع الی شطر رحمتک و الانابة لدی باب عفوک و غفرانک انک انت التّواب الغفار الفضل العلیم الحکیم

هو السّامع المجیب

قل سبحانك اللهم يا الهى تبت اليك انتك انت التَّوَابُ الكريم سبحانك اللهم اشهد انى ارتكبت ما انفطرت به سماء العدل و انشقت ارض الانصاف ارحمنى بجدوك انتك انت ارحم الرَّاحمين انا الذى بظلمى صعدت زفرات المخلصين من اوليائك و نزلت عبرات المقرين من امنائك انا الذى بعصيانى خرق ستر حرمتك و ناح اهل مدائن علمك و فضلك اشهد انى سبقت فى الخطاء اشرار خلقك و عملت ما ذابت به اكباد اصفياك ارحمنى يا مالكى و سلطانى ثم اغفر لى بفضلك انتك انت الغفار الكريم اشهد انى ارتكبت ما تغيرت به الوجوه النوراء فى الفردوس الأعلى و سقطت اوراق الجنة العليا اسألك يا مأوى الخائفين و مهرب المضطربين و غاية آمال العارفين ان تكفر عني سيئاتى التى منعتنى عن الورد فى لجة بحر جودك و عنايتك و الدخول فى بساط عزك و عطائك آه آه قطعت بسيف جفائى شجر رجائى و احرقت بنار عصيانى ستر عفنى و مقامى اين الوجه يا الهى لأتوجه به الى انوار وجهك و اين الاستحقاق لأتقرب به الى عمان عفوك و رحمتك قد خلقتنى لاعلاء كلمتك و ارتفاعها و انا ضيعتها و انزلتها انا الذى يا الهى كفرت بنعمتك و جادلت بآياتك و انكرت حججتك و برهانك ترى يا الهى عبراتى منعتنى عن بدائع ذكرك و ثنائك و زفرائى تشهد بغفلتى و خطائى امام علمك انا الذى ما استحيت من مشرق آياتك و مطلع بيئاتك و مهبط علمك و مصدر اوامرك و احكامك فآه آه من خطيئاتى التى ابعدتنى عن شاطئ بحر قربك و اجترحاتى التى منعتنى عن القيام لدى باب فضلك هل تحرم يا الهى من اقر بظلمه و اعترف بذنبه و اقر بكرمك العميم و جودك العظيم فآه آه بحر الخطاء اقبل الى بحر عطائك و عمان الغفلة و الغوى اراد عمان عفوك و رحمتك وعزتك يا مقصود العالم و محبوب الأمم احب ان ابكى و انوح على نفسى بدوام ملكك و ملكوتك كيف لا ابكى ابكى لظلمى فى ايام فيها اشرق نير عدلك من افق سماء ارادتك فكيف لا ابكى ابكى لبعدى عن ساحة قربك و خطائى عند نزول عطائك و كفرانى عند ظهورات نعمتك و آلائك انا الذى يا الهى هربت عن ظل رحمتك و اتخذت لنفسى مقاماً عند اعدائك فيا ليت اكتفيت بذلك بل نطقت بما تشبكت به افتدة اهل سرادق عزك و مجدك و جرى الدم من عيون اهل مدائن علمك و حكمتك سبحانك يا الهى و سيدي كم من يوم اقبلت الى عبدك هذا و ذكرته بجدوك و دعوته الى بحر رحمتك و افق فضلك و هو اعرض عنك و عن ارادتك و انكر بدائع عنايتك و مواهبك اى رب ارحم الذى لا ارحم له الا انت و لا ملجأ له الا انت و لا خلاص له الا بجدوك و لا مناص له الا بقدرتك اشهد يا الهى بظلمى تغيرت اثمار سدره المنتهى و اصفرت اوراق الفردوس الأعلى ترانى يا الهى راجعاً اليك و نادماً عما ارتكبت يدي و لسانى و قلبى و قلمى اسأل الجود يا مالك الوجود و الكرم يا سايع النعم اشهد يا الهى بفضلك و عنايتك و بظلمى و شركى بين اصفياك و امنائك آه آه بظلمى اخذت الزلازل قبائل مدائن العدل و الانصاف ثم الذين طافوا عرشك يا مولى الورى و رب العرش و الثرى اسألك بسلطانك و عظمتك و قدرتك التى احاطت على ارضك و سمائك و بعفوك القديم و فضلك العميم ان تكتب لى ما يطهرنى من دنس اعمالى التى منعتنى عن التقرب الى بساطك الأقدس و مقامك المقدس اشهد انى كنت من عبدة الأوهام و ظننت انى من الموقنين و مشركاً و حسبت انى من الموحدين فآه آه عملى سؤد وجهى فى حضورك و ارتكابى اطردنى عن باب عطائك الذى فتح على من فى ارضك و سمائك فآه آه قد وردت سهام اوهامى على جسد امرك و اسياف عصيانى على هيكل مشييتك فآه آه بنار غفلتى احترقت افتدة الأولياء و بظلمى ناحت الأشياء هل الرجوع اليك يقربنى الى ساحة عزك و هل التوجه الى بابك ينجينى من نفسى و طغيانها و يخلصنى من سوء افعالها و ظلمها و غفلتها لا وعظمتك و عزتك لا تنفعنى الأشياء عما خلق فى ناسوت الانشاء الا بأمرك و حكمك اى رب اشهد هذا الحين بتقديس ذاتك عن الأمثال و تنزيه كينونتك عن الذكر و المقال انتك انت الغنى المتعال فى المبدأ و المآل الهى الهى انقذنى بذراعى قدرتك من بثر النفس و الهوى و خلصنى من نار البغى و الطغى لم ادر يا الهى باى وجه اتوجه اليك بعد علمى بأن جريراتى و خطيئاتى حالت بينى و بين رضائك و قربك و منعتنى عن الحضور امام كرسى عدلك فى العشى اذكرك يا الهى و فى الاشرار انا ديك يا محبوبى و فى الأسحار ادعوك يا مالكى باسمك الفضل و باسمك الفياض و باسمك



الوهاب وعزتك و نفوذ نفحات وحیک و اقتدار مشیتک کاد ان ینقطع رجائی من سوء فعلی و عملی ای ربّ انا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک قد سرعت الی بحر الغفران بذنب اکبر من الجبال و اوسع من میدان الخیال اسألك یا غنیّ المتعال بدائع جودک و فضلک و رحمتک الّتی سبقت الأرضین و السموات و عفوک الّذی احاط بالممکنات لا اله الا انت مالک الأسماء و الصّفات

---

این سند از [کتابخانه مرجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمایید.